المواهب العلية

مولانا الحسين الكاشفي

بسم الله الرحمن الرحيم

المواهب العليهٔ

نویسنده:

مولانا حسین کاشفی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

المواهب العليه

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۵-۷۸۰۷

پدیدآور : کاشفی، حسین بن علی، - ۹۱۰ق.

عنوان و نام پدیدآور : المواهب العلیه [نسخه خطی]/ مولانا الحسین الکاشفی

مشخصات ظاهری : ۵۸۸ گ، ۳۲ سطر، اندازه سطرها: ۱۱۰×۲۱۵؛ راده گذاری؛ قطع: ۱۹۰×۳۰۰

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تاسیس مبانی و ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و آله و صحبه صلوه مصونه ...

انجام:... سوره و الشمس ... بطغویها بسبب طغیان خود مر صالح را اذ انبعث بوقتی که برخاست اشقیها...

یادداشت کلی : زبان: فارسی

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و درجه خط:نسخ

نوع کاغذ:فرنگی نخودی، آهار مهره

تزئینات متن:دارای سرلوح و کتیبه مذهب و جدول دور سطرها به زر، سرخ، آبی، سیاه. عناوین به آبی. علائم و خطوط بالای آیات به سرخی.

خصوصیات سند موجود : حواشی اوراق:تصحیح با نشان "صح، ۱۳، واعظی" دارد.

توضیحات سند : نسخه بررسی شده .رطوبت، شکنندگی لبه اوراق، پارگی و بازشدگی لبه اوراق و شیرازه، لکه، آفت زدگی، وصالی، پاشیدگی مرکب،

منابع ، نمایه ها، چکیده ها : الذریعه ۲۳: ۲۴۱

معرفی سند : این نسخه از ابتدای کتاب تا بخشی از سوره شمس را شامل است. نسخه ناقص است. برای توضیح بیشتر به شماره بازیابی ۱۷۹۰۴-۵ ، ۱۳۹۶۴-۵ و ۱۶۰۳۹-۵ در فهرست همین کتابخانه بنگرید.

توصیفگر : تفسیر قرآن-- قرن ۹ق.

تفاسیر شیعه-- قرن ۹ق.

سوره الفاتحه

۳۱۱بِسم ِ اللّه ِ بنام خدای سزاوار پرستش الرَّحمن ِ نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرَّحِیم ِ بخشاینده مهربان بر ایشان به بقا و محافظت از آفات الحَمدُ هر ثنای و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن بتمام و کمال

لِلّه ِ مر خدایرا که مسمّی و موصوف است با همه اسما و صفات و کمالات رَب ِّالعالَمِین َ آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرَّحمن ِ بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرَّحِیم ِ بخشاینده دیگر بار به رافت و رحمت مر مومنان را و در آوردن ایشان ببهشت جاودان مالِك ِ یَوم ِ الدِّین ِ خداوند روز جزا یا متصرف دران روز، بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان بحق حکم کند و یا جزا دهنده به راستی در روز پاداش إیّاك َ نَعبُدُ ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست وَ إیّاك َ نَستَعِین ُ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوائج و مهمات اهدِنَا ما را راه نمائی الصِّراطَ المُستَقِیم َ براهی راست که راه انبیاء و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آنراه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سیّد انامست ع و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجه عبید اللّه رح درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن این ست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته

بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو نـدانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشـیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضـرت تراست به نسـبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیـدائی نـدارد و بغـایت کمـال خود بی آن نمی رسـد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِراطَ الَّذِین َ بنمای بما راه آنانکه بفضل خود أَنعَمت َ عَلَیهِم انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شـهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شـریعت است و بجمـال نعمت بـاطن که اطلاـع بـدقایق اسـرار حقیقت است ایشان را معزز و مکرم ساخته غَیرِ المَغضُوب ِ عَلَیهِم نه راه آن کسـانیکه خشم گرفته بر ایشـان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو درآمـده انـد و بـدان سـبب بر کفر اقـدام نموده یا راه جهودان که بسـبب تمرد در معانـده و مکابره و قتل انبیاء ع و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَ لَا الضّالِّین َو نه راه گمراهـان یعنی کسـانیکه بعـد از وجود در طرق مختلفه و سـبل منحرفه افتـاده انـد یا راه ترسایان که بواسـطه افراط در شان مسیح علیه السلام و تفریط در باب حبیب ما صلوات اللّه علیهما گمراه گشته اند.

صفحه : ۳

سوره البقره

الـم حروف مقطعـه اسـرار قرآن اسـت و همه کس بر آن اطلاـعی نـدارد و گفته انـد که معنی الم- انـا اللّه اعلم است یعنی منم خدائی داناتر ذلِک َ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه به انزال آن وعده

داده بود یا در لوح محفوظ نوشته الکِتاب ٌاینکه کتاب کامل ست یعنی قرآن لا ـ رَیب َهیچ شک و شبهه نیست فِیه ِدرین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه اینست که هر که درو ادنی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که شبه را دران مجال نیست هُدی ًدلالت کننده است و راه نماینده لِلمُتَّقِین َمر پرهیزگاران را که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِین َآنانکه از صدق عقیدت یُؤمِنُون َمیگروند بِالغَیب ِبه نادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن یا بپوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا و قدرست که مومنان بدان ایمان می آرند وَ یُقِیمُون َو برپا میدارند و ادا می کنند الصَّلاهَ نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم یُنفِقُون َنفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق وَ الَّذِین َیُؤمِنُون َو آنانکه ایمان می آرند بِما أُنزِل َبدانچه که فرستاده شده است إِلَیک َبسوی تو از قرآن وَ ما أُنزِل َو بآنچه منزل گشته مِن قَبلِک َپیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن وَ بِالآـخِرَهِ و بسرائی دیگر که دار الجزاست هُم ایشان که یاد کرده شده اند یُوقِنُون َبیگمان می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند-

صفحه : ۴

أُولئِک َآن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت عَلی هُدی ًبر راه راست و نشان درست اند مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه ثواب یافته اند وَ أُولئِک َو

همـان گروه هُم ُالمُفلِحُون َ ایشاننـد رسـتگاران از عقبـات عقـاب و پیوسـتگان بـدرجات ثواب، ایراد کلمه هُم ُدلیل اختصاص فلاح است بدین قوم بیت چو ایشان را طریق راستگاری است سزای راستگاری رستگاری است اینکه آیتها که گذشت در شان مؤمنـان است از اهـل اسـلام و اهل کتاب چون عبـد اللّه بن سـلام و اصـحاب او رضـی اللّه عنهم و بعـد از مـدح مومنان در ذم کافران میفرماید إِن َالَّذِین َبدرستی آنانکه از روی عناد کَفَرُوا بپوشـیدند نور ایمان را بظلمت شـرک سَواءٌ عَلَیهِم یکسان است بر ایشان أَ أَنذَرتَهُم آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب أَم لَم تُنذِرهُم یا تخویف نه کنی و تهدید نه نمائی یعنی اگر بیم کنی و اگر نه کنی لا یُؤمِنُون َایمان نمی آرنـد خَتَم َاللّه ُمهر نهاده است خـدای تعالی عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمی کنند وَ عَلی سَمعِهِم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَ عَلی أَبصارِهِم و بر دیدهای ایشان غِشاوَةٌ پوششی است تـا راه حق نه می بیننـد وَ لَهُم و مر ایشان راست از روی اسـتحقاق عَذاب ٌعَظِیم ٌعـذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسـر و در عقبی بزجر و قهر و اینکه دو آیت در شان کفّار و مشـرکان ست که حق سـبحانه دانسـته بود که بر کفر میرنـد چون ابو جهل و کشـتگان روز بدر و بعد از مذمت کفّار سـیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاد که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است وَ مِن َالنّاس ِو از آدمیان مَن یَقُول ُکسانند که می گویند آمَنّا بگرویدیم ما بِاللّه ِبخدائی وَ بِالیَوم ِالآخِرِ و

بروز بازپسين يعنى قيامت وَ ما هُم و حال آنكه نيستند ايشان بِمُؤمِنِين َ گرويدگان و راست گويان يُخادِعُون َاللّه َفريب ميدهند بزعم خود خـدا را وَ الَّذِين َ آمَنُوا و آنانرا نيز كه ايمان آورده اند يعنى صحابه رض چه منافقان بايشان اظهار ايمان ميكردند از روى خداع وَ ما يَخدَعُون َو نمى فريبند ايشان إِلّا أَنفُسَهُم مگر نفسهاى خود را چه وبال آن فريب هم بديشان باز ميگردد وَ ما يَشعُرُون َو نمى دانند كه چنين است فِى قُلُوبِهِم در دلهاى ايشان مَرَض ٌبيمارى است و آن نفاق باشد و شك در دين و حقد مؤمنان و حسد بر ايشان فَزادَهُم ُاللّه ُپس زياده كرد خدا مر ايشان را مَرَضاً بيمارى يعنى هر چند قرآن فرو مى آيد شك و شبه ايشان مى افزايد و حقد و حسد ايشان روى بازدياد مى نهد وَ لَهُم مر ايشان راست عَذاب ٌأَلِيم ٌعذاب دردناك كه آنرا انقطاع نباشد بِما كانُوا به سبب آنچه بودند كه با مؤمنان يَكذِبُون َدروغ مى گفتند و از روى نفاق اظهار ايمان مى كردند

صفحه : ۵

وَ إِذا قِيل َو چون گفته شود يعنى گويند مؤمنان لَهُم مر منافقانرا- لا تُفسِدُوا فساد مكنيد و تباهى نورزيد فِى الأَرض ِدر زمين بكفر و معصيت و فريب با مؤمنان قالُوا گويند إِنَّما نَحن ُجز اينكه نيست كه ما مُصلِحُون َبصلاح آرندگانيم كار خود را بطاعت و خير أَلا بدانيد اى شنوندگان إِنَّهُم بدرستى كه منافقان هُم ُالمُفسِدُون َايشانند تباه كاران و فتنه انگيزان وَ لكِن لا يَشعُرُون َو ليكن نميدانند كه ايشان مفسدان اند وَ إِذا قِيل َلَهُم و چون مى گويند مر اينكه منافقان را كه آمِنُوا بگرويد بدلها كَما همچنانكه آمَن َالنّاس ُگرويده اند آدميان از

مهاجران و انصار رض قالُوا گویند با خود یا در میان قوم خود أَ نُؤمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَما آمَنَ السُّفَهاءُ همچنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان و اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه تعالی سفاهت ایشان را با ایشان رد کرد و گفت أَلا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُم بدرستیکه منافقان هُمُ السُّفَهاءُ ایشانند جاهلان و بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو می گذارند وَ لكِن لا يَعلَمُونَ و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَ إِذا لَقُوا و چون به بینند اهل نفاق و رو بروی ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانی را که ایمان آورده اند از صحابه رض قالُوا آمَنّا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما، در اسباب نزول آمده که عبد اللّه بن ابیّ و متابعان او روزی صدیق رض و فاروق رض و علی رض را دیدند و از روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند مرتضی رض گفت یا إبن ابی از خدای بترس و نفاق مکن إبن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت میفرمائی حال آنکه ما همچون شما مومن و مصدق ایم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مؤمنان را به بینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَ إِذا خَلَوا و چون بازگردند إِلى شَياطِينِهِم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بفریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور می شوند قالُوا گویند منافقان از روی صدق که

إِنّا مَعَكُم بدرستی که ما بشماایم و بر دین و آئین شماایم إِنَّما نَحنُ جز اینکه نیست که ما مُستَهزِؤُنَ فسوس دارندگانیم و استهزاکنندگانیم با مؤمنان اللّهُ خداوند جزا دهنده یَستَهزِئُ بِهِم جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجت است و اگر نه حق را مستهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات کند وَ یَمُدُّهُم و مهلت دهد زمان دراز و فروگذارد مر ایشان را فِی طُغیانِهِم در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر تا ایشان دران حالت ها یَعمَهُونَ متحیر می باشند

صفحه : ۶

أُولئِکَ آنها که اهل اینکه صفت اند الَّذِینَ آنکسانند که از روی نادانی اشتَرَوُا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضَّلالَةَ گمراهی را بِالهُدی براه یافتگی، کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را به نجات و دوزخ را به بهشت و بدعت را به سنت فَما رَبِحَت پس سود نه کرد و نفع نرسانید تِجارَتُهُم بازرگانی ایشان ایشان را وَ ما کانُوا و اینکه گروه نیستند مُهتَدِینَ راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در ان مَثَلُهُم مانند ایشان، یا صفت ایشان کَمَثَلِ الَّذِی مانند و صفت آن کسی است که بشب تاریک ابرناک در بیابان استَوقَدَ برافروزد ناراً آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود فَلَمّا أَضاءَت پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش ما حَولَهُ گرداگرد آتش افروزنده را ذَهَبَ اللّهُ ببرد خدا بِنُورِهِم نور آتش ایشان را وَ تَرَکَهُم و فروگذارد

ایشان را فِی ظُلُمات ٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لا یُبصِرُون َ نه بینند گرداگرد خود را صُم ٌّ ایشان کرانند از شنیدن یعنی حق، قبول سخن حق نمی کنند بُکم ٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد و پس گویا که سخن حق نمی گویند عُمی ٌ کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُم لا یَرجِعُون َ پس ایشان باز نگردند ازین صفتها و بر همین صفت محشور شوند وَ نَحشُرُهُم یَوم َ القِیامَهِ عَلی وُجُوهِهِم عُمیاً وَ بُکماً وَ صُمًّا مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتال ایمن شده عمر میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درمانند أَو یا مثل ایشان کَصَیِّب ٍ مانند سحاب باران بزرگ قطره ایست که بنهیب تمام بزیر آید مِن َ السَّماءِ از آسمان یا از ابر فِیه ِ در ان باران یعنی در اثنای باریدن آن باران یا دران ابر ظُلُمات ٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَ رَعدٌ و آواز صعب که ازان ابر شنوده شود وَ بَرق ٌ و روشنی که ازو لامع گردد یَجعَلُون َ درمی آرند اهل اینکه باران از بیم آن أَصابِعَهُم انگشتان دو را فِی آذانِهِم در گوشهای خود مِن َ الصَّواعِق ِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان نرسد و صاعقه آوازیست هایل که باو آتشی باشد بی زبانه و دود که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ المَوت ِ ط برای

پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ وَ اللّه ُمُحِیطٌ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بِالکافِرِین َ بناگرویدگان و اقوال و افعال ایشان برو پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید-

صفحه : ۷

یَکادُ البَرق ُنزدیک باشد که روشنائی برق یَخطَف ُبرباید أَبصارَهُم بینای های ایشان را کُلَّما أَضاءَ هرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لَهُم برای ایشان مَشَوا بروند ایشان فِیه ِدران روشنی وَ إِذا أَظلَم َو چون باز تاریک گردد راه عَلَیهِم بر ایشان بواسطه خفای نور برق قامُوا همانجا بایستند و متحیر گردند وَ لَو شاءَ اللّه ُو اگر خواستی خدای تعالی ذهاب سمع و بصر ایشان را لَذَهَب َبِسَمعِهِم هر آئینه ببردی شنوائی ایشان را بآواز رعد وَ أَبصارِهِم و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق إِن َّاللّه َبدرستی که خدا عَلی کُل ِّشَی ءٍ قَدِیرٌ بر همه چیزها توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه می کند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در ان ظلمت ها راه جاده بر ایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق درگذشته باشد تاریکی رو نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهائیست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف

شرعیه و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات گفت و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفّار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا می یافت که مبادا حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن به بندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دوست و مدح گوئی بودندی و از بیم محنت دشمن و عیب جوئی و احوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است مثنوی بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت درآید همه چاکرند بنکبت ز هر دشمنی بدترند یا أَيُّهَا النّاس ای مردمان اعبُدُوا بپرستید و بندگی کنید رَبَّكُم پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِی آن آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَكُم بیافرید شما را و از نیست هست گردانید وَ الَّذِین و بیافرید نیز آنکسانرا که بودند مِن قَبلِكُم پیش از شما و نتیجه اینکه امر آنست که شما را بعبادت فرمود لَعَلَّكُم تا باشد که شما تَتَّقُون بپرهیزید از خشم و عذاب خدای الَّذِی آن خداوندی که بحکمت بالغه جَعَل ساخت لَكُم برای نفع و فائده شما الأَرض زمین را فِراشاً بساطی باز گسترده جهت آرام در دو حرکت

برد وَ السَّماءَ و گردانيد آسمان را بِناءً سقفى برافراشته وَ أَنزَل -و فرو فرستاد مِن -السَّماءِ از آسمان يا از ابر ماءً آب پر فايده يعنى باران فَأَخرَج -پس بيرون آورد بِهِ -بسبب آن آب وقتى كه با خاك آميخته شد مِنَ -الثَّمَراتِ -از انواع ميوه ها و نباتها رِزقاً روزى ساخته و پرداخته لَكُم -براى شما فَلا تَجعَلُوا پس مگيريد لِلّهِ -مر خداى را أَنداداً همتايان و انبازان در ملك او وَ أَنتُم و حال آنكه شما تَعلَمُونَ -ميدانيد كه او را مثلى نيست و نشايد كه باشد چه هيچكس غير او، بر آفريدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نيست-

صفحه : ۸

وَ إِن كُنتُم و اگر هستيد شما فِي رَيبٍ -در شك و گمان مِمّا نَزَّلنا از ان چيزى كه ما فرو فرستاديم آنرا بتدريج يعنى قرآن عَلى عَبدِنا بر بنده ما كه محمّد ص است و ميگويد كه آن ساخته و بافته اوست فَأتُوا پس بياريد شما كه اهل براعت و بلاغتيد بِسوره بمقدار سخنى يعنى بياريد كلامى كه در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غيبيه باشد مِن مِثلِهِ -مانند قرآن وَ ادعُوا و بخوانيد اگر بخود توانائى معارضه نداريد شُهَداءَكُم حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا يا بخوانيد بتان خود را بمددكارى يا هر كرا بمعاونت ميخواهيد بخوانيد مِن دُونِ اللّهِ -جز خداى تعالى إِن كُنتُم اگر هستيد شما صادِقِينَ -راست گويان در آنكه اينكه كلام بشر است فَإِن لَم تَفعَلُوا پس اگر معارضه نكرديد در زمان گذشته و مثل آن سورت نياورديد وَ لَن تَفعَلُوا و در زمان آينده نيز هر گز

نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النّارَ از آتش دوزخ الَّتِی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه وَقُودُهَا آتش انگیز آن النّاس ُ مردمانند یعنی کافران انس وَ الحِجارَهُ و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر أُعِدَّت آماده کرده شده است اینکه چنین آتشی لِلکافِرِین َ برای ناگرویدگان وَ بَشِّرِ الَّذِین َ و بشارت ده ای محمّد ص آنکسان را که به توفیق حق آمَنُوا گرویده اند بخدا و رسول و قرآن وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و بجا آورده اند کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن و مضمون بشارت چیست أَن َّ لَهُم آنکه مر ایشان راست در آخرت جَنّات ٍ بوستانها که درو همه نوع میوها باشد تَجرِی میرود مِن تَحتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن الأَنهارُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل کُلَّما رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنها از ان درختان مِن ثَمَرَهٍ از هر نوع میوه رِزقاً روزی ساخته و طعامی پرداخته قالُوا گویند بهشتیان هـذَا الَّذِی اینکه آن میوها است که رُزِقنا داده و خرانیده بودند ما را مِن قَبل ُ پیش ازین در دنیا و گفته اند هم در بهشت و قول اوّل اشهر است وَ أُتُوا بِه ِ و بیارند پیش مومنان از میوه بهشت مُتَشابِهاً مانند میوهای دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه مزه همه میوها در یک میوه بهشت است وَ لَهُم و مر اهل بهشت را است فِیها در بوستانهای بهشت أَزواج ٌ زنان از حوری و انسی مُطَهَّرَهٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان

دنیا را باشد وَ هُم فِیها و بهشتیان در آن بوستانها خالِدُون َجاوید باشندگانند

صفحه : ۹

إِن َّاللّه َبدرستیکه خدای تعالی لا یَستَحیِی شرم نکند و باک ندارد أَن یَضرِب َاز آنکه بیان کند مَثَلًا ما مثلی بهر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیده استهزا می کردند که اینکه سخنها به سخن خدای تعالی چه ماند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که خدا از ضرب مثل شرم ندارد و اگر باشد ممثّل به بَعُوضَةً پشه خرد فَما فَوقَها پس آنچه فراتر از ان باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِین َآمَنُوا پس آن کسانیکه گردیده اند و دانسته که قرآن کلام حق است فَیَعلَمُون َپس به یقین میدانند که أَنَّه ُالحَق ُّبدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راست است مِن رَبِّهِم از نزد پروردگار ایشان وَ أَمَّا الَّذِین َکَفَرُوا و اما آنها که پوشیده اند حق را فَیَقُولُون َپس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و فسوس ما ذا چه چیز أَرادَ اللّه ُخواسته است خدا بِهذا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافر نمی دانند که حق تعالی بعدل خویش یُضِل ُّگمراه گرداند بِه ِبدان مثل کَثِیراً بسیاری را از کفّار و منافقان که دران تامل نه کنند در حکمت آنرا درنیابند وَ یَهدِی بِه ِو بفضل خود راه نماید بهمان مثل کَثِیراً بسیاری را از مومنان که در ان تفکر فرمایند وَ ما یُضِل ُّو گمراه نکند خدا بِه ِبدان مثل که زده إِلَّا الفاسِقِین َمگر بیرون رفتگان را از مقام فرمانبرداری الَّذِین َاینکه فاسقان

آنانند که یَنقُضُون‌َ می شکنند بغدر و خیانت عَهدَ اللّه ِ پیمان خدا را که از ایشان گرفته است مِن بَعدِ مِیثاقِه ِ از پس استواری آن پیمان مراد عهدی ست که در توریت با بنی اسرائیل بسته است بر متابعت پیغمبر ص آخر الزمان پس اینکه فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند و یَقطَعُون‌َ و می برند اینکه بیوفایان و عهدشکنان ما أَمَرَ اللّه‌ُ آنچه خدا فرموده است بِه ِ بدان چیز أَن یُوصَل‌َ که او را به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را به دشمنی می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت ص قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل ع و اسحق ع خویشی بود وَ یُفسِدُون‌َ و همین گروه فساد می کنند فِی الأَرض ِ در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولئِک‌َ آن قوم هُم‌ُ الخاسِرُون‌َ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی

صفحه : ۱۰

کَیف‌َ تَکفُرُون‌َ بِاللّه ِ چگونه کافر می شوید بخدا وَ کُنتُم و حال آنکه شما بودید أَمواتاً مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه فَأَحیاکُم پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُم‌َّ یُمِیتُکُم پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثُم‌َّ یُحیِیکُم پس دیگر بار زنده گرداند در قبور یا بنفخه صور اجساد شما را زنده سازد برای نشور ثُم‌َّ إِلَیه ِ پس بسوی او تُرجَعُون‌َ بازگردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِی او آن خدائیست که بقدرت بی علّت خَلَق‌َ بیافرید لَکُم برای انتفاع شما

ما فِی الأرض ِ آن چیزها را که در زمین است جَمِیعاً همه آن، از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُم َّ پس از آفریدن زمین استَوی قصد کرد إِلَی السَّماءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوّاهُن َّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبع َ سَماوات ٍ هفت آسمان وَ هُوَ بِکُل ِّ شَی ءٍ و اوست به همه چیزها عَلِیم ٌ نیک دانا یعنی داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَ إِذ قال َ و یاد کن ای محمّد ص چون گفت رَبُّک َ پروردگار تو لِلمَلائِکَهِ مر تمام فرشتگان را با جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّی جاعِل ٌ بدرستیکه من آفریننده ام فِی الأَرض ِ در زمین مکه و اصح آن است که مطلق زمین باشد خَلِیفَهً بدلی از قوم بنی الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته اند که خلف است از جمیع موجودات و همه مکونات باجمعهم خلف او نمی تواند بود زیرا که او مجمع غرائب و منبع رغائب غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی اوست و جامع حقایق علوی و سفلی همه او مثنوی

آدمی چیست برزخ جامع صورتش خلق و حق درو لامع

متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت

قالُوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند أَ تَجعَل ُ آیا می آفرینی فِیها در زمین مَن یُفسِدُ کسی را که فساد کند و نافرمانی ازو صادر گردد فِیها در زمین وَ یَسفِک ُ الدِّماءَ

و بريزد خون مثل خود بغير حق، و وقوف ايشان برينحال يا باخبار الهى بوده يا در لوح محفوظ خوانده بودند يا در عقول ايشان مركوز بود كه عصمت خاصه ايشان است و بجهت اينكه معنى گفتند كه چنين كسى را خليفه مى سازى وَ نَحن ُو حال آنكه نُسَبِّح ُبپاكى ياد مى كنيم ترا بِحَمدِك َبامر تو يا بتوفيق تو كه موجب حمد است وَ نُقَدِّس ُلَك َو ذكر مى كنيم ترا به پاكيزگى از هر ناشايستگى قال َگفت خدا با اينكه ملائكه إِنِّى أَعلَم ُبدرستيكه من مى دانم در آفرينش اينكه خليفه از حكمتها ما لا تَعلَمُون َآنچه شما نمى دانيد

صفحه : ۱۱

وَ عَلَّم َو بياموخت حق سبحانه، و تعالى آدَم َمر آدم را كه خليفه عبارت ازو بود الأَسماءَ نامهاى مخلوقات كُلَّها همه آن از علويات و سفليّات ثُم َّعَرَضَهُم پس عرض كرد اشخاص آن مسمّيات را عَلَى المَلائِكَةِ بر فرشتگان كه قائل أ تجعل فيها بودند فَقال َپس گفت و امر كرد نه از روى تكليف بلكه بطريق تنبيه بر عجز ايشان كه أَنبِئُونِى خبر دهيد مرا بِأَسماءِ هؤُلاءِ بنامهاى اين ها كه معروض شده اند بر شما إِن كُنتُم اگر هستيد شما صادِقِين َراست گويان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنكه خليفه را علم بايد و شما را نيست قالُوا گفتند فرشتگان بعد از جهل خودها بدان اسامى بطريق اعتذار كه سُبحانَك َتنزيه مى كنيم ترا از همه نقصها تنزيه كردنى لا عِلم َلَنا، هيچ دانشى نيست ما را إِلّا ما عَلَّمتَنا مگر آنچه تو درآموختى ما را إِنَّك َأَنت َالعَلِيم ُبدرستيكه تو دانائى آمرزگار الحَكِيم ُمحكم

کـار و صـاحب کردار قـال- گفت خـدا بیواسـطه یـا آدَمُ أَنبِئهُم ای آدم خبر ده اینکه ملائکه را بِأَسـمائِهِم بنامهـای این هـا که حاضراند فَلَمّا أَنبَأَهُم پس آندم که آدم خبر داد ملائکه را بِأَسمائِهِم بنامهای مسمیّات قال- گفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتـاب أَ لَم أَقُل لَکُم آیا نه گفتم مر شـما را که إِنِّی أَعلَمُ به تحقیق من می دانم غَیبَ-السَّماواتِ آنچه پوشـیده است از احوال آسـمانها وَ الأَرضِ و آنچه مخفی است از امور زمین وَ أَعلَمُ ما تُبـدُونَ-و می دانم آنچه شـما ظاهر میکنیـد از گفتار أَ تَجعَلُ فِیها وَ ما کُنتُم و آنچه بودید شـما که بزعم خودها تَکتُمُونَ-می پوشیدید از کراهت معزول شدن خودها از حکومت زمین وَ إِذ قُلنا و یاد کن ای رسول ص آن را نیز که گفتیم ما لِلمَلائِکَهِ مر جمیع فرشـتگان را که بیکبار اسجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ-مرا آدم را سـجده تحیّت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سـجده کردنـد تمام ملائکه إِلّا إِبلِیسَ-مگر عزازیل و وی بقول اصـح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه تعالی بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدا أَبی سرباز زد از سجده آدم وَ استَکبَرَ و تکبر و گردن کشی کرد وَ کانَ-و بود ابلیس در علم خدای تعالی مِنَ-الکافِرِینَ-از جمله ناگرویدگان-

صفحه : ۱۲

وَ قُلنا یا آدَمُ و گفتیم از محض کرم که ای آدم ع اسکُن أَنتَ-ساکن شو تو وَ زَوجُکَ-و جفت تو یعنی حوّا الجَنَّهَ در بهشت وَ کُلا و بخورید مِنها از بهشت یعنی میوهای آن رَغَداً خوردنی بسیار حَیثُ شِئتُما هر جا

كه خواهيد شما وَ لا تَقرَبا و نزديك مگرديد هذِهِ ِ الشَّجَرَة اينكه درخت را يعنى شجره انگور يا انجير و اشهر گندم است فَتَكُونا پس باشيد شما اگر بدين شجره نزديك شويد مِنَ ِ الظّالِمِينَ از ستمكاران بر نفسهاى خود بارتكاب نافرمانى فَأَزَلَّهُمَا الشَّيطانُ پس بلغزانيد و از جاى ببرد آدم ع و حوّا ع را آن ديو سركش نافرمان بردار عَنها از بهشت بعد از انكه بدستيارى مار و طاوس به بهشت درآمده بود و آدم ع و حوّا ع را وسوسه كرد فَأَخرَجَهُما پس بيرون كرد ايشان را اسناد اخراج به شيطان مجاز است چه حق سبحانه بيرون كرد آدم ع و حوّا ع را مِمّا كانا فِيهِ ِ از آنچه بودند در آن چيز از نعمت و كرامت وَ قُلنَا اهبِطُوا و گفتيم ما طاوس و مار و آدم ع و حوّا ع و ابليس را كه همه فرو رويد از بهشت بدنيا بَعضُكُم برخى از شما لِبَعضٍ عَدُوٌّ مر برخى را دشمن باشيد چون ابليس و مار كه دشمن آدم ع و حوّا ع و اولاد آدم اند وَ لَكُم و مر شما را است و ذرّيت شما را فِى الأَرضِ ِ در زمين مُستَقَرٌّ موضع قرار وَ مَتاعٌ و برخوردارى و منفعت إِلى حِينٍ هنگام رسيدن آجال و بسر آمدن اعمار فَتَلَقّى آدَمُ پس فرا گرفت آدم مِن رَبِّهِ ِ از پروردگار خويش كَلِماتٍ سخنى چند كه آن بقول اشهر اينكه است رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا وَ إِن لَم تَغفِر لَنا وَ تَرحَمنا لَنَكُونَنَّ مِنَ ِ الخاسِرِينَ و اينكه تلقى وقتى بود كه آدم بعد از هبوط بر كوه سرانديب دويست سال بگريست حق تعالى

اینکه کلمات ویرا تلقین نمود، و چون آدم اینکه مناجات کرد فَتاب َ عَلَیه ِ پس خدای تعالی قبول فرمود و به پذیرفت توبه او را إِنَّه ُ بـدرستیکه حق تعالی هُوَ التَّوّاب ُ اوست توبه دهنده بندگان الرَّحِیم ُ مهربان بر تائبان قُلنَا گفتیم ما دیگر بار اهبِطُوا فرو روید مِنها از بهشت یا از سـماوات جَمِیعاً همه شـما فَإِمّا یَأتِیَنَّکُم پس اگر بیایـد بشـما مِنِّی از نزدیک من هُدی ً دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَن تَبع َ پس هر که پیروی کنـد و در پی رود هُدای َ دلالت و بیان مرا فَلا خَوف ٌ پس هیچ ترسـی از تخیل حلول مکـاره نیست عَلَیهِم بر ایشان که متابعت کردنـد رسول مرا چه ایشان از آفات ایمن باشـند وَ لا هُم و نیسـتند ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یَحزَنُون َ اندوهناک شوند زیرا که به نیل مرادات فائز گردند

صفحه : ۱۳

وَ الَّذِین َ کَفَرُوا و آنـانکه پوشـیدند حق را یعنی ایمان نیاوردنـد وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و بـدروغ داشـتند دلائل وحـدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را یا هر چه آنرا دلیل ساختیم أُولئِک َ آن گروه أَصحاب ُ النّارِ اهل آتش اند هُم فِیها ایشان در ان آتش خالِدُون َ جاوید مانندگانند یا بَنِی إِسـرائِیل َ ای فرزندان یعقوب اذکُرُوا نِعمَتِی َ یاد کنید نعمت های مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع الَّتِی آن نعمت هـا که از فضـل خود أَنعَمت ُ عَلَیکُم انعـام کردم بر پـدران گذشـتگان، و نیکوئی بجـای آیـا همان نیکوئی است بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیز حاصل ست وَ أَوفُوا و وفا کنید بِعَهدِی به پیمان من که در شان

پیغمبر امّی با شما بسته ام در توریت، حق سبحانه، و تعالی در توریت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را به پیغمبر امّی تعریف کرده کما قال اللّه تعالی النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراه أُوف ِبِعَهدِکُم تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم وَ إِیّایَ و خاصّه تا از من فَارهَبُون ِ بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَ آمِنُوا و به گروید بِما أَنزَلت ُ با آنچه فرو فرستادم از قرآن مُصَدِّقاً در حالتی که آن فرو فرستاده موافق و مطابق در اصول است از توحید و وعده وعید لِما مَعَکُم مر آن چیزی را که بشماست یعنی توریت وَ لا تَکُونُوا و مباشید أَوَّلَ کافِرٍ بِه ِ اوّل گروهی ناگرویدگان از اهل کتاب بقرآن وَ لا تَشتَرُوا و بدل مکنید و مخرید بِآیاتِی بآیت های کتاب من که توریت ست ثَمَناً قَلِیلًا بهای اندک را، مخاطب علمای یهودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریت را تحریف می کردند و امر محمّد ص را می پوشیدند وَ إِیّایَ فَاتَّقُون ِ و خاصتا از من بترسید بفروختن کتاب ربانی به حطام دنیای فانی وَ لا تَلبِسُوا و میامیزید الحَقَّ سخن راست و درست را که در توریت هست از صفات محمّد ص بِالباطِل ِ بناحق که شما بدست خود می نویسید وَ تَکتُمُوا و نمی پوشید الحَقَّ حق را که صفت مصطفی ست وَ أَنتُم تَعلَمُونَ و شما میدانید که اینکه آن پیغمبر ص است که نعت او می پوشید وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ و بپای دارید نماز را با مسلمانان بران وجه که ایشان میگذارند وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهید زکوه مال را بطریق اهل اسلام

وَ ارکَعُوا مَعَ الرّاکِعِینَ و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان

صفحه : ۱۴

أَ تَأمُرُونَ النّاسَ آیا می فرمائید مردمان را بِالبِرِّ به نکوئی وَ تَنسَونَ و فراموش می کنید أَنفُسَکُم نفسهای خود را وَ أَنتُم و حال آنکه شما تَتلُونَ الکِتابَ می خوانید توریت را أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا چرا عقل خود را کار نمی فرمائید- اینکه آیت در شان بعضی از یهودان مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام درآمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ص ترغیب می کردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی می نمودند وَ استَعِینُوا و یاری خواهید از خدای تعالی بِالصَّبرِ بشکیبائی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن وَ الصَّلاةِ و بگذاردن نماز فرائض وَ إِنَّها و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان لَکَبِیرَةٌ هر آئینه بزرگ و دشوار و گران است إِلّا عَلَی الخاشِعِینَ مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان بر طاعت که مؤمنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان به پرستش حق مرتاض شده و در مقابله ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بر ایشان رسیده بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمتت آسان شود- پس در صفت خاشعان می فرماید که الَّذِینَ آنانکه یَظُنُّونَ یقین می دانند أَنَّهُم بدرستیکه ایشان مُلاقُوا رَبِّهِم رسندگانند بجزای پروردگار خویش وَ أَنَّهُم و بدرستیکه اینکه نیز میدانند که ایشان إِلَیهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن راجِعُونَ بازگردندگانند یا بَنِی إِسرائِیلَ اذکُرُوا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعمَتِیَ نیکوئیهای مرا الَّتِی آن نیکوئیها که من أَنعَمتُ عَلَیکُم انعام کرده ام بر شما وَ أَنِّی و آن را نیز یاد کنید بدرستیکه من

فَضَّلتُكَم تفضیل کرده ام اجداد شما را و فضل نهادم عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَ اتَّقُوا یَوماً و بترسید از عذاب روز که دران روز لا تَجزِی حق گذاری نه کند و نه تواند نَفس ٌهیچ نفس مومنه عَن نَفس ٍاز نفس کافره شَیئاً چیزی را از مکافات یا کفایت نه کند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب وَ لا یُقبَل ُو پذیرفته نشود مِنها از نفس کافره یعنی برای او شَفاعَةٌ درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند وَ لا یُؤخَذُ مِنها و گرفته نشود از ان نفس کافره عَدل ٌفدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود از عذاب وَ لا هُم و نه باشند کافران که دران روز یُنصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشان را یاری نه کند و نتواند کردن در دفع عذاب.

صفحه : ۱۵

وَ إِذ نَجَّیناکُم و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشان است منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود مِن آل ِفِرعَونَ از اتباع و متعلقان فرعون یَسُومُونَکُم عذاب می کردند یا می چشانیدند شما را سُوءَ العَذاب ِسخت ترین و بدترین عذاب یُذَبِّحُونَ أَبناءَکُم می کشتند پسران شما را در طفولیّت بسبب خوابی که فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاك قبطیان و خرابی ملك بر دست او بود وَ یَستَحیُونَ و باقی می گذاشتند نِساءَکُم دختران شما را برای خدمت وَ فِی ذلِکُم و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما بَلاءٌ محنتی و آزمایشی

بود شما را مِن رَبِّکَم از پروردگار شما عَظِیم ٌبزرگ و بی نهایت وَ إِذ فَرَقنا و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که بشگافتیم ما بِکَم ُ بشما یعنی به سبب نجات شما البَحرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و در دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنجَیناکُم پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَ أَغرَقنا و بآب فرو بردیم آل َفِرعَون َکسان فرعون را وَ أَنتُم و حال آنکه شما تَنظُرُون َمی نگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه می کردید که چنان غرق می گشتند وَ إِذ واعَـدنا مُوسی و یاد کنید آن را که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی ما را بآمدن بجانب طور أَربَعِین َلَیلَهً چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای آن ثُم َاتَّخَذتُم ُپس فرا گرفتید شما العِجل َگوساله را بخدای مِن بَعدِه ِپس از رفتن موسی بطور وَ أَنتُم ظالِمُون َو شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثُم َعَفَونا عَنکُم پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نه کردیم شما را مِن بَعدِ ذلِک َاز پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و اینکه عفو برای آن بود که لَعَلَّکُم تَشکُرُون َشاید که شما شکر گوئید خدای را بر نعمت عفو وَ إِذ آتَینا مُوسَی و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی را الکِتاب َتوریت وَ الفُرقان َو حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّکُم تَهتَدُون َتا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت

صفحه : ۱۶

وَ إِذ

قال َمُوسى و یاد آورید آن را که گفت موسى لِقَومِهِ ِمرقوم خود را یعنى آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قَوم ِاى گروه من إِنَّکُم ظَلَمتُم أَنفُسَ ِکُم بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهاى خویش بِاتِّخاذِکُم ُالعِجل َبفراگرفتن شما گوساله را بخداى فَتُوبُوا إِلى بارِئِکُم پس بازگردید بتضرع و زارى بسوى پروردگار خویش فَاقتُلُوا أَنفُسَکُم پس بکشید نفسهاى خود را یعنى آن کسانیکه گوساله را پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذلِکُم اینکه کشته شدن شما خَیرٌ لَکُم بهترست مر شما را از زندگانى دنیا عِندَ بارِئِکُم نزد آفریننده شما و بعد ازین حکم، عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو درآمده سرها در پیش افگندند و هارون با دوازده هزار مرد شمشیرزن شمشیرها کشیده بیامدند و از اوّل روز تا وقت استوا هفتاد هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزّت مى فرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتاب َعَلَیکُم پس توبه شما پذیرفت إِنَّه ُهُوَ بدرستیکه اوست نه غیر او التَّوّاب ُپذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِیم ُمهربان بر توبه کاران در لطائف امام قشیرى رح فرموده که توبه بقتل نفس درین امّت منسوخ نیست اما توبه بنى اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند بآشکارا و توبه خواص اینکه امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقائق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد مثنوى

نفس خود را کش جهانى زنده کن خواجه را کشته است او را بنده کن

تو طمع دارى که او

را بیجفا بسته داری در وقار و در وفا

هر خسی را اینکه تمنا کی رسد موسی باید که اژدرها کشد

وَ إِذ قُلتُم و یاد کنید آن را که گفتید یعنی میثاق بستید هفتاد تن از اخیار قوم شما که موسی بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند یا مُوسی لَن نُؤمِنَ لَکَ ای موسی ما تصدیق نه کنیم مر ترا درین که اینکه سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حَتّی تا اینکه که بدیده سر نَرَی اللّهَ جَهرَةً به بینیم خدای را آشکارا و رو بروی فَأَخَذَتکُم پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند الصّاعِقَةُ آتشیکه از آسمان فرود آمد وَ أَنتُم و شما یعنی آن مردم شما تَنظُرُونَ می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار بمردند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و می گفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشان را زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثناکُم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را مِن بَعدِ مَوتِکُم از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از انکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ تا باشد که شما سپاسداری کنید مر حق را از زنده کردن شما که حیات از اصول نعمت ست-

صفحه : ۱۷

وَ ظَلَّلنا و یاد کنید که چون سائبان ساختیم عَلَیکُم بر سر شما الغَمامَ ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و اینکه وقتی بود که بنی اسرائیل «در تیه» مانده بودند و با

ایشان خیمه و سائبان نبود وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم عَلَیکَم ُبر شما در تیه المَن َ ترنجبین وَ السَّلوی و مرغی بر شکل سمانی و آن طائریست در طرف یمن از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیده پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون و استخوان پس بنی اسرائیل برمیداشتندی و با ترنجبین می آمیختندی کُلُوا گفتیم که بخورید مِن طَیِّبات ِ ما رَزَقناکُم از پاکیزهای آن چیز که روزی کردیم شما را یعنی هر چه هر روز میرسد بخورید از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر می شد وَ ما ظَلَمُونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند که از روی نافرمانی أَنفُسَهُم یَظلِمُون َبر نفسهای خود ستم می کردند و برزاقی حق اعتماد نانموده بادّخاری می کوشیدند وَ إِذ قُلنَا و یاد آورید چون گفتیم شما را که ادخُلُوا درآیید هذِه ِ القَریَةَ درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جبّاران است فَکُلُوا پس بخورید مِنها ازین دیه یعنی از میوه ها و طعامهای وی حَیث ُشِئتُم هر جا که خواهید و هر چه خواهید رَغَداً خوردنی گوارنده وَ ادخُلُوا الباب َو درآیید بدری از درهای اینکه دیه سُجَّداً سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه وَ قُولُوا و بگوئید حِطَّةٌ درخواست ما حطّه است اینکه لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفگن از ما گناهان ما را

نَغفِر لَكَم تا بيامرزيم مر شما را خَطاياكُم گناهان شما را بسجود و دعا وَ سَنَزِيدُ و زود باشد كه زياده كنيم المُحسِنِين‌َ نيكوكاران را در ثواب ايشان فَبَدَّل‌َالَّذِين‌َ پس بگردانيدند از روى استهزاء آنانكه ايشان ظَلَمُوا ستم كردند بر خود قَولًا آن سخن را كه مأمور بودند بگفتن آن غَيرَ الَّذِى بجز آنچه قِيل‌َلَهُم گفته شده بود مر ايشان را حق سبحانه فرموده بود كه بگوئيد حطّه ايشان گفتند حنطا سمقاتا يعنى گندم سرخ، بدل كردند توبه را بمطلوب خود از خوردنى فَأَنزَلنا پس ما فرو فرستاديم عَلَى الَّذِين‌َظَلَمُوا بر ايشان كه ستمكارى كردند بتغير قول رِجزاً عذابى و عقوبتى مِن‌َالسَّماءِ از آسمان بِما كانُوا بدان چيزى كه بودند بدان چيز يَفسُقُون‌َ بيرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشى بود كه از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت يا طاعون بر ايشان گماشته شد كه به يک ساعت بيست و چهار هزار كس مردند و بقولى هفتاد هزار-

صفحه : ۱۸

وَ إِذِ استَسقى مُوسى و ياد كنيد آن را كه چون موسى آب خواست از ما لِقَومِه‌ِ براى قوم خود كه بعد از خوردن من و سلوى تشنه شدند فَقُلنَا پس گفتيم ما مر او را كه اى موسى اضرِب بِعَصاك‌َ بزن بعصاى خود كه از شعيب ع بتو رسيده الحَجَرَ سنگ معين را و آن سنگى بود مربع به بزرگى سر آدمى كه حق تعالى از بهشت فرستاده بود بموسى و گويند سنگ معين نبود پس موسى بفرمان مولى عصا بر سنگ زد فَانفَجَرَت پس شكافته شد مِنه‌ُاثنَتا عَشرَةَ عَيناً از ان سنگ

دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قَد عَلِمَ بدرستیکه دانست کُلُّ أَناسٍ هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَشرَبَهُم آب خور خود را کُلُوا بخورید از من و سلوی وَ اشرَبُوا و بیاشامید از آب چشمه مِن رِزقِ اللّهِ از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده وَ لا تَعثَوا و از حد درمگذرید فِی الأَرضِ در زمین مُفسِدِینَ در حالتی که شما تباه کارانید وَ إِذ قُلتُم یا مُوسی و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لَن نَصبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلی طَعامٍ واحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو را درهم سرشته یکی میساختند فَادعُ لَنا پس بخوان از برای ما رَبَّکَ پروردگار خود را و ازو درخواه، تا بقدرت خود یُخرِج لَنا بیرون آرد برای ما مِمّا تُنبِتُ الأَرضُ ازان چیزی که آن را می رویاند زمین نسبت انبات بزمین مجازست چه حق سبحانه بحقیقت می رویاند مِن بَقلِها از سبزه ها و تره های زمین وَ قِثّائِها و از خیار بادرنگ آن وَ فُومِها و از گندم یا سیر آن وَ عَدَسِها و عدس آن وَ بَصَلِها و پیاز آن قالَ گفت خدا تعالی یا آنکه موسی ع فرموده که أَ تَستَبدِلُونَ الَّذِی آیا بدل می کنید آن چیزی را که بحسب واقع هُوَ أَدنی آن فروتر و خوارترست چون سیر و پیاز بِالَّذِی بآن چیزی که فی نفس الامر هُوَ خَیرٌ آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می کنید اهبِطُوا فرو روید مِصراً در شهری از شهرهای ارض مقدسه

یعنی بلاد شام فَإِن َّلَکُم پس بدرستیکه در آن شهر مر شما را است ما سَأَلتُم آنچه خواستید از بقول–

صفحه : ۱۹

وَ ضُرِبَت و زده شد یعنی لازم گشت عَلَیهِم ُ بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَ المَسکَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند در روزی خود محتاجی و بی نوائی بخلق نمایند وَ باؤُ و بازگشتند بِغَضَب ٍ مِن َاللّه ِ بخشمی از خدا یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلِکَ َاینکه خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بِأَنَّهُم بآن بود که ایشان کانُوا یَکفُرُون َ بودند که کافر می شدند بِآیات ِ اللّه ِ بآیتهای توریت وَ یَقتُلُون َالنَّبِیِّین َو می کشتند پیغمبران را چون زکریا ع و یحیی ع و شعیب ع بِغَیرِ الحَق ِّبناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیاء صادر نشده بود ذلِکَ َ آن کفر و قتل ایشان بِما عَصَوا بر آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وَ کانُوا یَعتَدُون َو بودند که از حد و رمی گذشتند و تجاوز از حد فرمان او می کردند بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینه دل بیشتر می نشیند مثنوی

هر گناه زنگی ست بر مرآه دل دل شود زین زنگها خوار و خجل

چون زیادت گشت دل را تیرگی نفس دون را بیش گرد و خیرگی

إِن َّالَّذِین َ بدرستیکه آنانکه از روی نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند وَ الَّذِین َ هادُوا و آنانکه به یهودیت درآمدند وَ النَّصاری و ترسایان وَ الصّابِئِین َو آنها که از

دینی بـدینی گرایندگاننـد یعنی از هر دینی چیزی کـه خـوش می آمـد اخـذ می کردنـد یـا ملائکه می پرستیدنـد و زبـور می خواندنـد و روی بکعبه آورده نمـاز می گذاردنـد- و گفته انـد صابیان زنادقه انـد یا سـتاره پرسـتان مَن آمَن َهر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوائف بِاللّه ِبخـدا و صـفات سـلبی و ثبوتی او وَ الیَوم ِالآخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَ عَمِل َصالِحاً و بکنـد عملی شایسـته فَلَهُم أَجرُهُم پس مر ایشـان راست مزد کـار ایشـان عِنـدَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان وَ لا خَوف ٌو ترسـی نه باشـد عَلَیهِم بر ایشان در روز حشـر وَ لا هُم یَحزَنُون َو نه باشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَ إِذ أَخَذنا و یاد کنید آن را که فرا گرفتیم از شـما مِیثـاقَکُم پیمان شـما را بمتابعت موسـی و عمل باحکام توریت وَ رَفَعنا و برداشتیم فَوقَکُم ُالطُّورَ بر زبر سر شما کوه را تا پیمان بستید- بنی اسرائیل بعد از نزول توریت آغاز تمرّد نهادند و گفتند احکام اینکه کلام بغایت دشوارست ما گردن نمی نهیم حق تع کوهی را از کوههای فلسـطین که آن را طور گفتنـدی و در تفسـیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسـمعیل حق تعـالی فرمـان داد ص تـا بر زبر سـر ایشان بایسـتاد و در پیش روی ایشان آتشـی افروخت و در عقب دریای زخار پدیـد آمد و چون گریزگاهی ندیدند بروی درافتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت خُذُوا ما آتَیناکُم فرا گیرید از آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرعی بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهدی قوی وَ اذکُرُوا یاد گیرید و یا پیوسته یاد

کنید ما فِیهِ آنچه درو است از ثواب و عقاب لَعَلَّکَم تَتَّقُون َباشد که شما بپرهیزید از ناشایستها

صفحه : ۲۰

ثُم َتَوَلَّیتُم پس روی برگردانیدید شما از فرمان من مِن بَعدِ ذلِك َاز پس عهدی که کردید فَلَو لا فَضل ُاللّه ِپس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای تعالی عَلَیکُم بر شما وَ رَحمَتُه ُو بخشش او به نسبت شما لَکُنتُم هر آئینه می بودید شما مِن َالخاسِرین َاز جمله زیان زدگان وَ لَقَد عَلِمتُم ُالَّذِین َو هر آئینه نیکو دانسته اید شما آنان را که در زمان داود ع اعتَدَوا از حد فرمان درگذشتند مِنکُم از قوم شما در شهر ایلیا فِی السَّبت ِدر حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان را از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده دران روز بحیله ماهی را می گرفتند فَقُلنا لَهُم پس گفتیم ما مر ایشان را که چون خلاف امر کردید کُونُوا بباشید قِرَدَةً بوزنیگان خاسِئِین َخوارشدگان و تمامی اینکه قصّه در سوره اعراف مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی فَجَعَلناها پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نَکالًا عذابی و عقوبتی که پند کننده و پند دهنده باشد لِما بَین َیَدَیها مر آن کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و می دیدند وَ ما خَلفَها و آنها را که از پس ایشان آیند و قصّه ایشان شنوند وَ مَوعِظَةً و گردانیدیم آن را پندی لِلمُتَّقِین َاز برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا از امت محمّد صلی اللّه علیه و علی آله و اصحابه و سلّم وَ إِذ قال َمُوسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی لِقَومِهِ ِمر گروه خود را بوقتی که در میان خود کشته

یافته بودند عامیل نام را و می خواستند که قاتل او معلوم گردد إِن َاللّه َیَأمُرُکم بدرستی که خدای تعالی می فرماید شما را که أَن تَذبَحُوا بَقَرَهً آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از ان بر مرده زنید و مرده زنده شود بگوید که قاتل او کیست قالُوا گفتند قوم موسی ع أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً آیا فرا می گیری ما را اهل فسوس یعنی با ما سخریه می کنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی گاوی بکشید قال َ أَعُوذُ بِاللّه ِ موسی گفت پناه می گیرم بخدا أَن أَکُون َ از انکه باشم من مِن َ الجاهِلِین َ از نادانان و فسوس کنندگان

صفحه : ۲۱

قالُوا ادع ُ لَنا گفتند بخوان و سؤال کن ای موسی از برای ما رَبَّک َ پروردگار خود را یُبَیِّن لَنا تا بیان کند برای ما ما هِی َ که آن گاو را صفت چیست و سال او چندست سؤال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی نه دیده و شنیده بودند که از انواع بقراین صورت صادر تواند شد پس او را جای مجرای چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست که فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند لا جرم در جواب ایشان قال َ گفت موسی إِنَّه ُ بدرستیکه خدای تعالی یَقُول ُ إِنَّها بَقَرَهٌ می گوید که آن گاو گاوی است که لا ـ فارِض ٌ نه پیر که از کار افتاده وَ لا بِکرٌ و نه جوان و نارسیده عَوان ٌ میانه است بَین َ ذلِک َ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافعَلُوا پس بکنید ما تُؤمَرُون َ آنچه فرموده شدید شما قالُوا گفتند بار

دیگر ادع ُلَنا رَبَّکَ- بخوان از برای ما پروردگار خود را یُبَیِّن لَنا تا پیدا و هویدا سازد از برای ما که ما لَونُها چیست رنگ آن بقره قال- إِنَّه ُیَقُول ُگفت موسی که خدا می گوید إِنَّها بَقَرَةٌ صَفراءُ آن گاوی است زرد فاقِع ٌلَونُها در غایت زردی، رنگ او تَسُرُّ النّاظِرِین َ-و آن گاو شاد می گرداند و مسرور میازد از رنگ خود نظرکنندگان را بوی قالُوا ادع ُلَنا دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما رَبَّکَ- خداوند خود را یُبَیِّن لَنا تا آشکارا کند برای ما ما هِی َ-که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده إِن َّالبَقَرَ بدرستیکه گاوان تَشابَه َ-عَلَینا متشابه شده اند بر ما چه میانه سال و زردرنگ بسیاراند وَ إِنّا و بدرستیکه ما إِن شاءَ اللّه ُ اگر خدا خواهد لَمُهتَدُون َ-از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه علیه صلوات اللّه منقول است که اگر بنی اسرائیل ان شاء اللّه نگفتندی هرگز آن گاو را نه یافتندی قال- إِنَّه ُیَقُول ُگفت موسی که میگوید خدا إِنَّها بَقَرَةٌ آن گاوی ست لاـ ذَلُول ٌنه رام کرده و نرم کرده شده بحکم زرع تُثِیرُ الأَرض َ-بشورانند زمین را وَ لا تَسقِی الحَرث َ-و نه گاوی است که آب دهد کشت را یعنی آب برکشد برای زراعت مُسَلَّمَةٌ دست بازداشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب ست و تمام خلقت لاـ شِیَةَ نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زرد وی باشد فِیها در ان چون بنی اسرائیل اینکه نشانها شنیدند قالُوا الآن َ-گفتند اکنون که اینکه صفتها بیان کردی جِئت َ-

بِالحَقِ ِآوردی راستی را و صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزگاری که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بآنکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوها پس بکشتند آن را و نکته در کشتن آن سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است نه لائق عبادت و مدح القصه او را ذبح کردند وَ ما کادُوا یَفعَلُونَ ِو نمی خواستند که بکشند اینکه گاو را بسبب گرانی بهای آن

صفحه : ۲۲

وَ إِذ قَتَلتُم اوّل قصّه است، می فرماید که یاد کنید آن را که بکشتید نَفساً یکی را که نام آن عامیل بود فَادّارَأتُم پس اختلاف کردید فِیها در ان نفس مقتول یعنی در کشتن او وَ اللّهُ مُخرِجٌ و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده ما کُنتُم تَکتُمُونَ ِآن چیزی را که هستید شما که آن را بپوشید از قتل بناحق فَقُلنا اضرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعضِها بپاره از ان گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیری چون بر وی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد کَذلِکَ ِهمچنانکه اینکه مرده را زنده گردانید یُحیِ اللّهُ المَوتی زنده می گرداند خدای تعالی همه مردگان را وَ یُرِیکُم و می نماید بشما خطاب با آن جماعت است

که در مجلس احیای عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی اللّه علیه و آله و سلّم میگوید که انکار حشر مکنید که آخر خدا بشما نماید آیاتِهِ دلائل قدرت خود را در احیاء لَعَلَّکُم تَعقِلُون َمگر باشد که شما فکر کنید و دریابید که کسیکه قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآئینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُم َّقَسَت پس سخت گشت قُلُوبُکُم دلهای شما ای یهود مِن بَعدِ ذلِکَ از پس زنده شدن عامیل فَهِیَ پس آن دلهای که شما را است کَالحِجارَهِ همچون سنگ است در سختی و درشتی أَو أَشَدُّ قَسوَهً بلکه سخت تر است در قساوت و غلظت از سنگ وَ إِن َّمِن َالحِجارَهِ و بدرستیکه بعضی از ان سنگ هاست لَما یَتَفَجَّرُ آنچه هرآئینه روان می گردد مِنه ُالأَنهارُ از ان جوی های بزرگ وَ إِن َّمِنها و بعضی دیگر هست که از ان لَما یَشَّقَّق ُآنچه هرآئینه بشگافد فَیَخرُج ُپس بیرون آید مِنه ُالماءُ ازو آب خورد چون چشمها وَ إِن َّمِنها و بتحقیق هست که از حجاره لَما یَهبِطُ آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید مِن خَشیَهِ اللّه ِاز ترس خدا وَ مَا اللّه ُو نیست خدا بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُون َغافل از آنچه شما ای یهود می کنید

صفحه : ۲۳

أَ فَتَطمَعُون َآیا طمع در بسته آید ای مومنان أَن یُؤمِنُوا بآنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لَکُم مر شما را در آنچه میگوئید از لغت پیغمبر و حقیت دین اسلام وَ قَد کان َو حال آنکه بودند فَرِیق ٌمِنهُم گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه یَسمَعُون َمی شنیدند کَلام َاللّه ِسخن

خـدا را بر کوه طور ثُم َّیُحَرِّفُونَه ُ پس میگردانیدنـد آن سـخن را مِن بَعـدِ ما عَقَلُوه ُ پس از ان که دانسـته بودنـد و دریافته چون بمیان قوم درآمدند گفتند ما سـخن حق و امر و نهی او شـنیدیم و لیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشـید بر ادای آن مکنیـد و باک مدارید وَ هُم یَعلَمُون َو ایشان میدانند که افترا می نمایند در ینابیع آورده که روزی حضـرت رسالت پناه ص فرمود که جهودان بعـد ازین در مـدینه نیاینـد که از درآمدن ایشان بمدینه فتنه ظاهر میشود بعضـی از منافقان یهود اوّل روز بمدینه درمی آمدند که ما مسـلمانیم همچون شـما و آخر روز بازگشـته بیاران خود می پیوستند کما قال اللّه تعـالی وَ إِذا لَقُوا و چون ملاقـات کننـد یهود الَّذِین َ آمَنُوا آنـان را که ایمان آورده انـد از اصـحاب رسول اللّه ص قالُوا آمَنّا گوینـد ما نیز گرویـده ایم وَ إِذا خَلا و چون خلوت کننـد بَعضُهُم برخی از اصاغر ایشان إِلی بَعض ٍ ببرخی از اکابر ایشان چون کعب إبن اشـرف و حیّی إبن اخطب قـالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُم گوینـد آن اکابر ایشان را که آیا شـما حـدیث میکنیـد و خبر می دهید اصـحاب محمّد ص را بِما فَتَح َاللّه ُ بدانچه گشاده است خدا ابواب دانش آن را عَلَیکُم بر شـما در کتاب شـما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اوّل نزول آنحضرت ص اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند و رؤساء ایشان از ان آگاهی یافته مخبران را از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمّد ص خبر

میدهید لِيُحَاجُّوكُم بِهِ تا مخاصمت كنند و حجت گيرند بآنچه دانسته باشند عِندَ رَبِّكَم نزد پروردگار شما در روز قيامت و گويند شما حق را دانستيد و متابعت نه كرديد أَ فَلا تَعقِلُون‌َ آيا چرا در نمی يابيد اينكه مقدار كه اسرار خود را با خصم در ميان نبايد نهاد أَ وَ لا يَعلَمُون‌َ آيا نمی دانند جهودان كه أَن‌َّ اللّه‌َ يَعلَم‌ُ به تحقيق خدا می داند ما يُسِرُّون‌َ آنچه پنهان می دارند از عداوت رسول ص و اصحاب رض او وَ ما يُعلِنُون‌َ و آنچه آشكارا می كنند از دوستی پيغمبر ص و صحابه رض بنفاق پس هر كه داند كه حق سبحانه تعالی دانای آشكارا و نهان است بايد كه ظاهر خود را بفرمانبرداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاكی و بيباكی بپردازد- بيت بكن سرو علن را با كسی راست كه دانای نهان و آشكار است. وَ مِنهُم أُمِّيُّون‌َ و از جهودان جماعتی اند نانويسنده و ناخواننده كه لا يَعلَمُون‌َ الكِتاب‌َ نمی دانند توريت را و نمی شناسند كه درو چه چيز است إِلّا أَمانِي‌َّ مگر آرزوهای خود را يعنی آنچه موافق هوای ايشان باشد يا وعدهای دروغ كه از علمای خود می شنودند كه بهشت خاصه ايشان خواهد بود و اجداد ايشان ايشان را شفاعت خواهند كرد وَ إِن هُم و نيستند ايشان إِلّا يَظُنُّون‌َ مگر آنكه گمان می برند و يقين را نمی دانند

صفحه : ۲۴

فَوَيل‌ٌ پس عذاب يا اندوه لِلَّذِين‌َ مر آنان راست كه ايشان يَكتُبُون‌َ الكِتاب‌َ می نويسند نوشته محرف را بِأَيدِيهِم بدست خودها يعنی مباشر كتابت اند و بديگری نه می فرمايند ثُم‌َّ يَقُولُون‌َ پس ميگويند هذا مِن عِندِ اللّه‌ِ اينكه نوشته از نزديک خدا

است و چرا چنین میکننـد لِیَشتَرُوا بِه ِ تا بخرنـد بواسـطه اخـذ رشوت یعنی اسـتبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَناً قَلِیلًا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسـطه اخذ رشوت صـفات مصـطفی را صـلی اللّه علیه و آله و سلّم که در توریت بدین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا، تغیر کردند و نوشـتند که پیغمبر آخر الزمان شخصـی بود دراز قـد ازرق چشم سـفید پوست فرو هشـته موی یـک چشم باشـد و اینکه صـفت دجـال است و بـا عوام خود گفتنـد که اینکه آن پیغمبر ص موعود نیست فَوَیل ٌلَهُم پس وای مر ایشان را مِمّا کَتَبَت أَیـدِیهِم از آنچه نوشـته و تغیّر کرده دسـتهای ایشان وَ وَیل ٌ لَهُم و دیگر باره وای بر ایشان مِمّا یَکسِبُون َاز ان چیزی که کسب می کنند از رشوت و باکل حرام وَ قالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَن تَمَسَّنَا النّارُ ما را مس نه کنـد آتش دوزخ و بما نه رسـد إِلّا أَیّاماً مَعـدُودَةً مگر بمقـدار روزی چند شـمرده شده که آن هفـت روز است هر روزی در مقـابله هزار سـال که از آن هفت هزار سـال عمر دنیـا است یـا چهـل روز که بـدان عـدد قـوم ما گوساله پرستیـده انـد قُل بگو ای محمّـد ص مر ایشان را أَتَّخَذتُم آیا فرا گرفته اید عِندَ اللّه ِ از نزدیک خدا عَهداً عهد و پیمانی که شـما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَن یُخلِف َاللّه ُعَهدَه ُ پس خلاف نه کند خدا وعده خود را أَم تَقُولُون َبلکه میگوئید و افترا میکنید عَلَی اللّه ِ بر خدا ما لا تَعلَمُون َ

آنچه نمی دانیـد بَلی نه چنان است که ایشان میگوینـد بلکه مَن کَسَب َ سَیِّئَهً هر که بدی کند یعنی شـرک آرد وَ أَحاطَت بِه ِ و فرا گیرد گرداگرد او را خَطِیئَتُه ُ گناه او یعنی بدو مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَأُولئِک َ پس آن گروه مشرکان أَصحاب ُالنّارِ اهل دوزخ و ساکنان آنند هُم فِیها خالِدُون َ ایشان در آن آتش جاوید ماندگانند

صفحه : ۲۵

وَ الَّذِین َ آمَنُوا و آنـان که گرویدنـد بخـدا و آنچه از نزد او آمـده وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و عمـل کردنـد نیکو و پـاکیزه أُولئِک َ أَصحاب ُالجَنَّهِ آن گروه اهل بهشت و مستحق آننـد هُم فِیها خالِدُون َ ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاویـد باشـندگانند وَ إِذ أَخَذنا و یاد کنیـد چون فراگرفتیم یعنی در توریت مِیثاق َ بَنِی إِسرائِیل َ عهـد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتیم لا تَعبُدُون َ نه پرستید شـما إِلَّا اللّه َ مگر خدای را که سزای پرستش اوست وَ بِالوالِدَین ِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر إِحساناً نیکوئی کردنی وَ ذِی القُربی و دیگر به نسـبت خویشـان وَ الیَتـامی و یتیمـان وَ المَساکِین ِ و بیچارگان وَ قُولُوا و بگوئیـد لِلنّاس ِ مر عامه مردمان را حُسـناً سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد یا با مردم چنان سخن کنید که دوست دارند که با شما سخن گویند وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ و نماز را برپای داریـد با شـرائط آن وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهیـد زکوه را بر وجهی که حکم کرده ام ثُم َ تَوَلَّیتُم پس روی بگردانیـدید بعد ازین پیمان و برگشتید از عهد و میثاق إِلّا قَلِیلًا مِنکُم مگر اندکی از شـما مراد بعضـی اسـلاف ایشانند که بر شریعت توریت استقامت

داشتند وَ أَنتُم مُعرِضُون ‌َو حال آن که شما اعراض کنندگانید از احکام توریت که در متابعت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم صادر شده وَ إِذ أَخَذنا و آن را نیز یاد کنید که گرفتیم مِیثاقَکُم پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستدیم که لا تَسفِکُون‌َ نریزید دِماءَکُم خونهای اقربا و همدینان خود را وَ لا تُخرِجُون‌َ أَنفُسَکُم و بیرون نه کنید کسان خود را به ستم مِن دِیارِکُم از خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خریدید ثُم‌َّ أَقرَرتُم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَ أَنتُم تَشهَدُون‌َ و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما اینکه عهد نموده اند.

صفحه : ۲۶

ثُم‌َّ أَنتُم هؤُلاءِ پس شما آن گروهید که پیمان را شکسته تَقتُلُون‌َ أَنفُسَکُم می کشید کسان خود را وَ تُخرِجُون‌َ فَرِیقاً و بیرون میکنید گروهی را مِنکُم از قوم خود مِن دِیارِهِم از سراها و منزلهای ایشان تَظاهَرُون‌َ هم پشت شدید عَلَیهِم بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالإِثم‌ِ به بزه کاری وَ العُدوان‌ِ و افزون طلبی و بیدادی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَ إِن یَأتُوکُم و اگر بشما

آیند أَساری اسیران بنی اسرائیل تُفادُوهُم ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل می کنید وَ هُوَ مُحَرَّم اینکه آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَیکُم بر شما به حکم میثاق إِخراجُهُم بیرون کردن ایشان أَ فَتُؤمِنُون آیا می گروید شما بِبَعض ِ الکِتاب ِ بپاره از احکام توریت که فدیه اسیران است وَ تَکفُرُون بِبَعض ٍ و کافر میشوید به بعض دیگر که قتل و اخراج است فَما جَزاءُ مَن یَفعَل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلِکَ همچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنکُم از شما که یهودید إِلّا خِزی مگر خواری و رسوائی فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی اینکه سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر وَ یَوم َالقِیامَةِ و روز رستخیز یُرَدُّون بازگردانیده شوند از حشرگاه إِلی أَشَدِّ العَذاب ِ بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست وَ مَا اللّه بِغافِل ٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمّا تَعمَلُون از آنچه عهد شکنان می کنند و حفص بخطاب می خواند و مخاطب هم یهودانند یا خطاب عام است أُولئِکَ الَّذِین اینکه گروه آنانند که از بیخردی اشتَرَوُا الحَیاةَ الدُّنیا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالآخِرَةِ به نعمت جاودانی آن سرای دیگر فَلا یُخَفَّف پس سبک کرده نه شود عَنهُم العَذاب از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَ لا هُم یُنصَرُون و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات.

صفحه

وَ لَقَد آتَینا مُوسَی و بدرستیکه ما عطا کردیم موسی را الکِتابَ توریت وَ قَفَّینا و از پی درآوردیم مِن بَعدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی ع بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَ آتَینا عِیسَی ابنَ مَریَمَ و عطا کردیم عیسی ع را که پسر مریم بود البَیِّناتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی وَ أَیَّدناهُ و نیرومند گردانیدیم و قوّت دادیم او را بِرُوحِ القُدُسِ بجان پاکیزه و یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی ع بودی یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از ان یافتندی رباعی

دل تازگی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع نامت دارد

هر جا که دل واقف اسرار بود او نور صفائی ز پیامت دارد

أَ فَکُلَّما آیا هرگاه که از نزد ما جاءَکُم رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِما لا تَهوی بآنچه دوست ندارند أَنفُسُکُم نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد استَکبَرتُم تعظیم نه کردید و گردن ننهادید فَفَرِیقاً کَذَّبتُم پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمّد ص و عیسی ع وَ فَرِیقاً تَقتُلُونَ و گروهی را بکشتید چون زکریا ع و یحیی ع وَ قالُوا و گفتند قُلُوبُنا غُلفٌ دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و بازداشته شده از قبول قول محمّد ص، بدین سخن ناامید میگردانیدند حضرت پیغمبر ما را از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت ص حق سبحانه ردّ

سخن ایشـان می کنـد یعنی نه چنـان است که ایشان می گوینـد بَل لَعَنَهُم ُاللّه ُبلکه خـدای تعالی ایشان را رانـده است و مـدد لطف از ایشان بازگرفته بِکُفرِهِم بسبب ناگرویـدن ایشان فَقَلِیلًا ما یُؤمِنُون َپس انـدکی از ایشان ایمان می آرنـد چون عبـد اللّه رض إبن سـلام و اصـحاب او وَ لَمّا جاءَهُم و آن هنگام که بدیشان آمد کِتاب ٌمِن عِندِ اللّه ِ نوشته از نزدیک خدا که آن قرآن است مُصَدِّق ٌگواه و موافق لِما مَعَهُم مر آن کتاب را که با ایشان است در توحیـد و نبوت و حشـر و آنچه از اصول دین باشد، قبـول نکردنـد و نگرویدنـد بـدان وَ کـانُوا مِن قَبل ُو حـال آنکـه بودنـد پیش از نزول اینکـه کتـاب کـه در وقت فرومانـدگی یَستَفتِحُون َطلب فتـح و نصـرت میکردنـد بـدین کتاب و بکسیکه اینکه کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردنـدی و کار بر ایشان تنگ شـدی دسـتها برداشـته گفتنـدی بارخـدایا نصـرت میخواهیم از تو به محمّد ص که رسول آخر الزمان است عَلَی الَّذِین َکَفَرُوا بر آنان که نگرویـده انـد از مشـرکان عرب فَلَمّا جاءَهُم پس آن وقت که آمـد بـدیشان ما عَرَفُوا آنکس که شـناخته بودند کَفَرُوا بِه ِ کافر شدند بدو چه ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسـمعیل بود بـدو کافر شدنـد فَلَعنَهُ اللّه ِ پس لعنت خـدای عَلَی الکافِرِین َبر ناگرویـدگان که بـدانش خود کار نه کردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشان است-

صفحه : ۲۸

بِئسَمَا اشتَرَوا بِه ِبد چیزی است که ایشان فروختند به آن چیز أَنفُسَهُم بهره

نفسهای خود را و آن چیز کدام است أَن یَکفُرُوا آنکه کافر می شوند بِما أَنزَل َاللّه ُبآنچه خدا فرو فرستاده است که آن قرآن است بَغیاً از جهت حسد یعنی رشک می بردند أَن یُنَزِّل َاللّه ُبآنکه فرو فرستد خدا مِن فَضلِه ِفضل خود را که کتاب و وحی است عَلی مَن یَشاءُ بر آن کس که خواهد مِن عِبادِه ِاز بندگان خود که سزاوار آن باشد فَباؤُ و پس بازگشتند جهودان بِغَضَب ٍبخشم از خدا یا مستحق گشتند خشمی را عَلی غَضَب ٍبالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی ع و انجیل و خشمی بانکار محمّد ص و قرآن وَ لِلکافِرین َو مر کافرانراست عَذاب ٌمُهین ٌعذاب خوارکننده وَ إِذا قِیل َلَهُم و چون گویند مر جهودان را که آمِنُوا بگروید بِما أَنزَل َاللّه ُبآنچه خدا فرو فرستاده از انجیل و قرآن قالُوا نُؤمِن ُگویند می گرویم بِما أُنزِل َعَلَینا بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی توریت وَ یَکفُرُون َو کافر می شوند بِما وَراءَه ُبدانچه جز کتاب ایشان است وَ هُوَ الحَق ُّو آن ماوراء یعنی انجیل و قرآن درست و راست است مُصَدِّقاً در حالتی که آن حق باوردارنده است لِما مَعَهُم مر آن کتاب را که بایشان است و از اینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر به آنچه موافق چیزی است کفر باشد به آن چیز قُل بگو ای محمّد ص در جواب آن که می گویند بتوریت ایمان داریم فَلِم َتَقتُلُون َپس چرا می کشید أَنبِیاءَ اللّه ِپیغمبران خدا را مِن قَبل ُپیش ازین إِن کُنتُم اگر بودید شما مُؤمِنِین َگرویدگان بتوریت وَ لَقَد جاءَکُم مُوسی و هرآئینه که آمد بشما

موسی بِالبَیِّنات ِ به نشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است ثُم َّاتَّخَذتُم ُالعِجل َ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِن بَعدِه ِ از پس رفتن موسی علیه السلام بطور وَ أَنتُم ظالِمُون َ و شما بیدادگرانید بر نفسهای خود-

صفحه : ۲۹

وَ إِذ أَخَذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم ما مِیثاقَکُم پیمان شما را وَ رَفَعنا و برداشتیم فَوقَکُم ُالطُّورَ بر زبر سر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوه های فلسطین و آن شهری است از بلاد شام خُذُوا گفتیم که فرا گیرید ما آتَیناکُم آنچه بشما داده ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست وجد تمام وَ اسمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید قالُوا گفتند بآشکارا سَمِعنا شنودیم و پذیرفتیم و پنهان با خود گفتند وَ عَصَینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَ أُشرِبُوا و خورانیده شدند یعنی درآورده شدند فِی قُلُوبِهِم ُالعِجل َ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بِکُفرِهِم بسبب جحود و انکار ایشان قُل بِئسَما یَأمُرُکُم بگو ای محمّد ص بد چیزی است آنچه میفرماید شما را بِه ِ إِیمانُکُم بآن چیز ایمان شما و آن کفر است به قرآن و به محمّد ص إِن کُنتُم مُؤمِنِین َ اگر هستید شما گرویدگان بخدا چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را به کفر نه می فرماید و جهودان باین همه رسوائی گفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود حق تعالی جل علی فرمود که قُل بگو ای محمّد ص در جواب اینکه دعوی ایشان که إِن کانَت اگر هست بزعم شما لَکُم ُالدّارُ الآخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت عِندَ

اللّه ِ نزدیک خدا خالِصَةً پاکیزه و خاصه مِن دُون ِ النّاس ِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا المَوت َ پس آرزو کنید مرگ را إِن کُنتُم صادِقِین َ اگر هستید شما راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شما است چه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقا است پس هر که آرزومندتر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا فرد مرگ است که دوست را رساند بر دوست آن کیست که او بمرگ شادان نبود وَ لَن یَتَمَنَّوه ُ أَبَداً و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیاء و تغییر لغت مصطفی علیه السلام وَ اللّه ُ عَلِیم ٌ بِالظّالِمِین َ و خدای داناتر است بستمگاران و دروغ گویان وَ لَتَجِدَنَّهُم و هر آئینه یابی تو جهودان را أَحرَص َ النّاس ِ حریص ترین مردمان عَلی حَیاةٍ بر زندگانی دنیا وَ مِن َ الَّذِین َ أَشرَکُوا و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوسند زیرا که هیچکس را زندگانی دنیا دوست تر از ایشان نیست یَوَدُّ أَحَدُهُم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لَو یُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود أَلف َ سَنَةٍ هزار سال و ازین است تحیت مجوس که چون بهم رسند گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن اینکه لفظ مکروه است وَ ما هُوَ بِمُزَحزِحِه ِ و نیست که رهاننده او باشد مِن َ العَذاب ِ از عذاب أَن یُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب الهی نیست وَ اللّه ُ بَصِیرٌ و خدای بینا است بِما یَعمَلُون َ بآنچه می کنند یهود و مجوس و غیر

ایشان و بعضی از یهود میگفتند که صاحب محمّد ص جبرئیل است و او وحی بدو فرو می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل ع رحمت بسیار رسیده است و اکثر بلا و عذاب بر آبای ما بواسطه او نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که

قُل بگو ای محمّد ص مَن کانَ هر که باشد عَدُوًّا لِجِبرِیلَ دشمن مر جبرئیل را و اینکه نامی است عبرانی یا سریانی و معنی او عبد اللّه، و او امین خزائن وحی خدای باشد پس هر که دشمن وی بود گو از خشم بمیرد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستیکه او فرو می آرد قرآن را عَلی قَلبِکَ بِإِذنِ اللّهِ بر دل تو بفرمان خدا مُصَدِّقاً در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لِما بَینَ یَدَیهِ مر آن چیزی را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشان است از کتب منزله چون توریت و زبور وَ هُدیً و قرآن راه نماینده است بحق وَ بُشری و مژده دهنده لِلمُؤمِنِینَ مر گرویدگان را بنجات و درجات مَن کانَ هر که باشد عَدُوًّا لِلّهِ دشمن مر خدا را وَ مَلائِکَتِهِ و فرشتگان او را وَ رُسُلِهِ و فرستادگان او را وَ جِبرِیلَ وَ مِیکالَ و اینکه دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللّهَ پس تحقیق که خدای تعالی عَدُوٌّ لِلکافِرِینَ دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل اند وَ لَقَد أَنزَلنا إِلَیکَ و هر آئینه ما فرستادیم بسوی تو آیاتٍ بَیِّناتٍ نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وَ ما یَکفُرُ بِها

و كافر نشونـد بـدين آيت ها إِلَّا الفاسِقُون َ مگر بيرون رفتگان از فرمان خداى أَ وَ كُلَّما آيا هر گاه كه يهود عاهَدُوا عهد كردند عَهداً عهد كردنى نَبَذَه ُ بشكستند آن را فَرِيق ٌ مِنهُم گروهى از ايشان بَل أَكثَرُهُم بلكه بسيارى از ايشان لا يُؤمِنُون َ نه مى گروند بتوريت وَ لَمّا جاءَهُم و آن هنگام كه آمـد بـديشان رَسُول ٌ مِن عِنـدِ اللّه ِ فرستاده از نزديك خـدا يعنى محمّد صـلى اللّه عليه و سلّم مُصَدِّق ٌ باور دارنده لِما مَعَهُم مر توريت را كه با ايشان است نَبَذَ فَرِيق ٌ بيفگندند گروهى مِن َ الَّذِين َ أُوتُوا الكِتاب َ از آنان كه عطـا داده شـده انـد توريت يعنى علمـاى ايشـان بينداختنـد كِتاب َ اللّه ِ توريت را يا قرآن را وَراءَ ظُهُورِهِم پس پشت خودها كَأَنَّهُم گويا كه آن علما لا يَعلَمُون َ نه ميدانند كه آن كلام اللّه است و محمّد رسول اللّه صـلى اللّه عليه و على آله و اصـحابه و سلّم.

صفحه : ۳۱

وَ اتَّبَعُوا و پى روى كردنـد اينكه يهود مـا تَتلُوا الشَّياطِين ُ آن چيز را كه ميخواننـد ديوان عَلى مُلك ِ سُلَيمان َ در زمان پادشاهى سليمان ع و آنچنان بود كه ديوان در عهد سـليمان ع شـعبدهاى صد رنگ را با نيرنگهاى كهانت درآميخته نوشته بودند و ميان اراذل و جهـال شـايع شـده بود سـليمان ع بر آن حـال اطلاع يافته بفرمود تا آن نوشـتها را آوردنـد، و در صـندوقى نهاده مقفل سـاخته در زير تخت خـود دفن كرد و بعـد از وفـات سـليمان ع ديـوان آنرا از زير تخت وى بيرون آورده چنـان فرا نمودنـد كه سليمان ع بآن سحرها و شعبدها پادشاهى مى كرد و بعد ازان يهود سليمان ع را به بسحر

نسبت میدادند حق سبحانه ابراری ذمه ویرا فرمود که وَ ما کَفَرَ سُلَیمان ُو هرگز کافر نشد سلیمان ع یعنی سلیمان ع جادو نه کرد وَ لکِن َالشَّیاطِین َو لیکن دیوان در زمان او کَفَرُوا کافر شدند یُعَلِّمُون َالنّاس َدرمی آموختند مردمان را السِّحرَ جادو وَ ما أُنزِل َو دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرو فرستاده شده از سحر عَلَی المَلَکَین ِبر دو فرشته بِبابِل َدر شهر بابل هارُوت َوَ مارُوت َنام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گنهکار طعنه می زدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته، نفس و هواانـد و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان را هست بودی صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی، ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری را بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و به سبب شرب خمر بر قتل بناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب بر ایشان در اینکه جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب اند، و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت، اینکه علم بر ایشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت اینکه علم در آموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند وَ ما یُعَلِّمان ِو نیاموزانند اینکه دو

فرشته درین وقت که در چاه اند مِن أَحَدٍ هیچ یکی را حَتّی یَقُولا تا وقتی که گویند پیش از آموزانیدن آنکس را که إِنَّما نَحن ُ فِتنَةٌ جز اینکه نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فَلا تَکفُر پس تو کافر مشو بر اعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فَیَتَعَلَّمُون َ پس می آموزند مِنهُما ازان دو ملک ما یُفَرِّقُون َ بِه ِ آن چیزی را که جدائی افگند بآن بَین َ المَرءِ وَ زَوجِه ِ میان مرد و زن او وَ ما هُم و نیستند جادوان بِضارِّین َ بِه ِ ضرر رساننده بسحر مِن أَحَدٍ هیچکس را إِلّا بِإِذن ِ اللّه ِ مگر بقضا و قدر خدای وَ یَتَعَلَّمُون َ و می آموزند ما یَضُرُّهُم آنچه ایشان را زیان رساند وَ لا یَنفَعُهُم و سود نکند ایشان را وَ لَقَد عَلِمُوا و هر آئینه نیک دانستند یهود لَمَن ِ اشتَراه ُ هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد ما لَه ُ نیست مر او را فِی الآخِرَةِ در آن سرای مِن خَلاق ٍ بهره از نیکوئی وَ لَبِئس َ ما شَرَوا بِه ِ و بد چیزی است آنکه فروختند بدان أَنفُسَهُم نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند لَو کانُوا یَعلَمُون َ اگر هستند ایشان که دانند زیان اینکه سود را

صفحه : ٣٢

وَ لَو أَنَّهُم آمَنُوا و اگر اینکه جهودان گرویدندی به محمّد ص وَ اتَّقَوا پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست لَمَثُوبَةٌ هرآئینه پاداش مِن عِندِ اللّه ِ از نزدیک خدای خَیرٌ بهتر است از رشوت که بر کتمان نعمت پیغمبر می ستانند لَو کانُوا یَعلَمُون َ اگر بودی که بدانستندی یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لا تَقُولُوا راعِنا مگوئید

لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمّد ص که یهود گفتار شما را دستاویز ساخته به آن حضرت ص اینکه کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مومنان بدان معنی می گفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو، حق سبحانه فرمود که اینکه کلمه مگوئید وَ قُولُوا انظُرنا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَ اسمَعُوا و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول وَ لِلکافِرِین َو مر کافرانراست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت اینکه کلمه میگویند عَذاب ٌ أَلِیم ٌعذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یَوَدُّ دوست ندارند الَّذِین َ کَفَرُوا آنانکه حق را پوشیده اند مِن أَهل ِ الکِتاب ِ از اهل کتاب یعنی یهود وَ لَا المُشرِکِین َو نه مشرکان أَن یُنَزَّل َ عَلَیکُم آنکه فرو فرستاده شود بر شما مِن خَیرٍ مِن رَبِّکُم هیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزها است یعنی یهود نمی خواستند که نبوت بآل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و یا نعیم ثقفی رسد وَ اللّه ُیَختَص ُو خدای اختصاص میدهد بِرَحمَتِه ِ به نبوت و وحی خود مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ اللّه ُو خدای ذُو الفَضل ِ العَظِیم ِ خداوند فضل بزرگ است بر هر که خواست او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعاری است بر آنکه فرد فضل او فضلیست افزون از عدد لطف او لطفیست بیرون از شمار ما نَنسَخ هر چه منسوخ می گردانیم مِن آیَةٍ از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان أَو نُنسِها یا فراموش می گردانیم آن را

و از دلها می بریم نَأت ِبخَیرٍ مِنها بیاریم بهتری ازان آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن از کافران منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت أَو مِثلِها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه أَ لَم تَعلَم آیا نمیدانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و می گفتند که آن پشیمانی است و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و جاهل بودند حق تعالی می فرماید که ای منکر نسخ و مجادل آیا معلوم نه داری یعنی نمیدانی أَنَّ اللّهَ آن را که حق سبحانه عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشاء قَدِیرٌ توانا است بر کمال.

صفحه : ۳۳

أَ لَم تَعلَم آیا ندانستی أَنَّ اللّهَ آنکه به تحقیق خدای است بیشک لَهُ مر اوراست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند وَ ما لَکُم و نیست مر شما را مِن دُونِ اللّهِ جز خدای مِن وَلِیٍّ دوستی که ازو بشما نفعی رسد وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند أَم تُرِیدُونَ آیا می خواهید أَن تَسئَلُوا آنکه سؤال کنید رَسُولَکُم پیغمبر ص خود را کَما سُئِلَ مُوسی هم چنانکه سؤال کرده شده بود موسی ع مِن قَبلُ پیش ازین جهودان می گفتند که محمّد ع باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه موسی ع آورده بود حق تعالی را فرمود که شما از محمّد ص همان می طلبید از

سؤالهای متعصبانه که پدران شما از موسی ع می طلبیدند وَ مَن یَتَبَدَّل ِ الکَفرَ بِالإِیمان ِ و هر که بدل کند کفر را بایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزینند فَقَد ضَل َّ پس هرآئینه که گمراه گشته است سَواءَ السَّبِیل ِ از میان راه راست وَدَّ کَثِیرٌ دوست می دارند بسیاری مِن أَهل ِ الکِتاب ِ از اهل توریت چون فخاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او از احبار لَو یَرُدُّونَکُم آنکه بازگردانند مر شما را مراد حذیفه رض بن یمان و عمار بن یاسر رض است که فخاص و یاران او مر ایشان را دعوت به یهودیت میکردند حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که بگردانند شما را مِن بَعدِ إِیمانِکُم از پس ایمان شما کُفّاراً ناگرویدگان حَسَداً از روی حسد مِن عِندِ أَنفُسِهِم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی اینکه حسد بمقتضای طبع ایشان است نه بفرموده کسی مِن بَعدِ ما تَبَیَّن َ از پس آنکه روشن گشت لَهُم ُ الحَق ُّ مر ایشان را آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمّد ص و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام فَاعفُوا پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتال بایشان وَ اصفَحُوا روی بگردانید از اینان حَتّی یَأتِی َ اللّه ُ بِأَمرِه ِ تا وقتی که بیارد خدای فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر بجزیه إِن َّ اللّه َ بدرستیکه خدای عَلی کُل ِّ شَی ءٍ بر همه چیزها از تعذیب و انتقام قَدِیرٌ توانا است-

صفحه : ۳۴

وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و بپای دارید نماز را وَ آتُوا الزَّکاةَ و بدهید زکوه مال را وَ ما تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش بفرستید لِأَنفُسِکُم از برای خود مِن خَیرٍ از مال دنیا

بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تَجِدُوه ُ بیابید آنرا نوشته عِندَ اللّه ِ نزدیک خدا یا ثواب آن بیابید نزدیک وی إِن َّاللّه َ بدرستیکه خدای بِما تَعمَلُون َ بَصِیرٌ بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بینا است وَ قالُوا و گفتند جهودان یا ترسایان لَن یَدخُل َ الجَنَّةَ هرگز درنیاید در بهشت إِلّا مَن کان َ مگر آنکه باشد هُوداً یهودی أَو نَصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند که به بهشت نروند مگر جهودان و نصرانی گفتند که به بهشت نروند الا ترسایان تِلک َ اینکه دعوی از هر دو طائفه أَمانِیُّهُم آرزوهای باطله ایشان است قُل هاتُوا بگو ای محمّد ص بیارید بُرهانَکُم حجت خود را بدین دعوی إِن کُنتُم صادِقِین َ اگر هستید شما راست گویان در قول خود بَلی نه چنین است که ایشان میگویند بلکه مَن أَسلَم َ هر که تسلیم کرد وَجهَه ُ لِلّه ِ همه خود را برای اطاعت خدای وَ هُوَ مُحسِن ٌ و او نیکوکار است در کردار و گفتار فَلَه ُ أَجرُه ُ پس مر آنکس راست مزد کار او عِندَ رَبِّه ِ نزد آفریدگار او وَ لا خَوف ٌ عَلَیهِم و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان وَ لا هُم یَحزَنُون َ و نه ایشان اندوهناک باشند از تصور زوال آن مزد، جمعی از نصاری بنی نجران بمدینه آمدند و با رؤساء یهود مناظره نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه اینکه آیت فرستاد وَ قالَت ِ الیَهُودُ و گفتند جهودان لَیسَت ِ النَّصاری نیستند گروه ترسایان عَلی شَی ءٍ بر چیزی از دین حق وَ قالَت ِ النَّصاری و گفتند ترسایان لَیسَت ِ الیَهُودُ نیستند جهودان

عَلی شَی ءٍ بر چیزی از دین که معتد به باشد وَ هُم و حال آنکه همه ایشان یَتلُون َالکِتاب َ میخوانند کتاب خدایرا یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بیحاصل اند کَذلِک َ همچنین که این ها میگویند قال َالَّذِین َ گفتند آنانکه لا یَعلَمُون َ یا هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثل َقَولِهِم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در باره ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند-

صفحه : ۳۵

فَاللّه ُیَحکُم ُ پس خدا داوری کند بَینَهُم یَوم َالقِیامَهِ میان ایشان در روز رستخیز فِیما کانُوا در آن چیزی که هستند ایشان فِیه ِ یَختَلِفُون َ که در آن اختلاف

میکنند از حق و باطل وَ مَن أَظلَم ُو کیست ستمکارتر مِمَّن مَنَع َاز آنکس که بازداشت مَساجِدَ اللّه ِ مسجدهای خدای را أَن یُذکَرَ از آنکه یاد کرده شود فِیهَا اسمُه ُدر آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدای تعالی را یاد کنند و پرستش نمایند وَ سَعی و سعی نمود فِی خَرابِها در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر بابلی بود یا طرطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار را بقتل رسانید یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی ازو مسجدی است یعنی محل سجده أُولئِک َ آنگروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما کان َلَهُم نیست مر ایشان را و نه سزد أَن یَدخُلُوها

آن که درآیند در آن مسجد إِلّا خائِفِین ِمگر ترسگاران و اینکه صورت در زمان دولت اسلام ظهور یافت که ترسایان را قوّت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُم مر ترسایان راست فِی الدُّنیا درین جهان خِزی ٌرسوائی و خواری و جزیه دادن وَ لَهُم فِی الآخِرَهِ و مر ایشان راست در آنسرای عَذاب ٌعَظِیم ٌعذابی بزرگ وَ لِلّه ِو مر خدایرا است المَشرِق ُجای برآمدن آفتاب وَ المَغرِب ُو جای فرو رفتن آن، آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت پناه شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعاده و قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه ص اجازت خواستند و اینکه آیت نازل شد که بعد از ان که تحری کرده اید اعادت نماز حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست در تحقیق فَأَینَما تُوَلُّوا پس هر کجا که روی آرید فَثَم َوَجه ُاللّه ِپس آنجا وجه خدای است یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق اینکه آیت نکته ایست که ازان جمله زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارتی بدان می فرماید مثنوی

از بنی اینما تولو خوان ثم وجه اللهش متمم دان

یعنی آنسو که روی قصد آری تا حق بندگیش بگذاری

وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا بسوی او کن رد

هیچ جا را نکرد استثنا پس بود عین حق عیان همه جا

عارف حق شناس را باید که بهر سوی

دیده بگشاید

بیند آنجا جمال حق پیدا نگسلد از جمال حق قطعا

إِن َّاللّه ِ بدرستیکه خدای واسِع ٌبزرگ مغفرت است و بسیار عطا عَلِیم ٌدانا بمصالح احوال مسلمانان به وَ قالُوا و گفتند بی باکان از یهود و نصاری به اتَّخَذَ اللّه ُفراگرفت خدای به وَلَداً فرزندی یعنی عزیر ع و مسیح ع به سُبحانَه ُپاکی و بی عیبی اوراست به بَل نه چنان است که ایشان میگویند بلکه به لَه ُمر اوراست به ما فِی السَّماوات ِ آنچه در آسمانها است به وَ الأَرض ِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوك و مربوب وی باشند پس عیسی او عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و اینکه المملوك من المالك به کُل ٌّهمه آنچه در زمین و آسمان باشد به لَه ُقانِتُون َمر او را فرمانبردارانند یعنی مغلوب اند در تحت تصرف قدرت.

صفحه : ۳۶

بَدِیع ُالسَّماوات ِ وَ الأَرض ِ از نو پدیدآرنده آسمان و زمین ها است وَ إِذا قَضی و چون خواهد یا تقدیر کند أَمراً کاری را فَإِنَّما یَقُول ُلَه ُپس جز اینکه نیست که گوید مر آن چیزی را کُن بباش فَیَکُون ُپس بباشد وَ قال َالَّذِین َو گفتند آنانکه لا یَعلَمُون َ نمیدانند خدای را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَو لا یُکَلِّمُنَا اللّه ُاگر ما را بتوحید دعوت میکند پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما أَو تَأتِینا آیَةٌ یا بر یکی از ما پیغامی نمی آید کَذلِك َهمچنانکه اینکه مشرکان میگویند قال َالَّذِین َ گفتند آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان از یهود و نصاری مِثل َقَولِهِم مانند گفتار ایشان

و اقتراح کردند بر انبیا ع بعد از ظهور معجزات تَشابَهَت قُلُوبُهُم بیک دیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سؤالات از روی عناد و کدورت تیرگی قَد بَیَّنَّا الآیات ِ هرآئینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوم ٍ یُوقِنُون َ برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین إِنّا أَرسَلناك َ بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمّد ص بِالحَق ِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِیراً مژده دهنده مومنان وَ نَذِیراً و بیم کننده کافران وَ لا تُسئَل ُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَن أَصحاب ِ الجَحِیم ِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیاری زبانه باشد، روزی بزبان حضرت رسالت پناه جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم بازآیند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت وَ لَن تَرضی و هرگز خوشنود نشوند عَنك َ الیَهُودُ وَ لَا النَّصاری از تو جهود و نه ترسایان حَتّی تَتَّبع َ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُم کیش ایشان را قُل بگو ای محمّد ص وقتی که هر یک از ایشان ملّت خود را ستایش کنند إِن َّ هُدَی اللّه ِ بدرستیکه راه نمودن خدای هُوَ الهُدی آن است راه نمودن بحق شما مرا به یهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه می نماید وَ لَئِن ِ اتَّبعت َ
و

اگر متابعت نمای ای محمّد ص أَهواءَهُم آرزوهای ایشان را در باب دین بَعدَ الَّذِی پس از ان چیزی که براستی جاءَكَ آمده است بتو مِنَ العِلمِ از دانش که وحی است در حقیّت اسلام و بطلان ملّت ایشان ما لَكَ نیست مر ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِن وَلِیٍ دوستی رهاننده وَ لا نَصِیرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب بحضرت رسالت پناه ص است و معنی راجع بامت–

صفحه : ۳۷

الَّذِینَ آنانکه آتَیناهُمُ الکِتابَ عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان عبد اللّه رض بن سلام و اصحاب او باشد، یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر رض بن ابی طالب از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یَتلُونَهُ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلاوَتِهِ چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است أُولئِكَ آن گروه یُؤمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَ مَن یَکفُر بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغیّر دهد فَأُولئِكَ پس آن گروه هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان یا بَنِی إِسرائِیلَ ای فرزندان یعقوب اذکُرُوا یاد کنید نِعمَتِیَ نعمتهای مرا الَّتِی آن نعمتهائی که أَنعَمتُ عَلَیکُم انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَ أَنِّی فَضَّلتُکُم و بدرستیکه من پدران شما را تفضیل کردم عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان تکریر اینکه آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است وَ اتَّقُوا یَوماً و بترسید

از عذاب روز که از هیبت آن لا تَجزِی نَفس ٌ کفایت نه کند کسی عَن نَفس ٍ از کسی شَیئاً چیزیرا از عذاب وَ لا یُقبَل ُ مِنها و قبول کرده نه شود از هیچ نفسی عَدل ٌ فدای او را یعنی بدلیکه بعوض او معذب نه گردد وَ لاـ تَنفَعُها و سودی نه کند هیچ نفسی را شَفاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَ لا هُم یُنصَرُون َ و نباشد کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نه کند تا از عذاب باز رهاند بیت

سودی ندهد یاری هر یار که هست تا در نرسد وعده هر کار که هست

وَ إِذِ ابتَلی و یاد کن ای محمّد ص وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد إِبراهِیم َ رَبُّه ُ مر ابراهیم را پروردگار او بِکَلِمات ٍ بسخنان اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن فرق است یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن آن را که کسی موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا به آب فَأَتَمَّهُن َّ پس ابراهیم با تمام رسانیدن آن را و قیام نمود بدان قال َ گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی إِنِّی جاعِلُک َ بدرستیکه من گرداننده توام لِلنّاس ِ برای مردمان إِماماً پیشوای در دین که همه نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر ص ما را فرمود که اتبع ملته ابراهیم حنیفا و امت مرحومه را نیز امر کرد که مله ابیکم ابراهیم برای انجاز اینکه وعده است

و چون خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال- گفت ابراهیم با حق تعالی وَ مِن ذُرِّيَّتِي و از فرزندگان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قال- گفت خدای در جواب او لا يَنالُ عَهدِي نرسد عهد من يعنى رحمت بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظّالِمِينَ- ستمکاران را یعنی کافران را از ذرّیت تو.

صفحه : ۳۸

وَ إِذ جَعَلنَا و یاد کن آنرا که گردانیدیم البَيتَ- خانه کعبه را مَثابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِلنّاسِ مر آدمیان را یعنی حاجیانرا که هر سال بوی بازگردند و از آنجا به ثواب بیحساب رسند وَ أَمناً و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که درو کسی را نه کشند وَ اتَّخِذُوا و فراگیرید ای مومنان بعد از انکه شرف حرم دانستید مِن مَقامِ إِبراهِيمَ- از مقامیکه منسوب است بابراهیم مُصَلًّى نمازگاه و آن موضعی است که در آن حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بروست و حفص و اتخذوا بصیغه ماضی میخوانند یعنی فرا گرفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه وَ عَهِدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلي إِبراهِيمَ- وَ إِسماعِيلَ- بسوی ابراهیم و اسمعیل أَن طَهِّرا آنکه پاک سازید بَيتِيَ- خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حائض لِلطّائِفِينَ- برای طواف کنندگان وَ العاكِفِينَ- و برای مقیمان و معتکفان وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگذارندگان اهل اشارت برآنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس او زار است و تطهیر دل

از ملاحظه اغیار بیت

اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک صفائی وحدت صرف اندرو کنی ادراک

وَ إِذ قالَ إِبراهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجعَل ای پروردگار من بگردان هذا اینکه مکانرا که برای تو در آن خانه ساختم بَلَداً آمِناً شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار وَ ارزُق أَهلَهُ و روزی ده اهل اینکه بلده را مِنَ الثَّمَراتِ از میوه ها حق تعالی اینکه دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از ان زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه کعبه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن دیهه را بجهت طواف خانه کعبه طائف میگویند و میوه اهل مکه از آنجا است پس ابراهیم تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت مَن آمَنَ روزی ده هرکه را که ایمان دارد مِنهُم از آنانکه ساکنان اینکه شهر باشند بِاللّٰهِ بخدای وَ اليَومِ الآخِرِ و روز بازپسین قالَ گفت خدای وَ مَن کَفَرَ و هر که کافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس او را برخورداری دهم قَلِيلًا برخورداری اندک یعنی در دنیا ثُمَّ أَضطَرُّهُ پس او را به بیچارگی برانم إِلى عَذابِ النّارِ بسوی عذاب دوزخ وَ بِئسَ المَصِيرُ و بد مرجعی است دوزخ وَ إِذ يَرفَعُ و یاد کن آنرا که برداشت إِبراهِيمُ القَواعِدَ ابراهیم اصلها و اساسها را مِنَ البَيتِ از خانه کعبه وَ إِسماعِيلُ عطف است بر ابراهیم چه پسر

با پدر در رفع قواعد شریک بوده و هریک در طرفی آن خانه کار میکرده یا بنوبت دیوار برمی آورده و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار میبرده القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع برداشته گفتند رَبَّنا ای پروردگار ما تَقَبَّل مِنّا قبول کن از ما اینکه کار خیر را إِنَّکَ بدرستیکه تو أَنتَ السَّمِیعُ توئی شنوا مر دعای ما را العَلِیمُ توئی دانا به نیت های ما

صفحه : ۳۹

رَبَّنا ای خداوند ما وَ اجعَلنا و گردان ما هر دو را مُسلِمَینِ ثابت بر اسلام، و استسلام یا موحد و مخلص لَکَ مر ترا وَ مِن ذُرِّیَّتِنا و گردان از فرزندان ما أُمَّةً گروهی مُسلِمَةً لَکَ گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وَ أَرِنا بنمای ما را مَناسِکَنا مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وَ تُب عَلَینا و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده إِنَّکَ أَنتَ التَّوّابُ و به تحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران الرَّحِیمُ و بخشنده بر گنهکاران رَبَّنا ای پروردگار ما وَ ابعَث فِیهِم و برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان رَسُولًا مِنهُم فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریت مرا عربی و شرفی باشد بدان رسول یَتلُوا عَلَیهِم بخواند بر ایشان آیاتِکَ کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت تو بایشان وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ بیاموزاند ایشانرا قرآن وَ الحِکمَةَ و معانی آن تا بیان کند آنچه درو هست

از امر و نهی و حلال و حرام وَ یُزَکِّیهِم و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب بیان شرایع و احکام إِنَّکَ‌ َأَنت‌ َالعَزِیزُ بدرستیکه توئی توانا و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحَکِیم‌ ُتوئی دانا محکم کار حق سبحانه اینکه دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه ص را از اولاد اسمعیل ع مبعوث گردانید و نکته انادعوه ابی ابراهیم اشارت بر اینکه است وَ مَن یَرغَب‌ ُو کیست که باز گردد استفهام برای استبعاد و انکار است یعنی هیچ کس باز نه گردد عَن مِلَّهِ إِبراهِیم‌ َاز کیش ابراهیم إِلّا مَن سَفِه‌ َمگر کسیکه خوار گرداند نَفسَه‌ ُنفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود وَ لَقَدِ اصطَفَیناه‌ ُو هرآئینه ما برگزیدیم ابراهیم را فِی الدُّنیا درین سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوّت، یا بعبادت و خلت یا بعمارت خانه کعبه وَ إِنَّه‌ ُفِی الآخِرَهِ و بدرستیکه او در ان سرای لَمِن‌ َالصّالِحِین‌ َاز جمله فیروزی یافتگان است بصلاح و بفلاح إِذ قال‌ َلَه‌ ُیاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را رَبُّه‌ ُپروردگار او أَسلِم گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شود هرچه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قال‌ َأَسلَمت‌ ُگفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لِرَب‌ ِّالعالَمِین‌ َبه پرورنده عالمیان تا هرچه خواهد کند فان شاء احیانی و ان شاء اماتنی بیت

بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست کز دوست بمن هر چه رسد بس نیکوست.

صفحه : ۴۰

وَ وَصّی بِها و وصیت کرد بملت خود

یا بکلمه اسلمت إِبراهِیم ُبَنِیه ِ ابراهیم مر پسران خود را وَ یَعقُوب ُو وصیّت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هر دو اینکه بود که یا بَنِی َای پسران من إِن َاللّه َاصطَفی بدرستیکه خدای برگزیده لَکُم ُالدِّین َبرای شما دین مرضی مشروع مأمور به که اسلام است فَلا تَمُوتُن َپس ممیرید إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُون َمگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ برسد شما را بر اسلام دریابد پس نهی از ترک اسلام هست نه از مرگ أَم کُنتُم شُهَداءَ آیا شما حاضر بودید إِذ حَضَرَ آن هنگام که آمد یَعقُوب َالمَوت ُبه یعقوب مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید إِذ قال َآن وقت که گفت یعقوب لِبَنِیه ِ مر پسران خود را ما تَعبُدُون َچه چیز خواهید پرستید مِن بَعدِی از پس وفات من قالُوا گفتند نَعبُدُ إِلهَک َخواهیم پرستید خدای ترا وَ إِله َآبائِک َو خدای پدران ترا إِبراهِیم َوَ إِسماعِیل َوَ إِسحاق َابراهیم را که جد او بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجا آرند و اینکه نظر بر اتحاد اصل است و اسحق را که پدر او بود إِلهاً واحِداً عبادت می کنیم خدای را که یگانه و یکتا است وَ نَحن ُلَه ُو حال آنکه ما مر آن خدای را مُسلِمُون َمنقادیم بطاعت تِلک َاینکه جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّهٌ گروهی بودند قَد خَلَت که

درگذشتند لَها ما کَسَبَت مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَ لَکُم ما کَسَبتُم و مر شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر عملها پاداش خواهد داد وَ لا تُسئَلُون َو شما پرسیده نشوید عَمّا کانُوا یَعمَلُون َاز آنچه بودند ایشان که عمل می کردند- اعتقاد یهود آن بود که ابنای را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ابنا ایشان را معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را به اعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذه خواهند کرد وَ قالُوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که کُونُوا هُوداً بباشید از جمع یهود أَو نَصاری و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهتَدُوا تا راه یابید قُل بگو ای محمّد ص بَل نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت میکنم و لازم میگیریم مِلَّهَ إِبراهِیم َکیس ابراهیم را حَنِیفاً در حالتی که آن ملّت مایل است از همه کجی ها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دینها بدین اسلام وَ ما کان َو نه بود ابراهیم ع مِن َالمُشرِکِین َاز شرک آرندگان.

صفحه : ۴۱

قُولُوا بگوئید ای متابعان ملّت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی دعوت می کنند بگوئید آمَنّا بِاللّه ِ گرویدیم بخدای وَ ما أُنزِل َإِلَینا و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَ ما أُنزِل َو بآنچه فرو فرستاده شده است إِلی إِبراهِیم َبسوی ابراهیم که بست صحیفه بوده است وَ إِسماعِیل َوَ إِسحاق َو به فرزندان او اسمعیل و اسحق و یعقوب و به نبیره او یعقوب وَ

الأسباطِ و به فرزندان یعقوب اگرچه به اولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا که آن بـدیشان نیز منزل است چنـانچه قرآن نیز منزل است بر ما وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی و ایمان داریم بآنچه داده شـده اند موسی و عیسی یعنی نوریت و انجیل و سائر دلائل نبوّت وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ و ایمان داریم به آنچه عطا داده شـده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِن رَبِّهِم از نزد خـدای خود لا نُفَرِّقُ هیـچ جـدائی نه می افگنیم بَینَ أَحَدٍ مِنهُم میـان یکی از ایشـان بلکه بهمه ایمان داریم وَ نَحنُ لَهُ و ما مر خدای را مُسلِمُونَ گردن نهادگانیم فَإِن آمَنُوا پس اگر ایمان آوردند یهود و نصاری بِمِثلِ ما آمَنتُم بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهتَدَوا پس هرآئینه راه راست یافتند وَ إِن تَوَلَّوا و اگر برگردند و اعراض نمایند فَإِنَّما هُم پس جز اینکه نیست که ایشان فِی شِقاقٍ در مقام خلاف و عداوت اند و ای محمّد ص تو از دشـمنی ایشان اندیشه مکن فَسَیَکفِیکَهُمُ اللّهُ پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شـنوا مقالت موحـدان و کافران را باقرار و انکار العَلِیمُ دانا باعتقاد هر دو گروه بعـد از نزول اینکه آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردنـد و ترسایان نیز طرح مخالفت افگنـده با مسـلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را صبغه نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد

از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قائم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیه حق تعالی فرمود که صِبغَةَ اللّه ِ بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغه اللّه را که اینکه دین خداست و گویند مراد ختان است و آن تطهیر مسلمانان باشد وَ مَن أَحسَن ُو کیست نیکوتر مِن َاللّه ِ از خدای صِبغَةَ از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس و تلویث وَ نَحن ُلَه ُو ما حق را باتباع صبغه اللّه عابِدُون َ پرستش گرانیم گفته اند صبغه اللّه رتبه ولایت و درجه محبّت است هرکرا برنگ دوستی برآوردند از همه عالمش بر سر آوردند و نزد محققان صبغه اللّه رنگ بیرنگی است و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغه اللّه نگیرد خلاصه رسایل درویشان و نقاده عبارات و اشارات ایشان بیان معنی اینکه صبغه است و بحقیقت آن ازین رباعی که صاحب لوایح خلدت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان مثبت فرموده پی میتوان برد رباعی

پس بی رنگت است یار دلخواه ای دل قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل

اصل همه رنگ ها از ان بی رنگی است من احسن صبغه من اللّه ای دل

- یهود و نصارای از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن انباء اللّه و احباءه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت باشد بوی سزاوارتریم

از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که-

صفحه : ۴۲

قُل بگو ای محمّد ص در جواب ایشان أَ تُحَاجُّونَنا آیا مخاصمت میکنید با ما فِی

اللّه ِ در دین خدای و دعوی ولدیت در انتساب بحق وَ هُوَ رَبُّنا و حال آنکه او پروردگار ما است وَ رَبُّکم و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد وَ لَنا أعمالُنا و ما راست جزای کردارهای ما وَ لَکُم أَعمالُکُم و مر شماراست مکافات عملهای شما وَ نَحن ُلَه ُمُخلِصُون َو ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَم تَقُولُون َآیا میگوئید یهود و نصاری و حفص بخطاب می خوانـد یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان إِن َّإِبراهِیم َوَ إِسماعِیل َوَ إِسحاق َوَ یَعقُوب َوَ الأَسباطَ بدرستیکه اینکه پیغمبران و پیغمبرزادگان کانُوا هُوداً بودند یهودی و اینکه قول جهودانست أَو نَصاری یا بر کیش نصرانیان و اینکه سخن ترسایان است قُل تو بگو ای محمّد ص أَ أَنتُم أَعلَم ُآیا شما داناترید بادیان انبیاء ع أَم ِاللّه ُیا خدای که ایشان را بدادن اینکه دین مبعوث گردانید وَ مَن أَظلَم ُو کیست ستمکارتر بر خود مِمَّن کَتَم َاز آنکس که بپوشد شَهادَةً عِندَه ُگواهیکه نزدیک او ثابت شد مِن َاللّه ِاز خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود و درین تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت در باب نبوّت حضرت رسالت پناه وَ مَا اللّه ُبِغافِل ٍو نیست خدای بیخبر عَمّا تَعمَلُون َاز آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمّد ص تِلک َأُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت رفتند و درگذشتند لَها ما کَسَبَت مر ایشان را همان خواهد رسید که خود کسب کرده اند وَ لَکُم ما کَسَبتُم و

مر شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید وَ لا تُسئَلُون َو مسئول نمی شوید عَمّا کانُوا یَعمَلُون َاز آن چیزیکه دیگران کرده اند تکریر اینکه آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت پناه ص در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فمران رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارید یهود ازین مبتهج شده میگفتند که اگر محمّد ص دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میگذارد یا می گفتند اینکه مرد و اصحاب او را بقبله نه می بردند و تا نماز ما را ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر آنحضرت ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از ان حال برین منوال خبر میدهد.

صفحه : ۴۳

سَیَقُول ُالسُّفَهاءُ زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران مِن َالنّاس ِاز مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما وَلّاهُم چه چیز بازگردانید مسلمانان را عَن قِبلَتِهِم ُالَّتِی کانُوا از قبله ایشان آن قبله که بودند عَلَیها بر آن یعنی بیت المقدس قُل بگو لِلّه ِ المَشرِق ُوَ المَغرِب ُمر خدایراست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه در ان جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدّس در ان صوب واقع شده یَهدِی راه نماید مَن یَشاءُ هر کرا خواهد إِلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍبسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم ع است وَ کَذلِک َو همچنین قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلناکُم شما را هم

گردانیـدیم أَمَّةً وَسَطاً گروهی عـدل بر گزیـده لِتَکُونُوا تـا باشـید شُـهَداءَ گواهـان برای انبیـا ع عَلَی النّاس ِ بر منکران نبوّت روز قیـامت وَ یَکُون َالرَّسُول ُو باشـد فرسـتاده من یعنی محمّـد ص عَلَیکُم شَـهِیداً براسـتی شـما گواه معـدل و مزکی وَ مـا جَعَلنَا و نسـاختیم قبله عبادت تو القِبلَةَ الَّتِی آن قبله را که کُنت َعَلَیها تو هستی بر آن یعنی کعبه إِلّا لِنَعلَم َمگر برای آنکه ممیز سازیم و جـدا کنیم مَن یَتَّبِع ُالرَّسُـول َآن کس را که پیروی رسول کنـد در امر قبله مِمَّن یَنقَلِب ُاز آنکس که بـاز گردد عَلی عَقِبَیه ِ بر پاشـنه هـای خود مثـل است در باب کسـیکه بازگردد از راهی و عـدول کنـد بغیر آن وَ إِن کانَت و بـدرستیکه هست قبله یعنی تحویـل آن لَکَبِیرَةً بزرگ و گران إِلّا عَلَی الَّذِین َمگر بر آنان که هَـدَی اللّه ُخـدای راه نمود ایشانرا تا تحویل اینکه قبله را حق دانسـتند بخلاف یهود که هر لحظه شـبهه انگیختنـد در امر قبله و یکی آن بود که گفتنـد اگر قبله حق جهت کعبه است پس از انکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از صحابه رض و پیش از تحویل قبله وفات یافته چون سعد بن زراره رض و براء بن معـذور رض بر ضـلالت مرده باشـند حق تعـالی فرمود که وَ ما کان َاللّه ُو نیست خـدای با فضل و کرم لِیُضِیع َإِیمانَکُم آنکه ضایع گرداند نمازهای شـما را بهر طرف که گذارده اید تا تباه کند ایمان شـما را که روی به بیت المقدس داشـته اید إِن َّاللّه َ بدرستیکه خدای بِالنّاس ِبمردمان لَرَؤُف ٌهرآئینه مهربان است صلاح ایشان فرو نگذارد رَحِیم ٌبخشاینده است مزد ایشان ضایع

نه گرداند-

صفحه : ۴۴

قَد نَری بدرستیکه ما می بینیم تَقَلُّب َوَجهِک َ گردانیدن روی ترا فِی السَّماءِ در جهت آسمان برای انتظار وحی اینکه آیت در امر تحویل قبله است سید عالم از قول یهود که می گفتند محمّد صلی اللّه علیه و علی آله و سلّم روی بقبله ما نماز بگذارد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم ع و اقدم القبلتین است و درین باب با جبرئیل علیه السلام سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شد و سید کائنات علیه افضل الصّلوات هر ساعت از پس وی به آسمان مینگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد و اینکه آیت آورد که ما توجه ترا به آسمان می دیدیم فَلَنُوَلِّیَنَّک َ پس هرآئینه متوجه ساختیم ترا قِبلَهً تَرضاها بآن قبله که تو می خواهی و می پسندی فَوَل ِّوَجهَک َ پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است شَطرَ المَسجِدِ الحَرام ِ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که اینکه حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب کعبه توجه فرمود و آن مسجد به ذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را می گوید وَ حَیث ُما کُنتُم و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَکُم پس بگردانید رویهای خود را شَطرَه ُ بسوی مسجد مذکور وَ إِن َّالَّذِین َو به تحقیق آنانکه أُوتُوا الکِتاب َ

داده شد ایشانرا توریت لَیَعلَمُون - هرآئینه می دانند أَنَّه ُالحَق ُّ که اینکه تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن مِن رَبِّهِم از پیش پروردگار ایشان است چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است وَ مَا اللّه ُ بِغافِل ٍ و خدای غافل نیست عَمّا یَعمَلُون - از آنچه یهود می کنند از انکار قبله وَ لَئِن أَتَیت - و بخدای که اگر بیاری تو ای محمّد الَّذِین - أُوتُوا الکِتاب - برای آنان که داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بِکُل ِّ آیَةٍ بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیّت توجه بکعبه ما تَبِعُوا قِبلَتَک - پیروی نکنند ایشان قبله ترا وَ ما أَنت - بِتابِع ٍ و تو نیز نیستی متابع قِبلَتَهُم مر قبله ایشان را وَ ما بَعضُهُم و نیست بعضی از ایشان بِتابِع ٍ قِبلَةَ بَعض ٍ پی رونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است و از ان یهود غربی است و جمع میان اینکه هر دو متعسر است وَ لَئِن ِ اتَّبَعت - و اگر پیروی کنی ای محمّد بر سبیل فرض أَهواءَهُم آرزوهای ایشان در باب قبله مِن بَعدِ ما جاءَک - از پس آنکه آمد به تو مِن - العِلم ِ از دانستن آنکه قبله ابراهیم ع حق است إِنَّک - بدرستیکه تو باشی إِذاً آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لَمِن - الظّالِمِین - هرآئینه از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجع است به پیغمبر ص اما معنی آن راجع است بامت آن-

صفحه : ۴۵

الَّذِین - آنانکه آتَیناهُم ُ الکِتاب - داده ایم ایشان را توریت یَعرِفُونَه ُ میشناسند

قرآن را و اصح آنست که پیغمبر را کَما یَعرِفُون َ هم چنانکه می شناسند أَبناءَهُم پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر ص وَ إِن َّ فَرِیقاً مِنهُم و بدرستیکه گروهی از ایشان لَیَکتُمُون َ الحَق َّ هرآئینه می پوشند حق را از عوام و سفله وَ هُم یَعلَمُون َ و ایشان می دانند که می پوشند الحَق ُّ آنچه درست و راست باشد مِن رَبِّک َ از پروردگار تو است فَلا تَکُونَن َّ پس مباش خطاب به آنحضرت ص است و مراد امت اند یعنی مباشید مِن َ المُمتَرِین َ از شک کنندگان در امر قبله در آنکه من عند اللّه است وَ لِکُل ٍّ و مر هر گروهی را از خدای پرستان یا از انبیاء ع که ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را وِجهَهٌ جهتی و قبله ایست هُوَ مُوَلِّیها که او روی بدان دارد یا خدا روی او را بدان سوی گردانیده فَاستَبِقُوا الخَیرات ِ پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوئی ها که یکی از ان توجه بکعبه است محققان برانند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هر سویدائی سودائی ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز می ماند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبله فاینما تو لوا فثم وجهه اللّه روی نه می گردانند مثنوی:

قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب دنیا سیم و زر

قبله صورت پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل

قبله زهاد محراب قبول قبله بدسیرتان کار فضول

قبله تن پروران خواب و خورش قبله انسان بدانش پرورش

قبله عاشق

وصال بیزوال قبله عارف جمال ذی الجلال

قبله اصحاب منصب مال و جاه قبله اهل سلوک اسباب راه

قبله حرص و امل باشد هوا قبله قانع توکّل بر خدا

صاحب الحقایق فرمود که هر چیزی را از انسان قبله است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمسه بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربّانی و کشف حقایق و اطلاع بر معانی و در کشف الاسرار آورده که هر کسی روی بجانب آوردندی ای موحدان شما ما را باشید و روی از متابید قل اللّه ثم ذرهم در باب ایشان شاهد است و می فرماید أَینَ ما تَکُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که رو می آرید شما و اهل کتاب یَأتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعاً بیارد خدای همه شما را و جمع کند بروز قیامت برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از احضار و تمیز قَدِیرٌ توانا است وَ مِن حَیثُ خَرَجتَ و از هرجا که بیرون روی ای محمّد ص برای سفر فَوَلِّ وَجهَکَ پس بگردان روی خود را بهنگام نماز شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ بسوی مسجد حرام وَ إِنَّهُ و به تحقیق تحویل قبله به کعبه لَلحَقُّ هرآئینه راست و پسندیده است و فرود آمده مِن رَبِّکَ از پروردگار تو وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه شما می کنید-

صفحه :

وَ مِنْ حَیثُ خَرَجتَ و از هر مکان و در هر زمان که بیرون می آئی فَوَلِّ وَجهَكَ پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ بطرف مسجد حرام وَ حَیثُ ما کُنتُم و هر جا که شما باشید ای امت فَوَلُّوا وُجُوهَکُم پس بگردانید رویهای خود یعنی همه بدن خود را شَطرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلّا یَکُونَ تا نباشد لِلنّاسِ مر یهود یا مشرکان را عَلَیکُم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود میگفتند که محمّد دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه می زدند که اینکه مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس به تحویل قبله به کعبه کسی را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنهُم مگر آنها را که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان مکه، یهود میگفتند برای میل باقربای خود روی بمکه آورد و مشرکان طعنه می کردند که محمّد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی قبله ما کرد فَلا تَخشَوهُم پس مترسید از ایشان در توجه بخانه کعبه وَ اخشَونِی و بترسید از من به مخالفت فرمان من وَ لِأُتِمَّ معطوف است بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعمَتِی نعمت خود را که اختصاص دارد بملت خلیفه عَلَیکُم بر شما وَ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ و دیگر شاید که شما راه بیابید بشرائع و احکام دین و گفته اند نعمت بشما تمام کنم در آخرت

كَما أَرسَلنا چنانچه در دنيا بارسال رسل و انزال كتب كرده ايم و فرستاده ايم فِيكَم در ميان شما رَسُولًا مِنكَم فرستاده هم از شما يَتلُوا عَلَيكُم كه مى خوانـد بر شـما آياتِنا آيتهاى ما كه قرآن است وَ يُزَكِّيكُم و پاك مى گرداند شـما را از شـرك يا براى شـما استغفار مى كند تا از گناه پاك شويد وَ يُعَلِّمُكُم ُو مى آموزد شما را الكِتابَ قرآن وَ الحِكمَةَ و حرام و حلال قرآن وَ يُعَلِّمُكُم ُ و تعليم مى دهـد شـما را مـا لَم تَكُونُـوا آنچه نيستيـد كه شـما بخود تَعلَمُون َ بدانيـد آنرا فَاذكُرُونِى پس يـاد كنيـد مرا بطـاعت أَذكُركُم تا شما را ياد كنم بمغفرت إبن عيينه رح مى گويد كه در اخبار بما رسيده است كه حق سبحانه، فرمود كه من بندگان خود را چيزى داده ام اگر جبرئيل ع و ميكائيل را دادمى هرآئينه نعمت بزرگ بر ايشان تمام كردمى و آن اينكه است كه گفته ام فَاذكُرُونِى أَذكُركُم و در جواهر التفسـير قريب بصـد وجه درين آيت مـذكور شـده و چون درين ترجمه بساط اطناب مطوى اسـت بيـك دو نكتـه از سـخن محققـان اختصـاص مى كنـد و در كشـف الاسـرار آورده كه رب العـالمين گفت لاـ يزال العبد يذكرنى و اذكره حتّى عشقنى نتيجه دوام ذكر كمال محبت است كه آنرا عشق خوانند و مراد ازين ذكر نه ذكر زبان است بلكه ذكر دل و جان است و در نهايت حال از سلطان العارفين رح پرسـيدند كه چرا از شـما ذكر زبان كمتر ميشنويم فرمود كه زبان بيگانه است كه در ميان نه گنجد و شيخ ابو بكر واسطى رح فرموده است كه حقيقت ذكر نسيان ذكر است و قيام

بمذکور و در اینکه باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است رباعی

جز یاد توام از دل ناشاد برفت وز سینه هوای گل و شمشاد برفت

مستغرق ذکر تو چنانم که دگر در ذکر توام غیر تو از یاد برفت

وَ اشکُرُوا لِی و سپاسداری کنید نعمتهای مرا وَ لا تَکفُرُون ِ و ناسپاسداری مکنید.

صفحه : ۴۷

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه گرویدگان استَعِینُوا یاری خواهید بقیام بر حقوق الهی بِالصَّبرِ بشکیبائی که کلید در نجات است وَ الصَّلاهِ و بنماز که مجمع العبادات است إِن َّاللّه َ بـدرستیکه خـدای مَع َالصّابِرِین َ با صابران است بحفظ و حمایت و نصـرت و رعـایت وَ لا تَقُولُوا و مگوئیـد لِمَن یُقتَل ُمر آن کس را که کشـته شود فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه خـدای یعنی در جهاد أَموات ٌ که ایشان مردگاننـد صـحابه رض بعد از حرب بدر ذکر شـهدا میکردند و بعضـی بر سبیل تحسر می گفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شـیرین بداد و از نعمت حیات و لذّت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید بَل أَحیاءٌ بلکه ایشان زندگاننـد در حضـرت ما وَ لکِن لا تَشعُرُون َو لیکن شـما نمی دانید کیفیّت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور نیست وَ لَنَبلُوَنَّکُم و هرآئینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان می کنیم و اگرچه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمـایش بچه چیز است بِشَی ءٍ بچیزی انـدک مِن َالخَوف ِ از بیم دشـمن در غزا وَ الجُوع ِ و گرسـنگی و قحـط و تنگی وَ نَقص ٍ مِن َالأَموال ِ و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات

رود وَ الأَنفُس ِ و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب وَ الثَّمَرات ِ و نقصان میوها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وَ بَشِّرِ الصّابِرین َو بشارت ده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است الَّذِین َ آنانکه إِذا أَصابَتهُم چون برسد ایشان را مُصِیبَةٌ دشواری و زحمتی و گفته اند هر حادثه مکروه که بر بنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قالُوا گویند إِنّا لِلّه ِ ما از ان خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف به تسلیم و رضا وَ إِنّا إِلَیه ِ راجِعُون َو ما بسوی حق بازگردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور أُولئِكَ آن گروه که در مصائب رجوع بکلمه استرجاع نمایند عَلَیهِم بر ایشان است صَلَوات ٌرحمتها مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان وَ رَحمَةٌ و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که و اما الّذین ابیضت وجوههم ففی رحمه اللّه وَ أُولئِكَ َو آن کسان هُم ُایشانند نه غیر ایشان المُهتَدُون َراه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم تر است سعید بن جبیر رح فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم مرحومه بدین امت عطا فرموده اند و بس و گر نه بایستی که یعقوب ع بوقت فقدان یوسف ع بجای یا اسفار إِنّا لِلّه ِ گفتی و فاروق رض چون اینکه آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلاه و رحمت نیک دو هم سنگند و نعم العلاوه یعنی اهتدا خوش سرباری است

صفحه : ۴۸

إِن َالصَّفا وَ المَروَةَ بدرستیکه صفا و مروه

و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند مِن شَعائِرِ اللّه ِ از نشانهای حج خانه خدا است فَمَن حَج َّالبَیت َ پس هر که قصد خانه خدا کند باعمال مخصوصه حج در حالت احرام أَوِ اعتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فَلا جُناح َعَلَیه ِ پس برو هیچ گناهی نیست أَن یَطَّوَّف َبِهِما در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفّار در جاهلیّت طواف اینکه دو کوه میکردند اهل اسلام را از ان شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف اینکه دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که آن از شعائر است وَ مَن تَطَوَّع َخَیراً و هر که بطوع و رغبت خود عمل نیکو بجا آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فَإِن َّاللّه َشاکِرٌ پس بدرستیکه خدای جزا دهنده شکر گویندگان است عَلِیم ٌ دانا باعمال بندگان إِن َّالَّذِین َبدرستیکه آنان که از علمای یهود که بحقد و حسد یَکتُمُون َمی پوشند ما أَنزَلنا آنچه فرو فرستادیم ما مِن َالبَیِّنات ِ از سخنان روشن در توریت چون حکم رجم وَ الهُدی و راه نمودنی نعت و صفت مصطفی مِن بَعدِ ما بَیَّنّاه ُاز پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را لِلنّاس ِ برای بنی اسرائیل فِی الکِتاب ِ در توریت یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند أُولئِک َ آن گروه که پوشندگان حق اند یَلعَنُهُم ُاللّه ُ میراند ایشان را خدای و از رحمت خود دور میکند وَ یَلعَنُهُم ُاللّاعِنُون َو لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان از جن و انس

یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سؤال لعنت است از حق برین وجهه که اللهم العنهم و همه اینکه طائفه سزاوار لعنتند إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مگر آنانکه بازگردیدند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی وَ أَصلَحُوا و بصلاح آورند کارهای تباه شده را وَ بَیَّنُوا و بیان کردند از صفات حضرت ع آنچه پنهان می داشتند فَأُولئِکَ پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح أَتُوبُ عَلَیهِم بازگردم بر ایشان برحمت وَ أَنَا التَّوّابُ و منم قبول کننده توبه بندگان الرَّحِیمُ مهربان که تعجیل نه کنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمّد ص وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ و بمردند و حال آنکه ایشان کافراند بکتمان حق أُولئِکَ عَلَیهِم آن گروه آنانند که بر ایشان است لَعنَةُ اللّهِ لعنت خدا بعد از مرگ ایشان وَ المَلائِکَهِ و لعنت فرشتگان وَ النّاسِ أَجمَعِینَ و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است

صفحه : ۴۹

خالِدِینَ فِیها و اینکه ملاعین جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنهُمُ العَذابُ از ایشان عذاب وَ لا هُم یُنظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند وَ إِلهُکُم و خدای شما إِلهٌ واحِدٌ معبودی است یکتا لا إِلهَ نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد إِلّا هُوَ مگر او که احد است در ذات و واحد است در کمال صفات الرَّحمنُ بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِیمُ مهربان است بر تقویت ارواح إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ بدرستیکه

در آفریدن آسمانها که خیمه است بی ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته وَ الأرض ِو در آفرینش زمین که بساطی است مبسوط و مهادی است مضبوط وَ اختِلاف ِاللَّیل ِوَ النَّهارِ و از پی درآمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض وَ الفُلكِ ِالَّتِی تَجرِی و دیگر در کشتیهای گران بار که می رود فِی البَحرِ در دریا بِما یَنفَع ُالنّاس َبآنچه نفع رساند به مردمان از تجارات و مکاسب وَ ما أَنزَل َاللّه ُو در آنچه فرو فرستاده خدای مِن َالسَّماءِ از آسمان یا از ابر مِن ماءٍ از آب باران فَأَحیا بِه ِالأَرض َپس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را بَعدَ مَوتِها از پس مردگی او وَ بَث َّفِیها و پراگنده کرد در زمین مِن کُل ِّدَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وَ تَصرِیف ِالرِّیاح ِو گردانیدن بادها از هر جهتی وَ السَّحاب ِالمُسَخَّرِ و در ابر فرو داشته و رام شده مر خدایرا بَین َالسَّماءِ وَ الأَرض ِمیان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَآیات ٍهرآئینه علامتهاست یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فکرت لِقَوم ٍیَعقِلُون َمر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات گمارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و اینکه همه معبودان کار یک شهر ما راست نمی توانند کرد محمّد میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم میسازد

اگر بدین سخن حجتی بیارد و علامتی بما نماید ما براستی او اقرار کنیم اینکه آیت مذکور نازل شده مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسیکه اینکه آیت بخواند و درو تفکر نه کند-

صفحه : ۵۰

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ از مردمان کسی هست که فراگیرد مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای أَنداداً همتایان و شریکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُم دوست میدارند ایشانرا كَحُبِّ اللّهِ چنانچه خدایرا دوست میباید داشت وَ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلّه ایشان قوی تر و ثابت ترانـد در محبّت مر خدایرا بجهت آنکه مشرك می بیند و دوست میدارد و مومن نادیده دوست گرفته است و بامید دیدن عمر میگذارد و دیگر محبّت کفّار محبتی است فانی نفسانی و دوستی مومنان محبّت باقی ربانی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست که اوّل خدای ایشانرا دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خدای است مر ایشان را پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهان یحبونه نرستی فردا اگر از جانب معشوق نباشد کششی طلب عاشق بیچاره بجایی نرسد وَ لَو يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون به بینند و بدانند آنها که ظلم کرده اند باتخاذ انداد إِذ يَرَونَ العَذابَ بوقتی که معاینه عذاب دوزخ به بینند بدانند أَنَّ القُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً آنکه همه قدرت و غلبه مر خدایراست وَ أَنَّ اللّهَ و آن نیز بدانند که خدای شَدِيدُ العَذابِ سخت عذاب است بر ایشان هرآئینه بدانند مضرت اتخاذاند و زیان انحراف از عبادت رب العباد إِذ تَبَرَّأَ یاد کن

ای محمّد آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِین َاتُّبِعُوا آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند مِن َالَّذِین َاتَّبَعُوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشان اند بیزار شوند وَ رَأَوُا العَذاب َو به بینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَ تَقَطَّعَت و بریده شود بِهِم ُالأَسباب ُاز ایشان سببها و واسطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَ قال َالَّذِین َاتَّبَعُوا و گویند آنها که متابعت کرده بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَو أَن َّلَنا کَرَّةً کاش که ما و ایشان را باز کشتنی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنهُم تا بیزاری کنیم از ایشان آنجا کَما تَبَرَّؤُا مِنّا هم چنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا کَذلِک َچنانچه در آنروز نمود عذاب را بدیشان یُرِیهِم ُاللّه ُبنماید خدای کافران را أَعمالَهُم کردارهای ایشان حَسَرات ٍعَلَیهِم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالیکه بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط سازند و سبب حسرت ایشان گردد و باعمال سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن نبات موجب مزید حسرت گردد وَ ما هُم و نیستند تابعان و متبوعان بِخارِجِین َبیرون آیندگان مِن َالنّارِ از آتش جاوید یعنی جاوید در دوزخ باشند-

صفحه : ۵۱

یا أَیُّهَا النّاس ُای مردمان کُلُوا بخورید مِمّا فِی الأَرض ِاز آنچه در زمین است حَلالًا طَیِّباً پاک و پاکیزه یعنی رو او بی شبه را وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُوات ِالشَّیطان ِ

و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام، گام بر گام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید إِنَّه ُلَکُم بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِین ٌدشمنی است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب و وسوسه بدوزخ برد إِنَّما یَأمُرُکُم جز اینکه نیست که می فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ ببدی وَ الفَحشاءِ و کار زشت و گفته اند سوء گناهان نهانی است و فحشاء جرایم آشکارا یا سوء میل است بدنیا و فحشاء متابعت نفس و هوا و حقیقت آن است که سوء و فحشاء متناول اند جمیع معاصی را از صغائر و کبائر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وَ أَن تَقُولُوا دیگر می فرماید آنکه بگوئی و افترا کنید عَلَی اللّه ِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات ما لا تَعلَمُون َ آنچه نمی دانید حقیقت آن را وَ إِذا قِیل َ لَهُم ُو چون گویند مر اینکه طائفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا ما أَنزَل َاللّه ُ پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن و به حلال و حرام آن بگروید قالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَل نَتَّبِع ُ بلکه پیروی می کنیم ما أَلفَینا آنچه یافته ایم عَلَیه ِ آباءَنا بر آن چیزی پدران خود را اینکه سخن بنی اسد عبد الدار گفته أَ وَ لَو کان َ آباؤُهُم آیا متابعت پدران می کنند و اگرچه بودند پدران ایشان لا یَعقِلُون َ که فهم

نمی کردند شَیئاً چیزیرا از امور دین وَ لا یَهتَدُون َو راه راست نیافته بودند وَ مَثَل ُالَّذِین َکَفَرُوا و صفت پنددهندگان کافران کَمَثَل ِالَّذِی یَنعِق ُچون صفت کسی است که بانگ میزند بِما لا یَسمَع ُبجا نوریکه نمی شنود إِلّا دُعاءً وَ نِداءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از ان فهم نه میکند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پندگوینده خود جز آوازی نه می شنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صُم ٌکرانند از شنودن کلام حق بُکم ٌگنگانند از گفتن سخن درست عُمی ٌکورانند از دیدن راه راست فَهُم لا یَعقِلُون َپس ایشان نمی یابند آنچه پیغمبران بایشان می گویند-

صفحه : ۵۲

یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای گروه گرویدگان کُلُوا بخورید مِن طَیِّبات ِما رَزَقناکُم از پاکیزها یعنی حلالات آنچه شما را روزی دادیم وَ اشکُرُوا لِلّه ِو سپاس گوئید مر خدای را بروزی حلال إِن کُنتُم اگر هستید شما که از روی صدق إِیّاه ُتَعبُدُون َخاص او را می پرستید و بعد امر بتناول حلال بیان آنها می کند که حرام ست و میگوید إِنَّما حَرَّم َجز اینکه نیست که حرام کرد خدای عَلَیکُم ُالمَیتَةَ بر شما مردار را و آن چیزی است که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه آن حیوان ماکول اللحم بود وَ الدَّم َو خون روان را چنانچه بحدیث دو مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون چون سپرز و جگر حلال است و بعضی علما بر جگر شش را قیاس کردند و خوردن حلال دانند وَ لَحم َالخِنزِیرِ و گوشت خوک را و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است وَ ما أُهِل َبِه ِو حرام کرد آنچه آواز بردارند بآن در

وقت ذبح لِغَيرِ اللّه ِ برای غیر خدا بنام بتان یا به اسم پیغمبران بکشند فَمَن ِ اضطُرَّ پس هر که درماند باکراه و یا گرسنگی بر وجهیکه خوف تلف نفس باشد غَیرَ باغ ٍ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَ لا عادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فَلا إِثم َ عَلَيه ِ پس برو، هیچ گناهی نیست در تناول آن إِن َّ اللّه َ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورت ازین محرمات بخورد رَحِيم ٌ مهربان است بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات إِن َّ الَّذِين َ يَكتُمُون َ بدرستیکه از علمای یهود می پوشند بجهت اخذ رشوت ما أَنزَل َ اللّه ُ آنچه فرو فرستاد خدای مِن َ الكِتاب ِ از توریت و احکام آن وَ يَشتَرُون َ و میخرند یعنی بدل می کنند بِه ِ ثَمَناً قَلِيلًا بدان کتمان بهای اندک را أُولئِک َ آن گروه ما يَأكُلُون َ نه میخورند در روز قیامت فِي بُطُونِهِم در شکمهای خود إِلَّا النّارَ مگر آتش ذکر شکم تاکید است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند فلان را فلان مال خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت می خورند یا کنایت است از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَ لا يُكَلِّمُهُم ُ اللّه ُ و سخن نه گوید خدای با ایشان يَوم َ القِيامَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی یابند وَ لا يُزَكِّيهِم و پاک نگرداند ایشان

را از خبائث اعمال یعنی گناهان ایشان بآتش سوخته نشود وَ لَهُم مر ایشان را باشد عَذاب ٌأَلِیم ٌدردناك عذاب-

صفحه : ۵۳ أُولئِكَ ‌الَّذِین َ آنگروه آنانند که از روی جهالت اشتَرَوُا الضَّلالَةَ بخریدند یهودیت که محض گمراهی است بِالهُدی بایمان و معرفت و اینکه معامله دنیا است وَ العَذاب َ بِالمَغفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و اینکه سودای آخرت است فَما أَصبَرَهُم پس چه چیز ایشان را شکیبا گردانیده یا چه شکیبان ایشان عَلَی النّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابد الآبدین در ان باید بود ذلِكَ ‌اینکه عذاب مر ایشان را بِأَن َاللّه َ بسبب آنست که خدای نَزَّل َالکِتاب َ بِالحَق ِّفرو فرستاد تورات را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمّد کوشیدند تا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت نه نمودند و در مخالفت افزودند وَ إِن َالَّذِین َو بدرستیکه آنانکه اختَلَفُوا اختلاف کردند فِی الکِتاب ِ در توریت یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابهای منزله اختلاف آن باشد که به بعضی ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند پس اینکه اهل اختلاف لَفِی شِقاق ٍ بَعِیدٍ در خلاف و عناد، دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدی، اهل کتاب بعد از نزول اینکه آیت گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز می گذاریم و اینکه نیکوئی تمام است حق سبحانه، فرمود لَیس َالبِرَّ نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیر بر آن اقتصار باید کرد أَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُم آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قِبَل َ المَشرِق ِ بسوی مشرق چون

نصاری وَ المَغرِب ِو بطرف مغرب چون یهود وَ لکِن َالبِرَّ و لیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی مَن آمَنَ ِبِاللّه ِ آنکس است که بگرود بخدای و یگانگی و یکتائی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی ع را در الوهیت شرکت دهند وَ الیَوم ِالآخِرِ و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن هم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص می دهند وَ المَلائِکَهِ و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد و نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند وَ الکِتاب ِو ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف می کنند وَ النَّبِیِّین َو بگروند بهمه پیغامبران نه چون اهل کتابین که ببعضی ایمان می آرند وَ آتَی المال َو بدهد مال خود را عَلی حُبِّه ِبر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال با وجود آنکه دوست می دارد و از سر آن باز می گذرد و در راه خدای می دهد ذَوِی القُربی خویشان درویش را وَ الیَتامی و بی پدران را که خردسال باشند وَ المَساکِین َو محتاجان را که سؤال نکنند وَ ابن َالسَّبِیل ِو راه گذران را که هیچ در دست ندارند یا مهمانانرا وَ السّائِلِین َو درویشان خواهنده را وَ فِی الرِّقاب ِو در بهای بندگان مکاتب که برنجم کتابت معونت طلبند یا بندگان را بخرد و آزاد کند وَ أَقام َالصَّلاهَ و آرد نماز مفروضه را-

صفحه : ۵۴

وَ آتَی الزَّکاهَ و بدهد زکوه مقرره را، آنچه قبل ازین در ایتای مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود وَ المُوفُون َو صاحب بر آنهااند که وفا

کنندگان باشند بِعَهدِهِم بعهود خود إِذا عاهَدُوا چون عهد کنند و اینکه عهدهم با حق می باشد و هم با خلق وَ الصّابِرِین َو نصب او بر مدح است جهت اظهار فضل صبر بر سائر صفات یعنی اینکه وفاکنندگان بعهد شکیبااند فِی البَأساءِ در فقر و فاقه وَ الضَّرّاءِ و در رنج و سختی وَ حِین َالبَأس ِو در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد أُولئِكَ َآن گروه که موصوف بدین صفتهااند الَّذِین َآنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند در دین یا عهد باتباع حق وَ أُولئِكَ َو آن طائفه هُم ُالمُتَّقُون َایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیزست صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سائر مومن به است و حسن معاشرت مواسات کردنست مال بارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلاه و دادن زکوه و وفا کردن عهد و صبر و مجموع درین آیت مذکورست پس اینکه آیت جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از ابو هریره رض نقل می کنند که من عمل بهذه الآیه فقد استکمل ایمانه

یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای مومنان گرویدگان کتب فرض کرده شده عَلَیکُم ُالقِصاص ُبر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِی القَتلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل بعمد باشد قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله اراذل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت چون اینکه صورت بعرض حضرت رسید حکم

ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحُرُّ بِالحُرِّ آزادی بآزادی وَ العَبدُ بِالعَبدِ و بنده به بنده امام شافعی رح و امام مالک رح آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم رح حکم اینکه آیت بآیت النفس بالنفس منسوخ ست پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند وَ الأُنثی بِالأُنثی و زنی به زنی و امام شافعی رح و اما مالک رح بنابر اجماع قتل ذکر بانثی روا ندارند و امام اعظم رح بحدیث المسلمون یتکافاد ماءهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَن عُفِیَ لَهُ پس هر که عفو کند ویرا که قاتل است مِن أَخِیهِ از قصاص برادر او که مقتول ست شَیءٌ چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از ان خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل ست بعد از عفو از پی رفتن بِالمَعرُوفِ به نیکوئی و آن طوع و رغبت است در دادن دیت وَ أَداءٌ و ادا کردن وجه دیت إِلَیهِ بوارث مقتول بِإِحسانٍ بزودی و نیکوئی نه بمطل و بدخوئی ذلِکَ اینکه عفو از قصاص و طلب دیت تَخفِیفٌ سبکباری است مِن رَبِّکُم از پروردگار شما وَ رَحمَةٌ و مهربانیست و بخشایش ازو در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعتَدی پس هر که از حد درگذر بَعدَ ذلِکَ بعد از انکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از انکه یکی را کشته دیت داده

دیگری را بکشد فَلَه ُعَذاب ٌأَلِیم ٌپس مر اوراست در آخرت عذابی دردناک

صفحه : ۵۵

وَ لَکُم و مر شماراست فِی القِصاص ِ در حکم قصاص حَیاةٌ بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از ان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن ماند پس حکم قصاص سبب بقای شماست یا أُولِی الأَلباب ِ ای خداوندان عقل لَعَلَّکُم تَتَّقُون َ تا باشد که شما بپرهیزید از قتل بناحق کُتِب َعَلَیکُم نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَکُم ُ یکی را از شما المَوت ُاسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن إِن تَرَک َخَیراً اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیارست الوَصِیَّةُ وصیّت کردن لِلوالِدَین ِ برای پدر و مادر وَ الأَقرَبِین َو خویشاوندان و فرزندان بِالمَعرُوف ِ بانصاف حَقًّا نوشته شده اینکه وصیّت بحق و راستی عَلَی المُتَّقِین َ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا، در جاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و والدین و خویشان را محروم می ساختند حق سبحانه ایشانرا از ان منع کرد و وصیت برای اینکه جمع مقرر ساخت و باز حکم اینکه آیت بآیت مواریث منسوخ شد و سهم بر میراث قرار یافت و حالا وصیّت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید و نشاید که بر ثلث مال بفزاید فَمَن بَدَّلَه ُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعدَ ما سَمِعَه ُ بعد از انکه شنیده باشد فَإِنَّما إِثمُه ُ پس جزین نیست که گناه تبدیل باشد عَلَی الَّذِین َ یُبَدِّلُونَه ُ بر آنانکه تبدیل ایصا می کنند

و ذمه موصی از ان بری باشد إِنَ ٱللَّه سَمِيع بدرستیکه خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِيم داناست به نیّت موصی و تبدیل وصی فَمَن خاف پس هر که بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث و خواه وصی یا امام یا قاضی مِن مُوص از وصیت کننده جَنَفاً میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی أَو إِثماً یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث مال فَأَصلَح پس اصلاح کند بَينَهُم میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی دانست که در وصیّت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید فَلا إِثم عَلَيه پس برو هیچ وبالی و بزهی نیست إِنَ ٱللَّه غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزگارست مر موصی را چون بحق بازگردد رَحِيم مهربان است بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد-

صفحه : ۵۶

يا أَيُّهَا الَّذِين آمَنُوا ای آن گروه که گرویده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيكُم الصِّيام بر شما روزه داشتن كَما كُتِبَ همچنانکه نوشته شده بود عَلَى الَّذِين مِن قَبلِكُم بر آنانکه پیش از شما بودند، چون صوم عبادتی ست شاقّه پس بجهت تانیس خاطرهای عابدان میگوید اینکه عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقه اینکه طاعت آزاد نبودند در امثال آمده که البلیه اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُم تَتَّقُون تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوها است در تفسیر عرائس آورده که اینکه

ندای اصحاب قلوب ست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در اقطار سماوات غیوب و بنـدائی که مفرح قلوب و مفرج کروب است میگویـد که فرض شد بر شـما ای اهل یقین امساک از جمیع مکوّنات کنید چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان اینکه مطلوب را صوم واجب است از مالوفات طبیعت همچنان که نوشته شد بر انبیاء و اولیـاء پیش از شـما تا باز رسـتند از رجس بشـریت و واصل شدنـد بمقام امن و قربت و عین القضات قـدس سـره در تمهیـدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت از خوردن طعام و شراب اما طعام انا ابیت عند ربی یطعمنی و شراب سقهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که اینکه صوم جز عارفان را دست ندهد مثنوی

مرد عارف چو یافت لذت قرب نه به اکلش کشش بود نه بشرب

اکل و شربش چه باشد انس بحق دائم او در حق ست مستغرق

لقمه از خوان یطعمش بینی شربت از چشمه سار یسقینی

أَیّاماً مَعدُودات ٍ روزه دارید روزهای چند شـمرده مراد روزه رمضان است که بیست و نه باشد یا سی روز و گویند اینکه روزها ایام البیض ست در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده فَمَن کان َ پس هر که باشد مِنکُم از شـما که مکلفید بروزه مَرِیضاً بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضـش بروزه زیادت شود أَو عَلی سَـفَرٍ یا راکب سفری بود که در ان قصری باید کرد چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس برو است روزه داشتن بشمار

آن روزه ها که افطار کرده مِن أَیّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَ عَلَی الَّذِینَ-و بر آنانکه ایشان یُطِیقُونَهُ-توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فِدیَةٌ فدا دادن است و آن طَعامُ مِسکِینٍ خوردنی درویش هر درویشی را بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رح که قریب بدو من باشد اینکه حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از ان منسوخ شده و گفته اند اینکه جا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَن تَطَوَّعَ-پس هر که زیاده کند بر تطوع خود خَیراً نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و طعام فَهُوَ خَیرٌ لَهُ-پس آن تطوع بهترست مر او را به سبب زیادتی اجر وَ أَن تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان را میگوئد یا رخصت دادگان را در افطار خَیرٌ لَکُم بهترست مر شما را از فدیه إِن کُنتُم تَعلَمُونَ-اگر هستید شما بدانید فضیلت صوم را-

صفحه : ۵۷

شَهرُ رَمَضانَ-اینکه روزها که گفتیم ماه رمضان ست الَّذِی أُنزِلَ-آن ماهی را که فرو فرستاده شده فِیهِ القُرآنُ-در آن قرآن یعنی ابتدائی نزول در ان بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ به آسمان دنیا فرو آمده و از آنجا آیت آیت یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه

بـدین ماه یکی اینکه گفته انـد که چون درین اوقات اینکه کلمات که غذای ارواح است بشـما فرسـتادیم پس از غذای اشـباح امسـاک لازم داریـد و مـا قرآن را منزل سـاختیم هُـدی ًلِلنّاس ِ در حالتی که راه نماینـده است مردمان را وَ بَیِّنات ٍ و دلالتهای روشن است مِن َالهُدی از حلال و حرام وَ الفُرقان ِ و از حدود و احکام و سائر شـرائع دین که جداکننده است میان حق و باطل فَمَن شَـهِدَ پس هر که حاضـر باشـد مِنکُم ُالشَّهرَ از شـما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شـما هلال شـهر را فَلیَصُـمه ُ پس باید که روزه دارد آن شـهر را وَ مَن کان َمَریضاً و هر که بیمار باشد أَو عَلی سَـفَرٍ یا در سفر بود و افطـار کنـد فَعِـدَّهٌ مِـن أَیّام ٍ أُخَرَ پس برو اسـت قضـای آن روزه بعـدد آن روزهـا از ایـام دیگر تخییر مقیـم کـه در آیـت اولی مذکورست بحکم اینکه آیت منسوخ شد یُرِیدُ اللّه ُ میخواهد خدای بِکُم ُالیُسرَ بشما آسانی وَ لا یُرِیدُ و نمی خواهد بِکُم ُالعُسرَ بشـما دشواری لا جرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَ لِتُکمِلُوا العِدَّهَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در ان بعـذر مرض و سـفر افطار کرده ایـد وَ لِتُکَبِّرُوا اللّه َو با بزرگی یاد کنیـد خدای را یا تکبیر گوئید در شـب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلی ما هَداکُم بر آنراه که نمود شما را

بصوم وَ لَعَلَّكَم تَشكُرُون َو تا مگر شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به و از فضایل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص می دهد که انا اجزی به بیت هر چه بدان شرع بشارت ده است از همه حرفی انا اجزی به است وَ إِذا سَأَلَكَ َو چون پرسند ترا ای محمّد عِبادِی بندگان من عَنِّی از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّی قَرِیب ٌ پس من نزدیک ام بعلم و اجابت، صحابه رض گفتند که خدای را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سؤال کرد که یا رسول اللّه خدای بمن نزدیک است تا باو راز گویم یا دورست تا آواز بلند بردارم اینکه آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخواند بر من پوشیده نیست أُجِیب ُاجابت میکنم دَعوَةَ الدّاع ِ خواندن خواننده را إِذا دَعان ِ چون مرا بخواند حاجت او را روا میسازم اگر خواهم یا سؤال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلیَستَجِیبُوا لِی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَ لیُؤمِنُوا بِی و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لَعَلَّهُم یَرشُدُون َ تا باشد که براه راست برآیند بعضی برانند که مر او ازین عباد و اعیان روزه دارانند که دعای

ایشان قرین اجابت ست و آنکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرموده موکد اینکه قول ست و در بدایت حال مسلمانانرا در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه رض بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر اینکه صورت بحضرت رسالت پناه رسید

و اینکه آیت نازل شد که

صفحه : ۵۸

أُحِلَّ لَكُم حلال کرده شد مر شما را لَيلَةَ الصِّيامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است إِلى نِسائِكُم با زنان خود هُنَّ لِباسٌ لَكُم ایشان پوششند مر شما را وَ أَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشانرا کنایت است از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد عَلِمَ اللّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُم آنکه شما كُنتُم تَختانُونَ أَنفُسَكُم باشید که خیانت کنید با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتابَ عَلَيكُم پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَ عَفا عَنكُم و عفو کرد از شما آن خیانت را فَالآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَ ابتَغُوا و بجوئید ما كَتَبَ اللّهُ لَكُم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت بقای انس باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَ كُلُوا و بخورید وَ اشرَبُوا و بیاشامید در شبهای روزه حَتّى يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود لَكُمُ الخَيطُ

الأبيَض ُمر شـما را رشـته سـفيد که کنایت از روشـنائی روزست مِن َالخَیطِ الأسوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صـحیحین آمده که بعضـی از صحابه رض که رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال می نمودند تا وقتی که میـان بیـاض و سواد فرق پدیـد آمـدی تا آنگاه که مِن َالفَجرِ بیان خیط ابیض ست نازل شـد دانسـتند که مراد ظهور نور صـبح است ثُم َّأَتِمُّوا الصِّیام َإِلَی اللَّیل ِپس باتمام رسانید روزه را تا شب وَ لا تُبَاشِرُوهُن َّو مباشرت مکنید زنان را وَ أَنتُم عاكِفُون َو حال آنکه شـما مقیمان باشـید فِی المَساجِدِ در مسـجدها مراد اهل اعتکاف اند که از صورت مباشـرت ممنوع گشـته اند و امام مالك همه تلذذات بر معتکف حرام میدارد و نزد محققان اعتکاف نگاه داشـتن نفس ست در دائره اوامر و نواهی شیخ ابو بکر واسـطی رح فرموده که اعتکـاف حبس نفس است و حفـظ جوارح و مراعات وقت چون اینکه سه شـرط بجا آری هر جای که خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدی درآمد و خادم را گفت مرا به بقعر پاك نشان ده تا نماز گذارم خادم گفت دل خود را از ما سوای اللّه پاك کن و هر جا که میخواهی نماز بگذار ابیات

از ان محراب ابرو رو مگردان اگر در مسجدی در در خرابات

ولی فارغ بباید پاك ز اغیار که تا لذّت بیابی در مناجات

تو گر در بند مال و جاه باشی کجا یابی صفا هیهات هیهات

تِلكَ َآنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللّه ِاندازهای است که خدای تعالی در دین مقرر کرده فَلا

تَقرَبُوها پس بـدان نزدیک مشویـد مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی که قرب بدان واقع نشود تجاوز از ان خود چگونه صورت بندد کَذلِکَ ـ همچنانکه تبیین اینکه احکام فرمود یُبَیِّن ُاللّه ُبیان میکند خدای آیاتِه ِنشانهای خود را از امر و نهی وعد و وعید لِلنّاس ِبرای عامه مردمان لَعَلَّهُم یَتَّقُون َتا شاید که بپرهیزند و از حدود اللّه در نگذرند–

صفحه : ۵۹

وَ لاـ تَأکُلُوا و مخوریـد أَموالَکُم مالهـای شـما را که واقع است بَینَکُم در میـان شـما یعنی مخوریـد مـال یـک دیگر را بِالباطِل ِ بناشایست چون دزدی و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشـروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَ تُـدلُوا عطف بر فعل منهی ست یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بِها بدان مالها إِلَی الحُکّام ِبسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضـی از ان مالها برشوت بحکام مدهید لِتَأکُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِیقاً مقداری مِن أَموال ِالنّاس ِاز مالهای مردمـان بِالإِثم ِبظلم و سـتم یا بسوگنـد دروغ یا بگواه زور وَ أَنتُم تَعلَمُون َو شـما میدانیـد که سـتم می کنیـد یَسـئَلُونَک َسؤال میکننـد ترا ای محمّـد ص عَن ِالأَـهِلَّهِ از ماههـای نو معـاذ بن جبـل رض و ثعلبه رض که از اعیـان انصـارع بودنـد از حضـرت رسالت پناه ص پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه گاه باریک می نماید و بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر بـاره روی بتناقص می نهـد حق سـبحانه تعالی بعلم ازلی می دانست که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانسـتن مهم نیسـت جواب

در معرفت فائده آن فرستاد که قُل هِیَ بگو ای محمّد ص که آن هلالها مَواقِیت نشانهای هنگامها و وقت هاست لِلنّاس برای مردمان در مزد مزدوران و عدّت زنان و مدّت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دین ها و تحقیق شرطها وَ الحَجِ و علامات اوقات اند برای حج که موسم را بدانند وَ لَیسَ البِرُّ و نیست نیکوئی بِأَن تَأتُوا البُیُوتَ بآنکه درآیید بخانها مِن ظُهُورِها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بر وی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر از اهل بدر (شهر) بودی از بام درآمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل و بر از پس خیمها درآمدندی و باعتقاد خود اینکه عمل را بر تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و اینکه حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب صلابت در دین و آئین خود حمس می گفتند روزی در ایّام احرام حضرت پیغمبر ص از دری بیرون آمدی و متعاقب آن رفاعه انصاری هم از ان در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار رض بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت ص ازو پرسید که اینکه جرأت چرا کردی گفت من اقتداء بتو نمودم خواجه عالم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من از حمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من هم از حمسم دین من دین توست و آئین من

آئین تو فی الحال آیت آمد که شما اینکه قاعده را برّ نام نهاده اید اینکه نه برّست وَ لکِنَّ البِرَّ مَنِ اتَّقی و لیکن برّ کسی ست یا خداوند بر کسی ست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَ أتُوا البُیُوتَ و درآیید بخانها در حال احرام و غیره مِن أبوابِها از درهای آن وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ تا مگر شما رستگار شوید وَ قاتِلُوا و بکشید و کارزار کنید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدای الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُم آنانرا که بشما کارزار میکنند وَ لا تَعتَدُوا و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال تا اوّل ایشان آغاز نکنند اینکه حکم بآیت سیف منسوخ ست إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ دوست نمیدارد ستمکاران را در ان سال که حضرت با جمعی از صحابه رض به نیّت عمره بمکه می رفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکّه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه رض را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد درگذشته طرح جنگ افگنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید

و دیگر فرمود که

صفحه : ۶۰

وَ اقتُلُوهُم و بکشید مقاتلان خود را حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم هر جا که یابید ایشان

را در حل و حرم وَ أَخرِجُوهُم و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِن حَیث ُ أَخرَجُوكُم از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه وَ الفِتنَهُ و شرك آوردن ایشان أَشَدُّ مِن َالقَتل ِ سخت تر است در ناپسندیدگی از کشتن شما ایشان را در حرم وَ لا تُقاتِلُوهُم مقاتله مکنید با کافران عِندَ المَسجِدِ الحَرام ِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتّی یُقاتِلُوكُم فِیه ِ تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتك حرمت کنند فَإِن قاتَلُوكُم پس اگر ایشان ابتداء بقتال شما کنند فَاقتُلُوهُم پس بکشید ایشانرا و باك مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده اند كَذلِكَ َ همچنین است جَزاءُ الکافِرِین َ پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انتَهَوا پس اگر از شرك بازایستند فَإِن َّ اللّه َ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده ست گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده اند رَحِیم ٌ مهربان است که نه برکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَ قاتِلُوهُم و با مشرکان قتال کنید حَتّی لا تَکُون َ فِتنَهٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرك اثر نماند وَ یَکُون َ الدِّین ُ و باشد پرستش و طاعت لِلّه ِ مر خدای را فَإِنِ انتَهَوا پس اگر از مشرکان بازایستند از کفر فَلا عُدوان َ پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن إِلّا عَلَی الظّالِمِین َ مگر بر ستمکاران الشَّهرُ الحَرام ُ ماه حرام یعنی ذی القعده اینکه سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهرِ الحَرام ِ بماه حرام است یعنی ذی القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکّه بازداشتند شما نیز درین ماه حرام

اگر قتـال کنیـد بعوض آن دمار از ایشان برآریـد وَ الحُرُماتُ قِصاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شـما اینکه ماه را بـدل است از ترک حرمت ایشان آنماه را فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم پس هر که بر شـما ظلم کنـد بابتـدای مقاتله فَاعتَدُوا عَلَیهِ پس شما نیز برو ستم کنید یعنی با او قتال نمائید اینکه لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم بمانند آن چیزیکه بر شـما ستم کرده است وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانیـد که خـدای مَعَ المُتَّقِینَ بـا پرهیزگـاران است بنصـرت و معاونت و چون حضـرت رسالت پناه ص عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها را که دسترس هست بما چیری نمی دهند که توشه راه سازیم حکم شد که-

وَ أَنفِقُوا و نفقه کنیـد ای توانگران فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خـدای که جهاد است وَ لا تُلقُوا بِأَیـدِیکُم و میفگنید خود را بدستهای خود إِلَی التَّهلُکَهِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنیـد که مودی بهلاک دل است که البخیل بعیـد من اللّه بعید من الجنه قریب الی النار مثنوی

بخل و خست مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکش افگند

روی جنت را کجا بیند بخیل بسته به افتاده اندر پای پیل

اسخیا را با جهنم کار نیست جای ممسک جز میان نار نیست

وَ أَحسِنُوا و نیکوئی کنید با غازیان إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ المُحسِنِینَ دوست دارد نیکوکارانرا وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَهَ و تمام کنید حج و عمره

را یعنی مناسک و حدود و فرائض و سنن و آداب آنرا بتمامی بجای آرید لِلّه ِ برای خدای نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِن أُحصِرتُم پس اگر بازداشته شوید به بیماری و خوف دشمن و گم شدن قوت و گم شدن راحله فَمَا استَیسَرَ پس بر شما است آنچه میسر شود مِنَ الهَدی ِ از قربانی و آنرا بمنی باید فرستاد که محل ذبح است بقول امام اعظم رح وَ لا تَحلِقُوا رُؤُسَکُم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میآئید حَتّی یَبلُغَ الهَدی ُ تا وقتی که برسد قربانی مَحِلَّه ُ به محل او که منی است فَمَن کانَ مِنکُم پس هر که باشد از شما مَرِیضاً بیمار در وقت احرام أَو بِهِ أَذی ً یا باشد او را رنجی مِن رَأسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جنبندگان درو و بدین سبب ضرورت شود که سر بتراشد فَفِدیَةٌ پس برو است فدیه دادن، در اسباب نزول آمد که کعب بن عجره رض را وقتی که محرم بود خزندگان روی بوی آورده بودند و چون مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده بودند حضرت صلی اللّه علیه و سلّم بدان اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسپندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول اللّه بدان دسترس ندارم حکم صادر شد که فدیه دهد مِن صِیام ٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَو صَدَقَةٍ یا صدقه دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم

أَو نُسُكٍ یا قربانی دادنی آن گوسپندی است فَإِذا أَمِنتُم پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَن تَمَتَّعَ پس هر که برخورد بِالعُمرَةِ إِلَی الحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرائط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل و از آنجا بعمره إحرام گیرد و اعمال وی بجا آرد و نزد امام شافعی رح و امام مالک رح اینکه افضل است یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمره معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در او مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رح اینکه قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج به میقات رسد و احرام بعمره گیرد و بمکه درآمده از اعمال عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد آنگه از درون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج امام احمد رح اینکه قسم را اختیار فرموده و درین آیت میگوید که هر که متمتع باشد فَمَا استَیسَرَ پس برو است آنچه میسّر شود از گاو یا گوسپند یا شتر مِنَ الهَدیِ از قربانی شکر از آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَن لَم یَجِد پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نشود فَصِیامُ ثَلاثَةِ

أَيّام ٍپس حکم روزه داشتن سه روز است پیوسته ناگسسته فِی الحَج ِّیعنی در ایام حج-

صفحه : ۶۲

وَ سَبعَهٍ و روزه داشتن هفت روز دیگر إِذا رَجَعتُم چون بازگردید بوطن خود تِلكَ ‌اینکه ایام یعنی سه و هفت عَشَرَهٌ کامِلَهٌ ده عدد تمام است اینکه قید برای تاکید است و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلِكَ ‌اینکه حکم هدی یا صیام یا تمتع و قران لِمَن مر کسی راست که لَم یَکُن أَهلُه ُ نباشد اهل او یعنی نباشد ساکن مکه حاضِرِی المَسجِدِ الحَرام ِ مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر ازمنه حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و اینکه قول امام اعظم رح است وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید وَ اعلَمُوا أَن َّاللّه َو بدانید آن که خدای شَدِیدُ العِقاب ِسخت عقوبت است بر کسیکه حفظ امر و نهی نه کند

الحَج ُّزمان حج أَشهُرٌ مَعلُومات ٌماههای معروف و مشهوراند یعنی شوال و ذو القعده و نه روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رح و امام اعظم رح روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَن فَرَض َپس هر که فرض گرداند بر خود فِیهِن َّالحَج َّدرین ماهها حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی و به نیت احرام بقول شافعی فَلا رَفَث َنفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبت با نسوان پرهیز کند یا کلام

بیهوده نگوید وَ لا فُسُوق َو از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نه کند وَ لا جِدال َو باید که جدال و جنگ نه کند با خادمان و رفیقان و خصومت نورزد فِی الحَج ِّدر ایام حج قریش با یکدیگر مجادله مینمودند در منی و هریک میگفتند حج من تمامتر است اینکه حکم فرود آمد که جدال مکنید وَ ما تَفعَلُوا و آنچه می کنید مِن خَیرٍ از نیکوئی یَعلَمه ُاللّه ُمیداند آن را خدا وَ تَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بیزاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشد فَإِن َّخَیرَ الزّادِ التَّقوی پس بهترین توشها پرهیزکردن است از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سؤال نکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت اشارت به تزود و بتوشه گرفتن در سفر آخرت است و بهترین زادی در آن پرهیزگاری است امام قشیری رح فرمود که تقوی عوام دورشدن است بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتناب است بسر از مشاهده ما سوای اللّه و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان برد و بیزار شوق و مرحله محبت طی نتوان کرد بیت

زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه راه زین گونه است بسم اللّه که دارد عزم راه

وَ اتَّقُون ِو بترسید از من یا أُولِی الأَلباب ِای خداوندان عقل-

صفحه : ۶۳

لَیس َعَلَیکُم نیست بر شما جُناح ٌگناهی أَن تَبتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضلًا روزی مِن رَبِّکُم از پروردگار خود بواسطه

تجارات جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی میگفتند «واج لا حاج» یعنی اینکه آینده است بیحاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشان را از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَإِذا أَفَضتُم پس چون برگردید مِن عَرَفاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهه آنکه حوا و آدم آنجا بحال همدیگر متعارف شدند فَاذكُرُوا اللّهَ پس یاد کنید خدای را بتهلیل و تلبیه عِندَ المَشعَرِ الحَرامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین میان عرفات و منی که آنرا مزدلفه گویند وَ اذكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَما هَداكُم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَ إِن كُنتُم و بدرستیکه بودید شما مِن قَبلِهِ پیش از هدایت حق یا قبل از بعث هادی مطلق که محمّد رسول اللّه صلی اللّه علیه السلام است لَمِنَ الضّالِّينَ از جمله راه یافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا پس بازگردید خطاب با قریش و حلفای ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و تنگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز براه دیگر بازگشتندی حق سبحانه، فرمود که بازگردید مِن حَيثُ أَفاضَ النّاسُ از آنجا که بازمیگردند همه مردمان وَ استَغفِرُوا اللّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربان است بر آن که حج بگذارد فَإِذا قَضَيتُم و چون حج بگذارید و بجای آورید مَناسِكَكُم کارهای حج و لوازم آنرا فَاذكُرُوا اللّهَ پس

یاد کنید و ثنا گوئید خدای را کَذِکرِکُم همچو یاد کردن شما آباءَکُم پدر ان خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک حج در پیش حرم یا ما بین مسجد منی و جبل الرحمه بایستادندی و برفعت نسبت و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران خود را یاد میکنید خدای را ذکر کنید أَو أَشَدَّ ذِکراً بلکه فراوان تر و بزرگتر از ان زیرا که او پدران شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النّاسِ پس از مردمان مَن یَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنا ای پروردگار ما آتِنا فِی الدُّنیا بده ما را در دنیا و فلان چیز یعنی متاع محقره دنیا می طلبند وَ ما لَهُ و نیست خواهنده دنیا را فِی الآخِرَهِ در آن سرای مِن خَلاقٍ هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده اگر مومن است چون دیگر مومنان بهره ندارد وَ مِنهُم مَن یَقُولُ و از مردمان کسی باشد که بگوید رَبَّنا آتِنا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِی الدُّنیا حَسَنَهً درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَهً و در ان سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنه اینکه جهان قناعت است و از ان سرای شفاعت وَ قِنا و نگاهدار ما را عَذابَ النّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم اللّه وجهه فرموده حسنه اینکه جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته درشت خوی سخت گوی مثنوی

زن بد در سرای مرد نکو هم

درین عالم است دوزخ او

زینهار از قرین بد زنهار و قنا ربنا عذاب النار

صفحه : ۶۴

أُولئِکَ- آن گروه که خیر دنیا و آخرت می طلبند لَهُم نَصِیبٌ مر ایشان را بهره است مِمّا کَسَبُوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَ اللّهُ و خدای سَرِیعُ الحِسابِ زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلائق کند وَ اذکُرُوا اللّهَ- و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر بگوئید فِی أَیّامٍ مَعدُوداتٍ در روزهای شمرده که آن ایّام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رح بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بست و سه نماز تکبیر باید گفت امام شافعی رح درین مسئله موافق صاحبین است فَمَن تَعَجَّلَ- پس هر که شتاب کند و از منی برود فِی یَومَینِ درین دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلا إِثمَ عَلَیهِ پس برو هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیّت متعجل را آثم می گفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه و تعالی فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست وَ مَن تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منی باشد فَلا إِثمَ عَلَیهِ پس برو نیز هیچ جرمی نیست و مطلقا وزر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقی مر کسیرا که پرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَ اتَّقُوا اللّهَ- و بترسید از خدای در بقیه عمر وَ اعلَمُوا أَنَّکُم و بدانید آنکه شما إِلَیهِ تُحشَرُونَ- بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد

و بمجازات و مكافات خود خواهد رسيد وَ مِنَ النّاسِ و از مردمان هست مَن يُعجِبُکَ آن كسيكه خوش آيد ترا و در شگفت اند ازو قَولُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفى بود كه بحضرت رسالت پناه آمد و مرد شيرين سخن و نيكوصورت بود حضرت را طراوت روى و حلاوت گفت و گوى او خوش آمده مضمون كلماتش اينكه بود كه آمده ام تا حلقه بيعت اسلام در گوش ارادت كشم و غاشيه خدمت سيد انام صلعم بر دوش مطاوعت افگنم و اينكه سخنان را بسوگند موكد ساخته خداى را بگواهى آورد و چون بازگشت و از عمارات مدينه درگذشته زراعت قومى را بآتش بسوخت و چهارپايان مسلمانان را بشمشير پى كرد حق سبحانه تعالى آيت فرستاد كه كسى از مردمان اگر هست كه ترا در عجب مى افگند سخنى كه او مى گويد فِى الحَياةِ الدُّنيا در مصالح زندگانى دنيا وَ يُشهِدُ اللّهَ و بگواهى مى آرد خداى را عَلى ما فِى قَلبِهِ بر آن چيزيكه در دل اوست يعنى ميگويد كه دل و زبان من يكى است وَ هُوَ و حال آنكه او أَلَدُّ الخِصامِ ستيزنده ترين دشمنان است وَ إِذا تَوَلّى و چون برگردد از حضرت تو سَعى برود و بشتابد فِى الأَرضِ در زمين مدينه لِيُفسِدَ فِيها تا فساد و تباهى كند در آن وَ يُهلِکَ الحَرثَ و نابود گرداند كشت زار را بسوختن وَ النَّسلَ و هلاك كند چهارپايان را وَ اللّهُ و خداى لا يُحِبُّ الفَسادَ نمى پسندد معصيت و تباه كاريرا

صفحه : ۶۵

وَ إِذا قِيلَ لَهُ و چون گويند مر اينكه منافق را اتَّقِ اللّهَ بترس از خداى أَخَذَتهُ العِزَّةُ بگيرد او را

حمیت جاهلیت بِالإِثم ِبارتکاب گناه فَحَسبُه ُپس بسنده است مر او را جَهَنَّم ُدوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی بعید القعر است در دوزخ وَ لَبِئس َالمِهادُ و بد فراشی است آتش وَ مِن َالنّاس ِو از مردمان هست مَن یَشرِی کسیکه می فروشد نَفسَه ُنفس خود را یعنی جان بذل میکند ابتِغاءَ مَرضات ِاللّه ِبطلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن العوام رض بود و مقداد بن اسود رض که از مدینه بمکه رفتند و خبیب رض را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکّیان افتاده و بر دار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسپ فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برود و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند و گویند که اینکه ایت در شان صهیب رومی رض است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خوشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید

فرد بزر وصلش ار می توانی بخر که وصلش عزیز است و زر هیچ نیست

و گفته اند که در حق امیر المومنین علی رض است که در شب غار بر فراش سیّد مختار تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت کرد وَ اللّه ُرَؤُف ٌو خدای مهربان است بِالعِبادِ با بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می کردند

يا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادخُلُوا فِی السِّلم ِ درآیید در اسلام کَافَّةً همه بیکبار یا مومنانرا میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که إبن سلام و اصحاب رض او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده و گوشت و شیر شتر تناول نمی کردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام درآیید وَ لا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوات ِ الشَّیطان ِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمائید إِنَّه ُ لَکُم بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِین ٌ دشمنی است هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِن زَلَلتُم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام دین و قرآن مِن بَعدِ ما از پس آنکه جاءَتکُم ُ البَیِّنات ُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعلَمُوا أَن َّ اللّه َ پس بدانید آنکه خدای عَزِیزٌ غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین حَکِیم ٌ محکم کار است انتقام نه کشد الا بحق هَل یَنظُرُون َ آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند اینان که بکلی در دائره اسلام داخل نمی شوند إِلّا أَن مگر آنکه یَأتِیَهُم ُ اللّه ُ بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فِی ظُلَل ٍ در سائبانها مِن َ الغَمام ِ از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بوده وَ المَلائِکَةُ و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وَ قُضِی َ الأَمرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کسی بدو رسد وَ إِلَی اللّه ِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرجَع ُ الأُمُورُ بازگردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت

باطل شود و آن روز فرمان جز حق را نبود و الامر یومئذ للّه-

صفحه : ۶۶

سَل بپرس خطاب بآنحضرت است یا هرکرا که صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بَنِی إِسرائِیل َ یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که کَم آتَیناهُم ما چند داده ایم پدران ایشان را مِن آیَهٍ بَیِّنَهٍ از نشانهای روشن و پیغامهای نیکو در شان محمّد یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَ مَن یُبَدِّل و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نِعمَهَ اللّه ِ نعمت خدایرا که صفت پیغمبر است مِن بَعدِ ما جاءَته ُاز پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَإِن َاللّه َ پس بدرستیکه خدای شَدِیدُ العِقاب ِ سخت عقوبت است بدو در دنیا بقتل و اسر و اجلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها زُیِّن َلِلَّذِین َ کَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق الحَیاهُ الدُّنیا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور می گردند وَ یَسخَرُون َو سخریت میکنند و فسوس میگیرند مِن َالَّذِین َ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه رض چون بلال و عمار و امثال ایشان رض می خندیدند و میگفتند محمّد صلعم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم شکنم و اگر کار وی حق بودی میبایستی که سادات عرب و اماثل قبائل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که وَ الَّذِین َاتَّقَوا و آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی اینکه درویشان و گدایان فَوقَهُم زبر ایشان اند یعنی بالای فسوس

کنندگان يَوم َالقِيامَةِ در روز قيامت يعنى مؤمنان در درجات اعلى عليين باشند از فردوس برين و كافران در دركه اسفل سافلين و سجن سجين وَ اللّه ُيَرزُق ُو خداى روزى ميدهد مَن يَشاءُ هركرا خواهد بِغَيرِ حِساب ٍبى اندازه كان َالنّاس ُبودند آدميان يعنى آدم ع و اولاد او أُمَّةً واحِدَةً گروه يگانه بر يك ملّت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَث َاللّه ُپس برانگيخت خداى النَّبِيِّين َ پيغمبران را يعنى شيث و ادريس ع و غير ايشان مُبَشِّرِين َمژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَ مُنذِرِين َو بيم كنندگان ارباب معصيت را بعقاب و گويند در زمانى كه نوح ع مبعوث شد همه عالم بر ملت كفر بودند و در وقت رسالت ابراهيم ع نيز همين واقع بود حق سبحانه پيغمبران را فرستاد وَ أَنزَل َمَعَهُم ُالكِتاب َو منزل كرد بايشان كتابها كه احكام شرايع ايشان در ان مبين بود بِالحَق ِّبراستى و درستى لِيَحكُم َتا حكم كند هر پيغامبرى بَين َالنّاس ِميان مردمان فِيمَا اختَلَفُوا فِيه ِدر آن چيز كه اختلاف كردند وَ مَا اختَلَف َفِيه ِو اختلاف نه كردند در حق يا در كتاب يا در امر دين-

صفحه : ۶۷

إِلَّا الَّذِين َأُوتُوه ُمگر آنانكه كتابها بديشان داده بودند از يهود و نصارى كه ايشان تبديل و تحريف ميكردند مِن بَعدِ ما جاءَتهُم ُاز پس آن كه آمد بديشان البَيِّنات ُمعجزهاى روشن و حجتهاى هويدا و خلاف ايشان نه از روى تدين بود بلكه بَغياً بَينَهُم از جهت حسد كه ميان ايشان هست يا از روى ستمكارى فَهَدَى اللّه ُپس راه نمود خداى الَّذِين َآمَنُوا آنانرا كه ايمان آورده اند

لِمَا اختَلَفُوا فِيهِ ِ بدان چیزی که اختلاف کردند در ان مِنَ ٰ الحَقِّ ِ از حق، بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِإِذنِهِ ِ بعلم و ارادت و امر خود اینکه اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی به مغرب خدای راه نمود کرد مؤمنان را بکعبه که وسط است یا مخالفت در افضل ایّام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی اینکه امت را به جمعه که فاضل ترین روزها است راه نمود وَ اللّهُ ُ يَهدِي و خدای راه می نماید مَن يَشاءُ هر کرا می خواهد إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ ٍ بسوی راه راست که آن راه انبیاء و اولیاست

أَم حَسِبتُم آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ آنکه به بهشت درآیید وَ لَمّا يَأتِكُم و نیامد بشما مَثَلُ ُ الَّذِينَ َ خَلَوا مانند آنان یعنی محنت آنها که گذشته اند مِن قَبلِكُم از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می پندارید که رایگان به بهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش ازین کشیده اند مَسَّتهُمُ ُ البَأساءُ بدیشان رسید سختی و ناکامی و درویشی وَ الضَّرّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است که میان مکّه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیا است و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مؤید اینکه قول است مثنوی

زان بلاها کانبیا برداشتند سر بچرخ هفتمی افراشتند

هر که در راه

محبت پیشتر بر دل او بار محنت بیشتر

پس انبیاء و مومنان به محنت گذارانیدند وَ زُلزِلُوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسیدند حَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبران یعنی گفتند باتفاق او مَتی نَصرُ اللّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت می کردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد أَلا إِنَّ نَصرَ اللّهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنان را، قَرِیبٌ نزدیک است

صفحه : ۶۸

یَسئَلُونَکَ می پرسند ترا که ما ذا یُنفِقُونَ چه چیز نفقه کنند سؤال کننده عمرو بن جموح بود رض مردی بزرگ و توانگر از حضرت پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ما أَنفَقتُم آنچه نفقه می کنید و اخراج می نمائید مِن خَیرٍ از مال فَلِلوالِدَینِ پس برای مادر و پدر او باید داد سؤال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که به محل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَ الأَقرَبِینَ و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است وَ الیَتامی و بی پدران خوردسال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَ المَساکِینِ و درویشان که چاره معیشت خود ندارند وَ ابنِ السَّبِیلِ و راه گذریان و مهمانان وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ و آنچه بکنید از نیکوئی

بـا هر کسـیکه باشـد فَإِنَّ اللّهَ پس بـدرستیکه خـدای بِهِ عَلِیمٌ بـآنچیز دانا است و بر آن جزا خواهـد داد کُتِبَ عَلَیکُمُ القِتالُ فرض شد بر شـما کارزار کردن با دشـمنان دین و نزد محققان قتال بر نفس و شیطان است زیرا که عظیم ترین دشمنان اینانند و اینکه قتال را شـما سـخت مکروه میدانید چرا که نفس را خوردنی خوش و خوابیدن و لباس اعلی پوشـیدنی خوش می نماید و نخواهد که در گذشـته روی به بندگی آرد خود را یکی ازین بندگان حق شمارد پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شـما بهتر است از عبادت صـد سال وَ هُوَ کُرهٌ لَکُم و آن قتال مکروه است مر طبع شـما را و شاق است بر نفس شما و اینکه کراهیت نه فرمان خدای را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آن است که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وَ عَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً و شاید که شما مکروه دارید چیزی را به نفرت طبیعت خود وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم حال آنکه آن نیکوئی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمارید و نیکوئی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شـهادت و نعیم مخلّد و درجات علیّین وَ عَسـی أَن تُحِبُّوا و شاید آنکه دوست دارید شَـیئاً چیز را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وَ هُوَ شَـرٌّ لَکُم و آن بـدی باشد مر شـما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن

سرای بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا وَ اللّه ُیَعلَم ُو خدای می داند مصلحت شما وَ أَنتُم لا تَعلَمُون َو شما آن را نمی دانید-

صفحه : ۶۹

یَسئَلُونَک َمی پرسند ترا عَن ِالشَّهرِ الحَرام ِاز ماه حرام قِتال ٍفِیه ِیعنی از قتال درو حضرت رسالت پناه در سال دوم از هجرت عبد اللّه بن جحش را با جمعی از صحابه رض ببطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الاخری بوده یا غره رجب بعد از انتشار اینکه خبر کافران آغاز طعن کردند که محمّد ص ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سؤال کردند جواب آمد که قُل قِتال ٌفِیه ِ بگو ای محمّد که جنگ در ماه حرام کَبِیرٌ کار بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگرچه اینکه قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران می گفتند از بی راهی وَ صَدٌّ عَن سَبِیل ِاللّه ِو بازداشتن مسلمانان را از ایمان وَ کُفرٌ بِه ِو ناگرویدن بخدای وَ المَسجِدِ الحَرام ِو کفر به مسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در ان وَ إِخراج ُأَهلِه ِو بیرون کردن اهل مسجد را یعنی پیغمبر و اصحاب او مِنه ُاز مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است أَکبَرُ عِندَ

اللّه ِ بزرگتر است نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر وَ الفِتنَهُ و شرک بخدای أَكبَرُ مِن َالقَتلِ بزرگ تر است از قتل حضرمی وَ لا يَزالُون َو همیشه باشند مشرکان که به تعصب و عناد يُقاتِلُونَكُم با شما ای مومنان جنگ کنند حَتّى يَرُدُّوكُم تا شما را بازگردانند عَن دِينِكُم از دین شما که اسلام است إِنِ استَطاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَ مَن يَرتَدِد مِنكُم و هر که برگردد از شما عَن دِينِهِ ِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُت پس بمیرد وَ هُوَ كافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَأُولئِك َ پس آن گروه مرتدان حَبِطَت أَعمالُهُم باطل شود عملهای ایشان فِي الدُّنيا درین سرای که ایشانرا امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد وَ الآخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند وَ أُولئِك َو آنگروه أَصحاب ُالنّارِ ملازمان دوزخ اند هُم فِيها ایشان در آن آتش خالِدُون َجاویدانند إِن َالَّذِين َ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَ الَّذِين َهاجَرُوا و آنها که پدر رو کرده اند اوطان خود را وَ جاهَدُوا و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ ِاللّه در راه خدای یعنی عبد اللّه بن جحش و یاران او أُولئِك َآنگروه يَرجُون َامید میدارند رَحمَت َاللّه ِ رحمت خدای را وَ اللّه ُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدان است رَحِيم ٌبر ایشان مهربان است-

صفحه : ۷۰

يَسئَلُونَك َمی پرسند ترا ای محمّد عَنِ ِالخَمرِ وَ المَيسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه رض چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رض بآنحضرت

ص گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زائل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آنزمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود قُل فِیهِما بگو درین هر دو إِثم ٌکَبِیرٌ گناهی بزرگ است وَ مَنافِع ُلِلنّاس ِو منفعتها است مر مردمانرا و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بیدلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فوائد میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت می کردند و در حقائق سلمی آورده که اثم کبیر است در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها وَ إِثمُهُما و گناه خمر و قمار أَکبَرُ مِن نَفعِهِما بزرگتر است از نفع آنها وَ یَسئَلُونَکَ َو میپرسند ترا ای محمّد ما ذا یُنفِقُون َچه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رض نوبت اول سؤال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول اللّه دانستم که صدقه بکه میباید داد اما نمیدانم که چه دهم جواب آمد که قُل ِالعَفوَ بگو آنچه فاضلتر آمد از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم اینکه آیت به آیت زکوه منسوخ است کَذلِکَ َهمچنانکه احکام انفاق بیان کرد یُبَیِّن ُاللّه ُبیان می کند و روشن می گرداند خدای لَکُم ُالآیات ِبرای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّکُم تَتَفَکَّرُون َباشد که شما تفکر کنید فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِ در کار اینکه سرای

و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رح فرموده که تفکّر در دنیا و آخرت آن است که بدانند که ایشان قاطعان راه اند قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم الدنیا حرام علی اهل الآخره و الآخره حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل اللّه بیت

دنیا و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی ز عاشق لائق است

وَ یَسئَلُونَکَ ‌و می پرسند ترا ای محمّد عَنِ الیَتامی از کیفیّت بمعیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت و لا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در آن بمعاملات تصرف می نمودند جهت براءت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُل إِصلاحٌ لَهُم بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَیرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا پختندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وَ إِن تُخالِطُوهُم و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فَإِخوانُکُم پس ایشان برادران شمااند در دین وَ اللّهُ یَعلَمُ المُفسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ المُصلِحِ از اصلاح و بنده کار ایشان وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای تعالی لَأَعنَتَکُم به آئینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی

إِنَ َاللّه َعَزِيزٌ بدرستيکه خداى غالب است و قادر بر اعنات حَکِيم ٌداناست در آنچه کرد از ترک اعنات-

صفحه : ۷۱

وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکات ِ و بزنى نخواهيد زنان شرک را حَتّى يُؤمِن َ تا وقتى که ايمان آرند رسول خدا مرثد غنوى را که مرد دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان درمانده را که از آنجا بودند پنهان از کفّار بيرون آرد مرثد چون بمکه رسيد زن مشرکه عناق نام که در غايت جمال بود و در جاهليّت با هم يارى داشته بودند نزد وى آمد و سلسله محبّت را تحريک داد مرثد با نمود و گفت اسلام ميان ما و تو حائل شده و مواصلت زنا از محالات عناق گفت پس مرا بزنى بخواه مرثد رض فرمود که اينکه نيز موقوف است باجازت پيغمبر پس مرثد رض بعد از مراجعت اينکه صورت را بعرض آنحضرت رسانيد و حکم الهى شد که مشرکان را تا ايمان نيارند در دائره ازدواج داخل نسازيد و هم درين اوقات عبد اللّه رض بن رواحه کنيزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روى او زده بود و او دادخواهان بحضرت نبوت پناه آمد و آنحضرت بطريق تلطف از عبد اللّه تعرف حال کنيزک فرمود عبد اللّه رض گفت نماز مى گذارد و هم روزه ميدارد و خدا و رسول را دوست ميدارد اما ستيزنده و فرمان نابرنده است حضرت رسالت پناه ص فرمود پس او مومنه باشد با وى نيکوئى کن عبد اللّه او را آزاد کرد و بزنى بخواست جمعى زبان طعن گشادند که إبن رواحه کنيزک سياه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را

که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد که وَ لَأَمَهٌ مُؤمِنَهٌ و هرآئینه کنیزک مومنه خَیرٌ مِن مُشرِکَهٍ بهتر از زن آزاد مشرکه وَ لَو أَعجَبَتکُم و اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال وَ لا تُنکِحُوا المُشرِکِینَ و مدهید زنان مومنان را بمردان مشرک حَتّی یُؤمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَ لَعَبدٌ مُؤمِنٌ و هرآئینه که بنده مومن خَیرٌ مِن مُشرِکٍ بهترست از مرد آزاد مشرک وَ لَو أَعجَبَکُم و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت- أُولئِکَ آن مشرکین و مشرکات یَدعُونَ إِلَی النّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی به کفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است بدوزخ وَ اللّهُ یَدعُوا و خدای میخواند بر السنه رسل یا اولیای خدای میخوانند إِلَی الجَنَّهِ وَ المَغفِرَهِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بِإِذنِهِ بقضا و ارادت او وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ و هویدا می کند احکام خود را از حلال و حرام لِلنّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند.

صفحه : ۷۲

وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ المَحِیضِ و می پرسند ترا ای محمّد از حیض زنان، یهود در حال حیض زنان خود را از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری برعکس اینکه در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن دحداح رض گفت یا رسول اللّه ما بزنان خود در حال حیض چگونه سلوک

کنیم آیت آمد که قُل هُوَ أَذیً بگو ای محمّد ص که حیض مکروهی ست که نفس آدمی را از ان نفرت باشد فَاعتَزِلُوا النِّساءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِی المَحِیضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترک مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید می گوید وَ لا تَقرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتّی یَطهُرنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و اینکه مذهب امام شافعی رح است و حفص یطهرن بسکون طاء و ضم ها خوانده یعنی که تا وقتی که پاك شوند و دم منقطع گردد و اینکه قول امام اعظم رح است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال ست فَإِذا تَطَهَّرنَ پس چون غسل کنند و یا پاك شوند فَأتُوهُنَّ پس بیائید بدیشان مِن حَیثُ أَمَرَکُم اللّهُ از آنجا که خدای امر کرده یعنی ماتی مقرر که آن فرج ست لا غیر إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابِینَ بدرستیکه خدای دوست دارد توبه کنندگانرا از مناهی وَ یُحِبُّ المُتَطَهِّرِینَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِساؤُکُم زنان شما حَرثٌ لَکُم موضع کشت زار شمااند یهود می گفتند هرگاه که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بجناب نبوت مآب عرض کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولاداند فَأتُوا حَرثَکُم پس بیائید بکشت زار خود أَنّی شِئتُم چگونه که خواهید بطریق ادبار و اقبال و استنقاء و غیر آن چون ماتی واحد باشد

یعنی مـاتی موضع حرث بود نه محل فرث وَ قَدِّمُوا و فراپیش داریـد لِأَنفُسِكُم برای نفس خود یعنی طلب ولـد کنیـد یا از پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام وَ اتَّقُوا اللّه و بترسـید از خدای در مخالفت امر و مباشـرت نهی او وَ اعلَمُوا أَنَّكُم و بدانید که شما مُلاقُوه رسندگانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آن را که می پرستید یعنی او را در عقبی بدیـده سـر خواهیـد دیـد یـا مرا و از ملاقـات عرض بنـدگان ست بر خـدای کما قال و عرضوا علی ربک صـفا وَ بَشِّرِ المُؤمِنِین و مژدگـانی ده مومنـان را به بهشت و رویت وَ لا تَجعَلُوا اللّه و مگردانیـد نـام خـدای را عُرضَةً نشانه و دست آویزی لِأَیمانِكُم مر سوگنـدان خود را با عبـد اللّه بن رواحه رض از شوهر خواهر خود بشـیر بن نعمان رض برنجیـد و باسم اعظم الهی سوگنـد یاد کرد که با وی سـخن نه گویـد و در حق وی نیکوئی نه کنـد و او را با خصـمان وی صـلح نه دهـد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع أَن تَبَرُّوا از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا وَ تَتَّقُوا و از آنکه پرهیز کنید از مروت و با یاران مکالمت نه کنیـد وَ تُصلِحُوا و از آنکه اصـلاح کنید بَینَ النّاس میان مردمان وَ اللّه سَمِیع و خدای شـنوا است بسوگند عَلِیم دانا بما فی الضـمیر سوگند خورنده عبد اللّه بن رواحه رض بعد از اسـتماع اینکه آیت از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشیر در مقام

مرحمت و شفقت آمد.

صفحه : ۷۳

لا يُؤاخِذُكُم اللّه نگیرد شما را خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغوِ به بیهوده که واقع شود فِی أَیمانِکُم در سوگندهای شما، لغو بقول امام اعظم رح آنست است که کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست می گوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رح لغو آنرا داند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد به تعجیل یا بطریق عادت که لا و اللّه و بلی و اللّه و ویرا در ان قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مواخذه نکند وَ لکِن یُؤاخِذُکُم و لیکن خدا مواخذه می کند شما را بِما کَسَبَت قُلُوبُکُم بآنچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید ان شاء اللّه تعالی وَ اللّه غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را که بیمین لغو نگیرد حَلِیمٌ بردبار است در سوگند عمد در عقوبت تعجیل نه نماید لِلَّذِینَ یُؤلُونَ مر آنرا که سوگند خورند مِن نِسائِهِم از زنان خود دور شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون کسی را بزنی میل نبودی.

و غیرت داشتی که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدّت پابسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدا بیاسودی خدای تعالی آنرا نه پسندیده و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ أَربَعَةِ أَشهُرٍ انتظار بردن چهار ماه

است فَإِن فاؤُ پس اگر بازآیند یعنی سوگندخورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَ ّاللّه ِغَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رَحِيم ٌمهربان است که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر مولی در اثناء چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده عقد نکاح ثابت ست و برو جز کفّاره سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربت نه کند نزد امام اعظم رح طلاق باین واقع شود و قول شافعی رح آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی و وطی کن و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی را به رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را ازو طلاق دهد وَ إِن عَزَمُوا الطَّلاق َو اگر قصد کنند طلاق را فَإِنَ ّاللّه َسَمِيع ٌپس خدای شنواست.

قول مولی عَلِيم ٌداننده است بعزم مولی وَ المُطَلَّقات ُو زنان بالغه رها کرده مدخول بها که حامله نباشند يَتَرَبَّصن َبِأَنفُسِهِن َّ انتظار برند بنفسهای خود تاکیدست در انتظار ثَلاثَةَ قُرُوءٍ سه قرو و آن بمذهب امام شافعی رح و امام مالك رح طهر است و نزد امام اعظم رح حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر می شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را گویند و بقول آنکه حیض را گویند انقضای عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است وَ لا يَحِل ُّلَهُن َّو حلال نباشد زنان را أَن يَكتُمن َآنکه

بپوشند ما خَلَق َاللّه ُ آنچه آفریده است خدای فِی أَرحامِهِن َّ در رحمهای ایشان از فرزندان و چون کتمان ولد مسبب ابطال حق الرجعت است پس از زنان روا نبود إِن کُن َّ یُؤمِن َّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللّه ِ وَ الیَوم ِ الآخِرِ بخدای و روز قیامت وَ بُعُولَتُهُن َّ و شوهران ایشان أَحَق ُّ بِرَدِّهِن َّ سزاوارترند برجوع کردن بایشان فِی ذلِک َ در زمان تربص إِن أَرادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت-

صفحه : ۷۴

إِصلاحاً بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میداند و چون نزدیک می شد که عدت بسر آید رجعت می کردند و زن را با خود گرفته باز طلاق می دادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَ لَهُن َّ و مر زنان را بر مردان از حقوق مِثل ُ الَّذِی عَلَیهِن َّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان ست بِالمَعرُوف ِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاهداشته قدم از دائره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که که با او زندگانی بوجه احسن برد و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَ لِلرِّجال ِ و مردان راست عَلَیهِن َّ دَرَجَهٌ بر زنان افزونی و بلندی با آنکه مهر بر ایشان ست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند و یا بطلاق و برجعت که سر رشته اختیار آن بدست رجال است و در حقائق نجمیه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال

رسیدند و از زنان گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت رض مزاحم و مریم بنت عمران رض وَ اللّه ُعَزِيزٌ و خدای عزیز است غالب می گرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان حَكِيم ٌداناست و بحكمت حکم می کند بر بندگان

الطَّلاق ُطلاق شرعی که در آن رجعت باشد مَرَّتانِ دوبارست عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضا زن را ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیاری بود که زن را طلاق می دادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه رض آمد از جور شوهر که پیوسته او را طلاق می داد و برای اضرار رجعت می کرد بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دوبارست و بعد از دو طلاق فَإِمساك ٌبِمَعرُوف ٍبا خود گرفتن است برجعت أَو تَسرِيح ٌبِإِحسان ٍیا رها کردن به نیکوئی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نه شود وَ لا يَحِل ُّلَكُم و حلال نیست شما را ای مردان أَن تَأخُذُوا آنکه فراگیرید مِمّا آتَيتُمُوهُن َّاز آنچه داده اید زنان خود را شَيئاً چیزی ثابت انصاری رض باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن ازو جدای طلبیده بهمان کابین خود را بازخرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلّا أَن يَخافا مگر آنکه دانند و بترسند مرد و زن أَلّا

يُقِيما آنكه بپاى نمى تواننـد داشت حُدُودَ اللّه ِ احكام الهى را در صـحبت و معاشـرت فَإِن خِفتُم پس اگر دانستيد اى حكام كه امر اخـذ و اعطا بـدست شـما است أَلّا يُقِيما آنكه مرد و زن اقامت نمى تواننـد كرد حُـدُودَ اللّه ِ اندازهاى خداست براى مصالح بندگان مقرر كرده فَلا تَعتَدُوها پس از آن درمگذريد وَ مَن يَتَعَدَّ و هركه درگذرد حُدُودَ اللّه ِ از اندازه هاى خدا فَأُولئِك َ پس آن گروه متعـديان هُم ُ الظّالِمُون َ ايشان سـتمكاران بر نفس خود حُدُودَ اللّه ِ حكمهاى خداى را در امر معاشـرت آن مرد و زن فَلا جُناح َ عَلَيهِما پس هيـچ وزر و وبال نيست بر مرد و زن فِيمَا افتَدَت بِه ِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و بآن خود را بخرد چنانچه زن ثابت كرد تِلك َ اينكه احكام كه مذكور شد از طلاق و رجعت و خلع

صفحه : ۷۵

فَإِن طَلَّقَهـا پس اگر طلاق دهـد بعـد از طلقه ثانيه زن خود را فَلا تَحِل ُّ لَه ُ پس آن زن حلال نباشـد بر آن مرد مِن بَعدُ بعـد از طلاـق ثـالثه حَتّى تَنكِح َ تـا وقتى كه به نكـاح درآيـد زَوجاً غَيرَه ُ شوهر ديگر را و زوج ثانى از مباشـرت او برخورد دختر عبد الرحمن بن عوف قرظى رض كه مطلقه ثلاـثه بود و بعقـد شوهر ديگر درآمـده خواست كه بـا شوهر پيشـين آشتى كنـد قبل از مباشـرت زوج ثانى حضـرت رسالت پناه منع فرمود و گفت لا حتّى تذوقى من عسـيلته و يذوق هو من عسيلتك فَإِن طَلَّقَها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانى بطوع و رغبت نه بكره بعد از مباشرت فَلا جُناح َ عَلَيهِما پس هيچ گناهى نيست بر زوج اوّل و

اینکه مطلقه أَن یَتَراجَعا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدّت عدّت شوهر ثانی إِن ظَنّا اگر میدانند یا گمان می برند أَن یُقِیما آنکه بپای دارند حُدُودَ اللّه ِ احکام خدای را و حق یک دیگر بشناسند وَ تِلکَ و اینکه که گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُودَ اللّه ِ اندازهای احکام ست که خدای تعالی یُبَیِّنُها بیان می کند آنرا لِقَوم ٍ یَعلَمُونَ برای گروهی که دانند که از پیش حق ست بدان بگروند وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغنَ أَجَلَهُنَّ بس برسند بنزدیک مدت یعنی بانقضای عدت خود فَأَمسِکُوهُنَّ بِمَعرُوف ٍ پس مراجعت کنید بایشان و نگاهدارید ایشان بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار أَو سَرِّحُوهُنَّ یارها کنید ایشان را بِمَعرُوف ٍ به نیکوئی تا عدّت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رض زن خود را طلاق داده و سه روز مانده بود تا عدت بسرآید با او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه درین آیت از ان نهی کرد و فرمود که وَ لا تُمسِکُوهُنَّ و باز مداريد ایشان را و رجعت مکنید ضِراراً از روی رنج رسانیدن لِتَعتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدّت عدّت وَ مَن یَفعَل ذلِکَ و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فَقَد ظَلَمَ نَفسَه ُ پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزنان نزد صاحب شریعت ملعون ست در اخلاق کمینه آورده اند که در امت موسی هر کرا خواستندی که دعای

بد كنند گفتندی بدكردار و دل آزار باد چه كسی كه آزار پيشه بود زود بورطه هلاكت در افتد مثنوی

نكوخواه مردم نباشد بدش نورزد كسی بد كه نيك افتدش

شرانگيز هم در سر شر شود چو كژدم كه تا خانه كمتر رود

وَ لا تَتَّخِذُوا و فرا مگيريد آياتِ اللّهِ حكمهای خدای را هُزُواً بفسوس يعنی اعراض مكنيد از ان و تهاون منمائيد در عمل بدان اينكه آيت در شان جماعتی است كه امر نكاح و طلاق را سست می گرفتند و ميگفتند كه بازی ميكرديم وَ اذكُرُوا و ياد كنيد نِعمَتَ اللّهِ نعمتهای خدای را كه فائض می گرداند عَلَيكُم بر شما خصوصا در باب مناكحات چه در شرائع سابقه هيچكس را زياده از يک زن در ربقه نكاح روا نبودی مگر پيغمبران را و اينجا تا چهار حره در عقد واحد جائز است و آنانرا بعد از طلاق مراجعت جائز نبودی و اينجا رواست و ماداميكه زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزن ديگر جزوی و درين شريعت حلال است وَ ما أَنزَلَ عَلَيكُم و ديگر ذكر كنيد آن چيزی را كه بر شما فرستاده است مِنَ الكِتابِ از قرآن-

صفحه : ۷۶

وَ الحِكمَةِ و احكام و حدود آن يَعِظُكُم بِهِ پند ميدهد خدای شما را بقرآن و منع می كند از اضرار و اتخاذ هزو و غير آن وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسيد از خدای در مخالفت احكام وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانيد آنكه خدای تعالی بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ بهمه چيزها از اعمال شما يا مصالح روزگار شما داناست وَ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ و چون خواهيد كه طلاق دهيد زنان

را فَبَلَغن - أَجَلَهُن َ بس برسند بانتهاى مدّت

فَلا تَعضُلُوهُن َ پس منع مكنيد ايشان را و باز مداريد أَن يَنكِحن - از آنكه بنكاح درآيند- أَزواجَهُن َ شوهران پيشينه خود را مخاطب بدين نهى عموم خلق اند يعنى بايد كه اينكه عضل مطلق در ميان شما وجود نگيرد آورده اند كه معقل بن يسار رض خواهر خود را بعبد اللّه بن عاصم داده بود و عبد اللّه ويرا طلاق داده و هنوز عدّت تمام نشده پشيمان شد و خواست كه رجوع كند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها كردى و باز آمده كه رجوع كنى بخداى كه او هرگز بتو نيايد و تو بدو نرسى حق سبحانه، آيت فرستاد كه مانع مشويد زنان را از رجوع به ازدواج خود إِذا تَراضَوا چون رضا دهند بَينَهُم بِالمَعرُوف ِ ميان يك ديگر بنكاح حلال و مهر جائز و قبول حسن معاش ذلِكَ - اينكه نهى عضل كه كرديم يُوعَظُ بِه ِ پند داده شود بدو مَن كان - مِنكُم هر كه باشد از شما كه بر وجه اخلاص يُؤمِن ُ بِاللّه ِ بگرود بخداى وَ اليَوم ِ الآخِرِ و روز رستخيز كه واپسين همه روزهاست ذلِكُم اينكه پند گرفتن شما يا ترك منع و اضرار أَزكى لَكُم پاكيزه تر است مر شما را ز روى معاش چه زوجين مر يكديگر را ديده اند و شناخته پس رجوع ايشان با هم انسب است از نكاح با كسيكه نديده و ندانسته باشد وَ أَطهَرُ و پاكيزه تر از آنكه حرام انديشند و فكر فجور نمايند وَ اللّه ُ يَعلَم ُ و خدا مى داند كه زن و مرد خواهان يك ديگراند وَ أَنتُم لا تَعلَمُون - و شما نمى دانيد وَ الوالِدات ُ

و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان یُرضِعن َ شیر دهند أَولادَهُن َ فرزندان خود را حَولَین ِ کامِلَین ِ دو سال تمام لِمَن أَرادَ مر آنکس را که خواهد أَن یُتِم َ الرَّضاعَةَ که تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وَ عَلَی المَولُودِ لَه ُ و بر آن کس است که فرزند برای او زاده اند رِزقُهُن َ روزی اینکه شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وَ کِسوَتُهُن َ و پوشش ایشان–

صفحه : ۷۷

بِالمَعرُوف ِ بطریق انصاف و اعتدال لا تُکَلَّف ُ نَفس ٌ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی إِلّا وُسعَها مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد لا تُضَارَّ والِدَةٌ باید که رنج نرسانند هیچ مادری بِوَلَدِها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکند و اگر قبول کند ازو کسوت و نفقه باز نگیرد وَ لا مَولُودٌ لَه ُ و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِه ِ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند و یا باید که ضرر رسانیده نه شود پدر بواسطه فرزند یعنی ازو زیاده از خودش و پوشش نه طلبند وَ عَلَی الوارِث ِ و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضا صبی بمیرد و وی وارث شود لازم است مِثل ُ ذلِک َ مانند آنکه بر مولود له

بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فَإِن أَرادا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از تمام حولین عَن تَراضٍ مِنهُما از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین وَ تَشاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلا جُناحَ عَلَیهِما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان ازین جهت وَ إِن أَرَدتُم و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه باسترضاع محتاجید أَن تَستَرضِعُوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَولادَکُم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نی فَلا جُناحَ عَلَیکُم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن إِذا سَلَّمتُم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتَیتُم آنچه اراده کرده اید دادن آن را بدیشان بِالمَعرُوفِ به نیکوئی و خوشخوئی بی مضایقه و مبالغه وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای عز و جل در بازگرفتن مزد مزدوران وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانید آن که خدای تعالی بِما تَعمَلُونَ بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بَصِیرٌ بیناست

وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم و آنانکه بمیرند از شما وَ یَذَرُونَ أَزواجاً و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدّت ایشان به وضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدّت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذا بَلَغنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدّت خویش فَلا جُناحَ عَلَیکُم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان

یا ای ورثه و اولیای ازواج فِیما فَعَلن َ در آنچه زنان کنند فِی أَنفُسِهِن َ در نفسهای خویش از شوهر کردن بِالمَعرُوف ِ به نیکوئی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب و قبول است و حضور و شهود عدول وَ اللّه ُ بِما تَعمَلُون َ و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خَبِیرٌ داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند و ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذابت برهاند قطعه

هر که دانست آنکه در همه وقت حق تعالی بحال او بیناست

همه کردارهاش باشد خیر همه گفتارهاش گردد راست.

صفحه : ۷۸

وَ لا جُناح َ عَلَیکُم و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِیما عَرَّضتُم بِه ِ در آنچه تعریض کنید بدان یعنی بکنایت خبر دهید مِن خِطبَةِ النِّساءِ از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در ان گناهی نیست که سخن بتعریض گویند أَو أَکنَنتُم یا آنکه بپوشید فِی أَنفُسِکُم در دلهای خود عَلِم َ اللّه ُ دانست خدای بعلم قدیم خود أَنَّکُم آنکه شما سَتَذکُرُونَهُن َ زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج وَ لکِن لا تُواعِدُوهُن َ و لیکن وعده مدهید ایشان را سِرًّا بعملی که آنرا پنهان می کنید یعنی مباشرت مراد

آنست که بکثرت مجامعت وعـده مدهیـد إِلّا أَن تَقُولُوا مگر آنکه بگوئید قَولًا مَعرُوفاً سـخن نیکو برمز و اشارت نه بتصـریح در عبارت وَ لا تَعزِمُوا و قصد مکنید عُقدَةَ النِّکاحِ عقد نکاح ایشان را حَتّی یَبلُغَ الکِتابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عـدّت أَجَلَهُ بغـایت خـود و مـدّت او منقضـی گردد وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانیـد آنکه خـدای تعـالی یَعلَمُ مـا فِی أَنفُسِکُم میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاریکه جائز نیست فَاحذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عذاب و عقاب او وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانیـد آنکه خـدای غَفُورٌ آمرزنـده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِیمٌ بردبار است و بعذاب تعجیل نه کند لا جُناحَ عَلَیکُم گناهی و وبالی نیست بر شـما إِن طَلَّقتُمُ النِّساءَ اگر طلاق دهید زنان خود را ما لَم تَمَسُّوهُنَّ مادامیکه مس نه کرده باشـید ایشان را یعنی لمس واقع نه شـده باشد امام اعظم رح خلوت صـحیحه را موجب مهر میدانند بشـرط عدم مانع و امام شافعی رح مس را کنایت از جماع دانسته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نه کند أَو تَفرِضُوا لَهُنَّ و باک نیست طلاق دادن زنان مادامیکه فرض نکرده باشـید و نام نبرده برای ایشان فَرِیضَةً مهر مقرر پس طلاق دهید وَ مَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهیـد مردی از انصـاری زنی خواست و در صـلب عقـد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد اینکه آیت نازل شد و حضرت رسالت مآب فرمود که متعها و لو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید داد و

آن بقـدر حال طلاق دهنـده بايـد عَلَى المُوسِعِ قَـدَرُه‌ُ بر مرد توانگر باندازه توانائى وى وَ عَلَى المُقتِرِ قَدَرُه‌ُ و بر مرد درويش و تنگـدست بمقـدار دسـترس وى إبن عبـاس رض فرموده كه اكثر متعه چـادرى و اقلّش مقنعه و نزد امـام اعظم رح كرته است و چادرى و معجرى مگر نصف مهر المثل او ازين كمتر باشـد و اصـح آنست كه تقـدير متعه مفوض براى حاكم شـرع است پس متعه دهيد ايشان را مَتاعاً بِالمَعرُوفِ باندازه توانائى متعه دادنى بر وجهى كه شرعا و عرفا شايد حَقًّا صفت متاع است يعنى متعه واجب يا مصدر فعل محذوفست يعنى خدا واجب گردانيد متعه را واجب گردانيدنى عَلَى المُحسِنِينَ بر نيكوكاران.

صفحه : ۷۹

وَ إِن طَلَّقتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهيـد ايشان را مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پيش از آنكه مس كنيـد بشـهوت ايشان را وَ قَد فَرَضـتُم و بدرستيكه مقرر كرده باشـيد لَهُنَّ فَرِيضَةً براى ايشان مهر مقرر فَنِصفُ ما فَرَضتُم پس بر شما اداى نيمه از آنچه فرض كرده ايد قبـل از نزول اينكه آيت كسـيكه زن را پيش از دخـول طلاق دادى از مهر مسـمى چيزى بر وى لازم نبودى بلكه متعه بـايستى دادن چنانچه در سوره احزاب حكم شد كه فمتعوهن و سـرحوهن پس بدين آيت حكم آن آيت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت إِلّا أَن يَعفُونَ مگر آنكه عفو كنند آن زنان كه اهليت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَو يَعفُوَا الَّذِى يا آنكه عفو كند آن كسيكه بِيَدِهِ عُقدَةُ النِّكاحِ بدست اوست عقده نكاح يعنى ولى بقولى قديم امام شافعى رح و

اینکه وقتی است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازین کس شوهرست که درو بگذرد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قولست اینکه می گوید وَ أَن تَعفُوا و آنکه درگذرید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید أَقرَب ُلِلتَّقوی نزدیکتر است به پرهیزگاری از بیداد وَ لاـ تَنسَوُا الفَضل َبَینَکُم و فراموش نه کنید یا ترک مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که اینکه زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مأیوس شده او را بمهر مسمی دل شاد گردانم و زن نیز تفکّر کند که اینکه مرد بمن نه رسیده و از مواصلت من بهره مند نه گشته اولی آنکه ازو هیچ نه گیرم إِن َّاللّه َبدرستیکه خدای بِما تَعمَلُون َبه آنچه می کنید از جود و فضل بَصِیرٌ بیناست

حافِظُوا محافظت کنید و ایستادگی نمائید عَلَی الصَّلَوات ِبر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن وَ الصَّلاهِ الوُسطی و شرائط محافظت بخصوصیت به نسبت صلاه وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالك و معاذ بن جبل و ابو امامه و جابر رض نماز بامدادست که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاریست یا از هر طرف او نمازی ست که در آن قصر میکنند و بقول إبن عمر و زید بن اسلمه و بعضی دیگر از صحابه رض نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلاه نهاریه

است و به روایت فاروق و مرتضی و عائشه و ام سلمه و حفصه و إبن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه رض اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوه الوسطی صلاه العصر و او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی قصر هست و در دیگر نی و دو نماز شب از هر طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام و خفتن و بروایتی از إبن عباس و قبیصه بن ذویب رض نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرائض چهار است و اقل دو واو ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلاه اخفائیه و دو صلاه جهریه است و طائفه دیگر نماز خفتن را صلاه وسطی دانند که میان دو صلوه جهریه واقع شد که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان ست یا ما بین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرح و بسط مستوفی مذکور است وَ قُومُوا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لِلّٰه ِ برای خدای تعالی قانِتِین َ در حالتی که فرمانبردارانید یعنی نمازگزارندگان و گفته اند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رض فرمود که هر یک از ما در عهد رسول علیه السلام در نماز با صاحب خود سخن می گفت چون حکم قُومُوا لِلّٰه ِ قانِتِین َ نازل شده ساکت شدند-

صفحه : ۸۰

فَإِن خِفتُم

پس اگر بترسید از دشمن مجاهر یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فَرِجالًا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رح و نزد امام شافعی رح در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد أَو رُکباناً یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسّر شود روی بقبله یا پشت بدان فَإِذا أَمِنتُم پس چون ایمن شوید فَاذکُرُوا اللّه ‌ِ نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینکه جا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدائرا کَما عَلَّمَکُم همچنانکه درآموزانید شما را از آداب نماز یا شرائط شکر ما لَم تَکُونُوا تَعلَمُون ‌ِ آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَ الَّذِین ‌ِ یُتَوَفَّون ‌ِ مِنکُم و آنانکه وفات کنند از شما وَ یَذَرُون ‌ِ أَزواجاً و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال عدّت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تزئین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدد بودندی در همانخانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر از اهل وبر بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یک سال از خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت پناه بمدینه آمد مردی طائفی درگذشت و ازو زنی و پسری و مادری و پدری بماند آنحضرت علیه السلام ترکه

او را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نه فرمود اما حکم کرد که یک سال از ترکه شوهر نفقه بدو رسانند در آن محل اینکه آیت نازل شده حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِیَّةً فرض کرده شد وصیتی و حفص بنصب خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزواجِهِم برای زنان ایشان مَتاعاً متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر إِلَی الحَول ِ تـا بیک سال غَیرَ إِخراج ٍ نی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَإِن خَرَجن َ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلا جُناح َ عَلَیکُم پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِی ما فَعَلن َ در آنچه ایشان کنند فِی أَنفُسِهِن َّ در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر مِن مَعرُوف ٍ از ان چیزیکه بر وفق شرع باشد وَ اللّه ُ عَزِیزٌ و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حَکِیم ٌ صواب کار است در آنچه حکم فرماید و اینکه حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخست و عدت یک سال با چهار ماه و ده روز آمد چنانکه گذشت وَ لِلمُطَلَّقات ِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتاع ٌ متعه است که بدان برخوردار شوند بِالمَعرُوف ِ بطریق نیکو و توسط نه غلو و تقصیر حَقًّا سزاوار گردانیده است خدای اینکه را سزاوار گردانیده است عَلَی المُتَّقِین َ به پرهیزگاران مراد متقیانند از شرک یعنی همه

مسلمانان کَذلِكَ- همچنانکه اینکه احکام بیان کرد یُبَیِّن ُاللّه ُروشن میگرداند خدای لَکَم آیاتِه ِبرای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّکُم تَعقِلُون َ-شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکّر در آن کار فرمائید-

صفحه : ۸۱

أَ لَم تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا نادانسته و بنظر تعجب نگاه نه کرده إِلَی الَّذِین َ-خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِن دِیارِهِم از دیهها و سراهای خود وَ هُم أُلُوف ٌو ایشان هزاران بودند امام سدی رحمه اللّه گوید که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیك بار از دیه بیرون رفتند حَذَرَ المَوت ِاز جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقال َ-لَهُم ُاللّه ُپس گفت مر ایشان را خدای که مُوتُوا بمیرید همه بیکبار بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهارپایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز کشتند آخر الامر دیواری در گردد ایشان کشیدند و از آنجا درگذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُم َّأَحیاهُم پس زنده گردانید ایشان را و اینکه صورت بر آن وجه بوده که روزی حزقیل بن یوزی را که ثالث خلفای موسی

بود بران موضع گذر افتاد و آن توده های استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چنانچه اثر هیبت بر ایشان نموده نظر رحمت بر ایشان افگن از حق سبحانه، خطاب رسید که فلان کلمه بگوئی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت إِنَ ّاللّه ‌ بدرستیکه خدای لَذُو فَضل ٍ هر آئینه خداوند فضل و رحمت ست عَلَی النّاس ِ بر مردمان وَ لکِن َّ أَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بسیاری از مردمان لا یَشکُرُون َ سپاسداری نمی کنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزها دیدند فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَ قاتِلُوا و کارزار کنید فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه خدا برای آشکارا کردن دین خدا وَ اعلَمُوا أَن َّاللّه َ و بدانید که خدا سَمِیع ٌ شنواست قول مخالفان را از جهاد که با عذار ناپسندیده تمسک می نمایند عَلِیم ٌ داناست بضمائر ایشان مَن ذَا الَّذِی کیست آنکه بخلوص نیت یُقرِض ُ اللّه َ وام دهد خدایرا یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قَرضاً حَسَناً وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد اللّه و اصح آنست که اینجا حذف مضاف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل اللّه در لزوم جزاء بآن که بی شبه اعطائی عوض در آن لازم ست و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال تصدق کند امام

اعظم رح استفهام را حمل بر تمنی میکنند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد خدای را فَیُضاعِفَه ُ پس تا خدا مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را لَه ُ از برای او أَضعافاً کَثِیرَةً ضعفهائی بسیار بهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیّز شمار تصور کنند چون اینکه آیت نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض می طلبد و چون مومنان بوعده حق واثق بودند در معامله اینکه قرض مبادرت نمودند اوّل ابو الدحداح انصاری رض پیش آمد گفت یا رسول خدا اینکه قرض چرا می طلبد آنحضرت فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن ببهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول اللّه مراد و خرماستانهاست و بهترین آن خرماستان جنیه نام دارد اگر آنها بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من می شوید سید عالم فرمود که من ضامن می شوم که حق سبحانه، ده چند آن در ریاض جنان بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه که فرزندان من و مادر ایشان با من باشد خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارك رسول بگرفت و جنیه را در راه حق سبحانه، صدقه داد فی الحال بدر خرماستانها آمد مادر فرزندان را گفته یا ام الدحداح اینکه حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ده چند بستانم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودای ست بارك اللّه لك فیما اشتریت و حضرت رسالت پناه ص در باره او فرمود که کم من غرف رواح

و دار فیاح فی الجنته لابی

الداحـداح وَ اللّه ُيَقبِض ُو خدا فرا می گیرد و تنگ می کند روزی را بعضـی بعلم و حکمت خود و صـلاح حال ایشان در آن است وَ يَبصُـِطُ گشـاده می گردانـد رزق را بجمعی بتـدبیر و بقسـمت خـود که مصـلحت و منفعت ایشـان در آن ست وَ إِلَيه ِ و بسوی حق یعنی بپاداش او تُرجَعُون َ بازگردیده خواهد شد در معنی قابض و باسط محققان را سخنان است در بحر حقائق گفته فرا می گیرد از اغنیا تا داننـد که سـتاننده اوست منت بر فقرا ننهنـد و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشـند قابض اوست تا دیـده شـهود اغنیا جز وی نه بیند یا باسط اوست تا بصـر بصـیرت فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زنـدان خودی گرفتار گردانـد و یکی را بسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سـره گفته که الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست رباعی

گاهی که بخود در نگرم پست شوم گاهی که بدو نگه کنم مست شوم

گاهی که بدو نگه کنم مست شوم در حیرتم از حالت خود با دلدار

یران شده ام فتاده در دست شوم.

صفحه : ۸۲

أَ لَم تَرَ آیا ندیـدی که یعنی نـدانستی و علم تو منتهی نشـد إِلَی المَلَإِ بسوی جمعی از اشـراف و ارباب رای مِن بَنِی إِسـرائِيل َ از فرزندان یعقوب مِن بَعدِ مُوسـی بعد از وفات موسی إِذ قالُوا چون گفتند اینکه بزرگان لِنَبِی ٍّلَهُم ُ پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع ع به

بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع ع بن نون بوده یا شمعون ع بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدا ابعَث لَنا برانگیز از برای ما یعنی تعین کن از میان ما مَلِکاً پادشاهی تا باعانت او نُقاتِل کارزار کنیم فِی سَبِیل ِاللّه ِدر راه خدا با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان وامانده بودند و میان ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قال َگفت اینکه پیغمبر هَل عَسَیتُم هیچ شاید از شما إن کُتِب َچون فرض گردانیده شود عَلَیکُم ُالقِتال ُبر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلّا تُقاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید قالُوا وَ ما لَنا گفتند چیست ما را و چه بران دارد أَلّا نُقاتِل َکه ما قتال نکنیم فِی سَبِیل ِاللّه ِدر راه خدای وَ قَد أُخرِجنا و بدرستیکه بیرون کرده اند ما را مِن دِیارِنا از مواضع و مساکن وَ أَبنائِنا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان، در خبرست جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمّا کُتِب َپس آن هنگام که نوشته شد عَلَیهِم ُالقِتال ُبر ایشان کارزار با عدای دین تَوَلَّوا برگشتند و از فرمانبرداری بگذشتند إِلّا قَلِیلًا مِنهُم مگر اندکی

از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدا داناست بِالظّالِمِین َبستمگاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل ع بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل حجت جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعین فرماید حق سبحانه، عصائی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو درآید و اینکه روغن در ظرف غلیان نماید و اینکه عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی اینکه قوم را سزاوار است اشموئیل اینکه خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی تردد و آمد شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساواتی نبود تا روزی مردیکه سقا یا دباغ که شادل نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد.

صفحه : ۸۳

وَ قال َلَهُم و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِیُّهُم پیغمبر ایشان إِن َّاللّه َبدرستیکه خدای قَد بَعَث َلَکُم بتحقیق برانگیخت برای شما طالُوت َمَلِکاً طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالُوا گفتند از روی استبعاد أَنّی یَکُون ُچگونه باشد و از کجاست لَه ُالمُلک ُمر طالوت را پادشاهی عَلَینا بر ما وَ نَحن ُأَحَق ُّبِالمُلک ِو ما سزاوارتریم به پادشاهی که از سبط یهودااِیم مِنه ُازو که از سبط إبن یامین است و در ان سبط نه مملکت ست و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی

سقاست وَ لَم يُؤت َو او را عطا نه كرده اند سَعَةً بسيارى و فراخى مِنَ المال ِ از مال دنيا يعنى اگر نسبت و نسبت عارى ست بارى بايستى كه صاحب خزائن و دفائن بودى تا تجهيز لشكر و تهيه اسباب جنگ توانستى كرد قال َ گفت پيغمبر در جواب ايشان إنَ اللّه َ اصطَفاه ُ بدرستيكه خداى بر گزيد او را عَلَيكُم بر شما وَ زادَه ُ و افزونى داد او را بَسطَةً گشادگى و بسيارى فِى العِلم ِ در دانش يعنى علم حرب و گويند دانا بود بامور سياست و تدبير ممالك وَ الجِسم ِ و ديگر بيفزود او را در جسم آورده اند كه طالوت مرد نماينده با جمال بود و نيك سير و گردن از اهل زمان خود بلندتر مى نمود وَ اللّه ُ يُؤتِى و خداى كه مالك الملك على الاطلاق ست ميدهد مُلكَه ُ ملك خود را مَن يَشاءُ هركرا مى خواهد و مى داند كه او را صلاحيت مملكت دارى هست- بيت

ملك ده و ملك ستان اوست بس راه بحكمش نبرد هيچكس

وَ اللّه ُ واسِع ٌ و خداى فضل بسيارست در دادن زمام اختيار بقبض اقتدار هر كه خواهد عَلِيم ٌ داناست.

باستحقاق كسيكه او را برميگزيند، بارى ديگر چنانچه بنى اسرائيل داب ايشان بود از طريق ابرام و الحاح درآمده گفتند ما را بر اصطفائى طالوت حجتى و علامتى بايد تا دلهاى ما را بفرمان بردارى و هوادارى او رغبتى پديد آيد اشموئيل ع از خداى درخواست و خداى از علامت پادشاهى او اعلام داد وَ قال َ لَهُم نَبِيُّهُم و گفت مر ايشان را پيغمبر ايشان إنَ آيَةَ مُلكِه ِ بدرستيكه نشان پادشاهى طالوت أَن يَأتِيَكُم ُ التّابُوت ُ آنست كه بيايد بشما تابوت سكينه و آن صندوقى بود صورت همه انبياء

در آن منقوش بود فِيهِ ِسَـكِينَةٌ در آنجا سكينه است مِن رَبِّكُم از نزد پروردگار شما يعنى چيزى كه تسكين خاطر شما بدان باشد و گفته اند سكينه جانورى بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو شعله افروخته كه كسى را قوت ديدن او نبود و از مرتضى على كرم اللّه وجهه منقول ست كه روى او مشابه روى انسان بود دو بال داشت بوقت كارزار از تابوت بيرون آمدى و مانند بادى كه سخت وزد بر دشمنان جستى و ايشان را متفرق ساختى و لهذا هميشه بنى اسرائيل اينكه تابوت را در پيش صف لشكر بداشتندى وَ بَقِيَّةٌ و ديگر درين تابوت باقى چيزيست مِمّا تَرَكَ ٍاز آنچه بگذاشته است آل ُمُوسى وَ آل ُهارُون َيعنى موسى و هارون ع آل شخصى را گويند كه در لغت نفس او مى تواند بود چنانچه ان اللّه اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم اى نفسه و در حديث آمده كه اوتيت مزمارا من مزامير آل داود مراد نفس داود عليه السّلام و آنچه از موسى ع و هارون ع در آن تابوت مانده بود نعلين موسى ع بود و عمامه هارون و پاره ترنجبين كه در تيه بديشان ميباريد و ريزه الواح و خاتم سليمان ع و آن تابوت را عمالقه از بنى اسرائيل گرفته بولايت خود برده بودند و در هر موضع كه داشتندى آفتى باهل آن موضع رسيدى آخر بحوالى مزبله دفن كردند حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئيل آوردند حق سبحانه فرمود كه تَحمِلُه ُ المَلائِكَةُ كه بردارند ملائكه آن تابوت را و بشما آرند إِن َّفِى ذلِكَ ِبدرستيكه در رسيدن

تابوت بشـما لَآيَةً لَكَم هر آئينه حجتى ست شـما را بر صـدق قول پيغمبر در پادشاهى طالوت إِن كُنتُم مُؤمِنِين َاگر هستيـد شـما باور دارنـدگان پس بنى اسـرائيل بعد از رسـيدن تابوت حكم او را منقاد گشـتند و تهيه مقاتله جالوت نموده هفتاد هزار مرد در ركاب طالوت روان شدند و هوا بغايت گرم بود.

صفحه : ۸۴

فَلَمّـا فَصَـل َطـالُوت ُپس آن هنگام كه بيرون آمـد طالوت بفرمان اشـموئيل ع از شـهر ايليا بِالجُنُودِ بآن لشـكرهاى ساخته قال َگفت طالوت باعلام اشـموئيل يا بالهام ربانى كه اى قوم إِن َّاللّه َمُبتَلِيكُم بدرستيكه خداى آزماينده شـماست درين هواى گرم بِنَهَرٍ بجوئى از آب كه ميان اردن و فلسطين ظاهر شود تا مطيع و عاصى را بشما بنمايد فَمَن شَرِب َمِنه ُپس هر كه بياشامد ازين جـوى فَلَيس َمِنِّى پس نيسـت از من يعنى بر مـذهب من وَ مَن لَم يَطعَمه ُو ه كه نچشـد و نياشامـد آب را طعـام در لغت بمعنى شراب آمده كما فى قوله تعالى جناح فيما طعموا اى شـربوا فَإِنَّه ُمِنِّى پس بدرستى او از من است يعنى بر مذهب من باشد و هر كه آب نخورد إِلّـا مَن ِاغـتَرَف َمگر آنكس كه بردارد غُرفَةً بِيَدِه ِكفى آب بـدست خود آورده انـد كه حق سـبحانه بقـدرت كامله خود جوى آبى در راه ايشان پديـد آورده چون لشـكر در آن هواى با عطش غالب بدان جوى رسـيدند فَشَرِبُوا مِنه ُپس بياشاميدند از آن جوى زياده از غرفه إِلّا قَلِيلًا مِنهُم مگر اندكى از ايشان كه سـيصد و سيزده تن بودند و بيك كف آب اختصار كردند هم از آن غرفه سيراب شدند و

هم مطهرهای ایشان از بقیه آب غرفه پر شده و آنکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بمرتبه غلبه کرد که هر چند پیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده و با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رح فرمود که اهل معرفت در ضمن اینکه قصّه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوائی شده و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیارامد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد مثنوی

کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نه شد پر در نشد

گر بریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت یکروزه

و چنین کس زیر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از آن چاره نیست خورسند گشت حق سبحانه و تعالی او را بقرب خود مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی سازد بیت

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را

قطعه ای قناعت تو نگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست

کنج صبر اختیار لقمان است هر کرا صبر نیست حکمت نیست

فَلَمّا جاوَزَه ُ پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَ الَّذِین َ آمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده مَعَه ُ بگذشتند

بـا او قـالُوا گفتنـد دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودنـد لاـ طـاقَهَ لَنَـا الیَوم ـَ نیست ما را توانائی امروز بِجالُوت ـَ وَ جُنُودِهِ ـِ بجالوت و لشکرهای او قولی آن ست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی بگذشتند و از آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و شش صد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند که ما طاقت حرب جالوت نداریم قال ـَ الَّذِین ـَ یَظُنُّون ـَ گفتند آنانکه به یقین می دانستند أَنَّهُم مُلاقُوا اللّه ـِ آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننـده جزا دادن خـدای را و ایشان باقی لشکر بودنـد سـی صـد و سیزده تن که گفتنـد کَم مِن فِئَهٍ قَلِیلَهٍ بسیار گروه اندک از مومنان غَلَبَت غالب شـده اند فِئَهً کَثِیرَهً ابر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذن ـِ اللّه ـِ بعون و نصرت و مددگاری ـ خدا وَ اللّه ـُ مَع ـَ الصّابِرِین ـَ و خـدا با صبرکننـدگان است بتائید و قوّت و چون خالفان ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت بآن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشت صد هزار سوار جرار خنجرگذار تیغ زن نیزه دار بودند بیت

چون شیران آهن دل الماس چنگ چو گرگان بدگهر آشفته رنگ

و جالوت نیز بخود مرد عظیم الجثه و شدیـد الشوکت بود و در تفسیر امام حـدادی مـذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهادی صد رطل بوده–

صفحه : ۸۵

وَ لَمّا بَرَزُوا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند وصف قتال راست کردند لِجالُوت ـَ وَ جُنُودِه ـِ از برای

جالوت و لشکرهای او قالُوا گفتند مومنان رَبَّنا ای پروردگار ما أَفرِغ عَلَینا صَبراً فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَ ثَبِّت أَقدامَنا و نگاه دار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب وَ انصُرنا و یاری ده ما را عَلَی القَوم ِالکافِرِین َ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُم پس بشکستند درو بهزیمت کردند مومنان کافران را بِإِذن ِ اللّه ِ باعانت و توفیق خدای وَ قَتَل َ داوُدُ و کشت داود إبن ایشیاع جالُوت َ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش بشکست و مغزش پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و بآخر تمام مملکت بدو رسید وَ آتاه ُ اللّه ُ المُلک َ و عطا کرد خدا داود ع را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَ الحِکمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت و یا زبور وَ عَلَّمَه ُ و بیاموزانید او را مِمّا یَشاءُ از آنچه خواست و آن علمی ست که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود یا زبان مرغان- وَ لَو لا دَفع ُ اللّه ِ النّاس َ و اگر نه بازداشتی خدای مردمان را بَعضَهُم برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان جهاد کننده بِبَعض ٍ لَفَسَدَت ِ الأَرض ُ هرآئینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَ لکِن َ اللّه َ و لیکن خدای ذُو فَضل ٍ خداوند

فضـل و رحمت ست عَلَى العـالَمِين -بر عالميـان تِلكَ -اينكه قصـها كه درو معجزات واضـحات بود آيات ءاللّه ِ نشانهاى قـدرت خداونـدست نَتلُوها عَلَيكَ -ميخوانيم آنرا بر تو يعنى جبرئيل ع بر تو ميخواند بفرمان ما بِالحَقِ ِبراستى بر وجهيكه مطابق است و اهل كتاب آنرا مسلم مى دارند وَ إِنَّكَ -لَمِنَ -المُرسَلِينَ -و بدرستيكه تو هرآئينه از فرستادگانى بهمه خلائق-

صفحه : ۸۶

تِلكَ -الرُّسُل ءاينكه پيغمبران و فرسـتادگان كه درين سوره مذكور شدند فَضَّلنا افزونى داديم بَعضَ هُم برخى ايشان را بخصائص و فضائل عَلى بَعض ٍبر بعضـى ديگر مِنهُم مَن كَلَّمَ -اللّه ءازين پيغمبران كسـى بود كه خـدا با وى سـخن گفت بى واسـطه چون آدم عليه السـلام كه گفت اسـكن انت و زوجك الجنه و چون موسـى عليه السـلام كه گفت انى انا ربك و چون پيغمبر ما كه فرمود فـاوحى الى عبـده ما اوحى وَ رَفَعَ -بَعضَ هُم دَرَجات ٍو برداشت برخى را از ايشان بپايهاى بلنـد و تفاوت انبياء ازين جهت است كه بعضـى از ايشـان مبعوث بفرقه از آدميان بودنـد و بعضـى باكثر ايشان يا بتمام زمره ايشان يا بمجموع جن و انس چون پيغمبر ما عليه السـلام و ديگر آنكه گروهى را در خواب پيغمبرى دادند و جمعى را در بيدارى و نزد بعضـى از مفسران مراد از رفع بعضـهم ادريس عليه السـلام ست كه حق تعـالى او را رتبه عـاليه كرامت فرمود كما قال و رفعناه مكانا عليا صاحب كشاف آورده كه ظـاهر آنست كه آن بعض پيغمبر ص ماست كه مفضل است بر انبيا بفضائل بيكران و خصائص بى پايان همچنان كه از مطاوى آيات و احاديث مفهوم و معلوم

می گردد مثنوی

همه انبیاء در پناه تواند مقیم در بارگاه تواند

تو مهر منیری همه اختراند تو سلطان ملکی همه چاکراند

وجوه افضلیت آنحضرت ص نقلا و عقلا به بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر یافته وَ آتَینا و دادیم ما عِیسَی ابن َمَریَم َ البَیِّنات ِعیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَ أَیَّدناه ُو قوّت دادیم او را بِرُوح ِالقُدُس ِبجان پاک که جبرئیل علیه السلام در مادر وی دمید یا نیرومند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل علیه السلام وَ لَو شاءَ اللّه ُو اگر خواستی خدا مَا اقتَتَل َالَّذِین َاختلاف نکردندی آنانکه مِن بَعدِهِم از پس انبیاء بودند مِن بَعدِ ما جاءَتهُم ُ البَیِّنات ُاز پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَ لکِن ِاختَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند فَمِنهُم مَن آمَن َ پس ازین امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده وَ مِنهُم مَن کَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند وَ لَو شاءَ اللّه ُو اگر خواستی خدای مَا اقتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که به لفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب ست و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید وَ لکِن َاللّه َ و لیکن خدا یَفعَل ُما یُرِیدُ میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت یا أَیُّهَا

الَّذِین َ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید أَنفِقُوا نفقه دهید مِمّا رَزَقناکُم از ان چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوه مال بیرون کنید مِن قَبل ِ أَن یَأتِی َ پیش از آنکه بیاید بشما یَوم ٌروز که از هول و هیبت آن لا بَیع ٌفِیه ِ وَ لا خُلَّهٌ خرید و فروخت نباشد در ان تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند وَ لا شَفاعَهٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَ الکافِرُون َو ناگرویدگان هُم ُالظّالِمُون َایشانند ستمکاران که منع کنند حق را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضعش.

صفحه : ۸۷

اللّه ُخدا سزاوار پرستش اوست لا- إِله َهیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را إِلّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادات مر او را ثابت ست الحَی ُّزنده پیش از همه زندگان و زنده بعد فنای ایشان القَیُّوم ُپاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات لا- تَأخُذُه ُفرا نگیرد او را سِنَهٌ نه مقدمه خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَ لا- نَوم ٌو نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهرست لَه ُما فِی السَّماوات ِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَ ما فِی الأَرض ِو آنچه در زمین ست از کائنات سفلیه مَن ذَا الَّذِی کیست آن کس که او یَشفَع ُدرخواست کند از انبیاء و ملائکه و غیر ایشان عِندَه ُ نزدیک او روز قیامت کسی را إِلّا بِإِذنِه ِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یَعلَم ُمیداند خدا ما بَین َ أَیدِیهِم آنچه در پیش اهل آسمانها

و زمینهاست از امور اینکه جهان وَ ما خَلفَهُم و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آنجهان وَ لا یُحِیطُون َو فرا نرسند آفریدگان بِشَی ءٍ مِن عِلمِه ِ آنچیزی از معلومات او إلّا بِما شاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِع َفرا رسیده است و گنجایش یافته کُرسِیُّه ُکرسی او که زیر عرش است یا فرا گرفته است علم او السَّماوات ِ همه آسمانها را و آنچه در انست وَ الأَرض َو تمام زمین را و آنچه بر آنست وَ لا یَؤُدُه ُو او را در رنج نیفگند و بدو گران نیاید حِفظُهُما نگاهداشتن آسمان و زمین وَ هُوَ العَلِی ُو اوست برتر از حد اوهام العَظِیم ُبزرگتر از اندیشه افهام اینکه آیت شریف ترین آیتی ست از قرآن و در حدیث آمده که اینکه آیت را زبانی ست که تقدیس می کند نزدیک ساق عرش و خواص و فضائل قرأت او در اخبار بسیارست لا إِکراه َهیچ اکراهی نیست فِی الدِّین ِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان ببرآوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم اینکه آیت بآیت قتال منسوخ ست از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رض دو پسر قابل داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه فسون و افسانه وی مغرور گشته دین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت پناه ص

دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد اینکه آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی متدین شده است قَد تَبَیَّن َ بدرستیکه روشن شده است الرُّشدُ راه راست مِن َالغَی ِّاز گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَن یَکفُر پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطّاغُوت ِ بآنچه می پرستد جز خدا خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَ یُؤمِن بِاللّه ِ و بگرود بخدا فَقَدِ استَمسَک َ پس بدرستیکه چنگ در زند بِالعُروَهِ الوُثقی بدست آویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیك امر و نهی که سلوك طریق پیغمبرست سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیق ست در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق نجمیه آورده ست که آن مر عوام را توفیق طاعت ست و مر خواص را مزید عنایت بمحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق و الدّین المشتهر به نقشبند قدسنا اللّه بحقایق کلامه مذکورست که درین طریق طاغوت ما سوای حق ست کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست و پیغامبر ما ص فرمود که الهوی عند اللّه ابغض من جمیع الآلهه بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست أ فرایت من اتخذ الهه.

هواه آیا نمی بینی ای محمّد ص آنرا که هوای خود را بخدای گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست بیت

خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست

و

در حـدیث آمـده که تعس عبـد الـدرهم و تعس عبـد الزوجه در هلاک ست بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هرآئینه هر که بنـده چیزی باشـد آنرا پرسـتد نعم مـا قـال بیت هر چیز که انـدر دو جهان بنـده آنی آنست ترا در دو جهان مونس و معبود بس بضرورت از همه چیزها می باید برید و به حق سبحانه بیاید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروه الوثقی و اینکه عروه است لَا انفِصام َلَها هیـچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا وَ اللّه ُسَـِمیع ٌو خدا شـنواست قول کسـی را که متوسل بعروه الوثقی بود عَلِیم ٌداناست به نیت خالص متمسک بدان عروه.

اللّه ُوَلِی ُّالَّذِین َ آمَنُوا خـدا دوست آنکسـانست که بوی گرویـده انـد یـا متولی کـار ایشـانست در راه نمودن بصـراط مسـتقیم یُخرِجُهُم بیرون می آرد ایشانرا مِن َالظُّلُمات ِ از تاریکیهای کفر و ضـلالت إِلَی النُّورِ بسوی روشـنای ایمان و هـدایت یا از کفر بمعرفت و یـا از شـک بیقین یـا از ظلمت نفس بنور دل یـا از صـفات بشـریت باخلاـق ربوبیت وَ الَّذِین َ کَفَرُوا و آنـانکه حق را بپوشـیدند یعنی یهودیان یا مرتـدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را أَولِیاؤُهُم ُدوسـتان ایشان الطّاغُوت ُطاغوت اند یهـود را کعـب بـن اشـرف و حیی بـن اخطـب و امثـال ایشـان و بـت پرسـتان را اصـنام و آلهه بـاطله و اهـل ارتـداد را شـیاطین یُخرِجُونَهُم اینکه معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشان ست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را مِن َالنُّورِ از ایمان میثاقی إِلَی الظُّلُمات ِبسوی تاریکی کفر

یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بانکار أَولئِكَ- أَصحاب ُالنّارِ آن کافران با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند هُم فِیها خالِدُون-ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و ببصر بصیرت نظر نکردی إِلَی الَّذِی بسوی آنکس که از روی عناد حَاجَ َّإِبراهِیم َ-حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم ع فِی رَبِّه ِ در دین خدای او و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار و اینکه مجادله که کرد أَن آتاه ُاللّه ُالمُلکَ-بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی و یا اینکه جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدا ملك بوی ارزانی داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان بر کرد و اینکه مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتان را شکست و رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد إِذ قالَ-إِبراهِیم ُیاد کن آن وقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او که رَبِّی َ-الَّذِی پروردگار من آنکس ست که از روی قدرت یُحیِی زنده می گرداند و از عدم بوجود می آرد وَ یُمِیت ُو می میراند و از منزل بقا ببادیه فنا می برد قالَ-گفت نمرود أَنَا أُحیِی وَ أُمِیت ُمن هم زنده کنم و بمیرانم پس زنده واجب القتل را که رشته امید

از زنـدگانی قطع کرده بود طلبیـد و آزاد کرد گفت اینک مرده را زنده می کردم و دیگری را بیگناه طلب نمود و بقتل رسانید و گفت اینک زنـده را بمیرانیـدم اعتقاد آن متمرد طاغی اینکه بود که مگر احیا بعفوست و اماتت بقتل و نمیـدانست که احیا و امـاتت خلق حیـات و موت ست در اجسـاد و آن جز حضـرت قادر مختار را نباشـد یا میـدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاـ جرم ابراهیم ع بحجت روشن تر انتقـال نمود قال َ إِبراهِیم ُ گفت ابراهیم فَإِن َّاللّه َ بـدرستیکه خـدا یَأتِی بِالشَّمس ِ می آرد آفتـاب را هر روز مِن َ المَشـرِق ِ از افقی که محـل طلوع اوست فَأت ِ بِها پس بیار آنرا مِن َ المَغرِب ِ از جائیکه محل غروب اوست فَبُهِت َ الَّذِی پس مبهوت گردانیده شد آنکسی که کَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَ اللّه ُ لا یَهدِی و خدا راه ننماید بطریق احتجاج القَوم َ الظّالِمِین َ گروه ستمکاران را.

صفحه : ۸۹

أَو کَالَّذِی اینکه سـخن مترتب بآیت اولی ست آیا ندیدی قصّه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکسـی که مَرَّ عَلی قَریَهٍ بگذشت بر دیهی وَ هِی َ خـاوِیَهٌ و آن دیهه افتـاده بود عَلی عُرُوشِ-ها بر سـقفهای خود یعنی اوّل سـقفها ساقط شـده بود پس دیوارها بران افتاده اینکه نهایت خرابی ست و اشهر آنست که گذرنده برین دیهه خراب عزیز ع بود که توریت حفظ داشت و از اکابر احبار یهود بخت نصـر بعـد از خرابی بیت المقـدّس او را اسـیر گرفته ببابـل آورده و حق سـبحانه و تعالی او را از قیـد کفّار خلاصـی ارزانی فرمود و عزیز ع توجه به بیت

المقدس نموده بقریه سائر آباد بود یا بدیه عنب که بر دو فرسخی از ایلیا بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پاره بیاشامید و بقیه در خیکی بریخت و درازگوشی که داشت پیش خود به بست و تکیه بر دیوار کرده بر آن دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قال َ أَنّی یُحیِی گفت عزیر ع چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هـذِهِ اللّه ُاینکه دیه را خدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بَعدَ مَوتِها بعد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیّت زنده گرداند بعد از مردن ایشان اینکه نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیاء می نمود فَأَماتَه ُاللّه ُپس بمیراند او را خدای تعالی در وقت اینکه تامل و تفکّر مِائَهَ عام ٍصد سال و خر او نیز بمرد ثُم َّبَعَثَه ُپس زنده گردانید او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی تو شک فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدّت سی سال بحال عمارت باز آورد و اینکه دیه عنب از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر ع را زنده گردانید گفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در آن روز که

زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر ع زنده شد و چشم می مالید قال َ کَم لَبِثت َ گفت مر او را اینجا چند وقت است که درنگ کردی قال َ لَبِثت ُ گفت عزیر ع درنگ کردم اینجا یَوماً روزی و چون بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت أَو بَعض َ یَوم ٍ یا پاره از روز قال َ بَل لَبِثت َ گفت آن فرشته نه چنانست که تو گمان برده بلکه درنگ کردی اینجا مِائَةَ عام ٍ صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر باره با او گفت فَانظُر پس نیک نگاه کن إِلی طَعامِك َ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی وَ شَرابِك َ و بنگر شراب خود یعنی بشیره انگور که در خیك ریخته بودی لَم یَتَسَنَّه هیچ تغییر نکرد آن عصیر وَ انظُر و در نگر إِلی حِمارِك َ بسوی درازگوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَ لِنَجعَلَك َ و دیگر تا گردانیم ترا آیَةً لِلنّاس ِ نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شك دارند وَ انظُر إِلَی العِظام ِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت بی علت کَیف َ نُنشِزُها چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرتب می سازیم ثُم َ نَکسُوها پس می پوشانیم مر آن استخوانها را لَحماً گوشتی.

عزیر ع در ان استخوانهای نگریست ندای شنید که ای پوست و

گوشت و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده بدان صورت و سمت تسویه یافت و جان بجسد او درآمده فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن شد مر عزیر ع را آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معائنه قالَ أَعلَمُ گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان أَنَّ اللّهَ آنکه خدا عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از احیا و اماتت قَدِیرٌ تواناست پس عزیر ع بمیان قوم خود آمد و پیران آن قبیله او را بشناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشانرا سوخته بود

صفحه : ۹۰

وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم ع رَبِّ أَرِنِی ای پروردگار من بنمای بمن که بقدرت کامله کَیفَ تُحیِ المَوتی چگونه زنده می گردانی مردگانرا سؤال از برای شهود کیفیّت احیا فرمود نه آنکه در اصل احیا او را شبه بود قالَ گفت خدای أَ وَ لَم تُؤمِن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده می کنم استفهام بمعنی ایجاب ست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت و با نمرود گفتی ربی الذی یحیی و یمیت قالَ بَلی گفت ابراهیم بلی ایمان آوردم و بکمال قدرت تو گرویده ام وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی و لیکن اینکه سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعائنه چگونگی آن، در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود

شدنـد و برخی را بیـد و برخی را بیـدین ایجاد کرده و جمعی را ابتـداء بوجود آورده و طائفه را بسـبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چـون ابراهیم ع متنوع وجود خلق دیـده بود و دانسـته و احیـای خلق بعـد از موت وجودی دیگرست و اینکه نیز متنوع میتوانـد بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیا بکـدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من از آن آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب آب دریا می گذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صـحرا هر یک ازو پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکساران گران طبع را فریب میتوان داد که آخر اینکه اجزای متفرقه را از حواصـل طیور و اجواف سـباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توانـد کرد حق سـبحانه وحی فرسـتاد بـه خلیـل ع که بکنـار فلان دریـا شـو که دشـمن من دام مکری گسـترده است و سـر رشـته زرقی بـدست آورده میخواهـد که جمعی را بقیـد پریشـانی درآرد خلیـل ع بیامـد و ابلیس متحیروار شـبه خود را القـا کرد خلیل فرمود که چه محل تحیرست همـان کس که اینکه اجزا را از کتم عـدم بفضـای صـحرای وجـود آورده بود قـادرست که دیگر بـاره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند مثنوی

کوزه گر گر کوزه را بشکند چون بخواهد باز قائم میکند

آنکه داند کوزه کردن از نخست چه عجب گر سازد شکسته را درست

پس ابراهیم ع زبان سؤال بکشاد که الهی بمن بنمای که چگونه زنده میکنی تا اینکه طاغی باغی ملزم گردد و

دل من بـالزام او اطمینان تمام یابـد قال- گفت خـدا اگر مشاهـده اینکه حال آرزو داری فَخُذ پس فراگیر أَربَعَةً مِنَ-الطَّیرِ چهار عـدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر اینکه نیز گفته اند فَصُرهُنَّ-پس جمع کن ایشانرا إِلَیكَ-بسوی خود یعنی بر دست گیرد در اشـکال و هیئـات ایشان نیکو تامل کن و دقائق بینه هر یک را بنظر تـدقیق باز بین تا بعـد از زنـده شـدن بر تو مشـتبه نگردد یـا مجتمع سـاز اجزاء ابـدان ایشـانرا بـا یکـدیگر بعـد از انکه پاره پاره کرده باشـی و سـرهای ایشان بـدست خود نگاهدار ثُمَّ-اجعَل پس وضع کن عَلی کُلِّ-جَبَلٍ-بر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها برو توانی نهاد که قسمت اینها بر جمیع جبال متعذرست و اینکه از قبیل ایراد عام ست و اراده خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوهی که نزدیک تو باشد و توانی بنه مِنهُنَّ-اینکه مرغان متمزق شـده با یکـدیگر آمیخته جُزءاً پاره ثُمَّ-ادعُهُنَّ-پس بخوان اینکه مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یَأتِینَكَ-سَعیاً بیایند بسوی تو و می شـتابند شـتافتنی وَ اعلَم أَنَّ-اللّه-و بدان از روی یقین آنکه خدای عَزِیزٌ غالب ست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَکِیمٌ-محکم کارست در هر چه میسازد القصه ابراهیم ع مرغان را ذبح کرد و اجزای و ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و غظام و قوائم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکـدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا

هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشانرا بر دست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای زاغ و ای خروس بجانب سرهای خود بشتابید بفرمان خدای عز و جل اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان راست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که اینکه صورت ابلغ ست در حجت و دورتر از شبهت چه توهم از آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسد که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره مر کیفیّت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم ع میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست وی بود متصل می شدند در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیه شرع بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان بازآیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس ست بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مائل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص ست بقتل آر و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که مجمع زینت ست سر بردار و دیده همت را

از آرائش دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده اینکه چهار صفت مذمومه را بذبح آرد و حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبائع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش ست دوم داعیه شهوت که ثمره هواست سوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساك که صفت خاکست و حکیم ثنائی روح اللّه روحه اینمعنی اشارتی فرمود مثنوی

چار مرغیست چهار طبع بدان جمله را بهر دین بزن گردن

پس بایمان و عقل و عشق دلیل زنده کن هر چهار را چو خلیل

صفحه : ۹۱

مَثَل ُالَّذِین َنمونه نفقه کردن آنکسانی که بی شائبه غرض و داعیه عوض یُنفِقُون َبیرون می کنند و صرف می نمایند أَموالَهُم خواسته های خود را فِی سَبِیل ِاللّه ِدر راه خدا بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خداست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن اینکه منفقان کَمَثَل ِحَبَّهٍ همچو مثل حبه است که در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنبَتَت برویاند سَبع َسَنابِل َهفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِی کُل ِسُنبُلَهٍ در هر خوشه مِائَهُ حَبَّهٍ صد دانه، که یکی را هفت صد حاصل آمده باشد وَ اللّه ُیُضاعِف ُو خدا زیاده میگرداند اینکه هفت صد را بهفت صد هزار و بیشتر لِمَن یَشاءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَ اللّه ُواسِع ٌو خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفت صد و زیاده می دهد عَلِیم ٌداناست بنفقه کنندگان

و عزایم دنیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف ست و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را هفت صدست پیوسته بتصدقات اشتعال نمایند مثنوی

آنکه بشارت بجودت میدهد دانه یکی هفت صد می دهد

دانه بانبازی شیطان مکار تا ز یکی هفتصدت آید بیار

الَّذِینَ یُنفِقُونَ آن کسانیکه نفقه میکنند أَموالَهُم مالهای خود را فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا در جهاد و یا سائر خیرات ثُمَّ لا یُتبِعُونَ پس از پی در نمی آرند ما أَنفَقُوا آن چیز را که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منتی بر کسی نه نهند در صدقه دادن وَ لا أَذیً و دیگر از پی درنیاورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لَهُم أَجرُهُم مر ایشانراست مزد صدقه ایشان عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم و ترسی نیست مر ایشان را از گم شدن مزد وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب قَولٌ مَعرُوفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَ مَغفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او خَیرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِن صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت بسائل یَتبَعُها أَذیً از پی درآید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره وَ اللّهُ غَنِیٌّ و خدا بی نیازست از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را نجس و خاشاك منت و آزار مکدّر سازند حَلِیمٌ بردبارست تعجیل نه کند در عقوبت منان و موذی-

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لا تُبطِلُوا باطل مکنید و

تباه مسازید صَدَقاتِکَم بِالمَن ِ مزد صدقهای خود بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق درویش است و توانگر جز حمّال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق پناهی اشارتی بدین معنی در سبحه الابرار میفرماید مثنوی

بار فقر ار فگنی از یکتن بار منت منهش بر گردن

چون عطابخش خدا آمد و بس به که دانا نه نهد منت کس

در کرم حیله گری بیش نه جود را رهگذری پیش نه

پس متصدق باید که بشکرانه

آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده وَ الأَذی و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید نه بفعل که روی ترش کرده چین بر جبین افگنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت

ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا که گدائی وی آئینه زر داری تست

حق سبحانه در اینکه آیت جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کَالَّذِی همچون ابطال آنکسی که از طریق حق منحرف و بسمت نفاق متسم گشته یُنفِق ُ مالَه ُ نفقه می کند مال خود را رِئاءَ النّاس ِ برای نمودن مردمان وَ لا یُؤمِن ُو بحقیقت نمیگرود بِاللّه ِ وَ الیَوم ِ الآخِرِ بخدا و بروز قیامت اگر بخدا گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی برای معامله مجازات کردی نه برای مرایات فَمَثَلُه ُ پس نمودار صدقه اینکه منفق مرائی کَمَثَل ِ صَفوان ٍ همچون نمودار سنگی ست خارا همواره عَلَیه ِ تُراب ٌ که بر آن سنگ خاک خشک ست

فَأَصابَه ُ پس بران سنگ رسید وابِل ٌ باران بزرگ قطره که سیل ازو زود و بسیار خیزد فَتَرَکه ُ پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلداً سنگ تهی و پاک از گرد و خاک و صفوان مثل منافق ست و خاک بر آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت

ترا از آتش فشان برقی چه آید کزو افروختن شمعی نشاید

لا یَقدِرُون َ قادر نباشند اینکه نفقه کنندگان مرائی عَلی شَی ءٍ بر ثواب چیزی مِمّا کَسَبُوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَ اللّه ُ لا یَهدِی و خدا راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفگند القَوم َ الکافِرین َ گروه ناگرویدگانرا وَ مَثَل ُ الَّذِین َ و مثل نفقه آنان که باعتقاد و اخلاص یُنفِقُون َ أَموالَهُم ُ بیرون می کنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابتِغاءَ مَرضات ِ اللّه ِ برای طلب خوشنودی خدا وَ تَثبِیتاً و از برای ثبات و یقین صادر شده مِن أَنفُسِهِم از نفسهای ایشان بیافتن صدقه کَمَثَل ِ جَنَّهٍ مانند میوه بوستانی ست که واقع باشد بِرَبوَهٍ بموضع بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح برد بیشتر و زد یا بر نزدیک تر ازو آفت مغمور شدن در آب دورتر و اینکه باغ در چنین زمینی باشد أَصابَها برسد بوی وابِل ٌ باران بزرگ قطره فَأَتَت پس بداد و برآورد أُکُلَها میوه خود را ضِعفَین ِ دو برابر یعنی بیکسال چندان بردهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فَإِن لَم یُصِبها پس اگر نرسد بدان باغ وابِل ٌ باران عظیم القطرات

فَطَل ٌّ پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافی ست یعنی اثر بارانرا ضایع نه میکند و بکم و بیش محصول می دهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان است که آنچه برای رضای خدا تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون َو خدا بدانچه شما می کنید از روی اخلاص و ریا بَصِیرٌ بیناست و مناسب بر یکی جزا خواهد داد.

صفحه : ۹۳

أَ یَوَدُّ أَحَدُکُم تمثیل دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکارست یعنی دوست ندارد أَن تَکُون َلَه ُآنکه باشد مر او را جَنَّهٌ بوستانی مِن نَخِیل ٍاز درختان خرما وَ أَعناب ٍو انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار که تَجرِی می رود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان او جویهای آب لَه ُمر صاحب باغ راست فِیها در ان بوستان مِن کُل ِّ الثَّمَرات ِاز همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل و کثرت ایشان ست وَ أَصابَه ُالکِبَرُ و حال آنکه فرا رسید خداوند اینکه باغ را پیری و بزرگ سالی وَ لَه ُذُرِّیَّهٌ و مر اوراست درین پیری فرزندان ضُعَفاءُ خردان و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستان ست فَأَصابَها إِعصارٌ پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند گردبادی فِیه ِنارٌ در آن باد آتشی و همچنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحتَرَقَت بس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فروماند اینکه مثل عمل منافق و مرائی ست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امید داری

دارند بسوزد و ایشان مهجور و محروم بمانند مثنوی

نه کاری که یابند مزدی بر آن نه مالی که بینند نفعی در آن

ز ابر ریا برقی افروخته همه کشت اعمال شان سوخته

کَذٰلِكَ همچون بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شده يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان می کند خدا لَكُمُ الآياتِ برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُم تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در آن تفکّر نمائید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان أَنفِقُوا نفقه کنید در راه خدا مِن طَيِّباتِ ما كَسَبتُم از پاکیزه ها و برگزیدها آنچه کسب می کنید بتجارت و صناعت وَ مِمّا أَخرَجنا و از آنچه بیرون آوردیم لَكُم مِنَ الأَرضِ برای شما از زمین چون حبات و اشجار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان از یکدیگر به مسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست دویست صاع خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی بآشکارا بیاورد و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود بآن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب مال صدقه دهید وَ لا تَيَمَّمُوا الخَبِيثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دناءت همت مِنهُ تُنفِقُونَ از آن چیز نفقه کنید وَ لَستُم بِآخِذِيهِ و حال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در حقوق شما إِلّا أَن تُغمِضُوا فِيهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ و بدانید که

خدا غَنِیٌّ بی نیاز است از کسیکه تصدّق کند بمال خبیث حَمِیدٌ ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد.

صفحه : ۹۴

الشَّیطان ُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گویند که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یَعِدُکُم ُ الفَقرَ وعده می کند شما را فقر و احتیاج یعنی می ترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَ یَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ و می فرماید شما را به بخل و امساك و منع صدقات وَ اللّه ُ یَعِدُکُم و خدا وعده می دهد شما را بر صدقه دادن مَغفِرَهً آمرزشی مِنه ُ از خود مر گناهان شما را در عقبی وَ فَضلًا و افزونی روزی به مکافات خیر در دنیا وَ اللّه ُ واسِع ٌ و خدا بسیار فضل ست بر منفقان عَلِیم ٌ دانا باستحقاق ایشان مرسعت فضل و مغفرت را یُؤتِی الحِکمَهَ می دهد خدا حکمت انفاق مَن یَشاءُ هر کرا می خواهد تا داند که چه و به که می باید داد یا دانشی که میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمییز نماید تا از وعید شیطانی نه ترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد وَ مَن یُؤت َ الحِکمَهَ و هرکرا حکمت دادند فَقَد أُوتِی َ خَیراً کَثِیراً پس بدرستیکه دادند او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رح فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندك خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نه کشد که او را خیر کثیر داده اند و آنانرا متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رض

واردست که شعر

رضینا قسمه الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال

فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال

بیت

علم دادند بادریس و به قارون زر و سیم شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک

وَ ما یَذَّکَّرُ و در نیابند و پند نگیرند بدین موعظها إِلّا أُولُوا الْأَلْبابِ مگر خداوندان عقول صافیه وَ ما أَنفَقتُم و آنچه بیرون کردید ای مومنان مِن نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن أَو نَذَرتُم یا بر خود واجب گردانیدید مِن نَذرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَإِنَّ اللّهَ یَعلَمُهُ پس بدرستیکه خدا میداند او را و فراموش نمی کند وَ ما لِلظّالِمِینَ و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر به معصیت کنند یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نمی رسانند مِن أَنصارٍ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان بازدارند.

صفحه : ۹۵

إِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمّا هِیَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان بآشنائی باهل حق میل کند وَ إِن تُخفُوها و اگر پنهان دارید صدقات خود را وَ تُؤتُوهَا الفُقَراءَ و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ خَیرٌ لَکُم پس آن اخفا بهترست مر شما را

چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور می نماید و درویش نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ میباشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارند در فرائض و نوافل چه صحابه رض در زمان حضرت رسالت پناه ص در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرائض اظهار اولی ست تا مظنه ترک زکوه بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت است بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر می شود بادای زکوه اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از إبن عباس رض منقول است که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقه السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی ست که در صدقه فرمود اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد وَ يُكَفِّرُ عَنكُم و ما درگذرانیم از شما آنکه در صدقه فرمود و حفص یکفر میخوانند یعنی خدای درگذراند مِن سَيِّئاتِكُم بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون َو خدا بدانچه می کنید از ابدای صدقه و اخفای آن خَبِيرٌ داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت رسالت پناه ع عرض کردند اینکه آیه آمد که لَيس َعَلَيكَ َنیست بر تو ای محمّد هُداهُم راه

نمودن یهود بهـدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس وَ لکِن َّاللّه ُو لیکن خدا بعنایت خود یَهدِی مَن یَشاءُ راه می نمایـد بایمـان هر کرا خواهـد پس حضـرت رسـالت پنـاه ع فرمود که تصـدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صـدقه در تطوع بغیر مسـلم جائز است وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه می کنیـد مِن خَیرٍ از مال فَلِأَنفُسِکُم پس از برای نفسـهای خود می کنیـد و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان بیت

گر او می برد پیش آتش سجود تو واپس چرا می بری دست جود

خورش ده بکنجشک کبک و حمام که روزی درافتد همای بدام

چو هر گوشه تیر نیاز افگنی بناگاه بینی که صیدی کنی

وَ ما تُنفِقُون َو نفقه نمی کنید شـما که مومنانید إِلَّا ابتِغاءَ وَجه ِ اللّه ِ مگر برای طلب ثواب و خوشنودی خدای وجه بمعنی ثواب آمـده است کمـا قـال اللّه تعـالی وَ ما آتَیتُم مِن زَکاةٍ تُرِیـدُون َوَجه َاللّه ِ وَ ما تُنفِقُوا مِن خَیرٍ و آنچه نفقه می کنیـد از مال خود یُوَف َّ إِلَیکُم توفیه مزد آن میکننـد برای شـما یعنی جزای آن بتمـامی بشـما میرساننـد وَ أَنتُم لا تُظلَمُون َو شـما سـتم دیـده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمی کنند.

صفحه : ۹۶

لِلفُقَراءِ اینکه صدقه و نفقه شـما برای درویشان ست الَّذِین َ أُحصِرُوا آنانکه بازداشته شده اند فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در طاعت خدایا در جهاد لا یَستَطِیعُون َ نمی توانند بواسطه اشـتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرباً سیر کردنی فِی الأَرض ِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و انیان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون عمار یاسر و بلال و

إبن مسعود رض و امثال ایشان که در مدینه منوره منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان بشب صفّه مسجد پیغمبر ص بود و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات بر کس می انداختند و نه بسؤال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود يَحسَبُهُم ُالجاهِل ُمی پندارند ایشان را مرد نادان و بی خبر از حال ایشان أَغنِياءَ که ایشان توانگرانند مِن َالتَّعَفُّف ِ به سبب باز ایستادن از سؤال و استغنا از خلق تَعرِفُهُم تو می شناسی ایشان را ای محمّد ص بِسِيماهُم به نشان و علامت ایشان که صفره اللون ست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لا يَسئَلُون َالنّاس َسؤال نه کنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان إِلحافاً از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوف اند به تعفف که ترک سؤال ست و ترک سؤال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم رد سؤال نه کنند و از رستگاری بازمانند ما افلح من رد السائل وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه کنید مِن خَيرٍ از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِن َاللّه َپس بدرستیکه خدا بِه ِعَلِيم ٌبدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الَّذِين َآنانکه يُنفِقُون َنفقه می کنند در راه حق برای مستحق أَموالَهُم مالهای خود را بِاللَّيل ِبه شب وَ النَّهارِ و بروز سِرًّا در پنهان وَ عَلانِيَةً و بآشکار غرض استغراق اوقات ست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی رض چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی

اینکه آیت فرستاد و حضرت رسالت پناه ع از مرتضی رض پرسید ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق رض چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق رض را بستود فَلَهُم پس مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه دهند أَجرُهُم مزد صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی ست و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم و خوف نباشد ایشانرا وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند.

صفحه : ۹۷

الَّذِینَ آنانکه یَأکُلُونَ الرِّبا میخورند مال ربوا را یعنی معامله می کنند و زیاده می ستانند لا یَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور إِلّا کَما یَقُومُ مگر آن چنانچه برمی خیزد الَّذِی آن کسیکه یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ بزند و بیفگند او را دیو یا برساند بدو مِنَ المَسِّ از سودن مراد صداع و صرع و جنون ست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط میسازد و حق سبحانه سخن را بر وجهیکه متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بآن نشانه

بشناسند ذلِكَ - آن عذاب ایشان را بِأَنَّهُم قالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند إِنَّمَا البَیع ُجز اینکه نیست که بیع مِثل ُالرِّبا مانند ربو است کفار یک درم بدو درم بیع می کردند و می گفتند اینکه ربوا نیست بیع است میان ربو و بیع فرق نمی کردند وَ أَحَل َ اللّه ُالبَیع َو حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَ حَرَّم َالرِّبا و حرام ساخته ربوا را فَمَن جاءَه ُمَوعِظَةٌ پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی مِن رَبِّه ِ از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فَانتَهی پس باز ایستد از آن فَلَه ُما سَلَف َ پس مر اوراست آنچه گرفته است قبل از تحریم آنرا ازو نتوان گرفت یا مر اوراست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَ أَمرُه ُو کار او مفوض ست إِلَی اللّه ِ بخدا یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد وَ مَن عادَ و هرکه بازگردد باستحلال ربوا پس از آنکه آن را خدا حرام گردانید فَأُولئِکَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی أَصحاب ُالنّارِ ملازمان دوزخ اند هُم فِیها خالِدُون َایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یَمحَق ُاللّه ُالرِّبا کم و کاست می گرداند خدا مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن به نقصان و خسران میکشد إبن عباس رض فرمود که هر چه از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود

و اینکه کمال نقصان است وَ یُربِی الصَّدَقات ِ و افزونی گرداند خدا صدقها را یعنی هر چند که کم باشد مزد او بسیاری خواهد بود وَ اللّه ُ لا یُحِب ُّو خدا دوست نمیدارد کُل َّ کَفّارٍ أَثِیم ٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود بزه کاری را که بر ارتکاب ربوا مصر بود إِن َّالَّذِین َ آمَنُوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان وَ أَقامُوا الصَّلاهَ و بپا داشتند نماز را وَ آتَوُا الزَّکاهَ و بدادند زکوه را لَهُم أَجرُهُم مر ایشان راست مزد ایشان عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار ایشان روز قیامت وَ لا خَوف ٌعَلَیهِم و ایشانرا ترس نباشد بر آنچه پیش فرستاده اند وَ لا هُم یَحزَنُون َو ایشان اندوهگین نشوند وقف لازم برای آنکه از عقب گذاشته اند.

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّه َ بترسید از عذاب خدا وَ ذَرُوا و دست بدارید ما بَقِی َ مِن َ الرِّبا از آنچه مانده است از ربوا إِن کُنتُم مُؤمِنِین َ اگر هستید شما باوردارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمر و ثقفی و بنی مغیره مخزومی بربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت پناه ص روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمر و بشرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران از ایشان ساقط شود صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد برآورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان وضع کرده اند ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصّه خود را بعرض عتاب بن اسید

که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت حال ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت اینکه آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فَإِن لَم تَفعَلُوا پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک ننمائید فَأذَنُوا پس آگاه کنید یک دیگر را و آماده باشید بِحَرب ٍ بجنگ کردنی مِن َاللّه ِوَ رَسُولِه ِاز خدا و رسول او و حفص رح فاذنوا خواند از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نه کنید آگاه باشید و بدانید که لایق اید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وَ إِن تُبتُم و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَکُم پس مر شماراست رُؤُس ُأَموالِکُم سرمای های اموال شما لا تَظلِمُون َنه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَ لا تُظلَمُون َو نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول اینکه آیت بنی عمر و گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد که وَ إِن کان َو اگر واقع باشد غریم ذُو عُسرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادن است إِلی مَیسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَ أَن تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شما را إِن کُنتُم تَعلَمُون َاگر دانید شما که آنچه خدا می فرماید متضمن صلاح دو

جهانی و متکفل انجاح جاودانی است وَ اتَّقُوا یَوماً و بترسید از عذاب روز که همه شما تُرجَعُون َفِیه ِ بازگردیده شوید در آنروز إِلَی اللّه ِ بحساب خدا یا جزا که مقرر کرده است از ثواب و عتاب ثُم َّ تُوَفّی پس تمام داده شود کُل ُّنَفس ٍ هر نفسی را ما کَسَبَت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَ هُم لا یُظلَمُون َو ایشان یعنی بازگردیدگان بوی ستم کرده نشوند.

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذا تَدایَنتُم چون معامله کنید با یکدیگر بِدَین ٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن دین باشد إِلی أَجَل ٍ مُسَمًّی تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاکتُبُوه ُ پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَ لیَکتُب و باید که بنویسد آن وثیقه را بَینَکُم در میان شما کاتِب ٌنویسنده بِالعَدل ِ بداد و راستی یعنی کم و زیاده نه کند در اجل و مال وَ لا یَأب َو باید که سرباز نزند کاتِب ٌهیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و اینکه کتابت بقول بعضی فرض کفایت است و بقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده لقوله و لا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که ابا نه کند کاتب چون التماس کنند أَن یَکتُب َ آنکه بنویسد وثیقه معامله را کَما عَلَّمَه ُ اللّه ُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که

امر شرعی واقع شد فَلیَکتُب بس باید که بنویسد وَ لیُملِلِ و باید که املا کند کاتب را الَّذِی عَلَیهِ الحَقُّ آن کسیکه برویست دین و بزبان خود اقرار کند وَ لیَتَّقِ اللّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَ لا یَبخَس و کم نه کند در وقت اقرار مِنهُ شَیئاً از ان حق که بر اوست چیزیرا فَإِن کانَ پس اگر باشد الَّذِی عَلَیهِ الحَقُّ آن کسیکه بر اوست حق یعنی بر ذمه اوست سَفِیهاً جاهلی بیوقوف یعنی بالغی غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت أَو ضَعِیفاً یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری نیک رسیده أَو لا یَستَطِیعُ یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمی تواند أَن یُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه آنکه مرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا نه بود فَلیُملِل پس باید که املای آن حق کند وَلِیُّهُ ولی یکی ازین ها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و و کیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بِالعَدلِ براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نه کند وَ استَشهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِیدَینِ دو گواه مِن رِجالِکُم از مردمان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد فَإِن لَم یَکُونا پس اگر اینکه دو گواه نباشند رَجُلَینِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یک مرد وَ

امرَأَتان ِ و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردمان در بکارت و ولادت و عیوب نسائی در موضع مستور مسموعست و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت.

صفحه : ۱۰۰

مِمَّن تَرضَون َاز ان کسانیکه پسندید و راضی باشید مِن َالشُّهَداءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی دو زن برای آن باید أَن تَضِل َّتا چون فراموش کند إِحداهُما یکی از آن دو زن معامله را که بران گواه بوده فَتُذَکِّرَ پس باید که یاد دهد إِحداهُمَا الأُخری یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دو زن باید که بتذکیر یکی نسیان دیگری زائل گردد وَ لا یَأب َالشُّهَداءُ و باید که سرباز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا آزادی آن إِذا ما دُعُوا چون خوانده شوند برای ادا یا تحمل آن وَ لا تَسئَمُوا و ملول مشوید أَن تَکتُبُوه ُاز آن که بنویسید حق را صَغِیراً در حالتی که خرد باشد آن حق أَو کَبِیراً یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید إِلی أَجَلِه ِتا مدتیکه او مقرر شده باقرار مدیون ذلِکُم اینکه کتابت شما أَقسَطُ راست ترست عِندَ اللّه ِنزدیک خدا وَ أَقوَم ُو صوابتر لِلشَّهادَةِ مر گواهی دادن را چه کتاب مذکر شهودست وَ أَدنی و نزدیکتر است کتابت أَلّا تَرتابُوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و

مـدّت آن و تعین شـهود حق چون رجوع نمائیـد بکتـاب إِلّا أَن تَکُون َ مگر آنکه باشـد معامله تِجارَةً حاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِیرُونَها بَینَکُم که می گردانید آنرا یک دیگر

یعنی معـامله دست بـدست و نقـد به نقـد فَلَیس َ عَلَیکُم جُنـاح ٌ تـا پس نیست بر شـما گناهی أَلّا تَکتُبُوها آنکه نه نویسـید آنرا وَ أَشهِدُوا و گواه گیرید إِذا تَبایَعتُم چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم اینکه آیت منسوخ است بآیت فان امن بعضکم بعضا الآیه وَ لا یُضَارَّ کاتِب ٌو باید که رنج رسانیده نشود نویسـنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نه فرمایند وَ لا شَهِیدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شـهادت چون مانعی داشته باشد اینکه معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسـی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شـهادت کند و از راستی در نه گذرد و گواهی نپوشد بوقت طلبیدن و بازنگیرد وَ إِن تَفعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضـرار کاتب و شـهید فَإِنَّه ُفُسُوق ٌبِکُم پس آن فعل منهی که گفتم نافرمانی باشـد لاحق به شما وَ اتَّقُوا اللّه َو همه شما بترسید از خدا و فرمان او را خلاف مکنید وَ یُعَلِّمُکُم ُاللّه ُو می آموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما را وَ اللّه ُبِکُل ِّشَی ءٍ و خدا بهمه چیزها عَلِیم ٌداناست.

وَ إِن کُنتُم اگر باشید شما عَلی سَفَرٍ در سفر علی اینجا بمعنی فی است وَ

لَم تَجِدُوا کاتِباً و نیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گردهای قبض کرده شده یعنی فراستده فَإِن أَمِنَ پس اگر امین دارد بَعضُکُم بَعضاً برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلیُؤَدِّ الَّذِی اؤتُمِنَ پس باید که ادا کند آن کس که امین داشته شده است یعنی مدیون أَمانَتَهُ وام او را و انکار حق نه کند وَ لیَتَّقِ اللّهَ و باید که بترسد از خدا رَبَّهُ اعنی پروردگار او در امانت خیانت نه کند وَ لا تَکتُمُوا الشَّهادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبائر است وَ مَن یَکتُمها و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ پس بدرستیکه آثِمٌ قَلبُهُ بزه مند و گناهکار است دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیه تمام است بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت تر و غلیظتر است از آثام متعلّقه اعضای ظاهره وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدا بآنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِیمٌ داناست لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ مر خدائراست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست عوالم روحانیه که استار غیوب و بواطن صفات اند وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین هاست از ارکان و موالید یا اوراست عوالم جسمانیه که ظواهر اسماء و مظاهر افعال اند وَ إِن تُبدُوا و اگر آشکارا کنید ما فِی أَنفُسِکُم آنچه در نفسهای شماست از عزائم و نیات أَو تُخفُوهُ یا پنهان دارید آنرا یُحاسِبکُم بِهِ اللّهُ شمار می کند خدا شما را

بـدان چيز يا خبر ميدهـد شـما را از آن تا دانيـد كه داناى ضـمائر و مطلع بر سـرائر است آورده انـد كه حق سـبحانه روز قيامت اعمال بنـده را بتمام بروى احصا كنـد از گفتار زبان و كردار اعضا و انديشه دل فَيَغفِرُ لِمَن يَشاءُ پس بيامرزد بعد از ان احصا مر آنكس را كه خواهـد بفضل خود وَ يُعَـذِّب ُمَن يَشاءُ و عـذاب كند هر كرا خواهد بعدل خود وَ اللّه ُعَلى كُل ِّشَى ءٍ و خدا بر همه چيز از غفران و تعـذيب قَـدِيرٌ توانـاست بعضـى براننـد كه اينكه آيت بـآيت لاـ يُكَلِّف ُاللّه ُنَفساً إِلّا وُسـعَها منسوخست و جمعى گوينـد محكم است زيرا كه قـول اصـح نزد اصوليـان آنست كه نسـخ بر احكـام متعرض شـود نه بر اخبـار و اينكه آيت خبرست پس منسوخ نشود و نزول آيت لا يكلف اللّه بعـد ازين براى آنست تا داننـد كه مواخـذه در خطره نخواهد بود زيرا كه در وسع نيست آورده اند كه چون اينكه آيت نازل شد صـحابه كرام رض از تامل در مضـمون آن متألم گشته بيطاقت شدند از صـديق و فـاروق و معـاذ بن جبل رض و بعضـى از اعيان انصار رض اتفاق نمودنـد كه بملازمت حضـرت رسالت پناه ص رفته صورت حال بموقف عرض بايد رسانيد پس ايشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند يا رسول اللّه كلفنا من العمل ما لا نطيق به ما را تكليف كارى كردند كه قوّت آن نداريم بلكه چيزى بما فرسـتادند كه طاقت اسـتماع آن نمى آريم حضـرت اسـتفسار نمود كه آن چه خبر و كدام عمل است گفتند يا رسول اللّه عنان دلها در

قبضه اقتـدار و زمـام اندیشـها در پنجه اختیـار مـا نیست احیانا خیال معاصـی در دل ما می آیـد و فکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سـبحانه می فرماید که یحاسـبکم به اللّه اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهـده آن بیرون نیایـد سیّد عالم ص فرمود که مگر شـما همان میگوئید که بنی اسـرائیل گفتند سمعنا و عصـینا لا جرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متضـرع شد، بگوئید سـمعنا و اطعنا دلهای اصحاب رض از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند سـمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت اینکه گفتار کار دشوار ایشان رو به آسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای اینکه امت و سبکساری ایشان اینکه آیت فرستاد که.

صفحه : ۱۰۲

آمَنَ ٭الرَّسُولُ٭ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمّد بِما أُنزِلَ ٭إِلَیهِ ٭بدان چیزیکه فرسـتاده شده است باو مِن رَبِّهِ ٭از پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شـرع وَ المُؤمِنُونَ ٭و مومنان نیز امت او بـدان منزل گرویدنـد اما ایمان رسول بتحمـل و تبلیغ رسـالت بود و ایمـان ایشان باقرار و تصـدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان آمَنَ ٭بِاللّهِ ٭گرویده اند بخدا یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسـمای حسـنی و صفات جلال و افعـال متقنه و احکـام کامله او وَ مَلائِکَتِهِ ٭و به فرشـتگان او که مقربان حضـرت کبریاانـد نه بنات وی و بنو ملـح میگوینـد که ملائکه بنات وی و رسل اند از

حق سبحانه بانبيا و سبب وحی اند برسل وَ كُتُبِهِ و به كتابهای منزله وی كه همه حق است و سخنان اوست غير مخلوق وَ رُسُلِهِ و بفرستادگان او كه همه پاك و معصوم اند و برگزيده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند لا نُفَرِّقُ ميگويند نبی و مومنان كه ما جدا نمی كنيم در ايمان بَينَ أَحَدٍ ميان هيچ يك مِن رُسُلِهِ از رسولان او بلكه بهمه ايمان می آريم بخلاف يهود و نصاری كه از روی حسد بعضی را منكراند وَ قالُوا سَمِعنا و گفتند مومنان شنيديم قول خدا را وَ أَطَعنا و فرمان برديم مر او را پس بطريق التفات از حضيض غيبت بذروه خطاب برآمده گفتند غُفرانَكَ رَبَّنا می طلبيم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَ إِلَيكَ المَصِيرُ و بسوی تو است بازگشت همه و اگر اينكه قول را كه در سبب نزول مذكور شد اعتبار كند اينكه آيت را مدنی بايد گفت و اهل حديث متفق اند بر آنكه اينكه آيت و تالی او مكی ست و بی واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه در صحيح مسلم بروايت إبن مسعود رح وارد است كه آنحضرت را در شب معراج سه چيز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خواتيم سوره بقره و آنكه گناهان هلاك كننده يعنی كبائر بيامرزند مر كسی را از امت كه شرك نيارد بخدا در ينابيع آورده كه چون رسول ص بمعراج رفت و بساط كونين را بقدم همّت طی كرده بمنزل قرب رسيد مثنوی

سوی عالمی شد كه عالم نماند وزو در ميان سايه هم نماند

برون آمد از پرده بود خويش نگه كرد بی پرده مقصود خويش

بوقتی كه در مقام أَو

أَدنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه خود را ستائش فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَیهِ مِن رَبِّهِ چنانچه خواجه عالم ص مناجاتی کرد محتوی بر آنکه مرا شربت اینکه کرامت بی مومنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرموده وَ المُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ الآیه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه می گویند خواجه عالم فرمود قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا خطاب آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لا یُکَلِّفُ اللّهُ در رنج نیفگند خدا نَفساً هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری إِلّا وُسعَها مگر بمقدار طاقت او لَها ما کَسَبَت و آن نفس را باشد آنچه کسب کند از نیکوئیها وَ عَلَیها مَا اکتَسَبَت و بر وی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت ص درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنا لا تُؤاخِذنا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت إِن نَسِینا اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد أَو أَخطَأنا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم رَبَّنا ای آفریدگار ما وَ لا تَحمِل و بار مکن عَلَینا بر ما إِصراً بار گران کَما حَمَلتَهُ همچنانکه بار کردی آنچیز گران را عَلَی الَّذِینَ مِن قَبلِنا بر آن کسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ آنچیزیرا که نیست طاقت ما را بآنکه حدیث نفس ست و وسوسه او بقول مفسران که اینکه آیت را مدنی

دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر مکیّست مر او استیلای شیطان ست بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا هرچه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری او باز دارد و گفته اند لا طاقه لنا به لغزیدن قدم ست از صراط مستقیم وَ اعف ُعَنّا و عفو کن و درگذر از ما خطاها و فراموشیهای ما.

صفحه : ۱۰۳

وَ اغفِر لَنا و بیامرز گناهان ما را وَ ارحَمنا و به بخش بر ما بقبول اطاعتهای ما أَنت َمَولانا تو کارساز و یاری دهنده مائی فَانصُرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَی القَوم ِالکافِرین َبر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رض اینکه سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبرست که حضرت رسالت پناه صلعم اینکه دعا را در شب معراج میگفت و ملائیکه آمین می کردند و حق سبحانه اجابت می فرمود

سوره ال عمران

مدنیّه وّ هی مائتا آیه وّ عشرون رکوعا

بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِالم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلائی عمیم حق ست و لام بلقای کریم او و میم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا همه را علی العموم شامل ست و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبّت بی منتهای او در هر دو جهان اخص ِخواص را حال اللّه ُخدای سزاوار پرستش اوست لا ـ إِله َإِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحَی ُّزنده که حیات هر زنده از اوست القَیُّوم ُپاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت پناه

در باب عیسی ع مناظره بکنند و حضرت ع بعد از ملاقات ایشانرا باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه دین الهی در گوش داریم حضرت فرمود که شما را نسبت بزن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام بازداشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی ع بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی ع پسر او نیست پس پدر او کیست رسول ص فرمود در مذهب ما و شما فنای بر خدا روا نیست و خود میدانید که عیسی ع شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی ع اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت میکنید و حق سبحانه ازین همه مقدس منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و نه آیت از اوائل اینکه سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تاره در الوهیت عیسی او تاره در نبوّت محمّد واقع شد لا جرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوّت فرمود نَزَّلَ ‌فرو فرستاد خدا عَلَیكَ ‌الكِتابَ ‌بر تو قرآن را بِالحَقِ ‌براستی در اخبار و درستی در دلالات مُصَدِّقاً در حالتی که موافق است اینکه کتاب لِما بَینَ ‌یَدَیهِ ‌مر آن کتاب ها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوّت و معاد و اصول دین ست وَ أَنزَلَ ‌التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ ‌و

فرو فرستاد توریت و انجیل را مِن قَبل ُ پیش از فرستادن قرآن هُدی ً لِلنّاس ِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ما سوای اللّه مذکورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر ع و عیسی ع میگویند ثابت می شود وَ أَنزَل َ الفُرقان َ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزه ایست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود إِن َ الَّذِین َ کَفَرُوا بدرستیکه آن کسانیکه نگرویدند بِآیات ِ اللّه ِ به نشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیاء که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُم عَذاب ٌ شَدِیدٌ مر ایشانراست عذابی سخت یعنی پیوسته وَ اللّه ُ عَزِیزٌ و خدا غالب است و قادر بر عذاب کفار ذُو انتِقام ٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان.

صفحه : ۱۰۴

إِن َ اللّه َ بدرستیکه که خدا لا یَخفی عَلَیه ِ شَی ءٌ پوشیده نمی ماند برو چیزی از کائنات فِی الأَرض ِ وَ لا فِی السَّماءِ در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی به بعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بود پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بربوبیت او هُوَ آن خدائی که علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِی یُصَوِّرُکُم آن کس ست که تصویر می کند شما را فِی الأَرحام ِ در رحمهای مادران شما کَیف َ یَشاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی و سیاه و سفید و ناقص و کامل و زشت

و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر بافته مصوّر مصوّر خود نتواند بود زیرا که مصوّر مخلوق ست و مخلوق محتاج بخالق و محتاجی خدا را نشاید و خالق همه اللّه ست لا إِله َ إِلّا هُوَ تکریر جهت تقریر وحدانیت ست علی رغم الف انصاری که بثالث ثلاثه قائل اند العَزِیزُ بی همتا و بی مانند الحَکِیم ُ دانای محکم کار هُوَ الَّذِی أَنزَل َ اوست آنکه فرو فرستاد عَلَیكَ َ الكِتاب َ بر تو قرآن را مِنه ُ بعضی اینکه کتاب آیات ٌ مُحکَمات ٌ نشانهای روشن ست و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُن َّ آن آیات محکمه أُم ُّ الكِتاب ِ اصل و معظم قرآن ست وَ أُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشابِهات ٌ مانند اند بیک دیگر در ظاهر و ادراک معنی آن بی تامل دست نمی دهد بعضی برانند که محکم آن ست که متحمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو المنصور ماتریدی رح فرموده که عقل بیان محکم میداند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدّت دولت اسلام استدلال می کردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الم هفتاد و یک ست و المص صد و شصت و یک و الرا دویست و سی و یک است و المر دویست و هفتاد و یک و آنچه طلب می کردند بر ایشان مشتبه گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود فَأَمَّا الَّذِین َ پس اما آن کسانیکه از جهت تقلید و تعصب فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان زَیغ ٌ

کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فَیَتَّبِعُون َ پس پیروی می نمایند ما تَشابَه َ آنچیزیرا که لفظ او متشابه و معنی او مشکل ست مِنه ُ از کتاب ابتِغاءَ الفِتنَه ِ برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند اینکه حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِه ِ و دیگر اتباع متشابهات می کنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و متمنای خود وَ ما یَعلَم ُ تَأوِیلَه ُ و نمیداند تاویل آنچه متشابه است إِلَّا اللّه ُ مگر خدائی که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی رح فرمود که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم ست یعنی بر الا اللّه وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند چه بحقیقت جز حق سبحانه بتاویل.

رَبَّنا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تُزِغ مپیچان و منحرف مساز قُلُوبَنا دلهای ما را از دین حق بَعدَ إِذ هَدَیتَنا پس از آنکه ما را راه راست نمودی وَ هَب لَنا و ببخش ما را مِن لَدُنک َ رَحمَةً از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت است یا بما ارزانی دار عصمتی خالی از شک و شبه إِنَّک َ أَنت َ الوَهّاب ُ بدرستیکه توئی بخشنده هر عطیه رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّک َ جامِع ُ النّاس ِ بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِیَوم ٍ لا

رَیب َفِیه ِ برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن إِن َاللّه َ بدرستیکه خدا لا یُخلِف ُالمِیعادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِن َالَّذِین َکَفَرُوا به تحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت پناه ص را سرزنش می کنند که درو ریش ست و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لَن تُغنِی َعَنهُم دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَموالُهُم مالهای ایشان که بدان می نازند وَ لا أَولادُهُم و نه فرزندان ایشان که با وجود آنها علم مباهات می افراشتند مِن َاللّه ِ شَیئاً از عذاب خدا هیچ چیز در دنیا اگر به محنت درمانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنّم رانند وَ أُولئِک َو آن گروه هُم وَقُودُ النّارِ ایشانند آتش انگیزان دوزخ و عادت اینکه مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت پناه علیه السلام کَدَأب ِ آل ِفِرعَون َمانند عادت متابعان فرعون ست در تکذیب موسی وَ الَّذِین َمِن قَبلِهِم و عادت آن کسان نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کَذَّبُوا بِآیاتِنا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیاء خود را فَأَخَذَهُم ُاللّه ُ پس بگرفت ایشانرا خدا بِذُنُوبِهِم بگناهان ایشان از انکار و تکذیب و غیر آن وَ اللّه ُشَدِیدُ العِقاب ِو خدای سخت عقوبت است بر کافران قُل لِلَّذِین َکَفَرُوا بگو ای محمّد ص مر آن کسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد سَتُغلَبُون َزود باشد که مغلوب میشوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وَ

تُحشَرُون َإِلي جَهَنَّم َو جمع کرده شويد در عقبي بسوي دوزخ وَ بِئس َالمِهادُ و بد آرامگاهي ست دوزخ پس خطاب با کفار قريش ميفرمايد که

صفحه : ۱۰۶

قَد کان َلَکُم آيَهٌ بدرستي که بود شما را علامتي و نشاني درست بر نبوّت محمّد ص فِي فِئَتَين ِالتَقَتا در قصّه آن دو گروه که هم روي و هم ديدار شدند در حرب بدر فِئَهٌ تُقاتِل ُفِي سَبِيل ِاللّه ِ گروهي کارزار ميکنند در راه خدا که لشکر پيغمبر بودند سيصد و سيزده تن و هفتاد و هفت تن مهاجرين و دويست و سي و شش تن انصاري وَ أُخري کافِرَهٌ و گروهي ناگرويده بخدا که لشکر ابو جهل بودند نه صد و پنجاه تن يَرَونَهُم ميديدند مسلمانان ايشانرا يعني لشکر کفار را مِثلَيهِم دو برابر خود رَأي َالعَين ِ ديدني آشکارا اگرچه ايشان سه برابر مؤمنان بودند اما خداي تعالي وعده کرده بود که يکي از مؤمنان را بر دو تن از کافران غالب گردانم مائه صابره يغلبوا مائتين درين محل کفار را دو برابر ايشان بديشان نمود تا بوعده الهي مستظهر شده رو بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره اينکه بود که اندک بر بسيار غالب آمدند و در اخبار آمده است که در ميدان حرب مؤمنان را اندک بچشم کافران درآورد تا بر جنگ دلير شدند و در اثناي حرب مؤمنان را ضعف لشکر ايشان بديشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برين تقدير فاعل يرون کافران باشند و ضمير هم راجع به مؤمنان و علامت صحت نبوت اينکه بود وَ اللّه ُيُؤَيِّدُ و خدا قوّت دهد بِنَصرِه ِ مَن يَشاءُ بياري کردن

خود هر کرا خواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هرآئینه اعتباری هست لِأُولِي الأبصارِ مر خداوندان بینائیها را مراد بینائی دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ لِلنّاسِ زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوات دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی اوست و تزئین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطان ست که می آراید در چشم حس ایشان اینکه مشتهیات را مِنَ النِّساءِ از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَ البَنِينَ و پسران که محبوب طباع والدین اند وَ القَناطِيرِ المُقَنطَرَةِ و قنطارهای گرد بر گرد نهاده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشت هزار مثقال نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم وَ الخَيلِ المُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان اسپ است که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و اغر محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته است با تمام خلقت یا راه وار یا فربه یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بوده وَ الأَنعامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَ الحَرثِ و کشت زار یا زمینها برای زرع ذَلِكَ اینکه یاد کرده شد و در نظر کفّار آراسته گشته است مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا چیزی ست که برخورداری پابند از آن در زندگانی دنیا وَ اللّهُ و خدا که معبود بحق است عِندَهُ حُسنُ المَآبِ نزدیک اوست

نیکوهای بازگشت حسن المآب جز قرب رب الارباب متصور نیست بیت

ای دل از درگاه جانان رخ متاب زندگی خواهی بجانان اقتراب

چند گردی کوه و صحرا در هوس پیش او آی انه حسن المآب

صفحه : ۱۰۷

قُل أَ أُنَبِّئُکُم بگو ای محمّد ص آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه رض بِخَیرٍ مِن ذٰلِکُم به بهتر ازینها که گفته شد لِلَّذِینَ اتَّقَوا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا را دست بازداشتند چون اهل صفه مر ایشان راست عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان جَنّاتٌ بوستانهاست که اندکی از ان بهترست از دنیا و آنچه دروست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنه خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت آن بوستانها می کند که تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خالِدِینَ فِیها جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت خلود در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَ أَزواجٌ و مر ایشانرا جفتهااند از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذوراتی که نساء دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ و دیگر ایشان را خوشنودی ست از خدا و اینکه از بهشت و نعیم او بهترست وَ اللّهُ بَصِیرٌ و خدا بیناست بِالعِبادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِینَ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز یَقُولُونَ رَبَّنا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنا آمَنّا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه

تو فرمودی فَاغفِر لَنا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنا گناهان ما را امروز خطّ کرم بر دفتر عصیان ما کش بفضل تو وَ قِنا عَذاب َالنّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصّابِرین َوَ الصّادِقِین َدیگر صفت ایشان می کند که صبرکنندگانند بر ادای فرائض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَ القانِتِین َو فرمان بردارانند امر خدا را در پنهان و آشکارا وَ المُنفِقِین َو نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَ المُستَغفِرِین َو آمرزش خواهندگانند بِالأَسحارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات ست یا نماز گذارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی اللّه و سیر فی اللّه بی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات از روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجه ست بغیر حق بیت

گناه آمد شهود ما سوی اللّه ازین نوع گناه استغفر اللّه

و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدأ سلوکست و صدق ابتدای تخلّق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بو الفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحیدست و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقائی ابد از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روزست اینکه فائده میدهد که چون

شواهـد جبروت بر هیاکـل ملـک و ملکوت مستعلی شـد در شب وجود مـا عـدا که نمودنی بودست زائـل گشـته صـبح شـهود وحدت از افق حقیقت رو نماید و سر اینکه هر کلام تمام اذا اطفا السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره کشاید رباعی

لمعه نور قدم چو تافت ز اکوان جمله مرادات محدثات برآمد

صبح وصالش دمید در همه آفاق هر طرف بانگ الصلوه برآمد

در اسـباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمـدینه آمـده از حضـرت پناه سؤال کردند که بزرگترین کلمه و شـریف ترین شهادتی در کلام خدا کدام ست اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۱۰۸

شَهِدَ اللّٰه ُ گواهی داد خدا بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود أَنَّه ُ آنکه اوست خدا بحق که از روی تحقیق لا إِلٰه َ إِلّا هُوَ هیـچ معبودی سـزای پرسـتش نیست مگر او وَ المَلائِکَهُ و فرشـتگان نیز بهمین وجه گواهی دادنـد وَ أُولُوا العِلم ِ و خداوندان علم که مومنـان اهـل کتاب انـد یا جمیع مهاجر و انصار رض یا علمای اینکه امت همین گواهی میدهنـد قائِماً در حالتی که هر یک از علماء قائم اند بِالقِسطِ بعدل در ادای شـهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی و گفته انـد شـهادت حق نصب دلائل ست بر توحید و شـهادت ملائک اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بدان و احتجاج بران و فضـیلت علمـا و شـرف ایشـان از اقـتران شـهادت ایشـان بـا شـهادت حـق معلـوم میتوان کرد لا إِله َ إِلّا هُوَ تکرار بجهت تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید

العَزِيزُ قوی ست و غـالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بـدو توحیـد موحـدی و وصف واصـفی مگر بر وجه امر چه همه مامورانـد باظهار کلمه توحیـد الحَکِیم ُدانا در شـهادت بوحـدت خود إِن َالدِّین َبدرستی که دین پسـندیده عِندَ اللّه ِالإِسـلام ُ نزدیک خدای دین اسـلام ست نه یهودیت و نصـرانیت وَ مَا اختَلَف َالَّذِین َو اختلاف نکردند در آنکه دین اسـلام حق ست و محمّـد ص پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الکِتاب َداده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَهُم ُالعِلم ُمگر پس از آنکه آمـد بـدیشان دانشـی بحقیقت امر یعنی قرآن بـدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردنـد بَغیاً بَینَهُم از روی حسـد یـا جور که در میـان ایشان ست یا میل برياست و بزرگی قوم وَ مَن يَكفُر بِآيات ِاللّه ِو هر که نگرود به قرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمّد را ارزانی داشـته فَإِن َاللّه َپس بدرستیکه خدا سَرِيع ُالحِساب ِزود حساب کننـده است یعنی زود باشـد که ازین عـالم برونـد و خـدای تعـالی بعـد از حساب ایشان را جزا دهـد بر کفر و انکار ایشان فَإِن حَاجُّوك َپس اگر اینکه جهودان بـا تو خصومت کننـد در دین بعـد از اقـامت حجت یـا نصاری نجران در مقام جـدال باشـند بواسـطه عیسـی ع فَقُل أَسلَمت ُپس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجهِی َلِلّه ِروی خود را یعنی خودی خود و گفتار و کردار و نیت و دل خود را سپردم مر خدای را وَ مَن ِاتَّبَعَن ِو آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که

من کردم وَ قُل و بگو ای محمّد ص لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مر آن کسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَ الْأُمِّیِّینَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند أَ أَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَ إِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ پس جزین نیست که بر تو پیغام رسانیدن ست و بس وَ اللَّهُ بَصِیرٌ و خدا بیناست بِالْعِبادِ به بندگان و تکذیب و تصدیق ایشان.

صفحه : ۱۰۹

إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بدرستیکه آن گروه که کافرانند بِآیاتِ اللَّهِ بقرآن و محمّد ص یا به حجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع ست در کتابهای وی وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ و می کشتند پیغمبران را بِغَیْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکیدست چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق می کشتند و اینکه صورت اقبح است از آنکه تصور نه کنند که بحق می کشند از حضرت رسالت پناه ص مروی است که بعد از تلاوت اینکه آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اوّل روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای تعالی میفرماید وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ و میکشتند آنانرا که از

روی حقانیت یَأمُرُون َ بِالقِسطِ میفرمودند بعدل و راستی مِن َ النّاس ِ از مردمان یعنی ما سوای انبیاء فَبَشِّرهُم بِعَذاب ٍ أَلِیم ٍ پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت أُولئِکَ الَّذِین َ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شائبه شبهه حَبِطَت أَعمالُهُم تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که می گفتند ما پذیرنده احکام توریت ایم و بشریعت موسی ع عمل می کنیم فِی الدُّنیا درین سرائی که کس او را نمی ستاید وَ الآخِرَةِ و در ان سرا که ثواب بر آن مرتب نمی شود وَ ما لَهُم مِن ناصِرِین َ و نیست مر ایشان را یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَ لَم تَرَ آیا نمی نگری إِلَی الَّذِین َ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِیباً داده شده اند بهره را مِن َ الکِتاب ِ از توریت یعنی اندک چیزیرا دانسته اند از ان یُدعَون َ إِلی کِتاب ِ اللّه ِ خوانده می شوند بسوی توریت لِیَحکُم َ بَینَهُم تا حکم کند در میان ایشان در قصّه یهود خبرست که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواهد شد ان شاء اللّه تعالی و گویند روزی حضرت رسالت پناه ص جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمّد ص من با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت من است بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان ازین قول ابا نموده آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت میخوانند ثُم َّ یَتَوَلّی پس رو می گردانند فَرِیق ٌ مِنهُم گروهی از ایشان که رؤسای

یهودانـد وَ هُم مُعرِضُون ـَو ایشان اعراض کنندگاننـد از حق ذلِكَ ـَاینکه اعراض از حکم توریت مر ایشانرا بِأَنَّهُم قالُوا به سـبب آنست که ایشان میگویند لَن تَمَسَّنَا النّارُ نخواهد رسـید بما آتش دوزخ إِلّا أَیّاماً مَعدُودات ٍ مگر روزی چند شـمرده که هفتست تا چهل وَ غَرَّهُم و فریب داد مر ایشانرا فِی دِینِهِم در کیش ایشان ما کانُوا یَفتَرُون ـَ آن چیزیکه هسـتند که برمی بافنـد از تسـهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشان را.

صفحه : ۱۱۰

فَکَیف ـَ إِذا جَمَعناهُم پس چگونه باشد حال ایشان آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لِیَوم ٍ لا رَیب ـَ فِیه ِ از برای حساب روز که هیچ شـك نیست در وقوع آن وَ وُفِّیَت کُل ُّنَفس ٍ و داده شـد هر نفسـی را بتمـام ما کَسَبَت جزای آنچه کسب کرده است وَ هُم لا یُظلَمُون ـَو ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو بن عوف رض روایت کرده که در غزوه احزاب حفر خندق میکردند سـنگی سـخت پدید آمد و صـحابه رض از شکسـتن آن عاجز شده رجوع بر پیغمبر ع نمودند و آنحضرت ص بـدان موضع آمده کلند متین بدست مبارك گرفت و بقوت روحانی بل بتائید ربانی چنان ضـربتی فرود آورده که از ان سـنگ سخت قدری بشـکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مدائن رسید و کنگروهای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت ص مقداری از ان بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارت صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر درآمد صحابه رض

تکبیر فتح گفتند و حضرت رسالت پناه ص فرمود که زود باشد که امت من برین مدائن ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف درآرند و آثار صولت اهل اسلام بر اطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزاء افکنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری که اینکه مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند و بمجرد آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه اینکه آیت فرستاد قُلِ اللّٰهُمَّ بگو ای محمّد ص که بار خدایا مالِكَ المُلكِ خداوند پادشاهی و متصرف در آن تُؤتِی المُلكَ عطا میکنی پادشاهی مَن تَشاءُ هرکرا میخواهی وَ تَنزِعُ المُلكَ و میستانی ملک را مِمَّن تَشاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که میخواهد سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت

مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد

و گفته اند ملك نبوت و رسالت ست از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن کفار قریش را از ان محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه صلعم حواله فرمود یا ملك روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملك توفیق ست که هرکرا

عطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرا گشت امام احمد رحمه اللّه علیه فرمودند که اینکه ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوند یکتاست هرکرا مقبول قلوب سازد او را بنظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد و هر کرا از دلهای درویشان بیندازد بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگذارد وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ و ارجمند میسازی هرکرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ و خوار و بی مقدار میگردانی هرکرا خواهی بکفر و نکبت چون ابو جهل و پیروان وی یا مراد عزت اینکه امت ست باستیلاء بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت اینکه مومنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعت ست و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیران را بصدق و عقیدت بر صدر تمکن رساند و تکاپوی حرص توانگران را در صف نعال افکند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت مومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت اینست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی

ملك بخانه همچو من گدای آرد و در صف نعال بازدارد و مرا بر اینکه گلیم کهنه و پای برهنه ملك

قناعت بخشید و در صد آزادی جای دهد رباعی

آن کو بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشا شد

و آن کور ره حرص و آز پیمود مقهور تذل من تشا شد

و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف غطاست و ذلّت بحجاب حرمان و بازداشت عطا بِيَدِكَ الخَيرُ بدست تو است بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطای ملك و اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملك و اذلال بدست قدرت اوست اما بتخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمان است و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از وی ضد دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم ع فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبتی هست چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید مثنوی

بد به نسبت باشد اینکه را هم بدان پس بد مطلق نباشد در جهان

زهر ماران مار را باشد حیات نسبتش با دیگران باشد ممات

یا آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را بعدم آمیزشی نتواند بود لهذا حضرت رسالت پناه ص در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدك و الشر لیس الیك و صاحب نقد الفصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر اینکه سخن

ایما مینماید آنجا که در نعت به حضرت خاتم النبیین.

علیه افضل الصلوه من المصلین میفرماید بیت

بلبل شاخسار باغ بلاغ شاهباز نشیمن با زاغ

داشت چشم سرش چو دیده سر روشنائی ز کحل زاغ البصر

چون بنظاره جهان پرداخت هر بد و نیک را که دید شناخت

انچه نیک از خصائص قدم است

و آنچه بد از نقائص عدم ست گفت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا یعود الیک إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ بدرستیکه تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قَدِیرٌ توانائی.

صفحه : ۱۱۱

تُولِجُ اللَّیلَ در می آری شب را فِی النَّهارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول آفتاب بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزائی تا روز که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود وَ تُولِجُ النَّهارَ و در می آری روز را فِی اللَّیلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم می کنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود وَ تُخرِجُ الحَیَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ المَیِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج می کنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَ تُخرِجُ المَیِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ الحَیِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت ست و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری یا طیب را از خبیث

یا کافر را از مومن چون کنعان از نوح علیه السلام و مومن را از کافر چون ابراهیم علیه السلام از آزر وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هرکرا خواهی بِغَیرِ حِسابٍ بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ باید که فرانگیرند مومنان که دوستانند الکافِرِینَ ناگرویدگان را که دشمنانند أَولِیاءَ دوستان و متولیان امور خود مِن دُونِ المُؤمِنِینَ بدون از مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نشاید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده از روی تهدید گفت وَ مَن یَفعَل ذلِکَ و هر که بکند اینکه دوستی با دشمنان فَلَیسَ مِنَ اللّهِ پس نیست آنکس از دین خدا فِی شَیءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد إِلّا أَن تَتَّقُوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنهُم تُقاةً از ضررهای کافران ترسیدنی و حذرکردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیّه جز در دار الحرب نیست وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ و می ترساند خدا شما را در ارتکاب مناهی نَفسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری نفس عبارت ست از ذات چیزی و حقیقت و هویّت او پس هر کجا که لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ و بسوی جزای خداوندست بازگشت همه قُل إِن تُخفُوا

بگو ای محمّد ص که اگر پنهان دارید ما فِی صُدُورِکُم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلهای از موالات کفار أَو تُبدُوه ُ یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را یَعلَمه ُاللّه ُخدا آنرا میداند وَ یَعلَم ُما فِی السَّماوات ِ و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَ ما فِی الأَرض ِ و آنچه در زمین ست از انواع سفلیات وَ اللّه ُو خدا که علم ذاتی او بدین همه محیط است عَلی کُل ِّشَی ءٍ قَدِیرٌ بر همه چیزها تواناست و قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس هرچه می کند میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و به ترسید.

صفحه : ۱۱۲

یَوم َتَجِدُ از روز که بیابد کُل ُّنَفس ٍ هر کسی از عمل کنندگان ما عَمِلَت مِن خَیرٍ آنچه کرده باشد از نیکوئی مُحضَراً حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی به بیند صحائف حسنات را وَ ما عَمِلَت مِن سُوءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَو أَن َّبَینَها آنکه باشد میان او وَ بَینَه ُو میان آن عمل بد أَمَداً بَعِیداً اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند وَ یُحَذِّرُکُم ُاللّه ُنَفسَه ُو حذر می فرماید خدا شما را از غضب و عقوبت خود در فتوحات آورده که خدای شما را می ترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت می کند میان ذات خود و ذات خلق، ما للتّراب و رب الارباب فرد

چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی خاك را با عالم پاك

وَ اللّه ُو خدا رَؤُف ٌبِالعِبادِ مهربان است با بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر

ایشان قُل إِن كُنتُم بگو ای محمّد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف سخن أنبیاء اللّه و أحبّاؤه در عالم افگنده اید و دعوی می کنید که تُحِبُّون َاللّه َدوست میدارید خدا را فَاتَّبِعُونِی پس پیروی کنید مرا یُحبِبکُم ُاللّه ُتا خدای شما را دوست دارد وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم و بیامرزد گناهان شما را وَ اللّه ُغَفُورٌ و خدا آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَحِیم ٌمهربان ست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش ست که میگفتند که ما بتانرا برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو نگذارید قُل أَطِیعُوا اللّه َبگو فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَ الرَّسُول َو پیغمبر او را در احکام شرع فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول فَإِن َّاللّه َلا یُحِب ُّالکافِرِین َپس بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن می کند که تولی از طاعت خدا و رسول کفرست إِن َّاللّه َاصطَفی آدَم َبدرستیکه خدا برگزید آدم را که پدر بشرست بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوّت انبیاء و اصفیاء وَ نُوحاً و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَ آل َإِبراهِیم َو نفس ابراهیم ع را بخلّت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه وَ آل َعِمران َو آل عمران را که موسی و هارون ع بودند برسالت و تکلیم عَلَی العالَمِین َبر عالمیان

زمان ایشان و گفته انـد اینکه عمران پدر مریم ست و آل او مریم و عیسـی ع بوده اند که خدای تعالی ایشانرا برگزیده مریم را بتقـدس و طهـارت و عیسـی را بکتاب و رسالت ذُرِّیَّهً و همچنین برگزیـد فرزنـدان اینکه پیغمبران را بَعضُـها برخی از ایشان مِن بَعض ٍ از برخی زاده شـده مراد اولاد پسـندیده انـد از آبای برگزیـده وَ اللّه ُ سَـِمِیع ٌو خـدا شـنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتنـد که نحن ابنـا اللّه و احباؤه یا مزخرفات نصاری را که نبیره عمران را إبن اللّه گفتنـد عَلِیم ٌداناست باغراض فاسـده ایشان ازین مقالات آورده انـد که عمران نیکمردی بود از اولاد سـلیمان ع زنی داشت حنّه نـام که خواهر او در نکـاح زکریـا ع بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود و در حالت توجه عبادت آنچه خوش داشت.

در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزند بودی و اینجا فرسـتادمی چون آبسـتن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای تعالی چون بزاد دختری بود غمناک شد حق تعالی بر شکسـتگی دل او ترحم فرمود و دخترش که مریم بود بعوض پسـر قبول فرمود اینکه است که حق از حکایت او می فرماید

صفحه : ۱۱۳

إِذ قـالَت ِ امرَأَت ُعِمران َ یاد کن ای محمّـد ص چون گفت زن عمران بن ماثان که حنّه بنت فاقوذا بود در وقتی که حامله شـد رَب ِّ إِنِّی نَـذَرت ُای پروردگـار من بـدرستیکه نـذر کردم لَک َ ما فِی بَطنِی برای تو آنچه در شـکم من ست مُحَرَّراً آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس

را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت که ویحک اینکه چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّل مِنِّی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کرده ام إِنَّکَ أَنت السَّمِیعُ بدرستیکه تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم العَلِیمُ دانائی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمّا وَضَعَتها پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید به جنین است یا نذیره قالَت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّی وَضَعتُها ای پروردگار من بدرستیکه من نهاده ام آن بار أُنثی فرزنده ماده وَ اللّه أَعلَمُ و خدای داناترست بِما وَضَعَت بآنچه بار بنهادم و حفص رح وضعت خواند یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و بقراءت بکر رح اینکه جمله مقوله قول حنه است و بقراءت حفص رح مستانفه من قول اللّه تعالی وَ لَیس الذَّکَرُ گفت حنه که نیست فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کَالأُنثی همچون فرزند ماده که بمن داده وَ إِنِّی سَمَّیتُها و بدرستیکه من نام نهادم او را مَریَمَ و معنی اینکه لفظ بر زبان ایشان امه اللّه یعنی کنیزک خدا وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ و بدرستیکه من در پناه می آورم او را بحضرت تو وَ ذُرِّیَّتَها و فرزندان او را مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او، برکت

دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس بودند فَتَقَبَّلَها پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّها پروردگار او بِقَبُول ٍ حَسَن ٍ بپذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وَ أَنبَتَها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَباتاً حَسَناً نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به نه سالگی رسید بانواع عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلّق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را گفت خذوا دونکم هذه النذیره فراگیرید اینکه نذر کرده شده را که از آن خداست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریت میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افگندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا ع بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا مقرر شد وَ کَفَّلَها زَکَرِیّا و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا علیه السلام او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را به مسجد آورده غرفه که جز نردبان صعود بر آن میسر

نشـدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهـد حال او فارغ شـدی در غرفه بقفل محکم بسـته کلیـد با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصـی الغایت کوشـش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صـفحات احوال او لایح گشت کُلَّما دَخَل َعَلَیها هرگاه که درآمدی بر مریم–

زَکَرِیَّا المِحراب َزکریا بغرفه که مریم آنجا میبود وَجَدَ عِندَها رِزقاً می یافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمسـتان و محصول زمسـتانی در فصل تابسـتانی زکریا که چند نوبت اینکه صورت معائنه دید قال َیا مَریَم ُگفت ای مریم أَنّی لَـکِ ِهـذا از کجـاست ترا اینکـه میـوه در غیر وقـت او قـالَت هُـِوَ مِـّن عِنـدِ اللّـه ِگفت مریم اینکه رزق که می بینی از نزدیک خداست إِن َّاللّه َیَرزُق ُمَن یَشاءُ بدرستیکه

که خدا روزی میدهد هرکرا میخواهد بِغَیرِ حِساب ٍبیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق

هُنالِـّکَ َدر آن وقت که زکریـا ثمره تـازه دیـد در غیر هنگـام طمعش افتـاد بـا وجـود کـبر سن بوجود فرزنـدی پس در همـان محراب دَعا زَکَرِیّا رَبَّه ُبخوانـد زکریا پروردگار خود را قال َرَب ِّهَب لِی گفت ای پروردگار من ببخش مرا مِن لَـدُنک َذُرِّیَّهً طَیِّبَهً از نزدیک خود فرزنـدی پاک از آلائش گناه إِنَّک َسَـمِیع ُالـدُّعاءِ بدرستیکه تو از کرم شـنونده دعای یعنی اجابت کننده آنی فَنادَته ُالمَلائِکَهُ پس ندا کردند او را فرشـتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد وَ هُوَ قائِم ٌو حال آنکه زکریا ع ایستاده بوده یُصَلِّی فِی المِحراب ِنماز میگذارد در محراب مریم

یا در محرابی که داشت أَنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا یُبَشِّرُكَ بِیَحیی مژده میدهد ترا بفرزندیکه نام او یحیی ست و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده باشد یاد دین پدر بدو زندگی یابد مُصَدِّقاً در حالتی که اینکه فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِکَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه است یعنی عیسی را کلمه ازین جهت گفته شد که بی پدر او تولد شد و بکلمه کن پیدا شد مِنَ اللّهِ از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اوّل کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السّلام و دیگر صفت یحیی اینکه است وَ سَیِّداً و مهتری به حلم و علم و تقوی که شرائط سیادت است آراسته وَ حَصُوراً و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او صالح آن باشد که حقوق خالق و خلائق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را به چنین فرزندی بشارت دادند قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ از کجا باشد مرا پسری وَ قَد بَلَغَنِیَ الکِبَرُ و بدرستیکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَ امرَأَتِی عاقِرٌ و زن من ایشاع و او خواهر مادر مریم بوده نازاینده است آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزندی میدهی قالَ گفت خدایا جبرئیل گفت بفرمان خدا کَذلِكَ همچنین برین حال که هستید از پیری اللّهُ یَفعَلُ ما یَشاءُ خدا میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و

خلاف آن.

صفحه : ۱۱۵

قال- رَب ِّاجعَل لِی آیَهً گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قال- آیَتُک- گفت جبرئیل که خدا میگوید نشانه تو أَلّا تُکَلِّم- النّاس- آنست که سخن نه گوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلاثَهَ أَیّام ٍ سه شبانه روز إِلّا رَمزاً مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین نویسی وَ اذکُر رَبَّک- کَثِیراً و یاد کن پروردگار خود را بسیار وَ سَبِّح بِالعَشِی ِّوَ الإِبکارِ و تسبیح گویی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصّه زکریا در سوره مریم خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی وَ إِذ قالَت ِ المَلائِکَهُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه بمشافهه گفتند یا مَریَم ُای پرستار خدا إِن َّاللّه- اصطَفاک ِ بدرستیکه خدا ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا به عصمت وَ طَهَّرَک ِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذوراتی که نسا را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادت قبیحه وَ اصطَفاک ِ تکرار از برای تاکیدست یعنی و بی شبه ترا برگزید عَلی نِساءِ العالَمِین- بر زنان عالمیان یا آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و به نفخه جبرئیل علیه السلام مخصوص گرداند یا مَریَم ُاقنُتِی لِرَبِّک ِ ای مریم فرمانبرداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را وَ اسجُدِی و سجده کن خدا را وَ ارکَعِی

مَع ٰالرّاکِعِین َو رکوع آر با رکوع آرنـدگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد باحبار بیت المقدس ذلِکَ ٰاینها که ذکر کرده شـد آیتهـا از حـدیث مریم و زکریـا و یحیی مِن أَنبـاءِ الغَیب ِاز اخبار پوشـیده است که ما بجهت اخبار اعجاز تو ای محمّد علیه السّلام نُوحِیه ِإِلَیک َوحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو فرستیم وَ ما کُنت َو نبودی تو ای محمّد لَدَیهِم نزدیک احبار بیت المقدس إِذ یُلقُون َأَقلامَهُم آن هنگامیکه انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند أَیُّهُم یَکفُل ُمَریَم َکه کـدام است از ایشان که پابنـد شود بتعهـد مریم وَ ما کُنت َلَدَیهِم و نبودی تو نزدیک ایشان إِذ یَختَصِمُون َآن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم-

صفحه : ۱۱۶

إِذ قالَت ِالمَلائِکَهُ دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل علیه السلام گفت یا مَریَم ُإِن َاللّه َیُبَشِّرُک ِبِکَلِمَهٍ مِنه ُای مریم بـدرستیکه خدا مژده میدهد ترا بکلمه ازو مراد حضـرت عیسـی علیه السـلام است و او را کلمه از ان گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه اینکه کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لا جرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمُه ُالمَسِیح ُعِیسَی ابن ُمَریَم َنام آن کلمه مسـیح لقب ست و عیسـی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمّد ص است صلی اللّه علیه و سلّم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح

به عبری مشیحا باشد یعنی مبارک وَجِیهاً فِی الدُّنیا روشناس و تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوّت یا بمحافظت یا به مخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی ص در آخر الزمان یا بقتل دجّال وَ الآخِرَهِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه وَ مِن َالمُقَرَّبِین َو از نزدیک گردانیده شدگان ست بکرامت خدا وَ یُکَلِّم ُالنّاس َو سخن میگوید اینکه فرزند با مردمان فِی المَهدِ در کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود وَ کَهلًا و سخن گوید اینکه فرزند با مردمان در وقتی که کهل باشد یعنی دو نوع و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَ مِن َالصّالِحِین َو از انبیای شایسته است قالَت رَب ِّ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام که ای پروردگار من أَنّی یَکُون ُاز کجا و بر چه وجه باشد لِی وَلَدٌ مرا فرزندی وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و اینکه خارجست از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال َکَذلِك ِ گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللّه ُیَخلُق ُما یَشاءُ خدا می آفریند آنچه میخواهد إِذا قَضی أَمراً چون حکم کند کاری را فَإِنَّما یَقُول ُلَه ُپس جز اینکه نیست که گوید مر آن چیزی را که معلوم اوست کُن فَیَکُون ُبباش پس بباشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوّن اشیا بتکوین او یعنی

هست کردن خلق برو دشوار نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا و باسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا بی سببی و ماده بیت

آنکه از وی پدید گشت سبب بی سبب آفریدنش چه عجب

قدرتی را که عجز نیست در آن هست ازین نوع کارها آسان

وَ يُعَلِّمُه ُالكِتاب َو بیاموزد او را خدا کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن وَ الحِكمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِيل َو تعلیم دهد او را توریت و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است.

صفحه : ۱۱۷

وَ رَسُولًا و گرداند او را فرستاده بحق إِلى بَنِي إِسرائِيل َبسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی علیه السلام بایشان أَنِّي قَد جِئتُكُم به آنکه تحقیق من آمده ام بشما بِآيَةٍ مِن رَبِّكُم بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت من ست و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول أَنِّي أَخلُق ُلَكُم مِن َالطِّين ِبدرستیکه من می سازم و تصویر میکنم برای شما از گل كَهَيئَةِ الطَّيرِ مانند شکل مرغی فَأَنفُخ ُفِيه ِپس میدمم نفس خود را در ان مرغ از گل ساخته فَيَكُون ُطَيراً پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده پروازکننده بِإِذن ِاللّه ِبامر خدایا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس درو میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز می کرد و میان زمین و آسمان بپرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت دوم

وَ أَبرِئُ الأَكمَهَ و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت او علامت سوم وَ الأَبرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَ أُحیِ المَوتی و زنده میکنم مردگانرا بِإِذنِ اللّهِ بفرمان خدا تکرار اینکه کلمه برای دفع توهم الوهیت ست زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران برانند که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح بود علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَ أُنَبِّئُکُم و خبر میدهم شما را بِما تَأکُلُونَ بآنچه شما میخورید وَ ما تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِی بُیُوتِکُم در خانهای شما مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَآیَةً لَکُم هرآئینه علامتی ست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعا من إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما باوردارندگان که اینکه معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرام وَ مُصَدِّقاً و آمده ام بشما باوردارنده لِما بَینَ یَدَیَّ مر آن چیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوراةِ آن که کتاب موسی است و من تقریرکننده شبهات آنم وَ لِأُحِلَّ لَکُم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعضَ الَّذِی برخی از آنها که در شریعت موسی ع حُرِّمَ عَلَیکُم حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و

تعظیم روز شنبه بردارم وَ جِئتُکَم و آمده ام بشما بِآیَهٍ مِن رَبِّکَم به نشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل است و ایراد آیت بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللّه َ پس بترسید از خدا در مخالفت امر من وَ أَطِیعُون ِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق.

صفحه : ۱۱۸

إِن َّاللّه َ رَبِّی بتحقیق که خدا پروردگار من وَ رَبُّکُم و آفریدگار شماست فَاعبُدُوه ُ پس بپرستید او را هذا صِراطٌ مُستَقِیم ٌاین ست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمّا أَحَس َّعِیسی پس آنهنگام که دریافت عیسی مِنهُم ُالکُفرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی، چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نمود، از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه در لجه توحید افگنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی بکنید در معالم آورده که عیسی علیه السلام گفته بیائید تا مردمانرا صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد اللّه و رسوله، ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قال َمَن أَنصارِی إِلَی اللّه ِ گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار خدا تا وقتی که نصرت الهی در رسد قال َالحَوارِیُّون َ گفتند حواریان یعنی اینکه جماعت صیادان و گویند حواریان گاذران و رنگریزان بودند و معنی

حواری خاصه و برگزیده باشد اینکه خاصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحن ُأَنصارُ اللّه ِ ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی آمَنّا بِاللّه ِ بگرویده ایم بخدا وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُون َو تو ای عیسی گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدا را پس آغاز دعا کردند رَبَّنا آمَنّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِما أَنزَلت َبآنچه فرو فرستاده بعیسی یعنی انجیل وَ اتَّبَعنَا الرَّسُول َو پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی ع فَاکتُبنا مَع َالشّاهِدِین َپس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند که کتابت بمعنی جمع ست و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار ع و معنی دعای حواریان اینکه بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمّد که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخراند و نمک اول بیت

ای ختم پیغمبران مرسل حلوای پسین و ملح اول

نظم پیشوای ماست صدر المرسلین امتان اوست بدر المومنین

هست از پیغمبران او خوبتر امت او از همه محبوبتر

وَ مَکَرُوا و مکر کردند آن کسانیکه عیسی از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی را به بینید بغته بکشید و اصح آنست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در آن شب عیسی را بآسمان برده بود و

همین که یهودا در آنخانه درآمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبیه عیسی علیه السلام برو افگند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی درینجا نیست در وی آویختند و هر چند گفت من فلان کسم و استغاثه کرد بجائی نرسید و از دارش درآویخته تیرباران کردند این ست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَ مَکَرَ اللّه ُو خدای تعالی جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند وَ اللّه ُخَیرُ الماکِرِین َو خدا بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را.

صفحه : ۱۱۹

إِذ قال َاللّه ُیاد کن آنرا که گفت خدا یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیک َای عیسی بدرستیکه من فراگیرنده توام از دنیا وَ رافِعُک َإِلَی َو بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود وَ مُطَهِّرُک َو پاک کننده و نجات دهنده توام مِن َالَّذِین َکَفَرُوا از قصد و مکر آن کسانیکه کافر شدند بتو وَ جاعِل ُالَّذِین َاتَّبَعُوک َو گرداننده آن کسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوق َالَّذِین َکَفَرُوا بالای آنان که کافر شدند بتو یعنی یهود و اینکه فوقیّت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود إِلی یَوم ِالقِیامَهِ تا روز رستخیز ثُم َّإِلَی َّمَرجِعُکُم پس بسوی من ست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او فَأَحکُم ُبَینَکُم پس حکم کنم براستی میان شما فِیما کُنتُم فِیه ِتَختَلِفُون َدر آن چیز که شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسی را تصدیق میکنند

و عیسی و محمّد ص را منکراند و نصاری عیسی ع و موسی ع را تصدیق میکنند و به محمّد ص و علی جمیع الانبیاء نمیگروند و بثالث ثلاثه قائل میشونـد و مومنان میگوینـد اللّه تعالی یکی ست و موسـی ع و عیسـی ع و محمّـد ص فرسـتادگان اویند بحق پس خـدای تعـالی فرمود که به نسـبت اینکه طوائف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا پس آنانکه کافر شدنـد یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُم پس عذاب کنم ایشانرا عَذاباً شَدِیداً عذاب سـخت فِی الدُّنیا اینکه سـرای بقتل و سبی و لزوم جزیه بخواری وَ الآخِرَهِ و در ان سـرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ و نیست مر اینکه کافران را از یاران و نصرت دهندگان در منع عـذاب از ایشان وَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا و اما آن کسانیکه ایمان آوردنـد یعنی امت محمّد ص وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عمل صالح کردنـد فَیُوَفِّیهِم پس ما بتمام بـدهیم ایشان را و حفص یوفیهم خوانـد یعنی خـدا بدهـد أُجُورَهُم مزدهای ایشان در دنیا به نیک نامی و در عقبی بدرست کامی وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را ذلِکَ اینکه کلام که مذکور شد در قصـص انبیاء نَتلُوهُ عَلَیکَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الآیاتِ و آن از علامات نبوت و دلائل رسالت است وَ الـذِّکرِ الحَکِیمِ و از یـاد کردنی است محکم از تطرق خلـل و تعرض زلـل یعنی قرآن آورده انـد که بعـد از بیان قصّه عیسـی نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمّد ص تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی برو می نهی خواجه عالم فرمود عیاذا

باللّه که نام عبد اللّه مر عیسی دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای ما و کلمه ایست القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد.

صفحه : ۱۲۰

إِن َّ مَثَل َ عِیسی بتحقیق صفت عیسی و شان غریب او عِندَ اللّه ِ نزدیک خدا یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند کَمَثَل ِ آدَم َ همچون صفت آدم ست و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را إبن اللّه نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدا میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت است به بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودی است خارج از عادات مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد و هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرور بر ممر اصلاب و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبرست بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَه ُ مِن تُراب ٍ بیافرید خدا قالب او را از خاک ثُم َّ قال َ لَه ُ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کن بباش زنده بروح فَیَکُون ُ پس به بود و تنبیهه میفرماید که خاک را گفتم آدم باش و باد را گفتم عیسی باش الحَق ُّ اینکه خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و پیغامی ست رسیده مِن رَبِّک َ از پروردگار تو بتو فَلا تَکُن مِن َ المُمتَرِین َ پس مباش از شک آرندگان مرا

و تاکیدست بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبرست اما مقصود بخطاب امت آن حضرت اند یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شك دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم ست و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند و لمعه نور اینکه تمثیل را مشاهده نه کردند مثنوی

ز اسرار یقین حرفی نخواندند بزندان گمان محبوس ماندند

بدینسان گشته ظاهر آفتابی پس دیده ایشان حجابی

چه بیند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو سرّ جام جمشید

فَمَن حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فِيهِ در باب عیسی مِن بَعدِ ما جاءَكَ پس از آن که آمد بتو مِنَ العِلمِ از دانستن عیسی که رسول و بنده است فَقُل تَعالَوا پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهلت نَدعُ بخوانیم أَبناءَنا وَ أَبناءَكُم پسران ما و پسران شما را وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُم و زنان ما و زنان شما را وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَكُم و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبتَهِل پس جهد کنیم در تضرع و دعایا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجعَل لَعنَتَ اللّه پس به کنیم لعنت خدای را عَلَی الکاذِبِینَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون اینکه آیت نازل شد حضرت رسالت پناه وفد نجران را طلبیده گفت هر چند ما در حجت می افزائیم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمان و

مکان مقرر ساختند در روز دیگر حضرت رسالت پناه ص حسین ع را برداشته و دست حسن ع گرفته و فاطمه ع زهرا رض از عقب و علی مرتضی کرم اللّه وجه همراه، بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با اینکه همه در برابر پیغمبر ص صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سیّد عالم ص را باهل بیت بدید فریاد برکشید و گفت که ای یاران از مباهله اینکه بزرگواران بپرهیزید بخدائیکه من رویهای ایشان می بینم که اگر از خدا در خواهند کوهها را از موضع آن زائل گردانند و بیقین میدانم که اگر بایشان مباهله کنید یک ترسا بروی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار رحله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند پس برین منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود بازگشتند و حضرت پیغمبر ص فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه قصها که مذکور لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ هرآئینه آنست خبر راست و درست وَ ما مِن إِلهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللّهُ مگر اللّه که استحقاق معبودیت او را ثابت است وَ إِنَّ اللّهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ اوست غالب و قوی محکم کار.

صفحه : ۱۲۱

فَإِن تَوَلَّوا پس اگر

برگردنـد ترسایان دردی از مباهله برتابنـد فَإِن ٓاللّه ٓ پس بدرستیکه خدا عَلِیم ٌبِالمُفسِدِین ٓ داناست بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض ست از طرق توحید بیت

هر که برین ره نرفت راه بجای نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید

قُل یا أَهل ٓالکِتاب ِبگو ای اهل کتاب خطاب بترسایان است قتاده رح میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل انـد و مضـمون خطاب اینست که تَعالَوا بیائید إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بسوی سخن راست بَینَنا وَ بَینَکُم میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسـان باشـند و اینجـا مراد از کلمه سه چیزست أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللّه ٓ یکی آنکه نپرستیم مگر خـدا را تعریض بر یهود و نصاری ست در عبادت عزیر ع و عیسی ع وَ لا نُشرِک َبِه ِشَیئاً و دوم آنکه شـریک نیاریم بخدا چیزیرا و شرک اینکه هر دو گروه ظـاهر است وَ لا یَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضاً و سوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضـی دیگر را أَرباباً مِن دُون ِ اللّه ِ خـدایان جز خـدای تعـالی یعنی اتخـاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سـجده می کردنـد و میگفتنـد از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشـان ظـاهر است و اتخـاذ اربـاب از یهـود اطـاعت احبـار ایشـان بـود در تحلیـل و تحریم فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردنـد اهـل کتاب ازین کلمه عـدل فَقُولُوا اشـهَدُوا بِأَنّا مُسلِمُون ٓ پس بگوئیـد شـما ای پیغمبر و اصـحاب مر ایشانرا که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم یا أَهل ٓالکِتاب ِ ای یهود و نصاری لِم ٓتُحَاجُّون ٓفِی إِبراهِیم ٓچرا شما هر دو گروه مخاصمه

میکنید در دین ابراهیم ع و مدعای یهود آن بود که ابراهیم ع یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَ ما أُنزِلَت ِالتَّوراةُ وَ الإِنجِیل ُو حال آنکه فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند إِلّا مِن بَعدِه ِمگر بعد از زمان ابراهیم ع و مقررست که ابراهیم پیش از موسی ع بوده بهزار سال و قبل از عیسی ع بدو هزار سال و چون او برین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد أَ فَلا تَعقِلُون َآیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمی کنید ها أَنتُم تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید هؤُلاءِ حاجَجتُم آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید فِیما لَکُم بِه ِعِلم ٌدر آنچیزیکه مر شما را بدان چیز دانشی هست یعنی نعمت محمّد ص که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغیّر دادید فَلِم َتُحَاجُّون َپس چرا حجت می آرید فِیما لَیس َلَکُم بِه ِعِلم ٌدر آنچیزیکه نیست شما را بآنچیز دانش یعنی قصّه ابراهیم ع که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی وَ اللّه ُیَعلَم ُو خدا میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نه بوده وَ أَنتُم لا تَعلَمُون َو شما نمیدانید حقیقت حال او را.

صفحه : ۱۲۲

ما کان َإِبراهِیم ُنبود ابراهیم یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا جهود و نه ترسا وَ لکِن کان َحَنِیفاً

مُسلِماً و لیکن بود پاك و موحد و منحرف از عقائد رویّه مخلص و تسلیم کننده وَ ما كانَ مِنَ الْمُشرِكِينَ و نبود از شرك آرندگان تعریض اهل کتاب ست که مشرك شدند باعتقاد الوهیت عیسی ع و عزیر ع إِنَّ أَولَى النّاسِ بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِإِبراهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هرآئینه آن کسانند که پیروی کردند او را در زمان او وَ هذَا النَّبِيُّ و دیگر اینکه پیغمبر ص که بر ملّت اوست وَ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله آمده گفتند که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمّد ص را حسد بر آن داشت که خود را بملت ابراهیم ع منسوب سازد اینکه آیت در رد قول ایشان نازل شده و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رح فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب رض با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد اللّه بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانانرا بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد اللّه مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان و اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت و گریه ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت که مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم ع و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت اینکه گروه که می بینی و پیغمبری ایشان که

از نزد وی آمده اند عمرو را اینکه سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم ع از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت اینکه آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم علیه السلام حضرت پیغمبر ماست و اصحاب او وَ اللّه ُوَلِی ُّالمُؤمِنِین َو خدا دوست مومنان و سازنده کار ایشان ست وَدَّت آرزو میبرند طائِفَةٌ مِن أَهل ِالکِتاب ِ گروهی از یهود لَو یُضِلُّونَکُم آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه رض و عمارست که یهود ایشانرا بدین خود دعوت می کردند چنانچه در سوره بقره گذشت و میخواستند که ایشانرا از راه راست بیفگنند وَ ما یُضِلُّون َإِلّا أَنفُسَهُم و گمراه نمیسازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عایدست وَ ما یَشعُرُون َو نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند یا أَهل َالکِتاب ِ ای گروه یهود و نصاری لِم َتَکفُرُون َچرا کافر میشوید بِآیات ِاللّه ِبقرآن یا بنعت محمّد وَ أَنتُم تَشهَدُون َو حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب موجود است یا أَهل َالکِتاب ِ ای گروه یهود لِم َتَلبِسُون َالحَق َّچرا برمی آمیزید راستی را بِالباطِل ِبکجی و ناراستی یا خلط میکنید توریت را بمحرفات خود یا میپوشید اقراری که قبل از بعث پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاریکه بعد از آن دارید وَ تَکتُمُون َالحَق َّو چرا برمیپوشید سخن راست را که نعت و صفت حضرت مصطفی است وَ أَنتُم تَعلَمُون َو حال آنست که شما میدانید که آن حق ست یا میدانید که

آنرا از حسد میپوشید و بعناد در اخفای آن میکوشید و گفته اند که میپوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم هر سرد نفسی منطفی نمیگردد و اللّه ختم نوره بیت لشکر باد اگر جهال گیرد شمع خورشید ز ان نمی میرد.

صفحه : ۱۲۳

وَ قالَت طائِفَةٌ و گفتند گروهی مِن أَهل ِالکِتاب ِاز یهود و ایشان دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند که در اوّل روز بدین محمّد ص درآیند از روی مکر و حیله و بآخر روز چنان فرا نمایند که ما در کتاب خویش تأمل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر ص شما موجود نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتاب اند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمّد صلی اللّه علیه و سلّم منحرف شده بدین ما درآیند حق سبحانه مومنان را ازین مکر آگهی داد و آیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمِنُوا بِالَّذِی ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزی که أُنزِل َعَلَی الَّذِین َآمَنُوا فرو فرستاده شده است بر مومنان یعنی قرآن وَجه َالنَّهارِ در اوّل روز وَ اکفُرُوا آخِرَه ُو کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیزی که اوّل روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُم شاید که مومنان بسبب انکار شما

بعد اقرار، در شک افتاده یَرجِعُون َ بازگردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که وَ لا تُؤمِنُوا و تصدیق مکنید إِلّا لِمَن تَبعَ دِینَکُم مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیتست قُل إِن َّ الهُدی بگو ایشان را بدرستیکه دین حق هُدَی اللّه ِ دین خداست یعنی دین اسلام اینکه جمله معترضه بود در میان سخن یهود در ردّ قول ایشان را پس باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز همدینان خود را و باور مدارید أَن یُؤتی أَحَدٌ آنکه داده باشد هیچکس را مِثل َ ما أُوتِیتُم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَو یُحاجُّوکُم و اینکه را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِندَ رَبِّکُم نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست ترست و حجت شما قوی تر و روشن تر قُل إِن َّالفَضل َ بگو بدرستیکه برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بِیَدِ اللّه ِ بدست قضا و تصرف خداوندست یُؤتِیه ِ مَن یَشاءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَ اللّه ُ واسِع ٌ و خدا بسیار رحمت است عَلِیم ٌ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل یَختَص ُّ خاص میگرداند بِرَحمَتِه ِ باسلام یا قرآن یا نبوت مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَ اللّه ُ ذُو الفَضل ِ العَظِیم ِ و خدای خداوند فضل بزرگ ست بر مومنان.

صفحه : ۱۲۴

وَ مِن أَهل ِ الکِتاب ِ و از اهل کتاب مَن إِن تَأمَنه ُ کسی باشد که او را امین سازی بِقِنطارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال یُؤَدِّه ِ إِلَیک َ

ادا کند آن مال را بتو و او عبد اللّه بن سلام بود رضی اللّه عنه، که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و إبن سلام او را ادا کرد وَ مِنهُم و از ایشان باشد مَن إِن تَأمَنه ُ کسیکه او را امین گردانی بِدِینارٍ بیک دینار زر لا یُؤَدِّه ِ إِلَیک َ ادا نه کند و باز نه دهد بتو إِلّا ما دُمت َ مگر آنکه مادام باشی عَلَیه ِ قائِماً بر سر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فخاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بدو امانت داده بودند و او خیانت کرده در ان ذلِک َ اینکه خیانت مر یهود را بِأَنَّهُم قالُوا بآنست که گفتند لَیس َ عَلَینا نیست بر ما فِی الأُمِّیِّین َ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِیل ٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که توریت هر که نداند امّی ست و مال امّی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند توریت روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَ یَقُولُون َ و میگویند درین سخن عَلَی اللّه ِ الکَذِب َ بر خدا دروغ چه در همه ملل و شرایع بادای امانت حکم رفته است وَ هُم یَعلَمُون َ و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت است در خیانت عرب و حکم اینست مَن أَوفی بِعَهدِه ِ هر که وفا کند بعهدی که خدا باو بسته در توریت بادای امانت و ترک خیانت وَ اتَّقی و به پرهیزد در باب حلال و حرام فَإِن َّ اللّه َ پس بدرستیکه خدا

يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست ميدارد پرهيزگاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستيكه آنانكه يَشتَرُونَ ميفروشند و بدل ميكنند بِعَهدِ اللّه عهدى را كه با خدا بسته اند و آن ايمان است به محمّد ص وَ أَيمانِهِم و سوگندان دروغ خود را كه در باب صفت مصطفى ص و تغير آن ميخورند ثَمَناً قَلِيلًا به بهاى اندك و آن صاعى چند جو و گزى چند كرپاس بوده كه از كعب بن اشرف ستانده اند و نعت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم را تحريف كرده و بدين افترا پيش عوام سوگند خورده أُولئِكَ آن عهدشكنان و سوگندخورندگان بدروغ لا خَلاقَ لَهُم هيچ نصيبى نيست مر ايشان را فِى الآخِرَةِ در آن سرا از ثواب خدا وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ و سخن نه گويد خدا با ايشان سخنى كه بدان خوشدل گردند وَ لا يَنظُرُ إِلَيهِم و به نظر رحمت بديشان نه نگرد يَومَ القِيامَةِ روز رستخيز وَ لا يُزَكِّيهِم و پاك نسازد ايشان را از لوث گناه وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ مر ايشان را باشد عذابى كه الم آن منقطع نه گردد.

صفحه : ۱۲۵

وَ إِنَّ مِنهُم لَفَرِيقاً و بدرستيكه از جهودان هرآئينه گروهى هستند چون كعب و ابو ياسر وحيى كه از روى ناراستى يَلوُونَ أَلسِنَتَهُم مى پيچانند زبانهاى خود را بِالكِتابِ بخواندن كتابى كه نوشته و بربافته احبار ايشان است و آن مفتريات بلغت عبرى ميخوانند لِتَحسَبُوهُ تا شما پنداريد كه آنچه ايشان ميخوانند مِنَ الكِتابِ از توريت است وَ ما هُوَ مِنَ الكِتابِ و حال آنكه نيست از توريت وَ يَقُولُونَ و ميگويند هُوَ مِن عِندِ اللّهِ آن محرف و مفترى از نزد خداست وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ

و نیست آن از نزدیک خدا وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّه ِ الکَذِبَ و میگویند بر خدا دروغ که غیر سخن او را سخن او میگویند وَ هُم یَعلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی ع میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان را می فرماید که ما کانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی ع را أَن یُؤتِیَهُ اللّه ُ الکِتابَ آنکه بدهد خدا او را انجیل وَ الحُکمَ و فهم آن یا فصل امور و اقضیه وَ النُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ پس آن کس گوید مر امت خود را که کُونُوا عِباداً لِی باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِن دُونِ اللّه ِ جز از خدا وَ لکِن کُونُوا و لیکن گوید که باشید رَبّانِیِّینَ راستان در دین و استواران در دانش بِما کُنتُم به سبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الکِتابَ بیاموزید مر دیگران را کتابی که از حق فرود آمده ست وَ بِما کُنتُم تَدرُسُونَ و بآن که باشید شما که پیوسته بخوانید و راست کنید کتاب را از معنی آیت چنان مفهوم می شود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمّد بن حنیفه رض در روز دفن عبد اللّه بن عباس رض فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامه مؤید اینکه قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده اند و از کمال توکل بغیر حق

ملتفت ناشده چهار تكبير بر صفات نفس فريبنده كرده و روى توجه از خود برتافته و بدست آورده بيت

ريخته باران عرفان از سحاب مكرمت شسته نقش حرف غير از صفحه پندارشان

و در لطائف قشيريه آورده كه ربانيان دانايان باشند بخدا و بردباران در راه خدا قائم باللّه و فانى از ما سوى اللّه شنودن ايشان از حق است و گفتن ايشان با حق- مصرع با او گويند آنچه ازو مى شنوند.

صفحه : ۱۲۶

وَ لا يَأمُرَكُم و نه مى سزد آنرا كه خدا پيغمبر ساخته كه امر كند شما را أَن تَتَّخِذُوا المَلائِكَةَ آنكه فراگيريد فرشتگان را وَ النَّبِيِّين َ أَرباباً و پيغمبران را خدايان، تخصيص ملك و نبى بجهت آنست كه بعضى مشركان ملائكه را پرستيدند و يهود و نصارى پيغمبران را كه عيسى ع و عزيزاند أَ يَأمُرُكُم بِالكُفرِ آيا ميفرمايد آن پيغمبر شما را بپوشيدن حق و شرك آوردن بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُون َ بعد از آنكه هستيد شما گردن نهادگان مر دين اسلام را وَ إِذ أَخَذَ اللّه ُو ياد كن اى محمّد ص چون فراگرفت خدا مِيثاق َالنَّبِيِّين َ پيمان و عهد پيغمبران ع را و امم در اخذ ميثاق تابع انبيااند و اينكه ميثاق اعظم است كه حق سبحانه از همه پيغامبران فراستده كه شما و امم شما ايمان آريد به محمّد ص و مضمون ميثاق چنين است كه لَما آتَيتُكُم هرچه بدهم شما را مِن كِتاب ٍ وَ حِكمَةٍ از كتاب منزله و فهم آن ثُم َّ جاءَكُم رَسُول ٌ پس بيايد بشما فرستاده از نزد من كه آن محمدست مُصَدِّق ٌ لِما مَعَكُم باوردارنده مر آن چيزى را كه با شماست از كتاب و حكمت

لَتُؤمِنُن َّبِهِ هرآئینه ایمان آرید بوی وَ لَتَنصُرُنَّه ُو یاری کنید او را به تن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او امم خود را بیاری او فرمائید قال َ گفت خدا مر انبیا را بعد از عرض اینکه میثاق بر ایشان أَ أَقرَرتُم آیا اقرار کردید وَ أَخَذتُم و فراگرفتید عَلی ذلِکُم برینکه گفتیم إِصرِی عهد مرا بر وجهی که بآن وفا کنید قالُوا أَقرَرنا گفتند انبیا اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قال َفَاشهَدُوا گفت خدا که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیاء وَ أَنَا مَعَکُم مِن َالشّاهِدِین َو من که خدایم با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَن تَوَلّی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعدَ ذلِکَ َبعد ازین عهد و پیمان فَأُولئِکَ َپس آن گروه معرضان هُم ُالفاسِقُون َایشان بیرون رفتگانند از دائره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أَ فَغَیرَ دِین ِاللّه ِآیا بجز دین خدا یَبغُون َمیطلبید دین دیگر را و حفص یبغون میخواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وَ لَه ُأَسلَم َو حال آنکه مر خدا را گردن نهاده است مَن فِی السَّماوات ِهر که در آسمانهاست وَ الأَرض ِو هر که در زمین است طَوعاً وَ کَرهاً برغبت و بنکرت یعنی اگر خواهند وگرنی سر بر خط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ماعدای

ثقلین بطوع است و از ایشان بکره وَ إِلَیه ِ یُرجَعُون َ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد ای طائعان و کارهان و حفص به غیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد.

صفحه : ۱۲۷

قُل آمَنّا بگو ای محمّد ص که ایمان آورده ایم ما بِاللّه ِ بخدا که یکتاست در ذات و بی و همتا است در صفت وَ ما أُنزِل َ عَلَینا و گرویده ایم بآنچه فرو فرستادند بر ما یعنی قرآن وَ ما أُنزِل َ و بآنچه نازل گردانیده اند عَلی إِبراهِیم َ وَ إِسماعِیل َ وَ إِسحاق َ وَ یَعقُوب َ وَ الأَسباطِ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند وَ ما أُوتِی َ مُوسی و به آنچه داده اند بموسی که توریت است وَ عِیسی و به عیسی که آن انجیل است وَ النَّبِیُّون َ و به آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث ع و ادریس ع و داود ع و حیفوق ع و شعیب ع که کتب بر ایشان نازل شده بود مِن رَبِّهِم از نزد پروردگار ایشان لا نُفَرِّق ُ جدائی نمی افگنیم بَین َ أَحَدٍ مِنهُم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه به بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَ نَحن ُ لَه ُ مُسلِمُون َ و ما مر خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او من به وَ مَن یَبتَغ ِ غَیرَ الإِسلام ِ دِیناً و هر که بطلبد جز دین مسلمانی دین دیگر را من به فَلَن یُقبَل َ مِنه ُ پس پذیرفته نشود دین ازو من به وَ هُوَ فِی الآخِرَه ِ مِن َ الخاسِرِین َ و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیان زدگان

باشـد و اینکه آیت تهدیـد جمعی است که طالب غیر دین اسـلام انـد و در شان آنها که بعـد از وصول بشـرف اسـلام دست از دامن دین متین بازدارنـد و مرتـد شونـد میفرمایـد کَیف َیَهـدِی اللّه ُچگونه راه نمایـد خـدا اسـتفهام ست بمعنی نفی یعنی راه ننمایـد خـدا قَوماً کَفَرُوا گروهی را که کافر شدنـد بَعـدَ إِیمانِهِم بعـد از ایمان که آورده بودنـد و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی رو برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اوّل گرویدند بخـدا وَ شَـهِدُوا و گـواهی دادنـد أَن َالرَّسُول َآن که فرسـتاده خـدا یعنی محمّـد ص حَق ٌحق ست و قول او صـدق وَ جاءَهُم ُالبَیِّنات ُو آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر ص وَ اللّه ُلا یَهدِی القَوم َالظّالِمِین َو خدا راه نه نماید گروه سـتمکاران را که وضـع کفر کردنـد در موضع ایمـان أُولئِک َجَزاؤُهُم آن گروه مرتـدان پـاداش ردّت ایشـان أَن َّعَلَیهِم آنست که بر ایشان باشـد لَعنَةَ اللّه ِلعنت خـدا و آن دوری ست از رحمت او وَ المَلائِکَهِ و لعنت فرشـتگان و آن بیزاری ست از ایشان وَ النّاس ِأَجمَعِین َو لعنت همه مردمان و آن مذمت کردن ست مر ایشانرا.

صفحه : ۱۲۸

خالِدِین َفِیها جاویـدان باشـند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لا یُخَفَّف ُسبک گردانیـده نه شود عَنهُم ُالعَذاب ُاز ایشان عذاب دوزخ وَ لا هُم یُنظَرُون َو نباشـند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِین َتابُوا مگر آنانکه

بازگردند بحضرت ربوبیت مِن بَعدِ ذلِکَ از پس آن که برگشته اند از حق وَ أَصلَحُوا و بصلاح آورند آن چیزی را که در آن فساد کرده اند فَإِنَّ اللّهَ پس به تحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده به توبه گناهکاران ست رَحِیمٌ مهربان ست بر ایشان برادر حارث بن سوید اینکه آیت را بر دست امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغی نه شنیده ام و برادرم نیز برسول خدا افترا نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد و خدا از همه راست گوترست پس چرا ناامید باشم توبه کنان رو بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر آن یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمّد ص و اعوان و انصار او میبریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام بازگردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعدَ إِیمانِهِم پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازدادُوا کُفراً پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا باین آیت توبه نیز کافر شدند لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَ أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنان که کافر شدند وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ و مردند

و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَن یُقبَل َمِن أَحَدِهِم پس قبول کرده نه شود از هیچ یکی از ایشان مِل ءُ الأرض ِ ذَهَباً بپری زمین زر وَ لَوِ افتَدی بِه ِو اگر چه فدا دهد آنهمه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد ازو مقبول نخواهد بود أُولئِكَ َلَهُم عَذاب ٌأَلِیم ٌو آنها که کافر میرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بی حساب وَ ما لَهُم مِن ناصِرِین َو نباشد مر ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان در بازداشتن از عذاب ایشان

صفحه : ۱۲۹

لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا هرگز نیابید نیکوئی، و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمّا تُحِبُّون َاز آنچه دوست میدارید از مال، که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوّت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق دربازید یا سر که آنرا از ادناس تعلق بما سوی اللّه بپردازید و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت

می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد

بعد از نزول اینکه آیت ابو طلحه انصاری رض بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول

اللّه اطیب اموال و احبّ آن نزدیک من بیرحاست هر جا که خدا حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه گاه بدان درآمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابو طلحه رض گفت بخ بخ اینکه مالی ست با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِن شَی ءٍ از چیزی، خواه اندک خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خودخواه از غیر آن فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ پس بدرستیکه خدا بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما شما را جزا خواهد داد کُلُّ الطَّعامِ همه انواع خوردنی ها کانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِی إِسرائِیلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون اینکه آیت فرود آمد که فبظلم من الّذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه، اینکه قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود إِلّا ما حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد إِسرائِیلُ عَلی نَفسِهِ یعقوب ع بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب ع را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت

و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی اللّه تعالی او وفاء بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نموده گفتند در توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین ست که ایشان میگویند بلکه یعقوب ع اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِن قَبل ِ أَن تُنَزَّل َالتَّوراهُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُل فَأتُوا بِالتَّوراهِ بگو بیارید توریت صحیح را فَاتلُوها پس بخوانید آنرا یعنی آیت تحریم اینکه اشیاء را از آن تلاوت کنید إِن کُنتُم صادِقِین َاگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریت ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شده فَمَن ِ افتَری پس هر که افترا کند و بربندد عَلَی اللّه ِ الکَذِب َبر خدا دروغ را در تحلیل و تحریم مِن بَعدِ ذلِک َاز پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فَأُولئِک َهُم ُالظّالِمُون َ پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی وقف جبریل علیه السلام از ترک انصاف بدتر نیست قُل صَدَق َاللّه ُبگو راست گفت خدا در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّهَ إِبراهِیم َکیش ابراهیم و دین او را حَنِیفاً بیان حال ابراهیم ست که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وَ ما کان َمِن َالمُشرِکِین َو نبود ابراهیم ع از شرک آرندگان.

صفحه : ۱۳۰

إِن َّأَوَّل َبَیت ٍبدرستیکه اوّل خانه که در روی زمین وُضِع َعمارت کرده و ساخته شده لِلنّاس ِ

برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِی بِبَکَّهَ آن خانه است که در مکه واقع شده و یک اسم بلدست همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه درو است از مرتضی علی کرم اللّه وجهه سؤال کردند که آیا کعبه اوّل خانه است که برای پرستش خدا ساخته اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادات بود اما او اوّل خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال مُبارَکاً برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدست که نظر کردن در ان بی طواف و نماز برابرست در ثواب با عبادت یک ساله که در غیر مکه واقع شود وَ هُدیً و اینکه خانه خداوند هدایت است لِلعالَمِینَ مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشانرا مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فِیهِ در اینکه خانه یا در حرم آیاتٌ بَیِّناتٌ نشانهای روشن ست یکی از آنها مَقامُ إِبراهِیمَ و آن سنگی ست که اثر قدم خلیل ع الرحمن بر آن بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت است اوّل تاثر آن سنگ از قدم ابراهیم ع دوم عوض کردن قدم آنحضرت درو تا کعبین سیوم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی، آیتی دیگر وَ مَن دَخَلَهُ و هر که درین خانه آمد کانَ آمِناً باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل

حرم، بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم و بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که وَ مَن دَخَلَه ٗ کانَ آمِناً داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعیکه مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیارست و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از انها را ذکر میکنند چون میل قلوب بآن و اختصاص آن بقبله مومنان و آنکه قاصد تخریب آن خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه نه نشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مائل باشند و امثال اینکه آیات واضح بسیارست بیت

هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال همچنان هیچ نه گفتیم که صد چندان ست

محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان است بجهت منظوریت و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شده خانه دل است و جمیع اجزای وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هرگاه که اشعه لوامعه نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحه وجه اولائح گردد و بصفت سعت و لکن

یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که بدین مقام درآید از همه فتنه ها ایمن گردد و درآمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطعیت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق دوست زیاده نیست- بیت

به تیغم گر زنی باکی ندارم بهجرانم کشی طاقت نیارم

وَ لِلّه ِعَلَی النّاس ِو مر خداراست بر مردمان حِجّ ُالبَیت ِقصد خانه کعبه مَن ِاستَطاع َهر که توانائی دارد إِلَیه ِسَبِیلًا بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رح زاد و راحله است و بسخن امام مالك رح صحت بدن و قدرت بر مشی و کسیکه زاد از آن حاصل شود امام اعظم رح مجموع زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرطست وَ مَن کَفَرَ و

هرکه نگرود بفرضیت حج فَإِن َاللّه َپس بدرستیکه خدای تعالی غَنِی ٌعَن ِالعالَمِین َبی نیازست از همه عالمیان و از آن نقصی بذات اقدس آنحضرت راجع نمی شود بلکه وبال بر تارک آنست قُل یا أَهل َالکِتاب ِبگو ای اهل کتاب لِم َتَکفُرُون َچرا می پوشید یا نمی گروید بِآیات ِاللّه ِبآیتهایی که خدا در وجوب حج فرستاد وَ اللّه ُشَهِیدٌ و خدا مطلع است و گواه عَلی ما تَعمَلُون َبدانچه شما میکنید از کتمان حق و کفران بایات ربّانی.

قُل یا أَهل َالکِتاب ِ بگو ای اهل توریت لِم َتَصُدُّون َچرا باز میداریـد عَن سَبِیل ِاللّه ِاز راه خـدای که دین اسـلام است و منع میکنیـد مَن آمَن َکسـی را که بگرویـده بخدا و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست رض و رفقای او که یهود ایشان را بکیش خویش میخواندند تَبغُونَها می طلبید برای آن راه راست عِوَجاً کجی و انحراف یهود مسـلمانانرا میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی اینکه شخصـی که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسـلام میگفتند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَ أَنتُم شُهَداءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسـندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم ع و یعقوب ع دانسته اید وَ مَا اللّه ُبِغافِل ٍو خدا بیخبر نیست عَمّا تَعمَلُون َاز آنچه شـما میکنیـد یـا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده ایـد خطاب با جماعت انصار رض اسـت میگویـد إِن تُطِیعُوا فَرِیقاً اگر شـما فرمانبریـد گروهی را مِن َالَّذِین َأُوتُوا الکِتـاب َاز یهود که شـاس بن قیس و اصـحاب اویند یَرُدُّوکُم بازگردانند شـما را بَعدَ إِیمانِکُم پس از ایمان شـما کافِرِین َناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاش و متابعان او کنید شما را مرتـد سازنـد و اینکه شاس جهود حقود و حسود بود پیوسـته عیب جوئی و بـدگوئی مسـلمانان کردی و خواستی که سـنگ تفرقه در مجمع یکجهتبان انصار اندازد و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دائم و قائم

بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتملبر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای اوسیان گشودند تحمل ناکرده آغاز بسب ّخزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز به تیرانداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا برانگیختند مثنوی

ز یکجانب گروهی رزم پرداز ز دیگر سوی جمعی در تگ و تاز

در افتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران

فی الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم بمعرکه ایشان درآمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شماام داعیه رسوم جاهلیت دارید! و پس از آن که خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دینداری فرو میگذارید! بشنوید که خدا چه میفرماید پس اینکه آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفارکنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود میبرند از ایمان بکفر بازمیگردند و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند وَ كَيفَ تَكفُرُونَ و چگونه کافر میشوید وَ أَنتُم تُتلى و حال آنست که شمائید که خوانده

میشود عَلَیکَم آیات ُاللّه ِ بر شما قرآن او وَ فِیکَم رَسُولُه ُو در میان شما هست رسول او وَ مَن یَعتَصِم بِاللّه ِ و هر که چنگ درزند بدین خدایا بکتاب او فَقَد هُدِی َپس بدرستیکه راه نموده شد إِلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍبسوی راه راست.

یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّه َبترسید از خدا حَق َّتُقاتِه ِ چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما اینکه آیت منسوخ ست چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار اینکه مشقت ازین امت رفع فرموده ناسخ اینکه آیت فرستاد که فَاتَّقُوا اللّه َمَا استَطَعتُم پرهیزگاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست وَ لا تَمُوتُن َّو ممیرید إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُون َمگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امرست باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند وَ اعتَصِمُوا و چنگ ورزنید ای انصار بِحَبل ِاللّه ِ بدین خدا که حبل المتین است جَمِیعاً همه شما و بقول بعض علما حبل اللّه اینکه جا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر ص امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سیّد انام علیه السلام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت ص زنید نه راه به مقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید رباعی

خفا که بی متابعت سید رسل ص هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت

از هیچ رو بهیچ دری راه نه میدهند

آنرا که ز آستانه او روی دل بتافت وَ لا تَفَرَّقُوا و پراگنده مشوید از خدمت وی وَ اذکُرُوا و یاد کنید نِعمَت َاللّه ِ

عَلَیکَم نعمتهای خدا را که بر شما افاضت کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر ص به بلده ایشان إِذ کُنتُم أَعداءً آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَأَلَّف َپس خدا پیوند داد بَین َقُلُوبِکُم میان دلهای شما به برکت اسلام و میمنت خواجه انام فَأَصبَحتُم پس گشتید شما بِنِعمَتِه ِإِخواناً برحمت خدا برادران یکدیگر وَ کُنتُم و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت عَلی شَفا حُفرَةٍ بر کناره مغاکی مِن َالنّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را بر آن حال دریافتی هرآئینه بدوزخ میرفتید فَأَنقَذَکُم مِنها پس شما را باز رهانید خدا از آن حفره یا از آن آتش کَذلِكَ َهمچنانکه که بیان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدّد یُبَیِّن ُاللّه ُبیان میکند خدا و روشن میگرداند لَکُم آیاتِه ِبرای شما دلائل وحدانیت خود را لَعَلَّکُم تَهتَدُون َتا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَ لتَکُن مِنکُم و هرآئینه باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان یَدعُون َإِلَی الخَیرِ بخوانند مردمانرا به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا بایتلاف مومنان با یکدیگر و جمعی برآنند که اینکه داعیان موذّنانند که خلق را بعبادت خدا میخوانند وَ یَأمُرُون َبِالمَعرُوف ِو می فرمایند به نیکوئی وَ یَنهَون َعَن ِالمُنکَرِ و بازدارند از منکر و معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق ست و منکر صحبت نفس وَ أُولئِكَ َو آن گروهی که داعی

خیر و امر معروف و ناهی منکراند هُم ُالمُفلِحُون َایشان رستگارانند.

صفحه : ۱۳۳

وَ لا تَکُونُوا و مباشید ای مسلمانان کَالَّذِین َتَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَ اختَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی ع و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی بآسمان و اینکه اختلاف ایشان بود مِن بَعدِ ما جاءَهُم ُالبَیِّنات ُاز پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهائی روشن در کتب ایشان وَ أُولئِک َو آن پراگندگان و مخالفان لَهُم عَذاب ٌعَظِیم ٌمرایشان راست عذابی بزرگ یَوم َتَبیَض ُّوُجُوه ٌدر آن روزی که سفید و روشن گردد رویهای وَ تَسوَدُّ وُجُوه ٌو سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِین َاسوَدَّت وُجُوهُهُم پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند أَ کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب اند که پس از ایمان به پیغمبر ع ما کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان بعد از استسعاد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند واضح آنست که خوارج و روافض بعد از تمسک بسنّت در ورطه بدعت افتادند فَذُوقُوا العَذاب َپس بچشید عذاب دوزخ را بِما کُنتُم تَکفُرُون َبدانچه بودید که بعد

از ایمان کافر شدید وَ أَمَّا الَّذِین َابیَضَّت وُجُوهُهُم و اما آنانکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت فَفِی رَحمَت ِ اللّه ِ پس باشند در رحمت خدا یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هُم فِیها خالِدُون َاینکه سفید رویان در رحمت یا جنّت جاوید ماندگانند تِلک َآنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات ُاللّه ِ آیتهای خداوندست در زواجر و بشائر و وعد و وعید نَتلُوها عَلَیک َبِالحَق ِّمیخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بدرستی و براستی وَ مَا اللّه ُیُرِیدُ و نیست خدا که خواهد ظُلماً لِلعالَمِین َبیدادی از نزد خود مر جن و انس را یعنی بر ایشان ستم نه کند و بی جرم عقوبت نفرماید وَ لِلّه ِ ما فِی السَّماوات ِو مر خداراست آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه وَ ما فِی الأَرض ِو آنچه در زمین هاست از ارکان موالید ثلثه وَ إِلَی اللّه ِو بسوی خدا تُرجَع ُالأُمُورُ بازگردانیده شود همه کارها.

کُنتُم خَیرَ أُمَّهٍ هستید شما بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب أُخرِجَت لِلنّاس ِبیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیاء ع یا در روز میثاق که در جواب ا لست بربکم مسارعت نمودید و خیریت اینکه امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت ع منتظم اند شعر لما دعا اللّه داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت

چون خدا پیغمبر ما را برحمت

خوانده است افضل پیغمبران او گشته ما خیر الامم

و گفته اند خیریت اینکه امت درین سه صفت ست که یاد میکنید تَأمُرُون َبِالمَعرُوف ِ میفرمائید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وَ تَنهَون َعَن ِالمُنکَرِ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَ تُؤمِنُون َبِاللّه ِ و میگروید از روی تحقیق بخدا و ایمان بخدا متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدا وقتی متحقق شود که بهر چه فرموده که ایمان آرید باو ایمان آورده باشند وَ لَو آمَن َأَهل ُالکِتاب ِ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علماء بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَکان َخَیراً لَهُم هرآئینه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنهُم ُالمُؤمِنُون َبعضی از ایشان گرویدگانند یعنی إبن سلام و اصحاب رض او وَ أَکثَرُهُم ُالفاسِقُون َو بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دائره دین لَن یَضُرُّوکُم بشما ضرر نتوانند رسانید إلّا أَذی ًمگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند وَ إن یُقاتِلُوکُم و اگر کارزار کنند با شما یُوَلُّوکُم ُالأَدبارَ پشتها بر شما برگردانند و بهزیمت روند ثُم َّلا یُنصَرُون َو پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه حق مددکاری ضُرِبَت وضع کرده شده عَلَیهِم ُالذِّلَّهُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و اصح آن ست که ذلت آن جزیه است أَین َما ثُقِفُوا هر

کجا که یافته شونـد آن ذل بایشان باشد إِلّا اسـتثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان ست لیکن ایشان ازین می رهند بِحَبل ٍمِن ٭اللّه ِبعهـدی از خدا که قبول جزیه است وَ حَبل ٍمِن ٭النّاس ِو عهدی از مؤمنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه وَ بـاؤُ بِغَضَب ٍمِن ٭اللّه ِو بازگشـتند یهود بخشـمی از خـدا یعنی سـزاوار غضب الهی شدنـد وَ ضُـرِبَت و زده شـد یعنی موضوع گشت عَلَیهِم ُالمَسکَنَهُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شده اینکه نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهـل آن ذلِکَ ٭اینکه خواری و مسـکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُم کـانُوا بـآنست که ایشـان هسـتند از روی عناد یَکفُرُون ٭ بِآیـات ِاللّه ِنمیگرونـد بقرآن یا باحکام توریت یا بمعجزات محمّد وَ یَقتُلُون ٭الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَق ٍّو میکشـتند پیغمبران را بناسـزا و نـاواجب و فی نفس الامر قتـل الانبیـاء نـاحق است امـا بحسب اعتقـاد ایشان نیز بغیر حق بود و اینکه اقبـح است از آنکه اعتقاد حقیت داشـته باشد در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بود در اعداد قاتلان می آرد ذلِکَ ٭اینکه کفر و قتل بِما عَصَوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَ کانُوا یَعتَدُون ٭و بودند که تجاوز میکردند از حـدود خـدای تعالی آورده انـد که چون عبـد اللّه بن سـلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسـید رض دولت اسـلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتنـد که ایشان از اشـرار قوم ماانـد که خلاف اسـلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سـبحانه آیت فرستاد.

صفحه

لَیسُوا سَواءً نیستند مؤمنان اهل کتاب برابر با کافران ایشان مِن أَهل ِ الکِتاب ِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و اینکه گروه إبن سلام و اصحاب رض او بودند بل چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ع ایمان داشتند و محمّد ص نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند یَتلُون َ آیات ِ اللّه ِ میخوانند قرآن را آناءَ اللَّیل ِ در ساعت شب و گفته اند میان مغرب و عشا وَ هُم یَسجُدُون َو ایشان سجده تلاوت می کنند یا در ساعت شب نماز میگذارند و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت پناه ص تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طائفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یُؤمِنُون َ بِاللّه ِ صفت امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدا وَ الیَوم ِ الآخِرِ و بروز قیامت وَ یَأمُرُون َ بِالمَعرُوف ِ و می فرمایند خلق را بتصدیق محمّد ص بامورات شرع وَ یَنهَون َ عَن ِ المُنکَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر علیه السلام یا از تمام منهیات وَ یُسارِعُون َ فِی الخَیرات ِ و می شتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرّات وَ أُولئِک َ مِن َ الصّالِحِین َ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان و برگزیدگان اند وَ ما یَفعَلُوا مِن خَیرٍ و آنچه می کنید از نیکی فَلَن یُکفَرُوه ُ

پس هرآئینه سپاس ناداشته نخواهید شد یعنی نقصانی بثواب اعمال شما نخواهید رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر می گوید فی قوله کان سعیهم مشکورا و حفص در هر دو کلمه بیا میخواند یعنی آنچه می کنند امت قائمه از خیراتی که در آن مسارع اند عمل ایشان ضائع نخواهد بود وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدا داناست بِالمُتَّقِین َباحوال پرهیزگاران إِن َالَّذِین َکَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و محمّد ص و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لعنهم اللّه لَن تُغنِی َعَنهُم أَموالُهُم بازندارد از ایشان مالهای ایشان، که برشوت میدهند مر علمای خود را بآنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود وَ لا أَولادُهُم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند مِن َاللّه ِشَیئاً از عذاب خدا چیزیرا وَ أُولئِک َأَصحاب ُالنّارِ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند هُم فِیها خالِدُون َایشان در آتش جاوید مانندگان.

صفحه : ۱۳۶

مَثَل ُما یُنفِقُون َمثل آنچه نفقه می کنند جهودان بر علمای خود یا أبو سفیان و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِی هذِه ِالحَیاهِ الدُّنیا درین زندگانی دنیا کَمَثَل ِرِیح ٍمانند بادی ست که باشد فِیها صِرٌّ در ان باد سرمای سخت أَصابَت حَرث َقَوم ٍبرسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوا أَنفُسَهُم ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدا نداده اند فَأَهلَکَته ُپس هلاک و نابود گرداند آن باد سرد کشت ایشانرا وَ ما ظَلَمَهُم ُاللّه ُو ستم نکرد خدا

بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان وَ لكِن أَنفُسَهُم يَظلِمُون َو ليكن ايشان هستند كه بر نفسهاى خود ستم ميكنند بارتكاب عملى كه بدان مستحق عقوبت مى شوند صاحب كشاف گفته كه حق سبحانه تشبيه كرد آن مالها را كه نفقه ميكردند نه بموقع در عدم انتفاع بآن كشت زار سرمازده كه منفعتى از آن بكس نرسد و گفته اند مثل نفاق ناپسنديده ايشان در هلاك ايشان چون مثل ريح مهلكه است در اهلاك حرث يا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا اى گروه گرويدگان فرا مگيريد بِطانَةً مِن دُونِكُم دوستى نهانى از دون مومنان كه ابناى جنس شمااند، جمعى از صحابه رض با منافقان دوستى داشتند يا با يهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت يا حق رضاع يا قرب جوار رسم صداقت فرو نميگذاشتند حق تعالى نهى كرده مومنان را از همنشينى ايشان كه بيگانه هرگز آشنا نشود لا يَألُونَكُم ايشان تقصير نكنند در باره شما خَبالًا از روى تباهى و فساد وَدُّوا ما عَنِتُّم دوست دارند آنكه شما در ان باشيد از رنج و مشقت قَد بَدَت ِ البَغضاءُ بتحقيق آشكارا شده است دشمنى ايشان يعنى علامت عداوت مِن أَفواهِهِم از دهنهاى ايشان يعنى از سخنانى كه بر دهن ايشان ميگذرد و يهود پيوسته در تجسّس عيوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نيز نسبت با حضرت رسالت عليه السلام سخنان فتنه انگيز ميگفتند وَ ما تُخفِى صُدُورُهُم أَكبَرُ و آنچه پنهان ميدارد دلهاى ايشان از عداوت و بغضها بزرگتر است و بيشتر از آنچه بر زبان ميرانند قَد بَيَّنّا هرآئينه ما بيان كرديم لَكُم ُ الآيات ِ براى شما آيتها در لزوم موالات

آشنایان و معادات بیگانگان إِن كُنتُم تَعقِلُون َ-اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکائن ضرر را که دشمنانان نهانی اند

صفحه : ۱۳۷

ها أَنتُم ها تنبیه است بر خطاکاران که باغیار دم دوستی میزنند انتم تعییرست أُولاءِ تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شمائید آن خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افگندید پس بیان خطا می کند برین وجه که تُحِبُّونَهُم شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام ست وَ لا یُحِبُّونَکُم و ایشان دوست نمیدارند شما را و می خوانند به بدترین چیزی که کفر است وَ تُؤمِنُون َ-و شما ایمان دارید بِالکِتاب ِ کُلِّه ِ بهمه کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکراند وَ إِذا لَقُوکُم و هرگاه که بشما رسیدند قالُوا آمَنّا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَ إِذا خَلَوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَیکُم ُ الأَنامِل َ-میخانید و می گزند بر دشمنی شما سر انگشتان را مِن َ-الغَیظِ از غایت خشم و کینه قُل بگو ای محمّد ص ایشان را مُوتُوا بِغَیظِکُم بمیرید بخشم و کینه خود امر توبیخ ست و حاصل معنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید روزگار میگذرانید اینکه غصّه شماراست تا بوقت مرگ إِن َّاللّه َ-عَلِیم ٌ بدرستیکه خدا داناست بِذات ِ الصُّدُورِ بدان غلها که در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست بعضی برانند که اینکه کلام دعا علیهم ست حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آن ست که خدا بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و

رشک که دارید بیت

بمیر ای از حسد پیوسته غمگین که جز مرگت نخواهد داد تسکین

إِن تَمسَسکُم حَسَنَةٌ اگر برسد بر شما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤهُم دلتنگ گرداند ایشانرا و بدحال شوند وَ إِن تُصِبکُم و اگر بشما رسد سَیِّئَةٌ غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد یَفرَحُوا بِها خوشدل و فرحناک شوند بدان و اینکه علامت کمال عداوت ست که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک گردند وَ إِن تَصبِرُوا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَ تَتَّقُوا و به پرهیزید از مخالطت اعداء لا یَضُرُّکُم کَیدُهُم شَیئاً شما را زیان نکنند مکر و حیله ایشان هیچ چیز را إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدا بِما یَعمَلُونَ بآنچه شما می کنید از صبر و تقوی مُحِیطٌ رسنده است و احاطه کننده وَ إِذ غَدَوتَ و یاد کن ای محمّد ص چون بامداد بیرون شدی مِن أَهلِکَ از منزل عائشه رض که که اهل تو است بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده و اصح و اشهر روز احدست و آن هفتم شوال سنه ثلاثه من الهجره بود آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و پیاده که هفت صد زره پوش و دویست اسپ با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت پناه علیه السلام میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت ص

بـا هزار کس از مهـاجر و انصـار بقتـال ایشـان توجه فرمود در اثنای طریق عبـد اللّه بن ابی ّ سـیصد کس منافق لعنهم اللّه پشـت بلشـکر اسـلام آورده مراجعت نمودند و سـید عالم با هفتصد کس برابر دشـمن صف برکشـید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسـار گـذاشت و روی بجـانب مـدینه آورده عبـد اللّه بن جبیر را بـا پنجاه مرد تیرانـداز در رخنه که بطرف کوه احـد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محـافظت آن مبـالغه بسـیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسـکر همـایون اقـدام کرد و اینکه بامـدادست که حق سـبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤمِنِینَ میساختی و مهیّا میکردی بجهت مومنان مَقاعِدَ لِلقِتـالِ جاهای ایسـتادن برای کارزار و آنچنان بود که میمنه لشـکر بزبیر رض عوام نامزد کرد و میسـره را بمقـداد رض اسود داد و قلب را بحمزه رض سپرد و مرتضـی را بملازمت خود تعیین نمود وَ اللّهُ سَـمِیعٌ و خدا شـنواست قولهای شـما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در ان می گفتید عَلِیمٌ داناست به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود.

صفحه : ۱۳۸

إذ هَمَّت طائِفَتـانِ مِنکُم چون قصـد کردنـد دو گروه از شـما که مسـلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو سـلمه از خزرج أَن تَفشَلا آنکه بـددلی کننـد و بازگردنـد بوقتی که إبن ابیّ بازگشت وَ اللّهُ و او حالست یعنی چگونه گریزنـد و بازگردند و حال آنکه خدا وَلِیُّهُما یار و نگهدار اینکه دو گروه بود وَ عَلَی اللّهِ و بر خدا نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ باید که توکل

کنند گرویدگان تا ایشانرا نصرت دهد وَ لَقَد نَصَرَکُم اللّه و بدرستی که خدا نصرت داد شما را بِبَدرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهی ست منسوب ببدر بن کلده وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندك می نمودید و ایشان از حرب شما حسابی نه داشتند فَاتَّقُوا اللّه پس بترسید از خدا و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّکُم تَشکُرُون شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن آن وقت را إِذ تَقُول چون می گفتی لِلمُؤمِنِین مر آن گرویدگان را وقتی که درمانده بودند أَ لَن یَکفِیَکُم آیا هرگز کفایت نمیکند و بسنده نیست أَن یُمِدَّکُم رَبُّکُم آنکه مددگاری کند پروردگار شما شما را بِثَلاثَهِ آلاف بسه هزار سوار مِن المَلائِکَهِ مُنزَلِین از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی برآنند که وعده نزول اینکه سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بَلی ایجابست بعد از نفی یعنی مددگاری نماید إِن تَصبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَ تَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر علیه الصلوه و السلام که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آن ست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد اوّل هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود وَ یَأتُوکُم مِن فَورِهِم و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشان راست یا بر

فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هذا یُمدِدکُم رَبُّکَم اینست که مددگاری میکند شما را آفریدگار شما بِخَمسَهِ آلاف ٍ به پنج هزار سوار مِن َالمَلائِکَهِ از فرشتگان مُسَوِّمِین َ نشان کنندگان مر اسپان خود را و اینکه عادت مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طرّهای آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَ ما جَعَلَه ُاللّه ُو نگردانید خدا آن امداد یا انزال یا آن عدد إِلّا بُشری لَکُم مگر مژدگانی مر شما را بزودی فتح وَ لِتَطمَئِن َو برای آنکه تا بیارامد قُلُوبُکُم بِه ِ دلهای شما بوعده نصرت وَ مَا النَّصرُ و نیست یاری دادن إِلّا مِن عِندِ اللّه ِ مگر از نزدیک خدا العَزِیزِ غالبی که مغلوب نشود الحَکِیم ِ حاکمی که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد.

صفحه : ۱۳۹

لِیَقطَع َ تعلق بنصرکم دارد در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفاً گروه بزرگان را مِن َالَّذِین َ کَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم بشکند رکنی از ایشان و در ان واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند أَو یَکبِتَهُم یا آنکه خوار و نگوسار گرداند ایشان را فَیَنقَلِبُوا پس بازگردند بهزیمت شوند- خائِبِین َ در حالتی که بی بهرگان و ناامیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود

تا صحابه رض جمع کنند میان صبر و شکر که یکی ازین دو قصّه مشتملست بر فتح و غنیمت و بر آن شکر باید گردد دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در ان صبر شاید و قصّه حرب احد اجمالاـ بر آن وجه بوده که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر مکه رو بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان آغاز نهب و غارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر ع مبالغه فرموده بودند که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج و غنایم رو بلشکرگاه آوردند چندانکه عبد اللّه رض بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناه ص ایشانرا آگاهی داد بجای نرسید و جمعی اندك که عدد ایشان بده نمیرسد با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نه نموده متوجه اخذ غنیمت احد شدند شامت مخالفت فرمان نبوی ص در لشکر اسلام در رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد اللّه رض بن جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام درآمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دائره سان در میان گرفتند و سیّد الشهدا حمزه رض با بعضی از

اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر رو بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه ص جان کمروار بر میان بستند القصه مهم بدان انجامید که بسنگ بد گوهران در شاهوار در درج لعل آبدار سید مختار ص آزرده شد مثنوی

بود لعلش سهیل رخشنده سنگ را رنگ لعل بخشنده

چون سهیلش رفیق سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد

و حضرت میان کشتگان افتاد و بمدد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران بازگشته رو بمکه نهادند و حضرت ص چون از شهادت عم خود حمزه رض و مثله کردن او و از با بعضی از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال اینکه اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال اینکه آیات نزول اجلال یافت لَیس َلَکَ ِمِن َالأَمرِ شَی ءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین کفارست چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح اینکه طائفه بدست تو نیست أَو یَتُوبَ عَلَیهِم گفته اند او اینجا بمعنی الی ان یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدا توبه دهد ایشانرا و قولی آن است که او برای عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین ست که خدا نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام با آنکه توبه دهد خدا ایشانرا چون مسلمان شوند أَو یُعَذِّبَهُم یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَإِنَّهُم ظالِمُون َپس بدرستیکه ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کردند در غیر موضع

آن وَ لِلّه ِ ما فِی السَّماواتِ ِ و مر خداراست آنچه در آسمانهاست وَ ما فِی الأَرض ِ و آنچه در زمین هاست یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ بیامرزد هرکرا خواهد وَ یُعَذِّب ُمَن یَشاءُ و عذاب کند هرکرا خواهد وَ اللّه ُغَفُورٌ رَحِیم ٌو خدا آمرزنده است دوستان خود را مهربان ست بر بندگان خود یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لا تَأکُلُوا الرِّبَوا مخورید مال ربوا را أَضعافاً مُضاعَفَهً افزوده تو بر تو و گفته اند اضعاف در دراهم ست و مضاعفه و راجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربوا میداد تا وقت معین آنگه در اجل و ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از خدا در آنچه نهی کرده ست لَعَلَّکُم تُفلِحُون َمگر شما رستگار گردید.

صفحه : ۱۴۰

وَ اتَّقُوا النّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما را بآتش الَّتِی آن آتشی که أُعِدَّت لِلکافِرِین َآماده کرده شده است مر کافرانرا و غیر ایشانرا بالذات از برای کفارست و بالعرض از برای عاصیان تباه کار یا کافران را نار تعذیبست و مؤمن را نار تادیب وَ أَطِیعُوا اللّه َو فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند وَ الرَّسُول َو اطاعت کنید رسول ص او را در آنچه فرماید لَعَلَّکُم تُرحَمُون َباشد که شما رحم کرده شوید و در عذاب نیفتید وَ سارِعُوا و بشتابید إِلی مَغفِرَهٍ بآن چیزیکه سبب آمرزش باشد بشما مِن رَبِّکُم از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگان است بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادت ست یا ادای فرائض یا

تکبیر اوّل که بجماعت دریابند یا صف اوّل از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود اینست چه اینکه آیت در خلال قصّه احد نازل شده و محققان گویند اینکه مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل ست بیت

اینکه راه بپای تن بپایان نرسد تا جان نزند قدم بجانان نرسد

و در بحر الحقائق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس ست از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنّت وصال رسیدن محال است ابیات

بگذار ره هواپرستی رو آر سوی خداپرستی

در راه محبتش روان شو بگذر ز ره جفاپرستی

وَ جَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی که از روی عظمت عَرضُهَا السَّماوات پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَ الأَرض و زمین ها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلّف اجزای لا یتجزی و موصّل گردانند اینکه طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت اینکه مقدار تواند بود أُعِدَّت لِلمُتَّقِین آماده کرده شده چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک الَّذِین یُنفِقُون آنانکه نفقه می کنند فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ در آسانی و در سختی مراد همه احوال ست چه انسان بهیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند منفق اند در توانگری و درویشی

یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَ الکاظِمِین ِالغَیظَ و فروخورندگانند خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم رح را طپانچه زد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت اله بنالم ولی ننالم و مسیرم میشود که بقامت کمر خصومت بربندم و داد خود از تو بستانم و ان نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم بیت

مردی گمان مبر که بزورست و پردلی با خشم اگر برآئی دانم که کاملی

وَ العافِین ِو عفوکنندگان اند عَن ِالنّاس ِاز درم خریدگان از بندگان و یا از کسیکه بر ایشان ستم کرده باشد وَ اللّه ُیُحِب ُّ المُحسِنِین ِو خدا دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین إبن علی رض با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط درآمد کاسه بر سر امام حسین رض افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین ع از روی تادیب از راه تعذیب درو نگریست بر زبان خادم جاری شد که و الکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت و العافین عن النّاس فرمود که عفو کردم خادم تتمه آیت برخواند

که وَ اللّه ُ یُحِب ُّالمُحسِنِین َامام حسین رض جواب داد که از مال خودت آزاد کردم مثنوی

بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی

بمعنی کسانیکه پی برده اند بدی دیده و نکو کرده اند.

صفحه : ۱۴۱

وَ الَّذِین َمعطوفست بر الَّذِین َیُنفِقُون َو مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم تائب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً چون بکنند کاری ناشائسته أَو ظَلَمُوا أَنفُسَہُم یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کار ناپسندیده ست و ظلم گفتار ناستوده، یا اوّل کبائر و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه و ظلم خطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون او است از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از ان فاحشه و ظلم ذَکَرُوا اللّه َیاد کنند عقوبت خدا را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی یا مذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار بازبسته است فَاستَغفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِم برای گناهان خود وَ مَن یَغفِرُ الذُّنُوب َو کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگانرا إِلَّا اللّه ُمگر خدا وَ لَم یُصِرُّوا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلی ما فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بر بار سر آن فعل نرفتند وَ هُم یَعلَمُون َو ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت

اصرار از عذاب گناه عظیم است نزول آیت در شان بنهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و بنهان را دل برو کشش کرد و ببهانه خرمائی خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بکشاد که اتق اللّه از خدا بترس و دامان پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان بنهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه ص شتافت صورت حال بعرض سیّد عالم رسانید فرمود که من در میان شماام و شما چنین کارها می کنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تائبان اینکه آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند أُولئِكَ آن گروه متقیان که بدو قسم بودند جَزاؤُهُم پاداش ایشان مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم آمرزشی ست از پروردگار ایشان وَ جَنّاتٌ تَجرِی و بوستانها که می رود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشندگانند در آن وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِینَ و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قَد خَلَت بدرستی که گذشته بود مِن قَبلِكُم پیش از شما سُنَنٌ واقعها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث اینکه واقعها یا اهل سنن مرادست و سنن شرائع باشد یعنی امتان بوده اند بانواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران علیه السلام هلاک شده اند

فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ پس برویـد و سـیر بکنیـد در زمین و به بینیـد بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فَانْظُروا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کَیفَ کانَ چگونه بوده است عاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ آخر کار تکذیب کنندگان.

هـذا اینکه کلام که در قصّه احـد و بـدر گـذشت یا اینکه شـرح که از امم گذشـته و وقائع روزگار دادیم بَیانٌ سـبب هویـدای سخن حق است لِلنّاسِ برای عـامه مردمـان وَ هُـدیً و زیـادتی بصـیرت وَ مَوعِظَهٌ و پنـدی مشـتمل بر، رهبت و رغبت لِلْمُتَّقِینَ خاصه پرهیزگاران را وَ لا تَهِنُوا و سـست مشویـد و ضـعف مورزیـد، چون در حرب احـد خواجه عالم علیه السّـلام بشـعب کوه درآمـد ابو سـفیان علم تجلـد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهـل شـعب مطلع گردد اصـحاب رض را دغـدغه بخـاطر رسـید و حضرت عزّت جلّ و علی جهت تسلیه ایشان اینکه آیت فرستاد که سستی مکنید وَ لا تَحزَنُوا و اندوهناک مشوید از جراحات و مصـیبات یـا فوت غنـائم وَ أَنتُمُ الْأَعلَونَ و حـال آنکه شـما برترانیـد از ایشان بحسب مرکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشـی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شـما آن ست که کشـتگان شـما در صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شـما در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان در درک الاسفل و حقیقت آنست که اینکه بشارت بود مر مؤمنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر

هستید گرویدگان بوعده حق که فرمود و ان جندنا لهم الغالبون إِن يَمسَسكُم قَرحٌ اگر بشما رسید جراحتی و زحمتی فَقَد مَسَّ القَومَ قَرحٌ پس بدرستیکه رسیده است گروه کفّار را در روز حرب بدر مِثلُهُ زخمی و المی مثل قرح و جرح شما وَ تِلكَ الأَيّامُ و اینکه روزها که مدار زندگانی بر آن ست نُداوِلُها میگردانیم آنرا بَينَ النّاسِ میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی به نکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و اینکه مداولت برای آنست که تا پند گیرند وَ لِيَعلَمَ اللّهُ و برای آنکه به بیند خدا یا بدانند اولیای او الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنانرا که بدو گرویده اند وَ يَتَّخِذَ و برای آنکه فرا گیرد مِنكُم شُهَداءَ از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده بود و که رو بگریز نهاده وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را که مشرکانند وَ لِيُمَحِّصَ اللّهُ و فائده دیگر در مداوله آنست که پاک گرداند خدا الَّذِينَ آمَنُوا مر مؤمنان را از گناه چه بلاها که با اهل ایمان میرسد کفر ذنوب ایشان ست وَ يَمحَقَ الكافِرِينَ و دیگر آنکه در نقصان افگند و هلاک سازد کافران را أَم حَسِبتُم آیا می پندارید أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ آنکه درآیید به بهشت وَ لَمّا يَعلَمِ اللّهُ و ندید خدا الَّذِينَ جاهَدُوا مِنكُم آنها را که جهاد کرده اند از شما وَ يَعلَمَ الصّابِرِينَ و ندید شکیبایان را بر فرمان رسول یا صابران را بر هجوم مصائب و وقوع فوائب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان

رسید بیت بلبلی کو رستم خار تحمل نکند بهتر آن ست که دیگر سخن گل نکند

صفحه : ۱۴۳

وَ لَقَد کُنتُم و بدرستیکه شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی تَمَنَّون َالمَوت َ آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت را مِن قَبل ِ أَن تَلقَوه ُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب ست فَقَد رَأَیتُمُوه ُ پس بتحقیق بدیدید آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار وَ أَنتُم تَنظُرُون َو حال آنکه شما می نگریستید بیاران و برادران شما که مقتول میشدند یا نظر میکردید در پیغمبر علیه السلام و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت صلی اللّه علیه و سلّم زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان ّ محمّدا قد قتل در میان خاص و عام افگند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد اللّه ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستاند و قوم دیگر بگریختند و بعد از آنکه آنحضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزّت دفع عذر ایشانرا آیت فرستاد وَ ما مُحَمَّدٌ و نیست محمّد ص یعنی بنده ستوده من إِلّا رَسُول ٌ مگر فرستاده از پیش من قَد خَلَت بدرستیکه بگذشته اند مِن قَبلِه ِ الرُّسُل ُ پیش از وی فرستادگان أَ فَإِن مات َ آیا اگر بمیرد اینکه پیغمبر أَو قُتِل َانقَلَبتُم یا کشته گردد باز میگردید شما

عَلی أَعقابِکَم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد می کنید یا مرتد می شوید وَ مَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیه ِو هر که برگردد و به پس باز رود بارتداد یا ترک جهاد گیرد فَلَن یَضُرَّ اللّه َپس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را شَیئاً چیزی، زیرا که ورود مضار و منافع برو روا نیست وَ سَیَجزِی اللّه ُو زود باشد که جزا دهد خدا الشّاکِرین َمر سپاس دارندگان را وَ ما کان َلِنَفس ٍو نباشد و نسزد هیچ نفس را أَن تَمُوت َآنکه بمیرد إِلّا بِإِذن ِاللّه ِمگر بمشیت خدا و فرمان او و نوشته است خدا اینکه حکم را در لوح محفوظ کِتاباً مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان او پیدا کرده شده کسی پیش از آن نمیرد و از آن نیز در نگذرد و درین آیت تحریض مسلمانان است در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدرست هرآئینه دلیر خواهد شد در معارک مبارزت و شروع در مهالک حضرت مرتضی رض درین معنی دو بیت ست رباعی

ای یومین من الموت افر یوم لم یقدر ام یوم قد قدر

یوم لا یقدر لا یاتی الاجل یوم قد قدر لا یغنی الحذر

رباعی

دو روز حذر کردنت از مرگ روا نیست روز که قضا باشد و روز که قضا نیست

روز که قضا باشد کوشش نکند سود روز که قضا نیست درو مرگ روا نیست

وَ مَن یُرِد هر که خواهد بجهادی که میکند ثَواب َالدُّنیا پاداش اینکه جهان نُؤتِه ِمِنها بدهیم او را از دنیا آنچه مقدّر کرده ایم وَ

مَن یُرِد هر که خواهـد باعمال خود ثَواب َالآخِرَهِ جزای آن جهانی نُؤتِهِ ِ مِنها بدهیم اور آنچه خواهد و آرزو برد و در بهشت وَ سَنَجزِی الشّاکِرِین َو زود باشد که ما پاداش دهیم شکرگویندگان را بر نعمت جهاد.

صفحه : ۱۴۴

وَ کَأَیِّن مِن نَبِیٍ ٍّو چنـدان از پیغمبران یعنی بسـیار پیغمبران که در راه حق قاتَل َکارزار کرد مَعَه ُرِبِّیُّون َکَثِیرٌ با او بودنـد سـپاه فراوان، ربّی نام سپاهی ست که کم از هزار نباشـد و در عین المعانی گویـد ربی بمعنی ده هزار یا ربّی بمعنی ربانی ست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَما وَهَنُوا پس سـستی نورزیدند اینکه پیغمبران و اصحاب ایشان لِما أَصابَهُم بدانچه بدیشان رسـید از محنت ها فِی سَبِیلِ ِ اللّه ِ در راه خدا و در جهاد با کفار وَ ما ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب وَ مَا استَکانُوا و فروتنی نه کردنـد با دشـمنان تعریض منهزمان است و آنها که التجا بابن ابی ّنموده از ابو سـفیان خط امان می طلبیدنـد وَ اللّه ُیُحِب ُّالصّابِرِین َو خـدا دوست میـدارد صبرکنندگان را بر جهاد وَ ما کان َقَولَهُم و نبود قول ربانیان بعد از قتل نبی ّایشـان اگر واقع شـده إِلّا أَن قـالُوا مگر آنکه گفتنـد رَبَّنَا اغفِر لَنا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنا گناهان ما را که سـبب منع نصـرت و قتل صاحب دعوت ما بوده وَ إِسرافَنا و درگذار از حد درگذاشتن ما را فِی أَمرِنا در کار ما وَ ثَبِّت أَقدامَنا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با عدای دین وَ انصُرنا و یاری ده ما را

عَلَى القَوم ِ الكافِرِين َ بر گروه ناگرويدگان فَآتاهُم ُاللّه ُ پس بداد خدا ايشان را ببركت دعا و استغفار يا به سبب صبر بر مقاتله كفار ثَواب َالدُّنيا پاداش اينكه عالم يعنى نصرت بر دشمنان و دريافتن غنائم وَ حُسن َ ثَواب ِ الآخِرَهِ و ديگر عطا كرد ايشانرا نيكو پاداش آن عالم يعنى نعيم بهشت يا رضا و لقا وَ اللّه ُ يُحِب ُّ المُحسِنِين َ و خدا دوست دارد نيكوكاران را يعنى صابران را و نزد محققان ثواب دنيا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفريدگار هر دو بيت

من فارغم از هر دو كون مرا وصل تو بس اى خالق هر دو كون بفريادم رس

يا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا اى گروه گرويدگان إِن تُطِيعُوا الَّذِين َ كَفَرُوا اگر فرمان بريد كافران را اينكه آيت در شان جمعى ست كه از ابو سفيان طلب امان مى كردند و در كشاف آورده كه منافقان مؤمنان را مى گفتند كه اينكه زمان كه پيغمبر كشته شده و رايت دولت كفار استيلا يافت شما را ديگر باره بدين خود رجوع بايد كرد حق تعالى مى فرمايد اگر بفرمان منافقان كار كنيد يَرُدُّوكُم بازگردانند شما را عَلى أَعقابِكُم بر پاشنهاى شما يعنى بر كفر باز برند فَتَنقَلِبُوا پس آنگاه گرديد شما خاسِرِين َ زيان زدگان در هر دو سرا پس فرمان دشمنان مبريد.

صفحه : ۱۴۵

بَل ِ اللّه ُ مَولاكُم بلكه بدانيد كه خدا يار و مددگار و دوستدار شماست پس با كفار دوستى مكنيد و نصرت از غير حق مجوئيد وَ هُوَ خَيرُ النّاصِرِين َ و خدا بهترين يارى دهندگان است سَنُلقِي زود باشد كه در افگنيم فِي قُلُوب ِ الَّذِين َ كَفَرُوا در دلهاى كافران الرُّعب َ ترس و

بیم خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفّار افگند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته بازگشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بِما أَشرَکُوا بِاللّه ِبآن که ایشان شرک آوردند بخدا و انباز گرفتند ما لَم یُنَزِّل بِه ِ آن چیزیرا که نفرستاده است خدا با شرک آن سُلطاناً حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجّت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وَ مَأواهُم ُالنّارُ و جای ایشان آتش دوزخ ست وَ بِئس َمَثوَی الظّالِمِین َو بد آرامگاهی ست ستمکاران را دوزخ وَ لَقَد صَدَقَکُم ُاللّه ُو هرآئینه راست کرد شما را خدا وَعدَه ُوعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از إبن عباس رض نقل می کند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را اینکه نصرت نه کرد که در حرب احد کرد جمعی بر اینکه سخن انکار کردند إبن عباس رض فرمود که من از کتاب خدا می گویم فرمود که وعده نصرت من با شما راست شد إِذ تَحُسُّونَهُم آنهنگامیکه کشتید کافرانرا از روی شتاب بِإِذنِه ِبخواست خدا یا بحکم او یا بمئونت او در اوّل روز شما را ظفر بود حَتّی إِذا فَشِلتُم تا آنگاه که شما بددل شدید وَ تَنازَعتُم فِی الأَمرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَ عَصَیتُم و عاصی شدید در امر امیر خود عبد اللّه رض بن جبیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِن بَعدِ ما

أَراكُم پس از آنكه نمود شما را ما تُحِبُّون- آنچه شما دوست ميداريد از نصرت و غنيمت مِنكَم مَن يُرِيدُ الدُّنيا از شما كس باشد كه دنيا طلبد يعنى غنيمت و نام بلند و آن طائفه بودند كه پاى از حيز امر و مركز فرمان بيرون نهاده بر غارت و اخذ غنيمت اقبال نمودند وَ مِنكُم مَن يُرِيدُ الآخِرَة و از شماست آنكس كه خواهد رستگارى آخرت و سعادت شهادت و اينكه گروهى بودند كه بر مركز ثبات قدم ورزيدند تا وقتى كه شربت شهادت چشيدند ثُم-صَرَفَكُم پس شما را بازداشت خدا و روى شما را بگردانيد عَنهُم از قتل كافران بعد از غلبه شما بر ايشان لِيَبتَلِيَكُم تا بيازمايد شما را يعنى معامله آزمايندگان كند با شما تا عيار نقد صبر شما بر محك يقين آشكارا گردد وَ لَقَد عَفا عَنكُم و بدرستى كه عفو كرد و درگذرانيد از شما كه بشومى مخالفت همه شما را نكشتند و مستاصل نگردانيدند وَ اللّه-ذُو فَضل ٍ و خداى تعالى خداوند فضل و رحمت است عَلَى المُؤمِنِين-بر گرويدگان و از جمله فضل او آنكه شما را بتمامى هلاك نكرد.

صفحه : ۱۴۶

إِذ تُصعِدُون- آنهنگام كه دور مى رفتيد در هزيمت يا ببالاى كوه مى گريختيد وَ لا-تَلوُون-و نمى ايستاديد و التفات نمى كرديد عَلى أَحَدٍ بر هيچ يك از مردمان يا نمى نگريستيد بر يكى كه آن پيغمبر ص بود وَ الرَّسُول-يَدعُوكُم و پيغمبر شما را ميخواند فِي أُخراكُم در عقب شما و مى گفت الى-عباد اللّه فانى رسول اللّه و شما اجابت نمى كرديد فَأَثابَكُم پس مكافات كرد شما را خدا غَمًّا

بِغَم ٍ لِکَیلا تَحزَنُوا غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبرست و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه رض یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و اینکه پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر تا اندوهگین نگردید عَلی ما فاتَکُم بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَ لا ما أَصابَکُم و نه اندوه خورید بآنچه به شما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَ اللّه ُ خَبِیرٌ و خدا داناست بِما تَعمَلُون َ بآنچه شما می کنید ثُم َّ أَنزَل َ عَلَیکُم پس فرستاد خدا بر شما مِن بَعدِ الغَم ِّ از پس اندوه و ملال أَمَنَهً امنی و آرامی و آنچه بود نُعاساً خوابی سبک یَغشی می پوشید یعنی در می پیچیدن آن خواب طائِفَهً مِنکُم گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند در تبیان می گوید که اینکه خواب هفت تن را بود ۱

صدیق رض و ۲

فاروق رض و ۳

مرتضی رض و ۴

طلحه رض و ۵

سعد رض إبن ابی وقاص را از مهاجران رض و ۶

حارث رض بن صمه و ۷

سهیل رض بن حنیف را از انصار رض و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضوان اللّه علیهم اجمعین و فائده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان وَ طائِفَهٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَد أَهَمَّتهُم بدرستی که در غم افگنده بود ایشان را أَنفُسُهُم نفسهای ایشان یَظُنُّون َ بِاللّه ِ گمان می بردند بخدا غَیرَ الحَق ِّ ظَن ناروا و ناسزا ظَن َّ الجاهِلِیَّهِ گمانی که اهل جاهلیّت

را می بود که مهم محمّد باتمام نخواهد رسید یَقُولُون َ میگویند هَل لَنا آیا هست ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِن َ الأَمرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِن شَی ءٍ هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد، قولی آنست که إبن ابی ّ را گفتند که قتل بنو الخزرج و او در جواب گفت هل لنا من الامر من شی ء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُل إِن َّ الأَمرَ کُلَّه ُ لِلّه ِ بگو ای محمّد ص بدرستیکه همه کارها از غنیمت و هزیمت مر خدای راست و بفرمان اوست یُخفُون َ فِی أَنفُسِهِم نهان می سازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات.

صفحه : ۱۴۷

ما لا یُبدُون َ لَک َ آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیح و نیات فاسده ایشان یَقُولُون َ لَو کان َ لَنا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را مِن َ الأَمرِ شَی ءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قُتِلنا هاهُنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُل لَو کُنتُم بگو اگر می بودید شما ای منافقان فِی بُیُوتِکُم در خانهای خود و نمی خواستید که با ما بیرون آئید لَبَرَزَ الَّذِین َ هرآئینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل کُتِب َ عَلَیهِم ُ القَتل ُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلی مَضاجِعِهِم بسوی کشتنگاه خود

یـا اگر شـما تخلف می کردیـد هرآئینه مومنـان که خـدای تعـالی قتـل کفار بـدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمـدند بمعرکه حرب و مصارع اهـل شـرک پس خطاب با مومنان می فرمایـد که بعـد از چنان غمی و المی که داشتیـد امنی و آرامی بشـما فرسـتاد تا بوعده او واثق باشید وَ لِیَبتَلِیَ اللّه و برای آنکه ظاهر گرداند خدا ما فِی صُدُورِکُم آنچه در سینهای شماست از اندیشـها وَ لِیُمَحِّص مـا فِی قُلُوبِکُم و دیگر تـا پـاک و خـالص سازد آنچه در دلها داریـد از نیتها و عزیمتها وَ اللّه عَلِیم و خـدا داناست بِذات الصُّدُورِ بآنچه در سینهای باشد از سرائر و خفیّات

إِن الَّذِین تَوَلَّوا مِنکُم هرآئینه آن کسـانیکه رو بگردانیدنـد از شـما و بهزیمت رفتنـد یَوم التَقَی الجَمعـان آن روز که رو برو آوردنـد دو گروه یعنی کافران و مسـلمانان در حرب احد إِنَّمَا استَزَلَّهُم الشَّیطان جزین نیست که بلغزانید ایشان را شـیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردنـد بِبَعض ما کَسَبُوا بشامت بعضـی از آنچه کسب کرده بودند یعنی مخالف امر رسول وَ لَقَد عَفَا اللّه عَنهُم و بـدرستی که خـدا در گذرانیـد از ایشـان اینکه گنـاه بجهت تـوبه و اعتـذار ایشـان إِن اللّه غَفُورٌ حَلِیم بدرستیکه خدا آمرزگار است بردبار، و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار.

صفحه : ۱۴۸

یا أَیُّهَا الَّذِین آمَنُوا ای گروه گرویـدگان لا تَکُونُوا کَالَّذِین کَفَرُوا مباشـیدماننـد آن کسانیکه کافر شدنـد یعنی منافقان وَ قالُوا لِإِخوانِهِم و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی إِذا ضَرَبُوا فِی الأَرض چون برفتندی در زمین برای تجارت و

بمردنـدی أَو كانُوا غُزًّی یا بودند غازیان و جهادکنندگان و کشـته شدندی لَو كانُوا عِندَنا اگر بودندی نزدیک ما و بسـفر غزوه نرفتندی ما ماتُوا نمردندی در آن سـفر وَ ما قُتِلُوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول لِيَجعَل ِاللّه ُتا گردانـد خدا ذلِك ِآن مخالفت شـما را یا گمان ایشان را که با ما بودندی تلف نشدندی حَسرَةً فِي قُلُوبِهِم دریغی و انـدوهی در دلهای ایشان وَ اللّه ُيُحيِي و خـدا زنـده میدارد نه حذر و تدبیر وَ يُمِيت ُو او می میراند نه سـفر و حرب وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون ِو خـدا بر آنچه شـما می کنیـد ای گرویـدگان از صبر و ثبات بَصِيرٌ بینا است وَ لَئِن قُتِلتُم و بخدا که اگر شـما کشـته شویـد فِي سَبِيلِ اللّه ِدر جهاد أَو مُتُّم یا بمیریـد در خوشـنودی خدا بر فراش لَمَغفِرَةٌ مِن َاللّه ِهرآئینه آمرزشـی از خدا وَ رَحمَةٌ و بخشـش ازو خَيرٌ مِمّا يَجمَعُون َبهـترست از آنچه جمع می کنیـد از مـال دنیـا و حفص بغیب میخوانـد یعنی آمرزش و بخشـایش حق سـبحانه شـما را خوبترست از آنچه کـافران فراهم می آرنـد از متـاع غرور وَ لَئِن مُتُّم و اگر بمیریـد ای مومنـان با خوشـنودی حق أَو قُتِلتُم یا کشـته شوید در کارزار کفار لَإِلَی اللّه ِهرآئینه بسوی خدا که معبود شـماست تُحشَرُون َحشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید به تیغ ریاضت در طریق طلب لقایش شما را حشر بآنکس خواهد بود که دل

و جان را در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و ازینجا گفته اند اذا کان المسیر الی اللّه طاب المصیر الی اللّه مثنوی

گر مرگ رسد چرا هراسم کان راه به تست میشناسم

سری که آن بره تو پا مال ست شایسته افسر وصال ست.

صفحه : ۱۴۹

فَبِما رَحمَةٍ مِنَ َاللّه ِ پس به بخشایشی که ترا رسید از حق سبحانه لِنتَ َلَهُم نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در ان وقت بود که حضرت رسالت پناه علیه السلام بعد از مراجعت اهل هزیمت بایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی به نسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه و تعالی می فرماید که نرم سخنی و نیکوخوئی تو برحمت من بود وَ لَو کُنتَ َفَظًّا و اگر می بودی تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفاکننده غَلِیظَ القَلب ِ سخت دل و نامهربان لَانفَضُّوا هرآئینه اصحاب تو پراگنده شدندی مِن حَولِكَ َاز نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعف ُعَنهُم پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند وَ استَغفِر لَهُم و آمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیدند وَ شاوِرهُم فِی الأَمرِ و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه و مقاتله با کفار فَإِذا عَزَمتَ َپس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَکَّل عَلَی اللّه ِ پس توکل بر خدا کن نه بر مشاورت إِنَّ َاللّه َبدرستیکه خدا یُحِبُّ ُالمُتَوَکِّلِینَ َدوست دارد توکل کنندگان را و متوکل حقیقی کسی ست که از غیر حق نترسد و

جز بدو امیدوار نباشد إِن يَنصُرکُم ُاللّه ُاگر خدا شما را نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلا غالِب َلَکُم پس نباشد غلبه کننده بر شما وَ إِن يَخذُلکُم و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَن ذَا الَّذِی پس کیست آنکه يَنصُرُکُم مِن بَعدِه ِ یاری دهد شما را از پس فروگذاشتن او وَ عَلَی اللّه ِو بر کرم خدا فَلیَتَوَکَّل ِ المُؤمِنُون َ پس باید که توکل کنند باوردارندگان وَ ما کان َلِنَبِی ٍأَن يَغُل َو نباشد و سزاوار نه بود مر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت، بعضی از اقویای صحابه رض از پیغمبر درخواست مینمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر ص در قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی سیه گلیمان از روی نفاق نسبت آن به سید علی الاطلاق علیه صلوات اللّه کردند و حق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصا و ذمه جمیع انبیا را عموما ازین خیانت برمی گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده و نکند وَ مَن يَغلُل و هر که خیانت کند در غنائم يَأت ِبِما غَل َبیاید بگناه آنچه خیانت در آن کرده است و یا بیارد آن چیزیرا که در آن خیانت کرده يَوم َالقِیامَه ِ روز رستخیز و علی رءوس الاشهاد بر آن فضیحت یابد اگر نیمه سوزنی یا رشته باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنائم رسن کهنه که قبل از قسمت

برداشته بود نزد حضرت رسالت پناه ص آورده آنحضرت ص قبول نکرده و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُم َّ تُوَفّی پس تمام داده شود در ان روز کُل ُّنَفس ٍ هر نفسی را ما کَسَبَت جزای آنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وَ هُم لا یُظلَمُون َو ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا.

صفحه : ۱۵۰

أَ فَمَن ِ اتَّبَع َ آیا هر که پیروی کند رِضوان َاللّه ِ خوشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد کَمَن باءَ همچون کسیکه بازگردد بِسَخَطٍ مِن َاللّه ِ بخشمی از خدا به سبب خیانت وَ مَأواه ُجَهَنَّم ُو آرام جای او باشد بدوزخ وَ بِئس َالمَصِیرُ و بد جای بازگشتنی ست دوزخ هُم انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجات ٌخداوندان پایهای بلندند یا مر ایشانراست درجها عِندَ اللّه ِ نزدیک خدا وَ اللّه ُبَصِیرٌ و خدا بیناست بِما یَعمَلُون َبآنچه می کنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَد مَن َّ اللّه ُهرآئینه بتحقیق منت نهاد خدا عَلَی المُؤمِنِین َبر گرویدگان إِذ بَعَث َفِیهِم چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِن أَنفُسِهِم پیغمبری هم از ایشان یعنی آدمیان یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِه ِ میخواند بر ایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَ یُزَکِّیهِم و پاک میگرداند ایشانرا از اوناس مقتضیات طبیعت برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوه از ایشان فرا می گیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد وَ یُعَلِّمُهُم ُالکِتاب َو می آموزاند ایشانرا قرآن یا معارف شرعیه وَ الحِکمَةَ و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیه وَ إِن کانُوا مِن قَبل ُو بدرستیکه

بودنـد همه مردمـان پیش از بعثت رسول لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویـدا و ظاهر نه حق را میدانسـتند و نه از باطل دوری میتوانستند بیت

تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز روی روشن او نور حق گرفت

أَ وَ لَمّا أَصابَتکُم آیا هرگاه بشما رسد مُصِیبَةٌ نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قَد أَصَبتُم مِثلَیها رسیده بودید از ایشان دو چند آنرا یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شـما کشـتند و شما در بدر هفتاد تن را اسـیر گرفتیـد قُلتُم أَنّی هذا گفتید از روی تعجب و جزع که اینکه از کجا بما رسـید و ما مسـلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُل هُوَ مِن عِنـدِ أَنفُسِکُم بگو ای محمّد ص اینکه که شـما را پیش آمد هم از نزدیک شـماست که نافرمانی کردید و از مـدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده رو بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدا عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بر هر چیزی از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت تواناست.

صفحه : ۱۵۱

وَ ما أَصابَکُم و آنچه بشـما رسـید از مکروهات طباع شما یَومَ التَقَی الجَمعانِ در آن روز که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان رو بروی آوردنـد فَبِإِذنِ اللّهِ پس بامر خدا و بقضا و قدر او بود وَ لِیَعلَمَ المُؤمِنِینَ و تا به بیند خدا ثبات قدم مومنانرا و ظاهر سازد وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا و تا اظهار کند خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند وَ قِیلَ لَهُم و گفتند مر إبن ابی و اصحاب

او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعالَوا بیائید و از حرب بازمگردید و بجد تمام قاتِلُوا فِی سَبِیل ِ اللّه ِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدا أَوِ ادفَعُوا یا دفع کنید مشرکانرا که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قالُوا لَو نَعلَم ُقِتالًا گفتند اگر مراسم حرب میدانستیم لَاتَّبَعناکُم هرآئینه متابعت می کردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود می آئیم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمّد علیه الصلوه و السلام با اقربای خود صلح خواهد کرد هُم لِلکُفرِ یَومَئِذٍ اینکه منافقان بسوی کفر آن روز که اینکه سخن بگفتند أَقرَب ُمِنهُم لِلإِیمان ِ نزدیکترند از خود که بسوی ایمان یا باهل کفر اقرب اند در یاری دادن با اهل ایمان یَقُولُون َ بِأَفواهِهِم میگویند بزبانهای خود ما لَیس َفِی قُلُوبِهِم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان می گفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود وَ اللّه ُ أَعلَم ُو خدا داناترست بِما یَکتُمُون َ بآنچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الَّذِین َاینکه منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت فریب جهال قالُوا لِإِخوانِهِم گفتند از برای امثال خود یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید شده بودند وَ قَعَدُوا و حال آنکه اینکه گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز استاده از قتل لَو أَطاعُونا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود ما قُتِلُوا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُل بگو

ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادرَؤُا پس دفع کنید عَن أَنفُسِکُم ُالمَوت َاز نفسهای خود مرگ را إِن کُنتُم صادِقِین َاگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر می کند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان اینکه سخن گفتند هفتاد تن را از ایشان مرگ رسید.

صفحه : ۱۵۲

وَ لا تَحسَبَنَ َالَّذِین َو مپندار آنانرا که بصدق نیت قُتِلُوا فِی سَبِیل ِاللّه ِکشته شدند در راه خدا أَمواتاً که ایشان مردگانند إبن عباس رض نقل کرده است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام صحابه رض را گفت چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قناویل زرین در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوند اگر خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان به جهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف اینکه آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رض که از شهدا بود از خدای تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت بارخدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن اینکه آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَل أَحیاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِندَ رَبِّهِم نزدیک

پروردگار خود بـدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمی خورد یا نمی شویند ایشانرا چون سائر مردگـان یار و سـلام زائران می کننـد بدسـتور زنـدگان یُرزَقُون ٫روزی داده می شونـد از میوهای بهشت فَرِحِین ٫در حالتی که شادماننـد بِما آتاهُم ٫اللّه ٫بـدان چیزیکه عطا کرده است خـدا بدیشان مِن فَضـلِه ٍ از فضل خویش که آن دولت خوشـنودی حق ست و عطـای که ورای آن متصـور نیست و در تفسـیر کـبیر فرموده که چون جواهر قدسـی را بـانوار الوهیت شوقی پدیـد آید ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مسـتنیر گردانند یرزقون اشارت بر انست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبـارت از آن ست و بحسب واقع ابتهـاجی زیـاده از وصول بمقـام وصـال و مسـرتی افزون تر از نظر بجمـال وجه کریم نمیتواند بود بیت

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست میکنم جهد که خود را گرد آنجا فگنم

وَ یَستَبشِرُون ٫و مسـرور می شونـد به بشـارت یـا شـادی میکننـد بِالَّذِین ٫بآنانکه هنوز لَم یَلحَقُوا بِهِم در نرسـیده انـد بایشان مِن خَلفِهِم از پس ایشان و امیـد میدارند که به بهشت بدیشان رسـند و در کرامت با ایشان شـریک شوند و یا شادی ایشان بآنسـت که بر احوال اخرویه بلا خلاف صاحب وقوف شـده بیقین میدانند أَلّا خَوف ٌعَلَیهِم آنکه هیچ ترسـی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشـان خواهـد آمـد وَ لا۔ هُم یَحزَنُون ٫و نباشـد که انـدوهناک گردنـد بر مفـارقت دنیا و آنچه درو بگذارنـد یَستَبشِرُون ٫ شادمانی می نمایند بِنِعمَةٍ مِن ٫اللّه ٍ برحمتی که فائز شده است از خدا بدیشان یعنی ثواب اعمال وَ فَضل ٍ

و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بر آن بر بنده ارزانی دارد وَ أَن َاللّه ِو دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدا لا یُضِیع ُأَجرَ المُؤمِنِین َضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد.

صفحه : ۱۵۳

الَّذِین َاستَجابُوا آنانکه از روی صدق اجابت کردند لِلّه ِوَ الرَّسُول ِمر فرمان خدا و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابو سفیان از احد بازگشت سیّد عالم ص آخر همان روز که شنبه بود هفتم ماه شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه رض اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء اسد معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابّهت لشکر اسلام باحیا و قبائل عرب رسیده دانند که ایشانرا عجزی و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند مِن بَعدِ ما أَصابَهُم ُالقَرح ُاز پس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحتهای لِلَّذِین َأَحسَنُوا مِنهُم آنکسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد وَ اتَّقَوا و بترسیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر أَجرٌ عَظِیم ٌمزدی بزرگ ست یعنی بهشت آورده اند که ابو سفیان را بعد از رجوع ندامتی رو نمود بعزم استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسیدن آنحضرت بحمراء الاسد با او گفتند هراسی در دل ایشان افتاد از رویاروئی هزیمت بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا

طائفه از اعراب بادیه که متوجه مـدینه بودنـد مبالغه بسـیار نمودنـد که محمـدیان را هر جا که به بینید از ما بترسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشکر آراسته بازگشته اند جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته آن جماعه در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابو سفیان طرح تخویف افگندند و عنایتی ازلی مسلمانان را دریافته بهیچ حال اثر تزلزل بمیان خلو سرّ ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزود جواب ایشان بکلمات حسـبنا اللّه و نعم الوکیل بازدادند و حق سبحانه در صفت ایشان میفرمایـد الَّذِین َاجابت کننـدگان آنانند که از جهت تخویف قال َلَهُم ُالنّاس ُگفتنـد مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِن َالنّاس َبدرستی که ابو سـفیان و اصحاب او قَد جَمَعُوا لَکُم هرآئینه جمع شده اند و متفق الکلمه گشته برای قتال شما فَاخشَوهُم پس بترسید از آمـدن ایشان که شـما را بـآن جماعت طاقت حرب نیست فَزادَهُم پس زیادت گردانیـد اینکه سـخن مومنان را إِیماناً تصدیقی و یقینی در کار خود تا نمی ترسـیدند وَ قالُوا حَسبُنَا اللّه ُو گفتند بسنده ست ما را خدای یاری دهنده و کفـایت کننـده وَ نِعـم َالوَکِیـل ُو نیکوکارگـذاریست حضـرت پروردگـار و نزد بعضـی اینکه آیت که گـذشت و آنچه بعد ازوست در غزوه بـدر صغری فرود آمـده آورده انـد که روز احـد ابو سـفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدرست و پیغمبر ص فرمود که در جواب او بگوئید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسـید ابو سـفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که

بمدينه رود و لشكر اسلام را بترساند از قريش و چنان سازد كه عنان عزيمت از سفر بدر بازگشتند نعيم به يثرب آمد و هر چند مقـدمات تخويف آميز از كثرت لشـكر كفار و بسـيارى اسـلحه و اتفاق ايشان ترتيب داد جز جواب حَسبُنَا اللّه ُوَ نِعم َالوَكِيل ُ نشـنود و حضـرت ص با محاربان احـد و جمع ديگر كه مجموع هزار و پانصـد مرد بودنـد ببـدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازارها قائم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و كفار از بيم اهل اسـلام بدان موضع نيامدند و حق تعالى اينكه آيت ها فرسـتاد و برين تقدير آن ناس كه در آيت سابقه عبارت از قافله بود اينجا نعيم بن مسـعود باشد و بر هر دو تقدير ناس ثانى ابو سـفيان و اتباع اويند و تتمه حال مومنان اينست كه فَانقَلَبُوا پس بازگشتند بقول اوّل از حمراء الاسد و بقول ثانى از موضع بـدر بِنِعمَهٍ با عافيت تمام يا ثوابى لا كلام مِن َاللّه ِ از خـدا وَ فَضل ٍو زيادتى حرمت يا افزونى مال تجارت لَم يَمسَسـهُم سُوءٌ نرسـيد ايشانرا مكروهى از قتل و جرح و هزيمت بلكه بسـلامت رفتنـد و بكرامت باز آمدنـد وَ اتَّبَعُوا رِضوان َاللّه ِو پيروى كردند خوشنودى خدا را بفرمانبردارى رسول وَ اللّه ُذُو فَضل ٍعَظِيم ٍو خدا خداوند فضل بزرگ ست بدفع مشركان از مومنان.

صفحه : ۱۵۴

إِنَّما ذلِكُم ُالشَّيطان ُجز اينكه نيست كه آن تخويف شـيطان بود يُخَوِّف ُأَولِياءَه ُمى ترسانـد بـدان دوسـتان خود را يعنى آنچه اعراب باديه يا اهل قافله يا نعيم ميگفتند آنرا شيطان

القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبری رو گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلا تَخافُوهُم پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان وَ خافُون ِو بترسید از من در مخالفت امر من إِن کُنتُم مُؤمِنِین ۚ اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَ لا یَحزُنکَ الَّذِین ۚو باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه یُسارِعُون ۚفِی الکُفرِ می شتابند در یاری اهل کفر چون إبن ابی ۚو متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند إِنَّهُم بدرستیکه ایشان لَن یَضُرُّوا اللّه ۚشَیئاً هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را چیزی بسبب مسارعت در کفر یُرِیدُ اللّه ۚ می خواهد خدا أَلّا یَجعَل ۚلَهُم آنکه نه گرداند مر ایشانرا یعنی ندهد حَظًّا فِی الآخِرَهِ بهره در ثواب آنجهانی وَ لَهُم عَذاب ۚ عَظِیم ۚو مر اینکه مسارعانرا عذاب بزرگی ست یعنی بسیار و همیشه إِن ۚالَّذِین ۚاشتَرَوُا الکُفرَ بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالإِیمان ِبایمان لَن یَضُرُّوا اللّه ۚشَیئاً هرگز زیان نکنند خدایرا چیزی بسبب اشتراء ایشان بلکه ضرر ایشان بدیشان عاید گردد وَ لَهُم عَذاب ۚأَلِیم ۚو مر ایشانراست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَ لا یَحسَبَن ۚالَّذِین ۚ کَفَرُوا و نه پندارند آن کسانیکه کافرانند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که أَنَّما نُملِی لَهُم جز اینکه نیست که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا خَیرٌ لِأَنفُسِهِم بهترست مر نفسهای ایشان را أَنَّما نُملِی لَهُم بدرستیکه ما درنگ میدهیم ایشان را لِیَزدادُوا إِثماً تا زیاده کنند گناهان را و در دین باطل خود ثبات ورزند

وَ لَهُم عَذاب ٌمُهِین ٌو مر ایشان راست عذاب خوارکننده و رسواسازنده.

صفحه : ۱۵۵

ما کان َاللّه ُخـدا بر آن نیست لِیَذَرَ المُؤمِنِین َکه بگذارد مؤمنان را عَلی ما أَنتُم عَلَیه ِبر آن چیزیکه شـما ای منافقان برآنید از طعن بر ایشان در خفا و اسـتهزا با ایشان در آشـکارا بلکه سـرّاف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حَتّی یَمِیزَ الخَبِیث َتا وقتی که جـدا کند پلید را که آلوده نفاق ست مِن َالطَّیِّب ِاز پاک یعنی مؤمن مخلص و اینکه تمیز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با عـدای دین محاربه نکننـد چنانچه در روز احـد یا باظهار مخزونات سـرائر ایشان که بطریق وحی سـید عالم ص را معلوم گردد و صحابه رض بر ان اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر ص فرمود که امت مرا بصورت و حلیت بمن نمودنـد بهمـان مشابه که ذرات ذریات را بآدم صـفی ع نموده بودنـد و مرا بالهام الهی معلوم شـد که کدام از ایشان اسـلام قبول کند و کدام در بادیه ضـلالت سـر گردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمّـد ص چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل ما غافل است اگر راست میگوید گو علی التعیین با ما بگوید که کـدام مخلص ست و کـدام منافق آیت آمد که وَ ما کان َاللّه ُلِیُطلِعَکُم و چنان نیست که خدا مطلع گرداند شـما را ای منافقان عَلَی الغَیب ِبر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَ لکِن َّاللّه َیَجتَبِی و لیکن خدا

برگزیند برای اطلاع بر آن مِن رُسُلِهِ از فرستادگان خود مَن یَشاءُ هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مؤمنان بگروید بِاللّه بخدا بر آن وجه که او متفردست بعلم غیب وَ رُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد وَ إِن تُؤمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَ تَتَّقُوا و به پرهیزید از نافرمانی یا از شرك و نفاق فَلَکُم أَجرٌ عَظِیمٌ پس شما را باشد مزدی بزرگ وَ لا یَحسَبَنَّ الَّذِینَ و نه پندارند آنانکه از دناءت همت یَبخَلُونَ بخیلی میکنند بِما آتاهُمُ اللّهُ بآنچه خدا از مال دنیا بدیشان داده است مِن فَضلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَیراً لَهُم که بخل بهترست مر ایشانرا بَل هُوَ شَرٌّ لَهُم نه چنین ست بلکه آن بخل بدترست مر ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اهوال سَیُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کرده اند بآن از مالها و زکوه نداده اند و اینکه فضیحت ایشانرا واقع باشد یَومَ القِیامَهِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هرکرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوه آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند بروز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تندی ز هر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیّه خبیث ترین حیّات ست پس آن مار بیاید و طوق گردن او

شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک و انا کنزک یعنی من آن مال توام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که به سبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افگندی بیت

گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال تو مارست در معنی و گنجت اژدهاست

وَ لِلّٰه ِ مر خدای راست مِیراث ُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و نزع منازعان او را مسلّم ماند لمن الملک الیوم للّه الواحد القهار محقّقان گویند میراث در حقیقت چیزیرا گویند که بملک کسی درآید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان فی الحقیقت از آن خداوندست و للّه ملک السموات و الارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد قطعه

ای آنکه ببخل کیسه را بند کنی خود را بوجود مال خورسند کنی

اینکه مال خدا است صرف کن در راه او امساک بمال دیگری چند کنی

وَ اللّٰه ُ بِما تَعمَلُون َ خَبِیرٌ و خدا بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک داناست.

صفحه : ۱۵۶

لَقَد سَمِع َ اللّٰه ُ بدرستیکه بشنید خدا قَول َ الَّذِین َ قالُوا سخنهای آنها را که گفتند إِن َّ

اللّه ۖفَقِيرٌ بدرستيكه خدا درويش ست وَ نَحن ۚ أَغنِياءُ و ما توانگريم چون آيت وَ أَقرَضُوا اللّه ۖقَرضاً حَسَناً بر پيغمبر ص فرود آمد جهودان گفتند خدا محتاج است كه از ما قرض ميطلبد حق تعالى اينكه آيت فرستاد و از روى تهديد گفت سَنَكتُب ۚما قالُوا زود باشد كه بنويسيم يعنى حفظه را بفرمائيم تا بنويسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود را اسناد كردند وَ قَتلَهُم ۚالأَنبِياءَ ديگر بخواهيم نوشت كشتن اسلاف ايشان پيغمبران را بِغَيرِ حَق ٍّبناحق وَ نَقُول ۚو ما مى گوئيم ايشانرا نزديك مرگ يا بوقت قيام از قبور ذُوقُوا عَذاب ۖالحَرِيق ِبچشيد عذاب آتش سوزنده را ذلِك ۖاينكه چنين عذابى شما را بِما قَدَّمَت أَيدِيكُم بسبب چيزيست كه دستهاى شما پيش فرستاده است ذكر يد براى تحقيق فعل است و اگر نه فاعل ايشانند و افعال ايشان قتل انبياء بوده و عبادت عجل و امثال آن وَ أَن َّاللّه ۖو ديگر اينكه عقوبت بسبب آنست كه خدا لَيس ۖبِظَلّام ٍلِلعَبِيدِ نيست ستمكار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابيد از روى عدل شما را معذب مى سازد الَّذِين ۖقالُوا ديگر شنيد قول آنان كه گفتند إِن َّاللّه ۖعَهِدَ إِلَينا بدرستيكه خدا عهد كرده است و پيمان فرستاده بما يعنى ما را امر كرده أَلّا نُؤمِن ۖلِرَسُول ٍبآنكه ما ايمان نياريم و تصديق نه كنيم مر فرستاده را حَتّى يَأتِيَنا بِقُربان ٍتا وقتى كه بيارد براى ما قربانى كه تَأكُلُه ۚالنّارُ بخورد آنرا آتش بنى اسرائيل را خوردن قربانى حلال نبوده آنرا در وسط بيتى مكشوف السقف نهادندى و پيغمبر آن زمان در ميان آنخانه ايستاده مناجات

کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سر در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتش سفید بی دود به آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان می گفتندی که در توریت مذکورست که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند بدین آیت که قُل قَد جاءَکُم بگو ای محمّد ص تحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِن قَبلِی فرستادگان پیش از ظهور من بِالبَیِّناتِ به معجزهای روشن چون عیسی ع وَ بِالَّذِی قُلتُم و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا ع و یحیی ع فَلِمَ قَتَلتُمُوهُم پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا ع را که صاحب مذبوح بود که در سر او ارّه کشید و پسر او یحیی ع را إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی میباید کرد.

صفحه : ۱۵۷

فَإِن کَذَّبُوکَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمّد ص ملول مباش فَقَد کُذِّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِن قَبلِکَ فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جاؤُ بِالبَیِّناتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزه های ظاهر وَ الزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه وَ الکِتابِ المُنِیرِ و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام کُلُّ نَفسٍ هر تنی ذائِقَةُ المَوتِ چشنده مرگست و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما اینکه شربت بچشید وَ إِنَّما تُوَفَّونَ أُجُورَکُم و جزین نیست که

تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یَوم َالقِیامَهِ روز برخاستن از قبور فَمَن زُحزِح َعَن ِالنّارِ پس هر کرا دور کردند از آتش دوزخ وَ أُدخِلَ َالجَنَّهَ و درآوردند به بهشت فَقَد فازَ پس هرآئینه رستگار شد و بمراد رسید وَ مَا الحَیاهُ الدُّنیا و نیست زندگانی اینکه جهان إِلّا مَتاعُ ُالغُرُورِ مگر برخورداری ناپائدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خزنده در آن غرور یابد، و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد که بهیچ نمی ارزد بیت

در دیده اعتبار خوابیست بر رهگذر اجل سرابی ست

ایمن منشین ز گرم و سردش مشغول مشو بسرخ و زردش

لَتُبلَوُن َبخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِی أَموالِکُم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدّی بضیاع مال هر یک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هرکرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش میسوختند حق سبحانه آیت فرستاد که هرآئینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَ أَنفُسِکُم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَ لَتَسمَعُن َو هرآئینه خواهید شنید مِن َالَّذِین َأُوتُوا الکِتاب َاز آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَ مِن َالَّذِین َأَشرَکُوا و دیگر می شنوید از آن کسانیکه شرک آورده اند أَذیً کَثِیراً رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم به نسبت پیغمبر و هم به نسبت خود وَ إِن تَصبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار اینکه گروه وَ تَتَّقُوا و به پرهیزید از

مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَإِن َّذلِكَ-پس بدرستیکه اینکه صبر و اتقاء مِن عَزمِ ِالأُمُورِ از استواری کارهای دین ست و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمان ست.

صفحه : ۱۵۸

وَ إِذ أَخَذَ اللّه ُو یاد کن آنرا که فرا گرفت خدا مِیثاق-الَّذِین َ-عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الکِتاب َ-عطا کرده اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَیِّنُنَّه ُهرآئینه ایشان بیان کنند لِلنّاس ِبرای مردمان کتاب را که در شان محمـدست ص وَ لا تَکتُمُونَه ُو نپوشـند امر پیغمبر ص را حفص در هر دو کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنیـد نعمت پیغمبر ص را و مپوشـید فَنَبَذُوه ُپس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَراءَ ظُهُورِهِم از پس پشت خود اینکه کلمه مثل ست در عـدم التفات وَ اشتَرَوا بِه ِو خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود ثَمَناً قَلِیلًا بهای اندك را و آن مآکـل و رشوتهـای احبـار و اسـاقفه بود که هر سـال از عوام و سـفله میگرفتنـد فَبِئس َ-مـا یَشـتَرُون َ-پس بـد چیزیست که میخورند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تَحسَبَن َّالَّذِین َ-یَفرَحُون َ-مپندار ای محمّد ص آنانرا که شاد میباشند بِما أَتَوا بآنچه آمدنـد یعنی کردنـد از پوشـیدن نعمت تو وَ یُحِبُّون َ-أَن یُحمَدُوا و اینها دوست میدارند آنکه سـتوده شوند بِما لَم یَفعَلُوا بآنچه نکردنـد حضـرت پیغمبر از یهود چیزی پرسـید و ایشان جواب آن مخفی داشـته بنوعی دیگر سـخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر دادند و با وجود

آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز بود اینکه آیت نازل شد یا در شان منافقان است که از غزوه تخلف کردند و چون پیغمبر علیه السلام باز آمد ایشان زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند فَلا تَحسَبَنَّهُم پس مپندارید ای محمّد ص و مومنان ایشان را بِمَفازَةٍ که اهل رستن اند مِنَ العَذاب ِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلّت و قبول جزیه وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناك در روز رستخیز وَ لِلّه ِ و خداراست مُلكُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَ اللّه ُ و خدا عَلی کُلِّ شَيءٍ بهمه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام بود چه ایشان حدیث عصا و ید بیضا یا معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی ع سؤال کرده احیای موتی و ابرای مرضی بازگفتند پس بجناب نبوّت پناه ص آمده گفتند ای محمّد ص ما از معجزات موسی ع و عیسی ع خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید إِنَّ فِی خَلق ِ السَّماوات ِ بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در ویست وَ الأَرض ِ و در آفریدن زمین و آنچه بردیست وَ اختِلاف ِ اللَّیل ِ وَ النَّهارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآیات ٍ هرآئینه نشانهاست بر وجود

صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِأُولِی الْأَلْبابِ ِ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد.

صفحه : ۱۵۹

الَّذِین َو اینکه اولو الالباب آنانند که از روی خلوص یَذْکُرُون َاللّه َ یاد میکنند خدای را قِیاماً در حالت ایستادن وَ قُعُوداً و در وقت نشستن وَ عَلی جُنُوبِهِم و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مرا و دوام ذکرست یعنی دایم با ذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره و نعم ما قال بیت

در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست

یا مراد از ذکر نمازست که برین هیئات سه گانه میگزارند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پائیداری صحت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام به سبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر ذکر دل ست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی باشد پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جان اند قیاما در حالتی که قائم اند یعنی متوجه بامر الهی و قعودا و قاعداند یعنی باز ایستاده اند از ملاهی و مناهی و علی جنوبهم و بر جانب انداز ارتکاب مناهی یا قائم اند بر آستانه خدمت و قاعداند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسودگانند در بارگاه وجد و حال

و بر کناره اند از پندار وهم و غرور و خیال نظم

حجاب کثرت از هم بر دریده بخلوت گاه وحدت آرمیده

ره وهم و خرد بر خویش بسته بحق پیوسته و از خویش رسته

وَ یَتَفَکَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی استدلال فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعد و حرمان از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود و بزبان نیاز گوینـد رَبَّنا ای پروردگار ما ما خَلَقتَ هذا نیافریدی اینکه مخلوق را که آسمان و زمین ست باطِلًا آفریدن باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث و هزل سُبحانَکَ پاکی تر است از آنکه چیزی را بباطل بیافرینی فَقِنا عَذابَ النّارِ پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّکَ بدرستیکه تو از روی عدل مَن تُدخِلِ النّارَ هرکرا درآری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فَقَد أَخزَیتَه پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت وَ ما لِلظّالِمِینَ و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان مِن أَنصارٍ هیچ یکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازد رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّنا به تحقیق که ما سَمِعنا مُنادِیاً شنیدیم ندای ندا زننده را که با آشکارا یُنادِی لِلإِیمانِ میخواند خلق را بسوی ایمان و اینکه منادی محمدست و یا قرآن و اینکه عام ترست چه پس بسیار کس دعوت رسول علیه السلام درنیافته اند و همه کس از قرآن میشنوند که بزبان بیان ندا میزنند أَن آمِنُوا بِرَبِّکُم برین وجه که

بگرویـد به پروردگـار خود فَآمَنّا پس اجـابت کردیم منـادی را و ایمـان آوردیم رَبَّنا ای آفریننـده ما فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا پس بیامرز گناهـان ما را مراد کبائر است یا مطلقا گناهان گذشـته وَ کَفِّر عَنّا و درگـذران و بپوشان از ما سَیِّئاتِنا بـدیهای ما را مراد صـغائر است یا گناهان آینده وَ تَوَفَّنا و بمیران ما را مَع ‌الأَبرارِ با نیکان و نیکوکاران.

صفحه : ۱۶۰

رَبَّنا ای تدبیرکننـده و بصـلاح آرنـده کار ما وَ آتِنا ما وَعَدتَنا و بده آنچه ما را وعده کرده عَلی رُسُـلِکَ ‌بر تصدیق فرسـتادگان خود که نعیم جاودانی ست یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصـرت مومنان یا آن آمرزشی می طلبیم که انبیاء را گفته که از مـا آمرزش خواهیـد چنـانچه نوح علیه السـلام گفت وَ لِمَن دَخَل ‌بَیتِی ‌مُؤمِناً وَ لِلمُؤمِنِین ‌وَ المُؤمِنات ِ و چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود رَبَّنَا اغفِر لِی وَ لِوالِدَی ‌وَ لِلمُؤمِنِین ‌و چنانچه پیغمبر ما را امر کردی که وَ استَغفِر لِذَنبِک ‌وَ لِلمُؤمِنِین ‌وَ المُؤمِنات ِ وَ لا تُخزِنا یَوم ‌القِیامَهِ و رسوا مکن ما را در روز رستخیز إِنَّک ‌لا تُخلِف ‌المِیعادَ بدرستیکه تو خلاف نه کنی وعده خود را در تیسـیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضـرت رسالت پناه علیه السلام و چهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضـرت رسالت پناه ص از مرتبه شـهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق اکبر رض در مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق رض از تحقیق صدق خود خبر داد که رَبَّنا

إِنَّنا سَمِعنا مُنادِياً يُنادِي و ذو النورين رض در مرتبه رجا طلب غفران كرد كه ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضى كرم اللّه وجهه از سر همت رو بطلب موعودات آورد كه ربنا و آتنا ما وعدتنا لا جرم سهام اينكه دعوات بر هدف اجابت رسيد پروانه رحمت از ديوان عنايت برين وجه صادر شده كه فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم پس اجابت كرد مر دعاهاى ايشانرا پروردگار ايشان بآنكه گفت أَنِّى لا أُضِيعُ من ضايع نه گردانم عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم عمل هيچ عمل كننده از شما ام سلمه رض نقل مى كند كه من از سيد عالم ص سؤال كردم كه هر عاملى را اجريست اينكه چگونه باشد كه مردان مهاجر را مناقب بسيار ياد كرده و مهاجرات را از ان نصيبى ارزانى نه فرموده اينكه آيت آمد كه من عمل هيچ عامل را از شما ضايع نه ميكنم مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى از مرد و زن بَعضُكُم مِن بَعضٍ برخى از شما برخى ديگريد يعنى شما همه از يكديگريد زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنكه شما را در ثواب يك حكم ست هر كه عمل كند مزد برد ذكورت و انوثت را در ان مدخل نيست فَالَّذِينَ هاجَرُوا پس آنان كه هجرت كردند از شرك يا از اوطان خود وَ أُخرِجُوا مِن دِيارِهِم و بيرون كرده شدند از سراها و منازل خود يعنى حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم و آنان كه مشركان ايشان را از مكه بيرون كردند وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانيده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال كه او را به ضرب و

ستم و صهیب رومی که او را بنهیب اموال میرنجانیدند وَ قُتِلُوا و کارزار کردند با کفار وَ قُتِلُوا و کشته شدند در جهاد اینکه عامه مهاجران اند لَأُکَفِّرَن َّعَنهُم هرآئینه درگذارم از ایشان سَیِّئاتِهِم بدیهای ایشانرا وَ لَأُدخِلَنَّهُم و در آرم ایشانرا جَنّات ٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشانرا ثَواباً مِن عِندِ اللّه ِ پاداش دادنی از نزدیک خدا وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم اللّه دال است بر ذات یا مجموع صفات نشانه تعمیم ثواب ست وَ اللّه ُعِندَه ُحُسن ُالثَّواب ِ و خداست که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست و در تفاسیر آمده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر.

ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد درویشان امت اند.

صفحه : ۱۶۱

لا یَغُرَّنَّک َباید که فریب نه دهد ترا تَقَلُّب ُالَّذِین َکَفَرُوا رفتن و آمدن کاروان کافران فِی البِلادِ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتاع ٌقَلِیل ٌبرخورداری اندک ست که زود زائل شود ثُم َّمَأواهُم جَهَنَّم ُپس آن که بآخرت روند بازگشت ایشان دوزخ باشد وَ بِئس َالمِهادُ و بد آرامگاهی است دوزخ لکِن ِالَّذِین َاتَّقَوا رَبَّهُم لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نه گشتند لَهُم جَنّات ٌمر ایشانرا بوستانهاست بر آن وجه که تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ

میرود از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خالِدِین َفِیها جاویدان باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتی که اینکه بهشت ها پیش کشی باشد مِن عِندِ اللّه ِ از نزول خدا نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل را حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمان دار السّـلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت

تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت نمی خواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم

وَ ما عِندَ اللّه ِو آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیّه خَیرٌ لِلأَبرارِ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَ إِن َّمِن أَهل ِ الکِتاب ِو هرآئینه از اهل کتاب لَمَن یُؤمِن ُکس هست که میگردد بِاللّه ِبخدا وَ ما أُنزِل َإِلَیکُم و آنچه بر شما منزل شده که قرآنست وَ ما أُنزِل َإِلَیهِم و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت ست یا انجیل مراد إبن سلام و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشِعِین َلِلّه ِدر حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدائرا لا یَشتَرُون َبدل نمیکنند بِآیات ِاللّه ِباحکام توریت یا نعت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم ثَمَناً قَلِیلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار أُولئِک َآن گروه مؤمن خاشع و متدین لَهُم أَجرُهُم مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان إِن َّاللّه َبدرستیکه خدا سَرِیع ُ الحِساب ِزود حساب است بآسانی و زود حساب مؤمنان خواهد کرد.

یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصبِرُوا صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد با عداء یا بر ایذای اعدا حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه یا همه طاعت را شامل باشد وَ صابِرُوا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میان محاربه وَ رابِطُوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء اللّه را و مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازیست بعد از نمازی وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدا و پرهیزگاری کنید لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمائید بر مراقبه قلوب مع اللّه بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوای اللّه و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا بازرسته شوید از حجب وجود بفنا فی اللّه و فائز گردید بعد از فنا بدولت بقا باللّه بیت

گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزیکه می زاید بقاست

سوره النّساء

مدنیّه وّ هی مائه وّ سبع وّ سبعون ایه

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید رَبَّکُمُ از خشم خدا و عذاب پروردگار خویش الَّذِی آن آفریدگاریکه به محض قدرت خَلَقَکُم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِن نَفسٍ واحِدَهٍ از یک تن که آن آدم ست ع وَ

خَلَق َمِنها و بیافرید از ان تن تنها زَوجَها جفت ویرا که حوّاست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَ بَث َّمِنهُما و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم ع و حوا ع بواسطه توالد و تناسل رِجالًا کَثِیراً مردان بسیار وَ نِساءً و زنان فراوان وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از مخالفت امر خدا الَّذِی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسائَلُون َبِه ِحاجت می طلبید باو و سوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدا وَ الأَرحام َو به پرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر به مهربانی پیوند کنید إِن َّاللّه َکان َبدرستیکه خدا هست و بود و همیشه باشد عَلَیکُم رَقِیباً بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدا نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجا آرد بوقت عزیمت بر ناپاکی و بیباکی ازو شرم دارد مثنوی

هر که موقن بود بآنکه خدای حاضر و ناظر است در همه جای

در و دیوار حاجب و بواب نیست در دیدن خدای حجاب

در پس پرده های تو بر تو کی تواند مخالفت با او

در بن چاه و در شب تاریک بیند او مور و رشته باریک.

صفحه : ۱۶۳

وَ آتُوا الیَتامی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان أَموالَهُم مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرف ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاه

بشاه حق سبحانه فرمود وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث ست و بجای آن منهید مال ردّی را که به نسبت شما طیب است وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم و مخورید مالهای ایشان را إِلى أَموالِكُم آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ كانَ بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن هست نزدیک خدا حُوباً كَبِيراً گناهی بزرگ اینکه آیت در شان یکی از قبیله غطفان نازل شده برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسیده و مال خود را از عم طلب نمود در ادای آن تعلّلی میکرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبوی ص افتاد و اینکه آیت فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ باللّه من الحوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَ إِن خِفتُم و اگر می ترسید یا میدانید أَلَّا تُقسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نه ورزید فِي اليَتامى در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه صدیقه رض نقل میکند که اینکه آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد حق خدمت و تعیّن کابین یتیمان چنانچه باید فروگذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعین

مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دورید فَانکِحُوا پس نکاح کنید ما طاب َلَکُم آنچه خوش آید شما را مِن َالنِّساءِ از زنان مَثنی دوگانه وَ ثُلاث َو سه گانه وَ رُباع َو چهارگانه، ناکح مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِن خِفتُم پس اگر ترسید یا دانید أَلّا تَعدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان اینکه زنان فَواحِدَةً پس اختیار کنید یک زن را أَو ما مَلَکَت أَیمانُکُم یا سریه گیرید آن چیز را که مالك آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت در ان تصرف هست ذلِكَ َاینکه اختیار واحده یا تسرّی أَدنی نزدیکترست أَلّا تَعُولُوا بآنکه میل ننمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَ آتُوا النِّساءَ و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده اید صَدُقاتِهِن َکابینهای ایشانرا در حالتی که هست آنها نِحلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بایشان فَإِن طِبن َلَکُم پس اگر اینکه زنان خوشخوی باشند و ببخشند مر شما را و بگذرند عَن شَی ءٍ مِنه ُنَفساً از مهر چیزی از کابین از جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَکُلُوه ُهَنِیئاً مَرِیئاً پس بخورید آن چیز را و بکار برید سازگار خوشگوار در مدارك آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه السلام برین وجه تفسیر فرمود که مری آن بود که در وی گناهی نه بود و مری آنکه در وی رنجی و در وی نباشد.

صفحه : ۱۶۴

وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ و مدهید بسفیهان و کم خردان أَموالَکُم ُمالهای خود را خطاب باولیای نسوان و ایتام ست و اضافت مال بدیشان جهت تصرف

ایشان ست در ان بحق ولایت الَّتِی جَعَل ‌َاللّه ‌ُو آن مالهای که گردانیده است خدا لَکَم قِیاماً برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوه و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَ ارزُقُوهُم و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فِیها در آن مالهای بقدر کفاف ایشان وَ اکسُوهُم و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر حال ایشان وَ قُولُوا لَهُم و بگوئید بعد از منع مال مر ایشانرا قَولًا مَعرُوفاً سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید اینکه مال از آن تو است و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشانرا خوش سازد وَ ابتَلُوا الیَتامی و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقائق بیع و شراء و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاح ‌َتا آنگاه که برسند بحد نکاح و اینکه کنایت از بلوغ است فَإِن آنَستُم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِنهُم رُشداً از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادفَعُوا إِلَیهِم پس بدهید بدیشان أَموالَهُم مالهای ایشان را که در دست شما بوده وَ لا تَأکُلُوها و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسرافاً از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد وَ بِداراً و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و بیشی گرفتن أَن یَکبَرُوا از

ترس آن که بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند وَ مَن کان ٘غَنِیًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست اوست توانگر فَلیَستَعفِف پس باید که از مال یتیم دست بازدارد و عفت و خویشتن داری بجا آرد وَ مَن کان ٘و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشان ست فَقِیراً درویش و محتاج فَلیَأکُل پس باید که بخورد از مال یتیم بِالمَعرُوف ِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداریکه اجرت سعی اوست فَإِذا دَفَعتُم پس چون باز دهید و بازگذارید إِلَیهِم أَموالَهُم به یتیمان مالهای ایشان فَأَشهِدُوا عَلَیهِم پس گواه گیرید باقرار ایشان بقبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَ کَفی بِاللّه ِ و بسنده است خدا حَسِیباً گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیّت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردمان خردسال را میراث نمی دادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمت ها در حوزه تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت پناه علیه السلام بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی ام کجنه بجناب نبوت مآب ص آمد و گفت که اوس بن صامت رض دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من ازو سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطه تصرف درآورده اند و مرا و صغیران

را محروم و بینوا گذاشته حضرت رسالت پناه علیه السلام ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان بارزانند ایشان همان قانون جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق بیداد آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که-

صفحه : ۱۶۵

لِلرِّجالِ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ نَصِیبٌ بهره ایست مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ از مالیکه بگذارند پدر و مادر وَ الأَقرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ و مر زنان را نیز حصّه ایست مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند مِمّا قَلَّ مِنهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَو کَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِیباً مَفرُوضاً بهره باندازه پیدا کرده وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث أُولُوا القُربی خویشانی که میراث نمی برند وَ الیَتامی و یتیمانی که بیگانه باشند وَ المَساکِینُ و درویشان و محتاجان فَارزُقُوهُم مِنهُ پس بدهید ایشانرا چیزی از آنچه مقسوم می گردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند اینکه امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَ قُولُوا لَهُم و بگوئید مر اینکه جماعت را قَولًا مَعرُوفاً سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَ لیَخشَ الَّذِینَ و باید که بترسند آنانکه لَو تَرَکُوا اگر بگذارند مِن خَلفِهِم از پس مرگ خویش ذُرِّیَّةً ضِعافاً فرزندان ضعیف و عاجز خافُوا عَلَیهِم بترسند بر ایشان از بی نوائی و ضائع شدن یعنی ورثه را باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در

مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکّر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی درآیند حرمان ایشان جائز است یا نی و هرآئینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند به نسبت دیگران نیز جائز نه شمارند بیت

دانی که چه چیز است کمال مردی مپسند بکس آنچه بخود نه پسندی

فَلیَتَّقُوا اللّه ۔ پس باید که از عذاب خدا بترسند وَ لیَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَولًا سَدِیداً سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو إِن ۔َالَّذِین ۔ بدرستی آنانکه از روی جرأت یَأکُلُون ۔ أَموال ۔ الیَتامی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظُلماً از جهت بیداد و ستم إِنَّما یَأکُلُون ۔ جز اینکه نیست که میخورند فِی بُطُونِهِم ناراً در شکمهای خویش آتشی در انوار از ابو برده رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه ص فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهن های ایشان گفتند یا رسول اللّه اینکه کدام طائفه باشند فرمود که نمی بینید که خدا میگوید إِنَّما یَأکُلُون ۔ فِی بُطُونِهِم ناراً و در تفسیر کبیرست که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات درآید و آتشی که درون او از آن مملوست زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسند که اینکه آکل اموال یتیمان ست پس بدین سخنها حمل آکل نار بر ظاهر انسب ست وَ سَیَصلَون ۔ و زود باشد که اندوخته شوند خورندگان

مال یتیم حفص بصیغه معلوم خواند معنی انست که بزودی درآیند خورندگان مال یتیم سَعِیراً در آتش افروخته.

صفحه : ۱۶۶

یُوصِیکُم ُاللّه ُامر می کند خدای شما را فِی أَولادِکُم در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میگرداند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که لِلذَّکَرِ مر مرد را باشد مِثل ُحَظِّ الأُنثَیین ِ مانند بهره دو زن فَإِن کُن َّ نِساءً پس اگر باشند اولاد میّت زنان خالص که با ایشان مرد نه بود فَوق َاثنَتَین ِ بالای دو یا دو فَلَهُن َّ پس مر ایشانرا باشد ثُلُثا ما تَرَک َدو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وَ إِن کانَت و اگر باشد واحِدَةً وارث یک دختر و بس فَلَهَا النِّصف ُ پس مر اوراست نصفی از متروکه متوفی وَ لِأَبَوَیه ِ و مر پدر و مادر میّت را لِکُل ِّواحِدٍ مر هر یکی را مِنهُمَا السُّدُس ُاز ایشان حصّه شش یکی است مِمّا تَرَک َاز آنچه گذاشته باشد فرزند إِن کان َلَه ُوَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِن لَم یَکُن لَه ُوَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَ وَرِثَه ُأَبَواه ُو میراث برند ازو همین مادر و پدر او فَلِأُمِّه ِ الثُّلُث ُ پس مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فَإِن کان َلَه ُإِخوَةٌ پس اگر باشد مر اینکه متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِأُمِّه ِ

السُّدُس ُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و اینکه نصیب ها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد مِن بَعدِ وَصِیَّهٍ از پس وصیتی که یُوصِی بِها وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و مدعا آنکه موصی میت ست أَو دَین ٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد آباؤُکُم پدران شما وَ أَبناؤُکُم و پسران شما لا تَدرُون َ نمیدانید شما أَیُّهُم که کدام از ایشان أَقرَب ُ نزدیکترست و بکار آینده تر لَکُم نَفعاً مر شما را از جهت منفعت یعنی نمی دانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فَرِیضَهً فرض گردانیدنی مِن َ اللّه ِ ثابت از نزدیک خدا إِن َّ اللّه َ کان َ بدرستیکه خدا هست عَلِیماً دانا بمراتب هر یک از ورثه حَکِیماً حکم کننده در تقدیر سهام ایشان.

صفحه : ۱۶۷

وَ لَکُم مر شماراست ای شوهران نِصف ُ ما تَرَک َ أَزواجُکُم نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما إِن لَم یَکُن اگر نباشد لَهُن َّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مونث خواه صلبی و خواه ولد إبن یا ولد إبن الابن هر چند پایان رود فَإِن کان َ لَهُن َّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَکُم ُ الرُّبُع ُ پس شما را حصّه چهار یک باشد مِمّا تَرَکن َ از آنچه بگذارند زوجات شما و اینکه نصف یا ربع که

حصّه شماست بتوانید گرفت مِن بَعدِ وَصِیَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما یُوصِینَ بِها وصیّت کرده باشند بدان أَو دَینٍ و از پس قضای دامی که در ذمه ایشان باشند وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان راست چهار یکی مِمّا تَرَکتُم از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند إِن لَم یَکُن لَکُم وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَإِن کانَ پس اگر باشد لَکُم وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر وجه که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست هشت یکی مِمّا تَرَکتُم از آنچه شما گذاشته اید از اموال مِن بَعدِ وَصِیَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِها وصیت میکنید بدان أَو دَینٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَ إِن کانَ و اگر باشد رَجُلٌ یُورَثُ مردیکه ازو میراث میگیرید کَلالَةً کسیکه والدین و اولاد ندارد أَوِ امرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَ لَهُ و مر اینکه مرد را و زن نیز درین حکم داخل ست أَخٌ برادر مادری باشد أَو أُختٌ یا خواهر مادری فَلِکُلِّ واحِدٍ پس هر یکی را مِنهُمَا ازین برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصّه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث یکسان ست فَإِن کانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَکثَرَ مِن ذلِکَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُم پس ایشان بتمامی خواه ذکور خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ انبازانند در

سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث و اینکه میراث بدیشان میرسد مِن بَعدِ وَصِیَّهٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یُوصی بِها أَو دَین ٍ وصیّت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین غَیرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیّت و دین و ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین اینکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِیَّهً مِن َاللّه ِ نگاهدارید وصیتی را که هست از نزدیک خدا وَ اللّه ُعَلِیم ٌخدا داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِیم ٌبردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نه کند و به توبه گناه از ایشان عفو فرماید.

صفحه : ۱۶۸

تِلکَ- آن احکامیکه که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللّه ِ اندازه های حکم خداست که از آن در نشاید گذشت وَ مَن یُطِع ِ اللّه َوَ رَسُولَه ُو هر که فرمانبرد خدا و رسول او را درین حکمها یُدخِله ُدرآرد خدا او را جَنّات ٍ تَجرِی ببوستانها که پیوسته میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار آن جویها خالِدِین َفِیها در حالتی که داخلان در اینکه جنات جاودان باشند در ان وَ ذلِکَ َو اینکه ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الفَوزُ العَظِیم ُرستگاری بزرگ است وَ مَن یَعص ِ اللّه َوَ رَسُولَه ُو هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را چون عینیه بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نه شد و گفت من میراث ندهم مگر کسی را که بر پشت مرکب

مقاتله توانـد کرد حق تعالی آیت فرسـتاد که هر که فرمان خـدا و رسول او نبرد وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از آن اندازهای که در حلال و حرام و میراث و سائر احکام مقرر شده یُدخِلهُ ناراً خدا درآرد او را در آتشی خالِداً فِیها در حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَ لَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذابٌ مُهِینٌ عذابی خوارکننـده وَ اللّاتِی و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس یَأتِینَ الفاحِشَةَ بیاینـد بفعل قبیـح یعنی مرتکب آن شونـد مِن نِسائِکُم از زنان شـما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاستَشهِدُوا پس شما ای حکّام شریعت طلب گواه کنید عَلَیهِنَّ بر فعل فـاحشه اینکه زنـان أَربَعَةً مِنکُم چهار مرد عاقل و بالغ از شـما که مومنانـند تا بر ایشان گواهی دهنـد فَإِن شَهِدُوا پس اگر اینکه چهار تن بزنا بر ایشان گواهی دهنـد فَأَمسِکُوهُنَّ فِی البُیُوتِ پس نگاهداریـد اینکه زنان را و بنـد کنیـد در خانها و اصح اقوال آنست که در اول اسـلام حکم عقوبت زنان زنا کار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازنـد حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ المَوتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملك الموت یا استیفای ارواح ایشان کنـد مرگ أَو یَجعَلَ اللّهُ یا گردانـد خـدا یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِیلًا برای ایشان راهی یعنی یا حـدی تعین کنـد که از حبس خلاص یابنـد و بعـد از آن وحی فرود آمد و سیّد عالم ص فرمود که فراگیرید از من قد جعل اللّه لهن سبیلا صحابه رض متوجه شدند

که آنراه کدام ست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم و البکر بالبکر مائه جلده و تغریب عالم پس بحکم اینکه حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند.

صفحه : ۱۶۹

وَ الَّذان ِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند یَأتِیانِها مِنکُم بیایند بفاحشه از شما که مسلمان آزادید فَآذُوهُما پس برنجانید ایشانرا بزبان و سرزنش و ملامت کنید و إبن عباس رض فرمود که ایشانرا بدست نیز ایذا باید کرد فَإِن تابا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَ أَصلَحا و کار خود بصلاح آرند فَأَعرِضُوا عَنهُما پس روی بگردانید یعنی دست بازدارید از ایشان اینکه حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده إِن َّاللّه َ کان َ تَوّاباً بدرستیکه خدا هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِیماً مهربان بر توبه بندگان إِنَّمَا التَّوبَهُ جز اینکه نیست که قبول توبه عَلَی اللّه ِ بر خداست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در ان متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِین َ برای کسانی ست که یَعمَلُون َ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهالَهٍ بنادانی دمیاطی فرموده که گناه مومن بجهل ست نه از روی شک و عناد و جهود و استکبار و میشاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُم َّ یَتُوبُون َ پس بازگشت می نمایند بحق سبحانه مِن قَرِیب ٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگرچه بمقدار فواق ناقه

باشـد و در تفسـیر عین المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کنـد ملائکه بطریق اسـتحسان میگویند که چه زود آمـدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤیـد اینکه قول آنکه حضـرت رسالت پناه ص فرمود که ان اللّه یقبل توبه عبد مـا لم یغرغر بزرگـان گفته انـد که چون وقت حلول اجـل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسـی را دم آخر تصوّر باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت

غافل مشو ای عاصی با درد و ندم باش هر دم دم آخر شمرد حاضر دم باش

فَأُولئِکَ پس آنگروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند یَتُوبُ اللّهُ عَلَیهِم توبه دهد خدا و بازگردد بمغفرت بر ایشان وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً و هست خدا دانا بتوبه تائبان حَکِیماً حکم کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد وَ لَیسَتِ التَّوبَهُ و نیست قبول توبه لِلَّذِینَ مر آن کسانرا که بطریق اصرار یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ بدیها میکنند حَتّی إِذا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ المَوتُ یکی از ایشانرا مرگ قالَ إِنِّی گوید بدرستیکه من تُبتُ الآنَ توبه میکنم اکنون اینکه سـخن در شان توبه منافقان ست و توبه ایشان قبول اسـلام باشـد بحسب باطن و اینکه صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَ لَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ و نه توبه مقبولست مر آنهـا را که بمیرنـد وَ هُم کُفّارٌ و حـال آنکه ایشان کافران باشـند یعنی در وقت سوق روح از هیـچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان بأس ست و آن سود نمیدارد قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما

راوا بأسنا-

صفحه : ۱۷۰

أُولئِكَ- آنگروه که منافق باشند و آن گروه که بر کفر بمیرند و حال آنکه أَعتَدنا لَهُم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه ازو باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح درآوردی و الا بشوهر دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او اینکه کس ببردی و اگر آن زن قبل از القای ثوب برد باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را برو دست نبودی و در اوّل اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری رض وفات کرد دو زنی کبشه نام ازو باز ماند پسر او ابو قیس که از زن دیگر بود کبشه را بتحت تصرف آورده با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چیز دارد بدو دهد کبشه صورت حال در حضرت رسالت پناه ص بموقف عرض رسانید خواجه عالم ص فرمود که به خانه بازگردد و پای

اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزّت چه فرمان رسد کبشه بازگردید و بعضی دیگر از زنان مدینه

که بـدان مبتلا بودنـد رو بـدرگاه نبوّت پناه آوردند و گفتند یا رسول اللّه کلنا کهیئه کبشه ما همه بدسـتور کبشه جام زهرآلود اینکه بلیت نوشیده ایم و لباس محنت طراز ازین قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت اینکه آیت فرستاد

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لا يَحِلُّ لَكُم روا نیست مر شما را أَن تَرِثُوا النِّساءَ آنکه میراث گیرید زنان را كَرهاً از روی نابایست و کراهیت ایشان تقییـد میراث گرفتن بکره دلالت بران نمی کند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصـیص شـی بذکر، دلالت بر نفی ماعدا نمی کند کقوله تعالی وَ لا تَقتُلُوا أَولادَكُم خَشيَةَ إِملاقٍ چه قتل در وقت عدم خشیه املاق هم جائز نیست وَ لا تَعضُلُوهُنَّ و منع مکنید اینکه زنان را از تزویج و گفته اند خطاب با مردانی ست که زنان خود را به تنگ آورده برای آنکه از سر مهر خود درگذرنـد ایشانرا در خانه بازمیداشـتند حق سـبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازیـد و بازمدارید لِتَذهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعضِ ما آتَيتُمُوهُنَّ ببعضـی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلّا أَن يَأتِينَ مگر آنکه بیایند بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعمل زشت روشن کرده شده بشـهود عدول و حفص بکسـر یا خوانده یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشـانرا و فـاحشه درین آیت نشـوزست یعنی چـون سـرباز زنـد از صـحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلبـد و گفته اند فاحشه زناست و حـد آن در جاهلیت یا در بـدایت اسـلام استرداد صداق زانیه بود حالا اینکه حکم منسوخست وَ عاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب

فاحشه نه شده اند بِالمَعرُوفِ به نیکوئی قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی بهتر از آن نیست فَإِن کَرِهتُمُوهُنَّ پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید بر آن فَعَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَ یَجعَلَ اللّهُ و گرداند خدا و پدید آرد برای شما فِیهِ در آنچیز مکروه خَیراً کَثِیراً نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره

صفحه : ۱۷۱

وَ إِن أَرَدتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استِبدالَ زَوجٍ طلب بدل کردنی زنی مَکانَ زَوجٍ بجای زن دیگر وَ آتَیتُم و داده باشید إِحداهُنَّ یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او دارید قِنطاراً مال بسیار بجهت کابین فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَیئاً پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی نه اندك و نه بسیار أَ تَأخُذُونَهُ ایا میگیرید چیزی از آن زن بُهتاناً بباطل و ستم وَ إِثماً مُبِیناً و جرمی ظاهر و گناهی هویدا، بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و اینکه بهتان صریح ست وَ کَیفَ تَأخُذُونَهُ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرامی ستانید مال را از زنان خود وَ قَد أَفضی و حال آنکه رسیده است بَعضُکُم إِلی بَعضٍ برخی از شما به برخی دیگر افضی کنایت از مباشرت است وَ أَخَذنَ مِنکُم و فراگرفته اند آن زنان از

شما در وقت عقد مِیثاقاً غَلِیظاً پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاح ست یعنی ایجاب و قبول در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمه اللّه آورده اند که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت- وَ لا تَنکِحُوا و بزنی مخواهید و بنکاح درمیارید ما نَکَحَ آباؤُکُم آنرا که بخواسته اند پدران شما مِنَ النِّساءِ از زنان و بنکاح درآورده إِلّا ما قَد سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است إِنَّه کانَ بدرستیکه نکاح زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فاحِشَةً عمل زشت و ناپسندیده وَ مَقتاً و مبغوض خدای و مومنان، اینکه عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده وَ ساءَ سَبِیلًا و بد راهی که اینکه راه است گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی که فاحشه اشارت بدان است دوم قبح شرعی که مقت عبارت از آنست سوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست

حُرِّمَت عَلَیکُم حرام کرده شد بر شما أُمَّهاتُکُم نکاح مادران شما و اینکه امومت عمومی دارد هر زنی که نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر و هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَ بَناتُکُم و دختران شما و اینکه نیز عام است هر زنی که نسب او بمرد بازگردد

از جهت اولاـد ذکور و یـا انـاث بیکـدرجه یـا زیـادت در بنات داخل ست وَ أَخَواتُکَم و خواهران شـما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشـد یـا برحمی گذاشـته او خواهر اوست پس خواهر عـام باشـد بعضـی پـدری و مادری و یا پـدری و یا مادری وَ عَمّاتُکُم و خواهران پدران شـما هر زنی را که با پدر کسـی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صـلبی بوده باشد یا برحمی مرور نموده عمه آنکس ست و اینجـا نیز طریق ثلثه متصورست یعنی پـدری و مـادری و یـا پـدری و یـا مـادری خالاـتُکُم و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا برحمی گذشته خاله آنکس ست و وقوع آن بوجوه مـذکوره امکان دارد وَ بَنات ُالأَخ ِ و دختران برادر بر وجهی که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشـان و اولاـد اولاـد ایشـان چنـدانچه دور شونـد همـان حکم دارنـد وَ بَنات ُالأُخت ِ و دختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق یابد و اینکه نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان ست هر چند پایان روند همه داخل بنات اخت اند

صفحه : ۱۷۲

وَ أُمَّهاتُکُم ُو حرام کرده شده اند بر شـما مادران شـما اللّاتِی أَرضَ عنَکُم آنها که شیر داده اند شما را مرضعه را مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن

شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که به شیر او از زوجه او یا ام ولد و رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند وَ أَخَواتُكُم مِنَ الرَّضاعَهِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالك رحمهما اللّه بر آنند که حکم رضاع باندك و بسیار را از شیر خوردن ثابت ست و به مذهب امام شافعی و امام احمد حنبل رح به کمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی شود وَ أُمَّهات نِسائِكُم و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل پدر و مادر به نسب و رضاع همین حکم دارد وَ رَبائِبُكُم و دختران زنان شما اللّاتِی فِی حُجُورِكُم آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش میبابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِن نِسائِكُم اللّاتِی از آن زنانی که دَخَلتُم بِهِنَ شما با ایشان دخول کرده باشید فَإِن لَم تَكُونُوا پس اگر نباشد شما که بخلوت دَخَلتُم بِهِنَ درآمده باشید با ایشان اینکه دخول کنایه است از مباشرت فَلا جُناحَ عَلَيكُم پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب وَ حَلائِلُ أَبنائِكُم و دیگر از محرمات زنان پسران شمااند الَّذِينَ مِن أَصلابِكُم آن پسران که از پشتهای شمااند چون حضرت رسالت پناه ص زینب را بعد از آن که زید بن حارث که پسرخوانده آن حضرت بود طلاق داد حضرت بعقد نکاح درآورد مشرکان عرب آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته اینکه آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسیکه پسرخوانده باشد وَ أَن تَجمَعُوا

و دیگر حرام است بر شـما آنکه جمع کنیـد بَین َ الأ ـختَین ِ میـان دو خواهر در یـک نکـاح إِلّا ما قَـد سَـلَف َ مگر آنچه از پیش گذشـته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و برخی از مفسـران برانند که مراد از ما قد سـلف آن ست که یعقوب علی نبینـا و علیه السـلام جمع کرده بود میـان دو خواهران لیّـا مادر یهود او راحیل مادر یوسف ع و در دین وی حلال بوده إِن َّ اللّه َ کـان َ بـدرستیکه خـدا هست غَفُوراً آمرزگـار آن کسـان از اهـل ایمـان که در زمـان جاهلیت اینکه عمل کرده انـد رَحِیماً مهربان بر کسانیکه در اسـلام اینکه عمل بجا آورده اند و بعد از ان توبه کرده، تامل در معنی اینکه دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایه تمام ست بیت سرمایه عاصیان ببازار امید غفران تو و رحمت بی غایت تست.

صفحه : ۱۷۳

وَ المُحصَـنات ُو حرام کرده شـده بر شـما شوهرداران مِن َ النِّسـاءِ از زنـان إِلّا ما مَلَکَت مگر آنچه مالک او شـده است أَیمانُکُم دسـتهای شـما ابو سعید خدری رض نقل می کند که در حرب حنین از غنائم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان را بحسب و نسب می شـناختیم بقیـد اسـیری، ما درآمدنـد و چون حرمت زنان شوهرداران ما را معلوم شـده بود در حـل و حرمت اسـیران متردد گشتیم و ایشـانرا اگرچه ملک یمین ما بودنـد از قبیل محصـنات می شـمردیم بعـد از عرض حال بحضـرت رسالت پناه ص اینکه آیت نازل شـد که زنان کفار اگرچه شوهر دارنـد اما چون بسـبب سبی ملک یمین شمااند تصرف در ایشان حلال ست بشرط اخراج ایشان

از دار الحرب بی ازواج ایشان، و اینکه قول امام اعظم ست رح و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال می دانند کِتاب َاللّهِ ِ ملازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات یا مصدر مؤکدست یعنی آنکه نوشت خدا نوشتنی عَلَیکُم بر شما در محرمات وَ أُحِل َلَکُم و حلال گردانید مر شما را و حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما ما وَراءَ ذلِکُم آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات نیز ثابت شده چون نکاح مرأه بر عمه او و بر خاله او و بر خواهرزاده او و بر برادرزاده او و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتد و نکاح امه بر آزاد و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکورست و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را أَن تَبتَغُوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح درآرید و کابین کنید بِأَموالِکُم بمالهای خود مُحصِنِین َدر حالتی که بآن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَیرَ مُسافِحِین َو نباشید زناکنندگان فَمَا استَمتَعتُم بِه ِ پس هرکه برخورداری یافته اید بدو مِنهُن َاز زنان بسبب نکاح فَآتُوهُن َپس بدهید ایشانرا أُجُورَهُن َمهرهای ایشان فَرِیضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاعست وَ لا جُناح َعَلَیکُم و هیچ وبال و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجانید فِیما تَراضَیتُم بِه ِ در آنچه با یکدیگر راضی شوید بآنچیز مِن بَعدِ الفَرِیضَةِ از پس آن مهری که فرض شده در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا

کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً بدرستیکه خدا هست دانا بمصالح بندگان حَکِیماً محکم کار در مهمات نکاح ایشان.

صفحه : ۱۷۴

وَ مَن لَم یَستَطِع مِنکُم طَولًا و هرکرا استطاعت نیست از شما از روی توانائی و توانگری أَن یَنکِحَ المُحصَناتِ المُؤمِناتِ که بنکاح درآرد زنان آزاد گردیده را فَمِن ما مَلَکَت أَیمانُکُم پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالك آنست دستهای شما مِن فَتَیاتِکُمُ المُؤمِناتِ از کنیزکان شما که گرویدگانند وَ اللّهُ أَعلَمُ و خدا داناترست بِإِیمانِکُم بگرویدن شما که تفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعضُکُم برخی از شما که عبید و اماءاید مِن بَعضٍ از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از یکدیگرید در نسب، و پدر همه شما آدم ع است فَانکِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکانرا بِإِذنِ أَهلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوك دیگری اند وَ آتُوهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالمَعرُوفِ به نیکوئی یعنی بی کاس و مضایقه و دادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحصَناتٍ در حالتی که اینکه کنیزکان نگاه دارنده فروج خود باشند غَیرَ مُسافِحاتٍ نه زناکنندگان به آشکارا وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخدانٍ و نه فراگیرندگان دوستان پنهانی فَإِذا أُحصِنَّ پس آنهنگام که ایشان نگاهدارند فروج خود را از حرام به سبب تزویج و حفص بصیغه مجهول میخوانند و معنی آنست که آنهنگام که جواری شوهر کرده شدند فَإِن أَتَینَ بِفاحِشَةٍ پس اگر بیایند

بزنـا فَعَلَيهِن َّپس بر ايشـان لازم بود نِصف ُمـا عَلَى المُحصَـنات ِ نيمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بى شوهر مِن َالعَـذاب ِ از حـديكه خـدا مقرر كرد و حد زن آزاد بى شوهر صد تازيانه است و از آن كنيزك پنجاه تازيانه باشد و زن آزاد را تغريب عام است امام شافعى رح ميگويـد كه تغريب كنيزك نصف عام باشـد امام اعظم رح فرموده كه ميان جلـد و نفى جمع نكننـد مگر براى سـياست و در همه مذهب در زنا عبيد و اماء رجم نيست ذلِكَ َآن نكاح كنيزكان لِمَن خَشِىَ َالعَنَتَ َبراى آن كسى ست كه ترسـد از رنـج سـخت يعنى از مشـقت آنكه در زنـا افتـد مِنكُم از شـما كه غربائيـد وَ أَن تَصبِرُوا و آنكه صبر كنيـد از نكاح كنيزكان خَيرٌ لَكُم بهترست مر شما را و باحتياط نزديك تر در صيانت ولد خود از بندگى وَ اللّه ُغَفُورٌ و خدا آمرزنده است مر كسى را كه صبر نتواند كرد از نكاح اماء رَحِيم ٌمهربان ست برخصت بندگان در آن.

صفحه : ۱۷۵

يُرِيـدُ اللّه ُميخواهـد خدا لِيُبَيِّن َلَكُم آنكه بيان كند براى شـما احكام حلال و حرام وَ يَهدِيَكُم و راه نمايد شـما را سُـنَن َالَّذِين َ راههاى آنكسانيكه بودند مِن قَبلِكُم پيش از شما مراد دين ابراهيم و اسماعيل ست عليهما السلام يا روش پيشينيان از اهل حق و باطـل وَ يَتُوب َعَلَيكُم و بـازگردد بر شـما به تسـهيل اثقـال و رفـع احمـال و تخفيف احكـام و غفران آثـام وَ اللّه ُعَلِيم ٌو خـدا دانـاست بـه مصـلحت شـما در آنچه فرمايـد حَكِيم ٌدرست كـار و راست گفتـارست در هر چه حكم كنـد وَ اللّه ُيُرِيـدُ و خـدا ميخواهد

أَن يَتُوب َعَلَيكَم آنكه شما را توبه دهد يا دلالت كند بچيزيكه سبب توبه شما گردد وَ يُرِيدُ الَّذِين َو ميخواهند آنانكه از سر غفلت يا از روى عناد يَتَّبِعُون َالشَّهَوات ِپيروى ميكنند آرزوهاى نفس را أَن تَمِيلُوا آنكه ميل كنيد شما از راه راست مَيلًا عَظِيماً ميل كردنى بزرگ چون آيت تحريم خواهرزاده و برادرزاده نازل شده يهود اعتراض كردند كه نكاح دختر عمه و دختر خاله حلال ست بآنكه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدين شبه خواستند كه اهل اسلام را بجانب باطل ميل دهند اينكه آيت نازل شد كه خدا مى خواهد كه شما را توبه دهد و جهودان ميخواهند كه شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللّه ُميخواهد خدا أَن يُخَفِّف َعَنكُم آنكه سبك گرداند از شما در احكام نكاح بر وجهيكه سبكسار شويد شيخ منصور ماتريدى رح فرمود كه مراد تخفيفست در اثقال عبادات و توبه از جنايات و ترك استيصال بعقوبات بخلاف امم ماضيه كه ايشان را اغلال و آصال بسيار بوده وَ خُلِق َالإِنسان ُو آفريده شده است آدمى ضَعِيفاً ناتوان و عاجز از كشيدن بار تكليف لا جرم بر وى سبك كردم و گفته اند ضعف آدمى آنست كه از ماء مهين آفريده شده قال اللّه خلقكم من ضعف يا ضعيف است در مهم زنان و قوت آنكه خود را از ميل بديشان بازدارد و يا در سرّاء و ضراء و نعمت و محنت شكيبا نيست محققان گويند حق سبحانه از غايت مهربانى كه با بنده دارد او را بضعف و ناتوانى موسوم ساخته تا

اگر در طاعت تقصیری نماید یا به سبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است بیت

من آن ظلوم و جهول که اوّلم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم وز جهّال

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گرویدگان لا تَأْكُلُوا أَموالَكُم مخورید مالهای یکدیگر را بَينَكُم بِالباطِلِ در میان یکدیگر بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلّا أَن تَكُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجارَةً بازرگانی و بیعی صادر عَن تَراضٍ مِنكُم از خوشنودی و خوش دلی هر یک از شما که متعاقدانید وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَكُم و مکشید بناحق و نارو انفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحده یا نفس خود را مکشید و هلاک نکنید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفگنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است إِنَّ اللّهَ كانَ بدرستیکه خدا هست بِكُم بشما ای امت

محمّد رَحِیماً مهربان و امر و نهی که می فرماید آن از غایت رحمت است.

صفحه : ۱۷۶

وَ مَن یَفعَل ذلِکَ-و هر که بکنـد و بفعل درآرد منهیات مـذکوره را عُـدواناً از روی تعـدی و تجاوز از حـدود وَ ظُلماً و از وجه ستم و بیـدادی فَسَوفَ-نُصلِیه ِناراً پس زود باشـد که درآریم او را در آتشـی مراد از دوزخ است وَ کانَ-ذلِکَ-و هست اینکه درآوردن بآتش عَلَی اللّه ِیَسِیراً بر خدا سـهل و آسان إِن تَجتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی به پرهیزید کَبائِرَ ما تُنهَونَ-از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنه ُاز آن نُکَفِّر درگذرانیم و عفو کنیم عَنکُم سَیِّئاتِکُم از شما گناهان خرد شمـا را از نمـازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَ نُـدخِلکُم و درآریم شـما را مُـدخَلًا کَرِیماً در موضـع بزرگ و شـریف که آن بهشت ست ملخص آیت آنست که هر که از کبائر پرهیز کنـد صـغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سـبحانه از کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید یا برعکس علماء را در کبائر اختلافست بعضـی براننـد که هر گناهی که خدا از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یـا بغضب و لعنت ماننـد و غضب اللّه علیهم و لعنهم یـا بعـذاب و نکـال چنـانچه و لهم عـذاب الیم آن کبیره است و غیر آنرا از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب

اقاویـل بصـحت رسـیده آنست که کبیره گناهی هست که شارع بر آن حـدی مرتب ساخته یا در باب او وعیـدی بتصـریح وارد گشـته یا حرمت او بـدلیل قطعی ثابت شـده و در تاویلات کاشـی مـذکورست که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیر است در وجـود و اقرار بر وجـود غیر سـیئات شـما را عفـو کنیم یعنی تلوینـات ظهـور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعـد از ظهور نور توحید صفات ایشانرا اثباتی نباشد و درآریم ایشانرا بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت

تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع غرقه شو در لجه دریای جمع

. در لوائـح فرموده که تفرقه عبـارت از آنست که دل را بواسـطه تعلق بـامور متعـدده پراکنـده سازی و جمعیت آنکه از همه به مشاهده واحد پردازی رباعی

ای در دل تو هزار مشکل ز همه مشکل شود آسوده تر اوّل ز همه

چون تفرقه دل ست حاصل ز همه دل را بیکی سپار و بگسل ز همه

. در اسـباب نزول آورده که ام سـلمه رض بعرض حضـرت رسالت پناه ص رسانیـد که مردان شـرف جهاد دارنـد و زنان از ان مثوبت محروم انـد و رجـال بـا وجود احراز غنائم و قوت تحصـیل مکاسب دو برابر نساء از مال میراث میبرنـد و زنان با ضـعف حال و کثرت احتیاج نصف نصـیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را در دائره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مندی شدیم آیت آمد که وَ لا تَتَمَنَّوا و آرزو مبرید ما فَضَّلَ اللّٰهُ آن چیزی را که خدا افزونی داد بِهِ بدان چیز از امور مالی

و جای بَعضَکُم برخی را از شما که مردانند عَلی بَعض ٍ بر برخی دیگر که زنانند لِلرِّجال ِ نَصِیب ٌمر مردانرا نصیبی ست و بهره مقدر مِمَّا اکتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سائر اعمال خیر وَ لِلنِّساءِ نَصِیب ٌو مر زنان را بهره است مقدر مِمَّا اکتَسَبن َاز ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازدواج پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیگری مبرید وَ سئَلُوا اللّه َو بخواهید از خدا و طلب کنید مِن فَضلِه ِاز کرم و بخشش او تا مراد شما را برآرد إِن َّاللّه َکان َبدرستیکه خدا هست بِکُل ِّشَی ءٍ عَلِیماً بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه خواهد و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت

گر مفلس و گر توانگرت گرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند

آورده اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل سائر ورثه میشد حق سبحانه از ان نهی کرد و فرمود

صفحه : ۱۷۷

وَ لِکُل ٍّو برای هر یک از شما جَعَلنا مَوالِی َآفریدیم عصبه و میراث خواران تا احراز ز نصیب خود کنند مِمّا تَرَک َالوالِدان ِاز آنچه بازگذارند پدر و مادر او وَ الأَقرَبُون َو خویشاوندان نزدیک دیگر رسم در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی و سلمک سلمی دشمن تو دشمن من است و دوست تو دوست من است تو از من میراث بری و

من از تو و تو عاقله من باشی و من عاقله تو و اینکه سخنان را بسوگند مؤکد میساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول اللّه جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نه شد اینکه آیت نازل گشت که وَ الَّذِینَ عَقَدَت و آن کسانیکه در محالفت بسته اند أَیمانُکُم دستهای شما اسناد معاقده بایدی بطریق مجازست و سبب درین اسناد آن که متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُم پس بدهید مر ایشانرا نَصِیبَهُم بهره ایشان که سدس میراث ست و حکم اینکه آیت بحکم آیه أُولُوا الأَرحامِ منسوخ گشت إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدا هست عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِیداً گواه آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع رض یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر بی رائی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و او شکایت پیش پدر خود برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر ص رفته قصّه گذشته را بموقف عرض رسانید و آن حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده رو بدر مسجد نهادند و جبرئیل ع آیت آورده که الرِّجالُ قَوّامُونَ مردان کارگذارند تسلّط یافته عَلَی النِّساءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت پناه ص پدر و دختر را آواز داد که بازگردید ما کاری خواستیم

و خدا کاری خواست و الذی اراد اللّه خیر و مفهوم اینکه آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کارفرماینده زنان اند بِما فَضَّلَ اللّه به سبب آن چیز که تفضیل کرد و افزونی داد خدای بَعضَهُم بعضی از ایشان را که مردانند عَلی بَعضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و وفور حدس و فهم ست و بجهاد و بکمال صوم و صلاه و جمعه و جماعت و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عیدین و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیاء و ائمه از مردانند از همه فضائل اکمل و اشرفند وَ بِما أَنفَقُوا و دیگر فضیلت دادن مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِن أَموالِهِم از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصّالِحات پس زنان شایسته حال قانِتات فرمان برندگانند مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حافِظات لِلغَیب نگاهدارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِما حَفِظَ اللّه بآنکه نگاهداشت خدا مر ایشانرا وَ اللّاتِی تَخافُون و آن زنانی که میدانید یا میترسید نُشُوزَهُن نافرمانی و تسلط ایشان یعنی فَعِظُوهُن پس پند گوئید ایشانرا بکلماتیکه دلهای ایشانرا نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَ اهجُرُوهُن و ببرید از ایشان فِی المَضاجِعِ در خوابگاه هایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَ اضرِبُوهُن و بزنید ایشانرا زدنی

که نخراشد و نه شکند و هیچ عضو را زشت نه کند و گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست و هجر بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِن أَطَعنَکُم پس اگر فرمانبرند شما را از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلا تَبغُوا عَلَیهِن َسَبِیلًا پس مطلبید بر ایشان راه بیدادی إِن َاللّه َ کان َبدرستیکه هست خدای عَلِیًّا برتر از انکه بظلم بر ایشان راضی شود کَبِیراً بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد.

صفحه : ۱۷۸

وَ إِن خِفتُم و اگر دانید شما ای حکّام شرع یا اولیای زوجین شِقاق َبَینِهِما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فَابعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَکَماً داوری که حکم کند مِن أَهلِه ِاز کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت ازو معلوم کند وَ حَکَماً و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِن أَهلِها از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند إِن یُرِیدا إِصلاحاً اگر خواهند حکمین باصلاح آوردن کار زوجین یُوَفِّق ِاللّه ُ بَینَهُما سازگاری افگند خدای تعالی میان زن و شوهر إِن َاللّه َ کان َبدرستیکه هست خدای عَلِیماً خَبِیراً دانا بمصالح زوجین و آگاه از مقاصد حکمین وَ اعبُدُوا اللّه َو بپرستید خدا را وَ لا تُشرِکُوا بِه ِشَیئاً و انباز نگیرید بوی چیزیرا از اصنام و غیره وَ بِالوالِدَین ِو نیکوئی کنید مادر و پدر را إِحساناً نیکوئی کردنی بقول و فعل وَ بِذِی القُربی و با خویشان بصله رحم وَ الیَتامی و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَ المَساکِین ِو با درویشان بصدقات

و زکوه وَ الجارِ ذِی القُربی و با همسایه خویشاوندان بشفقت و مرحمت وَ الجارِ الجُنُب ِ و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و با همسایه کافر، و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند مطلقا حق همسایه اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده که لا یدخل الجنه عبد لا یؤمن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده هرگاه که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو حق همسایه نفس را که دل ست بطریق اولی فرو نه گذاری خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی بازداری و با همسایه دل که روحست نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایه روح را که سر است از غیبت مواطن شهودات و حجب مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که رباعی

همسایه و همنشین و همره همه اوست با دلق گدا و اطلس شه همه اوست.

در انجمن فرق و نهانخانه جمع باللّه همه اوست ثم باللّه همه اوست.

وَ الصّاحِبِ بِالجَنب ِ و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و همصحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحب ست و و اینکه میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت ست و بنای آن بر مهربانی باشد وَ ابن ِ السَّبِیل ِ و با رهگذریان و مهمانان مسافر وَ ما مَلَکَت

أَیمانُکَم و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شمااند إِن َاللّه ِ بدرستیکه خدا لا یُحِب ُ دوست نمیدارد مَن کان ِ مُختالًا هرکرا که باشد خرامنده به تکبّر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نه کند فَخُوراً نازنده خود ستاینده که حقوق الهی مووی نسازد و نه باحسان با خلق پردازد و فخر و تکبّرکننده.

صفحه : ۱۷۹

الَّذِین َ یَبخَلُون َ دوست نمیدارد خدا آنانرا که بخل میورزنده آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت میگفتند مال خود برین مرد یعنی پیغمبر ع و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرومانده و محتاج گردیده و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید اینکه آیت نازل شد که خدا آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَ یَأمُرُون َ النّاس َ و امر میکنند مردمانرا بِالبُخل ِ به بخیلی وَ یَکتُمُون َ و میپوشند از خلق ما آتاهُم ُ اللّه ُ آنچه خدای بدیشان داده است مِن فَضلِه ِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت پناه ست که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریت و آنرا بپوشیدند وَ أَعتَدنا لِلکافِرِین َ و آماده کردیم برای یهود که بخل ورزیده اند و عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناه را می پوشند عَذاباً عذابی مُهِیناً خوارکننده که عذاب دوزخست وَ الَّذِین َ و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه ص یُنفِقُون َ أَموالَهُم نفقه میکنند مالهای خود را رِئاءَ النّاس ِ برای دیدار مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها را جمع میکردند و مالهای خود را خرج

ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض نفقه می کننـد وَ لاـ یُؤمِنُون َ بِـاللّه ِ و نمی گرونـد از روی حقیقت بخـدا وَ لا بِالیَوم ِ الآخِرِ و نه بروز بازپسـین که قیامت ست وَ مَن یَکُن ِ الشَّیطان ُو هر که باشـد دیو رانـده یعنی ابلیس لَه ُقَریناً مر او را یـار و دمسـاز فَسـاءَ قَریناً پس بـد مقارنی که اوراست در دنیا و هر آئینه در آخرت نیز با او خواهد بود قال اللّه تعالی فَبِئس َالقَرین ُحکیم ثنائی میفرماید مثنوی

هر که اینجایگه قرین تو اوست آن سرا نیز همنشین تو اوست

دوستی جو که جان بیفزاید در دو عالم ترا بکار آید

دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن

وَ مـا ذا عَلَیهِم و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشانرا لَو آمَنُوا بِاللّه ِ اگر ایمان آوردنـدی بخـدا وَ الیَوم ِ الآخِرِ و بروز قیـامت و جزای اعمـال او را تصـدیق کردنـدی وَ أَنفَقُوا و بیرون کردنـدی حق خـدا را بی غرض و ریـا مِمّا رَزَقَهُم ُاللّه ُاز آنچه داده است خـدا بـدیشان وَ کان َاللّه ُو هست خـدای بِهِم عَلِیماً بر ایشان و اقوال و افعال و احوال ایشان دانا جزای فراخور آنها خواهد داد إِن َّاللّه َلا یَظلِم ُبدرستیکه خدا سـتم نکند مِثقال َذَرَّهٍ همسـنگ ذره در وزن و ذره مورچه سـرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر برنگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزی ست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد

و در هـوا ظـاهر گردد او را چنـدان وزنی نبـود که بوزن درآیـد حقیقت اینکه سـخن مبـالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همسـنگ ذره کم خواهـد بود و نه بر عقـاب مقرر بوزن وقف النبی علیه السـلام ذره خواهـد افزود و اصـح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَ إِن تَکُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَهً نیکی در دیوان بنده مومن یُضاعِفها ثواب آنرا زیـاده گردانـد تو بر تو وَ یُؤتِ و بدهـد او را زایـد بر ثواب عمـل مِن لَدُنه از نزدیک خود بفضل و رحمت بی اسـتحقاق آنکس أَجراً عَظِیماً عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بر آن.

صفحه : ۱۸۰

فَکَیف پس چگونه خواهـد بود حال کفره و ظلمه إِذا جِئنا وقتی که بیاریم ما مِن کُلِ أُمَّهٍ از هر گروهی از امم گذشـته بِشَهِیدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد وَ جِئنا بِکَ و بیاریم ترا ای محمّد عَلی هؤُلاءِ برین گروه از امت تو شَهِیداً گواه تا اقامت شـهادت کنی بر ایمان مومنان در لطائف قشـیریه مذکورست که چون پیغمبر ص را شـفیع امت ساخته اند شـهید امت نیز میسازند و مقررست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند یَومَئِذٍ آن روز که واقع شود درو گواهی انبیاء و آنروز قیامت ست یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا دوست دارنـد آنانکه کافر شدنـد بخـدا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول ویرا لَو تُسَوّی آنکه راست کرده شود بِهِمُ الأَرضُ بدیشان زمین یعنی

دفن کننـد ایشانرا چون مردگان و مبعوث نگردنـد یا کنایت ست بر آنکه ایشان آرزومندانند که خاک شوند چه زمین بخاک راست کرده شود وَ لا يَكتُمُون َاللّه َو نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدا بپوشند حَدِيثاً سخنی را یا أَيُّهَا الَّذِين َآمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ گرد نماز مگردید وَ أَنتُم سُكاری و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سائر مسکرات اینکه نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی ست مأمور بها بلکه نهی ست از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت، روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف رض بشرب خمر که در انوقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سراندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رض رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لاـ را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود و اینکه آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حَتّی تَعلَمُوا تا وقتی که بدانید ما تَقُولُون َآنچیز را که در نماز میخوانید محقّقان میگویند خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل در آنوقتیکه مستان باشید از سکر غفلت تا وقتی که از مستی هوا هوشیار شده دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن ما که میگوئید المصلی يناجي ربه رباعی

ایکه در مستی هستی مانده و ایما در خودپرستی مانده

بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو در زندان پستی مانده

وَ

لا جُنُباً و نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلّا عابِرِی سَبِیلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن محل به تیمّم نماز توانید گذارد دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نمازگزاردن حَتَّی تَغتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلاه موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بر آن باشد وَ إِن کُنتُم و اگر باشید در وقت جنابت مَرضی بیماران مراد بیماریست که در آن از استعمال آب بترسند که ضرر بود أَو عَلی سَفَرٍ یا باشید در سفر أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم یا بیاید یکی از شما مِنَ الغائِطِ از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السّبیلین.

صفحه : ۱۸۱

أَو لامَستُمُ النِّساءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رح بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره و ضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رح برانند که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رح مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حائل و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَم تَجِدُوا ماءً پس نیابید آب را فَتَیَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِیداً طَیِّباً خاک پاک را حکم تیمّم در یکی از غزوات نازل شده

و اشهر آنست که غزوه بنی مصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند قضا را عقد عائشه رض گم شد و عزیمت به سبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رض بردند و او بخیمه عائشه رض درآمده دید که حضرت رسالت پناه ص سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق رض زبان طعن بعایشه بکشاد و سر انگشتان طعنه نیز بر تهیگاه وی زد ناگاه سیّد عالم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه رض اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت ص جبرئیل در رسید و حکم آورد که چون آب نمی یابید فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً قصد کنید چیزیرا از اجزای ارض که خاک پاک باشد و دست بران زنید فَامسَحُوا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِكُم بتمام رویهای خویش وَ أَيدِيكُم و بسائید دست های خود را بدان تا مرفق إِنَّ اللّهَ كانَ بدرستیکه خدا هست عَفُوًّا درگذراننده از شما و تخفیف کننده غَفُوراً آمرزنده کسانیکه تیمم کنند

أَ لَم تَرَ آیا نمی بینی و یا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نَصِيباً مِنَ الكِتابِ بهره از علم توریت يَشتَرُونَ الضَّلالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که به نعت و صفت حضرت مصطفی ص عارف بودند و ضلالت آن که بعد از بعث آنحضرت انکار وی نمودند وَ يُرِيدُونَ و میخواهند

اینکه گمراهان از روی حسد و عداوت أَن تَضِلّوا السَّبِیلَ آن که شما نیز ای مومنان راه گم کنید وَ اللّه أَعلَم و خدا داناترست بِأعدائِکُم بدشمنان شما که یهوداند وَ کَفی بِاللّه وَلِیًّا و بسنده است خدا دوست شما و متولّی امور شما وَ کَفی بِاللّه نَصِیراً و بس ست خدای یاری دهنده شما بر دشمنان.

صفحه : ۱۸۲

مِن الَّذِینَ هادُوا بعضی از ان کسانیکه بدین یهود متدین شده اند یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ میگردانند کلمها را و تغیر میدهند عَن مَواضِعِه از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبرست یا تاویل کلمات توریت بر وفق رای و طبع خود یا تغیر کلام پیغمبر ع یا کتمان آیت رجم آورده اند که زمره از یهود بملازمت حضرت رسالت پناه ص می آمدند و جواب آنحضرت ص را از امریکه سؤال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشانرا محرف میساختند لا جرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان تو یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَ یَقُولُونَ و میگویند سَمِعنا شنیدیم قول ترا وَ عَصَینا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ و عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آن ست که زبان مقال ایشان سمعنا می گفته و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَ اسمَع غَیرَ مُسمَع بشنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی اینکه کلمه ذو وجهین ست روئی در مدح دارد و روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس

معنی کلمه این ست که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعاء له باشد و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود می گویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و اینکه دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساخته اند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر می گفتند وَ راعِنا و اینکه کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگهدار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بر آنحضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند کسره عین را و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیری اینکه کلمه می گفتند لَيًّا بِأَلسِنَتِهِم و رحالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات ست بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آن حضرت میخواهند وَ طَعناً فِی الدِّین ِو قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی ع معترف بودند وَ لَو أَنَّهُم قالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعنا شنیدیم سخن ترا وَ أَطَعنا و فرمانبردیم امر ترا وَ اسمَع و بشنو سخن ما را وَ انظُرنا و در ما نگاه کن لَکانَ خَیراً لَهُم هرآئینه اینکه گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از استهزای سید انام و طعن در دین اسلام وَ أَقوَمَ و راست تر بودی سخن

ایشـان وَ لکِن لَعَنَهُم ُاللّه ُو لیکن برانـده است خـدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بِکَفرِهِم بسـبب کفر ایشان و مجازات بران فَلا یُؤمِنُون َپس نمیگردند ایشان إِلّا قَلِیلًا مگر گرویدنی اندك یعنی ضـعیفی که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمان است به بعضـی از کتب و رسل دون بعضـی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون إبن سـلام و اصـحاب او رض در اکثر تفاسیر وارد است که حضـرت رسالت پناه ص احبار یهود را چون إبن صوریا و کعب بن اشـرف طلبید و گفت یا معشـر الیهود از خدا بترسـید و قـدم در دائره اسـلام نهیـد چه من سوگند میخورم بخدا که شـما میدانید که من اینکه کلام و احکام که از خالق انام بشـما آورده ام حق ست و شـما را در توریت از حال من خبر داده انـد و بر ایمان بمن میثاق فراگرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که.

صفحه : ۱۸۳

یا أَیُّهَا الَّذِین َأُوتُوا الکِتاب َای آن کسانیکه شـما را کتاب داده اند یعنی توریت آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِما نَزَّلنا به آنچه که فرو فرسـتادیم بر بنـده خود و آن قرآن است مُصَدِّقاً در حالتی که باوردارنده است و تصدیق کننده لِما مَعَکُم مر آن چیزیرا که با شـماست یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول دین پس بـدو بگروید مِن قَبل ِأَن نَطمِس َپیش از آنکه محو کنیم وُجُوهاً رویها را یعنی صور آنرا نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی

و لب و دهن برو نمانـد فَنَرُدَّها پس باز گردانیم آن رویها را عَلی أَدبارِها بر هیئات قفاهای آن یعنی شـکل رو را بر صورت پس سر مبـدل سـازیم یـا اشـیای مصوره را بر وجه چون انف و حـاجب و عین محو کنیم و بر قفـا مثبت سـازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسـیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و اینکه هیـاتی ست در غـایت زشتی و رسوائی أَو نَلعَنَهُم یا برانیم ایشانرا که اصـحاب وجوه انـداز رحمت خود یا مسـخ سازیم کَما لَعَنّا همچنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم أَصحاب َالسَّبت ِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا سرپیچیدند و روز شنبه بصـید ماهی اشـتغال کردنـد وَ کان َ أَمرُ اللّه ِ و هست فرمان خدا یا وعید او مَفعُولًا بودنی و هرآئینه بخواهد بود إِن َ اللّه َ لا یَغفِرُ بدرستیکه خدا نمی آمرزد أَن یُشرَک َ بِه ِ آنرا که شرک آوردند بدو و شریک گیرند در عبادت او وَ یَغفِرُ ما دُون َ ذلِک َ و بیـامرزد آن گنـاهی را که غیر از شـرک بود لِمَن یَشـاءُ مر آنکس را که خواهـد از روی تفضل و احسان نه بوسـیله عبادت و عرفان شـیخ امام زاهـد رح فرمود که می آمرزد قبل العـذاب هر که خواهـد و بعـد العذاب جمیع عصاه را خواهد آمرزید وَ مَن یُشـرِک بِاللّه ِ و هر که شـرک آرد بخـدا و انباز گیرد باو فَقَدِ افتَری پس بـدرستیکه افترا کرده باشـد و بربافته إِثماً عَظِیماً دروغ بزرگ را که

بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون اینکه آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر ع بودنـد وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار درآمده گفتند ما مشـرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزّت و مقربان حضـرت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سـبحانه ستائشهای ایشانرا نه پسندید و فرمود أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ آیا نمی دانی یا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفـاخرت یُزَکُّونَ أَنفُسَهُم می سـتایند و ثنـا میگوینـد نفسـهای خود را به اینکه که نحن ابنـاء اللّه و احبـاؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسـبت میدهند چنانچه منقول ست که بحر بن عمر و نعمان بن عوفی و مرجب بن زید اطفال خود را بحضـرت رسالت پنـاه ص آوردنـد و گفتنـد اینکه کودکـان را هیـچ گناهی هست حضـرت فرمود که نی اینها بی گناهان انـد ایشان سوگنـد یاد کردنـد بخـدای موسـی ع که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز درمیگذراننـد و خطاهای روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شـما مر شـما را اعتباری ندارد بَلِ اللّهُ بلکه خدا یُزَکِّی مَن یَشاءُ بپاکی یاد کند یا بسـتاید هر کرا خواهد و مسـتحق آن داند وَ لا یُظلَمُونَ و آن گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فَتِیلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیله از وسخ که در

میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید.

صفحه : ۱۸۴

انظُر بنگر درین جهودان که از روی عناد کَیف َیفتَرُون َچگونه افترا میکنند و می بندند عَلَی اللّه ِالکَذِب َبر خدا دروغ را یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وَ کَفی بِه ِو بسنده است آن افترای و دروغ ایشان إِثماً مُبِیناً گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیّی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر ص و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون قریش بر بیت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسپانیده بایمان غلاظ و شداد بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین ممر فارغ ساخته بمعاشرت نشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما آنست که زائران حرم را مهمانی می کنیم و کعبه را معمور می داریم و صله رحم بجا می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبائی کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقرب است یا دین محمّد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع اینکه سخنان گفتند که

دین شما حق ترست و آئین شما باسق تر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید أَ لَم تَرَ آیا نمیدانی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نَصِيباً مِنَ الكِتابِ بهره از توریت که بواسطه عداوت مسلمانان يُؤمِنُونَ میگروند بِالجِبتِ وَ الطّاغُوتِ بدین دو بت که قریش را هست و گفته اند جبت سحرست و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او وَ يَقُولُونَ و میگویند اینکه جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هؤُلاءِ اینکه گروه کفار قریش أَهدى هادی ترانند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی به پیغمبر علیه السلام و اصحاب او سَبِيلًا از جهت راه یعنی راه یافته ترانند أُولئِكَ آنگروه متعنت و متعصب و خود رای الَّذِينَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللّهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَ مَن يَلعَنِ اللّهُ و هر کرا خدای براند و دور سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ پس هرگز نیابی تو مر او را نَصِيراً یاری که دفع کند عذاب از وی أَم لَهُم آیا مر ایشانراست یعنی جهودان را نَصِيبٌ مِنَ المُلكِ بهره از بادشاهی دنیا استفهام است بر سبیل انکار، زعم یهود آن بود که ایشان بملك و نبوت از غیر خود احق و سزاوارتر اند و بدین سبب

از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر منصب نبوت و ملک داری و حکم گزاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک دنیا و آخرت بهره نیست فرد

دولت هر که تو بینی بسر آمد روزی دولت آل نبی تا بقیامت باشد

و اگر بالفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذاً پس آنهنگام ایشان لا یُؤْتُون َالنّاس َ ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را نَقِیراً بآنمقدار گوی که بر پشت دانه خرماست و اینکه غایت مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری به نقیری مضائقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند.

صفحه : ۱۸۵

أَم یَحسُدُون َالنّاس َ بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبائل عرب عَلی ما آتاهُم ُاللّه ُ بر آنچه خدا بدیشان داده است مِن فَضلِه ِ از فضل خود که آن بعث حضرت رسالت پناه ص از ایشانست و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسماعیل ست یا مردم عرب حسد بر محمّد ص می بردند که پایه چنین عالی از یتیم ابو طالب باشد! بایستی که جبرئیل ع بر ما فرود آمدی اما مصرع

تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

گفته اند که مراد از ناس حضرت رسالت پناه ست ص و عرب جمع را بر واحدی اطلاق می کنند که جامع باشد آنمقدار خصال خیر را که جمع نشود الا ـ در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امه و مراد از فضل نبوّت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و

یهود و برین حال حسد می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی اینهمه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب ست بس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه اینکه صورت مختص بدان حضرت ص نیست و اگر بواسطه زن ست اینکه مخصوص آنحضرت ست ص و کسی دیگر را نرسد که چنین کند و اینکه فضل خداوندست بیت

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

فَقَد آتَینا پس بدرستیکه ما عطا کردیم آل َ إِبراهِیم َ اولاد ابراهیم را که موسی ع و داود ع و عیسی اند ع الکِتاب َ یعنی توریت و انجیل و زبور وَ الحِکمَهَ و علم حلال و حرام وَ آتَیناهُم و دادیم ایشانرا باجود نبوت مُلکاً عَظِیماً پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان ع داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج ست چنانچه بصحت رسیده که داود ع صد زن داشته و سلیمان ع هزار و درین سخن تعریض یهودست که اگر حسد شما بر محمّد ص بواسطه کثرت ازواجست پس داود و سلیمان ع بحسد سزاوارتراند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمدست و از کتاب قرآن و از حکمت شرائع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تائید بملائکه فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم ع یا محمّد وَ مِنهُم مَن صَدَّ عَنهُ و از ایشان کسی هست که اعراض کند از خبر انبیاء در باب نساء و تصدیق نکرد

آنرا یـا روی از متـابعت پیغمبران بگردانیـد وَ کَفی بِجَهَنَّم ٍو بسـنده است دوزخ سَ ِعِیراً آتشـی افروخته برای عـذاب کافران إِن َّ الَّذِین َ کَفَرُوا بـدرستی آنکسـانیکه حق را بپوشـیدند و نگرویدنـد بِآیاتِنـا بـدلائل وحـدت یـا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر ص سَوف َنُصلِیهِم نـاراً زود باشـد که درآریم ایشـانرا در آتشـی و چه آتشـی کُلَّمـا نَضِ ِجَت هرگـاه پخته شود یـا بسوزد جُلُودُهُم پوسـتهای ایشان بآتش بَدَّلناهُم بدل کنیم برای ایشان جُلُوداً غَیرَها پوسـتهای غیر آنکه پخته و سوخته شده و اینکه تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصـری رح منقول ست که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود یابد و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن ببرنـد و بحال اوّل باز آرند پس اینکه تبدیل صـفت نه تبدیل عین و تجدید اینکه حالت بجهت تعذیب و احساس عذاب ست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند لِیَذُوقُوا العَذاب َتا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشـد إِن َّاللّه َکـان َعَزِیزاً بـدرستیکه خـدا هست غـالب که کسـی او را از تعـذیب کفـار منع نتوانـد کرد حَکِیمـاً دانـا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت.

صفحه : ۱۸۶

وَ الَّذِین َآمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِو بجا آوردند طاعتها بر وفق فرمان سَ ُندخِلُهُم زود باشـد درآریم ایشانرا جَنّات ٍتَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خالِدِین َفِیها در حالتی که جاوید باشند اینکه مومنان در آن أَبَداً همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لَهُم فِیها مر اینکه بهشتیان

را باشند در آن بوستانها أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَ نُدخِلُهُم و درآریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نه کند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت ست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسیکه میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متأذی شوند پس ظل ظلیل چرا باشد و فائده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی ست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آنسایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معراست فرد

اینکه سایه ها زوال پذیرند عاقبت در سایه گریز که آنرا زوال نیست

إِن َاللّه ِ يَأمُرُكُم بدرستیکه خدا میفرماید شما را أَن تُؤَدُّوا الأَمانات ِ آنکه ادا کنید امانت ها را إِلی أَهلِها باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه کعبه از عثمان رض بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمی داد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق رض و فاروق رض بر در سرای سلافه آمدند و فاروق به آواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد

و گفت تو بستانی بهتر که تمیم و عدی بگیرند پس عثمان رض مفتاح برداشته بنزد حضرت رسالت پناه ص آورد و آن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخاست که یا رسول اللّه چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع اینکه سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس رض همانسخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان رض گفت اینک بستان بامانته اللّه القصه بعد از آنکه حضرت علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم اللّه وجهه پیش رفت و گفت یا رسول اللّه منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه ص فرمود که یا علی من شما را کاری فرمایم که از ان نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را رض طلبید و فرمود که خذوها یا بنی طلحه خالده تالده لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آنقوم ست و اگرچه حکم بادای امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل ست و در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد

ظل ظليل كه وجود حقيقى ست دلالت بر آن دارد كه امانت عبارت از وجود مجازى باشد چون وجود!

اظلال نسبت بآفتاب پس همچنانكه وجود ظل امانت آفتاب ست در وقتى كه آفتاب جلوه كنان تجلى نموده و اشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال ميگويد ان تؤدوا الامانات الى اهلها چگونه ظلال متلاشى ميگردند و اثر ايشان بكلى محو ميشود بر همين منوال چون شعاع خورشيد وجود حقيقى عزّ عن التمثيل از افق غناء ذاتى و اللّه غنى عن العالمين طلوع نمايد امانات وجودات ظليه با اهل آن بازميگردد و سر لمن الملك اليوم للّه الواحد القهار بظهور مى ايد نظم

جمله ها را پيش او نهيد مالك ملك اوست ملك او را دهيد

خصم شير آمد بر روبه او كل شى هالك الا وجهه

وَ إِذا حَكَمتُم و ديگر امر ميكند كه چون خواهيد كه حكم كنيد بَينَ النّاسِ ميان مردمان أَن تَحكُمُوا بِالعَدلِ آنكه حكم كنيد براستى إِنَّ اللّهَ بدرستيكه خدا نِعِمّا يَعِظُكُم بِهِ نيكو چيزيست كه شما را بآن پند مى دهد يعنى اداى امانات و عدل در حكومات إِنَّ اللّهَ كانَ بدرستيكه خدا هست سَمِيعاً شنوا بقول عثمان كه گفت بگير بامانت اللّه بَصِيراً بينا بردّ مفتاح بوى.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گروه گرويدگان أَطِيعُوا اللّهَ فرمان بريد خدا را در فرائض وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمانبردارى رسول كنيد در سنتها وَ أُولِي الأَمرِ مِنكُم و اطاعت كنيد خداوندان امر را از شما مراد امراى مسلمانند كه حضرت رسالت پناه ص در عهد خود تعين مينمود چنانچه در اسباب نزول هست كه حضرت خير البريّه خالد رض بن وليد را بر سريّه امير كرد

و عمار یاسر رض را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر باسلام مرا دستگیری خواهید کرد تا باشم و الا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنابر فرموده وی در خانه خود ساکن شده خالد بامدادان لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مستامن کسی دیگر را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمان ست و بفرموده من در امان مانده بود خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی را امان دهد گفتگوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و اینکه آیت نازل شد که فرمان برید الو الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی فرمود که اولو الامر ابو بکر و عمراند که وزیرین صدق بودند و اشارت اقتدوا بالّذین من بعدی ابو بکر و عمر رض در شان ایشان نافذ شده و ابو بکر وراق رحمه اللّه گفته که خلفای اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند و رسول فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا فقها و علماء یا ارباب عقول و اهل رای و نزد

عرفا اولو الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمانبرداری ایشان لازم است
قطعه

هر که سر بر خط فرمان دلیلی بنهند کی میسر شودش روی براه آوردن

هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن

فَإِن تَنازَعتُم پس اگر خلاف کنید فِی شَیءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوه ُ إِلَی اللّه ِ پس بازگردانید آنرا به کتاب خدا وَ الرَّسُول و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و سنت آنحضرت بعد از وفات او إِن کُنتُم اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤمِنُون َ بِاللّه ِ میگروید بخدا وَ الیَوم ِ الآخِرِ و یوم رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمائید و برای ناقص خود مغرور نباشید در اعمال و اقوال ذلِک َ خَیرٌ آن رجوع بهترست شما را وَ أَحسَن ُ تَأوِیلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را به محکمه نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه ص آمدند و حکم بر وفق مدعاء یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که من بحکم محمّد ص راضی نیستم بیا تا نزد عمر رض رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر بازگفت عمر از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق

کرد که آری حال برین منوال ست اما من بران حکم راضـی نیسـتم و از تو حکم می طلبم عمر فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بصـحرا افکند و فرمود هر که بحکم چنان قاضـی راضـی نباشد سـزای او برین وجه بباید داد آنروز حضـرت رسالت پناه ص عمر را لقب فاروق داد و حق سـبحانه اینکه آیت فرسـتاد که أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِین َ آیا ندیدی و نگاه نه کردی بسوی آن کسانیکه یَزعُمُون َ گمان میبرنـد أَنَّهُم آمَنُوا آنکه ایشان گرویـده انـد بِما أُنزِل َ إِلَیک َ بآنچه فرسـتاده شـد بر تو یعنی قرآن وَ ما أُنزِل َ مِن قَبلِک َ و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیاء یُرِیدُون َ میخواهند با وجود دعوی ایمان.

صفحه : ۱۸۸

أَن یَتَحـاکَمُوا آنکه مرافعه کننـد إِلَی الطّاغُوت ِ بسوی کعب بن الاشـرف که بغایت طاغی و باغی ست وَ قَد أُمِرُوا و حال آنکه مأمور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز ماموراند أَن یَکفُرُوا بِه ِ بآنکه نه گروند بحکم طاغوت وَ یُرِیدُ الشَّیطان ُ و میخواهد دیو دور شـده از رحمت یـا سرکشـیده از خـدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنه أَن یُضِلَّهُم آنکه گمراه گردانـد ایشـانرا که مـائل طاغوت اند ضَلالًا بَعِیداً گمراهی دور که هرگز از ان باز براه راست رجوع نتوانند نمود

وَ إِذا قِیـل َ لَهُم و چون گوینـد مر اینکه منافقـان را در وقت تحاکم که تَعالَوا بیائیـد إِلی ما أَنزَل َ اللّه ُ بحکمی که خـدا فرسـتاده است در کتاب خود وَ إِلَی الرَّسُول ِ و بحکمی که پیغمبر

او میکنـد بفرمان او رَأَیت ِالمُنافِقِین َمی بینی منافقان را که از روی عناد یَصُدُّون َعَنک ِاعراض میکننـد از تو صُدُوداً اعراض کردنی از روی عـداوت فَکَیف َپس چگونه باشـد و چه خواهند کرد إِذا أَصابَتهُم چون برسد ایشان را مُصِیبَهٌ عقوبت صدود و اعراض بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بآنچه دسـتهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق رض بود مر آن منافق را ثُم َّجاؤُک َپس بیاینـد بسوی تو و زبان اعتذار بکشانید یا دیت قتیل خود طلبند یَحلِفُون َبِاللّه ِسوگند میخورند بخـدا و مضـمون سوگنـد ایشان آنکه إِن أَرَدنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شـما یا بترافع بدر خانه عمر رض إِلّا إِحساناً مگر نیکـوئی کـه بمـا لاـحق شـود وَ تَوفِیقـاً و تـالیف و مـوافقت کـه بیـن الخصــمین پدیــد آیـد أُولئِک َآن گروه منافقـان و سوگندخورنـدگان بـدروغ الَّذِین َیَعلَم ُاللّه ُآن کسانند که خـدا میدانـد مـا فِی قُلُوبِهِم آنچه در دلهـای ایشـان ست از نفاق و دروغ فَأَعرِض عَنهُم پس اعراض کن از قبول اعـذار ایشـان وَ عِظهُم و پنـد ده ایشانرا بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَ قُل لَهُم فِی أَنفُسِهِم و بگو مر ایشان را در خلوت در باب نفسـهای ناپاک ایشان قَولًا بَلِیغاً سـخن بلیغ که اثر کننـده باشـد در دلهای ایشان به مثابه که از ان غمناک گردند و آن تهدیدست بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نه کنند.

صفحه : ۱۸۹

وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُول ٍو نه فرسـتادیم هیچ فرسـتاده را به بندگان خود إِلّا لِیُطاع َمگر برای آنکه فرمان وی برند بِإِذن ِاللّه ِبامر خدا

وَ لَو أَنَّهُم و اگر اینکه منافقان إِذ ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند أَنفُسَهُم بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا به تحاکم الی الطاغوت جاؤُكَ بیامدندی بحضرت تو فَاستَغفَرُوا اللّه پس طلب آمرزش کردندی از خدا وَ استَغفَرَ لَهُم الرَّسُول و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللّه هرآئینه یافتندی یعنی دانستندی خدا را تَوّاباً قبول کننده توبه گناهکاران رَحِيماً مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب رض إبن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شده در راه آبی که هر دو از آن ممر مزروعات خود را آب دادندی چون محاکم ایشان به محکمه سیّد عالم ص رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آن حضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلا پس یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وَ رَبِّكَ بحق پروردگار تو ایشان لا يُؤمِنُون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتّى يُحَكِّمُوكَ تا وقتی که ترا حکم سازند فِيما شَجَرَ بَينَهُم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لا يَجِدُوا پس باز نیابند فِي أَنفُسِهِم در نفسهای خود حَرَجاً شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِمّا قَضَيتَ از آنچه که تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَ يُسَلِّمُوا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسلِيماً فرمانبرداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر رض و حاطب رض از محکمه نبوت بیرون

آمدند مقداد رض بدیشان رسید پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن کردن گردن را تاب میداد و روی درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل اللّه هولاء اینکه چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت اینکه مرد و حکم او را متهم میدارند بخدا سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون اینکه سخن بشنید گفت بخدای محمّد ص که اگر محمّد ص مرا امر فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و إبن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَ لَو أَنّا کَتَبنا عَلَیهِم و اگر چنانچه ما فرض میگردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند أَنِ اقتُلُوا آنکه بکشید أَنفُسَکُم نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند أَوِ اخرُجُوا مِن دِیارِکُم ما فَعَلُوهُ یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان إِلّا قَلِیلٌ مِنهُم مگر اندکی از ایشان چون ثابت بن قیس و عمار و إبن مسعود رض وَ لَو أَنَّهُم و اگر ایشان که منافقانند فَعَلُوا بکردندی ما یُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَکانَ خَیراً لَهُم هرآئینه بهتر بودی مر ایشانرا در عاجل و آجل وَ أَشَدَّ تَثبِیتاً و نزدیک تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان

ایشان.

صفحه : ۱۹۰

وَ إِذاً و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشانرا در دین ایشان لَآتَیناهُم هرآئینه ما میدادیم مِن لَدُنّا از نزدیک خویش أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ و ثواب وافر که نعیم جنّت ست وَ لَهَدَیناهُم و هرآئینه راه مینمودیم ایشانرا صِراطاً مُستَقِیماً براه راست که از ان بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رض که مولای رسول خدا بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت پناه ص فرمودند که ای ثوبان ما غیّر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغیّر کرده و روی سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول اللّه من زمانی که در جمالت نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم بیت

بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکلست بی تماشائی جمالت کامرانی مشکلست

حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم فرد

از مرگ غمی نیست از ان میترسم کز پرتو دیدار تو میمانم دور

و سخت تر محنتی آنکه در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد اللّه انصاری رض که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه ص گریان آمد بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول اللّه تو از نزدیک من از نفس و مال و ولد من بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم

میترسم از آنکه تو فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که وَ مَن یُطِعِ اللّٰه َو هر که فرمان خدا برد در اوامر و نواهی وَ الرَّسُول َو فرمانبداری رسول کند در احکام و حدود دین فَأُولئِک َپس آن گروه فرمانبرداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِین َبا آن کسانیکه أَنعَم َاللّٰه ُعَلَیهِم انعام کرده است خدا بر ایشان مِن َالنَّبِیِّین َاز پیغمبران و رسل و اولو الامر نیز داخل اند وَ الصِّدِّیقِین َو راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیاء کرده اند وَ الشُّهَداءِ و کشتگان راه خدا مراد شهدای احداند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را وَ الصّالِحِین َو ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَ حَسُن َأُولِئک َرَفِیقاً و چه نیکواند اینکه جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکورفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ماست و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهداء عمر و عثمان و علی اند رض و صالحین سائر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد فردا باو خواهد بود المرء مع من احب ابیات

همچون بلبل دوستی گل گزین تا شوی با خرمن گل همنشین

زاغ چون مردار را شد همنفس یار او مردار خواهد بود و بس

ذلِک َآن بودن با جماعت مذکوره الفَضل ُمِن َاللّٰه ِافزونی کرامت است از خدا وَ

کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدا عَلِیماً دانا بمقاصد و نیات یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید بقتال دشمنان خُذُوا حِذرَکُم فراگیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب فَانفِرُوا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُباتٍ گروه گروه بجهات مختلفه أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یک دیگر در جهت واحده.

صفحه : ۱۹۱

وَ إِنَّ مِنکُم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ می نماید در بیرون رفتن بغزا و تاخیر می کند در جهاد مراد إبن ابّی و اصحاب اوست که در روز احد تخلف ورزیدند فَإِن أَصابَتکُم پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِیبَهٌ واقعه چون قتل و هزیمت قالَ گوید آن مبطی منافق قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ بدرستی که خدا انعام کرد بر من إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَ لَئِن أَصابَکُم و اگر برسد بشما فَضلٌ مِنَ اللّهِ نیکوئی زیاده از خدا چون فتح و غنیمت لَیَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوه کَأَن لَم تَکُن چنانکه گوئی نبوده بَینَکُم وَ بَینَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّهٌ دوستی یعنی خود را دور اندازد و سخن بر وجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه که یا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم ای کاش که من بودمی درین غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلیُقاتِل پس باید که قتال کنند فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا با دشمنان دین الَّذِینَ

آنانکه در بازار معامله یَشرُون َالحَیاهَ الدُّنیا بفروخته اند زندگانی دنیا را که رو در فنا دارد بِالآخِرَهِ بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی وَ مَن یُقاتِل و هر که کارزار کند فِی سَبِیلِ اللّه ِ در راه دین فَیُقتَل پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَو یَغلِب یا غالب آید بر دشمن و مظفر گردد فَسَوف َنُؤتِیه ِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ که در صفت نیاید وَ ما لَکُم و چیست شما را ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد شامل لا تُقاتِلُون َجهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید فِی سَبِیلِ اللّه ِ در راه خدا وَ المُستَضعَفِین َو برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه منع می کردند مِن َالرِّجال ِ از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عبّاس بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان وَ النِّساءِ و از زنان چون ام شریک و غیرها وَ الوِلدان ِ و از کودکان چون إبن عباس رض که میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نساء ولدان الَّذِین َو اینکه مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع یَقُولُون َمیگویند یعنی دعا میکنند که.

صفحه : ۱۹۲

رَبَّنا أَخرِجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِن هذِه ِ القَریَهِ ازین دیه یعنی مکه الظّالِم ِ أَهلُها دهی که ستمکارند اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت عظیم است ان الشرک لظلم عظیم وَ اجعَل لَنا و بساز از برای ما مِن لَدُنک َاز نزدیک خویش

وَلِيًّا کسیکه دوست دار و متولّی کار ما باشد وَ اجعَل لَنا و دیگر بساز از برای ما مِن لَدُنک نَصِیراً از نزد خود یاری و مددگاری که شرا عادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر علیه السّلام فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سر انجام فرمود و نصیری و حامی را برای ایشان تعیّن کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه علیه السّلام حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددگار آن بیچارگان بود

الَّذِين آمَنُوا آن کسانی که گرویده اند بخدا و رسول یُقاتِلُون کارزار می کنند فِی سَبِیل اللّه در راه خدا وَ الَّذِین کَفَرُوا و آن کسانیکه کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی یُقاتِلُون مقاتله می نمایند فِی سَبِیل الطّاغُوت در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقاتِلُوا پس بکشید ای دوستان حق أَولِیاءَ الشَّیطان دوستان و فرمانبرداران شیطان را و از مکائد و مصائد او مترسید إِن کَیدَ الشَّیطان بدرستیکه حیله و وسوسه شیطان کان ضَعِیفاً هست سست و بی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان أَ لَم تَرَ آیا نظر نه کردی إِلَی الَّذِین بسوی آنانکه در مکه مبالغت میکردند چون عبد الرحمن بن عوف رض و سعد بن ابی وقاص رض و مقداد بن اسود رض و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذاء ایشان از

حد گذشت و بحکم الهی قِیل ‌َلَهُم گفته شد مر ایشانرا که از کارزار کفار کُفُّوا أَیدِیَکم باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ و بپای دارید نماز را وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهید بمستحقان زکوه را فَلَمّا کُتِب ‌َپس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَیهِم ُالقِتال ُبر ایشان کارزار کردن با کافران إِذا فَرِیق ٌمِنهُم آن وقت گروهی از ایشان یَخشَون ‌َالنّاس ‌َمی ترسیدند از جنگ مشرکان کَخَشیَهِ اللّه ِچنان ترسیدنی که از خدا باید ترسید أَو أَشَدَّ خَشیَهً بلکه ترسی از ان سخت تر و اینکه ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدا یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند.

صفحه : ۱۹۳

وَ قالُوا رَبَّنا و گفتند ای آفریدگار ما لِم ‌َکَتَبت ‌َبرای چه چیز واجب گردانیدی عَلَینَا القِتال ‌َبر ما مقاتله کفّار را لَو لا أَخَّرتَنا چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ نکرد إِلی أَجَل ٍقَرِیب ٍتا اجلی که نزدیک است بهمه کس و اگر اینکه سؤال از منافقان صادر شده چندین عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند اینکه سخن ایشان بود و اصح آنست که سؤال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُل بگو ای محمّد مر اینکه ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتاع ُالدُّنیا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا

قَلِيل ٌاندك است در جنب آخرت وَ الآخِرَةُ و سراى آخرت خَيرٌ لِمَن ِ اتَّقى بهتر از دنيا و فاضلتر مر آن كسى را كه به پرهيزد از شرك يا از همه منكرات وَ لا تُظلَمُون َو ستم رسيده نخواهيد شد اى مجاهدان يعنى از ثواب و درجات جهاد كم نخواهد كرد فَتِيلًا بمقدار رشته كه بر دانه خرماست پس بوعده استيفاى ثواب مستظهر باشيد و از مرگ كه بضرورت وقوع خواهد پذيرفت ميند يشيد كه هيچ گردنى را ازين كمند رهائى ميسر نيست و در هيچ پناهى از حدوث اينكه واقعه خلاصى متصور نى

أَينَما تَكُونُوا هر جا كه باشيد خواه در مدينه خواه در مكه يُدرِككُم ُالمَوت ُدريابد شما را مرگ وَ لَو كُنتُم و اگرچه باشيد شما فِي بُرُوج ٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهاى محكم يا در كوشهاى آراسته يا در بروج دوازده گانه فلك يعنى بهر حال و بهر جا آدمى را از مرگ چاره نيست رباعى

اگر كاخ تو بر سپهر اعظم سازند در كار تو چون سلسله در هم سازند

هم عاقبت اينكه حجره فانى ترا تركان اجل سراى ماتم سازند

و حكيم سنائى ميفرمايد قدس سره بيت

چه كنى خانه گل آبادان دل من اينما تكونوا خوان

چون درآيد اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام و چه چاه

وَ إِن تُصِبهُم و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسيار و ارزانى يا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا هذِه ِ مِن عِندِ اللّه ِ ميگويند اينكه نيكوئى از نزديك خداست وَ إِن تُصِبهُم سَيِّئَةٌ و اگر برسد بر ايشان دست تنگى و قحط

یا هزیمت چنانچه در واقعه احد رو نمود یَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِكَ گویند اینکه سختی از نزدیک تو است ای محمدی و بسبب تدبیرات تو که صائب نبوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه ص از مکه بمدینه هجرت فرمود و میوها در ان سال بر منوال سنه سابق نبود و نرخها رو بگرانی نهاد و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا میگوید قُل کُلٌّ بگو ای محمّد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِن عِندِ اللّه از نزدیک خداوندست و باراده او فَما پس چیست و چه حال است لِهؤُلاءِ القَومِ مر اینکه گروه جهود و منافقانرا که لا یَکادُونَ یَفقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِیثاً سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند بلکه چون بهایم که می شنوند و فهم نمی کنند و از بی فهمی ایشان است که میگویند ما أَصابَكَ مِن حَسَنَةٍ آنچه بتو رسد از غنیمت و فتح فَمِنَ اللّهِ پس از فضل خداوندست وَ ما أَصابَكَ مِن سَیِّئَةٍ و آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِن نَفسِكَ پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین وجه فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر ملائکه ترا پیش آید بسبب گناهان تو است وَ أَرسَلناكَ و فرستادیم ترا لِلنّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدّری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَ

کَفی بِاللّه ِ و بسنده است خدا شَهِیداً گواه برسالت تو.

صفحه : ۱۹۴

مَن یُطِع ِ الرَّسُول َ هر که فرمان برد رسول را فَقَد أَطاع َ اللّه َ پس بدرستیکه فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدا میخواند بامر خدا پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه ص بوصف فنا فی اللّه و بقا باللّه موصوف بود کسیکه قائم باللّه باشد هرآئینه خلیفه اللّه بود پس خلافت حق آنحضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نموده کما قال اللّه تعالی و ما رمیت اذ رمیت و بی شک خلیفه بود در هر معامله که خلق با او می کرده اند کما قال اللّه تعالی إِن َّ الَّذِین َ یُبایِعُونَک َ إِنَّما یُبایِعُون َ اللّه َ و طاعت چنین خلیفه بی شائبه شبهت طاعت مستخلفست مثنوی

چون تهی گشت از خود و پر شد ز دوست بیشکی فرمان اینکه فرمان اوست

ما رمیت فاش گوید برملا که نیفگندی تو افگندیم ما

تو در افگندن نئی جز آلتی فعل فاعل را بود بی علتی

عقل اینجا ره ندارد وهم نیز چشم بگشا لب فرو بند ای عزیز

وَ مَن تَوَلّی و هر که اعراض کند از فرمان تو فَما أَرسَلناک َ پس نفرستادیم ترا عَلَیهِم حَفِیظاً بر ایشان نگاهبانی که ایشانرا از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علماء اینکه حکم را بآیت السّیف منسوخ دانند وَ یَقُولُون َ و میگویند منافقان در حضور تو طاعَةٌ از ما فرمانبرداری و از تو حکم فَإِذا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِن عِندِک َ از نزدیک تو بَیَّت َ طائِفَةٌ مِنهُم به شب با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غَیرَ الَّذِی تَقُول ُ غیر آنکه

روز بـا تو میگوینـد یـا می گوینـد غیر آنکه تو بـا ایشان می گوئی لفظ تقول غائبه مؤنث است و فاعلش ضـمیر عایـد بطائفه یا مخاطب مذکر که حضـرت پیغمبر است علیه السـلام وَ اللّه ُ یَکتُب ُو خدا می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدا می نویسند ما یُبَیِّتُون َ آنچه ایشان می گویند و تدبیر می کنند در شب فَأَعرِض عَنهُم پس رو بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَ تَوَکَّل عَلَی اللّه ِ و توکل کن بر خدا و کار خود را وی گذار وَ کَفی بِاللّه ِ و بس است خدا وَکِیلًا قائم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَ فَلا یَتَدَبَّرُون َالقُرآن َ آیا چرا تامل نمی نماینـد اینکه منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند در ان تا بر ایشان ظاهر گردد بآثار اعجاز که اینکه کلام حق است وَ لَو کـان َو اگر بودی اینکه قرآن مِن عِنـدِ غَیرِ اللّه ِ از نزدیـک غیر خـدا یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا هرآئینه یافتنـدی اهـل عقول و فهم فِیه ِ اختِلافاً کَثِیراً درو اختلاف بسـیار از تنـاقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی.

صفحه : ۱۹۵

وَ إِذا جاءَهُم و چون بیایـد بمنافقان أَمرٌ کاری یعنی چیزی یا مهمی مِن َالأَمن ِ از آنچه موجب ایمنی باشـد چون عزم حضـرت رسالت پناه ص بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الخَوف ِ یا آنچه سبب ترس و

بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان أَذاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در ان افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیّج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است وَ لَو رَدُّوهُ و اگر بازگذارند آن خبر را إِلَی الرَّسُولِ برای صائب پیغمبر ص تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَ إِلی أُولِی الأَمرِ مِنهُم یا بتدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه رض و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِینَ هرآئینه بدانند آنرا آنانکه یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم استخراج می کنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم و اگر نه فضل خدا بودی بر شما بارسال رسل وَ رَحمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر ص است یا اسلام و رحمت قرآن ست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعتُمُ الشَّیطانَ هرآئینه پیروی می کردید شیطان را إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن می ماندند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعث رسول ص و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمر و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقاتِل پس تو کارزار کن فِی سَبِیلِ

اللّه ِ در راه طاعت و رضای خدا، نزول آیت در بدر و موعد بود که حضرت رسالت پناه عزیمت بدر فرمود و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رض رفتن را کاره بودند و حضرت می فرمود که اگر همه نمی رونـد من تنها می روم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزنـد از کارزار تو تنها برو و مقاتله کن لا تُکَلَّف ُ إِلّا نَفسَکَ َ تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَ حَرِّض ِ المُؤمِنِین َو ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَی اللّه ُ أَن یَکُف َّشاید که خدا باز دارد از مسلمانان بَأس َ الَّذِین َ کَفَرُوا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش بآنکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و در موضع حرب بدر نیامده چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد وَ اللّه ُ أَشَدُّ بَأساً و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَ أَشَدُّ تَنکِیلًا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان.

صفحه : ۱۹۶

مَن یَشفَع هر که درخواست کند شَفاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد یَکُن لَه ُ باشد مر آن شفیع را نَصِیب ٌمِنها بهره از ثواب آن وَ مَن یَشفَع و هر که در خواهد شَفاعَةً سَیِّئَةً درخواست بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد یَکُن لَه ُ کِفل ٌمِنها باشد مر او

را نصیبی از وبال آن وَ کانَ اللّهُ و هست خدا عَلی کُلِّ شَیءٍ مُقِیتاً بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه همه چیز وَ إِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَیُّوا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیّت گوئید بِأَحسَنَ مِنها به نیکوتر از آن تحیّت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید و علیکم السّلام و رحمه اللّه و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او و برکاته زیادت کنید أَو رُدُّوها یا همان تحیت را بازگردانید یعنی در جواب السلام علیك بگوئید و و علیك السلام اینکه مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت است فضل شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکورست و بعضی برآنند که اگر مسلّم مسلم باشد جواب باحسن وجوه باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر ورد باید کرد بلفظ و علیك إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَسِیباً بدرستیکه خدا هست بر همه چیزها حساب کننده پس شما را به تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اللّهُ خداست که بی شبه لا إِلهَ إِلّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَیَجمَعَنَّکُم بخدا سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز قیامت که برانگیزد لا رَیبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در ان روز یا در جمع آن وَ مَن أَصدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللّهِ حَدِیثاً از خدای تعالی یعنی نیست از وی راستگوتر از جهت

قول و وعـده یعنی کـذب را در سـخن و وعـده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خـدا از نقص مـبرا است آورده انـد که قومی از مکه هجرت کردنـد و در اثنـای طریق پشـیمان شـده بازگشـتند و به پیغمبر ع پیغـام و اسـلام خویش بمـدینه فرسـتادند مسـلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی بایمان ایشان قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فَما لَکُم پس چیست مر شـما را فِی المُنافِقِین َ در شان منافقان که متفرق شـده اند فِئَتَین ِ بدو فرقه و جمعی برآنند که بعضـی از مهـاجران ناخوشـی هوای مـدینه را بهانه ساخته از حضـرت رسالت پناه ص اجازت اقامت ببادیه نمودنـد و از مـدینه بیرون رفته بمشـرکان مکه به پیوسـتند و صحابه رض را در اسلام ایشان تردد پدید آمد اینکه آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشـان اتفـاق نمی کنیـد وَ اللّه ُ أَرکَسَ هُم و حـال آنست که خـدا رو کرد ایشـانرا النصف بحکم کفر از قتـل و سـبی بِما کَسَ بُوا بانچه عمل کردنـد و روی از مومنان برتافته رجوع بکافران نمودنـد أَ تُرِیـدُون َ أَن تَهدُوا آیا میخواهید که راه نمائید مَن أَضَل َ اللّه ُ آنرا که گمراه ساخت است خدا وَ مَن یُضـلِل ِ اللّه ُ و هرکرا خدای تعالی گمراه گرداند فَلَن تَجِدَ لَه ُ سَبِیلًا پس نیابی تو مر او را راهی بحق

صفحه : ۱۹۷

وَدُّوا و دوست میدارنـد اینکه برگشـتگان از دین لَو تَکفُرُون َ آنکه کافر شویـد شـما کَما کَفَرُوا همچنانکه ایشان کافر شـده اند فَتَکُونُون َ سَواءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنهُم از ایشان أَولِیاءَ دوستان

حَتّی یُهاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرنـد و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کننـد فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه رضای خـدا هجرتی خالی از غرض و ریا فَإِن تَوَلَّوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُم پس بگیرید ایشان را و اسـیر کنید وَ اقتُلُوهُم و به کشـید ایشانرا حَیث ُوَجَـدتُمُوهُم هر جا که یابیـد در حل و حرم وَ لا تَتَّخِذُوا مِنهُم و فرامگیرید از ایشان وَلِیًّا دوسـتداری وَ لا نَصِـیراً و نه یاری و مددگاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید إِلَّا الَّذِین َیَصِلُون َمگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند إِلی قَوم ٍ بگروهی که واقع شـده است بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاق ٌمیان شـما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسـلم که پیغمـبر ص بایشـان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشـان درآیـد در جوار آنحضـرت ص باشـد علیه السّـلام أَو جـاؤُکُم یـا به پیوندند بقومی که آمدند بشـما حَصِرَت صُدُورُهُم و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهیت داشتند أَن یُقاتِلُوکُم آنرا که با شـما جنگ کننـد أَو یُقاتِلُوا قَومَهُم یا کارزار کننـد با قوم خود از کفار، و ایشان بنی مدلـج بودند که پیمان بسـتند بر آنکه با پیغامبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند وَ لَو شاءَ اللّه ُو اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُم عَلَیکُم هر آئینه مسلّط ساختی ایشان را بر شـما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقاتَلُوکُم پس هر آئینه با شما قتال کردندی فَإِن ِاعتَزَلُوکُم پس اگر

از شما کناره کنند اینکه مرتدان و حلفای معاهدان شما فَلَم یُقاتِلُوکُم پس کارزار نکنند با شما وَ أَلقَوا إِلَیکَم ُالسَّلَم َو القا کنند بجانب شـما انقیاد و استسـلام را یعنی از شما امان طلبند فَما جَعَل َاللّه ُلَکُم پس نساخت و نداد خدای مر شما را عَلَیهِم سَبِیلًا بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم اینکه آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخست.

صفحه : ۱۹۸

سَتَجِدُون َزود باشد که بیابید آخَرِین َقوم دیگر را یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسـلام کنند یُرِیدُون َأَن یَأمَنُوکُم میخواهنـد که ایمن باشـند از شـما و چون از مدینه بازگردند کافر شوند وَ یَأمَنُوا قَومَهُم و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کُلَّما رُدُّوا هرگاه که بخواننـد ایشانرا إِلَی الفِتنَهِ بسوی کفر یا قتال باهل اسـلام أُرکِسُوا فِیها بازگردنـد بدان فتنه فَإِن لَم یَعتَزِلُوکُم پس اگر از قتـال شـما کنـاره نگیرنـد وَ یُلقُوا إِلَیکُم ُالسَّلَم َو القا نکننـد بسوی شـما صـلح و طلب امان را وَ یَکُفُّوا أَیدِیَهُم و باز ندارند دسـتهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُم پس بگیرید ایشان را وَ اقتُلُوهُم و بکشید ایشانرا حَیث ُثَقِفتُمُوهُم هر جـا که بر ایشـان دست یابیـد وَ أُولئِکُم و آن گروه جَعَلنا لَکُم دادیم ما مر شـما را عَلَیهِم بر ایشان سُـلطاناً مُبِیناً حجتی روشن در تعریض به قتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غـدر و مکر ایشان است وَ ما کان َو نه سـزد و روا نباشـد لِمُؤمِن ٍ مر مومنی را أَن یَقتُل َمُؤمِناً آنکه بکشد مومنی را بغیر

حق إِلّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا وَ مَن قَتَل َمُؤمِناً خَطَأً و هر که مومنی را بخطا بکشد فَتحرِيرُ رَقَبَةٍ بس بر اوست آزاد کردن بنده مُؤمِنَةٍ گرویده وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بروست دیت تمام ادا کرده شده إِلى أَهلِه ِبورثه مقتول که قسمت کنند میان یک دیگر چون سائر مواریث إِلّا أَن يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را ازو عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد برگرفت و ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون بازگردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته بآفتاب می انداختند تا از مسلمانی بازگردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش اینکه همه محنت چرا می کشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که ازین دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش ازو در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت

حارث و اسلام او حاضر نبود روزی عیاش حارث را در محله قبا تنها بازیافت و بنابر آن سوگند ویرا بقتل رسانید صحابه رض عیاش را ملامت کردند که مسلمان را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصّه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزاام اینکه آیت فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فَإِن کانَ پس اگر باشد مقتول مِن قَومٍ عَدُوٍّ لَکُم از گروهی که دشمن شماااند یعنی کافران.

وَ هُوَ مُؤمِنٌ و او مومن باشد فَتَحرِیرُ رَقَبَهٍ مُؤمِنَهٍ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت باهل او نشاید کرد زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست وَ إِن کانَ مِن قَومٍ و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمان است یا اهل ذمه بود حکم او در دیت کفارت حکم مسلمانان است فَدِیَهٌ مُسَلَّمَهٌ پس بر قاتل است دیتی ادا کرده شده.

إِلی أَهلِهِ با اهل او وَ تَحرِیرُ رَقَبَهٍ مُؤمِنَهٍ و آزاد کردن بنده مومن فَمَن لَم یَجِد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته بر خریدن او فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوبَهً مِنَ اللّهِ و اینکه حکم کرد خدا تا توبه دهد شما را توبه دادنی و اینکه توبه دادن از خدا هست و بتوفیق او وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً و هست خدا دانا بحال قاتل و مقتول

حَکِیماً حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت پناه آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر می دانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس با زهیر رو بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بران داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت و باز خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مرادیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد

و اینکه آیت نازل شد که وَ مَن یَقتُل و هر بکشد مُؤمِناً مُتَعَمِّداً مومنی را بقصد و عمد و حلال داند کشتن او را فَجَزاؤُه ُجَهَنَّم ُ پس پاداش او دوزخ ست خالِداً فِیها در حالتی که جاوید باشد در ان وَ غَضِب َاللّه ُعَلَیه ِ و خشم گرفت خدا بر او وَ لَعَنَه ُو براند او را و دور ساخت از رحمت خویش وَ أَعَدَّ لَه ُو آماده ساخته است برای او عَذاباً عَظِیماً عذابی بزرگ بجهت ارتکاب اینکه گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسالت پناه ص سریّه را بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین سریه که تکبیرگویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا اللّه محمّد رسول

اللّه گشاده از کوه زیر آمد اسامه بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براند اینکه خبر که بحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده به یگانگی حق معترف بود اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول اللّه برای من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلاـ اله الاـ اللّه و روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول اللّه کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت ص فرموده لا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست میگوید یا دروغ و اینکه آیت نازل شد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذا ضَرَبتُم چون سفر کنید فِی سَبِیلِ اللّهِ در راه خدا یعنی بجهاد روید فَتَبَیَّنُوا پس نیک بپرسید و به آهستگی تفحص کنید وَ لا تَقُولُوا و مگوئید لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ هر کسی را که القا کند به شما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لَستَ مُؤمِناً تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما اینکه کلمه گفتی تَبتَغُونَ می طلبید ای مجاهدان عَرَضَ الحَیاهِ الدُّنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فَعِندَ اللّهِ پس نزدیک خدا مَغانِمُ کَثِیرَهٌ غنیمتهای بسیارست که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال و اگر چنانچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد کَذلِکَ کُنتُم همچنین بودید

شمـا مِن قَبل ُ پیش ازین یعنی باول که در اسـلام درآمدنـد بجهت عصـمت خون و مال خود توسل بکلمه شـهادت می نمودید فَمَن َاللّه ُعَلَیکُم پس منت نهاد خدا بر شـما بآنکه اسـتقامت داد شما را در دین فَتَبَیَّنُوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشـتن هزار کافر نزدیک خدا کمترست از کشـتن یک مسـلمان إِن َاللّه َکان َبدرستیکه خدا هست بِما تَعمَلُون َخَبِیراً بآنچه شما می کنید دانا-

صفحه : ۲۰۰

لا یَستَوِی القاعِدُون َو برابر نیسـتند نشـینندگان در خانهای خود مِن َالمُؤمِنِین َاز مومنان غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ که نباشـند خداوندان بیماری و عجز وَ المُجاهِدُون َو جهاد کننـدگان فِی سَبِیل ِاللّه ِدر راه خدا بِأَموالِهِم بمالهای خود که تهیّه اسـباب قتال و تجهیز مقاتلان می کنند وَ أَنفُسِهِم و در نفسهای خود که در معرض قتل درمی آرند و چگونه برابر تواند بود کسیکه در مرتبه راحت تن پروری کنـد بآنکه در معرکه مجاهـدت جان بازی نمایـد زیـد بن ثابت رض میفرمایـد که اینکه آیت فرود آمـد و درو غیر اولی الضرر نبود إبن ام مکتوم رض گفت یا رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حال من چون باشد که نابیناام و محروم از دولت مقـاتله باعـدا همان زمان آثار وحی بر آنحضـرت ص ظاهر شـد و بعـد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضـرر فَضَّل َاللّه ُتفضـیل داد خـدا المُجاهِدِین َجهادکننـدگان را بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالهای و نفسـهای خود عَلَی القاعِدِین َدَرَجَهً بر نشینندگان بعذر پایه بلند که آن غنیمت است و ظفر و

نام نیکو وَ کُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که مثل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که خود مباشرانند وَعَدَ اللّه ُالحُسنی وعده کرده است خدا پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَ فَضَّلَ اللّه ُالمُجاهِدِینَ و تفضیل کرد خدا مجاهدانرا عَلَی القاعِدِینَ بر نشستگان بی عذر أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ که آن دَرَجاتٍ مِنه ُپایهای بلند از خدای تعالی در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیزرو راه هفتاد ساله وَ مَغفِرَةً وَ رَحمَةً و آمرزش و بخشایش وَ کانَ اللّه ُغَفُوراً و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان رَحِیماً مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحرب گاه حاضر گشتند و به شمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان اینکه آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه تَوَفّاهُم ُالمَلائِکَةُ جان می ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند ظالِمِی أَنفُسِهِم در حالتی که ایشان ستمکاری بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آنوقت هجرت فرض بوده و یا بموافقت با کفّار و آن ممنوع بوده قالُوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشانرا که فِیمَ کُنتُم در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید از مشرکان و موحدان قالُوا کُنّا گفتند بودیم ما مُستَضعَفِینَ فِی الأَرضِ ضعیفان و عاجزان در

زمین مکّه و کفّار غالب بودند قالُوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشانرا أَ لَم تَکُن أَرضُ اللّه ِ واسِعَةً که آیا نبود زمین خدا گشاده و بسیار در دنیا فَتُهاجِرُوا فِیها که شما هجرت کنید در طرف دیگر از ان چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ص ایشان را فرمود که شما در میان کفّار نخواهید ماند.

شما جای ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت ص هجرت کرد با حضرت ص ملاقی شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فَأُولئِکَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأواهُم جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَ ساءَت مَصِیراً گوید بازگشتی است ایشانرا دوزخ و اینکه عقوبت بهمه تارکان هجرت را مقرر است.

صفحه : ۲۰۱

إِلَّا المُستَضعَفِینَ مگر کسانی را که بحسب واقع ضعیف و عاجزاند مِنَ الرِّجال ِ از مردان وَ النِّساءِ و از زنان وَ الوِلدان ِ و کودکان لا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً که توانائی و چاره سازی ندارند وَ لا یَهتَدُونَ سَبِیلًا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولئِکَ پس آن گروه بیچارگان عَسَی اللّهُ شاید خدا أَن یَعفُوَ عَنهُم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی می کند بر آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتّی که مضطر هم ایمن نمی تواند بود وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا و هست خدای عفوکننده از معذوران غَفُوراً آمرزنده گناهان ایشان وَ مَن یُهاجِر فِی سَبِیل ِ اللّه ِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدا یَجِد فِی الأَرض ِ یابد در زمین مُراغَماً کَثِیراً

موضع بسیار یعنی آرامگاه ها وَ سَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عمرو بن دینار از عکرمه رض روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون اینکه آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را می دانم می ترسم که ناگاه بدست اجل درمانم و به سبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیّا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا اینکه دست از آن تو و اینکه دیگر از آن رسول تو بیعت می کنم ترا بدانچه بیعت کرده رسول تو با تو اینکه بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسیدی بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی حق تعالی آیت فرستاد وَ مَن یَخرُج مِن بَیتِه ِ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهاجِراً إِلَی اللّه ِ وَ رَسُولِه ِ در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا و رسول او و یعنی برای ایشان یا برای تقرب بایشان ثُم َّیُدرِکه ُ پس دریابد او را المَوت ُ مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَد وَقَع َ أَجرُه ُ پس بدرستیکه ثابت شد مزد او عَلَی اللّه ِ بر خدای وَ کان َ اللّه ُ غَفُوراً

و هست خدا آمرزنده گناه کسیکه تاخیر در هجرت کرده رَحِیماً مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت او وَ إِذا ضَرَبتُم فِی الأَرضِ و چون سفر کنید در زمین فلیس عَلَیکُم جُناحٌ پس نیست بر شما گناهی أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ در آن که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید إِن خِفتُم اگر ترسید أَن یَفتِنَکُم الَّذِینَ کَفَرُوا از آنکه شما را بکشند آنکسانی که کافران اند اینکه شرط باعتبار غالب ست چه در آنوقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کردن إِنَّ الکافِرِینَ بدرستیکه کافران کانُوا لَکُم هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِیناً دشمنی آشکارا.

صفحه : ۲۰۲

وَ إِذا کُنتَ فِیهِم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاهَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلتَقُم طائِفَهٌ مِنهُم مَعَکَ پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو و نماز گذارند و گروه دیگر رو بروی دشمن بایستند وَ لیَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نمازگذارندگان فَلیَکُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند مِن وَرائِکُم پس از شما در برابر دشمن و چون اینکه گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند وَ لتَأتِ طائِفَهٌ أُخری و باید که بیایند آن طایفه دیگر که لَم یُصَلُّوا نماز نگذارده اند و پاس لشکر می کردند فَلیُصَلُّوا مَعَکَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَ لیَأخُذُوا باید که بردارند ایشان نیز با

خود حِذرَهُم آلتی که بدان حذر می کنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَ أَسلِحَتَهُم و سلاحها که بدان جنگ می کنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِین َکَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَو تَغفُلُون َآنرا که غافل شوید عَن أَسلِحَتِکُم از سازهای حرب خود وَ أَمتِعَتِکُم و از متاعهای خویش چون البسه و سائر رخوت فَیَمِیلُون َعَلَیکُم پس حمله آورند بر شما مَیلَةً واحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقل ست که حضرت رسالت ص پناه علیه السّلام بغزوه رفته و همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده، حضرت ص نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حائل بودند حضرت رسالت پناه ص با صحابه رض باقامت صلاه اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمی کردیم و بترک تاز و شوکت دمار از ایشان بر نیاوریم یکی از زمره کفار آواز داد که اینکه قوم را بعد ازین نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آنوقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلاه عصر درنیامده بود که جبرئیل ع فرود آمد و کیفیّت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه ص تعلیم داد فقها را در چگونگی اینکه نماز اختلاف بسیار است و در کتب

فقهیه مقرر شده وَ لا جُناح َعَلَیکم و هیچ گناهی نیست بر شما إِن کان َبِکم أَذی ًاگر باشد شما را رنجی مِن مَطَرٍ از باران که گران گرداند اسلحه های شما را أَو کُنتُم مَرضی یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح أَن تَضَعُوا أَسلِحَتَکُم آنکه بنهید سلاحهای خود را وَ خُذُوا حِذرَکُم و بهر حال فراگیرید آلات نگهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و برحذر باشید إِن َاللّه َبدرستیکه خدا أَعَدَّ لِلکافِرین َعَذاباً مُهِیناً آماده کرده است برای کافران عذابی خوارکننده.

صفحه : ۲۰۳

فَإِذا قَضَیتُم ُالصَّلاهَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از ان فَاذکُرُوا اللّه َپس یاد کنید خدای را قِیاماً در حال قیام که شمشیر میزنید وَ قُعُوداً و در حال نشستن که تیر می اندازید وَ عَلی جُنُوبِکُم و بر پهلوهای خود آنزمان که زخم خورده آید افتاده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال و در زاد المسلمین آورده که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدا قِیاماً در وقت تصرف در امور وَ قُعُوداً و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق وَ عَلی جُنُوبِکُم و در زمانی که توجه بمنام کردید و مژده أَلّا تَخافُوا نتیجه چنین خوف تواند بود بیت

هر که نی در خوف گم شد هوش او نشنود الا تخافوا گوش او

خائفان را الا تخافوا گشت درس هر که خوفش نیست چون گوئی مترس

فَإِذَا اطمَأنَنتُم پس چون بیارامیدید و از خوف ایمن شدید فَأَقِیمُوا الصَّلاهَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرائط آن

إِن َّالصَّلاةَ بـدرستیکه نماز کانَت عَلَى المُؤمِنِین َ هست بر مؤمنان کِتاباً مَوقُوتاً فرضـی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقـات آن روا نیست وَ لاـ تَهِنُوا و سـستی مکنیـد و ضـعف مورزیـد فِی ابتِغاءِ القَوم ِ در طلب کافران و کارزار با ایشان اینکه آیت در غزوه حمراء الاسـد نازل شـد که حضـرت رسالت ص پناه بعـد از جنگ احـد میخواست که از عقب ابو سـفیان رود و صحابه رض از جراحات متألم بودند حق سبحانه میفرماید که إِن تَکُونُوا تَألَمُون َاگر هستید شـما ای مؤمنان که دردمند شدید از جراحتها فَإِنَّهُم یَألَمُون َ پس بـدرستیکه کافران نیز دردمندنـد و زخم خورده کَما تَألَمُون َ همچنان که شـما هستیـد وَ تَرجُون َ مِن َاللّه ِو شـما با وجود الم امید میدارید از خدا ما لا یَرجُون َ آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب در آخرت و نصرت در دنیا وَ کان َاللّه ُو هست خـدا عَلِیماً دانا بضـمائر شـما حَکِیماً محکم کار در امر و نهی آورده انـد که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خـانه قتـاده بن نعمـان نقبی زد و زرهی که در ابنـان آرد پنهـان کرده بود بدزدیـد قضا را ابنان شـکافی داشت همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمد بخانه یهودی که او را زید بن السمین می گفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب زره طعمه سوگند یاد کرد که اینکه کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را

که بخیانت بگرفت زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در ابنان نهاده بودیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوت ص رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت با جهود کردند و رای حضرت علیه السّلام بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمان از ان خیانت مبرا باشد و همین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنّا أَنزَلنا بدرستیکه ما فرو فرستاده ایم إِلَیکَ الکِتابَ بسوی تو قرآن را بِالحَقِّ به راستی و حکم درست لِتَحکُمَ بَینَ النّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِما أَراکَ اللّهُ بآنچه خدا ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِیماً دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائن وَ استَغفِرِ اللّهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی بعذاب به یهودی کردی إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوراً آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَحِیماً مهربان برو.

صفحه : ۲۰۴

وَ لا تُجادِل و خصومت مکن عَنِ الَّذِینَ از قبل آنانکه یَختانُونَ أَنفُسَهُم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ بدرستیکه خدا دوست نمیدارد مَن کانَ خَوّاناً هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران أَثِیماً گناهکاری مستغرق در گناه خود یَستَخفُونَ شرم میدارند مِنَ النّاسِ از مردمان و پنهان می کنند

خیانت را وَ لا یَستَخفُون َ مِن َ اللّه ِ و شرم نمیدارند از خدا وَ هُوَ مَعَهُم و حال آنکه خدا با ایشان ست و اسرار ضمائر ایشان ازو پنهان نیست پس او سزاوارتر است که ازو شرم دارند و نمی دارند إِذ یُبَیِّتُون َ آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر می کنند ما لا یَرضی آن چیزیرا که نمی پسندد خدا مِن َ القَول ِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت می کردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ بخورد چه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سوگند او را که مسلمان ست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وَ کان َ اللّه ُ و هست خدا بِما یَعمَلُون َ بدانچه می کنند از تدبیر مُحِیطاً احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها أَنتُم هؤُلاءِ شمائید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جادَلتُم عَنهُم دفع کنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فِی الحَیاهِ الدُّنیا در وقت زندگانی دنیا فَمَن یُجادِل ُ اللّه َ پس کیست آنکه خصومت کند با خدا و دفع خیانت کند عَنهُم یَوم َ القِیامَهِ از ایشان روز قیامت أَم مَن یَکُون ُ آیا کیست آنکه باشد عَلَیهِم وَکِیلًا بر ایشان نگاه بان بآنکه نگزارد ایشانرا که عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان بازدارد وَ مَن یَعمَل سُوءاً و هر که بکند بدی که از ان ضرری بغیری رسد أَو یَظلِم نَفسَه ُ یا ستم کند بر نفس خود ثُم َّ یَستَغفِرِ اللّه َ پس طلب آمرزش کند از خدا به توبه و انابت یَجِدِ اللّه َ یابد خدای را غَفُوراً آمرزنده گناهان او رَحِیماً مهربان به فضل

خـود برو- درین آیت ترغیب فرمـود طعمه و قوم او را بتوبه و اسـتغفار وَ مَن یَکسِب إِثمـاً و هر که بکنـد گنـاهی و خواهـد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَإِنَّما یَکسِبُه ُ پس جز اینکه نیست که می کند آن عمل را عَلی نَفسِه ِ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمی کند وَ کان َاللّه ُعَلِیماً و هست خدا دانا بسارق زره حَکِیماً حکم کننده در مجازات او بقطع ید.

صفحه : ۲۰۵

وَ مَن یَکسِب خَطِیئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَو إِثماً یا گناهی کبیره آنچه بعمد ازو صادر گردد ثُم َّ یَرم ِبِه ِ پس تهمت کنـد بـآن گنـاه بَرِیئاً بیگناهی را چنانچه طعمه نسـبت بزیـد یهودی کرد فَقَـدِ احتَمَل َبُهتاناً پس بـدرستیکه برداشت دروغی را که از ان متحیر و مبهوت میشونـد بیگناهـان وَ إِثماً مُبِیناً و دیگر حامل شـد گناه ظاهر را وَ لَو لا فَضل ُاللّه ِ و گر نه فضل خـدا بود عَلَیک َبر تو که وحی فرسـتاد و ترا از حقیقت آن مهم اعلام داد وَ رَحمَتُه ُو بخشایش او که ترا از قصـد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّت طائِفَةٌ هرآئینه قصد کرده بودند گروهی مِنهُم از بنی ظفر أَن یُضِلُّوک َبآنکه ترا بگردانند از حکم راست وَ ما یُضِلُّون َو در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلّا أَنفُسَهُم مگر نفسهای خود را چه وبال اینکه عمل عاید بدیشان است وَ ما یَضُرُّونَک َمِن شَی ءٍ و ترا زیان نمیتوانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی وَ أَنزَل َاللّه ُو فرو فرستاد خدا عَلَیک َ

الکِتـاب َبر تو قرآن را وَ الحِکمَهَ و بیـان احکـام آنرا وَ عَلَّمَكَ َو درآموزانیـده است ترا ما لَم تَکُن تَعلَم ُآنچه نبودی که بخود بـدانی از خفیّات امور و مکنونات ضـمائر و جمهور گفته انـد آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شـناختن عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سـیکون است که حق سـبحانه در شب اسـراء بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمـده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ما کان و ما سـیکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَ کان َفَضل ُاللّه ِو هست فضل خدا عَلَیكَ َعَظِیماً بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کـامله که ترا هست نیست لا خَیرَ نیست نیکوئی فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم در بسـیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجیان ست یعنی هیچ نیکوئی در ان رازگویان نیست إِلّا مَن أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَهٍ بصدقه دادن أَو مَعرُوف ٍیا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشـرع مستحسن باشد و گفته انـد معروف اینجا قرض دادن است یا دسـتگیری بیچارگان أَو إِصـلاح ٍبَین َالنّاس ِیا فرماید باصـلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان وَ مَن یَفعَل ذلِكَ َو هر که بکند ازینها که مذکور شد ابتِغاءَ مَرضات ِاللّه ِبرای طلب خوشـنودی خدا فَسَوف َنُؤتِیه ِپس زود باشد که بدهیم او را أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ.

صفحه

وَ مَن يُشاقِقِ الرَّسُول -و هر که مخالفت کند با رسول مِن بَعدِ ما تَبَيَّن -از پس آنکه ظاهر شد لَه الهُدی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل واضحات وَ يَتَّبع و پيروى كند غَيرَ سَبِيلِ المُؤمِنِين -غير آن راه که مومنان برانند از اعتقاد و عمل اينكه آيت هم در شان طعمه ست که از خوف قطع يد بگريخت بجانب مكه و مرتد شد و از آنجا نيز نقب در خانه كسى ميزد ديوار فرود آمد و در زير آن بماند روز ديگر او را از ميان ديوار بيرون آوردند و خواستند كه بكشند بعضى از اهل مكه درخواست نمودند كه اينكه از مدينه گريخته و پناه بدينجا آورده كشتن او مناسب نيست پس او را از مكه اخراج كردند با تجار قضاعه بسوى شام عزيمت نمود و در منزل كاروانيان را مشغول ساخته پاره از متاع ايشان بدزديد و بگريخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار كردند و مدتها هر كه آنجا ميرسيد سنگى بر وى از سنگها مى انداخت تا تلّى عظيم شد و در نشيب آن بماند و قولى آنست كه از جدّه در دريا نشسته بود كيسه دينارى در كشتى بدزديد و بعد از وقوف بر ان او را در دريا انداختند اينكه عذاب دنيا بود و عقاب آخرت را ميگويد نُوَلِّهِ ما تَوَلّى و گذاريم او را در انسراى بآنچه دوست ميدارد درين سرا كه آن كفر و ردّت ست يعنى او را در دائره كفر و مرتدان داخل كنيم وَ نُصلِهِ جَهَنَّم -و درآريم او را بدوزخ وَ ساءَت مَصِيراً و بد باز گشت است دوزخ إِن َ

اللّه ـ لا یَغفِرُ بدرستیکه نیامرزد خدا أَن یُشرَکَ ـ بِه ِ آنرا که شرک آرد بخدا وَ یَغفِرُ ما دُون ـ ذلِک ـ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَن یَشاءُ هر کرا خواهـد نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمـده بعرض رسانید که یا رسول اللّه پیری ام در گناه غرق شـده الا آنست که تا خـدا را شـناخته ام برو شـریک نیاورده ام و بجز او کسـی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدا نکرده ام و تصوّر آن نداشته ام که طرفه العینی خدا را بگریختن خود عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می بینی خدا بدین آیت مژده داد که همه گناهان را بغیر از شـرک امید آمرزش هست وَ مَن یُشرِک بِاللّه ِ و هر که شـرک آرد بخدا فَقَد ضَل َّ پس هرآئینه گمراه شد از حق ضَـلالًا بَعِیـداً گمراهی دور یعنی در نهایت ضـلالت پس از حال مشـرکان خبر میدهـد که إِن یَدعُون ـ مِن دُونِه ِ نمیپرسـتند بـدون حق تعالی إِلّا إِناثاً مگر مادگان را بتان را ماده میگوید بواسـطه تانیث اسـمای ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که آن را انثی بنی فلاـن میگفتنـد و در تفسـیر منیر آورده که بتـان را بر صورت زنـان ساختنـدی و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشـتگان دختران خدااند وَ إِن یَدعُون ـ و نمی پرسـتند إِلّا شَـیطاناً مَرِیداً مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری خدا یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها لَعَنَه ُاللّه ُ برانده

است خدا او را دور کرده از رحمت وَ قال َ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَن َّ مِن عِبادِك َ هرآئینه میگیرم از بندگان تو نَصِیباً مَفرُوضاً بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس.

از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت ص سؤال کردند که یا رسول اللّه از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نه صد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب رض مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت ص فرمود که یکی از سائر امم و باقی از یأجوج مأجوج.

وَ لَأُضِلَّنَّهُم و ایشان را گمراه می کنم از طریق حق وَ لَأُمَنِّیَنَّهُم و در آرزو می افکنم ایشان را و می آرم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب وَ لَآمُرَنَّهُم و هرآئینه میفرمایم ایشان را فَلَیُبَتِّکُن َّ آذان َ الأَنعام ِ پس می شگافند گوشهای چهارپایان و آنچه خدا حلال ساخته حرام میگردانند اشارتست بآنچه عرب حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید ان شاء اللّه العزیز وَ لَآمُرَنَّهُم و هرآئینه میفرمایم ایشانرا فَلَیُغَیِّرُن َّ پس تغیّر میدهند خَلق َ اللّه ِ آفریده خدای را بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغیّر فطرت ست یعنی

اسلام یا استعمال جوارح یا قوی در امور باطله وَ مَن یَتَّخِذِ الشَّیطانَ وَلِیًّا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی مِن دُونِ اللّه بدون خدا یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَد خَسِرَ پس بدرستیکه زیان کند خُسراناً مُبِیناً زیان روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و سود کند بحصول دوزخ یَعِدُهُم وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نه کند وَ یُمَنِّیهِم و در آرزو می افکند ایشانرا به چیزیکه نیابند وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیطانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إلّا غُرُوراً مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتملبر ضررست أُولئِكَ آنگروه که پرستنده بتان و تابع شیطانند مَأواهُم جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ ست وَ لا یَجِدُونَ عَنها و نیابند از ان دوزخ مَحِیصاً گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای پسندیده کرده اند سَنُدخِلُهُم زود باشد که در آریم ایشانرا جَنّاتٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که اینکه داخلان جاوید باشند در ان أَبَداً تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعدَ اللّهِ وعده کرد خدا وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَ مَن أَصدَقُ و کیست راست گوتر مِنَ اللّهِ قِیلًا از خدا در سخن خود ابو صالح روایت میکند که گروهی از مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما مبعوث شده و کتاب

مـا قبل از کتاب شـما منزل گشـته و در بهشت نرود مگر یهود و نصاری مسـلمانان جواب دادنـد که پیغمبر ما خاتم انبیاءست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد.

صفحه : ۲۰۸

لَیس َ بِأَمانِیِّکُم آنچه وعـده کرد خدا از ثواب یافته نشود بآرزوهای شـما ای مسـلمانان وَ لا أَمانِیِ ِّأَهل ِ الکِتاب ِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لَن یَدخُل َالجَنَّهَ إِلّا مَن کان َهُوداً أَو نَصاری یعنی هیچ کاری بآرزو برنیاید بلکه ریاضت باید کشـید آنرا که ریاض بهشت باید بیت بآرزو و هوس برنیاید اینکه معنی بآب دیده و خون جگر تواند بود مَن یَعمَل سُوءاً هر که بعمل آرد کـار بـد را یُجزَ بِه ِ جزا داده شود بـآن عاجلاـ و آجلا و اینکه حکم عام است مر همه عاملان را آورده انـد که چون آیت فرود آمـد صـحابه رض متألم گشـتند و ابو بکر رض صـدیق گفت یا رسول اللّه کیف الفلاح بعـد هذه الآیه بعد از نزول اینکه آیت چگونه رستگاری باشد هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد! حضرت رسالت پناه ص فرمود که نه بیمار می شوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول اللّه خواجه عالم فرمود که هو ذاک یعنی اینها جزای آن بدست و در تیسـیر فرمود که حضـرت رسالت پناه ص بعد ازین سخن فرمود که یا ابا بکر تو و اصحاب تو و مومنانرا جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه نباشد و دیگران را اجزاهای ایشان جمع

کننـد و روز قیامت بـدیشان رسانند و امام حسن بصری رح میگویـد عمل سوء شرکست بـدلیل آنکه حق تعالی میفرماید مَن یَعمَل سُوءاً یُجزَ بِه ِوَ لا یَجِد لَه ُو نمی یابـد عامل سوء برای نفس خود مِن دُون ِ اللّه ِجز خـدا وَلِیًّا دوست داری که مـدد بدو رسانـد وَ لا نَصِیراً و نه یاری که از عـذابش برهاند وَ مَن یَعمَل مِن َالصّالِحات ِو هر که بجای آرد بعضـی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوّت ارتکـاب تمام آن نیست مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی از مرد و زن وَ هُوَ مُؤمِن ٌدر حالتی که او مومن باشـد که هیـچ عمل بی ایمـان اعتبـار نـدارد فَأُولئِکَ َپس آنگروه عمل کننـدگان یَدخُلُون َالجَنَّةَ درآورده شونـد به بهشت و حفص بصـیغه معلوم خوانـد یعنی درآینـد به جنّت وَ لا یُظلَمُون َو ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِیراً بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود وَ مَن أَحسَن ُدِیناً و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّن أَسلَم َاز انکه خالص گردانید وَجهَه ُنفس خود را لِلّه ِبرای خدای یا بذل کرد روی خود را در سـجود حق تعالی وَ هُوَ مُحسِن ٌو حال آنکه او آینده است به نیکوئیها و ترک کننـده بـدیها وَ اتَّبَع َمِلَّةَ إِبراهِیم َحَنِیفاً و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم باین پیروی وی مائل است از همه دین ها بـدین اسـلام وَ اتَّخَذَ اللّه ُو گرفت خدا إِبراهِیم َخَلِیلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات

اللّه علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی بهره فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شده چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل ع بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده اگر فی الواقع ابراهیم اینکه طعام را از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که اینکه طعام بر ایشان صرف نماید القصه گندم بملازمان ابراهیم نداد و ببها نیز نیافتند بضرورت بازگشتند و ایشانرا شرم آمد که شتران را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت بتمام عرض کردند ابراهیم ازین حال تنگدل شده رو به مسجد نهاد و در انحال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شده هر یکی را بگشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از ان خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد بازآمد و بوی نان بمشام او رسید

پرسید که اینکه از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم گفت که اینکه از نزدیک دوست من اللّه

است خدا بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلّت استیلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و اینکه مقام ابراهیمی بود لاـ جرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب ست در محبوب و بقای او بدو و اینکه مقام محمدی ست ص لا جرم به حبیب مسمی گشت و ازینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبراهِیمَ خَلِیلًا و ذکر محبت بکتابت باز نمود که فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّٰهُ و درین معنی گفته اند بیت

عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف عجب آنست که محبان تو محبوبانند

خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمع است از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که أَسری بِعَبدِهِ لَیلًا لا جرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض قدمگاه حبیب گردانید که دَنا فَتَدَلّی بیت

خلیل از خیل تا شان سپاهش نه مسیح از چاوشان بارگاهش.

صفحه : ۲۰۹

وَ لِلّٰهِ ما فِی السَّماواتِ و مر خداراست آنچه در آسمانها بود وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینها باشد پس هرکرا خواهد از آسمانها و زمین بدوستی برگزیند وَ کانَ اللّٰهُ و هست خدا بِکُلِّ شَیءٍ مُحِیطاً بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرت وَ یَستَفتُونَکَ و طلب فتوی میکنند از تو فِی النِّساءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصین که دختر و خواهر را نصف مال میدهی و او گفت ما نمیدهیم مگر

کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُل ِ اللّه ُ یُفتِیکَم بگو ای محمّد که خدا فتوی میدهد یعنی بیان می کند حکم خود را فِیهِن َّ در باب ایشان وَ ما یُتلی عَلَیکُم و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما آنچه خوانده میشود بر شما فِی الکِتاب ِ در قرآن فِی یَتامَی النِّساءِ در شان یتیمان که زنان اند اللّاتِی آن زنانی که لا تُؤتُونَهُن َّ نه میدهید ایشانرا ما کُتِب َ لَهُن َّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَ تَرغَبُون َ و رغبت میکنید أَن تَنکِحُوهُن َّ آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورید وَ المُستَضعَفِین َ و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان مِن َ الوِلدان ِ از فرزندان خرد که ایشانرا میراث نمیدهید وَ أَن تَقُومُوا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمائید لِلیَتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بِالقِسطِ بعدل و راستی وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ و آنچه میکنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِن َّ اللّه َ کان َ بدرستیکه خدا هست بِه ِ عَلِیماً بآن دانا و بر آن جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بزن خود بهانه جوئی بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمّد بن مسلم با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست که او را طلاق دهد همین می گفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَ إِن ِ

امرَأَةٌ خافَت و اگر زنی بداند و دریابد مِن بَعلِها از شوهر خود نُشُوزاً سر باز زدنی از صحبت أَو إِعراضاً یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فَلا جُناحَ عَلَیهِما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَن یُصلِحا بَینَهُما در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلحاً بصلح یعنی آشتی کنند بآن که زن مقداری از مهر خود به بخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد و او را از خود جدا نه کند وَ الصُّلحُ خَیرٌ و آشتی بهترست از خصومت و مفارقت ارباب سیر برانند که حضرت پیغامبر صلی اللّه علیه و سلّم سوده بنت زمعه رض را طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت به نشست تا وقتی که سید عالم ص برسید سوده بزبان تضرّع گفت یا رسول اللّه رجعت بنمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردا روز قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رض می بخشم حضرت بوی مراجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه رض می بود اینکه آیت در قصّه وی نازل شد وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ و فرود آورده شده اند نفسها را به بخل یعنی مجبولند نفسها به بخلی و از نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل می ورزند.

صفحه : ۲۱۰

وَ إِن تُحسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَ تَتَّقُوا و به پرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللّهَ کانَ پس بدرستیکه خدا هست بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا

وَ لَن تَستَطِيعُوا و نمی توانيد ای کسانيکه زياده از يک زن داريد أَن تَعدِلُوا آنکه عدل ورزيد و راستی نگاهداريد بَين َالنِّساءِ ميان زنان برای آنکه عدل آنست که البته ميل واقع نشود و آن متعذرست و لهذا حضرت رسالت پناه ص با آنکه در قسم ميان ازواج طاهرات ملاحظه عدل ميفرمود ميگفت خدايا اينکه قسمت در ان چيزيست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نيستم يعنی در دوستی با بعضی چنانچه عايشه رض را از همه ازواج دوست تر ميداشتی وَ لَو حَرَصتُم و اگر حريص باشيد بر ارتکاب عدل و قادر نباشيد بر آن فَلا تَمِيلُوا كُل َالمَيل ِ پس ميل

مکنيد تمام ميل بآنکه مرغوبه است در قسم و نفقه يعنی ميل قلب را با ميل فعل يکجا جمع مکنيد که اگر چنين باشد فَتَذَرُوها پس ميگذاريد آن ديگری را كَالمُعَلَّقَهِ مانند کسيکه محبوس باشد يعنی چنين زن نه مطلقه باشد و نه شوهردار وَ إِن تُصلِحُوا و اگر بصلاح آريد آنچه تباه ساخته ايد از امور زنان در زمان گذشته وَ تَتَّقُوا و به پرهيزيد از مثل اينکه عملها در زمان آينده فَإِن َّ اللّه َ كان َ پس بدرستيکه خدا هست غَفُوراً آمرزنده گناهان ماضی رَحِيماً مهربان بر توفيق طاعت در زمان مستقبل وَ إِن يَتَفَرَّقا و اگر جدا شوند هر يک از ايشان از صاحب او بطلاق يُغن ِ اللّه ُ كُلًّا بی نياز گرداند خدا هر يکی را مِن سَعَتِه ِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود يعنی تسلّی دهد هر يک را يا بدلی پديد آرد وَ كان َاللّه ُ واسِعاً و هست خدا

فراخ بخشایش بر بندگان خود حَکِیماً محکم کار در افعال و احکام وَ لِلّه ِ ما فِی السَّماواتِ ِ و مر خداراست آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَ ما فِی الأَرض ِ و آنچه در زمینهاست از کوائن سفلی وَ لَقَد وَصَّینَا و هرآئینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِین َ أُوتُوا الکِتاب َ آنان را که داده اند کتاب مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند وَ إِیّاکُم و شما را نیز وصیّت میکنیم یعنی میفرمایم أَن ِ اتَّقُوا اللّه َ بآنکه بپرهیزید از شرک بخدا وَ إِن تَکفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِن َّ لِلّه ِ ما فِی السَّماواتِ ِ پس بدرستیکه مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وَ ما فِی الأَرض ِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیّت شما متضرر نمیگردد چنانچه بطاعت و ایمان شما منتفع نمی شود وَ کان َ اللّه ُ غَنِیًّا و هست خدا بی نیاز از همه خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نه برند حَمِیداً ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نه گویند.

وَ لِلّه ِ و مر خداراست ما فِی السَّماواتِ ِ آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَ ما فِی الأَرض ِ و آنچه در زمینها بود از ارکان موالید و جز آن وَ کَفی بِاللّه ِ و بسنده است خدا وَکِیلًا کافی مهمات بندگان إِن یَشَأ یُذهِبکُم اگر خواهد ببرد خدا شما را و فانی گرداند أَیُّهَا النّاس ُ ای مردمان وَ یَأت ِ بِآخَرِین َ و بیارد یعنی ایجاد کند دیگران را که فرمانبردارتر باشند چون اینکه آیت نازل شد حضرت رسالت پناه ص دست مبارک بر پشت

سلمان زد و گفت آنها قوم این انـد یعنی پارسایاننـد وَ کانَ اللّه و هست خدا عَلی ذلِکَ قَدِیراً بر ایجاد و اعدام توانا مَن کانَ یُرِیدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوابَ الدُّنیا پاداش اینکه سرا همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِندَ اللّه پس نزدیک خدا است ثَوابَ الدُّنیا پاداش دنیا و آن خسیس ست وَ الآخِرَهِ و پاداش آخرت و آن شریفست پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی بازماند و اگر با شرف مائل گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت ست که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَ کانَ اللّه سَمِیعاً و هست خدا شنونده همه قولها بَصِیراً بیننده همه فعل ها یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان کُونُوا قَوّامِینَ باشید استادگان بِالقِسطِ بعدل یعنی جهادکنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَداءَ لِلّه و باشید گواهان برای خدا یعنی ادای شهادت کنید براستی وَ لَو عَلی و اگرچه بر أَنفُسِکُم نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه نقل می کند که مردی از انصار گفت یا رسول اللّه ص کسی را بر پدر من حقی است و من بر ان گواهم و مرا باز نه میدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس پدر من اینکه آیت نازل شد که گواهی باز نه مگیرید و اگرچه

هم بر نفس های شما باشد أَوِ الوالِدَين ِ یا پدر و مادر وَ الأَقرَبِین َ و خویشاوندان نزدیک تر إِن یَکُن و اگر باشد مشهود علیه غَنِیًّا توانگر أَو فَقِیراً یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فَاللّه ُ أَولی بِهِما پس خدا سزاوارترست بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نه فرمودی فَلا تَتَّبِعُوا الهَوی پس شما متابعت هوای نفس مکنید أَن تَعدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَ إِن تَلوُوا و اگر به پیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَو تُعرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَإِن َّ اللّه َ کان َ پس بدرستیکه خدا هست بِما تَعمَلُون َ بدانچه شما میکنید از عدل و میل خَبِیراً دانا و شما را بدان مکافات خواهد کرد.

صفحه : ۲۱۲

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول اللّه ایمان داریم بتو و بقرآن و موسی ع و عزیر ع و زبور و توریت و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران است نیز میشاید که مسلمانان را میگوید ای کسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان آمَنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مؤمنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافرانرا میگوید که ایمان آورده اید بلات

و عزى ايمان آريد بِاللّه ِبخدا وَ رَسُولِهِ ِو بفرستاده او كه محمدست ص وَ الكِتاب ِالَّذِى نَزَّل َو بآن كتابى كه خدا فرستاده عَلى رَسُولِه ِبر پيغمبر خود يعنى قرآن وَ الكِتاب ِالَّذِى أَنزَل َو آن كتابها نيز كه فرستاد مِن قَبل ُپيش از قرآن محققان مى گويند اى آن كسانيكه ايمان آورده ايد از حيثيت برهان ايمان آريد بر سبيل كشف و عيان يا ايمان آورده ايد از روى تصديق ايمان آريد بطريق تحقيق و از حضرت ولايت مآب خواجه بهاء الدين نقشبند قدس سره منقول ست كه فرمودند يا ايها الّذين آمنوا اشارت ست بآنكه در هر طرفه العين نفى اينكه وجود بشرى ميبايد كرد و اثبات واجب الوجود جل ذكره ميبايد نمود وجودك ذنب لا يقاس به ذنب از حضرت سيد الطائفه جنيد قدس سره منقول ست كه فرموده اند در معنى يا أَيُّهَا الَّذِين َكه پنجاه سال ست كه در ايمان آوردنم و در ايمان تازه كردنم و هنوز در آنم مثنوى

دمى بى حق زدن محض گناه است بخود مشغول گشتن كفر راه است

ترا هر دم كشد پندار هستى سوى ظلمت سراى خودپرستى

خودى كفر است نفى خويش كن زود كه جز حق در حقيقت نيست موجود

وَ مَن يَكفُر بِاللّه ِو هر كه كافر شود بخداى وَ مَلائِكَتِه ِو بفرشتگان او وَ كُتُبِه ِو بكتابهاى او وَ رُسُلِه ِو بفرستادگان او وَ اليَوم ِالآخِرِ و بروز رستخيز فَقَد ضَل َپس بدرستيكه گمراه شد ضَلالًا بَعِيداً گمراه شدنى در غايت دورى از مقصد و در نهايت بعد از مقصود إِن َالَّذِين َآمَنُوا بدرستيكه آنانكه ايمان آورده اند بموسى يعنى يهود ثُم َكَفَرُوا پس كافر شدند به پرستيدن گوساله

ثُم َ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثُم َ کَفَرُوا پس کافر شدند بعیسی علیه السّلام و قصد قتل او کردند ثُم َازدادُوا کُفراً پس بفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمّد ص و حسد برد لَم یَکُن ِ اللّه ُلِیَغفِرَ لَهُم نیست آنکه خدا بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمه آن است خدا دانسته که خواتم امور ایشان بکفر و طغیان است وَ لا لِیَهدِیَهُم سَبِیلًا و نیست که راه نماید ایشانرا راهی که بحق باشد.

صفحه : ۲۱۳

بَشِّرِ المُنافِقِین َ بشارت ده منافقان را بر سبیل تحکّم ست یا خیر کن بجای بشارت بِأَن َ لَهُم بآنکه مر ایشان راست عَذاباً أَلِیماً عذاب دردناك الَّذِین َ و منافقان آنانند که یَتَّخِذُون َ الکافِرِین َ میگیرند کافران را أَولِیاءَ مِن دُون ِ المُؤمِنِین َ دوستان بدون مومنان أَ یَبتَغُون َ آیا می طلبند عِندَهُم ُالعِزَّةَ نزدیك کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَإِن َ العِزَّةَ پس بدرستیکه عزت لِلّه ِ جَمِیعاً مر خدائراست همه و هرکرا عزّتی رسد ازو رسد و او دوستان خود را منشور عزّت داده که وَ لِلّه ِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِه ِ وَ لِلمُؤمِنِین َ فی به وَ قَد نَزَّل َ عَلَیکُم و بدرستیکه خدا فرستاد بر شما ای مومنان فی به فِی الکِتاب ِ در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان قرآن نشست و برخواست نکنند و اینکه آیت آن ست که وَ إِذا رَأَیت َ الَّذِین َ یَخُوضُون َ الآیه اینجا در مدینه تذکیر آن مینماید و میگوید که خدا در قرآن فرستاده بود که فی به أَن إِذا سَمِعتُم بدرستیکه چون بشنوید فی به آیات ِ اللّه ِ آیتهای خدا را از قرآن که فی به یُکفَرُ بِها کفر آورده شود بدان

فی به وَ یُستَهزَأ بِها و استهزا کرده شود بآن فی به فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم پس منشینید با کافران و مستهزیان فی به حَتّی یَخُوضُوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند فی به فِی حَدِیث ٍغَیرِه ِ در سخن غیر استهزاء فی به إِنَّکُم إِذاً بدرستیکه باشید آنهنگام که نشست و برخواست کنید با ایشان فی به مِثلُهُم مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود اینکه راضی اید بصحبت ایشان فی به إِن َّاللّه َجامِع ُالمُنافِقِین َبدرستیکه خدا جمع کننده منافقان ست فی به وَ الکافِرِین َو ناگرویدگان فی به فِی جَهَنَّم َجَمِیعاً در دوزخ همه ایشانرا الَّذِین َیَتَرَبَّصُون َبِکُم آنان که انتظاری می برند بشما وقوع نکبتی را فَإِن کان َلَکُم پس اگر واقع شود شما را فَتح ٌمِن َاللّه ِفتحی و نصرتی از نزدیک خدا قالُوا گفتند منافقان مر شما را أَ لَم نَکُن مَعَکُم آیا نه بودیم با شما و مددگاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید.

صفحه : ۲۱۴

وَ إِن کان َو اگر بود لِلکافِرِین َنَصِیب ٌمر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قالُوا گفتند مر کافران را أَ لَم نَستَحوِذ عَلَیکُم آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم اما دست بازکشیدیم وَ نَمنَعکُم مِن َالمُؤمِنِین َو بازداشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان بآنکه سستی کردیم در مددگاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فَاللّه ُیَحکُم ُبَینَکُم پس خدا حکم میکند ای مومنان میان شما و منافقان یَوم َالقِیامَهِ

روز رستخیز که غیر ازو کسی را دعوی حکومت نباشد وَ لَن یَجعَل ٭اللّه ٭و هرگز نه گرداند خدای و ندهد لِلکافِرین ٭مر کافرانرا عَلَی المُؤمِنِین ٭بر مومنان در روز قیامت سَبِیلًا حجتیکه بدان ایشان را ملزم سازند یا در دنیا نه دهد ایشانرا بر مؤمنان دستی

إِن ٭المُنافِقِین ٭بدرستیکه منافقان یُخادِعُون ٭اللّه ٭مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَ هُوَ خادِعُهُم و خدا جزادهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آنچنان ست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقیماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند وَ إِذا قامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَی الصَّلاهِ بسوی نماز قامُوا کُسالی برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشان را دید نماز میگذارند و اگر نه ترک میکنند یُراؤُن ٭النّاس ٭می نمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند وَ لا یَذکُرُون ٭اللّه ٭و یاد نمی کنند خدا را إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان دارند و بس و آن نسبت با ذکر دل اندک ست و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص ست بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا و هر چه دروست بغایت اندک و مختصرست و ذکر خدا از همه بزرگترست و لذکر اللّه اکبر و منافقان زیان میکنند مُذَبذَبِین ٭در حالتی

که متحیر و مترددانـد بَین َ ذلِک َ میان کفر و ایمان لا إِلی هؤُلاءِ نه با گروه مومنان انـد تا ایشان را باشد هر چه آنان را هست وَ لا إِلی هؤُلاءِ و نه با کافرانند که تا بر ایشان باشد هر چه بر آنهاست وَ مَن یُضلِل ِ اللّه ُو هر کرا که خدا گمراه سازد فَلَن تَجِدَ لَه ُ سَبِیلًا پس تو نیابی مر او را راهی بحق و صواب.

صفحه : ۲۱۵

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه مومنان لا تَتَّخِذُوا الکافِرِین َ مگیریـد کافران را أَولِیاءَ مِن دُون ِ المُؤمِنِین َ دوستان بـدون و مؤمنان که اینکه عمل منافقانست که با دشمنان خدا دوستی میکنند أَ تُرِیدُون َ آیا میخواهید أَن تَجعَلُوا لِلّه ِ آنکه بدهید خدا را عَلَیکُم بر عـذاب خود سُلطاناً مُبِیناً حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خـذلان ست إِن َ المُنافِقِین َ بـدرستیکه منافقان فِی الـدَّرک ِ الأَسفَل ِ مِن َ النّارِ در طبقه زیرترین انـد از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرانند و کفر را با خداع و مکر و استهزاء با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بـدرکه اوّل درآرند مالک گوید یا نار جهنّم خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبان ست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده و هر چنـد به مجاز گفته انـد ما در سوختن ایشان دخل نمی کنم بهمین منوال در هر درکه که آرند آتش از احراق ایشان ابا کنـد تا بـدرکه هفتم رسـند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دل ست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل ایشان جز

نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان پیچد و ابد الآباد در عذاب بمانند وَ لَن تَجِدَ لَهُم و تو نیابی مر ایشانرا نَصِیراً یاریکه حمایت نموده از ان درکه ایشانرا بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَ أَصلَحُوا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ و چنگ در زنند بدین خدا و سنت پیغمبر ص وَ أَخلَصُوا دِینَهُم لِلّهِ و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدا یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَأُولئِکَ پس آن گروه که به توبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ المُؤمِنِینَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَ سَوفَ یُؤتِ اللّهُ المُؤمِنِینَ و زود باشد که بدهد خدا مومنان را أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ و اینان با ایشان شریک باشند ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُم چه میکند خدا بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِن شَکَرتُم اگر شکر گوئید مر او را بفرمانبرداری وَ آمَنتُم و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر شما وَ کانَ اللّهُ شاکِراً و هست خدا ثواب دهنده شاکران عَلِیماً دانا بحقوق شکر و ایمان.

صفحه : ۲۱۶

لا یُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ دوست نمیدارد خدا آشکاراکردن بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ سخن بد إِلّا مَن ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسیکه برو ستم کرده اند چه او را رواست که نکوهش ظالم کند یا ازو تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و

او را طعام ندادند آنکس زبان شکایت گشوده هر جا که میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه رض او را بدان شکایت عتاب کردند اینکه آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت آن ظلم جائز است وَ کانَ اللّه سَمِیعاً و هست خدا شنوا مر سخن مظلوم را عَلِیماً دانا به ستمکاری ظالم إِن تُبدُوا خَیراً اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را أَو تُخفُوه یا پنهانی بجای آرید او را أَو تَعفُوا عَن سُوءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَإِنَّ اللّه کانَ پس بدرستی که خدا هست عَفُوًّا عفوکننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِیراً توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفوکنندگان درین آیت تحریض مظلومان است بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و یا آنکه رخصت تظلم دارند و از سر آن درگذرند إِنَّ الَّذِینَ یَکفُرُونَ بِاللّه بتحقیق و یقین آنها که کافر می شوند بخدا وَ رُسُلِه و به پیغمبران او وَ یُرِیدُونَ أَن یُفَرِّقُوا و میخواهند آنکه جدائی افگنند بَینَ اللّه وَ رُسُلِه میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران وَ یَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ و گویند که ایمان می آریم به بعضی از پیغمبران وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ و کافر می شویم ببعض دیگر مراد یهودانند که می گفتند ایمان داریم بموسی ع و عزیر ع و کافریم بعیسی ع و محمّد ص وَ یُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُوا و میخواهند آنکه فرا گیرند بَینَ ذلِكَ سَبِیلًا میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدا تمام نمی شود

مگر بتصـدیق رسـل وی أُولئِـکَ ـ آن گروه که میـان کفر و ایمان طریقی می طلبنـد هُم ُالکافِرُون ـایشان کافراننـد حَقًّا بکفری محقق شـده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست وَ أَعتَدنا لِلکافِرِین ـو آماده کردیم برای کافران عَذاباً مُهِیناً عذابی خوارکننده.

صفحه : ۲۱۷

وَ الَّذِین ـ آمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده انـد بِاللّه ِبخدا وَ رُسُلِه ِو بفرسـتادگان او وَ لَم یُفَرِّقُوا و جدا نکردند بَین ـ أَحَدٍ مِنهُم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدنـد أُولئِک ـ آن گروه مومنان حقیقی انـد سَوف ـیُؤتِیهِم زود باشد که بدهیم ما و حفص بصـیغه غـائبه یعنی خـدا بدهـد أُجُورَهُم مزدی ایشـان را که وعـده داده است وَ کان ـاللّه ُغَفُوراً و هست خـدا آمرزنـده سیئات ایشان رَحِیماً مهربان به تضـعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فخاص بن عـازورا و امثـال ایشان بجناب رسالت مآب ص آمـده گفتنـد اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیکبار بیار نوشـته بخط سماوی چنانچه توریت موسـی ع آورده آیت آمـد که یَسـئَلُکَ ـ أَهل ُالکِتاب ِسؤال میکنند از تو اهل کتاب یعنی درمیخواهند أَن تُنَزِّل ـعَلَیهِم آنکه فرود آری بـدیشان کِتاباً مِن ـالسَّمـاءِ کتابی از آسـمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشـته بخط سـماوی چون الواح موسـی علیه السّلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود آیـد یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشـته باشـد که تو رسول خدائی و چون اینکه درخواست از روی تعنت بود سمت

اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت علیه السلام را که ازین سؤال ایشان ملول مشو فَقَد سَأَلُوا مُوسی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که اینکه گروه از ایشان اند درخواسته اند از موسی علیه السّلام أَکبَرَ مِن ذلِکَ بزرگتر ازین درخواستی در ان وقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقالُوا أَرِنَا اللّه جَهرَةً پس گفتند بما بنمای خدای تعالی بعیان فَأَخَذَتهُم الصّاعِقَةُ پس فراگرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بِظُلمِهِم بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال که طلب رویت است در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ پس فراگرفتند گوساله را بخدائی مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السّلام فَعَفَونا عَن ذلِکَ پس عفو کردیم از ایشان اینکه گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَ آتَینا مُوسی و بدادیم ما موسی را سُلطاناً مُبیناً تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود به کشید گوساله پرستان را و ایشان فرمانبرداری نمودند وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِیثاقِهِم بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ و گفتیم ایشانرا بزبان یوشع ع که درآیید بدروازه شهر اریحا سُجَّداً در حالتی که سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وَ قُلنا لَهُم و گفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السّلام لا تَعدُوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فِی السَّبتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند وَ أَخَذنا مِنهُم و فراگرفتیم از ایشان در هر یک

ازین حکمها مِیثاقاً غَلِیظاً پیمانی استوار.

صفحه : ۲۱۸

فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را کردیم بایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَ کُفرِهِم بِآیاتِ اللّهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریت یا بقرآن وَ قَتلِهِمُ الأَنبِیاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَیرِ حَقٍّ بناحق وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه محمّد ص میگوید ندارد و نه چنان است که میگویند بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَیها بلکه مهر نهاده است خدا بر دلهای ایشان بِکُفرِهِم بسبب کفر و جحود ایشان از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فَلا یُؤمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی چون عبد اللّه بن سلام رض و یاران او یا ایمان اندک که غیر معتبر است وَ بِکُفرِهِم و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی ع وَ قَولِهِم عَلی مَریَمَ و بگفتن ایشان نسبت مریم ع بُهتاناً عَظِیماً بهتانی عظیم را که انتساب بزنا نموده وَ قَولِهِم و دیگر بگفتن ایشان که إِنّا قَتَلنَا المَسِیحَ ما کشتیم مسیح را عِیسَی ابنَ مَریَمَ عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللّهِ فرستاده خدا اینکه وصف خداست مر عیسی ع را نه قول یهود وَ ما قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَ ما صَلَبُوهُ و بردار نکردند او را وَ لکِن شُبِّهَ لَهُم و لیکن مشتبه شده بر ایشان وقتی

که شبه و مانند عیسی ع بر مهتر ایشان افتاد و اینکه قصّه در سوره آل عمران گذشت وَ إِنَ َالَّذِین َاختَلَفُوا فِیه ِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسی لَفِی شَک ٍمِنه ُهر آئینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتی که مهتر خود را بردار آویختند که اینکه عیسی ع هست و در طلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر اینکه عیسی ع هست پس یار ما کجا هست و بعضی گفته اند شبهه عیسی ع همین بر روی یهودا بیش نبود و روزی دیگر بپای دار آمدند و مقتول را درآوردند گفتند الوجه وجه عیسی ع و البدن بدن صاحبنا ما لَهُم بِه ِ نیست مر جهودان را بعیسی ع و قتل او مِن عِلم ٍاز دانشی إِلَّا اتِّبَاع َالظَّن ِمگر آنکه پیروی گمان می کنند وَ ما قَتَلُوه ُیَقِیناً و نه کشته اند عیسی را بیقین.

صفحه : ۲۱۹

بَل رَفَعَه ُاللّه ُإِلَیه ِ بلکه خدا برداشته است او را و بمحل کرامت برده وَ کان َاللّه ُعَزِیزاً و هست خدا غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی ع و انتقام از یهودا حَکِیماً حکم کننده بلعن یهود یا تدبیرکننده بحکمت در مهم عیسی ع وَ إِن مِن أَهل ِالکِتاب ِ و نیست از اهل کتاب یکی إِلّا لَیُؤمِنَن َبِه ِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی قَبل َمَوتِه ِ پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه مرگ بود که آنرا ایمان یأس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی ع پیش از مرگ عیسی ع و آن

وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجّال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی به یقین دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ع ما عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان برو نماز گذارند وَ یَومَ القِیامَهِ و روز رستخیز یَکُونُ باشد عیسی ع عَلَیهِم شَهِیداً بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را إبن اللّه گفته اند فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا پس به ستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیت باشند حَرَّمنا عَلَیهِم حرام کردیم بر ایشان طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشا اللّه تعالی وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ و دیگر بازداشتن و منع کردن ایشان از راه خدا کَثِیراً بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ع ما را و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر ع موعود نیست وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَ قَد نُهُوا عَنهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریت وَ أَکلِهِم أَموالَ النّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالباطِلِ برشوت و غصب و سائر وجوه محرّمه وَ أَعتَدنا و آماده کرده ایم لِلکافِرِینَ برای کافران مِنهُم از بنی اسرائیل

عَذاباً أَلِيماً عذابى مشتمل بر الم بسيار.

صفحه : ۲۲۰

لكِنِ الرّاسِخُونَ فِي العِلمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و به اخلاص در عمل آرند مِنهُم از بنی اسرائیل چون عبد اللّه بن سلام و اصحاب رض او وَ المُؤمِنُونَ و مومنان از مهاجر و انصار رض يُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَيكَ ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِكَ و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَ المُقِيمِينَ الصَّلاةَ و ایمان می آرند بگزارندگان و بپادارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَ المُؤتُونَ الزَّكاةَ و دهندگان زکوه وَ المُؤمِنُونَ بِاللّهِ و ایمان آرندگان بخدا وَ اليَومِ الآخِرِ و بروز آخر که قیامت است أُولئِكَ که متصدّق و مصدّق اند سَنُؤتِيهِم زود باشد که بدهیم ایشان را أَجراً عَظِيماً مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنّا أَوحَينا إِلَيكَ بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو ای محمّد ص كَما أَوحَينا إِلى نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح ع که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسیکه مشرکان را بیم کرده است و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که اینکه سخن جواب اهل کتاب است که می گفتند کتابی بیکبار بیار حق سبحانه می فرماید که کار تو در وحی همچون نوح است وَ النَّبِيِّينَ مِن بَعدِهِ و پیغمبران بعد ازو چون هود ع و صالح ع و شعیب ع وَ أَوحَينا و وحی کردیم ما إِلى إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ وَ الأَسباطِ بسوی ابراهیم و

دو پسر و نبیرگان او و فرزندان یعقوب ع وَ عِیسی وَ أَیُّوب ‌َوَ یُونُس ‌َوَ هارُون ‌َوَ سُلَیمان ‌َتخصیص اینکه پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم ع اوّل اولوالعزم ست و عیسی ع صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیاء و مشاهیر ایشان وَ آتَینا داوُدَ و عطا کردیم داود را زَبُوراً کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریت بود.

صفحه : ۲۲۱

وَ رُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان را که در قرآن قَد قَصَصناهُم عَلَیکَ ‌َبتحقیق نام برده ایم و قصّه ایشان بر تو خوانده ایم مِن قَبلُ ‌ُپیش ازین چون یوسف ع و زکریا ع و یحیی ع و الیاس ع و الیسع ع و عزیر ع و غیر ایشان وَ رُسُلًا لَم نَقصُصهُم عَلَیکَ ‌َو رسولانی که خبر ایشان بر تو نه فرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم وَ کَلَّم ‌َاللّه ‌ُمُوسی و سخن گفت خدا با موسی تَکلِیماً سخن گفتنی بی واسطه و اینکه نهایت مراتب وحی است و اگر اینکه تکلیم با موسی ع بذروه طور بود بآنحضرت ع در عرفه نور بود فَأَوحی إِلی عَبدِه ‌ِما أَوحی از ان کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی اطلاع نیافت بیت موسی ع بطور اگرچه سخن گفت با خدا. بالای عرش پایه طور محمدست.

و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران را مُبَشِّرِین ‌َمژده دهندگان مر اهل ایمان را وَ مُنذِرِین ‌َو بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لِئَلّا یَکُون ‌َتا نباشد

لِلنّاس ِ مر مردمان را عَلَى اللّه ِ حُجَّةٌ بر خـدا حجتی بَعدَ الرُّسُل ِ بعد از فرسـتادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمـان دعوت کنـد و از شـرک بـازدارد وَ کـان َ اللّه ُ عَزیزاً و هست خـدای غـالب در آنچه خواست از فرسـتادن رسـل حَکِیماً محکم کـار در آنچه تـدبیر کرد در امر نبوّت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی نزد سـید مختار محمّد رسول اللّه صـلی اللّه علیه و سلّم آمده گفتند ای محمّد ص ما احبار یهود را از دین و آئین تو سؤال کردیم و از نبوّت و کتـاب تو اسـتفسار نمودیم ایشـان می گوینـد مـا او را نمی شناسـیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن اینکه احوال جمعی از یهود بمجلس آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم درآمدند سـید عالم ص فرمود که بخدای شـما میدانید که من پیغمبر خداام ایشان گفتند نمی دانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد اگر ایشان از عداوت گواهی نمی دهند لکِن ِ اللّه ُ یَشـهَدُ لیکن خدا گواهی میدهد و تبیین نبوت تو می کند بِما أَنزَل َ إِلَیک َ بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است معجزه روشن و دلالت کننده بر نبوت تو أَنزَلَه ُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلمِه ِ متلبس بعلم خاص و مفوض بدو و آن علمی است بـانزال قرآن بنظمی که عـاجز آینـد از اتیـان مثـل آن اربـاب بلاـغت وَ المَلائِکَةُ یَشـهَدُون َ و فرشـتگان نیز گواهی میدهنـد به نبوت تو وَ کَفی بِاللّه ِ شَـهِیداً و بسـنده است خـدای گواه بر آن إِن َّ الَّذِین َ کَفَرُوا بـدرستیکه آنـانکه کافر شدنـد به نبوت تو یعنی یهود

وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللّهِ و بازداشتند مردمان را از راه خدا بکتمان نعت محمّد ص و تغیر آن قَد ضَلُّوا هر آئینه گمراه شدند ضَلالًا بَعِيداً گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند.

صفحه : ۲۲۲

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه پوشیدند حق را که نبوت ست وَ ظَلَمُوا و ستم کردند بر محمّد ص بانکار نبوّت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا وَ لا لِيَهدِيَهُم و نه راه نماید ایشانرا طَرِيقاً براهی إِلّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ که بدوزخ رونده باشند خالِدِينَ فِيها أَبَداً جاویدان دران و همیشه ساکن آن وَ كانَ ذلِكَ و هست اینکه حکم و خول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللّهِ يَسِيراً بر خدا آسان یا أَيُّهَا النّاسُ ای مردمان قَد جاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستیکه آمده است بشما فرستاده بِالحَقِّ بسخنی درست که آن کلمه شهادت است یا قرآن مِن رَبِّكُم از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيراً لَكُم گردیدنی که آن خیر باشد مر شما را وَ إِن تَكفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلّهِ پس بدرستیکه مر خدای راست ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسمانها و زمین هاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَ كانَ اللّهُ و هست خدا عَلِيماً دانا باحوال شما حَكِيماً حکم کننده در باب شما یا أَهلَ الكِتابِ خطاب با یهود و نصاری است میفرماید لا تَغلُوا فِي دِينِكُم غلو مکنید در دین خود، جهودان را میفرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید

بر آن وجه که او را عزیر إبن اللّه میگوئید و در طرف نکوهش عیسی غلو منمائید تا حدیکه او را إبن الفاعله میگوئید و ترسایان را میگوید که در جانب ستایش عیسی ع غالی مشوید بدان مثابه که او را إبن اللّه خوانید وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّه ِ و هیچ کدام شما مگوئید بر خدا إِلَّا الحَق َ مگر آنچه راست باشد و راست آن است که عیسی ع و عزیر ع پسران او نیستند بلکه بندگان اویند إِنَّمَا المَسِیح ُعِیسَی ابن ُمَریَم َجز اینکه نیست که مسیح عیسی ع پسر مریم ست رَسُول ُاللّه ِ فرستاده خدا هست وَ کَلِمَتُه ُو کلمه او و گفته اند مراد از کلمه بشارتی است بوقوع ولدی بی مساس احدی.

صفحه : ۲۲۳

أَلقاها برسانید آن کلمه را خدا إِلی مَریَم َبسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَ رُوح ٌمِنه ُو دیگر عیسی خداوند روح ست صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللّه ِ وَ رُسُلِه ِ پس ایمان آرید بخدا و فرستادگان او خطاب با ترسایان است خاصه وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ و مگوئید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند اللّه و عیسی ع و مریم ع و برخی بران بودند که اللّه عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوه یعنی روح القدس و اینکه را اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه فرمود انتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَیراً لَکُم باز ایستادنی که آن خیر باشد شما را إِنَّمَا اللّه ُجز اینکه نیست که خدا إِله ٌواحِدٌ خداوندی است یگانه بذات خود که تعداد را

بهیچ وجه از وجوه درو راه نیست سُبحانَه ُبپاکی یاد می کنم او را بپاکی یاد کردنی أَن یَکُون َلَه ُوَلَدٌ از انکه او را فرزند باشد لَه ُما فِی السَّماوات ِوَ ما فِی الأَرض ِمر اوراست آنچه در آسمان ها و زمین هاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَ کَفی بِاللّه ِوَکِیلًا و بسنده است خدا کافی مهمات بندگان یعنی نگاهدار بندگان و سازنده کار ایشان تنبیه ست بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قائم ست بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددگار و در خبرست که نصاری نجران گفتند ای محمّد ص چرا عیسی ع را عیب میکنی حضرت ص فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آنرا بعیب میدارید گفتند که تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نمی شمرد

و موافق قول آنحضرت ص آیت آمد که لَن یَستَنکِف َالمَسِیح ُننگ ندارد عیسی ع و تعظم نورزد أَن یَکُون َعَبداً لِلّه ِاز انکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ملائکه که نیز ایشانرا فرزندان خدا میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکنند وَ لَا المَلائِکَةُ المُقَرَّبُون َو نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند و در معالم آورده که اینها حمله عرش اند که ایشان را فرزندان خدا میدانستند و در انوار گفته که اینها کروبیان اند در حوالی عرش وَ مَن یَستَنکِف

و هر که ننگ دارد عَن عِبادَتِه ِ از پرستش خدا وَ یَستَکبِر و سرکشی کند از ان فَسَیَحشُرُهُم إِلَیه ِ پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستنکفان را بسوی خود جَمِیعاً همه ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان برساند فَأَمَّا الَّذِین َ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کردند فَیُوَفِّیهِم أُجُورَهُم پس تمام بدهد خدا مژده های موعود ایشانرا وَ یَزِیدُهُم و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِن فَضلِه ِ از افزونی کرم خود وَ أَمَّا الَّذِین َ استَنکَفُوا وَ استَکبَرُوا و اما کسانیکه از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فَیُعَذِّبُهُم پس عذاب کند ایشانرا وقف لازم عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک.

صفحه : ۲۲۴

وَ لا یَجِدُون َ لَهُم و نیابند مر ایشان را مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدا وَلِیًّا دوستداری وَ لا نَصِیراً و نه یاری و نه مددگاری یا أَیُّهَا النّاس ُ ای آدمیان قَد جاءَکُم بدرستیکه آمد بشما بُرهان ٌ مِن رَبِّکُم حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمّد است علیه السّلام با معجزات او یا دین اسلام وَ أَنزَلنا إِلَیکُم و فرو فرستادیم بسوی شما نُوراً مُبِیناً نوری ظاهر که قرآن است فَأَمَّا الَّذِین َ آمَنُوا بِاللّه ِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدا وَ اعتَصَمُوا بِه ِ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فَسَیُدخِلُهُم پس زود باشد که درآرد ایشانرا فِی رَحمَةٍ مِنه ُ در ثوابی که ازو بازای ایمان ایشان مقرر شده وَ فَضل ٍ و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان وَ یَهدِیهِم إِلَیه ِ و بنماید ایشانرا بخود یا بآنچه وعده کرده صِراطاً مُستَقِیماً

راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبد اللّه انصاری رض منقول است که من بیمار شدم و سید عالم علیه السّلام بعیادت من آمده گفتم یا رسول اللّه مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند هست و بس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم اینکه آیت نازل شد که یَستَفتُونَک طلب حکم می کنند از تو در میراث کلاله قُل اللّه یُفتِیکُم بگو که خدا حکم می کند فِی الکَلالَةِ در میراث کلاله إن امرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَیس لَه وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمی کند از درجه وراثت وَ لَه أُخت و مر او را باشد خواهری فَلَها نِصف ما تَرَك پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه می گزارد از مال وَ هُوَ یَرِثُها و آن مرد میراث میگیرد از خواهران إن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مال است آن فرزند خواه مذکّر خواه مونث و الّا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمی کند فَإن کانَتَا اثنَتَین پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثان پس مر ایشانرا دو ثلث است مِمّا تَرَك از آنچه گذاشته است مرد وَ إن کانُوا إخوَةً و اگر باشند.

وارثان او برادران و خواهران رِجالًا وَ نِساءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثل حَظِّ الأُنثَیین مانند بهره دو مؤنث یُبَیِّن اللّه بیان میکند خدا احکام میراث

را لَکَم برای شما أَن تَضِلّوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست است

صفحه : ۲۲۵

سوره المائده

مدنیّه و هی مائه و عشرون ایه وّ ستّه عشر رکوعا- بِسمِ اللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِیا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید أَوفُوا بِالعُقُودِ وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر می کنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أُحِلَّت لَکُم حلال کرده شده برای شما بَهِیمَهُ الأَنعام ِچهارپایان بسته زبان که آن ازدواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو دشتی و کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما همدرین

سوره و هو قوله حُرِّمَت عَلَیکُم ُالمَیتَهُ الآیه غَیرَ مُحِلِّی الصَّیدِ نچنانکه حلال دارنده باشید صید را وَ أَنتُم حُرُم ٌو حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حالت احرام بر شما حرام است إِن َاللّه َیَحکُم ُبدرستیکه خدا حکم کند در حلال و حرام ما یُرِیدُ آنچه خواهد یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای گروه مؤمنان لا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعائِرَ اللّه ِمناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حیطم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر ص

آمد و گفت ای محمّد ص امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت ع فرمود که بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلاه و ادای زکوه مواظبت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکو است امامرا امنا و امرا باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و اینکه سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت ع پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر درآید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول ص باصحابه رض بعمره قضا توجه فرموده بودند چون موضع تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدی بکعبه میبرد صحابه رض خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت ص فرمود که او هدی را تقلید کرده است اینکه عمل از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر اللّه را مشکنید وَ لَا الشَّهرَ الحَرام َو حلال مکنید ماه حرام را بقتال در ان وَ لَا الهَدی َو نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَ لَا القَلائِدَ و نه خداوند قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای خرما و غیر آن تا معلوم شود که هدی ست و کسی تعرض نکند وَ لَا آمِّین َالبَیت َالحَرام َو نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند

یَبتَغُون َ-می طلبند قاصدان حرم فَضلًا مِن رَبِّهِم اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی به سبب تجارت و اگر کافرانند نمی طلبند مگر روزی.

صفحه : ۲۲۶

وَ رِضواناً و می طلبند مومنان خشنودی خدا و کافران اصلاح معیشت دنیا، در تبیان آورده که رضوان حج است وَ إِذا حَلَلتُم و چون از احرام بیرون آئید و حلال شوید فَاصطادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَ لا یَجرِمَنَّکُم و بر ان ندارد شما را شَنَآن ُقَوم ٍ دشمنی گروهی از کفّار قریش أَن صَدُّوکُم برای آنکه بازداشتند شما را در سال حدیبیه عَن ِ المَسجِدِ الحَرام ِ از طواف مسجد حرام أَن تَعتَدُوا بآنکه از حد درگذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید و حکم اینکه آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران را بهدی و قلاده امان نیست وَ تَعاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَی البِرِّ بر نیکوئی که متابعت امرست و امتناع بدعت یا پیروی سنت وَ التَّقوی و بر پرهیزگاری و مخالفت هوا وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الإِثم ِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان ست یا حب ّ دنیاست یا کفر وَ العُدوان ِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَ اتَّقُوا اللّه َ و بترسید از نافرمانی خدا إِن َّ اللّه َ شَدِیدُ العِقاب ِ بدرستیکه خدا سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان

حُرِّمَت عَلَیکُم ُ المَیتَةُ حرام کرده شده بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَ الدَّم ُ و خون روان وَ لَحم ُ الخِنزِیرِ و گوشت خوک با همه

اجزای او از شحم و عظم و غیر آن وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّه بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزدیک ذبح و مراد ذبیحه کفّار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشتند وَ المُنخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا میمرد پس میخوردند وَ المَوقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَ المُتَرَدِّیَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَ النَّطِیحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده بود وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود إِلّا ما ذَکَّیتُم مگر آنچه دریابید شما ازینها ذبح او را و درو زندگانی باشد بر ان مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سی صد و شصت سنگ بوده پیرامون بیت الحرام که اهل جاهلیّت تعظیم آن بجای آورده اند و بران قربانی میکرده و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وَ أَن تَستَقسِمُوا و آن نیز حرام ست که طلب قسمت کنید بِالأَزلامِ به تیرهای اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند چون ایشان را مهمی افتادی

رجوع بـدانها کردنـدی و اینکه سه تیر در خریطه کرده به کسیکه مجاور هبل می بوده می سپردنـدی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم که آن را منیح گفتنـدی از کتابت خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمـدی و هدیه آوردی و دست در آن خریطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بـدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یک سال ترک آن عمل کردی و اگر آن منیح بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی و گفته اند مراد از استقسام جزور است بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح دختان و اختلاف در نسب و غیر آن.

صفحه : ۲۲۷

ذٰلِکُم اینکه استقسام فِسق ٌبیرون رفتن ست از دائره اسلام زیرا که افتراست بر خدا اگر برب او را میخوانند یا شرک اگر غیر او را میگوینـد الیَوم َامروز که روز جمعه است و یا عرفه یَئِس َالَّذِین َکَفَرُوا نااميـد شدند کافران مِن دِینِکُم از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلا تَخشَوهُم پس مترسید از فتنه ایشان وَ اخشَون ِو بترسید از من اینکه آیت نماز دیگر روز عرفه در حجه الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضباء سوار بود و بعد از نزول اینکه آیت هشتاد و یک روز بزیست الیَوم َأَکمَلت ُ لَکُم امروز کامل گردانیدم برای شما دِینِکُم دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود

وَ أَتمَمت ُعَلَيكَم و تمام كردم بر شما نِعمَتِى نعمت خود را كه حج گذاريد ايمن و مطمئن باشيد و هيچ مشركى با شما حج نگذارد وَ رَضِيت ُو اختيار كردم لَكُم ُالإِسلام َبراى شما اسلام را دِيناً دينى كه پاكيزه تر از همه دينهاست فَمَن ِاضطُرَّ پس هر كه بيچاره ماند فِى مَخمَصَةٍ در گرسنگى و نايافت طعام و ازين محرمات كه مذكور شد بخورد غَيرَ مُتَجانِف ٍلِإِثم ٍدر حالتى كه مايل نباشد بسوى گناهى يعنى بتلذذ نخورد و يا زياده از سد رمق تناول نكند فَإِن َّاللّه َغَفُورٌ پس بدرستيكه خدا آمرزگارست مر او را درين گناه رَحِيم ٌمهربان برو كه با كل اينكه مقدار رخصت داد آورده اند كه عدى بن حاتم و زيد الخيل طائى كه پيغمبر او را زيد الخير نام نهاد بخدمت آنحضرت ص آمده گفتند يا رسول اللّه ما در جائى باشيم كه باستظهار سگان و مرغان شكارى مهمان دارى ميكنيم و سگان آل ذريحه و آل جويريه جانوران دشتى ميگيرند بعضى از انجمله است كه درمييابيم پيش از آنكه سگ هلاك كند ذبح

ميكنيم و برخى آنست كه تا رسيدن ما سگ تلف كرده است

و حق سبحانه فرمود كه مردار حرام است حكم اينكه چگونه باشد آيت آمد كه يَسئَلُونَكَ َاز تو ميپرسند كه از مطاعم ما ذا أُحِل َلَهُم چه چيزى حلال كرده شد بر ايشان قُل أُحِل َلَكُم ُالطَّيِّبات ُبگو كه حلال كرده شد بر شما گوشتهاى پاكيزه كه بنام خدا ذبح كرده باشند وَ ما عَلَّمتُم و ديگر حلال ست شكار آنچه تعليم داده ايد مِن َالجَوارِح ِاز شكاركنندگان خواه از سباع چون سگ و يوز

و خواه از طيور چون چرخ و باز و جز آن مُكَلِّبِين َ در حالتى كه شما مؤدب و معلميد ايشانرا تُعَلِّمُونَهُن َّ مى آموزانيد جانوران شكارى را مِمّا عَلَّمَكُم ُ اللّه ُ از آنچه خدا شما را آموخته است از طريق تاديب و آن چنانست كه از پى شكار روند وقتى كه خداوند سر دهد ايشانرا و بخواندن او بازآيند و شكارى را نخورند و نگاه دارند ازو فَكُلُوا پس بخوريد پاك و حلال مِمّا أَمسَكن َ عَلَيكُم از ان چيزى كه جانوران شكارى نگاهداشته اند براى شما و نخورده اند و بعضى فقها در شكار مرغان شكارى اينكه شرط نه كرده اند چه تاديب طيور تا باين حد متعذرست وَ اذكُرُوا اسم َ اللّه ِ عَلَيه ِ و ياد كنيد نام خدا را بر آن چيز كه تعليم داده اند در وقت ارسال او بجانب صيد و گفته اند بسم اللّه اللهم.

اهد صدورنا بايد گفت و بسم اللّه نيز كفايت است وَ اتَّقُوا اللّه َ و بترسيد از خدا در تناول آنچه حرام كرده است إِن َّ اللّه َ سَرِيع ُ الحِساب ِ بدرستيكه خدا زود حساب است و از حلال و حرام سؤال خواهد كرد.

صفحه : ۲۲۸

اليَوم َ امروز يعنى روز نزول اينكه آيت أُحِل َّ لَكُم ُ الطَّيِّبات ُ حلال كرده شد شما را ذبح بر نام خدا وَ طَعام ُ الَّذِين َ أُوتُوا الكِتاب َ و طعام آنها كه ايشانرا كتاب داده اند يعنى يهود و نصارى از ذبائح و غير آن حِل ٌّ لَكُم حلال است مر شما را وَ طَعامُكُم حِل ٌّ لَهُم و طعام شما نيز حلال است ايشانرا در دين ايشان چه شما ذبح بنام خدا ميكنيد وَ المُحصَنات ُ و ديگر حلال ست بر شما زنان آزاد و پارسا مِن َ المُؤمِنات ِ از آنها كه گرويده اند و

اینکه بر سبیـل اولویت است و اگر نه امه مومنه نیز حلالـل است وَ المُحصَـنات ۶و دیگر حلالـل ست زنان پارسا مِن ۖالَّذِین ۖ أَوتُوا الکِتاب ۖاز انها که ایشان را کتاب داده اند مِن قَبلِکُم پیش از شـما و محصنات نزد امام شافعی رح آزادانند پس امه کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رح عفائف اند پس بقول او حرائر و اما از کتابیات مساوی باشـند و همه را نکاح توان کرد إِذا آتَیتُمُوهُن ۗچون بدهیـد ایشـانرا أُجُورَهُن ۗمهرهـای ایشـان مُحصِنِین ۖدر حـالتی که شـما بران نکاح عفت و صـلاح جوئیـد غَیرَ مُسافِحِین ۖنه مجاهر باشـید بزنا وَ لا مُتَّخِذِی أَخـدان ٍو نه فراگیرنـده دوسـتان به پنهانی وَ مَن یَکفُر بِالإِیمان ِو هر که کافر شود بآنچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرائع اسلام کند از حلال و حرام فَقَد حَبِطَ عَمَلُه ۶پس بدرستیکه باطل شد کردارهای او وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ و اوست در ان سـرای مِن ۖالخاسِرِین ۖاز زیـان کـاران یـا أَیُّهَا الَّذِین ۖ آمَنُوا ای گروه گرویـدگان إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شـما محدث باشید فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم پس بشوئید روهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شـحمه گوش در عرض وَ أَیـدِیَکُم إِلَی المَرافِق ِو بشوئید دسـتهای خود را تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضدست وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم و مسح کنید سرهای خود را امام مالك رح نظر بر ظاهر آیت میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض است و امام شافعی میگوید آن مقدار

که اسم مسح بر وی اطلاق توان کرد کافی است وَ أَرجُلَکَم و بشوئید پایهای خود را إِلَی الکَعبَین ِ تا آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم مفصلی که میان ساق و قدم ست و کسر لام و ارجلکم بطریق جر جوارست و همچنانکه درو عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم وَ إِن کُنتُم جُنُباً و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَ إِن کُنتُم و اگر باشید مَرضی بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد.

صفحه : ۲۲۹

أَو عَلی سَفَرٍ یا در سفر باشید أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم یا بیاید یکی از شما مِن َالغائِطِ از خلا جای یعنی محدث باشد أَو لامَستُم ُ النِّساءَ یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه فَلَم تَجِدُوا ماءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حائلی باشد از دشمن و سبع که از ان هلاک نفس متیقن باشد و یا آب در چاهی باشد و آلت استسقا یافته نشود یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً پس قصد کنید بخاک پاک و یا هر چیز که پاک باشد از جنس زمین الا خاکستر فَامسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِکُم وَ أَیدِیکُم رویهای و دستهای خود را مِنه ُاز ان خاک بدو ضربت یکی برای وجوه و یکی برای ایدی ما یُرِیدُ اللّه ُنمیخواهد خدا در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمّم لِیَجعَل َعَلَیکُم مِن حَرَج ٍ تا بر شما تنگی فراگیرد وَ لکِن یُرِیدُ و

لیکن میخواهد خدا لِيُطَهِّرَكُم تا شما را پاک گرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب ست وَ لِيُتِمَّ نِعمَتَه‌ُو تا تمام گرداند نعمت خود را عَلَيكُم بر شما بآنکه رخصت می کند شما را در تیمم لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقائق فرمود که معنی اینکه آیت بزبان اهل اشارت اینست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست و در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرهای خود را یعنی بذل کنید نفسهای خود را در راه حق

و پایها را از طین طینت بدو قیام بانانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و سر را از لوث وجود که هیچ آلودگی از ان کثیف تر نیست و جودک ذنب لا یعلو له ذنب بیت ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالک ره را نمازی میکند

وَ اذكُرُوا و یاد کنید نِعمَةَ اللّه ِ نعمتهای خدا را که انعام کرده عَلَيكُم بر شما باسلام و احکام و شرائع آن وَ مِيثاقَه‌ُو یاد آورید پیمان او را الَّذِی واثَقَكُم بِه ِ آنکه با شما پیمان بست بآن یعنی عهدی که خدا بسته است با شما

در روز الست یـا میثاقی که در لیله العقبه با حضـرت رسالت پناه علیه السـلام بستیـد که بر سـمع و طاعت بیعت کردیـد إِذ قُلتُم چون گفتید سَـِمِعنا شنیدیم قول ترا وَ أَطَعنا و فرمانبردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوان ست که در تحت شجره واقع شده در عام حدیبیّه و ذکر اینکه هر دو بیعت بمحلش مذکور خواهد شد وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از خدا در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِن َّاللّه َ بدرستیکه خدا عَلِیم ٌبِذات ِ الصُّدُورِ داناست.

بآنچه در سینهای مخفی باشد یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای زمره مومنان کُونُوا قَوّامِین َباشید قیام کنندگان بحق لِلّه ِ برای خدا شُهَداءَ بِالقِسطِ گواهان براستی وَ لا یَجرِمَنَّکُم و بران ندارد شـما را یعنی نیار و شـما را شَـنَآن ُقَوم ٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلی أَلّا تَعدِلُوا بر آن که

اعـدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقرَب ُلِلتَّقوی که عدل نزدیک ترست به پرهیزگاری و چون عدل با کفار بمرتب تقوی اقرب ست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقامی خواهد بود مثنوی

عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل عدل

مشاطه البیت ملک آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای

وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از خدا در ظلم و ستمکاری إِن َّاللّه َخَبِیرٌ بدرستیکه خدا داناست بِما تَعمَلُون َبآنچه میکنید از ظلم و عدل

وَعَـِدَ اللّه ُالَّذِین َ آمَنُوا وعـده کرده است خـدا آنکه انرا که ایمـان آورده انـد وَ عَمِلُوا الصّالِحـات ِ و عملهـائی سـتوده کرده اند وعده ا نیست لَهُم مَغفِرَهٌ مر ایشانبرا است آمرزش گناه وَ أَجرٌ عَظِیم ٌو مزدی بزرگ از فضل اله وَ الَّذِین َ کَفَرُوا و آنانکه

کافر شدند وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن را أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ آنگروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه السلام در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که در عثور یا غورث نام داشت بکوه ها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده بود و حضرت علیه السلام از لشکریان دورتر و پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افگنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمّد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یارانش ازو دورترند و درین مل بی مشقت بر دوست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیابد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود که یمنعک ربی که اللّه ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل را فرمان رسید که دریاب حبیب مرا جبرئیل دست بر سینه عورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم علیه السلام آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت لا أحد یمنعک منی هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت و بمیان قوم خود باز رفت و ایشان را با سلام دعوت کرد و اینکه آیت آمد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اذکُرُوا نِعمَتَ اللّه عَلَیکُم یاد کنید نعمتهای خدا را که بشمار ارزانی فرموده إِذ هَمَّ قَومٌ چون قصد کردند قومی یعنی

غورث و تابعان او أَن يَبسُطُوا إِلَيكَم آنكه بگشايند بسوى شما أَيدِيَهُم دستها خود فَكَف َأَيدِيَهُم پس خدا بازداشت دستهاى ايشانرا عَنكُم از شما و مضرت ايشان از شما بگردانيد و بعضى بر انند كه نزول آيت در قصّه بنى نضيرست كه قصدا آنحضرت كردند وقتى كه بحصار ايشان رفته بود بجهت ويت عامريان و شرح اينكه قصّه در سوره حشر خواهد آمد انشاء اللّه تعالى وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسد از خدا از كفر اينكه نعمتها وَ عَلَى اللّه ِو بر خدا فَليَتَوَكَّل ِالمُؤمِنُون َبايد توكل كنند مومنان كه رساننده خير و رهاننده از شر اوست.

صفحه : ۲۳۱

وَ لَقَد أَخَذَ اللّه ُو هر آئينه فرا گرفت خدا مِيثاق َبَنِى إِسرائِيل َپيمان بنى اسرائيل را در موافقت موسى و محاربه با جبّاران وَ بَعَثنا مِنهُم ُو برانگيختيم از ايشان اثنَى عَشَرَ نَقِيباً دوازده مهتر هر يكى از سبطى تا تفتيش احوال قوم خود كنند يا پابندان وفاى قوم خود شوند بدان پيمان و صورت اينكه قصّه بر وجه اختصار چنانست كه حق سبحانه وعده داده بود موسى ع را كه ارض مقدسه يعنى ايليا و اريحا يا همه ولايت شام به بنى اسرائيل ارزانى دارد و اينكه مواضع در آن وقت مساكن جباران بود و ايشان را عمالقه ميگفتند مردمان بلند بالا ـ و توانا بودند از بقيّه قوم عاد چون لشكر فرعون غرق شدند و مصر مر بنى اسرائيل را مستخلص شد فرمان الهى در رسيد كه بارض مقدسه رويد كه هزار ديه دارد و در هر ديهى هزار باغست و جهاد كنيد با جباران پس موسى دوازده نقيب از

لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشد و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را به تجسس اخبار عمالقه فرستاده ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار و سی صد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدمهای بلند داشتند و در تیسیر آورده که از هشت صد گز تا هشتاد گز بودند پس بساتین ایشانرا دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس نتوانستی برداشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا اینکه حال دیده بازگشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال اینکه قوم خبر نتوان داد چه ممکن ست که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر بازگردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ اینکه قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوقنا از سبط یهودا بر عهد و اقرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما باین جباران چگونه جنگ کنیم وَ قالَ اللّٰهُ و گفت خدای تعالی إِنِّی مَعَکُم بدرستیکه من بشماام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِن أَقَمتُمُ الصَّلاةَ

بخدای که اگر برپا دارید نماز را بشرائط آن وَ آتَیتُم ُالزَّکاهَ و بدهید زکوه را بارباب استحقاق وَ آمَنتُم بِرُسُلِی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَ عَزَّرتُمُوهُم و تقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشان بجا آرید چه امر ایشان امر خداست و التعظیم لامر اللّه واجب وَ أَقرَضتُم ُاللّه َو قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او قَرضاً حَسَناً نفقه دادنی نیکو لَأُکَفِّرَن َعَنکُم هر آئینه درگذرانم از شما سَیِّئاتِکُم گناهان شما را وَ لَأُدخِلَنَّکُم و درآرم شما را جَنّات ٍ تَجرِی ببوستانها که جاریست مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها فَمَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ َپس هر که کافر شود بعد ازین شرط مؤکد مِنکُم از شما فَقَد ضَل َپس هر آئینه گم کرده است سَواءَ السَّبِیل ِ راه راست را، بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود که.

صفحه : ۲۳۲

فَبِما نَقضِهِم پس بشکستن ایشان مِیثاقَهُم پیمان خود را لَعَنّاهُم براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم و گردانیدیم دلهای ایشان را قاسِیَهً سخت بمثابه که متأثر نشوند از مشاهده آیات و استماع تخویفات یُحَرِّفُون َالکَلِم َعَن مَواضِعِه ِ می گردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت پناه علیه السّلام را از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر ص وضع می کنند یا کلمات توریت را مؤول میسازند بتاویلات فاسده وَ نَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِمّا ذُکِّرُوا بِه ِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَ

لاـ تَزال ُ تَطَّلِع ُ و همیشه هستی تو که مطلع شوی عَلی خائِنَةٍ مِنهُم بر خیانتی از جهودان إِلّا قَلِیلًا مِنهُم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون إبن سلام و اصحاب رض او فَاعف ُ عَنهُم پس عفو کن و درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَ اصفَح و رو بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیه السّیف منسوخ است إِن َاللّه َ یُحِب ُالمُحسِنِین َ بدرستیکه خدا دوست میدارد نیکوکاران را وَ مِن َالَّذِین َقالُوا و از آنانکه گفته اند إِنّا نَصاری بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت میدارند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام در آن وقت می بود و یا آنکه می گفتند نحن انصار اللّه و بر هر تقدیر أَخَذنا مِیثاقَهُم گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِمّا ذُکِّرُوا بِه ِ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیط که احمد مرسل صلی اللّه علیه و آله و سلّم ست فَأَغرَینا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بَینَهُم ُالعَداوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَ البَغضاءَ و بغضی نهان در دل إِلی یَوم ِالقِیامَةِ تا روز رستخیز و آن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران برآنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وَ سَوف َیُنَبِّئُهُم ُاللّه ُو زود باشد که بیاگاهد و خبر دهد ایشانرا خدا بِما کانُوا یَصنَعُون َبه آنچه ایشان می کنند و آن خبر دادن بجز او مکافات خواهد بود.

یا أَهل َالکِتاب ِ ای جهودان و ترسایان قَد جاءَکُم رَسُولُنا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّن ُلَکُم روشن میگرداند برای شما کَثِیراً بسیاری مِمّا کُنتُم تُخفُون َاز آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید مِن َالکِتاب ِ از توریت چون نعت محمّد مصطفی ص و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی به احمد ص وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ و درمیگذرد از بسیار مخفیات شما و خبر نمیدهد بآنچه هیچ مهم دنیا وابسته بآن نیست نقل است که یهودی بآنحضرت ص گفت که کدام است آن کثیر که ازو عفو کردی حضرت ازو اعراض کرد دوم و سوم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی ازو میگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز از اعراض چیزی ندید و مشاهده نکرد بصدق آنحضرت ص متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَد جاءَکُم مِن َاللّه ِ بدرستیکه آمد بشما از نزدیک خدا نُورٌ روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت است وَ کِتاب ٌمُبِین ٌو کتابی روشن کننده و بخود روشن گفته اند نور حضرت رسالت پناه ص است و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقائق آورده که وجه تسمیه آنحضرت ص بنور آنست که اوّل چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورده نور وی بود صلی اللّه علیه و سلّم که اوّل ما خلق اللّه نوری بعد از ان عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید و در نقد النصوص فی شرح الفصوص مذکور است که اصل منشا و معاد جمله خلایق حضرت حقیقه الحقایق ست

و آن حقیقت محمـدی و نور احمـدی ص است که صورت حضـرت واحدی احدی است جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت ص است عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشاره بقوله انا سید ولد آدم و بقوله آدم ع و من دونه تحت لوائی نظم

آنچه اوّل شد پدید از حبیب غیب بود نور جان او بی هیچ ریب

بعد ازان آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک علم از نور پاکش عالم است یک علم ذریت ست و آدم ست

نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود

واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش

یَهدِی بِهِ ِ اللّه ُراه می نماید خدا بدین نور یا کتاب مَن ِ اتَّبَع َ رِضوانَه ُ آنرا که پیروی خشـنودی او می کند سُبُل َ السَّلام ِ بطلب راههای سـلامت از عـذاب که آن راه حق است یا سـبل دار السّلام که طریق بهشت ست وَ یُخرِجُهُم و بیرون می آرد ایشان را مِن َ الظُّلُمات ِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَی النُّورِ بروشـنائی ایمان یا یقین یا علم بِإِذنِه ِ بارادت و توفیق خود وَ یَهـدِیهِم و راه می نماید ایشانرا إِلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍ بسوی راه راست که نزدیکترین راههاست بحق لَقَد کَفَرَ الَّذِین َ بدرستیکه کافر شدند آنانکه قالُوا إِن َ اللّه َ گفتند بدرستیکه اللّه هُوَ المَسِیح ُابن ُمَریَم َاو مسیح ست ع پسر مریم قائل بدین قول از فرق

نصاری یعقوبیه انـد و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسـر مریم خدا است ظاهر است چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشـد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبرست و ولد اصـغر و چه دورست که اصـغر اله اکبر باشد قُل فَمَن یَملِكُ بگو ای محمّد پس کیست که مالک باشد و منع کند.

صفحه : ۲۳۴

مِنَ اللّهِ از ارادت خـدا شَیئاً چیزی را یعنی کس مانع نتوانـد شد إِن أَرادَ اگر خدا خواهد أَن یُهلِكَ المَسِیحَ ابنَ مَریَمَ آنکه هلاك کنـد عیسـی ع پسـر مریم را وَ أُمَّهُ و مادر او را وَ مَن فِی الأَرضِ جَمِیعاً و آنها را که بروی زمین اند همه یعنی مسـیح و مـاورا و مقهورانـد و قابـل فنـا چـون سـایر ممکنـات و چنیـن کس خـدائی را نشایـد وَ لِلّهِ مُلكُ السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ و مر خـداراست پادشاهی آسـمانها و زمین ها وَ ما بَینَهُما و آنچه در میان ایشان است یَخلُقُ ما یَشاءُ می آفرینـد آنچه میخواهـد قادر علی الاطلاق اوست بی اصـلی و بی ماده می آفریند چون آسـمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا می کنـد از اصـلی که جنس نیست چون آدم ع از خاك و از اصـلی که جنس ست چون ولـد از والدین یا از مرد بی زن چون حوا از آدم ع یا از زنی بی مرد چون عیسی ع از مریم وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ و خدا بر همه چیزها تواناست

وَ قالَتِ الیَهُودُ وَ النَّصاری و گفتند جهودان و ترسایان نَحنُ أَبناءُ اللّهِ ما پسران خدائیم و

او ما را چون پدرست در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم نخعی رح فرموده که در توریت بایشان خطاب کرده یا ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم الی ربّی و ربکم ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم وَ أَحِبّاؤُه ُو دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم قُل فَلِم َیُعَذِّبُکُم بگو پس چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوبِکُم بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسرست و در آخرت بسخن ایشان در دوزخ ایّام معدودات پس اگر پسران خدای تعالی می بودید شما را عذاب نمی کرد زیرا که پدر رنج پسر نمیخواهد و دوست نیز عذاب دوست را روا نمیدارد پس شما نه پسراید و نه دوست بَل أَنتُم بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید مِمَّن خَلَق َاز انها که خدا آفریده است همچون سائر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ می آمرزد خدا هرکرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند وَ یُعَذِّب ُمَن یَشاءُ و عذاب میکند هرکرا می خواهد و آنها مشرکانند وَ لِلّه ِ مُلكُ ُالسَّماوات ِوَ الأَرض ِو مر خداراست پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم فرمودن در ان و درین وَ ما بَینَهُما و آنچه در میان اینها باشد وَ إِلَیه ِ المَصِیرُ و بسوی اوست بازگشت همه.

صفحه : ۲۳۵

یا أَهل َالكِتاب ِ ای یهود و نصاری قَد جاءَكُم رَسُولُنا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّن ُلَكُم روشن میگرداند برای شما راه حق را عَلی فَترَةٍ مِن َالرُّسُل ِ بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل أَن

تَقُولُوا تا نگوئید شما که ما جاءَنا نیامد بما مِن بَشِیرٍ از مژده دهنده وَ لا نَذِیرٍ و نه بیم کننده فَقَد جاءَکُم پس تحقیق آمد بشما بَشِیرٍ بشارت دهنده مومنان بکرامت وَ نَذِیرٌ و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَ اللّه ُعَلی کُل ِشَی ءٍ قَدِیرٌ و خدا بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان را پی درپی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفصد سال که میان موسی ع و عیسی ع بوده هزار پیغمبر ع فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع را بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی ع و محمّد ص بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین آیت منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری ص بشیر و نذیر فرستادم بیت

تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان عالم ز رای روشن او نور حق گرفت

وَ إِذ قال َمُوسی و یاد کن ای محمّد ص چون گفت موسی ع لِقَومِه ِمر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یا قَوم ِاذکُرُوا ای گروه من یا کنید نِعمَت َاللّه ِعَلَیکُم نعمت خدا را که فایض است بر شما إِذ جَعَل َفِیکُم أَنبِیاءَ چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود وَ جَعَلَکُم مُلُوکاً و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید و حالا مالك نفس خودید و یا منازل شما وسیع است و در ان

آب جـاری است چون منازل ملوك وَ آتاكُم و بـداد شـما را از من و سـلوی و سایه ابر و شـكافتن بحر ما لَم يُؤت ِ أَحَـداً آنچه نـداد كسـی را مِن َ العالَمِين َ از عالميان زمان شـما يا قَوم ِ ای گروه من ادخُلُوا الأَرض َ المُقَـدَّسَةَ درآييد بزمين پاك كرده شده كه ولايت شام ست يا طور و حوالی آن يا فلسـطين و بعضـی از اردن ست و اصـح آن است كه اريحا و ايليا كه حالا زمين بيت المقدس ست الَّتِي كَتَب َ اللّه ُ لَكُم آن زمينی كه خدای تعالی نوشـته است در لوح محفوظ كه مساكن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ايشان از عمالقه ترسـيده بودند به سـخن نقبای خود می گفتند اگر ما را امر كرده باشد بمصر بازميگرديم موسی ع گفت وَ لا تَرتَدُّوا عَلی أَدبارِكُم و باز مگرديد بهمان راه كه آمده ايد فَتَنقَلِبُوا خاسِـرِين َ پس اگر چنين كنيد و بازگرديد زيان زدگان باشيد در دنيا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای رب العباد.

صفحه : ۲۳۶

قالُوا يا مُوسی ايشان گفتند ای موسی ع إِن َّ فِيها بدرستيكه در ارض مقدسه قَوماً جَبّارِين َ گروهی اند متغلب و باقوت و شوكت كه مقاومت با ايشان ميسر نيست وَ إِنّا لَن نَدخُلَها و ما در نمی آئيم بدان زمين جهت جنگ حَتّی يَخرُجُوا مِنها تا وقتی كه بيرون آينـد ايشان از آنجا فَإِن يَخرُجُوا مِنها پس اگر بيرون آيند ايشان از آنجا بی جنگ و ولايت را تسـليم ما كنند فَإِنّا داخِلُون َ پس ما درآيندگانيم در ان قال َ رَجُلان ِ مِن َ الَّذِين َ يَخافُون َ گفتند دو مرد از آنانكه ترسيدند از خدا أَنعَم َ اللّه ُ عَلَيهِمَا انعام كرد

خـدا بر ایشـان به ایمـان و ثبـات بر عهـد و پیمـان و ایشان یوشع و کالب بودنـد که با بنی اسـرائیل گفتنـد ادخُلُوا عَلَیهِم ُالباب َ درآینـد بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه گـذر تنگ گیریـد و بصـحرا رها نکنید فَإِذا دَخَلتُمُوه ُ پس چون درآییـد از ان در بـدین وجه که گفته شـد فَإِنَّکُم غالِبُون َ پس بـدرستیکه شـما غالبانیـد زیرا که ایشان جسـمی چندانـد بیـدل و تناورانند بی حاصل اینکه سخن بالهام الهی دانسته بودنـد یا باخبار موسـی ع وَ عَلَی اللّه ِ فَتَوَکَّلُوا و بر خـدا توکّل کنیـد درین حرب إِن کُنتُم مُؤمِنِین َ اگر هستیـد باوردارنـدگان مر وعـده حق را قـالُوا یـا مُوسـی گفتنـد ای موسـی ع إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً بـدرستیکه ما هرگز نمی آئیم بـدین ولایت ما دامُوا فِیها مادامی که ایشان درین موضع انـد و تو دو کس را تصـدیق می کنی و سخن ده کس را بـاور نمی داری فَاذهَب أَنت َ پس برو تو وَ رَبُّک َ و پروردگـار تو فَقاتِلا پس جنگ کنیـد إِنّا هاهُنا قاعِدُون َ بـدرستیکه ما اینجا نشسـته ایم درین سـخن خوار داشت کردنـد بخـدا و رسول، گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سیـدست پس هـارون ع را که ازو بزرگتر بود سید گفتنـد و کلمه فقاتلا مؤیـد اینکه قول است قـال َ رَب ِّ گفت موسـی ع ای پروردگـار من إِنِّی لا أَملِک ُ إِلّا نَفسِی من مالک نیسـتم مگر نفس خود را وَ أَخِی و برادر خود را فَافرُق بَینَنا پس جـدائی کن میان ما وَ بَین َ القَوم ِ الفاسِقِین َ و میان اینکه گروه بیرون رفتگان از دائره فرمان.

صفحه : ۲۳۷

قال َ گفت خدا فَإِنَّها پس

بدرستیکه ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ حرام است عَلَیهِم بر ایشان یعنی نه درآیند و نه مالك شوند بدان بسبب شامت نافرمانی أَربَعِین َ سَنَةً چهل سال یَتِیهُون َفِی الأَرض ِ سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ ست از شهر مصر پس قوم موسی چهل سال در ان زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی ع با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران برانداخت در اخبار آمد که چون موسی بر قوم خود دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از ان پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فَلا تَأس َ پس تو اندوهناك مباش عَلَی القَوم ِ الفاسِقِین َ بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبرست ص میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب نافرمانی و فسق سزاوار نفرین موسی شدند وَ اتل ُعَلَیهِم و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابنَی آدَم َ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالحَق ِ خواندنی بدرستی

و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا رض بهر بطنی دختری و پسری می آوردی چون بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطن را به غلام دیگر میداد و آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا می گفتند و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم ع لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را به هابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل ست و با من در رحم بوده او بمن اولی است آدم گفت که حکم خدا بر اینکه وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را پیش از من دوست میداری لا جرم آنکه خوبروی ترست بدو میدهی آدم ع فرمود که اگر سخن مرا باور نمی کنی هر یک از شما قربانی کنید بآنچه میتوانید قربانی هر کرا مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصّه خبر میدهد إِذ قَرَّبا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قُرباناً تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفنددار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نه گردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر اینکه قربانی من قبول شود فبها و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِما پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید

بی دود از آسمان فرود آمده گوسفند را بخورد وَ لَم يُتَقَبَّل مِن َالآخَرِ و مقبول نشد از ديگری كه قابيل بود و آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن او ملتفت نه گشت قابيل را آتش خشم باشتعال درآمده دود حسد ديده بصيرت او را تيره كرد قال َ گفت مر هابيل را لَأَقتُلَنَّكَ َ بخدا كه ترا بكشم برای آنكه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قال َ گفت هابيل إِنَّما يَتَقَبَّل ُ اللّه ُ جزين نيست كه قبول ميكند خدا مِن َالمُتَّقِين َ از پرهيزگاران كه در قربانی نيّت خود را خالص ساخته اند لَئِن بَسَطت َ اگر بگشائی و دراز كنی إِلَی َّ يَدَك َ بسوی من دست خود را لِتَقتُلَنِی تا مرا بكشی ما أَنَا بِباسِطٍ من باری نيستم درازكننده يَدِی َ إِلَيك َ دست خود را بسوی تو لِأَقتُلَك َ تا ترا بكشم إِنِّی أَخاف ُ اللّه َ بدرستيكه من ميترسم از خدای رَب َّ العالَمِين َ كه پروردگار عالميان است با آنكه هابيل از قابيل قوی تر و با شوكت تر بود اما تسليم شد مر قتل را از ترس خدا پس گفت.

صفحه : ۲۳۸

إِنِّی أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِی من ميخواهم آنكه بازگردی تو بعقوبت گناه در قتل من وَ إِثمِك َ و بپاداش گناه تو كه آن سبب رد قربای بوده و اينكه اراده از هابيل موافق حكم خدا بود فَتَكُون َ پس تو باشی بسبب اينكه دو گناه مِن أَصحاب ِ النّارِ از ملازمان دوزخ وَ ذلِك َ جَزاءُ الظّالِمِين َ و اين ست پاداش ستمكاران كه قتل بناحق كنند فَطَوَّعَت لَه ُ پس آسان كرد بر قابيل و ياری داد مر او را نَفسُه ُ نفس او قَتل َ أَخِيه ِ در كشتن برادر او و ندانست كه او را چون

بکشد پس ابلیس بشکل بشری برو متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامه پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته هر طرف میرفت و إبن عباس رح فرمود که یک سال میکشید تا گنده شد و بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند بخورند و بسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را يَبحَثُ فِي الأَرضِ میکارید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ و اینکه عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را كَيفَ يُوارِي چگونه بپوشد سَوأَةَ أَخِيهِ برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در ان حفره بنهاد و خاک بران میپاشید تا پوشیده گشت قالَ يا وَيلَتى گفت قابیل که وای بر من أَ عَجَزتُ أَن أَكُونَ آیا عاجز شدم از انکه باشم مِثلَ هـذَا الغُرابِ مانند اینکه زاغ درین عمل فَأُوارِيَ سَوأَةَ أَخِي

پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنکه یک سال او را می کشید و گویند ندامت او بر آن بود که مادر و پدر ازو تبرّا کردند و تمام جدا و سیاه شده و ندای شنید که کن خائفا ابدا بعد ازین قابیل هرکرا میدید میترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از ال خود کشته شد.

صفحه : ۲۳۹

مِن أَجلِ ذلِکَ به سبب اینکه قتل کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَن قَتَلَ آنکه هر کس به کشد نَفساً کسی را بِغَیرِ نَفسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم شده أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا زنا بشرط احصان یا ردّت فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از ان حیثیت که هتک حرمت دماء کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکی هست در استجلاب غضب الهی وَ مَن أَحیاها و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب ست از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس وَ لَقَد جاءَتهُم و هرآئینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنا فرستادگان ما بِالبَیِّناتِ

با معجزهای روشن و آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنهُم پس بدرستیکه بسیاری از ایشان بَعدَ ذٰلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِي الأَرضِ لَمُسرِفُونَ در زمین هرآئینه اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا درگذشتگان از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بخدمت حضرت رسالت پناه ص آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوّت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت ص رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد روزی چند در ان موضع بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آن حضرت را رانده رو بقبیله خود نهادند یسار رض که مولای رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و به آخر یسار رض را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت ع ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آن حضرت آورد حق سبحانه آیه فرستاد إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ جز اینکه نیست که هست جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او ص وَ يَسعَونَ فِي الأَرضِ و بشتابند در زمین فَساداً از برای فساد که قطع طریق

و قتل و غارت است أَن يُقَتَّلُوا آنكه بكشند ايشانرا اگر كسى را كشته باشند و مال نه برده أَو يُصَلَّبُوا يا بكشند و بر دار كشند اگر كشته باشند و مال برده أَو تُقَطَّعَ أَيدِيهِم وَ أَرجُلُهُم يا ببرند دستهاى و پايهاى ايشانرا مِن خِلافٍ بر خلاف يعنى دست راست و پاى چپ اگر مال گرفته باشند و كسى را نكشته.

أَو يُنفَوا يا برانند ايشانرا مِنَ الأَرضِ از زمين يعنى از شهر بشهرى بدان حيثيت كه در هيچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نه كرده باشند اما تخويف نموده باشند و امام اعظم رح نفى را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهرى ديگر به مسلمانان نرسد پس حضرت رسالت پناه فرمود تا دست و پاى ايشانرا قطع كردند و ميل در چشم ايشان كشيدند آنگاه ايشانرا مصلوب ساختند ذلِكَ اينكه حدود كه مذكور شد لَهُم مر ايشانرا خِزيٌ خوارى و رسوائى است فِى الدُّنيا در دنيا وَ لَهُم فِى الآخِرَةِ و مر ايشانراست در آخرت عَذابٌ عَظِيمٌ عذابى بزرگ بجهت بزرگى گناه ايشان.

صفحه : ٢٤٠

إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مگر آنانكه توبه كنند از آنچه حق اللّه است مِن قَبلِ أَن تَقدِرُوا پيش از آن كه شما قادر شويد عَلَيهِم بر ايشان پس اگر محارب مشركست و توبه كرد يعنى اسلام آورده خواه پيش از قدرت برو و خواه بعد از ان همه حدود كه مذكور شد ازو ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان كرد و اگر از مسلمانان ست كه قبل از قدرت برو توبه كرد مالك بن انس رض ميگويد كه

حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتوان کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بتوبه او حدود اللّه ازو ساقط شود نه حقوق ناس فَاعلَمُوا پس بدانید أَن َاللّه َ آنکه خدا غَفُورٌ آمرزنده گناهان ست بتوبه رَحِیم ٌمهربان ست بر تائبان یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه َای گروه مومنان بترسید از خدا وَ ابتَغُوا إِلَیه ِ الوَسِیلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلّی در تقرّب بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی است و در لطائف قشیری میگوید که وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال ست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضائل است و از آن عالمان بدلائل و از ان عارفان بترک وسائل عابد معامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعائنه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که یَذکُرُون َاللّه َقِیاماً وَ قُعُوداً عالم نظر درین آیت دارد أَ وَ لَم یَنظُرُوا فِی مَلَکُوت ِ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ عارف ازین کلمه در نگذرد که قل اللّه ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد اللّه انصاری قدس سره العزیز گفت که الهی وسیله بتو هم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم

اینکه طلب ما بی طلب تو داده گنج احسان بر همه بگشاده

اینکه طلب در ما هم از ایجاد تست رستن از بیداد

یـا رب داد تست اینکه قـدر ارشـاد تو بخشـیده تـا بـدین بس عیب مـا پوشـیده قطره دانش که بخشـیدی ز پیش متصـل گردان بدریاهای خویش وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِه ِ و جهاد کنید در راه او باعدای ظاهر و باطن لَعَلَّکُم تُفلِحُون َ شاید که شـما رستگار شوید بسـبب اینکه اعمـال و در بحر الحقـایق آورده که درین آیه فلاـح را بچهار چیز باز بسـته که بی آنها رسـتگاری حقیقی دسـت ندهد اوّل ایمان که اصابت نورست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شـرك خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضـیه است و سالك بـدان از ظلمت معصیّت نجات می یابد سوم ابتغاء وسـیله و آن فناء ناسوتست در بقای لاهوت و عارف بسـبب اینکه از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضـمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحـد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسـته بنور شـهود میرسـد نظم چون جلوه کند نور شـهود از تتق غیب از ظلمت هستی تو آثار نمانـد از چهره وحـدت فگن پرده کثرت تا در نظرت انـدك و بسـیار نمانـد إِن َّالَّذِین َ کَفَرُوا بـدرستیکه آنانکه کـافر شدنـد به پرسـتش اصـنام و ملاـئکه و عجـل و غیر آن لَو أَن َّلَهُم اگر باشـد مر ایشانرا ما فِی الأَرض ِ جَمِیعاً همه آنچه در زمین ست از صنوف اموال و امتعه وَ مِثلَه ُمَعَه ُو مانند آن همه به آنهمه یعنی اگر دوباره آنچه در زمین است از نقد و جنس از آن کافران باشد لِیَفتَدُوا بِه ِ تا آن را فدای نفس خود کننده مِن عَذاب ِیَوم ِ القِیامَهِ از عذاب روز رستخیز ما

تُقُبِّل َمِنهُم قبول كرده نشود از ايشان و همان عقوبت لازم ايشان باشـد وَ لَهُم عَـذاب ٌأَلِيم ٌو مر ايشانراست در آن روز عـذابى دردناك.

صفحه : ۲۴۱

يُرِيـدُون َميخواهنـد يعنى طمع ميدارند يا قصد ميكنند أَن يَخرُجُوا مِن َالنّارِ آنكه بيرون آيند از آتش دوزخ وَ ما هُم بِخارِجِين َمِنها و نيستند ايشان بيرون آيندگان از آتش وَ لَهُم عَذاب ٌمُقِيم ٌو مر ايشانراست عذابى دايم كه زوال و انقطاع نيابد وَ السّارِق ُوَ السّارِقَهُ و مرد دزد و زن دزد فَاقطَعُوا أَيـدِيَهُما پس ببريـد دسـتهاى راست ايشانرا چون اخذ نصاب كنند كه ربع دينارست نزد امـام شـافعى رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالك رح و زياده چنـد آنچه باشـد از حرز يعنى جائيكه در ان نگاه داشـته باشـد چون خانه و صـندوق يا از كسـيكه نگاه ميدارد مثلا در راه يا در مسـجد و پنهان بردارند جَزاءً بِما كَسَـبا خدا پـاداش ميدهـد ايشـان را پـاداش دادنى بـآنچه كرده انـد و آن ترك حرمت ست در مـال مومن نَكالًا مِن َاللّه ِو عقوبت ميكند ايشـانرا عقوبتى صـادر از حق تـا پنـد او شود و بـازدارد او را از رجوع بمثـل آن عمـل وَ اللّه ُعَزِيزٌ و خـدا غالب است در حكم حَكِيم ٌدانا بحكمت آنچه بدان حكم ميكند فَمَن تاب َپس هر كه توبه كند مِن بَعدِ ظُلمِه ِبعد از ستمكارى خود يعنى دزدى وَ أَصلَح َو بصلاح آرد كار خود را بآنكه تراضى خصم كند و عازم و جازم باشد بر آنكه باز بدزدى عود ننمايد فَإِن َاللّه َيَتُوب ُعَلَيه ِپس

بـدرستیکه خـدا توبه او قبول کنـد اما قطع یـد ساقط نشود بر آن تائب إِن َاللّه ـَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزگارست گناهان او را رَحِیـم ٌمهربـان ست برو که در محشـر او را رسـوا نه کنـد أَ لَم تَعلَم آیـا نـدانستی خطـاب بحضـرت ست و مراد امت انـد یعنی دانستیـد أَن َاللّه َ آنکه خـدا لَه ُمُلـک ُالسَّمـاوات ِ وَ الأَرض ِ مر اوراست پادشـاهی آسـمانها و زمینها یُعَـذِّب ُمَن یَشاءُ عـذاب میکند هرکرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ و می آمرزد هرکرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَ اللّه ُ عَلی کُل ِشَی ءٍ و خدا بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِیرٌ تواناست.

صفحه : ۲۴۲

یـا أَیُّهَـا الرَّسُول ُای فرسـتاده خطـاب بآنحضـرت ست که آنحضـرت علیه السّـلام را بلقب یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب سـاخته چنانچه یا آدَم ُأَنبِئهُم یا نُوح ُاهبِط یا إِبراهِیم ُأَعرِض یا مُوسـی إِنِّی اصـطَفَیتُک َیا عِیسَـی ابن َمَریَم َأَ أَنت َقُلت َچون نوبت خطـاب بحضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم رسید او را بصـفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا أَیُّهَا النَّبِی ُّیا أَیُّهَا الرَّسُول ُلا یَحزُنک َالَّذِین َ ترا انـدوهناک نگردانـد کردار آن کسانیکه از روی عناد یُسارِعُون َفِی الکُفرِ می شـتابند و خود را می افگننـد در کفر مِن َالَّذِین َقالُوا از آنانکه گفتند آمَنّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن همین ست بِأَفواهِهِم بزبانهای ایشان وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَ مِن َ الَّذِین َ هادُوا و بعضی از ان کسانیکه دین یهودیه دارند سَمّاعُون َشنوندگان قول ترا لِلکَذِب ِ برای آنکه دروغ گویند بر

تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می رفتند و میگفتند از پیغمبر چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها یهود مدینه بودند سَمّاعُون لِقَوم آخَرِین شنوندگان برای گروهی دیگر که لَم یَأتُوك نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبراند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار به خیبر میفرستادند نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر را بزنا بگرفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب اینکه مرد که به یثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستند تا حد زانی محصن ازو بپرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالك بمجلس حضرت رسالت پناه ص آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل ع بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدا در توریت فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلاـ کرده بقیر زنند تا پشت سیاه گردد و روی سیاه کرده باز گونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرائیل ع آن حضرت را خبر داد که دروغ میگویند و إبن صوریا که اعلم ایشان ست میداند که حکم توریت رجم است نه جلد

حضـرت فرمود که در میان مردم شـما در فدک جوانی هست ساده روی و سـفید پوست یک چشم که او را إبن صوریا گویند گفتند آری داناتر همه اهل زمین ست بتوریت حضـرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توریت او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضـی میباشـیم حضـرت بحضور اوامر فرمود بعد از چند روز او را حاضـر کردند حضـرت فرمود که انت إبن صوریا گفت نعم حضـرت رسـالت پنـاه ص گفت میـان من و اینهـا تو حکم بـاش که دانـای یهودی إبن صوریـا قبول کرد و حضـرت سو گند داد او را بدان خدائی که توریت را بر موسـی نازل گردانید و دریا برای شما بشگافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سـلوی برای شـما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم ست یا نی إبن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغیر دهم اعتراف نکردمی تو بگوی که خـدای تو چه حکم کرد حضـرت رسالت پناه فرمود که خـدای من حکم چنان کرده که چون چهار گواه به زنای محصن و محصـنه گواهی دهنـد رجم بر ایشان واجب شود إبن صوریا گفت بخدای موسـی ع که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشـراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضـرت فرمود که تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد یُحَرِّفُون َالکَلِم َ تغییر میدهند کلمه ها را یعنی آیت رجم را مِن بَعدِ مَواضِعِه ِ بعد از

انکه خـدا وضـع کرد آنرا در موضع آن و بعوض آن جلـد و تحمیم مینویسـند یَقُولُون َ میگوینـد یهود خیـبر إِن أُوتِیتُم هـذا اگر دهند شـما را اینکه حکم محرف یعنی محمّد ص بجلد حکم کند فَخُذُوه ُ پس فراگیرید آنرا و قبول کنید وَ إِن لَم تُؤتَوه ُ و اگر اینکه حکم بشما نه دهند و برجم فرمایند.

صفحه : ۲۴۳

فَاحذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَ مَن یُرِدِ اللّه ُ فِتنَتَه ُ و هرکرا خواهد خدای ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فَلَن تَملِک َ لَه ُ پس بدست نتوانی آورد و مالک نتوانید شد برای او مِن َ اللّه ِ شَیئاً از خدا چیزی را در دفع آن فتنه أُولئِک َ آن گروه الَّذِین َ آنانند که در ازل لَم یُرِدِ اللّه ُ نخواست خـدا أَن یُطَهِّرَ آنکه پـاک سـازد از لوث کفر و انکـار حق قُلُوبَهُم دلهای ایشانرا لَهُم فِی الـدُّنیا خِزی ٌ مر ایشـانراست در دنیا رسوائی بآنکه جزیه دهنـد و از مؤمنان ترسـند وَ لَهُم فِی الآخِرَهِ و مر ایشانراست در آن سـرا عَذاب ٌ عَظِیم ٌ عذابی بزرگ که خلودست در دوزخ سَمّاعُون َ لِلکَذِب ِ ایشان شـنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن أَکّالُون َ لِلسُّحت ِ خورنـدگان حرام اند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَإِن جاؤُک َ پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحکُم بَینَهُم پس حکم کن میـان ایشـان أَو أَعرِض عَنهُم یا رو بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت ص را درین آیت میان حکم و اعراض وَ إِن تُعرِض عَنهُم و اگر رو بگردانی از ایشـان و حکم نکنی فَلَن یَضُرُّوک َ شَیئاً پس زیان نتواننـد رسانیـد بتو چیزی را وَ إِن حَکَمت َ و اگر

حکم کنی فَاحکَم بَینَهُم بِالقِسطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل إِنَ‌ّاللّه‌َ بدرستیکه خدا یُحِب‌ُّالمُقسِطِین‌َ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَ کَیف‌َ یُحَکِّمُونَک‌َ و چگونه حکم میسازند ترا وَ عِندَهُم‌ُ التَّوراهُ و حال آنکه توریت نزد ایشان است فِیها حُکم‌ُ اللّه‌ِ در ان حکم خدا هست برجم ثُم‌َّ یَتَوَلَّون‌َ پس ایشان برمی گردند و اعراض میکنند مِن بَعدِ ذلِک‌َ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَ ما أُولئِک‌َ بِالمُؤمِنِین‌َ و نیستند اینکه گروه باوردارندگان کتاب خود را یا حکم ترا.

إِنّا أَنزَلنَا التَّوراهَ بدرستیکه ما فرو فرستادیم توریت را فِیها هُدی‌ً درو راه نمودنی بحق وَ نُورٌ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یَحکُم‌ُ بِهَا النَّبِیُّون‌َ حکم کرده اند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل الَّذِین‌َ أَسلَمُوا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدا را لِلَّذِین‌َ هادُوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیه وَ الرَّبّانِیُّون‌َ و حکم کرده اند علمای ربانی وَ الأَحبارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا استُحفِظُوا مِن کِتاب‌ِ اللّه‌ِ بسبب آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت توریت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع وَ کانُوا عَلَیه‌ِ و بودند بر آن کتاب شُهَداءَ گواهان که بیان آن کنند براستی چون إبن صوریا فَلا تَخشَوُا النّاس‌َ پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق بر مردمان وَ اخشَون‌ِ و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید وَ لا تَشتَرُوا و مخورید شما ای بدل مکنید بِآیاتِی باحکام من ثَمَناً قَلِیلًا بهائی اندک را که رشوت مال بی اعتبار و جاه ناپایدار است وَ مَن لَم یَحکُم و آنها که حکم نکند بِما

أَنزَل َاللّه ُبانچه خدا فرو فرستاد یعنی یهود فَأُولئِک َهُم ُالکافِرُون َپس آن گروه ایشان کافرانند وَ کَتَبنا عَلَیهِم و نوشتیم بر بنی اسرائیل فِیها در توریت أَن َّالنَّفس َبِالنَّفس ِ آنکه بکشند یک تن را بقصاص یک تن و بنی نضیر بخلاف حکم خدا عوض یک تن دو تن را می کشتند از بنی قریظه وَ العَین َبِالعَین ِو دیگر حکم کردیم که چشمی به چشمی در بردن روشنائی نه در کندن وَ الأَنف َبِالأَنف ِو بینی به بینی وَ الأُذُن َبِالأُذُن ِو گوش بگوش وَ السِّن َّبِالسِّن ِّو دندان بدندان وَ الجُرُوح َقِصاص ٌو جراحتهای که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیز که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پا و دران چیز که مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَن تَصَدَّق َبِه ِپس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق کَفّارَةٌ لَه ُکفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفو عنه باشد بسقوط قصاص ازو و اجر عفوکننده بر خدا باشد وَ مَن لَم یَحکُم و آنها که حکم نکردند بِما أَنزَل َاللّه ُبآنچه خدا منزل گردانیده و آن جهودانند که در عوض یک تن دو تن می کشتند فَأُولئِک َپس آن گروه هُم ُالظّالِمُون َایشان ظالمانند که وضع حق می کنند در غیر موضع آن.

صفحه : ۲۴۵

وَ قَفَّینا و درآوردیم ما عَلی آثارِهِم بِعِیسَی ابن ِمَریَم َبر پی پیغمبران عیسی إبن مریم علیه السلام را مُصَدِّقاً در حالتی که باوردارنده بود لِما بَین َیَدَیه ِمر آن چیز را که پیش ازو فرستاده

بـوديم مِن ٭التَّوراهِ از كتـاب تـوريت وَ آتَينـاه ٭الإِنجِيـل ٭و داديم او را انجيـل فِيه ِ هُـدى ٭درو راه نمـودنى ست بتوحيـد وَ نُـورٌ و روشـنى بطريق حق وَ مُصَـدِّقاً و گردانيـديم انجيـل را موافق در اصول دين لِما بَين ٭يَـدَيه ِ مِن ٭التَّوراهِ مر آن چيز را كه پيش ازو بود از توريت وَ هُـدى ٭و گردانيـديم او را راه نمائى وَ مَوعِظَهً لِلمُتَّقِين ٭و پند دهنده مر پرهيزگاران را وَ لَيحكُم أَهل ٭الإِنجِيل ِ و بايـد كه حكم كننـد اهل انجيل يعنى علماى وى بِما أَنزَل ٭اللّه ٭فِيه ِ بآنچه خدا فرو فرسـتاده است درو مراد حكم است در وقتى كه منسوخ نشـده بود وَ مَن لَم يَحكُم و آنكه حكم نكرد بِما أَنزَل ٭اللّه ٭بآنچه خـدا نازل گردانيد چون ترسايان از احكام انجيل عـدول نمودنـد فَأُولئِكَ ٭هُم ٭الفاسِقُون ٭پس آن گروه بيرون رفتگاننـد از حكم خـدا يا از ايمان اگر انكار حكم كننـد وَ أَنزَلنا إِلَيكَ ٭الكِتاب ٭و فرسـتاديم بسوى تو قرآن را بِالحَق ِّبـدرستى و راستى مُصَـدِّقاً در حالتى كه او مطابق است لِما بَين ٭يَدَيه ِ مِن ٭الكِتـاب ِ مر آن را كه پيش ازو بوده از جنس كتب منزله وَ مُهَيمِناً عَلَيه ِ و نگاهبـان است بر كتب كه محـافظت آن مى كنـد از تغيير يعنى هر چه در آنهـا تغيير مى دهنـد از وى راست مى شود يـا گواه است مر آن كتب را بصـحت فَاحكُم بَينَهُم پس حكم كن ميان اهل كتاب بِما أَنزَل ٭اللّه ٭بآنچه خدا فرو فرسـتاد بر تو از رجم و تسويه در قصاص و اينكه آيت ناسخ حكم تخييرست كه قبل ازين گذشت وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم و از پى مرو

آرزوهـای ایشـانرا در حـالتی که مائل باشـی عَمّا جاءَکَ مِنَ الحَقِّ از ان چیزی که بتو آمـده است از حکم راست لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم مر هر گروهی را ساختیم از شما شِرعَةً شریعتی.

صفحه : ۲۴۶

وَ مِنهاجاً و راهی روشن شـریعت آن ست که منصوص علیه باشـد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحـدیث پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خـدا لَجَعَلَکُم أُمَّةً واحِدَةً هر آئینه می ساخت شـما را یک امت متفق بر یک ملّت وَ لکِن لِیَبلُوَکُم و لیکن می آزماید شـما را فِی ما آتاکُم در آنچه شـما را داده است از شرائع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاستَبِقُوا الخَیراتِ پس بشـتابید و پیشـی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است إِلَی اللّهِ بسوی خـداست مَرجِعُکُم جَمِیعاً بـاز گشت همه شـما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهـد کرد شـما را در وقت جزا دادن بِما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ بآنچه هستید که درو اختلاف می کنید از امور دین و شریعت وَ أَنِ احکُم و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن بَینَهُم میان اهل کتـاب بِمـا أَنزَلَ اللّهُ بآنچه خـدا فرو فرسـتاده بتو سـبب نزول آیت آن بود که بعضـی از احبار یهود با یکـدیگر از روی مکر و تزویر تـدبیر کردنـد که بیائیـد تـا برویم نزد محمّد مصطفی شایـد که او را از راه ببریم و به شـعبده و نیرنـگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمّد ص دانسـته که ما از اشـراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند

اکنون میان ما و قوم ما در دماء انواع خصومتهاست و ترا حکم می سازیم اگر در قصاص چنان حکم کنی که رضای ماست دین ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول ص خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدا وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَ احذَرهُم أَن یَفتِنُوک و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عَن بَعض ما أَنزَل اللّه إِلَیک از بعضی آنچه خدا بسوی تو فرستاده است فَإِن تَوَلَّوا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعلَم أَنَّما یُرِیدُ اللّه پس بدانکه اعراض ایشان از ان جهت ست که میخواهد خدا أَن یُصِیبَهُم بِبَعض ذُنُوبِهِم آنکه برساند بدیشان عقوبتهای ببرخی از گناهان ایشان در دنیا و بباقی در عقبی وَ إِن کَثِیراً مِن النّاس لَفاسِقُون بدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول اینکه آیت جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیت آمد که أَ فَحُکم الجاهِلِیَّه آیا حکم جاهلیت را یَبغُون می طلبند در حدّ زنا و قصاص چون بحکم توریت و قرآن راضی نمی شوند وَ مَن أَحسَن مِن اللّه و کیست نیکوتر از خدا حُکماً از جهت حکم لِقَوم یُوقِنُون برای قومی که تدبّر می کنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت رض با إبن ابی در مجلس حضرت رسالت پناه ص مخاصمه کردند عباده رض گفت مرا از طوایف. یهود دوستانند که در نوائب بمدد زن و مرد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول

بس است عبد اللّه بن ابی گفت که من از دوائر روزگار و حوادث لیل و نهار می ترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء من اند گزیر ندارم آیت آمد که.

صفحه : ۲۴۷

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای زمره گرویـدگان لا تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَ النَّصاری أَولِیاءَ فرا مگیریـد یهودان و ترسایان را بـدوستی بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ برخی از ایشـان دوسـتانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شـما وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم و هر که از شـما ایشـانرا دوست دارد و بمعـاونت و موافقت ایشـان میـل کنـد فَإِنَّهُ مِنهُم پس بـدرستیکه او نیز از جمله ایشان باشـد اینکه سـخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ راه نمی نماید گروه سـتمکاران را که بـدوستی دشـمنان بر نفس خود ظلم می کننـد فَتَرَی الَّذِینَ پس تو می بینی آنـانرا که فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ در دلهای ایشان بیمـاری نفـاق است یعنی إبن ابیّ و اتباع او یُسارِعُونَ فِیهِم می شـتابند در دوستی یاری جهودان یَقُولُونَ میگوینـد نَخشـی می ترسیم أَن تُصِیبَنا از انکه برسد ما را از گردش روزگار دائِرَةٌ چیزی یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردنـد حق سـبحانه اینکه انـدیشه ایشانرا باطل کرد و فرمود فَعَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَ پس شایـد که خـدا بیارد بِالفَتحِ فتح را برای رسول ص و یاران او مراد فتح مکه است با تسـخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیماء و فدک أَو أَمرٍ مِن عِندِهِ یا بفرسـتد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَیُصبِحُوا پس گردند منافقان عَلی ما أَسَرُّوا فِی

أَنفُسِهِم بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر ص نادِمِین َ پشیمان شدگان وَ یَقُول ُ الَّذِین َ آمَنُوا و گویند مومنان مر یکدیگر را هؤُلاءِ آیا اینکه گروه اند الَّذِین َ أَقسَمُوا بِاللّه ِ آنانکه سوگند میخورند بخدا جَهدَ أَیمانِهِم غلیظترین سوگندان خود إِنَّهُم لَمَعَکُم بدرستیکه ایشان با شمااند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَت أَعمالُهُم باطل شد همه عملهای ایشان فَأَصبَحُوا خاسِرِین َ پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت.

صفحه : ۲۴۸

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه مومنان مَن یَرتَدَّ مِنکُم هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عَن دِینِه ِ از دین خود اینکه آیت اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه ص تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از نجران و بعضی از دادن زکوه باز ایستادند و جمعی بر مسلمیه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد، دین حق بی یار و مددگار نخواهد ماند فَسَوف َ یَأتِی اللّه ُ بِقَوم ٍ پس زود باشد که بیارد خدا قومی را که یُحِبُّهُم او دوست میدارد ایشانرا وَ یُحِبُّونَه ُ و ایشان دوست میدارند او را أَذِلَّهٍ عَلَی المُؤمِنِین َ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان أَعِزَّهٍ عَلَی الکافِرِین َ سخت دل و متغلب و بیرحم باشند بر کافران و اینکه قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت

ص بعد از نزول اینکه آیت روی بابی موسی اشعری رض کرد و گفت هم قوم هذا یا اشاره بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بحیله و کنده و سه هزار از سائر قبائل عرب و در تیسیر آورده که إبن عباس و حسن بصری رض برانند که اینکه قوم ابا بکر رض صدیق ست و اصحاب او از مهاجر و انصار رض که با اهل ردّت جنگ کردند یُجاهِدُون ـ صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدا وَ لا یَخافُون ـ و نترسند لَومَةَ لائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذلِکَ ـ فَضلُ اللّٰه ِ اینکه صفتها که مذکور شد افزونی کرم اوست یُؤتِیه ِ مَن یَشاءُ عطا میدهد بهر که میخواهد وَ اللّٰه ُ واسِعٌ و خدا بسیار فضل کننده است بر خلق خود عَلِیمٌ دانا بکسیکه استحقاق آن دارد علما را در باب یحبّهم و یحبونه سخن بسیارست و اهل شریعت میگویند محبت خدا با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بیحساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت خدا با بنده آنست که او را بحضرت خود قریب و نزدیک گرداند و محبّت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم ست و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف محدث را گلیم هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی

محب را در بوته اضـمحلال اندازد دیگر باره بهبوب نفحات از چمن عنایت یحبونه، رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سـازد فان محبه العبـد للّه فناء الناسوتیه فی ابقاء اللاهوتیه و محبه اللّه للعبـد ابقاء اللاهوتیه فی فناء الناسوتیه و در منازل السائرین پیر هراه خواجه عبد اللّه انصاری قدس سـره فرموده که محبت در هدایت تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسـباب تفرقه در نهایت دوستی ذات از برای ذات و در حضرت احدیت بفنا بر رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبّت حق با بنـده می پرسـید یا از محبت بنـده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود درین ساعت با خضـر علیه الصـلوه و السـلام بودم و نکته از محبت حق با بنـده می گفتیم ملائکه ملکوت طاقت شـنیدن آن نداشـتند و هم از سـمنون منقول است که در محبت سـخن میگفت و مرغ روحش که طائر آشیانه منه بدأ و الیه یعود بود در هوای هویت طیران مینمود و مرغی از هوا فرود آمـد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار اللّه الموقده التی بود پر و بالش بسوخت و جان بداد نظم بسـکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت جگر لاله بران دل شده زار بسوخت حضـرت شـیخ طریقت قطب المحققین قدس سـره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبّت دریافته محکوم سلطان محبت گشت

و بجهت موعظه حاضـران و تنبیه مـدعیان آن صورت بظهور آمد صاحب لوامع انار اللّه قلوبنا بلمعات وارداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خودش جمعا و تفصـیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمیع و آن شهود جمال ذات ست در مرآت ذات بی توسط کائنات رباعی معشوق که کس سرّ جمالش نشناخت در ملك ازل لوای خوبی افراخت نی طاس سپهر بود و نی مهره مهر هم خود بخود اینکه نرد محبت میباخت و یا از جمع بتفصـیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیحـد و کرانه مشاهـده لمعات جمال خود میکنـد و مطالعه صـفات کمال خود مینماید رباعی جانا که دم عشق زند با همه کس کس را ترسد بدامنش دست هوس مرآت شـهود اوست در ذات وجود با صورت خود عشق همی بازد و بس یا از تفصیل به تفصیل چنانکه اکثر افراد انسـانی عکس جمـال مطلق را در مرایای تفاصـیل آثاری مشاهـده می کننـد و ایشان جمال مقیـد زایل را مقصود کلی داننـد و بلـذت وصال خورسـند و بمحنت فراق دردمند گردد نظم ای حسن تو کرده جلوه ها در پرده صد عاشق و معشوق پدید آورده بر بوی تو لیلی دل مجنون برده و از شوق تو وامق غم عذرا خورده و یا از تفصیل بجمیع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و اسـتار شیون و صفات که مبادی افعال و آثاراند کرده متعلق همم و قبله گاه تو جهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست نظم بیرون ز

حدود کائنات ست دلم برتر ز احاطه جهات ست دلم فارغ ز تفاصیل صفات ست دلم مرآت تجلیات ذاتست دلم و ازین کلام حقائق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبه میل ست ازو بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت عبید اللّه قدس سره در رساله که بر نام والدین بزرگوار خود نوشته فرمودند که چون نیک در نگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه چه اقرارست بزیر پرده نگر خویش را خریدارست. زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آئینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خود است و روی پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبه محبّت و محبوبیت که درین آیت انسان را ثابت است بحقیقت قرب فرائض و نوافل پی تواند برد بتامل وافی و اللّه الموفق و الکافی آورده اند که عبد اللّه بن سلام باتباع خود بحضرت نبوت ص آمد و گفت یا رسول اللّه قریظه و نضیر که خویشان مااند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما یکجا جمع نشوند تا بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت مجالست اصحاب شما محروم می مانیم حال ما چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی می کنند.

صفحه : ۲۴۹

إِنَّما وَلِيُّكُم اللّه جزین نیست که دوست شما بحقیقت خداست وَ رَسُولُه و فرستاده او یعنی محمّد ص وَ الَّذِین آمَنُوا و آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ص إبن

سلام چون اینکه آیت بشنید گفت رضینا باللّه و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مومنان میکند الَّذِین َیُقِیمُون َالصَّلاةَ آنانکه برپا میدارند نماز را وَ یُؤتُون َالزَّکاةَ و میدهند زکوه را وَ هُم راکِعُون َو حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوه خود و گفته اند اینکه حال مخصوص ست به یؤتون یعنی زکوه میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که باحسان دارند و مسارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که اینکه آیت در شان مرتضی علی رض نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه ص از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آن حضرت ص بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت اینکه خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که اینکه عطا کرده است درویش اشارت بعلی رض کرد حضرت ص فرمود که در چه حال بتو داده سائل گفت اعطانی و هو راکع حضرت رسالت پناه ص تکبیر گفت و اینکه آیت برخواند که گذشت وَ مَن یَتَوَل َاللّه َو هر که دوست دارد خدا را وَ رَسُولَه ُو رسول او را وَ الَّذِین َآمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار رض فَإِن َحِزب َاللّه ِپس بدرستیکه لشکر خدا هُم ُالغالِبُون َایشان غالبانند در خبرست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و بآخر منافق شدند و بعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودتی و مصاحبتی

در میان بود حق تعالی اینکه آیت فرستاد یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای گروه مومنان لا تَتَّخِذُوا الَّذِین َاتَّخَذُوا مگیرید آنانی را که گرفته اند دِینَکُم دین شما را هُزُواً وَ لَعِباً باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِن َالَّذِین َأُوتُوا الکِتاب َاز آنانکه کتاب داده اند ایشانرا مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی یهود وَ الکُفّارَ و فرا مگیرید نیز کافران را أَولِیاءَ دوستان وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از خدا بترک مناهی او إِن کُنتُم مُؤمِنِین َاگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نه کنید وَ إِذا نادَیتُم و چون ندا می زنید و مردم را میخوانید إِلَی الصَّلاهِ بسوی نماز اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً میگیرند منادات را یا نماز را سخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتندی بطریق استهزاء قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و می خندیدندی در معالم آورد که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول اللّه او گفتی سوخته باو دروغ گوئی شبی خادم او آتشی بخانه او درآورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از ان بجست و خانه او را بآن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذلِک َاینکه استهزاء از ایشان باذان بِأَنَّهُم به سبب آنست که ایشان قَوم ٌلا یَعقِلُون َگروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزاء چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع إبن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه ص برسیدند که

تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت ص فرمود که ایمان دارم بخدا و بآنچه بما فرستاداند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخره چون نام حضرت عیسی ع مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که نمی دانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد.

صفحه : ۲۵۰ قُل یا أَهل َالکِتاب ِبگو ای محمّد ص ای اهل کتاب مراد یهوداند هَل تَنقِمُون َمِنّا آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمی کنید إِلّا أَن آمَنّا مگر آنرا که ما ایمان آوردیم بِاللّه ِبخدا وَ ما أُنزِل َإِلَینا و بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی قرآن وَ ما أُنزِل َمِن قَبل ُو بآنچه فرستاده شد پیش از ما چون توریت و انجیل و سائر کتب وَ أَن َّأَکثَرَکُم و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسِقُون َفاسقانید قُل هَل أُنَبِّئُکُم بگو ای محمّد ص آیا خبر میدهم شما را بِشَرٍّ مِن ذلِک َبه بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیان است و اهل اینکه دین کم بهره تراند یعنی شما را آگاه گردانیم و خبر دهیم از دین قومی که بدتراند مَثُوبَةً عِندَ اللّه ِاز جهت جزای که ثابت ست ایشانرا نزدیک خدا پس بیان میکند که آن بدتر کیست مَن لَعَنَه ُاللّه ُآنانکه لعنت کرد خدا او را وَ غَضِب َعَلَیه ِو خشم گرفت خدا بوی و آن یهوداند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود دور ساخت و بمعرض غضب خود درآورده وَ جَعَل َمِنهُم ُالقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا

بر آن صورت چنـانچه اصـحاب السـبت را وَ الخَنازِيرَ و خوكان چنانچه منكران مائـده عيسـی را وَ عَبَـدَ الطّاغُوتَ ـو آنكس كه بپرستيدنـد طاغوت را مراد گوساله است يا كعب إبن الاشـرف يا آنرا كه در معصـيت فرمانبرداری او كردنـد أُولئِكَ ـآن گروه ملعونـان شَرٌّ مَكاناً بدترانـد از جهت مسـتقر خود در روز قيامت يعنی بازگشت ايشان به بـدترين مكانی باشـد وَ أَضَلُّ ـو گمراه تراند عَن سَواءِ السَّبِيلِ از ميان راه راست وَ إِذا جاؤُكُم و چون بيايند بشـما منافقان يهود يا عامه اهل نفاق قالُوا آمَنّا گويند ايمان آورديم همچو شـما وَ قَد دَخَلُوا بِالكُفرِ و حال آنكه درمی آينـد بكفر وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ و ايشان بيرون می رونـد بكفر يعنی كفر بايشان است در وقت دخول و خروج وَ اللّهُ أَعلَمُ ـو خدا داناترست بِما كانُوا يَكتُمُونَ ـبآنچه هسـتند كه می پوشـند از كفر و نفـاق و كينه بـا مسـلمانان وَ تَری كَثِيراً مِنهُم و می بينی بسـياری را از يهود يـا منافقـان يُسارِعُونَ ـفِی الإِثمِ شـتابی ميكننـد در تحصـيل حرام يـا در گفتن دروغ وَ العُـدوانِ و در ظلم يا تجاوز از حـد وَ أَكلِهِمُ السُّحتَ ـو در خوردن ايشان رشوت يا ربوا را لَبِئسَ ـما كانُوا يَعمَلُونَ ـهر آئينه بد چيزيست كه ايشان می كنند.

صفحه : ۲۵۱

لَو لا ـ يَنهاهُمُ الرَّبّانِيُّونَ ـچرا نهی نمی كننـد ايشانرا علماء ربانی وَ الأَحبارُ و زاهـدان عَن قَولِهِمُ الإِثمَ ـاز گفتن ايشان دروغ را وَ أَكلِهِمُ السُّحتَ ـو خوردن ايشان رشوت يا ربوا را لَبِئسَ ـما كانُوا يَصنَعُونَ ـهر آئينه بد چيزيست

آنکه ایشان می کنند و بنهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر ص بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار می گذرانیدند چون آن حضرت ص به یثرب هجرت فرمود ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَ قالَت ِ الیَهُودُ و گفتند جهودان یَدُ اللّه ِ مَغلُولَةٌ دست خدا بربسته است اینکه عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی دهد و روزی بر ما تنگ می سازد غُلَّت أَیدِیهِم بسته باد دستهای ایشان از خیر وَ لُعِنُوا بِما قالُوا و رانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بَل یَداه ُمَبسُوطَتان ِ بلکه دستهای اللّه تعالی گشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافی ست و ید صفتی ست مر خدا را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که اینکه از متشابهات ست و متشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی ویرا موافق بحکم او ادا باید نمود چنانچه درین محل اینکه سخن دلالت بر غایت جود می کند چه مناوله در اعطا بید واحد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت می دهد دلیل ست بران که عطاء او اکثر من ان یحصی است یُنفِق ُکَیف َیَشاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت وَ لَیَزِیدَن َکَثِیراً مِنهُم و هر آئینه زیاده می گرداند بسیاری را از یهود و

ترسا ما أَنزِلَ إِلَيكَ مِن رَبِّكَ آنچه فرود می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغیاناً وَ كُفراً نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافراند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیان ست باستماع آن ایشانرا اینکه دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذای که صالح است مر اصحا را، مرض مریض روی بافزونی میدهد وَ أَلقَینا بَینَهُمُ و افگندیم ما در میان طوائف یهود چون قریضه و نضیر العَداوَةَ وَ البَغضاءَ دشمنی و خصومت إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشند كُلَّما أَوقَدُوا هرگاه که برافروختند ناراً لِلحَربِ آتشی برای حرب کردن با رسول اللّه ص أَطفَأَهَا اللّهُ فرونشانید آن آتش را خدا بآنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ و می شتابند در زمین فَساداً برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَ اللّهُ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ و خدا دوست نمیدارد تباه کاران را.

صفحه : ۲۵۲

وَ لَو أَنَّ أَهلَ الکِتابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد ص وَ اتَّقَوا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَکَفَّرنا عَنهُم هرآئینه ما درمیگذرانیدیم از ایشان سَیِّئاتِهِم گناهان ایشانرا وَ لَأَدخَلناهُم و هرآئینه می آوردیم ما ایشان را یعنی حکم می کردیم بدخول ایشان جَنّاتِ النَّعِیمِ در بهشتها با ناز و نعمت وَ لَو أَنَّهُم و اگر ایشان أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ بپا داشتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم و اقامت کردندی آنرا که فرود می آید بدیشان مِن رَبِّهِم از نزد پروردگار ایشان که آن قرآن ست لَأَکَلُوا

مِن فَوقِهِم هر آئینه بخوردندی روزی از زبر سر خویش وَ مِن تَحت ِ أَرجُلِهِم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان میشد که از زبر سر می چیدی و از زیر پای برمیداشتندی از بسیاری آن که بزمین ریخته بودی مِنهُم از جهودان أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ گروهی اندر است رو وراست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وَ کَثِیرٌ مِنهُم و بسیاری از ایشان ساءَ ما یَعمَلُون َ بد است آنچه ایشان میکنند یا أَیُّهَا الرَّسُول ُ ای فرستاده بحق بَلِّغ برسان بکافه خلایق ما أُنزِل َ إِلَیک َ تمام آنچه فرود می آید بتو مِن رَبِّک َ از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت حجش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وَ إِن لَم تَفعَل و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَما بَلَّغت َ رِسالَتَه ُ پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع می کند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَ اللّه ُ یَعصِمُک َ و خدا نگاه میدارد ترا مِن َ النّاس ِ از شر مردمان و کسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود إِن َّ اللّه َ بدرستیکه خدا لا یَهدِی القَوم َ الکافِرِین َ راه ننماید گروه کافران را به تسلّط بر تو از انس رض بن مالک منقول است که آنحضرت ص را شبها حراست و پاسبانی می کردندی چون اینکه آیت نازل شد حضرت رسالت ص پناه سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان بازگردید که خدای مرا نگاه داشت.

صفحه

قُل بگو ای محمّد یا أَهل ‌َالکِتاب ِ که ای اهل کتاب لَستُم عَلی شَیءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتّی تُقِیمُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیل ‌َتا وقتی که اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از ان یا قائم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردن ست بمحمد علیه السلام وَ ما أُنزِل ‌َإِلَیکُم و تا زمانی که بپادارید اوامر و نواهی آن را که فرستاده می شود بشما مِن رَبِّکُم از آفریدگار شما یعنی قرآن وَ لَیَزِیدَن ‌َّکَثِیراً مِنهُم و زیاده می کند بسیاری را از یهود و ترسا ما أُنزِل ‌َإِلَیک ‌َمِن رَبِّک ‌َآنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشانرا طُغیاناً وَ کُفراً بیدادی و ناگرویدگی فَلاـ تَأس ‌َپس اندوهناک مباش عَلَی القَوم ِ الکافِرِین ‌َبر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِن ‌َّالَّذِین ‌َآمَنُوا بدرستیکه آنها که ایمان آورده اند بزبان وَ الَّذِین ‌َهادُوا و آنانکه دین یهودی گرفتند وَ الصّابِئُون ‌َوَ النَّصاری و صابئیان و ترسایان همچنین مَن آمَن ‌َهر که ایمان آرد ازینها بدل صافی و نیت خالص بِاللّه ِ وَ الیَوم ِ الآخِرِ بخدا و بروز بازپسین وَ عَمِل ‌َصالِحاً و بکند عملی پسندیده فَلاـ خَوف ٌعَلَیهِم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب وَ لا هُم یَحزَنُون ‌َو نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَد أَخَذنا هر آئینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء ع مِیثاق ‌َبَنِی إِسرائِیل ‌َپیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد ص وَ أَرسَلنا و فرستادیم ما إِلَیهِم رُسُلًا بسوی ایشان پیغامبران اول

موسی علیه السلام و آخر عیسی علیه السلام کُلَّما جاءَهُم رَسُول ٌهرگاه که آمد بدیشان رسولی بِما لا تَهوی أَنفُسُهُم بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِیقاً کَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی ع و محمّد ص وَ فَرِیقاً یَقتُلُون َو گروهی را بودند که می کشتند چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام- صفحه : ۲۵۴

وَ حَسِبُوا و می پندارند بنی اسرائیل أَلّا تَکُون َفِتنَهٌ آنکه نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیاء ع فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَ صَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثُم َّ تاب َاللّه ُعَلَیهِم پس عرض کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان به بیعت عیسی علیه السلام ثُم َّعَمُوا وَ صَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند کَثِیرٌ مِنهُم بسیاری از ایشان بانکار محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم وَ اللّه ُبَصِیرٌ و خدا بیناست بِما یَعمَلُون َبآنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لَقَد کَفَرَ الَّذِین َبدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قالُوا إِن َّ اللّه َگفتند بدرستیکه خدا هُوَ المَسِیح ُابن ُمَریَم َاو مسیح ع پسر مریم ع است وَ قال َالمَسِیح ُو گفت مسیح ع یا بَنِی إِسرائِیل َ اعبُدُوا اللّه َای بنی اسرائیل بپرستید خدا را رَبِّی وَ رَبَّکُم که پروردگار و آفریدگار من و شما است یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را إِنَّه ُمَن یُشرِک بِاللّه ِبدرستیکه

هر که شرک آرد بخدا فَقَد حَرَّم َاللّه ُعَلَیه ِالجَنَّهَ پس بدرستیکه خدا حرام کرده است بر وی بهشت را وَ مَأواه ُالنّارُ و جای او دوزخ است وَ ما لِلظّالِمین َو نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند مِن أَنصارٍ هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَد کَفَرَ الَّذِین َبدرستیکه کافر شدند آن از ترسایان که از افراط نادانی قالُوا إِن َّاللّه َثالِث ُثَلاثَهٍ گفتند که اللّه یکی از سه آلهه است معتقد مر قوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی از اینها اله اند و خدا یکی ازین سر است وَ ما مِن إِله ٍ و حال آنکه نیست خدا در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت إِلّا إِله ٌواحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت وَ إِن لَم یَنتَهُوا و اگر باز نه ایستند اینکه قوم عَمّا یَقُولُون َاز آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لَیَمَسَّن َّالَّذِین َکَفَرُوا هرآئینه برسد آنرا که کافر شدند مِنهُم از ترسایان عَذاب ٌأَلِیم ٌعذابی دردناک که الم او دایم بود.

صفحه : ۲۵۵

أَ فَلا یَتُوبُون َآیا رجوع نمیکنند إِلَی اللّه ِبخدا از قول تثلیث وَ یَستَغفِرُونَه ُو آمرزش نمی خواهند ازو باعتقاد توحید استفهام ست بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند وَ اللّه ُغَفُورٌ و خدا آمرزنده تائبان است رَحِیم ٌمهربان است بر مستغفران مَا المَسِیح ُابن ُمَریَم َنیست مسیح ع إبن مریم که ایشان او را خدا میگویند إِلّا رَسُول ٌمگر فرستاده از خدا قَد خَلَت مِن قَبلِه ِالرُّسُل ُبدرستیکه گذشته اند پیش ازو فرستادگان

خدا و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر عیسی علیه السلام بی پدر مخلوق شد آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیاء علیهم السلام ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی مریم ع بسیار صدق گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار می نمود کما قال اللّه تعالی و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین کانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سائر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظُر كَيفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الآياتِ بیان می کنیم برای ایشان دلائل توحید ثُمَّ انظُر پس باز بنگر در حال ایشان که أَنّى يُؤفَكُونَ چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قُل بگو ای محمّد ص ترسایان را أَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ آیا می پرستید بدون خدا ما لا يَملِكُ لَكُم آنرا که بذات خود مالك نیست برای شما ضَرًّا وَ لا نَفعاً نه زیان و نه سود را یعنی عیسی ع تصرف آن نداشت که مثل خدا برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَ اللّهُ و خدا که معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا اقوال باطله شما العَلِيمُ دانا بعقاید فاسده شما قُل يا أَهلَ الكِتابِ بگو ای

محمّد ص که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تَغلُوا فِی دِینِکُم غلو مکنید در دین خود غَیرَ الحَق ِّغلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلو یهود است در مذمت عیسی علیه السلام و افراط نصاری در مدح او وَ لا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهواءَ قَوم ٍهواهای قومی را از اسلاف خود که بجهل قَد ضَلُّوا مِن قَبل ُگمراه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم وَ أَضَلُّوا کَثِیراً و بعناد گمراه ساختند بسیاری را وَ ضَلُّوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَن سَواءِ السَّبِیل ِاز طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لُعِن َالَّذِین َکَفَرُوا مِن بَنِی إِسرائِیل َلعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب ع یعنی جهودان عَلی لِسان ِداوُدَ بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَ عِیسَی ابن ِمَریَم َو بر زبان عیسی علیه السلام نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذلِک َاینکه لعن مر ایشانرا بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعتَدُون َبه سبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد درمی گذشتند.

صفحه : ۲۵۶

کانُوا لا یَتَناهَون َبودند که نهی نمی کردند بعضی از ایشان مر بعضی را عَن مُنکَرٍ فَعَلُوه ُاز عملی زشت که میکردند لَبِئس َما کانُوا یَفعَلُون َبخدا که بد چیزی است آنچه ایشان می کنند درین آیت تهدید عظیم است آنها را که نهی منکر نمی فرمایند بآنچه می توانند تَری کَثِیراً مِنهُم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یَتَوَلَّون َالَّذِین َکَفَرُوا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که

بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض نمود لَبِئسَ ما قَدَّمَت هر آئینه بد چیزی است آنچه پیش فرستاده است لَهُم أَنفُسُهُم برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است أَن سَخِطَ اللّهُ عَلَيهِم آنکه خشم گرفت خدا بر ایشان وَ فِی العَذابِ هُم خالِدُونَ و ایشان جاوید باشند در عذاب وَ لَو کانُوا يُؤمِنُونَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللّهِ وَ النَّبِیِّ بخدا و به پیغمبر خود وَ ما أُنزِلَ إِلَيهِ و آنچه فرستاده شده است بر ان پیغمبر ص یعنی توریت مَا اتَّخَذُوهُم أَولِياءَ هر آئینه فرا نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی ع و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و به محمّد ص ایمان داشتندی باهل کفر دوستی نکردندی وَ لکِنَّ كَثِيراً و لیکن بسیاری مِنهُم از یهود یا منافقان فاسِقُونَ خارجانند از دائره ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ هرآئینه می یابی تو سخت ترین مردمان را عَداوَةً از روی دشمنی لِلَّذِينَ آمَنُوا با آن کسانیکه گرویده اند اليَهُودَ جهودان را وَ الَّذِينَ أَشرَكُوا و آنانکه شرك آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را جهودان و مشرکان اند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم و هر آئینه می یابی نزدیک ترین آدمیان مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی با مؤمنان الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارى آنان را که می گویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمی جویند ذلِكَ آن قرب مودت بِأَنَّ مِنهُم به سبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان و راست گویانند

وَ رُهباناً و عابدان صومعه نشين اند وَ أَنَّهُم لا يَستَكبِرُون -و به سبب آنكه ايشان گردن كشى نمى كنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها كه قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشى رض و اصحاب اويند چه از نصارى جمعى در قتل مسلمانان و تخريب بلاد و هدم مساجد ايشان كم از يهود نيستند اما نصارى حبشه كه چون قرآن از جعفر بن ابى طالب رض استماع كردند دل ايشان به مسلمانى مائل شد و نجاشى رض با اغلب ايشان ايمان آورد و بعضى برانند كه چون جعفر از ديار حبشه مراجعت نمود نجاشى رض هفتاد تن را از علماى مملكت خود بخدمت حضرت محمّد مصطفى فرستاد و چون ايشان به آستانه حضرت رسالت ص پناهى رسيدند آنحضرت سوره ياسين بر ايشان خواند بسيار بگريستند و احكام اسلام و ايمان قبول كرده با يكديگر گفتند كه قرآن چه مشابهت تمام دارد بآنچه بر عيسى ع نازل شده و مقصود از قائلان انّا نصارى ايشانند.

صفحه : ۲۵۷

وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ -و چون مى شنوند اينكه علما و عباد از جعفر طيار رض يا از سيّد مختار ع آنچه فرستاده شده است إِلَى الرَّسُولِ بسوى رسول ص تَرى أَعيُنَهُم مى بينى تو چشمهاى ايشان را كه از رقت دلهاى ايشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمعِ ميريزد اشك مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ -از آنچه شناختند از سخن راست يَقُولُونَ -ميگويند رَبَّنا آمَنّا اى پروردگار ما ايمان آورده ايم بدين كلام و بدين پيغمبر ص فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ -پس بنويس ما را از گواهان كه اداى شهادت كرده اند بحقيت قرآن و نبوت محمّد مصطفى ص يا ما را

داخل امت محمّد ص گردان که گواهان انبیاءاند ع بروز قیامت- در خبرست که یهود مدینه رفیقان جعفر رض را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکند و قبول نمی کنیم یا اهل حبشه بنجاشی رض گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده- حق سبحانه و تعالی خبر می دهد که ایشان در جواب گفتند وَ ما لَنا لا نُؤمِنُ بِاللّه ِ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا وَ ما جاءَنا مِنَ الحَقِّ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ص وَ نَطمَعُ أَن یُدخِلَنا رَبُّنا و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ القَومِ الصّالِحِینَ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه اند ص فَأَثابَهُمُ اللّه ُ پس جزا داد خدا ایشانرا بِما قالُوا بآنچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جَنّاتٍ تَجرِی بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاویدان باشند در ان وَ ذلِكَ جَزاءُ المُحسِنِینَ و اینست پاداش نیکوکاران وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولئِكَ أَصحابُ الجَحِیمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه ص برای صحابه رض وصف قیامت میکرد و از اهوال شمه آن روز می نمود تنی چند اصحاب که صدیق رض و مرتضی رض و إبن مسعود رض و مقداد رض و ابو ذر رض و سلمان رض از ایشان بودند در خانه عثمان رض بن مظعون مجتمع

شـده بر آن اتفاق کردند که بقیه العمر روز بصـیام و شب به قیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنـان نگردنـد و ترک دنیـا کرده و گلیم پوشـیده گرد عالم برآینـد و برین اتفاق سوگنـد یاد کردنـد اینکه خبر بحضـرت رسالت پناه ص رسـیده با ایشان گفت که من مأمور نیسـتم بر آنچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شما را بر شما حق است پس روزه داریـد و افطـار کنیـد و در شب قیام نمائیـد و بخسپیـد که من برمی خیزم و خواب میکنم و روزه میـدارم و افطار می نمایم و گوشت و چربی میخورم و بزبان درمی آیم فمن رغب عن سـنتی فلیس منی و اینکه آیت نازل شـد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنـان لا تُحَرِّمُوا حرام مکنیـد طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم چیزهای پاکیزه و لذیـذ که خـدا بر شـما حلا گردانیـده وَ لا تَعتَدُوا و تجاوز مکنیـد از حـدود الهی که آنچه حلال ساخته است شـما بر خود حرام مسازید إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدا لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ دوست نمیدارد آنانرا که از حد درگذرند.

صفحه : ۲۵۸

وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ و بخورید از آنچه خدا روزی داده است شـما را حَلالًا طَیِّباً در حالتی که که حلال و پاک باشد وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی و بترسید از تحریم ما احل اللّه از آن خدای که أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ شما بدو گرویدگانید بعد از نزول اینکه آیت گفتند یا رسول اللّه چه سازیم بسوگنـدی که خورده ایم اینکه آیت آمـد لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ مواخـذه نمی کنـد شـما را خدا بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم بلغو در سوگندان

شما و لغو بمذهب امام شافعی رح آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لاـ و اللّه و بلی و اللّه و نزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد- بدان سوگند در شرع مواخذه نیست وَ لكِن يُؤاخِذُكُم و لیکن مواخذه میکند شما را بِما عَقَّدتُم ُالأَيمان َبآنکه به بندید سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَكَفّارَتُه ُپس کفارت شکستن آن إِطعام ُعَشَرَهِ مَساكِين َطعام دادن ده مسکین ست هر یکی را مدّی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح و صاعی بوزن عراقی چهار من ست که هشت رطل باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من ست و بر هر تقدیر طعام باید داد مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُون َأَهلِيكُم از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون أَو كِسوَتُهُم یا کفارت پوشش ده درویش ست بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا رداء و ازار و اگر بزنی دهد معجز نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند أَو تَحرِيرُ رَقَبَهٍ یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح درو ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب می باید خواه مومن و خواه کافر

فَمَن لَم يَجِد پس هر که نیابد یکی ازین کفارات ثلثه فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ پس کفارت او روزه سه روز پی درپی و نزد امام شافعی رح تتابع شرط نیست ذلِكَ اینکه مذکور شد كَفّارَةُ أَيمانِكُم كفارت سوگندان شما است إِذا حَلَفتُم چون سوگند خورید و بشکنید وَ احفَظُوا أَيمانَكُم و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید زبان خود را و سوگند مخورید كَذلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ بیان میکند و روشن میگرداند خدا برای شما نشانهای شرع را لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ شاید که شکر گوئید نعمت اینکه تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانید اوّل در مکّه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا و در ان زمان حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت مصطفی ص جواب آمد که قل فیها اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال می نمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان بود در نماز شام قُل يا أَيُّهَا الكافِرُونَ بحذف لاءات خواند آیت آمد لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُكارى اکثر صحابه رض گفتند که شرب چیزیکه میان ما و نماز حائل باشد لایق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالك رض طرح ضیافتی افگند و بعضی از مسلمانان را که سعد رض بن وقاص از ایشان

بود بمهمانی آورده بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاد شعری که مشتملبر هجای انصار بود فرمود یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت مجلس معلای آنحضرت ص رسالت پناه عرض کرد فاروق عظم رض زبان نیاز بکشاد و دست دعا برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد.

صفحه : ۲۵۹

یـا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا ای زمره مومنـان إِنَّمَا الخَمرُ جز اینکه نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَ المَيسِرُ و قمار اینکه نیز عام است نرد و کعب و بیضه و غیر آن را وَ الأَنصاب ُو سنگها را که نصب کرده اند برای عبادت و سنگها که بر آن ذبح میکنند وَ الأَزلام ُو تیرهای اقداح رِجس ٌ پلید است مِن عَمَل ِ الشَّيطان ِ از وسوسه تزئین شیطان فَاجتَنِبُوه ُ پس اجتناب کنید ازین پلیدها لَعَلَّكُم تُفلِحُون َ تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّما يُرِيدُ الشَّيطان ُ جز اینکه نیست که میخواهد شیطان أَن يُوقِع َ بَينَكُم ُ آنکه افگند در میان شما العَداوَةَ دشمنی وَ البَغضاءَ و خصومت فِي الخَمرِ در خوردن خمر وَ المَيسِرِ و در باختن قمار وَ يَصُدَّكُم و بازدارد شما را عَن ذِكرِ اللّه ِ از یاد کردن خدا وَ عَن ِ الصَّلاةِ و از گذاردن نماز فَهَل أَنتُم مُنتَهُون َ پس هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امرست یعنی بازایستید بعد از انکه بر معائب اینکه منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون اینکه آیت نازل شد عمر رض گفت انتهینا یا رب و در

تیسیر آورده که در اینکه آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام ست پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یکی سلک کشید و شرک سر همه حرامهاست پس اینکه نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلیدست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو برکنار شوید و هر چه دور بودن ازو فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری باجتناب ازو منوط و معلّق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام ست هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم بازدارنده است از یاد خدای و هر چه بنده از ذکر حق بازدارد آن حرام ست نهم سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که بازایستید از ان یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چون پرستنده بت است نظم می نمکی دان جگر آمیخته بر جگری بی نمکان ریخته بی خبر آن مرد که چیزی چشید کش قلم بیخردی در کشید وَ أَطِیعُوا اللّٰه -و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر وَ أَطِیعُوا الرَّسُول -و فرمانبرداری کنید رسول ص را در آنچه امر و نهی می کند وَ احذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان

خدا و رسول فَإِن تَوَلَّيتُم پس اگر اعراض كنيد از امر و نهى فَاعلَمُوا پس بدانيد أَنَّما عَلى رَسُولِنَا آنكه نيست بر رسول ما البَلاغُ المُبِينُ مگر رسانيدن روشن پس چون حكم ما بشما رسانيد تولى و اعراض شما او را ضرر نه كند بلكه ضرر بشما عايد شود آورده اند كه چون آيت تحريم خمر نازل شد بعضى از اصحاب گفتند كه يا رسول اللّه حال برادران ما كه شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشيده اند چون باشد آيت آمد.

صفحه : ٢۶٠ لَيس عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نيست بر آنانكه ايمان آورده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات و عملهاى شايسته كرده اند جُناحٌ فِيما طَعِمُوا گناهى از آنچه خورده اند و بر ايشان حرام نبوده و بر زندگان نيز كه قبل از حرمت ارتكاب خمر نموده اثمى نيست إِذا مَا اتَّقَوا چون پرهيز كنند از شرك وَ آمَنُوا و ثبات ورزند بر ايمان وَ عَمِلُوا الصّالِحات و بكنند كارهاى پسنديده ثُمَّ اتَّقَوا پس پرهيز نمايند از محرّمات وَ آمَنُوا و ايمان آوردند به تحريم آن ثُمَّ اتَّقَوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوى خود وَ أَحسَنُوا و كارهاى نيكو كنند يا احسان ورزند وَ اللّهُ يُحِبُّ المُحسِنِينَ و خدا دوست ميدارد نيكوكاران را آورده اند كه در عام حديبيه جانوران شكارى در لشكرگاه مسلمانان غلبه كرده بميان رخت و بار ايشان درمى آمدند و چون ايشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شكار متألم مى شدند حق سبحانه اينكه آيت فرستاد كه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبلُوَنَّكُمُ اللّهُ اى گروه گرويدگان هر آئينه مى آزمايد شما را خداى تعالى يعنى با شما معامله آزمايندگان مى كند بِشَيءٍ مِنَ الصَّيدِ

بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تَنالُه ُ أَیدِیکَم میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید وَ رِماحُکَم و نیزه های شما چون کبار صید و اینکه ابتلا برای آنست لِیَعلَم َاللّه ُ تا به بیند خدا یا بداند دوستان او مَن یَخافُه ُ آن کس را که ازو می ترسند بِالغَیب ِ در غیب یعنی هنوز او را ندیده فَمَن ِاعتَدی پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بَعدَ ذلِكَ َ بعد ازین ابتلاء فَلَه ُ عَذاب ٌ أَلِیم ٌ پس مر اوراست عذابی دردناك یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لاـ تَقتُلُوا الصَّیدَ نکشید شکاری را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی رح و امام مالك رح مراد حیوان برّی است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ درنده و مردارخوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَ أَنتُم حُرُم ٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَ مَن قَتَلَه ُ مِنکُم و هر که بکشد از شما صیدی را مُتَعَمِّداً بعمد یعنی داند که محرم ست و قتل صید برو حرام مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بروست و گر نه هر محرمی که بکشد بعمد صیدی یا بخطا فَجَزاءٌ مِثل ُ ما قَتَل َ پس برو واجب است جزا مانند آنچه بکشته است

یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا مِن َالنَّعَم ِ از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان یَحکَم ُبِه ِ که حکم کند بر آن جزا.

صفحه : ۲۶۱

ذَوا عَدل ٍ مِنکُم دو خداوند عدل و دانش از اهل ملّت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود هَدیاً در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالِغ َالکَعبَهِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین أَو کَفّارَهٌ یا بر اوست کفارت آن قتل طَعام ُمَساکِین َطعام دادن درویشان أَو عَدل ُذلِکَ َصِیاماً یا برابر آن طعام که می دهد روزه داشتن لِیَذُوق َتا بچشد کشنده صید در احرام وَبال َأَمرِه ِ گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثلت نزد امام شافعی و مالک رحمهما اللّه برابر در خلقت و هیئت است چنانچه مثلا در شترمرغی شتری و در گورخری گاوی و در آهو گوسفندی و در آهوبره بره و علی هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی را مدّی طعام باید داد عَفَا اللّه ُعَمّا سَلَف َدر گذشت و عفو کرد خدا

از آنچه گذشته است که محرم قتل صید می کرد در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَ مَن عادَ و هر که بازگردد بمثل اینکه عمل فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ پس خدای انتقام کشد ازو وَ اللّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است در حکم خود ذُو انتِقامٍ خداوند انتقام ست بر کسیکه اصرار می کند در معصیت أُحِلَّ لَكُم حلال کرده شد مر شما را صَيدُ البَحرِ شکار دریا اگر محلّید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخل اند وَ طَعامُهُ و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب بر کنار افگند مَتاعاً لَكُم برای برخورداری شما وَ لِلسَّيّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وَ حُرِّمَ عَلَيكُم و حرام کرده شد بر شما صَيدُ البَرِّ شکار بیابان ما دُمتُم حُرُماً مادامی که باشید شما احرام گرفتگان وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيهِ تُحشَرُونَ آن خدائی که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّهُ الكَعبَةَ گردانید خدا کعبه را البَيتَ الحَرامَ که بیت حرام و خانه محترم ست قِياماً لِلنّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل درو است وَ الشَّهرَ الحَرامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج درو سازند یا مراد جمیع اشهر حرام ست که مردم درو از قتل و غارت ایمن می مانند وَ الهَديَ وَ القَلائِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مأمون و

مصون اند ذلِکَ- آنچه گفته شد لِتَعلَمُوا برای آنست تا بدانید أَن‌َاللّه- آنکه بتحقیق خدا یَعلَم‌ُ ما فِی السَّماوات ِ وَ ما فِی الأَرض ِ میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست وَ أَن‌َاللّه‌َ و بدرستیکه خدای بِکُل‌ِّ شَی‌ءٍ عَلِیم‌ٌ بهمه چیز داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است.

صفحه : ۲۶۲

اعلَمُوا أَن‌َاللّه‌َ بدانید بدرستیکه خدای شَدِیدُ العِقاب ِ سخت عقوبت کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَ أَن‌َّ اللّه‌َ غَفُورٌ رَحِیم‌ٌ و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسیکه از محرمات بپرهیزد ما عَلَی الرَّسُول ِ نیست بر رسول إِلّا البَلاغ‌ُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشانرا عذری نباشد وَ اللّه‌ُ یَعلَم‌ُ و خدای میداند ما تُبدُون‌َ آنچه آشکارا میکنید وَ ما تَکتُمُون‌َ و آنچه پنهان می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُل بگو ای محمّد ص لا یَستَوِی الخَبِیث‌ُ مساوی نیست پلید وَ الطَّیِّب‌ُ و پاک اینکه حکم عام ست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَ لَو أَعجَبَک‌َ و اگرچه بشگفت آرد ترا کَثرَةُ الخَبِیث ِ بسیاری خبیث چه اعتبار جودت و رداءت دارد نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللّه‌َ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا أُولِی الأَلباب ِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّکُم تُفلِحُون‌َ شاید که شما رستگار شوید و در معالم از إبن عباس رض نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه ص سؤالها می کردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شد کجاست حق تعالی آیت فرستاد که یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه گرویده اید لا تَسئَلُوا مپرسید عَن أَشیاءَ إِن تُبدَ لَکَم از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤکُم اندوهگین گرداند شما را وَ إِن تَسئَلُوا عَنها و مپرسید از چیزها، که اگر پرسید از ان حِینَ یُنَزَّلُ القُرآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبدَ لَکُم آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون نه توانید آمد عَفَا اللّهُ عَنها عفو کرد خدای از ان یعنی مپرسید از چیزها که خدا درگذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندگانرا آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه رض إبن مالك گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه ص ازو اعراض فرمود و او سه نوبت اینکه سخن را اعاده کرد حضرت ص فرمود که لا ـ اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و اینکه آیت نازل شد که خدای درگذرانید و بدین سؤال شما را مواخذه نساخت وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگارست که عفو میکند حَلِیمٌ بردبارست که بعقوبت تعجیل نمی نماید قَد سَأَلَها بدرستیکه پرسیدند از چیزها قَومٌ مِن قَبلِکُم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند ثُمَّ أَصبَحُوا بِها کافِرِینَ پس گشتند بآن سؤالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیك بخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و درین باب گفته اند نظم بگو آنچه گفتن ضرورت شود دگر گفتها را فرو بندد در بجا

آر فعلی که لازم بود ز افعال بی حاصل اندر گزر آورده اند که عمر بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبائل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعین بحائر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را بشگافتندی و از سواری و دوشیدن و بارکردن و موی بریدن او منع کردندی و ازو هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفاء بیماری و قدوم مسافر آن ناقه را گفتی ناقتی هذه سائبه پس آن ناقه را سر دادی دور همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی از آن ما است و در میان رمّه سر می داوندی و اگر ذکر بودی می گفتندی از آن خدایان ما است آن را ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودندی نر را نمی کشتندی و میگفتند. وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتندی حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمی کردندی و ازو هیچ آب و گیاه منع نمی نمودندی و او را حام میگفتندی و از زمان عمر بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه ص اهل اینکه قبائل

سبعه بدین آئین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین وجه امر فرموده حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت آمد که.

صفحه : ۲۶۳

ما جَعَل َاللّه ُتعیّن نه کرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز مِن بَحِیرَهٍ از ناقه گوش شکافته وَ لا سائِبَهٍ و نه ناقه بچّه را بازگذاشته وَ لاـ وَصِیلَهٍ و نه شاتی که به برادر خود پیوسته بود وَ لا حام ٍو نه حمایت کننده ظهر خود را وَ لکِن َالَّذِین َکَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمر بن لحی و اتباع او یَفتَرُون َافترا میکنند و می بندند عَلَی اللّه ِالکَذِب َبر خدای دروغ را که تحریم این ها بدو نسبت میکنند وَ أَکثَرُهُم و بیشتر کافران لا یَعقِلُون َنمیدانند حلال و حرام را در تحلیل آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه می روند وَ إِذا قِیل َلَهُم و چون گویند مر ایشانرا که ای سرگشتگان تَعالَوا بیائید إِلی ما أَنزَل َاللّه ُبآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَ إِلَی الرَّسُول ِو بیائید برسول ص که بیان کننده آن حکم ست قالُوا حَسبُنا گویند بس ست ما را ما وَجَدنا عَلَیه ِآباءَنا آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن أَ وَ لَو کان َآباؤُهُم آیا تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران ایشان لا یَعلَمُون َشَیئاً نمیدانند چیزیرا وَ لا یَهتَدُون َو نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنما می باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد موافق اینکه نظم ست نظم از مقلد تا محقق فرقهاست اینکه یکی کوه است و

آن دیگر صد است منبع گفتار اینکه سوزی بود و آن مقلد کهنه آموزی بود دست در بیناز نی آئی براه دست در کوری زنی افتی بچاه یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَیکُم أَنفُسَ ـکُم بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لا یَضُرُّکُم زیان نرساند شما را مَن ضَل َّ بی راهی آنکس که گمراه شد إِذَا اهتَ ـدَیتُم چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنید بحسب طاقت خود و نگوئید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه ست اینکه آیه وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می کردند آورده اند که حق سبحانه تعالی فرمود که شما خود را نگاهدارید که از گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست إِلَی اللّه ِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً بسوی خداست بازگشت همه شما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهد کرد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُون َ بآنچه بودید که عمل می کردید آورده اند تمیم داری رض و عدی رض بن مالك رض که از انصار بودند به تجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل رض نام که مولای عمرو رض بن عاص بود بدیشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل رض بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مختفی ساخته و مرض وی اشتداد یافت تمیم رض و عدی رض را وصیت نمود که ترکه او باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت او را بحوزه تصرف درآورده و انائی از نقره که بزر منقش ساخته

بودنـد و سه صـد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشـتند و باقی را بمدینه آورده تسـلیم اهل وی کردند ورثه او در میان آن صـحیفه بدیل رض را که مشتمل بر تفصیل رخوت وی بود یافتند و چون انائی مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و بمرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه ص آمدند اینکه آیت آمد.

صفحه : ۲۶۴

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویـده ایـد آنچه شـما را فرموده اند شَـهادَةُ بَینِکُم گواهی وصیّت ست در میان شـما إِذا حَضَـرَ چون ظاهر شود أَحَـدَکُم ُالمَوت ُیکی از شـما را علامت مرگ پس بایـد که گواه شونـد حِین َالوَصِـیَّهِ بهنگام وصیّت کردن اثنان ِدو تن ذَوا عَدل ٍخداوندان عدل و انصاف مِنکُم از اقارب شما از مسلمانان أَو آخَران ِیا دو تن دیگر مِن غَیرِکُم از غیر شـما یعنی از اهـل ذمه و حالا اینکه حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسـلمانان نمی شـنوند باجماع إِن أَنتُم چون شـما ضَرَبتُم فِی الأَرض ِسـفر کنیـد در زمین فَأَصابَتکُم بس برسـد بشـما مُصِـیبَهُ المَوت ِمرگ رسـیدنی یعنی نزدیک شویـد بمرگ محصـل سـخن آنست که چون در سـفر بر موت مشـرف شویـد دو کس را بر وصـیّت خود گواه گیریـد از مسـلمانان یا از غیر ایشان- اگر در سـفر باشـید و گواه ضـرورت باشد تَحبِسُونَهُما باز میدارید آن دو کس را که غیر شمااند مِن بَعدِ الصَّلاهِ از پس نماز دیگر که هنگام شریف ست وقت اجتماع مردم فَیُقسِمان ِبِاللّه ِپس سوگند خورند بخدای إِن ِارتَبتُم اگر شک دارید شما در ایشان و

مضـمون سوگنـد اینکه باشـد لا نَشتَرِی بِهِ ما بـدل نمی کنیم باین سوگنـد ثَمَناً بهای اندك را که آن مال دنیا است یعنی برای طمع مال میّت سوگنـد بـدروغ نمی خوریم وَ لَو كانَ ذا قُربی و اگرچه مشـهود له خویش نیز ما باشـد سوگنـد بـدروغ یاد نمی کنیم وَ لا نَکتُمُ و نمی پوشـیم شَهادَةَ اللّهِ گواهی خدای را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده إِنّا إِذاً بدرستیکه ما آنوقت که پوشـیم گواهی را لَمِنَ الآثِمِینَ از بزه کاران باشـیم پس حضـرت رسالت ص پناه تمیم و عـدی را بعد از نماز دیگر نزدیـك منبر سوگنـد داد که مـا قصـد مـال بـدیل نکرده ایم و اینکه سوگنـد را براستی می خوریم و بفرمود تـا دست از ایشان بازداشـتند بعـد از ان آن انای گم شـده را در دست ایشان بازیافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگـذشت ایشان می گفتند که ما اینکه ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسـبب آنکه ما را بیّنه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشـرف حضرت رسالت پناه ص مرافعه کرده اند آیه آمد که فَإِن عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلی أَنَّهُمَا اسـتَحَقّا إِثماً بر آنکه اینکه دو گواه کسب کرده انـد گناه را بسـبب خیانت فَآخَرانِ پس دو گواه دیگر یَقُومانِ مَقامَهُما برخیزنـد بجـای آن دو خیانت کننـده مِنَ الَّذِینَ اسـتَحَقَّ عَلَیهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسـبب ایشان واقع شـده بر گواهان یعنی ورثه الأَولَیانِ آنانکه اوّل بودنـد در ذکر مراد همه اولیای میّت اند و حفص و اسـتحق معلوم میخواند و اولیان نیز قراءت اوسـت یعنی دو گواه که احق و اولی اند

بشـهادت از ان دو بیگـانه زیرا که خویشاننـد و شـناسا به حقیقت امر او ایشـان بگواهی قیام نماینـد فَیُقسِمان ِبِاللّه ِپس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهادَتُنا هر آئینه گواهی ما أَحَق ُمِن شَهادَتِهِما سزاوارترست و راست تر از گواهی آن دو تن که قبـل ازیـن گـواهی داده انـد وَ مَا اعتَدَینا و مـا سـتم نمی کنیـم و از حـد در نمی گـذریم درین گـواهی إِنّا إِذاً بـدرستیکه آن هنگـامیکه چنین کنیم لَمِن َالظّالِمِین َاز سـتمکاران باشـیم که باطل را در موضع حق وضع کرده انـد پس حضـرت رسالت پناه ص فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی دواعه برخاسـتند و سوگند خوردند بخدای بعد از صـلاه عصـر که اینکه انای حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انای را بورثه بدیل دارند.

ذلِکَ َاینکه حکم که کردیم از ردّ یمین بشاهـد أَدنی نزدیـک تر است أَن یَأتُوا بـآنکه بیاینـد گواهـان بِالشَّهادَهِ بگواهی عَلی وَجهِهـا بر وجهی که حـق آنست أَو یَخـافُوا و نزدیـک تر است بـآنکه بترسـند أَن تُرَدَّ أَیمـان ٌاز انکه رد کرده شـود سوگنـد بر مـدعیان بَعدَ أَیمانِهِم بعد از سوگند ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسـید از خـدای بخوردن سوگند دروغ وَ اسـمَعُوا و بشـنوید امر خدای را بسـمع اجابت وَ اللّه ُو خدای لا یَهدِی القَوم َالفاسِقِین َراه نه نمایـد فاسـقان را که خائنان و گواهان دروغ انـد یَوم َیَجمَع ُاللّه ُالرُّسُل َیاد کنیـد روزی را که خـدای جمع گرداند پیغمبران را فَیَقُول ُپس گوید مر ایشانرا ما ذا أُجِبتُم بچه چیز اجابت کرده شدید

یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده اند وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت کردید سؤال برای توبیخ منکران ست یا بجهت ادای شهادت انبیاء بر مومنان و امت ایشان قالُوا گفتند پیغمبران لا عِلم َلَنا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو او را به از ما میدانی إِنَّکَ أَنتَ بدرستیکه توئی عَلّامُ الغُیُوبِ داننده نهانیها پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بر زبان و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ یاد کن ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذکُر نِعمَتِی یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَیکَ وَ عَلی والِدَتِکَ بر تو و بر مادر تو إِذ أَیَّدتُکَ یاد آر که چون تقویت کردم ترا بِرُوحِ القُدُسِ بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته اند روح القدس انجیل است تُکَلِّمُ النّاسَ سخن میگوئی با مردم فِی المَهدِ در گهواره و آن معجزه تو بود وَ کَهلًا و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیّت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یک سال ست بدین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَ إِذ عَلَّمتُکَ الکِتابَ و دیگر یاد کن ای عیسی

چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط وَ الحِکمَهَ و فهم چیزها وَ التَّوراهَ وَ الإِنجِیلَ و معانی و حقائق توریت و انجیل وَ إِذ تَخلُقُ و یاد کن آنرا که میسازی.

صفحه : ۲۶۶

مِنَ الطِّینِ از گل کَهَیئَهِ الطَّیرِ مانند هیئت مرغ بِإِذنِی بدستوری من فَتَنفُخُ فِیها پس می دمی دران صورت که از گل ساخته فَتَکُونُ طَیراً پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بِإِذنِی بفرمان من و تُبرِئُ الأَکمَهَ و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکنی وَ الأَبرَصَ و پاک و بی علت میسازی ابرص را بِإِذنِی بامر من وَ إِذ تُخرِجُ المَوتی و چون بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده بِإِذنِی بفرمان من وَ إِذ کَفَفتُ بَنِی إِسرائِیلَ و یاد کن چون بازداشتم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان را عَنکَ از تو که قصد قتل تو داشتند إِذ جِئتَهُم وقتی که آمده بودی بدیشان بِالبَیِّناتِ بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنهُم از بنی اسرائیل إِن هذا نیست اینکه ابراء و احیاء و سائر معجزات که عیسی علیه السلام می نماید إِلّا سِحرٌ مُبِینٌ مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نمانده که اینکه سحرست وَ إِذ أَوحَیتُ إِلَی الحَوارِیِّینَ و یاد کن ای محمّد ص آن را که امر کردم مر حواریان را بزبان پیغمبر خود أَن آمِنُوا بِی آنکه ایمان آرید بمن وَ بِرَسُولِی و بفرستاده من یعنی عیسی قالُوا آمَنّا گفتند ایمان آوردیم وَ اشهَد بِأَنَّنا مُسلِمُونَ و تو گواه باش بآن که ما گردن نهادگانیم فرمان ترا إِذ قالَ الحَوارِیُّونَ یاد کن

ای محمّد ص آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی ع بودند یا عِیسَی ابن َمَریَم َای عیسی پسر مریم هَل یَستَطِیع ُرَبُّک َ هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی أَن یُنَزِّل َعَلَینا آنکه فرو فرستد بر ما مائِدَهً مِن َ السَّماءِ خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را میگویند که بر آن طعام باشد ایشان از عیسی ع خوانی طلبیدند قال َاتَّقُوا اللّه َ گفت عیسی بترسید از خدای و مثل اینکه سؤالها مکنید إِن کُنتُم مُؤمِنِین َاگر هستید شما باوردارندگان مر کمالات قدرت او را و صحت نبوت من.

قالُوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم و لیکن نُرِیدُ أَن نَأکُل َمِنها میخواهیم که بخوریم طعامی از ان مائده وَ تَطمَئِن َقُلُوبُنا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود وَ نَعلَم َأَن قَد صَدَقتَنا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای در خواهید بشما ارزانی دارد وَ نَکُون َعَلَیها و باشیم بر آن مائده مِن َالشّاهِدِین َاز گواهان وقتی که از ما گواهی طلبند از إبن عباس رض منقول ست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی ع فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ع ما برای هر که اینکه کار می کردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان فارسی رض نقل می کند که چون حواریان سؤال

مائده کردند عیسی ع پشمینه درپوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قال َعِیسَی ابن ُمَریَم َ گفت عیسی پسر مریم اللّهُمَ َّ ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجا عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعمیه است و از نضر بن شمیل نقل میکنند که هر که گوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی ع در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت رَبَّنا ای پروردگار ما أَنزِل عَلَینا فرو فرست بر ما مائِدَةً مِن َالسَّماءِ خوانی از آسمان تَکُون ُلَنا عِیداً که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِأَوَّلِنا مر اهل زمان ما را وَ آخِرِنا و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از ان خوان بهره یابند وَ آیَةً مِنکَ َو باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَ ارزُقنا و روزی کن ما را از ان خوان یا توفیق شکر بر آن وَ أَنت َخَیرُ الرّازِقِین َو تو بهتر روزی دهندگانی قال َاللّه ُ گفت خدای إِنِّی مُنَزِّلُها بدرستیکه من فرو فرستنده ام اینکه خوان را عَلَیکُم بر شما جهت اجابت سؤال شما فَمَن یَکفُر پس هر که کافر شود بَعدُ مِنکُم بعد نزول مائده از شما فَإِنِّی أُعَذِّبُه ُ پس من او را عذاب کنم عَذاباً عذاب کردنی چنانچه لا أُعَذِّبُه ُ آن عذاب نه کنم أَحَداً مِن َالعالَمِین َ یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا

بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی ع بگریه درآمد و گفت اللّهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا اینکه خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم اللّه خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و برو ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها مگر گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دویمی عسل و بر سوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح اللّه اینکه از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی ع فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامی ست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح اللّه اگر درین آیت آیتی دیگر بما نمائی که موجب ازدیاد یقین شود عیسی ع بآن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدا تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی ع فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده از ان مائده نخوردند و عیسی ع فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلاست هزار و سه صد تن از ان طعام بخوردند و هیچ چیز بران خوان

از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از ان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مائده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه بازآمد و اغنیا و فقرا هم از ان تناول نمودند بعد از چهل روز غائب شد روزی می آمد و روزی نمی آمد همچو ناقه صالح ع پس وحی آمد که ای عیسی ع مائده ما را بفقرا ده نه باغنیا، توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سی صد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند.

صفحه : ۲۶۸

وَ إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسَى ابنَ مَريَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی ع پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی ع را برای توبیخ و تقریع نصاری أَنتَ قُلتَ آیا تو گفتی لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي مر مردمانرا که بگیرید مراد مادر مرا إِلهَينِ مِن دُونِ اللّهِ دو خدا بدون خدای قالَ سُبحانَكَ گفت عیسی ع یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی ما يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَن أَقُولَ آنکه بگویم ما لَيسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِن كُنتُ قُلتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَد عَلِمتَهُ پس بدرستیکه تو دانسته آنرا تَعلَمُ ما فِي نَفسِي تو میدانی آنچه در ذات من ست وَ لا أَعلَمُ و من نمی دانم ما فِي نَفسِكَ آنچه در ذات تو است یا تو میدانی هر

چه من نهـال کرده ام و من نمی دانم آنچه تو پنهان داری إِنَّکَ أَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ بـدرستیکه تو دانائی پوشـیده های ما قُلتُ لَهُم نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را إِلّا ما أَمَرتَنِی بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که بایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشان را مگر أَنِ اعبُدُوا اللّهَ آنکه پرستید خدای را رَبِّی وَ رَبَّکُم پروردگار من و شـما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خـالق وَ کُنتُ عَلَیهِم و بودم بر اقوال و افعـال ایشان شَـهِیداً گواه یا نگهبان ما دُمتُ فِیهِم مادامیکه بودم در میان ایشـان فَلَمّا تَوَفَّیتَنِی پس آن هنگـام که فراگرفـتی یعنی رفـع کردی بآسـمان یـا بمیرانـدی کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ عَلَیهِم بـودی تو نگهبـان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَ أَنتَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و تو بر همه چیزها شَـهِیدٌ گواه و مطلع بر آن و مراقب آن إِن تُعَذِّبهُم اگر عـذاب کنی ایشان را بر کفر فَإِنَّهُم عِبادُکَ پس بـدرستیکه ایشان بنـدگان توانـد و بنـده را بر مالک مطلق اعتراض نه رسـد در هر چه کنـد وَ إِن تَغفِر لَهُم و اگر بیـامرزی ایشـان را بـآنکه از کفر توبه کرده باشـند و ایمان آورده فَإِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ پس بدرستیکه تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الحَکِیمُ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب.

صفحه : ۲۶۹

قالَ اللّهُ گفت خـدای تعالی مراد آنست که گوید خدای تعالی و ایراد لفظ ماضـی برای تحقق وقوع است کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت هذا یَومُ اینکه روزی است

که درین روز يَنفَعُ الصّادِقِينَ سود می رساند راست گویان را صِدقُهُم راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مر اینکه صادقان را بهشتهاست که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها خالِدِينَ فِيها در حالتی که جاوید باشند در ان أَبَداً همیشه تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِيَ اللّهُ عَنهُم خوشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَ رَضُوا عَنهُ و خوشنود گشتند ایشان ازو بنیل کرامت ذلِكَ اینکه دخول جنان و حصول رضوان الفَوزُ العَظِيمُ رستگاری بزرگ ست لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَ ما فِيهِنَّ و آنچه در سماوات و و ارضین است وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تواناست بقدرتیکه از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارك و تعالى و تقدس

سوره الأنعام

مکیّه و هی مائه و خمس او ستّ و ستّون آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ الحَمدُ لِلّهِ همه ستایش ها مر خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الَّذِی آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی اصلی و ماده وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را ردّ قول مجوس ست که گفته اند اللّه خالق نورست و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی برانند که مراد از ظلمت و نور شب و روزست و گفته اند جهل و علم و یا معصیت و طاعت یا نار و جنّت

و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلالت متعددست و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هـدی یکی ست و در بحر الحقائق فرموده که بیافرید آسـمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صـفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس با اینکه همه دلائل و آیات الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدنـد بِرَبِّهِم یَعـدِلُونَ با پروردگار خود برابر میدهنـد بتانرا یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او.

صفحه : ۲۷۰ هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم اوست آن کسی که بیافرید پدر شما را مِن طِینٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت ثُمَّ قَضی أَجَلًا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسرآید مرگ برسد وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِندَهُ و مـدتی نام برده و معین شـده نزدیک اوست که کسـی ندانـد و بعد از گذشـتن آن قیامت قائم باشد ثُمَّ أَنتُم تَمتَرُونَ پس شـما شک می آریـد ای مشرکان با وجود اینکه آیت در بعث یعنی بعـد از انکه ثابت شـد که بـدو خلقت خلق از دست پس شـک نباید آورد که معاد خلق بدوست وَ هُوَ اللّهُ و اوست خداوند و معبود مطلق فِی السَّماواتِ وَ فِی الأَرضِ در آسـمانها و زمینها و همه را جزا و خدای نیست یَعلَمُ سِرَّکُم میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید وَ جَهرَکُم و آنچه آشکاری شما است یعنی

بزبان می آرید وَ یَعلَم ُما تَکسِبُون َو میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بر آن جزاء خواهد داد و در فتوحات آورده که سر کم اشارت است به نسبت باطنی انسان جهروکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر الحقائق آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر سرش از مرتبه امر شود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد الفصوص فرموده که انسان مرآتی ست ذات وجهین در یک رویش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوار و بیمقدارترست رباعی چون در خود از اوصاف تو یابم اثری حاشا که بود نیک تر از من دگری و اندم که فتد بحال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من تبری پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که من اسرار خصائص شما در مرتبه غیب میدانم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن (اینکه و آن سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروه استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد) نظم حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور گذرد آدمی میتواند

از کوشش کز فرشته بفضل درگذرد وَ ما تَأْتِیهِم مِن آیَهٍ و نمی آید بکافران آیتی مِن آیات ِرَبِّهِم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمی شود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن إِلّا کانُوا مگر که هستند عَنها مُعرِضِین َاز ان آیت و معجزه اعراض کنندگان فَقَد کَذَّبُوا بِالحَق ِّپس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را لَمّا جاءَهُم آنهنگام که آمد بدیشان فَسَوف َیَأْتِیهِم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنباءُ ما کانُوا بِه ِخبرهای آنچه بودند که بدان یَستَهزِؤُن َاستهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا بهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سده سینه خیر الانام علیه السلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است.

أَ لَم یَرَوا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت کَم أَهلَکنا چند هلاک کردیم مِن قَبلِهِم پیش از ایشان مِن قَرن ٍاز گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که درو پیغمبر بود و قرن هفتاد یا هشتاد سال ست که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مَکَّنّاهُم فِی الأَرض ِچنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا دران زمین اهل آنرا متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت ما لَم نُمَکِّن لَکُم آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوّت تمام وسعت مال و استظهار بخدم و حشم وَ أَرسَلنَا السَّماءَ و فرو فرستاده بودیم

ما باران را عَلَيهِم مِدراراً بر ايشان پى درپى بهنگامى كه محتاج بودند بدان وَ جَعَلنَا الأنهارَ و گردانيده بوديم جويهاى آب را كه پيوسته تَجرِى مِن تَحتِهِم ميرفت در زير درختان ايشان يا در زير قصور و منازل ايشان كه بران مشرف بودند يا در تحت تصرف ايشان بود كه بمزارع و بساتين خود مى بردند محصل كلام آنست كه ايشان متمكن بودند در زمين و در رفاهيت و خصب وسعت عيش ميگذرانيدند فَأَهلَكناهُم بِذُنُوبِهِم پس هلاك كرديم ايشان را بگناهان ايشان و سود نكرد ايشانرا آن قوت و نعمت وَ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم و بيرون آورديم پس از هلاك ايشان قَرناً آخَرِينَ گروهى ديگر درين آيت كفّار قريش را تهديد كرد بهلاك در اخبار آمده است كه نضر بن حارث و نوفل بن خويلد و إبن اميه مخزومى بخدمت حضرت رسالت پناه ص آمدند و گفتند اى محمّد ص ما بتو ايمان نخواهيم آورد تا وقتى كه چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بيارند و گواهى دهند كه اينكه كتاب از خداى بشما آورده ايم و در ضمن آن مكتوب اينكه معنى مندرج بود كه تو رسول اوئى آيت آمد كه وَ لَو نَزَّلنا عَلَيكَ و اگر بفرستيم بر تو كِتاباً فِى قِرطاسٍ كتابى نوشته در ورقى فَلَمَسُوهُ بِأَيدِيهِم پس به بينند و بسايند آن را بدستهاى خود و شبه ايشان در نزول آن كتاب از آسمان مرتفع شود لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آئينه خواهند گفت آنها كه كافراند إِن هذا نيست آنچه كه آورده بما إِلّا سِحرٌ مُبِينٌ مگر جادوى روشن بر همه كس وَ قالُوا و گفتند كافران لَو لا أُنزِلَ

عَلَیه ِ مَلَک ٌ چرا فرو نه فرستند بر محمّد ص فرشته که با ما گوید که اینکه پیغمبر است وَ لَو أَنزَلنا مَلَکاً و اگر فرو فرستیم فرشته را لَقُضِی َ الأَمرُ هر آئینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی بر اینکه جاری شده که اگر معائنه بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود ثُم َ لا یُنظَرُون َ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت برنمی آید حق تعالی فرمود که وَ لَو جَعَلناه ُ مَلَکاً و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را لَجَعَلناه ُ رَجُلًا هرآئینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرائیل ع را بصورت دحیه الکلبی متمثل میسازیم و اینکه صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکنند مگر جمعی از انبیا ع بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم وَ لَلَبَسنا و هر آئینه در آن حال پوشیده گردانیدیم عَلَیهِم بر ایشان ما یَلبِسُون َ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در ان وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلّی میدهد پیغمبر را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت ص نه نشیند و میگوید.

صفحه : ۲۷۲

وَ لَقَدِ استُهزِئ َ بِرُسُل ٍ و هر آئینه تکذیب نموده افسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند مِن قَبلِک َ پیش از تو فَحاق َ پس فرود آمده است بِالَّذِین َ سَخِرُوا مِنهُم بآنانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزاء نموده اند ما کانُوا بِه ِ جزای آنچه بودند

که بدان يَستَهزِؤُن ٍ استهزاء ميکردند و آن جزای عذاب و نکال الهی بود که بگرد ايشان درآمد قُل بگو ای محمّد ص و بپرس از ايشان اگر عذاب مشرکان را مسلم نميداريد سِيرُوا سير کنيد فِی الأَرض ِ در زمين گاهی به يمن و گاهی بشام و بر ديار عاد و ثمود بگذريد ثُم َّانظُرُوا پس بنگريد به نظر عبرت کَيف َ کان َ که چگونه بوده است عاقِبَهُ المُکَذِّبين َ آخر کار تکذيب کنندگان قُل بگو ای محمّد ص و بپرس از ايشان لِمَن ما فِی السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ مر کرا است آنچه در آسمانها و زمينها است از روی خالقيت و مالکيت اگر ايشان جواب گويند فبها و گر نه قُل لِلّه ِ تو بگو که مر خدای راست کَتَب َ نوشت خدای عَلى نَفسِه ِ الرَّحمَهَ بر نفس خود يعنی التزام نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصيت و در احاديث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزديک اوست فوق العرش مضمونش آن که ان ّ رحمتی غلبت علی غضبی و می شايد که مراد رحمت ذاتيه باشد که رحمت مطلقه او را امتنانيه نيز گويند و آن رحمتی است که همه چيز را فرارسيده و نتيجه آن عطا دادن است بی سابقه سؤال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی واردست نظم در عدم ما مستحقان کی بديم که بدين جان و بدين دانش شديم ما نبوديم و تقاضا ما نبود لطف تو ناگفته ما می شنود لَيَجمَعَنَّکُم بخدائيکه جمع خواهد کرد خدای شما را إِلى يَوم ِ القِيامَهِ تا روز رستخيز يا جمع خواهد

کرد شما را در قبور تا روز قیامت لا رَیب َفِیه ِ روز که در وقوع آن شک نیست الَّذِین َخَسِرُوا أَنفُسَهُم آنانی که زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضائع ساختند فَهُم لا یُؤمِنُون َ پس ایشان ایمان نخواهند آورد وَ لَه ُو مر خدای راست ما سَکَن َ آنچه آرام دارد فِی اللَّیل ِ وَ النَّهارِ در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان آنرا گرفته وَ هُوَ السَّمِیع ُو اوست شنوا بآنچه کافران گویند العَلِیم ُ دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول اینکه آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمّد ص ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشرف قبائل چندان مال حاصل کنیم که توانگرتر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع نمائی حق سبحانه و تعالی فرمود که هرچه شب و روز بران اشتمال دارد ازان خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قُل أَ غَیرَ اللّه ِ بگو ای محمّد ص آیا غیر خدای را أَتَّخِذُ وَلِیًّا فراگیرم دوست یعنی غیر خدای را دوست نه گیرم. فاطِرِ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ خدائی که پدیدآرنده آسمان و زمین است وَ هُوَ یُطعِم ُو او میخواند خلق را یعنی روزی میدهد وَ لا یُطعَم ُو روزی داده نمی شود یعنی بی نیازست از خلق و خلق بوی محتاج اند قال اللّه تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان اللّه هو

الرزّاق ذو القوه المتين قُل إِنِّی أَمِرت ُبگو ای محمّد ص بدرستیکه من مأمور شده ام أَن أَکُون َأَوَّل َمَن أَسلَم َبآنکه باشم اوّل کسیکه گردن نهد حکم خدای را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین وَ لا تَکُونَن َّمِن َالمُشرِکِین َو مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی از شرک آرندگان.

صفحه : ۲۷۳

قُل إِنِّی أَخاف ُبگو بدرستیکه من می ترسم إِن عَصَیت ُرَبِّی اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عَذاب َیَوم ٍعَظِیم ٍاز عذاب روز بزرگ که قیامت است مَن یُصرَف هر که بگرداند خدای عذاب را عَنه ُازو و حفص بصیغه مجهول میخواند یعنی هرکه بگردانیده شود عذاب ازو یَومَئِذٍ دران روز فَقَد رَحِمَه ُپس بدرستیکه حق برو بخشایش فرموده است وَ ذلِک َو اینکه بخشایش خدای الفَوزُ المُبِین ُرستگاری هویداست وَ إِن یَمسَسک َاللّه ُو اگر برساند بتو خدای بضرّ سختی چون مرض و فقر فَلا کاشِف َلَه ُپس هیچ بازدارنده و برنده نیست آن را إِلّا هُوَ مگر او وَ إِن یَمسَسک َبِخَیرٍ و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت فَهُوَ عَلی کُل ِّشَی ءٍ قَدِیرٌ پس او بر همه چیزها ازینها تواناست وَ هُوَ القاهِرُ و اوست قهرکننده فَوق َعِبادِه ِغالب بر بندگان خود فوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق ست بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وَ هُوَ الحَکِیم ُو اوست محکم کار در تدبیر خود الخَبِیرُ دانا بخفایای احوال بندگان نقل ست که سفهای قریش گفتند ای محمّد ص ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصارا پرسیده ایم که صفت اینکه مرد در

کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد برسالت تو و بر حقیقت کتاب تو آیت آمد قُل بگو ای محمّد در جواب ایشان أَیُّ شَیْءٍ چه چیزست أَکبَرُ شَهادَةً بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهی ها قُلِ اللّهُ شَهِیدٌ بگو خدای بزرگترست از جهت گواهی بَینِی وَ بَینَکُم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا القُرآنُ و بمن وحی کرده شده اینکه قرآن لِأُنذِرَکُم بِهِ تا بیم کنم شما را بقرآن و اگرچه درو بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین وَ مَن بَلَغَ و دیگر انذار میکنم هر که قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه اللّه فرموده هر که قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر ص نذیر اوست و از آنجا است که محمّد ص بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا أَ إِنَّکُم لَتَشهَدُونَ آیا شمائید که گواهی می دهید أَنَّ مَعَ اللّهِ آنکه با خدا هستند آلِهَةً أُخری خدایان دیگر یعنی بتان قُل لا أَشهَدُ بگو من باری گواهی نمیدهم برین قُل إِنَّما هُوَ بگو جز اینکه نیست که او إِلهٌ واحِدٌ خدایست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم وَ إِنَّنِی بَرِیءٌ و بدرستی که من بیزارم مِمّا تُشرِکُونَ از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن.

الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب یَعرِفُونَهُ می شناسند رسول ص خدای را بحلیه و صفتی که مذکورست در توریت کَما یَعرِفُونَ أَبناءَهُم همچنانکه می شناسند پسران

خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی روشن است آورده اند که حضرت فاروق رض از عبد اللّه بن سلّام پرسید که معرفت شما مر حضرت ص را که خدای از ان خبر میدهد که همچون معرفت فرزندان است بر چه وجه تواند بود إبن سلام رض گفت من برسالت پیغمبر متیقن ترام از انکه بصحت نسب پسر خویش چه اینکه را از توریت دانسته اما پسران را معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رض فرمود که خدای توفیق رفیق تو گرداند ای عبد اللّه فقد اصبت و صدقت الَّذِین َخَسِرُوا أَنفُسَهُم کسانی که زیانکار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب فَهُم لا یُؤمِنُون َپس ایشان ایمان نمی آرند وَ مَن أَظلَم ُو کیست ستمکارتر مِمَّن ِافتَری از کسیکه افترا کند و به بندد عَلَی اللّه ِکَذِباً بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران اویند و بتان ما نزدیک وی شفیع خواهند بود أَو کَذَّب َبِآیاتِه ِیا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن است و آن را سحر و شعر و کهانت نام نهد إِنَّه ُلا یُفلِح ُالظّالِمُون َبدرستیکه رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران وَ یَوم َنَحشُرُهُم جَمِیعاً و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثُم َنَقُول ُپس گوئیم از روی توبیخ لِلَّذِین َأَشرَکُوا مر آنانرا که شرک آورده اند أَین َشُرَکاؤُکُم ُکجااند خدایان شما که شریک خدای میساختید الَّذِین َکُنتُم تَزعُمُون َآنان را که گمان میبردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثُم َلَم تَکُن فِتنَتُهُم پس نباشد معذرت ایشان إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گویند وَ اللّه ِرَبِّنا بخدای که

پروردگار ما است ما كُنّا مُشرِكِين َ كه ما نبوديم شرك آورندگان و دروغ گويند و بدان سوگند ياد كنند مشركان چون روز قيامت مشاهده كرامات و علو مقامات اهل توحيد كنند بعضى مر بعضى را گويند بيائيد تا انكار شرك كنيم شايد كه ما نيز نجات يابيم پس سوگند خورند بخداى كه ما مشرك نبوده ايم حق سبحانه بر دهن هاى ايشان مهر نهد تا جوارح ايشان بر كفر ايشان گواهى دهند كه اليوم نختم على افواههم الآيه انظُر كَيف َ كَذَبُوا بنگر كه چگونه دروغ ميگويند عَلى أَنفُسِهِم بر نفسهاى خود بنفى شرك از ان وَ ضَل َّ عَنهُم و گم گشت از ايشان ما كانُوا يَفتَرُون َ آنچه بودند كه افترا ميكردند از شريك مر خداى را نقل ست كه ابو سفيان و وليد و عتبه و شيبه و ابى بن خلف و برادرش با جمعى ديگر در موضعى از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت پناه ص كردند پس نضر بن حارث را كه تواريخ ملوك عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان يادداشت پرسيدند كه اينكه چيست كه محمّد ص مى خواند آن لعين گفت كه من نمى دانم كه چه ميگويد الا آنكه لب مى جنباند و افسانه پيشينيان مى خواند چنانچه احيانا من هم بر شما مى خوانم اينكه آيت نازل شد كه.

صفحه : ٢٧٥

وَ مِنهُم و از كفّار مكه مَن يَستَمِع ُ إِلَيك َ كسان هستند كه گوش فرا ميدارند بسوى تو وقتى كه قرآن ميخوانى وَ جَعَلنا و افگنده ايم عَلى قُلُوبِهِم بر دلهاى ايشان أَكِنَّةً پوششها أَن يَفقَهُوه ُ تا فهم نه كنند آنرا وَ فِي آذانِهِم و نهاده ايم در گوشهاى ايشان وَقراً گرانى تا حق نشنوند وَ إِن يَرَوا

كُلَّ آيَةٍ و اگر به بينند هر معجزه كه از تو مى طلبند لا يُؤمِنُوا بِها ايمان نمى آرند بدان از فرط عناد و استحكام تقليد در ايشان و تكذيب ايشان بغايت رسيده حَتّى إِذا جاؤُكَ تا چون بيايند به تو يُجادِلُونَكَ جدال و خصومت كنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا گويند آنها كه كافراند إِن هذا نيست اينكه كتاب تو إِلّا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ مگر افسانه پيشينيان وَ هُم ايشان يعنى كافران يَنهَونَ عَنهُ بازميدارند مردمانرا از ايمان برسول وَ يَنأَونَ عَنهُ و دور مى شوند به نفس خود ازو يعنى نه خود ايمان مى آرند و نه ديگرى را ميگذارند و گفته اند اينكه آيت در شان ابو طالب ست و معنى آنكه نهى ميكند دشمنان را از تعرض رسول ص بحمايت و خود از دين او دورى مى جويد وَ إِن يُهلِكُونَ و هلاك نميكنند بدين عمل إِلّا أَنفُسَهُم مگر نفسهاى خود را وَ ما يَشعُرُونَ و نميدانند كه ضرر ايشان بغير ايشان تعدّى نميكند وَ لَو تَرى و اگر به بينى ايشانرا إِذ وُقِفُوا عَلَى النّارِ چون بازداشته شده باشند در آتش هر آئينه بينى امرى در غايت شناعت و ايشان را مشاهده كنى كه از سختى عذاب فرياد ميكنند فَقالُوا پس ميگويند يا لَيتَنا نُرَدُّ كاشكى ما بازگردانيده شويم بدنيا وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا و تكذيب نه كنيم آيات پروردگار ما را وَ نَكُونَ مِنَ المُؤمِنِينَ و باشيم از جمله باورداراندگان بَل نه چنان است كه ايشان ميگويند چون بدنيا روند مومن باشند بلكه بر همان كفر خواهند بود و اينكه اقرار توحيد حالى براى آنست كه بَدا لَهُم ظاهر شده است مر ايشان را ما كانُوا

يُخفُون- آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی مِن قَبل ُ پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند وَ لَو رُدُّوا و اگر ایشانرا بازگردانیده شود لَعادُوا هر آئینه بازگردند. لِما نُهُوا عَنه ُبسوی آنچیزی که نهی کرده شده اند از ان یعنی شرک و عصیان وَ إِنَّهُم لَکاذِبُون- و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و چون اینکه آیت ها در وعید قیامت بر کافران خوانده شده بعث و نشر را منکر شدند.

صفحه : ۲۷۶

وَ قالُوا و گفتند إِن هِی- نیست زندگی إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا مگر زندگانی ما در دنیا وَ ما نَحن ُبِمَبعُوثِین- و نیستیم ما برانگیختگان از قبور وَ لَو تَری و اگر به بینی إِذ وُقِفُوا عَلی رَبِّهِم چون بازدارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قال- گوید خدای أَ لَیس- هذا بِالحَق ِ آیا نیست اینکه بعث و نشر راست و درست قالُوا بَلی وَ رَبِّنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار می کنند مؤکد بسوگند قال- گوید خدای فَذُوقُوا العَذاب- پس بچشید عذاب را بِما کُنتُم تَکفُرُون- بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَد خَسِرَ الَّذِین- بدرستیکه زیان کردند آنانکه کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّه ِ تکذیب کردند دیدن خدای را یا باور نه کردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حَتّی إِذا جاءَتهُم ُالسّاعَةُ تا چون بیاید بدیشان قیامت بَغتَةً ناگهان قالُوا یا حَسرَتَنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلی ما فَرَّطنا بر آنچه تقصیر کردیم فِیها در حیات دنیا وَ هُم یَحمِلُون- و ایشان بردارند أَوزارَهُم

گناهان خود را عَلی ظُهُورِهِم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان و از ایشان منفک نه گردد و در معالم آورده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید نی ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بودم و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فدا اشارت بدین ست و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدروئی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمیدانم گوید من کردار بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و آیت وَ هُم یَحمِلُون َ أَوزارَهُم عَلی ظُهُورِهِم عبارت ازین است أَلا ساءَ ما یَزِرُون َ بدانید که بد باری است بار گناه که میکشند وَ مَا الحَیاةُ الدُّنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرورانند بدان إِلّا لَعِب ٌوَ لَهوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وَ لَلدّارُ الآخِرَةُ و هر آئینه سرای آخرت خَیرٌ لِلَّذِین َیَتَّقُون َ بهترست برای کسانیکه پرهیزگاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقی است و لذّتهای او خالص از شوائب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زول أَ فَلا تَعقِلُون َ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرای کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمّد بن

عبد اللّه چه حکم میکنی در دعوی خود کاذب است یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست گوئی بازخواستی کند ابو جهل گفت محمّد ص راست گوست و آنچه بما میرساند آسمانی ست نه شیطانی اما اگر به نبوّت او اعتراف میکنم محذوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرفرازند از لواء و ندوه و سقایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوّت نیز بایشان بازگردد اشراف قریش و بقیه آل لوی بیکبار محروم مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهتا با حضرت رسالت پناه ص گفت که ای محمّد ص ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو می کنیم آیت آمد که.

صفحه : ۲۷۷

قَد نَعلَم به تحقیق ما میدانیم إِنَّه لَيَحزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ بدرستیکه ترا اندوهگین می گرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فَإِنَّهُم پس بدرستیکه ایشان لا يُكَذِّبُونَكَ تکذیب نمی کنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفتند وَ لكِنَّ الظّالِمِينَ و لیکن ایشان ستمکارانند بِآياتِ اللّه يَجحَدُونَ انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس برای تسلّی آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم میفرماید وَ لَقَد كُذِّبَت و بدرستیکه تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِن قَبلِكَ پیغمبران را پیش از تو فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبائی نمودند عَلى ما كُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وَ أُوذُوا و بر آن که رنج بایشان رسانیدند حَتّى أَتاهُم تا وقتی که آمد بدیشان نَصرُنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران را بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مومنان بر

کافران وَ لا مُبَدِّل -و نیست تغیّردهنده لِکَلِماتِ اللّهِ مر وعده های خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده لَقَد سَبَقَت کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا المُرسَلِین -إِنَّهُم لَهُم ُالمَنصُورُون -وَ إِن َّجُندَنا لَهُم ُالغالِبُون -وَ لَقَد جاءَک -و هر آئینه آمد بتو مِن نَبَإِ المُرسَلِین -از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب اللّه لاغلبن انا و رسلی وَ إِن کان -کَبُرَ عَلَیک -و اگر چنان است که گران باشد بر تو إِعراضُهُم روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ استَطَعت -پس اگر میتوانی أَن تَبتَغِی -آنکه بجوئی نَفَقاً فِی الأَرضِ سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه ص را بر ایمان قوم بود می خواست که هر معجزه که اقتراح می کنند حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدائره مؤمنان درآیند حق تعالی اینکه آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر می توانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بدانجا درآیی أَو سُلَّماً فِی السَّماءِ یا نردبانی پیدا کنی و بآسمان برآئی فَتَأتِیَهُم بِآیَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند وَ لَو شاءَ اللّهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُم عَلَی الهُدی هر آئینه جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان دادی فَلا تَکُونَن َّپس مباش صورت خطاب متوجه آن حضرت علیه السلام ست و در معنی امت را میگوید مباشید مِنَ الجاهِلِین -از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و توفیق من ست.

صفحه : ۲۷۸

إِنَّما یَستَجِیب ُجز اینکه نیست که

اجابت می کنند دعوت ترا الَّذِین َیَسمَعُون َ آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَ المَوتی یَبعَثُهُم ُاللّه ُو مردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند و آن دانستن سود نکند ثُم َّإِلَیه ِیُرجَعُون َپس بسوی او بازگردانند همه را برای جزا و مکافات وَ قالُوا و گفتند رؤسای قریش لَو لا نُزِّل َعَلَیه ِچرا فرو نمی آید بر محمّد ص آیَةٌ مِن رَبِّه ِنشانه از پروردگار او یعنی معجزه که می طلبیم ازو قُل إِن َّاللّه َقادِرٌ بگو بدرستیکه خدای قادرست عَلی أَن یُنَزِّل َآیَةً بر آنکه فرستد آیتی از مقترحات ایشان وَ لکِن َّأَکثَرَهُم لا یَعلَمُون َو لیکن بسیاری از ایشان نمی دانند که انزال آن مستجلب بلا و عنا هست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون ثمود و اصحاب مائده وَ ما مِن دَابَّةٍ فِی الأَرض ِو نیست هیچ جنبنده در زمین وَ لا طائِرٍ نه هیچ پرنده که در هوا یَطِیرُ بِجَناحَیه ِبپرد ببالهای خود اینکه کلمه برای تاکیدست چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت می باشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إِلّا أُمَم ٌأَمثالُکُم الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل نیست و

ان من شـی ء الا یسبح بحمده ما فَرَّطنا فِی الکِتاب ِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِن شَی ءٍ هیچ چیزی را بلکه او مشتملست بر دلائل دقائق امور علوی و سفلی ثُم َّ إِلی رَبِّهِم یُحشَرُون َ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد اینکه امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَ الَّذِین َ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صُم ٌّ کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وَ بُکم ٌ و گنگانند از گفتن سـخن در باب وحـدانیت و ایشان فِی الظُّلُمات ِ در تاریکیهای کفر و جهل و عناد در تقلیدانـد مَن یَشَأِ اللّه ُ یُضـلِله ُ هرکرا خواهـد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد وَ مَن یَشَأ و هرکرا خواهد یَجعَله ُ ثابت گرداند و نگاهدارد عَلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍ بر راه راست- صفحه : ۲۷۹

قُل أَ رَأَیتَکُم بگو ایشان را که چه می بینید إِن أَتاکُم عَذاب ُ اللّه ِ اگر بیاید بشـما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشـته آمد در دنیا أَو أَتَتکُم ُ السّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت أَ غَیرَ اللّه ِ تَدعُون َ آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شمـا بردارد یعنی بخوانیـد غیر او را إِن کُنتُم صـادِقِین َ اگر هستیـد راست گویـان که بتـان خدایاننـد بَل نه چنانست که بتان را خوانیـد بلکه إِیّاه ُ تَـدعُون َ او را میخوانیـد و تضـرع جز بـدرگاه او نمی بریـد فَیَکشِف ُ پس ببرد و دفع کنـد از شـما در دنیا ما تَـدعُون َ إِلَیـه ِ آنچه او را بکشـف آن میخوانیـد إِن شاءَ اگر خواهـد وَ تَنسَـون َ و فرامـوش می کنیـد در وقت دعـا یعنی دسـت بازمیدارید ما تُشرِکُون َ آنچه شرک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را

وَ لَقَد أَرسَلنا و بدرستيكه فرستاديم ما رسولان را إِلى أُمَمٍ بامتان ايشان مِن قَبلِكَ پيش از تو و ايشان كافر شدند و تكذيب پيغمبران كردند فَأَخَذناهُم پس گرفتيم ايشانرا بِالبَأساءِ بسختى و تنگى وَ الضَّرّاءِ و بآفتها و بيماريها لَعَلَّهُم يَتَضَرَّعُونَ تا باشد كه زارى كنند و از شرك اعراض نموده دست نياز در ذيل توبه و استغفار زنند فَلَو لا إِذ جاءَهُم بَأسُنا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتى كه آمد بديشان عذاب ما زارى نكردند و روى تضرع و تذلل بدرگاه ما نياوردند كه اگر زارى كردندى بلا مندفع شدى وَ لكِن قَسَت و ليكن سخت شده بود قُلُوبُهُم دلهاى ايشان و ترك تضرع و زارى از قساوت قلب ست وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيطانُ و آراسته كرد براى ايشان ابليس ما كانُوا يَعمَلُونَ آنچه بودند كه بعمل مى آوردند يعنى باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاك كننده است چنانچه در حديث آمده است كه ثلث مهلكات شحّ مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه ابليس چون دانسته كه از جهت عجب در دام شقاوت ابدى افتاد و هر دعوى و لاف كه از گريبان هستى او سر برزد سرمايه آن همين صفت بود لا جرم سرگشتگان بوادى غفلت را ازين راه بچاه ادبار مى اندازد و صفت عجب و خودبينى را در نظر ايشان آراسته مى سازد تا بواسطه خود ديدن از حق پرستيدن بازمانند نظم مرد معجب ز اهل دين نبود هيچ معجب خداى بين نه بود بى خبر از جهان و مست يكى ست خويشتن بين و بت پرست يكى ست فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ پس آنهنگام كه فراموش كردند كافران و مكذبان آنچه

پند داده شده بودند بدان از باساء و ضـراء فَتَحنا عَلَيهِم بگشاديم براى ايشان أَبواب َكُل ِشَى ءٍ درهاى همه چيزها را از نعمت و راحت يعنى چون به بلا و محنت پندپـذير نشدنـد به آسانى وسـعت معيشت نيز امتحان كرديم حَتّى إِذا فَرِحُوا تا وقتى كه شاد شدند بِما أُوتُوا بدانچه بديشان داده بودند از نعمتها و دل در ان بستند و آنرا سبب استيفاى لذات حسى ساخته به نعمت از منعم بازماندنـد و بمراسم شـكر گزارى و لوازم سـپاسدارى قيام نه نمودند أَخَذناهُم بَغتَةً بگرفتيم ايشانرا ناگهان فَإِذا هُم مُبلِسُون َپس ايشان بعد معائنه عذاب بودند پشيمانان و نااميدان.

صفحه : ۲۸۰ فَقُطِع َپس بريده شد دابِرُ القَوم ِالَّذِين َظَلَمُوا آخر آن گروه كه ايشان ستمكاران بودند يعنى نصرت كردم اولياى خود را و هلاك كردم بتمامى اعـداى خود را وَ الحَمـدُ لِلّه ِرَب ِالعالَمِين َو حمـد مر خـداى را كه پروردگار عالميان ست بر اهلاك ظالمـان و چون هلاكت ظالم از ان روى كه سـبب خلاصـى مردم ست از سـتم و بيـداد ايشان نعمت بزرگ و غنيمت شگرف است هر آئينه مهلك ايشان سزاوار حمـد و ثنا خواهـد بود قُل أَ رَأَيتُم بگو چه مى بينيد إِن أَخَذَ اللّه ُاگر بگيرد خداى سَمعَكُم شـنوائى شـما را تا كر شويد وَ أَبصارَكُم و بينائيهاى شما را تا كور گرديد وَ خَتَم َعَلى قُلُوبِكُم و مهر نهد بر دلهاى شما تـا فهم و هوش درو نمانـد مَن إِله ٌغَيرُ اللّه ِكـدام خـداايست غير اللّه كه بقـدرت و كرم خود يَأتِيكُم بِه ِبيارد براى شـما آنچه گرفته است انظُر كَيف َنُصَرِّف ُالآيات ِنگاه كن و در نگر كه ما چگونه ميگردانيم

آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوئیم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُم َّهُم یَصدِفُون َ پس کافران اعراض کنند از ان و حق را انقیاد نه کنند قُل أَ رَأَیتَکُم بگو ای محمّد ص کافران را که چه بینید و چه کنید إِن أَتاکُم عَذاب ُاللّه ِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن أَو جَهرَةً یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته اند بغته آنست که بشب فرود آید و جهره عذابی است که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَل یُهلَک ُ آیا هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بدان عذاب إِلَّا القَوم ُالظّالِمُون َ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَ ما نُرسِل ُ المُرسَلِین َ و نه می فرستیم پیغمبران را إِلّا مُبَشِّرِین َ وَ مُنذِرِین َ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فَمَن آمَن َ پس هر که ایمان آرد وَ أَصلَح َ و اصلاح کار خود کند به تقوی و طاعت فَلا خَوف ٌعَلَیهِم پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی وَ لا هُم یَحزَنُون َ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهان وَ الَّذِین َ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و آنها که تکذیب کرده اند آیتهای ما را یَمَسُّهُم ُالعَذاب ُ برسد ایشانرا عذاب بِما کانُوا یَفسُقُون َ بسبب آنکه بودند که از دائره تصدیق بیرون می رفتند.

قُل لا أَقُول ُلَکُم بگو نمی گویم شما را عِندِی خَزائِن ُاللّه ِ که نزدیک من ست خزینهای روزی خدا تا هر چه خواهید بیارم وَ لا أَعلَم ُالغَیب َ و من نمیدانم غیب را مادامیکه وحی بمن نیاید تا

هر چه پرسید جواب گویم وَ لا أَقُول ُلَکَم إِنِّی مَلَك ٌو نمیگویم شما را که من از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوّت ملکی بکنم بلکه من همچون شما بشرم إِن أَتَّبع ُمتابعت نمیکنم إِلّا ما یُوحی إِلَی َمگر آن چیزیرا که وحی میکند بمن قُل بگو از روی تمثیل هَل یَستَوِی الأَعمی آیا یکسان باشد نابینا وَ البَصِیرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَ فَلا تَتَفَکَّرُون َآیا هیچ فکر نمی کنید تا تمییز توانید کرد میان حق و باطل وَ أَنذِر بِه ِو بیم کن بآن چیزی که بتو وحی میکنند الَّذِین َیَخافُون َآنکسانرا که می ترسند از بسیاری زلل و تقصیر در عمل أَن یُحشَرُوا از ان که حشر کنند ایشانرا إِلی رَبِّهِم بجزای خداوند ایشان اگر چه پند قرآن همه را عام ست امّا اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دلی پندپذیر و گوش نصیحت شنوا ایشان راست لَیس َلَهُم نیست مر ایشان را مِن دُونِه ِبجز خدای وَلِی ٌّدوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَ لا شَفِیع ٌو نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لَعَلَّهُم یَتَّقُون َتا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت پناه ص گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون إبن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر اینکه بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوئیم و بشنویم حضرت رسالت پناه ص فرمود که

من رانـدن مومنـانرا از صـحبت خـود نه تـوانم گفتنـد پس مجـالست مـا بایشـان عیب و عـارست اگر بـوقت حضـور مـا ایشـانرا عـذرخواهی تـا برونـد شایـد که ما انقیاد امر تو کنیم نقل ست که فاروق رض گفت یا رسول اللّٰه ص چنین میتوان کرد تا بینیم که مهم رؤسای عرب بچه میکشـد حضـرت ص درخواست اشـراف را قبول کرد و ایشان برین وعده وثیقه التماس نمودند پس حضـرت ص فرمود تا اسـباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی رض را امر کرد تا اینکه صورت را در حیّز کتابت آرد آیت آمد وَ لا تَطرُدِ الَّذِین ـَیَدعُون ـَو مران از مجلس خود آنانرا که می خوانند رَبَّهُم پروردگار خود را و ذکر او می گویند بِالغَداهِ وَ العَشِیِّ بامداد و شـبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و صلاه عصر یُرِیدُون ـَوَجهَه ُمیخواهند بدان دعای و ذکر رضای خدای را و گفته اند وجهه صـله است یعنی میخواهند خدای را و بس شـیخ ابو یعقوب نهر جوری را قدس سـره پرسـیدند که صـفت مرید چیست اینکه آیت برخوانـد که یـدعون ربهم بالغداه و العشـی یریدون وجهه و در کشف الاسـرار آورده که ارادت بر سه وجه است اوّل ارادت دنیـای محض کما قال اللّٰه تعالی تریـدون عرض الحیوه الـدنیا و نشان آن دو چیزست در زیادتی دنیا و نقصان دین راضـی بودن و از درویشـان و مسـلمانان اعراض نمودن دوّم ارادت آخرت محض کمـا قـال اللّٰه تعـالی و من اراد الآخره و سعی لهـا سـعیها و اینکه نیز دو علامـت دارد در سـلامتی دین بنقصـان دنیـا رضـا دادن و در موانست و الفت بر روی درویشان گشادن سوّم ارادت

حق محض كما قال اللّه تعالى يريدون وجهه و نشان آن پای بر سر كونين نهادنست و از خود و از خلق آزاد گشتن بيت اگر ما را خواهی خطی بعـالم دركش وز بحر فنـا غرق شود دم دركش ما عَلَيكَ ‑نيست بر تو مِن حِسابِهِم مِن شَـى ءٍ از حساب اعمال ايشـان چيزی وَ مـا مِن حِسابِكَ ‑و نيست از حساب عمل تو عَلَيهِم مِن شَـى ءٍ بر ايشان چيزی فَتَطرُدَهُم تا تو برانی ايشانرا پس به هيچ وجه مران فَتَكُون ‑مِن ‑الظّالِمِين ‑پس تو باشی از ظالمان اگر برانی.

صفحه : ۲۸۲

وَ كَذلِكَ ‑فَتَنّا و چنانچه پيش از تو آزموده ايم فقرا را باغنيا همچنان آزموديم بَعضَ هُم بِبَعض ٍبرخی از اشـراف را به بعضـی از ضعفا در امور دين و مقدم ساختيم اينكه ضعيفان را بر اقويای عرب در سبقت با ايمان لِيَقُولُوا تا گويند بزرگان أَ هؤُلاءِ مَن ‑َاللّه ُعَلَيهِم آيا اينكه گروه انـد كه بنعمت ايمان و احسان يا توفيق و هـدايت منت نهاد خـدای بر ايشان مِن بَينِنا از ميان أَ لَيس ‑اللّه ُ آيا نيست خدای بِأَعلَم ‑داناتر يعنی هست بِالشّاكِرِين ‑به شـكر گويندگان بر نعمت اسـلام وَ إِذا جاءَك ‑الَّذِين ‑و چون بيايند بتو آنانكه يُؤمِنُون ‑بِآياتِنا ايمان دارند بآيتهای ما فَقُل سَـلام ٌعَلَيكُم پس بگو سـلام بر شما باد مراد همان درويشانند حق سبحانه از دور كردن ايشان نهی فرمود بعد از ان هر كدام كه بحضـرت مصـطفی آمدی آنحضـرت بسلام بر وی پيش دستی كردی و در بعضـی تفاسـير آورده انـد كه قومی بخـدمت سـيّد كائنـات عليه افضل الصـلوت آمـده گفتنـد يا رسول اللّه ص گناهان بزرگ كرديم و

جرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آن حضرت بجواب ایشان ملتفت نه گشت و ایشان نااميد از عتبه نبوّت باز گشتند فی الحال اینکه آیت نازل شد که چون مومنان گنهکاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوئی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی و بگو بعد از سلام کَتَبَ رَبُّکُم نوشت پروردگار شما عَلى نَفسِهِ الرَّحمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده که از شائبه خلف مبرا بود أَنَّه مَن عَمِلَ مِنكُم بدرستیکه هر که بکند از شما سُوءاً کاری بد بِجَهالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد به تبعه آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرع است ثُمَّ تابَ مِن بَعدِهِ پس توبه کند بعد از ان عمل وَ أَصلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود آن گناه فَأَنَّه غَفُورٌ پس بدرستی که خدا آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ مهربان ست بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملك بر تو ذلّت مینویسد ملك برای تو بر خود رحمت مینویسد پس ترا دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتاب وقتی کتاب ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون اینکه آیت شربت شفاست مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار قطعه دردمندان گنه را روز و شب شربتی بهتر ز استغفار نیست آرزومندان وصل یار را چاره غیر از نالهای زار نیست وَ كَذلِكَ و هم چنانکه تفصیل

کردیم درین سوره دلائل توحید و نبوّت را همچنین نُفَصِّل ُالآیات ِ تفصیل می کنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد وَ لِتَستَبِین َو تا روشن شود سَبِیل ُالمُجرِمِین َراه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقل است که چون قریش آن حضرت را بدین آباء دعوت کردند اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۲۸۳

قُل إِنِّی نُهِیت ُبگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَن أَعبُدَ الَّذِین َاز انکه بپرستم آنرا که شما تَدعُون َمِن دُون ِاللّه ِمی پرستید بدون خدا یعنی بتان را که آرزوی شما آن است که من پرستش ایشان نمایم قُل لا أَتَّبِع ُبگو من پیروی نمی کنم أَهواءَکُم آرزوهای شما را قَد ضَلَلت ُإِذاً بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَ ما أَنَا مِن َالمُهتَدِین َو نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمّد ص چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان و پیش ازین ما را مترسان اینکه آیت آمد قُل إِنِّی عَلی بَیِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم مِن رَبِّی از پروردگار من که آن قرآن ست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَ کَذَّبتُم بِه ِو شما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عِندِی نیست نزدیک من ما تَستَعجِلُون َبِه ِ آنچه شتاب می نمائید بر ان یعنی عذاب إِن ِ الحُکم ُنیست حکم در تاخیر و تعجیل عذاب إِلّا لِلّه ِ مگر خدا را یَقُص ُّالحَق َّمیگوید خدا خبرهای درست را وَ هُوَ خَیرُ

الفاصِلِين َو او بهترين کارگذاران ست يا بيان كنندگان قُل لَو أَنَّ عِندِی بگو اگر نزدیک من بودی ما تَستَعجِلُون َبِهِ آنچه شما بر ان شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِیَ الأَمرُ هر آئینه گذارده شده بودی کار بَینِی وَ بَینَکُم میان ما و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان من و شما انقطاع شده بودی وَ اللّه ُأَعلَم ُو خدای داناتر است بِالظّالِمِين َبه ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَ عِندَه ُو نزدیک اوست مَفاتِح ُالغَیب ِخزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال لا یَعلَمُها نمیداند آنرا إِلّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق به مشیّت او و از سید عالم مروی است که مفاتح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از ان اینکه آیت برخواند که ان اللّه عنده علم الساعه تا آخر و معنی اینکه آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی وَ یَعلَم ُو میداند خدای ما فِی البَرِّ آنچه در بیابان ست از نباتات و حیوانات وَ البَحرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیب ست وَ ما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگ از درخت إِلّا یَعلَمُها مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاده و چند برگ برو باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشت اینکه مبالغه است در احاطه علم

حق بجزئیات وَ لا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِی ظُلُماتِ الأَرضِ در تاریکی زمین مراد تخمی ست که در زیر زمین افتد وَ لا رَطبٍ و نه تری ست وَ لا یابِسٍ و نه خشکی ست إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که هیچ جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی برانند که رطب اشارت بعالم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته.

صفحه : ۲۸۴

وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم و اوست آن خداوندی که میخواباند شما را و متوفی میگرداند بِاللَّیلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزی ست بتمام لاـ جرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت ست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخو الموت اشارت بدین است وَ یَعلَمُ و میداند خدای ما جَرَحتُم آنچه کسب کنید بِالنَّهارِ و روز ثُمَّ یَبعَثُکُم پس برانگیزاند شما را از خواب فِیهِ در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح ست در توفی لِیُقضی أَجَلٌ مُسَمًّی تا تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَیهِ مَرجِعُکُم پس بسوی اوست بازگشت شما از مرگ ثُمَّ یُنَبِّئُکُم پس خبر کند شما را در قیامت بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بآنکه جزا دهد بر کردارهای شما وَ هُوَ القاهِرُ و اوست غالب فَوقَ عِبادِهِ بر بندگان خود وَ یُرسِلُ عَلَیکُم و می فرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاهبانند مر اعمال شما

را یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رءوس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آن است که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نه کند و از هیبت خطاب اقرا کتابک عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد نظم نیندیشی از ان روز که در وی جگرها خون و دلها ریش بینی دهندت نامه اعمال و گویند بخوان تا کردهای خویش بینی مکن بدور کنی باری در ان کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی و اینکه کرام کاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتّی إِذا جاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَکُم ُالمَوت ُبه یکی از شما مرگ تَوَفَّته ُرُسُلُنا جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملك الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب چون ملك الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وَ هُم لا یُفَرِّطُون َو ایشان یعنی فرشتگان تقصیر نمیکنند در قیض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد ثُم َرُدُّوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَی اللّه ِبحکم و جزای خدای مَولاهُم ُالحَق ِآنکه خداوند ایشان ست حق یعنی درست کار و راست گو أَلا لَه ُالحُکم ُبدانید که مر اوراست حکم در ان روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَ هُوَ أَسرَع ُالحاسِبین َو اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و اینکه دلیل کمال

قدرت است قُل مَن یُنَجِّیکَم بگو کیست که میرهاند شما را مِن ظُلُمات ِ البَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَ البَحرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست تَدعُونَه ُمیخوانید نجات دهنده خود را تَضَرُّعاً از روی زاری بآشکارا وَ خُفیَهً و به پنهانی لَئِن أَنجانا و میگوئید اگر نجات دهد خدا ما را مِن هذِه ِ ازین شدّت و محنت لَنَکُونَن َّهر آئینه باشیم ما مِن َالشّاکِرِین َاز شکرگویندگان بر نعمت نجات.

صفحه : ۲۸۵

قُل ِ اللّه ُیُنَجِّیکُم بگو ای محمّد ص که خدا نجات میدهد شما را مِنها از ظلمات بر و بحر وَ مِن کُل ِّکَرب ٍو از هر اندوهی و غمی که باشد ثُم َّأَنتُم تُشرِکُون َپس آنگه شما باز رجوع بشرک میکنید و بعهدیکه کرده اید وفا نمی نمائید قُل هُوَ القادِرُ بگو اوست توانا عَلی أَن یَبعَث َعَلَیکُم بر آنکه فرستد بر شما عَذاباً مِن فَوقِکُم عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح علیه السلام آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید أَو مِن تَحت ِ أَرجُلِکُم یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکّام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتگاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان أَو یَلبِسَکُم شِیَعاً یا درآمیزد شما را با همدیگر گروه گروه و هر گروهی را سودای و تمنای و آرزوی و مدّعای بخلاف

آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَ یُذِیقَ بَعضَکُم و بچشاند خدا بعضی را از شما بَأسَ بَعضٍ رنج و سختی از بعضی مرا و سیوف مختلفه است که همدیگر را کشته سازند انظُر کَیفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الآیاتِ می گردانیم آیتها را بوعده و وعید لَعَلَّهُم یَفقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند وَ کَذَّبَ بِهِ و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را قَومُکَ قوم تو که کفار قریش اند وَ هُوَ الحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُل لَستُ عَلَیکُم بگو من نیستم بر شما بِوَکِیلٍ نگاهبان که مهم شما را بمن بازگذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِکُلِّ نَبَإٍ مُستَقَرٌّ مر هر چیزی را از وعده و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزای است وَ سَوفَ تَعلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ و چون بینی تو آن کسان را که بتکذیب و استهزا یَخُوضُونَ بحث میکنند و گفتگو می نمایند فِی آیاتِنا در آیتهای ما که قرآن ست و در ان طعن میکنند فَأَعرِض عَنهُم پس اعراض کن و منشین با ایشان حَتّی یَخُوضُوا تا وقتی که درآیند فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ در سخنی دیگر غیر قرآن وَ إِمّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیطانُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت ست ص و مراد امت اند فَلا تَقعُد پس منشین بَعدَ الذِّکری بعد آنکه یاد کنی سخن خدای را مَعَ القَومِ الظّالِمِینَ با گروهی ستمکاران که وضع تکذیب

و استهزا کنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول آیه اینکه بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار تکذیب قرآن شروع کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول اللّه ص ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد آیند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نه میتوانیم کرد آیا آثم باشیم یا نی اینکه آیت آمد که.

صفحه : ۲۸۶

وَ ما عَلَی الَّذِینَ و نیست بر آنانکه یَتَّقُونَ به پرهیزند از خوض کردن مِن حِسابِهِم از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان مِن شَیءٍ از چیزی وَ لکِن ذِکری و لیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشانرا پند دادنی و مانع شوند از خوض و سائر قبائح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقول ایشان لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ تا باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِینَهُم لَعِباً وَ لَهواً دین خود را بازی و مشغولی طرب و فسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بآن سخریه میکنند و استهزا

یا عیـد خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذرانند وَ غَرَّتهُم ُالحَیاةُ الـدُّنیا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَ ذَکِّر بِهِ و پند داده ایشان را بقرآن أَن تُبسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاك یا رسوا نگردد و بـازگرفته نشود و نَفس ٌبِما کَسَبَت نفس کـافری بآنچه کرده است از بـدیها لَیسَ لَها نیست مر آن نفس گرفتار شـده را مِن دُونِ اللّه جز خدای وَلِیٌ دوستی که مدد تواند کرد وَ لا شَفِیعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَ إِن تَعدِل کُلَ عَدلٍ و اگر فـدا دهـد آن نفس هر فـدائی که باشـد تا خود را از عذاب باز خرد لا یُؤخَذ مِنها آن فدا نگیرند ازو أُولئِكَ الَّذِینَ آن گروه آن کساننـد که أُبسِلُوا سپرده شـده انـد بملائکه عـذاب بِما کَسَبُوا بسـبب آنچه کرده از قبائـح افعـال لَهُم مر ایشـانراست در دوزخ شَراب ٌمِن حَمِیمٍ آشامیـدنی از آب جوشانیـده کـه درون ایشـان را بسوزانـد وَ عَذاب ٌأَلِیمٌ و عـذابی دردناك که بیرون ایشان را محرق سازد بِما کانُوا یَکفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُل أَ نَدعُوا مِن دُونِ اللّه بگو ای محمّـد ص آیـا می پرستیم بـدون خـدای یعنی نمی پرستیم مـا لا یَنفَعُنا آنچه ما را سود نکنـد اگر طاعت آریمش وَ لا یَضُرُّنا و زیان نه رسانـد اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضـرر وَ نُرَدُّ و آیا بازگردیم عَلی أَعقابِنا بر پاشـنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرك کنیم بَعدَ إِذ هَدانَا اللّه ُپس

از ان که ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما.

صفحه : ۲۸۷

کَالَّذِی استَهوَته ُالشَّیاطِین ُمانند کسیکه ببرده باشند او را دیوان فِی الأَرض ِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفگنده حَیران َ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَه ُ أَصحاب ٌمر او را یاران و مصاحبان اند از روی شفقت یَدعُونَه ُ میخوانند او را إِلَی الهُدَی ائتِنا بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت می کنند و او متردد در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بسرمنزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است به کسیکه او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنان اند بربوده در بیابان خطرناك برده اند رفیقان کاروان که مومنان اند او را براه شارع که منهاج شرع است میخوانند دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قُل إِن َ هُدَی اللّه ِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هُوَ الهُدی اوست دین درست و راه راست وَ أُمِرنا و ما را فرموده اند لِنُسلِم َ تا گردن نهیم لِرَب ِ العالَمِین َ مر پروردگار عالمیان را وَ أَن أَقِیمُوا الصَّلاةَ و دیگر فرموده اند آن که بپای دارید نماز را وَ اتَّقُوه ُو بترسید از خدا در اهمال آن وَ هُوَ الَّذِی إِلَیه ِ و اوست آن خدا که

بسوی او تُحشَرُون َجمع کرده خواهید شد بروز قیامت وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ َالسَّماوات ِوَ الأرض َو اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را بِالحَقِ ِبرای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت و وحدانیت اویند وَ یَوم َیَقُول ُو یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزیرا که تکوین او خواهد امر فرماید کُن فَیَکُون ُبباش پس بباشد آن چیز مراد از روز قیامت است و تکوین حشر اموات و احیاء ایشان قَولُه ُالحَق ُسخن او راست ست وَ لَه ُالمُلك ُو مر او را است پادشاهی یَوم َیُنفَخ ُفِی الصُّورِ در ان روز که دردمند در صور و آن شاخیست که در ان خواهد دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید انشا اللّه تعالی عالِم ُالغَیب ِ اوست یعنی خدا داننده غیب که عالم ملکوت ست وَ الشَّهادَةِ دانای شهادت که عالم ملك است وَ هُوَ الحَکِیم ُو اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلائق الخَبِیرُ دانا بآنکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَ إِذ قال َإِبراهِیم ُو یاد کن برای اهل مکه قصّه ابراهیم ع را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصّه او آنست که گفت لِأَبِیه ِآزَرَ مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تاراخت ست و آزر لقب اوست و معنی آزر پرستنده بت و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَ تَتَّخِذُ أَصناماً آلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی إِنِّی أَراكَ َبدرستی که من می بینم ترا وَ قَومَكَ َو گروهی

را که متابع الثلثه تواند فِی ضَلال ٍ مُبِین ٍ در گمراهی هویدا.

صفحه : ۲۸۸

وَ کَذلِكَ ـَو چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِی إِبراهِیم ـَبنمودیم ابراهیم را مَلَکُوت ـَالسَّماوات ِ وَ الأَرض عجائب و بدائع آسمانها و زمینها را و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره برآورد و آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری برو منکشف ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله حق تعالی وَ لِیَکُون ـَمِن ـَالمُوقِنِین ـَو تا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بوده در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نموده که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماهتاب نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و منجمان مملکت تعبیر اینکه واقعه را بر آن وجه کردند که درین سال بولایت تو مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاك تو و اهل مملکت تو بدست او باشد و هنوز اینکه مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر دیهه از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او که ادنی بنت تمز بود پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودك برحم مادر

پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال حوامل بودند چون بر مادر ابراهیم ع اثر حمل ظاهر نبود ازو درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسر بزاید و ناگاه خبر وی بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشتند ببهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصّه حمل خبر نداشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری بزادم فی الحال بمرد در خاک دفن کردم و بازگشتم آزر باور کرد ادنی روز دیگر بغار آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شده بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم ع چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی مینوشید بروز چندان میبالید که کودکی دیگر بر ماهی و بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سالی بیت چو ماه نو که با روی دل افروز بود زاینده نورش روز تا روز چون پانزده ماه شد با جوانانی پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی گفت به آزر پسر تو که آنروز خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی

رسـیده است در غـایت خـوبروئی و نیکوخـوئی پس آزر را در غـار درآورد و ابراهیم ع را بوی نمود آزر بجمـال پسـر خویش خوش برآمد و مادرش را گفت اینکه پسـر را از غار بخانه درآر که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادنی ابراهیم ع را از غار بدر آورد و نماز شام بود که بیرون آورده و در بیابان نزدیک شهر بیامدند گلّه های اسپان و شتران و رمه های گوسفندان جمع بودند ابراهیم ع از مادر پرسید این ها چه چیزست و چه نام دارد مادر او را خبر داد ابراهیم ع گفت هرآئینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که آفریدگار او باشد و بمدد تربیت او پرورش یابـد چـاره نیست پس گفت پروردگـار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پـدر تو گفت خـدای او کیست گفت نمرود- ابراهیم ع پرسـید که خـدای نمرود کیست مـادرش بانـگ برو زد که مثـل اینکه سخنـان مگو که خطر کلی دارد و در زمـان نمرود بعضـی سـتاره و آفتـاب و مـاه را می پرستیدنـد و برخی بت پرست بودنـد و جمعی پرسـتش نمرود میکردنـد ابراهیم ع بـا مـادر بجـانب شـهر روان شـد فَلَمّا جَن َّعَلَیه ِاللَّیـل ُپس چون شب برو درآمـد و تاریک شـد کَوکَباً دیـد سـتاره درخشان یعنی زهره و بعضـی مشتری گفته انـد نزدیک بافق مغرب طلوع کرده پس بعضـی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال َگفت ابراهیم هذا رَبِّی آیا این ست پروردگار من بر سبیل استفهام یا بزعم آن قوم فَلَمّا أَفَل َپس

آنهنگـام کـه آن سـتاره فرو رفـت قـال َ لا ـ أُحِبـّ ُ الآـفِلِین َ گفـت دوسـت نمیـدارم فرو رونـدگان را زیرا کـه زوال و انتقـال به پروردگـار عـالم روا نباشـد پس قـدری راه دیگر برفتنـد و شب چهاردهم بود بر طبق یمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فَلَمّا رَأَی القَمَرَ پس چون دیـد ماه را بازِغاً برآینـده و تابنـده و جمعی از ماه پرسـتان پیش وی بسـجده در افتاده قال َ هذا رَبِّی گفت آیـا اینست پروردگـار من فَلَمّـا أَفَل َ پس آنوقت که روی بغروب نهـاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال َ گفت ابراهیم ع لَئِن لَم یَهـدِنِی رَبِّی اگر راه نه نماید مرا پروردگار من بمعرفت و شـناخت خود لَأَکُونَن َّ هرآئینه باشـم مِن َ القَوم ِ الضّـالِّین َ از گروه گمراهـان پس از آنجـا درگذشـتند و به نزدیـک شـهر رسـیدند آفتـاب تابان ابتـدای طلوع کرد و جمعی متواجه او شده عزم سجود کردند.

صفحه : ۲۸۹

فَلَمّا رَأَی الشَّمس َ پس چون دیـد ابراهیم ع آفتاب را بازِغَهً برآینـده و جهان را بنور خود آرانیده قال َ هذا رَبِّی گفت این ست که میگوینـد آفتاب پرسـتان که پروردگار من ست هـذا أَکبَرُ اینکه کوکب بزرگترست در جرم و بیشتر است در روشـنائی فَلَمّا أَفَلَت پس چون نشان زوال و انتقال برو ظاهر شد قال َ یا قَوم ِ گفت ای قوم من إِنِّی بَرِی ءٌ بدرستی که من بیزارم مِمّا تُشـرِکُون َ از آنچه شـما انبازی بگیریـد بخـدای إِنِّی وَجَّهت ُ وَجهِی َ بـدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِی مر آن کسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّماوات ِ وَ الأَرض َ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِیفاً

در حالتی که من مایلم از همه ادیان باطله بـدین توحید وَ ما أَنَا مِن ‌َالمُشرِکِین ‌َو نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم ع او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که اینکه چه کس ست که مرا بدیدن او آورده اید گفت خدای همه است پرسید که اینکه ملازمان بر حولی تخت کیانند گفت آفریدگان اویند ابراهیم ع تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که اینکه خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشانرا دشنام دادی و قوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وَ حاجَّه ‌ُقَومُه ‌ُو حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال ‌َأَ تُحاجُّونِّی گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فِی اللّه ‌ِدر وحدانیت خدا و میخواهید که بر من غلبه کنید وَ قَد هَدان ‌ِو حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم ع فرمود وَ لا أَخاف ‌ُو نمیترسم ما تُشرِکُون ‌َبِه ‌ِاز آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرری نتوانند رسانید إِلّا أَن یَشاءَ مگر آنکه خواهد رَبِّی شَیئاً پروردگار من چیزی را از مکاره از جهت ایشان بمن رسد وَسِع ‌َرَبِّی و

رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کُل َّشَی ءٍ همه چیزها را عِلماً از جهت علم أَ فَلا تَتَذَکَّرُون َآیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید وَ کَیف َأَخاف ُما أَشرَکتُم و چگونه ترسم از انکه شما بانبازی گرفتید وَ لا تَخافُون َو نمی ترسید شما أَنَّکُم أَشرَکتُم بِاللّه ِاز انکه شرک می آرید بخدا و شریک او میدارید ما لَم یُنَزِّل بِه ِآن چیزی را که فرو نه فرستاده است خدای بشریک کردن او عَلَیکُم بر شما سُلطاناً کتابی و حجتی فَأَی ُّالفَرِیقَین ِپس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان أَحَق ُّبِالأَمن ِسزاوارتراند با ایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید إِن کُنتُم تَعلَمُون َاگر هستید که بدانید آنرا که ازو باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و ضرر آنگه حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم ع جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی.

صفحه : ۲۹۰ الَّذِین َآمَنُوا آن کسانیکه ایمان آوردند وَ لَم یَلبِسُوا نیامیختند إِیمانَهُم بِظُلم ٍایمان خود را بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده بشرک خفی نیز نیامیختند أُولئِک َآنگروه لَهُم ُالأَمن ُمر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَ هُم و ایشانند مُهتَدُون َراه یافتگان وَ تِلک َو آنچه گذشت از استدلال ابراهیم ع بافول کواکب تا اینجا حُجَّتُنا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتَیناها إِبراهِیم َدادیم آنرا بابراهیم تا حجت گرفت بدان عَلی قَومِه ِبر قوم خود نَرفَع ُدَرَجات ٍ برمیداریم پایای بلند مَن نَشاءُ هرکرا خواهیم در علم و حکمت إِن َّرَبَّک َبدرستی که پروردگار تو حَکِیم ٌخداوند

حکمت است در برداشتن و فروگذاشتن بندگان عَلِيم ٌدانا با استحقاق هر کس در رفع و خفض او وَ وَهَبنا لَه ُو بخشيديم مر ابراهيم ع را إِسحاق َ پسر او اسحق که پدر پيغمبران بنی اسرائيل است وَ يَعقُوب َو نبيره او که اسرائيل است كُلًّا هَدَينا هر يکی را ازين هر دو راه نموديم وَ نُوحاً هَدَينا مِن قَبل ُو راه نموده بوديم نوح را پيش از ابراهيم وَ مِن ذُرِّيَّتِه ِ و هدايت داديم از ذريت نوح و بعضی گفته اند از ذريت ابراهيم ع مراد است و اصح آنست زيرا که يونس و لوط که درين آيت مذکورانند از ذريت ابراهيم ع نبوده اند و باقی که از ذريت ابراهيم اند ع از ذريت نوح اند زيرا که ابراهيم عليه السلام از ذرّيت نوح ع است باتفاق پس حق سبحانه ميگويد که از ذريت نوح راه نموديم داوُدَ داود را که پسر ايشان است از اولاد يهودا وَ سُلَيمان َو پسر او را سليمان وَ أَيُّوب َو ايوب را که پسر اموض بود از اسباط عيص بن اسحاق وَ يُوسُف َو يوسف پسر يعقوب را وَ مُوسی وَ هارُون َو موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن يعقوب اند وَ كَذلِك َو همچنانکه ابراهيم را جزا داديم برفعت درجات نَجزِی المُحسِنِين َجزا ميدهيم نيکوکاران را فراخور استحقاق ايشان وَ زَكَرِيّا و ديگر راه نموديم زکريا را و او پسر آذر بن مسلم است از اولاد رجعيم بن سليمان وَ يَحيی و پسر او يحيی را وَ عِيسی و عيسی را که پسر مريم است و مريم دختر عمران از بنی ماثان که

ملوك بنی اسرائیل ع بوده اند و گفته اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان ع و ازینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح است که عیسی ع را در ذریت نوح ع یا ابراهیم ع یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادرست نه از پدر پس حسن و حسین رض از اولاد رسول ع باید دانست و بنو امیه درین باب مضائقه می کردند وَ إِلیاس َ-و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر بشیر بن فخاص بن عبرص بن هارون ست و آنکه گفته اند که مراد ادریس ع است دور مینماید چه ادریس ع از آبای نوح ع است نه از اولاد او کُل ٌّمِن َ-الصّالِحِین َ-همه اینکه پیغمبران علی نبینا و علیهم الصلوه و السلام از پسندیدگانند.

صفحه : ۲۹۱

وَ إِسماعِیل َ-و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم ع است وَ الیَسَع َ-و یسع را که پسر اخطور است و بابن العجوز مشهور وَ یُونُس َ-و یونس بن متی را وَ لُوطاً و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم است ع و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین وَ کلًّا فَضَّلنا و همه را فضیلت دادیم به نبوت عَلَی العالَمِین َ-بر ملائکه و جن و انس وَ مِن آبائِهِم و هدایت دادیم بعضی را از پدران اینکه پیغمبران وَ ذُرِّیّاتِهِم و برخی را از فرزندان ایشان وَ إِخوانِهِم و بعضی را از برادران ایشان وَ اجتَبَیناهُم و برگزیدیم اینکه پیغمبران را وَ هَدَیناهُم إِلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍ و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلِک َ-

آن دین که اینکه انبیاء بدان متدین بودند هُدَی اللّه ِ دین خداست یَهدِی بِه ِ راه می نماید بدان دین بفضل خود مَن یَشاءُ هرکرا میخواهـد مِن عِبادِه ِ از بنـدگان خود وَ لَو أَشرَکُوا و اگر اینکه پیغمبران شـرک آرنـد بخدای با وجود اینکه همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنهُم هر آئینه باطل گردد و نیست شود از ایشـان مـا کـانُوا یَعمَلُون َ آنچه ایشـان عمـل کرده باشـند زیرا که کفر محبط اعمـال است درین آیه تهدیـد عظیم است مشـرکان را أُولئِک َ آن گروه انبیاء الَّذِین َ آتَیناهُم ُ الکِتاب َ آنانـنـد که دادیم ایشانرا کتـاب وَ الحُکم َ و دادیم حکمت در فیصـل دادن امور وَ النُّبُوَّة َ و پیغمبری فَإِن یَکفُر بِهـا پس اگر کافر شونـد بکتاب و حکم و نبوت هؤُلاء ِ اینکه گروه معانـدان از قریش فَقَـد وَکَّلنا بِها پس بـدرستی که ما برگماشتیم و مهیّا کردیم برای ایمان بـدینها قَوماً گروهی را که از روی صـدق لَیسُوا بِها بِکافِرِین َ نیسـتند بدین چیزها کافر، مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند که اینکه قـوم اشـارت بانصـارست و اهـل مـدینه و چون در وقت نزول اینکه سوره ایشـان هنوز ایمـان نیـاورده بودنـد پس اینکه صورت بشـارتست بایمـان ایشـان أُولئِک َ الَّذِین َ آنگروه انبیـا آنانـنـد که هَدَی اللّه ُ راه نمود خـدا ایشانرا بـدین خود که اسـلام اسـت فَبِهُداهُم ُ اقتَدِه پس بطریقه ایشان اقتـدا کن مراد آن چیزست که بدان متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضـرت محمّد ص را فرموده فبهدیهم اقتده یعنی به سیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشانرا پیروی نما اشارتست بر آنکه بوصف و

سیرت هر یکی مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید چه در ان تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشان ست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات ستیّه و خصال مرضیه هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد آن حضرت ص تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد نظم هر چه بخوبان جهان داده اند قسم تو نیکوتر از ان داده اند هر چه بنازند از ان دلبران جمله ترا هست و زیادت بر آن قُل بگو ای محمّـد ص با کافران که لا أَسئَلُکُم نه میخواهم از شما عَلَیه ِ بر پیغام رسانیدن از خدای أَجراً مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت خود مزد دعوت نه طلبیده إِن هُوَ نیست اینکه تبلیغ من إِلّا ذِکری لِلعالَمِین َ مگر پندی مر عالمیان را.

صفحه : ۲۹۲

وَ ما قَدَرُوا اللّه َو تعظیم نه کردند جهودان خدای را حَق َّقَدرِه ِ چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید خدایرا نه شناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سؤال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک بیت هر چه آن بر هم نهاده دست عقل و حس و فهم کبریایش سنگ بطلان اندر ان انداخته و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کماله بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه و تعالی باعتبار کنه ذات و

تجرد او از تعیّنات اسماء و صفات ممتنع ست مر غیر حق سبحانه را زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بردای کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ما سوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت وقت ست مصرعه خیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و امام علّامه قدس اللّه روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال قطعه کنه، خردم در خور اثبات تو نیست مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست من ذات ترا بواجبی کی دانم داننده ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته اند معنی اینکه آیت اینست که ما وصفوا اللّه حق وصفه آورده اند که مالك بن الضیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم آمد آنحضرت ص با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانید که تو در توریت دیده که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری اینکه خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خودپرست توئی او در غضب شده و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس نازل نه ساخته است آیت آمد که اینها خدایرا چنانچه می باید وصف نکردند إِذ قالُوا چون گفتند ما أَنزَلَ ٱللّه نه فرستاده است خدا عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ بر هیچ بشری چیز از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قُل بگو مَن أَنزَلَ ٱلکِتابَ ٱلَّذِی که فرستاده آن کتاب را که جاءَ بِهِ مُوسی آمد بوی موسی

یعنی توریت نُوراً در حالتی که بود روشنائی دهنده وَ هُدیً لِلنّاسِ و راه نماینده مر مردمان را تَجعَلُونَهُ شما گردانیده اید آنرا قَراطِیسَ صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده تُبدُونَها آشکارا میکنید آنچه میخواهید وَ تُخفُونَ کَثِیراً و پنهان می سازید بسیاری را از ان چون نعت مصطفی و آیت رجم و غیر آن وَ عُلِّمتُم و آموخته شده اید ای اهل اسلام بزبان محمّد ص مصطفی ما لَم تَعلَمُوا آنچه ندانستید أَنتُم وَ لا آباؤُکُم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قُلِ اللّهُ بگو ای محمّد ص که خدای فرستاده است و اینکه جواب آنست که فرستاد توریت را ثُمَّ ذَرهُم پس از یهود دست بدار و بگذار ایشانرا تا پیوسته فِی خَوضِهِم یَلعَبُونَ در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اللّه روحه در کلمه قل اللّه ثم ذرهم فرموده که اللّه بس و ما سواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل اللّه دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت علیك باللّه و دع ما سواه شعر چون تفرقه دل است حاصل ز همه دل را بیکی سپار و بگسل از همه .

صفحه : ۲۹۳

وَ هذا کِتابٌ أَنزَلناهُ و اینکه قرآن کتابی ست که فرستادیم او را مُبارَكٌ بسیار فائده و با برکت مُصَدِّقُ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ باوردارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب وَ لِتُنذِرَ و تا بیم کند اینکه کتاب و حفص بتا میخواند یعنی تا تو بیم کنی

أَم َّالقُرى اهل مكه را وَ مَن و هر كه حَولَها گرداگرد مكّه است يعنى مجموع اهل مشرق و مغرب را قرى جمع قريه است او را از قرى گرفته انـد كه بمعنى جمع است پس هركجا مجتمع باشد از شـهر و ديهه آنرا قريه توان گفت مكه را ام القرى گفت بجهت آنكه تمام زمين را از تحت او بسط كرده انـد يا آنكه قبله اهل قرى ست و مجتمع ايشان در وقت حـج وَ الَّذِين َيُؤمِنُون َ بِالآخِرَهِ و آن كسانيكه ايمان آورده انـد بآخرت يُؤمِنُون َبِه ِ ايمان مى آرنـد بكتاب يا پيغمبر چه تصـديق آخرت موجب خوف عاقبت ست و خوف سـبب تدبر و تفكّر در آنكه نجات بمتابعت پيغمبر عليه الصـلوه و السـلام و قرآن دست دهد وَ هُم و ايشان كه به نبى و كتـاب ميگرونـد عَلى صَلاتِهِم يُحافِظُون َبر نمازهـاى خود محافظت مى نماينـد زيرا كه نشانه ايمان و سـتون دين نمازست آورده اند كه مسـيلمه كذّاب و اسود بن عنسـى دعوى نبوت كردند و حضـرت رسول عليه الصـلوه را از سـبب دعوى دروغ ايشـان غبـار ملال بر صـفحه خـاطر عـاطر نشسـته حضـرت عزت سـتمكارى ايشـانرا شـرح داد كـه وَ مَن أَظلَم ُو كيسـت ستمكارتر مِمَّن ِ افتَرى از آن كس كه افترى كرد و به بست عَلَى اللّه ِ كَذِباً بر خدا دروغى و گفت كه من پيغمبر اويم أَو قال َيا گفت أُوحِي َ إِلَي َّوحى ميكنند بمن وَ لَم يُوح َإِلَيه ِ شَى ءٌ و حال آنكه وحى نه كرده اند بدو چيزى مسيلمه اباطيل و مفتريات بر هم مى بست و ميگفت اينكه وحى است كه بمن فرود آمده و اسود بن عنسى نيز ميگفت كه شخصى

بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند وَ مَن قالَ و کیست ظالم تر از ان کس که گفت سَأُنزِلُ زود باشد که نازل گردانم مِثلَ ما أَنزَلَ اللهُ مانند آنچه خدا نازل گردانیده گوینده اینکه سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ مِن سُلالَةٍ مِن طِینٍ مینوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارك الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه ص گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد الله در شك افتاد مرتد گشت گفت اگر محمّد ص صادق ست پس بر من وحی فرود می آید چنانچه برو می آید و اگر کاذب ست من هم گفتم چنانچه او میگوید وَ لَو تَری و اگر به بینی تو إِذِ الظّالِمُونَ چون باشند ظالمان یعنی کافران فِی غَمَراتِ المَوتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَ المَلائِکَةُ و فرشتگان عذاب باسِطُوا أَیدِیهِم گسترانندگان دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان در ینابیع گفته که دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند أَخرِجُوا أَنفُسَکُمُ بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلّط که از روی غلظت و عنف به چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب اگر میتوانید الیَومَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تُجزَونَ جزا داده خواهید شد عَذابَ الهُونِ بعذاب خوارکننده بِما کُنتُم تَقُولُونَ بسبب آنکه بودید که

میگفتید عَلَی اللّه ِ غَیرَ الحَق ِّ بر خدا چیزیکه نه راست بود وَ کُنتُم عَن آیاتِه ِ و بودید که از آیات او تَستَکبِرُون َ گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در ان تامل و تدبر نداشتید.

وَ لَقَد جِئتُمُونا و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرادی تنها نه مال با شماست و نه فرزندان و نه خدم و حشم و نه یار و نه مددگار کَما خَلَقناکُم آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم أَوَّل َ مَرَّهٍ نخستین بار و رحم مادر سر و پای برهنه وَ تَرَکتُم و بگذاشتید ما خَوَّلناکُم آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وَراءَ ظُهُورِکُم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وَ ما نَری مَعَکُم و نمی بینیم با شما شُفَعاءَکُم ُ شفیعان شما را الَّذِین َ زَعَمتُم آنانیکه گمان بردید از روی جهالت أَنَّهُم فِیکُم شُرَکاءُ بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدااند لَقَد تَقَطَّع َ بَینَکُم بدرستی که بریده شد پیوند شما و حفص نصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از مواصلت و مودت وَ ضَل َّ عَنکُم و گم شد از شما ما کُنتُم آنچه بودید تَزعُمُون َ که گمان می بردید که بتان شما شفیعان شمااند إِن َّ بدرستیکه اللّه َ خدای فالِق ُ الحَب ِّ شکافنده تخم است یا از وی نبات روید وَ النَّوی و شکافنده دانه است تا نهال از ان برآید یُخرِج ُ الحَی َّ بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که به نشو و نما حیاتی دارد مِن َ المَیِّت ِ از مرده که تخم

و دانه است یا بیرون آرد ولـد را از نطفه و مرغ را از بیضه مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَ مُخرِج ُالمَیِّت ِو بیرون آرنـده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه مِن َالحَیِ ّاز زنـده که نبات و آدمی و مرغ است ذلِکُم ُاللّه ُاینکه زنـده کننده و میراننده اللّه است فَأَنّی تُؤفَکُون َپس کجا گردانیده میشوید ازو فالِق ُالإِصباح ِشکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وَ جَعَل َاللَّیل َو گردانید شب را سَکَناً آرام گاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسانید وَ الشَّمس َوَ القَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسباناً نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذلِكَ َاینکه کار که تیسیر و تدویر شمس و قمر است برای حساب تَقدِیرُ العَزِیزِ تقدیر خداوندی است غالب که حکم او بر همه جاری است العَلِیم ِدانا به تدبیر مملکت خود وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جَعَل َلَکُم ُالنُّجُوم َبیافرید برای شما ستارها لِتَهتَدُوا بِها تا راه بیابید بسبب آنها فِی ظُلُمات ِالبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَ البَحرِ و در تاریکیهـای دریـا و نجوم را بجز اینکه منـافع دیگر هم هست چون زینت سـما و رمی شـیطان و غیر آن و در تیسـیر گفته که ذکر اینکه منفعت کرد چه درینجـا دلیـل قـدرت ظـاهر ترست زیرا که نجوم را بر فلك دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین

قَد فَصَّلنَا الآيات ِ بـدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قـدرت را لِقَوم ٍ یَعلَمُون َ برای گروهی که داننـده و بـدان اسـتدلال کنند.

صفحه : ۲۹۵

الله به وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَکُم و اوست آنکس که بیافرید شـما را الله به مِن نَفس ٍ واحِدَهٍ از یک تن که آدم است الله به فَمُستَقَرٌّ پس شمـا را قرارگـاهی است در صـلب پـدر یـا روی زمین الله به وَ مُستَودَع ٌو جـای ودیعتی مسـتقر رحم ست و مسـتودع صـلب و برعکس نیز گفته انـد یـا مسـتقر قبرست و مسـتودع دنیـا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار نـدارد مسـتودع اوست چون صلـب و رحـم و قـبر و موضـع قرار او کـه بهشـت است یـا دوزخ مسـتقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته است و محققـان را درین آیت اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذورانـد رباعی قومیکه حقایق و معانی گویند با خلق خـدا سرّ نهانی گوینـد اسـرار غم عشق تو دلها با هم هر دم بزبان بی زبانی گوینـد الله به قَد فَصَّلنَا الآیات ِ بدرستیکه ما بیـان کردیم علامـات وحـدانیت خـود را الله به لِقَـوم ٍ یَفقَهُون َ برای گروهی که فهم کننـد وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه أَنزَل َ مِن َ السَّماءِ فرو فرسـتاد از ابر یا از جانب آسـمان ماءً آبی فَأَخرَجنا بِه ِ پس بیرون آوردیم بآن نبات کُل ِّ شَی ءٍ رسـتنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد انگه مفصل میگوید فَأَخرَجنا مِنه ُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِراً چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نُخرِج ُ مِنه ُ

بیرون آوردیم ازین گیاه سبز حَبًّا مُتَراکِباً دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشها وَ مِن َالنَّخل ِ و بیرون آوردیم از خرمابنان مِن طَلعِها از شکوفه و غنچه وی قِنوان ٌدانِیَةٌ شاخها به یکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وَ جَنّات ٍ مِن أَعناب ٍ و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور وَ الزَّیتُون َو بیرون آریم بآب باران درخت زیتون را وَ الرُّمّان َو درخت انار را مُشتَبِهاً در حالتی که آن درختان بعضی به بعضی مانندانند در برگ وَ غَیرَ مُتَشابِه ٍ و نه مانند یکدیگراند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین- انظُرُوا إِلی ثَمَرِه ِ بنگرید بمیوه هر درختی إِذا أَثمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بی مزه در حی خامی وَ یَنعِه ِ و بنگرید، در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بوی و مزه و نفعی و لذّتی درو پدید آید إِن َّفِی ذلِکُم بدرستیکه درینها که یاد کردیم لَآیات ٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم لِقَوم ٍ یُؤمِنُون َمر گروهی را که بگروند.

صفحه : ۲۹۶

وَ جَعَلُوا و ساختند کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لِلّه ِ برای خدا شُرَکاءَ الجِن َّانبازان جن را یعنی دیوان را گفتند که شیطان شریک خداست هر چه خیرست خدا می آفریند و آنرا یزدان میگویند و هر چه شرست شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وَ خَلَقَهُم و حال آنست که او آفریده است مر اینکه گبران را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست

و اینان مخلوق را شریک خالق میگویند وَ خَرَقُوا لَه ُو برمی بافتند بعضی کافران برای او بَنِینَ پسران چون عزیر و عیسی ع وَ بَنـات ٍ و دختران چون ملائکه بِغَیرِ عِلم ٍ بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند سُبحانَه ُ پاکست خدا وَ تَعالی و برترست عَمّا یَصِفُون َ از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست و حاشا و کلا تعالی عن ذلک علوا کبیرا بَدِیع ُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها أَنّی یَکُون ُ از کجا باشد و چگونه بود لَه ُ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَ لَم تَکُن لَه ُ صاحِبَةٌ و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان و شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوای مجانست نی وَ خَلَق َ کُل َّ شَی ءٍ و بیافرید همه چیزیرا و خالق را مانند نیست وَ هُوَ بِکُل ِّ شَی ءٍ عَلِیم ٌ و او بهمه چیزهاست دانا و غیر او را اینکه دانائی نیست پس او را مثل نیست و نه بود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بر وی محال بود ذلِکُم ُ اینکه بدین صفتها موصوفست اللّه ُ خداوند مستحق عبادت اوست رَبُّکُم پروردگار شما لا إِله َ إِلّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او خالِق ُ کُل ِّ شَی ءٍ آفریننده همه چیزها فَاعبُدُوه ُ پس او را بپرستید وَ هُوَ و اوست با وجود اینکه همه صفات عَلی کُل ِّ شَی ءٍ بر همه چیزها وَکِیل ٌ نگهبان و متولی امور بندگان لا تُدرِکُه ُ الأَبصارُ درنیابد او

را دیدها وَ هُوَ یُدرِکُ الأبصارَ و او دریابد خداوندان دیدها را اینکه آیه دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوف ست بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن ست و اگر ادراک را بمعنی رویت دارند تقریر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَ هُوَ اللَّطِیفُ و اوست نیکوکار الخَبِیرُ و دانا باسرار در ینابیع گفته که اوست باریک بین و نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه وی داند.

صفحه : ۲۹۷

قَد جاءَکُم بَصائِرُ بدرستیکه آمد بشما نشانهای روشن مِن رَبِّکُم از پروردگار شما فَمَن أَبصَرَ فَلِنَفسِهِ پس هر که به بیند منفعت او مر او راست وَ مَن عَمِیَ فَعَلَیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر اوست وَ ما أَنَا عَلَیکُم و نیستم من بر شما بِحَفِیظٍ نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بر ان شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وَ کَذلِکَ و مثل اینکه تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الآیاتِ دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعده بوعید تا سامعان متنبه شوند وَ لِیَقُولُوا و تا نگویند اهل مکه که تو درست خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفّار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه ص از جبیر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم می گیرد و میگوید خدا بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات می کنیم تا

نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که اینکه نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَ لِنُبَیِّنَه ُو دیگر تصریف برای آنست که بیان می کنیم قرآن را لِقَوم ٍیَعلَمُون َبرای گروهی که میدانند اینکه کلام خدا است نقل ست که در محلی که کفار عرب آنحضرت ص را بدین آباء دعوت می کردند اینکه آیت نازل شد اتَّبِع ما أُوحِی َإِلَیک َبر پی آن رو که وحی کرده شد بر تو مِن رَبِّک َاز پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا إِله َإِلّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او وَ أَعرِض و روی بگردان عَن ِالمُشرِکِین َاز شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَ لَو شاءَ اللّه ُو اگر خواستی خدا که ایشان موحد بودندی ما أَشرَکُوا هرگز شرک نمی آوردندی وَ ما جَعَلناک َو نگردانیدیم ترا عَلَیهِم حَفِیظاً بر اینکه کافران نگاهبان وَ ما أَنت َعَلَیهِم بِوَکِیل ٍو نیستی تو بر ایشان و کیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیت إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُون َمِن دُون ِاللّه ِحَصَب ُجَهَنَّم َنازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمّد ص زبان از دشنام بتان ما بربند و گر نه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوئیم آیت آمد.

صفحه : ۲۹۸

وَ لا تَسُبُّوا الَّذِین َیَدعُون َو دشنام مدهید آنان را که می پرستند مِن دُون ِاللّه ِبجز خدا و قبایح ایشان یاد مکنید فَیَسُبُّوا اللّه َپس ایشان در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عَدواً از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَیرِ عِلم ٍبه بیدانشی یعنی اینکه عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام

کسیکه مستحق دشنام ست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست كَذٰلِكَ همچنانکه بياراستيم اعمال کفار را در نظر ایشان زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُم کردار ایشان از نیك و بد در نظر ایشان کل حزب بما لديهم فرحون ثُمَّ إِلَى رَبِّهِم پس بسوی آفریدگار ایشان ست مَرجِعُهُم بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِما كانُوا يَعمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه ص گفتند که ای محمّد ص تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد دوازده چشمه جاری شده و عیسی ع مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما بنمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت ص فرمود که اگر اینکه معجزه بتحقیق پیوند مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند و بسوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر اینکه معجزه بنمائی در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرمود که حضرت ص بدعای اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل ع نزول فرمود پیغام آورد که من بدعای تو اینکه کوه را زر سازم اما سنت ما بر آن جاری شده که چون امم از انبیاء ع بر نبوّت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی اینکه معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت ص قسم ثانی اختیار فرمود آیت

آمد وَ أَقسَمُوا بِاللّه ِ و سوگند خوردند بخدا جَهدَ أَيمانِهِم سخت ترين سوگندان ايشان لَئِن جاءَتهُم آيَةٌ اگر بيايد بديشان نشانه از آنچه طلب ميكننـد لَيُؤمِنُن َّبِهـا هر آئينه ايمان آرنـد بـدان قُل إِنَّمَا الآيات ُبگو جز اينكه نيست كه آيتها يعنى نشانهاى نبوّت كه معجزات است عِنـدَ اللّه ِ نزديـك خـداست و او بر اظهـار كردن آنچه خواهـد قادرست وَ ما يُشعِرُكُم و چه چيز دانا گرداند شما را اى مومنان بآنچه از كافران صادر گردد أَنَّها إِذا جاءَت بدرستيكه چون معجزه ها بيايد بديشان و مشاهده كنند لا يُؤمِنُون َ نخواهنـد گرويـد وَ نُقَلِّب ُأَفئِدَتَهُم و ميگردانيم دلهاى ايشان را از تصـديق وَ أَبصارَهُم و ديدهاى ايشانرا از ديدن راه حق پس ايشـان ايمـان نمى آرنـد در آخرت كَمـا لَم يُؤمِنُوا بِه ِ همچنانكه ايمان نياوردنـد بآنچه از آيات ظاهر شـد أَوَّل َمَرَّةٍ نخستين بار چون شق قمر و غير آن وَ نَذَرُهُم فِى طُغيانِهِم يَعمَهُون َو ميگذاريم ايشانرا تا در بيراهى خود سرگشته ميروند.

صفحه : ۲۹۹

وَ لَو أَنَّنـا نَزَّلنـا و اگر بتحقيق ما فرو فرسـتاديم إِلَيهِم ُالمَلائِكَةَ بسوى اينكه كافران فرشـتگان را چنانچه ميگوينـد لو لا انزل علينا الملائكته وَ كَلَّمَهُم ُالمَوتى و اگر سـخن ميگفتنـد بايشان مردگان چنانچه اقتراح مى كنند كه فاتوا بآبائنا وَ حَشَرنا عَلَيهِم و اگر جمع ميكرديم براى ايشـان كُل َّشَى ءٍ همه چيز را كه در دنيـاست قُبُلًا گروه گروه تـا گواهى دهنـد بر وحـدت الهى و نبوّت حضـرت رسالت پناهى ما كانُوا لِيُؤمِنُوا نه بودنـد و نيسـتند ايشان كه ايمان آرند إِلّا أَن يَشاءَ اللّه ُمگر آنكه خواهد خدا وَ لكِن َّأَكثَرَهُم و ليكن بيشتر كفّار يَجهَلُون َنمى دانند كه اگر همه معجزات بر

ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَ کَذلِکَ ـ و چنانکه ترا ای محمّد ص دشمنان هستند جَعَلنا ما گردانیدیم لِکَلِ ـ نَبِیٍ ـ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَیاطِینَ ـ الاِنس ِ وَ الجِن ِ گردن کشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دور انداز رحمت رحمن یُوحِی بَعضُهُم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن إلی بَعض ٍ برای برخی از شیاطین انس را یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخرُفَ ـ القَول ِ سخنان دروغ آراسته را غُرُوراً از برای قریب وَ لَو شاءَ رَبُّکَ ـ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشانرا ما فَعَلُوه ُ نمی کردند دشمنی با پیغمبران فَذَرهُم وَ ما یَفتَرُون ـ پس بگذار ایشانرا و آن دروغها که بر می بافند و ازینجا معلوم شده که وسوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است وَ لِتَصغی إلَیه ِ و برای آنکه میل کنند بآن أَفئِدَةُ الَّذِینَ ـ دلهای آن کسانی که لا یُؤمِنُون ـ بالآخِرَه ِ نمی گروند بآخرت وَ لِیَرضَوه ُ و برای آنکه پسندند آنرا وَ لِیَقتَرِفُوا و برای آنکه کسب کنند ما هُم مُقتَرِفُون ـ آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان أَ فَغَیرَ اللّه ِ بگو ای محمّد ص که آیا بغیر خدا أَبتَغِی حَکَماً می طلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه أَنزَلَ ـ إلَیکُم ُ الکِتاب ـ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده شد درو حق و باطل وَ الَّذِینَ ـ آتَیناهُم ُ الکِتاب ـ و آنانکه داده ایم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری یَعلَمُون ـ میدانند أَنَّه ُ مُنَزَّل ٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است مِن رَبِّکَ ـ از

پروردگار تو بِالحَق ِ براستی و درستی فَلا تَکونَن َ پس مباش الجزء الثامن تو مخاطب پیغمبر علیه السّلام ست و مراد امت اند یا هر احدی یعنی چون ادلّه بر حقّیّت قرآن ظاهر شد مباشید مِن َالمُمتَرین َاز شک کنندگان.

صفحه : ۳۰۰ وَ تَمَّت و تمام شد کَلِمَهُ حجت رَبِّک َ آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدقاً از روی راستی در اخبار و مواعید وَ عَدلًا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مُبَدِّل َ هیچکس نیست تبدیل دهنده لِکَلِماتِه ِ مر اخبار و احکام آنرا چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که انا له لحافظون وَ هُوَ السَّمِیع ُ و اوست شنوا گفتار همه العَلِیم ُ دانا باسرار همه وَ إِن تُطِع و اگر فرمان بری أَکثَرَ مَن فِی الأَرض ِ بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهلا و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را یُضِلُّوک َ عَن سَبِیل ِ اللّه ِ گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد إِن یَتَّبِعُون َ پیروی نمی کنند اینکه گروه إِلَّا الظَّن َ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق اند وَ إِن هُم إِلّا یَخرُصُون َ و نیستند ایشان الا که دروغ می گویند بر خدا در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِن َ رَبَّک َ هُوَ أَعلَم ُ بدرستیکه آفریدگار تو داناترست مَن یَضِل ُ عَن سَبِیلِه ِ بآنکس که گم میشود از راه وی وَ هُوَ أَعلَم ُ و اوست داناتر بِالمُهتَدِین َ براه یافتگان فَکُلُوا پس بخورید مِمّا ذُکِرَ اسم ُ اللّه ِ از ان چیزیکه

یاد کرده شده است نام خدای عَلَیه ِبرو در زمان ذبح او إِن کُنتُم اگر هستید شما بِآیاتِه ِمُؤمِنِین َبآیتهای خدا و سخنان او در حلال و حرام گرویدگان وَ ما لَکُم و چیست شما را أَلّا تَأکُلُوا آنکه نخورید مِمّا ذُکِرَ اسم ُاللّه ِعَلَیه ِاز آنچه یاد کرده اند نام خدای برو در زمان ذبح کردن وَ قَد فَصَّل َلَکُم و بدرستیکه تفصیل کرد در ان خدای تعالی و بیان فرمود برای شما ما حَرَّم َعَلَیکُم آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل در اینکه آیت است که حرمت علیکم المیته الآیه و حفص حرم فعل معلوم میخوانند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما إِلّا مَا اضطُرِرتُم مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَیه ِبسوی آن از محرمات که آن نیز حلال ست عند الضروره وَ إِن َّکَثِیراً و بدرستیکه بسیاری از مردمان لَیُضِلُّون َهرآئینه گمراه می کنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهوائِهِم به آرزوهای خویش بِغَیرِ عِلم ٍبه بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن إِن َّرَبَّک َبدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعلَم ُاوست داناتر بِالمُعتَدِین َبدانها که از حد درگذشتگانند.

صفحه : ۳۰۱

وَ ذَرُوا دوست بدارید ظاهِرَ الإِثم ِآشکارای گناه وَ باطِنَه ُو پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا باشد یا پنهان گفته اند نکاح محارم مکنید و بزنا مائل مشوید و بعضی برآنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح می کنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی

می شود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل ست بمشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سببیه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزائم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسان را ظاهری ست یعنی بدن جسمانی و باطنی ست یعنی دل روحانی گنه را نیز ظاهری است و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانی ست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمه نفسانی به تخلّق باخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه اینجا میگوید ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن ست و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از ان صورت و معنی تو پاکیزه شود إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الإِثْمَ بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجزَونَ زود باشد که جزا داده شوند بِما

كانُوا يَقتَرِفُون َ بآنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتند ای محمّد ص گوسفندی که میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند وا عجبا چیزیکه یاران تو می کشند و سگ و چرغ هلاك میکنند حلال و پاك است و هر چه خدا می کشد حرام و ناپاك ست ازین سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد وَ لا تَأكُلُوا و مخورید مِمّا لَم يُذكَرِ اسمُ اللّه ِ عَلَيه ِ از آنچه یاد نکرده اند نام خدا را بذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروك التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالك رح و امام شافعی رح بخلاف اینکه میگویند که ذبیحه مسلمان حلال ست اگر چه تسمیه نگفته باشد و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرام است و الا حلال وَ إنَّه ُ لَفِسق ٌ و بدرستیکه خوردن آن فسق ست وَ إن َّ الشَّياطِين َ و بدرستیکه دیوان لَيُوحُون َ هر آئینه وسوسه میکنند إلى أَولِيائِهِم بدوستان خود از کافران لِيُجادِلُوكُم تا با شما خصومت کنند که هرچه خود می کشید میخورید و آنچه خدا کشته می گذارید وَ إن أَطَعتُمُوهُم و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام ست إنَّكُم لَمُشرِكُون َ بدرستیکه شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدا بفرمان برداری غیر او شرک ست أَ وَ مَن كان َ مَيتاً آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحيَيناه ُ پس زنده گردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَ جَعَلنا لَه ُ نُوراً و دادیم

مر او را نوری از حجج و براهین تا تمییز کند میان حق و باطل یَمشِی بِهِ فِی النّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس اینکه چنین کس باشد یعنی نباشد کَمَن مَثَلُه فِی الظُّلُماتِ مانند کسی که صفت او آن ست که در تاریکیها مانده لَیسَ بِخارِجٍ مِنها نیست بیرون آینده از ان.

صفحه : ۳۰۲

کَذلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان زُیِّنَ لِلکافِرِینَ زینت داده اند برای کافران ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام اینکه آیت در شان حمزه رض و ابو جهل لعنه اللّٰه نازل شده در وقتی که ابو جهل از روی جهل و جرأت بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه ص کرده بود که ذکر آن لائق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض در ان روز در شکار بود و چون بازآمد و شکایت بیحرمتی ابو جهل باو حکایت کردند حمزه رض خشمناك بر سر آن ناپاك بیباك رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل و گفته اند در باره عمر بن الخطاب رض و ابو جهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سیّد مختار بودند و آنحضرت دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت ص در باره فاروق رض سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابو جهل و محققان گفته اند که موت بهوای نفس ست و حیات بمحبت حق یا

موت بنکرتست و حیات بمعرفت و در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسرآید کل نفس ذائقه الموت و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحيِيَنَّه ُحَياةً طَيِّبَةً و ازینجاست که المومن حی فی الدارین بیت نمیرد هرکرا که جانش تو باشی خوشا جانی که جانانش تو باشی شاه کرمانی قدس سره اینکه آیت خواند که ا و من کان میتا فاحییناه گفت نشان اینکه حیات سه چیزست از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی اینکه معنی را نظم فرمود رباعی بر روی خلایق در صحبت مگشای میباش بکلی متوجه بخدای غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان تا زنده جاوید شوی در دو سرای وَ كَذلِكَ ـو همچنانکه در مکه بزرگان گنهکاران هستند جَعَلنا آفریدیم فِی كُلِ ِّقَريَةٍ در هر دیهی أَكابِرَ مُجرِمِيها بزرگان که گنهکاران آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دیهی و شهری را مجرمان آن مقام لِيَمكُرُوا فِيها تا مکر کنند در ان موضع و مردم را از ایمان بازدارند چنانچه رؤساء مکه بر سر چهار راه کسان بازداشته اند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر ص سؤال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وَ ما يَمكُرُونَ ـو مکر نمی کنند اینکه کافران إِلّا بِأَنفُسِهِم مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وَ ما يَشعُرُونَ ـو نمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او میرسد و لا یحیق المکر السی الا

باهله آورده اند که ابو جهل و متابعان او می گفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکتی داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبریست که برو وحی فرود می آید راضی نمی شویم تا بما وحی نیز فرود نمی آید چنانچه برو نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد وَ إِذا جاءَتهُم آیَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوّت سید آخر الزمان علیه السلام قالُوا لَن نُؤمِن َ گویند ایمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حَتّی تا وقتی که نُؤتی بدهند ما را مِثل َما أُوتِی َ مانند آنچه داده شده اند رُسُل ُاللّه ِ پیغمبران خدا یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی رح گوید که مراد از رسل اللّه پیغمبر ص است چنانچه در آیت یا أَیُّهَا الرُّسُل ُمخاطب همه اوست و اینکه بر سبیل تعظیم باشد در شرح معارف آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا با وی جمع نه کرد او را به آیت یا أَیُّهَا الرُّسُل ُخطاب نفرمود مصرعه هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه ص گفت که اگر نبوّت حق است من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال ست اللّه ُأَعلَم ُخدا داناترست حَیث ُیَجعَل ُرِسالَتَه ُآنجا که می نهد پیغامهای خویش را سَیُصِیب ُ

صفحه : ۳۰۳

فَمَن یُرِدِ اللّه ُپس هر کرا خواهد خدا أَن یَهدِیَه ُآنکه او را راه نماید و

بطریق حق شناسا گرداند یَشرَح صَدرَه ُ بگشاید دل او را لِلإسلام ِ برای قبول کردن اسلام وَ مَن یُرِد و هر کرا خواهد أَن یُضِلَّه ُ آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یَجعَل صَدرَه ُ گرداند دل او را ضَـیِّقاً تنگ حَرَجاً سخت بمثابه که سرباز زند از سخن حق و ابا کند کَأَنَّما یَصَّعَّدُ گویا که بالا میرود فِی السَّماءِ در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود اینکه غایت تباعد است در گریختن کَذلِکَ َ همچنانکه تنگ می گرداند دل کافران را یَجعَل ُ اللّه ُ می گمارد خدا الرِّجس َ عذاب یا لعنت را عَلَی الَّذِین َ لا یُؤمِنُون َ بر دلهای آنانکه نمی گروند و توحید را تصدیق نمی کنند وَ هذا و اینکه اسلام صِراطُ رَبِّک َ راهیست پسندیده پروردگار تو مُستَقِیماً در حالتی که راست است و درو کجی نیست قَد فَصَّلنَا الآیات ِ بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآن را لِقَوم ٍ یَذَّکَّرُون َ برای گروهی که پند می پذیرند لَهُم دارُ السَّلام ِ مر اینکه پندپذیران راست بهشت عِندَ رَبِّهِم ذخیره نزدیک خدای وَ هُوَ وَلِیُّهُم و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِما کانُوا یَعمَلُون َ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ص وَ یَوم َ یَحشُرُهُم و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و حفص یحشرهم خواند یعنی خدا جمع کند جن و انس را جَمِیعاً همه ایشانرا پس گوید یا مَعشَرَ الجِن ِّای گروه دیوان قَدِ استَکثَرتُم بدرستیکه بسیار یافتید مِن َ الإِنس ِ از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید وَ قال َ أَولِیاؤُهُم و گویند دوستان شیاطین مِن َ الإِنس ِ از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا

استَمتَع ِای پروردگار ما برخورداری یافت بَعضُنا بِبَعض ٍبعضی بعضی از ما به بعضی دیگر، برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا به آرزوهـای نفس راهها نمودنـد و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدنـد امام ابو منصور ما تریـدی رحمه اللّه فرمود که اسـتمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگراند دیوان آدمیان را بگناه می خوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکننـد وَ بَلَغنـا و دیگر گوینـد که الهی باسـتمتاع رسـیدیم أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلت َلَنا بـدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختن ست از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قال َگوید خدای النّارُ مَثواکُم آتش است آرامگاه شما خالِدِین َفِیها در حالتی که جاوید باشـید در آتش إِلّا ما شاءَ اللّه ُمگر آنچه خواهد خدای که شـما را از آتش بزمهریر نقل کند إِن َّرَبَّک َبدرستیکه پروردگار تو حَکِیم ٌخداوند حکمت ست در آنچه کند با جن و انس عَلِیم ٌداناست باعمال و احوال ایشان.

صفحه : ۳۰۴

وَ کَذلِک َو همچنـانکه فرو میگزاریم کفار جن و انس را نُوَلِّی مسـلّط میگردانیم بَعض َالظّالِمِین َبَعضاً بعضـی از ظالمان را بر بعضـی در دنیـا ودا می گـذاریم برخی را بر برخی مالـک إبن دینار رحمه اللّه فرموده که در یکی از کتب الهی خوانـده ام که حق سـبحانه فرموده که نیست میگردانیم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود و اشهر آن ست که تولیت در آخرت خواهـد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گـذاریم تا داننـد که هیـچ یک نفع بـدیگری نمی توانـد رسانید و اینکه صورت واقع می شود بِما کانُوا یَکسِبُون َبآنچه

ایشان کسب می کنند از معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یا مَعشَرَ الجِن ِّوَ الإِنس ِ ای گروه دیوان و آدمیان أَ لَم یَأتِکُم آیا بشما نیامد یعنی آمد رُسُل ٌمِنکُم پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده امان چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برآنند که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولان اند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت ع بقوم خود رسانیدند قال اللّه تعالی و لوالی قومهم منذرین و بر هر تقدیری حق سبحانه می گوید آیا نیامدند بشما رسولان برای دعوت شما یَقُصُّون َعَلَیکُم بخواندند بر شما آیاتِی آیتهای کتاب مرا وَ یُنذِرُونَکُم و بیم کردند شما را لِقاءَ یَومِکُم هذا دیدن اینکه روز که قیامت ست قالُوا گویند در جواب که شَهِدنا عَلی أَنفُسِنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف می کنیم بکفر و استحقاق عذاب وَ غَرَّتهُم ُ الحَیاةُ الدُّنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وَ شَهِدُوا عَلی أَنفُسِهِم و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُم کانُوا کافِرِین َ آنکه ایشان بودند کافران ذلِک َاینکه فرستادن رسولان أَن لَم یَکُن رَبُّک َبرای آنست که نیست آفریدگار تو مُهلِک َالقُری هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلم ٍبه سبب ظلمی که کنند وَ أَهلُها غافِلُون َو حال آنکه اهل دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدا و قیامت خبر نداده

و بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگرنه ایشان را بر حق حجت رسد که لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع ایاتک چرا رسولی نفرستادی بسوی ما تا پیروی میکردیم وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ و مر هر عمل کننده را مراتب است در ثواب و عقاب مِمّا عَمِلُوا از برای عملهای که کرده اند وَ ما رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغافِلٍ عَمّا یَعمَلُونَ بی خبر از آنچه مردمان می کنند از خیر و شر.

صفحه : ۳۰۵

وَ رَبُّكَ الغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذُو الرَّحمَهِ خداوند رحمت ست بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان ست و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان و عاصیان إِن یَشَأ یُذهِبکُم اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه است وَ یَستَخلِف و خلیفه و جانشین شما سازد مِن بَعدِکُم از پس شما ما یَشاءُ هر کرا خواهد از آفریدگان خود کَما أَنشَأَکُم همچنانکه شما را پیدا کرد مِن ذُرِّیَّهِ قَومٍ آخَرِینَ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند إِنَّ ما تُوعَدُونَ بدرستیکه آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آئینه بودنی و آمدنی ست بیشك وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ و نیستید شما عاجزکنندگان مر خدا را در بعث و حشر شما قُل یا قَومِ اعمَلُوا بگو ای محمّد ص ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید عَلی مَکانَتِکُم هر یك بحالت خود آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که إِنِّی عامِلٌ

بدرستیکه من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری فَسَوف َ تَعلَمُون َ پس زود باشد که بدانید مَن تَکُون ُ آنکس را که باشد لَه ُ عاقِبَةُ الدّارِ مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّه ُ لا یُفلِح ُ الظّالِمُون َ بدرستیکه فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده که همدرین زودی بدانید که حال دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند قطعه باش تا کل یابی آنها را که امروزاند جزو باش تا گل بینی آنها را که امروزاند خار تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای اللّه و برخی برای بت آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصّه خدا بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصّه آلهه خود و اگر حصّه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان به نصیب خدا مختلط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی اینان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وَ جَعَلُوا لِلّه ِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمّا ذَرَأَ از

آنچه خـدای آفریـده است مِن ـِالحَرث ِ از کشت زارهـا وَ الأنعام ِ و از چهارپایان نَصِـیباً بهره و برای بتان بهره فَقالُوا پس گفتند هـذا لِلّه ِ اینکه نصـیب مر خـدای راست بِزَعمِهِم با دعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَ هـذا لِشُـرَکائِنا و اینکه دیگر نصـیب برای شریکان ما یعنی شـرکائی که برای خدا پیدا کرده ایم فَما کان َ پس آن نصـیب که باشد لِشُرَکائِهِم برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلا یَصِل ُ إِلَی اللّه ِ پس نمی رسـد بخدای و در ان تصـرّف نمیکنند وَ ما کان ـَلِلّه ِ و آن نصـیبی که مر خدای راست فَهُوَ یَصِل ُ پس آن میرسـد إِلی شُـرَکائِهِم به بتـان ایشـان یعنی بهـتر را از نصـیب خـدا برمیدارنـد و نـامزد بتـان میکننـد سـاءَ مـا یَحکُمُون َ بدحکمی است که ایشان میکنند.

صفحه : ۳۰۶

وَ کَذلِک َو مانند اینکه آرایش که شـیطان کرده است در قسـمت قربان زَیَّن َمی آرانید لِکَثِیرٍ برای بسـیاری مِن ـَالمُشرِکین َاز مشرکان قَتل َ أَولادِهِم کشتن فرزندان ایشان را شُرَکاؤُهُم شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بت خانه آرایش میدهند کشتن فرزنـدان ایشان را در چشم مشـرکان لِیُردُوهُم تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه ساز وَ لِیَلبِسُوا عَلَیهِم و تا پوشـیده گردانند بر ایشـان دِینَهُم دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودنـد از کیش اسـماعیل علیه السّـلام وَ لَو شاءَ اللّه ُو اگر خواستی خـدای ما فَعَلُوه ُ نکردنـدی مشـرکان آنچه ایشان آرایش میدهنـد فَذَرهُم وَ ما یَفتَرُون َپس بگـذار ایشان را بافترا و دروغی که میگوینـد وَ قالُوا هـذِه ِ و گوینـد اینکه نصـیب الهه مـا أَنعام ٌوَ حَرث ٌحِجرٌ چهارپایان و کشت حرام است لا یَطعَمُها نخورد و نچشـد آنرا إِلّا مَن نَشاءُ

مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را دخل نمی دهند بِزَعمِهِم بگمان خود بی حجتی و برهانی وَ أَنعامٌ حُرِّمَت ظُهُورُها و می گفتند اینکه چهارپایان است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحائر و سوائب و حوامی وَ أَنعامٌ و دیگر چهارپایان اند که برای قربانی بتان لا یَذکُرُونَ اسمَ اللّهِ یاد نمی کنند نام خدا را عَلَیهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح می کردند افتِراءً عَلَیهِ و درینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدائی که می گفتند اینها خدای فرموده سَیَجزِیهِم زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِما کانُوا یَفتَرُونَ بسبب آنچه افترا می کنند وَ قالُوا و گفتند ما فِی بُطُونِ هذِهِ الأَنعامِ آنچه در شکمهای اینکه چهارپایان است یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خالِصَةٌ لِذُکُورِنا پاک است و حلال مر مردان ما را وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزواجِنا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَ إِن یَکُن مَیتَةً و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُم فِیهِ شُرَکاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَیَجزِیهِم زود باشد که پاداش دهد خدای وَصفَهُم وصف ایشانرا که دروغ بر خدا می بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَکِیمٌ بدرستیکه خدا حکیم است در آنچه حلال و حرام می کند عَلِیمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت.

صفحه : ۳۰۷

قَد خَسِرَ الَّذِینَ بدرستیکه زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَولادَهُم بکشتند فرزندان خود را سَفَهاً از روی بیخردی بِغَیرِ عِلمٍ بیدانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب

دختران خود را زنـده در گور میکردنـد که نبایـد که در صـغر سن باسـیری افتند چه قتل و غارت در قبائل عرب عام بود یا اگر بزرگ شونـد جهـاز فراوان و مـا یحتاج عروسـی بایـد حق تعالی میفرمایـد که ایشان قتل اولاد کردنـد از روی جهل وَ حَرَّمُوا و حرام ساختنـد مـا رَزَقَهُم ُاللّه ُ آنچه روزی داده است ایشـان را خـدای یعنی بحائر و سوائب و غیر آن افتِراءً عَلَی اللّه ِ بربافته اند افترا بر خـدای قَد ضَـلُّوا بدرستیکه گم شده اند در راه ضـلالت وَ ما کانُوا مُهتَدِین َو نیسـتند ایشان راه یافتگان بطریق حق وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکس که برای شـما أَنشَأَ پیدا کرد جَنّات ٍ بوستانها از انگور مَعرُوشات ٍ برداشته و جفته بسته وَ غَیرَ مَعرُوشات ٍ و بر زمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسـته باشـند وَ النَّخل َو بیافرید درخت خرما را وَ الزَّرع َو کشـتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوب ست مُختَلِفاً أُکُلُه ُدر حـالتی که مختلف است ثمره هر یک ازینها در هیئت و کیفیت وَ الزَّیتُون َو دیگر پیـدا کرد درخت زیتون را وَ الرُّمّان َو انار را مُتَشابِهاً در حـالتی کهماننـد یکـدیگرست برگهـای او وَ غَیرَ مُتَشابِه ٍ و ماننـد نیست مزه میوه او یعنی بعضـی ترش ست و برخی شیرین و بعضـی میان و اینکه کُلُوا مِن ثَمَرِه ِ بخوریـد از میوهای هر یک إِذا أَثمَرَ چون میوه پیـدا کنـد و اگرچه نارسـیده و خام باشد وَ آتُوا حَقَّه ُو بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید یَوم َ

حَصادِهِ در روز درود کردن زرع و بریدن نخل و چیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن اشهر اقوال آنست که مراد اینکه صدقه هست نه زکوه مفروضه چه زکوه در مدینه فرض شده و اینکه آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکاتست و اینکه آیت مدنی ست آورده اند که ثابت بن قیس رض را قریب پانصد نخل بود که خرماهای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نمانده آیت آمد وَ لا تُسرِفُوا و از حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه هست یکبار تصدق مکنید و در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل و امساك امام قشیری قدس سره فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است اگرچه یک کنجد دانه بود و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود إِنَّه ُبدرستی که خدا لا يُحِبّ ُالمُسرِفِين َدوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا وَ مِن َالأَنعام ِو اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کنند چون شتر و گاو و غیر آن وَ فَرشاً و آنرا که بر زمین افگنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام ست و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک است مانند فرش كُلُوا بخورید مِمّا رَزَقَكُم ُاللّه ُاز آنچه شما را روزی داد خدا و حلال کرد بر شما وَ لا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوات ِالشَّيطان ِگامهای شیطان را یعنی بر راه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او إِنَّه ُلَكُم بدرستیکه او مر

شما را عَدُوٌّ مُبِین ٌدشمنی است آشکارا.

صفحه : ۳۰۸

ثَمانِیَهَ أَزواج ٍو از چهارپایان بیافرید هشت زوج را و زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم و اینکه هشت زوج هشت فرداند هر یکی زوج دیگری مِنَ ‌الضَّأن ِاز آنچه پشم دارند و ایشان را میش خوانند اثنَین ِدو زوج یکی نر و دیگری جفت او وَ مِن َ‌المَعزِ و از آنها که موی دارند و ایشان را بز گویند اثنَین ِدو زوج یکی نر و دیگری ماده قُل بگو ای محمّد آلذَّکَرَین ِحَرَّم َ‌آیا دو نر را حرام کرد خدای أَم ِالأُنثَیین ِیا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشتَمَلَت عَلَیه ِیا آن را حرام کرد که مشتمل است برو أَرحام ُالأُنثَیین ِرحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نَبِّئُونِی خبر دهید مرا بِعِلم ٍبامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است إِن کُنتُم صادِقِین َ‌اگر هستید شما راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَ مِن َ‌الإِبِل ِاثنَین ِو از شتر دو زوج نر و ماده وَ مِن َ‌البَقَرِ اثنَین ِو از گاو نیز بهمه منوال دو زوج قُل بگو ای محمّد ص آلذَّکَرَین ِحَرَّم َ‌آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد أَم ِالأُنثَیین ِیا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشتَمَلَت عَلَیه ِیا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا أَرحام ُالأُنثَیین ِرحمهای هر دو ماده أَم

كُنتُم شُهَداءَ یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان إِذ وَصّاکُم ُاللّه ُبِهذا آن هنگام که وصیّت کرد خدا شما را بدان تحریم سبب نزول اینکه آیت آن بود که عوف بن مالك بحضرت رسالت ص پناه آمد و گفت ای محمّد ص حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمی شود عوف گفت خدا حرام کرده است اینکه آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه ص فرمود که خدا ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میگوئید اینکه تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی عوف ساکت شد پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس باید که همه حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت ص فرمود که ای عوف چرا سخن نمیگوئی گفت تو سخن گوئی تا من بشنوم حضرت اینکه آیت برو خواند فَمَن أَظلَم ُپس کیست ستمکارتر مِمَّن ِافتَری از ان کس که افترا کند عَلَی اللّه ِکَذِباً بر خدای دروغ را و نسبت دهد برو تحلیل و تحریم اشیا را لِیُضِل َالنّاس َتا گمراه گرداند مردمانرا بِغَیرِ عِلم ٍبه بیدانشی مراد اکابر ایشانند که قرار اینکه مهم متعلق بایشان است یا عمرو بن یحیی که موسس اینکه قاعده بود حضرت رسالت پناه

می فرمایـد که من او را دیـدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از متن امعای او در رنـج بودنـد إِنَ َاللّه َ بدرستیکه خدای لا یَهدِی القَوم َ الظّالِمِین َ راه نمی نماید گروه ظالمان را که متدین بدین جاهلیّت اند مشـرکان چون اینکه آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام است آیت آمد.

صفحه : ۳۰۹

قُل بگو ای محمّـد لا أَجِدُ نمی یابم فِی ما أُوحِی َ إِلَی َ در آنچه بمن وحی کرده اند مُحَرَّماً چیزیکه حرام کرده شد عَلی طاعِم ٍ یَطعَمُه ُ برخورنده که بخورد آنرا إِلّا أَن یَکُون َ مَیتَهً مگر آنکه باشد آن چیز مردا أَو دَماً مَسفُوحاً یا خون ریخته شده مراد خونی است که در وقت ذبـح از اوداج مـذبوح رود یـا در زنـدگی ازو بیرون آیـد و جگر و سپرز درین داخل نیست أَو لَحم َ خِنزِیرٍ یا گوشت خوك و آنچه ازو توان خورد فَإِنَّه ُ رِجس ٌ پس بـدرستیکه او نجس است أَو فِسـقاً یا کشـته شـد بفسق و آن چهارپایه است که أُهِل َ آواز برداشـته شده است لِغَیرِ اللّه ِ بِه ِ برای غیر خدای بوقت کشـتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بـدان عمل فاسق میشونـد فَمَن ِ اضـطُرَّ پس هر که به بیچارگی درمانده شود غَیرَ باغ ٍ نه سـتمکار بود بر بیچاره مثل خود وَ لا عادٍ و نه از حـد درگذشـته در خوردن زیادت از ضـرورت فَإِن َ رَبَّک َ غَفُورٌ پس بـدرستیکه پروردگار تو آمرزگار است مواخـذه نه کنـد آنرا که بضـرورت از محرمات تناول کنـد رَحِیم ٌ مهربان است که بیچارگان را در ان رخصـت دهد وَ عَلَی الَّذِین َ

هادُوا و بر آن كسانيكه يهودانـد حَرَّمنا حرام كرديم كُل َ ذِي ظُفُرٍ هر جانورى كه ناخن دارد چون شـير و سـباع و طيور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درين داخل است و در معالم آورده كه مراد شتر است و شترمرغ و بط كه بر ايشان حرام بود وَ مِن َ البَقَرِ وَ الغَنَم ِو از گاو و گوسـفند حَرَّمنا عَلَيهِم حرام كرديم بر ايشان شُحُومَهُما پيهاى كه در درون ايشان بود چون پيه گرده و غير آن إِلّا مـا حَمَلَت مگر آنچه برداشـته بودى ظُهُورُهُمـا پشـتهاى ايشان يعنى چسپيـده بود بر پشت و پهلوى ايشان از درون و بيرون أَوِ الحَوايـا يا آن چربى كه متعلق بودى برودهاى ايشان أَو مَا اختَلَطَ بِعَظم ٍيا آنچه آميخته بودى با اسـتخوان چون ذنب و پيه بنـاگوش و مغز اسـتخوان ذلِكَ َ تحريـم اينكه چيزهـا جَزَينـاهُم پاداش داده بوديم جهودان را بِبَغيِهِم بسـبب ظلم ايشان وَ إِنّا لَصادِقُون َو بدرستيكه ما راست گويانيم در خبر دادن از همه چيز.

صفحه : ۳۱۰ فَإِن كَذَّبُوكَ َ پس اگر ايشان تكذيب تو كنند اى محمّد ص در چيزى كه من بتو وحى كرده ام فَقُل پس بگو اى محمّـد رَبُّكُم پروردگار شـما ذُو رَحمَةٍ واسِعَةٍ خداوند بخشايش بسـيار است كه مهلت ميدهد شـما را با وجود اينكه تكذيب و تعجيل عـذاب نمى كنـد وَ لا يُرَدُّ بَأسُه ُو بازداشـته نخواهـد شـد عذاب او عَن ِالقَوم ِالمُجرِمِين َاز گروه مجرمان كه مكذبانند حاصل سـخن آنست كه اگرچه امهال است اما اهمال نخواهد بود سَيَقُول ُالَّذِين َأَشـرَكُوا زود باشد كه بگويند آنانكه شـرك آورده اند درين آيت اعجاز قرآن ظاهر است

که از نا‌آمده خبر داده و بعد از نزول آیت مشرکان گفتند لَو شاءَ اللّه ُاگر خواستی خدای ما أَشرَکنا شرک نمی آوردیم ما وَ لا آباؤُنا و نه پدران ما سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب اینکه قبایح بمشیت اوست بلکه استهزاء میکردند و اعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع و مرضی عند اللّه اینست که ما می گوئیم و می کنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم وَ لا حَرَّمنا مِن شَی ءٍ و نه حرام می کردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده به تحریم اینها کَذلِکَ همچون اینکه تکذیب که قوم تو میکنند کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند حَتّی ذاقُوا بَأسَنا تا آنوقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قُل هَل عِندَکُم بگو آیا هست نزدیک شما مِن عِلمٍ هیچ امری معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخرِجُوه ُلَنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِن تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمی کنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود را وَ إِن أَنتُم إِلّا تَخرُصُونَ و نیستید شما مگر قومیکه دروغ میگویند قُل بگو ای محمّد ص اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلّه ِ الحُجَّةُ البالِغَةُ پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَو شاءَ پس اگر خواستی خدای لَهَداکُم أَجمَعِینَ هر آئینه راه نمودی همه شما را.

صفحه : ۳۱۱

قُل هَلُمَّ بگو بیارید شُهَداءَکُم ُالَّذِینَ یَشهَدُونَ گواهان خود را آنانکه گواهی دهند که أَنَّ اللّه َ بدرستیکه خدای حَرَّمَ هذا حرام کرده است اینکه محرمات شما را از انعام

و حرث و غیر آن فَإِن شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلا تَشهَد مَعَهُم پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در ان وَ لا تَتَّبِع و پیروی مکن أَهواءَ الَّذِینَ آرزوهای آن کسان را که از روی عناد کَذَّبُوا بِآیاتِنا تکذیب کرده اند آیت های ما را در حلال و حرام وَ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنان را که نمی گروند بِالآخِرَهِ بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَ هُم بِرَبِّهِم و ایشان به پروردگار خود یَعدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُل تَعالَوا بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من أَتلُ بخوانم ما حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَیکُم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما اینکه آیت باد و آیت که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نه بوده و اینکه ده حکم است از اوامر و نواهی و از جمله آن أَلّا تُشرِکُوا آن است که شریک مسازید بِهِ شَیئاً بخدای چیزی را وَ بِالوالِدَینِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحساناً نیکوئی کردنی در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت دو واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار و انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت وَ لا تَقتُلُوا أَولادَکُم و مکشید فرزندان خود را مِن إِملاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحنُ نَرزُقُکُم ما روزی می دهیم شما را وَ إِیّاهُم و ایشان را چون رزق اولاد بر ما است نه بر شما چرا مرتکب قتل بناحق می شوید وَ لا تَقرَبُوا الفَواحِشَ

و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده ها را و گفته اند فواحش زنا است و مقدمات آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباشان و بی باکان آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید ما ظَهَرَ مِنها آنچه آشکارا باشد از ان وَ ما بَطَن َو آنچه پنهان بود گفته اند ما ظهر منها خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت وَ لا تَقتُلُوا النَّفس َالَّتِی و مکشید آن نفسی را که حَرَّم َاللّه ُحرام کرد خدای کشتن او را إِلّا بِالحَق ِّ مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلِکُم اینکه چهار نهی است و یک امر وَصّاکُم بِه ِامر کرد خدای شما را به نگاه داشت آن لَعَلَّکُم تَعقِلُون َتا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست.

صفحه : ۳۱۲

وَ لا تَقرَبُوا و نزدیک مشوید مال َالیَتِیم ِبمال یتیم و در ان تصرف مکنید إِلّا بِالَّتِی هِی َأَحسَن ُمگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از ان مخورید و بکسی مدهید حَتّی یَبلُغ َأَشُدَّه ُتا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وَ أَوفُوا الکَیل َو تمام پیمائید کیل را در مکیلات وَ المِیزان َو ترازو در موزونات بِالقِسطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول اینکه آیت صحابه رض گفتند یا رسول اللّه ص ما قادر نیستیم در آنکه در وزن زبانه

ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که بیک موی میل نه کند حق سبحانه آیت فرستاد که لا نُکَلِّف ُنَفساً ما تکلیف نمی کنیم کسی را إِلّا وُسعَها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم وَ إِذا قُلتُم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید فَاعدِلُوا پس راستی کنید در آن وَ لَو کانَ ذا قُربی و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیك وَ بِعَهدِ اللّه ِ و بعهد خدای که تادیه احکام شرع است یا بنذریکه کنید أَوفُوا وفا نمائید ذلِکُم اینکه سه امر و یك نهی وَصّاکُم بِه ِ وصیّت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّکُم تَذَکَّرُون َشاید که شما پندپذیر شوید وَ أَن َّهذا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلائل توحید و اثبات نبوّت و بیان شریعت صِرّاطِی مُستَقِیماً راه منست راه راست فَاتَّبِعُوه ُپس متابعت کنید و پیروی نمائید اینکه راه را وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُل َو از پی مروید راههای پراگنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّق َبِکُم پس آن راه ها جدا گرداند شما را و دور سازد عَن سَبِیلِه ِ از راه حق ذلِکُم اینکه اتباع شما وَصّاکُم بِه ِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّکُم تَتَّقُون َشاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد اللّه إبن مسعود رض نقل میکند که حضرت

رسالت پناه ص بكشيد خطى از براى ما پس گفت هـذا سبيل اللّه اينكه خط راست راه خداست پس بكشيد خطها از راست و چپ آن خـط و فرمود كه اينكه راهها است كه بر هر راهى از ان ديوى موكـل است كه ميخوانـد مردمان را بآن راه پس اينكه آيت برخوانـد وَ أَن َّ هذا صِ-راطِى مُستَقِيماً محققان برآنند كه صراط متعين نه گردد الا ميان بدايتى و نهايتى و عارف داند كه بـدايت همه از كيست و نهايت همه به كيست و حضرت شيخ صدر الـدين قونوى قـدس سره در اعجاز البيان فرموده اند كه احاطه حق بهمه اشياء ثابت است و اللّه بكل شى ء محيط و آن احاطه حق وجودى يا علمى باختلاف اقوال منتهاى هر صراط و غايت هر سالك خواهد بود چنانچه فرموده صراط اللّه الذى له ما فى السموات و ما فى الارض الا الى اللّه تصير الامور رباعى هر جا قدمى زديم در كوى تو بود هر گوشه كه رفتيم هياهوى تو بود گفتيم مگر سوى دگر راهى هست هر راه كه ديديم همه سوى تو بود.

صفحه : ۳۱۳

ثُم َّ پس بخوان بر ايشان آنكه آتَينا مُوسَى الكِتاب َ داديم موسى را كتاب يعنى تورات تَماماً براى تمامى كرامت و نعمت عَلَى الَّذِى أَحسَن َ بر كسيكه نيكو قيام نمايد باحكام وى وَ تَفصِيلًا لِكُل ِّ شَى ءٍ و براى بيان هر چيزى كه بكار آيد در دين بر سبيل تفصيل وَ هُدى ً وَ رَحمَةً و خداوند هدايت و بخشش لَعَلَّهُم شايد كه بنى اسرائيل بِلِقاءِ رَبِّهِم بلقاء پروردگار خود يا ملاقات جزاى او يُؤمِنُون َ ايمان آرند وَ هذا كِتاب ٌ و

اینکه قرآن کتابی است أَنزَلناه ُ که فرستاده ایم او را مُبارَک ٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوه ُ پس پیروی کنید آنرا وَ اتَّقُوا و به پرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُم تُرحَمُون َ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَن تَقُولُوا و فرو فرستادیم اینکه کتاب را تا نگوئید شما ای زمره عرب که إِنَّما أُنزِل َ الکِتاب ُ جز اینکه نیست که فرستاده شده است کتاب عَلی طائِفَتَین ِ بر دو گروه مِن قَبلِنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَ إِن كُنّا و بدرستیکه ما هستیم عَن دِراسَتِهِم از قراءت ایشان مر کتاب خود را لَغافِلِین َ بیخبران یعنی نمی دانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَو تَقُولُوا و برای آنکه تا نگوئید آنکه لَو أَنّا أُنزِل َ اگر فرستاده بودندی عَلَینَا الکِتاب ُ بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لَكُنّا أَهدی هر آئینه ما می بودیم راه یافته تر مِنهُم از ایشان فَقَد جاءَكُم پس بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَةٌ مِن رَبِّكُم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وَ هُدی ً و راه نمائی که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد وَ رَحمَةٌ و بخشایش مر مومنان را و اینکه هر سه صفت قرآن است و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از ان حضرت رسالت پناه ص که گواه امت است و هدی و رحمه نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمت است مر اهل ایمان را فَمَن أَظلَم ُ پس کیست ستمکارتر مِمَّن كَذَّب َ بِآیات ِ اللّه ِ از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را وَ صَدَف َ عَنها و اعراض کند از ان سَنَجزِی الَّذِین َ زود باشد که جزا دهیم آنانرا

که یَصدِفُون َعَن آیاتِنا برمیگردند از آیات ما سُوءَ العَذاب ِبشدت عذابی که بدترین عذابها باشد بِما کانُوا یَصدِفُون َبسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از آیات ما.

صفحه : ۳۱۴

هَل یَنظُرُون َآیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن إِلّا أَن تَأتِیَهُم ُالمَلائِکَةُ مگر آن را که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان أَو یَأتِی َرَبُّک َیا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جمله وقائع عظام خروج دجال و دابه الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و پدید آمدن یأجوج و مأجوج و طلوع آفتاب از مغرب أَو یَأتِی َیا آنکه بیاید بَعض ُآیات ِرَبِّک َبعض از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصیب کرده یَوم َیَأتِی بَعض ُآیات ِرَبِّک َروز که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید آن شب دراز باشد و درازی آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح برنیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد از سرگیرند و چون تمام شود و اثر صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی برآید او را نوری نه بود

و همه خلق آن را مشاهده کنند و چون اینکه آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب آن لا یَنفَع ُسود نکند نَفساً هیچ نفسی را إِیمانُها ایمان آن نفسی که لَم تَکُن آمَنَت نبوده است که ایمان آورده باشد مِن قَبل ُ پیش ازین و ایمان امروز آرد أَو کَسَبَت یا نبوده که کسب کرده باشد فِی إِیمانِها خَیراً در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده اینکه دلیل کسی است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمی کند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند اینکه حکم را بدین روز بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته شد اما امرها را فروگذاشته باشد و خیر ناکرده چون اینکه آیت معاینه بیند آنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد در معالم التنزیل فرموده که در ان روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست و مؤید اینکه قول ست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نه شود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قُل ِ بگو ای محمّد انتَظِرُوا انتظار برید اینکه آیتها را إِنّا مُنتَظِرُون َ بدرستیکه ما نیز منتظر اینکه علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حالی بر ما إِن َّ بدرستیکه الَّذِین َ فَرَّقُوا آنانکه پراکنده کردند دِینَهُم دین خود را که به بعضی از انبیاء ع و کتب ایمان آوردند و با بعضی کافر شدند وَ کانُوا شِیَعاً و

گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لَست َمِنهُم نیستی تو در قتال ایشان فِی شَی ءٍ در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست اینکه حکم بآیت سیف منسوخست و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شی ء آنست که تو از ایشان بیزاری إِنَّما أَمرُهُم جز اینکه نیست که کار ایشان إِلَی اللّه ِ با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد ایشان را درین سرای مهلت دهد و در آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثُم َ یُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بروز قیامت بِما کانُوا یَفعَلُون َ بآنچه کردند در دنیا.

صفحه : ۳۱۵

مَن جاءَ هر که بیاید بِالحَسَنَه ِ به نیکوئی فَلَه ُ عَشرُ أَمثالِها پس مر اوراست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رح گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل ست به تضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که بیاید بحسنه پس مر اوراست ده حسنه قبل از ان تا بآن حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و بعث رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا اینکه ده حسنه وجود نه گیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَه ِ و هر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فَلا یُجزی پس جزا داده نه شود إِلّا مِثلَها مگر بمانند آن یعنی یکی به یکی وَ هُم لا یُظلَمُون َ و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم

دیـده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتی عقاب قُل بگو ای محمّد ص مر اینکه قوم را که تفرقه در دین خود افگنده اند که إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من إِلی صِرَاطٍ مُستَقِیم ٍ براه راست دِیناً قِیَماً یعنی دینی پاینده درست مِلَّةَ إِبراهِیم َ که آن ملّت ابراهیم است حَنِیفاً در حالتی که ابراهیم از همه دین ها بدین اسـلام مائل بوده که آن توحید خداسـت وَ ما کان َو نبود ابراهیم مِن َالمُشرِکِین َاز مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُل إِن َّصَلاتِی بگو بدرستیکه نماز من وَ نُسُکِی و قربـانی من یـا حـج من وَ مَحیای َو زنـدگانی من یعنی آنچه من برآنم در زنـدگانی وَ مَماتِی و آنچه بر آن می میرم از ایمان و اطاعت لِلّه ِ همه مر خـداراست رَب ِّالعالَمِین َ آفریدگار عالمیان لا شَرِیک َلَه ُهیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبـادت خود کسـی را شـریک او نمیسـازم چون بت پرسـتان و قربـانی بنـام او میکنم نه بنـام غیر او در حـج بوقت تلـبیه دیگری را بـا او یاد نه میکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتنـد لبیک لا شـریک لک الا شـریکا هو لک و گفته انـد مراد ازین کلمـات تفویض خود و امور خود است به حق سـبحانه و تعالی یعنی هر چه کنم و گویـم و دارم همه برای خـداست وَ بِذلِک َ أُمِرت ُو بدین مأمور شده ام وَ أَنَا أَوَّل ُالمُسلِمِین َو من اوّل مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفّار مر آنحضرت را در رجوع با دین ایشان اینکه آیت

نازل شـد که قُل أَ غَیرَ اللّه ِبگو ای محمّـد ص آیا بـدون خدا أَبغِی رَبًّا طلبم پروردگاری و در عبادت او را شـریک سازم وَ هُوَ رَب ُّکُل ِّشَی ءٍ و حـال آنکه خـدای است آفریـدگار همه چیزهای پس ما سوای او مربوب و مخلوق او باشـد و مربوب برای ربوبیت سزاوار نه بود.

صفحه : ۳۱۶

وَ لا ـ تَکسِب ُ کُل ُّنَفس ٍ و کسب نه کنـد هیـچ نفسـی از بـدیها إِلّا عَلَیها مگر وبال آن بر آن باشـد ولیـد بن مغیره میگفت ای صنادیـد عرب متـابعت من کنیـد و گناهان شـما در گردن من حق سـبحانه فرمود وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ و برنـدارد هیـچ بردارنـده وِزرَ أُخری بـار گنـاه دیگری را یعنی هر کس عـذاب گنـاه خـود خواهـد کشـید ثُم َّإِلی رَبِّکُم پس بسـوی پروردگـار شـما هسـت مَرجِعُکُم بازگشت شـما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهد داد شـما را در آخرت بِما کُنتُم فِیه ِبآنچه بودید که در آن تَختَلِفُون َاختلاف میکردیـد در دنیـا از امور دینیه و حق و باطـل آن بر شـما ظاهر خواهـد ساخت وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُم و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خَلائِف َالأَرض ِخلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمّد ص خلیفه امم گذشته ساخت وَ رَفَع َبَعضَکُم و برداشت بعضی را از شما فَوق َبَعض ٍزبر برخی دیگر دَرَجات ٍپایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لِیَبلُوَکُم تا بیازماید شما را فِی ما آتاکُم در آنچه بشما داد از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا إِن َّرَبَّک َبدرستیکه پروردگار تو سَرِیع ُالعِقاب ِزود عقوبت کننده

است ناسپاسان و ناشکیبانرا وَ إِنَّه ُو بدرستیکه او لَغَفُورٌ رَحِیم ٌهر آئینه آمرزنده مهربان است بر شاکران و صابران

سوره الاعراف

مکیّه و هی مائتـان و ست ّ آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِالمص نام قرآن است یا اسم اینکه سوره یا هر حرفی اشارت اسـت باسـمی از اسـمای الهی چون اله و لطیف و ملک و صبور یا حرفی کنایت است از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمان است باسم المصور یا بعضـی حروف دلالت بر اسـما دارد و بعضـی بر افعال تقـدیر چنین بود که انا اللّه اعلم و افضل منم خـدا که میـدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جـدا میگردانم و در تاویلات کاشـی مذکورست که الف اشارت است بذات احدیت و لام عبارت ست از ذات با صـفت علم و میم کنایت است از جامعیت که آنرا معنی محمدی ص گویند و صاد صورت محمدی ص است و قول إبن عباس رض آن ست که صاد جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایما بدین معنی میکند و در حقـایق سـلمی گویـد الف ازل ست و لاـم ابـد و میم مـا بین ازل و ابـد و صاد اشارت ست باتصال هر متصـلی و انفصال هر منفصـلی و فی الحقیقت نه اتصـال را مجـال گنجـایش و نه انفصـال را محل نمایش نظم اینکه چرا هست اینکه برون از فصل و وصـل کانـدرونی فرع میگنجـد نه اصـل نی معـانی نی عبـارت نی عیان نی اشارت نی حقایق نی بیان برترست از ارکان عقل و وهم لا جرم

گـم گشت در وی فکر و فهم چـون بکلی روی گفت و گـوی نیست هیچکس را جز خموشـی روی نیست کِتـابٌ أُنزِل-اینکه کتابی ست فرو فرستاده إِلَیکَ-بسوی تو فَلا یَکُن پس باید که نباشد فِی صَدرِکَ-در سینه تو حَرَجٌ مِنه ُتنگی از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشـی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نباشـی که اینکه کتاب بر تو فرود آمده است لِتُنذِرَ بِه ِتا بیم کنی بدو کافرانرا وَ ذِکری و تا پند دهی پنددادنی لِلمُؤمِنِین-مر مومنان را.

صفحه : ۳۱۷

اتَّبِعُوا پیروی کنید ای مکلفان ما أُنزِل-إِلَیکُم آن چیزی را که فرستاده شده بشما مِن رَبِّکُم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنیـد بنگـاه داشت اوامر و نواهی او وَ لا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنیـد مِن دُونِه ِبجز کتاب خـدا أَولِیاءَ دوسـتان را مراد اصـنام انـد که کفّار ایشـان را دوست میگرفتنـد یـا شـیاطین الانـس و الجن که خلق را در گمراهی می افگننـد قَلِیلًا مـا تَـذَکَّرُون-انـدکی پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وَ کَم مِن قَریَهٍ و بسـیار اهل ده ها و شهرها از کفار و فجار که أَهلَکناها حکم کردیم ما بهلاک ایشان فَجاءَها پس آمد باهل آن ده و شهر بَأسُنا عذاب ما بَیاتاً در شب که هنگام غفلت و خواب است مانند قوم لوط ع أَو هُم قـائِلُون-یـا فرود آمـد عقوبت بایشـان و بودنـد ایشـان خفتگـان در نیم روز چون قوم شـعیب ع تخصـیص اینکه دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصوّر و توقع عذاب درین نیست پس بلیّه غیر منتظره صعب تر

و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوب تر و لذیذترست فَما کانَ پس نبود دَعواهُم درخواست ایشان إِذ جاءَهُم وقتی که آمـد بدیشان بَأسُنا بلا و عذاب ما إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند إِنّا کُنّا بدرستیکه بودیم ما ظالِمِینَ ستمکاران بر نفس خود که تکـذیب رسل کردیم اعتراف نماینـد بگناه خود و مظنه ایشان آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصـی باشـد از عـذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگراند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس ع ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت ان شاء اللّه تعالی فَلَنَسئَلَنَّ پس هر آئینه خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِینَ أُرسِلَ إِلَیهِم آن کسانی را که فرستاده شـده انـد بـدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهـد بود و اینکه سؤال تعنیف و تعذیب است وَ لَنَسئَلَنَّ المُرسَلِینَ و هر آئینه خواهیم پرسید فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکـام و اینکه سؤال تشریف و تکریم است و گفته انـد امم از فرمـانبرداری انبیا ع پرسـند و انبیا ع را از مهربانی بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آئینه بخوانیم عَلَیهِم بر رسـل و امم ایشان گفتار و کردار ایشانرا بِعِلمٍ بـدانش خویش که دانسته بودیم که هر یـک چه کرده انـد و گفت و شـنود ایشـان چه بود وَ مـا کُنّا غائِبِینَ و نه بودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان وَ الوَزنُ و سـنجیدن اعمـال هر کس یَومَئِذٍ الحَقُّ آن روز یعنی روز قیامت درست است و بودنی و گفته انـد صـحایف اعمال را وزن کنند

بميزانى كه او را عمودى و دو كفه باشد و همه خلايق در ان نگرند و اينكه صورت براى اظهار معدلت است و در تبيان از إبن عباس رض نقل ميكند درازى عمود و ميزان پنجاه هزار ساله راه است و كفتين او يكى از نور است و يكى از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سيئات را در كفه ظلمت و كفتين همچو آسمان و زمين است فَمَن ثَقُلَت پس هر كرا گران بود مَوازِينُه اعمال سنجيده او برين تقدير موازين جمع موزون است و اگر جمع ميزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانى ميزان بطاعت است و آنرا كه ميزان ايشان گران بود فَأُولئِكَ پس آن گروه هُم الْمُفلِحُون ايشانند رستگاران و رسيدگان بنجات.

صفحه : ٣١٨

وَ مَن خَفَّت و هر كرا سبك باشد مَوازِينُه عملهاى وزن كرده او و آن سبكى بمعصيت خواهد بود فَأُولئِكَ پس آن گروه الَّذِين خَسِرُوا أَنفُسَهُم آنانند كه زيان كردند بهرهاى نفسهاى خود را يعنى فطرت سليم را ضايع ساختند بِما كانُوا بسبب آنكه بودند كه بِآياتِنا بآيات ما يَظلِمُون ستم كردند يعنى وضع مينمودند تكذيب را در موضع تصديق وَ لَقَد مَكَّنّاكُم و بدرستيكه ما ممكّن گردانيديم شما را اى آدميان فِي الأَرضِ در زمين جهت سكنى و زرع و گفته اند خطاب با قريش است ميگويد شما را دستگاه داديم در زمين تا سير ميكنيد بشام و يمن در تابستان و زمستان وَ جَعَلنا لَكُم و آفريديم براى شما فِيها در زمين مَعايِش اسباب زندگانى از مكاسب و تجارات و آنچه سبب وسعت معيشت باشد قَلِيلًا ما

تَشکُرُون ٭اندکی شکر میگوئید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکی است بمراسم شکرگزاری و سپاسداری قیام مینمایـد بیت نعمت بسی و شکرگزارنده اندکی است گوینده سپاس الهی ز صد یکی است وَ لَقَد خَلَقناکُم و هرآئینه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما ثُم ٭صَوَّرناکُم پس صورت کردیم شما را در رحم مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُم ٭قُلنا پس گفتیم ما لِلمَلائِکَهِ مر فرشتگان را اسجُدُوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیت لِآدَم ٭مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را از روی فرمانبرداری إِلّا إِبلِیس ٭مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لَم یَکُن نبود مِن ٭السّاجِدِین ٭از سجده کنندگان مر آدم را قال ٭گفت خدای مر ابلیس را ما مَنَعَک ٭چه چیز بازداشت ترا أَلّا تَسجُدَ آنکه سجده نکردی آدم را إِذ أَمَرتُک ٭چون فرمودم ترا بسجده او قال ٭گفت ابلیس أَنَا خَیرٌ مِنه ٭من بهترم از آدم ع اینکه جواب از حیثیت معنی یعنی استبعاد مینماید از آنکه مثل منی را بسجود و چون او کسی فرماید پس مانع آنست که من ازو بهترم خَلَقتَنِی آفریدی مرا مِن نارٍ از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است وَ خَلَقتَه ٭مِن طِینٍ و آفریدی آدم ع را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی است ابلیس درین صورت مغالطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت است از

ان به نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت است بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم ع راست نه او را نظم ز آدمی ابلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد آن مردود خس که چرا من خدمت اینکه طین کنم صورتی را من لقب چون جان کنم نیست صورت چشم را نیکو بمال تا به بینی شعشعه نور جلال و قیاس نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هر چه بدو سپارند نگاهدارد و امین نیک از خاین باشد و آتش متکبرست و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه آدم ع نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست قطعه صورت خاک ارچه دارد تیرگی در ذات خود نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست اینکه همه خاکست کاندر وصف او صاحب دلی نکته گفته است کز وی دیده جانرا جلاست جستن گو گرد احمر عمر ضایع کردنست روی بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست.

صفحه : ۳۱۹

قال- گفت خدای مر ابلیس را فَاهبِط مِنها پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و اینکه امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند نزول کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزله و مرتبه دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی فَما یَكُونُ

لَکَ- پس نرسد و روا نباشد ترا أَن تَتَکَبَّرَ آنکه گردن کشی کنی فِیها در آسمان و تعظیم نمائی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگان است فَاخرُج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّکَ- بدرستیکه تو مِنَ- الصّاغِرِینَ- از خوارشدگانی و در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قال- گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمت ناامید گشت أَنظِرنِی مهلت ده مرا إِلی یَومِ یُبعَثُونَ- تا روز که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال- گفت خدای إِنَّکَ- بدرستیکه تو مِنَ- المُنظَرِینَ- از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد و حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخه صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال- گفت ابلیس فَبِما أَغوَیتَنِی پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود لَأَقعُدَنَّ- لَهُم هرآئینه بنشینیم برای بازداشتن فرزندان آدم صِراطَکَ- المُستَقِیمَ- براه تو که آن راه راست است و درست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ- لَآتِیَنَّهُم پس هر آئینه بیایم بدیشان مِن بَینِ أَیدِیهِم از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث

و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَ مِن خَلفِهِم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم ایشان بیارایم وَ عَن أَیمانِهِم و درآیم از دست راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب دریا اندازم وَ عَن شَمائِلِهِم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم وَ لا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَکثَرَهُم بیشتر فرزندان آدم را شاکِرِینَ شکرگویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قالَ گفت خدای ابلیس را اخرُج مِنها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذؤُماً مَدحُوراً در حالتی که نکوهیده باشی و عیب ناک رانده دور کرده از رحمت لَمَن تَبِعَکَ بخدای که هر که بر پی تو بیاید مِنهُم از اولاد آدم لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آئینه پر کنم دوزخ را مِنکُم أَجمَعِینَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو.

صفحه : ۳۲۰ وَ یا آدَمُ اسکُن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنتَ وَ زَوجُکَ تو و جفت تو که حوا است الجَنَّةَ در بهشت فَکُلا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت مِن حَیثُ شِئتُما از هر کجا که خواهید یا هر چه خواهید وَ لا تَقرَبا و نزدیک مشوید هذِهِ الشَّجَرَةَ اینکه جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از ان که اگر بخورید فَتَکُونا پس باشید مِنَ الظّالِمِینَ از ستمکاران بر نفس خویش فَوَسوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّیطانُ مر آدم و حوا را شیطان لِیُبدِیَ لَهُما تا عاقبت

آشکارا گرداند برای ایشان ما وُورِیَ عَنهُما آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان مِن سَوآتِهِما از عورت ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمیدیدند و هیچیک از آدم و حوا علیه السّلام نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمی کردند و گفته اند که حق سبحانه ایشانرا جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آن که پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت درآمده بود و یا بصورت دیگر برآمده چنانچه در قصص و کتب مطوله مذکور است وَ قالَ و گفت شیطان مر آدم و حوا را علیهما السلام ما نَهاکُما بازنداشت و منع نکرد شما را رَبُّکُما آفریدگار شما عَن هذِهِ الشَّجَرَهِ از خوردن اینکه درخت إلّا أَن تَکُونا مگر آنکه بگردید شما مَلَکَینِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا أَو تَکُونا یا باشید شما مِنَ الخالِدِینَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملائکه خزینه بهشت اند و اینکه از ان گفت که در دل آدم ع گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی است که درو جاودان میتوان بود هم در ان خطره وسوسه کرد و هم ازینجا است که محققان گفته اند که هر آرزو که بی ذات خداوند است خالی از وسوسه شیطان نبود و چون با وجود اینکه وسوسه آدم

علیه السلام در خوردن آن تامل می نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَ قاسَمَهُما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّی لَکُما بدرستیکه من مر شما را لَمِنَ النّاصِحِینَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان برد که کسی بخداوند تعالی سوگند بدروغ نخورند و بدان سوگند فریفته شد.

صفحه : ۳۲۱

فَدَلّاهُما پس ابلیس تنزل کرد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَت لَهُما ظاهر شد مر ایشانرا سَوآتُهُما عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید و ایشان ازین صورت منفعل شدند وَ طَفِقا و در استادند و قصد کردند ببرگهای اشجار یَخصِفانِ می چسبانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند عَلَیهِما بر عورات خویش مِن وَرَقِ الجَنَّهِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون هیئت ازاری شد و عورات خود را بدان برگ بپوشیدند و ازین طرف بدان طرف میگریختند وَ ناداهُما رَبُّهُما و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان که أَ لَم أَنهَکُما آیا نه شما را نهی کرده بودیم عَن تِلکُمَا الشَّجَرَهِ از خوردن اینکه درخت وَ أَقُل لَکُما و نه گفته بودیم شما را و تحذیر نکرده بودیم که إِنَّ الشَّیطانَ لَکُما بدرستیکه شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا و عداوت او در وقت ابا

از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت أ فررت منی یا آدم از من میگریزی آدم گفت لاـ یا رب بل حیاء منک اینکه گریختن من بجهت حیا است از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه و تعالی از روی نیاز گفتند قالا رَبَّنا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمنا أَنفُسَنا ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَ إِن لَم تَغفِر لَنا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را وَ تَرحَمنا و نه بخشانی بر ما لَنَکُونَنَّ هر آئینه ما باشیم مِنَ الخاسِرِینَ از زیان کاران قالَ گفت خدای مر آدم و حوّا را و مار و طاوس و ابلیس را اهبِطُوا فرو روید در زمین بَعضُکُم برخی از شما لِبَعضٍ عَدُوٌّ مر برخی دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگراند وَ لَکُم و مر شما را است فِی الأَرضِ در زمین مُستَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جائی وَ مَتاعٌ و برخورداری إِلی حِینٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم ع غمناک شد و پنداشت که دیگر بار به بهشت نخواهد رسید قالَ گفت خدای فِیها تَحیَونَ در زمین میزئید وَ فِیها تَمُوتُونَ و در زمین می میرید وَ مِنها تُخرَجُونَ و از زمین بیرون آورده میشوید برای حساب و جزا آدم ع از مضمون اینکه خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد.

صفحه : ۳۲۲

یا بَنِی آدَمَ خطاب عام است مر همه فرزندان آدم ع را میگوید قَد أَنزَلنا بدرستیکه ما فرستادیم عَلَیکُم بر شما لِباساً پوششی یعنی بیافریدیم برای

شما لباسها بتدبيرات سماوى و اسباب نازله از آسمان و ازين قبيل است و انزل لكم من الانعام پس بيان فائده لباس ميكند و ميفرمايد يُوارِى ميپوشد آن لباس سَوآتِكُم عورات شما را وَ رِيشاً و ديگر فرستاديم لباسيكه بدان آرايش كنيد خود را گفته اند لباس آنست كه عورت را بپوشد آنچه وراى آنست از جامها آنرا ريش گويند و در تفسير امام زاهد رح فرمود كه لباس آنست كه از پنبه باشد و ريش از ابريشم و پشم و كتان بود و گفته اند ريش امتعه خانه بود وَ لِباسُ التَّقوى و پوشش تقوى يعنى لباسى كه براى تواضع پوشند چون پشمينها و جامهاى درشت ذلِكَ خَيرٌ آن بهترست از لباسهاى نرم و متكلف كه متجبران ميپوشند و گفته اند لباس پرهيز جامهاى حرب ست چون زره و خفتان كه وقايه محارب باشد از اثر تيغ و نيزه و تير و نزد محققان لباس التقوى اطاعت است كه عيب آدمى بدان پوشيده ميشود چنانچه عورت شخص بدان مستور ميگردد و گفته اند كه لباس التقوى عفت است كه آن فرو فرستادن لباس است يا حيا يا ترس الهى يا التزام طريقه، خير و در بحر الحقايق آمده كه لباس بر دو گونه است لباس فتوى و آن مفوض بامر شريعت است و لباس تقوى و آن متعلق بحكم حقيقت است از لباس فتوى همين بدن بهره مند است كه ستر سوءت او ميشود و از لباس تقوى هر يك را از دل و روح و سر و خفى بهره دارند و بهر يكى چيزى پوشيده ميگردد و بهره دل از لباس تقوى صدق

است در طلب مولی و بـدان پوشـیده میشود سوءت طمع دنیـا و مـا فیهـا و حـظّ روح از لبـاس تقوی محبت حق است سـبحانه و تعالی و بدان مسـتور گردد سوءت تعلق بغیر مولی و نصـیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوءت رویت ما سوا اللّه و بهره خفی از لباس تقوی بقای او است به هویت حق و بـدان پوشـیده میگردد سوءت هویت خلق یعنی همه تعیّنات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملك الیوم بر غرفه وحدت قهـاری جلوه نمایـد مثنوی مالـك ملـك او است او خود مالـك است غیر ذاتش کل شـی ء هالك است کل شـی ء ما خلا اللّه باطـل ان ٭فضـل اللّه علیهم باطل هالك آیـد پیش وجهش هست و نیست هستی انـدر نیستی خود طرفه ایست ذٰلِكَ ٭مِن آیاتِ اللّهِ آن فرو فرستادن لباسـهای فضـل و رحمت خداونـد است که بـدان سـوءات آدمیـان را بپوشـید و ایشـانرا از خصـف برگ درخت مسـتغنی گردانیـد لَعَلَّهُم یَذَّکَّرُونَ ٭تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر اینکه نعمت بشناسـند یا بَنِی آدَمَ ٭ای فرزندان آدم لا یَفتِنَنَّکُم ٭الشَّیطانُ ٭پر حذر باشـید که شـما را در فتنه نیندازد شـیطان و با شـما مکر نه کند و شما را از راه حق بیرون نبرد کَما أَخرَجَ ٭چنانکه بیرون آورد أَبَوَیکُم پدر و مادر شـما را مِنَ ٭الجَنَّهِ از بهشت یَنزِعُ ٭عَنهُما برمیکشید از ایشان لِباسَهُما جامه ایشانرا لِیُرِیَهُما تا بنماید، هر یک از ایشان سَوآتِهِما عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و

از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّه ُیَراکُم بدرستیکه ابلیس می بیند شما را هُوَ وَ قَبِیلُه ُاو و لشکر او مِن حَیث ُلا ـ تَرَونَهُم از جائیکه شما ایشانرا نه می بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم ترست إِنّا جَعَلنَا الشَّیاطِین َبدرستیکه ما گردانیده ایم دیوان را أَولِیاءَ دوستان لِلَّذِین َلا یُؤمِنُون َمر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم.

صفحه : ۳۲۳

وَ إِذا فَعَلُوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فاحِشَةً عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و چون کسیکه ایشانرا از ان نهی کند قالُوا گویند از روی تقلید وَجَدنا عَلَیها یافته ایم برین عمل زشت آباءَنا پدران خود را وَ اللّه ُأَمَرَنا بِها و خدای فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را بافترا جمع کنند قُل بگو ای محمّد ص إِن َّاللّه َبتحقیق که خدای لا یَأمُرُ بِالفَحشاءِ نمی فرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن اخلاق أَ تَقُولُون َآیا میگوئید شما عَلَی اللّه ِبر خدای از راه افترا ما لا تَعلَمُون َآنچه نمیدانید که او فرموده است قُل بگو أَمَرَ رَبِّی فرمود آفریدگار من بِالقِسطِ بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُم و راست کنید رویهای خود را بقبله عِندَ کُل ِّمَسجِدٍ نزدیک هر زمان سجودی یا

مکان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید بآن جهت که در مساجد خویش گذارید وَ ادعُوه ُو به پرستید خدای را مُخلِصِینَ -در حالتی که پاک کنندگان باشید لَه ُالدِّین َ-برای خدا اطاعت را کَما بَدَأَکُم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای خلق تَعُودُون َ-باز خواهید گشت بوی یا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فَرِیقاً هَدی گروهی را راه راست نمود بآنکه توفیق داد بایمان وَ فَرِیقاً و گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد حَق َّعَلَیهِم ُالضَّلالَةُ سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق یفعل اللّه ما یشاء إِنَّهُم ُبدرستیکه اینکه گمراهان اتَّخَذُوا الشَّیاطِین َ-فراگرفتند دیوان را أَولِیاءَ دوستان خود که فرمان ایشان بردند مِن دُون ِ اللّه ِبدون خدای وَ یَحسَبُون َ-و گمان بردند و پنداشتند أَنَّهُم مُهتَدُون َ-که ایشان راه یافتگان اند و فی نفس الامر نه چنان اند.

صفحه : ۳۲۴

یا بَنِی آدَم َ-بعضی برانند که اینکه خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است به مسلمانان چه بنو ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف میکردندی و بدان تجرید تبری از ذنوب تفاول نمودندی و بنی عامر از ایام احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا اطاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیاء اینکه تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق تعالی ایشانرا تحذیر

فرمود و گفت خُذُوا فراگیرید زِینَتَکَم جامهای خود را که بدان آراسته اید عِندَ کُل ِمَسجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در ان نماز میگزارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاک ترین لباسها است که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری قدس سرّه میگوید مراد زینت سرایر است نه آرائش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن و مساجد باید و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بجنان کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز بیت ذوق طاعت بیحضور دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر درین درگاه بس وَ کُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیره آن از ماکولات وَ اشرَبُوا و بیاشامید شیر و سائر مشروبات طیبات بخورید و بیاشامید وَ لا تُسرِفُوا و از حد مگذرید به تحریم طعام حلال یا بافراط طعام و مشروبات و حرص در خوردن آن إِنَّه ُبدرستیکه خدای لا یُحِب ُّالمُسرِفِین َدوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دوبار خوردن در روز اسراف است و از بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که هر چه آنرا دل او آرزو کند بخورد و ذلیل و ذمیم ترین مردمان آنست که همّت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب و در ابیات حقایق سمات سلسله الذهب مذکور است نظم خواجه را بین که از سحر تا شام دارد اندیشه شراب و طعام

شکم از خوشدلی و خوشحالی گاه پر میکند گهی خالی فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ شیخ الاسلام عبد اللّه انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف آن باشد که بی رضای حق سبحانه صرف کنی قطعه یک جوانی که خیر دایم داشت پند میداد راهبی در دیر کای پسر خیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خیر قُل بگو مَن حَرَّم َ که حرام کرده است زِینَهَ اللّه ِ آرایشی که خدای مقرر فرمود یعنی جامهای متنوع الَّتِی آن زینتی که بمحض قدرت خود أَخرَج َ بیرون آورد لِعِبادِه ِ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَ الطَّیِّبات ِ و دیگر که حرام کرده است از پاکیزه ها مِن َ الرِّزق ِ از روزی یعنی متلذذات ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه و جز آن قُل هِی َ بگو اینکه زینت و طیبات لِلَّذِین َ آمَنُوا برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی اینها باصالت برای مومنان است فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجّار به تبعیت شریک ایشان اند در آن لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالِصَهً پاکیزه و بی شریک یَوم َ القِیامَهِ روز رستخیز کَذلِک َ همچنانکه تفصیل کردیم اینکه حکمها را نُفَصِّل ُ الآیات ِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر یا دلائل توحید را مبین میسازیم لِقَوم ٍ یَعلَمُون َ برای گروهی که فهم دارند و میدانند.

صفحه

قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما جزین نیست حَرَّمَ که حرام کرد رَبِّی آفریدگار من الفَواحِش گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است ما ظَهَرَ مِنها آنچه پیداست از ان چون کفر وَ ما بَطَن و آنچه نهان است چون نفاق وَ الإِثم و حرام کرد گناهی را که بر آن حد مقرر نیست چون صغایر وَ البَغی و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَیرِ الحَق بناحق و اینکه تاکیدست چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَ أَن تُشرِکُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید بِاللّه بخدا و شریک گیرید در عبادت او ما لَم یُنَزِّل آن چیزیرا که خدا نفرستاده است بِه بپرستش او سُلطاناً حجتی و برهانی وَ أَن تَقُولُوا و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید به دروغ و افترا کنید عَلَی اللّه بر خدای ما لا تَعلَمُون آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام وَ لِکُل أُمَّةٍ و مر هر گروهی راست أَجَل مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در ان عذاب استیصال بر ایشان فرود آید فَإِذا جاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُم وقت عذاب و هلاك ایشان یا چون آن مدتی مقرر بسرآید لا یَستَأخِرُون ساعَةً واپس نیایند از ان اجل ساعتی و ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد از ساعت منجمان است وَ لا یَستَقدِمُون و پیشی نگیرند بر آن اجل بیت اجل چون فرود آید از پیش و پس پس نمودند پیش

نگذاردت یک نفس یا بَنِی آدَم َ خطاب با مشرکان عرب ست إِمّا یَأتِیَنَّکَم چون بیایند بشما رُسُل ٌ مِنکَم پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از انواع شما یَقُصُّون َ عَلَیکُم بخوانند بر شما آیاتِی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَن ِ اتَّقی پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب وَ أَصلَح َ و باصلاح آرد عمل خود را فَلا خَوف ٌ عَلَیهِم پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسند از ان ایمن شوند وَ لا هُم یَحزَنُون َ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید میدارند بهمان برسند وَ الَّذِین َ کَذَّبُوا و آنانکه دروغ شمردند بِآیاتِنا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بردّ آیات ما وَ استَکبَرُوا و کبر آوردند و تعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عَنها از ایمان بدلایل وحدت ما أُولئِکَ َ آن گروه أَصحاب ُ النّارِ ملازمان آتش اند هُم فِیها خالِدُون َ ایشان در ان آتش باقی اند ببقای ابدی.

صفحه : ۳۲۶

فَمَن أَظلَم ُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّن ِ افتَری از کسیکه بربندد عَلَی اللّه ِ کَذِباً بر خدا دروغی بآنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد أَو کَذَّب َ بِآیاتِه ِ یا به دروغ شمرد آیات منزله او را و اینکه نیز انکار نبوت ست أُولئِک َ آن گروه مفتریان و مکذبان یَنالُهُم برسد بدیشان نَصِیبُهُم بهره ایشان مِن َ الکِتاب ِ از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند

از روزی که نوشته شده برای ایشان حَتّی إِذا جاءَتهُم تا وقتی که بیایند بایشان رُسُلُنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اوینـد یَتَوَفَّونَهُم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالُوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَین َما کجااند آن بتان که پیوسته کُنتُم تَدعُون َبودید که میخوانید و می پرستید ایشان را مِن دُون ِاللّه ِبدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالُوا گویند کافران که آنها ضَلُّوا عَنّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَ شَهِدُوا و گواهی دهند عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خود أَنَّهُم کانُوا بآنکه ایشان بودند کافِرین َناگرویدگان قال َگوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشان را ادخُلُوا درآیید فِی أُمَم ٍقَد خَلَت در میان امتان که درگذشته اند مِن قَبلِکُم پیش از شما هم بر دین و آئین شما مِن َالجِن ِوَ الإِنس ِاز پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طائفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آئید با هم فِی النّارِ در آتش دوزخ هرکرا از ایشان عناد و تکبّر بیشتر باشد او را بیشتر باشد او را بیشتر بآتش درآرند کُلَّما دَخَلَت هرگاه درآیند أُمَّهٌ گروهی بدوزخ لَعَنَت أُختَها لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملّت مرده باشند چنانچه جهودان جهودان را لعنت می کنند و ترسایان ترسایانرا و گبران گبرانرا و علی هذا القیاس حَتّی إِذَا ادّارَکُوا تا وقتی که بیکدیگر رسند فِیها جَمِیعاً همه ایشان در آتش قالَت أُخراهُم گویند آنها که پس روانند

و از پی درآمدگان لِأولاهُم برای آنها که پیشوایانند یعنی در باره ایشان گویند رَبَّنا ای پروردگار ما هؤُلاءِ اینکه گروه أَضَلّونا گمراه کرده اند ما را فَآتِهِم پس بده ایشانرا عَذاباً ضِعفاً عذاب دو چندان که ما را هست مِنَ النّارِ از آتش دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یک قسم برای گمراه ساختن دیگران قالَ فرماید خدای تعالی لِکُلٍّ ضِعفٌ مر همه را عذاب دوباره است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید وَ لکِن لا تَعلَمُونَ و لیکن ایشان نمی دانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید.

صفحه : ۳۲۷

وَ قالَت أُولاهُم و گویند پیش روان لِأُخراهُم مر پی روان را فَما کانَ لَکُم پس نیست شما را عَلَینا مِن فَضلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا العَذابَ پس بچشید عذاب را بِما کُنتُم تَکسِبُونَ به سبب آنکه بودید که کسب می کردید از کفر و اضلال اکنون حواله عذاب بدیگری مکنید إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند بِآیاتِنا آیتهای ما را از قرآن و دلائل قدرت وَ استَکبَرُوا عَنها و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمانبرداری آن لا تُفَتَّحُ گشوده نشود لَهُم برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان أَبوابُ السَّماءِ درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نکشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومنان بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است

وَ لا یَدخُلُونَ الجَنَّهَ و درنیایند اینکه مکذبان و متکبران در بهشت حَتّی یَلِجَ الجَمَلُ تا وقتی که که درآید شتر فِی سَمِّ الخِیاطِ در سوراخ سوزن و اینکه صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز در بهشت نرود وَ کَذلِکَ و مانند اینکه پاداش منکر نَجزِی المُجرِمِینَ جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافران را لَهُم مر ایشان را باشد مِن جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهادٌ فراشی که بر آن نشینند وَ مِن فَوقِهِم و از زبر ایشان غَواشٍ پوششها باشد هم از ان یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وَ کَذلِکَ و مثل جزای اینکه گروه نَجزِی الظّالِمِینَ پاداش دهیم جمیع کافران را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدای وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشر است می فرماید لا نُکَلِّفُ تکلیف نمی کنیم و نمی فرمائیم نَفساً هیچ تنی را إِلّا وُسعَها مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند بجا آوردن آن و اینکه جمله معترضه بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه أُولئِکَ آن گروه أَصحابُ الجَنَّهِ ملازمان بهشت اند هُم فِیها خالِدُونَ ایشان در بهشت باقی و دایم اند.

صفحه : ۳۲۸

وَ نَزَعنا و بیرون بریم ما فِی صُدُورِهِم آنچه در سینهای بهشتیان بود مِن غِلٍّ از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تَجرِی میرود مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ از زیر مساکن ایشان جوئیها برای زیادتی لذت سرور ایشان وَ قالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را به بینند الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی

حمـد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هَدانا راه نمود ما را لِهذا بدین مقام یا بعملی که اینکه منزل جزای آن است وَ ما کُنّا لِنَهتَـدِیَ و نبودیم مـا که بقوت خود راه می توانستیم یـافت لَو لا أَن هَـدانَا اللّهُ اگر نه خـدای ما را راه نمودی و اینکه شـکری است که بهشتیـان به نعمت هـدایت ادا کننـد زیرا که بی توفیق رفیق الهی سـلوك اینکه طریقه میسر نشود و بی بـدرقه عنـایت نامتنـاهی هیـچ سالـك بمقصود مراد نرسـد رباعی گر بـدرقه لطف تو ننمایـد راه از راه تو هیـچ کس نگردد آگاه و آنانکه بره رسـند و بایـد رفتن توفیق رفیق ار نشود واویلاه لَقَـد جاءَت دیگر میگوینـد بهشتیان بـدرستی که آمدنـد رُسُل رَبِّنا فرسـتادگان پروردگار ما بِالحَقِ براستی و ما بمـدد ایشان راه بتوحیـد یافتیم وَ نُودُوا و نـدا کرده شونـد ای اهل بهشت أَن تِلکُم الجَنَّةُ اینکه آن بهشت است که وعـده داده شده بودید أُورِثتُمُوها میراث داده شدید آنرا بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می کردید بر طریـق شـریعت و موافق سـنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطـای بیرنـج است و دیگر آنکه میراث گرفتگاننـد از کـافران چنانچه در خبر آمـده که هیچکس نباشـد الا که مر او را منزلی باشـد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرنـد در دوزخ و منازل کافران بمؤمنان رسـد در بهشت وَ نادی أَصـحابُ الجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصحابَ النّارِ اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند أَن قَد وَجَدنا بدرستی که ما یافتیم ما وَعَدَنا رَبُّنا آنچه وعده کرد

بود ما را پروردگار ما از مثوبتها حَقًّا راست و بی شبه فَهَل وَجَدتُم پس آیا شما یافتید ما وَعَدَ رَبُّکَم آنچه وعده کرد بود شما را آفریدگار شما را عقوبتها حَقًّا راست و درست و بی شبه قالُوا نَعَم گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فَأَذَّن َ پس آواز دهد مُؤَذِّن ٌ آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بَینَهُم میان بهشتیان و دوزخیان أَن لَعنَهُ اللّه ِ بدرستیکه لعنت خدای عَلَی الظّالِمِین َ بر کافران است که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش.

صفحه : ۳۲۹ الَّذِین َ یَصُدُّون َ آنانکه بازمیداشتند مردمانرا عَن سَبِیل ِ اللّه ِ از راه خدا وَ یَبغُونَها و می طلبیدند از برای حق عِوَجاً کجی و ناراستی یعنی عیب می جستند در دین خدا وَ هُم بِالآخِرَهِ و ایشان بسرای آخرت کافِرُون َ ناگرویدگان بودند وَ بَینَهُما و میان بهشت و دوزخ حِجاب ٌ راه پرده ایست با میان اهل بهشت و دوزخ حاجزی است چون باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نخواهند رفت کما قال فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وَ عَلَی الأَعراف ِ رِجال ٌ و بر اعراف مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یَعرِفُون َ بشناسند اینکه رجال کُلًّا همه اهل بهشت و دوزخ را بِسِیماهُم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید رو و دوزخیان سیاه رو باشند و اینکه موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفند باحوال فریقین و اینها انبیاء ع باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و

کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را در بهشت می بینند و از ان متلذذ می گردند و عذاب دوزخ را مشاهده می کنند و بخلاصی از ان مبتهج و مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی رح منقول ست از إبن عباس رض که اعراف موضعی بلند از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض بر آنجا باشند و دوستان خدا را بشناسند بتازگی و سفید روی و دشمنان خدا را دانند به تیرکی و سیاه روئی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشند یا یکی از ابوین ایشان راضی بود و یکی نه و یا موحدان باشند مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت وَ نادَوا و ندا می کنند اصحاب اعراف أَصحاب ٱلجَنَّهِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند أَن سَلام عَلَیکُم و تحیت خدای بر شما باد یا خوش حالی شما که بدار السلام بسلامت رسیدید لَم یَدخُلُوها هنوز اهل اعراف در بهشت درنیامده باشند وَ هُم یَطمَعُون و ایشان طمع میدارند که درآیند قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت درآیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حساب و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ دخول هیچ کدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفی ست روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات

ایشان را حج گردد و به بهشت درآیند وَ إِذا صُرِفَت أَبصارُهُم و هرگاه که چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تِلقاءَ أَصحاب ِالنّارِ بسوی دوزخیان قالُوا ایشان پناه گیرند بخدا و گویند رَبَّنا ای آفریدگار ما لا تَجعَلنا مَع َالقَوم ِالظّالِمِین َمدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن.

صفحه : ۳۳۰ وَ نادی أَصحاب ُالأَعراف ِو آواز دهند اصحاب اعراف رِجالًا یَعرِفُونَهُم مردانی را که بشناسند ایشان را بِسِیماهُم بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که خدا امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه اند رض به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند می خورند که خدای بندگان و شبانان ما را بر تفضیل نکند قالُوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید ما أَغنی عَنکُم دفع نه کرد از شما عذاب را جَمعُکُم مالی که جمع می کردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَ ما کُنتُم تَستَکبِرُون َو آنچه بودید که گردن کشی می کردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان رض و کافران را گویند أَ هؤُلاءِ نه اینکه گروه الَّذِین َآنانند که در دنیا أَقسَمتُم سوگند میخوردید که البته لا یَنالُهُم ُاللّه ُبِرَحمَةٍ خدای

هر گز نرسانـد بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان در بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گویـد ادخُلُوا الجَنَّةَ درآییـد به بهشت لا خَوف ٌعَلَیکُم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدایـد وَ لا أَنتُم و نه شما تَحزَنُون َانـدوهناک شویـد از فوت مطالب و مقاصـد إبن عباس رض فرمود که چون اهل اعراف به بهشت درآینـد دوزخیان را طمع فرح بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا بایشان سخن گوئیم حق سبحانه اذن فرمایـد تا بهشتیان در دوزخیان نگرنـد و خویشان خود را نشناسـند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخواننـد از ایشان شراب و طعام بهشت خواهنـد چنانچه میفرمایـد وَ نادی أَصحاب ُالنّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصحاب َالجَنَّهِ بهشتیان را و توقع کنند أَن أَفِیضُوا عَلَینا آنکه بریزید بر ما مِن َالماءِ از آب بهشت بـدان مقـدار که تشنگی ما را ببرد أَو مِمّا رَزَقَکُم ُاللّه ُیا بدهیـد ما را از آنچه روزی کرده است شما را خـدای از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالُوا گوینـد بهشتیان در جواب ایشان إِن َّاللّه َبدرستیکه خدای حَرَّمَهُما حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَی الکافِرِین َبر ناگرویدگان.

صفحه : ۳۳۱

الَّذِین َاتَّخَذُوا آنانی که فراگرفته انـد دِینَهُم دین خود را لَهواً وَ لَعِباً مشغولی و بازی چه ایشان در عیـد خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازی می کردند وَ غَرَّتهُم ُالحَیاةُ الدُّنیا و بفریفت مر ایشانرا

زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداری است فریبنده و مکاری است بازی دهنده مثنوی در دیده اعتبار خوابی است در رهگذر اجل سرابیست مشغول مشو بسرخ و زردش اندیشه مکن ز گرم و سردش سرمایه آفت است زنهار خود را ز فریب او نگهدار فَالیَوم َنَنساهُم پس امروز فروگذاریم ایشان را در آتش کَما نَسُوا چنانچه ایشان فروگذاشتند و بر خاطر نه گذرانیدند لِقاءَ یَومِهِم هذا دیدن اینکه روز را وَ ما کانُوا و چنان بودند که از روی عناد بِآیاتِنا یَجحَدُون َانکار میکردند علامات ربوبیت را یا آیات کتب ما را وَ لَقَد جِئناهُم و هر آئینه آوردیم ما برای اینکه گروه کفار بِکِتاب ٍ فَصَّلناه ُبکتابیکه بیان کردیم و معانی او مفصل ساختیم هر چه بکار آید در او عَلی عِلم ٍو اینکه بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدی ًو آوردیم اینکه کتاب را راه نماینده وَ رَحمَةً و خداوند بخشش لِقَوم ٍیُؤمِنُون َبرای گروهی که میگروند هَل یَنظُرُون َآیا انتظار می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند إِلّا تَأوِیلَه ُمگر عاقبت کتاب و حقیت آن را از وعده و وعید یعنی منتظرانند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نی یَوم َیَأتِی تَأوِیلُه ُروزی که بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد یَقُول ُ الَّذِین َگویند آنانکه نَسُوه ُترک کردند کتاب مفصل را مِن قَبل ُپیش ازین در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویدند در آن روز ظاهر گردد

صدق سخن خدای تعالی گویند قَد جاءَت بدرستی که آمده بودند رُسُل ُرَبِّنا فرستادگان آفریدگار ما بِالحَق ِبراستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فَهَل لَنا پس آیا هستند ما را مِن شُفَعاءَ درخواست کنندگان فَیَشفَعُوا لَنا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَو نُرَدُّ یا بازگردانیده شویم ما بدنیا فَنَعمَل َ پس ما بکنیم غَیرَ الَّذِی جز آنکه کُنّا نَعمَل ُبودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا ایشانرا باز آرد قَد خَسِرُوا بدرستیکه زیان کردند أَنفُسَهُم در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَ ضَل َعَنهُم و گم شد از ایشان ما کانُوا یَفتَرُون َآنچه بودند که افترا میکردند و دروغ می گفتند که بتان شفیعان مااند نزدیک خدای بیت دیروز بدو دلم امیدی میداشت امروز برفت و ناامیدم بگذاشت.

إِن َرَبَّکُم ُبدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللّه ُخداوندی است جامع جمیع صفات کمال الَّذِی خَلَق َالسَّماوات ِ او است آنکس که بیافرید آسمانها وَ الأَرض َو زمین را فِی سِتَّه ِ أَیّام ٍ در مقدار شش شبان روز از روزهای دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا زمان غروب او نبوده در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روز هزار سال دنیا است و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون و قول اوّل اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن

بکلمه کن دلیلی است بر اختیـار قـادر مختار و اشارتی است برعایت تانّی در امور و ترک عجلت و اضـطراب و نکته العجله من الشـیطان و التـانی من الرحمن مؤیـد اینکه سـخن است و فی المثنـوی المعنوی مثنوی مگر شـیطان است تعجیـل و شـتاب خوی رحمن است صبر و احتسـاب بـا تـانی گشت موجود از خـدا تا به شـش روز اینکه زمین و چرخها ورنه قادر بود کز کن فیکون صـد زمین و چرخ آوردی برون اینکه تانی از پی تعلیم تست صبر کن در کار دیر آیـد درست ثُم َاستَوی پس قصد کرد عَلَی العَرش ِبر آفریدن عرش یا مسـتولی شد امر او بدان یا مستولی گشت بر آن و تخصص عرش باستیلای حق برو بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنست که استـواء بر عرش صـفتی است مر خدای را بلا کیف و بلا وصف و اینکه از جمله متشابهات قرآن است ما بـدو ایمان داریم و تاویل آن بحق بازمیگـذاریم یُغشِی اللَّیل َدر میکشـد خـدای شب تاریک را النَّهارَ در روز روشن یعنی پوشـیده میگردانـد روشـنی روز را بتاریکی شب و عکس اینکه را نگفت اکتفاء باحد الضدین یَطلُبُه ُ میجویـد شـب روز را یعنی از پی او درمی آیـد حَثِیثاً شـتاب کننـده و روز نیز بسـرعت طـالب شـب اسـت وَ الشَّمس َوَ القَمَرَ و بیافریـد آفتاب و ماه را وَ النُّجُوم َو سـتارگان را مُسَخَّرات ٍبِأَمرِه ِرام شـدگان بفرمان او أَلا لَه ُالخَلق ُوَ الأَمرُ بدانیـد که خدای راست آفریدن بدائع مخلوقات و فرمان نافذ یا مر او راست هرچه آفریده شد و تصرف در

آنها داشت تَبارَکَ اللّهُ بزرگ است خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رَبُّ العالَمِینَ آفریدگار همه عالمیان است ادعُوا رَبَّکُم بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعاً بزاری وَ خُفیَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را پرستید تضرع نشانه احتیاج انسان است و نهان داشتن دلیل از اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست مصرعه نومید نیم که ناامیدی کفر است إِنَّهُ بدرستی که خدای لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بر یا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لائق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج سما وَ لا تُفسِدُوا و فساد مکنید فِی الأَرضِ در زمین بکفر یا ظلم بَعدَ إِصلاحِها بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وَ ادعُوهُ و بخوانید خدایرا خَوفاً از بیم عقاب او وَ طَمَعاً و بامید ثواب او إِنَّ رَحمَتَ اللّهِ بدرستیکه رحمت خدای قَرِیبٌ مِنَ المُحسِنِینَ نزدیک است به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان که امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت او است در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند بیت من اگر جفاست کارم بتو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفائی.

صفحه : ۳۳۳

وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه یُرسِلُ الرِّیاحَ میفرستد بادهای

چهارگانه را بُشراً مژده دهندگان بَین َیَدَی رَحمَتِه ِپیش از آمدن باران حَتّی إذا أَقَلَّت تا چون بردارند بادها سَحاباً ثِقالًا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابر را از زمین برانگیزد و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات درآرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر چون ابر را بردارند سُقناه ُبرانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَیِّت ٍبرای احیاء زمین مرده فَأَنزَلنا پس فرو فرستیم بِهِ ِالماءَ بدین ابر آب را بر آن زمین فَأَخرَجنا بِه ِپس بیرون آریم بدان آب مِن کُل ِّالثَّمرات ِاز هر نوع میوها کَذٰلِكَ َهمچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نُخرِج ُالمَوتی زنده کنیم و بیرون آریم بدان آب مردگان را از قبرهای ایشان و احیاء ارض که نمود را احیاء اموات است بیان کردیم لَعَلَّکُم تَذَکَّرُون َتا شاید که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید وَ البَلَدُ الطَّیِّب ُو زمین پاك از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد یَخرُج ُنَباتُه ُبیرون می آید رستنی او بِإِذنِ ِرَبِّه ِبفرمان خدای و مشیت او که بیرون می آرد بآسانی و خوبی وَ الَّذِی خَبُث َو آن زمین که ناپاك بود و شوره ناك لا یَخرُج ُبیرون نیاید گیاه او إلّا نَکِداً مگر اندکی که در ان هیچ نفعی نباشد اینکه مثلی ست که حق سبحانه و تعالی ایراد فرمود در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب ّالارباب بر دل

مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و ازو هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضائع مگردان كَذٰلِكَ همچنانکه اینکه مثل بیان کردیم نُصَرِّفُ الآياتِ میگردانیم اینکه آیت ها و ضرب امثال در فنون احوال می کنیم لِقَومٍ يَشكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجا آرند و درین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لَقَد أَرسَلنا بدرستی که ما فرستادیم نُوحاً نوح بن ملک إبن متوشلخ بن ادریس ع را وقتی که پنجاه ساله بود إِلى قَومِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فَقالَ يا قَومِ پس گفت نوح ع ای گروه من اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدای را بیگانگی ما لَكُم نیست مر شما را مِن إِلٰهٍ غَيرُهُ هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيكُم بر شما اگر ایمان نیارید عَذابَ يَومٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت.

صفحه : ۳۳۴

قالَ المَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَومِهِ از قوم او إِنّا لَنَراكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا ای نوح فِي ضَلالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قالَ گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان يا قَومِ ای گروه من لَيسَ بِي ضَلالَةٌ نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَ لكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من

رسولم مِن رَب ِّالعالَمِین َاز پروردگار عالمیان أَبَلِّغُکَم میرسانم بشما رِسالات ِرَبِّی پیغامهای پروردگار خویش وَ أَنصَح ُلَکَم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَ أَعلَم ُو میدانم مِن َاللّه ِاز وحی خدای که بمن آمده ما لا تَعلَمُون َآنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السّلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح ع گفت أَ وَ عَجِبتُم آیا شگفت می دارید و عجب می نمائید أَن جاءَکُم از آنکه بیاید بشما ذِکرٌ پیغامی و وحی مِن رَبِّکُم از پروردگار شما عَلی رَجُل ٍبر زبان مردی مِنکُم از جنس شما یعنی آدمی همزبان شما لِیُنذِرَکُم تا بیم کند و ترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت وَ لِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای وَ لَعَلَّکُم تُرحَمُون َو تا شاید که شما را ببخشند بسبب آن پرهیز کردن از شرک فَکَذَّبُوه ُپس دروغ داشتند قوم نوح ع او را و نوح ع دعا کرد بهلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح ع باهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فَأَنجَیناه ُپس نجات دادیم نوح علیه السلام را از غرق شدن وَ الَّذِین َمَعَه ُو آنانرا نیز که با وی بودند فِی الفُلک ِدر کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن وَ أَغرَقنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِین َکَذَّبُوا بِآیاتِنا آنانرا که بدروغ داشته بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح ع بر نبوّت إِنَّهُم

كانُوا بدرستيكه قوم نوح ع بودند قَوماً عَمِينَ- گروهى كوران كه از نشانهاى وحدانيت نابينا شدند و باقى قصّه نوح عليه السّلام در بعضى آيات و سور خواهد آمد انشاء اللّه تعالى وَ إِلى عادٍ و فرستاديم بسوى عاد أَخاهُم هُوداً برادر ايشان در نسب يعنى خويشاوند ايشان هود ع را و عاد كه قبيله باز را بدو باز خوانند چهارم پدر هود اوست و عاد پسر عوض بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اهل سير نام هود عابر است و او پسر صالح بن ارفحشد بن سام بن نوح است و برين قول از ابناى عم عاد باشد و قبيله عاد باشد و قبيله عاد مردم بلندبالا و تناور بودند و از ايشان در تمام روى زمين در آنزمان قبيله عظيم تر نبود و مردم بسيار بودند و مال وافر داشتند و عمر خود را در پرستش بتان ميگذرانيدند حق تعالى هود عليه السلام را بر ايشان فرستاد تا بميان قبيله آمد و ايشانرا بحق دعوت كرد قالَ- يا قَومِ گفت اى قوم من اعبُدُوا اللّهَ- بپرستيد خداى را و به يگانگى او قايل شويد ما لَكُم مِن إِلهٍ نيست شما را معبودى غَيرُهُ بجز وى و بتان مستحق عبادت نيستند أَ فَلا تَتَّقُونَ- آيا نمى پرهيزيد از عذاب خداى
صفحه : ٣٣٥

قالَ- المَلَأُ گفتند گروهى از بزرگان و پيشوايان الَّذِينَ- كَفَرُوا آنانكه كافر بودند مِن قَومِهِ از گروه او چه بعضى از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن عاد و متابعان و اما كافران گفتند اى هود إِنّا لَنَراكَ- بدرستيكه ما ترا مى بينيم متمكّن فِي سَفاهَةٍ در بيخردى كه دين

قـدیم را میگـذاری و دین محـدث می آری وَ إِنّا لَنَظُنُّکَ -و به تحقیق مـا گمـان می بریم ترا مِن -الکاذِبِین -از دروغ گویان در آنچه میگـوئی قـال -یـا قَوم ِ گفت هود علیه السـلام که ای گروه من لَیس -بِی سَ فاهَةٌ نیست مرا خفت عقـل و حمـاقت وَ لکِنِّی رَسُول ٌو لیکن من فرسـتاده ام مِن رَب ِالعالَمِین -از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُکُم میرسانم بشـما رِسالات ِ رَبِّی پیغامهای آفریـدگار خود را وَ أَنَا لَکُم و من مر شـما را ناصِح ٌ أَمِین ٌ نصـیحت کننده ام راست گوئی و بی خیانت أَ وَ عَجِبتُم آیا عجب می آید شـما را أَن جاءَکُم آنکه بیایـد به شـما ذِکرٌ پنـدی یا بیانی مِن رَبِّکُم از پروردگار شـما عَلی رَجُل ٍ بر زبان مردی مِنکُم از جنس شـما یعنی هم نسب شـما که او را دانیـد و او شـما را دانـد و سـبب فرود آمـدن ذکر برو آنکه لِیُنذِرَکُم تا بیم کند از عقوبت الهی وَ اذکُرُوا و یاد کنیـد نعمت خـدا را إِذ جَعَلَکُم خُلَفاءَ چون گردانیـد شـما را پس نشـینان و ساکنان زمین احقاف از حضـرموت تا عمـان مِن بَعدِ قَوم ِ نُوح ٍ از پس هلاک قوم نوح ع وَ زادَکُم فِی الخَلق ِ و بیفزود شـما را در آفرینش بَصـطَةً قوتی یا زیادت داد شمـا را بر آفریـدگان غلبه و گفته انـد مراد از بصـطه طـول قـامت است که مقـدار کوتـاه ترین قـدهای ایشـان شـصت گز بوده درازترین صـد گز فَاذکُرُوا پس یاد کنیـد آلاءَ اللّه ِ نعمتهای خدا را لَعَلَّکُم تُفلِحُون -تا شاید که شـما رسـتگار شوید قالُوا گفتند آن گروه مر هود ع را أَ جِئتَنا آیا آمده بما لِنَعبُدَ اللّه -تا بفرمائی ما را که

بپرستیم ما خدا را وَحدَه ُ یگانه و یکتا وَ نَذَرَ و دست بداریم و پرستش فروگذاریم ما کان َ یَعبُدُ آباؤُنا آن چیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و با هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمی کنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فَأتِنا بِما تَعِدُنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی إِن کُنت َ مِن َ الصّادِقِین َ اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب.

صفحه : ۳۳۶

قال َ گفت هود قَد وَقَع َ بدرستیکه واجب شد عَلَیکُم مِن رَبِّکُم رِجس ٌ وَ غَضَب ٌ بر شما یا فرود آید بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی أَ تُجادِلُونَنِی آیا مجادله میکنید با من فِی أَسماءٍ در کار اینکه نامها یعنی اینکه بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد و برخی را حافظه میخواندند بمظنه آنکه در سفر نگاهبان ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشان ست و اینکه الفاظ اسما بودند بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر این ها نه بود پس هود ع فرمود که شما جدال میکنید درین چیزها که از روی جهالت سَمَّیتُمُوها أَنتُم شما نام نهاده اید ایشانرا وَ آباؤُکُم و پدران شما ما نَزَّل َ اللّه ُ بِها نه فرستاده است خدا بجواز عبادت ایشان مِن سُلطان ٍ هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار مینمائید فَانتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّی مَعَکُم بدرستیکه من نیز بشما مِن َ المُنتَظِرِین َ از منتظرانم

مر او را آورده اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان بازداشت تا بقحط مبتلا شدند و در ان زمان هرگاه بليّه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا- خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عزه و مرثد بن عاد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاذر که در ان وقت حاکم مکه بوده نزول کردند و بعد از اقامت و وظائف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و به هود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود نمائید و از در توبه و استغفار درائید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت باراند پس قیل و اصحابش از معاویه درخواستند تا او را بند کرده نگهداشت و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل از سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی ببلاد قوم

خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسید و بشارت ابر بمردم قبیله رسانید عادیان خوشدل شده بتفرح ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در ان ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل اینکه قصّه در اثنای آیات مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی و حق تعالی از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنجَيناه ُپس نجات دادیم ما هود را وَ الَّذِين َمَعَه ُو آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند بِرَحمَةٍ مِنّا آن رهانیدن به بخششی و بخشایشی بود از ما بر ایشان وَ قَطَعنا و ببریدیم دابِرَ الَّذِين َكَذَّبُوا بنیاد آنان را که تکذیب کردند و نگرویدند بِآياتِنا به نشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم وَ ما كانُوا مُؤمِنِين َو نه بودند قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود و برسالت هود علیه السلام.

صفحه : ۳۳۷

وَ إِلى ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان به ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح منتهی میشد و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و اینکه مردم بت میپرستیدند حق سبحانه تعالی بدیشان فرستاد أَخاهُم صالِحاً برادر ایشان در نسب که صالح بود و صالح به پنج پشت به ثمود میرسید قال َگفت صالح چون برسالت بر ایشان آمد یا قَوم ِاعبُدُوا

ای گروه من بپرستید اللّه َخدایرا بی شریک ما لَکم مِن إله ٍ غَیرُه ُنیست شما را معبودیکه استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح فرمود چه آیت می طلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آئی که فردا عید ماست و بتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه ما نیز از خدایان خود چیزی در خواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر آن را متابعت او باید کرد و برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتیکه از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سرهای ملال در پیش افگندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاتبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ از برای ما ناقه مشابه شتری بختی بسیار موی و بستن باشد صالح ع فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز بگذارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار اینکه معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشگافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم

بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بست گز بود و در عظمت جثه چون کوه مینمود و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در ان می نگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف قبیله ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند قطعه یکی بنور عنایت ره هدایت یافت یکی بوادی خذلان بماند سرگردان یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر یکی ز پیروی حق گرفت و ملک جنان القصه آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاههای ایشان بطریق غب او را میرسید و صالح بعد از ظهور اینکه معجزه گفت ای قوم قَد جاءَتکُم بدرستیکه آمد بشما بَیِّنَةٌ مِن رَبِّکُم معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هـذِهِ ناقَةُ اللّه ِ اینکه شتر خداست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدا بیرون آورد اینکه ناقه را از صخره کاثبه تا باشد لَکُم آیَةً مر شما را برهانی بر پیغمبری من فَذَرُوها پس بگذارید اینکه ناقه را تَأکُل فِی أَرض ِ اللّه ِ تا بخورد گیاه در زمین خدا و شما را در خوردن او هیچ مونتی نباشد وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَیَأخُذَکُم پس فراگیرد شما را عَذاب ٌ أَلِیم ٌ عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است در کفر وَ اذکُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذ جَعَلَکُم

چون گردانید شما را خُلَفاءَ جانشینان در زمین مِن بَعدِ عادٍ از پس هلاك قوم عاد وَ بَوَّأَكُم و جای داد شما را فِی الأرض ِ در زمین حجر تَتَّخِذُون َفرامیگیرید مِن سُهُولِها از زمینهای نرم قُصُوراً کوشکها برای تابستان وَ تَنحِتُون َالجِبال َو سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بُیُوتاً خانها برای زمستان فَاذکُرُوا پس یاد کنید آلاءَ اللّه ِ نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها وَ لا تَعثَوا و در تباهی غایت مجوئید فِی الأَرض ِ در زمین حجر مُفسِدِین َدر حالتی که قاصد آن فساد باشید ایشان از جواب صالح ع اعراض نمودند و متعرض مومنان شدند چنانچه میفرماید.

صفحه : ۳۳۸

قال َالمَلَأُ گفتند گروه بزرگان الَّذِین َاستَکبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند مِن قَومِه ِ از قوم صالح ع لِلَّذِین َاستُضعِفُوا مر آنکسانرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لِمَن آمَن َمِنهُم مر آنکسانرا که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أَ تَعلَمُون َ آیا شما میدانید أَن َّصالِحاً مُرسَل ٌ آنرا که صالح فرستاده شده است مِن رَبِّه ِ از نزد پروردگار او و اینکه سخن از قبیل استهزا میگفتند قالُوا گفتند آن ضعفا إِنّا بدرستیکه ما بِما أُرسِل َبِه ِ بر آن چیز که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مُؤمِنُون َ گرویدگانیم قال َالَّذِین َاستَکبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدا و پیغمبر او إِنّا به تحقیق که ما بِالَّذِی آمَنتُم بِه ِ بآن چیزی که شما گرویده اید بدان کافِرُون َناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روز که نوبت شرب او بودی تمام آب چاههای ایشانرا می آشامید و در روز

که نوبت قوم او بودی آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا نمی کرد و دیگر بتابستان بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی سردتر بود و انعام قوم ازو هراسان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه مینمود و بطن وادی گرم تر بود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند اینکه صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف و مصارع بن دهر را بر آن آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء اللّه العزیز و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فَعَقَرُوا النّاقَهَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را وَ عَتَوا و سرکشی کردند عَن أَمرِ رَبِّهِم از امتثال فرمان پروردگار خویش وَ قالُوا و گفتند از روی استهزا یا صالِحُ ائتِنا ای صالح بیار آن چیزی را که بِما تَعِدُنا وعده میکنی ما را از عذاب إِن کُنتَ مِنَ المُرسَلِینَ اگر هستی تو از فرستادگان براستی فَأَخَذَتهُمُ الرَّجفَهُ پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فَأَصبَحُوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فِی دارِهِم در سراهای خویش جاثِمِینَ بر روی در افتادگان و بر جای مردگان.

صفحه : ۳۳۹

فَتَوَلّی عَنهُم پس رو بگردانید صالح ع از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند خدای تعالی فرمود که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد وَ قالَ و گفت صالح ع از روی تحسر یا قَومِ ای گروه من لَقَد أَبلَغتُکُم بخدائیکه برسانیدم بشما رِسالَهَ

رَبِّی پیغام پروردگار من که بادای آن مأمور بودم وَ نَصَحتُ لَکُم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَ لکِن لا تُحِبُّون َو لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمی کنید النّاصِحِین َ نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانده و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَ لُوطاً و یاد کن ای محمّد ص لوط بن هاران بن آزر بن ناخور که برادرزاده ابراهیم بود آورده اند چون ابراهیم از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط با وی بود خدای تعالی ویرا پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوما و آن اعظم مدائن بود و دیگر عامورا و داد ما و صابورا و سعود او گویند صعود در هر شهری چهار چهار هزار آدمی بودند لوط بسدوم آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بست و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود حق سبحانه تعالی اینکه امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمّد یاد کن قصّه لوط را إذ قال َچون گفت لِقَومِهِ مر اهل سدوما را که لوط میان ایشان بود أَ تَأتُون َآیا می آئید شما الفاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواطت ما سَبَقَکُم بِها کسی پیشی نه گرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما اینکه کار نه کرده اند مِن أَحَدٍ هیچ یک مِن َالعالَمِین َاز عالمیان إِنَّکُم آیا شما و حفص انکم بطریق خبر خواند یعنی بدرستیکه شما ای قوم لَتَأتُون َالرِّجال َمی آئید بمردان شَهوَةً از روی مباشرت مِن دُون ِ

النِّساءِ بـدون زنان كه مباح كرده شـده اند بر شـما پس شـما بطريق حق نيستيد بَل أَنتُم بلكه هستيد شـما قَوم ٌمُسرِفُون َ گروهى اسـراف كننـدگان و از حـد درگذشـتگان وَ مـا كـان َو نه بود جَواب َقَومِه ِ جواب قوم لوط بازاى اينكه كلام إِلّا أَن قالُوا مگر آنكه گفتند بعضـى از مردم سدوما مر بعضى را أَخرِجُوهُم بيرون كنيد لوط را و دختران او را و آنها را كه ايمان آورده اند مِن قَريَتِكُم از ديه شـما يعنى سـدوما إِنَّهُم بـدرستيكه لـوط و متابعـان او أُنـاس ٌيَتَطَهَّرُون َ مردماننـد كه طلب پـاكيزگى ميكننـد از فواحش يعنى درين عمـل بـا مـا متفق نيسـتند حق سـبحانه و تعـالى اينكه جواب از ايشان نه پسـنديده عـذاب برايشان فرود آمد چنانچه تفصـيل آن بيايد انشا اللّه تعالى و چون عذاب نازل شد فَأَنجَيناه ُ پس نجات داديم لوط را از ان وَ أَهلَه ُو كسان او را از اهـل بيت و مومنـان إِلَّا امرَأَتَه ُ مگر زن او را كه واعله نـام داشت و كفر خـود را پنهـان ميـداشت و كفّـار را بانكـار لوط ع اغوا مينمود كـانَت مِن َالغـابِرِين َ بود آن زن از بـاقى مانـدگان در ديـار خود يعنى در رفتن با لوط اتفاق نه كرد و در ميان قوم لوط هلاك شد وَ أَمطَرنا و بارانيديم عَلَيهِم بر كفار قوم لوط مَطَراً بارانى و چه بارانى يعنى عجب آن سنگ بوده كه بر سر قوم لوط بارانيد فَانظُر پس بنگر اى بيننده كه كَيف َ كان َ چگونه بود عاقِبَةُ المُجرِمِين َ آخر كار گناهكاران- صـفحه : ۳۴۰ وَ إِلى مَديَن َ و فرستاديم بسوى اولاد مدين كه پسر ابراهيم بود أَخاهُم شُعَيباً برادر ايشان شعيب بن مكيل بن يسخر بن

مـدین را قال- گفت یا قَوم ِ ای گروه من اعبُدُوا اللّه- به پرستید خدا را ما لَکُم نیست مر شـما را مِن إلهٍ غَیرُه هیچ معبودی بحق جز وی قَد جاءَتکُم بدرستیکه آمد بشـما بَیِّنَهٌ مِن رَبِّکُم معجزه روشن از پروردگار شـما در قرآن معجزه شعیب ع مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسـیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیاء میکنـد میگویـد که معجزه شـعیب ع آن بود که چون خواستی که بکوهی بلنـد برآمـدی کوه سـر خود را فرود آوردی تا شـعیب ع علیه السـلام بآسانی برو صـعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بـدان بزرگ خریدنـدی و بدان خرد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردنـدی شـعیب ع ایشان را گفت که من شـما بخـدای میخوانم و آیتی روشن بشـما مینمایم فَأَوفُوا الکَیـلَ- پس تمـام و راست سازیـد آله کیـل را وَ المِیزانَ- و آله وزن را یا در کیل و وزن راستی کنیـد وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ- و کم مکنید مردمانرا أَشیاءَهُم در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید وَ لا تُفسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِی الأَرضِ در زمین بَعـدَ إِصـلاحِها بعـد از اصـلاح آن زمین ببعث انبیاء و انزال کتب ذلِکُم اینکه عمل که میفرمایم خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شـما را إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ- اگر هستیـد شـما گرویدگان چون قوم شـعیب علیه السـلام در شـهر بوقت کیل و وزن خیانت کردی و در صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه از نجس منع

کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت وَ لا تَقعُدُوا و منشینید بِكَل ِصِراطٍ بهر راهی که بجهت اخذ اموال تُوعِدُون َبترسانید مردمانرا و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب ع رود او را تخویف کردندی پس شعیب ع فرمود که بر سر راه ها منشینید که تخویف کنید طالبان حق را وَ تَصُدُّون َو بازدارید عَن سَبِیل ِاللّه ِاز راه خدا مَن آمَن َآنکس را که ایمان آورده است بِه ِبخدا وَ تَبغُونَها و بجوئید برای راه خدا عِوَجاً کجی یعنی طلب بطلان آن کنید وَ اذکُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود إِذ کُنتُم چون بودید قَلِیلًا اندکی از جهت عدد و عد فَکَثَّرَکُم پس بسیار گردانید خدا شما را بآنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بخواست و خدا ایشانرا فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب اینکه نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَ انظُرُوا و بنگرید کَیف َکان َچگونه بود عاقِبَهُ المُفسِدِین َآخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح ع و عاد ع و ثمود ع و قوم لوط ع بودند پس شعیب ع روی بمومنان کرد و گفت. وَ إِن کان َطائِفَهٌ و اگر باشد گروهی مِنکُم از شما آمَنُوا بگرویدند بِالَّذِی بآنچیزیکه براستی أُرسِلت ُبِه ِفرستاده شده ام بآن وَ طائِفَهٌ و گروهی دیگر از معاندان لَم یُؤمِنُوا نگرویدند قومی از مدین شعیب ع ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر

حق بـا ايشان بودى بايستى كه توانگرى و وسـعت معاش ايشانرا بودى شـعيب ع فرمود اگرچه شـما دو گروه شـده ايـد فَاصبِرُوا پس صبر و شكيبائى كنيد حَتّى يَحكُم َاللّه ُتا وقتى كه حكم كند خدا بَينَنا ميان ما دو گروه وَ هُوَ خَيرُ الحاكِمِين َو خدا بهترين حكم كنندگان ست كه در حكم او ميل و مداهنت نيست.

صفحه : ۳۴۱

قال َالمَلَأُ گفتنـد بزرگان الَّذِين َاستَكبَرُوا آنانى كه گردن كشـى كردند در پرسـتش خدا مِن قَومِهِ ِاز قوم شـعيب بعد از انكار دعوت او لَنُخرِجَنَّك َيا شُعَيب ُهر آئينه بيرون مى كنيم ترا اى شعيب ع وَ الَّذِين َآمَنُوا مَعَك َو آنانرا نيز كه گرويده اند بيرون مى كنيم با تو مِن قَريَتِنا از ديه خويش أَو لَتَعُودُن َّيا بازگرديـد شـما فِى مِلَّتِنا در كيش ما كه!!! صاحب كشاف فرموده كه چون كافران گفتنـد ترا با آنها كه ايمان آورده انـد بيرون ميكنيم جمع كردنـد همه را با يكـديگر و شـعيب ع هرگز كافر نبوده و آن مومنان بوده اند پس بر سبيل تغليب گفتند يا عود كنيد به ملت ما و لهذا شـعيب جواب بر همين و تيره داد قال َگفت شـعيب ع اجبار مى كنيد ما را بعود أَ وَ لَو كُنّا و اگرچه باشـيم ما كارِهِين َناخواهان يعنى چگونه درآييم بدين شما و ما آنرا كارهيم پس اگر عود كنيم به ملت شـما و گوئيم مر خدا را شـريك هست و فى الواقع نيست قَدِ افتَرَينا بدرستيكه افترا كرده باشـيم و بربسته عَلَى اللّه ِ كَذِباً بر خدا دروغى در وسيط آورده كه ادّعاى قوم شعيب ع آن بود كه حق سبحانه ايشانرا امر كرده است كه

بر آن طریق باشید و بدین سبب آنرا ملّت می گفتند پس شعیب ع فرمود که عود به ملت شما و اعتقاد کردن که اینکه ملت مأمور بها است افترا باشد بر خدا إِن عُدنا اگر ما بازگردیم یعنی قوم من از مومنان بازگردند و بیابند فِی مِلَّتِکُم در کیش شما بَعدَ إِذ نَجّانَا اللّه ُمِنها بعد از انکه برهانید خدا ما را از ملت شما پس ما مفتریان باشیم وَ ما یَکُون ُلَنا و نشاید و روا نباشد ما را أَن نَعُودَ فِیها آنکه بازگردیم بملت کفر إِلّا أَن یَشاءَ اللّه ُمگر آنکه خواهد خدا رَبُّنا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِع َرَبُّنا و رسنده است پروردگار ما کُل َشَی ءٍ بهمه چیزها عِلماً از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدیدی که مینمائید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه عَلَی اللّه ِتَوَکَّلنا بر خدا توکل کردیم و کار خود را بوی بازگذاشتیم پس شعیب ع رو از معاندان برتافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افتَح خدایا حکم کن بَینَنا میان ما وَ بَین َقَومِنا و میان قوم ما بِالحَق ِبراستی وَ أَنت َخَیرُ الفاتِحِین َو تو بهترین حکم کنندگانی وَ قال َالمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِین َکَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدا مِن قَومِه ِاز قوم شعیب ع با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِن ِاتَّبَعتُم

اگر شما متابعت کنید شُعَیباً شعیب ع را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّکَم بدرستیکه باشید شما إِذاً لَخاسِرُون َ آن هنگام زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره همه با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است داد شما را از ان منع الجزء التاسع ۹

میکنید پس پند شعیب ع نشنیدند و از کفر و خیانت بازنگشتند.

فَأَخَذَتهُم ُالرَّجفَةُ پس فراگرفت ایشانرا زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علماء گفته اند که صیحه منکره درآمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل ع نعره زد که زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه درآمدند فَأَصبَحُوا پس گشتند فِی دارِهِم در شهر و منزل خود جاثِمِین َ بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِین َ کَذَّبُوا شُعَیباً آنانی که تکذیب کردند شعیب ع را هلاک شدند کَأَن لَم یَغنَوا فِیهَا گویا هرگز نه بوده اند در ان شهر الَّذِین َ کَذَّبُوا شُعَیباً آنانی که بدروغ داشتند شعیب ع را کانُوا هُم ُالخاسِرِین َ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب ع مبادی عذاب مشاهده کرد از ان بلده عزم خروج نموده فَتَوَلّی عَنهُم پس روی بگردانید از کافران وَ قال َ یا قَوم ِ و گفت از روی تحسر

که ای قوم من لَقَد أَبلَغتُکَم بدرستیکه برسانیدم بشـما رِسالات ِرَبِّی پیغامهای پروردگار خود وَ نَصَحت ُلَکَم و نصیحت کردم شمـا را از روی مهربـانی و گفته انـد اینکه خطاب بایشان بعـد از هلاك ایشان بود چنانچه حضـرت پیغمبر ص ما بکفار قریش خطاب کردنـد بعد از قتل ایشان دربدر و شـعیب ع بعد از اظهار تاسف و تحسـر بر قوم خود خود را تسـلیه داد و گفت فَکَیف َآسـی پس چگونه تاسف و انـدوه خورم و غمناك شوم عَلی قَوم ٍکافِرین َبر هلاك قومی از کافران که مرا تصـدیق نه کردند پس بعد از قصـص بعضـی از امم ماضیه و هلاك ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید وَ ما أَرسَلنا و نه فرسـتادیم ما فِی قَریَهٍ در شـهری و دیهی مِن نَبِی ٍّهیـچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلّا أَخَذنا مگر آنکه بگرفتیم أَهلَها اهـل آن شـهر و دیه را بِالبَأساءِ بسـختی و تنگی وَ الضَّرّاءِ و برنـج و بیمـاری لَعَلَّهُم یَضَّرَّعُون َتـا شایـد که ایشـان زاری کننـد و پندپذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشانرا بغنا و راحت مبتلا کردیم ثُم َّبَدَّلنا پس بدل کردیم ما مَکان َالسَّیِّئَهِ الحَسَنَهَ بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت حَتّی عَفَوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم بر حال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَ قالُوا و گفتند اینکه ایمنی و نعمت بجای محنت و مضـرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَد مَس َّبدرستیکه رسید آباءَنَا پدران ما را نیز الضَّرّاءُ وَ السَّرّاءُ

سختی و شادی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی و وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادمانی اینکه نه بسبب کفر و ایمان است پس ما بر همان. طریق میباشیم که می بودیم چون اینکه قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذناهُم پس ما فراگرفتیم ایشان را بَغتَةً ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وَ هُم لا یَشعُرُون َو ایشان نمیدانستند که عذاب برایشان نازل خواهد شد و اینکه حسرت عظیم ترست از آنکه!!! عذاب را دیده باشند و نزول آنرا دانسته.

صفحه : ۳۴۳

وَ لَو أَن َّأَهل َالقُری و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمَنُوا بگرویدندی بخدا وَ اتَّقَوا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر ص لَفَتَحنا هر آئینه می کشادیم ما عَلَیهِم بر ایشان و می دادیم ایشانرا بَرَکات ٍ برکتها و زیادتها مِن َالسَّماءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان یا بباریدن باران وَ الأَرض ِ و از زمین بروا شدن حاجات یا رستن نباتات وَ لکِن کَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذناهُم پس بگرفتیم ما ایشانرا بِما کانُوا یَکسِبُون َ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقائق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت امر من یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سماء اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشانرا بخدمت خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت از ان ست مثنوی در زمین

و آسمان درهاى جود ميكشانيد از پى اهل سجود از زمين پر عبادت باز كن بر سماى معرفت پرواز كن أَ فَأَمِنَ آيا ايمن شدند أَهلُ القُرى اهل مكه و حوالى آن بعد از ان كه بيان عذاب كافران كرديم أَن يَأتِيَهُم بَأسُنا از انكه بيايد بديشان عذاب ما بَياتاً در شب وَ هُم نائِمُون و حال آنكه ايشان خفته باشند يعنى شبخون عذاب بيايد بديشان در وقت غفلت ايشان أَ وَ أَمِنَ أَهلُ القُرى آيا ايمن شدند اهل آن شهرها أَن يَأتِيَهُم از آنكه بيايد بديشان بَأسُنا عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَ هُم يَلعَبُون و حال آنكه ايشان بازى ميكنند يعنى بتصرف در مهمات دنيا كه بازيچه گاه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست كه بعد از تكذيب رسل از عذاب الهى ايمن نتوان بود نه بروز و نه بشب أَ فَأَمِنُوا آيا ايمن شدند اهل تكذيب مَكرَ اللّهِ از ناگاه گرفتن خدا مكر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهى كه نداند فَلا يَأمَنُ پس ايمن نشوند مَكرَ اللّهِ از مكر خدا إِلَّا القَومُ الخاسِرُون مگر گروه زيانكاران كه بكفر و نفاق زيان زده هر دو جهان باشند أَ وَ لَم يَهدِ آيا بيان نكرد و راه نه نمود خدا لِلَّذِين يَرِثُون الأَرضَ براى آن كسانى كه ميراث گرفته اند زمين را يعنى متمكن شده اند در ان مِن بَعدِ أَهلِها از پس هلاك اهل آن مراد كفار زمان حضرت رسالت پناه اند ص كه ديار امم ماضيه گرفته اند و خدا بر ايشان بيان كرده أَن لَو نَشاءُ آنرا كه اگر خواهيم أَصَبناهُم بگيريم ايشانرا بِذُنُوبِهِم بجزاى گناهان ايشان يعنى عقوبت كنيم ايشانرا چنانچه

پیشینیان ایشانرا کردیم وَ نَطبَع ُو ما مهر می نهیم عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان فَهُم لا یَسمَعُون َ پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه میشنود درمی یابد پس گوش دل از استماع کلام حق فائده دارد نه گوش آب و گل مثنوی اینکه سخن از گوش دل باید شنود گوش گل اینجا ندارد هیچ سود گوش سر با جمله حیوان همدم است گوش دل مخصوص نسل آدم است گوش سر چون جانب گوینده است گوش سر سهل است گر آگنده است پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه ص میفرماید.

صفحه : ۳۴۴

تِلكَ َالقُری آن شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نَقُص ُعَلَیكَ َخواندیم بر تو مِن أَنبائِها بعضی از خبرهای آن وَ لَقَد جاءَتهُم و بدرستیکه آمدند باهالی آن رُسُلُهُم پیغامبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب ع بِالبَیِّنات ِ به معجزات روشن یا دلائل واضح فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا پس نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بِما کَذَّبُوا مِن قَبل ُبآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیّت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان کَذلِكَ َمانند آن مهرها سخت که بر دلهای کفّار گذاشته بوده یَطبَع ُاللّه ُمهر می نهد خدا عَلی قُلُوب ِالکافِرِین َبر دلهای ناگرویدگان مر او از آنها کفار قریش اند که خدای تعالی دانسته که ایمان نیارند وَ ما وَجَدنا و نیافتیم لِأَکثَرِهِم مر بیشتر امم مذکوره را مِن عَهدٍ از وفای عهدی که در روز که

میثاق بسته بودند یا عهد که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَ إِن وَجَدنا و بدرستیکه یافتیم ما أَكثَرَهُم بیشتر ایشانرا لَفاسِقِین شکنندگان عهد و پیمان ثُم بَعَثنا پس برانگیختیم و فرستادیم مِن بَعدِهِم بعد ازین پیغمبران مذکور مُوسی موسی بن عمران را بِآیاتِنا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم إِلی فِرعَون بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان و فرعون لقب ملوك مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان و تبّع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وَ مَلَائِه و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِها پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگروند فَانظُر پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق کَیف کان چگونه بود عاقِبَهُ المُفسِدِین آخر کار تباه کاران که غرق شدند حضرت موسی ع چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب ع رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح درآورده باز عزم مراجعت بمصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا ید بیضا اختصاص یافت چنانچه تفاصیل اینکه قصص در اثنای سور آینده مذکورست حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدا دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت

کرد وَ قالَ- مُوسی و گفت موسی ع یا فِرعَونُ- ای فرعون إِنِّی رَسُولٌ- بدرستیکه من فرستاده ام مِن رَبِّ العالَمِینَ- از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو.

صفحه : ۳۴۵

حَقِیقٌ- سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقر و راسخم عَلی أَن لا أَقُولَ- بر آنکه نه گویم عَلَی اللّهِ- بر خدا إِلَّا الحَقَّ- مگر سخن راست قَد جِئتُکُم بدرستیکه آمده ام بشما بِبَیِّنَةٍ بحجتی روشن مِن رَبِّکُم از پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَأَرسِل پس بفرست مَعِیَ- با من بَنِی إِسرائِیلَ- فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آباء ایشان بوده بازگردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر آمده همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شده و یعقوب ع و یوسف ع با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف ع بوده بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی ع بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی برکشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نه کردند او گفت پدران شما بندگان درم خریده کسان ما بوده اند شما بنده زادگان مائید پس ایشانرا به بندگی گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث شده و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار تا باوطان آبای خویش بروند قالَ- گفت فرعون إِن کُنتَ- اگر هستی تو که

در دعوی خود جِئت َبِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأت ِبِها پس بيار آنرا إن كُنت َمِن َالصّادِقِين َاگر هستی از راست گويان بنما معجزه خود را فَأَلقى عَصاه ُپس بيفگند موسی ع عصا را از دست خود فَإِذا هِی َپس ناگاه آن عصا بعد از القاء ثُعبان ٌمُبِين ٌاژدهای شد ظاهر الامر كه هيچكس را شک نمانده در ان كه آن اژدها نيست در روايت آمده كه آن عصا اژدها شد دهن گشاده، ما بين لحيين او هشتاد ذراع بود و فک اسفل بزمين نهاد و فک اعلی بر كنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت او آورده ملازمان بارگاه بهزيمت رفتند و فرعون نيز بگريخت و در ازدحام خلايق بهنگام فرار بست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد كه ای موسی ع سوگند ميدهم ترا بدان خدائی كه فرستاده اوئی كه عصای خود را بگير كه من بتو ايمان می آرم و بنی اسرائيل را بتو ميگذارم موسی قفای ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سرير خود نشست و گفت هيچ معجزه ديگر داری موسی ع گفت آری پس دست راست بگريبان بزير بغل چپ درآورده وَ نَزَع َيَدَه ُو بيرون كشيد دست خود را فَإِذا هِی َپس ناگاه بود دست او بَيضاءُ سفيدی كه بياض او در غايت سفيدی بود و كمال نورانيت لِلنّاظِرِين َمر نگرندگان و نظاره كنندگان را آورده اند كه موسی ع مردی گندم گون بوده چون دست در گريبان كشيدی و بيرون آوردی نورانيت آن بمثابه بودی كه شعاعش بر نور آفتاب غلبه كردی در مدارک آورده كه موسی ع دست راست خود بفرعون نمود

و بعد از ان در گریبان کرد و بیرون آورد بیضا نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه فرعون بعد از مشاهده اینکه دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی ع بایشان مشاورت کرد قالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه موسی ع لَساحِرٌ هر آئینه جادوگری است عَلِیمٌ دانا بفن سحر و ماهر دران که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد.

صفحه : ۳۴۶

یُرِیدُ میخواهد اینکه ساحر أَنْ یُخْرِجَکُمْ آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِنْ أَرْضِکُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون اینکه سخن بشنید گفت فَما ذا تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر اینکه چیست قالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَ أَخاهُ و برادر او هارون ع را یا تاخیر کن مهم او را و شتاب زدگی منما وَ أَرْسِلْ فِی الْمَدائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشِرِینَ گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان یَأْتُوکَ بِکُلِّ ساحِرٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِیمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندین ساحر نه بوده که در قرن موسی علیه السلام بود و رؤسای سحره باقصی مداین صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشانرا در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را

بسـر قبر پدر خود ببر مادرشان همچنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملك مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملك تنگ آورده و ایشانرا عصای است که چون می افگنـد اژدهـا میشود هر چه پیش او می آیـد میخورد و فرعون داعیه کرده که مـا را با او معارضه فرمایـد صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید به پرسید که وقتی که ایشان در خواب روند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادو نیست چه سـحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شـما را بلکه هیچکس از عالمیـان را قوّت معـارضه بـا ایشـان نخواهـد بود القصه هر دو برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودنـد و در زاد المسـیر گویـد که هفتاد هزار بمصـر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سـبحانه و تعالی میفرماید وَ جاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جاودان فِرعَونَ بسوی فرعون بعد از انکه ایشانرا طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالُوا گفتند إِنَّ لَنا آیا باشد مـا را لَأَجراً مزدی إِن کُنّا اگر باشـیم نَحنُ الغالِبِینَ ما غلبه کننـدگان بر موسـی قالَ نَعَم گفت فرعون آری مزد باشـد وَ إِنَّکُم و بدرستیکه شـما باشـید لَمِنَ المُقَرَّبِینَ از نزدیکان من هرگاه که خواهید نزد من درآیید آورده اند که مهتر اینکه جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در

شرح لباب آورده که اینکه چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون به مصر آمدند و سابور و عاذور واقعه سؤال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصّه خواب و بیداری موسی ع و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی ع در خواب می باشد عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را تردی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و پنهان داشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی ع را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند در میدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج به نشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی ع و هارون ع بیک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قالُوا یا مُوسی گفتند ای موسی ع إِمّا أَن تُلقِیَ- یا آن است که تو می افگنی عصای خود را وَ إِمّا أَن نَکُونَ-و یا آنکه باشیم نَحنُ المُلقِینَ-ما افگنندگان حبال و عصای خود را.

صفحه : ۳۴۷

قالَ- گفت موسی ع از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیاء ع را می باشد أَلقُوا شما بیفگنید فَلَمّا أَلقَوا پس آنهنگام که بیفگندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعیُنَ-النّاسِ جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیّل که حقیقتی نداشت وَ استَرهَبُوهُم و بترسانیدند مردمان را وَ جاؤُ بِسِحرٍ عَظِیمٍ و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را مجوّف ساخته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای

دراز میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها به شکل ماران بیکدگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پر از مارانند وَ أَوحَینا و ما وحی کردیم إِلی مُوسی بسوی موسی ع أَن أَلقِ عَصاكَ آنکه بیفگن عصای خود را پس موسی ع عصا بیفگند اژدها شد دهان گشاده فَإِذا هِیَ پس ناگاه آن عصا که اژدها شده بود تَلقَفُ فرو میبرد ما یَأفِکُونَ آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در ان انبوهی هلاک گشتند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی وَ بَطَلَ و زایل شد ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر اینکه سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنالِكَ آنجا که موسی ع غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وَ انقَلَبُوا و بازگشتند از ان موضع صاغِرِینَ خوارشدگان و ناامیدان و بی مرادان وَ أُلقِیَ السَّحَرَةُ

و افگنـده شدنـد جادوان بر رویهای خود ساجِدِین َ سجده کننـدگان مر خـدای را که قالُوا آمَنّا گفتنـد ایمان آوردیم ما بِرَب ِّ العالَمِین َ به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی رب العالمین رَب ِّ مُوسی وَ هارُون َ پروردگار موسی ع و هارون علیهما السلام است قال َ فِرعَون ُ گفت فرعون با جادوان آمَنتُم بِه ِ آیا ایمان آوردید بموسی ع و تصدیق نمودید او را قَبل َ أَن آذَن َ لَکُم پیش از انکه دستوری دهم شما را در ان إِن َّ هذا بدرستیکه اینکه عمل لَمَکرٌ تدبیر خفی است که شما مَکَرتُمُوه ُ ساخته اید آنرا فِی المَدِینَه ِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی ع موافقت کرده اید و اینکه حیله ساخته لِتُخرِجُوا تا بیرون کنید مِنها ازین شهر أَهلَها اهل آنرا که قبطیانند و اینکه ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فَسَوف َ تَعلَمُون َ پس زود باشد که بدانید نتیجه اینکه مقدمه که ترتیب داده اید اینکه تهدیدی بود مجمل بآنکه تفصیل کرد و گفت.

صفحه : ۳۴۸

لَأُقَطِّعَن َّ هر آئینه ببرم أَیدِیَکُم دستهای راست شما را وَ أَرجُلَکُم و پایهای چپ شما را مِن خِلاف ٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُم َّ لَأُصَلِّبَنَّکُم پس بر دار کشم أَجمَعِین َ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قالُوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت إِنّا إِلی رَبِّنا مُنقَلِبُون َ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی مثنوی جانهای بسته اندر آب

و گـل چون رهنـد از آب و گلهـا شـاد دل در هوای مهر حق رقصـان شونـد همچو قرص بـدر بی نقصان شونـد چون نقاب تن برفت از روی روح از لقـای دوست یابـد صـد فتوح میزنـد جـان در جهـان آبگون نعره یا لیت قومی یعلمون وَ ما تَنقِمُ و تو که فرعـونی منکر نمیشـوی مِنّا از مـا و عیب نه نمیکنی مـا را إلّا أَن آمَنّا مگر آنکه مـا بگرویـدیم بِآیـات ِ رَبِّنـا بنشانهـای قـدرت آفریدگار ما لَمّا جاءَتنا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسـی علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند رَبِّنا ای پروردگار ما أَفرِغ عَلَینا بریز بر ما و افاضت کن صَبراً شکیبائی درین بلا تا جزع نکنیم وَ تَوَفَّنا مُسلِمِین َو بمیران مـا را به مسـلمانی و ثابت قـدم دار بر ایمان وَ قال َالمَلَأُ و گفتنـد مهتران مِن قَوم ِفِرعَون َاز گروه ملازمان فرعون أَ تَـذَرُ مُوسـی وَ قَومَه ُآیا میگذاری و دست بازمیداری موسـی ع و قوم او را لِیُفسِدُوا فِی الأَرض ِتا تباهی کنند در زمین مصـر و مردم را بر تو متغیر گرداننـد وَ یَذَرَک َو پرسـتش ترا بگذارند وَ آلِهَتَک َو از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند که فرعون خلق را به پرسـتش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده بود که اینکه را به پرستید تا او شـما را بمن نزدیک گرداند و ازین سـبب میگفت أَنَا رَبُّکُم ُالأَعلی اینها خدایان خوردترند و من خدای بزرگترم

القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی علیه السلام و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی ع قادر نیست قالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ أَبناءَهُم زود باشد که بکشیم پسران ایشانرا چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَ نَستَحیِی نِساءَهُم و زنده بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ما کنند وَ إِنّا فَوقَهُم قاهِرُونَ و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم مااند چون اینکه تهدید بسمع بنی اسرائیل رسیده مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی ع روی آوردند بعد از اضطراب ایشان قالَ مُوسی لِقَومِهِ گفت موسی ع مر گروه خود را استَعِینُوا بِاللّهِ یاری خواهید از خدای وَ اصبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ الأَرضَ لِلّهِ بدرستیکه زمین مر خدائراست یُورِثُها. میراث میدهد آنرا مَن یَشاءُ هر کرا میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود درین سخن وعده اهلاك قبطیان است و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَ العاقِبَةُ و عاقبت نکو یا ظفر و نصرت یا بهشت لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران راست بنی اسرائیل اینکه کنایت را که مشتملبر بشارت ایشان بود درنیافتند و باز آغاز شکایت فرموده صفحه : ۳۴۹

قالُوا گفتند أُوذِینا ما را میرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِن قَبلِ أَن تَأتِیَنا پیش از انکه تو بیائی از مدین نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند وَ مِن بَعدِ ما جِئتَنا و ایذا میکنند ما را پس از انکه تو آمدی و تمام روز ما را کار میفرمایند یا

پيش ازين ابناء ما را ميكشتند و حالا نيز ميخواهند كه بهمان طريق اشتغال نمايند قال‌َ گفت موسى ع از روى تصريح عَسى رَبُّكُم شايد كه پروردگار شما و عسى براى اطماع است يعنى طمع ميدارم از خداى أَن يُهلِكَ‌َ عَدُوَّكُم آنكه هلاك كند دشمن شما را كه فرعون است با قوم او وَ يَستَخلِفَكُم و خليفه گرداند شما را بعد از هلاك ايشان فِى الأَرض ِ در زمين مصر يا در ارض مقدّسه فَيَنظُرَ پس به بيند خداى كه بوقت رحمت و دولت و راحت كَيف‌َ تَعمَلُون‌َ چگونه عمل ميكنيد و چه چيز بجا مى آريد از كفر و شكر و طاعت و معصيت تا شما را بران جزا دهد آنگه حق تعالى بعد از وعده هلاك دشمنان مقدمات آن را بيان ميكند وَ لَقَد أَخَذنا و هر آئينه كه ما گرفتيم آل‌َ فِرعَون‌َ تبعه و خدم فرعون را بِالسِّنِين‌َ بقحط و تنگى و خشك سالى وَ نَقص ٍ مِن‌َ الثَّمَرات ِ و بنقصان بعضى از ميوهاى ايشان لَعَلَّهُم يَذَّكَّرُون‌َ تا باشد كه ايشان پند گيرند و از كفر باز ايستند ايشان متنبه نشدند فَإِذا جاءَتهُم ُ پس چون آمد بديشان الحَسَنَةُ نيكئى از فراخى و ارزانى قالُوا لَنا هذِه ِ ميگفتند براى ماست اينكه نيكوئى و ما مستحق آنيم وَ إِن تُصِبهُم و اگر رسيدى بديشان سَيِّئَةٌ بدى چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد گرفتندى بِمُوسى وَ مَن مَعَه ُ بموسى ع و آنانكه با وى بودند از مؤمنان و ميگفتند اينكه رنج و محنت و شامت ايشان بما ميرسد أَلا بدانيد إِنَّما طائِرُهُم جز اينكه نيست كه سبب خير و شر ايشان عِندَ اللّه ِ نزديك خدا است و

آن اعمال بـد ایشان است که کرام کاتبین نوشـته بحضـرت برده اند و شامت آن عملها بدیشان رسـیده وَ لکِن َّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشـان یعنی قبطیـان لا یَعلَمُون َ نمیداننـد که آنچه بـدیشان از مکاره و اهوال میرسـد بواسـطه شومی اعمال است وَ قالُوا و گفتند فرعونیان موسی ع را مَهما تَأتِنا بِه ِ هرگاه که بیاری یا هر چیزیکه بیاری بما مِن آیَهٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تست مثـل قحـط و مرض و امثـال آن لِتَسـحَرَنا بِهـا تـا سـحر کنی مـا را بـآن فَمـا نَحن ُلَـک َ پس نیسـتیم مـا مر ترا بِمُؤمِنِین َ از گرویدگان و باوردارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند.

صفحه : ۳۵۰ فَأَرسَلنا پس فرسـتادیم عَلَیهِم ُالطُّوفان َ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فراگیرد همه آنرا چون باران و سـیل وَ الجَرادَ و فرسـتادیم ملخ پرنده وَ القُمَّل َ و ملخ پیاده یا کنه یا سبوسه (شپش) وَ الضَّفادِع َ و بزغ وَ الدَّم َ و خون آیات ٍ مُفَصَّلات ٍ در حالتی که اینکه اشـیا آیتهای قـدرت ما بودنـد از یکـدیگر جـدا شـده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه و امتـداد هر آیتی یک هفته فَاستَکبَرُوا پس ایشان گردن کشـی کردند از فرمان برداری وَ کانُوا و بودند قَوماً مُجرِمِین َ گروهی مجرم یعنی معانـد در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردنـد وَ لَمّا وَقَع َ و هرگاه که واقع شـد و فرود آمد عَلَیهِم ُالرِّجزُ بر فرعونیان عذابی ازینها که مذکور شد قالُوا گفتند از روی تضرع یا مُوسَی ادع ُلَنا ای موسی بخوان برای ما

رَبَّكَ - آفریدگار خود را بِما عَهِدَ عِندَكَ - بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِن کَشَفت - اگر برداری و زائل گردانی عَنَّا الرِّجزَ از ما اینکه عذاب را لَنُؤمِنَن َّلَكَ - هرآئینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا وَ لَنُرسِلَن َّو هر آئینه بفرستیم مَعَكَ - بَنِی إِسرائِیلَ - با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمّا کَشَفنا پس آنوقت که ما ببردیم بدعای موسی ع و دفع کردیم عَنهُم ُالرِّجزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلی أَجَلٍ تا مدتی از زمان که بی شبهه هُم بالِغُوه ُایشان رسندگانند بدان تا معذب گردند در آن إِذا هُم یَنکُثُونَ - پس ایشان عهد را می شکنند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید و به ظلمت ابرهای متراکم درماندند و آب بخانهای قبطیان درآمده مردان و زنان برپا ایستادند کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه به تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و ازو ناامید شده روی بموسی ع آوردند که از خدای خود در خواه تا اینکه عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی ع مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمشابه نیکو که هرگز نه دیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاورند و گفتند اینکه خود چنین می بایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت

تا اکثر مزروعات ایشانرا بخورد دیگر باره پناه بموسی ع آوردند و سوگند خوردند که اگر اینکه بلا منکشف گردد بخدای تو بگروند حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره بمشرق و مغرب نمود جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که اینکه مایه محصول ما را بس است و تصدیق نه کردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم اللّه کرده آغاز تضرّع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ع ما را متحقق گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان فرستاد تا بجامه خواب ایشان درمی آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی درآمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده اینکه بلا مندفع شد دیگر باره با سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل کرد خون ناب میشد و اگر یک طرف خوردندی به نسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند.

صفحه : ۳۵۱

فَانتَقَمنا مِنهُم پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان فَأَغرَقناهُم پس غرق ساختیم ایشانرا فِی الیَم ِّدر دریای قلزم که نزدیک مصر است بِأَنَّهُم بسبب آنکه کَذَّبُوا بِآیاتِنا ایشان بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وَ کانُوا عَنها غافِلِین َو بودند از تامل در

ان بیخبران وَ أَورَثنَا القَوم َو میراث دادیم ما قوم را الَّذِین َ کانُوا یُستَضعَفُون َ آنانی که بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشارِق َالأَرض ِ جهات شرقی از زمین شام وَ مَغارِبَهَا و جهات غربی از ان زمین الَّتِی بارَکنا فِیها آن زمینی که برکت پیدا کردیم در ان با ارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم السلام وَ تَمَّت کَلِمَت ُرَبِّک َو تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار تو الحُسنی وعده نیکو عَلی بَنِی إِسرائِیل َبر بنی اسرائیل که ان نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِما صَبَرُوا وفای اینکه وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره وَ دَمَّرنا و خراب کردیم ما کان َیَصنَع ُفِرعَون ُآنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَ قَومَه ُو گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَ ما کانُوا یَعرِشُون َو آنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیل َو بگذرانیدیم بنی اسرائیل را البَحرَ از دریا بسلامت فَأَتَوا پس بیامدند و بگذشتند عَلی قَوم ٍبر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه یَعکُفُون َاقامت میکردند عَلی أَصنام ٍلَهُم بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قالُوا گفتند یا مُوسَی اجعَل لَنا ای موسی بساز از برای ما را إِلهاً خدا یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم کَما لَهُم آلِهَةٌ چنانچه ایشانرا خدایان

هستند که می پرستند قالَ إِنَّکُم گفت موسی بدرستیکه هستید شما قَومٌ تَجهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و جهل میورزید درین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید.

صفحه : ۳۵۲

إِنَّ هؤُلاءِ بدرستیکه اینکه گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند ما هُم فِیهِ بآنچه ایشان در آنند یعنی خدا دین و آئین ایشانرا در هم خواهد شکست و بتان ایشان را بر دست ما پاره پاره خواهد کرد وَ باطِلٌ و زائل و مضمحل است ما کانُوا یَعمَلُونَ آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قالَ أَ غَیرَ اللّهِ گفت موسی ع آیا جز خدا أَبغِیکُم إِلهاً طلب کنم برای شما معبودی وَ هُوَ فَضَّلَکُم و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود وَ إِذ أَنجَیناکُم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِن آلِ فِرعَونَ از تبعه فرعون یَسُومُونَکُم می چشانیدند شما را سُوءَ العَذابِ سختی عذاب یُقَتِّلُونَ أَبناءَکُم میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَ یَستَحیُونَ نِساءَکُم و زنده می گذاشتند زنان شما را بجهت خدمتگاری و بندگی خود وَ فِی ذلِکُم و درین رهانیدن بَلاءٌ نعمتی بود یا در ان عذاب محنتی بود شما را مِن رَبِّکُم عَظِیمٌ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را باید در ان مبیّن و مفصّل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند و موسی ع از خدا درخواست تا آن کتاب

بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش پس از ان بطور آئی تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور توجه نمود و کراهت داشت از انکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن رائحه مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک می شمیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانه آن را ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَ واعَدنا مُوسی و وعده داده بودیم موسی ع را برای دادن کتاب ثَلاثِین َلَیلَهً سی شبان روز از ماه ذو القعده و چون مدار حساب شهور عرب برویت هلال است و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَ أَتمَمناها و تمام کردیم آن سی را بِعَشرٍ بده دیگر از ماه ذی الحجه فَتَم َّپس تمام شد مِیقات ُرَبِّه ِوقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود أَربَعِین َلَیلَهً بچهل شبانه روز وَ قال َمُوسی و گفت موسی لِأَخِیه ِهارُون َمر برادرش!!! هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلُفنِی تو خلیفه من باش فِی قَومِی در میان قوم من وَ أَصلِح و بصلاح آر هر کاریرا که شایسته صلاح باشد از امور ایشان وَ لا تَتَّبِع و پیروی مکن سَبِیل َالمُفسِدِین َراه تباه کاران را.

صفحه : ۳۵۳

وَ لَمّا جاءَ مُوسی و آنهنگام که آمد موسی ع لِمِیقاتِنا بوقتی که ما مقرر و معیّن کرده بودیم وَ کَلَّمَه ُرَبُّه ُو سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بیواسطه در تبیان آورده اند که چون

حق سبحانه خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فروگرفت و چون موسی قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند و ملکین کاتبین را ازو دور کردند و آسمان بنظر وی درآوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی سخن گفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفت صد هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبان روز با موسی سخن گفت چون موسی سخن حق را شنید و از جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال بست که در فردوس اعلی ست و چون جنت جای مشاهده لقاست قالَ گفت موسی رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر أَنْظُر إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قالَ گفت خدا لَن تَرانِي نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارك آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی ع رؤیت را دلیل جواز رویت ست چرا که اگر رویت محال بودی موسی اینکه سؤال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست بیت ای بسا بلبل که پیش از نوبهار میسراید بهر گل بر شاخسار صاحب کشف الاسرار

گوید که مقام موسی در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از انوقت که ارنی زیرا که اینکه ساعت در عین مراد حق بود و آنوقت در قید مراد خود و قائم بمراد حق بودن کاملتر است از قیام بمراد خود نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی ع را جواب هر چه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب اگر چه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از ان گفتم که لن ترانی وَ لٰكِنِ انظُر و لیکن نگاه کن إِلَى الجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشترست فَإِنِ استَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَكانَهُ در جای خود بهنگام تجلّی من برو فَسَوفَ تَرانِي پس زود باشد که تو نیز به بینی مراد طاقت دیدار من باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای اینکه کار درگذر فَلَمّا تَجَلّى پس آنهنگام که تجلّی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلجَبَلِ برای آن کوه بعد از ان که حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آنساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود بهوش آمد و هر بیماری که سر ببالین مرض داشت شفا یافت

عرصه زمین رقم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان بروی درافتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلّی جَعَلَه ُ گردانید خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر ازو جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً و بیفتاد موسی ع بیهوش از هول آنچه بدو مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمّا أَفاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قالَ سُبحانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاك میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبتُ إِلَيكَ بازگشتم بسوی تو از اقدام برسوائی که بغیر اذن تو باشد وَ أَنَا أَوَّلُ المُؤمِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت که ای ز یك لمعه تو کوه بصد پاره شود چه عجب گر مشت گلی عاجز و بیچاره شود عجب سری ست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان را بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و اینکه نظر دل را معمور میسازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون برنتافت دل بدانست

آنچه عرش اندر نیافت پس حق سبحانه جهت تسلّی دل موسی و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود.

صفحه : ۳۵۴

قال‌َ گفت خدا یا مُوسی ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش إِنِّی اصطَفَیتُک‌َ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَی النّاس‌ِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجوداند بِرِسالاتِی به پیغامهای من که بخلق رسانی وَ بِکَلامِی و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذ پس فراگیر ما آتَیتُک‌َ و آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن وَ کُن مِن‌َ الشّاکِرِین‌َ و باش از شکرگویندگان برای عطا وَ کَتَبنا لَه‌ُ و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را امر فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی ع فِی الأَلواح‌ِ در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و اینکه موافق قول اهل کتاب ست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش و رنگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند مِن کُل‌ِّ شَی‌ءٍ از هر چیزیکه در باب دین محتاج الیه باشد مَوعِظَةً پندی وَ تَفصِیلًا و بیان کردنی لِکُل‌ِّ شَی‌ءٍ مر هر چیزی را از

اوامر و نواهی فَخُذها پس گفتیم بموسی که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَ أمُر و بفرما قَومَكَ گروه خود را تا بصدق و عزیمت يَأخُذُوا فراگیرند بِأَحسَنِها به نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود و قولی آنست که احسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرما تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع است بین الفرائض و النوافل سَأُرِيكُم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دارَ الفاسِقِين سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخست یا شما را بولایت شام درآرم و منازل قرون ماضیه که از دئره فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان که در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان قطعه چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت چند نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَأَصرِفُ زود باشد که بگردانم عَن آياتِيَ از قبول آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلائل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِي الأَرضِ در زمین بِغَيرِ الحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقول است که خدا نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لا جرم از دلهای ایشان قابلیت

قبول آن سلب کرده بیت حیف است حیف است چنین گنج در ان ویرانه حکمت نکند فهم یقین دیوانه وَ إِن یَرَوا و اگر به بینند اینکه سرکشان کُلَّ آیَةٍ هر نشانیکه ما بنمائیم بر صدق نبوت محمّد ص یعنی معجزات آنحضرت ص یا بدانند هر پیغامی که. فرستیم لا یُؤمِنُوا بِها نمیگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَ إِن یَرَوا و اگر به بینند اینکه سرکشان سَبِیلَ الرُّشدِ راه راست و طریق هدایت لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا آن راه راست نگیرند یعنی متابعت نه کنند وَ إِن یَرَوا و اگر به بینند اینکه سرکشان سَبِیلَ الغَیِّ راه بیراهی و گمراهی یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا آنرا راه گیرند و پیروی کنند ذلِکَ اینکه گردانیدن دلهای ایشان را از فهم آیات بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان کَذَّبُوا بِآیاتِنا دروغ شمردند سخنان ما را وَ کانُوا و بودند عَنها از نظر در آن و اعتبار بدان غافِلِینَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند.

صفحه : ۳۵۵

وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانی که تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را که قرآن است یا دلائل قدرت وَ لِقاءِ الآخِرَةِ و بدروغ داشتند دیدن سرای آخرت را حَبِطَت أَعمالُهُم باطل و تباه گشت عملهای ایشان که درین جهان کردند هَل یُجزَونَ آیا جزا داده شوند یعنی نه شوند إِلّا ما کانُوا مگر جزای آنچه که بودند در دنیا یَعمَلُونَ عمل می کردند وَ اتَّخَذَ قَومُ مُوسی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری و متابعان او مِن بَعدِهِ از پس رفتن موسی بطور مِن حُلِیِّهِم از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت

گرفته بودنـد عِجلًا گوساله یعنی هیئت گوساله جَسَـداً بدنی بی روح لَه ُخُوارٌ مر او را آوازی بود چون آواز گاو آورده اند که بنی اسـرائیل شبی که از مصـر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسـیها داریم و بدان اشـتغال مینمائیم و هر یک از دوسـتان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت به بستدند و بعد از عبور بر دریـا و غرق شـدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانـده بود چون موسـی عزیمت طور فرمود سامری بخـدمت هارون آمـد و گفت اینکه پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است هارون ع بفرمود تـا تمـام آن را جمع کردنـد و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاهـدار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصـرف آورده و زرگری ماهر بود همه را بگـداخته در قالب بریخت و چیزی بهیئت گوساله بساخت اما بـدنی بی روح بوده پس عملی کرد که ازو آوازی برآمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرائیل ع را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضه خـاک برگرفته بـا خود میـداشت همین که شـکل گوساله از قالب بیرون آمـد قـدری ازین خاک در دهنش ریخت خـدای تعالی آن گوساله را زنـده گردانیـد و بفریاد آمد إبن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسـرائیل رسـیده بسـجده درافتادنـد أَ لَم یَرَوا آیا ندیدنـد و ندانسـتند أَنَّه ُلا یُکَلِّمُهُم آنکه گوساله با ایشان سـخن نگوید وَ لا یَهدِیهِم

سَبِيلًا و نه بنمايد ايشانرا راهى كه بجاى رسند اتَّخَذُوه ُفراگرفتند او را بخدائى وَ كانُوا ظالِمِين َو بودند ستمكاران كه وضع عبادت كردند در غير موضعش در لطائف امام قشيرى رحمه اللّه عليه مذكور است كه چه دورست ميان امتى كه مصنوع خود را پرستند و ميان امتى كه عبادت صانع خود كنند بيت آنرا كه تو ساختى نسازد كارت سازنده تو است در دو عالم يارت وَ لَمّا سُقِطَ و آنهنگام كه افگنده شدند امت و پشيمانى فِى أَيدِيهِم در دستهاى ايشان يعنى يافتند پشيمانى را همچون يافتن كسيكه چيزى در دست خود درآرد و اينكه لفظ در كلام عرب كنايت است از پشيمان شدن حاصل معنى آنكه چون پشيمان شدند عبده عجل از عبادت او وَ رَأَوا أَنَّهُم و ديدند آنكه ايشان قَد ضَلُّوا به تحقيق گمراه شدند قالُوا گفتند از روى ندامت لَئِن لَم يَرحَمنا اگر رحمت نكند بر ما رَبُّنا پروردگار ما بقبول توبه ما وَ يَغفِر لَنا و اگر نيامرزد ما را لَنَكُونَن َّبخداى كه باشيم مِن َالخاسِرِين َاز زيان كاران و هلاك شدگان.

صفحه : ۳۵۶

وَ لَمّا رَجَع َمُوسى و آنهنگام كه بازگشت موسى از طور إِلى قَومِه ِبسوى قوم خود غَضبان َخشمگين أَسِفاً بغايت اندوهناك يا جزع كننده آورده اند كه موسى ع در محل رجعت ازين قصّه خبر يافت و اصح آنست كه حق سبحانه ويرا اخبار كرده بود در طور و او خشمناك باندوه تمام در ميان قوم آمده و از غايت غضب قال َگفت بِئسَ َما خَلَفتُمُونِى بد نيابت كرديد از من مِن بَعدِى از پس مفارقت من أَ عَجِلتُم آيا تعجيل كرديد و پيشى گرفتيد بعبادت

عجل أَمرَ رَبِّكم بر فرمان پروردگار خود و صبر نه كرديد تا من بيايم و حكم خدا بشما رسانم وَ أَلقَى الألواح - و بيفگند موسى لوح ها را كه احكام الهى را بر ان نوشته بود و آن غضب نيز براى خدا بود در ينابيع آورده اند كه الواح را نيفگند اما زود از دست بنهاد چنانكه كسى چيزى بيفگند و جمهور برانند كه الواح را بيفگند و شكسته شد و شش سبع و هر چه بر آن مكتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصيل اشياء بود و يك سبع ماند كه هدى و رحمت بود پس موسى ع بعد از معاتبه با قوم الواح را القا كرد وَ أَخَذَ و بگرفت بِرَأس ِ أَخِيه ِ موى سر برادر خود را يعنى هارون ع را يَجُرُّه ُ إِلَيه ِ بطرف خود ميكشد او را بطريق معاتبت نه از روى اهانت گمان موسى ع آن بود كه هارون ع در منع ايشان تقصير فرموده قال - ابن َ أُم َّ گفت هارون ع كه اى پسر مادر من اگرچه ايشان برادر پدرى و مادرى بودند اما بجهت ترقيق قلب موسى ع مادر را ياد كرد پس گفت إِن َّ القَوم َ استَضعَفُونِى من تقصير نكرده ام اما بدرستيكه قوم تو مرا بيچاره ديدند و تنها يافته زبون گرفتند وَ كادُوا يَقتُلُونَنِى و نزديك بودند كه مرا بكشند از بسيارى مبالغه من در منع ايشان فَلا تُشمِت پس شادمان مگردان بِى َ الأَعداءَ بمن دشمنان را و چنان مكن كه آرزوى ايشان حاصل شود از اهانت من وَ لا تَجعَلنِى و مدار مرا مَعَ َ القَوم ِ الظّالِمِين َ با گروه ظالمان يعنى مرا در عدد گوساله پرستان ميار قال َ گفت موسى ع بعد

از استماع اینکه سخن رَب ِاغفِر لِی ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر بزرگ تر کردم یا در آنکه الواح را بیفگندم وَ لِأَخِی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلم وَ أَدخِلنا و درآر ما را فِی رَحمَتِک ِدر بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت وَ أَنت َأَرحَم ُالرّاحِمِین َو تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو قطعه تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بیچارگان انعام کردند بهر جا جوی از رحمت روان ست ز دریاهای جودت وام کردند إِن َالَّذِین َبدرستیکه آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا العِجل َفرا گرفتند گوساله را بخدای سَیَنالُهُم زود باشد که برسد. ایشان را غَضَب ٌخشمی مِن رَبِّهِم از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر فرمود که مکشید یکدیگر را وَ ذِلَّهٌ و دیگر برسد ایشانرا خواری فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وَ کَذلِک َو همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستان را نَجزِی المُفتَرِین َجزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را.

صفحه : ۳۵۷

وَ الَّذِین َو آنانکه عَمِلُوا السَّیِّئات ِبدیها کردند از صغائر و کبائر و شریک آوردند ثُم َتابُوا پس بازگشتند بخدا مِن بَعدِها از پس وقوع آن عملها وَ آمِنُوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را به یگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آن

را كه حق تعالى توبه گناهكار قبول ميكند إِنَّ رَبَّكَ بدرستيكه پروردگار تو مِن بَعدِها از پس توبه لَغَفُورٌ هر آئينه آمرزنده است مر گناهان ايشانرا رَحِيمٌ مهربان است بر ايشان بقبول توبه از ايشان وَ لَمّا سَكَتَ و چون خاموش شد يعنى ساكت گشت عَن مُوسَى الغَضَبُ از موسى ع خشم او تشبيه كرد غضبى را كه حامل موسى ع بوده بران فعل بكسيكه آمر باشد بچيزى و بران اغراء كند و از سكون آن بسكوت تعبير فرمود يا آنكه غضب دلالت ميكند بر آنچه در نفس خشم گيرنده است براى مغضوب عليه پس گويا كه آن بمنزله نطق است و سكون آن بمثابه سكوت القصه چون خشم موسى ع فرو نشست أَخَذَ الأَلواحَ فراگرفت بقيه الواح را كه بيفگنده بود وَ فِي نُسخَتِها و در آنچه مكتوب بود در ان هُدىً راه نمودن بود از گمراهى وَ رَحمَةٌ و بخشايش يعنى پاك شدن از گناه لِلَّذِينَ هُم براى كسانيكه ايشان لِرَبِّهِم مر عقاب پروردگار خود را يَرهَبُونَ ترس گارى ميكنند يعنى از عذاب خدا ميترسند آورده اند كه از حضرت عزّت عزّ شانه خطاب رسيد بموسى ع كه جمعى از اخيار بنى اسرائيل با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار كنند موسى ع با قوم گفت و قبول كردند وَ اختارَ مُوسى و برگزيد موسى ع قَومَهُ از قوم خود سَبعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقاتِنا از براى ميعاد ما يعنى وقتى كه وعده داده بوديم و قولى آنست كه طائفه از بنى اسرائيل گفتند كه خدا با موسى سخن نكرده و آنچه بر الواح است كلام موسى است حق تعالى فرمود كه

ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بر آن گواه باشند موسی ع هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حایل شد و موسی ع بپرده غمام درآمد و اخیار قوم او بسجده درافتادند و حق سبحانه با موسی ع سخن گفت و اوامر و نواهی و وعده وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی ع بیرون آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم انا تکلّم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا بینیم مقارن اینکه سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد فَلَمّا أَخَذَتهُم پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجفَةُ صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فراگرفت ایشان را آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند که لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی ترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قال رَبِّ گفت ای پروردگار من لَو شِئتَ اگر میخواستی أَهلَكتَهُم هلاک میکردی ایشانرا مِن قَبلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَ إِیّایَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی فرمود که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَ تُهلِكُنا آیا هلاک کنی ما را بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ بسبب آنچه کردند بی خردان مِنّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت اینکه قوم

در طلب رویت.

صفحه : ۳۵۸

إِن هِیَ نیست اینکه کردار ایشان إِلّا فِتنَتُکَ مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگانرا یعنی اینانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع در رویت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا رو بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب خواجه محمّد ص پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی ع را در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال برین جرأت اقدام فرمود و دلال در مرتبه محبوبیت ست چنانچه در قوت القلوب فرمود و من ادلال المحبین من المستانسین مناجاه برزخ العبد الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادب ست مثنوی گفتگوی عاشقان در کار رب جوشش عشقست نی ترک ادب هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش نی ادب ماند درو نی عقل و هوش هم از مقام بسط است اینکه سخن موسی تُضِلُّ بِها مَن تَشاءُ گمراه میگردانی بدان فتنه و ابتلا هرکرا میخواهی که گمراه شود وَ تَهدِی مَن تَشاءُ و راه مینمائی هم بدان هر که را می خواهی که راه یابد أَنتَ وَلِیُّنا توئی یار ما و متولی کار ما فَاغفِر لَنا پس بیامرز ما را وَ ارحَمنا و به بخشای بر ما وَ أَنتَ خَیرُ الغافِرِینَ و تو بهترین آمرزندگانی وَ اکتُب لَنا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا کن ما را فِی هذِهِ الدُّنیا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال یا صدق مقال وَ فِی الآخِرَهِ

و در انسرای هم نیکوئی ده مـا را که مغفرت است یا جنّت یا سعادت رؤیت إِنّا هُدنا إِلَیکَ بدرستیکه ما بازگشتیم بسوی تو قال گفت خدا عَذابِی عذاب من از صفت او آن ست که أُصِیبُ بِهِ میرسانم او را مَن أَشاءُ هرکرا میخواهم یعنی کفّار وَ رَحمَتِی وَسِعَت و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است کُلَّ شَیءٍ بهمه چیز یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در اینکه رحمت بر همه گشوده و همه را باتصال بدین رحمت دعوت فرمود که توبوا الی اللّه جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی ست همه چیز را فرارسیده چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شی ء و نتیجه او عطا دادن ست بی سابقه سؤال سائل و بی وسیله حاجت محتاج بی ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی ای بداده رایگان صد چشم و گوش نی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش در عدم ما مستحقان کی بدیم که بدین جان و بدین دانش شدیم ما نبودیم و تقاضا ما نبود لطف تو ناگفته ما می شنود دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آنهمه از رحمت ذاتیه فائز شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت

استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید از جهت آن گویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُها پس زود باشد که ثابت سازم اینکه رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ و بدهند زکوه مفروضه را وَ الَّذِينَ هُم و برای آنانکه ایشان بِآياتِنا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده رح گوید که یهود و نصاری تمنای اینکه رحمت نموده گفتند که ما بآیات ایمان داریم و زکوه مال ادا می کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان می نویسم.

الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و صفت آنحضرت ص بدین صفت تنبیه ست بر آنکه کمال علم او با وجود امیّت یکی از معجزات او میتواند بود فرد نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشاء همه شهرها و دیهه هاست و لوح محفوظ را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه ص را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اوّل همه مکوّنات اوست و نکته لولاك لما خلقت الافلاك مؤیّد اینکه معنی ست بیت تو اصل وجود آمدی از

نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست الَّذِی آن پیغمبری که یَجِدُونَه ُمییابند اسم و صفت او را مَکتُوباً نوشته عِندَهُم نزدیک ایشان فِی التَّوراهِ در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشمله تا آخر وَ الإِنجِیل ِو در انجیل آنجا که از قول عیسی میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفار قلیطا جاء تا آخر یَأمُرُهُم میفرماید اینکه پیغمبر امّی ایشانرا که پیروان اویند بِالمَعرُوف ِبه نیکوئی که توحید است وَ یَنهاهُم و باز میدارد ایشان را عَن ِالمُنکَرِ از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف وَ یُحِل ُّ لَهُم ُو حلال میگرداند بر ایشان الطَّیِّبات ِمطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیّت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَ یُحَرِّم ُو حرام میسازد عَلَیهِم ُالخَبائِث َبر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون رشوت و ربوا وَ یَضَع ُو فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عَنهُم از ایشان إِصرَهُم بار گران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن وَ الأَغلال َو دیگر سبک میکند

و برمیدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِی آنکه بوقت موسی ع کانَت عَلَیهِم بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِین َ آمَنُوا بِه ِ پس آن کسانیکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَ عَزَّرُوه ُو تعظیم کردند او را وَ نَصَرُوه ُو یاری دادند او را بر دشمنان وَ اتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِی آن نوری را که أُنزِل َ مَعَه ُفرو فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآن است و گفته اند لفظ مع دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی ع فرود آمده و اکثر آنرا باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشن ست چه امور دین و دنیا ازو مفصل ست و هویدا أُولئِك َآن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند هُم ُالمُفلِحُون َایشانند رستگاران از عذاب و فائز برحمت و ثواب.

صفحه : ۳۶۰ قُل بگو ای محمّد ص بر سبیل عموم یا أَیُّهَا النّاس ُای همه مردمان إِنِّی رَسُول ُاللّه ِ بدرستیکه من فرستاده خدایم إِلَیکُم جَمِیعاً بهمه شما نه به بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِی آن خدا که به تحقیق لَه ُمر او راست مُلك ُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرّف در آن لا إِله َ إِلّا هُوَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یُحیِی زنده گرداند وَ یُمِیت ُو بمیراند فَآمِنُوا بِاللّه ِ پس ایمان آرید بخدا که صفت او شنودید

وَ رَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِیِّ الأمِّیِّ پیغمبر امی الَّذِی یُؤمِنُ آن پیغمبر که میگردد بِاللّه بوحدانیت خدا وَ کَلِماتِهِ و به سخنان فرستاده او بر انبیاء وَ اتَّبِعُوهُ و پیروی کنید اینکه پیغمبر را و فرمانبرداری نمائید لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ تا باشد که راه راست یابید وَ مِن قَومِ مُوسی و از قوم موسی أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان یَهدُونَ راه مینمایند خلق را بِالحَقِّ بسبب حقی که بایشان است وَ بِهِ یَعدِلُونَ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد اللّه بن سلام و اصحاب رض اویند و اشهر آنست که بعد از وفات موسی ع و فوت خلیفه وی یوشع ع هرج و مرج در میان مردم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیاء و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان به نیاز تمام از حضرت ملك العلام درخواستند تا میان ایشان و سائر قوم جدائی افگند حق سبحانه راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما شب معراج ایشان را دید و ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند حالا مسلمان اند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوه مال میدهند و نماز جمعه بپا میدارند و اینکه آیت در صفت ایشان ست پس حق سبحانه و تعالی از اخیار قوم موسی اخبار می فرماید و میگوید وَ قَطَّعناهُمُ و جدا کردیم قوم موسی ع را و گردانیدیم اثنَتَی عَشرَةَ دوازده أَسباطاً بدل است از اثنتی عشره یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و

سبط ولد ولد را گويند اينجا مراد فرزندان يعقوب اند أَمَماً گروه گروه بدل است از اسباط يعنى بنى اسرائيل را گردانيديم امت امت هر سبطى امتى وَ أَوحَينا إِلى مُوسى و وحى كرديم ما بسوى موسى إِذِ استَسقاه ُ چون آب خواستند قَومُه ُ گروه او يعنى بنى اسرائيل چون در تيه حيران و سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متأذى شده تشنگى بر ايشان غلبه كرد از موسى طلب آب نمودند وحى كرد خدا بموسى أَنِ اضرِب آنكه بزن بِعَصاكَ الحَجَرَ بعصاى خود آن سنگ را كه چون در تيه درآمدى با تو بسخن درآمد و گفت مرا بردار كه ترا بكار آيم و تو برداشتى و حالا در توبره دارى پس موسى ع عصا برداشت و بر ان سنگ زد فَانبَجَسَت پس شكافته شد و گشاده گشت مِنه ُ از ان سنگ اثنَتا عَشرَةَ عَيناً دوازده چشمه بعدد اسباط قَد عَلِمَ بدرستيكه دانستند كُل ُّ أُناس ٍ همه آدميان از هر سبطى.

صفحه : ۳۶۱

مَشرَبَهُم آبشخور خود را و بآبشخور غير خود ميل نمى كردند وَ ظَلَّلنا و سائبان ساختيم عَلَيهِم ُ الغَمامَ بر ايشان ابر را تا از حرارت آفتاب متأذى نشوند وَ أَنزَلنا و فرو فرستاديم عَلَيهِم ُ المَن َّ بر ايشان مانند ترنجبين چيزى شيرين وَ السَّلوى و مرغى مشابه سمانى و گفتيم كُلُوا بخوريد مِن طَيِّبات ِ ما رَزَقناكُم از پاكيزها آن چيزى كه بمحض عنايت روزى داده ايم شما را و ذخيره منهيد ايشان خلاف فرمان كرده از من و سلوى ذخيره نهادند و فاسد گشت وَ ما ظَلَمُونا و ستم نكردند بر مادران ذخيره كردن وَ لكِن كانُوا و ليكن بودند كه از نافرمانى أَنفُسَهُم بر نفسهاى

خود يَظلِمُون ‌ستم ميكردند وَ إِذ قِيل ‌لَهُم ‌و ياد كن چون گفته شد مر بنى اسرائيل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ايشان كه اسكُنُوا ساكن شويد هذِهِ ‌القَريَةَ درين ديه اريحا يا ايليا وَ كُلُوا و بخوريد مِنها از ميوه ها و حبوب آن حَيث ‌شِئتُم از هر جا كه خواهيد وَ قُولُوا حِطَّةٌ و بگوئيد درخواست ما حطه است يعنى وضع كن گناهان ما را از ما وَ ادخُلُوا البابَ ‌و درآييد بدرى از درهاى اينكه ديه سُجَّداً در حالتى كه سجده كنندگان باشيد يا منحنى شدگان از تواضع نَغفِر لَكُم تا بيامرزيم شما را خَطِيئاتِكُم گناهان شما را سَنَزِيدُ المُحسِنِين ‌زود باشد كه افزون گردانيم جزاى نيكوكاران را يعنى زيادت دهيم ايشانرا ثواب و درجات فَبَدَّلَ ‌الَّذِينَ ‌ظَلَمُوا پس تبديل و تغيير دادند آنانكه بر خود ستم كردند مِنهُم از بنى اسرائيل قَولًا سخن مأمور به را غَيرَ الَّذِى بغير آنكه قِيلَ ‌لَهُم گفته شده بود مر ايشانرا يعنى بدل حطّه گفتند حبّه فى شعره و اينكه از روى استهزا بود فَأَرسَلنا پس فرستاديم ما عَلَيهِم بر تغيّردهندگان رِجزاً عذابى مِنَ ‌السَّماءِ از آسمان كه صاعقه بود يا طاعون بِما كانُوا يَظلِمُونَ ‌بسبب آنچه بودند كه ستم كردند يعنى لفظى را در غير موضع آن وضع نمودند.

صفحه : ۳۶۲

وَ سئَلهُم و بپرس اى محمّد ص يهود را عَنِ ‌القَريَةِ از خبر ديه و واقعه آن الَّتِى كانَت آن ديهى كه بود حاضِرَةَ البَحرِ نزديك دريا و آن ديه ايليه بوده است ميان مدين و طور بر ساحل بحر طبريه و گفته اند نام آن ديه

مقتـا بوده در میان مـدین و عینونا و بر هر تقـدیر مردم اینکه دیه متشـرع بشـریعت توریت بودنـد و از جمله فرائض ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صـید ماهی نه کننـد و با اعمال دنیوی مشـغول نه شوند ایشان خلاف امر خدا کرده بر زبان حضـرت داود ملعون گشـتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضـرت رسالت پناه ص خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیهه إِذ یَعـدُون َ چون درگذشـتند از حدود اوامر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مأمور به بودند بدان فِی السَّبت ِ در روز شـنبه که آن ترک صـید سـمک بود ایشان خلاف کردند إِذ تَأتِیهِم چون می آمدند بر ایشان حِیتانُهُم ماهیان ایشان یَوم َ سَبتِهِم روز شنبه ایشان یعنی روز که منهی بود در آن شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعاً ظاهر شده بر روی آب و سـرها برداشته وَ یَوم َ لا یَسبِتُون َ و روز که بسبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آنروز مأمور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لا تَأتِیهِم نمی آمدند بر ایشان ماهیان و اینکه ابتلا بود از حضـرت عزّت مر ایشان را که چون روز شنبه درآمدی ماهی بسـیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون شـنبه بگذشتی برفتندی و تا شـنبه دیگر کسـی ماهی ندیدی کَذلِك َ نَبلُوهُم همچنان بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِما کانُوا بآنچه بودند که از سر جهل یَفسُقُون َ بیرون میرفتند ز دائره فرمان چون اهل ایلیه روز شـنبه ماهی بسـیار میدیدنـد و صـید کردن مشـکل بود و صبر کردن هم دشوار متردد گشـتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک

جسته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بر آن حوضها بریدند در روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی در روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت اینکه عمل کردند اثر عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت درگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر اینکه فعل بودند و گروهی ایشانرا نهی مینمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَ إِذ قالَت و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِنهُم گروهی از اهل ایلیا که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوماً گروهی را که بی شبهه اللّهُ مُهلِکُهُم خدا هلاک کننده ایشان است در دنیا به نافرمانی و ترک تعظیم سبت أَو مُعَذِّبُهُم یا عذاب کننده ایشان است عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعذِرَةً اینکه وعظ ما عذرخواستنی است از ما و حفص معذرت به نصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرت ست از ما إِلی رَبِّکُم بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجب ست ما ایشانرا پند میدهیم تا عند اللّه معذور باشیم وَ لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدا و ترک معصیت کنند فَلَمّا نَسُوا پس آنهنگام که بگذاشتند فرقه صیدکنندگان ما ذُکِّرُوا

بِه ِ آنچه پنـد داده میشدنـد بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنجَینَا برهانیدیم الَّذِین َ یَنهَون َ آنان را که نهی میکردند عَن ِ السُّوءِ. وقف لازم عند المتاخرین مع النصف از بدی و نافرمانی وَ أَخَذنَا و بگرفتیم الَّذِین َ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصـید منهی عنه بِعَـذاب ٍ بَئِیس ٍ بعـذابی سـخت بِما کانُوا بآنچه بودند از روی عناد یَفسُـقُون َ خارج میشدند از راه فرمانبرداری و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی ست پس از عذاب آن قوم خبر میدهد.

صفحه : ۳۶۳

فَلَمّا عَتَوا پس آنهنگام که گردن کشـیدند عَن ما نُهُوا عَنه ُ از ان چیزیکه نهی کرده شـده بودنـد از ان یعنی صـید ماهی قُلنا لَهُم گفتیم ما مر ایشانرا که کُونُوا قِرَدَهً گردیـد بوزنگان خاسِئِین َ دورشدگان و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از انکه از پندپذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحله خود نشانده و راه آمـد و شد بمساکن ایشان دربسـتند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسـی از محله فاسـقان بیرون نیامده بود در تفحّص افتادنـد همه را یافتنـد بوزنه شده و هر بوزنه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودنـد و روز چهارم مردنـد وَ إِذ تَأَذَّن َ و یاد کن ای محمّـد ص چون آگاهی داد رَبُّک َ آفریـدگار تو یا سوگنـد خورد لَیَبعَثَن َّ عَلَیهِم که برانگیزد بر یهود إِلی یَوم ِ القِیـامَهِ تا روز رسـتخیز مَن یَسُومُهُم کسـی را که به چشانـد ایشان را سُوءَ العَـذاب ِ عـذابی سخت چون

قتل و اجلاـ و ضرب و جزیه گفته اند بخت نصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از ان ملوك فرس ایشان را میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که رسالت پناه ص مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و اینکه حکم تا به قیامت باقی ست إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است مر کافران را وَ إِنَّهُ و بدرستیکه او لَغَفُورٌ آمرزگارست هرکرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربان است که بعد از توبه بگناه نگیرد وَ قَطَّعناهُم و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَماً در زمین جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشد مِنهُمُ الصّالِحُونَ بعضی از ایشان شائستگانند بدین موسی متدین شده تغیر بحال ایشان راه نیافته یا مراد آنهاانـد که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج بآنحضرت گرویدند وَ مِنهُم و از ایشان هستند دُونَ ذلِكَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه وَ بَلَوناهُم و بیازمودیم ایشان را بِالحَسَناتِ به نیکوئیها چون عیش و غنا و صحت وَ السَّيِّئاتِ و ببدیها چون شدّت و فقر و مصائب نفس و مال لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ تا شاید که بازگردند بخدا و از معصیت بطاعت گردانید ایشان را در نعمت شکر می بایست کرد بطر و استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان اللّه فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند يَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ پس بر محك اختیار تمام عیار بیرون نیامدند بیت خوش بود گر محك تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود هر که درو غش باشد فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم پس از پس درآمدند صالحان را خَلفٌ پس آمدگان وَرِثُوا الکِتابَ میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آنرا از پدران یَأخُذُونَ فرامیگیرند.

صفحه : ۳۶۴

عَرَضَ هذَا الأَدنی خواسته و متاع اینکه چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه اند ص حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگرند وَ یَقُولُونَ و میگویند سَیُغفَرُ لَنا زود باشد که بیامرزد ما را ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه میدانستند وَ إِن یَأتِهِم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یَأخُذُوهُ فرامیگیرند آن را و ازان توبه نمی کنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام أَ لَم یُؤخَذ آیا گرفته نشده است عَلَیهِم بر ایشان مِیثاقُ الکِتابِ عهد مذکور در توریت أَن لا یَقُولُوا آنکه نگویند عَلَی اللّهِ بر خدا إِلَّا الحَقَّ مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان ست وَ دَرَسُوا و خوانده اند ما فِیهِ آنچه دروست و اینکه حکم در وی ندیده اند وَ الدّارُ الآخِرَةُ و رستگاری سرای دیگر که عقبی ست خَیرٌ بهترست از عرض دنیا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدا أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی در نیابید که نعمت عقبی

بهتر است از مال دنیا وَ الَّذِین ـَ یُمَسِّکُون ـَ بِالکِتاب ِ و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در ان میزنند مراد مومنان اهل کتاب انـد و کتـاب درین آیت قرآن ست وَ أَقامُوا الصَّلاهَ و بپا دارنـد نماز را تخصـیص صـلاه بآن که تمسک بکتاب مشـتمل ست بر اقامت جمیع عبادات جهت آن توانـد بود که نماز سـتون دین ست و اقامت دین موقوف بر اقامت آن- مثنوی خانه دین خویش را چو خدا بر سـتون نماز کرد بپا بیشـکی تا سـتون بجای بود خانه دین حق بپای بود إِنّا بدرستیکه ما لا نُضِیع ُضایع نمی کنیم أَجرَ المُصلِحِین ـَ مزد کار بصـلاح آرنـدگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم وَ إِذ نَتَقنَا الجَبَل ـَ و یاد کن ای محمّد ص برای یهود زمـان خود چون بگسـستیم و برداشتیم کوه طور را فَوقَهُم بر زبر ایشـان کَأَنَّه ُظُلَّهٌ گوئی که کوه سایبانی ست بر سـر ایشـان وَ ظَنُّوا و دانسـتند أَنَّه ُ آنکه کوه واقِع ٌبِهِم فرود آینـده است بر ایشـان اگر حکم توریت قبول نه کننـد چه خـدای تعـالی ازین خبر داده بود خُذُوا گفتیم که بگیرید ما آتَیناکُم آنچه دادیم شـما را از احکام بِقُوَّهٍ بجد تمام وَ اذکُرُوا و پیوسـته یاد کنید ما فِیه ِ آنچه در دست از اوامر و نواهی لَعَلَّکُم تَتَّقُون ـَ شاید که پرهیزگاری کنید و از جمله متقیان باشید.

وَ إِذ أَخَذَ رَبُّک ـَ و یـاد کن ای محمّـد ص چون فراگرفت پروردگـار تو مِن بَنِی آدَم ـَ از فرزنـدان آدم مِن ظُهُورِهِم از پشـتهای ایشان ذُرِّیَّتَهُم فرزندان ایشانرا وَ أَشـهَدَهُم و گواه گردانید ایشانرا عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر

بعضـی گواه ساخت و گفت أَ لَست ُبِرَبِّکَم آیـا نیسـتم پروردگار شـما قالُوا بَلی گفتنـد آری تو پروردگار مائی حق سـبحانه و تعالی ذریّت آدم ع را بیرون آورد بعضـی از اصلاب بعضی همچون توالد انباء از آباد ذکر آدم ع نکرد چه همه کس را معلوم است که پـدر بشـر اوست و همه از صـلب او بیرون آینـد حاکم ابو عبـد اللّه در صـحیح خود از إبن عباس رض نقل میکند که حضـرت رسـالت پنـاه ص فرمود که خـدا فراگرفت میثاق از ذریت آدم ع بنعمـان و آن وادیست نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده از بهشت و در مـدارک میگوید که جمهور مفسـران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در بر فضائی که بر در بهشت ست و عرض آن سـی هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم ع را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خورد و زرد و بعضـی میگویند که سفید یا سرخ و گروهی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سـیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم ع یکبارگی بود نه بر وجه توالد و تناسل رو نموده و حیات و عقل و نطق در ایشـان بیافریـد و ربوبیت خود را بر ایشـان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتنـد شَـهِدنا گواه شـدیم ما باقرار خود و گفته اند چون

ذریت آدم بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و سدی فرموده که اینکه خبریست که حق سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت آدم ع گواه شدیم أَن تَقُولُوا یَومَ القِیامَةِ تا نگوئید روز قیامت که إِنّا کُنّا بدرستیکه ما بودیم عَن هذا ازین اقرار غافِلِینَ بیخبران أَو تَقُولُوا یا آنکه نگوئید إِنَّما أَشرَكَ بجز اینکه نیست که شرك آوردند آباؤُنا پدران ما مِن قَبلُ پیش از ما وَ کُنّا ذُرِّیَّةً و بودیم ما فرزندان مِن بَعدِهِم از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم أَ فَتُهلِکُنا آیا هلاك میکنی ما را و معذب میسازی بِما فَعَلَ المُبطِلُونَ بآنچه کردند آن کجروان و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دستاویز سازند اینکه سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علی بر هر احدی از ذریت آدم ع واقع شده پس تقلید دیگری در شرك عذر نشود ای درویش اینکه آیت مذکر عهد الست ست تا بی خبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیداردل از ان سؤال و جواب غافل نیستند بیت الست از ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش در نفحات مذکورست که علی سهیل اصفهانی قدس سره را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبد اللّه انصاری رح فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آنروز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روزست مثنوی روز

امروزست ای صوفی و شـان کی بود از دی و از فردا نشان آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضـی و مسـتقبلش حال ست و بس از حسـین منصور قدس سره منقول است که فرموده اند غایب از حقائق سؤال الست چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بغـایت نـازکست بیت تـو در میـان هیـچ نه هرچه هست اوست هم خـود الست گویـد و هم خود بلی کنـد وَ کَذٰلِکَ ـَو همچنـانکه بیـان کردیم میثاق را نُفَصِّل ُالآیات ِ تفصـیل میکنیم و پیـدا میسازیم نشانهای قـدرت خود را تا تـدبّر کننـد در ان وَ لَعَلَّهُم یَرجِعُون ـَو شاید که ایشان بازگردند از تقلید به تحقیق.

صفحه : ۳۶۶

وَ اتـل ُو بخوان ای محمّـد ص عَلَیهِم بر قوم خود یـا بر یهود نَبَأَ الَّذِی خبر آن کس که آتَیناه ُدادیم او را آیاتِنا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس که امیه بن ابی صلت بود که کتب سـماوی مطالعه نموده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهـد شـد و داعیه داشت که آن رسول او باشـد چون حضـرت رسالت پناه ص مبعوث شـد امیه از روی حسـد با وی کافر گشت و آن آیت که خوانده بود برطرف نهاد کما قال فَانسَلَخ ـَمِنها پس بیرون آمد ازان آیتها بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آیـد فَأَتبَعَه ُالشَّیطان ُپس بدو پیوست شـیطان یا او را پیروی خود فرمود فَکان ـَپس گشت آن داننده آیات مِن ـَالغاوِین ـَاز گمراهان و گفته اند آنکس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را فاسق لقب نهاده و او ساعی بنای

مسجد ضرارست صفت حضرت رسالت پناه ص در کتب الهی دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بدو کافر شد و اشهر آنست که اینکه کس بلعم باعورا بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعای بد کند در اوّل او ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان باوی نماند وَ لَو شِئنا و اگر میخواستیم لَرَفَعناه ُهر آئینه برمیداشتیم او را بِها بسبب آن آیات صحف یا کلماتیکه مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیارست وَ لٰکِنَّه ُو لیکن او بواسطه دناءت همت أَخلَدَ میل کرد إِلَی الأَرض ِبسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَ اتَّبَع َو پیروی کرد هَواه ُآرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُه ُپس صفت او در خسّت کَمَثَل ِالکَلب ِمانند صفت سگ ست در اخس احوال او إِن تَحمِل اگر حمله کنی عَلَیه ِبرو و برانی او را یَلهَث زبان از دهن بیرون افگند أَو تَترُکه ُیا اگر بگذاری او را و نرانی یَلهَث همان زبان از دهن بیرون افگند معنی آنست که راندن سگ و ناراندن او یکسان ست در هیچ حال صفت خود را ترک

نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه ز دناءت و خساست خود برنگشت او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود که بر بود که بر ایشان نفرین کند درازگوشی که بر وی سوار بود با وی بسخن درآمد که ازین راه بازگرد و از سر اینکه عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس فرموده که تا باد تقدیر از کجا درآید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل و زد ز نار بهرام گبر را کمربند عشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل و زد رسم توحید بلعم را براند‌اخته با سگ خسیس برابری دهد و نعم ما قال رباعی آنرا بری از صومعه در دیر گبران افگنی دین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی چون و چرا در کار تو عقل زبون را کی رسد فرمان ده مطلق توئی حکمی که خواهی آن کنی ذلِكَ ـ اینکه مثل که گفته شد مَثَل ـ القَومِ الَّذِین ـ مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآياتِنا دروغ می شمرد آیتهای ما را که قرآن ست و اینکه گروه کفار مکه اند فَاقصُص ِالقَصَص ـ پس بخوان بر ایشان اینکه خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهودانند که تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت پناه ص بودند پس میفرماید که قصّه بلعم را بر ایشان بخوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُم يَتَفَكَّرُون ـ تا شاید که ایشان تفکّر نمایند و فکر

ایشان بآن وفا کند که پندپذیر شوند.

صفحه : ۳۶۷

ساءَ مَثَلًا القَوم ُبد مثلی ست مثل قومی الَّذِین َکَذَّبُوا بِآیاتِنا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام بر حجت ایشان وَ أَنفُسَهُم و بر نفسهای خود کانُوا یَظلِمُون َبودند که ستم می کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَن یَهدِ اللّه ُهرکرا راه نماید خدا بفیض و فضل خود فَهُوَ المُهتَدِی پس او است راه یافته وَ مَن یُضلِل و هرکرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولئِک َپس آنگروه گمراهان هُم ُایشانند الخاسِرُون َزیان کاران در هر دو سرای وَ لَقَد ذَرَأنا و بدرستیکه آفریدیم لِجَهَنَّم َبرای دوزخ کَثِیراً مِن َالجِن ِوَ الإِنس ِبسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُم قُلُوب ٌمر ایشان را دلهاست که مطلقا لا یَفقَهُون َبِها هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آن آئینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند وَ لَهُم أَعیُن ٌو مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لا یُبصِرُون َبِها روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَ لَهُم آذان ٌو مر ایشان را گوشهاست که بهیچ روی لا یَسمَعُون َبِها سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولئِک َآنگروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی شمارند کَالأَنعام ِمانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خورد

و خواب نیست ملتفت به نعیم باقی و لـذّت دائمی نیستند بَل هُم أَضَل ُّبلکه اینکه گروه گمراه ترانـد از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند أُولئِکَ آنگروه که یاد کرده شد هُم الغافِلُون ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مأمور با فروگذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانی است و هم جسمانی و هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل ست و اگر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل ست و درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکت هست نصیبی از دیو ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک وَ لِلّه ِ الأَسماءُ الحُسنی و مر خدائراست نامهای نیکو فَادعُوه ُبِها پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خبر من أحصاها دخل الجنه در ان باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول اینکه آیت آن بود که مردی خدای را در نماز باسم اللّه یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت که محمّد ص و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را می پرستیم پس اینکه مرد چرا دو خدا را میخواند اینکه آیت نازل شد که اسمای الهی بسیارست و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و گفته اند متخلّق شوید باخلاق

ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَ ذَرُوا الَّذِینَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل یُلحِدُونَ میل میکنند به کجی فِی أَسمائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسمای الهی چون لات از اللّه و عزی از عزیز و منات از منان سَیُجزَونَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانُوا یَعمَلُونَ جزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید.

صفحه : ۳۶۸

وَ مِمَّن خَلَقنا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان یَهدُونَ بِالحَقِّ راه مینمایند بحق وَ بِهِ یَعدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار رض و متابعان ایشانند وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را یعنی کفّار مکه یا مستهزیان سَنَستَدرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم مِن حَیثُ لا یَعلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت مر ایشانرا زیادت میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرمود که استدراج اعطای برست و انسای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاسداری بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند وَ أُملِی لَهُم و

امان دهم مر ایشانرا مدتی پس بگیرم ایشانرا إِنَّ كَيدِی بدرستیکه گرفتن من مَتِينٌ سخت ست کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه ص بکوه صفا برآمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار میترسانید یکی از صنادید قریش صدیق و فاروق و مرتضی رض را دید و گفت آیا اینکه یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد أَ وَ لَم يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نه کردند اینکه معاندان و اندیشه نه نمودند درین که ما بِصاحِبِهِم نیست یار ایشان یعنی محمّد ص را مِن جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی اینکه همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمّد ص امین میگفتند بعد از ان که دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید إِن هُوَ نیست او إِلّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او أَ وَ لَم يَنظُرُوا آیا نظر نه کردند بدیده استدلال فِی مَلَكُوتِ السَّماواتِ در ملک عظیم آسمانها وَ الأَرضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحورست و جبال و اشجار وَ ما خَلَقَ اللّهُ و ننگریستند در آنچه آفریده خدا مِن شَیءٍ از هر چیزیکه تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَ أَن عَسی و دیگر نظر نه کردند در آنکه شاید أَن يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقتَرَبَ به تحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُم مدت فنای ایشان یعنی

چرا نظر نمیکننـد در آنکه شایـد که اجـل ایشـان نزدیـک رسـیده باشـد تا که پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقـدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش کاجل فرا رسد تنگ و ایام عنان ستاند از چنگ بر مرکـب فکر خـویش نـه زین مردانه درآی در ره دین فَبِأَیِّ حَدِیثٍ پس بکـدام سـخن بَعدَهُ بعـد از قرآن یُؤمِنُونَ ایمـان خواهند آورد اینکه مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجامع میامن صورت و معنی ست.

صفحه : ۳۶۹

مَن یُضلِلِ اللّهُ هر کرا خواهد خدا گمراه گرداند و بقرآن نگرود فَلا هادِیَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَ یَذَرُهُم و میگـذارد خـدای تعـالی گمراهان را فِی طُغیانِهِم در گمراهی ایشان تا پیوسـته یَعمَهُونَ سـرگردان و مترددان و متحیّر میگردنـد بیت تا نگردد مـدد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسـند گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمّد خبر ده مـا را از وقـوع سـاعت اگر پیغمـبری کـه مـا نمیـدانیم کی خواهـد بـود و اینکه سؤال امتحـانی بـود زیرا که میدانسـتند که جز خـدا هیچکس نمیدانـد آیت آمـد که یَسـئَلُونَکَ میپرسـند ترا عَنِ السّاعَهِ از سـاعت یعنی قیـامت ساعت از اسـمای غالبه است چون نجم و اطلاق اینکه اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا حساب خلایق درو بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدا ساعتی باشد و بر هر تقدیر سؤال میکنند که أَیّانَ مُرساها کی است

بپای کردن و پدید آوردن او قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما عِلمُها جزین نیست که دانستن ظهور ساعت عِندَ رَبِّی نزدیک پروردگار من ست که هیچ ملکی مقرب و بنی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یُجَلِّیها آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقتِها در وقت او إِلّا هُوَ مگر او که داناست بدان ثَقُلَت پوشیده است علم قیامت یا گران و عظیم است دانستن آن فِی السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه و ثقلین گران ست از جهت هول و هیبت آن گویا که حکمت در اخفای او اینست لا تَأتِیکُم نمی آید بشما قیامت إِلّا بَغتَةً مگر ناگهان یَسئَلُونَکَ میپرسند از تو تکوّن آنرا و وقت آنرا بدان وجه که کَأَنَّکَ گویا که تو حَفِیٌ عَنها مهربان و دوست میداری سؤال از ان و حال آنکه تو کارهی از ان سؤال چه موقنی بآنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّما عِلمُها جزین نیست که علم قیامت عِندَ اللّه ِ نزدیک خداست وَ لکِنَ أَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمّد خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا به نرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیت آمد که که به قُل لا أَملِكُ بگو نمیتوانم که به لِنَفسِی از برای خود که به نَفعاً جز منفعتی که به وَ لا ضَرًّا و نه دفع مضرتی که به

إِلّا ما شاءَ اللّه ُمگر آنچه خواهـد خـدا و مرا در ان تعليم دهـد كه به وَ لَو كُنت ُو اگر بودمی من كه بی تعليم حق كه به أَعلَم ُ الغَيب َدانستمی غيب را كه به لَاستَكثَرت ُهر آئينه بسيار طلب كردمی كه به مِن َالخَيرِ از مال و منفعت و فتح و غنيمت كه به وَ مـا مَسَّنِي َالسُّوءُ و نرسيدی بمن بـدی از فقر و مرض و رنـج و هزيمت كه به إِن أَنَا نيستم من كه به إِلّا نَـذِيرٌ مگر بيم كننـده منكران و معاندان كه به وَ بَشِيرٌ و مژده دهنده كه به لِقَوم ٍيُؤمِنُون َبرای گروهی كه بگروند بمن و بآنچه با من است.

صفحه : ۳۷۰ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم اوست يعنی خدای تعالی آنكس كه بيافريد شما را مِن نَفس ٍواحِدَةٍ از يک تن كه آدم ع است وَ جَعَل َمِنها و بيافريد از جسد وی يعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوجَها جفت او را كه حوّا است و اينكه آفريدن جهت آن بود كه لِيَسكُن َإِلَيها تـا آرام گيرد آدم ع بوی و الفت پـذيرد بـا وی فَلَمّا تَغَشّاها پس آنهنگام كه پوشيد آدم حوّا را يعنی خلوت كرد بـا وی حَمَلَت بـار گرفت حوّا حَملًا خَفِيفاً باری سبک كه آن نطفه آدم ع بود برحم او درآمـده فَمَرَّت بِه ِپس ميگذشت بآن بار يعنی می آمد و ميرفت فَلَمّا أَثقَلَت پس آنهنگام كه گران شد حوا بآن باری كه در شكم او بود يعنی فرزند بزرگ شد و حوا گرانبار گشت دَعَوَا اللّه َبخواندند آدم و حوا خدا را رَبَّهُما كه پروردگار ايشان ست و گفتند خداوندا لَئِن آتَيتَنا اگر

بدهی ما را صالِحاً فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَکُونَنَ َّهر آئینه باشیم ما مِنَ َالشّاکِرِینَ َاز سپاسداران مر ترا بدان نعمت و مجد و قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بر صورت مجهوله بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمی دانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی آید یا شکم ترا بشگافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا بآدم ع در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بر صورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال حال ایشان پرسید حال بازگفتند ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعواتم از خدا در خواهم که اینکه حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج بآسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود حوا اینکه فریب را قبول کرد فَلَمّا آتاهُما پس آنهنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صالِحاً فرزندی صالح الجسم و تندرست جَعَلا لَه ُگردانیدند آدم و حوا برای خدا شُرَکاءَ خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد اللّه را بعبد الحارث بعضی درینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما آتا اولاد هما صالحا جعل اولادهما شرکاء بعضی برآنند که آنوقت که داد

حق تعالی آدم و حوّا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک ساختند در عبادت و حفص شرکاء میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ع ساختند شریکان مر خدا را فِیما آتاهُما در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحد قصی ست از اجداد پیغمبر ص که خدا او را زوجه از جنس او یعنی قریشی و عربی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشانرا فرزندی شایسته دهد بشکرگذاری و سپاسداری قیام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند ارزانی داد و ایشان در تسمیه آنها شریک پیدا کردند خدای را و عبد عزی و عبد قصی و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فَتَعالَی اللّه ُ پس بزرگ است خدا و پاک عَمّا یُشرِکُون َ از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت او قصی و اولاد او بر قول اوّل ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکانرا أَ یُشرِکُون َ آیا انباز میگیرند در عبادت من ما لا یَخلُق ُ شَیئاً آن چیز را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد. بر خلق اشیاء وَ هُم یُخلَقُون َ و حال آنکه آن انبازان که میگیرند خود ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود بی شبه وَ لا یَستَطِیعُون َ و نمی توانند بتان لَهُم برای پرستندگان خود نَصراً یاری دادنی در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت از ایشان وَ لا أَنفُسَهُم و نه نفسهای خود را یَنصُرُون َ یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را می شکند یا با بألواث و ارواث آلوده میسازد.

وَ إِن تَدعُوهُم اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَى الهُدى بسوی دین اسلام لا يَتَّبِعُوكُم پیروی نمیکنند شما را سَواءٌ عَلَيكُم یکسان است بر شما أَ دَعَوتُمُوهُم آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق أَم أَنتُم صامِتُون َیا آنکه شما خاموش باشید اینکه آیت خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت حق محروم شدند إِن َالَّذِين َ تَدعُون َبدرستی آنانکه شما میپرستید ای مشرکان مِن دُون ِ اللّه ِبجز خدا و ایشانرا الهه نام نهاده اید عِبادٌ بندگان اند یعنی مملوك و مسخر فرمان اند أَمثالُكُم مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فَادعُوهُم پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید فَليَستَجِيبُوا لَكُم پس باید که اجابت کنند مر شما را إِن كُنتُم صادِقِين َاگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان الهه اند چه اله بحق آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند أَ لَهُم أَرجُل ٌآیا مر اینکه بتان را پایهاست که در مهمات خود يَمشُون َبِها میروند بآن چنانچه شما میروید أَم لَهُم أَيدٍ یا ایشانرا دستها هست که چیزها را يَبطِشُون َبِها فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید أَم لَهُم أَعيُن ٌیا ایشانرا دیده هاست که مرئیات را يُبصِرُون َبِها به بینند بدان چنانچه شما می بینید أَم لَهُم آذان ٌیا مر ایشانرا گوشهاست که مسموعات را يَسمَعُون َبِها بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود قائل اید که ایشانرا پای روان و دست گیر و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدین ها از ایشان فاضلتر باشید

و غایت جهل باشد که فاضل مفضول را پرستد اینکه آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجّت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر ص را بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُل ِادعُوا بگو ای محمّد ص که بخوانید شُرَکاءَکُم انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثُم َّکِیدُون ِپس بکوشید بر آنمقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلا تُنظِرُون ِپس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم بیت اگر هر دو جهانم خصم گردند نترسم چون نگهبانم تو باشی إِن َّوَلِیِّی َاللّه ُبدرستیکه یار و متولی کار من اللّه است الَّذِی آن الهی که نَزَّل َالکِتاب َفرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحِین َو خدا دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را.

صفحه : ۳۷۲

وَ الَّذِین َتَدعُون َو آنان را که شما میخوانید و می پرستید آنها را مِن دُونِه ِبدون خدا لا یَستَطِیعُون َنمیتوانند نَصرَکُم یاری دادن شما را وَ لا أَنفُسَهُم و نه نفسهای خود را یَنصُرُون َیاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان وَ إِن تَدعُوهُم و اگر بخوانید ای مومنان کافران را إِلَی الهُدی بدین راست که راه انبیاء و اولیاست لا یَسمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَ تَراهُم و می بینی تو ای محمّد ایشانرا که بدیدهای ظاهر یَنظُرُون َإِلَیک َمی نگرند بسوی تو وَ هُم لا یُبصِرُون َو حال آنکه ایشان نمی بینند

ترا ببصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر اینکه سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت ص اینکه سخن نه گفت و او را کفار و یهود و منافقان می دیدند حضرت شیخ فرمودند که اینکه دیدن را حمل برویت ظاهر مکن معلوم ست که حضرت پیغمبر ص را در زمان ایشان چند کس دیده باشند در وقت بایزید نیز چند کس او را دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند بیت برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید که اینکه چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خُذِ العَفوَ اینکه آیت جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاریکه شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوه بوده باشد وَ أمُر بِالعُرف ِو بفرما دیگران را به نیکوئی در اقوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی ست که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَ أَعرِض و روی بگردان عَن ِالجاهِلِین َاز نادانان و سفیهان و ستیزه مکن بایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرمود که نفس جاهل ترین جاهلان ست و او سزاوارتر است با آنکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول اینکه

آیت از جبرئیل ع پرسید که حقیقت اینکه سخن چیست جبرئیل ع فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسیکه از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسیکه بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم ثنائی میفرماید بیت هر که زهرت دهد بدو ده قند و آنکه از تو برد بدو پیوند وَ إِمّا یَنزَغَنَّکَ-و هرگاه که برانگیزاند و از جای ببرد ترا صورت خطاب بآنحضرت ص بوده است اما مراد امت اند هر یکی از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ-الشَّیطانِ از جهت دیو نَزغٌ-از جای بردنی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاستَعِذ بِاللّهِ پس پناه گیر بخدا از شر او إِنَّهُ-سَمِیعٌ-بدرستیکه خدا شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِیمٌ-داننده است آنرا که در دل دل داری إِنَ-الَّذِینَ-اتَّقَوا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق إِذا مَسَّهُم چون برسد بدیشان طائِفٌ-وسوسه مِنَ-الشَّیطانِ از دیو سرکش تَذَکَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید او براندیشند فَإِذا هُم مُبصِرُونَ-پس ناگاه ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند.

صفحه : ۳۷۳

وَ إِخوانُهُم و برادران کفّار که شیاطین اند یَمُدُّونَهُم میکشند کافرانرا فِی الغَیِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَ-لا یُقصِرُونَ-پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرّف از

ایشان کوتاه نمی کننـد وَ إِذا لَم تَأتِهِم و چون نیاری تو ای محمّد ص بکافران بِآیَهٍ بآیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قالُوا گویند لَو لا اجتَبَیتَها چرا بر هم نبافتی و برنگزیدی آن آیت را از پیش خود و در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنّت آیتهای قرآنی میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیت ها را اینکه آیت نازل شد و امر آمد که قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما أَتَّبِعُ جزین نیست که من پیروی میکنم ما یُوحی إِلَیَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن مِن رَبِّی از آفریدگار من و من بربافنده و سازنده قرآن نیستم هذا اینکه قرآن بَصائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِن رَبِّکُم فرود آمده از پروردگار شما وَ هُدیً و راه نماینده است وَ رَحمَهٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلعم نماز میگذارد و هر چه آنحضرت ص قراءت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که وَ إِذا قُرِئَ القُرآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاستَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر آنرا وَ أَنصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قراءت قرآن است هر جا که خوانند اما عامه علما برآنند که در خارج صلاه مستحب ست و گفته اند مراد انصات است برای خطبه امام در

روز جمعه و خطبه مشتمل میباشد بر آیتی از قرآن وَ اذکُر و یاد کن ای محمّد رَبَّکَ پروردگار خود را فِی نَفسِکَ در دل خود تَضَرُّعاً بزاری وَ خِیفَهً و بترسکاری زاری بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او وَ دُونَ الجَهرِ مِنَ القَولِ و بخوان او را خواندنی فرودتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالغُدُوِّ در بامداد وَ الآصالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه اینکه دو وقت افضل و اشرف ترین اوقات شبانه روز است وَ لا تَکُن و مباش خطاب با حضرت رسالت پناه ص است و مراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الغافِلِینَ از جمله بی خبران از ذکر خدا اگرچه ظاهر خطاب بآنحضرت ص است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید که از من غافل مباشید و بعضی ازین امت در تحت اینکه خطاب درآمده در نیمه، شبها از خدای تعالی التماس باین ذکر نموده بسعادت شعور و حضور مع اللّه مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف شده اند و ذکر و طاعت ایشان دائم در دل ست و ظاهر نیست چون طریقه سنّیه خواجهای نقشبند قدس اسرار هم آورده اند که کفار مکّه تعظّم می نمودند از سجده نمودن مر خدا را و تنفر نموده میگفتند ا نسجد لما تامرنا و زادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمّد ص اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند.

صفحه : ۳۷۴

إِنَّ الَّذِینَ بدرستیکه آنانکه از ملائکه ملاء اعلی هستند عِندَ رَبِّکَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزّت لا یَستَکبِرُونَ گردن نمی کشند عَن عِبادَتِهِ از پرستش حق وَ یُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات

او را از آنچه لائق آنحضرت ص نباشد وَ لَه ُیَسجُدُون َو مر او را خاص سجده میکنند تعریض مشرکان ست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت اینکه آیت سجده می باید کرد و سجده در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی رح و امام احمد رح سجده هست و بمذهب امام اعظم رح سجده نیست و دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رح هست و بمذهب باقی ایمه نی و نزد امام اعظم رح سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجب ست در حال و اگر فوت شود قضا لازم ست و بمذهب ائمه دیگر سنت ست و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات اینکه را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصائص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت اینکه سجده را دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه ظهور چهره میکشاید و رمز فاعنّی علی نفسک بکثره السجود از منظره شهود رو مینماید سجده طاعتی ست خاص بل افسریست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص نظم زینت تو بس کمر بندگی تاج تو در سجده سر افکندگی شرم تو بادا که ببالا و پست سجده طاعت بروش هر چه هست تو کنی از سجده او سرکشی به که ازین شیوه قدم درکشی و حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود سری که درو سجودی نیست سفجه به ازوست و کفی که در وجودی نیست کفچه به ازوست و

نعم ما قال بیت شرف نفس بجودست و کرامت بسجود هر که اینکه هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سوره الانفال

مدنیّه و هی خمس و سبعون آیه بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یَسئَلُونَکَ می پرسند ترا ای محمّد ص عَنِ الأَنفالِ از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال است یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند جوانان را مدعی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست پیران گفتند ما نیز مددگار و معاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار رض داعیه احراز از غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب ص استفسار نمودند جواب آمد قُلِ الأَنفالُ بگو ای محمّد ص که حکم غنیمتها لِلّهِ مر خدای راست وَ الرَّسُولِ و فرستاده او را که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدا و مخالفت و منازعت منمائید وَ أَصلِحُوا و بصلاح آرید ذاتَ بَینِکُم آنچه میان شماست بمواساه با یکدیگر عباده بن الصامت رض فرموده که اینکه آیت در باب ما و اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم اختلاف ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم وَ أَطِیعُوا اللّهَ و فرمان برید خدا را وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم و غیر آن إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است.

صفحه :

إِنَّمَا المُؤمِنُون َ بجز اینکه نیست که مومنان کامل الَّذِین َ آنانند که إِذا ذُکِرَ اللّه ُ چون یاد کرده شود خدا نزدیک ایشان وَجِلَت بترسند قُلُوبُهُم دلهای ایشان از هیبت جلال و تصوّر عظمت لا یزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَ إِذا تُلِیَت و چون خوانده شود عَلَیهِم بر ایشان آیاتُه ُ آیتهای او یعنی قرآن زادَتهُم إِیماناً زیاده گرداند آن آیتها ایمان ایشانرا یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرمود که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنه دل بر وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَ عَلی رَبِّهِم و بر پروردگار خویش یَتَوَکَّلُون َ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوی نمی ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید بیت هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود غرقه دریا بجز دریا ندید غیر دریا هست بر وی ناپدید الَّذِین َ و اینکه مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یُقِیمُون َ الصَّلاهَ بپامیدارند نماز را

بشرائط و آداب آن وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا يُنفِقُون ۚ نفقه میکنند أُولئِكَ ۚ آن گروه که اعمال قلب را از و جل و توکل و یقین باعمال جوارح که صلاه و زکوه است جمع کرده اند هُم ُ المُؤمِنُون ۚ ایشانند مومنان حَقًّا بایمان درست و راست إبن عباس رضی اللّه عنه، فرموده که هر کس که منافق نباشد فهو مومن حَقًّا لَهُم مر اینکه مومنان را دَرَجات ٌ مرتبهاست عِندَ رَبِّهِم نزدیك آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت وَ مَغفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا وَ رِزق ٌ و روزی كَرِيم ٌ نیك که صافی باشد از كدّ اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رح فرمود که رزق کریم آن ست که مرزوق را از شهود رازق بازندارد مثنوی تو ز روزی ده بروزی واممان از سبب بگذر مسبّب بین عیان از مسبّب میرسد هر خیر و شر نیست ز اسباب و وسائط ای پسر اصل بیند دیده چون اکمل بود فرع بیند دیده چون احوال بود آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمود جبرئیل ع بیامد و حضرت ص را خبر داد و آنحضرت ص صورت حال با مومنان بازگفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مائل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از بی راه رو بمکه نهاد و ابو جهل بعد از

رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر ص در وادی زفران بود که جبرئیل ع بیامد و از آمدن لشکر کفّار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت ص صحابه رض را فرمود که خبر اینکه است که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست تر میدارید یا مقاتله کافران را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب ترست حضرت پیغمبر ص ازین سخن متغیر شده کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت ص فرمود گویا به کشتنگاه قوم نظر می کنم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه آنحضرت ص فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدا بموضع بدر که مصارع کفارست خواهد برد کَما أَخرَجَکَ رَبُّکَ چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو مِن بَیتِکَ از خانه تو که مدینه است برای جنگ با کفّار بِالحَقِّ براستی و سواب وَ إِنَّ فَرِیقاً و بدرستیکه گروهی مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان لَکارِهُونَ هر آئینه کاره اند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت زحمت سفر یا بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت.

صفحه : ۳۷۶

یُجادِلُونَکَ جدال می کنند با تو فِی الحَقِّ در اختیار حق که جهادست بَعدَ ما تَبَیَّنَ بعد از انکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجب ست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند

یافت و با وجود آن میروند کَأَنَّما یُساقُون َ گویا رانده می شوند إِلَی المَوت ِ بسوی مرگ وَ هُم یَنظُرُون َو گویا که ایشان می نگرند باسباب علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سه صد و پنجاه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر وَ إِذ یَعِدُکُم ُاللّه ُو یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدا إِحدَی الطّائِفَتَین ِ یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که أَنَّها لَکُم آن طائفه شماراست وَ تَوَدُّون َو شما دوست میدارید أَن َّغَیرَ ذات ِ الشَّوکَهِ آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تَکُون ُلَکُم باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و اینکه لشکر کفّار نهصد و پنجاه مرداند پس شما آسان تر را میخواهید وَ یُرِیدُ اللّه ُو میخواهد خدا أَن یُحِق َّالحَق َّ آنکه ثابت گرداند حق را بِکَلِماتِه ِ بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکت فرستاده یا بوعده های فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته وَ یَقطَع َو ببرد و برکند دابِرَ الکافِرِین َ بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لِیُحِق َّالحَق َّ تا ظاهر گرداند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را وَ یُبطِل َالباطِل َو زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکانرا وَ لَو کَرِه َالمُجرِمُون َو اگرچه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران إِذ

تَستَغِيثُون َرَبَّكم و ياد كنيد آنرا كه فريادرسى ميخواستيد از پروردگار خود و ميگفتيد اغثنا يا غياث المستغيثين رب انصرنا على عدوك و گفته اند حضرت پيغمبر ص دعا كرد كه خدايا اگر اينكه گروه مومنان را هلاك كنى ديگر كسى نباشد كه ترا پرستد فَاستَجاب َلَكُم پس اجابت كرد خدا مر شما را أَنِّى مُمِدُّكُم بآنكه من مددكننده ام شما را بِأَلف ٍمِن َالمَلائِكَهِ به هزار تن از فرشتگان مُردِفِين َاز پى يكديگر درآيندگان مراد ازين الف آنهااند كه مقدمه لشكر ملائكه بودند يا وجوه و اعيان ايشان و در تفسير ثعلبى از مجاهد رح نقل ميكنند كه بجز اينكه هزار فرشته در روز بدر قتال نكردند و آن ثلثه و خمسه آلاف كه در سوره آل عمران مذكور شده جهت بشرى بوده و دمياطى رح ميگويد كه الفى بودند بعد از الفى تا پنج هزار شدند وَ ما جَعَلَه ُاللّه ُو نه گردانيد خدا اينكه امداد را إِلّا بُشرى مگر براى مژدگانى مر شما را بنصرت وَ لِتَطمَئِن َّبِه ِو تا آرام گيرد بآن قُلُوبُكُم دلهاى شما و ترس قلت و ذلّت از شما دور شود وَ مَا النَّصرُ و نيست. نصرت و ظفر يافتن إِلّا مِن عِندِ اللّه ِ مگر از نزديك خدا نه از ملائكه و غير ايشان إِن َّاللّه َعَزِيزٌ بدرستيكه خدا غالب ست و دوستان خود را نصرت ميدهد حَكِيم ٌراست كارست دشمنان را مقهور سازد.

صفحه : ٣٧٧

إِذ يُغَشِّيكُم ُالنُّعاس َو ياد كنيد آنرا نيز كه كشيد در سرهاى شما خوابى سبك را صحابه كرام رض را در ان شب كه روزش التقاى فريقين خواسته بود دغدغه عظيم دست داد

جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونـده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشـتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً مِنه ُبرای ایمنی حاصل از نزدیک او و در ان خواب از اکثر صحابه رض محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می باید گزارد و بعضی محدثید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو بریک فرو میرود و کافران در زمین شخند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست اینکه چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَ يُنَزِّل ُعَلَيكُم و فرو فرستاد بر شما مِن َالسَّماءِ از ابر یا از طرف آسمان ماءً آبی لِيُطَهِّرَكُم بِه ِتا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَ يُذهِب َعَنكُم و ببرد از شما رِجزَ الشَّيطان ِوسوسه شیطان را که می گفت نصرت و جنابت با هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رودها روان شده پس صحابه کرام رض غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم بنشست و وسوسه زائل گشت وَ لِيَربِطَ و تا به بندد عَلی قُلُوبِكُم بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَ يُثَبِّت َبِه ِو برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الأَقدام َقدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد پس قدم گاه مومنان مستحکم شد و در زمین شخ منزل کفار بود!!! عظیم پدید آمد و

گفته اند مراد ثبات قدم ست در معرکه حرب إِذ یُوحِی رَبُّکَ ـ یاد کن ای محمّد ص چون وحی کرد پروردگار تو إِلَی المَلائِکَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند و مضمون وحی آن بود که أَنِّی مَعَکُم بدرستیکه من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگاهدار شمائیم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دلداری کنید مومنان را به تکثیر سواد ایشان یا محاربت با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و می گفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیت اینکه باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلقِی زود باشد که در افکنم فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا در دلهای آنانکه حق را پوشیدند الرُّعبَ ترس و بیم را فَاضرِبُوا پس بزنید ای ملائکه کافران را بشمشیرها فَوقَ الأَعناقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رءوس ایشان امام واحدی از امام إبن الانباری رح نقل میکند که چون ملائکه بقتال مأمور شدند نمی دانستند که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَ اضرِبُوا مِنهُم و بزنید از ایشان یعنی ببرید از کافران کُلَّ بَنانٍ همه سر انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پای است ذلِکَ اینکه ضرب بدیشان بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللّهَ مخالفت کردند خدای را وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را وَ مَن

يُشاقِقِ اللّه َوَ رَسُولَه ُو هر كه خلاف كند خدا و رسول او را فَإِن َاللّه َ پس بدرستيكه خدا شَدِيدُ العِقابِ سخت عقوبت است بر مخالفت كنندگان در دنيا بگرفتارى و در آخرت بخوارى.

صفحه : ۳۷۸

ذلِكُم اين ست عقوبت شما اى كافران فَذُوقُوه ُ پس بچشيد آنرا عاجلاً وَ أَن َلِلكافِرِين َو بدرستيكه مر كافرانراست آجلا عَذاب َالنّارِ عذاب آتش دوزخ يا أَيُّهَا الَّذِين َآمَنُوا اى آنانكه گرويده ايد إِذا لَقِيتُم ُچون به بينيد الَّذِين َكَفَرُوا آنانرا كه كافرانند زَحفاً انبوه و درهم پيوسته براى حرب شما فَلا تُوَلُّوهُم ُالأَدبارَ پس مگردانيد بر ايشان پشتها را يعنى هزيمت مكنيد اينكه حكم در اول اسلام بود كه يك مومن را از ده كافر و زياد هم نشايستى گريختن و بآيت الآن خفف عنكم منسوخ شده چنانچه عنقريب مذكور گردد انشاء اللّه تعالى وَ مَن يُوَلِّهِم و هر كه بگرداند بر ايشان يَومَئِذٍ در ان روز دُبُرَه ُپشت خود را إِلّا مُتَحَرِّفاً مگر برگرديده باشد براى جولان يا براى كر و فر لِقِتالٍ مر جنگ را يعنى خود را چنان نمايد كه ميگريزد و خصم را بازى ميدهد تا غافل شود پس بازگردد بوى أَو مُتَحَيِّزاً يا پناه جوئى باشد إِلى فِئَةٍ بسوى گروهى هم از مسلمانان يعنى از ميمنه بميسره رود و برعكس آن و هر كه بغير ازين دو وجه پشت بر خصم كند فَقَد باءَ پس بدرستيكه بازگردد بِغَضَبٍ مِن َاللّه ِ بخشمى بزرگ از خدا وَ مَأواه ُجَهَنَّم ُو بازگشت وى در دوزخ باشد وَ بِئس َالمَصِيرُ و بد جاى بازگشتنى ست دوزخ آورده اند كه چون آتش حرب مشتعل شد و لشكر كفّار بيكبار حمله كردند

حضـرت پيغمـبر ص در عريش و آنخـانه بـود كـه از چـوب و خاشـاك سـاخته بودنـد آغـاز دعـا كرد و گفت اللهم انجزلى ما وعدتنى خدايا وعده كه در باب نصـرت من فرموده بوفا رسان جبرئيل ع فرود آمد و گفت كف خاك بردار و بر طرف دشمن افگن آنحضـرت ص كف خـاك و سـنگ ريزه برداشت و گفت شـاهت الوجوه و بر روى لشـكر كفار افگنـد حق سـبحانه آن خاك و سـنگ را در چشـمهاى مشركان ريخت تا بخود مشغول شدند و ملائكه آغاز حرب كردند و مومنان بكارزار درآمدند هفتاد كس از صـناديد عرب كشـته شدنـد و هفتاد ديگر را اسـير گرفتند پس از ان چون اهل بدر تفاخر ميكردند اينكه ميگفت من كشتم و آن مى گفت من اسير كردم آيت آمد كه فَلَم تَقتُلُوهُم پس شما نه كشتيد دشمنان را بقوت خود وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُم و ليكن خـداى تعـالى ايشـانرا بكشت به اينكه كه شـما را نصـرت داد و بر ايشـان مسلّط گردانيـد بامـداد ملائكه وَ ما رَمَيتَ و نيفگنـدى تو اى محمّد ص آن مشت خـاك را بر روى ايشـان إِذ رَمَيتَ چون بيفگنـدى تو يعنى افگنـدن تو بمثابه نبود كه در چشم تمـام لشـكر رود وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ رَمى و ليكن خـداى بيفگنـد آنرا يعنى بچشم همه كفـار رسانيـد و اضـافت فعل بعبـد از راه كسب ست و بحق از روى خلق صـاحب تاويلات فرمود كه حق سـبحانه راه نمود صـحابه رض را بفناى افعال در سـلب فعل از ايشان و اثبات آن مر خود را كه فلم تقتلوهم و لكن اللّه قتلهم اما چون حضرت رسالت پناه ص در مقام فنا بالحق

بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که و لکن اللّه رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمّد ص باللّه و لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت پناه ص سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره دیده پس از اله سبب و ما رمیت بحسب حکم باشد نه بسبب معنی و اینکه کلام در مرتبه قرب نقلی است در نفحات الانس مدت روایح انفاس جامعه مذکورست که بنابر کمال حال مصطفی ص استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا ع و اولیا رح بوده و چون حضرت ص مستغرق مقام فنا فی اللّه بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل از وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاك بر روی دشمن تو نه انداختی خدا انداخت و هم از ان جنس فعل از داود ع حاصل آمد و فرمود که قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی ص و دیگر پیغمبران ع فرق بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث است و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث است مثنوی ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق گر بپرّانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان

و تیراندازش خداست تا نشد مغلوب کس اینکه سر نیافت گر تو خواهی آن طرف باید شتافت و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب و رضی بوده و اینکه سخنان جواهر التفسیر به بسطی لائق سمت تحریر یافته وَ لِیُبلِیَ اَلمُؤمِنِینَ و کرد خدا آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را.

صفحه : ۳۷۹

مِنهُ از نزدیک خود بَلاءً حَسَناً عطائی نیکو که آن نصرت ست و غنیمت در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنای بهویت خودشان باقی سازد امام قشیری رح گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا قطعه چو دانستی که اینکه درد تو از کیست ز رنج خویشتن میباش خرم گر او زهرت دهد بهتر ز شکر ور او زحمت زند خوشتر ز مرهم إِنَّ اَللّٰهَ سَمِیعٌ بدرستیکه خدا شنواست استغاثه و دعای شما شنود عَلِیمٌ داناست به نیات شما لا جرم دعا را اجابت فرمود ذٰلِکُم اینست کار که دیدید وَ أَنَّ اَللّٰهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است کَیدِ الکافِرِینَ مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمّد ص داریم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که راه یافته ترست و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابو جهل همین دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق

سبحانه تعالى خطاب میکند باهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید إِن تَستَفتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَد جاءَکُم ُالفَتح ُ پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر هست وَ إِن تَنتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول ص فَهُوَ خَیرٌ لَکُم پس آن بهترست مر شما را از قتل اینکه جهان و عقوبت آن عالم وَ إِن تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُد باز گردیم ما به نصرت ایشان وَ لَن تُغنِیَ و دفع نکند عَنکُم از شما فِئَتُکُم جماعت شما شَیئاً چیزیرا از بلا وَ لَو کَثُرَت و اگرچه بسیار باشد اینکه جماعت وَ أَنَّ اللّه و بدرستیکه خدا مَعَ المُؤمِنِینَ با مومنان ست بنصرت و معونت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید أَطِیعُوا اللّه فرمان برید خدا را وَ رَسُولَه و فرستاده او را وَ لا تَوَلَّوا و برمگردید و اعراض مکنید عَنه از امر طاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول ص چه مراد از آیه امرست بطاعت پیغمبر و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه ست بر آنکه شما می شنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول ص اوست پس از امر رسول او سر متابید وَ أَنتُم تَسمَعُونَ و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر من ست یا می شنوید مواعظ قرآن را وَ لا تَکُونُوا و مباشید کَالَّذِینَ قالُوا سَمِعنا مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا منافقان وَ هُم لا یَسمَعُونَ

و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند بیت مگو که می شنوم هر چه گفته سعدی چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدترستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق البُکمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِینَ لا یَعقِلُونَ آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهائم بجهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسان بر سائر حیوانات است روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیآوردند مصعب بن عمیر و إبن حرمله رض صفحه : ۳۸۰ وَ لَو عَلِمَ اللّهُ و اگر دانستی خدای فِیهِم خَیراً در ایشان نیکوئی که انتفاع است بآیات قرآنی لَأَسمَعَهُم هر آئینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَ لَو أَسمَعَهُم و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوا هر آئینه برگشتندی از ایمان وَ هُم مُعرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگان اند از قبول حق قولی آن ست که کفار مکه میگفتند ای محمّد ص برای ما زنده گردان قصی إبن کلاب را که مرد مبارك بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آرد حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنواند ایشانرا کلام قصی هم ایمان نمی آرند یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان استَجِیبُوا لِلّهِ اجابت کنید مر خدای را وَ لِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را إِذا دَعاکُم چون بخواند شما را رسول لِما یُحیِیکُم بآنچیزیکه شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه

که حیات دل ازو است یا عقاید صحیفه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیاتی ست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنان ست وَ اعلَمُوا و بدانید أَن َّاللّه َ آنرا که خدای یَحُول ُجدا کند بَین َالمَرءِ وَ قَلبِه ِ میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند که تصویر تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزائم و نقض همم یا حثّست بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از انکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افگند میان بنده و مراد او یا آنکه خدا مقلب القلوب است تصرف کند در دل بنده چنانکه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علماء دل را یابند طوبی لمن کان له قلب اشارت بر ان است و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت از انست در هدایت از دل ناچارست و در نهایت دل حجاب دیدارست بیت زان پیش همین دیدمش اندر دل خویش دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش وَ أَنَّه ُو آنرا نیز بدانید که شما إِلَیه ِ تُحشَرُون َبسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل بشما خواهد فرمود وَ اتَّقُوا

و بپرهيزيد فِتنَةً از گناهى كه اگر برسد عقوبت آن لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بكسانيكه ستم كردند مِنكُم خَاصَّةً از شما خاصّه يعنى مخصوص بديشان نبود بلكه عام باشد و بظالم و غير ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق كلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهى از منكر و تكاسل در جهاد وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ و بدانيد آنكه خداى چون عقوبت كند شَدِيدُ العِقابِ سخت عقوبت است بكسى كه ضرر ظلم او متعدى بغير باشد وَ اذكُرُوا و ياد كنيد اى مهاجران إِذ أَنتُم قَلِيلٌ آنرا كه شما اندك بوديد مُستَضعَفُونَ بيچارگان فِى الأَرضِ در زمين مكه پيش از هجرت تَخافُونَ ميترسيديد أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ از انكه بربايند شما را كفّار قريش يا بيم داشتيد كه از مكه بيرون آيند مشركان عرب بر شما تاختن آرند فَآواكُم پس جاى داد شما را خداى در مدينه وَ أَيَّدَكُم و تقويت كرد شما را بِنَصرِهِ بيارى دادن خود يا بمظاهرت انصار يا بامداد ملائكه در بدر وَ رَزَقَكُم و روزى داد شما را مِنَ الطَّيِّباتِ از غنائم پاكيزه كه بر امم پيشين حلال نبود لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ تا شايد كه شما سپاسدارى كنيد بر اينكه نعمتها امام ثعلبى رح فرموده كه بعضى از صحابه رض سخنان از پيغمبر ص مى شنيدند و در افشاى آن ميكوشيدند و منافقان بر آن اطلاع يافته خبر بمشركان ميرسانيدند حق سبحانه آيت فرستاد.

صفحه : ۳۸۱

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كسانيكه ايمان آورده ايد لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ خيانت مكنيد با خدا و با رسول وى

در اظهـار اسـرار و قولی آنست که چون پیغمبر ع ابو لبـابه رض را بحصـار بنی قریظه فرسـتاد یهود با او در باب فرود آمـدن از حصار مشورت نموده گفتنـد محمّد ص با ما چه خواهد کرد اگر فرود آئیم ابو لبابه اشارت کرد بانگشت بحلق یعنی همه شـما را خواهـد کشت فی الحـال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمـده بمسـجد پیغمبر ص درآمـد و خود را بسـتون مسـجد بربست تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و اینکه آیت نازل شـد و گفته انـد که خیانت مکنیـد با خـدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَ تَخُونُوا أَماناتِکُم و خیانت مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَ أَنتُم تَعلَمُون َو شما میدانید که وبـال خیـانت بسـیارست یـا میشناسـید که ضـبط امـانت بر شـما واجب ست وَ اعلَمُوا أَنَّمـا أَموالُکُم و بدانیـد که مالهـای شـما وَ أَولادُکُم و فرزندان شـما فِتنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبّت فرزندان شما را بر وقوع در اثم نـدارد احمـد انطاکی قـدس سـره فرمود که حق سـبحانه مال و فرزنـدان را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسـته بخلاف حکم خداونـد آن فتنه را از زیادت میخواهیم بیت جوان و پیر که در بند مال و فرزنداند نه عاقل اند که طفلان ناخردمندانـد وَ أَن َاللّه َو بدانیـد آنکه خدای عِندَه ُنزدیک او است أَجرٌ عَظِیم ٌمزد بزرگ پس بطلب آن سـعی نمایید و جمع مال و حب ولد را بگذارید یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای گروه باورداراندگان إِن تَتَّقُوا

اللّه ۚ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید یَجعَل لَکَم سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرقاناً نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید وصیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقائق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما اسرار جلال خود بفیض کلّی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم می شود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال و فعل او در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلك گشته بیت گم شده چون سایه اندر آفتاب یا چو بوی گل در اجزای گلاب وَ یُکَفِّر عَنکُم و بپوشاند و درگذراند از شما سَیِّئاتِکُم بدیهای شما را وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد شما را یعنی گناهان کبیره شما را بتوبه یا بمشیت خود از سر جرائم شما درگذرد وَ اللّه ُو خدای ذُو الفَضل ِ العَظِیم ِ خداوند فضل بزرگ ست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه رض عزم مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی رض کسی در خدمت سیّد عالم

نمانـد قریش ازین حال متردد شـده بـدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شـیخ نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر ص استشاره نمود یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم برآورده و از روزنه آب و نان بوی باید داد تـا بمیرد ابلیس اینکه رائی را نه پسـندید و گفت که اکثر اهـل مـدینه اسـلام آورده انـد و یـاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شـهر بسـیاراند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون بایـد کرد تا هر جا که خواهـد رود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته وی میشوند جمعی کثیر را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله نمایـد ابو جهل لعنه اللّه علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را ص بکشـند و خون او در قبایل منتشـر گردد و بنو هاشم با تمام قبائل محاربه نتوانند نمود بالضـرورت بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل لعن اللّه علیه از هر قبیله کسـی را طلبید و مقرر شد که در ان شب حضـرت ص را بقتل آرنـد جبرئیل ع آنحضـرت ص را خبر داد و آنحضـرت ص علی کرم اللّه وجه را بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رض بغار رفت حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر ص خود را از ان نعمت یاد میکند و میفرماید.

صفحه : ۳۸۲

وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ-و یاد کن آنرا

که مکر کردند بتو الَّذِین َ کَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِیُثبِتُوک َ تا حبس کنند ترا أَو یَقتُلُوک َ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَو یُخرِجُوک َ یا بیرون کنند ترا از مکه وَ یَمکُرُون َ و ایشان بد می سگالند وَ یَمکُرُ اللّه ُ و جزا میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان وَ اللّه ُ خَیرُ الماکِرِین َ و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکّارانرا جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان رد میکند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده اند می افگند بیت هر که در راه کسی چاهی کند خویش را آخر در ان چه افگند آورده اند که نضر بن حارث لعن اللّه علیه بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصّه رستم و اسفندیار بخرید و معرّب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانه های محمّد ص که بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَ إِذا تُتلی و چون خوانده شود عَلَیهِم بر نضر و متابعان او آیاتُنا آیتهای کتاب ما قالُوا گویند قَد سَمِعنا بدرستیکه ما شنیدیم اینکه کلام را لَو نَشاءُ اگر خواهیم ما لَقُلنا هر آئینه بگوئیم مِثل َ هذا مانند اینکه و اینکه لاف گذاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که میگفت که من مثل اینکه میگویم و دیگر میگفت إِن هذا نیست اینکه إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِین َ مگر قصّه هائی که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص یاد دارم بعد از استماع اینکه سخن حضرت رسالت پناه ص فرمود که وای بر تو اینکه کلام خدای است و منزل من عند

اللّه نضـر در مقابله اینکه سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَ إِذ قالُوا اللّهُم َ یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که با او متفق بودنـد که ای بار خـدایا إِن کان ـ هـذا اگر هست اینکه قرآن هُوَ الحَق َ راست و درست و منزل مِن عِندِك ـ از نزد تو فَأَمطِر عَلَينا پس ببار بر ما حِجارَةً مِن ـ السَّماءِ سنگها از آسـمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائتِنا یا بیار بما بِعَذاب ٍ أَلِيم ٍ عـذابی مؤلم مهلك غرض ازین دعا اظهـار یقین ست از ایشان ببطلان قرآن وَ ما کان ـ اللّه ُ لِيُعَ ـذِّبَهُم و نیست خـدای که عـذاب کنـد ایشانرا و اگرچه بـدعا میطلبند و استعجال میکنند وَ أَنت ـ فِيهِم و حال آنکه تو در میان ایشانی و سـنت الهی بر آن جاری شـده که مسـتاصل نگردانـد قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَ ما کان ـ اللّه ُ مُعَذِّبَهُم و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَ هُم يَستَغفِرُون ـ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مؤمنان پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بغرض آنکه کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رض منقول است که فرمود که در زمین دو امـان بوده انـد یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضـرت پیغمبر ص و آنچه باقی مانـد اسـتغفارست ای عزیز اسـتغفار مـانع ذنب است از تراکم و ثبـات بلکه مـوجب محو و زوال اوست پس سـبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفرونی اغفر لکم چنانچه در قدسیات واردست که حق تعالی فرمود

که آمرزش از من طلب کنید بیامرزم شما را مثنوی گفت حق آمرزش از من می طلب کان طلب مر عفو را باشد سبب از پی زهر گناه ار بشنوی هست استغفار تریاق قوی.

صفحه : ۳۸۳

وَ ما لَهُم و چیست ایشانرا و چه جای آنست أَلّا یُعَذِّبَهُم ُاللّه ُ که خدای عذاب نکند ایشانرا وَ هُم یَصُدُّون َو حال آنکه ایشان بازمیدارند رسول و مؤمنان را عَن ِ المَسجِدِ الحَرام ِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون می کنند وَ ما کانُوا و نیستند ایشان أَولِیاءَه ُ متولیان امر مسجد حرام ردّ قول کفارست که میگفتند نحن ولاه المسجد الحرام ما پیشکار و صاحب اختیار مسجد حریم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشانید إِن أَولِیاؤُه ُ نیست سزاوار تولیت مسجد حرام إِلَّا المُتَّقُون َ مگر پرهیزگاران از شرک وَ لکِن َّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشان لا یَعلَمُون َ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَ ما کان َ صَلاتُهُم و نیست دعای مشرکان عِندَ البَیت ِ نزدیک خانه خدای إِلّا مُکاءً مگر صفیر زدن وَ تَصدِیَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی از کفّار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم نماز میگذارد ایشان برای تغلیظ آنحضرت ص اینکه عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلاه نماز مأمور به است فَذُوقُوا العَذاب َ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسراست در روز بدر و حرق و زجر است در روز

حشر بِما كُنتُم تَكفُرُون َ بآنچه هستيد كه كفر ميورزيديد هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند كه بعد از خروج از مكه و عزيمت بدر دوازده كس از اشراف عرب مقرر كردند كه هر يكى از ايشان روزى لشكر را طعام دهد پس هر يكى از ايشان ده اشتر يا نه شتر در روزى مى كشتند حق تعالى ميفرمايد إِن َ الَّذِين َ كَفَرُوا بدرستيكه كافران يعنى مطعمان بدر يُنفِقُون َ نفقه ميكنند أَموالَهُم خواستهاى خود را و شتر ميخرند و ميكشند و بكفار ميدهند لِيَصُدُّوا تا بازدارند مردمانرا عَن سَبِيل ِ اللّه ِ از راه خداى كه متابعت رسول ست و گفته اند ابو سفيان بعد از حرب بدر دوازده هزار عرب بمزد گرفته براى جنگ احد سواى لشكرى كه بخود مى آمدند با اصحاب آن كاروان كه ابو سفيان گريزانيد سود بضاعات خود را كه پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشكر كردند و بحرب احد رفتند و اينكه آيت نازل شد كه مالهاى خود را خرج ميكنند فَسَيُنفِقُونَها پس زود باشد كه تمام نفقه كنند مال خود را ثُم َ تَكُون ُ پس باشد آن نفقه عَلَيهِم بر ايشان حَسرَةً پشيمانى و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُم َ يُغلَبُون َ پس مغلوب گردند آخر كار يعنى در روز فتح مكه و اينكه از دلائل اعجاز قرآن ست كه خبر داد از چيزى قبل از وقوع آن وَ الَّذِين َ كَفَرُوا و آنان كه ثابت باشند بر كفر إِلى جَهَنَّم َ يُحشَرُون َ بسوى دوزخ رانده شوند.

لِيَمِيزَ اللّه ُ و اينكه مغلوب شدن كافران براى آنست تا جدا كند خدا الخَبِيث َ مِن َ الطَّيِّب ِ ناپاك را كه كافر است از پاك كه

مومن ست وَ یَجعَل َالخَبِیث َو جمع کند و با هم افگند کافران را بَعضَه ُعَلی بَعض ٍبرخی بر برخی فَیَرکُمَه ُجَمِیعاً پس بر هم چسپاند همه را فَیَجعَلَه ُفِی جَهَنَّم َپس درآرد همه را در دوزخ أُولئِکَ َآن گروه خبیث یا منافقان بدر هُم ُالخاسِرُون َایشانند زیانکاران در احوال یا در اموال خود قُل لِلَّذِین َکَفَرُوا بگو برای آنها که کافراند چون ابو سفیان و اصحاب او إِن یَنتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول ص یُغفَر لَهُم بیامرزیده شود مر ایشان را ما قَد سَلَف َآنچه گذشته است از گناهان ایشان وَ إِن یَعُودُوا و اگر بازگردند بمعادات و مقاتله پیغمبر ص فَقَد مَضَت پس بدرستیکه گذشته است سُنَّت ُالأَوَّلِین َسنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و بآخر مستاصل گشتند گو ایشان را که همین چشم دارید وَ قاتِلُوهُم و کارزار کنید ای مؤمنان باهل کفر حَتّی لا تَکُون َتا وقتی که نباشد فِتنَهٌ شرک یعنی مشرک نباشد از وثنی و اهل کتاب وَ یَکُون َالدِّین ُکُلُّه ُلِلّه و باشد همه دین خالص که توحیدست یا پرستش مر خدای را و بس فَإِن ِانتَهَوا پس اگر بازایستند از کفر یا از جنگ باهل ایمان یا قبول جزیه فَإِن َّاللّه َپس بتحقیق که خدای بِما یَعمَلُون َبآنچه شما میکنید بَصِیرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَ إِن تَوَلَّوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک ندارید فَاعلَمُوا أَن َّاللّه َپس بدانید آنکه خدای مَولاکُم ناصر و مددگار شما است نِعم َ

المَولی نیکو یاری است خدای که دوستان خود را ضائع نگذارد وَ نِعم َالنَّصِیرُ و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد.

صفحه : ۳۸۵

وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِن شَی ءٍ از هر چیزیکه اسم شی ء بر آن اطلاق توانکرد فَأَن َلِلّه ِ پس بدرستیکه مر خدا را است خُمُسَه ُ پنج یک آن وَ لِلرَّسُول ِ و مر رسول او را وَ لِذِی القُربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند وَ الیَتامی و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَ المَساکِین ِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَ ابن ِ السَّبِیل ِ و مسافر مسلمانان یا قومیکه بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برآنند که ذکر خدای برای تیمّن و تعظیم است و از مال غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول اللّه ص و چهار طائفه مذکوره مقدر است و حالا سهم رسول اللّه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر ص سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام را بثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع رح متفردند بدین قول که خمس غنیمت را به شش قسم باید کرد قسمی مر خدائرا و قسمی مر پیغمبر ص و چهار قسم طائفه مذکوره را و قسمی که

نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها اللّه و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشـان در کتب فقهیه است و بدانیـد ای مقاتلاـن که خمس غنـایم برای خـدای و رسول و طوائف مـذکوره است پس بـدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمائید إِن کُنتُم اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنتُم بِاللّه ِ ایمان آورده اید بخدای وَ ما أَنزَلنا و بانچه فرو فرستاده ایم از آیات یا از ملائکه یا مـدد و فتـح و نصـرت عَلی عَبـدِنا بر بنـده ما که محمّـد ص است یَوم َ الفُرقان ِ روز بـدر که جدا شدن حق از باطل درو بود یَوم َ التَقَی الجَمعان ِ روز که رو بروی آوردند و گروه مسـلمانان و کافران و آن روز جمعه هفتـدهم رمضان در سـنه ثانیه از هجرت بود وَ اللّه ُو خـدای عَلی کُل ِ شَـی ءٍ بر همه چیزها قَدِیرٌ توانا است لا جرم مردم انـدک را بر لشـکر بسـیار غـالب سازد إِذ أَنتُم یاد آریـد آنرا که بودیـد شـما بِالعُـدوَهِ الـدُّنیا بکناره وادی نزدیک تر بمـدینه و آن ریگسـتانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید وَ هُم و ایشان یعنی دشـمنان شـما بودند بِالعُدوَهِ القُصوی بکنـاره وادی دورتر از مـدینه و زمین ایشـان محکم بـود و بر آب قـادر بودنـد وَ الرَّکب ُو سـواران کـاروان یعنی أبو سـفیان و اصـحاب او بودند أَسـفَل َ مِنکُم زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل نمودند وَ لَو تَواعَدتُم و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان

که در عـدوه قصوی بودنـد و شـما از بسـیاری مردم و کثرت اسـلحه ایشان خبر میافتیـد لَاختَلَفتُم هر آئینه خلاف میکردیـد فِی المِیعادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شـما اندک بودید و بی سـلاح و ایشان بسـیار و متسلح وَ لکِن و لیکن خدا جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعاد لِیَقضِیَ اللّهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد أَمراً کاریرا که آن کانَ مَفعُولًا بود کائن در علم او و سـزاوار بود بـا آنکه کرده شود و آن نصـرت اولیـاء است و قهر اعـداء لِیَهلِکَ برای آنکه هلاک شود مَن هَلَکَ هر که هلاک میشود عَن بَیِّنَهٍ از حجّتی روشن قائم بحق.

صفحه : ۳۸۶

وَ یَحیی مَن حَیَّ و بزیـد هر که میزیـد عَن بَیِّنَهٍ از حجتی هویـدا و مشـهور یعنی واقعه روز بـدر که از آیات عظیمه است هر که مشاهـده نموده اگر میمیرد و اگر میزیـد او را حجتی و عـذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسـلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از اینان بر حجتی واضحه است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر و معین وَ إِنَّ اللّهَ و بـدرستیکه خـدای لَسَمِیعٌ شـنوا است مر اقوال مومن و کـافر را عَلِیمٌ دانا است باحوال ایشان و در ترجمه رشف مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنانکه در حقه سـینه دوسـتان میسـپارند در آستین دشمنان تر دامن نیز می نهند لیهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حی عن بینه یعنی بارقه نور

عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر طرف قهر و خذلان استضاءت پذیرد سبب اختطاف ابصار بصائر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا نظم خنک آنکس که عقل رهبر اوست هر دو عالم بطوع چاکر اوست عقل کان رهنمای حیله تست آن نه عقلست کان عقیله تست نقلست که حضرت رسالت پناه ع در آنشب که روزش جنگ بدر واقع شده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلّت و تاویل فرمود که بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از سماع اینکه رویا و تعبیر آن بغایت فرحان و مسرور شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمّد ص إِذ یُرِیکَهُم ٗاللّه ٗ آنکه چون بنمود خدای ایشانرا فِی مَنامِكَ ٍ در خواب تو قَلِیلًا اندکی چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعده نصرت مستظهر گشتند وَ لَو أَراکَهُم کَثِیراً و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا بسیار و تو خبر دادی لَفَشِلتُم هر آئینه بد دل میشدید ای اصحاب وَ لَتَنازَعتُم و هر آئینه نزاع میکردید فِی الأَمرِ در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم وَ لکِن ٰاللّه ٍو لیکن خدای سَلَّم ٍ بسلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی إِنَّه ٗعَلِیم ٌبدرستیکه او دانا است بِذات ِ الصُّدُورِ بدانچه در سینها است از جرأت و بیم و جزع و تسلیم وَ إِذ یُرِیکُمُوهُم و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما إِذِ التَقَیتُم چون ملاقات

کردید فِی أَعیُنِکَم در چشـمهای شـما قَلِیلًا اندکی تا دل شـما قوی شد بر حرب ایشان و حق سـبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیـدهای مسـلمانان انـدک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر ص آورده اند که إبن مسـعود رضـی اللّه عنه در وقت التقـای صـفین با کسـیکه در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشـند آن عزیز گفت که بصـد تن نزدیک باشـند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَ یُقَلِّلُکُم و اندک گردانید شـما را نیز فِی أَعیُنِهِم در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شـما و از ان حسابی برنداشـتند و تهیه اسـباب حرب کما ینبغی نکردند نقل است که ابو جهل گفت با ایشان بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سـینها بربندید و چون بحرب مشـغول شدند حق تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رای العین بدین سـبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و اینکه صورت از غرائب آیـات است چه بصـر اگرچه بسـببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بینـد اما تا اینکه حـد نتوانـد بود که قریب بهزار تن را صـد تن ببینند و نزدیک بسـی صد نفر را هزار و نهصد هر آئینه قدرت کامله ربانی بازداشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شـروط رویت لِیَقضِیَ اللّهُ أَمراً تا براند خدای حکمی را که آن کانَ مَفعُولًا هست بودنی در علم او وَ إِلَی اللّهِ و بسوی خدای تُرجَعُ الأُمُورُ بازگردانیده شود کارها.

صفحه : ۳۸۷

یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذا لَقِيتُم چون به بينيد فِئَةً گروهی را از كفّار كه قصد حرب كنند با شما فَاثبُتُوا پس بايستيد و از مقاتله ايشان روی متابيد وَ اذكُرُوا اللّهَ و ياد كنيد خدائرا كَثِيراً ياد كردنی بسيار بدل و زبان لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ مگر باشد كه شما ظفر يابيد بر اعدا گفته اند مراد از ذكر تكبير است در وقت شمشير زدن يا دعای بد بر كفار برين وجه كه اللهم اخذ لهم اللهم اقطع دابرهم درين آيت تنبيه است بر آنكه بايد كه بنده را هيچ شغل از ذكر خدای باز ندارد نظم تو بهر حاليكه باشی در روز و شب يک نفس غافل مباش از ذكر رب در خوشی ذكر تو شكر نعمت است در بلاها التجا با حضرت است وَ أَطِيعُوا اللّهَ و فرمانبريد خدای را وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معركه قتال وَ لا تَنازَعُوا و خلاف مكنيد فَتَفشَلُوا كه از مخالفت بد دل شويد وَ تَذهَبَ رِيحُكُم و برود دولت و قوت شما ريح مستعار از دولت است چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او گفته اند مصرع اذا هبت رياحك فاغتنمها بعضی برانند كه مراد باد حقيقی است چه نصرت نمی باشد الا بباديكه حق سبحانه از مهبّ فتح فرستد و آنرا ريح النصرت ميگويند و در حديث آمده كه نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور وَ اصبِرُوا و شكيبائی نمائيد در مقاتله إِنَّ اللّهَ بدرستيكه خدای مَعَ الصّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و نصرت وَ لا تَكُونُوا و مباشيد

كَالَّذِين َ خَرَجُوا مانند آنانكه بيرون آمدند مِن دِيارِهِم از سراهاى و منزلهاى خويش بَطَراً از روى سركشى و فخر وَ رِئاءَ النّاس ِ و براى نمايش خلق مراد اهل مكه اند كه بحمايت كاروان بيرون آمدند و در راه خبر بديشان رسيد كه كاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع كردند ابو جهل گفت لابد است از انكه به بدر رويم و بشرب خمر اشتغال نمائيم تا آوازه ابهت ما در احياى عرب منتشر شود و مردم از شجاعت و شوكت ما حسابى گيرند پس خداى تعالى مومنان را مى فرمايد كه شما از ديار خود چون كفار بيرون ميائيد كه ايشان عجب ميورزند و ريا ميكنند وَ يَصُدُّون َ و بازميدارند مردمان را عَن سَبِيل ِ اللّه ِ از دين خداى وَ اللّه ُ بِما يَعمَلُون َ و خداى بآنچه ايشان ميكنند مُحِيطٌ عالم است و بر اينها جزا خواهد داد آورده اند كه چون قريش از مكه بيرون آمدند و بحوالى منزل بنى كنانه رسيدند بجهت كينه قديمى كه ميان ايشان بود انديشناك شده خواستند كه بازگردند ابليس بصورت سراقه بن مالك كه مهتر كنانه بود برآمده با ايشان ملاقات نمود و گفت شما نيكو حمايت ميكنيد برويد و من ضامنم كه از بنى كنانه ضررى بشما نرسد و من نيز طريق رفاقت مرعى ميدارم پس ابليس با جمعى از شياطين همراه ايشان روى به بدر آوردند و حق سبحانه ازين قصّه خبر ميدهد.

صفحه : ٣٨٨

وَ إِذ زَيَّن َ و ياد كنيد آنرا كه بياراست لَهُم ُ الشَّيطان ُ براى كافران ديو سركش كه ابليس است أَعمالَهُم عملهاى ايشانرا در دشمنى پيغمبر ص در حقايق سلمى فرموده كه قوّت ايشانرا در نظر

ایشان درآورد تا اعتماد بر آن کردند وَ قال َو گفت ابلیس لا غالِب َلَکَم ُالیَوم َهیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِن َالنّاس
از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَ إِنِّی جارٌ لَکُم و من فریادرس و زنهار ده ام مر شما را از قوم کنانه فَلَمّا
تَراءَت ِالفِئَتان ِپس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَکَص َبازگشت شیطان عَلی عَقِبَیه ِبر دو پاشنه خود و
اینکه عبارت است از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملائکٔ فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی
بفرار نهاد و در ان محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری
ابلیس دست بر سینه او زد وَ قال َو گفت إِنّی بَرِی ءٌ مِنکُم بدرستیکه من بیزارم از زنهار شما إِنِّی أَری بدرستیکه من می بینم ما
لا تَرَون َآنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مؤمنان می آیند إِنِّی أَخاف ُاللّه َبدرستیکه من میترسم از خدای إبن
عباس رض گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدین جای نرسیدی وَ اللّه ُشَدِیدُ العِقاب ِو
خدای سخت عقوبت است بر کسیکه ازو نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر
ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد
که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده إِذ یَقُول ُالمُنافِقُون َآنرا نیز یاد کنید که چون

گفتنـد منافقان مدينه وَ الَّذِين َفِى قُلُوبِهِم مَرَض ٌو آنانكه در دلهاى ايشان است شـكى و نفاقى يعنى منافقان مكه يا مشـركان و اصـح آنست كه قومى از قريش اظهار اسـلام كرده و با وجود قـدرت بدولت هجرت سـرفراز نشدند و در وقت خروج قريش با ايشان ببـدر آمدند و نيت ايشان آنكه هر لشـكريكه بيشتر باشد ايشان ميل بدان طرف نمايند چون تبرك هجرت نافرمانى كرده در روز بـدر شامت آن در ايشان رسـيد و قلت مومنان را مشاهـده نمودنـد گفتنـد غَرَّ هؤُلاءِ بفريفته است اينكه گروه مؤمنان را دِينُهُم دين ايشان كه با وجود قلت و عـدم عدت در برابر چنين لشـكر آراسـته آمده اند حق تعالى در جواب ايشان فرمود وَ مَن يَتَوَكَّل و هر كه توكـل كنـد عَلَى اللّه ِ بر خـداى و كار خود را باو گـذارد فَإِن َّاللّه َ پس به تحقيق كه خـداى عَزِيزٌ غالب اسـت متوكل را فرو نگـذارد حَكِيم ٌحكم كننـده است كه اهل توكّل را يارى كنـد وَ لَو تَرى و اگر ميديـدى اى محمّد ص إِذ يَتَوَفَّى الَّذِين َ كَفَرُوا چون قبض ميكردنـد ارواح آنانرا كه كافر شدنـد المَلائِكَةُ فرشـتگان كه اعوان ملك الموت بودنـد در حرب بدر جمعى از منافقان مكه چون على إبن اميه و بنيه و منيه و ابناء الحجاج السهمى كشته گشتند حق سبحانه فرمود كه اى حبيب من اگر مشاهـده ميكردى كه ملائكه بـوقت قبض روح ايشـان يَضرِبُون َميزدنـد عمودهـاى آتشـين وُجُوهَهُم بر رويهـاى ايشـان وَ أَدبارَهُم و بر پشـتهاى ايشان وَ ذُوقُوا و ميگفتنـد كه بچشـيد عَذاب َالحَرِيق ِعـذاب سوزان را كه مقدمه عذاب دوزخ است هر آئينه ميديدى امر

منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه میگفتند.

صفحه : ۳۸۹

ذلِکَ اینکه ضرب یا عذاب بِما قَدَّمَت بسبب آن عملها است که از پیش فرستاد أَیدِیکُم دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَ أَنَ‌ّاللّه‌َو دیگر بسبب آنست که خدای لَیس‌َبِظَلّام‌ٍ نیست ستم کننده لِلعَبِیدِ مر بندگانرا که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفّار عین عدل است پس برای تسلیه حضرت صلی اللّه علیه و سلّم میگوید عادت مشرکان قریش با تو کَدَأب‌ِ آل‌ِ فِرعَون‌َهم چو عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی ع علی نبینا و علیه السلام وَ الَّذِین‌َمِن قَبلِهِم و چون عادت آنها که پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کَفَرُوا بِآیات‌ِ اللّه‌ِ کافر شدند به نشانهای خدای یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا بمعجزات انبیاء فَأَخَذَهُم‌ُاللّه‌ُ پس بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِن‌َّاللّه‌َ بدرستیکه خدای قَوِی‌ٌّ با قوّت و قدرت شَدِیدُ العِقاب‌ِ سخت عقوبت است بر منکران و مکذبان ذلِک‌َ اینکه گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَن‌َّاللّه‌َ بسبب آنست که خدای لَم یَک‌ُ مُغَیِّراً نبود گرداننده و تغیّر دهنده نِعمَهً أَنعَمَها نعمتی را که انعام کرده است عَلی قَوم‌ٍ بر گروهی حَتّی یُغَیِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند ما بِأَنفُسِهِم آن حال را که در نفسهای ایشان است بحالی بدتر از ان و اینکه تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خوری بود بمعادات حضرت پیغمبر ع

و تکـذیب قرآن و اسـتهزاء بـدان و ایـذاء و آزار مؤمنان بدتر ساختند وَ أَن َاللّه َسَمِیع ٌو بدرستیکه خدای شـنواست سـخنهای نافرجام مشـرکانرا عَلِیم ٌدانا است بعقایـد باطله ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کَدَأب ِ آل ِ فِرعَون َهمچون عادت قوم فرعون است وَ الَّذِین َمِن قَبلِهِم و آنانکه پیش از ایشان بودند کَذَّبُوا بِآیات ِ رَبِّهِم تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهلَکناهُم پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِم بگناهان ایشان یا قریش تکـذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بـدر بقتـل مبتلاـ سـاختیم وَ أَغرَقنـا و غرق ساختیم در دریای قلزم آل ِفِرعَون َاتباع فرعون را وَ کُل ٌّو هر گروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش کانُوا بودند ظالِمِین َستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان.

صفحه : ۳۹۰ إِن َشَرَّ الدَّوَاب ِبدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِندَ اللّه ِنزدیک خدای الَّذِین َکَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل و عتبه و نضـر و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جـدی و احزاب ایشان فَهُم لا یُؤمِنُون َپس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِین َعاهَدت َآنانند که عهـد بسـته بـا ایشـان مِنهُم از کفّار و ایشـان بنی قریظه بودنـد که پیغمبر ص بایشـان معاهـده فرموده بود ثُم َّیَنقُضُون َپس می شکننـد عَهـدَهُم عهـد خـود را فِی کُل ِّمَرَّهٍ در هر بـاری که عهـد میکننـد در تبیـان آورده که بنو قریظه عهـد کرده بودنـد که دشمنان رسول ص را یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مددگاری نمودند

و بعد از ان گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَ هُم لا یَتَّقُون َو ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمیترسند از عقوبت غدر فَإِمّا تَثقَفَنَّهُم پس اگر دریا بی ایشانرا فِی الحَرب ِ در جنگ فَشَرِّد بِهِم پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان مَن خَلفَهُم آنرا که از پس ایشان فرا رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو برمانند لَعَلَّهُم باشند که آن رمندگان یَذَّکَّرُون َ پند گیرند و عبرت پذیرند وَ إِمّا تَخافَن َّو اگر بدانی و دریابی مِن قَوم ٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِیانَةً نقض آن عهد بعلامتهای که بر تو روشن شود فَانبِذ إِلَیهِم پس بیفگن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما برانداختم تا تو و ایشان باشید عَلی سَواءٍ برابر در علم به نقض عهد إِن َّاللّه َبدرستیکه خدا لا یُحِب ُّ الخائِنِین َدوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشانرا وَ لا یَحسَبَن َّالَّذِین َکَفَرُوا و مپندار ای محمّد ص آنانرا که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدرند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُم لا یُعجِزُون َبدرستیکه ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود و حفص و لا یحسبن بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم.

وَ أَعِدُّوا لَهُم و آماده سازید ای مومنان برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر مَا استَطَعتُم آنچه توانید مِن قُوَّهٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوّت می یابد و عقبه بن عامر رض میفرماید که ما شنیدیم از پیغمبر ص که بر منبر میفرمود الا ان القوه الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوّت تیرانداختن است بعضی از علماء گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابو القاسم نصیر آبادی قدس سره، فرمود که در اینکه آیت گفته اند قوت رمی است بلی همچنین باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام خطوط از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری قدس سره فرمود که قوت اعتمادست بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او- بیت گر اعتماد تو بر اسپ و لشکرست و سلاح مراست بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند که مراد از قوّت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَ مِن رِباطِ الخَیلِ و دیگر آمادگی کنید از اسپان بسته تُرهِبُونَ بِهِ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللّه دشمن خدا را وَ عَدُوَّکُم و دشمن خود را که کفّار مکّه اند وَ آخَرِینَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را مِن دُونِهِم جز کافران مکه که لا تَعلَمُونَهُم شما نمیدانید ایشانرا اللّه یَعلَمُهُم خدا میداند ایشانرا و ایشان بقول مفسران یهوداند یا منافقان یا مجوس

و در مدارك آورده كه يا كفره جن اند چه صهيل اسپ جن را مى ترساند وَ ما تُنفِقُوا و آنچه نفقه ميكنيد مِن شَى ءٍ از چيزيكه داريد فِى سَبِيلِ اللّه ِ در راه خدا يعنى در ترتيب سلاح و نفقه اسپ يُوَفَّ إِلَيكُم تمام كرده خواهد شد به شما جزاى آن وَ أَنتُم لا تُظلَمُونَ و شما ستم ديده نخواهيد شد به نقصان ثواب وَ إِن جَنَحُوا و اگر ميل كنند مشركان لِلسَّلمِ بصلح و استسلام فَاجنَح لَها پس تو هم ميل كن بمصالحه وَ تَوَكَّل عَلَى اللّه ِ و توكّل كن بر خدا يعنى مترس از انكه بمكر و حيله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستيكه خدا شنوا است مر اقوال ايشان را العَلِيمُ داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مكر باشند ترا نگاهدارد و وبال مكر را بر ايشان گمارد چنانچه فرمود وَ إِن يُرِيدُوا و اگر خواهند ايشان أَن يَخدَعُوكَ آنكه بفريبند ترا و بصلح از جنگ خود بازدارند فَإِنَّ حَسبَكَ اللّهُ پس بدرستيكه ترا بسنده است خدا هُوَ الَّذِى أَيَّدَكَ اوست آنكه قوّت داد ترا بِنَصرِهِ بيارى كردن خود و فرو فرستادن ملائكه وَ بِالمُؤمِنِينَ و بهمه مومنان و اصح آنست كه بانصار. يعنى استعمالات آلات جنگ چون تير انداختن صفحه : ۳۹۲

وَ أَلَّفَ بَينَ قُلُوبِهِم و پيوند افگند بدوستى ميان دلهاى ايشان يعنى اوس و خزرج كه از صد و بيست سال ميان ايشان تعصب و ستيزه بود و همواره بقتل و غارت اشتغال مى نموده اند حق تعالى ببركت تو دلهاى ايشان را با يكديگر الفت داد لَو أَنفَقتَ و اگر خرج ميكردى بجهت اصلاح احوال ايشان

مـا فِی الأرض ِ جَمِیعاً همه آنچه در زمین ست از مال و متاع ما أَلَّفت َ تالیف نمی دادی و قادر نبودی بر الفت بَین َ قُلُوبِهِم میان دلهای ایشان از غایت عـداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشـتند وَ لکِن َّاللّه َ و لیکن خدا بحکمت بالغه خود أَلَّف َ بَینَهُم ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّه ُعَزِیزٌ بـدرستیکه او قادر و غالب است هر چه خواهد بکند حَکِیم ٌداناست بحکمت آنچه میکند یا أَیُّهَا النَّبِی ُّای پیغمبر ص حَسبُک َاللّه ُبسنده است ترا خدای تعالی وَ مَن ِ اتَّبَعَک َو آنانکه پیروی تو کرده اند مِن َالمُؤمِنِین َ از گرویدگان اینکه آیت در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضـرت رسالت پناه ص و تسـلیه خاطر اصحابه رض و گفته انـد سـی و سه مرد و شـش زن به پیغمبر ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رض شـرف اسـلام دریافت و عدد اربعین تمـام شـد اینکه آیت نازل گشت و إبن عباس رض فرموده که سـبب نزول آیت اسـلام فاروق است و برین تقـدیر آیت مکی باشـد یا أَیُّهَا النَّبِی ُّای نبی رفیع قـدر یا خبرکننده حَرِّض ِ المُؤمِنِین َ تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَی القِتال ِ بر کارزار کردن با کفار إِن یَکُن مِنکُم اگر باشد از شما عِشرُون َ بست تن صابِرُون َ صبرکنندگان در معرکه قتال یَغلِبُوا مِائَتَین ِ غـالب شونـد بر دویسـت تـن از مشـرکان شـرط بمعنی امر اسـت یعنی بایـد که یکی از شـما در مقـابله ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند و فرار نکند وَ إِن یَکُن مِنکُم و اگر باشد از شما مِائَةٌ صد تن یَغلِبُوا أَلفاً

غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِن ٱلَّذِین کَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و اینکه غالبیت شما بر ایشان بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان قَوم لا یَفقَهُون گروهی اند که نمی دانند و خدا و روز قیامت را نمی شناسند لا جرم از نجات و درجات غافل ماند در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی مومنان ندارند بعد از نزول اینکه آیت مومنان از مقاتله یکی با ده تن اندیشناک شدند و بدایشان گران آمد حق سبحانه و تعالی اینکه آیت را منسوخ گردانیده فرمود.

صفحه : ۳۹۳

الآن اکنون که اینکه حکم شما را گران بار ساخت خَفَّف اللّه عَنکُم سبک گردانید خدا از شما وَ عَلِم و دید و بدانست أَن فِیکُم ضَعفاً آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَإِن یَکُن مِنکُم پس اگر باشد از شما مِائَةٌ صابِرَةٌ صد تن شکیبا یَغلِبُوا مِائَتَین غالب شوند بر دویست تن اینکه شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَ إِن یَکُن مِنکُم و اگر باشد از شما أَلف هزار کس یَغلِبُوا أَلفَین غالب شوند بر دو هزار بِإِذن اللّه بامر خدا و یاری او وَ اللّه مَع و خدا با الصّابِرِین صابرانست باعانت و مددگاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیّه الظفر قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند صبر کن ای دل که بعد از ان ظفر آید از چمن صبر رخ متاب که روزی باغ شود سبز و شاخ گل ببرآید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه ص در باب ایشان با

اکـابر صـحابه رض مشـاورت نموده از قوم مهـاجران ابو بکر رض صـدیق را فرمود که اکابر و اصاغر اینکه قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و اسـتطاعت فدا بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رض گفت یا رسول اللّه صـلعم اینان ائمه کفرانـد همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد اللّه که حق تعالی ترا از فدا مسـتغنی گردانیده و از گروه انصار عبد اللّه بن رواحه رض و اصح انست که سـعد بن رض معاذ فرمود که اشارت کن تا اینکه اشـرار را بشـراره آتش تیغ بسوزیم حضـرت رسالت پناه ص بقول حضـرت صدیق رض میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرسـتاد ما کانَ نسـزد و نشایـد لِنَبِیٍّ أَن یَکُونَ هیچ پیغمبری را که باشد لَهُ أَسـری مر او را اسـیران که از ایشان فدا گیرد حَتّی یُثخِنَ تـا آنگـاه که بسـیاری را بکشـد از ایشـان فِی الأَرضِ در زمین چه اینکه صورت سـبب ذلّت و قلّت کفار و موجب عزت اسـلام و ظهور شوکت ابرار است تُرِیـدُونَ میخواهیـد شـما عَرَضَ الدُّنیا خواسـته دنیا که عرض سـریع الزوال ست وَ اللّهُ یُرِیدُ الآخِرَةَ و خدا میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لا یزال ست وَ اللّهُ عَزِیزٌ و خدا غالب ست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَکِیمٌ داناست در آنچه با بندگان کند لَو لا کِتابٌ اگر نبودی حکمی و فرمانی مِنَ اللّهِ از خدا سَبَقَ پیشی گرفته و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه

ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لَمَسَّکَم هر آئینه میرسد بشما فِیما أَخَذتُم در آنچه فرا گرفتید از خدا عَذاب ٌعَظِیم ٌعذابی بزرگ و در روایت آمده است که حضرت رسالت پناه ص فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ رض از ان نجات نیافتندی زیرا که اینکه هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا صحابه رض بعد از نزول اینکه آیت از غنایم بدر دست بازکشیدند آیت آمد که.

صفحه : ۳۹۴

فَکُلُوا پس بخورید مِمّا غَنِمتُم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از ان جمله است حَلالًا طَیِّباً خوردنی حلال و پاک وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از خدا در مخالفت امر وی إِن َّاللّه َبدرستیکه خدا غَفُورٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَحِیم ٌمهربان ست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه ص عباس رض را که از جمله اسیران بود بادای فدیه نفس خود و دو برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبه بن حجرم تکلیف کرد عباس گفت ای محمّد ص روا میداری که عم تو بخواستگاری درویش وار در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من اینکه همه مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه ص فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه به ام ّفضل دادی و چنین و چنان سخنان گفتی عباس گفت ای محمّد ص من اینکه سخنان نهفته گفته بودم ترا که خبر

داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمّد ص گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد یا أَیُّهَا النَّبِی ای پیغامبر ص قُل لِمَن فِی أَیدِیکُم بگو مر آنکسانرا که در دست شمااند مِن الأَسری از اسیران إِن یَعلَم اللّه اگر داند خدا و به بیند فِی قُلُوبِکُم در دلهای شما خَیراً نیکوئی از ایمان و اخلاص یُؤتِکُم خَیراً بدهد شما را بهتر مِمّا أُخِذَ مِنکُم از آنچه فرا گرفته است از شما یعنی زری که برای فدیه داده اید وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد شما را وَ اللّه غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک واقع شده است رَحِیم مهربان است که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رض گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اید بمن بدهد در اینکه وعده وفا کرد حالا بست بنده دارم که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت می کند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم و وعده دوم مغفرت ست امیدوارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محال ست کز کریم آید لئیم اگر نه کند وعده را وفا شاید وَ إِن یُرِیدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِیانَتَک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَد خانُوا اللّه پس بدرستیکه خیانت کردند با خدا مِن قَبل پیش ازین بکفر فَأَمکَن مِنهُم پس

خدا توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن ست که ترا ممکّن گرداند وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدا داناست بمال بندگان حَکِیم ٌحکم کننده در احوال ایشان إِن َّالَّذِین َ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند وَ هاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَ جاهَدُوا و جهاد کردند بِأَموالِهِم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وَ أَنفُسِهِم و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه خدا و اینان قوم مهاجران اند رض وَ الَّذِین َ آوَوا و آنانکه جای دادند مهاجران رض را وَ نَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسول را مراد گروه انصاراند رض.

صفحه : ۳۹۵

أُولئِک َ آن گروه بَعضُهُم بعضی از ایشان أَولِیاءُ بَعض ٍ دوستان برخی دیگراند و متولی در میراث در مبدأ کار حکم آن بود که مهاجر و انصار رض بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَ الَّذِین َ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَ لَم یُهاجِرُوا و هجرت نکردند با شما ما لَکُم نیست مر شما را مِن وَلایَتِهِم از تولی ایشان در میراث مِن شَی ءٍ هیچ چیز حَتّی یُهاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَ إِن ِ استَنصَرُوکُم و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِی الدِّین ِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفّار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَیکُم ُالنَّصرُ پس بر شما واجب ست یاری کردن ایشان إِلّا عَلی قَوم ٍ مگر بر گروهی از مشرکان که باشد بَینَکُم وَ بَینَهُم میان شما و ایشان مِیثاق ٌعهدی و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید وَ اللّه ُ

بِما تَعمَلُون َ‌و خدا بآنچه شما می کنید از وفای عهد و نقص آن بَصِيرٌ بیناست وَ الَّذِين َ كَفَرُوا و آنانكه كافر شدند بَعضُهُم برخی از ایشان أَولِياءُ بَعض ٍ دوستان برخی دیگراند در مظاهرت و معاونت إِلّا تَفعَلُوه ُ اگر نه کنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُن حاصل شود فِتنَةٌ فِي الأَرض ِ وجه فتنه در زمین وَ فَسادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم اهل ایمان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگ تر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار رض خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود و دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و می فرماید وَ الَّذِين َ آمَنُوا و آنانكه بگرویدند بخدا و رسول وَ هاجَرُوا و هجرت نمودند وَ جاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيل ِ اللّه ِ در راه رضای خدا وَ الَّذِين َ آوَوا و آنانكه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَ نَصَرُوا و یاری کردند مر پیغمبر ص را در قتال مشرکان أُولئِك َ آن گروه هُم ُ المُؤمِنُون َ حَقًّا ایشانند مومنان براستی لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزشی از خدا وَ رِزق ٌ كَرِيم ٌ و روزی نیکو بی رنج و بی محنت.

صفحه : ۳۹۶

وَ الَّذِين َ آمَنُوا و آنانكه ایمان آوردند مِن بَعدُ پس از صلح حدیبیه وَ هاجَرُوا و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَ جاهَدُوا و جهاد کردند مَعَكُم با شما یعنی مدد شما کردند فَأُولئِك َ مِنكُم آنگروه از جمله شمااند یعنی

لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَ أَولُوا الأرحام ِو خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعضُهُم برخی از ایشان أَولی بِبَعض ٍسزاوارتراند به بعضی در میراث گرفتن فِی کِتاب ِاللّه ِدر حکم خدا یا در لوح محفوظ اینکه آیت ناسخ توارث آن جماعت ست که به سبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِن َاللّه َبدرستیکه خدا بِکُل ِشَی ءٍ بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا عَلِیم ٌداناست کسی را بر آن چون و چرا نرسد بیت نه در احکام اوست چون و چرا نه در افعال او چگونه و چند

سوره التّوبه

مدنیّه و هّی مائه وّ تسع و عشرون ایه اینکه سوره را سوره براءت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سوره العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم اللّه سبب امانست و اینکه سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رض اختلاف کردند در آن که انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا و سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم اللّه ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که ثقات مشایخ بعنعنه از ذی النورین رض روایت کرده اند که کاتب خاتمه یسئلونک عن الانفال و فاتحه براءه من اللّه من بودم حضرت رسالت پناه ص میان اینکه دو سوره املاء تسمیه نفرموده آورده اند که چون اینکه سوره نازل شد حضرت رسالت پناه ص سی یا چهل

آیت از اوایل اینکه سوره بابو بکر رض داده او را امیر حجاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خوانـد و چنـد روز بعد از رفتن صدیق رض مرتضـی علی رض را طلب فرمود و بر ناقه عضباء سوار ساخته از عقب ابو بکر رض فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قراءت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل ع بمن آمد و گفت ادای اینکه پیغام نکند مگر تو یـا کسـی که از تو باشـد پس علی رض بابو بکر رض لاحق شـد و در روز ترویه صـدیق رض خطبه خوانـد و مردمانرا تعلیم مناسـک فرمود و در روز نحر علی رض نزدیـک جمره عقبه آیت هـا را بر اهل موسم خوانـد بَراءَةٌ مِن َاللّه ِ اینکه بیزاریست از خـدا وَ رَسُولِه ِو از فرستاده او إِلَی الَّذِین َعاهَـدتُم بسوی آنانکه پیمان بسـته ایـد با ایشان مِن َالمُشرِکِین َاز شـرک آرندگان آورده اند که حضرت ص با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین، همه ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهـد بشکسـتند حق سـبحانه اینکه آیت فرسـتاد که مضـمونش براءت است بفسخ عهد و نقض عهد مشـرکان یعنی چنـانچه ایشان عهـد خـدا و رسول ص را بشکسـتند رسول نیز بفرمان خـدا نقص عهـد کرد بر ایشان و حکم شـد ای سیّد بگو ایشانرا. اعوذ بالله من النّار و من شرّ الکفّار و من غضب الجبّار العزّه للّه لرسوله و للمؤمنین صفحه : ۳۹۷

فَسِیحُوا پس سیر کنید فِی الأَرض ِدر زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَربَعَهَ

أَشهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت در اوایل شوال فرود آمده است پس مدّت او تا اواخر محرم ست امام ثعلبی رح آورده که اجل بعضی معاهدان که نقص عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و اجل برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نه شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدّت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَ اعلَمُوا أَنَّكُم و بدانید آنکه شما غَيرُ مُعجِزِى اللّه ِ نه آنید که عاجزکنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَ أَن َ اللّه َ و اینکه را نیز بدانید که خدا مُخزِى الكافِرِين َ رسواکننده کافران ست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَ أَذان ٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِن َ اللّه ِ وَ رَسُولِه ِ از خدای و رسول او إِلَى النّاس ِ بسوی مردمان يَوم َ الحَج ِّ الأَكبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی درو است یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود بآن روز یا در ان روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرام است أَن َّ اللّه َ بَرِى ءٌ آنکه خدای بیزار است مِن َ المُشرِكِين َ از مشرکان و عهود ایشان وَ رَسُولِه ِ و پیغمبر او نیز بیزار است فَإِن

تُبتُم پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَيرٌ لَكُم پس آن بازگشت بهتر است شما را از اقامت بر آن وَ إِن تَوَلَّيتُم و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نه کنید فَاعلَمُوا أَنَّكُم پس بدانید آنکه شما غَيرُ مُعجِزِى اللّه ِ نه عاجزکنندگانید خدا را یعنی نه توانید که ازو بگریزید یا باو ستیزید وَ بَشِّرِ الَّذِين َ كَفَرُوا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بِعَذاب ٍ أَلِيم ٍ بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نه نمودند میگوید إِلَّا الَّذِين َ لیکن آنانکه عاهَدتُم عهد کردید با ایشان مِن َ المُشرِكِين َ از شرک آرندگان ثُم َّ لَم يَنقُصُوكُم پس ایشان کم نکردند شَيئاً چیزی از عهدهای شما یعنی نه شکستند پیمان شما را وَ لَم يُظاهِرُوا و یاری و هم پشتی نکردند عَلَيكُم بر قتال شما أَحَداً یکی را از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَيهِم پس تمام کنید بسوی ایشان عَهدَهُم عهد ایشانرا إِلى مُدَّتِهِم تا مدتیکه مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و بس مهلت مدهید إِن َّ اللّه َ بدرستیکه خدای يُحِب ُّ المُتَّقِين َ دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرائط آن شیخ ابو القاسم نصر آبادی قدس سره، فرمود که متقی را چهار نشان است حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعه بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع اوّل دان ثانیا آنچه دست رس باشد بر فقیران و بیکسان پاشد عهد را با وفا کند پیوند هرچه باشد بدان شود

خورسند و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید.

صفحه : ۳۹۸

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی آنست که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم دروست یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهده بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدّت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون اینکه ماهها منقضی گردد فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شما را شکسته اند حَیثُ وَجَدتُمُوهُم هر جا که بیابید در حل و حرم وَ خُذُوهُم و بگیرید ایشانرا باسیری وَ احصُرُوهُم و باز دارید ایشانرا از طواف مسجد حرام وَ اقعُدُوا لَهُم و به نشینید برای ایشان کُلَّ مَرصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری فَإِن تابُوا پس اگر بازگردند از شرک بایمان وَ أَقامُوا الصَّلاهَ بپا دارند نماز را وَ آتَوُا الزَّکاهَ و بدهند زکوه اموال خود را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِیلَهُم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِیمٌ مهربان است بدون ثواب بی حساب بدیشان وَ إِن أَحَدٌ و

اگر یکی مِن َالمُشرِکِین َاز مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم استَجارَک َزینهار خواهد از تو فَأَجِره ُپس ایمن ساز او را و زنهار ده حَتّی یَسمَع َتا بشنود کَلام َاللّه ِسخن خدای که قرآن است ثُم َّأَبلِغه ُپس اگر اسلام نیارد برسان او را مَأمَنَه ُبخانه او که موضع امن اوست و بعد از ان با او مقاتله نمای ذلِک َاینکه امان دادن بِأَنَّهُم به سبب آنست که ایشان قَوم ٌلا یَعلَمُون َگروهی اند که نمی دانند خدای را و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدا را و در ان تدبر و تفکّر نمایند کَیف َیَکُون ُچگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلمُشرِکِین َمر مشرکان را عَهدٌ عهدی عِندَ اللّه ِنزدیک خدا وَ عِندَ رَسُولِه ِو نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل إِلَّا الَّذِین َعاهَدتُم مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر ص عهد بسته بود با ایشان عِندَ المَسجِدِ الحَرام ِنزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا استَقامُوا لَکُم پس مادامی که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما فَاستَقِیمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُم برای ایشان إِن َّاللّه َبدرستیکه خدا یُحِب ُّالمُتَّقِین َدوست میدارد پرهیزگاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند.

کَیف َچگونه باشید بر عهد مشرکان وَ إِن یَظهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَیکُم بر شما لا یَرقُبُوا فِیکُم نگاه ندارند

در باب شما إِلًّا وَ لا ذِمَّةً حق قرابتی و نه وفا عهدی یُرضُونَکَم خوشنود میگردانند شما را بِأَفواهِهِم بزبانهای خویش یعنی وعده می دهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین می گویند وَ تَأبی و سرباز میزنند قُلُوبُهُم دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت دل در خیال غدر و زبان در ادای شکر ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است وَ أَکثَرُهُم و بیشتری از ایشان فاسِقُون بیرونند از دائره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشتَرَوا بدل کردند و برگزیدند بِآیات اللّه بقرآن ثَمَناً قَلِیلًا چیزیرا که بهای اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را تطمیع حطام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَن سَبِیلِهِ از طاعت خدا یا بازداشتند مردم را از راه حج خانه خدای إِنَّهُم بدرستیکه ایشان ساءَ ما کانُوا یَعمَلُون بدکاری است که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهودانند که عهد پیغمبر را شکسته و آیات توریت را باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لا یَرقُبُون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِی مُؤمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا وَ لا ذِمَّةً قرابت یا سوگند و نه عهد وَ أُولئِکَ و آن گروه هُم المُعتَدُون ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِن تابُوا پس اگر بازگردند از کفر وَ

أَقامُوا الصَّلاةَ و بپا دارنـد نماز را وَ آتَوُا الزَّكاةَ و بدهند زكوه را فَإِخوانُكُم پس ايشان برادران شـمااند فِي الدِّين ِ در دين اسـلام ايشانراست آنچه شـما را بود و بر ايشان است آنچه بر شـما باشـد وَ نُفَصِّل ُالآيات ِ و بيان مى كنيم آيتها را لِقَوم ٍ يَعلَمُون َ براى گروهى كه فهم كننـد و در ان تفكّر نماينـد وَ إِن نَكَثُـوا و اگر بشـكنند مشـركان أَيمـانَهُم سوگنـد و پيمانهـاى خـود را مِن بَعدِ عَهدِهِم پس از انكه عهد كنند با شـما وَ طَعَنُوا و طعنه كنند فِي دِينِكُم در دين شـما و عيب جويند در احكام اسـلام فَقاتِلُوا پس بكشـيد أَئِمَّةَ الكُفرِ پيشوايان كفر و سـرداران اهل شرك را إِنَّهُم لا أَيمان َلَهُم بدرستيكه ايشانرا عهد و پيمان نيست در حقيقت اگر ايمـان ايشـان در شب بودى شـكست بـدان راه نيافتى پس مقاتله كنيـد بايشان لَعَلَّهُم يَنتَهُون َشايـد كه ايشان باز ايسـتند از شرك يا طعن در دين.

صفحه : ۴۰۰ أَ لا تُقاتِلُون َآيا كارزار نمى كنيد قَوماً نَكَثُوا با گروهى كه بشكسـتند أَيمانَهُم پيمانهائى كه با شما بسته بودند در حـديبيه و يكى از عهـدها ميان پيغامبر ص و قريش آن بود كه حلفاى يكـديگر را نرنجاننـد و بر قتال ايشان با يكـديگر مظاهره نكنند قريش بنى بكر را كه حلفاى ايشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنى خزاعه كه حلفاى رسول بودند جنگ كردند يا مراد از ناكثين عهود يهود بنى قريظه انـد كه در روز احزاب ابو سـفيان و قوم او را مـددگارى كردنـد وَ هَمُّوا و قصـد كردند مشركان بِإِخراج ِالرَّسُول ِبه بيرون كردن رسول از

مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد کردند که رسول را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهوداند قصد اخراج آنحضرت ص نمودند از مدینه وَ هُم بَدَؤُكُم و حال آنست که ایشان ابتدا کردند در نقض عهد أَوَّلَ مَرَّةٍ اوّل بار أَ تَخشَونَهُم آیا شما میترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَن تَخشَوهُ بآنکه بترسید از عقاب وی و در ترک قتال کفّار پس بحرب اشتغال کنید إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ اگر هستید باوردارندگان بعقوبت الهی در ترک مأمور به قاتِلُوهُم کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبهُمُ اللّهُ تا عذاب کند خدای ایشانرا بِأَيدِيكُم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَ يُخزِهِم و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت وَ يَنصُركُم عَلَيهِم و نصرت دهد شما را بر ایشان وَ يَشفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِينَ سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت پناه ص رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج لقریب وَ يُذهِب و ببرد خدای بنصرت شما بر کفّار غَيظَ قُلُوبِهِم اندوه دلهای آنانرا که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَ يَتُوبُ اللّهُ و توبه دهد خدای و بازگردد بفضل خود عَلى مَن يَشاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفّار و آن واقع

شد چنانچه ابو سفیان و عکرمه بن ابو جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَ اللّه ُ عَلِیم ٌو خدا داناست به توبه بعضی حَکِیم ٌحکم کننده است بقبول توبه أَم حَسِبتُم آیا می پندارید ای مومنان که قتال کفّار را کارهید و گفته اند خطاب با منافقان است میفرماید که پنداشتید أَن تُترَکُوا آنکه شما را بگذارند برین که هستید وَ لَمّا یَعلَم ِ اللّه ُو نه بیند خدا الَّذِین َ جاهَدُوا آنانرا که جهاد کنند مِنکُم از شما در راه وی وَ لَم یَتَّخِذُوا و فرانگیرند مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای وَ لا رَسُولِه ِ و بغیر فرستاده او وَ لَا المُؤمِنِین َو بدون مؤمنان وَلِیجَةً و دوست نهانی که افشای اسرار کند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَ اللّه ُخَبِیرٌ و خدای دانا است بِما تَعمَلُون َ بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها ویرا معلوم است آورده اند که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان او را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب داده که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید علی رض فرمود شما را چه چیز است که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۴۰۱

ما کان َنسزد و روا نباشد لِلمُشرِکِین َمر مشرکان را أَن یَعمُرُوا آنکه عمارت کنند مَساجِدَ اللّه ِ مسجدهای خدا را و

گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه که عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکانرا عمارت مسجد روا نیست شاهِدِین ۔در حالتی که گواهان باشند عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خویش بِالکُفرِ بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام ع یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او أُولئِكَ ۔آن گروه مشرکان حَبِطَت أَعمالُهُم تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخراند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَ فِی النّارِ و در آتش دوزخ هُم خالِدُون ۔ایشان جاویدانند بسبب کفر إِنَّما یَعمُرُ جز اینکه نیست که عمارت کند مَساجِدَ اللّه ِ مسجدهای خدای را مَن آمَنَ ۔بِاللّه ِ آن کس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدا تمام نیست الّا با ایمان برسول وی وَ الیَوم ِ الآخِرِ و بروز بازپسین وَ أَقامَ ۔الصَّلاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَ آتَی الزَّکاةَ و داده باشد زکوه را وَ لَم یَخش ۔إِلَّا اللّه ۔و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدا فَعَسی أُولئِكَ ۔پس آن گروه شاید أَن یَکُونُوا آنکه باشند مِن ۔المُهتَدِین ۔از راه یافتگان بطریق نجات ایراد اینکه کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای آنگروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دائر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقصند پیدا است که چگونه خواهد بود بیت جای که شیر مردان در معرض عتاب اند روباه سیرتان را آنجا چه تاب باشد و دیگر منع مومنان است از اغترار باعمال

خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجورست فرد مباش غرّه بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزّت دور آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیّت زمره حجاج را نبیذ زبیب با عسل و سویق میدادند و در زمان حضرت رسالت پناه ص آن منصب بعباس رض تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه جمحی بود روزی اینکه هر دو با مرتضی علی کرم اللّه وجهه بمقام مفاخرت درآمدند عباس رض بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمودند و علی رض باسلام و شمشیر و جهاد مفتخر بود حق سبحانه تصدیق علی رض را آیت فرستاد أَ جَعَلتُم آیا میدارید سِقایَةَ الحاجِ اهل سقایه حاجیان را وَ عِمارَةَ المَسجِدِ الحَرام و ارباب عمارت مسجد حرام را کَمَن آمَنَ بِاللّه همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز آخر وَ جاهَدَ و جهاد کرده است فِی سَبِیلِ اللّه در راه خدای لا یَستَوُونَ برابر نیستند اینکه دو قوم عِندَ اللّه نزدیک خدا وَ اللّه و خدای لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ راه نه نماید بمقصود گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند.

صفحه : ۴۰۲

الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند بخدای و بآنچه آمده است از نزدیک خدای وَ هاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَ جاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِی سَبِیلِ اللّه در راه خدای بِأَموالِهِم ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیّه اسباب قتال ایشان وَ أَنفُسِهِم و در باختن نفسهای خود در معارک حرب أَعظَمُ دَرَجَةً بزرگ تراند از روی درجه یعنی

بلند مرتبه تراند عِندَ اللّه ِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام میکنند و جامع اینکه صفات نباشند وَ أُولئِكَ ۖو آنگروه که مستجمع اینکه کمالات اند هُم ُالفائِزُون ۖایشانند ظفریافتگان بامانی ّدو جهانی یُبَشِّرُهُم مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُم پروردگار ایشان بِرَحمَةٍ مِنه ُبرحمتی فائضه ازو بدیشان وَ رِضوان ٍو خوشنودی کامل از ایشان وَ جَنّات ٍو بوستانهائی که لَهُم فِیها نَعِیم ٌمُقِیم ٌمر ایشانرا باشد در آن بوستانها نعمتی دادیم بی انقطاع و در تنکیر مبشّر به ایمائی است بآنکه زبان تعریف با ادای توصیف آن وافی نیست خالِدِین ۖفِیها در حالتی که اینکه گروه جاوید باشند در ان بوستانها أَبَداً همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نفرمایند إِن ّاللّه ۖبدرستیکه خدا عِندَه ُنزدیک او است أَجرٌ عَظِیم ٌمزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود و در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیان ست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند هر چند گناه عظیم بود رحمت از ان عظیم تر است قطعه گنه ما فزون بود ز شمار عفوت افزون تر از گناه همه قطره ز ابر رحمت تو بس است شستن نامه سیاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ص را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه رض به نشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خانمان را بر محبّت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر را آباء و اقرباء

و عيال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشانرا رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد اینکه آیت نازل گشت یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تَتَّخِذُوا فرامگیرید آباءَکُم پدران خود را وَ إِخوانَکُم و برادران خود را أَولِیاءَ دوستان یعنی اینکه گروه را بدوستی مگیرید إِن اِستَحَبُّوا الکُفرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَی الإِیمانِ بر ایمان و شما را از هجرت بازدارند وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی اینکه عمل از ایشان پسندد فَأُولئِکَ پس آنگروه دوست دارندگان هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون اینکه آیت فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشائر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بیکس و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد.

صفحه : ۴۰۳

قُل بگو ای محمّد ص مر تارکان هجرت را که إِن کانَ اگر هست آباؤُکُم پدران شما وَ أَبناؤُکُم و فرزندان شما وَ إِخوانُکُم و برادران شما وَ أَزواجُکُم و زنان شما وَ عَشِیرَتُکُم و خویشان شما وَ أَموالٌ اقتَرَفتُمُوها و مالهای که آنرا کسب کرده اید وَ تِجارَةٌ تَخشَونَ و بازرگانی که میترسید کَسادَها از ناروائی آن وَ مَساکِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرضَونَها می پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَیکُم دوست تر است بسوی شما یعنی

اگر اینها را که مـذکور شـد بـدوستی اختیاری نه طبعی دوست تر میداریـد مِنَ اللّه وَ رَسُولِه از خـدای و رسول او وَ جِهادٍ فِی سَبِیلِه و از جهـاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار بریـد و چشم داریـد حَتّی یَأتِیَ اللّه تا بیارد خـدای بِأَمرِه عقوبت خود را عاجلا و آجلا وَ اللّه و خـدای لا یَهدِی توفیق هدایت ندهد القَومَ الفاسِقِینَ گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان درین آیت تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگ است و قول بیشتر ائمه تفسیر راجع است بآنکه ازین آیت رائحه ناامیدی استشمام میتواند کرد چه اغلب مردم الا ما شاء اللّه در آن مقام انـد که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکننـد ای عزیز مرد بایـد که ابراهیم ع و از روی از کون بگردانـد فانهم عـدولی الارب العالمین مال را بـذل مهمانان و فرزنـد را قصـد قربان و خود را فـدای آتش سوزان کند تا در دعوای دوستی صادق باشد رباعی آنکس که ترا شنـاخت جـانرا چه کنـد فرزنـد و عیال و خانمان را چه کنـد دیوانه کنی هر دو جهانش بخشـی دیوانه تو هر دو جهانرا چه کند حضـرت رسالت پناه ع فرموده است لا یؤمن احـدکم حتّی اکون احب الیه من والـده و ولده و النّاس اجمعین از حضـرت شیخ الاسـلام قدس سره منقول ست که احمد بن یحیی و مشقی قدس سره روزی پیش مادر و پدر نشسته قصّه قربان کردن حضرت اسمعیل ع از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما

ترا در کار خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از ان که بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش گفت من بالباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت پیش ازین مرا فرزندی بود او را در کار خدا فدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار رباعی ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز دینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَد نَصَرَکُم اللّه بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن وَ یَومَ حُنَینٍ و در موطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طائف که حضرت رسالت پناه ص در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه اینکه دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند خبر بحضرت رسالت پناه ص رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لن نغلب الیوم من قله امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و اینکه سخن بحضرت حق سبحانه رسیده نه پسندید و بسبب اینکه عجب در

اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق سبحانه تعالی قصّه را با یاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین إِذ أَعجَبَتکُم چون بشگفت آورد شما را کَثرَتُکُم بسیاری لشکر شما فَلَم تُغن ِعَنکُم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما.

صفحه : ۴۰۴

شَیئاً چیزیرا ز صولت دشمن وَ ضاقَت و تنگ شد عَلَیکُم ُالأَرض ُبر شما زمین آن وادی بِما رَحُبَت با فراخی و گشادگی که داشت ثُم َوَلَّیتُم پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُدبِرِین َدر حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه ص چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد اللّه بن مسعود رض و حضرت ع در آنروز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بآنحضرت ص آوردند ایشان استر خود را نهیب میداند و روی بدشمن حمله می فرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب انا إبن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت بمیان دشمن درآیند و ازین صورت بکمال شجاعت سیّد عالم ص استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددگار متوجه حرب کفّار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس آنحضرت ص را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه ص فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس مردی بلندآواز بود ندا کرد که یا عباد اللّه هذا رسول اللّه یا

اصحاب الشجره یا اصحاب سوره البقره مردم بآواز عباس رض بازگشتند و جمعیکه حد ایشان بصد نمیرسد بملازمت حضرت ص پیوسته پذیراء حمله کفار شدند و آنحضرت ص فرمود که الآن حمی الوطیس و بتلاوت دعای موسی ع که در روز فلق بحر خوانده بود اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشت خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا و رب محمّد ص بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگریزه پر نشد و شکست بر دشمنان افتاد و دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال اللّه تعالی ثُمَّ أَنزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلی رَسُولِهِ بر فرستاده خود که به تنها داعیه حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نه فرموده وَ عَلَی المُؤمِنِینَ بر مؤمنان تابند ای عباس رض بازگشتند وَ أَنزَلَ جُنُوداً و فرستاد لشکرها بچشم خود لَم تَرَوها ندیدید شما ایشانرا اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت یا شانزده هزار بود وَ عَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند

و بیست هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَ ذلِکَ و آنچه واقع شد جَزاءُ الکافِرِینَ پاداش ناگرویدگانست ثُمَّ یَتُوبُ اللّهُ پس توبه میدهد خدا و فضل میکند مِن بَعدِ ذلِکَ از پس اینکه جنگ بتوفیق اسلام عَلی مَن یَشاءُ و بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید الثقلین آمده بشرف اسلام معزز شدند وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِیمٌ مهربان ست که بعد از توبه مواخذه نکند.

صفحه : ۴۰۵

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه باوردارندگان إِنَّمَا المُشرِکُونَ جز اینکه نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و إبن عباس رض فرمود که نجس العین اند مانند کلاب فَلا یَقرَبُوا پس باید که نزدیک نه شوند المَسجِدَ الحَرامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعدَ عامِهِم هذا پس ازین سال که سنه براءت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رح گفته مراد منع کفار است از حج و عمره نه از درآمدن بمسجد الحرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد الحرام منع میکند خاصه وَ إِن خِفتُم و اگر میترسید ای اهل مکه عَیلَةً از درویشی بسبب

منع ایشـان مراد آنست که جمعی از کفـار در مـوسم بجهت خریـد و فروخت اطعمه و البسه می آوردنـد حق تعـالی میفرمـاید ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسـید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شوید فَسَوف َیُغنِیکُم ُاللّه ُپس زود باشـد که خـدا توانگر سازد شـما را مِن فَضـلِه ِاز فضل و رحمت خود إن شاءَ اگر خواهد و انجاز اینکه وعده فرمود بآنکه اهـل تباله و حرش که دو بلـده بودنـد از بلاد یمن مسـلمان شدنـد و هر سال آنچه دربایست بود از طعام بمکه میبردنـد یا آنکه اصـناف مردم را از اقطـار زمین متوجه حرم سـاخت تـا بـانواع تجارت آنجا میرونـد إن َاللّه َعَلِیم ٌبـدرستیکه خـدای دانا است باحوال بنـدگان حَکِیم ٌحکم کننـده است به تحقیق آمال ایشان اگر دری بر بندد دیگری بگشاید قطعه گمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب بروی من در احسان اگر تو بر بندی دری دگر بگشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله وثنی بمحاربه کتابی امر میکنـد و میفرمایـد قاتِلُوا الَّذِین َلا یُؤمِنُون َبِاللّه ِبکشـید ای مومنان و کارزار کنید بآنانکه ایمان ندارنـد بخـدا یعنی یهود که به تثنیه قایـل انـد و نصـاری که تثلیث را معتقدانـد وَ لا بِالیَوم ِالآخِرِ و نمیگرونـد بروز قیامت یهود گوینـد که در بهشت اکـل و شـرب نخواهـد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات می کننـد پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه بایـد نباشـد وَ لا یُحَرِّمُون َو حرام نمیدانند و نمیدارند ما حَرَّم َاللّه ُآنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَ رَسُولُه ُو نه آنچه حرام کرده است

رسول او یعنی محترم نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است وَ لا یَدِینُون َدِین َالحَق ِّو نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِن َالَّذِین َأُوتُوا الکِتاب َاز آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بایشان عطا کرده ایم بیان الّذین لا یؤمنون است میفرماید که باهل کتاب مقاتله کنید حَتّی یُعطُوا الجِزیَهَ تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج به نسبت هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عَن یَدٍ از دست خود وَ هُم صاغِرُون َو حال آنکه ایشان خوارشدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرست اند چون شبه کتاب است ملحق اند باهل کتاب و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گوید از همه کفّار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است.

صفحه : ۴۰۶

وَ قالَت ِالیَهُودُ و گفتند جهودان عُزَیرٌ ابن ُاللّه ِعزیر پسر خدا است تعالی اللّه عن ذلک علوا کبیرا بباید دانست که عزیر ع بن شرخیا از نسل یعقوب ع است از سبط لاوی و بچهارده پشت بهارون إبن عمران ع میرسد و مجمل قصّه وی آن است که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت

و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود توریت میخواند امّا چون خردسال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه سائر آباد بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر ع بمیان قوم آمد تصدیق وی ننمودند و او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکورست که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبه کردند که چون کسی توریت داند و خواند در میان ما نیست چون دانیم که اینکه توریت هست یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد رفتند و توریت را از ان محل برداشته بمجمع آوردند و بآنچه عزیر ع نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی توریت بعد از صد سال در دل عزیر ع نیانداخت مگر بسبب آنکه او پسر او است پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت پناه اینکه سخن گفتند

وَ قالَت ِ النَّصارى و گفتند ترسايان المَسِيح ُابن ُاللّه ِ عيسى پسر خداست اينكه نيز سخن جمعى است از ايشان كه وجود فرزند را بى وجود پدر مستحيل شمردند يا آنكه ازو ابراى اكمه و ابرص و احياى موتى مشاهده نموده بدين جرأت اقدام كردند ذلِك َ آنچه مذكور شد قَولُهُم گفتن ايشان است بِأَفواهِهِم بزبانهاى ايشان بر اين ها افترا ميكنند يا سخنى است مهمل كه بزبان ميرانند و حقيقتى ندارد يُضاهِؤُن َ مشابه ميسازند سخن خود را قَول َالَّذِين َ كَفَرُوا با سخن آنانكه كافر شدند مِن قَبل ُ پيش از ايشان يعنى بنو مدلج كه گفتند ملايك دختران خدايند يا بعضى از كفار عرب كه حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزى ميخواندند قاتَلَهُم ُاللّه ُ لعنت كند خداى بر ايشان أَنّى يُؤفَكُون َ چگونه برگردانيده شوند از راه حق بسوى باطل استفهام بطريق تعجب است اتَّخَذُوا فراگرفتند يهود و نصارى أَحبارَهُم علماء خود را وَ رُهبانَهُم و عبّاد خود را أَرباباً خدايان مِن دُون ِ اللّه ِ بجز از خداى يعنى فرمان ايشان برند در تحريم و تحليل چنانچه فرمان خدا ميبايد برد يا سجده ميكنند ايشانرا وَ المَسِيح َابن َ مَريَم َ و عيسى پسر مريم را بخداى ميگيرند وَ ما أُمِرُوا و حال آنكه عيسى و احبار و رهبان فرموده نشدند يا فراگيرندگان ايشان بخدائى مأمور نيستند در همه كتابها إِلّا لِيَعبُدُوا مگر آنرا كه فرمان برند و بپرستند إِلهاً واحِداً يك خداى را كه در وحدانيت لا إِله َ هيچ معبودى نيست إِلّا هُوَ مگر او سُبحانَه ُ پاكست او عَمّا يُشرِكُون َ از آنچه با وى انباز ميگيرند.

صفحه : ۴۰۷

يُرِيدُون َ

میخواهند جهودان و ترسایان أَن یُطفِؤُا که فرو نشانند نُورَ اللّه ِ نور خدای را که قرآن است یا نبوّت محمّد ص مصطفی یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفواهِهِم بباد دهنهای خویش یا به تکذیبی که بر زبان خویش میرانند وَ یَأبَی اللّه ُو نمی خواهد خدای و نمی پسندند إِلّا أَن یُتِم َمگر آنکه تمام گرداند نُورَه ُدین روشن خود را باعلای اعلام توحید وَ لَو کَرِه َالکافِرُون َو اگرچه کاره باشند آن را کافران و درین معنی گفته اند شعر یرید الجاحدون لیطفوه و یابی اللّه الا ان یتمه بیت چراغی را که ایزد برفروزد کسی کش پف زند سبلش بسوزد پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود أَرسَل َرَسُولَه ُفرستاد فرستاده خود را که محمّد است بِالهُدی بقرآن که محض هدایت است وَ دِین ِالحَق ِو بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود که لِیُظهِرَه ُتا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَی الدِّین ِ کُلِّه ِبر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنها را و آن بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَ لَو کَرِه َالمُشرِکُون َو اگرچه کراهت دارند مشرکان مر اینکه صورت را یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید إِن َّ کَثِیراً بدرستیکه بسیاری مِن َالأَحبارِ وَ الرُّهبان ِاز علماء و زهاد یهود و نصاری لَیَأکُلُون َهر آئینه میخورند أَموال َالنّاس ِمالهای مردمان بِالباطِل ِبرشوت در حکم وَ یَصُدُّون َو بازمیدارند خلق را عَن سَبِیل ِاللّه ِاز دین خدای

یعنی منع میکننـد از دخول در اسـلام وَ الَّذِین َو آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان از روی خرص و بخل یَکنِزُون َالذَّهَب َ گنج می نهنـد زر را وَ الفِضَّهَ و نقره را وَ لا یُنفِقُونَها و نفقه نمیکننـد آن گنـج ها را فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه خدای یعنی زکوه نمیدهند چه در خبر آمـده که مـا ادّی زکـاته فلیس بکنز آنچه زکوه او داده انـد آن گنـج نیست یعنی گنجی که بر آن وعیـدی مترتب باشد و وعید آن است که فرمود فَبَشِّرهُم پس بشارت ده گنج نهندگان زکوه تا دهندگان را بِعَذاب ٍ أَلِیم ٍ بعذابی دردناک.

صفحه : ۴۰۸

یَوم َیُحمی روز که گرم کرده شود یعنی برافروزنـد آتش را عَلَیهـا بر آن گنجها فِی نارِ جَهَنَّم َدر آتش دوزخ فَتُکوی پس داغ کرده شود بِها بـدان دینارها و درمهای سوزان جِباهُهُم پیشانی های ایشانرا که در وقت دیـدن فقرا گره بر آن زده اند وَ جُنُوبُهُم و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده انـد وَ ظُهُورُهُم و پشـتهای ایشان که بر درویشان گردانیـده اند و گفته اند اشـرف اعضـای ظـاهره اینکه سه عضوانـد که اشـتمال بر اعضـای رئیسه که دمـاغ و دل و جگر است دارنـد اینکه هر سه را در آن روز معـذب گردانند بداغ و گویند هذا ما کَنَزتُم اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنفُسِکُم برای منفعت نفسـهای خود و امروز سـبب مضـرت شـما شد فَذُوقُوا پس بچشید ما کُنتُم تَکنِزُون َوبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که وبال بدان متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین و لواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو خزانه اعمال

کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه یک درم کاندهی بدرویشی بهتر از گنجهای مدّخر است زانچه داری تمتعی بردار کان دگر روزی کسی دگر است چون اعیاد متعبدان اهل کتاب دائر بر ماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سه صد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوه و عدّت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستیکه شهور ماههای که پسندیده است عِندَ اللّهِ نزدیک خدای اثنا عَشَرَ شَهراً دوازده ماه است فِی کِتابِ اللّهِ در کتاب او یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای اینکه حکم را یَومَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ در روز که بیافرید آسمانها و زمین را مِنها ازین دوازده ماه أَربَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه درهم پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ اینکه است حساب درست در شمار ماهها فَلا تَظلِمُوا پس ستم مکنید فِیهِنَّ درین چهار ماه أَنفُسَکُم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت اینکه اوقات جمهور علماء برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است

یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهرها ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود اینکه چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَ قاتِلُوا الْمُشرِکِین َو کارزار کنید با مشرکان کَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَ اعلَمُوا أَن َاللّه َو بدانید آنکه خدای مَع َالمُتَّقِین َبا پرهیزگارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمی کردند و چون سه ماه متصل حرام بوده بتنگ آمده گفتند ما سه ماه پی درپی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد که معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دگر منادی کرد که خدای تعالی درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد ازو او را حلال داشتندی و در هر سالی چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فروگذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و اینکه عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود صفحه : ۴۰۹

إِنَّمَا النَّسِی ءُ جز اینکه نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِیادَةٌ فِی الکُفرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرّم اللّه و تحریم ما

احل اللّه کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد یُضَل ُ گمراه میگرداند و حفص یضل بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشوند بِهِ بدین عمل الَّذِین َکَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت یُحِلُّونَه ُحلال میدارند نسی را از اشهر حرام عاماً در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند وَ یُحَرِّمُونَه ُو حرام میدارند نسی را عاماً در سالی دیگر و همان ماه حرام را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کردند تحریم ماه حلال میکنند لِیُواطِؤُا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ ما حَرَّم َاللّه ُشمار آنرا که خدا حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میدانستند فَیُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حَرَّم َاللّه ُآنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُیِّن َلَهُم آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعمالِهِم بدکردارهای ایشانرا وَ اللّه ُو خدای لا یَهدِی القَوم َالکافِرِین َتوفیق رشد و هدایت ندهد ناگرویدگان را در ینابیع آورده که جاهلان عرب در هر سالی چهار ماه را حرام می داشتند خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مؤمنان مؤدب بدان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فروگذارند که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجو بی سببی تا برنکشند یار بی نیم شبی بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند و إبن را به تبی نقل

است که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه ص عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی مقل الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدانصوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدای و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید ما لَکُم چیست شما را که برای اعلای کلمه دین إِذا قِیل َ لَکُم ُ چون گویند مر شما را که بجدی تمام انفِرُوا بیرون روید فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه خدا و جهاد کنید باعدای دین اثّاقَلتُم گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَی الأَرض ِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن أَ رَضِیتُم آیا راضی شدید و خرسند گشتید بِالحَیاةِ الدُّنیا بزندگانی دنیا مِن َ الآخِرَةِ از ثواب آخرت اینکه چنین مکنید و دنیا را بآخرت مگزینید فَما پس نیست مَتاع ُ الحَیاةِ الدُّنیا برخورداری از زندگانی دنیا فِی الآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلّا قَلِیل ٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر بیت متاع اینکه جهان فانی و معیوب نعیم آن جهان باقی و مرغوب چرا کس دولت باقی گذارد به نعمتهای فانی سر درآرد .

صفحه : ۴۱۰ إِلّا تَنفِرُوا و اگر بیرون نروید بحربی که شما را فرمان شده یُعَذِّبکُم عذاب کند خدای شما را عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب

شاقه شما را هلاك كند وَ يَستَبدِل و بدل كند شما را قَوماً غَيرَكُم بقومى غير شما كه فرمان برند چون اهل يمن و ابناى فارس وَ لا تَضُرُّوه ُشَيئاً و زيان نتوانيد رسانيد چيزى مر خداى را كه بى نياز است از همه يا رسول او را كه در پناه عصمت اوست وَ اللّه ُعَلى كُل ِشَى ءٍ و خداى بر همه چيز از تغيير و تبديل قَدِيرٌ توانا است إِلّا تَنصُرُوه ُاگر نصرت ندهيد پيغمبر او را زود باشد كه خداى او را يارى كند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضى فرو نگذاشته فَقَد نَصَرَه ُاللّه ُپس بدرستيكه نصرت كرد او را خداى إِذ أَخرَجَه ُالَّذِين َكَفَرُوا آنگاه كه قصد بيرون كردن او كردند كافران از مكه و حق سبحانه او را دستورى خروج داد ثانِى َاثنَين ِدر حالتى كه دويم دو تن بود و نصرت داد إِذ هُما بوقتى كه بودند هر دو فِى الغارِ در غار ثور و آن غارى است بر اعلى جبل ثور اطحل در جانب يمين از مكه بمسير ساعتى از ساعات زمانى و در آن وقت كسى بدانجا نميرسيد و رعات و اهل صحارى از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت رسالت پناه ص شب پنجشنبه غرّه ربيع الاوّل از شهر مكّه از خانه صديق رض برفاقت وى بيرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بيتوتت فرمود روز ديگر كفار بطلب آنحضرت ص بيرون آمده پى بدر غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت مغيلان بر در غار رويانيد و گفته اند جفت كبوتر وحشى را امر كرد تا

آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بدر غار بتند کما قیل شعر ظنوا الحمام و ظنوا العنکبوت علی خیر البریه لم تنسج و لم تحم القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از سیّد انام داشت متعرض غار نه شدند و صدیق رض میگفت یا رسول اللّه اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آئینه ما را بیند خواجه کائنات علیه افضل الصّلوات و التسلیمات فرمود که ما ظنک باثنین اللّه ثالثهما یکی از دلائل و براهین افضلیت صدیق رض اینکه حدیث و اینکه صحبت و یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد إِذ یَقُولُ چون گفت پیغمبر ص لِصاحِبِهِ مر یار خود را یعنی ابو بکر صدیق رض را لا تَحزَن اندوه مخور إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای مَعَنا با ما است بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فَأَنزَلَ اللّهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَیهِ بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق اکبر رض فرمود نظم خواجه اول که اوّل یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست چون سکینه شد ز حق منزل برو گشت مشکلهای عالم حل برو وَ أَیَّدَهُ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرهای ملایک که شما لَم تَرَوها ندیدید ایشانرا یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند

یا مرا و ملایکۀ منزله اند در بدر و احزاب و حنین وَ جَعَل َو گردانید کَلِمَةَ الَّذِین َکَفَرُوا کلمه آنها را که کافر شدند السُّفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت وَ کَلِمَةُ اللّه ِو کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت. هِی َالعُلیا همان بلندتر و رفیع قدر و عالی تر است وَ اللّه ُعَزِیزٌ و خدای غالب است عزیز گرداند اهل توحید را حَکِیم ٌدانا است خوار سازد اهل شرک را و مقصود از ایراد قصّه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او از یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخواسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت من است و ما النصر الا من عند اللّه نظم یاری از من جو نه خیل و سپاه راز با من گوی نه با میر سپاه هر کرا یاری کنم برتر شود هر کرا دور افگنم ابتر شود .

صفحه : ۴۱۱

انفِرُوا بیرون روید بغزوه تبوک خِفافاً سبک باران وَ ثِقالًا و گرانباران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوال است حاصلش آنست که مراد سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و متسلّحان یا غریبان و کدخدایان یا لاغران

و فربهان یا متفردان و خدمتگاران و سلمی رح میگوید سبک روحان بارتکاب طاعات و گرانباران از مباشرت مخالفات امام قشیری رح میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود ما سوا آزادانند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیداند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت بر راه سلوک درآمده و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طائفه در راه اند اما یکی ببال کشش میپرد و یکی بپای گوشش راه میبرد آنکه بپا میرود در هر قدمی عالمی زیر پا میکند و آنکه ببال اقبال میپرد بدم بساط مشاهده ما سوی را طی میکند نظم مرد عارف چون بدان پر می پرد در دمی از نه فلک می بگذرد سیر زاهد هر دمی یک روزه راه سیر عارف هر زمان تا تخت شاه در اسباب نزول مذکور است که جمعی به بهانه ضائع شدن ضیاع و پریشانی کارهای اینکه جهانی داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشانرا قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از بار مال و منال و آنها که گرانید با حمال اثقال وَ جاهِدُوا و جهاد کنید بِأَموالِكُم بمالهای خود که تهیّه زاد و سلاح کنید وَ أَنفُسِكُم و به نفسهای خود که مباشر کارزار گردید فِی سَبِیلِ اللّٰه در راه خدا ذٰلِكُم اینکه بیرون رفتن و حرب کردن خَیرٌ لَكُم بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد إِن كُنتُم تَعلَمُون اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ص مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان

سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع طاعت شنودند و آن اکابر مهاجران و انصار رض بودند و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدا و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لَو کانَ اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی عَرَضاً خواسته دنیوی قَرِیباً نزدیک بفرا گرفتن وَ سَفَراً قاصِداً و سفری میانه و آسان لَاتَّبَعُوکَ هر آئینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَ لکِن بَعُدَت و لیکن دور شد عَلَیهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای اینکه خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک بازآئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لَوِ استَطَعنا اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی لَخَرَجنا هر آئینه بیرون می آمدیم مَعَکُم با شما و در مرافقت موافقت مینمودیم یُهلِکُونَ أَنفُسَهُم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند وَ اللّهُ یَعلَمُ و خدای میداند إِنَّهُم لَکاذِبُونَ بدرستیکه ایشان هرآئینه دروغ گویانند عَفَا اللّهُ عَنکَ دعا است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بیوقوع خطای از وی چنانچه مثلاً یکی تشنه را آب دهد او گوید غفر اللّه لک یا در جواب عاطس حامد میگوید یرحمک اللّه و برخی برانند که حضرت

رسالت پناه ص بعضی مستاذنان را اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خطاب با پیغمبر ع باشد یعنی درگذراند خدای از تو لِم َأَذِنت َلَهُم چرا دستوری دادی در بازایستادن مر ایشان را و عذرهای خیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حَتّی یَتَبَیَّن َتا وقتی که روشن میشد لَکَ َمر ترا الَّذِین َصَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَ تَعلَم َالکاذِبِین َو تا تو میدانستی دروغ گویان را.

صفحه : ۴۱۲

لا یَستَأذِنُکَ َدستوری نمی طلبند از تو الَّذِین َیُؤمِنُون َآن کسانیکه بتحقیق ایمان دارند بِاللّه ِوَ الیَوم ِالآخِرِ بخدای و بروز بازپسین أَن یُجاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالها و نفسهای خود وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدا دانا است بِالمُتَّقِین َبه پرهیزگاران از تخلف إِنَّما یَستَأذِنُکَ َجز اینکه نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الَّذِین َلا یُؤمِنُون َآنانکه ایمان ندارند بِاللّه ِوَ الیَوم ِالآخِرِ بخدا و بروز قیامت وَ ارتابَت و در شک افتاده است قُلُوبُهُم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فَهُم فِی رَیبِهِم پس ایشان در شک خود یَتَرَدَّدُون َسرگردان و متحیر میگردند وَ لَو أَرادُوا الخُرُوج َو اگر خواستندی اینکه منافقان بیرون آمدن بغزوه لَأَعَدُّوا لَه ُهر آئینه آماده می کردند برای خروج عُدَّةً آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند وَ لکِن کَرِه َاللّه ُانبِعاثَهُم و لیکن کراهت داشت و نه پسندید خدا برانگیختن ایشانرا درین سفر فَثَبَّطَهُم پس بازداشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وَ قِیل َاقعُدُوا و گفته شد ایشانرا که به نشینید در خانها مَع َالقاعِدِین َبا نشستگان

یعنی زنـان و کودکـان و بیماران و معلولان گوینـد اینکه سـخن حضـرت پیغمبر ع بود یا بعضـی از ایشان به بعضـی میگفتنـد و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیّه الوداع مقرر شد عبد اللّه بن أبی ّ نیز با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل زیاب نزول کرد و چـون لشـکر اسـلام از ان منزل تـا منزل دیگر که جـو حرف گوینـد کـوچ کردنـد وی بـا مردم خود تخلف نموده باز گشت اینکه خبر بحضـرت رسالت پناه ص رسـید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منّت داریـد که از شر اشرار خلاص شدید و حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت ص آیت فرستاد که لَو خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِیکُم در میان شـما ما زادُوکُم نیفزودنـدی شـما را إِلّا خَبالًا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر وَ لَأَوضَـعُوا و هر آئینه درمی باختند خِلالَکُم در میان شـما سـخن چینی و غمازی او فساد ذات البین یَبغُونَکُم ُالفِتنَهَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افگندند یا شـما را از جنگ رومیان می ترسانیدند وَ فِیکُم و در میان شـما سَـمّاعُون َلَهُم جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدای داناست بِالظّالِمِین َبستمگاران یعنی منافقان.

لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَهَ هر آئینه می طلبیدندی فتنه را یعنی تفریق اصـحاب و پریشانی امر ترا مِن قَبل ُپیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشـتند و در حرب خنـدق که گفتنـد یـا اهـل یثرب لاـ مقام لکم وَ قَلَّبُوا و بگردانیدنـد لَک َالأُمُورَ برای تو کارهای را یعنی مکائد

و حیل در ابطال امور تو انگیختند حَتّی جاءَ الحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَ ظَهَرَ و غالب شد أَمرُ اللّه ِ کار خدای بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت وَ هُم کارِهُون َو ایشان ناخواهندگانند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست شعر چون ترا اندر حریم قرب خود ره داده شاه از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوت جند بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریّه های خوب و کنیزان نیکو بگیری جند بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم بنساء میترسم که چون زنان بنی الاصفر را بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَ مِنهُم و از ایشان مَن یَقُول ُ کسی باشد که گوید ائذَن لِی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَ لا تَفتِنِّی و مرا در فتنه مینداز أَلا فِی الفِتنَهِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان ست وَ إِن َّجَهَنَّم َو بدرستیکه اسباب دخول دوزخ لَمُحِیطَهٌ فراگیرنده است و احاطه کننده بِالکافِرِین َبه ناگرویدگان إِن تُصِبک َاگر برسد بتو ای محمّد ص در بعضی از غزوه ها حَسَنَهٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤهُم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وَ إِن تُصِبک َو اگر برسد بتو در برخی از جنگها مُصِیبَهٌ جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد یَقُولُوا گویند از روی خودپرستی قَد

أَخَذنا بـدرستيكه بگرفتيم مـا أَمرَنـا احتيـاط كار خود را مِن قَبل ُ پيش ازين يعنى دورانديشـى كرديم و بـدين حرب نه رفتيم وَ يَتَوَلَّوا و برگردنـد از مجلسـهاى خود وَ هُم فَرِحُون َ و ايشـان شادمان باشـند بشـماتت يا معجب بفعل خود قُل بگو اى پيغمبر لَن يُصِيبَنا هر آئينه نرسد ما را إِلّا ما كَتَب َ اللّه ُ لَنا مگر آنچه نوشـته است خدا براى ما در لوح محفوظ از غنيمت و هزيمت و سرّاء و ضـرّاء و دولت و نكبت هُوَ مَولانـا اوست يار ما و سازنـده كار ما وَ عَلَى اللّه ِ و بر خـداى نه بر غير او فَلْيَتَوَكَّل ِ المُؤمِنُون َ بايد كه توكّل كنند مؤمنان كه نتيجه توكل بر خداى حصول مرادات است و كفايت مهمات و ايمنى از آفات.

صفحه : ۴۱۴

قُل بگو اى محمّـد مر ايشان را هَل تَرَبَّصُون َ بِنا آيا چشم ميداريـد بما يعنى انتظار نمى بريـد كه بما رسـد إِلّا إِحـدَى الحُسـنَيَين ِ مگر يكى از دو چيز نيكو كه نصرت است اگر بكشيم و شهادت است اگر كشته شويم وَ نَحن ُ و ما نَتَرَبَّص ُ بِكُم چشم ميداريم بشـما يكى از دو چيز أَن يُصِيبَكُم ُ اللّه ُ آنكه برساند بشما خداى بِعَذاب ٍ مِن عِندِه ِ عذابى از نزديك خود چون صيحه و رجف و خسف تا هلاك شويـد أَو بِأَيدِينا يا برساند بشـما عذابى بدسـتهاى ما كه شـما را بسـبب كفر بقتل رسانيم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار بريـد آنرا كه بما ميخواهيـد إِنّا مَعَكُم مُتَرَبِّصُون َ بـدرستيكه ما بشـما منتظرانيم آنرا كه با شـما ميخواهيم آورده انـد كه جنـد بن قيس با حضرت رسالت پناه عليه الصلوه و السلام گفت من اجازت تخلف مى طلبم چه آمدن

من بحرب بنى الاصفر متعذرست اما لشكرى ترا بمال خود مددگارى مينمايم آيت آمد كه قُل بگو اى محمّد ص در جواب او أَنفِقُوا نفقه كنيد امرست بمعنى خبر يعنى چون نفقه كنيد طَوعاً خواه بطوع و رغبت أَو كَرهاً و خواه بكره و نفرت بهيچ وجه لَن يُتَقَبَّل َمِنكُم قبول كرده نخواهد شد از شما إِنَّكُم كُنتُم هر آئينه شما بدرستيكه شما هستيد قَوماً فاسِقِين َ گروهى بيرون رفتگان از دائره اسلام و نفقه كافران قبول نيست وَ ما مَنَعَهُم و بازنداشت ايشانرا أَن تُقبَل َمِنهُم از آنكه قبول كرده شود از ايشان نَفَقاتُهُم نفقهاى ايشان إِلّا أَنَّهُم مگر آنكه ايشان كَفَرُوا بِاللّه ِ كافر شدند بخدا وَ بِرَسُولِه ِ و بفرستاده وى وَ لا يَأتُون َالصَّلاةَ و نمى آيند بنماز و جماعت پيغمبر ص إِلّا وَ هُم كُسالى مگر كه ايشان كاهلانند يعنى بنماز مى آيند بكسالت و كراهت نه بصدق و ارادت وَ لا يُنفِقُون َو نفقه نمى كنند در راه خداى إِلّا وَ هُم كارِهُون َمگر كه ايشان ناخواهانند يعنى بكراهت نفقه ميكنند زيرا كه باداى آن اميد ثواب ندارند و بترك آن از عقاب و عتاب نمى ترسند.

فَلا تُعجِبكَ َپس بايد كه ترا در شگفت نيارد خطاب بآنحضرت ص است و مراد امتند مؤمنان را ميفرمايد كه متعجب نگرداند شما را أَموالُهُم مالهاى منافقان وَ لا أَولادُهُم و نه فرزندان ايشان چه كثرت اموال و اولاد وبال است مر ايشانرا إِنَّما يُرِيدُ اللّه ُجز اينكه نيست كه ميخواهد خدا لِيُعَذِّبَهُم بِها تا عذاب كند ايشان را بدانها فِى الحَياةِ الدُّنيا در زندگانى دنيا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و

آنچه بدیشان میرسد از مصائب فرزندان وَ تَزهَقَ ‌أَنفُسُهُم و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَ هُم کافِرُون ‌و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشانرا دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند رباعی چون مرگ کشد گردن گردان در بند نتوان بستیزه جست از ان خم کمند و آن لحظه که اجل از پای فگند نی مال بفریاد رسد نی فرزند وَ یَحلِفُون ‌بِاللّه ‌و سوگند میخورند بخدا إِنَّهُم لَمِنکُم که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلام اند وَ ما هُم مِنکُم و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَ لکِنَّهُم و لیکن ایشان قَومٌ یَفرَقُون ‌گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن نکنید که با مشرکان میکنید پس به تقیه اظهار اسلام میکنند لَو یَجِدُون ‌مَلجَأً اگر یابند جای پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَو مَغارات ‌یا غارها در کوهها یا سردابها أَو مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید لَوَلَّوا إِلَیه ‌هر آئینه روی میگردانند بدان از ترس شما وَ هُم یَجمَحُون ‌و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کسی بازنگردند چون اسپ سرکش آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ص قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواز منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیت آمد که وَ مِنهُم و از منافقان مَن یَلمِزُک ‌کسی هست که عیب میکند ترا فِی الصَّدَقات ‌در قسمت صدقها و گفته اند اینکه

آیت در شان إبن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت ص بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و او بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم اللّه وجه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت پناه ص گفت که اعدل یا رسول اللّه و حضرت در جواب او گفت ویلك ان لم اعدل فمن یعدل و آن حضرت ع او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در نیابیع مذکور است که مرتضی علی کرم اللّه وجهه را فرمود که تو بآن قوم قتال کنی و امام ثعلبی رح در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی با ایشان قتال کرد و تفصیل اینکه حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرد غرضش جر نفع خود بوده چنانچه میفرماید فَإِن أُعطُوا پس اگر داده شوند مِنها از صدقات چندانچه دل خواه ایشان باشد رَضُوا به پسندند آن قسمت را وَ إِن لَم یُعطَوا مِنها و اگر داده نه شوند از ان بموجب اراده ایشان إِذا هُم یَسخَطُون َ ناگاه ایشان خشم گیرند و ناخوشنود باشند.

صفحه : ۴۱۶ وَ لَو أَنَّهُم رَضُوا و اگر ایشان به پسندند ما آتاهُم ُاللّه ُو آنچه دهد ایشان را خدا وَ رَسُولُه ُو فرستاده او از غنیمت و صدقه

و بدان خرسند گردند وَ قالُوا و گویند حَسبُنَا اللّه ُ بس است ما را فضل خدا سَیُؤتِینَا اللّه ُ زود باشد که بدهد ما را خدا مِن فَضلِه ِ از فضـل خود غنیمتی دیگر وَ رَسُولُه ُ و فرسـتاده او نیز عطا کنـد ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرموده إنّا إلَی اللّه ِ بـدرستیکه ما بخـدای راغِبُون َ بازگردنـدگانیم و امیدوارنـدگانیم هر آئینه اینکه بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا بقسـمت سـبب بهجت است و جزع در آن مـوجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قـدس سرهما نقـل میکنـد که هر که بمقـادیر خورسـند شـد از غم و ملال بـازرست بیت رضـا بـداده بـده وز جبین گره بگشـای که بر من و تو در اختیار نکشاد است و در همین معنی فرموده بیت بشـنو اینکه نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی بس بیان مصارف صـدقات میکنـد تا دانـد که آنچه حضـرت رسـالت پنـاه در قسـمت غنـایم کرد عین صـواب بوده إنَّمَـا الصَّدَقـات ُ جز اینکه نیست که صـدقات یعنی زکوه لِلفُقَراءِ مر درویشـان راست وَ المَسـاکِین ِ و بیچارگـان را امـام اعظم رح میفرمایـد که فقیر آنست که سؤال نکنـد بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح برعکس اینست وَ العامِلِین َ عَلَیها و دیگر مر عمل کنندگان راست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَ المُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُم و قومی که بهم آورده شـده است دلهـای ایشـان یعنی اسـلام آورده انـد امـا نیتهـای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظ باید ساخت

و مولفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت پناه ص نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترقب امثال ایشانرا از غنایم حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان و عتبه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر آن چون سهم مؤلفه قلوب برای اینکه اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه رض ساقط شده است وَ فِی الرِّقاب ِ و دیگر زکوه برای صرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را بزکوه مدد باید کرد و امام مالك و امام احمد برآنند که بمال زکوه بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَ الغارِمِین َو دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف کرده وَ فِی سَبِیل ِ اللّٰه ِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدا بآنکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و رباط ازین جمله است وَ ابن ِ السَّبِیل ِ و دیگر برای راه گذاری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه تعالی برای اینکه جماعت فرض کرده است زکوه را فَرِیضَةً فرض کردنی مِن َاللّٰه ِ ثابت از نزدیك خدای وَ اللّٰه ُعَلِیم ٌو خدای داناست بمستحقان حَکِیم ٌ حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید مثنوی حق تعالی چون در قسمت گ شاد هر کسی را آنچه میبایست داد نیست واقع اندر ان قسمت غلط بنده را خواهی رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه

و سماك و ديگر منافقان كه بظاهر ايمان آورده بودند و سينه ايشان از كينه سيد عالم ص خالى نبود و در خلاى آنحضرت ص را بچيزهائيكه زبان را حدّ اداى آن نيست نسبت ميكردند يكى گفت خاموش باشيد اگر بسمع آنحضرت رسد جميع شما رسوا شويد گفتند محمّد گوش شنوا دارد ما هر چه ميخواهيم ميگوئيم و چون پيش او رويم و سوگند ميخوريم كه نگفته ايم باور ميكند يا نبتل بن حارث پيوسته سخن چينى كردى و اسرار مسلمانان را با منافقان در ميان نهادى و چون او را منع كردندى گفتى محمّد ص مردى سخن شنوا است ما بنفى و اثبات هر چه ميگوئيم قبول ميكند آيت آمد.

صفحه : ۴۱۷

وَ مِنهُم ُو از منافقان الَّذِين َيُؤذُون َالنَّبِی َّآنانند كه مى آزارند پيغمبر را وَ يَقُولُون َهُوَ أُذُن ٌو ميگويند كه او مردى است سخن شنوا كه هر چه با او ميگويند استماع ميكند قُل بگو اى محمّد ايشان را كه او أُذُن ُخَيرٍ لَكُم شنونده خير است مر شما را يعنى او اذن است نه بر وجهى كه شما از روى مذمت ميگوئيد بلكه شنونده و قبول كننده نيكوست يُؤمِن ُبِاللّه ِ تصديق ميكند خداى را در هر چه گفته و ميگويد وَ يُؤمِن ُلِلمُؤمِنِين َو تصديق ميكند مومنان را و سخن ايشانرا بعز قبول ميرساند بسبب خلوص نيات ايشان وَ رَحمَةٌ و او سبب رحمت است لِلَّذِين َ آمَنُوا مر آن كسانرا كه اظهار ايمان كردند مِنكُم از شما يعنى نه آنست كه بقول شما دانا نيست صدق و كذب شما ميداند اما پرده از روى كار شما برنميدارد و از روى رحمت رفق

شما مینمایـد وَ الَّذِین َیُؤذُون َو آنـانکه می آزارنـد بقول و فعـل رَسُول َاللّه ِفرسـتاده خـدا را لَهُم مر ایشانراست عَذاب ٌأَلِیم ٌ عذابی دردناك در آخرت یَحلِفُون َبِاللّه ِسوگند میخورند بخدا لَکُم برای شـما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِیُرضُوکُم تا شما را خوشـنود سازند از خود وَ اللّه ُوَ رَسُولُه ُو خدای و رسول او أَحَق ُّسـزاوارترند أَن یُرضُوه ُبآنکه خوشنود سازند از خود منافقـان وی را یعنی رسول را چه سـخن در ایـذاء و ارضـای رسول است و گفته انـد خـدا را و توحیـد ضـمیر دلالـت بر تلازم رضائین دارد یعنی خوشـنودی خـدای وابسـته خوشـنودی رسول اوست پس خـدای و رسول خدای را خوشـنود باید ساخت إِن کانُوا مُؤمِنِین َاگر هسـتند مومنان چنانچه گمان می برنـد أَ لَم یَعلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّه ُمَن یُحادِدِ اللّه َآنکه هر کس خلاف کند با خـدا وَ رَسُولَه ُو با رسول او و از حـد درگذرانـد فَأَن َّلَه ُپس سـزاوار است آنکه باشد مر او را نارَ جَهَنَّم َآتش دوزخ خالِداً فِیهـا در حالتی که جاویـد باشـد در آن ذلِک َآن خلود در دوزخ الخِزی ُالعَظِیم ُرسوائی بزرگ است در اسـباب نزول از قول مجاهـد رح آورده انـد که منافقـان در میان یکـدیگر پیغمبر خـدای را سـخن آزمای و متردد رای میگفتنـد و بفسوس و اسـتهزا سخنان او ادا میکردند و بعضـی از ایشان تمنا می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسـمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۴۱۸

یَحذَرُ المُنافِقُون َحذر میکنند منافقان أَن تُنَزَّل َعَلَیهِم از انکه فرود آمده شود بر مؤمنان سوره سوره از قرآن

تُنَبِّئُهُم که بیاگاهانـد آن سوره و خبر دهـد مؤمنان را بِما فِی قُلُوبِهِم بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُل ِاستَهزِؤُا بگو ای محمّـد ص ایشانرا که فسوس داریـد امر تهدیـد و توبیـخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که بر آن تفضیح شماست إِن َّاللّه ُمُخرِج ٌبدرستیکه خدای ظاهرکننده است ما تَحذَرُون َآن چیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصافی که شما را است آورده انـد که در غزوه تبوک ودیعت إبن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت پناه ص رفتنـد و گفتنـد به بینید اینکه مرد یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد اینکه سخن بنور نبوّت بر باطن آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم ظاهر شد با عمار یاسر رضی اللّه عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتنـد عمار رضی اللّه عنه پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه داب رهگـذریان باشـد می گفتیم آیت آمـد که وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی ای محمّـد ص منافقان را که چه میگفتنـد لَیَقُولُن َّهر آئینه گوینـد إِنَّما کُنّا جز اینکه نیست که بودیم ما همچون مسافران نَخُوض ُوَ نَلعَب ُخوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در آنچه می گفتیم قُل بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ أَ بِاللّه ِ

آیا بخدای وَ آیاتِهِ و بسخنان وی وَ رَسُولِهِ و بفرستاده وی کُنتُم تَستَهزِؤُنَ هستید شما که استهزاء میکنید و استهزاء باینها نشاید لا تَعتَذِرُوا عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض است قَد کَفَرتُم بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن در رسول خدا ص بَعدَ إِیمانِکُم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِن نَعفُ اگر عفو کنیم عَن طائِفَةٍ مِنکُم از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّب طائِفَةً عذاب کنیم طائفه دیگر را بِأَنَّهُم کانُوا بسبب آنکه ایشان هستند مُجرِمِینَ گناهکاران باصرار بر نفاق.

صفحه : ۴۱۹

المُنافِقُونَ مردمان منافقان که سیصد نفر بودند وَ المُنافِقاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعضُهُم مِن بَعضٍ برخی از ایشان از برخی دیگراند یعنی همه مشابه یکدیگراند در نفاق و شقاق یَأمُرُونَ میفرمایند بِالمُنکَرِ بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر علیه السلام وَ یَنهَونَ و بازمیدارند عَنِ المَعرُوفِ از نیکوئی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم وَ یَقبِضُونَ و فرامیگیرند أَیدِیَهُم دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات سلمی رح فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللّهَ ترک کردند فرمانبرداری خدا را فَنَسِیَهُم پس فرو گذاشت ایشانرا و بازداشت فضل خود را از ایشان إِنَّ المُنافِقِینَ بدرستیکه منافقان زن و

مرد ایشـان هُم ٭الفاسِـقُون ٭ایشاننـد بیرون رفتگـان از دائره ایمـان وَعَدَ اللّه ٭المُنـافِقِین ٭وعـده داده است خـدا مردان منـافق را وَ المُنافِقات ٭و زنان منافقه را وَ الکُفّارَ و ناگرویدگان از مرد و زن نارَ جَهَنَّم ٭آتش دوزخ خالِدِین ٭فِیها جاویدان باشند در ان هِی ٭حَسبُهُم آن آتش بس است مر ایشـانرا برای عقـوبت وَ لَعَنَهُم ٭اللّه ٭و دور کرده است خـدا ایشـان را از رحمت خود وَ لَهُم و مر ایشـانراست در آخرت عَذاب ٭مُقِیم ٭عـذابی پاینـده که انقطـاع نیابـد یا در دنیا عـذابی پیوسـته دارنـد که آن تعب نفاق و رنج حسـدست رباعی ای آنکه ز تیره حالی و بـدروزی در باطنت آتش نفاق افروزی در هر نفست شـعله غم بیشتر است می سوز و ران شـعله که خوش میسوزی کَالَّذِین ٭ای منافقان هستید شـما مانند آنانکه بودند مِن قَبلِکُم پیش از شـما یعنی امم ماضیه کانُوا أَشَدَّ مِنکُم بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوت یعنی به تن از شما قوی تر بودند وَ أَکثَرَ و بیشتر بودند از شما أَموالًا وَ أَولاداً از روی مال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شـما بودند فَاستَمتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلاقِهِم بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشـتند فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِکُم پس شـما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش آرزوهای فانی کَمَا استَمتَعَ ٭الَّذِین ٭همچنـانکه تمتع یافته بودنـد آنانکه بودنـد مِن قَبلِکُم پیش از شـما بِخَلاقِهِم به بهره خویش وَ خُضتُم و خوض کردیـد و شروع نمودیـد در باطل کَالَّذِی خاضُوا همچون خوضـی که گذشـتگان خوض نمودند و بر آن رفتند أُولئِک ٭آن گروه حَبِطَت نابود شد و تباه

گشت أَعمـالُهُم کردارهای ایشان فِی الـدُّنیا در دنیا که مال و فرزنـد ایشان بایشان وفا نه کرد وَ الآخِرَهِ و در آخرت که ثوابی بر آن عملها مترتب نگشت وَ أُولئِکَ ـِو آن گروه هُم ُالخاسِرُون ـَایشانند زیان زدگان در هر دو جهان.

صفحه : ۴۲۰ أَ لَم یَأتِهِم آیا نیامـد بـدیشان یعنی منافقان که بلـذت دنیا مغرور و از تحصـیل لذات باقیه مهجوراند نَبَأُ الَّذِین ـَمِن قَبلِهِم خبر عذاب و نکال آنان که پیش از ایشان بودند قَوم ِ نُوح ٍ گروه نوح ع که بطوفان غرق شدند وَ عادٍ و گروه عاد که بباد صرصـر هلاـک گشـتند وَ ثَمُودَ و قوم ثمود که بر جفر و صـیحه بمردنـد وَ قَوم ِ إِبراهِیم ـَو گروه ابراهیم علیه السـلام که بـانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به نیش پشّه زهر هلاکت چشـید وَ أَصـحاب ِ مَدیَن ـَو اهل مدین که قوم شعیب علیه السلام بودند بعذاب یوم الظله هلاک گشتند وَ المُؤتَفِکات ِ و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام کو بچه نوع هلاک شدند أَتَتهُم رُسُـلُهُم آمدنـد بهمه ایشـان پیغـامبران ایشـان بِالبَیِّنـات ِ با حجّتهای روشن و نشانهای درست فَما کانَ ـَاللّه ُپس نبود خـدا لِیَظلِمَهُم که سـتم کنـد بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرسـتد وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند ایشان أَنفُسَـهُم یَظلِمُون ـَکه بر نفسـهای خود سـتم کردنـد به کفر و تکـذیب تـا مسـتحق عقوبت گشـتند وَ المُؤمِنُون ـَو مردان مؤمن وَ المُؤمِنات ُو زنان مومنه بَعضُـهُم برخی از ایشان أَولِیاءُ بَعض ٍ دوسـتان برخی دیگرانـد در تعاون و تناصـر یَأمُرُون ـَبِالمَعرُوف ِ می فرماینـد به نیکوئی که ایمان و فرمانبرداری ست وَ یَنهَون ـَعَن ِ المُنکَرِ

و بازمیدارنـد از بـدی که کفر و گنهکـاریست وَ یُقِیمُون َالصَّلاهَ و بپا میدارنـد نماز را با شـرائط آن وَ یُؤتُون َالزَّکاهَ و میـدهند زکوه را بـآداب متعلقه بـدان وَ یُطِیعُون َاللّه َو فرمـان می برنـد خـدا را وَ رَسُولَه ُو پیغمبر او را در همه امور أُولئِک َآن گروه سَیَرحَمُهُم ُاللّه ُزود باشـد که رحمت کنـد خـدا بر ایشان إِن َّاللّه َعَزِیزٌ بـدرستیکه خـدا غالب است هر چه خواهد کند حَکِیم ٌ داناست بوضع هر شی در موضع آن.

صفحه : ۴۲۱

وَعَدَ اللّه ُوعـده داد خـدا المُؤمِنِین َوَ المُؤمِنات ِ مردان مومن و زنان مومنه را جَنّات ٍ تَجرِی بوسـتانهای مشـتملبر میوه که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ زیر درختان آن جویها خالِدِین َفِیها جاوید گانند در ان وَ مَساکِن َطَیِّبَهً و دیگر وعده داد که ایشانرا مسـکنهای پاکیزه و خوش فِی جَنّات ِ عَدن ٍ در بهشتهای پاینده جنّت عدن نام نهری است در بهشت که چشمه تسنیم در ان میباشد یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی رح میگوید که نهری است در جنت که بوستانهای او بر هر دو کناره اوست وَ رِضوان ٌمِن َاللّه و خوشـنودی از نزدیـک خـدای مؤمنـان را أَکبَرُ بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبـدء جمیع سـعادات و منشـای تمام کرامات رضای حضرت عزت است و مودی به نیل وصال و فوز لقای ذو الجلال اوست و محققان راه و عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضای حضرت اللّه جل جلاله، مطلبی نیست مثنوی یکی میخواهد از تو جنت و حور یکی خواهد که از دوزخ شود دور و لیکن ما نخواهیم اینکه و آن جست

مراد ما همان خوشنودی تست چو تو خوشنود گردی در دو عالم همین مقصود بس و اللّه اعلم در احادیث صحیحه آورده است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنه گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خوشنود شدید گویند چیست ما را که خوشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنکه هیچ یک از مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خوشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون اینکه حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذٰلِكَ آن خوشنودی هُوَ الفَوزُ العَظِیم اوست فیروزی بزرگ که نعمت دنیا در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت باز ای آن مختصر است یا أَیُّهَا النَّبِی ای پیغمبر ص جاهِدِ الکُفّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَ المُنافِقِین و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان وَ اغلُظ عَلَیهِم و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا مکن وَ مَأواهُم جَهَنَّم و بازگشت اینها همه دوزخ است وَ بِئسَ المَصِیرُ و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند که بوقت تهیّه غزوه تبوک جلاس إبن سوید بر درازگوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر مردم از ان سفر گفت اگر آنچه محمّد ص آورده است حق باشد ما ازین درازگوش که برو سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب رض اینکه سخن را بعرض حضرت پیغمبر ع رسانید و

آنحضـرت جلاـس را طلبیـده بحضور مصـعب رض از ان مقـاله سؤال فرمود جلاـس سوگنـد یاد کرد که من نگفته ام مصـعب مناجات کرد خدا یا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق سخن من از ان معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد یَحلِفُون َ بِاللّه ِ سوگنـد میخورنـد بخدای مطلق ما قالُوا نه گفته اند آن سـخن را وَ لَقَد قالُوا و هرآئینه که گفته اند کَلِمَهَ الکُفرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آورند در کلام سید المرسلین ص وَ کَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند.

بَعـدَ إِسلامِهِم بعـد از اظهـار اسـلام خود وَ هَمُّوا و قصـد کردنـد بِما لَم یَنالُوا بآنچه نیافتنـد و مقصود ایشان اخراج پیغمبر ص و اجلاـی مهـاجران رض بوده از مـدینه تـا آنکه تـاج سـلطنت بر سـر إبن ابی ّ نهنـد و بپادشـاهی بردارنـد او را وَ مـا نَقَمُوا و کینه نداشـتند بـا رسول ص و مؤمنـان إِلّا أَن أَغناهُم ُاللّه ُمگر آنکه بی نیاز کرد خـدای ایشانرا وَ رَسُولُه ُو فرسـتاده او مِن فَضـلِه ِ از فضل و تکریم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک سیّد عالم صـلی اللّه علیه و سلّم بدانجا رسید ببرکت قـدم آنحضـرت غنایم بسـیار بـدست ایشان آمـد توانگر شدنـد پس موجب عداوت پیغمبر نیافتند مگر آنرا که مسـتغنی شدنـد و گوینـد مولای جلاس کشـته شـده بود حضـرت رسالت پناه ص فرمود تا دوازده هزار درم بـدو دادند توانگر شد و دو هزار درم زیـادت بردیت از فضل و کرم رسول بود اینجا بتعریض میگویـد سـبب اینکه کینه و دشـمنی نیست مگر آن توانگری فَإِن یَتُوبُوا پس

اگر توبه کنند از نفاق یَکُ باشد آن بازگشت خَیراً لَهُم بهتر مر ایشانرا وَ إِن یَتَوَلَّوا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یُعَذِّبهُم اللّه عذاب کند خدای ایشانرا عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک فِی الدُّنیا در دنیا بکشتن وَ الآخِرَهِ و در آخرت بسوختن وَ ما لَهُم فِی الأَرض و نیست مر ایشانرا در زمین مِن وَلِیٍ دوستی که دست گیرد وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقول است که جلاس بعد از نزول اینکه آیت توبه کرد و از جمله مخلصان اینکه امت محسوب شده آورده اند که ثعلبه انصاری که از جمله زهاد صحابه رض بود بملازمت حضرت رسالت پناه ص آمده التماس نمود که آنحضرت ص از خدای تعالی در خواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت صلی اللّه علیه و آله و سلّم او را پند داد که ازین مدعا درگذرد سودمند نیفتاد حضرت رسالت پناه ص از خدای تعالی درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدیکه در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد و از!!! اجتماعات روز جمعه و نماز جماعت محروم شد و جز روز آدینه نمیتوانست آمد و بالآخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوه و اکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوه طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشیده گفت اینکه محمّد ص علیه السلام از ما می طلبد جزیه است پس زکوه نداد و خبر

به پیغمبر رسید صحابه رض متعجب ماندند و اینکه آیت نازل شد که وَ مِنهُم و از اهل نفاق مَن عاهَدَ اللّه ‌َکسی هست که با خدای عهد کرد لَئِن آتانا که اگر بدهد ما را خدای مِن فَضلِه ِاز فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَن َّهر آئینه صدقه دهیم و اخراج زکوه کنیم وَ لَنَکُونَن َّو هر آئینه باشیم بتصدق مِن َالصّالِحِین َاز جمله نیکان و شایستگان.

صفحه : ۴۲۳

فَلَمّ‌ا آتـاهُم پس آنهنگـام که بـداد ایشانرا مال بسیار مِن فَضلِه ِاز فضل و کرم خود بَخِلُوا بِه ِبخیلی کردنـد بآن و حق خـدای ندادند وَ تَوَلَّوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَ هُم مُعرِضُون َو ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعقَبَهُم پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوه ایشانرا نِفاقاً فِی قُلُوبِهِم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد إِلی یَوم ِیَلقَونَه ُتـا روز که به بیننـد عمـل خود یعنی جزاء آن را و آن روز قیـامت باشـد بِما أَخلَفُوا اللّه َبسبب آنکه خلاف کردنـد با خـدا ما وَعَدُوه ُآنچه وعـده کرده بودنـد از تصدق و صـلاح وَ بِما کانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یَکذِبُون َدروغ گفتند أَ لَم یَعلَمُوا آیا نمیداننـد مخالفان وعده أَن َّاللّه َیَعلَم ُآنکه میداند خدای سِرَّهُم آنچه نهان ایشان ست از نفاق و عزم برخلاف عهد وَ نَجواهُم و آنچه راز میگوینـد با یکـدیگر که اینکه زکوه جزیه است وَ أَن َّاللّه َو آیا نمیداننـد که خدای عَلّام ُالغُیُوب ِداننده نهان ها و پوشیده ها است درین آیت تهدیدی عظیم ست بیت مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند مبین در روی اینکه

و آن چو میدانی که میداند نقل است که حضرت رسالت پناه ص اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود و صدیق رض از دنیا هر چه داشت بیاورد و فاروق رض نصف از اموال خود تصدق کرد و عثمان رض سی صد شتر مکمل جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم اللّه وجهه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر ص آورد و عبد الرحمن بن عوف رض چهل اوقیه طلا- یا چهار هزار درهم نقره صدقه نمود و هر یک از عباس رض و طلحه رض و سعد رض و عباده رض و محمّد رض بن سلمه رض مبلغی مال آوردند و اینکه همه نزد آنحضرت ص مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی رض صد وسق خرما آورد که دو هزار و چهارصد من میباشد و در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری رض صاعی از خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و در دو صاع خرما اجرت بمن داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده حضرت ص فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه رض آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کرده گفتند که عبد الرحمن و عاصم آن مال را بر یاد او و خدا و رسول او از صاع ابو عقیل بی نیازاند اما او درخواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیت نازل شد الَّذِینَ - آنانکه یَلمِزُونَ - المُطَّوِّعِینَ - عیب میکنند افزون دهندگان را مِنَ - المُؤمِنِینَ - از گرویدگان فِی الصَّدَقاتِ - در ادای

صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را بر یا نسبت میدهند وَ الَّذِین َلا یَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب می کنند که نمی یابند إِلّا جُهدَهُم مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَیَسخَرُونَ مِنهُم پس فسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند بایشان سَخِرَ اللّهُ مِنهُم جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناك بدان سخریه و استهزا که می کنند در انوار آورده که پسر عبد اللّه بن ابی که هم عبد اللّه نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه ص درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت رسالت پناه ص برای إبن ابی استغفار کرد آیت آمد.

صفحه : ۴۲۴

استَغفِر لَهُم استغفار بکن برای ایشان که منافقانند أَو لا تَستَغفِر لَهُم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِن تَستَغفِر لَهُم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبعِینَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم پس نمی آمرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه ص فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سَواءٌ عَلَیهِم أَستَغفَرتَ لَهُم أَم لَم تَستَغفِر لَهُم لَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم سید عالم ص بعد از نزول اینکه آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و ازینجا معلوم میشود که مراد از عدد سبعین تکثیرست نه تحدید ذلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُم به سبب آنست که ایشان کَفَرُوا بِاللّهِ کافر شدند بخدای وَ

رَسُولِه ِ و برسول او وَ اللّه ُ و خداى لا يَهدِى القَوم َ الفاسِقِين َ راه ننمايد گروه فاسقان را يعنى متمردان را در كفر خويش فَرِح َ المُخَلَّفُون َ شاد گشتند بازپس ماندگان از غزوه بِمَقعَدِهِم به نشستن خويش خِلاف َ رَسُول ِ اللّه ِ بر خلاف رسول خدا وَ كَرِهُوا و كراهت داشتند بكراهيت عقيده أَن يُجاهِدُوا آنرا كه جهاد كنند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالهاى و نفسهاى خود فِى سَبِيل ِ اللّه ِ در راه خدا بلكه فراغت و تن آسانى طلبيدند وَ قالُوا و گفتند مر مومنان را لا تَنفِرُوا بيرون مرويد درين غزوه فِى الحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند كه مومنان را نيز تنفير كنند قُل نارُ جَهَنَّم َ بگو ايشان را كه آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت تر است از جهت حرارت نسبت باين گرما و ايشان بمخالفت مستحق سوختن شدند در ان حرارت لَو كانُوا يَفقَهُون َ اگر باشند كه بدانند كه مآل ايشان در آن جهان آتش ست فَليَضحَكُوا پس بايد كه بخندند قَلِيلًا اندكى وَ ليَبكُوا كَثِيراً و بايد كه بگريند بسيارى خبر است بصيغه امر وارد شده تا دلالت كند بر آنكه لازم ست كه در قيامت خنده ايشان اندك و گريه ايشان بسيار باشد و مى شايد كه خنده و گريه كنايت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم كنند يعنى فردا ايشانرا غمى باشد بى فرح و اندوهى بود بى سرور جَزاءً پاداش دهد ايشانرا خدا پاداش دادنى بِما كانُوا يَكسِبُون َ بآنچه بودند كه كسب ميكردند از نفاق و مساوى اخلاق.

صفحه : ۴۲۵

فَإِن رَجَعَك َ اللّه ُ پس اگر بازآورد ترا خداى بمدينه إِلى طائِفَةٍ مِنهُم بسوى گروهى از منافقان متخلّف فَاستَأذَنُوك َ پس دستورى طلبند از تو لِلخُرُوج ِ

برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُل لَن تَخرُجُوا پس بگو بیرون هرگز نمی آئید خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون میائید مَعِی ‌َبا من أَبَداً هرگز وَ لَن تُقاتِلُوا مَعِی ‌َو کارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّکُم بدرستیکه شما رَضِیتُم خرسند شدید بِالقُعُودِ به نشستن و تخلف کردن أَوَّل ‌َمَرَّةٍ اوّل بار یعنی در غزوه تبوک فَاقعُدُوا پس به نشینید دیگر باره مَعَ ‌َالخالِفِین ‌َبا بازپس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبردست از هر تر دامنی اینکه کار نیاید و نامرد بی درد مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیشه گیر یا چو مردان اندر آئی و گوئی در میدان فگن آورده اند که حضرت رسالت پناه ص در مرض إبن ابی بعیادت وی رفت و او از ان حضرت ص التماس کرد که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من نمازگذار و مرا آمرزش طلب کن حضرت ص دو پیراهن پوشیده بود پیراهن بالینه مبارک خود بوی داده و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گذارد فاروق رض در ان باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او با یاد حضرت می داد و منع بسیار میکرد آخر آنحضرت ص از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز برو بگذارد آیت آمد و گویند بعد از انکه نماز گذارده بود نازل شد وَ لا تُصَل ‌ِو نماز مگذار عَلی أَحَدٍ بر هیچ یک مِنهُم مات ‌َاز منافقان که بمیرد أَبَداً هرگز ابدا

ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات ست یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع پس کانه که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود وَ لا تَقُم و مالیست عَلی قَبرِه ِ بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُم بدرستیکه منافقان کَفَرُوا بِاللّه ِ کافر شدند بخدای که شرك آوردند وَ رَسُولِه ِ و بفرستاده وی که فرمانبرداری نه کردند وَ ماتُوا و بمردند وَ هُم فاسِقُون َو حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان وَ لا تُعجِبكَ َو باید که ترا متعجب نسازد مراد امت اند و خطاب بآنحضرت ست ص یعنی در عجب نیندازد شما را أَموالُهُم مالهای منافقان اگرچه بسیارست وَ أَولادُهُم و فرزندان ایشان اگرچه قوی و با اقتداراند إِنَّما یُرِیدُ اللّه ُجز اینکه نیست که میخواهد خدای أَن یُعَذِّبَهُم بِها آنکه عذاب کند ایشانرا بدان فِی الدُّنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند برای رونق احوال اولاد و در تهیّه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت می کشند وَ تَزهَق َأَنفُسُهُم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وَ هُم کافِرُون َو ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند درویشی میگفت اغنیا اشقی الاشقیاءاند مال دنیا جمع می کنند بانواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت و بآخرت میروند و می گذارند بصدهزار حسرت و ندامت قطعه در اوّل چو خواهی کنی مال جمع بسی رنج بر خویش باید گماشت پس از بهر آن تا بماند بجای شب و روز

بایدت پاس داشت درین جمله آنحال مشکل تر است که آخر بحسرت بباید گذاشت.

صفحه : ۴۲۶

وَ إِذا أُنزِلَت و چون فرستاده شود سوره سورتی از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق می کنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل گردد أَن آمِنُوا بِاللّه ِبآنکه ایمان آرید بخدای وَ جاهِدُوا مَع َرَسُولِه ِو جهاد کنید در خدمت پیغمبر ص او استَأذَنَک َدستوری جویند از تو در باز ایستادن أُولُوا الطَّول ِخداوندان مال و توانائی مِنهُم از منافقان وَ قالُوا و گویند ذَرنا بگذار ما را و با خود به لشکر مبر نَکُن تا باشیم مَع َالقاعِدِین َبا نشستگان در خانها رَضُوا خورسند شدند و راضی گشتند بِأَن یَکُونُوا بآنکه باشند مَع َالخَوالِف ِبا زنان و بازپس ماندگان وَ طُبِع َو مهر نهاده شده است عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان از نفاق فَهُم لا یَفقَهُون َپس ایشان فهم نمی کنند آن چیز را که در جهادست از انوار سعادت و آنرا که در تخلفست از آثار شقاوت لکِن ِالرَّسُول ُلیکن فرستاده خدای وَ الَّذِین َآمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند مَعَه ُبا او یعنی در خدمت او جاهَدُوا جهاد کردند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالها و نفسهای خود وَ أُولئِک َو آن گروه لَهُم ُالخَیرات ُمر ایشان راست نیکوئیهای هر دو یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَ أُولئِک َو آن گروه هُم ُالمُفلِحُون َایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللّه ُلَهُم آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنّات ٍتَجرِی بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر مساکن اهالی آن جوئیها خالِدِین َفِیها جاوید ماندگانند در آن

ذلِكَ- آن ست الفَوزُ العَظِيم ُرستگاری بزرگ و فیروزی تمام وَ جاءَ المُعَـذِّرُون َو آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذرگویندگان مِن َالأَعراب ِاز بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزا می آئیم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت می کنند و اینکه عذرها گفتند لِيُؤذَن َلَهُم تا دستوری دهد مر ایشانرا در تخلف وَ قَعَدَ الَّذِين َو به نشستند آنانکه کَذَبُوا اللّه َدروغ گفتند با خدای وَ رَسُولَه ُو با رسول او و در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار. نیز نکردند سَيُصِيب ُالَّذِين َكَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنهُم از اعراب عَذاب ٌأَلِيم ٌعذابی مولم بقتل در دنیا و حرق در آخرت.

صفحه : ۴۲۷

لَيس َعَلَى الضُّعَفاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَ لا عَلَى المَرضى و نه بر بیماران و معلولان وَ لا عَلَى الَّذِين َلا يَجِدُون َو نه بر آنانکه نمی یابند ما يُنفِقُون َچیزیرا که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه بنو عذره و مزینه یعنی برین سه طائفه نیست حَرَج ٌگناهی اگر بازایستند از غزوه إِذا نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلّه ِوَ رَسُولِه ِمر خدای و رسول او را و نصح اصلاح فعل ست با اخلاص نیت ما عَلَى المُحسِنِين َنیست بر نیکوکاران که ناصح اند مِن سَبِيل ٍهیچ عتابی و ملامتی وَ اللّه ُغَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنان را که بعذر از غزوه بازماندند رَحِيم ٌمهربان است که معذوران را رخصت قعود دهد وَ لا

عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی إِذا ما أَتَوكَ چون بیامدند بسوی تو و درخواست کردند. لِتَحمِلَهُم تـا ایشانرا مرکبی دهی و با خود بحرب بری ء قُلتَ گفتی تو که درین وقت لا أَجِدُ نمی یابم ما أَحمِلُكُم عَلَيه ِ چیزیکه شـما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوا وَ أَعيُنُهُم برگشـتند از پیش تو و چشـمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الـدَّمعِ روان می شـد از اشک یعنی اشـک حسـرت از دیدهای ایشان میریخت حَزَناً از روی اندوه أَلّا يَجِدُوا بجهت آنکه نمی یافتند ما يُنفِقُونَ آنچه نفقه کنند در ان سفر و اینکه قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه ص آمده گفتند یا رسول اللّه ما را داعیه جهاد است و پیـاده مانـده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شـده بغزوه آئیم حضـرت رسالت پناه ص فرمود که آنچه می جوئیـد نمی یابم ایشان گریه کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و إبن عمر و عباس و عثمان رض ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردنـد پس حق تعالی میفرمایـد که بـدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز اینکه نیسـت که معـاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنان است که ایشان يَستَأذِنُونَكَ از تو دسـتوری می جوینـد در بازایسـتادن وَ هُم أَغنِياءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِأَن يَكُونُوا راضـی شدند بآنکه باشـند مَعَ الخَوالِفِ با زنان و کودکـان وَ طَبَعَ اللّهُ و مهر نهاده است خـدای عَلى قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان فَهُم لا يَعلَمُونَ پس ایشان نمیداننـد خاتمه عاقبت خود را و

عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است.

صفحه : ۴۲۸

یَعتَـذِرُونَ القای اعتذار خواهند کرد منافقان إِلَیکُم بسوی شـما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف إِذا رَجَعتُم چون بازگردید از تبوک إِلَیهِم بسوی ایشان و بمـدینه بازآئیـد قُل بگو ای محمّـد ص لا تَعتَـذِرُوا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما لَن نُؤمِنَ لَکُم باور نخواهیم داشت و شـما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَد نَبَّأَنَا اللّهُ به تحقیق خبر داده است ما را خدای مِن أَخبارِکُم از اخبار شـما و احوال شـما که چرا نیامدید و قصد شما چه بوده وَ سَیَرَی اللّهُ و زود بیند خدای عَمَلَکُم کار شما را وَ رَسُولُهُ و فرسـتاده او نیز خواهـد دید که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثبات می ورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده خواهید شـد در روز قیامت إِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَهِ بسوی دانای نهان و آشـکارا که مطلع است بر ضـمائر و ظواهر همه فَیُنَبِّئُکُم پس خبر خواهـد داد شـما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَکُم برای شما إِذَا انقَلَبتُم إِلَیهِم چون بازگردید از سفر بسوی ایشان و از اعجـاز قرآن یکی آن بود که خـبر داد از سوگنـد بعضـی منافقـان چون جنـد بن قیس و امثـال او که بعـد از رجوع پیغمـبر و اصـحاب رض او به مسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لِتُعرِضُوا عَنهُم تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش

ایشان فَأَعرِضُوا عَنهُم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را إِنَّهُم رِجس ٌبدرستیکه ایشان پلیداند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل توبه و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرنده تطهیر نیست وَ مَأواهُم جَهَنَّم ُو جای ایشان دوزخست و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزاءً برای پاداش بِما کانُوا یَکسِبُون َ آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یَحلِفُون َسوگند میخورند منافقان لَکُم برای شما لِتَرضَوا عَنهُم تا بدان خوشنود شوید از ایشان و ایشان از تعرض شما ایمن شوند إبن ابی بعد از رجوع آنحضرت ص سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا تخلف نه کند و عبد اللّه بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رض بدین نوع سوگند یاد کرد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضا شماست نه برای خوشنودی خدای فَإِن تَرضَوا پس اگر خوشنود شوید ای مومنان عَنهُم از منافقان دروغ گویان فَإِن َ اللّه َ پس بدرستیکه خدای لا یَرضی خوشنود نمی شود عَن ِ القَوم ِ الفاسِقِین َاز گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند و به عذرهای باطل ایشان فریفته نه شوند.

صفحه : ۴۲۹

الأَعراب ُبادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه اینکه جمع مخصوص أَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً سخت تراند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان را از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و برخاست

نکرده انـد وَ أَجـدَرُ و سـزاوارتراند أَلّا یَعلَمُوا بآنکه ندانند حُدُودَ ما أَنزَلَ اللّه اندازهای چیزیکه خدای تعالی فرو فرستاده عَلی رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع وَ اللّه عَلِیم و خـدای دانـاست بـاحوال ایشـان حَکِیم حکم کننـده است از روی حکمت بامهال ایشان وَ مِنَ الأَعراب و از منافقان اهل بادیه مَن یَتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کنـد ما یُنفِقُ آنچه نفقه می نماید و صدقه میدهد مَغرَماً تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می شمارد چه بر آن امید ثواب ندارد بریا و تقیّه انفاق میکند وَ یَتَرَبَّص و انتظار میبرد بِکُم الدَّوائِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام به نکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَیهِم دائِرَةُ السَّوءِ بر ایشان باد گردش بدو روزگار ایشان منقلب شود وَ اللّه سَمِیع و خدای شنواست مر آنرا که بزبان می آرند عَلِیم داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَ مِنَ الأَعراب و از اهل بـدو مَن یُؤمِنُ کسان هستند که می گروند بِاللّهِ بخدای وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته انـد عبـد اللّه ذی البحارین و رهط اوینـد که بخدای و قیامت میگروند وَ یَتَّخِذُ و فرامیگیرند ما یُنفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُباتٍ اسباب قربت عِنـدَ اللّهِ نزدیک خـدای یعنی تقرب میجوینـد بصـدقات خود مراد آنست که وسیله میسازنـد آن را بقرب الهی وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می طلبد که اللهم صل علی آل ابی!!!

أَلا إِنَّها بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُربَةٌ لَهُم سبب نزدیک است مر ایشان را بارگاه عنایت ربانی سَیُدخِلُهُم ُاللّه ُ زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فِی رَحمَتِه ِ در بهشت خود که محل نزول رحمت است إِن َّاللّه َغَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقان را رَحِیم ٌمهربان ست بر متقربان.

صفحه : ۴۳۰ وَ السّابِقُون َالأَوَّلُون َو پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مومنان مِن َالمُهاجِرِین َاز مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدراند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان وَ الأَنصارِ و از انصار یعنی از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سبّاق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَ الَّذِین َاتَّبَعُوهُم و آنان که متابعت کردند سابقان را بِإِحسان ٍبایمان و طاعت مراد سائر صحابه اند رض از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره متابعان ست رَضِی َاللّه ُ عَنهُم خوشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند وَ رَضُوا عَنه ُو خوشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه وَ أَعَدَّ لَهُم و آماده کرد خدای مر ایشانرا جَنّات ٍتَجرِی بوستانها که میرود تَحتَهَا الأَنهارُ زیر درختان آن جویها خالِدِین َفِیها أَبَداً جاوید باشند

در ان همیشه تاکید خلودست ذٰلِکَ الفَوزُ العَظِیم اینست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وَ مِمَّن حَولَکُم و از آنانکه گرداگرد شهر شمااند مِنَ الأَعراب از اهل بوادی مُنافِقُون منافقان اند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام مینمایند وَ مِن أَهل المَدِینَهِ و از اهل شهر شما نیز مَرَدُوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده اند عَلَی النِّفاق بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمّد ص با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لا تَعلَمُهُم نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سوید ای دل خود نهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی نَحن نَعلَمُهُم ما میدانیم ایشانرا که بر سرّ دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَین دو نوبت یکی فضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوه از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ یُرَدُّون پس بازگردانیده شوند در قیامت إِلی عَذاب عَظِیم بعذابی بزرگ که آتش دوزخ ست و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشان است از درگاه عزّت و محجوبیت ایشان از نور لقاء و رویت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگ تر نیست مثنوی از فراق تلخ میگوئی سخن هر چه خواهی کن و لیکن آن مکن تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست در فراقت غیر پیچاپیچ نیست صد هزاران مرگ از سوی تو نیست مانند فراق روی تو جور دوران هر آن رنجی که هست سهل تر از بعد حق و غفلت

است زان که اینها بگذرد وین نگذرد ای خوشا آن دل که جان آگه بود از فراق اینکه خاکها شوره شود وز فراق اینکه آبها تیره بود دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست بید از فرقت چنان لرزان شدست گر بگویم از فراقت یک شرار تا قیامت یک بود آن از هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات ربانی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت پناه ص از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهوده بر مسجد درآمد و اینان را دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سیّد عالم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نه کشایم تا وقتی که امروز رسد آیت آمد که. و هر آن جوری که هست صعب تر زان بعد صفحه : ۴۳۱

وَ آخَرُونَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر ص اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صالِحاً کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت پناه ص از ایشان در وجود آمده بود وَ آخَرَ سَيِّئاً و بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللّه شاید که خدای أَن يَتُوبَ عَلَيهِم آنکه توبه ایشان درپذیرد إِنَ اللّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزنده است مر تائبان را رَحِيمٌ مهربان ست به تفضل بر وی در تاویلات کاشی

مـذکور است که اعتراف بـذنب از جهت بقـای نور اسـتعداد است و عـدم رسوخ ملکه خطیّات و بـدان اسـتدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیـده بصـیرت گشـاده شـده و قبـاحت گناه مشـهود وی گشـته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذائل در طبیعت راسـخ شود مجرم هیـچ گناه را زشت ندانـد بلکه بسـبب مناسـبت آنرا نیک بیند و در عذاب خذلان باشد حکیم سـنائی قـدس سره فرموده مثنوی چون بـدی گناه را دانی کشدت جانب پشـیمانی ور ندانی گناه را که بد است آن نشان شـقاوت ابد است القصه بعـد از نزول آیت حضـرت رسـالت پناه ص فرمود تا ایشانرا بگشادنـد آن آزادشـدگان بشـکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضـرت رسـالت پنـاهی آوردنـد و گفتنـد یـا رسول اللّه مـا بسـبب اینکه مالهـا از دولت خـدمت تو بازمانـدیم اینها را فراگیرد در راه خدای تصدق کن خواجه عالم فرمود که من باخذ اموال شـما مأمور نیسـتم اینکه آیت نازل شد خُذ مِن أَموالِهِم فراگیر از مالهـای ایشـان صَـدَقَةً زکوه فریضه تُطَهِّرُهُم تـا پـاک گردانی ایشـان را از گناهـان یـا از حب مال که مودی بطغیان و عصـیان است یا از نجاسات بخل وَ تُزَكِّيهِم و زیادت گردانی و نشو و نما دهی حسـنات ایشانرا بِها بـدان صدقه وَ صَلِّ عَلَيهِم و دعـاگوی بر ایشـان و آمرزش طلب إِنَّ صَلاتَكَ بـدرستیکه دعـای تو سَكَنٌ لَهُم آرامش بود دلهـای ایشانرا وَ اللّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان مر آن را أَ لَم يَعلَمُوا آیا نمیدانند اینکه تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند

أَن َاللّه ِ آنرا که خدای هُوَ يَقبَل ُالتَّوبَهَ اوست که قبول ميکند توبه را عَن عِبادِه ِ از بندگان خود وَ يَأخُذُ الصَّدَقات ِ و فرا ميگيرد يعنی قبول ميکنـد صـدقهای ايشـان را وَ أَن َاللّه ِو نميداننـد آنرا نيز که خـدای هُوَ التَّوّاب ُاوست پذيرنـده توبه الرَّحِيم ُمهربان ست بر توبه کننـده وَ قُل ِ اعمَلُوا و بگو عمل کنيد ای تائبان يعنی بعد از قبول توبه اسـتقامت ورزيد بدان يا ميگويد ای گروهی که توبه نمی کنيد بکنيد آنچه ميخواهيد امر تهديد است فَسَيَرَی اللّه ُپس زود باشد که بيند خدای عَمَلَکُم کار شما را از خير و شر وَ رَسُولُه ُو فرسـتاده او وَ المُؤمِنُون َو گرويـدگان نيز بيننـد وَ سَتُرَدُّون َو زود باشـد که بازگردانيده شويد بمرگ إِلی عالِم ِ الغَيب ِ وَ الشَّهادَهِ بسوی دانای نهان و آشـکارا فَيُنَبِّئُکُم پس بياگاهاند شما را بِما کُنتُم تَعمَلُون َبآنچه بوديد که عمل ميکرديد و آگاهی بمجازات باشـد بـدان قبل ازين مذکور شد که متخلفان از اهل اسـلام ده تن بودند و قصّه هفت تن گذشت و سه کس ديگر که کعب بن مالك و هلال بن اميه و مراره بن ربيع ايشان خود را نه بسـته بودنـد اما پيش حضـرت رسالت پناه ص آمـده بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرموده که کسی با ايشان مجالست و مکالمت نکند در شان ايشان نازل شد که.

صفحه : ۴۳۲

وَ آخَرُون َو ديگران از متخلفـان مُرجَون َ تـاخير کرده شدگاننـد و بازداشـتگان لِأَمرِ اللّه ِ برای فرمـان خـدای در باره ايشان إِمّا يُعَذِّبُهُم يا عذاب کند خدای ايشانرا اگر اصرار کنند بدان گناه وَ إِمّا يَتُوب ُعَلَيهِم و يا

توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند از ان عمل تردید برای عبادست و گر نه عند اللّه نزدو نیست وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدای داناست بر جای ایشان حَکِیم ٌحکم کننده است بارجای ایشان آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلب بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعه بن ثابت و اضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله بنی خزرج بود و در علم تورات و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سیّد عالم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت ص بمدینه هجرت کرد اهل آن خطّه شیفته جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نه کرد بیت با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات حیفم آید سخن از چشمه حیوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد و بنفی آنحضرت ص مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده اوّل کسیکه تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت ص او را فاسق لقب نهاده در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هرقل که ملک روم بود برفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه ص چون عازم غزوه تبوک شده اینان بمسجد آمده گفتند یا

رسول اللّه ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ایم و التماس میرود که در ان مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت ص مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست مثنوی مسجد و اصحاب مسجد را نواز تو مهی ما شب دمی با ما بساز تا شود شب از جمالت همچو روز ای جمالت آفتاب دلفروز ای دریغا کان سخن از دل بدی تا مراد آن نفر حاصل شدی القصه حضرت رسالت پناه ص در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم تا باز آئیم و چون وقت بازگشتن بمنزل ذی ذی آوان که قریب مدینه است که سید اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل اینکه آیت فرود آورد وَ الَّذِین َاتَّخَذُوا مَسجِداً و آنانکه فراگرفتند و بنا نهادند مسجدی ضِرَاراً برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان وَ کُفراً و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند وَ تَفرِیقاً و برای تفرقه افگندن بَین َالمُؤمِنِین َمیان مومنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند وَ إِرصاداً و برای انتظار لِمَن حارَب َاللّه َمر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی وَ رَسُولَه ُو با رسول او مِن قَبل ُپیش از بنای اینکه مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَ لَیَحلِفُن َو هر آئینه سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا اینکه مسجد ساختید إِن أَرَدنا که ما نخواستیم از بنای اینکه مسجد إِلَّا الحُسنی مگر خواستنی نیکو که نمازست و ذکر و توسعت بر ضعفا وَ اللّه ُیَشهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُم لَکاذِبُون َکه ایشان

دروغ گویانند در سوگند خود.

صفحه : ۴۳۳

لا۔ تَقُم نـایست برای نماز فِیه ِ در آن مسـجد أَبَـداً هرگز لَمَسـجِدٌ هر آئینه مسـجدیکه أُسِّس َ بنا نهاده شـده است عَلَی التَّقوی بر پرهیزگـاری مِن أَوَّل ِ یَوم ٍ از روز نخسـتین مراد مسـجد پیغمبر ص است و اشـهر و اظهر آنست که مسـجد قبـاست در محله بنی عمرو بن عوف حضـرت رسالت پناه اوّل که بحوالی مـدینه رسـید بمحله قبا فرود آمـده چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در ان ایّام اساس مسجد قبا افگند و آن اوّل مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت پناه ص آنجا نماز گذارده و در تشویق الحرمین از إبن عمر رض نقـل میکنـد که حضـرت رسـالت پناه هر روز شـنبه سوار یا پیاده به مسـجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسـجد قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که مسجدیکه اساس او بر تقـوی ست أَحَـق ُّ سـزاوارترست أَن تَقُـوم َ فِیه ِ بـآنکه قیـام کنی درو از برای نمـاز فِیه ِ در آن مسـجد مؤسّـِس بر تقوی رِجـال ٌ مردانند از پاکیزه طینتی یُحِبُّون َ دوست میدارند أَن یَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نه کنند منقول است که بعد از نزول اینکه آیت حضـرت رسالت پناه ص از اهل مسـجد قبا پرسـید که آن کـدام طهرست که حق سـبحانه بـدان بر شـما ثنا گفت جواب دادنـد که آب از پی درمی آوریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد طهرست از معاصی و خصال مذمومه وَ اللّه ُ یُحِب ُّ المُطَّهِّرِین َ و خدای تعالی دوست

میدارد پاکی ورزندگان را أَ فَمَن أَسَّس ـ آیا هر کس که اساس افگند بُنیانَه ـ بنای امور دین خود را عَلی تَقوی بر ترسکاری مِن ـ اللّه ـ از خدای وَ رِضوان ٍ و طلب خوشنودی او خَیرٌ بهترست أَم مَن أَسَّس ـ یا آنکس که اساس نهد بُنیانَه ـ بنای امور دین خود را عَلی شَفا جُرُف ٍ بر کناره رودی که زیرش بمرور سیل زده شده و ظاهرش بجای ایستاده باشد هارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن رسیده و اینکه چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بر آن بنا کنند فَانهارَ پس آن زمین سست گردد و در افتد بِه ِ با بنا یا بانی آن فِی نارِ جَهَنَّم ـ در آتش دوزخ و اینکه مثل ست از برای آنها که بنیاد دین خود بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَ اللّه ـ لا یَهدِی القَوم ـ الظّالِمین ـ و خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران را بر آنچه مقصود ایشان ست لا ـ یَزال ـ همیشه هست بُنیانُهُم ـ بنای ایشان الَّذِی بَنَوا آن بنائیکه بنیاد نهاده اند آنرا بر اغراض فاسده رِیبَةً سبب شک و نفاقی فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان زائد بر شک نفاقی که دارند و گفته اند که مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گذارد آیت آمد که لا تَقُم فِیه ِ أَبَداً حضرت رسالت پناه ص فرمود تا مسجد را بکندند و سوختند و حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بیت پس نبی فرمود کانرا برکنید مطرح خاشاک خاکستر کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطه تزاید شک و

نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب اینکه تخریب که چرا ما اینکه بنا کردیم که فائده نداشت و ازین حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید إِلّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در ان نمانـد و گفته انـد تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور وَ اللّه عَلِیم و خدای دانا است بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَکِیم حکم کننده است بخرابی آن بر وجه حکمت و در تفسیر وسیط از محمّد بن کعب قرطبی نقل میکند که چون در لیله العقبه هفتاد یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت پناه ص بیعت میکردند عبد اللّه رواحه رض گفت یا رسول اللّه ص شرط کن برای خدا و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود شرط میکنم برای خدا آنکه او را بپرستید و بدو شریک نیارید و برای خود آنکه مرا نگاهدارید از آنچه نفسها و دلهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست فرمود جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح المبیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از ان بیع و شراء خبر میدهد که.

صفحه : ۴۳۴

إِنَّ اللّهَ اشتَرَی بدرستیکه بخرید خدا مِنَ المُؤمِنِینَ

از گرویدگان أَنفُسَهُم نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند وَ أَموالَهُم و مالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بِأَن َّلَهُم ُالجَنَّةَ بآنکه ایشان را باشد جنّت اینکه تمثیل است برای اثبات مؤمنان به بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقه اشتراء زیرا که بیع و شری جای وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که است و هر چه هست همه از آن حقست العبد و ماله لمولاه پس اینکه تحریض است بر غزوه و جهاد یعنی ای بنده؟ از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس سرمایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور اینکه دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بینداز و گهر می ستان خاک زمین میده و زر می ستان در عوض فانی و خوار و حقیر نعمت پاکیزه باقی بگیر در کشاف و عین المعانی و جز آن منقول ست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه ص میگذشت آنحضرت ص اینکه آیت را میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسیدند هذا کلام من حضرت ص فرمود هذا کلام اللّه سؤال کرد که اینکه بیع و شری کی بوده است جواب دادند که روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت و اللّه بیع مربح لا نقیل و لا نستقیل چون نفس معیوب و اموال فانی را میخرد و در عوض آن بهشت باقی میدهد هرگز آن بیع را برنیاندازیم بلکه نفس

و مـال خود را دربازیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم اصـلا درین حـدیث اقالت نمیرود عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نه کنـد بیت امیـد که از فضـلت مردود نگردم من چون شـد بهمه عیبی لطفی تو خریـدارم و در نفخات الانس مـذکور است از ابو ذر بوزجانی نقل میکنـد رباعی تو بعلم ازل مرا دیـدی دیـدی آنگه بعیب بخریـدی تو بعلم آن و من بعیب همان رد مکن آنچه خود پسـندیدی در حقیقت اینکه بیع و شـرای و بیـان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بـذکر اختصاص داد و دل را درین مبایعه داخل نکردنـد مذکران و محققانرا عبارتی عجیب و اشارتی غریب هست و بعضـی از ان در جواهر التفسیر سـمت تحریر یافت بیت هر که خواهد کزین برد بوئی گو تماشای آن گلستان کن و بعد از اشتراء بیان ما لاجله الشـری میکنـد و میگوید یُقاتِلُون َ کارزار میکنند اینکه مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه خدای و طلب رضای او فَیَقتُلُون َ پس گاهی میکشـند دشـمنان را وَ یُقتَلُون َ و گاهی کشـته میشوند بر دست ایشان وَعداً عَلَیه ِ وعده داده است خـدای ایشـان را بـدین بیع و شـرا وعـده دادنی حَقًّا ثـابت و بـاقی که خلاف در ان نیست فِی التَّوراهِ وَ الإِنجِیل ِ وَ القُرآن ِ درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل توریت و انجیل

هم مأمور بوده انـد وَ مَن أَوفی و کیست وفاکننـده تر بِعَهـدِه ِ بعهـد خود مِن ِاللّه ِ از خدای که کریم است و کریم خلف وعده روا نـدارد فَاستَبشِرُوا پس شادمان باشـید بِبَیعِکُم ُ بخریـد و فروخت خود الَّذِی بایَعتُم بِه ِ آنکه مبالغه کردید بآن وَ ذلِکَ ِو آن بیع هُوَ الفَوزُ العَظِیم ُاوست رستگاری بزرگ و در مـدارک از امـام جعفر صـادق رض نقـل میکنـد که ای مومنـان قیمت شـما نیست مگر بهشت پس مفروشـید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشـید که قیمت شما نعیم جاودانی بـاقی ست در مثنوی معنوی آورده مثنوی خویش را نشـناخت مسـکین آدمی از فزونی آمـد و شـد در کمی خویشـتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت.

صفحه : ۴۳۵

التّائِبُون ِاینکه مومنـان بازگردندگاننـد از معاصـی یـا رجـوع کنندگاننـد بحـق سـبحانه بتمـامی العابِدُون ِ پرسـتندگان حق اند باخلاص یا قائم بشـرائط خدمت الحامِدُون ِستایندگان حق بدانچه بدیشان رسد از سرّاء و ضرّاء یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظـه و طرفه السّائِحُون ِروزه داران یـا سـیرکنندگان بطلب علم یـا بیرون آینـدگان از بـادیه نفس و رونـدگان بسـرمنزل انس الرّاکِعُون ِرکوع کننـدگان در نماز یا خشوع آرنـدگان بـدرگاه بی نیاز السّاجِدُون ِسجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الـدرجات الآمِرُون ِبِالمَعرُوف ِ فرماینـدگان بایمـان و طـاعت و سـنّت حضـرت رسـالت پنـاه وَ النّاهُون ِعَن ِ المُنکَرِ و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و چون هفت عقد کامل است دخول و او مشعرست بر آنکه او ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون ثیبات

و ابکار ایا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شی ء واحدانـد و هر یکی با دیگری منضم باشـد وَ الحافِظُون َو نگاهدارنـدگان لِحُدُودِ اللّه ِ مر احکام خـدای را سـلمی گوید نگاهدارندگان اوامر او را بر جوارح و قلوب و اسـرار و ارواح وَ بَشِّرِ المُؤمِنِین َو بشارت ده مؤمنان را که بدین صـفات موصوف اند وضع مظهر بر موضع مضمر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضائل و حذف مبشّر اشارت ست به تعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسالت پناه ص بعد از زیارت قبر مـادر خود گریه کنـان فرمود که دسـتوری طلبیـدم در زیارت وی مرا اجازت دادنـد و چون در اسـتغفار او اجازت خواسـتم مرا بازداشـتند اینکه آیت آمـد ما کان َ صـحیح نباشـد و روا نبود لِلنَّبِی ِّ مر پیغمبر ص را وَ الَّذِین َ آمَنُوا و آنانرا که گرویـده اند أَن یَستَغفِرُوا آنکه طلب آمرزش کنند لِلمُشرِکِین َ برای شـرک آرندگان و گفته اند پیغمبر ص بابو طالب در مرض الموت بعد از انکه از ایمان او نامیـد شده وعده فرمود که آمرزش خواهم از برای تو مادامیکه مرا نهی نمیکنند از ان و بعد از وفات وی برای وی اسـتغفار میکرد و صـحابه رض چون دانسـتند که آنحضـرت بجهت ابو طالب آمرزش میطلبـد گفتند ما چرا از برای آبای و اقربای خود اسـتغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل اللّه صـلوات اللّه علی بینا و علیه و سـلامه برای پـدر خود اسـتغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود اسـتغفار میکند آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مومنانرا که برای اهل شـرک آمرزش طلبند وَ لَو کانُوا و اگرچه باشند آن

مشرکان أَولِی قُربی خداونـدان قرابت مِن بَعـدِ مـا تَـبَیَّن َ-از پس آنکه روشن شـد لَهُم مر ایشـان را أَنَّهُم آنکه اصـحاب شـرک أَصـحاب ُالجَحِیم ِ ملازمان دوزخ اند وَ ما کان َ-استِغفارُ إِبراهِیم َ-و نبود آمرزش خواستن ابراهیم لِأَبِیه ِ از برای پدر خود إِلّا عَن مَوعِـدَهٍ مگر از برای وفا کردن وعـده که در وقت مناظره وَعَـدَها إِیّاه ُوعـده کرده بود مر پـدر را آنجا که گفت ساسـتغفر لک ربی و در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم ع مر او را که من ایمان آورم پس استغفار آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو وقتی که بگروی فَلَمّا تَبَیَّن َ-لَه ُپس آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّه ُعَـدُوٌّ لِلّه ِ بدرستیکه پدر را و دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا او را بوحی معلوم شد که آزر ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنه ُ بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود إِن َّ-إِبراهِیم َ-لَأَوّاه ٌبـدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننـده بود کنـایت است از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِیم ٌبردبـار بوده بحـدیکه پـدر میگفت لأرجمنـک و او جواب میـداد ساسـتغفر لـک ربی پس در آیت تـالیه تمهید غدر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود.

وَ مـا کـان َ-اللّه ُلِیُضِـل َّ-قَومـاً و نیست خـدای که قومی را ضـایع و تباه گردانـد یا ایشانرا بگیرد چنانچه اهل ضـلالت را بَعـدَ إِذ هَداهُم پس از آنکه راه نمود ایشانرا با سلام حَتّی یُبَیِّن َ-لَهُم تا وقتی که روشن گرداند بر

ایشـان مـا يَتَّقُون َ آنچـه واجب است که از ان پرهیز کننـد و گفته انـد اینکه آیت در شـان جمعی است که قبـل از تحویـل قبله درگذشـتند یـا پیش از تحریم خمر سـاغر اجـل نوشـیدند میفرمایـد که بر ایشـان از کارهـا که کرده انـد گرفت نیست إِن َّاللّه َ بـدرستیکه خـدای بِکُل ِّشَی ءٍ بهمه چیزها از احوال اوّل و آخر ایشان عَلِیم ٌداناست إِن َّاللّه َبدرستیکه خدای لَه ُمر اوراسـت مُلك ُالسَّماوات ِوَ الأَرض ِپادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانعی و منازعی یُحیِی زنده گرداند مردگانرا وَ یُمِیت ُو بمیراند زندگان را وَ ما لَکُم و نیست مر شـما را ای مومنان مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای مِن وَلِی ٍّکارسازی وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری و مـددگاری و می شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرسـتش کنید که شـما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری نی که عذاب از شما بازدارد لَقَد تاب َاللّه ُبدرستیکه توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بـازگشت عَلَی النَّبِی ِّبر پیغمـبر خود بجهت اذن او مر منافقـان را در تخلف یـا بیـان تبرئه ذمه حضـرت پیغمبر ص میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لك اللّه ما تقدم من ذنبک و ما تاخر تا آخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتـاج بتوبه و اسـتغفار نباشـد حتّی پیغمـبر ص و اصـحاب او چه هر کس را مقـامی ست که مـادون آن به نسـبت وی منقص خواهد بود پس توجه بمادون گناهی هست که از ان هم توبه

لازم باشد و پیش بعضی و انی لأستغفر اللّه کل یوم سبعین مره اشارت باین ست و نزد محققان اینکه معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت ع نیست چه توجه آنحضرت ص بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رح میگوید ذکر توبه نبی برای آن است که مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع به مقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر درپذیرفت خدای توبه را از پیغامبر وَ المُهاجِرِین َوَ الأَنصارِ و از مهاجران و از انصار رض یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نه بعناد الَّذِین َ اتَّبَعُوه ُ آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر ص را فِی ساعَهِ العُسرَهِ در زمان عسره و تنگی لشکر تبوک را جیش العسره میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی بیک خرما بسر میبردند و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و بر طوبات اجواف و امعای آن دهن خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که درین زمان تنگی متابعت پیغمبر ص میکردند مِن بَعدِ ما کادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یَزِیغ ُ میل کند و از جای برود قُلُوب ُفَرِیق ٍ دلهای گروهی مِنهُم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد بازگردند یا از متابعت رسول ص دست بازدارند بواسطه شدّت و مشقت ثُم َ تاب َعَلَیهِم پس خدای درگذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بودند إِنَّه ُ بِهِم

بدرستیکه خدای بر ایشان رَؤُف ٌبسیار رافت است چون توبه کردند رَحِیم ٌمهربان ست بتفضل بر ایشان.

صفحه : ۴۳۷

وَ عَلَی الثَّلاثَهِ الَّذِین َخُلِّفُوا و دیگر توبه داد و به بخشید بر آن سه تن که باز پس داشته شده بودند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاده حضرت رسالت پناه ص حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه نه نماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی آمد که مردی پیر و ضعیف بوده نامرد گشت بخدمت وی بشرط عدم مباشرت و کار بر اینان به تنگ آمد حَتّی إِذا ضاقَت تا وقتی که تنگ شد عَلَیهِم ُالأَرض ُبر ایشان زمین بِما رَحُبَت با وجود گشادگی و وسعت و اینکه کنایت از شدّت حیات و نهایت پریشانی است وَ ضاقَت عَلَیهِم و تنگ شد بر ایشان أَنفُسُهُم دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود وَ ظَنُّوا و دانستند أَن لا مَلجَأَ آنکه پناهی نیست مِن َاللّه ِ از خشم خدای إِلّا إِلَیه ِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُم َّتاب َعَلَیهِم پس چون درماندند و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا لِیَتُوبُوا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و مقرر است که تا او به توبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبه هیچ تائب درست نبود رباعی گر لطف تو یاری نه نماید ز نخست هم توبه شکسته است

و هم پیمـان سـست چون توبه بامیـد پـذیرفتن تست تا تو نه پـذیری نشود توبه درست القصه بعـد از پنجاه روز اینکه آیت فرود آمـد و توبه ایشان پـذیرفته گشت إِن َاللّه َ بـدرستیکه خدای هُوَ التَّوّاب ُاوست قبول کننده توبه از تائبان الرَّحِیم ُمتفضل اسـت برحمت بر ایشـان یـا أَیُّهَـا الَّذِین َ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه َای گروه مومنـان بترسـید از خـدای و بمثـل اینکه فعـل که مخـالفت امر باشـد معـاودت مکنیـد وَ کُونُـوا مَع َالصّ ِادِقِین َو باشید بـا راست گویـان در اقوال خود چون کعب بن مالـک و آن دو تن دیگر که راست گفتنـد و عـذر باطل نیاوردنـد و سـبب راستی که من صـدق نجا دولت نجات یافتند نظم از کجی افتی بکم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی راستی خویش نهـان کس نکرد بر سـخن راست زیان کس نه کرد و گفته انـد خطاب با اهل کتابین ست یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی بترسید از مخالفت محمّد ص و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار اوینـد ما کان َروا نیست و نشایـد لِأَهل ِ المَ ِدِینَه ِمر اهل مـدینه را وَ مَن حَولَهُم و آنان را که گرداگرد ایشاننـد مِن َالأَعراب ِ از بادیه نشـینان أَن یَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و بازپس روند عَن رَسُول ِ اللّه ِ از حکم رسول خدای علیه الصلوه و السلام مراد نهی است در صـیغه نفی و تخصـیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضـرت صلی اللّه علیه و سلّم بطرف تبوك وَ لا یَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود.

صفحه : ۴۳۸

عَن نَفسِه ِ از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را برطرف

دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه ماند بوده و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام بگذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب نموده و ابو خثیمه بر در عریش بایستاد در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت که روا باشد که رسول خدای علیه الصلوه و السلام در بیابان بشدّت و حرارت و باد گرم درمانده بود و ابو خثیمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی خوشبوی معاشرت کند بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش درنیایم و ازین آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت علیه الصلوه و السلام ملحق نشوم پس اندک زاد برداشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بمعسکر همایون ملحق شد ذٰلِكَ آن وجوب متابعت و ترک مخالفت بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا يُصِيبُهُم نرسد ایشانرا ظَمَأٌ تشنگی وَ لا نَصَبٌ و نه رنجی وَ لا مَخمَصَةٌ و نه گرسنگی فِی سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای وَ لا يَطَؤُنَ و نسپرند مَوطِئاً مکانی از امکنه کفار بسم اسپ یا کف شتر یا بپای خود سپردنی که آن يَغِيظُ الكُفّارَ بخشم آرد کافرانرا وَ لا يَنالُونَ و نیابند مِن عَدُوٍّ نَيلًا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسر

و نهب و کسر و هزیمت و جراحت إِلّا کُتِبَ لَهُم مگر نوشته شود برای ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صالِحٌ کرداری شایسته یعنی بهر یکٔ ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند إبن عباس رض فرمود که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان درآید هفتاد حسنه در دیوان ایشان مینویسند إِنَّ اللّه لا یُضِیعُ بدرستیکه خدای ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند أَجرَ المُحسِنِینَ مزد نیکوکاران را یعنی مجاهدان را وَ لا یُنفِقُون و نفقه نه کنند نَفَقَةً صَغِیرَةً نفقه اندک و خرد چون علاقه تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمائیکه بدهند چون ابو عقیل رض وَ لا کَبِیرَةً و نه نفقه بزرگ چنانچه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف رض وَ لا یَقطَعُون و قطع نه کنند در مسیر خود وادِیاً هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نه کنند إِلّا کُتِبَ لَهُم مگر که نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لِیَجزِیَهُم اللّه تا جزا دهد خدای تعالی ایشانرا أَحسَنَ ما کانُوا نیکوترین آن را که در راه حق یَعمَلُون عمل میکردند و چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا ثوابی عظیم دهد و نه صد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او به نسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد بیت مجاهدان شرف

اینچنین از ان دارند که در غزا کمر جهد بر میان دارند آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد برآید بتمامی عازم حرب شوند اینکه آیت آمد.

صفحه : ۴۳۹

وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ و روا نیست و نشاید مؤمنان را لِیَنفِرُوا آنکه بیرون روند بغزا کَافَّةً همه ایشان چه امر معیشت مختل میماند فَلَو لا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر مِن کُلِّ فِرقَةٍ مِنهُم از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند طائِفَةٌ گروهی اندک که بجهاد روند و باقی توقف نمایند لِیَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِی الدِّینِ در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند وَ لِیُنذِرُوا و تا بیم کنند فقها قَومَهُم گروه خود را إِذا رَجَعُوا إِلَیهِم چون بازگردند از غزوه بسوی ایشان لَعَلَّهُم یَحذَرُونَ تا باشند که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشدند از ان یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید قاتِلُوا الَّذِینَ کارزار کنید با آنانکه یَلُونَکُم نزدیک شمااند مِنَ الکُفّارِ از ناگرویدگان مثل یهود که در حوالی مدینه میباشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک وَ لیَجِدُوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فِیکُم غِلظَةً در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنفی در مقال قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی

در حین محاربه وَ اعلَمُوا أَنَ ٱللّه ٍو بدانید که خدای مَع ٱلمُتَّقِین ٍبا پرهیزگارانست بحفظ اعانت و نصرت در فتوحات مذکورست که حق سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیک ترین دشمنان بتو اوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است اولی و انسب مینماید و الیه الاشاره فی المثنوی المعنوی مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند ازو خصمی بتر در اندرون قد رجعنا من جهاد الاصغریم اینکه زمان اندر جهاد اکبریم سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آنرا دان که خود را بشکند وَ إِذا ما أُنزِلَت و چون فرستاده شود سوره پاره از قرآن فَمِنهُم مَن یَقُول ٌپس از منافقان کسی هست که گوید با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مؤمنان گویند أَیُّکُم زادَته ٌکیست از شما آنکه بیفزود او را هذِهِ اینکه سوره إِیماناً گرویدنی یعنی آنکس کدام است که اینکه سوره ایمان او را زیادت کرد فَأَمَّا الَّذِین ٍآمَنُوا پس اما آنانکه گرویده اند براستی فَزادَتهُم إِیماناً پس زیادت کرد اینکه سوره ایشانرا یقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه تدبّر درین سوره ایمان برین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر وَ هُم یَستَبشِرُون ٍو ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشان ست وَ أَمَّا الَّذِین ٍفِی قُلُوبِهِم مَرَض ٌو اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و حقد و

بغض با سلام است فَزادَتهُم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رِجساً إِلَی رِجسِهِم شکی مذموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره الربع انضمام یافت بدان شک تا بیفزود کفر ایشان بر کفر وَ ماتُوا و بمردند یعنی استحکام یافت اینکه صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وَ هُم کافِرُون‌َ و ایشان کافران بودند.

صفحه : ۴۴۰ أَ وَ لا یَرَون‌َ آیا نمی بینند اینکه منافقان أَنَّهُم یُفتَنُون‌َ آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیّات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِی کُل‌ِّ عام‌ٍ در هر سالی مَرَّةً أَو مَرَّتَین‌ِ یک بار یا دو بار ثُم‌َّ لا یَتُوبُون‌َ پس توبه نمیکنند از نفاق وَ لا هُم یَذَّکَّرُون‌َ و نه پند میگیرند وَ إِذا ما أُنزِلَت و چون فرود آید سوره سوره از قرآن که در ان عیب ایشان مذکور بود نَظَرَ بَعضُهُم نظر کنند بعضی از ایشان إِلی بَعض‌ٍ بسوی برخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایمائی کنند بفرار از مجلس و با هم گویند هَل یَراکُم مِن أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند ثُم‌َّ انصَرَفُوا پس بازگردند از مجلس پیغمبر علیه الصلوه و السلام صَرَف‌َ اللّه‌ُ بگردانید خدای قُلُوبَهُم دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان و

اصح آنست که از همه نیکوئیهای اینکه کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی رو بگرداند خدا دلهای ایشان را از خیرها بِأَنَّهُم بسبب آنکه ایشان قَوم ٌلا یَفقَهُون َ گروهی اند که فهم نمیکنند و در نمی یابند حق را لَقَد جاءَکُم هر آئینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رَسُول ٌفرستاده بحکم خدای تعالی مِن أَنفُسِکُم از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطت نمائید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما إبن عباس فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی رشته قرابت پیوسته بود بدان و در قرأت شاذّه من انفسکم بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریف ترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِیزٌ عَلَیه ِ دشوار و سخت بود برو ما عَنِتُّم آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم برین فرود آرند که بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن برویست روز قیامت بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سید پیش رو اگر دفترت از گنه پاک نیست چو او عذرخواهت بود باک نیست حَرِیص ٌ عَلَیکُم صفت دیگرش آنست که حریص ست بر اسلام شما بِالمُؤمِنِین َ بگرویدگان رَؤُف ٌرَحِیم ٌمهربان ست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبری را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ص ما را خود فرمود که ان اللّه بالناس لرؤف

رحیم و در باره او گفت بالمؤمنین رءوف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت ص بر انبیاء دیگر اینست فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمانبرداری فَقُل حَسبِی َاللّه ُپس تو بگو بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا إِله َإِلّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَیه ِتَوَکَّلت ُبرو توکل کردم و کار خود با وی گذاشتم وَ هُوَ رَب ُّالعَرش ِالعَظِیم ِو اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدائی که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار قاعده و از قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه و همه آن مملو از خافات و صاقات بقدرت کامله نگاهدار و قادر است که مرا نیز از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سر افکندگان اوست بیت ازو خواه یاری که یاری داده اوست بدو التجا کن کزینان به اوست کسی را که او آورد در پناه چه غم دارد از فتنه کینه خواه مطالعه لطائف و اشارات اینکه دو آیت حواله است باوراق جواهر التفسیر و اللّه نعم المولی و نعم النصیر.

صفحه : ۴۴۱

سوره یونس

مکّیه وّ هی مائه وّ تسع ایات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- الر حروف مقطعه بقول إبن زید رح سوره اند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و

گفته انـد الرا بمعنى انـا اللّه الرحمن و در بحر الحقـايق آورده كه هر حرفى اشـارتى ست از حق به حـبيب وى ميگويـد سوگند ميخـورم بآلاى من بر تـو در ازل و بلطف من بـا تو در وجود و برافت من مر ترا در ابـد جواب قسم چيست تِلكَ اينكه سوره آيات الكِتابِ الحَكِيمِ آيتهاى قرآن مشتملبر حكمت است يا محكم كه در وى تناقض و اختلاف نيست يا آنكه رقم نسخ بر وى كشيده نشود يا كسـى بر تغيير وى قادر نبود إبن عباس رض فرمود كه چون اساس نبوت محمـدى تاكيـد يافت و حضـرت عزّت جـل شـانه، او را برسـالت اختصـاص داد صـناديد قريش اظهـار انكار نموده گفتنـد عجب است كه حق تعالى بعالميان از آدميان رسول فرسـتد و از جمله ايشان يتيم ابو طالب را اختيار كند حق سبحانه فرمود أَ كانَ لِلنّاسِ آيا هست مر مردمانرا عَجَباً شگفتنى أَن أَوحَينـا آنكـه مـا وحى كرديم إِلى رَجُلٍ مِنهُم بسـوى مردى از جنس ايشـان و از قـبيله ايشـان و مضـمون وحى ما چيست أَن أَنـذِرِ النّاسَ آنكه بيم كن مردمانرا از عقوبات الهى تعميم كرد انذار را چه هيچكس خالى از صـفتى نباشد كه او را از ان بايـد ترسـيد الا ما شاء اللّه و تخصـيص كرد بشارت را باهل ايمان چه كفار را صـفتى كه سـبب بشارت باشـد نيست پس فرمود وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنانرا كه گرويـده انـد أَنَّ لَهُم بآنكه ايشانرا است قَدَمَ صِدقٍ پيش رو نيك عِندَ رَبِّهِم نزد خداوند ايشان يعنى ايمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلى ست

که حق سبحانه و تعالی وعده راست داده در نجات مؤمنان دمیاطی گوید که مقام صدق آنست که درو زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان اللّه یا دعای ملائکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه اینکه امت را بطاعت چنانچه فحوای نحن الآخرون السابقون از ان خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر ص را از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقررست که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست شعر گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه دل بر امید آن کرم افتاد در گناه قالَ الکافِرُونَ گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بر ایشان و نمودن خوارق عادات إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه مرد لَساحِرٌ مُبِینٌ جادوی است آشکارا إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ بدرستیکه پروردگار شما اللّه است الَّذِی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمینها که بزرگترین اجسام اینکه عالم اند فِی سِتَّهِ أَیّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسَتَوی پس مستولی شده.

صفحه : ۴۴۲

عَلَی العَرشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است یُدَبِّرُ الأَمرَ میسازد امر کائنات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها بر وجهی که میخواهد ما مِن شَفِیعٍ نیست هیچ شفاعت

کننـده روز قیـامت إِلّا مِن بَعـدِ إِذنِه ِ مگر پس از دسـتوری دادن خـدا مر او را در شـفاعت اینکه کلام رد شـفاعت الهه است و اثبات شـفاعت مأذون ذلِکُم ُ اللّه ُ آن خداونـدی که موصوف ست بصـفات خلق و تدبیر و استیلا رَبَّکُم ُ پروردگار شـماست نه غیر او چه غیر او را درین صـفتها شـرکت نیست فَاعبُدُوه ُ پس او را به یگانگی پرستید أَ فَلا تَذَکَّرُون َ آیا پند نمیگیرید یا تفکّر نمیکنید که مسـتحق عبادت اوست نه معبودان شـما إِلَیه ِ بسوی اوست مَرجِعُکُم جَمِیعاً بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشـید جواب و سؤال او را وَعـدَ اللّه ِ وعـده داد شـما را خدای وعده دادنی حَقًّا راست و درست إِنَّه ُ یَبدَؤُا الخَلق َ بـدرستیکه خـدای تعالی که اوّل بیافریـد خلق را ثُم َّ یُعِیدُه ُ پس بعد از مردن زنده گرداند ویرا و مقصود از ابدا و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است لِیَجزِی َ الَّذِین َ آمَنُوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و عملهای پسـندیده کرده اند بِالقِسطِ بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشـند یا ایمان ایشان چه ایمان عدل قوی ست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و اینکه وجه برای مقابله اوجه است چه ارداف میکند اینکه کلام را بقوله وَ الَّذِین َ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُم شَراب ٌ مِن حَمِیم ٍ مر ایشانراست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد وَ عَذاب ٌ أَلِیم ٌ و دیگر ایشانرا بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد بِما کانُوا بسبب

آنکه بودنـد بخـدای و رسول يَكفُرُون َ كافر می شدنـد هُوَ الَّذِی اوست آن خداونـد که بقـدرت کامله جَعَل َالشَّمس َ گردانید آفتاب را ضِیاءً خداونـد روشـنی وَ القَمَرَ نُوراً و ماه را خداونـد نور علما بر آننـد که اگر روشـنی بالـذات باشـد ضـیاست و اگر بـالعرض باشـد نورست، و در انوار آمـده است حق سـبحانه درین آیت تنبیه فرموده بـآنکه آفتاب بـذات خود نیرست و قمر نیّر بعرض میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شـمس چنانچه در علم هیئت مبین شده وَ قَدَّرَه ُو تقدیر کرد هر یک را از شـمس و قمر مَنازِل َمنزلها بقدر میسر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلها بست و هشتگانه که معین و مشهورست و قمر قریب به شـبانه روزی قطع منزلی میکند لِتَعلَمُوا تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِین َشمار سالها و چون سال مشتملبر ماهها باشند ذکر ماه نکرد وَ الحِساب َو تا بدانید شـمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خَلَق َاللّه ُذلِك َنیافرید خدای آنچه مـذکور شـد إِلّا بِالحَق ِّمگر براستی نه ببـازی و گوینـد بـا معنی لام است یعنی برای بیان حق يُفَصِّل ُالآيات ِروشن میکنیم و حفص یفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لِقَوم ٍيَعلَمُون َبرای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از ان نفع میگیرند.

صفحه : ۴۴۳

إِن َّفِی اختِلاف ِاللَّیـل ِوَ النَّهارِ بـدرستیکه در آمـد و شـد شب و روز پس از یکـدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وَ ما خَلَق َاللّه ُو در آنچه آفریده است خدای فِی السَّماوات ِوَ الأَرض ِدر

آسمانها و زمين ها از انواع بودنى ها لَآياتٍ هرآئينه نشانيهاست بر وجود صانع و وحدت او و كمال علم و نفاذ قدرت او لِقَومٍ يَتَّقُون َمر گروهى را كه بترسند از عواقب احوال و خواتم امور يعنى از حال مآل و معاد برانديشند و از رسوائى حشر ترسان گردند چه آن انديشه و خوف باعث بود مر ايشانرا بر تفكّر و تدبّر إِنَّ الَّذِين َبدرستى آنانكه لا يَرجُون َاميد ندارند لِقاءَنا ديدار ما را يعنى منكراند آخرت را كه محل لقاست وَ رَضُوا و خوشنود شدند بِالحَياةِ الدُّنيا بزندگانى دنيا و پسنديدند آن را وَ اطمَأَنُّوا بِها و آرام گرفتند بدان يعنى همت خود را بلذت محسوسه و زخارف فانيه مقصور گردانيدند و از نعيم جنانى و لذتهاى جاودانى غافل شدند يا آنكه در دنيا ساكن گشتند بر وجهى كه گويا هرگز ايشانرا ازينجا رحلت نخواهد بود و ندانستند كه لحظه بلحظه دست اجل طبل رحيل فرو خواهد كوفت رباعى آن كيست كه دل نهاد و فارغ به نشست پنداشت كه مهلتى و تاخيرى هست گو خيمه مزن كه ميخ ميبايد كند گو رخت منه كه بار ميبايد بست وَ الَّذِين َهُم و آنانكه ايشان عَن آياتِنا از آيات كتاب ما يا از دلائل صنع ما غافِلُون َناآگاهان و بيخبرانند أُولئِكَ آنگروه كه ياد كرده شد مَأواهُم ُالنّارُ جاى بودن ايشان دوزخست بِما كانُوا يَكسِبُون َبآنچه بودند كه كسب ميكردند از معاصى يعنى كفر و شرك و نفاق إِنَّ الَّذِين َآمَنُوا بدرستيكه آنانكه ايمان آوردند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و بكردند كارهاى شايسته يَهدِيهِم رَبُّهُم راه نمايند ايشان را پروردگار ايشان در آخرت

بِإيمـانِهِم بنور ايمـان ايشـان براه بهشت يا بسـبب ايمان ايشانرا راه نمايـد بسـلوك سبيلی كه مؤدی بادراك حقايق باشـد تَجرِی میرود مِن تَحتِهِم ُالأَنهـارُ از زير مسـاكن ايشان جويهای آب فِی جَنّات ِالنَّعِیم ِ در بوسـتانهای بانعمت دَعواهُم خوانـدن بهشتيان مر خدای را فِيها در بهشت وقتی كه آنچه آرزوی ايشان باشد طلبند آنست كه گويند سُبحانَكَ َاللّهُم َّبپاكی ياد ميكنيم ترا بار خدايا و اينكه ذكر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون اينكه كلمه گويند آنچه مشتهای ايشان بود نزد ايشان حاضر گردد وَ تَحِيَّتُهُم و درود ايشان بر يكـديگر فِيها در بهشت يا درود حق يا تحيت ملائكه بر ايشان سَـلام ٌسـلام بود وَ آخِرُ دَعواهُم و آخر دعـای ايشان أَن ِالحَمـدُ لِلّه ِ آن باشـد كه گوينـد حمـد مر خـدائرا رَب ِّالعالَمِين َكه پروردگار عالميان ست و گفته انـد چون مومنـان به بهشت درآينـد انوار عظمت و كبريـائی حضـرت عزّت مشاهـده كننـد زبـان بنعت انوار جلالـل و تسبيـح ملك متعال بكشانيـد و ملائكه يا حق سـبحانه بر ايشان سـلام كرده بانواع كرامات و علو مقامات مبشـر گرداند و وظائف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم كلام بصـفات اكرام فرماينـد و هرآئينه لذت تسبيح و تحميد ايشانرا از جميع لذتهای بهشت خوشتر آيد قطعه ذوق نـامش عـاشق مشـتاق از بهشت جـاودانی خوشـتر است گرچـه در فردوس نعمتهـا بسـی ست وصـل او از هر چـه دانی خوشترست در عين المعـانی آورده كه يكی از پروگيـان حرم محترم سيّد ص عـالم بنـد اسيری را سـبك گردانيـد و آن اسـير بگريخت حضرت رسالت پناه ص خبر يافته بر تخفيف كننده نفرين فرمود

حق سبحانه آیت فرستاد که.

صفحه : ۴۴۴

وَ لَو یُعَجِّل ُاللّه ُو اگر تعجیل کنـد خـدای لِلنّاس ِالشَّرَّ برای مردمان باجابت دعای بـد استِعجالَهُم بِالخَیرِ چنانچه شـتافتن ایشان ست بسـرعت اجـابت دعـای خیر لَقُضِیَ إِلَیهِم هرآئینه رانـده شود بسوی ایشان أَجَلُهُم اجل ایشان و هلاک شونـد یعنی اگر ما دعاهـای بـد ایشـان را بزودی اجـابت کنیم چنـانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شونـد حضـرت رسالت پناه ص فرمود که خـدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی که مرا در ان خلافی نخواهی فرمود بدرستیکه من بشـرم پس هر مومنی که او را برنجـانم یـا دشـنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در باره او دعای خیر گردان و سـبب پاکی او ساز از گناهان و وسـیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برانند که کفّار بنزول عذاب استعجال می نمودند اینکه آیت آمـد که ما در عـذابی که ایشان میطلبنـد تعجیل نمی کنیم فَنَذَرُ الَّذِینَ پس میگذاریم آنانرا که لا یَرجُونَ امید نمیدارند لِقاءَنا دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند و رجا بمعنی خوف نیز می آید پس یا نمی ترسند از مادر روز بعث و نشور فِی طُغیانِهِم در بیراهی ایشان یعنی بطریق اسـتدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضـلالت یَعمَهُونَ سرگردان میروند وَ إِذا مَسَّ الإِنسانَ الضُّرُّ و چون برسـد بآدمی سـختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولیـد مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضـرری بوی رسـد دَعانا بخواند ما را باخلاص لِجَنبِهِ وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب

فراش بود از ان رنج أَو قاعِداً یا نشسته أَو قائِماً یا ایستاده و فائده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فَلَمّا کَشَفنا پس چون برداریم و ببریم عَنه ُازو ضُرَّه ُرنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کَأَن لَم یَدعُنا گویا که او نخوانده است ما را إِلی ضُرٍّ مَسَّه ُ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کَذلِکَ َزُیِّن َهمچنین آراسته شده است لِلمُسرِفِین َمر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند ما کانُوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یَعمَلُون َعمل میکنند وَ لَقَد أَهلَکنَا القُرُون َبدرستیکه ما هلاک کردیم اهل قرن ها را مِن قَبلِکُم پیش از شما ای اهل مکه لَمّا ظَلَمُوا آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وَ جاءَتهُم و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُم رسولان ایشان بِالبَیِّنات ِبحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَ ما کانُوا لِیُؤمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نه شدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشانرا کَذلِکَ َهمچنین که ایشانرا جزا دادیم با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجزِی القَوم َالمُجرِمِین َجزا خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند.

صفحه : ۴۴۵

ثُم َّجَعَلناکُم پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمّد بشما مبعوث ست خَلائِف َفِی الأَرض ِخلیفهای گذشتگان در زمین مِن بَعدِهِم پس از قرونی که

هلاك شدند لِنَنظُرَ تا به بينيم در صورت شهادت بعد از انكه دانسته ايم در غيب كه شما كَيف َ تَعمَلُون َ چگونه عمل خواهيد كرد از خير و شر تا بشما بمقتضاى اعمال شما معامله كنيم ان خيرا فخير و ان شرا فشر قطعه جزاء آئينه فعلست گوئى كه در وى هر چه كردى مينمايد اگر كردى نكوئى نيك بينى و گر بد كرده بد پيشت آيد در خبر است كه بعضى از كفار قريش با حضرت رسالت پناه ص گفتند آيتى بيار كه سادات عرب را از عبادت لات و عزى باز ندارد و ذم بتان در ان نبود حق سبحانه فرمود وَ إِذا تُتلى عَلَيهِم و چون خوانده شود بر مشركان مكه آياتُنا آيتهاى ما يعنى قرآن بَيِّنات ٍ در حالتى كه واضح است قال َ الَّذِين َ گويند آنانكه لا يَرجُون َ لِقاءَنَا اميد ندارند رسيدن بما يا نمى ترسند از وعيد ما يعنى مشركان بعد از شنيدن قرآن گويند مر پيغمبر ص را ائت ِ بِقُرآن ٍ بيار قرآنى غَيرِ هذا بجز اينكه كه بر ما ميخوانى يعنى كتابيكه درو ذكر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب ّ الهه ما نباشد أَو بَدِّله ُ يا تبديلى ده قرآن را يعنى بجاى آيت عذاب آيت رحمت وضع كن و غرض ايشان آن بود كه آنحضرت متابعت هواى ايشان كند و ايشان او را الزام كنند حق سبحانه و تعالى فرمود كه قُل بگو با ايشان ما يَكُون ُ لِى نمى سزد و روا نيست مرا أَن أُبَدِّلَه ُ آنكه تبديل كنم قرآن را مِن تِلقاءِ نَفسِىَ از قبل نفس خود يعنى بخود نميتوانم كه قرآن را تغير كنم بى وحى و در

آن بزیادت و کم تصرف نمایم إِن أَتَّبِع ُمتابعت نمیکنم و از پی نمیروم إِلّا ما یُوحی مگر آن چیزی را که وحی کرده شود إِلَی َ
بسوی من از حق تعالی بی زیادت و نقصان إِنِّی أَخاف ُبـدرستیکه من میترسم إِن عَصَـیت ُرَبِّی اگر عاصـی شوم در پروردگار
خود به تبـدیل قرآن عَـذاب َیَوم ٍعَظِیم ٍعذاب روزی بزرگ را که قیامت است قُل لَو شاءَ اللّه ُبگو اگر خواستی خدا ما تَلَوتُه ُ
نخوانـدمی آنچه بر من نـازل شـده است عَلَیکُم بر شـما وَ لاـ أَدراکُم بِه ِو نه شـما را دانـا کردی خـدای بقرآن پس اثر فضل و
رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن فَقَد لَبِثت ُپس بدرستیکه من درنگ کردم فِیکُم در میان
شمـا عُمُراً عمری دراز که مقـدار چهـل سـال بـود مِن قَبلِه ِپیش از نزول قرآن یعنی در آن مـدّت که مبعوث نبودم نه من قرآن
میخواندم و نه شـما بدان دانا بودید أَ فَلا تَعقِلُون َآیا پس چرا درمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما
بوده و ممارست علمی نه نموده و با عالمی مصاحبت نه فرموده اینکه زمان کلامی بر شـما میخواند که فصـحای عرب از جمال
بلاـغت آن حیراننـد و بلغـاء دیـوان ادب از کمـال فصـاحت آن انگشت تحیر در دنـدان گیرنـد و هرآئینه بتامـل درین صـورت
استدلال میتوان نمود بر آنکه ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت ست پس قرآن معجزه رسالت وسیله سعادت ست
مثنوی امّی دانا که بعلم فزون راند رقم بر ورق کاف و نون بی قلم و کاغذ و آب سیاه معجزه

آورد ز وحی اله بی خط و قرطاس ز علم ازل مشکل لوح و قلمش گشت حل مضمون آیت سابق این ست که من افترا نمیکنم بر خدای در تغیر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را کلام من میدانید.

صفحه : ۴۴۶

فَمَن أَظلَم ُ پس کیست ستمکارتر مِمَّن ِ افتَری از کسیکه افترا کند و بربندد عَلَی اللّه ِ کَذِباً بر خدا دروغی أَو کَذَّب َ بِآیاتِه ِ یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود إِنَّه ُ لا یُفلِح ُ المُجرِمُون َ بدرستیکه نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران وَ یَعبُدُون َ و میپرستند مِن دُون ِ اللّه ِ بدون خدا ما لا یَضُرُّهُم چیزیرا که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَ لا یَنفَعُهُم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات به پرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند وَ یَقُولُون َ و میگویند عبده اصنام هؤُلاءِ اینکه بتان شُفَعاؤُنا شفیعان مااند عِندَ اللّه ِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مومنان ست ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند قُل بگو أَ تُنَبِّئُون َ اللّه َ آیا خبر میکنید خدای را استفهام توبیخ است بِما لا یَعلَم ُ بآنچیزیکه نمیداند فِی السَّماوات ِ در آسمانها وَ لا فِی الأَرض ِ و نه در زمین انتفای علم

بجهت انتفای معلوم است یعنی شما میگوئید که خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات اینکه را نمی داند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه یعلم صله است معنی آنکه خبر میکنید خدا را بچیزیکه در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری سُبحانَه پاکست خدای وَ تَعالی و برتر است عَمّا یُشرِکُون از آنچه ایشان شریک او میدارند وَ ما کانَ النّاسُ و نبودند آدمیان إِلّا أُمَّةً واحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند بر دین اسلام در زمان آدم ع یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح ع و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم خلیل اللّه ع فَاختَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل ع متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیّت اختراع کرد وَ لَو لا کَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَت مِن رَبِّکَ که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاضل و فارق باشد میان محققان مختلفان و اگر نه لَقُضِیَ بَینَهُم هرآئینه حکم کرده شدی میان ایشان فِیما فِیهِ در آن چیزیکه ایشان در آن یَختَلِفُون اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی.

صفحه : ۴۴۷

وَ یَقُولُون و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَو لا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَیهِ بر محمّد ص

آيَةٌ معجزه مِن رَبِّه ِ از پروردگـار او از معجزاتی که مـا می طلـبیم که آن تفجیر انهـارست و اسـقاط سـما و بواقی آیـات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی فَقُل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها از عالم غیب ست و بی شبه إِنَّمَا الغَيب ُلِلّه ِ جز اینکه نیست که علم غیب مر خـدای راست شایـد که در ضـمن انزال آیـات مقترحه شـما مفسـده باشـد که بازدارد آیتها را از نزول فَانتَظِرُوا پس شـما انتظار بریـد نزول مقترحات را إِنِّی مَعَكُم بدرستیکه من نیز با شـما مِن َالمُنتَظِرِين َاز منتظرانم تـا به بینم که عـذابی بشـما می آیـد یـا آیتهـائیکه مطلوب شـمایانست واقع میشود وَ إِذا أَذَقنَا النّاس َو چون بچشـانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحمَةً صحتی مِن بَعدِ ضَرّاءَ از پس بیماری مَسَّتهُم که رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذا لَهُم چون در نگری مر ایشانراست مَكرٌ فِی آياتِنا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کننـد در آن و در باره پیغمبر ع کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال به بلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی ازاله آن بليّه نمود بقدح کلام الهی جل و علا و قصد حضـرت رسالت پناهی ص مشغول شده بمکاید و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود قُل ِ اللّه ُبگو ای محمّد ص که خدای أَسرَع ُمَكراً زودترست از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِن َّرُسُلَنا بدرستیکه فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه يَكتُبُون َمینویسند

ما تَمكُرُون َ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از انکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون اینکه کلام تحقیق انتقام ست هُوَ الَّذِی اوست آنکه یُسَیِّرُکُم میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِی البَرِّ در خشکی بمرکب چون اسپ و شتر وَ البَحرِ و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتّی إِذا کُنتُم تا چون باشید شما فِی الفُلک ِ در کشتی وَ جَرَین َ بِهِم و کشتیها میروند با آنانکه دروینـد بِرِیح ٍ طَیِّبَةٍ ببادی خوش که نرم می وزد فائده عدول از خطاب به غیبت مبالغه است یعنی گویا اینکه صورت تـذکر است مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال اینکه قوم که در کشتی نشسته انـد و کشتی ایشان را ببـاد راست که بانـداز اصلاح کشتی می وزد و میرود وَ فَرِحُوا بِها و شادمان شـده اند ایشان بآن باد جاءَتها ناگاه آید بدان کشتی رِیح ٌعاصِف ٌبادی سخت و ناموافق که دریا را بشور آرد وَ جاءَهُم ُالمَوج ُو بیاید بـدیشان موج دریـا مِن کُل ِّمَکان ٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج درآیـد وَ ظَنُّوا و گمان کنند أَنَّهُم أُحِیطَ بِهِم آنکه فروگرفته است بلاها مر ایشانرا از همه جوانب دَعَوُا اللّه َبخوانند خدای را بکشف آن بلا ـ از ایشان مُخلِصِین َدر حالتی که پاک کنندگان باشند لَه ُالدِّین َبرای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زائل گردد گویند لَئِن أَنجَیتَنا اگر ما را نجات دهی مِن هذِه ِ ازین

اهوال و بلاها لَنَکونَن َ هرآئینه باشیم ما مِن َ الشّاکِرین َ از جمله سپاس دارندگان مر نعمت نجات را.

صفحه : ۴۴۸

فَلَمّا أَنجاهُم پس چون باز رهانـد ایشانرا از آنچه میترسـند یعنی خـدای ایشانرا ازین ورطه نجات دهد و از غرق شدن نگاه دارد إِذا هُم چون به بینی ایشانرا یَبغُون َ فِی الأَرض ِ ستم می کننـد در زمین و می شـتابند بهمان کارها که بـدان بودنـد از شـرک و فساد بِغَیرِ الحَق ِ تاکیـدست یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در ان عمل مبطل اند یا أَیُّهَا النّاس ُ ای مردمان إِنَّما بَغیُکُم جز اینکه نیست که ستم شما عَلی أَنفُسِکُم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما مصرع هر که او بـد میکند بی شـبه با خود میکند و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتداست و خبر او مَتاع َ الحَیاهِ الدُّنیا معنی آنکه ستم و بیـدادی شـما برخورداری زنـدگانی دنیا است یعنی دو سه روزه منفعت که ناپائـدار است و لذّت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خواند و مصدر را فعل محذوف داند یعنی روزی چند برمیخورید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُم َ إِلَینا پس بسوی ما مَرجِعُکُم بازگشت شما است در روز قیامت فَنُنَبِّئُکُم پس خبر کنیم شما را بِما کُنتُم تَعمَلُون َ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّما مَثَل ُ الحَیاهِ الدُّنیا جز اینکه نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضاء و ادبار آن بعـد از اقبال کَماءٍ مانند آبی ست یعنی باران که ما أَنزَلناه ُ فرو فرستیم آنرا مِن َ السَّماءِ از آسـمان یا از ابر فَاختَلَطَ بِه ِ پس بیامیخت

بـآن آب نَبات ُالأرض ِ گیاه از زمین مِمّا یَأکُل ُالنّاس ُاز آنچه میخورنـد آدمیان چون حبوب غاذیه و اثمار و بقول وَ الأنعام ُو از آنچه میخورنـد چهارپایـان چون گیـاه هـا از تر و خشک حَتّی إذا أَخَذَت ِالأَرض ُتا وقتی که فراگرفت زمین زُخرُفَها پیرایه خود را وَ ازَّیَّنَت و آراسته شـد بمحصولات گونـاگون و ثمرات رنگارنگ وَ ظَن َأَهلُها و گمان برنـد اهل زمین أَنَّهُم قادِرُون َآنکه ایشـان قادرانـد عَلَیها بر درودن گیـاه و چیـدن میوه هـای آن أَتاها ناگـاه آمـد بر آن زمین أَمرُنا عـذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسـید لَیلًا در شب أَو نَهـاراً یـا در روز فَجَعَلناها پس گردانیـدیم آن کشت و زرع را حَصِیداً شبیه بآنچه درووده باشـند یا از اصل برکنـده کَأَن لَم تَغن َگویا هیـچ نبود بِالأَمس ِدیروز کَذلِک َهمچنین که درین تمثیل تفصـیل کردیم نُفَصِّل ُالآیات ِجدا میکنیم و روشن میسازیم دلیل قدرت خود را.

صفحه : ۴۴۹

لِقَوم ٍیَتَفَکَّرُون َبرای قومیکه تفکّر کننـد در ضـرب المثـل و بـدان نفع گیرنـد اینکه تشبیه مرکب است حـال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعـد از وفور اقبال تشبیه میکنـد بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوت است و آخر را سمت کدورت مبدأ دنیا نیز نوازش دولت است و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت قطعه بنگر بآنکه روی زمین فصل نوبهار مانند نقش خانه مانی مزین ست وقت خزان ببرگ و ریاحین چو بنگری منصف شوی که لائق بر باد دادن است

گفته اند ممثّل به آب باران ست و ممثّل له مال جهان و در وجه شبه مال دنیا بآب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از ان روی ست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیّت ربانی رو می نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبس مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسوم است و از اوّل مقرر کرده اند هیچکس را بیش از ان حاصل نمی گردد بجهد هر چه می آید ز بیش و کم بدان خورسند باش کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد دیگر آنکه آب باران مادامیکه جاری بود بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع ازان انقطاع یابد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده مثنوی مال چون آبست تا باشد روان فیضها یابند از ان اهل جهان چند روزی چون کند یکجا درنگ گنده و بیحاصلست و تیره رنگ و در عشیرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت آن ست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرائش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز بمقدار احتیاج بدست آید

مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر بر ادانی و اقاصی شود کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بیت توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز خوش ست فقر که دارد هزار سوز و نیاز و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بن گذر وحدت و شوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد مثنوی زر محک امتحان آمد کزان نقد حال هر کسی گردد عیان چون کریمی را بدست افتد زری از زرش آسوده گردد کشوری عام باشد کارسازیهای او روح بخشد دلنوازیهای او سفله گر راه یابد سوی گنج خلق را از وی نباشد غیر رنج و گفته اند چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و با یک کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفائی و نه وفای او را بقائی مثنوی گنج امان نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان کهنه سرائیست بصد جا گرو کهنه و اندر گرو نو بنو و در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات

است چنانچه فرموده وَ اللّٰه يَدعُوا و خـداى ميخوانـد بندگان خود را إِلى دارِ السَّلام ِ بسوى سـراى سـلامت و آن بهشت اسـت يعنى ميخواند بعملى كه موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفته كه تحيّت ملائكه بر اهل آن يا تحيّت بهشتيان بر يكديگر سلام است يا سلام نام حق سبحانه و تعالى باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظيم جنان چون اضافت أَن طَهِّرا بَيتِى َ باشد براى تكريم آن در فصول آورده كه حق سـبحانه بنده را ميخواند از سراى كه اولش بكاست و اوسطش عناد و آخرش فنا بسـراى كه مبـدأش عطا و ميانه اش رضا و منتهايش لقاست قطعه و اللّٰه يدعو آمده آزادى زندانيان زندانيان غمگين شده گوئى بزندان ميكشـى شاهان سـفيهان را همه در بند زندان ميكشند تو از چه در زندان شان سوى گلستان ميكشى همه را به بهشت ميخواند وَ يَهدِى و راه مينمايد مَن يَشاءُ هر كرا ميخواهد إِلى صِرَاطٍ مُستَقِيم ٍ بسوى راه راست كه منتهى بدار السلام باشد و آن اسـلام است يا طريق سـنت سـيد انام اى عزيز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهى و هدايت خاص است وابسـته بتوفيق الهى شـيخ الاسـلام قدس سـره فرموده كه همه را ميخواند تا كرا بر مسـند قبول نشاند مصـرع تا يار كرا خواهد و ميلش بكه باشد لِلَّذِين َ أَحسَنُوا مر آن كسانرا كه نيكوئى كردند يعنى ايمان آوردند الحُسـنى مثوبه حسـنى و پاداش نيكوسـت يعنى بهشت وَ زِيـادَةٌ و افزونى از پاداش كه بطريق تفضل كرامت فرمايـد گوينـد حسـنى جزاى حسـنه است يكى بيكى و زياده يكى را

ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت ست و زیاده خوشنودی حضرت حق احدیت در مدارک آورده که زیاده محبّت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب نه نماید و گفته اند سحاب ست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان ببارد و جمهور محققان برآنند که زیاده لقای حق تعالی است که بحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد وَ لا یَرهَق ُو پوشیده نگرداند وُجُوهَهُم رویهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری وَ لا ذِلَّهٌ و نه خواری و رسوائی یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد أُولئِکَ ـ آن گروه محسنان أَصحاب ُالجَنَّهِ اهل بهشت اند هُم فِیها ایشان در ان بهشت خالِدُون َـ جاوید ماندگانند نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور او که در صدد فنا و زوال است.

صفحه : ۴۵۰ وَ الَّذِین َـ و پاداش آنانکه کَسَبُوا السَّیِّئات ِ کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جَزاءُ سَیِّئَهٍ پاداش بدی است بِمِثلِها بمانند سیئه که کرده اند نه زیادت بر آن وَ تَرهَقُهُم و بپوشد ایشانرا ذِلَّهٌ خواری و رسوائی یعنی آثار مذلّت بر ایشان هویدا گردد ما لَهُم نیست مر ایشانرا مِن َـ اللّه ِ از عذاب خدای مِن عاصِم ٍ هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان بازندارد کَأَنَّما أُغشِیَت گویا که پوشیده شده است وُجُوهُهُم رویهای ایشان قِطَعاً مِن َـ اللَّیل ِ بپارهائی از شب مُظلِماً در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره أُولئِکَ ـ آن

گروه که کاسب سیّئات اند یعنی مشرکان و منافقان أَصحاب ُالنّارِ ملازمان دوزخ اند هُم فِيها ایشان در آتش خالِدُون َجاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند وَ يَوم َنَحشُرُهُم و بترسید از ان روز که حشر کنیم نیکان و بدان را جَمِيعاً همه ایشانرا ثُم َنَقُول ُپس گوئیم لِلَّذِين َأَشرَكُوا مر آنانرا که شرك آوردند مَكانَكُم بایستید بر جائیهای خود أَنتُم وَ شُرَكاؤُكُم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که با شما چه می کنم فَزَيَّلنا پس جدا کنیم بَينَهُم میان کفّار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتان را به سخن آرد وَ قال َشُرَكاؤُهُم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ما کُنتُم إِيّانا تَعبُدُون َنبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش می کردید أ فرایت من اتخذ الهه هواه و در ینابیع آورده است که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین ست بلکه شما ما را به پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فَكَفى بِاللّه ِشَهِيداً پس بسنده است خدای گواه بَينَنا وَ بَينَكُم میان ما و شما إِن كُنّا بدرستیکه بودیم ما عَن عِبادَتِكُم از پرستش شما لَغافِلِين َهر آئینه بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نمی داشتیم هُنالِكَ َدر ان مقام تَبلُوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد كُل ُّنَفس ٍهر نفسی ما أَسلَفَت آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا بمعاینه بیند وَ رُدُّوا و بازگردانیده شوند همه نفسها إِلَى اللّه ِ بسوی ثواب و عقاب خدای مَولاهُم ُ

الحَق ِ که خداوند ایشان است در حقیقت یا متولی امور ایشان براستی وَ ضَل َ عَنهُم و گم گردد از کافران ما کانُوا یَفتَرُون َ آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند.

صفحه : ۴۵۱

قُل مَن یَرزُقُکُم بگو کیست که شما را روزی میدهد مِن َ السَّماءِ از آسمان که باران می باراند وَ الأَرض ِ و از زمین که گیاه و حبوب میرویانند أَمَّن یَملِک ُ السَّمع َ آیا کیست که خداوندی کند گوشها را وَ الأَبصارَ و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد وَ مَن یُخرِج ُ الحَی َ و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوان ست یا نبات مِن َ المَیِّت ِ از مرده که نطفه ست یا دانه وَ یُخرِج ُ المَیِّت َ و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه مِن َ الحَی ِ از زنده که حیوان است یا نبات وَ مَن یُدَبِّرُ الأَمرَ و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و آسان کند دشواری های مردمان را تعمیم ست بعد از تخصیص و چون اینکه سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فَسَیَقُولُون َ اللّه ُ پس زود باشد که گویند در جواب که اینکه همه که پرسیدی اللّه است و چون اینکه اقرار بزرگ ترین حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام ست فَقُل پس بگو ای محمّد ص مر ایشانرا که بعد ازین اقرار أَ فَلا تَتَّقُون َ آیا پس چرا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او می سازید از به فَذلِکُم ُ اللّه ُ

پس آنکه او را اینکه صفتها باشد اللّه است از به رَبُّکَم ُالحَق ُّپروردگار شما است که ثابت است ربوبیت او بثابتی که شک را در ان مدخل نبود از به فَما ذا پس چه چیز است از به بَعدَ الحَق ِّبعد از راستی و بیان حق از به إِلَّا الضَّلال ُبجز گمراهی از به فَأَنّی تُصرَفُون َپس کجا گردانیده می شوید از حق بباطل و از توحید بشرک کَذلِک َهمچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است حَقَّت سزاوار شد کَلِمَهُ رَبِّک َحکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی عَلَی الَّذِین َفَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دائره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود أَنَّهُم برای آنکه ایشان لا یُؤمِنُون َایمان نمی آرند قُل بگو هَل مِن شُرَکائِکُم آیا هست از اینکه شریکان شما یعنی بتانیکه بشرکت خدا می پرستید مَن یَبدَؤُا الخَلق َکسی که آغاز کند یعنی بآغاز بیافرینند خلق را ثُم َّ یُعِیدُه ُپس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از موت و چون کفار ابداء مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود قُل ِاللّه ُبگو ای محمّد ص که خدای یَبدَؤُا الخَلق َبه آغاز بیافرینند خلق را ثُم َّ یُعِیدُه ُپس زنده سازدش بعد از فنا فَأَنّی تُؤفَکُون َپس کجا گردانیده می شوید از راه راست.

صفحه : ۴۵۲

قُل بگو هَل مِن شُرَکائِکُم آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید مَن یَهدِی کسیکه راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند إِلَی الحَق ِّبسوی حق که دین اسلام

است قُل ِ اللّه ُ بگو که خدای یَهدِی لِلحَق ِّ راه نماید خلق را بجانب حق أَ فَمَن یَهدِی آیا هر که راه نماید إِلَی الحَق ِّ بسوی حق أَحَق ُّ أَن یُتَّبَع َ سزاوارتر است که متابعت او کرده شود أَمَّن لا یَهِدِّی آیا آنکس که راه نیابد بخود إِلّا أَن یُهدی مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده است که بت پرستان بتان را بر چهارپایان می بستند و از جائی بجائی نقل می کردند پس حق سبحانه فرمود کی برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمائی فَما لَکُم پس چیست و چه بوده است شما را کَیف َ تَحکُمُون َ چگونه حکم می کنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسیکه او بشما محتاج ست و یکسان می شمارید عاجز و قادر را حکیم فرموده نظم عجز و قدرت که هر دو ضدانند عقل کی گویدت که یکسانند عجز بر خلق میدارند پوست قادر بر کمال حضرت اوست وَ ما یَتَّبِع ُ و پیروی نمیکنند أَکثَرُهُم بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستندست بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غائب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِن َّ الظَّن َّ بدرستیکه گمان لا یُغنِی بی نیاز نه گرداند کسی را مِن َ الحَق ِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفّار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و بازندارد از عذاب حق شَیئاً چیزی إِن َّ اللّه َ عَلِیم ٌ بدرستیکه خدای تعالی دانا است بِما یَفعَلُون َ بآنچه ایشان میکنند

از متابعت بتان بگمان و اعراض از حجت و برهان وَ ما کان َ-و نیست و نشاید هذَا القُرآن ُاینکه قرآن با وجود دلائل اعجاز أَن یُفتَری آنکه بربافته شود و کسی نه تواند گفت مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای یعنی سزا نیست که اینکه سخن مفتراء بشر بود وَ لکِن فرستاده خدای تعالی او را تَصدِیق َالَّذِی برای تصدیق آنچه بود بَین َیَدَیه ِپیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَ تَفصِیل َالکِتاب ِو برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لا رَیب َفِیه ِنیست شکی درو و نشاید که باشد چه آن منزّل است مِن رَب ِّالعالَمِین َاز پروردگار عالمیان اما کفار باین نمیگروند.

صفحه : ۴۵۳

أَم یَقُولُون َبلکه میگویند افتَراه ُبربافته است اینکه کلام را محمّد ص از خود قُل بگو اگر اینکه سخن را از خود بر می توان بافت فَأتُوا پس بیارید شما و بربافید بِسوره مِثلِه ِسوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سر آمد دورانید و اگر بخود شما معارضه نمی توانید کرد استعانت نمائید وَ ادعُوا و بخوانید برای معاونت خود بتان را در اتیان سوره مثل قرآن مَن ِاستَطَعتُم هر کرا توانید که از وی یاری خواهید مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای تا شما را مددگاری کند و بسازید مانند قرآن إِن کُنتُم صادِقِین َاگر هستید راست گویان که محمّد ص از خود می سازد کافران یک سوره نیاوردند بَل کَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بِما لَم یُحِیطُوا بآن چیزیکه فرا نرسیده اند بِعِلمِه ِبدانش آن

یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه درنیافتند آنرا مراد آنست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند وَ لَمّا یَأتِهِم و هنوز نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأوِیلُه معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند بآنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید و عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آئینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد فرد پس از دیدن پشیمان گردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد کَذلِكَ همچنین تکذیبی که کفّار زمان تو دارند کَذَّبَ الَّذِینَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش ازینها فَانظُر پس در نگرد به بین کَیفَ کانَ چگونه بود عاقِبَةُ الظّالِمِینَ انتهای کار ستمکاران و مکذّبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه ص و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرجست وَ مِنهُم و از ایشان که تکذیب میکنند مَن یُؤمِنُ بِهِ کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق ست و لیکن از روی عناد اظهار نمی کند وَ مِنهُم مَن لا یُؤمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که نه گرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَ رَبُّكَ أَعلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالمُفسِدِینَ به تباه کاران یعنی معاندان که مصراند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت اینکه است که بعضی از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و

از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَ إِن كَذَّبُوكَ ‌و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان ناامید شوی فَقُل پس بگو لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَ لَكُم و مر شما راست عَمَلُكُم پاداش عمل شما أَنتُم بَرِيئُونَ ‌شما بیزارید یعنی ذمه شما بری است مِمّا أَعمَلُ ‌از آنچه من می کنم شما را بعمل من مواخذه نخواهد کرد وَ أَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمّا تَعمَلُونَ ‌از آنچه شما می کنید یعنی مأخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علماء اینکه آیت بآیت السّیف منسوخ است.

صفحه : ۴۵۴

وَ مِنهُم و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَن يَستَمِعُونَ ‌کسان هستند که گوش فرامیدارند إِلَيكَ ‌بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شرع می آموزانی تا استهزاء کنند بآن أَ فَأَنتَ ‌آیا تو تُسمِعُ الصُّمَّ ‌می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی وَ لَو كانُوا و اگرچه هستند که با وجود کری لا يَعقِلُونَ ‌در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم ‌عاقل بطریقه تفرّس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیدا است که حال بر چه منوال بود وَ مِنهُم و از ایشان مَن يَنظُرُ کس باشد که نظر کند إِلَيكَ ‌بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرانماید

که هیچ چیز از آیات ندیده أَ فَأَنت ـ پس آیا تو تَهدِی العُمی ـ راه مینمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَ لَو کانُوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لا یُبصِرُونَ ـ نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلائل و اعتبارست و چشم سر ایشان از ان محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن ست که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزیرا که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود إِنَّ اللّه ـ بدرستیکه خدای لا یَظلِمُ النّاس ـ شَیئاً ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَ لکِنَّ النّاس ـ و لیکن مردمان أَنفُسَهُم یَظلِمُون ـ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آله ادراک آیات قدرت است در بلاهی استعمال نمایند و منافع و فوائد آن مدرکات از ایشان فائت گردد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرت است گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است هر گه که حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کر است بلکه از ان هم بتر بسی وَ یَوم ـ یَحشُرُهُم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع می کند کافران را و از هول آن روز مدّت بودن در دنیا و در قبر مر ایشانرا کوتاه نماید کَأَن لَم یَلبَثُوا گویا درنگ نکرده اند إِلّا ساعَةً مگر زمانی اندک مِنَ النَّهارِ از روز در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر

معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی نه نمودی و جواب میگویند اینکه صورت به سبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یَتَعارَفُون‌َ بَینَهُم آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه یکدیگر را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و اینکه در اوّل بعث باشد پس از ان بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَد خَسِرَ الَّذِین‌َ به تحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّه‌ِ تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَ ما کانُوا مُهتَدِین‌َ و نبودند راه یافتگان.

صفحه : ۴۵۵

وَ إِمّا نُرِیَنَّک‌َ و اگر بنمائیم ترا بَعض‌َ الَّذِی بعضی از آنچه نَعِدُهُم وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر أَو نَتَوَفَّیَنَّک‌َ یا متوفی سازیم ترا قبل از اراءت آن تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فَإِلَینا پس بسوی ماست مَرجِعُهُم بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمایم عذاب ایشان ثُم‌َّ اللّه‌ُ پس خدای بعد از اراءت آن یا پس از توفّی تو شَهِیدٌ گواه است عَلی ما یَفعَلُون‌َ بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل خود جزا خواهند یافت وَ لِکُل‌ِّ أُمَّهٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَسُول‌ٌ فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت می فرمود فَإِذا جاءَ پس چون آمد بدیشان رَسُولُهُم رسولی که مبعوث بود بدیشان

و تکذیب او کردند قُضِیَ بَینَهُم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالقِسطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستمدیده نشوند یعنی ثواب رسول کم نه کنند و در عذاب مکذبان بزیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت و اما نرینک الآیه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند اینکه آیت آمد که وَ یَقُولُونَ و میگویند کفار از روی استبعاد و استهزاء مَتی هذَا الوَعدُ کی باشد اینکه موعود به چرا بما فرود نمی آید إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر ص و مومنان اند که اهل شرک را تخویف میکردند قُل لا أَملِکُ بگو مالک نمی شوم لِنَفسِی برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَ لا نَفعاً و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود إِلّا ما شاءَ اللّهُ مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در طلب ضرری برای شما در نزول عذاب و عقوبت بر شما لِکُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را أَجَلٌ وقتی است برای هلاک ایشان إِذا جاءَ چون بیاید أَجَلُهُم وقت عذاب ایشان فَلا یَستَأخِرُونَ پس واپس نیاید از اجل خود ساعَةً اندک زمانی وَ لا یَستَقدِمُونَ و پیشی نگیرند بدان تهدید مشرکان است بآنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد فرد تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا هر چند که فریاد کنی سود ندارد قُل بگو

ای محمّد ص أَ رَأَيتُم آيا ديديد و دانستيد شـما يعنى خبر دهيد مرا إِن أَتاكُم اگر بيايد بشـما عَذابُه ُعذاب خداى كه بنزول آن تعجيـل مى كنيـد بَياتاً بوقت مشـغولى شـما بخواب يعنى بشب أَو نَهاراً يا در روز كه زمان اشـتغال شـما بطلب معيشت است هر آئينه پشـيمان شويـد از اسـتعجال پس چون حال برين منوال است ما ذا چه چيز را يَستَعجِل ُشـتابى ميكننـد مِنه ُاز عذاب يعنى كـدام نوعى را از عذاب مى طلبند المُجرِمُون َگناهكاران يعنى مشـركان و حال آنكه همه انواع عذاب ناملايم است و در تبيان آورده كه چون اينكه آيت نـازل شـد كفـار گفتنـد بـاور نمى داريم عـذاب را تعجيل ميكنيم پس اگر بما فرود آيـد بآن ايمان آريم آيت آمد كه.

صفحه : ۴۵۶

أَ ثُم َآيا بعـد از اسـتعجال إِذا ما وَقَع َچون واقع شود عـذاب و معاينه بينيد آمَنتُم بِه ِايمان آريد بوى! پس بگوى با ايشان آلآن َآيـا اكنـون ايمـان مى آوريـد وَ قَد كُنتُم و بـدرستيكه بوديـد شـما كـه از روى اسـتهزاء و تكـذيب بِه ِبعـذاب يعنى بنزول آن تَسـتَعجِلُون َشـتاب مينموديـد ثُم َقِيل َپس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِين َظَلَمُوا آنانرا كه سـتم كردند بر خود بشـرك و تكـذيب كه ايمان باس مقبول نيست ذُوقُوا بچشـيد عَذاب َالخُلدِ عذاب جاودانى را كه الم آن بر دوام بود هَل تُجزَون َآيا جزا داده ميشويـد يعنى جزا نميدهند شـما را إِلّا بِما كُنتُم مگر بانچه بوديد كه همه عمر تَكسِبُون َكسب ميكرديد از كفر و عصـيان آورده اند كه حيى بن اخطب از يهود مدينه قبل از هجرت آنحضرت ص بتجارت بمكه رفته بود چون

بحرم رسید و طنطنه دعوت حضرت رسالت پناه ص شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمّد ص اجاد انت ام هازل اینکه دعوت که میکنی بجدّ است یا بهزل و اینکه کلام که میخوانی براستی است یا ببازی حق سبحانه آیت فرستاد وَ یَستَنبِئُونَکَ ‌و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و ادّعاء نبوت أَ حَقٌّ هُوَ آیا حق و راست ست اینکه! و گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق ست یا نی جواب آمد قُل إِی وَ رَبِّی بگو ای محمّد ص آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستیکه دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است و راست و درست وَ ما أَنتُم و نیستید شما بِمُعجِزِینَ عاجزکنندگان خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَ لَو أَنَ و اگر باشد لِکُلِ نَفس ٍ ظَلَمَت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافریرا باشد ما فِی الأَرض ِ آنچه در زمین ست از مال و متاع لَافتَدَت بِه ِ هر آئینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ و بپوشند پشیمانی خود را از یاران و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که دریابند الم حسرت و ندامت

را در درونهای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و اینکه از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمّا رَأَوُا العَذابَ آن هنگام که به بینند عذاب را وَ قُضِیَ بَینَهُم و حکم کرده شود میان مومنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالقِسطِ بداد و راستی وَ هُم لا یُظلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان ثواب و افزونی عقاب أَلا إِنَّ لِلّهِ بدانید آنکه بدرستی که خدای راست ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانهاست وَ الأَرضِ و آنچه در زمین ست پس بفدای کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست أَلا إِنَّ وَعدَ اللّهِ بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌ راست ست و در ان خلاف ممکن نیست وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یَعلَمُونَ نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغروراند و از شناختن عقبی دور مثنوی مانده در تنگنای اینکه مجلس غیر دید دنیا ندید دیده حس چشم دل کو که پردها به درد جانب ملک آخرت نگرد مرغ کو در قفس زبون باشد ه شناسد که باغ چون باشد .

صفحه : ۴۵۷

هُوَ یُحیِی اوست که زنده گرداند وَ یُمِیتُ و بمیراند وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یا أَیُّهَا النّاسُ ای مردمان نداء عام است قَد جاءَتکُم بدرستیکه آمد بشما مَوعِظَةٌ پندی مِن رَبِّکُم از پروردگار شما وَ شِفاءٌ و شفائی و دوائی لِما فِی الصُّدُورِ مر آن چیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَ هُدیً و

راه نمونی بسوی حق وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِین َو مهربانی مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میرهاند و منطوی است بر حکمت نظری و هرآئینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود رباعی زهی کلام تو محض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین عنایت و رحمت کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ز شوره زار خساست بگلشن همت و گفته اند قرآن مواعظ نفوس ست و شفای صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا مواعظ است مر عوام را و شفا است مر خواص را و هدی ست مر اخص ّخواص را و رحمت است از برای همه که بدان رحمت هر یک برتبه خود رسیده اند قُل بگو ای محمّد ص شادی کنید بِفَضل ِاللّه ِبفضل خدای که قرآن است وَ بِرَحمَتِه ِو برحمت او که دین اسلام ست و گفته اند فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا رحمت رسالت پناه ص است یا فضل توفیق ست و رحمت عصمت و در حقایق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت ست و رحمت توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان ست و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از

روی اشارت میگوید که ای بنده مومن بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کسی را سرمایه هست و سرمایه مومنان فضل من و هر کسی را خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت من بیت گر شاه را خزانه نهادن بود هوس درویش را خزانه همین لطف دوست بس بعضی برآنند که معنی آیت اینکه است که بفضل و رحمت من فرود آمده مواعظ و شفا فَبِذلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلیَفرَحُوا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هُوَ خَیرٌ او بهتر است مِمّا یَجمَعُونَ از آنچه جمع می کنند کافران از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست قُل بگو مشرکان عرب را أَ رَأَیتُم خبر دهید مرا ما أَنزَلَ اللّهُ آنچه فرستاد خدای لَکُم برای شما مِن رِزقٍ از روزی یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلال ست فَجَعَلتُم پس شما ساختید و نام نهادید مِنهُ از ان روزی حَراماً وَ حَلالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از ان گفتید که حلال ست و بعضی را حکم کردید که حرام ست چون بحیر و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حلال و بر جمعی حرام چه گفتید ما فی بطون هذه الانعام خالصه لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُل بگو آللّهُ أَذِنَ لَکُم آیا خدا دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل أَم عَلَی اللّهِ یا بر خدای تَفتَرُونَ افترا میکنید.

صفحه : ۴۵۸

وَ ما ظَنُّ الَّذِینَ و چیست گمان آنها که یَفتَرُونَ بربندند عَلَی اللّهِ

الكَذِب َ بر خـدای دروغ را در تحليـل حرام و تحريم حلال يعنی چه گمان دارنـد كه خـدای بايشان چه كنـد يَوم َ القِيامَهِ روز رسـتخيز كه روز مكافات است درين ابهام تهديـدی بزرگ و وعيدی عظيم است إِن َّ اللّه َ بدرستيكه خدای لَذُو فَضل ٍ هر آئينه خداونـد رحمت است عَلَى النّاس ِ بر مردمان بانزال كتب بر ايشان و ارسال رسل بديشان وَ لكِن َّ أَكثَرَهُم و ليكن بيشتر ايشان لا يَشكُرُون َ سپاسداری نمی كنند اينكه نعمت را وَ ما تَكُون ُ و نباشی تو ای محمّد ص فِي شَأن ٍ در هيچ كاری از كارهای خود وَ ما تَتلُوا مِنه ُ و نخوانی هيـچ آيتی و سورتی از آنچه فرسـتاد خـدای مِن قُرآن ٍ از قرآن وَ لا تَعمَلُون َ و نكنيد شـما ای آدميان مِن عَمَل ٍ هيچ كاری از كارها إِلّا مگر آنكه كُنّا هستيم ما عَلَيكُم بر شـما شُهُوداً گواه يا نگاهبان إِذ تُفِيضُون َ آنوقت كه خوض می كنيـد و درمی آئيـد فِيه ِ در آن كـار وَ مـا يَعزُب ُ و پوشـيده نمی شود عَن رَبِّك َ از علم پروردگار تو مِن مِثقال ِ ذَرَّه ٍ هم سـنگ مورچه خورد يـا مقـدار هبـا فِي الأَرض ِ در زمين وَ لا فِي السَّماءِ و نه در آسـمان وَ لا أَصغَرَ و نه خوردتر مِن ذلِك َ از ان وَ لا أَكبَرَ و نه بزرگتر از ان إِلّا فِي كِتاب ٍ مُبِين ٍ مگر آنكه مكتوب است در كتاب روشن يعنی لوح محفوظ ملخص آيت آنست كه هيـچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشـيده نيست و بمكافات اقوال و افعال مناسب آن حكم خواهـد فرمود پس در ضـمن اينكه كلام وعده باشد مؤمنان را بكمال مثوبت و وعيد بود مشركانرا

بغایت عقوبت پس از مجازات باهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلا إِنَّ بدانید بدرستیکه أَولِیاءَ اللّه ِ دوستان خدای لا خَوفٌ عَلَیهِم هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکائد و شدائد وَ لا هُم یَحزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیاء جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء اللّه آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته مثنوی رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته معتکفان حرم کبریا شسته دل از صورت کبر و ریا راه نوردان شکسته قدم رازکشایان فرو بسته دم گفته اند اولیاء اللّه جماعتی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند و مؤید اینکه قول همین کلام بس که وجبت محبتی للمتحابین فی و اینکه قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام نزد بعضی اولیاء. مومنان پرهیزگارانند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الَّذِینَ آمَنُوا اولیاء آنانند که گرویده اند بما جاء من عند اللّه وَ کانُوا یَتَّقُونَ و هستند که پرهیزگاری کنند مما حرم اللّه.

صفحه : ۴۵۹

لَهُمُ البُشری مر ایشانراست مژدگانی فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که از زبان پیغمبر ص در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مرا در رویای صالحه است که مؤمن بیند یا برای مؤمن بیند و آنرا مبشرات

گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آن ست که مؤمن جای خود را در بهشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان ست بایشان و نام نیکو وَ فِی الآخِرَةِ و مر ایشانرا مژده است در آن سرای و آن سلام ملایک باشد بر ایشان سلمی رح فرموده که بشارت دنیا وعده نفاست و مژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است در دنیا شناخت و در عقبی نواخت و درین سرای سرور مجاهده و در ان سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا بیت از نعمت اینکه جهان ثنای تو بس است وز دولت آنجهان لقای تو بس ست لا تَبدِیلَ نیست بدل کردن لِکَلِماتِ اللّٰهِ مر سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذٰلِکَ آن تبشیر موعود به هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ آن ست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس درو نیابد و عقل هیچ زیرک کهنه آن نرسد وَ لا یَحزُنکَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمّد ص قَولُهُم گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خوار داشت تو میگویند بیت بانگ سگ دان حدیث بدگویان قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان إِنَّ العِزَّةَ بدرستیکه غلبه لِلّٰهِ جَمِیعاً همه مر خدای راست دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هر چه بجد و هزل میگویند العَلِیمُ دانا باحوال ایشان در هر

عزیمت و نیت که دارنـد و فراخور آن ایشانرا جزا خواهـد داد أَلا إِن َّلِلّه ِ بدانید که بتحقیق مر خدای راست مَن فِی السَّماوات ِ هر که در آسمانهاست از ملائکه وَ مَن فِی الأَرض ِ و هر که در زمین ست از جن و انس چون اینها که اشراف ممکنانند همه از آن او باشند در رقّیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی شرکت کند در ربوبیت و الوهیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است وَ ما یَتَّبع ُالَّذِین َیَدعُون َو چه چیزیرا متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند مِن دُون ِاللّه ِشُرَکاءَ بجز خدای شریکان را یا متابعت نمی کنند آنانکه جز خدای را می پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی می سازند زیرا که شرکت در ربوبیت محال ست بلکه إِن یَتَّبِعُون َپیروی نمی کنند در عبادت شرکاء إِلَّا الظَّن َّمگر گمان را که به بتان گمان شرکت حق برده اند وَ إِن هُم إِلّا یَخرُصُون َو نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت اوراست و بس چنانکه میگوید هُوَ الَّذِی اوست آن کسیکه بقدرت کامله جَعَل َلَکُم ُاللَّیل َساخت برای شما شب را تیره لِتَسکُنُوا فِیه ِ تا بیار امید در ان و از تعب تردد روز برآسائید وَ النَّهارَ مُبصِراً و گردانید روز را روشن تا بسرانجام مهمات خود قیام نمائید إِن َّفِی ذلِك َبدرستیکه در آفریدن روز

و شب و نور و ظلمت ایشان لَآیات ٍ هر آئینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوم ٍ یَسمَعُون َ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در ان تدبر و تفکّر نمایند.

صفحه : ۴۶۰ قالُوا اتَّخَذَ اللّه ُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فراگرفت خدای وَلَداً فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبحانَه ُ پاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الغَنِی ُّ او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزّت و شرف یابد یا حقیری گمنام تا بولد اسمی و رسمی پیدا کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسیکه غنی مطلق باشد هر آئینه اتخاذ ولد ازو منفی بود یا گوئیم که ولد بعضی از والد است پس اینکه صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج است بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد فرد بود کمال غنا از صفات ذاتی او کسیکه هست غنی کی بود بکس محتاج و اشارت به بیان غنای حق اینکه است لَه ُ ما فِی السَّماوات ِ مر اوراست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وَ ما فِی الأَرض ِ و آنچه در زمینها است از بدایع سفلیات إِن عِندَکُم نیست نزدیک شما ای مشرکان مِن سُلطان ٍ از هیچ حجتی و برهانی بِهذا باین که خدای فرزند فرامیگیرد أَ تَقُولُون َ آیا میگوئید عَلَی

اللّه ِ بر خدای بدروغ و افترا ما لا تَعلَمُون َ آنچه نمیدانید قُل بگو ای محمّد ص إن َّ الَّذِین َ یَفتَرُون َ به تحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند عَلَی اللّه ِ الکَذِب َ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لا یُفلِحُون َ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند مَتاع ٌ مر ایشانراست برخورداری اندک فِی الدُّنیا در دنیا یعنی دو سه روز مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرند و بگذارند ثُم َّ إِلَینا مَرجِعُهُم پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثُم َّ نُذِیقُهُم ُ پس بچشانیم ایشانرا العَذاب َ الشَّدِیدَ عذاب سخت یعنی دایم و بی انقطاع بِما کانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما یَکفُرُون َ کافر میشدند وَ اتل ُ و بخوان عَلَیهِم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوح ٍ خبر نوح پیغمبر ع إِذ قال َ یاد کن چون گفت لِقَومِه ِ مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند یا قَوم ِ ای قوم من إِن کان َ کَبُرَ اگر هست که بزرگ شده و گران گشته عَلَیکُم بر شما مَقامِی اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی ست از انکه حضرت نوح علی نبینا و ع نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدایتعالی دعوت کرده و جفا و آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسیده گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد مکث من در میان شما وَ تَذکِیرِی و پند دادن مر شما را بِآیات ِ اللّه ِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق و تصدیق نانموده مرا میرنجانید فَعَلَی اللّه ِ پس بر خدای تَوَکَّلت ُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت

من بر اعـدا فَأَجمِعُوا پس گرد آريـد و محكم سازيد أَمرَكُم كار خود را يعنى عزيمت كنيد بر آن يا جمع كنيد خداوندان امور را مراد امراء و رؤساى قوم اند وَ شُرَكاءَكُم و بخوانيد شريكان خود را يعنى آنانكه بزعم خود شركاء حق ميدانيد ملخص سخن آنكه شـما هم بقصـد من اتفاق كنيـد ثُم‌َّلا يَكُن پس بايـد كه نباشد أَمرَكُم كار شـما در قصد من عَلَيكُم غُمَّةً بر شـما پوشـيده يعنى بظاهر متوجه من شويـد. ثُم‌َّاقضُوا إِلَي‌َّ پس ادا كنيد بمن آنچه ميخواهيد يعنى بكنيد از مكاره آنچه اراده شـما است وَ لا تُنظِرُون ِ و مرا مهلت مدهيد تا خلاص يابيد از مشـقت مقام و محنت كلام من اينكه سـخنان دليل است بر آنكه نوح ع در مقام توكّل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصـرت ملك علام داشـته و ميخواسته كه امت او بدين معنى بى پرده قدم در طريق متابعت و نهند خود ايشانرا خذلان ابدى دريافته از قول وى اعراض نمودند و وى فرمود.

صفحه : ۴۶۱

فَإِن تَوَلَّيتُم پس اگر روى بگردانيد و از قبول قول من اعراض نموديد فَما سَأَلتُكُم پس من نخواسـتم از شما بر اداى رسالت خود مِن أَجرٍ مزدى كه باعراض شما از من فوت شده باشد إِن أَجرِي َ نيست مزد من براى دعوت إِلّا عَلَى اللّه ِ مگر بر خداى و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ايمان آريد خواه اعراض كنيد وَ أُمِرت ُو فرموده شده ام أَن أَكُون َ بآنكه باشم مِن َ المُسلِمِين َ از گردن نهادگان مر حكم خداى را پس خلاف امر نه كنم و اجر رسالت از غير حق نجويم فَكَذَّبُوه ُ

پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان و فرستادیم بر ایشان طوفان فَنَجَّیناه ُ پس ما نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَ مَن مَعَه ُو آنانرا که با وی بودند فِی الفُلكِ ِ در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث وَ جَعَلناهُم و گردانیدیم اهل کشتی را خَلائِف َ باشندگان در زمین از پس هلاك شدگان وَ أَغرَقنَا الَّذِین َ كَذَّبُوا و غرق کردیم بطوفان آنان را که تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فَانظُر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و به بین کَیف َ کان َ چگونه بود عاقِبَةُ المُنذَرِین َ عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع درین آیت هم تسلیه حضرت رسالت پناه ص و هم تهدید اهل کفر و ضلالت است ثُمَ َ بَعَثنا پس برانگیختیم مِن بَعدِه ِ از پس نوح ع رُسُلًا فرستادگان إِلی قَومِهِم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود ع را بقوم عاد و صالح ع را بقوم ثمود ع و ابراهیم ع را بقوم بابل و شعیب ع را باصحاب ایکه و اهل مدین فَجاؤُهُم پس آمدند رسولان من بامتان خود بِالبَیِّنات ِ به معجزهای روشن و دلیل های واضح فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا پس نبودند امم اینکه رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بِما کَذَّبُوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بِه ِ بدان مِن قَبل ُ پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعث و بعد از بعث بر همان وتیره سلوك نموده

یـا ایمان نیاوردنـد بآنچیزیکه تکـذیب آن را عهـد کرده بودنـد پیش ازین یعنی در روز میثاق کَذٰلِكَ مثل اینکه مهری که بر دلهای مکـذبان از امم ماضـیه نهاده بودیم نَطبَعُ مهر می نهیم عَلی قُلُوبِ المُعتَدِینَ بر دلهای از حـد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکـذبان قریش و اضـراب ایشـان ازین امت ثُمَّ بَعَثنـا پس برانگیختیم مِن بَعـدِهِم از پس اینکه پیغمبران مُوسـی وَ هـارُونَ موسـی بن عمران و برادر او هارون را إِلی فِرعَونَ بسوی ولیـد بن معصب یا قابوس که فرعون زمان بوده وَ مَلَائِهِ و اشـراف قوم او بِآیاتِنـا بآیتهـای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و یـد بیضا فَاستَکبَرُوا پس گردن کشـی کردنـد از قبول آن و متابعت نه نمودند وَ کانُوا و بودند ایشان قَوماً مُجرِمِینَ گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیاء و تهاون بآیات کبریا.

صفحه : ۴۶۲

فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ پس آنهنگام که آمـد بـدیشان سـخن راست و درست مِن عِندِنا از نزدیک ما یعنی موسـی ع بدیشان آمد و سخن حق بـدیشان القـا فرمود و معجزهـا بر ایشـان نمود قـالُوا گفتنـد از فرط عناد و تمرد إِنَّ هـذا بـدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نـام کرده لَسِحرٌ مُبِینٌ هر آئینه جادوئی است آشـکارا قالَ مُوسـی گفت موسـی ع مر قایلان اینکه قول را أَ تَقُولُونَ آیا میگوئید شـما لِلحَقِّ مر سـخن راست و معجزه روشن را لَمّا جاءَکُم آن هنگام که بشما آمد که اینکه سحر است أَ سِحرٌ هذا آیا سحر است اینکه من به شـما نمودم اسـتفهام است بطریق انکار یعنی اینکه جادوی نیست وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُونَ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالُوا

گفتنـد اشـراف قوم فرعون مر موسـی را أَ جِئتَنا آیا آمـدی تو بما لِتَلفِتَنا تا بگردانی ما را عَمّا وَجَدنا از آنچه یافته ایم ما عَلَیه ِ بر آن چیز آباءَنـا پـدران خود را مراد عبـادت فرعون است یعنی آمـده تـا ما را از پرسـتش فرعون بازداری وَ تَکُون َ و باشـد لَکُمَا الکِبرِیـاءُ مر شـما هر دو برادر را بادشـاهی فِی الأَرض ِ در زمین مصـر وَ ما نَحن ُ لَکُما و نیستیم ما مر شـما هر دو را بِمُؤمِنِین َ از تصـدیق کنندگان وَ قال َ فِرعَون ُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتُونِی بِکُل ِّ ساحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِیم ٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند در وجهی که در سوره اعراف گذشت و بمواعید کلّیه مستظهره ساخته روز موعود بموضـعی معلوم آوردنـد فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابله موسـی قال َ لَهُم مُوسـی گفت مر ایشـانرا موسـی أَلقُوا بیفگنیـد مـا أَنتُم مُلقُون َ آنچه شـما افگندگاینـد مر آنرا از رسـنها و عصاهـا فَلَمّـا أَلقَوا پس چون بیفگندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوای بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قال َ مُوسی گفت موسـی ع مـا جِئتُم بِه ِ السِّحرُ آنچه آورده ایـد شـما جـادوئی است نه آنچه من آوردم و فرعونیـان آنرا سـحر میگوینـد إِن َّ اللّه َ سَیُبطِلُه ُ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سـحر شما را و ناچیز سازد إِن َّ اللّه َ لا یُصلِح ُ بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکنـد عَمَل َ المُفسِدِین َ کار تباه کاران را وَ یُحِق ُّ اللّه ُ الحَق َّ و ثابت گردانـد خـدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من

آورده ام از احکام الهی بِکَلِماتِهِ ِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده وَ لَو کَرِه َ المُجرِمُون َو اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست مثنوی حق تعالی از غم و خشم خصام کی گذارد اولیا را در غرام مه فشاند نور سگ. وع وع کند سگ ز نور ماه کی مرتع کند خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی اضطراب مصطفی مه می شگافد نیم شب ژاژ میخاید ز کینه بو لهب آن مسیحا مرده زنده میکند وان جهود از خشم سبلت می کند .

صفحه : ۴۶۳

فَما آمَن َلِمُوسی پس ایمان نیاوردند بموسی ع در مبدأ امر إِلّا ذُرِّیَّهٌ مِن قَومِهِ ِ مگر فرزندانی از قوم موسی ع و آن چنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نه نمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلی خَوف ٍ با وجود ترس مِن فِرعَون َاز فرعون وَ مَلَائِهِم و ترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤساء قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی ع با آنکه میترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَن یَفتِنَهُم آنکه عذاب کند فرعون مر ایشانرا یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون تا بازگرداند ایشانرا بکفر وَ إِن َّفِرعَون َلَعال ٍ و بدرستیکه فرعون متکبر بود و طاغی فِی الأَرض ِ در زمین مصر و غالب

بر اهـل آن وَ إِنَّه ُو بـدرستیکه بـود او لَمِن َالمُسـرِفِین َهر آئینه از حـد بیرون رونـدگان در کـبر و سرکشـی تـا حـدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسـرائیل را به بنـدگی گرفت وَ قـال َمُوسـی و گفت موسـی مر آن مؤمنـان را وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهـده نمود یا قَوم ِای گروه من إِن کُنتُم آمَنتُم اگر هستید شـما که گرویده اید بِاللّه ِبخدای و دانسـته اید که ایصال منافع و دفع مضـار بقبضه اقتـدار اوست فَعَلَیه ِتَوَکَّلُوا پس برو توکـل کنیـد و کار خود باو گذاریـد إِن کُنتُم مُسـلِمِین َاگر هستیـد شـما گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که اینکه از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشـروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکّل اسقاط خوف و رجاء است از ما سوی اللّه بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند توکل تعلق دل است به محبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تـاثیری اثبات نکنـد بلکه منقاد باشـد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل مثنوی هر که در بحر توکّل غرق گشت همتش از ما سوی اللّه درگـذشت اینکه توکّل گرچه دارد رنجها فهو حسـبه بخشـد از وی گنجها و چون موسـی ع ایشـانرا بتوکّل فرمود فَقـالُوا پس گفتنـد عَلَی اللّه ِبر خـدای، نه بر غیر او تَوَکَّلنـا توکّل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرون است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنا ای پروردگار ما لا تَجعَلنا فِتنَةً

مگردان ما را محل عذاب لِلقَوم ِ الظّالِمِين َ-برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلّط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَ نَجِّنا و خلاصی ده ما را بِرَحمَتِك َ-بمهربانی و بخشایش خود مِن َالقَوم ِ الكافِرِين َ-از گروه ناگرویدگان یعنی از کید و قصد ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان اینکه قوم بموسی علیه السّلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود تا مساجد و معابدیکه بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی ع را فرمود تا درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید.

صفحه : ۴۶۴

وَ أَوحَينا و وحی کردیم ما إِلی مُوسی وَ أَخِيه ِ بموسی او برادر او هارون ع أَن تَبَوَّءا لِقَومِكُما آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود بِمِصرَ بُيُوتاً در شهر مصر خانهائیکه رجوع کنید بآن جهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارت است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بائمه قوم و در ان محل امام ایشان موسی و هارون بود وَ اجعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما بُيُوتَكُم خانهای خود را که گرفته اید قِبلَةً مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه و موسی ع نماز بجانب کعبه گذاردی وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلاه تعلق بهمه دارد وَ بَشِّرِ المُؤمِنِين َ-و بشارت ده ای موسی مومنانرا بنجات دنیا و درجات عقبی

توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی بود وَ قالَ مُوسی و گفت موسی در دعای خود که رَبَّنا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَیتَ بدرستیکه تو دادی فِرعَونَ وَ مَلَأَه فرعون و گروه او را زِینَةً چیزیکه بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَ أَموالًا و داده ایشانرا مالها از نقود و انعام و ضیاع فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا إبن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در ان معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در ان مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوزه تصرف قبط درآمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد از انکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرد که رَبَّنا ای آفریدگار ما ایشانرا اینها داده لِیُضِلُّوا تا گمراه کنند بندگان ترا عَن سَبِیلِكَ از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند رَبَّنا اطمِس ای پروردگار ما اثر محو فرست عَلی أَموالِهِم بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رح گفته که دنیا رو در هم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقش که داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و اینکه یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی ع

دعـا فرمود وَ اشـدُد عَلی قُلُوبِهِم و سـخت فراگیر بر دلهـای ایشـان یعنی مهر نه بر آن تـا سـخت دل شونـد فَلا یُؤمِنُوا پس ایمان نیاورند موسی ع بوحی الهی دانسته بود که ایشان نخواهند گروید لا جرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتّی یَرَوُا العَذاب َالأَلِیم َتا به بینند عذاب دردناك را که آن غرق است در دریای قلزم قال َگفت خدای قَد أُجِیبَت بدرستیکه اجابت کرده شد دَعوَتُکُما دعای شـما هر دو برادر آورده اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین گفت و آمین گوینده در دعا شـریك است ازین جهت گفت که دعای هر دو شـما مسـتجاب شد فَاستَقِیما پس ثابت باشـید بدعوت و الزام حجت و تعجیل مینمائید که مطلب شـما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر اینکه دعا ظاهر شد وَ لا تَتَّبِعان ِو پیروی مکنیـد در تعجیل سَبِیل َالَّذِین َراه آنانرا که از فرط جهالت لا یَعلَمُون َنمیدانند که وعده حق سـبحانه بوفا می انجامـد در وقت آن مصـرعه ارهـا موقوف وقت آمـد نگهداریـد وقت و چون وقت عـذاب آن قوم در رسـید وحی آمـد به موسـی ع که قوم از مصـر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی ع با جمعی از بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسـیدند فرعون با لشـکر از عقب رسـید و بدعای موسـی ع دریا شـکافته شد و تفاصـیل اینکه واقعه در سوره شـعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت انشاء اللّه تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید.

صفحه :

وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیل ـَو بگذرانیـدیم ما فرزنـدان یعقوب را البَحرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتبَعَهُم پس از پی درآمدنـد ایشانرا فِرعَون ـُوَ جُنُودُه ـُفرعون و لشکریان او بَغیاً برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَ عَدواً و از جهت از حـد بیرون بردن در جفـای ایشـان پس چون بکنـار دریـا رسیدند و اسپ فرعون ببوی مادیـانی که جبرئیل بر آن سوار بود بـدریا درآمـد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریـا افگندنـد و فرعون نمیخواست که بـدریا درآیـد امـا مرکب او و او را میبرد حَتّی إِذا أَدرَکَه ـُالغَرَق ـُتا چون دریافت او را غرق شـدن و دانست که هلاک خواهد شد قال ـَآمَنت ـُگفت ایمان آوردم من و بگرویدم أَنَّه ـُلا إِله ـَبآنکه نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِی مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه الصلوه و السلام آمَنَت بِه ـِبَنُوا إِسرائِیل ـَگرویده اند بدو بنی اسرائیل وَ أَنَا مِن ـَالمُسلِمِین ـَو من از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصـی که بر قبول آن داشت چون ایمان بأس بود بجهت فوت وقت مقبول نشـد چه در وقت دیگر مره واحده کافی باشد و بعد از انکه فرعون اینکه سـخن گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود آلآن ـَآیـا ایمـان می آری اکنون که اختیـار نمانـد وَ قَد عَصَیت ـَو حـال آنکه تو نافرمـانی کردی قَبل ـُپیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی وَ کُنت ـَو بودی تو مِن ـَالمُفسِدِین ـَاز جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر

آورده اند که روزی جبرئیل ع بدیوان مظالم فرعون آمد و اینکه صورت فتوی بوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و به تربیت او از سائر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سیّد خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل ع آن خط را فراگرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان مینمود جبرئیل ع آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل ع مشتی از لوث دریا برداشت و در دهان آن لعین انداخت از ان جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که اینکه ایمان باس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی گفت که اکنون میگردی که زمام اقتدار تو از قبضه اختیار تو رفت و وقت ایمان آوردن تو گذشت بیت وقت هر کار نگهدار که نافع نه بود نوش دارد که پس از مرگ به بیمار دهند فَالیَوم َنُنَجِّیک َپس امروز برهانیم ما بِبَدَنِک َتن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحراند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دمبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا

بگذرانـد و از عقب مـا درآیـد حق سـبحانه و تعالی تن فرعون را بر روی دریا آورد با زرهی که در بر داشت و بـدان او را می شناختند تا بنی اسـرائیل تن فرعون بی روح دیده تسلّی یافتند و ازینست که بعضی علما بدن بمعنی درع داشتند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصـر بودند غرق شدن او را مسـلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزائر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه وحی کرد بـدریا که فرعون را بکنار افگنـد تا مصـریان بیننـد پس دریا او را بزمین بلنـد افگنـد چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجـاست که در معنی ننجیـک ببـدنک فرموده انـد که نلقیـک علی نجوه من الاـرض و بر هر تقـدیر بـدن ترا از دریا برآریم لِتَکُون َ تا باشـی لِمَن خَلفَکَ َ برای کسیکه از پس تو آید آیَهً نشانه که بتو که عبرت گیرد و داند که مملوک مقهور دور است از دعوی مـالکیت و قـاهریت بنـده که خود را از غرق شـدن در گرداب فنا نرهانـد چرا صـدای انا ربکم الاعلی بسـمع جهانیان رسانـد مثنوی عـاجزی کو اسـیر خواب و خور است لاـف قـدرت زنـد چه بیخبر است آنکه در نفس خود زبون باشـد صـاحب اقتـدار چون باشـد وَ إِن َّ کَثِیراً و بدرستیکه بسـیاری مِن َ النّاس ِ از مردمان عَن آیاتِنا از آیات قدرت ما لَغافِلُون َ بیخبرانند ایشانرا نه در آن فکری و نه از ان عبرتی.

صفحه : ۴۶۶

وَ لَقَد بَوَّأنا

و بـدرستیکه مـا جای دادیم بَنِی إِسرائِیل َ فرزنـدان یعقوب را بعـد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدق ٍ جای بسـزا و شایسـته چنـانچه از وعـده صـدق ما می سـزید و آن ولایت شام بود و بعـد از ان مصـر وَ رَزَقناهُم و روزی دادیم ایشانرا مِن َ الطَّیِّبات ِ از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بقول جمعی اینجا مراد از بنی اسـرائیل یهود عصـر پیغمبر آخر الزمان اند ص که ایشان را در یثرب جـای داد و خرمـای خشـک و تر بر ایشان ارزانی داشت فَمَا اختَلَفُوا پس اختلاف نکردنـد در امر دین خود یا در شان حضـرت محمّـد ص مصـطفی حَتّی جاءَهُم ُ العِلم ُ تا وقتی که آمـد بـدیشان علم توریت و احکام آن و در ان اختلاف نکردنـد بتاویل تا زمانی که عالم شدنـد بنعوت احمدی و صـفات محمدی ص و به تحریف و تغییر آن مشـغول گشـتند و گفته اند آن علم قرآن است که فرود آمـده و سـبب اختلاف یهود شـد إِن َّ رَبَّک َ بـدرستیکه پروردگـار تو یَقضِی بَینَهُم حکم کنـد میان ایشان یَوم َ القِیـامَهِ روز رسـتخیز فِیما کانُوا در آن چیزی که بودنـد که از روی عناد یا جهل فِیه ِ یَختَلِفُون َ در آن چیز اختلاف میکردنـد از حکم توریت یـا امر پیغمبر فَإِن کُنت َ پس اگر هستی تو فِی شَک ٍّ در گمـان مِمّـا أَنزَلنـا إِلَیـک َ از آنچه ما فرسـتادیم بر تو از قصص و احکام فَسئَل ِ الَّذِین َ پس بپرس از آنانکه یَقرَؤُن َ الکِتاب َ میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است مِن قَبلِک َ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه اینکه منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب

ایشان مخاطب حضرت پیغمبرست و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی مای نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب لَقَد جاءَک َالحَق ُبدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست مِن رَبِّک َاز آفریدگار تو فَلاـ تَکُونَن َپس مباش مِن َالمُمتَرِین َاز شک آرندگان اصح اقوال آنست که در امثال اینکه مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه ص است اما مخاطب غیر او است چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات در آنچه بر وی منزل شده و از همین قبیل است اینکه خطاب دیگر که وَ لاـ تَکُونَن َو مباش مِن َالَّذِین َکَذَّبُوا از کسانیکه تکذیب کردند بِآیات ِاللّه ِمر آیتهای خدای را که قرآن است فَتَکُون َپس باشی اگر تکذیب کنی مِن َالخاسِرِین َاز زیان زدگان.

صفحه : ۴۶۷

إِن َالَّذِین َحَقَّت بدرستیکه آنانکه واجب شده است عَلَیهِم بر ایشان کَلِمَت ُرَبِّک َقول پروردگار تو یعنی قولیکه در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست لأملأن جهنم یا هؤلاء فی النار و لا ابالی و بر هر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یُؤمِنُون َایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشانرا که تعلق اراده اللّه باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند وَ لَو جاءَتهُم کُل ُآیَه ٍ و اگرچه آید بدیشان هر آیتی که اقتراح کنند حَتّی یَرَوُا تا به بینند العَذاب َالأَلِیم َعذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان

ایشانرا نفع نرسانـد چنانچه قوم فرعون و سائر امم ماضـیه را سودی نـداشت فَلَو لا کانَت قَریَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آننـد که لو لاـ اینجـا بمعنی مای نافیه است یعنی نبودنـد اهل دیهی از دیهای عاصـیه که بوقت نزول عـذاب آمَنَت ایمان آورند فَنَفَعَهـا پس سود رسانـد اهل آن ده را إِیمانُها ایمان ایشان در آنوقت إِلّا قَوم َیُونُس َمگر قوم یونس که ایشان لَمّا آمَنُوا کَشَـفنا عَنهُم آنهنگام که ایمان آوردنـد برداشتیم و ببردیم از ایشان عَـذاب َالخِزی ِعـذاب رسوائی فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا وَ مَتَّعناهُم و برخوردار بگذاشتیم ایشانرا إِلی حِین ٍتا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر اینکه معنی که گفته شد استثنا در الّا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان بأس مخصوص باشد باین قوم و مسـتثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما را و باسـنا و جمعی برآننـد که معنی آیت اینست چرا اهـل قری ایمـان نیاوردنـد قبل از معائنه عـذاب و تعجیل نکردنـد پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس ع چون امارت عـذاب مشاهـده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول عـذاب و ایمان آورند برین تقدیر اسـتثنا منقطع باشد و قصّه یونس بر سبیل ایجاز چنان بود که حق سـبحانه او را باهل نینوی فرسـتاد از ارض موصل و او مـدّتی ایشان را بخدای دعوت کرد ایشان ابا نموده ویرا میرنجانیدند آخر بتنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که

بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس ع ایشانرا خبر داد از میان قوم خود بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شرارت آتش بیامده گرد مدینه نینوی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس راست گفته روی بملک خود آوردند و او مرد عاقل بود فرمود که یونس را بطلبید چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس ع برفت خدائی که ما را بدو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا است اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی درپوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکانرا از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند که آمنا بما جاء به یونس ع از اوّل ذی حجه تا عاشر محرم برین وجه مینالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسوده درماندگی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند مثنوی چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم بی طمعیم از همه سازنده جز تو نداریم نوازنده پیش تو کر بی سر و پا آمدیم هم بامید تو خدا آمده ایم قومی گفتند خداوندا یونس ع ما را گفته بود که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم

خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند که الهنا یونس ع ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعرض رسانیدند که ای پروردگار ما یونس از قول تو بما میفرمود که هر که بر شما ستم کند ازو درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کردیم از ما عفو کن برخی دیگر باین گونه ادا میکردند که خدایا یونس ع ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائلان را رد نکنید ما سائلان روی بدرگاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن قطعه ما تهیدستان برآوردیم دستی در دعا نقد فیضی نه برین دستی گناهکار همه قاضی حاجات درویشان و محتاجان توئی پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا دعای ایشان را اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده برأت نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افگنده یونس ع بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا از عذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت اگر من درین شهر روم بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصّه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیاء و صافات مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی.

صفحه : ۴۶۸

وَ لَو شاءَ رَبُّک َ-و اگر خواستی پروردگار تو

لَآمَن َ هر آئينه ايمان آوردندى مَن فِى الأرض ِ هر كه در زمين است كُلَّهُم جَمِيعاً همه ايشان آورده اند كه حضرت رسالت پناه ص بر ايمـان قوم بغايت حريص بود چون ايمان نمى آوردنـد غبار ملال بر آئينه دل بى غل مبارك آنحضـرت ص مى نشسـت حق سبحانه اينكه آيت فرستاد و ايمان خلق را بمشيت خود باز بست و فرمود أَ فَأَنت َ آيا تو تُكرِه ُ النّاس َ اكراه ميكنى مردمانرا حَتّى يَكُونُوا مُؤمِنِين َ تا گردند مومنان بى مشيّت من اينكه آيه منسوخ است بآيه قتال وَ ما كان َ لِنَفس ٍ و نشايد و نيست هيچ تن را أَن تُؤمِن َ آنكه ايمان آرد إِلّا بِإِذن ِ اللّه ِ مگر بارادت و توفيق و قضاى الهى وَ يَجعَل ُ الرِّجس َ و ميگمازيم عـذاب را يا خشـم ميگيريم يـا مسلط ميكنيم شـيطان را و حفص بيـا ميخوانـد يعنى خـداى غضب ميكنـد عَلَى الَّذِين َ بر آنـانكه لا يَعقِلُون َ تعقل نميكننـد در حجـج و آيات قُل ِ انظُرُوا بگو اى محمّـد مشـركانرا كه طلب آيات ميكننـد كه بنگريـد بچشم سـر يا ملاحظه كنيد بديده سر ما ذا فِى السَّماوات ِ تا خود چه چيزها است در آسمانها از عجائب فطرت وَ الأَرض ِ و در زمين از بدايع قدرت تا شما را دلالـت كنـد بر كمـال صـنع الهى و بلاغ علم و حكمت پادشـاهى وَ ما تُغنِى الآيات ُ و دفع نميكنـد ديـدن آيت ها وَ النُّذُرُ و استماع كلام بيم كننـدگان يعنى رسـل عـذاب الهى را عَن قَوم ٍ لا يُؤمِنُون َ از گروهى كه در علم و حكمت من واقع است كه نخواهند گرويد فَهَل يَنتَظِرُون َ پس آيا چشم نميدارند اينكه مشركان إِلّا مگر ايامى را يعنى واقعها

را مِثلَ - أَيّامِ الَّذِينَ - مثل واقعه آنانكه خَلَوا مِن قَبلِهِم گذشتند پيش از ايشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ايكه و اهل مؤتفكه مراد نزول عذاب است قُل فَانتَظِرُوا بگو پس انتظار بريد عذاب را كه بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُم بدرستيكه من با شما مِنَ - الْمُنتَظِرِينَ - از منتظرانم هلاك شما را ثُمَّ - نُنَجِّي پس ما برهانيديم رُسُلَنا پيغمبران خود را هرگاه كه عذاب بمكذبان ايشان فرود آمد وَ الَّذِينَ - آمَنُوا و نجات داديم آنانرا كه گرويده بودند بديشان كَذلِكَ - همچنين كه نجات داديم رسل و متابعان ايشانرا حَقًّا عَلَينا وعده راست و درست است از ما كه بوقت هلاك مشركان نُنجِ الْمُؤمِنِينَ - نجات ميدهيم گرويدگان را كه محمّد ص و اصحاب رض و متابعان اويند.

صفحه : ۴۶۹

قُل بگو اى محمّد ص يا أَيُّهَا النّاسُ - اى مردمان خطاب با اهل مكه است إِن كُنتُم فِي شَكٍّ - اگر هستيد شما در گمان مِن دِينِي از صحت دين من كه بيان كنم دين خود را براى شما فَلا أَعبُدُ الَّذِينَ - پس نمى پرستم آنانرا كه تَعبُدُونَ - شما مى پرستيد مِن دُونِ اللّهِ - بجز خداى از اصنام و ملائكه وَ لكِن أَعبُدُ اللّهَ - و ليكن پرستش ميكنم خداى را الَّذِي يَتَوَفّاكُم آن خداى كه مى ميراند شما را و تخصيص توفى بجهت تهديد است چه وفات اهل شرك ميعاد عذاب ايشان است وَ أُمِرتُ - و مأمور شده ام أَن أَكُونَ - بآن كه باشم مِنَ - الْمُؤمِنِينَ - از گرويدگان باحكام الهى و اخبار انبيا عليهم السلام وَ أَن أَقِم و ديگر امر كرده اند مرا يا وحى فرستاده اند بآنكه بپاى دار وَجهَكَ - عمل خود را لِلدِّينِ - از براى دين يعنى

خالص ساز آن را حَنِيفاً در حالتى كه مايل باشى از همه اديان بدين اسلام وَ لا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشرِكِين از شرك آورندگان اينكه خطاب متوجه بغير آن حضرت است وَ لا تَدعُ و مخوان مِن دُونِ اللّه بجز خداى ما لا يَنفَعُكَ آن چيزى را كه سود نه كند ترا خواندن او وَ لا يَضُرُّكَ و زيان نرساند بتو فروگذاشتن آن فَإِن فَعَلتَ پس اگر بكنى يعنى بخوانى اينكه چنين چيزى را فَإِنَّكَ پس بدرستيكه تو إِذاً مِنَ الظّالِمِينَ آن هنگام از ظالمان باشى كه وضع دعا در غير موضع او كنى وَ إِن يَمسَسكَ اللّه بِضُرٍّ و اگر برساند خداى بتو مرضى يا شدتى يا فقرى فَلا كاشِفَ لَه پس هيچ دفع كننده و بازدارنده نيست مر آنرا إِلّا هُوَ مگر او كه اللّه است وَ إِن يُرِدكَ بِخَيرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلا رَادَّ لِفَضلِه پس هيچ دفع كننده و بازدارنده نيست مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمير دليل است بر آنكه حق سبحانه متفضل است بارادت خير بر بندگان خود بى استحقاق از ايشان بيت درويش تو در مصلحت خويش چه دانى خوش باش گرت نيست كه بى مصلحتى نيست يُصِيبُ بِهِ ميرساند فضل خود را مَن يَشاءُ بآنكه ميخواهد مِن عِبادِه از بندگان خود وَ هُوَ الغَفُورُ و او است آمرزنده پس از غفران او بمعصيت نااميد مشويد الرَّحِيمُ مهربان است پس بطاعت اميد در رحمت او بنديد.

صفحه : ۴۷۰ قُل يا أَيُّهَا النّاسُ بگو اى مردمان قَد جاءَكُمُ الحَقُّ بدرستيكه آمد بشما كلامى درست يا

پیغمبری راست مِن رَبِّکم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَن ِاهتَدی پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فَإِنَّما یَهتَدِی پس جز اینکه نیست که راه یابد لِنَفسِه ِبرای نفس خود یعنی منفعت او عاید بدو است وَ مَن ضَل َو هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّما یَضِل ُّپس همین است که گمراه میشود عَلَیها بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدو است وَ ما أَنَا و نیستم من عَلَیکُم بِوَکِیل ٍبر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد دمیاطی فرموده که آیه السیف ناسخ اینکه آیت است وَ اتَّبِع و پیروی کن ای محمّد ص ما یُوحی إِلَیکَ َآن چیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن وَ اصبِر و صبر کن بر دعوت و در ایذائیکه بتو رسد شکیبائی ورز حَتّی یَحکُم َاللّه ُتا وقتی که حکم کند خدا بنصرت تو یا امر کند بقتال وثنی و جزیه کتابی وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِین َو او است بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرائر و احتیاج ببینه و گواه ندارد بیت از سپیدی تا سیاهی گیرد تا لوح و قلم یک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سوره هود

مکّیه وّ هی مائه وّ ثلث وّ عشرون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِالر در احقاف فرموده که حروف مقطعه به نسبت اصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید اینکه قول است آنکه شعبی از معنی مقطعات پرسیدند فرمود

که سر اللّه فلا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی الرا آن است که انا اللّه اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس اینکه کلمه مشتمل است بر وعده و وعیده کِتاب ٌاینکه کتابی است صفت او اینکه أُحکِمَت استوار کرده شده است آیاتُه ُآیتهای او بحجج و دلائل یا منتظم گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُم َفُصِّلَت پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است درو آنچه بندگان بدان محتاج اند یعنی مبین شده است مِن لَدُن حَکِیم ٍاز نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِیرٍ دانا بهمه چیزها است.

صفحه : ۴۷۱

أَلّا تَعبُدُوا برای آنکه تا نپرستید إِلَّا اللّه َمگر خدای را إِنَّنِی لَکُم بدرستیکه من مر شما را مِنه ُاز وی یعنی با مروی نَذِیرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَ بَشِیرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَ أَن ِاستَغفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست که آمرزش طلبید رَبَّکُم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُم َتُوبُوا إِلَیه ِپس توبه کنید بحضرت او و از معاصی در زمان آینده یُمَتِّعکُم تا برخورداری دهد شما را مَتاعاً حَسَناً برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی إِلی أَجَل ٍمُسَمًّی تا وقتی که نام برده شده که آخر عمر مقدرست محققان گفته اند متاع حسن رضا است بآنچه دست

دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره مذکور است که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گذارده شود وَ يُؤتِ ِو تا بدهد خدای كُل َذِى فَضل ٍمر هر خداوند فضلی را در دین فَضلَه ُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت إبن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او جورجانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام آن نشان فاضل نوشته باشند و هر آئینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید مصرع آنرا که بدادند ازو باز نگیرند وَ إِن تَوَلَّوا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَإِنِّى پس بدرستیکه من أَخاف ُعَلَيكُم میترسم بر شما عَذاب َيَوم ٍكَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و در تیسیر گوید که روز بدر و گفته اند روز شدّت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند إِلَى اللّه ِبسوى مجازات خدا است مَرجِعُكُم بازگشت شما وَ هُوَ عَلى كُل ِشَى ءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب قَدِيرٌ توانا است آورده اند که جمعی از مشرکان بیباک که عداوت حضرت رسالت پناه ص میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده ها فروگذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراگیریم در عداوت محمّد ص کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق

سبحانه آیت فرستاد که أَلا إِنَّهُم بدانید که ایشان یعنی کافران یَثنُون َصُدُورَهُم فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند آنرا دو تا کردن سینه عبارت است از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لِیَستَخفُوا تا پنهان دارند مِنه ُاز خدا أَلا حِینَ بدانید که آنهنگام که ایشان یَستَغشُون َثِیابَهُم در سرکشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند یَعلَم ُمیداند خدای ما یُسِرُّون َآنچه پنهان میکنند در سینه وَ ما یُعلِنُون َو میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان به نسبت علم وی یکسان است إِنَّه ُعَلِیم ٌبدرستیکه او دانا است بِذات ِالصُّدُورِ باسراری که در سینها است و گویند ذات الصدور دلهااند حق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت ایکه در دل نهان کنی سری آنکه دل آفریده میداند در اسباب نزول آورده که اینکه آیت در شان اخنس إبن شریق نازل شده که مردی سخن گداز و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه ص آمدی و سخنان خوش آیند ادا کردی و لاف یکجهتی و هواداری زدی اما ظاهرش برخلاف باطنش بود درونش تیره و برونش روشن مینمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرمود که منافق مشابه ما راست درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است بیت صورتی ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرّا از غبار.

صفحه : ۴۷۲

وَ ما مِن دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِی الأَرض ِدر زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلّا

عَلَى اللّه ِ مگر بر خدای است رِزقُها روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که مفید وجوب است در شرع بجهت تحقیق وصول رزق است بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدای است یا بمعنی مالی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَ یَعلَم ُو میداند خدای تعالی مُستَقَرَّها قرارگاه حیوانات در حین حیات وَ مُستَودَعَها و آرامگاه ایشان بعد از وفات صاحب کشاف آورده است مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کُل ٌّ همه آنکه یاد کرده شده از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِی کِتاب ٍ مُبِین ٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه خَلَق َالسَّماوات ِ وَ الأَرض َ بیافرید آسمانها و زمینها را فِی سِتَّهِ أَیّام ٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه وَ کان َو بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرشُه ُعَلَی الماءِ عرش او بر آب در برخی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از

عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لِیَبلُوَکُم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود أَیُّکُم کدام شما أَحسَن ُعَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر است در قرار عرش بر آب و تفوق آب بر باد وَ لَئِن قُلت َو اگر گوئی تو ای محمّد ص مرقوم خود را إِنَّکُم مَبعُوثُون َبدرستیکه شما برانگیخته شدگانید مِن بَعدِ المَوت ِاز پس مرگ لَیَقُولَن َّالَّذِین َکَفَرُوا هر آئینه گویند آنانکه نگرویدند إِن هذا نیست اینکه سخن که در باب بعث میگوئید إِلّا سِحرٌ مُبِین ٌمگر مانند سحری آشکارا در فریب یا در بطلان وَ لَئِن أَخَّرنا و اگر تاخیر کنیم عَنهُم ُالعَذاب َاز ایشان عذابی که وعده کرده ایم إِلی أُمَّةٍ مَعدُودَةٍ تا هنگام شمرده شده یعنی وقت معلوم لَیَقُولُن َّهر آئینه گویند از روی استهزاء ما یَحبِسُه ُچه چیز بازمیدارد عذاب را از نزول و وقوع أَلا یَوم َیَأتِیهِم بدانید آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدر است لَیس َمَصرُوفاً نباشد آن عذاب بازداشته عَنهُم ُاز ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد. بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد دمیاطی فرموده است که اینکه عذاب قتل جبرئیل ع مر مستهزیان را چنانچه مضمون انا کفیناک المستهزئین از ان خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی وَ حاق َبِهِم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فراگرفته است جهات ایشانرا ما کانُوا

بِه ِ آنچه بودند از روی جهل يَستَهزِؤُن َ بدان استهزا ميکردند و بر وقوع آن استعجال می نمودند.

صفحه : ۴۷۳

وَ لَئِن أَذَقنَا الإِنسان َ و اگر بچشانيم يعنی بـدهيم آدمی را مِنّا رَحمَةً از نزد ما نعمتی و رحمتی که دريابد لذت آن را ثُم َّ نَزَعناها پس بازسـتانيم آن را مِنه ُ ازو إِنَّه ُ لَيَؤُس ٌ بدرستيکه او نااميد است بجهه بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما کَفُورٌ ناسـپاس است در نعمت گذشـته وَ لَئِن أَذَقناه ُ و اگر بچشانيم او را نَعماءَ نيکوئی چون صحت و غنا بَعدَ ضَرّاءَ مَسَّته ُ بعد سختی که بدو رسيده باشـد چون بيماری و فقر لَيَقُولَن َّ هر آئينه گويد ذَهَب َ السَّيِّئات ُ عَنِّی برفت بديها يعنی مصائب و مکاره که مرا بد می آيد دور شـد از من إِنَّه ُ بـدرستيکه انسان لَفَرِح ٌ شادمان است به نعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنـده و فخرکننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شـکر نعمت و قيام بحق آن إِلَّا الَّذِين َ صَبَرُوا مگر آنانکه شکيبائی نمودند در محنت و بلا وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند عملهای نيکو يعنی وظايف شـکر بتقديم رسانيدند در نعمت و رضا أُولئِك َ آنگروه که بصـفت صبر و شکر موصوف انـد لَهُم مر ايشـانراست مَغفِرَةٌ آمرزش گناهـان وَ أَجرٌ کَبِيرٌ و مزدی بزرگ که اقـل آن بهشت است شـيخ العـالم فرموده که در جنّت نعمتی است که همه نعيم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشـد يعنی مشاهـده انوار لقـا بيت ما را بهشت بهر لقای تو درخور است بی پرتو جمال تو جنت محقر است آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آيات از حضرت سيّد

کائنات علیه افضل الصّلوه و التسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت پناه ص از عدم قبول دعوت و استهزاء و سخریت ایشان تنگ دل می شد حق سبحانه و تعالی برای تبهیج حضرت در ادای رسالت و عدم مبالات بردّ و انکار ایشان آیت فرستاده فَلَعَلَّكَ تارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رح میگوید استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعضَ ما یُوحی برخی از آنچه وحی کرده شده إِلَیكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکان است از سب الهه ایشان وَ ضائِقٌ بِهِ و تنگ است باظهار آن صَدرُكَ سینه تو أَن یَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَو لا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَیهِ كَنزٌ برو گنجی که نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند أَو جاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او وتوبه سبب اینکه مقالات از ادای رسالت باز ممان إِنَّما أَنتَ نَذِیرٌ جز اینکه نیست که تو بیم کننده بر تو انذار است و بس و تو در ان تقصیر نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد بیت در شب مهتاب مه را بر سماک از سگان و وع وع ایشان چه باك وَ اللّهُ عَلی كُلِّ شَیءٍ و خدای بر همه چیزها وَكِیلٌ گواه است یا نگهبان یا کارگذار آنانکه کار با او گذارند و

نگهدار آنانکه خود را بدو سپارند پس توکل برو کن و از گفت و شنود هر حسود و غنود باک مدار.

أَم يَقُولُون َ بلکه میگوینـد کافران افتَراه ُ محمّد ص برمی بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُل فَـأتُوا بگو پس بیاریـد بِعَشرِ سُوَرٍ ده سوره مِثلِه ِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفتَرَیات ٍ بربافته از نزدیک خود یعنی زعم شـما آن ست که قرآن را از خود بر میتوان بافت و بمن اینکه گمان می بریـد که از خود میسازم شـما فصـحای عربیـد پس بایـد که شما نیز قادر باشـید بر انشای مثل اینکه کلام بلکه شـما از من قادرتریـد به جهت وقوف شـما بر قصـص و اخبار و تعود شـما بر انشـای اشـعار وَ ادعُـوا مَـِن ِ استَطَعتُم و بخوانیـد از برای معـاونت بر معـارضه هر کرا توانیـد مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خـدای إِن کُنتُم صادِقِین َ اگر هستیـد شـما راست گویان که اینکه کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشـر سور عاجز آمـدند آیت دیگر آمـد فـاتوا بسوره من مثله و عجز ایشـان از ایراد یـک سوره نیز بر همه کس ظـاهر شـد فَإِلَّم یَسـتَجِیبُوا لَکُم پس اگر اجـابت نکردنـد مر شـما را در آنچه گفتنـد از ایتان سوره مخاطب حضـرت پیغمبر ص است و جمع ضـمیر برای تعظیم باشـد و گفته اند مراد مؤمنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر ص و می گفتند که حضرت ص را مفتری میگوئید شما نیز با مفترای او معارضه کنیـد پس حق سـبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدنـد فَاعلَمُوا پس بدانید که أَنَّما أُنزِل َ

آنچه فرو فرستاده شده بِعِلمِ اللّهِ بعلم خدا است یعنی متلبس است بعلمی که خاصه او است و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَ أَن لا إِله‌َ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزاء إِلّا هُوَ مگر او که عالم است بآنچه غیر او نداند و قادر است بانچه غیر او نتواند فَهَل أَنتُم پس آیا هستید شما مُسلِمُون‌َ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَن کان‌َ هر که باشد از دناءت همت یُرِیدُ الحَیاةَ الدُّنیا خواهد زندگانی دنیا وَ زِینَتَها و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است مر جمیع مردمان را که از ایشان باحسان و اعمالی که ازو صادر شود برخورداری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نُوَف‌ِّ إِلَیهِم بتمام بازگذاریم بدیشان أَعمالَهُم جزای کردارهای ایشانرا فِیها در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَ هُم فِیها و ایشان در دنیا لا یُبخَسُون‌َ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولئِک‌َ الَّذِین‌َ آنگروه آنانند که لَیس‌َ لَهُم نباشد ایشان را فِی الآخِرَةِ در ان سرای دیگر إِلَّا النّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشانرا استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده وَ حَبِطَ و تباه گشت ما صَنَعُوا آنچه کرده اند فِیها

در دنیـا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاـص است و ایشـان در عمـل مخلص نبوده انـد وَ باطِـلٌ و نـاچیز است فی نفس الامر ما کانُوا یَعمَلُون - آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن.

صفحه : ۴۷۵

أَ فَمَن کان - آیا پس هر که باشـد عَلی بَیِّنَهٍ بر برهانی مِن رَبِّه - از پروردگار خود که او را دلالت کنـد بطریق صواب وَ یَتلُوه ُو از پی درآید برهان او را که دلیل عقلی است شاهِدٌ مِنه ُ گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد بـا کسـی که زینت دنیـا طلبـد و عمـل نه برد وجه صواب کنـد و گفته انـد صـاحب بیّنه مؤمنـان اهل کتاب انـد یا هر که مومن مخلص بود و شاهـد پیغمـبر ع است و گفته انـد صـاحب بیّنه پیغمـبر ع است و تـابع او است شاهـدی که آن جبرئیـل ع است یا ملکی که حافظ او بوده یـا ابو بکر صـدیق رض یا علی مرتضـی رض یا صورت آنحضـرت ص که هر که بدیـده انصاف درو نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی بعضی برآنند که بیّنه قرآن است و یتلوه بمعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل ع است یا لسان حضرت رسالت پناه ص یـا اعجـاز و نظم او و اگر یتلـوه بمعنی یتبعه دارنـد شاهـد انجیـل است و در زاد المسیر آورده که انجیـل تـابع قرآن اسـت بتصدیق و بشارت اگرچه قبل

ازو نـازل شـده است وَ مِن قَبلِه ِ و پیش از انجیـل یـا قرآن تـابع او بوده کِتـاب ٌ مُوسـی کتـاب موسـی یعنی توریت چه او نیز در تصـدیق نبی امّی و بشـارت بوجود او تـابع است یعنی موافق است مر قرآن را إِماماً در حالتی که توریت پیشوا بوده مر اهل دین را وَ رَحمَةً و سبب بخشایش بر منزل علیهم که مؤمنان انـد أُولئِکَ َ آن گروه که صاحب بینه اند یُؤمِنُون َ بِه ِ میگروند بقرآن وَ مَن یَکفُر بِه ِ و هر که کـافر شود بقرآن مِن َ الأَحزاب ِ از گروهی چنـد که اهل مکه انـد و آنکه حزب ایشان است در عـداوت پیغمبر ص فَالنّارُ مَوعِدُه ُ پس آتش دوزخ وعـده گاه اوست و لا محاله بـدان رسـد فَلا تَک ُ پس مباش فِی مِریَةٍ مِنه ُ در گمان ازین موعد إِنَّه ُ الحَق ُّ بدرستیکه اینکه وعده درست و راست است مِن رَبِّک َ از پروردگار تو وَ لکِن َّ أَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بیشتر از مردمان لا یُؤمِنُون َ نمیگروند بآن و تصدیق نمی کنند وَ مَن أَظلَم ُ و کیست سـتمکارتر مِمَّن ِ افتَری از آنکس که بربندد عَلَی اللّه ِ کَذِباً بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او أُولئِک َ آنگروه مفتریان یُعرَضُون َ عرض کرده خواهنـد شـد در موقف عَلی رَبِّهِم بر پروردگـار خود وَ یَقُول ُ الأَشـهادُ و خواهنـد گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهنـد که هؤُلاءِ الَّذِین َ که اینکه گروه که آنانند که از روی عناد کَذَبُوا عَلی رَبِّهِم دروغ گفتند بر پروردگار خود باتخاذ ولد و شریک أَلا لَعنَةُ اللّه ِ

بدانید که لعنت خدای عَلَی الظّالِمِین َبر ستمکاران است یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان می کند و می گوید.

صفحه : ۴۷۶

الَّذِین َیَصُدُّون َآنانکه بازمیدارند مردمان را عَن سَبِیل ِاللّه ِاز راه خدای یعنی از دین او وَ یَبغُونَها عِوَجاً و میجویند یعنی وصف می کنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی وَ هُم بِالآخِرَهِ و ایشان بدان سرای باقی هُم کافِرُون َایشان ناگرویدگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشان است به آخرت أُولئِک َآن گروه کافران لَم یَکُونُوا نباشند مُعجِزِین َعاجزکنندگان مر خدای را از عذاب خود فِی الأَرض ِدر زمین یعنی در دنیا وَ ما کان َلَهُم و نیست مر ایشان را مِن دُون ِاللّه ِبغیر از خدای مِن أَولِیاءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان بازدارد بلکه یُضاعَف ُافزون کرده شود لَهُم ُالعَذاب ُبرای ایشان عذاب یعنی دوبار معذب گردند بجهت ضلال و اضلال ما کانُوا نبودند که در دنیا یَستَطِیعُون َالسَّمع َتوانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَ ما کانُوا یُبصِرُون َو نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند أُولئِک َالَّذِین َآن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنفُسَهُم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان بازگردد وَ ضَل َّعَنهُم و گم شد از ایشان ما کانُوا یَفتَرُون َآنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جَرَم َأَنَّهُم بیشک و بی شبه ایشان فِی الآخِرَهِ در آن سرای هُم ُالأَخسَرُون َایشانند زیانکارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را به

پرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است قطعه مایه دین را بدنیا دادن از بی همتی ست انکه دنیا جملگی رنج است و دین آسایش است نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است إِنَ‌الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل وَ أَخبَتُوا و آرام گرفته اند إِلی رَبِّهِم بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ما سوی اللّه منقطع شده اند أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّهِ آنان اند ملازمان بهشت هُم فِیها آنان در بوستان جنان خالِدُونَ دایم و باقی اند.

صفحه : ۴۷۷

مَثَلُ الفَرِیقَینِ صفت اینکه دو گروه که مومنند و کافر کَالأَعمی وَ الأَصَمِّ مانند کور و کراند وَ البَصِیرِ وَ السَّمِیعِ و مانند بینا و شنوا هَل یَستَوِیانِ آیا برابراند اینکه دو فریق مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند أَ فَلا تَذَکَّرُونَ آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمی نمائید در آن تشبیه کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را و بناشنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر بجهت آنست که حال مومنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافران است در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند

و پیروی کنـد و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سـمیع آنکه حق را حق شـنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شـنود و از ان حذر نماید و بحقیقت بصیر کسـی است که دیده بصـیرتش مکحل بی یبصـر جلا یافته باشد و سـمیع کسی است که گوش همتش بگوشواره بی یسـمع آراسـته بود هر که خـدا بینـد جز بخـدا نه بینـد و هر که بخـدا شـنود جز از خـدای نه شـنود رباعی گوشـی که بحق باز بود در همه جای او هیچ سـخن نشـنود الا ز خدای دان دیده کزو نور پذیرد او را هر ذره بود آئینه دوسـت نمای وَ لَقَد أَرسَـلنا نُوحاً و بدرستیکه فرستادیم ما نوح را إِلی قَومِه ِ بسوی گروه او پس گفت مر ایشانرا إِنِّی لَکُم بدرستیکه من شما را نَـذِیرٌ بیم کننـده ام مُبِین ٌ هویـدا سازنـده یعنی موجبات عـذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم أَن لا تَعبُدُوا بآنکه نپرستیـد إِلَّا اللّه َ مگر خـدای را که اگر پرسـتش وی ننمائید إِنِّی أَخاف ُ بدرستیکه من میترسم عَلَیکُم بر شـما عَذاب َ یَوم ٍ أَلِیم ٍ عـذاب روزی را که مولم است عذاب درو و وصف یوم بالیم از قبیل اسـناد مجازی است از برای وقوع الم درو فَقال َ المَلَأُ پس گفتند اشـراف و رؤساء الَّذِین َ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَومِه ِ از قوم نوح ع ما نَراک َ نمی بینیم ترا إِلّا بَشَراً مِثلَنا مگر بشریماننـد ما یعنی فضل و مزیتی که ترا بر ما باشد که سـبب تخصـیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گردد اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریه دیدند و

از درک حقایق انسانی غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور اینکه ندانستند ایشان از عمی در میان فرقی بود بی منتهی هر دو گون زنبور خورد از یک محل زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زان یکی شد خون ز دیگر مشکناب آن دو نی خوردند از یک آب خور اینکه یکی خالی و دیگر پرشکر صد هزاران همچنین اشباه بین فرق شان هفتاد ساله راه بین وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ و نمی بینم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِینَ مگر آنانکه هُم أَراذِلُنا ایشان فرودان و فرومایگان ماانند بادِیَ الرَّأیِ از ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بیند صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَ ما نَری لَکُم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَینا مِن فَضلٍ بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَل نَظُنُّکُم بلکه گمان میبریم شما را کاذِبِینَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو.

صفحه : ۴۷۸

قالَ گفت نوح ع یا قَومِ أَ رَأَیتُم ای گروه من خبر دهید مرا إِن کُنتُ عَلی بَیِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِن رَبِّی از پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَ آتانِی و بدهد خدای مرا رَحمَةً مِن عِندِهِ بخشایش از نزد خود که نبوت است فَعُمِّیَت عَلَیکُم پس

پوشیده بماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گرداند آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از ان أَ نُلزِمُكُمُوها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بر آن وَ أَنتُم لَها كارِهُون َ و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید و قتاده رح فرمود که اگر نوح ع توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا راند و نائب فضل او کرا خواند نظم یکی را بخوانی که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست بد و نیک امر ترا بنده اند به تسلیم حکمت سر افکنده اند وَ یا قَوم ِ و ای گروه من لا أَسئَلُكُم نمیخواهم از شما عَلَیه ِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه غیر مذکور است مالًا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت آید اگر ابا کنید إِن أَجرِی َ نیست مزد من إِلّا عَلَی اللّه ِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم نوح ع میگفتند ای نوح ع اراذل و ادانی را از مجلس خود دو رکن تا ما با تو مجالست کنیم نوح ع در جواب ایشان میفرمود وَ ما أَنَا و نیستم من بِطارِدِ الَّذِین َ آمَنُوا رانند آنها که گرویده اند إِنَّهُم بدرستی که ایشان مُلاقُوا رَبِّهِم ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و بقرب او فائز خواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا وَ

لکِنِّی أَراکُم و لیکن می بینم شما را قَوماً تَجهَلُون َ گروهی نادان که نمی دانید قدر اینان را وَ یا قَوم ِ و ای گروه من مَن یَنصُرُنِی کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِن َ اللّه ِ از عذاب خدای إِن طَرَدتُهُم اگر برانم ایشانرا أَ فَلا تَذَکَّرُون َ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمائید گفتند تو اینکه همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود وَ لا أَقُول ُ لَکُم و نمی گویم شما را که البته عِندِی خَزائِن ُ اللّه ِ نزدیک من خزانهای علم خداوند است وَ لا أَعلَم ُ الغَیب َ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَ لا أَقُول ُ و نمی گویم إِنِّی مَلَک ٌ بدرستیکه من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا وَ لا أَقُول ُ و نمیگویم.

صفحه : ۴۷۹

لِلَّذِین َ تَزدَرِی مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد أَعیُنُکُم چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میگوئید و میگوئید لَن یُؤتِیَهُم ُ اللّه ُ خَیراً که نخواهد داد خدای ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است به از آن است که شما را در دنیا داده اللّه ُ أَعلَم ُ خدای داناتر است بِما فِی أَنفُسِهِم بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نه کنم در ظاهر إِنِّی إِذاً لَمِن َ الظّالِمِین َ بدرستیکه من آنهنگام باشم از ستمکاران چه انبیاء ع را حکم بر ظاهر است قالُوا گفتند یا نُوح ُ قَد جادَلتَنا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَکثَرت َ جِدالَنا پس بسیار گردانیدی جدال

را بـا ما و دور و دراز کشـیدی فَأتِنا بِما تَعِدُنا پس بیار آنچه ما را وعـده دادی از عـذاب إِن کُنت َاگر هستی مِن َالصّادِقِین َاز راست گویان در وعید خود قال َگفت نوح ع إِنَّما جز اینکه نیست که یَأتِیکُم بِه ِاللّه ُبیارد بشما خدای تعالی عذاب را إِن شاءَ اگر خواهـد عاجلا ـیا آجلا ـوَ مـا أَنتُم بِمُعجِزِین َو نیستیـد شـما عاجزکننـدگان خـدای را از تعـذیب خود بـآنکه به ستیزیـد یا بگریزیـد وَ لا یَنفَعُکُم و سود نمیدارد شـما را نُصحِی نصیحت کردن من إِن أَرَدت ُاگر خواهم أَن أَنصَح َلَکُم آنکه نصیحت کنم مر شـما را إِن کـان َاللّه ُیُرِیـدُ اگر هست خـدای که میخواهـد أَن یُغوِیَکُم آنکه شـما را گمراه سازد درین کلام تقـدیم و تاخیر است تقـدیرش آنکه اگر خـدا اغوای شـما خواهـد و من خواهم که نصـیحت کنم شـما را آن نصیحت نفع نمیرساند هُوَ رَبُّکُم اوست آفریدگار شـما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت خود وَ إِلَیه ِتُرجَعُون َو بسوی او بازگردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهیـد یافت أَم یَقُولُون َبلکه گفتند قوم او افتَراه ُبرمی بافد نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم قُل إِن ِافتَرَیتُه ُبگـو اگر بربـافته ام وحی را فَعَلَی َّإِجرامِی پس بر مـن اسـت وبـال گنـاه کرده من وَ أَنَا بَرِی ءٌ و من بیزارم مِمّا تُجرِمُون َاز آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمائید.

صفحه : ۴۸۰ وَ أُوحِی َو وحی کرده شـد إِلی نُوح ٍبسوی نوح أَنَّه ُلَن یُؤمِن َآنکه ایمان نخواهـد آورد مِن قَومِک َاز گروه تو إِلّا

مَن قَد آمَن َمگر آنکس که ایمان آورده فَلا تَبتَئِس پس اندوهناک مباش بِما کانُوا یَفعَلُون َبآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فائده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند وَ اصنَع ِ الفُلک َو بساز کشتی را بِأَعیُنِنا بنگاهداشت ما یا باعین و ملائکه که مددگار و موکل توانند وَ وَحیِنا و وحی کردن ما بتو در ساختن آن إبن عباس رضی اللّه عنه فرمود که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ وَ لا تُخاطِبنِی و خطاب مکن با من فِی الَّذِین َظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان إِنَّهُم مُغرَقُون َبدرستیکه ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح ع چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدّت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح ع ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرمود وَ یَصنَع ُالفُلک َو بود که میساخت کشتی را وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیه ِو هرگاه که بگذشتندی بر او مَلَأٌ مِن قَومِه ِ گروه مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنه ُفسوس کردندی برو چه کشتی را در بیابان میساخت و دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و بآخر نجار

شدی قال- إِن تَسخَرُوا مِنّا نوح علیه السلام گفت که اگر سخریه می کنید با ما فَإِنّا نَسخَرُ مِنکَم پس ما فسوس خواهیم کرد بر شما کَما تَسخَرُون- همچنانکه شما فسوس میدارید با ما فَسَوف- تَعلَمُون- پس زود باشد که بدانید مَن یَأتِیه ِ آن کس را که بیاید برو عَذاب ٌیُخزِیه ِ عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است وَ یَحِل ُعَلَیه ِ و فرود آید بدو عَذاب ٌمُقِیم ٌ عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سه صد گز و گفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز گویند شش صد ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر ازین ها نیز گفته اند و آنرا بر سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلی گردانید و بحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سفلی و سباع و بهایم را در وسطی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در علیا جای مقرر فرمود و به تهیّه اسباب اتمام اینکه مهام مشغول می بود.

صفحه : ۴۸۱

حَتّی إِذا جاءَ أَمرُنا تا وقتی که آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وَ فارَ التَّنُّورُ و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا رض در ان نان پختی و بمیراث بنوح علیه السلام رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از ان تنور برجوشد پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلنَا احمِل گفتیم ما نوح علیه السلام را که بردار

فِيها در كشتى مِن كُلٍ زَوجَين ِ از هر جنسى دو جفت از حيوانات يعنى از آنها كه جفتى ميكنند اثنَين ِ دو تا نر و ماده و حفص به تنوين كل ميخواند يعنى از هر نوع حيوانى دو جفت بكشتى برآر وَ أَهلَكَ َو كسان خويش را كه مسلمانند بكشتى درآر إِلّا مَن سَبَقَ َمگر آنرا كه پيشى گرفته است عَلَيه ِ القَول ُبرو قول ما يعنى بحكم بهلاك وى مراد كنعان است و واعله كه پسر و زن نوح عليه السلام بودند وَ مَن آمَنَ َو بردار در كشتى هر كس را كه ايمان آورده وَ ما آمَنَ َو ايمان نياورده بودند و موافقت نكرده مَعَه ُبا نوح عليه السلام إِلّا قَلِيل ٌمگر اندكى از مردمان كه زوجه مسلم آن بود و سه پسر حام و سام و يافث و زنان ايشان و هفتاد و دو تن از زن و مرد غير ايشان كه مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح عليه السلام هشتاد تن پس نوح عليه السّلام ايشانرا به نزديك كشتى درآورد و سرپوشى كه ترتيب داده بود بر بالاى كشتى پوشيد و از زمين چهل شبانه روز آب عذاب جوشيدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز كرد وَ قالَ َو گفت نوح عليه السلام اركَبُوا فِيها سوار شويد در كشتى در حالتى كه گوئيد بِسمِ اللّه ِيعنى نام خدا بريد مَجراها در وقت راندن كشتى وَ مُرساها و بهنگام بازداشتن آن و گفته اند بنام خدا است رفتن و ايستادن آن چه در خبر آمده چون خواستندى كه كشتى برود بسم اللّه گفتندى روان شدى و چون خواستندى كه

ساكن شود بسم اللّه گفتندی باز ایستادی پس نوح ع ایشانرا بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت إِنَّ رَبِّی بدرستیکه پروردگار من لَغَفُورٌ آمرزنده مومنانست رَحِیمٌ مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَ هِیَ تَجرِی بِهِم و کشتی میبرد ایشانرا فِی مَوجٍ در موجها که از عظمت بود کَالجِبالِ مانند کوهها وَ نادی و آواز داد نُوحٌ ابنَهُ نوح علیه السلام مر پسر خود کنعان را و گویند نام ادیام بود وَ کانَ فِی مَعزِلٍ و حال آنکه بود بر کرانه از آن کشتی و پدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یا بُنَیَّ ارکَب مَعَنا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی وَ لا تَکُن و مباش مَعَ الکافِرِینَ با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی قالَ گفت در جواب پدر سَآوِی زود باشد که بازگردم و پناه برم إِلی جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت یَعصِمُنِی نگاه دارد مرا مِنَ الماءِ از غرق شدن در آب قالَ گفت نوح ع لا عاصِمَ الیَومَ نگاهدارنده نیست امروز که منع کند. چیزی را مِن أَمرِ اللّهِ از عذاب خدای إِلّا مَن رَحِمَ مگر آنکس که می بخشد خدای گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء مرافق و عیشه راضیه یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خدای برو بخشد و در اثنای اینکه مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَ حالَ و حائل شد بَینَهُمَا المَوجُ میان پدر و پسر موج طوفان فَکانَ مِنَ المُغرَقِینَ پس

گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ع از کوفه یا از هند یا از عین و رده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید.

صفحه : ۴۸۲

وَ قِیلَ -و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یا أَرضُ ابلَعِی ای زمین فرو بر ماءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَ یا سَماءُ أَقلِعِی و ای آسمان بازگیر آبی را که فروگذاشته وَ غِیضَ -الماءُ و کم کرده شد آب بر روی زمین وَ قُضِیَ -الأَمرُ و گذارده شد کاریکه حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاك اشرار و نجات ابرار وَ استَوَت و قرار گرفت کشتی عَلَی الجُودِیِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَ قِیلَ -و گفتند بُعداً دوری و هلاکت باد لِلقَومِ الظّالِمِینَ -مر گروه ستمکاران را یعنی کافرانرا و چون نوح ع با قوم از کشتی بیرون آمدند آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد اینکه آیت در غایت فصاحت و بلاغت است در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت ایراد آن ندارد حواله وقوف در دقایق اینکه حال

بمطالعه اینکه محل در جواهر التفسیر میرود و من اللّه التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللّآلی گوهر طلبی روی بسوی دریا کن وَ نادی نُوح ٌو بخواند نوح رَبَّه ُ پروردگار خود را فَقال َ پس گفت رَب ِّ ای آفریدگار من إن َّ ابنِی بدرستیکه پسر من کنعان مِن أَهلِی از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَ إن َّ وَعدَک َ الحَق ُّو بدرستیکه وعده تو راست است وَ أَنت َ أَحکَم ُ الحاکِمِین َو تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست امام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح ع از کفر پسر خبر نداشت چه اگر خبر داشتی اینکه سؤال نکردی زیرا که حق سبحانه تعالی فرموده بود و لا تخاطبنی فی الّذین ظلموا و چون اینکه سؤال فرمود جواب او رسید قال َ گفت خدا یا نُوح ُ إنَّه ُ ای نوح ع بدرستیکه پسر تو لَیس َ مِن أَهلِک َ نیست از اهل دین تو إنَّه ُ عَمَل ٌ بدرستیکه او خداوند عملی است غَیرُ صالِح ٍ نه نیک و شایسته فَلا تَسئَلن ِ پس مپرس از من ما لَیس َ لَک َ آنچه نیست ترا بِه ِ عِلم ٌ بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه چون پرسیدن آنرا ندانی مپرس یا چیزیکه ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال کن إنِّی أَعِظُک َ بدرستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم أَن تَکُون َ از انکه باشی مِن َ الجاهِلِین َ از نادانان بسؤال غیر جائز قال َ رَب ِّ گفت نوح ع ای پروردگار من إنِّی أَعُوذُ بِک َ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَن أَسئَلَک َ از ان که بپرسم از تو ما لَیس َ لِی آنچه نه باشد مرا بِه ِ

عِلم ٌبآنچیز دانشـی یعنی بجواز سؤال از ان وَ إِلّا تَغفِر لِی و اگر نیامرزی مرا وَ تَرحَمنِی و نه بخشائی بر من أَکُن مِنَ الخاسِرِین باشم از زیانکاران.

صفحه : ۴۸۳

قِیلَ یا نُوح ُ گفته شد که ای نوح ع اهبِط فرو آی از کشتی بِسَلام ٍ مِنّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَ بَرَکات ٍ و برکتها و زیادتی ها عَلَیکَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشـی در انتساب آدمیان بتو و قولی آنست که از اهـل کشتی غیر نوح ع و سه پسـر او را عقب نمانـد و تمام نسب اهل عالم بـدین سه کس منتهی میشود سام پـدر عرب و فرس است و یافث پـدر ترک و حام پدر هند وَ عَلی أُمَم ٍ و سـلام و برکت بر گروهی چند مِمَّن مَعَکَ از آنها که با تواند یعنی آنها که ناشی میشوند از جمعیکه باتواند یعنی مومنان وَ أُمَم ٌو از آنها که باتواند امتی چنداند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُم زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق ثُم َّیَمَسُّهُم پس برسد ایشانرا مِنّا عَذاب ٌأَلِیم ٌاز نزد ما عـذابی دردناک در آخرت مراد کفارانـد در وسـیط از قرطبی رحمه اللّه نقل میکنـد که هیـچ مؤمن و مومنه نباشد از ان روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سـلام و برکت و هیـچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب تِلکَ اینکه قصّه که مذکور شد مِن أَنباءِ الغَیب ِ از خبرهای غیب است که ما بواسطه

جبرئیل نُوحِیها إِلَیکَ ‌وحی کردیم آنرا بسوی تو ما کُنتَ تَعلَمُها نبودی که بدانی آن را أَنتَ وَ لا قَومُکَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِن قَبلِ هذا پیش ازین وقت فَاصبِر پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت به تبلیغ رسالت همچنانکه نوح علیه السلام صبر کرد إِنَّ العاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلمُتَّقِینَ مر پرهیزگاران را است در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرمود که صبر کلید بستگیها است و شکیبائی علاج خستگیها است نتیجه شکیبائی ظفر است و کار بی صبران هر روز بتر است نظم صبر است کلید گنج مقصود بی صبر در مراد نکشود گر صبر کنی مراد یابی وز پای درافتی ار شتابی گر صبر کنی بصبر بیشک دولت بتو آید اندک اندک وَ إِلی عادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخاهُم هُوداً برادر ایشان هود را ذکر اخوت بجهت نسب است چنانچه در سوره اعراف گذشت قالَ گفت هود ع یا قَومِ ای گروه من اعبُدُوا اللّهَ بپرستید خدای را به یگانگی ما لَکُم مِن إِلهٍ نیست شما را معبودی غَیرُهُ بجز وی و شما او را شریک اثبات میکنید إِن أَنتُم نیستید شما إِلّا مُفتَرُونَ مگر افتراکنندگان بر خدای باتخاذ شرکاء یا قَومِ ای گروه من لا أَسئَلُکُم نه میخواهم شما را عَلَیهِ أَجراً بر تبلیغ رسالت مزدی مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظت آن زمان فائده رساند که بطمع فاسد آلوده نباشد بیت طمع بند

و دفتر از حکمت بشوی طمع بگسل و ز هرچه خواهی بگوئی لاـ جرم پیغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السّلام فرمود إِن أَجرِیَ نیست مزد من إِلّا عَلَی الَّذِی مگر بر آن کسیکه به محض قدرت فَطَرَنِی بیافرید مرا أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید و بدانید که هر که مالی نجوید دروغ برای چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نه کردند و حق سبحانه و تعالی بر شامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت. بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود علیه السلام فرمود.

وَ یا قَومِ استَغفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّکُم از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس بازگردید إِلَیهِ بدو از عبادت غیر او یُرسِلِ السَّماءَ تا بفرستد از آسمان عَلَیکُم بر مزروعات شما مِدراراً بارانی پیوسته وَ یَزِدکُم و بیفزاید شما را و یاری کند قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُم قوت با قوتی یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَ لا تَتَوَلَّوا و برمگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الهی مُجرِمِینَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان قالُوا گفتند یهود ما جِئتَنا بِبَیِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو حال آنکه هود علیه

السلام معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَ ما نَحن ُو نیستیم ما بِتارِکِی آلِهَتِنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَن قَولِکَ ِاز سخن تو که گوئی یک خدای را پرستید وَ ما نَحن ُلَکَ ِو نیستیم ما ترا بِمُؤمِنِین ِاز گرویدگان إِن نَقُول ُما نمیگوئیم در شان تو إِلَّا اعتَراکَ ِمگر آنکه رسانیده اند بتو بَعض ُآلِهَتِنا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی و گزندی و علتی و گویند مراد جنون است عادیان گفتند که تو چون دشنام میدهی خدایان ما را ازان ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنیده میشود قال ِگفت هود علیه السّلام إِنِّی بدرستیکه من أُشهِدُ اللّه َگواه میسازم خدای را وَ اشهَدُوا و شما نیز گواه باشید بآنکه من أَنِّی بَرِی ءٌ بآنکه من بیزارم مِمّا تُشرِکُون ِاز آنچه شما انباز میگیرید مِن دُونِه ِبدون خدای یعنی در عبادت او دیگران را شریک میسازید فَکِیدُونِی پس اجتماع کنید بر کید نسبت من جَمِیعاً همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید ثُم َّلا تُنظِرُون ِپس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و اینکه از جمله معجزات هود علیه السلام بوده که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوّت که بخون او تشنه بودند اینکه همه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در اهلاک من سعی نمائید و ایشان با

وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شود گر جمله عالم دریاست بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد چون هود علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت.

صفحه : ۴۸۵

إِنِّی تَوَکَّلت ُبدرستیکه من توکّل کردم عَلَی اللّه ِ بر خدای رَبِّی وَ رَبِّکُم که پروردگار من و پروردگار شما است و مهم خود را بوی بازگذاشتم ما مِن دَابَّهٍ هیچ جنبنده نیست إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها مگر که خدا فراگیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک او است و قادر و غالب بر او اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است إِن َّرَبِّی بدرستیکه آفریدگار من عَلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍبر طریق حق و عدل است هر کس که برو توکل کند او را راه راست نماید و ضائع نگذارد و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال جل جلاله و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص جامعه مذکور است در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقت مصدر افعال و موثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند اینکه است سر آخذ بناصیتها و ان ربی علی صراط مستقیم بیت کس کشاند میکشد کانا الیه راجعون چون روی جای دگر فکر غلط باشد جنون و ازین مقوله ها است قول قائل مثنوی چون همه راه اوست از چپ و راست تو بهر ره که میروی او راست چون

ازو بود ابتـدای همه هم بـدو باشـد انتهای همه فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردیـد از من و اعراض کنیـد یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشـید فَقَد أَبلَغتُکُم پس بدرستیکه من رسانیده ام بشـما ما أُرسِلت ُبِه ِ آن چیز را که فرو فرستاده شده ام بآن إِلَیکُم بسوی شما یعنی وحی الهی بشـما رسانیـدم و بر شـما حجت گرفتم چـون قبول حق نکنیـد حق تعـالی شـما را هلاـک کنـد وَ یَستَخلِف ُو جانشـین شما گرداند رَبِّی آفریدگار من قَوماً غَیرَکُم گروهی را غیر شما وَ لا تَضُرُّونَه ُشَیئاً و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی بـاعراض از من و ابا از قبول دعوت حق إِن َّرَبِّی بـدرستیکه پروردگار من عَلی کُل ِّشَی ءٍ حَفِیظٌ بر همه چیزها نگاهبان اسـت یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها ازو فائت نمیشود و چون کفّار قوم هود علیه السـلام بدین سخن متعظ نشدنـد حکم ربانی بعـذاب ایشان نافذ گشت وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا و آنهنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّینا هُوداً نجات دادیم هود را وَ الَّذِین َآمَنُوا و آنکسانی را که گرویده بودند مَعَه ُبا او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود علیه السـلام برهانیـدیم از عـذاب بِرَحمَهٍ مِنّا به بخشـش و بخشایشـی از مـا یعنی نجـات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَ نَجَّیناهُم و برهانیـدیم ایشانرا مِن عَذاب ٍ غَلِیظٍ از عـذاب درشت و آن سـموم دوزخ بود که بمناخر ایشان درآمـده و از ادبار بیرون می شد و اعضای ایشانرا پاره پاره میساخت وَ تِلک َعادٌ و آن عاد است یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار

قبیله عاد است که جَحَدُوا انکار کردند و کافر شدند بِآیاتِ رَبِّهِم به آیت پروردگار خود وَ عَصَوا رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبران ع است وَ اتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمرَ کُلِّ جَبّارٍ فرمان هر سرکشی عَنِیدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلالت میخواند.

صفحه : ۴۸۶

وَ أُتبِعُوا و از پی درآمده شده اند فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَةً درین سرای لعنت را که بعد ازو هلاکت است وَ یَومَ القِیامَةِ و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است أَلا إِنَّ عاداً بدانید که قوم عاد کَفَرُوا رَبَّهُم نگرویدند به پروردگار خود أَلا بُعداً لِعادٍ بدانید که دوری است مر عاد را یعنی از رحمت دورانند بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاك ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب است قَومِ هُودٍ عطف بیان عاد است یعنی اینکه عاد که هلاك شدند عاد اولی بودند که حضرت هود بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاك شدند وَ إِلی ثَمُودَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخاهُم صالِحاً برادر ایشان صالح ع را مراد اخوت نسبی است قالَ گفت صالح یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ای قوم من بپرستید خدای را و بواحدانیت او بگروید ما لَکُم نیست مر شما را مِن إِلهٍ غَیرُهُ معبودی بجز وی هُوَ أَنشَأَکُم او بیافرید شما را مِنَ الأَرضِ از زمین یعنی آدم

ع را که پـدر شـماست و مواد نطفها را که نسل او از ان آفریـده می شود از خاک پیـدا کرد وَ اسـتَعمَرَکُم فِیها و زندگانی و بقا داد شـما را در زمین در مـدارک است که سـال عمر هر یـک از قوم ثمود ع از سه صـد تـا هزار بوده یـا شـما را قـدرت داد بر عمارت زمین تا منازل منزّه ساختید و بحفر انهار و غرس اشـجار اشـتغال نمودید فَاستَغفِرُوه ُپس آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شـما را بیامرزد ثُم َّتُوبُوا إِلَیه ِپس رجوع کنید به پرسـتش او و از عبادت غیر او إِن َّرَبِّی بدرستیکه آفریدگار من قَرِیب ٌنزدیک است بامیـدواران برحمت مُجِیب ٌاجابت کننـده داعیان ست بفضل و منت قالُوا یا صالِح ُگفتنـد قوم که ای صالـح قَد کُنت َبـدرستیکه بودی تو فِینا در میان ما مَرجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم قَبل َهذا پیش ازین که دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بـدین سـخن که تو میگوئی امیـد از تو بریـده ایم أَ تَنهانـا آیا ما را نهی میکنی أَن نَعبُدَ از انکه میپرستیم ما یَعبُدُ آباؤُنا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وَ إِنَّنا لَفِی شَک ٍّو بتحقیق ما در شکیم مِمّا تَدعُونا از آنچه تو ما را میخوانی إِلَیه ِبسوی آن از توحید و ترک عبادت اصـنام مُرِیب ٍشکی در تهمت افگننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده میگرداند.

صفحه :

قال َیا قَوم ِ گفت صالح ع که ای گروه من أَ رَأَیتُم خبر دهید مرا و فرض کنید که من إِن کُنت ُاگر باشم عَلی بَیِّنَهٍ بر حجتی روشن مِن رَبِّی از پروردگار خود وَ آتانِی مِنه ُو داده باشد امر از نزدیک خود رَحمَهً پیغمبری فَمَن یَنصُرُنِی پس کیست که یاری کند و بازدارد مرا مِن َاللّه ِ از عذاب خدا إِن عَصَیتُه ُاگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدا میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من مجادله مینمائید فَما تَزِیدُونَنِی پس شما نمی افزائید مرا غَیرَ تَخسِیرٍ جز به زیانکاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر یافت و بدعای وی ناقه از سنگ بیرون آمد بامر خدای تعالی صالح ع حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَ یا قَوم ِ و ای گروه من هذِه ِ ناقَهُ اللّه ِ اینکه ناقه است که خدای خلق کرده لَکُم برای شما آیَهً در حالتی که نشانه است بر قدرت او فَذَرُوها پس بگذارید او را تَأکُل تا بخورد و بچرد فِی أَرض ِ اللّه ِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شماراست وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر ببدی قصد وی کنید فَیَأخُذَکُم پس بگیرد شما را عَذاب ٌقَرِیب ٌعذابی نزدیک یعنی متعاقب بآزار او معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوها پس پی کردند آن ناقه

را و تفسیر آن در سوره قمر بیاید انشاء اللّه تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوه برآمده سه بانگ کرد صالح ع در ان وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال با او تقریر کردند فَقالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما بزئید و برخوريد از حيات خود فِی دارِکُم ثَلاثَهَ أَیّامٍ در سراهای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذلِکَ وَعدٌ اینکه وعده است غَیرُ مَکذُوبٍ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه وی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمّا جاءَ پس آنهنگام که آمد أَمرُنا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّینا صالِحاً نجات دادیم صالح را وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که با او بودند از مؤمنان بِرَحمَهٍ مِنّا بفضل و بخشایشی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از ان بلا برهانیدیم وَ مِن خِزیِ یَومِئِذٍ و از رسوائی آنروز میشاید مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّکَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ القَوِیُّ اوست توانا بر نجات مؤمنان العَزِیزُ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان.

صفحه : ۴۸۸

وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا و فراگرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصَّیحَهُ فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل ع است و در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندیدند منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و

استهزاء میکردند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خویش پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا بمغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بمساکن نهاده بقبرها درآمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنه اللّه بیکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصبَحُوا پس گشتند فِی دِیارِهِم جاثِمِین َدر ان سراهای خود مردگان بر زمین چفسیدگان کَأَن لَم یَغنَوا فِیها گویا که هرگز نبوده اند در ان سرایهای و در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف أَلا إِن َّ ثَمُودَ بدانید بدرستیکه قوم ثمود کَفَرُوا رَبَّهُم انکار کردند پروردگار خود را أَلا بُعداً بدانید که دوری است از رحمت من لِثَمُودَ مرقوم ثمود را وَ لَقَد جاءَت و هر آئینه به تحقیق آمدند رُسُلُنا فرستادگان ما از ملایکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند دمیاطی گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ع بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبراهِیم َبسوی ابراهیم صلاه الرحمن علی نبینا و علیه السلام بِالبُشری بمژده دادن او بفرزند

یا بهلاک قوم لوط ع در حقایق سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرمود که چون بار اوّل خلیل را بنواخت و اتخذ اللّه ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داده. از قطعیت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید کائنات از صلب وی بآنکه او خاتم انبیا و صاحب لوای حمد است و چه بشارت در مقابله اینکه تواند بود که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوشوقت آن پدر که چنین باشدش پسر شاباش از ان صدف که چنین پرورد گهر آبا ازو مکرم و ابنا ازو عزیز صلو علیه ما طلع الشمس و القمر دمیاطی فرمود که جبرئیل ع بهلاک قوم لوط ع آمده بود اسرافیل ع به بشارت ولد مر ابراهیم ع و میکائیل بمحافظت لوط ع و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قالُوا سَلاماً گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قالَ سَلامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگان اند ایشانرا در مهمانخانه نشایند فَما لَبِثَ پس هیچ درنگ نکرد أَن جاءَ تا آنکه آورد بِعِجلٍ حَنِيذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمّا پس آنهنگام که دید ابراهیم را أَیدِیَهُم دستهای ایشانرا که مطلقا لا تَصِلُ إِلَیهِ نمیرسد بآن گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَکِرَهُم انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد وَ أَوجَسَ و در دل آورد مِنهُم خِیفَةً از ایشان ترسی چه در آنزمان هر که

قصد کسی داشتی از طعام او تناول نه نمودی چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرر بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند قالُوا/ گفتند ای ابراهیم لا تَخَف مترس إِنّا أُرسِلنا بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده إِلی قَوم لُوطٍ بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم.

صفحه : ۴۸۹

وَ امرَأَتُه ُو زن ابراهیم ع ساره بنت هاران قائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان استادگی داشت چه ساره عمر یافته بوده و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فَضَحِکَت پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم ع بود یا برای هلاك اهل فساد گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط ع با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثل ملك بصورت بشر یا شگفت میماند از خوف ابراهیم ع از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرناها پس بشارت دادیم ما او را بزبان ملائکه بِإِسحاق َبوجود فرزندی اسحق نام وَ مِن وَراءِ إِسحاق َیَعقُوب َو از پس اسحق به یعقوب ع تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم ع از هاجره پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالَت یا وَیلَتی گفت ای عجباء أَأَلِدُ آیا من بزایم وَ أَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیره

زنم و در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وَ هذا بَعلِی و اینکه شوهر من شَیخاً در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه خبر که میگوئید لَشَیءٌ عَجِیبٌ چیزی عجب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالُوا گفتند فرشتگان مر ساره را أَ تَعجَبِینَ آیا شگفت میداری مِن أَمرِ اللّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود کی چنینها ازو محال بود رَحمَتُ اللّهِ بخشایش خدای وَ بَرَکاتُهُ و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَیکُم أَهلَ البَیتِ بر شما ای اهل بیت محققان برآنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم ع و از ساره رض پیدا شده اند إِنَّهُ بدرستیکه خدای حَمِیدٌ ستوده است باعطای نعم مَجِیدٌ بزرگوار است باظهار کرم فَلَمّا ذَهَبَ پس آن وقت که برفت عَن إِبراهِیمَ الرَّوعُ از ابراهیم ع ترسی و فزعی که داشت وَ جاءَتهُ البُشری و آمد بوی بشارت اولاد یُجادِلُنا بر ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان فِی قَومِ لُوطٍ در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در ان صد مؤمن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشند گفتند نی هلاک نمی کنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و به پنج پس بیکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما

را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم ع فرمود که ان فیها لوطا که لوط و بنات وی در آنجاانـد فرشـتگان فرمودند که ما لوط و اهـل او را بیرون خـواهیم آورد از میـان ایشـان إِن َّ إِبراهِیـم َ لَحَلِیم ٌ بـدرستیکه ابراهیم بردبـار بـود تعجیـل نـداشت در انتقـام از بـدکاران أَوّاه ٌ آه زننـده و تاسف خورنده بر آدمیان مُنِیب ٌ رجوع کننده بحضـرت عزّت ذکر اینکه صـفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم ع با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امیـد داشـته که عـذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند و بازگردند از بدی ملائکه گفتند.

صفحه : ۴۹۰ یا إِبراهِیم ُ أَعرِض ای ابراهیم روی بگردان و درگـذر عَن هـذا ازین جـدال إِنَّه ُ قَد جاءَ بدرستیکه آمده است أَمرُ رَبِّک َ فرمـان آفریـدگار تو بعـذاب و هلاک ایشان وَ إِنَّهُم آتِیهِم و بـدرستیکه آینـده است بـدیشان عَـذاب ٌ غَیرُ مَردُودٍ عـذابی بازناگردیـده بجدال و دعاء پس ملائکه ابراهیم ع را وداع نموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرسـتان بود در هر یکی صـد هزار مرد شمشـیرزن بودنـد چون نزدیک شـهر سـدوم رسـیدند که لوط علیه السـلام در آن جا می بود نگاه کردند وی را دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا و آنهنگام که آمدند فرستادگان ما لُوطاً بسوی لوط علیه السـلام سِیَ ءَ بِهِم اندوهگین شد بدیشان وَ ضاق َ بِهِم ذَرعاً و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشانرا دید با رویهای خوش و صورتهای دلکش پس از بدی و بیباکی قوم اندیشد وَ قال َ و گفت هذا

يَوم ٌعَصِيب ٌاينكه روز سخت تر است بر من آورده اند که حق تعالى با ملائكه گفته بود كه تا لوط ع چهار نوبت به بدى قوم خود گواهى ندهد ايشانرا هلاك مكنيد لوط ع مهمانانرا ديد گفت بشما نرسيده است خبر اهل اينكه شهر و كار ايشان گفتند چيست كار ايشان لوط ع را شرم آمد كه تلفظ بعمل ايشان كند گفت گواهى ميدهم كه بدترين اهل عالم اينكه قوم اند يعنى غلام بازيها ميكنند جبرئيل ع بميكائيل ع اشارت فرمود كه اينك يك شهادت پس لوط ع بايشان روى بشهر نهاد چون بدروازه رسيدند همان سخن را تكرار فرمود چون بشهر رسيدند ديگر باره اعاده نموده چون بخانه رسيدند ديگر باره ادا كرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضى مردم مهمانان لوط ع را ديدند و خبر بديگران رسانيدند يا زن لوط كه كافره بود اكابر قوم را خبر كرد و گفت جوانان خوبروى در خانه ما مهمان شده اند قوم روى بدر خانه لوط ع نهادند وَ جاءَه ُقَومُه ُو آمدند با لوط ع قوم او يُهرَعُون َ إِلَيه ِ بشتاب دوانيده شده بسوى او وَ مِن قَبل ُو پيش ازين وقت نيز كانُوا يَعمَلُون َ السَّيِّئات ِ بودند كه عملهاى بد ميكردند از لواطت و كبوتربازى و صفير زدن در مجالس و براى استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمانان كردند قال َ يا قَوم ِ گفت اى گروه من هؤُلاءِ بَناتِى اينك دختران من ايشانرا بخواهيد هُن َّ أَطهَرُ لَكُم ايشان پاكيزه تراند مر شما را تزويج با ايشان بشرط ايمان بود يا بشريعت ايشان تزويج مؤمنان بكافران ميتوانست كرد حضرت

لوط ع از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نسای ایشان بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللّه َپس بترسید از خدای بترک فواحش وَ لا ـ تُخزُون ِو مرا رسوا مکنید فِی ضَیفِی در شان مهمانان من أَ لَیس َمِنکُم آیا نیست از شما رَجُل ٌرَشِیدٌ مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد شما را بازدارد قالُوا لَقَد عَلِمت َگفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی که ما لَنا نیست ما را فِی بَناتِک َدر دختران تو مِن حَق ٍّهیچ حاجتی وَ إِنَّک َلَتعلَم ُو به تحقیق تو میدانی ما نُرِیدُ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه.

صفحه : ۴۹۱

قال َگفت لوط ع در جواب ایشان لَو أَن َّلِی بِکُم قُوَّةً کاش که باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آئینه شما را دفع کنم أَو آوِی یا پناه گیرم و بازگردم إِلی رُکن ٍشَدِید ٍبرکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیحه وارد است که حضرت رسالت پناه فرمود که رحم اللّه اخی لوطا کان یأوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجای درماندگان جز درگاه او نیست مثنوی آستانش که قبله گاه همه است از همه آفتی پناه همه است هر که دل در حمایتش بسته است از غم هر دو کون وارسته است آورده اند که لوط ع

در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار را بشگافتند و خواستند که بخانه درآیند لوط ع بغایت مضطرب و اندوهناك شد ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قالُوا يا لُوطُ گفتند ای لوط إِنّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَن يَصِلُوا إِلَيكَ نميرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل ع به پیش ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط ع بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل ع فرمود که فَأَسرِ بِأَهلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطعٍ مِنَ اللَّيلِ بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَ لا يَلتَفِت و باید که التفات نه کند و واپس نگرد مِنكُم أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُها بدرستیکه رسنده است او را ما أَصابَهُم آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاك خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود کی خواهد بود هلاك شدن ایشان جبرئیل ع فرمود إِنَّ مَوعِدَهُمُ الصُّبحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط ع فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل فرمود أَ لَيسَ الصُّبحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمّا جاءَ أَمرُنا پس آنوقت که آمد فرمان ما

بعذاب ایشان جبرئیل ع را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان درآورد و برداشت و بر بالا برد تا بجائیکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان میشنودند پس حکم کردیم تا بیفگنند و ما بقدرت کامله جَعَلنا گردانیدیم عالِیَها سافِلَها زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَ أَمطَرنا و بارانیدیم عالِیَها بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجارَةً سنگ مِن سِجِّیلٍ از گل متحجّر سجیل معرب سنگ گل است و آن گل بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیا است یا سجین است که نام او جهنّم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مَنضُودٍ بر هم نهاده یا پی درپی.

مُسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و برو نقطهای سیاه و برخی سیاه و برو نقطهای سفید یا نام هر کسیکه برو باران میشد بر آن نوشته بود یا آماده گشته عِندَ رَبِّکَ در خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی قولی آنست که سنگ بر سر جماعتی بارید از ان قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک

شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه درآمد و تا چهل روز آن سنگ که نام زد او بود در هوا معلق ایستاده و همین که از حرم بیرون آمد بر وی فرود آمد و هلاک شد وَ ما هِیَ مِنَ الظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان دور چه ایشانرا استحقاق آنست که بر ایشان سنگ بارد مثنوی چو عالم را ستمگر تنگ دارد عجب نبود که بر وی سنگ بارد سگان را سنگ درخورد است بسیار چو ظالم را به بینی سنگ بردار و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است که کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط ع از ستمکاران مکه دور نیست و در اثنای اسفار بر آن دیار میگذرند پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار و اعتذار در ان نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند وَ إِلى مَدیَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین أَخاهُم شُعَیباً برادر ایشان شعیب ع را که اخوت نسبتی داشت قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدای را به یگانگی ما لَکُم نیست مر شما را مِن إِلهٍ غَیرُهُ هیچ خدای بجز وی وَ لا تَنقُصُوا المِکیالَ و کم مکنید و مکاهید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَ المِیزانَ و ترازو را در سنجیدن موزونات إِنِّی أَراکُم بِخَیرٍ بدرستیکه من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه

آنکه از حقوق ایشان بازگیرید وَ إِنِّی و بدرستیکه من أَخاف عَلَیکَم میترسم بر شما باین خیانت که دارید عَذاب یَوم مُحِیطٍ عذاب روزی گرد در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت است بجهت وقوع آن است در ان یعنی در آن روز عذاب گرد شما را فرا گیرد که هیچ کس را رهائی نباشد مراد عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی کرده از تنقیص کیل و وزن امر میکند به ایفای آن و اینکه غایت مبالغه است وَ یا قَوم و ای گروه من أَوفُوا المِکیال تمام پیمائید مکیل را به پیمانه وَ المِیزان و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالقِسطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی را بازمیگرفتند و اطراف دینار و درم را نیز می بریدند و در ان باب میگوید وَ لا تَبخَسُوا النّاس و کم مکنید مردمانرا أَشیاءَهُم چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درهم را میبرید وَ لا تَعثَوا و غایت تباهی مجوئید فِی الأَرض در زمین بلده خود مُفسِدِین در حالتی که تباه کاران باشید بَقِیَّت اللّه آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَیرٌ لَکُم بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِن کُنتُم مُؤمِنِین اگر هستید باوردارندگان قول مرا وَ ما أَنَا عَلَیکُم و من نیستم بر شما بِحَفِیظٍ نگاهبان بر شما که شما را از قبایح بازدارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من

رسانیدن است و بس فرد من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال آورده اند که انبیاء ع بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشانرا فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان ع و برخی آنکه ایشانرا بحرب نه فرموده اند و شعیب ع از ان جمله بود که رخصت حرب نه داشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد.

صفحه : ۴۹۳

قالُوا یا شُعَیب ُ گفتند قوم او که ای شعیب ع أَ صَلاتُک َ تَأمُرُک َ آیا نمازهای تو ترا میفرماید أَن نَترُک َ بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یَعبُدُ آباؤُنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان أَو أَن نَفعَل َ یا دست بداریم آنچه ما میکنیم فِی أَموالِنا در مالهای خود ما نَشؤُا آنچه ما میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا بازگرفتن ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر إِنَّک َ لَأَنت َ الحَلِیم ُ بدرستیکه تو بردباری الرَّشِیدُ راه یافته بزعم خود یا اینکه سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد اینکه سخنها بود و صفتها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو بآنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا اینکه سخنان میگوئی قال َ یا قَوم ِ گفت شعیب ع که ای قوم من أَ رَأَیتُم چه می بینید و چه میگوئید إِن کُنت ُ عَلی بَیِّنَهٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِن رَبِّی از پروردگار خود وَ رَزَقَنِی و روزی داده باشد مرا مِنه ُ از نزدیک خود رِزقاً حَسَناً روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت نجس و تطفیف

یا مرا دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت بکنم وَ ما أُرِیدُ أَن أُخالِفَکُم و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را و بیایم إِلی ما أَنهاکُم عَنه ُبسوی آنچیزیکه شما را از ان نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمی کنم تا خود مرتکب او شوم بلکه از هر چه شما را بازمیدارم خود از ان نیز باز می ایستم إِن أُرِیدُ نمیخواهم من إِلَّا الإِصلاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا استَطَعت ُمادامیکه توانم وَ ما تَوفِیقِی و نیست توفیق من در اصلاح امور شما یا رسیدن بسرمنزل صواب و صلاح إِلّا بِاللّه ِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَیه ِ تَوَکَّلت ُبرو توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجزاند وَ إِلَیه ِ أُنِیب ُو بسوی او بازمیگردم در هر چه نیت میکنم وَ یا قَوم ِ و ای گروه من لا یَجرِمَنَّکُم شما را بر آن ندارد شِقاقِی دشمنی من و ستیزه کاری با من أَن یُصِیبَکُم که برسد شما را مِثل ُما أَصاب َ مانند آنکه برسید قَوم َنُوح ٍ گروه نوح علیه السلام را از طوفان أَو قَوم َهُودٍ یا قوم هود علیه السلام را از باد صرصر أَو قَوم َ صالِح ٍیا گروه صالح علیه السّلام را از رجفه وَ ما قَوم ُلُوطٍ و نیستند گروه لوط علیه السلام مِنکُم بِبَعِیدٍ از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید.

صفحه : ۴۹۴

وَ استَغفِرُوا رَبَّکُم و طلب

مغفرت کنیـد از پروردگـار خـود بایمـان ثُمَّ تُوبُوا إِلَیـهِ پس رجـوع کنیـد بعبـادت او از پرسـتش غیر او إِنَّ رَبِّی بـدرستیکه پروردگار من رَحِیمٌ بخشـنده بر مستغفران است وَدُودٌ دوست دار تائبان است و دود فعول است بمعنی فاعل آید یعنی بندگانرا دوست دارد و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بنـدگان او را دوست دارنـد قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سـره در شـرح اسـماء اللّه معنی الودود را برین وجه آورده است که دوست دارنـده نیکی بهمه خلق و دوست در دلهـای بحق یعنی او نیک را دوست میـدارد و نیکـان او را دوست میدارنـد و فی الحقیقت دوسـتی ایشـان فرع دوسـتی اوست زیرا که چـون بنظر تحقیق در نگرنـد اصـل حسن و احسـان که سـبب محبت میباشـد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میـدارد و ازین باب نکته چنـد در آیت یحبهم و یحبونه بر منظر عیـان جلوه نمود و للولـد الاعز زیـدت حقائقه صـفیّا رباعی ای حسن تو داده یوسـفان را خوبی وز عشق تو کرده عاشـقان یعقوبی گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست در مرتبه محبی و محبوبی قالُوا یا شُعَیبُ گفتند ای شـعیب مـا نَفقَهُ فهم نمی کنیم کَثِیراً مِمّا تَقُولُ بسیاری از آنچه میگـوئی تـو از وجـوب توحیـد و حرمت تطفیف و اینکه بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا اینکه سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیاء بوده و دیگر گفتند وَ إِنّا لَنَراکَ و بدرستیکه ما هر آئینه می بینیم ترا فِینا در میان ما ضَعِیفاً بی قوت در دفع مایان

یا ضعیف البصر وَ لَو لا رَهطُكَ-و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین مااند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمناكَ-هر آئینه ما ترا سنگسار می کردیم وَ ما أَنتَ-و نیستی تو عَلَینا بر ما بِعَزِیزٍ عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رحم یا موجب رحم باشد قالَ- یا قَومِ گفت شعیب ع که ای گروه من أَ رَهطِی آیا عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَیکُم عزیزتراند بر شما و دوست تر نزد شما مِنَ-اللّهِ از خدای وَ اتَّخَذتُمُوهُ-و گرفته اید شما امر خدای را وَراءَکُم از پس پشت خود ظِهرِیًّا متروك و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افگنید إِنَ-رَبِّی بدرستیکه آفریدگار من بِما تَعمَلُونَ-بآنچه شما میکنید مُحِیطٌ آگاه هست بر وجهیکه هیچ چیز برو پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود وَ یا قَومِ اعمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلی مَکانَتِکُم بر حالهای خود که دارید از شرك و بخس إِنِّی عامِلٌ که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سَوفَ-تَعلَمُونَ-زود باشد که بدانید مَن یَأتِیهِ آنکس را که بیاید برو عَذابٌ یُخزِیهِ عذابی که او را رسوا کند یا به فضیحت تمام هلاك سازد وَ مَن هُوَ کاذِبٌ و آن کس را که آن دروغ گویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما وَ ارتَقِبُوا و انتظار برید آن را که من می گویم که إِنِّی مَعَکُم رَقِیبٌ من نیز با شما منتظرم.

صفحه :

وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نَجَّینا شُعَیباً نجات دادیم شعیب ع را وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که ایمان آورده بودند با او بِرَحمَةٍ مِنّا به بخشایشی از فضل ما وَ أَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصَّیحَةُ آواز جبرئیل علیه السلام که ایشانرا گفت موتوا جمیعا فَأَصبَحُوا فِی دِیارِهِم پس گشتند در سراهای خود جاثِمِینَ مردگان و بر زمین افتادگان کَأَن لَم یَغنَوا فِیها گویا که هرگز اقامت نه نموده اند در آن دیار أَلا بُعداً لِمَدیَنَ بدانید که هلاکت است قوم مدین را و دوری از رحمت من کَما بَعِدَت ثَمُودُ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر آورده که إبن عباس رضی اللّه عنه فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب ع و صالح ع اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان وَ لَقَد أَرسَلنا و به تحقیق ما فرستادیم مُوسی بِآیاتِنا موسی علیه السلام را با معجزاتی که نشانهای صحت نبوت او بود وَ سُلطانٍ مُبِینٍ و بحجّتی قاهر و واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر بجهت وضوح اوست إِلی فِرعَونَ بسوی فرعون وَ مَلَائِهِ و گروه اشراف از قوم او فَاتَّبَعُوا پس پیروی کردند آن گروه أَمرَ فِرعَونَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السّلام وَ ما أَمرُ فِرعَونَ و نبودند کافر فرعون بِرَشِیدٍ بر نهج رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز

تابع او باشـند يَقدُم ُقَومَه ُ پيش روى كند فرعون قوم خود را يَوم َالقِيامَهِ يوم رستخيز فَأَورَدَهُم ُالنّارَ پس درآرد ايشان را بآتش وَ بِئس َالوِردُ المَورُودُ و بـد مكانى است درآمـده شـده درو يعنى آتش دوزخ چه مورد كه آبشـخور راست براى تبريد جگر و تسـكين عطش باشـد و آتش موردى است بر ضـد او وَ أُتبِعُوا و از پى درآمده شدند فرعون و قوم او فِى هذِه ِ لَعنَهً درين سـراى لعنت را وَ يَوم َالقِيـامَهِ و در روز قيـامت نيز لعنت در پى ايشانست بِئس َالرِّفـدُ المَرفُودُ بـد عطائى است داده شـد بر ايشان يعنى لعنت هر دو جهان.

صفحه : ۴۹۶

ذلِك َمِن أَنباءِ القُرى اينكه خبر از اخبار ديهاى هلاك شده كه نَقُصُّه ُعَلَيك َقصّه آنرا بر تو ميخوانيم مِنها قائِم ٌبعضى از آنها باقى است يا آبادان چون زرع قائم ايسـتاده وَ حَصِيدٌ و برخى مفقود است يا خراب چون كشت درووده گفته اند قايم آنست كه اثر آن ديـده ميشود چون ديار عاد و ثمود و حصـيد آن كه آثار آن باقى نيست چون ديار قوم نوح عليه السـلام وَ ما ظَلَمناهُم و ما سـتم نكرديم بر اهل اينكه ديهها يا اهلاك ايشان وَ لكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُم و ليكن ايشان سـتم كردند بر نفسهاى خود بارتكاب آنچه موجب عـذاب بود فَما أَغنَت پس هيچ سود نكردند يا قدرت دفع نداشـتند عَنهُم از ايشان آلِهَتُهُم ُالَّتِى آن خدايانى باطله كه از روى جهل يَدعُون َبودنـد كه ميخواندنـد و مى پرستيدند مِن دُون ِاللّه ِبجز خداى يعنى الهه ايشان بازنداشـتند از ايشان مِن شَى ءٍ هيچ چيز لَمّا

جاءَ أَمرُ رَبِّكَ ‌َوقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وَ ما زادُوهُم و نیفزودند ایشان را بتان غَیرَ تَتبِیب ٍجز زیانکاری و هلاکت وَ کَذلِک ‌َو مانند اینکه گرفتن است أَخذُ رَبِّکَ ‌َگرفتن پروردگار تو إِذا أَخَذَ القُری چون بگیرد اهل دیهها را وَ هِی ‌َظالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِن‌ َّأَخذَه ‌ُبدرستیکه گرفتن خدای أَلِیم ‌ٌشَدِیدٌ دردناک و سخت است و از ان گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست قطعه کسی کز صرصر ظلمش دمادم چراغ عیش مظلومان بمیرد نمیترسد از ان کایزد تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد إِن‌ َّفِی ذلِکَ ‌َبدرستیکه در اینچه یاد کردیم از قصص لَآیَةً هر آئینه عبرتی است لِمَن خاف ‌َمر کسی را که بترسد عَذاب ‌َالآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذلِک ‌َروز قیامت یَوم ‌ٌروزی است مَجمُوع ‌ٌلَه ‌ُالنّاس ‌ُجمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَ ذلِک ‌َو آن روز یَوم ‌ٌمَشهُودٌ روزی است حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَ ما نُؤَخِّرُه ‌ُو باز پس نمیداریم آن روز را إِلّا لِأَجَل ٍمَعدُودٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قائم نگردد یَوم ‌َیَأت ِروز که بیاید آن روز مشهود لا تَکَلَّم ‌ُنَفس ‌ٌسخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند إِلّا بِإِذنِه ِمگر بدستوری خدای و اینکه در موقف خاص باشد و موقفی دیگر باشد که درو اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون فَمِنهُم پس از اهل موقف شَقِی ‌ٌّبدبختی باشد که

بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد وَ سَعِیدٌ و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی اهل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت دنیا و طول امل و بی حیائی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرمود که حق سبحانه و تعالی درین سورت دو کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه ص از هیبت آن خبر و سطوت اینکه حکم فرموده که شیبتنی سوره هود قطعه آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار و اینکه یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال فضل او میخواند اینکه را سوی اصحاب الیمین.

صفحه : ۴۹۷

فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فاما آنانکه بدبخت شدند فَفِی النّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُم فِیها مر ایشانرا در آتش زَفِیرٌ فریادی سخت وَ شَهِیقٌ و ناله زار و زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدأ صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات که صوت حمیر است و اینکه بدبختان با اینکه ناله و فغان خالِدِینَ فِیها جاویدان باشند در ان آتش ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ همیشه تا آنکه آسمانها و زمینها برجاست

اینکه کلمات در عرف عرب عبارت از تابید ابد و تخلید خلود است پس دوام اهل النار بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص و اله برتابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما دارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو فَعّالٌ لِما یُرِیدُ کننده است هر چیزیرا که خواهد از انواع تعذیب وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیک بخت شدند فَفِی الجَنَّهِ پس ایشان در بهشت اند خالِدِینَ فِیها جاویدان در آن ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آنچه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات زمین و آسمان بدل اینکه آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس مادامیکه تحت و فوق باشند سعداء در بهشت باشند إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که آنها را از نعیم جنان بدولتی رساند

زیـادت از ان کـه آن رتبـه رویت است و رضـوان یـا به نعمـتیکه کنه ویرا کس ندانـد مگر حضـرت وی که عـالم است بجمیع معلومـات و نکته فلاـ تعلم نفس مـا اخفی لهم من قره اعین مؤیـد اینکه قـول است و شـمه ازین قـول در بـاب در سوره توبه در تفسـیر آیت و رضوان من اللّه اکبر سـمت ذکر یافته و بباید دانست که علمای تفسـیر درین اسـتثنای سخن بسیار گفته اند و زاد المسـیر آورده که اسـتثناء لاـ یفعله و در معـالم فرموده که خـدای تعالی درین اسـتثناء داناتر است و اگر اقوال همه آورده شوند شرط ایجـاز که در اوّل مقرر شـده بـاقی نمانـد و اللّه البـاقی و له الحکم و الیه ترجعون عَطـاءً عطـاء داد ایشـانرا عطا داد لی غَیرَ مَجـذُوذٍ نـامنقطع یعنی ممتـد الی غیر النهـایت فَلاـ تَکُ پس مباش فِی مِریَهٍ در گمان مخاطب حضـرت رسالت پناه ست ص و حقیقت خطاب راجع بامت است میفرماید که بشک مباشـید مِمّا یَعبُدُ هؤُلاءِ از آنچه میپرسـتند اینکه مشـرکان در آنکه ضلالت است مودی بهلاک یعنی شک مکنیـد در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضـیه سبب هلاک و عذاب ایشان شد ما یَعبُدُون َنمی پرسـتند اهل شـرک بتان را إلّا کَما یَعبُدُ مگر بر وجهیکه می پرستیدند آباؤُهُم مِن قَبـلُ پـدران ایشـان پیش ازین یعنی بباطـل وَ إنّا لَمُوَفُّوهُم بـدرستیکه ما تمام رساننـده ایم بـدیشان نَصِ یبَهُم بهره ایشان را از عذاب غَیرَ مَنقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته نباشد.

صفحه : ۴۹۸

وَ لَقَد آتَینا و هرآئینه ما دادیم مُوسَی الکِتاب َموسی را توریت فَاختُلِف َفِیه ِپس اختلاف

کرده شـد در ان یعنی قوم او اختلاف کردند بعضـی برو گرویدند و بعضـی برو کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت و اگر نه سخنی است پیشی گرفته مِن رَبِّکَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِیَ بَینَهُم هر آئینه حکم کرده شـدی میان قوم موسـی ع تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی وَ إِنَّهُم و بدرستیکه قوم کفّار تو لَفِی شَکٍّ مِنهُ هر آئینه در گمانی اند از قرآن مُرِیبٍ گمانی در ریب افگننده یعنی نفس را مضـطرب و عقل را شوریده کننده وَ إِنَّ کُلًّا و بـدرستیکه هر یک از مختلفان لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُم از ان جمله اند که هرآئینه تمام خواهد داد رَبُّکَ پروردگار تو أَعمالَهُم جزای عملهـای ایشـان بعضـی ان نافیه میدارنـد و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر که خـدای تعالی جزای عملهای او بر وجهی که بایـد بـدو رسانـد صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه و ان کلا لما بعثوا الیوفینهم و چون اعراب اینکه کلام خالی از اشـکال نیست اینکه مقدار بسط مناسب نمود و اینکه وجوه بر تقـدیر تشدیـد لما بود اگر مخفف خواننـد صاحب کشاف فرموده که لام لما توطیه قسم است و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و مـا زائـده و تقـدیرش چنین بود که و ان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بـدرستیکه خـدای تعالی بِما یَعمَلُونَ بآنچه شـما میکنیـد خَبِیرٌ داناست و چیزی ازو فوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد بیت بهمه کار بنده دانا اوست بمکافات هم توانا اوست فَاستَقِم پس تو

مستقیم باش کَما أَمِرتَ هم چنانکه فرموده شدی وَ مَن تابَ مَعَکَ و باید که مستقیم شوند یا بفرمای که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق بازنگردد تا بسرمنزل وصال برسد در حقایق سلمی از جورجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامات مباش طالب استقامت باش محمّد بن فضیل رح فرموده که آنچیز که ببود وی همه نیکوئیها نیکو شود و به نابودی همه زشتیها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره اینکه سخن را بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابو علی نسوی رح فرمود که حضرت ص را در واقعه دیدم گفتم که یا رسول اللّه سبب شیب تو از سوره هود چه چیزست فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هرکرا قدم راسخ نباشد رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقّاق قدس سره گفته است که استقامت آنست که سرّ خود را از ما سوای اللّه محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رح در صفت اهل استقامت فرمود نظم کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر کوی ملامت ز اوصاف طبیعت پاک مرده باطلاق هویّت جان سپرده تمام از گرد تن دامن فشانده برفته سایه و خورشید مانده وَ لا تَطغَوا و از حد مگذرید إِنَّهُ بِما تَعمَلُونَ بدرستیکه خدای تعالی بانچه شما میکنید بَصِیرٌ بیناست وَ لا تَرکَنُوا و میل مکنید

إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنت منمائید با ایشان یا فرمان ایشان برید یا معاونت کنید ایشانرا بر بیداد ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمودنی گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود که دعه یموت مصرع نچنان بد زندگانی مرده به پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّکُمُ النّارُ پس بساید شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَ ما لَکُم و نیست مر شما را مِن دُونِ اللّه بجز خدای تعالی مِن أَولِیاءَ از دوستان که عذاب از شما بازدارند ثُمَّ لا تُنصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید.

صفحه : ۴۹۹

وَ أَقِمِ الصَّلاهَ و بپای دارید نماز را طَرَفَیِ النَّهارِ و در دو طرف روز وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ و در ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن عزیه رض خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرما خوبتر در خانه ما است چون زن بخانه او درآمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه ص آمد و گریان گریان آن حال گذشته را بعرض رسانید آیه فرود آمد

إِنَّ الحَسَنات ِ يُذهِبن َالسَّيِّئات ِ بدرستيكه نيكوئيها يعنى نماز پنجگانه ببرند و محو كند بديها را كه غير كبائر باشند حضرت رسالت پناه ص از عمرو پرسيد كه نماز ديگر با ما گذاردى گفت آرى فرمود كه هى كفارته آن نماز كفاره آن گناه است گفتند يا رسول اللّه اينكه حال مر اوراست خاصّا گفت نى براى عموم مردم است و مؤيد اينكه قول در حديث آمده كه نمازى تا نمازى كفارت گناهانست كه ميان ايشان واقع شده باشد چون از كبائر اجتناب نمايند واسطى قدس سره فرمود كه انوار طاعت ظلمت معاصى را محو ميسازند و در بحر الحقايق آورده كه انوار ذكر و مراقبه در طرفى النهار و زلفا من الليل ظلمات اوقاتى را كه بحوايج نفسانى صرف شده باشد دفع ميكنند و بعضى بر انند كه حسنات گفتن كلمات اربعه است يعنى سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر ذلِكَ اينكه فرمان و اينكه وعده ذِكرى لِلذّاكِرين َ پندى است مر يادكنندگان را وَ اصبِر و صبر كن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهى فَإِنَّ اللّه َ پس بدرستيكه خداى لا يُضِيع ُ ضايع نگرداند أَجرَ المُحسِنِين َ اجر نيكوكاران را عدول از مضمر اشارت بآن ست كه شكيبائى از احسان ست فَلَو لا كان َ پس چرا نبود لو لا بمعنى نفى ست يعنى نبود مِن َ القُرُون ِ مِن قَبلِكُم از اهل قرنها كه پيش از شما بودند أُولُوا بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و راى كه از روى حزم يَنهَون َ بازداشتند مفسدانرا عَن ِ الفَسادِ فِى الأَرض ِ از تباه كارى در زمين تا عذاب فرود نيامدى إِلّا قَلِيلًا ليكن اندكى بودند مِمَّن أَنجَينا مِنهُم از

آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات از گذشتگان که ایشان نهی میکردند وَ اتَّبَعَ ـ الَّذِینَ ـ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ما أُترِفُوا فِیهِ ـ آن چیزیرا که منعم شده بودند در ان یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند وَ کانُوا مُجرِمِینَ ـ و بودند کافران وَ ما کانَ ـ رَبُّکَ ـ و نخواست پروردگار تو لِیُهلِکَ ـ القُری که هلاک کند اهل دیهها را بِظُلمٍ بشرک وَ أَهلُها مُصلِحُونَ ـ و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نه گردد و ازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم وَ لَو شاءَ رَبُّکَ ـ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ ـ النّاسَ ـ هرآئینه گردانیدی مردمانرا أُمَّةً واحِدَةً همه یک گروه یعنی بر یک دین و یک آئین وَ لا یَزالُونَ ـ و همیشه باشند مُختَلِفِینَ ـ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس.

صفحه : ۵۰۰ إِلّا مَن رَحِمَ ـ رَبُّکَ ـ مگر آن کس که رحمت کند پروردگار تو برو و او را بایمان راه نماید چون اهل ملّت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگرست و یکی درویش مگر آن که خدای تعالی او را قناعت دهد وَ لِذلِکَ ـ و از برای اینکه اختلاف خَلَقَهُم آفریده است خدای مردمان را برای رحمت آفریده راه یافتگان را وَ تَمَّت و تمام شد کَلِمَةُ رَبِّکَ ـ سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملایک گفته و آن اینکه است که لَأَملَأَنَّ ـ هرآئینه پر میسازم جَهَنَّمَ ـ دوزخ را مِنَ ـ الجِنَّةِ

وَ النّاسِ ِ از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده أَجمَعِینَ ‌همه ایشان وَ کُلًّا نَقُصُّ و هر چیزی که میخوانیم عَلَیکَ بر تو مِن أَنباءِ الرُّسُلِ ِ از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ما نُثَبِّتُ بِهِ ِ آنچه ثابت میگردانیم و بر جای میداریم بآن فُؤادَکَ دل ترا یعنی فائده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شکیبائی کنی وَ جاءَکَ و آمده است بتو فِی هذِهِ ِ الحَقُّ درین سوره آنچه درست و راست است در معالم فرموده که تخصیص اینکه سوره برای تشریف است و الا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند هذه اشاره باخبار مذکور است درین سوره یعنی اینکه خبرها راست ست وَ مَوعِظَةٌ و پندی ست وَ ذِکری و یاد کردی لِلمُؤمِنِینَ مر گرویدگان را وَ قُل و بگو ای محمّد ص لِلَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آرند اعمَلُوا عمل کنید عَلی مَکانَتِکُم بر حالتی که بدان متمکّنید إِنّا عامِلُونَ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وَ انتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب زمان را إِنّا مُنتَظِرُونَ بدرستیکه ما نیز منتظرانیم نزول عذاب را بشما وَ لِلّهِ ِ و مر خدای راست غَیبُ السَّماواتِ ِ وَ الأَرضِ ِ علم آنچه غائب است ز آسمانها و زمینها وَ إِلَیهِ ِ و بسوی او یُرجَعُ الأَمرُ بازگردد و حفص یرجع مجهول میخواند یعنی بازگردانیده شود کُلُّهُ همه کارها فَاعبُدهُ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست وَ تَوَکَّل عَلَیهِ ِ و توکل کن بر وی تقدیم عبادت بر توکل اشارت ست بآنکه نفع

توكل بعابدان رسد و توكل بمجرد گفتار بى اعتبار بود وَ ما رَبُّكَ ‌ِو نيست پروردگار تو بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ ‌ِبيخبر از آنچه بندگان ميكنند و حفص بخطاب ميخواند و مخاطب همه مردمانند و در تيسير از كعب الاحبار رحمه اللّه نقل ميكند كه فاتحه توريت آيه اول از سوره انعام است و خاتمه آن آيه آخر از سوره هود و الحمد للّه اولا و آخرا.

صفحه : ۵۰۱

سوره يوسف

مكّيّه وّ هى مائه و احدى عشره ايه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ – الر در كشف الاسرار آورده كه اينكه حروف از متشابهات قرآن ست لا يعلم تاويله الا اللّه و گفته اند مراد تركيب اسماء حسنى ست اگر كسى داند چنانچه از الرحيم و نون الرحمن حاصل ميشود يا مختصرات ست از اسماى الهى چنانچه الف از اللّه و لام از لطيف و را از رءوف يا از صفات او چنانچه الف از انفرادست و لام از لطف و را از رحمت گويا قسم ياد ميكند برين وجه كه بانفراد من بربوبيت و بلطف من بر عارفان لطائف احديت و برحمت من بر كافه بريّه جواب قسم چيست تِلكَ ‌ِآياتُ الكِتابِ المُبِينِ اينكه آيات آيتهاى كتاب مبين است يعنى سوره كه ظاهر است اعجاز آن يا هويداست معانى آن بر متأمل يا روشن كننده است قصّه را كه يهود سؤال كرده بودند چه در روايت آمده كه علماء يهود بعضى اشراف عرب را گفتند كه از محمّد سؤال كنيد كه سبب انتقال آل يعقوب عليه السلام از شام بمصر چه بوده اينكه سوره نازل شد إِنّا أَنزَلناهُ بدرستيكه ما فرو فرستاديم كتاب را

مراد اینکه سوره است قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی تازی و بعضی از قرا اینکه را قرآن گفته اند یعنی ما اینکه سوره را بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّکُم تَعقِلُون َ تا باشد که شما فهم کنید و بمعنی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحن ُنَقُص ُّما میخوانیم عَلَیک َ أَحسَن َالقَصَص ِ بر تو بهترین قصّه که خوانده میشود در معالم گوید که بهتر است بجهت اشتمال او بر عجائب و غرائب و حکمتها و عبرتها در عین المعانی آورده که اینکه قصّه از قصهای دیگر احسن ست چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در تیسیر اعجب القصص گوید و صاحب بحر الحقایق گوید که احسن ست بجهت آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف ع را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی او دست و پا و حواس را به برادران یوسف ع و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصّه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعی ست مجموع اخبار و روایات اینکه قصّه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیتی گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصّه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از اصحاب رض گفتند یا رسول اللّه لو قصصت علینا اینکه

سوره نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامیکه بعضی از ان در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِما أَوحَینا إِلَیک َ بوحی کردن ما بسوی تو هذَا القُرآن َ اینکه

سوره مقروءه را وَ إِن کُنت َ-و بدرستیکه بودی تو مِن قَبلِه ِ پیش از نزول اینکه سوره لَمِن َ-الغافِلِین َ-از ناآگاهان یعنی از دانستن اینکه قصّه غافل بودی و اینکه غفلت غیر مذمومه است إِذ قال َ-یُوسُف ُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف ع لِأَبِیه ِ مر پدر خود یعقوب را گویند که یوسف ع در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب درآمد یعقوب ع گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا أَبَت ِ ای پدر خوابی عجیب دیدم إِنِّی رَأَیت ُ بدرستیکه من دیدم در خواب خود أَحَدَ عَشَرَ کَوکَباً یازده ستاره را وَ الشَّمس َ-وَ القَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان اینکه ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان نگریستم رَأَیتُهُم دیدم ایشانرا لِی ساجِدِین َ مرا سجده کنندگانند یعقوب ع دانست که یوسف ع مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشان است یعقوب ع و زوجه او که خاله یوسف ع هست شمس و قمر عبارت از ایشان ست تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرمود که اگر برادران او اینکه واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف دارند هر آئینه قصد هلاک او کنند.

صفحه : ۵۰۲

قال َ-یا بُنَی َّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لا تَقصُص مخوان و پیدا مکن رُؤیاک َ-خواب خود را عَلی إِخوَتِک َ-بر برادران خود فَیَکِیدُوا لَک َ-که حیله کنند برای هلاک تو کَیداً حیله کردنی

بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّیطانَ بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است لِلإِنسانِ مر آدمیانرا عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است آشکارا که او را بر کید و مکر میدارد وَ کَذلِکَ و همچنانکه ترا برگزیده باین چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یَجتَبِیکَ رَبُّکَ برخواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی وَ یُعَلِّمُکَ و خواهد آموخت ترا مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله وَ یُتِمُّ نِعمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت ست عَلَیکَ بر تو وَ عَلی آلِ یَعقُوبَ و بر فرزندان یعقوب ع یعنی برادران تو بقولی که ایشانرا پیغمبر میگویند یا بر نسل یعقوب که انبیاء از وی بیرون آرد کَما أَتَمَّها همچنانکه تمام کرد نعمت را عَلی أَبَوَیکَ بر دو پدر تو مِن قَبلُ پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جدست و پدر جد إِبراهِیمَ وَ إِسحاقَ بر ابراهیم و اسحق ع یعنی بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق باخراج یعقوب ع و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو عَلِیمٌ داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حَکِیمٌ استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لَقَد کانَ بتحقیق که هست فِی یُوسُفَ در قصّه یوسف علیه السلام وَ إِخوَتِهِ و در حکایت برادران او آیاتٌ نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لِلسّائِلِینَ مر پرسندگان و غیر ایشان را یوسف ع را یازده برادر بودند یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف ع بودند

نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زیالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند و ان و یفشالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف ع خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او را مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند و بعد نماز شام که ایشان بخانه بازآمدند صورت حال با شوهران بازنمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمد و به تدبیر مهم او مشغول شدند إِذ قالُوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف ع با یکدیگر لَیُوسُف ُوَ أَخُوه ُهر آئینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین أَحَب ُّإِلی أَبِینا دوست ترند بسوی پدر ما مِنّا از ما وَ نَحن ُ عُصبَهٌ و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم و ایشان خوردسال و بی کفایت پس بایستی که پدر ما را دوست تر داشتی و چون دو عاجز ضعیف بر ماده مرد قوی اختیار کرد إِن َّأَبانا بدرستیکه پدر ما لَفِی ضَلال ٍ مُبِین ٍهر آئینه در دور افتادنی است آشکار از راه صواب یعنی از رای او درین کار خطا واقع شد و در تیسیر آورده که چون شیطان اینکه کلمات را از ایشان استماع کرد بصورت بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف ع میخواهد که شما را به بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که.

صفحه : ۵۰۳

اقتُلُوا یُوسُف َبکشید یوسف ع را و گویند گوینده اینکه سخن و آن بود گفت او را بکشید أَوِ اطرَحُوه ُیا بیفگنید أَرضاً بزمینی دور از عمارات

یا موضعی که در ان سباع باشند یعنی او را غائب کنید یَخل ُلَکَم تا خالی ماند برای شما وَجه ُأَبِیکَم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند وَ تَکُونُوا و باشید مِن بَعدِه ِ پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوماً صالِحِین َ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و اینکه نیز از مکائد شیطان ست که ناشکیبایان بادیه آرزوها را از روی تشویق میگوید مصرع مروز گنه کنید و فردا توبه آخر تامل نمی نمائید که عذر فردا را عمر فردا که می باید و بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا نگذاری زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است قال َقائِل ٌمِنهُم گفت گوینده از ایشان که یهودا بوده یا روبیل لا تَقتُلُوا یُوسُف َمکشید یوسف را که قتل بی گناهان گناه عظیم ست وَ أَلقُوه ُو بیفگنید او را فِی غَیابَت ِالجُب ِدر قعر چاه یَلتَقِطه ُتا فراگیرند او را بَعض ُالسَّیّارَهِ بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما ازو باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدین وجه دور میباید کرد إِن کُنتُم فاعِلِین َاگر هستید شما کارکنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه ها از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده گل دست برو دراز کرده سیرابی سبزهای نوخیز از لؤلؤ تو زمردانگیز چه شود که یوسف ع را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب ع فرمود که من بی بهار رخسار یوسف ع

چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من نجار خار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان من اندر کنج غم چون دردمندان فرزندان یعقوب ع ناامید شده پیش یوسف ع آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند فرد موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف ع چون نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نمود و مضمون اینکه مقال بزبان حال بعرض رسانید فرد زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را یعقوب ع در فکر دور و دراز افتاده قالُوا گفتند برادران یوسف ع یا أَبانا ای پدر ما ما لَکَ ـ لا تَأْمَنّا چیست ترا که امین نمیداری ما را عَلی یُوسُفَ ـ بر یوسف ع و تامل میکنی در فرستادن او وَ إِنّا لَهُ ـو حال آنکه ما مر او را لَناصِحُونَ ـ نیک خواهانیم و بغایت بروی مهربان أَرسِلهُ مَعَنا بفرست او را با ما غَداً فردا بجانب صحرا یَرتَع تا در وسعت و فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد وَ یَلعَب و بازی کند به تیرانداختن و شتر دوانیدن وَ إِنّا لَهُ ـو بدرستیکه ما مر او را لَحافِظُونَ ـ هر آئینه نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قالَ ـ گفت یعقوب ع إِنِّی لَیَحزُنُنِی بدرستیکه مرا اندوهگین دارد أَن تَذهَبُوا بِهِ ـ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدّت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده

آن دشوار وَ أَخاف ُو دیگر میترسم أَن يَأْكُلَه ُالذِّئب ُاز انكه او را بخورد گرگ چه بدان زمین كه شما میروید گرگان درنده بسیاراند مبادا كه گرگی قصد وی كند وَ أَنتُم و شما عَنه ُغافِلُون َازو بیخبران باشید بسبب اشتغال شما بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از ان ترسم كزو غافل نشینید ز غفلت صورت حالش نه بینید درین دیرینه دشت محنت انگیز كهن گرگی برو دندان كند تیز.

صفحه : ۵۰۴

قالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِن أَكَلَه ُالذِّئب ُبخدای كه اگر بخورد او را گرگ وَ نَحن ُعُصبَةٌ و حال آنكه ما گروه توانا و قوی هیكلیم كه هر یک از ما باده شیر در محاربه مقاومت میتواند كرد إِنّا إِذاً لَخاسِرُون َبدرستیكه ما آنوقت كه او را بگرگ دهیم هر آئینه زیانكار باشیم پس چون یعقوب ع مبالغه فرزندان شنیده و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای كوه و صحرا دیده دل بر عالم هجران نهاده و بقضای الهی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامهای نو پوشانیدند و قمیص ابراهیم ع صلوات الرحمن و سلامه علیه كه جبرئیل از بهشت آورده بوقت القای در آتش نمرودی درو پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعت فرزندان تا شجره الوداع كه بر دروازه كنعان بود بیرون آمد و یوسف را در كنار گرفته گریه كنان آغاز وداع كرد بیت روز وداع گریه نه در خور و دیده بود طوفان اشك تا بگریبان رسیده بود یوسف چون پدر را گریان دید قطرات گلاب

بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن گرفت مصرع اله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب ع مضمون اینکه قصّه بشمع آن نور بصر رسانید بیت میان بعزم سفر بست و بر سر راهت سرشک دیده من میرود که راه تو گیرد ای یوسف ازین رفتن تو رایحه اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد و نمی دانم که سر انجام کار بکجا خواهد کشید باری لا- تنسانی فانی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد مصرع راموشی نه شرط دوستانست پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرموده و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند بیت بچشمان پدر تا مینمودند ز یکدیگر بمهرش می ربودند یعقوب ع در ایشان مینگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت هنوز سرّ و روانم ز چشم ناشده دور دل از تصوّر دوری چو بید لرزان است چون فرزندان از پیش نظر وی غالب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ پس آنهنگام که برادران ببردند یوسف ع را کردند با او آنچه کردند وصایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن نموده میگفتند ای صاحب رویای کاذبه کجااند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف ع گفت یا اخونا شما را چه شد یکی از حال پیر کنعان براندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید بیت یاری دهید کزو را و دور گشته ام

رحمی کنیـد کز غم او زار مانـده ام القصه بر سـخن او التفات نکردنـد و طپانچه بر روی او زدند و در خاک خواری گرسـنه و تشـنه بر روی میکشـیدند تـا بهلاـک نزدیـک رسـید یهودا آن صورت حال مشاهـده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعـدی در آستین توقف کشـید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او نه نمائید غضب ایشان تسـکین یافت و از سـر قتل او درگذشـتند وَ أَجمَعُوا و جمع شدنـد و رای خود را مسـتحکم ساختنـد أَن یَجعَلُوه ُبآنکه بیفگننـد او را فِی غَیابَت ِ الجُب ِدر قعر چـاه و آن چـاهی بود بر سه فرسـخی از کنعـان یا در حوالی بیت المقـدس یا در زمین اردن سـر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق یا زیاده پس یوسف ع را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه می اندازند و چون دست در هر یکی از ایشان میزد دستش را بربستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فروگذاشتند دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بـود در آویخت پیراهن از برش برکشـیدند و چون بمیـان چاه رسـید رسن را ببریدنـد و از حضـرت ملیـک اعلی خطـاب مستطاب بطائر آشیانه سدره المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل ع پیش از آنکه یوسف ع بتگ چاه رسد بوی رسید و او را بـاجنحه مقـدّسه خود گرفته بر بالـای صـخره که در تـگ چاه بود بنشانـد و از طعام و شـراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعویذ و دار بر بازو داشت او را

پوشانید وَ أَوحَينا إِلَيه ِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُم هر آئینه خبر دهی تو ایشان را بِأَمرِهِم هذا باین کاریکه کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وَ هُم لا يَشعُرُون َو حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شأن و رفعت مکان تو و بعد اندک زمانی را اینکه صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند و هم له منکرون اما چون یوسف علیه السلام در قعر چاه افتاد و برادران بازگشته بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیرهن او آلوده بخون ساختند وَ جاؤُ أَباهُم و آمدند نزدیک پدر خود عِشاءً شبانگاه و بدروغ يَبكُون َمیگریستند یعقوب علیه السلام چون آواز گریه فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمده گفت ای فرزندان چه میشود شما را یوسف ع من کجاست که او را نمی بینم.

صفحه : ۵۰۵

قالُوا یا أَبانا گفتند ای پدر ما إِنّا ذَهَبنا نَستَبِق ُما بصحرا رفتیم و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر افگندن وَ تَرَكنا يُوسُف َو بگذاشتیم یوسف ع را تنها عِندَ مَتاعِنا نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَه ُالذِّئب ُپس بخورد او را گرگ وَ ما أَنت َبِمُؤمِن لَنا و نیستی تو باوردارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَ لَو كُنّا صادِقِين َو اگرچه هستیم ما راست گویان در همه کار ما اینجا بجهت بدگمانی که به نسبت ما داری و

ما را دروغگوی می پنداری دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و اینکه پیراهن اوست وَ جاؤُ و آمدند عَلی قَمِیصِه ِ بر پیراهن یوسف ع بِدَم ٍ کَذِب ٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف ع را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب ع که پیراهن خون آلوده دید دغدغه هلاک یوسف ع در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف ع را خورده و تعرض بپیراهنش نکرده پس از روی عتاب قال َ گفت با فرزندان که نه چنین ست که شما میگوئید بَل سَوَّلَت لَکُم بلکه آراسته است برای شما أَنفُسُكُم نفسهای شما وسان ساخته أَمراً کار بزرگ را از هلاک یوسف فَصَبرٌ جَمِیل ٌ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی که بآن شکایت نباشد مگر با خدای وَ اللّه ُالمُستَعان ُو خدای یاری خواسته شده یعنی یاری ازو میخواهم عَلی ما تَصِفُون َ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف ع آورده اند که سه روز یوسف ع در آن چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وَ جاءَت سَیّارَةٌ و آمد کاروانی بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرسَلُوا پس فرستادند وارِدَهُم وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد وارد آن کاروان مالک إبن وعز الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدلی دَلوَه ُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید به یوسف که در دلو بنشین مصرع ی یوسف!!! تو اینکه دلو در چاه آمده یوسف ع در دلو نشست در

معالم آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف ع میگریستند و در انیس المریدین فرمود که مالك در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قالَ یا بُشری گفت ای مژده و شادمانی گفته اند بشری نام صاحب او بوده و او را برای اعانت طلبیده گفت هذا غُلامٌ اینکه پسریست که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او یوسف ع را از چاه برآورد نظم چون آن ماه جهان آرا برآمد ز جانش بانگ یا بشری برآمد بشارت کز چنین تاریك چاهی برآمد پس جهان افروز ماهی وَ أَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشانرا برای فروختن مناسب نمود یا پنهان ساختند امر او را با کاروانیان و گفتند که اهل اینکه آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته اند که ضمیر اسروه راجع به برادران است یعنی برادرانش حال او را پنهان داشتنده و گفتند که او بنده ماست و آنچنان بود که برادران از حال یوسف علیه السلام خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند اینکه غلام ماست از ما گریخته او را بخرید وَ اللّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِما یَعمَلُونَ بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب ع با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف ع آورده اند که چون برادران یوسف ع را بدیدند بزبان عبری باو گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف ع خاموش بایستاد و ایشان

مالک را گفتند اینکه بنده ما گریزپاست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را میفروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زر نقد که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو میدانی که بهای اینکه غلام بسیار است اما با تو بسازیم بهر چه داری پس دست یوسف ع بدست مالک دادند.

وَ شَرَوه ُو بفروختند او را بِثَمَن ٍ بَخس ٍ به بهای اندک بی اعتبار دَراهِم َ مَعدُودَةٍ درهمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند و مافوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفتده عدد بود یا بیست هر برادری دو دو درهم برداشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَ کانُوا فِیه ِ و بودند برادران در شان یوسف مِن َ الزّاهِدِین َ از بی رغبتان یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در ان زمان پادشاه مصر ریّان بن ولید عملیقی بود و زمان تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی بازداده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف ع را دیدند از ملعه جمال او شیفته و حیران بازگشته خبر به عزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام و یاذکار و

مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالك پیغام داد که غلام خود را به نخاس آرد و روز دیگر مالك یوسف ع را آراسته ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد فریاد و فغان از در و دیوار برآمد خریداران بمزید ثمن درآمده هر کس در بهای او چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشك و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد شعر خریداران دیگر لب به بستند پس از زانوی خاموشی نشستند عزیز بهای آن داد یوسف را بخانه آورد وَ قالَ الَّذِی اشتَراه‌ُو گفت آنکس که خرید یوسف را مِن مِصرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَكرِمِی مَثواه‌ُ گرامی دار جای اینکه غلام را کنایه است از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام ست یعنی اینکه غلام را نیکودار عَسی أَن یَنفَعَنا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح روزگار ما أَو نَتَّخِذَه‌ُ وَلَداً یا فراگیریم او را به فرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است وَ كَذلِكَ و همچنان که محبت یوسف ع را در دل او جای دادیم مَكَّنّا لِیُوسُفَ جای دادیم یوسف ع را و

ممكّن ساختيم فِی الأرض ِ در زمين مصر تا تصرف كند در آن وَ لِنُعَلِّمَه ُو تا بياموزانيم او را مِن تَأوِيل ِ الأحادِيث ِ از تعبير خوابها يا معانی كتب الهی وَ اللّه ُغالِب ٌو خدای غالب ست عَلی أَمرِه ِ بر كار خود هيچكس چيزی را از ان رو نتواند كرد و در چيزی از ان منازعت نتواند نمود يا غالب است بر امر يوسف كه برادران را درو خواهشی بود بهلاك و خواری و خدای را خواهش بود بعزت و سرداری و واقع نشد الاـ آنچه خدا خواسته بود بيت بود هر كسی را دگرگونه رای نباشد مگر آنچه خواهد خدای وَ لكِن َّ أَكثَرَ النّاس ِ و ليكن بيشتر مردمان لا يَعلَمُون َ نميدانند كه زمام امور بقبضه قدرت و مشيت اوست وَ لَمّا بَلَغ َو آنهنگام كه رسيد يوسف ع أَشُدَّه ُبقوت خود بهژده سالگی يا بيست سالگی و گويند ميان سی و چهل آتَيناه ُداديم او را حُكماً وَ عِلماً حكمی كه آن نبوّت است يا حكمت و آن علمی باشد مؤيّد بعمل و ديگر داديم او را دانشی در دين وَ كَذلِكَ نَجزِی المُحسِنِين َو همچنين پاداش ميدهيم نيكوكاران را آورده اند كه چون يوسف ع بخانه عزيز درآمد سلطان عشقش رخت بخانه دل زليخا فرستاد و لشكر حسنش متاع صبر و سكون او را بيغما داد بيت زليخا چون برويش ديده بگشاد بيك ديدارش افتاد آنچه افتاد ز لطف صورت و حسن شمائل اسيرش شد بيكدل نی بصد دل بعد از انكه عشقش بغايت كشيد و شوق بنهايت انجاميد صورت حال با يوسف در ميان نهاد.

صفحه :

وَ راوَدَته ُو درخواست یوسف ع را الَّتِی هُوَ فِی بَیتِها آن زنی که یوسف ع در خانه او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف ع را عَن نَفسِه ِ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف ع و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته درآورد وَ غَلَّقَت ِ الأَبواب َو بست درها را وَ قالَت هَیت َلَک َو گفت بشتاب و پیش من آی که من تراام یوسف ع که اینکه حال بدید قال َمَعاذَ اللّه ِ گفت پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی إِنَّه ُرَبِّی بدرستیکه خدا پروردگار من است أَحسَن َمَثوای َنیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر من است و ترا به نیکو داشت من امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم إِنَّه ُبدرستیکه او لا یُفلِح ُالظّالِمُون َرستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمها است و از زبان حال یوسف ع که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم زهی خجلت که در روز قیامت چو افتد بر زناکاران غرامت جزای آن جفاکیشان نویسند مرا سردفتر ایشان نویسند وَ لَقَد هَمَّت بِه ِو بدرستیکه قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف ع بزنا وَ هَم َّبِها و قصد کرد یوسف ع بدفع وی بطریق فرار لَو لاـ أَن رَأی اگر ندیدی یوسف ع بُرهان َرَبِّه ِبرهان پروردگار خود را هر آئینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که

حائل شد میان یوسف ع و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف ع بقوت نبوت و مدد فتوت در آنحال خود را نگاهداشت كَذلِكَ همچنین او را ثبات دادیم بر عصمت و عفت لِنَصرِفَ تا بگردانیم عَنه السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَ الفَحشاءَ و عملی زشت یعنی زنا إِنَّه بدرستیکه او مِن عِبادِنَا المُخلَصِين از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایسته آورده اند که چون یوسف ع از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید وَ استَبَقَا الباب و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف ع رسید و دست در وی زده باز پس کشید وَ قَدَّت و بدرید در کشیدن قَمِيصَه پیراهن یوسف ع را مِن دُبُرٍ از قفا وَ أَلفَيا سَيِّدَها و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لَدَى الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف ع و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از انکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده دلیرانه بسخن درآمده قالَت گفت زلیخا ما جَزاءُ مَن أَرادَ چیست جزای کسیکه خواهد بِأَهلِكَ سُوءاً بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم از یوسف ع است پس گفت مکافات کسیکه بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلّا أَن يُسجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندان ست أَو عَذابٌ أَلِيمٌ یا

عذابی دردناك یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف ع اینکه سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید میکنند.

صفحه : ۵۰۸

قـال ـهِیَ ـراوَدَتنِی گفت یوسـف ع او درخـواست کرد مرا عَن نَفسِی از نفس من و من تن بـوی در نـدادم و از وی میگریختم عزیز گفت راستی اینکه سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف ع گفت در آنجا کودکی چهار ماه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودك پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودك چهار ماه چه داند و چگونه سخن گوید با ما هزل و مسخرگی میکنی یوسـف گفت خـدای من قـادرست بر آنکه او را بسـخن آرد و بر بی گنـاهی من گواهی دهـد و در لطـائف سبعین آورده که عزیز از ان کودك پرسید که تو چه میگوئی بقـدرت ربانی بسـخن درآمـد و گفت یوسف ع راست میگوید حق تعـالی ازین قصّه خبر داد درین کلمـات که وَ شَـهِدَ شاهِدٌ مِن أَهلِهـا و گواهی داد گواهی دهنـده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسـر عم زلیخـا بوده که از روی حکمت گفت ای عزیز إِن کـان ـقَمِیصُه ُاگر هست گریبان پیراهن یوسف ع قُدَّ مِن قُبُلٍ دریـده شـده از پیش فَصَدَقَت پس زلیخـا راست میگویـد وَ هُوَ مِن ـالکـاذِبِین ـو یوسف از دروغگویان است چه اینکه صورت دلیـل است بر آنکه زلیخـا قصـد دفع یوسف ع میکرده از خود که گریبان از پیش دریـده شـد وَ إِن کان ـقَمِیصُه ُو اگر هست پیراهن یوسـف قُدَّ مِن دُبُرٍ از پس دریـده شـده فَکَذَبَت پس زلیخـا دروغ میگویـد وَ هُوَ مِن ـالصّادِقِین ـو یوسف ع از راسـت گویان

است چه اینکه حال دلالت بر آن دارد که یوسف ع از وی گریخته و او در پی آمـده و او را بخود کشـیده که پیراهنش از پس دریده فَلَمّا رَأی پس آنهنگام که بدید عزیز قَمِیصَه ُ پیراهن یوسف ع را که قُدَّ مِن دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قال َ إِنَّه ُ گفت بـدرستیکه اینکه کار مِن کَیـدِکُن َ از مکر و حیله شـما زنان ست إِن َ کَیدَکُن َ بدرستیکه کید شـما عَظِیم ٌ بزرگ ست زود در دل می آویزد و در نفس تاثیر میکنـد پس متوجه یوسف شـد از روی اعتـذار گفت یُوسُف ُ أَعرِض ای یوسف درگـذر و اعراض کن عَن هـذا ازین مهم و پنهان دار وَ استَغفِری و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنبِک ِ از برای گناه خود در تفسـیر زاهـدی گفته که عذرخواه از یوسف ع که غریب ست و تو او را بیازردی إِنَّک ِ کُنت ِ بدرستیکه تو بودی مِن َ الخاطِئِین َ از گروه گناهکاران تذکیر از برای تغلیب ست آورده اند که عزیز اگر چه اینکه قصه را تسکین داد اما سـخن عشـق نهان کی بماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آئینه عشق را غوغـای ملامـت در کـارست نه سودای سـلامت نظم نه سـازد عشق را گنـج سـلامت خوشـا رسوائی کوی ملامـت غم عشق از ملامت تازه گردد و زین غوغا بلند آوازه گردد.

صفحه : ۵۰۹

وَ قال َ نِسوَهٌ و گفتنـد گروهی از زنان در کشاف آورد که پنـج زن بودنـد از خواص ملک ریّان یعنی زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندان بان و

زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فِی المَدِینَهِ در شهر مصر بموضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه امرَأَت ُالعَزِیزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُراوِدُ فَتاها طلب کرده است غلام خود را عَن نَفسِهِ ِ از نفس او یعنی درخواسته است ازو که کام او بدهد قَد شَغَفَها بدرستیکه بشگافته است غلاف دل او را حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف ع بمیان دل او درآمده إِنّا لَنَراها بدرستیکه ما می بینیم آن زن را فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده خود میگردد فَلَمّا سَمِعَت پس چون شنید زلیخا بِمَکرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرسَلَت إِلَیهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زنان را طلبید و آن پنج زن ملامت گو نیز در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورد وَ أَعتَدَت و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّکَأً برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام میخورند وَ آتَت و بداد کُلَّ واحِدَةٍ مِنهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِکِّیناً کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف ع آمده جامه مرصع با جواهر وی را پوشانید و تاج مکلل بر سرش نهاد وَ قالَت ِ اخرُج و گفت بیرون آی عَلَیهِنَّ برین زنان یوسف ع ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف ع را

بیرون آورد بیت از خلوت خانه آن گنج نهفته برون آمد چون گلزار شگفته فَلَمّا رَأَینَه ٓپس آنهنگام که زنان او را دیدند أَکبَرنَه ٓبزرگ یافتندش در کمال جمال بیکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند وَ قَطَّعن َ أَیدِیَهُن َو بریدند دستهای خود را و بالم آن محسّس نشدند در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمی کند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلاء و عنا متألم نشوید. بیت گر با تو دمی دست در آغوش توانکرد بیداد تو سهل است فراموش توان کرد القصه زنان مصر از بی خودی با خود بازآمده زبان آفرین بگشادند وَ قُلن َو گفتند حاش َلِلّه ِ پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بَشَراً نیست اینکه غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد و کسی ندیده شعر تو از سلاله سفلی ز آب و خاک نزادی که از قبیله روحانیان حور نزادی إِن هذا نیست اینکه شخص إِلّا مَلَك ٌ کَرِیم ٌمگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین رعنائی و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست بیت چو دیدنش که جز والاگهر نیست برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست نه چون آدم ز آب و گل سرشته است ز بالا آمده قدسی فرشته است صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه ص فرمود که جبرئیل ع بمن

فرود آمد گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف ع را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش معزز کرده ام و ما خلقت خلقا احسن منك یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی ص زنارها قطع کردند بیت ز حسن روی یوسف ع دستی بریده سهل است در پای دلبر ما سرها بریده باشد از عائشه رض نقل می کنند که در صفت جمال حضرت رسالت پناه ص فرموده شعر !!! زلیخا لو رأین جبینه لأثرن بالقطع القلوب علی الید زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ز روی بیخودی از دست خویش ببریدند مقرر است که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو ای نوردیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد.

صفحه : ۵۱۰ قالَت فَذلِکُن َالَّذِی گفت زلیخا اینکه آنکس ست که شما لُمتُنَّنِی فِیه ِ ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَ لَقَد راوَدتُه ُبدرستیکه من مراودت کردم او را عَن نَفسِه ِ از نفس او درخواستم که آرزوی من بدهد فَاستَعصَم َ پس خویش را نگاهداشت و سر بمن در نیاورد وَ لَئِن لَم یَفعَل و اگر چنان نکند ما آمُرُه ُ آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لَیُسجَنَن َهر آئینه بزندان کرده شود وَ لَیَکُوناً و هر آئینه باشد مِن َالصّاغِرِین َاز خوارشدگان یعنی داخل در زندان و بیباکان یوسف ع اینکه سخن بشنید روی از ان مجلس برتافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما

او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف ع از مقالات ایشان به تنگ آمده قال َرَب ِّ گفت ای پروردگار من السِّجن ُزندان أَحَب ُّإِلَی َدوست تر است بمن مِمّا یَدعُونَنِی إِلَیه ِاز آنچه میخوانند اینکه زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان شعر عجب درمانده ام در کار اینان مرا زندان به از دیدار اینان وَ إِلّا تَصرِف و اگر نگردانی عَنِّی از من کَیدَهُن َّمکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری أَصب ُإِلَیهِن َّمیل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان وَ أَکُن مِن َالجاهِلِین َو باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاستَجاب َلَه ُپس اجابت کرد مر دعای او را رَبُّه ُآفریدگار او فَصَرَف َعَنه ُپس بگردانید ازو کَیدَهُن َّمکر ایشان را إِنَّه ُهُوَ السَّمِیع ُبدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد العَلِیم ُدانا است بحال کسی که از همه درو گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آن است که او را دو سه روزی بزندان بازداری شاید که به سبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چو کوره سازندان را بدو گرم بود زان کوره گردد آهنش نرم زلیخا اینکه سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام عبری ما بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من

از ملامت باز رهم عزیز را اینکه سخن قبول افتاد حکم کرد که بزندانش برند ثُم َّبَدا لَهُم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِن بَعدِ ما رَأَوُا الآیات ِ پس از انکه دیدند دلائل عصمت و شواهد براءت یوسف را چون شهادت صبی و چاك پیراهن او از قضا و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده اینکه نشانیها رای ایشان بر ان قرار یافته که برای صلاح او لَیَسجُنُنَّه ُهر آئینه در زندان کنند او را حَتّی حِین ٍ تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سرو قامت گل رخسار رشك گلستان کردند نظم چو آن دل زنده در زندان درآمد بجسمی مرده گوئی جان درآمد در ان محنت سرا افتاده جوشی برآمد زان گرفتاران خروشی.

صفحه : ۵۱۱

وَ دَخَل َو درآمدند مَعَه ُالسِّجن َبا او بزندان فَتَیان ِدو بنده از بندگان ملك ریان یکی ساقی ملك بود که او را یونا گفتندی و دیگر طباخ که او را مجلث خواندندی ملك بر ایشان گمان برده بود که او را از هر میدهند و حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف ع بزندان درآمدند و یوسف ع در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشانرا تعبیر فرمودی تا روزی اینکه دو زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند قال َأَحَدُهُما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی إِنِّی أَرانِی بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یك اصل تاك است و برو سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملك

بـدست من است أَعصِرُ خَمراً می فشـانم درو انگور را تسـمیه عنب بخمر باعتبـار ما یؤل الیه است وَ قال َالآخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ إِنِّی أَرانِی بدرستیکه من می بینم خود را که در مطبخ ملک أَحمِلُ برمیدارم فَوقَ رَأسِی بر زبر سر خود خُبزاً نان را و آن سه سـفره نـان بود تَأکُلُ الطَّیرُ مِنه میخورنـد مرغـان از ان نـان و میربایـنـد نَبِّئنـا بِتَأوِیلِه ِ خبر ده ما را به تعبیر اینکه هر دو خواب إِنّا نَراکَ بدرستیکه ما بینیم ترا مِنَ المُحسِنِینَ از نیکوکاران با اهل زندان پس نکوئی کن با ما بتاویل رویای ما یوسف ع نخواست که تعبیر خواب ایشانرا بزودی بازگوید چه در ان مکروهی متوجه بود بیکی پس از جواب ایشان اعراض فرمود قال َ گفت یوسف لا یَأتِیکُما نیاید بشـما طَعامٌ تُرزَقانِه ِ خوردنی که روزی داده شوید بوی إِلّا نَبَّأتُکُما مگر خبر دهم شـما را بِتَأوِیلِه ِ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبلَ أَن یَأتِیَکُما پیش از انکه بیاید بشـما یعنی اخبار کنم شـما را از غیب ایشان گفتنـد مـا از کاهنان و عرافان امثال اینکه شـنیده ایم یوسف ع گفت که اینکه معجزه من است نه عرافت و کهانت ذلِکُما اینکه که گفتم بشـما مِمّا عَلَّمَنِی ازان چیزی است که بیاموخت مرا رَبِّی پروردگار من بالهام و وحی إِنِّی تَرَکتُ بدرستیکه من دست بداشـته ام مِلَّةَ قَومٍ لا یُؤمِنُونَ کیش گروهی را که نمیگرونـد بِاللّه ِ بخـدای وَ هُم بِالآخِرَةِ و ایشان بسـرای آخرت هُم کافِرُونَ ایشان ناگرویدگان اند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشان است بآخرت وَ اتَّبَعتُ و پیروی کرده ام مِلَّةَ آبائِی کیش پدران خود را إِبراهِیمَ

وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ ابراهيم ع و اسحق پسرش و يعقوب كه پدر ماست اظهار ذكر آباء بجهت آنكه از اهل بيت نبوت است يا بجهت زيادتى رغبت بوده باستماع كلام وى ما كانَ لَنا روا نيست و نشايد ما را كه پيغمبرانيم أَن نُشرِكَ آنكه انباز گيريم بِاللّهِ مِن شَيءٍ بخداى چيزيرا بلكه او را مى پرستيم بيگانگى ذلِكَ اينكه توحيد مِن فَضلِ اللّهِ از فضل خداست عَلَينا بر ما كه بوحى ما را آگاهى داده وَ عَلَى النّاسِ و اينكه از فضل اوست بر سائر آدميان كه انبياء را بارشاد ايشان فرستاده وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ ليكن بيشتر مردمان كه پيغمبران بديشان آمده اند لا يَشكُرُونَ سپاسدارى نمى كنند آن فضل و موهبت را.

صفحه : ۵۱۲

يا صاحِبَيِ السِّجنِ اى ياران زندان أَ أَربابٌ مُتَفَرِّقُونَ آيا خدايان متفرقه كه شما داريد از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ يا اعلى و اوسط و ادنى خَيرٌ بهتر است أَمِ اللّهُ الواحِدُ يا خداى يگانه در ذات و صفات القَهّارُ غالب بر همه ما تَعبُدُونَ نمى پرستيد شما مِن دُونِهِ بدون خداى إِلّا أَسماءً مگر نامهاى يعنى چيزى چند را باعتبار نامهاى كه بى حجت و برهان سَمَّيتُمُوها نام نهاده ايد آنها را أَنتُم وَ آباؤُكُم شما و پدران شما ما أَنزَلَ اللّهُ بِها فرو نفرستاده است خداى بپرستش آنها مِن سُلطانٍ از هيچ حجتى كه دلالت كند بر تحقيق مسمّيات ايشان پس شما نمى پرستيد الا اسمى چند بى مسمى را إِنِ الحُكمُ نيست حكم بعبادت إِلّا لِلّهِ مگر خداى را كه مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داد بزبان پيغمبران مر

خلق را أَلَّا تَعبُدُوا آنکه مپرستید إِلَّا إِيّاه مگر او را ذلِكَ الدِّين القَيِّم این ست دین حق روشن و درست و راست وَ لكِنَ أَكثَرَ النّاس و لیکن بیشتر مردمان لا يَعلَمُون نمیدانند راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان میشوند یا صاحِبَیِ السِّجن ای یاران زندان أَمّا أَحَدُكُما آیا یکی از شما که ساقی ملك است بسه روز دیگر خلاص یابد فَيَسقِى رَبَّه پس بیاشاماند تربیت کننده خود را خَمراً شراب چنانچه پیشتر می بود وَ أَمَّا الآخَرُ و اما آن دیگری که طباخ است فَيُصلَب پس برآویخته شود بردارد مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَأكُلُ الطَّيرُ پس بخورند مرغان شکاری مِن رَأسِهِ از کله سروی پس ایشان با یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف ع گفت قُضِیَ الأَمرُ الَّذِی حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فِيهِ تَستَفتِيان در آن از من طلب ناویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وَ قال و گفت یوسف ع لِلَّذِی ظَنَ مر آنکس را که دانست أَنَّه ناجٍ مِنهُمَا که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از ان هر دو یعنی ساقی را گفت اذكُرنِی یاد کن مرا عِندَ رَبِّکَ نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملك رسان تا مرا از اینکه محنت باز رهاند نظم بگو هست اندر ان زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی چنینش بیگنه مپسند رنجور هست اینکه از طریق معدات دور آورده که چون سه روز برآمد ملك کس را فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند

و مرغ چشم از کاسه سر او بیرون آورد و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود همان منصب نخستین بوی دادند اما چون او برتبه تقرب برسید و از ساغر جاه و دولت سر خوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَأَنساهُ الشَّيطانُ پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذِكرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف ع را نزدیک مربی خود.

صفحه : ۵۱۳

فَلَبِثَ فِي السِّجنِ پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضعَ سِنِينَ چند سال عددی است مبهم میان سه و نه گویند یوسف ع بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آن است که از اوّل تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالم التنزیل از حسن رض نقل میکند که روزی جبرئیل بزندان درآمد یوسف ع او را به شناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گناهکاران جبرئیل ع گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزّت و جلال من که ترا چند سال بزندان بدارم یوسف ع گفت درین حال خدای از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خوشنود است گفت اذ الا ابالی اکنون که او راضی است از من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف ع حبس در بضع سنین کز چه تقصیر آمد از بحر و سحاب تا تو یاری خواهی از ریگ سراب اما

چون مدّت محنت بسر آمد و ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وَ قالَ الْمَلِكُ و گفت ملک إِنِّي أَرى بدرستیکه من بخواب دیدم سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ هفت گاو فربه که از نهر یابس بیرون آمدند و پس از ان يَأْكُلُهُنَّ بخوردند و فرو بردند ایشانرا سَبْعٌ عِجافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان زیادت نشد وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَ أُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم یابِساتٍ خشک یعنی رسیده و بدرو درآمده پس اینکه خوشهای خشک بر ان خوشهای سبز پیچیدند و در خاک ریز کردند ایشان را و بپوشیدند یا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید مرا یعنی جواب دهید مرا فِي رُءْيايَ در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّءْيا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکنید قالُوا گفتند حکماء و اهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغاثُ أَحْلامٍ اینکه خوابها شوریده است وَ ما نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلامِ به تعبیر اینکه نوع خوابها بِعالِمِينَ دانایان چه ما تعبیر رویای صادقه می کنیم و اینکه از قبیل منامات باطله است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا اینکه مشکل من گه کشاید و راه تعبیر اینکه واقعه كّه بمن نماید مصرع یا رب اینکه خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسفش بیاد آمد وَ قالَ الَّذِي نَجا

مِنهُما و گفت آن کسی که نجات یافته بود از ان دو بنده زندانی یعنی ساقی وَ ادَّکَرَ و یاد کرد از قول یوسف ع که اذکرنی عند ربک بَعدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز که أَنَا أُنَبِّئُکُم من خبر دهم شما را بِتَأوِیلِهِ به تعبیر اینکه خواب فَأَرسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان درآمد و زمین خدمت ببوسید و گفت.

یُوسُفُ ای یوسف ع أَیُّهَا الصِّدِّیقُ ای نیک راست گوینده أَفتِنا فتوی ده ما را فِی سَبعِ بَقَراتٍ سِمانٍ در هفت گاو فربه که یَأکُلُهُنَّ بخورند ایشانرا سَبعٌ عِجافٌ هفت گاو لاغر وَ سَبعِ سُنبُلاتٍ خُضرٍ و در هفت خوشه سبز وَ أُخَرَ یابِساتٍ و هفت خوشه خشک دیگر که بر ایشان پیچیدند و خشک سازند همه حکما در ان حیرانند تو چه جواب گوئی لَعَلِّی أَرجِعُ تا باشد که بازگردم با جواب تمام إِلَی النّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُم یَعلَمُونَ شاید ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر اینکه واقعه را یا شرف و فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قالَ گفت یوسف ع که شما تَزرَعُونَ کشت کنید سَبعَ سِنِینَ هفت سال که بقرات سمان اشارت است بدیشان دَأَباً زراعت بعادت مستمره خود فَما حَصَدتُم پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آنرا فِی سُنبُلِهِ در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از سوسه و از آفات ایمن باشد و با غلاف خوشه

ذخیره کنید إِلّا قَلِیلًا مگر اندک یعنی بقدر حاجت مِمّا تَأْکُلُون َ‌از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُم َّ یَأْتِی پس بیاید مِن بَعدِ ذلِک َ‌از پس اینکه سالها سَبع ٌ شِدادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشان است یَأْکُلن َ بخورند اهل اینکه سالها یعنی کسانیکه در ان زمان باشند ما قَدَّمتُم لَهُن َّ آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن سالهای قحط إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی مِمّا تُحصِنُون َ‌از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُم َّ یَأْتِی پس بیاید مِن بَعدِ ذلِک َ‌از پس اینکه سالهای قحط عام ٌ فِیه ِ سالی که در ان یُغاث ُ النّاس ُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده وَ فِیه ِ یَعصِرُون َ‌و در اینکه سال بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و اینکه کنایت است از کثرت ثمار و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند و اینکه عبارت از فراخ سالی است چون یوسف ع تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنها را بر وجهیکه شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف ع بشنود به طلب وی فرستاد.

صفحه : ۵۱۵

وَ قال َ المَلِک ُ و گفت ملک ائتُونِی بِه ِ بیارید بمن یوسف را فَلَمّا جاءَه ُ الرَّسُول ُ پس آن وقت که آمد بدو فرستاده ملک قال َ ارجِع گفت بازگرد إِلی رَبِّک َ بسوی مهتر خود فَسئَله ُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید که ما بال ُ النِّسوَةِ اللّاتِی چه بود حال

آنزمانی که در مجلس زلیخا قَطَّعن ـ أَیدِیَهُن ـ ببریدند ایشان دستهای خود را إِن ـ رَبِّی بدرستیکه پروردگار من بِکَیدِهِن ـ عَلِیم ٌ بمکر زنان و کید ایشان دانا است یوسف ع خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در هلاک او مجال وقیعت نماند اینکه سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و اینکه پیغام یوسف ع رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم قال ـ گفت ملک با ایشان ما خَطبُکُن ـ چه بود حال شما إِذ راوَدتُن ـ یُوسُف ـ چون طلب میکردید یوسف ع را عَن نَفسِه ِ از نفس وی یعنی کام دل خرد از وی می جستید قُلن ـ گفتند آن زنان حاش ـ لِلّه ِ پاک است خدای از انکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ع ما عَلِمنا ندانستیم ما عَلَیه ِ مِن سُوءٍ بر یوسف ع هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فائده ندارد و عشق بکمال رسیده بود او نیز بپاکی یوسف ع اقرار کرد قالَت ِ امرَأَهُ العَزِیزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن ـ حَصحَص ـ الحَق ُ اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است أَنَا راوَدتُه ُ من جستم یوسف ع را عَن نَفسِه ِ از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم وَ إِنَّه ُ لَمِن ـ الصّادِقِین ـ و بدرستیکه او از راست گویان است آنجا که با عزیز گفت که هی راودتنی عن نفسی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق برآمد زو صدای حصحص الحق بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گم کرده راهی نخست او را بوصل خویش خواندم چو

کام من نـداد از پیش راندم ملک به یوسف ع پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف ع فرمود که غرض من عقوبت نبود ذلِکَ ۖ اینکه درخواست برای آن کردم لِیَعلَم ۖ تا بدانـد عزیز أَنِّی لَم أَخُنه ۖ آنکه من خیانت نکرده ام او را بِالغَیب ِ در غیبت وی و حرمت اهل او و حق تربیت وی نگاه داشـتم وَ أَن َّاللّه ۖ و دیگر معلوم کند که خـدای لا ـ یَهـدِی راه ننمایـد یعنی بصـلاح نیـاورد و از پیش در نگـذرد کَیـدَ الخائِنِین ۖ مکر خیانت کننـدگان را پس یوسف ع خواست که تنبیه کند برای آنکه اینکه سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصـمت و توفیق الهی در ترک معصـیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم است که از نفس غدّار چه نوع کار آید اینکه کلمات از پی درآورد.

صفحه : ۵۱۶

وَ ما أُبَرِّئُ ۖ نَفسِی و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل بآرزوها مبرّا و معرّا است إِن َّالنَّفس ۖ لَأَمّارَةٌ بـدرستیکه نفس من فرمایـنده است بِالسُّوءِ ببـدی یعنی بمعصـیت إِلّا ما رَحِم ۖ رَبِّی لیکن آنرا که بخشد برو پروردگار من که از فرمان نفس در امان آیـد إِن َّرَبِّی بـدرستیکه فریـدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصد وی را که بفعل نیاید رَحِیم ٌمهربان اسـت که بعصـمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سـخنان یوسف علیه السـلام باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف ع زیادت گشت لا به وَ قال َ المَلِک ُائتُونِی بِه ِ و گفت ملک مصر بیارید یوسف

ع را نزد من لا به أَستَخلِصه ُ لِنَفسِی تا خالص کنم او را برای خود و مهمات ملک بوی فرمایم در تیسیر آورده که هفت حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و تعظیم هر چه تمام تر یوسف علیه السلام را از زندان ببارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش برآوردند یوسف علیه السلام ایشانرا دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعط علیهم قلوب الاخیار و قصر علیهم النّار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود نظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت باستقبال او چون بخت بشتافت کشیدش در کنار خویشتن تنگ چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ به پهلوی خودش بر تخت بنشاند به پرسشهای خوش با وی سخن راند لا به فَلَمّا کَلَّمَه ُ پس آنهنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید لا به قال َ گفت ملک ای یوسف ع لا به إِنَّکَ ٱلیَوم َ بدرستیکه تو امروز لا به لَدَینا نزدیک ما لا به مَکِین ٌ با جاه و قدری لا به أَمِین ٌ موتمن بر همه چیز ما هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگو قال َ اجعَلنِی گفت یوسف ع گردان مرا حکم کننده عَلی خَزائِن ِ الأَرض ِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّی حَفِیظٌ بدرستیکه من نگاه دارنده و ضبط کننده ام، چیزی را از ان ضائع نکنم عَلِیم ٌ دانا بمصالح ملک، هر چه

سازم خالی از اصلاح نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وی نهاده و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف ع واگذاشت در اندک زمانی عزیز را از رشک و حسد درگذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف ع علیه السلام درآورد و حق سبحانه یوسف علیه السلام را ازو دو پسر داد منشا و فروئیم و تفصیل اینکه حالات حواله بجواهر التفسیرست وَ کَذٰلِکَ ‌و همچنین که ملک را برو مهربان گردانیدیم مَکَّنّا جای دادیم لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف ع را بحکومت یَتَبَوَّأُ مِنها تا بود که جای میگرفت از ان زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت حَیثُ یَشاءُ هر جا که میخواست نُصِیبُ بِرَحمَتِنا میرسانیم بنعم خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَن نَشاءُ هرکرا میخواهیم وَ لا نُضِیعُ و ضایع و باطل نمی گردانیم أَجرَ المُحسِنِینَ اجر نیکوکاران را صفحه ۵۱۷ :

وَ لَأَجرُ الآخِرَهِ و هرآئینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَیرٌ بهتر است لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند بخدای وَ کانُوا یَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که باحسان و تقوی از قعر چاه بتخت و جاه رسید

بیت بـدنیا و عقبی کسـی قـدر یـافت که او جـانب صبر و تقوی شـتافت القصه یوسف علیه السـلام مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تـا مردم به زراعت اشـتغال نمودنـد و انبار خانهای عالی بنا فرمود و هفت سال هر غله که حاصل میشـد بقـدر کفاف چیزی بمردم میـداد و باقی را با خوشه مضـبوط میساخت تا سالهای قحط درآمـد و در زمین مصـر و شام تنگی عام شـد مردمان مصـر روی به یوسف ع آوردنـد سال اوّل بنقودی که داشـتند غلّه بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشـی و در پنجم بضـیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف علیه السـلام صورت حـال بملـک عرض کرد ملـک گفت همه بنـده توانـد و اختیـار پیش تو است یوسف علیه السـلام بحضور ملک همه را آزاد کرده و اموال و اولاد و ضـیاع و عقار هر چه از ایشان گرفته بود بـدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصـریان یوسف ع را در وقت خریـد و فروخت بصورت بنـدگان دیـده بودنـد قـدرت ازلی همه را طوق بنـدگی او در گردن نهـاد تا کسـی را در باره او سـخنی بی ادبانه نرسـد و نتوانـد گفت- آورده انـد که اثر قحط بکنعان رسـیده کار بر اولاد یعقوب علیه السـلام تنگ شده پسـران یعقوب علیه السـلام گفتند که ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را مینوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر وزو

گشته خوشدل غریب و فقیر به بخشش ز ابر بهاری فزون صفات کمالش ز غایت برون اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود بنیامین را جهت خدمت خود بازگرفت و ده فرزند دیگر هر یک بیک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه بردند وَ جاءَ إِخوَةُ یُوسُف ِو آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف ع فَدَخَلُوا عَلَیه ِ پس درآمدند برو، و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُم پس بشناخت یوسف علیه السلام ایشانرا در نظر اوّل وَ هُم لَه ُمُنکِرُون َو ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف علیه السلام از پس پرده بایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام از ایشان پرسید که شما کسانید که جاسوسان را میمانید گفتند ای ملک معاذ اللّه ما پسران یک پدریم که یعقوب علیه السلام ست اسرائیل اللّه یوسف علیه السلام گفت که پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را پدر بجهت خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی بایستاد یوسف علیه السلام بفرمود

تا بضاعت ایشان بستندند و در عوض آن گندم بدیشان دادند وَ لَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم و آنهنگام که بساخت یوسف علیه السلام کـار ایشـان را و هر یک را یک شتر بار گنـدم داد و گفتنـد یک شتر بار دگر بجهت برادر ما که در خـدمت پـدرست بـدهید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتران، ایشان مبالغه نمودند قالَ گفت یوسف ائتُونِی بیارید بمن بِأَخ لَکُم برادری که شماراست مِن از أَبِیکُم پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی أَ لا تَرَونَ آیا نمی بینید أَنِّی أُوفِی الکَیلَ آنرا که من به تمـام می پیمـایم پیمـانه را و حق کسـی را بـازنمیگیریم وَ أَنَا خَیرُ المُنزِلِینَ و من بهـترین فرود آرنـدگانیم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرونمیگذارم- صفحه : ۵۱۸

فَإِن لَم تَأتُونِی بِهِ پس اگر نمی آریـد بمن آن برادر فَلا کَیلَ لَکُم عِنـدِی پس نیست مکیل شـما را نزدیک من یعنی طعام وَ لا تَقرَبُونِ و نزدیک مشویـد بمن و در ولایت من میائیـد قالُوا سَنُراوِدُ عَنهُ أَباهُ گفتنـد زود او را بطلبیم از پدر او و جهد کنیم در آن وَ إِنّا لَفاعِلُونَ و بـدرستیکه ما کننـدگانیم آن چیزیرا که بگوئیم وَ قالَ و گفت یوسف علیه السـلام لِفِتیانِهِ اجعَلُوا بِضاعَتَهُم مر غلامان را که کیل غلات تعلق بـدیشان داشت بنهید بار ایشان را که به بهائی گندم آورده بودند و آن ادیمی و کفشـی چند بـوده یوسـف علیه السّلام نخواست که گنـدم ببهـا بـدیشان فروشـد فرمود که بضاعتهـای ایشـان را درج کنیـد فِی رِحالِهِم در باردانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن

خواهد کرد که آن بضاعتها چون بثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت لَعَلَّهُم یَعرِفُونَها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انقَلَبُوا چون بازگردند إِلی أَهلِهِم بسوی کسان خود و بار بگشایند لَعَلَّهُم یَرجِعُون َشاید که بازگردند و برادر مرا بیارند فَلَمّا رَجَعُوا پس آنهنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب علیه السلام إِلی أَبِیهِم بسوی پدر خود قالُوا یا أَبانا گفتند ای پدر ما مُنِع َمِنَّا الکَیل ُمنع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر اینکه بار بنیامین را نبریم فَأَرسِل مَعَنا پس بفرست با ما أَخانا برادر ما را نَکتَل تا فراگیریم کیل از برای خود و برای او وَ إِنّا لَه ُو به تحقیق ما او را لَحافِظُون َنگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال َگفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان هَل آمَنُکُم آیا شما را امین دارم عَلَیه ِبرو یعنی بر بنیامین إِلّا کَما أَمِنتُکُم مگر هم چنانکه امین ساختم شما را عَلی أَخِیه ِبه برادر او مِن قَبل ُپیش ازین که گفتید و انا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللّه ُخَیرٌ پس خدای بهتر است حافِظاً از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خواند یعنی او است بهتر در حالیکه نگاه دارنده است پس توکل برو کنم و کار خود بدو گذارم وَ هُوَ أَرحَم ُالرّاحِمِین َو او بخشنده ترین بخشندگان است شاید که به محافظت وی بمن به بخشاید و به مصیبت دو فرزند مرا مبتلا نه گرداند– صفحه : ۵۱۹

وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُم و چون گشادند رخت خود را وَجَدُوا بِضاعَتَهُم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک

کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف ع رُدَّت إِلَیهِم بازگردانیده شد بدیشان قالُوا یا أَبانا گفتند ای پدر ما ما نَبغِی چه چیز می طلبیم از احسان و رای اینکه که هـذِهِ بِضاعَتُنا اینکه است بهای ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند رُدَّت إِلَینا بازگردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَ نَمِیرُ أَهلَنا و طعام آریم کسان خود را وَ نَحفَظُ أَخانا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن وَ نَزدادُ و زیادتی بستانیم کَیلَ بَعِیرٍ پیمودن شتری یعنی یک شتروار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلِکَ اینکه یک شتروار کَیلٌ یَسِیرٌ مکیل اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضائقه نخواهد کرد قالَ گفت یعقوب ع لَن أُرسِلَهُ هرگز نمی فرستم بنیامین را مَعَکُم با شما حَتّی تُؤتُونِ تا بدهید مرا مَوثِقاً مِنَ اللّهِ پیمانی موکد بذکر خدای تعالی در تبیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند خورید بحق محمّد ص خاتم النبیین و سید المرسلین لَتَأتُنَّنِی بِهِ که بیارید بمن او را إِلّا أَن یُحاطَ بِکُم مگر آنکه بگرو شما درآورده شود عذاب و همه هلاک شوید، ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر ع سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نه کنند فَلَمّا آتَوهُ پس چون دادند پدر را مَوثِقَهُم پیمان و عهد خود قالَ گفت یعقوب ع اللّهُ که خدای عَلی ما نَقُولُ بر آنچه میگوئیم از عهد و پیمان وَکِیلٌ نگاهبان و گواه و مطلع است وَ قالَ و گفت یعقوب ع از روی شفقت یا بَنِیَّ ای فرزندان من لا تَدخُلُوا در میائید در شهر مصر مِن بابٍ واحِدٍ از یک

در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر مروید ناگاه چشم بد در شما نرسد چون شما را باین جمال و هیئات و شوکت و ابّهت به بینند وَ ادخُلُوا و درآیید هر دو سر مِن أَبواب ٍ مُتَفَرِّقَهٍ از درهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف آورده که یعقوب در اوّل مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وَ ما أُغنِی عَنکُم و من دفع نمی کنم از شما بدین نصیحت که کردم مِن َاللّه ِ از قضای خدا مِن شَی ءٍ چیزیرا زیرا که حذر دفع قدر نمیکند بیت من جهد همی کنم قضا میگوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است إِن ِ الحُکم ُ نیست حکم و فرمان إِلّا لِلّه ِ مگر مر خدایرا در هر چه خواهد عَلَیه ِتَوَکَّلت ُ برو توکل کردم من وَ عَلَیه ِ فَلیَتَوَکَّل ِ المُتَوَکِّلُون َ و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من یتوکل علی اللّه فهو حسبه.

صفحه : ۵۲۰ وَ لَمّا دَخَلُوا و آن هنگام که درآمدند اولاد یعقوب ع مِن حَیث ُ أَمَرَهُم از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان َ یُغنِی نبود که دفع کند عَنهُم از ایشان رای یعقوب مِن َاللّه ِ از قضای خدای که در باره ایشان واقع شده بود مِن شَی ءٍ چیزیرا بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب ع مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب ع فائده نداد إِلّا حاجَهً مگر آنکه حاجتی بود فِی نَفس ِ یَعقُوب َ در نفس یعقوب یعنی شفقتی بود

در اولاد که در آن وقت قَضاها ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَ إِنَّه ُ لَذُو عِلم ٍ و بدرستیکه یعقوب ع خداوند دانش بود و بقضا و قدر میدانست لِما عَلَّمناه ُ مر آن چه را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما اغنی عنکم وَ لٰکِن ّ أَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بیشتر آدمیان لا یَعلَمُون َ نمیدانند سر قدر را یا جاهل اند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت تدبیر کند بنده و تقدیر نداند تقدیر خداوند بتدبیر نماند وَ لَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُف َ و آنهنگام که درآمدند اولاد یعقوب ع بر یوسف ع و ببارگاه او رسیدند یوسف ع بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف ع گفت که دانستیم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف ع گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشد بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه درآمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف ع بفرمود تا گلاب بر روی او زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشینید مرا برادر پدری و مادری من که یوسف ع نام داشت بیاد آمد و

با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر اینکه خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق اینکه حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من اینکه بود یوسف ع گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان ویرا برداشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه آوی إِلَيهِ جای داد بسوی خود أَخاه برادر خود را و یوسف ع نقاب بسته دست طعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف ع افتاد باز بگریست یوسف ع گفت باز اینکه چه گریه است گفت ای ملك چه مانند است اینکه دست تو بدست برادر من یوسف ع همین که یوسف ع اینکه کلمه بشنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قال گفت إِنِّی أَنَا أَخُوكَ بدرستیکه منم برادر تو فَلا تَبتَئِس پس اندوهناك مباش بِما كانُوا يَعمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف ع بدید و اینکه سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت آنچه می بینم به بیداری است یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب آنگه دست در دامن یوسف ع زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف ع گفت ای برادر اهتمام پدر در باب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه بازدارم غم او زیادت میشود اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین

گفت از ان باك ندارم پس يوسف ع فرمود كه نزد برادران رو و اينكه امر را مخفى دار بنيامين از پس پرده بيرون آمد و حكم شد كه كارسازى كنعانيان كنند.

صفحه : ۵۲۱

فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم پس آنهنگام كه كارسازى كرد ايشان را جَعَل ‌َالسِّقايَةَ بنهاد سقايه و آن مشربه بود از نقره يا از زر يا از زبرجد مرصع بجواهر كه ملك از ان آب خوردى درين وقت بجهت عزّت و نفاست طعام آنرا پيمانه ساخته بودند يوسف ع او را بفرمود تا محرم او آنرا تعبيه كرد فِي رَحل ‌ِ أَخِيه ‌ِ در باردان برادر او و بارهاى ديگران را مكمل كرده بودند و ايشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بيرون رفته براه درآمدند جمعى از ملازمان يوسف ع از عقب كاروان رسيدند ثُم ‌َّ أَذَّن ‌َ مُؤَذِّن ‌ٌ پس ندا كردند كننده كه أَيَّتُهَا العِيرُ اى كاروانيان إِنَّكُم لَسارِقُون ‌َ بدرستيكه شما دزدانيد بآنمعنى كه يوسف ع را از پدر بدزديد و گفته اند كه ندا كننده اينكه سخن را نه بفرمان يوسف ع گفت القصه چون اينكه ندا بسمع فرزندان يعقوب ع رسيد قالُوا گفتند وَ أَقبَلُوا عَلَيهِم و روى آوردند بدان جمع كه شما ما ذا تَفقِدُون ‌َ چه چيز گم كرده ايد كه ميجوئيد قالُوا نَفقِدُ گفتند ميجوئيم صُواع ‌َ المَلِك ‌ِ مشربه ملك را كه پيمان غلّه بوده وَ لِمَن جاءَ بِه ‌ِ و براى هر كس كه بيارد آنرا- حِمل ‌ُ بَعِيرٍ شتروارى طعام مقرر است وَ أَنَا بِه ‌ِ زَعِيم ‌ٌ و من كه منادى ام بآن كفيلم و پابند آن قالُوا تَاللّه ‌ِ گفتند بخداى لَقَد عَلِمتُم هرآئينه شما ميدانيد كه ما مردم امينيم

بضاعتی که در بار ما نهاده بودید در بار اوّل چون اینکه نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما جِئنا نیامدیم ما از کنعان لِنُفسِدَ تا تباه کاری کنیم فِی الأَرض ِ در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم وَ ما کُنّا و نیستیم ما سارِقِین َ دزدان و دزدی کار ما نیست قالُوا فَما جَزاؤُه ُ گفتند ملازمان یوسف ع که چیست جزای دزد إِن کُنتُم کاذِبِین َ اگر باشید شما دروغ گویان در ابرای ذمه خود یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات خواهد بود قالُوا جَزاؤُه ُ گفتند جزای سرقه سارق مَن وُجِدَ فِی رَحلِه ِ گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فَهُوَ جَزاؤُه ُ پس همون او است جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما کَذلِک َ همچنین نَجزِی الظّالِمِین َ پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را بازگردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف علیه السلام بازداشتند.

فَبَدَأَ پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف ع بِأَوعِیَتِهِم ببارِدانهای ایشان یعنی برادران دیگر قَبل َ وِعاءِ أَخِیه ِ پیش از بارِدان برادر او برای نفی تهمت ثُم َّ استَخرَجَها پس بیرون آورد سقایه را مِن وِعاءِ أَخِیه ِ از باردان برادر او کَذلِک َ همچنین کِدنا لِیُوسُف َ تعلیم دادیم یوسف را بالهام- برادران یوسف ع از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشادند ما کان َ نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود ازو که لِیَأخُذَ أَخاه ُ فراگیرد برادر خود را فِی دِین ِ المَلِک ِ

در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب دزد ضرب و تغریب بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف ع برادر خود را إِلَّا أَن يَشاءَ اللّه مگر بخواست خدای و بدستوری او نَرفَع دَرَجات برمیدارم از روی درجها بعلم و حکمت مَن نَشاءُ هر کرا میخواهیم وَ فَوقَ کُلِ ذِی عِلم و زبر هر خداوند دانشی عَلِیم دانائیست که درجه او بلندتر است آنگه یوسف ع فرمود که اینکه چه عمل است که از شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبرزادگانیم قالُوا إِن يَسرِق گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فَقَد سَرَقَ پس بدرستیکه دزدی کرده است أَخ لَه برادر اعیانی که او را بوده مِن قَبل پیش ازین یعنی یوسف ع در معالم و کشاف و مدارک آورده که در خانه خاله یوسف ع ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست فَأَسَرَّها يُوسُف پس پنهان داشت یوسف ع آن مقاله را فِی نَفسِه در نفس خود وَ لَم يُبدِها و ظاهر نکرد آن را لَهُم بر ایشان قال گفت با خود یوسف ع که أَنتُم شما شَرٌّ مَكاناً بدترايد از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَ اللّه أَعلَم و خدا داناتر است بِما تَصِفُون بآنچه شما صفت می کنید پس یوسف ع بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای

ملک برادر مرا بگذار و گر نه فریادی کنم که هر جا زنی حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف ع بدید که روبیل در غضب است پسر خورد را گفت برو و دست به پشت وی فرود آر چون دست او بروبیل رسید شعله غضب وی انطقا یافته روی به برادران کرد که شما مرا مس کردی گفتند نی فرمود بخدای که در بلده مصر تخمی از آل یعقوب ع کسی هست چه هرگاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار روبیل در غضب شده آهنگ تخت یوسف ع کرد یوسف ع نقاب بسته از تخت فرود آمده او را در ربود، و بر سر دست آورد باز بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید و می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدای که بالا و پست آفرید زبردست هر زیر دست آفرید ایشان چون دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود از در زاری درآمده- صفحه : ۵۲۳

قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ گفتند ای عزیز إِن َّلَه ُبدرستیکه بنیامین را أَباً شَیخاً کَبِیراً پدری است پیر بزرگ ساله و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف ع بدو انس و الفت دارد فَخُذ أَحَدَنا پس فراگیر یکی از ما به بندگی مَکانَه ُبجای او و او را رها کن إِنّا نَراکَ َبدرستیکه ما می بینیم ترا مِن َالمُحسِنِین َاز نیکوکاران به نسبت ما پس احسان خود را باتمام رسان فما الاحسان الا

بالاتمام قال- مَعاذَ اللّهِ گفت يوسف ع پناه گيرم بخداى پناه گرفتنى أَن نَأخُذَ از انكه بگيريم إِلّا مَن وَجَدنا مگر آنرا كه يافتيم مَتاعَنا عِندَه ُمتاع خود را نزديك او و اگر بجاى او ديگرى را بگيريم إِنّا إِذاً بدرستيكه باشيم ما آنگاه لَظالِمُون- ستمكاران در مذهب شما فَلَمّا استَيأَسُوا پس آن وقت كه نوميد شدند مِنه ُاز يوسف و دانستند كه برادر را بايشان نميدهد خَلَصُوا نَجِيًّا تنها شدند رازگويان و با يك كناره شدند از مصريان و از هر گونه تدبير آغاز كردند قال- كَبِيرُهُم گفت بزرگ ايشان در سن يعنى روبيل يا در خرد و عقل يعنى يهود أَ لَم تَعلَمُوا آيا نميدانيد شما أَن َّأَباكُم آنرا كه پدر شما قَد أَخَذَ عَلَيكُم به تحقيق فراگرفت بر شما مَوثِقاً عهد و پيمانى مِن َاللّهِ از خداى يعنى بدستورى وى در محافظت بنيامين و شما سوگند خورديد وَ مِن قَبل ُما فَرَّطتُم و پيش ازين تقصير كرديد فِي يُوسُفَ- در شان يوسف ع فَلَن أَبرَح َالأَرض- پس من جدا نشوم از زمين مصر يعنى ازين شهر بيرون نيايم حَتّى يَأذَن َلِي أَبِي تا وقتى كه دستورى دهد مرا بآمدن پدر من أَو يَحكُم َاللّه ُلِي يا خداى حكم كند براى من برجوع به پدر يا به تخليص برادر وَ هُوَ خَيرُ الحاكِمِين- و او بهترين حكم كنندگانست كه براستى حكم كند و ميل و مداهنه در حكم او نيست ارجِعُوا شما بازگرديد إِلى أَبِيكُم بسوى پدر خود فَقُولُوا يا أَبانا پس بگوئيد اى پدر ما إِن َّابنَك- بدرستيكه پسر تو بنيامين سَرَق- دزدى كرد وَ ما شَهِدنا

و گواهی نمیدهیم ما إِلّا بِما عَلِمنا مگر بآنچه میدانیم که صاع ملك از بار او بیرون آمد وَ ما کُنّا و نیستیم ما لِلغَیب ِ مر باطن حال را حافِظِین َ نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقعه بر او تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود او مباشر اینکه امر بوده که در شان وی غدر نکنید و اکنون اینکه صورت واقع شود صفحه : ۵۲۴

وَ سئَل ِ القَریَهَ الَّتِی و بپرس از اهل آن دیهی که کُنّا فِیها بودیم مادران یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس وَ العِیرَ الَّتِی و از ان کاروان نیز سؤال کن که ما أَقبَلنا فِیها روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسائیگان یعقوب ع وَ إِنّا لَصادِقُون َو بدرستیکه ما راست گویانیم فرزندان بحکم روئیل یا یهود اروی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال َ گفت یعقوب ع بَل سَوَّلَت لَکُم بلکه آراسته ست برای شما أَنفُسُکُم أَمراً نفسهای شما کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگرنه ملك مصر چه میداند که جزای سارق استرقاق است فَصَبرٌ جَمِیل ٌ پس بر من است شکیبائی نیکو عَسَی اللّه ُ أَن یَأتِیَنِی شاید که خدای بیارد بِهِم جَمِیعاً همه ایشانرا بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است إِنَّه ُ هُوَ العَلِیم ُ بدرستیکه او داناتر است بحال من الحَکِیم ُ راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب ع از غایت ملال

توجه به بیت الاحزان فرمود وَ تَوَلّی عَنهُم و روی بگردانیـد از فرزنـدان خود وَ قال َ یا أَسَ فی و گفت ای اندوه من عَلی یُوسُف َ بر فراق یوسف ع صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت پناه ص از جبرئیل پرسید که وجد یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف ع جبرئیل فرمود ع که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضـرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صـد شهیـد آری هیـچ کس در آتش مفـارقت برابر یعقوب ع نسوخت که چهل سال و بقولی هشـتاد سال از وقت فراق یوسف ع تا زمـان وصـال او چشم یعقوب ع از گریه خشک نشـد و از بار فراق جگرگوشه پشت مبارک وی خمیـدگی گرفت وَ ابیَضَّت و سفیـد شـد عَینـاه ُهر دو چشم او مِن َالحُزن ِ از انـدوه فَهُوَ کَظِیم ٌپس او پر بود از خشم فرزنـدان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاـد و ظـاهر نمیکرد بیت دردیست درین سـینه که گفتن نتـوانم وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم امـا چون فرزنـدان فریـاد یا اسـفی شـنیده اضـطراب پدر را مشاهده نمودند قالُوا گفتند تَاللّه ِ تَفتَؤُا بخدای همیشه باشی بناله و زاری تَذکُرُ یُوسُف َ یاد کنی یوسف ع را حَتّی تَکُون َحَرَضاً تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت أَو تَکُون َمِن َالهالِکِین َ یا باشی از جمله هلاک شدگان.

صفحه : ۵۲۵

قال َ گفت یعقوب ع ای فرزنـدان من إِنَّما أَشـکُوا جز اینکه نیست که شـکایت میکنم بَثِّی وَ حُزنِی غم و انـدوه خود را إِلَی اللّه ِ بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس

بیکسان و چاره کن بیچارگان اوست نظم حاجتی را که از تو می جویم با کسی نه که با تو میگویم راز گویم بخلق خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر است که چون یعقوب گفت انما اشکو بثی و حزنی الی اللّه حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب ع بعزت و جلال من که اگر یوسف ع و بنیامین مرده بودندی بسبب اینکه ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز رسانیدمی و ازین مژده بود که یعقوب ع گفت وَ أَعلَم ُمِن َاللّه ِ ما لا ـ تَعلَمُون َو من میدانم از وحی خدا آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف ع و رسیدن وی بمن گویند روزی ملك الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب ع برو سوگند داد که روح یوسف ع مرا قبض کرده گفت نی یعقوب ع بدان امیدواری گفت یا بَنِی َاذهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحّص کنید مِن یُوسُف َوَ أَخِیه ِ از حال یوسف ع و برادر او وَ لا تَیأَسُوا و نومید مباشید مِن رَوح ِ اللّه ِ از رحمت و فضل خدای إِنَّه ُلا ـ یَیأَس ُبدرستیکه نومید نشوند مِن رَوح ِ اللّه ِ ط از رحمت و فرح خدا تعالی إِلَّا القَوم ُالکافِرُون َمگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب ع نامه نوشت بدین وجه که از یعقوب ع اسرائیل اللّه إبن اسحق ذبیح اللّه إبن ابراهیم خلیل اللّه بسوی ملك مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل بما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بربسته در آتش نمرود افگندند حق سبحانه او را نجات داده پدرم اسحق را کارد

بر حلق نهادنـد خـدای تعالی برای او فـدا فرسـتاد و مرا پسـری بود دوست ترین همه فرزنـدان من برادران او را بصـحرا بردند و پیرهن خـون آلوده بمن آورده گفتنـد او را گرگ خورد من در فراق او چنـدان گریسـته ام که چشـمم سـفید شـده او را برادر اعیانی بود که من بر وی تسلّی داشـتم تو او را بـدزدی گرفته نگاهداشـته و ما نه از ان خانـدانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی برآیـد اگر اینکه فرزنـد را بمن فرسـتی فبهـا و الاـ بر تـو دعـای کنم که اثر آن بفرزنـد هفتمین تو برسـد و السـلام پس نـامه را بفرزنـدان داده و انـدك بضـاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثـال آن ترتیب داده ایشـان را بمصـر فرسـتاد و ایشان بمصـر آمـده برادری را که آنجا بود ملاقات کردنـد و باتفاق برادر روی بـدرگاه یوسف نهادنـد فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیه ِ پس آنهنگام که درآمـدند برادران یوسف ع بر وی قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ گفتند ای عزیز مَسَّنا رسـیده است ما را وَ أَهلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سختی و بی نوائی و گرسـنگی وَ جِئنـا بِبِضـاعَهٍ و آورده ایم بضـاعتی مُزجـاهٍ انـدك و بی اعتبـار فَأَوفِ لَنَا الکَیلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَ تَصَدَّق عَلَینا و تصـدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیاده از بهای متاع ما إِنَّ اللّهَ بـدرستیکه خدای تعالی یَجزِی المُتَصَدِّقِینَ پـاداش دهـد به نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصـدق می نماینـد آنگه نامه یعقوب ع بر گوشه تخت نهادنـد چون یوسف ع نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالك

قال‌َ گفت ای برادران هَل عَلِمتُم آیا میدانید ما فَعَلتُم آنچه کردید بِیُوسُف‌َوَ أَخِیه‌ِ بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ع ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار می داشتند تا بمرتبه که با هیچ یک سخن نمیگفتی الا از روی عجز و مذلت پس یوسف ع فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف علیه السلام و با برادر او کرده اید و یا از ان توبه فرموده اید إِذ أَنتُم جاهِلُون‌َ چه آنوقت شما نادان بودید یعنی نو رسیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید یوسف ع اینکه سخن را از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب را افگند و تاج از سر برداشت چون ایشان را نظر بر آن شکل و شمائل افتاد قالُوا گفتند أَ إِنَّک‌َ لَأَنت‌َ یُوسُف‌ُ استفهام تقریر است یعنی البته توئی یوسف ع که اینکه جمال و کمال دیگری را نیست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری تبارك اللّه ازین روی نازنین که تو داری قال‌َ أَنَا یُوسُف‌ُ وَ هذا أَخِی گفت من یوسفم و اینکه برادر من بنیامین است قَد مَن‌َّ اللّه‌ُ بدرستیکه منت نهاد خدای عَلَینا بر ما بسلامت و بکرامت إِنَّه‌ُ مَن یَتَّق‌ِ بدرستیکه هر که بترسد از خدای وَ یَصبِر و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فَإِن‌َّ اللّه‌َ پس بتحقیق خدای لا یُضِیع‌ُ ضائع نکند أَجرَ

المُحسِنِین َمزد نیکوکاران وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف ع را بشناختند روی به تخت درآورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف ع از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت قالُوا تَاللّه ِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَد آثَرَک َاللّه ُهرآئینه برگزید ترا خدای تعالی عَلَینا بر ما وَ إِن کُنّا و بدرستیکه ما هستیم لَخاطِئِین َ گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قال َ گفت یوسف در جواب ایشان لا تَثرِیب َ هیچ سرزنش نیست عَلَیکُم ُالیَوم َ بر شما امروز، من دیگر باره هرگز گناه شما نیارم یَغفِرُ اللّه ُلَکُم بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَ هُوَ أَرحَم ُالرّاحِمِین َو او بخشنده ترین بخشندگان است نظم به آهی بسوزد جهانی گناه به اشکی بشوید درون سیاه بدرمانده تخت شاهی دهد بدرماندگان هر چه خواهی دهد پس چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دل فگار پرداخت و گفت.

صفحه : ۵۲۷

اذهَبُوا بِقَمِیصِی هذا ببرید اینکه پیراهن مرا و آن قمیص خلیل ع بود که جبرئیل ع در قعر چاه بوی پوشانید و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلقُوه ُ پس بیفگنید آنرا عَلی وَجه ِ أَبِی بر روی پدر من یَأت ِ بَصِیراً تا بازگردد بینائی او و چشمش بحال اوّل باز رود وَ أتُونِی و بیائید شما بمن بِأَهلِکُم أَجمَعِین َ بهمه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف ع پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام اینکه پیراهن بمن حواله کن که ببرم

که شاید فرح اینکه قمیص تدارک خون آن قمیص کند یوسف ع پیراهن بوی داده اسباب را بجهت پدر و متعلقان مهیّا ساخته ببرادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَ لَمّا فَصَلَت ِ العِیرُ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه و تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف ع را بمشام یعقوب رسانید قال َ أَبُوهُم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او إِنِّی لَأَجِدُ بدرستیکه من می یابم رِیحَ یُوسُفَ بوی یوسف ع را لَو لا أَن تُفَنِّدُون ِ اگر شما به نقصان عقل مرا نسبت نکنید و مگوئید که پیر شده و بسن ّ خرافت رسیده قالُوا تَاللّه ِ إِنَّکَ گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستیکه تو هنوز لَفِی ضَلالِكَ القَدِیم ِ در همان حیرت قدیمی در افراط محبّت یوسف ع از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمّا أَن جاءَ البَشِیرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا- آورده اند که یهودا با برادران نه ایستاد و سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده أَلقاه ُ بیفگند پیراهن یوسف ع را عَلی وَجهِه ِ بر روی پدر فَارتَدَّ بَصِیراً پس گشت بینا و باحفاد خود قال َ گفت أَ لَم أَقُل لَکُم آیا نمیگفتم شما را إِنِّی أَعلَم ُ آنکه من میدانم مِنَ اللّه ِ از الهام خدای ما لا تَعلَمُون َ آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف ع بود و پیوستگی میان من و او- پس تهیه راه

نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بر دست و پای پدر افتاده قالُوا گفتند یا أَبانَا ای پدر ما استَغفِر لَنا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنا گناهان ما را إِنّا کُنّا بدرستیکه هستیم ما خاطِئِین َ گناهکاران.

صفحه : ۵۲۸

قال َ گفت یعقوب علیه السلام سَوف َ أَستَغفِرُ لَکُم زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّی از پروردگار خود إِنَّه ُ هُوَ الغَفُورُ بدرستیکه او آمرزنده تائبان است بمحو ذنوب الرَّحِیم ُ مهربان است بر بندگان بکشف کروب، تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف ع از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب برخاسته بنماز و بعد از تهجد روی بقبله ایستاد و یوسف علیه السلام را در قفای بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت ع دعا کرد فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک رسید یوسف علیه السلام با ملک ریّان و تمام اشراف مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمده و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه و آراستگی می کردند و تعجب مینمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب علیه السلام را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نگر که جنود ملک از زمین تا بفلک بتفریج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورانند چنانچه درین مدّت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف

علیه السـلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند در خبر است که یعقوب علیه السـلام نیز پیـاده شـد و چون چشـمش بر جمـال یوسف علیه السـلام افتاد گفت السـلام علیك یا مذهب الاحزان و هر دو دسـتها بگردن یکدیگر درآورده از شادی میگریسـتند نظم چه خوش حالیست روی دوست دیدن پس از عمری بیکـدیگر رسـیدن شـراب خوشـدلی از نوش کردن بشادی دست در آغوش کردن بکام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن وز هم شـنیدن ز دلبر حال هجر آغاز کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن پس در نزدیکی مصـر موضـعی بود از آن یوسف علیه السـلام و قصـری رفیع در آنجـا ساخته بود یوسف علیه السـلام در آنجا نزول فرمود فَلَمّا دَخَلُوا پس آنهنگام که درآمـدند عَلی یُوسُف ِ بر یوسف علیه السلام در آن منزل آوی إِلَیه ِ جای داد بسوی خود أَبَوَیه ِ پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بـار پـدر را در کنار گرفت و خاله را پرسـش فرمود و برادرزادگان را نوازش نمود وَ قال ِ ادخُلُوا مِصرَ و گفت درآیید بمصر إِن شاءَ اللّه ُ آمِنِین ِ اگر خواهد خدای در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عناد مشقت و بلا استثنا داخل است در امن نه در دخول و چون بمصر آمدند ایشان را بمنزل خود فرود آورد وَ رَفَع ِ أَبَوَیه ِ و برداشت پدر و خاله خود را یعنی بر بالا برد عَلَی العَرش ِ بر تخت خود وَ خَرُّوا و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران

لَه ُمر او را سُجَّداً در حالتى كه كه سجده كنان بودند و تحيّت و تعظيم ايشان در آنزمان بسجده بود يوسف عليه السلام كه آنحال را مشاهده نمود اظهار مسرّت و بهجت فرمود وَ قال َو گفت يوسف عليه السلام يا أَبَت ِ اى پدر من هذا اينكه سجده كردن شما مرا تَأوِيل ُرُءياى َ تفسير خواب من است كه ديدم مِن قَبل ُ پيش ازين در ايام صبا قَد جَعَلَها بدرستيكه گردانيد آنرا رَبِّى حَقًّا پروردگار من راست وَ قَد أَحسَن َ بِى و بدرستيكه نيكوئى كرده است بمن آفريدگار إِذ أَخرَجَنِى چون بيرون آورد مرا مِن َالسِّجن ِ از زندان ذكر چاه نكرد تا برادران منفعل نه شوند وَ جاءَ بِكُم و آورد شما را مِن َالبَدوِ از باديه و آن موضعى بود از زمين فلسطين در ولايت شام كه يعقوب عليه السلام در آنجا نشستى و آن نزديك بود و يوسف عليه السلام شكر فرمود كه حق سبحانه مرا از زندان به تخت رسانيد و شما را از باديه به نزديك من آورد تا با يكديگر نشستيم مِن بَعدِ أَن نَزَغ َ الشَّيطان ُاز پس آنكه فساد كرد شيطان و مخالفت افگند بَينِى ميان من وَ بَين َ إِخوَتِى و ميان برادران من إِن َّرَبِّى بدرستيكه پروردگار من لَطِيف ٌرساننده نيكى است لِما يَشاءُ هركرا خواهد إِنَّه ُهُوَ العَلِيم ُبه تحقيق اوست دانا بوجوه تدبيرات الحَكِيم ُ محكم كار در تعيين مواقع تقديرات در لطائف آورده ست چون بست و چهار سال ازين واقع بگذشت يعقوب عليه السلام را وفات رسيد و بعد از بست و سه سال ديگر يوسف عليه السلام پدر را در واقعه ديد كه ميگويد اى يوسف ع بغايت

مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آئی یوسف علیه السلام از خواب بیدار گشت و برادران را طلبید وصیتها کرده یهودا را ولی خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت- صفحه : ۵۲۹

رَب ِّای پروردگـار مـن قَـد آتَیتَنِی بـدرستیکه دادی مرا مِّـن َالمُلـک ِ پادشـاهی و مملکت داری وَ عَلَّمتَنِی و بیـاموختی مرا مِن تَأوِیل ِ از تعبیر الأَحادِیث ِ خوابها فاطِرَ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ ای پدیدآرنده و آفریننده آسمانها و زمینها أَنت َوَلِیِّی توئی یار من و متولی کار من فِی الـدُّنیا وَ الآخِرَهِ درین سـرای و در ان سـرای تَوَفَّنِی بمیران مرا مُسلِماً در حالتی که گردن نهاده باشم مر ترا یعنی مرا مسـلمان بمیران وَ أَلحِقنِی و در رسـان مرا بِالصّالِحِین َبه پـدران شایسـته من آورده انـد که بعـد از سه روز از واقعه که دیـده بود بروضه وصـال رحلت فرمود حضـرت حقـایق پناهی در قصّه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپـذیر پوشانیـده و تحریر بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده و وفات یوسف علیه السلام برین نمط ذکر میفرماید نظم بکف جبریل حاضر داشت سیبی که باغ خلد از ان میداشت زیبی چو یوسف را بدست آن سـیب بنهاد روان آن سیب را بوئید و جان داد بلی زان نکهت باغ بقا یـافت از ان نگهت بسوی بـاغ بشـتافت ذلِک َ آنچه یاد کرده شـد از قصّه یوسف علیه السـلام مِن أَنباءِ الغَیب ِ از خبرهای غیب است که مـا بجهت ظهـور دلائـل اعجـاز نُوحِیه ِ إِلَیـک َوحی میکنیم آن را بتو وَ مـا کُنت َلَـدَیهِم و تو نبودی نزدیـک برادران یوسف علیه السلام إِذ أَجمَعُوا أَمرَهُم آنهنگام که جمع کردند

رایهای خود را بر افگندن یوسف علیه السلام بچاه وَ هُم یَمکُرُون َو ایشان مکر می کردند به یعقوب و یوسف علیهما السلام و چون تو آنجا نبوده و مکذّبان تو میدانند که از کسی نشنیده، و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته وَ ما أَکثَرُ النّاس ِو نیستند اکثر مردمان وَ لَو حَرَصت َو اگر چه حرص می ورزی بر ایمان ایشان بِمُؤمِنِین َگروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَ ما تَسئَلُهُم و نمی خواهی تو از ایشان عَلَیه ِبر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مِن أَجرٍ مزدی چنانچه قصّه گویان مزد میخواهند إِن هُوَ نیست قرآن إِلّا ذِکرٌ مگر پندی که از خدای لِلعالَمِین َعالمیان را نه تنها مشرکان مکّه که از معجزه تو روی میگردانند وَ کَأَیِّن مِن آیَهٍ و بسا نشانهای قدرت و دلائل و دالّه بر وجود صانع و حکمت او هست فِی السَّماوات ِوَ الأَرض ِدر آسمانها و زمینها که آن معاندان یَمُرُّون َعَلَیها میگذرند بر آن وَ هُم عَنها و ایشان از ان آیتها مُعرِضُون َروی گردانندگانند نه در ان فکرت کنند و نه از ان عبرت گیرند- صفحه : ۵۳۰ وَ ما یُؤمِن ُأَکثَرُهُم و نگروند بیشترین ایشان بِاللّه ِبخدای تعالی إِلّا وَ هُم مُشرِکُون َمگر که ایشان شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفّار مکه اند که گفتند ربنا اللّه و از پی درآوردند که الملائکه بنات اللّه یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر إبن اللّه یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح إبن اللّه أَ

فَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَن تَأْتِیَهُم از انکه بیاید بدیشان غاشِیَهٌ عقوبتی پوشانیده یعنی فروگیرنده ایشان را مِن عَذاب ِ اللّه ِ از عذاب خدای أَو تَأْتِیَهُم ُ السّاعَهُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغتَةً ناگهان وَ هُم لا یَشعُرُون َ و ایشان ندانند آمدن آن را و کارسازی نکرده باشند قُل بگو ای محمّد هذِه ِ اینکه دعوت بتوحید سَبِیلِی راه من است و بر اینکه راه ثابت ام أَدعُوا میخوانم خلق را إِلَی اللّه ِ بخدای عَلی بَصِیرَهٍ بر بینائی هویدا و حجتی روشن أَنَا من تاکید ضمیر مستتر است در ادعو وَ مَن ِ اتَّبَعَنِی و میخواند بخدای هر که پیروی کرده است مرا وَ سُبحان َ اللّه ِ و پاک است از خدای شرکتی که شما او را ابدان وصف میکنید وَ ما أَنَا و نیستم من مِن َ المُشرِکِین َ از شرک آرندگان امام زاهدی رح آورده که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد و اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَ ما أَرسَلنا و نه فرستادیم ما مِن قَبلِك َ پیش از تو برسالت إِلّا رِجالًا مگر مردان را که نُوحِی إِلَیهِم وحی فرستاده شد بدیشان و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِن أَهل ِ القُری از اهل شهرها و دیهها و در وسیط از امام حسن بصری رح نقل می کند که حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاع- کاهنه که دعوی نبوت میکرد- گفته اند شعر اضحت نبیّتنا انثی نطوف بها و لم تزل انبیاء اللّه ذکرانا أَ فَلَم یَسِیرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِی الأَرض ِ در زمین

شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فَیَنظُرُوا پس به بینند بنظر عبرت کَیفَ کانَ که چگونه بود عاقِبَهُ الَّذِینَ آخر کار آنانکه از منکران و مکذبان بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان، پس ایشان از آنها پند برداشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند وَ لَدارُ الآخِرَهِ و هر آئینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خَیرٌ بهتر است از لذّت فانیه دنیا لِلَّذِینَ اتَّقَوا مر آنان را که پرهیز کردند از شرك و نافرمانی أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است بیت چه نسبت جاء سفلی را به نزهتگاه روحانی چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی پس باید که معاندان زمانه توبه تمادی ایام حیات و دولت خود معزور نه شوند که امم ماضیه را هم مهلت دادیم- صفحه : ۵۳۱

حَتّی إِذَا استَیأَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَ ظَنُّوا أَنَّهُم و گمان بردند رسولان بآنکه ایشان قَد کُذِبُوا بدرستیکه مکذوب به شدند یعنی کفّار بوعده ایمان بایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جاءَهُم نَصرُنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّیَ پس برهانیده شده مَن نَشاءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَ لا یُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأسُنا عذاب ما عَنِ القَومِ المُجرِمِینَ از گروه کافران وقتی که که بدیشان فرود آید لَقَد کانَ بدرستیکه هست فِی قَصَصِهِم در قصّه انبیاء علیهم السلام و امم ایشان یا

در قصّه یوسف علیه السلام و برادران ایشان عِبرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِی الأَلباب ِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رح از جعفر صادق نقل میکند که مراد از اولی الالباب ارباب اسراراند پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آئینه دل بی غل ّایشان روی نماید بیت:- ولی دریابد اسرار معانی شود روشن بنور جاودانی ما کان َنیست قرآن حَدِیثاً یُفتَری سخنی که بربافته باشد وَ لکِن و لیکن هست تَصدِیق َالَّذِی تصدیق آنچیزی که بوده بَین َیَدَیه ِ پیش ازو کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَ تَفصِیل َکُل ِّشَی ءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَ هُدی ً و راه نماینده است مر سالکان را وَ رَحمَةً و بخشش است لِقَوم ٍیُؤمِنُون َمر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و علی آله و اصحابه و سلّم اجمعین.

صفحه : ۵۳۲

سوره الرعد

مکیّه و هی ثلث و اربعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِالمر حروف مقطّه، مختصراند از کلماتیکه دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المرا گفته اند که الف آلای اوست و لام لطف بی منتهای او و میم ملك بی زوال او و را رافت بر کمال او و قولی آن است که بعضی از ان دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المرا معنی انا اللّه اعلم داری تِلكَ َاینکه آیات آیات ُالکِتاب ِ آیات قرآن است وَ الَّذِی أُنزِل َو آنچه فرو فرستاده شده است إِلَیک َبسوی تو مِن رَبِّک َاز پروردگار تو

الحَقُّ درست و راست است چنگ در آن زن و عمل بدان کن لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکّه لا يُؤمِنُونَ نمیگروند بدان بجهت عدم تفکّر در معانی آن اللّهُ خدای الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ آن است که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشته بِغَیرِ عَمَدٍ بی ستونی که بر آن قائم باشد تَرَونَها می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بی ستونی که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست و لیکن مرئی شما نیست و آن قدرت است که که آسمان بدان مرفوع میباشد در فوائد السلوک آورده که حضرت باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفع سماوات را بی قائمه که ادراک توانید نمود برافراشت و بی ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی هست و قائمه موجود است و لیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموت و الارض یعنی آسمان و زمین بعدل برپا هستند نظم آسمان و زمین بعدل بپا است حق از شاهان بغیر عدل نخواست گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون برپای ثُمَّ اسْتَوی پس قصد کرد عَلَی العَرشِ بآفریدن عرش یا مستولی شد برو باقتدار و نفاذ حکم یا عرش و ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان بر حدی معین کُلٌّ هر یکی از ایشان یَجرِی میرود و حرکت میکند لِأَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی که نام برده شده یعنی

مـدّتی معین که دور خود باتمـام رسانـد یـا جریـان دارد تا زمانی که سـیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یُدَبِّرُ الأمرَ تـدبیر میکنـد خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیاء و اماتت یُفَصِّل ُالآیات ِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصـل میسـازد بـامر و نهی یـا احـداث دلائـل قـدرت میکنـد یکی از دیگری لَعَلَّکُم شایـد کـه شـما بِلِقـاءِ رَبِّکُم بدیـدار پروردگار خود یعنی بدیـدن جزای که خواهـد داد در قیامت تُوقِنُون َبی گمان گردید و بدانید که هر که قادر است بر آفریدن اینکه اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیاء صفحه : ۵۳۳

وَ هُوَ الَّذِی مَـدَّ الأَرض َو اوست آنکه بکشـید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشـد وَ جَعَل َفِیها و بیافرید در ان رَواسِـَی َ کوهها‌ی محکم پابرجائی که میخ زمین بود وَ أَنهاراً و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَ مِن کُل ِالثَّمَرات ِ و از همه میوها جَعَل َفِیها بیافرید در زمین زَوجَین ِ اثنَین ِ دو صـنف مثلا سـرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شـیرین حارّ و بارد و برّی و بسـتانی و خشک و تر و امثال آن اثنین تاکیـد زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم یُغشِـِی اللَّیل َالنَّهارَ می پوشانـد و درمی کشـد شب را بروز تا هوا بعد از انکه روشن بوده تاریک می شود و ازینجا در میتوان یافت تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از ان است إِن َّفِی ذلِک َبدرستیکه

درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَآیات ٍ هر آئینه نشانهای روشن است لِقَوم ٍ یَتَفَکَّرُون َ مر گروهی را که تفکّر کنند در ان و دانند که تکون اینکه اشیاء و تخصیص اینکه هر یک بچیزی دلیلی است بر وجود صانع حکیم وَ فِی الأَرض ِ و در زمین قِطَع ٌ قطعها مُتَجاوِرات ٌ پارها است پیوسته بیکدیگر اینکه نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعهای زمین بر یک دیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَ جَنّات ٌ و دیگر در زمین بوستانها است مِن أَعناب ٍ از انگور بسیار وَ زَرع ٌ و کشتها وَ نَخِیل ٌ و خرماستان صِنوان ٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَ غَیرُ صِنوان ٍ و نچنان بلکه متفرقه الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته یُسقی بِماءٍ واحِدٍ آب داده میشوند اینکه همه اشجار و زروع بیک آب وَ نُفَضِّل ُ بَعضَها و تفضیل میدهیم بعضی را از ان عَلی بَعض ٍ بر بعضی دیگر فِی الأُکُل ِ در میوه ها بحسب شکل و لون و رائحه و طعم إِن َّ فِی ذلِک َ بدرستیکه در ان چه ذکر کرده شد لَآیات ٍ هر آئینه دلالتهای واضح است لِقَوم ٍ یَعقِلُون َ مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمیتواند بود الا بارادت قادر مختار- در تبیان آورده که اینکه مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق و اطباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار

و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه- دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که قلوبهم منکره و هم مستکبرون و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه مصرع ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا صفحه : ۵۳۴

وَ إِن تَعجَب و اگر عجب میداری ای محمّد ص از ناگرویدن کافران بدلائل وحدت فَعَجَب ٌقَولُهُم پس شگفت است قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان میگویند أَ إِذا کُنّا تُراباً آیا آن وقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شده باشم أَ إِنّا آیا ما لَفِی خَلق ٍ جَدِیدٍ باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از انکه هیچ اثر از آنها نبود، و هیچ فکری نمیکردند که هر که بر ابداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود زندگی دادن چه دشوارش بود أُولئِکَ الَّذِینَ آن گروه آنانند که ایشان کَفَرُوا بِرَبِّهِم نگرویدند به پروردگار خود بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت او بحشر و نشر وَ أُولئِکَ الأَغلال ُو آن گروه اند که غلها فِی أَعناقِهِم در گردن های ایشان است یعنی مقیداند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست تا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفّار در دوزخ اینکه باشد وَ أُولئِکَ و آن گروه أَصحاب ُالنّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُم فِیها ایشان در آن آتش خالِدُونَ جاویدانند در خبر است که چون حضرت رسالت پناه صلی اللّه

علیه و سلّم کفّار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزاء حق سبحانه میفرماید که وَ یَستَعجِلُونَکَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّیِّئَهِ به عقوبتی که خدای ایشانرا مقرر کرده قَبلَ الحَسَنَهِ پیش از عاقیت حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت علیه الصلوه و السلام را تاخیر فرموده و تا روز قیامت افگنده آن تاخیر حسنه است و اینکه استیصال، سیّئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَ قَد خَلَت و حال آنکه گذشته است مِن قَبلِهِم ُالمَثُلاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا از ان اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن میطلبند وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه پروردگار تو لَذُو مَغفِرَهٍ هرآئینه خداوند آمرزش است لِلنّاسِ برای مردمان یعنی کافران هم اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای تعالی بیامرزد ایشان را عَلی ظُلمِهِم با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم کفر است وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَشَدِیدُ العِقابِ هرآئینه سخت عقوبت است بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرت است بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران بانکار و استکبار و محققان برانند که تمهید قواعد خوف و رجاء درین آیت است میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او ناامید نشوند و عقوبت کننده

است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نه شدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل بازماندی بیت ز حق میترس تا غافل نه گردی مشو نومید تا بد دل نگردی صفحه : ۵۳۵

وَ یَقُول ُالَّذِین َکَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَو لا أُنزِل َچرا فرستاده نه شد عَلَیه ِبر محمّد (صلی اللّه علیه و سلّم) آیَةٌ نشانه مِن رَبِّه ِاز پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی ع و احیای عیسی ع میفرماید که ای محمّد إِنَّما أَنت َمُنذِرٌ جز اینکه نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده و برای بیم کردن، بر تو همین بلاغ است و بس، ترا در اظهار آیات چه اختیار وَ لِکُل ِّقَوم ٍهادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او و چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی و عیسی علیهما السلام که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآن است فاتوا بسوره من مثله اللّه ُیَعلَم ُخدای میداند ما تَحمِل ُآنچه برمیدارد کُل ُّأُنثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَ ما تَغِیض ُالأَرحام ُو داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وَ ما تَزدادُ و

آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثّه ولد از اعضای زائد و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم رح و در نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج فرزند و اللّه قادر علی ما یشاء و یا مراد مدّت حمل است و اقّل آن باتفاق ششماه است و اکثر نزد امام اعظم رح دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است و پیش امام مالک رح پنج سال است وَ کُلِ ُّشَی ءٍ و هر چیزی عِنـدَه ُبِمِقـدارٍ نزدیک او باندازه هست که از ان کم و زیاده نشود عالِم ُالغَیب ِ اوست داننده پوشیده از حس وَ الشَّهادَهِ و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الکَبِیرُ بزرگ المُتَعال ِ برتر از همه سَواءٌ مِنکُم یکسان است از شما در پیش علم او مَن أَسَرَّ القَول َ هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَ مَن جَهَرَ بِه ِ و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری وَ مَن هُوَ مُستَخف ٍ و هر که طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را بِاللَّیل ِ بشب وَ سارِب ٌ بِالنَّهارِ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیه برو پوشیده نیست.

صفحه : ۵۳۶

لَه ُمر خدائراست مُعَقِّبات ٌ ملائکه پی درپی یا آنکس را که میپوشد و آنکه آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی

اقوال و افعال او در روز و شب مِن بَین یَدَیه از پیش روی او وَ مِن خَلفِهِ و از پس او یَحفَظُونَه نگاه میدارند او را مِن أَمرِ اللّه بفرمان خدای و آنچه ازو صادر میشود مینویسند و ایشان را برره کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هرآئینه جنّیان ایشانرا بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناه (صلی اللّه علیه و سلّم) یعنی مر خدائرا فرشتگان اند که محافظت آنحضرت ص میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شرّ عامر بن طفیل و ارید بن ربیعه او را نگاهداشت و عنقریب قصّه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء اللّه تعالی إِنَّ اللّهَ بدرستیکه خدای لا یُغَیِّرُ تغییر نمیکند ما بِقَومٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتّی یُغَیِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند ما بِأَنفُسِهِم آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله گوید تغییر دهند زبان ها را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از سر و فکر او و مادامی که دل را با او راست دارند و غفلت نه ورزند آثار فیض بایشان متصل بود شعر گرت هواست که دلدار بگسلد پیمان نگاهدار سر رشته تا نگاهدارد وَ إِذا أَرادَ اللّهُ چون خواهد خدای بِقَومٍ

سُوءاً بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلا مَرَدَّ لَه ُپس رد کرده نشود مر آن را یعنی کسی نتواند که او را رد کند از خود یا از دیگری وَ ما لَهُم و نیست آن قوم را مِن دُونِه ِبجز خدای مِن والٍ کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِی اوست آنکه یُرِیکُم ُالبَرق َبنماید بشما برق را و آن لمعه است سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را بر شما مینماید خَوفاً از برای ترس مسافر و کسیکه باران او را ضرر کند وَ طَمَعاً و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَ یُنشِئ ُو بردارد دور هوا السَّحاب َالثِّقال َابرها که بآب گران بارند وَ یُسَبِّح ُالرَّعدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمدِه ِمتلبّس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکی است موکّل بر ابر که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از إبن ریحانی نقل میکند که رعد صاعقه فرشتگان است و برق آه پرسوز و باران گریه ایشان است وَ المَلائِکَهُ و تسبیح میگویند مجموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعدانند مِن خِیفَتِه ِاز ترس خدای وَ یُرسِلُ ُالصَّواعِق َو فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَیُصِیب ُبِها پس میرساند آنرا.

صفحه : ۵۳۷

مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون ارید بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل یا ارید بن ربیعه یا ارید

بن قیس گفت که بدیدن محمّد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی درآیی و شمشیر بر مقتل وی بزنی چون بمجلس درآمدند عامر بن طفیل آنحضرت ص را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالت بسیار گفت که ای محمّد برویم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم اینکه بگفت و با ارید بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفهما بما شئت پس عامر با ارید گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نزدی ارید گفت که هرگاه اراده تیغ زدن میکردم تو در میان من و او حایل میشدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و ارید را بسوخت و عامر نیز در ان راه ببدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت مآب علیه الصلوه و السلام آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده ما را که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا از زمرد یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَ هُم یُجادِلُون ‌َو ایشان جدال میکنند فِی اللّه ‌ِدر حق خدای که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَ هُوَ شَدِیدُ المِحال ‌ِو خدای تعالی سخت عقوبت است بر مجادلان لَه ‌ُمر خدائراست

دَعوَةُ الحَق ِ خوانـدن بحق که کلمه لا ـ اله الا ـ اللّه است یـا مراد راست سـزای آنکه بعبادت او خواننـد یا او را است دعوه مجابه یعنی چون بخواندش اجابت کند وَ الَّذِین َ یَدعُون َ و آنانرا که میخوانند مِن دُونِه ِ بجزوی یعنی بتان را که مشـرکان میخوانند لا یَستَجِیبُون َ لَهُم اجابت نمیکننـد ایشان را بِشَی ءٍ بچیزی از مرادات إلّا کَباسِطِ کَفَّیه ِ مگر چون اجابت کسـیکه بگشاده باشد هر دو کف خود را إلَی الماءِ بسوی آب یعنی تشـنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نبود هر دو دوست خود را بسوی چاه بگشایـد و بفریاد و زاری و دعا آب را میطلبـد لِیَبلُغ َ فاه ُ تا بـدهن او برسد وَ ما هُوَ و نیست آب بِبالِغِه ِ رسـنده بدهن او زیرا که آب جمـاد است، دانـا نیست بخواننـده و قـدرت نـدارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتوانـد که از مرکز بمحیط حرکت کنـد و اصـنام نیز به نسـبت داعیان خود همین حال دارند وَ ما دُعاءُ الکافِرِین َ و نیست خواندن کافران مر بتان را إلّا فِی ضَلال ٍ مگر در گمراهی و بطلان و ناامیـدی و ضائع بودن وَ لِلّه ِ یَسـجُدُ و مر خـدائرا سـجده کند مَن فِی السَّماوات ِ هر که در آسـمانها است وَ الأَرض ِ و هر که در زمین است طَوعاً از روی فرمانبرداری مراد مؤمناننـد که در آسانی و دشواری فرمانبرنـد و سـجده کننـد وَ کَرهاً و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافران اند که در وقت شدت و محنت بضـرورت سـجده کنند وَ ظِلالُهُم و سـجده میکنند سایه های اهل آسمان و زمین مر خدای را

به به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَ الْآصالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد اینکه سجده دویم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند اینکه را سجود الظلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدای را درین خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار اینکه آیت یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه است و آن سایه ساجد است مر حق را و قایم است به عبادت او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل ّخود در آن سجده یکی اند و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نائب مناب او است و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنها است که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهیت در دل خاصیت آنانکه قبر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشانده شعر بر اینکه زخمی زند کان بی نیازی است بر اینکه مرهم کین دل نوازی است.

صفحه : ۵۳۸

قُل بگو ای محمّد ص مَن رَب ُّالسَّماواتِ وَ الأَرضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قُلِ اللّه ُبگو خدا است چه ایشان را جزین جوابی نیست و چون جواب ایشان اینکه

خواهد بود الزام کن ایشان را قُل أَ فَاتَّخَذتُم بگو آیا فرامیگیرید مِن دُونِه ِ أَولِیاءَ بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را میپرستید و میگیرید دوستان که ایشان لا یَملِکُون َ نمیتوانند و مالک نیستند لِأَنفُسِهِم برای نفسهای خود نَفعاً سودی وَ لا ضَرًّا و نه زیادتی یعنی برای خود جز نفعی نمیتوانند و بر دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سودی چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان ازو بازتوانند داشت قُل هَل یَستَوِی الأَعمی بگو آیا برابر میباشد نابینا که عابد صنم است وَ البَصِیرُ و بینا که پرستنده خدای است أَم هَل تَستَوِی الظُّلُمات ُ آیا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَ النُّورُ و روشنی توحید و معرفت پروردگار أَم جَعَلُوا لِلّه ِ آیا کافران ساختند برای خدا شُرَکاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند کَخَلقِه ِ مانند آفریدن خدای فَتَشابَه َ الخَلق ُ پس متشابه شد آفریده عَلَیهِم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده شرکاء کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست قُل ِ اللّه ُ بگو خدای خالِق ُ کُل ِّ شَی ءٍ آفریننده همه چیزها است و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وَ هُوَ الواحِدُ القَهّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها.

صفحه : ۵۳۹

أَنزَل َ فرو فرستاد مِن َ السَّماءِ از سحاب یا از جانب آسمان ماءً آبی را فَسالَت أَودِیَةٌ پس برفت رودخانه ها از

ان آب بِقَدَرِها بانـدازه خود یعنی هر وادی بمقـدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رسانـد و زیان نکنـد فَاحتَمَل َالسَّیل ُپس برداشت اینکه آب روان زَبَداً رابِیاً کف بلند را یعنی بر زبر آورد وَ مِمّا یُوقِدُون َو بعضـی از آنچه در کورها نهاده آتش می افروزیـد و حفص بغیبت میخوانـد یعنی مردمان می افروزند عَلَیه ِفِی النّـارِ برو در آتش یعنی میگذارنـد از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتِغـاءَ حِلیَةٍ از برای طلب پیرایه أَو مَتـاع ٍیا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات محارثت زَبَدٌ مِثلُه ُکفی است مثل آن کف که بر روی آب هست کَذلِکَ َهم چنین که ذکر کرده شده یَضـرِب ُاللّه ُمثل میزند خدای الحَق َّوَ الباطِل َحق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسـمان فرود آیـد و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشـد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب است و بر زبر فلزی باشـد فَأَمَّا الزَّبَـدُ اما کف روی آب و خبث بالای فلز فَیَذهَب ُجُفاءً پس برود در حـالتی که مطروح و ساقـط باشـد وَ أَمّـا مـا یَنفَع ُالنّـاس َو امـا آنچه سود رسانـد مردمـان را چون آب صـافی یـا فلزی گداخته بی غش فَیَمکُث ُفِی الأَرض ِپس بماند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند کَذلِکَ َهمچنین یَضرِب ُاللّه ُالأَمثال َمیزند خدای مثلها را برای تعقل و

تامل در ان- و درین آیت علماء تنزیل و ارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی برآنند که مراد ازین آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلهای مؤمنان اند که فراخور استعداد خود از ان فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی است و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق اینکه آیت باشد یمکن که در مطالعه همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فائز تواند بود و اللّه الموفق لِلَّذِینَ اسْتَجابُوا مر آنانرا که اجابت کنند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسنی پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت است وَ الَّذِینَ لَم یَستَجِیبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدائرا لَو أَنَّ لَهُم اگر باشد مر ایشان را ما فِی الأَرضِ آنچه در زمین است جَمِیعاً همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع وَ مِثلَهُ و مانند اینها همه دیگر مَعَهُ با آن باشد یعنی بآنقدر که نقود و اقمشه و امتعه دنیا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافتَدَوا بِهِ هرآئینه فدا کنند آن را تا از عذاب برهند أُولئِکَ آنگروه لَهُم مر ایشانراست سُوءُ الحِسابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان را قبول نکنند و سیّئات ایشانرا نیامرزند وَ مَأواهُم و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَ بِئسَ المِهادُ و بد جایگاه است دوزخ.

صفحه : ۵۴۰ أَ فَمَن یَعلَمُ آیا کسی که میداند أَنَّما أُنزِلَ هر چه فرو فرستاده اند إِلَیکَ بسوی تو مِن رَبِّکَ از

پروردگار تو الحَق ُّ درست و راست است یعنی حمزه رض بن عبد المطلب کَمَن هُوَ أَعمی همچون کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه اللّه إِنَّما یَتَذَکَّرُ جز اینکه نیست که پندپذیر می شوند بقرآن أُولُوا الأَلباب ِ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و هم الَّذِین َ یُوفُون َ آنانکه وفا می کنند بِعَهدِ اللّه ِ به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند وَ لا یَنقُضُون َ المِیثاق َ و نمی شکنند آن پیمان را وَ الَّذِین َ یَصِلُون َ و آنانکه پیوند می کنند ما أَمَرَ اللّه ُ بِه ِ آنچه امر کرده است خدای بآن أَن یُوصَل َ که پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدائی میان ایشان وَ یَخشَون َ رَبَّهُم و می ترسند از عذاب پروردگار خود وَ یَخافُون َ و خوف می کنند سُوءَ الحِساب ِ از سختی حساب وَ الَّذِین َ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس یا مخالفت هوای او یا بر جهاد ابتِغاءَ وَجه ِ رَبِّهِم از برای طلب رضای پروردگار خویش وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَ أَنفَقُوا و نفقه کردند مِمّا رَزَقناهُم بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنچه واجب بود بدیشان سِرًّا پنهان وَ عَلانِیَةً و آشکارا وَ یَدرَؤُن َ و دفع کنند بِالحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کنند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و دشنام را به سلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند به توبه و معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنه السیئه تمحها و بعضی ارباب تحقیق

فرموده انـد که چون بر ایشان ظلمی واقع شـد عفو کردنـد و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختنـد عطا دادنـد و اگر کسـی از ایشان ببرید درو پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فگن هر که سنگت زند ثمر بخشش از صدف یاد گیر نکته حلم هر که زد بر سـرش گهر بخشش أُولئِكَ ـَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند لَهُم مر ایشان راست عُقبَى الدّارِ سر انجام نیکو یعنی جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیز است جَنّات ٌعَدنٍ بوسـتانهای پایدار که همیشه در ان باشند یَدخُلُونَها درآیند در ان وَ مَن صَلَحَ ـَو درآیـد هر که شایسـته باشـد بایمان و طاعت مِن آبائِهِم از پدران ایشان وَ أَزواجِهِم و زنان ایشان وَ ذُرِّیّاتِهِم و فرزندان ایشان وَ المَلائِکَهُ یَدخُلُون ـَو فرشتگان درآیند عَلَیهِم بر ایشان مِن کُل ِّباب ٍ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند صفحه : ۵۴۱

سَلام ٌعَلَیکُم بشارت است بر شـما بـدوام سـلامت یعنی همیشه ایمن خواهید بود بِما صَبَرتُم بآنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شـکیبا بودیـد بر «فقر» در دنیا و فقر دوست ترین صـفتی است نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضـرت رسالت پناه ص بلال رض را گفت چنان کن که فقیر بخـدا رسـی نه غنی- مصـرع:- کانجا فقرا از همه مقبول ترانـد فَنِعم ـَعُقبَى الـدّارِ پس نیک است سـر انجام که آنسـرای که ایشان یافتنـد وَ الَّذِین ـَیَنقُضُون ـَو آنانکه می شـکنند عَهدَ اللّه ِ پیمان خدای را که از ایشان گرفته است مِن بَعدِ مِیثاقِه ِ از

پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول وَ یَقطَعُون َو آنانکه می برند ما أَمَرَ اللّه ُبِه ِ آنچه خدا فرموده است بآنچیز أَن یُوصَل َکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها وَ یُفسِدُون َفِی الأَرض ِو تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه انگیزی أُولئِک َآنگروه لَهُم ُاللَّعنَهُ مر ایشانراست دوری از رحمت وَ لَهُم و مر ایشانراست سُوءُ الدّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت اللّه ُیَبسُطُ الرِّزق َخدا گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد وَ یَقدِرُ و تنگ می سازد بر هر کسی که اراده میکند وَ فَرِحُوا و شاد شده اند اهل مکه بِالحَیاهِ الدُّنیا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وَ مَا الحَیاهُ الدُّنیا و نیست زندگانی اینکه سرای فِی الآخِرَهِ در جنب آن سرای إِلّا مَتاع ٌمگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی و بقای ندارد چون ادوات خانه وَ یَقُول ُالَّذِین َکَفَرُوا و گویند آنانکه نگرویده اند لَو لا أُنزِل َچرا فرو فرستاده نمی شود عَلَیه ِبر محمّد ص آیَهٌ مِن رَبِّه ِآیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُل إِن َّاللّه َبگو بدرستیکه خدای یُضِل ُّمَن یَشاءُ گمراه میکند هرکرا خواهد مراد آنهااند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات، یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیت گمراه سازد وَ یَهدِی إِلَیه ِو راه نماید بسوی خود بی مشاهده آیتی مَن أَناب َهر که بازگردد بوی و آنها چه کسانند.

صفحه : ۵۴۲

الَّذِین َآمَنُوا آنانکه گرویدند وَ

تَطمَئِنُ و آرام می یابـد قُلُوبُهُم دلهای ایشان بِذِکرِ اللّه ِ بیاد خدای یعنی چون ذکر خدا شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بـذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است و در فصول از إبن عیینه رح نقل میکنـد که مراد از ذکر حضـرت رسالت پناه ص است که دلهای مومنان بـدو آرام گیرنـد أَلا بِذِکرِ اللّه ِ بدانیـد که بـذکر خدا تَطمَئِنُ القُلُوب ُ آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد فرمود که مراد اصحاب رض رسول اند ص و سلمی رح در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و دعا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرام دل علماء ربّانی بحقایق اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الاـ بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصی الَّذِین َ آمَنُوا آنانکه گرویده انـد وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و بکردند عملهای شایسته طُوبی زندگانی خوش است لَهُم مر ایشان را وَ حُسن ُ مَآب ٍ و نیکو بازگشت، طوبی بشارت است بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوش حالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن درخت در منزل حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام و هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از طوبی در ان نبود و دو چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کَذلِک َ همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم أَرسَلناک َ فرستادیم ترا فِی أُمَّهٍ قَد خَلَت بسوی امتی که گذشته است مِن قَبلِها أُمَم ٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتلُوَا تا بخوانی عَلَیهِم ُ

بر ایشـان الَّذِی أَوحَینـا إِلَیکَ- آنچیزی را کـه وحی کرده ایـم بتـو یعنی قرآن وَ هُـم یَکفُرُون َ-و حـال آنکـه ایشـان نمیگروند بِالرَّحمن ِ بخـدائیکه رحمن نـام اوست مراد مشـرکان مکه انـد که چون گفتنـد ایشـان را که سـجده کنیـد رحمن را قـالوا و ما الرحمن و در صلح حـدیبیه نیز رسـالت پنـاه علیه الصـلوه و السّـلام مرتضـی علی کرم اللّه وجهه را فرمـود که بنـویس بسم اللّه الرحمن الرحیم سـهیل بن عمرو گفت ما نـدری ما الرحمن قُل هُوَ رَبِّی بگو ای محمّـد ص رحمن آفریدگار من است لا إِله َ إِلّا هُوَ هیچ معبودی سـزای پرسـتش نیست مگر حضـرت او عَلَیه ِ برو نه بر غیر او تَوَکَّلت ُ توکّل کردم در یاری دادن و مرا بر شـما غـالب سـاختن وَ إِلَیه ِ مَتـاب ِ و بسوی اوست بازگشت من آورده انـد که جمعی از قریش گفتنـد ای محمّـد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشـگاف تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصّی بن کلاب را زنده گردان تا پدران ما در باب تو با ما سخن گویند آیت آمد.

وَ لَو أَن َقُرآناً و اگر کتابی بود درین عالم سُـیِّرَت بِه ِ الجِبال ُ رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی أَو قُطِّعَت بِه ِ الأَرض ُ یا شکافته شـدی بـدو زمین چون برو خواندنـدی أَو کُلِّم َ بِه ِ المَوتی یا به سـخن آورندی از برکت تلاوت آن مردگانرا هرآئینه همین قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهایت است در

تـذكير و انـذار بَل نچنان است كه كافران ميگوينـد كه بقرآن تو يا بفرمان تو بايد كه اين ها واقع شود بلكه لِلّه ِ الأمرُ جَمِيعاً مر خـداراست همه كارها يعنى قـدرت بر همه چيزها دارد و هرگاه كه بخواهـد اينكه آيتها ظاهر گرداند أَ فَلَم يَيأَس ِ الَّذِين َ آمَنُوا آيا نوميـد نشدند آنها كه گرويده اند يعنى مؤمنان از ايمان اينان يعنى مقترحان آيات با آنكه دانسـته اند أَن لَو يَشاءُ اللّه ُ آن را كه اگر خواهـد خـدا لَهَدَى النّاس َ جَمِيعاً هرآئينه راه نمايـد همه مردمان را صاحب كشاف گفته ياس در لغت نخع بمعنى علم است يعنى آيا ندانسته اند مؤمنان كه هدايت بمشيت باز بسته است وَ لا يَزال ُ الَّذِين َ كَفَرُوا و هميشه آنانكه كافر شدند تُصِيبُهُم برسـد ايشان را بِما صَنَعُوا به سـبب آنچه كرده انـد از تكـذيب و عناد قارِعَةٌ عـذابى كوبنده و داهيه از بنياد بركننده أَو تَحُل ُّ يا فرود آئى تو كه محمدى قَرِيباً بموضع نزديك مِن دارِهِم از سراى ايشان بموضع حديبيه مراد كفار مكه اند كه بشامت تكذيب آنحضـرت عليه الصـلوه و السـلام پيوسـته در بلاـ بودنـدى و سـراى آنحضـرت ص بحوالى ايشان رفته اموال و مواشـى ايشان را غارت كردنـدى پس حق سـبحانه تعالى فرمود كه هميشه بلا بديشان خواهد رسـيد حَتّى يَأتِي َ تا وقتى كه بيايد وَعدُ اللّه ِ وعده خـداى كه موت است يـا قيـامت يـا فتـح إِن َّاللّه َ بـدرستيكه خـداى لاـ يُخلِف ُ المِيعادَ خلاف نكنـد وعـده را پس براى تسـلّى آنحضرت عليه الصلوه و السّلام ميگويد وَ لَقَدِ استُهزِئَ َو بدرستيكه استهزاء كرده شده بِرُسُل ٍ به پيغمبران مِن قَبلِك َ پيش از تو چنانكه

اینکه قوم در حق تو میکنند فَأَملَیت ُ پس مهلت دادم لِلَّذِین َ کَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند و مدّتی ایشان را بگذاشتم در راحت و تن آسانی ثُم َّ أَخَذتُهُم پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فَکَیف َ کان َ پس چگونه بود عِقاب ِ عقوبت کردن من ایشانرا اینکه سخن بر سبیل تهدید و تهویل است.

صفحه : ۵۴۴

أَ فَمَن هُوَ آیا کسی که او باشد قائِم ٌ عَلی کُل ِّ نَفس ٍ نگاهبان بر هر نفسی، یا پاداش دهنده بِما کَسَبَت بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدا که نگاهدارنده و سازنده کار بندگان است برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان وَ جَعَلُوا و می سازند کافران لِلّه ِ مر خدای را شُرَکاءَ انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قُل سَمُّوهُم بگو نام نهید و وصف کنید اینکه شرکا را باسماء و اوصافی که لایق ایشان باشد پس بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آن است که حق را حی ّ و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسماء بر اصنام نمی توان کرد أَم تُنَبِّئُونَه ُ بلکه خبر میدهید خدای را بِما لا یَعلَم ُ بآنچه نمی داند فِی الأَرض ِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیّت، نفی علم از برای انتفای معلوم است أَم بِظاهِرٍ مِن َ القَول ِ یا نام می نهید بتان را شرکاء بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَل زُیِّن َ بلکه آراسته کرده شد لِلَّذِین َ کَفَرُوا برای آنانکه نگرویدند مَکرُهُم کید و

کذب ایشان وَ صُدُّوا و بازداشته شده اند عَنِ السَّبِیلِ از راه راست و دین درست وَ مَن یُضلِلِ اللّه و هر که فروگذارد خدا او را و در ضلالت افگند فَما لَه مِن هادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُم مر کافران راست عَذاب فِی الحَیاهِ الدُّنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سائر مصائب وَ لَعَذاب الآخِرَهِ أَشَق و هرآئینه عذاب آن سرای سخت و دشوارتر است بر ایشان وَ ما لَهُم و نیست ایشانرا مِن اللّه از عذاب خدای مِن واق نگاهدارنده که نگاهدارد تا معذب نشوند مَثَل الجَنَّهِ الَّتِی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت وُعِدَ المُتَّقُون وعده داده شده اند پرهیزگاران که بوی درآیند تَجرِی میرود پیوسته مِن تَحتِهَا الأَنهارُ زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها أُکُلُها میوه آن بوستان که میخورند دائِم همیشه همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وَ ظِلُّها و همچنین سایه او منسوخ نه گردد چنانکه سایه های دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رح فرمود که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل ظلیل اند بیت سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که اینکه سایه فتد بر سر او تِلکَ آن بهشت موصوف عُقبَی الَّذِین اتَّقَوا مآل حال و منتهای کار آنان است که پرهیزگاری کرده اند وَ عُقبَی الکافِرِین و عاقبت همه کافران النّارُ آتش دوزخ است.

صفحه : ۵۴۵

وَ الَّذِین آتَیناهُم الکِتاب و آنانکه عطا کرده ایم ایشان را

کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد اللّه بن سلام و اصحاب او و از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی اینکه جماعت یَفرَحُون َ شاد میشوند بِما أُنزِل َ إِلَیک َ بآنچه فرو فرستاده می شود بتو از قرآن وَ مِن َ الأَحزاب ِ و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیّی بن اخطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و اسید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَن یُنکِرُ کسی هست که انکار کند بَعضَه ُ بعضی را از ان که مخالف شریعت ایشان است قُل إِنَّما أُمِرت ُ بگو مر ایشانرا که جز اینکه نیست که من مأمور شده ام أَن أَعبُدَ اللّه َ بانکه بپرستم خدا را به یگانگی وَ لا أُشرِک َ بِه ِ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آوردید و عزیر و مسیح ع را بخدای گرفتید إِلَیه ِ بسوی خدای بغیر او أَدعُوا میخوانم خلق را وَ إِلَیه ِ مَآب ِ و بسوی او است بازگشت من وَ کَذلِک َ و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان امم ایشان أَنزَلناه ُ فرو فرستادیم بتو قرآن را حُکماً کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِیًّا مترجم بلغت عرب تا ایشان را حفظ و فهم وی آسان باشد وَ لَئِن ِ اتَّبَعت َ و اگر متابعت کنی تو أَهواءَهُم آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان را که ترا رجوع بقبله خود میخوانند بَعدَ ما جاءَک َ پس از انکه آمد بتو مِن َ العِلم ِ از دانش یعنی بعد از انکه دانستی بطلان

کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلاه بقبله یهود اگر پیرو ایشان شوی ما لَکَ ‌نیست ترا مِن ‌اللّه ِ از عذاب خدای مِن وَلِی ٍّ هیچ یاری کننده که نفع رساند وَ لا واق ٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو بازدارد، آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر ص را و میگفتند همت اینکه مرد همه بامر نکاح مصروف است همواره بازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هرآئینه امر نبوت او را از اشتغال با نسوان بازداشتی آیت آمد وَ لَقَد أَرسَلنا و هرآئینه ما فرستادیم رُسُلًا مِن قَبلِکَ ‌پیغمبران پیش از تو وَ جَعَلنا لَهُم و بدادیم مر ایشان را أَزواجاً زنان وَ ذُرِّیَّهً و فرزندان وَ ما کان ‌و نباشد و نشاید لِرَسُول ٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد أَن یَأتِی ‌بِآیَهٍ آنکه بیارد معجزه که ازو اقتراح کنند إِلّا بِإِذن ِ اللّه ِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او اینکه جواب مشرکان است که بتهکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لِکُل ِّ أَجَل ٍ مر هر وقتی را کِتاب ٌ حکمی است نوشته شده که چون آنوقت برسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلائق کتابی ست نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد- صفحه : ۵۴۶

یَمحُوا اللّه ُ محو میکند خدای ما یَشاءُ آنچه می خواهد بحکم وَ یُثبِت ُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَ عِندَه ُ و نزدیک اوست أُم ُّ الکِتاب ِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ

کائنی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی، از آنچه شده است و میشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه و برره آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیّئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از حکام شرائع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف و پیری را علمای دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک سبحانه دو کتاب است غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب راه نیابد و ابو الدردا رض از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم نقل میکند چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابیکه غیر ازو هیچ کس در ان نظر نمیکند و هر چه خواهد ازو محو کند و هر چه خواهد درو ثبت کند در فصول آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار

و اثبات کند بجای او رموز اسرار سلمی رح از محمّد رازی رح نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود و عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرمود که از دل خائف ریا می برد و اخلاص می نهد، شکّ می برد و یقین می آرد بخل محو میکند وجود و ثابت میسازد شره می برد و قناعت می آرد و حسد سترد و شفقت می نهد و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم می نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند و از دل محب رسوم انسانیت می سترد و نعوت ربّانیت می نهد امام قشیری رح فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی می نماید یا شهود خلق میبرد و شهود حق می آرد تا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می سازد و از آن بنده میکاهد و از آن خود می افزاید تا چنانچه باوّل خود بود بآخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت ازان من میکاست و از آن تو می افزود تا بآخر همان شد که با اوّل بود- رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ما است در عالم غیب خانه داشته ایم رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست وَ إِن ما نُرِيَنَّكَ ؍ و اگر بنمائیم ترا بَعض ؍ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُم وعده کرده ایم کافران را از عذاب أَو نَتَوَفَّيَنَّكَ ؍ یا

ترا بميرانيم پيش از ان فَإِنَّمـا عَلَيـكَ ـَالبَلاـغُ ـُپس جز اينكه نيست كه بر تـو رسانيـدن پيغـام و تبليـغ احكـام است و بس وَ عَلَينَا الحِسابُ ـُبر ما است شـمار و حساب و پاداش ايشان أَ وَ لَم يَرَوا آيا نمى بينند اهل مكه و نميدانند أَنّا نَأتِى الأَرضَ ـَبدرستيكه ما مى آئيم يعنى فرمان ما مى آيد بزمين كفّار نَنقُصُـِها مى كاهانيم پاره پاره مِن أَطرافِها از كرانهاى آن يعنى تصـرّف ايشان بيرون مى كنيم و بحوزه تسخير مسلمانان درمى آريم و ميگويند اينكه سخن راجع است به يهود حق سبحانه فرمود كه ما زمين ايشانرا يعنى حصارها و ضياع و عقار يهود را بمسلمانان مى دهيم وَ اللّهُ ـُو خدا يَحكُمُ ـُحكم ميكند بنقصان اراضى يهود و ادبار ايشان و ازدياد اهل اسلام و اقبال ايشان لا مُعَقِّبَ ـَهيچ ردكننده و بازپس گرداننده نيست لِحُكمِهِ ـِمر حكم او را وَ هُوَ سَرِيعُ ـُالحِسابِ ـِ و اوست زود حساب يعنى بزودى حساب كنـد ايشانرا در آخرت بعـد از عـذاب ايشان در دنيا بقتل و اجلا وَ قَد مَكَرَ الَّذِينَ ـَمِن قَبلِهِم و بـدرستيكه مكر كردنـد آن جهودان يـا مشـركان كه پيش از يهود يـا كفره زمـان تو بودنـد با پيغمبران خود فَلِلّهِ ـِالمَكرُ جَمِيعاً پس مر خـداى راست يعنى نزديك اوست جزاى همه مكرهاى ايشان يَعلَمُ ـُميدانـد ما تَكسِبُ ـُكُلُّ ـُنَفسٍ ـٍهر چه ميكند هر نفسى از خير و شر و جزاى او آماده مى سازد. و سيعلم الكفر و زود باشد كه بدانند كافران از يهود و عبده اصنام كه فرداى قيامت لِمَن عُقبَى الدّارِ مر كرا باشد عاقبت پسنديده آن سراى.

صفحه : ۵۴۷

وَ يَقُولُ ـُالَّذِينَ ـَكَفَرُوا و

میگویند آنانکه نه گرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود تو که محمدی لَست ِ مُرسَلًا نیستی فرستاده از پیش خدا به نبوّت و دعوت قُل کَفی بِاللّه ِ بگو خدا بسنده است شَهیداً گواه بَینِی وَ بَینَکُم میان ما و شما بآنکه من پیغمبرم بشما وَ مَن عِندَه ُ عِلم ُ الکِتاب ِ و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرامیگیرد یا علم قرآن و آن مومنان اند در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است یا توریت و آن عبد اللّه بن سلام ست و احزاب او رضی اللّه عنهم اجمعین

سوره ابراهیم

مکیّه و هی اثنتان و خمسون ایه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ الر در شرح تاویلات از امام تریدی رح مذکورست که حروف مقطّعه ابتلا است مر تصدیق مومن و تکذیب کافران را و خدای بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند، و جمعی برانند که اینکه حروف اسمای قرآن اند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کِتاب ٌ أَنزَلناه ُ کتابی ست که فرستادیم آن را إِلَیک َ بسوی تو لِتُخرِج َ النّاس َ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِن َ الظُّلُمات ِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَی النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یقین یا سنت بِإِذن ِ رَبِّهِم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت غیبت تدبیر بنور شهود تقدیر، در بحر گوید که از ظلمات خلقیت بشریت بنور تجلّی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت

یـا از ظلمات حجب افعال و اسـتار صـفات بنور وحـدت ذات، و حقیقت آنست که هیـچ ظلمات برابر پنـدار هستی نیست چون زنگار اینکه تیرگی از آئینه دل بصـیقل نفی خواطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سـبحانه بر مرآت باطن پرتو افگنده سالک را ازو و از مزاحمت غیر او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند و نه عدم شعور بخود نیز داند رباعی یا رب مددی کن ز خودی خود برهیم و زبـد برهیم و از بـدی خود برهیم در هسـتی خود مر از خود بیخود کن تـا از خودی و بیخودی خود برهیم گفته اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهـانی و براه راست برسـانی و ازیـن اسـت کـه میگویـد إِلی صِراطِ العَزِیزِ بیرون آری ایشـانرا از ظلمـات بروشـنائی یعنی براه خداوند غالب الحَمِیدِ سـتوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید اللّه ِ الَّذِی معبودی بحق آنکه لَه ُمر اوراسـت مـا فِی السَّمـاوات ِ آنچـه در آسـمانهاست از موجـودات وَ مـا فِی الأَرض ِو آنچه در زمین است از مبـدعات وَ وَیـل ٌ لِلکافِرِین َو رنج و مشقت است مر ناگرویدگانرا بقرآن مِن عَذاب ٍ شَدِیدٍ از عذابی سخت که بدیشان رسد.

صفحه : ۵۴۸

الَّذِین َ کافران آنانند که از روی جهالت یَستَحِبُّون َدوست میدارند الحَیاةَ الدُّنیا و برمیگزینند زندگانی دنیا را عَلَی الآخِرَةِ بر آن سرای وَ یَصُدُّون َو بازمیدارند مردمان را عَن سَبِیل ِ اللّه ِ از راه خدا یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَ

يَبغُونَها و می طلبند برای راه حق عِوَجاً کجی یعنی میگویند اینکه راه کج است بمنزل مقصود و نمیرساند أُولئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ در گمراهی اند دور از حق بعد فی الحقیقه صفت ضال ست و صفت ضلال بدو را از قبیل اسناد مجازی ست در زاد المسیر آورده که قریش می گفتند چه حال است که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابیکه بمحمد ص می آید عربی است آیت آمد که وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم ما مِن رَسُولٍ هیچ پیغمبری را إِلّا بِلِسانِ قَومِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث ایشان شده چه هر پیغمبر را اوّل دعوت بنزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیاء ع را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِیُبَیِّنَ لَهُم تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن اینکه نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم است چه جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل یا پیغمبر هر قومی برای فهم هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزّل علیهم و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغامبری را مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسیکه گوید پیغمبری مبعوث بامم مختلفه است بایستی که برو کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که

بزبان ایشان است و حرمان از علوم منشعبه از ان پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت فَیُضِل ُّاللّه ُ پس گمراه گرداند خدای مَن یَشاءُ هرکرا خواهد یعنی فروگذارد تا گمراه شود وَ یَهدِی مَن یَشاءُ و راه نماید هرکرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالب در حکم خود الحَکِیم ُراست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی و هرآئینه ما فرستادیم موسی علیه السلام را بِآیاتِنا بدلائل قدرت ما یا بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم أَن أَخرِج آنکه بیرون آر، قَومَ‌کَ َ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِن َالظُّلُمات ِ از تاریکیها جهالت و شبهت إِلَی النُّورِ بروشنائی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی، از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَ ذَکِّرهُم و پند ده ایشان را بِأَیّام ِاللّه ِ بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در انها یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهائی که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان إِن َّفِی ذلِک َ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَآیات ٍ هرآئینه دلالتهاست بر قدرت الهی لِکُل ِّصَبّارٍ مر هر صبرکننده را بر بلاء شَکُورٍ شکرگوینده را بر آلاء.

صفحه : ۵۴۹

وَ إِذ قال َمُوسی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَومِه ِ مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را اذکُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعمَةَ اللّه ِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَیکُم بر شما إِذ أَنجاکُم چون برهانید شما را مِن آل ِفِرعَون َاز کسان فرعون یَسُومُونَکُم

میچشانیدند شما را سُوءَ العَذاب ِ بدی ٍعذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَ یُذَبِّحُون َو میکشتند أَبناءَکُم پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَ یَستَحیُون َو زنده میگذاشتند نِساءَکُم دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَ فِی ذلِکُم و در ان محنت و شدّت بَلاءٌ آزمایشی بود شما را مِن رَبِّکُم از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِیم ٌبزرگ و بی نهایت وَ إِذ تَأَذَّن َو یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّکُم پروردگار شما لَئِن شَکَرتُم اگر شکر کنید بر نعمتهای من لَأَزِیدَنَّکُم هرآئینه افزون کنم بر شما نعمت را وَ لَئِن کَفَرتُم و اگر ناسپاسی نمائید بر آن إِن َّعَذابِی بدرستیکه عذاب من لَشَدِیدٌ هرآئینه سخت است بر ناسپاسان و شدّت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جورجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری کنید بر ایمان افزون کنم باحسان و اگر بر آن شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجه قربت و بشکر آن نعمت درآرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقائق اعلام معلوم می شود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجات است و فی المثنوی المعنوی ابیات شکر نعمت

نعمتت افزون کند کس زبان بر شکر گفتن چون کند شکر باشد دفع علتهای دل سود دارد شاکر از سودای دل وَ قال َ مُوسی و گفت موسی که ای گروه من إِن تَکفُرُوا أَنتُم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَ مَن فِی الأَرض ِ جَمِیعاً و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فَإِن َ اللّه َ لَغَنِی ٌ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِیدٌ ستوده است بی ستایش خلق یعنی ذرّات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق اند و السنه جمیع اشیاء به تسبیح و حمد او جاری بیت بذکرش جمله موجودات گویا همه او را ز روی شوق جویا- صفحه : ۵۵۰ أَ لَم یَأتِکُم آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی ع است یا ابتدای سخنی است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَؤُا الَّذِین َ مِن قَبلِکُم خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوم ِ نُوح ٍ گروه نوح علیه السلام وَ عادٍ و قبیله عاد وَ ثَمُودَ و قوم ثمود وَ الَّذِین َ مِن بَعدِهِم و آنانکه بعد از ایشان بودند لا یَعلَمُهُم نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری إِلَّا اللّه ُ مگر خدای در تبیان آورده که خدا بسیار امم از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدا کسی بر ان اطلاع ندارد و در معالم از إبن عباس رض نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل اللّه سی قرون گذشته و از اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جاءَتهُم آوردند به

پیشینیان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان بِالبَیِّنات ِ حجتهای روشن که کتب الهی بوده یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَیدِیَهُم پس بازگردانیدند دستهای خود را فِی أَفواهِهِم در دهن های خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم بر رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن مگوئید وَ قالُوا إِنّا کَفَرنا و گفتند که ما نگرویده ایم بِما أُرسِلتُم بِه ِ بآنچیزیکه شما فرستاده شده اید بدان بر زعم خود وَ إِنّا لَفِی شَکٍّ و بدرستیکه ما در شکیم مِمّا تَدعُونَنا از آنچه میخوانید ما را إِلَیه ِ بسوی آن از توحید و ایمان مُرِیب ٍ شکی در تهمت افگننده یعنی با وجود شک رسولان را متّهم میداشتند باغراض فاسده قالَت رُسُلُهُم گفتند رسولان ایشان که شما را بخدا دعوت می کنیم أَ فِی اللّه ِ شَکٌّ آیا در وجود خدا شکی هست و حال آنکه از کثرت ادلّه بر وجود او شک را مجالی نمانده فاطِرِ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یَدعُوکُم لِیَغفِرَ لَکُم میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد مِن ذُنُوبِکُم بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَ یُؤَخِّرَکُم و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را إِلی أَجَل ٍ مُسَمًّی تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِن أَنتُم نیستید شما إِلّا بَشَرٌ مِثلُنا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئت، و هیچ فضلی

نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید به نبوت از میان ما تُرِیدُون َ-می خواهید أَن تَصُدُّونا آنکه بازدارید ما را بدعوی پیغمبری عَمّا کان َ-یَعبُدُ از آنچه بودند می پرستیدند آباؤُنا پدران ما از اصنام فَأتُونا بِسُلطان ٍ پس بیارید حجتی مُبِین ٍ روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق خود بفضیلت نبوت و مزیّت رسالت گویا که ایشان معجزه میدیدند و اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح دیگر آیات می کردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر صفحه : ۵۵۱

قالَت لَهُم رُسُلُهُم گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان إِن نَحن ُ نیستیم ما إِلّا بَشَرٌ مِثلُکُم مگر بشری بمثل شما یعنی مشارکت در جنسیّت مسلم میداریم وَ لکِن َّاللّه َ-یَمُن ُّو لیکن خدا منت می نهد به نعمت نبوت و کرامت رسالت عَلی مَن یَشاءُ بر هر که میخواهد مِن عِبادِه ِ از بندگان خود وَ ما کان َ-لَنا و نیست میسّر ما را و نمی توانیم أَن نَأتِیَکُم بِسُلطان ٍ آنکه بیاریم برای شما حجّتی یعنی معجزه که می طلبید إِلّا بِإِذن ِ اللّه ِ مگر بفرمان خدا و مشیت او یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای تعالی کاری نمی توانیم کرد و مهمی نمی توانیم ساخت نظم ناتوانی و عجز، لازم ماست قدرت و اختیار زان خداست کارها را بحکم راست کند او تواناست هر چه خواست کند وَ عَلَی اللّه ِ و بر خدا فَلیَتَوَکَّل ِ المُؤمِنُون َ-باید که توکل کنند گرویدگان وَ ما لَنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلّا نَتَوَکَّل َ-در آنکه توکل نکنیم عَلَی اللّه ِ بر خدا وَ قَد هَدانا و حال آنکه راه نمود ما را سُبُلَنا براههای راست

یعنی راهی که در ان می شناسیم او را و میدانیم ازمّه امور بدست قدرت اوست وَ لَنَصبِرَن َّو بخدا که صبر خواهیم کرد عَلی ما آذَیتُمُونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وَ عَلَی اللّه ِو بر خدا فَلیَتَوَکَّل ِ المُتَوَکِّلُون َبايد که ثابت باشند در توکل متوکلان وَ قال َالَّذِین َکَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِم مر رسولان خود را لَنُخرِجَنَّكُم هرآئینه بیرون کنیم شما را مِن أَرضِنا از زمین و دیار خود أَو لَتَعُودُن َّیا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فِی مِلَّتِنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از ان قوم فَأَوحی إِلَیهِم پس وحی کرد بر پیغمبران رَبُّهُم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهلِکَن َّالظّالِمِین َهرآئینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را وَ لَنُسکِنَنَّکُم ُالأَرض َو هرآئینه ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِن بَعدِهِم پس از هلاک ایشان ذلِک َاینکه امر!!! و اینکه وعده راست است لِمَن خاف َبرای کسی که بترسد مَقامِی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از انکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم می کنم بر بندگان بازدارند وَ خاف َوَعِیدِ و برای کسیکه ترسان گردد از وعید من بعذاب.

صفحه : ۵۵۲

وَ استَفتَحُوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدا بر هلاکت دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیاء ع و امم هر دو طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما بر باطل است عذاب برو فرود آید خدا حکم

فرمود انبياء و مؤمنان نجات يافتند وَ خابَ و نوميد ماند و بى بهره گشت از خلاصى كُلُّ جَبّارٍ هر گردن كشى عَنِيدٍ ستيزنده با حق يا معرض از اطاعت او مِن وَرائِهِ جَهَنَّمُ از پس او دوزخ است يعنى در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود بران وجه كه او را در آن افگننده وَ يُسقى و بياشامند مِن ماءٍ صَدِيدٍ از آبى كه مختلط باريم و زردابه باشد كه از تن دوزخيان چكد و گويند آبى مثل صديد يَتَجَرَّعُهُ بتكلّف و رنجى تمام جرعه جرعه ميخورند آن را وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ و نمى تواند كه بگلو فرو برد از تلخى و گندگى وَ يَأتِيهِ المَوتُ و مى آيد بدو آلام و شدائد مرگ مِن كُلِّ مَكانٍ از هر جائى يا از هر جانبى از اعضاى او تا آنكه از بيخ مويها و انگشتها وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ و نيست او مرده يعنى مردنى تا بياسايد در عين المعانى فرموده كه روح او در حنجره او مانده باشد نه بيرون آيد تا او بميرد و نه به تن بازگردد تا زنده ماند بلكه بحكم لا يموت فيها و لا يحيى ميان مردگى و زندگى ميگذارند وَ مِن وَرائِهِ و در پس اوست با وجود چنين محنتى عَذابٌ غَلِيظٌ عذابى سخت يعنى از ان بدتر و آن خلود است در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنچه بر تو خوانده ميشود صفت اعمال آنان است كه كافر شدند بِرَبِّهِم بآفريدگار خود صفت آنها اينست كه أَعمالُهُم كردارهاى ايشان كَرَمادٍ اشتَدَّت همچو خاكستر است كه سخت بگذرد بِهِ الرِّيحُ برو باد فِي يَومٍ عاصِفٍ در

روز که سخت باشد باد او و عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو صفات کردن غایت مبالغه باشد ملخص معنی آن است که عملهای کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزادکردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن مانند توده خاکستر است که بادی سخت برو وزد و بهوا برده در اطراف پراگنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و از ان نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت لا یَقدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمّا کَسَبُوا از آنچه کسب کرده اند در دنیا عَلی شَیءٍ بر هیچ چیز چه همه حبط شده باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذلِکَ آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلالُ البَعِیدُ هموست گمراهی دور یعنی در غایت بعد است از راه حق أَ لَم تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی أَنَّ اللّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالحَقِّ بر وجهی که حق است در آفرینش إِن یَشَأ اگر خواهد یُذهِبکُم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَ یَأتِ بِخَلقٍ جَدِیدٍ و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد.

صفحه : ۵۵۳

وَ ما ذلِکَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَی اللّهِ بِعَزِیزٍ بر خدای دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسان است شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود پیش قدرت جملگی یکسان بود وَ بَرَزُوا و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی

جهت تحقق وقوع است و اگرنه مراد آن است که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرهای خود لِلّه ِ برای امر خدای و محاسبه او جَمِیعاً همه مردمان از کفّار و مؤمنان فَقال َ الضُّعَفاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِین َ اسَتکبَرُوا مر آنانرا که تکبّر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ائمه کفر کرده باشند ایشانرا گویند إِنّا کُنّا بدرستیکه بودیم ما لَکُم تَبَعاً مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَل أَنتُم پس هیچ هستید شما مُغنُون َ عَنّا دفع کنندگان از ما مِن عَذاب ِ اللّه ِ مِن شَی ءٍ از عذاب خدا چیزی را یعنی مادران عالم متابع شما بودیم پس شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بردارید از ما قالُوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَو هَدانَا اللّه ُ اگر خدا بنمودی ما را نجات از عذاب لَهَدَیناکُم هرآئینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما بدین درگاه مردود- ایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق بخیر و شیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما کشاید و راه خلاصی بما نماید پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بکلید صبر ابواب فرح مفتوح گردد و پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژده نجاتی نرسد پس گویند سَواءٌ عَلَینا یکسان است بر ما أَ جَزِعنا اگر بخروشیم و جزع نمائیم أَم صَبَرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فائده نمیرسد ما لَنا نیست ما را مِن مَحِیص ٍ

هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَ قالَ الشَّیطانُ و گوید دیو سرکش لَمّا قُضِیَ الأمرُ آنهنگام که گذارده شود یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد بآنکه اهل بهشت ببهشت درآیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس درازکننده و ابلیس بمنبری از آتش برآید و گوید یا اشقیای انس و ای ملامت کنندگان من إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُم بدرستیکه وعده داد خدا شما را وَعدَ الحَقِّ وعده درست و راست که حشر و جزاء خواهد بود وَ وَعَدتُکُم و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخلَفتُکُم پس من وعده کج دادم شما را تبیّن خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَ ما کانَ لِی و نبود مرا عَلَیکُم بر شما مِن سُلطانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من إِلّا أَن دَعَوتُکُم مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاستَجَبتُم لِی پس شما مرا اجابت کردید بزودی- و تأمل نه نمودید در عواقب امور خود فَلا تَلُومُونِی پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از ان بدتر نباشد در حق دشمن خود می کند وَ لُومُوا أَنفُسَکُم و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بروید

و قول خدا را که گفت یا بنی آدم- لا یفتننکم الشیطان نشنوید.

صفحه : ۵۵۴

ما أَنَا بِمُصرِخِکُم من نیستم رهاننده فریادرس شما از عذاب وَ ما أَنتُم بِمُصرِخِی‌َو شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من إِنِّی کَفَرت‌ُبدرستیکه من امروز کافر شدم بِما أَشرَکتُمُون ِبآنچه شریک میکردید مرا با خدا در فرمانبرداری مِن قَبل‌ُپیش ازین در دنیا یعنی من بیزار شدم از شرک شما إِن‌َالظّالِمِین‌َبدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُم عَذاب‌ٌأَلِیم‌ٌمر ایشان راست عذابی دردناک موصوف بدوام وَ أُدخِل‌َالَّذِین‌َآمَنُوا و درآورده شوند آنانکه گرویده اند بما جاء من عند اللّه وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِو کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنّات ٍتَجرِی در بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها خالِدِین‌َ فِیها در حالتی که جاوید باشند در ان و درآرنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام برياض دار السلام درآرند بِإِذن ِرَبِّهِم بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِیَّتُهُم تحیت ملائک بر ایشان فِیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سَلام‌ٌسلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات أَ لَم تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب است میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما کَیف‌َضَرَب‌َاللّه‌ُمثلا چگونه زد خدا مثلی و گردانید کَلِمَهً طَیِّبَهً کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره هست در بهشت که أَصلُها ثابِت‌ٌبیخ او در زمین استوار و محکم

وَ فَرعُها و شاخ آن فِي السَّماءِ در بلنـدى تُؤتِي أَكُلَها ميدهد ميوه خود را كُل َّحِين ٍ در هر وقتى كه خدا حكم كرده بميوه دادن و بـدان تقـدير كه درخت خرما باشـد- گفته اند «حين شـش» ماه است از وقت شكوفه تا وقت پخته شدن و بريدن يعنى درين مدّت از بسر و رطب و تمر نفع ميدهد بِإِذن ِرَبِّها با اراده و تكوين آفريننده خود وَ يَضرِب ُاللّه ُالأَمثال َو ميزند خداى مثلها را يعنى بيان مى كند لِلنّاس ِبراى مردمان لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرُون َشايد كه ايشان دريابند زيرا كه مثل تصوير معانى است در آئينه افهام و نزديك گردانيدن معقول را بمحسوس.

صفحه : ۵۵۵

وَ مَثَل ُكَلِمَهٍ خَبِيثَهٍ و مثل سخن ناپاك كه كلمه كفر است يا دعوت بعبادت اصـنام كَشَجَرَهٍ خَبِيثَهٍ ماننـد درختى ناپاك اسـت چون حنظل كه تلخ است و ناخوشـبو و مكروه طبائع سـليمه و با وجود خباثت و كراهت اجتُثَّت جنبانيده شده و بريده و بركنده شده مِن فَوق ِالأَرض ِاز روى زمين ما لَها مِن قَرارٍ نيست او را ثبات و استحكام يعنى نه بيخى دارد در زمين و نه شاخى در هوا نظم نه بيخى كز ان باشـد او را مدار نه شاخى كه گردد بدان سايه دار گياهى است افتاده بر روى خاك پريشان و بى حاصل و خارنـاك حق سبحانه و تعـالى تشبيه كرد درخت ايمـان را كه اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب اعلى علّيين مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما كه بيخ او مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و

نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را در دل کافر مقلّد بجهت عدم حجت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی نیز که بمقصد قبول رسد ازو صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری قطعه نهال سایه دری شرع میوه دارد چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست درخت زندقه شاخی است خشک و بی سایه که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست يُثَبِّتُ اللّهُ ثابت میگرداند خدا الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهد بِالقَولِ الثّابِتِ بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و دور دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیب لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه است که خدا بر ان ثابت میدارد مؤمنان را فِي الحَياةِ الدُّنيا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلاء و افتتان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نه لغزند چون زکریا رض و یحیی رض و شمعون رض و امثال ایشان از انبیاء ع و گویند ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم حیات ایشان بکلمه باشد وَ فِي الآخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را در ان سرای یعنی در قبر که منزل اوّل است از منازل اخرویّه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب بازدهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سؤال وَ يُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِينَ و فروگذارد خدا ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سؤال قبر وَ يَفعَلُ

اللّه ُو میکنـد خـدا ما یَشاءُ آنچه میخواهـد از تثبیت قومی و اضـلال جمعی أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَی الَّذِین َ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعمَت َاللّه ِ کُفراً شـکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهـل مکه انـد که حق سبحانه ایشان را سکّان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده به نعمت وجود حضـرت رسالت پناه علیه الصلوه و السـلام مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السـلام را از مکه بیرون کردند لا جرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق رض و مرتضـی علی رض منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبائل قریش بودنـد یعنی بنـو مغیره و بنـو امیه که نعمت حـق را تغییر دادنـد وَ أَحَلُّوا قَومَهُم و فرود آوردنـد قوم خود را یعنی اتبـاع و اشیاع خود را دارَ البَوارِ بسرای هلاک جَهَنَّم َعطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است یَصلَونَها درآیند بدان وَ بِئس َالقَرارُ و بدقرار گاهی ست دوزخ.

صفحه : ۵۵۶

وَ جَعَلُوا و فرا گرفتند لِلّه ِ برای خدا أَنداداً ماننده ها یعنی در عبادت، که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را الهه نام نهادند لِیُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَن سَبِیلِه ِ از راه خدای که طریق

توحیـدست قُل تَمَتَّعُوا بگو برخوریـد بآرزوهای خود یا بگذرانیـد عمر را بعبادت بتان امر تهدیـد است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانیـد فَإِنَّ مَصِیرَکُم پس بـدرستیکه بـازگشت شـما إِلَی النّارِ بآتش دوزخ است قُل بگو ای محمّـد ص یعنی امر کن لِعِبادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا مر بنـدگان مرا که ایمان آورده انـد برین وجه که نماز گزاریـد و نفقه کنید یُقِیمُوا الصَّلاةَ تا ایشان بامر تو نمـاز گذارنـد وَ یُنفِقُوا و نفقه دهنـد مِمّـا رَزَقناهُم از آنچه عطا دادیم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوّع است وَ عَلانِیَةً و نفقه آشکارا مراد زکوه است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گذارند و زکوه بدهند مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ پیش از انکه بیاید یَومٌ لا بَیعٌ فِیهِ روز که درو خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بـدان تـدارک تقصیر توانـد نمـود وَ لا خِلالٌ و در ان روز دوسـتی نیز نبود که از دوسـتان نیز طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوسـتان دشـمن گردنـد الاخلاء یومئذ بعضـهم لبعض عـدو اللّهُ خـدای الَّذِی خَلَقَ آن ست که بیافریـد السَّماواتِ وَ الأَرضَ آسـمانها و زمین را وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ و فرو فرسـتاد از آسـمان ماءً آبی مراد باران است فَأَخرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب مِنَ الثَّمَراتِ از میوهـا رِزقاً لَکُم روزی برای شـما که بـدان روزگـار بگذرانیـد وَ سَخَّرَ لَکُمُ الفُلکَ و رام ساخت برای شـما کشتی را لِتَجرِیَ فِی البَحرِ تا میرود بدریا بِأَمرِهِ بفرمان او هر جا که می خواهید وَ سَخَّرَ لَکُمُ الأَنهارَ و مسخّر کرد مر

شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما وَ سَخَّرَ لَکَم ُالشَّمس َوَ القَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استضاءت شما آفتاب و ماه را دائِبَین ِدر حالتی که مستمراند در سیر خود یا بجد و تعب در سیر و انارت خود میکوشند و فتور و قصور در ان ندارند وَ سَخَّرَ لَکُم ُاللَّیل َوَ النَّهارَ و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری بهر کسب معیشت وَ آتاکُم و بداد شما را مِن کُل ِّما سَأَلتُموه ُاز هر چه خواستید و از هر چه نخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود و خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَ إِن تَعُدُّوا و مگر خواهید که شمار کنید نِعمَت َاللّه ِ نعمت خدای را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لا تُحصُوها شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ما است صلی اللّه علیه و سلّم که سفیر بزرگ تر و واسطه نزدیک تر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت ص از حیز تصوّر و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تامل افزون است شعر بر ذروه مدارج قدر رفیع تو نی عقل راه یابد و نی فهم پی برود إِن َّالإِنسان َ بدرستیکه آدمی لَظَلُوم ٌستمکار است کَفّارٌ ناسپاس که ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل ست و کفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهل است یا ظلوم ست. که

در محنت جزع میکند و شکایت نماید و کفّارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نکشاید.

صفحه : ۵۵۷

وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم ع در مناجات رَبِّ اجعَل ای پروردگار من بگردان هَذَا البَلَدَ اینکه شهر مکه را آمِناً ایمن از مکاره و مخاوف وَ اجنُبنِی و دور گردان مرا وَ بَنِیَّ و فرزندان مرا أَن نَعبُدَ الأَصنامَ از انکه بپرستیم بتان را إبن عیینه رح فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای خلیل الرحمن علیه السلام بت نمی پرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود آن را «دوار نام» نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجرست پس هر جا ما حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و اینکه قول غریب ست و مخالف جمهور، چه بی شبهه قریش از نسل اسماعیل علیه السلام بوده اند و بت پرستی ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان أَضلَلنَ گمراه کردند کَثِیراً بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النّاسِ از آدمیان فَمَن تَبِعَنِی پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّی پس او از من است یعنی از اهل ملّت من وَ مَن عَصانِی و هر که نافرمانی کند مرا در مادون شرك فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستیکه توئی آمرزنده رَحِیمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنا ای پروردگار ما إِنِّی أَسکَنتُ بدرستیکه من ساکن گردانیدم مِن ذُرِّیَّتِی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام

سارا خاتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم ع را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را ببری بموضعی که درو آب و آبادانی نباشد خلیل ع متأمل شد جبرئیل ع وحی آورد که هر چه سارا میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و هاجره و اسمعیل ع را سوار کرده باندك زمانی از شام بر زمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینانرا ساکن ساختم بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرع ٍ برودخانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که درو کشت کار توان کرد عِندَ بَیتِكَ ٱلمُحَرَّم ِ نزدیك خانه تو که حرام کرده شده است درو صید و قتال یا حرام است تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانه صراح که در زمان آدم ع بوده و گر نه بوقت دعای ابراهیم ع خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن گردانیدم- لِیُقِیمُوا الصَّلاۃَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجا آرند فَاجعَل پس بگردان أَفئِدَۃً مِن َالنّاس ِ دلهای بعضی از مردمان را بکشش محبت تَهوِی إِلَیهِم بشتابند بسوی ایشان- حق سبحانه دعای آنحضرت ص را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل اللّه علیه السلام باندك زمانی چشمه زمزم بر گفته جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جر هم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزایدست محققان برآنند که اگر من تبعیض در من النّاس

نبودی فارس و روم و هندو و ترک و یهود و نصاری در حرم اژدحام کردندی پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد گر دل ببرد جلال باشد و آن کس که بر ان چنان جمالی عاشق نشود وبال باشد و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود وَ ارزُقهُم و روزی ده اهل اینکه بلده را مِن َالثَّمرات ِ از میوها لَعَلَّهُم یَشکُرُون َ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا- اینکه دعا نیز بشرف اجابت پیوسته بآنکه مکه «وادی غیر ذی زرع» است انواع ثمرات درو پیدا می شود و در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یکروز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع و نیازست دیگر باره فرمود- صفحه : ۵۵۸

رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّک َ تَعلَم ُ بدرستیکه تو میدانی ما نُخفِی آنچه پنهان می کنیم وَ ما نُعلِن ُ و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا تو میدانی وَ ما یَخفی و پوشیده نیست عَلَی اللّه ِ مِن شَی ءٍ بر خدای از هیچ چیز فِی الأَرض ِ در زمین وَ لا فِی السَّماءِ و نه در آسمان برای آنکه عالم ست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسان است بیت آنچه پیدا و آنچه پنهان است- همه با دانش تو یکسان ست الحَمدُ لِلّه ِ الَّذِی ثنا و ستایش آن خدای را که بمحض فضل خود وَهَب َ لِی به بخشید و عطا کرد مرا عَلَی الکِبَرِ بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و ناامید از فرزندان بمن بخشیدی دو فرزند إِسماعِیل َ وَ إِسحاق َ اسمعیل علیه السلام را در

شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق علیه السلام را در نود سالگی با صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعاءِ هر آئینه شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته اند رَبِّ اجعَلنِي ای آفریننده من مرا گردان مُقِيمَ الصَّلاةِ بپای دارنده نماز وَ مِن ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز مواظب ساز به نماز از إبن عباس رض منقول ست که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت رَبَّنا ای پروردگار ما کرم نمای وَ تَقَبَّل دُعاءِ و فراپذیر یعنی اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغفِر لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَ لِوالِدَيَّ و مر پدر مادر مرا چون ایمان آرند بتو- دعای غفران مر ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم ع و حواست وَ لِلمُؤمِنِينَ و بیامرز مومنان را یعنی هر که بتو آید مومن يَومَ يَقُومُ الحِسابُ روزی که قائم شود حساب خلائق إبن عباس رض فرموده که مراد مومنان از امت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم وَ لا تَحسَبَنَّ اللّهَ و مپندار ای محمّد خدای را غافِلًا بی خبر عَمّا يَعمَلُ الظّالِمُونَ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشان است چه اینکه بی شبه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال اینکه نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت ص است و مراد غیر اویند إِنَّما يُؤَخِّرُهُم جز اینکه نیست که تاخیر می کنیم عذاب ایشانرا لِيَومٍ تَشخَصُ

برای روزی که خیره شود فِیهِ ِالأبصارُ در آن دیـدها از مشاهد اهوال مُهطِعِین َ-در حالتی که خداوندان اینکه دیدها شـتابندگان باشـند بسوی اسـرافیل علیه السلام که ایشان را بعرصه محشر خواند مُقنِعِی رُؤُسِهِم برداشتگان سرهای خود را ببالا لا یَرتَدُّ إِلَیهِم بازنمی گردد بدیشان طَرفُهُم چشمهای ایشان یعنی خیره بود و بازمانده بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن وَ أَفِئدَتُهُم هَواءٌ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت- صفحه : ۵۵۹

وَ أَنـذِرِ النّاس َ-و بیم کن مردمـان را یعنی اهل مکه را بترسان یَوم َ-یَأتِیهِم ُالعَـذاب ُاز روز که بیایـد بـدیشان عـذاب و آن روز مرگ است یـا روز قیـامت فَیَقُول ُالَّذِین َ-ظَلَمُوا پس گوینـد آنانکه سـتم کردنـد بشـرک و تکـذیب رَبَّنا ای پروردگار ما أَخِّرنا بـازپس دار یعنی عـذاب مـا را تـاخیر کن و مـا را بـدنیا فرست و مهلت ده إِلی أَجَل ٍقَرِیب ٍتا زمانی نزدیک نُجِب دَعوَتَک َ-تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آن کسـی را که بتوحید خواند وَ نَتَّبِع ِالرُّسُل َ-و پیروی کنیم فرستادگان را أَ وَ لَم تَکُونُوا در جواب ایشان گویند فرشـتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقسَمتُم مِن قَبل ُ-سوگند می خوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهیـد بود ما لَکُم مِن زَوال ٍنباشـد شـما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسـرای دیگر نقل نخواهیم فرا نمود وَ سَـکَنتُم و ساکن بودید شـما فِی مَساکِن ِالَّذِین َ-در مسـکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنفُسَـهُم ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَ تَبَیَّن َ-لَکُم و ظاهر شد

مر شـما را كه كَيف َفَعَلنا بِهِم چگونه كرديم بـديشان يعنى مشاهـده كرديد در منازل ايشان آثار نزول عذاب را وَ ضَـرَبنا لَكَم ُ الأَمثال َو مثلها زديم براى شما از احوال ايشان وَ قَد مَكَرُوا مَكرَهُم و بدرستيكه كوشش كردند در حيله گرى آنچه نهايت مكر ايشان بود وَ عِندَ اللّه ِ نزديك خداى است مَكرَهُم جزاى مكر ايشان وَ إِن كان َمَكرُهُم و بدرستيكه بود مكر ايشان در سختى و هول سـاخته و پرداخته لِتَزُول َتـا از جـاى برود مِنه ُالجِبـال ُاز ان مكر كوهها جبـال مثـل احكام شـريعت حضـرت پيغمبر عليه السـلام است يعنى كافران حيلها انگيختنـد تا چيزى را كه ثبات و رسوخ چون جبال راسيات است زائل گرداننـد و اينكه محال است بيت هست باد مكر ايشان كهربائى كى تواند كوه را بردن ز جاى در معالم از مرتضى على كرم اللّه وجهه نقل فرموده كه اينكه آيت در قصّه نمرود جبّار است كه چون سلامتى ابراهيم عليه السلام از آتش مشاهده كرد گفت بزرگ خدا دارد ابراهيم كه او را از آتش برهانيد من ميخواهم كه بر آسـمان روم و او را به بينم اشـراف مملكت گفتند كه آسمان بغايت مرتفع است و برو رفتن بآسانى ميسّر نشود نمرود نشـنيد و بفرمود تا صرحى بساختند بمدّت سه سال بغايت بلند و چون بر آنجا رفت آسمانرا همچنـان ديـد كه از زمين ميديـد بروز ديگر آن بنا بيفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم ذكر خواهـد يافت انشاء اللّه تعالى القصه چون آن صرح از پاى درآمد و خلق بسيار هلاك شدند نمرود خشم گرفت و گفت بآسمان روم و با

خدای ابراهیم ع که مناره مرا بیفگند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوّت تمام گرفتند صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی درو راست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بربستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را بهمان حال دید که بزمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی را بگشای و بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بکشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نمود و رفیق وی که باب تحتانی بکشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید و نیزها را با مردار سرنگون ساخت و گرسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از اجنجه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زائل گردند فَلا تَحسَبَن َاللّه َ پس مپندار خدای را مُخلِف َوَعدِه ِرُسُلَه ُخلاف کننده وعده خود مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسل ع را فرموده آنجا که گفت انا لننصر رسلنا، کتب اللّه لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرد و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و

منصور خواهد ساخت إِنَ ّاللّه َعَزِيزٌ بدرستيكه خداى غالب ست ذُو انتِقامٍ خداوند انتقام يعنى خواهنده كينه اوليا از أعداء.

صفحه : ۵۶۰ يَوم َتُبَدَّل ُالأَرض ُدر روزى كه بدل كرده شود زمين غَيرَ الأَرض ِبزمينى ديگر وَ السَّماوات ُو آسمانها مبدل گردد بآسمانى ديگر در تيسير گويد تبديل الارض تسويه جبال ست و انهار و اشجار و تبديل سما تكوير شمس و تناثر ستارگان و در معالم قولى آورده كه آسمانها را بهشت سازنده و زمينها را دوزخ و از حضرت مرتضى على رض نقل كرده كه زمين را بدل كنند بزمينى از نقره و آسمانرا بآسمانى از زر و قول إبن مسعود رض آن ست كه روز قيامت برآرند زمينى را از نقره پاك كه بر ان هيچ گناه نكرده باشند مؤيد اينكه سخن است وَ بَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورهاى خود لِلّه ِالواحِدِ القَهّارِ براى محاسبه خداى يگانه قهركننده وَ تَرَى المُجرِمِين َو به بينى گنهكاران يعنى مشركان را يَومَئِذٍ در ان روز مُقَرَّنِين َبا هم بسته و جمع كرده بحسب مشاركت در عقايد و اعمال تا قرين ساخته هر يك را با ديوى كه موسوس او بوده فِى الأَصفادِ در بندها يا غلها سَرابِيلُهُم پيراهنهاى ايشان مِن قَطِرانٍ قطران ست و آنچيزى باشد سياه و غليظ و گويند صمغ ابهل است كه مى پزند و بر شتر گرگين طلا ميكنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخيان اندازند تا بحدت و شدّت آن و وحشت خبث لون و نتن رائحه و سرعت اشتعال در ان معذب گردند و گفته اند تفاوت ميان قطران دوزخ و قطران دنيا مانند تفاوت است ميان

آتش دوزخ و آتش دنیا پس اینکه قطران بر اعضای ایشان طلاـ کننده وَ تَغشی وُجُوهَهُم ُالنّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در ان پیچد لِیَجزِی َاللّه ُمتعلق است به برزو یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای کُل َنَفس ٍهر تنی را ما کَسَبَت جزای آنچه کرده است إِن َاللّه َبدرستیکه خدای سَرِیع ُالحِساب ِزود حساب است مر بندگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگر بازنمیدارد هذا اینکه قرآن با آنچه درین سوره است از موعظه بَلاغ ٌلِلنّاس ِکفایت است مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَ لِیُنذَرُوا بِه ِو تا بیم کرده شوند بآن وَ لِیَعلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلائل قدرتی که درو مذکورست أَنَّما هُوَ آنکه اوست إِله ٌواحِدٌ خدای یکتا وَ لِیَذَّکَّرَ و هر آئینه باید که پند گیرد أُولُوا الأَلباب ِخداوندان خردها و بازایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی

سوره الحجر

مکّیه وّ هی تسع وّ تسعون ایه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِالر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی بر آنند که مطلقا در ان باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأت است در ینابیع آورده که عمر فاروق رض را از معنی اینکه حرف پرسیدند فرمود که اگر در وی بسخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر ص خود را فرمود که بگو ما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارت باسمی است چنانچه در الر الف اشارت ست باسم اللّه و لام باسم جبرئیل ع و را باسم رسول ص یعنی اینکه کلام از خدای بواسطه جبرئیل ع برسول ع رسیده تِلک َ

اینکه آیتهای که آید آیات ُالکِتاب ِ آیتهای سوره است وَ قُرآن ٍ مُبِین ٍ و آیتهای قرآن روشن یا بیان کند حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکی ست اما بدو نام مذکور شده که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است.

صفحه : ۵۶۱

رُبَما بسا وقتی که یَوَدُّ الَّذِین َ کَفَرُوا دوست دارند آنانکه نگرویدند و آرزو برند لَو کانُوا مُسلِمِین َ که کاشکی بودندی مسلمانان و اینکه آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفّار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصات موحّدان را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنّم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از ان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذَرهُم بگذار ایشان را، امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران در چه حساب اند دست از ایشان بدار تا در دنیا یَأکُلُوا بخورند وَ یَتَمَتَّعُوا و برخورداری یابند از مال و منافع آن وَ یُلهِهِم ُالأَمَل ُو مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را بازدارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوف َ یَعلَمُون َ پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار و گفتار خود را وَ ما أَهلَکنا و هلاک نه کردیم ما مِن قَریَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلّا وَ لَها مگر آنکه مر هلاک ایشان را کِتاب ٌمَعلُوم ٌزمانی مقدر بوده و نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک

کی بود ما تَسبِق ُ پیشی نگرفت مِن أَمَّهٍ هیچ گروهی أَجَلَها مدّت هلاك خود را وَ ما یَستَأخِرُون َو باز پس نماند از ان یعنی هلاک نه شدند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وَ قالُوا و گفتند کفار عرب یا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّل َای آن کسیکه فرود آمده است عَلَیه ِ الذِّکرُ برو قرآن إِنَّکَ َلَمَجنُون ٌبدرستیکه تو دیوانه که ما را از نقد به نسیه میخوانی اینکه کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید لَو ما تَأتِینا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالمَلائِکَهِ فرشتگان را بگواهی رسالت خود إِن کُنت َاگر هستی تو مِن َالصّادِقِین َاز راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که ما نُنَزِّل ُالمَلائِکَهَ فرود آمده نشوند ملائکه و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نه فرستیم فرشتگان را إِلّا بِالحَق ِمگر بوحی یا بعذاب یعنی ملك را بصورت اصلی وقتی تواند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل علیه السلام را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس می بینند وَ ما کانُوا إِذاً و نباشند آنهنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُنظَرِین َاز مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند إِنّا نَحن ُبدرستیکه ما نَزَّلنَا الذِّکرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مومنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی اینکه کتاب موجب شرف خوانندگان است إِنّا لَه ُلَحافِظُون َ و بدرستی که

ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که درو چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهدار اوئیم از تطرق خلل بدو یا نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عاید بحضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم است یعنی نگهبان اوئیم از مضرت اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردند نترسم چون نگهبانم تو باشی ز شادی در همه عالم نگنجم اگر یک لحظه غم خوارم تو باشی- صفحه : ۵۶۲

وَ لَقَد أَرسَلنا و هرآئینه ما فرستادیم مِن قَبلِکَ- پیش از تو فِی شِیَعِ الأَوَّلِینَ- در گروههای پیشینیان وَ ما یَأتِیهِم و نیامد بدیشان مِن رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلّا کانُوا بِهِ مگر بودند که از روی کبر و عناد بآن پیغمبر یَستَهزِؤُنَ- استهزاء می کردند چنانچه اینکه معاندان بتو نیز میکنند مر او تسلیه حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم است یعنی از میان انبیاء ع تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدین بلاء مبتلا بوده کَذلِکَ- همچنانکه درآوردیم استهزاء انبیاء را در دلهای مکذبان پیشین نَسلُکُهُ درمی آریم همان را فِی قُلُوبِ المُجرِمِینَ- در دلهای کافران زمان تو لا یُؤمِنُونَ- بِهِ ایمان نمی آرند بقرآن وَ قَد خَلَت و بدرستیکه گذشته است سُنَّهُ الأَوَّلِینَ- سنت خداوندی در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و اینکه وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات می کردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَ لَو فَتَحنا

عَلَيهِم و اگر بگشائيم برين مقترحان باباً مِن َالسَّماءِ فَظَلُّوا درى از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان كه در نظر ايشان فِيه ِ يَعرُجُون َدر آن در شده بالا ـ ميروند و از ان در نيز برمى آيند لَقالُوا هرآئينه از غايت عناد و تشكيك در حق گويند إِنَّما سُكِّرَت جزين نيست كه بربسته اند أَبصارُنا چشمهاى ما را و خيره ساخته يا اگر در آسمان بگشايند و كفار بالا رفته عجائب آنرا مشاهده نمايند خواهند گفت كه ما را چشم بندى كرده اند و اينكه صورت در خارج وجود ندارد بَل نَحن ُبلكه ما قَوم ٌ مَسحُورُون َ گروهى جادو كردگانيم يعنى محمّد ما را جادو كرده چنانچه در ظهور ديگر آيات ميگفتند و يقولوا سحر مستمر وَ لَقَد جَعَلنا و بدرستيكه آفريديم و پيدا كرديم فِى السَّماءِ بُرُوجاً در آسمان برجهاى دوازده گانه را بهيئات و صفات و خواص مختلف يكديگر وَ زَيَّنّاها و بياراستيم آنرا بصورتها يا آسمان را به نيّرين و سائر كواكب لِلنّاظِرِين َبراى نگرندگان كه بعبرت در ان نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال كنند وَ حَفِظناها و نگاه داشتيم آسمان را مِن كُل ِّشَيطان ٍرَجِيم ٍاز هر ديوى رانده تا نتواند كه بر آن صعود كند و بر احوال و اخبار مطلع شود إِلّا مَن ِاستَرَق َالسَّمع َليكن هر ديوى كه خواهد بر آسمان رود و بدزدد از وى سخنى مسموع يعنى آنچه از فرشتگان شنود فَأَتبَعَه ُپس از پى درآيد او را و بدو رسد و بسوزدش شِهاب ٌمُبِين ٌ ستاره روشن و درخشان و از إبن عباس رض منقول است كه از زمان آدم عليه السلام تا وقت عيسى بن

مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند سخنان می ربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند. چون روح اللّه متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه السّلام دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست گلی شگفت و هیاهوی خار آخر شد.

صفحه : ۵۶۳

وَ الأَرض َمَدَدناها و زمین را بازکشیدیم بروی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی که در ان مکان بنای خانه کعبه بود وَ أَلقَینا و در افگندیم و پیدا کردیم فِیها رَواسِی َدر زمین کوههای سر افراخته پای بر جا وَ أَنبَتنا فِیها و برویانیدیم در زمین مِن کُل ِّشَی ءٍ مَوزُون ٍاز هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدّر بمقدار معین بر وجهیکه مقتضای مشیّت بی علّت است یا آنچه وزن کنند و به پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات وَ جَعَلنا لَکُم و بساختیم برای شما فِیها در زمین مَعایِش َاسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس وَ مَن لَستُم لَه ُو هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را بِرازِقِین َروزی دهندگان یعنی خدام و ممالیك و گفته اند انعام و مراکب وَ إِن مِن شَی ءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلّا عِندَنا مگر نزدیك

ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزائِنُه ُخزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن اینکه ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَ ما نُنَزِّلُه ُو فرو نمی فرستیم آنرا إِلّا بِقَدَرٍ مَعلُوم ٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از ان شاید و نه زیادت بر آن باید وَ أَرسَلنَا الرِّیاح َو فرستادیم بادها را لَواقِح َ آبستان بابر یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنزَلنا مِن َالسَّماءِ پس فرو فرستادیم از آسمان ماءً آبیکه آن باران است فَأَسقَیناکُمُوه ُ پس بخورانیدیم شما را از ان آب و تصرف دادیم در آن وَ ما أَنتُم لَه ُو نیستید شما مر آن آب فرو فرستاده را بِخازِنین َنگاهدارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ما تریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدای را خزینه داران یعنی خزاین او بر دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید هم از ان اوست وَ إِنّا لَنَحن ُنُحیِی و بدرستیکه ما زنده میگردانیم اجسام فانیه را بایجاد حیات در ان وَ نُمِیت ُو میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از ان در لطائف قشیری رح مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق رح فرموده که احیای قلوب اولیاء می کنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال یا

موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَ نَحن ُالوارِثُون َو ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردمان یکی بدیگری رسد پس همه در معرض فنااند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقاء- صفحه : ۵۶۴

وَ لَقَد عَلِمنَا المُستَقدِمِین َو هرآئینه میدانیم پیشی گرفتگان را مِنکُم از شما در اسلام وَ لَقَد عَلِمنَا المُستَأخِرِین َو بدرستیکه ما میدانیم پس افتادگان را از ان یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که آدمیان آنند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا اینکه وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمّد (علیه السلام) یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که مؤخر است ازینها- در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه علیه السلام نماز میگذارد در صفوف نساء بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه بینند و جمعی بازپس می آمد تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشائی او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و مؤخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست وَ إِن َّرَبَّک َو بدرستیکه پروردگار تو هُوَ یَحشُرُهُم او جمع کند متقدمین و متأخرین را و جزای هر یک را بدو رساند إِنَّه ُحَکِیم ٌبدرستیکه او راست کار است عَلِیم ٌدانای نهان و آشکار را وَ لَقَد خَلَقنَا

الإِنسان ۦو بدرستیکه آفریده ایم انسان را یعنی آدم علیه السلام را مِن صَلصال ٍاز گل خشک که چون دست بر وی زنند مانند سفال پخته آواز کند مِن حَمَإٍ و آن گل کائن بوده از گل سیاه مَسنُون ٍبوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم ع را از خاک آفرید بر آن وجه که آب لطف بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصوّر است آنکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَ الجَان َخَلَقناه ُو جان که پدر یا پریان است بیافریدیم او را مِن قَبل ُپیش از آفریدن انسان مِن نارِ السَّمُوم ِاز آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از ان آتش متکون می گردد إبن مسعود رض فرمود که سموم دنیا جزوی است از هفتاد جز و از سمومی که جان از ان آفریده شده وَ إِذ قال ۦو یاد کن آنرا که گفت رَبُّک ۦلِلمَلائِکَهِ پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین إِنِّی خالِق ٌمن آفریننده ام بَشَراً آدمی را مِن صَلصال ٍاز گل خشک که کاین است مِن حَمَإٍ مَسنُون ٍاز لای مصور فَإِذا سَوَّیتُه ُپس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَ نَفَخت ُفِیه ِو در آرم در وی مِن رُوحِی از روحی که آفریده من است و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَه ُپس بیفتید مر او را ساجِدِین ۦسجده کنندگان فَسَجَدَ المَلائِکَهُ پس سجده کردند فرشتگان کُلُّهُم أَجمَعُون ۦهمه

ایشان بتمام یک بار إِلّا إِبلِیس َمگر ابلیس که از روی استکبار أَبی أَن یَکُون َسرباز زد و سرکشی کرد از انکه باشد مَع َ السّاجِدِین َاز سجده کنندگان مر آدم علیه السلام را.

صفحه : ۵۶۵

قال َیا إِبلِیس ُگفت خدای که ای ابلیس ما لَک َچیست ترا و غرض تو چه بوده أَلّا تَکُون َدر آنکه نباشی مَع َالسّاجِدِین َبا سجده کنندگان قال َگفت ابلیس لَم أَکُن لِأَسجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقتَه ُمر آدمی را که آفریده ای او را مِن صَلصال ٍاز گل خشک مِن حَمَإٍ مَسنُون ٍاز لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر ظاهر بر آدم علیه السلام داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است نظم گنجی است درین خانه که در کون گنجد آن گنج خراب از پی آن گنج نهان است فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت سلطان زمین است و سلیمان زمان است قال َگفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم علیه السلام که فَاخرُج پس بیرون رو مِنها از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّک َرَجِیم ٌپس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَ إِن َّعَلَیک َاللَّعنَةَ و بدرستیکه بر تو است دوری و راندگی إِلی یَوم ِالدِّین ِ

تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از ان عذابی بتو رسد که آن لعنت فراموش کنی قالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَأَنظِرنِی پس مهلت ده مرا إِلی یَوم یُبعَثُون تا روز که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قالَ گفت فَإِنَّکَ پس بدرستیکه هستی تو مِنَ المُنظَرِینَ از مهلت دادگان إِلی یَوم الوَقت المَعلُوم تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیاء و میان اینکه دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِما أَغوَیتَنِی سوگند میخورم باغوای تو مرا لَأُزَیِّنَنَّ لَهُم هرآئینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِی الأَرض در زمین دنیا که دار غرور است در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزّتک لاغوینهم و یکی بفعل که فبما اغویتنی و فقها فرق کرده اند میان هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزّت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال اینکه یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند میگویند یمین است و الا لا و برخی برآنند که با در بما اغویتنی

بای سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَ لَأَغوِیَنَّهُم أَجمَعِینَ و هرآئینه ایشان را بر گمراهی دارم.

صفحه : ۵۶۶

إِلّا عِبادَکَ مِنهُمُ مگر بندگان تو از ایشان المُخلَصِینَ خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب را در ایشان اثر نباشد قالَ گفت خدای هذا اینکه اخلاص در ایمان صِراطٌ راهی است که حق است عَلَیَّ بر من رعایت آن مُستَقِیمٌ راست است یعنی کجی ندارد و زود بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من إِنَّ عِبادِی بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان لَیسَ لَکَ نیست ترا عَلَیهِم سُلطانٌ بر ایشان تسلطی و قوتی در اغوا و اضلال إِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الغاوِینَ از گمراهان که تو برو مسلّط توانی شد وَ إِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه دوزخ لَمَوعِدُهُم وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو أَجمَعِینَ همه ایشان لَها مر دوزخ را سَبعَةُ أَبوابٍ هفت درست لِکُلِّ بابٍ مر هر دری را مِنهُم از گمراهان جُزءٌ مَقسُومٌ بهره هست قسمت کرده شده و مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقی قومی مقرر و معین شده جهنّم جای گنهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایان ست حطمه مأوای جهودان است سعیر از ان صابیان است سقر مقر گبران ست جحیم محل مشرکان است هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقان است امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرمود که مراد از ابواب طبقات است و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامزد

دهریه است دوم از ان ثنویّه و مشـرکان عرب است سوّم از ان براهمه که مطلق منکر رسالت انـد چهارم از آن یهود پنجم از آن نصـاری شـشم از ان مجوس هفتم از آن منافقـان در بحر الحقائق آورده که دوزخ بعـد حرمان را هفت درست حرص و شـره و حقـد و حسـد و غضب و شـهوت و کبر و در ترجمه رشف مـذکورست که دوزخ را هفت در از آن است که اعضای هفتگانه، آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پاست، هفت در بـدان گشوده میشود بگناهی که لائق آن موضع اسـت و هر عضوی را از بابی مورد طریق گردانیـده انـد نظم هفت در دوزخ انـد در تن تو ساخته نفس شان درو در بنـد همین که در دست تست قفل امروز در هر هفت محکم انـدر بنـد إِن َّالمُتَّقِين َ بدرستیکه پرهیزکنندگان از پیروی ابلیس فِی جَنّات ٍوَ عُیُون ٍ در بوستانها و چشمهااند یعنی در باغها که در ان چشمها روان بود و از شیر و خمر و غیر آن ادخُلُوها گویند فرشتگان متقیان را که درآیید بدین بوستانها بِسَلام ٍ آمِنِین َ مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالتی که ایمن باشند از زوال نعمت وَ نَزَعنا و بیرون کنیم ما فِی صُدُورِهِم آنچه در سـینهای بهشتیان باشد مِن غِل ٍاز کینه که در دنیا با هم داشـته باشند از حضرت مرتضـی علی رض منقول است که گفت امید میدارم که من و طلحه رض و زبیر رض از ایشان باشـیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب

یکـدیگر رشک نبرنـد إِخواناً درآینـد در بهشت در حالتی که همچو ما برادران باشـند مر یکدیگر را در مهربانی و دوسـتداری عَلی سُرُرٍ نشسته بر تختها از زر مکلّل بجواهر مُتَقابِلِین َ-رویها بر یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نه بینند چه هر جا که میروند و روی بدان جانب می کنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند.

لا یَمَسُّهُم نمیرسد ایشانرا فِیها در بهشت نَصَب ٌرنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحت است وَ ما هُم مِنها و نیستند ایشان از بهشت بِمُخرَجِین َ-بیرون کرده شـدگان یعنی جاوید در بهشت باشـند آورده اند که روزی حضـرت رسالت پناه ص از باب بنی شیبه بمسجد الحرام درآمد جمعی از صحابه رض را دید که میخندیدند فرمود که مالی أراکم تضحکون چیست مرا که شما را خنـدان می بینـم صـحابه رض رائحـه عتـابی اینکه سـخن استشـمام نمودنـد و آنحضـرت درگـذشت و هنـوز بحجره نه رسـیده بازگشت و گفت جبرائیل ع بمن آمـد و پیغام آورد که چرا بنـدگان مرا ناامید می سازی نَبِّئ عِبادِی خبر ده بندگان مرا أَنِّی أَنَا الغَفُورُ بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِیم ُبخشنده ام بر کسی که توبه کند وَ أَن َّعَذابِی و آنکه عذاب من بر عاصـی که از توبه و اسـتغفار منحرف است هُوَ العَذاب ُالأَلِیم ُآن عذابی است دردناک محققان گفته اند در توصـیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعـذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف است و تاکید صـفت عفو بیت گرچه جرم من از عدد بیش اسـت سبقت رحمتی از ان پیش است چه عجب گر عذاب ننماید بر گنه

پیشگان ببخشاید وَ نَبِّئهُم و خبر ده بندگان مرا عَن ضَيف ِ إبراهِيم َاز مهمانان ابراهيم ع يعنى آن سه فرشته يا هشت يا دوازده که به بشارت ابراهیم ع و هلاک قوم لوط ع بر وی نزول کردند إذ دَخَلُوا عَلَيه ِ چون درآمدند برو فَقالُوا سَلاماً پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال َ گفت ابراهیم إنّا مِنكُم وَجِلُون َ بدرستیکه ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی را نخورده بودند فرشتگان اینکه سخن شنوده قالُوا لا تَوجَل گفتند مترس إنّا نُبَشِّرُك َ بدرستیکه ما ترا مژده می دهیم بِغُلام ٍ به پسری اسحق نام عَلِيم ٍ دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوّت بوی خواهد رسید قال َ أَ بَشَّرتُمُونِي گفت آیا بشارت می دهید مرا عَلى أَن مَسَّنِي َ الكِبَرُ بعد از ان که رسیده است مرا بزرگ سالی، مستعجب شد از انکه پیر بزرگ سال را پسر بر چه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست اینکه صورت وجود گیرد فَبِم َ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُون َ مژده میدهید مرا قالُوا بَشَّرناك َ گفتند مژده دادیم ترا بِالحَق ِّ براستی و درستی بی شک و بی شبه فَلا تَكُن پس مباش مِن َ القانِطِين َ از نااميدان يعنى بدين مژده اميدوار باش كه آن كه قادر است بر خلق بشر بی ابوین هرآئینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقر قال َ گفت ابراهیم علیه السلام من نااميد نيستم از رحمت پروردگار وَ مَن يَقنَطُ و کیست که نومید شود مِن رَحمَةِ رَبِّه ِ

از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضّالُّون َ-مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته و چون ابراهیم ع فرشتگان بسیار دید در تأمل افتاد که آمدن اینکه همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبود در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود.

قال َ-فَما خَطبُکُم گفت پس چیست کار شما أَیُّهَا المُرسَلُون َ-ای فرستادگان و کجا می روید قالُوا إِنّا أُرسِلنا گفتند بدرستیکه ما را فرستاده اند إِلی قَوم ٍ مُجرِمِین َ-بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلّا آل َ-لُوطٍ آل لوط ع یعنی خاندان او إِنّا لَمُنَجُّوهُم بدرستیکه ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجمَعِین َ-همه إِلَّا امرَأَتَه ُ مگر زن او را قَدَّرنا إِنَّها قضا کرده ایم ما آن را که آن زن لَمِن َ-الغابِرِین َ-از بازپس ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب، اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل اللّه است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمّا جاءَ پس آن هنگام که آمدند آل َ-لُوطٍ بخانواده لوط علیه السلام المُرسَلُون َ-فرشتگان فرستاده شده قال َ-گفت لوط ع إِنَّکُم بدرستیکه شما قَوم ٌ مُنکَرُون َ-گروهی بیگانگانید یعنی نمی شناسم شما را قالُوا بَل جِئناک َ-گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم به تو بِما کانُوا بآن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِیه ِ یَمتَرُون َ-در ان چیز شک می کردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان در ان شک داشتند وَ أَتَیناک َ-بِالحَق ِّو آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق است وَ إِنّا لَصادِقُون َ-و بدرستیکه ما راست گویانیم درین خبر فَأَسرِ بِأَهلِک َ-

پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بِقِطعٍ مِنَ اللَّیلِ در پاره از شب که بگذرد وَ اتَّبِع أَدبارَهُم و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَ لا یَلتَفِت و باید که باز پس ننگرد مِنکُم از شما أَحَدٌ یکی تا هول عذاب را نه بینید وَ امضُوا و بروید حَیثُ تُؤمَرُونَ آنجا که فرموده شده اید یعنی بشام یا مصر یا صعوه که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَ قَضَینا و حکم کردیم ما یا وحی فرستادیم إِلَیهِ بسوی او ذلِکَ الأَمرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ بدرستیکه بنیاد اینکه گروه مَقطُوعٌ بریده و برکنده خواهد شد مُصبِحِینَ در حالتی که بصبح درآیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و در خبر است که چون زن لوط ع مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد.

صفحه : ۵۶۹

وَ جاءَ أَهلُ المَدِینَهِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط علیه السلام یَستَبشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند بایشان قالَ گفت لوط إِنَّ هؤُلاءِ ضَیفِی بدرستیکه اینکه گروه مهمانان من اند فَلا تَفضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه وَ لا تُخزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قالُوا أَ وَ لَم نَنهَکَ گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عَنِ العالَمِینَ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغرباء بوده قالَ هؤُلاءِ بَناتِی گفت این ها دختران منند یعنی زنان

قـوم چه هر نـبی مر امت خود را بمنزله پـدر است یـا بنـات خود را بشـما دهم بشـرط اسـلام إِن کُنتُم اگر هستیـد شـما فـاعِلِین َ کننـدگان آن چیزی را که من میگویـم لَعَمرُک َ بزنـدگانی تو ای محمّد إِنَّهُم بدرستیکه بودند قوم لوط ع لَفِی سَـکرَتِهِم که در گمراهی خود یَعمَهُون َ سـرگردان می شدنـد یا از مستی غفلت گمراه میگشـتند در تاویلات ماتریـدی آورده که خدای بهر چه خواهـد از مخلوقات قسم یاد کنـد و هیـچ مخلوقی را نرسد که جز بخدا سوگند خورد و در تبیان از إبن عباس رض نقل میکند که خـدا نیافریـد، هیچکس را گرامی تر از حضـرت پیغمبر علیه السـلام و بحیات هیچکس سوگنـد نخورد الا بحیات او سـلمی قـدس سرّه فرمود که سوگنـد یـاد کرد بحیات محمّـد علیه السـلام زیرا که حیات او بحق بود و بر بساط قرب در قبضه حق بود نظم چون نبی از هستی خود سـر بتافت فرق پاکش از «لعمرک» تاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی شد «لعمرک» جلوه آن زنـدگی آورده اند که لوط علیه السـلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السـلام وقت صـبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتهُم ُالصَّیحَهُ پس فراگرفت ایشـان را بانـگ هائـل مهلـک مُشـرِقِین َ در حالتی که داخل بودنـد در وقت شـروق شـمس و برداشت جبرئیل ع شـهرهای ایشان را و بنزدیک آسـمان برده و نگونسار ساخت فَجَعَلنا پس ما گردانیـدیم عالِیَها سافِلَها زبر آن شهر زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیـدیم آنرا وَ أَمطَرنا عَلَیهِم و ببارانیـدیم بر ایشان و گفته انـد بر قومی از ایشان که غائب بودند از ان

بلاد حِجارَةً سنگی مِن سِجِّيل ٍ از گل محکم شده یا سنگی که بر آن نوشته شده نام هر کس که نام زد او بود إِن َفِی ذٰلِکَ بدرستیکه در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآیات ٍ هرآئینه نشانهاست برای عبرت لِلمُتَوَسِّمِين َمر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیاء را بسمات آن بشناسند و اینکه صفت مومنان ست چنانچه در حدیث آمده اتقوا فراسته المؤمن فانه ینظر بنور اللّه آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سرّه روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام فرموده که اتقوا فراسه المؤمن فانه ینظر بنور اللّه سر اینکه حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر اینکه حدیث آن ست که زنّار ببری و ایمان آری جوان گفت نعوذ باللّه که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود و خادم خرقه از سر جوانان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت اینکه نوجوان که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد بر قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن عام را توبه ز کار بد بود خاص را توبه ز دید خود بود.

صفحه : ۵۷۰ وَ إِنَّها و بدرستیکه شهرستانهای مؤتفکه لَبِسَبِيل ٍ مُقِيم ٍ برای دایم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها

میرونـد و آثار آنرا می بیننـد إِن َفِی ذلِکَ ـبـدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَآیَةً لِلمُؤمِنِینَ ـهرآئینه نشانه هست مر گرویدگان را بر قـدرت ربّانی وَ إِن کانَ ـو بـدرستیکه بودنـد أَصـحاب ُالأَیکَةِ اصـحاب ایکه یعنی قوم شـعیب علیه السـلام لَظالِمِینَ ـهرآئینه ستمکـاران بکفر ایکه درختـان بسـیار درهم گرفته را گوینـد و بلـده ایشـانرا باعتبـار آنکه در میان بیش ها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شـعیب علیه السـلام با مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گـذشت و اصـحاب ایکه نیز نافرمـانی کردنـد فَانتَقَمنـا مِنهُم پس انتقام کشـیدیم از ایشان بعـذاب یوم الظله و آن در سوره شـعراء مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی وَ إِنَّهُما و بدرستیکه سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمامٍ مُبِینٍ بر راهی روشـن و هویـدا است که مردم میگذرنـد و می بیننـد وَ لَقَـد کَذَّبَ ـو بدرستیکه تکذیب نمودند أَصحاب ُالحِجرِ اهل دیار هجر یعنی ثمود المُرسَلِینَ ـفرسـتادگان یعنی صالـح ع را و تکـذیب یکی از رسل تکـذیب جمیع رسل است وَ آتَیناهُم و دادیم ما ثمود را آیاتِنـا آیتهـای کتـاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده چون کتاب منزل بر صالـح ع معلوم نیست اکثر مفسـران آیات را بمعجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سـنگ معجزه هست مشـتملبر بسـیاری از غرائب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبـوده و زادن بعـد از خروج و بسـیاری شـیر دادن که همه قوم ثمود را کـافی بوده و بر سـر چـاه آمـدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را در یکنوبت

حاصل سخن آنکه اینکه همه نشانها به ثمود دادیم فَکانُوا پس بودند عَنها از ان آیات مُعرِضِینَ -روی گردانندگان وَ کانُوا یَنحِتُونَ -و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ -الجِبالِ از کوهها بُیُوتاً خانها آمِنِینَ -در حالتی که ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشان و از عذاب در ان ایمن خواهند بود فَأَخَذَتهُمُ الصَّیحَهُ پس فراگرفت ایشان را صیحه عذاب مُصبِحِینَ -در حالتی که در آیندگان بودند بصباح یعنی اوّل روز یکشنبه بصیحه جبرئیل ع هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَما أَغنی عَنهُم پس دفع نکرد از ایشان ما کانُوا یَکسِبُونَ -آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَ ما خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الأَرضَ -و نیافریدیم ما آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما. و آنچه میان ایشان است إِلّا بِالحَقِّ -مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَ إِنَّ السّاعَهَ و بدرستیکه قیامت لَآتِیَهٌ هرآئینه آینده است و خدای انتقام از مکذبان خواهد کشید فَاصفَحِ الصَّفحَ -الجَمِیلَ -پس درگذر در گذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی برآنند که اینکه حکم بآیت السیف منسوخ است.

صفحه : ۵۷۱

إِنَّ رَبَّکَ -بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الخَلّاقُ اوست آفریننده خلائق و اخلاق العَلِیمُ دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر

و امتعه و جامهای فاخر برداشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه درآمدند با مطاعم بسیار و ملابس بی شمار و بر هر تقدیری برخی از صحابه رض گفتند اگر اینکه مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه ص خطور فرمود که مومنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان را اینکه همه مال باشد آیت آمد وَ لَقَد آتَیناكَ ‌و بدرستیکه ما دادیم ترا سَبعاً مِنَ ‌المَثانِی هفت آیت از مثانی که قرآن است و اینکه هفت آیت بهتر از ان هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اوّل قرآن که آنرا «سبع طوال» گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرانند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص درو مثنی شده یعنی تکرار یافته وَ القُرآنَ ‌العَظِیمَ ‌و دیگر دادیم ترا قرآنی عظیم که بنزد ما قدر او بزرگ و ثواب قراءت او بسیارست و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لا تَمُدَّنَّ مکش و باز مکن عَینَیكَ ‌هر دو چشم خود را إِلی ما مَتَّعنا بسوی آنچیزیکه ما برخورداری دادیم بِهِ ‌بآنچیز أَزواجاً صنفها را مِنهُم از کفار نهی از رغبت است نه از نظر یعنی بآنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبارست به نسبت

آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضائل و کمالات رباعی پیش دریای قدر حرمت تو نه محیط فلک حبابی نیست داری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در حسابی نیست وَ لاـ تَحزَن و اندوه مخور عَلَیهِم بر یاران خود به بینوائی و درویشی وَ اخفِض جَناحَكَ ‍‍َو فراگیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلمُؤمِنِینَ ‍‍َمر مومنان را و رفق نمای بایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است از خوشخوئی و مقررست که خلعت خلق عظیم جز بر بالای و آلای آن حضرت علیه السلام راست نیامده نظم ذات ترا وصف نکوخوئی ست خوی تو سرمایه نیکوئی ست روز اوّل دوخته حکم قدیم بر قد تو خلعت خلق عظیم وَ قُل و بگو إِنِّی أَنَا النَّذِیرُ بدرستیکه من بیم کننده ام المُبِینُ ‍‍ُهویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای عذابی بشما فرستم کَما أَنزَلنا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَی المُقتَسِمِینَ ‍‍َبر بخش کنندگان الَّذِینَ ‍‍َجَعَلُوا القُرآنَ ‍‍َآنانکه ساختند قرآن را عِضِینَ ‍‍َپاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و بچندین وصف باز نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و اینکه همه از روی استهزاء بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن

است و قرآن را بدان وصفها که گذشته ذکر کنند.

صفحه : ۵۷۲

فَوَ رَبِّکَ - پس بحق پروردگـار تو لَنَسئَلَنَّهُم أَجمَعِینَ - که هرآئینه همه ایشـان را سؤال خواهیم کرد عَمّـا کـانُوا یَعمَلُونَ - از آنچه بودنـد که عمـل می کردنـد از تقسیم و تکـذیب نقـل ست که حضـرت رسالت پنـاه ص بعـد از بعث مردم را به خفیه دعوت میفرمودنـد تا سه سال بگـذشت جبرئیل ع آمـد و آیت آورد که فَاصدَع پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِما تُؤمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَ أَعرِض و روی بگردان عَنِ المُشرِکِینَ - از مشـرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشـراف قریش در ایـذا و آزار سیّد عالم علیه السـلام بسیار کوشـیدندی و هر جا که ویرا دیدنـدی بفسوس و اسـتهزاء پیش آمدندی روزی آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل ع که اینکه پنج تن درآمدند و بدستور معهود سـخنان گفته بطواف حرم محترم مشـغول شدنـد جبرئیل گفت یا رسول اللّه مرا فرموده اند که شـر ایشان را کفایت کنم پس اشـارت کرد بساق ولیـد مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبـد یغوث و بچشـم اسود بن مطلب و هر پنج تن ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سـر زیر نکرد که از جامه باز کنـد آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت و رگ شـریانی از ان بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده و پایش

ورم كرد و بـدان بمرد و از بينى حارث خون و قيح روان شد و جان بداد و اسود بن يغوث روى خود را بخاك و خاشاك ميزد تـا هلاـك گشت و چشم اسود بن مطلب نابينـا شـد از غضب سـر بر زمين زد تـا جـانش برآمـد و اينكه آيت نـازل شـد كه إِنّا كَفَينـاكَ ـ المُستَهزِئين ـ بـدرستيكه مـا كفـايت كرديم از تو شـر اسـتهزاء كنندگان را الَّذِين ـ يَجعَلُون ـ آنانكه ميسازنـد و شـريك ميكننـد مَعَ ـ اللّه ـ با خـداى بحق إِلهاً آخَرَ خـداى ديگر بباطل فَسَوف ـ يَعلَمُون ـ پس زود باشـد كه بداننـد عاقبت كار و به بينند مكافات كردار خود را وَ لَقَد نَعلَم ـو بدرستيكه ما ميدانيم أَنَّكَ ـ يَضِيق ـ صَدرُكَ ـ آنكه تنگ ميشود سـينه تو بِما يَقُولُون ـ بآنچه كافران ميگويند از شركت خداى و طعن قرآن و استهزاء بتو يعنى دشوار مى آيد ترا گفتار كفار فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ ـ پس تسبيح كن تسبيحى مقترن بحمد پروردگار تو يعنى بگو سبحان اللّه و بحمده وَ كُن مِن ـ السّاجِدِين ـو باش از نمازگذارندگان صاحب كشـف الاسـرار فرمـود كه مـا از تنگـدلى تو آگـاهيم و از آنچه بتو ميرسـد از غصّه بيگانگـان خـبر داريم تو بحضور دل بنمـاز درآيى كه ميـدان مشاهـده است و با مشاهـده دوست بار بلا كشـيدن آسان بود، يكى از پيران طريقت گفته كه در بازار بغـداد ديـدم كه يكى را صـد تازيانه زدنـد و آهى نكرد از وى پرسـيدم كه اى جوان مرد چندين زخم خوردى و نناليدى گفت آرى شيخا معذورم دار كه معشوقم در برابر بود و ميديد كه مرا براى او ميزنند از نظاره وى بالم زخم شـعور نداشتم بيت تو تيغ ميزن و بگذار

تـا من بیـدل نظـاره میکنم آن چهره نگارین را وَ اعبُـد رَبَّک َو پرسـتش کن پروردگار خود را حَتّی یَأتِیَک َالیَقِین ُتا وقتی که بیایـد بتو مرگ مر او از یقین «موقن» به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادامی که زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار.

صفحه : ۵۷۳

سوره النّحل

مکیّه و هی مـائه و ثمـان و عشـرون ایه به بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِأَتی أَمرُ اللّه ِنزدیـک رسـید فرمـان خـدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار به فَلا تَستَعجِلُوه ُپس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر ص ایشان را بـدان وعید می فرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسـیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شـریکان حق که بتانند ما را از ان خلاصـی خواهند داد حق سبحانه فرمود که به سُبحانَه ُپاک است خـدای به وَ تَعالی عَمّا یُشـرِکُون َو برترست از آنچه ایشان انباز می گیرنـد یعنی بزرگ تر است از انکه او را شـریکی باشد که دفع مراد اللّه یعنی منع عـذاب توانـد کرد یُنَزِّل ُالمَلائِکَهَ فرو می فرسـتد فرشـتگان را بِالرُّوح ِبوحی یا بقرآن که سـبب حیات قلوب است یا ملائکه را با روح می فرسـتد و گفته انـد روح از مقربان درگاه الوهیت انـد در تبیان میگوید که هیچ ملکی فرود نیاید الا آنکه روح با اوست و رقیب برو چنانچه بر آدمیان حفظه می باشـند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد مِن أَمرِه ِاز فرمان خدای عَلی

مَن يَشاءُ بر هر كه خواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود كه استحقاق نبوت او را ثابت بود بزبان ملائكه منزله يا انبياء ع گوئيم أَن أَنذِرُوا آنكه اعلام كنيد و بترسانيد خلق را و آگاه سازيد أَنَّهُ لا إِلهَ آنكه نيست خداى مستحق عبادت إِلّا أَنَا مگر من آفريننده كه روزى دهنده همه مخلوقاتم فَاتَّقُونِ پس بترسيد از من و جز مرا پرستش مكنيد بيت مرا بندگى كن كه دارا منم تو از بندگانى و مولى منم خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بيافريد آسمان و زمين را بِالحَقِّ بحكم درست و راست يا به حكمت يا بجهت بيان حق تَعالى عَمّا يُشرِكُونَ برترست خداى و بزرگ تر از آنچه انباز مى گيرند براى وى خَلَقَ الإِنسانَ بيافريد آدمى را مِن نُطفَةٍ از آب منى كه جمادى است بى حس و فهم و سيّالى كه وضع و شكل نپذيرد پس او را عقل و فهم داد فَإِذا هُوَ پس ناگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل كننده است آشكارا يعنى مناظره مى كند و ميخواهد كه سخن خود را به حجت ثابت سازد و مراد ابىّ بن خلف است كه استخوان كهنه و سست شده را بحضرت پيغمبر ص آورد و گفت من يحيى العظام و هى رميم حق سبحانه اينكه آيت فرستاد كه او در اول جمادى بود و ما او را حس و نطق داديم اكنون با ما مجادله ميكند چرا استدلال نميكند از ابداء بر اعاده كه هر كه بر آن قادر بود هرآئينه برين نيز قدرت دارد وَ الأَنعامَ و چهارپايان را كه اصناف ثمانيه اند خَلَقَها لَكُم بيافريد براى شما و گفته اند لكم

متعلق بما بعد است یعنی مر شما را فِیها دِف ءٌ در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما را بازدارد وَ مَنافِع ُو دیگر شما را در ایشان منفعتها است از نتاج و شیر و کرایه در کوب و تجارت و جز آن وَ مِنها تَأکُلُون َو از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چو طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به ست.

صفحه : ۵۷۴

وَ لَکُم فِیها و شماراست در ان چهارپایان جَمال ٌزینتی و آرایشی یعنی درهای خانه شما در وقت ایستادن بدین انعام زینت می یابد حِین َ تُرِیحُون َهنگامیکه بازمی آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَ حِین َ تَسرَحُون َو وقتی که بیرون می روند به مراعی خود یعنی بامداد وَ تَحمِل ُأَثقالَکُم و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را إِلی بَلَدٍ لَم تَکُونُوا بشهری که نباشید شما بالِغِیه ِ رسندان بدان ببارهای گران پا پیاده إِلّا بِشِق ِالأَنفُس ِ مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد اهل مکه را می گوئید که با متعه تجارت خود بهیچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعام فرموده إِن َرَبَّکُم بتحقیق که آفریدگار شما لَرَؤُف ٌهرآئینه مهربان است نعمت داد بی سابقه خدمت رَحِیم ٌ بخشاینده است که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَ الخَیل َو بیافرید اسپان را وَ البِغال َو استران را وَ الحَمِیرَ و خران را لِتَرکَبُوها تا برنشینید آنان را وَ زِینَةً

و تا آرایش کنیـد روزگار خود را بـدان آرائش کردنی وَ یَخلُق ُو بیافرینـد چنانچه اینان را آفریده ما لا تَعلَمُون َ آن چیزیرا که شمـا نمی دانیـد از حشـرات و هوام و طیور و جـانوران آبی و گفته انـد مراد نعیم بهشتی است یـا ملائکه حافـات و صافـات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در لباب آورده که سـکوت از تفسـیر آنچه از حق سـبحانه تعالی می فرمایـد که ما لا تعلمون، اولی است وَ عَلَی اللّه ِ و بر خـدای است یعنی اوراست قَصـدُ السَّبِیـل ِ بیـان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بروسـت اقامت طریق مسـتقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مر اوراست راه حق یعنی دین اسلام وَ مِنها و هست بعضـی از ان راه که خلقان رونـد جائِرٌ کـج و منحرف از مقصـد یعنی ملل کفر و شـرک و اهواء و بدع وَ لَو شاءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَداکُم أَجمَعِین َ هرآئینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سائران بقصد السبیل رسـیدندی هُوَ الَّذِی أَنزَل َ اوست آنکه فرو فرسـتاد مِن َ السَّماءِ ماءً از آسـمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی لَکُم مِنه ُ شَراب ٌ شـما را از ان آشامیدنی وَ مِنه ُ شَجَرٌ و ازین باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین بروید نه نباتی که آنرا ساق باشد فِیه ِ در ان نبات رسته تُسِیمُون َ می چرانید چهارپایان خود را.

صفحه : ۵۷۵

یُنبِت ُ لَکُم میرویانیم ما و

حفص بیا میخواند یعنی میرویاند خدا برای شما بِهِ الزَّرعَ بآب باران کشت را مراد حبوب غاذیه است که زراعت میکنند وَ الزَّيتُونَ و درخت زیتون را وَ النَّخِيلَ و خرما بناها را وَ الأَعنابَ و تاکها را وَ مِن كُلِّ الثَّمَراتِ و بعضی از همه میوه ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستیکه رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هرآئینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَومٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب درو نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او منشق گشته ساقی ازو در هوا تصاعد یابد و اسفل او بشگافته بیخی ازو در زمین مترسخ شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتی که ازهار و انوار میوها برو پدید آید هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم روضه جان بخش جهان آفرید باغچه کون و مکان آفرید کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار جلوه او نقش دگر آشکار وَ سَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّيلَ وَ النَّهارَ شب و روز یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَ النُّجُومُ و ستارگان برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در حالتی

که هستند مُسَخَّرات بِأَمرِه رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین ها لَآیات هرآئینه علامتها و دلیل هاست بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوم یَعقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست در آیت اوّل ذکر تفکّر فرمود و درین دلالات که بغایت ظاهرست ذکر عقل کرد وَ ما ذَرَأَ لَکُم و دیگر رام گردانید آنچیزی را که آفریده است برای نفع شما فِی الأَرض در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسّر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُختَلِفاً أَلوانُه در حالتی که مختلف است هیئات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین مخلوقات لَآیَةً هرآئینه دلالتی و نشانه هست بر وحدانیت حق لِقَوم یَذَّکَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند.

صفحه : ۵۷۶

وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکه سَخَّرَ البَحرَ مسخّر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه درو صید میکنید لِتَأکُلُوا تا بخورید مِنه لَحماً طَرِیًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَ تَستَخرِجُوا و دیگر غوص می نمائید درو تا بیرون می آرید مِنه ازو حِلیَةً تَلبَسُونَها پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنید آنچه پیرایه ازو می سازد چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تزیین نساء برای رجال باشد پس حلیه را بدیشان نسبت داد وَ تَرَی الفُلکَ و می بینی کشتیها را مَواخِرَ رونده و شکافنده آب فِیهِ در دریا وَ لِتَبتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید برکوب در کشتی مِن فَضلِه از سود او که سبب

وسعت رزق است وَ لَعَلَّكَم تَشكَرُون َو شايد كه شما شكر گوئيد خداى را بر نعمت تسخير دريا و ترتيب كشتى چه اينكه نعمتى عظيم است كه مهالك را سبب منافع ساخته صاحب كشف الاسرار آورده كه حق سبحانه از روى ظاهر در زمين درياها آفريده چون قلزم و عمان و محيط و جز آن و براى عبور از ان نيز كشتيها مقرر فرموده از روى باطن در نفس آدمى درياها پديد كرده چون درياى شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و براى عبور از ان نيز كشتيها تعيين نمود و هر كه در كشتى توكّل نشيند از درياى شغل بساحل فراغت رسد و هر كه بكشتى رضا درآيد از بحر غم بساحل فرح برسد و هر كه در كشتى قناعت جاى كند از درياى حرص بساحل زهد آيد و هر كه در كشتى زهد نشيند از درياى غفلت بساحل آگاهى رسد و هر كه بكشتى توحيد درآيد از درياى تفرقه بساحل جمعيّت رسد و بحقيقت تفرقه در بقاست و جمعيت در فنا با خود ان در مهلكه تفرقه اند و بيخودان در مرتبه جمع نظم بحساب خودى قلم دركش در ره بيخودى علم بركش تا بجاروب لا نروبى راه كى رسد در حريم الا اللّه وَ أَلقى فِى الأَرض ِو بيافريد و بنهاد در زمين رَواسِىَ كوههاى بلند و بزرگ أَن تَمِيدَ بِكُم تا ميل نكند بشما زمين يعنى متحرك و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبر است كه چون حق سبحانه زمين را بيافريد بر روى آب متحرك و بيقرار بود ملائكه گفتند اينكه بساط مقر هيچكس نميتواند بود

حق تعالی بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر آورده که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعریائیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَ أَنهاراً و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَ سُبُلًا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَ عَلاماتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای رونده‌گان از کوهها و پشتها و غیر آن وَ بِالنَّجمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرئین و سماکین و جدی و مانند آن که در شب بآن هُم یَهتَدُونَ ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران را میسّرست اما ایشان مشهور بودند و رحله الشتاء و الصیف بآنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می شناسند أَ فَمَن یَخلُقُ آیا کسیکه می آفریند اینکه همه مخلوقات را که مذکور شد کَمَن لا یَخلُقُ باشد همچو کسی که نمی آفریند! مراد آنهااند که ایشان را بدون خدای می پرستیدند چون عیسی ع و عزیر ع و ملائکه و اصنام یعنی خلق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل ست أَ فَلا تَذَكَّرُونَ آیا پس یاد نمی کنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را.

وَ إِن تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمارید نِعمَةَ اللّه ِ نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته لا تُحصُوها نتوانید شمردن آنرا و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِن َّاللّه َلَغَفُورٌ بدرستیکه خدای هرآئینه آمرزنده است که اگر در ادای شکر تقصیر کنید درمیگذراند رَحِیم ٌمهربان است که به تقصیر شکرگزاری نعمت از شما بازنمیدارد وَ اللّه ُیَعلَم ُ و خدای میداند ما تُسِرُّون َ آنچه پنهان دارید از عقاید وَ ما تُعلِنُون َو آنچه آشکارا کنید از اعمال وَ الَّذِین َیَدعُون َو از آلهه باطله آنانکه بالوهیت میخوانند آنها را کفار مکه و می پرستند مِن دُون ِ اللّه ِبجز خدای لا یَخلُقُون َشَیئاً نمی آفرینند چیزیرا یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند وَ هُم یُخلَقُون َو حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نمی شایند أَموات ٌو ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَیرُ أَحیاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند و نمی بینند وَ ما یَشعُرُون َو نمی دانند أَیّان َیُبعَثُون َ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدایشان توانا دمیاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند ذوات ارواح تا از عبده خود تبرّا کنند إِلهُکُم خدای شما إِله ٌواحِدٌ خدای یگانه و یکتا است فَالَّذِین َلا یُؤمِنُون َپس آن کسانیکه نمی گروند بِالآخِرَهِ بسرای دیگر

یعنی تصـدیق بعث نمی کننـد قُلُوبُهُم مُنکِرَةٌ دلهـای ایشـان ناشناسـنده است و راسـتی را ناپذیرنـده وَ هُم مُستَکبِرُون‌َ و ایشـان سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لا جَرَم‌َ هرآئینه راست و درست است أَن‌َّ اللّه‌َ یَعلَم‌ُ که آن خـدای میداند ما یُسِرُّون‌َ آن چه پنهان می سازند از مکر و حیله برسول خدای وَ ما یُعلِنُون‌َ و آنچه آشکارا می کننـد از حرب و مخاصـمت بـا وی إِنَّه‌ُ بـدرستیکه خـدای تعالی لا یُحِب‌ُّ المُستَکبِرِین‌َ دوست نمی دارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر ص سرکشی کنند.

صفحه : ۵۷۸

وَ إِذا قِیل‌َ لَهُم و چون گوینـد متکـبران را یعنی اتبـاع و سـفله پرسـند از رؤسـاء و شـرفاء که مـا ذا أَنزَل‌َ چه چیز فرسـتاد رَبُّکُم پروردگـار شـما بر محمّـد ص اینکه سـخن بر سبیـل اسـتهزاء و تهکّم ست چه ایشـان به نزول قرآن مقر نبودنـد اما چون کسـی باسـتهزا پرسـیدی که خدای چه فرسـتاده است قالُوا گویند أَساطِیرُ الأَوَّلِین‌َ آن فرسـتاده شده سرگذشـتهای پیشـینیان است یعنی هیچ نفرستاد و آنچه او میخواند اساطیر الاولین ست کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که اینکه عمل کردند لِیَحمِلُوا تا بردارند أَوزارَهُم بار گناهان خود را کامِلَةً بتمام یَوم‌َ القِیامَةِ روز رسـتخیز وَ مِن أَوزارِ الَّذِین‌َ و بردارند بعضی از گناهان آنانکه یُضِلُّونَهُم گمراه ساختند ایشان را بِغَیرِ عِلم‌ٍ به بی دانشی، بآن مقدار که حصّه اضـلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصّه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشانرا گمراه کرده اند أَلا ساءَ بدانید که بد باری است ما

يَزِرُون - آن باريكه ايشان مى كشند قَد مَكَرَ الَّذِين - بدرستيكه مكر كرده اند آنانكه بوده اند مِن قَبلِهِم پيش از اهل مكّه بقصد و تكذيب انبياء عليهم السلام فَأَتَى اللّه ُ پس بيامد فرمان خداى بُنيانَهُم بآن بناها كه برافراشته بودند يعنى امر خداى تعالى بخرابى ابنيه ايشان صادر شد مِن - القَواعِدِ از جهت اساس يا عمدى كه بناها بر آن موضع بود فَخَرَّ پس بيفتاد عَلَيهِم ُالسَّقف ُ بر ايشان سقف خانه مِن فَوقِهِم از زبر ايشان يعنى اوّل بام بر ايشان فرود آمد پس ديوارها و اينكه اشارت بانهدام كلى و هلاك ايشان در آن بعضى برآنند كه مراد ازين بنا صرح نمرود است كه ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز بود و گويند دو فرسخ طول و عرض داشت كه ترصّد امور آسمانى كند و بر خداى ابراهيم عليه السلام مطلع شده با وى مقابله نمايد بعد اتمام صرح بادى از مهب ّ هيبت الهى بوزيد و آن بنا را از بيخ و بنياد بركند در تفسير ثعلبى آمده كه سر آن بنا در دريا افگند و باقى بر خانه نمروديان افتاد و آواز مهيب از ان پديد آمد كه زبان قوم متبلبل شد يعنى بهم برآمد و سخن ايشان مختلف گشت و وجه تسميه آن شهر كه كوثا نام داشته ببابل اينكه است محمّد بن جرير طبرى آورده كه زبان همه مردم در زمان نمرود سريانى بود و چون سقوط صرح واقع شد زبان ها را اختلاف پديد آمد و هر قومى بزبانى سخن گفتن آغاز كرد و هيچ يك زبان آن ديگرى ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پديد آمد

پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهای ایشان حکم کردیم وَ أَتاهُم ُالعَذاب ُو بیامد بدیشان عذاب مِن حَیث ُلا یَشعُرُون َاز آنجا که ندانستند که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانید یعنی وقتی که طمع نداشتند و یا از عمری که متوقع نبود دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلّط شد و در لباب فرمود که خدای نمرود را مبتلاـ گردانید بپشّه که در بینی او رفته در ام ّالدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در آنجا بماند و درین مدّت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فرید الدین عطار رح در توحید منطق الطیر آورده- نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت در سرا و چارصد سالش بداشت چون دهد حکمش ضعیفی را مدد سبلت خصم قوی را برکند.

صفحه : ۵۷۹

ثُم َّیَوم َالقِیامَهِ پس روز قیامت یُخزِیهِم رسوا گرداند ایشانرا یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَ یَقُول ُو گوید خدای در آن روز أَین َشُرَکائِی َکجااند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردید که شریکان من اند الَّذِین َکُنتُم آنانکه بودید شما که از روی استهزاء و ستیزه تُشَاقُّون َخلاف میکردید با پیغمبر و مؤمنان فِیهِم در شان ایشان قال َالَّذِین َگویند آنانکه أُوتُوا العِلم َداده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیاء ع و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده اند گویند إِن َّالخِزی َالیَوم َ

بـدرستیکه خـواری و رسوائی درین روز وَ السُّوءَ و بـدی یعنی عـذاب عَلَی الکـافِرِین َ بر کـافران است الَّذِین َ آنـانکه تَتَوَفّـاهُم ُ المَلائِکَهُ فرامی گیرنـد فرشـتگان ایشـان را یعنی ارواح ایشـان قبض کننـد ظـالِمِی أَنفُسِـهِم در حالتی که ایشان سـتمکارانند بر نفسـهای خود بکفر و چون مرگ معاینه دیدند فَأَلقَوُا السَّلَم َ پس درانداختند صـلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادنـد و گفتنـد ما کُنّا نَعمَل ُ نبودیم ما که عمل کنیم مِن سُوءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شـرک و معصـیت را منکر شونـد حق سـبحانه فرمایـد بَلی نیست چنین که شـما میگوئیـد یعنی کافر بودیـد و معصـیت کردید إِن َ اللّه َ عَلِیم ٌ بدرستیکه که خـدای داناست بِما کُنتُم تَعمَلُون َ بـدان چه بودید که عمل می کردید و بر آن شـما را پاداش خواهد داد و پاداش آن است که گوینـد فَادخُلُوا پس درآییـد أَبواب َ جَهَنَّم َ بـدرهای دوزخ یـا بـدرکاتی که آماده است برای شـما خالِدِین َ فِیها در حالتی که جاویـدان باشـید در ان فَلَبِئس َ مَثوَی المُتَکَبِّرِین َ پس هرآئینه بـدمقامی و بـد آرامگـاهی است متکبران را جهنّم آورده انـد که احیـای عرب در موسم حـج کسـان خود را می فرسـتادند بمکه تـا خبر حضـرت پیغمبر ص تحقیق کرده بـدیشان رساننـد چون فرستاده از کفّار مکه می پرسید که بر محمّد ص چه چیز فرود می آید می گفتند افسانه های گذشتگان چنانچه گذشت.

صفحه : ۵۸۰ وَ قِیـل َ و چون گفتنـدی لِلَّذِین َ اتَّقَوا مر آنـانرا که پرهیز کردنـد از شـرک یعنی مؤمنان ما ذا أَنزَل َ رَبُّکُم چه چیز فرستاد پروردگار شما قالُوا خَیراً گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات است و مستجمع

جميع حسنات و بركات او است و نيكوئيهاى دينى و دنيوى و خوبيهاى صورى و معنوى ناشى ازو لِلَّذِين َ أَحسَ َنُوا مر آنان را كه نيكوئى كردند در اقوال و افعال يا گفتند كلمه لا اله الا اللّه محمّ َد رسول اللّه فِي هـٰذِه ِ الدُّنيا درين سراى حَسَ َنَةٌ مكافات نيكو است از عصمت خون و مال است و حرمت و فتح و نصرت وَ لَدارُ الآخِرَة ِ و هرآئينه ثواب ايشان در سراى ديگر خَيرٌ بهتر است ازين وَ لَنِعم َ دارُ المُتَّقِين َ و هرآئينه نيكو سراى است مر پرهيزگاران را در بهشت و گفته اند نيكو سراى است دنيا كه درو تهيه زاد آخرت ميتوان كرد و نكته الدنيا مزرعه الآخره مؤيد اينكه قول است بزرگان گفته اند زرع يومك حصاد غدك نظم بكوش امروز تا تخمى بپاشى كه فردا بر جوى قادر نباشى گر اينجا كشت كردن را نورزى در ان خرمن به نيم ارزن نيرزى جَنّات ُ عَ َدن ٍ سراى متقيان بوستان اقامت است كه روز قيامت يَدخُلُونَها درآيند بدان كه تَجرِى ميرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير منازل آن بوستان جويها لَهُم فِيها مر ايشان را در ان بهشت ما يَشاؤُن َ آنچه خواهند از انواع مشتهيات و در جواب كسيكه گويد شايد هر بهشتى خواهد كه بدرجات انبياء ع و منازل اوليا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند كه در بهشت غبطه و حسد كه موجب اينكه تمنّاها باشد نيست بلكه هر يك از بهشتيان بدان چه دارند راضى اند كَذلِك َ مثل اينكه جزا يَجزِى اللّه ُ المُتَّقِين َ پاداش ميدهد خداى متقيان را الَّذِين َ آنانكه تَتَوَفّاهُم ُ المَلائِكَةُ بميرانند ايشان را فرشتگان بامر خداى طَيِّبِين َ در حالتى كه باشند از

شوائب شـرك و عصيان يا خوش وقت باشند بآنكه مژده دهند فرشتگان ايشان را و از روى تعظيم يَقُولُون َ گويند سَلامٌ عَلَيكَم سلام خـداى بر شـما و مى شايـد كه سـلام فرشـتگان باشـد بر ايشان و بعـد از سـلام گويند فردا كه مبعوث شويد ادخُلُوا الجَنَّهَ درآييد در بهشت كه براى شـما آماده است بِما كُنتُم تَعمَلُون َبسبب آنچه بوديد كه عمل مى كرديد از خيرات و حسـنات هَل يَنظُرُون َ آيـا انتظـار مى برنـد كـافران يعنى منتظر نيسـتند إِلّا أَن تَأتِيَهُم ُالمَلائِكَهُ مگر آن را كه بيايند بـديشان فرشـتگان بقبض ارواح أَو يَأتِي َيا بيابد أَمرُ رَبِّك َفرمان پروردگار تو بعذاب استيصال ايشان كَذلِك َمانند شرك و تكذيب ايشان فَعَل َالَّذِين َ كردنـد آنانكه بودنـد. مِن قَبلِهِم پيش از ايشان و بـدان سـبب بايشان رسـيد آنچه رسـيد وَ ما ظَلَمَهُم ُاللّه ُو بر ايشان سـتم نكرد خداى بهلاك ايشان وَ لكِن كانُوا و ليكن بودند ايشان كه بكفر و معصيت أَنفُسَهُم يَظلِمُون َبر نفسهاى خود ستم مى كردند.

صفحه : ۵۸۱

فَأَصابَهُم پس رسـيد ايشان را بحكم عدل سَيِّئات ُما عَمِلُوا جزاى آن بديها كه كردند وَ حاق َبِهِم و فرود آمد بديشان يعنى فرو گرفت ايشان را ما كانُوا بِه ِ آنچه بودنـد كه بآن يَستَهزِؤُن َاسـتهزا ميكردند يعنى عذاب موعود وَ قال َالَّذِين َ أَشـرَكُوا و گفتند آنانكه شـرك آوردنـد لَو شاءَ اللّه ُاگر خواستى خـداى ما عَبَدنا مِن دُونِه ِ نمى پرستيـديم بجز خداى مِن شَى ءٍ هيچ چيزى را نَحن ُوَ لا آباؤُنـا و نه پـدران مـا وَ لا حَرَّمنا و حرام نمى كرديم مِن دُونِه ِ بى حكم خـداى مِن شَى ءٍ هيـچ چيزى را از بحيره و سائبه

و غیر آن مشرکان اینکه سخن را از روی استهزا می گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویّت حسین بن الفضل رح گفته که اگر کفّار اینکه سخن را از روی تعظیم و اجلال معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی کَذلِکَ- مانند کردار اهل مکه فَعَلَ-الَّذِینَ-مِن قَبلِهِم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَل عَلَی الرُّسُلِ- پس آیا هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان إِلَّا البَلاغُ-المُبِینُ-مگر رسانیدنی پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را وَ لَقَد بَعَثنا و هر آئینه ما فرستادیم فِی کُلِّ-أُمَّةٍ در میان هر امّتی و گروهی رَسُولًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود گویند أَنِ-اعبُدُوا اللّهَ- آنکه به پرستید خدای را وَ اجتَنِبُوا الطّاغُوتَ-و پرهیز کنید یا یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزی است که بدون خدای پرستند فَمِنهُم پس ازین امم مَن هَدَی اللّهُ-کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَ مِنهُم مَن حَقَّت و از ایشان کسی بود که واجب شد عَلَیهِ-الضَّلالَةُ برو گمراهی بسبب خذلان الهی فَسِیرُوا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِی الأَرضِ-در زمین فَانظُرُوا کَیفَ-کانَ- پس بنگرید که چگونه بود عاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ-منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در ان بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند.

صفحه :

إِن تَحرِص اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم عَلی هُداهُم بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستیکه خدای لا یَهدِی راه نمی نماید مَن یُضِلُّ آن را که می خواهد گمراهی او وَ ما لَهُم و نیست مر گمراهان را مِن ناصِرِینَ هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدائی که بعد از مرگ بلقای او امید دارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد وَ أَقسَمُوا و سوگند خوردند بِاللّه بخدای جَهدَ أَیمانِهِم سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لا یَبعَثُ اللّهُ نه برانگیزد خدای تعالی مَن یَمُوتُ آنرا که بمیرد بَلی ایجاب است بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است خدای وَعداً وعده ردنی عَلَیهِ که برو است وفاکردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند لِیُبَیِّنَ حق تعالی برمی انگیزد ایشان را تا بیان کند لَهُم برای ایشان الَّذِی یَختَلِفُونَ آن چیزی را که اختلاف می کنند فِیهِ در ان از امور بعث و حشر وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند أَنَّهُم کانُوا آن را که بودند کاذِبِینَ دروغگویان در انکار قیامت إِنَّما قَولُنا جز اینکه نیست که قول ما لِشَیءٍ مر

چیزی را إِذا أَرَدناه ُ چون خواهیم آفریدن او را أَن نَقُول َ آن است که گوئیم لَه ُ مر آن چیز را کُن که بباش فَیَکُون ُ پس بباشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر مادّه و مدد نیست بس کسیکه ابتداء بی سبق ماده قادر باشد بر ابداع چیزی هر آئینه قدرت او از اعاده آن شی ء با وجود ماده در نخواهد ماند- نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از ان بخشد چون درآورد از عدم بوجود چه عجب باز گر کند موجود وَ الَّذِین َ هاجَرُوا و آنانکه بریدند از اوطان خود فِی اللّه ِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او مِن بَعدِ ما ظُلِمُوا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد آنهااند از اصحاب رض که بجهت ستم کاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُم هرآئینه جای دهیم ایشان را فِی الدُّنیا درین سرای حَسَنَهً شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوه و السّلام و گفته اند غنیمتی نیکو.

صفحه : ۵۸۳

وَ لَأَجرُ الآخِرَهِ و هرآئینه مزد آخرت مر ایشانرا أَکبَرُ بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که حضرت عمر فاروق اعظم رض هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک اللّه فی الدنیا و ما ادّخر لک فی الآخره فهو افضل لَو کانُوا یَعلَمُون َ اگر باشند کفّار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرای مزد میدهد هرآئینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند

در اجتهاد و مصابرت الَّذِين َصَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفّار وَ عَلى رَبِّهِم و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُون َ توکل می کنند و کار خود را بدان تفویض می نمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از ان بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند ردّ قول ایشانرا آیت آمد که وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم ما برسالت مِن قَبلِكَ َ پیش از فرستادن تو إِلّا رِجالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نُوحِي إِلَيهِم وحی فرستاده می شد بدیشان و حفص بصیغه متکلّم میخواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملك را فَسئَلُوا پس به پرسید أَهلَ َالذِّكرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را إِن كُنتُم لا تَعلَمُون َاگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودند که مبعوث شده بامم و فرستاده گشته بِالبَيِّنات ِ با معجزه های روشن وَ الزُّبُرِ و بکتابهای نوشته وَ أَنزَلنا إِلَيك َو فرو فرستادیم بتو الذِّكرَ قرآن را که بسبب یاد کردن خداوند است سبحانه و تعالی لِتُبَيِّن َلِلنّاس ِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نُزِّل َ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيهِم بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَ لَعَلَّهُم و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُون َ تفکّر کنند در آن و دانند که اینکه کلام مخلوق نیست أَ فَأَمِن َالَّذِين َ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئات ِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاك انبیاء ع حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که با

پیغمبر ما علیه السلام مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن می دانند و می دارند أَن یَخسِفَ اللّه ُاز آنکه فرو برد خدای بِهِم ُالأَرض َایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَو یَأتِیَهُم ُالعَذاب ُیا ایمن اند از انکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِن حَیث ُلا یَشعُرُون َاز آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد.

صفحه : ۵۸۴

أَو یَأخُذَهُم یا آنکه بگیرد ایشان را فِی تَقَلُّبِهِم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گرویدن ایشان در جامه خواب از دستی بدستی فَما هُم بِمُعجِزِین َپس نیستند ایشان عاجزکنندگان مر خدای را از عقوبت خود أَو یَأخُذَهُم یا ایمن اند از انکه بگیرد خدای ایشان را عَلی تَخَوُّف ٍبر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومیکه پیش از ایشان بوده اند و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِن َّرَبَّکُم پس بدرستیکه پروردگار شما لَرَؤُف ٌهرآئینه مهربان است که بردباری میکند با بندگان رَحِیم ٌبخشاینده است که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی نگرند اینکه کافران إِلی ما خَلَق َاللّه ُبسوی آنچه آفریده است خدای مِن شَی ءٍ از چیزیکه او را شخص است یَتَفَیَّؤُا ظِلالُه ُمیگردد سایه های او عَن ِالیَمِین ِوَ الشَّمائِل ِاز راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّداً سجده کنندگان لِلّه ِمر خدای را وَ هُم داخِرُون َو حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان

که سایه های ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند وَ لِلّه ِیَسجُدُ و مر خدای را سجده میکنند ما فِی السَّماوات ِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَ ما فِی الأَرض ِ مِن دابَّهٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَ المَلائِکَهُ و دیگر سجده میکنند ملائکه و تخصیص ایشان بآنکه در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طواعیت در سجده و مؤید اینکه قول است آنکه میگوید وَ هُم لاـ یَستَکبِرُون َو فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجده تذلّل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاء است درین آیت سجده باید کرد و اینکه سجده سوم است از سجده های قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات اینکه را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام خوف و ذلّت حق را سجده میکنند پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد یَخافُون َرَبَّهُم میترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِن فَوقِهِم از زبر ایشان وَ یَفعَلُون َو میکنند بطوع و رغبت ما یُؤمَرُون َ آنچه فرمود شده اند بآن از پرستش و ذکر.

صفحه : ۵۸۵

وَ قال َاللّه ُو گفت خدای لا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلهَین ِ اثنَین ِو خدای را اثنین برای تاکید است إِنَّما هُوَ جز اینکه نیست که خدای إِله ٌواحِدٌ معبودی است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت برنتابد چنانچه بادلّه

واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شی ء از اشیاء بلکه اشیا ازو ظاهر بود و او بی اشیاء قائم باشد بیت از همه در صفات و ذات جدا لیس شی ء کمثله ابدا فَإِيّای َفَارهَبُون ِ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَ لَه ُو مر خدای راست ما فِی السَّماوات ِوَ الأَرض ِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوك اوست وَ لَه ُالـدِّین ُو مر اوراست طاعت واصِبَاً لازم و واجب یا دین پسندیده مر اوراست باقی و ثابت یا اوراست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَ فَغَيرَ اللّه ِ آیا بدون خدای از کسی دیگر تَتَّقُون َ میترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَ ما بِكُم و آنچه بشما رسیده است مِن نِعمَةٍ از نعمتهای چون صحت و غناء و خصب فَمِن َ اللّه ِ پس از خدا است ثُم َّ إِذا مَسَّكُم ُالضُّرُّ پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيه ِ تَجئَرُون َ پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثُم َّ إِذا پس چون كَشَف َالضُّرَّ بردارد آن سختی که از ان مینالید عَنكُم از شما إِذا فَرِيق ٌمِنكُم همین گروهی از شما یعنی کفّار بِرَبِّهِم يُشرِكُون َ بخداوند خود شرك آرند محققان برآنند که شرك اینجا ملاحظه اسبابست یعنی از مسبّب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و ردّ بلا بسببی باز بندند لِيَكفُرُوا تا کفران ورزند بِما آتَيناهُم بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف

محنت فَتَمَتَّعُوا پس برخوريد امر تهديد است يعنى اى كافران نعمت دو سه روزى كام خود برايند و از دنيا بهره برداريد فَسَوف َ تَعلَمُون َ پس زود باشد كه بدانيد عاقبت كار خود را اينكه سخت ترين وعيد است اهل كفران را وَ يَجعَلُون َ و ميكنند كافران يعنى مقرر ميسازند لِما لا يَعلَمُون َ براى آنها كه نمى دانند يعنى بتان كه ايشان را علم نيست يا براى آنچه خود نميدانند از شفاعت اصنام تعيين ميكنند بجهت ايشان نَصِيباً بهره مِمّا رَزَقناهُم از آنچه بديشان داده ايم از كشتها و چهارپايان چنانچه فرموده وَ جَعَلُوا لِلّه ِ مِمّا ذَرَأَ مِن َ الحَرث ِ وَ الأَنعام ِ نَصِيباً الآيه و بيان اينكه كلام در سوره انعام گذشت تَاللّه ِ لَتُسئَلُن َّ سوگند بخداى كه پرسيده خواهيد شد روز قيامت عَمّا كُنتُم تَفتَرُون َ از ان چيزى كه هستيد كه افترا ميكنيد و دروغ بر مى بافيد كه بتان خدايان مااند و ما بنصيب زروع و انعام بديشان تقرب مى كنيم.

وَ يَجعَلُون َ و ميگويند و ميسازند لِلّه ِ البَنات ِ مر خداى را دختران خزاعه و كنانه ميگفتند كه ملائكه دختران خدايند و سخن بنو مليح آن بود كه حق تعالى با جن مصاهرت كرد و ملائكه متولد شدند سُبحانَه ُ پاك است خداى از قول ايشان كه خداى دختران دارد وَ لَهُم ما يَشتَهُون َ و مر ايشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند يعنى پسران وَ إِذا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُم يكى از ايشان بِالأُنثى بولادت دختر يعنى چون كسى را از كافران خبر دهند كه ترا دخترى متولد شده ظَل َّ وَجهُه ُ گردد روى او مُسوَدًّا سياه از غم و اندوه و شرمندگى در ميان

قوم وَ هُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود كه چرا دختر زادى يَتَوارى پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَومِ از گروه آشنايان و خويشان مِن سُوءِ از بدى و ناخوشى ما بُشِّرَ بِهِ آنچه او را خبر داده اند بآن يعنى از قوم خود پنهان دارد كه مرا دخترى بزاد و در فكر افتد كه أَ يُمسِكُهُ آيا نگاهدارد آن مولود را عَلى هُونٍ بر خوارى و ذلّت أَم يَدُسُّهُ يا بپوشد او را فِى التُّرابِ در خاك يعنى زنده در گور كند چنانچه بنو تميم و بنو نضير ميكردند أَلا ساءَ بدانيد كه بد است ما يَحكُمُونَ آنچه حكم ميكنند مشركان يعنى دختر كه پيش ايشان قدر و حرمت ندارد بخداى نسبت ميدهند لِلَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ مر آنان را كه نمى گروند بِالآخِرَةِ بسراى عقبى مَثَلُ السَّوءِ صفت بد است يعنى حاجت بزن و فرزند و كراهت بنات و زنده در خاك كردن ايشان وَ لِلّهِ المَثَلُ الأَعلى و مر خداى راست صفت بلند يعنى وجوب ذاتى و غناى مطلق وجود شامل و تقدّس از صاحبه و ولد وَ هُوَ العَزِيزُ و او غالب است و قادر بر هلاك كفّار الحَكِيمُ حكم كننده به مهلت ايشان تا وقت معلوم وَ لَو يُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ و اگر بگيرد خداى مردمان را يعنى كافران را بِظُلمِهِم بستم يعنى بكفر ايشان ما تَرَكَ عَلَيها نگذارد و بر روى زمين مِن دَابَّةٍ هيچ جنبنده بشومى كفر وَ لكِن يُؤَخِّرُهُم و ليكن بازپس دارد ايشان را و مهلت دهد إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتى كه نامبرده شده براى موت يا عذاب

ایشان فَإِذا جاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُم وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لا یَستَأخِرُون َساعَةً بازپس نیایند ساعتی از ان وَ لا یَستَقدِمُون َو پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده.

صفحه : ۵۸۷

وَ یَجعَلُون َو حکم میکنند لِلّه ِ مر خدای را یعنی برای او ما یَکرَهُون َ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری وَ تَصِف ُو با وجود اینکه میگویند أَلسِنَتُهُم ُالکَذِب َزبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَن َ لَهُم ُالحُسنی آنکه ایشان راست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لا جَرَم َحقا چنین است که فردای قیامت أَن َ لَهُم ُالنّارَ بدرستیکه باشد ایشان را آتش دوزخ وَ أَنَّهُم مُفرَطُون َو به تحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمّت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه ص میفرماید تَاللّه ِ لَقَد أَرسَلنا بخدای که ما به تحقیق فرستادیم پیغمبران را إِلی أُمَم ٍ بسوی امتان که بودند مِن قَبلِک َ پیش از تو فَزَیَّن َ پس بیاراست لَهُم ُالشَّیطان ُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعمالَهُم کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیاء ع کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِیُّهُم ُالیَوم َدوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو هم دوستی میکند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَ لَهُم و مر ایشانرا است

یعنی ابلیس و ایشان را فردا عَذاب ٌأَلِیم ٌعـذابی دردنـاك وَ ما أَنزَلنا و نه فرسـتادیم ما عَلَیكَ الكِتابَ بر تو قرآن را إِلّا لِتُبَیِّنَ لَهُم ُمگر برای آنكه بیـان كنی و روشن گردانی برای مردمـان الَّذِی اختَلَفُوا آن چیزی را كه اختلاف كردنـد فِیه ِدر ان از امر توحیـد و احوال معاد وَ هُدیً و منزّل نساختیم كتاب را الا برای راه نمودن وَ رَحمَةً و برای رحمت لِقَوم ٍیُؤمِنُونَ مر گروهی را كه بگرونـد وَ اللّه ُأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ و خـدای فرو فرسـتاده از آسـمان یا از ابر ماءً آبی فَأَحیا بِه ِالأَرضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعدَ مَوتِها بعـد از مرگ او یعنی تازه گردانیـده زمین را بباران بعـد از پژمردگی آن و گفته اند فرسـتاد از آسـمان قرآن را كه سـبب حیات مومنان است پس زنـده گردانید بدو دلهای مرده را إِنَّ فِی ذلِكَ بدرستیكه در آنچه مذكور شد لَآیَةً هرآئینه نشانه است آشكارا لِقَوم ٍیَسمَعُونَ مر گروهی را كه بشنوند قرآن را بگوش تدبّر و استماع كنند بسمع انصاف.

صفحه : ۵۸۸

وَ إِنَّ لَكُم و بـدرستیكه مر شـماراست فِی الأَنعام ِدر وجود چهارپایان لَعِبرَةً دلالتی كه بـدان عبور كنیـد از جهل بعلم نُسـقِیكُم آشامـانیم شـما را مِمّـا فِی بُطُونِه ِبعضـی از آنچه در شـكم هـای ذوات الالبـان است از جنس نعم مِن بَین ِفَرث ٍوَ دَم ٍاز میـان سرگین و خون لَبَناً شـیری خالِصاً پاك از لون دم و رائحه فرث سائِغاً گوارنـده و خوش آینـده لِلشّارِبِینَ مر آشامنـدگان را إبن عباس رض فرموده كه چون بهیمه علفی بخورد در شكم او پخته گردد سه طبقه درو پیدا

میشود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از ممر خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد إبن عباس رض آن است که اوسط او ماده لبن است و اعلای آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کزش متمکن نمیشوند بلکه خلاصه اشیای ماکوله را که بعضی از هضم یافته از جگر جذب میکنند و ثفل آن را که فرث است میگذارد و آن کیلوس را در شکنبه هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم درو ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای رطوبت و برودت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی ازو به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غدودی سفید است آن خلط به مجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که در خار و خاشاك یا علف سبز است و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی شعر از خون سرخ شیر سفید آورد برون وز خارهای خشك گل تر كند پدید و در قوت القلوب فرمود که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین که فرث و دم باشد نعمت

تمام نبود و طبع او را قبول نکنـد همچنین معامله بنـدگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته باشـد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست نظم طاعت آلوده نیاید بکار مشک جگر سوده نیاید بکار هر چه نه ز آلودگی افتاد پاک پیش نظرها نبود تابناک وَ مِن ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الأَعنابِ و مر شماراست از میوهـای خرمانیان و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنهُ آنچه میگیریـد ازو سَكَراً مست کننـده اینکه آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز میگیرند و از مفسـران ابو عبید رح فرموده که سـکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیریـد وَ رِزقاً حَسَناً و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذٰلِكَ بـدرستیکه درین میوهای تر و خشک و فوائد ایشان لَآيَةً هرآئینه دلیلی روشن است بر توانائی باری تعالی لِقَومٍ يَعقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تأمل در ان نگرنـد وَ أَوحى رَبُّكَ و الهام فرسـتاد پروردگار تو إِلَى النَّحلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افگند أَنِ اتَّخِذِي آنکه فراگیرید مِنَ الجِبالِ از شـکاف کوهها بُيُوتاً خانهای مسدس متساوی آراسـته بحسن صنعت و صحت قسمت وَ مِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرند یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی

که مالکی و صاحبی نداشته باشد وَ مِمّا یَعرِشُون َو خانه گیرید از آنچه مردمان بنا می کنند یعنی مالکان شما چون بنا کنند و غیر آن- صفحه : ۵۸۹

ثُم َکُلِی پس بخورید مِن کُل ِالثَّمَرات ِاز میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار است فَاسلُکِی سُبُل َرَبِّک ِپس بروید براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر او را چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفه ها و گلها بخورند و در درون ایشان متحلل گردد بشیره شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیره زمستان و اینکه است که حق سبحانه میگوید یَخرُج ُبیرون می آید مِن بُطُونِها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَراب ٌآشامیدنی یعنی عسل مُختَلِف ٌأَلوانُه ُخلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان است و زرد که از ان میانه سال است و سرخ که از ان پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول است فِیه ِدر آن شراب شِفاءٌ لِلنّاس ِشفا است مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سائر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبوده باشد قتاده رض فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه ص آمد و گفت یا رسول اللّه برادر من مینالد از درد شکم خود حضرت فرمود اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادمش و سود نداشت دیگر باره امر بدان فرمود

همان حالت اوّل دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب و اسقه العسل فقد صدق اللّه و کذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفائی کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن است که درو شفای دلها است چنانچه در جای دیگر فرمود و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و لا یزید الظّالمین الا خسارا و از إبن مسعود رض منقول است که علیکم بالشفائین القرآن و العسل آری عسل شفای آلام ظاهر است و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی امراض قالب را زائل گرداند و اینکه دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن است و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل دهد بیت رنج گر بسیار شد کی غم خورم چون شفای جان بیمار توئی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل عسل لَآيَةً هرآئینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هرآئینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند و امانتی که میوه تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند و ورعی که جز پاك و پاکیزه نخورند و طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند و تمکنی که فرسنگها بروند و باز بوطن خود رجوع نمایند و طهارتی که

هرگز بر قاذورات نه نشینند و از ان نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس هم چنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد نظم فکر دل را نیک با تمکین کند کام جان را عسل شیرین کند شربت فکر ار بکام جان رسد چاشنی آن بماند تا ابد وَ اللّه ُ خَلَقَكُم و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُم َّ یَتَوَفّاكُم پس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد وَ مِنكُم و از شما مَن یُرَدُّ کس هست که رد کرده شود إِلی أَرذَل ِ العُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است لِکَی لا یَعلَم َ تا نداند آن پیر خرف بَعدَ عِلم ٍ بعد از دانستن شَیئاً چیزیرا یعنی بحال طفولیت بازرود در نسیان دمیاطی فرموده که مراد کفّارانـد چه مسلمانان را زیاده نکنـد طول عمر الا کرامت و عقل إِن َّاللّه َ بدرستیکه خدای عَلِیم ٌداناست و جهل بر دانائی او طاری نشود قَدِیرٌ توانا است و عجز بتوانائی او راه نیابد.

صفحه : ۵۹۰ وَ اللّه ُ فَضَّل َ و خدای افزونی داد بَعضَكُم برخی را از شما عَلی بَعض ٍ بر برخی دیگر فِی الرِّزق ِ در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری فَمَا الَّذِین َ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری یافته و توانگر گشته و مالك

رقـاب جمعی از موالی شـده انـد نیسـتند بِرَادِّی رِزقِهِم باز گردانندـه مـال خود را یعنی دهنـده و بخشـش کننـده عَلی مـا مَلَکَت أَیمـانُهُم بر آنها که مالک شـده است دسـتهای ایشان آن کسان را یعنی خواجگان مالهای خود را بر بنـدگان نمیدهنـد که اگر مالکان مملوکانرا در اموال خود شریک سازند فَهُم فِیه ِ سَواءٌ پس باشند ولات و موالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشـرکان عرب است که در تلبیه میگفتنـد لبیک لا شـریک لک الا شـریکا هو لک حق سـبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شـما در مال شـما شـریک شـما باشـند پس چگونه روا میدارید که بتان شـریک من باشند در الوهیت أَ فَبِنِعمَهِ اللّه ِ آیا بنعمت خدای یَجحَدُون َ انکار میکنید و حفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چـون ثـابت شـد که منعم بجمیع نعم او است پس هر که بت را شـریک او گویـد منکر نعمت او شـده باشـد وَ اللّه ُ جَعَل َ و خدای بیافرید لَکُم برای شما مِن أَنفُسِکُم در جنس شما أَزواجاً زنان که با ایشان آرام میگیرید وَ جَعَل َ لَکُم و بیافرید برای شما مِن أَزواجِکُم از زنان شـما بَنِین َ پسـران وَ حَفَدَهً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَ رَزَقَکُم و روزی داد شـما را مِن َ الطَّیِّبـات ِ از پـاکیزه هـا و لذیـذها أَ فَبِالباطِل ِ آیا به بیهوده یُؤمِنُون َ میگرونـد اینکه مشـرکان وَ بِنِعمَت ِ اللّه ِ و به نعمت خدای هُم یَکفُرُون َ ایشان نمی گروند باطل عقیده است که به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت

و نعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آنچیزی است که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند که باطل شیطان است و ایشان بدو میگروند و نعمت حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم است و بدو میگروند وَ یَعبُدُون َو می پرستند مِن دُون ِاللّه ِبدون خدای ما لا یَملِکُ لَهُم آن چیزی را که مالک نیست یعنی توانائی ندارد برای ایشان رِزقاً روزی دادن مِن َالسَّماوات ِاز آسمانها یعنی باران وَ الأَرض ِو از زمین یعنی نباتات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمی توانند روزی دادن شَیئاً چیزی را بپرستندگان خود از مطر و نبات وَ لا یَستَطِیعُون َو هرگز نیز نمیتوانند که روزی دهند و مقرر است که که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و اینکه دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را.

صفحه : ۵۹۱

فَلا تَضرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلّه ِالأَمثال َبرای خدا مثلها بر آن وجه که قیاس کنید بتان را برو و شرکت دهید با او مصرعه من لا له المثل لا تضرب له المثل إِن َاللّه َیَعلَم ُبدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَ أَنتُم لا تَعلَمُون َو شما نمیدانید و اگر دانید بر اینکه اشراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرده برای خود و معبودان باطل ایشان، اوّل فرمود

ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدام است عَبداً مَملُوکاً بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر مأذون که لا یَقدِرُ توانائی ندارد عَلی شَیءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَ مَن رَزَقناهُ و آنکه روزی دادیم او را مِنّا از نزدیک ما رِزقاً حَسَناً روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که درو تصرف تواند کرد فَهُوَ پس اینکه مزروق یُنفِقُ مِنهُ نفقه میکند از ان روزی سِرًّا وَ جَهراً پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هَل یَستَوُونَ آیا برابراند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالك قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقات اند شریك قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود نظم راه تو بنور لا یزالی از شرك و شریك هر دو خالی آن بنده که عاجز است و محتاج کی راه برد بصاحب تاج ما للتراب و رب الارباب صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ ابو العباس شقّائی رح درآمدم ویرا دیدم که اینکه آیت میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ اینکه چه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که ورد من اینجا رسیده است و ازینجا نمی توانم گذشت آری حادث در قدیم نتواند رسید و ممکن از کنه واجب خبر نتواند داد بیت نیست با هست چون زند پهلو قطره با بحر چون کند دعوی و گفته اند اینکه ضرب المثل برای مومن موفق است و کافر مخذول و مراد از مومن ابو بکر صدیق رضی

اللّه عنه است و از کافر ابو جهل لعين الحَمدُ لِلّهِ همه ثنا و ستائش مر خداى را كه مولاى تمام نعمتها است بَل أَكثَرُهُم بلكه بيشتر مشركان يعنى همه ايشان لا يَعلَمُونَ نميدانند و نعم او را بغير اضافت مينمايند پس مثلى ديگر بيان مى كند وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا و آورد خداى مثلى رَجُلَينِ دو مرد كه أَحَدُهُما أَبكَمُ يكى از ايشان گنگ است و بى شبه گنگ مادرزاد كر باشد نشنود و نگويد لا يَقدِرُ قدرت ندارد عَلى شَىءٍ بر فهم هيچ چيز از سخن و تدبير وَ هُوَ كَلٌّ و با اينكه همه گران است عَلى مَولاهُ بر كسيكه متولى امر او باشد يعنى ولى او برعايت حال او درماند أَينَما يُوَجِّههُ هرجا كه فرستد او را و متوجه گردندش بمهمى لا يَأتِ بِخَيرٍ باز نيايد به نيكوئى يعنى كارى نسازد و كفايتى نه كند نه از ما فى الضمير خبر تواند داد و نه جوابى كه گوينده درتواند يافت هَل يَستَوِى هُوَ آيا برابر باشند اينكه ابكم وَ مَن يَأمُرُ و كسيكه ميفرمايد بِالعَدلِ براستى يعنى سخنگوئى باشد با كفايت تمام و رشدى كامل و فهمى درست كه امر ميكند بعدل و عدل صفتى است جامع جميع فضائل و مكارم وَ هُوَ و او در نفس خود عَلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ براهى راست است و سيرتى درست و طريقه پسنديده كه بهر مطلب كه توجه نمايد زود بمقصد و مقصود برسد پس چنانچه ابكم بى حاصل مساوى اينكه كامل فاضل نيست پس بتان بى اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند اينكه مثل نيز براى مومن و كافر است مومن حمزه رض بن

عبـد المطلب و کـافر ابی بن خلـف یـا مـؤمن عثمـان ذی النورین رض است و کـافر اسـید بن ابی العیص که مولای او بود ذی النـورین رض او را باسـلام دلالـت میکرد و اسـید وی را از انفـاق فی سبیـل اللّه منع میکرد آورده انـد که کفّار قریش از روی استهزاء استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد.

صفحه : ۵۹۲

وَ لِلّه ِ و مر خدای راست غَیب ُالسَّماوات ِ وَ الأَرض ِ دانستن نهانی آسمانی و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان و شـما را محسوس نمی شود یـا مراد مطر و نبـات است وَ مـا أَمرُ السّـاعَهِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آنروز یا احیای موتی در سرعت و سـهولت إِلّا کَلَمح ِ البَصَـرِ مگر مانند نگریسـتن چشم یعنی گشـتن او از اعلای حدقه باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در ان روز آسان تر است از آنکه شما دیده بر هم زنید أَو هُوَ بلکه آن أَقرَب ُنزدیک تر است چه لمح بصر دو فعل است ۱

وضع جفن و ۲

رفع آن و ایقـاع قیـامت یـا احیـای مـوتی یـک فعـل اسـت پس ممکـن است وقـوع آن در نصـف زمـان اینکه حرکت إِن َاللّه َ بدرستیکه خدای عَلی کُل ِشَـی ءٍ بر همه چیز از بعث و حشـر قَدِیرٌ توانا است یعنی تواند احیای خلایق دفعه چنانچه قادر اسـت بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود که وَ

اللّه ٭ أَخرَجَكم و خدای بیرون آورد شما را مِن بُطُونِ أَمَّهاتِكم از شكمهای مادران شما لا تَعلَمُون ٭ شَيئاً نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مكاره از خود وَ جَعَلَ ٭ لَكُم ٭ السَّمع ٭ و داد مر شما را گوش وَ الأَبصارَ و چشمها وَ الأَفئِدَةَ و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات اشیا بمشاعر دریابید و بدلها مشاكارتی و مبانیاتی كه میان ایشان باشد بسبب تكرار احساس تعقل كنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در ان اكتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از كلام و كتاب كه تعلق آن باسماع و ابصار است بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را كه مميّز از مستفادات شمااند بر مسند تعقل متمكن ساخت لَعَلَّكُم تَشكُرُون ٭ شاید كه شما شكر گوئید بدین نعمتها أَ لَم يَرَوا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی إِلَى الطَّيرِ بسوی مرغان تا به بینند ایشان را مُسَخَّراتٍ رام شدگان برای پریدن فِي جَوِّ السَّماءِ در هوا میان ارض و سما ما يُمسِكُهُن ٭ نگاه نمیدارد ایشان را در ان هوا إِلَّا اللّه ٭ مگر خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است إِن ٭ فِي ذلِكَ ٭ بدرستیكه در تسخیر طیر برای طیران لَآياتٍ هرآئینه نشانها است لِقَومٍ يُؤمِنُون ٭ برای گروهی كه بگروند یعنی مومنان متقن اند بدانچه تفكر میكنند در آنكه حق سبحانه مرغان را بر وضعی آفرید كه طیران میتوانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته كه پریدن ایشان در آن ممكن است و ایشانرا نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس ببال اینكه تفكّرات در هوای معرفت

پرواز نموده خود را بآشیان کرامت نشان تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه میرسانند بیت فکر ازین خانه فرازت کشد سوی سراپرده رازت کشد.

صفحه : ۵۹۳

وَ اللّٰه ُو خدای جَعَل َساخت لَکُم برای شما مِن بُیُوتِکُم از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد سَکَناً آرام گاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید شد وَ جَعَل َلَکُم و ساخت مر شما را مِن جُلُودِ الأَنعام ِاز پوست چهارپایان بُیُوتاً خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تَستَخِفُّونَها سبک می یابید آنرا برداشتن و با خود بردن یَوم َظَعنِکُم وقت سفر و رحلت شما وَ یَوم َإِقامَتِکُم و بوقت اقامت یعنی نزول شما در منزل وَ مِن أَصوافِها و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد وَ أَوبارِها و از پشمهای نرم که شتر را بود وَ أَشعارِها و مویها که بزرا بود أَثاثاً رختها از پوشیدنی و گستردنی وَ مَتاعاً و برخورداری از خرید و فروخت آن إِلی حِین ٍتا هنگامیکه آنها برقرار بود و از ان نفع توان گرفت تا وقتی که زنده اید وَ اللّٰه ُجَعَل َلَکُم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مِمّا خَلَق َاز آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر ظِلالًا سایه های تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وَ جَعَل َلَکُم و ساخت برای شما مِن َالجِبال ِاز کوهها أَکناناً پوششهای یعنی غارها و حجرها که در آن سکون می ورزید وَ جَعَل َلَکُم و کرد برای شما سَرابِیل َپیراهنهای یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و

غیر آن که البته تَقِیکَم ُالحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وَ سَرابِیل َو دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن تَقِیکُم بَأسَکُم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما کَذلِک َهمچنانکه اینکه نعمتها بر شما تمام کرد یُتِم ُّنِعمَتَه ُتمام میدارد نعمت و نیکوئی خود را عَلَیکُم بر شما تمام کردنی در زمان استقبال لَعَلَّکُم تُسلِمُون َباشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فَإِنَّما عَلَیک َپس جز اینکه نیست که بر تو البَلاغ ُالمُبِین ُرسانیدن پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیدی اعراض ایشان ترا زیان نکند.

صفحه : ۵۹۴

یَعرِفُون َنِعمَت َاللّه ِمی شناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که زینها ازو است ثُم َّیُنکِرُونَها پس انکار می کنند آن را به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده بشفاعت بتان یا در وقت سختی میشناسند و در حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و میشاید که نعمت اللّه نبوت حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم باشد و آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند وَ أَکثَرُهُم ُالکافِرُون َو بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگرویدگانند وَ یَوم َنَبعَث ُو بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم مِن کُل ِّأُمَّهٍ

از میان هر گروهی شَهِیداً گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت اند ثُمَّ لا یُؤذَن پس دستوری ندهند لِلَّذِینَ کَفَرُوا و مر آنانرا که کافر شده اند در عذرخواهی یا در رجوع بدنیا وَ لا هُم یُستَعتَبُون و نه ایشان مطالب شوند باسترضاء یعنی نگویند که شما خوشنود سازید خدای را یعنی عملی کنید که خدای از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی رح آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند وَ إِذا رَأَی و چون به بینند روز قیامت الَّذِین ظَلَمُوا آنانکه شرک آوردند العَذاب عذاب دوزخ را و درآرند ایشان را بدوزخ فریاد برآرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فَلا یُخَفَّف پس سبک کرده نشود عَنهُم از ایشان عذاب وَ لا هُم یُنظَرُون و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند وَ إِذا رَأَی و چون به بینند در ان سرای الَّذِین أَشرَکُوا آنانکه شرک آوردند شُرَکاءَهُم انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای میگفتند قالُوا رَبَّنا گویند مشرکان ای پروردگار ما هؤُلاءِ شُرَکاؤُنَا اینکه گروه اند شرکاء ما الَّذِین کُنّا نَدعُوا آنانکه بودیم ما که ایشان را می پرستیدیم مِن دُونِک بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فَأَلقَوا پس بیفگنند بتان إِلَیهِم القَول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند تا زود ایشان را جواب دهند و گویند إِنَّکُم بدرستیکه شما لَکاذِبُون دروغ گویانید هرگز شما را نفرمودیم به پرستش خود یا شما ما را نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش

میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی مدلج عیسی و عزیر و ملائکه علیهم السلام را در بهشت به بینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینان را می پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ می گوئید و ایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند.

صفحه : ۵۹۵

وَ أَلقَوا إِلَی اللّه ِ و بیفگنند بخدای یَومَئِذٍ السَّلَم َ در آنروز صلح را یعنی خواهند که از در صلح درآیند و معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد مصرعه چون کار ز دست رفت فریاد چه سود وَ ضَل َّ عَنهُم و گم گردد از ایشان یعنی باطل و زایل شود ما کانُوا یَفتَرُون َ آنچه بودند که دروغ برمی بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شناعت بینند الَّذِین َ کَفَرُوا آنانکه نگرویدند بخدای وَ صَدُّوا و بازداشتند مردمان را عَن سَبِیل ِ اللّه ِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی ص زِدناهُم بیفزائیم ایشانرا عَذاباً فَوق َ العَذاب ِ عذابی بالای عذابی بِما کانُوا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام یُفسِدُون َ تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشان است و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثّه بر ایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوئی از روئین گداخته بطرف ایشان روان گردد و به سه جوی از

ان معذب شوند در مقدار شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدّت اندازه روزی از روزهای اینکه جهان و گویند زیادتی اینکه عذاب بزمهریر باشد وَ یَوم َنَبعَث ُو یاد کن ای محمّد روزی را که برانگیزیم فِی کُل ِ أُمَّهٍ در میان هر گروهی شَهِیداً عَلَیهِم گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِن أَنفُسِهِم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وَ جِئنا بِکَ َو بیاریم ترا نیز شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ گواهی بر اینکه گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَ نَزَّلنا و فرو فرستادیم عَلَیکَ َالکِتاب َبر تو قرآن را تِبیاناً لِکُل ِشَی ءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا به تفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات و در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنّت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه در ان ماموریم بمتابعت رسول علیه السلام که و اطیعوا الرسول و بیان کرده و حث کرده است ما را بر اجماع و تهدید بر ترک آن که و من یتبع غیر سبیل المومنین و فرموده است بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَ هُدی ًو راه نمودن بحق وَ رَحمَهً و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وَ بُشری و مژدگانی به بهشت لِلمُسلِمِین َمر مسلمانان را خاصه.

صفحه : ۵۹۶

إِن َاللّه َبدرستیکه خدای تعالی یَأمُرُ بِالعَدل ِ میفرماید براستی بتوسط

در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قائل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر و خواه در عمل چون تعبد بادای فرائض که متوسط است میان بطالت و ترهّب و خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهوّر وَ الإِحسان ِ و میفرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تعبد تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان ان تعبد اللّه کانک تراه از ان خبر میدهد وَ إِیتاءِ ذِی القُربی و امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَ یَنهی عَن ِ الفَحشاءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و جز آن وَ المُنکَرِ و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن اجرای قوّت غضبی است در غیر موضع چون قتل نفس و غصب اموال وَ البَغی ِ و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوّت بهیمیه است مانند استعلاء بنی نوع آدم و تجبر و تکبّر بر ایشان یَعِظُکُم پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّکُم تَذَکَّرُون َ شاید که شما پند گیرید اینکه آیتی است جامع خیر و شر هیچ خبری نیست الا که مندرج است در اقسام ماموارت و هیچ شری نباشد الاـ که اندراج دارد در منهیات از جهت آنکه موعظه ایست جامع جمیع خیر و شر، خطباء روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رض منقول است که گفت

من در بـدایت حـال اسـلام نیاوردم مگر بواسـطه آنکه شـرم داشـتم از مبالغه پیغمبر و ایمان در دل من قراری نـداشت تا روزی نزدیـک آنحضـرت ص بودم و اینکه آیت نـازل شـد هر فنبه که داشـتم زایل گشت و بـدین اسـلام تصـدیق کردم و از مجلس بیرون آمـده آیت را بر ولیـد مغیره خوانـدم گفت ای پسـر برادر من دیگر بـار اعـاده کن باز خوانـدم گفت ای پسـران له و اللّه لحلاـوه و ان علیه لطلاـوه و ان اعلاه لمثمر و ان اسـفله المعزق و ما هو بقول البشـر و ابو جهل بعـد از اسـتماع اینکه آیت گفت بدرستیکه خدای محمّد ص بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصـفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است و علماء را در بیان اینکه مامورات و منهیات سخن بسیار است گویند عدل کلمه شهادت است یا خلع اند او یا طاعت در سـر و جهر و انصاف بادای فرائض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام اسـت یا عفو از جرائم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بـدی یا اخلاص در عمل یا مشاهـده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشـتن برای دیگری آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شـمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتای ذی القربی صله رحم است و نیکوئی کردن

با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویشی است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان به تن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در باره ایشان و فحشاء زنا است یا آنچه پوشیده کنند عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بر آن مرتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بر آن وعیدی من عند اللّه مقرر بود یا آنچه خدای را بچشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبریا تعظّم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل در لطائف التقریر در تفسیر اینکه آیت آورده که استقامت ملک بسه چیز مأمور به است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک ازینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرت است و نتیجه احسان ثنا و مدح است و فائده صله رحم انس و الفت، و نتیجه فحشاء فساد دین و دنیا است و ثمره منکر برانگیختن اعداء و حاصل بغی محروم ماندن از تمنّی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدای و

احسان دوستی پیغمبر ص و فرستادن صلاه برود ایتاء ذی القربی محبت اهلبیت است و دعای صحابه رض و در وسیط گفته که عـدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صـفت عدل بر آن صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان بر وی راست بـود سـلمی قـدس سـره در حقـائق آورده که فحشـاء کـذب و بهتـان است و هر زشـتی که در اقـوال بـود و منکر ارتکـاب معاصـی است و هر بـدی که در افعال باشـد و در بحر الحقائق آورده که عـدل آنست که هرچه بتو داده انـد از آلات جسـمانی و قوای روحـانی و علوم و اموال همه را در طلب رضای حق صـرف کنی که صـرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسـان که هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیک تر از هر بتو نفس تو است او را از مهالـک هواء بـازداری و فحشـاء چیزی ست که ترا از خـدای بازدارد و منکر آنکه ضـلال و بدعت بدو مترتب بود و بغی مواضـعات نفسانی است و آنرا بقوت ریاضت بباید شـکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعـدی عـدوک نفسک بـدترین دشـمنان تو نفس تو است نعم ما قال نظم اینکه سگ نفس شوم بـدکاره که هم آغوش تست همواره بـدترین قاصـدی است جـان ترا میخورد مغز اسـتخوان ترا پیش از ان کـان ترا بنـدد چست محکمش بنـد کن که دشمن تست و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق اینکه آیت در جواهر التفسیر

توان یافت.

صفحه : ۵۹۷

وَ أَوفُوا و وفا کنید بِعَهدِ اللّه ِبه پیمان خدای تعالی إِذا عاهَدتُم چون عهد بستید مراد «عهد الست» است یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که نزول اینکه آیت در شان جمعی است که با حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام در مکّه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقص عهد به پیغمبر ص کنند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود بعهد وفا کنید وَ لا تَنقُضُوا الأَیمان َو مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای خود را که کرده بودید بَعدَ تَوکِیدِها بعد از استواری آنها بسوگند وَ قَد جَعَلتُم ُاللّه َو حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را عَلَیکُم بر پیمانهای خود کَفِیلًا گواه إِن َاللّه َیَعلَم ُبدرستیکه خدای تعالی میداند ما تَفعَلُون َآنچه میکنید از نقض عهد و سوگند وَ لا تَکُونُوا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق کَالَّتِی نَقَضَت مانند آن زنی که بشگاف و بازگشاد غَزلَها ریسمانهای رشته خود را مِن بَعدِ قُوَّةٍ از پس قوّت یعنی استحکام آن أَنکاثاً پاره پاره یعنی از هم برکند غزل خود را در حالتی که رشتها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه است و میاطی گوید خطیه نام داشت و ملقب بود بحمقا یا جعرا یا خرقا و او را کنیزان بودند آن زن از اوّل بامداد تا نصف النهار از شعر

و صوف خود میرشت و کنیزان را نیز برشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از رسنهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضائع میشد پیوسته عادت وی اینکه بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن حمقانه رسن تاب داده خود را ضائع میکرد شما عهد خود را ضائع مکنید مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جزای وفا یابد بیت گرت هوا است که دلدار نگسلد پیمان نگاهدار سر رشته تا نگهدارد تَتَّخِذُونَ أَیمانَکُم میگیرید عهد و پیمان خود را دَخَلًا بَینَکُم خیانت و مکر و غرور میان شما أَن تَکُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِیَ أَربی مِن أُمَّةٍ ایشان زیاده از گروهی در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافرتر دیده میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّما یَبلُوکُمُ اللّهُ بِهِ جز اینکه نیست که خدای تعالی می آزماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر ص که وفا میکند وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُم یَومَ القِیامَهِ و هرآئینه پیدا کند برای شما روز رستخیز ما کُنتُم فِیهِ آنچه هستید که در آن تَختَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُم و اگر خواستی خدای تعالی هرآئینه گردانیدی شما را أُمَّةً واحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَ لکِن یُضِلُّ و لیکن فرو

می گذارد در ضلالت مَن یَشاءُ هر کرا خواهد وَ یَهدِی و راه مینماید بتوفیق مَن یَشاءُ هرکرا اراده کند وَ لَتُسئَلُن َّو هرآئینه سؤال کرده خواهید شد در محشر عَمّا کُنتُم تَعمَلُون َاز آنچه بودید که عمل می کردید در دنیا.

صفحه : ۵۹۸

وَ لا تَتَّخِذُوا أَیمانَکُم و فرامیگیرید سوگندان خود را دَخَلًا غدر و مکر بَینَکُم میان یک دیگر فَتَزِل َّقَدَم ٌپس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعدَ ثُبُوتِها بعد از استواری او وَ تَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِما صَدَدتُم بسبب آنکه باز ایستید عَن سَبِیل ِاللّه ِاز راه خدای تعالی یعنی وفا بعهد وَ لَکُم و مر شماراست در آخرت عَذاب ٌعَظِیم ٌعذاب بزرگ تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر ص برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی میفرماید وَ لا تَشتَرُوا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهدِ اللّه ِعهد خدای و پیغمبر او را ثَمَناً قَلِیلًا به بهای اندک یعنی بجز وی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند إِنَّما عِندَ اللّه ِبدرستیکه آنچه نزدیک خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَیرٌ لَکُم آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِن کُنتُم تَعلَمُون َاگر هستید که شما بدانید ما عِندَکُم آنچه نزدیک شما است از اعراض دنیویه یَنفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَ ما عِندَ اللّه ِو آنچه نزدیک خدا است از خزائن رحمت باق ٍهمیشه است و بی انقراض یکی از اعزّه در

شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقه و آن عبارت است از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و اینکه را تجلّی شهود گویند و اعتبار دوم من حیث التشخّص و التعیّن و ازین حیثیت است که ایشان را ممکن میگویند و خلق نیز مینامند و جمیع نقائص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند- مثنوی از ره صورت نماید غیر دوست چون نظر کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم ینفد شنو جز پی ما عنده باق مشو ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی و ما عند اللّه باق اشارت باعتبار اوّل نظم ای بوصفت بیان ما همه هیچ همه آن تو آن ما همه هیچ هر چه بیند خیال ما همه نفس هر چه گوید زبان ما همه هیچ ما بکنه حقیقت نرسیم ای یقین و گمان ما همه هیچ وَ لَنَجزِیَنَ ّالَّذِین َصَبَرُوا و هرآئینه جزا دهیم آنان را که صبر کردند برفاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر ص که بر بی نوائی صبر نموده از عهد برنگشتند بدهیم أَجرَهُم مزد ایشان را که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف بِأَحسَن ِ ما کانُوا با نیکوترین آنچه بودند از روی اخلاص یَعمَلُون َعمل می نمودند امام زاهدی رح فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوه یا صدقه و

یکی از میان آن صد بهتر و تمام تر باشد ثواب آن بر یکی که نیکوتر است بتمامی بدهیم و باقی را هم به پذیریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر و تمام تر برابر دهیم.

صفحه : ۵۹۹

مَن عَمِلَ صالِحاً هر که بکند کار شایسته مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی از مرد یا زن وَ هُوَ مُؤمِنٌ و او مومن باشد چه عملی تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً پس هرآئینه زندگانی دهیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا مآکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیاه طیّبه حلاوت طاعت است یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا، بقضا قولی آنست که حیاه طیّبه در بهشت خواهد بود چه زندگانی در دنیا بی شوب تنقیص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیاه طیبه کسی را است که چهار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقال با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ما سوای خدای در حقائق سلمی مذکور است که حیات طیّبه استغنا است باللّه عما سوی اللّه مصرعه چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم و هرآئینه دهیم ایشان را مزد بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ به نیکوترین کاریکه کردند فَإِذا قَرَأتَ القُرآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فَاستَعِذ بِاللّهِ پس پناه جوئی بخدای تعالی مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم خواجه محمّد ص پارسا قدس سره العزیز در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده

روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینکه است و امر باستعاذه قبل از قراءت بقول جمهور امر استحباب است و باختیار جمعی از کبری دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست استعاذه بر حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام تنها فرض بود بوقت قراءت و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت است و مباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّه ُلَیس َلَه ُ بدرستیکه نیست مر ابلیس را سُلطان ٌتسلطی و غلبه عَلَی الَّذِین َ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند وَ عَلی رَبِّهِم و به پروردگار خود در دفع وساوس او یَتَوَکَّلُون َ توکل می نمایند إِنَّما سُلطانُه ُجز اینکه نیست که تسلّط او عَلَی الَّذِین َ یَتَوَلَّونَه ُبر آنان است که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند وَ الَّذِین َ هُم بِه ِو آنانکه ایشان بسبب اطاعت شیطان مُشرِکُون َ شرک آرندگانند بخدای آورده اند که کفّار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمّد با یاران خود سخریه میکند امروز ایشان را کار می فرماید و روز دیگر از ان نهی مینماید غالب آن است که او افتراء میکند بخدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیت آمد که وَ إِذا بَدَّلنا و چون بدل کنیم آیَةً و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را مَکان َ آیَةٍ بجای آیتی منسوخ وَ اللّه ُأَعلَم ُو خدای داناتر است بِما یُنَزِّل ُبآنچه فرو میفرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت قالُوا گویند کافران إِنَّما أَنت َ مُفتَرٍ جز اینکه نیست که تو افتراکننده بر خدای و از خود سخنی میگوئی بَل أَکثَرُهُم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان

لا يَعلَمُون َ نميدانند حکمت نسخ و اثبات احکام ديگر را.

صفحه : ۶۰۰ قُل نَزَّلَه ُ بگو ايشان را که فرود آورد او را يعني قرآن را رُوح ُ القُدُس ِ روح پاکيزه که جبرئيل عليه السلام است مِن رَبِّك َ از نزد پروردگار تو بِالحَق ِّ براستي لِيُثَبِّت َ الَّذِين َ آمَنُوا تا ثبات دهد آنان را که ايمان آورده اند و اعتقاد ايشان را راسخ سازد بآنکه اينکه کلام حق است يعني چون ناسخ را شنوند و رعايت صلاح و حکمت او را تدبّر نمايند دل ايشان مطمئن شود وَ هُدي ً و ديگر نزول قرآن براي هدايت است وَ بُشري لِلمُسلِمِين َ و بشارت ده مسلمانان را در خبر است که غلامي رومي بود مر عامر بن خضرمي را گويند که او را جبر گفتندي و گويند که دو غلام بودند جبر و يسار که شمشيرها را صيقل زدندي و اهل کتاب بودند پيوسته توريت و انجيل خواندندي و چون حضرت رسالت پناه عليه الصلوه و السلام بر ايشان بگذشتي استماع قراءت ايشان فرمودي و گفته اند حويطب را غلامي عايش نام بود از اهل کتاب يا يعيش يا بلعام يا بخيس يا عداس و اصح آنست که او را «ابو فکيه» گفتندي شبها پيش پيغمبر آمدي و قرآن تعليم گرفتي قريش گفتندي محمّد ازين غلام کلامي مي آموزد و با ما ميگويد آيت آمد که وَ لَقَد نَعلَم ُ و هرآئينه ما ميدانيم أَنَّهُم يَقُولُون َ آنرا که ايشان ميگويند إِنَّما يُعَلِّمُه ُ بَشَرٌ جز اينکه نيست که او را مي آموزاند آدمي يعني جبر يا ابو فکيهه لِسان ُ الَّذِي زبان آنکه يُلحِدُون َ إِلَيه ِ تعليم را باو نسبت

میگردانند گمان می برند که معلم اوست أَعجَمِیٌّ غیر مبین است یعنی فصاحت ندارد وَ هذا و اینکه قرآن لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید و ناتوان پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت ص را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بِآیاتِ اللّهِ بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمی کنند که من عند اللّه است لا یَهدِیهِمُ اللّهُ راه نمی نماید خدای ایشان را به نجات یا جنات وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و مر ایشان را است عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر ص و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّما یَفتَرِی الکَذِبَ جز اینکه نیست که برمی بافند دروغ را الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ آنانکه نمی گروند بِآیاتِ اللّهِ بآیتهای خدای یعنی قرآن و میگویند که بربافته و محمّد ص است وَ أُولئِکَ و آن گروه مفتریان هُمُ الکاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت بائمه باطله ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه رض که حمایتی نداشتند چون بلال رض و خبّاب رض و عمّار رض و پدر او یاسر رض و مادر او سمیه رض مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدیکه والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار را از بی طاقتی و ضعف بدن

که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در ان بود بگفت بل آمنت بالجبت و الطاغوت خبر بحضرت پیغمبر رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او برآمیخته است. یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که به گفتگوی هر هرزه گوئی تفاوت پذیرد عمار گریه کنان بجناب نبوت مآب علیه السلام آمد و آنحضرت ص بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعدلهم یعنی اگر بازگردند بتو باکراه بازگرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که-

صفحه : ۶۰۱

مَن کَفَرَ بِاللّه ِ هر که کافر شود بخدای مِن بَعدِ إیمانِه ِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون إبن حنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد إلّا مَن أُکرِه َ مگر کسیکه اکراه کرده شود وَ قَلبُه ُو دل او مُطمَئِن ٌّ بِالإِیمان ِ آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد- چون عمار رض وَ لکِن مَن شَرَح َو لیکن هر کس که بگشاید بِالکُفرِ صَدراً بکفر سینه خود را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند و بر آن اعتقاد کنند فَعَلَیهِم پس بر ایشان ست غَضَب ٌمِن َاللّه ِ خشمی از خدای وَ لَهُم و مر ایشانراست عَذاب ٌعَظِیم ٌعذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذلِک َآن عذاب عظیم مر ایشانرا بِأَنَّهُم ُ استَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الحَیاةَ الدُّنیا زندگانی دنیا را عَلَی الآخِرَةِ بر نعیم عقبی وَ أَن َاللّه َو

دیگر بجهت آن است که خـدای لاـ یَهـدِی نمی خواهـد که راه نمایـد القَوم َالکافِرِین َ گروه ناگرویـدگان را یعنی مرتـدان را بـآنچه موجب ثبـات بر ایمان باشـد أُولئِکَ َ آن گروه کافران الَّذِین َطَبَع َاللّه ُ آنانـنـد که مهر نهاد خـدای عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وَ سَـمعِهِم و بر گوشـهای ایشان تا سـخن حق نشنیدند وَ أَبصارِهِم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدنـد وَ أُولئِکَ َو آن گروه هُم ُالغافِلُون َایشان انـد غافلان بی خبران از حق لا جَرَم َ أَنَّهُم حقا و در ان هیچ شبه نیسـت که ایشـان فِی الآخِرَهِ در ان سـرای دیگر هُم ُالخاسِـرُون َایشان زیان زدگاننـد چه سـرمایه عمر ضائع کرده در بازار دنیا سودی بـدست نیاوردنـد و مفلس را در بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسـرت و نـدامت نخواهـد بود مثنوی قیامت که بازار مینو نهند منازل باعمال نیکو دهند بضاعت بچندانکه آری بری و گر مفلسـی شـرمساری بری که بازار چندانکه آگنده تر تهیدسـت دل را پرآگنـده تر ثُم َ إِن َ رَبَّک َ پس بـدرستیکه پروردگـار تـو بخشاینـده است لِلَّذِین َ هـاجَرُوا مر آنـان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صـهیب و سالم و بلال رضـی اللّه عنهم مِن بَعدِ ما فُتِنُوا پس از آنکه عذاب کشـیده بودند و از کفار ایـذای تمـام یافته ثُم َ جاهَـدُوا پس جهاد کردنـد وَ صَبَرُوا و شـکیبائی نمودنـد بر جهاد إِن َ رَبَّک َ بـدرستیکه آفریـدگار تو مِن بَعدِها از پس هجرت جهاد و صبر لَغَفُورٌ هرآئینه آمرزنده است و عفوکننده از ایشان گناهان گذشـته رَحِیم ٌ مهربان است ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده.

صفحه : ۶۰۲

یَوم َ تَأتِی

یاد کن روزی را که آیـد کُل ُّنَفس ٍ هر نفسـی یعنی هر انسانی تُجادِل ُجـدال کنـد عَن نَفسِـها از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصـی گوید که چرا معصـیت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نه کردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاـص نفس خود گویـد نفسـی نفسـی وَ تُوَفّی کُل ُّنَفس ٍو تمام داده شود هر نفس را ما عَمِلَت جزای آنچه کرده است وَ هُم لا یُظلَمُون َو ایشان سـتم دیده نه شوند در مکافات وَ ضَـرَب َاللّه ُو پیدا کرد خدای تعالی مَثَلًا مثلی قَریَةً کانَت دیهی را که بود آمِنَةً ایمن از نزول قیاصـره و قصـد جبـابره مُطمَئِنَّةً آرمیـده و اهل آن آسوده یَأتِیها رِزقُها می آیـد بـدان دیه روزی اهل وی یعنی اقوات ایشـان رَغَـداً فراخ و بسـیار مِن کُل ِّمَکان ٍاز هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن فَکَفَرَت پس کافر شدنـد یعنی اهـل آن کفران ورزیدنـد بِأَنعُم ِاللّه ِبه نعمتهای خـدای و شـکر نه گذاردنـد فَأَذاقَهَا اللّه ُپس چشانیـد خـدای تعالی اهل آن را لِباس َالجُوع ِوَ الخَوف ِپوشـش گرسـنگی و ترس بِما کانُوا یَصنَعُون َبآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضـرر و لباس را برای چیزی که کسـی را فرا گیرد و بپوشـد یعنی حق سـبحانه چنان که دریافتند ضـرر جوع و خوف را که بر ایشـان مشـتمل بود- إبن عباس رض فرموده که اینکه مثل برای اهل مکه است که ایمن بودنـد از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت محمّد مصطفی ص کافر

شدنـد خدای مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی مانده از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدنـد و آن بدعای آنحضـرت ص بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضـر و ابعث علیهم سـنین کسـی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بـدل کرد بخوف یعنی ترس مسـلمانان در دل ایشان انـداخت تا حدیکه از هیبت اسـلام ترک تردد بسـفر شـام نمودنـد و بر نفس و مال خود ایمن نبودنـد وَ لَقَد جاءَهُم و بـدرستیکه آمـد بـدیشان رَسُول ٌمِنهُم پیغمبری از ایشان یعنی محمّـد ص فَکَذَّبُوه ُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُم ُالعَذاب ُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس و حال وَ هُم ظالِمُون َ آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود به شرک و تکذیب آورده اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه علیه السلام فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان مکه چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناه دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه برونـد آیت آمد فَکُلُوا پس بخورید. ای زنان و کودکان مکه مِمّا رَزَقَکُم ُاللّه ُ از آنچه روزی داد خـدای تعالی شـما را بر دست فرسـتادگان پیغمبر علیه السـلام حَلالًا طَیِّباً بی شـبه و پاک و گوینـد خطاب با مومنان است ایشان را میفرماید که حلال خورید وَ اشکُرُوا و سپاسداری کنید نِعمَت َاللّه ِ نعمت خدای تعالی إِن کُنتُم إِیّاه ُاگر هستید که خدای تعالی را تَعبُدُون َ میپرستید یا فرمان می برید.

صفحه : ۶۰۳

إِنَّما حَرَّم َ جز اینکه نیست که خدای حرام کرد عَلَیکُم ُالمَیتَةَ بر شما مردار را وَ الدَّم َ و خون

روان وَ لَحم َالخِنزِیرِ و گوشت خوك را و آنچه از ان توان خورد وَ ما أَهِلَ َو آنچه آواز برآورده شود لِغَیرِ اللّه ِاز برای غیر خدای بِه ِبدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَن ِاضطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غَیرَ باغ ٍنه طالب لذّت وَ لا عادٍ و نه خورنده بالای سیری فَإِن َاللّه َپس بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَحِیم ٌمهربان است در رخصت او وَ لا تَقُولُوا و مگوئید لِما تَصِف ُأَلسِنَتُکُم ُبرای آن چیزیکه وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید الکَذِب َدروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدامست آنکه گفتند هذا حَلال ٌاینکه حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلال است بر مردمان ما وَ هذا حَرام ٌو اینکه حرام است یعنی آن که مذکور شده ناروا است بر زنان ما میگوئید که اینکه حلال است و اینکه حرام لِتَفتَرُوا تا افترا کنید عَلَی اللّه ِالکَذِب َبر خدای تعالی دروغ را و گوئید که خدای تعالی ما را باین فرموده است إِن َالَّذِین َیَفتَرُون َبدرستیکه آنانکه بربندند عَلَی اللّه ِالکَذِب َبر خدای تعالی دروغ را لا یُفلِحُون َرستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتاع ٌقَلِیل ٌآنچه برای او افتراء میکنند برخورداری اندك است زود منقطع شود در دنیا وَ لَهُم عَذاب ٌأَلِیم ٌو مر ایشان را عذابی مؤلم یعنی دایم باشد در آخرت وَ عَلَی الَّذِین َهادُوا و بر آنانکه بدین یهودیت درآمدند حَرَّمنا حرام کردیم ما قَصَصنا عَلَیک َ

آنچه خوانـده ایم بر تو مِن قَبـل ُ پیش از نزول اینکه سوره یعنی در سوره انعـام و هو قوله تعالی وَ عَلَی الَّذِین َ هادُوا حَرَّمنا کُل َّ ذِی ظُفُرٍ الآ یه وَ مـا ظَلَمنـاهُم و سـتم نکردیم بر ایشـان بتحریم آن وَ لکِن کانُوا و لیکن بودنـد که بواسـطه کثرت گناه أَنفُسَ هُم یَظلِمُون َ بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُم َّ إِن َّ رَبَّک َ پس بدرستیکه پروردگار تو لِلَّذِین َ عَمِلُوا السُّوءَ مر آنان را که گناه کردنـد بِجَهالَهٍ بسـبب غفلت و نادانی و عـدم تفکّر در عواقب امور ثُم َّ تابُوا پس بازگشـتند بخـدای مِن بَعدِ ذلِک َ از پس آن عمل بـد وَ أَصـلَحُوا و بصـلاح آوردنـد کار خود را إِن َّ رَبَّک َ بدرستیکه آفریدگار تو مِن بَعدِها از پس توبه لَغَفُورٌ هرآئینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رَحِیم ٌ مهربان است که قبول میکند توبه را از بندگان.

صفحه : ۶۰۴

إِن َّ إِبراهِیم َ بـدرستیکه ابراهیم علیه السـلام که خلیـل جلیـل است کان َ أُمَّهً بود امتی یعنی جامع کمالات و فضائل بود که یافته نشدی مجموعه آن الا متفرق در اشـخاص بسیار شعر لیس من اللّه بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد جانا تو یگانه ولی ذات تو هست مجموعه آثـار کمالاـت همه گوینـد پیش از القـای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نه بود پس او تنها امتی بوده قانِتاً لِلّه ِ فرمـانبردار مر خـدای را و قـائم بـامر او حَنِیفـاً مائل از ادیان باطله بـدین حق وَ لَم یَک ُ و نبود مِن َ المُشـرِکِین َ از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود شاکِراً سپاس دارنده لِأَنعُمِه ِ مر نعمتهای خدای را اجتَباه ُ برگزید خدای مر

او را به نبوت وَ هَدَیناهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براه راست که طریق توحید است وَ آتَیناهُ فِی الدُّنیا و دادیم ما او را در دنیا حَسَنَةً نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبّت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه ص از نسل اوست یا آنکه صلوات برو مقرون بصلاه سید عالم است اللهم صل علی محمّد و علی آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وَ إِنَّهُ و بدرستیکه ابراهیم فِی الآخِرَهِ در آن سرای لَمِنَ الصّالِحِینَ از شایستگان است مر درجات عالیه را امام ماتریدی رحمه اللّه علیه فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ أَوحَینا إِلَیکَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِع آنکه پیروی کن در توحید مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً ملّت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدار ایراد دلائل یکی از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوك سبیل متبوعست پس اتباع آنحضرت ص مر ابراهیم را بسبب آن بود که بعد ازو مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین و الآخرین علی اللّه مقرر است که آنحضرت از همه انبیاء ع افضل و اکمل است و نصیب او در

فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تواند تو شاهی و مجموع خیل تواند وَ ما کانَ مِنَ الْمُشرِکِینَ و نبود ابراهیم از جمله شراک آرندگان تعریض به کفار قریش است که میگفتند که ما کیش پدر خود ابراهیم داریم، آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی ع را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال بمهمات برطرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر ان رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آنروز ابتدای به آفرینش خلق کرده خداوند تعالی بسبب شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه را بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدیدی عظیم فرموده چنانچه میگوید إِنَّما جُعِلَ السَّبتُ جز اینکه نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَى الَّذِینَ اختَلَفُوا بر آنانکه اختلاف کردند فِیهِ در آن روز و تعظیم سبت آن بود که درو کسب نه کنند و بهیچ مهم مشغول نه شوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق نه نمایند و اینکه تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که آن روز حضرت موسی ع یکی را دید که متاعی را برداشته جائی میبرد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفگندند که مرغان مردارخوار تا چهل روز. از اجزا و احشای او میخوردند وَ إِنَّ رَبَّکَ

و بدرستیکه پروردگار تو لَیَحکَم ُهرآئینه حکم خواهد کرد بَینَهُم میان ایشان یَوم َالقِیامَهِ روز رستخیز فِیما کانُوا در آن چیزی که بودند از سرکشی و جهل فِیه ِیَختَلِفُون َدر آن اختلاف میکردند یعنی روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت ع نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعیکه پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا الیوم و للیهود غدا و للنصاری بعد غد صفحه : ۶۰۵

ادع ُبخوان ای محمّد خلق را إِلی سَبِیل ِرَبِّک َبراه پروردگار خود بِالحِکمَهِ بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبه را زایل گرداند وَ المَوعِظَهِ الحَسَنَهِ و به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَ جادِلهُم و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِی هِی َأَحسَن ُبراهی که آن نیکوترست یعنی برفق و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند که حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوت اشارت است بمناهج ثلثه وصول اعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت ادب است در طریق سلوك و بعد ما که باب دعوات از سه وجه مفتوح گشته اوّل باب حکمت و آن موهبت جزیل بیواسطه جبرئیل فائض شده و حقیقت عبارت است از کرامتیکه خلق را در ان مجال شرکت نباشد پس

تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب است دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوش خوئی است اولی مینماید سوّم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت است مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلائل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سیّد انام ص و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است نظم نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی هر ذات بود واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش إِن َّرَبَّكَ ‌ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ أَعلَم ُاو داناتر است بِمَن ضَل َّ بآنکس که گمراه شد عَن سَبِیلِه ِ دعوت حق که اسلام است وَ هُوَ أَعلَم ُو او داناتر است بِالمُهتَدِین َ براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و ابلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ص روز حرب احد سید الشهداء حمزه رض را مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هرآئینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وَ إِن عاقَبتُم و اگر عقوبت کنید پاداش کسی را که بر شما عقوبت کرده است فَعاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثل ِ ما عُوقِبتُم بِه ِ بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما

در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَ لَئِن صَبَرتُم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَیرٌ لِلصّابِرِین َ هرآئینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام وضع مظهر بجای مضمر مخبر است از ثنای خدائی بر ایشان بر آنکه صابرانند آورده اند که آن حضرت ص بعد از نزول اینکه آیت ترک عقوبت فرمود کفاره سوگند داد وَ اصبِر و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسیده وَ ما صَبرُکَ َو نیست شکیبائی تو إِلّا بِاللّه ِ مگر بتوفیق و عون خدای وَ لا تَحزَن عَلَیهِم و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلّط ایشان بر لشکر تو وَ لا تَک ُفِی ضَیق ٍ و مباش در تنگدلی مِمّا یَمکُرُون َ از آنچه می سگالند از بدی إِنّ َ اللّه َ بدرستیکه خدای بنصرت و معونت مَع َ الَّذِین َ اتَّقَوا با آنان است که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَ الَّذِین َ هُم مُحسِنُون َ و آنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارت است بتعظیم امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان بدین دو صفت است نظم ز احسان خاطر مردم شود شاد به تقوی خانه دین گردد آباد بسوی اینکه صفتها گر شتابی رضای خلق و خالق هر دو یابی.

صفحه : ۶۰۶

سوره بنی اسرائیل

مکیه و هی مائه و احدی عشره ایه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ سُبحان َ الَّذِی پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت أَسری بِعَبدِه ِ ببرد بنده خود را که محمّد ص است لَیلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِن َ المَسجِدِ

الحَرام ِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام بانی رض چه مکه و حریم او همه مسجدند إِلَی المَسجِدِ الأَقصَی بسوی مسجد دورتر از اهل مکّه یعنی بیت المقدس الَّذِی بارَکنا آن مسجدیکه برکت کردیم حَولَه ُ بر گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیای علیه السلام ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمّد ص را بردیم لِنُرِیَه ُ تا بنمائیم او را مِن آیاتِنا از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیاء ع را دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجائب و غرائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علماء براننـد که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاوّل است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت ص از مکه و بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است مثنوی شاهد معراج نبوی وافر است هر که مقر نیست بدین کافر است دستگه سلطنت اینکه وصال نیست بپامردی خیل خیال عقل چه داند چه مقامست اینکه عشق شناسد که چه دام

است اینکه معتقد اکثر اهل اسلام آن است که عروج آنحضرت ص بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصّه ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت بیت- آنکه سرشت تنش از جان بود سیر و عروجش به تن آسان بود و در ان شب جبرئیل با جوقی از ملائکه آمده و آنحضرت ص را بمسجد الحرام برده از حجره ام هانی رض و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق ساخته باندك فرصتی به بیت المقدّس رسانیده نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی بخلوت در سرای ام هانی رسیدش جبرئیل از بیت معمور براق برق سیر آورده از دور قوی پشت و گران سیر و سبك خیز براندن دور بین وقت شدن تیز روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه علیه السلام در بیت المقدس انبیاء و ملائکه علیهم السلام را دید و ایشان را امامت کرده و از صخره بمعراج برآمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اوّل آدم علیه السلام را و در دوم عیسی ع و یحیی ع و در سوم یوسف ع و در چهارم ادریس ع و در پنجم هارون ع و در ششم موسی ع و در هفتم ابراهیم علیه السلام را دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنیده سدره المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمه بنظر وی درآمد جبرئیل ع نزدیک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لو دنوت انمله لاحترقت بیت چنان گرم در تیه قربت براند

که در سدره جبرئیل ع زو بازماند در آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرد بمحلی رسید که براق نیز از رفتار بازماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب اون منی شنید و هر نوبت آنحضرت ص را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سر دنی نهاد از آنجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی درآمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی جهت دید بدید آنچه از حد دیدن برون بود مپرس از ما کیفیت که چون بود و به نقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ص ثنای الهی بکلمات التحیات للّه و الصلوت و الطیبات بجا آورد و باکرام السلام علیك ایها النبی و رحمه اللّه و برکاته، مخاطب گشت و در تشریف اینکه سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین بیت چو کرده وعدهای لطف در گوش نکرده امت خود را فراموش و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی درآوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و بیت المقدس بازآمد و متوجه مکّه معظمه شده کاروانهای قریش را دید و مدت اینکه سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود- نظم راه ز اندازه برون رفته پی نتوان برد که چون رفته عقل درین واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند آورده اند که چون بامداد همین شب قصّه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند کفار

استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان بازداد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح بایشان گفت و آن را که بدو توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت ع را بمعراج برد تا آیتهای ملك و ملکوت ببیند و خبر آن بعالمان رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز شود إِنَّه ُبدرستیکه خدای هُوَ السَّمِیع ُاوست شنوا سخنان کفّار را در تکذیب البَصِیرُ بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مستمع و مبصر است یعنی شنوانید محمّد را کلام خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بدانحضرت علیه السلام دارند و در نفحات الانس مذکور است که بدرستیکه محمّد شنوا بود مرا آنچیزیرا که بدان خطابش کردند و بینا بود. مر آنچیزیرا که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که نمودیم او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم چو در مکتب بی نشانی رسید چه گویم که آنجا چه دید و شنید ورق در نوشتند و کم شد سبق شنیدن بحق بود و دیدن بحق و چون در مرآت الصفا فی معجزات المصطفی قصّه معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و رقایق و حقایق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب منطوی ساخته رجوع نموده

شد بتفسیر و اللّه علیم و خبیر.

صفحه : ۶۰۷

وَ آتَینا و دادیم ما مُوسَی ٰ موسی ع را توریت وَ جَعَلناه ُو ساختیم ما کتاب موسی ع را هُدی ً لِبَنِی إِسرائِیل َ راه نماینده مر فرزندان یعقوب ع را و گفتیم مر ایشانرا أَلّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا مگیرید مِن دُونِی بجز من وَکِیلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید ذُرِّیَّةَ مَن حَمَلنا ای ذریت آن کسیکه برداشتیم او را در کشتی مَع َ نُوح ٍ با نوح مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جدّ بنی اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید إِنَّه ُ کان َ بدرستیکه نوح ع بود عَبداً شَکُوراً بنده پاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدائرا شکر گفتی اینکه ترغیب است مر ذریت او را در اقتدای پدر در شکر نعمت الهی که مودی بمزید است لئن شکرتم لازیدنکم وَ قَضَینا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلی بَنِی إِسرائِیل َ بسوی بنی اسرائیل فِی الکِتاب ِ در توریت و بیان کردیم که بخدای شما لَتُفسِدُن َّ هرآئینه فساد می کنید و تباهی از شما پدید آید فِی الأَرض ِ در زمین شام مَرَّتَین ِ دوبار فساد اوّل ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیا که پیغمبر ع ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی ع و قصد هلاک عیسی ع حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَ لَتَعلُن َّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا کَبِیراً بلندشدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد

از اطاعت من و تکبر خواهید نمود بافریدگاری من فَإِذا جاءَ پس چون بیاید وَعدُ أَولاهُما وعده عقاب و فساد اوّل از ان هر دو بَعَثنا برانگیزیم و مسلّط کنیم عَلَیکُم بر شما عِباداً لَنا بندگانی که ما را هستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنجاریب یا رئیس عمالقه پس در صفت آنها میگوید أُولِی بَأسٍ شَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت دمیاطی گفته که مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق فَجاسُوا پس درآیند خِلالَ الدِّیارِ میان سراهای شما برای اسیری و قتل و غارت وَ کانَ و هست اینکه حکم وَعداً مَفعُولًا وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدنا پس بازگردانیم لَکُمُ الکَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَیهِم بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند و مغلوب و مقهور سازید ایشانرا وَ أَمدَدناکُم و مدد دهیم شما را بِأَموالٍ بمالها از هر نوع وَ بَنِینَ و بزیادتی پسران وَ جَعَلناکُم و سازیم شما را أَکثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِیراً از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن.

صفحه : ۶۰۸

إِن أَحسَنتُم اگر نیکوئی کنید أَحسَنتُم لِأَنفُسِکُم نیکوئی کرده باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَ إِن أَسَأتُم فَلَها و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس شما را باشد و بس در مدارک از مرتضی علی رضی اللّه عنه نقل می کند که من هرگز با کسی نیکوئی نه کرده ام و

بـدی نیز بکسـی نه رسانیـده پس اینکه آیت خوانده یعنی هر چه کسـی میکند بیت در جهان گر نیک و گر بد کرده ام هر چه کردم جمله بـا خود کرده ام فَإِذا جاءَ پس چون بیایـد وَعـدُ الآخِرَهِ وعـده عقـاب نوبت دیگر یعنی فساد دویم و بین الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِيَسُوؤُا تا آن فرسـتادن و برانگیختن بد سازد وُجُوهَكُم روهای شـما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشـره شما پیـدا کنـد و حفض بجمع میخوانـد تا آن قوم رویهای شـما را بـد سازنـد وَ لِيَدخُلُوا المَسجِدَ و تا درآینـد به بیت المقدس كَما دَخَلُوه چنـانچه درآمدنـد در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانکه اوّل لشـکر بخت نصـر درآمدنـد و مسـجد را خراب کردند لشـکر طرطوس نیز درآینـد وَ لِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند ما عَلَوا آنچه غالب شوند بر آن تَتبِيراً هلاک کردنی درین قصّه اختلاف بسـیار است و هر مفسـری نقلی که بدو رسـیده ایراد نموده و قول اصح و اشـهر آن است که در مختار القصص و غیر آن از کتبیکه از اخبار انبیای ع نوشـته اند چنانست که چون سـلطنت به بنی اسـرائیل در ولایت شام بصدیقه رسـید از اولاد سلمـا و او مردی ضـعیف حـال اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسـته متوجه آنصوب شدنـد اوّل سـنجاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلمه پادشاه آذربایجان رسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال

میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمد نظم سپهداران سپه در هم فگندند صلای مرگ در عالم فگندند ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت ز خون روی زمین را لاله بگرفت عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند بیت در افتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر برّان بنی اسرائیل دعای اللهم اشتغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین، آغاز کردند و نکبای نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جای قرار و نه جای ستیز نهادند ناکام رو در گریز اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیلیان افتاد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف درآوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را برطرف نهادند هر چند ارمیا ع پیغمبر ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده اینکه فساد اوّل است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت

ملك بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و بایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و اینکه عقوبت اوّل بود بعد از ان کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار بنّا و سائر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول بازآمد و دیگر باره بنی اسرائیلیان خوشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهادند باز سودای اینکه مخالفت از نهاد ایشان سر برزد یحیی ع معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاك عیسی ع کردند عقوبت دوم در رسید و طرطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و اندوختهای ایشانرا بغارت بردند و حق سبحانه در توریت بعد از وعده اینکه دو عقوبت بدیشان گفته بود عَسی رَبُّکُم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است أَن یَرحَمَکُم آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد وَ إِن عُدتُم و اگر بازگردید نوبت دیگر بنافرمانی عُدنا بازگردیم ما نوبت سیوم بعقوبت دیگر وَ جَعَلنا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلکافِرِینَ برای ناگرویدگان حَصِیراً زندانی که در آنجا بازداشته شوند و بر خروج قادر. نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه علیه السلام بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند.

صفحه : ۶۰۹

إِنَّ هذَا القُرآنَ بدرستیکه اینکه قرآن یَهدِی راه نماید لِلَّتِی هِیَ أَقوَمُ براهی که

آن راست است و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَ یُبَشِّرُ المُؤمِنِینَ و مژده میدهد قرآن مر گرویدگان را الَّذِینَ یَعمَلُونَ الصّالِحاتِ آنانرا که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُم بآنکه مر ایشانراست أَجراً کَبِیراً مزدی بزرگ یعنی بهشت وَ أَنَّ الَّذِینَ و هم بشارت میدهد مؤمنان را بآنکه آنانکه لا یُؤمِنُونَ نمیگروند بِالآخِرَةِ برای آخرت أَعتَدنا لَهُم آماده کردیم برای ایشان عَذاباً أَلِیماً عذابی یا الم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَ یَدعُ و دعا میکند الإِنسانُ آدمی و خدایرا میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ به بدی بر نفس و اهل و مال خود دُعاءَهُ بِالخَیرِ مثل خواندن به نیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای تعالی بدعا میخواست که امطر علینا حجاره من السّماء وَ کانَ الإِنسانُ و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعای بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب از حالی بحالی نه در سرّا تحمل دارد و نه در ضرّا نه در گرما شکیبا است و نه در سرما وَ جَعَلنَا اللَّیلَ وَ النَّهارَ و گردانیدیم شب و روز را آیَتَینِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَونا پس محو کردیم آیَةَ اللَّیلِ آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَ جَعَلنا آیَةَ النَّهارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبصِرَةً روشن که درو همه چیز بینند لِتَبتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضلًا مِن رَبِّکُم افزودنی در معیشت از پروردگار خود

و گفته انـد آیت روز آفتـاب است و آیت شب مـاه و محو آیت شب نقصـان نور مـاه است از بـدریت تا محاق در لباب از إبن عباس رض روایت میکنـد که پیش ازین آفتاب و ماه در نور مشابه یکـدیگر بودنـد و بدان سـبب روز از شب ممتاز نه بود حق سبحانه جبرئیل را فرسـتاد تا پر خود را بر روی ماه مالیـد و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی اینکه آیت بـدین قول آنست که نور مـاه را محو کردیم و آفتـاب را روشن گـذاشتیم تـا شـما در روز از پی اکتسـاب معاش خود برویـد وَ لِتَعلَمُوا و تا بدانید از اختلاف حرکات شـمس و قمر عَدَدَ السِّنِینَ شمار سالها وَ الحِساب و حساب آجال و مواسم اعمال وَ کُل شَی ءٍ و هر چیزیرا که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلناه بیان کردیم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفصِیلًا بیان کردنی.

صفحه : ۶۱۰ وَ کُل إِنسـانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کـافر أَلزَمناه الزام کردیم او را طائِرَه عمل او یعنی آنچه تقـدیر کرده انـد در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِی عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را چاره نیست از ان و او ملازم اوست چنانچه طـوق لازم عنـق است و در زاد المسـیر از مجاهـد رح نقـل میکنـد که هر مولودیرا کتـابی است از گردن او آویخته و در آنجا نوشـته که شـقی ام سـعید بعضـی برآننـد که اعراب به پریـدن مرغ از راست یـا چپ تفـاؤل میکردنـد از جانب یمین نشانه یمن میگرفتند و

طرف شمال را نسبت بشامت می دادند پس اینجا استعاره کرده است طائر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طائر آن کتاب است که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آن است که عمل آن در گردن اوست وَ نُخرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی یَوم َالقِیامَهِ روز قیامت کِتاباً نوشته که صحیفه عمل اوست، یَلقاهُ مَنشُوراً ببیند آن کتاب را بازگشاده بدست در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او درپیچند و چون مبعوث شود بازگشاده بدست او دهند و گویند اقرَأ کِتابَکَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در ان روز همه آدمیان خواننده خواهند بود خطاب با هر یک خواهد رسید که نامه خود املاء کرده بخوان کَفی بِنَفسِکَ الیَوم بس است نفس تو امروز عَلَیکَ حَسِیباً بر تو شمارکننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن خطاب رض فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک اعمال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر نماز شام بکلفت تمام یک

روزه گذار و گفتار خویش را با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم اینکه صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت من ترا درین کار پندی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نباشی که ترا طاقت دادن حساب یک روزه با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون بازخواهی داد نظم تو نمیدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گوئی تمام زین عملهای نه بر نهج صواب نیست جز شرمندگی وقت حساب مَن ِ اهتَدی هر که راه یابد و بر راه راست رود فَإِنَّما یَهتَدِی پس جز اینکه نیست که راه می یابد لِنَفسِه ِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد و بس وَ مَن ضَل َّو هر که گمراه شد فَإِنَّما یَضِل ُّعَلَیها پس جزین نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ و برندارد هیچ نفس بردارنده وِزرَ أُخری گناه نفس دیگر ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید گناه شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود برخواهد داشت نه بار دیگری وَ ما کُنّا مُعَذِّبِین َو نیستیم ما عذاب کننده قومی حَتّی نَبعَث َتا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند وَ إِذا أَرَدنا و چون خواهیم أَن نُهلِك َقَریَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را أَمَرنا بسیار

گردانیم مُترَفِیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَـقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِیها در ان شهر فَحَق َ پس واجب شود عَلَیهَا القَول ُ بر اهل آن دیه کلمه عـذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شونـد فَدَمَّرناها پس از بنیاد برکنیم ایشان را. و خراب سازیم منازل ایشان را تَدمِیراً خراب کردنی و از بنیاد برکندنی صفحه : ۶۱۱

وَ کَم أَهلَکنا و چه بسیار هلاک کرده ایم مِن َالقُرُون ِ از اهل قرنها مِن بَعدِ نُوح ٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرنی صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از ان در نگذرند وَ کَفی بِرَبِّک َو بسنده است پروردگار تو بِذُنُوب ِ عِبادِه ِ بگناه بندگان خود خَبِیراً دانا که ذنوب پنهان ایشان را دانـد بَصِیراً بینا که خطیات آشکارای ایشان را بینـد، آورده انـد که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَن کان َهر که باشد از روی خساست همت یُرِیدُ العاجِلَة خواهد اینکه جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذّت او را عَجَّلنا لَه ُبشتابانیم برای او فِیها در دنیا ما نَشاءُ آنچه خواهیم از نعمتها لِمَن نُرِیدُ از برای آن کس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُم َ جَعَلنا لَه ُجَهَنَّم َ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت یَصلاها درآید بدوزخ

مَذمُوماً نکوهیده مَدحُوراً رانده شده از رحمت خدای وَ مَن أَرادَ الآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَ سَعی لَها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعیَها آنچه حق سعی باشد وَ هُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شائبه شرک فَأُولئِکَ پس آنگروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان کانَ سَعیُهُم هست شتافتن ایشان مَشکُوراً مقبول و پسندیده نزدیک خدای کُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هؤُلاءِ آن گروه را بمقدار کفایت وَ هَؤُلاءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِن عَطاءِ رَبِّکَ از عطای پروردگار تو وَ ما کانَ و نیست عَطاءِ رَبِّکَ عطای پروردگار تو مَحظُوراً منع کرده و بازداشته از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا انظُر بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کَیفَ فَضَّلنا چگونه افزونی دادیم بَعضَهُم بعضی آدمیان را عَلی بَعضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در ان و جمعی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرت اند به توفیق بر برخی که جوینده دنیااند وَ لَلآخِرَةُ و هرآئینه آن سرای أَکبَرُ دَرَجاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَ أَکبَرُ تَفضِیلًا و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا بدرجه

برتر ازو ما بین زمین و آسـمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا بدرکه زیرتر ازو همین مقدار بعد خواهد بود.

صفحه : ۶۱۲

لاـ تَجعَل فرامگیر ای آدمی مَع ِاللّه ِبا خـدای إِلهاً آخَرَ خـدای دیگر فَتَقعُـدَ پس به نشـینی در دوزخ جاودان مَـذمُوماً نکوهیـده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخذُولًا فروگذاشـته یعنی محروم از همه نیکوئیها وَ قَضی رَبُّک ِو حکم کرد پروردگار تو ای محمّد ص بر مکلفان أَلّا تَعبُدُوا بآنکه مپرستید إِلّا إِیّاه ُمگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیم ست و نشاید الا کسی را که در غـایت عظمت باشـد وَ بِالوالِـدَین ِو دیگر بـآنکه نیکوئی کنیـد بـا پـدر و مـادر إِحساناً نیکوئی کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند مر وجود و تربیت اولاد را إِمّا یَبلُغَن َّاگر برسند عِندَک َالکِبَرَ نزدیک توبه بزرگ سـالی و کبر سن أَحَـدُهُما یکی از ایشـان أَو کِلاهُمـا یـا هر دو ایشـان یعنی بزنیـد تا پیر شونـد و محتاج خـدمت تو گردنـد فَلاـ تَقُـل لَهُمـا أُف ٍّپس مگو مر ایشـانرا اف و آن کلمه زجرست چون کسـی از چیزی بتنگ آیـد یا برو گران آیـد یا بناپاکی آلوده شود اینکه کلمه میگویـد حق سـبحانه فرمود که اینکه کلمه مر ایشانرا مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا و صـحبت ایشانرا گران مشـمر وَ لا تَنهَرهُما و بانگ بر ایشان مزن و سـخن ایشان را جواب درشت باز مـده وَ قُل لَهُما و بگو مر ایشانرا قَولًا کَرِیماً سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام

مخوان و گفته اند که بایشان چنان سخن گوئی که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَ اخفِض لَهُما و فراگیر برای ایشان، جَناح َالـذُّل ِبال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر مِن َالرَّحمَهِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج توانـد در خدمت و تقویت وَ قُـل رَب ِارحَمهُما و بگو ای پروردگار من ببخشای بر ایشان کَما رَبَّیانِی همچنانکه پروردنـد مرا صَـغِیراً در حالتی که خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولـد در حق والـدین آنست که اگر مومن انـد ایشان را به بهشت رسان و اگر کافرانـد راه نمای باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است من رضـی عنه والداه فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشانرا بلواحق عقوق پیش نبایـد رفت- مثنوی آنکه تنت پاره از جان اوست قطره از چشمه حیوان اوست آب ازو دیـده نهال برت شیر ازو خورده لبان ترت زو چو بشریت فتوت بود خونش خورانی چه مروت بود رَبُّکُم أَعلَم ُپروردگار شما داناترست بِما فِی نُفُوسِکُم بآنچه در نفسهای شماست از برّ والـدین و عقوق ایشان إِن تَکُونُوا صالِحِین َاگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کننـدگان بمادر و پـدر فَإِنَّه ُکان َپس بـدرستیکه خـدای هست لِلأَوّابِین َمر توبه آرنـدگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غَفُوراً آمرزنده- صفحه : ۶۱۳

وَ آت ِذَا القُربی و بـده خداونـد خویشی را حَقَّه ُآنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت بـا او امـام اعظم رح فرموده که حق اقارب

آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول علیه السلام اند و حق ایشان اعطاء خمس ست بدیشان از آنچه حق سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن حسین رض مردیرا از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل نخوانده که و آت ذا القربی حقه مرد جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابتید که خدا امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَ المِسکِین َو بده درویش را وَ ابن َالسَّبِیل ِو راهگذر را حق ایشان از زکوه وَ لا تُبَذِّر و اسراف مکن یعنی پراگنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبذِیراً پراگنده ساختنی مجاهد فرمود که اگر برابر کوه احد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِن َّالمُبَذِّرِین َبدرستیکه اسراف کنندگان کانُوا هستند إِخوان َالشَّیاطِین ِبرادران شیطان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر کرا التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم آورده اند که کفّار مکّه اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند در تضیع اموال که امثال که امثال دیوانند وَ کان َالشَّیطان ُو هست دیو لِرَبِّه ِمر پروردگار خود را کَفُوراً منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و خباب

و برخی از فقرای صحابه رض در برخی از اوقات از حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت ص از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد وَ إِمّا تُعرِضَن َعَنهُم ُو اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه رض ابتِغاءَ رَحمَهٍ برای انتظار روزی که مِن رَبِّک َتَرجُوها از نزدیک پروردگار خود چشم میداری او را فَقُل لَهُم پس بگو مر ایشانرا قَولًا مَیسُوراً سخنی نرم و نیکو و یا دعا کن برای ایشان بآسانی کشیدن با رفاقه و فقر یا وعده ایشانرا به نیکوئی آورده اند که بعد از نزول آیت چون از آنحضرت ص چیزی طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا اللّه و ایاکم و در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه ص از موسی ع کلیم سخی ترست و سخاوت موسی ع آن بود که سائل را رد نمیکرد بچیزیکه ازو فاضل بوده یا بسخن خوش او را خوشنود میساخت القصه از جهت آزمایش شخصی دختر خود را بجناب نبوّت مآب علیه السلام فرستاد دخترك آمد و گفت یا رسول اللّه مادر من از شما پیراهنی میطلبد حضرت فرمودند زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر بازآئی دخترك بعد از زمانی بازآمد که مادر من آن پیراهنی میطلبد که در بر شماست حضرت بحجره درآمد و پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه به نشست بلال اقامت صلاه کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت ص بودند و آنحضرت ص بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت آمد که وَ لا تَجعَل

یَدَکَ و مساز دست خود را مَغلُولَةً إِلی عُنُقِکَ بربسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی بربستن دست کنایت ست از امساک وَ لا تَبسُطها و مکشائی دست خود را کُل َّالبَسطِ همه گشادن بسط ید عبارت از عطا و کل البسط اشارت بر اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقعُدَ مَلُوماً که به نشینی ملامت کرده شده مَحسُوراً درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال میفرماید در صفت سخا و از طرفین او که تقتیر و تبذیرست منع میکند و در مجمع البحرین از ابو قوسی قطعه در معنی اینکه آیت آمده و هی هذه قطعه مبند از سر امساک دست در گردن که خصلتی ست نکوهیده پیش اهل نهاد مکن بجانب اسراف نیز چندان میل که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها چون در میانه اینکه هر دو راه چندانی تفاوت ست که از آفتاب تا بسها پس احتیاط وسط راست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها.

صفحه : ۶۱۴

إِن َّرَبَّکَ بدرستیکه آفریدگار تو یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد وَ یَقدِرُ و تنگ میسازد برای هر که ارادت او اقتضای میکند و اینکه بسط و قبض از محض حکمت ست و کسی زهره اعتراض ندارد إِنَّهُ کانَ بدرستیکه او هست بِعِبادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِیراً بَصِیراً دانا و بینا وَ لا تَقتُلُوا و مکشید أَولادَکُم فرزندان خود را خَشیَةَ إِملاقٍ از ترس درویشی نَحنُ نَرزُقُهُم ما روزی میدهیم ایشان را وَ إِیّاکُم و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد إِن َّقَتلَهُم بدرستیکه کشتن ایشان

کان‌ - هست خِطأً کَبِیراً خطای بزرگ چه مشتمل ست بر قطع تناسل و انقطاع نوع وَ لا تَقرَبُوا الزِّنی و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید إِنَّه ُ بدرستیکه زنا کان‌َ - فاحِشَةً هست عملی زشت وَ ساءَ سَبِیلًا و بد راهی ست در تفسیر زاهدی آورده که راه گیران و مغان ست وَ لا تَقتُلُوا و مکشید النَّفس‌َ - الَّتِی آن نفس را که حَرَّم‌َ - اللّه ُ حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن إِلّا بِالحَق‌ِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَ مَن قُتِل‌َ - و هر که کشته شود مَظلُوماً در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَد جَعَلنا پس بدرستیکه ما دادیم لِوَلِیِّه ِ مر وارث او را که بعد از قتل متولی امر اوست سُلطاناً تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلا یُسرِف پس باید که ولی اسراف نکند فِی القَتل‌ِ در کشتن آنکه قصاص برو لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از ان نهی فرمود باید که ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّه ُ بدرستیکه ولی کان‌َ - مَنصُوراً هست یاری داده در قصاص بمعونت امراء و حکام.

وَ لا تَقرَبُوا و نزدیک مشوید مال‌َ - الیَتِیم‌ِ بمال یتیم و در ان تصرف مکنید إِلّا بِالَّتِی مگر بآن طریقه که شرعا

و عرفـا هِيَ أَحسَنُ آن بهتر و نیکوترست یعنی معـامله کنیـد که اصل مایه برای وی بمانـد و ربـح او بوصـله معاش او نشـنید و اینکه معنی را التزام نمائیـد حَتّی یَبلُغَ أَشُدَّهُ تا وقتی که برسد یتیم بغایت قوّت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد وَ أَوفُوا بِالعَهـدِ و وفا کنیـد بعهـدیکه بسته است خـدای بشـما از تکالیف شـرعیه یا به پیمانی که با یکـدیگر می بندیـد إِنَّ العَهدَ بدرستیکه صاحبان پیمان کانَ مَسؤُلًا هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رح آورده که خـدایرا عهـدهاست بر جـوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او بـادای فرائض و بر دل او بخوف و خشـیت و بر روح او بآنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ما سوا نکند و ازو از هر عهدی خواهند پرسید مصرعه تا کسی از عهده اینکه عهـد کی آیـد بیرون– وَ أَوفُوا الکَیـلَ و تمـام به پیمائیـد کیـل را إِذا کِلتُم چـون پیمائیـد برای دیگری وَ زِنُـوا و بسـنجید بِالقِسـطاسِ المُستَقِیمِ بترازوی راست یا بمکیال ذلِكَ اینکه تمام پیمودن و راست سـنجیدن خَیرٌ بهترست شـما را از خیانت وَ أَحسَنُ تَأوِیلًا و نیکـوتر است از جهت عـاقبت وَ لا تَقفُ و از پی مرو مـا لَیسَ لَكَ آنچیزیرا که نیست ترا بِهِ عِلمٌ بآن چیز دانائی یعنی به تقلیـد و گمان از پی چیزی مرد تا ندانی مگوئی دانسـتم تا ندیدی مگو که دیدم تا نه شـنوی مگوئی که شـنیدم محمّد بن حنفیه رح در معنی اینکه آیت فرمود که

گواهی دروغ مده إِنَّ السَّمعَ بدرستیکه گوش وَ البَصَرَ و چشم وَ الفُؤادَ و دل کُلُّ أَولئِکَ هر یک ازینها کانَ عَنهُ باشد از نفس خود مَسؤُلًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَ لا تَمشِ فِی الأَرضِ و مرو در زمین مَرَحاً رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه متکبران خرامند إِنَّکَ بدرستیکه تو لَن تَخرِقَ الأَرضَ نتوانی شکافت زمین را بپای در وی کشیدن وَ لَن تَبلُغَ الجِبالَ و نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی کسیکه زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند کرد او را تکبر و تعظّم چرا باید کرد- بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک کُلُّ ذلِکَ همه این ها که شمرده شده یعنی اوامر و نواهی که از آیت و لا تجعل مع اللّه الها آخر تا اینجا که مذکور شد و آن یازده امر و چهارده نهی ست و إبن عباس رض فرمود که این ها در الواح موسی ع مکتوب بوده کانَ سَیِّئُهُ هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است ازو عِندَ رَبِّکَ نزد پروردگار تو مَکرُوهاً ناپسندیده.

صفحه : ۶۱۶

ذلِکَ آنچه مذکور شد از احکام مِمّا أَوحی از ان چیزی ست که وحی کرد إِلَیکَ رَبُّکَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الحِکمَهِ از علمی که شناختن حق ست لذاته و دانستن خیر للعمل به وَ لا تَجعَل مَعَ

اللّه ِ و فرا مگیر با خدای إِلهاً آخَرَ خدای دیگر تکرار اینکه حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام ست و لهذا در مفتح و مختم اینکه امور نهی فرموده از شرک و در اوّل نتیجه که در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد فتقعد مذموما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر ان متفرع خواهد شد در عقبی ایراد فرمود که فَتُلقی اگر شریک آری پس انداخته شوی فِی جَهَنَّم َدر دوزخ مَلُوماً در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدحُوراً در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکه بنات اللّه و میگوید أَ فَأَصفاکُم رَبُّکُم آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالبَنِین َبه پسران وَ اتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِن َالمَلائِکَهِ إِناثاً از فرشتگان دختران اینکه خلاف آنست که عادت شما بر ان جاری شده که از دختران ننگ میدارید و به پسران می نازید إِنَّکُم لَتَقُولُون َبدرستیکه شما میگوئید قَولًا عَظِیماً سخنی بزرگ که اضافت بنات میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل می نهید برو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید وَ لَقَد صَرَّفنا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم برأت خود را از ولد فِی هذَا القُرآن ِدر چند جای از قرآن لِیَذَّکَّرُوا تا دریابند و پندپذیر شوند وَ ما یَزِیدُهُم و نمی افزاید ایشانرا (مشرکان را) تکرار اینکه سخن إِلّا نُفُوراً مگر رمیدن و از حق دور شدن قُل بگو ای محمّد ص لَو کان َمَعَه ُآلِهَهٌ اگر بودندی با خدای

بحق خدایان دیگر کَما یَقُولُون َ همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید و حفص بغیبت میخواند چنانچه کافران میگویند إِذاً لَابتَغَوا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلی ذِی العَرش ِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِیلًا راهی که ایشان بدفع آن مشغول شدندی چنانچه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آیتها بعیب و نکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدا بودندی بایستی که راه منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود دور کردندی سُبحانَه ُ پاکست خدای وَ تَعالی و برترست عَمّا یَقُولُون َ از آنچه میگویند ایشان عُلُوًّا کَبِیراً برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رض که محجن حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدای را چنانچه همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول اللّه اینکه چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که.

تُسَبِّح ُ لَه ُ تسبیح میگوید مر خدای را السَّماوات ُ السَّبع ُ وَ الأَرض ُ هفت آسمان و زمین وَ مَن فِیهِن َّ و هر که در ایشان ست از ملایک و جن و انس وَ إِن مِن شَی ءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلّا یُسَبِّح ُ بِحَمدِه ِ مگر تسبیح میگوید خدای را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رح فرموده که تسبیح میگویند زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و اینکه تنزیه است مر او را از

لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند وَ لكِن لا تَفقَهُون َ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسبِيحَهُم تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید کرد نیست إِنَّه ُ كان َ بدرستیکه هست خدای حَلِيماً بردبار که تعجیل عقوبت نمی کند بر غفلت شما غَفُوراً آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقائق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل می کند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما نشنود و آنرا فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال نظم بذکرش هر چه بینی در خروش ست ولی داند درین معنی که گوش ست نه بلبل بر گلشن تسبیح خوانیست که هر خاری به تسبیحش زبانیست در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آن ست که اشیاء بلسان حال گویند پس ایراد و لکن لا تفقهون تسبیحهم فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرمود که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملك متعال میگفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا در نیابد و در بحر الرایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانی ست ملکوتی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق ست و بدان زبان حصا در دست حضرت محمّد مصطفی ص تسبیح گفت و شهادت اعضاء که انطقنا اللّه الذی انطق کل شی ء اشارت بدان هست که بهمین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از جواهر التفسیر مطالع توان نمود و

التوفيق من اللّه المنان المعبود آورده اند كه ابو جهل و احزاب او قصد آن كردند كه حضرت پيغمبر ص را بوقت قرآن ايذا كنند حق سبحانه آنحضرت ص را از چشم ايشان پوشيد و آيت فرستاد وَ إِذا قَرَأت َالقُرآن َو چون ميخوانى قرآن را جَعَلنا بَينَكَ َميسازيم و مى آريم ميان تو وَ بَين َالَّذِين َلاـ يُؤمِنُون َبِالآـخِرَهِ و ميان آنانكه نميگروند بدانسراى حِجاباً مَستُوراً پرده پوشيده از حس تا ترا نبينند و آزارى بتو نرسانند گويند حماله الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگى برداشته بطلب پيغمبر بيرون آمد و خواست كه بر آنحضرت ص عليه السلام زند او را در خانه ابو بكر رض نشان دادند بيايد و حضرت ص آنجا نشسته بود و قرآن ميخواند ام جميل ابو بكر صديق رض را گفت صاحب تو كو كه مرا هجو كرده تا از وى انتقام بكشم ابو بكر رض گفت كه او شاعر نيست كه زبان بهجائى كسى بگشايد پس گفت فى جيدها حبل من مسد چيست و او چه داند كه در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه عليه السلام صديق رض را فرمود كه ازو بپرس كه درين خانه غير تو كسى را مى بينى صديق رض گفت اى ام جميل درين خانه غير از من كسى را مى بينى گفت با من استهزاء ميكنى بخداى كعبه كه نمى بينم بجز إبن ابى قحافه پس بازگشت و اينكه آيت نازل شد كه ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر كافران مى پوشيم وَ جَعَلنا و مى كنيم يعنى مى افگنيم عَلى قُلُوبِهِم بر دلهاى ايشان أَكِنَّهً پوششها أَن يَفقَهُوه ُتا در دنيا نيابند قرآن را و

آن پوشش حائل شود در میان دل ایشان و فهم قرآن وَ فِی آذانِهِم و می نهیم در گوشهای ایشان وَقراً گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ وَ إِذا ذَکَرتَ و چون یاد کنی رَبَّکَ فِی القُرآنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوا عَلی أَدبارِهِم برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُوراً در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که الهه ایشان را بالهه خود ذکر کنی.

صفحه : ۶۱۸

نَحنُ أَعلَمُ ما داناتریم بِما یَستَمِعُونَ بآنچه ایشان میشنوند قرآن را بِهِ بسبب آن چیز و برای وی از سخریت و هزل مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن در ان میشنوند إِذ یَستَمِعُونَ إِلَیکَ وقتی که گوش فرامیدارند بسوی تو وَ إِذ هُم نَجوی و وقتی که اشان رازگویندگانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که اینکه کلام وی سحرست و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمّد ص چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل گفت مجنون ست ابو لهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و اینکه آیت در شان اینکه جماعت ست إِذ یَقُولُ الظّالِمُونَ یاد کن محمّد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه رض را که شما إِن تَتَّبِعُونَ متابعت نمیکنید و از پی نمیروید إِلّا رَجُلًا مَسحُوراً مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند

و عقلش زائل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی انظُر کَیفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَکَ الأمثالَ بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلا یَستَطِیعُونَ سَبِیلًا پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجّه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض یکدیگر میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل ست وَ قالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند إِذا کُنّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان عِظاماً استخوانها وَ رُفاتاً و خاکهای خور و ریزه شده أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان شویم خَلقاً جَدِیداً آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قُل کُونُوا بگو گردید شما امر تمثیل ست یعنی اگر فی المثل گروید بتن خود حِجارَةً سنگ أَو حَدِیداً یا آهن أَو خَلقاً مِمّا یَکبُرُ یا آفریده از ان چیزها که بزرگ ست و رفعتی دارد فِی صُدُورِکُم در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قبول حیاه ابعدست البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فَسَیَقُولُونَ پس زود باشند که گویند مَن یُعِیدُنا کیست که بازآرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِی فَطَرَکُم بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اوّل

بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت، هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فَسَیُنغِضُون َ پس زود بود که حرکت دهند. إِلَیک َرُؤُسَهُم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَ یَقُولُون َو گویند مَتی هُوَ کی خواهد بود اینکه بعث و حشر قُل ِبگو عَسی أَن یَکُون َشاید که باشد قَرِیباً نزدیک چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد.

یَوم َیَدعُوکُم در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیر بجهت قیام از قبور فَتَستَجِیبُون َپس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمدِه ِدر حالتی که قائل باشید بستائش حق در خبر آمده است که خلایق از قبور برآمده خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بصائر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبّح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین باشد که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وَ تَظُنُّون َو گمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِن لَبِثتُم درنگ نکردید إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه ببینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت بآن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در ان روز بعذاب

حسرت و ندامت در نماند نظم بدنیا توانی که عقبی اخری بحر جان من ورنه حسرت بری کسی گوئی دولت ز دنیا برد که با خود نصیبی بعقبی برد آورده اند که مشرکان مکّه در ایذای صحابه رض قولا و فعلا تقصیر نمی کردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه ص رسانیده بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت ص فرمود که مرا حق سبحانه و تعالی در باره ایشان بدینها نفرموده آیت آمد وَ قُل لِعِبادِي و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را هِيَ أَحسَنُ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم اللّه در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او شتم کند حق تعالی اینکه آیت فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین ست یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان برآنند که کلمه نیکوتر آن ست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر یکی درشتی کند در برابر او بنرمی سخن گویند که إِنَّ الشَّيطانَ بدرستیکه دیو يَنزَغُ بَينَهُم دشمنی می افگند میان آدمیان پس ممکن ست که درشتی بازاء درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت بازدیاد مواد فساد کشد إِنَّ الشَّيطانَ كانَ بدرستیکه شیطان هست لِلإِنسانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُبِيناً دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز بهلاك او نکوشد رَبُّكُم پروردگار شما أَعلَمُ بِكُم داناترست بحال شما بقولی که مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید إِن يَشَأ يَرحَمكُم اگر خواهد خدای به بخشد بر شما

و از جور کافران برهانـد أَو إِن يَشَأ یا اگر خواهـد يُعَـذِّبكَم عـذاب کنـد شـما را به تسـلّط کفّار بر شـما و گفته اند رحمت کند خدای بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضـلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران ست میفرماید که اگر خواهد به بخشد بر شـما و عـذاب دنیا را در تاخیر افگنـد و اگر خواهـد هم در دنیا عـذاب کنـد پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق ست وَ ما أَرسَلناك َو نفرستادیم ترا ای محمّد عَلَيهِم بر کافران وَكِيلًا نگاهبانی که ایشانرا از کفر نگاهداری یـا پابنـد آنی که ایمـان اینـان را ضـامن شوی و اگر خطـاب با مومنان ست معنی آیت اینکه باشـد که نفرسـتادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذ نخواهی شد بکردار ایشان.

صفحه : ۶۲۰ وَ رَبُّكَ َأَعلَم ُو آفریـدگار تو داناترست بِمَن فِي السَّماوات ِوَ الأَرض ِبآنکس که در آسـمان و زمین ست یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسـنه چند متابعت او کنند حق تعالی اینکه آیت فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا که خواهیم برای نبوّت برگزینیم وَ لَقَد فَضَّلنا و بدرستیکه افزونی دادیم بَعض َالنَّبِيِّين َبعضی پیغمبران را عَلی بَعض ٍبر بعضی دیگر بفضائل نفسانی و اجتناب از رذائل جسـمانی نه بکثرت مال و بسـیاری اتباع چنانچه ابراهیم علیه السلام را بخلت و موسی علیه السلام را بمکالمت و محمّد علیه

الصلوه و السلام را بمعراج و رویت و شفاعت وَ آتَینا داوُدَ و دادیم ما داود علیه السلام را زَبُوراً کتاب زبور پس شرف او به آن کتاب ست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که درو احکام حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظت و صفت حضرت رسالت پناهی علیه السلام و ستائش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت ص چه در آنجا مسطورست که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیت و لقد کتبنا فی الزبور ایمائی بدین معنی هست قطعه ای وصف تو در کتاب موسی ع وی نعت تو در زبور داود مقصود توئی ز آفرینش باقی بطفیل تست موجود آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق تعالی بجهت الزام ایشان اینکه آیت فرستاد که قُلِ ادعُوا الَّذِین َزَعَمتُم بگو ای محمّد ص با کافران که بخوانید آن را که گمان برید که ایشان خدایانند مِن دُونِهِ بجز خدای تا اینکه بلا از شما بگردانند فَلا یَملِکُون َپس ایشان نمیتوانند کَشف َالضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنکُم از شما وَ لا تَحوِیلًا و نمیتوانند تغیر دادن آنرا یا بردن از قبیله شما بقبائل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه و بنو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر بماندند آیت آمد که أُولئِکَ آن گروه از ملایک و جن الَّذِین َیَدعُون َآنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند یَبتَغُون َایشان می جویند إِلی رَبِّهِم ُالوَسِیلَهَ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت

بحضرت او أَيُّهُم أَقرَب ُهر کدام نزدیک تراند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاهند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بآنحضرت ص آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَ یَرجُون َرَحمَتَه ُو امید میدارند بخشش او را وَ یَخافُون َعَذابَه ُو می ترسند از عذاب او إِن َّعَذاب َرَبِّک َبدرستیکه عذاب آفریدگار تو کان َهست مَحذُوراً سزاوار آنکه ازو حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیداند همچون سائر بندگان چگونه ایشان را پرستش توان کرد.

صفحه : ۶۲۱

وَ إِن مِن قَریَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلّا نَحن ُمگر آنانکه ما مُهلِکُوها هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا قَبل َیَوم ِ القِیامَةِ پیش از روز قیامت أَو مُعَذِّبُوها یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب کان َذلِک َهست اینکه حکم فِی الکِتاب ِ در لوح محفوظ مَسطُوراً نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه معجزها طلبیدند آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت پدید آید و جویهای روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی اینکه آیتها را بدیشان نه نمود و فرمود که وَ ما مَنَعَنا و باز نمیدارد ما را أَن نُرسِل َبِالآیات ِ از انکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلّا أَن کَذَّب َمگر آنکه تکذیب کردند بِهَا الأَوَّلُون َبآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر

دست پیغمبران ظاهر کردیم و آن تکذیب کردند و ما ایشانرا مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه اینکه امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هرآئینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد وَ آتَینا و بدادیم ثَمُودَ النّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح ع معجزه طلب کردند و خدای برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وَ ما نُرسِلُ و نمی فرستیم ما بِالآیات معجزات مقترحه إلّا تَخوِیفاً مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند هرآئینه مستاصل شوند وَ إذ قُلنا لَکَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور إنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو یعنی عذاب او أَحاطَ بِالنّاس فراخواهد گرفت مردمانرا یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را تعبیر به لفظ ماضی جهت تحقیق وقوع ست وَ ما جَعَلنَا و نگردانیدیم الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیناکَ آن خواب را که بتو نمودیم إلّا فِتنَةً لِلنّاس مگر فتنه مر آدمیان را یعنی سبب آزمایش ایشان مر او رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسالت پناه ص در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه کعبه را طواف نموده و سعی و حلق بجا آورد صحابه رض توجه فرمودند و در ان سال عمره میسر نشد و منافقان

زبان طعن دراز کردند که اینکه خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آتیه بظهور رسد و قومی از علمای درین قول تردّد دارند جهت آنکه سوره مکی ست و اینکه قصّه مدنی مگر آنکه گویند که اینکه خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت پناه ص در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او می دویدند و آنجا برمی جستند همچون بوزنه و فتنه آن بود که در ایّام حکومت ایشان واقع شد و بعضی رویا را بمعنی رویت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در ان کار افزودند و مومنان تصدیق فرمودند وَ الشَّجَرَةَ المَلعُونَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده را فِی القُرآنِ در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند کما قال انها شجره تخرج فی اصل الجحیم ابو جهل گفت که محمّد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که درخت ازو میروید اینکه بغایت عجب ست و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نه کردند که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند یا قادری که پر و بال سمند را

در آتش از احراق محافظت میکند و احشای شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد و تواناست بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان ست یا آنکه ملعونته بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای ضارّ و مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابو جهل یا حکم بن عاص که پدر مروان ست و إبن البحر گفته که آن شجره یهوداند وَ نُخَوِّفُهُم و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَما یَزِیدُهُم پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا إِلّا طُغیاناً کَبِیراً مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه ایشان از حد متجاوز شده و چون اینکه تکبر ایشانرا بجهت وسوسه ابلیس ست از استکبار وی متعاقب اینکه آیت خبر داد که صفحه : ۶۲۲

وَ إِذ قُلنا و یاد کن چون گفتیم لِلمَلائِکَهِ اسجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَم َمر آدم ع را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کرده اند همه ایشان إِلّا إِبلِیس َمگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قال َأَ أَسجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَن خَلَقت َآنکس را که آفریدی طِیناً از گل پس خدای تعالی برو لعنت کرد و از درگاه قربش براند قال َگفت ابلیس دیگر باره أَ رَأَیتَک َخبر ده مرا که هـذَا الَّذِی کَرَّمت َعَلَی َاینکه را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک ست و من از آتش لَئِن أَخَّرتَن ِو

اگر واپس داری مراد مرگ مرا تاخیر کنی إِلی یَوم ِالقِیامَهِ تا روز قیامت لَأَحتَنِکَن َهرآئینه از بیخ برکنم ذُرِّیَّته ُفرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قال ِاذهَب گفت خدای مر او را که برو امر اهانت و ابعاد یعنی او را برانند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فَمَن تَبِعَـك َپس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنهُـم از ذریته آدم فَإِن َّجَهَنَّم َپس بدرستیکه دوزخ جَزاؤُکُم پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلب کرده است مخاطب را بر غائب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا دهیم جَزاءً مَوفُوراً جزای تمام یعنی عذابی بر دوام وَ استَفزِز و از جای بجنبان و بلغزان مَن ِاستَطَعت َهرکرا توانی لغزانیدن مِنهُم از ایشان بِصَوتِک َبآواز از خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیرست امام زاهدی رح از إبن عباس رض نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان بیرون آید آواز شیطان ست وَ أَجلِب عَلَیهِم و برانگیزان بر ایشان بِخَیلِك َوَ رَجِلِك َسواران و پیادگان خود را یعنی دیوانی که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلّط بر ایشان وَ شارِکهُم و شرکت کن با ایشان فِی الأَموال ِدر مالها تا از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف نمایند وَ الأَولادِ و در فرزندان نیز شریك شو تا از زنا حاصل کنند

یا بعبد العزی یا بعبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وَ عِدهُم و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَ ما یَعِدُهُم ُالشَّیطان ُو وعده نمیدهد شیطان ایشان را إِلّا غُرُوراً مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آراید.

صفحه : ۶۲۳

إِن َعِبادِی بدرستیکه بندگان خالص من بحکم هؤلاء فی الجنته برای بهشت آفریده شده اند لَیس َلَک َنیست ترا عَلَیهِم باغوای ایشان سُلطان ٌتسلّط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رح فرموده که بنده حق آن کس ست که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت چو تو در بند صد چیزی، خدا را بنده چون باشی که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی وَ کَفی بِرَبِّک َو بسنده است پروردگار تو وَکِیلًا نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس رَبُّکُم ُپروردگار شما الَّذِی او آن ست که بقدرت کامله یُزجِی میراند و روان میگرداند لَکُم ُالفُلک َبرای شما کشتی را فِی البَحرِ در دریا لِتَبتَغُوا تا بجوئید مِن فَضلِه ِاز فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید إِنَّه ُکان َبدرستیکه او هست بِکُم رَحِیماً بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب ما یحتاج شما مهیّا میکند وَ إِذا مَسَّکُم ُالضُّرُّ و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرقه شدن فِی البَحرِ در دریا

ضَل َ گم شود و برود از خاطرهای شما مَن تَدعُون َ هر که او را میخوانید و می پرستید إِلّا إِیّاه ُ مگر او که خداوندست یگانه و یکتا که در ان محل جز او را نمی خوانید و نجات جز حضرت او نمی خواهید فَلَمّا نَجّاکُم پس آنهنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید إِلَی البَرِّ بسوی بیابان أَعرَضتُم برگشتید از توحید و باز روی به پرستش بتان آوردید وَ کان َ الإِنسان ُ و هست آدمی کَفُوراً نیک ناسپاس مر نعمت خداوند خود را أَ فَأَمِنتُم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید أَن یَخسِف َ بِکُم از آنکه فرو برد شما را جانِب َ البَرِّ بکرانه از زمین یعنی آنکه قادرست با آنکه شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند أَو یُرسِل َ عَلَیکُم یا فرو فرستد بر شما حاصِباً بادیکه سنگ بر شما افگند یعنی قادرست که شما را سنگ باران کند ثُم َ لا تَجِدُوا پس نیابید لَکُم برای خود وَکِیلًا نگهدارنده که شما را از ان محافظت کند أَم أَمِنتُم آیا ایمن شدید أَن یُعِیدَکُم آنرا که بازگرداند شما را و درآرد فِیه ِ در دریا تارَةً أُخری باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افگند تا دیگر باره در کشتی نشینید فَیُرسِل َ عَلَیکُم پس فرستد بر شما قاصِفاً شکننده مِن َ الرِّیح ِ از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند فَیُغرِقَکُم پس غرقه گرداند شما را بِما کَفَرتُم بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُم َ لا تَجِدُوا پس نیابید شما لَکُم برای خویش عَلَینا بر ما بِه ِ بآن غرقه کردن تَبِیعاً از پس درآینده که داوری کند و

خواهد که انتقام کشد از ما.

صفحه : ۶۲۴

وَ لَقَد کَرَّمنا و هرآئینه ما گرامی کردیم بَنِی آدَمَ-فرزندان آدم را وَ حَمَلناهُم و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِی البَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَ البَحرِ و در دریا بکشتی ها وَ رَزَقناهُم و روزی دادیم ایشانرا مِنَ-الطَّیِّباتِ از طعامهای پاکیزه وَ فَضَّلناهُم و افزونی دادیم ایشانرا عَلی کَثِیرٍ مِمَّن خَلَقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفضِیلًا افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار است و درین ترجمه بقول جامع اکتفا میرود صاحب بحر الحقایق رح فرموده که کرامت انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان است بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزئین ملجی و ذوایب و تمیز بعقل و افهام بنطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در ان شریک اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و استماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زائیدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیاء و اولیاء رح و مومنان را بدان گرامی ساخته از

نبوّت و رسالت و ولايت و هدايت و ايمان و اسلام و ارشاد و اكمال و اخلاق و آداب و سير الى اللّه و فى اللّه و باللّه و عبور بر مقامات و ترقى از مضايق ناسوتى بجذبات لاهوتى و فنا از انانيت و بقا بهويّت و كراماتيكه در حصر نيايد محمّد بن كعب گفته كه كرامت آدميان بدانست كه حضرت محمّد رسول اللّه ص از ايشان است نظم اى اشرف دوده آدم بتو روشنى ديده عالم بتو كيست درين خانه كه خيل تو نيست كيست برين خوان كه طفيل تو نيست از تو صلائى بالست آمده نيست بمهمانى هست آمده در حقايق سلمى آورده كه گرامى ساختيم آدميان را بمعرفت و توحيد و برداشتيم ايشان را در برّ نفس و بحر قلب و گفته اند بر آنست كه ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستور است از حقايق ذات در تاويلات كاشى مذكور است كه بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ايشان در هر دو تركيب ايشان از هر دو روزى داديم ايشانرا از طيبات علوم و معارف و تفضيل ارزانى داشتيم بر بيشتر مخلوقات بآنكه ايشانرا بعيوب ايشان بينا ساختيم و مستثنى همجنس ملائكه اند يا خواص ايشان و علما را در تفضيل ملك و بشر مباحث دور و دراز است اما آنچه جمهور اهل سنت برآنند آنست كه رسل بنى آدم فاضل تراند از رسل ملائكه و رسل ملائكه افضل اند از اولياى بنى آدم و اولياى بنى آدم شريف تراند از اولياى ملائكه و صلحاى مومنان را فضل است بر عوام ملائكه و عوام ملائكه بهتراند از

فساق مومنان امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مومنانند چه کفّار را بنص و من یهن اللّه فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشانرا بتحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه کافه مومنان را تکریم عام ارزانی داشته امت حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم را بتکریم خاص اختصاص داد از ان جمله مرتبه اختصاص رضا است که رضی اللّه عنهم و رضوا عنه و درجه محبّت که یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله اینکه آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسان است که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الهی همه اوست و بس چنانچه از مضمون اینکه ابیات حقایق سمات فهم توان فرمود مثنوی- آمد آئینه جمله کون ولی همچو آئینه نکرده جلی نه نمودند رو بوجه کمال صورت ذا الجلال و الافضال زان که بود اینکه تفرق عددی مانع از سر جامع احدی گشت آدم جلای اینکه مرآت شد عیان ذات او بجمله صفات مظهری گشت کلّی و جامع سر ذات و صفات ازو لامع شد تفاصیل کون را مجمل بر مثال تعیّن اوّل بوی اینکه دائره مکمل شد آخرین نقطه عین اوّل شد یَومَ نَدعُوا یاد کن روزی را که بخوانیم کُلَّ أُناسٍ هر گروهی را از مردمان بِإِمامِهِم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بود چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی ع یا کتابیکه بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل

القرآن و یا اهل الانجیل یا مقـدمیکه در مذهب متابعت او نموده باشـند چنانچه ندا زنند که یا حنفی و یا شافعی یا بدین و ملت بازخواننـد چنـانکه یـا مسـلم یا یهودی یا مجوسـی و گفته انـد امام جمع ام است فردا خلق را بمادران بازخواننـد جهت کرامت عیسـی و اظهار شـرف حسن و حسـین رض یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در لباب از مرتضـی علی کرم اللّه وجهه نقل میکننـد که در آن روز هر قومی را بخواننـد بـا امـام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سـنت پیغمبر ایشان و قولی آنست که تعلق انساب بریـده گردد و نسبت. اعمال بمانـده پس هر گروهی را بکتاب و عمل ایشان خواننـد گوینـد یا صاحب کتاب کذا فَمَن أُوتِیَ پس هرکرا داده شـود کِتـابَهُ بِیَمِینِهِ نوشـته عمـل او بـدست راست فَأُولئِکَ پس آنگروه یَقرَؤُنَ کِتـابَهُم میخـوانند کتـاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعـد از نوبتی چه در ان نـامه عملهـای نیکو می بیننـد وَ لا یُظلَمُونَ و سـتم دیـده نشونـد در مزد خود فَتِیلًا بمقـدار فتیل از وسـخ که بین الاصـبعین باشـد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و اینکه آیت دلالت دارد بر آنکه هرکرا نامه بدست چپ او دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن درماند.

صفحه : ۶۲۵

وَ مَن کانَ و هر که هست فِی هـذِهِ درین دنیا أَعمی نابینا یعنی دیـده دلش راه صواب نه بیند فَهُوَ فِی الآخِرَهِ پس او در آخرت أَعمی نابینا

بود یعنی طریق نجات نیابد وَ أَضَل ُّ سَبِیلًا و گمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمّد ص ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یک سال ما بر بت پرستی بگذاری و زمین طائف را که آرامگاه ما است چون حریم مکه محترم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو که خدای من مرا بدین امر فرموده است آیت آمد وَ إِن کادُوا و بدرستیکه خواستند ثقیف لَیَفتِنُونَکَ آنکه بگردانند ترا عَن ِ الَّذِی أَوحَینا إِلَیکَ از آن چیزیکه وحی کرده ایم ما بتو لِتَفتَرِیَ تا افترا کنی و بر بندی عَلَینا غَیرَه ُ بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگو که خدا فرموده وَ إِذاً لَاتَّخَذُوکَ و آنگاه که تو چنین کنی فراگیرند ترا خَلِیلًا دوست و گفته اند که قریش بآنحضرت ص گفتند که نمی گذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر چه بسرانگشت باشد آنحضرت ص را غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من اینکه را کاره ام اینکه آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدوستی گیرند وَ لَو لا أَن ثَبَّتناکَ و اگرنه آنست که ترا ثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت خود

لَقَد کِدتَ تَرکَنُ بدرستیکه نزدیک بود که میل کنی إِلَیهِم بسوی آن آرزوی ایشان شَیئاً قَلِیلًا میل کردنی اندک و نزد محققان آنخطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیت اینکه است که در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از انکه نزدیک شوی بمیل و اینکه تصریح است بآنکه بمیل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده در تبیان گفته که آنحضرت ص معصوم بود اما برای تخویف امت است تا میل بسخن مشرکان نکنند اینکه آیت آمد که إِذاً لَأَذَقناکَ آنگاه که میل کردی هرآئینه می چشانیدیم ترا ضِعفَ الحَیاهِ زیادت عذاب زندگی یعنی در دنیا وَ ضِعفَ المَماتِ و زیادت عذاب مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لا تَجِدُ پس نمی یافتی تو لَکَ برای خود عَلَینا بر دفع عذاب ما نَصِیراً یاریکه بسبب او و از ان بازرهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول اینکه آیت آنحضرت ص فرمود اللّهم لا تکلنی الی نفسی طرفه عین بیت الهی بر ره خود دار ما را دمی با نفس ما مگذار ما را آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت ص مشاورت کردند ورای ایشان بر آن قرار گرفت که در دشمنی بحدی افراط نمایند که آنحضرت ص را بضرورت بیرون باید رفت اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۶۲۶

وَ إِن کادُوا و بدرستیکه خواستند اهل مکّه لَیَستَفِزُّونَکَ تا ترا بلغزانند بدشمنی ها مِنَ الأَرضِ از زمین مکّه لِیُخرِجُوکَ مِنها تا ترا بیرون کنند از ان وَ إِذاً لا یَلبَثُونَ و آنگاه که چنان شود درنگ نه کنند خِلافَکَ پس از رفتن تو إِلّا قَلِیلًا مگر

زمانی انـدک آنچنان بود که بعـد از هجرت بانـدک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشـتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت ص در مدینه حسد آمد گفتند ای ابو القاسم مقام انبیای پیشین علیهم السلام زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصـدیق کنیم بایـد که بشـام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضـرت ص عزم سـفر مصـمم فرمود و اینکه آیت فرود آمد که ترا از زمین یثرب دور افگنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت ص فتح عزیمت نمود و اندک زمانی را قبائل یهود بقتل و جلا معـذّب شدنـد پس بدین قول اینکه آیت مدنی باشد و بقول اوّل مکی پس میفرماید که سـنت نهـاده ایم سُنَّةَ مَن قَد أَرسَلنا سـنت نهـادنی برای آنها که فرسـتادیم قَبلَكَ پیش از تو مِن رُسُلِنا از فرسـتادگان ما و آن سـنت هلاک امتان است بتکذیب پیغمبران وَ لا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنا تَحوِیلًا مر سـنت ما را تغیری و تبدیلی أَقِمِ الصَّلاةَ بپادار نماز را لِدُلُوکِ الشَّمسِ بعد از زوال آفتاب إِلی غَسَقِ اللَّیلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شـام و خفتن وَ قُرآنَ الفَجرِ و بپـای دار نماز بامـداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قراءت قرآن درو فرض است إِنَّ قُرآنَ الفَجرِ بـدرستیکه نماز بامداد کانَ مَشـهُوداً هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشـتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند

و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَ مِنَ اللَّیلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّد پس بیدار شو بِهِ بقرآن یعنی بنماز نافِلَةً لَکَ زیادتی مر ترا بر صلاه مفروضه یا فضیلتی مرا ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسی أَن یَبعَثَکَ رَبُّکَ شاید وابسته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مَقاماً مَحمُوداً در مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم درو ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت پناه را در ان مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه ویرا روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق رض نقل میکند که حضرت پیغمبر در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا خدا و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث این ست که یدیننی اللّه فیقعدنی معه علی العرش و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در ان آیت که ان الّذین عند ربک یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلا و ابدا قائم بذات خود است پس نشاندن مصطفی بر عرش یا بر زمین نسبت بذات خودش یکسان است و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت ص است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامی است از عرش

که پیغمبر را بدو گرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجا است که لوای حمد بدست آن حضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم ع و خواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند بیت نی همین زیر لوای دولتش مائیم و بس آدم و من دونه تحت لوای مصطفی ص است ..... صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه حضرت محمّد ص است و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود در بحر الحقایق. فرموده که مقام محمود اللّه است و قیام حضرت پیغمبر بحق نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمود است شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمّد و مقامت محمود.

صفحه : ۶۲۷

وَ قُل رَبِّ و بگو ای پروردگار من أَدخِلنِي درآر مرا در قبر مُدخَلَ صِدقٍ درآوردنی پسندیده و بی ندامت وَ أَخرِجنِي و بیرون آر مرا ازو مُخرَجَ صِدقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا درآر مرا بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا درآر بمکه بجهت فتح و بیرون آر ازو سوی حنین یا درآر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا درآر بدعوت نبوت و بیرون از عهده تبلیغ رسالت وَ اجعَل لِي مِن لَدُنكَ و بده مرا از نزدیك خود سُلطاناً نَصِیراً حجتی یاری دهنده و قوّتی اعانت کننده وَ قُل جاءَ الحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَ زَهَقَ الباطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند

حق قرآن است و باطل شيطان هر جا كه قرآن ظهور كند شيطان مخفى گردد مصرعه ديو بگريزد از ان قوم كه قرآن خوانند إِنَ‌َالباطِلَ‌ بـدرستيكه باطل كانَ‌ زَهُوقاً هست نيست شـده و ناچيز گشـته امام قشـيرى رح فرموده كه حق آنست كه براى خـدا بود و در باطـل آنكه براى غير او باشـد صـاحب تاويلات بر آنست كه حق وجود ثابت واجب است عزّ شانه، كه ازلى و ابـدى است و باطـل وجود بشـرى امكـانى كه قابـل فنـا و زوال است و چون اشـعه لمعـات وجود حقـانى ظاهر گردد وجود موهوم هر ممكن در جنب آن متلاشـى و مضـمحل شود نظم همه هر چه هسـتند از ان كمتراند كه با هستيش نام هستى برند چون سـلطان عزّت علم بركشد جهان سر بجيب عدم دركشد وَ نُنَزِّلُ‌ و فرو ميفرستيم بر تو مِنَ‌ الْقُرآنِ از قرآن ما هُوَ شِفاءٌ آن چيزى را كه او شـفاء است مر امراض را چون فاتحه و آيات شفا يا شفا است مر بيمارى جهل و شبهه را و اصح آنست كه من را بيانى دارند يعنى همه قرآن شـفا است از مرضـهاى صورى و معنوى و قلـبى و قـالبى وَ رَحمَةٌ و بخشايشـى است لِلمُؤمِنِينَ‌ مر مؤمنـان را كه بدان نفع ميگيرند وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ‌ و نمى افزايد قرآن سـتمكاران را إِلّا خَساراً مگر زيان كارى و هلاكت كه تكذيب ميكنند و بـدو نميگروند وَ إِذا أَنعَمنا و چون انعام كنيم عَلَى الإِنسانِ بر آدمى بصـحت و توانگرى و ايمنى أَعرَضَ‌ روى بگرداند از ياد ما مراد كافر است چون خداى نعمتى دهد او را بانزال كتب

و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند وَ نَأی بِجانِبِهِ و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق برطرف رود وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس کانَ یَؤُساً باشد نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید- صفحه : ۶۲۸

قُل کُلٌّ بگو که هر کس یَعمَلُ عمل میکند عَلی شاکِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن در سرّاء سپاسداری و در ضرّاء شکیبائی ورزد و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا سنّت یا دین یا مقدار قوّت و طاقت و معنی همه راجع است بر آنکه بیت هر کسی آن کند کزو بسزد هر کسی آن کند کزو شاید از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارتر است فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت از رجا چه چیز است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی او شاید و از خدا وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد بیت از من گنه آید و من آنم وز تو کرم آید و تو آنی فَرَبُّکُم أَعلَمُ پس پروردگار شما داناتر است بِمَن هُوَ بآنکس که او أَهدی سَبِیلًا راه یافته تراست بصواب

نزدیک تر یا نیکو از جهت دین و مذهب، آورده اند که کفّار عرب نضر بن حارث و ابیّ بن خلف و عتبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر ص را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال بازگفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما رایحه احوال آن نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش ازو به پرسید که طوّاف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه اینکه سؤال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نه گوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت ص سؤال نمودند آن دو سؤال را جواب آمد و در قصه روح اینکه آیت نازل شد که وَ یَسئَلُونَکَ و می پرسند ترا عَنِ الرُّوحِ از کیفیّت روح که بدن انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِن أَمرِ رَبِّی بگو ای محمّد که روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعاتی که بامر کن کائن شده بی ماده و او از ان جمله است که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی کسی بدو دانا نیست وَ ما أُوتِیتُم و داده نشده اید شما مِنَ العِلمِ از دانش إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرمود که اینکه اندکی که خدای ما را داده

است از علم نه از آن ماست بلکه عاریت است نزدیک ما و ما به بسیاری از ان نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَ لَئِن شِئنا و اگر خواهیم ما لَنَذهَبَن َّبِالَّذِی هرآئینه ببریم آن چیزیرا که از قرآن أَوحَینا إِلَیک َوحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُم َّلا ـ تَجِدُ پس نیابی لَک َبرای خود بِه ِبآن یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَینا وَکِیلًا بر ما وکیلی که آن را استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد إِلّا رَحمَهً لیکن رحمتی است مِن رَبِّک َاز پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِن َّفَضلَه ُکان َبدرستیکه فضل او هست عَلَیک َکَبِیراً بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی می گذارد.

صفحه : ۶۲۹

قُل بگو ای محمّد لَئِن ِاجتَمَعَت ِالإِنس ُاگر جمع شوند آدمیان وَ الجِن ُّو پریان که تو مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند عَلی أَن یَأتُوا بر آنکه بیارند بِمِثل ِهذَا القُرآن ِبمانند اینکه قرآن یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا یَأتُون َبِمِثلِه ِنیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان اینان فصحا و بلغا و عرفاء هستند اینکه آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که می گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل اینکه قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل اینکه نتوانند گفتن

وَ لَو كانَ بَعضُهُم و اگرچه باشند برخى از ايشان لِبَعضٍ ظَهِيراً مر برخى را هم پشت و مددگار وَ لَقَد صَرَّفنا و بدرستيكه گردانيديم و مكرر ساختيم زيادتى تقرير و بيان را لِلنّاسِ براى مردمان فِي هذَا القُرآنِ درين قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعى و صنفى چون ترغيب و ترهيب و قصص و اخبار و ذكر جنّت و نار و مانند آن فَأَبى أَكثَرُ النّاسِ پس سرباز زدند بيشتر مردمان و نخواستند إِلّا كُفُوراً مگر ناسپاسى را كه انكار حق است آورده اند كه ابو جهل و عتبه و شيبه با جمعى ديگر از قريش گفتند اى محمّد تو دانى كه هيچ شهرى از بلده ما تنگ عيش تر و كم آب تر نيست پس اينكه كوهها را از حوالى ما دور كن تا زمين ها قابل زراعت پديد آيد و جويها چون انهار شام و عراق روان گردان تا كشت كنيم و خداى خود را بگو تا ملائكه را براى صدق دعوى تو بفرستد و ترا كوهها از زر و نقره بدهد تا از درويشى بازرهى و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شويم و امثال اينكه سخنان از روى تعنّت مكرر كردند بعد از الزام حجت بر ايشان باعجاز قرآن اينكه آيتها درخواستند و عبد اللّه بن اميّه مخزومى گفت كه ايمان نيارم بتو تا نردبانى بنهى و بر آسمان روى و من در تو مى نگرم و نسخه بيارى بنام هر يك از ما كه بخوانيم و بدانيم كه تو پيغمبرى و با وجود آنكه اينها بكنى هنوز گمان برم كه ترا تصديق نخواهم كرد حق سبحانه اينكه

آیت فرستاد که وَ قالُوا و متعنتان قریش گفتند لَن نُؤمِن َلَک َ تصدیق نکنیم مر ترا حَتّی تَفجُرَ لَنا تا وقتی که روان سازی برای ما مِن َالأَرض ِ از زمین مکه یَنبُوعاً چشمه پر آب که هرگز کمی نه کند أَو تَکُون َلَک َ یا باشد ترا جَنَّهٌ بوستانی مِن نَخِیل ٍ وَ عِنَب ٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان فَتُفَجِّرَ الأَنهارَ پس روان گردانی جویهای آب را خِلالَها در میانه آن بوستانی تَفجِیراً روان کردنی أَو تُسقِطَ السَّماءَ یا وقتی که بیفگنی آسمان را کَما زَعَمت َ هم چنانکه گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا من السماء عَلَینا بر ما کِسَفاً پاره پاره أَو تَأتِی َ بِاللّه ِ یا بیاری خدای را وَ المَلائِکَهِ و فرشتگان را قَبِیلًا در مقابله یعنی عیان بنمائی یا بیاری ایشان را بگواهی رسالت خود.

صفحه : ۶۳۰ أَو یَکُون َلَک َ بَیت ٌ یا باشد ترا خانه مِن زُخرُف ٍ از زر که در ان جانشینی أَو تَرقی فِی السَّماءِ یا بروی بر آسمان وَ لَن نُؤمِن َو تصدیق نکنیم لِرُقِیِّک َ مر برآمدن ترا بر آسمان حَتّی تُنَزِّل َ تا وقتی که فرود آری عَلَینا بر ما کِتاباً نَقرَؤُه ُ کتابی که بخوانیم آن را و در ان تصدیق تو نوشته باشد قُل سُبحان َرَبِّی بگو پاک است پروردگار من از انکه بر وی حکم کنند یا از انکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من طلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست هَل کُنت ُ آیا هستم من یعنی نیستم إِلّا

بَشَراً مگر آدمی رَسُولًا فرستاده شده هم چون سائر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان اینکه جوابی بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله لو انزلنا ملکا و قوله و لو فتحنا علیهم بابا من السماء وَ ما مَنَعَ النّاسَ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را که أَن یُؤمِنُوا از انکه ایمان آورند إِذ جاءَهُمُ الهُدی وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمّد علیه الصلوه و السلام إِلّا أَن قالُوا مگر آنانکه گفتند أَ بَعَثَ اللّهُ آیا برانگیخت خدای بَشَراً رَسُولًا آدمی را رسول یعنی اینکه معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب تو انس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق سبحانه رد شبه ایشان را می فرماید که قُل لَو کانَ بگو ای محمّد اگر بودندی بجای آدمیان فِی الأَرضِ مَلائِکَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی یَمشُونَ میرفتندی بر قدمهای خود مُطمَئِنِّینَ در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلنا عَلَیهِم هرآئینه می فرستادیم بر ایشان مِنَ السَّماءِ از آسمان مَلَکاً رَسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بر ایشان می فرستادیم تا

با هم مجتمع توانستندی شد و ازو تلقین توانستندی گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیانند پس رسول ایشان آدمی باید نظم او بشر فرمود خود را مثلکم تا بجنس آیند و کم گردند گم زان که جنسیت عجائب جاذبی است جاذب جنسی است هر جا طالبی است در لباب آورده کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُل کَفی بِاللّه ِبگو خدای بسنده است شَهِیداً گواه بَینِی وَ بَینَکُم میان من و شما شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت ص چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمّد ص رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است بر صدق دعوی او إِنَّه ُکان َبدرستیکه خدای هست بِعِبادِه ِبه بندگان خود خَبِیراً دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشان را میداند بَصِیراً بینا که اعمال و اقوال آشکارای ایشان را می بیند.

صفحه : ۶۳۱

وَ مَن یَهدِ اللّه ُو هرکرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ المُهتَدِ پس او راه یافته است وَ مَن یُضلِل و هرکرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و او را فروگذارد فَلَن تَجِدَ لَهُم پس نیابی تو مر گمراهان را أَولِیاءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِن دُونِه ِبجز خدای وَ نَحشُرُهُم و حشر کنیم ایشان را یَوم َالقِیامَهِ روز رستخیز عَلی وُجُوهِهِم بر روهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رض وارد است که از حضرت پیغمبر علیه السلام سؤال کردیم که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آن کسیکه میبرد ایشانرا

بر قـدمهای ایشان قادر است آنکه ببرد ایشانرا بر رویهای ایشان اما اصل آنست که ایشان در دنیا پرهیز میکننـد بر رویهای خود از هر پلیدی و خواری عُمیاً و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قـدرت نمی کردنـد وَ بُکماً و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سـخن حق نمیگفتند وَ صُـمًّا و کران یعنی نشـنوند آنچه از ان شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم اسـتماع سخن حق نمی نمودند مَأواهُم جَهَنَّم ُجای ایشان در دوزخ است کُلَّمـا خَبَت هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان پیچـد و گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشـان انکشت شونـد زبـانه آتش فرو نشـیند چنـانچه آتش دنیـا پس از سوختن هیمه زِدناهُم بیفزائیم ما برای ایشان سَعِیراً آتشـی سوزان یا برافروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم ایشان را تبـدیل کنیم تا باز آتش در ایشان پیچـد ذلِكَ ِجَزاؤُهُم آن عـذاب پـاداش ایشـان ست بِأَنَّهُم کَفَرُوا بسـبب آنکه ایشان نگرویدنـد بِآیاتِنا بـدلالتهای واضـحه ما بر صـدق پیغمبر ص که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَ قالُوا و گفتند أَ إِذا کُنّا عِظاماً آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها وَ رُفاتاً و خاکهای ریزه شده أَ إِنّا لَمَبعُوثُون َِآیا ما برانگیختگان باشـیم خَلقاً جَدِیداً آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی بینند و نمی دانند أَن َّاللّه َِالَّذِی آن را که

آن خدای که بقدرت خود خَلَقَ ٭السَّماواتِ ٭وَ الأَرض٭ بیافرید آسمان و زمین را بآن عظمت و بسطت بی ماده قادِرٌ توانا است عَلی أَن یَخلُقَ٭ بر آنکه بیافریند مِثلَهُم ایشانرا دیگر باره بمثل تعبیر از نفس شی کنند چنانچه مثلك لا یفعل كذا ای انت پس می فرماید که آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادر است که به آفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد وَ جَعَلِ ٭لَهُم و بدرستیکه خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان أَجَلًا مدّتی که لا رَیب٭فِیه ِ هیچ شکی نیست و آن زمان مرگ است یا بجهت اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامت است فَأَبَی الظّالِمُون٭ پس سرباز روند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلّا کُفُوراً مگر انکار بعث و حشر را.

صفحه : ۶۳۲

قُل بگو ای محمّد کافران را لَو أَنتُم تَملِکُون٭ اگر شما مالك شوید و در تصرف آرید خَزائِن٭رَحمَهِ رَبِّی خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إِذاً لَأَمسَکتُم آنگاه هرآئینه باز ایستید و بخل ورزید خَشیَهَ الإِنفاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالك خزائن نعم ربانی شود هرگز جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزیرا از ان باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود ازین دو چیز منزه است وَ کان٭الإِنسان٭و هست آدمی قَتُوراً بخیل و جمع کننده وَ لَقَد آتَینا مُوسی و بدرستیکه ما دادیم موسی را تِسع٭ آیات ٍبَیِّنات ٍنه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که

آن عصا بود و یـد بیضا و سـنون و طوفان و جراد و قمل و ضـفادع و دم و نقص ثمرات و غیره نیز گفته انـد چون انفلاق بحر و انفجار آب و رفع طور بر سـر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصای سحره را و امثال اینکه و آنچه در حدیث صـفوان آمده که دو یهودی از حضـرت رسالت پناه ص از تسع آیات پرسیدند و آنحضرت ص جواب دادنـد که شـرك میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سـرقه و اکل ربوا و سـعایت و سـحر و قذف محصـنات دور باشـید و از جهاد مگریزیـد مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهـذا در آخر فرموده که خاصه شـما که یهودید آنکه در روز شـنبه از حد فرمان درمگذرید فَسئَل بَنِی إِسرائِیل َ پس بپرس ای محمّد ص از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا آنکه سؤال کن از یهود إِذ جاءَهُم چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقال َلَه ُفِرعَون ُ پس گفت مر موسـی را فرعون إِنِّی لَأَظُنُّک َیا مُوسـی بدرستیکه من گمان می برم ترا ای موسـی مَسـحُوراً جادو کرده شده و عقل تو مخبط شده قال َ گفت موسـی لَقَد عَلِمت َبدرستیکه تو دانسته بدل خود اگرچه بر زبـان تلفـظ نمی کنی که بی شـبه مـا أَنزَل َهؤُلاءِ نفرسـتاد اینکه آیـات تسـعه را إِلّا رَب ُّالسَّماوات ِوَ الأَرض ِمگر آفریدگار آسمانها و زمینها بَصائِرَ آیتهای روشن که

هر یک دلیل است بر نبوّت من وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرعَونُ و من یقین دانم ترا ای فرعون مَثبُوراً هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرادَ پس خواست فرعون أَن یَستَفِزَّهُم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِنَ الأَرضِ از زمین مصر فَأَغرَقناهُ پس غرق گردانیدیم او را وَ مَن مَعَهُ جَمِیعاً و هر که با او بود بتمامی.

صفحه : ۶۳۳

وَ قُلنا مِن بَعدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِی إِسرائِیلَ مر فرزندان یعقوب را که شما اسکُنُوا الأَرضَ ساکن شوید در زمین که ایشان می خواستند که شما را بیرون کنند فَإِذا جاءَ پس چون بیاید وَعدُ الآخِرَهِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئنا بِکُم بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لَفِیفاً جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما به تمیز سعداء از اشقیاء وَ بِالحَقِّ و بدرستیکه أَنزَلناهُ فرو فرستادیم قرآن را وَ بِالحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمده و در تبیان آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمّد ص است یعنی و علی محمّد ص نزل در مدارک آورده که محمّد بن سماک بیمار شده و قاروره او بطبیبی ترسا می بردیم مردی نیکوروی و و خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان اللّه در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید بازگردید و بابن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غائب شد بازگشتیم و قصه بعرض شیخ

رسانیـدیم دست بر آن موضع نهاد و اینکه کلمات بگفت فی الحال شـفا یافت و گفته انـد آنکس حضـرت خضـر علیه السـلام بوده بیت نی اثر حکمت راهی است اینکه کـار طبیبـان الهی است اینکه وَ ما أَرسَـلناكَ ‌و نه فرسـتادیم ترا که محمـدی ص إِلّا مُبَشِّراً مگر مژده دهنـده مطیعانرا بثواب وَ نَـذِیراً و بیم کننده عاصـیان را به عقاب سـلمی رح فرموده که مژده دهند آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آنرا که روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت دهد بسـعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه ما آرنـد و نیکوکـارانرا انـذار کنـد از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننماینـد وَ قُرآناً فَرَقناه‌ُو پراکنـده فرسـتادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره لِتَقرَأَه‌ُ تا بخوانی آنرا عَلَی النّاس ِ بر مردمان عَلی مُکث ٍ بر طریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسان تر است و بفهم نزدیک تر وَ نَزَّلناه‌ُو فرو فرسـتادیم آنرا بحسب حوادث تَنزِیلًا فرو فرسـتادنی در مدّتی بست و سه سال قُل آمِنُوا بِه ِ بگو مردمان را که ایمان آرید بقرآن أَو لا تُؤمِنُوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شـما بـدو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شـما هیچ نقصانی بدو نمیرسد إِن َّالَّذِین َ بدرستیکه آنانکه أُوتُوا العِلم َ داده شده انـد علم را مِن قَبلِه ِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسـمانی خوانـده انـد و حقیقت وحی شـناخته و امارت نبوت معلوم کرده چون إبن سلام رض و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان

دین چون سلمان رض و أبو ذر رض و ورقه بن نوفل و اضراب ایشان إِذا یُتلی عَلَیهِم چون خوانده شود قرآن بر ایشان یَخِرُّون َلِلأَذقان ِ بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویهای سُجَّداً در حالتی که سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمّد ص و انزال قرآن وَ یَقُولُون َو گویند سُبحان َرَبِّنا پاک است پروردگار ما از خلاف وعده خود إِن کان َبدرستیکه هست وَعدُ رَبِّنا وعده آفریدگار ما لَمَفعُولًا هرآئینه کرده شده یعنی واقع است لا محاله.

صفحه : ۶۳۴

وَ یَخِرُّون َلِلأَذقان ِ و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اوّل چیزیکه از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود اوست گفته اند که سجده اوّل برای شکر است و اینکه سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لا جرم درین سجده فرمود که یَبکُون َبگریند وَ یَزِیدُهُم و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خُشُوعاً فروتنی و تضرع اینکه سجده چهارم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره اینکه را سجود العلماء خوانده فرموده که بحقیقت اینکه سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمیباشد الا از تجلّی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر ان تقدیر اینکه سجود تجلّی باشد و ساجد باید که ببرکت اینکه سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید مصرعه ما تجلی اللّه لشی ء

الاـخضع له نظم لمعه نور تجلی از قـدم بر حـدوث افتـد فرو ریزد ز هم پس خضوع اینجـا زوال هسـتی است آن بلنـدی موجب اینکه پستی است آورده اند که حضـرت پیغمبر ص در سـجود میگفت یا اللّه یا رحمن مشرکان با یکدیگر میگفتند محمّد ما را از پرستیـدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیت آمد قُل ِادعُوا اللّه ِبگو بخوانید خدای را أَوِ ادعُوا الرَّحمن ِیـا بخوانیـد رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحـد اطلاق میکننـد و مقصود از هر دو یک ذات است و بعضـی گوینـد که اهل کتاب با حضـرت پیغمبر ص گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسـیار کرده تو بدین اسم کم یاد میکنی اینکه آیت نازل شد که اینکه دو اسم در حسن اطلاق برابراند أَیًّا ما تَدعُوا هر کدام را که بخوانید برابر است و نیکوتر و بدان معنی حق را خوانده باشـید فَلَه ُالأَسـماءُ الحُسنی پس مر اوراست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال إبن جـبیر فرمـوده که پیغمـبر ص قراءت بجهر میفرمـود در جمیـع نمازهـا هر وقت که در صـلاه یومیه در مسـجد الحرام قراءت کردی اهل شـرک بلهو و لعب و صفیر زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت ص در غلط افتاده ترک قراءت کند حق تعالی فرمود که وَ لا تَجهَر بِصَلاتِکَ ِو آشکارا مکن قراءت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزاء نکنند وَ لا تُخافِت بِها و آواز فرو مدار بآن تا حدیکه نشنوند آنانکه

در عقب تو نماز میگذارند وَ ابتَغِ و بطلب بَین ذلِک سَبِیلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوب است آورده اند که ابو بکر صدیق رض قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و می گفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت پناه ص بعد از نزول اینکه آیت ابو بکر رض را فرمود که قدری آواز بلندتر کن و عمر رض را امر کرد که قدری آواز خود فروتر آرد گویند معنی آیت اینکه است که جهر مکن در همه نماز و اخفاء مفرمای در همه میان هر دو راهی پدید کن یعنی در صلاه یومیه اخفاء است و در لیلیه جهر وَ قُلِ الحَمدُ لِلّهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدای را الَّذِی لَم یَتَّخِذ آنکه فرا نگرفت وَلَداً فرزندی رد یهود و نصاری و بنو مدلج است که حق را فرزند اثبات میکردند وَ لَم یَکُن لَهُ و نیست مر او را شَرِیکٌ فِی المُلکِ انبازی در پادشاهی رد مشرکان است که بتان را شریک حق میگفتند وَ لَم یَکُن لَهُ و نیست مر او را وَلِیٌّ دوستی مِنَ الذُّلِ از جهت مذلّتی که داشته باشد بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رح فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلّت باوج عزّت ترقی کند وَ کَبِّرهُ و تعظیم کن او را تَکبِیراً تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان

نظم فکرها عاجز است از اوصافش عقلها هرزه میزنند لافش عقل عقل است و جان جان ست او آن کزان برترست آنست او. و گفته اند معنی کبّر آنست که بگو اللّه اکبر ثعلبی از فاروق رض نقل میکنند که بنده را گفتن اللّه اکبر بهتر است از دنیا و هر چه درو است آیت آخرین را ازین سوره آیت العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب بسخن درآمدی حضرت پیغمبر ص اینکه آیت کریمه بدو آموختی.

صفحه : ۶۳۵

سوره الکهف

مکیّه و هی مائه و عشر آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- الحَمدُ لِلّه ِ ثنا و ستایش مر خدای را الَّذِی أَنزَل َ آنکه فرو فرستاد عَلی عَبدِه ِ بر بنده خود یعنی محمّد ص الکِتاب َقرآن را ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است که به بندگان ارزانی داشته وَ لَم یَجعَل و ننهاد لَه ُدرو عِوَجاً چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدولی از حق بباطل و گردانید او را قَیِّماً راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قائم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه نداد بنده خود را میلی بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال لِیُنذِرَ تا بیم کند محمّد ص با قرآن مر کافران را بَأساً شَدِیداً بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ، عذابی صادر شده مِن لَدُنه ُاز نزدیک خدای که معذّب اوست نه غیر او وَ یُبَشِّرَ

الْمُؤمِنِين َو تا مژده دهد پيغمبر ص يا قرآن مر گروندگان را الَّذِين َ آنانكه يَعمَلُون َ الصّالِحات ِ ميكنند كارهاى پسنديده أَن َّ لَهُم بآنكه مر ايشان راست أَجراً حَسَناً مزدى نيكو يعنى پاداش پسنديده و تمام ماكِثِين َ در حالتى كه مقيم باشند فِيه ِ در ان اجر أَبَداً هميشه بى انقطاع و انتقال سلمى قدس سره آورده كه عمل صالح آنست كه جز براى خدا نبود و اجر حسن آنكه مانع دولت لقا نبود وَ يُنذِرَ الَّذِين َ و بيم كند آنانرا كه از روى جهل قالُوا اتَّخَذَ اللّه ُ گفتند فرا گرفت خداى تعالى وَلَداً فرزندى و قايل آن يهودند و نصارى و نبود مدلج ما لَهُم نيست اينكه گويندگان را بِه ِ بفرزند يا بدين سخن كه ميگويند مِن عِلم ٍ هيچ دانشى بلكه بتو هم كاذب القاى اينكه قول ميكنند وَ لا لِآبائِهِم و نه دانش بود مر پدران ايشان را درين باب اگر تقليد آباء ميكنند كَبُرَت كَلِمَةً بزرگتر كلمه ايست آن كلمه كه از روى جرأت تَخرُج ُ بيرون مى آيد مِن أَفواهِهِم از دهنهاى ايشان از همه قولهاى كفار اينكه كلمه را بر طريق استعظام ذكر فرمود كه مشتمل است بر تشبيهه و تشريك و احتياج و اتصاف بصفات حدوث إِن يَقُولُون َ نه ميگويند إِلّا كَذِباً مگر دروغى اما بزرگ دروغى ست كه نزديك رسيده كه بسبب آن آسمان و زمين بشكافد و كوهها از جا برود تكاد السموت يتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند كه حضرت رسالت پناه ص از استماع اينكه كلمه غمناك شد و اميدى كه بايمان ايشان ميداشت بانقطاع نزديك رسيد حق سبحانه براى تسلّى دل مبارك او

فرمود.

صفحه : ۶۳۶

فَلَعَلَّکَ پس مگر تو باخِعٌ نَفسَکَ کشنده مر نفس خود را عَلی آثارِهِم بعد از برگشتن ایشان از تو پس از انکار ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیرد غم بر دل بی غل خود منه إِن لَم یُؤمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهذَا الحَدِیثِ باین سخن یعنی قرآن و در پی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز أَسَفاً از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب إِنّا جَعَلنا بدرستیکه ما گردانیدیم ما عَلَی الأَرضِ آنچیزی را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات زِینَهً لَها آرایش اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است مراد انبیاء علیهم السلام یا علماء یا حفظه قرآن که زینت زمین ایشان اند و جمعی گویند آرایش زمین برجال اللّه است از ان روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند بیت روی زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری و گفته اند که مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق تعالی فرمود که ما آن را آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبلُوَهُم تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که أَیُّهُم کدام از ایشان أَحسَنُ نیکوتر است عَمَلًا از جهت عمل یعنی کیست که اینکه محرمات را ترک کند وَ إِنّا لَجاعِلُونَ و بدرستیکه ما سازندگانیم ما عَلَیها آنچیزی را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها صَعِیداً جُرُزاً

زمین هامون بی گیاه یعنی بآخر اینکه عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بر آن منهید و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید مثنوی جهان از رنگ و بو سازد اسیرت ولی نزدیک ارباب بصیرت نه رنگ دلکشش را اعتباریست نه بوی دلفریبش را مداری است آورده اند که چون یهود قریش را سه سؤال در آموختند که از حضرت رسالت پناه علیه السلام به پرسید با یکدیگر میگفتند که قصه جوانان بس عجب است عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیت فرستاد أَم حَسِبتَ نه چنانست که میگویند که آیا می پنداری تو أَنَّ أَصحابَ الكَهف وَ الرَّقِيمِ آنکه اصحاب کهف و رقیم که سه صد و نه سال در خواب ماندند كانُوا بودند مِن آياتِنا عَجَباً از آیات قدرت ما چیز می شگفت یعنی قصّه ایشان به نسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاری است جیرم نام واقع در کوه بتا خلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشان است یا وادی که کوه بتا خلوس آنجاست و گفته اند لوحی بود از رصاص یا حجریکه اسماء اصحاب کهف در ان رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده که در کوهی از خوف باران پناه بغاری بردند و سنگی بر در غار فرود آمده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه مزد اجیر و مخالفت هوائی نفس و بر الوالدین از حق سبحانه نجات خواستند و

آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب الکهف اقوال مختلفه بسیار است درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالك روم بشهر افسوس رسید و آنجا مذبحی برای بتان که برای معبودان او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرّد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده خداپرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشانرا از فتنه آن جبّار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس فرمود تا حلی و حلل که در برداشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانانید و خوردسال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به بینید که مصلحت شما در قبول قول من است یا در ردّ آن پس از ان شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یک دیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه برقرار قرار یافت هر یک از خانه پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند در راه شبابی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمد و در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندان که منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد

تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدای را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت. من درین کوه غاری می دانم که بدو پناه میتوان گرفت باتفاق روی بغاری نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد.

صفحه : ۶۳۷

إِذ أَوَی الفِتیَةُ یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند إِلَی الکَهف ِ بغار جیرم فَقالُوا پس گفتند رَبَّنا آتِنا ای پروردگار ما بده ما را مِن لَدُنکَ ‌از نزدیک خود رَحمَةً بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وَ هَیِّئ لَنا و مهیّا ساز برای ما مِن أَمرِنا از کار ما که مفارقت کفّار است رَشَداً راستی و نکوئی و صواب فَضَرَبنا عَلَی آذانِهِم پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشانرا فِی الکَهف ِ در غار سِنِین َ عَدَداً سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُم َّ بَعَثناهُم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعلَم َ تا به بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یعنی تا بدانند بندگان ما که درین قصّه أَی ُّ الحِزبَین ِ کدام از دو گروه مراد اهل کتابین اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متأخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام ازینها أَحصی شمار نگاهدارنده تر است لِما لَبِثُوا أَمَداً مر اندازه مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره که راست تر است نَحن ُ نَقُص ُّ ما قصّه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَیک َ بر تو که محمدی نَبَأَهُم خبر ایشان

را بِالحَق ِبراستی إِنَّهُم فِتیَهٌ بـدرستیکه ایشان جوانان بودنـد که از روی صـدق آمَنُوا بِرَبِّهِم ایمان آوردند به پروردگار خویش وَ زِدناهُم و بیفزودیم هُدیً راه نمودنی یعنی ثبات و یقین وَ رَبَطنا و به بستیم عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشـان را و قوت دادیم بر اظهـار حق و جرات ارزانی داشتیم در رد سـخن بر دقیـانوس إِذ قـامُوا چون بایسـتادند در پیش وی و ایشان را به پرسـتش بت دعوت کرد فَقالُوا پس گفتند رَبُّنا پروردگار ما رَب ُّالسَّماوات ِ وَ الأَرض ِ آفریدگار آسـمانها و زمینها است لَن نَدعُوَا هرگز نخواهیم پرستید مِن دُونِه ِ بجز وی إِلهاً معبودی لَقَد قُلنا بخدای که گفته باشـیم إِذاً آنهنگام که دیگری را پرستیم شَطَطاً سخن خطا و دروغ.

صفحه : ۶۳۸

هؤُلاءِ قَومُنَا اینکه گروه که کسان ما انـدر در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوا فراگرفتنـد بسـبب تهدید دقیانوس و بیم قتل مِن دُونِه ِ بجز خـدای بحق آلِهَهً خـدایان دیگر که بر باطل انـد لَو لا یَأتُون َچرا نمی آرنـد کافران عَلَیهِم بر پرسـتش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بِسُلطان ٍ بَیِّن ٍ بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فَمَن پس کیست أَظلَم ُستمکارتر مِمَّن ِ افتَری از کسی که افترا کند و بربندد عَلَی اللّه ِ کَذِباً بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکاء کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشانرا مهلت داد و ایشان فرار کردند یملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت که علی به وَ إِذِ اعتَزَلتُمُوهُم و چون یکسو شدید از

اهـل شـرک و دوری جستیـد از ایشـان علی به وَ ما یَعبُدُون َو از آنچه می پرسـتند علی به إِلَّا اللّه َمگر خـدای تعالی چه ایشان خـدای را معبود میدانسـتند و بتان را در عبادت شـریک ساختند یملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر کرانه شدیـد علی به فَأوُوا إِلَی الکَهف ِپس بازگشت کنید بسوی غار و درو جای گیرید علی به یَنشُر تا بگستراند علی به لَکُم رَبُّکُم برای شما پروردگار شما و بسیار سازد بر شما علی به مِن رَحمَتِه ِاز بخشایش خود در هر دو سرای علی به وَ یُهَیِّئ لَکُم و بسازد برای شـما علی به مِن أَمرِکُم از کار شـما علی به مِرفَقاً آن چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدنـد و شـبان ایشـان را در غـار آورد چون در غـار قرار گرفتنـد حق سـبحانه خواب بر ایشـان گمـاشت همانجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه روزی بافسوس باز آمده از احوال جوانان پرسـید و چون از فرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را بر احضـار ایشان تکلیف نمود گفتنـد ای ملک مبلغی اموال ما برده بـدین کوه متحصن شـده انـد دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت پنـداشت که بیدارند فرمود که در غار بسـنگ برآرید تا همه درینجا بمیرند پس در غار اسـتوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانانرا بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید آنکه شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان

در طرف جنوبی کوه بتاخلوس بود لا جرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه می فرماید وَ تَرَی الشَّمس َو بینی تو ای بیننده آفتاب را إِذا طَلَعَت چون طلوع کند تَتزاوَرُ میل کند عَن کَهفِهِم از غار ایشان. ذات َالیَمِین ِبسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَ إِذا غَرَبَت و چون غروب کند تَقرِضُ هُم ببرد از ایشان و بگردد ذات َالشِّمال ِبسوی چپ نگرنده وَ هُم و ایشان فِی فَجوَهٍ مِنه ُدر فراخی اند از غار یعنی در وسط بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد از تعفّن غار ایمن اند ذلِک َمِن آیات ِاللّه ِاینکه خبر ایشان از دلائل قدرت خدای است مَن یَهدِ اللّه ُهرکرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ المُهتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَ مَن یُضلِل و هرکرا فرو گزارد فَلَن تَجِدَ لَه ُپس نیابی تو مر او را وَلِیًّا مُرشِداً هرگز دوستی راه راست نمایند.

صفحه : ۶۳۹

وَ تَحسَبُهُم و پنداری تو ایشان را أَیقاظاً بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد وَ هُم رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که اینکه حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان در نگری بینی که جلوه گراند در میدان اعمال و چون بسرائر ایشان دریابی بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مست و بظاهر هوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در

کار بیت ظاهری با اینکه و آن در ساخته باطنی از جمله واپرداخته إبن عباس رض فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه برو است از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی در روز عاشورا میگردانند و بس بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال اللّه تعالی وَ نُقَلِّبُهُم و میگردانیم ایشانرا یعنی ملائکه بامر ما میگردانند شان را ذات ِالیَمِین ِبدست راست وَ ذات ِالشِّمال ِو بجانب چپ وَ کَلبُهُم و سگ ایشان باسِطٌ گسترانیده است ذِراعَیه ِ دستهای خود را بِالوَصِیدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکسترگون یا خلنج و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا باحمران یا زیان یا صهباء و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که در شبانروزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کژدم بوی ضرر نرسد و هر که اینکه کلمات را و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نه گردد لَوِ اطَّلَعت ِعَلَیهِم اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّیت ِهرآئینه روی بگردانی مِنهُم از ایشان فِراراً بجهت گریختن وَ لَمُلِئت ِو هرآئینه پر کرده شوی مِنهُم رُعباً از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آن ست که کسی را

طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم و موحش اند صورت اینکه مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر ص است و مراد غیر اویند القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنای حیاتش را درهم افگند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت بیت دمی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بخندید کین نیز شد بعد از ان چند ملک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروسین و او مردی مومن و خداترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جسد شبه افتاد هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وَ كَذٰلِكَ و هم چنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثناهُم برانگیختیم به کمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییری یافته بود و نه جامهای ایشان کهنه و فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسائَلُوا تا سؤال کنند بَينَهُم میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قالَ قائِلٌ گفت گوینده مِنهُم از ایشان یعنی مکسلمینا که بسن از همه اکبر بود كَم لَبِثتُم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کننده و

ایشان بامـداد بغار درآمده بودند چون در نگریسـتند آفتاب را بوقت چاشت رسـیده دیدند قالُوا لَبِثنا گفتند درنگ کردیم اینجا یَوماً روزی اگر دیروز در خواب شـده باشـیم أَو بَعض َیَوم ٍیا پاره از روز اگر درین روز خفته باشـیم پس چون ناخنان خود را دیدنـد بالیـده و مویهای سـر را دراز شده یافتند قالُوا گفتند بعضـی از ایشان بعضـی را رَبُّکُم که پروردگار شـما أَعلَم ُبِما لَبِثتُم داناتر است بآنچه درنگ کرده ایـد فَابعَثُوا پس بفرستیـد أَحَدَکُم یکی را از میان شـما بِوَرِقِکُم هـذِه ِبدین درمیکرد دارید إِلَی المَدِینَهِ بسوی شهر افسوس فَلیَنظُر پس باید که فرستاده در نگرد.

صفحه : ۶۴۰ أَیُّها تا کدام از اهل مدینه أَزکی طَعاماً پاکیزه تراند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در ان شـهر کسان بودنـد که ایمان خود مخفی میداشـتند غرض ایشان آن بود که ذبیحه ایشان پیـدا کند فَلیَأتِکُم بِرِزق ٍمِنه ُپس بیارد شـما را خوردنی از ان طعام پاک وَ لیَتَلَطَّف و باید که فرستاده نرمی و مدارات کند در خرید و فروخت وَ لا یُشعِرَن َّو خبردار نگرداند بِکُم أَحَداً بشـما یکی را از اهل اینکه شهر إِنَّهُم بدرستیکه اهالی اینکه مدینه که اکثر متابع دقیانوس انـد إِن یَظهَرُوا اگر مطلع شونـد یا قادر گردنـد و ظفر یابنـد عَلَیکُم بر شـما یَرجُمُوکُم سـنگسار سازند شـما را أَو یُعِیدُوکُم یا بازگردانند شما را فِی مِلَّتِهِم در کیش خویش وَ لَن تُفلِحُوا إِذاً أَبَداً و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآیید و روی نجات نه بینید همیشه یعنی پیوسته در

عذاب باشید یملیخا که اکمل و اعقل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا متغیّر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بر وی غلبه کرد آخر الامر بدکان خباز آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوائی زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که اینکه مرد گنجی یافته آن زر را ببازار دیگر بدیگری نمود بیک لحظه اینکه خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید یملیخا را طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی درمها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته ام دیروز اینکه زر از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند و چون گفت کسی از اهل شهر ندانست ویرا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزاء کردند که دقیانوس قریب سی صد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میگیری یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دیروز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز اینکه چیزی ندانم القصه او را نزد ملك بردند و صورت حال تقریر کرد ملك با جماعتی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند یملیخا بغار درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملك برسید و آن لوح که بر در غار بود برخواندند و أسامی و احوال ایشان معلوم کرد با قوم بغار درآمده ایشان را دید

با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جوابدادند حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود وَ كَذٰلِكَ و همچنانکه ایشانرا بیدار کردیم أَعثَرنا عَلَیهِم مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِیَعلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعدَ اللّهِ آنکه وعده اللّه در بعث و حشر حَقٌّ راست و درست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد وَ أَنَّ السّاعَةَ و دیگر تا بدانند که روز قیامت لا رَیبَ فِیها هیچ شك نیست درو پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان إِذ یَتَنازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَینَهُم در میان یکدیگر أَمرَهُم امر دین خود را بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوند که توفی نفس ایشان کرده سی صد و نه سال بدنهای ایشانرا از تحلل و تغیر نگاهدارد پس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر توفیه نفوس همه مردمان و امساك اجزای ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح بآن بیت پیش قدرت کارها دشوار نیست عجز را با قدرت حق کار نیست آورده اند که جوانان ملك را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت پناه علیه السلام را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببینند جبرئیل ع آمد و گفت که یا رسول تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس

را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت علیه السلام فرمود که چگونه فرستم و کرا امر کنم برفتن جبرئیل ع گفت ردای مبارک خود را بگستران و امیر المومنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی مرتضی و ابو ذر را بگو تا هر یک بگوشه بنشیند و با در خاء را که مسخر سلیمان بود بطلب که خدا او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشانرا برداشته بدان غار برد حضرت ص آن چنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ زدن درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشانرا دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که درآیید ایشان درآمده گفتند السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته، حق سبحانه ارواح باجساد ایشان بازآورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه رض گفتند نبی اللّه محمّد بن عبد اللّه ص شما را سلام رسانیده ایشان جواب گفتند و علی محمّد ص رسول اللّه الصلوه و السلام و پس دعوت کردند ایشانرا بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر اسلام ص رسانید باز در مضاجع خود تکیه کردند بار دیگر نزد خروج مهدی از. اهل بیت محمّد زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او اینکه حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند.

صفحه : ۶۴۱

فَقالُوا ابنُوا عَلَیهِم پس گفتند بنا نهید بر ایشان بُنیاناً دیواری که از چشم مردم پوشیده باشد یا بدان بنا موضع ایشان را

بشناسند رَبُّهُم پروردگار ایشان أَعلَم ُ بِهِم داناتر است بکار ایشان از کار جمعی که منازعت میکنند در باب ایشان قال َالَّذِین َ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند عَلی أَمرِهِم بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قائل بودند گفتند لَنَتَّخِذَن َّ عَلَیهِم فرا می گیریم بر ایشان مَسجِداً مسجد که مردمان در آن نماز گذارند سَیَقُولُون َ زود باشد که گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلاثَةٌ سه تن بودند رابِعُهُم کَلبُهُم چهارم ایشان سگ ایشان وَ یَقُولُون َ و گویند نسطوریه از ترسایان خَمسَةٌ پنج تن اند سادِسُهُم کَلبُهُم ششم ایشان سگ ایشان و میگویند ایشان اینکه سخن را رَجماً بِالغَیب ِ انداختن به پوشیدگی یعنی گفتاری است به پندار یا اختراع خود میگویند وَ یَقُولُون َ و گویند مسلمانان باخبار رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم سَبعَةٌ ایشان هفت تن اند وَ ثامِنُهُم کَلبُهُم و هشتم ایشان سگ ایشان قُل رَبِّی بگو آفریدگار من أَعلَم ُ بِعِدَّتِهِم داناتر است بشمار ایشان ما یَعلَمُهُم نمیدانند ایشان را إِلّا قَلِیل ٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر و اصحاب اویند إبن عباس رض فرموده که انا من ذلک القلیل و از علی رض منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان اینکه است یملیخا، مکسلمینا، مسلینا مرنوش و برنوش و شاذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلبهم قطمیر و روایات دیگر در اسامی ایشان هست آنچه فی الجمله صحتی دارد اینکه است در تیسیر از عبد اللّه بن عمر رض نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد پس اینکه اسماء بر کاغذی نوشته در آنجا افگنند فی الحال می میرد و

اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی میگویند اینکه قصّه نمودار احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم بوجود بـا جود ایشـان قـائم است و کهف خلوت گـاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت است بروح و قلب و عقل نظری و معیشتی و قوّت قدسیه و سرو خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح اینکه سخنان بجواهر التفسیر میرود فَلا تُمارِ پس تو جـدال مکن ای محمّد فِیهِم در شان اصـحاب کهف اگر اهل کتابین جدال کنند إِلّا مِراءً ظـاهِراً مگر جـدالی ظـاهر یعنی تعمق منمـای در مجـادله و بر ایشـان بخوان آنچه در قرآن است و بردّ و تجهیـل ایشان اشـتغال مفرما وَ لا تَستَفت ِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِیهِم در شان ایشان مِنهُم از اهل کتاب أَحَداً یکی را آورده اند که چون سؤالات ثلثه مذکور را از حضرت ص پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نه گفت انشاء اللّه تعالی پانزده روز یا کم و بیش وحی فرود نیامـد و قریش طعنه آغـاز کردنـد و غبار ملال بر مرآت دل بی غل آنحضـرت علیه السـلام نشـست حق سبحانه اینکه آیت فرسـتاد که وَ لا تَقُولَن َلِشَی ءٍ و مگوی مر چیزی و کاری را که قصـد داری بر آن إِنِّی فاعِل ٌبدرستیکه من کننده ام ذلِک َغَداً اینکه کار را فردا.

صفحه : ۶۴۲

إِلّا أَن یَشاءَ اللّه ُمگر آنکه خواهـد خـدای یعنی گوئی که اگر خدای خواهد وَ اذکُر رَبَّک َو یاد کن مشیت پروردگار خود را إِذا نَسِیت َچون استثنا

فراموش کرده باشی و بگو ان شاء اللّه یا یاد کن پروردگار خود را وقتی که خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فنای ذاکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور عیان گردد و عیان دور از بیان بلکه مثنوی فی بیان میگنجد اینجا نی عیان نی من و نی ما و نی نام و نشان ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام جملگی مذکور آمد و السلام وَ قُل عَسی و بگو شاید که أَن یَهدِیَن ِ آنکه دلالت کند رَبِّی آفریدگار من لِأَقرَب ِ بآنچیزیکه نزدیک تر است مِن هـذا از شان اصحاب کهف که میپرسید رَشَداً از راه صواب و چون عسی از حق سبحانه لابد است او را راه نمود به بزرگ تر چیزی از قصّه اصحاب کهف و آن اخبار انبیاء و امم سابقه بوده و انباء از نوازل و حوادث آتیه وَ لَبِثُوا و درنگ کردند آن جوان مردان همه فِی کَهفِهِم در غار خود وقتی که در خواب بودند ثَلاث ِ مِائَةٍ سِنِین ِ سه صد سال وَ ازدَادُوا تِسعاً و زیاده کردند بر آن و افزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سه صد سال شمسی بوده و نه سال برو افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السّنین در هر سال قریب یازده روز است و بتحقیق سه صد سال شمسی بوده و نه سال برو افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السّنین در هر سال قریب یازده روز است و بتحقیق سه صد سال شمسی

سه صد و نه سال قمری بود و دو ماه و نوزده روز باشد و در خبر است که ترسایان گفتند ما سه صد سال را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود قُل ِ اللّه ُ بگو خدای تعالی أَعلَم ُ بِما لَبِثُوا داناتر است بمقداریکه درنگ کردند لَه ُ مر اوراست غَیب ُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن أَبصِر بِه ِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَ أَسمِع و چه شنوا است بهر مسموعی ما لَهُم نیست مر اهل آسمان و زمین را مِن دُونِه ِ بجز وی مِن وَلِی ٍّ هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَ لا یُشرِک ُ و انباز نمیکند خدای فِی حُکمِه ِ در فرمان و قضای خود أَحَداً هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی وَ اتل ُ ما أُوحِی َ و بخوان آنچه وحی کرده شده است إِلَیک َ بسوی تو مِن کِتاب ِ رَبِّک َ از کتاب پروردگار تو که قرآن است لا مُبَدِّل َ تغییرکننده نیست در ان لِکَلِماتِه ِ مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَ لَن تَجِدَ و نیابی تو مِن دُونِه ِ بجز وی مُلتَحَداً پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره مر حضرت رسالت پناه علیه السلام را گفتند اینکه پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب و بلال و عمار و خباب رض که بوی خرقهای ایشان ما را متأذّی میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۶۴۳

وَ اصبِر نَفسَک َ و بازدار تن خود را و شکیبائی کن مَع َ الَّذِین َ با آنانکه یَدعُون َ رَبَّهُم می پرستند پروردگار خود را بِالغَداةِ وَ العَشِی ِّ

بامداد و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلاه فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند یُرِیدُونَ وَجهَهُ میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند نزد بعضی اینکه آیت مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مؤلّفه قلوب چون عینیه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول اللّه ص ما اشراف عربیم با سلمان و ابو ذر و فقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده به تعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام را برای رضای خدا به پرستش او و میگذرانند وَ لاـ تَعدُ باید که در نگذرد عَیناکَ عَنهُم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان برمدار و بغیر ایشان التفات مکن تُرِیدُ میخواهی تو زِینَةَ الحَیاةِ الدُّنیا آرایش زندگانی دنیا! بباید دانست که آنحضرت ص را هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت اینکه است که مکن عمل کسیکه مائل بزینت دنیا است چه مائل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیاء مقبل باشد وَ لا تُطِع و فرمان مبر مَن أَغفَلنا آنرا که غافل گردانیدیم قَلبَهُ دل او را عَن ذِکرِنا از یاد کردن ما و آن کس امیّه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت را بطرو فقرا میفرمودند حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل گردانیده ایم وَ

اتَّبَع َو او پیروی کرده است هَواه ُ آرزوی نفس خود را وَ کـان َ أَمرُه ُو هست کـار او فُرُطاً تبـاه و ضـایع یـا موجب حسـرت و ندامت و هلاکت وَ قُل ِو بگو مر ایشانرا که آنچه بشما آورده ایم یعنی قرآن الحَق ُمِن رَبِّکُم پیغام راست و سخن درست است از آفریـدگار شـما فَمَن شاءَ فَلیُؤمِن پس هر که خواهـد گرویـدن بوی پس باید که بگرود وَ مَن شاءَ و هر که خواهد ناگرویدن آن فَلیَکفُر پس گو که نگرود امـام زاهـد آورده که مراد امر توعیـد و تهدیـد است نه امر اجـازت و ابـاحت و إبن عبـاس رض فرمود که امر بمعنی اخبار است یعنی هرکرا خدا خواهد که ایمان آرد هر آئینه ایمان آرد و هرکرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد و ما تشاءون الا ان یشاء اللّه آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سـمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معرّا است بیت هرکرا خواهی بر آن و هر کرا خواهی بخوان حکم حکم تست و کس را چاره جز تسـلیم نیست إِنّا أَعتَـدنا بـدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلظّالِمین َبرای سـتمکاران یعنی ناگرویدگان ناراً أَحاطَ بِهِم آتشیکه بگرداگرد درآرد ایشان را سُرادِقُها سراپرده های آن تشبیه کرده آتشـی را که محیط بود بر کافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رض که سرادق نـار چهـار دیوار است غلظت هر یـک از ان چهـل سـاله راه که بگرو کافران درآمـده وَ إِن یَستَغِیثُوا و اگر فریادخواهی کنند از تشنگی یُغاثُوا بِماءٍ فریاد رسیده شوند بآبی که کَالمُهل ِ مانند دردی ّزیت یا

مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند یَشوِی الوُجُوه َ بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بِئس َالشَّراب ُ بد شرابی است مهل. وَ ساءَت و بدست آتش مُرتَفَقاً جای بودن.

إِن َالَّذِین َ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدا و کتاب و رسول او وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و بکردند کارهای شایسته إِنّا لا نُضِیع ُ بتحقیق که ما ضائع نگردانیم أَجرَ مَن أَحسَن َ مزد آنکس را که نکوتر است عَمَلًا از روی کردار أُولئِک َ آن گروه مومنان و پسندیدگان لَهُم مر ایشان راست جَنّات ُ عَدن ٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که در ان مقیم باشند تَجرِی میرود مِن تَحتِهِم ُ الأَنهارُ از زیر منازل ایشان بامر ایشان جویها یُحَلَّون َ پیرایه بسته شوند فِیها مِن أَساوِرَ در ان بوستانها از دستوانها ساخته شده مِن ذَهَب ٍ از زر در زاد المسیر از إبن جبیر رض نقل میکند که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَ یَلبَسُون َ و بپوشند ثِیاباً خُضراً جامهای سبز رنگ مِن سُندُس ٍ از دیباهای نازک وَ إِستَبرَق ٍ و دیباهای سطبر فراخور آرزوهای هر یک مُتَّکِئِین َ فِیها تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَی الأَرائِک ِ بر تختها چنانچه عادت متنعمان است نِعم َ الثَّواب ُ نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن وَ حَسُنَت و نیکو است آن تختها مُرتَفَقاً تکیه گاه یا نیکو است بهشت منزل و آرامگاه وَ اضرِب لَهُم و پیدا کن برای مومنان و کافران مَثَلًا مثلی و آن مثل کدام است رَجُلَین ِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و

او مومن بود و دیگر قطروس یـا قطرس و او کـافر بود هشت هزار دینـار از پـدر بـدیشان میراث رسـید هر یکٔ چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مآل و حال ایشان خبر میدهـد که جَعَلنا لِأَحَدِهِما دادیم یکی را از ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَین ِ دو بوسـتان مِن أَعناب ٍ از تاکهای انگور وَ حَفَفناهُمـا بِنَخل ٍ و محفوف گردانیـدیم مـا آنرا بخرمـا بنـان یعنی درختـان خرما گرداگرد آن درآوردیم وَ جَعَلنا بَینَهُما و پیـدا کردیم میـان آن دو بـاغ زَرعـاً کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشـد کِلتَا الجَنَّتَین ِ آن دو باغ آتَت أُکُلَها بـدادی میوه هـا و محصول خود را بتمـامی وَ لَم تَظلِم و سـتم نه کردی یعنی کم نساختی مِنه ُشَیئاً از میوه معهود چیزیرا یعنی در اغلب آن است که میوه در سـالی تمـام آیـد و سـالی نـاقص و میوه آن باغها همیشه تمام آمـدی وَ فَجَّرنا و روان کردیم خِلالَهُما نَهَراً میان آن دو بوستان جوی آب تا شراب آن دایم باشد.

وَ کـان َلَه ُو مر بـود کـافر را ثَمَرٌ همه میـوه یعنی غیر از انگـور و خرمـا میوه هـای دیگر داشت و اختصـاص آنهـا بـذکر جهت غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نموده ازو در معیشت توقع مساعدتی کرد و قطروس گفت که زر من و تو برابر بوده من اینکه همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت

ای برادر تو بـدان مالهـا بـاغ دنیـا خریـدی و من بوسـتان بهشت خریـدم تو سـرای در دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخـدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغـاز نهـاد و گفت زر نقـد بوعـده نسیه از دست دادی و خـود را خوار و محتـاج گردانیـدی فَقـالَ پس گفت قطروس لِصاحِبِهِ مر یار خود یعنی برادر خود را وَ هُوَ یُحاوِرُهُ و او مجادله می کرد با او و سـخن بازمیگردانید یعنی اینکه میگفت و آن جواب میداد کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ من بیشتر مِنكَ مالًا از تو جهت مال دنیا وَ أَعَزُّ نَفَراً و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهود گرفت وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ و ببـاغ خود درآمـد وَ هُوَ ظـالِمٌ لِنَفسِهِ و حـال آنکه او سـتم کننـده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قالَ ما أَظُنُّ گفت گمان نمی برم أَن تَبِیدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هذِهِ أَبَداً اینکه بوسـتان من هرگز یا مظنّه من نیست که اینکه دنیا سپری گردد وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً و گمان نمی برم قیامت را آینـده وَ لَئِن رُدِدتُ و اگر بازگردانیـده شوم بزعم تو إِلی رَبِّی بسوی پروردگار من چنانچه تو میگوئی و مرا برانگیزنـد لَأَجِدَنَّ بخـدای کـه بیـابم خَیراً مِنهـا بهـتر ازین بوسـتانها مُنقَلَباً جـای بازگشـتن یعنی اسـتحقاق من مقتضـی آن است که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز اینکه باغ بمن داده اند قالَ لَهُ گفت مر

قطروس را صاحِبُه ُ یارا و یهودا وَ هُوَ یُحاوِرُه ُو حال آنکه او جدال می کرد با او أَ کَفَرت ـَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در ان بِالَّذِی خَلَقَکَ ـَ بآنکس که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ماده تست مِن تُراب ٍ از خاک ثُم َّمِن نُطفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک است ثُم َّسَوّاکَ ـَ رَجُلًا پس ترا راست کرد مردی رسیده درست اندام لکِنَّا لیکن من میگویم هُوَ اللّه ُاوست خداوند بحق رَبِّی پروردگار آفریدگار من از خاک و نطفه وَ لا أُشرِک ُو انباز نمیگردانم بِرَبِّی أَحَداً بخداوند خود هیچکس را وَ لَو لا إِذ دَخَلت ـَو چرا چون درآمدی جَنَّتَک ـَ به بوستان خود قُلت ـَما شاءَ اللّه ُنگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بجای آن بائستی گفت که اگر خدا خواهد بماند و اگر خدا خواهد فانی گرداند و چرا نه گفتی لا ـ قُوَّةَ إِلّا بِاللّه ِ نیست قوّت هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسّر شده بمددکاری لطف حضرت باری است إِن تَرَن ِ أَنَا اگر بینی مرا أَقَل َّمِنک ـَ کمتر از تو مالًا وَ وَلَداً از جهت مال و فرزند.

صفحه : ۶۴۶

فَعَسی رَبِّی أَن یُؤتِیَن ِ پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی خَیراً مِن جَنَّتِک ـَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَ یُرسِل ـَو فرو فرستد عَلَیها بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسباناً صاعقها یعنی عذاب سخت مِن ـَالسَّماءِ از آسمان فَتُصبِح ـَ پس

گردد بوستان تو صَعِیداً زمین هامون زَلَقاً بی گیاه که پای برو بلغزد أَو یُصبِحَ یا بگردد ماؤُها آب آن بوستان غَوراً فرو رفته در زمین فَلَن تَستَطِیعَ پس نتوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته را طَلَباً جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس باختن و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن را راست گردانید و عذاب اهلاک استیصال بدان باغ فرستاد وَ أُحِیطَ فراگرفته شد از عذاب الهی بِثَمَرِهِ به میوه آن باغ کافر و تباه شده جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت هر بنا که در ان باغ ساخته بود فَأَصبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آل حال را مشاهده نمود یُقَلِّبُ میگردانید کَفَّیهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف می زد و پشیمانی میخورد عَلی ما أَنفَقَ بر آن چیزیکه خرج کرده بود فِیها در عمارت آن وَ هِیَ و حال آنکه بناهای آن باغ خاوِیَةٌ افتاده بود عَلی عُرُوشِها بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدران بروی افتاد یا چفتی که بسته بودند بیفتاد آنکه تاکها بروی فرود آمد و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَ یَقُولُ و می گفت یا لَیتَنِی ای کاشکه من لَم أُشرِک انباز نمی گرفتم و شریک نمی ساختم بِرَبِّی أَحَداً به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی شد وَ لَم تَکُن لَهُ و نه بودند مر او را فِئَةٌ یَنصُرُونَهُ گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ

او مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای که او بر ان قادر بود او را نصرت نه کرد وَ ما کان َ-و نبود قطروس مُنتَصِراً یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هُنالِكَ - آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا الوَلایَهُ نصرت دادن و یاری کردن لِلّه ِ مر خدائراست و بس الحَق ِ-خدای راست گوئی و درست کار هُوَ خَیرٌ او بهتر است ثَواباً از جهت پاداش مر او را که بدو امیدوارتر بود وَ خَیرٌ عُقباً و بهتر است از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخیل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب اینکه مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است.

صفحه : ۶۴۷

وَ اضرِب لَهُم و پیدا کن برای جهانیان مَثَل َ-الحَیاهِ الدُّنیا مثل زندگانی ایشان درین جهان کَماءٍ أَنزَلناه ُ-مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا مِن َ-السَّماءِ از سحاب یا از جانب سما فَاختَلَطَ پس بیامیخت بِه ِ-بآن آب نَبات ُ-الأَرض ِ آن گیاه رسته از زمین و قوّت گرفت و نشو نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد فَأَصبَح َ-پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هَشِیماً خشک گشته و در هم شکسته بمثابتی که از خشکی و شکستگی تَذرُوه ُ-الرِّیاح ُ-پراگنده می گرداند او را باد از زمین برمیکند و

بهر طرف می برد وَ کانَ اللّه و هست خـدای تعالی عَلی کُلِ شَی ءٍ بر همه چیز از انشا و افنا مُقتَدِراً توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالـد و بکمال نمو رسـد و وقت آن درآیـد که ازو نفع گیرنـد ناگاه آب ازو منقطع گردد و خشک و بیفائـده بماند هم چنین آدمی بزندگی و تازگی که وارد خوش درآید همین که نامه عمر او از عنفوان بپایان رسـد متقاضـی اجـل درآمـده نهال نهاد او را بصرصـر فنا خشک سازد و خرمن های آرزو را بباد نیستی بر دهـد بیت بهار عمر بسـی دلفریب و رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی آورده انـد که رؤسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردنـد و پیغمبر را بـآنکه درویش است و پسر نـدارد طعنه میزدنـد حق سـبحانه فرمود که المال وَ البَنُون مال و پسـران زِینَهُ الحَیاهِ الـدُّنیا آرایش زنـدگانی دنیاانـد نه زاد قبر و توشه راه معاد چه بانـدک زمانی عرضه تلف و هـدف زوال خواهنـد شـد وَ الباقِیات الصّالِحات و کارهای شایسـته پایـدار که ثمره آن أبد الآباد باقی ماند خَیرٌ عِندَ رَبِّک بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَواباً از جهت پاداش وَ خَیرٌ أَمَلًا و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابـد بعضـی از علماء برآنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی سـبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و لا حول و لا قوه الا باللّه

العلى العظيم يا كلمات سه گانه لا اله الا اللّه و استغفر اللّه و صلى اللّه على محمّد ص و آله و اصحابه و سلّم يا سخنان خوش كه سبب فرح قلوب گردد يا نيات پسنديده كه موجبات قبول اعمال بود يا بنات صالحات كه بحكم هن ستر من النار سبب خلاصى والدين باشند امام قشيرى رح فرموده كه باقيات صالحات آن عمل است كه مشوب بطمع و غرض نباشد بلكه خالصا لوجه اللّه بود تا نتيجه آن ابدا بسمت بقا موسوم تواند بود و رويم قدس سره فرمود كه خلوص عمل بآنست كه رويت عمل از تو مرتفع شود يعنى عمل را از خود نه بينى و ندانى وَ يَومَ نُسَيِّرُ الجِبالَ و ياد كن روزى را كه برانيم كوهها را يعنى از بيخ بركنيم و در هوا پراگنده سازيم وَ تَرَى الأَرضَ و به بينى زمين را بارِزَةً ظاهر شده از زير كوهها و مردگان همه بر روى زمين آمده وَ حَشَرناهُم و حشر كنيم همه را يعنى جمع سازيم در موقف فَلَم نُغادِر پس نگذاريم مِنهُم أَحداً از ايشان يكى را حشرنا كرده وَ عُرِضُوا و عرض كرده شوند عَلى رَبِّكَ بر حساب آفريدگار تو صَفًّا ايستاده وصف كشيده و حق سبحانه گويد لَقَد جِئتُمُونا هر آئينه آمديد شما بما برهنه و تنها بى خدم و حشم و مال و منال كَما خَلَقناكُم همچنانكه آفريده بودم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اوّل بار كه هيچ چيز نداشتيد بَل زَعَمتُم بلكه شما گمان برديد و پنداشتيد أَلَّن نَجعَلَ آنكه نسازيم ما لَكُم براى شما مَوعِداً وقتى كه براى انجاز وعده

يا مكانيكه موعود بود براى محاسبه اينكه خطاب خاص براى منكران بعث است.

صفحه : ۶۴۸

وَ وُضِعَ الكِتابُ و نهاده شود نوشتهاى اعمال در دستهاى اهل محشر يا كتابهاى كردار ايشان در ميزان فَتَرَى المُجرِمِينَ پس به بينى گناهكاران را مُشفِقِينَ ترسان و اعراض كنندگان مِمّا فِيهِ از ان چيزيكه در كتاب ايشان باشد از گناه و فراموش كرده باشند يعنى چون بر آن مطلع گردند خوف بر ايشان مستولى گردد وَ يَقُولُونَ و گويند يا وَيلَتَنا اى واى بر ما ما لِهذَا الكِتابِ چه بوده است اينكه نامه را كه مطلقا لا يُغادِرُ فرونگذاشته صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً گناهان خرد و بزرگ را إِلّا أَحصاها مگر شمرده است همه آنرا و ضبط كرده و نگاهداشته وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا و بيابند آنچه كرده اند حاضِراً در پيش آمده وَ لا يَظلِمُ رَبُّكَ و ستم نكند پروردگار تو أَحَداً بر كسى بنقصان حسنه يا زيادتى سيئه او وَ إِذ قُلنا و ياد كن آنرا كه گفتيم ما لِلمَلائِكَةِ اسجُدُوا مر فرشتگان را كه سجده كنيد لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده كردند إِلّا إِبلِيسَ مگر ابليس كانَ بود مِنَ الجِنِّ از جن يعنى قوم بنى الجان يا جن گروهى انـد از ملائكه كه از آتش آفريـده شـده اند و ابليس از ايشان بود و غير ايشان از ملائكه مخلوقند از نور و قول اوّل اصح است چه در همين آيت او را ذرّيت اثبات ميكنـد و ملائكه را ذريت نيست و دليلى ديگر آن است كه ميگويد فَفَسَقَ پس بيرون رفت عَن أَمرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود فا براى سببيه

است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده أَ فَتَتَّخِذُونَه ُ آیا فرامیگیرید شیطان را وَ ذُرِّیَّتَه ُ و فرزندان او را أَولِیاءَ دوستان مِن دُونِی بجز من یعنی ایشانرا دوست میگیرید و فرمانبرداری میکنید و در من عاصی میشوید وَ هُم و حال آنکه ابلیس و ذرّیت او لَکُم عَدُوٌّ مر شما را دشمنانند بِئس َ لِلظّالِمِین َ بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذرّیت او بَدَلًا بدلی از خداوند گویند ذرّیت بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر برانند که او را ذریت هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد بیافرید و او را بشمار ریگهای بیابان فرزندانند و از اولاد او یکی مرّه است که کنیت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و ولهان است و در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است و دلهای موسوس صلاه و بعضی برعکس گفته اند و باتفاق جمهور از اولاد او صاحب اسواق است بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زنا است و مسوط صاحب اراجیف است و اسم برخورنده طعام که بسم اللّه نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدهش موکل علما است و ایشانرا بر اهوای مختلف میدارد و بعضی گفته اند که شریده از اولاد اوست و او صاحب مصائب است که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن وا ثبورا گفتن. میفرماید ما أَشهَدتُهُم حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را خَلق َ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ بوقت آفرینش آسمان و زمین

تا بایشان مشاورت کنم یا مددگاری طلبم وَ لا خَلق َ أَنفُسِهِم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنرا و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبراند پس چگونه ایشانرا در عبادت من انباز میگیرند وَ ما کُنت ُو نیستم من مُتَّخِذَ المُضِلِّین َ فراگیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریت اویند عَضُداً یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددگار.

صفحه : ۶۴۹

وَ یَوم َ یَقُول ُو یاد کن آنروز را نیز که گوید خدای یا فرشته بامر او مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادُوا شُرَکائِی َ الَّذِین َ زَعَمتُم بخوانید بآواز بلند شریکان مرا آنانرا که گمان بردید که ایشان انبازان منند اضافت شرکاء بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز میشاید فَدَعَوهُم پس بخوانند کافران بتان را و استغاثه کنند فَلَم یَستَجِیبُوا پس اجابت نه کنند لَهُم مر ایشانرا و بفریاد نرسند وَ جَعَلنا بَینَهُم و گردانیدیم میان کفار و الهه ایشان مَوبِقاً جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای جهنم پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در ان معذب سازیم و از عبد اللّه بن عمر رض منقول است که موبق دادی باشد عمیق در جهنّم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا اللّه و ما سوای ایشان وَ رَأَی المُجرِمُون َ و به بینند مشرکان النّارَ آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا

أَنَّهُم پس يقين دانند كه ايشان مُواقِعُوها در افتادنى اند در ان وَ لَم يَجِدُوا و نيابند عَنها از ان آتش مَصرِفاً مكانى كه بازگردند بدان يا گريزگاه نيابند جهت آنكه از همه جوانب آتش احاطه كرده باشد بديشان وَ لَقَد صَرَّفنا و بدرستيكه ما بيان كرديم و مفصل گردانيديم فِى هذَا القُرآن ِدرين قرآن لِلنّاس ِبراى مردمان مِن كُل ِّمَثَل ٍاز هر مثلى كه بدان محتاج اند از قصص امم گذشته كه سبب عبرت گردد و دلايل قدرت كامله كه موجب ازدياد بصيرت شود حكيم سنانى فرمايد نظم حق تعالى به محض فضل عظيم در كتاب كريم و حكيم قديم آنچه مر جمله را بكار آيد گفته است آنچنانكه ميبايد وَ كانَ الإِنسانُ و هست آدمى أَكثَرَ شَىءٍ از هر چيزى كه خدا آفريده است جَدَلًا جدل كننده از روى خصومت باطله يعنى آدمى از همه مخلوقات جدال كننده تر است و خصومت او در كار حق بيشتر إبن عباس رض فرموده كه مراد نضر بن حارث است كه در قرآن جدال مى نمود يا ابىّ بن خلف كه در امر بعث و حشر خصومت ميكرد وَ ما مَنَعَ النّاسَ و منع نكرد اهل مكه را و بازنداشت أَن يُؤمِنُوا از انكه بگروند و تصديق كنند إِذ جاءَهُمُ الهُدى چون آمد بديشان سبب راه نمودنى كه محمّد است يا قرآن وَ يَستَغفِرُوا رَبَّهُم و منع نمود ايشان را از آنكه استغفار كنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفريدگار خود بعد از ايمان بوى إِلّا أَن تَأتِيَهُم مگر آنكه بيايد بديشان سُنَّةُ الأَوَّلِينَ سنت خداى در هلاك كردن پيشينيان أَو يَأتِيَهُمُ العَذابُ يا

بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی بروی یعنی مستاصل گردند یعنی در روز بدر وَ ما نُرسِلِ ۀالمُرسَلِین َو نه فرستادیم ما فرستادگان را إِلّـا مُبَشِّرِین َمگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَ مُنذِرِین َو بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَ یُجادِلُ ۀالَّذِین َکَفَرُوا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالباطِل ِبه بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند آن جماعت لِیُدحِضُوا تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بِه ِالحَق َبآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمدی صلی اللّه علیه و سلّم وَ اتَّخَذُوا آیاتِی و فراگرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وَ ما أُنذِرُوا و آنچیزیرا نیز که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هُزُواً افسوس کرده شده بآن.

صفحه : ۶۵۰ وَ مَن أَظلَم ُو کیست ستمکارتر مِمَّن ذُکِّرَ از کسیکه پند داده شود بِآیات ِرَبِّه ِبآیتهای پروردگار او که قرآن است فَأَعرَض َعَنها پس روی بتابد از ان و قبول نکند وَ نَسِی َو فراموش کند ما قَدَّمَت یَداه ُعاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند کفر و معاصی خود را و تفکر نمیکنند در عواقب آن إِنّا جَعَلنا بدرستیکه ما نهاده ایم عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان أَکِنَّهً پوششها أَن یَفقَهُوه ُتا درنیابند آن را وَ فِی آذانِهِم و در گوشهای ایشان افگندیم وَقراً گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع است وَ إِن تَدعُهُم و اگر خوانی تو ایشانرا إِلَی الهُدی بآنچه سبب

هـدايت است يعنى ايمان و قرآن فَلَن يَهتَدُوا پس راه نيابند إِذاً آنگاه كه دعوت كنى يعنى بدعوت تو براه نيابند أَبَداً هرگز مراد جمعى انـد از كفار مكه كه علم حق بعدم ايمان ايشان متعلق بود وَ رَبُّكَ الغَفُورُ و پروردگار تو آمرزنده است و عيب پوش ذُو الرَّحمَهِ خداونـد بخشايش لَو يُؤاخِذُهُم اگر بگيرد خـداى ايشانرا يعنى كافران را بِما كَسَبُوا بآنچه ميكنند از گناهان كه شـرك است و تكذيب پيغمبر و قرآن لَعَجَّل هر آئينه بشـتاباند لَهُم العَذاب براى ايشان عذاب را در دنيا بَل لَهُم بلكه عذاب مشـركان را هست مَوعِدٌ وعـده يا زمان وعده كه روز بدر است يا قيامت كه چون آن وعده درآيد لَن يَجِدُوا نيابند مِن دُونِه بجز خداى مَوئِلًا پنـاهى و گريزگـاهى وَ تِلكَ القُرى و آن ديهها كـه قصّه ايشـان بر تـو خوانـده ايـم يعنى حجر و احقـاف و موتفكـات أَهلَكناهُم هلاك كرديم اهالى آنرا لَمّا ظَلَمُوا آن هنگام كه سـتم كردند بر خود بكفر و تكذيب پيغامبر ص و مجادله و معاصى وَ جَعَلنـا و مقرر گردانيـديم لِمَهلِكِهِم براى هلاك ايشـان مَوعِداً وقـتى معلوم كه چون برسـد از ان پيش و پس نيفتـد پس چرا قريش عبرت نميگيرند و از شـرك و نافرمانى دست بازنميدارند السعيد من وعظ بغيره رشـيد الدين وطواط شـكر اللّه سعيه در ترجمه اينكه كلام سـعادت اعلام فرموده قطعه نيك بخت آن كسـى بود كه دلش آنچه نيكوتر است بپذيرد ديگران را چو پند داده شود او از ان پنـد بهره برگيرد آورده انـد كه موسى بعـد از هلاك فرعونيان بنى اسـرائيل را جمع كرده خطبه بخوانـد كه فغان از مستمعين

برآمد و همه در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق و دقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم اللّه هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی ع فرمود نمیدانم در همه عام از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش اینکه صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی ع تهیّه فرمود و روی براه آورد صفحه : ۶۵۱

وَ إِذ قالَ مُوسی و یاد کن ای محمّد ص چون گفت موسی لِفَتاهُ مر شاگرد و خادم خود را یعنی یوشع بن نون ع بن افرایم ع بن یوسف ع را که بطلب خضر لا أَبرَحُ همیشه خواهم رفت حَتّی أَبلُغَ تا برسم مَجمَعَ البَحرَینِ به مجمع بحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند کان الخضر فی ایام الا فریدون و کان علی مقدمه ذی القرنین الاکبر و بقی الی ایام موسی علیه السلام و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بند نوشیروان نیز گفته اند القصه موسی فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او أَو أَمضِیَ حُقُباً یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام من

برآید یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید ای یوشع تو با من موافقت نمائی در طلب اینکه بنده صالح یوشع علیه السلام فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا مغتنم میشمارم مصرعه وش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد پس یوشع ع تهی چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم اللّه روان شد فَلَمّا بَلَغا پس آن هنگام که رسیدند مَجمَع بَينِهِما بمجمعی که میان دو دریا است آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی بخواب رفت یوشع ع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع علیه السلام متحیّر گشت و موسی علیه السلام از خواب درآمده تفقد حال یوشع ع و ماهی ننموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُما فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي البَحرِ در دریا سَرَباً مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمّا جاوَزا پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قالَ گفت موسی علیه السلام لِفَتاهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع علیه السلام را که وقت چاشت شد آتِنا غَداءَنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی چند برآسائیم لَقَد لَقِينا هر آئینه دیدیم مِن سَفَرِنا هذا ازین سفر که کردیم نَصَباً رنج و سختی چون یوشع علیه السلام

سفره پيش آورد قصّه ماهى بيادش آمد قال- أَ رَأَيت- گفت يوشع عليه السلام خبر دارى إِذ أَوَينا إِلَى الصَّخرَهِ چون جاى گرفته بوديم بآن صخره بر كنار چشمه فَإِنِّى پس بدرستيكه من نَسِيت الحُوت- فراموش كردم ماهى را يعنى قصّه او را كه با تو گويم وَ ما أَنسانِيه و فراموش نه كرد بر من ذكر او را إِلَّا الشَّيطان مگر شيطان كه مرا مشغول ساخت أَن أَذكُرَه از انكه ياد دهم ترا وَ اتَّخَذَ سَبِيلَه و گرفت ماهى راه خود را فِى البَحرِ در دريا عَجَباً راه عجب كه هر جا ميرفت راهى فراخ پيدا مى شد و زمين دريا نيز خشك مى شد.

صفحه : ۶۵۲

قال- گفت موسى ع ذلِكَ- اينكه قصّه ماهى است ما كُنّا نَبغِ آنچه بوديم كه مى طلبيم چه حق سبحانه بمن وحى فرستاد كه آن ماهى ما را راه خواهد نمود بدان كسيكه مى طلبيم فَارتَدّا پس بازگشتند عَلى آثارِهِما بر نشانهاى قدم خود قَصَصاً از پى رفتنى تا رسيدند بدان موضع كه ماهى بدريا درآمده بود راهى ديدند گشاده و خشك بدان درآمدند فَوَجَدا پى يافتند عَبداً مِن عِبادِنا بنده را از بندگان ما كه بمحض عنايت آتَيناه داديم او را رَحمَةً بخششى مِن عِندِنا از نزديك ما كه آن وحى است و نبوت بقوليكه او را پيغمبر دانند يا طول عمر بمذهب آنها كه به نبوت او قائل نيستند وَ عَلَّمناه و بياموختيم او را مِن لَدُنّا عِلماً از نزديك ما علمى كه خاص است بما و كسى آنرا نداند الا- بتعليم ما در حقايق سلمى از ذو النون مصرى قدس سره نقل ميفرمايد كه علم لدنى

آنست که حکم کننـد بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی است که حاصل شود بیواسـطه کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسـرار فرمود که داننـده اینکه علم محقق است از یافته سـخن گوید در فتوحات از سـلطان العارفین قدس سـره نقل میکند که با جمعی دانشـمندان می گفتند اخذتم علمکم میتاعن میت و اخذنا علما عن الحی الذی لا یموت مثنوی گلشنی کز عقل روید یکدم است گلشـنی کز عشق روید خرم است گلشـنی کز گل دمد گردد تباه گلشنی کز گل دمد وا فرحتاه علم چون بر دل زنـد یاری شود علم چون بر گل زند باری شود آورده اند که چون بجای خضـر رسـیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود را بسـر کشـیده موسی ع سلام کرد خضر جامه از رو دور کرده جواب داده و گفت تو کیستی گفت من موسی ام ع نـبی بنی اسـرائیل حـق تعـالی فرموده که بتو صـحبت دارم و از تو چیزی بیـاموزم او در جواب گفت کسـیکه گویـد که پیغمـبر صاحب شـریعتم او چگونه از کسـی چیزی آموزد و گفته انـد که رسول میبایـد که اعلم باشـد از مرسل الیهیم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه نه ازین قبیـل باشـد تعلّم آن منـافی امور نبوّت نیست و نکته انتم اعلم بامور دنیا کم مؤید اینکه قول است قال َ لَه ُ مُوسـی گفت موسی ع مر خضر را هَل أَتَّبِعُکَ َ آیا پیروی کنم مر ترا عَلی أَن تُعَلِّمَن ِ بشرط آنکه بیاموزانی مرا مِمّا عُلِّمت َ از آنچه بتو آموخته اند رُشداً علمی که مبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قال َ

إِنَّکَ- گفت خضر علیه السلام بدرستیکه تو لَن تَستَطِیعَ- نمیتوانی مَعِیَ- صَبراً با من شکیبائی کردن را موسی ع گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشائسته نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی و بر صبر کردن نتوانی وَ کَیفَ- تَصبِرُ و چگونه صبر کنی عَلی ما لَم تُحِط بر آن چیزیکه احاطه نکرده بِهِ بآنچیز خُبراً از روی دانش یعنی علم تو بر آن نرسیده باشد قالَ- سَتَجِدُنِی گفت موسی ع زود باشد که بیابی مرا إِن شاءَ اللّهُ- اگر خواهد خدای صابِراً صبرکننده بر آنچه از تو می بینم وَ لا أَعصِی و نافرمانبرداری نه کنم لَکَ- أَمراً امر ترا در هیچ کاری.

قالَ- گفت خضر که ای موسی ع فَإِنِ اتَّبَعتَنِی پس اگر پیروی کنی مرا فَلا تَسئَلنِی پس مپرس مرا عَن شَیءٍ از چیزیکه منکر باشد و وجه صحت آنرا ندانی یعنی افتتاح بسؤال مکن حَتّی أُحدِثَ- لَکَ- تا من نوسازم برای تو مِنهُ- از ان چیز ذِکراً بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع ع علیه السلام بر عقب ایشان می رفت فَانطَلَقا پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در ان نمودند ملاحان اوّل راضی نشدند و آخر خضر را شناختند و به تعظیمی تمام در آن کشتی درآوردند حَتّی إِذا رَکِبا فِی السَّفِینَهِ تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند خضر ع تبری برداشت و

پنهان از قوم خَرَقَها سوراخ کرد کشتی را قال- أ خَرَقتَها گفت موسی علیه السلام آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغرِق- أَهلَها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لَقَد جِئت- بدرستیکه آوردی شَیئاً إِمراً چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قال- أ لَم أَقُل إِنَّک- گفت خضر که آیا نه گفتم بدرستیکه تو لَن تَستَطِیع- نمیتوانی مَعِی- صَبراً با من صبر کردن قال- گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفته بود لا تُؤاخِذنِی مواخذه مکن مرا بِما نَسِیت ُبآنچه فراموش کرده ام وَ لا تُرهِقنِی و در مرسان مرا مِن أَمرِی از کار من عُسراً دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانطَلَقا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی از کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شد نام او خوش بود یاحیسور و نام پدر او سالار یا کما روی و نام مادرش ساهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی ع علیه السلام و خضر علیه السلام میرفتند حَتّی إِذا لَقِیا غُلاماً تا بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبید در پس دیواری برد فَقَتَلَه ُپس بکشت او را بذبح یا بخناق قال- أ قَتَلت- گفت موسی علیه السلام آیا بکشتی نَفساً زَکِیَّةً نفسی پاک را بِغَیرِ نَفس ٍبغیر نفسیکه او کشته باشد یعنی پاک بود از

قتل بغیر حق پس بیقصاص او را چگونه کشتی لَقَد جِئت َهر آئینه آوردی شَیئاً نُکراً چیزی ناپسندیده را.

صفحه : ۶۵۴

قال َأَ لَم أَقُل لَک َإِنَّک َگفت خضر آیا من نه گفتم ترا در اوّل مصاحبت که تو لَن تَستَطِیع َقوّت نداری و هرگز نتوانی مَعِی َبا من و فعلهای من صَبراً شکیبائی ورزیدن قال َگفت موسی ع إِن سَأَلتُک َاگر سؤال کنم ترا عَن شَی ءٍ از چیزی که صادر شود مثل اینکه افعال منکره بَعدَها پس ازین کرت فَلا تُصاحِبنِی پس مصاحبت با من مکن قَد بَلَغت َبدرستیکه رسیدی تو مِن لَدُنِّی عُذراً از نزدیک من به عذری یعنی چون سیومی بار ترا مخالفت کنم هر آئینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی علیه السلام را از روی شرم گفت فَلا تُصاحِبنِی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آئینه چیزهای شگفت دیدی فَانطَلَقا پس درگذشتند و رفتند حَتّی إِذا أَتَیا تا چون آمدند أَهل َقَریَهٍ باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا جروان از ارمینه یا برقه از روم یا بربر زمین و اهل آن دیهه چون شب شدی دروازه بستندی و برای هیچکس نه کشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیه السلام بر آن دیهه رسیده خواستند که بدیهه درآیند کسی دروازه نه کشود استَطعَما طعام طلب کردند أَهلَها اهل آن دیهه را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیهه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید فَأَبَوا پس سرباز

زدنـد اهل آن قریه أَن یُضَـیِّفُوهُما از ان که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسـنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فَوَجَـدا پس یافتنـد فِیها در نواحی آن دیه جِـداراً دیواری مایل شـده بیک طرف یُرِیـدُ میخواست دیوار أَن یَنقَض َّ آنکه بیفتد و برگردد از بیخ ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فَأَقامَه ُ پس خضـر راست کرد آنرا بآنکه اساسـش را بسنگ و گـل استحکام داد قـال َ گفت موسـی علیه السـلام که اهل اینکه دیه ما را جای ندادنـد و طعام نیز نه فرسـتادند پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی لَو شِئت َ لَاتَّخَذت َ اگر میخواستی هر آئینه فرا میگرفتی عَلَیه ِ بر تعمیر اینکه دیوار أَجراً مزدی قال َ هـذا گفت خضـر اینکه است فِراق ُ بَینِی وَ بَینِک َ جـدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مـدار اینـک وقت فراق رسـید سَأُنَبِّئُـک َ زود باشـد که آگاه سازم ترا بِتَأوِیل ِ ما لَم تَسـتَطِع بمعنی آنچه نتوانستی. عَلَیه ِ صَبراً بر آن شکیبائی نمودن از حیثیت ظاهر و بر ان انکار کردی أَمَّا السَّفِینَهُ فَکانَت امّا کشتی پس بود لِمَساکِین َ مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یَعمَلُون َ فِی البَحرِ کار میکردند در دریـا فَأَرَدت ُ پس خواسـتم بحکم خـدای أَن أَعِیبَها آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک کنم وَ کان َ و حال آنست که هسـت وَراءَهُم در پیش راه ایشان مَلِک ٌ پادشاهی که او را جلنـد بن کرکره گویند یَأخُذُ میگیرد کُل َّ سَـفِینَهٍ هر کشتی درستی که می بیند غَصباً

بغصب یعنی از کشتی بانان بازمی ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند صفحه : ۶۵۵

وَ أَمَّا الغُلام ُاما پسر کشته گشته فَکان َ أَبَواه ُپس بودند پدر و مادر او مُؤمِنَین ِ گرویدگان فَخَشِینا پس دانستیم ما یا ترسیدیم أَن یُرهِقَهُما آنکه در رساند بدیشان طُغیاناً وَ کُفراً بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که کفر و طغیان و فسق او درسازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن موجب کفران و طغیان باشد فَأَرَدنا پس خواستیم ما أَن یُبدِلَهُما آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُما پروردگار ایشان خَیراً مِنه ُفرزندی بهتر ازو زَکاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیّه مزکی باشد وَ أَقرَب َرُحماً و نزدیک تر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشان را دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود که درآورد هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر به برید حلق سر آنرا در نیابد عام خلق آنچه جان بخشد اگر بکشد رواست نائب است او دست او دست خدا است بس عداوتها که آن یاری بود بس خرابیهای که معماری بود وَ أَمَّا الجِدارُ فَکان َو اما دیوار پس هست لِغُلامَین ِ یَتِیمَین ِ برای دو کودک یتیم نام ایشان احرم و حریم و ایشان هستند فِی المَدِینَهِ در شهر مراد قریه مذکور است وَ کان َ تَحتَه ُو هست زیر دیوار کَنزٌ لَهُما گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وَ کان َ

أَبُوهُما و بود پـدر ايشان صالِحاً مردى شايسـته و نام او كاسـخ و گفته انـد ميان ايشان و پـدر صالح ايشان هفت پدر ديگر بوده خـداى ايشـان را بجهت صـلاح آن پـدر محـافظت فرموده فَأَرادَ رَبُّكَ پس خواست پروردگار تو أَن يَبلُغا آنكه برسـند يتيمان أَشُدَّهُما بقوت و كمال رشد خود وَ يَستَخرِجا و بيرون آرند كَنزَهُما گنج خود را رَحمَةً مِن رَبِّكَ بخششى از پروردگار تو وَ ما فَعَلتُه عَن أَمرِى و نه كردم آنچه تو ديـدى از روى خود بلكه بفرمـان حق تعـالى كرده ام كه او خواست كه گنـج به مسـتحقان رسد آورده اند كه آن گنجى بود پر از زر و نقره و گويند كتب علمى بود و اشـهر آنست كه لوحى بود از زبرجد و برو نوشـته بسم اللّه الرحمن الرحيم عجب ميـدارم از كسـيكه ايمان دارد بقضا و قـدر چگونه اندوهگين شود و شـگفت ميدارم از كسـيكه گرويـده است برزاقى حق چرا خود را در تعب افكنـد و عجب است از كسـيكه تصـديق مرگ كند چرا عمر شادمان گذارند و شگفـت از شخصـى كـه ايمـان دارد بحسـاب روز قيـامت براى چه غفلت ورزد و عجب است از كسـى كه دنيـاى دنى و تقلب انقلاب اربـاب او دانـد- چرا دل درو بنـدد لا اله الا اللّه محمّد ص رسول اللّه ذلِكَ اينست تَأوِيلُ ما لَم تَسطِع حقيقت آنچه نتوانستى عَلَيهِ صَبراً بران صبر كردن آورده اند كه موسى ع و خضر ع يك ديگر را وداع كردند و هر يك روى بمنزل آوردند محققان را درين قصّه بسى نكات و اسرار است خصوصا بحر الحقايق در بيان دقايق آداب مريد صادق و اشفاق پير

محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از ان در جواهر التفسیر باز توان یافت.

صفحه : ۶۵۶

وَ یَسئَلُونَکَ ـَو می پرسند ترا مشرکان مکّه بامتحان یهود عَن ذِی القَرنَین ِ از ذی القرنین که پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذو القرنین گفتندی که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست و رکاب حرب مینموده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاه و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آنست که اینکه اسکندر رومی است و در نبوّت او اختلاف کرده اند قُل بگو ای محمّد سَأَتلُوا عَلَیکُم زود باشد که بخوانیم بر شما مِنه ُذِکراً ازو خبری و بیانی إِنّا مَکَّنّا بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم لَه ُمر او را باستیلا فِی الأَرض ِ در زمین وَ آتَیناه ُو عطا کردیم او را مِن کُل ِّشَی ءٍ از هر چیزی که خلق بر ان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه باعدای یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست سَبَباً دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسّر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا برو سوار شده هرجا که میخواست میرفت و روز که از روم بیرون آمده مصر را

مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد- فَأَتبَع َسَبَباً پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توان رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتّی إِذا بَلَغ َتا چون رسید مَغرِب َالشَّمس ِبجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَها تَغرُب ُیافت آنرا یعنی آفتاب را که برای العین فرو میرود فِی عَین ٍحَمِئَهٍ در چشمه آب گرم و حفص رح حمیه میخواند یعنی چشمه آب مکدر و لای آمیز وَ وَجَدَ عِندَها و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوماً گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم سرخ موی تناور یعنی فربه با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلنا یا ذَا القَرنَین ِگفتیم ما که ای ذو القرنین اینکه ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمّا أَن تُعَذِّب َیا آنست که عذاب میکنی اینکه قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند وَ إِمّا أَن تَتَّخِذَ و یا آنکه فرامیگیری فِیهِم در باب ایشان حُسناً نیکوئی را اگر بگروند قال َگفت ذو القرنین أَمّا مَن ظَلَم َاما کسیکه ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوف َنُعَذِّبُه ُپس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با من است بکشیم او را و اینکه عذاب دنیا است ثُم َّیُرَدُّ پس بازگشته شود إِلی رَبِّه ِبسوی جزای

پروردگار خود در قیامت فَیُعَذِّبُه ُ پس عذاب کند خدای او را عَذاباً نُکراً عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد صفحه ۶۵۷ :

وَ أَمّا مَن آمَن َو اما هر که بگرود وَ عَمِل َصالِحاً و عملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان فَلَه ُ پس مر اوراست در هر دو سرای جَزاءً الحُسنی پاداش نیکو وَ سَنَقُول ُلَه ُو زود باشد که بگوئیم مر او را مِن أَمرِنا از فرمان ما یعنی از آنچه میفرمائیم یُسراً کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان درآمدند و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُم َّأَتبَع َسَبَباً پس دیگر باره از پی درآمد سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که قصّه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتّی إِذا بَلَغ َتا چون برسید مَطلِع َالشَّمس ِبجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدأ عمارت است از جانب شرق وَجَدَها یافت آفتاب را که هر بامداد تَطلُع ُبرمی آید و شعاع او می افتد عَلی قَوم ٍبر گروهی که لَم نَجعَل لَهُم ما نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِن دُونِها سِتراً از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس دنیا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز پناه گاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی

بسردابها درآمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند کَذلِکَ- همچنان کرد اسکندر بایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر السیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَ قَد أَحَطنا و بدرستیکه ما احاطه داشتیم بِما لَدَیه ِ بآنچه نزدیک او بود خُبراً از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که برو جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُم َّ پس اسکندر أَتبَع َ از پی درآمد سَبَباً راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتّی إِذا بَلَغ َ تا چون برسید در منقطع ارض ترک بَین َ السَّدَّین ِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یأجوج و مأجوج است وَجَدَ مِن دُونِهِما یافت در پیش آن دو کوه قَوماً گروهی با هیئتهای عجیب و شکلهای غریب لا یَکادُون َ نزدیک نه بودند از کمی فطنت که یَفقَهُون َ قَولًا دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت- صفحه : ۶۵۸

قالُوا یا ذَا القَرنَین ِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین إِن َّ یَأجُوج َ وَ مَأجُوج َ بدرستیکه قوم یأجوج و مأجوج مُفسِدُون َ تباهی کنندگانند فِی الأَرض ِ در زمین ما هرگاهکه از پس اینکه دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و میخورند و اگر چهارپایان را نیافتند

آدمی را عوض آن بکار میبرند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح ع و در عین المعانی آورده که آدم ع را احتلام شد و منی او بخاك آلوده گشت آدم از ان حال اندوهناك گشت حق تعالی اینکه دو قوم را از ان خاك آلوده بمنی ابو البشر بیافرید و بقول کسیکه گویند انبیاء ع محتلم نمی شوند اینکه قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم اللّه وجهه منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بغایت دراز– و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجر ارزن اند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی اند از یک گوش فراش و از دیگری گوش لحاف میسازند و در صفت ایشان گفته اند نظم بکوتاه چشمی سگ جیفه جوی بگوش دراز از خران برده گوئی نه شرمی و نه بینشی دلنواز در ان چشم کوتاه و گوش دراز بهنگام خفتن بخسپند سیر یکی گوش بالا ـ و دیگر بزیر شکن بر شکن چین ابروی شان کشان ریش تا زیر زانوی شان برون آمده اشک شان چون گراز شکم پهن و پا خرد و گردن دراز چو بوزینکان آمده در وجود مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود ندارند جز خواب و خور هیچ کار نمیرد یکی تا نزاید هزار القصه آن گروه باسکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَهَل نَجعَلُ پس آیا بکنیم یعنی غزر سازیم لَکَ َ برای تو و بیرون آریم از میان مالهای خود خَرجاً

مزدی عَلی أَن تَجعَل - بشرط آنکه بکنی تو بَینَنا وَ بَینَهُم میان ما و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن قال -
گفت اسکندر ما مَکَّنِّی فِیه ِ آنچه دست رس داده مرا در ان رَبِّی آفریدگار من خَیرٌ بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن
دهید فَأَعِینُونِی پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردمان توانا یا چیزی که قوت یابم بدان درین کار أَجعَل تا بکنم بَینَکُم
وَ بَینَهُم میان شما و ایشان رَدماً حجابی سخت که بعضی از ان بر بعضی مرکب باشد آتُونِی بیارید برای من زُبَرَ الحَدِیدِ قطعهای
آهن منقول است که فرمود تا خشتها آهن ساختند- بیت بفارغ دلی جابجا تن زدند همه روز و شب خشت و آهن زدند آنگاه
حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج گز عرض بکندند تا بآب رسید پس در ته زمین و روی
آب خره از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند حَتّی إِذا ساوی تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت
بَین - الصَّدَفَین ِ میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیاری ببالای آن ریخته و مها بر جوانب او ترکیب کردند قال - انفُخُوا گفت مر
عمله را که بدمید درین آهن ها حَتّی إِذا جَعَلَه ُ تا چون گردانید آن خشتهای آهن را ناراً مانند آتش قال - آتُونِی گفت بیارید
أُفرِغ عَلَیه ِ تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قِطراً روئین گداخته فرد بهر روی فرشی که انگیختند برو روی حل کرده میریختند
برینگونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکباره

و هموار و ملسان.

صفحه : ۶۵۹

فَمَا اسطاعُوا پس نتوانستند يأجوج و مأجوج أَن يَظهَرُوه ُ آنانكه بالاى روند بر آن سد بسبب ارتفاع و انملاس وَ مَا استَطاعُوا و نتوانستند لَه ُ نَقباً مر او را سوراخ كردن بواسطه سختى و صلابت آن قال َ گفت ذو القرنين بعد از ساختن آن هذا اينكه سد و اقتدار بر اتمام آن رَحمَةٌ بخششى است مِن رَبِّى از پروردگار من بر آنها كه مى ترسيدند از فتنه يأجوج و مأجوج فَإِذا جاءَ پس چون بيايد وَعدُ رَبِّى وعده آفريدگار من بخروج يأجوج مأجوج جَعَلَه ُ گرداند اينكه سد را دَكّاءَ زمينى هموار يعنى او را از پيش راه ايشان بردارد وَ كان َ وَعدُ رَبِّى و هست وعده پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج اينكه گروه از ماوراء السد يكى از علامات قيامت است و در اواخر سوره انبياء ع ذكر آن خواهد آمد انشاء اللّه تعالى وَ تَرَكنا و ميگذاريم ما بَعضَهُم برخى از يأجوج و مأجوج يَومَئِذٍ آن روز يعنى روز خروج كه ازدحام نموده يَمُوج ُ فِى بَعض ٍ اضطراب ميكنند و داخل ميشوند در برخى ديگر و گفته اند مراد آنست كه روز قيامت انس و جن از روى تحير و اضطراب در هم آميزند وَ نُفِخ َ فِى الصُّورِ و دميده شود در صور براى قيام قيامت فَجَمَعناهُم پس جمع كنيم همه خلق را جَمعاً جمع كردنى براى حساب و جزا در عرصه محشر وَ عَرَضنا جَهَنَّم َ و ظاهر گردانيم دوزخ را يَومَئِذٍ آن روز لِلكافِرِين َ براى ناگرويدگان عَرضاً ظاهر كردنى و اظهار آن بر ايشان قبل از دخول در ان جهت زجر و تهويل باشد الَّذِين َ آن كافرانيكه از فرط

غفلت كانَت هست أَعيُنُهُم چشمهای دل ایشان فِی غِطاءٍ در پوششی عَن ذِكرِی از یاد من یعنی از مشاهده آیاتیکه بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَ كانُوا و هستند کافران که بجهت ناشنوانی سخن حق لا یَستَطِیعُون‌َ نمی توانند سَمعاً شنودن کلام من یا محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال اللّه تعالی و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الّذین لا یؤمنون بالآخره حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صدر امم گوش شان را پرده سازم از صمم چشم شان را نیز سازم چشم بند تا نه بینند و کلامت نشنوند أَ فَحَسِب‌َ الَّذِین‌َ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه نگرویده اند أَن یَتَّخِذُوا عِبادِی آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی ع و عزیر و ملائکه علیهم السلام اند مِن دُونِی بجز من أَولِیاءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فراگرفتن ایشان بندگان مرا بخدای ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنّا أَعتَدنا جَهَنَّم‌َ بدرستیکه ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلكافِرِین‌َ برای ناگرویدگان نُزُلًا منزل و مأوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه برای آنکه ایشانرا خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد- صفحه : ۶۶۰ قُل بگو ای محمّد هَل نُنَبِّئُكُم آیا خبر کنیم شما را بِالأَخسَرِین‌َ أَعمالًا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الَّذِین‌َ ضَل‌َّ آنانکه گم شده و ضائع گشته سَعیُهُم شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای فِی الحَیاةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا چون قسّیسان و

رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلاه و صوم میگذرانند و بسبب کفر آن همه عملها باطل است و ثوابی بر ان متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طائفه روافضند یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل به ریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق تعالی ببطلان آنها حکم کرد و فرمود که وَ هُم یَحسَبُون َو ایشان می پندارند أَنَّهُم یُحسِنُون َ آنکه ایشان نیکو میکنند صُنعاً کار را أُولئِکَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِین َکَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآیات ِرَبِّهِم بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا بدلائل توحید وَ لِقائِه ِو بدیدار او یعنی بعث و حشر که در ان وقت رویت میسّر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَت أَعمالُهُم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و بر ان جزای خیر نخواهند یافت فَلا نُقِیم ُلَهُم پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان یَوم َالقِیامَهِ روز رستخیز وَزناً ترازوی که بدان بسجند آن عملهای ایشان را چه همه حبط شده و نابود گشته یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند شد ذلِکَ آنست که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزاؤُهُم جَهَنَّم ُ پاداش ایشان جهنّم بِما کَفَرُوا بسبب آنکه نگرویدند وَ اتَّخَذُوا آیاتِی و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَ رُسُلِی و فرشتگان مرا هُزُواً فسوس کرده شده یعنی بکتاب و پیغمبر سخریه کردند إِن َّالَّذِین َ آمَنُوا بدرستی

آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند عملهای پسندیده و شایسته کانَت لَهُم هست مر ایشانرا بحکم خدای جَنّات ُ الفِردَوس ِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتملبر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیش کش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و به مقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که از دادی طیبا و حسنا لاولیائی یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و اینکه چنین منزلی را نزل دوستان میگویند تنبیهه هر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقاء بیت نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست قیمت هر کس بقدر همّت والای اوست و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت رسالت پناه فرموده که فاذا سالتم اللّه فسئلوه الفردوس قولی آنست که اسمی از اسمای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند- صفحه : ۶۶۱

خالِدِین َ فِیها در حالتی که جاویدان باشند در آن لا یَبغُون َ نجویند عَنها از ان بهشتها حِوَلًا بدلی یا نه طلبند ازو تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیّا باشد قُل بگو ای محمّد لَو کان َ البَحرُ اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است مِداداً سیاهی لِکَلِمات ِ رَبِّی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ البَحرُ هر آئینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم است و هر جسم متناهی باشد

پس او بنهایت رسـد قَبل َ أَن تَنفَدَ پیش از انکه برسـد و بمانـد کَلِمات ُ رَبِّی علوم آفریـدگار من جهت آنکه غیر متناهی اسـت پس بمـداد متناهی کلمات نامتناهی نوشـته نشود وَ لَو جِئنا بِمِثلِهِ ِ و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مَدَداً مـدد آن مداد و بر ان افزائیم گوینـد که اینکه آیت وقتی نازل شـد که یهود مر مسـلمانانرا گفتنـد که در کلام خود میخوانیـد که و من یؤت الحکمه فقـد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمّد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شـما بسـیار باشد و دیگر باره میخوانید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع در میان اینکه دو سـخن چگونه توانـد کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت نـدارد هر چند کسـی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره آن چه خورشید است اینها ذره گر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود قُل بگو ای محمّد إِنَّما أَنَا بَشَرٌ جزین نیست که من آدمی ام مِثلُکُمماننـد شـما دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم اینکه مقـدار هست که بوساطت جبرئیل یُوحی إِلَیَّ وحی کرده میشود بمن أَنَّما إِلهُکُم جزین نیست که معبود شما إِله ٌواحِدٌ معبودی یکتا است بی شریک فَمَن کان َ یَرجُوا پس هر که امید دارد لِقاءَ رَبِّه ِ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو بروز رستخیز فَلیَعمَل پس باید که بکند عَمَلًا صالِحاً کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت

پیغمبر ص است و سلوک به منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همّت از مشاهده ما سوای بربستن و خبر بشهود حضرت مولی ناکشودن کما قال اللّه تعالی ما زاغ البصر و ما طغی بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم آورده اند که جندب بن زهیر عامری رض بحضرت رسالت پناه علیه السلام عرض کرد که یا رسول اللّه من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بر ان مطلع شد خوشدل میگردم حضرت فرمود که خدای عملی را که غیری در ان شریک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر ص خود را اینکه آیت فرستاد که وَ لا يُشرِك و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیاورد و انباز نسازد بِعِبادَةِ رَبِّه ِ أَحَداً در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی به ریا و تصنّع عمل نه کند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ باللّه من الریا فی العلم و اعتصم به من وقوع الزلل.

صفحه : ۶۶۲

سوره مريم

مکیه و هی ثمان و تسعون ایه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِيم ِ- کهیعص در مواهب صوفیا بادیه از مواهب الهی که بر آنحضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله و الدین سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام را سه صورت است یکی بشری قوله انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی

یطعمنی یسقینی سیوم حقی کما قال لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و ازین روشن تر من رانی فقد رای الحق و حضرت حق تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو اللّه احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم فاوحی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگر است و ننشئکم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه است رمزی میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوه و السلام و کهیعص از انجمله است و گفته اند اینکه حروف اسماء الهیه انـد و از حضرت علی رض منقول است که در بعضی ادعیه میخواندند که کهیعص یا حم عسق و گفته انـد که کـاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون مبدء هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمای است بآنکه ید اللّه فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل است و صاد از صادق و میشاید که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب باو یعنی اینکه سوره ذِکرُ رَحمَتِ رَبِّکَ عَبدَهُ زَکَرِیّا یاد کردن خداوند تو است بمهربانی بنده خود زکریا إبن آزر را که از اولاد رجعیم بن سلیمان ع بن داود ع بود پیغمبری عالیشان و مهتر احبار بیت

المقـدس و صـاحب قربـان پس قصّه او بخوان و ياد كن إذ نادى رَبَّه ُ نِدَاءً خَفِيًّا چون نـدا كرد و بخوانـد پروردگار خود را در محراب بيت المقـدس بعـد از تقرب بقربان خوانـدنى پنهان كه آن باخلاص اقرب است يا دعا بلنـد مى كرد و از قوم پنهان بود چه شـرم ميـداشت كه بعد از نود و نه سالگى و زنى پير نازائيده طلب فرزند كند يا پيرى آواز او را ضـعيف ساخته بود هر چند بلنـد ميگفت كسـى نمى شـنيد و نـداى او اينكه بـود كه از روى نيـاز قـال َ رَب ِّ إِنِّى وَهَن َ العَظم ُ مِنِّى گفت اى پروردگـار من بدرستيكه سـست شده است اسـتخوانيكه سـتون خانه بدن است از من چون استخوان كه سخت ترين اجزاست سست شده باشد سائر بدن بطريق اولى وَ اشـتَعَل َ الرَّأس ُ شَيباً و سفيد شده است سر من سفيد شدنى و گفته اند تشبيه فرموده شيب را در روشنى بآتش و فرو گرفتن او موى را باشـتعال آن يعنى روشن و درخشـنده شد سـر من از پيرى وَ لَم أَكُن بِدُعائِك َ رَب ِّ شَقِيًّا و نبودم بخوانـدن من ترا اى آفريدگار من بى بهره و نااميد يعنى هرگاه كه دعا كرده ام باجابت رسانيده و من بدان خو كرده شده ام وَ إِنِّى خِفت ُ المَوالِى َ مِن وَرائِى و بـدرستيكه من ميترسم از بنى اعمـام خود كه اينكه خويشـان من در مهم حبورت و اقامت دين تهاون ورزنـد و خلافت من در امت من نيكو بجا نياوردنـد پس از مرگ من پس مرا خلفى ميبايد وَ كانَت ِ امرَأَتِى عاقِراً و حال آنكه زن من هست نازائيده و در سن نود و هشت سالگى فَهَب

لِی مِن لَدُنکَ وَلِیًّا پس به بخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق.

صفحه : ۶۶۳

یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعقُوبَ میراث برد امامت و حبورت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادران عمران که پدر مریم بوده وَ اجعَلهُ رَبِّ رَضِیًّا و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود که ندای کرم ربانی وعده باجابت دعای او فرمود یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلامٍ اسمُهُ یَحیی به پسری نام او یحیی لَم نَجعَل لَهُ مِن قَبلُ سَمِیًّا نیافریدیم مر او را پیش ازو هم نامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او نه از ان رویست که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا میشود که پیش ازو مسمای او نبوده باشد بلکه فضیلت او آنست که حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده و به پدر مادر حواله نه فرمود امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از ان فرمود که بعد ازو کسی بظهور خواست آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از اسم همایون فرجام خود مشتق سازد شعر و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمّد بیت ای خواجه که عاقبت کار امت است محمود از ان شد است که نامت محمّد است و

گویند مسمی بمعنی تشبیه است یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان ازو ظهور نرسید قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً و هست زن من نازاینده وَ قَد بَلَغتُ مِنَ الکِبَرِ عِتِیًّا و بدرستیکه رسیده ام از بزرگ سالی به تباهی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوی، اینکه سخن از روی استعلام فرموده نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قالَ گفت فرشته بامر خدای تعالی که ای زکریا کَذٰلِکَ همچنین است که تو گفتی از پیر و ضعیفی اما قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ گفت خدای تو که اینکه کار که آفریدن فرزند است درین سن ازین دو شخص بر قدرت من آسان است وَ قَد خَلَقتُکَ مِن قَبلُ و بدرستیکه بیافریدیم ترا پیش از یحیی وَ لَم تَکُ شَیئاً و نبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر- زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی بظهور خواهد رسید قالَ رَبِّ اجعَل لِی آیَةً گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی بنمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع اینکه واقعه معلوم گردد قالَ گفت خدای مر زکریا را آیَتُکَ أَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ نشانه تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا سه شبانروزی پی درپی بهم پیوسته یا قادر نباشی

بر تکلّم در حالتی که سوی ّ الخلق و تندرست باشـی آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شده بر وجهیکه تحریک را مجال نماند.

صفحه : ۶۶۴

فَخَرَج َ عَلی قَومِهِ ِ مِن َ الِمحراب ِ پس بیرون آمـد بر گروه خود صـباح آنروز که در شب آن زن او اشـیاع نام حامله شده بود از مصـلای خود فَأَوحی إِلَیهِم پس اشارت کرد بایشان أَن سَبِّحُوا بُکرَهً وَ عَشِیًّا آنرا که نماز گزارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامـداد و شـبانگاه القصه سه روز برین منوال گـذشت پس بحال خود بازآیـد یحیی بعـد از مضـی مـدّت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشـیده بـا احبـار در عبادت بطریق ریاضت موافقت می فرمود تا وقتی که وحی بـدو فرود آمـد و از حق تعالی خطاب رسـید که یَحیی خُذِ الکِتاب َ بِقُوَّهٍ ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بجد و جهد یا بقوت دل وَ آتَیناه ُ الحُکم َ صَبِیًّا و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حـالتی که کودک بود سه سـاله یا هفت ساله آورده انـد که کودکان محله روزی در سه سالگی او را گفتنـد یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریـده نه شده ایم و درین سـخن پندی عظیم است بیخبران بازیچگان غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند و بدام فریب و انما الحیوه الدنیا لعب و لهو مقید و مشغوف میمانند نظم عمر ببازیچه بسر میبری پای باندازه بدر می بری به که ز بازی جهان پا کشی طفل نه چند ببازی خوشی وَ حَناناً مِن لَدُنّا وَ زَکاهً

و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وَ کانَ تَقِیًّا و بود ترس کار فرمانبردار یا مجتنب از لوث جرائم و اوزار وَ بَرًّا بِوالِدَیهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَ لَم یَکُن جَبّاراً عَصِیًّا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر برّ والدین و او نبود عاصی مر پروردگار خود را وَ سَلامٌ عَلَیهِ و سلام بر یحیی از ما یَومَ وُلِدَ روز که متولد شده وَ یَومَ یَمُوتُ و روز که می میرد وَ یَومَ یُبعَثُ حَیًّا و روز که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی ع است روز که متولد شد از غمز و مسّ شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و روز رستخیز از هول او و قصه خوف و بکای یحیی علی نبیّنا و علیه السّلام در غایت اشتهار است وَ اذکُر فِی الکِتابِ مَریَمَ و یاد کن در قرآن قصّه مریم بنت عمران را و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از ظهر به مسجد درآمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از ان خبر میدهد إِذِ انتَبَذَت مِن أَهلِها چون دور شد مریم یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از خاله و قوم او مَکاناً شَرقِیًّا در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدّس یا از سرای

خـاله بجهت اغتسـال در زمسـتان و آن موضـعی بود آفتـاب روی فَاتَّخَذَت مِن دُونِهِم حِجاباً پس فراگرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشـد از دیـدن و بعد از انکه غسل فرموده جامه پوشـید فَأَرسَلنا إِلَیها رُوحَنا پس فرسـتادیم ما بسوی او روح مـا را که جبرئیل است اضافت روح بـذات مقـدس خود جهت تشـریف و تخصـیص اوست فَتَمَثَّل َلَها بَشَراً سَوِیًّا پس متمثل شد جبرئیل ع برای مریم رض آدمی تمام خلقت صفحه : ۶۶۵

قالَت إِنِّی أَعُوذُ گفت مریم بدرستیکه من پناه میگیرم بِالرَّحمن ِمِنک َإِن کُنت َتَقِیًّا بخدای بسـیار بخشـش از شر تو اگر هستی تو پرهیزگـار غـایت مبالغه در عفاف است یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشـی و گفته اند که تقی نام شـریری بود در ان زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصّه او اسـتماع نموده بود گمان برد که مکر اوست و بحق تعـالی پنـاه برد امـا چون جبرئیـل اضـطراب مریم مشاهـده فرمود قـال َإِنَّما أَنَا رَسُول ُرَبِّک ِ گفت جز اینکه نیست که من فرسـتاده پروردگـار توام که بـدو پنـاه میگیری مرا اینجا فرسـتاده لِأَهَب َلَک ِغُلاماً زَکِیًّا تا به بخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده قالَت أَنّی یَکُون ُلِی غُلام ٌوَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ گفت مریم رض که چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده است آدمی یعنی هنوز دست کسـی بطریق مباشـرت بمن نرسـیده وَ لَم أَک ُبَغِیًّا و نبودم زناکار و جوینـده فجور قال َکَذلِک ِ گفت جبرئیل چنین است که تو میگوئی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس

نکرده قال رَبُّکِ فرموده پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ اینکه کار که عطای ولد است بی پدر بر من آسان است ما ترا پسری میدهیم تا تو استدلال کنی بدان بر قدرت ما وَ لِنَجعَلَه آيَةً لِلنّاسِ و تا بگردانیم او را علامتی برای مردمان بتدبّر در ان توانائی ما را دریابند وَ رَحمَةً مِنّا و تا بگردانیم او را بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند وَ كانَ أَمراً مَقضِيًّا و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَته پس مریم بار گرفت همان دم بعیسی ع فَانتَبَذَت بِهِ پس بیرون شد و دور گشت بعیسی ع یعنی وقتی که در بطن او بود مَكاناً قَصِيًّا مکانی دور از شهر و گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده در زاد المسیر گوید سه ساعت بود و مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درختی خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجاءَهَا المَخاضُ إِلى جِذعِ النَّخلَةِ پس آورد او را درد زادن بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قالَت يا لَيتَنِي مِتُّ گفت

مریم کاشکی من مردمی قَبل َهذا پیش ازین صورت وَ کُنت ُنَسیاً مَنسِیًّا و بودمی چیزیکه باز گذاشته و فراموش شده هیچکس مرا ندانستی و از من حساب برنداشتی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشـده و شوهری نه کرده ام و اکنون فرزنـدی میزایم و از خجالت اینکه حال ندانم که چه کنم فرد هر چند بروی کار در می نگرم محنت زده چو خود نمی بینم من.

صفحه : ۶۶۶

فَناداها پس آواز داد مریم را مِن تَحتِها آنکه در زیر او بود یعنی در شـکم او مراد عیسـی علیه السلام است که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلّا تَحزَنِی آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص رح من تحتها خواند یعنی عیسـی از زیر او یا فرشـته از زیر شـجر خرما آواز داد که غم مخور قَد جَعَل َرَبُّک ِ تَحتَک ِ بـدرستیکه بیافریـد و روان کرد آفریـدگار تو از زیر قـدم تو سَرِیًّا جوی آب که از ان بیاشـامی و بـدان طهـارت کنی وَ هُزِّی إِلَیک ِ بِجِذع ِ النَّخلَهِ و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شـده را تُساقِط عَلَیک ِ تا فرو ریزد حفص رح تساقط خوانـد یعنی تا درخت بیفگند بر تو رُطَباً جَنِیًّا خرمای تر و تـازه فَکُلِی وَ اشـرَبِی پس بخور از رطب و بیاشام از آب وَ قَرِّی عَیناً و روشن ساز چشم را بفرزنـد یا خوشـدل شوی بسبز شـدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چنانکه قادر است بر اظهار

خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بیواسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم درآمدند و چون عیسی ع متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فَإِمّا تَرَيِنَّ پس اگر به بینی مِنَ البَشَرِ أَحَداً از آدمیان یکی را و از تو پرسند که اینکه فرزند از کجاست فَقُولِی إِنِّی نَذَرتُ لِلرَّحمنِ صَوماً پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده ام برای خداوند بخشایش کننده روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَن أُكَلِّمَ اليَومَ إِنسِيًّا پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم و اینکه مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت ازین حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدیم قوم او بدانجا رفتند مریم چون ایشان را دید عیسی ع را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَت بِهِ قَومَها تَحمِلُهُ پس آورد مریم عیسی ع را بقوم خود برداشته او را همین که چشم آن گروه بر وی افتاد قالُوا یا مَریَمُ لَقَد جِئتِ گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی شَیئاً فَرِيًّا چیزی شگفت آرنده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل اینکه نبوده و واقع نشده یا أُختَ هارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادر هارون نام بوده یا هارون مردی صالح

بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور ما کانَ نه بود أَبُوكِ امرَأَ سَوءٍ پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بوده وَ ما کانَت أُمُّكِ و نبود مادر تو حنه بنت فاقود بَغِيًّا زناکار و فاجره تو با وجود اینکه پدر و مادر فرزندی بی پدر از کجا آوردی فَأَشارَت إِلَيه پس اشارت کرد مریم به عیسی علیه السلام که با او سخن گوئید و جواب ازو شنوید قالُوا كَيفَ نُكَلِّمُ گفتند چگونه سخن گوئیم مَن کانَ با کسیکه هست فِی المَهدِ صَبِيًّا در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت. جواب ندارد گویند که عیسی پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان بازگرفت و بزبان فصیح- صفحه : ۶۶۷

قالَ إِنِّی عَبدُ اللّهِ گفت بدرستیکه من بنده خدایم آتانِیَ الكِتابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وَ جَعَلَنِی نَبِيًّا و گردانیده مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلّم بطریق اعجاز میکرد وَ جَعَلَنِی مُبارَكاً و ساخت مرا با برکت و نفع أَينَ ما كُنتُ هر جا که باشم وَ أَوصانِی بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ و امر کرد مرا باقامت نماز و بایتای زکوه ما دُمتُ حَيًّا مادامیکه باشم زنده وَ بَرًّا بِوالِدَتِی و گردانید مرا نیکوکار بمادر من مهربان برو- وَ لَم يَجعَلنِی جَبّاراً

و نگردانید مرا گردن کشی متعظّم که با خلق تکبر کنم و ایشانرا برنجانم شَقِیًّا بدبختی که فرمان او نبرم وَ السَّلامُ عَلَیَّ و سلام خدا بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلام یَومَ وُلِدتُ روز که بزادم وَ یَومَ أَمُوتُ وَ یَومَ أُبعَثُ حَیًّا و روز که بمیرم و روز که برانگیخته شوم زنده ذلِکَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ اینکه که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم ع است آنکه نصاری او را وصف میکنند که پسر خداست حاشا قَولَ الحَقِّ میگوئیم سخن راست و درست الَّذِی فِیهِ یَمتَرُونَ آن گفتنی که جهودان در ان شک دارند یعنی قصّه عیسی ع که حمل بر چیزهای ناشائسته میکنند یا ترسایان که در ان جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا ما کانَ لِلّهِ نیست و نشاید مر خدای را أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید حق تعالی از جنسیت یا ممکنات منزه است سُبحانَهُ پاکست از اتخاذ ولد إِذا قَضی أَمراً چون حکم کند و خواهد کاری را که سازد یعنی ارادت احداث شی نماید فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ پس جز اینکه نیست که فرماید لَهُ کُن فَیَکُونُ مر آن شی را که باش پس بباشد بی درنگ وَ إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُم و بدرستی که خدای تعالی پروردگار من و شماست فَاعبُدُوهُ پس او را بپرستید و بعبادت غیر او مشغول نه گردید هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ اینست راه راست که بمنزل جنت رساند.

صفحه : ۶۶۸

فَاختَلَفَ الأَحزابُ مِن بَینِهِم پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود

و نصارى در باب عيسى ع جهودان طريق تفريط گرفتند و ترسايان در جانب افراط افتادند يا مختلف شدند ترسايان و سه فرقه گشتند نسطوريه عيسى ع را إبن اللّه ميگفتند و يعقوبيه اللّه خوانند و ملكانيه بثالث ثلثه قائل شدند فَوَيل ٌلِلَّذِين َكَفَرُوا پس واى مر آنانرا كه كافر شدند و استبعاد نمودند مِن مَشهَدِ يَوم ٍعَظِيم ٍاز حاضر شدن در روز بزرگ كه روز قيامت است يا مشاهده احوال آنروز أَسمِع بِهِم وَ أَبصِر چه شنوا باشند كافران و چه بينا يَوم َيَأتُونَنا در ان روز كه بيايند بما ولى سود نكند ايشانرا ديدن و شنيدن يعنى مشاهده كنند مواعيد الهى را و بدان متيقن گردند اما نفع ندهد و گويند اينكه سخن بطريق تهديد است يعنى در ان روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بينا بعقوبات باهوال لكِن ِالظّالِمُون َاليَوم َفِى ضَلال ٍمُبِين ٍليكن ستمكاران امروز در گمراهى هويدااند وَ أَنذِرهُم يَوم َالحَسرَةِ و بيم بكن ايشانرا يعنى كفار مكّه را روز حسرت كه بدان متحير باشند كه چرا بد كرديم ما و نيكان حسرت خورند كه چرا بيشتر نيكى نه كرديم إِذ قُضِى َالأَمرُ چون كار ساخته شود و حساب برانداخته گردد و حكم شود كه فريق فى الجنته و فريق فى السعير اينكه چنين روز كه در پيش است وَ هُم فِى غَفلَةٍ و ايشان در غفلت و بى خبرى اند از ان روز وَ هُم لا يُؤمِنُون َو ايشان يعنى كافران نمى گروند بآخرت و متعلقات آن إِنّا نَحن ُنَرِث ُالأَرض َوَ مَن عَلَيها بدرستيكه ما ميراث بريم زمين را و هركه بر روى زمين

است یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم وَ إِلَینا یُرجَعُون َ‌و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت است ببقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی اللّه معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که للّه الواحد القهار نظم صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزد خس و خاشاک یقین همه را باد ببرد هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد وَ اذکُر فِی الکِتاب ِ إِبراهِیم َ‌و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصّه ابراهیم ع که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایشانرا إِنَّه ُ کان َ صِدِّیقاً نَبِیًّا بدرستیکه او بوده است گوینده و مبالغه کننده در ان توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر ع خبردهنده یا بلند مقدار.

صفحه : ۶۶۹

إِذ قال َ لِأَبِیه ِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود آزر بن ناخور را که یا أَبَت ِ ای پدر من لِم َ تَعبُدُ ما لا یَسمَع ُ چرا می پرستی آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَ لا یُبصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع را که نسبت بدو میکنی وَ لا یُغنِی عَنک َ شَیئاً و دفع نمیکند چیزیرا از مکاره

یا نفع میرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یا أَبَت ِ إِنِّی قَد جاءَنِی ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی مِن َ العِلم ِ ما لَم یَأتِک َ از دانش آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعنِی پس پیروی من کن که أَهدِك َ صِرَاطاً سَوِیًّا تا بنمایم ترا راهی درست که سالک خود را زود به مقصود رساند یا أَبَت ِ لا تَعبُدِ الشَّیطان َ ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای تعالی إِن َّ الشَّیطان َ کان َ لِلرَّحمن ِ عَصِیًّا بدرستی که شیطان هست مر خدای را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد یا أَبَت ِ إِنِّی أَخاف ُ أَن یَمَسَّک َ عَذاب ٌ مِن َ الرَّحمن ِ ای پدر من بدرستیکه من میترسم بر آنکه برسد بتو عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَکُون َ لِلشَّیطان ِ وَلِیًّا پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب قال َ أَ راغِب ٌ أَنت َ عَن آلِهَتِی یا إِبراهِیم ُ گفت پدر ابراهیم مر او را آیا روی گرداننده تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشانرا لَئِن لَم تَنتَه ِ اگر نه بازایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لَأَرجُمَنَّک َ هرآئینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا وَ اهجُرنِی مَلِیًّا و دور باش از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن باشی قال َ سَلام ٌ عَلَیک َ گفت ابراهیم علیه السّلام سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند که مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متأثر

گردد و بايمان درآيد و در اخبار مذكور است كه چون ابراهيم عليه السّلام قصد مهاجرت كرد پدرش گفت كه از رفتن ملول مباش كه تو نيك خداى دارى كه ترا آفريد و فرو نخواهد گذاشت ابراهيم على نبينا و عليه السلام بايمان او اميدوار شده برو سلام كرد و فرمود كه سَأَستَغفِرُ لَكَ رَبِّى زود باشد كه آمرزش خواهم براى تو از پروردگار خود استغفار براى كفار استدعاى توفيق است از حق تعالى بر ايمان ايشان كه سبب مغفرت همان ميتواند بود إِنَّه كانَ بِى حَفِيًّا بدرستيكه خداى تعالى هست بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده- صفحه : ۶۷۰ وَ أَعتَزِلُكُم و كناره ميگيرم از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان ميگويد كه دورى ميجويم از همه شما وَ ما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ و از آنچه ميخوانيد و ميپرستيد از غير خداى يعنى بتان وَ أَدعُوا رَبِّى و ميخوانم خداى خود را و ميپرستم به گانگى عَسى أَلّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّى شَقِيًّا شايد آنكه نباشم بخواندن و پرستيدن خداى خود نااميد و بى بهره تنبيه است بر آنكه شما از خواندن بتان بى بهره و ضايعيد و من اميد دارم كه از حق تعالى البته بهره تمام گيرم بيت حاجت ز كسى خواه كه محتاجان را بى بهره نه گرداند از انعام عميم در بحر البحور فى تفسير كتاب المسطور آورده كه ابراهيم عليه السلام از بابل بكوهستان فارس آمده هفت سال در اطراف آن جبال سير فرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بعمش آزر گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز كرد و درين نوبت بتان را بشكست و

آتش نمرود بدو سرد شد و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعتَزَلَهُم پس آنهنگام که دور شد ابراهیم ع از بت پرستان و بگذاشت ایشانرا وَ ما یَعبُدُون َمِن دُون ِ اللّه ِو آنانرا نیز که می پرستیدند بجز خدای تعالی وَهَبنا لَه ُبخشیدیم مر او را از ساره إِسحاق َوَ یَعقُوب َیعنی فرزندی و پس از ان نبیره که فرزند فرزند است وَ کُلًّا جَعَلنا نَبِیًّا و همه را گردانیدیم پیغمبر (علیهم السلام) وَ وَهَبنا لَهُم مِن رَحمَتِنا و بخشیدیم مر ایشانرا از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است بایشان ارزانی داشت وَ جَعَلنا لَهُم لِسان َصِدق ٍعَلِیًّا و دادیم مر ایشان را سخن گفتنی مشتمل بصدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم ع است حیث قال و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین وَ اذکُر فِی الکِتاب ِ مُوسی و یاد کن در قرآن قصّه موسی علیه السلام را إِنَّه ُکان َمُخلَصاً بدرستیکه او بود پاک کرده شده از ادناس و نقائص وَ کان َرَسُولًا نَبِیًّا و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است گفته اند که اوّل او را فرستاده پس او خلق را خبر داد وَ نادَیناه ُو ندا کردیم موسی را مِن جانِب ِ الطُّورِ الأَیمَن ِ از جانب کوه طور از طرف راست موسی وَ قَرَّبناه ُو نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نَجِیًّا در حالتی که راز گوینده بود با ما و آنکس

که نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را بالاـ بردند از آسمانی بآسمانی و از حجابی پس حجابی تا بحجابیکه آواز کلمی که توریت بدان قلم نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی ع را هم روشن بود و هم کشش اشارت بروش او و لماء جاء موسی و عبارت از کشش او و قرّبناه نجیا سالک تا در روشنی است خطر دارد و چون کشش در رسید خطر را باو کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت است نظم تا خود روی بیحاصلی چون او کشیدت واصلی رفتن کجا بردن کجا اینکه سرّ ربانی است اینکه خود میروی نگزاردت او میکشد بربایدت تا او کرا بربایدش انعام سلطانیست اینکه .

صفحه : ۶۷۱

وَ وَهَبنا لَه ُمِن رَحمَتِنا و بخشیدیم ما مر موسی را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما أَخاه ُهارُون َنَبِیًّا یاری کردن برادر او هارون را بوزارت و تدبیر مهمات در حالتی که پیغمبر بود وَ اذکُر فِی الکِتاب ِإِسماعِیل َو یاد کن در قرآن قصّه اسمعیل ع را إِنَّه ُکان َصادِق َالوَعدِ بدرستیکه او بود راست وعده وَ کان َرَسُولًا نَبِیًّا و بود فرستاده بخلق خبردهنده از حق بخلق، آورده اند که کسی را وعده داده بود که من درین مکانم تا تو بیائی سه شبانروز و بقولی یک سال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدّت جز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که ازین پایه وفایش کم است آن نه وفا بلکه

فریب و دم است نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق وفا خوب تر پس دیگر باره در صفت اسمعیل ع می فرماید که وَ کانَ یَأمُرُ أَهلَهُ و بود که می فرموده کسان خود را و گفته انـد همه امت خود را بِالصَّلاةِ بنماز که اشـرف عبادات بدنیه است وَ الزَّکاةِ و زکوه که اکمل عبادات مالیه است وَ کانَ عِندَ رَبِّهِ مَرضِیًّا و بود نزد آفریدگار خود پسـندیده بجهت استقامت اقوال و افعال وَ اذکُر فِی الکِتابِ إِدرِیسَ و یاد کن در قرآن قصّه ادریس علیه السـلام را که پسـر نبیره شیث است و جد پدر نوح علیه السـلام و نـام او اخنوخ و بجهت دراست علوم بادریس ع ملقب شـده و اوّل کسـیکه بقلم خط نوشت و از نجوم سـخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی ۳۰ صـحیفه برو نازل شـد و در جامع الاصول آورده که ادریس ع بصد سال بعد از وفات آدم متولد شـده إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا بـدرستیکه او بود راست گوینده بخلق خبردهنده از حق وَ رَفَعناهُ مَکاناً عَلِیًّا و برداشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوّت است و درجه قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که از حضـرت رسالت پناه ادریس ع را در آسـمان چهارم ملاقات فرمود در رفع ادریس ع اخبار متنوعه هست إبن عباس رض فرمود که روزی ادریس ع را حرارت آفتـاب دریـافت مناجـات کرد که الهی با وجود اینکه مقـدار بعـد که میان من و آفتاب است از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل

اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب و شدّت برو سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سائبان عنایت پناه اوست حق تعالی دعای او مستجاب فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبکبار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزّت استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس ع در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس علیه السلام آید اجازت یافت و بر زمین آمد و بالتماس ادریس ع او را به پر با فرّ خود نشانیده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانیده و باستدعای ادریس ع کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملك الموت بپرسید و عزرائیل ع در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در باره اینکه کس که تو میگوئی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس ع را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایتی دیگر آنست که ملك الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا و علیه السلام مشتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بر زمین آمده ویرا دریافت و بامر الهی بالتماس ادریس ع جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل ع او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد.

صفحه : ۶۷۲

أُولئِكَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللّه عَلَيهِم آن گروه

انبیاء ع که مذکور شدند از زکریا ع تا ادریس علیه السلام آنانند که انعام کرد خدای بر ایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم ع که ادریس ست و باقی ایشان وَ مِمَّن حَمَلنا مَعَ نُوحٍ و از ذریت آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح و آنها غیر ادریس اند وَ مِن ذُرِّيَّةِ إِبراهِيمَ و از فرزندان ابراهیم وَ إِسرائِيلَ و از ذریت یعقوب وَ مِمَّن هَدَينا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَ اجتَبَينا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان به نبوّت إِذا تُتلى عَلَيهِم آياتُ الرَّحمنِ چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا بروی درافتادند در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدایرا و گریندگان از خوف وی گریه را باستماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص ست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوایند و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه درآرید و صالح مری فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءه فاین البکاء کلام دوست بهیچ شوق ست چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد آب حزن از دیده ریخته گردد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی تا نثار دلبری زیبا بدی اشک کان از بهر او بارند خلق گوهرست و اشک پندارند خلق اینکه سجده پنجم

است از سجدات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره اینکه سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود انعام گفته و گریه که متفرع بروست آنرا گریه فرح و سرور میدارد چه رحمت رحمانیه مقتضی لطف و رافت است و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طرف است نه اندوه و تعب فَخَلَفَ ۚ مِن بَعدِهِم خَلف ٌ پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت أَضاعُوا الصَّلاهَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوات ِ و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوف ۚ یَلقَون ۚ غَیًّا پس زود باشد که به بینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهی ست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادییست در جهنّم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزوی نفس را بآن جا برند إِلّا مَن تاب ۚ وَ آمَن ۚ مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان وَ عَمِل ۚ صالِحاً و کرده باشد عملهای شایسته فَأُولئِک ۚ یَدخُلُون ۚ الجَنَّهَ پس آنگروه تائب و مومن درآورده شوند به بهشت و حفص فعل معلوم میخواند یعنی درآیند در بهشت وَ لا یُظلَمُون ۚ شَیئاً و ستم دیده نشوند در چیزی از چیزهای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا درآرند در ان.

صفحه : ۶۷۳

جَنّات ِ عَدن ٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحمن ُ عِبادَه ُ بوستانهای اقامت آنها که وعده داده است خدای تعالی بآن

بندگان خود را بِالغَیب ِبپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده به بهشت و آن از ایشان غائب است یا ایشان از ان غائب اند و چون وعده هست ازین غیبت باکی نیست إِنَّه ُکان َوَعدُه ُمَأتِیًّا بدرستیکه هست وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنی است و مومن بدو رسیدنی لا یَسمَعُون َفِیها لَغواً نشنوند بهشتیان در ان بهشتها سخن بیهوده و تباه إِلّا سَلاماً مگر سلام شنوند از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر وَ لَهُم رِزقُهُم و مر ایشان راست روزی ایشان از نعمت بهشتی فِیها در جنّت بُکرَهً وَ عَشِیًّا بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین یک روز ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلک َالجَنَّهُ الَّتِی نُورِث ُمِن عِبادِنا آن بهشت که ذکر کرده ایم آنست که ما میراث میدهیم از بندگان ما مَن کان َتَقِیًّا هر که پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سؤال کردند فرمود که فردا بیائید تا جواب یابید و انشاء اللّه تعالی

نفرموده پانزده یا دوازده یا بست و پنج روز جبرئیل ع برو فرود نیامد و حضرت رسالت پناه علیه الصّلوه و السلام بعد از نزول با وی فرمود یـا اخی دیر آمـدی و من منتظر بودم جبرئیـل جواب داد و حکایت قول او که در قرآن است اینست که وَ ما نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آئیم مـا فرشـتگان إِلّا بِأَمرِ رَبِّکَ مگر بفرمان و دسـتوری پروردگار تو لَهُ ما بَینَ أَیـدِینا مر او راست آنچه در پیش مـاست از کارهـای آینـده وَ مـا خَلفَنا و آنچه باز پس گذاشـته ایم یعنی امور گذشـته وَ ما بَینَ ذلِكَ و آنچه میان ما کان و ما یکون است یعنی در حـال یـا مر اوراست حکم در ابتـدائی آفرینش مـا و انتهـای آجال ما و آنچه در مـدت حیات ما است وَ ما کـانَ رَبُّکَ و نیست و نبوده و نخواهـد بود پروردگار تو نَسِیًّا فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهـد ما را بتو فرسـتد رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ اوست پروردگار آسـمانها و زمین وَ ما بَینَهُما و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموش کار بود فَاعبُدهُ پس او را پرستش کن وَ اصطَبِر و شکیبا باش لِعِبادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانسـتی که ترا فراموش نکرده بر عبـادت خود ثـابت بـاش و بابطـای وحی دل تنـگ مشو هَل تَعلَمُ لَهُ سَمِیًّا آیا میدانی مر خدایرا مانندی که مر او را آله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را اللّه نام بوده باشد

یکی از آثار سطوات الهی آنست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را اللّه نگفته اند بلکه آله میگفتند عزّت احدیّت و غیرت الوهیّت اینکه اسم سامی را از تصرف کفار در ان و تسمیه بتان در حصن امان محفوظ داشت زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید نظم اللّه اللّه چه طرفه نام است اینکه حرز دل و جان تمام است اینکه پس بود نزد صاحب معنی حسبی اللّه گواه اینکه دعوی .

صفحه : ۶۷۴

وَ یَقُول ُالإِنسان ُو میگوید انسان یعنی با یکدیگر میگویند یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده را می آورد و بطریق استبعاد میگوید أَ إِذا ما مِت ُّ آیا چون بمیرم من لَسَوف َ أُخرَج ُحَیًّا هر آئینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق تعالی میفرماید در جواب او که أَ وَ لا یَذکُرُ الإِنسان ُ آیا نمی اندیشد و یاد نمی کند آن آدمی أَنّا خَلَقناه ُ آنرا که بیافریدیم ما او را مِن قَبل ُ پیش ازین وَ لَم یَک ُ شَیئاً و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد اینکه معنی را که ایجاد معدوم عجب تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن فَوَ رَبِّک َ لَنَحشُرَنَّهُم پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آئینه حشر کنیم آنرا یعنی کافران را وَ الشَّیاطِین َ با دیوان یعنی با قرنای ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید

سازنـد ثُم ٓلَنُحضِرَنَّهُم پس حاضـر گردانيم ايشانرا و بعضـى گفته اند كه همان آدميانرا حَول ٓجَهَنَّم ٓجِثِيًّا گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمـده از هول حسـاب و احضـار ايشان بحوالى دوزخ جهت آنست كه تا سـعداء بداننـد كه از چه بليه خلاص يافته اند سرور ايشان بيفزايـد و اشـقيا امكنه خود را در دوزخ به بيننـد ملال ايشان زياده گردد- ثُم ٓلَنَنزِعَن ٓ پس بيرون آريم نخست مِن كُل ٓشِيعَةٍ از هر گروهى أَيُّهُم هر كه باشد از ايشان أَشَدُّ سـخت تر و بسـيارتر عَلَى الرَّحمن ٓعِتِيًّا بر خداى از جهت سركشـى و جرأت يعنى اوّل از هر امتى آنرا كه كافرتر بوده و نافرمان تر جـدا كنيم ثُم ٓلَنَحن ٓأَعلَم ٓپس بـدرستيكه ما داناتريم بِالَّذِين ٓهُم بآنانكه ايشان أَولى سـزاوارتراند بِها بآتش دوزخ صِلِيًّا از جهت انـداختن يعنى ميـدانيم كه كيست سـزاى آنكه نخست او را در آتش افگننـد وَ إِن مِنكُم و نيست از شـما از آدميـان هيچكس إِلّا وارِدُها مگر رسـنده و گذرنـده بر دوزخ اما چون مومنان برو گذرنـد آتش مرده و افسـرده گردد چه در حـديث آمـده كه بعضـى بهشتيان از يكـديگر سؤال كنند كه حق تعالى ما را وعده فرموده كه ان منكم الا وارِدها پس چه حـال بود كه مـا آتش را نديـديم فرشـتگان گوينـد قـد وردتموهـا و هى خامـده يعنى بـدرستيكه شـما گـذر كرديـد بر دوزخ اما آتش او بسـبب نور ايمان شـما فرو مرده بود پير رومى قـدس سـره فرمود بيت مومن فسون بدانـد بر آتشـى بخوانـد سوزش درو نمانـد گردد چو نور روشن كـان ٓهست ورود بر دوزخ عَلى رَبِّكَ ٓبر پروردگار تو حَتماً جزمى و قطعى مَقضِيًّا كارى حكم كرده

شـده بر آن يعنى وعـده است كه البته واقع خواهـد بود و در ان خلاف نيست و جمعى براننـد كه ورود بمعنى دخول است چه جابر بن عبد اللّه انصارى رض از حضرت رسول عليه الصلوه و السلام روايت كرد كه ورود دخول است يعنى همه را در دوزخ حاضر خواهند كرد و هيچ برى و فاجرى نباشد الا كه بدوزخ درآيند اما آتش بر مومنان سرد با سلامت باشد چنانچه بر ابراهيم عليه السلام و مويد اينكه قول است آنكه حق سبحانه ميفرمايد كه- صفحه : ۶۷۵

ثُم َنُنَجِّى پس نجات دهيم الَّذِين َاتَّقَوا آنانرا كه پرهيز كردنـد از شـرك يعنى بيرون آريم از دوزخ وَ نَذَرُ الظّالِمِين َو بگذاريم ستمكاران را فِيها در آتش جِثِيًّا بزانودرآمدگان وَ إِذا تُتلى و چون خوانده شود عَلَيهِم بر مشـركان آياتُنا آيتهاى ما بَيِّنات ٍ هويدا و روشن معنى آن يا دلائل قـدرت يا اعجازش قال َالَّذِين َكَفَرُوا گويند آنانكه نگرويدند از صـناديد قريش لِلَّذِين َآمَنُوا آنانرا كه گرويدنـد از فقراء يعنى توانگران درويشان را گوينـد أَى ُّالفَرِيقَين ِكـدام ازين دو گروه مومن يا كافر خَيرٌ بهترانـد مَقاماً از جهت مكان و موضع يعنى ما را منازل بهتر است و همه اسـباب معيشت درو آماده و شما را نه گوشه است معين و نه توشه مهيّا و بحقيقت مراد از خيريت مقام حسن حال وسعت معيشت است ملخص كلام آنكه مشركان مومنان را ميگفتند از ما دو ۲

گروه كـدام خوشـحال ترانـد وَ أَحسَن ُنَدِيًّا و نيكوتر از جهت مجلس يعنى آراسـته تر چه در مجمع ما همه صـناديد و اشـراف عرب اند و در مجلس

شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته فرمود که وَ کَم أَهلَکنا و چندین هلاک کرده ایم قَبلَهُم پیش از مشرکان عرب مِن قَرن ٍ از گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند هُم ایشان از کفار عرب أَحسَن ُ أَثاثاً نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان باشد وَ رِءیاً و نیکوتر از ایشان در هیئات و منظر نه آن مال هلاکت را از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان بازداشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند و اینکه را به تبی قُل بگو ای محمّد ص مر ایشانرا که بمال و جمال مفتخر و مستظهراند که غره مشوید زیرا که مَن کان َفِی الضَّلالَهِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلیَمدُد پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند لَه ُالرَّحمن ُمر او را خدای و باز میکشد عمر او را مَدًّا بازکشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی درپی بدو میرساند حَتّی إِذا رَأَوا تا وقتی که به بینند ما یُوعَدُون َ آنچه بیم کرده شدند بدان إِمَّا العَذاب َ یا عذابی در دنیا بقتل و اسر وَ إِمَّا السّاعَهَ و یا در روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فَسَیَعلَمُون َ پس زود باشد که بدانند مَن هُوَ شَرٌّ آنرا که بدترست از ان دو گروه مَکاناً از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنان باشد و مأوای ایشان درکات نیران وَ أَضعَف ُو بدانند آنرا که ضعیف تر است جُنداً از

جهت سپاه یعنی دوستان و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء ع یاری و مددگاری رسد و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار.

صفحه : ۶۷۶

وَ یَزِیدُ اللّٰه ُو می افزاید خدای در دنیا الَّذِین َاهتَدَوا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او هُدی ًرهنمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشانرا بتصدیق هر چه منزل میشود زیاده میکند وَ الباقِیات ُالصّالِحات ُو عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربع سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر و غیر آن مر ایشانرا خَیرٌ بهتر است عِندَ رَبِّک َنزد پروردگار تو ثَواباً از جهت پاداش وَ خَیرٌ مَرَدًّا و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مال است در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز و نام دارند بعقبی کامدار و کامگارند آورده اند که حباب بن الارت را بر عاص بن وائل تیمی دینی بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد او گفت دام تو باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی حباب گفت لا و اللّٰه کافر نشوم بدان حضرت ص نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و دام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا افضل از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق

سبحانه آیت فرستاد که أَ فَرَأَیت َالَّذِی کَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآیاتِنا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل وحدانیت وَ قال َو گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَیَن َّهرآئینه داده شوم یعنی بمن دهند در ان روز مالًا وَ وَلَداً مال و فرزند را أَطَّلَع َالغَیب َآیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و اینکه سخن از آنجا میگوید أَم ِاتَّخَذَ یا فراگرفته است عِندَ الرَّحمن ِعَهداً نزدیک خدای عهد و پیمانی بر اینکه صورت کَلّا نه چنان است که او میگوید سَنَکتُب ُزود باشد که بنویسیم یعنی نگاهداریم ما یَقُول ُآنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند وَ نَمُدُّ لَه ُو بازگشتیم برای او مِن َالعَذاب ِمَدًّا از عذاب بازکشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را برین وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَ نَرِثُه ُو میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او ما یَقُول ُآنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَ یَأتِینا و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فَرداً تنها نه مال رفیق او و نه فرزندان قرین او وَ اتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای آلِهَۀً خدایان باطل چون اصنام و ملائکه لِیَکُونُوا تا باشند اینکه معبودان لَهُم عِزًّا مر ایشانرا سبب عزّت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای تعالی- صفحه : ۶۷۷

کَلّا نه چنانست که عزیز گردند سَیَکفُرُون َزود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند

الهه ایشان و مقر نباشند بِعِبادَتِهِم به پرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتانرا وَ یَکُونُون َ عَلَیهِم و باشند بر معبودان خود ضِدًّا دشمن یا الهه ایشان دشمن ایشان گردند أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنّا أَرسَلنَا الشَّیاطِین َ آن را که ما فرستادیم دیوان را عَلَی الکافِرِین َ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُم جنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر ارتکاب معاصی و از جای می برند- بتسویلات و وساوس فَلا تَعجَل عَلَیهِم پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّما نَعُدُّ جزین نیست که می شماریم لَهُم برای ایشان ایام آجال ایشان را عَدًّا شمردنی که در ان غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده یَوم َ یاد کن آن روز را که ما نَحشُرُ المُتَّقِین َ فراهم آریم پرهیزگاران را و جمع کنیم إِلَی الرَّحمن ِ بسوی خدای بخشاینده وَفداً در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سوار به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوك می برند امام قشیری رح فرموده که بعضی بر نجائب عبادات و طاعات باشند و قومی بمراکب همم و نیّات آنانکه بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند ایشانرا بروضه جنان برند و آنانکه بر نجائب همت باشند خدای طلبانند ایشانرا بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست و رحمن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در حال نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعای میکرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت او

را کرامت کن ممشاد بانگ برو زد که ای غافل سی سال است که بهشت را باشرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه میدهند من گوشه چشم همت برو نیفگنده ام اکنون بدرگاه قرب میروم زحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش روضه جنّت چه کار آید مرا وَ نَسُوقُ الْمُجرِمِینَ و برانیم کافران را إِلی جَهَنَّمَ وِرداً بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند تشنگان یا پیادگان یا تنهاماندگان لا یَملِکُونَ الشَّفاعَةَ نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی إِلّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسیکه فراگرفته باشد عِندَ الرَّحمنِ نزدیک خدای تعالی عَهداً پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد وَ قالُوا و گفتند کفّار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحمنُ فراگرفت خدای وَلَداً فرزندی یعنی ملائکه و عیسی ع و عزیر ع بگو ای محمّد ص مر ایشان را لَقَد جِئتُم بدرستیکه آوردید شَیئاً إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه که تَکادُ السَّماواتُ نزدیک شد که آسمانها یَتَفَطَّرنَ شکافته شوند مِنهُ از عظمت آن سخن وَ تَنشَقُّ الأَرضُ و باز شکافد زمین وَ تَخِرُّ الجِبالُ و بیفتد کوهها هَدًّا بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردد.

صفحه : ۶۷۸

أَن دَعَوا از انکه خوانند لِلرَّحمنِ وَلَداً مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسناد کردند وَ ما یَنبَغِی و نسزد و لائق نباشد لِلرَّحمنِ مر خدای را أَن

يَتَّخِذَ آنكه فرا گيرد وَلَداً فرزندى چه اتخاذ ولد مقتضى مجانست است زيرا كه ولد از جنس والد بايد و حق تعالى از مجانست منزه است يا بغناى ذاتى محتاج نيست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ايشان و استظهار و تزئين بديشان إِن كُل ُّمَن فِى السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ نيست هر كه در آسمانها و زمين است إِلّا آتِى الرَّحمن ِ مگر آيند در قيامت بسوى رحمن عَبداً در حالتى كه بنده باشد لَقَد أَحصاهُم بدرستيكه همه را دانسته است و بديشان احاطه كرده بحيثيتى كه از حوزه علم و قدرت او بيرون نيستند وَ عَدَّهُم و شمرده است اشخاص و افعال ايشان را عَدًّا شمردنى وَ كُلُّهُم و همه ايشان آتِيه ِ آيندگان اند بوى يَوم َالقِيامَةِ روز رستخيز فَرداً تنها و بى اتباع و انصار إِن َّالَّذِين َ آمَنُوا بدرستيكه آنانكه بگرويدند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و كردند عملهاى پسنديده سَيَجعَل ُزود باشد كه پديد كند لَهُم ُالرَّحمن ُبراى ايشان خداى وُدًّا دوستى در دلهاى خلق يعنى محبت ايشان در دلها افگند بى اسباب و وسائط آن در حديث آمده كه چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئيل ع را گويد من فلان را دوست ميدارم تو هم او را دوست دار جبرئيل او را دوست گيرد و منادى كند ميان اهل آسمان كه حق سبحانه فلان را دوست ميدارد شما هم دوست داريد پس آسمانيان او را دوست دارند آنگاه محبّت او را وضع كنند در زمين تا زمينيان او را نيز دوست گيرند فَإِنَّما يَسَّرناه ُپس جز اينكه نيست كه آسان گردانيده ايم قرآن را بآنكه منزل ساخته ايم بِلِسانِك َبزبان تو يعنى بلغت عرب يا

خوانـدن آن بزبان تو آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِه ِ المُتَّقِین َ بـدو پرهیزگاران را که از شـرک اجتناب نموده اند وَ تُنذِرَ بِه ِ و بیم کنی بآن قَوماً لُدًّا گروهی ستیزکاران سـخت خصومت را وَ کَم أَهلَکنا و چند هلاک کردیم قَبلَهُم پیش از قوم تو مِن قَرن ٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی و قومی مشـرکانرا بهلاکت رسانیـدیم هَل تُحِس ُّ هیچ میابی و می بینی مِنهُم از ان هلاک شـدگان مِن أَحَدٍ یکی را أَو تَسـمَع ُ یـا می شـنوی لَهُم مر ایشانرا رِکزاً آوازی پوشـیده یعنی چون عـذاب ما بـدیشان فرود آید مسـتاصل شدنـد نه از ایشـان شخصـی بـاقی مانـد که کسـی بینـد و نه آوازی بر جـائیکه کسـی بشـنود بلکه موکـل قهر الهی با هیچکدام در نساخته و همه را دست فنا در دام خمول و نسیان انداخته مصرع کان لم یخلقوا و لم یکونوا نظم کو اثر از سروران تاج بخش کو نشان از خسروان تاجدار سوخت دیهیم شهان کام جوی خاک سد تخت ملوک کامگار صفحه : ۶۷۹

سوره طه

مکیه و هی مـائه و ثلثـون ایه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ طه- در هیـچ یـک از حروف مقطّعه که مبـادی سورست اینکه مقـدار اختلاف نیست که در طه بعضـی اینکه را حروف مقطعه داننـد و گوینـد اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسـمی از اسـمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی براننـد که اسـمی است از اسـمای حضـرت رسالت پناه علیه الصـلوه و السـلام چنانچه مزّمّل و مدّثّر پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارت است بدو اسم آنحضرت صلی

اللّه علیه و سلّم که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علّام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقائق سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه طی کرده شده نقوش اکوان از صفحه سر محمدی ص و رمزیست از انکه هدایت یافت بقرب کون سرمدی و بقول بعضی اینکه دو حروف مقسم بهاانـد و هر یک اشارتست بچیزی در تبیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و هدایت الهیست یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله و سلّم و در تیسیر از امام جعفر صادق رض نقل میکنند که طه سوگند بطهارت اهل بیت رسول صلی اللّه علیه و سلّم قوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه که اشارت است بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا مدینه طیبه است و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیان است و ها هرب کافران یا طا طرب اهل جنان است و ها هوان ارباب نیران قومی برانند که اینکه لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغت عکه یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل مصرع ان السفاهته طاها فی خلائقکم و دیگری گفته مصرع تفت لطاها فی القتال فلم یجب و بدین قول منادی حضرت رسول ص باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا

بحساب ابجد نه است و ها پنج مجموع چهاده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریّت در چهاردهم حاصل است پس در ضمن اینکه خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت پناهی است و بدریت اشارت بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت ست ص کما لا یخفی علی العرفاء نظم ماه چون کامل شود انور بود از انکه او مرآت نور خود بود گاه ماه بدری و که شاه بدر صدر تو مشروح و کارت شرح صدر در شب تاریکی کفر و ضلال از مهت روشن شد انوار جلال و گویند طا ها بود همزه را حذف کرده اند طاء امر است از وطأ یطأ و ها کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بتهجد برخاستی و هر یک پا بایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی اینکه سوره نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی بسپر قدمین خود زمین را یعنی هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابو جهل و احزاب او حضرت رسول علیه السلام را گفتند که تو بترک دین ما خود را برنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمّد ص فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طه ای مرد که هیچکس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده ما أَنزَلنا نفرستادیم ما عَلَیکَ القُرآنَ بر تو قرآن را لِتَشقی تا در رنج افتی و شب خواب نکنی بواسطه قیام در نماز الم ورم بپای مبارکت رسد إِلّا

تَذكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن لِمَن يَخشى مر آنكس را كه بترسد تخصیص خاشی بآنكه تذكیر عام است جهت انتفاع اوست بآن تَنزِيلًا فرو فرستاده شد فرو فرستادنى مِمَّن خَلَقَ الأَرضَ از آنكس كه بيافريد زمين را وَ السَّماواتِ العُلى و آسمانهاى بلند را الرَّحمنُ اوست بسيار بخشايش عَلَى العَرشِ استَوى بر عرش مستولى شد امر او اضافت استيلاء بعرش با آنكه حق سبحانه بر همه موجودات مستولى است جهت آن تواند بود كه اعظم مخلوقات است در تاويلات امام ماتريدى فرموده كه عرش بمعنى ملك آيد و حق تعالى بر ملك خود مستولى و غالب ست در فتوحات آورده كه شيخ ما قدس سره درين آيت بر عرش وقف ميكرد و ميگفت استوى له ما فى السموات اى ثبت له ما فى السموات شيخ الاسلام قدس سره فرمود كه استواى خداوند بر عرش در قرآن ست و مراد بدين ايمان است تاويل!!! كه تاويل درين باب طغيان است بظاهر قبول كنم و بباطن تسليم ورزم كه اينكه اعتقاد در سنّيان است اما ميدانم كه نه محتاج مكان ست نه عرش بردارنده اوست كه اوست بقدرت بردارنده و نگهدارنده عرش نظم نى مكان ره يافت سويش نى زمان نى بيان دارد خبر زو نى عيان اينكه همه مخلوق حكم داورست خالق عالم ز عالم برترست.

صفحه : ۶۸۰ لَهُ ما فِي السَّماواتِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علويه وَ ما فِي الأَرضِ و آنچه در زمين هاست از مخترعات سفليه وَ ما بَينَهُما و آنچه ميان هر دو باشد از اصناف ملائكه و طبقات تارى و هوائى وَ ما تَحتَ الثَّرى و

آنچه در زیر طبقه ثری ست از زمین ثری طبقه زیرتر است از طبقات ارض و آن موضعی است که صخره صمّاء بر بالای اوست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت طبقه زمین بر دوش فرشته است و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی است از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی است از حوض کوثر و ماهی ثابت است بر بحر و بحر بر جهنّم و جهنّم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَ إِن تَجهَر بِالقَول ِ و اگر آشکارا کنی سخن را فَإِنَّه ُ پس بدرستیکه او یَعلَم ُ السِّرَّ وَ أَخفی میداند پوشیده را و آنچه پوشیده ترست از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند و میداند و می پوشد و اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گویند و اخفی آنکه در دل خود نهان دارند اللّه ُ اوست خداوند بحق لا إِله َ إِلّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَه ُ الأَسماءُ الحُسنی مر اوراست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وَ هَل أَتاک َ و آیا آمده است بتو حَدِیث ُ مُوسی خبر موسی بن عمران و قصّه او دانسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن إِذ رَأی یاد کن چون دید موسی ناراً آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی علیه السلام از شعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود

و مـادر و برادر خود را به بینـد شـعیب ع او را اجـازت داد و اهـل او را باو روان کرد شبی که هوا سـرد بود و مظلم و برف می باریـد ایشـان راه گم کرده نزدیک وادی ایمن رسـیدند و صـفورا دختر شـعیب علیه السـلام را که حلیله او بود درد وضع حمل پدیـد آمده با آتش محتاج شد موسـی چندانچه سـعی فرمود از سـنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشـی دید فَقالَ لِأَهلِهِ امکُثُوا پس گفت مرا اهل و عیال و خـدم خود را که درنگ کنید در همین موضع إِنِّی آنَستُ ناراً بدرستیکه من دیده ام آتشـی لَعَلِّی آتِیکُم شایـد که بیـارم برای شـما مِنها بِقَبَسٍ از ان آتش شـعله در سـر چوب یا نی گرفته یا جمره خود از ان یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم أَو أَجِدُ یا شایـد که بیابم عَلَی النّارِ بر سـر آن آتش هُـدیً رهنمای که ما را بر شارع رسانـد پس کسـان خود را بگـذاشت و تنها بجانب آتش روان شـد فَلَمّا أَتاها پس آن هنگام که بیامـد بآن آتش و آتشـی دید سفیـد در درختـی سـبز که عنـاب یـا عوسـج بود برافروخته و در حوالی آن آتش هیچکس نی متحیّر شـد و از روشـنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِیَ یا مُوسی ندا کرده شد که ای موسی.

صفحه : ۶۸۱

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ بـدرستیکه منم پروردگـار تو تکرار ضـمیر برای توکیـد و تحقیق است یعنی شـک مکن و مـتیقن شو بـآنکه من آفریدگار توام فَاخلَع

پس بیرون کن و بیفگن از پای خود نَعلَیکَ نعلین خود را و گفته انـد آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مذبوح و اصـح آنست که نعلین از جلـد بقر بوده و طـاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرمود که تا قـدم موسـی تراب ارض مقـدس را مس کنـد و برکت آن بپای وی رسـد و محققان گوینـد اینکه تعلیم طریق تواضع و ادب ست که بر بساط ملوك با نعلین نتوان رفت و لهذا طائفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر پای برهنه سیر میفرموده اند نظم گنجیکه زمین و آسمان طالب اوست چون در نگری برهنه پایان دارند و گفته اند نعلین بیفگن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری رح فرمود که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون فگن یعنی در عالم تفرید قدم برد و کون نه إِنَّکَ بـدرستیکه تو بِالوادِ المُقَدَّس طُوی بوادی پاکیزه مبارك ستوده که طوی نـام اوست وَ أَنَا اختَرتُـكَ و من برگزیـده ام ترا برای نبوت فَاستَمِع پس گوش فرادار لِمـا یُوحی مر آنچیزیرا که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کـدام ست إِنَّنِی أَنَا اللّه بـدرستیکه منم خدای لا إِله إِلّا أَنَا نیست خدای بجز من فَاعبُدنِی پس مرا پرستش کن و اینکه وحی مقصور بوده بر تقریر توحیـد که منتهـای علم است و امر بعبـادت که کمـال عمل است پس از اقسام عبـادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَ أَقِمِ الصَّلاةَ و بپای دار نماز را لِتذِكرِی برای آنکه مرا یاد کنی در ان تا ترا من تنها یاد کنم- إِنَ السّاعَةَ بدرستیکه ساعت رستخیز آتِیَةٌ آینده

است أَكادُ أَخفِيها میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعـذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفاء را بمعنی سلب خفی دارند معنی آنست که نزدیکست که ظاهر گردانم آنرا لِتُجزی متعلق است بآتیه یعنی قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود کُل ُّنَفس ٍ هر تنی را بِما تَسعی بآنچه می شتابد از عملها و میکنـد فَلا یَصُدَّنَّک َ پس باید که ترا باز نـدارد عَنهـا از ایمـان بقیـامت مَن لا یُؤمِن ُ آنکس که نمی گرود بِها بوقوع آن وَ اتَّبَع َو پیروی کرده است هَواه ُ آرزوی نفس خود را پس بصدود إبن کسـی از راه مرو فَتَردی که هلاک شوی خطاب با موسـی ع است و مراد امت اوینـد امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهمـا اللّه برآننـد که از و انـا اخترتـک تا اینجا مخاطب حضـرت پیغمبر ما است صـلی اللّه علیه و سـلّم و برین تقدیر مراد امت وی باشد القصه چون موسـی علیه السـلام نعلین بیرون کرده در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَ ما تِلک َو آن چه چیز است بِیَمِینِک َ یا مُوسـی بدست راست تو ای موسـی ع حق سبحانه جهت استیناس موسی ع و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجائب بینی.

صفحه : ۶۸۲

قال َ گفت موسی ع هِی َ عَصای َ اینکه عصای من است و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر آن سنانی نشانده نامش علیق بود یا تبعه

از آدم در میراث بشعیب رسیده بود و ازو بموسی رسید القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بر آن افزود و گفت أَتَوَكَّؤُا تکیه میکنم عَلَيها بر آن عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرند وَ أَهُش ُّو فرو میریزم برگ از درخت بِها بدان عصا عَلی غَنَمِی بر گوسفندان خود وَ لِی َفِيها و مرا در ان عصا مَآرِب ُأُخری کارهای دیگریست آورده اند که در راه با موسی ع سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمّه را محافظت کردی و بر سر چاهی که رسیدی تنه او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بزمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی ع بودی برو پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی ع اجمالا گفت که مرا با او کارهاست قال َ گفت خدای تعالی أَلقِها یا مُوسی بیفگن او را ای موسی ع حضرت موسی ع گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور باید افگند فَأَلقاها پس بیفگند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فَإِذا هِی َ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسعی می شتافت بهر جانب آورده اند که اوّل ماری زرد شد پیری عصا بعد از ان بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قائمه سطری کوتاه و رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن هفتاد تا چهل ذراع

بـود و در دهـان او دنـدانهای بزرگ بـود و دو چشـمش چـون برق میدرخشـید بسـنگهای عظیـم رسـیدی یـک لقمـه کردی و درختهای بزرگ از بیـخ برکندی و بخوردی و چون موسـی ع او را دید ترسان شد روی بگریز نهاد قال َ خُذها گفت خدا بگیر ویرا وَ لا تَخَف و مترس از وی سَنُعِیدُها زود بازگردانیم و میبریم او را سِیرَتَهَا الأُولی بهیئت نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسـی علیه السـلام رسید روی باژدها کرده روان شده دست خود را در دهان او کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و دو شـعبه در دست وی آمد دل موسـی ع آرام گرفت دیگر باره ندا آمد وَ اضمُم یَدَكَ َو ضم کن و ببر دست خود را إِلی جَناحِكَ َبسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخرُج تا بیرون آید بَیضاءَ سفیدی روشن مِن غَیرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سـفیدی برص نباشـد بلکه سـفید رخشـنده و باشـعاع بود ماننـد برق آیَةً أُخری فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوّت خود لِنُرِیَكَ َاینکه چنین کردیم تـا بنمـائیم ترا مِن آیاتِنَا الکُبری بعضـی از نشانهای بزرگ ما اذهَب إِلی فِرعَونَ َبرو بـدین دو معجزه بسـوی فرعـون و دعـوت کن او را بپرسـتش من إِنَّه ُطَغی بـدرستیکه او از حـد درگذشـته دعـوی ربـوبیت میکنـد چون حضرت موسی ع مأمور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز قال َ گفت رَبِّ اشرَح لِی ای پروردگار من گشاده گردان برای

مِن صَدرِی سینه مرا تا در وی بگنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا تحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی دل تنگ نشوم.

صفحه : ۶۸۳

وَ یَسِّر لِی أَمرِی و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است وَ احلُل و بگشای عُقدَةً گره را مِن لِسانِی از زبان من یَفقَهُوا قَولِی تا فهم کنند سخن مرا- آورده اند که روزی فرعون موسی را در حال طفولیت بر کنار داشت موسی ع دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از ان بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون رض عذرخواهی آغاز نموده فرمود که اینکه کودک جوهر درخشان دیده بدان متوجه شد و اگر جمره آتش به بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی ع آوردند جبرئیل دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر زبان بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت وَ اجعَل لِی و گردان برای من یعنی مقرر کن وَزِیراً یاری دهنده و با ما بار بردارنده مِن أَهلِی از کسان من هارُونَ أَخِی هارون برادر من اشدُد بِهِ محکم کن بوی أَزرِی پشت مرا وَ أَشرِکهُ و انباز کن او را فِی أَمرِی در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من کَی نُسَبِّحَکَ تا ترا بپاکی یاد کنیم و نماز گذاریم ترا کَثِیراً بسیار وَ نَذکُرَکَ کَثِیراً و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار

إِنَّكَ ـ كُنت ـ بدرستيكه تو هستى بِنا بَصِيراً باحوال ما بينا يا تو دانائى بآنچه صلاح مادر آنست قال ـ قَد أُوتِيت ـ گفت خداى كه به تحقيق داده شدى سُؤلَكَ ـ يا مُوسى مسئول و مطلوب خود را اى موسى يعنى هر چه خواستى بتو دادم وَ لَقَد مَنَنّا و بدرستيكه منت نهاده ايم عَلَيكَ ـ بر تو و نعمت داده ايم ترا مَرَّةً أُخرى در وقتى ديگر إِذ أَوحَينا چون وحى كرديم إِلى أُمِّكَ ـ بسوى مادر تو ما يُوحى آنچه نتوان دانست مگر بوحى يعنى او را الهام داديم در وقتى كه ترا زاده بود و كسان فرعون در طلب پسران بودند كه بكشند و او بكار تو درمانده شد ما ملهم ساختيم او را يا بر زبان ملكى نه بر وجه نبوت بدو پيغام كرديم أَنِ اقذِفِيهِ آنكه بيفگن موسى ع را فِي التّابُوتِ در صندوق بعد از انكه پنبه در وى نهاده باشى و سر آنرا بقير محكم ساخته فَاقذِفِيهِ پس بيفگن آن تابوت را فِي اليَمِّ در درياى نيل فَليُلقِهِ اليَمُّ پس بايد كه بيفگند دريا صورتش امر است و معنيش خبر يعنى دريا او را مى افگند بِالسّاحِلِ بكناره يَأخُذهُ تا فرا گيرد او را در ان عَدُوٌّ لِي دشمنى كه مراست وَ عَدُوٌّ لَهُ و دشمنى كه مر اوراست يعنى فرعون تكرار عدو بجهت مبالغه عداوت اوست آورده اند كه مادر موسى ع بامر الهى موسى ع را در صندوق نهاده بدرياى نيل افگند و جوى از ان دريا بخانه فرعون ميرفت صندوق از ان جوى بباغ فرعون درآمد و او با زن خود آسيه بر كنار جوى بود چون صندوق پيش ايشان

رسـید بگرفتند و سـر باز کرده کودکی ماه روی و سـیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیبا ولی روی تو زیباتر ازوست چشم نرگس چه کنم چشم تو رعنـاتر ازوست قتاده فرمود که در چشـمهای موسـی ع ملاحتی بود هر که او را دیـدی دوست داشتی آسـیه و فرعون چشم او را دیدنـد محبّت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سـبحانه میفرماید وَ أَلقَیت ُعَلَیکَ ِو افگندم بر تو مَحَبَّةً دوستی کائنا مِنِّی از من یعنی تخم محبّت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند.

صفحه : ۶۸۴

وَ لِتُصنَع َو تا پرورده شوی عَلی عَینِی بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر است که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیّن دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی ع شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی ع دختر خود مریم را گفته بود که بر کنـار نیـل رو و چشم بر صـندوق میـدار که کجا میرود و چون صـندوق بباغ فرعون درآمـد مریم ع نیز خود را در ان باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شـیر کسی نمی گرد خود را پیش آسیه افگند إِذ تَمشِی یاد کن چون میرفت أُختُکَ ِخواهر تو فَتَقُول ُپس گفت هَل أَدُلُّکُم آیا دلالت کنم شـما را ای حاضران عَلی مَن یَکفُلُه ُبر کسیکه تکفل اینکه طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر اینکه چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی علیه السلام را در کنار وی نهادند فَرَجَعناکَ ِ

پس بازگردانیدیم ترا إِلى أَمِّكَ ‌ بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم كَی تَقَرَّ تا شاید که روشن شود عَینُها چشم مادر بلقای تو وَ لا تَحزَن ‌ و تا اندوهناك نگردد بفراق تو وَ قَتَلت ‌ نَفساً و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد ازو و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند فَنَجَّیناكَ ‌ پس برهانیدیم ما ترا مِنَ ‌ الغَمِّ ‌ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَ فَتَنّاكَ ‌ و بیازمودیم ترا فُتُوناً آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افگندیم تا پاك و خالص بیرون آمدی قصّه ولادت حضرت موسی ع و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثتَ ‌ پس درنگ کردی سِنِین ‌ فِی أَهلِ مَدیَنَ ‌ سالها در میان اهل مدین و آن ز ده یا بیست و هشت سال ست ثُمَّ ‌ جِئتَ ‌ پس آمدی بدین وادی عَلى قَدَرٍ یا مُوسى بر اندازه که مقدار کرده ایم ای موسی ع و اینجا با تو سخن گفتیم وَ اصطَنَعتُكَ ‌ و ترا برگزیدیم و خالص ساختیم لِنَفسِی برای محبّت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اذهَب أَنتَ ‌ برو تو وَ أَخُوكَ ‌ و برادر تو بِآیاتِی بمعجزهای من وَ لا تَنِیا و سستی مکنید فِی ذِکرِی در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت اذهَبا بروید هر دو إِلى فِرعَونَ ‌ بسوی فرعون إِنَّهُ ‌ طَغى بدرستیکه او در عصیان از حد درگذشته است فَقُولا لَهُ ‌ پس سخن گوئید با او قَولًا لَیِّناً سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت هل لك الى ان تزکی مبادا که اگر درشتی نمائید

بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما أَو یَخشی یا بترس از عذاب خدا و تذکر بهره متحقق است و خشیه حصّه متوهم پس موسی ع ازین محل متوجه مصر شد و باز بر اهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی ع شب انتظار بردند نیامد در روز نیز از وی خبر نیافتند و در ان صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناخته پیش پدرش بردند بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی علیه السلام بدیشان رسید القصه چون موسی ع بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون ع که باستقبال برادر براه مدین. روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند موسی ع شرح احوال بتمامی باز گفت ویرا از انکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت باید نمود خبر داد هارون ع گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی، حکم بقطع و قتیل و صلب میکند موسی ع اندیشناک شد و هر دو برادر باتفاق.

قالا رَبَّنا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنا نَخافُ بدرستیکه ما می ترسیم أَن یَفرُطَ عَلَینا از انکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نمائیم أَو أَن یَطغی یا آنکه زیاده

کند طغیان خود را و نسبت به حضرت مقدس تو سختی بی ادبانه گوید قال- گفت خدای که ای موسی ع و هارون ع لا تَخافا مترسید از افراط و طغیان او إِنَّنِی مَعَکُما بدرستیکه من با شمایم بحفظ و نصرت أَسمَعُ می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید نسبت من وَ أَری و می بینم آنچه کند با شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بیناام نگذارم که ضرری بشما رساند فَأتِیاهُ پس بروید بدو فَقُولا- پس بگوئید إِنّا رَسُولا رَبِّکَ- ما هر دو فرستاده پروردگار توایم فَأَرسِل مَعَنا پس بفرست با ما بَنِی إِسرائِیلَ- فرزندان یعقوب را تا بارض مقدّسه باز رویم که مسکن آباء ما بوده وَ لا تُعَذِّبهُم و عذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَد جِئناکَ- بِآیَةٍ بدرستیکه آوردیم ما ترا نشانی یعنی معجزه مِن رَبِّکَ- از نزد آفریدگار تو وَ السَّلامُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلی مَنِ اتَّبَعَ- الهُدی بر آنکس که پیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت هر دو سرا مر اوراست إِنّا قَد أُوحِیَ- إِلَینا بدرستیکه وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرمود أَنَّ- العَذابَ- بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلی مَن کَذَّبَ- بر آنکس ست که تکذیب کند آنرا که آورده ایم وَ تَوَلّی و پشت بر آن کند و از ان اعراض نماید پس موسی ع و هارون علیهما السلام بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسّر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتیکه حق تعالی تلقین کرده بود ادا

کردند- قال- گفت فرعون فَمَن رَبُّکما یا مُوسی پس کیست پروردگار شما ای موسی ع که مرا به پرستش او دعوت میکنید نکته در آنکه موسی ع را به ندا تخصیص کرد بآنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی ع عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمی شود و خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی ع بزبان فصیح قال- گفت رَبُّنَا الَّذِی پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت أَعطی داده است کُل- شَی ءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات خَلقَه- صورت او و شکل او لائق و موافق حال او یا داد هر یک را از خلائق آنچه قوام و استقلال در وجود معاش بدان است ثُم- هَدی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از ان یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اوّل است و تقدیر کلام اینکه داد آفریدگان خود را هر چیزیکه بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد و فرعون که اینکه سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کننده سخن بجای دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی ع- صفحه : ۶۸۶

قال- گفت فرعون فَما بال- القُرُون ِ الأُولی پس چیست حال قرنهای نخستین چون قرن قوم نوح ع و عاد و ثمود که اینکه خدا را نپرستیدند اینکه زمان در سعادت و دولت اند یا در

شقاوت و نکبت قالَ گفت موسی ع عِلمُها علم حال و مآل آنگروه ها عِندَ رَبِّی نزدیک آفریدگار من است فِی کِتابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لا یَضِلُّ خطا نمیکند و فرو نمیگذارد رَبِّی پروردگار من هیچ چیزی را وَ لا یَنسی و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از ان خبر دهند و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته نمیشوند موسی ع جواب داد که آنرا جز خدای من کسی نمیدارند و با بسر همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الَّذِی جَعَلَ آنست که گردانید لَکُمُ الأَرضَ برای شما زمین را مَهداً فرشی گسترده که بر ان می نشیند و مسکن می سازید وَ سَلَکَ لَکُم و روشن کرد برای شما فِیها در زمین سُبُلًا راهها تا بدان راه از زمینی بزمینی میروید و بمصالح خود قیام می نمائید وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ و فرو فرستاد از آسمان ماءً آبی که باران است فَأَخرَجنا بِهِ پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اینکه اخراج میسر نیست ما بیرون آریم بآب باران أَزواجاً اصناف گوناگون مِن نَباتٍ شَتّی از رستنیهای پراگنده که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگری ست با وجود اتحاد آب و زمین کُلُوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از ثمار و حبوب وَ ارعَوا و بچرانید أَنعامَکُم چهارپایان خود را در چراگاهها تا

بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستیکه درین که مذکور شد لَآیاتٍ هر آئینه دلالتها است بر قدرت ربّانی و وحدت لِأُولِی النُّهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبایح مِنها از زمین خَلَقناکُم آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک برمیدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آن کس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون می گردد چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده ایم وَ فِیها نُعِیدُکُم و در ان زمین باز بریم بعد از مرگ شما را وَ مِنها نُخرِجُکُم و از ان زمین بیرون آریم شما را تارَةً أُخری بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید نظم بخاکت درآرد خداوند پاک دگر ره برون آرد از زیر خاک بر آن حال کائی بخاک اندرون بر ان گونه از خاک آئی برون اگر پاک در خاک گیری مقام برآئی از ان پاک و پاکیزه نام پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی ع عصا بیفگند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید و نمی گروید چنانچه حق تعالی فرمود- صفحه : ۶۸۷

وَ لَقَد أَرَیناهُ و بدرستیکه ما بنمودیم فرعون را آیاتِنا کُلَّها همه معجزهای ما که بموسی داده بودیم فَکَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی

ع را وَ أَبی و سرباز زد از انکه ایمان آورد و فرمانبرداری کند و از روی عناد قالَ گفت فرعون أَ جِئتَنا آیا آمده بسوی ما لِتُخرِجَنا تا بیرون کنی ما را مِن أَرضِنا از زمین ما که مصرست بِسِحرِكَ یا مُوسی بجادوی خود ای موسی ع یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأتِيَنَّكَ بِسِحرٍ پس هرآئینه بیاریم برای تو جادوی مِثلِهِ مانند جادوی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجعَل پس مقرّر کن بَينَنا وَ بَينَكَ میان ما و میان خود مَوعِداً وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لا نُخلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحنُ وَ لا أَنتَ نه ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم مَكاناً سُوىً در جائیکه مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که درو پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قالَ گفت موسی مَوعِدُكُم زمان وعده شما يَومُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روزی عید بوده مر اهل مصر را آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا روز عاشوره وَ أَن يُحشَرَ النّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعود ما روز اجتماع آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی ع آنروز را تعیّن کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رءوس

الاشـهاد سـمت وقوع پـذيرد و خبر آن بـاطراف و اكناف عالم برسـد فَتَوَلّى فِرعَون ُ پس بر گشت فرعون را از مجلس و بخلوت درآمـد و جهت جمع كردن سـحره راى زد و كسـان فرسـتاد فَجَمَع َكَيـدَه ُ پس جمع كرد آن چيز را كه بـآن كيـد كننـد يعنى سحره و آلات سـحر ثُم َّأَتى پس آمـد بوعده گاه با ساحران قال َلَهُم مُوسـى گفت موسـى مر جادوان را چون ملاقات نمود با ايشان كه اى قوم وَيلَكُم واى بر شـما لا تَفتَرُوا افترا مكنيـد و مبنديـد عَلَى اللّه ِ كَذِباً بر خـداى تعالى دروغ كه آيت او را سـحر گوئيد و خواهيد كه بآن معارضه كنيد يا دروغ بر خداى تعالى مبنديد بشـركت ديگرى با او فَيُسـحِتَكُم پس مستاصل گرداند و از بيـخ بر كنـد شـما را بِعَذاب ٍ بعذابيكه نازل گرداند بشـما وَ قَد خاب َو بدرستيكه بى بهره و نااميد ماند مَن ِ افتَرى هر كه افترا كرد بر خداى.

صفحه : ۶۸۸

به به فَتَنازَعُوا پس گفت و شـنود كردند جادوان به به أَمرَهُم در كار خود به به بَينَهُم ميان يكديگر بعد از اسـتماع كلام موسـى گفتند اينكه سـخن بسـخن ساحران نماند به به وَ أَسَرُّوا النَّجوى و پنهان داشـتند راز گفتن از ملازمان فرعون و برين قرار دادند كه او اگر بر مـا غـالب شود متـابعت او بايـد كرد آورده انـد كه فرعون از غرفه بديـد كه ايشـان با يكـديگر سـخن ميگوينـد و مشـورت ميكننـد پرسـيد كه اينكه سـاحران چه ميگوينـد ايشـان از ترس فرعون قـالُوا گفتنـد إِن هـذان ِ بـدرستيكه اينكه هر دو لَساحِران ِ جادوانند يُرِيدان ِ ميخواهند أَن يُخرِجاكُم آنكه بيرون كنند شما را مِن أَرضِكُم از زمين شما بِسِحرِهِما

بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند وَ یَذهَبا و ببرند بِطَرِیقَتِکَم ُالمُثلی مذهب شما را که افضل مذهب ست و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند علماء را در لفظ هذان اختلاف است گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه در هر سه حال اعرابش بالف میباشد و اینکه حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان و صاحبهما و بعضی گفته اند اسم ضمیرشان محذوف است و هذان لساحران خبر او و حفص رح ان بتخفیف میخواند او را نافیه میدارند و لام را بمعنی الّا یعنی ما هذان الّا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی ع و هارون ع ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون برآشفت و گفت فَأَجمِعُوا کَیدَکُم پس چون حال چنین ست جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُم َائتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وَ قَد أَفلَح َالیَوم َو بدرستیکه فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز مَن ِاستَعلی هر که بر سر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف برکشیدند و موسی ع و هارون ع در برابر ایشان بایستادند سحره فرعون بقولی سیصد هزار خروار حبل و عصاها میان تهی کرده و پر از زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق

ادب قالُوا یا مُوسی گفتند ای موسی ع إِمّا أَن تُلقِیَ یا آنکه تو می افگنی عصای خود را وَ إِمّا أَن نَکُونَ یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَن أَلقی نخست کسیکه بیفگند موسی از روی مقابله ادب بادب یا از وجه بی اعتباری آن و بیحسابی از ان قالَ بَل أَلقُوا گفت موسی ع بلکه شما بفگنید ایشان جادوهای خود بیفگندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذا حِبالُهُم وَ عِصِیُّهُم پس ناگاه رسنها و عصاهای ایشان یُخَیَّلُ إِلَیهِ نموده شد بموسی ع مِن سِحرِهِم از جادوی و کید ایشان که گوئی أَنَّها تَسعی بدرستیکه آن میرود و می شتابد فَأَوجَسَ پس دریافت فِی نَفسِهِ در دل خود خِیفَةً مُوسی خوف را موسی ع از انکه نظّاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون اینکه وهم بر موسی ع طاری شد.

صفحه : ۶۸۹

قُلنا گفتیم لا تَخَف مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّکَ أَنتَ الأَعلی بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَ أَلقِ و بیفگن ما فِی یَمِینِکَ آنچه در دست راست تو هست تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تو هست بیفکن تَلقَف تا فرو برد ما صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّما صَنَعُوا کَیدُ ساحِرٍ بدرستیکه آنچه ساخته اند فریب جادوی است وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حَیثُ أَتی هر جا که باشد

و بهر جا که رود حضرت موسی ع عصا بیفگند فی الحال اژدهای عظیم شد دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد و مردم از ترس او روی بگریز نهادند چندین هزار آدمی از ازدحام بمردند موسی ع او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی است فَأُلقِیَ السَّحَرَةُ پس درافکنده شدند یعنی تامل اینکه معنی ایشان را در روی افگند سُجَّداً در حالتی که سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق قالُوا گفتند آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسی گرویدیم به پروردگار هارون ع و موسی ع تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه رءوس آیات است فرعون که اینکه صورت مشاهده کرد قالَ آمَنتُم لَهُ گفت آیا ایمان آورده اید و حفص رح آمنتم بر سبیل اخبار خواند یعنی شما بگرویدید و تصدیق کردید مر موسی ع را قَبلَ پیش أَن آذَنَ لَکُم از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید إِنَّهُ بدرستیکه موسی ع لَکَبِیرُکُمُ هر آئینه بزرگ شماست الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته اید خواهید که ملك مرا براندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آئینه ببرم أَیدِیَکُم وَ أَرجُلَکُم دستها و پایهای شما را مِن خِلافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگر از چپ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُم و هرآئینه بر دار کنم شما را فِی جُذُوعِ النَّخلِ بتنه های درخت خرما که درازترین درختهاست تا همه کس شما را به بینند و عبرت گیرند وَ لَتَعلَمُنَّ

أَيُّنا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی ع که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذاباً سخت ترست از روی عذاب وَ أَبقی و پاینـده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جـذبه حقانی مست شـده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شـده نظم خورده یک جرعه از کف ساقی هر چه فانی ست کرده در باقی دامن از فکر غیر افشانـده لیس فی الدار غیره خوانده لا جرم در جواب فرعون.

صفحه : ۶۹۰ قـالُوا لَن نُؤثِرَکَ گفتنـد مـا ترا برنگزینیم و اختیـار نکنیم عَلی مـا جاءَنـا بر آن چیزیکه آمـد بمـا مِن َالبَیِّنـات ِ از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیـدیم از نشانهای روشن و سوگنـد میخوریم وَ الَّذِی فَطَرَنا بخـدائیکه ما را آفرید فَاقض ِ پس بکن ما أَنت َقاض ٍ هرچه هستی کننـده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نـداریم إِنَّما تَقضِی جزین نیست که تو حکم کنی هـذِه ِ الحَیاةَ الدُّنیا درین زنـدگانی دنیـا یعنی حکم تـو درین جهـان که مـا هسـتیم بیش جـاری نیست هر چه خواهی میکنی در آخرت که بهـتر و پاینـده تر است تـو معزول و مخـذول از حکم خواهی بود و بهم خود مشـغول بیت امروز بجور هر چه خواهی بکنی فردا بتو نیز هر چه خواهنـد کننـد إِنّا آمَنّا بدرستیکه ما گرویدیم بِرَبِّنا به پروردگار ما لِیَغفِرَ لَنا خَطایانا تا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر و معاصی وَ ما أَکرَهتَنا و بیامرزد

آنچه اکراه کردی ما را عَلَیه ِ بر آن چیز مِن َالسِّحرِ از سحر آموختن آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذه بوده است و اینکه مؤاخذه از امت حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام برداشته شده وَ اللّه ُخَیرٌ و خدای بهترست از روی پاداش وَ أَبقی و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا می کند که گرد زوال گرد آن نگردد إِنَّه ُمَن یَأت ِ بدرستیکه هر کس آید رَبَّه ُبنزدیک پروردگار خود مُجرِماً مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِن َلَه ُجَهَنَّم َ پس بدرستیکه مر او را است دوزخ لا ـ یَمُوت ُفِیها نمیرد در ان تا از عذاب برهد وَ لا یَحیی و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذراند– وَ مَن یَأتِه ِ و هر که بیاید بوی مُؤمِناً در حالتی که مومن باشد قَد عَمِل َالصّالِحات ِ بتحقیق کرده باشد کارهای شایسته فَأُولئِک َ پس آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُم ُالدَّرَجات ُالعُلی مر ایشان راست درجه های بلند که آن درجها جَنّات ُعَدن ٍ بوستانهای اقامت است تَجرِی میرود پیوسته مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خالِدِین َ در حالتی که آنگروه جاویدان باشند فِیها در ان بوستان وَ ذلِک َ و اینکه ثواب جَزاءُ مَن تَزَکّی پاداش آنکس است که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود بطاعات و اعمال

خیر تـا اینجـا کلاـم سـحره است و چون قصّه ایشـان بشـرحی لاـئق در سوره اعراف گذشـته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده شد.

صفحه : ۶۹۱

وَ لَقَد أَوحَینا و هر آئینه ما وحی کردیم إِلی مُوسـی بموسی علیه السّلام یعنی وقتی که فرعون از رویت معجزات متأثر نشد و در تعذیب بنی اسـرائیل افزود ما گفتیم موسی علیه السلام را أَن أَسرِ بِعِبادِی آنکه بشب ببرد بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار فَاضرِب لَهُم پس فراگیر برای ایشان طَرِیقاً راهی إبن عیسی فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِی البَحرِ در دریا یَبَساً خشک که آب و لای نبود در ان لا تَخاف ُنترسی دَرَکاً از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را درنیابند وَ لا تَخشی و نترسی از غرقه شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی ع بامر الهی بنی اسـرائیل را از مصـر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدنـد اما در خانه هر یک از ایشان مصـیبتی عظیم افتاد که بخود درماندنـد روز دیگر لشـکرها جمع شـده فَأَتبَعَهُم پس از پی درآمدنـد بنی اسـرائیل را فِرعَون ُبِجُنُودِه ِفرعون بـا لشـکر خود و بکنار دریا رسـیدند موسـی علیه السـلام با قوم خود گذشـته بود فرعونیان نیز درآمدند فَغَشِیَهُم پس دریافت ایشانرا مِن َالیَم ِاز دریا ما غَشِیَهُم آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع تواند کرد وَ أَضَل َفِرعَون ُ

و گمراه کرد فرعون قَومَه ُ گروه خود را در دین وَ ما هَـدی و راه ننمود ایشان را هدایت فرعون تحکم است چه او میگفت و ما اهـدیکم الاـ سبیـل الرشاد و گفته انـد فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت یا بَنِی إِسـرائِیل ِ ای فرزنـدان یعقوب قَد أَنجَیناکُم بـدرستیکه برهانیـدیم شـما را مِن عَدُوِّکُم از دشـمنان شـما که فرعون و قوم او بودند وَ واعَدناکُم و وعده دادیم پیغمبر شـما را بجهت انزال توریت برای شـما جانِب َ الطُّورِ الأَیمَن َ جانب راست کوه طور وَ نَزَّلنا و فرو فرستادیم عَلَیکُم ُ المَن َّ بر شـما ترنجبین وَ السَّلوی و مرغ بریان وقتی که در تیه سـر گردان بودیـد و گفتیم کُلُوا بخورید مِن طَیِّبات ِ ما رَزَقناکُم از پـاکیزه هـا و حلاوتها که شـما را روزی کرده ایم وَ لا تَطغَوا و از حـد درمگذریـد فِیه ِ در آن چیز یعنی سـتم مکنیـد و هر یک حصّه ٔ خـود بگیریـد یـا ذخیره منهیـد برای روز دیگر یـا شـکر فرو مگذاریـد که شـکر قیـد نعمت موجـود است و صـید نعمت مفقودست بیت شکر نعمت واجب آمد در خرد نعمت حق شاکران را تا ابد شـکر کن تا شادمانی در دو کون ورنه بگشاید در خشم ابد و گفته اند قوّت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَیَحِل َّ پس فرود آید عَلَیکُم غَضَبِی بر شـما خشم من وَ مَن یَحلِل عَلَیه ِ و هر که فرود آید برو غَضَبِی خشم من فَقَد هَوی پس بتحقیق در هاویه افتاد یا هلاک شد.

صفحه : ۶۹۲

وَ إِنِّی لَغَفّارٌ و بدرستیکه من هر آئینه

نیک آمرزنده ام لِمَن تاب ـ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَ آمَن ـ و ایمان آورد بواحدانیت حضرت من وَ عَمِل ـ صالِحاً و بکرد عمل نیکو یعنی فریضه ها ادا نمود ثُم ـ اهتَدی پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر علیه السلام مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم کز سنن راهی بود سوی رضاء ذو المنن هر مژه در چشم وی همچون سنانی تیز باد کز سنانی زندگی خواهد زمانی بی سنن آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاك فرعون از موسی علیه السلام استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز موسی ع درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آئی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی ع هارون را بجای خود بگذاشت و خود با قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز که بگذرد می آیم و کتاب می آرم و چون نزدیك طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر بپای کوه برآمده خطاب ربانی در رسید وَ ما أَعجَلَك ـ و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَن قَومِك ـ یا مُوسی از گروه خود ای موسی قال ـ هُم أُولاءِ گفت موسی ع که ایشان گروه مردان اینک می آیند عَلی أَثَرِی و بر پی من و ساعت بساعت

میرسند وَ عَجِلتُ و بشتافتم إِلَيكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرضی تا خشنود گردی از من چه امتثال امر موجب رضای آمرست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طالب خوشنودی تو کردم قالَ فَإِنّا گفت خدای پس بدرستیکه ما قَد فَتَنّا قَومَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِن بَعدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامرّه از عظمای بنی اسرائیل گویند از کرمان بود یا از ماجر یا که موضعی است در عراق عرب که اسرائیلیان است نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را می کشتی او متولد شده و مادرش بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفگند و حق تعالی جبرئیل ع را امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیّا گرداند و بدین سبب او جبرئیل ع را می شناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسپ وی قبضه خاك برداشته و محافظت نموده درین وقت که موسی ع بطور رفت سامری نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ماست و ما را در ان تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند

و بسوزند هارون ع امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفره ریخته آتش در ان زدند و سامری زرگر چالاک بوده همین که آن زرها را بگداخت وی قالبی ساخت و آن زر گداخته در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک سم اسپ جبرائیل که فرس الحیوه می گفتند که برداشته بود در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت گوشت و پوست برو پیدا شد بآواز درآمد گویند زنده نه شد لیکن بهمان وضع که ریخته بود بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل ویرا سجده کردند حق تعالی موسی ع را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند.

صفحه : ۶۹۳

فَرَجَعَ ـ مُوسی پس موسی ع بازگشت از مناجات خود بعد از انکه چهل روز گذشت و الواح فراگرفت إِلی قَومِهِ ِ بسوی قوم خود غَضبانَ ـ خشمناک بر ایشان أَسِفاً اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش از ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قالَ ـ یا قَومِ ِ گفت ای گروه من أَ لَم یَعِدکُم آیا وعده نداده بود شما را رَبُّکُم آفریدگار شما وَعداً حَسَناً وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد و من باشراف قوم شما به طلب آن رفته بودم أَ فَطالَ ـ آیا دراز شد عَلَیکُم ُ العَهدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده بازآمدم أَم أَرَدتُم آیا خواستید أَن یَحِلَ ـ عَلَیکُم آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِن رَبِّکُم خشمی از خدای شما بعبادت عجل

فَأَخلَفتُم پس خلاف کردید مَوعِدِی عهد مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر اداى امر من قالُوا گفتند گوساله پرستان ما أَخلَفنا مَوعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلكِنا بقوت و اختیار خود وَ لٰكِنّا حُمِّلنا و لیکن برداشته بودیم و حفص حملنا خوانده مجهول از باب تفعیل یعنى تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوزاراً بارها مِن زِینَهِ القَومِ از پیرایه گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفناها پس بیفگندیم آنرا در آتش بحکم هارون فَكَذٰلِكَ پس همچنانکه ما افگنده بودیم أَلقَى السّامِرِیُّ سامرى نیز آنچه با او بود و در آتش افگند فَأَخرَجَ لَهُم پس بیرون آورد سامرى براى ایشان عِجلًا گوساله جَسَداً لَهُ خُوارٌ کالبدى از زر که مر او را بانگ گوساله بود فَقالُوا پس گفتند سامرى و تابعان هذا إِلٰهُكُم اینکه گوساله خداى شما است وَ إِلٰهُ مُوسى و خداى موسى ع فَنَسِیَ پس فراموش کرد موسى خداى را و بطلب او بکوه طور رفت اینکه قول عبده عجل ست گویند فنسى قول حق سبحانه است یعنى ترک کرد سامرى آنچه بر وى بود از ثبات بر ایمان أَ فَلا یَرَونَ آیا نمى بینند و نمى دانند گوساله پرستان أَلّا یَرجِعُ آنکه بازنمیگرداند گوساله إِلَیهِم قَولًا بسوى ایشان سخن را یعنى او را هر چند میخوانند جواب نمیدهد وَ لا یَملِكُ لَهُم و نمیتواند بر ایشان ضَرًّا زیانى وَ لا نَفعاً و نه سودى یعنى قدرت ندارد برسانیدن زیان و سود بکسى و چنین چیزیرا که داعى خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان

قادر نبود چگونه توان پرستید.

صفحه : ۶۹۴

وَ لَقَد قال‌َ بـدرستیکه گفت لَهُم هارُون‌ُ مِن قَبل‌ُ مر ایشان را هارون ع پیش از آمـدن موسـی ع از روی مواعظ که یا قَوم‌ِ ای گروه من إِنَّما فُتِنتُم جزین نیست که مبتلا شده اید بِه‌ِ بگوساله یعنی به پرستیدن او وَ إِن‌َّ رَبَّكُم‌ُ الرَّحمن‌ُ و بدرستیکه آفریدگار شما خـدای بسـیار بخشائش ست فَاتَّبِعُونِی پس پیروی کنیـد مرا در عبادت او وَ أَطِيعُوا و گردن نهیـد أَمرِی فرمان مرا و بر دین ثابت باشـید قالُوا لَن نَبرَح‌َ گفتند ما پیوسـته باشـیم عَلَیه‌ِ بر پرستش گوساله عاكِفِين‌َ مجاوران و مقیمان حَتّی یَرجِع‌َ تا وقتی که بـازگردد إِلَینـا مُوسـی بسوی مـا موسـی ع از طور و به بینم که او پرسـتش میکنـد یـا نی و آنچه سامری گفت که اینکه خـدای موسـی ع است راست گفت یا نی پس چون موسـی ع باز آمد اوّل با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت آنگه روی به برادر آورد از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته سوی خودش کشـید و از روی عتاب قال‌َ یا هارُون‌ُ گفت ای هارون ما مَنَعَك‌َ چه چیز بازداشت ترا إِذ رَأَیتَهُم ضَـلُّوا چون دیـدی تو که ایشان گمراه شدند أَلّا تَتَّبِعَن‌ِ از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خـدا و حمایت دین یا از آنکه از پی من درآیی و خود را بمن رسانی أَ فَعَصَـیت‌َ أَمرِی آیا سرکشـیدی از امر من قـال‌َ گفت هـارون از روی اسـتعطاف یَـا بن‌َ أُم‌َّ ای پسـر مادر من اگرچه برادر مادری و پـدری بود اما ذکر مادر کرده برای

رقت دل موسی و بملایمت گفت لا تَأخُذ فرا مگیر بِلِحیَتِی محاسن مرا وَ لا بِرَأسِی و نه موسی سر إِنِّی خَشِیت بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم أَن تَقُول آنرا که تو گوئی فَرَّقت بَین بَنِی إِسرائِیل تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل وَ لَم تَرقُب و نه نگاه داشتی قَولِی سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی ع بوقت رفتن بطور هارون ع را گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاهداشت جماعت است و مدارا با ایشان موسی ع اینکه عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد قال فَما خَطبُک یا سامِرِی گفت چیست اینکه کار عظیم تو ای سامری یعنی اینکه چیست که کردی قال بَصُرت گفت سامری که بینا شدم بِما لَم یَبصُرُوا بآن چیزیکه بینا نه بودند بنی اسرائیل بِهِ بآنچیز یعنی جبرئیل را دیدم و بشناختم فَقَبَضت پس فراگرفتم قَبضَةً مشتی خاك مِن أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسپ رسول یعنی جبرائیل مراد آنست که خاك زیر سم اسپ وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذتُها پس درافکندم آنرا درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمده وَ کَذلِک و همچنین که گفتم سَوَّلَت بیاراست لِی برای من و در نظر من نیکو آورد اینکه کار نَفسِی نفس من در لباب مذکورست که موسی ع قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت برو غالب است و چون از سخای او خلق را

منفعت بوده حیات ازو باز نتوان داشت سرّ و امّا ینفع النّاس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی که برگ دارد و بر باد ز آب حیات تازه و تر و آنچه بی میوه باشد و سایه به که گردد تنور را مایه.

صفحه : ۶۹۵

قال - گفت موسی ع مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذهَب پس بیرون رو از میان ما فَإِن َّلَکَ - پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت فِی الحَیاهِ در زندگی أَن تَقُول - آنکه گوئی هرکرا که نزدیک تو آید لا مِساس - مس مکن مرا دور شو چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر دو را تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحراها میگشت و هرکرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزد من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی ع سامری را حکم کرد برفتن و لا مساس گفتن و فرمود که اینکه عقوبت دنیاست وَ إِن َّلَکَ - و بدرستیکه مر تراست مَوعِداً وعده در آخرت که بهیچ وجه لَن تُخلَفَه ُ خلاف نکنند با تو در ان بلکه بوفا رسانند وَ انظُر و نگاه کن إِلی إِلهِکَ - بآن معبودی الَّذِی که تو ظَلت - عَلَیه ِ بودی پیوسته بر پرستش او عاکِفاً مقیم لَنُحَرِّقَنَّه ُ هر آئینه بسوزانیم او را بآتش و اینکه کسی است که گوید آن گاو را گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و اینکه بران قول است

که او را جسد بود زرین بیحیات ثُم َلَننسِفَنَّه ُ پس پراگنده سازیم خاکستر یا براده او را فِی الیَم ِ در دریا نَسفاً پراگنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و میرود توان ساخت صفت الوهیت برو اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت ست إِنَّما إِلهُکُم ُ جزین نیست که معبود شما که مستحق عبادت ست اللّه ُ الَّذِی آن خدای است که لا إِله َ إِلّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقت بجز او وَسِع َ فرا رسیده هست کُل َ شَی ءٍ بهمه چیزها عِلماً از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه آشیانه قالب گوساله اگر چه زنده نیز باشد مثل ست در غباوت و نادانی پس موسی ع بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند مصرعه با دست موسی چه زند سحر سامری کَذلِک َ همچنانکه قصّه موسی ع بر تو خواندیم نَقُص ُ عَلَیک َ میخوانیم بر تو ای محمّد ص مِن أَنباءِ از خبرها ما قَد سَبَق َ آنچه بتحقیق گذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه بتو خبر میدهیم تا معجزه نبوّت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو وَ قَد آتَیناک َ و بدرستیکه ما داده ایم ترا مِن لَدُنّا از نزدیک ما ذِکراً یاد کردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوّت تا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَن أَعرَض َ هر که روی بگرداند عَنه ُ ازین ذکر که نبوت است یا قرآن فَإِنَّه ُ پس بدرستیکه آن معرض یَحمِل ُ بردارد یَوم َ القِیامَهِ روز رستخیز وِزراً باری بد که کفر است خالِدِین َ فِیه ِ در حالتی که جاوید باشند در ان وزر یعنی در جزای

آن جمع خالـدین و توحیـد اعراض حمل است بر معنی و لفظ وَ ساءَ لَهُم و بدست مر ایشانرا یَوم َالقِیامَهِ حِملًا روز رسـتخیز بار ایشان که کفر و تکذیب است.

صفحه : ۶۹۶

یَوم َیُنفَخ ُروز که دمیده شود فِی الصُّورِ در صور یعنی اسـرافیل ع در صور دردمد وَ نَحشُـرُ المُجرِمِین َو حشر کنیم گنهکاران را یعنی آنهـا که شـرک آورده انـد یَومَئِذٍ زُرقـاً در ان روز کبـود چشـمان و در خـبرست که زرقت عین و سـواد وجه علاـمت دوزخیان خواهـد بود و گفته انـد حشـر کنیم ایشانرا تشـنگان یا کوران چه غالبا چشم در عمی کبود میشود و از غایت تشـنگی بزرقت میل میکنـد و چون خشم کنیم ایشانرا یَتَخافَتُون َبَینَهُم پنهان و آهسـته میگوینـد با یکـدیگر إِن لَبِثتُم درنگ نکردیـد در گورها إِلّا عَشـراً مگر ده شـبانه روز یا در دنیا ازین مقدار بیش نبودید یعنی بسبب درازی مدّت آخرت کوته شمردند مدّت دنیا را نَحن ُما که خداوندیم أَعلَم ُبِما یَقُولُون َداناتریم بآنچه ایشان میگویند إِذ یَقُول ُچون گوید أَمثَلُهُم طَرِیقَهً تمامترین ایشان از روی عقـل إِن لَبِثتُم درنـگ نکردیـد در قبر یـا در دنیـا إِلّا یَومـاً مگر روزی یعنی مـدّت بعث شـما در دنیا و در قبر مقـدار یـک شبانروز بیش نبوده گفته انـد که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان را در دنیا و قبر یا به نسـبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمردند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرعه عمری که بخواری گذرد کوته به آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از

بنی ثقیف از حضرت رسول اللّه علیه الصّلوه و السّلام پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد وَ یَسئَلُونَکَ و می پرسند ترا عَن الجِبالِ از کوهها یعنی از حال مآل آن فَقُل پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله یَنسِفُها پراگنده سازد آنرا رَبِّی پروردگار من نَسفاً پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده که برکند آنرا از بیخ پس آنرا ریزه ریزه گرداند چون ریگ پس باد دبور را بفرستد تا آنرا متفرق سازد در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افگند فَیَذَرُها پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعاً خالی صَفصَفاً هموار لا تَری فِیها نه بینی در ان عِوَجاً نشیبی و مغاره وَ لا أَمتاً و نه بلندی و پشته یَومَئِذٍ در ان روز یَتَّبِعُون الدّاعِیَ پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل را که ایشان را بخواند بحشرگاه لا عِوَجَ لَه هیچ میل و کجی نه کنند مر او را یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرکانرا براند تا محشر وَ خَشَعَتِ الأَصواتُ و پست شود آوازها لِلرَّحمنِ برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت وی فَلا تَسمَعُ پس نشنوی تو در ان روز إِلّا هَمساً مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بحشر.

صفحه : ۶۹۷

یَومَئِذٍ آن روز لا تَنفَعُ الشَّفاعَهُ سود ندارد شفاعت کسی کسی را إِلّا مَن أَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحمنُ مر شفاعت او

را خدای وَ رَضِیَ لَهُ و به پسند و برای وی قَولًا سخن شفیع را یَعلَمُ میداند خدای ما بَینَ أَیدِیهِم آنچه پیش آدمیان ست از امور آخرت وَ ما خَلفَهُم و آنچه از پی ایشان است از کار دنیا وَ لا یُحِیطُون و احاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان بِهِ بذات خدای عِلماً از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای او عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزیرا که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو، نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست نظم کجا دریابد او را عقل چالاک که بیرون است از سر حد ادراک تماشا میکن اسما و صفاتش که آنگه نیست کس از کنه ذاتش وَ عَنَتِ الوُجُوهُ و خوار و فروتر شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل و خاشع باشند لِلحَیِّ القَیُّومِ مر خدای زنده و پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مر او مشرکان و مجرمانند وَ قَد خابَ و بدرستیکه بی بهره ماند و نومیدی کشید مَن حَمَلَ ظُلماً هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آمد وَ مَن یَعمَل و هر که بکند مِنَ الصّالِحات بعضی از کارهای ستوده وَ هُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لا جرم هر مومنی که عمل نیکو کند

فَلا یَخاف ُ پس نترسد در ان روز ظُلماً از ستم و بیداد که زیادتی سیئات است وَ لا هَضماً و نه از کسر و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کند و نه بر سیئات وی افزاید وَ کَذلِك َو همچنانکه منزل ساختیم اینکه آیات متضمنه مر وعید را أَنزَلناه ُفرو فرستادیم کتاب را قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی بلغت تازی وَ صَرَّفنا و مکرر گردانیدیم فِیه ِمِن َالوَعِیدِ درو از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُم یَتَّقُون َشاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها بر ایشان فرو نیاید أَو یُحدِث ُیا تجدید کند قرآن لَهُم ذِکراً مر ایشانرا پندی چون استماع وی کنند- صفحه : ۶۹۸

فَتَعالَی اللّه ُپس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان المَلِك ُپادشاه نافذ الامر الحَق ُّثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باوصاف خود یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل ع بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی صلی اللّه علیه و سلّم خواندی آنحضرت ص قبل از اتمام آن بخوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل ع قراءت میفرمود آیت آمد که وَ لا تَعجَل و شتاب منمای بِالقُرآن ِبقراءت قرآن مِن قَبل ِأَن یُقضی پیش از آنکه ادا کرده شود إِلَیك َوَحیُه ُبتو وحی آن ماوردی رح فرموده که سؤال انزال قرآن مکن پیش از انکه وحی بیاید و گفته اند

مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی صلی اللّه علیه و سلّم آمده قصاص طلبید آنحضرت ص خواست که بقصاص حکم کند اینکه آیت فرود آمده و حضرت ص در ان حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت اینست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن وَ قُل رَب ِّو بگو ای پروردگار من زِدنِی عِلماً بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطائف قشیری رح مذکورست که حضرت موسی ع زیادتی علم طلبید او را بحواله خضر کردند و بی طلب پیغمبر ما را دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی فاحسن تادیبی سبق و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آئینه در درس گاه و علمك ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاوّلین و الآخرین بگوش هوش مستفیدان حقائق اشیا تواند رسانید نظم علمهای انبیاء ع و اولیا رح در دلش رخشنده چون شمس الضحی عالمی کاموزگارش حق بود علم او بس کامل و مطلق بود وَ لَقَد عَهِدنا و بدرستیکه ما وحی فرستادیم إِلی آدَمَ بسوی آدم صفی علیه السلام مِن قَبل ُ پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجر منهیّه نگرد و

از ان نخور فَنَسِیَ پس فراموش کرد آن امر را وَ لَم نَجِد لَه و نیافتیم مر او را عَزماً عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد اینکه صورتی ازو سمت صدور یافت یا نبود او را صبری بر آن منهی عنه وَ إِذ قُلنا و یاد کن چون گفتیم لِلمَلائِکَهِ مر ملائکه را که اسجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه إِلّا إِبلِیسَ مگر دیو دورمانده از رحمت أَبی سرباز زد از سجده فَقُلنا پس گفتیم ما یا آدَمُ إِنَّ هذا ای آدم بدرستیکه اینکه دیو عَدُوٌّ لَکَ دشمن است مر ترا وَ لِزَوجِکَ و مر جفت ترا که حوّاست فَلا یُخرِجَنَّکُما پس باید که بیرون نه نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الجَنَّهِ از بهشت فَتَشقی پس تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکدّ یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیّا باید کرد إِنَّ لَکَ بدرستیکه ترا هست در بهشت أَلّا تَجُوعَ فِیها آنکه گرسنه نمیشوی درو که همه نعمتها آماده است وَ لا تَعری و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست.

وَ أَنَّکَ لا تَظمَؤُا و بدرستیکه تو تشنه نمی شوی فِیها دردوی که عیون و انهار دائم است وَ لا تَضحی و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت اینکه صورتها میسر نیست فَوَسوَسَ إِلَیهِ الشَّیطانُ پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از انکه به بهشت درآمد و حوّا را دید و از مرگ بترسانید و حوّا بآدم بازگفت و آدم از

مرگ ترسان شده با ابلیس که خود را بصورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از روی علاج مرگ بطلبید قال- یا آدَم- گفت ای آدم علاج اینکه مرض خوردن میوه شجره الخلدست هَل أَدُلُّكَ- آیا دلالت کنم ترا عَلی شَجَرَةِ الخُلدِ بر درخت جاویدی که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد وَ مُلكٍ لا- یَبلی و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس رهنمون شد آدم ع و حوّا ع را بشجره منهیّه فَأَكَلا مِنها پس بخوردند از ان درخت فَبَدَت لَهُما پس آشکارا شد مر ایشان را سَوآتُهُما عورت ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند وَ طَفِقا یَخصِفانِ و در ایستادند و می چسپانیدند عَلَیهِما بر عورات خود مِن وَرَقِ الجَنَّةِ از برگ درخت بهشت وَ عَصی آدَمُ و خلاف کرد آدم ع رَبَّه امر پروردگار خود را در خوردن میوه درخت فَغَوی پس بی بهره مانده از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از ان بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت پناهی علیه الصلوه و السلام را بشفاعت آورد ثُمَّ اجتَباه رَبُّه پس برگزید ویرا خدای او فَتابَ- عَلَیهِ پس قبول کرد توبه او را وَ هَدی و راه نمود او را به ثبات بر توبه قال- اهبِطا گفت خدای مر آدم ع و حوّا ع را که فرو روید مِنها جَمِیعاً از بهشت همه با هم بَعضُکُم برخی از اولاد شما لِبَعضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و

ابلیس اند عداوت ذریّت هر دو با هم ظاهرست فَإِمّا یَأتِیَنَّکَم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّی از نزدیک من هُدی ٍراه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فَمَن ِاتَّبَع َهُدای َپس هر که پیروی کند آن هدایت مرا فَلا یَضِل ُّپس گمراه نشود در دنیا وَ لا یَشقی و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود.

صفحه : ٧٠٠ وَ مَن أَعرَض َو هر که روی برتابد عَن ذِکرِی از هدی که سبب یاد کردن من است یا اعراض کند از کتاب من فَإِن َّلَه ُپس به بتحقیق مر اوراست مَعِیشَةً ضَنکاً زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت ازو بستانند و بدام حرص درماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبرست یا زقّوم دوزخ وَ نَحشُرُه ُو حشر کنیم آن معرض را یَوم َالقِیامَةِ أَعمی در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنّم و اصناف عقوبتهای آن قال َرَب ِّگوید ای پروردگار من لِم َحَشَرتَنِی أَعمی چرا حشر کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و در ایراد فعل ماضی اشارت است به تحقیق وقوع اینکه قضیه وَ قَد کُنت ُو حال آنکه بدرستیکه بودم بَصِیراً بینا وقتی که سر از قبر برآوردم قال َگوید حق سبحانه و تعالی کَذلِک َکار همچنین است که دانستی أَتَتک َآیاتُنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلائل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِیتَها پس تو چشم بر هم نهادی از

ان و ترک کردی آن را وَ کَذلِکَ-و همچون ترک کردن تو آن را در دنیا الیَوم َ تُنسی امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَ کَذلِکَ-و همچنانکه روی گرداننده از کتاب ما را جزا دادیم نَجزِی پاداش میدهیم مَن أَسرَف َ آنرا که از حد گذشته یعنی شرک آورده وَ لَم یُؤمِن بِآیات ِ رَبِّه ِ و نه گروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَ لَعَذاب ُالآخِرَهِ و هر آئینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت تر است از تنگ عیشی اینکه سرای وَ أَبقی و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد أَ فَلَم یَهدِ لَهُم آیا راه نه نمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه کَم أَهلَکنا چند هلاک کردیم ما قَبلَهُم پیش از ایشان مِن َالقُرُون ِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود یَمشُون َ می روند بوقت تجارت فِی مَساکِنِهِم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند إِن َّفِی ذلِکَ َ بدرستیکه در ان هلاک لَآیات ٍ هر آئینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِی النُّهی مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نهی کند ارباب خود را از تغافل.

صفحه : ۷۰۱

وَ لَو لا کَلِمَهٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَت پیش رفته و پیشی گرفته مِن رَبِّکَ َاز پروردگار تو که عذاب منکران را بآخرت افگند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَکان َ هر آئینه بودی عذاب ایشان لِزاماً لازم مر ایشان را بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتی که مستاصل نساختی وَ أَجَل ٌمُسَمًّی و وقتی که نامبرده شده

عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمّی نبودی بهمه کافران نازل شدی آنچه به عاد و ثمود نازل شد فَاصبِر پس شکیبا باش ای محمّد عَلی ما یَقُولُون بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و اینکه آیت صبر بآیت السیف منسوخ است وَ سَبِّح و نماز بگذار بِحَمدِ رَبِّکَ نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز بگذار بوقتی که حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ پیش از طلوع آفتاب وَ قَبلَ غُرُوبِها و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَ مِن آناءِ اللَّیلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّح پس نماز گذار یعنی مغرب و عشا وَ أَطرافَ النَّهارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال ست و آن طرف آخر نصف اوّل ست از نهار و طرف اوّل نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف جهت امن است از التباس بوقت دیگر باعتبار نصفین پس درین وقت ادا کن نماز را لَعَلَّکَ تَرضی شاید و البته چنین است که خوشنود گردانیده شوی و حفص رح بر بنای فاعل میخواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت اینکه قول میکند نظم امت همه جسمند و توئی جان همه ایشان همه آن تو و تو آن همه خوشنودی تو جست خداوند بحشر خوشنود نه مگر بغفران همه ابو رافع رض نقل میکند که

مهمانی بنزدیک پیغمبر ص آمد و در خانه چیزیکه بدان صلاح مهمان باشد حاضر نبود و مرا بنزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمّد ص رسول اللّه میگوید مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابیم در خانه آنچه بدان شرائط مهمانداری نمائیم اینکه مقدار آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم چون من پیغام به یهودی رسانیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی در گرو من بنهد من مراجعت نمودم و بحضرت ص صورت حال باز گفتم فرمود که و اللّه انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آئینه حق او را ادا کردی پس زره خویش بمن داد تا نزد یهود گرو نهادم و اینکه آیت جهت تسلیه دل مبارک حضرت ص نازل شد وَ لا تَمُدَّنَ عَینَیکَ و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلی ما مَتَّعنا بسوی آن چیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بدان چیز أَزواجاً مِنهُم صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی داده ایم ایشانرا زَهرَةَ الحَیاةِ الدُّنیا زینت زندگانی دنیا که مال و منال است لِنَفتِنَهُم فِیهِ تا بیازمائیم ایشانرا در آن یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن وَ رِزقُ رَبِّکَ و روزی دادن پروردگار تو ترا روز بروز یا آنچه روزی داده ترا در نبوّت و هدایت خَیرٌ بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار ایشان وَ أَبقی و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است زهره در لغت

شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری و تازگی او دو سه روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود نظم مال جهان بباغ تنعم شکوفه است کاوّل بجلوه دل برباید ز اهل حال یک هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند آنرا که دم بدم ز پی ست آفت و زوال .

صفحه : ۷۰۲

وَ أمُر أَهلَکَ ‌ِو امر کن کسان خود را بِالصَّلاهِ به نماز وَ اصطَبِر عَلَیها و صبر کن بر آن یعنی مداومت نمای لا نَسئَلُکَ ‌ِ نمیخواهیم ترا رِزقاً روزی دادن یعنی نمی گوئیم که خود و کسان خود را روزی ده نَحن ‌ُنَرزُقُکَ ‌ِما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ البال باشی وَ العاقِبَهُ و سر انجام کار پسندیده لِلتَّقوی مر خداوندان تقوی راست در تبیان از إبن سلام رض نقل میکند که چون سختی به بعضی از اهالی آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی و اینکه آیت بر ایشان خواندی وَ قالُوا و گفتند مشرکان مکّه لَو لا یَأتِینا بِآیَهٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِن رَبِّه ‌ِ از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما می طلبیم معجزه ظاهر نمی گرداند أَ وَ لَم تَأتِهِم آیا نیامد بدیشان بَیِّنَهُ ما فِی الصُّحُف ‌ِ الأُولی خبر آنچه در کتابهای پیشینست از عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء ع و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه

در توریت و انجیل است از صـفت محمّد ص و بشارت قدوم او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشـان را بـاعظم معجزات که قرآنست و فرمود آیا نیامـده است بـدیشان بیانی روشن مشـتملبر نقاده و زبـده آنچه در کتب سـماویه بوده و آورنده آن امی است که آن صـحف را ندیده و نشـنیده و از کسـی تعلیم نگرفته و همه فصـحای عرب از ایتان بمثل سوره از ان عاجزانـد با وجود چنین معجزه واضـح آیتی دیگر طلبیـدن عین عناد و انکارست وَ لَو أَنّا أَهلَکناهُم و اگر ما هلاک می کردیم کفّار مکه را بِعَذاب ٍ از نزدیک ما بسـبب کفر ایشان مِن قَبلِه ِ پیش از بعث محمّد ص یا قبل از نزول قرآن لَقالُوا رَبَّنا هرآئینه گفتندی ای پروردگار ما لَو لا أَرسَلت َ چرا نفرستادی إِلَینا رَسُولًا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِع َ آیاتِک َ پس مـا پیروی می کردیم آیتهـای ترا که با وی میفرسـتادی مِن قَبل ِ أَن نَـذِل َّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتـل و سبی وَ نَخزی و رسوا گردیم در قیـامت بـدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرسـتادیم و ایشان نگرویدنـد قُل کُل ٌّ بگو هر یکی از ما و شـما مُتَرَبِّص ٌ منتظرست مآل حال دیگری را یعنی شـما نکبت ما را چشم میداریـد و ما بعقوبت شـما فَتَرَبَّصُوا پس انتظار بریـد و مترصـد باشـید فَسَتَعلَمُون َ پس زود باشـید که بدانیـد یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت مَن أَصحاب ُ الصِّراطِ السَّوِی ِّ کیانند خداوندان راه راست وَ مَن ِ اهتَدی و کیست راه یافته بحق

مراد حضرت پیغمبر ص که هم راه یافته و هم راه نماینده است بیت راه دان و راه بین و راه سپر در حقیقت نیست جز خیر البشر.

صفحه : ۷۰۳

سوره الانبياء

مكيّه و هى مائه و اثنتا عشره ايه وّ سبع ركوعات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ اقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم نزديك آمد مر مردمان را وقت محاسبه اعمال ايشان يعنى روز قيامت و گفته اند مراد از ناس كفّار مكّه اند يعنى نزديك شد وقت مواخذه و پاداش ايشان كه قتل و گرفتارى روز بدر است وَ هُم فِي غَفلَةٍ و ايشان در بيخبرى از حساب و مواخذه مُعرِضُونَ اعراض كنندگانند از تفكّر در ان يا معرض اند از طريق توبه و انتباه ما يَأتِيهِم نيايد بديشان مِن ذِكرٍ هيچ پندى مِن رَبِّهِم از آفريدگار ايشان مُحدَثٍ نو فرستاده و بتجديد منزل شده إِلَّا استَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پيغمبر وَ هُم يَلعَبُونَ و حال آنكه ايشان بازى كنند بدان و استهزاء نمايند بآن، مى شنوند آن ذكر را لاهِيَةً قُلُوبُهُم در حالتى كه دلهاى ايشان مشغول بچيزى ديگر يعنى غافل اند از تامل در معنى قرآن و تفكّر در حقائق آن سلمى از ابو بكر ورّاق قدس سرّه نقل مى كند كه قلب لاهى دلى است مشغول باموال دنيا و غافل از احوال عقبى وَ أَسَرُّوا النَّجوَى و پوشيده ميدارند كافران راز گفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانكه ستم كردند بر خود بشرك و معصيت هَل هذا آيا هست اينكه كه شما را دعوت مى كند يعنى محمّد إِلّا بَشَرٌ مگر آدمى مِثلُكُم مانند شما در اكل و شرب و ذهاب و مجى او رسالت را نشايد و رسول بايد كه فرشته باشد أَ

فَتَأْتُونَ السِّحرَ آیا می روید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت پناهی علیه السلام از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هر چه میخواند سحر است وَ أَنتُم تُبصِرُونَ و شما می بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که مهم او را در هم شکند، حق تعالی پیغمبر خود را از ان مشاورت خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوئی قالَ بگو ای محمّد ص و حفص رح قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّی پروردگار من یَعلَمُ القَولَ میداند گفتن هر گوینده را فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ در آسمان و زمین اگر بجهر گویند و اگر بسر وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا گفتار کفّار را العَلِیمُ دانا باسرار ضمائر ایشان.

صفحه : ۷۰۴

بَل قالُوا اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند أَضغاثُ أَحلامٍ سخنان است چون خواب پریشان یعنی پراگنده از هر جائی و آن چنان نیز نیست بَلِ افتَراهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بَل هُوَ شاعِرٌ بلکه او شاعر است کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افگند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت صلی اللّه علیه و سلّم مضطرب و متحیّر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند که

اگر چنین که ما میگوئیم نیست فَلیَأتِنا بِآیَةٍ پس بایـد که بیارد برای ما معجزی کَما أَرسِل ‌الأوَّلُون همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضاء و احیای موتی حق تعالی فرمود که ما آمَنَت نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبلَهُم پیش از مکیان مِن قَریَةٍ أَهلَکناها هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند أَ فَهُم آیا پس صنادید مکه یُؤمِنُون ایمان آرند اگر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل و ستیزنده ترند از مشرکان گذشته وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم قَبلَکَ پیش از تو پیغمبری إِلّا رِجالًا نُوحِی مگر مردانی که وحی فرستاده شده است و حفص رح نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَیهِم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَسئَلُوا پس بپرسید اینکه سخن را که انبیاء ع بشر بودند یا ملک أَهلَ ‌الذِّکرِ از اهل کتاب که باخبار انبیاء ع دانااند إِن کُنتُم لا تَعلَمُون اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خور و خواب بود وَ ما جَعَلناهُم و ما نساختیم پیغمبران را جَسَداً خداوندان جسدی که بآن لا یَأکُلُون ‌الطَّعامَ نخورند خوردنی وَ ما کانُوا و نبودند خالِدِینَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقناهُمُ ‌الوَعدَ پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که بایشان کرده بودیم از غالبیت

موحّدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنجَیناهُم پس نجات دادیم انبیاء ع را وَ مَن نَشاءُ و هرکرا خواستیم از مومنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود وَ أَهلَکنَا المُسرِفِینَ و هلاک کردیم گزاف کاران و گذاف گویان را.

صفحه : ۷۰۵

لَقَد أَنزَلنا هر آئینه فرستادیم إِلَیکُم بسوی شما ای گروه قریش کِتاباً فِیهِ کتابیکه درو است ذِکرُکُم شرف و نام و آوازه شما یا پند و موعظه شما أَ فَلا تَعقِلُونَ آیا در نمی یابید یا تعقل نمی کنید تا شما را بر آن دارد که بدان بگروید درین آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی ما لا کلام است و خبر اشراف امتی حمله القرآن مؤید و موکد اینکه اجلال و اکرام است مثنوی اهل قرآنند اهل اللّه و بس اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس اهل باشد جنس و جنس اینکه کلام نیست جز مرغی که بگریزد ز دام هر که اندر دام نفس است و هوا اهل شیطان است نی اهل خدا آورده اند که در ولایت شام دیهی بود که آن را حضور یا حضورا گفتندی- حضرت عزّت پیغمبری بدیشان فرستاد او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیاید که یا ثارات الانبیاء یعنی ای قصاصات پیغمبران بیائید که وقت هلاک شما درآمد، ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرد بتمامی هلاک گشتند کما قال اللّه تعالی وَ کَم قَصَمنا و چند درهم شکستیم مِن قَریَةٍ کانَت از اهل دیهی که بود ظالِمَةً ستمکار

یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهری و دیهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار وَ أَنشَأنا و پدید کردیم بَعدَها پس از هلاک اهل آن موضع قَوماً آخَرِین- گروهی از دیگران بجای ایشان، تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا است بر اهلاک پس آمدگان فَلَمّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی حضوریان دریافتند بَأسَنا عذاب ما را و مشاهده کردند بحس که لشکر بخت نصر گرد ایشان درگرفتند إِذا هُم ناگاه ایشان مِنها از ان دیهه یَرکُضُون- هزیمت می کردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملائکه بطریق استهزاء گفتند لا تَرکُضُوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَ ارجِعُوا و بازگردید إِلی ما أُترِفتُم فِیهِ بسوی آن چیزیکه متنعم شدید در آن چیز وَ مَساکِنِکُم و بازآئید بمسکنهای خود لَعَلَّکُم تُسئَلُون- شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قالُوا گفتند یا وَیلَنا ای وای بر ما إِنّا کُنّا بدرستیکه بودیم ما ظالِمِین- ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَما زالَت پس همه بود تِلکَ- دَعواهُم اینکه خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتّی جَعَلناهُم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حَصِیداً گیاهی درو ده یعنی چنانچه گیاه را بداس دروند ایشان را بشمشیر درویدند و ساختیم ایشان را خامِدِین- مردگان و افسردگان صفحه : ۷۰۶

وَ ما خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرض- و نیافریدیم آسمان و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است لاعِبِین- در

حالتی که بازی کننده بودیم یعنی این ها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدائع و غرائب صنائع و عجائب بیت بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست لَو أَرَدنا اگر میخواستیم ما أَن نَتَّخِذَ آنکه فراگیریم لَهواً چیزی که بآن بازی کنند و برویت آن مستانس شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذناه هرآئینه فرامیگرفتیم مِن لَدُنّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر وجهیکه لایق حضرت ما بودی فرامیگرفتیم إِن کُنّا فاعِلِین اگر می بودیم کننده اینکه کار بَل اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرانگیریم بلکه نَقذِف بِالحَقِ بیفگنیم حق را که جد است عَلَی الباطِلِ بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلّط کنیم فَیَدمَغُه پس فرو شکند او را فَإِذا هُوَ پس ناگاه او یعنی لهو یا کفر زاهِق محو شده باشد و زایل گشته وَ لَکُم الوَیل و مر شماراست ویل که کلمه حسرت و ندامت است یا شماراست شدّت و عذاب مِمّا تَصِفُون از آنچه وصف میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فراگرفتن زن و فرزند وَ لَه و مر اوراست مَن فِی السَّماوات هر که در آسمانها است از روحانیات وَ الأَرض و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اویند وَ مَن عِندَه و کسانیکه نزدیک اویند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم

است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشانرا می پرستید لا یَستَکبِرُون َ-سرکشی نمی کنند عَن عِبادَتِه ِ از پرستش او وَ لا یَستَحسِرُون َ-و هیچ مانده نمی شوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند یُسَبِّحُون َ-تنزیه میکنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش می نمایند اللَّیل َ-وَ النَّهارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میگذرانند لا یَفتُرُون َ-سست و ضعیف نمی شوند أَم ِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفتند کافران خدایان باطل را مِن َ-الأَرض ِ از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فراگرفته اند که قدرت ندارند که هُم یُنشِرُون َ-ایشان زنده کنند مردگان را تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را الهه میگوئید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشانرا قدرت نیست و با وجود اینکه عجز از عبادت ایشان دست بازنمیدارید.

صفحه : ۷۰۷

لَو کان َ-اگر باشد فِیهِما در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند إِلَّا اللّه ُ-بجز خدای لَفَسَدَتا هرآئینه تباه شدی آسمان و زمین و کارها درهم شکستی چه اگر الهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت اللّه تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و یکتا توئی جمله ضعیفند و توانا توئی چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو که یا رداء که انا الحق زند فَسُبحان َ-اللّه ِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدای را رَب ِّ-العَرش ِ که آفریدگار عرش است

عَمّا یَصِفُون - از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لا یُسئَل ُ پرسیده نشود خدای عَمّا یَفعَل ُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنچه هر چه کند عین حکمت و صواب است وَ هُم یُسئَلُون - و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند و مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند أَم ِ اتَّخَذُوا آیا فراگرفتند مِن دُونِه ِ بجز خدای آلِهَةً خدایان و مأمور بودند باتخاذ آن قُل هاتُوا بگو بیارید بُرهانَکُم دلیل اتخاذ الهه بدون خدای عقلا و نقلا هذا اینک ذِکرُ مَن مَعِی َ یاد کرد کسانیکه با من اند از امت من یعنی قرآن وَ ذِکرُ مَن قَبلِی و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سائر کتب سماوی در آنجا نگرید و از آنها که بدانها داناااند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر کفّار یعنی همه ایشان لا یَعلَمُون َ الحَق َّ نمیدانند حق را و میان وی و باطل تمیز نمیتوانند کرد فَهُم مُعرِضُون َ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِک َ و نه فرستادیم پیش از تو مِن رَسُول ٍ هیچ فرستاده إِلّا نُوحِی إِلَیه ِ مگر وحی کرده شده بوی و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّه ُ لا إِله َ آنکه نیست خدا بحق إِلّا أَنَا مگر من فَاعبُدُون ِ پس مرا پرستید وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحمن ُ و گفتند فرا گرفت خدای تعالی بسیار بخشایش وَلَداً فرزندان از ملائکه سُبحانَه ُ پاک

است او و منزه ازین بَل عِبادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُکرَمُون- گرامی داشتگان و نواختگان.

صفحه : ۷۰۸

لا یَسبِقُونَه- پیشی نگیرند بر خدای تعالی بِالقَول- بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَ هُم بِأَمرِه- و ایشان بفرمان خدای یَعمَلُون- کار میکنند یَعلَم- میداند خدای ما بَین- أَیدِیهِم آنچه پیش ازین کرده اند وَ ما خَلفَهُم و آنچه پس ازین کنند وَ لا یَشفَعُون- و درخواست نمی کنند إِلّا لِمَنِ- ارتَضی مگر مر کسی را که خدای به پسندد شفاعت او را یا کسی را که به یگانگی حق اقرار کند إبن عباس رض فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا اللّه محمّد ص رسول اللّه یعنی در دنیا کلمه طیّبه گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت بر ایشان واجب باشد وَ هُم و فرشتگان مِن خَشیَتِه- از ترس عذاب و عقوبت الهی مُشفِقُون- لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند وَ مَن یَقُل مِنهُم و هر که گوید از ملائکه یا سائر مخلوقات إِنِّی إِله- بدرستیکه من خدایم مِن دُونِه- بجز وی فَذلِكَ- پس آن قائل نَجزِیه- پاداش دهیم او را جَهَنَّم- دوزخ کَذلِكَ- همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجزِی الظّالِمِین- پاداش خواهیم داد ستمکاران را به پرستش ایشان أَ وَ لَم یَرَ الَّذِین- کَفَرُوا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند أَنَ-السَّماوات- وَ الأَرض- آنکه آسمانها و زمینها کانَتا رَتقاً بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که در حقیقت متحد بودند

فَفَتَقناهُما پس بازگشادیم ایشانرا از یکدیگر به تنویع و تمیز یا آسمانها یکی بود او را بتحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات احوال و طبقات چندین انواع گردانیدیم یا ارض و سما با یکدیگر ملتحم بودند یعنی بر هم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان درآوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش طبقه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیا نمیرست ما آن را بباران و اینکه را بگیاه گشاده گردانیدیم وَ جَعَلنا مِن َ الماءِ و گردانیدیم ما از آب کُل َّشَی ءٍ حَی ٍّهر چیزیکه زنده است یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از ان بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اغلب است اینجا نه بجهت عموم أَ فَلا یُؤمِنُون َآیا نمی گروند مشرکان با وجود اینکه آیات واضحه و علامات لایحه.

صفحه : ۷۰۹

وَ جَعَلنا فِی الأَرض ِ و خلق کردیم در زمین رَواسِی َکوههای بلند أَن تَمِیدَ بِهِم تا نه جنبد زمین و نگرداند آدمیان را تباه وَ جَعَلنا فِیها و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجاجاً سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُم یَهتَدُون َتا باشد که ایشان راه یابند در

سفرها و بمنازل مقصود خود رسند وَ جَعَلنَا السَّماءَ و گردانيديم آسمان را سَقفاً مَحفُوظاً سقفى نگاهداشته از افتادن يا از انحلال تـا وقتى معلوم يـا از استراق سـمع يـا محفوظ در هوا بى علاـقه و سـتون وَ هُم و كافران عَن آياتِها از نشانهاى ما در آسـمان كه دلاـلت آن بوجود صـانع و وحـدت و كمال قـدرت او در غايت ظهور است مُعرِضُون ‌اعراض كنندگانند يعنى كافران هر چند نشـانى ما بيننـد ضـد كنندگاننـد وَ هُوَ الَّذِى و اوست آن كسـيكه بقـدرت كامله خَلَقَ ‌اللَّيل ‌وَ النَّهارَ بيافريـد شب تيره را تا درو آرام يابند و روز روشن را تا درو بجهت كسب معيشت تصرف نمايند وَ الشَّمس ‌وَ القَمَرَ و بيافريد آفتاب و ماه را كُل ٌّهر يك از ايشان فِى فَلَكٍ يَسبَحُون ‌در چرخى شـنا ميكنند يعنى بر سـطح فلك ميشـتابند چون شـتافتن شـناور بر سطح آب در كشف الاسـرار آورده كه نزد اهـل اشـارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاه يكى را بقبضه قبض گيرد تا سـلطان جلال دمار از نهاد او برآورد و گاه يكى را بر بساط نشانـد تا ميزبان جمال او را از خوان نوال نواله اقبال دهـد و آفتاب نشانه صاحب توحيـد است بنعت تمكين در حضـرت شـهود آراسـته نه فزايـد و نه كاهد لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا قمر نشانه اهل تلوين است گـاه در كـاهش بود گـاه در فزايش زمـانى بظهور نور برق وحـدت در محـاق نيستى افتـد و ساعتى ببروز جامعيت بمرتبه بدريت رسد گويا در كلام حقايق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتى

بـدین معنی هست فرد ز بیم سوز هجرانت ز مو باریک تر بسط گردم چو روز وصل یاد آرم شوم در حال ز ان فربه و حضـرت پیر رومی روّح اللّه روحه میفرمایـد که نظم چـون روی برتـابی ز من گردم هلالـی ممتحن و روی سوی من کنی چون بـدر بی نقصـان شـوم تـو آفتـابی من چـو مه گرد تـو گردم روز و شب گه در محـاق افتم ز تو گه شـمع نورافشـان شوم آورده انـد که معاندان بارگاه رسالت پناه علیه الصلوه و السـلام از روی غوایت و ضـلالت میگفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن می بریم که گردباد حوادث برآیـد و یاران محمّـد را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک انـد ازو حق سبحانه تسـلیه آنحضـرت را میفرمایـد که وَ ما جَعَلنا لِبَشَرٍ و ما نـدادیم مر هیـچ آدمی را مِن قَبلِکَ ٱلخُلدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَ فَإِن مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الخالِدُونَ پس ایشـان یعنی منتظران مرگ تو پاینـدگان خواهنـد بود و از دام مرگ رهائی خواهنـد یافت نی کُلُّ نَفسٍ هر نفسـی در دنیـا ذائِقَهُ المَوتِ چشـنده مرگ است هر که قـدم از دروازه عـدم بفضـای صـحرای وجود نهاد بضـرورت شربت فنا خواهـد نوشـید و لباس ممات و فوات خواهـد پوشـید بیت هر که آمـد بجهان اهل فنا خواهـد بود آنکه پاینده و باقی است خـدا خواهـد بود وَ نَبلُوکُم و می آزمـائیم شـما را بِالشَّرِّ ببـدی یعنی ببلاهـا و مصـیبتها وَ الخَیرِ و به نیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فِتنَهً آزمودنی مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان می کنیم در سختی و آسانی

و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر گردد وَ إِلَینا و بسوی ما تُرجَعُون َ باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل از ان میان طرح بی ادبی افگنده بخندید و گفت اینکه نبی بنی عبد مناف ست آیت آمد که- صفحه : ۷۱۰ وَ إِذا رَآکَ الَّذِین َ کَفَرُوا و چون به بینند ترا آنانکه نگرویدند إِن یَتَّخِذُونَکَ فرانگیرند ترا إِلّا هُزُواً مگر مهزوبه یعنی کسی که با او استهزاء کنند مراد آنست که ایشان باستهزاء ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند أَ هذَا الَّذِی آیا اینکه آن کس است که پیوسته یَذکُرُ آلِهَتَکُم یاد میکند خدایان شما را به بدی و مذمت وَ هُم و حال آنست که کافران بِذِکرِ الرَّحمن ِ بیاد کردن خدای و او را یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُم کافِرُون َ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزاء و لائق سخریه ایشانند خُلِقَ الإِنسان ُ آفریده شده است انسان مِن عَجَل ٍ از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلّت تانّی در امور گویا که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که سَأُرِیکُم زود باشد که بنمائیم شما را آیاتِی نشانهای عقوبت خود در دنیا که واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلا تَستَعجِلُون ِ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است

عجل او آنکه چون روح بسر و چشم او درآمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش آنکه آفتاب غائب گردد وَ یَقُولُون َو میگویند کافران مَتی هذَا الوَعدُ کی باشد اینکه وعده عذاب یا وعده قیامت که با ما بگوئید إِن کُنتُم اگر هستید شما صادِقِین َراست گویان مخاطب حضرت پیغمبر ص و صحابه رض اواند حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود لَو یَعلَم ُالَّذِین َکَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر شدند حِین َلا یَکُفُّون َهنگامی را که بازندارند یعنی بازنتوانند داشت عَن وُجُوهِهِم ُالنّارَ از روی های خود آتش دوزخ را وَ لا عَن ظُهُورِهِم و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ابدان ایشان را وَ لا هُم یُنصَرُون َو نه باشند ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان بازدارد نیابند جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین است که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نه کنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را.

بَل تَأتِیهِم بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغتَةً ناگهان فَتَبهَتُهُم پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلا یَستَطِیعُون َپس نتوانند رَدَّها بازداشتن اهوال آن از خود وَ لا هُم یُنظَرُون َو نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نه گردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند وَ لَقَدِ استُهزِئ َو بدرستیکه فسوس کرده اند بِرُسُل ٍمِن قَبلِک َبر رسولان پیش از تو حق سبحانه تسلّی دل آن

حضرت را از حال انبیای گذشته و استهزای معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت مآب علیه السلام را میگوید ایشان استهزاء میکردند فَحاقَ- پس عذاب احاطه کرد بِالَّذِینَ-سَخِرُوا بآنانکه سخریه کردند مِنهُم از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیاء ع تمسخر نمودند بدیشان رسید ما کانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن یَستَهزِؤُنَ-استهزاء میکردند پس بکسانی نیز که با تو آن سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُل بگو ای محمّد ص با مستهزیان مَن یَکلَؤُکُم کیست که نگاه میدارد شما را بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ بشب و روز مِنَ-الرَّحمنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَل هُم بلکه ایشان عَن ذِکرِ رَبِّهِم از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظه آن مُعرِضُونَ-روی گردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاهدارنده را چه شناسند أَم لَهُم آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی تَمنَعُهُم بازدارند از ایشان مِن دُونِنا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند درین آیت تقدیم و تاخیری هست تقدیرش آنکه ام لهم الهه من دوننا تمنعهم پس بیان صفت الهه ایشان میکند و میفرماید لا یَستَطِیعُونَ-نمی توانند بتان که بزعم ایشان الهه اند نَصرَ أَنفُسِهِم یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت وَ لا هُم و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد

دیگری مِنّا از عذاب ما يُصحَبُون - نگاه داشته و زنهار داده شوند.

صفحه : ۷۱۲

بَل مَتَّعنا بلكه ما برخورداری داديم هؤُلاءِ آن گروه مكيان را بسعت عيش و ايمنی و سلامتی وَ آباءَهُم و پدران ايشان را حَتّی طال - تا دراز شد عَلَيهِم ُالعُمُرُ بر ايشان مدّت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند كه هميشه چنين خواهد بود و ندانستند كه دمبدم بنای عيش در هم خواهد شكست و اساس عمر منهدم خواهد شد بيت مغرور مشو كه دمبدم دست اجل برهم زند اينكه بنا كه افراشته اند أَ فَلا يَرَون - آيا نمی بينند كافران أَنّا نَأتِي الأَرض - آنرا كه می آيد فرمان بر زمين ايشان نَنقُصُها مِن أَطرافِها كوتاه ميكنيم آن زمين را از اطراف آن يعنی می گشائيم آن را بر مسلمانان تا هر روز قلعه ميگيرند و منزلی بحوزه تصرف درمی آرند أَ فَهُم ُالغالِبُون - آيا پس ايشانند غلبه كنندگان يا پيغمبر و مومنان قُل إِنَّما أُنذِرُكُم بگو جز اينكه نيست كه من بيم كنم شما را بِالوَحی ِ بآنچه وحی كرده ميشود بمن يعنی از قبل خود سخن نمی گويم و شما از بيم دادن من متأثر نمی شويد وَ لا يَسمَع ُالصُّم ُالدُّعاءَ و نمی شنوند كران خواندن را إِذا ما يُنذَرُون - چون بيم كرده شوند كافران را در عدم انتفاع بدانچه ميشنوند تشبيه ميكند بكران كه چيزی مسموع ايشان نشود وَ لَئِن مَسَّتهُم و اگر برسد بكفره نَفحَةٌ اندك چيزی مِن عَذاب ِ رَبِّك َ از عذاب پروردگار تو يعنی از آنچه ايشانرا بآن بيم ميكنی خوار و فروتن شوند و از غايت اضطراب و حيرت لَيَقُولُن َ هر آئينه گويند يا وَيلَنا ای وای بر ما إِنّا كُنّا ظالِمِين -

بدرستیکه بودیم ما بر نفس خود ستم کنندگان بشرک و تکذیب وَ نَضَع ُالمَوازِین َالقِسطَ و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل را لِیَوم ِالقِیامَهِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران برآنند که میزان عبارت است از عدل یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محاسبه و محافظه حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور برآنند که مراد میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان او است چنانچه یا ایها الرسل کلوا به نسبت حضرت پیغمبر علیه السلام یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان می سنجند پس برای هر یک یک میزانی خواهد بود و جمعیت او باضافت به جمع است و بعضی برآنند که علی حده هر کس را میزانی خواهد بود یعنی از نیک و بد که عمل او بدان بسنجند فَلا تُظلَم ُنَفس ٌپس ستم دیده نشود نفسی شَیئاً چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل ناسنجیده نه گذارند وَ إِن کان َو اگرچه باشد عمل مِثقال َحَبَّهٍ همسنگ دانه مِن خَردَل ٍاز سپندان که اصغر حبوب است أَتَینا بِها بیاریم آنرا و نزد. ترازو حاضر گردانیم وَ کَفی بِنا حاسِبِین َو بسنده ایم ما شمارکننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست.

صفحه : ۷۱۳

وَ لَقَد آتَینا و بدرستیکه دادیم ما مُوسی وَ هارُون َالفُرقان َموسی و هارون را کتابی روشن جداکننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا

شکافتن دریا وَ ضِیاءً و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وَ ذِکراً لِلمُتَّقِین َو پندی مر پرهیزگاران را الَّذِین َیَخشَون َآنانکه بترسند رَبَّهُم از عذاب آفریدگار خود بِالغَیب ِبپوشیدگی خدای را نادیده ازو میترسند و عذاب را مشاهده ناکرده از ان بیم دارند یا ترس کارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آشکارا، در موضعی از موضح از إبن عباس رضی اللّه عنه نقل میکند که هر که ایمان دارد بواحدانیت خدای تعالی و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده است از خدای بغیب وَ هُم و ایشان یعنی پرهیزگاران مِن َالسّاعَةِ از اهوال قیامت مُشفِقُون َترسندگانند وَ هذا و اینکه قرآن ذِکرٌ مُبارَکٌ سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمّد ص أَنزَلناه ُفرو فرستادیم او را و از خود برنبافت أَ فَأَنتُم آیا شما لَه ُمُنکِرُون َمر قرآن را انکار کنندگانید وَ لَقَد آتَینا و هر آئینه ما دادیم إِبراهِیم َرُشدَه ُمر ابراهیم علیه السلام را راه یافتن او بوجود صلاح مِن قَبل ُپیش از موسی و هارون علیه السلام یا قبل از محمّد صلی اللّه علیه و سلّم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَ کُنّا بِه ِعالِمِین َو بودیم ما باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم إِذ قال َیاد کن چون گفت لِأَبِیه ِمر پدر خود آزر را وَ قَومِه ِو مر گروه خود را یعنی اهل بابل را ما هذِه ِالتَّماثِیل ُ

الَّتِی أَنتُم لَهـا چیست اینکه شـکلها و صورتها که پیوسـته شـما بر آن یعنی بر پرسـتش آن عاکِفُون- مجاورانیـد و آن هفتاد و دو صـورت بـود و در تیسـیر گویـد نود بت بود و بزرگـتر همه را از زر سـاخته بودنـد و دو گوهر شـاهوار در جـای چشم هـای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودنـد بر هیئت سـباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضـی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بود بر هر تقـدیر ابراهیم خلیل اللّه علی نبینا و علیه السـلام فرموده که اینکه چه صورتها، است که میپرستید قالُوا وَجَدنا گفتند ما یافتیم آباءَنا پدران خود را لَها عابِدِین- مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم.

صفحه : ۷۱۴

قال- گفت ابراهیم ع لَقَد کُنتُم أَنتُم بخدای که بودید شـما وَ آباؤُکُم و پدران شما فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی روشن و خطای آشـکارا قـالُوا گفتنـد نمرودیـان از روی تعجب أَ جِئتَنـا بِالحَقِّ آیا آوردی بما اینکه سـخن را براستی و جـدّ أَم أَنت- یا تو مِنَ- اللّاعِبِین- از بازی کنندگانی که بر سبیل ملاعبه و مطائبه سـخن میگوئی اسـتبعاد کردند از تضـلیل خود و تجهیل آبای خود قال- گفت ابراهیم ع بَل نیسـتم بازی کننـده بلکه رَبُّکُم آفریـدگار شـما رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریـدگار آسـمان و زمین اسـت الَّذِی فَطَرَهُنَّ آنکه او آفریـد آسـمان و زمین یـا تماثیـل شـما را وَ أَنَا عَلی ذلِکُم و من بر آنچه پروردگار من و شـما است مِنَ- الشّاهِدِین- از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می نمایم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در ان

روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه درآمده و بتان را بیاراسته بزمزمها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود بازگشتندی چو ابراهیم ع با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به بینی که دین و آئین ما چه زیبا است ابراهیم ع بلا و نعم جواب ایشان نه گفت و روز دیگر که می رفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست ازو بازداشته برفتند ابراهیم ع پنهان از ایشان فرمود که وَ تَاللّٰه ِو بخدای سوگند که من لَأَکِیدَن َهر آئینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم أَصنامَکُم بتان شما را بَعدَ أَن تُوَلُّوا بعد از انکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدبِرِین َپشت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از ان جمع اینکه سخن را بشنید و با کس نه گفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل علیه السلام تبری برداشته به بتخانه درآمد فَجَعَلَهُم پس گردانید بتان را بزخم تیر جُذاذاً پاره پاره إِلّا کَبِیراً لَهُم مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگ تر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُم إِلَیه ِشاید که قوم نمرود بآن بت بزرگ تر یَرجِعُون َبازگردند یعنی بدو رجوع کرده ازو بپرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود آن ست که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند

ضمیر الیه راجع بـابراهیم ع است یعنی وی بتـان را بشـکست تا شایـد که رجوع بـدو کننـد و او عجز بتان بحجت قاطع بر ایشان ثـابت کنـد القصه چون نمرودیـان آخر روز به بتخانه درآمدنـد از وقوع آن صورت متحیر شـده قالُوا مَن فَعَل َ گفتنـد که کرده است هـذا اینکـه فعـل بِآلِهَتِنـا بـا خـدایان مـا و ایشـان را در هـم شکســته اسـت إِنَّه ُ بـدرستیکه او لَمِن َالظّالِمِین َهر آئینـه از ستمکارانست بر الهه چه ایشان را تعظیم می بایـد کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افگنـده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواسـتند که بت شـکن را پیـدا سازنـد آنکس که کلمات تاللّه لا کیدن اصنامکم از ابراهیم ع شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال بامرای نمرود رسید.

صفحه : ۷۱۵

قالُوا سَمِعنا گفتنـد با نمرود که از قومی شـنیدیم که ایشان میگویند فَتًی شـنیدیم از جوانی که ببدی یَذکُرُهُم یاد میکرد بتان را یُقـال ُلَه ُإِبراهِیم ُمیگوینـد او را ابراهیم یعنی نـام او ابراهیم است قـالُوا گفتنـد نمرود و امرای او فَأتُوا بِه ِپس بیاریـد او را عَلی أَعیُن ِالنّاس ِبر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را به بینند لَعَلَّهُم یَشهَدُون َشاید که گواهی دهند که اینکه است که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم ع را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالُوا گفتند أَ أَنت َآیا تو فَعَلت َهذا کرده اینکه را که می بینیم از کسر و قطع بِآلِهَتِنا یا إِبراهِیم ُبخدایان ما ای ابراهیم قال َگفت من نکرده ام بَل فَعَلَه ُبلکه کرده

است اینکه را کَبِیرُهُم هذا اینکه بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فَسئَلُوهُم پس بپرسید شما از ایشان که شکسته است شما را إِن کانُوا یَنطِقُون ـ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلی أَنفُسِهِم پس بازگشتند با عقول خود یا با یکدیگر فَقالُوا پس گفتند بعضی با بعضی إِنَّکُم أَنتُم ُالظّالِمُون ـ بدرستیکه شما ستمکارانید به پرستش چیزیکه نشنود و نگوید ثُم َّ نُکِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلی رُؤُسِهِم بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند از خجالت و حیرت گفتند لَقَد عَلِمت ـ بدرستیکه تو دانسته که ما هؤُلاءِ یَنطِقُون ـ اینکه بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز الهه خود قال ـ گفت ابراهیم أَ فَتَعبُدُون ـ آیا پرستش می کنید مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی ما لا یَنفَعُکُم شَیئاً آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر او را بپرستید وَ لا یَضُرُّکُم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُف ٍّ لَکُم زشتی و ناخوشی باد شما را وَ لِما تَعبُدُون ـ و مر آنچیزی را که می پرستید مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی أَ فَلا تَعقِلُون ـ آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود اینکه سخن شنیدند از محاجه بمضاده نقل کرده.

قالُوا حَرِّقُوه ُ گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول است وَ انصُرُوا آلِهَتَکُم و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِن کُنتُم اگر هستید شما فاعِلِین ـ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند

و ارتفاع دیوار آن شست گز و قریب یک ماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر هیمه ریخته آتش در ان زدند و ابراهیم علیه السلام را غل بر گردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افگندند جبرئیل ع از هوا بوی رسید و گفت هل لک من حاجه هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نی، جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن نیست چون توکّل خلیل ع بر خدای جلیل و انقطاع او از ما سوی اللّه درست بود قُلنا یا نارُ کُونِی گفتیم ما که ای آتش باش بَرداً وَ سَلاماً عَلی إِبراهِیم َخداوند برودت و سلامت بر ابراهیم ع إبن عباس رض فرمود که اگر نه گفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بیفسردی وَ أَرادُوا و خواستند نمرودیان بِه ِکَیداً بابراهیم علیه السلام مکری در سوختن او فَجَعَلناهُم ُالأَخسَرِین َپس ما گردانیدیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان برهان قاطع شد بر حقّیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل نرگس بدمیدند و چشمه آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک الطل سخن میگوید و بر گرداگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است

که می بینم بزرگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم فرمود که خدای من آن قربان را از تو قبول نمی کند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتش است که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت بیت آتش دارد دل من آتش دارد و آن آتش دل دل مرا خوش دارد خلیل اللّٰه نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که بسوز شهود عشق آه زند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و با سلامت باش بر ابراهیم علیه السلام چه ما حکم کردیم که در آن آتش بمعجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی تا برد شود بوستانی پیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر بر ابراهیم بسلامت نباشی از شعله نار اللّٰه الموقده بسوزد قاعده دعوت برافتد و ازینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز برو غالب نبود بیت عشق آن شعله است که چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَ نَجَّیناه ُو نجات دادیم ابراهیم علیه السلام را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَ لُوطاً و برادرزاده او لوط بن هارون علیه السلام را و رسانیدیم ایشانرا إِلَی الأَرض ِ الَّتِی بارَکنا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِیها لِلعالَمِین َدر آن مر جهانیان را یعنی ولایت شام

و برکت تمام بعثت انبیاء بود در ان ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرموده و لوط علیه السلام بموتفکات و میان اینکه دو موضع مسافت یک شبان و روز بود وَ وَهَبنا لَه ُو بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسحاق َ نام او اسحق وَ یَعقُوب َ نافِلَةً و دادیم او را یعقوب ع زیادتی بر سؤال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَ کُلًّا جَعَلنا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام و اسحق علیه السلام و یعقوب علیه السلام صالِحِین َ نیکان و شایستگان.

صفحه : ۷۱۷

وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را یَهدُون َ راه نمایند بما بِأَمرِنا بفرمان ما وَ أَوحَینا إِلَیهِم و وحی کردیم بدیشان فِعل َ الخَیرات ِ کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَ إِقام َ الصَّلاةِ و بپای داشتن نماز وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ و دادن زکوه تخصیص نماز و زکوه از خیرات جهت تفضیل است وَ کانُوا لَنا و بودند ما را عابِدِین َ پرستندگان باخلاص وَ لُوطاً آتَیناه ُو دادیم لوط را حُکماً حکمت و یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَ عِلماً و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملّت وَ نَجَّیناه ُو برهانیدیم او را مِن َ القَریَةِ الَّتِی از ان دیهی که کانَت تَعمَل ُ الخَبائِث َ بود آن دیه که میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال

می نمودند و راه میزدند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُم کانُوا بدرستیکه بودند ایشان قَوم َسَوءٍ گروه بد فاسِقِین َبیرون رفتگان از دائره فرمان وَ أَدخَلناه ُو درآوردیم لوط را فِی رَحمَتِنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است إِنَّه ُبدرستیکه لوط مِن َالصّالِحِین َاز ستودگان و شایستگان است و قصّه لوط علیه السلام قبل ازین بتفصیل گذشته وَ نُوحاً و یاد کن نوح علیه السلام را إِذ نادی چون ندا کرد پروردگار خود را مِن قَبل ُپیش از لوط و ابراهیم علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاستَجَبنا لَه ُپس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّیناه ُپس نجات دادیم او را وَ أَهلَه ُو اهلبیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِن َالکَرب ِالعَظِیم ِاز غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَ نَصَرناه ُو یاری دادیم او را مِن َالقَوم ِبر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِین َکَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را إِنَّهُم بدرستیکه قوم نوح علیه السّلام کانُوا بودند قَوم َسَوءٍ گروه بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیها است فَأَغرَقناهُم أَجمَعِین َپس غرق گردانیدیم همه ایشان را.

وَ داوُدَ وَ سُلَیمان َو یاد کن قصّه داود بن ایشا و پسر او سلیمان علیهما السلام را إِذ یَحکُمان ِچون حکم کردند فِی الحَرث ِدر کشت آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علیه السلام بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس به محکمه آمدند یکی

دهقـان و او را ایلیـا گفتنـدی و یکی گوسـفند دارد او را یوحنـا خواندنـدی ایلیا گفت یا خلیفه اللّه همسایه من یوحنا بشب رمه خود را میچرانیـد شبی بکشت زار من درآمده و تمامی خورده و قولی آنست که ببوسـتان وی رفته بودند و خوشـهای انگور را خـورده و تلـف کرده داود علیه السـلام از یوحنـا پرسـیده جـواب داد که آری چنین واقع شـده داود علیه السـلام حکم کرد که گوسـفندان خود را بایلیا ده و در شـریعت داود علیه السـلام حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصّه مر سـلیمان علیه السلام را معلوم شد به محکمه درآمد و در سن سیزده سالگی بود و با پدر فرمود که اگر حکم جز اینکه بودی اصلح و اوفق نمودی داود علیه السـلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان علیه السلام جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا ازو نفع گیرد بشـیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع را با یوحنا بایـد داد تا غم او خورد و بـدان مرتبه رسانـد که اوّل بوده چون خوشهای انگور پدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را بگیرد تا هیچکدام بی بهره نماند داود علیه السـلام بدین منوال حکم فرمود حق سـبحانه خبر داد پیغمبر خود را که قصّه داود و سـلیمان علی نبینا و علیهم السلام برین قوم خواند وقتی که حکم کرد در زرع یا باغ إِذ نَفَشَت فِیهِ ِ چون بشب رفته بود در ان کشت زار یا بوستان غَنَم ُالقَوم ِ گوسفند گروهی وَ

کُنّا و بودیم ما لِحُکمِهِم مر حکم حاکم را بر متحاکمین شاهِدِین ـ حاضـر یعنی دانستیم که داود و سـلیمان ع بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمناها سُلَیمان ـ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان ع را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسـفندان بصاحب بـاغ دهنـد تا ازو نفع گیرد و بـدان تلافی روزگار خود کنـد و باغ را بصاحب گوسـفندان تا غم خوارگی نمایـد و بمرتبه اوّل بـاز رسانـد تـا دیگر بار از رمه غافل نگردد حقیقت آنست که در ان زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السـلام صادر گشـته خـدای وحی کرده به سـلیمان علیه السـلام بنصّی که ناسـخ آن حکم شده داود علیه السـلام بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سـابق بنص ناسـخ حکم فرمود وَ کُلًّا آتَینـا و هر یک از پـدر و پسـر را دادیم حُکماً حکم کردن با پیغمبری وَ عِلماً و دانش بامور دین وَ سَخَّرنا و رام ساختیم مَعَ ـ داوُدَ الجِبال ـ یُسَبِّحن ـ با داود علیه السلام کوهها را تسبیح میکردند خدای را باتفـاق او و در تبیان آورده که بر آن منوال که ذکر داود علیه السـلام میشـنودند از کوهها نیز شـنوده میشـد و اینکه معجزه آن حضـرت بود وَ الطَّیرَ و مسـخّر گردانیدیم مر داود علیه السلام را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت می نمودند وَ کُنّا فاعِلِین ـ و هستیم ما کننـده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شـما عجبی است صاحب انوار فرموده که بعضـی تسبیح را بمعنی سباحت داشته یعنی هر جا داود رفتی کوهها با وی روان شدی در فوائد

آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برآنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بر آن تقدیر چون جمله اشیاء بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مومن موقن باید که اعتنا کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود بر وجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و اینکه معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هر کجا قدرتش علم افراخت از غرائب هر آنچه خواست بساخت قدرتی را که نیست نقصانش کارها جمله هست آسانش وَ عَلَّمناه ُو بیاموختیم مر داود را صَنعَةَ لَبُوس ٍ ساختن زره لَکُم برای شما لِتُحصِنَکُم تا نگاه داریم ما و حفص بتا میخواند تا نگاه دارد زره شما را مِن بَأسِکُم. از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَل أَنتُم پس آیا هستید شما شاکِرُون َسپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدای را بر چنین لباسی.

صفحه : ۷۱۹

وَ لِسُلَیمان َالرِّیح َو مسخر گردانیدیم برای سلیمان علیه السلام باد را عاصِفَةً سخت و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یکماهه راه بردی تَجرِی بِأَمرِه ِبود که میرفت بفرمان سلیمان علیه السلام یعنی بمشیت او إِلَی الأَرض ِبسوی زمینی الَّتِی بارَکنا که برکت کردیم فِیها در ان زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا

بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز نماز شام باد ویرا بدانجا آوردی و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی و شام را بتدمر بازآمدی وَ کُنّا و هستیم ما بِکُلِ ِشَی ءٍ عالِمِین َ بهمه چیزها دانا وَ مِن َالشَّیاطِین ِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَن یَغُوصُون َ کسانیکه غوّاصی کنند در دریاها لَه ُبرای او بجهت استخراج نفایس وَ یَعمَلُون َو بکنند عَمَلًا دُون َ ذلِكَ َعمل دیگر جز غواصی مثل بنا و سائر صناعات غریبه وَ کُنّا لَهُم و بودیم مر دیوان را حافِظِین َنگاهدارندگان تا از فرمان سلیمان علیه السلام بیرون نروند وَ أَیُّوب َو یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازخ بن دروم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم ع است حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت شینه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت و عیش است و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود نه چنین است که تو میگوئی او ما را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوزه ابتلاش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرویم که گر تیغم رود

بر سر بروز امتحان باشم چون شمع ایستاده پابرجای در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلّط داد دیوان را بر گماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند و در حقائق فرموده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصّه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت برنج عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در ان پیدا گشتند یعنی کرمان و مؤمنان مرتد شده ویرا از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منشا بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده و سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السّلام و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده فرمود که یاد کن ای محمّد قصّه ایوب ع را إِذ نادی رَبَّه ُ چون بخواند پروردگار خود را أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ بآنکه رسید مرا رنج و

سختی وَ أَنت َ أَرحَم ُالرّاحِمِین َو تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکران میگویند که حق تعالی در باره ایوب فرموده که إِنّا وَجَدناه ُصابِراً نِعم َالعَبدُ و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام با حق تعالی از ضرری و شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خبری بودی بدین بلاـ مبتلا نه گشتی اینکه شماتت دل مبارك او را مجروح ساخت و اینکه سخن بزبان راند یا چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمیتوانست نمود که برین سخن تکلم نمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و اینکه دو عوض محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و ازین کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب برینحال مطلع شد آواز انی مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد اینکه شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از ان کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاك گرم می طپید ایوب علیه السلام او را برداشته باز بجای او نهاد و چون اینکه کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و اینکه

کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بیواسطه ملکی یا بشری از بارگاه کبریا اینکه خطاب مستطاب بایوب ع مکروب می رسید که ای بیمار ما چگونه و ایوب بذوق و شوق اینکه پرسش کوه بلا را بجان می کشید و بآن بیماری خوش بود بیت گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود در سحر آن روز که مرهم راحت می رسید بتحفه اینکه خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان برآنند که شکایت باو بود نه ازو بود و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب ع از ضرر جسمانی مینالید اما روحانیتش ناظر جمال لیلی بود کمال عنایت در بلا می دید لا جرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش ندای و انت ارحم الرحمین مترنم شد و در لطائف قشیری مذکور است که اینکه سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه کنم مگر صبر جبرئیل فرمود که بلاها در خزاین حق بسیار است تو طاقت نداری و نیاری از حق تعالی عافیت خواه ایوب اینکه سخن گفت.

صفحه : ۷۲۰ فَاستَجَبنا لَه ُ پس اجابت کردم دعای او را فَکَشَفنا پس به بردیم ما ما بِه ِ مِن ضُرٍّ آنچه ویرا بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره صاد خواهد آمد وَ آتَیناه ُو عطا کردیم او را أَهلَه ُفرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم وَ مِثلَهُم

مَعَهُم و ماننـد ایشان بایشان یعنی هفت پسـر و سه دختر دیگر شبیه بیکدیگر إبن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشـی ویرا مضاعف بوی داد و ابری سـرخ یا سـفید فرسـتاد تا ملـخ زرین بر وی بیارید و در احقاف آورده که سه شـبانروز در حوالی سرای او بارید رَحمَةً مِن عِندِنا اینکه کارها به نسبت ایوب علیه السلام کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو وَ ذِکری لِلعابِدِین ِو پنـدی برای پرسـتندگان تـا صبر کننـد چنانچه او کرد و جزا یابنـد چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویشـتن قادر بود صبر بایـد تا شود یک سو حرج زان که گفت الصبر مفتاح الفرج وَ إِسماعِیل ِوَ إِدرِیس ِو یاد کن اسـمعیل و ادریس را وَ ذَا الکِفل ِو خداونـد نصیب را الیاس است یا یوشع یا زکریا و وجه تسـمیه آنکه از خـدای بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی ضـعف است یعنی عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضـمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس علیه السـلام متکفل شـد که بامر دین قیام نمایـد بعـد از ذهاب وی بـدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السـنته و صاحب تبیان آورده اند که بیکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پابند شود آنرا که شب نماز گزارد و فتور نورزد و روز روزه دارد و

افطار نه کند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از ان که آن پیغمبر رض اینکه سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ملك بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود و خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذو الکفل خواند کُل ٌّ همه اینکه پیغمبران که اسمعیل ع و ادریس ع و ذو الکفل اند ع مِن َالصّابِرِین َاز صبرکنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید و زمان اسمعیل علیه السلام بر اقامت مکّه که وادی غیر ذی زرع بود فرمود و ادریس علیه السلام روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل علیه السلام شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَ أَدخَلناهُم و درآوردیم ایشان را فِی رَحمَتِنا در بخشائش ما که نبوت است یا نعمت آخرت إِنَّهُم بدرستیکه ایشان مِن َالصّالِحِین َاز ستودگان و فرمان برندگانند وَ ذَا النُّون ِو یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس علیه السّلام را إِذ ذَهَب َچون برفت مُغاضِباً خشمناك بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرمود که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغگوئی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت فَظَن َّپس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد أَن لَن نَقدِرَ

آنکه تنگ نخواهیم ساخت عَلَیه ِ بر وی راه رفتن را پس ما او را به بحر درآوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنادی پس ندا کرد فِی الظُّلُماتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب بخواند أَن لا إِله َ إِلّا أَنت َ بآنکه گفت هیچ معبود نیست مگر تو سُبحانَک َ پاکی تو از انکه در چیزی. عاجز شوی إِنِّی کُنت ُ بدرستیکه من هستم مِن َ الظّالِمِین َ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سیّد عالم نقل میکند که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را.

صفحه : ۷۲۱

فَاستَجَبنا لَه ُ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس ع را وَ نَجَّیناه ُ و برهانیدیم او را مِن َ الغَم ِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افگند بر ساحل دریا وَ کَذلِک َ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنجِی المُؤمِنِین َ میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصّه ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می آید وَ زَکَرِیّا و یاد کن زکریا بن آذر علیه السلام را إِذ نادی رَبَّه ُ چون بخواند پروردگار خود را و گفت رَب ِّ لا تَذَرنِی ای آفریدگار من مگذار مرا فَرداً تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَ أَنت َ خَیرُ الوارِثِین َ و تو بهتر وارثانی پس اگر مر او ارث ندهی باک ندارم فَاستَجَبنا لَه ُ وَ وَهَبنا لَه ُ یَحیی پس قبول کردیم ما مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم

دیـن وَ أَصـلَحنا لَه ُو بصـلاح آوردیم برای او زَوجَه ُزن او ایشـاع بنت عمران را برای ولادت بعـد از عقر او و گفته انـد او را خوشـخوی گردانیدیم برای زکریا بعد از انکه سـیئ الخلق بود إِنَّهُم بدرستیکه اینکه پیغمبران که مذکور شدند کانُوا یُسارِعُونَ بودنـد که می شـتافتند فِی الخَیراتِ در نیکوئیها وَ یَدعُونَنا و میخواندند ما را رَغَباً از روی رغبت بثواب وَ رَهَباً و از جهت ترس از عـذاب وَ کانُوا لَنا و بودنـد ما را خاشِعِینَ فروتنان و فرمان پذیران و نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسـرار آورده که هر که نیاز برو برد توانگرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز و کانوا لنا خاشـعین نشان ناز من مثلی و رب العرش معبودی بیت گـدای میکـده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر سـتاره کنم وَ الَّتِی أَحصَنَت و یـاد کن آن زنی را که نگاهـداشت فَرجَهـا فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیـچ کس بر دامن عفت وی نرسـید فَنَفَخنا پس دمیدیم یعنی جبرائیل را فرمودیم تا دمید فِیها در پیراهن او یا درون او مِن رُوحِنا از روحی که آن بامر ماست محصل سـخن آنکه جاری می گردانیدیم در وی روح مسیح وَ جَعَلناها و گردانیدیم قصّه وی را وَ ابنَها و خبر پسر وی عیسی ع را آیَةً حجّتی و علامتی لِلعالَمِینَ مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر

از بتول عـذرا به مجرد نفخه دلالت بر قـدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد إِن َّهذِه ِ أَمَّتُکَم بدرستیکه اینکه ملّت توحید و دین اسـلام که واجب است شـما را استقامت بر آن أُمَّهً واحِدَهً ملّتی است یگانه یعنی اختلافی نیست در ان بلکه همه انبیاء ع بر آن بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند وَ أَنَا رَبُّکُم و من آفرید گار شماام فَاعبُدُون ِ پس مرا پرستید نه غیر مرا.

صفحه : ۷۲۲

وَ تَقَطَّعُوا و ببریدند امم ماضـیه أَمرَهُم بَینَهُم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگر میکردنـد کُل ٌّجمله اینکه فرقه ها إِلَینا راجِعُون َبسوی ما باز گروند گانند و ما ایشان را فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَن یَعمَل پس هر که بکنـد مِن َالصّالِحات ِاز عملهای پسـندیده وَ هُوَ مُؤمِن ٌو حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول فَلا ـ کُفران َپس ناسپاسـی نیست لِسَـعیِه ِمر شـتافتن او را بعمل یعنی ضائع نسازیم کردار او را وَ إِنّا لَه ُو ما سـعی او را کاتِبُون َنویسـنده ایم یعنی اثبات کننـده در صـحیفه اعمال او مراد آنست که کار او بهیـچ وجه ضایع نخواهد بود بیت مزد کار نیکـوان ضـایع نباشـد نزد حـق لا ـ یضـیع اللّه فی الـدارین اجر المحسـنین وَ حَرام ٌعَلی قَریَه ٍ و ممتنـع است بر اهـل دیهی که ما أَهلَکناها هلاک کردیم ایشانرا أَنَّهُم لا یَرجِعُون َآنکه ایشان بازنگردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی دانند نه زاید گویند معنی آیت اینکه است که ممتنع است

بر هالکان و نشاید که رجوع نه نمایند به محشر برای حساب بلکه بیائند و محاسب شوند و قول اوّل اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتّی إِذا فُتِحَت تا وقتی که گشاده شود یَأجُوج ُوَ مَأجُوج ُ یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یأجوج و مأجوج علامت آنست وَ هُم و یأجوج و مأجوج مِن کُل ِحَدَب ٍ از هر بلندی یَنسِلُون َمی شتابند و میدوند تا همه عالم را فرو گیرند و آبهای تمام دریاها را بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد رح فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی علیه السلام خروج یأجوج و مأجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصّن عیسی علیه السلام با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر چه در آسمان است تا تیرها بطرف آسمان افگنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی علیه السلام و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق تعالی بیکدفعه همه را هلاک کند وَ اقتَرَب َالوَعدُ الحَق ُّو نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامت است فَإِذا هِی َپس ناگاه قصّه آن است که باشد در ان شاخِصَهٌ خیره و بازمانده از هول رستخیز أَبصارُ الَّذِین َکَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند یا وَیلَنا ای وای بر ما قَد کُنّا بدرستیکه بودیم ما در دنیا فِی غَفلَهٍ در بی خبری مِن هذا ازین

روز و ازین حال بَل کُنّا بلکه بودیم ما ظالِمِینَ ستمکاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در مکابره و عناد افزودیم.

صفحه : ۷۲۳

إِنَّکُم بدرستیکه شما ای مشرکان وَ ما تَعبُدُونَ و آنچه می پرستید مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخ اید أَنتُم لَها شما با بتان در دوزخ وارِدُونَ گذرندگان و درو درآیندگانید و در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشانست چه آنها ترا پرستیدند که حالا با ایشان در آتشند لَو کانَ هؤُلاءِ اگر بودندی آن بتان آلِهَةً خدایان چنانکه گمان می بردند ما وَرَدُوها درنیامدندی بدوزخ چه خدای معذّب باشد نه معذّب وَ کُلٌّ و همه بتان و بت پرستان فِیها در دوزخ خالِدُونَ جاوید ماندگانند که ایشان را از ان هیچ روی خلاصی نیست لَهُم مر ایشان راست فِیها در دوزخ زَفِیرٌ ناله زار وَ هُم فِیها و ایشان در آتش لا یَسمَعُونَ نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیت إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و إبن الزبعری ایشانرا چون پریشان دید گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمّد ص مباحثه کنم پس گفت ای محمّد ص قد خصمتك و رب الکعبه تو میگوئی هر چه ما دون اللّه می پرستند همه در دوزخ خواهند بود حال آنست که عزیر و عیسی ع و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه اینکه معبودان حصب جهنّم باشند گو بتان

مـا نیز باشـند آیت آمـد که إِن ٓالَّذِین ٓسَبَقَت لَهُم بـدرستیکه آنانکه پیشـی گرفته برای ایشان مِنَّا الحُسـنی از ما سابقه نیکو که سعـادت است و توفیق طـاعت یـا بشـارت بجنت و آن عزیر و عیسـی و ملائکه انـد علیهم السـلام أُولئِك ٓ آن گروه که بسابقه عنایت مخصوص انـد عَنها مُبعَدُون ٓ از دوزخ دورشدگاننـد صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بـدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشـتند نهان در مزرعه ابد بروید بعیان لا یَسمَعُون ٓ نمی شنوند آن دورشدگان از دوزخ حَسِیسَهَا آواز آتش را هـم بجهت آنکه ایشـان در اعلی علیین انـد و دوزخ در اسـفل السـافلین وَ هُم فِی مَا اشتَهَت و ایشان در آنچه آرزو برند أَنفُسُهُم دلهای ایشان خالِدُون ٓ جاوید باشـند یعنی مشـتهیات خود را دایم می یابند لا یَحزُنُهُم ُالفَزَع ُ الأَکبَرُ اندوهگین نمیگرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشـری چه ایشان آن کلمه نخواهند شـنید تا وقتی که گوینـد و امتـاز و الیوم و ایشان ملول نخواهنـد شـد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهنـد بود و گفته انـد فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشـی املح بر بلندی بدارند و بکشـند و اینکه ندا برآید که یا اهل النار لکم خلود و لا موت و یـا اهـل الجنه لکم خلود و لا موت دوزخیـان فزع کننـد و بهشتیـان بـا فرح گذراننـد وَ تَتَلَقّاهُم ُالمَلائِکَهُ و پیش آینـد ایشان را فرشـتگان وقت بیرون آمـدن از قبور و گوینـد هـذا یَومُکُم ُالَّذِی اینکه روزی است که در دنیا کُنتُم تُوعَدُون ٓ بودیـد که بدین وعده داده

می شدیـد یعنی اینکه است روز ثواب و کرامت شـما عابـدان را گوینـد اینکه روز جزای شـما است عارفان را خطاب رسد که اینکه روز تماشائی شـما است نظم نیک مردان را نعیم اندر نعیم عشق بازان را لقا اندر لقا حصّه آنها وصال حور عین بهره اینها جمال کبریا صفحه : ۷۲۴

یَوم َنَطوِی السَّماءَ یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسـمان را کَطَیِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلکُتُبِ برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچون طی کردن سـجل را بر نوشـتها و سـجل نام کاتب حضرت رسالت پناه علیه السلام بوده و گوینـد که ملکی است که چون کرامـا کـاتبین نامهـای اعمـال بوی سـپارند او در هم پیچـد کَما بَدَأنا هم چنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلقٍ نخست بار آفریـدن را بی ماده و مددی نُعِیدُه ُ بازگردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عـدم و هر دو نزد قـدرت مـا آسان است وَعـداً وعـده دادیم باعاده وعـده دادنی عَلَینا بر ما است وفا کردن بـدان إِنّا کُنّا فاعِلِینَ بـدرستیکه ما کنندگانیم بی شـبه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَ لَقَد کَتَبنا و بـدرستیکه نوشتیم ما فِی الزَّبُورِ در کتاب داود مِن بَعـدِ الـذِّکرِ از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشـته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الأَرضَ آنکه زمین بهشت یَرِثُها میراث گیرنـد آنرا عِبادِیَ الصّالِحُونَ بنـدگان سـتوده من یعنی امت محمّـد علیه السـلام و گفته انـد عامه مؤمنان إِنَّ فِی هـذا بـدرستیکه درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلاغاً هر آئینه کفایت

است لِقَومٍ عابِدِين َمر گروه پرستندگان را مراد امت حضرت رسالت پناه عليه الصلوه و السلام اند كه خبر و موعظه قرآن ايشانرا بسنده است در رسيدن بمطلوب وَ ما أَرسَلناكَ و نه فرستاديم ترا اى محمّد إِلّا رَحمَةً مگر بخشايشى لِلعالَمِين َمر عالميان را حضرت رسول عليه الصلوه و السّلام رحمت است مر مومنان را كه بدو راه يافتند انما انا رحمه مهداه و رحمت است مر كافرانرا كه بسبب وى از عذاب استيصال ايمن بودند ما كان اللّه ليعذبهم و انت فيهم در كشف الاسرار آورده كه از رحمت وى بود كه امت را در هيچ مقام فراموش نكرد اگر در مكّه معظّمه و اگر در مدينه طيّبه و اگر در مسجد مكرم و اگر در حجره طاهره همچنين بذروه عرش و مقام قاب قوسين ياد فرمود كه السّلام علينا و على عباد اللّه الصالحين فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گويد امتى امتى نظم عاصيان پرگنه در دامن آخر زمان دست در دامان تو دارند و جان در آستين نااميد از حضرت با نصرت نتوان شدن چون توئى در هر دو عالم رحمت للعالمين قُل بگو اى محمّد مر كافرانرا إِنَّما يُوحى إِلَيَّ جزين نيست كه وحى فرو فرستاده ميشود بسوى من أَنَّما إِلهُكُم آنكه جزين نيست كه خداى شما إِلهٌ واحِدٌ خداى يگانه است و يكتا فَهَل أَنتُم پس آيا هستيد شما مُسلِمُونَ گردن نهادگان مقتضى وحى را فَإِن تَوَلَّوا پس اگر برگردند از توحيد. فَقُل آذَنتُكُم پس بگو آگاه كردم شما را عَلى سَواءٍ بر سويت يعنى من و شما در علم بآنچه اعلام كرده ام برابريم در موضح آورده كه اعلام كردم

شما را از آنچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی شدند وَ إِن أَدرِی و نمیدانم من أَ قَرِیب ٌآیا نزدیک است أَم بَعِیدٌ یا دور است. ما تُوعَدُون َ آنچه وعده داده شده اند بر آن از حشر یا غلبه مسلمانان.

صفحه : ۷۲۵

إِنَّه ُبدرستیکه خدای یَعلَم ُالجَهرَ میداند آشکارا مِن َالقَول ِ از سخن کافران در طعن اسلام وَ یَعلَم ُما تَکتُمُون َو میداند آنچه می پوشند از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَ إِن أَدرِی و نمیدانم لَعَلَّه ُفِتنَةٌ شاید که تا خیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَکُم مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد وَ مَتاع ٌو شاید که برخورداری بود شما را إِلی حِین ٍ تا هنگامی که اجل مقدر برسد قال َ رَب ِّاحکُم بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالحَق ِّبراستی وَ رَبُّنَا الرَّحمن ُو پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود المُستَعان ُیاری خواسته شده یعنی یاری ازو خواهند عَلی ما تَصِفُون َ بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید که عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرود نمی آید یا رایت سلام دمبدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای بر ردّ آن یاری میخواهم و امیدواری معونت از حضرت او داریم بیت مرا خویش ز درگاه بادشاهی خواه که هیچکس نشود ناامید از ان درگاه

سوره الحج

مکیه و

هی ثمان و سبعون آیه و عشر رکوعات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِیا أَیُّهَا النّاس ُای مردمان خطاب با عامه مکلفان است که میگوید اتَّقُوا رَبَّکُم بترسید از عذاب پروردگار خود إِن َّزَلزَلَهَ السّاعَهِ بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را شَی ءٌ عَظِیم ٌچیزی بزرگ است و پر هول اسناد تحریک بساعت مجاز است و اینکه زلزله از علامت قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که یا أَیُّهَا النّاس ُبه أَتی أَمرُ اللّه ِ فزع عظیم در خلایق پدید آید بیت در طبقات زمین افگندیم زلزله السّاعه شی ء عظیم.

صفحه : ۷۲۶

یَوم َتَرَونَها روزی که به بینید آن زلزله را تَذهَل ُغافل شود و فراموش کند از هیبت آنروز کُل ُّمُرضِعَهٍ هر شیردهنده عَمّا أَرضَعَت از ان فرزند که ویرا شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَ تَضَع ُو بنهد کُل ُّذات ِ حَمل ٍهر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند هر زنی باردار حَملَها فرزند خود را وَ تَرَی النّاس َو به بینی مردمان را از غایت دهشت در آنروز سُکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زائل شده وَ ما هُم بِسُکاری و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت در سکر نباشد و اگرچه در رای المعین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَ لکِن َّعَذاب َاللّه ِ شَدِیدٌ و لیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول آن مدهوش نمایند وَ مِن َالنّاس ِو از مردمان مَن یُجادِل ُکس هست که جدال

کند فِي اللّه ِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی ّ إبن خلف که انکار می نماید حشر را بِغَيرِ عِلم ٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَ يَتَّبِع ُو پیروی کند در مجادله یا در عامه اعمال خود کُل َّ شَيطان ٍ مَرِيدٍ هر دیو سرکش گمراه را که در ازل کُتِب َ عَلَيه ِ نوشته شده است بر ان دیو یا لوح محفوظ أَنَّه ُ مَن تَوَلّاه ُ آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّه ُ پس بدرستیکه آن دیو يُضِلُّه ُ گمراه گرداند تابع خود را وَ يَهدِيه ِ و راه نماید او را إِلي عَذاب ِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن کار دارد که مکافات آن دوزخ بود در احقاف فرمود که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر آن جدال کننده که هر که بر پی آن رود بدوزخ رسد یا أَيُّهَا النّاس ُ ای مردمان خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید إِن كُنتُم اگر هستید شما فِي رَيب ٍ مِن َ البَعث ِ در شک از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اوّل حال خود فَإِنّا پس بدرستیکه ما خَلَقناكُم آفریدم پدر شما را مِن تُراب ٍ از خاک شما فرع اوئید ثُم َّ مِن نُطفَةٍ پس آفریدیم شما را از آب منی ثُم َّ مِن عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته ثُم َّ مِن مُضغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخائید مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که درو هیچ عیبی و نقصی نبود وَ

غَیرِ مُخَلَّقَهٍ و ناتمـام که در بعضـی اجزای وی نقصانی باشـد یا مصوره و غیر مصوره در وسـیط آورده که اینکه معنی در سـقط است که بیفتد بعضـی ازو مصوّر و یکی تمام صورت یافته ملخص کلام آنست که شـما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لِنُبَیِّنَ لَکُم تا بیان کنیم برای شـما ابتـدای آفرینش شـما تا اسـتدلال کنیـد از مبـدأ بر معاد و تامل نمائید. که هر چه قابل تغیر و تکون است بار دیگر هم قبول آن میتواند کرد وَ نُقِرُّ و قرار میدهیم فِی الأَرحامِ در رحمها- صفحه : ۷۲۷

ما نَشاءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سـقط نشود و در رحم بماند إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی نامبرده که زمان وضع است ثُمَّ نُخرِجُکُم طِفلًا پس بیرون آریم شـما را از بطون امهـات طفی که از غـایت ضـعف بـامور خود قیام نتوانـد نمود ثُمَّ لِتَبلُغُوا پس تربیت کنیم شـما را تا برسید أَشُدَّکُم بکمال قوّت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی است وَ مِنکُم مَن یُتَوَفّی و از شمـا باشـد که متوفّی گردد نزدیـک بلوغ باشـدّ یـا قبل از ان وَ مِنکُم مَن یُرَدُّ و بعضـی از شـما بود که رد کرده شود إِلی أَرذَلِ العُمُرِ بفرودتریـن زنـدگانی که سن خرافت است لِکَیلا یَعلَمَ تـا ندانـد مِن بَعدِ عِلمٍ پس از دانسـتن شَیئاً چیزیرا یعنی بحـالت کودکی بازگردد و هرچه دانسته باشـد فراموش کنـد و عود آدمی از نهایت به هـدایت اشارتی است بآنکه قـدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث میفرماید

كه وَ تَرَى الْأَرضَ و مى بينى اى آدمى زمين را هامِدَةً خشك و بى رونق چون مرده فَإِذا أَنزَلنا پس چون فرو فرستيم ما از ابر عَلَيهَا الماءَ بر آن زمين آب باران را اهتَزَّت جنبش كند آن زمين بگياه وَ رَبَت و بيفزايد و بردمد وَ أَنبَتَت و برويانَد مِن كُلِّ زَوجٍ از هر صنفى از نباتات بَهِيجٍ تازه تر و نيكوتر و بهجت افزاى پس قادرى كه زمين مرده را بآبى زنده ميسازد توانا است بر آنكه اجزاى موتى را جمع ساخته بهمان حال كه بوده اند بازبرد نظم آنكه بى دانه نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت كرده نابود را بقدرت بود چه عجب گر دهد ببوده وجود ذلِكَ آنچه گفته شد از آفرينش انسان در اطوار مختلفه و تحويل ايشان باحوال متنوعه و احياء زمين بعد از موت بِأَنَّ اللّه بسبب آن است كه خداى تعالى هُوَ الحَقُّ او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات كمال است وَ أَنَّهُ و بجهت آنست كه او يُحىِ المَوتى زنده ميگرداند مردگانرا و اگر نه نطفه مرده و زمين خشك شده را زنده و تازه نساختى وَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ و براى آنست كه او بر همه چيزها قادر و توانا است چه قدرت از صفات ذاتيه است و نسبت او با همه مقدورات متساوى پس چون مشاهده قدرت بر احياى بعضى از اموات دلالت كرد لازم آمد اقتدار او بر احياء همه اموات وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ و ايراد اينكه دلائل براى آنست تا بدانند كه قيامت آينده است لا رَيبَ هيچ شكى نيست فِيها در آمدن او وَ أَنَّ

اللّه ‌و بداننـد آن نيز كه خـداى تعالى يَبعَثُ برمى انگيزد مَن فِى القُبُورِ كسانرا كه در گورانـد بمقتضاى وعده خود تا ايشان را حساب كند و جزا دهد.

صفحه : ۷۲۸

وَ مِنَ النّاسِ و از مردمـان مَن يُجادِلُ كس هست كه از روى ستيزه جـدال كنـد فِى اللّهِ در كلام خـداى تعالى يا قـدرت او تكرار براى تاكيـد است يعنى قبـل ازين بهمين الفـاظ گذشـته يـا مراد از مجادل اوّل رؤسـاى كفارانـد چـون نضـر و إبن ابى و اضـراب ايشان و از ثانى تابعان مقلـدان ايشان كه هر يك از ايشان نيز طرح جـدال مى افگند بِغَيرِ عِلمٍ بى دانشـى كه با او داده باشـند وَ لا هُدىً و بى دليلى كه راه بنمايـد بمقصـد وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ و بى كتابى روشن كه بـدان صواب از خطا متميز گردد يعنى مجادله مى كنـد بى سـندى از اسـتدلال يا وحى بلكه در صـدد جـدال است بمحض تقليـد و تقلـد محض ثانِىَ عِطفِهِ در حالتى كه پيچيـده دامن خود است و اينكه كنايه باشـد از تكبر چه متكبر دامن از هر چيزى درمى چينـد پس اينكه مقلّد متحيّر جـدال مى كند لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللّهِ تا گمراه گرداند مردم را از راه خداى يعنى از فرمانبردارى او لَهُ فِى الدُّنيا مر اوراست در دنيا خِزىٌ رسوائى بقتل چنانچه در بدر وَ نُذِيقُهُ و بچشانيم او را يَومَ القِيامَهِ روز رسـتخيز عَذابَ الحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده گوئيم ذلِكَ اينكه خزى و عـذاب بِما قَدَّمَت يَداكَ بسـبب آن چيزى است كه از پيش فرسـتاد دسـتهاى تو يعنى آنچه كسـب كرده از كفر و معصيت وَ أَنَّ اللّهَ و بسبب آنست

که خـدای تعالی لَیس َبِظَلّام ٍ نیست سـتم کننـده لِلعَبِیدِ مر بندگان خود را ایراد صـیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند
که جمعی از اعراب بمدینه آمده شـرف اسـلام دریافتند پس هرکرا از ایشان مرضـی عارض نشد و زنش پسـری بزاد و اسپ او
کره خوب آورد و مواشـی او نتاج نیکو دادند گفت اسـلام نیکو دینی است و مرا بسـبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام
آرمیـد شـد و اگر قضـیه برعکس آمـد از دین برگشـته گفت اسـلام بر من میمون نیست آیت نـازل شـد که وَ مِن َالنّاس ِ و از
مردمان مَن یَعبُدُ اللّه َ کس هست که پرستد خدای را عَلی حَرف ٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در
کار خود غیر متمکن و ماوردی فرمود که در نعمت دون محنت فَإِن أَصابَه ُ پس اگر برسد او را خَیرٌ نیکوئی چون صحت و غنا
اطمَأَن َّبِه ِ آرام گیرد بـدین و ثابت شود بـدان بسبب آن چیز وَ إِن أَصابَته ُفِتنَهٌ و اگر برسـد او را آزمایشـی چون مرض و فقر
انقَلَب َبرگردد عَلی وَجهِه ِبر روی خود یعنی از جهتی که آمـده باز بـدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و دست از دین
اسـلام بـاز دارد و قولی آنست که یکی از یهود ایمـان آورد و نابینا شـد و بلاها در پیش وی آمـد با حضـرت رسالت پناه علیه
الصلوه و السّلام گفت که من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت ص فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد
و اینکه آیت فرود آمد که هر که ازین

دین برگشت خَسِرَ الدُّنیا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَ الآخِرَة و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذلِکَ اینکه زیان هر دو سرای هُوَ الخُسران ُالمُبین ُهمان است زیان هویدا چه بر همه عقلاء ظاهر است که زیانی از ان عظیم تر نیست نظم نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین نه دین نه لامعه صدق نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین البته زیادتی نبود بدتر ازین.

صفحه : ۷۲۹

یَدعُوا می خواند و می پرستد مرتد یا مشرک مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی ما لا یَضُرُّه ُ آن چیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را وَ ما لا یَنفَعُه ُو سود ندهد ویرا اگر پرستش کند ذلِکَ آن پرستش هُوَ الضَّلال ُالبَعِیدُ همان است گمراهی دور از مقصد یَدعُوا می پرستد لَمَن ضَرُّه ُ آن را که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت است أَقرَب ُنزدیک تر است مِن نَفعِه ِ از سود او که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزّت لَبِئس َالمَولی هرآئینه بدیاری است بت وَ لَبِئس َالعَشِیرُ و بد مصاحبی است و آمیزکاری إِن َاللّه َبدرستیکه خدای تعالی یُدخِل ُالَّذِین َ آمَنُوا درمی آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کارهای شایسته بجا آوردند جَنّات ٍ تَجرِی در بوستانهائی که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار آن جوئیها و غایت نزهت باغ و بوستان بآب روان است إِن َاللّه َیَفعَل ُبدرستیکه خدای تعالی میکند ما یُرِیدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده

گفتند شاید که مهم محمّد ص پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که مَن کانَ یَظُنُّ هرکه باشد که گمان برد أَن لَن یَنصُرَهُ اللّهُ آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را فِی الدُّنیا در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَ الآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فَلیَمدُد بِسَبَبٍ پس باید که فرو گذارد رسنی إِلَی السَّماءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود به بندد ثُمَّ لیَقطَع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افگند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و رست در ان زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر ص صلی اللّه علیه و سلّم جهد تمام نماید فَلیَنظُر پس در نگرد بنظر تامل که با وجود اینکه کلفتها هَل یُذهِبَنَّ آیا می برد کَیدُهُ فعل حیله آمیز او ما یَغِیظُ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر علیه السلام و مظنه آنکه شاید او منصور نشود.

صفحه : ۷۳۰ وَ کَذلِکَ و هم چنانکه بیان کردیم اینکه کار را و روشن گردانیدیم أَنزَلناهُ فرو فرستادیم قرآن را آیاتٍ بَیِّناتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَ أَنَّ اللّهَ و برای آنکه خدای تعالی یَهدِی راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَن یُرِیدُ هرکرا که خواهد إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه

گرویدند وَ الَّذِین َ هادُوا و آنانکه یهودی شدند وَ الصّابِئِین َ و ستاره پرستان وَ النَّصاری و ترسایان وَ المَجُوس َ و گبران وَ الَّذِین َ أَشرَکُوا و آنانکه شرک آورده اند یعنی عبده اصنام إِن َّ اللّه َ یَفصِل ُ بدرستیکه خدای تعالی جدا کند بَینَهُم میان ایشان یَوم َ القِیامَهِ روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد إِن َّ اللّه َ بتحقیق که خدای تعالی عَلی کُل ِّ شَی ءٍ شَهِیدٌ بر همه چیزها گواه است و از حال همه آگاه أَ لَم تَرَ آیا نمی بینی یعنی نمیدانی أَن َّ اللّه َ آنرا که خدای تعالی یَسجُدُ لَه ُ سجده میکند مر او را مَن فِی السَّماوات ِ هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر وَ مَن فِی الأَرض ِ و هر که در زمینها است از مؤمنان سجده طاعت و دیگران سجود و خضوع و ذلّت وَ الشَّمس ُ و آفتاب بطلوع و غروب وَ القَمَرُ و ماه بشروق و افول وَ النُّجُوم ُ و ستارگان برفتن و آمدن وَ الجِبال ُ و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن وَ الشَّجَرُ و درختها بسایه وَ الدَّوَاب ُّ و چهارپایان بعجائب ترکیب وَ کَثِیرٌ مِن َ النّاس ِ و بسیاری از مردمان سجده کنند او را سجده طاعت وَ کَثِیرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود حَق َّ عَلَیه ِ العَذاب ُ حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزاء پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی شمردند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم

مر خدای را خاضع و خاشعند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال بیت در نگر تا بینی از عین شهود جمله ذرات جهان را در سجود اینکه سجده ششم است باتفاق علماء از سجدات قرآنی و در فتوحات اینکه را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرمود که از همه اشیا غیر آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اوّل باشد که اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند وَ مَن یُهِنِ اللّٰهُ و هرکرا خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَما لَهُ پس نیست مر او را مِن مُکرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیزسازنده بسعادت یا بهدایت یا توفیق یا وصول به بهشت إِنَّ اللّٰهَ یَفعَلُ ما یَشاءُ بدرستیکه بکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که. اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمت آمده گفتند پیغمبر ما مقدّم و دین ما مقدّم است و ما به حقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و بکتاب شما ایمان داریم و شما بآنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه، آیت فرستاد.

صفحه : ۷۳۱

هذانِ خَصمانِ اینکه دو گروه دشمنان اختَصَمُوا جنگ کردند و جدال نمودند فِی رَبِّهِم در دین پروردگار خود از ابو ذر غفاری

رض منقول است که سوگند میخورم بخدای که اینکه آیت در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبادرت از جانب کفّار عتبه و شیبه و ولید لعنهم اللّه و از طرف مؤمنان حمزه رض و علی رض و عبیده رض و در تبیان از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت الآیه فی مبادرتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک گروه خصمند و مؤمنان علی حده گروهی و اینکه دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی جنگ میکنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند یعنی کافران قُطِّعَت لَهُم ببرند برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيابٌ مِن نارٍ جامها از آتش که جسد ایشان را فراگیرد چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ ریخته میشود مِن فَوقِ رُؤُسِهِم از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الحَمِيمُ آب گرم که از غایت حرارت يُصهَرُ بِهِ گداخته شود بآن ما فِي بُطُونِهِم آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعاء و احشاء وَ الجُلُودُ و بگدازد پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَ لَهُم و مر معذبانرا مَقامِعُ گرزها باشد در دست زبانیه مِن حَدِيدٍ از آهن كُلَّما أَرادُوا هرگاه که کفّار خواهند أَن يَخرُجُوا مِنها آنکه بیرون آیند از آتش مِن غَمٍّ از جهت غمی که ایشانرا دریافته باشد أُعِيدُوا بازگردانیده شوند بدان گرزها فِيها در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان میزنند و بازمیگردانند بدرکات و میگویند وَ ذُوقُوا و بچشید عَذابَ الحَرِيقِ

عـذاب آتش سوزنـده إِن َّاللَّه َ بتحقيق كه خداى تعالى يُدخِل ُالَّذِين َ آمَنُوا درآرد آنانرا كه گرويدند بخداى و رسول وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و كردنـد عملهاى شايسته جَنّات ٍ تَجرِى در بوستانها كه ميرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير مساكن و قصور آن جوئيها يُحَلَّون َ آراسته گردانند و پيرايه بندند ايشان را فِيها در بهشت مِن أَساوِرَ بدستوانها مِن ذَهَب ٍ از زر وَ لُؤلُؤاً و بيارايند بمرواريد وَ لِباسُ ـهُم فِيها و جامهائيكه پوشـند ايشان در بهشت حَرِيرٌ ابريشم خالص است و در حـديث آمده كه هر كه حرير پوشد در دنيا نپوشند آنرا در آخرت مراد مردان امت اند كه لبس حرير بر ايشان حرام است.

صفحه : ٧٣٢

وَ هُدُوا و راه نموده شدند مومنان إِلَى الطَّيِّب ِ مِن َ القَول ِ بسوى پاكيزه از قول يعنى بسخنى پاك راه نمايند ايشانرا در آخرت و آنچنان باشـد كه چون نظر ايشان بر بهشت افتـد گوينـد الحمـد للّه الـذى هـدانا لهذا و چون به بهشت درآيند بر زبان رانند كه الحمد للّه الذى اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گيرند گويند الحمد للّه الذى صدقنا وعده يا قول پاكيزه در بهشت آن بود كه لغو و فحش و باطل نگويند و نشنوند كه لا يسمعون فيها لغوا و لا تاثيما و اكثر مفسران برآنند كه ايشان راه يافته اند بقول طيب در دنيا كه گفتن كلمه شـهادت است يا قرآن يا اسـتغفار، سـلمى رح آورده كه قول طيّب ذكر اللّه است يا نصيحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مريدان است يا دعاى مومنان يا امر معروف و نهى منكر

در لطائف قشیری مذکور است که قول طیّب آنست که صادر شود از دل خالص و سرّ صافی و مقترن بود برضای تعالی و در کشف الاسرار فرموده که که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و به نیاز نزدیک سهل تستری فرمود که درین کارگاه نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک تر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم نظم ایمن آباد است اینکه راه نیاز ترک نازش گیرد و با اینکه ره بساز رو بترک دعوی و دعوت بگوی راه حق از کبر و از نخوت مجوی وَ هُدُوا و راه یافته شدند اهل ایمان إِلی صِرَاطِ الحَمِیدِ بر خداوند ستوده که آن دین اسلام ا ست إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَ یَصُدُّونَ و بازمیدارند عَن سَبِیلِ اللّه از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَ المَسجِدِ الحَرامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیّه است که پیغمبر و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد بازداشته الَّذِی جَعَلناهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنّاسِ برای همه مردمان مخصوص نیست به بعضی دون بعضی سَواءً یکسانست العاکِفُ فِیهِ مقیم درو وَ البادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن درو و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و اینکه مذهب امام شافعی است و بقول امام اعظم رح و امام احمد حنبل مراد از مسجد همه حرم است و در سکنی

مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رض منقول است که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکّه ورنه بندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند وَ مَن یُرِد فِیه ِو هر که خواهد در حرم بِإِلحادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست بِظُلم ٍبستمگاری نُذِقه ُبچشانیم او را مِن عَذاب ٍ أَلِیم ٍاز عذاب دردناک و الحاد در حرم بقولی استحلال حرام است و گفته اند هر آنچه منهی عنه است حتّی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علماء برآنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه برو نویسند و اگر نی نی الّا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیّه بر وی می نویسند إبن مسعود رض فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را بمکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکّه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی درو با چندین نماز در غیر او برابر است پس جزای مساوی نیز کلّی تر است درو از سائر مواضع خبر إِن َّالَّذِین َکَفَرُوا که در اوّل آیت گفت محذوف است تقدیرش آنکه آنکسان هلاک شدند یا زیان کار گشتند.

صفحه : ۷۳۳

وَ إِذ بَوَّأنا و

یـاد کن چون معین و مبین گردانیـدیم لِإِبراهِیم َ برای ابراهیم خلیـل اللّه علیه السـلام مَکـان َ البَیت ِ جـای خانه کعبه را در وقت ساختن بآنکه ابری فرسـتادیم تا سایه کرد بآن مقدار زمین که خانه کعبه بود یا بادی برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت و او خـانه بنـا کرد و وحی فرسـتادیم بوی أَن لا تُشـرِک آنکه شـرک میاور و انباز مگیر بِی شَیئاً بمن چیزیرا که من از شـرک مقـدّس و منزهم وَ طَهِّر بَیتِی َ و پـاک دار خانه مرا از بتان و چیزهای ناشائسـته لِلطّائِفِین َ برای طواف کننـدگان گرداگرد وی از آفاقیـان وَ القائِمِین َ و برای ایسـتادگان یعنی مقیمان بلـده و گفته انـد برای بپای ایسـتادگـان در نماز وَ الرُّکَّع ِ السُّجُودِ و رکوع و سجودکننـدگان یعنی خـانه کعبه را از اقـذار و انجاس پاک ساز تا ویرا طواف کننـد و درو نماز گذارنـد اینکه قول بلسان اهل علم است امـا بزبـان اربـاب اشـارت میفرمایـد که دل خود را که دار الملک کبریائی من است از همه چیز پاک کن و غیری را بدو راه مده که او پیمانه شراب محبّت ما است القلوب اوانی اللّه فی الارض فاحب الاوانی الی اللّه اصفاها وحی آمد بداود علیه السـلام که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آیـد داود گفت و ای ّ بیت یسـعک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مومن است داود علیه السلام گفت او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ما است همه را بسوزد بیت خوش آن آتش که اندر دل

فروزد بجز حق هر چه پیش آید بسوزد چون ابراهیم خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمانرا بزیارت خانه کعبه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن خلیل علیه السلام بر مقام یا بر کوه ابو قبیس برآمد و ندا کرد که ای مومنان خدای تعالی حج خانه خدا خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات و ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم اللّه بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصه تاذین ابراهیم اینکه است که حق تعالی فرمود وَ أَذِّن و ندا ده ای ابراهیم فِی النّاسِ در میان مردمان و بخوان ایشانرا بِالحَجِ بحج خانه خدای و در عین المعانی گفته که اینکه امر متوجه حضرت پیغمبر ص است میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج يَأتُوكَ تا بیایند بتو مردمان رِجالًا پیادگان وَ عَلی کُلِ ضامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار گشته که بحدّ تمام يَأتِينَ می آیند آن شتران مِن كُلِ فَجٍ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشهَدُوا تا حاضر شوند مَنافِعَ لَهُم نزدیک منفعتهای را که مر ایشانرا است یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَ يَذكُرُوا اسمَ اللّهِ و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک گویند فِی أَيّامٍ مَعلُوماتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها

آنست که نام خدا برند در ایام نحر و تشریق عَلی ما رَزَقَهُم بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِن بَهیمَهِ الأنعام ِ از بسته زبان انعـام یعنی شتر و گـاو و گوسـفند مراد قربـانی است که بنـام خـدای کشـند کفّار بنام بتان قربانی میکردنـد و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مومنان را که بنام خدا قربانی کنید فَکُلُوا مِنها پس بخورید گوشت آن اینکه امر اباحت است و در قربـانی تطوع دارد شـده چه اگر قربانی در کفارتی باشـد یا جبر نقصانی صاحب قربانرا خوردن آن جائز نبود وَ أَطعِمُوا البائِس َ الفَقِیرَ و بخورانید از ان قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگدست را.

صفحه : ۷۳۴

ثُم َ لیَقضُوا پس تا بگذارنـد عطف است بر یـذکروا یعنی بحـج می آینـد تا خدای عز و جل را یاد کنند و بگزارند ایشان تَفَثَهُم حاجتهای خود را یا بجای آرنـد مناسک حج را یا زائل گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَ لیُوفُوا نُذُورَهُم و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوها وَ لیَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف و داع بِالبَیت ِ العَتِیق ِ بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسـلّط جباران یا خانه قدیم که معبد اوّل اوست مراد خانه کعبه است ذلِک َ آنچه گفته شـد از اعمـال و احکـام حـج دین خـدای است وَ مَن یُعَظِّم و هر که بزرگ دارد حُرُمـات ِ اللّه ِ احکام خدائی را که هتک حرمت او روا نیست

فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيرٌ لَه ُ بهتر است مر او را عِنـدَ رَبِّه ِ نزديـك پروردگـار او از جهت پـاداش وَ أَحِلَّت و حلال كرده شـده لَكُم ُ الأَنعـام ُ براى شـما چهارپايـان إِلّـا ما يُتلى عَلَيكُم مگر آنكه خوانـده شـده است بر شـما تحريم آن كه مردار است و گوشت خوك و جز آن فَاجتَنِبُوا الرِّجس َ پس بيكسو رويـد از پليدى مِن َ الأَوثان ِ از بتان كه عين رجسـند وَ اجتَنِبُوا قَول َ الزُّورِ و اجتناب كنيـد از سـخن دروغ كه اتخاذ شـركاء است يا گواهى دروغ يا قولى كه بزبان آيد و دل با او موافق نه بود حُنَفاءَ لِلّه ِ در حالتى كه مخلص باشـيد مر خداى را و مائل بدين او كه اسلام است غَيرَ مُشرِكِين َ بِه ِ نه شرك آرندگان بوى وَ مَن يُشرِك بِاللّه ِ و هر كه شـرك آرد بخـداى تعـالى فَكَأَنَّما خَرَّ پس همچنان است كه گويا درافتاد مِن َ السَّماءِ از آسـمان بر روى زمين و هلاك شد فَتَخطَفُه ُ الطَّيرُ پس درمى ربايند او را مرغان مردارخوار از روى زمين و اجزاى او را متفرق و متمزق سازند أَو تَهوِى بِه ِ الرِّيـح ُ يـا بزير افگنـد او را بـاد از موضـع مرتفـع فِى مَكـان ٍ سَحِيق ٍ در جـاى دور از فريـادرس و دسـتگير اينكه كلمـات از تشبيهـات مركبه است يعنى هر كه از اوج ايمـان بحضـيض كفر افتـد هواهاى نفس او را پريشان و پايمال سازنـد يا باد وسوسـه شيطانى او را در وادى ضلالت افگند و نابود سازد و ملخص كلام هلاكت مشركان است.

صفحه : ٧٣٥

ذلِك َ آن است كار كه فرمودند اجتناب از اوثان و پرهيز از دروغ وَ

مَن يُعَظِّم و هر که تعظیم کنـد شَعائِرَ اللّه ِ نشانهای خدای تعالی را که مناسک حج است یا هدایا را و تعظیم هدایا آن است که فربه باشـد و بی عیب و گران بهـا فَإِنَّهـا پس بـدرستیکه بزرگ داشت آن مِن تَقـوَی القُلُـوب ِ از تقوی دلهـاست یعنی از افعـال خداونـدان تقوی قلوب است و تقوی دلها ترس کاری بود از موجبات غضب حضـرت الهی لَکُم فِیها مر شـما را در انعام مَنافِع ُ سودهـا است از شـیر و پشم و موی و سواری و بـارکردن زاد راه إِلی أَجَـل ٍ مُسَـمًّی تـا وقتی که نـامبرده که زمان نحر است ثُم َّ مَحِلُّهـا پس جـای ذبـح آن یـا وجـوب نحر آن منتهی شود إِلَی الـبَیت ِ العَـتِیق ِ بخـانه آزاد از غرقه شـدن بوقت طوفـان یـا خـانه بزرگوار وَ لِکُـل ِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهـل ادیـان که پیش از شـما بودنـد جَعَلنـا مَنسَـکاً گردانیـدیم قربانی یعنی فرمودیم بقربانی لِیَذکُرُوا اسم َ اللّه ِ تا یاد کنند نام خدائرا عَلی ما رَزَقَهُم بر ذبح آنچه داد مر ایشان را مِن بَهِیمَةِ الأَنعام ِ از بهیمه چارپایان یعنی هر امّتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کننـد بنام ما فَإِلهُکُم پس خـدای شـما و خدای ایشان إِله ٌ واحِدٌ یک خدای است فَلَه ُ أَسلِمُوا پس مر او را گردن نهید و قربانی را بشـرک آمیخته مسازید وَ بَشِّرِ المُخبِتِین َ و بشارت ده ای محمّد ص فروتنان را به بزرگی آن سـرای یا ترسـکاران را برحمت بی منتها و سـلمی رح فرموده که مژده ده مشـتاقان را به سعادت لقا که هیچ مژده ازین فرح افزاتر نیست پس در صفت مخبتین

میگویـد الَّذِین َ إِذا ذُکِرَ اللّه ُ آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان وَجِلَت قُلُوبُهُم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه وار بشعله شمع جمال بسوزند و دیده همّت از نظر بغیر وجه مقـدّس حضـرت قدیم بردوزند بیت دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد پس بانجـاح مطلوب مژده ده اینـان را وَ الصّابِرِین َ و دیگر صبر کننـدگان را عَلی ما أَصابَهُم بآنچه بایشان رسـیده و می رسـد از تکالیف و محن وَ المُقِیمِی الصَّلاهِ و بپای دارنـدگان نماز را یعنی اداکننـدگان در اوقات آن وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه عطا داده ایم ایشانرا یُنفِقُون َ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف می نمایند بمصارف پسندیده.

صفحه : ۷۳۶

وَ البُدن َ و شتران و گاوان که برای هـدی رانده اید جَعَلناها لَکُم ساختیم آنها را یعنی کشـتن آنها مر شـما را مِن شَعائِرِ اللّه ِ از نشانهای دین خدای تعالی لَکُم مر شما را فِیها خَیرٌ در آنها نیکوئی است از منافع دینیه و دنیویه فَاذکُرُوا اسم َ اللّه ِ پس یاد کنید نام خدای تعالی را عَلَیها بر کشـتن آن صَواف َّ در حالتی که که بر پای ایسـتاده باشند و شتر را ایستاده نحر کردن سنت است و بعضـی بوقت نحر گوینـد اللّه اکبر لا اله الا اللّه و اللّه اکـبر اللهم منـک و الیـک فَإِذا وَجَبَت پس چون بیفتـد بر زمین جُنُوبُها پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فَکُلُوا مِنها پس بخورید از گوشـتهای ایشان و اینکه خوردن سنت است وَ أَطعِمُوا القانِع َ و بخورانید درویش قناعت کننده

ناخواهنده را وَ المُعتَرَّ و سؤال كننده و خواهنده را در زاد المسير آورده كه قانع فقير مكه هست و معتر درويش آفاتى كَذلِكَ همچنانكه بيان كرده ايم كيفيت نحر ايشان را سَخَّرناها رام گردانيديم مر ايشان را با وجود قوّت و عظمت جثه لَكُم براى شما تا ميگيريد و مى بنديد و مى كشيد لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ شايد كه شما سپاسدارى كنيد مر خداى را بنعمتهاى او آورده اند كه اهل جاهليّت خون قربانيهاى خود را بر ديوار كعبه معظمه ميماليدند و آنرا سبب تقرب مى پنداشتند و در زمان اسلام مومنان نيز بهمان قاعده سابقه داعيه آلودگى ديوار محترم كعبه معظمه را داشتند حق سبحانه از ان نهى كرده فرمود لَن يَنالَ اللّهَ نميرسد بخداى تعالى لُحُومُها گوشتهاى قربانى كه صدقه ميدهند وَ لا دِماؤُها و نه خونهاى ايشان كه بوقت قربانى ميريزند وَ لكِن يَنالُهُ و ليكن ميرسد به محل قبول وى التَّقوى مِنكُم آنچه مصاحب است يا او پرهيزگارى از شما كه آن تعظيم امر خداوند است و تقرب بدو بقربان پسنديده كَذلِكَ همچنانكه ياد كرده شده سَخَّرَها لَكُم رام كرد براى شما انعام را لِتُكَبِّرُوا اللّهَ تا تكبير گوئيد وقت ذبح مر خداى را يا به بزرگى ياد كنيد خدائرا عَلى ما هَداكُم بر آنچه راه نمود شما را بطريق نحر ضحايا و كيفيت تقرب بدان وَ بَشِّرِ المُحسِنِينَ و بشارت ده نيكوكاران را به بهشت يا بقول طاعات إِنَّ اللّهَ يُدافِعُ بدرستيكه خداى تعالى بازدارد غائله مشركان و فتنه ايشان را عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانكه گرويده اند يعنى نصرت دهد ايشانرا بر اعادى إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ بدرستيكه خداى تعالى

دوست نمیدارد کُل َّخَوّان ٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است کَفُورٍ ناسپاس بر نعمت او که به محض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان میکوشید و هر ساعت یکی از صحابه رض سرشکسته و دست بربسته بحضرت نبوت علیه الصلوه و السلام آمده شکایت مینمودند حضرت پیغمبر علیه السلام میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز مأمور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اوّل آیتی که در ان باب نازل شد اینکه بود.

صفحه : ۷۳۷

أُذِن َدستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِین َیُقاتَلُون َمر آنانرا که خواهند که کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُم ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص رح بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَ إِن َّاللّه َو بدرستیکه خدای تعالی عَلی نَصرِهِم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر علیه السلام اند لَقَدِیرٌ هر آئینه توانا است الَّذِین َأُخرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِن دِیارِهِم از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَیرِ حَق ٍّبناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلّا أَن یَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللّه ُپروردگار ما خدای است و به یگانگی حضرت او اقرار میکردند وَ لَو لا دَفع ُاللّه ِالنّاس َو اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان را بَعضَهُم بِبَعض ٍبعضی را از ایشان به بعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران

لَهُدِّمَت هر آئینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوامِعُ صومعه های راهبان وَ بِيَعٌ و كليسه های ترسایان وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ و کنشتهای جهودان و مسجدهای مسلمانان که همه همواره يُذكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در ان مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسمُ اللّه ِ كَثِيراً نام خدای تعالی بسیار وَ لَيَنصُرَنَّ اللّهُ و براستی که یاری دهد خدای تعالی مَن يَنصُرُهُ کسی را که دین او را یاری میدهد إنَّ اللّهَ لَقَوِيٌّ به تحقیق که خدای تعالی توانا است بر نصرت مومنان عَزِيزٌ غالب است بر همه کس و همه چیز هرکرا خواهد غلبه دهد خدای درین آیت وعده داد مظلومان صحابه رض را به نصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت مأذونان بقتال میگوید الَّذِينَ آنانند که برحمت شامله إن مَكَّنّاهُم اگر جای دهیم ایشان را فِي الأَرضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقامُوا الصَّلاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَ آتَوُا الزَّكاةَ و بدهند زکوه مال را بجهت مساعدت بندگان من وَ أَمَرُوا بِالمَعرُوفِ و به فرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَ نَهَوا عَنِ المُنكَرِ و بازدارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند وَ لِلّهِ و مر خدای راست عاقِبَةُ الأُمُورِ نهایت کارها یعنی سر انجام همه امور آن باشد که او خواهد رباعی اینکه دولت و مال های هو میخواهد و آن گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد از حق همه کس حال نکو میخواهد آنست سر انجام که او

میخواهد

صفحه : ۷۳۸

وَ إِن یُکَذِّبُوکَ-و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم بتو مخصوص نیست فَقَد کَذَّبَت پس بدرستیکه تکذیب کرده بودند صنادید مکه قَبلَهُم پیش از صنادید مکه قَومُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح ع را وَ عادٌ و گروه عاد مر هود را وَ ثَمُودُ و گروه ثمود مر صالح را وَ قَومُ إِبراهِیمَ-و گروه ابراهیم مر او را وَ قَومُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَ أَصحابُ مَدیَنَ-و اهل مدین شعیب را وَ کُذِّبَ مُوسی و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَملَیتُ پس مهلت دادیم لِلکافِرِینَ-مر ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره درآمده ثُمَّ أَخَذتُهُم پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فَکَیفَ کانَ-پس چگونه بوده نَکِیرِ ناپسندیدن ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختم به محنت و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی فَکَأَیِّن مِن قَریَةٍ پس چندین از دیه و شهرها که ما أَهلَکناها هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وَ هِیَ-و حال آنکه آن دیه ظالِمَةٌ ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِیَ-پس آن دیه خاوِیَةٌ افتاده است عَلی عُرُوشِها بر سقفهای خود یعنی اوّل سقفهای آن بنا بیفتاده پس دیوارها بر آن فرود آمده وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ و چندین چاه است دست بازداشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس نیست که آب آن بردارد و

نعمت حاصل کند وَ قَصرٍ مَشِیدٍ و چند کوشک بلندهای گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست که اینکه چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر تلّه آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت برو حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بسخاریب بن سواد دادند و بر سر اینکه چاه که بیر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدّتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آباد اجداد برگشتند و بخواری و زاری حنظله بن صفوان را که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی مانده و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوائی خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه می کندیدند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضعی جهت چاه نشان کرد چون بکندیدند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت در مزه چون شیره شاخ نبات وز

خوشی همشیره آبحیات ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالای آن بخشتهای زر و نقره برآوردند و به پرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدّت متمادی شیطان بصورت عجوزه صالح برآمده زنان را دلالت کرد بآن که بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر بار بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری ازواج از ایشان باتیان بهایم فرمود و چون اینکه هر دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را پیغمبری بدیشان فرستاده بدو نگرویدند آب ایشان غائب شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میفرستیم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره بیاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان. مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشانرا با کوشک بر زمین فرو برد چاه ایشان مانده است و دود سیاه منتن از آنجا برمی آید و در ان نواحی آواز هلاک شدگان میشوند- صفحه : ۷۳۹

أَ فَلَم یَسِیرُوا آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فِی الأَرضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَکُونَ لَهُم پس باشد ایشان را قُلُوبٌ یَعقِلُونَ دلها که تعقل کنند بِها بآن چیزیرا که سبب استبصار یا مؤدی باعتبار باشد أَو آذانٌ یَسمَعُونَ یا باشد ایشانرا گوشها که

بشنوند بِها بـدان خبرهای امم ماضـیه وقائع ایشانرا فَإِنَّها پس قصّه اینکه است که لا تَعمَى الأبصارُ نابینا نمی شود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیز می بیننـد وَ لکِن تَعمَی و لیکن نابینا می شود از مشاهده اعتبار القُلُوب ُالَّتِی آن دلها که هست فِی الصُّدُورِ در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لا جرم بدان عبرت نمی گیرند نظم چشم دل بکشـا ببین بی انتظار هر طرف آیات قـدرت آشـکار چشم سـر جز پوست خود چیزی ندیـد چشم دل در مغز هر چیزی رسـید وَ یَستَعجِلُونَکَ َو شـتاب میخواهنـد از تو کـافران مکه چون نضـر بن حـارث و اضـراب او یعنی تعجیـل مینمـایند بِالعَـذاب ِنزول عـذاب موعود وَ لَن یُخلِف َاللّه ُو خلاف نخواهـد کرد خـدای تعالی وَعـدَه ُوعـده خود را که در انزال عذاب ایشان فرمود وَ إِن َّیَوماً و بدرستیکه روزی از روزهای شـما عِندَ رَبِّکَ َنزدیک پروردگار تو کَأَلف ِسَـنَةٍ مانند هزار سال اسـت مِمّـا تَعُـدُّون َاز آنچه می شـمرید یعنی نزد خـدای تعالی یک روز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان برو جاری نیسـت پس وجود و عـدم و قلّت و کثرت نزدیـک او یکسـان است هرگاه که خواهـد عـذاب فرسـتد و بر اسـتعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد فرد تا نرسد وعده هر کار که هست هر چند کنی جهد بجائی نرسد وَ کَأَیِّن مِن قَریَةٍ و چندین از ده ها یعنی اهـالی آن که من به محض رحمت رحمـانیت أَملَیت ُلَها مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عـذاب وَ هِیَ َظالِمَةٌ و حال آنکه اهل آن قریه یعنی مردم درو ستمکار و

کافر بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند ثُم َّأَخَذتُها پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا وَ إِلَی َّالمَصِیرُ و بسوی من است بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قُل یا أَیُّهَا النّاس ُبگو ای آدمیان إِنَّما أَنَا لَکُم جز اینکه نیست که من مر شما را نَذِیرٌ بیم کننده ام مُبِین ٌهویدا یا آشکاراکننده آنچه بدان بیم میکنم. سودی نکند یاری هر یار که هست.

صفحه : ۷۴۰ فَالَّذِین َ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بآنچه گرویدن بدان واجب است وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند کارهای نیکو لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشان را است آمرزش گناهان گذشته وَ رِزق ٌ کَرِیم ٌو روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَ الَّذِین َ سَعَوا فِی آیاتِنا و آنانکه بشتافتند در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن مُعاجِزِین َ در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود أُولئِک َ أَصحاب ُالجَحِیم ِ آن گروه ملازمان درکه جحیم اند دایم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر قصّه القای شیطان در امنیّت پیغمبر بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضه الاحباب و مدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سوره النجم نازل شد سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند

و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تأنّی نموده یاد گیرنـد پس بطریق مـذکور بعـد از تلاوت آیت ا فرایتم اللات و العزی و مناه الثالثه الاخری متوقف شـد و شـیطان در ان میان مجال یافته بگوش مشـرکان رسانید که تلك الغرانیق العلی و ان شـفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلنـد پروازنـد و امیـد بشـفاعت ایشان میتوان داشت کفار باسـتماع اینکه کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام خواند و بتان ایشان را ستائش کرد لا جرم در آخر سوره که آنحضرت علیه الصلوه و السلام با مؤمنان سجده کرده اند اکثر اهل شرك اتفاق نمودند جبرئیل ع فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت ص رسانید و دل مبارك پیغمبر علیه الصلوه و السلام از ان بسیار اندوهناك شد و حضرت باری تعالی و تقدس جهت تسلیه خاطر سیّد عالم صـلی اللّه علیه و سـلّم آیت فرسـتاد که وَ ما أَرسَلنا و نه فرستادیم ما مِن قَبلِكَ مِن رَسُولٍ پیش از فرسـتادن تو هیچ رسولی وَ لا نَبِیٍّ و نه هیچ نبیی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع اوست در آن شـرع چون حضـرت لوط ع که بشـریعت ابراهیم علیهما السـلام دعوت می کرد و هم چون یوشع و موسـی و شمعون و عیسـی علیهم السّلام یـا رسول داعی است به شـریعت خـاص و بنی عـام است و شامل مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس بنی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه

را با کتابی که منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و بنی آنکه آواز میشنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نه فرستادیم إِلّا إِذا تَمَنّی أَلقَی الشَّیطان ُمگر چون تلاوت کرد بیفگند شیطان فِی أُمنِیَّتِه ِدر نزدیک تلاوت او آنچه خواست بحیثیتی که بر مردم مشتبه شد که آن سخن را پیغمبر ص خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر علیه السلام شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز حضرت علیه السلام اینکه کلمات بخواند شعر تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی در حالتی که حضرت سوره النجم میخواند و به اینکه جا رسیده بود که و مناه الثالثه الاخری و جمعی گمان بردند که اینکه کلمات مگر تلاوت پیغمبر علیه الصلوه و السلام است فَیَنسَخ ُاللّه ُما یُلقِی الشَّیطان ُپس باطل و زائل گرداند خدای تعالی آنچه در افگند باشد شیطان از کلمات کفر ثُم َّیُحکِم ُاللّه ُآیاتِه ِپس ثابت کند خدا آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدای تعالی داناست باحوال مردمان حَکِیم ٌحکم کننده بحق بر ایشان.

لِیَجعَل َما یُلقِی الشَّیطان ُفِتنَةً القاء کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا علیه السلام تا گرداند خدای تعالی آن چیز را که القاء میکند شیطان آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِین َفِی قُلُوبِهِم مَرَض ٌمر آنان را که در دلهای ایشان بیماری شک و تردد است یعنی منافقان وَ القاسِیَةِ قُلُوبُهُم و مر آنان را که سخت است

دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند وَ إِنَّ الظّالِمِینَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی اینکه دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفر و اهل نفاق لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ هر آئینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عناد بی پایانند وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ و دیگر القا برای آنست که تا بدانند آنانکه داده شدند علم را یعنی اهل دانش أَنَّهُ الحَقُّ آنکه قرآن حق است مِن رَبِّکَ نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرّف در ان نیست فَیُؤمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخبِتَ لَهُ قُلُوبُهُم پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند وَ إِنَّ اللّهَ لَهادِ الَّذِینَ آمَنُوا و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ بسوی راه راست یعنی هر چه بر مؤمنان مشکل گردد حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِی مِریَةٍ مِنهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکّه میگفتند چه شد محمّد ص را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک باشند حَتّی تَأتِیَهُمُ السّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بَغتَةً ناگهان أَو یَأتِیَهُم یا بیاید بدیشان عَذابُ یَومٍ عَقِیمٍ عذاب روزی که

نسـل ایشـان برافتـد چون روز بـدر و گفته انـد روز عقیم روز قیـامت است که بعـد ازو روزی نخواهـد بود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ پادشاهی و فرمان دهی آن روز مر خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوك و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری هست و در ان روز کمر تکبر از میان متکبران بگشاینـد و تـاج تجبّر از سر خسـروان بربایند و دعویها منقطع و گمـانها مرتفع گردد و مالـك الملك رخت تصـورات و تخیّلات ملوك را در قعر دریـای عـدم افگنـد و رسوم تفكّرات و توهمات سلاطین را بصدمه الملك یومئذ للّه درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد فرد آن سر که صیت افسـرش از چرخ برگذشت روزی در آستانه او خاك در شود و چون ملك ملك حقیقی ظاهر گردد يَحكُمُ بَيْنَهُم حکم کنـد بی شـرکتی میان بندگان از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ پس آنانکه گرویدند و عملهای سـتوده کردند فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای ناز و نعمت باشند بی رنج و محنت.

صفحه : ۷۴۲

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدنـد وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولئِكَ لَهُم عَذابٌ مُهِينٌ پس آن گروه مر ایشان راست عذاب خوارکننده و رسواسازنده وَ الَّذِينَ هاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللّه در راه خـدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی و از برای رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشـته شدند در جهاد با دشـمنان دین أَو ماتُوا یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لَيَرزُقَنَّهُمُ اللّهُ هر آئینه روزی دهد ایشان را

خدای تعالی رِزقاً حَسَناً روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول اللّه ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگروند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود اینکه آیت نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بودید همه را رزق حسن خواهیم داد وَ إِنَّ اللّه و بدرستیکه خدای لَهُوَ خَیرُ الرّازِقِین هر آئینه اوست بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَیُدخِلَنَّهُم مُدخَلًا یَرضَونَه تا درآرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرّین خشت درآوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و به تعظیم تمام ایشانرا در بهشت درآرد و ایشانرا بدهد ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر وَ إِنَّ اللّه لَعَلِیم و بدرستیکه خدای تعالی دانا است باحوال ایشان و اعادی ایشان حَلِیم بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند اینکه آیت از ان خبر میدهد ذلِك وَ مَن عاقَب اینکه حکم است خدای که گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقابله نماید بِمِثلِ

ما عُوقِب َبِه ِ بمانند آنکه باو عقوبت کرده شد یعنی قتال کردند، جزا را برای ازدواج عقوبت میگویند یعنی جزا دهد ظالم را بمثل آنچه ظلم کرده ثُم َبُغِی َعَلَیه ِ پس ستم کرده شود برو یعنی معاودت کند باو بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لَیَنصُرَنَّه ُاللّه ُهر آئینه نصرت دهد خدای تعالی او را إِن َاللّه َبتحقیق خدای تعالی لَعَفُوٌّ هر آئینه عفوکننده است غَفُورٌ آمرزنده است مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفران ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح گردانید دیگر باره بازای آن جروح بر مجروح اوّل اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذلِک َآن نصرت مظلوم را بِأَن َاللّه َبسبب آنست که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه یُولِج ُاللَّیل َفِی النَّهارِ درمی آرد شب را در روز و ساعتهای او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد. وَ یُولِج ُالنَّهارَ فِی اللَّیل ِ درمی آرد روز او در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَ أَن َاللّه َسَمِیع ٌو بسبب آنست که خدای تعالی شنواست قول معاقب را بَصِیرٌ بینا است باحوال منتقم.

صفحه : ۷۴۳

ذلِک َآن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شده بِأَن َاللّه َهُوَ الحَق ُبسبب آنست که خدای تعالی اوست ثابت در نفس خود و واجب

بـذات خـود وَ أَن َّمـا يَـدعُون َمِن دُونِه ِ هُـوَ الباطِـل ُو بـدرستيكه آنچه شـما مى پرستيـد و حفص رح بيـا ميخوانـد يعنى آنچه ميخواننـد و مى پرسـتند كافران بجز خـداى اوست باطل و معـدوم در حـد ذات خود در احقاف آورده كه اوست موجود بذات خـود و ديگران اگرچه موجودانـد وجـود ايشـان بـدوست پس نفس خـود باطـل باشـند چه باطـل آنست كه موجـود نبود چون دعاوى باطله و بـدين سـبب حضـرت سيّد عالم ص فرمود كه اصـدق بيت قالته العرب قول لبيد مصـرع الا كل شـى ما خلا اللّه باطل و در مثنوى معنوى فرموده ابيات اينكه دوئى اوصاف ديده احول است ورنه اوّل آخر آخر اوّل است كل شى ء ما خلا اللّه باطـل ان فضـل اللّه غيم هاطـل ملك ملـك اوست او خود مالـك است غير ذاتش كـل شـى هالك است وَ أَن َّاللّه َهُوَ العَلِى ُّ الكَبِيرُ و بسـبب آنست كه خداى اوست برتر از همه اشـيا و بزرگ تر از نسبت شريك و همتا أَ لَم تَرَ أَن َّاللّه َأَنزَل َمِن َالسَّماءِ ماءً آيا نديـدى و ندانستى اسـتفهام تقريرى است يعنى دانسـته آنرا كه خداى فرسـتاد از ابر يا از جانب آسـمان آبى را فَتُصبِح ُ الأَرض ُپس گشت زمين ايراد ماضـى بلفـظ مضـارع افـاده اثبات بقاى اثر مطر ميكنـد مـدتى متمادى يعنى پيوسـته است زمين بسـبب آن آب مُخضَرَّةً سبز گشـته بگياه بعد از پژمردگى و خشـكى إِن َّاللّه َلَطِيف ٌخَبِيرٌ بدرستيكه خداى تعالى لطف كننده است با بنـدگان به رويانيدن گياه تا ايشانرا از ان روزى دهد داناست بحال رزق و مرزوق لَه ُما فِى السَّماوات ِوَ ما فِى الأَرض ِ مر اوراست آنچه در

آسـمانهاست و آنچه در زمینها است خالق و مالك همه اوست وَ إِن َّاللّه َ لَهُوَ الغَنِی ُّالحَمِیدُ و بدرستیکه خدای هر آئینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده و سزاوار پرستش و ستایش بصفات و افعال خود أَ لَم تَرَ أَن َّاللّه َ سَخَّرَ لَكُم آیا ندیـدی و نـدانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شـما ما فِی الأَرض ِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتفع شود بـآن انسـان وَ الفُلـكَ َ تَجرِی فِی البَحرِ بِأَمرِه ِ و مسـخر گردانیـد مر شـما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او وَ یُمسِـك ُ السَّمـاءَ و نگـاه دارد خـدای آسـمان را أَن تَقَع َ عَلَی الأَرض ِ إِلّا بِإِذنِه ِ از آن که بیفتـد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگـاه که حـق تعـالی افتـادن او خواهـد بیفتـد إِن َّاللّه َ بِالنّاس ِ لَرَؤُف ٌ رَحِیم ٌ بتحقیـق که خـدای تعـالی بر مردمـان مهربـان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرد.

صفحه : ۷۴۴

وَ هُوَ الَّذِی أَحیاكُم و اوست آن کسـیکه زنـده کرد مر شـما را بعـد از ان که نطفه بودیـد مرده ثُم َّ یُمِیتُكُم پس بمیرانـد شـما را چون اجل در رسد ثُم َّ یُحیِیكُم پس زنده گرداند شـما را در قیامت إِن َّالإِنسان َ لَكَفُورٌ بدرستیکه آدمی هرآئینه ناسپاس است که با وجود چنـدین نعم پرسـتش منعم فرو میگـذارد لِكُل ِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلنا مَنسَـكاً معین ساختیم دینی و شریعتی که بامر ما هُم ناسِكُوه ُ ایشان پذیرنده آن دین اند فَلا یُنازِعُنَّك َ پس باید که نزاع نکنند سائر ارباب ادیان با تو

فِی الأمرِ در کار دین چه امر دین توازن ظاهرتر است که تصوّر نزاع در آن توان کرد مصرع در نور آفتاب چه جای تامل است وَ ادع ُ إِلی رَبِّک َو بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود إِنَّک َلَعَلی هُدی ً مُستَقِیم ٍ بدرستیکه تو هر آئینه براه راست هستی وَ إِن جادَلُوک َو اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجّت لازم گشته فَقُل ِ پس بگو اللّه ُ خدا أَعلَم ُ داناتر است بِما تَعمَلُون َ بآنچه میکنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد در به اللّه ُ یَحکُم ُ بَینَکُم یَوم َالقِیامَهِ خدای تعالی حکم کند میان شما در روز قیامت در به فِیما کُنتُم فِیه ِ تَختَلِفُون َ در آن چیزی که بودید شما در ان اختلاف می کردید از امر دین و حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب برآورد و مشرک را در درکات عقاب افگند و در زاد المسیر فرموده که اینکه آیت به آیت السیف منسوخ است أَ لَم تَعلَم أَن َّاللّه َیَعلَم ُ ما فِی السَّماءِ آیا ندانستی یعنی دانسته آن را که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجائب علویات وَ الأَرض ِ و آنچه در زمین است از غرائب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِن َّذلِک َفِی کِتاب ٍ بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است و آن نزدیک اوست إِن َّذلِک َعَلَی اللّه ِ یَسِیرٌ بدرستیکه علم همه اشیاء بر خدای تعالی آسان است چه تعلق او بهمه معلومات یکسان است.

صفحه : ۷۴۵

وَ یَعبُدُون َمِن دُون ِ اللّه ِ و می پرستند کفّار

مكّه بجز خداى تعالى ما لَم يُنَزِّل بِهِ سُلطاناً بآنچه فرو نفرستاده است خداى تعالى به پرستش او حجتى و برهانى وَ ما لَيس لَهُم بِهِ عِلم و عبادت ميكنند چيزى را كه نيست مر ايشانرا بآن چيز دانشى يعنى استدلالى ندارند بر پرستش ايشان بلكه از محض جهل و تقليد مى پرستند وَ ما لِلظّالِمِينَ مِن نَصِيرٍ و نيست مر مشركان را هيچ يارى كه دفع عذاب كند از ايشان وَ إِذا تُتلى عَلَيهِم آياتُنا بَيِّنات و چون خوانده شود بر كافران آيتهاى ما يعنى قرآن در حالتى كه آن آيتها روشن اند و هويدا بى لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تَعرِف فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا المُنكَرَ مى شناسى در روى هاى آنان كه نگرويده اند انكار را از غايت منكرى و عداوت بحق يعنى چون قرآن بر كافران خوانى اثر كراهيت و نفرت در روى ايشان به بينى از فرط عناد و لجاج كه با حق دارند يَكادُونَ يَسطُونَ نزديك باشند كه از غايت خشم بگيرند بقهر و مجادله نمايند يا بگشايند دستها بِالَّذِينَ يَتلُونَ عَلَيهِم آياتِنا بآنان كه ميخوانند بر ايشان آيتهاى ما را قُل أَ فَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِن ذلِكُم بگو آيا خبر كنم شما را به بدتر از انكه ميخواهند ايشان بخوانندگان قرآن النّارُ وَعَدَهَا اللّه الَّذِينَ كَفَرُوا آن آتش دوزخ است كه سخت تر و مكروه تر است از خشم و سطوت شما بر ايشان وعده داده است بآن آتش خداى آنانرا كه نه گرويده اند و وعده بر آن وجه است ايشانرا در آن جاى دهد وَ بِئسَ المَصِيرُ و بد موضع بازگشت است آتش يا أَيُّهَا النّاس اى آدميان زده شده است مثلى براى عبادت

کفّار اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مَثَل ُالَّذِین َاتَّخَذُوا مِن دُون ِاللّه ِ أَولِیاءَ کَمَثَل ِالعَنکَبُوت ِ اتَّخَذَت بَیتاً فَاستَمِعُوا لَه ُ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در ان تامل کنید إِن َّالَّذِین َتَدعُون َمِن دُون ِاللّه ِبدرستیکه آنانکه میخوانید آنها را از بتان و آن سه صد و شصت بت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده اللّه تعالی فرمود که اینکه همه بتان که می پرستید بجز خدای که منم لَن یَخلُقُوا ذُباباً نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه وَ لَوِ اجتَمَعُوا لَه ُو اگرچه اجتماع کننده و اتفاق نمایند برای آفریدن او وَ إِن یَسلُبهُم ُالذُّباب ُشَیئاً و اگر برباید مگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لا یَستَنقِذُوه ُمِنه ُنمی توانند رهانید یعنی باز نمی توانند ستد آن چیز را از مگس رسم بت پرستان اینکه بود که بتان را بعسل خلوت می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند و مگسان از روزن بتخانه درآمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بدان بتان نبودی شادی میکردند که الهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادراند و نه بر دفع آن از خود.

صفحه : ۷۴۶

ضَعُف َالطّالِب ُوَ المَطلُوب ُسست شده است جوینده یعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس ازو در ربوده و سست شده مطلوب یعنی مگس که خواهند آنچه بربوده ازو استرداد کنند یا سست و عاجزاند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم عاجزان که عاجزان را بنده اند چون

فتـد کـاری ز هم شـرمنده انـد عجز و امکـان لازم یکدیگرانـد پس همه خلقان ز هم عاجزترانـد قوت از حق است و قوّت حق اوست زان که او مغز است خلقش هست پـوست آورده انـد که مالـک بن ضـعیف و کعب بن اشـرف یـا جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشـش روز آفرید و مانده شده (حاشا بر دهان شان خاک باد) روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد ما قَدَرُوا اللّٰه َحَق َّقَدرِه ِ نشـناختند یهود خدای را سـزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم او که رنج و تعب را بدو نسـبت دادند قولی آنست که آیت در شان مشـرکان است میفرماید که ایشان خدای تعالی را چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را اللّٰه نام نهادند محققان براننـد که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را نشـناختند اهـل علم نیز بالحقیقت بمعرفت او راه نبردنـد زیرا که دور باش و لا یحیطون به علما کسـی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و به غیب هویت خود هیچ راه نما را راه نمیدهد شـیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قـدر او را جزا و نداند و بسـر معرفت او جز او پی نبرد میان او و میان ما سوای او بهیچ نوع نسـبتی نیست تا در طریق معرفتش شـروع توانند کرد و معرفت بی مناسـبت از قبیل محالات است و ما للطین و رب العالمین مصـرع چه نسبت خاک را با عالم پاک إِن َّاللّٰه َلَقَوِی ٌّعَزِیزٌ بدرستیکه خدای تعالی هر

آئینه تواناست بر خلق اشیاء غالب است بر همه چیزها اللّه ُیَصطَفِی خدای تعالی برمی گزیند مِن َالمَلائِکَهِ رُسُلًا وَ مِن َالنّاس ِ از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغامبران وی برسانیدن وحی ایشان مثل جبرئیل ع و از آدمیان نیز میگزیند پیغمبران را تا خلق را دعوت بحق کنند إِن َاللّه َسَمِیع ٌبَصِیرٌ بتحقیق خدای تعالی شنواست مقاله پیغمبران را در وقت دعوت و تبلیغ بینا است بحال امت او در رد و قبول دعوت یَعلَم ُما بَین َأَیدِیهِم میداند آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده اند وَ ما خَلفَهُم و آنچه از پس ایشانست یعنی عملها که خواهند کرد وَ إِلَی اللّه ِتُرجَع ُالأُمُورُ و بسوی خدای تعالی بازگردانیده میشود کارها یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ارکَعُوا ای کسانیکه گرویده اید رکوع کنید وَ اسجُدُوا و سجود نمائید در نماز، در اوّل اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت اینست که نماز گذارید تعبیر کرده از صلاه برکوع و سجود که دو رکن اعظم است از ان و لهذا امام اعظم رح و مالك رح درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایما میکند بآنکه مراد نماز است و امام شافعی رح و امام احمد رح سجده میکنند و می گویند ظاهر آیت امر بسجود است و در حدیثی نیز آمده است که فضلت سوره الحج بسجدتین من لم یسجد هما فلا یقراهما اینکه سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی رح سجده هفتم باشد از سجدات قرآن حضرت شیخ قدس سره اینکه را سجده الفلاح

گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور می گردد و حمل میکند بر مبادرت بسجود وَ اعبُدُوا رَبَّکم و بپرستید آفریدگار خود را وَ افعَلُوا الخَیرَ و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّکُم تُفلِحُون َشاید که شما رستگار شوید تا بمطلوب و مقصود برسید.

صفحه : ۷۴۷

وَ جاهِدُوا فِی اللّه ِ حَق َّجِهادِه ِ جهاد کنید در راه خدای تعالی برای او چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرك و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام بعد از رجوع از غزوه تبوك فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شها کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون کشتن اینکه کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست و ازین است که امام قشیری رح فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که ازو ایمن نتوان بود و اعدی عدوك نفسك التی بین جنبیك اشارت بدین است هُوَ اجتَباکُم او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود وَ ما جَعَل َعَلَیکُم فِی الدِّین ِمِن حَرَج ٍو نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نه فرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید مِلَّهَ أَبِیکُم إِبراهِیم َکیش پدر خود ابراهیم

را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم علیه السلام بودند تغلیب کرد ایشانرا بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ص ما است و آن حضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ خدای سَمّاکُم ُالمُسلِمِین َمِن قَبل ُنام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزله وَ فِی هذا و در قرآن نیز یا ابراهیم تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امه مسلمه لک پس ملازم دین او باشید لِیَکُون َالرَّسُول ُشَهِیداً عَلَیکُم تا باشد پیغمبر یعنی محمّد علیه الصلوه و السلام روز قیامت گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملّت خلیل وَ تَکُونُوا و تا باشید شما شُهَداءَ عَلَی النّاس ِ گواهان بمردمان برسانیدن انبیاء ع دعوت حق را بدیشان فَأَقِیمُوا الصَّلاهَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهید زکوه را از برای شفقت بر خلق خدای وَ اعتَصِمُوا بِاللّه ِ و چنگ ورزید بفضل خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود برو اعتماد کنید و یاری ازو طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل اللّه امر عوام است و باللّه کار خواص اما اعتصام بحبل اللّه وقوف است بسر خدا و اوامر و نواهی و اعتصام باللّه خلوت دل است از ما سوای حضرت الهی هُوَ مَولاکُم اوست یار بندگان و متولی کار همه درماندگان فَنِعم َ المَولی پس نیکو یاریست او وَ نِعم َالنَّصِیرُ و نیکو

مـددگاری بیاری عیبها پوشد و بمددکاری گناهان به بخشـید یاری ازو جوی که از یاری در نماند و مددگاری ازو طلب که از ان عاجز نشود نظم از یاری خلق بگـذر ای مرد خدا یاری ز کسـی طلب که از روی وفا کار تو تواند که بسازد همه عمر دسـت تو تواند که بگیرد همه جا.

صفحه : ۷۴۸

سوره المؤمنون

مکیه و هی مائه و ثمان عشـره آیه بِسمِ اللّه ِالرَّحمنِ الرَّحِیمِ - قَد أَفلَحَ الْمُؤمِنُونَ بـدرستیکه رسـتگار شدند و بمقصود خود رسـیدند گرویـدگان الَّذِینَ هُم فِی صَلاتِهِم خاشِعُونَ آنـان که در نمـاز خود ترسـکارانند چشم بر سـجده گـاه نهاده و بـدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون اینکه آیت نـازل شـد نظر بموضع سـجده گماشت و در لباب فرمود که در حالت قیام دیـده بر سـجده گاه بایـد نهاد مگر بمکـه معظمـه کـه در خـانه مکرم بایـد نگریست و گفته انـد که خشـوع آنست که مصـلی ندانـد که بر دست راست و چپ او کیسـت واسـطی قـدس سـره فرمـود که خشـوع ادای نمـاز است للّه و فی اللّه بی ملاحظه اغراض و اعـواض و در بحر الحقـایق مـذکور است که خشوع در ظـاهر آنست که سـر به پیش افگنـدد دیـده را از التفـات بچپ و راست منع کنـد و دست راست بر چپ نهد و قرأت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسـر مراتب حق باشد و در بحر شـهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد محققی فرموده است که

در نماز اوّل از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت نظم یار بیزار است از تو، تا توئی اوّل از خود خویش را بیزار کن گر ز تو یک ذرّه باقی مانـده است خرقه و تسبیح را زنار کن خوش تبرک هر دو عالم گیر و رو ذره مندیش چون عطـا کن وَ الَّذِین َهُم و آنانکه ایشان عَن ِاللَّغوِ از سـخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست مُعرِضُون َاعراض کنندگاننـد و امام قشـیری رح فرموده که هر چه برای خـداست خشوع است و آنچه ترا از خـدا بـازدارد باطل و سـهو است و آنچه بنـده را در ان حظی باشـد لهو است و آنچه از خـدا نبود لغو است و حقیقت آنست که لغو چیزیرا گویند از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید وَ الَّذِین َهُم و آنـانکه ایشان لِلزَّکاهِ فاعِلُون َمر زکوه واجب را از مال خود اداکنندگاننـد و گفته انـد که زکوه فطر را یا صـدقات تطوع را وَ الَّذِین َهُم لِفُرُوجِهِم حـافِظُون َو آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاه دارندگاننـد إِلّا عَلی أَزواجِهِم مگر از زنـان خود أَو ما مَلَکَت أَیمانُهُم یا از آنکه مالک شـده انـد ایشانرا دسـتهای ایشان یعنی کنیزکانی که ملک یمین انـد فَإِنَّهُم غَیرُ مَلُومِین َپس بـدرستی که نگاهدارنـدگان فروج ملامـت کرده شـده نیسـتند برایتان اینها بشـرط آنکه در حیض و نفاس و روزه فرض و احرام نباشـد و در غیر مأتی و در غیر اینکه دو صـنف بهیـچ وجه نباشـد فَمَن ِابتَغی وَراءَ ذلِک َپس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود فَأُولئِک َهُم ُالعادُون َپس

آن گروه جوینـدگان، ایشان انـد درگذرنـدگان از حلال بحرام یا کامل انـد در سـتمکاری و آنانکه اسـتمنا بیـد کنند هم ازین گروهند وَ الَّذِین َ هُم لِأَماناتِهِم و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودائع خلق یـا آنچه امـانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وَ عَهـدِهِم راعُون َو مر عهـدها رای که با حق و خلق به بنـدند رعایت کنندگانند یعنی به نگاهداشت آن قیام مینمایند.

صفحه : ۷۴۹

وَ الَّذِین َهُم عَلی صَلَواتِهِم و آنانکه ایشان بر نمازهای خویش یُحافِظُون َمحافظت میکنند یعنی برای مداومت نموده با شرائط و آداب آن در اوقـات آن ادا میفرماینـد ذکر صـلاه در مبـدأ و منتهـای اینکه اوصاف که موجب فلاح مؤمنان است و اشارتسـت بتعظیم شان نماز أُولئِكَ َآن گروه مومنان که جامع اینکه شـش صفت اند هُم ُالوارِثُون َایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِین َیَرِثُون َالفِردَوس َآنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گوینـد منازل کفار را از بهشت میراث گیرنـد چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلی اسـت منازل مؤمنان از دوزخ اضافه بمنازل کفّار کننـد و منزلهای ایشان در بهشت بر منزلهای مومنان افزایند در زاد المسـیر آورده که بهشت بنظر کفـار درآمدنـد و مقامهـای ایشانرا که اگر ایمان آوردنـدی آنجا بودنـدی بر ایشان نماینـد تا حسـرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود بیت نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را بهشت از دور بنمایند

کـان سوز دگر باشـد هُم فِيهـا خالِدُون ‌ایشـان که وارثـان فردوس انـد در بهشت جاویـد مانندگاننـد وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسـان ‌و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمیان را مِن سُلالَةٍ از خلاصه و نقاده بیرون کشـیده شده مِن طِین ٍ از گل یا بیافریدیم آدمیانرا از منی که بیرون آمـد از گل که آدم است علیه السـلام ثُمَّ جَعَلناهُ نُطفَةً پس گردانیـدیم نسل او را یعنی آفریـدیم از نطفه و بر تفسـیر سـابق سـاختیم جوهر بیرون آمـده را نطفه جـای گرفته فِی قَرارٍ مَکِین ٍ در قرارگاهی اسـتوار یعنی رحم و چهل روز او را سـفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً پس گردانیدیم نطفه سـفید را پاره خون سـرخ بسـته چهل روز دیگر فَخَلَقنَا العَلَقَةَ مُضغَةً پس ساختیم آن خون بسـته را مضغه یعنی مقداری از گوشت که بیکبار بخایند گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقنَا المُضغَةَ عِظامـاً پس سـاختیم آن گـوشت را اسـتخوان یـا آنکـه محکـم گردانیـدیم آن را بعـد از سه اربعین فَکَسَونَـا العِظـام ‌لَحمـاً پس پوشانیدیم اسـتخوان را گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رسـتن عروق و اعصاب و اوتار و عضـلات برو ثُمَّ أَنشَأناهُ پس بیافریـدیم او را خَلقاً آخَرَ آفریـدنی دیگر در بطن ام یعنی روح درو دردمیدیم تا زنده شد بعد از انکه مرده بود یا بعد از خروج او را دنـدان و موی دادیم و راه پسـتان برو بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیـده بغـذاهای گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت بگذرانیدیم فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِین ‌پس بزرگ

است خدا که نیکو نگارنده تر نگارندگان است ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش و کرسی و فلم و ملائکه و نجوم و سموت و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرمود، نفرموده و اینکه دلیل بر تکریم و تفضیل انسان است بیت بر ورق روی تو لطف خدای آیت حسن است که تحریر کرد و فی المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحی ای کدامی رنگک تو گلگون نما تاج کرمنا است بر فرق سرت طوق فضلناست آویز برت هیچ کرمنا شنید اینکه آسمان کین شنید اینکه آدمی پر غمان احسن التقویم در و التّین بخوان که کدامی گوهر است از بحر جان گر بگویم قیمت آن ممتنع من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود و دانست که او را زبانی باد ای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده گفت فتبارک اللّه احسن الخالقین.

صفحه : ۷۵۰ ثُم َ إِنَّكُم بَعدَ ذلِكَ َلَمَيِّتُون َ پس شما بعد از انکه ذکر کردیم از آفرینش شما هرآئینه مردگانید یعنی مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواهید چشید ثُم َ إِنَّكُم يَوم َالقِيامَةِ پس بدرستیکه شما روز رستخیز تُبعَثُون َ برانگیخته میشوید برای محاسبه و مجازات وَ لَقَد خَلَقنا فَوقَكُم و بدرستیکه آفریدیم زبر سر شما سَبع َطَرائِق َ هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه از ان راهی از راه های فرشتگان

وَ ما كُنّا عَن ِالخَلق ِغافِلِين َو نيستم ما ازين مخلوق كه آسمان است بيخبر كه او را مهمل بگذاريم بلكه او را تا وقت معلوم از خلل نگاهداريم!!! آفريدگان غافل نيستيم بر خير و شر و نفع و ضرر و كفر و شكر ايشان مطلعيم وَ أَنزَلنا مِن َالسَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ و فرو فرستاديم از آسمان آبى بقدر و اندازه كه صلاح بندگان در آن دانستيم فَأَسكَنّاه ُفِى الأَرض ِپس ساكن گردانيديم آن آب را در زمين و در تبيان از إبن عباس رض نقل ميكند كه خداى تعالى پنج جوى آب از يك چشمه از چشمهاى بهشت بر بال جبرئيل عليه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سيحون كه نهر هند است و جيحون كه نهر بلخ است و فرات و دجله كه نهرين عراقند و نيل كه نهر مصر است و آنها را وديعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جارى ميگرداند و اينست كه ميفرمايد كه آب را در زمين ثابت و ساكن ساختيم وَ إِنّا عَلى ذَهاب ٍبِه ِلَقادِرُون َو بدرستيكه ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائيم چنانچه بر انزال آن قادر بوديم و گفته اند بعد از خروج يأجوج و مأجوج جبرئيل ع فرود آيد و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهيم و تابوت سكينه و انهار خمس را به آسمان برد و بعد از ان بروى زمين هيچ خير و بركت نماند فَأَنشَأنا لَكُم بِه ِجَنّات ٍپس بيافريديم براى شما بسبب آن آب بوستانها مِن نَخِيل ٍوَ أَعناب ٍاز خرمابنان و از تاك و تخصيص اينكه دو درخت جهت اختصاص اهل مدينه بخرما

و اهـل طـائف بـانگور است و نخـل و عنب در زمین حجـاز از همه دیار عرب بیشتر می باشـد لَکَم فِیها فَواکِه ُکَثِیرَهٌ مر شـما را درین بوستانها میوها بسیار است غیر تمر و عنب وَ مِنها تَأکُلُون َو از ان بوستانها یعنی و زروع آن میخورید یا ما لا بد معیشت از ان حاصل میکنیـد وَ شَـجَرَهً تَخرُج ُمِن طُورِ سَـیناءَ و دیگر بیافریـدیم برای شـما درختی که بیرون می آید از کوه سـینا که جبل موسـی علیه السـلام است میـان معر و ایلیـا و گوینـد اوّل درختی که بعـد از طوفان برست اینکه درخت بود یعنی درخت زیتون تَنبُت ُبِالـدُّهن ِ میرویـد بـا روغن وَ صِبغ ٍ لِلآـکِلِین َو نان خورش مر خورنـدگان را یعنی زیتون میرویـد بچیزی که جامع اسـت دهنیّت و صبغیّت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از ان نان خورش توان ساخت.

صفحه : ۷۵۱

وَ إِن َلَکُم فِی الأَنعام ِ لَعِبرَهً و بدرستیکه مر شـماراست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار گیرید و بقدرت الهی اسـتدلال نمائید نُسقِیکُم می آشامانیم شما را مِمّا فِی بُطُونِها از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَ لَکُم فِیها مَنافِع ُ کَثِیرَهٌ و مر شماراست در ایشان سودهای بسیار که بر بعضی سوار میشوید و به بعضی بار میکشید و از بعضی نتاج میستانید و از پشم و موی ایشـان بهره میگیریـد وَ مِنهـا تَـأکُلُون َو از ایشـان میخوریـد یعنی گوشت ایشـان تناول می نمائیـد یا از ایشان یعنی بسبب ایشان روزی میخورید وَ عَلَیها وَ عَلَی الفُلک ِ تُحمَلُون َو بر آنها یعنی بر شتران از ایشان

در خشكى و بر كشتيها برترى برداشته ميشويد يعنى شتر و كشتى شما را برمى دارند و از موضعى بموضعى ميبرند وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلى قَومِهِ و هرآئينه ما فرستاديم پيش از تو نوح ع را بسوى گروه وى فَقالَ پس گفت نوح ع از روى دعوت يا قَومِ اعبُدُوا اللّه اى گروه من خداى را پرستش كنيد ما لَكُم مِن إِله غَيرُه نيست شما را معبودى كه مستحق عبادت باشد جز وى أَ فَلا تَتَّقُون آيا نمى ترسيد از عذاب وى يعنى بترسيد و بعبادت غير او ميل مكنيد فَقالَ المَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانكه نگروند مِن قَومِهِ از گروه وى مر درويشان و عوام خلق را يعنى چون اكابر قوم اصاغر را بدين و دعوت نوح ع مائل ديدند ايشانرا تنفير نموده گفتند ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثلُكُم نيست اينكه كس كه ميخواند بتوحيد ما را مگر آدمى مانند شما در خوردن و آشاميدن و غير آن يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيكُم ميخواهد كه افزونى جويد بر شما و مهتر گردد و شما را تابع و محكوم خود سازد وَ لَو شاءَ اللّه لَأَنزَلَ مَلائِكَةً و اگر خواستى خداى تعالى كه رسول به بنى آدم ع فرستد هر آئينه فرستادى فرشتگان را تا مرسل از مرسل اليه متميز بودى ما سَمِعنا بِهذا ما نشنوديم اينكه را كه آدمى رسول خدائى تواند بود بخلقان فِي آبائِنَا الأَوَّلِينَ در ميان پدران ما كه نخست بوده اند و اينكه سخن را از فرط عناد ميگفتند چه در ميان ادريس عليه السلام و ميان ايشان مدتى مديد نگذشته بود و شنيده بودند كه از اولاد آدم ع

پیغمبری بود.

صفحه : ۷۵۲

إِن هُوَ إِلّا رَجُل ٌبِه ِ جِنَّةٌ نیست او الا مردی که درو دیوانگی هست که اگر جنون نـداشتی دانستی که بشـر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِه ِ حَتّی حِین ٍ پس انتظار بریـد و برو چشم داریـد تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یـا از جنون بهوش آیـد و ترک گفتن اینکه سـخنان نموده پی کـار خویش گیرد قال َرَب ِّانصُرنِی بِما کَذَّبُون ِ گفت نوح علیه السـلام یعنی بعد از انکه ناامید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشـان بسـبب آنکه مرا تکـذیب کردنـد فَأَوحَینـا إِلَیه ِ پس مـا وحی کردیم بنوح أَن ِاصنَع ِ الفُلک َبِأَعیُنِنا آنکه بساز کشتی را به نگهداشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی وَ وَحیِنا و بفرمان ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسـازی فَإِذا جاءَ أَمرُنـا پس چون بیایـد فرمان ما بسوار شـدن بر کشتی یا نازل شود عـذاب ما وَ فارَ التَّنُّورُ و بجوشـد تنور یعنی بوقتی که زن تو نـان پزد و از میـان آتش آب برآیـد فَاسلُک فِیها پس درآر تو در کشتی مِن کُل ٍّزَوجَین ِ از هر دو صـنف از حیوانات که جفت یکدیگرانـد اثنَین ِ دو تا یعنی نر و ماده و در تیسـیر گویـد بکشتی در نیاورد مگر آنها را که میزانید یا بیضـه می نهند وَ أَهلَک َإِلّا مَن سَبَق َعَلَیه ِ القَول ُو دیگر درآور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان را الا

آن را که پیشی گرفته است برو قول ازلی یعنی هلاك او نوشته شده در لوح محفوظ مِنهُم از ایشان که قوم تواند و یک پسر تو کنعان نام و یک زن تو ایله نام که کافر بودند وَ لا تُخاطِبنِی و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِی الَّذِین َظَلَمُوا در شان آنانکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا ایذا و تمسخر نمودند بآنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن إِنَّهُم مُغرَقُون َبدرستیکه ایشان همه غرق شدگانند بی شک فَإِذَا استَوَیت َأَنت َوَ مَن مَعَك َعَلَی الفُلك ِپس چون بوقت ظهور عذاب برآئی تو و هر کس که با تو است از مؤمنان بر کشتی و راست بنشینی فَقُل ِالحَمدُ لِلّه ِالَّذِی نَجّانا مِن َالقَوم ِالظّالِمِین َپس بگو همه ستایش ها مر خدای را آنکه نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان وَ قُل رَب ِّأَنزِلنِی و بگوی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا مُنزَلًا مُبارَکاً بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی با برکت وَ أَنت َخَیرُ المُنزِلِین َو تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آن است که در وقت نشستن و خروج و دخول کشتی اینکه دعا فرموده سلمی از إبن عطا قدس سرهما نقل میکند. که منازل مبارک آن منازلی است که در ان از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند

و آثـار قرب از محال قـدس بـدان نازل باشـد هر کجا پرانوار جمال پیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون تر نظم در منزلی که جانان روزی رسیده باشد با ذرّه های خاکش داریم مرحبائی.

إِن َّفِی ذٰلِکَ لَآیات ٍ بدرستیکه در قصّه نوح علیه السلام و آنچه با قوم او کرده شد هر آئینه نشانها است مر اهل عبرت را وَ إِن کُنّا لَمُبتَلِین َو بدرستیکه ما بودیم آزماینده مر آن قوم را و ابتلادهنده ببلائی بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصـدقان و مکـذبان ظاهر گردد ثُم َّأَنشَأنا مِن بَعـدِهِم پس بیافریـدیم از پس قوم نوح علیه السـلام قَرناً آخَرِین َ گروهی دیگر یعنی قوم عـاد و گوینـد ثمود فَأَرسَلنا فِیهِم رَسُولًا مِنهُم پس فرسـتادیم مـا در میـان ایشـان پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان أَن ِ اعبُدُوا اللّه َ آنکه بپرستید خدای تعالی را ما لَکُم مِن إِله ٍ غَیرُه ُ نیست شـما را هیـچ معبودی که اسـتحقاق پرسـتش داشـته باشـد مگر وی أَ فَلا تَتَّقُون َ آیـا پرهیز نمی کنیـد از عـذاب او یعنی بپرهیزیـد از عقوبت او و بعبـادت غیر او اشـتغال مکنیـد وَ قال َالمَلَأُ مِن قَومِه ِ الَّذِین َکَفَرُوا و گفتنـد گروهی بزرگان از قوم آن رسول آنـانکه نگرویدنـد وَ کَذَّبُوا بِلِقـاءِ الآخِرَه ِو دروغ شـمردند دیـدن روز قیـامت را یعنی به بعث و حشـر ایمان نیاوردنـد وَ أَترَفناهُم و نعمت داده بودیم ایشانرا فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و

ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که ما هذا نیست اینکه رسول که بحق دعوت میکند إِلّا بَشَرٌ مِثلُکَم مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت یَأکُل ُمِمّا تَأکُلُون َمِنه ُمیخورد از آنچه شما میخورید از آن وَ یَشرَب ُمِمّا تَشرَبُون َو می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاجست مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی وَ لَئِن أَطَعتُم بَشَراً مِثلَکُم و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شما است إِنَّکُم إِذاً لَخاسِرُون َبدرستیکه آنگه شما هرآئینه زیان زدگان باشید که خود را مأمور و متبوع مثل خود می سازید أَ یَعِدُکُم أَنَّکُم إِذا مِتُّم وَ کُنتُم تُراباً وَ عِظاماً آیا وعده میدهد شما را اینکه پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان بوسیده أَنَّکُم مُخرَجُون َبدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان.

صفحه : ۷۵۴

هَیهات َهَیهات َلِما تُوعَدُون َچه دور است چه دور است آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد (خاک بر دهان شان) إِن هِی َإِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا نیست زندگانی ما مگر زندگانی در دنیا نَمُوت ُوَ نَحیا می میریم و زنده می شویم یعنی یکی از ما می میرد و یکی میزاید وَ ما نَحن ُبِمَبعُوثِین َو نیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ إِن هُوَ إِلّا رَجُل ٌافتَری عَلَی اللّه ِکَذِباً نیست هود یا صالح مگر مردیکه برمی بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستادند بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وَ ما نَحن ُلَه ُبِمُؤمِنِین َو نیستیم ما مر او را

گرویدگان در آنچه خبر میدهد قال رَبِّ انصُرنِی بِما كَذَّبُونِ گفت پیغمبر ص بعد از استماع اینكه قول و یاس از ایمان قوم كه ای پروردگار من مرا یاری كن بغالبیّت و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب آنچه مرا تكذیب كردند قال عَمّا قَلِيلٍ گفت خدای از زمان قلیل یعنی در اندك وقتی لَيُصبِحُنَّ نادِمِينَ گردند كافران و مكذبان پشیمان از تكذیب خود فَأَخَذَتهُمُ الصَّيحَةُ پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل ع فریادی عظیم كرد كه دلهای ایشان بشگافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند كه اینكه قوم را ثمود گفته اند دلیل ایشان اینست كه عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانكه می گویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعراء بعد از قصّه نوح ع قصّه عاد آورده شده اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد است و بر اینكه قول هر عذابی را كه سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشانرا صیحه بِالحَقِّ بحكم قضایا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فَجَعَلناهُم غُثاءً پس گردانیدیم ایشانرا چون خاشاك كه آب آورده یعنی هلاك كردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاك كه سیل باطراف افگند و سیاه و كهنه گردد فَبُعداً لِلقَومِ الظّالِمِينَ پس دوری باد از رحمت حق مر گروه ستمكاران را ثُمَّ أَنشَأنا مِن بَعدِهِم پس پیدا كردیم از پس ایشان قُرُوناً آخَرِينَ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم شعیب و لوط علیهما السلام ما تَسبِقُ مِن أُمَّةٍ أَجَلَها پیشی نتوانست گرفت هیچ گروهی بر وقتی كه جهت عذاب ایشان مقرر كرده بودیم

وَ ما يَستَأخِرُون‌َ-و نه بازپس مانند از ان.

ثُم‌َ أَرسَلنا رُسُلَنا پس فرو فرستاديم فرستادگان خود را تَترا پى درپى يكى در عقب ديگرى كُل‌َّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوه‌ُ هرگاه كه آمد بگروهى پيغمبر آن گروه تكذيب كردند او را و آنچه گفت از توحيد و نبوّت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و بتقليد پدران و لزوم عادات ناپسنديده از دولت تصديق محروم ماندند فَأَتبَعنا بَعضَهُم بَعضاً پس از پى درآورديم بعضى از ايشان بعضى را در هلاك كردن يعنى هيچ كدام را مهلت نداديم و آخرين را چون اوّلين معاقب ساختيم وَ جَعَلناهُم و گردانيديم ايشانرا أَحادِيث‌َ سخنان يعنى ايشانرا عبرت خلائق گردانيديم كه دايم عذاب ايشان را ياد كنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنكه از ايشان غير حكايتى باقى نماند كه مردم آنرا افسانه وار ميگويند و اگر سخنى نيكو از ايشان بماندى به بودى شعر تفنى و تبقى عنك احدوثه فاجهد بان تحسن احدوثتك در ترجمه اينكه بيت گويند نظم پس از تو إبن يمين چون فسانه خواهد ماند در ان بكوش كه نيكو بماند افسانه سعديا مرد نكونام نميرد هرگز مرده آن است كه نامش به نكوئى نه برند فَبُعداً لِقَوم‌ٍ لا يُؤمِنُون‌َ پس دورى باد از رحمت حق مر گروهى را كه نمى گروند بانبياى عليهم السلام و تصديق ايشان نمى كنند ثُم‌َّ أَرسَلنا مُوسى پس فرستاديم موسى ع را وَ أَخاه‌ُ هارُون‌َ بِآياتِنا و برادر او هارون عليهما السلام را بمعجزها و پيغامهاى ما وَ سُلطان‌ٍ مُبِين‌ٍ و حجتى روشن و آشكارا يعنى عصا تخصيص كرد او را بجهت آنكه اول معجزات موسى عليه السلام آن

بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادویها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او هارون را علیهما السلام بمعجزات تسعه فرستادیم إِلی فِرعَون َ‌وَ مَلَائِه ِ بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فَاستَکبَرُوا پس سرکشیدند قوم او و قبطیان از ایمان و متابعت پیغمبران وَ کانُوا قَوماً عالِین َ‌و بودند گروه سرکش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فَقالُوا أَ نُؤمِن ُ‌لِبَشَرَین ِ مِثلِنا پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم مرد و آدمی را که مانند ماانـد در صفتهای بشریت وَ قَومُهُما لَنا عابِدُون َ‌و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمان اند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یا گوساله فَکَذَّبُوهُما پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون علیهما السلام را فَکانُوا مِن َ‌المُهلَکِین َ‌پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَ لَقَد آتَینا و بدرستیکه دادیم ما مُوسَی الکِتاب َ‌موسی علیه السلام را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُم شاید که بنی اسرائیل به برکت آن یَهتَدُون َ‌راه یابند باحکام شریعت.

وَ جَعَلنَا ابن َ‌مَریَم َ‌وَ أُمَّه ُ‌آیَةً و ساختیم ما قصّه پسر مریم یعنی عیسی علیه السلام و مادر او را حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال، پسر را بآنکه در مهد سخن گفت و مادر را به اینکه

که بی مساس بشری چنان پسری بزاد وَ آوَیناهُما و جای دادیم ما مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم إِلی رَبوَةٍ بسوی ربوه یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا قسطنطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذات ِقَرارٍ وَ مَعِینٍ خداوند قرار یعنی مستقری که درو آرام گیرند و خداوند آبی طاهر و جاری در کشاف از ابو هریره نقل می کند که ملازم گیرید اینکه رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف ع بن ماثان دوازده سال در ان موضع بسر بردند و طعام عیسی را بهای ریسمان بوده که مادرش میریست و میفروخت یا أَیُّهَا الرُّسُل ُخطاب با عیسی ع است بر سبیل تعظیم میفرماید کُلُوا مِن َالطَّیِّبات ِبخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَ اعمَلُوا و بکنید صالِحاً کارهای ستوده در قوت قلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که لقمه تخم عمل است و عمل برو هر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذائی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت است درو سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع بآن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پدید آید و حینئذ در ادای عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم

و قلوبهم الی ذکر اللّه اشارت برین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلّیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضاء سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردّیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان اللّه طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضه الانوار فرموده نظم دست دل از زمزم و کوثر بشوی آب از سر چشمه تقوی بجوی لقمه که در اصل نباشد حلال زو نفتد مرد مگر در ضلال قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیاء ع نه در یک دفعه، چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت اینکه خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی اللّه علیه و سلّم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سیّد همه است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالاتی که با همه بوده مصرعه و قد جمع الرحمن فیک المفاخر مصرعه آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری در موضح فرموده که خطاب بآنحضرت ص میفرماید که امت عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید إِنِّی بدرستیکه من بِما تَعمَلُونَ عَلِیمٌ بآنچه شما میکنید داناام وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُم و بدرستیکه

اینست ملّت شما ای رسل کرام أَمَّةً واحِدَةً ملتی یگانه در عقاید و اصول شرائع یا جماعت شما ای امت محمّد علیه الصلوه و السّلام جماعتی متحدانند و متفق بر ایمان و توحید وَ أَنَا رَبُّکُم و من آفریدگار شماام فَاتَّقُون ِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید فَتَقَطَّعُوا أَمرَهُم بَینَهُم زُبُراً پس ببریدند و ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کُل ُّحِزب ٍبِما لَدَیهِم فَرِحُون َهر گروهی از ایشان بآنچه نزدیک ایشان است از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق اینست.

صفحه : ۷۵۷

فَذَرهُم فِی غَمرَتِهِم پس بگذار ای محمّد ص کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتّی حِین ٍتا هنگامیکه کشته شوند یا بمیرند أَ یَحسَبُون َأَنَّما نُمِدُّهُم بِه ِ آیا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد می کنیم بآن مِن مال ٍوَ بَنِین َاز مال و فرزندان نُسارِع ُلَهُم فِی الخَیرات ِمی شتابیم برای ایشان بآن چیز در نیکوئیها یعنی گمان می برند که امداد ایشانرا بمال و فرزند مسارعت است از ما برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما بپاداش ایشان نیکوئی کنیم بَل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یَشعُرُون َنمیدانند که اینکه امداد استدراج است نه مسارعت در خیرات إِن َّالَّذِین َهُم مِن خَشیَةِ رَبِّهِم مُشفِقُون َبدرستیکه آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب سبب اینست وَ الَّذِین َهُم بِآیات ِرَبِّهِم و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا دلائل

قدرت يُؤمِنُون َ ميگروند وَ الَّذِين َ هُم بِرَبِّهِم لا يُشرِكُون َ و آنانكه ايشان بخداوند شرك نمی آرند نه شرك جلی و نه شرك خفی وَ الَّذِين َ يُؤتُون َ ما آتَوا و آنانكه ميدهند آنچه ميدهند از صدقات و زكوه و توسل می نمايند بحضرت حق بانواع خيرات و مبرات وَ قُلُوبُهُم وَجِلَةٌ و دلهای ايشان ترسان است كه ناگاه خيرات ايشان مردود گردد و ميدانند أَنَّهُم إِلی رَبِّهِم راجِعُون َ آنكه ايشان بسوی پروردگار خود بازگردندگانند أُولئِكَ يُسارِعُون َ آن گروه كه باين صفتها موصوفند می شتابند فِی الخَيرات ِ در طاعتها يا در نيل خيرات دنيويه كه بر اعمال صالحه متفرعست كما قال اللّه تعالی فاتهم اللّه ثواب الدنيا وَ هُم لَها و ايشان بسوی خيرات سابِقُون َ پيشی گيرندگانند يا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعت يا بحصول ثواب يا بدخول بهشت.

صفحه : ۷۵۸

وَ لا نُكَلِّف ُ نَفساً و تكليف نمی كنيم هيچ تنی را إِلّا وُسعَها مگر بگنجائش او يعنی بقدر طاقت وَ لَدَينا كِتاب ٌ و نزديك ما كتابی است يعنی لوح محفوظ يَنطِق ُ بِالحَق ِّ سخن گويد براستی يعنی مخالف راستی و واقع درو نوشته نيست يا نزد ما است نامه اعمال هر كس كه گواهی دهد بر كردار هر كس وَ هُم لا يُظلَمُون َ و ايشان كه عاملانند ستم ديده نخواهند شد با فزونی عقاب و نقصان ثواب بَل قُلُوبُهُم بلكه دلهای كفره فِی غَمرَةٍ در غفلت و حيرت است مِن هذا ازين سخن كه گفته شد يا از كتاب حفظه يا از قرآن وَ لَهُم أَعمال ٌ و مر ايشانراست عملهای ناپاك و خطاهای بيباك مِن دُون ِ ذلِكَ

بجز اینکه خطای عظیم که برآنند یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُم لَها ایشان مر آنرا عامِلُون َ کنندگانند بحسب حکم قضا و لا رادّ لقضائه و ایشان در غفلت و معصیت باشند حَتّى إِذا أَخَذنا تا وقتی که بگیریم مُترَفِيهِم منعمان ایشان را بِالعَذاب ِ بعذاب جوع یا قتل إِذا هُم يَجأَرُون َ آنگاه ایشان فریاد گیرند و استغاثه کنند و ما گوئیم لا تَجأَرُوا اليَوم َ فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید إِنَّكُم مِنّا بدرستیکه شما از جهت ما لا تُنصَرُون َ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَد كانَت آیاتِی بدرستیکه بوده است آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تُتلى عَلَيكُم خوانده میشود بر شما فَكُنتُم پس هستید شما از شنیدن آن عَلى أَعقابِكُم بر پاشنهای خود تَنكِصُون َ بازمیگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید مُستَكبِرِين َ در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظّم می نمائید بِه ِ بحرم مکه و میگوئید ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن سامِراً حدیث کنندگان در شب تَهجُرُون َ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه میگوئید و بدو می نازید و طواف نمیکنید أَ فَلَم يَدَّبَّرُوا القَول َ آیا تفکّر نمیکنند در قرآن تا اعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است أَم جاءَهُم آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول ما لَم يَأت ِ آنچه نیامده بود آباءَهُم ُ الأَوَّلِين َ به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که

از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی هم چنانچه نوح و ابراهیم علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمّد علیه الصلوه و السلام را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال اللّه تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم.

صفحه : ۷۵۹

أَم لَم يَعرِفُوا آیا نشناختند ایشان رَسُولَهُم پیغمبر خود را با امانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکخوئی و کمال علم با وجود عدم تعلیم فَهُم لَه ُ پس ایشان مر او را مُنكِرُون َ منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آن است که نمی شناسند حضرت پیغمبر علیه السلام را تا انکار کنند و گویند بیگانه است ما حقیقت حال او نمیدانیم أَم يَقُولُون َ آیا میگویند بِه ِ جِنَّةٌ باو دیوانگی است که از سخن او حساب ندارند بَل نه چنین است که ایشان میگویند بلکه جاءَهُم آمد محمّد علیه الصلوه و السلام بدیشان بِالحَق ِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است وَ أَكثَرُهُم و بیشتر کافران لِلحَق ِّ كارِهُون َ مر حق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است قید اکثر برای آنست که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ مردم نمیگرویدند نه از کراهت حق وَ لَوِ اتَّبَع َ الحَق ُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی أَهواءَهُم آرزوهای کافران را و در وجود الهه شتّی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَت ِ السَّماوات ُ وَ الأَرض ُ وَ مَن هرآئینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین و هر که فِيهِن َّ در آسمان و زمین است از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه لَو كان َ فِيهِما آلِهَةٌ

إِلَّا اللّه ٭ لَفَسَدَتا گـذشت و گفته انـد مراد از حق دین اسـلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی شـرک منقلب شدی حق سـبحانه قیامت ظاهر کردی و آسـمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدنـدی بَل أَتَیناهُم بِذِکرِهِم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پنـد ایشانست یا دبـدبه عرب وصیّت شـرف ایشان در آنست فَهُم عَن ذِکرِهِم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سـبب بزرگی ایشـان است در دنیـا و آخرت مُعرِضُون ٭ روی گردانند‌گاننـد أَم تَسأَلُهُم آیـا آنکه تو میخواهی از ایشـان بر ادای رسـالت خَرجاً مزدی یا بسـبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارنـد برسالت فَخَراجُ رَبِّکَ ٭ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیـا و ثواب عقبی است خَیرٌ بهتر است ترا از مزد ایشان وَ هُوَ و او یعنی خـدای تعالی خَیرُ الرّازِقِین ٭ بهترین روزی رسان است وَ إِنَّک ٭ لَتَدعُوهُم و بدرستیکه تو میخوانی ایشان را بی مزدی إِلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍ براهی راست که دین اسلام است وَ إِن ٭ الَّذِین ٭ لا یُؤمِنُون ٭ و بـدرستی آنـانکه نمیگرونـد بِالآخِرَهِ بسـرای دیگر بقیـامت و متعلقـات آن عَن ِ الصِّراطِ از آن راه راست لَناکِبُون ٭ گردند‌گانند و میل کنند‌گان به بیابان گمراهی.

صفحه : ۷۶۰ وَ لَو رَحِمناهُم و اگر ببخشائیم بر ایشان وَ کَشَفنا و برداریم ما بِهِم آنچه بدیشان واقع است مِن ضُرٍّ از سختی یعنی قحط و تنگی که بر ایشان غلبه کرده لَلَجُّوا هر آئینه ستیزند‌گی کنند فِی طُغیانِهِم در سرکشـی خود یَعمَهُون ٭ سرگشـته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز و عناد بر کفر و تکذیب

خود ثابت خواهند بود بیت ستیزندگی کار دیو و دد است ستیزنده را دشمنی با خود است آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم گفت نه تو گمان می بری که رحمت عالمیانی و اهل مکه بزحمت دعای تو درمانده اند پدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد وَ لَقَد أَخَذناهُم و بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکّه را بِالعَذاب ِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا استَکانُوا پس فروتنی نه کردند لِرَبِّهِم مر پروردگار خود را وَ ما یَتَضَرَّعُون َو تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حَتّی إِذا فَتَحنا تا چون بگشادیم عَلَیهِم بر ایشان باباً دری ذا عَذاب ٍ شَدِیدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدّت او از قتل و اسر بیشتر است إِذا هُم ناگاه ایشان فِیه ِ در آن عذاب مُبلِسُون َناامیدان و اندوه گینان و فروماندگان و سرگردانند تا حدیکه اغنیاء ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت مینمایند وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ و اوست که بیافرید و پیدا کرد لَکُم ُالسَّمع َبرای شما گوش را تا می شنوید بدان شنودنیها وَ الأَبصارَ و دیدها را تا می بینید بآن دیدنیها وَ الأَفئِدَةَ و دلها را تا تفکّر میکنید بآن و استدلال می نمائید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِیلًا ما تَشکُرُون َ اندکی را شکر میگذارید چه عمده در شکرگزاری آنست که استعمال کنید اینکه آلات ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُم

و اوست آنکه بیافرد شما را و منتشر ساخت فِی الأَرض ِ در زمین وَ إِلَیه ِ تُحشَرُون َو بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَ هُوَ الَّذِی یُحیِی وَ یُمِیت ُو اوست آنکه زنده میگرداند و می میراند وَ لَه ُاختِلاف ُاللَّیل ِ وَ النَّهارِ و مر اوراست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را أَ فَلا تَعقِلُون َ آیا تعقل نمی کنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از ان جمله است چه همه را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند.

صفحه : ۷۶۱

بَل قالُوا بلکه گفتند بی تدبّر و تفکّر مِثل َ ما قال َ الأَوَّلُون َ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قالُوا گفتند أَ إِذا مِتنا آیا چون بمیریم ما وَ کُنّا تُراباً و باشیم خاک وَ عِظاماً و استخوانی خالی کهنه أَ إِنّا لَمَبعُوثُون َ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از برای تاکید است یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه بما راه یابد لَقَد وُعِدنا هر آئینه وعده داده شدیم نَحن ُوَ آباؤُنا ما و پدران ما هذا اینکه سخن را مِن قَبل ُ پیش از آمدن محمّد صلی اللّه علیه و سلّم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده اند و اینکه وعده راست نشد إِن هذا نیست اینکه قول إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِین َ مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته قُل بگو ای

محمّد ص مر اینکه منکران را که بگوئید لِمَنِ الأَرضُ مر کراست زمین وَ مَن فِیها و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا إِن کُنتُم تَعلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَیَقُولُونَ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در او است لِلّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بر آنکه آفریدگار زمین و اهل وی اللّه است پس چون ترا چنین جواب دهند قُل أَ فَلا تَذَکَّرُونَ بگو آیا پند نمی گیرید و در نمی یابید که کسیکه اولا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قُل بگو ای محمّد ص دیگر بار مَن رَبُّ السَّماواتِ السَّبعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن وَ رَبُّ العَرشِ العَظِیمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سَیَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلّهِ مر خدایراست و رب همه او است قُل أَ فَلا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک به نسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او او را شریک میسازید قُل مَن بِیَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ بادشاهی همه چیزی در موضح گوید مضرت و منفعت اشیای یا خزائن آن وَ هُوَ یُجِیرُ و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاهدارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَ لا یُجارُ عَلَیهِ و زینهار داده نشود برو یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او

ایمن گرداند و در پناه آورد و زینهار گیرد جواب گوئید إِن کُنتُم تَعلَمُون َاگر هستید که بدانید.

سَیَقُولُون َزود باشد که گویند اینکه صفات که تو گفتی لِلّه ِمر خدایراست که مالك الملکوت و مجیر بندگان است قُل فَأَنّی تُسحَرُون َبگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه حق برمیگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملك مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم ای که پی نفس و هوا میروی راه نه اینکه است خطا میروی راه روان زان دیگر روند پس تو بدین راه چرا میروی منزل مقصود در ان جانب است پس تو ازین سوی کجا میروی بَل أَتَیناهُم بِالحَق ِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وَ إِنَّهُم لَکاذِبُون َو بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب اینکه قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریك بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّه ُمِن وَلَدٍ فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی وَ ما کان َمَعَه ُو نیست با او مِن إِله ٍ هیچ خدای که در الوهیت شریك او بود چه اگر او را شریك باشد در خدای و خدا باید که آفریننده بود پس هر آئینه شریك او را مخلوقی چند باشد إِذاً آن هنگام لَذَهَب َکُل ُّإِله ٍبِما خَلَق َببرد هر خدای آنرا که آفریده بود و در ان مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق اینکه خدای از مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات تمیز نیست پس ثابت شد که

با او هیچ خدائی نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملك او از ملك اینکه ممتاز شدی هر آئینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است وَ لَعَلا و هر آئینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعضُهُم عَلی بَعض ٍ برخی از الهه بر برخی و باجماع و باستقرا معلوم شد که اینکه تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریك نه بود سُبحان َاللّه ِ پاك است خدای تعالی بی همتا عَمّا یَصِفُون َاز آنچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عالِم ِ الغَیب ِ وَ الشَّهادَهِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعالی پس بزرگتر و برتر است عَمّا یُشرِکُون َاز آنچه شریک میگیرند برای او پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُل بگو ای محمّد ص بطریق دعا رَب ِّإمّا تُرِیَنِّی ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و بی شبهه مینمائی ما یُوعَدُون َ آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَب ِّفَلا تَجعَلنِی ای پروردگار من پس مدار مرا فِی القَوم ِ الظّالِمِین َدر گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز اینکه سخن بجهت تواضع و کسر نفس است یا تنبیهه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که به بیگناه نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرك است وَ إنّا بدرستیکه ما خداوندیم عَلی أَن نُرِیَک َبر آنکه بنمائیم تو ما نَعِدُهُم آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت لَقادِرُون َ

هر آئینه توانائیم اما تاخیری که در ان میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد.

صفحه : ۷۶۳

ادفَع بِالَّتِی دفع کن بخصلتی که بهر حال هِیَ أَحسَنُ آن نیکوتر است السَّیِّئَهَ بدی را حضرت عزّت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا بازدار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرك را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رح فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوك در طریق معرفت قدم نظم چو طی گشت تیه حوادث از آنجا بملك قدم ران بیك حمله محمل در ان قلزم نور شو غوطه زن فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو سوی اللّه و اللّه زور است و باطل نَحنُ أَعلَمُ ما داناتریم بِما یَصِفُونَ بآنچه صفت میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه از صفت ما میگویند از اتخاذ اولاد و شرکاء وَ قُل رَبِّ و بگو ای پروردگار من أَعُوذُ

بِكَ- پناه ميگيرم بتو مِن هَمَزات ِ الشَّياطِين ِ از وسوسه هاى ديوان كه داعى بضلالت و معصيت اند يا از در انداختن ايشان مردمانرا بفريب و غرور در مهالك و مهاوى وَ أَعُوذُ بِكَ- رَب ِّو پناه مى آرم بتو اى پروردگار من أَن يَحضُرُون ِ از آنكه حاضر شوند نزديك من بوقت صلاه يا زمان تلاوت يا از انكه گرد من گردند در همه احوال يا از آنكه مرا رنج رسانند حَتّى إِذا جاءَ متعلق است بما يصفون يعنى كفار پيوسته ترا او مرا ببدى وصف ميكنند تا وقتى كه بيايد أَحَدَهُم ُالمَوت ُيكى از ايشان را مرگ و بگمراهى خود دانا گردد و مرگ را بمعائنه بيند و آثار عذاب مشاهده كند قال- گويد از روى حسرت رَب ِّ ارجِعُون ِ اى آفريدگار من باز گردان مرا بدنيا صيغه جمع براى تعظيم مخاطب است امام ثعلبى با جمعى از مفسران برآنند كه خطاب با ملك الموت و اعوان او است كه اول بكلمه رب استغاثه مينمايد از خداى و بكلمه ارجعون رجوع مينمايد بملائكه كه بازگردانيد مرا لَعَلِّى أَعمَل ُشايد كه من بكنم صالِحاً عملى شايسته فِيما تَرَكت ُدر آن چيزيكه بگذاشته ام كه ايمان است يعنى ايمان آرم و در ان عمل صالح كنم كَلّا ردع است از طلب رجعت يعنى حاشا كه او را بازگردانند إِنَّها بدرستيكه آن درخواست كَلِمَةٌ سخنى است كه بواسطه غلبه حسرت بر او هُوَ قائِلُها او گوينده آن است وَ مِن وَرائِهِم و از پيش مشركان بَرزَخ ٌ مانعى است ميان رجعت و ايشان يعنى قبر كه درو خواهند بود إِلى يَوم ِيُبعَثُون- تا روزى كه برانگيخته

فَإِذا نُفِخَ - پس چون دمیده شود فِی الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاءست و قیامت قائم گردد فَلا أَنسابَ- بَینَهُم پس نسبها نباشند میان ایشان یَومَئِذٍ در ان روز یعنی علاقه نسبت منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در ان روز نسبت صحیح باید نه نسبت صریح ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم وَ لا یَتَساءَلُونَ -و نه پرسند یک دیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و اینکه قبل از محاسبه باشد و بعد از ان حال یکدیگر میپرسند کما قال اللّه تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَن ثَقُلَت پس هرکرا گران آید مَوازِینُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فَأُولئِکَ- پس آن گروه هُمُ المُفلِحُونَ -ایشانند رستگاران از درکات وَ مَن خَفَّت مَوازِینُهُ و هر که سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فَأُولئِکَ -الَّذِینَ -خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کرده اند أَنفُسَهُم در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بردادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضائع ساختند و ایشان فِی جَهَنَّمَ -خالِدُونَ -در دوزخ جاوید ماندگان اند تَلفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النّارُ رویهای ایشان را آتش وَ هُم فِیها و ایشان در آتش کالِحُونَ- ترش رویان اند یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابو سعید خدری رض از

حضرت رسالت پناه ص در تفسیر اینکه آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا بمیان سرش برسد و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بنافش در موضح آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشانرا أَ لَم تَکُن آیاتِی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن در دنیا تُتلی عَلَیکُم خوانده میشد بر شما فَکُنتُم بِها تُکَذِّبُون َ پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق اینکه عقوبت شدید شدید قالُوا رَبَّنا گویند ای پروردگار ما غَلَبَت عَلَینا غالب شد بر ما شِقوَتُنا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما وَ کُنّا قَوماً و بودیم ما گروهی ضالِّین َ گمراهان از طریق حق رَبَّنا أَخرِجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فَإِن عُدنا پس اگر بازگردیم بکفر و تکذیب فَإِنّا ظالِمُون َ پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند اینکه باشد.

صفحه : ۷۶۵

قال َاخسَؤُا گوید خدای خاموش باشید فِیها در دوزخ وَ لا تُکَلِّمُون ِ و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نمی آریم یا از شما عذاب برنمیداریم إِنَّه ُ کان َفَرِیق ٌ بدرستیکه بودند گروهی مِن عِبادِی از بندگان من یعنی درویشان صحابه رض چون عمار و بلال و خباب رض و امثال ایشان که پیوسته یَقُولُون َ رَبَّنا میگفتند

ای پروردگـار مـا آمَنّا گرویـدیم بتو فَاغفِر لَنـا پس بیـامرز مـا را وَ ارحَمنـا و به بخش بر مـا وَ أَنت َخَیرُ الرّاحِمِین َو تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذتُمُوهُم پس فراگرفتید شما آن درویشان را سِخرِیًّا مهزوبه یعنی کسیکه با او سخریه کند و فسوس دارند مراد آنست که بـا ایشان اسـتهزا میکردیـد حَتّی أَنسَوکُم تا آن وقتی که فراموش گردانیدنـد ایشان، یعنی فرط اشـتغال شـما بسـخریه ایشان فراموش ساخت بر شـما ذِکرِی یاد کردن من وَ کُنتُم مِنهُم و بودید شـما که از ایشان تَضحَکُون َمیخندید از روی تکبر و تعظّم خود و تحقیر و تـذلیل ایشان إِنِّی بـدرستیکه من جَزَیتُهُم ُالیَوم َجزا میـدهم ایشانرا امروز بِما صَبَرُوا بآنکه صبر کردنـد بر ایـذا و آزار و سـخریه شـما أَنَّهُم هُم ُالفـائِزُون َبـدرستیکه ایشـان انـد رسـیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشـان فوز اسـت بمطلوب قال َگویـد خـدای یا فرشـته بامر او مر کافران را که شـما کَم لَبِثتُم چند درنگ کردید فِی الأَرض ِدر زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتنـد ما همیشه خواهیم بود در دنیای و نابود و فانی نخواهیم شـد پس بطریق عتاب از ایشان پرسـند چنـد درنگ نمودیـد عَدَدَ سِنِین َشـمار سالهای یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قالُوا گویند لَبِثنا یَوماً درنـگ کردیم روزی أَو بَعض َیَوم ٍیا پاره از روز، کوته شـمردند مـدت لبث خود را به نسـبت خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما

بیش ازین نمی دانیم فَسئَلِ العادِّین - پس بپرس ای پرستنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بودند قالَ - گوید خدای إِن لَبِثتُم درنگ نه کردید در دنیا إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی باضافت بآخرت لَو أَنَّکُم اگر بدرستیکه شما کُنتُم تَعلَمُونَ - هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندکی است.

صفحه : ۷۶۶

أَ فَحَسِبتُم آیا پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّما خَلَقناکُم آنکه ما شما را آفریدیم عَبَثاً ببازی یا از برای بازی وَ أَنَّکُم إِلَینا و گمان می بردید آنکه شما بسوی ما لا تُرجَعُونَ - بازگردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق بازدارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره روزی اینکه آیت میخواند فرمود که نی نی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی علیه الصلوه و السلام آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع وی اید نظم هفت و نه و چار که پرداختند خاص پی مرکب او ساختند اوست شه و آدمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید

نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را از برای شما آفریده ام و شما را برای خود در سرّ کنت کنزا مخفیا اینجا ظهوری تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو بکلی نور نور گنج مخفی از تو آمد در ظهور گنج مخفی بود زیر خاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی بد ز پرّی جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزودنی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش تو چرا ای خویش را ارزان فروش فَتَعالَی اللّٰهُ پس برترست خدای تعالی و بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند المَلِكُ الحَقُّ پادشاه بسزا لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ العَرشِ الكَرِيمِ آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات ازو نازل می شود وَ مَن يَدعُ و هر که میخواند یعنی بپرستد مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق إِلٰهاً آخَرَ خدای دیگر را لا بُرهانَ هیچ حجتی نیست لَهُ مر پرستنده را بِهِ به پرستش آن فَإِنَّما حِسابُهُ پس جزین نیست که حساب عمل آن کس و مکافات کردار او عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد إِنَّهُ لا يُفلِحُ الكافِرُونَ بدرستیکه فلاح نیابند و رستگار نشوند

ناگرویدگان وَ قُل رَب ِاغفِر و بگو ای محمّد ای آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا وَ ارحَم و به بخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعه خود وَ أَنت َخَیرُ الرّاحِمِین َو تو بهتر رحم کنندگانی و در خبر آمده که اوّل سوره قد افلح و آخر آن گنجیست از گنجهای عرش الهی.

صفحه : ۷۶۷

سوره النور

مدنیه و هی اربع و ستون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- سوره اینکه سوره ایست که از عالم قدس أَنزَلناها فرو فرستادیم آنرا بوساطت جبرئیل علیه السلام وَ فَرَضناها و فرض کردیم بر شما احکامیکه درو است وَ أَنزَلنا فِیها و فرو فرستادیم در او آیات ٍ بَیِّنات ٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَعَلَّکُم تَذَکَّرُون َشاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکمها اینست الزّانِیَهُ وَ الزّانِی زن و مرد زناکننده چون غیر محصن باشند فَاجلِدُوا پس بزنید ای ایمّه و حکام کُل َواحِدٍ هر یکی را مِنهُما از ان هر دو مِائَهَ جَلدَهٍ صد تازیانه اینکه حکم خاص است بآنکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رح اسلام را شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یک سال جلا میفرماید و امام مالک رح و احمد رح در نفی بکر با امام شافعی رح متفقند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائه جلده و تغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رح بهمین آیت منسوخست وَ

لا تَأخُذكُم و فرانگیرد شما را بِهِما باین دو زناکننده رَأفَةٌ مهربانی فِی دِینِ اللّه ِ در فرمانبرداری خدای تعالی یعنی مبخشانید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمائید إِن کُنتُم تُؤمِنُون َاگر هستید که گرویده اید بِاللّه ِ وَ الیَوم ِ الآخِرِ بخدایتعالی و بر روز قیامت چه ایمان بخدا اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او وَ لیَشهَد و باید که حاضر شوند عَذابَهُما در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طائِفَةٌ مِن َالمُؤمِنِین َ گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک رح و امام شافعی رح از چهار کس که بعدد شهود زنااند کمتر نباشند و بقول ائمه دیگر یک کس کافی است و تا ده نیز گفته اند در اسباب نزول از إبن عمر رضی اللّه عنه، مردی است که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود در بیوت مواجیر نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مومنی خواست که بدین طمع خام نان خود را پخته سازد و قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود اینکه آیت فرستاد.

صفحه : ۷۶۸

الزّانِی مرد زناکننده لا یَنکِح ُنکاح نکند إِلّا زانِیَةً مگر زن زناکننده را أَو مُشرِکَةً یا شرک آرنده را چه غالب آن است که مائل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَ الزّانِیَهُ و زن پلیدکار لا یَنکِحُها در نکاح نیارد او را إِلّا زان ٍ مگر مرد پلیدکار أَو مُشرِک ٌ یا شرک آرنده

چه جنسیت علت ضم است و مشاکلت سبب الفت بیت هر کس مناسب گهر خود گرفت یار بلبل بباغ رفت و زغن سوی خارزار در تبیان آورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواجیر نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضعفه مهاجرین رض که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنگدستی پریشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح درآورده و کرایه نفس از ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرد و فرمود وَ حُرِّمَ و حرام کرده شد ذٰلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان قولی آنست که اینکه حکم در اوّل اسلام بود و بآیت و انکحوا الایامی منسوخ شده وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی کنند مر زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخل است و اینجا احصان بحریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا آنکه مردی یا زنی را که بجمیع اینکه پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیایند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد و بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کردند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد، و حد قذف از حد زنا و شرب خمر اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت است چنانکه گذشت و ثبوت

حد شرب بقول صحابه ست رض و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را وَ لا تَقبَلُوا لَهُم و قبول مکنید از ایشان که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند شَهادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَداً همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَ أُولئِكَ و آن گروه قاذفان هُم الفاسِقُون ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِین تابُوا مگر آنانکه توبه کرده اند مِن بَعدِ ذلِكَ از پس اینکه قذف و دیگر قذف نکنند وَ أَصلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام ابو حنیفه رض مؤید باشد و نزد امام شافعی رح و امام احمد رح رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِن اللّه پس بدرستیکه خدای تو غَفُورٌ آمرزنده گناه بندگان است رَحِیمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد نزول اینکه آیت عاصم بن عدی گفت یا رسول اللّه شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر اینکه حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السّلام فرموده که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد إبن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سمحا را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس

بازگشته صورت حال بعرض سید عالم علیه السلام رسانید حضرت خوله را طلبید و ازو پرسید او انکار کرد و آیه لعان نازل شد.

صفحه : ۷۶۹

وَ الَّذِین َیَرمُون َو آنانکه رمی کنند بزنا أَزواجَهُم زنان خود را وَ لَم یَکُن لَهُم شُهَداءُ و نباشد ایشان را گواهان إِلّا أَنفُسُهُم مگر نفسهای ایشان فَشَهادَهُ أَحَدِهِم پس واجب است گواهی دادن یکی از ایشان أَربَع ُشَهادات ٍبِاللّه ِچهار گواهی بخدا مضمون آنکه إِنَّه ُبدرستیکه او یعنی شوهر لَمِن َالصّادِقِین َاز راست گویان است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود است وَ الخامِسَهُ و گواهی پنجم أَن َّلَعنَت َاللّه ِعَلَیه ِآنکه لعنت خدای برو إِن کان َاگر باشد مِن َالکاذِبِین َاز دروغ گویان در ان رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مر اینکه زن را بدان و نوبت پنجم بگوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر اینکه زن را بدان و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم اینکه لعان آن است که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام ابو حنیفه رح و فرقت فسخ بقول امام شافعی رح و حد زنا بر زن ثابت گردد اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی رح و بمذهب امام ابو حنیفه رح او را حبس کنند وَ یَدرَؤُا و دفع کند و بازدارد عَنهَا العَذاب َاز ان زن حبس را یا حد را أَن تَشهَدَ آنکه گواهی

دهـد آن زن أَربَع ُشَـهادات ٍبِاللّه ِبچهار گواهی بخـدای و مضـمون آنکه إِنَّه ُبدرستیکه شوهر لَمِن َالکاذِبین َاز دروغ گویان است در آنچه رمی کرد مرا بآن وَ الخامِسَهَ و گواهی پنجم أَن َغَضَب َاللّه ِعَلَیها آنکه خشم خـدای بر آن زن باد إِن کان َمِن َالصّادِقِین َاگر باشد مرد از راست گویان در رمی لعان زن آن است که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که اینکه مرد از دروغ گویان است در آنچه مرا بـدان رمی کرد و نوبت پنجم بگویـد خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد اینکه مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضـرت رسالت پناه بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید بدین نوع که مـذکور شـد مرد و زن هر دو گواهی دادنـد و نزدیـک ذکر لعنت و غضب پیغمبر آمین گفت و قوم در ان اتفـاق کردنـد و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال إبن امیه را ذکر کرده اند.

صفحه : ۷۷۰ وَ لَو لا ـ فَضـل ُاللّه ِو اگر نه فضـل خـدای تعالی بودی عَلَیکُم بر شـما وَ رَحمَتُه ُو بخشایش او وَ أَن َّاللّه َو آنکه خدای تعالی تَوّاب ٌقبول کننده توبه است حَکِیم ٌحکم کننده در حدود و احکام هر آئینه شـما را فضیحت کردی و دروغگوی را بعـذاب عظیم مبتلا ـ ساختی گوینـد اگر نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت، شـما هلاک میشدیـد یا اگر نه فضل خـدای فرمـودی باقـامت زواجر و نهی از فـواحش هر آئینه نسـل منقطع شـدی و مردم یکـدیگر را هلا ـک کردنـدی یـا اگر نه خـدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه

ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجاء رسانید نظم گر توبه مددگار گنهکار نبودی او را بسرحد کرم راه نمودی یا در توبه نبودی که در فیض گشودی زنگ غم از آئینه عاصی که زدودی بعد ازین آیتها در باب قصّه افک است و براءت ذمه صدیقه عایشه رضی اللّه عنها و آن حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد و صدیقه رض در ان سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده و بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد در آن زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند و عایشه رض باز آمد و منزل خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رض بر شتر او سوار شده بمعسکر همایون ملحق شد و إبن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم علیه الصلوه و السلام بود بر زبان خبائث نشان راند و چون بمدینه رسیدند اینکه خبر بعرض سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم رسید و عایشه بیمار شد و ازین معنی خبر نداشت اما از آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و

آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود بیت چشم نگریه بر سر آب است روز و شب جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب و حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم تفحص حال حضرت عائشه توجه فرموده از امهات مؤمنان و اکابر صحابه رض تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانه صدیق درآمد و عایشه رض را گریان و نالان دید حضرت فرمود که ای عائشه، اگر گناه کرده بخدای بازگرد و آمرزش طلب عایشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آن حضرت گویند ایشان در صدد آن نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری درافکنده اند و من هرچه میگویم کسی باور نکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل و اللّه المستعان علی ما تصفون بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند بارین دل شکسته غم او چه میکند مقارن اینکه حال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد آیات براءت نازل گشت إِن َالَّذِین َجاؤُ بِالإِفک ِبدرستی آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رض عُصبَهٌ مِنکُم گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد اللّه بن ابی که پیشوای منافقان است و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابو بکر صدیق و حمنه رض بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رض لا تَحسَبُوه ُمپندارید آن دروغ گو را شَرًّا لَکُم بدی از برای شما مخاطب رسالت پناه علیه الصلوه و السلام و عائشه رض و

صفوان که نسبت باو کرده بودند می فرماید که آن دروغ را به نسبت خود بد مپندارید بَل هُوَ بلکه آن خَیرٌ لَکَم بهتر است مر شما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلّی در باره دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لِکُل ِامرِئ ٍ مِنهُم مر هر یکی را از ایشان که متکلمانند بر افک مَا اکتَسَب َ جزای آن چیز است که کسب کرده مِن َالإِثم ِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نه کرده وَ الَّذِی تَوَلّی و آنکس که فراگرفت کِبرَه ُ معظم آن سخن و شنیع تر آنرا مِنهُم از آن جماعت مراد إبن ابی است لعنته اللّه علیه لَه ُ عَذاب ٌ مر اوراست عذابی عَظِیم ٌ بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند حسان رض بوده که بآخر عمرش نابینا شده یا مسطح رض که دستهای او شل گشته.

صفحه : ۷۷۱

لَو لا إذ سَمِعتُمُوه ُ چرا نه آنگاه که شنودید اینکه سخن را ظَن َالمُؤمِنُون َ وَ المُؤمِنات ُ گمان بردند مردان و زنان گرویدگان بِأَنفُسِهِم بهمدینان خویش خَیراً نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضای گمان نیکی است باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع اینکه دروغ گمان نیک بردندی بعایشه رض و صفوان وَ قالُوا و گفتند چنانچه مردی متقین

که بر حالی مطلع باشد گوید هذا اینکه سخن إِفکٌ مُبِینٌ دروغی روشن است و حق سبحانه ازواج پیغمبران را نگاه میدارد از مثل اینکه حالتها بتعظیم و تکریم ایشان لَو لا جاؤُ و چرا نیاوردند عَلَیه ِ برین سخن بِأَربَعَهِ شُهَداءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بآن فَإِذ لَم یَأتُوا بِالشُّهَداءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولئِکَ پس آنگروه عِندَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الکاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر در حکم کاذب بودندی زیرا که اینکه صورت بر ازواج انبیاء ع ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَیکُم بر شما وَ رَحمَتُهُ و مهربانی او فِی الدُّنیا در دنیا بتوفیق توبه کردن وَ الآخِرَهِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّکُم هر آئینه برسیدی شما را فِیما أَفَضتُم فِیهِ در ان چیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رض عَذابٌ عَظِیمٌ عذابی که عذاب قذف است و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی، و شما را آن عذاب رسیدی إِذ تَلَقَّونَهُ آنگاه که فرا گرفتید اینکه سخن را بِأَلسِنَتِکُم بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدند وَ تَقُولُونَ بِأَفواهِکُم و میگفتید بدهنهای خود ما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ آن چیزیرا که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَ تَحسَبُونَهُ و می پندارید آن چیز را که گفتید هَیِّناً سهل و آسان که هیچ تبعه بر آن متفرع نیست و نباشد وَ هُوَ و حال

آنکه آن سخن عِندَ اللّه ِ نزدیک خدای تعالی عَظِیم ٌ بزرگ است و عقوبت بسیار بر آن مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت در احقاف مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه رض میگویند ابو ایوب فرمود که شنیده ام و آن دروغ است چه توبه نسبت خود اینکه فعل روا میداری ام ایوب گفت لا و اللّه ابو ایوب رض گفته که و اللّه که عایشه رض بهتر از تو است پس به نسبت زن پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم اینکه عمل که روا دارد اینکه بهتان عظیم است حق تعالی فرمود که.

صفحه : ۷۷۲

وَ لَو لا ـ إِذ سَـ مِعتُمُوه ُو چرا نه چون شنودید اینکه سخن را قُلتُم گفتید یعنی چون اینکه سخن استماع کردید چرا نه گفتید چنانکه ابو ایوب گفت رضی اللّه تعالی عنه، ما یَکُون ُلَنا نمی سزد ما را و نمی رسد أَن نَتَکَلَّم َ آنکه سخن گوئیم بِهـذا باین کلام سُـبحانَک َ پاک است خدای تعالی از انکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هـذا بُهتان ٌ عَظِیم ٌ اینکه کلام افترای بزرگ است بربافته منافقان یَعِظُکُم ُ اللّه ُ پند میدهد شما را خدای أَن تَعُودُوا از آنکه بازگردید لِمِثلِه ِ أَبَداً بمثل اینکه سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید إِن کُنتُم مُؤمِنِین َ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن در باره مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان وَ یُبَیِّن ُ اللّه ُ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی لَکُم ُ الآیات ِ برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب

تـا پنـد گیریـد و از طریقه آداب انحراف نورزیـد وَ اللّه ُ عَلِیم ٌو خـدای تعالی دانا است بطهارت ذیل عایشه رض حَکِیم ٌحکم کننده ببراءت ذمه او از عیب و عار بیت تا گریبان دامنش پاک است از لوث و خطا وز ندمت عیب جو آلوده از سر تا بپا و چه زیبـا گفتـه است بیت کرا رسـد که کننـد عیب دامن پـاکت که همچـو قطره که بر برگ گـل چکـد پـاکی إِن َالَّذِین َ یُحِبُّون َ بـدرستی آنـانکه دوست میدارنـد أَن تَشِیع َ الفـاحِشَهُ آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِی الَّذِین َ آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده انـد و خواهنـد که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُم عَذاب ٌ أَلِیم ٌمر ایشان راست عذابی دردناک فِی الدُّنیا در دنیا بحد قذف و بدنامی وَ الآخِرَهِ و در آن سرای بآتش دوزخ وَ اللّه ُ یَعلَم ُو خدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده اید در ان وَ أَنتُم لا تَعلَمُون َو شـما آنرا نمیدانید وَ لَو لا فَضل ُاللّه ِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی ببردباری عَلَیکُم بر شما وَ رَحمَتُه ُ و بخشـایش او بـه مهربـانی و پروردگـاری وَ أَن َاللّه َ رَؤُف ٌو آنکه خـدای تعـالی مهربـان است براءت ذمه مقـذوف را ظـاهر گرداند رَحِیم ٌبخشاینده است، بتوبه جنایت قاذف را درگذراند هر آئینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی.

صفحه : ۷۷۳

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویـده ایـد لا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوات ِ الشَّیطان ِ گامهای ابلیس یعنی راههای او را به معصیت یا وسواسهای او را در قذف عایشه رض وَ مَن یَتَّبِع خُطُوات ِ الشَّیطان ِ و هر که بر پی وی رود و آثار او را

متابعت کند فَإِنَّه ُ يَأمُرُ پس بدرستیکه میفرماید دیو آن کس را بِالفَحشاءِ بکاری که زشت باشد در عرف و عقل وَ المُنکَرِ و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَ لَو لا فَضل ُ اللّه ِ و اگر نه کرم الهی بودی عَلَیکُم بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حد که کفارت گناه است وَ رَحمَتُه ُ و بخشایش او بتطهیر شما ما زَکی مِنکُم پاک نه گشتی از شما مِن أَحَدٍ هیچ یکی أَبَداً تا آخر دهر از دنس اینکه عیب جوئی و بدگوئی وَ لکِن َ اللّه َ یُزَکِّی و لیکن خدای پاک میسازد بقول توبه مَن یَشاءُ هرکرا خواهد وَ اللّه ُ سَمِیع ُ و خدای تعالی شنوا است بمقالات مردمان عَلِیم ُ دانا به نیتهای ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بوده نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق تعالی آیت فرستاد وَ لا یَأتَل ِ و باید که سوگند نخورند أُولُوا الفَضل ِ خداوندان فضل در دین مِنکُم از شما وَ السَّعَةِ و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابو بکر صدیق رض حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند أَن یُؤتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِی القُربی خویشاوندان را وَ المَساکِین َ و درویشان و محتاجان را وَ المُهاجِرِین َ فِی سَبِیل ِ اللّه ِ و مهاجرانرا در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است هم مسکین و هم مهاجر وَ لیَعفُوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده وَ لیَصفَحُوا و روی بگردانند از انتقام، و اغماض فرمایند أَ لا تُحِبُّون َ

آیا دوست نمیدارید أَن یَغفِرَ اللّه ُلَکَم آنرا که بیامرزد خدای تعالی شـما را پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید وَ اللّه ُغَفُورٌ و خداونـد تعـالی آمرزنـده است بـا کمـال قـدرت بر انتقام رَحِیم ٌمهربان بر اصـحاب جرایم و آثام شـما نیز متخلق باخلاق وی شوید علماء ازین آیت اسـتدلال بر فضل حضرت صدیق رض کرده اند صاحب احقاف فرموده و به یحتج ّان الفضل المطلق له و حکیم سـنائی قـدس سـره درین بـاب فرموده نظم بود چنـدان کرامت فضـلش که اولوا الفضل خوانـد ذو الفضـلش صورت و سیرتش همه جان بود زان ز چشم عوام پنهان بود روز و شب سال و ماه در همه کار ثانی اثنین اذ هما فی الغار .

صفحه : ۷۷۴

إِن ّالَّذِین َبـدرستی آنانکه یَرمُون َالمُحصَِنات ِرمی میکنـد زنان محصـنان را الغافِلات ِبیخبران از آنچه قـذف میکنند ایشانرا بدان المُؤمِنات ِگرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر علیه الصلوه و السلام اند و در وسیط گوید خاصه عائشه رض مراد است و گفته انـد در شان مهاجران رض است و بعضـی عام میدارنـد و بر هر تقـدیر آنها که قـذف چنین جماعتی میکننـد لُعِنُوا لعنت کرده شدنـد فِی الـدُّنیا وَ الآـخِرَهِ در دنیـا و در آخرت دور افتادنـد از نـام نیکو در دنیا و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردوداند و در ان سرای مبغوض و مطرود وَ لَهُم عَذاب ٌو مر ایشانراست عذابی عَظِیم ٌبزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود یَوم َتَشـهَدُ در روز که گواهی دهند عَلَیهِم بر ایشان أَلسِـنَتُهُم زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند

وَ أَيدِيهِم و گواهی دهد دستهای ایشان وَ أَرجُلُهُم و پایهای ایشان بِما كانُوا يَعمَلُون ـ بآنچه بودند كه كسب میكردند از جرائم و مآثم يَومَئِذٍ آنروز يُوَفِّيهِم ـ اللّه ـ تمام بدهد خدای ایشانرا دِينَهُم ـ الحَق ـ جزای كه سزاوار است بدیشان وَ يَعلَمُون ـ و بدانند در آن روز أَن ـ اللّه ـ آنكه خدای تعالی هُوَ الحَق ـ المُبِين ـ اوست ثابت بذات خود پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الخَبِيثات ـ سخنان ناشایسته و ناپاك لِلخَبِيثِين ـ مر ناپاكانرا یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متكلم شوند وَ الخَبِيثُون ـ لِلخَبِيثات ـ و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان مائل است به خبث جنایت وَ الطَّيِّبات ـ و كلمات پاكیزه لِلطَّيِّبِين ـ مر مردمان پاك راست یعنی از ایشان سرایت كند وَ الطَّيِّبُون ـ لِلطَّيِّبات ـ و پاكیزگان نیز درخورند سخنان پاك را كل اناء يترشح بما فیه مصرع از كوزه همان برون ترا و دكه درو است و گفته اند زنان ناپاك از برای مردمان ناپاك اند و مردان ناپاك راغب اند بایشان و زنان پاك برای مردمان پاك اند و مردان پاك مائل اند بر ایشان ملخص سخن آنكه در حرم محترم حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام كه پاكیزه ترین موجودات است محرمی پاكیزه چون حضرت عائشه رض صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشاره فی المثنوی المعنوی مثنوی ذره ذره كاندرین ارض و سماء است جنس خود را همچو كاه و كهربا است ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان را طالبند اهل باطل باطلان را میكشند اهل حق از اهل حق هم سر خوشند طیبات آمد ز بهر طیبین للخبیثات الخبیثون بالیقین ذكر

فضل حضرت عائشه رض صدیقه در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصاءست ذکر یافته لا جرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود أُولئِکَ- آنگروه یعنی حضرت رسالت پناه و عایشه رض و صفوان رض مُبَرَّؤُنَ-منزه کرده شدگان یعنی منزه و مبراالند مِمّا یَقُولُونَ-از آنچه میگویند ارباب افک و بهتان منصب رسالت از ان عالی تر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان رض مردی پاکیزه و از اولیای صحابه رض او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُم مر ایشانراست مَغفِرَهٌ آمرزش از خدای تعالی وَ رِزقٌ کَرِیمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت است.

صفحه : ۷۷۵

یا أَیُّهَا الَّذِینَ- آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدای و رسول او لا تَدخُلُوا درمیائید سرزده بُیُوتاً بخانهای غَیرَ بُیُوتِکُم جز خانهای خود که در ان ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه درمیائید حَتّی تَستَأنِسُوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید وَ تُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلی أَهلِها بر اهل آنخانه در روایت آمده که بگوئید السلام علیکم ا ادخل ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوّت مآب صلی اللّه علیه و سلّم آمده بموقف غرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می باشیم که نمی خواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه درمی آید و ما را نه بوجهیکه شاید می بیند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری درمیائید ذلِکُم آن استعلام و استیذان خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت درآیید و گفته اند کسی که

در عيـال خود درمى آيـد بايـد كه بكلمه يـا بـآواز پاى يا تنحنحى اعلام كنـد تا اهل خانه بستر عورات و دفع مكروهات اقـدام نماينـد اينكه حكم كرديم لَعَلَّكُم تَـذَكَّرُون َشايـد كه شـما پنـد گيريد فَإِن لَم تَجِدُوا فِيها پس اگر نيابيد در آن خانه أَحَداً هيچ يكى را فَلا تَدخُلُوها پس درميائيد در خانهاى غير خود حَتّى يُؤذَن َلَكُم تا وقتى كه دستورى دهند يعنى كسى پيدا شود و شما را اجازت دهـد چه دخول در خانه بى اذن كسـى محل تهمت سـرقه است وَ إِن قِيل َلَكُم ُارجِعُوا و اگر گوينـد بعد از استيذان كه بازگرديـد فَارجِعُوا پس بازگرديـد بى توقف و الحـاح مكنيـد و بر در خـانه منشـينيد كه آن مضـرت صاحب بيت است هُوَ أَزكى لَكُم آن بازگشـتن پاك تر و پسنديده تر مر شما را است وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون َو خداى تعالى بآنچه شما ميكنيد از استجازه و ابرام عَلِيم ٌدانا است و بر آن مكافات خواهـد داد و بعـد از نزول اينكه آيت ابو بكر صـديق رض بعرض رسانيـد كه يا رسول اللّه در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق مى افتد كه در خان و رباط بساط اقامت ميگسترند چون كسـى در ان مقام نيسـت از كه دستورى طلبند اينكه آيت فرود آمد كه لَيس َعَلَيكُم نيست بر شما جُناح ٌگناهى أَن تَدخُلُوا از آنكه درآييد بى دستورى بُيُوتاً غَيرَ مَسكُونَةٍ در خانهاى كه مسكون نيست يعنى كسى درو اقامت نميكند بلكه مى آيند و مى روند چون كاروان سراى و رباطه فِيها در آن خانهاى غير مسكون مَتاع ٌلَكُم برخوردارى و نفع است مر شما را كه

از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در ان محفوظ میمانید وَ اللّه ُیَعلَم ُو خدای میداند ما تُبدُون َآنچه آشکارا میکنید از استیذان وَ ما تَکتُمُون َو آنچه میپوشید از نیت دخول در خانها!!!.

صفحه : ۷۷۶

قُل بگو ای محمّد لِلمُؤمِنِین َیَغُضُّوا مر مردان گرویده را که فراگیرند و بپوشند مِن أَبصارِهِم دیدهای خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیره الملوک آورده که تیزروترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمیرسد باستدراک آن مشغول نمیتواند شد اما دیده حاسّه ایست که از دور نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند نظم اینکه همه آفت که به تن میرسد از نظر توبه شکن میرسد دیده فرو پوش چو در در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشید دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی اللّه وَ یَحفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُم فرجهای خود را از حرام یا پوشند عورات خود را از سرّه تا تحت رکبه ذلِک َآن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزکی پاکیزه تر است و سودمندتر لَهُم ایشانرا در دنیا و آخرت إِن َّاللّه َخَبِیرٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِما یَصنَعُون َبآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام وَ قُل لِلمُؤمِنات ِو بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یَغضُضن َبپوشند مِن أَبصارِهِن َّدیدهای خود را و ننگرند بمردمان نامحرم وَ

يَحفَظن ‌ِفُرُوجَهُن ‌َّو نگاهدارند فرجهاى خود را از زنا ... وَ لا يُبدِين ‌ِو ظاهر نسازند زِينَتَهُن ‌َّآرائش خود را از پيرايها، و جامها و رنگها و جز آن إِلّا ما ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنها از وقت ساختن كارها چون خاتم و اطراف ثياب و كحل در عين و خضاب در كف و گفته اند مراد از زينت مواضع آنست پس مستثنى وجه باشد و كفّين وَ لَيَضرِبن ‌ِو بايد كه فرو گذارند بِخُمُرِهِن ‌َّمقنعهاى خود را عَلى جُيُوبِهِن ‌َّبر گريبانهاى خويش يعنى گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موى و بناگوش و گردن و سينهاى ايشان پوشيده ماند وَ لا يُبدِين ‌ِو آشكارا نه كنند زِينَتَهُن ‌َّمواضع زينت خود را چون سر و ساعد و سينه و ساق كه موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است إِلّا لِبُعُولَتِهِن ‌َّمگر براى شوهران خويش كه تزئين براى ايشان است أَو آبائِهِن ‌َّيا پدران خويش و پدر پدر حكم پدر دارد أَو آباءِ بُعُولَتِهِن ‌َّيا پدران شوهران خويش كه ايشان در حكم پدرانند مر زن را أَو أَبنائِهِن ‌َّيا پسران خويش و پسران پسر هر چند كه باشند درين داخل اند أَو أَبناءِ بُعُولَتِهِن ‌َّيا پسران شوهران خود چه ايشان در حكم پسرانند مر زنان را أَو إِخوانِهِن ‌َّيا برادران خويش أَو بَنِى إِخوانِهِن ‌َّيا پسران برادران خود كه حكم برادران دارند أَو بَنِى أَخَواتِهِن ‌َّيا پسران خواهران خود و اينها جماعتى اند كه نكاح زن با ايشان روا نيست و در محارم رضاعى نيز همين حكم ثابت است و ذكر اعمام

و اخوال نكرد زيرا كه ايشان در حكم اخوانند و در انوار فرموده كه احوط آن است كه مواضع زينت بعم و خال ظاهر نكند كه شايد ايشان نزديك پسران خود تعريف كنند و موجب فتنه گردد أَو نِسائِهِن َ يا براى زنان اهل دين خويش مواضع زينت به مؤمنات نمايند در تبيان آورده كه يهوديه و نصرانيه و مجوسيه و وثنيه حكم مردان بيگانه دارند و مسلمه را اظهار زينت!!! ايشان روا نيست زيرا كه حكم دين ميان اهل اسلام و كفر رسم آشنائى برانداخته و عفائف را نيز از ملاقات فواسق اجتناب ميبايد نمود و بعضى برانند كه مراد همه زنانند و از ايشان پرهيز نبايد كرد أَو ما مَلَكَت أَيمانُهُن َ يا آنچه مالك شده است آنرا دستهاى ايشان يعنى نه پرهيزند زنان از آنانكه در ملك يمين باشند از كنيزكان خواه مومنه و خواه كافره و بآنكه ايشان در نساء داخل اند اينجا ذكر كرد تا معلوم شود كه از امّه غير مسلمه احتراز لازم نيست و گويند مراد همه بندگان زن اند از اماء و عبيد و قولى آنست كه اگر غلام عفيف باشد نظر او بزن شايد و الا فلا و در احقاف آورده كه إبن المسيب فرموده است كه مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملكت ايمانهن كه آن در باب اماست نه عبيد چه غالب آن است كه نساء بيع اما كنند نه عبيد و عبد زن حكم مرد اجنبى دارد جائز نيست كه نظر او بموئى مولاه و نه موضعى از مواضع زينت وى افتد أَوِ التّابِعِين َ يا پى روندگان.

صفحه : ۷۷۷

غَيرِ أُولِى

الإِربَةِ جز خداونـدان حاجت بزنان مِن ِالرِّجال ِ از مردان شـما يعنى آنها كه بطلب خوردنى بخانهاى آينـد و بزبان هيچ حاجتى ندارند يعنى دغدغه شهوت نيست ايشانرا چون پير سال خورده و عنين و ابلهانيكه مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همّت ايشان و مقصود جز طعـام نيست و اكـثر ائمه حنفيه رح برآننـد كه خصـى و مجبوب و عنين در حرمت حكم اجـانب دارنـد چه ايشـانرا آرزوى مباشرت هست غايتش آنكه توانائى بر آن نيست أَوِ الطِّفل ِ الَّذِين ِ يا طفلان آنانكه لَم يَظهَرُوا مطلع نيستند عَلى عَورات النِّساءِ بر عورات زنان يعنى تميز ندارنـد و از حال مباشـرت بايشان بيخبراند يا آنكه قادر نيسـتند بر اتيان زنا يعنى بالغ نشدند و بحد شـهوت نرسيده اند وَ لا يَضرِبن ِ بِأَرجُلِهِن َو نزنند زنان پاى خلخال دار خود را بر زمين بوقت رفتن لِيُعلَم ِ تا دانسته شود ما يُخفِين ِ آنچه پنهان ميدارنـد مِن زِينَتِهِن َاز پيرايه خود كه خلخال است يعنى بايـد كه آواز خلخال خود بگوش مرم نرسانند كه تـا موجب ميـل مردم بـديشان شود وَ تُوبُوا إِلَى اللّه ِو بازگرديـد بخـداى تعـالى جَمِيعاً همه شـما أَيُّهَا المُؤمِنُون ِاى گرويـدگان لَعَلَّكُم شايـد كه شـما تُفلِحُون ِرسـتگار شويد بتوبه همه را به توبه فرمود چه هيچ يك از آدمى از خطره و جريمه خالى نيسـتند امام قشـيرى رح قـدس سـره فرمود كه محتاج تر كسـى بتوبه آنست كه خود را محتاج بتوبه نداند در كشف الاسـرار آورده كه همه را از مطيع و عاصـى بتوبه فرمود تـا عاصـى خجـل زده نشود چه اگر فرمودى كه اى گناهكـاران شـما توبه بكنيـد موجب رسوائى ايشان شدى چون در

دنیا ایشان را رسوائی نمیخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا درین عالم پیش شاه و گدا در ان عالم هم بر خاص و عام بیامرز و رسوا مکن و السلام وَ أَنکِحُوا الأَیامی او بنکاح درآید زنان بی شوهران را مِنکُم از شما یعنی مرد را که زن ندارد که خدا سازید و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی درآرید وَ الصّالِحِین َمِن عِبادِکُم دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَ إِمائِکُم و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پرده عفت بمانند إِن یَکُونُوا اگر باشند ایامی و صلحاء از عباد و اماء فُقَراءَ درویشان و تنگدستان یُغنِهِم ُاللّه ُغنی گرداند ایشانرا خدای تعالی مِن فَضلِه ِ از فضل خود بقناعت یا باجتماع روزی در یک منزل کما قال علیه السلام طعام الواحد یکفی الاثنین وَ اللّه ُواسِع ٌو خدا فراخ بخشایش است سعت معیشت او دهد عَلِیم ٌدانا است باستحقاق فقراء بسط بساط روزی او کند.

صفحه : ۷۷۸

وَ لیَستَعفِف ِالَّذِین َو باید که باز ایستند از حرام و عفت درزند آنانکه لا یَجِدُون َنمی یابند نِکاحاً اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتّی یُغنِیَهُم ُاللّه ُتا وقتی که توانگر گرداند خدای تعالی ایشانرا مِن فَضلِه ِ از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وَ الَّذِین َو آنانکه یَبتَغُون َالکِتاب َطلب میکنند مکاتبه را مِمّا مَلَکَت أَیمانُکُم از آنانکه مالک است آن را یمینهای شما یعنی از بندگان شما آنها که مکاتبه جویند فَکاتِبُوهُم پس مکاتب سازید ایشانرا امر

استحباب و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدیم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام خویطب بن عبد العزی ازو مکاتبت طلبید او ابا آورد اینکه آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشانرا مکاتب سازید إِن عَلِمتُم اگر دانسته اید فِیهِم خَیراً در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوّت اکتساب و قدرت بر ادای مال با آنکه نجم کتابت را از مردم سؤال نکند چه آن بس مکروه ست که بنده بگدائی مال کتابت باز دهد- بنده از آن سلمان فارسی رض مکاتبت طلبید سلمان فرموده که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم بچشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَ آتُوهُم و بدهید بندگان مکاتب را مِن مالِ اللّه ِبعضی از مال خدای تعالی الَّذِی آتاکُم آنچه بشما داده خویطب مرصبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع اینکه آیت بیست دینار بدو بخشید امام شافعی رح و امام احمد رح میگویند و آتوهم خطاب ست با موالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رح ربع مال مقرر میکند و شافعی رح بقولی تفویض برای خواجه میفرماید و ابو حنیفه رح و مالک رح اتیان واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و آتوهم راجع بعامه مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب را و زکوه بدو بدهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد

و بـدين سـبب اينكه خير را فك رقبه ميگويند و از عقبه عقوبت بدو ميتوان گذاشت نظم بشـنو از من نكته اى زنده دل وز پس مرگم به نيكى ياد كن گه بلطف آزاده را بنـده ساز گه باحسان بنده آزاد كن آورده اند كه عبد اللّه بن ابى سـلول كه پيشواى منافقان بود شـش كنيزك جميله داشت ايشانرا بر زنا اكراه ميكرد و بر سبيل مقاطعه چيزى ميگرفت دو كنيزك معاذه و ميسـكه نام از آنها با يكـديگر گفتنـد كه اگر اينكه كار كه ما ميكنيم خيرست خود بسـيار كرديم و اگر شـرارت وقت آنست كه ترك كنيم پس بجناب حضـرت نبوت مآب عليه السلام آمده صورت حال بعرض رسانيدند آيت آمد كه وَ لا تُكرِهُوا و اكراه مكنيد فَتَياتِكُم كنيزكان خود را عَلَى البِغاءِ بر زنا و پليدكارى إِن أَرَدن َاگر خواسـتند تَحَصُّناً باز ايستادن بر پرهيزگارى و اگر نخواهند ذكر اراده تحصن بمقتضاى حال است و الاكراه بهمه حال ممنوع پس حق سـبحانه ميگويد شما اكراه ميكنيد لِتَبتَغُوا تا فراگيريد عَرَض َالحَياةِ الدُّنيا مال زندگانى دنيا را از كسب ايشان و فروختن اولاد ايشان و در تبيان آورده كه زانى بود كه صد شتر براى فرزنـدى كه از مزنى بها داشت بـدادى وَ مَن يُكرِههُن َو هركه اكراه كند كنيزكان را بر زنا فَإِن َاللّه َپس بدرستيكه خداى مِن بَعدِ إِكراهِهِن َاز پس اكراه كردن خواجگان مر ايشان را غَفُورٌ آمرزنـده گناه ايشان ست يعنى كنيزكان مكره را رَحِيم ٌمهربان بر ايشان و وزر و وبال آن نيست مگر در گردن اكراه كنندگان.

صفحه : ۷۷۹

وَ لَقَد أَنزَلنا و به تحقيق فرستاديم ما إِلَيكُم بسوى

شما آیات ٍ مُبَیِّنات ٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و حفص رح بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَ مَثَلًا و فرستادیم مثلی مِن ‌َالَّذِین ‌َخَلَوا از امثال آنانکه گذشته اند مِن قَبلِکُم پیش از شما یعنی قصّه عجیبه مانند قصّه ایشان و آن قصّه عائشه رض است که مانندگی دارد بقصّه مریم ع در وقوع تهمت و بقصه یوسف ع در براءت ذمه وَ مَوعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِلمُتَّقِین ‌َبرای پرهیزگاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشان ست بمواعظ و نصائح قرآن اللّه ُنُورُ السَّماوات ِوَ الأَرض ِخدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست نور نامی است از نامهای حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدای را نور توان گفت دلی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار اینکه هر دو ضد است و بباید که نور متعارف کیفیتی است که باصره اولاـ او را دریابد و بواسطه او ثانیا سائر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فائض گردد مثلاـ از نیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضانی چاره نباشد و ازین ست که صاحب کشاف میگوید ذو نور السموت و الارض اوست خداوند نور آسمانها و زمینها یا نور اهالی آن هرچه از اجزای عالم هستی در مناظر بلندی و مغاوز پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر نور وجود سرّ شهود از تو یافتیم یا

بتجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام اینکه بود که منور السموت و الارض روشن کننده آسمانست بملائکه مقربین و نوردهنده زمین بانبیاء مرسلین یا روشنی بخش آئینه دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آراینده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره، در شرح اسماء اللّٰه معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و دلگشای مؤید اینکه قولست و آنکه امام نسفی رح در بیان آرائش ارض و سما گوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بانبیاء و علماء و مومنان یا سما را به تسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را به تلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه وافر السرور و گفته اند مدبر السموت و الارض امور اهالی آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کنند و به تدبیر او مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعرع ور القبائل ساکب بن محلم و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد مجموعه را بعطیه کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد بیت از نهانخانه احسان تو هر جا همه کس کل حزب فرحونند زهی لطف عمیم در تبیان آورده که مدلول السموت و الارض چه هر

دلیلی از دلائل قدرت و بدائع حکمت که در دوائر سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او- شعر ففی کل شی له آیه تدل علی انه واحد مصرع جود جمله اشیاء دلیل قدرت اوست و از إبن عباس رض منقول است که هادی اهل السموت و الارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او بهستی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطائف جیثمی از خواجه ابو سهل انصاری روح اللّه روحه نقل میکند که سرور اهل السموت و الارض چه تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرحت و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزائید آنجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی ست بیت چو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو بعضی از علماء گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان کرده است از برای آنچه در معاد و معاش بکار آید و ما بدان بدو راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب رح احقاف آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن را از متحرک نشناسد و در اعلا و اسفل تمیز نکند و قبیح از صبیح بازندارد و چون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آوردند و جودات و کیفیات او ظاهر گردد و صفو از کدر

و عرض از جوهر متمیز شود مـدرکه انسـانیه دانـد که اسـتفاده اینکه دانش و تمیز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشـد چه دانـد که عالم از نور مملو است و مخفی و ظاهر بـدلالت و باطن بالـذات پس حق سـبحانه که ما بـدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبه تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشـد که او را نور گوینـد و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهراند و او از همه مخفی و از حضـرت ولایت رتبت در شـرح رباعیات فرموده اند که هر چه ادراک کنی اوّل هستی مدرک شـود و اگرچـه از ادراک اینکـه ادراکی غافـل باشـی و از غـایت ظهـور مخفی مانـد چنـانچه ادراک الـوان و اشـکال بواسـطه ضیـاایست که محیـط است بآنهـا شـرط است در رویت و بـا وجود اینکه بیننـده در ادراک آنها از ادراک ضـیاء غافل میشود و بغیبت ضـیا معلوم میگردد که ورای آنهـا امری دیگر مـدرک بوده که ضـیا است همچنین نور حقیقی هستی که محیـط بضـیا و الـوان و اشـکال و بیننـد بجمیع موجودات ذهنی و خـارجی قیوم همه اوست و ادراک شـی بی ادراک او محـال است اگرچه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست و اگر اینکه نور نیز چون ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجـودات امر دیگر که نـور وجود حق سـبحانه است نیز مـدرک بوده نظم هسـتی که بـذات خود هویـدا است چو نور ذرات مکنونات ازو یافت ظهور هر چیز که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور و در رساله حق الیقین آورده

که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سائر هستیها بدوست اللّه نور السموت و الارض همه اشیا هستی و عدم محض است و مبدأ ادراک همه هستی او است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرکه و هرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک اینکه ادراک غافل شوی و از شدّت ظهور مخفی نماید نظم همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان مَثَل ُنُورِه ِ صفت نوریکه منسوب بدو است کَمِشکاةٍ مانند روزنه هست در دیوار که در نهایت بخارج راه ندارد چون طاقی.

صفحه : ۷۸۰ فِیها مِصباح ٌدر ان طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوه انبوبه است از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله شعله باشد در انبوبه المِصباح ُآن چراغ افروخته فِی زُجاجَةٍ در قندیلی از آبگینه الزُّجاجَةُ آن آبگینه بغایت صفا و لطافت کَأَنَّها کَوکَب ٌگویا ستاره ایست دُرِّی ٌدرخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که درو است یُوقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِن شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار زَیتُونَةٍ که آن زیتون است در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر علیهم السلام دعای برکت برو خوانده اند از انجمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السّلام لا شَرقِیَّةٍ نه در جانب شرق است از معموره چون گنگ دژ و دیار چین و خطا وَ لا غَربِیَّةٍ و نه در طرف غرب از ان چون طنجه و طرطوس و

ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام است یا آنکه نه پیوسته در آفتاب است تا متحرق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت وقایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده که اصل اینکه شجره از بهشت است بدنیا آورده اند پس از اشجار اینکه عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر او اطلاق توان کرد يَكادُ زَيتُها نزدیک است که روغن آن درخت يُضِىءُ روشنی دهد بنفس خود وَ لَو لَم تَمسَسه و اگرچه نرسیده باشد بوی نارٌ آتشی یعنی درخشندگی و براقی بمشابه است که بی آتش روشنائی بخشد نُورٌ عَلى نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بر ان افزوده در مشکوه که ضابط اشعّه و جامع انوارست يَهدِى اللّه راه می نماید خدای تعالی لِنُوره بنور معرفت خود مَن يَشاءُ هرکرا میخواهد وَ يَضرِب اللّه الأَمثال و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنّاس برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد وَ اللّه بِكُلِ شَىءٍ و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِيم داناست علماء را در باب اینکه تمثیل سخن بسیارست علّامه العلماء امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق سبحانه و تعالی تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکاه و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوه و ایمان را بچراغی

افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارک که از تاب آفتاب و خوف ظلال و نوال رجا بهره دارد و نزدیک ست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان بآن یار گشت نمودار نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب اللّه روحه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشند شیطان را بدو راه نبود یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از آنجا شعاع معرفت بروزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم مصرع یمای هر کس از دل او می دهد خبر تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینه شکسته هر کجا رسد ببرد و زخمی که دل شکسته را زند مرهمی نپذیرد بیت چون آبگینه اینکه دل مجروح نازکم هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوه سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی ص که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکّی است و مکّه ناف عالم و از فراگرفتن عارف آن اسرار تعلیم سیّد ابرار از سر نور علی نور

معلوم توان کرد قولی آن ست که آن نور قرآن است و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوه و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوق است و نه مختلق نزدیک ست که هنوز قرآن ناخوانده دلائل و حجج لو بر همکنان واضح شود پس چون قراءت بدان کنند نور علی نور شود و در روح الارواح آورده که آن نور نور محمدی ص است مشکوه آدم باشد و زجاجه نوح و زیتون ابراهیم که به یهودیت مائل است چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یا مشکوه ابراهیم است و زجاج اسمعیل و مصباح حضرت رسالت پناه ص و شجره شجره نبوّت که نه کذب است و نه هزل یا مشکوه سینه مشروح آنحضرت و زجاج دل صافی مطهر اوست و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط اعتدال خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از ان است و در عین المعانی فرمود که نور محبّت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نورست بیت پدر نور و پسر نوریست مشهور ازینجا فهم کن نور علی نور بواقی نکات متعلقه بآیه النور در جواهر التفسیر به سبطی لایق مذکورست و مسطور و الی اللّه تصیر الامور.

صفحه : ۷۸۱

فِی بُیُوت ٍ أَذِنَ اللّه ُ تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری داد خدای و امر کرد أَن تُرفَع َ آنکه برداشته شود قدر او

بتعظیم یعنی آنرا رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند در ان آوازها تا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها در ان بیوت وَ یُذکَرَ فِیهَا و یاد کرده شود در ان خانها اسمُه ُنام او مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آن ست که در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء ع یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرمود و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران ع بودند کعبه معظمه که بسعی خلیل ع و مدد اسمعیل ع تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست سلیمان ع اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو باشارت حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و علیهم اجمعین بوده یُسَبِّح ُلَه ُ تسبیح گفته شود یا نماز گذارند مر خدای را فِیهَا در ان بیوت بِالغُدُوِّ وَ الآصال ِ به بامداد و شبانگاه رِجال ٌمسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود و لا تُلهِیهِم مشغول نمی سازد و باز نمی دارد ایشانرا تِجارَةٌ بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از ان توقع سودی باشد وَ لا بَیع ٌو نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشانرا مانع نبود عَن

ذِكرِ اللّه ِ از يـاد كردن خـداى تعالى وَ إِقامِ الصَّلاهِ و بپاى داشـتن نماز وَ إِيتاءِ الزَّكاهِ و از دادن زكوه محققان بر آننـد كه چون بيع و شـرا كه اعظم اشـغال دنيويست ايشـانرا از ذكر مانع نبود باقى اشـتغال بطريق اولى صاحب كشف الاسـرار آورده كه ظاهر ايشان با خلق است و باطن ايشان در شهود اسماء و صفات حق و بحقيقت اينكه روش خواجگان ماوراء النهرست آورده اند كه ملك حسين كرد كه والى هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدين نقشبند قدس سره پرسيد كه در طريقه شمـا ذكر جهر و خلوت و سـماع مى باشـد فرمودنـد كه نمى باشـد پس گفت بناى طريقه شـما چيست فرمودنـد كه خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق بيت از درون شو آشـنا و از برون بيگانه وش اينكه چنين زيبا روش كم مى بود انـدر جهان - آنچه حق تعالى ميفرمايـد لا تليهم تجاره و لا بيع عن ذكر اللّه اشارت باين مقام است و حضـرت حقائق پناهى قـدس سـره در بيـان اينكه طريقه انيقه فرموده انـد رباعى سـر رشـته دولت اى برادر بكف آر وين عمر گرامى بخسارت مگـذار دائم همه جا با همه كس در همه حـال ميـدار نهفته چشم دل جانب يار يَخافُون َمى ترسـند اينكه مردمان با وجود چنين توجه و اسـتغراق يَوماً تَتَقَلَّب ُاز روز كـه بگردد فِيه ِالقُلُوب ُدر ان روز دلهـاى يعنى از هـول متحيّر گردد و صـفت آرامش باضـطراب متغير شـود وَ الأَبصـارُ و بگردد ديـدها و از هر طرف بنگرد تـا به بينـد كه نـامه اعمـال وى از كجـا بـدو مى آيـد لِيَجزِيَهُم ُاللّه ُمتعلـق اسـت بيخافون يعنى

می ترسند تا جزا دهد خدای ایشانرا به سبب آن ترس أَحسَن َ ما عَمِلُوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود وَ یَزِیدَهُم و زیاده کند در پاداش ایشان مِن فَضلِه ِ از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد وَ اللّه ُ یَرزُق ُ و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد بِغَیرِ حِساب ٍ بی حساب یعنی بر ان روزی حساب نکند یا زیاده از ان دهد در عقبی که بخیر شمار درآید.

صفحه : ۷۸۲

وَ الَّذِین َ کَفَرُوا و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بدان أَعمالُهُم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن کَسَراب ٍ مانند سرابی است بِقِیعَةٍ بزمینی هموار سراب آنست که شعاع آفتاب چون در نیم روز بر زمین مستوی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آبی مواج یَحسَبُه ُ الظَّمآن ُ پندارد آنرا تشنه ماءً آبی صافی و روی بوی آورد حَتّی إِذا جاءَه ُ تا چون برسد بموضعیکه درو توهم آب کرده لَم یَجِده ُ شَیئاً نیابد آن مظنون و متصوّر خود را چیزی وَ وَجَدَ اللّه َ و یابد عقاب خدای تعالی را عِندَه ُ نزدیک کردار خویش یا خدایرا حساب کننده خویش یابد فَوَفّاه ُ پس تمام بدهد خدای او را حِسابَه ُ جزای کردار او بوجهی که حساب اقتضا کرده باشد وَ اللّه ُ و خدای تعالی سَرِیع ُ الحِساب ِ زود حساب است حساب یکی او را از حساب دیگری بازندارد تمثیل کرد اعمال کفّار را بسراب و ایشان را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب

ناامید شده شدنش زیاده میشود کافران را از امید بپاداش اعمال خود چون نیابند حسرت و خیبت افزون میگردد أَو کَظُلُمات ٍ یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکمه فِی بَحرٍ لُجِّی ٍّ در دریای عمیق که دمبدم یَغشاه ُ مَوج ٌ می پوشد آن دریا را موجی مِن فَوقِه ِ مَوج ٌ از بالای آن موجی دیگر مِن فَوقِه ِ از زبر موج ثانی سَحاب ٌ ابریکه انوار نجوم را بپوشد ظُلُمات ٌ اینکه تاریکیها است بَعضُها فَوق َ بَعض ٍ بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اوّل و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر إِذا أَخرَج َ چون بیرون آرد کسی یَدَه ُ دست خود را که اقرب اعضای مرئیّه است بچشم لَم یَکَد یَراها نزدیک نیست که بیند آنرا بیان تاکید شدّت ظلمات است یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که ببیند وَ مَن لَم یَجعَل ِ اللّه ُ و هر کرا نداد و مقرر و مقدر نکرد خدای تعالی لَه ُ نُوراً مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فَما لَه ُ پس نیست مر او را مِن نُورٍ هیچ نوری اینکه تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را، ظلمات عملهای تیره اوست و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان برو پس کردار و گفتارش ظلمت ست و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیامت هم به ظلمت برعکس مومن که او را نور علی نورست اینکه را ظلمت بعضها فوق بعض نظم مومنان از تیرگی دور آمدند لا جرم نور علی نور آمدند کافری تاریک دل را فکرتیست حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است.

صفحه

أَ لَم تَرَ آیا ندیـدی و ندانستی أَن َاللّه ٖ یُسَبِّح ُلَه ُ آنکه خدای تعالی تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال مَن فِی السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ هر که در آسمانها و زمینهاست وَ الطَّیرُ صَافّات ٍ و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشـند در هوا وصف کشـیده تخصیص طیر بآن است که او میان زمین و آسمان است یا دلائل صنع درو ظاهرتر چه اجرام ثقیله را که اصـلا مائل مرکزاند اعطای قوت میل بمحیط و قدرت وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشـیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع کُل ٌّهر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع قَد عَلِمَ ٖ بدرستیکه دانسـته است صَـلاتَه ُ دعای خود را وَ تَسبِیحَه ُو تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدای را یا خدای داند نیـاز همه و نمـاز همه را وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خـدای تعـالی دانـا است بِما یَفعَلُون ٖ بآنچه می کننـد همه از طاعت و عبادت وَ لِلّه ِ و مر خـدای را است مُلک ُالسَّمـاوات ِ وَ الأَرض ِ بادشاهی آسـمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها همه اوست وَ إِلَی اللّه ِ المَصِـیرُ و بسوی خـداست بازگشت همه أَ لَم تَرَ أَن َاللّه ٖ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی یُزجِی سَـحاباً میراند ابر را و برمی انگیزاند قطعه قطعه ثُم َیُؤَلِّف ُبَینَه ُ پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثُم َیَجعَلُه ُرُکاماً

پس میگرداند او را در هم رسته و بر هم بسته فَتَرَی الوَدق َ پس می بینی تو باران را که یَخرُج ُمِن خِلالِه ِ بیرون می آید از میان آن وَ یُنَزِّل ُمِن َالسَّماءِ و فرو میفرستد از ابر یا آسمان مِن جِبال ٍفِیها از کوهها که درو است یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوههااند در عظمت مِن بَرَدٍ از تگرگی که کائن است در ان ابر مفعول محذوف ست تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابرست تگرگ را و گفته اند اینجا سما آسمان است نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ حق تعالی از ان تگرگ نازل میگرداند فَیُصِیب ُبِه ِ پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ یَصرِفُه ُو بازمیدارد آنرا از میوه و محصول عَن مَن یَشاءُ از هر که میخواهد یَکادُ سَنا بَرقِه ِ نزدیک است که روشنی آن برق یَذهَب ُبِالأَبصارِ ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و اینکه قوی تر دلیل است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد.

صفحه : ۷۸۴

یُقَلِّب ُاللّه ُمیگرداند خدای اللَّیل َوَ النَّهارَ شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت إِن َّفِی ذلِک َبدرستیکه در آنچه مذکور شد لَعِبرَةً هرآئینه دلالتی و اعتباریست لِأُولِی الأَبصارِ خداوندان بصر و بصیرت را وَ اللّه ُخَلَق َو خدای تعالی بیافرید کُل َّدَابَّةٍ هر جنبنده که در زمین

است مِن ماءٍ از آبی که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و اینکه بر سبیل تغلیب بوده چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از إبن عباس رض نقل می کند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت درو افگند بگداخت و آب گشت بعضی از ان را تقلیب فرمود بآتش و از ان جن بیافرید پس برخی را تقلیب بباد داد و از ان ملائکه مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بخاك و از ان آدمی و سائر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنهُم پس ازین جنبندگان مَن یَمشِی کسی هست که میرود عَلی بَطنِه ِ بر شکم خود چون مار و ماهی و سائر هوام وَ مِنهُم مَن یَمشِی و از ایشان کسی هست که میرود عَلی رِجلَین ِ بر دو پای چون آدمی و مرغ وَ مِنهُم مَن یَمشِی و از ایشان هست که مشی میکنند عَلی أَربَع ٍ بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آله مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قائمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوائم اربع بیش نیست یَخلُقُ اللّهُ می آفریند خدای تعالی ما یَشاءُ هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیئات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر بهر چه خواهد و خواست و هر چه

خواهـد کنـد که حکم او راست نقشـبند برون گلها اوست نقش دان درون دلها اوست إِن َاللّٰه ِ بـدرستی که خـدای تعالی عَلی کُل ِشَـی ءٍ قَدِیرٌ بر آفریدن همه چیزها توانا است پس هر چه خواهد بیافریند لَقَد أَنزَلنا بتحقیق که فرو فرستادیم آیات ٍ مُبَیِّنات ٍ آیتهـای روشن کرده و هویـدا وَ اللّٰه ُیَهـدِی و خـدای راه نمایـد مَن یَشـاءُ هرکرا خواهـد بسـبب تفکر در ان آیـات إِلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍ براهی راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بمحکمه محمّد ص بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشـرف عرض میکنیم حق سـبحانه آیت فرستاد که وَ یَقُولُون َ و میگوینـد منافقان که ما آمَنّا بِاللّٰه ِ گرویـده ایم بخدای تعالی وَ بِالرَّسُول ِ و بفرسـتاده او وَ أَطَعنا و فرمانبرداری کردیم هر دو را ثُم َیَتَوَلّی پس میگرونـد فَرِیـق ٌمِنهُم گروهی از ایشـان و امتنـاع مینماینـد از قبـول حکم مِن بَعدِ ذلِک َاز پس اقرار بایمـان و اطاعت وَ ما أُولئِک َو نیستند آن گروه بِالمُؤمِنِین َ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی چنانچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول برد میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عمزاده اوئی زیرا که آن ملعون دانسته که حق بجانب. مرتضی علی رض است و محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمانبرداری میکنند و از حکم خدا و رسول ص سر

می پیچند و روی می تابند.

صفحه : ۷۸۵

وَ إِذا دُعُوا و چون خوانـده شوند إِلَی اللّٰه ِ بکتاب خدای وَ رَسُولِه ِ و بحکم رسول او لِیَحکُم َ تا حکم کند پیغمبر صـلی اللّٰه علیه و سـلّم براستی بَینَهُم میـان ایشـان إِذا فَرِیق ٌ ناگاه گروهی مِنهُم از ایشان که بشـر است یا مغیره مُعرِضُون َ اعراض کنندگاننـد از محکمه علیه نبـویه صـلی اللّٰه علیه و آله و سـلّم وَ إِن یَکُن و اگر باشـد لَهُم ُ الحَق ُّ مر ایشـان را حق یعنی حکم برای ایشـان بود یَأتُوا إِلَیه ِ بیاینـد بسوی پیغمبر مُـذعِنِین َ فرمان برنـدگان و انقیادکنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شـد فرمـان برنـده انـد و اگر معلوم کننـد که حکم بر ایشـان خواهـد بود سـرباز زننـده انـد أَ فِی قُلُوبِهِم آیـا در دلهای ایشان مَرَض ٌ بیماری ست یعنی کفر و میل بظلم أَم ِ ارتابُوا یا در شک افتادند در باب پیغمبر صلی اللّٰه علیه و سلّم و ازو تهمتی مشاهده کرده انـد که برو اعتماد راستی نماند أَم یَخافُون َ آیا می ترسـند أَن یَحِیف َ اللّٰه ُ آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی وجود نمایـد عَلَیهِم بر ایشـان وَ رَسُولُه ُ و میـل کنـد رسول او در حکومت بَل ِ نچنین است که پیغمبر ص محـل تهمت باشـد یا خـدا و رسول او حیف کنـد بلکه أُولئِک َ آن گروه هُم ُ الظّالِمُون َ ایشاننـد سـتمکاران بر خصوم یـا بر نفسـهای خود یا بابا و امتناع از حکم خـدا و رسول إِنَّما کان َ جز اینکه نیست که هست قَول َ المُؤمِنِین َ گفتار گرویدگان إِذا دُعُوا چون خوانده شوند إِلَی اللّٰه ِ بکتاب خدای تعالی وَ رَسُولِه ِ و بسوی پیغمبر صلی

اللّه علیه و سلّم لِیَحکَم َبَینَهُم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت أَن یَقُولُوا آنکه او گویند سَمِعنا شنیدیم قول ترا وَ أَطَعنا و فرمان برداریم امر ترا مصرع بهر چه حکم کنی در میان ما حکمی وَ أُولئِکَ َو آن گروه که چنین گویند هُم ُالمُفلِحُون َ ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی وَ مَن یُطِعِ ِاللّه َو هر که فرمان برد خدای تعالی را در فرائض وَ رَسُولَه ُو فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرمایند وَ یَخش َاللّه َو بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته وَ یَتَّقه ِو بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولئِکَ َپس آن گروه هُم ُالفائِزُون َایشانند فوزیافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز فرمانبرداری و خشیت و تقوی متصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی و اینک عمل اگر رضای مولی طلبی.

صفحه : ۷۸۶

وَ أَقسَمُوا و سوگند خوردند منافقان بِاللّه ِبخدای تعالی جَهدَ أَیمانِهِم سخت ترین سوگندان خود که در طریق فرمانبرداری چنانند که بی شبه لَئِن أَمَرتَهُم اگر فرمائی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَیَخرُجُن َهر آئینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند قُل لا تُقسِمُوا بگو سوگند یاد مکنید و قسم بدروغ مخورید طاعَةٌ مطلوب از شما فرمانبرداری ست مَعرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی إِن َاللّه َخَبِیرٌ بدرستیکه خدای تعالی

دانا است بِما تَعمَلُون َ بآنچه شما می کنید از نفاق و جز آن قُل بگو ای محمّد أَطِيعُوا اللّه َ فرمانبرید خدای تعالی را بخلوص نیت وَ أَطِيعُوا الرَّسُول َ و اطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت فَإِن تَوَلَّوا پس اگر روی بگردانید ای مردمان فَإِنَّما عَلَيه ِ ما حُمِّل َ پس جز اینکه نیست که بر پیغمبر است آنچه برو حمل کرده اند از تبلیغ احکام وَ عَلَيكُم ما حُمِّلتُم و بر شما است آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وَ إِن تُطِيعُوه ُو اگر فرمانبرید رسول را در حکم او تَهتَدُوا راه یابید براستی وَ ما عَلَی الرَّسُول ِ و نیست بر فرستاده بجمعی إِلَّا البَلاغ ُ المُبِين ُ مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه برو بوده بجای آورده و آنچه کار و بار شما است مانده وَعَدَ اللّه ُ الَّذِين َ آمَنُوا وعده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده اند مِنكُم از شما وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقرای مهاجرانند رض که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبائل عرب که در مکّه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدیدآمیز و سخنان فتنه انگیز می فرستادند مهاجران رض اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس میگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما درآید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیّت نشینیم اینکه آیت نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که لَيَستَخلِفَنَّهُم هرآئینه ایشانرا خلیفه گرداند فِي الأَرض ِ در زمین کفار از عرب

و عجم كَمَا استَخلَفَ ‌الَّذِينَ ‌همچنانكه خليفه گردانيده شدند و حفص رح استخلف فعل معلوم خواند يعنى همچنانكه خليفه گردانيد خداى آنانرا كه بوده اند.

مِن قَبلِهِم پيش از ايشان يعنى بنى اسرائيل كه زمين مصر و شام بديشان داد تا تصرف كردند در ان چنانكه ملوك در ممالك خود مى كنند و در اندك فرصتى بوعده مؤمنان وفا فرموده جزائر عرب و ديار كسرى و بلاد روم بديشان ارزانى داشت و اميدست كه جميع اطراف و اكناف مشارق و مغارب بحكم لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بحوزه تسخير ملازمان شرع نبوى و متابعان احكام ملّت مصطفوى درآيد نظم دمبدم صيت كمال دولت خدام او عرصه روى زمين را سر بسر خواهد گرفت شاهباز همتش چون بركشايد بال قدر از ثريا تا ثرى در زير پر خواهد گرفت اينكه آيت دليل اعجاز از قرآن است و حجت صحت نبوّت و برهان خلافت خلفاى راشدين ديگر فرمود وَ لَيُمَكِّنَنَّ و هر آئينه با قوت متمكن سازد لَهُم دِينَهُمُ براى ايشان دين ايشانرا الَّذِى ارتَضى لَهُم آن دين كه پسنديده است مر ايشانرا يعنى دين اسلام مراد آنست كه او را بر همه اديان غالب گرداند وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم و هر آئينه بدل دهد ايشانرا مِن بَعدِ خَوفِهِم از پس ترس ايشان از اعادى أَمناً ايمنى از ايشان يَعبُدُونَنِى بپرستند مرا در زمان خلافت لا يُشرِكُونَ شريك نسازند بِى شَيئاً با من چيزيرا يعنى اختيار و جاه ايشانرا از عبادت و توحيد باز ندارد وَ مَن كَفَرَ و هر كه كفران ورزد در اينكه نعمت بَعدَ ذلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولئِكَ پس آن گروه كافر نعمتها هُمُ

الفاسِقُون َایشانند کاملان در فسق ثعلبی رح آورده که قتله ذو النورین رض اوّل جمعی بودند که کفران اینکه نعمت ورزیدند وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ و بپای دارید نماز مفروض را وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهید زکوه واجب را وَ أَطِیعُوا الرَّسُول َو فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لَعَلَّکُم تُرحَمُون َشاید که شما رحمت کرده شوید لا تَحسَبَن َّمپندار ای محمّد ص الَّذِین َکَفَرُوا آنان را که نه گرویدند مُعجِزِین َعاجزکنندگان مر خدای را از عذاب کردن فِی الأَرض ِدر زمین یا پیشی گیرندگان بر وی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند وَ مَأواهُم ُالنّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَ لَبِئس َالمَصِیرُ و بد بازگشتی است آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم غلامی انصاری را که مدلج بن عمر نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق رضی اللّه عنه فرستاد و مدلج بی اجازت درآمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قولی آنست که بیدار بود و باز وجه، خود ملاعبه میفرمود و از درآمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء و انباء و خدم و حشم ما در مثل اینکه ساعات بی دستوری در خانه ما درنیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از انکه بخدمت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمد اینکه آیت نازل شده بود.

صفحه : ۷۸۸

یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای

گروه گرویدگان لِيَستَأذِنكَم ۚالَّذِين ۖ بايد كه دستورى طلبند از شما آنانكه مَلَكَت أَيمانُكَم مالك ايشان است دستهاى شما يعنى بندگان ذكور يا همه ايشان از غلام و كنيزك وَ الَّذِين ۖ لَم يَبلُغُوا الحُلُم ۖ و آنان نيز از كودكان كه نرسيده اند ببلوغ مِنكُم از قوم شما يعنى بندگان و كودكان نارسيده بايد كه طلب اذن كنند از شما براى درآمدن بخانهاى شما ثَلاث ۖ مَرّات ٍ سه نوبت در شبان روز مِن قَبل ِ صَلاهِ الفَجرِ يكبار پيش از نماز بامداد كه آدمى از خواب برمى خيزد و جامه خلوت بيرون كرده ميخواهد كه لباس صحبت پوشد وَ حِين ۖ تَضَعُون ۖ و يكبار هنگامى كه مى نهيد ثِيابَكُم جامهاى خود را مِن ۖ الظَّهِيرَهِ بيان حين است يعنى آنوقت نيم روز است وَ مِن بَعدِ صَلاهِ العِشاءِ و يكبار پس از نماز خفتن كه وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع ثَلاث ۚ عَورات ٍ لَكُم نگاهداريد اينكه سه وقت عورت كه مر شماراست لَيس ۖ عَلَيكُم نيست بر شما وَ لا عَلَيهِم و نه بر بندگان و كودكان نارسيده جُناح ٌ گناهى و بزه در ترك استيذان بَعدَهُن ّ بعد ازين سه وقت طَوّافُون ۖ بندگان طواف كنندگان اند يعنى درآيندگان عَلَيكُم بر شما براى خدمت پس همواره نتوانند كه دستورى طلبند بَعضُكُم درمى آيند بعضى از شما عَلى بَعض ٍ بر بعضى يعنى مماليك بر موالى كَذلِك ۖ مانند اينكه روشن كردن يُبَيِّن ُ اللّه ُ روشن ميسازد و بيان مى كند خداى تعالى لَكُم ُ الآيات ِ براى شما دلائل حق و احكام شرع وَ اللّه ُ عَلِيم ٌ و خداى داناست بمصالح عباد حَكِيم ٌ حكم كننده برعايت مراسم آداب نزد بعضى علماء حكم اينكه آيت منسوخ است و بقول جمعى محكم إبن جبير رح را

پرسیدند که بعضی مردم در نسخ اینکه آیت سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند وَ إِذا بَلَغ َالأَطفال ُو چون برسند طفلان مِنکُم ُالحُلُم َاز شما بخواب دیدن محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی است بر وقوع بلوغ فَلیَستَأذِنُوا پس باید که طلب دستوری می کنند کَمَا استَأذَن َالَّذِین َهمچنان که دستوری می طلبند آنانکه بالغ شوند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سائر مردان دارند در استیذان کَذلِكَ همچنان که بیان کرد اینکه حکم را یُبَیِّن ُاللّه ُبیان میگرداند خدای تعالی لَکُم آیاتِه ِبرای شما آیتهای خود را وَ اللّه ُعَلِیم ٌو خدای تعالی داناتر است بر احوال شما حَکِیم ٌحکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار اینکه دو اسم در آخر اینکه دو آیت متعاقب بجهت مبالغه و تاکید است.

صفحه : ۷۸۹

وَ القَواعِدُ و نشستگان در خانها و بازماندگان مِن َالنِّساءِ از زنان اللّاتِی لا یَرجُون َآنانکه امید ندارند نِکاحاً نکاح خود را یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَیس َعَلَیهِن َّپس نیست بر ایشان جُناح ٌگناهی دو بالی أَن یَضَعن َاز انکه بنهند ثِیابَهُن َّجامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه میپوشند غَیرَ مُتَبَرِّجات ٍبزِینَه ٍدر حالتی که ظاهرکنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَ أَن یَستَعفِفن َو آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَیرٌ لَهُن َّبهترست مر ایشانرا و دورتر از تهمت وَ اللّه ُسَمِیع ٌو خدای تعالی شنوا است

مقالات ایشانرا با مردان عَلِیم ٌدانا بمقصود و مقالات ایشان امام واحدی رح فرموده که تندرستان صحابه رض با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا اینکه جماعات از همکاسگی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا طبائع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه رض چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات بازدادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و اینکه درویشان بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشانرا بمائده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودندی دعوت نمودی اجابت نمی کردند حق سبحانه آیت فرستاد که لَیس َ عَلَی الأَعمی نیست بر نابینا حَرَج ٌبزه و تنگی وَ لا عَلَی الأَعرَج ِو نه بر لنگ حَرَج ٌوبالی و بزهی وَ لا عَلَی المَرِیض ِحَرَج ٌو نه بر بیماری گناهی وَ لا عَلی أَنفُسِکُم و نه بر نفسهای شما وزری أَن تَأکُلُوا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا مِن بُیُوتِکُم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین داخل است بحکم اینکه حدیث که انت و مالك لابیك و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزیکه خورد مرد از کسب اوست و ان ّولده من کسبه أَو بُیُوت ِ آبائِکُم یا خانهای پدران خود أَو بُیُوت ِ أُمَّهاتِکُم یا خانهای مادران خود أَو بُیُوت ِ إِخوانِکُم یا خانهای برادران خود أَو بُیُوت ِ أَخَواتِکُم یا خانهای خواهران خود أَو بُیُوت ِ أَعمامِکُم یا خانهای برادران پدران

خود أَو بُيُوت ِ عَمّاتِكَم يا خانهای خواهران پدران خود أَو بُيُوت ِ أَخوالِكَم يا خانهای برادران مادران خود أَو بُيُوت ِ خالاتِكَم يا خانهـای خواهران مـادران خود أَو ما مَلَكتُم مَفاتِحَه ُ يا خانهای که مالك هستيـد شـما خزائن آنرا از نقود و اطعمه و امتعه اينكه خطاب باو كلا و خازنان است و گويند مراد خانه بندگان ست و جز خانه اولاد و عبيد رضاى صاحب بيت در اكل طعام شـرط است.

صفحه : ۷۹۰ أَو صَـِديقِكُم يـا خانهای دوسـتان خود در ان نيز رضاى دوست بايـد و حقيقت آنست كه اگر دوست حقيقى بود انبسـاط او ازين صورت بيفزايـد فتـح موصـلى رح بـدر خانه دوستى آمـد و- او حاضـر نبود كيسه او از جاريه طلبيـد و دو درم برداشت باقى بكنيزك بازداد چون خواجه بخانه رسيد صورت واقعه از جاريه شنيد بشكرانه آن انبساط كنيزك را آزاد كرد و بنواخت در نگارسـتان آورده كه نظم شبى گفتم جهان فرسوده را كه بود آسوده در كنـج رباطى ز لـذتها چه خوشتر در جهان گفت ميـان دوسـتداران انبسـاطى و در عوارف المعارف آورده كه چون كسـى يار خود را گويـد كه اعطنى من مالك و او در جواب گويـد كم تريـد دوستى را نمى شايـد يعنى بايـد كه هر چه دارد در ميـان آرد و از اسـتفسار چنـد و چون بگـذرد و چه دوست جانى بهتر است از مال فانى و درين باب گفته انـد اى دوست برو بهر چه دارى يارى بخر و بهيـچ مفروش و اللّه در من قال نظم ياران بجان مضايقه با هم نمى كنند آخر كسى بمال

جدائی چرا کنند بسیار جد و جهد بباید که تا کسی خود را بآدمی صفتی آشنا کند شرط است بعد یافتن یار آشنا کز بهر او بعهد محبّت وفا کنند و بر قول اوّل که سبب نزول آیت تنفّر صحابه بود از مواکله اهل علل علی را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک ازینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی اینکه آیت آمد لَیس َعَلَیکُم جُناح ٌنیست بر شما گناهی أَن تَأکُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِیعاً با هم مجتمع شده أَو أَشتاتاً یا پراگنده فَإِذا دَخَلتُم پس چون درآیید بُیُوتاً بخانها که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلی أَنفُسِکُم پس سلام کنید بر همدینان خود که المومنون کنفس واحده و در خانها بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد اللّه الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِیَّةً سلام کردنی مِن عِندِ اللّه ِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای تعالی مُبارَکَةً بسیار خیر و با برکت طَیِّبَةً پاک که

نفس مستمع بدان خوش شود كَذلِكَ- همچنانكه بيان سلام فرموده يُبَيِّن ُاللّه ُبيان ميكند خداى تعالى لَكُم ُالآيات ِبراى شما آيتهاى حكمت خود را لَعَلَّكُم تَعقِلُون- شايد كه تعقل كنيد در ان و حق و ثواب را دريابيد إِنَّمَا المُؤمِنُون- جز اينكه نيست كه گرويدگان كامل الَّذِين- آمَنُوا بِاللّه ِآنانند كه گرويده اند بخداى تعالى وَ رَسُولِه ِو برسول او و از صميم دل وَ إِذا كانُوا و چون باشند مَعَه ُبا رسول وى صلى اللّه عليه و سلّم عَلى أَمرٍ جامِعٍ بر كارى جمع آرنده يعنى مهمى كه بشرع ايشانرا مجتمع بايد شد چون جمعات و اعياد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لَم يَذهَبُوا نروند از نزديك وى حَتّى يَستَأذِنُوه ُتا وقتى كه دستورى طلبند ازو و او تشريف اذن ارزانى فرمايد إِن َّالَّذِين- يَستَأذِنُونَكَ- بدرستيكه آنانكه دستورى طلبند از تو أُولئِكَ- الَّذِين- آنگروه آنانند كه از صدق يُؤمِنُون- ميگروند بِاللّه ِوَ رَسُولِه ِبخداى تعالى و رسول او و تصديق مى نمايند تعريض بجمع منافقان است كه در غزوه تبوك بتخلف از جهاد دستورى مى جستند و در باره ايشان نازل شد كه انما يستاذنك الّذين لا يؤمنون باللّه الايه فَإِذَا استَأذَنُوكَ- پس چون طلب اذن كنند اينكه مومنان مخلص از تو لِبَعض ِشَأنِهِم براى اصلاح و اتمام بعضى از كارهاى خود فَأذَن پس دستورى ده لِمَن شِئتَ- هر كرا خواهى مِنهُم از ايشان كه عذر واضح دارد وَ استَغفِر و با وجود اجازت طلب آمرزش كن لَهُم ُاللّه- براى ايشان از خداى تعالى چه تقديم امور دنيا بر مهم دين اگرچه بعذر باشد خالى از خللى نيست و گويا كه بخروج از جماعت اثم اند پس براى

ایشان استغفار کن إِنَ َاللّه َغَفُورٌ بـدرستیکه خـدای تعالی آمرزنـده است تقصـیرات بنـدگان را رَحِیم ٌمهربان ست بر تخفیف تکلیف ایشان.

لا تَجعَلُوا ندارید و مدانید دُعاءَ الرَّسُول ِ خواندن رسول مر شـما را بَینَکُم میان خود کَدُعاءِ بَعضِ‌کُم همچون خواندن بعضـی از شما بَعضاً بعضـی را یعنی قیاس مکنیـد خوانـدن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مسائله توانید نمود چه مبـادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و ناروا یا دعای او را بر شـما یا برای شـما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مسـتجاب است و مقبول حضـرت رب الارباب یا نداکردن شـما او را و خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول اللّه یا نبی اللّه چه حضـرت عز و جل جلاله همه انبیاء ع را به نـدای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بنـدای کرامت خطاب میفرمایـد بیت یا آدم ست با پدر انبیاء خطاب یا ایها النبی خطاب محمدست آورده اند که چون آنحضرت ع خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قَد یَعلَم ُاللّه ُالَّذِین َبدرستیکه میداند خدای تعالی آنانرا که از روی کراهت یَتَسَلَّلُون َبیرون میروند اندک اندک مِنکُم از میان شـما لِواذاً در حالت پناه جستن بیک دیگر و پوشیدن همدیگر را فَلیَحذَرِ الَّذِین َپس باید که بترسند آنانکه یُخالِفُون َمخالفت

میکنند و اعراض مینمایند عَن أَمرِه ِ از فرمان خدا و رسول او أَن تُصِيبَهُم از انكه برسد بديشان فِتنَةٌ آزمايشى از حق كه گمراهى است يا محنتى در نفس و مال و ولد يا تسلط سلطان جابر يا مهر غفلت بر دل يا ردّ توبه جنيد قدس سره فرمود كه فتنه سختى دل است و متأثر ناشدن او از معرفت الهى أَو يُصِيبَهُم يا برسد ايشانرا عَذاب ٌ أَلِيم ٌ عذابى دردناك در آخرت أَلا إِن َ لِلّه ِ بدانيد بدرستيكه مر خداى تعالى راست ما فِي السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ آنچه در آسمانها است و آنچه در زمينهاست يعنى همه ملك اويند و مالك همه اوست زيرا كه خالق همه اوست قَد يَعلَم ُ بدرستيكه ميداند ما أَنتُم عَلَيه ِ آنچه شما برانيد اى مكلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصيت وَ يَوم َ يُرجَعُون َ و ميداند روزى را كه بازگردانيده شوند منافقان إِلَيه ِ بسوى جزاى او فَيُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ايشانرا بِما عَمِلُوا بآنچه كرده اند از عملهاى بدو بران مكافات كند وَ اللّه ُ بِكُل ِّ شَي ءٍ و خداى تعالى بهمه چيزها عَلِيم ٌ دانا است و هيچ چيز برو مخفى نماند بيت آنكس كه بيافريد پيدا و نهان چون نشناسد نهان و پيدا بجهان.

صفحه : ۷۹۲

سوره الفرقان

مكيه و هى سبع و سبعون آيه و ست ركوعات بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِيم ِ تَبارَك َ صاحب كشف الاسرار از معانى كه مفسران مر لفظ تبارك را گفته اند سه معنى اختيار فرموده اوّل آنكه بركت ازوست، و اينكه اشارت بكارسازى و بنده نوازى حق است دوّم آنكه بزرگوار و برتر است،

و اینکه بیان صفت سرمدی و نشان عزّت ازلی و ابدی اوست سوم آنکه دائم و ثابت ست و اینکه عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الَّذِی آنکه نَزَّلَ الفُرقانَ فرو فرستاده قرآن را که جداکننده است میان حق و باطل و حلال و حرام عَلی عَبدِهِ بر بنده خود یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم لِیَکُونَ تا باشد بنده او لِلعالَمِینَ مر آدمیان را و پریان را نَذِیراً بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الَّذِی لَهُ آن کسی که مر اوراست مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در ان وَ لَم یَتَّخِذ و فرانگرفت خدای وَلَداً فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است وَ لَم یَکُن لَهُ و نیست مر او را ... شَرِیکٌ فِی المُلکِ انبازی در بادشاهی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند یعنی اوراست بادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وَ خَلَقَ کُلَّ شَیءٍ و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آن چیز را تَقدِیراً اندازه کردنی یعنی آنها را مهیّا ساخت برای خصائص و افعالی که ازو میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم وَ اتَّخَذُوا و فراگرفتند کفار مِن دُونِهِ بجز خدای آفریدگار آلِهَةً لا یَخلُقُونَ خدایانی که نیافرینند شَیئاً چیزیرا و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَ هُم یُخلَقُونَ و

حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بتانیکه عبده آنها ایشانرا می تراشند رو بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَ لا یَملِکُونَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لِأَنفُسِهِم برای نفسهای خود ضَرًّا بازداشتن ضرری وَ لا نَفعاً و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود بازمی توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید وَ لا یَملِکُونَ و نمی توانند آن الهه باطله و قادر نیستند مَوتاً برمیرانیدن کسی وَ لا حَیاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقاء حیات او وَ لا نُشُوراً و نه بر بعث و حشر او را ثانیا و خدای تعالی محیی و ممیت و باعث باید.

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند إِن هَذا نیست اینکه قرآن که محمّد بما آورده إِلّا إِفکٌ افتَراهُ مگر دروغی که خود بربافته است آنرا وَ أَعانَهُ و یاری داده اند او را عَلَیهِ بر ساختن آن دروغ قَومٌ آخَرُونَ گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا فکیه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه برو میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا می کند فَقَد جاؤُ پس بدرستیکه آمده اند اینکه قوم ظُلماً وَ زُوراً بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و برین تقدیر اینکه بقیه کلام کفّار باشد و اصح آن ست که اینکه سخن حضرت خداوند است میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بمدد قومی بربافته میشود آمدند

بشرك و ستم و بهتان وَ قالُوا و ديگر گفتند كلام وى أَساطِيرُ الأَوَّلِين‌َ افسانه هاى پيشينيان است كه در كتابها نوشته اند اكْتَتَبَها مينويساند آنرا چه خود نمى تواند نوشت فَهِي‌َ پس آن نوشتها تُملى عَلَيه‌ِ املا كرده ميشود برو بُكرَةً وَ أَصِيلًا بامداد و شبانگاه يعنى هر دو طرف روز يا شب و روز آنها را برو ميخوانند تا ياد ميگيرد چه خود نمى تواند خواند و چون حفظ كرد بر ما ميخواند و ميگويد اينكه وحى است قُل بگو اى محمّد در ردّ سخن ايشان أَنزَلَه‌ُ الَّذِي فرستاده است قرآن را آن كسيكه بى شبه يَعلَم‌ُ السِّرَّ ميداند پوشيده را فِي السَّماوات‌ِ در آسمانها وَ الأَرض‌ِ و زمين بدان دليل كه اينكه كلام مشتمل است بر اخبار از مغيبات و علم غيب خاصه حق تعالى است و ديگر آنكه همه فصحاى شما از اتيان بمثل آن عاجزاند و چنين كلام جز از نزد ملك علام نشايد إِنَّه‌ُ بدرستيكه او كان‌َ غَفُوراً هست آمرزنده كه پرده كرم بر جرائم بندگان مى پوشد رَحِيماً مهربان كه در عقوبت عاصيان تعجيل نمى كند وَ قالُوا و گفتند صناديد قريش چون ابو جهل و عتبه و اميّه و عاص و امثال ايشان ما لِهذَا الرَّسُول‌ِ چيست اينكه پيغمبر را بر سبيل تهكّم گفتند چه بوده است اينكه كس را كه دعوى رسالت ميكند كه مثل مردم ديگر يَأكُل‌ُ الطَّعام‌َ ميخورد خوردنى را وَ يَمشِي و ميرود براى طلب معيشت چون ديگران فِي الأَسواق‌ِ در بازارها اگر دعوى وى درست است بايد كه حال او مخالف حال ديگران باشد ايشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت صلى اللّه عليه و

سلّم غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوند و- بیت جنس باید تا درآمیزد بجنس انس کی گیرند با جن انس القصه مشرکان گفتند بایستیکه او ملک بودی اگر ملک نیست لَو لا أُنزِل َچرا فرو نه فرستادند إِلَیه ِمَلَک ٌبسوی او فرشته فَیَکُون َمَعَه ُبس بودی با او نَذِیراً بیم کننده و یاری دهنده در انذار.

صفحه : ۷۹۴

أَو یُلقی إِلَیه ِیا آنکه افگنده شود بدو کَنزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردّد در تحصیل معاش مستغنی شود أَو تَکُون ُلَه ُیا باشد مر او را جَنَّهٌ یَأکُل ُمِنها بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَ قال َالظّالِمُون َو گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشان است یعنی ستمکارند درین سخن که مومنان را گفتند إِن تَتَّبِعُون َپیروی نمیکنید شما إِلّا رَجُلًا مَسحُوراً مگر مردی جادوی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی آورده که مسحور بمعنی ساحر است یعنی متابعت جادوی می کنید شما را بسخن میفریبد انظُر در نگر ای محمّد بدیده بصیرت تا به بینی که معاندان کَیف َضَرَبُوا چگونه زدند لَک َالأَمثال َبرای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیاء علیهم السلام و تمیز ایشان از

ما سوی فَلا یَستَطِیعُون َ سَبِیلًا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجّت و برهان بر آنچه میگویند تَبارَک َ الَّذِی بزرگوارست آن کسیکه بمحض فضل إن شاءَ جَعَل َ اگر خواهد بسازد و به بخشد لَک َ ترا در دنیا خَیراً مِن ذلِک َ بهتر از گنجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جَنّات ٍ تَجرِی بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جوئیها وَ یَجعَل لَک َ و بدهد ترا در ان بوستانها قُصُوراً کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون توانگران قریش حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنان است با اینکه آیت نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت ص نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزائن دنیا درینجا است آنرا بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت علیه الصلوه و السلام فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب اللّه ربک نشانه علو همت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نه همین ست که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزائن روی زمین نیفگند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بما سوی اللّه نکشوده و بهیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از ان اینکه آیت آمد که ما زاغ البصر و ما طغی ابیات ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود در

مهر ما زاغ نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد در حریم قاب قوسین بَل نه فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه کَذَّبُوا بِالسّاعَهِ تکذیب می کنند قیامت را و داعیه ایشان بانکار نبوّت تکذیب ساعت است وَ أَعتَدنا و آماده کردیم ما لِمَن کَذَّب َبِالسّاعَهِ برای کسیکه تکذیب ساعت کند سَعِیراً آتش افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ إِذا رَأَتهُم چون به بینند ایشانرا یعنی منکران قیامت آتش دوزخ مِن مَکان ٍ بَعِیدٍ از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوا لَها شنوند مر آتش را تَغَیُّظاً آواز جوشیدنی از خشم وَ زَفِیراً و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برانند که اینکه دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیات مشروط ببینه نیست. ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و بغرد.

صفحه : ۷۹۵

وَ إِذا أُلقُوا و چون درانداخته شوند مشرکان مِنها از دوزخ مَکاناً ضَیِّقاً در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد- و در تیسیر آورده که جهنّم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ افگند مُقَرَّنِین َمقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسله نشین هم دیگر باز بسته دَعَوا بخوانند بر خود هُنالِك َدر ان مقام ثُبُوراً هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاك یا گویند یا ثبوراه و اینکه کلمه

کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد و در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکورست که اوّل کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش درو درپوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی درمیکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه برکشیده میرونـد حق سبحانه فرمایـد که لا تَـدعُوا الیَوم - مخوانید امروز ثُبوراً واحِداً یک ثبور وَ ادعُوا و بخوانید ثُبوراً کَثِیراً ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدّت ثبوری واقع خواهد شد قُل بگو ای محمّد ص آنانرا که بفقر سرزنش تو می کنند أَ ذلِکَ - آیا گنج و بوستان دنیا خَیرٌ بهترست أَم جَنَّهُ الخُلدِ الَّتِی یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ المُتَّقُون - وعده داده شده اند پرهیزگاران بدخول در ان کانَت هست در علم خدای تعالی لَهُم مر متقیان را آن بهشت جَزاءً پاداش اعمال ایشان وَ مَصِیراً و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لَهُم فِیها مر ایشان راست در آن بهشت ما یَشاؤُن - آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مومنان را بآرزوی ایشان از مرتبه اکمل نصیبی نخواهد بود بلکه مرادیکه مناسب حال خود جویند یابند خالِدِین - در حالتی که جاوید باشند در بهشت کانَ - هست دخول و خلود ایشان در جنت عَلی رَبِّکَ - بر پروردگار تو وَعداً وعده مَسؤُلًا خواسته شده سزاوار آنکه از خدای در خواهند یا مومنان درخواسته اند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای

ایشـان درخواست می کننـد که ربنا و ادخلهم جنات عـدن التی وعـدتهم وَ یَوم َیَحشُرُهُم و یاد کن روزی را که حشـر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی حشـر کند مشـرکان را وَ ما یَعبُدُون َو آنرا نیز که می پرستند مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی عام است همه معبودان را از ذوی العقول و غیر آن و گفته انـد مراد اصـنام انـد که خـدای ایشان را به سـخن آرد و مخاطب سازد فَیَقُول ُ پس گوید أَ أَنتُم آیا شما أَضلَلتُم گمراه کردید عِبادِی هؤُلاءِ بندگان مرا اینکه گروه یعنی مشرکان أَم هُم یا ایشان ضَلُّوا السَّبِیل َ گم کردند راه را با ضلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح.

صفحه : ۷۹۶

قالُوا گویند بتان سُبحانَک َ پاکی ترا و ما ترا بپاکی یاد می کنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه ما کان َ یَنبَغِی لَنا نیست ما را و نسزد و روا نباشد أَن نَتَّخِذَ آنکه فراگیریم کسی که ما را پرستد مِن دُونِک َ بجز تو یعنی ترا نپرستد ملخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دوست ندارند و ما را پرسـتند نرسد ما را که بگیریم ما ایشانرا مِن أَولِیاءَ از دوسـتان وَ لکِن مَتَّعتَهُم و لیکن تو ایشانرا برخوردار گردانیدی وَ آباءَهُم و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صـحت بدن و سائر نعمتها حَتّی نَسُوا الذِّکرَ تا فراش کردند آنچه انبیاء ع ایشانرا بدان دعوت میفرمودند وَ کانُوا و بودند بر حکم ازلی تو قَوماً بُوراً گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته گوید فَقَد کَذَّبُوکُم پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان

شما شما را بِما تَقُولُون َ بآنچه میگوئید که شریک خداانـد و ایشان مرا از شرک منزه داشتند فَما تَستَطِیعُون َ پس نمیتوانند معبودان شما صَرفاً بگردانیدن عذاب از شما وَ لا نَصراً و نه یاری کردن شما را بنجات و حفص رح بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن وَ مَن یَظلِم و هر که ستم کند یعنی شرک آورد مِنکُم از شما ای مکلّفان نُذِقه ُ بچشانیم او را عَذاباً کَبِیراً عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در ان وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم قَبلَکَ َ پیش از تو مِن َ المُرسَلِین َ کسی را از پیغمبران إِلّا إِنَّهُم مگر پیغمبرانی که ایشان لَیَأکُلُون َ الطَّعام َ هر آئینه بخوردند خوردنی وَ یَمشُون َ و بروند فِی الأَسواق ِ در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَ جَعَلنا و گردانیدیم بَعضَکُم برخی از شما را لِبَعض ٍ برای برخی دیگر فِتنَهً آزمایشی همچو آزمایش فقراء باغنیاء و پیغمبران بامم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان درو چاره نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سائر درویشان صحابه رض را میدیدند با یکدیگر می گفتند آیا ایمان آریم تا با ایشان همچو ایشان بی چیز باشیم حق تعالی اینکه آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میفرماید که می آزمائیم شریف را بوضیع و وضیع را

بشریف أَ تَصبِرُون‌َ آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمائید وَ کان‌َ رَبُّک‌َ و هست پروردگار تو بَصِیراً بینا بصبر کننده و جزع نماینده.

صفحه : ۷۹۷

وَ قال‌َ الَّذِین‌َ و گفتند آنانکه لا یَرجُون‌َ لِقاءَنا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَو لا أُنزِل‌َ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَینَا المَلائِکَهُ بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمّد أَو نَری رَبَّنا یا چرا نمی بینیم آشکارا پروردگار ما را تا با ما سخن گوید و تصدیق اتباع محمّد صلی اللّه علیه و سلّم فرماید لَقَدِ استَکبَرُوا بخدای که بزرگی فِی أَنفُسِهِم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرأت نمودند درین تحکم وَ عَتَوا و درگذشتند از اندازه عُتُوًّا کَبِیراً درگذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات افتراح رویت ملائکه و لقای خدا کردند و ایشان اندوهناک شوند یَوم‌َ یَرَون‌َ المَلائِکَهَ روز که به بینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بُشری هیچ مژده نیست یَومَئِذٍ آن روز لِلمُجرِمِین‌َ مر کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای تعالی حق سبحانه خبر داد که ملائکه را بینند و وعید لا بشری شنوند وَ یَقُولُون‌َ گویند ملائکه مر ایشانرا که لقای خدای بر شما حِجراً مَحجُوراً حرام و بازداشته شده است و گویند اینکه قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدا از لقاء ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی

ازو ترسیدندی میگفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدّت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت وَ قَدِمنا و قصد کنیم إِلی ما عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِن عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمانداری و طعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فَجَعَلناه پس گردانیدیم آن عمل را هَباءً مَنثُوراً مانند ذرّهای پراگنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاکستر بباد برداده یعنی حبط سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول اینکه اعمال ایمان است و ایشانرا نبوده أَصحاب الجَنَّةِ مجاوران بهشت يَومَئِذٍ آن روز یعنی روز قیامت خَيرٌ مُستَقَرًّا بهتراند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافران است که در دنیا داشتند وَ أَحسَن مَقِيلًا و نیکوتراند از جهت مکان و استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد وَ يَوم و یاد کن روزی را که در ان تَشَقَّق السَّماءُ بشگافد آسمانها بِالغَمامِ بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقه آسمان است و غلظ او برابر همه سموت و او گران تر است از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاهداشته روز قیامت او را بر آسمانها افگند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد وَ نُزِّل المَلائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بر زمین تَنزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم درآیند و گویند

بـا بمعنی عن است یعنی آسـمان بشـگافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آیـد و اینکه آن غمام است که حق سـبحانه فرموده ظلل من الغمام در عین المعانی آورده که اینکه غمامی است که ظل بنی اسرائیل بود در تیه- صفحه : ۷۹۸

المُلک ُ بادشـاهی یَومَئِذٍ در ان روز الحَق ُ ثابت است لِلرَّحمن ِ مر خـدای بخشاینـده را چه مـدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسـته باشـند وَ کان َ و باشـد آنروز یَوماً عَلَی الکافِرین َ روزی بر کافران عَسِیراً دشوار از شدّت اهوال وَ یَوم َ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یَعَض ُّ الظّالِم ُ میخاید ظالم عَلی یَدَیه ِ بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دستها چنانچه متحسران می کنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبه بن ابی معیط چون از سـفر بازآمد مردمانرا ضـیافت میکرد به سـبب جوار سـید ابرار علیه الصـلوه و السـلام را طلبیده بود آنحضـرت فرمود که تا کلمه شـهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و اینکه سخن بابی ّ بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمدی شنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما عار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی او نینـدازی عقبه علیه اللعنه بنزد پیغمبر علیه السـلام آمـد آنحضـرت در دار الندوه در سـجده بود که آب دهن ناپاک حواله روی مبـارک دل آرای کرد و در ترجمـه اسـباب نزول آورده که آب دهن پلیـد او دو شـعله آتش جـانسوز گشت و بـدان حضـرت نرسیده بر روی

وی بازگردید و هر دو کرانه روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغهای نمود القصه حضرت ص فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم مگر سر ترا بشمشیر برادرم و در غزوه بدر امر رسالت پناهی بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی کرم اللّه وجهه کشته گشت و اینکه آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت مصرع سیار نجاید سر انگشت ندامت صاحب احقاف فرمود که چهار هزار بار نجاید اطراف اصابع را تا بمرفق و حق سبحانه تعالی دیگر باره دست ویرا برویاند دیگر باره نجاید و خبر ندارد یَقُول ُمیگوید یا لَیتَنِی اتَّخَذت ُکاشکی فرا میگرفتم مَع َالرَّسُول ِسَبِیلًا با پیغمبر راهی که وی فراگرفته که راه نجات آنست یا وَیلَتی ای وای بر من لَیتَنِی لَم أَتَّخِذ کاشکی فرا نمیگرفتم فُلاناً فلان کس را یعنی ابی ّرا خَلِیلًا بدوستی و او را نمی شناختم لَقَد أَضَلَّنِی بدرستیکه گمراه کرد مرا و بازداشت عَن ِالذِّکرِ از یادکردن خدای تعالی یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر ص بَعدَ إِذ جاءَنِی بعد از ان که آمده بود بمن وَ کان َالشَّیطان ُو هست دیو دورمانده از رحمت حق یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است لِلإِنسان ِمر آدمی را خَذُولًا فروگذارنده یا ابلیس علیه اللعنه که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه ازو تبرّی کند وَ قال َالرَّسُول ُو گفت رسول یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم در دنیا یا گوید در آخرت یا رَب ِّ

ای آفریدگار من إِن َقَومِی اتَّخَذُوا بدرستیکه قوم من فراگرفتند و ساختند هذَا القُرآن ـاینکه قرآن را مَهجُوراً منسوب بهذیان یا فروگذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض میکنند وَ کَذلِكَ ـو همچنانکه اینکه کفره را دشمن تو گردانیدیم جَعَلنا لِکُل ِنَبِی ٍ گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِن َالمُجرِمِین َدشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم علیه السلام را و فرعون مر موسی ع علیه السلام را و ایشان صبر کردند و تو نیز صبر فرمای وَ کَفی بِرَبِّك َو بسنده است پروردگار تو هادِیاً راه نماینده تو بطریق شکیبائی وَ نَصِیراً و یاری دهنده بر دشمنان.

صفحه : ۷۹۹

وَ قال َالَّذِین َکَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لَو لا نُزِّل َچرا فرو فرستاده نمی شود عَلَیه ِ القُرآن ُبر محمّد قرآن جُملَةً واحِدَةً جمله یگانه یعنی بیك بار چنانچه توریت و انجیل کَذلِك َهمچنین فرو فرستادیم پراگنده لِنُثَبِّت َبِه ِ تا ثابت گردانیم و قوّت دهیم بایصال وحی در هر وقتی فُؤادَك َدل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم وَ رَتَّلناه ُو برخواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی تَرتِیلًا خواندنی بمهلت و تانّی بی انقطاع بعید اینکه اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن بآنکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود و در تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود علیهما السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ

آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد و سبب زیادتی خوض در معنی آن دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدّی می نمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل ع موجب تسلّی خاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آئینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسئله و اجوبه و جواب در عقب سؤال باید وَ لا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند إِلّا جِئناكَ بِالحَقِ مگر که می آریم برای تو جواب راست و درست که ببرهان قاطع قول ایشان رد کند وَ أَحسَنَ تَفسِيراً و می آریم آن چیز را که نیکوترست از روی بیان الَّذِينَ يُحشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلى وُجُوهِهِم برویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند إِلى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولئِكَ آن گروه شَرٌّ مَكاناً بدترانـد از روی مکان یعنی مکان ایشان بـدترست از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند أَیُّ الفَرِيقَينِ خَيرٌ مَقاماً وَ أَحسَنُ نَدِيًّا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا و کج تر و ناصواب تراند از جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است وَ لَقَد آتَينا و هرآئینه ما دادیم مُوسَى الكِتابَ موسی علیه السلام را توریت بعد از غرق شدن فرعون وَ جَعَلنا و گردانیدیم پیش از ان مَعَهُ با او أَخاهُ هارُونَ برادر او هارون علیه السلام را وَزِيراً یار و

مددگار در دعوت و اعلای کلمه فَقُلنَا اذهَبا پس گفتیم بروید هر دو إِلَی القَومِ بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او الَّذِینَ کَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآیاتِنا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند- و ایشان با او استکبار نمودند فَدَمَّرناهُم پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم تَدمِیراً هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم.

صفحه : ۸۰۰ وَ قَومَ نُوحٍ و گروه نوح لَمّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث ع و ادریس ع علیهما السلام یا همین تکذیب نوح علیه السلام کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعث رسل را انکار نمودند أَغرَقناهُم غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وَ جَعَلناهُم و گردانیدیم قصّه ایشان را لِلنّاسِ برای مردان آیَةً نشانه تا از ان عبرت گیرند وَ أَعتَدنا و آماده کردیم لِلظّالِمِینَ برای ستمکاران عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک وَ عاداً و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وَ ثَمُودَ او گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام وَ أَصحابَ الرَّسِّ و اصحاب الرس را و رس نام چاهی است به تهامه یا بآذربایجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان اخدودست که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بود بزمین قلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای نمرود

بودنـد پیغمبری بـدیشان مبعوث شـد او را بکشـتند و در بعضـی تفاسـیر هست که بعـد از قتل گوشت او را بخوردنـد و عـذاب بدیشان رسـید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشـتند مجتمع شده بایذای شـعیب علیه السلام مشغول بودند که ناگاه آن چاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شـجره صنوبر برداشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهود إبن یعقوب علیه السلام بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه برای ایشان سایه افگند و ازو صاعقه بیرون آمد همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصّه ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را ابتلا کرد بمرغ دراز گردن که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتنـدی و بر سـر کوهی که او را زمـح یا فتح گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشـی خرد ایشانرا در بودی و فرو بردی و بـدین جهت او را مغرب لقب کرده بودنـد یعنی فرو برنـده و ناپدیدکننـده روزی دخـتری نزدیـک رسـیده ببلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر ع آورده و شرط کردند که اگر شر او مکفی گردد ایمان آرند پیغمبر ع دعا فرمود که خدایا اینکه مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعاء

پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غائب شد و دیگر ازو اثری و خبری پدید نیامد و جز نام ازو نشانی نماند دور چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل بیت منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد بیت عشقم که در دو کون و مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست القصه اینکه قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده و حنظله علیه السلام را شهید کردند خدای تعالی فرموده که اصحاب رس را هلاک کردیم وَ قُرُوناً و اهل قرنها را که بودند بَینَ ذٰلِكَ میان اینکه قبائل عاد و ثمود و اهل رس کَثِیراً قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشان را نداند وَ کُلًّا و هر یک از ایشان و امثال ایشان ضَرَبنا لَه ُالأَمثالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و امثال ایشان و بیم کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران علیهم السلام چون نشنوند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَ کُلًّا و همه را تَبَّرنا تَتبِیراً نیست کردیم نیست کردنی.

صفحه : ۸۰۱

وَ لَقَد أَتَوا و هرآئینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَی القَریَهِ الَّتِی أُمطِرَت بران دیهی که بارانیده شد برو مَطَرَ السَّوءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و حضرت لوط علیه السلام در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانیده بر اهل آن

و کفّار قریش بران دیار می گذشتند أَ فَلَم یَکونُوا آیا نبودند که در مرور خود یَرَونَها دیدندی آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَل کانُوا نه آن است که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لاـ یَرجُون َامید نمی دارند نُشُوراً برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَ إِذا رَأَوك َچون بینند ترا إِن یَتَّخِذُونَک َفرا نمی گیرند ترا إِلّا هُزُواً مگر مهزوبه یعنی کسیکه باو استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أَ هذَا الَّذِی آیا اینکه کس آنست که او را بَعَث َاللّه ُرَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِن کادَ بدرستیکه نزدیک بود او که بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلائل بر مدعای خود لَیُضِلُّنا هر آئینه گمراه کند و بازدارد ما را عَن آلِهَتِنا از پرستش خدایان ما لَو لا أَن صَبَرنا اگر آن نه بودی که ما صبر کردیم عَلَیها بر عبادت آنها حضرت عز و جل جلاله، در جواب آنها فرمود که وَ سَوف َیَعلَمُون َو زود باشد که بدانند حِین َیَرَون َالعَذاب َآن هنگام که به بینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَن أَضَل ُسَبِیلًا کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته پرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَ رَأَیت َآیا دیدی مَن ِاتَّخَذَ کسی را که فراگرفت إِلهَه ُهَواه ُهوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را میپرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب

تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو بازماند او را بپرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوائی او او را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی علیه السلام را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر آدمی وجود میگرفت از وصلت اینان با هم هوا متولد می شد و در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربع تربیت یافته جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان ست از هوا مدد می یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد بیت غباری که خیزد میان ره اوست چه گویم که هر یوسفی را چه اوست قوت غلبه او تا حدیست که نکته الهواء اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرمود که أَ رَأَیت َمَن ِاتَّخَذَ إِلهَه ُهَواه ُگوئی که اصل «هوا است،، آلهه باطله همه فرع اویند و ازینجا است مخالفت هوا سبب وصول بجنت المادی ست بیت سر ز هوا تافتن از سروریست ترک هوا قوت پیغمبرایست أَ فَأَنت َتَکُون ُآیا می باشی تو عَلَیه ِبر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وَکِیلًا نگاهبانی که او را منع کنی اینکه کلمه منسوخ است بآیت قتال.

صفحه : ۸۰۲

أَم تَحسَب ُبلکه گمان میبری أَن َّأَکثَرَهُم آنکه بسیاری از مشرکان یَسمَعُون َمیشوند بگوش هوش أَو یَعقِلُون َیا تعقل میکنند بدل مر دلائل توحید را

بقیـد اکثر عاقل معانـد و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند إِن هُم نیسـتند ایشان إِلّا کَالأنعام ِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسـماع کلام و عـدم تـدبر در ادلّه قـدرت ملک علام بَل هُم بلکه ایشان أَضَل ُ سَبِیلًا گمراه ترانـد از انعام چه ایشان انقیاد متعهـد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهارپایان طالب آن چیزاند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ضـرر رسانـد و مشـرکان از ثواب که اعظم منـافع است میگریزنـد و در سـیئات که موجب اشـد مضـارست می آویزنـد أَ لَم تَرَ آیـا نمی بینی و نظر نمیکنی إِلی رَبِّک َ بصـنع پروردگـار خـود که از محض قـدرت کَیـف َ مَدَّ الظِّل َ چگـونه بکشـید و بسیط کرد سـایه را از ظهور صـبح تـا برآمـدن آفتـاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سـبب نفرت طبع و انقباض نور بصـر است و شعاع شمس مسخّن هوا و مفرق نور باصره و دران هنگام هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل ممـدود است وَ لَو شاءَ و اگر خواستی خدای تعالی لَجَعَلَه ُ هر آئینه گردانیدی آن سایه را ساکِناً ثابت و آرام یـافته بر یک منوال ثُم َّ جَعَلنَا الشَّمس َ عَلَیه ِ پس گردانیـدیم آفتاب را بر شـناختن سایه دَلِیلًا راه نما چه سایه جز بآفتاب شـناخته نشود ثُم َّ قَبَضـناه ُ پس گرفتیم سایه را إِلَینا بسوی خود قَبضاً یَسِیراً فراگرفتن آسان یعنی اندک اندک شـعاع شـمس را بحسـب ارتفـاع او بجـای سـایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبـار مقبوض شـدی مهمـات مردمـان که بسایه بازبسـته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد

از ظل زمین ست یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید تتبیّن الاشیاء باضدادها اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل که شمس ست قبض کرد باقول تا باز شب درآمد و اینکه دو زمان بجهت آرامش و آرایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور اسلام بطلوع جمال سید انام علیه الصلوه و السلام که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی بیت گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون صاحب کشف الاسرار گوید اینکه آیت از روی ظاهر معجزه نبویست صلی اللّه علیه و سلّم بفهم اهل تحقیق اشارتست بقرب و کرامت اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در آن سایه بیاسودند و اینکه آیت نازل شد و نشانه خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و اینکه حضرت علیه السلام را بی طلب فرموده که نی مرا می بینی و در من نمی نگری و دیگر چه خواهی بیت فرقست میان

آنکه یـارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در و از حقایق سـلمی چنان مفهوم میشود که مـد ظل بسط ظلال نوال عصـمت ست بر حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن، و قبض اشارت است بر سـقوط رسوم و وسائط در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبّت از مشـرق غیب بتافت محبوب سراپرده سایه خود را بصـحرای ظهور کشـید آنگاه محب را گفت مصرع آخر نظر بسوی او میکنی أَ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَ و در امتداد او مرا نه بینی- مصـرع در خانه بکدخدائی ماند همه چیز قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود وَ لَو شاءَ لَجَعَلَه ساکِناً و اگر آفتاب احـدیت ما از مطلع عزت نتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا دربرگیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد دقایق و حقایق اینکه آیت بسیارست مطالعه بعضی از ان حواله بجواهر التفسیر است و من اللّه المعونته و المدد و الیسـر وَ هُوَ الَّذِی جَعَـلَ و او آنکس ست که ساخت لَکُم اللَّیلَ برای شـما شب را لِباساً پوششـی تا درو آرام میگیریـد وَ النَّومَ سُباتاً و خواب راحتی تا بـدان آسایش می یابید وَ جَعَلَ النَّهارَ گردانید روز را نُشُوراً برای برخاسـتن و در طلب معیشت پراگنده شدن و گفته اند نوم مشابه موت ست و نشور برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات ست بعد از مرگ و در

حکم لقمان ع است که کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشر.

صفحه : ۸۰۳

وَ هُوَ الَّذِی أَرسَلَ الرِّیاحَ و او آنکس ست که فرستاد بادها را بُشراً بشارت دهندگان بَینَ یَدَی رَحمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در أوان آن وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم مِنَ السَّماءِ از آسمان یا از ابر ماءً طَهُوراً آبی پاک و پاک کننده لِنُحیِیَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلدَةً مَیتاً شهری مرده را یعنی موضعی که درو خشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته وَ نُسقِیَهُ و بیاشامانیم آب را مِمّا خَلَقنا از آنچه آفریده ایم أَنعاماً چهارپایان را وَ أَناسِیَّ کَثِیراً و مردمان فراوان را از اهل بودی چه ارباب قری و مدائن را انهار و نیابیع است که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَ لَقَد صَرَّفناهُ و بدرستیکه مقرر گردانیدیم باران را بَینَهُم میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغائره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران در قرآن لِیَذَّکَّرُوا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند دران نعمت و شکر او بجای آرند فَأَبی أَکثَرُ النّاسِ پس سرباز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند إِلّا کُفُوراً مگر ناسپاسی و کفران نعمت را وَ لَو شِئنا و اگر میخواستیم لَبَعَثنا هر آئینه می برانگیختیم فِی کُلِّ قَریَةٍ در هر دیهی و مجتمعی نَذِیراً پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان تا روز

قیامت مبعوث ساختیم فَلا تُطِعِ الکافِرِین َپس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وَ جاهِدهُم بِهِ و جهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جِهاداً کَبِیراً جهادکردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وَ هُوَ الَّذِی و اوست آنکسی که بحکمت شامله مَرَج َالبَحرَینِ بهمگذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخته بی آنکه بهم آمیزند هذا عَذب ٌفُرات ٌاینکه یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَ هذا مِلح ٌأُجاج ٌو اینکه دیگر آبی شور بتلخی زننده یعنی بحر روم و فارس وَ جَعَل َبَینَهُما و بساخت میان اینکه دو دریا بَرزَخاً حاجزی و مانعی از قدرت خود وَ حِجراً مَحجُوراً و حدی مقرر و یا گردانیدیم حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ است چون نیل و سیحون و جیحون و دجله و ملح اجاج سائر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان برآنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن و رجاده لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی.

صفحه : ۸۰۴

وَ هُوَ الَّذِی خَلَق َو اوست آنکسی که بیافرید مِن َالماءِ بَشَراً از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزویست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَه ُپس گردانید او را نَسَباً وَ صِهراً خداوند نژاد و پیوند یعنی

انسـان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بـدیشان بود و انـاث که مصـاهرت بایشـان وجود گیرد و گوینـد نسب آنست که نکاح او روا نبود و صهر آنکه مناکحت با او حلال بود وَ کانَ رَبُّکَ و هست آفریدگار تو قَدِیراً توانا بر آفریدن بنات و بنین وَ یَعبُدُون و میپرستند مشرکان مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی ما لا یَنفَعُهُم آنچه ایشانرا نفع نرساند چون پرستش او کنند وَ لا یَضُرُّهُم و زیان نکند چون او را نه پرستند مراد بتانند و یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَ کانَ الکافِرُ و هست ناگرونده عَلی رَبِّهِ بر نافرمـانی پروردگـار خود ظَهِیراً هم پشت شیطان و معـاون او وَ مـا أَرسَلناکَ و نفرسـتادیم ترا بکافه خلق إِلّا مُبَشِّراً مگر مژده دهنده مؤمنان بمثوبه الهی وَ نَذِیراً و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُل ما أَسئَلُکُم بگو نمیخواهم شـما را عَلَیهِ بر تبلیغ رسـالت مِن أَجرٍ هیـچ مزدی إِلّا مَن شـاءَ مگر کسـی که خواهـد أَن یَتَّخِذَ آنکه فراگیرد إِلی رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِیلًا راهی یعنی مزد من ایمـان و طاعت مومنان است زیرا که مرا بر آن عنـد اللّه اجری مقرر هست و ثابت گشـته که هر پیغمبری را بر ابر عباد و صـلحای امت او ثواب خواهـد بود وَ تَوَکَّل و توکّل کن بر استیفای اجرت خود عَلَی الحَیِّ الَّذِی بر آن زنـده که هرگز لا یَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضائع و بی بهره ماند وَ سَبِّح بِحَمدِهِ و بپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی برو باوصاف

کمال وَ کَفی بِه ِ بسنده است خدای تعالی بِذُنُوب ِ عِبادِه ِ بگناهان پوشیده و آشکاره بندگان خود خَبِیراً دانا و مطلع بر ان الَّذِی آن خداوندی که بتوانائی بی عجز خَلَق َ السَّماوات ِ وَ الأَرض َ بیافرید آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است از ارکان و موالید فِی سِتَّه ِ أَیّام ٍ در مقدار شش شبانروز از ایّام دنیا ثُم َّ استَوی پس مستولی شد امر او عَلَی العَرش ِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است الرَّحمن ُ اوست بزرگ بخشایش فَسئَل بِه ِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِیراً دانائی را یا سؤال کن از خلق و استوای کسی را که دانا بود بآن.

صفحه : ۸۰۵

وَ إِذا قِیل َ و چون گفته شود لَهُم ُ اسجُدُوا مر مشرکانرا که سجده کنید لِلرَّحمن ِ مر خدای بخشاینده را قالُوا وَ مَا الرَّحمن ُ گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که مسمای او را نمی شناسیم چه کفار قریش اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مأمور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و نمی دانیم أَ نَسجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِما تَأمُرُنا آن چیزیرا که میفرمائی ما را بسجده او وَ زادَهُم و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او کافران را نُفُوراً رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق اینکه سجده هفتم ست بقول امام اعظم رح و بقول امام شافعی رحمه اللّه هشتم در فتوحات آورده که اینکه سجده سجده نفور و انکارست و فرمود که چون مومن در تلاوت اینکه آیت سجده کنان ممتاز گردد از اهل انکار و نفور اینکه سجده سجده امتیاز، نیز توان گفت تَبارَک َ الَّذِی

بزرگ است آن خدائی که بقدرت کامله جَعَلَ فِی السَّماءِ بیافرید در آسمان بُرُوجاً برجهای دوازدگانه را یا قصرهائی که حقیقت آن جز او نداند وَ جَعَلَ فِیها و بیافرید در آسمان یا در بروج سِراجاً چراغی را که آفتاب است وَ قَمَراً مُنِیراً و ماهی روشن یا روشنی بخشنده را را به وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن کسیکه بحکمت تمام را به جَعَلَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ گردانید شب و روز را را به خِلفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و اینکه گردانیدن دلیل ست را به لِمَن أَرادَ مر آن کسی را که خواهد را به أَن یَذَّکَّرَ آنکه یاد کند بدائع قدرت و صنائع فطرت را در ایجاد لیل و نهار را به أَو أَرادَ شُکُوراً یا خواهد سپاسداری و شکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از ان جمله است وَ عِبادُ الرَّحمنِ و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل است و در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه اینکه عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند و اینکه بندگان الَّذِینَ یَمشُونَ آنانند که میروند عَلَی الأَرضِ بر روی زمین هَوناً از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند بردباران و نیکوکاران وَ إِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخن بی ادبانه درافکنند قالُوا گویند ایشان در جواب سَلاماً قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در ان سالم باشند

از مآثم مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرّومی قدس سره نظم اگر گویند زراقی و سالوس بگو هستم دو صد چندان و می رو و گر از خشم دشنامی دهندت دعا کن خوش دل و خندان میرو چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد وَ الَّذِین َ یَبِیتُون َو آنان اند که شب را بروز می آرند لِرَبِّهِم برای پروردگار خود سُجَّداً سجده کنندگان در وقتی وَ قِیاماً و بپای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نمازست.

صفحه : ۸۰۶

وَ الَّذِین َو ایشان آنان اند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب یَقُولُون َمیگویند از روی ترسکاری که رَبَّنَا اصرِف ای پروردگار ما بگردان عَنّا از ما عَذاب َجَهَنَّم َعذاب دوزخ را إِن َعَذابَها بدرستیکه عذاب دوزخ کان َغَراماً هست دائم و لازم یعنی جاویدست إِنَّها به تحقیق که دوزخ ساءَت مُستَقَرًّا بد آرامگاهی است وَ مُقاماً و بد جائی بودنی است وَ الَّذِین َإِذا أَنفَقُوا و ایشان آنان اند که چون نفقه کردند لَم یُسرِفُوا اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَ لَم یَقتُرُوا و تنگ فرانگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق اللّه از مستحق بازنداشتند وَ کان َو بود انفاق ایشان بَین َذلِک َمیان اسراف و تقتیر قَواماً راست استادنی یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم ست احتراز نمودند بیت وسط را مکن هرگز از کف رها که خیر الامور است اوساطها آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب

رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم آمده گفتند که ای محمّد ص ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر اینکه خدای که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر اینکه گناهان درمیگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَ الَّذِین ۦلا یَدعُون ۦو عباد الرحمن آنانند که نخواهند و نپرستند مَع ۦاللّه ِ با خدای بحق إِلهاً آخَرَ خدای دیگر را وَ لا یَقتُلُون ۦالنَّفس ۦالَّتِی و نکشند آن نفس را که حَرَّم ۦاللّه ُحرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد إِلّا بِالحَق ِمگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردّت است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَ لا یَزنُون ۦو زنا نکنند چه امّهات معاصی اینکه سه کبیره اند در صحیحین از إبن مسعود آورده اند که از رسول خدای صلی اللّه علیه و سلّم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه شرک گوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را اینکه آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاوردند و قتل بناحق و زنا نکنند وَ مَن یَفعَل ذلِک ۦو هر که بکند از آنچه مذکور شد از کبائر یَلق ۦأَثاماً به بیند جزای بزه کاری خود گفته اند و آثام وادی است در دوزخ که زناکاران را در ان عقوبت خواهند کرد

یـا چیزیست که سـیلان میکنـد از اجسـام دوزخیان مثل خون دریم یا آثام دغّی دو چاه انـد در دوزخ برای عـذاب جمعی مقرر یُضاعَف دو تو کرده شود لَه ُالعَـذاب ُمر کننـده اینکه کارها را عـذاب یَوم َالقِیامَهِ روز رسـتخیز وَ یَخلُـد جاویـد باشـد فِیه ِ در عذاب مُهاناً در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد.

صفحه : ۸۰۷

إِلّا مَن تاب َمگر آنکس که توبه کند از شرک وَ آمَن َو بگرود بخدا و رسول وَ عَمِل َعَمَلًا صالِحاً و بکند کردنی شایسته یعنی بارکـان اسـلام عمـل نمایـد فَأُولئِکَ َپس آنگروه یُبَـدِّل ُاللّه ُبـدل میکنـد خـدای تعالی سَـیِّئاتِهِم حَسَـنات ٍ گناهان ایشان را به نیکوئیهـا یعنی سوابق معاصـی را بتوبه محو کنـد و لواحق طاعات بجای آن ثبت نمایـد یا بـدل کنـد ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهـد او را باضـداد اعمال ما سلف یا در دنیا بـدل کنـد کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او بحسـنه وَ کان َاللّه ُو هست خـدای تعالی غَفُوراً آمرزنـده گناهان بتوبه رَحِیماً مهربان بر ایشان بر اثبات توبه در دل ایشان وَ مَن تـاب َو هر که توبه کنـد از معاصـی مراد از غیر شـرک و قتـل و زناست یعنی هر که از معاصـی دیگر نیز غیر اینها توبه کنـد و دست باز دارد وَ عَمِل َصالِحاً و بکنـد عمل ستوده یعنی تلافی ما فات نمایـد فَإِنَّه ُیَتُوب ُپس بدرستیکه او بازمیگردد إِلَی اللّه ِ بسوی خدای تعالی مَتاباً بازگشتنی پسندیده یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَ الَّذِین َو بندگان حق

آنانند که لا یَشهَدُون َالزُّورَ حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَ إِذا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوا کِراماً بگذرند بردباران و پرهیزگاران یا نهی کنندگان از ان وَ الَّذِین َإِذا ذُکِّرُوا و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِآیات ِرَبِّهِم بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لَم یَخِرُّوا عَلَیها بروی درنیفتاد بر آن یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَ عُمیاناً و کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند- وَ الَّذِین َیَقُولُون َو بندگان حق آنانند که میگویند رَبَّنا هَب لَنا ای پروردگار ما به بخش ما را مِن أَزواجِنا از زنان ما وَ ذُرِّیّاتِنا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعیُن ٍ کسی که روشنی دیدها بود و مراد اهالی و اولاد صالح اند چون مومن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد و چشم او روشن شود وَ اجعَلنا و بگردان ما را لِلمُتَّقِین َإِماماً برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم- صفحه : ۸۰۸

أُولئِک َآن گروه که مذکور شدند یُجزَون َالغُرفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند در ان و گفته اند غرفه اسمی است از اسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب رح آورده که کوشکها است بر چهار قائمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و

اینکه چنین منازل بدیشان دهند بِما صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و ایذای کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرایض وَ یُلَقَّون َو به بینند یعنی بیابند و حفص بتشدید خواند بصیغه مجهول یعنی داده شوند فِیها در بهشت تَحِیَّةً وَ سَلاماً زندگانی باقی و سلامتی از آفات و مخافات یا دعای زندگانی و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای شنوند- خالِدِین َفِیها در حالتی که جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت و سلام حَسُنَت مُستَقَرًّا نیکو قرارگاهی است بهشت وَ مُقاماً و جای بودنی قُل بگو ای محمّد ص مکیان را که ما یَعبَؤُا بِکُم رَبِّی چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَو لا دُعاؤُکُم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناختن و عبادت ست فَقَد کَذَّبتُم پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مر او تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوف َیَکُون ُلِزاماً پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل روز بدرست و اللّه تعالی اعلم-

سوره الشعراء

مکیه و هی مائتان و سبع و عشرون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- طسم در معالم از قتاده رح نقل میکنند که حروف مقطعه اسامی قرآنند

و لهـذا در اغلب بعـد ازين حروف ذكر قرآن مى آيـد و گوينـد اسـمى ست از اسـماى الهى يـا هر حرفى اشـارت ست باسـمى چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجيد و گفته اند مشـيرست بطوبى و سدره المنتهى و محمّد صلعم و در بحر الحقايق آورده كه طا اشارتست بطيران مرغان هواى وحدت كه طائراند باللّه و سـين عبارت ست از سير روندگان طريق معرفت كه سائراند الى اللّه و ميم ايمـاى ميكنـد بمشـى سالكـان سبيـل عبوديت كه ميرونـد للّه و فى اللّه يـا اشارت ست بطلب متبـديان و سـرور متوسـطان و مشاهده منتهيان صاحب كشف الاسـرار فرموده كه حق سبحانه، قسم ياد مى كند بطهارت عزّ ازلى و ثناى جبروت ابدى و مجد و جلال سـرمدى جواب قسم اينست تِلكَ ـاينكه سوره آيات ُالكِتابِ ِالمُبِين ِآيتهاى كتاب هويـداست يعنى قرآن كه روشـن است احكام حلال و حرام او و مبين بمعنى پيداكننـده نيز هست يعنى قرآن حق و باطل را ظاهر ميگردانـد و مقـدمات هدايت و نتائج ضـلالت را آشـكارا ميسازد و چون قريش چنين كتابى را تكذيب كرده ايمان نياوردند و حضرت رسالت پناه عليه السّلام بر ايمان ايشان بغايت حريص بود اينكه صورت بخاطر مبارك آنحضرت عليه السلام شاق آمد حق سبحانه جهت تسلّى دل وى آيت فرسـتاد كه لَعَلَّكَ ـمگر تو باخِع ٌنَفسَكَ ـهلاك كننده و كشـنده نفس خود را أَلّا يَكُونُوا بآنكه نمى شوند ايشان مُؤمِنِين ـ گرويدگان بقرآن.

صفحه : ۸۰۹

إِن نَشَـأ اگر خواهيم ما نُنَزِّل عَلَيهِم فرو فرستيم بر ايشان مِن ـالسَّماءِ از آسـمان آيَةً نشانه از آيات قيامت يا بليّه از بلاهاى قاهره و قاسره فَظَلَّت أَعناقُهُم پس گردد گردنهاى ايشان

یعنی گردن کشان و بزرگان ایشان لَها مر آن آیت را خاضِعِین ـ فروتنان و انقیادکنندگان وَ ما یَأتِیهِم و نمی آید بدیشان مِن ذِکرٍ هیچ موعظه مِن ـ الرَّحمن ِ از خدای بخشاینده مُحدَث ٍ نوفرستاده بوحی یعنی سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری إلّا کانُوا مگر آنکه باشند عَنه ُ مُعرِضِین ـ از ان روی گردانندگان فَقَد کَذَّبُوا پس بدرستیکه تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصراند فَسَیَأتِیهِم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر أَنبؤُا ما کانُوا بِه ِ خبرهای آنچه بودند که بدان یَستَهزؤُن ـ استهزاء میکردند و باور نمی داشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد بیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود ندارد أَ وَ لَم یَرَوا آیا نمی نگرند مکذبان و باور نمیکنند إِلَی الأَرض ِ بسوی زمین که بمحض قدرت کَم أَنبَتنا چند برویانیدیم فِیها درو بعد از مردگی و افسردگی او مِن کُل ِ زَوج ٍ از هر صنفی گیاه کَرِیم ٍ نیکو و پسندیده و بسیار نفع إِن َ فِی ذلِک َ بدرستیکه درین رویانیدن لَآیَةً هر آئینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَ ما کان َ أَکثَرُهُم و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤمِنِین َ گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها وَ إِن َ رَبَّک َ و بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِیم ُ مهربان ببسط بساط عطا برای مومنان وَ إِذ نادی و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّک َ مُوسی پروردگار تو موسی علیه السلام را أَن ِ ائت ِ بآنکه بیا القَوم َ الظّالِمِین َ بگروه ستمکاران قَوم َ فِرعَون َ

یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشان را أَ لا یَتَّقُون َ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی دوست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال َ رَب ِّ گفت موسی علیه السلام ص که ای پروردگار من إِنِّی أَخاف ُ بدرستی که من می ترسم أَن یُکَذِّبُون ِ از انکه تکذیب کنند مر او رسالت مرا باور ندارند.

صفحه : ۸۱۰ وَ یَضِیق ُ صَدرِی و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَ لا یَنطَلِق ُ لِسانِی و نکشاید زبان من و عقده که دارد زیاده گردد و اینکه سخن قبل از زوال حبه بود و پیش از دعا در ازاله آن فَأَرسِل پس بفرست جبرئیل را إِلی هارُون َ بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم وَ لَهُم عَلَی َّ ذَنب ٌ و مر ایشان راست بر من دعوی گناهی که کردم مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان گناه میگوید فَأَخاف ُ پس می ترسم أَن یَقتُلُون ِ از انکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قال َ گفت خدای تعالی کَلّا باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فَاذهَبا پس بروید تو و برادر تو بِآیاتِنا بنشانهای ما یعنی معجزاتیکه دلیل قدرت ما و حجّت نبوت تو باشد إِنّا مَعَکُم بدرستیکه ما با شمائیم مُستَمِعُون َ شنونده آن چیزیرا که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هر چه گوئید و کنید بر ما پوشیده نیست فَأتِیا پس بیائید فِرعَون َ بفرعون فَقُولا پس بگوئید إِنّا رَسُول ُ رَب ِّ العالَمِین َ ما فرستاده پروردگار عالمیانیم أَن أَرسِل

و سخن اینست که بفرست مَعَنا بَنِی إِسرائِیل- با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی علیه السلام بحکم ملک علام با برادر و بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسّر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قال- گفت ای موسی أَ لَم نُرَبِّک- آیا نه ترا پروردیم فِینا در میان خویش وَلِیداً در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت وَ لَبِثت- و درنگ کردی فِینا در میان ما مِن عُمُرِک- سِنِین- سالها از عمر خود یعنی بیست سال از عمر با ما گذرانیدی وَ فَعَلت- و کردی فَعلَتَک- الَّتِی فَعَلت- آن کردنی که کردی یعنی فاتون قبطی را که خباز من بود بکشتی وَ أَنت- مِن- الکافِرِین- و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قتل یکی از خواص من کردی قال- فَعَلتُها گفت موسی که کردم من آن کار را إِذاً آن هنگام وَ أَنَا مِن- الضّالِّین- و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آن کس کشته گردد.

فَفَرَرت- مِنکُم پس بگریختم از شما لَمّا خِفتُکُم آن هنگام که بترسیدم که مرا بکشند و بمدین رفتم فَوَهَب- لِی پس ببخشید مرا رَبِّی پروردگار من بوقت رجوع از تدین حُکماً علم و فهم یا نبوت وَ جَعَلَنِی و گردانید مرا مِن- المُرسَلِین- از فرستادگان خود یعنی داخل کرد در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده وَ تِلک- نِعمَهٌ و آن نعمتی که تو تَمُنُّها عَلَی- منت می نهی بآن بر من

أَن عَبَّدت- آنکه بنده گرفتی بَنِی إِسرائِیل- فرزندان یعقوب را و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدرست تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آن است که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبّد نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افگند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی ع گفته که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان قال- فِرعَون- گفت وَ ما رَبُّ العالَمِین- و کیست و چیست پروردگار عالمیان و چه چیزست سؤال از ماهیت کرد قال- گفت موسی در جواب او رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ اوست آفریدگار آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُمَا و آنچه میان ایشان است إِن کُنتُم اگر هستید شما مُوقِنِین- بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی علیه السلام اعراض فرمود از جواب ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلائل حکمت و آثار قدرت او قال- گفت فرعون لِمَن حَولَه- مر آنان را که گرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودندی زیورها بسته و بر کرسیهای زرین نشسته أَ لا تَستَمِعُون- آیا نمی شنوید جواب اینکه مرد که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر میدهد قال- گفت موسی دیگر باره رَبُّکُم خدای من آفریدگار شماست وَ رَبُّ آبائِکُم- الأَوَّلِین- و پروردگار پدران پیشین شما است عدول کرد از ظهر آیات باقرب آیات بناظر و اوضح آن بر متأمّل قال- گفت فرعون مر قوم خود را إِنَّ- رَسُولَکُم- بدرستیکه فرستاده شما بر سبیل سخریه

او را رسول خوانـد الَّذِی أَرسِلَ إِلَیکَم لَمَجنُون ٌآن کسـی که فرسـتاده شـده است بشـما هر آئینه دیوانه است که جواب مطابق سؤال نمی دهـد قالَ گفت موسـی رَب ُّالمَشـرِق ِ وَ المَغرِب ِ پروردگار عالم که، آفریـدگار مشـرق و مغرب ست وَ ما بَینَهُما و آنچه میان مشارق و مغارب باشـد إِن کُنتُم تَعقِلُون َاگر هستیـد شـما که فهم کنیـد و دریابید که جواب سؤال شـما جز برینوجه نمی توانـد بـود زیرا کـه هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگـاهی ممکن نیست چه هر چه در عقـل و فهم و وهم گنجـد و حواس و قیاس آن را دریابـد ذات خداوند حق سـبحانه از ان منزّه و مقدّس است چه اینکه همه محدثانند و محدّث جز ادراک محـدث نتوان کرد– آنکه او از حـدوث برآرد دم چه شـناسد که چیست سرّ قـدم علم را سوی حضـرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آگه نیست.

صفحه : ۸۱۲

قالَ گفت فرعون بعـد از ان که از مناظره درمانـد لَئِن ِ اتَّخَذتَ اگر فراگیری ای موسـی إِلهَاً معبودی غَیرِی بغیر من لَأَجعَلَنَّکَ هرآئینه گردانم ترا مِنَ المَسـجُونِینَ از زنـدانیان آورده انـد که سـجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را میفرمود تا در حفره عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمی شـنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده چون موسـی علیه السلام ذکر سجن شـنید قالَ أَ وَ لَو جِئتُکَ گفت آیا اینکه کنی با من و اگر بیارم ترا بِشَی ءٍ مُبِین ٍ بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویـدا قالَ فَأت ِبِه ِ گفت بیار آن چیز را إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود فَأَلقی عَصاه ُ پس

بینداخت موسی عصای خود را فَإِذا هِيَ پس ناگاه عصا بعد از افگندن ثُعبانٌ مُبِينٌ اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشتند وَ نَزَعَ و بیرون آورد يَدَهُ دست خود را از گریبان بعد از انکه دست گندم گون به فرعون نموده بود و بگریبان درآورده فَإِذا هِيَ پس ناگاه دست او بَيضاءُ لِلنّاظِرِينَ سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظرکنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش بمثابه نور آفتاب دیدها را خیره ساختی قالَ گفت فرعون لِلمَلَإِ حَولَهُ مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند إِنَّ هذا بدرستیکه اینکه مرد لَساحِرٌ عَلِيمٌ جادوگری است دانا فرعون بترسید که کسان وی بموسی ایمان آرند حیله انگیخت و گفت اینکه جادوگری است که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَن يُخرِجَكُم میخواهد که بیرون کند شما را مِن أَرضِكُم از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحرِهِ بجادوی خود فَما ذا تَأمُرُونَ پس چه فرمائید شما مرا در کار او و معجزه موسی علیه السلام او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افگند تا از رتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی ع مدد طلبید قالُوا أَرجِه گفتند حبس کن او را وَ أَخاهُ و برادر او را یا در توقف افگن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وَ ابعَث و برانگیز و بفرست فِي المَدائِنِ در شهرهای مملکت خود حاشِرِينَ

جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری- صفحه : ۸۱۳

يَأتُوكَ بِكُلِّ سَحّارٍ تا بیارند هر جا که نیک جادوگری ست عَلِيمٍ دانائی بسرآمده در فن سحر فرعون کسان خود را بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيقاتِ يَومٍ مَعلُومٍ برای هنگام روز دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه بود، وَ قِيلَ و گفته شده یعنی فرعون گفت لِلنّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَل أَنتُم آیا هستید شما مُجتَمِعُونَ فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید و جمع شوید لَعَلَّنا شاید که ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم، إِن كانُوا اگر باشند هُمُ الغالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان بنزدیک فرعون و ایشانرا دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالُوا لِفِرعَونَ گفتند مر فرعون را أَ إِنَّ لَنا آیا باشد ما را لَأَجراً مزدی از نزدیک تو إِن كُنّا اگر باشیم، نَحنُ الغالِبِينَ ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قالَ نَعَم گفت فرعون آری مزد باشد شما را وَ إِنَّكُم إِذاً و بدرستیکه باشید شما آن وقت لَمِنَ المُقَرَّبِينَ از جمله نزدیک شدگان من یعنی اوّل کسیکه بمن درآید و آخر کسیکه بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی علیه السلام صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو افگنی جادوی خود را یا ما می افگنیم قالَ لَهُم مُوسى گفت موسی مر ایشانرا أَلقُوا بیفگنید

ما أَنتُم مُلقُون- آنچه شما افگنندگانید مر آنرا فَأَلقَوا پس بيفگندند حِبالَهُم وَ عِصِيَّهُم رسنها و عصاهاى مجوف پر سيماب ساخته خود را كه هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود وَ قالُوا و گفتند بعد از انكه عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حركت آمده و از مردمان غريو برخاست بِعِزَّةِ فِرعَونَ- به بزرگى و قوّت و خالبيّت فرعون إِنّا لَنَحنُ الغالِبُونَ- بدرستيكه ما غلبه كنندگانيم بر موسى ع و هارون فَأَلقى مُوسى عَصاهُ پس بيفگند موسى عليه السلام بامر الهى عصاى خود را فى الحال اژدها گشت فَإِذا هِيَ- پس ناگاه كه عصا اژدها شده تَلقَفُ فرو ميبرد ما يَأفِكُونَ- آنچه تزوير كرده بودند و بصورت مار بخلق مى نمودند.

صفحه : ۸۱۴

فَأُلقِيَ- السَّحَرَةُ پس بر روى افگنده شدند ساحران ساجِدِينَ- سجده كنندگان چه دانستند كه انقلاب عصا به ثعبان نه از قبيل سحر است و از روى صدق قالُوا آمَنّا گفتند گرويديم ما بِرَبِّ العالَمِينَ- به پروردگار عالميان پس توضيح كردند رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ- آفريدگار موسى ع و هارون عليه السلام تا رفع توهم ربوبيت فرعون كنند و چون فرعون از ايمان ساحران خبر يافت ايشانرا طلبيد قالَ- آمَنتُم لَهُ گفت فرعون آيا تصديق كرديد و حفص آمنتم بطريق خبر ميخواند يعنى گرويديد مر موسى را قَبلَ أَن آذَنَ- لَكُم پيش از انكه دستورى دهم من شما را در ايمان آوردن بوى إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستيكه او مهتر شما است الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحرَ آنكه بياموخت شما را سحر يعنى جادو و با يكديگر اتفاق كرده ايد در هلاك من و فساد ملك من فَلَسَوفَ- تَعلَمُونَ- پس زود باشد كه بدانيد كه چه عقوبت خواهم

کرد شما را بگرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لَأُقَطِّعَنَّ أَيدِيَكُم وَ أَرجُلَكُم هر آئینه ببرم دستها و پایهای شما را مِّن خِلاف ٍبخلاف یکدیگر یعنی هر یکی از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَ لَأُصَلِّبَنَّكُم أَجمَعِينَ و هر آئینه بر دار کشم شما را تا همه بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قالُوا گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضَيرَ هیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم إِنّا إِلى رَبِّنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود مُنقَلِبُونَ بازگروندگانیم إِنّا نَطمَعُ بدرستیکه ما طمع میداریم أَن يَغفِرَ آنکه بپوشد لَنا برای ما رَبُّنا پروردگار ما و عفو کند خَطایانا گناهان ما را أَن كُنّا برای آنکه بودیم از اهل اینکه محفل أَوَّلَ المُؤمِنِينَ اوّل گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را بریدند و ایشانرا از دارهای بلند درآویختند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام برای ایشان میگریست حضرت عزّت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی درآورده تا تسلّی یافت مثنوی جادوان کان دست و پا را باختند در فضای قرب مولی تاختند گر برفت آن دست و پا بر جای آن دست از حق بالهای جادوان تا بدان پرها بپرواز آمدند در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی علیه السلام بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات می نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید

و حکم الهی صادر شد که موسی بقوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه و تعالی.

صفحه : ۸۱۵

وَ أَوحَینا و وحی کردیم إِلی مُوسی بسوی موسی أَن أَسرِ بِعِبادِی آنکه ببر بشب بندگان ما را یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست إِنَّکُم مُتَّبَعُون َ بدرستی که شما از پی درآمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما درآیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشانرا غرق سازیم در مختار آورده که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک شده و میخواهیم که اهل خود را بدان بیاریم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیّا شده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان اینکه صورت بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق علی نبینا علیه السلام دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از ان قوم کسی را بر مدفن یوسف ع اطلاع نبوده موسی علیه السلام بر قوم خود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف ع مطلع گرداند هر مرادیکه خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنّه بشرط آنکه زن موسی ع باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط سماء رسید مهم ساخت روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند

که بنی اسرائیل بتهیّه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع کردن لشکر امر کرده فَأَرسَل فِرعَون فِي المَدائِن پس فرستاد فرعون در شهرستانهائی که بپای تخت نزدیک بود حاشِرین جمع کنندگان لشکر را و گفت إن هؤُلاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرذِمَةٌ قَلِيلُون گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست درگذشته و بشصت نرسیده بود شش صد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شبّان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشانرا نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار اندک اند وَ إِنَّهُم لَنا و ایشان ما را لَغائِظُون بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند یا پیرایهای قوم ما را برده وَ إِنّا لَجَمِيع حاذِرُون و ما همه یعنی لشکر ما سلاح دارانیم و دانندگان بمراسم حرب تعریض ست با آنکه قوم موسی ع نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانااند فَأَخرَجناهُم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در دل ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند مِن جَنّات از بوستانها وَ عُيُون و از چشمه سارها وَ كُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَ مَقام كَرِيم و از منزلهای نیکو كَذلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَ أَورَثناها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان بَنِي إِسرائِيل فرزندان یعقوب ع را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد

از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بتحت تصرف درآوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصر بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بتحت تصرف درآوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روانکرد و ششصد هزار بر میمنه تعین نموده و ششصد هزار بر میسره نامزد نموده و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت نظم یکی لشکر سرا با غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن چو چشم دلبران پرکین و خونریز بقصد خون مردم تیغها تیز فَأَتبَعُوهُم پس از پی درآرند ایشان مُشرِقِین َقصدکنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدانصوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمّا تَراءَا الجَمعان ِ پس آنهنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قال َ أَصحاب ُ مُوسی گفتند یاران موسی إِنّا لَمُدرَکُون َهر آئینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد.

صفحه : ۸۱۶

قال َ کَلّا گفت موسی حاشا که ایشان شما را دریابند إِن َّمَعِی رَبِّی بدرستی که با من ست پروردگار من بیاری و مددگاری سَیَهدِین ِ زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق

نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی علیه السلام در کلام خود معیّت را مقدم داشته که ان معی ربی و رسول ما صلی اللّه علیه و سلّم در قول خود که ان اللّه معنا معیّت را تأخیر فرمود تا بر ضمائر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و اینکه مرتبه مریدست و حبیب از حق بخود نگریست و اینکه مرتبه مرادست مرید را هر چه گویند چنان کند و مراد هر چه گوید چنان کنند بیت اینکه یکی را روی او در روی دوست وان دگر را روی او خود روی اوست آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر ایشان رویم که راه مخلصی بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت مصرع جا روی که ز هر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و برو حکم کن چنانچه حق سبحانه فرمود فَأَوحَینا پس ما وحی کردیم إِلی مُوسی بسوی موسی أَن ِاضرِب آنکه بزن بِعَصاكَ البَحرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانفَلَقَ پس بشگافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَکانَ پس بود کُل ُّفِرق ٍ

هر پاره جدا شده از هم كَالطَّودِ العَظِيم ِ همچون كوهى بزرگ و فى الحال بادى بر تک دريا وزيد و داخل او خشک شد و هر سبطى از راهى بـدريا آمدنـد وَ أَزلَفنـا و جمـع كرديم ثَم َالآخَرِين َ آنجـا ديگران را كه قـوم فرعون بودنـد يعنى همه را بر لب درياى قلزم گرد آورديم بر حوالى فرعون و چون فرعون بكنار دريا رسـيد و آن حال مشاهـده كرد خواست كه سـفهاى قوم را فريب دهـد گفت اى قوم چه مى بينيـد كه دريا از هيبت من شـكافته شده هامان بطريق مسارت با وى گفت تو خود ميدانى كه اينكه صورت بدعاى موسـى واقع شده زينهار بدريا درنيائى كه هلاک شوى فرعون خواست كه عنان بتابد جبرئيل عليه السـلام بر ماديانى نشسته خود را پيش فرعون بدريا افگند و فرعون بر اسپ الغيرى تندسوار بود الغير بوى ماديان شنيده عنان تمالک از دست فرعون بيرون برده روى بـدريا نهاد و لشـكريان هر فوجى از راهى بـدريا درآمدند و ميكائيل بر عقب آن لشـكرى آمد و ايشانرا مى راند تا تمام لشـكر بدريا درآمدند و حكم الهى در رسـيد كه اى دريا بحال خود باز رو و بيكبار آبها بهم بازپيوست و مجموع فرعونيان غرق شدند و بنى اسـرائيل بسلامت عبور كرده بر كنار دريا قرار گرفتند كما قال اللّه تعالى وَ أَنجَينا مُوسى و نجات داديم موسى را وَ مَن مَعَه ُو هر كه با او بود أَجمَعِين َ همه ايشانرا ثُم َأَغرَقنَا الآخَرِين َ پس غرق گردانيديم ديگران را إِن َّ فِى ذلِک َ بدرستى كه در نجات موسى ع و قوم او و هلاک فرعون و لشكر او لَآيَةً هر

آئینه علامتی است روشن و دلالتی است هویدا بر قدرت الهی وَ ما کانَ أَکثَرُهُم و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤمِنِینَ گرویدگان چه از تمام قبط حزقیل که مومن آل فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غالب و کسی را قوت غلبه برو نیست الرَّحِیمُ مهربان است و عقوبت نمی کند مگر بعد از الزام حجّت وَ اتلُ و بخوان عَلَیهِم بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبراهِیمَ خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت درست میکنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهراند.

صفحه : ۸۱۷

إِذ قالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لِأَبِیهِ مر پدر خود آزر را وَ قَومِهِ و گروه خود را یعنی اهل بابل و از ایشان پرسید ما تَعبُدُونَ چیست آنچه میپرستید قالُوا نَعبُدُ گفتند می پرستیم أَصناماً بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه می باشیم لَها مر آنرا عاکِفِینَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آنها مداومت میکردند قالَ گفت ابراهیم که بتان شما هَل یَسمَعُونَکُم آیا می شنوند خواندن شما را إِذ تَدعُونَ چون بخوانید ایشانرا و خواننده را اجابت می کنند أَو یَنفَعُونَکُم یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشانرا می کنید و روزی میدهند أَو یَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشانرا نکوهش نمائید قوم ابراهیم علیه السلام نتوانستند که او را بنعم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند قالُوا گفتند که از ایشان آنچه گفتی درنیافته ایم

بَل وَجَدنا بلكه دريافته ايم آباءَنا پدران خود را كه ايشان كَذلِكَ يَفعَلُون همچنين ميكردند يعنى اينان را پرستش مينمودند و بر ان مقيم بودند قال گفت ابراهيم أَ فَرَأَيتُم آيا ديديد و دانستيد يعنى بدانيد كه بهر حال ما كُنتُم تَعبُدُون آنچه هستيد كه مى پرستيد آنرا أَنتُم وَ آباؤُكُم الأَقدَمُون شما و پدران ديرينه شما نيز پرستيده اند فَإِنَّهُم پس بدرستى كه اينكه معبودان شما عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا يعنى شما كه پرستندگان ايشانيد تصوير كرد امر را در نفس خود بر سبيل تعريض ايشان چه آن در نصيحت از تصريح انفعست و دشمنى بتان مر عبده خود را ظاهر است چه ضررى كه از عبادت ايشان رسد از هيچ دشمنى متصور نيست يا معنى آنست كه من دشمنم مر ايشانرا چه هر كرا دشمن دارند او نيز دشمن دارد پس دشمنى خود را در لباس دشمنى ايشان ظاهر كرد يعنى من مخالف و معادى ايشانم إِلّا رَبَّ العالَمِين مگر دوست من پروردگار عالميان ست الَّذِي خَلَقَنِي آنكه بيافريد مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهدِين پس او راه مى نمايد مرا براستى در قول و فعل يا بيافريد مر براى اقامت حق و راه مى نمايد مرا بدعوت خلق وَ الَّذِي هُوَ يُطعِمُنِي و آنكه او ميخوراند مرا غذاى كه قوام اجزاى بدن من بآنست وَ يَسقِين و مى آشاماند مرا شرابى كه موجب تسكين عطش و سبب تربيت اعضاى منست در عين المعانى آورده كه مراد از طعام الفت است و از شراب زلفت صاحب بحر فرموده كه طعام عبوديت ست كه دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلى بصفت ربوبيت كه ارواح

بآن تازه گردد و در کشف الاسرار از ذو النون مصری قدس سره نقل میکند که اینکه طعام طعام معرفت ست و اینکه شراب شراب محبت و اینکه بیت خوانده اند بیت شراب المحبت خیر الشراب و کل شراب سواه السراب و از فحوای اینکه کلمات محققان بشمه ای از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد نظم ترا نواله و مادم ز خوان یطعمنی ترا پیاله مدام از شراب یسقینی مرا تو قبله دینی از ان سبب گفتم بمردمان که لکم دینکم و لی دینی.

صفحه : ۸۱۸

وَ إِذا مَرِضت ُو چون بیمار شوم فَهُوَ یَشفِین ِ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی اللّه عنه، منقول ست که چون بیمار شوم بگناه او شفا دهد مرا بتوبه، سلمی قدس سره فرمود که مرض برویت اغیارست و شفا بمشاهده انوار واحد قهّار در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق، و آن وابسته بجذبه عنایت ست که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند بیت چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت بیک نفس همه درد مرا دوا کردی وَ الَّذِی یُمِیتُنِی و آن کسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُم َّیُحیِین ِ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گفته اند اماتت بمعصیت است و احیا بطاعت یا اماتت بجهل است و احیا بعلم یا اماتت بحمق است و احیا بعقل یا

اماتت بطمع است و احیا بقناعت یا اماتت بنابر پرهیزگاری ست و احیا بورع یا اماتت بفراق است و احیا بتلاق در حقایق سلمی آورده ست که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند مرا بخود و نزد بعضی محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده سازد باخلاق روحانیه و یا بمیراند از سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آنست که بمیراند مرا از انانیّت من و زنده سازد بهویّت خود که حیات حقیقی عبارت ست از ان بیت نجویم عمر فانی را توئی عمر عزیز من نخواهم جان پر غم را توئی جانم بجان تو وَ الَّذِی أَطمَعُ و آنکس که طمع میدارم أَن یَغفِرَ لِی آنکه بیامرزد مرا خَطِیئَتِی گناهان مرا یَومَ الدِّینِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت کسر نفس ست و تعلیم ست مر امت را و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمّد ص است صلی اللّٰه علیه و سلّم که حضرت خلیل علیه السلام از ملک جلیل استدعای غفران آن نموده رَبِّ هَب لِی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُکماً کمالی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَ أَلحِقنِی در رسان مرا بسبب توفیق کمال عقل بِالصّالِحِینَ بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَ اجعَل لِی و بگردان برای من لِسانَ صِدقٍ زبان راست یعنی ثنائی نیکو فِی الآخِرِینَ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی

و آوازه من بر زبـان کسـی که از پس من آیـد و اینکه دعـا بعز اجابت رسـیده چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسـلام ثنای حضـرت خلیل الرحمن علیه السلام میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیت اینکه که ظـاهر کن برای تجدیـد اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان و مراد حضـرت رسالت پناه باشـد صـلی اللّه علیه و سلّم وَ اجعَلنِی و بگردان مرا مِن وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیم ِ از وارثـان بهشت پرنعمت یعنی مرا از آنهـا دار که در منـازل بهشت نزول میکننـد وَ اغفِر لِأَبِی و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او آمرزیده شود إِنَّه ُ کان َ مِن َ الضّالِّین َ بدرستی که او هست از گمراهان وَ لا تُخزِنِی و رسوا مساز مرا یَوم َ یُبعَثُون َ روز که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود اینکه دعا تعلیم امتان است و الّا انبیاء را خواری و رسوائی نباشد.

صفحه : ۸۱۹

یَوم َ لا یَنفَع ُ مال ٌ روز که سود نکند و بکار نیاید خواسته وَ لا بَنُون َ و نه پسران هیچ احدی را إِلّا مَن أَتَی اللّه َ مگر کسی را که بیایـد بخـدای تعالی بِقَلب ٍ سَلِیم ٍ به دلی خالص از کفر و معصـیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آئینه آن مال و فرزند او را نفع رساند و گفته اند سـلامت قلب اخلاص ست در شهادت لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه قولی آنست که دل سلیم خالی باشد از حب دنیا و گویند از حسد و خیانت در تیسیر گوید

از بغض اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و امام قشیری فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا سلمی فرموده که درو نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنّت و از سید طائفه قدس سره منقول است که سلیم مارگزیده بود و مارگزیده پیوسته قلق و اضطراب دارد پس زبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلیست که مدام در مقام جزع و تضرع و زاریست از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم ز شوق وصل مینالم که تا دستم دید روزی ز بیم هجر میگریم که ناگه در کمین باشد همام از گریه خونین و سوز دل مگر چندین ندانستی که حال عشق بازان اینکه چنین باشد وَ أُزلِفَت ِ الجَنَّةُ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلمُتَّقِین َ برای پرهیزگاران تا از موقف آنرا بینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وَ بُرِّزَت ِ الجَحِیم ُو ظاهر ساخته شود دوزخ لِلغاوِین َ برای گمراهان تا در ان نگرند و مقامات خود را به بینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَ قِیل َ لَهُم و گویند مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أَین َ ما کُنتُم کجااند آنچه بودید که پیوسته تَعبُدُون َ می پرستید آنرا مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی یعنی کجااند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَل یَنصُرُونَکُم هیچ یاری نمیدهند شما را بدفع عذاب از شما أَو یَنتَصِرُون َ یا نگاه نمیدارند خود را از حلول عقوبت بر ایشان فَکُبکِبُوا پس بر روی درافکنده شوند فِیها در

دوزخ هُم بتان وَ الغاوُون َو گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَ جُنُودُ إِبلِيس َو بدوزخ افگنده شوند لشكرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجمَعُون َ همه ایشان قالُوا گویند کافران وَ هُم فِیها و حال آنکه ایشان در دوزخ یَختَصِمُون َ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند و بت پرستان با بتان میگویند تَاللّه ِ إِن كُنّا بخدائیکه ما بودیم لَفِی ضَلال مُبِين ٍ در گمراهی هویدا و پیدا إِذ نُسَوِّیکُم وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَب ِّ العالَمِین َ به پروردگار عالمیان وَ ما أَضَلَّنا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا المُجرِمُون َ مگر بدکاران از مهتران ما یا از دیوان.

صفحه : ۸۲۰ فَما لَنا پس نیست ما را اکنون مِن شافِعِین َ هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست وَ لا صَدِیق ٍ حَمِیم ٍ و نه دوستی مهربان با شفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده ها را بحا بدل کردند جهت قرب مخرج و همیم مأخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در ان روز اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنگه کافران از روی تحسر گویند فَلَو أَن َّ لَنا کَرَّةً فَنَكُون َ پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا پس ما می بودیم مِن َ المُؤمِنِین َ از باوردارندگان و گرویدگان إِن َّ فِی ذلِك َ بدرستی که در خبر ابراهیم علیه السلام و احتجاج او با قوم لَآیَةً هر آئینه علامتی است که عقلا بدان عبرت گیرند وَ ما کان َ أَكثَرُهُم و نبودند بیشتر قوم ابراهیم علیه السلام مُؤمِنِین َ گرویدگان چه از اهل

بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده وَ إِن‌َّ رَبَّکَ‌ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد الرَّحِیمُ‌ بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کَذَّبَت قَومُ‌ نُوحٍ‌ المُرسَلِینَ‌ تکذیب کردند گروه نوح علیه السلام فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند إِذ قالَ‌ لَهُم یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُم نُوحٌ‌ برادر ایشان نوح علیه السّلام مراد اخوّت نسبی است أَ لا تَتَّقُونَ‌ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید إِنِّی لَکُم بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ‌ أَمِینٌ‌ فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللّهَ‌ پس بترسید از خدای و بت میپرستید وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَ ما أَسئَلُکُم و نمی خواهم شما را عَلَیهِ بر ادای رسالت مِن أَجرٍ هیچ مزدی إِن أَجرِیَ‌ نیست مزد رسالت من إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ‌ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللّهَ‌ پس بترسید از عقوبت خدای تعالی وَ أَطِیعُونِ و فرمانبرداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت بجهت تاکیدست چه قوم نوح ع بغایت سخت دل و بی آزرم بودند قالُوا گفتند در جواب نوح ع أَ نُؤمِنُ‌ لَکَ‌ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَ اتَّبَعَکَ‌ الأَرذَلُونَ‌ و حال آنکه پیروی تو کردند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا تابع اند و بباطن مخالف.

صفحه : ۸۲۱

قالَ‌ گفت نوح ع وَ ما عِلمِی و نیست علم من رسنده بِما کانُوا یَعمَلُونَ‌ بآنچه هستند که می کنند یعنی حکم من بر ظاهر است چه ایشان بظاهر عمل

مومنـان می کننـد امـا نمی دانم که از روی اخلاـص است یـا بطریق نفاق إِن حِسابُهُم نیست حساب باطنهای ایشان إِلّا عَلی رَبِّی مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان لَو تَشعُرُون َاگر دانید که عالم الغیب او است و بس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتنـد که اینکه اراذل را از مجلس خود بران تـا مـا بیـائیم و سـخن تو بشـنویم نوح علیه السـلام گفت وَ ما أَنَا و نیسـتم من بِطارِدِ المُؤمِنِین َراننده مومنان إِن أَنَا نیسـتم من إِلّا نَذِیرٌ مگر بیم کننده مُبِین ٌآشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیـاء و خواه فقراء قـالُوا گفتنـد کـافران لَئِن لَم تَنتَه ِیـا نُوح ُاگر نه بـازایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انـذار لَتَکُونَن َهر آئینه باشـی مِن َالمَرجُومِین َاز کشـته شدگان بسـنگ یا راندگان قال َگفت نوح علیه السـلام بعد از اسـتماع اینکه سخن و ناامیـدی از ایمـان قوم رَب ِای پروردگـار من إِن َقَومِی بـدرستی که گروه من کَذَّبُون ِتکـذیب کردنـد مرا و بـدروغ نسـبت دادنـد فَافتَح پس حکم کن بَینِی وَ بَینَهُم میان من و ایشان فَتحاً حکم کردنی وَ نَجِّنِی و باز رهان مرا از قصد ایشان وَ مَن مَعِی َو هر که با من است مِن َالمُؤمِنِین َاز گرویـدگان فَأَنجَیناه ُپس نجات دادیم او را وَ مَن مَعَه ُو هر که با او بود فِی الفُلک ِالمَشحُون ِدر کشتی پر از آدمی و حیوانـات و امتعه و ماکولاـت ثُم َأَغرَقنـا پس غرق ساختیم بَعدُ الباقِین َبعـد از رهانیـدن او دیگران را از قوم او إِن َفِی ذلِک َبدرستی که در صبر او

بر ایذای قوم لَآیَةً هر آئینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است بیت کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیبا است مظفر شود وَ ما کانَ أَکثَرُهُم و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مُؤمِنِینَ گرویدگان بخدا و پیغمبر او بلکه از امت او هفتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَ إِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که خداوند تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِیمُ مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان.

صفحه : ۸۲۲

کَذَّبَت دروغ داشتند عادٌ المُرسَلِینَ قوم عاد فرستادگان را و هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد إِذ قالَ لَهُم یاد کن آنکه گفت مر ایشان را أَخُوهُم هُودٌ برادر نسبی ایشان هود أَ لا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمی کنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمی شوید إِنِّی لَکُم بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِینٌ فرستاده امینم در ادای رسالت فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید وَ أَطِیعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه شما را بر ان دعوت میکنم وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیهِ و نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت مِن أَجرٍ هیچ مزدی از مال و متاع دنیا إِن أَجرِیَ نیست پاداش من إِلّا عَلی رَبِّ العالَمِینَ مگر بر پروردگار عالمیان أَ تَبنُونَ آیا بنا میکنید بِکُلِّ رِیعٍ بهر موضع بلند آیَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعبَثُونَ بازی می کنید بآن بنا یعنی بنای میسازید و در ان ساکن نمی شوید که گویا عبث

است و گويند بر سر راهها خانها مى ساختند و در آنجا نشسته هر كه بر ايشان بگذشتى با او بازى كردندى يا مراد كبوتر خانها است وَ تَتَّخِذُونَ و فراميگيريد مَصانِعَ حوضهاى آب يا كوشكهاى محكم يا ابنيه رفيعه لَعَلَّكُم تَخلُدُونَ گويا كه جاويد خواهيد بود در ان وَ إِذا بَطَشتُم و چون سخت ميگيريد و حمله ميزنيد بَطَشتُم ميگيريد به سختى جَبّارِينَ در حالتى كه سركشان و متكبرانيد يعنى بى شفقت و نامهربانى يا چون انتقام مى كشيد انتقام ستمكاران مى كشيد فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسيد از خداى و از سطوت جبارى كه نه لايق شما است بگذريد وَ أَطِيعُونِ و در آنچه مى فرمايم فرمان بريد مرا كه سود شما درين است وَ اتَّقُوا الَّذِى أَمَدَّكُم و بترسيد از خداى تعالى كه مددگارى كرد شما را بِما تَعلَمُونَ بآنچه شما مى شناسيد از انواع نعمتها أَمَدَّكُم بِأَنعامٍ امداد كرد شما را بچهارپايان چون شتر گاو و گوسفند تا از ايشان اخذ فوائد مى كنيد وَ بَنِينَ و به پسران تا در همه حال يار و مددگار شمااند وَ جَنّاتٍ و به بوستانها كه از ميوه آن منتفع مى شويد وَ عُيُونٍ و به چشمهاى آب كه مهم سقياد نشود و نماى زرع بآن تمام رسد إِنِّى أَخافُ بدرستى كه من مى ترسم عَلَيكُم بر شما كه اگر بر شرك ثابت باشيد عَذابَ يَومٍ عَظِيمٍ عذاب روزى بزرگ كه روزى هبوب صرصر است يا روز قيامت.

صفحه : ۸۲۳

قالُوا گفتند عاديان در جواب هود عليه السلام سَواءٌ عَلَينا يكسان است بر ما أَ وَعَظتَ پند دهى ما را أَم لَم تَكُن

یـا نباشـی مِن َالواعِظِین َاز پنـد دهنـدگان یعنی ما طریقه خود را از دست نـدهیم إِن هـذا نیست اینکه کار که ما برآنیم از بت پرستی و تجبّر و عمارت بناهای مرتفع إِلّا خُلُق ُالأَوَّلِین َمگر عادت پیشـینیان از ما وَ ما نَحن ُو نیستیم ما بِمُعَـذَّبِین َعذاب کرده شـدگان بـاین عادتها فَکَذَّبُوه ُپس تکـذیب کردنـد رسالت هود علیه السـلام را فَأَهلَکناهُم پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصـر إِن َّفِی ذلِک َبـدرستی که در هلاـک قوم عـاد لَآیَةً هر آئینه نشانه ایست دلالت کننـده بر آنکه عاقبت اهل تکـذیب بعقوبت کشـد وَ ما کان َأَکثَرُهُم و نبودنـد بیشتر قوم عاد مُؤمِنِین َگرویدگان چه اندک از ان قبیله با هود در خطه بودند و باقی در معرض سخط وَ إِن َّرَبَّک َو بتحقیق که پروردگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرَّحِیم ُمهربان است که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد کَذَّبَت بـدروغ نسبت دارنـد ثَمُودُ المُرسَلِین َقبیله ثمود فرسـتادگان خـدای را یعنی صالـح علیه السـلام را و انبیـای سـابق را ع إِذ قال َلَهُم یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُم برادر ایشان از جهت قرابت صالِح ٌصالح بن عبید أَ لا تَتَّقُون َآیا نمی ترسـید از عذاب خدای که بدو شـرک می آرید إِنِّی لَکُم رَسُول ٌأَمِین ٌبدرستی که من برای شما فرستاده ام مشهورم بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللّه َپس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی وَ أَطِیعُون ِو فرمان برید مرا در امر و نهی وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیه ِو نمی طلبم شما را بر نصیحتی که میکنم مِن أَجرٍ هیچ جزای که بمن دهید و

من بدان متّهم شوم إِن أَجرِی َنیست مکافات من إِلّا عَلی رَب ِالعالَمِین َمگر بر خداوند عالمیان أَ تُترَکُون َآیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را فِی ما هاهُنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل آمِنِین َایمن از آفات و سالم از فوات فِی جَنّات ٍدر بوستانها وَ عُیُون ٍو چاه سارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَ زُرُوع ٍو کشتها وَ نَخل ٍو خرماستانها که طَلعُها شکوفه درختان وی هَضِیم ٌنازک و نرم و لطیف است.

صفحه : ۸۲۴

وَ تَنحِتُون َو میتراشید برای مساکن خود مِن َالجِبال ِاز کوهها بُیُوتاً خانها فارِهِین َدر حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللّه َپس بترسید از خدای تعالی و امل دور و دراز پیش مگیرید وَ أَطِیعُون ِو فرمان برید مرا در احکام وَ لا تُطِیعُوا و اطاعت مکنید أَمرَ المُسرِفِین َفرمان کافران را که اسراف کردند بر نفس خود بورزیدن کفر الَّذِین َیُفسِدُون َفِی الأَرض ِ آنانکه تباهی می کنند در زمین حجر وَ لا یُصلِحُون َو بصلاح نمی آرند کار خود را مراد آن نه تن اند که قصد هلاک صالح کردند و قصّه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد انشاء اللّه تعالی قالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام إِنَّما أَنت َجزین نیست که تو مِن َالمُسَحَّرِین َاز سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما أَنت َنیستی تو إِلّا بَشَرٌ مِثلُنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم بصالح علیه السلام نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی

دیگر است نظم چند صورت بینی ای صورت پرست جان بی معنی است کز صورت نرست درگذر از صورت و معنی نگر زان که مقصود از صدف باشد گهر و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند صالح ع را بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمیگیری و درین دعوی مصری فَأْت ِبِآيَةٍ پس بیار نشانه از خوارق عادات إِن کُنت َاگر هستی تو مِن َالصّادِقِین َاز راست گویان در دعوی خود صالح علیه السلام فرمود که شما چه می طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه باین هیئات بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد قال َهـذِه ِ ناقَةٌ صالح علیه السلام گفت اینکه است ناقه که شما طلبیدید لَها شِرب ٌمر او را نصیبی است از آب وَ لَکُم شِرب ُيَوم ٍمَعلُوم ٍو شما را نصیبی از آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت وی مزاحم وی مشوید وَ لا تَمَسُّوها و مس مکنید ویرا بِسُوءٍ به بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فَيَأْخُذَکُم پس بگیرد شما را عَذاب ُيَوم ٍ عَظِيم ٍعذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است درو فَعَقَرُوها پس پی کردند ناقه را فَأَصبَحُوا نادِمِین َپس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا.

صفحه : ۸۲۵

فَأَخَذَهُم ُالعَذاب ُپس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه إِن َّفِی ذلِك َبدرستی که در آنچه نازل شد به ثمود لَآيَةً هر آئینه دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است وَ ما کان َو

نبودند أَكثَرُهُم مُؤمِنِين َ بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که همه از قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَ إِن َّ رَبَّک َ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ العَزِيزُ هر آئینه او است غالب که مغلوب نشود الرَّحِيم ُ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَت قَوم ُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السّلام یعنی اهل مؤتفکات المُرسَلِين َ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السّلام إِذ قال َ لَهُم یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُم لُوطٌ برادر ایشان لوط علیه السّلام اینجا مراد اخوّت شفقت است أَ لا تَتَّقُون َ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی إِنِّی لَکُم بتحقیق من برای شما رَسُول ٌ أَمِين ٌ رسول هستم امین در نصیحت یعنی نیک خواه شماام فَاتَّقُوا اللّه َ پس بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من وَ أَطِيعُون ِ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَ ما أَسئَلُكُم عَلَيه ِ مِن أَجرٍ و نمی خواهم شما را به پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید إِن أَجرِی َ نیست ثواب من إِلّا عَلی رَب ِّ العالَمِين َ مگر بر تربیت کننده عالمیان أَ تَأتُون َ الذُّكران َ آیا می آئید بمردان مِن َ العالَمِين َ از ما عدای خود مر او غربااند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وَ تَذَرُون َ و میگذارید و دست بازمیدارید ما خَلَق َ آنرا که آفریده است لَکُم رَبُّکُم برای شما پروردگار شما مِن أَزواجِکُم از زنان شما بَل أَنتُم بلکه شما قَوم ٌ عادُون َ گروهی از حد درگذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالُوا گفتند قوم لوط علیه السّلام در جواب وی لَئِن لَم تَنتَه ِ یا لُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی

از ان لَتَكونَن َ هر آئینه باشـی مِن َ المُخرَجین َ از بیرون کرده شـدگان از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی.

قـال َ إِنِّی گفت لوط علیه السـلام بتحقیق من لِعَمَلِكُم مر عمـل شـما را مِن َ القالِین َ از دشـمنان، بغایت دشـمنم پس روی از قوم بگردانیـده آغـاز مناجـات کرد و گفت رَب ِ نَجِّنِی ای پروردگـار من بـاز رهـان مرا وَ أَهلِی و کسـان مرا مِمّا یَعمَلُون َ از شامت آنچه میکننـد فَنَجَّیناه ُ پس نجات دادیم او را وَ أَهلَه ُ و اهلبیت او را أَجمَعِین َ همه ایشان اهل لوط علیه السـلام زن و دو دختر و دو داماد وی بودنـد همه رهائی یافتنـد إِلّا عَجُوزاً مگر پیرزنی لوط علیه السـلام که داخل بود فِی الغابِرِین َ در باقی مانـدگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط علیه السـلام بیرون نیامد و گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثُم َ دَمَّرنَا الآخَرِین َ پس هلاـک کردیم دیگران را وَ أَمطَرنا عَلَیهِم و ببارانیـدیم بر ایشان مَطَراً بارانی که سـنگ بوده یا کبریت و آتش فَساءَ پس بد است مَطَرُ المُنـذَرِین َ باران بیم کرده شـدگان که ایمان نیاورده انـد إِن َ فِی ذلِكَ بـدرستی که در عـذاب اهل مؤتفکه لَآیَةً هر آئینه نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وَ ما کان َ أَکثَرُهُم مُؤمِنِین َ و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصـح و دو داماد وی بقول بعضـی بحضـرت لوط نه گرویـده بودنـد وَ إِن َ رَبَّک َ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ هر آئینه اوست عزیز که هرگز عاجز نشود الرَّحِیم ُ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کَذَّب َ

بدروغ داشتند أَصحاب ُالأيكَهِ المُرسَلِين َ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین و در ان بیشه اشجار و اثمار بسیار بوده دمیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم جذام بودند و چار دیه داشتند شعب و بلا و عز و فالس حق سبحانه شعیب علیه السلام را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود إِذ قال َ یاد کن چون گفت لَهُم شُعَیب ٌمر ایشان را شعیب علیه السلام که ای قوم أَ لا تَتَّقُون َ آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید إِنِّی لَکُم بدرستی که من شما را رَسُول ٌفرستاده ام أَمِین ٌبامانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فَاتَّقُوا اللّه َ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای تعالی وَ أَطِیعُون ِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَ ما أَسئَلُکُم عَلَیه ِ و نه میخواهم شما را بر تبلیغ وحی مِن أَجرٍ هیچ پاداشی إِن أَجرِیَ نیست جزای من إِلّا عَلی رَب ِّ العالَمِین َ مگر بر آفریننده عالمیان.

صفحه : ۸۲۷

أَوفُوا الکَیل َ و تمام پیمائید پیمانه را وَ لا تَکُونُوا و مباشید مِن َ المُخسِرِین َ از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَ زِنُوا و بسنجید بِالقِسطاس ِ المُستَقِیم ِ بمیزان راست وَ لا تَبخَسُوا النّاس َ و کم مکنید مردمان را أَشیاءَهُم چیزها از حقوق ایشان وَ لا تَعثَوا و غایت تباهی مجوئید فِی الأَرض ِ در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مُفسِدِین َ در حالتی که قصد فساد دارید وَ اتَّقُوا الَّذِی و حذر کنید از عقوبت آن کسیکه بقدرت کامله خَلَقَکُم بیافرید شما را وَ الجِبِلَّهَ الأَوَّلِین َ و گروه پیشینیان را قالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّما أَنت َ جز اینکه نیست

که تو مِن ٰالمُسَحَّرِین ٰاز جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مره بعد مره جادوی کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شد یا از آفریده شدگانی که ایشانرا سحر باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَ ما أَنت ٰو نیستی تو إِلّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثلُنا مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضل میکنی و دعوی رسالت از کجا آوردی وَ إِن نَظُنُّک ٰو بدرستی که گمان بریم ما ترا لَمِن ٰالکاذِبین ٰاز دروغ گویان در دعوی خود فَأَسقِط پس فرود آر و بیفگن یعنی خدای تعالی خود را بگو تا بیفگند عَلَینا کِسَفاً مِن ٰالسَّماءِ بر ما پاره ابر از آسمان که درو عذابی باشد إِن کُنت ٰمِن ٰالصّادِقِین ٰاگر هستی تو از راه راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قال ٰگفت شعیب علیه السلام رَبِّی أَعلَم ُپروردگار من داناتر است بِما تَعمَلُون ٰبآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین فتنه ببین و مبدش در کمین اوّل حالش همه عیش است و ناز آخر کارش همه سوز و گداز آورده اند که چون قوم شعیب ع در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها درآمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک در

پـای درختی افتاده از گرما پخته میشـد که ناگاه ابر سـیاه در هوا پدیـد آمـد و نسـیمی خنک ازو وزیـدن گرفت اصـحاب ایکه خوش دل شده یکدیگر را آواز دادند که بیائید تا در زیر سائبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشـی از وی بیرون آمـد و همه را بسوخت چنانچه حق سـبحانه فرمود که فَکَذَّبُوه ُ پس تکذیب کردند شـعیب علیه السـلام را فَأَخَذَهُم پس گرفت ایشـانرا عَذاب ُ یَوم ِ الظُّلَّهِ عـذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب سائبان است چه ابر سـیاه بشـکل سائبان بر بالای سـر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسـید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سائبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد إِنَّه ُ کان َ بدرستی که عذاب روز ظلّه بود عَذاب َ یَوم ٍ عَظِیم ٍ عذاب روزی بزرگ.

صفحه : ۸۲۸

إِن َّ فِی ذلِک َ به تحقیق که درین عـذاب که از ابر آبـدار آتش سوزان بیرون آمـد لَآیَهً هر آئینه نشـانه ایست بر کمال قـدرت منتقم حقیقتی وَ ما کان َ أَکثَرُهُم مُؤمِنِین َ و نبودند بیشتر اصـحاب ایکه مومنان مراد همه ایشان است چه مردی نیست که از اهل ایکه کسـی بشـعیب علیه السـلام گرویـده باشـد بخلاـف اصـحاب مـدین که جمعی از ایشـان إیمـان آورده انـد وَ إِن َّ رَبَّک َ و بـدرستی که آفریـدگار تو لَهُوَ العَزِیزُ اوست غالب کننـده انبیاء علیهم السـلام را بر اعدای ایشان الرَّحِیم ُ مهربان بانبیاء و متابعان ایشان و اینکه آخر قصص هفت پیغمبر است

که بر سبیل اختصار برای تسلّی دل مبارک سید مختار علیه الصلوه و السلام درین سوره مذکور شد و تهدید مکذّبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب گشته اند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَ إِنَّه ُو بدرستی که قرآن لَتَنزِیل ُرَب ِّالعالَمِین َفرو فرستاده پروردگار عالمیان است نَزَل َفرو فرستاد خدای بِه ِبقرآن الرُّوح ُالأَمِین ُجبرئیل ع را عَلی قَلبِک َبر دل تو یعنی جبرئیل تلقین کرد ترا و تو فراگرفتی از وی و در دل خود نگاهداشتی حفص به تخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو دعاء آن شد و اینکه بمثابه آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَکُون َتا باشی تو مِن َالمُنذِرِین َاز بیم کنندگان مر خلق را بِلِسان ٍعَرَبِی ٍّمُبِین ٍبزبان عربی هویدا و منذران بلسان عربی شعیب ع و هود ع و صالح ع و اسماعیل اند وَ إِنَّه ُو بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم لَفِی زُبُرِ الأَوَّلِین َدر کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان در ان گفتندی قبول کرده حجت میدانستندی حق سبحانه فرمود که أَ وَ لَم یَکُن لَهُم آیا نیست مشرکان قریش را آیَةً نشانه بر صحت قرآن یا به نبوت محمّد علیه الصلوه و السّلام أَن یَعلَمَه ُآنکه

میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَماءُ بَنِی إِسرائِیل َ-دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست وَ لَو نَزَّلناه ُو اگر ما میفرستادیم قرآن را عَلی بَعض ِالأَعجَمِین َ-بر برخی از آنها که غیر عربند هم بلغت عرب فَقَرَأَه ُپس بخواندی آن عجمی قرآن را عَلَیهِم بر ایشان بلغت ایشان و اینکه دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ما کانُوا بِه ِنبودندی ایشان بآن قرآن منزل مؤمنین ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم کافران عرب بدان نمی گرویدند که ما فهم نمی کنیم و معنی آن در نمی یابیم.

صفحه : ۸۲۹

کَذلِک َ-همچنین سَلَکناه ُدرمی آوریم انکار و عناد را فِی قُلُوب ِالمُجرِمِین َ-در دلهای مشرکان مکّه لا یُؤمِنُون َ-بِه ِنمیگروند بقرآن حَتّی یَرَوُا العَذاب َ-الأَلِیم َ-تا وقتی که به بینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَیَأتِیَهُم پس بیاید آن عذاب بر ایشان بَغتَةً ناگهان وَ هُم لا-یَشعُرُون َ-و ایشان ندانند وقت آمدن آن فَیَقُولُوا پس گویند هَل نَحن ُمُنظَرُون َ-آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم أَ فَبِعَذابِنا آیا بعذاب ما یَستَعجِلُون َ-شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجاره و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت می طلبند أَ فَرَأَیت َ-آیا دیدی و دانستی که ما إِن

مَتَّعناهُم اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِین سالها و زندگانی بخشیم ثُم جاءَهُم پس بیاید بدیشان ما کانُوا یُوعَدُون آنچه بودند که وعده کرده شدند از عذاب ما أَغنی عَنهُم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانُوا یُمَتَّعُون آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ اینکه آیت برو خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان بیوفائی ایست مردم فریب که از دلربایند قرار و شکیب نگر تا بجاهش نگردی اسیر نیفتی پی مالش اندر زحیر که آندم که مرگ اندر آید براه نه مالت کند دستگیری نه جاه وَ ما أَهلَکنا و هلاک نه کردیم مِن قَریَةٍ اهل هیچ دیهی را إِلّا لَها مگر مر اهالی آنرا مُنذِرُون بیم کنندگان بودند ذِکری از برای پند دادن یعنی اوّل پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق نه نمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَ ما کُنّا و نیستیم ما ظالِمِین ستمکاران که قبل از انذار هلاک کنیم و در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که انی نام دارد و نزد محمّد ص می آید و قرآن برو میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَ ما تَنَزَّلَت بِهِ الشَّیاطِینُ و فرود نیایند بقرآن دیوان وَ ما یَنبَغِی و نشاید و روا

نبودی لَهُم مر ایشـانرا فرود آوردن قرآن وَ مـا یَستَطِیعُون -و نتواننـد و قـادر نباشـند بر آن که شـهب و ملایکه ایشان را از رفتن آسمان مانع اند.

صفحه : ۸۳۰ إِنَّهُم بـدرستی که ایشـان عَن ِ السَّمع ِ از شـنیدن کلام ملائکه لَمَعزُولُون -دورشدگاننـد یا کناره رفتگان فَلا تَـدع ُ پس مخوان مخـاطب آن حضـرت است مراد غیر او هر یکی از امتـان را میگویـد مخوان و مپرست مَع -اللّه ِ بـا خـدای بحق إِلهاً آخَرَ خدای دیگر فَتَکُون -پس باشـی تو مِن -المُعَذَّبِین -از عذاب کرده شدگان وَ أَنذِر و بیم کن خطاب خاص است بآنحضـرت میفرماید که بترسان از عذاب خدای عَشِیرَتَک -الأَقرَبِین -خویشان نزدیک تر خود را آن حضـرت بعد از نزول اینکه آیت بکوه صفا برآمـده یک یک ایشانرا نـدا کرد و چون جمع شدنـد فرمود اگر گویم شـما را که در زیر اینکه کوه جمعی سوارانند مرا تصـدیق میکنیـد گفتنـد آری فرمود که من بیم کننده ام شـما را از عذاب سـخت که در پیش است قوم از اسـتماع اینکه سـخن متغیر گشـته متفرق شدنـد و ابو لهب بایـذای وی برخواست وَ اخفِض و فراگیر جَناحَک -بال خود را یعنی مهربانی ورزد اکرام کن لِمَن ِ اتَّبَعَک -مِن -المُؤمِنِین -مر آن را که پیروی تو کرده است از گرویـدگان فَإِن عَصَوک -پس اگر نافرمانی کننـد عشـیره تو و متابعت تو ننماینـد فَقُل إِنِّی بَرِی ءٌ پس بگو بـدرستی که من بیزارم مِمّا تَعمَلُون -از آنچه شـما میکنیـد و مرا بـدان مواخـذه نخواهنـد کرد وَ تَوَکَّل و توکّل کن در کفـایت مهمـات خود عَلَی العَزِیزِ بر خـدای غـالب که قـادر است بر قهر اعـداء الرَّحِیم ِ مهربان که توانا است

بر نصرت اولیا الَّذِی یَراکَ- آنکه می بیند ترا حِینَ- تَقُومُ- آن هنگام که برمی خیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری وَ تَقَلُّبَکَ- و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِی السّاجِدِینَ- در میان نمازگذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی إِنَّهُ- بدرستی که خدای هُوَ السَّمِیعُ- اوست شنوا بقول تو العَلِیمُ- دانا به نیت تو هَل أُنَبِّئُکُم آیا خبر کنم شما را که همواره عَلی مَن بر کسی از مردمان تَنَزَّلُ- الشَّیاطِینُ- فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد نزول شیاطین بر محمّد بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ- فرود می آیند دیوان عَلی کُلِّ- أَفّاکٍ بر هر دروغگوی أَثِیمٍ بزه کاری مثل کاهنان که ایشان یُلقُونَ- السَّمعَ- فرا میدارند گوش خود را بسخن شیاطین و فرامیگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند وَ أَکثَرُهُم کاذِبُونَ- و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همان ایشان بصفت کذب موصوفند.

صفحه : ۸۳۱

وَ الشُّعَراءُ و شاعران مشرک چون إبن زبعری و هبیره و مسامع و امیّه ثقفی یَتَّبِعُهُمُ- الغاوُونَ- پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی روات ایشان در تیسیر از امام علم الهدی رحمه اللّه نقل می کند که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یادگرفته میخواندند اینکه آیت در شان ایشان نازل شده أَ لَم تَرَ أَنَّهُم آیا نمی بینی که ایشان فِی کُلِّ- وادٍ در هر وادی از فنون کلام یَهِیمُونَ- سرگردان میشوند چون تشبیب و هزل و مطایبه و طعن

در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَ أَنَّهُم و آنکه ایشان یَقُولُون َمیگویند ما لا یَفعَلُون َ آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول اینکه آیت حسان إبن رواحه و جمعی از شعرای صحابه بجناب نبوت پناه علیه الصلوه و السلام آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و إبن رواحه گفت میترسم که برین وصف بمیریم حضرت رسالت پناه فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزه و اینکه آیت نازل شد إِلَّا الَّذِین َ آمَنُوا شعراء متبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و عملهای شایسته کرده یعنی پیغمبر علیه السلام را ستائش نمودند و بهجو و مذمّت کفّار مشغول گشتند وَ ذَکَرُوا اللّه َو یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود کَثِیراً بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و تمجید و توحید است و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت وَ انتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِن بَعدِ ما ظُلِمُوا پس از انکه ستم دیده شده بودند به هجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان

اوّل آورده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه و الشعراء یتبعهم الغاون شعرا را که سبّاحان بحر شعراند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بیحد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الّذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطه بادبان و اذکروا اللّه کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است بیت شاعرانی را که غاوی خواند در قرآن خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثناء من وَ سَیَعلَم ۘالَّذِین ۘظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده اند بکفر و افتراء و نسبت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بشعر که بعد از موت أَیّ ۘمُنقَلَب ٍ یَنقَلِبُون ۘبکدام مکان بازخواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود و اللّه تعالی اعلم بالصواب

سوره النمل

مکیه و هی ثلث و تسعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- طس- در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطّعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارت است بطهارت قدس الهی و س بسنای عزّ نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوای اللّه تِلکَ ۘاینکه سوره آیات ۘالقُرآن ِ آیتهای قرآن است وَ کِتاب ٍمُبِین ٍو آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را

عطف کتاب بر قرآن عطف احد وصفین است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند هُدیً اینکه کتاب راه نماینده است وَ بُشری و مژده دهنده لِلمُؤمِنِینَ مر گرویدگان را.

صفحه : ۸۳۲

الَّذِینَ آنانکه یُقِیمُونَ الصَّلاهَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَ یُؤتُونَ الزَّکاهَ و میدهند زکات اموال خود را به بمستحقان وَ هُم بِالآخِرَهِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُم یُوقِنُونَ ایشان بی گمانانند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَهِ نمیگروند بسرای عقبی زَیَّنّا لَهُم آراسته ایم برای ایشان أَعمالَهُم عملهای زشت ایشانرا یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم آنها را صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و اینکه حکم ختم و طبع دارد فَهُم یَعمَهُونَ پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود أُولئِکَ آن گروه الَّذِینَ لَهُم آنانند که مر ایشانراست سُوءُ العَذابِ بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر روز بدر وَ هُم فِی الآخِرَهِ و ایشان در سرائی دیگر هُمُ الأَخسَرُونَ و ایشان زیانکارتراند بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَ إِنَّکَ و بدرستی که تو لَتُلَقَّی القُرآنَ تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرامیگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو مِن لَدُن حَکِیمٍ از نزدیک خداوند راست کار عَلِیمٍ دانا إِذ قالَ یاد کن چون گفت مُوسی لِأَهلِهِ موسی بن عمران علیه السلام مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده

و سرما دریافته إِنِّی آنَست ُبدرستی که من دیده ام ناراً آتشی افروخته سَآتِیکَم زود باشد که بیارم مِنها بِخَبَرٍ از ان آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم أَو آتِیکُم یا بیارم برای شما بِشِهاب ٍقَبَس ٍشعله آتش فراگرفته لَعَلَّکُم تَصطَلُون َشاید که شما گرم شوید بآن آتش فَلَمّا جاءَها پس آن هنگام که آمد موسی بنزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بر هر تقدیر چون موسی علیه السلام آنجا رسید نُودِی َندا کرده شد أَن بُورِک َبآنکه برکت داده باد مَن فِی النّارِ هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام وَ مَن حَولَها و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملائکه وَ سُبحان َاللّه ِو بگو پاک است خدای تعالی رَب ِّالعالَمِین َپروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی علیه السلام اینکه ندا شنید گفت نداکننده کیست! باز ندا آمد که.

صفحه : ۸۳۳

یا مُوسی إِنَّه ُای موسی بدرستی که ندا زننده أَنَا اللّه ُالعَزِیزُ الحَکِیم ُمنم خدای غالب حکم کننده بصواب وَ أَلق ِعَصاک َو بیفگن عصای خود را، موسی عصا بیفگند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمّا رَآها پس چون دید موسی علیه السلام عصا را که تَهتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر طرفی میرود کَأَنَّها جَان ٌّگویا که ماری است باریک تیزرو و در اوّل حال چون ماران خرد بوده و در آخر اژدها می شد و در تفسیر امام

ابو اللیث رح آورده که در وادی مقدّس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بهر وجه چون موسی آن صورت را مشاهده نمود وَلّی مُدبِراً روی بگردانید در حالتی که گریزان بود از خوف آن وَ لَم یُعَقِّب و بازنگشت بار دیگر ندا رسید یا مُوسی لا تَخَف ای موسی مترس از غیر من إنِّی لا یَخاف ُ بدرستی که منم که نترسند لَدَیَ المُرسَلُون َ نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست تا از ان بترسند و بباید ترسید ستمکاران را إلّا مَن ظَلَم َ مگر کسیکه ستم کند ثُم َ بَدَّل َ حُسناً پس بدل کند و بجای آرد نیکوئی بَعدَ سُوءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَإنِّی غَفُورٌ پس بدرستی که من آمرزنده ام تائبان را رَحِیم ٌ مهربانم بر ایشان قال به وَ أَدخِل یَدَک َ و درآر دست خود را قال به فِی جَیبِک َ در گریبان پیراهن خود حضرت موسی آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن قال به تَخرُج تا بیرون آید قال به بَیضاءَ سفید و درخشنده و نورانی قال به مِن غَیرِ سُوءٍ بی علتی یعنی سفیدی او از علّت برص مبرا باشد پس موسی علیه السلام دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که اینکه دو آیت ظاهر کن قال به فِی تِسع ِ آیات ٍ در جمله نه آیت که معجزات تو است و برو برسالت قال به إلی فِرعَون َ وَ قَومِه ِ بسوی فرعون و گروه او قال به إنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان هستند قال به قَوماً فاسِقِین َ گروهی بیرون رفتگان از دائره فرمان فَلَمّا جاءَتهُم پس چون بیامد بفرعون و قوم

او آیاتُنا دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی مُبصِرَةً روشن و هویدا قالُوا گفتند فرعونیان هذا سِحرٌ مُبِین اینکه جادوی روشن است یعنی همه کس دانند که اینکه سحر است.

وَ جَحَدُوا بِها و منکر شدند مر آن معجزها را وَ استَیقَنَتها و بی گمان بودند بدان أَنفُسُهُم دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که اینکه آیت ها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند ظُلماً از روی ستمکاری وَ عُلُوًّا و بزرگی و سرکشی فَانظُر کَیفَ کانَ پس ببین که چگونه بود عاقِبَةُ المُفسِدِینَ آخر کار تباهکاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت بیت همه حال مفسدان ناخوش است سر انجام اهل فساد آتش است وَ لَقَد آتَینا و بدرستیکه ما دادیم داوُدَ داود بن ایشا وَ سُلَیمانَ و سلیمان پسر او را عِلماً دانشی از احکام شرائع مادر وی گفته که علم کیمیا وَ قالا و گفتند بعد از عطای علم الحَمدُ لِلّه الَّذِی ستایش و ثنا مر خدایرا که بسبب دانش فَضَّلَنا افزونی داد ما را عَلی کَثِیرٍ مِن عِبادِهِ بر بسیاری از بندگان خود که المُؤمِنِینَ گرویده اند وَ وَرِثَ و میراث گرفت سُلَیمانُ داوُدَ سلیمان از داود نبوّت یا علم را و گفته اند ملک را بآنکه قائم مقام او شد دون پسران دیگر گویند داود را نوزده پسر بودند هر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و درو چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو اینکه مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود

فرزنـدان را جمع کرد و احبـار و اشـراف را حاضـر گردانیـده مسـئله ها را بر فرزنـدان عرض کرد که بگوئیـد که نزدیک ترین چیزها کدام است و دورترین اشـیا چیست و آنکه انس بدو بیشتر است کدام است و آنکه وحشت افزاید چیست و کدام اند دو قائم و دو مختلف و دو دشـمن و کـدام کار است که آخر آن سـتوده است و کـدام امر است که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود علیه السـلام از جواب آن عاجز آمدند سـلیمان فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داود علیه السـلام دستوری داد سلیمان ع گفت اقرب اشـیاء بآدمی موت است و ابعد اشیاء آنچه میگذرد از دنیا و آنکه انس بدو بیشتر است جسد انسان است بـا روح و اوحش اشـیا بـدن خالی از روح اما قائمان ارض و سـمااند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاریکه آخرش محمـود است حلم در وقت خشم و کـاریکه عـاقبتش مـذموم است حـدت در وقت غضب و چون جواب مسائـل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسـرائیل همه بفضل و کمال سلیمان ع معترف شدند و داود علیه السلام ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد سـلیمان علیه السـلام بر تخت نشـست وَ قال ۛو گفت سلیمان ع یا أَیُّهَا النّاس ۛای مردمان عُلِّمنا آموخته شدیم ما مَنطِق ۛالطَّیرِ گفتار مرغانرا هر جماعتی از طیور را آوازی است که نوع ایشان از ان فهم معانی و اغراض میکننـد و آنچه سـلیمان علیه السلام را آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان بلبلی دید بر شاخی

نشسته سر و دم میجنبانید و صدای میکرد اصحاب خود را گفت که میدانید که اینکه بلبل چه میگوید گفتند اللّه و رسوله اعلم سلیمان علیه السلام فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاك بر سر دنیا و فاخته آواز کرد فرمود که میگوید کاشکه اینکه خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان منقولست که در شان یعنی کبوتر خانگی می گوید بزائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر چه کنی مکافات آن یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند خدا برو رحم نکند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیك خدا بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه و ارضه و قظا میگوید که هر که خاموشی کند بسلامت ماند و طوطی میگوید که وای بر کسیکه مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید که استغفار کنید ای گناهکاران و حداه میگوید کل شی هالك الا وجهه و هزار داستان میگوید سبحان الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند بر عشّار و در وسیط باسناد صحیح خود نقل میکند از إبن عمر رضی اللّه عنه که از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود میگوید اذکروا اللّه یا غافلون و هم در وسیط از إبن عباس رضی اللّه عنه نقل میکند که چکاوك در صفیر خود میگوید بار یا خدا یا لعنت کن بر دشمن محمّد ص و آله و صحبه صلی اللّه علیه و سلّم

و سار میگوید بار خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان علیه السلام است از ان سبب فرمود که منطق الطیر بمادر آموختند وَ أُوتِينا و داده شدیم یعنی ما را عطا کرده اند مِن كُلِ ِّشَیءٍ از هر چیزیکه بدان محتاج بودیم.

صفحه : ۸۳۵

إِن َّهـذا بـدرستی که اینکه عطا لَهُوَ الفَضل ُالمُبِین ُافزونیست آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده انـد که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده و در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگری برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان علیه السلام سی پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او و همین مقدار منبرهائی بود و احبار جنیان بر ان قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی وَ حُشِرَ لِسُلَیمان َو جمع کرده شد برای سلیمان علیه السلام جُنُودُه ُلشکرهای او مِن َالجِن ِّاز دیوان وَ الإِنس ِو از آدمیان وَ الطَّیرِ و مرغان فَهُم پس اینکه لشکر یُوزَعُون َرانده شدی بوقت سیر او یا بازداشته شده بودندی تا در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقرّ مقرر خود پیش

و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر است که لشکرگاه او صد فرسخ بود بست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یک ماه را بردی، روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حَتّی إِذا أَتَوا تا وقتی که بیامدند عَلی وادِ النَّمل ِبر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که در جنوبی طائف است درآمدند قالَت نَملَةٌ گفت مورچه لنگ که آنرا منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا خرمی نام بوده و دو بال داشت در کشف ثعلبی آورده که برابر خر وی بوده در بزرگی و در زاد المسیر برابر نعجه گفته و در احقاف برابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان دید بر بلندی آمد و گفت یا أَیُّهَا النَّمل ُای مورچگان ادخُلُوا مَساکِنَکُم درآیید در مسکنهای خود لا یَحطِمَنَّکُم سُلَیمان ُتا در هم نه شکند شما را سلیمان علیه السلام وَ جُنُودُه ُو لشکرهای او مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگانست از توقّف بحیثیتی که عرضه تلف نه شوند وَ هُم و لشکریان سلیمان ع لا یَشعُرُون َندانند که شما را پایمال میسازند آورده اند که باد اینکه سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان علیه السلام رسانید

فَتَبَسَّم َ پس تبسّم کرد ضاحِکاً در حالتی که متعجب بود مِن قَولِها از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود بادراك مقاله نمل آورده اند که سلیمان او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکند گفت دانستم اما من مهتر قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بد به و کبکه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضه حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نصیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی اللّه ما را روی زمین دادند اختیار نکردیم و بر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای حال ما کسی نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که اللّه تعالی ترا داده یکی بگوئی گفت باد را مرکب ما ساخته که غدوّها شهر و رواحها شهر گفت دانی که اینکه چه معنی دارد یعنی هر چه ترا داده اند از مملکت دنیا چون باد است درآید و تا بدو درین معنی گفته اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه

شام سـریر سـلیمان علیه السـلام بآخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد رفت سـلیمان علیه السلام بعد از استماع اینکه کلام روی بمناجات ملک علام درآورده وَ قال-رَب ِ أَوزِعنِی و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده أَن أَشكُرَ آنکه شکر گویم نِعمَتَك-الَّتِی آن نعمت که آنرا به محض کرم.

صفحه : ۸۳۶

أَنعَمت-عَلَی َانعـام کردی بر من وَ عَلی والِدَی َو بر مـادر و پـدر من چه نفع آن نعم راجع بوالـدین بود وَ أَن أَعمَـل-صالِحاً و بآنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود تَرضاه ُبه پسندی آنرا وَ أَدخِلنِی و درآر مرا بِرَحمَتِك-به بخشایش خود فِی عِبادِك-الصّـالِحِین-در میـان بنـدگان سـتوده خود به بهشت در بحر الحقـائق تشبیه کنـد وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوّامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بحواس خمسه و از تامل درین سخن باقی قصّه بر سالك سخندان که زبان مرغان هوای عشق میشناسـند ظاهر است بیت چون ندیدی دمی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغانرا آورده اند که در همین سفر بوادی بی آب رسـیدند و وقت نمـاز درآمـد سـلیمان علیه السـلام خواست که وضو سازد آب نبوده و دلیل لشـکر بآب هـدهد بودی او را طلب کردنـد نیافتنـد و گفته انـد سـلیمان بر تخت بود ناگاه فرجه در مظلّه طیور پدید آمد و آفتاب بر وی افتاد نگاه کرد موضع هدهـد خالی یافت بتفحص درآمـد وَ تَفَقَّدَ الطَّیرَ و باز جست مرغانرا هدهـد در میان ایشان نبود فَقال-پس گفت ما لِی-چیست مرا که در خیل طیر لا أَرَی

الهُدهُدَ نمی بینم هدهـد را یا چشم من بروی نیفتـد أَم کان َ آیا هست مِن َ الغائِبین َ از غایب شـدگان اینکه مجمع لَأَعَذِّبَنَّه ُ هر آئینه عـذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذاباً شَدِیـداً عذابی سـخت که پرهای او برکنم و او را در آفتاب افگنم یا در میان او و جفت او بجدائی حکم کنم یا او را باضداد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم أَو لَأَذبَحَنَّه ُ یا بکشـم او را برای عـبرت دیگر مرغـان أَو لَيَأتِيَنِّی یـا بیایـد بمن بِسُلطان ٍ مُبِین ٍ بحجتی روشن که سـبب غیبت او چه بوده فَمَکَث َ پس درنـگ کرد هدهـد غَیرَ بَعِیـدٍ نه زمـانی دیر و دور و باز آمـد سـلیمان علیه السـلام باو معاتبه آغاز نهاد فَقال َ پس گفت هـدهد أَحَطت ُ مشاهده کردم و رسـیدم بِما لَم تُحِط بِه ِ بآنچیزیکه مشاهده نکرده و بدان نرسـیده وَ جِئتُک َ و آمدم بتو مِن سَبَإٍ از شهر سبا که مآرب گویند بِنَبَإٍ بخبری یَقِین ٍ محقق یعنی از سـبا خبری بتو آورده ام و خبر آن است که در هوا به هدهدی رسـیدم که از ان ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده رفتم و دیدم سلیمان علیه السـلام پرسـید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیّت او چیست هدهـد گفت إِنِّی وَجَدت ُ امرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار تَملِکُهُم پادشاهی میکند اهل سـبا را وَ أُوتِيَت و داده شده است آن زن مِن کُل ِّ شَی ءٍ از هر چیزی که

بادشاهان را بکار آید وَ لَها و مر آنزن را عَرش ٌعَظِیم ٌتختی بزرگ است به نسبت با او یا بتختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر.

وَجَدتُها و یافتم آن زن را وَ قَومَها و گروه او را که از روی جهل یَسجُدُونَ لِلشَّمسِ سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای تعالی وَ زَیَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّیطانُ مر ایشانرا شیطان أَعمالَهُم کردارهای ایشان از عبادت شمس و سائر اعمال قبیحه فَصَدَّهُم پس بازداشته است دیو سرکش ایشان را عَنِ السَّبِیلِ از راه راست فَهُم پس ایشان لا یَهتَدُونَ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست بازمیدارد أَلّا یَسجُدُوا تا سجده بکنند لِلّهِ مر خدای تعالی را الَّذِی آن خدای تعالی که بتوانائی یُخرِجُ الخَبءَ بیرون می آرد پوشیده را فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نبات را از زمین اخراج میکند وَ یَعلَمُ و میداند ما تُخفُونَ آنچه پنهان دارند آفریدگان در دلهای خود وَ ما تُعلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه شما نهان و آشکارا کنید اللّهُ خدای تعالی بحق لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست معبود بسزا مگر او رَبُّ العَرشِ العَظِیمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس

نسبت با عظمت اینکه چه تواند بود مصرع ه نسبت سها را بآفتاب درخشان اینکه سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی در فتوحات آورده که اینکه را سجده سر خفی میگویند و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد قراءت و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام رسانید قال َ گفت سلیمان علیه السلام سَنَنظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم درین سخن أَ صَدَقت َ آیا راست گفتی أَم کُنت َ یا بودی مِن َ الکاذِبین َ از دروغ گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت اذهَب بِکِتابِی هذا ببر اینکه نوشته مرا فَأَلقِه إِلَیهِم پس بیفگن بسوی ایشان ثُم َ تَوَل َ پس روی بگردان عَنهُم از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن فَانظُر بس ببین که ایشان در ان ما ذا یَرجِعُون َ بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل بن مالك بود و چهل سال پدرش شراحیل در ملك یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست و در عین المعانی گفته که بلقمه بنت شیصیان را بخواست و بلقیس ازو متولد شد و بعد از پدر ملك را فرو گرفت و خویشان مادر او از جن مددگاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او بسلیمان علیه السلام رسانید وی

نـامه نوشت و مهر کرده به هدهـد داد تـا بـدیشان برد هدهـد نـامه در منقـار گرفته بیامـد و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضـر بودند بر زبر تخت بپرواز آمد و مردمان در وی مینگریستند نامه را بر تخت افگند و قول اشهر آن است که بلقیس در خلوت گاه خود بر پشت تکیه کرده بود و درها فرو بسـته هدهـد از روزنه در آمـد و نامه بر سـینه وی افگنـد بلقیس برجست و نـامه را برداشـته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضـرت او حاضـر شدنـد و نامه در دست گرفته بیرون آمـد و متوجه ایشان شد.

صفحه : ۸۳۸

قالَت گفت بلقیس یا أَیُّهَا المَلَأُ ای گروه اشـراف إِنِّی أُلقِیَ إِلَیَّ بـدرستی که افگنـده شده است بسوی من کِتابٌ کَرِیمٌ نوشـته بزرگ نـامه را بزرگ گفت باعتبار فرسـتنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسـبب آنکه آورنـده او مرغی بود و اینکه امر غریب ایشـان است یـا بجهت آنکه مهر داشت امـام قشـیری فرموده که بزرگ بـدان واسـطه بود که درو طمع ملـك نبود بلکه دعوت کننده بمالك الملك بود گفته اند که چون مضـمون نامه بنام خدای تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سـر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز آرایش نامها است نامت آسایش سینها کلامت القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده انـد ارکان دولت پرسـیدند که از که آورده انـد فرمود که إِنَّهُ مِن سُلَیمانَ بـدرستی که اینکه کتاب از نزدیک سـلیمان است وَ إِنَّهُ و بدرستی که مضمون او اینست که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ أَلّا

تَعلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید وَ أتُونِی و بیائید بمن مُسلِمِینَ گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود و جازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد پریشان حال شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند قالَت گفت بلقیس یا أَیُّهَا المَلَأُ ای گروه اشراف و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود أَفتُونِی فتوی دهید مرا فِی أَمرِی در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد با من بگوئید ما کُنتُ نیستم من قاطِعَةً أَمراً برنده و فیصل دهنده کاریرا حَتّی تَشهَدُونِ تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمی کنم قالُوا گفتند آن گروه نَحنُ أُولُوا قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَ أُولُوا بَأسٍ شَدِیدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوّت داریم و هم عدت و هم لشکر و هم شجاعت وَ الأَمرُ إِلَیکِ و کار مفوض بتو است ورای رای تو فَانظُرِی پس ببین و در نگر ما ذا تَأمُرِینَ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی نبرد آوریم دل دشمنان را بدرد آوریم و اگر صلح جوئی ترا بنده ایم به تسلیم حکمت سر افکنده ایم چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید و گفت ما را مصلحت نیست که حرب کنیم چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرضه تلف میشود کما قال اللّه تعالی قالَت گفت بلقیس إِنَّ المُلُوکَ بدرستی که پادشاهان إِذا دَخَلُوا قَریَةً چون درآیند بدیهی

یا شـهری که بقهر بگیرنـد أَفسَدُوها تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَ جَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهلِها عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وَ کَذلِکَ یَفعَلُونَ و همچنین میکنند تاکید قول اوّل است.

صفحه : ۸۳۹

وَ إِنِّی مُرسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده ام إِلَیهِم بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِیَّةٍ بهدیه که مقدّمه صلح است فَناظِرَةٌ پس نگرنده ام که از آنجا بِمَ یَرجِعُ المُرسَلُونَ بچه چیز بازمیگردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا پیغمبر در کشاف آورده که پانصـد غلام را لباس کنیزگان پوشانید و پانصد جاریه را بزیور غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری از مشک و عنبر و حقه در و درّی ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمر را با یکی دیگر از اکـابر قوم برفتن مقرر فرمود و گفت ای منـذر نیکو احتیاط کن از بچشم غضب در تو نگر و به بینی که او پادشاه است و اگر بتازه روئی و خوشـخوئی با تو سـخن کند بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کنیزکان تمیز کنـد و گوهر ناسـفته را سوراخ سازد و مهره کج سـفته را رشـته کشد ایشان هدایا برداشـته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سـلیمان ع بفرمود تا دیوان خشـتهای زر و نقره ساختنـد و میـدانی را که هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و برّی بر

جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف برکشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک در هزار قرن مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان علیه السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرد و ویرا پرسش نموده که حقه را بیار که در ان درّی ناسفته و مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود تا عذرا را سوراخ کرده و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته درو کشید و آب طلبیده غلامان و جواریرا فرمود تا از غبار راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمّا جاءَ سُلَیمانَ پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان علیه السلام و هدیه آورد- قالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمالٍ گفت آیا مددی میدهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است فَما آتانِیَ اللّهُ پس آنچه عطا کرد خدای از ملک و نبوّت و علم مرا- خَیرٌ مِمّا آتاکُم بهتر است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَل أَنتُم بلکه شما بِهَدِیَّتِکُم تَفرَحُونَ بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر همّت شما نیست بیت آنکه

پرواز علوی چون همای عالم اندر نظر همّت او مردار است ارجِع ای رسول بازگرد إِلَيهِم بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیائید و اگر نیائید فَلَنَأتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ پس هر آئینه بیاریم بدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوّت لا ـ قِبَل ـَ لَهُم بِها طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بآن لشکرها وَ لَنُخرِجَنَّهُم و هر آئینه بیرون کنیم ایشانرا مِنها از بلده سبا أَذِلَّةً در حالتی که بیعزت و بیحرمت باشند وَ هُم صاغِرُون ـَ و ایشان خوارشدگان شوند و اسیران- منذر بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگهبان بر ان گماشت و در خانه را قفل کرد و کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان ع شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان علیه السلام او را بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمان علیه السلام را بر سرایر جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار است انگشت ندارد سلیمان در اندیشه افتاد و اوّل خواست که عقل او را آزمایش کند.

صفحه : ۸۴۰ قال ـَ یا أَيُّهَا المَلَؤُا گفت سلیمان ای گروه بزرگان أَيُّكُم کدام از شما يَأتِينِی بِعَرشِها می آرد تخت بلقیس را قَبل ـَ

أَن يَأتُونِى مُسلِمِين َ پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان چه هر گاه که مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تغیّر دهد و ازو بپرسد که اینکه سریر تست یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابد قال َ عِفرِيت ٌ گفت دیو بلند ناخوش مِن َ الجِن ِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر أَنَا آتِيك َ بِه ِ من بیارم بتو آن را قَبل َ أَن تَقُوم َ پیش از انکه برخیزی مِن مَقامِك َ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی وَ إِنِّى عَلَيه ِ و بدرستی که من بر حمل آن تخت لَقَوِى ٌّ أَمِين ٌ هر آئینه توانااام و امینم بر جواهر او یعنی در ان خیانت نه کنم و بامانت بتو رسانم سلیمان گفت زودتر ازین خواهم قال َ الَّذِى عِندَه ُ گفت آن کسیکه نزدیک او بود عِلم ٌ دانشی مِن َ الكِتاب ِ از کتب منزّله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته آن کس خضر بود یا ضبیه که ابو القبیله است و در تیسر آورده که بنو ضبیه اینکه ادعا دارند که من عنده علم الکتاب پدر ما است و گفته اند حضرت سلیمان علیه السلام بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را املیخا گفتندی یا ذو النون یا امطوح یا ملکی که مؤید سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل و بر ان تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است

و اشـهر آن است كه آصف برخيا كه وزير سـليمان بوده گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بيارم تخت بلقيس را بتو قَبلَ أَن يَرتَدَّ پيش از انكه بـاز گردد إِلَيكَ بسوى تو طَرفُكَ چشم تو يعنى چون در چيزى نگرى تا چشم از ان بردارى من تخت را حاضـر گردانم سليمان او را دسـتورى داد بسـجده در افتاد و گفت يا حى يا قيوم بعبرى اهيا شـرا بهيا باشد و بقول بعضـى گفت يا ذا الجلال و الاكرام و بر هر تقـدير چـون دعـا كرد تخت بلقيس در موضـع خود بزمين فرو رفت و بيـك طرفه العين پيش تخت سـليمان از زمين برآمد در وسـيط فرموده كه حق سـبحانه آنجا او را عدم كرد و نزد سـليمان عليه السلام باز ايجاد فرمود فَلَمّا رَآهُ پس آن هنگام كه سـليمان ديـد آن تخت را مُستَقِرًّا عِندَهُ قرار گرفته نزد او قالَ هذا گفت سـليمان كه اينكه كرامت مِن فَضلِ رَبِّي از فضل پروردگار من است لِيَبلُوَنِي تا بيازمايد مرا در مثل اينكه امور أَ أَشـكُرُ آيا شكر ميگذارم أَم أَكفُرُ يا ناسپاسى پيش مى آرم وَ مَن شَـكَرَ و هر كه سـپاسدارى كنـد نعمت خـداى را فَإِنَّما يَشكُرُ پس جز اينكه نيست كه سـپاس ميدارد لِنَفسِهِ از براى نفس خود چه شـكر موجب دوام نعمت و سـبب مزيـد آن است وَ مَن كَفَرَ و هر كه كفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بـدرستيكه پروردگار مـن غَنِيٌّ بى نيـاز است از شـكرگزارى و ناسپاسـى مردمـان كَرِيمٌ كرم كننـده است بانعـام بر مسـتحقان قـالَ نَكِّرُوا لَهـا گفت سليمان كه بگردانيد براى بلقيس عَرشَها تخت او

را یعنی هیأت و شکل او را تغیّر دهید بر وجهی که اعلا را باسفل آرید و مقدّم را مؤخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید خضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنظُر تا بنگریم ما که بعد از سؤال. ازو أَ تَهتَدِی آیا راه می یابد بدو و می شناسد تخت خود را أَم تَکُون ُیا باشد مِن َالَّذِین َلا یَهتَدُون َاز آنانکه راه نمی یابند بچیزها و نمی شناسند.

صفحه : ۸۴۱

فَلَمّا جاءَت پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده بود قِیل َگفته شد او را أَ هکَذا آیا اینکه چنین است عَرشُک ِتخت تو قالَت گفت بلقیس کَأَنَّه ُهُوَ گویا که اینکه آنست جزم نگفت هو هو از جهت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و اینکه از کمال عقل بود پس گفت وَ أُوتِینَا العِلم َو داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان علیه السلام مِن قَبلِها پیش از معجزه وَ کُنّا مُسلِمِین َو هستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا وَ صَدَّها و بازداشت خدا تعالی بلقیس را بمدد و توفیق ما کانَت تَعبُدُ از آن چیزی که بود که می پرستید آن را مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای تعالی یعنی آفتاب را إِنَّها کانَت بدرستیکه بلقیس بود مِن قَوم ٍکافِرِین َاز گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان جهت امتحان پای وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب درآورده و ماهیان در آنجا افگنده چنانچه صحن آنخانه

همه آب مینمود پس سریر سلیمان علیه السلام در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسیده قِیل َ لَهَا گفتند مر او را ادخُلِی الصَّرح َ درآی در ساحت اینکه قصر فَلَمّا رَأَته ُ پس چون بدید بلقیس زمین قصر را حَسِبَته ُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار وَ كَشَفَت و برکشید دامن جامه خود را عَن ساقَیها از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او بپای آدمیان مینماید قال َ گفت سلیمان علیه السلام ای بلقیس جامه بر مکش إِنَّه ُ بدرستیکه آنچه تو آب می پنداری صَرح ٌ مُمَرَّدٌ عرصه است ساده و هموار مِن قَوارِيرَ از آبگینه قالَت رَب ِّ إِنِّی گفت بلقیس آفریدگار من بدرستی که من ظَلَمت ُ نَفسِی ستم کردم من بر نفس خود بپرستش آفتاب وَ أَسلَمت ُ و اسلام آوردم مَع َ سُلَيمان َ با سلیمان یعنی بر دست او تسلیم شدم لِلّه ِ مر خدای تعالی را که رَب ِّ العالَمِین َ پروردگار عالمیان است و در تزویج سلیمان ویرا و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت متفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست است بیت آنکس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائی است وَ لَقَد أَرسَلنا و هر آئینه بتحقیق فرستادیم ما إِلی ثَمُودَ بسوی قبیله ثمود أَخاهُم صالِحاً برادر ایشان صالح را أَن ِ اعبُدُوا اللّه َ بآنکه بپرستید خدای را فَإِذا هُم پس ناگاه ایشان فَرِيقان ِ دو

گروه شدنـد مومن و کـافر یَختَصِمُون-بجنـگ و خصومت درآمدنـد با یکـدیگر و مخاصـمه ایشان در سوره اعراف ذکر یافته چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که بیارای صالح آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات.

صفحه : ۸۴۲

قال-یا قَوم ِ گفت صالـح ای گروه من لِم-تَستَعجِلُون-بِالسَّیِّئَهِ چرا شـتاب میکنیـد بنزول عـذاب قَبل-الحَسَنَهِ پیش از توبه یعنی تاخیر میکنیـد در آن آورده اند که ثمودیان میگفتند که چون عذاب به بینیم آنگاه توبه کنیم صالح فرمود که لَو لا تَستَغفِرُون-اللّه-چرا اسـتغفار نمی کنید و بایمان و توبه از خدای تعالی آمرزش نمی طلبید لَعَلَّکُم تُرحَمُون-شاید که شما رحم کرده شوید و عـذاب فرود نیایـد قالُوا اطَّیَّرنا بِکَ-گفتنـد قال بـد گرفتیم بتو وَ بِمَن مَعَکَ-و بهر که با تست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کرده شدائـد و محن بما روی آورده و جـدائی در میان ما افتاده قال-طائِرُکُم گفت صالـح که فال شـما از خیر و شر عِنـدَ اللّهِ نزدیک خدای تعالی است یعنی سـبب محنت شـما مکتوب است نزدیک خدای تعالی بحکم ازلی و بجهت من متبدل نه گردد بیت قلم به نیک و بد خلق در ازل رفته است بگفتگوی خلایق دگر نخواهد شد بَل أَنتُم بلکه شما قَومٌ تُفتَنُون-گروهی آزموده شـده ایـد یعنی شـما را می آزماینـد بتعاقب دولت و نکبت و سـختی و آسانی وَ کانَ-فِی المَدِینَهِ و بودند در شـهری که صالح میبود در ان از زمین حجر تِسعَهُ رَهطٍ نه نفر از اشـراف قوم و اشرار ایشان از ان جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهراج

بود مباشر عقر ناقه بودند یُفسِدُون- تباهی میکردند بکفر و معاصی فِی الأرض ِ در زمین حجر وَ لا یُصلِحُون-و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالُوا گفتند با یکدیگر تَقاسَمُوا بِاللّه ِو حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای تعالی یعنی بعد از سوگند خوردن گفتند لَنُبَیِّتَنَّه ُما هر آئینه شبخون میزنیم بر صالح وَ أَهلَه ُو بر کسان وی و می کشیم ویرا ثُم َّلَنَقُولَن َّلِوَلِیِّه ِپس میگوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را کشته گوئیم ما شَهِدنا حاضر نبودیم مَهلِک-أَهلِه ِهلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وَ إِنّا لَصادِقُون-و بدرستی که ما راست گویانیم وَ مَکَرُوا مَکراً و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم و ولی دم او را بگوئیم که ما نکرده ایم و خبر نداریم وَ مَکَرنا مَکراً و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی ما جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشانرا سبب هلاک ایشان ساختیم وَ هُم لا یَشعُرُون-و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است ما پیش از ان کار صالح بسازیم پس اوّل شب در آن غار درآمده در کمین نشستند تا چون صالح درآید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر

گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع بمردند فَانظُر کَیفَ کانَ پس بنگر که چگونه بود عـاقِبَهُ مَکرِهِم سر انجام مکر ایشـان أَنّا دَمَّرناهُم و بنگر که ما هلاک کردیم اینکه نه تن را در غار وَ قَومَهُم و باقی قوم ایشان ر أَجمَعِینَ همه بصیحه.

صفحه : ۸۴۳

فَتِلکَ بُیُوتُهُم پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خاوِیَهً در حالتی که خالی و خراب است بِما ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم لَآیَهً هر آئینه عبرت است لِقَومٍ یَعلَمُونَ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَ أَنجَینَا الَّذِینَ آمَنُوا و برهانیدیم آنرا که گرویدند بصالح علیه السلام وَ کانُوا یَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَ لُوطاً و یاد کن لوط بن هارون را إِذ قالَ چون گفت لِقَومِهِ مر قوم خود را أَ تَأتُونَ الفاحِشَهَ آیا می آئید بعمل زشت یعنی لواطت وَ أَنتُم و حال آنکه شما تُبصِرُونَ میدانید زشتی آنرا یا می بینند از یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق اعلان میکنید و آن افحش است أَ إِنَّکُم آیا شما لَتَأتُونَ الرِّجالَ می آئید بمردان شَهوَهً از روی شهوت مِن دُونِ النِّساءِ بجز زنانی که بجهت شهوت مخلوقند بَل أَنتُم بلکه شما قَومٌ تَجهَلُونَ گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فَما کانَ پس نبود جَوابَ قَومِهِ جواب قوم لوط إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط

را با لوط مِن قَريَتِكَم از ديه خود كه سدوم است إِنَّهُم بدرستى كه ايشان أَناس ٌيَتَطَهَّرُون َ مردمانند كه پاكيزگى ميكنند يعنى خود را پاك ميدانند و ما را پليد ميخوانند فَأَنجَيناه ُ پس نجات داديم لوط را وَ أَهلَه ُو كسان او را يعنى دختران او را إِلّا امرَأَتَه ُ ليكن زن او را قَدَّرناها قضا كرديم بودن آنرا مِن َالغابِرِين َاز باقى ماندگان در عذاب وَ أَمطَرنا و بارانيديم عَلَيهِم بر ايشان بعد از نزول بلا و زير و زبر شدن مؤتفكات مَطَراً بارانى از سنگ فَساءَ پس بد بارانى است مَطَرُ المُنذَرِين َ باران بيم كرده شدگان كه تصديق بيم نكردند قُل ِالحَمدُ لِلّه ِبگفتيم لوط عليه السلام را بگو سپاس و ستائش مر خدايراست بر هلاك كفره وَ سَلام ٌ عَلى عِبادِه ِو سلام بر بندگان او الَّذِين َاصطَفى آنانكه برگزيده است ايشانرا بعصمت نگاهداشته از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آنست كه مأمور بحمد حضرت پيغمبر ماست كه چون حق سبحانه درين سوره قصهاى كه دال است بر كمال قدرت چون قصّه موسى عليه السلام و بر اختصاص رسل بآيات كبرى چون قصّه سليمان عليه السلام و مشتمل است بر هلاك اعدا و مت اوليا چون قصّه صالح و لوط عليهما السلام بوى فرستاد و وقوف بر ان نعمتى بزرگ است پس ويرا بحمد الهى امر كرد و سلام بر بندگان برگزيده كه انبياانـد يا صحابه كبار آن حضرت يا اهل قرآن يا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند كه دل ايشان سالم است از لوث علايق و سر ايشان خالى از مكر خلائق امروز سلامى

بواسطه شنوند و فردا سلامی بیواسطه خواهند شنید سلام قولا من رب الرحیم نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت البته شود خاص به تشریف سلامت لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت آللّه ُ آیا خدائی بحق خَیرٌ بهتر است أَمّا یُشرِکُون َ یا آنکه انباز می گیرند مشرکان یعنی شرکاء ایشان بهتراند.

صفحه : ۸۴۴

أَمَّن خَلَق َالسَّماوات ِ وَ الأَرض َ یا آنکس که بیافرید بقدرت بی خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساداند وَ أَنزَل َ لَکُم و فرو فرستاد برای شما مِن َالسَّماءِ از آسمان یا از ابر ماءً آبی فَأَنبَتنا پس برویانیدیم بِه ِ بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانائیم و بس که برویانیم بآب باران حَدائِق َ بوستانهای با دیوار ذات َ بَهجَه ٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا ما کان َ لَکُم نیست و نرسد شما را أَن تُنبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَها درختان آن بوستانها را أَ إِله ٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَع َاللّه ِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بَل هُم بلکه مشرکان قَوم ٌ یَعدِلُون َ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند با خدای و او را عدیل اثبات میکنند أَمَّن جَعَل َالأَرض َ آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسیکه گردانید زمین را قَراراً قرارگاه آدمیان و دواب وَ جَعَل َ خِلالَها أَنهاراً و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب وَ جَعَل َ لَها و بیافرید

برای استحکام زمین رَواسِیَ کوههای بلند که در ان معاون متکون گردد و از حضیض او چشمها مترشح شود وَ جَعَل بَین البَحرَین و گردانید میان دو دریا عذب و مالح یاد و خلیج فارس و روم حاجِزاً مانعی که با یک دیگر مختلط نشوند أَ إِلهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَع اللّه با خدای که در آفرینش اشیا ممد او باشد بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتری از اهل شرک لا یَعلَمُونَ نمیدانند تفر و حق را در خلق اشیا لا جرم بشریک او قایلند و آیا شریک ناتوان ایشان بهتر است أَمَّن یُجِیبُ المُضطَرَّ یا کسی که اجابت کند فرومانده را إِذا دَعاهُ چون بخواند او را مضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسی است که دل از جان برداشته باشد چون غریق یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار ناامید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان را دوست دارد نظم آن نیاز مریمی بود است و درد کانچنان طفلی سخن آغاز کرد هر کجا دردی دوا آنجا بود هر کجا فقری نوا آنجا بود پیش حق یک ناله از روی نیاز به که عمری در سجود و در نماز پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید وَ یَکشِفُ السُّوءَ و بردارد

بـدی را یعنی دفع کنـد ازو آنچه او را بد آید وَ یَجعَلُکَم و کسـی را که بگرداند شـما را خُلَفاءَ الأرض ِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشـین پیشـینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما درآورد أَ إِله ٌمَع َاللّه ِ آیا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِیلًا ما تَذَکَّرُون َاندکی پند می پذیرید خدای را اندک یاد می کنید و گفته اند که مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید مر خدای را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهتراند.

صفحه : ۸۴۵

أَمَّن یَهدِیکُم یا کسـیکه راه نماید شـما را فِی ظُلُماتِ ِ البَرِّ وَ البَحرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَ مَن یُرسِل ُالرِّیاح َو کسیکه می فرستد بادها را بُشـراً مژده دهنـدگان بَین َیَدَی رَحمَتِه ِ پیش از رحمت او که باران است إِله ٌمَع َاللّه ِ آیا باشـد خدای دیگر با خـدای بحق یعنی نتوانـد بود تَعـالَی اللّه ُبزرگ است خـدای و برتر عَمّا یُشـرِکُون َاز آنچه انباز میگیرنـد کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شـریک بهتر باشد أَمَّن یَبدَؤُا الخَلق َیا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد ثُم َّیُعِیـدُه ُپس باز آورد او را بعـد از انکه بعـدم رفته باشـد یعنی برانگیزد در قیامت وَ مَن یَرزُقُکُم و آنکه روزی میـدهد شما را مِن َالسَّماءِ از آسـمان بباران وَ الأَرض ِو از زمین به نبات یا باسـباب سـماوی و ارضـی بشما روزی بخشد إِله ٌآیا هست خدای شریک مَع َاللّه ِبا خدای که اینکه کارها کند قُل هاتُوا بگو

بیاریـد بُرهانَکُم حجت خود را بر آنکه کسـی غیر اللّه بر اینها قـدرت دارد إِن کُنتُم اگر هستیـد شـما صادِقِین َ-راست گویان در آنکه آله دیگر است چه کمـال قـدرت از لـوازم الـوهیت است و آن غیر حـق را ثـابت نیست قُـل بگـو ای محمّـد ص لا ـ یَعلَم ُ نمیدانـد مَن فِی السَّمـاواتِ ِ وَ الأَرضِ ِ هر که در آسـمان و زمین است الغَیب َ-ناآمـده و پوشـیده را إِلَّا اللّه ُ-لیکن خـدای تعالی میدانـد پس چنـانچه قـدرت کـامله مخصوص اوست علم شامـل نیز بـدو اختصـاص دارد وَ مـا یَشـعُرُون َ-أَیّان َ-یُبعَثُون َ-و ایشان نمیدانـد که کی مبعوث خواهنـد شـد بَل ِ ادّارَک َ-بـل بمعنی هـل است و در لباب گویـد که بمعنی ام و بر هر تقـدیر اسـتفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسـید و کامل نشد عِلمُهُم دانش ایشان فِی الآخِرَهِ در وقوع آخرت یعنی ندانسـتند آخرت را کما ینبغی بَل هُم بلکه ایشـان فِی شَـک ٍّ-مِنها در گماننـد از امور آخرت بَل هُم بلکه ایشان مِنها عَمُون َ-از امر آخرت نابینااند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است.

صفحه : ۸۴۶

وَ قـال َ-الَّذِین َ-کَفَرُوا و گفتنـد آنانکه کافر شدنـد بسـبب نابینائی دیـده بصـیرت أَ إِذا کُنّا آیا چون گردیم تُراباً خاک وَ آباؤُنا و پـدران ما نیز خاک شدنـد أَ إِنّا لَمُخرَجُون َ-آیا ما بیرون آوردگانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضـیق فنا و درآمدگان بسعت حیات لَقَـد وُعِدنا بدرستی که وعده داده شده ایم هذا اینکه حشـر و نشـر را نَحن ُ-وَ آباؤُنا ما و پدران ما مِن قَبل ُ-پیش از وعده محمّد ص یعنی همه انبیاء اینکه

وعـده دادنـد و به تحقيق نه انجاميـد إِن هـذا نيست اينكه وعده إِلّا أَساطِيرُ الأَوَّلِين - مگر افسانه پيشـينيان يعنى مانند افسانه ها كه مجرد سـخنى باشد بى حقيقت قُل سِيرُوا بگو اى محمّد ص برويد فِي الأَرض ِ در زمين اهل تكذيب چون ديار حجر و احقاف و مؤتفكات فَانظُرُوا كَيف َ كان َ پس بنگريد كه چگونه بود عاقِبَةُ المُجرِمِين َ سر انجام گنهكاران وَ لا تَحزَن عَلَيهِم و اندوهناك مشو اى محمّد بر تكذيب و اعراض مشركان وَ لا تَكُن و مباش فِي ضَيق ٍ در تنگدلى مِمّا يَمكُرُون َ از آنچه ايشان مكر كنند كه تو در پناه عصـمت منى و كفيل نگاهـداشت تو منم نظم غم مخور زان رو كه غمخوارت منم از همه بـدها نگهدارت منم از تو گر اغيار بردارنـد روى اينكه جهان و آن جهان يارت منم وَ يَقُولُون َ و ميگويند كافران مَتى هذَا الوَعدُ كجا است و كى خواهد بود اينكه عـذاب موعود إِن كُنتُم صادِقِين َ اگر هستيـد شـما راست گويان مخاطب پيغمبر صـلى اللّه عليه و سـلّم و اصـحاب اند رضـى اللّه عنهم كه پيوسـته كفار را تحـذير مى نمودنـد قُل عَسـى أَن يَكُون َ بگو شايـد آنكه باشد كه بحكم الهى رَدِف َ لَكُم پيوندد بشـما و از پى درآيد شـما را بَعض ُ الَّذِي برخى از آنچه تَستَعجِلُون َ شتاب ميكنيد نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بـدر بود يا قحط و غلا وَ إِن َّ رَبَّك َ لَذُو فَضل ٍ و بتحقيق كه آفريـدگار تو خداوند فضل و رحمت است عَلَى النّاس ِ بر مردمان كه تعجيل نمى كنـد در عقوبت ايشان بر معاصـى وَ لكِن َّ أَكثَرَهُم و ليكن بيشتر از ايشان لا يَشـكُرُون َ سـپاسدارى نه ميكننـد و حق نعمت

تاخیر عذاب را نمی شناسند.

صفحه : ۸۴۷

وَ إِن َ رَبَّکَ -لَیَعلَم ُو بـدرستی که آفریدگار تو هر آئینه میداند ما تُکِن ُّ آنچه بپوشـند صُدُورُهُم دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وَ مـا یُعلِنُون َ-و آنچه آشـکارا میکننـد از تکـذیب و عـداوت تو وَ مـا مِن غائِبَهٍ و نیست هیـچ پوشـیده از حوادث و نوازل فِی السَّماءِ وَ الأَرض ِ در آسـمان و زمین إِلّا فِی کِتاب ٍ مُبِین ٍ مگر نوشـته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِن َ هـذَا القُرآن َ بـدرستیکه اینکه قرآن یَقُص ُّ عَلی بَنِی إِسرائِیل َ میخوانـد بر بنی اسـرائیل یعنی بیـان می کنـد برای ایشـان أَکـثَرَ الَّذِی بیشتر آن چیزی که از جهالت هُم فِیه ِ ایشان در آن چیز یَختَلِفُون َ اختلاف میکننـد و بخلاف یکدیگر سـخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسـمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصّه عزیر ع و عیسی علیهما السلام وَ إِنَّه ُو بدرستی که قرآن لَهُدی ً هر آئینه راه نمودنی است وَ رَحمَهٌ و بخشایشی لِلمُؤمِنِین َ مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان إِن َ رَبَّک َ بـدرستی که خداونـد تو یَقضِی بَینَهُم داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسـرائیل بِحُکمِه ِ بحکم راست و درست خود وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غـالب که حکم او رد نتوان کرد العَلِیم ُ اوست دانـا بحقیقت آنچه میکنـد فَتَوَکَّل پس تو توکّل کن عَلَی اللّه ِ بر خدای تعالی و از دشمنی معاندان باک مدار إِنَّک َ بدرستی که تو عَلَی الحَق ِّ المُبِین ِ براستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست إِنَّک َ به تحقیق که تو لا تُسمِع ُ المَوتی سخن نمی توانی شنوانید مردگانرا یعنی مرده دلان کفر

فهم سخن تو نمی توانند کرد وَ لا تُسمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن إِذا وَلَّوا چون بر گردند مُدبِرِینَ پشت گردانیدگان یعنی ایشان را گوش دل کران است و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در ان محل استماع او مشکل تر است و رمز و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند.

صفحه : ۸۴۸

وَ ما أَنتَ و نیستی تو بِهادِی العُمی راه نماینده کوران عَن ضَلالَتِهِم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند إِن تُسمِعُ نشنوانی تو إِلّا مَن یُؤمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآیاتِنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکنند مگر گرویدگان فَهُم مُسلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان فرمان اند و مخصصان عالم ایقان اند نظم گوش جان را نهاده بر فرمان دیده دل گشاده در عرفان زنده از نغمهای گلشن قدس معتکف در فضای عالم برده اند از مضایق لا شی به قل اللّه ثم ذرهم پی وَ إِذا وَقَعَ القَولُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَیهِم بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر بازدارند أَخرَجنا بیرون آریم لَهُم برای ایشان دَابَّةً مِنَ الأَرضِ جنبنده از زمین تُکَلِّمُهُم سخن گوید با ایشان أَنَّ النّاسَ آنکه مردمان کانُوا هستند که بِآیاتِنا به سخنهای ما از وعده و وعید و حشر و نشر یا بآیات قدرت و دلائل حکمت ما لا یُوقِنُونَ یقین نمی آرند یعنی در ان متیقن نیستند بباید دانست که خروج دابه الارض نشانه است

از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد چنانچه ناقه صالح علی نبینا و علیه السلام را از سنگ بیرون آورده آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از شرایط ساعت اوّل آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اوّل آیات ارضی خروج دابه و او جانوری است طول او شصت گز بود و چهار قائمه دارد و او را زغب یعنی مویهای زرد و باریک باشد چنانچه بچه هر مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ هارب ازو فوت نشود و هیچ طالب او را درنیابد و روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشندگی بود و در تیسیر از إبن زبیر رضی اللّه عنه نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوایمش چون قوایم شتر و دمش چون دم غوچ بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه یا از کوه اجیاد یا وادی از اودیه تهامه یا از بحر سدوم و

در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد حرام بیرون آید و در کتاب علامت الساعه آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم درمینگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر آنند که جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید قول اشهر آنست که تمام او بیرون از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان بادی بود و روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود کسی نماند در دنیا مگر سفید روئی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و ازین است که بعضی معنی آیت برین وجه گفتند که چون واقع شود قول ما به تمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابه الارض را و اللّه اعلم وَ یَومَ نَحشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِن کُلِّ أُمَّهٍ از هر امتی فَوجاً گروهی که رؤسا، و اشراف باشند مِمَّن یُکَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآیاتِنا بآیات کلام ما یا بدلائل قدرت ما فَهُم یُوزَعُونَ پس ایشان بازداشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند.

صفحه : ۸۴۹

حَتّی إِذا جاؤُ تا چون بیایند بحشرگاه قالَ أَ کَذَّبتُم بِآیاتِی گوید خدای آیا بدروغ داشته اید آیتهای مرا در اوّل حال وَ لَم تُحِیطُوا و احاطه نکردید بِها بدان عِلماً از جهت دانش یعنی در ان تامل نکردید و

بکنه آن نرسیدید أَمّا ذا کُنتُم تَعمَلُون ـ آیا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدای تعالی و رسول ایمان نیاوردید وَ وَقَعَ الْقَول ُو واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَیهِم بر ایشان بِما ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُم لا یَنطِقُون ـ پس ایشان سخن نگویند بعذرخواهی جهت مشغولی بعذاب نامتناهی أَ لَم یَرَوا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنّا جَعَلنَا اللَّیل ـ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِیَسکُنُوا فِیه ِ تا آرام گیرند درو بخواب و استراحت وَ النَّهارَ مُبصِراً و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِن َّفِی ذلِكَ ـ بدرستی که درین تعاقب نور ظلمت بر وجه مخصوص لَآیات ٍ هر آئینه نشانها است بر بعث و نشور لِقَوم ٍ یُؤمِنُون ـ مر گروهی را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آئینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَ یَوم ـ یُنفَخ ُو یاد کن روزی را که دمیده شود فِی الصُّورِ در صور فَفَزِع ـ پس بترسد از هول و هیبت آن مَن فِی السَّماوات ِ هر که در آسمانها است وَ مَن فِی الأَرض ِ و هر که در زمینها است ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناك خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلّا مَن شاءَ اللّه ُمگر آنکس که خواهد خدای تعالی یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا

شهـدا یا اسـرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسـرافیل و عزرائیل یا موسـی علیه السـلام او را در طور صـعقه بود و در تیسـیر گوید که آن ادریس علیه السلام است وَ کُل ٌّو همه مردمان أَتَوه ُ آیندگانند بموقف و حفص اتوه خواند بصیغه جمع ماضی و بمعنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه داخِرِین َ خوارشدگان.

صفحه : ۸۵۰ وَ تَرَی الجِبال َو بینی تو کوهها در ان روز تَحسَبُها پنداری آنرا جامِدَةً بر جای ایستاده وَ هِی َ تَمُرُّ و حال آنکه آن جبـال میرود و میگـذرد مَرَّ السَّحاب ِ رفتن ابر در سـرعت و آن حرکت مـدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون برسـمی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سـیر سـحاب مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حـد رسوم واقف انـد و خلق از حرکـات بواطن ایشان که بیکـدم عالمی را طی کننـد خبر ندارنـد نظم تو مبین آن پایها را بر زمین زان که بر دل میرود عـاشق یقین از ره و منزل ز کوتاه و دراز دل چه میدانـد که هست او دلنواز آن دراز و کوته اوصاف تنست رفتن ارواح دیگر رفتن است ست نی و پای نی رو تا قدم آن چنانکه تاخت جانها در عدم صُـنع َاللّه ِ بکرد خدای تعالی کردنی الَّذِی أَتقَن َ آن خدای که استوار کرد کُل َّشَی ءٍ آفریدن همه چیزها را و بیاراست بر وجهی که شاید إِنَّه ُخَبِیرٌ بدرستی که او دانا است بِما تَفعَلُون َبآنچه شما میکنید مَن جاءَ هر که بیاید

بِالحَسَنَهِ به نیکوئی فَلَه ُخَیرٌ مِنها پس او را جزای است بهتر از ان زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را هفت صد عوض یابد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مر او را خیرها حاصل است از ان کلمه وَ هُم و نیکی کنندگان مِن فَزَعٍ از ترس و هول یَومَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُون َایمن اند وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَهِ و هر که بیاید ببدی که آن شرک است فَکُبَّت پس نگونسار کرده شود وُجُوهُهُم رویهای ایشان فِی النّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افگنند هَل تُجزَون َو گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شما را إِلّا ما کُنتُم مگر آنچه بودید که در دنیا تَعمَلُون َمیکردید إِنَّما أُمِرت ُجز اینکه نیست که فرموده شده ام أَن أَعبُدَ بآنکه پرستش کنم رَب َّهذِهِ البَلدَهِ خداوند اینکه شهر را که مکه است الَّذِی حَرَّمَها آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد اینکه بلده را تا خارهای او را نمی برند و حشیش او را نمی دروند و صید او نمی ربایند وَ لَه ُو مر خداوند اینکه بلده راست کُل ُّشَی ءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی اند وَ أُمِرت ُو مأمور شده ام أَن أَکُون َآنکه باشم مِن َالمُسلِمِین َاز ایستادگان بر ملّت اسلام.

صفحه : ۸۵۱

وَ أَن أَتلُوَا القُرآن َو بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَن ِاهتَدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت من درین اوامر فَإِنَّما یَهتَدِی پس جز اینکه نیست که راه می یابد لِنَفسِه ِبرای نفس خود یعنی منافع

آن بـوی بـازمیگردد وَ مَن ضَـلَ ـّو هر که گمراه شـود بجهت مخـالفت درین امور فَقُـل پس بگو ای محمّـد ص إِنَّمـا جز اینکه نیست که أَنَا مِنَ ٱلمُنذِرِینَ ـمن از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمی رسد وَ قُلِ ٱلحَمدُ لِلّٰه و بگو ثنا و ستایش مر خـدای را بر نعمت نبوّت یا بر آنچه عطا کرده از علم نافع و عمل صالـح سَـیُرِیکُم زود باشـد که بنماید خـدای شـما را آیـاتِهِ نشانهـای قـدرت خود را از خروج دابه الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بـدر است و در آخرت که عذاب ابدی است فَتَعرِفُونَها پس بشناسـید آن آیتها را و لیکن آن آیتها را شـناختن در ان محل شما را نفع نکند وَ ما رَبُّكَ ـو نیست آفریـدگار تو بِغافِلٍ بیخبر عَمّـا تَعمَلُونَ ـاز آنچه میکننـد مشـرکان و حفص بخطـاب خوانـد یعنی از آنچه شـما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شـما بر حکمتی است که سرّ او را هم او داند و بس بیت هر چه آوردی و بردی پیش و پس حکمت آنرا نداند جز تو کس

سوره القصص

مکیّه و هی ثمان و ثمانون آیه و تسع رکوعات بِسمِ ٱللّٰهِ ٱلرَّحمنِ ٱلرَّحِیمِ ـ طسم امام یافعی قدس سـره فرموده که حق سبحانه اینکه حروف را سـبب محافظت قرآن گردانیده از تطرق سمات زیادت و نقصان و سرّ مشار الیه در آیت و انا له لحافظون اینکه حروف است امام قشیری رح آورده که طا اشارت است بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و

طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی رح میگوید سین رمزی است از اسرار الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم ایمائی است بمنت خالق بر کافه، خلایق در قیام بکفایت مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جوابش اینکه تِلکَ ‌اینکه سوره یا اینکه آیات آیاتُ الکِتابِ المُبینِ آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق احسن نَتلُوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل عَلَیکَ بر تو مِن نَبَإِ مُوسی وَ فِرعَونَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالحَقِّ براستی لِقَومٍ یُؤمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند.

صفحه : ۸۵۲

إِنَّ فِرعَونَ عَلا بدرستی که فرعون برتری جست و تکبّر و تجبر کرد فِی الأَرضِ در زمین مصر وَ جَعَلَ و گردانید أَهلَها اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِیَعاً گروه گروه هر گروهی را بکاری نام زد کرد یَستَضعِفُ و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائِفَةً مِنهُم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل را یُذَبِّحُ أَبناءَهُم میکشت پسران ایشانرا که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل بکشتند وَ یَستَحیِی و زنده میگذاشت نِساءَهُم زنان ایشانرا از برای خدمت خواتین قبط إِنَّهُ کانَ بدرستی که بود فرعون مِنَ المُفسِدِینَ از تباه کاران که جرأت مینمود در قتل اولاد پیغمبران و

آزادان را به بندگی میگرفت وَ نُرِیدُ و میخواستیم ما أَن نَمُن َ آنکه منت نهیم عَلَی الَّذِین َاستُضعِفُوا بر آنکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِی الأَرض ِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل یا آنکه برهانیم ایشانرا از بلا و شدّت فرعون وَ نَجعَلَهُم و سازیم ایشانرا أَئِمَّةً پیشوایان در امور دین و خوانندگان بخیر و صلاح وَ نَجعَلَهُم ُالوارِثِین َو گردانیدیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَ نُمَکِّن َلَهُم و جای دهیم مر ایشانرا فِی الأَرض ِ در زمین مصر و شام وَ نُرِی َو بنمائیم فِرعَون َوَ هامان َفرعون و وزیر او هامان را وَ جُنُودَهُما و لشکرهای ایشانرا مِنهُم از بنی اسرائیل ما کانُوا یَحذَرُون َ آنچه بودند که حذر میکردند از ان چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدند اینکه صورت را در وقتی که در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر درآوردند دانستند که بسبب ظلم و تعدّی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد دل رسیده غالب و سرفراز گشتند و و سرّ یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد نظم ای ستمکار بر اندیش از ان روز سیاه که ترا شومی ظلم افگند از جاه بچاه آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی بشماتت کند آنروز بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگران را نیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که

بر مادر موسی علیه السلام موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی را فرا گرفت و در روی وی نگریسته و اله جمال وی گشت و محبّت از ان مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکّلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسائیگان نه بینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آنخانه افگندند و خواهر موسی او را برداشته در تنوری که برای نان پختن گرم کرده بودند افگند و آن گروه بچه نادیده از ان خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی علیه السلام بآن بازی میکند القصه او را پنهان پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهت آنکه فرعونیان زیاده از پیشتر به تفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید که صفحه : ۸۵۳

وَ أَوحَینا و وحی کردیم ما یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده شاید که رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن إِلی أُمِ ِمُوسی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب ع بود نام او نوخاند بنون در اوّل اسم و از تیسیر و عین المعانی یوخاند به یای مثناه تحتانیه در اوّل بر هر تقدیر الهام دادیم او را أَن أَرضِعِیه ِ آنکه شیر ده

و به پرور او را فَإِذا خِفت ِ پس چون بترسی عَلَیه ِ برو و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَأَلقِیه ِ پس بیفگن او را فِی الیَم ِّدر بحر مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده باشی بیفگن او را در آب نیل وَ لا تَخافِی و مترس که او ضائع نخواهد شد وَ لا تَحزَنِی و اندوه مبر در فراق او إِنّا رَادُّوه ُبدرستی که ما بازگرداننده اوییم إِلَیك ِ بسوی تو اندك زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَ جاعِلُوه ُو گردانننده ایم او را مِن َالمُرسَلِین َاز فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجّاری را که آشنائی عمران بود فرمود صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن نجار خزبیل إبن صبورا بوده إبن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی علیه السلام تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد گماشته فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و مومن آل فرعون او است و مادر موسی صندوق را بقیر اندوده موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افگند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا

شـده اهـل کهـانت گفته بودنـد که فلاـن روز در رود نیل انسانی خردسال یافته شود اینکه علّت بآب دهن او زایل گردد در ان روز معین فرعون و زن و دختر و محرمـان وی بکنـاره رود نیـل آمدنـد و انتظار انسان موعود میبردنـد که ناگاه آن صـندوق بر روی آب نمودار شـد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرنـد و بیارند فَالتَقَطَه ُآل ُفِرعَون َپس موسـی را فرا گرفتند کسان فرعون لِیَکُون َتا گردد یا باشـد لَهُم فرعونیان را عَدُوًّا دشـمن مر مردمان را که بسـبب وی غرق شوند وَ حَزَناً و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را برده گیرنـد یعنی عاقبت عـدو و حزن گردد ایشانرا إِن َّفِرعَون َبـدرستی که فرعون وَ هامان َوَ جُنُودَهُما و هامان و لشـکرهای ایشان هر دو کانُوا خاطِئِین َبودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سـر تابوت گشادند موسـی را دیدنـد محبت او در دل حاضـران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که اینکه مولود چگونه از قتل جسـته مباد آن مولود که میگوینـد اینکه باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شـنیده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون میترسـیدم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالید فی الحال زایل گشت مصرع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت.

صفحه : ۸۵۴

وَ قالَت ِامرَأَت ُفِرعَون َو گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در

عين المعانى آورده كه او عمّه موسى عليه السلام بود و بر هر تقدير با فرعون گفت قُرَّت ُعَين ٍلِى اينكه كودك روشنى چشم است مرا وَ لَـك َو مر ترا كه بسبب او فرزنـد ما شـفا يافت لا تَقتُلُوه ُمكشـيد او را لفظ جمع براى تعظيم است عَسى أَن يَنفَعَنا شايـد كه سود رسانـد مـا را كه امـارت يمن و علامـات بركت بر جبين او مبيّن است و لائـح أَو نَتَّخِذَه ُيـا فراگيريم او را وَلَـداً بفرزندى كه او اهليت آن دارد فرعون او را بآسـيه بخشيد و آسيه بتربيت او مشغول گشت وَ هُم لا يَشعُرُون َو حال آنكه ايشان نميدانند يعنى فرعون و قوم او نميدانسـتند كه هلاك ايشان در دست اوست وَ أَصبَح َو گشت فُؤادُ أُم ِّمُوسى دل مادر موسى فارِغـاً خـالى از صبر و عقـل يعنى چون شـنيد كه آن صـندوق بـدست فرعون افتـاد بى صبر و بيقرار شـد إِن كـادَت بـدرستيكه نزديك شد كه از اضـطراب لَتُبدِى بِه ِآشـكارا كند قصه موسى را و گويد اينكه فرزند من ست او را مكشيد و قولى آنست كه چون شـنيد كه او را بفرزندى برگرفتند از اندوه دل او فارغ شد و نزديك بود كه از فرط شادى ظاهر كند كه اينكه پسر منست لَو لاـ أَن رَبَطنـا عَلى قَلبِهـا اگر نه آن بودى كه مـا بنـد نهـاديم بر دل او يعنى به بستيم و محكم كرديم دل او را بصبر و ثبـات و اينكه لطف كرديم لِتَكُون َتا باشد آن زن مِن َالمُؤمِنِين َاز باوردارندگان مر وعده ما را هر آئينه ظاهر كردى سر پسر خود را وَ قالَت

و گفت مادر موسی لِأُختِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثوم و شوهر او غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّیه بر پی برادر خود برو و ازو خبر گیر کلثوم بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَت بِه پس دید برادر خود را عَن جُنُب از دور در کنار آسیه وَ هُم لا یَشعُرُون و ایشان ندانستند که آن خواهر ویست وَ حَرَّمنا و حرام کردیم ما عَلَیه المَراضِعَ بر موسی شیر دایگان را مِن قَبل پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبان روز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی انگشت مسبّحه خود را می مکید و شیر پاك بیرون می آمد و میخورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطرب ست فَقالَت پس گفت خواهر موسی علیه السلام هَل أَدُلُّکُم آیا دلالت کنم شما را عَلی أَهل بَیت یَکفُلُونَه بر اهل خانه که از روی شفقت درپذیرند آن کودك را لَکُم برای شما وَ هُم و آن اهلبیت لَه ناصِحُون مر او را نیکو خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر نه نمایند آورده اند که چون هامان اینکه کلمه شنید گفت بگیرید اینکه زن را که او میداند که اینکه از کدام خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که هم للملك ناصحون یعنی نیکوخواه فرعونند نه از ان کودك پس او را دلداری داده گفتند برو آنکس را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را بیاورد در آن حال موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند و موسی را برمیداشت موسی

روی ازو میتافت و شیر او نمی ستد و چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه شد و پستانش فراگرفت بیت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از دیار آشنا نفس آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت لطیف. . و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون فرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی را بدو سپرد و گفت بخانه خود ببر و در هر هفته یک روز پیش ما می ار مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد که وعده الهی راست شد چنانچه فرمود.

صفحه : ۸۵۵

فَرَدَدناه ُ پس بازگردانیدیم موسی را إِلی أُمِّه ِ بسوی مادر او کَی تَقَرَّ تا روشن شود عَینُها چشم او بفرزند وَ لا ـ تَحزَن َ و اندوهناک نشود بفراق او وَ لِتَعلَم َ و تا بداند بعلم مشاهده أَن َ وَعدَ اللّه ِ حَق ٌّ آنکه وعده خدای حق و راست است وَ لکِن َ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر قبطیان لا یَعلَمُون َ بودند که نمی دانستند وَ لَمّا بَلَغ َ و آن هنگام که رسید موسی أَشُدَّه ُ وَ استَوی بغایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی است یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او در ان سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید آتَیناه ُ دادیم او را حُکماً نبوت وَ عِلماً و دانش در دین وَ کَذلِک َ و مانند اینکه که بموسی علیه السلام

و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجزِی المُحسِنِین پاداش میدهم نیکوکاران را ذکر ایتای نبوت در اثنای اینکه قصّه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوّت هم دادیم وَ دَخَل المَدِینَةَ و درآمد موسی بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا به بلده جابین که برد و فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاشی گفته باسکندریه و قول اشهر آنست که بمصر درآمد عَلی حِین غَفلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِن أَهلِها از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت همه کس به مهم خود مشغول بودند و گفته اند قیلوله درآمد فَوَجَدَ پس یافت فِیها در آن شهر رَجُلَین دو مرد که ایشان یَقتَتِلان خصومت میکردند هذا اینکه یکی مِن شِیعَتِه از پیروان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند ملیخا وَ هذا مِن عَدُوِّه و اینکه یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او قانون یا فیلقون و او خبّاز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی آنجا رسید فَاستَغاثَه پس فریاد خواست بموسی الَّذِی مِن شِیعَتِه آن کسیکه از گروه او بود عَلَی الَّذِی بر آن کس که او مِن عَدُوِّه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی قبطی را گفت که دست ازو بدار قبطی سخن موسی علیه السلام را رد کرد فَوَکَزَه مُوسی پس مشتی زد او را موسی علیه السلام فَقَضی عَلَیه

پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای برو بمرگ پس بمرد و موسی بعد از کشتن او قال َ گفت هذا اینکه کار مِن عَمَلِ الشَّیطانِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل امثال من إِنَّه ُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُضِل ٌّ گمراه کننده مُبِین ٌ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصومند و زلّت ایشان نباشد الا از طریق سهو و اینکه نسبت برتبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی بطریق مناجات فرمود.

صفحه : ۸۵۶

قال َ رَب ِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّی ظَلَمت ُ نَفسِی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود از قتل قبطی پیش از امر بدان فَاغفِر لِی پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَه ُ پس بیامرزید خدای ویرا باستغفار وی إِنَّه ُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیم ُ بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگانرا مهربان است بر ایشان قال َ رَب ِّ گفت موسی علیه السلام ای آفریدگار من سوگند میخورم بِما أَنعَمت َ عَلَی َّ بآنچه انعام کرده بمن بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فَلَن أَکُون َ پس نباشم هرگز ظَهِیراً هم پشت و یار لِلمُجرِمِین َ مر گناهکاران را یعنی یاری کس نه کنم که مودّی باشد بجرمی و جنایتی همچون معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی فَأَصبَح َ پس بامداد کرد موسی علیه السلام فِی المَدِینَهِ در ان شهر خائِفاً ترسان و هراسان یَتَرَقَّب ُ انتظار می برد و مترصد می بود که دمبدم کسی او را طلبد و قصاص کند فَإِذَا الَّذِی استَنصَرَه ُ پس ناگاه آنکس که طلب یاری میکرد ازو بِالأَمس ِ دیروز یَستَصرِخُه ُ باز فریاد میکرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر قال َ لَه ُ مُوسی گفت موسی

علیه السّلام مر آن بنی اسرائیل را إِنَّکَ بدرستی که تو لَغَوِیٌّ هر آئینه مردی گمراهی مُبِینٌ پیدا است گمراهی تو یعنی وی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمّا أَن أَرادَ پس آنهنگام که خواست موسی علیه السلام أَن یَبطِشَ بِالَّذِی آنکه بگیرد آن کس را که هُوَ عَدُوٌّ لَهُما او دشمن است مر موسی ع و بنی اسرائیل را و از شر او رفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قالَ یا مُوسی گفت ای موسی ع أَ تُرِیدُ آیا میخواهی أَن تَقتُلَنِی آن که بکشی مرا کَما قَتَلتَ نَفساً هم چنانکه کشتی نفسی را بِالأَمسِ دیروز إِن تُرِیدُ نمیخواهی إِلّا أَن تَکُونَ مگر آنکه باشی جَبّاراً فِی الأَرضِ سرکش و نامهربان و خونریز در زمین مصر یا اسکندریه یا غیر اینکه اما چنانچه اسامی او مذکور شد وَ ما تُرِیدُ و نه میخواهی تو أَن تَکُونَ آنکه باشی مِنَ المُصلِحِینَ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی اینکه سخن شنیده دانست که قانون خباز را موسی علیه السلام کشته خبر بفرعون رسانید و او بارکان دولت مشاورت کرد مهم بر قتل موسی علیه السّلام قرار گرفت و حزقیل که مومن آل فرعون بود از ان حال آگاه شده متوجه موسی علیه السلام شد.

صفحه : ۸۵۷

وَ جاءَ رَجُلٌ مد آمد مردی یعنی حزقیل مِن أَقصَی المَدِینَهِ از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنار شهر بود یَسعی شتاب میکرد تا بموسی علیه السلام رسد قالَ یا مُوسی گفت ای موسی إِنَّ المَلَأَ بدرستی که اشراف قوم یَأتَمِرُونَ بِکَ مشاورت

میکنند و تدبیر می انگیزند بتو لِيَقتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخرُج پس بیرون رو ازین شهر إِنِّی بدرستی که من لَكَ مر ترا مِنَ النّاصِحِین از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در هماندم بی زاد و راحله و رفیق مِنها از ان شهر خائِفاً در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او درآید قال رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِی نجات ده مرا و باز رهان مِنَ القَومِ الظّالِمِین از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضح آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شود او را بر سر آورد و موسی علیه السلام قدم در ان صوب نهاد وَ لَمّا تَوَجَّه و آن هنگام که متوجه شد تِلقاءَ مَديَنَ بسوی مدین آن شهری بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم علیه السلام است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قال گفت عَسى رَبِّی شاید که آفریدگار من أَن يَهدِيَنِی آنکه راه نماید مرا سَواءَ السَّبِيلِ راه راست و درست تا بمدین موسی علیه السّلام هشت شبانروز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رح فرمود که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه با حضرت ذو المنن بود و مسالك بیند ای مدین را بهمراهی شوق لقا می پیمود بیت غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد وَ لَمّا وَرَدَ و آنهنگام که برسید ماءَ مَديَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيهِ یافت بر

سر آن آب أَمَّةً مِن ‌النّاس ِ گروهی از مردمان که آنجا جمع شده یَسقُون ‌آب میدهند مواشی خود را وَ وَجَدَ و یافت مِن دُونِهِم ُامرَأَتَین ِ از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان دو زن را تَذُودان ِ که میراندند گوسپندان خود را تا با رمه دیگر مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیاء باشد فراپیش رفت و بطریق تلطّف قال ‌گفت موسی ما خَطبُکُما چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قالَتا گفتند لا نَسقِی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتّی یُصدِرَ الرِّعاءُ تا وقتی که بازگردانند شبانان رمّهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مددگاری نداریم وَ أَبُونا شَیخٌ کَبِیرٌ و پدر ما پیر کهن سال بزرگ حال است نمیتواند که که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب علیه السلام بودند که او را بشرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگتر صفورا نام داشت و خردتر صفیرا یا صفوره چون موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت اینکه عجوزگان را چرا انتظار میدهید اوّل اغنام ایشانرا سیراب کنید تا زودتر بخانهای خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشانرا آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب بده موسی علیه السلام فراپیش آمد و آنها نظر در میان دو ابروی وی افتاده بترسیدند و بیک طرف رفته بنظاره بایستادند موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند او

تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشانرا سیراب کرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید.

فَسَقی پس آب داد لَهُما برای ایشان مواشی ایشانرا و ایشان برفتندی ثُمَّ تَوَلّی پس بازگشت موسی إِلَی الظِّلِ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقالَ رَبِ پس گفت موسی ای پروردگار من إِنِّی بدرستی که من لِما أَنزَلتَ برای آنچیزیکه بفرستی إِلَی بسوی من مِن خَیرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی کم و پیش هر چه باشد فَقِیرٌ محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها که بدو کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا وسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتیم بیت یا فقر بسازم که مرا فقر خوش است گر هیچ ندارم چو تو دارم همه است اما چون دختران شعیب ع علیه السلام درین روز زودتر بخانه باز آمدند پدر سبب زودی معاودت پرسید قصّه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود او را بیارد فَجاءَته ُ پس آمد بموسی علیه السلام إِحداهُما یکی از ان دو زن و آن صفورا بود تَمشِی میرفت عَلَی استِحیاءٍ بر طریق شرم زده چنانچه آبکار روند قالَت إِنَّ أَبِی گفت آن زن بدرستی که پدر من یَدعُوکَ میخواند ترا لِیَجزِیَکَ تا پاداش دهد ترا أَجرَ ما سَقَیتَ لَنا مزد آنکه آب دادی ای اغنام موسی بجهت زیارت شعیب و تقریب آشنائی با وی اجابت فرمود نه برای طمع مزد در راه که میرفتند

با وى آمد جامه صفورا از بعضى اجزاء او برداشته ميشد موسى عليه السلام فرمود كه تو در عقب من آى و مرا بسخن دلالت براه كن فَلَمّا جاءَه ُ پس آنهنگام كه بيامد موسى نزديك شعيب عليه السلام- وَ قَص َ عَلَيه ِ القَصَص َ و خواند برو و باز گفت قصّه خود شعيب عليه السلام دانست كه او از اهل بيت نبوّت است قال َ لا تَخَف گفت مترس نَجَوت َ رهائى يافتى مِن َ القَوم ِ الظّالِمين َ از گروه ستمكاران يعنى فرعون و قوم او چه ايشانرا بدين ولايت دست نيست پس بفرمود تا طعامى حاضر كردند موسى از خوردن طعام امتناع نمود و فرمود كه ما كار آخرت را بدنيا نه فروشيم يعنى سقى اغنام براى خداى تعالى كرده ام نه براى اجرت شعيب ع گفت اينكه طعام نه مزد كار تست بلكه عادت ما آنست كه هر كه بمنزل ما رسد او را بطريق ضيافت خدمت كنيم حالا تو مهمانى و ما حضرى را رسيده و مروت اقتضاى آن ميكند كه رد نكنى مصرع كه يهمان سخن ميزبان قبول كند موسى از ان طعام تناول فرمود و در اثناى اينكه حال قالَت إِحداهُما گفت يكى از ان دو زن و آن صفورا بود يا أَبَت ِ استَأجِره ُ اى پدر من بمزد گير موسى را براى شبانى إِن َ خَيرَ مَن ِ استَأجَرت َ بدرستى كه بهترين كسيكه بمزدگيرى القَوِى ُ الأَمِين ُ مزد در توانا و امين است تعريض است بآنكه موسى بقوت و امانت هست آورده اند كه پدر از وى پرسيد كه تو امانت و قوت او را از كجا معلوم كردى صفورا قصّه كشيدن دلو و صورت مرافقت و امر كردن بآنكه از عقب

او رود باز گفت شعیب ع بر ان حال اطلاع یافته.

صفحه : ۸۵۹

قال‌ِ گفت شعیب علیه السلام إِنِّی أُرِیدُ بدرستی که من میخواهم أَن أُنکِحَک‌َ آنکه بزنی بتو دهم إِحدَی ابنَتَی‌َّ هاتَین‌ِ یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلی أَن تَأجُرَنِی بر آنکه اجاره دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمانِی‌َ حِجَج‌ٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان می گرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که و اتوا النساء صدقاتهن نحله و آنکه اجر منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت اینست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی فَإِن أَتمَمت‌َ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشراً ده سال فَمِن عِندِک‌َ پس آن نزدیک تو است یعنی بطریق تفضیل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده وَ ما أُرِیدُ و نه میخواهم أَن أَشُق‌َّ عَلَیک‌َ آنکه رنج نهم بر تن تو بالتزام اتمام ده سال یا مناقشه در مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کار میفرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِی زود باشد که یابی مرا إِن شاءَ اللّه‌ُ اگر خواهد خدای تعالی مِن‌َ الصّالِحِین‌َ از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت قال‌َ ذلِک‌َ گفت موسی علیه السلام اینکه عهد بَینِی وَ بَینَک‌َ میان من و میان تو قایم

است که هیـچ کدام خلاف نکنیم أَيَّمَا الأَجَلَين ِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است قَضَـيت ُ بگذارم و بپایان رسـانم فَلاـ عُـدوان َ عَلَى َّ پس تعـدی و افزونی جسـتن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نبایـد داشت وَ اللّه ُ عَلی ما نَقُول ُ و خدای تعالی بر آنچه میگویم و شرط میکنم وَکِيل ٌ گواه است بر آنچه گفت و شنید میرود و کارساز ما است یعنی کار خود را بوی می سپاریم تـا بتوفیق او از عهـده عهـد بیرون آئیم بیت گر لطف تو یـاری ننمایـد ز نخست هم عهـد شکست است و هم پیمـان سـست فَلَمّا قَضـى پس آنهنگام که بگـذارد مُوسَـى الأَجَل َ موسـی مـدّت خود را در خبر است که اقصـی الاجلین باتمام رسانیـد یعنی ده سـال شـبانی کرده و ده سـال دیگر مصـاحب شـعیب علیه السـلام بوده و در چهل سالگی باجازت شـعیب علیه السـلام متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وَ سارَ بِأَهلِه ِ و برو کسان خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود زنش را وضع حمل نزدیک رسـیده بود و اغنام از برق و باد و رمّه متفرق شـده و از مقـدحه آتش نمی جست آنَس َ بـدید مِن جـانِب ِ الطُّورِ از جـانب کوه طور نـاراً آتشـی قـال َ لِأَهلِه ِ گفت موسـی مر کسان خود را امكُثُوا که درنگ کنیـد در همین مکان إِنِّي آنَست ُ بدرستی که من دیدم ناراً آتشـی را لَعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم برای شما مِنها بِخَبَرٍ از ان آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر سر آتش اند خبری که راه از کدام طرف است

أَو جَذوَهٍ مِن َالنّارِ یا پاره از آتش بیارم لَعَلَّکَم تَصطَلُون َشاید که شما خود را گرم سازید بدان.

صفحه : ۸۶۰ فَلَمّا أَتاها پس چون آمد بدان آتش نُودِیَ َندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِن شاطِئِ ِالوادِ الأَیمَنِ ِاز کناره وادی که بر دست راست موسی بود و آن ندا رسید فِی البُقعَهِ المُبارَکَهِ در جایگاهی برکت داده شده مِن َالشَّجَرَهِ از درخت سمره یا عوسج یا عناب أَن یا مُوسی آنکه ای موسی إِنِّی أَنَا اللّه ُبدرستی که منم خدای رَب ُّالعالَمِین َپروردگار عالمیان موسی در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعله آتش شوق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود اینکه دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد فرد هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست اینکه قدر دانم که همچون شمع میکاهم ز عشق دیگر موسی علیه السلام از ندای ان یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا اللّه رب العالمین و دیگر وَ أَن أَلقِ ِعَصاک َآنکه بیفگن عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری شد فَلَمّا رَآها پس آنهنگام که دید عصا را که تَهتَزُّ بسرعت حرکت میکند کَأَنَّها جَان ٌّگویا که ماری است جهنده که در عرف او را نیز مار گویند وَلّی برگشت مُدبِراً هزیمت کنان از خوف وَ لَم یُعَقِّب و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که یا مُوسی أَقبِل ای موسی

پیش آی وَ لا- تَخَف و مترس ازین مار إِنَّکَ- بـدرستی که تو مِنَ-الآمِنِین-از امان یافتگانی اسلُک یَدَک-درآر دست خود را فِی جَیبِکَ-در گریبان جامه خود تَخرُج بَیضاءَ تا بیرون آید سفید و درخشـنده مِن غَیرِ سُوءٍ از بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون بیاض برص وَ اضـمُم إِلَیکَ-و جمع کن بسوی خویش جَناحَکَ-بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ-الرَّهبِ ِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ را درآر چنانکه مردم ترسناک کنند فَذانِکَ-پس اینکه دو چیز یعنی عصا و یـد بیضا بُرهانانِ ِدو حجت و علامتنـد مِن رَبِّکَ-از پروردگـار تو برسالت تو و برو بـدین دو معجزه إِلی فِرعَون-بسوی فرعون وَ مَلَائِهِ ِو گروه او إِنَّهُم بـدرستی که ایشـان کـانُوا هسـتند قَوماً گروهی فاسِقِین-بیرون رفتگـان از دائره فرمان.

صفحه : ۸۶۱

قال-رَبِ ِ گفت موسی علیه السّلام ای آفریدگار من إِنِّی قَتَلت ُبدرستی که من کشته ام مِنهُم نَفساً از قبطیان یکی را فَأَخاف ُ پس می ترسم أَن یَقتُلُون ِ آنکه بکشـند مرا بقصاص او وَ أَخِی هارُون ُو برادر من هارون هُوَ أَفصَح ُاو فصیح تر است مِنِّی از من لِساناً از جهت زبان آوری و سخن گزاری فَأَرسِله ُبس بفرست او را مَعِی با من رِدءاً یار و مـددگار یُصَدِّقُنِی تا مرا تصدیق کنـد در تقریر حجتها و تزهیق شبهتها یا تعبیر کنـد از من کلام مرا إِنِّی أَخاف ُبـدرستی که من میترسم أَن یُکَذِّبُون ِ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قال- گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ

عَضُدَكَ زود باشد كه سخت كنيم بازوى تو يعنى بيفزائيم نيروى تو بِأَخِيكَ به برادر تو وَ نَجعَلُ لَكُما و بدهيم مر شما را سُلطاناً غلبه و تسلطى بر اعادى فَلا يَصِلُونَ پس نرسند ايشان إِلَيكُما بسوى شما يعنى بر شما استيلا نيابند و دست تغلب ايشان بشما نرسد و برويد هر دو بِآياتِنا بحجتهاى ما يعنى بدلائل قدرت ما يا آنكه بسبب آيات ما أَنتُما شما هر دو وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الغالِبُونَ و هر كه پيروى كند شما را غلبه كنندگانند نه مغلوب شوندگان زيرا كه رايات آيات ما عالى است و امداد و اعانت ما مر انبياء عليهم السلام را متواتر و متوالى و اللّه الغالب المتعالى فَلَمّا جاءَهُم مُوسى بِآياتِنا پس آن هنگام كه آمد موسى عليه السلام بديشان بآيتهاى يعنى معجزهاى ما بَيِّناتٍ روشن و هويدا و ظاهر قالُوا گفتند فرعونيان ما هذا نيست اينكه إِلّا سِحرٌ مُفتَرىً مگر جادوى بربافته و ساخته او كه ديگرى مثل او نكرده و مانند او نديده ايم وَ ما سَمِعنا و نشنوده ايم بِهذا مثل اينكه سحر يعنى كه مثل اينكه بوده باشد فِى آبائِنَا الأَوَّلِينَ در روزگار پدران نخستين ما اينكه سخن بجهت آن گفتند كه در روزگار ايشان ساحران بسيار بودند وَ قالَ مُوسى و گفت موسى رَبِّى أَعلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَن جاءَ بِالهُدى بآن كسى كه آمده براه نمودن از انبياء مِن عِندِهِ از نزديك او يعنى مرا فرستاده و ميداند كه من محقّم و شما مبطليد وَ مَن تَكُونُ لَهُ و داناست بكسى كه باشد مر او را عاقِبَةُ الدّارِ سر انجام پسنديده در سراى دنيا يعنى ختم بر ايمان

یاور آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان إِنَّه ُبتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لا ـ یُفلِح ُالظّالِمُون َفیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت.

صفحه : ۸۶۲

وَ قال َفِرعَون ُو گفت فرعون یا أَیُّهَا المَلَأُ ای گروه بزرگان ما عَلِمت ُندانسته ام من لَکُم مر شما را مِن إِله ٍ هیچ خدای که او را بپرستید و تعظیم کنید غَیرِی جز من و موسی میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فَأَوقِد لِی پس برافروز آتشی برای من یا هامان ُعَلَی الطِّین ِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده اند که اوّل کسیکه به پختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فَاجعَل لِی پس بناء کن برای من صَرحاً کوشکی بلند که مر او را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لَعَلِّی أَطَّلِع ُشاید که اطلاعی یابم إِلی إِله ِ مُوسی بسوی خدای موسی یعنی برو مطلع شوم و به بینم چنان هست که موسی میگوید وَ إِنِّی و بدرستی که من لَأَظُنُّه ُ گمان می برم موسی را مِن َ الکاذِبِین َاز دروغگویان- فرعون تصوّر کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد ترقی بسوی او ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود نظم بامکان آفرین مکان چه کند آسمان گر باسمان چه کند نه مکان ره برد برو نه زمان نه بیان زو خبر دهد نه عیان صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران و بطبخ آجر و پختن کچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا

امر فرمود و بنائی برآورد رفیع و محکم که هیچ کس پیش از ان بدان طریق صرحی نساخته بود فرد چنان بلند بنائی که عقل نتوانست مکند فکر فگندن بگوشه بامش و در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن برآمد و در خیال او چنین بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بآسمان انداختند و آن تیر خون آلود باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی ع را حق تعالی جبرئیل ع را فرستاد تا پر خود را بران صرح زد و سه پاره ساخت یکقطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد و هزارها قبطی کشته شده و قطعه دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود اینکه حال متنبه نگشت و غرور او و روی بازدیاد نهاد وَ استَکبَرَ و گردن کشی کرد هُوَ وَ جُنُودُه‌ُ فرعون و لشکرهای او فِی الأَرض ِ در زمین مصر بِغَیرِ الحَقِ ِّ بی استحقاق و سزاواری وَ ظَنُّوا و گمان بردند أَنَّهُم آنکه ایشان إِلَینا بسوی مکافات ما لا یُرجَعُون َ بازگردیده نخواهند شد به بعث و نشر فَأَخَذناه‌ُ پس بگرفتیم او را وَ جُنُودَه‌ُ و سپاه او را فَنَبَذناهُم پس درافکندیم ایشانرا فِی الیَم ِّ در دریای طبریّه تا غرق شدند فَانظُر کَیف َ کان َ پس در نگر ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که چگونه بود عاقِبَهُ الظّالِمِین َ سر انجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل اینکه وقائع بترسان وَ جَعَلناهُم و گردانیدیم ایشانرا درین جهان

أَئِمَّةً پیشوایـان ضـلالت تا باضـلال خود مردان را يَـدعُون َ میخواننـد إِلَی النّارِ بسوی آتش یعنی بعملهائی که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت وَ يَوم َالقِيامَهِ و روز قيامت لا يُنصَرُون َ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان بازنخواهد.

وَ أَتبَعناهُم و از پی درآوردیم ایشانرا یعنی بـدیشان پیونـد دادیم فِی هذِه ِ الدُّنيا لَعنَةً درین سـرای لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت میکنند وَ يَوم َالقِيامَهِ و روز رستخیز هُم ایشان مِن َالمَقبُوحِين َاز زشت رویان یا راندگان اند وَ لَقَد آتَينا و بدرستی که دادیم مـا مُوسَـي الكِتـاب َموسـی ع را توریت مِن بَعـدِ پس از انکه مـا أَهلَكنَا القُرُون َالأُولی هلاـک کردیم اهـل قرنهای نخستین را چون قوم نوح ع و هود ع و صالـح ع و لوط ع بَصـائِرَ در حـالتی که آن کتـاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیـده بصـیرت بگشایـد لِلنّاس ِ مر بنی اسـرائیل را وَ هُـدي ً و راه نماینده باحکام شـرح وَ رَحمَةً و بخشایشـی برای متابعان و عاملان بآن لَعَلَّهُم شاید که ایشان يَتَذَكَّرُون َ پندپذیرند وَ ما كُنت َو نبودی تو ای محمّد ص بِجانِب ِ الغَربِي ِّبطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی بر کوه طور حاضر نبودی إِذ قَضَينا چون گذاردیم إِلي مُوسَـي الأَمرَ بسوی موسـی ع وحی را وَ مـا كُنت َو نبودی تو ای محمّـد ص مِن َالشّاهِـدِين َاز گواهـان بر امر ارسال او بسوی فرعونیان وَ لكِنّا و لیکن ما وحی کردیم آن قصّه را بتو برای

آنکه ما أَنشَأنا ساختیم پس از موسی قُرُوناً قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطاوَل َپس دراز شد عَلَیهِم ُالعُمُرُ بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل اینکه قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد پس ما ترا برای تجدید اینکه اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار بمثل اینکه اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وَ ما کُنت َثاوِیاً و نبودی تو مقیم فِی أَهل ِ مَدیَن َدر میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تَتلُوا بخوانی عَلَیهِم ُبر ایشان آیاتِنا آیتهای ما را در قصّه موسی ع و شعیب ع چنانکه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا اینکه قصّه تعلیم گیری وَ لکِنّا و لیکن ما کُنّا مُرسِلِین َهستیم فرستنده بتو و خبرکننده ترا ازین قصها.

وَ ما کُنت َبِجانِب ِالطُّورِ و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا إِذ نادَینا چون ندا کردیم موسی ع را و توریت بدو دادیم و در زاد المسیر از ابو هریره رض نقل میکند که ندا کرد امت محمّد ص را و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا و علیه السلام گفت الهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امّتی که بخصال حمیده و صفات ستوده موصوف و مزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمداند ص حبیب من صلی اللّه علیه و سلّم موسی علیه السلام آرزو برد که ایشان را به بیند حق سبحانه فرمود که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنویم پس خطاب کرد که یا

امت محمّد ص همه از اصلاب پدران لبيک اللهم لبيک جواب دادند چون موسى عليه السلام را آواز ايشان بشنوانيد نخواست که بى تحفه بازگردند حق تعالى فرمود که عطا دادم شما را پيش از انکه از من بخواهيد و بيامرزيدم پيش از انکه آمرزش طلبيد زهى رتبت اينکه امت عالى همت که با وجود اختصاص ايشان بحضرت رسالت پناه عليه الصلوه و السلام قرآن برين وجه مژده يافته اند فرد حق لطف کرد و داد بما هرچه بهترست دين بهتر از همه او نيز از ان ما است و چون اينکه چنين تشريفى مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت صلى اللّه عليه و سلّم است لا حرم با او ميگويد که تو در کوه طور حاضر نبودى وقتى که امت ترا خوانده ام وَ لكِن رَحمَةً و ليکن ترا خبر دادم از جهت بخششى که واقع است بر تو مِن رَبِّكَ از آفريدگار تو و ترا ازين قصها درآموختم لِتُنذِرَ قَوماً ما أَتاهُم مِن نَذِيرٍ مِن قَبلِكَ تا بيم کنى گروهى را که نيامده است بر ايشان هيچ بيم کننده پيش از تو يعنى در ايام فترت که ما بين عيسى ع و آنحضرت عليهما الصلوه و السلام بود و اگر نه اسمعيل عليه السلام را بعرب فرستاده بودند و مدتى متمادى گذشته بود درين زمان آنحضرت صلى اللّه عليه و سلّم را فرستاد لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرُونَ که شايد که ايشان پندپذيرند وَ لَو لا أَن تُصِيبَهُم و اگرنه آن نبودى که بديشان رسيدى مُصِيبَةٌ عقوبتى رسنده بِما قَدَّمَت بسبب آنچه پيش فرستاده است أَيدِيهِم دستهاى ايشان يعنى عملها که ايشان از شرک و ظلم و معصيت کردند فَيَقُولُوا

پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنا ای پروردگار ما لَو لا أَرسَلت َچرا نفرستادی إِلَینا بسوی ما رَسُولًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِع َ آیاتِک َپس ما متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی وَ نَکُون َمِن َالمُؤمِنِین َو بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولای اوّل محذوف است یعنی اگرنه آنست که بوقت نزول عذاب حجّت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آئینه عذاب بر ایشان می فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر علیه الصلوه و السلام از یهود سؤال کردند و ایشان به نبوت وی اقرار نمودند و نعت و صفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نیز نمودند گفتند اگر پیغمبرست چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد آیت آمد فَلَمّا جاءَهُم ُالحَق ُّپس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوئی یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم با پیغامهای درست یعنی قرآن مِن عِندِنا از نزدیک ما قالُوا گفتند کافران لَو لا أُوتِی َچرا داده نشد محمّد ص را مِثل َما أُوتِی َمُوسی مانند آنچه داده اند بموسی ع از معجزات یعنی چرا محمّد ص را نیز عصا و ید بیضا ندادند.

صفحه : ۸۶۵

أَ وَ لَم یَکفُرُوا آیا کافر نشدند یعنی کافر شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بِما أُوتِی َمُوسی مِن قَبل ُبآنچه دادند موسی را پیش ازین یعنی از آیات تسعه قالُوا گفتند قبطیان سِحران ِدو خداوند سحر یعنی موسی و هارون تَظاهَرا هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر یعنی توریت و

قرآن وَ قالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکّه إِنّا بِکُل ٍّبدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان کافِرُون َناگرویدگانیم قُل فَأتُوا بگو پس بیارید بِکِتاب ٍمِن عِندِ اللّه ِکتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هُوَ أَهدی آن کتاب راه نماینده تر مِنهُما ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شد تا من أَتَّبِعه ُپیروی کنم آنرا إِن کُنتُم صادِقِین َاگر بهستید شما راست گویان که تورات و قرآن سحرست فَإِن لَم یَستَجِیبُوا پس اگر اجابت نکنند لَک َمر ترا و کتاب نیارند فَاعلَم أَنَّما پس بدانکه جزین نیست که ایشان یَتَّبِعُون َپیروی می کنند أَهواءَهُم آرزوهای خود را بیدانشی و حجّتی وَ مَن أَضَل ُّو کیست گمراه تر مِمَّن ِاتَّبَع َاز ان کسیکه پیروی کند هَوٰاه ُهوای خود را بِغَیرِ هُدی ًبغیر راه نمونی و بصیرتی مِن َاللّه ِاز نزدیک خدای تعالی إِن َّاللّه َبدرستی که خدای تعالی لا یَهدِی راه نمی نماید و بمنزل نمیرساند القَوم َالظّالِمِین َگروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خودانند وَ لَقَد وَصَّلنا و بدرستی که پیوند دادیم و درهم پیوستیم لَهُم ُالقَول َبرای ایشان سخن را یعنی از پی درآوردیم دعوت را بحجت و مواعظت را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را بعبرتها یا قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُون َشاید که ایشان پندپذیر گردند و درو تامل کرده بدو بگروند الَّذِین َآتَیناهُم ُالکِتاب َآنان را که دادیم آنها را کتاب یعنی توریت مِن قَبلِه ِپیش از قرآن هُم بِه ِایشان بقرآن یُؤمِنُون َمیگروند بقول

جمعی مراد مومنان اند از یهود چون إبن سلام و اصحاب او و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکّه بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام آمده ایمان آوردند و اینکه سوره مکی است و ایمان إبن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که اینکه آیت مدنی است.

صفحه : ۸۶۶

وَ إِذا يُتلی و چون خوانده شود قرآن عَلَيهِم بر ایشان قالُوا آمَنّا بِهِ گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته ایم که کلام خدای است إِنَّهُ الحَقُّ بدرستی که او راست و درست ست و فرود آمده مِن رَبِّنا از نزدیک آفریدگار ما إِنّا كُنّا بدرستی که ما بودیم مِن قَبلِهِ پیش از نزول وی مُسلِمِينَ گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب مقدسه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته أُولئِكَ آن گروه از اهل کتابین يُؤتَونَ أَجرَهُم مزد داده شوند مَرَّتَينِ دوبار بِما صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل و ایمان بقرآن وَ يَدرَؤُنَ و دفع میکنند بِالحَسَنَهِ بسخن نیکو السَّيِّئَهَ قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابو جهل و اضراب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر إبن سلام و اصحاب او و ایشان نیز جواب بنرمی میدادند حق سبحانه صفت ایشان کردند که دفع می کنند به نیکوئی سخن قول آن سفها را وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه روزی داده ایم ایشان

را يُنفِقُون َ نفقه می كنند در راه ما وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغوَ و چون بشنوند سخن بيهوده را يعنی شتم و تعريض منافقان و كفّار أَعرَضُوا عَنه ُ اعراض می نمايند از ان و خاموش ميشوند از تعريض بدان وَ قالُوا و گفتند مر لغو گويندگان را لَنا أَعمالُنا ما راست كردارهای ما از حلم و صفح وَ لَكُم أَعمالُكُم و مر شماراست اعمال شما از سفاهت و لغو يا ما راست دين ما و شماراست دين شما سَلام ٌ عَلَيكُم سلامت است شما را از ما يعنی لغو شما را مقابله بلغو نمی كنيم و گفته اند سلام توديع و متاركه است نه سلام تحيّت يعنی ترک شما كرديم لا نَبتَغِی الجاهِلِين َ نميخواهيم صحبت جاهلان را و تخلق باخلاق ايشان چه مصاحبت باشرار موجب بدنامی دنيا و بدفرجامی عقبی است بيت از بدان بگريز و با نيكان نشين يار بد زهری بود نی انگبين آورده اند كه آنحضرت بر ايمان عم خود ابو طالب بغايت حريص بود بوقت وفات بر بالين وی آمده گفت ای عم مرا بكلمه لا اله الا اللّه ياری ده تا حجت آرم بدان نزديک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزاده من ميدانم كه تو راست گوئی اگر سرزنش پيره زنان قريش نبودی كه ابو طالب از مرگ ترسيده كلمه گفت من بگفتن اينكه كلمه ترا شاد ميساختم آيت آمد كه إِنَّک َ بدرستی كه تو ای محمّد ص لا تَهدِی قادر نيستی كه راه نمائی بايمان مَن أَحبَبت َ آنرا كه دوست ميداری هدايت او وَ لكِن َّ اللّه َ و ليكن خدای تعالی يَهدِی مَن يَشاءُ راه می نمايد هركرا ميخواهد وَ هُوَ أَعلَم ُ بِالمُهتَدِين َ و او

داناتر است براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هـدایت انـد یا آنها که حکم ازلی بهـدایت ایشان نازل گشـته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزلی بیت هدایت هرکرا داد از بدایت باو همراه باشد تا نهایت آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب ص علیه الصلوه و السلام آمده گفت ای محمّد ص ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسیم که اگر پیروی تو کنیم حرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد اینکه آیت نازل شد.

وَ قالُوا و گفتند بعضی از کفّار إِن نَتَّبِعِ الْهُدی مَعَکَ نُتَخَطَّف اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم مِن أَرضِنا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بدر کنند أَ وَ لَم نُمَکِّن آیا ما جای نداده ایم لَهُم مر ایشان را حَرَماً آمِناً حرمی با ایمنی که کسی بر ایشان دست ندارد یُجبی کشیده میشود إِلَیه بسوی اینکه حرم ثَمَراتُ کُلِّ شَیءٍ میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرائب از هر ناحیتی بدانجا آرند و روزی دادیم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رِزقاً روزی دادنی مِن لَدُنّا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفّه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشانرا از تخوّف و تخطّف در

امان نـداریم وَ لکِنِ َّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر ایشـان لا ـ یَعلَمُونَ نمیداننـد اینکه نکته را و در نمی یابنـد وَ کَم أَهلَکنـا و بسـی که هلاک کردیم مِن قَریَهٍ از اهل دیهی که بنافرمانی بَطِرَت کافر شدند مَعِیشَتَها در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدنـد چنـانچه اهـل مکّه و مـا آن طاغیـان را هلاـک کردیم- فَتِلکَ پس آنست مَساکِنُهُم مسکنهای ایشان خالی و خراب لَم تُسکَن مِن بَعدِهِم نه نشستند در ان از پس هلاک ایشان إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی از راه گذریان که روزی یا بعضـی از روزی آنجا باشـند و برونـد و باز خالی بگذارنـد بیت در خانه دنیا چه نشـینی برخیز کاین خانه بـدان خوش است کایند و روند وَ کُنّا نَحنُ الوارِثِینَ و هستیم مـا وارث آن مساکن بعـد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعـد از فنای همه وَ ما کانَ رَبُّکَ و نیست پروردگار تو مُهلِکَ القُری هلاک کننـده اهالی دیههای حَتّی یَبعَثَ تا وقتی که برانگیزد فِی أُمِّها در معظم آن دیار و اصل آن بلاد یعنی اهـل سواد اعظم زیرک تر و بـا فهم تر باشـند از اهـل دیگر قری لا ـ جرم آنجـا برانگیزد رَسُولًـا فرسـتاده بحکم الهی یَتلُوا عَلَیهِم بخوانـد بر ایشـان آیاتِنـا آیتهـای مـا را برای الزام حجّت و قطع معـذرت وَ مـا کُنّا مُهلِکِی القُری و نیستیم ما هلاک کننـده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلّا وَ أَهلُها مگر که اهالی آن ظالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق.

صفحه : ۸۶۸

وَ ما أُوتِیتُم و آنچه داده شده اید شما مِن شَیءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد فَمَتاعُ الحَیاهِ الدُّنیا پس آن برخورداری است

در زندگانی اینکه جهان وَ زِینَتُها و آرایش اینکه سرای که در مدّت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَ ما عِندَ اللّه ِ و آنچه نزدیک خدای است آن جهانی و نعمتهای جاودانی خَیرٌ بهتر است فی نفس الامر چه لذّت آن خالص است از کدورت محنت و مشقت وَ أَبقی و پاینده تر أَ فَلا تَعقِلُون َ آیا پس در نمی یابید و اندیشه نمی کنید که باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب مبدل می کنید بیت حیف باشد لعل و در دادن ز چنگ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ در خبر است که علی و حمزه رضی اللّه تعالی عنهما با ابو جهل معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرمود اینکه آیت نازل شد أَ فَمَن وَعَدناه ُ آیا کسیکه او را وعده کردیم بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وَعداً حَسَناً وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست فَهُوَ لاقِیه ِ پس او را دریابنده آن موعود است بی شبه یعنی علی و حمزه یا عمار رضی اللّه عنهم چنین کس باشد کَمَن مَتَّعناه ُ مَتاع َ الحَیاةِ الدُّنیا مانند کسیکه برخورداری دادیم او را در متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته محنت است و دولتش مودی به نکبت و مالش در صدد زوال و جاهش در معرض انتقال ثُم َّ هُوَ پس آنکس یَوم َ القِیامَةِ بروز رستخیز مِن َ المُحضَرِین َ از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جهل است یا ولید بن مغیره وَ یَوم َ یُنادِیهِم و یاد کن روزی را که خدای بخواند

کافران را فَيَقُول ُ پس گويد أَين َ شُرَكائِي َ الَّذِين َ كجااند شريكان من آنانكه كُنتُم تَزعُمُون َ بوديد شما كه گمان ميبرديد كه شريك منند قال َ الَّذِين َ حَق َّ گويند آنانكه واجب شد عَلَيهِم ُ القَول ُ بر ايشان سخن خداى يعنى آيات وعيد يا كلمه لأملأن جهنم و آنان رؤساى اهل ضلالت باشند يا ديوان كه گويند رَبَّنا اى پروردگار ما هؤُلاءِ الَّذِين َ اينكه گروه يعنى ضعفا و اتباع آنان كه ما أَغوَينا گمراه كرديم ايشانرا و بشرك خوانديم و اجابت كردند أَغوَيناهُم گمراه كرديم ايشانرا كَما غَوَينا همچنانكه خود گمراه بوديم تَبَرَّأنا اكنون بيزاريم ما إِلَيك َ بسوى تو ايشان و از آنچه ايشان اختيار كرده اند از كفر ما كانُوا نبودند ايشان فى الواقع إِيّانا يَعبُدُون َ ما را پرستند بلكه ايشان پرستش هواى نفس مى كردند. صفحه : ٨۶٩

وَ قِيل َ ادعُوا و گويند كافران را كه بخوانيد شُرَكاءَكُم انبازان خود را يعنى آنان را كه شريك ما ميساختند از بتان تا عذاب از شما دفع كنند فَدَعَوهُم پس بخوانند ايشان را باميد نصرت فَلَم يَستَجِيبُوا پس اجابت نكنند لَهُم مر ايشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت وَ رَأَوُا العَذاب َ و به بينند عذاب را تابعان و متبوعان لَو أَنَّهُم تمنا برند كه كاشكى ايشان كانُوا يَهتَدُون َ بودندى كه راه يافتندى بحيله كه عذاب از خود دفع كردندى يا راه يافته بودندى بحق تا از عذاب ايمن شدندى وَ يَوم َ يُنادِيهِم و بياد آور روزى را كه ندا كند حق سبحانه اهل تكذيب را فَيَقُول ُ پس گويد ما ذا أَجَبتُم ُ المُرسَلِين َ چه جواب داديد فرستادگان را چون شما را بحق دعوت كردند فَعَمِيَت پس پوشيده شود

عَلَيهِم ُالأنباءُ بر ايشان خبرها يعنى آنچه پيغمبران گفته باشند يا فراموش كنند حجتها را يَومَئِذٍ در آن روز ندانند كه چه گويند فَهُم لا يَتَساءَلُون َ پس ايشان نپرسند از يكديگر كه چه جواب گوئيم بجهت آنكه سائل و مسئول همه درمانده باشند يا از غايت دهشت و حيرت پرواى پرسش نكنند فَأَمّا مَن تاب َ پس اما آنكس كه توبه كند از شرك وَ آمَن َو بگرود بخدا و رسول وَ عَمِل َ صالِحاً و بكند عمل شايسته فَعَسى أَن يَكُون َ پس شايد بلكه بايد كه باشد مِن َ المُفلِحِين َ از رستگاران نه از ستمكاران و در وقت سؤال از جواب فرود نماند و رستگارى باجابت حضرت رسالت پناه عليه صلوات اللّه باز بسته است بيت مزن بى رضاى محمّد ص نفس ره رستگارى همين است و بس آورده اند كه صناديد عرب طعنه ميزدند كه خداى تعالى چرا محمّد ص را براى نبوّت اختيار كرد- بايستى كه چنين منصب عالى به بزرگتر اهل مكّه و طائف رسيدى لو لا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم حق سبحانه در جواب ايشان فرمود وَ رَبُّك َ يَخلُق ُ ما يَشاءُ وَ يَختارُ و پروردگار تو مى آفريند آنچه ميخواهد بى موجبى و مانعى و اختيار ميكند و برمى گزيند از براى تبليغ رسالت هركرا خواهد چنانچه رسالت را حضرت صلى اللّه عليه و سلّم برگزيد ما كان َ نيست و نباشد لَهُم ُ الخِيَرَةُ مر كافران را چون وليد بن مغيره و سائر طاغيان اختيارى در ان يعنى ايشان را نرسد و نسزد كه براى نبوت كسى را برگزينند چه زمام اختيار در قبضه اقتدار قادر مختار است هركرا خواهد

برگزینـد و هرکرا خواهـد رد کند سُبحانَ اللّهِ پاکی مر خدای راست از انکه کسـی را بر بالای او اختیاری بود وَ تَعالی و برتر است خدای عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شریک میگیرند.

صفحه : ۸۷۰ وَ رَبُّکَ و آفریـدگار تو یَعلَمُ میداند ما تُکِنُّ آنچه می پوشد صُدُورُهُم سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عـداوت پیغمبر و کینه مؤمنـان وَ مـا یُعلِنُونَ و میدانـد آنچه آشـکارا میسازنـد از طعن در نبوّت و تکـذیب قرآن وَ هُوَ اللّهُ و اوست خدای مسـتحق پرسـتش لا إِلهَ هیچ معبودی بسـزا نیست إِلّا هُوَ مگر او لَهُ الحَمدُ مر اوراست ستایش فِی الأُولی وَ الآخِرَهِ دریـن سـرا و در ان سـراچه مـولی نعـم دنیـوی و اخروی اوسـت وَ لَهُ الحُکـمُ و مر اوراست فرمـان دهی و کارگـذاری وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بـدو بازگردیـده خواهیـد شـد در روز نشور قُل بگو ای محمّـد ص أَ رَأَیتُم آیا چه بینیـد إِن جَعَلَ اللّهُ اگر گرداند خدای تعالی عَلَیکُمُ اللَّیلَ سَرمَداً بر شما شب را پاینده إِلی یَومِ القِیامَهِ تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر جوالی افق غائر حرکت دهـد مَن إِلهٌ کیست خـدای غَیرُ اللّهِ بجز خدای بحق که از روی قدرت یَأتِیکُم بِضِیاءٍ بیارد برای شـما روشـنی یعنی روز روشن که در ان بطلب معایش اشـتغال کنید أَ فَلا تَسمَعُونَ آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قُل أَ رَأَیتُم بگو ای محمّد ص چه بینید إِن جَعَلَ اللّهُ اگر بسازد خدای عَلَیکُمُ النَّهارَ بر شـما روز را سَرمَداً باقی و پاینده إِلی یَومِ القِیامَهِ

تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را بوسط السّما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَن إِله ٌغَیرُ اللّه ِ کیست خدای بجز اللّه که از راه رحمت یَأتِیکُم بِلَیل ٍ تَسکُنُون َ بیارد برای شما شبی را که آرام گیرید فِیه ِ درو از متاعب و اشغال و اعمال روز و استراحت کنید أَ فَلا تُبصِرُون َ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکّر و استبصار.

صفحه : ۸۷۱

وَ مِن رَحمَتِه ِ و از بخشایش خود جَعَل َ بیافرید لَکُم ُاللَّیل َ وَ النَّهارَ برای شما شب و روز را لِتَسکُنُوا فِیه ِ تا آرام گیرید در شب وَ لِتَبتَغُوا و تا بجوئید در روز مِن فَضلِه ِ از روزی خدای تعالی که بفضل خود مقرر کرده وَ لَعَلَّکُم و شاید که شما اندر ان تَشکُرُون َ سپاسداری کنید خدای را بر نعمت شب و روز نظم چرخ را دور شبان روزی دهد شب برد روز آورد روزی دهد خلوت شب بهر آن تا جان ریش راز دل گوید بر جانان خویش روزها از بهر غوغای عوام تا بدیشان کار تن گیرد نظام وَ یَوم َ یُنادِیهِم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی مر بت پرستان را تکرار اینکه ندا تقریع بعد از تقریع است فَیَقُول ُ پس گوید أَین َ کجاااند شُرَکائِی َ الَّذِین َ انبازان من آنانکه کُنتُم تَزعُمُون َ بودید که گمان می بردید که شریک من اند و دروغ میگفتید وَ نَزَعنا و بیرون می آریم ما مِن کُل ِّ أُمَّهٍ از هر گروهی و امتی شَهِیداً گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگواهی آریم فَقُلنا هاتُوا پس بگوئیم ما مر امتان را که بیارید بُرهانَکُم حجتی

که داريد بر شرك و تكذيب فَعَلِمُوا پس بدانند آن هنگام أَنَّ الحَقَّ لِلّهِ آنكه راستى يا عبادت يا حجت يا توحيد مر خداى راست وَ ضَلَّ عَنهُم و گم گردد از ايشان ما كانُوا يَفتَرُونَ آنچه بود كه مى بافتند از سخنان باطل يا اميد شفاعت كه به بتان ميداشتند إِنَّ قارُونَ بدرستى كه قارون كانَ مِن قَومِ مُوسى بود از قوم موسى عليه السلام ثعلبى گويد إبن عم موسى ع بود و گويند خواهرزاده موسى ع بود و اصح آنست كه پسر عم موسى ع بود چه پدر قارون يصهر بن قاهش است و پدر موسى ع عمران بن قاهش از اولاد لاوى بن يعقوب ع بوده و قارون را از غايت خود بصورتى و زيبا طلعت منور خواندندى و در قراءت توريت اقراء بنى اسرائيل بوده و يكى از سبعين مختار اوست و در زمان فقر و احتياج مردى متواضع و متخلق بود همين كه توانگرى روى بوى نهاد حالش متغير گشت فَبَغى پس ستم كرد و افزونى جست عَلَيهِم بر قوم موسى عليه السلام و خواست كه همه در تحت حكم او باشند وَ آتَيناهُ و عطا كرديم ما او را مِنَ الكُنُوزِ از گنجهاى يعنى مالهاى جمع كرده ما إِنَّ مَفاتِحَهُ آنچه كليدهاى آن يعنى برداشتن آن لَتَنُوأُ هر آئينه گرانى مى كرد بِالعُصبَةِ بگروهى از مردمان أُولِى القُوَّةِ خداوندان توانائى عصبه جماعتى باشد از ده تا چهل و امام فراگفته كه اينجا مراد چهل تنند كه كليدهاى كنوز وى مى كشيدند و در كشاف مذكورست كه شصت اشتر مفاتيح خزائن او مى كشيدند هر خزينه

را مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال است و آن چهارصد هزار و چهل هزار ابنان پر از زر و نقره بوده.

صفحه : ۸۷۲

إِذ قال َلَه ُیاد کن چون گفتند مر قارون را قَومُه ُگروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لا تَفرَح شادی مکن بمال دنیا إِن َّاللّه َبدرستی که خدای تعالی لا یُحِب ُّالفَرِحین َدوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که مبغوضه حق است نظم دنیای دنی چیست سرای ستمی افگنده هزار کشته در هر قدمی گر دست دهد گدای شادی نکند در فوت شود نیز نیرزد بغمی وَ ابتَغ ِو طلب کن تتمه کلام ناصحان است که قارون را گفتند و بجوی و بدست آر فِیما آتاک َاللّه ُدر آنچه عطا داده است ترا خدای تعالی الدّارَ الآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آن را در حصول ثواب آن جهانی بیت بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری وَ لا تَنس َو فراموش مکن نَصِیبَک َبهره خود را مِن َالدُّنیا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس از ان حال براندیش و بمال و منال غره مشو نظم گر ملک تو تا شام و یمن خواهد بود وز سر حد روم تاختن خواهد بود آن روز کزین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود و گفته اند فراموش مکن بهره

خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایت کننده باشد بسنده کن وَ أَحسِن و نیکوئی نمای با بندگان خدای کَما أَحسَن َاللّه ُ همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاده إِلَیک َبسوی تو وَ لا تَبغ ِالفَسادَ فِی الأَرض ِو مجوی تباه کاری و بیدادگری و تکبر در زمین إِن َّاللّه َبدرستی که خدای تعالی لا یُحِب ُّالمُفسِدِین َدوست نمیدارد فسادکنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظّم کنند قال َگفت قارون در جواب ایشان إِنَّما أُوتِیتُه ُجز اینکه نیست که داده شدم اینکه مال را یعنی بمن داده اند عَلی عِلم ٍعِندِی بر دانشی که نزدیک من است یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیل ام یا علم تجارت و دهقنت و سائر مکاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق علیه السلام و آنرا برداشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده أَ وَ لَم یَعلَم آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریت خوانده و از مورّخان شنیده أَن َّاللّه َآنکه خدای تعالی قَد أَهلَک َبدرستی که هلاک کرده است مِن قَبلِه ِپیش از قارون مِن َالقُرُون ِاز اهل روزگارها مَن هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنه ُسخت تر بوده از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَ أَکثَرُ جَمعاً و بیشتر بوده از روی جمع مال ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدّت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید وَ لا یُسئَل ُو پرسیده نخواهند شد عَن ذُنُوبِهِم ُ

المُجرِمُون َاز گناهان خود گناهكاران يعنى مشـركان چه ايشان را بسـيماى ايشان خواهند شناخت يعرف المجرمون بسيماهم يا ايشان را سؤال استعلام نخواهد شد چه حق تعالى مطلع است بر آن يا سؤال محاسبه نباشد زيرا كه بى حساب در دوزخ خواهند رفت.

صفحه : ۸۷۳

فَخَرَجَ َعَلى قَومِهِ ِ پس بيرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فِى زِينَتِهِ ِبآرايش خود بر استر سفيد كه زين زرّين داشت نشسته و جـامه ارغوانى پوشـيده چهـار هزار كس بهمين صـفت بـا وى سوار شـده و در كشـاف گويـد كه نود هزار تن كه همه جامه معصـفر داشتند بادى سوار گشتند و مردم پيش از ان رنگ معصفر نديده بودند و در موضح آورده كه هزار جاريه با وى بودند همه سوار باستران سـفيد و زين زرّين و جامهاى ارغوانى و موزهاى سـفيد چون قارون بدين دبدبه ميان قوم درآمد قالَ الَّذِينَ َ گفتنـد آنانكه يُرِيـدُونَ َالحَياةَ الـدُّنيا ميخواسـتند زنـدگانى دنيا را و بـدان راغب بودنـد از قوم او وقتى كه بدين زينت بر ايشان درآمد يا لَيتَ َلَنا اى كاشـكى بودى ما را از مال مِثلَ َما أُوتِيَ َقارُونُ ُمانند آنچه داده شده است قارون را إِنَّهُ ُلَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ٍ بـدرستى كه قـارون خداونـد حظّ بزرگ ست از دنيا وَ قالَ َالَّذِينَ َو گفتنـد آنانكه أُوتُوا العِلمَ َداده شـده بودنـد ايشان را علم باحوال آخرت يا دانا بودند ببركت قناعت و عزّت توكّل چون يوشع عليه السلام و اصحاب او وَيلَكُم واى بر شما اى طالبان دنيا ثَوابُ ُاللّهِ ِ پاداش خداى در آخرت خَيرٌ بهترست از مالهاى دنيا لِمَن آمَنَ َمر كسى را

که بگرود بخدا و پیغمبر او وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند کردار ستوده وَ لا یُلَقّاها و تلقین کرده نشود اینکه کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواسته داشت إِلَّا الصّابِرُونَ مگر صبرکنندگان را بر طاعت یا از مصیبت شکیبا باشند و گفته اند که توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را نظم اهل صبر از جمله عالم برتراند صابران از اوج گردون بگذرند هر که کار و تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش جاودان آورده اند که قارون را بر موسی ع و هارون علیهما السلام حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی ع گفت تو رسالت بردی و وزارت بهارون علیه السلام رسید من بر بی منصبی چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذای موسی علیه السلام بود تا وقتی که حکم زکوه نازل شده و یا آنکه عشر یا ربع میبایست داد موسی علیه السلام بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوه دهد، قارون حساب کرد و مبلغی عظیم برآمد بخل و خست سر راه او گرفت جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی ع گفت فرمان بردید اینکه زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر آورد که نام او ستیرا بوده طلبید و دو همیان زر بوی داده مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی ع با وی زنا

کرده روز دیگر که موسی علیه السلام در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن ست تازیانه بزنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت که اگر چه تو باشی موسی ع گفت آری اگر چه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن زنا کرده موسی ع گفت معاذ اللّه او را حاضر کنید پس ستیرا بمحفل درآمد و موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدائیکه دریا شکافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را هیبت الهی دریافته گفت یا کلیم اللّه قارون دو کیسه زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهکاریها و بدکاری های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با من ست بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بر همه روشن باشد موسی علیه السلام روی بخاك نهاده از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هر چه میخواهی موسی ع گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون ست گو بر جای خود قرار گیرد و هر که با من ست گو بکناره روند کافه بنی اسرائیل از ان محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی ع بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجائی نرسید و موسی علیه السلام

گفت خذيهم القصه تا زانو و ميان و گردن بزمين فرو رفتند و زارى و استغاثه ايشان در دل موسى ع اثر نكرد تا زمين ايشان را بتمام فرو برد و ايشان زارى ميكردند فائده نداد و در اكثر تفاسير هست كه حضرت عزّت با موسى ع خطاب كرد كه هفتاد بار قارون و ياران او فرياد كردند بفرياد ايشان نرسيدى و رحم نكردى بعزت و جلال من كه اگر يك نوبت مرا بخواندندى اجابت ميكردم القصه بعد از خسف قارون سفهاى بنى اسرائيل با يكديگر گفتند كه موسى ع دعا كرد تا قارون بزمين فرو رود كنوز و امتعه او را تصرف نمايد چون موسى عليه السلام شنيد درخواست از حق سبحانه تا سراى و گنج خانهاى او نيز بزمين فرو برد چنانچه حق سبحانه ميفرمايد.

صفحه : ۸۷۴

فَخَسَفنا بِهِ پس فرو برديم قارون وَ بِدارِهِ الأَرضَ و سراى او را بزمين صاحب لباب فرموده كه هر روز قارون مطعون و ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمين فرو ميروند و در نفخ صور بارض سفلى خواهند رسيد بيت گنج قارون كه فرو ميرود از قهر هنوز خوانده باشى كه همه از غيرت درويشان است فَما كانَ لَهُ پس نبود مر قارون را مِن فِئَةٍ هيچ گروهى از ياران كه در آن وقت يَنصُرُونَهُ يارى كردندى او را مِن دُونِ اللّهِ بجز خداى تعالى وَ ما كانَ مِنَ المُنتَصِرِينَ و نبود از منع كنندگان عذاب از خود يعنى نه كسى از وى عذاب بازداشت و نه خود توانست بازداشتن وَ أَصبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوا و بامداد كردند آنانكه آرزو مى بردند مَكانَهُ منزل و

جاه او را بِالأمس ِ دیروز یعنی آرزوبرنـدگان گشـتند بعـد از خسف وی رو گردانیدگان بصـلاح یَقُولُون َـ می گفتند هر یک با دیگری وَیکَأَن َـ اللّه َـ و یک بمعنی ویلک است و اعلم مضـمرست یعنی وای بر تو بـدان آنکه خدای تعالی یَبسُطُ الرِّزق َـ گشاده میگردانـد روزی را لِمَن یَشـاءُ برای هر که میخواهـد مِن عِبـادِه ِ از بنـدگان خود نه بکرامتی که مقتضـی بسط بود بلکه بمحض ارادت وَ یَقـدِرُ و تنگ می سازد بر هر که میخواهـد نه بمـذلتی که تقاضای قبض کنـد بلکه بمقتضای مشیّت لَو لا أَن مَن َـ اللّه ُـ اگر نه آن بودی که خـدای تعـالی منت نهـادی عَلَینـا بر مـا و نـداد بما آنچه تمنّای ما بود از دنیا لَخَسَف َـ بِنا هر آئینه بزمین فرو برده بودند ما را و حفص فعل معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَیکَأَنَّه ُـ وی کلمه تندیم است و کان برای تشبیه و در لبـاب از طبری نقـل میکنـد ویکـأن بمعنی ا لـم تعلـم و ا لـم تر است یعنی نمیـدانی و نمی بینی آنکه لا ـ یُفلِح ُـ الکـافِرُون َـ رسـتگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلک َـ الدّارُ الآخِرَةُ آن سـرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است نَجعَلُها ساخته ایم آنرا لِلَّذِین َـ برای آنانکه ایشان لا یُرِیدُون َـ نمیخواهند عُلُوًّا بزرگی و تکبر فِی الأَرض ِ در زمین باهـل آن وَ لا ـ فَسـاداً و نه تبـاه کـاری و سـتم بر مردمـان چنانچه قارون خواست وَ العاقِبَةُ و سـر انجام نیکو لِلمُتَّقِین َـ مر پرهیزگـاران راست صـاحب بحر فرمود که سـرای رضـا مر جماعتی راست از ارواح مقـدّسه یعنی پاک شـده از ادناس صـفات نفسانیه که در زمین

بشریت طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات هیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک بازگذارند بملکیت و مالکیت تا هر تصرفی که در کون و مکان خواهد بکند و ایشان را بر ان اعتراض نبود مصرعه هر چه خواهی بکن که ملک ترا است.

صفحه : ۸۷۵

مَن جاءَ بِالحَسَنَهِ هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربّانی یا طاعتی باخلاص فَلَه ُ پس مر اوراست خَیرٌ نیکوتر مِنها از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از ان در آخرت وَ مَن جاءَ بِالسَّیِّئَهِ و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلا یُجزَی الَّذِین َ پس داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّیِّئات ِ کردند بدیها را إِلّا ما کانُوا یَعمَلُون َ مگر مثل آن چیزی که بودند که در دنیا عمل میکردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از ان خواهد بود و پاداش سیه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است بتکرار اسناد سیه بدیشان و فائده اینکه صورت انزجار عقلا است از ارتکاب سیئات بیت هر چه در عقل و شرع بد باشد نکند هر که با خرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولود در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیت فرود آمد إِن َّالَّذِی

فَرَض َ بـدرستیکه آنکه فرض کرده است عَلَیکَ َالقُرآن َ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بـدان لَرادُّکَ َ هر آئینه بازگرداننـده است ترا إِلی مَعادٍ بجای بازگشت یعنی مکه و گویند اینکه وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا فی اللّه است در احدیّت ذات و بقا باللّه در مقام تحقق بجمع صـفات و بر سالک مستبصـر اینجا سر منه بداء و الیه یعود روشن میگرد نظم چون ازو بد اینکه و آن را ابتدا هم بدو باید که باشد انتها نورهائی را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشـد رجوع قُل بگو ای محمّد رَبِّی پروردگار من أَعلَم ُ داناترست مَن جاءَ بِالهُدی کسـی که آورد راه راست را یا توحیـد یـا قرآن را و آن منم وَ مَن هُوَ و آن کسـیکه او فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویـداست چون منکران من وَ مـا کُنت َ تَرجُوا و نبودی تو که امیـد داشـته باشـی أَن یُلقی إِلَیـک َالکِتاب ُ آنکه فرسـتاده شود بتو قرآن پس ما نفرسـتادیم بتو کتاب إِلّا رَحمَـهً مگر بجهت بخشایشـی مِن رَبِّک َ از نزدیـک پروردگـار تـو فَلا تَکُونَن َّ ظَهِیراً پس مبـاش هم پشت دیـار لِلکـافِرِین َ مر ناگرویـدگانرا یعنی مـدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت مفرمای وَ لا یَصُـدُّنَّک َ و بایـد که کافران بازندارنـد ترا عَن آیات ِ اللّه ِ از خوانـدن آیتهای خـدای تعالی و عمل کردن بـدان بَعدَ إِذ أُنزِلَت إِلَیک َ بعد از انکه فرود آمده است بتو وَ ادع ُ و بخوان خلق را إِلی رَبِّک َ بسوی عبادت پروردگار خود

وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشرِكِينَ و مباش از شرك آورندگان.

صفحه : ۸۷۶

وَ لا تَدعُ و مخوان مَعَ اللّهِ با خداى تعالى بحق إِلهاً آخَرَ خداى ديگر زيرا كه لا إِلهَ إِلّا هُوَ نيست هيچ خدائى سزاوار خواندن مگر او مخاطب درين آيات حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم است و مراد امت اند و فائده خطاب بآن حضرت ص قطع طمع مشركان است از موافقت وى بايشان كُلُّ شَىءٍ همه چيزها هالِكٌ فانى است إِلّا وَجهَهُ مگر ذات حق سبحانه يا همه عملها باطل است مگر آنكه بآن وجه اللّه طلبند لَهُ الحُكمُ مر اوراست حكم وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ و بسوى او بازگشته خواهيد شد براى مكافات نزد بعضى محققان آنست كه چون موجود حقيقى نيست الا حق سبحانه پس از روى حقيقت ما سواى او فانى باشد صاحب كشف الاسرار در تفسير اينكه آيت از كلمات حضرت شيخ الاسلام قدس سره نقل ميكند كه بيت كه نه از كس بتو و نه از تو بكس ما همه از تو بتو بس همه توئى و بس شعر الا كلّ شىء ما خلا اللّه باطل و كل نعيم لا محاله زائل علائق منقطع است و عوائق مرتفع رسوم باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشى و خلائق فانى و حق يكتا و بخود باقى در شرح عوارف مذكورست كه نه گفت يهلك تا معلوم شود كه وجود همه اشيا در وجود او امروز هالك است و حواله مشاهده اينكه حال بفردا، در حق محجوبان است يوم يرونه بعيد او نراه قريبا مصرعه با وجود تو ز من راست نيايد كه منم

سوره العنكبوت

مكيه و

هی تسع و ستون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق اینکه کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کنه معرفت اینکه کلام آگاهی نی مصرعه رد عاجز و فهم در وی گم است و در حروف اوّل اینکه سوره گفته اند الف اشارت است باسم اللّه و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که اللّه منم روی بطاعت من آر، و لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار، و مجید منم بزرگی دیگران مسلّم مدار أَ حَسِبَ ٱلنّاس ُأَن یُترَکُوا آیا پنداشتند مردمان آنکه فروگذاشته شوند أَن یَقُولُوا آمَنّا بآن که گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان بازداشته شود وَ هُم لا یُفتَنُون َ-و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن و اینکه آیت در شان جمعی از مسلمانان ست که در مکه بودند و ایشانرا هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان آیت فرستاد که تصوّر نمی باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی و لا درست بود بیت عاشقان را درد دل بسیار می باید کشید جور یار و طعنه اغیار می باید کشید و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی اللّه عنه روز

بدر بزخم تیر عمّار حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر از فوت مهجع جزع و فزع بسیار می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود وَ لَقَد فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِین َ مِن قَبلِهِم آنان را که پیش ازین مومنان بودند یعنی اینکه صورت در همه امم. واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فَلَیَعلَمَن َّ اللّه ُ پس ظاهر میگرداند خدای تعالی الَّذِین َ صَدَقُوا آنان را که راست گفته اند در دعوی ایمان لَیَعلَمَن َّالکاذِبِین َ و متمیز میسازد دروغگویان را در دین یا می نماید اینکه هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا بآنچه میداند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان بر وی کند گر بود صادق کشد بار جفا گر بود کاذب گریزد از بلا .

صفحه : ۸۷۷

أَم حَسِب َالَّذِین َ بلکه می پندارند آنانکه یَعمَلُون َالسَّیِّئات ِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی أَن یَسبِقُونا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساءَ ما یَحکُمُون َ بدحکمی ست آنکه می کنند در فتوحات مذکورست که آیا می پندارند گناهکاران که بسیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند اینکه حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد بیت گر گناه تو از عدد بیش است سبقت

رحمتم از ان بیش است مَن کـان َ یَرجُوا هر که باشـد که امیـد دارد لِقـاءَ اللّه ِ لقـای خـدای تعالی را در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته انـد هر که ترسـد از روز رسـتخیز و عرض او بر خـدای گو آماده باش فَإِن َّ أَجَل َ اللّه ِ پس بـدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا جزا لَآت ٍ هرآئینه آینده است وَ هُوَ السَّمِیع ُ العَلِیم ُ و اوست شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمائر و اسرار ایشان وَ مَن جاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا بهوای نفس غدّار فَإِنَّما یُجاهِدُ پس جز اینکه نیست که جهاد کنید لِنَفسِه ِ برای خود چه ثواب آن عایـد بدو است إِن َّ اللّه َ بدرستی که خدای تعالی لَغَنِی ٌّ هرآئینه بی نیازست عَن ِ العالَمِین َ از طاعات و مجاهـدات عالمیـان و تکلیـف عبـاد بعبـادات جهت صـلاح احـوال ایشـان است وَ الَّذِین َ آمَنُـوا و آنـانکه گرویـده انـد وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند کارهای نیکو لَنُکَفِّرَن َّ هرآئینه محو می کنیم عَنهُم از ایشان سَیِّئاتِهِم بدی های ایشان وَ لَنَجزِیَنَّهُم و هرآئینه پـاداش دهیم ایشـان را أَحسَن َ الَّذِی نیکوتر عملی را آنکه کـانُوا یَعمَلُون َ بودنـد که میکردنـد یعنی توحیـد را که بهـترین عمل ایشان است جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضـیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمـل ایشـان یکی را ده و زیـاده تا هفت صـد زیرا که ایشان محتاج انـد و من بی نیاز مصـرعه رسم باشـد کز غنی چیزی رسـد محتاج را، آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص رضی اللّه عنه بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه

بنت ابی سفیان سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هرچه بدان مایه زندگانی مدد یابد تناول نکنم تا تو از دین محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسانید و اینکه آیت نازل شد که.

صفحه : ۸۷۸

وَ وَصَّینَا الإِنسانَ -و امر کردیم آدمی را بِوالِدَیه ِ به پدر و مادر او حُسناً نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَ إِن جاهَداكَ -و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشرِكَ -بِی تا شرک آوری بمن و انباز گیری ما لَیسَ -آن چیزیرا نیست لَكَ -بِه ِ مر ترا بالوهیت او عِلم ٌدانشی تعبیر کرد از نفی الوهیّت بنفی عالم بآن، یعنی مادر و پدر اگر تکلیف کنند با آنکه انبازگیری برای من چیزیرا که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیّت ثابت نیست جز مرا فَلا تُطِعهُما پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست إِلَی َمَرجِعُكُم بسوی مجازات من است بازگشت شما از مومن و مشرك و از بار و عاق فَأُنَبِّئُكُم پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بِما كُنتُم تَعمَلُونَ -بآنچه هستید که می کنید وَ الَّذِینَ -آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِو کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدخِلَنَّهُم هرآئینه داخل گردانیم ایشانرا فِی الصّالِحِینَ -در زمره ستودگان یا درآوریم در مدخل ایشان که بهشت است وَ مِنَ -النّاس ِو از مردمان مَن یَقُول ُکس هست که میگوید آمَنّا بِاللّه ِگرویدیم بخدای مراد منافقانند یا

قومی ضعیف الایمان که می گفتند ایمان داریم فَإِذا أُوذِیَ فِی اللّه ِ پس چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ گرداند یعنی دارد و شمارد فِتنَهَ النّاس ِ رنج و عذاب مردمان را کَعَذاب ِ اللّه ِ مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای تعالی وَ لَئِن جاءَ و اگر بیاید نَصرٌ مِن رَبِّکَ یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَیَقُولُنَّ هر آئینه گویند إِنّا کُنّا مَعَکُم بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید أَ وَ لَیس َاللّه ُ آیا نیست خدای تعالی بِأَعلَم َ داناتر از همه دانایان بِما فِی صُدُورِ العالَمِین َ بآنچه در دلهای آدمیان است از صفای اخلاص و کدورت نفاق.

صفحه : ۸۷۹

وَ لَیَعلَمَنَّ اللّه ُالَّذِین َ آمَنُوا و هرآئینه میداند خدای آنان را که گرویده اند بدل وَ لَیَعلَمَنَّ المُنافِقِین َ و هرآئینه میداند منافقان را که نه گرویده اند و ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلا چه بمحنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه بآتش عیار زر و نقره معلوم گردد نظم به شکل و هیات انسان ز ره مرو زنهار توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد اگر نه پاک بود از بلا بخواهد جست و اگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف امیر المومنین عمر بن خطاب و خبّاب را رض گفتند که از دین محدّث روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید

و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را برداریم و شما را در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد وَ قال َالَّذِین َکَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِین َ آمَنُوا مر آنان را که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِیلَنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید وَ لنَحمِل و باید که برآوریم خَطایاکُم گناهان شما را امر است در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما برداریم وَ ما هُم و حال آنکه نیستند کافران بِحامِلِین َ بردارندگان مِن خَطایاهُم از گناهان مومنان مِن شَی ءٍ هیچ چیز را إِنَّهُم لَکاذِبُون َ بدرستی که ایشان هرآئینه دروغ گویانند در سخن خود که میگویند که بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن از اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه تعالی وَ لَیَحمِلُن َّ أَثقالَهُم و هرآئینه خواهند برداشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را وَ أَثقالًا و بارهای گران دیگران را مَع َ أَثقالِهِم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنان را که گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد وَ لَیُسئَلُن َّو هرآئینه سؤال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان یَوم َالقِیامَهِ در روز رستخیز عَمّا کانُوا یَفتَرُون َ از آنچه هستند که برمی بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق میشود وَ لَقَد أَرسَلنا و بدرستی که فرستادیم ما نُوحاً إِلی قَومِهِ نوح ع را بسوی قوم او فَلَبِث َ پس درنگ کرد فِیهِم در میان

ایشـان بجهت دعوت ایشان بطریق حق أَلف َسَنَةٍ هزار سال إِلّا خَمسِین َعاماً مگر پنجاه سال روایت اشـهر آنست که نوح علیه السـلام چهل ساله مبعوث شد و نه صد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت کرد بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب نقـل میکنـد که عمر نوح علیه السـلام هزار و چهار صـد سال بود صاحب عین المعانی فرموده که سـی صـد و هفتاد ساله مبعوث شـده و نهصـد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سـی صد و پنجاه سال بزیست ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسـید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشـته باشد از یکی درآینـد و از دیگری بیرون رونـد قطعه گر عمر تو عمر نوح ع و لقمـان ع باشـد آخر بروی چنانکه فرمان باشـد در بودن دنیا و برون رفتن ازو یک روز و هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح علیه السلام جهت تسلّی خاطر سیّد انام علیه الصلوه و السّلام و تنبیه برکشـیدن ایـذا و آزار قوم و تهدیـد مکـذبان بـذکر طوفان یعنی نوح علیه السـلام نهصـد و پنجاه سال جفای قوم کشـید و همچنان دعوت می فرمود کسی نمی گروید فَأَخَذَهُم ُالطُّوفان ُ پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان وَ هُم ظالِمُون َو ایشان ستم کاران بودند.

صفحه : ۸۸۰ فَأَنجَینـاه ُ پس نجـات دادیم نوح ع را وَ أَصـحاب َالسَّفِینَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وَ جَعَلناها و گردانیدیم

کشتی یـا واقعه قوم نوح علیه السـلام را آيَةً دلاـلتی یا عبرتی لِلعالَمِین ‌از برای عالمیان تا بـدان اسـتدلال کننـد یا پنـد گیرنـد وَ إِبراهِیم ‌و یاد کن ابراهیم علیه السـلام را إِذ قال ‌چون گفت لِقَومِهِ ‌مر گروه خود را از اهل بابل که اعبُدُوا اللّه ‌بپرستید خدای را وَ اتَّقُوه ‌و بترسـید از عـذاب او ذلِکُم اینکـه عبـادت و ترس خَیرٌ لَکُم بهـتر است شـما را از دین و آئینی که داریـد إِن کُنتُم تَعلَمُون ‌اگر هستیـد که دانیـد خیر را از شـر و نفع را از ضـرر إِنَّما تَعبُدُون ‌جز اینکه نیست که پرسـتش می کنید مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خـدای تعالی أَوثاناً بتان را وَ تَخلُقُون ‌و برمی بافیـد إِفکاً دروغی که آن را خـدای نام میکنیـد إِن َّالَّذِین َ تَعبُدُون ‌بدرستی که آنان را پرسـتش می کنیـد مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خـدای تعالی لا یَملِکُون ‌نمی تواننـد و قدرت ندارند که روزی دهند لَکُم مر شمـا را رِزقاً روزی دادنی فَابتَغُوا پس بجوئیـد عِنـدَ اللّه ِ الرِّزق ‌از نزدیک خـدای تعالی روزی را که او توانا است بر ایصال آن بمرزوقان وَ اعبُدُوه ‌و بپرستید او را بیگانگی وَ اشکُرُوا و شکر گوئید لَه ‌مر او را که شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است إِلَیه ِ تُرجَعُون ‌بسوی او بازگردیـده خواهیـد شد تا اینجا سـخن ابراهیم علیه السـلام بود آنکه حق سـبحانه تهدید می کند قریش را می فرمایـد وَ إِن تُکَذِّبُوا و اگر تکـذیب کنیـد ای اهل مکّه پیغمبر مرا فَقَد کَذَّب ‌پس بدرستی که تکذیب کرده اند پیغمبران خود را أُمَم ‌جماعتها مِن قَبلِکُم پیش از شما چون قوم

نوح ع و هود ع و صالح ع علیهم السلام و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسیده بلکه مضرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما مر حبیب مرا چه زیان وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا البَلاغُ المُبِینُ و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و به بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید.

صفحه : ۸۸۱

أَ وَ لَم یَرَوا کَیفَ آیا نمی بینید و حفص به غیبت میخواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یُبدِئُ اللّهُ الخَلقَ آشکارا می گرداند خدای تعالی آفریدگاران را و از نیست هست میکند ثُمَّ یُعِیدُهُ پس ایشانرا بعد از موت بازگرداند بحیات إِنَّ ذلِکَ بدرستی که اینکه ابدا و اعاده عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ بر خدای تعالی آسان است قُل بگو ای محمّد ص مر اینکه منکران را که از راه تفکّر و استدلال سِیرُوا بروید فِی الأَرضِ در زمین فَانظُرُوا کَیفَ پس بنگرید که چگونه بَدَأَ الخَلقَ بیافریده است خدای تعالی خلق را در ابتداء بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللّهُ پس خدای تعالی یُنشِئُ ظاهر گرداند النَّشأَةَ الآخِرَةَ آفریدن دیگر را ملخص سخن آن است که چون بدیدید و بدانستید که خالق همه در ابتدا اللّه است حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدئ خلایق است می تواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز از ابداء و اعاده قَدِیرٌ تواناست بجهت آنکه قدرت

صفت ذاتی اوست و نسبت ذات او بهمه ممکنات یکسان است چون بر نشاه اولی قادر است هر آئینه از نشأه اخری عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَن يَشاءُ هرکرا خواهد عذاب او وَ يَرحَمُ مَن يَشاءُ و به بخشد بر هر که خواهد بخشش او وَ إِلَيهِ تُقلَبُونَ و بسوی حکم او بازگردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان و در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدل است و رحمتش از روی فضل هرکرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و هرکرا خواهد بوی فضل کند بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی و گر خوانی ز روی فضل خوانی مرا با راندن و خواندن چکار است اگر خوانی و گر رانی تو دانی در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوی است و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیا است و ترک آن یا بحرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب بآنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه متولی کار او شود مصرعه تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما- وَ ما أَنتُم و نیستید شما ای مردمان بِمُعجِزِينَ عاجزکنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فِي الأَرضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شدید نتوانید شد وَ لا فِي السَّماءِ و نه در آسمان

یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجزکنندگان نیستید و گفته اند مراد آن است که نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای وَ ما لَکُم و نیست شما را از عذاب خدای مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی مِن وَلِی ٍّ هیچ دوستی که نگاهدارد شما را از ان وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که بصدد دفع آن درآید.

صفحه : ۸۸۲

وَ الَّذِین َ کَفَرُوا بِآیات ِ اللّه ِ و آنانکه نگرویدند بآیتهای خدای تعالی یعنی بکتب او یا بدلایل وحدانیت او وَ لِقائِه ِ و لقای او یعنی بسرای آخرت و بعث أُولئِک َ یَئِسُوا آن گروه ناامید شدند مِن رَحمَتِی از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع است وَ أُولئِک َ و آن گروه لَهُم مر ایشان را است عَذاب ٌ أَلِیم ٌ عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابراهیم علیه السلام می کند و می فرماید فَما کان َ پس نبود جَواب َ قَومِه ِ جواب قوم ابراهیم ع بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقتُلُوه ُ بکشید او را أَو حَرِّقُوه ُ یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در آتش انداختند فَأَنجاه ُ اللّه ُ پس برهانید او را خدای تعالی مِن َ النّارِ از ضرر آتش و آنرا برو سرد و با سلامت گردانید إِن َّ فِی ذلِک َ بدرستی که درین رهانیدن لَآیات ٍ هر آئینه نشانهای قدرت اوست از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل

و ریحان از ان لِقَوم ٍیُؤمِنُون َبرای گروهی که میگرونـد چه ایشـان بتفحص از ان و تامـل در ان نفع میگیرنـد وَ قـال َو گفت ابراهیم ع إِنَّمَـا اتَّخَـذتُم جز اینکه نیست که فراگرفتیـد مِن دُون ِاللّه ِبجز خـدای تعـالی أَوثانـاً بتان را بخـدائی مَوَدَّهَ بَینِکُم برای دوستی میان شما یعنی تا شما و بت پرستان بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی تـا در دنیـا باشـید آن دوسـتی بـاقی است ثُم َّیَوم َالقِیـامَهِ پس روز قیـامت یَکفُرُ کـافر شـود و بیزاری کنـد و منکر گردد بَعضُکُم بعضـی از شما که متبوعانند بِبَعض ٍمر بعضی را که متابعانند وَ یَلعَن ُبَعضُکُم و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و اراذل بَعضاً برخی را که پیش روان و اشـراف اند وَ مَأواکُم ُالنّارُ و بازگشت شـما همه دوزخ است وَ ما لَکُم و نیست شما را در آن روز مِن ناصِرِین َهیچ یاران و مددگاران که خلاصـی یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم علیه السلام بسلامت از ان آتش بیرون آمد.

صفحه : ۸۸۳

فَـآمَن َپس بگرویـد و تصـدیق کرد لَه ُلُوطٌ مر او را لوط علیه السـلام که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَ قـال َو گفت ابراهیم علیه السلام مر او را و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود إِنِّی مُهاجِرٌ بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم إِلی رَبِّی به آنجـا که امر پروردگـار من است إِنَّه ُهُوَ العَزِیزُ بـدرستی که او غـالب است مرا مغلوب دشـمنان نسـازد الحَکِیم ُدانا است و بحکمت کار من

بسازد پس لوط علیه السلام و ساره با وی اتفاق نموده از کوهی که از سواد کوفه است به نجران رفتند و از آنجا بولایت شام درآمده ابراهیم علیه السلام به فلسطین نزول فرمود لوط علیه السلام بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم ع در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسماعیل ع را بوی داد از هاجره رض که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضرت علیه السلام بصد و دوازده یا صد و بیست رسیده حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه فرمود وَ وَهَبنا لَه ٗو بخشیدیم ما او را در سن پیری إِسحاق َوَ یَعقُوب َفرزندی اسحق ع نام و نبیره یعقوب نام وَ جَعَلنا و نهادیم فِی ذُرِّیَّتِه ِالنُّبُوَّة َدر فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل وَ الکِتاب َو کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَ آتَیناه ُأَجرَه ُو دادیم ما او را مزد هجرت او فِی الدُّنیا درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیمه یا ذرّیّت طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلاه بر وی تا آخر دهر ماوردی میگوید مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیات در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از ان

مائده پرفائده بهرمنداند وَ إِنَّه ُو بدرستی که او فِی الآخِرَهِ در ان سرای لَمِن َالصّالِحِین َاز جمله شایستگان و پسندیدگان است وَ لُوطاً و یاد کن لوط علیه السلام را إِذ قال َچون گفت لِقَومِه ِ مر گروه خود را از اهل موتفکات إِنَّکُم آیا شما لَتَأتُون َالفاحِشَهَ می آیند بدان کار زشت و حفص انکم میخواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آئید یعنی میکنید کاریکه بغایت زشت است و بسبب قباحت آن ما سَبَقَکُم پیشی نگرفت بر شما بِها بآن فاحشه مِن أَحَدٍ هیچ یکی مِن َالعالَمِین َاز عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفّر است و نفوس پاکیزه اینکه کار را کاره.

صفحه : ۸۸۴

أَ إِنَّکُم لَتَأتُون َالرِّجال َآیا شما می آئید بمردان بطریق مباشرت وَ تَقطَعُون َالسَّبِیل َو میزنید راه بر راه گذران یعنی مال ایشان می گیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد دریا میکرده اند و راه بند شده وَ تَأتُون َو می آئید فِی نادِیکُم ُالمُنکَرَ در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح به فحش کردن و صفیر زدن و سنگریزه بانگشت بر یکدیگر افگندن و مهرها از کمان کرده بر ره گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب او تار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَما کان َپس نبود جَواب َقَومِه ِ جواب قوم وی مر سخن ویرا إِلّا أَن قالُوا مگر آنکه گفتند ائتِنا بِعَذاب ِ اللّه ِبیار عذاب خدای را بر ما إِن کُنت َاگر هستی تو مِن َالصّادِقِین َاز راست گویان

در انكه اينكه فعلها قبيح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد يعنى ما ترک اينكه عملها نخواهيم كرد تو اگر راست ميگوئى كه خدا هست و تو پيغمبرى پس تو او را بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط ع از ايشان نااميد شد قالَ گفت از روى مناجات رَبِّ انصُرنِي خدايا يارى ده مرا بانزال عذاب عَلَى القَومِ المُفسِدِينَ بر گروه تباه كاران وَ لَمّا جاءَت و آن هنگام كه آمدند رُسُلُنا فرستادگان ما يعنى ملائكه إِبراهِيمَ بِالبُشرى بسوى ابراهيم عليه السلام جهت بشارت فرزند قالُوا گفتند إِنّا مُهلِكُوا بدرستى كه ما هلاك كنندگانيم أَهلِ هذِهِ القَريَةِ اهل اينكه ديه سدوم را كه تكذيب خواهرزاده تو ميكنند إِنَّ أَهلَها بدرستى كه اهل آن ديه كانُوا ظالِمِينَ هستند ستمكاران بكفر و انواع منكرات قالَ گفت ابراهيم عليه السلام إِنَّ فِيها لُوطاً بدرستى كه در ان ديه لوط عليه السلام است و او از ظالمان نيست قالُوا گفتند ملائكه نَحنُ أَعلَمُ ما داناتريم بِمَن فِيها بهر كس كه درو است از مومن و كافر و ما از حال لوط عليه السّلام غافل نيستيم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آئينه او را رهائى خواهيم داد وَ أَهلَهُ و كسان او را إِلَّا امرَأَتَهُ مگر زن او را كه او كانَت باشد مِنَ الغابِرِينَ از باقى ماندگان در عذاب يا در ديه يعنى خواهيم گفت تا لوط ع از ميان قوم بيرون رود با اهل خود و همه كسان وى بيرون روند مگر زن او كه در ميان قوم بماند و با ايشان هلاك شود.

صفحه : ۸۸۵

وَ لَمّا أَن جاءَت و آن هنگام كه آمدند رُسُلُنا لُوطاً

فرستادگان ما بسوی لوط علیه السلام سِیءَ بِهِم اندوهناك شد بدیشان وَ ضاقَ بِهِم و تنگ شد بسبب ایشان ذَرعاً از جهت دل یعنی تنگ دل گشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا می شدند فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط علیه السلام مشاهده کرده او را تسلّی دادند وَ قالُوا و گفتند لا تَخَف مترس وَ لا تَحزَن و اندوه مدار إنّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهاننده ایم ترا وَ أَهلَكَ و کسان ترا إلَّا امرَأَتَكَ مگر زن ترا که او كانَت مِنَ الغابِرِینَ باشد از بازماندگان و هلاك شدگان إنّا مُنزِلُونَ بدرستی که ما فرود آرندگانیم– عَلی أَهلِ هذِهِ القَریَهِ بر اهل اینکه دیه رِجزاً عذابی مِنَ السَّماءِ از آسمان یعنی سنگ باران بِما كانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته یَفسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدای تعالی لوط علیه السلام باهالی خود خلاصی یافته و کفار موتفکه هلاك شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید وَ لَقَد تَرَكنا و بدرستی که ما بگذاشتیم مِنها از ان قریه آیَةً بَیِّنَةً نشانه روشن لِقَومٍ یَعقِلُونَ برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشان است یا حجاره سجّیل که در آن زمین یافته میشود و یا آبهای سیاه که هنوز هست وَ إلی مَدیَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخاهُم شُعَیباً برادر ایشان شعیب علیه السلام را فَقالَ پس گفت یا قَومِ اعبُدُوا اللّه ای گروه من بپرستید خدای را– وَ ارجُوا الیَومَ الآخِرَ و امید بدارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید

ثواب توان داشت یا بترسید از شدّت روز قیامت وَ لا تَعثَوا و غایت تباهی مجوئید فِی الأَرض ِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفسِدِین َ در حالتی که قاصد فساد باشید.

فَکَذَّبُوه ُ پس به دروغ داشتند شعیب علیه السلام را او از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتهُم ُ الرَّجفَهُ پس بگرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحه جبرئیل که دلها بدان در تزلزل افتاد فَأَصبَحُوا پس بامداد کردند فِی دارِهِم در سراهای خویش جاثِمِین َ بزانو درآمدگان و مردگان وَ عاداً وَ ثَمُودَ و قوم عاد و ثمود و حفص ثمود خواند بلا تنوین و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را وَ قَد تَبَیَّن َ لَکُم و بدرستیکه روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِن مَساکِنِهِم از مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بر ان می گذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَ زَیَّن َ لَهُم ُ و بیاراست برای ایشان الشَّیطان ُ دیو سرکش یعنی ابلیس أَعمالَهُم کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب فَصَدَّهُم پس بازداشت ایشان را عَن ِ السَّبِیل ِ از راه راست که انبیاء علیهم السلام ایشان را بدان میخواندند وَ کانُوا مُستَبصِرِین َ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَ قارُون َ و یاد کن قارون را وَ فِرعَون َ وَ هامان َ و فرعون و وزیر او هامان وَ لَقَد جاءَهُم مُوسی و بدرستیکه آمد بدیشان موسی ع بِالبَیِّنات ِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاستَکبَرُوا پس سرکشی کردند فِی الأَرض ِ در

زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَ ما کانُوا و نبودند سابِقِین َ پیشی گیرندگان بر حکم خدای تعالی بلکه حکم خدای در ایشان رسید- فَکُلًّا پس هر یک از اینان که یاد کرده شد أَخَذنا فراگرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنبِه ِ بگناه او فَمِنهُم پس بعضی از ایشان مَن أَرسَلنا عَلَیه ِ کسی بود که فرستادیم بر ایشان حاصِباً بادی سخت که در ان سنگریزه بود یعنی قوم لوط علیه السلام وَ مِنهُم و بعضی از ایشان مَن أَخَذَته ُالصَّیحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین وَ مِنهُم و بعضی از ایشان مَن خَسَفنا کسی بود که فرو بردیم بِه ِ الأَرض َاو را بزمین چون قارون وَ مِنهُم و از ایشان مَن أَغرَقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح ع علیه السلام و فرعون وَ ما کان َاللّه ُلِیَظلِمَهُم و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَ لکِن کانُوا و لیکن بودند که ایشان بجهل یا عناد أَنفُسَهُم یَظلِمُون َبر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب می ساختند نظم ای که حکم شرع را رد میکنی راه باطل میروی بد میکنی چون تو بد کردی بدی یابی جزا پس بدیها جمله با خود میکنی .

مَثَل ُالَّذِین َاتَّخَذُوا مثل آنانکه فراگرفتند مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای تعالی أَولِیاءَ دوستان یعنی خدایان کَمَثَل ِالعَنکَبُوت ِمانند عنکبوت است که برای خود اتَّخَذَت بَیتاً فراگیرد خانه وَ إِن َّأَوهَن َالبُیُوت ِو بدرستی که سست ترین خانها لَبَیت ُالعَنکَبُوت ِ هر آئینه خانه

عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما لَو کانُوا یَعلَمُون َ اگر باشند کافران که دانند چیزیرا هر آئینه بدانند که اینکه مثلی برای دین ایشان است چنانچه خانه عنکبوت سست و بی بنیاد است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از ان هیچ نکشاید صاحب بحر الحقایق فرمود که عنکبوت هر چند بر خود می تند زندانی برای نفس خود میسازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانه او محبس اوست آنها نیز که بدون خدای اولیا میگیرند یعنی به پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کردند کما قیل بیت از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت إِن َّ اللّه َ یَعلَم ُ بدرستی که خدای تعالی میداند ما یَدعُون َ آنچه میخوانند یعنی می پرستند مِن دُونِه ِ بجز خدای تعالی مِن شَی ءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست مالک در ملک خود شریک ندارد الحَکِیم ُ محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَ تِلک َ الأَمثال ُ و اینکه مثلها نَضرِبُها لِلنّاس ِ می آریم و بیان می کنیم از برای مردمان وَ ما یَعقِلُها و در نمی یابند ثمره و فائده آنرا إِلَّا العالِمُون َ مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خَلَق َ اللّه ُ بیافرید خدای

تعالی السَّماوات ِوَ الأرض َ آسمانها و زمینها را بِالحَق ِّبرای اظهار حق نه برای باطل و بازی إِن َّفِی ذلِكَ َبدرستی که درین آفریدن لَآیَةً هر آئینه نشانه است روشن یا در ضرب المثل عبرت است لِلمُؤمِنِین َمر گرویدگان را.

صفحه : ۸۸۸

اتل ُبخوان ما أُوحِی َإِلَیكَ َآنچه وحی کرده میشود بتو مِن َالكِتاب ِاز قرآن وَ أَقِم ِالصَّلاةَ و بپا دار نماز را إِن َّالصَّلاةَ تَنهی بدرستی که باز میدارد نماز عَن ِالفَحشاءِ از کارهای که نزد عقل زشت بود وَ المُنكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب بازایستادن میباشد از معاصی چه مداومت برو موجب دوام ذکر است و دوام ذکر مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه بازمیدارد آورده اند که جوانی از انصار ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم نماز میگذارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت حال او بعرض رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسانیدند فرمود که ان الصلوه تنهی زود باشد که نماز او را بازدارد از ان و اندك زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه رض گشت و در وسیط باسناد خود از انس بن مالك رضی اللّه عنه، نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الّا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی ست و

بازدارنده نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانع است از رذائل و علائق و اخلاق رویه و هیئات مظلمه و نماز دل بـازدارد ظهور فضول و وفور غفلت را و صـلاه سـر منع نمایـد التفـات بما سوای حضـرت حق را و صـلاه روح نهی کنـد از اسـتقرار بملاحظه اغیـار و صـلاه خفی بگذارنـد سالـک را از شـهود اثنینیت و ظهـور انـائیت یعنی برو ظـاهر گردد که از روی حقیقت بیت جز یکی نیست نقـد اینکه عالم باز بین و بعالمش مفروش وَ لَذِکرُ اللّه ِ أَکبَرُ و هر آئینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر همه چیزی زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر است از انکه کسـی قدر او بشـناسد یا بزرگتر از انست که ذکر دیگر با او معارضه کند، و بقول بعضـی مراد از ذکر نماز است معنی اینکه باشد که نماز بزرگتر است از سائر طاعات یا از ان بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی نگذارد، محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگـتر است از ذکر بنـده مر خـدای را چه ذکر بنـده آمیخته است بـاغراض و ذکر خـدای صـافی است از کـدورت علـل و اغراض یا ذکر بنـده خالی است فنا بـدو شـتابد و ذکر خـدای باقیست زوال بدو راه نیابد ذو النون مصـری قدس سـره فرمود که ذکر او بزرگتر است از ان جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از ان که او ترا یاد کند سلمی رح فرموده که

ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما درین وقت او را در نفخات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح اللّه روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگتر است نچنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگتر است ذکر تو پیدا بود تا کجا بود بیت تو یاد کنی خدای را در خور خود او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَ اللّه ُیَعلَم ُو خدای میداند ما تَصنَعُون َ آنچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَ لا تُجادِلُوا و پیکار مکنید و جدال منمائید أَهل َالکِتاب ِبا اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شمااند یا جزیه قبول کرده اند إِلّا بِالَّتِی هِی َ أَحسَن ُمگر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشانرا بخوشخوئی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم إِلَّا الَّذِین َظَلَمُوا مِنهُم مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند با جزیه بازگرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنهااند که اثبات فرزندی میکنند مر خدایرا سبحانه وَ قُولُوا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام آمَنّا ایمان آورده ایم بِالَّذِی أُنزِل َبانچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَینا بسوی ما یعنی قرآن وَ أُنزِل َإِلَیکُم و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور وَ إِلهُنا و خدای ما وَ إِلهُکُم و خدای شما واحِدٌ یکی است وَ نَحن ُلَه ُو ما مر او را مُسلِمُون َگردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان- صفحه : ۸۸۹

وَ کَذلِک َو همچنانکه فرو

فرستاديم بر انبياء عليهم السلام كتب خود را أَنزَلنا فرو فرستاديم إِلَيكَ ٭الكِتاب ٭بسوى تو قرآن را كتابى موافق با كتب سابقه
در اصول دين فَالَّذِين ٭آتَيناهُم ٭الكِتاب ٭پس آنانكه داديم ايشانرا علم كتب متقدمه چون إبن سلام و اصحاب او رضى اللّه
عنهم يُؤمِنُون ٭بِه ٭ميگروند بقرآن يا مراد آنهاانـد كه پيش از بعث حضرت رسالت پناه ص باو و قرآن گرويده اند چون قيس
إبن ساعد و بحيرا و نسطور و ورقه و اضراب ايشان وَ مِن هؤُلاءِ و ازين گروه عرب مَن يُؤمِن ٭بِه ٭كسى هست كه ميگرود بقرآن
يا بمحمد ص وَ ما يَجحَدُ بِآياتِنا و منكر نشوند آيتهاى كتاب ما را إِلَّا الكافِرُون ٭مگر ناگرويدگان از يهود چون كعب بن
اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وى وَ ما كُنت ٭تَتلُوا و نبودى تو كه بخوانى مِن قَبلِه ٭پيش از قرآن مِن كِتاب ٭هيچ
كتابى از كتب منزله وَ لا تَخُطُّه ٭و نمى نويسى كتاب را بِيَمِينِك ٭بدست راست خود تاكيد است در نفى كتابت يعنى هرگز
نخوانده و مطلقا خط ننوشته كه اگر چنانچه خواننده و نويسنده ميبودى إِذاً لَارتاب ٭المُبطِلُون ٭آن هنگام در شك افتادندى تباه
كاران و كج روان يعنى مشركان عرب گفتندى كه چون او مى نويسد و ميخواند پس او قرآن را از كتب پيشينيان التقاط كرده
بر ما ميخواند و مى نويسد يا جهودان در شك افتادندى كه ما در كتب خوانده ايم كه پيغمبر آخر الزمان قارى و كاتب نباشد
و اينكه كس قارى و كاتب است و در تيسير آورده كه خط و قراءت فضيلت بوده است مر غير پيغمبر ما

را و عدم آن فضل معجزه آن حضرت ص بوده و چون معجزه ظاهر شده و در امّیت او شک و شبه نماند حق سبحانه در آخر عمر اینکه فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و إبن ابی شیبه در مصنّف خود از طریق عون بن عبد اللّه نقل میکند که ما مات رسول اللّه حتی کتب و قراء اینکه صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت و تلاوت را مقرر ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه ویرا امّی میدانند از اوّل عمر تا آخر بصورت اقرب است نظم بقلم گر نرسید انگشتش بود لوح و قلم اندر مشتش از سواد خط اگر دیده به بست بکمالش نرسد هیچ شکست بود او نور و خط تیره ظلم نشود نور و ظلم جمع بهم بَل هُوَ بلکه قرآن آیات ٌ بیّنات ٌ آیتهای روشن است فِی صُدُورِ الَّذِین َ در سینه آنانکه أُوتُوا العِلم َ داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میکردند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخواندند و قولی آن ست که هو راجع بحضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و کارهای او و علم او با آنکه او امی است آیتهای روشن است مر آنانرا که داناانـد بکتب الهی و واقف اند بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلی اللّه علیه و سلّم وَ ما یَجحَدُ بِآیاتِنا و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمّد ص و

قرآن است إِلَّا الظّالِمُون َمگر کاملان در ظلم که مکابره می کنند با وجود وضوح دلائل اعجاز.

صفحه : ۸۹۰وَ قالُوا و گفتند کافران لَو لا ـ أُنزِل َچرا فرو ستاده نمی شود عَلَيه ِبر محمّد آيات ٌنشانها مِن رَبِّه ِاز پيش پروردگار او يعنی معجزه چون ناقه صالح ع و عصای موسی ع و مائده عيسی علی نبينا و عليهم السلام قُل إِنَّمَا الآيات ُبگو جز اينکه نيست که آيتها و معجزه ها عِندَ اللّه ِنزديك خدا است هرگاه خواهد و بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختيار من نيست وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِين ٌو جز اينکه نيست که من بيم کننده ام آشکارا يعنی تخويف می کنم بلغتی که شما دريابيد أَ وَ لَم يَكفِهِم آيا بسنده نيست ايشان را حجتی هويدا و معجزه واضح أَنّا أَنزَلنا آنکه فرو فرستاديم عَلَيك َالكِتاب َبر تو قرآن را پيوسته يُتلی عَلَيهِم خوانده ميشود بر ايشان بزبان ايشان و ايشان افصح مردم اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ايشان مخفی نيست و تو تحدی کرده و کوتاه ترين سورت در برابر قرآن از ايشان طلبيده و ايشان لشکر می کشند و مال و جان را درمی بازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجزه روشن ترين ازين کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه عليه الصلوه و السلام آمدند و بعضی از سخنان يهود نوشته با خود آوردند و مدعا آنکه ميخواهيم که علم خود را بآن افزون سازيم حضرت فرمود که همين گمراهی بس است قومی را که از آنچه نبی ايشان بديشان آورده رغبت کنند بچيزی که غير نبی ايشان آورده و اينکه آيت نازل شد يعنی آيا

اینکه کفایت نیست ایشانرا قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که درین کتاب لَرَحمَةً هر آئینه بخششی است و بخشایشی و نعمتی بزرگ مر کسی را متابعت او کند وَ ذِکری و پندی و نصیحتی است لِقَومٍ یُؤمِنُونَ و مر گروهی که تصدیق کنند قُل کَفی بِاللّهِ بگو بسنده است خدای بَینِی وَ بَینَکُم میان من و شما شَهِیداً گواه بر سخن من که مرا تصدیق می کننده بمعجزات یَعلَمُ میداند خدای تعالی ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسمانها و زمین است پس حال من و شما برو مخفی نخواهد بود وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالباطِلِ بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان آورده اند بمعبودان باطل وَ کَفَرُوا بِاللّهِ و کافر شدند بخدای حق أُولئِکَ آن گروه هُمُ الخاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را بایمان.

صفحه : ۸۹۱

وَ یَستَعجِلُونَکَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالعَذابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او وَ لَو لا أَجَلٌ مُسَمًّی و اگرنه مدّتی بودی نامبرده و معین برای عذاب هر قومی لَجاءَهُمُ العَذابُ هر آئینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَ لَیَأتِیَنَّهُم و بی شک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بَغتَةً ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت وَ هُم لا یَشعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آن را یَستَعجِلُونَکَ بِالعَذابِ طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وَ إِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ فرو گرفته است و احاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنّم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان و یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد

بـديشان يَوم َيَغشـاهُم ُالعَـذاب ُيـاد كـن روزى را كه فراگيرد ايشـان را عـذاب مِن فَـوقِهِم از زبر سـرهاى ايشـان وَ مِن تَحت ِ أَرجُلِهِم و از زير پاى هاى ايشان وَ يَقُول ُو گويد خداى يا فرشته بفرمان وى مر دوزخيان را كه ذُوقُوا بچشـيد ما كُنتُم تَعمَلُون َ جزاى آن چيزى كه بوديـد كه ميكرديـد دنيـا دار عمـل بود و عقبى دار جزاست هرچه آنجـا كاشـته ايـد اينجا ميروئيـد بيت تو تخمى بيفشـان كه چون بـدروى بمحصول خود شاد و خرم شوى آورده انـد كه جمعى از مومنان در مكه اقامت كرده از جهت قلّت زاد و كمى اسـتعداد يـا بسـبب محبت اوطـان يـا صـحبت اخوان هجرت نمى كردنـد و بترس و هراس پرسـتش خـداى مى نمودند حق سـبحانه آيت فرسـتاد كه يا عِبادِىَ اى بندگان من الَّذِين َ آمَنُوا آنانكه گرويده ايد از اهل شـرك بيك سو رويد و صحبت مومنـان طلبيـد و اگر در بلـدى آشـكارا عبـادت نمى توانيـد كرد إِن َّ أَرضِى واسِعَهٌ بـدرستيكه زمين من گشاده اسـت هجرت كنيد از موضع خوف بمنزل امن فَإِيّاى َفَاعبُدُون ِ پس مرا پرسـتش نمائيد خالصا و ازين جا گفته اند قطعه سـفر كن چو جاى تو ناخوش بود كزين جاى رفتن بـدان ننگ نيست اگر ننگ گردد ترا جايگاه خـداى جهان را جهان تنگ نيست و اگر از دوستى اهل و ولد پابسته بلده شده ايد روزى مفارقت ضرورى خواهد بود كه كُل ُّنَفس ٍ ذائِقَهُ المَوت ِ هر نفسى چشنده مرگ ست و بمرگ از همه جا و از همه كس خواهـد بريـد ثُم َّ إِلَينا پس بسوى ما تُرجَعُون َ بازگرديده خواهند شد و حفص بخطاب ميخواند يعنى شما بازگرديده خواهيد شد بجزاى ما، پس

بدار شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی اللّه علیه و سلّم باید آورد.

صفحه : ۸۹۲

وَ الَّذِین َ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرائض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُم هر آئینه فرود آریم ایشان را مِن َالجَنَّهِ از بهشت غُرَفاً بمنزلهای بلند و غرفهای ارجمند تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ میرود از زیر آن غرفها جوئیها خالِدِین َ در حالتی که جاویدان باشند فِیها در ان غرفهای ارجمند نِعم َ أَجرُ العامِلِین َ نیکو مزدی است مر عمل کنندگان خیر را بهشت الَّذِین َ صَبَرُوا آنکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان وَ عَلی رَبِّهِم و بر پروردگار خود نه بغیر او یَتَوَکَّلُون َ توکل می کنند و کار خود بدو می سپارند مومنان مکه اینکه آیتها شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند دغدغه دیگر دست داد که ببلده که ما را در ان اسباب معیشت مهیّا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وَ کَأَیِّن مِن دَابَّهٍ و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لا تَحمِل ُرِزقَهَا روزی خود را برنمی دارند یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمی کنند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره می نهد و فراموش میکند در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیاراند از وحوش و طیور و سبع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند اللّه ُیَرزُقُها خدای تعالی روزی دهد ایشانرا وَ إِیّاکُم و شما را نیز پس از عدم

اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید ابیات هست ز فیض کرم ذو الجلال مشرب ازراق پر آب زلال شاه و گدا روزی او میخورند مور و ملخ قسمت ازو می برند وَ هُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العَلِیمُ دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی تو مر اهل مکه را که مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ که بیافرید آسمانها و زمین وَ سَخَّرَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ و مسخر گردانید آفتاب و ماه را لَیَقُولُنَّ اللّهُ هر آئینه گویند خدای تعالی چه اینکه مسئله در عقول همه قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فَأَنّی یُؤفَکُونَ پس کجا رو گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی تابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند.

صفحه : ۸۹۳

اللّهُ یَبسُطُ الرِّزقَ خدای تعالی میگستراند و فراخ میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود وَ یَقدِرُ لَهُ و تنگ میسازد مر آنرا که میخواهد ضمیر عایدست بغیر مذکور چه تقسیم دال است بر ان و گفته اند موسّع له و مضیق علیه یکیست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ بهمه چیز از قبض و بسط دانا است و مصلحت بندگان برو مخفی نیست وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که مَن نَزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّماءِ از ابر یا

از آسمان ماءً آبی فَأَحیا پس زنده گردانید و تازه ساخت بِهِ الأرضَ بآن آب زمین را مِن بَعدِ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی آن لَیَقُولُنَّ اللّهُ هر آئینه میگویند خدای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود اینکه بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک می سازند قُلِ الحَمدُ لِلّهِ بگو ای محمّد ص شکر و سپاس مر خدای را که ازین ضلالت نگاهداشته مر او و متابعان مرا بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران لا یَعقِلُونَ در نمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار میدارند بخالقیت او و مخلوق را شریک او میدانند وَ ما هذِهِ الحَیاةُ الدُّنیا و نیست اینکه زندگانی دنیا إِلّا لَهوٌ مگر مشغولی وَ لَعِبٌ و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان می ماند که یکجا جمع می آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند اندک زمانی ملول و مانده شده متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت بازیچه است طفل فریب اینکه متاع دهر بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَهِیَ الحَیَوانُ او است سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید درو خواهد بود لَو کانُوا یَعلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فَإِذا رَکِبُوا پس چون نشینند کافران فِی الفُلکِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللّهَ بخوانند خدای را مُخلِصِینَ در حالتی که خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّینَ برای خدا دین خود را یعنی بظاهر در صورت آنها که باشند مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را و در کشف آن شدّت پناه بوی

برنـد فَلَمّـا نَجّـاهُم پس آن هنگـام که نجات دهـد خـدا ایشانرا از بحر و بیرون آرد بسـلامت إِلَی البَرِّ بسوی دشت إِذا هُم ناگاه ایشان یُشرِکُون َ‌شرک آرند یعنی بازگردند بعادت خویش صفحه : ۸۹۴

لِیَکفُرُوا تا کافر شوند بِما آتَیناهُم بآنچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات وَ لِیَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصـنام یا برخورنـد از زنـدگانی اینکه جهان فَسَوف َ یَعلَمُون َ پس زود باشـد که بداننـد عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَ وَ لَم یَرَوا آیا ندیدند اهل مکه و ندانسـتند أَنّا جَعَلنا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشانرا حَرَماً آمِناً حرمی یا ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت وَ یُتَخَطَّف ُ النّاس ُ و حال آنکه ربوده میشوند مردمان مِن حَولِهِم از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمانرا می کشـند و اسـیر میکننـد در حوالی مکه و کسـی متعرض ایشان نمیشود أَ فَبِالباطِل ِ آیا پس بباطل که بتانند یا شـیاطین یُؤمِنُون َ میگروند وَ بِنِعمَهِ اللّه ِ و بنعمت خـدای بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم و ایمنی از خوف یَکفُرُون َ کافر میشونـد و دلیل کفران نعمت ایشان شـرک است وَ مَن أَظلَم ُ و کیست سـتمکارتر مِمَّن ِ افتَری از کسـیکه بربنـدد و بسازد عَلَی اللّه ِ کَذِباً بر خدای دروغی و گمـان برد که او را شـریک هست أَو کَذَّب َ بِالحَق ِّ یا تکـذیب کنـد قرآن را یا رسول را لَمّا جاءَه ُ آن هنگام که بیایـد بوی أَ لَیس َ آیـا نیست یعنی هست فِی جَهَنَّم َ در دوزخ مَثوی ً جایگـاه اقـامت لِلکافِرِین َ مر ناگرویـدگانرا وَ الَّذِین َ جاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِینا در کار

مـا و اقامت دين ما لَنَهـدِيَنَّهُم هر آئينه راه نمائيم ايشانرا سُبُلَنا راههاى خود وَ إِن َّاللّه ِو بـدرستى كه خـداى لَمَع ِالمُحسِنِين ِبا نيكوكاران است يعنى با مجاهدان بنصرت و اعانت و ايراد مجاهده كرد بطريق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانكه جهاد كننـد در راه ما با دشـمنان دين و با نفس و هوا بنمائيم ايشانرا راه وصول بـدولت لقا سـهل عبـد اللّه تسترى قـدس سره فرمود كه هر كه كوشـش كنـد در اقامت سـنت بنمائيم او را سـبل جنت و امام قشـيرى رح فرموده كه آنانكه بيارايند ظاهر خود را بمجاهـدات آرايش دهيم بـاطن ايشانرا بمشاهـدات شـيخ ابو بكر واسـطى روّح اللّه روحه ميفرمايـد هر كه جهـدى كند براى ما راه دهيم او را بسوى خود در بحر الحقائق آورده كه هر كه كوشـش كنـد در طلب ما مى نمائيم او را راه دريافت ما الا من طلبنى وجدنى هر كه ما را جويد ما را البته يابد در ترجمه بعضـى از كلمات زبور آورده اند بيت انا المعبود فاطلبنى تجدنى انا المقصود ما طلبنى تجدنى بيت اگر در جست و جوى من شتابى مرا در خود بزودى بازيابى.

صفحه : ۸۹۵

سوره الرّوم

مكيّه و هى سـتون آيه- بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِيم ِ- الم ابو الجوزا از إبن عبـاس رضـى اللّه عنه نقـل ميكنـد كه حروف مقطعه آيات ربّانيه اند هر حرفى اشارت است بصـفتيكه حق را بدان ثنا گويند چنانچه الف ازين كلمات كنايت است از الوهيت و لام از لطف و ميم از ملك و گفته اند الف اشارت است باسم اللّه و لام بنام جبرئيل ع و ميم باسم

محمّد ص یعنی بواسطه جبرئیل ع وحی فرستاده بمحمد ص غُلِبَت ِالرُّوم ُمغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِی أَدنَی الأَرض ِدر نزدیک ترین زمین که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا لشکر بامیان اذرعات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دو امیر وی بودند با لشکر بیکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول احسن از مبعث پیغمبر اینکه خبر بمکه رسید کافران شادان شده از روی شماتت باهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امّیانیم پس از غلبه فارس بروم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد وَ هُم و رومیان مِن بَعدِ غَلَبِهِم از پس مغلوب شدن ایشان سَیَغلِبُون َزود باشد که غالب شوند فِی بِضع ِسِنِین َدر اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق اکبر رضی اللّه عنه بعد از نزول اینکه آیت مشرکانرا گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی ّبن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرد می بندیم پس بهژده شتر جوان و مدّت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق اکبر رضی اللّه عنه صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسانید آنحضرت ص فرمود بضع میان ثلثه و تسعه است و برو در مدّت و مال بیفزادی ابو بکر صدیق رض بازگشته تا

نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند اینکه خبر روز حدیبیّه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابی ّ بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستد چه ابی ّ در حرب احد کشته شده بود و حضرت فرمود که تصدق به یعنی صدقه بده القصه اینکه آیت اخبار است از امور کائنه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآن است لِلّه ِ الأَمرُ مر خدای تعالی راست حکم و فرمان مِن قَبل ُ پیش از غلبه فارس بر روم وَ مِن بَعدُ و از پس غالب شدن روم بفارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی اوراست که خداوند ازلی و ابدی است وَ یَومَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یَفرَح ُ المُؤمِنُون َ شادمان خواهند شد مومنان.

صفحه : ۸۹۶

بِنَصرِ اللّه ِ بیاری کردن خدای تعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاول است و ظهور صدق اخبار مومنان و بردن گرود از یاد یقین صحابه رض پس البته مومنان شاد و خرّم خواهند بود و گفته اند فرح بآنست که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت

و خواست که یکی را بر دست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرض داشت کردند و دین ترسائی اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند یَنصُرُ یاری می دهد خدای تعالی مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ هُوَ العَزِیزُ و او غالب ست انتقام کشد از جمعی الرَّحِیمُ مهربان است غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعدَ اللّه ِ وعده کرد خدای تعالی غلبه روم یا فرح مومنان وعده کردنی لا یُخلِفُ اللّه ُ وَعدَه ُ خلاف نمی کند خدا وعده خود را چه دروغ بر وی ممتنع است بلکه راست میسازد وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُونَ نمیدانند صحت وعده او را یَعلَمُونَ میدانند ظاهِراً چیزهای آشکارا مِنَ الحَیاةِ الدُّنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معاش و تجارات و در تیسیر و وسیط میگوید که مراد از دنیا بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند وَ هُم و ایشان عَن ِ الآخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُم غافِلُونَ ایشان غافلان و بیخبرانند تکریر ضمیر جهت تاکید است أَ وَ لَم یَتَفَکَّرُوا آیا تفکر نمی کنند فِی أَنفُسِهِم در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدای خود بر اعاده استدلال کنند ما خَلَقَ اللّه ُ نیافرید خدای تعالی السَّماوات ِ وَ الأَرضَ

آسـمانها و زمینهـا را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسـمان و زمین است إِلّا بِالحَق ِمگر برای حق یعنی بحکمت ملخص سـخن آنکه آفریـدن ارض و ما بینهما نه برای بازیست بلکه آفریدن بجهت اسـتدلال بر توحید باریست وَ أَجَل ٍمُسَـمًّی و برای وقتی نامبرده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت ست وَ إِن َکَثِیراً و بدرستی که بسیاری مِن َالنّاس ِاز مردمان یعنی کفره بِلِقاءِ رَبِّهِم بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقا است لَکافِرُون َهر آئینه ناگرویدگان صفحه : ۸۹۷

أَ وَ لَم یَسِیرُوا آیـا سـیر نمی کننـد فِی الأَرض ِدر زمین بمواضع ثمود و عـاد بوقت تجارت فَیَنظُرُوا کَیف َکان َپس ببیننـد که چگونه بود عاقِبَهُ الَّذِین َعاقبت آنانکه بودنـد مِن قَبلِهِم پیش از ایشان از امم گذشـته کانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنهُم سـخت تر از اهـل مکّه قُوَّهً از روی توانـائی چون عادیـان و ثمودیـان و امثال ایشان وَ أَثارُوا الأَرض َو بگردانیدنـد زمین را یعنی شـکافتند جهت زراعت حبوب و غرس اشـجار و اسـتخراج معادن و اسـتنباط آب وَ عَمَرُوها و عمارت کردند مر آنها را أَکثَرَ مِمّا عَمَرُوها بیشتر از آنچه عمارت کردند مکّیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر داشـتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وَ جاءَتهُم و آمدند بدیشان رُسُـلُهُم پیغامبران ایشان بِالبَیِّنات ِبآیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار و روزگار ایشان برآورد فَما کان َاللّه ُلِیَظلِمَهُم پس نیست خـدای که ظلم کنـد بـدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشانرا هلاک کند وَ

لکِن کانُوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات أَنفُسَهُم یَظلِمُون َ بر نفسهای خود ستم میکردند ثُم َّ کان َ پس هست عاقِبَهَ الَّذِین َ پس هست سر انجام آنانکه أَساؤُا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوای نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب ست و گفته اند سوای اسم جهنّم است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان است أَن کَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کرده اند بِآیات ِ اللّه ِ بآیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وَ کانُوا بِها و بودند که بدان آیتها یَستَهزِؤُن َ استهزاء میکردند اللّه ُ یَبدَؤُا الخَلق َ خدای تعالی می آفریند خلق را از نطفه ثُم َّ یُعِیدُه ُ پس دیگر باره زنده میگرداند و برمی انگیزد بعد از مرگ ثُم َّ إِلَیه ِ پس بسوی خدا و حکم او تُرجَعُون َ بازگردانیده میشوند و حفص رح بخطاب میخواند یعنی بازگردانیده خواهید شد.

صفحه : ۸۹۸

وَ یَوم َ تَقُوم ُ السّاعَهُ و در روز که قائم شود قیامت یُبلِس ُ المُجرِمُون َ خاموش شوند مشرکان یعنی نا امید و منقطع شوند از حجت وَ لَم یَکُن لَهُم و نباشد مر ایشان را- مِن شُرَکائِهِم از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکاء نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا می گفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان نا امید و محروم مانند وَ کانُوا و باشند کافران بِشُرَکائِهِم بدان انبازان کافِرِین َ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب خود نا امید کردند از ایشان بیزار شوند وَ یَوم َ تَقُوم ُ السّاعَهُ و در روز که قائم گردد ساعت رستخیز یَومَئِذٍ آن هنگام یَتَفَرَّقُون َ پراگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی با علی

علیین آوردند و جمعی باسفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت و یکی در درکه فرقت آن بر سریر محبّت و اینکه در حصیر محنت آنرا انواع ثواب اینکه را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان بیت یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عسرت یکی در راحت وصلت یکی در شدّت هجران است به فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا پس امّا آنانکه گرویده باشند است به وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ و عملهای پسندیده کرده باشند است به فَهُم فِی رَوضَةٍ یُحبَرُونَ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات و جنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند در احقاف گفته که متوج سازندشان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذّت برابر سماع آن نباشد و در خبرست که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتیکه خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل نعیم بهشت است از ابو درداء رضی اللّه عنه پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرموده که با تسبیح از یحیی إبن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که از آوازها کدام دوست تر داری فرمود مزامیر الانس فی مقاصیر القدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر و فرمان آید بداود علیه السلام که بدان نغمه دلپذیر و صوت شوق انگیز که ترا داده ایم زبور بخوان ای موسی علیه

السلام تو توریت تلاوت کن و ای عیسی علیه السلام بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل آرای به تسبیح ما بگشای ای اسرافیل ع تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی رح نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذّتی بعد از مشاهده انوار و تجلّی در بهشت سماع خواهد بود و ازینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی خبر میدهد نظم مومنان گویند کاواز بهشت نغز گردانید هر آواز زشت ما همه اجزای آدم بوده ایم در بهشت آن لحنها بشنوده ایم گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یاد ما آید از انها اندکی پس نی و چنگ و رباب و سازها چیزکی ماند بآن آوازها عاشقان کین نغمها را بشنوند جزو بگذارند سوی کل روند وَ أَمَّا الَّذِين َكَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده باشند وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا و تكذيب كردند مر آيتهای ما يعنی قرآن يا دلائل قدرت را وَ لِقاءِ الآخِرَةِ و بلقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر فَأُولئِك َپس آن گروه فِي العَذاب ِمُحضَرُون َدر عذاب حاضرشدگانند.

صفحه : ۸۹۹

فَسُبحان َاللّه ِمصدرست بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید مر خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حِين َتُمسُون َهنگامیکه شبانگاه درآیید مراد نماز شام و خفتن است وَ حِين َتُصبِحُون َو در هنگامیکه ببامداد درآیید مراد نماز صبح است وَ لَه ُالحَمدُ و مر اوراست ستایش فِي السَّماوات ِ

وَ الأرض ِ در آسـمانها و زمینها یعنی هر که در آسـمان و زمین است حمد او گوید وَ عَشِیًّا و دیگر نماز گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصـر وَ حِین َ تُظهِرُون َو هنگامیکه درمی آئید بوقت ظهر یعنی نماز پیشـین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت است پس اتصال بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست و حمـد چون دلالت برفع صوت نـدارد تخصـیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب نماید یُخرِج ُالحَی َمِن َالمَیِّت ِبیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسـان از نطفه یـا مصـلح از مفسـد و مومن از کافر و عالم از جاهل وَ یُخرِج ُالمَیِّت َمِن َالحَی ِو بیرون می آرد مرده را از زنـده بعکس آنهـا کـه مـذکور شـد وَ یُحی ِالأَرض َو زنـده میگردانـد زمین را بگیـاه بَعـدَ مَوتِهـا پس از مردگی و افسـردگی آن وَ کَذٰلِكَ َوماننـد اینکه اخراج تُخرَجُون َبیرون آورده خواهیـد شـد از قبور وَ مِن آیـاتِه ِو از نشانهـای قـدرت خدای أَن خَلَقَکُم آن ست که بیافرید اصل شـما را یعنی آدم ع را مِن تُراب ٍاز خاك ثُم َإِذا أَنتُم پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید که تَنتَشِرُون َپراگنده میشوید در زمین برای تصـرف در اسباب معیشت وَ مِن آیاتِه ِو از علامات توانائی او أَن خَلَق َلَکُم آنکه بیافرید برای شـما مِن أَنفُسِکُم از نفس شما یعنی از جنس شما أَزواجاً زنان لِتَسکُنُوا إِلَیها تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید بایشان چه جنسیت سبب ملایمت است و مخالفت واسطه منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس

آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس وَ جَعَل َبَینَکم و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مَوَدَّةً دوستی وَ رَحمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خوردسالان و رحمت بر پیرزالان إِن َّفِی ذلِكَ َبدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لَآیات ٍ هر آئینه دلالتهاست لِقَوم ٍیَتَفَکَّرُون َمر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت اینکه صورت مطلع شوند.

صفحه : ۹۰۰ وَ مِن آیاتِه ِ و از دلالتهای قدرت او خَلق ُالسَّماوات ِ وَ الأَرض ِ آفریدن آسمانها و زمین ها است وَ اختِلاف ُ أَلسِنَتِکُم و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه بآوازهای پست و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافت وَ أَلوانِکُم و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یا در تخطیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی توائین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود إِن َّفِی ذلِكَ َبدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَآیات ٍ هر

آئینه نشانهای قـدرت و حکمت است لِلعالِمِین َ مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملك و انس و جن پوشـیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشـخاص مشـکل بودی و بسیار مهمات معطل بماندی و حفص بکسر لام خوانـد یعنی اینکه دلالت مر دانایان را است که در ان نظر کننـد و بکنه آن رونـد وَ مِن آیاتِه ِ و از علامات قـدرت کامله اوست مَنامُکُم خواب کردن شـما بِاللَّیل ِ وَ النَّهارِ بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبیعی وَ ابتِغاؤُکُم و جسـتن شـما روزی را مِن فَضلِه ِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز در آیت تقـدیم و تاخیر است بحسب معنی إِن َّفِی ذلِكَ َبـدرستی که در خواب شب و طلب معیشت روز لَآیات ٍ هر آئینه دلالتهـا و عبرتهـاست لِقَوم ٍ یَسـمَعُون َ برای گروهی که بشـنوند بگوش هوش وَ مِن آیاتِه ِ و از نشانهای حکمت او یُرِیکُم ُ البَرق َ آنست که می نماید بشـما برق را خَوفاً برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وَ طَمَعاً و در طمع افگندن مقیمان برای باران وَ یُنَزِّل ُو فرو میفرسـتد مِن َالسَّماءِ از جهت آسـمان یا از ابر ماءً آبی را فَیُحیِی پس زنده گرداند بِه ِ الأَرض َ بدان آب زمین را تا ازو گیاه تر و تازه میروید بَعدَ مَوتِها از پس افسردگی و پژمردگی آن إِن َّفِی ذلِكَ َبدرستی که درین برق و باران– لَآیات ٍ هر آئینه علامتهاست بر قدرت الهی لِقَوم ٍ یَعقِلُون َ مر گروهی را که تعقّل کنند در تکوّن کائنات حق

تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر حادثه.

صفحه : ۹۰۱

وَ مِن آیاتِه ِو از نشانهای توانائی او أَن تَقُوم َالسَّماءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَ الأَرض ُو زمین بروی آب بِأَمرِه ِ بفرمان او یعنی نگهداشت او مر ایشانرا ثُم َّإِذا دَعاکُم پس چون بخواند شما را اسرافیل علیه السلام بنفخه اخیر- دَعوَةً خواندنی بـدین نوع که یا ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آئیـد مِن َالأَرض ِاز زمین إِذا أَنتُم ناگاه شـما تَخرُجُون َبیرون آئیـد از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات اوست وَ لَه ُو مر او راست مَن فِی السَّماوات ِوَ الأَرض ِهر که در آسـمانها و زمینهـاست یعنی همه مخلوق و مملوک و مربوب وی انـد کُل ٌّلَه ُهمه مر او را قـانِتُون َفرمان بردارانـند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی تواننـد ورزید وَ هُوَ و اوست الَّذِی یَبدَؤُا الخَلق َآنکه اوّل بار بیافرید خلق را و آنگه بمیرانـد ثُم َّیُعِیـدُه ُپس باز زنـده گردانـد او را وَ هُوَ و باز آوردن أَهوَن ُآسان تر است عَلَیه ِبر خدای همچنانکه نخست آفریدن با اعاده باعتقاد شما آسان تر است از ابداء پس چون ابداء را اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابداء و اعاده نزد قدرت او یکسان است رباعی چون قدرت او منزه از نقصان است آوردن خلق و بردنش یکسان ست نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود در قدرت پر کمال او آسان است وَ لَه ُالمَثَل ُالأَعلی و مر اوراست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله

و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ در آسمانها و زمینها وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعاده او الحَکِیمُ دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَکُم بیان می کند خدای از برای شما مَثَلًا مِن أَنفُسِکُم مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هَل لَکُم آیا هست شما را ای آزادان مِن ما مَلَکَت أَیمانُکُم از ممالیک شما که ملک یمین اند مِن شُرَکاءَ هیچ انبازان فِی ما رَزَقناکُم در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنتُم فِیهِ سَواءٌ پس شما و ایشان در ان چیز یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف می کنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخافُونَهُم می ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند کَخِیفَتِکُم مثل ترسیدن شما آزادان أَنفُسِکُم از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در ان و تسلط بر آن مساوی باشند و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر اینست که چون حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم اینکه آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا و اللّه لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز اینکه نتواند بود آنحضرت ص فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگانرا که بندگان خدایند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش جمله

هم بنـده انـد و هم بنـدی نرسـد بنـده را خداوندی كَذلِكَ ـ مانند اينكه تفصيل نُفَصِّلُ ـ الآياتِ ـ تفصـيل ميكنيم و مبيّن ميسازيم دلائـل وحـدت را لِقَومٍ يَعقِلُونَ ـ مر گروهی را كه عقـل خود را بر تـدبير امثال بكار برنـد اما جاحـدان و سـتمكاران از حقيقت اينكه سخنان بی خبراند صفحه : ۹۰۲

بَلِ اتَّبَعَ ـ الَّذِينَ ـ ظَلَمُوا بلكه پيروی ميكننـد آنـانكه سـتم كردنـد بر خود بشـرك أَهواءَهُم آرزوهـای نفس خود را بِغَيرِ عِلمٍ به بيدانشـی فَمَن يَهدِی پس كيست كه راه نمايد مَن أَضَلَّ ـ اللّهُ ـ آن را كه فروگذاشت خدای كه بسـبب خذلان او گمراه شد وَ ما لَهُم و نيست مشـركان گمراه را مِن ناصِرِينَ ـ هيـچ ياری و هواداری از ياران و هواداران كه از عـذاب دوزخ ايشان را خلاصـی دهنـد فَأَقِم وَجهَكَ ـ پس راست دارای محمّـد ص روی خود را لِلدِّينِ ـ برای عبادت خدای تعالی يا خالص گردان عمل خويش را حَنِيفاً در حالتی كه مائل باشـی از همه دينها بـدين اسـلام و امت خود را بگو كه بـدين وجه اقامت كننـد و پيروی كنند همه فِطرَتَ ـ اللّهِ ـ دين خـدای تعـالی را الَّتِی آن فطرتی را كه بحكمت فَطَرَ النّاسَ ـ بيافريـد مردمـان را عَلَيها بر آن و گوينـد مراد از فطرت شـناختن صـانع است و آن در روز الست همه آدميـان را حاصـل شـد پس ميفرمايـد كه ملازم آن عهـد باشـيد كه بر ان مفطور شـده ايـد لا تَبدِيلَ ـ نهی است در صورت نفی يعنی تبـديل مدهيد لِخَلقِ اللّهِ ـ مر خلق خدای را يعنی دينی را كه خدای تعالی خلق را بدان آفريده و ميثاق از ايشان فراگرفت ذلِكَ ـ الدِّينُ ـ القَيِّمُ ـ ان است كيش راست و

دین مستقیم وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاس و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُون نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبّر مُنِیبِین حال است از ضمیر اقم یعنی ای محمّد ص روی بدین آر با امت خود در حالتی که بازگردانندگانید إِلَیه بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از خلق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم گرم تو در نپذیری کجا روم چکنم وَ اتَّقُوه و بترسید ازو وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ و بپای دارید نماز را وَ لا تَکُونُوا و مباشید مِنَ المُشرِکِین از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امت است و در تیسیر از شیخ محمّد ص بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت کند عرض کنید آنرا بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من اینکه حدیث را که من ترک الصلوه متعمدا فقد کفر خواستم که بآیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا اینکه آیت یافتم که و اقیموا الصلوه و لا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِین فَرَّقُوا و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراگنده ساختند دِینَهُم دین خود را وَ کانُوا شِیَعاً و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت پرستیدند و یکی ملك و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابو امامه را رضی

اللّه عنه، در ان باب خبر مرفوع است یا اهل بدعت کُل ُّحِزب ٍبِما لَدَیهِم هر گروهی بآنچه نزدیک ایشان است از دین فَرِحُون َشادماننـد و گمـان ایشـان آنکه حق بایشـان است نظم هر کسـی را درخور مقـدار خویش هست نوع خوشـدلی در کار خویش میکند اثبات خویش و نفی غیر چه امام صومعه چه پیر دیر.

صفحه : ۹۰۳

وَ إِذا مَس َّالنّاس َو چون برسد آدمیان را یعنی مشرکانرا ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام است مر همه آدمیان را که چون بشـدّتی درمانند دَعَوا بخوانند بزاری رَبَّهُم پروردگار خود را مُنِیبِین َإِلَیه ِبازگشـتگان بسوی حق ثُم َّإِذا أَذاقَهُم پس چون بچشانـد یعنی بدهـد ایشـانرا خـدای مِنه ُاز نزدیک خود رَحمَهً آسانی یا صـحت یا توانگری و از ان شـدّت باز رهنـد إِذا فَرِیق ٌمِنهُم ناگـاه گروهی از ایشـان بِرَبِّهِم یُشـرِکُون َبپروردگـار خـود شـرک آورنـد یعنی در مقـابله نجـات از بلاـ چنین عمـل کنند لِیَکفُرُوا تـا کـافر شونـد بِمـا آتَینـاهُم بآنچه عطا کردیم ایشانرا فَتَمَتَّعُوا امر تهدیـد است یعنی ای کافران برخوریـد دو سه روز از نعمتهای دنیوی فَسَوف َتَعلَمُون َپس زود باشد که بدانید سـر انجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد أَم أَنزَلنا آیا فرسـتادیم مـا عَلَیهِم بر کـافران سُـلطاناً کتـابی و حجتی یـا رسولی ذی سـلطان یا فرشـته که با او برهانی باشـد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک یَتَکَلَّم ُسخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِما کانُوا بِه ِیُشرِکُون َبآن چیزی که

هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان وَ إِذا أَذَقنَا النّاس َو چون بچشانیم مشرکانرا رَحمَةً نعمتی از صحت وسعت و مانند آن، فَرِحُوا شادمان شوند بِها بآن نعمت وَ إِن تُصِبهُم و اگر برسد بدیشان سَیِّئَةٌ زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلائی برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند إِذا هُم یَقنَطُون َناگاه ایشان نااميد ميشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در نعمت نه صبر دارند بر محنت أَ وَ لَم یَرَوا آیا ندانستند أَن َاللّه َبدرستی که خدای یَبسُطُ الرِّزق َگشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد وَ یَقدِرُ و تنگ می سازد بر هر که میخواهد إِن َفِی ذلِک َبدرستی که درین بسط و قبض لَآیات ٍهر آئینه دلائل عبرت است لِقَوم ٍ یُؤمِنُون َبرای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سراء و صبر کنند در ضراء که بنای کار مومن و اساس امان او برین دو صفت است.

صفحه : ۹۰۴

فَآت ِپس بده ای محمّد ذَا القُربی خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّه ُحق او از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه ص و همه اهل ایمان درین داخل اند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیت استدلال میکند وَ المِسکِین َو بدهید حق محتاج و بیچاره را وَ ابن َالسَّبِیل ِو راه گذریان را از آنچه مقرر

شـده یعنی وظائف زکوه ذلِکَ اینکه ایتای حقوق خَیرٌ بهترست از امساک لِلَّذِین َیُرِیدُون َبرای کسانیکه میخواهند وَجه َاللّه ِ لقـای خـدای تعـالی را یا رضای او میجوینـد یا مراد ایشان وجه تقرب است بحق سـبحانه نه بجهت دیگر از اعواض و اغراض وَ أُولئِکَ َو آن گروه منفقان هُم ُالمُفلِحُون َایشاننـد رسـتگاران و فیروزی یافتگان وَ ما آتَیتُم و آنچه میدهیـد مِن رِباً از هـدیه و عطیه بتوقع مکافات لِیَربُوَا تا بیفزاید مال شـما فِی أَموال ِ النّاس ِ در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن توقع می کنید تا مال شما افزون گردد فَلا یَربُوا پس زیاده نمی شود آن مال عِندَ اللّه ِ نزدیک خدای تعالی و برکت از ان میرود یا آنچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال سودخوارگان پدید آید چنان نمی شود برکت در ان نمی مانـد وَ مـا آتَیتُم مِن زَکاةٍ و آنچه میدهیـد از زکوه مفروضه یا صـدقه که در ان دادن تُرِیـدُون َوَجه َاللّه ِ میخواهیـد ثواب خـدای تعـالی فَأُولئِکَ َپس آن گروه که زکوه و صـدقه لوجه اللّه دهنـد نه برای مکافات هُم ُالمُضـعِفُون َایشاننـد خداونـدان افزونی یا بنـدگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابنـد اللّه ُخدای بحق الَّذِی خَلَقَکُم آن کسـی است که بیافرید شـما را و شـما نبودید ثُم َرَزَقَکُم پس روزی داد و میدهد شـما را مادام که زنده اید ثُم َیُمِیتُکُم پس بمیراند شـما را بوقت انقضای آجال شما ثُم َیُحیِیکُم پس زنده گرداند شما را و برانگیزاند در قیامت هَل مِن شُرَکائِکُم آیا هست از انبازان

شما یعنی آیا از بتانیکه بزعم شما شریکان خدااند هست مَن یَفعَل ُ کسی که بکند مِن ذلِکَم ازین خلق و رزق و اماتت و احیا مِن شَی ءٍ هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام ازین کارها از ایشان نیاید پس ایشانرا شریک گرفتن نشاید سُبحانَه ُ پاک ست خدای تعالی وَ تَعالی و برترست عَمّا یُشرِکُون َ از آنچه شرک می آرند بوی صفحه : ۹۰۵

ظَهَرَ الفَسادُ آشکارا شد تباهی فِی البَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب بطواعین وَ البَحرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیها بِما کَسَبَت بسبب آنچه میکردند أَیدِی النّاس ِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علماء برانند که مراد از فساد نآآمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد برّ آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فسادست یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح ع و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی از آدمیان کرد لِیُذِیقَهُم تا بچشاند ایشان را بَعض َ الَّذِی عَمِلُوا بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد لَعَلَّهُم شاید که ایشان بچشیدن اینکه بعضی یَرجِعُون َ بازگردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس ست و از بحر قلب و شیخ

ابو بکر واسطی رح فرمود که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات ست و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و بوقوف بر رسوم و عادات در حقائق سلمی قدس سره مذکورست که بر لسان علماء ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علماء بتاویلات فاسده باشد ... و فساد لسان عرفا بدعاوی ٍ باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد راستیها را بر ان کج می نهد از برای مشتری در وصف ماه صد نشان نادیده گوید بهر جاه قُل سِیرُوا بگو مشرکانرا که بروید فِي الأَرضِ ِ در زمین امم خالیه فَانظُرُوا كَيفَ َ كانَ َ پس بنگرید چگونه بود، عاقِبَةُ الَّذِينَ َ سر انجام آنانکه مِن قَبلُ ُ پیش از شما بودند کانَ َ أَكثَرُهُم بودند بیشتر ایشان که هلاك شدند مُشرِكِينَ َ شرك آرندگان فَأَقِم پس راست کن وَجهَكَ َ همگی خود را لِلدِّينِ ِ القَيِّمِ ِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست مِن قَبلِ ِ أَن يَأتِيَ َ پیش از انکه بیاید يَومٌ ٌ لا مَرَدَّ لَهُ ُ روز که نیست بازگردیدن مر او را مِنَ َ اللّٰهِ ِ از نزدیک خدای تعالی یعنی آنرا بازنگرداند و البته بباشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که بازگرداند يَومَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ َ روز که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر سر دو راه فریق فی الجنه و فریق فی السعیر مَن كَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَيهِ ِ پس بروست كُفرُهُ ُ جزای کفر او که آتش جاوید است وَ مَن عَمِلَ َ صالِحاً و هر که بکند کارهای ستوده فَلِأَنفُسِهِم پس کرده باشد

براى نفسهاى خود يَمهَدُون َ ميگسترند يعنى جائيگاه راست مى كنند در بهشت و تفريق بندگان روز قيامت واقع است.

صفحه : ۹۰۶

لِيَجزِي َ تـا جزا دهـد خـداى الَّذِين َ آمَنُوا آنانرا كه گرويـده انـد وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و كرده انـد كارهاى شايسـته مِن فَضـلِه ِ از بخشـش خود و ذكر جزاى كـافران نكرد بجهت آنكه مقصود بالـذات مومنـان انـد إِنَّه ُ بـدرستى كه خـداى لا يُحِب ُّ الكافِرِين َ دوست نـدارد ناگرويـدگان را تا با مؤمنان جمع كنـد بلكه ايشان را جدا ساخته بدوزخ فرسـتد وَ مِن آياتِه ِ و از نشانهاى قدرت خداى أَن يُرسِل َ الرِّياح َ آن است كه مى فرستد بادها را يعنى شمال و صبا و جنوب را مُبَشِّرات ٍ مژده دهندگان بباران تا بفرياد شما رسـد وَ لِيُذِيقَكُم و تا بچشاند شـما را مِن رَحمَتِه ِ از نعمتى كه تابع باران است يعنى خصب و رفاهيت وَ لِتَجرِي َ الفُلك ُ و براى آنكه تا به سبب بادها برود كشتيها در دريا بِأَمرِه ِ بفرمان خداى وَ لِتَبتَغُوا و تا بجوئيد در تجارت درياها مِن فَضلِه ِ روزى را كه خداى بمحض فضل ميدهد وَ لَعَلَّكُم تَشكُرُون َ و شايد كه شما شكر گوئيد برين نعمتها وَ لَقَد أَرسَلنا و هر آئينه ما فرستاديم مِن قَبلِك َ پيش از تو اى محمّـد ص رُسُلًا فرسـتادگان از آدميان إِلي قَومِهِم بسوى گروه ايشان فَجاؤُهُم پس آمدند رسولان ما بقوم خود بِالبَيِّنات ِ بمعجزهاى روشن يا احكام هويدا از حلال و حرام بعضـى از قوم ايشان بدانها گرويدند و برخى كافر شدند فَانتَقَمنـا پس مـا انتقـام كشـيديم مِن َ الَّذِين َ أَجرَمُوا از آنـانكه كـافر شدنـد و ايشـان را هلاـك كرديم و يارى كرديم آنانرا كه گرويده بودند وَ كان َ حَقًّا عَلَينا و هست

سزاوار بر ما نَصرُ المُؤمِنِین- یاری دادن مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند اللّه- خدای بر حق الَّذِی یُرسِلِ الرِّیاح- آن است که می فرستد بادها را فَتُثِیرُ سَحاباً پس می انگیزاند بادها ابر را و بهوا برآرد فَیَبسُطُه- پس خدا بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فِی السَّماءِ در جهت آسمان کَیف- یَشاءُ چنانچه خواهد رونده یا ایستاده وَ یَجعَلُه- و گرداند آنرا گاهی کِسَفاً پاره پاره هر قطعه در هر طرفی.

صفحه : ۹۰۷

فَتَرَی الوَدق- پس تو می بینی باران را بحکم الهی یَخرُج- بیرون می آید مِن خِلالِه- از میان ابر هم در وقتی که متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرق است فَإِذا أَصاب- بِه- پس چون برساند خدای تعالی باران را مَن یَشاءُ در عرض و بلاد هر که خواهد مِن عِبادِه- از بندگان خود إِذا هُم ناگاه ایشان یَستَبشِرُون- شادمان و خوشدل میشوند وَ إِن کانُوا و بدرستی که بودند مِن قَبل- أَن یُنَزَّل- عَلَیهِم پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِن قَبلِه- پیش از ظهور سحاب لَمُبلِسِین- ناامید از باران فَانظُر پس در نگر إِلی آثارِ رَحمَت- اللّه- بسوی نشانه رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کَیف- چگونه خدای بآن اثر یُحیِ- الأَرض- زنده گرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نباتات بَعدَ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی زمین حفص بجمع میخواند یعنی تا به بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد إِن- ذلِک- بدرستی که آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت آن لَمُحیِ- المَوتی هر

آئینه زنـده گردانـنـده مردگـان ست چه احیای ارض احـداث مثل آن است که درو بوده از قوای نباتی و احیای موتی ایجاد آن است که در مواد ایشـان بوده از قوی و غیره وَ هُوَ و خـدای تعـالی عَلی کُـل ِشَـی ءٍ قَـدِیرٌ بر همه چیز توانـا است چه قـدرت او نسـبت بـا همه مکونـات یکسان است و در احقاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زنـدگی کل بـدان است و در بـاطن ذکر اوست که حیـات دل بـدوست و در بحر الحقایق فرموده که آثار رحمت نشاه حبّه است که زمین دل بـدان زنـدگی می یابـد و نزد بعضـی خود اثر رحمت دل باشـد که منظر نظر حق است و در مثنوی حکـایتی مناسب اینکه مبحث ایراد فرموده اینکه است- مثنـوی صـوفی در بـاغ از بهر گ شـاد صوفیـانه روی بر زانـو نهـاد پس فرو رفت او بخود انـدر نغول شـد ملول از صورت خوابش فضول که ای چه خسپی آخر انـدر زر نگر اینکه درختان بین و آثار خضـر امر حق بشـنو که گفته است انظروا سوی اینکه آثار رحمت آر رو گفت آثارش دل است ای بوالهوس آن برون آثار آثار است و بس باغها و میوها اندر دل است عکس لطف او برین آب و گـل است وَ لَئِن أَرسَـلنا و اگر بفرستیم مـا رِیحـاً بـادی که مودی باشـد بهلاـک چون دبور که ریح عـذاب است و بمزروعات ایشان وزد فَرَأَوه ُپس ببیننـد کشت را مُصـفَرًّا زرد شده بعد از سبزی بهلاك رسـیده چنانچه ازو نفع نتوان گرفت لَظَلُّوا هر آئینه باشند مِن بَعدِهِ ِیَکفُرُون َپس از زردی زرع که کافر شوند

بنعمتهای گذشته بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نااميد نشدندی و ای محمّد ص از کافران اینکه طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند.

صفحه : ۹۰۸

فَإِنَّکَ پس بدرستی که تو لا تُسمِعُ المَوتی سخن نمی توانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است وَ لا تُسمِعُ الصُّمَّ و نمی توانی شنوانید کران را الدُّعاءَ خواندن إِذا وَلَّوا چون برگردند از خواننده مُدبِرِینَ گریزندگان از متکلّم قید تولّی و ادبار برای تاکید حکم است و استحاله اسماع یعنی اصم مقبل اگر چه نمی شنود اما به سبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی درمی یابد اما کری که پشت بمتکلم دارد از ان مقدار دریافت نیز محروم است وَ ما أَنتَ و نیستی تو بِهادِ العُمیِ راه نماینده کوردلان عَن ضَلالَتِهِم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی و آنکه توفیق ایمان دهی مشرکانرا إِن تُسمِعُ نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن را إِلّا مَن یُؤمِنُ مگر آنانرا که گرویده است بِآیاتِنا به آیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بر ان میدارد که لفظ قرآن را فرا میگیرند و در معنی آن تدبر می نمایند فَهُم مُسلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را اللّهُ خداوند مطلق و معبودی بحق الَّذِی خَلَقَکُم آنست که بیافرید شما را مِن ضَعفٍ از چیز سست یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِن بَعدِ ضَعفٍ پس از سستی طفولیت قُوَّهً توانائی یعنی جوانی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِن بَعدِ قُوَّهٍ از پس قوّت شباب ضَعفاً وَ شَیبَهً سستی و پیری یَخلُقُ ما

يَشاءُ می آفريند آنچه ميخواهد از ضعف و قوّت و جوانی و پيری وَ هُوَ العَلِيمُ و او دانا است به احوال بندگان القَدِيرُ توانا است بر تغير صفات ايشان وَ يَومَ تَقُومُ السّاعَةُ و روزی که قائم شود قيامت و آن ساعت آخر باشد از ساعات دنيا يُقسِمُ المُجرِمُونَ سوگند خورند كافران مضمون آنكه ما لَبِثُوا درنگ نكردند در دنيا يا در قبور غَيرَ ساعَةٍ جز ساعتی و همه مؤمنان دانند كه ايشان دروغ ميگويند كَذلِكَ مثل اينكه برگشتن از راستی در آخرت كانُوا هستند در دنيا كه بانكار حشر و نشر يُؤفَكُونَ برگردانيده می شوند از راه صدق يعنی كار ايشان دروغ گفتن است درين سرای و در ان سرای.

صفحه : ۹۰۹

وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا العِلمَ و بعد از سوگند ايشان بر عدم لبث در دنيا گويند آنانكه داده اند ايشان را دانشی وَ الإِيمانَ و ايمان يعنی مؤمنان و علماء از ملائكه و انس گويند چرا دروغ می گوئيد لَقَد لَبِثتُم بدرستی كه درنگ كرديد در دنيا و مكث شما مذكور و مسطور است فِي كِتابِ اللّهِ در لوح محفوظ يا در قرآن آنجا كه گفت و من ورائهم برزخ الی يوم يبعثون يا در علم الهی يا در قضای او يا در آنچه بر شما نوشته كه زمان مكث شما باشد- و شما بدان مقدار در دنيا يا در قبور بوده ايد إِلی يَومِ البَعثِ تا روز برانگيختن فَهذا يَومُ البَعثِ پس اينكه است روز برانگيختن كه انكار می كرديد وَ لكِنَّكُم كُنتُم و ليكن بوديد شما كه از فرط جهل و عدم تفكر

لا تَعلَمُون َ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیا و اجابت نیابند فَیَومَئِذٍ پس آن روز لا یَنفَع ُ سود نکند الَّذِین َ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر مَعذِرَتُهُم عذرخواهی ایشان وَ لا هُم و نه ایشان یُستَعتَبُون َ خوانده شوند بچیزیکه ازاله عذاب ایشان کند یعنی ایشان را نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود وَ لَقَد ضَرَبنا و هر آئینه بیان کردیم لِلنّاس ِ برای مردمان فِی هذَا القُرآن ِ درین قرآن مِن کُل ِّ مَثَل ٍ از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ع وَ لَئِن جِئتَهُم بِآیَةٍ و اگر بیاری تو ای محمّد ص بدیشان یعنی منکران و معاندان معجزه که می طلبند لَیَقُولَن َّ الَّذِین َ کَفَرُوا هر آئینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد إِن أَنتُم نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان إِلّا مُبطِلُون َ مگر تباه کاران و دروغ گویان و بربافتگان کَذلِک َ همچنین یَطبَع ُ اللّه ُ مهر می نهد خدای تعالی عَلی قُلُوب ِ الَّذِین َ بر دلهای آنانکه لا یَعلَمُون َ نمیدانند در طلب دانش نیستند فَاصبِر پس شکیبائی کن ای محمّد ص بر آزار ایشان إِن َّ وَعدَ اللّه ِ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت تو و اعلای کلمه غالب شدن دین تو حَق ٌّ راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد وَ لا یَستَخِفَّنَّک َ الَّذِین َ و ترا به سبک ساری ندارند آنانکه لا یُوقِنُون َ بی گمان نمی شوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است و

چون آن وقت درآید حکم الهی بظهور رسد- بیت نگهدارید وقت کارها را که هر کاری بوقتی باز بست است.

سوره لقمان

مکیه و هی اربع و ثلثون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِالم حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند الف اشارت است با نا و لام به لی و میم به منی یعنی انا اللّه ولی جمیع الصفات و منی الغفران و الاحسان تِلکَ آیات ُالکِتاب ِ اینکه سوره آیت های قرآنی است الحَکِیم ِخداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در ان تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدی ً راه نماینده است وَ رَحمَةً و بخششی از خدای تعالی لِلمُحسِنِین َمر نیکوکاران را الَّذِین َیُقِیمُون َالصَّلاةَ آنانکه بپای میدارند نماز مفروضه را وَ یُؤتُون َالزَّکاةَ و میدهند زکوه واجب را وَ هُم و ایشان بِالآخِرَةِ بسرای دیگر هُم یُوقِنُون َایشان بیگمانانند یعنی بعث و جزا را تصدیق می کنند أُولئِک َآن گروه که بدین صفات موصوف اند عَلی هُدی ً بر راه راستند مِن رَبِّهِم از آفریدگار خود وَ أُولئِک َو آن گروه هُم ُالمُفلِحُون َایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصّه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته می شدند و لاف میزد که اگر محمّد ص از قصّه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از وسعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه اینکه آیت فرستاد وَ مِن َ

النّاس ِ و از مردمان مَن يَشتَرِی كسی هست كه ميخرد لَهوَ الحَدِيث ِ سخن ببازی و گفته اند سخن فريب دهنده و مشغول كننده يعنی اختيار می كند افسانه بی اعتبار را لِيُضِل َّ تا گمراه سازد مردمانرا عَن سَبِيل ِ اللّه ِ از راه خدای تعالی يعنی از دين او باز دارد كه آن استماع قراءت قرآن است بِغَيرِ عِلم ٍ بيدانشی و برهانی وَ يَتَّخِذَها و فراميگيرد آيات خدای را هُزُواً فسوس و سخريه أُولئِكَ َ آن گروه لَهُم عَذاب ٌ مر ايشان راست عذابی مُهِين ٌ خواركننده كه سبی و قتل است در دنيا و عذاب و خزی در عقبی و گفته اند آيت در شان آنها است كه جاريات مغنيه خريدندی و مردمان را باسماع اصوات و الحان ايشان از شنودن سخن حق بازداشتندی.

وَ إِذا تُتلی و چون خوانده شود عَلَيه ِ بر آن كس كه لهو حديث را خريده و برگزيده آياتُنا آيتهای كلام ما وَلّی مُستَكبِراً رو بگرداند در حالتی كه گردن كش و متكبر بود يعنی التفات بآن نكند كَأَن لَم يَسمَعها گويا كه هرگز نشنيده كَأَن َّ فِی أُذُنَيه ِ گويا كه در هر دو گوش او وَقراً گرانی است فَبَشِّره ُ پس اعلام كن او را و بجای بشارت بيم ده بِعَذاب ٍ أَلِيم ٍ بعذابی دردناك إِن َّ الَّذِين َ آمَنُوا بدرستی آنانكه گرويده اند بخدا و رسول ص وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و كردند عملهای نيكو يعنی شايسته لَهُم جَنّات ُ النَّعِيم ِ مر ايشان راست بهشتهای با نعمت و ناز يا نعمتهای بهشت خالِدِين َ فِيها در حالتی كه جاويد باشند در ان وَعدَ اللّه ِ وعده كرده است خدای تعالی وعده كردنی حَقًّا درست و راست وَ هُوَ العَزِيزُ و او خداوند غالب است كه هيچكس

او را از وفـا بعهـد و وعـده مـانع نشود الحَکِیم ُراست کـار که هر چه کنـد بطریق حکمت بود بیت نه در وعـده اوست نقض و خلاف نه در کار او هیچ لاف و گزاف خَلَقَ َالسَّماوات ِ بیافرید آسمانها بِغَیرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَونَها می بینید شما آنرا برداشته وَ أَلقی فِی الأَرض ِ و بناد در زمین یعنی پیدا کرد درو رَواسِیَ َ کوههای بلند پایدار أَن تَمِیدَ بِکُم ما شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای ایستاد و از ان جمله کوه قاف ست و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و طور سینا و ثبیر و غیر آن وَ بَثَّ َفِیها و پراگنـده کرد در زمین مِن کُلِّ ِدابَّهٍ از هر جنبنـده وَ أَنزَلنا و فرو فرستاده ایم التفات بتکلم بجهت اختصاص فعل است بفاعل یعنی بغیر ما نفرستد و ما فرستادیم مِنَ َالسَّماءِ از آسمان یا ابر ماءً آبی که باران است فَأَنبَتنا پس برویانیدیم فِیها در زمین بآن آب مِن کُلِّ ِزَوجٍ از هر صنف گیاهی کَرِیمٍ نیکو و بسیار منفعت.

صفحه : ۹۱۲

هـذا اینکه مـذکور شـد از آسـمان و زمین و کوه و حیوان و نباتات خَلقُ ُاللّهِ آفریده خدای اند فَأَرُونِی پس بنمائید بمن که در عالم ما ذا خَلَقَ َچه چیز بیافریدند الَّذِینَ َمِن دُونِهِ آنانکه بدون وی اند مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که اینها همه مخلوق منند آنچه بتان

شما آفریده اند کدام است بَل ِ الظّالِمُون َ بلکه مشرکان فِی ضَلال ٍ مُبِین ٍ در گمراهی آشکارااند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند نظم هر که هست آفریده او بنده است بنده در بند آفریننده است پس کجا بنده که در بند است لائق شرکت خداوند است – آورده اند که قصّه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در هر مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود وَ لَقَد آتَینا و بدرستی که ما دادیم لُقمان َ الحِکمَةَ لقمان بن باعور را حکمت که قولی صائب و فعلی کامل ست یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادله عقلیّه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیّه بآن علماء را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رح بر آنند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت در اینکه آیت نبوت است و او خواهرزاده ایوب علیه السلام بوده یا پسر خاله او در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ برادر ابراهیم بوده است امام ابو اللیث رح فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علماء بر انند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده

و شبانی میکرد یا خیّاطی یا نجّاری و گویند حبشی بوده در میان بنی اسرائیل قضایا پرسیدی و بقول امام سجاوندی از بندگان توبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانه وی درآمدند و برو سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمیدید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد اگر حکم جزم است از آفریدگار من برین کار سمعا و طاعه قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیّر ساخته اند عافیت اختیار کنم و متعرض فتنه نمیشوم ملائکه را ازین سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت برو اضافه کرد بمثابه که ده هزار کلمه ازو منقول است که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل برو بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان ع تو آن بنده سیاهی نیستی که شبانی رمّه فلان میکردی گفت آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز ۱

سخن راست گفتن و ۲

امانت نگاهداشتن و ۳

ترک ما لا یعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رح از حکیم لقمان رح آورده روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ

بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت اینکه سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خائن است و پیر معنوی قدس سره در مثنوی اینکه حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته از ان اینجا ثبت افتاد نظم گشت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را و خوردند آن ز بیم بعد از ان میراندشان در دشتها میدویدند آن نفر تحت و علاـ در قی افتادند ایشان از عنا آب می آورد زیشان میوها چونکه لقمان ع را در آمد قی ز ناف پس برآمد از درونش آب صاف حکمت لقمان چون اینکه پایه نمود تا چه باشد حکمت رب ودود یوم تبلی ذا السرائر کلها بان منکم کان ممن لا یشتها چون سقوا ماء حمیما قطّعت جمله الاسرار مما افضحت هر چه پنهان باشدت پیدا شود هر که از خائن بود رسوا شود در لباب آورده که روزی داود علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی ید غیری مراد قبضه فضل و عدلست داود علیه السلام درین سخن تفکّر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه تعالی فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را أَنِ اشكُر لِلّهِ آنکه شکر گوئی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت وَ مَن يَشكُر و هر که شکر گوید فَإِنَّما يَشكُرُ پس جز اینکه نیست که شکر

میگوید لِنَفسِهِ برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد وَ مَن کَفَرَ و هر که ناسپاسی کند فَإِن َاللّه َ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِی ٌّ بی نیاز است از شکر هر کسی حَمِیدٌ سزاوار حمد است اگر چه کسی او را حمد نگوید یا محمود است که همه کائنات بلسان قال و حال شاکر حضرت وی اند.

صفحه : ۹۱۳

وَ إِذ قال َلُقمان ُو یاد کن چون گفت لقمان لِابنِه ِمر پسر خود نعم را و گفته اند نام او ماثان یا ساران یا اشکم یا مشکور بوده وَ هُوَ یَعِظُه ُو لقمان پند میداد او را و میگفت یا بُنَی َّای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لا تُشرِک بِاللّه ِشرک میار بخدای إِن َالشِّرک َبدرستی که شرک آوردن بخدای لَظُلم ٌعَظِیم ٌهر آئینه ستم بزرگ است چه تسویه میکند مخلوق را با خالق وَ وَصَّینَا الإِنسان َو وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوالِدَیه ِبه نیکوئی پدر و مادر او و از موجبات نیکوئی یکی آنست که حَمَلَته ُبرداشت فرزند را أُمُّه ُمادر او چند وقت و سست میشد در حمل وَهناً سست شدنی در آن عَلی وَهن ٍبر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی وَ فِصالُه ُو بازکردن او از شیر فِی عامَین ِدرگذشتن دو سال و درین مدّت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم یعنی آدمی را أَن ِاشکُر لِی بآنکه شکرگوئی مرا وَ لِوالِدَیک َو بر پدر و مادر خود را إِلَی َّالمَصِیرُ بسوی حکم منست بازگشت آدمیان و بر شکر و

ترک ایشان را جزا خواهم داد وَ إِن جاهَداکَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلی أَن تُشرِکَ بِی بآنکه شرک آری بمن و شریک گیری ما لَیسَ لَکَ آن چیزیرا که نیست ترا بِهِ عِلمٌ باستحقاق شرکت او دانشی فَلا تُطِعهُما پس فرمان مبر ایشان را وَ صاحِبهُما و مصاحبت کن بایشان فِی الدُّنیا در زندگانی دنیا مَعرُوفاً مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود وَ اتَّبِع و پیروی کن در دین سَبِیلَ مَن أَنابَ راه کسی را که بازگشته است إِلَیَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمّد ص است صلی اللّه علیه و آله و سلّم یا صدیق اکبر رضی اللّه عنه ثُمَّ إِلَیَّ پس بسوی مجازات منست مَرجِعُکُم بازگشت شما فَأُنَبِّئُکُم پس آگاهی خواهیم داد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه هستید که می کنید از خیر و شر نزول اینکه آیت در شان سعد بن ابی وقاص رضی اللّه عنه است چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر اینکه وصیت در اثنای قصّه لقمان بمناسبت نهی ست از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی را بچوب بشگافتند و آب در ان ریختند و سعد میگفت که فرضا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک ازو قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام برنمی گردم پس دیگر بار از وصیت لقمان خبر میدهد که گفت فرزند خود را.

یا بُنَیَّ ای پسرک من إِنَّها بدرستی که آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر و شر إِن تَکُ اگر باشد

در خردی مِثقال َحَبَّةٍ هم سنگ دانه مِن خَردَل ٍ از سپندان که اصغر حبوب ست فَتَکُن پس باشند آن فِی صَخرَةٍ در زیر صخره سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین است أَو فِی السَّماوات ِ یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت وسعت آن یا در بالای سماوات أَو فِی الأَرض ِ یا در زمین در مکانی پنهان یَأت ِ بِهَا اللّه ُ بیارد خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بر آن حساب کند إِن َّ اللّه َ لَطِیف ٌ بدرستی که خدای تعالی باریک دان است و علم او بهر خفی یا احاطه کننده است خَبِیرٌ دانا است بمکان هر چیزی یا بُنَی َّ أَقِم ِ الصَّلاة َ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَ أمُر بِالمَعرُوف ِ و بفرمای به نیکوئی وَ انه َ عَن ِ المُنکَرِ و بازدار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَ اصبِر و شکیبائی کن عَلی ما أَصابَكَ َ بآنچیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در اوامر و نواهی إِن َّ ذلِكَ َ بدرستی که آنچه فرموده شد مِن عَزم ِ الأُمُورِ از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی است وَ لا تُصَعِّر و بیکسو مبر خَدَّكَ َ لِلنّاس ِ روی خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بریشان از روی تواضع وَ لا تَمش ِ فِی الأَرض ِ و مرو در زمین مَرَحاً برای بازی و فسوس و خودکامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان إِن َّ اللّه َ لا یُحِب ُّ بدرستی که خدای تعالی

دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتالٍ هر خرامنده را كه چون متكبران رود فَخُورٍ نازكننده كه باسباب تنعم بر مردمان تطاول نمايد وَ اقْصِد و ميانه رو باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود يعنى ميان سرعت و بطى مى رو كه زود رفتن علامت خفت و سبكسارى است و دير رفتن نشانه تجبّر و بزرگوارى است بلكه ميانه روش و بطريق تواضع قدم نه وَ اغْضُض و فرو آر و كم كن مِن صَوتِكَ از آواز خود يعنى فريادكننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوئى مباش إِنَّ أَنكَرَ الأَصوات بدرستى كه زشت ترين آواز لَصَوتُ الحَمِيرِ آواز حمارست يعنى در ارتفاع صوت فضيلتى نيست و صوت حمار با وجود رفعت او مكروه طباع و موجب وحشت اسماع است در عين المعانى آورده كه مشركان عرب برفع اصوات تفاخر ميكردند بدين آيت رد كرد بر ايشان فخر ايشان را و حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم آواز نرم را دوست داشتى و جهر را كاره بودى و در انجيل مذكورست كه بفرماى بندگان مرا كه چون با من مناجات كنند آوازهاى خود را بخوابانند كه من ميشنوم و آنچه در دل ايشان است ميدانم و در جواب كسيكه گويد وجه تخصيص انكريّت بصوت حمار بآنكه آواز بعضى حيوانات كه انكر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند كه آواز او نزد عرب مثل ست در كراهيت سفيان ثورى رح فرمود كه فرياد هر حيوانى تسبيح اوست الا حمار كه صيحه او از رؤيت شيطان است و در حديث آمده كه اذا سمعتم نهيق الحمار تعوذ و باللّه من الشيطان الرّجيم خانه راى شيطانا و در كتاب فيه ما فيه

از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوب یا جنگ با درازگوش دیگر و صدائی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد و ازینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین نداها خواهد بود بیت نغمهای عاشقان بس دلکش است استماع نغمه ایشان خوش است.

صفحه : ۹۱۵

أَ لَم تَرَوا آیا نمی بینید ای مردمان أَن‌َاللّه‌ِ آنرا که خدای تعالی سَخَّرَ لَکُم رام ساخت برای نفع شما ما فِی السَّماوات‌ِ آنچه در آسمانها است از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید وَ ما فِی الأَرض‌ِ و آنچه در زمین ست از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید وَ أَسبَغ‌َ عَلَیکُم و تمام کرد بر شما نِعَمَه‌ُ ظاهِرَةً نعمتی آشکارا وَ باطِنَةً و پوشیده خود را یعنی آنچه می شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه بجمع میخواند و در نعمت ظاهر و باطن علماء را درین آیت سخن بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت سی صد تفسیر کرده و آنچه مشهورست نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است صلی اللّه علیه و آله و سلّم و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهره و باطنه حسن اخلاق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود

نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلاه و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمای اموال و صفای احوال یا نبوّت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده که فخر الاولیاء یونس سجاوندی رح گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان دادن است بروز و نعمت باطن انصاف گدائی دادن است بشب و باقی وجوه علماء و عرفا در جواهر التفسیر مثبت است و مذکور و اللّه الموفق و الی اللّه ترجع الامور بیت کوششی کن در سوی آن بحر و بر کاندر ان یابی صدفها پر گهر وَ مِنَ ‌النّاسِ و از مردمان مَن یُجادِلُ کسی است که جدال میکند و خصومت می ورزد فِی اللّهِ در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیان است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال او را صاعقه گرفت و اینکه آیت فرود آمد که از مردمان کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَیرِ عِلمٍ بی دانشی وَ لا هُدیً و بی بیانی از نزدیک خدا وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود که وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ و چون گویند مر ایشانرا بصدق اتَّبِعُوا پیروی کنید ما أَنزَلَ اللّهُ آن چیزیرا

که فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قالُوا گویند بَل نَتَّبِعُ نمیگرویم و متابعت نمی کنیم آنرا بلکه پیروی می کنیم ما وَجَدنا عَلَیهِ آن چیزیرا که یافتیم بر آن آباءَنا پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبا می کنیم أَ وَ لَو کانَ الشَّیطانُ آیا اگر هست شیطان که بوساوس و هواجس یَدعُوهُم بخواند ایشانرا إِلی عَذابِ السَّعِیرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند وَ مَن یُسلِم وَجهَهُ و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را یا باخلاص توجه کند إِلَی اللّهِ بسوی خدای وَ هُوَ مُحسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ استَمسَکَ پس هر آئینه بتحقیق دست زده باشد بِالعُروَهِ الوُثقی آویزی محکم که کلمه شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی اللّه و البغض فی اللّه و اشهر رعایت طریقه سنت و جماعت است وَ إِلَی اللّهِ و بسوی حضرت خداوندست عاقِبَهُ الأُمُورِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور که خلائق اند بازگشت ایشان بوی خواهد بود.

صفحه : ۹۱۶

وَ مَن کَفَرَ و هر که نگرود و چنگ در عروه وثقی نزند فَلا یَحزُنکَ پس باید که اندوهگین نسازد ترا کُفرُهُ ناگرویدن او إِلَینا بسوی ما است مَرجِعُهُم بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُم پس بیاگاهانیم ایشان را بِما عَمِلُوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلِیمٌ دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهای شما است از خیر و شر نُمَتِّعُهُم برخورداری دهیم ایشان را بنعمت و سرور قَلِیلًا زمانی اندک که زود انقطاع

یابد ثُمَّ نَضطَرُّهُم پس بیاریم ایشان را بیچارگی یعنی ناچار بیایند إِلی عَذابٍ غَلِیظٍ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظت ترقی یابد وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی مر کافران را مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَیَقُولُنَّ اللّهُ هر آئینه گویند معبود بحق و آفریننده مطلق چه دلائل مانع از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است قُلِ الحَمدُ لِلّهِ بگو ای محمّد ص سپاس مر خدای را عزّ و جل که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر ایشان لا یَعلَمُونَ نمیدانند که باین اقرار ملزم میشوند لِلّهِ مر خدای راست ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ آنچه در آسمانها و زمین است یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت نبود إِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِیُّ بدرستی که خدای تعالی اوست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیاء الحَمِیدُ ستوده صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان بیت ای غنی در ذات خود از ما سوای خویشتن خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن در أواخر سوره الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جای میگوید در قرآن که شما را بحکمت چیزی بسیار دادیم و جائی میگوید که وَ ما أُوتِیتُم مِنَ العِلمِ إِلّا قَلِیلًا و اینکه آیت آمد که قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً الآیه درین سوره نیز برای تاکید اینکه خبر میفرماید که وَ لَو أَنَّ و اگر بودی ما فِی الأَرضِ آنچه در زمین

مِن شَجَرَهٍ از درختان أَقلام ٌقلمها وَ البَحرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی یَمُدُّه ُمدد دادی بحر محیط را مِن بَعدِه ِ پس از فنای آب او سَبعَهُ أَبحُرٍ هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی ما نَفِدَت بسر نرسیدی و بپایان نیامدی کَلِمات ُاللّه ِ علم الهی و عجائب صنع بادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمتی که در دارین بر بندگان اضافه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی است إِن َاللّه َ عَزِیزٌ بدرستی که خدای تعالی غالب است در حکم و فرمان بی نهایت حَکِیم ٌدانا است که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست.

صفحه : ۹۱۷

ما خَلقُکُم نیست آفریدن شما ای اهل مکّه وَ لا بَعثُکُم و نه برانگیختن شما بعد از مرگ إِلّا کَنَفس ٍ واحِدَهٍ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن چه حق سبحانه در خلق اشیاء بآلات و ادویات و اعانت و مددگاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند إِن َاللّه َ سَمِیع ٌبدرستی که خدای شنواست همه مسموعات را بَصِیرٌ بینا است همه مبصرات را و هر آئینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست بیت قدرت بی عجز ندادی بکس قدرت بی عجز تو داری و بس أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَن َ

اللّه- آنکه خدای تعالی يُولِجُ اللَّيلَ- درمی آرد ظلمت شب را فِي النَّهارِ در روشنی روز اینکه وقتی بود که شب درآید وَ يُولِجُ النَّهارَ و داخل میگرداند روشنی روز را فِي اللَّيلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاده میکند وَ سَخَّرَ الشَّمسَ- وَ القَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند کُلٌّ يَجرِي هر یک ازین نیّرین میرود در فلک خود إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نامبرده که روز قیامت است و جریان ایشان در ان روز منقطع گردد وَ أَنَّ اللّهَ- و بدرستی که خدای تعالی بِما تَعمَلُونَ- بآنچه شما می کنید خَبِيرٌ داناست و کنه امور را می شناسد ذلِكَ- آن سعت علم و شمول قدرت بِأَنَّ اللّهَ- بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَ أَنَّ ما يَدعُونَ- و آنچه شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می پرستند مِن دُونِهِ بجز خدای الباطِلُ بیهوده و ناحق است وَ أَنَّ اللّهَ- و دیگر سبب آنست که خدای هُوَ العَلِيُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه الكَبِيرُ بزرگ است که ازو بزرگتری نیست أَ لَم تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ الفُلكَ- آنکه کشتی تَجرِي فِي البَحرِ میرود در دریا بِنِعمَتِ اللّهِ بمنت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لِيُرِيَكُم تا بنماید شما را مِن آياتِهِ بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجائب بحر إِنَّ فِي ذلِكَ- بدرستی که در امر کشتی

و دریا لَآیاتٍ هر آئینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لِکُلِ ّصَبّارٍ مر هر صبرکننده را بر بلای او شَکُورٍ شکر گوینده بر نعمهای او.

صفحه : ۹۱۸

وَ إِذا غَشِیَهُم مَوجٌ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان درآید موج دریا در بزرگی کَالظُّلَلِ مانند سائبانها یا مثل کوهها و یا ابرها دَعَوُا اللّهَ میخوانند خدای را مُخلِصِینَ در حالتی که پاک کنندگانند لَهُ الدِّینَ برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرت اند زائل گردانیده باشد ایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمّا نَجّاهُم پس آنهنگام که برهاند ایشانرا و برساند بسلامت إِلَی البَرِّ بسوی بیابان فَمِنهُم پس بعضی از ایشان مُقتَصِدٌ عادل اند یعنی راست اند بر طریق توحید و بعضی مائل اند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جائر و منکراند وَ ما یَجحَدُ بِآیاتِنا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را إِلّا کُلُ ّخَتّارٍ مگر هر عذرکننده و عهد شکننده کَفُورٍ ناسپاس مر نعم پروردگار را یا أَیُّهَا النّاسُ ندا عام است یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابتید بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتَّقُوا رَبَّکُم بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشائستها وَ اخشَوا و بترسید یَوماً لا یَجزِی از روز که دفع نکند عذاب او و باز ندارد والِدٌ عَن وَلَدِهِ پدر را از پسر خویش وَ لا مَولُودٌ و نه فرزندی که هُوَ جازٍ او بازدارنده باشد عَن والِدِهِ

از پدر خود شَیئاً چیزی را از عذاب و گفته اند اینکه مخصوص است بکفّار چه اولاد و آبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کننـد إِن َّوَعـدَ اللّه ِ بدرستی که و عدی خدای تعالی بثواب و عقاب حق ّ راست است و در ان خلاف نیست و نخواهد بود فَلا تَغُرَّنَّكُم ُ پس بایـد که فریب ندهـد شـما را الحَیاهُ الـدُّنیا زنـدگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته نشوید وَ لا يَغُرَّنَّكُم و باید که مغرور نسازد شـما را بِاللّه ِ بعفو و کرم خدای تعالی یا مهلت دادن او الغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی شما را باهل دور و دراز از راه برده بر معاصـی دلیر گرداند و گوید که مصرعه مروز گنه کنید و فردا توبه شما زینهار مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا می بایـد کسـی پـذیرفتار نیست نظم کار امروز بفردا نگـذاری زنهار روز چون یافته کار کن و عـذر میار ساقیا عشـرت امروز فردا مفگن یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب علیه الصـلوه و السـلام آمـده گفت ای محمّـد ص ساعت یعنی قیامت را کی ظهور خواهد شد و من تخمی در زمین پاشـیده ام افاضت عبرات غمام در کـدام ایّام خواهـد بود و زن من حامله ست تصویر حمل او از اشـکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میـدانم که عمـل من دیروز چه بوده و فردا بچه شـغل اشـتغال خواهم داشت و مولـد خود را میـدانم که کجـا است و مـدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه اینکه

آیت فرستاد که بگو اینکه پنج علم در خزانه مشیت آفریدگار من است و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند.

صفحه : ۹۱۹

إِن َاللّه َ بـدرستی که خدای تعالی عِندَه ُ نزدیک اوست عِلم ُ السّاعَهِ دانسـتن قیام قیامت وَ یُنَزِّل ُ الغَیث َ و فرو میفرسـتد باران را در زمین و مکان که مقـدور و مقرر کرده وَ یَعلَم ُ و میدانـد ما فِی الأَرحام ِ آنچه در رحمها است از مرد و زن و تمام و ناقص وَ مـا تَـدرِی نَفس ٌ و نمیدانـد هیـچ نفسـی نیکوکار یا بـدکردار که ما ذا تَکسِب ُ غَـداً چه چیز کسب کنـد فردا از خیر یا شـر وَ ما تَـدرِی نَفس ٌ و نمی دانـد هیـچ نفسـی که او بِأَی ِ أَرض ٍ بکدام زمین تَمُوت ُ بمیرد و در کدام وقت إِن َاللّه َ عَلِیم ٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بغیبها چون خواهد آشکارا کند خَبِیرٌ آگاه از غیبها و چون خواهد به پرده کرم بپوشد-

سوره السجده

مکیه و هی ثلثون آیه- بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ- الم مرتضـی علی کرم اللّه وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاـصه قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته انـد الف از اقصـای حلق آیـد و آن اوّل مخـارج است و لاـم از طرف لسان گفته شود و آن وسط مخارج است و میم از شـفه گویند و آن آخر مخارج است و اینکه سخن اشارت ست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تَنزِیل ُ الکِتاب ِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لا رَیب َ فِیه ِ هیچ شک نیست درو یعنی منزل است بی شبهه مِن

رَب ِّالعالَمِین َاز پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکّه که اینکه از نزدیک خدای است أَم یَقُولُون َافتَراه ُیا همیگویند که بربافته است محمّد ص آن را از پیش خود بَل نه چنین است که میگویند بلکه هُوَ الحَق ُّقرآن سخن درست و راست است فرود آمده مِن رَبِّک َاز پروردگار تو لِتُنذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوماً ما أَتاهُم قومی را که در زمان تواند و نیامده است بدیشان مِن نَذِیرٍ هیچ بیم کننده مِن قَبلِک َپیش از تو مراد زمان فترت است و اسمعیل ع نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی لَعَلَّهُم شاید که ایشان به بیم کردن تو یَهتَدُون َراه یابند اگر من خواهم.

صفحه : ۹۲۰ اللّه ُخداوند بحق الَّذِی خَلَق َالسَّماوات ِوَ الأَرض َآنست که بیافرید آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسمان و زمین است فِی سِتَّهِ أَیّام ٍدر مقدار شش روز از ایام دنیا ثُم َّاستَوی پس مستولی شد حکم او عَلَی العَرش ِبر عرش که اعظم مخلوقات است پس بدو بگروید و از راه او مگذرید که در دنیا و عقبی ما لَکُم نیست مر شما را مِن دُونِه ِبجز از وی مِن وَلِی ٍّهیچ دوستی که یاری کند وَ لا شَفِیع ٍو نه هیچ درخواست کننده که مددگاری نماید أَ فَلا تَتَذَکَّرُون َآیا پندپذیر نشوید از مواعظ ربّانی و نصائح قرآنی یُدَبِّرُ الأَمرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است بر آن مِن َالسَّماءِ از آسمان إِلَی الأَرض ِبسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجا می آرد

ثُمَّ يَعرُجُ پس عروج ميكند إِلَيهِ بسوى آسمان فِي يَومٍ كانَ در روز كه هست مِقدارُهُ اندازه او أَلفَ سَنَةٍ هزار سال مِمّا تَعُدُّونَ از آنچه شمار مى كنيد يعنى فرشته فرو مى آيد از آسمان و بالا ميرود در مدتى كه اگر آدمى رود و آيد جز بهزار سال ميسر نشود زيرا كه از آسمان تا زمين پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذلِكَ آن خداوند كه تدبير امر ميكند عالِمُ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ داناى پوشيده و پيدا است يعنى داناى امور دنيا و آخرت است يا بآنچه بود و باشد و خواهد بود العَزِيزُ غالب است در تقدير الرَّحِيمُ مهربان است بر بندگان در تدبير الَّذِي أَحسَنَ او آن كسى است كه نيكو كرد كُلَّ شَيءٍ خَلَقَهُ هر چيزيرا كه آفريده يعنى بياراست بر وجهه نيكو بمقتضاى حكمت نظم كردنى آنچه در جهان شايد كرده آنچنان كه مى بايد از تو رونق گرفت كار همه كه توئى آفريدگار همه نقش زيبا بلوح خاك از تست دل دانا و جان پاك از تست وَ بَدَأَ و آغاز كرد خَلقَ الإِنسانِ آفريدن آدم ع را مِن طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بيافريد نَسلَهُ فرزندان او را مِن سُلالَةٍ از خلاصه بيرون آورده از صلب مِن ماءٍ مَهِينٍ از آبى ضعيف خوار يعنى نطفه.

صفحه : ۹۲۱

ثُمَّ سَوّاهُ پس راست كرد قالب آدم را وَ نَفَخَ فِيهِ و دميد درو مِن رُوحِهِ از روح خويش اينكه اضافت تكريم و تشريف است و اظهار آنكه او مخلوقى شريف است وَ جَعَلَ لَكُمُ و ساخت براى شما السَّمعَ گوش تا بشنويد

وَ الأَبصارَ و دیـدها تا ببینیـد وَ الأَفئِدَةَ و دل ها تا دریابیـد قَلِیلًا ما تَشـکُرُونَ بس اندک سپاس داری می کنید بر چنین نعمتها وَ قـالُوا و بگفتنـد منکران بعث چـون ابی بن خلف و امثـال او أَ إِذا ضَلَلنا آیـا چون گم شویم فِی الأَرضِ در زمین یعنی خـاک شویم و بـا زمین آمیخته گردیم چنانچه خاک و اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشـد أَ إِنّا آیا ما لَفِی خَلقٍ جَدِیـدٍ هر آئینه در آفرینش نو خواهیم بود و اینکه اسـتفهام بر سبیـل انکارست یعنی چون خاک شویـم آفرینش نو بما تعلق نخواهـد گرفت بَل هُم نه چنـان است که میگوینـد بلکه بِلِقـاءِ رَبِّهِم ایشـان بلقـای پروردگار خود- کافِرُونَ ناگرویـدگان انـد یعنی بآخرت که سـرای بقاست ایمان ندارنـد قُل بگو ای محمّـد ص منکران بعث را که زود یَتَوَفّاکُم فراگیرد روح شـما را مَلَکُ المَوتِ فرشـته مرگ که عزرائیل است علیه السـلام الَّذِی وُکِّلَ بِکُم آنکسـی که موکل کرده و گماشـته شده است بقبض ارواح شـما ثُمَّ إِلی رَبِّکُم پس بسوی آفریـدگار خود- تُرجَعُونَ بازگردیـده شوید بجهت حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل ع ارواح را بخواند او را جواب دهنـد پس اعوان خود را بقبض آن فرمـان کنـد امام ابو اللیث رح درآورده که ملک الموت را روی است از آتش که بـدان روی بکـافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کنـد و روی دارد از ظلمت که بـدان روح منافقان فراگیرد و روی داردماننـد روی آدمیان که بـدان روی ارواح مومنان توفیه کنـد و روی است از نور که بـدان روح انبیاء ع و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه

رحمت و عـذاب اند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آرامش میزند فرد آسودگی مجوی که از صـدمت اجل کس را نداده اند برات مسلمی وَ لَو تَری و اگر بینی تو ای بیننده- إِذِ المُجرِمُون َچون مشرکان در روز حشر نـاکِسُوا رُؤُسِهِم افگنـدگان باشـند سرهای خـود را یعنی از غـایت خجالت و نـدامت سر در پیش افگننـد عِنـدَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آئینه به بینی کارهای پر هول و در ان زمان گویند رَبَّنا ای پروردگار ما أَبصَرنا دیدیم آنچه وعـده کرده بـودی وَ سَمِعنا و شـنیدیم از تـو تصـدیق پیغمـبران یـا هول روز قیـامت دیـدیم و آواز صور شـنیدیم فَارجِعنـا پس بازگردان ما را بدنیا نَعمَل صالِحاً تا بکنیم کارهای شایسـته إِنّا مُوقِنُون َبدرستی که ما بی گمانیم بسـرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبه نماند آنگه حق سبحانه فرماید.

صفحه : ۹۲۲

وَ لَو شِئنا و اگر میخواستیم لَآتَینـا هر آئینه می دادیم در دنیـا کُل َنَفس ٍ هر نفسـی را هُداها آنچه راه یافتی بآن بسوی ایمان و عمل صالـح وَ لکِن حَق َالقَول ُو لیکن ثابت شده است اینکه حکم مِنِّی از من لَأَملَأَن َجَهَنَّم َکه هر آئینه پر سازم دوزخ را مِن َالجِنَّهِ وَ النّاس ِاز کفـار دیو و آدمی أَجمَعِین َهمه ایشان- فَذُوقُوا پس بچشـید شـما عـذاب را بِما نَسِیتُم بسـبب آنکه فراموش کردیـد یعنی فروگذاشتید لِقاءَ یَومِکُم هذا دیدن اینکه روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء اینکه روز إِنّا نَسِیناکُم بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب وَ ذُوقُوا عَذاب َالخُلدِ و بچشید عذاب

جاودانی را بِما کُنتُم تَعمَلُون َ-بآنچه بودید که عمل می کردید إِنَّما یُؤمِن ُ-جزین نیست که میگروند بِآیاتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِین َ-إِذا ذُکِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِها بآن آیتها خَرُّوا بر روی درافتند سُجَّداً سجده کنندگان وَ سَبَّحُوا و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لائق عظمت و کبریائی او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمدِ رَبِّهِم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و ستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان اللّه و بحمده وَ هُم لا یَستَکبِرُون َ-و ایشان سرکشی نمی کنند از ایمان و طاعت و سجود و اینکه سجده نهم است بقول امام اعظم رحمه اللّه علیه و دهم بقول امام شافعی رحمه اللّه علیه حضرت شیخ قدس سرّه اینکه را سجده تذکره گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن چیز را که ازان غافل شده و تصدیق کند دلالات وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیاء موجود است- بیت فی کل شی ء له آیه تدل علی انه واحد نظم همه ذرات از مه تا بماهی بوحدانیتش داده گواهی همه اجزای کون از مغز تا پوست چو وابینی دلیل وحدت اوست آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار صلی اللّه علیه و سلّم دور بوده چون نماز شام را با خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات با جماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم دریابند حق سبحانه در شان ایشان اینکه آیت فرستاد که.

صفحه : ۹۲۳

تَتَجافی جُنُوبُهُم

عَن ِ المَضاجعِ ِ دور میشود پهلوهای ایشان از خوابگاه ها یَدعُون َ رَبَّهُم میخوانند پروردگار خود را خَوفاً از بیم خشم او وَ طَمَعاً و بامید خوشنودی او ابو الدرداء رضی اللّه عنه گفته که آیت در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان است که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز را ز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرونی منقول است که در شبی میگفت که هذه لیله الرکوع و بیک رکوع تمام شب بسر می برد و در شب دیگر میفرمود هذه لیله السجود و بیک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجا است شب دراز کاشکی از ازل و ابد یکشب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و در ان سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی بیت به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای دردآلود وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه عطا کردیم ایشان را یُنفِقُون َ نفقه می کنند در وجوه خیر یعنی بشب بدرگاه ما داد گدائی، و روز در راه ما داد گدایان میدهند فَلا تَعلَم ُ پس نمیداند نَفس ٌ هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل ما أُخفِیَ آنچه پنهان داشته شده است لَهُم از برای ایشان یعنی برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع مِن قُرَّهِ أَعیُن ٍ از روشنی چشمها یعنی چیزیکه بدان چشمها

روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند که انسب آنست که از ان نعمت مخفی سخن نگویند فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر آیت و حدیث دو گواهند بر ان که دعوای دریافت آن لائق نیست و ایشان جزا داده شوند جَزاءً جزا دادنی بِما کانُوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویّت یَعمَلُون َ عمل میکردند بزرگی فرموده که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد نظم روز که روم همره جانان بچمن نی لاله و گل بینم و نی سرو سمن رازی که میان من و او گفته شود من دانم و او داند او داند و من آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردمی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت ترست و زبان من از زبان تو نیز تیزتر علی رضی اللّه عنه فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر المومنین علی کرم اللّه وجهه را آیت فرستاد أَ فَمَن کان َ آیا آن کس که هست مُؤمِناً گرویده بخدای و رسول یعنی علی باشد کَمَن کان َ فاسِقاً مانند کسیکه هست بیرون رفته از دائره فرمان چون ولید لا یَستَوُون َ برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت أَمَّا الَّذِین َ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَ

عَمِلُوا الصّالِحات ِ و عمل کرده انـد صالـح فَلَهُم پس مر ایشانراست جَنّات ُالمَأوی بوسـتانها که ما وای حقیقی است و گفته اند جنت الماوی بهشت است بر یمین عرش و خـدای بمومنان دهـد آنرا نُزُلًا در حالتی که پیش کش باشد یعنی ما حفری که برای مهمـان آرنـد و نعم کلّیه پس از دخول بهشت بـدیشان ارزانی دارد بِمـا کـانُوا یَعمَلُون َبسـبب آنچه بودنـد که عمل می کردند عملی که بدان مستحق اینکه کرامت گشتند.

صفحه : ۹۲۴

وَ أَمَّا الَّذِین َفَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از دائره فرمان فَمَأواهُم ُالنّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنه المـاوی که مومنـان را باشـد ایشـانرا در آتش مأوی دهنـد کُلَّما أَرادُوا أَن یَخرُجُوا مِنها هرگاه خواهنـد که بیرون آینـد از آتش دوزخ أُعِیـدُوا بازگردانیـده شونـد فِیها در آتش آورده اند که در وقت جوشـش دوزخ فاسـقان را بالا افگند تا بنزدیک درهای دوزخ رسـند و توقع بیرون آمـدن کننـد خزنه بگرزهای آتشـین ایشانرا میراننـد و بقعر دوزخ می افگنند وَ قِیل َلَهُم و گویند مر ایشـانرا جهت اهـانت که ذُوقُوا بچشـید شـما عَـذاب َالنّـارِ عـذاب آتش الَّذِی کُنتُم بِه ِ تُکَـذِّبُون َآن عـذابی که بودیـد که بآن تکـذیب میکردیـد و بـاور نمیداشتیـد وَ لَنُـذِیقَنَّهُم و هر آئینه بچشـانیم اهـل مکّه را مِن َالعَـذاب ِالأَدنی از عـذاب نزدیک تر و خردتر در دنیا که قتل و اسر است یا قحط دُون َالعَذاب ِالأَکبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش است لَعَلَّهُم شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانـد از ایشان یَرجِعُون َبازگردنـد براه حق و از کفر توبه کننـد در موضـح آورده که عذاب خردتر جمع حطام

است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر نیران در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلاء اسعارست و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی درافتادن در گناه و دور افتادن از درجات قرب اله بیت دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست آتش سوز فراق از هر عذابی بدترست وَ مَن أَظلَم ُو کیست ستمکارتر مِمَّن ذُکِّرَ از کسی که پند داده شود بِآیات ِ رَبِّه ِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُم َّ أَعرَض َ عَنها پس روی بگرداند از ان و تفکر نه کند در ان إِنّا مِن َ المُجرِمِین َ مُنتَقِمُون َ بدرستی که ما از مشرکان انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب وَ لَقَد آتَینا و بتحقیق ما دادیم مُوسَی الکِتاب َ موسی ع را کتاب توریت چنانچه دادیم ترا قرآن فَلا تَکُن فِی مِریَهٍ پس مباش در شک مِن لِقائِه ِ از دیدن موسی ع در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت پناه را علیه الصلوه و السّلام که پیش از انکه از دنیا رحلت کنی موسی علیه السّلام را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقاء وی در وقتی که آنحضرت علیه الصلوه و السلام را در معراج بردند موسی علیه السلام را در آسمان ششم دید هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَ جَعَلناه ُو گردانیدیم کتاب منزل بموسی علیه السلام را هُدی ً لِبَنِی إِسرائِیل َ راه نماینده مر بنی اسرائیل را.

صفحه : ۹۲۵

وَ جَعَلنا مِنهُم و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّهً

يَهدُونَ پيشوايان كه خلق را راه نمودند باحكام توريت بِأَمرِنا بفرمان ما لَمّا صَبَرُوا آنهنگام كه صبر كردند بر ايمان يا بر شدائد قوم يا بر ارتكاب طاعات يا از مناهى وَ كانُوا بِآياتِنا و بودند كه بآيتهاى ما يعنى علاماتى كه بموسى عليه السلام داده بوديم يُوقِنُونَ بيگمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه آفريدگار تو هُوَ يَفصِلُ او حكم كند بَينَهُم ميان مردمان يَومَ القِيامَهِ روز رستخيز فِيما كانُوا فِيهِ در ان چيز كه بودند كه در ان يَختَلِفُونَ اختلاف ميكردند از امر دين پس حكم الهى جدا كند محق را از مبطل و هر يكى را مناسب حال او جزا دهد أَ وَ لَم يَهدِ لَهُم آيا راه ننمود و بيان نكرد براى اهل مكه از عقوبتها كه بمكذّبان رسيده كَم أَهلَكنا چند هلاك كرديم مِن قَبلِهِم پيش از ايشان مِنَ القُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمشُونَ ميروند اينها يعنى اهل مكّه فِي مَساكِنِهِم در مسكنهاى ايشان و بران ميگذرند در سفرهاى خود إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستى كه درين اهلاك ما قرون ماضيه را لَآياتٍ هر آئينه عبرتهاست مر امم آينده را أَ فَلا يَسمَعُونَ آيا پس نمى شنوند يعنى بگوش فهم استماع نمى كنند أَ وَ لَم يَرَوا آيا نمى بينند و نميدانند أَنّا نَسُوقُ الماءَ آنرا كه ما آب ميرانيم يعنى باران و سيل ميفرستيم إِلَى الأَرضِ الجُرُزِ بر زمين خالى از گياه و گفته اند اسم موضعيست در ولايت يمن كه آب جويها بدان نميرسد حق سبحانه فرمود كه ما آب را بدان زمين خشك ميرسانيم فَنُخرِجُ بِهِ پس بيرون مى آوريم بآن آب زَرعاً

کشت زاری و گفته اند مراد غلات و اشجارست تَأکُل ُمِنه ُمیخورند از ان زرع أَنعامُهُم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَ أَنفُسُهُم و میخورند ایشان دانه و میوه أَ فَلا یُبصِرُون َ آیا پس نمی بینند اثر اینکه قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَ یَقُولُون َو میگویند کفّار مکه مَتی هذَا الفَتح ُکی باشد اینکه فتح که مومنان گویند ان اللّه سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه رضی اللّه عنهم گفتند که اینکه فتح که وعده داده اید کی خواهد بود زود بنمائید بما إِن کُنتُم صادِقِین َاگر هستید راست گویان در وعده خود.

صفحه : ۹۲۶

قُل بگو ای محمّد ص یَوم َالفَتح ِدر روز فتح بدریا فتح مکه لا یَنفَع ُالَّذِین َکَفَرُوا سود نخواهد داشت آنها را که نگرویدند إِیمانُهُم گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فائده نداد زیرا که ایمان باس بود وَ لا هُم یُنظَرُون َو نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فَأَعرِض عَنهُم پس روی بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدّت معلوم یعنی نزول آیت السیف وَ انتَظِر و منتظر باش نصرت الهی را إِنَّهُم مُنتَظِرُون َبدرستی که ایشان نیز منتظرانند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشان را الحق یعلو و لا یعلی نظم منتظر باش ز الطاف الهی که شود علم دین تو هر روز برافراخته تر حرب را ساختگی کن که بود هر

روزی کار احباب تو از روز دگر ساخته تر

سوره الاحزاب

مدنیه و هی ثلاث و سبعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق إبن ابی نزول کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات بازگزارد و بگو که بتان را روز قیامت مقام شفاعت است تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی اینکه سخن بر آنحضرت ص شاق آمده روی مبارك در هم کشید و إبن ابی و إبن قشیر و حدب بن قیس گتند یا رسول اللّه سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست حضرت عمر فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرموده و حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که ای عمر من ایشانرا بجان امان داده ام نقض عهد روا نیست اینکه آیت آمد که یا أَیُّهَا النَّبِی ُّای پیغمبر اتَّق ِاللّه ِ-دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای تعالی در نقض عهد وَ لا تُطِع ِالکافِرِین ِ-و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه وَ المُنافِقِین ِ-و منافقان مدینه را چون إبن ابی و معتب بن قشیر إن َّاللّه ِ-بدرستی که خدای کان ِ- هست عَلِیماً دانا بمقابله ایشان حَکِیماً حکم کننده بوفای عهد وَ اتَّبع و پیروی کن ما یُوحی إِلَیك ِ-آن چیزی را

که وحی کرده میشود بتو مِن رَبِّکَ-از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان إِنَ-اللّه-کان-بـدرستی که خدای تعالی هست بِما تَعمَلُون-بآنچه شـما می کنید خَبِیراً دانا وَ تَوَکَّل عَلَی اللّه ِ و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار وَ کَفی بِاللّه ِ و بسـنده است خدای تعالی وَکِیلًا کارساز و مهم گذارد نگاهبان و کفایت کننده مهمّات بیت چون زره لطف عنایت کند جمله مهمات کفـایت کنـد آورده انـد که ابی معمر بن جمیـل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود بارهـا گفتی که مرا دو دل است که بیکی از ان فهم کنم زیـاده از انکه محمّـد ص فهم میکنـد و عرب او را ذو القلـبین لقب کرده بودنـد وقـتی که از بـدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی در پا ابو سـفیان بدو رسـیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول اند. و برخی منهزم ابو سـفیان گفت نعلین تو چه حـال دارد که یکی در پـاست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بر ان حـال اطلاع یافته گفت مـا ظننت الاـ انهمـا فی رجـل حق سـبحانه او را دروغگوئی ساخت و معلوم شـد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که.

صفحه : ۹۲۷

ما جَعَل-اللّه ُنیافریـد خـدای تعالی لِرَجُل ٍمر مردیرا مِن قَلبَین ِدو دل فِی جَوفِه ِدر درون او زیرا که قلب معـدن روح حیوانی و منبع قوتهـا است پس یکی بیش نبایـد زیرا که روح حیوانی یکی است در زاد المسـیر آورده که منافقان می گفتنـد آنحضـرت ص دو دل دارد یکی با ما و یکی با

اصحاب رض خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی سبحانه هیچ کس را دو دل نداده وَ ما جَعَل ـَو نگردانید خدای أَزواجَکُم ـُاللّائِی زنان شما آن زنان که تُظاهِرُون ـَمِنهُن ـَظهار می کنید از ایشان أُمَّهاتِکُم مادران شما یعنی زنی را که میگوئید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیّت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت ست در یک زن از قبیل محالات ست کی تواند بود وَ ما جَعَل ـَو نگردانید خدای أَدعِیاءَکُم پسران خواندگان شما را أَبناءَکُم پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صورتی عارضی است پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می برد حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود ذلِکُم اینکه که مظاهره را مطلقه میدانید و دعی را إبن می خوانید قَولُکُم بِأَفواهِکُم سخنی است که بزبانهای خود میگوئید و حقیقت ندارد وَ اللّه ـُو خدای تعالی یَقُول ـُالحَق ـَمیگوید سخن راست که مطابق واقع است وَ هُوَ یَهدِی السَّبِیل ـَو او راه می نماید بطریق حق اینکه آیت از برای زید بن حارثه رضی اللّه عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمّد ص گفتندی و حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه رض بوده و حضرت خدیجه رض او را بحضرت ص بخشید و حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم او را آزاد کرد و چون فرزندانش پرورش میداد و مردم او را پسر آن حضرت

میگفتند حق سبحانه فرموده که ادعُوهُم بخوانید آن فرزندان را و نسبت دهید لِآبائِهِم به پدران ایشان هُوَ اینکه خواندن أَقسَطُ راست ترست عِندَ اللّه نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از إبن عمر رض منقول است که ما نمی گفتیم الا زید بن محمّد ص تا اینکه آیت آمد او را زید بن حارثه گفتیم فَإِن لَم تَعلَمُوا پس اگر ندانید آباءَهُم پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فَإِخوانُکُم پس ایشان برادران شمااند فِی الدِّین در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَ مَوالِیکُم و دوستان شمااند در خطاب گوئید یا مولای وَ لَیس عَلَیکُم و نیست بر شما جُناح گناهی فِیما أَخطَأتُم در ان چیز که خطا کردید بِه بدان چون گفتن زید بن محمّد ص وَ لِکِن ما تَعَمَّدَت و لیکن گناه هست در ان چیز که قصد کند قُلُوبُکُم دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَ کانَ اللّه و هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده آنرا که خطاب کند رَحِیماً مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند.

صفحه : ۹۲۸

النَّبِیُّ أَولی پیغمبر سزاوارتر است بِالمُؤمِنِینَ بگرویدگان مِن أَنفُسِهِم از نفسهای ایشان در همه کار چه هر چه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است بخلاف نفس ایشان که امر او سبب شقاوت و موجب عقوبت است پس باید که آنحضرت ص دوست ترین باشد به بنده از نفس او و در حدیث آمده که نگرود هیچ یک از شما و مومن نباشد تا نباشم من دوست تر از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان- آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی

اللّه علیه و سلّم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانانرا بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولی تر است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبّت باو سزاوارترست از محبت با خود یا دیگران مثنوی امتحانرا در دو عالم اوست دوست دوستی دیگران بر بوی اوست دوستی با اصل باید کرد و بس فرع را بهر چه دارد دوست کس اصل داری فرع گو هرگز مباش تن بمان و جان بگیر ایخواجه تاش وَ أَزواجُه ُو زنان او أُمَّهاتُهُم مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند در مصحف ابی و قرات إبن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند سبحانه نسخ حکم آنرا میفرماید که وَ أُولُوا الأَرحام ِو خویشاوندان بَعضُهُم أَولى بِبَعض ٍبرخی از ایشان سزاوارترند ببرخی از توارث فِی کِتاب ِاللّه ِدر لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولوا الارحام احق اند بمیراث مِن َالمُؤمِنِین َاز گرویدگان یعنی انصار وَ المُهاجِرِین َو از مهاجران که پیغمبر علیه الصلوه و السلام ایشانرا با یکدیگر برادری داده إِلّا أَن تَفعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگانی خود إِلى أَولِیائِکُم با دوستان خود مَعرُوفاً نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید

كان ـ ذلِكَ ـ هست آنكه ذكر كرده شده از اولويّت پيغمبر و توارث ذوى الارحام فِى الكِتابِ ـ در لوح محفوظ يا قرآن مَسطُوراً نوشته شده و ثابت گشته وَ إِذ أَخَذنا و ياد كن آنرا كه فراگرفتيم مِنَ ـ النَّبِيِّينَ ـ از پيغمبران مِيثاقَهُم پيمان ايشانرا بر آنكه خداى را پرستند و بعبادت خدا دعوت فرمايند و يكديگر را تصديق كنند و امت را نصيحت كنند و يا هر يك بشارت دهند به پيغامبرى كه بعد ازو خواهد بود و اينكه ميثاق از پيغامبران در روز الست گرفتيم وَ مِنكَ ـ و گرفتيم از تو نيز كه محمدى ص وَ مِن نُوحٍ وَ إِبراهِيمَ ـ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابنِ مَريَمَ ـ و ازين همه پيغمبران مذكور على نبينا و عليهم السلام اخذ نموديم تخصيص ذكر اينكه پيغمبران براى آنست كه اولوا العزم بوده اند و تقديم پيغمبر ما بر ايشان جهت تعظيم است وَ أَخَذنا مِنهُم و گرفتيم ما از پيغمبران همه مِيثاقاً غَلِيظاً پيمانى محكم موكد بسوگند.

صفحه : ۹۲۹

لِيَسئَلَ ـ الصّادِقِينَ ـ تا سؤال كند خداى راست گويان را يعنى پيغمبران را عَن صِدقِهِم از راستى ايشان در سخنى كه با قوم گفتند يا تصديق قوم مر ايشانرا وَ أَعَدَّ و آماده كرده است خداى لِلكافِرِينَ ـ مر ناگرويدگانرا برسل عَذاباً أَلِيماً عذابى دردناك يا أَيُّهَا الَّذِينَ ـ آمَنُوا اى آن كسانى كه ايمان آورده ايد اذكُرُوا ياد كنيد نِعمَةَ اللّهِ عَلَيكُم نعمت خداى تعالى را كه انعام فرمود بر شما إِذ جاءَتكُم چون آمدند بشما جُنُودٌ لشكرها چون قريش و غطفان و كنانه و يهود و قريب ده هزار كس فَأَرسَلنا عَلَيهِم پس فرستاديم بر ايشان رِيحاً بادى

مراد باد صبا است وَ جُنُوداً لَم تَرَوها و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَ کانَ اللّه و هست خدای بِما تَعمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِیراً بینا درین آیت بیان غزوه احزاب است و آن قصّه اجمالا چنان بود که بعد از اجلاء بنی نضیر حیّی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله با حضرت صلی اللّه علیه و سلّم عهد بستند و از قریش و احابیش بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر بحضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شده نزول فرمودند و بوقت مشاورت باصحاب در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم میباشد شمه بموقف عرض رسانید و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم رائی آنرا شرف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه رض قسمت کرد بحفر خندق اشارت فرمود و صحابه رض بدان کار مشغول شدند آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم خود نیز مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک میشد یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم لا عیش الّا عیش الاخره فاغفر الانصار و المهاجره بزبان معجز نشان میراند در اثنای اینکه حال سنگی در غایه صلابت پدید آمد که تبر و میتین برو کار نمیکرد آنحضرت ص را خبر دادند تا بسر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم اللّه گویان بر آن سنگ زد ثلثش بشکست

و نوری مانند برق از ان بجست و در ان روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوه و السلام بر قصرهای شام افتاد و گفت اللّه اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بر ان صخره زد ثلث دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر گشت که قصور یمن بنظر آنحضرت ص درآمد و گفت اللّه اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سوم بار تمام سنگ در هم شکست و نوری که از ان رخشان شد کوشهای کسری برای حضرت ص عیان شد و گفت اللّه اکبر مفاتیح ممالك فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند اینکه مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالك بن عوف و عیینه بن حصن ما بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که شرقی مدینه است درآمدند و ابو سفیان و احابیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت ص عهد بسته بودند باغوای حیّی إبن اخطب عهد شکسته مددگار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفاء اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که إِذ جاؤُکُم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِن فَوقِکُم از زبر شما یعنی از اعلای وادی وَ مِن أَسفَلَ مِنکُم و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَ إِذ زاغَت ِ الأَبصارُ و چون

بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف وَ بَلَغَت ِ القُلُوب ُالحَناجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد وَ تَظُنُّون َو گمان بردید بِاللّه ِ الظُّنُونَا بخدای انواع گمانها مخلصانرا مظنه آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند.

صفحه : ۹۳۰ هُنالِكَ َابتُلِی َالمُؤمِنُون َآنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَ زُلزِلُوا و جنبانیده شدند زِلزالًا شَدِیداً جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه بد دلان عزم اینکه سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق تکرار می فرمودند بیت آرام ز دل بشد و دل از جای هوش از سر رفت و قوت از پای وَ إِذ یَقُول ُالمُنافِقُون َو یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون إبن ابی و قشیر وَ الَّذِین َو آنانکه فِی قُلُوبِهِم مَرَض ٌدر دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد ما وَعَدَنَا اللّه ُوَ رَسُولُه ُوعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس إِلّا غُرُوراً مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی دهند وَ إِذ قالَت و آنرا نیز یاد کن که گفتند طائِفَةٌ مِنهُم گروهی از منافقان چون اوس بن قبطی و ابو عرابه و إبن ابی یا أَهل َیَثرِب َای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی ازو واقع شده و نهی آمده است که مدینه را یثرب گویند القصه

اینکه منافقان مردم مـدینه را گفتنـد لا مُقام ٌلَکُم جای بودان نیست شـما را در لشـکر گاه محمّد ص یا توقف درینجا هیچ وجه نـدارد فَارجِعُوا پس بازگردیـد بمنزلهای خود که در مـدینه داریـد یا آنکه اقامت بر دین اسـلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین پـدران و او را بـدست دشـمنان باز دهیـد وَ یَستَأذِنُ و دسـتوری رجوع می طلبید فَرِیقٌ مِنهُمُ النَّبِیَّ گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سـلمه یَقُولُونَ میگویند إِنَّ بُیُوتَنا بدرستی که خانهای ما در مدینه عَورَهٌ خالی ست و اسـتحکامی ندارد ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بر ان شبخون نکند وَ ما هِیَ بِعَورَهٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست بلکه اسـتحکام تمام دارد إِن یُرِیـدُونَ نمیخواهنـد بـدین رفتن إِلّا فِراراً مگر گریختن از جنگ وَ لَو دُخِلَت و اگر درآمده شود بمدینه یعنی لشکر کفار درآیند عَلَیهِم بر منافقان و هجوم کنند مِن أَقطارِها از جوانب آن یعنی بیکباره در مدینه درآیند و گرداگرد ایشـان فرو گیرنـد ثُمَّ سُئِلُوا الفِتنَهَ پس خواسـته شونـد فتنه را یعنی ایشان را دعوت کننـد بشـرک یا مقاتله مسـلمانان لَآتَوهـا هر آئینه بدهنـد فتنه را یعنی اجابت کننـد سـخن ایشانرا وَ ما تَلَبَّثُوا و درنگ نکنـد بِها باجابت فتنه إِلّا یَسِیراً مگر انـدکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام.

صفحه : ۹۳۱

وَ لَقَد کانُوا و بدرستی که بودند بنی حارثه و بنی سـلمه که از روی انابت عاهَدُوا اللّهَ عهد کردند بخدای تعالی مِن قَبلُ پیش ازین یعنی در

روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یُوَلُّون َالأدبارَ پشتها برنگردانند در کارزارها وَ کان َعَهدُ اللّه ِ و هست عهد خدای تعالی مَسؤُلًا پرسیده شده یعنی سؤال خواهند کرد از ان و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قُل بگو ای محمّد ص که هیچ رو لَن یَنفَعَکُم ُالفِرارُ سود ندارد شما را گریختن، إِن فَرَرتُم اگر بگریزید مِن َالمَوت ِ از مرگ أَوِ القَتل ِ یا از کشتن چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معیّن که حکم قضا بدان نافذ گردد وَ إِذاً و آن هنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا تُمَتَّعُون َبرخورداری نخواهید شد إِلّا قَلِیلًا مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی بیت که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد که باز روی براه عدم نمی آرد قُل بگو ای محمّد ص مَن ذَا الَّذِی یَعصِمُکُم کیست آنکه نگاهدارد شما را مِن َاللّه ِ از عذاب خدای تعالی إِن أَرادَ بِکُم سُوءاً اگر خواهد خدای بشما بدی و هزیمتی أَو أَرادَ بِکُم رَحمَةً یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَ لا یَجِدُون َلَهُم و نمی یابند مردمان برای خویش مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای وَلِیًّا دوستی که نفع رساند وَ لا نَصِیراً و نه یاری که ضرر بازدارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوت و اکمل التحیات بمدینه رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیند

و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر علیه الصلوه و السلام در میان نیزه و شمشیر جولان میکند برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمّد ص هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد بیرون آمد و گفت بروم و آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم را از مقالات تو خبر کنم چون بنزدیک حضرت ص رسید جبرئیل بر وی پیشی گرفته اینکه آیت آورده بود که قَد یَعلَم ُاللّه ُبدرستی که میداند خدای تعالی المُعَوِّقِینَ بازدارندگان از نصرت رسول را مِنکُم از گروه شما وَ القائِلِینَ لِإِخوانِهِم و گویندگان مر برادر خود را که هَلُم َّإِلَینا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تخویف میکردند یا ابو سفیان یا یهود منافقان را میگفتند خود را در معرض تلف میفگنید و از یاری محمّد بگذرید منافقان سخن یهود را بقبول متلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید وَ لا یَأتُونَ البَأسَ إِلّا قَلِیلًا و نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه.

صفحه : ۹۳۲

أَشِحَّهً در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه عَلَیکُم بر شما نمیخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَإِذا جاءَ الخَوف ُپس چون بیاید ترس دشمن رَأَیتَهُم بینی ایشانرا که از غایت بددلی یَنظُرُونَ إِلَیکَ می نگرند بسوی تو تَدُورُ أَعیُنُهُم میگردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست کَالَّذِی یُغشی عَلَیه ِمانند کسی که پوشیده باشد بر وی

یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شد مِنَ الْمَوتِ از سکرات موت فَإذا ذَهَبَ الْخَوفُ پس چون برود خوف سَلَقُوكُم برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بِأَلسِنَةٍ حِدادٍ بزبان های تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیل اند عَلَی الْخَیرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند أُولئِكَ آنگروه لَم یُؤمِنُوا نگرویده اند فَأَحبَطَ اللّهُ پس باطل گردانیده است خدای تعالی أَعمالَهُم کردارهای ایشان یعنی جهادیکه بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای تعالی بطلان عمل ایشان را وَ کانَ ذلِكَ و هست آن اظهار عَلَی اللّهِ بر خدای تعالی یَسِیراً آسان یَحسَبُونَ الْأَحزابَ آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَم یَذهَبُوا بازنگشتند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فروگرفته اند و بجنگ ایستاده وَ إِن یَأتِ الْأَحزابُ و اگر بیایند اینکه لشکر نوبتی دیگر یَوَدُّوا دوست میدارند منافقان لَو أَنَّهُم تمنا میکنند آنکه ایشان بادُونَ صحرانشین باشند فِی الْأَعرابِ در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یَسئَلُونَ می پرسند آینده و رونده را عَن أَنبائِكُم از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان وَ لَو کانُوا و اگر باشند فِیكُم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با عدادست دهد ما قاتَلُوا کارزار نه کنند إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی.

لَقَد کانَ بدرستی که هست لَکُم مر شما را ای ترسندگان و بد دلان فِی رَسُولِ اللّهِ در کار پیغمبر خدا أُسوَةٌ حَسَنَةٌ

اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در حرب ثبات دارد بر شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست لِمَن کانَ یَرجُوا اللّه مر آن کس را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را وَ الیَوم الآخِرَ و نعیم روز بازپسین را وَ ذَکَرَ اللّه و مر آن کسی را که یاد کرد خدا را کَثِیراً بسیار بدل و زبان و در موضح آورده که سیّد عالم علیه افضل الصلوه و التحیات خبر داده بود صحابه رض را از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان وَ لَمّا رَأَ المُؤمِنُون الأَحزاب و چون دیدند مومنان احزاب را قالُوا گفتند هذا ما وَعَدَنَا اللّه اینکه است آنچه وعده کرده بود ما را خدایی که أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا یَأتِکُم مَثَل الَّذِین خَلَوا مِن قَبلِکُم وَ رَسُولُه و آنچه فرموده بود رسول او!!! الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَ صَدَق اللّه وَ رَسُولُه و راست گفت خدا و رسول او وَ ما زادَهُم و نیفزود بدیدن احزاب مر مومنان را إِلّا إِیماناً وَ تَسلِیماً مگر باورداشتن مواعید الهی و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی صلی اللّه علیه و سلّم را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج است بیت و هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او مینویسد بخت طغرای ظفر بر نام او آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و

عثمان و طلحه و انس رض و غیر ایشان که چون در حرب گاه ملازم حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت بچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف ایشان میفرماید مِنَ-الْمُؤمِنِینَ-از گرویدگان رِجالٌ-صَدَقُوا مردانی اند که راست کردند ما عاهَدُوا اللّه-آن چیز را که عهد کرده بودند با خدای تعالی عَلَیهِ بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنهُم مَن قَضی پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحبَهُ-نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض وَ مِنهُم مَن یَنتَظِرُ و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان رض و طلحه رض وَ ما بَدَّلُوا تَبدِیلًا و تغیر ندادند عهد خود را تغیّر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند.

صفحه : ۹۳۴

لِیَجزِیَ-اللّهُ-تا جزای دهد خدای تعالی الصّادِقِینَ-راست گویان یعنی وفاکنندگانرا بِصِدقِهِم براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَ یُعَذِّبَ-الْمُنافِقِینَ-و تا عذاب کند منافقان را إِن شاءَ اگر خواهد که بر نفاق بمیرند أَو یَتُوبَ-عَلَیهِم یا بازگردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشانرا توفیق توبه دهد إِنَّ-اللّهَ-کانَ-بدرستی که خدای هست غَفُوراً آمرزنده آنرا که توبه کند رَحِیماً مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم

شبخون کردندی حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم سوار شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبد ود که شجاع عرب بوده او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را عبور کرد پیش آمدند مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم اللّه وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار می کردند مرتضی علی کرم اللّه وجهه از میانش بدو نیم کرد دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد دعاء فتح بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمددکاری فرستاد بیت باد صبا ببست میان نصرت ترا دیدی چراغ را که کند باد یاوری صبا زلزله در آن لشکر افگند و آتشهای ایشانرا کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند و میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت بیت بی دردسر نیزه و آمد شد شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود برآمد وَ رَدَّ اللّه ُو بازگردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِین َ کَفَرُوا آنانرا که نگرویدند بوی یعنی احزاب بِغَیظِهِم با خشم ایشان یعنی خشمناك برفتند لَم یَنالُوا خَیراً نیافتند غنیمتی و نصرتی وَ کَفَی اللّه ُو کفایت کرد خدای تعالی المُؤمِنِین َالقِتال َمومنان را از جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَ کان َاللّه ُقَوِیًّا و هست خدای تعالی توانا بر احداث هر

چه خواهـد عَزِيزاً غالب بر همه اشـياء بعد از فرار كفار حكم شد كه بحرب بنى قريظه روند كه عهد شكسـته مددگارى احزاب نموده بودند لشكر اسلام ايشانرا پانزده شبانه روز محاصره كردند و كار بر ايشان تنگ شد بر حكم سعد بن معاذ كه امير لشكر بود فرود آمدنـد و سـعد رض حكم فرمود كه مردان ايشـانرا بكشـند و زنـان و كودكـان ايشان را برده گيرنـد و اموال ايشان بر مومنان قسـمت كنند حضـرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم فرمود كه حكمى كردى كه خداى تعالى از بالاى هفت آسمان همان حكم كرده بود و حق سبحانه ازين واقعه خبر ميدهد وَ أَنزَلَ ـ الَّذِينَ ـ ظاهَرُوهُم و فرود آورد خداى تعالى آنان را كه يارى دادند احزاب را و هم پشت ايشان گشتند مِن أَهلِ ـ الكِتابِ ـ از اهل توريت يعنى يهود قريظه را مِن صَياصِيهِم از قلعهاى ايشان وَ قَذَفَ ـ فِى قُلُوبِهِم ـ الرُّعبَ ـ و افگند در دلهاى ايشان ترس از پيغمبر ص و لشـكر او فَرِيقاً تَقتُلُونَ ـ گروهى را مى كشـيد تا نه صد تن از ايشان يا هفت صد تن بكشـتند وَ تَأسِرُونَ ـ فَرِيقاً و برده و اسير ميگيريد گروهى را يعنى زنان و فرزندان ايشان را. صفحه : ۹۳۵

وَ أَورَثَكُم و ميراث داد شـما را أَرضَـهُم زمين ايشـان يعنى مزارع و حـدائق وَ دِيـارَهُم و سـراهاى ايشـان يعنى حصون و قلاع وَ أَموالَهُم و مالهـاى ايشـان يعنى نقود و امتعه و مواشـى وَ أَرضاً لَم تَطَؤُها و بشـما داد زمينى را كه نه رفته ايـد در ان يا مالك آن نبوده ايد مراد خيبر است يا ديار روم يا ممالك

فارس و گفته اند هر زمینی که بحوزه اهل اسلام درآید تا قیامت درین خبر داخل است وَ کانَ اللّه و هست خدای تعالی عَلی کُلِ شَی ءٍ قَدِیراً بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بملازمان سید عباد علیه الصلوه و السلام بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است لا جرم هر نفس اقلیم دگر میگیرد ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سیّد عالم صلی اللّه علیه و سلّم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یک ماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور می طلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکورست و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود بعلیّه در مسجد که خزانه وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل آیت تخییر فرود آورد که یا أَیُّهَا النَّبِی ای پیغمبر قُل لِأَزواجِکَ بگو مر زنان خود را إِن کُنتُنَّ تُرِدنَ اگر هستید شما که میخواهید الحَیاةَ الدُّنیا زندگانی دنیا را یعنی تنعم در ان وَ زِینَتَها و آرائش آنرا چون ثیاب فاخره و پیرایها بتکلّف فَتَعالَینَ پس بیائید که أُمَتِّعکُنَّ بدهم شما را متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوی المهر وَ أُسَرِّحکُنَّ و رها کنم شما را سَراحاً جَمِیلًا رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وَ إِن کُنتُنَّ

تُردن ٭اللّه ٭و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی وَ رَسُولَه ٭و خوشنودی رسول او را- وَ الدّارَ الآخِرَة و نعیم سرای دیگر فَإِن ٭اللّه ٭پس بدرستی که خدای تعالی أَعَدَّ آماده کرده است لِلمُحسِنات ٭مر زنان نیکوکار را مِنکُن ٭از شما یعنی که اختیار شق ثانی کنند أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقّر و مختصر باشد آورده اند که اوّل کسی از ازواج طاهرات رض که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رضی اللّه عنها بود یا نِساءَ النَّبِی ٭ای زنان پیغمبر مَن یَأت ٭مِنکُن ٭هرکه بیاید از شما بِفاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُبَیِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص رح بکسر یا میخواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است یُضاعَف لَهَا العَذاب ٭دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعفَین ٭دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است وَ کان ٭ذلِک ٭و هست اینکه تضعیف عذاب عَلَی اللّه ٭یَسِیراً بر خدای تعالی آسان.

صفحه : ۹۳۶

وَ مَن یَقنُت و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنکُن ٭از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لِلّه ٭وَ رَسُولِه ٭مر خدای و رسول او را وَ تَعمَل صالِحاً و بکند عمل شایسته نُؤتِها أَجرَها بدهیم مر او را اجر او مَرَّتَین ٭دو بار یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک بار برای طلب خشنودی پیغمبر وَ أَعتَدنا و آماده سازیم لَها برای آن زن رِزقاً کَرِیماً روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او یا نِساءَ النَّبِی ٭ای زنان پیغمبر لَستُن ٭نیستید شما کَأَحَدٍ مِن ٭النِّساءِ مانند

یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیارست بر سائر زنان إِن اتَّقَیتُن اگر می ترسید از خدای و فرمان او می برید فَلا تَخضَعن پس نرمی و فروتنی مکنید بِالقَول در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید فَیَطمَع الَّذِی پس طمع کند در شما آنکسی که فِی قَلبِه در دل او مَرَض بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور وَ قُلن و بگوئید قَولًا مَعرُوفاً سخن نیکو و پسندیده دور از ریبت وَ قَرن و آرام گیرید فِی بُیُوتِکُن در خانهای خویش وَ لا تَبَرَّجن و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّج الجاهِلِیَّهِ الأُولی چون اظهار کردن زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس ع بودی تا وقت نوح علیه السلام و اصح آن است که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی ع و محمّد علیهما السلام است و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن جاهلیت اولی وَ أَقِمن الصَّلاهَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیّه است وَ آتِین الزَّکاهَ و بدهید زکوه را که اشرف عبادات مالیه است وَ أَطِعن اللّه و فرمان برید خدای تعالی را در فرائض وَ رَسُولَه و پیغمبر او را در سنن إِنَّما یُرِیدُ اللّه جز اینکه نیست که میخواهد خدای تعالی لِیُذهِب عَنکُم الرِّجس تا ببرد از شما گناه را أَهل البَیت ای زنان پیغمبر علیه السلام وَ یُطَهِّرَکُم و پاک گرداند شما را از معاصی تَطهِیراً پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که

اینکه آیت دلیل ست بر آنکه ازواج نبی اهلبیت وی اند و در وسیط از عکرمه رح نقل میکند که مراد از اهلبیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت غایب ست چه پیغمبر در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد را، در احقاف از امام منصور ماتریدی رحمه اللّه علیه همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهلبیت ازواج باشند اما از عائشه رض و ام سلمه رض و ابو سعید خدری و انس بن مالك رضی اللّه عنهم نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان اللّه علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه رض فرمود که پیغمبر علیه الصلوه و السّلام در خانه من هر گلیمی که بر فراش وی می افگنده بودم نشسته بود فاطمه رض درآمده و جهت حضرت پدر صلی اللّه علیه و سلّم سبوسات یا گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندان را بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خورد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم فضله آن گلیم بر ایشان پوشانید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببر و ایشانرا پاکیزه گردان اینکه آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول اللّه من از اهلبیت توام فرمود که انک علی خیر ازینجهت است که آل عبا برین پنج تن اطلاق می کنند

شعر آل العباء رسول اللّه و ابنته و المرتضى ثم سبطاه اذا جمعوا در تيسير و بعضى ديگر از تفاسير از انس بن مالك رضى اللّه عنه نقل ميكند كه چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رضى اللّه عنها بگذشتى گفتى الصلوه انما يريد اللّه ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا. صفحه : ٩٣٧

وَ اذكُرن َو ياد كنيد اى زنان پيغمبر ما يُتلى آنچه خوانده ميشود فِى بُيُوتِكُن َّدر خانهاى شما مِن آيات ِ اللّه ِ از آيات كلام اللّه وَ الحِكمَةِ و از سخنهاى پيغمبر ص كه محض حكمت است و اينكه آيت حث ميكند بر حفظ قرآن و حديث إِن َّاللّه َ كان َ بدرستى كه خداى تعالى هست لَطِيفاً نيكوكار بشما خَبِيراً دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول اينكه آيت در باره ازواج طاهرات جمعى از زنان مسلمانان گفتند بارى براى ما هيچ نازل نشد حق سبحانه و تعالى اينكه آيت فرستاد كه إِن َّالمُسلِمِين َ بدرستى كه مردانى كه منقاد بحكم خدااند وَ المُسلِمات ِ و زنان فرمان برنده وَ المُؤمِنِين َوَ المُؤمِنات ِ و باوردارندگان از رجال و نساء وَ القانِتِين َوَ القانِتات ِ و ثبات كنندگان بفرمانبردارى از مردان و زنان وَ الصّادِقِين َوَ الصّادِقات ِ و راست گويان در قول و فعل از ذكور و اناث وَ الصّابِرِين َوَ الصّابِرات ِ و صبركنندگان بر طاعتها يا از معصيتها از هر دو فريق وَ الخاشِعِين َوَ الخاشِعات ِ و تواضع كنندگان از مردان و زنان وَ المُتَصَدِّقِين َوَ المُتَصَدِّقات ِ و صدقه كنندگان از هر دو طائفه وَ الصّائِمِين َوَ الصّائِمات ِ و روزه داران براى خداى تعالى فرضا و نفلا از رجال و نساء وَ الحافِظِين َفُرُوجَهُم وَ الحافِظات ِ

و مردان و زنان نگاهدارنـده فرجهای خود را از حرام وَ الذّاکِرِینَ اللّهَ کَثِیراً و مردان ذکر گوینده خدای را بسیار وَ الذّاکِراتِ و زنـان یادکننـدگان مر او را- أَعَدَّ اللّهُ آماده کرده است خـدای لَهُم مر ایشانرا از ذکور و اناث مَغفِرَةً آمرزش گناهان وَ أَجراً عَظِیماً و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده انـد که حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و آله و سلّم زینب بنت جحش رضـی اللّه عنها را بجهت زیـد بن حارثه رض خواستگاری فرمود زینب بگمان آنکه برای خود می خواهد اینکه خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زیـد بود ابـا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله و سلّم بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد اللّه نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که.

صفحه : ۹۳۸

وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ و نرسـد و نشایـد مر هیـچ مردی گرویـده را یعنی عبـد اللّه رض بن جحش را وَ لا مُؤمِنَهٍ و نه هیـچ زن ایمان آورده یعنی زینب را إِذا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ چون حکم کرد خـدا و رسول او أَمراً کـاری را یعنی نکاح زینب بزیـد أَن یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَةُ آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی برگزینند مِن أَمرِهِم از کار خود چیزیرا بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند وَ مَن یَعصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فَقَد ضَلَّ

پس بـدرستی که گمراه شود ضَـلالًا مُبِیناً گمراهی هویـدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول اینکه آیت زینب و برادرش راضـی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله و سلّم را اعلام کرد که در علم قـدیم مـا مقرر شـده است که زینب داخـل ازواج طاهره تو باشـد پس میان زیـد و زینب ناسازگاری پدیـد آمـد بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم مانع شد کما قال وَ إِذ تَقُول ُو یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِی أَنعَم َاللّه ُمر آن کسـی را که انعام کرده است خدای تعالی عَلَیه ِبرو باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو وَ أَنعَمت َعَلَیه ِ و تـو انعـام کرده برو بـپروردن و آزادکردن و فرزنـد خوانـدن یعنی زیـد را که مسـتغرق دریـای نعمت خـدا و رسـول است که أَمسِك عَلَیك َنگاهـدار برای خود زَوجَك َزن خود را یعنی زینب را وَ اتَّق ِاللّه َو بترس از خـدای تعالی در کار او و از روی ضرار طلاقش مـده وَ تُخفِی فِی نَفسِك َو پنهان میکردی در نفس خود مَا اللّه ُمُبـدِیه ِآنچه خدا پیدا کننده آن است یعنی آنرا کـه زینب داخـل ازواج طیّبـات تـو خواهـد بـود وَ تَخشَی النّاس َو می ترسـی از سـرزنش مردم که گوینـد زن پسـرخوانده را بخـواست وَ اللّه ُأَحَق ُّأَن تَخشاه ُو خـدای تعـالی سـزاوارترست که ازو ترسـی در آنچه بایـد ترسـید و مقررست که حضـرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم ترسناك ترین خلق بود زیرا که خوف و خشیه بسبب علم

است انما یخشی اللّه من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم باللّه و اخشاکم از همه عالمیان اخشی بود نظم خوف و خشیت نتیجه علم است هر کرا علم بیش خشیت بیش هرکرا خوف شد رفیق رهش باشد از جمله رهروان در پیش آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد بعد از انقضای مدّت عدّت حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوت و التحیات کسی را فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت قصّه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شایسته اویم مرا بدوده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد فَلَمّا قَضی زَیدٌ پس آنهنگام که برسید زید مِنها از زینب وَطَراً بحاجتیکه داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود ازو یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زَوَّجناکَها ما او را بتو دادیم لِکَی لا یَکُون َتا نباشد بعد از تو عَلَی المُؤمِنِین َحَرَج ٌبر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی فِی أَزواج ِأَدعِیائِهِم درخواستن زنان پسرخواندهای خود را إِذا قَضَوا مِنهُن َّوَطَراً چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَ کان َأَمرُ اللّه ِو هست کاریکه خدای تعالی خواهد مَفعُولًا بودنی بی شبه چنانچه فهم زینب رض سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم بعد از نزول آیت بخانه زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول اللّه ص بی خطبه و بی گواه حضرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که اللّه المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب

بر سائر زنان فخر میکرد که اللّه تعالی مرا. تزوج کرد به پیغمبر صلی اللّه و سلّم و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند.

صفحه : ۹۳۹

ما کانَ نیست عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم مِن حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی فِیما فَرَضَ اللّهُ لَهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او اینکه صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّهَ اللّهِ سنت نهاد خدای سنتی فِی الَّذِینَ خَلَوا در ان کسانیکه گذشتند مِن قَبلُ پیش از محمّد ص مراد انبیاء ع دیگرانند که خدا نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید بر ایشان وَ کانَ أَمرُ اللّهِ و هست کار خدای قَدَراً مَقدُوراً اندازه مقدار کرده شده که تخلف از ان محال است الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ آن کسانیکه میرسانند رِسالاتِ اللّهِ پیغامهای خدای را بامتان خود وَ یَخشَونَهُ و میترسند ازو وَ لا یَخشَونَ أَحَداً و نمی ترسند از هیچ کس إِلّا اللّهَ مگر از خدای تعالی وَ کَفی بِاللّهِ و بسنده است خدای تعالی حَسِیباً کافی ترسندگان را یا شمارکننده بندگان و چون شمار بدست اوست باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعه زینب رض زبان طعن بی دینان دراز شد که اینکه مرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود میخواهد و زید را با آن که پسرخوانده او بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که ما کانَ مُحَمَّدٌ نیست محمّد صلی اللّه علیه و سلّم أَبا أَحَدٍ مِن رِجالِکُم پدر هیچ یکی از مردمان شما و اگرچه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم

رضى اللّه عنهم بوده اما ايشان بحد رجال نرسيدند پس او را فى الحقيقت پسر صلبى نيست كه ميان وى و آن پسر حرمت مصاهرت باشد- وَ لكِن رَسُول َاللّه ِو ليكن او فرستاده خداست وَ خاتَم َالنَّبِيِّين َو مهر پيغمبران يعنى بدو مهر كرده شد در نبوّت و پيغمبرى برو ختم كرده اند و خاتم بمعنى آخرين نيز هست يعنى اوست آخرين انبياء بنور ظهور چنانچه اوّل ايشان بود بظهور نور وَ كان َاللّه ُو هست خداى تعالى بِكُل ِشَى ءٍ عَلِيماً بهر چيزى دانا پس ميداند كه كيست سزاوار آنكه نبوت برو ختم شود در عيون الاجوبه آورده كه صحت هر كتابى بمهر اوست حق سبحانه پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم را مهر گفت تا بدانند كه تصحيح دعوى محبت الهى جز بمتابعت حضرت رسالت پناهى عليه الصلوه و السلام نتوان كرد قُل إِن كُنتُم تُحِبُّون َاللّه َفَاتَّبِعُونِى و شرف بزرگوارى كتاب بمهر اوست و شرف جمله انبياء ع نيز بدان حضرت صلى اللّه عليه و سلّم و شاهد هر كتاب مهر اوست پس شاهد در محكمه قيامت او خواهد بود چنانچه وَ جِئنا بِك َعَلى هؤُلاءِ شَهِيداً و چون كتاب را مهر كرده اند كتابت در پايانى باشد چون نبوّت بآنحضرت صلى اللّه عليه و آله و سلّم سمت اختتام يافت در نبوت بدو بسته گشت ديگر چون از همه انبياء ع بمهر نبوت مخصوص بود بختميت ايشان نيز اختصاص يافت و فى المثنوى المعنوى نظم هر كه او خاتم شده است او كه بخود مثل او نى بود و نى خواهند بود چونكه در صنعت برو استاد دست تو بگوئى ختم صنعت بر وى

است.

صفحه : ۹۴۰ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذکُرُوا اللّهَ یاد کنید خدایرا ذِکراً کَثِیراً یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر تهلیل و تمجید تحمید و تکبیر وَ سَبِّحُوهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گذارید برای او بُکرَةً وَ أَصِیلًا بامداد و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق است از روی ادا سلمی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست و در لطائف قشیری رح آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبّت حق یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوان ست و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند بیت در هیچ مکان از فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هُوَ الَّذِی یُصَلِّی اوست خداوندی که درود می دهد یعنی رحمت میکند عَلَیکُم بر شما وَ مَلائِکَتُهُ و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش می طلبند گناهان شما را و اینکه درود خدا و ملائکه بر شما لِیُخرِجَکُم برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُماتِ از تاریکیهای کفر إِلَی النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه وقت درود خدای و ملائکه ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور تقدیر و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَ کانَ

و هست خدای تعالی بِالمُؤمِنِینَ بگروندگان رَحِیماً مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِیَّتُهُم تحیت مومنان از خدای تعالی یَومَ یَلقَونَهُ سَلامٌ روز که ببینند او را سلامی است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عایدست بملك الموت کنایت غیر مذکور یعنی روز که بینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَ أَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لَهُم برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان أَجراً کَرِیماً مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر ندای کرامت است إِنّا أَرسَلناكَ بدرستی که فرستادیم ترا شاهِداً گواه بتصدیق و تکذیب امت تو وَ مُبَشِّراً و مژده دهنده برحمت ما وَ نَذِیراً و بیم کننده از عقوبت ما وَ داعِیاً و خواننده إِلَی اللّٰهِ بپرستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بِإِذنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَ سِراجاً مُنِیراً و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن است یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت ص نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت بیت چراغ روشن از نور الهی جهانرا داد از ظلمت رهائی دیگر در خانه هرچه گم میشود بنور چراغ باز توان یافت و حقائقی که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور اینکه چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم ازو جانرا بدانش آشنائی وزو چشم جهانرا روشنائی در گنج معانی بر گشاده وز ان صاحب

دلان را مایه داده دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت است و دزد را واسطه خجلت و عقوبت است آنحضرت ص نیز دوستان را وسیله سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت است و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی، نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی افروخته و تو از اوّل و آخر روشنی و چراغها ببادی مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یُرِیدُون َلِیُطفِؤُا نُورَ اللّه ِ بِأَفواهِهِم وَ اللّه ُمُتِم ُّنُورِه ِ و دیگر چراغها را بشب روشن سازند نه بروز تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت را نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت مثنوی شد بدنیا رخش چراغ افروز شب ما گشت ز التفاتش روز باز فردا چراغ افروزد که از ان جرم عاصیان سوزد در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند وَ جَعَلنا سِرَاجاً وَهّاجاً و پیغمبر ما را سراج گفت آن چراغ آسمان ست و اینکه چراغ زمین و آن چراغ دنیا است و اینکه چراغ دین آن چراغ منازل فلکست و اینکه چراغ محافل ملك و آن چراغ. آب و گل است و اینکه چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور اینکه چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آیند بیت از ظلمات عدم راه که بردی بیرون گر نشدی نور تو شمع روان همه و اشارت بهمین معنی فرموده ست بیت ز اقلیم عدم می آمدی و پیش رو آدم ع چراغی بود بر دستش هم از نور نخستینت صفحه

وَ بَشِّرِ المُؤمِنِین َو مژده ده مومنان را بِأَن َلَهُم بآنکه مر ایشانراست مِن َاللّه ِ از خدای تعالی فَضلًا کَبِیراً بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف تر جزاست وَ لا تُطِع ِ الکافِرِین َوَ المُنافِقِین َو فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش وَ دَع و بگذارد دست بدار أَذاهُم از مکافات رنج ایشان که بتو رسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَ تَوَکَّل عَلَی اللّه ِو توکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَ کَفی بِاللّه ِو بسنده است خدای تعالی وَکِیلًا کارساز و مهم پرداز یا نگاهبان یا ضامن بر وعده نصرت و غالبیت ترا یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِذا نَکَحتُم ُالمُؤمِنات ِچون بخواهید زنان گرویده را ثُم َطَلَّقتُمُوهُن َپس رها کنید ایشانرا مِن قَبل ِ أَن تَمَسُّوهُن َپیش از انکه مس کنید، امام شافعی رح میگوید که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَما لَکُم پس نیست شما را عَلَیهِن َبرین مطلقات مِن عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعتَدُّونَها که شمارید ایّام آنرا فَمَتِّعُوهُن َپس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی اگر مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را که نصف مهر لازم است و متعه مندوب است نزد امام اعظم رح و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجب ست بر قدر مال و یسار وَ سَرِّحُوهُن َو بگذارید ایشانرا سَراحاً

جَمِيلًا گذاشتن نيكو يعنى از منازل خود بيرون كنيد چون عدّت نيست شما را بر ايشان و ضرر بديشان مرسانيد يا أَيُّهَا النَّبِي ُّاى پيغمبر إِنّا أَحلَلنا لَك َبـدرستيكه ما حلال كرديم براى تو أَزواجَك َزنان ترا اللّاتِي آتَيت َآنها كه دادى تو أُجُورَهُن َّمهرهاى ايشـانرا تقييـدا حلال باعطاى مهر جهت ايثار طريق فضل است نه براى توقف حل بر ان وَ ما مَلَكَت يَمِينُك َو حلال ساخته ايم بر تو آنچه مالك شـده است آن را دست تو يعنى مملوكات ترا مِمّا أَفاءَ اللّه ُاز آنچه بازگردانيـده است خداى عَلَيك َبر تو از غنائم مشركان چون صفيه و ريحانه و امثال ايشان وَ بَنات ِ عَمِّك َو دختران عم ترا.

صفحه : ۹۴۲

وَ بَنـات ِ عَمّاتِك َو دختران عمه هـاى تو از اولاد عبـد المطلب وَ بَنات ِ خالِك َو دختران خال تو وَ بَنات ِ خالاتِك َو دختران خاله هاى تو از اولاد عبـد مناف بن زهره اللّاتِي هاجَرن َآن زنان مـذكورات كه هجرت كردنـد مَعَك َبا تو و محتمل است كه قيـد احلال مـذكورات بهجرت در حق آنحضـرت ص باشـد خاصه و قول ام هانى رض كه مرا رسول ص خـداى خطبه كرد و بـدين آيـت مـن برو حرام شـدم زيرا كه هجرت نكرده بـودم مؤيـد اينكه قـول است وَ امرَأَةً مُؤمِنَةً و زنى مـؤمنه إِن وَهَبَت اگر ببخشد نَفسَها لِلنَّبِي ِّنفس خود مر پيغمبر را إِن أَرادَ النَّبِي ُّاگر خواهد پيغمبر أَن يَستَنكِحَها آنكه در نكاح درآرد او را خالِصَةً خالص كرده شد احلال او خالص كردنى لَك َمر ترا مِن دُون ِ المُؤمِنِين َبجز مومنان يعنى از مخصوصات آنحضرت ص است كه زنى را بمجرد هبه بى مهر نكاح

تواند کرد امام اعظم رح فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم است و در اتفاق اینکه صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه او را ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در تبیان کبیر گفته که ام سهیل از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بوده و در ربیع الاخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد درنیافته قَد عَلِمنا بدرستی که ما دانسته ایم ما فَرَضنا آنچه فرض کرده ایم عَلَیهِم بر ایشان یعنی بر امت از شرائط عقد فِی أَزواجِهِم در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حرّه وَ ما مَلَکَت أَیمانُهُم و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در ان و ما حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِکَیلا یَکُونَ تا نباشد عَلَیکَ حَرَجٌ بر تو تنگی وَ کانَ اللّهُ و هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده مر چیزیرا که تحرز ازو دشوارست رَحِیماً مهربان بتوسع جائیکه مظنه حرج باشد تُرجِی بازپس داری مَن تَشاءُ هرکرا خواهی مِنهُنَّ از ازواج خویش وَ تُؤوِی و جای دهی إِلَیکَ بسوی خود یعنی با خودداری مَن تَشاءُ هرکرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت صلی اللّه

علیه و سلّم ساقط شده، و در زاد المسیر گوید که میان همه ازواج غیر از سوده رض که نوبت خود را بعائشه رض بخشیده بود آن حضرت ص رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده رض و صفیه رض و جویریه رض و ام حبیبه رض و میمونه رض و رعایت قسم میکرد میان ایشان هرگاه که میخواست و بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عائشه رض و حفصه رض و ام سلمه رض و زینب رض وَ مَن ِ ابتَغَیت َو هرکرا خواهی بازطلبی و دلجوئی کنی مِمَّن عَزَلت َاز آنها که با کرانه رفته از ایشان و ارجا کرده فَلا جُناح َعَلَیک َپس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذلِک َآنکه اینکه معزولات را بازطلبی و دورشدگان را نزدیک خود خوانی أَدنی أَن تَقَرَّ نزدیک تر است بآنکه روشن شود.

صفحه : ۹۴۳

أَعیُنُهُن َچشمهای ایشان وَ لا یَحزَن َو اندوهناک نشوند وَ یَرضَین َو خوشنود باشند بِما آتَیتَهُن َکُلُّهُن َبآنکه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجاء و ایواء و تقریب و تبعید بفرمان خدای است ملول نمی شوند و گردن می نهند وَ اللّه ُیَعلَم ُو خدای تعالی میداند ما فِی قُلُوبِکُم آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت وَ کان َاللّه ُو هست خدای تعالی عَلِیماً دانا بضمائر بندگان حَلِیماً بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لا یَحِل ُّحلال نیستند لَک َالنِّساءُ مر ترا زنان مِن بَعدُ از پس اینکه نوزن که در عقد تواند چه تسعه در حق آن

حضـرت چون اربعه است در حق امت وَ لا أَن تَبَدَّل َ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِن َّ بدیشان مِن أَزواجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشـان طلاـق دهی و بجـای وی دیگری را نکـاح کنی وَ لَو أَعجَبَک َ و اگرچه بشگفت آورد ترا، حُسنُهُن َّ خوبی ایشان إِلّا استثناء راست از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که تو داری مگر ما مَلَکَت یَمِینُک َ آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصـرف تو درآیـد و ملک یمین تو گردد وَ کان َ اللّه ُ و هست خـدای عَلی کُل ِّ شَی ءٍ بر همه چیزها رَقِیباً مهربـان و نگهبـان و کسـیکه از سـر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانسـتن است و در نهان و آشـکارا بادب حرمت زیسـتن بیت چو دانستی که حق دانا و بینا است نهان و آشـکارا خویش کن راست آورده انـد که چون حضرت زینب رض را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شـد بسـخن مشـغول گشـتند و زینـب رض در گـوشه خـانه روی بـدیوار نشسـته بـود و حضـرت پیغمـبر علیه الصـلوه و السـلام میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخـاست و برفت و اکثر صـحابه رض برفتنـد و سه کس مانـده همچنـان سـخن میگفتند آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم بدر خانه آمد و شـرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت ص بخانه زینب درآمد و من هم خواستم که درآریم پرده بر در

حجره فروگـذاشت و آیت حجاب نـازل شـد که یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویـده ایـد بخـدا و رسول لا تَدخُلُوا درمیائیـد بُیُوتَ النَّبِیِّ در خانهـای پیغـامبر إِلّا أَن یُؤذَنَ لَکُم مگر آنکه دسـتوری داده شویـد یعنی شـما را بخوانـد إِلی طَعامٍ بخوردن طعام آن هنگام درآیید غَیرَ ناظِرِینَ در حالتی که غیر منتظر باشـید یعنی انتظار نبرید إِناهُ رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشـتند چون در مطبـخ اثر دود ظاهر میشد می آمدند و می نشسـتند حکم شد که دیگر چنان مکنید وَ لکِن إِذا دُعِیتُم و لیکن چون خوانـده شویـد فَادخُلُوا پس درآییـد فَإِذا طَعِمتُم پس چون طعام خوردید فَانتَشِرُوا پس پراگنده شوید و مکث مکنید.

صفحه : ۹۴۴

وَ لا مُستَأنِسِینَ و منشـینید آرام گرفتگان لِحَدِیثٍ برای سـخن یکدیگر إِنَّ ذلِکُم بدرستی که درنگ شـما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام کانَ یُؤذِی النَّبِیَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَیَستَحیِی مِنکُم پس شـرم میدارد از شما که گوید بیرون روید وَ اللّهُ لا یَستَحیِی و خـدای تعـالی شـرم نمیـدارد مِنَ الحَقِّ از گفتن راست وَ إِذا سَأَلتُمُوهُنَّ و چون بطلبیـد از زنان پیغمبر مَتاعاً رختی از امتعه خانه که بـدان نفع گیریـد فَسئَلُوهُنَّ پس بطلبیـد از ایشان مِن وَراءِ حِجابٍ از پس پرده ذلِکُم آن سؤال از ورای حجـاب أَطهَرُ پـاکیزه تر است و پـاک دارنـده تر لِقُلُوبِکُم مر دلهـای شـما را وَ قُلُوبِهِنَّ و دلهـای ایشـان را از خواطر شـیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هم هست وَ ما کانَ و نرسد و نشاید لَکُم مر شما را أَن تُؤذُوا آنکه برنجانید رَسُولَ اللّهِ فرستاده خدای

تعالی را و بکنید آنچه وی آن را کاره باشد وَ لا أَن تَنكِحُوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید أَزواجَه ُزنان او را که مدخول بها باشند مِن بَعدِهِ ِ از پس وفات او یا بعد از انکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا أَبَداً هرگز إِن َ ذلِكُم بدرستی که ایذای آنحضرت و نکاح ازواج او كان َ عِندَ اللّه ِ هست نزدیک خدای تعالی عَظِیماً گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت ص در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسان ست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم دوخته اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تشریف است که جز بقامت اقبال او نیاید راست آورده اند که یکی از صحابه رض گفته بود اگر حضرت پیغمبر ص را وفات در رسد من عائشه رض را بخواهم و دیگر را در خاطر گذشته و بزبان نیاورده آیت آمد که إِن تُبدُوا اگر آشکارا کنید شَیئاً چیزیرا یعنی نکاح بعضی امهات مومنان را و بزبان میگوئید أَو تُخفُوه ُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فَإِن َ اللّه َ كان َ پس بدرستی که خدای هست بِكُل ِ شَی ءٍ بهمه چیز از سر و علانیه عَلِیماً دانا و بدان شما را جزا خواهد داد در خبرست که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده فروگذاشتند

پـدران و برادران و خویشان گفتنـد یا رسول اللّه ص چون حکم شـد که زنان پرده نشـین شونـد ما را نیز از پس حجاب بایشان گفت و شنید باید کرد یا نی آیت آمد که.

صفحه : ۹۴۵

لا جُناحَ هیـچ گناهی نیست عَلَیهِنَّ بر زنان فِی آبائِهِنَّ در نمودن روی به پـدران خویش وَ لا أَبنائِهِنَّ و نه پسـران خویش وَ لا إِخوانِهِنَّ و نه برادران خویش وَ لا أَبناءِ إِخوانِهِنَّ و نه پسران برادران خویش وَ لا أَبناءِ أَخَواتِهِنَّ و نه پسران خواهران خویش وَ لا نِسائِهِنَّ و نه بزنان ایشان یعنی مومنات وَ لا ما مَلَکَت أَیمانُهُنَّ و نه آنچه مالك است دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزکان و اصـح آن است که کنیزکـان و شـمه ازین مبحث در سـوره نور گـذشت پس عـدول کرد از غیبت بخطـاب بجهت تشدیـد و تهویـل و امر فرمود که ای زنـان در پس پرده و حجـاب قرار گیریـد وَ اتَّقِینَ اللّهَ و بترسـید از خـدای تعالی و پرده حیا از پیش برمدارید إِنَّ اللّهَ کانَ بدرستی که خدای هست عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیز از افعال و اقوال شـما شَهِیداً گواه و از هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه نظم دیده بپوشـید ز نامحرمان دور شوید از ره وهم و گمان در پس زانوی حیا و وقار خوش بنشـینید بصبر و قرار ای عزیز چون از فحوی آیتهای گذشـته التزام شرائط تعظیم و وظائف تکریم سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم مفهوم میشود و ارءاف فرمود آنها را بآیتی که مشیر است بکمال عنایت در باره آنحضرت علیه الصلوه

و السلام فرموده إِنَ َاللّه َوَ مَلائِكَتَه ُ بدرستی كه خدای و فرشتگان او يُصَلّون َ درود ميفرستند عَلَى النَّبِى ِ بر پيغمبر يا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا ای كسانيكه بخدا و رسول گرويده ايد صَلُّوا عَلَيه ِ صلاه گوئيد بر او وَ سَلِّمُوا و سلام گوئيد بر وی تَسلِيماً سلام گفتنی يا انقياد كنيد امر او را انقياد كردنی و صلاه از حق سبحانه رحمت است و از غير او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمّد اينكه است كه بارخدايا تعظيم كن محمّد ص را در دنيا باعلای دين و اظهار دعوت و اعظام ذكر و ابقای شريعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعيف ثواب و اظهار فضل او بر اوّلين و آخرين و تقديم او بر كافه انبياء و مرسلين و ملائكه و النّاس اجمعين و جمهور علماء برانند كه امر بصلاه بر آن حضرت صلی اللّه عليه و سلّم درين آيت محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالك رح گويد كه در همه عمر يكبار واجب است و زياده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب موكد است يكی در نماز بعد از تشهد اوّل بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجب ست بمذهب امام ابو حنيفه رح و نزد برخی از علمای شافعيه سنت است و ائمه رض را در وقت گفتن و شنيدن نام آنحضرت صلوات اللّه عليه و سلامه اختلاف است بعضی برانند كه هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گويند در يک مجلس يک نوبت يا سه نوبت واجب ست و

بس فتوی بر آنست که نـام آنحضـرت ص در مجلسـی هر چنـد تکرار بایـد یـک نوبت درود واجب است و بـاقی سـنت و در کیفیّت صـلاه احادیث متنوعه وارد شـده و امام نووی رح فرموده که افضل آنست که جمع نمایـد میان طرق احادیث مـذکوره که اکثر آن بصـحبت پیوسـته و الفـاظ وارده را بتمـام بیارنـد برینوجه که اللهم صل علی محمّـد ص و عبـدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمّد ص و ازواجه و ذریته کما صـلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمّد النبی الامی و علی آل محمّـد ص و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمیـد مجید و سـلّم تسـلیما کثیرا کثیرا و فضائل صـلاه و اوقات آن و شـرائط و آدابی که در ان رعایت آن باید کرد و حواله بمطالعه تحفه الصـلوه است قطعه یا سیـد الانـام درود جنـاب تو ورد زبـان مـاست مه و سال و صـبح و شام نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور در دست ما همین صلوات است و السلام.

إِن َّالَّذِین َ بـدرستی آنانکه یُؤذُون َاللّه َ میرنجاننـد خـدای را یعنی ارتکاب میکننـد آنچه نزدیک خـدای تعالی مکروه است از نسبت شـریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر وَ رَسُولَه ُو میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم بر وی و دنـدان مبارکش میرساننـد لَعَنَهُم ُاللّه ُدور گردانیـد خـدای تعالی ایشانرا از رحمت خود فِی الـدُّنیا وَ الآخِرَهِ در سرای دنیا و عقبی وَ أَعَدَّ و آماده

کرده لَهُم برای ایشان در آخرت عَـذاباً مُهِيناً عـذابی خوارکننـده وَ الَّذِين ـ يُؤذُون ـ الْمُؤمِنِين ـ و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صـفوان اسـلمی رض وَ الْمُؤمِنـات ـ و زنان گرویـده را چون عائشه رض صـدیقه بِغَيرِ مَا اكتَسَـبُوا بی آنکه کسب کرده اند یعنی بی خیـانتی که مسـتحق ایـذا باشـند فَقَدِ احتَمَلُوا پس هر آئینه برمیدارنـد اینکه موذیـان بُهتانـاً دروغ بزرگ وَ إِثمـاً مُبِيناً و گناهی هویدا یعنی سـزاوار عقوبت ببهتان و مستحق عذاب بگناه ظاهر میشوند و گفته اند اینکه آیت در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالائق مرتضـی علی کرم اللّه وجهه را میرنجانیدنـد و در اسـباب نزول آورده که روزی حضـرت عمر فاروق رضـی اللّه عنه کنیزکی آراسـته را دیـد که میل بـدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده منزجر ساخت کنیزک شـکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سـخنان نامـلائم شـنیع بمشـافه بـا فـاروق رض گفت و اینکه آیت در باره او نازل شـد و گوینـد در شان زانیان است که شب ها بر سـر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی، و سدّی رح میفرماید که در ان وقت حرائر را علامت آن بود که سرپوشـیده در راه رفتندی و جواری سـر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سرپوشـیدگان تحاشـی می نمودنـد لا جرم آیت آمـد که یا أَيُّهَا النَّبِی ـ ای پیغمبر ص قُل لِأَزواجِكَ ـ بگو مر زنان خود را وَ بَنـاتِكَ ـ و دختران خود را وَ نِسـاءِ المُـؤمِنِين ـ و زنـان مؤمنـان را که بوقت بیرون رفتن از خـانه يُـدنِين ـ نزدیـک گرداننـد و فروگذارنـد عَلَيهِن ـ بر رویهـای و بدنهای خویش مِن جَلَابِيبِهِن ـ چادرهای خود یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذٰلِكَ ـ اینکه پوشیدن سر

و روی و بدن أَدنی نزدیک ترست أَن یُعرَفن َ بآنکه ایشانرا بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فَلا یُؤذَین َ پس ایذا کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشانرا وَ کان َاللّه ُو هست خدای تعالی غَفُوراً آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رَحِیماً مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان می کند.

صفحه : ۹۴۷

لَئِن لَم یَنتَه ِ المُنافِقُون َاگر بازنایستند منافقان از نفاق خود وَ الَّذِین َو اگر یک طرف نشوند آنانکه فِی قُلُوبِهِم مَرَض ٌدر دلهای ایشان بیماری است یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش وَ المُرجِفُون َو اگر ترک نکنند مخبران اراجف یعنی آنها که خبرهای بد می افگنند فِی المَدِینَهِ در مدینه از لشکرهای اسلام و معائب مومنان لَنُغرِیَنَّک َ بِهِم هر آئینه برگماریم ترا بر ایشان و مسلّط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُم َّلا یُجاوِرُونَک َ پس همسایگی نکنند با تو فِیها در مدینه إِلّا قَلِیلًا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَلعُونِین َرانده‌گان و درمانده‌گان أَینَما ثُقِفُوا هر کجا که یافته شوند أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وَ قُتِّلُوا و کشته شوند یعنی بکشند ایشانرا تَقتِیلًا کشتنی بخواری سُنَّهَ اللّه ِ سنت نهاده است خدا سنتی فِی الَّذِین َ خَلَوا در آنانکه گذشتند مِن قَبل ُ پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه انبیاء ع که بقتل منافقان حکم کنند وَ لَن تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّهِ اللّه ِ مر سنت خدای را تَبدِیلًا بدل کردنی و تغیر دادنی یَسئَلُک َ النّاس ُمی پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عَن ِ السّاعَهِ از ساعت رستخیز قُل بگو ای محمّد ص إِنَّما عِلمُها جز اینکه

نیست که دانستن وقت قیامت عِندَ اللّه ِ نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وَ ما یُدرِیکَ ‌و چه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَل َالسّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَکُون ُقَرِیباً باشد نزدیک إِن َاللّه َبدرستی که خدای لَعَن َالکافِرِین َبراند ناگرویدگانرا یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود وَ أَعَدَّ و آماده کرد لَهُم برای ایشان سَعِیراً عذاب آتشی افروخته.

صفحه : ۹۴۸

خالِدِین َفِیها در حالتی که جاودان باشند در ان أَبَداً تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب مانند لا یَجِدُون َنیابند وَلِیًّا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَ لا نَصِیراً و نه یاری و مددگاری که عذاب از ایشان بازدارد یَوم َتُقَلَّب ُیاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوهُهُم روی های ایشان فِی النّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افگنند یَقُولُون َایشان می گویند یا لَیتَنا کاش که ما أَطَعنَا اللّه َفرمان می بردیم خدای را وَ أَطَعنَا الرَّسُولَا و فرمانبرداری میکردیم پیغمبر ص را وَ قالُوا و گویند اتباع و اراذل قوم رَبَّنا ای پروردگار ما إِنّا أَطَعنا بدرستی که فرمان بردیم سادَتَنا مهتران قبائل خود را وَ کُبَراءَنا و بزرگان و پیشوایان را فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسانه و افسوس فریب دادند رَبَّنا ای پروردگار ما حکم کن میان ما آتِهِم بده ایشان را ضِعفَین ِدو برابر مِن َالعَذاب ِاز عذابی که بما داده زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل

وَ العَنهُم و بران ایشان را لَعناً كَبِيراً راندنی بزرگ که بازخواندن نباشد مقرر است که هرکرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخوانـد بیت هرکرا قهر تو رانـد که توانـد خوانـدن و آنکه را لطف تو خوانـد که توانـد راندن یا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لا تَكُونُوا مباشـید كَالَّذِين َمانند آنانکه آذَوا مُوسی برنجانیدند موسـی علیه السـلام را یعنی پیغمبر من محمّد صلی اللّه علیه و سلّم را مرنجانید چنانچه بنی اسـرائیل موسی علی نبینا و علیه السلام را برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمه از ان در قصّه قارون گـذشت فَبَرَّأَه ُاللّه ُ پس پاک گردانیـد او را خـدای تعالی مِمّا قالُوا از آنچه گفتنـد و زنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون ع بکوه طور رفتند و هارون آنجا وفات یافت گفتند او بر وی حسـد بردی و کشتی حق سـبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردنـد و میان قوم بنهادنـد معلوم شد که غیر مقتول است یـا خـدای تعـالی او را زنـده گردانیـد تا به براءت ذمه برادر اقرار کرد یا می گفتنـد که او عیبی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب درآمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم درآمد موسی ع برهنه از پس او دویدند بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست وَ كان َو بود موسی ع عِندَ اللّه ِ نزدیک خدای تعالی وَجِيهاً با جاه و قربت

یا مقبول یا مستجاب الدعوات.

صفحه : ۹۴۹

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه َای گروه گرویدگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذای رسول او وَ قُولُوا و بگوئید قَولًا سَدِیداً سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی در سخن مکنید چون حدیث افک عائشه رض و قصّه زینب رض و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الّا اللّه است یا سخنی که بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنی که صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جدّ باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید یُصلِح تا بصلاح آرد خدای لَکُم برای شما أَعمالَکُم کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد وَ یَغفِر لَکُم و بیامرزد و برای شما ذُنُوبَکُم گناهان شما وَ مَن یُطِع ِ اللّه َو هر که فرمان برد خدایرا وَ رَسُولَه ُو پیغمبر او را در آنچه فرماید فَقَد فازَ پس بدرستیکه برهد از شر و برسد بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد فَوزاً عَظِیماً فیروزی بزرگ و آن لقا است یا بهشت إِنّا عَرَضنَا الأَمانَهَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا حدود شرع، و در موضح فرمود که نماز است و روزه و زکوه و جهاد و حج و امانت مردم یا نگاهداشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است بر هر

تقدیر عرضه کرد آن را عَلَی السَّماواتِ وَ الأرضِ بر آسمانها و زمین وَ الجِبالِ و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَینَ پس سرباز زدند أَن یَحمِلنَهَا از انکه بردارند امانت را وَ أَشفَقنَ مِنها و بترسیدند از ان و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات برّی و بحری اند عرضه کرد و ابا کردند و سرباز زدند از راه مخافت نه از روی مخالفت وَ حَمَلَهَا الإِنسانُ و برداشت آن را آدمی ضعیف و ناتوان إِنَّهُ کانَ بدرستی که هست انسان ظَلُوماً ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد.

صفحه : ۹۵۰ لِیُعَذِّبَ اللّهُ تا عذاب کند خدای تعالی المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ مردان و زنان منافق را بتضییع امانت وَ المُشرِکِینَ وَ المُشرِکاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت وَ یَتُوبَ اللّهُ و بازگردد خدای برحمت عَلَی المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وَ کانَ اللّهُ و هست خدای غَفُوراً آمرزنده تائبان رَحِیماً مهربان بر ایشان علماء و عرفا را درین آیت سخن بسیار است و از ان جمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی آیت را بر ان فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه است که اگر عرض کنند

بر اینکه اجرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه اینکه اجرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد عرض تخییر و ایشان ابا کردند از خشیت و عجز نه از روی معصیت، انسان قبول کرد از راه همت نه از روی قوّت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند امام قشیری رح آورده که امانت بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود سرباز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض نقل امانت را فراموش گردانید لاـ جرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار ما را برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتیم که و حملناهم فی البر و البحر بیت راه او را بدو توان پیمود بار او را بدو توان برداشت صاحب انوار آورده که میشاید که مراد بامانت عقل و تکلیف باشد چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوّت غضبی و جهول بجهت غلبه قوّت شهوی و فائده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاهداشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسان است ظلم و جهل

چنانچه گوئی الماء طهور یعنی از شان اوست طهارت همچنین اینکه دو صفت از شان آدمیان ست اما چون حامل امانت شدند بعضـی ترک ظلم و جهل گرفتنـد و جمعی بر آن ماندنـد یا خود اینکه دو صـفت نوع انسان را باعتبار اغلب افراد ثابت ست در احقـاف آورده که ظلـوم و جهول است نزد خلق نه نزد حق و در تفسـیر خواجه محمّـد ص پارسا مـذکورست که حق سـبحانه امانت را بر اینکه آسـمان و زمین و جبال عرض کرد ابا نمودند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضـائقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که فنا میکنـد ذات خود را هویّت مطلقه و جهول است که غیر حق را نمی شـناسد و بقول لا اله الّا اللّه نفی ما سوی می کند در فتوحات فرمود که امانت اتصاف است باسـمای حسنی که بر همه موجودات عرضه کرده انـد و انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر برنـداشتی و جهولست یعنی عالم زیرا که نهایت علم باللّه اعتراف است بجهل و عجز از معرفت حق- مصـرعه لعجز عن درک الادراک ادراک و حضـرت میر قاسم انوار قدس سره در بعضـی از رسائـل خود امـانت را بر خلافـت ربـانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضـد علم و عـدل است اما بمعنی اذا جاوز شـی ء حده انعکس ضده اینجا جلوها دارد و ظلوم و جهول صیغه مبالغه است و هرگاه که اینکه دو صفت از حد متجاوز کردند هر آئینه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما

و جهولاـ اینجا مدح ست نه ذم آدم علیه السلام باری بهمت برداشت که فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی و جهولی او در دو عالم افتاد و عالمیان از سر اینکه غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت ست در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند و مرد سایه پرور و محبّ بی درد را قدری و قیمتی نیست عشق را طائفه درخورند که صفت أ تجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بان ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزگار ایشان ست بیت عاشقان را درد و بدنامی خوش است عاشقان را سوز و ناکامی خوش است آفتاب امانت که از برج عرض الوهیّت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت است زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسطت واقع است صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصل است ما تحمل اینکه بار نداریم نشاید که آفت بما باز خورد و اینکه صفتها از ما بستاند آدم خاکی گفت که مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاـک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعره هل من مزید زدن آغاز کرد فرمان شد ای خاکی دلیر اینکه همه قوّت از کجا آوردی زبان حال او میگفت که بار گران بمدد یار مهربان میتواند کشید بیت آن بار که از بردن او عرش ابا کرد با قوّت تو حامل آن باز ناتوان بود القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت باستقامت انسان که منشور انّی جاعل

فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهّت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اویند سپندانه انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افگندند مصرعه تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

صفحه : ۹۵۱

سوره سبأ

مکیه و هی اربع و خمسون آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ الحَمدُ لِلّهِ همه سپاس و ستایش مر خدای راست الَّذِی لَهُ آن خدای که مر اوراست ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانهاست از وسائط جلائل نعم وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمینهاست از روابط دقائق جود و کرم- وَ لَهُ الحَمدُ و مر اوراست ستایش فِی الآخِرَهِ در آن سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد للّه الذی هدانا لهذا و الحمد للّه الذی صدقنا وعده و الحمد للّه الذی احلنا دار المقامه و گفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند و دوستان او را بفضل ستانید و دشمنان بعدل ستایش نمایند وَ هُوَ الحَکِیمُ و اوست کاردان الخَبِیرُ دانا باحوال بندگان از آشکارا و نهان یَعلَمُ میداند ما یَلِجُ آنچه فرو رود فِی الأَرضِ در زمین چون آب باران وَ ما یَخرُجُ و آنچه بیرون آید مِنها از زمین چون نبات یا دانا است بآنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفائن و اموات و آنچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات وَ ما یَنزِلُ و میداند آنچه فرود می آید مِنَ السَّماءِ از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر ارزاق و امطار وَ ما

يَعرُجُ و آنچه بالا- ميرود فِيها در آسمان چون فرشتگان و نامهاى اعمال بندگان و دعوات و كلمات طيّبه و ارواح طاهره، در غرائب التفسير آورده كه آنكه فرود مى آيد يعنى جبرئيل ع و آنكه بالا- ميرود يعنى حضرت رسالت پناه ص در شب معراج صاحب كشف الاسرار فرمود كه بر علم قديم او پوشيده نيست آنچه فرود مى آيد بر دلهاى اولياء از واردات و كشوفات و آنچه بالا- ميرود از نفائس انفاس اولياء و اصفياء در همه اوقات يا آنچه فرود مى آيد الطاف و كرم است كه از بارگاه قديم متوجه دلها گشته هر جا كه بوى آشناى مى آيد همانجا منزل ميكند ان لربكم فى ايام دهركم نفخات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا- ميرود و ناله تائبان است و آه مفلسان كه چون سحرگاه از خلوتخانه سينه ايشان روى بدرگاه رحمت پناه آرد فى الحال رقم قبول بر وى كشند كه انين المذنبين احب الى من رجل المسبحين بيت غلغل تسبيح شيخ ز چند مقبول است ليك آه درد آلود رندان را قبول ديگرست وَ هُوَ الرَّحِيمُ و اوست مهربان در اتمام نعمت الْغَفُورُ پوشنده گناهان بپرده رحمت.

صفحه : ۹۵۲

وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانكه كافر شدند از روى انكار يا استهزاء كه لا تَأْتِينَا السّاعَةُ نمى آيد بما قيامت قُلْ بگو اى محمّد بَلى نه آن ست كه شما ميگوئيد آرى وَ رَبِّى بحق پروردگار من در لباب گفته كه ابو سفيان بلات و عزى سوگند خورد كه بعث و نشور نيست حق سبحانه فرمود كه اى محمّد ص تو هم سوگند خور كه بحق آفريدگار من كه

بزودی لَتَأتِیَنَّکُم هر آئینه بیاید بشما قیامت عالِمِ الغَیب ِ صفت پروردگارست یعنی داننده پوشیده هاست لا یَعزُب ُ عَنه ُ دور نشود از علم او یا پوشیده نگردد ازو مِثقال ُ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خورد یا بوزن ذرّه از ذرّات هوا فِی السَّماوات ِ در آسمانها وَ لا ـ فِی الأَرض ِ و نه در زمین وَ لا ـ أَصغَرُ و نیست خردتر مِن ذلِك َ از مثقال ذرّه وَ لا أَکبَرُ و نه بزرگتر از ان إلّا فِی کِتاب ٍ مگر آنکه مکتوب است در کتاب مُبِین ٍ روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده لِیَجزِی َ الَّذِین َ آمَنُوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کرده اند عملهای شایسته أُولئِك َ آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُم مر ایشانراست مَغفِرَةٌ آمرزش خطیات وَ رِزق ٌ کَرِیم ٌ و روزی بزرگوار یعنی بی طلب و تعب وَ الَّذِین َ سَعَوا و آنانکه بشتافتند فِی آیاتِنا در آیتهای کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعاجِزِین َ عنادکنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شد أُولئِك َ آن گروه لَهُم مر ایشانراست عَذاب ٌ عذاب مِن رِجزٍ أَلِیم ٌ از سخت تر عذاب الم رساننده وَ یَرَی الَّذِین َ و دیگر اثبات اشیاء در لوح محفوظ برای آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا العِلم َ داده شدند علم را مراد اصحاب پیغمبر علیه السلام اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الَّذِی أُنزِل َ آنچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَیك َ بسوی تو مِن رَبِّك َ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ

الحَق‌ّ او راست و درست است وَ يَهدِي و او يعنى آن منزل راه نمايد إِلى صِ‌راطِ العَزِيزِ براه خداوند غالب الحَمِيدِ ستوده بر نعم غايت الحمد.

صفحه : ۹۵۳

وَ قال‌َ الَّذِين‌َ كَفَرُوا و گفتنـد آنانكه نگرويـده اند يعنى از منكران بعث بعضـى مر بعضـى را گفتند هَل نَدُلُّكُم آيا دلالت كنيم شما را عَلى رَجُل‌ٍ يُنَبِّئُكُم بر مرديكه خبر ميدهد شـما را يعنى محمّد صـلى اللّه عليه و سـلّم كه ميگويد إِذا مُزِّقتُم چون پاره پاره كرده شويـد يعنى متفرق سازنـد همه اجزاى شـما را كُل‌َّ مُمَزَّق‌ٍ همه پاره ساختنى يعنى اجساد شـما ريزه ريزه گردد در خاك إِنَّكُم بدرستى كه شـما لَفِي خَلق‌ٍ جَدِيدٍ هر آئينه در آفرينش نو خواهيد بود يعنى زنده خواهيد گشت كافران با يكديگر گفتند كه مردى كه چنين خبر ميدهـد أَفتَرى عَلَى اللّه‌ِ آيا مى بندد بر خداى كَذِباً دروغى را متعمدا أَم بِه‌ِ جِنَّةٌ يابد و جنونى است كه ميگويد چيزى كه نميداند بَل‌ِ الَّذِين‌َ نه چنين است كه ميگويند بل آنانكه لا يُؤمِنُون‌َ نميگروند بِالآخِرَةِ بدان سراى فِي العَذاب در عـذاب انـد بـدان جهان وَ الضَّلال‌ِ البَعِيـدِ و در گمراهى دور از صواب بـدين جهان و صـفت ضـلال به بعيـد از قبيل اسـناد مجازى است چه بعـد از صـفت ضال است أَ فَلَم يَرَوا آيا نمى بيننـد و نمى گروند كافران را إِلى ما بَين‌َ أَيدِيهِم بسوى آنچه در پيش ايشـان است وَ مـا خَلفَهُم و آنچه از پس ايشان است مِن‌َ السَّماءِ وَ الأَرض‌ِ از آسـمان و زمين يعنى فرو گرفته است پس و پيش ايشان را و ايشان محبوس و محصوراند ميان آسمان و زمين إِن نَشَأ نَخسِف

بِهِمُ الْأَرْضَ اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین أَو نُسقِط یا فرو افگنیم عَلَیهِم بر ایشان کِسَفاً مِنَ السَّماءِ قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را إِنَّ فِی ذلِکَ بدرستی که در نظر بآسمان و زمین یا در تامل باقتدار بر خسف و اسقاط لَآیَةً هر آئینه دلالتی است و عبرتی لِکُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر می نمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت.

صفحه : ۹۵۴

وَ لَقَد آتَینا داوُدَ و هر آئینه ما دادیم داود را مِنّا از نزدیک ما فَضلًا زیادتی بر سائر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم بآنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه که داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی نظم ز صوت دلکشش جان تازه گشتی روان را ذوق بی اندازه گشتی سپهر چنگ پشت ارغنون ساز از ان پر حال تر نشنوده آواز و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد ازین میگوید یا جِبالُ أَوِّبِی گفتیم ما که ای کوهها بازگردانید آوازهای خود را مَعَهُ با داود بر وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با

وی یـا سـیر کنیـد بـا وی هر جـا که رود و هرگاه که خواهـد و اینکه معجزه داود علیه السـلام بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شـدی وَ الطَّیرَ و مسـخر کردیم ویرا مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودنـدی آورده اند که چون داود علیه السـلام تسبیح گفتی کوهها بصدا ویرا مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلآویز امداد نمودندی و بسیار کس از مسـتمعان آن نغمـات قـالب از ارواح تهی کردنـدی بیت چو گردد مطرب من نغمه پرداز ز شوقش مرغ روح آیـد بپرواز روزی فرشـته بزیارت داود علیه السـلام آمـد و گفت تو پیغمبر خـدا و خلیفه اوی اولی آن است که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدا پیشه طلبید امر شد که زره گری کند و آنرا بر وی آسان گردانید چنانچه میفرماید وَ أَلَنّا لَه ُالحَدِیدَ و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه آهن در دست او بمثابه موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم أَن ِاعمَل بآنکه بساز سابِغات ٍزره های فراخ دامن گشاده وَ قَدِّر و انـدازه نگهدار فِی السَّردِ در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افگن تـا وضع آن متنـاسب افتـد در تیسـیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشـش هزار درهم فروختی چهار هزار تصـدق کردی و دو هزار نفقه عیـال سـاختی و در لبـاب گفته که چون وفـات یـافت شـش هزار زره در خـانه او بود وَ اعمَلُوا و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل خود عمل کنید صالِحاً عمل

شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّی بدرستی که من بِما تَعمَلُون َبآنچه شما کنید بَصِیرٌ بینا‌ام و لائق آن پاداش خواهیم داد وَ لِسُلَیمان َالرِّیح َو مسخر کرده شده مر سلیمان علیه السلام را باد غُدُوُّها شَهرٌ رفتن او بامداد یک ماهه راه وَ رَواحُها شَهرٌ و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوتت نمودی أَسَلنا و جاری کردیم لَه ُبرای او عَین َالقِطرِ چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از ان مس آنچه میخواستند می ساختند وَ مِن َالجِن ِو رام کرده شد مر او را از دیوان مَن یَعمَل ُبَین َیَدَیه ِکسی که کار کردی پیش او بِإِذن ِرَبِّه ِبفرمان پروردگار او و مقرر کردیم وَ مَن یَزِغ مِنهُم هر که بگردد و مائل شود از دیوان و سرکشی کند عَن أَمرِنا از فرمان ما و از طاعت سلیمان نُذِقه ُبچشانیم او را مِن عَذاب ِالسَّعِیرِ از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشته مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان ع دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش برو زند و او را بسوزد.

یَعمَلُون َمیکردند لَه ُبرای سلیمان ما یَشاءُ آنچه میخواست مِن مَحارِیب َاز غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو باید رفت و گفته اند محاریب

اینجا موضع حرب ست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان ع در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرداح و بیستون و قلقوم و غمدان و هنیزه و جنیده و امثال آن وَ تَماثِیل َو میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیاء علیهم السلام بر وضعی که در زمان عبادت بر ان بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه باعداء روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بر تخت نشیند آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشینی کرکسان ببالهای خود ویرا سایه کردندی وَ جِفان ٍو میکردند از برای سلیمان ع کاسهای چوبین و غیر آن کَالجَواب ِمانند حوضهای بزرگ وَ قُدُورٍ راسِیات ٍو دیگهای بلند بر سر پایه نهاده مانند کوهها و او را دوازده هزار طبّاخ بوده که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود است اعمَلُوا گفتیم عمل خیر کنید آل َداوُدَ ای آل داود شُکراً برای سپاسداری چنین نعمتهای ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود ساعت لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر الهی و عنایت پادشاهی

وَ قَلِیلٌ و انـدکی مِن عِبادِیَ الشَّکُورُ از بنـدگان من سـپاس دارنـد و شـکور آنرا گوینـد که بـدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شـکرگزاری ادا کند و با وجود چنین اسـتغراقی در شـکر خود را از ادای شکر عاجز شناسند چه توفیق شکر نعمتی است مسـتدعی شـکر دیگر و ازینجـا گفته انـد الشـکور من یری عجزه من الشـکر مثنوی حـد شـکر حق ندانـد هیچکس حیرت آمد حاصـل دانـا و بس آن بزرگی گفت بـا حق در نهـان کـای پدیدآرنـده هر دو جهان ای منزه از زن و فرزنـد و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت پیک حضرت دادش از ایزد پیام گفتش از تو اینکه بود شکر مدام چون درین ره اینکه قدر بشناختی شکر نعمتهـای مـا پرداختی آورده انـد که بناء بیت المقـدس را داود علیه السـلام آغاز کرده بود و سـلیمان علیه السـلام در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورده و هنوز یک ساله کارمانده بود که متقاضـی اجل بسـلیمان ع درآمده طلب ودیعت روح کرد سـلیمان علیه السلام کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان ع درگذشت او را بشستند و برو نماز گذاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان از دور ویرا زنـده می پنداشـتند و بهمـان کار که نامزد ایشان بود قیام می نمودنـد تا بعـد از یک سال اسـفل عصای او را دابه الارض بخورد و او بر زمین افتاده همگنانرا موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در

شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال اللّه تعالی فَلَمّا قَضَینا پس آنهنگام که قضا کردیم عَلَیه ِ المَوت َ بر سلیمان مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه دادند ما دَلَّهُم دلالت نکرد مر دیوان را عَلی مَوتِه ِ بر مرگ سلیمان إِلّا دَابَّهُ الأَرض ِ مگر چوب خواره که از زمین برآمده تَأکُل ُ میخورد مِنسَأَتَه ُ عصای او را فَلَمّا خَرَّ پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان علیه السلام تَبَیَّنَت ِ الجِن ُّ دانستند دیوان أَن لَو کانُوا آنکه اگر بودندی که البته یَعلَمُون َ الغَیب َ دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا بودندی بغیب ما لَبِثُوا درنگ نکردندی یک سال فِی العَذاب ِ المُهِین ِ در عذاب خوارکننده یعنی تکالیف شاقه که ایشانرا در عمل عمارت بود.

صفحه : ۹۵۶

لَقَد کان َ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشحب بن یعرب بن قحطانرا فِی مَسکَنِهِم در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خواند یعنی در مسکن ایشان آیَهٌ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هیجده فرسخ بود و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت شجر عمان و هو ساحل البحر من عمان و عدن بآب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدّی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی و

زایـد آنجا جمع شـدی و سه ثقبه بر آن سـد ترتیب کردنـد تا اوّل ثقبه اعلی بگشایـد و آب بمزروعات خود برنـد و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال اللّه تعالی جَنَّتان آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد درو بوستان بود عَن یَمِین ٍ وَ شِمال ٍ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف بـاغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ می نمود کُلُوا گفت پیغمبر مر ایشان را که بخوریـد مِن رِزق ِ رَبِّکُم از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که اگر کسـی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی آن زنبیل پرمیوه شـدی بی حرکت دست پس پیغمبر ص گفت که ازین نعمتها بخوریـد وَ اشکُرُوا لَه ُو شـکر کنیـد مر خـدایرا بَلـدَةٌ طَیِّبَةٌ اینکه شهری که خـدای شـما را در ان یـا از ان روزی میدهـد شـهری پـاکیزه است هوای تنـدرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چـو بهشت از نکـوئی چون بـاغ ارم بتـازه روئی در آنجـا پشه و کیـک و کژدم نبودی و شـپش در جامهـا نیفتـادی و هر غریبی که آنجا رسـیدی شپشـها که در جامه وی بودی بمردی وَ رَب ٌّ غَفُورٌ و پروردگار روزی دهنده و از شـما شکرجوینده و آمرزنده است مر کسـی را که توبه کند از شـرک فَأَعرَضُوا پس ایشان روزی بگردانیدند از خود و شکرگزاری نه نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر ص بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر ص آخرین در زمان پادشاهی

ذی الاغار بن جشیان بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمده و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بوده که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل درآمده منازل و حدائق ایشان مغمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فَأَرسَلنا عَلَیهِم پس فرستادیم بر ایشان سَیلَ العَرِمِ سیل صعب و گفته اند عرم بند آب ست یا نام وادی آب که آب ازو آید یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَ بَدَّلناهُم و بدل دادیم ایشانرا بِجَنَّتَیهِم بباغهای ایشان جَنَّتَینِ دو باغ ذَواتَی أُکُلٍ خَمطٍ خداوند میوه تلخ وَ أَثلٍ و شوره کزو چنین موضعی را جنت گفتن گفتن بطریق مشاکله است وَ شَیءٍ و چیزی مِن سِدرٍ قَلِیلٍ از کنار اندک یعنی در ان شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده ذلِکَ اینکه عذاب جَزَیناهُم پاداش دادیم ما ایشانرا بِما کَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده برسل کافر شدند هَل نُجازِی و آیا عقاب کرده شود إِلَّا الکَفُورَ مگر ناسپاسی را و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم ما مگر ناسپاسی جزای عام ست هر مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار است- آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر ص خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوردیم که هیچ

قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشود فرمود که صفحه : ۹۵۷

وَ جَعَلنا و گردانیـدیم بَینَهُم میان سبا وَ بَین َالقُرَی الَّتِی و میان آن دیهها که بکرم خود بارَکنا برکت دادیم فِیها در ان از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُری ًظاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مآرب که منزل اهـل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصـد دیه پدیـد آمـد وَ قَدَّرنا و تقـدیر کردیم فِیهَا السَّیرَ در ان دیهها رفتن مردم را یا تقـادیر مراحـل را بیـان کردیم و گفتیم سِیرُوا برویـد فِیهـا در آن دیههـا لَیـالِی َوَ أَیّامـاً شب ها و روزها آمِنِین َامان یافتگان از دشـمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیه و سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودنـد و شام در دیهی و توانگران را بـدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس اینکه راه همچنان میروند که سواره و توانگر فَقالُوا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنا ای پروردگار ما باعِد دوری افگن بَین َأَسفارِنا میـان منـازل سـفرهای ما یعنی بیابانها پدیـد کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سـفر نکننـد و نتواننـد کرد- وَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم و سـتم کردنـد بدین دعا بنفس خودها و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلناهُم پس بگردانیدیم اهل سبا را أَحادِیث َسخنان یعنی از ایشان بتعجب بازگویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَ مَزَّقناهُم و پراگنده ساختیم ایشانرا کُل َّ

مُمَزَّق ٍ همه پراگنـده ساختنی با یکی از ایشان در مآرب نمانـد قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمـار بیثرب و جزام بتهامه و ازد بعمان و اینکه کلمه ضـرب المثل شـد که!!! یـدی سـبا إِن َفِی ذٰلِکَ ِ بـدرستیکه در آنچه ذکر کردیم لَآیات ٍ هر آئینه عبرتهاست لِکُل ِ صَبّارٍ مر هر صبرکننده را بر سـختیها شَکُورٍ سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سـبا در خوشـحالی و فارغ بالی میگذرانیدند بسـبب ناصبری بر عاقبت و ناشـکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسـید بیت روزگاری عاقیت شـکرت نکردم لا جرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم وَ لَقَد صَدَّق َ و بدرستی که راست یافت عَلَیهِم بر اهل سـبا و اصـح آنست که بر همه کافران إِبلِیس ُ ظَنَّه ُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شـیطان که من بر بنی آدم بسـبب شـهوت و غضب که در نهـاد ایشان نهاده انـد دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او و در باره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوه ُ پس پیروی او کردند در شـرک و معصیت إِلّا فَرِیقاً مِن َ الْمُؤمِنِین َ مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند.

صفحه : ۹۵۸

وَ مـا کـان َ و نبود لَه ُ عَلَیهِم مر ابلیس را بر آنـانکه گمان او در شان ایشان محقق شـد مِن سُـلطان ٍ تسـلطی و استیلائی إِلّا لِنَعلَم َ مگر برای آنکه جـدا کنیم مَن یُؤمِن ُ کسـی که میگرود بِالآخِرَةِ بـدان سـرای مِمَّن هُوَ از کسـی که مِنها فِی شَکٍّ از آخرت در گمان است تا بدانند اولیاء ما اهل ایمان و ارباب گمان را وَ رَبُّک َ و پرورد گار تو عَلی

كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزها حَفِيظٌ نگاهبان است قُلِ بگو اى محمّد ص مر بنى مليح را ادعُوا الَّذِينَ زَعَمتُم بخوانيد آنانرا كه گمان برده ايد ايشانرا خدايان مِن دُونِ اللّهِ بجز خداى تعالى يعنى ملائكه كه مى پرستيد بخوانيد تا از ايشان در جذب منافع و دفع مكاره هيچ مددى مى يابيد يعنى ايشانرا بى عون آفريدگار اختيارى و اقتدارى نيست يا همه كافران را بگو كه بخوانيد آلهه خود را تا هيچ اجابت كنند شما را و چگونه اجابت كنند شما را كه لا يَملِكُونَ مالك نميشوند ايشان مطلق مِثقالَ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه را هم از خير و شر فِي السَّماواتِ در آسمانها وَ لا فِي الأَرضِ و نه در زمين وَ ما لَهُم و نيست مر بتان يا فرشتگان را فِيهِما در آسمان و زمين مِن شِركٍ هيچ شركتى نه در آفريدن و نه در تصرف كردن وَ ما لَهُ و نيست مر خداى را مِنهُم از اصنام و ملائكه در تقدير و تدبير مِن ظَهِيرٍ هيچ يارى و مددگارى وَ لا تَنفَعُ الشَّفاعَةُ و سود نكند شفاعت كس عِندَهُ نزديك خداى تعالى يعنى گمان شفاعت كه بملائكه يا اصنام داريد محقق نخواهد شد زيرا كه درخواست كردن نفع نكند إِلّا لِمَن أَذِنَ لَهُ مگر كسيكه بدستورى دهد خداى مر او را براى شفاعت كردن يا او مازون باشد بدرخواست كردن و روز قيامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له، و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزّت چه فرمان رسد و اينكه انتظار مى برند حَتّى إِذا فُزِّعَ تا چون بردارند فزع را عَن

قُلُوبِهِم از دلهاى ايشان و دستورى شفاعت دهند قالُوا گويند بعضى از ايشان بعضى را كه ما ذا قالَ چه چيز گفت رَبُّكَم پروردگار شما در باب شفاعت قالُوا الحَقَّ گويند سخن راست و درست گفت و فرمود كه مؤمنان را شفاعت كنند نه كافران را وَ هُوَ العَلِيُّ الكَبِيرُ و خداى برتر است و بزرگوارتر از انكه پيغمبرى و فرشته بى اذن او شفاعت نتوانند كرد- صفحه : ۹۵۹

قُل مَن يَرزُقُكُم بگو اى محمّد صلى اللّه عليه و سلّم كه روزى ميدهد شما را مِنَ السَّماواتِ از آسمانها باران وَ الأَرضِ و از زمين بنبات قُلِ اللّهُ و هم خود بگو روزى دهد شما را خداى تعالى چه آن سؤال را بجز اينكه جوابى نيست و اگر كافران بخوف الزام بزبان نگويند بدل مقرانند وَ إِنّا و ديگر بگو با ايشان كه ما مومنان كه روزى دهنده را يكى گوئيم و هم يكى را پرستش كنيم أَو إِيّاكُم يا شما مشركان كه جمادى را كه در مراتب امكانيت فروترى ازو نيست با واجب الوجود شريك سازيد لَعَلى هُدىً براه راستيم أَو فِي ضَلالٍ مُبِينٍ يا در گمراهى آشكارا قُل لا تُسئَلُونَ بگو پرسيده نخواهيد شد شما عَمّا أَجرَمنا از انكه ما مى كنيم از بدى وَ لا نُسئَلُ و ما پرسيده نخواهيم شد عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه شما مى كنيد بلكه هر كس را از عمل او سؤال خواهند كرد و مناسب آن جزا خواهند داد قُل يَجمَعُ بگو جمع كند بَينَنا ميان ما رَبُّنا پروردگار ما روز قيامت ثُمَّ يَفتَحُ پس حكم كند بَينَنا بِالحَقِّ ميان ما براستى و محق را ببوستان وصال

قربت فرستد و مبطل را بزندان وبال وَ هُوَ الفَتّاح ُو اوست حکم کننده در قضایای مشکله العَلِیم ُدانا بچگونگی حکم قُل أَرُونِی ٱلَّذِین َبگو بنمائید بمن آنان را که أَلحَقتُم بربسته اید بِه ِبخدای شُرَکاءَ انبازان یعنی بنمائید تا بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت کَلّا اینکه انبازی هرگز درست نیست بَل هُوَ اللّه ُالعَزِیزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که دم شرکت با او نتواند زد الحَکِیم ُدانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را باور تبت شرکت توان داد، نظم وحده لاـ شریک له، صفتش و هو الفرد اصل معرفتش شرک را سوی وحدتش ره نیست عقل از کنه ذاتش آگه نیست هست در راه کبریای جلال شرک نالائق و شریک محال وَ ما أَرسَلناك َو نفرستادیم ترا ای محمّد ص إِلّا کَافَّةً مگر فرستادن عامه و شامل لِلنّاس ِمر همه مردمان را از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر بعامه خلق و اینکه از خصائص افضلیت آنحضرت ص ست صلاه اللّه و سلامه علیه که مبعوث بوده با همه افراد آدمیان و جنیان و غیر او هیچکس از انبیاء ع بتمام جن و انس مبعوث نبوده قطعه ترا دادند منشور سعادت وز ان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در خیل تو کردند پس آنگاهی سلیمان آفریدند و گفته اند های کافه برای مبالغه است چون علامه و نشابه یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارنده مردمانرا از شرك بَشِیراً مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار کند وَ نَذِیراً و بیم کننده بعدل آنرا که بشرك اصرار نماید وَ

لکِن َ أَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُون َ نمیدانند فضائل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد.

صفحه : ۹۶۰ وَ یَقُولُون َ و میگویند از فرط جهالت مَتی کی باشد هذَا الوَعدُ اینکه وعده عذاب یا قیام قیامت إِن کُنتُم صادِقِین َ اگر هستید شما راست گویان یعنی رسول و مومنان قُل لَکُم بگو مر شما را مِیعادُ یَوم ٍ وعده روزی است که چون برسد لا تَستَأخِرُون َ بازپس نیائید عَنه ُ از ان روز ساعَةً مقدار اندک از زمان وَ لا تَستَقدِمُون َ و پیشی نگیرید بدان آورده اند که کفار مکّه اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر ص بحق است ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و اینکه آیت نازل شد که وَ قال َ الَّذِین َ کَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که لَن نُؤمِن َ ایمان نداریم بِهذَا القُرآن ِ باین قرآن که بر محمّد ص فرو می آید وَ لا بِالَّذِی و نه بدان کتاب که فرود آمده است بَین َ یَدَیه ِ پیش ازو وَ لَو تَری و اگر به بینی إِذِ الظّالِمُون َ چون ستمکاران یعنی مشرکان مَوقُوفُون َ بازداشتگان باشند عِندَ رَبِّهِم نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آئینه به بینی امری صعب و کاری پر هول یَرجِع ُ بَعضُهُم بازمیگردانند برخی از ایشان إِلی بَعض ٍ القَول َ بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره می کنند و سخن بر همدیگر میگردانند یَقُول ُ الَّذِین َ استُضعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِین َ استَکبَرُوا مر آنانرا

که از قول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان را لَو لا أَنتُم اگر نه بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بودند لَکُنّا مُؤمِنِین َ-هر آئینه می بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قال َ-الَّذِین َ-استَکبَرُوا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِین َ-استُضعِفُوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أَ نَحن ُ صَدَدناکُم آیا ما بازداشتیم شما را عَن ِ الهُدی از قبول ایمان و هدایت بَعدَ إِذ جاءَکُم پس از انکه آمد بشما بَل کُنتُم بلکه بودید شما بنفس خود مُجرِمِین َ- گناهکاران و شرک آرندگان.

صفحه : ۹۶۱

وَ قال َ-الَّذِین َ-استُضعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِین َ-استَکبَرُوا مر آنانرا که از قول حق سرکشیدند بَل نه چنین است که ما بخود کافر شده ایم بلکه مَکرُ اللَّیل ِ وَ النَّهارِ مکر و فریب شما در شب و روز بازدارنده ما بوده از ایمان إِذ تَأمُرُونَنا چون میفرمودید ما را أَن نَکفُرَ بِاللّه ِ بآنچه کافر شویم بخدا وَ نَجعَل َ-لَه ُو فراگیریم مر او را أَنداداً همتایان وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و اینکه نعت از اضداد اوست یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را لَمّا رَأَوُا العَذاب َ- آنهنگام که به بینند عذاب را وَ جَعَلنَا الأَغلال َ-و بکشیم ما غلهای آتشین را فِی أَعناق ِ الَّذِین َ-کَفَرُوا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی بجهت تحقّق وقوع

است و وضع مظهر بجای مضمر اشعار بموجب اغلال ایشان است هَل یُجزَون َ آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند إلّا ما کانُوا یَعمَلُون َ مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم میفرماید وَ ما أَرسَلنا و نفرستادیم ما فِی قَریَهٍ در هیچ دیهی و شهری مِن نَذِیرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إلّا قال َ مگر آنکه گفتند مُترَفُوها متنعمان و متکبران آن ده مر آن پیغمبران را إِنّا بدرستیکه ما بِما أُرسِلتُم بِهِ بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود کافِرُون َ ناگرویدگان و منکرانیم وَ قالُوا نَحن ُو دیگر گفتند ما أَکثَرُ أَموالًا وَ أَولاداً بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شما است پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وَ ما نَحن ُو نیستیم ما بِمُعَذَّبِین َ عذاب کرده شدگان یعنی خدا ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُل إِن َّ رَبِّی بگو بدرستی که پروردگار من یَبسُطُ الرِّزق َ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او وَ یَقدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بجهت حکمت خود نه از روی مذلّت وَ لکِن َّ أَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُون َ نمیدانند و گمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است شاید که از روی استدراج بود.

صفحه : ۹۶۲

وَ ما أَموالُکُم و نیست مالها که به شما داده ایم وَ لا أَولادُکُم و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِی تُقَرِّبُکُم

آن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عِندَنا نزدیک ما زُلفی نزدیک گردانیدنی چه تقرّب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند إِلّا مَن آمَنَ مگر کسی را که بگرود وَ عَمِلَ صالِحاً و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فَأُولٰئِكَ پس آن گروه لَهُم مر ایشانراست جَزاءُ الضِّعفِ پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بِما عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَ هُم فِی الغُرُفاتِ و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات وَ الَّذِینَ یَسعَونَ و آنانکه می شتابند و کوشش می نمایند فِی آیاتِنا در آیتهای ما یعنی قرآن و بر آن زبان طعن می کشایند مُعاجِزِینَ در حالتی که گمان برندگانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان أُولٰئِكَ آن گروه فِی العَذابِ مُحضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگانند قُل بگو ای محمّد إِنَّ رَبِّی بدرستی که آفریدگار من یَبسُطُ الرِّزقَ گشاده می سازد روزی را لِمَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ برای هر که میخواهد از بندگان خود از کافر و عاصی بر وفق مشیت خود وَ یَقدِرُ لَهُ و تنگ میسازد برای هر که میخواهد بر وجه حکمت خود وَ ما أَنفَقتُم و آنچه نفقه کنید مِن شَیءٍ از چیزیکه شماراست در راه خدای فَهُوَ پس خدای یُخلِفُهُ عوض میدهد آنرا در دنیا

یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می نمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عرصه تلف ساز بیت بده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد منه بر روی هم کاندک زمانی آن تلف گردد وَ هُوَ خَیرُ الرّازِقِین َو خدای تعالی بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه است در ایصال رزق و رزّاق حقیقی او است وَ یَوم َیَحشُرُهُم جَمِیعاً و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه ثُم َّیَقُول ُپس گوئیم و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید لِلمَلائِکَهِ مر فرشتگان را که أَ هؤُلاءِ إِیّاکُم آیا اینکه گروهند که شما را کانُوا یَعبُدُون َبودند که می پرستیدند و اینکه سؤال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه.

صفحه : ۹۶۳

قالُوا گویند فرشتگان سُبحانَک َپاکی تر است از انکه غیر ترا پرستند أَنت َوَلِیُّنا توئی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی تو مقصر میدانیم پس بچه وجه معبودیت خود را روا داریم یا توئی دوست ما مِن دُونِهِم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما به پرستش ایشان رضا داده باشیم بَل کانُوا بلکه بودند که از جهل و غوایت یَعبُدُون َالجِن َّمی پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان

را می بردنـد در پرسـتش الهئه بـاطله یـا متمثل می شدنـد بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افگندنـد که اینها ملائکه اند أَکثَرُهُم بیشـتر مردمـان بِهِم بـدیوان مُؤمِنُون َ گرویدگاننـد یعنی متـابعت ایشـان میکننـد فَالیَوم َ پس امروز که همه حکمهـا مر خدایراست لا یَملِكُ مالك نمی شود بَعضُكُم بعضـی از شـما لِبَعض ٍ برای بعضـی نَفعاً سودی را وَ لا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی هیـچ معبود باطـل را برای عابـد خود قوت رسانیـدن سود و دفع کردن زیـان نیست وَ نَقُول ُو گوئیم لِلَّذِین َظَلَمُوا مر آنـانرا که ستم کردنـد بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا بچشـید عَذاب َالنّارِ الَّتِی عذاب آن آتشـی که کُنتُم بِها بودید که بدان تُکَذِّبُون َ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید وَ إِذا تُتلی و چون خوانده شود عَلَیهِم بر کافران آیاتُنا آیتهای ما یعنی قرآن بَیِّنـات ٍ آیتهـای روشن قالُوا گوینـد ما هـذا إِلّا رَجُل ٌ نیست اینکه کس یعنی محمّـد ص مگر مردی که یُرِیـدُ أَن یَصُدَّکُم میخواهد که بازدارد شـما را عَمّا کان َ از ان چیزی که بودند پیوسـته یَعبُدُ آباؤُکُم میپرستیدند پدران شما آن را یعنی مدعای او اینکه است که شما را از بت پرستی منع کند و به دین و آئینی که احداث کرده درآرد و تابع خود سازد وَ قالُوا و گفتند ما هذا نیست اینکه کلاـم که میخوانـد یعنی قرآن إِلّا إِفـک ٌ مگر دروغی مُفتَری ً بربـافته و بخـدا اضـافت کرده وَ قال َالَّذِین َ کَفَرُوا و گفتنـد آنانکه نگرویدند از کفّار مکّه لِلحَق ِّ مر پیغام راست را لَمّا جاءَهُم آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن إِن هذا نیسـت اینکه إِلّا سِحرٌ مُبِین ٌ مگر سحری

آشکارا ایشان اینکه سخن از کجا میگویند.

صفحه : ۹۶۴

وَ ما آتَیناهُم و حال آنکه نـداده ایم ایشانرا مِن کُتُب ٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره یَدرُسُونَها بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَ ما أَرسَلنا إِلَیهِم و نفرستادیم بسوی ایشان قَبلَکَ َ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِن نَذِیرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَ کَذَّب َالَّذِین َمِن قَبلِهِم و تکذیب کردند مر انبیاء علیهم السـلام را آنـانکه پیش از ایشـان بودنـد وَ مـا بَلَغُوا و حال آنکه نرسـیدند اهل مکه مِعشارَ ما آتَیناهُم بـده یک آنچه ما داده ایم ایشانرا از فرط قوّت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده بودیم پیشـینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسـباب هدایت فَکَذَّبُوا رُسُلِی پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَکَیف َکان َپس چگونه بود نَکِیرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسـندیدن من ایشانرا و عـذاب کردن- پس باید که قوم تو نیز بترسـند از مثل اینحالات قُل إِنَّما أَعِظُکُم بگو ای محمّد ص جز اینکه نیست که پند میدهیم شـما را و ارشاد میکنم بِواحِدَهٍ بیک چیز أَن تَقُومُوا لِلّه ِو آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم برای خـدای و پراگنده شوید مَثنی دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید- وَ فُرادی و یک یک تا از ازدحام خاطر شـما مشوش نشود ثُم َتَتَفَکَّرُوا پس تفکّر کنید در امر محمّد ص از مبدأ حال او تا اینکه غایت اطوار او را در نظر

آرید تا بدانید که البته ما بِصاحِبِکَم نیست اینکه یار شما را مِن جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و آن کافی است بر صدق قول او إِن هُوَ نیست او إِلّا نَذِیرٌ لَکُم مگر بیم کننده مر شما را بَین َیَدَی پیش از وقوع عَذاب ٍ شَدِیدٍ عذابی سخت که عذاب آخرت است قُل ما سَأَلتُکُم بگو آنچه می طلبم شما را مِن أَجرٍ از مزدی بر ادای رسالت فَهُوَ لَکُم پس آن مر شما را است یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سؤال است یعنی هیچ اجری نمی خواهم إِن أَجرِی َنیست مزد دعوت من إِلّا عَلَی اللّه ِمگر بر خدای تعالی وَ هُوَ عَلی کُل ِشَی ءٍ و او بر همه چیزها شَهِیدٌ گواه است.

صفحه : ۹۶۵

قُل إِن َرَبِّی بگو بدرستی که پروردگار من یَقذِف ُبِالحَق ِمی افگند حق را یعنی وحی را القا می کند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را منتشر می سازد در آفاق مراد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن است عَلّام ُالغُیُوب ِاوست دانای پوشیدها و هیچ چیز برو مخفی نیست قُل جاءَ الحَق ُبگو ای محمّد ص آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَ ما یُبدِئ ُالباطِل ُو نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزیرا وَ ما یُعِیدُ و بازنگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُل إِن ضَلَلت ُبگو اگر بلغزیدم از راه حق همچنانکه گمان بردید بمن فَإِنَّما أَضِل ُپس جز

اینکه نیست که میلغزم عَلی نَفسِی بر نفس خود یعنی وبال آن عاید بمن است وَ إِن اهتَدَیت و اگر براه راست روم فَبِما یُوحِی پس بسبب آنست که وحی میفرستد إِلَیَّ بسوی من رَبِّی پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست إِنَّه بدرستی که خدای تعالی سَمِیع شنوا است دعای بندگانرا قَرِیب نزدیک است بامید نیازمندان وَ لَو تَری و اگر به بینی کافران را إِذ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب با هول فَلا فَوتَ پس نباشد هیچ قوّتی یعنی بگریختن و پناه بحصنی بردن عذاب از ایشان فوت نشد وَ أُخِذُوا و گرفته شوند مِن مَکانٍ قَرِیبٍ از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف به دوزخ یا از صحرای بدر بچاه بدر و در بعضی تفاسیر آمده که اینکه آیت در شان سفیان و قوم او است که در آخر زمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها اللّه شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرود روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آن است که از تحت اقدام خود مأخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت مکه برد و دیگر که او را ناحیه جهنی گویند روی او بقفا گشته خبر خسف قوم بسفیان رساند وَ قالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنّا بِهِ ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا

به پیغمبر ص یا بحشر ما را بازگردانید بدنیا وَ أَنّی لَهُم ُالتَّناوُش ُو از کجا باشد ایشانرا بازگشتن و حفص غیر مهموزی خواند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فراگرفتن ایمان مِن مَکان ٍبَعِیدٍ از موضع دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان دنیا است و نزدیک قیامت باس آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وَ قَد کَفَرُوا بِه ِو حال آنکه نگرویده اند بخدا یا رسول او یا به بعث مِن قَبل ُپیش ازین که در حیز تکلیف بودند وَ یَقذِفُون َو می افگندند بِالغَیب ِبپوشیدگی سخنان را یعنی بگمان خود سخنان میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِن مَکان ٍبَعِیدٍ از جای دور یعنی دور بودند از آنچه میگفتند و نمی دانستند که چه میگویند.

وَ حِیل َو جدا کرده شد بَینَهُم میان ایشان وَ بَین َما یَشتَهُون َو میان آنانکه آرزو می برند از آنچه گفتند از قبول ایمان و رجعت بدنیا کَما فُعِل َهمچنانکه کرده شد همین عمل بِأَشیاعِهِم باشباه ایشان از کافران گذشته مِن قَبل ُپیش ازین یعنی ایمان باس از ایشان نیز قبول نکردند إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند فِی شَک ٍّمُرِیب ٍدر گمان بد تهمت افگننده و مضطرب سازنده

سوره فاطر

مکیه و هی خمس و اربعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- الحَمدُ لِلّه ِستایشی که شاید و ثنائی که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش ست فاطِرِ السَّماوات ِوَ الأَرض ِنوسازنده و پدیدآرنده آسمانها و زمینها است جاعِل ِالمَلائِکَهِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی بفرستد ایشانرا برسالت

بانبیاء علیهم السلام و گویند رسالت الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیاء بالهام و بمومنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان می کند أُولِی أَجنِحَهٍ خداوندان بالها مَثنی دو دو برای طیران وَ ثُلاثَ ‌و سه سه وَ رُباعَ ‌و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت اینکه اعداد نیست و نه نفی زیاده چه در خبر آمده است که جبرئیل علیه السلام ششصد بال دارد یَزِیدُ زیاده می کند خدای فِی الخَلقِ ِ در آفریده خود- ما یَشاءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده می شود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیان اند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح فرمود که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقائق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیاء و تعفف در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان إِنَ‌ّاللّهَ ‌بدرستی که خدای تعالی عَلی کُل ِّشَی ءٍ بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قَدِیرٌ تواناست.

صفحه : ۹۶۷

ما یَفتَحِ ِاللّهُ آنچه بگشاید خدای تعالی لِلنّاسِ ِ برای مردمان و فرستد بدیشان مِن رَحمَهٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلا مُمسِکَ ‌پس بازگیرنده نیست لَها مر آنرا وَ ما یُمسِکَ و آنچه بازگیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلا مُرسِلَ ‌لَهُ پس هیچ فرستنده نیست مر

آنرا مِن بَعدِه ِ از پس بازگرفتن آن وَ هُوَ العَزِيزُ و او غالب است در بازگرفتن الحَكِيم ُ صواب كار در فرستادن صاحب كشف الاسرار گويد كه ارباب فهم بر آنند كه اينكه آيت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان است و فتوح آنرا گويند كه از غيب ناجسته و ناخواسته آيد و آن دو قسم ست يكى مواهب صوريه چون رزق نامكتسب و ديگر مطالب معنويه و آن علم لدنى است ناآموخته يا شريعت موافق ناشنيده يا دل آشنا شيخ الاسلام قدس سره فرمود كه آه ازين علم ناآموخته گاهى در ان غرقم و گاه از ان سوخته نظم دست لطفش نسخه علم و حكم بى قلم در صفحه دل زد رقم علم اهل دل نه از مكتب بود بلكه از تلقين خاص رب بود يا أَيُّهَا النّاس ُ اذكُرُوا اى آدميان ياد كنيد نِعمَت َ اللّه ِ نعمتهاى رب العالمين را كه انعام فرموده است عَلَيكُم بر شما از ارسال رسل ادرار ارزاق هَل مِن خالِقٍ آيا هست هيچ آفريننده غَيرُ اللّه ِ يَرزُقُكُم بجز خداى تعالى كه روزى دهد شما را مِن َ السَّماءِ از آسمان بباران وَ الأَرض ِ و از زمين بگياه لا إِله َ إِلّا هُوَ هيچ معبودى بسزا نيست مگر او فَأَنّى تُؤفَكُون َ پس كجا گردانيده ميشويد از راه توحيد وَ إِن يُكَذِّبُوك َ و اگر بدروغ دارند ترا اهل مكّه فَقَد كُذِّبَت پس بدرستى كه تكذيب كرده شدند رُسُل ٌ فرستادگان مِن قَبلِك َ پيش از تو و ايشان صبر كردند تو هم اقتدا بايشان كن در شكيبائى وَ إِلَى اللّه ِ و بسوى خداى تعالى تُرجَع ُ الأُمُورُ بازگردانيده شود همه كارها و ترا بر صبر

و ایشان را بر تکذیب جزا دهد یا أَیُّهَا النّاس ُای مردمان إِن َوَعدَ اللّه ِ بدرستی که وعده خدای تعالی در حشر و جزا حَق ٌ راست است و درو خلف نباشد- فَلا تَغُرَّنَّکُم ُ پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحَیاهُ الدُّنیا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید وَ لا یَغُرَّنَّکُم و باید که فریفته نکند شما را بِاللّه ِ بکرم خدای الغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افگند و اگرچه اینکه ممکن ست اما بمثابه تناول زهرست بامید دفع طبیعت مر آن را یا مقاومت بآن بزرگان فرموده اند که یکی از مکاید ابلیس تسویفست در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افگند و گوید فرصت باقیست عشرت نقد را از دست مده بیت امشب همه شب یار می و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکته الفرصه تمر مرّ السحاب غافل نگردد اللّه تعالی همه را توفیق دهد مصرعه عذر با فردا فگندی عمر فردا را که دید.

صفحه : ۹۶۸

إِن َالشَّیطان َلَکُم عَدُوٌّ بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوه ُعَدُوًّا پس فراگیرید شما هم او را دشمن و ازو حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد ننمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزوئی مروید و تابع هوای نفس خود مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد إِنَّما یَدعُوا جز اینکه نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل

بدنيا حِزبَه ٗ گروه خود يعنى پيروان و فرمان برداران خود را لِيَكونُوا تا باشند در آخرت با او مِن أَصحاب ِ السَّعِيرِ از ياران آتش يعنى ملازمان دوزخ الَّذِين َ كَفَرُوا آنانكه كافر شدند و دعوت شيطان را اجابت كردند لَهُم مر ايشان راست عَذاب ٌ شَدِيدٌ عذابى سخت در آخرت وَ الَّذِين َ آمَنُوا و آنانكه گرويده اند و با شيطان مخالفت ورزيدند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و كردند عملهاى صالح و خالص و پاكيزه لَهُم مَغفِرَةٌ مر ايشانراست آمرزش از پروردگار ايشان وَ أَجرٌ كَبِيرٌ و مزدى بزرگ يعنى ثواب وافر در بهشت أَ فَمَن زُيِّن َ آيا كسى كه آراسته كرده شد- لَه ٗ براى او سُوءُ عَمَلِه ِ زشتى عمل او فَرَآه ٗ پس ديد آن عمل زشت را حَسَناً نيكو چون كسيكه تميز ميكند حسن را از قبيح و هر يک را ببيند بصفتى كه واقع باشد، در موضح آورده كه مراد ابو جهل است يا عاص بن وائل و سوى عمل ايشان شرك و تكذيب است ماوردى گويد كه مراد يهود و نصارى اند و سوء عمل عناد و مكابره ايشان است با سيّد عالم صلى اللّه عليه و سلّم يا خوارج و روافض و سوء عمل ايشان تاويلات باطله فَإِن َّاللّه َ پس بدرستيكه خداى تعالى يُضِل ُّفروگذارد و گمراه كند مَن يَشاءُ هركرا ميخواهد وَ يَهدِى مَن يَشاءُ و راه مينمايد و توفيق دهد هركرا ميخواهد فَلا تَذهَب نَفسُک َ پس بايد كه نرود نفس تو يعنى مائل هلاك نشود عَلَيهِم بر گمراهى ايشان حَسَرات ٍ براى حسرتهاى متوالى كه ميخوردى و تاسفهاى گوناگون كه دارى بر فعلهاى ناخوش ايشان كه هر يک از ان مقتضى حسرتى است يعنى

حسرت مخور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن إِنَّ اللّه بدرستی که خدای تعالی عَلِیمٌ دانا است بِما یَصنَعُونَ بآنچه میکنند و بر ایشان جزا خواهد داد وَ اللّهُ و خدای بحق الَّذِی آنست أَرسَلَ الرِّیاحَ که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و دبور و جنوب فَتُثِیرُ پس برانگیختند ایشان سَحاباً ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار اینکه صورت مشتمل بر حکمت است فَسُقناهُ پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل است. یعنی ما توانیم و بس که برانیم إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ بسوی زمین مرده و افسرده یعنی باحیاء آن فَأَحیَینا بِهِ پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود الأَرضَ زمین را بَعدَ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی او کَذلِکَ النُّشُورُ همچنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحه مقدور یکسان است.

صفحه : ۹۶۹

مَن کانَ هر که باشد که برای خود یُرِیدُ العِزَّةَ میخواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلّهِ العِزَّةُ جَمِیعاً پس مر خدای تعالی را است همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان متعززاند که و للّه العزه و لرسوله و للمؤمنین عزّت در ملازمت اوست و مذلّت در مخالفت او بیت عزیزی که از درگهش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزّت نیافت إِلَیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحائفی که آنها درو مکتوب است میل صعود می کند وَ العَمَلُ الصّالِحُ یَرفَعُهُ و عمل شایسته برمیدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول

بی عمـل صالـح که اخلاـص است نـافع نیست یـا کلم طیب دعـاست و عمل صالـح صـدقه مساکین و در غالب اجابت دعوات بتصـدقات است یا کلمه دعای ائمه است و عمل صالـح تامین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزات است و عمل شمشـیر زدن یا کلمه اسـتغفار است و عمل ندم و درین همه صور بردارنده کلمه عمل است و بعضـی ضـمیر فاعل در یرفعه عاید بکلمه طیب دارنده که قول لاـ اله الاـ اللّه است و گوینـد توحیـد بردارد عمـل را چه قبول بتوحیـد است و یـک وجه در کشـاف آنست که خـدای بردارد عمل صالـح را یعنی قدر مرتبه وی را رفیع گرداند مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کارها که ریا بآن آمیخته باشـند از همه چیز خوارتر و بی مقـدارتر است- نظم گرت هیچ اخلاص در یوم نیست ازین در کسـی چون تو محروم نیست زر قلب آلوده بی قیمت است زری را که خـالص بود حرمت است وَ الَّذِین َیَمکُرُون َالسَّیِّئات ِو آنانکه پنهان می کنند و می سازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسـبت با حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سلّم و آنچه در دار النـدوه اندیشـیدند در بـاره آن حضـرت ص از حبس و قتـل و اخراج چنـانچه در سوره انفـال گـذشت لَهُم مر ایشـانرا یعنی ماکران راست عَذاب ٌشَدِیدٌ عذابی سـخت در آخرت وَ مَکرُ أُولئِک َو مکر آن گروه هُوَ یَبُورُ او کاسد شود و از پیش نرود وَ اللّه ُخَلَقَکُم و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را از مِن تُراب ٍاز

خاک ثُم َمِن نُطفَهٍ پس بیافرید شما را از نطفه ثُم َجَعَلَکم پس گردانید شما را أَزواجاً جفتهای مردان و زنان که مزاوجت کنید وَ ما تَحمِل ُمِن أُنثی و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَ لا تَضَع ُو ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید إِلّا بِعِلمِه ِمگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم اوست نزد او وَ ما یُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِن مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَ لا یُنقَص ُو کم کرده نشود مِن عُمُرِه ِاز عمر معمری دیگر که بعمر معمر اوّل نرسد مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان او إِلّا فِی کِتاب ٍمگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر و زندگانی مقرر و مقدر شده إِن َذلِک َبدرستی که تقدیر طول و قصر عمر عَلَی اللّه ِیَسِیرٌ بر خدای آسان است- صفحه : ۹۷۰ وَ ما یَستَوِی البَحران ِو مساوی نیست دو دریا هذا عَذب ٌفُرات ٌسائِغ ٌآن آب شیرین گوارنده شَرابُه ُآشامیدن او وَ هذا و آن دیگر مِلح ٌأُجاج ٌآب شور یا تلخ گردانیده وَ مِن کُل ٍّو از هر یک ازین دو دریا تَأکُلُون َمیخورید لَحماً گوشتی طَرِیًّا تازه یعنی ماهی وَ تَستَخرِجُون َو بیرون می آرید از دریای شور خاصه حِلیَةً پیرایه از لؤلؤ و مرجان تَلبَسُونَها می پوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی برانند که اینکه ضرب المثل مؤمن و کافرست که مساوات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات است و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان بیت آن آب حیات

آمـد و اینکه نقش سـراب است اینکه عین خطـا باشـد و آن محض ثواب است وَ تَرَی الفُلکَ ‌َو می بینی کشتیها را فِیهِ ِ در هر یـک از ان دو دریـا مَواخِرَ شـکافتگان آب و رونـدگان بر ان لِتَبتَغُوا تـا طلب کنیـد مِن فَضلِهِ ِ از بخشـش خـدای یعنی ربـح در تجارت وَ لَعَلَّکُم و شایـد که شـما تَشکُرُونَ ‌َسپاس گوئیـد خـدایرا بر چنان نعمتی یُولِجُ ‌ُاللَّیلَ ‌َدرمی آرد شب را فِی النَّهارِ در روز یعنی مقـداری از شب و روز می افزایـد تـا زمـان روز زیـاده میگردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صـیفی است وَ یُولِجُ ‌ُالنَّهارَ و داخل میگردانـد روز را فِی اللَّیلِ ِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب افزایـد تا ساعات شب زائد بود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شـتوی است– وَ سَخَّرَ الشَّمسَ ‌َوَ القَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود سـاخت کُلٌّ یَجرِی هر یک ازین دو نیّرین میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّی برای وقتی نام برده شـده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمـام کنـد یـا تـا روز قیامت که از سـیر خود بازمانـد ذلِکُمُ ‌ُاللّهُ ‌ُآن خـدای که خالق و فاعل اینکه اشـیا است رَبُّکُم آفریـدگار پروردگار شـما است لَهُ ‌ُالمُلکُ ‌ُمر اوراست بادشاهی وَ الَّذِینَ ‌َتَدعُونَ ‌َو آنانکه میخوانیـد و می پرستیـد آنها را مِن دُونِهِ ِ بجز خدای ما یَملِکُونَ ‌َمالک نمی شوند مِن قِطمِیرٍ پوست خسته خرما را پس مالک علی الاطلاق و معبود با استحقاق اوست.

صفحه : ۹۷۱

إِن تَدعُوهُم اگر بخوانید آنان را که معبودان باطل شمااند یعنی دعا کنید

برای جر نفعی یا دفع ضرری لا یَسمَعُوا نمی شنوند دُعاءَکُم خواندن شما را زیرا که جمادانـد و جماد را شنوائی نباشد وَ لَو سَمِعُوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند مَا استَجابُوا لَکُم اجابت نکننـد مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَ یَوم َالقِیامَهِ و روز رستخیز یَکفُرُون َبِشِرکِکُم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند بر بطلان آن شرک که شما آوردید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَ لا یُنَبِّئُکَ َو خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبرکننـده مِثل ُخَبِیرٍ مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا جائز نیست پس اینکه مثلی است در کلام عرب شائع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثق به باشد أن به یا أَیُّهَا النّاس ُای مردمان أن به أَنتُم ُالفُقَراءُ شما محتاجانید أن به إِلَی اللّه ِ بخدای یعنی بروزی او و آمرزش او و خوشنودی او و بهشت او أن به وَ اللّه ُو خدای تعالی أن به هُوَ الغَنِی ُّاو بی نیازست و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات أن به الحَمِیدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآن است که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و اللّه هو الغنی عبارت از ان است و چون ظهور

کمال اسماء موقوف ست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی است کبری که مستحق حمد است و ثنا و کلمه الحمید بدان ایما میکند و ازین رباعی پی بدین معنی میتوان برد رباعی تا حق گردد بجمله اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید بمیان ورنه بکمال ذاتی از عالمیان فروست و غنی چنانکه خود کروبیان إِن یَشَأ اگر خواهد یُذهِبکُم ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَ یَأت ِبخَلق ٍجَدِیدٍ و بیارد آفریدگان تو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشد یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد وَ ما ذلِکَ ‌َو نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَی اللّهِ ‌ِبر خدای بِعَزِیزٍ دشوار وَ لا تَزِرُ و برندارد وازِرَةٌ نفسی گناه کننده وِزرَ أُخری بار گناه نفس دیگری را وَ إِن تَدعُ ‌ُو اگر بخواند مُثقَلَةٌ نفس گران بار از گناه، دیگری را إِلی حِملِها ببرداشتن بعضی از گناهان وی لا یُحمَل برداشته نشود مِنهُ ‌ُشَی ءٌ از گناه او چیزی یعنی مدعو، هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَ لَو کانَ ‌َو اگرچه باشد ذا قُربی خداوند خویشی یعنی هر چند گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند.

صفحه : ۹۷۲

إِنَّما تُنذِرُ الَّذِینَ ‌َجز اینکه نیست که تو ای محمّد ص بیم کنی آنان را که یَخشَونَ ‌َرَبَّهُم می ترسند از پروردگار خود بِالغَیبِ ‌ِبپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب خدائی از ایشان

پوشیده است و می ترسند از ان نادیده آنرا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گذارندگان بانذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند وَ مَن تَزَكّی و هر که پاکیزه بود از معاصی فَإِنَّما یَتَزَكّی پس جز اینکه نیست که پاکیزه بود لِنَفسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وَ ما یَستَوِی الأَعمی و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَ البَصِیرُ و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته وَ لَا الظُّلُماتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَ لَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت وَ لَا الظِّلُّ و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَ لَا الحَرُورُ و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا زحمت وَ ما یَستَوِی الأَحیاءُ و برابر نیستند زندگان وَ لَا الأَمواتُ و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران إِنَّ اللّهَ یُسمِعُ بدرستی که خدای می شنواند و تفهیم میکنانند مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد بتوفیق و هدایت وَ ما أَنتَ و نیستی تو بِمُسمِعٍ شنواننده سخن مَن فِی القُبُورِ آنان را که در گورهااند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است باموات إِن أَنتَ نیستی تو ای محمّد ص إِلّا نَذِیرٌ مگر پیغمبر بیم کننده بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس مصرع نیست بر پیغمبران

الا البلاغ إِنّا أَرسَلناكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِیراً مژده دهنده بمثوبت وَ نَذِیراً و بیم کننده از عقوبت وَ إِن مِن أُمَّةٍ و نبود از امم سابقه و سالفه هیچ گروهی إِلّا خَلا مگر آنکه گذشت فِیها در میان ایشان نَذِیرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانائی آگاهی دهنده.

صفحه : ۹۷۳

وَ إِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَد كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه مِن قَبلِهِم پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جاءَتهُم آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالبَيِّناتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَ بِالزُّبُرِ و بنامه های آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام وَ بِالكِتابِ المُنِيرِ و بکتاب روشن کننده یعنی مبیّن احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل ثُمَّ أَخَذتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که نگرویدند فَكَيفَ كانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی أَنزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّماءِ ماءً از آسمان یا از ابر آبی فَأَخرَجنا بِهِ پس بیرون آوردیم عدول از غیبت بتکلم جهت تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب ثَمَراتٍ میوها مُختَلِفاً أَلوانُها در حالتی که مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیأت آن ست وَ مِنَ الجِبالِ و از آنچه ما آفریدیم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف الالوان است و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط

متلوّنه بِيضٌ سفيدها وَ حُمرٌ مُختَلِفٌ أَلوانُها و سرخها گوناگون است رنگهای آن در شدّت و ضعف يعنى بعضى بغايت سرخ و برخى از ان فروتر وَ غَرابِيبُ سُودٌ و سياهها بغايت سياه وَ مِنَ النّاسِ و از آدميان وَ الدَّوابِّ و جنبندگان وَ الأَنعامِ و چهارپايان مُختَلِفٌ هست آنچه بود گوناگون أَلوانُهُ رنگهای او كَذلِكَ مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و هر كه نداند قدرت خدای را بآفريدن اشيا و عالم نبود بتحويل هر چيزی از حالى بحالى چگونه از خدای تعالى بترسد إِنَّما يَخشَى اللّهَ جز اينكه نيست كه مى ترسند از خدای تعالى مِن عِبادِهِ العُلَماءُ از جمله بندگان او دانايان چه شرط خشيت دانش مخشى منه است و علم بصفات و افعال او پس هركرا دانش او بيشتر ترس او افزون تر و حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم ازينجا فرموده اند انى اعلمكم و اخشاكم باللّه إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ بدرستى كه خدای تعالى غالب است در انتقام كشيدن از كسى كه نترسد ازو غَفُورٌ آمرزنده است مر ترسكاران را.

صفحه : ۹۷۴

إِنَّ الَّذِينَ يَتلُونَ بدرستى كه آنانكه ميخوانند يا متابعت مى كنند كِتابَ اللّهِ كتاب خدای تعالى را كه قرآن است وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپای داشتند نماز را با آداب و شرائط آن وَ أَنفَقُوا و نفقه كردند در راه ما مِمّا رَزَقناهُم از آنچه روزی داده ايم ايشان را سِرًّا پنهان از خوف آنكه برياء آميخته نگردد وَ عَلانِيَةً و آشكارا بطمع آنكه سبب رغبت ديگران گردد بتصدق يا سر در مسنونه بود و علانيه در مفروضه يَرجُونَ اميد ميدارند بدين عملها تِجارَةً لَن تَبُورَ بازرگانى

که کاسد نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و اینکه عملها که کرده اند لِيُوَفِّيَهُم تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی بتمامی بدیشان رساند أُجُورَهُم مزدهای کردار ایشان وَ يَزِيدَهُم و زیاده گرداند حسنات ایشان را مِن فَضلِهِ از بخشش خود بیفزاید بر مزد ایشان و ایشانرا رتبت شفاعت دهد و در لباب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش دوزخ إِنَّه بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ شَكُورٌ آمرزنده است مر گناهکاران را مزددهنده مر سپاس دار انرا وَ الَّذِی أَوحَينا و آنچه وحی کرده ایم ما إِلَيكَ بسوی تو مِنَ الكِتابِ از قرآن هُوَ الحَق اوراست و درست ست مُصَدِّقاً موافق لِما بَينَ يَدَيه مر آنچیزیرا که پیش از ان بوده از کتب یعنی مطابق در عقاید و اصول احکام آنهاست إِنَ اللّه بدرستی که خدای تعالی بِعِبادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ هر آئینه داناست، ضمائر ایشانرا میداند بَصِيرٌ بیناست، ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند برو پوشیده نیست آنگه فرمود که ثُمَ أَورَثنَا ما کتابهای متقدمه را بر امم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم الكِتابَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ اصطَفَينا آنانرا که برگزیده ایم مِن عِبادِنا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم را عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جستجوی مومنان بمحض عنایت ربّانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز

از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بر اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقائق قرآن بهره مند شود مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنهُم پس بعضی از بندگان ظالِم ٌلِنَفسِه ِ ستمکارانند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَ مِنهُم مُقتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه روانند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَ مِنهُم و جمعی دیگر ایشان سابِق ٌبِالخَیرات ِ پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بِإذن ِ اللّه ِ بدستوری خدای و بتوفیق فرمان او.

صفحه : ۹۷۵

ذلِک ُاینکه توریث و اصطفا هُوَ الفَضل ُالکَبِیرُ اوست بخشائش بزرگ حضرت فاروق رضی اللّه عنه نقل میکند از حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم که از آنحضرت ص شنوده ام درین آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعالبی آورده که حضرت پیغمبر ص اینکه سه طائفه را تفسیر فرموده و گفت سابق آنهااند که بیحساب به بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدّتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت واسعه خود تلافی ایشان کند ذو النورین رض رضی اللّه عنه، فرموده که سابق ما اهل جهاداند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که نه کمر جهاد بندند و نه دولت جماعت دریابند

امام ابو الليث رح فرمود كه سابق آنست كه قبل از هجرت ايمان آورده مقتصد آنكه بعض از هجرت و قبل فتح مكه گرويده و ظالم آنكه بعد از فتح مكه بدائره اسلام درآمده اصحاب تفسير و تذكير و ارباب تحقيق و تدقيق درين سه طائفه سخن بسيار گفته اند براى تبرك كلمه چند اينجا ثبت افتاد بر ترتيبى كه در قرآن مذكورست يعنى افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهيل بن عبد اللّه تسترى قدس سره فرمود كه آنان جاهل اند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنيا و مائل عقبى و متوجه بمولى يا صاحب كبيره و مرتكب صغيره و مبرا از جرم يا مصر بر ذنوب و تائب عايد و تائب ثابت بر توبه از اوّل تا آخر يا آنكه معاش او بر معاد غلبه كند و آنكه متعلق بهر دو باشد و آنكه معاد او بر معاش ميچريد يا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت كننده للّه و فى اللّه يا جزع كننده نزديك بلاء و صبور در بلاد لذّت يابنده از بلا يا آكل حرام و مائل به شبهت و خورنده حلال يا مشغول از ذكر و مشغول بذكر و متوجه بمذكور يا مجرم و تائب و متقى يا غافل و طالب و واجد يا آنكه سيئات او بر حسنات بچريد و آنكه هر دو برابر باشند و آنكه حسنات او بر سيئات راجح بود يا آنكه ظاهر او به از باطن باشد و آنكه سرو علانيه او

مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و آنکه بیم ستاند و هم بدهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوّت باشد و آنکه مطلقا طلب قوّت نکند امام قشیری رح قدس سره فرمود که اینکه سه گروه اهل سخا وجود و ایثاراند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از!!! بحق صاحب فتوحات روح اللّه روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد و در لطائف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگرد و سابق آنکه از منعم بمنعم نگرد یعنی با مشاهده منعم درسازد و ازو بنعم پردازد فرد نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض دل از میانه تمنّا ندارد الا دوست حق سبحانه هیچ امتی را از امم سابقه اینکه نواخت نکرد و اینکه تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا شرم زده نگردند و برحمت بیغایت امیدوار باشند- بیت نیاید از من آلوده طاعتی خالص ولی برحمت و فضلت امیدواری هست و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل ست و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق از جهت آنست تا بثواب که دخول جنان است اقرب باشد یا

بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد نظم ای پسر عجب آتشی عجب ست گرم ساز تنور بولهب ست هر کجا شعله ازو افروخت هر چه از علم و زهد بود بسوخت جَنّات ُعَدنٍ بوستانهای اقامت یَدخُلُونَها در آیند اینکه سه گروه در ان یُحَلَّون َ پیرایه بسته شوند فِیها در ان بهشتها مِن ّ أَساوِرَ از دستوانها که باشد مِن ذَهَبٍ زر خالص وَ لُؤلُؤاً و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم وَ لِباسُهُم و پوشش اینکه گروه فِیها حَرِیرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود وَ قالُوا و گویند اینکه جمع چون از حفره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند الحَمدُ لِلّهِ همه ستایش و ثنا مر خدایراست الَّذِی أَذهَب َ آن خدای که ببرد عَنَّا الحَزَن َ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از ردّ طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسه ابلیس یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغه تحاسد و تباغض إِن َ رَبَّنا بدرستی که پروردگار ما لَغَفُورٌ هر آئینه آمرزنده گناهکاران است شَکُورٌ جزادهنده سپاسداران است.

صفحه : ۹۷۶

الَّذِی أَحَلَّنا آن خداوندی که فرود آورد ما را دارَ المُقامَهِ بسرای اقامت که جنّت است و ازو انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِن فَضلِهِ از

بخشش و کرم خود نه بعمل ما لا یَمَسُّنا نمیرسد ما را فِیها درین سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و سائر مشقتها که در دنیا بوده وَ لا یَمَسُّنا فِیها و نمیرسد ما را در اینجا لُغُوبٌ ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش است و حضور و رح است و سرور وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او لَهُم نارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست آتش دوزخ لا یُقضی حکم کرده نشود عَلَیهِم بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَیَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب بازرهند وَ لا یُخَفَّفُ و تخفیف کرده نمیشود عَنهُم از ایشان مِن عَذابِها چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او را کَذلِکَ مانند اینکه پاداش نَجزِی جزا میدهیم کُلَّ کَفُورٍ هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد وَ هُم و ایشان یعنی کافران یَصطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِیها در دوزخ و میگویند رَبَّنا ای پروردگار ما أَخرِجنا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعمَل صالِحاً تا بکنیم عمل پسندیده غَیرَ الَّذِی جز آنکه کُنّا نَعمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرماید أَ وَ لَم نُعَمِّرکُم که آیا ما زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را ما یَتَذَکَّرُ آن مقدار که پند گیرد فِیهِ در ان عمر مَن تَذَکَّرَ هر که خواهد پند گیرد مراد عمری است که مکلّف درو متمکن باشد از تفکّر و تذکّر و گفته اند آن

ما بین بیست و شصت است و در زاد المسیر آورده که هفتاد است که آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از ان زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متّعظ و متنبه گردید وَ جاءَکُم ُالنَّذِیرُ و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبری که شما را پند میداد یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که کفی بالموت واعظا و اکثر علما بر آنند که مراد از نذیر شیب است که زمان شیب فرو نشاننده شعله حیات است و موسم پیری زنگ فزاینده آئینه ذات مثنوی نوبت پیری چو زند کوس درو دل شود از خوش دلی و عیش فرو در تن و اندام چو آید شکست لرزه کند پای ز سستی چو دست موی سفید از اجل آرد پیام پشت خم از مرگ رساند سلام دولت اگر دولت جمشیدیست موی سفید آیت نومیدی است در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا یعنی از اوّل ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شما را و نذیر فرستادم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را فَما لِلظّالِمِین َ پس نیست مر ستمکاران یعنی مشرکانرا مِن نَصِیرٍ هیچ یاری که عذاب صفحه : ۹۷۷

إِن َاللّه َبدرستی که خدای تعالی عالِم ُغَیب ِالسَّماوات ِوَ الأَرض ِداننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفّار برو مخفی نخواهد

بود إِنَّه ُعَلِيم ٌبـدرستی که او داناست بِذات ِالصُّدُورِ بآن چیزی که مضـمرست در سـینها هُوَ الَّذِی جَعَلَکُم اوست آن کسـیکه گردانیـده شـما را خَلائِف َخلیفها فِی الأَرض ِدر زمین یعنی شـما را بجای پیشـینیان متمکن ساخت و مقالیـد تصـرف در زمین بقبضه اقتـدار شـما بـاز گـذاشت و اینکه نعمتی بزرگ ست فَمَن کَفَرَ پس هر که ناسپاسـی کنـد مر اینکه نعمت را یا کافر شود بمنعم فَعَلَیه ِپس بروست کُفرُه ُجزای کفر او وَ لا یَزِیـدُ الکـافِرِین َو نیفزایـد مر کافران را کُفرُهُم ناگرویـدن ایشان عِنـدَ رَبِّهِم نزدیـک پروردگار ایشان إِلّا مَقتاً مگر دشـمنی سـخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربّانی که سـبب غضب جاودانی همان توانـد بود وَ لا یَزِیـدُ الکافِرِین َو افزون نکنـد ناگرویدگان را کُفرُهُم کفر و شـرک ایشان إِلّا خَساراً مگر زیان در آخرت قُل بگو ای محمّـد ص أَ رَأَیتُم آیا دیدیـد شُرَکاءَکُم ُانبازان خود را الَّذِین َتَـدعُون َآنانکه میخوانیـد ایشانرا و می پرستیـد مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای تعالی أَرُونِی بنمائید و خبر کنید مرا که اینکه شـرکاء ما ذا خَلَقُوا چه چیز آفریدند مِن َالأَرض ِاز زمین و آنچه بر وی و در وی است أَم لَهُم آیـا هست ایشـانرا شِرک ٌفِی السَّمـاواتِ ِانبـازی در آفریـدن آسـمانها أَم آتَیناهُم آیا دادیم ایشـانرا کِتاباً کتابی ناطق بآنکه شـریک گرفته ایم فَهُم پس ایشان عَلی بَیِّنَهٍ بر حجتهای روشن باشـند مِنه ُاز ان کتاب و حفص بَیِّنَهٍ خواند بَل نه چنین است بلکه إِن یَعِدُ الظّالِمُون َوعده نمی دهند مشرکان بَعضُهُم برخی از ایشان که رؤساء اشراف اند بَعضاً برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان إِلّا غُرُوراً

مگر از روی فریب و مکر.

صفحه : ۹۷۸

إِنَ ّاللّه َ بـدرستی که خـدای تعـالی یُمسِـِک ُالسَّمـاوات ِ وَ الأَرض َ نگاه میـدارد آسـمانها و زمین را أَن تَزُولا برای آنکه زائل نشونـد از اماکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار ست از نگاهدارنـده آورده انـد که چون یهود و نصاری عزیر و عیسـی را بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میـدارم ایشانرا تا زوال نیابنـد یعنی از جای خود نرونـد وَ لَئِن زالَتا و اگر زایل شوند إِن أَمسَـِکَهُما نیست نگاهدارنده ایشانرا مِن أَحَـِدٍ هیچکس مِن بَعـدِه ِ بعـد او یعنی بعـد از زوال بجـای نیاورد إِنَّه ُ کان َ بـدرستی که خـدای هست حَلِیماً بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکنـد غَفُوراً آمرزنـده کسـی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیت وی گراید و داند که لم یلد و لم یولد صـفت اوست نظم خداوندی که معبودست و واحد نگوید کس که مولودست و والد کسـی کو را نباشد کفو و مانند بدو نسبت نشایـد کرد فرزند رؤسای قریش شـنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کردند با یکدیگر می گفته که لعن اللّه الیهود و النصـاری چه دو طـائفه بوده انـد که مکـذّب پیغمبر خودانـد بخـدای که اگر پیغمبر بمـا آمـدی ما از ایشان راه یافته تر بودمی و بتصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد که وَ أَقسَمُوا بِاللّه ِ و سوگند خوردند بخدای تعالی جَهدَ أَیمانِهِم سخت ترین سوگنـدان خود که لَئِن جاءَهُم اگر آیـد بـدیشان نَذِیرٌ پیغمبری بیم کننده لَیَکُونُن َّهر آئینه باشـند أَهدی راه یافته تر مِن إِحدَی الأُمَم ِ از یکی امتان گذشته چون یهود

و نصاری و غیر ایشان فَلَمّا جاءَهُم پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِیرٌ بیم کننده یعنی حضرت محمّد مصطفی علیه الصلوه و السلام ما زادَهُم زیاده نه کرد آمدن وی ایشانرا إِلّا نُفُوراً مگر رمیدن از حق و دور شدن استِکباراً و نیفزود ایشانرا مگر گردن کشی از فرمان الهی فِی الأَرض ِ در زمین وَ مَکرَ السَّیِّئ ِ و آنکه مکر کردند بوی مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر وَ لا یَحِیق ُ المَکرُ السَّیِّئ ُ إِلّا بِأَهلِه ِ و باز نگردد مکر بد مگر باهل وی یعنی مکر هر ماکری با وی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده کند و إبن بحین را درین باب قطعه است اینکه دو بیت از آنجا ثبت افتاد قطعه در باب من ز روی حسد یک دو ناسپاس دمها زدند کوره تزویر یافتند راغما لنفسهم همه نیکی بمن رسید ایشان جزای فعل بد خویش یافتند فَهَل یَنظُرُون َ پس آیا انتظار میبردند مکذبان و مکاران یعنی إِلّا سُنَّت َ الأَوَّلِین َ مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فَلَن تَجِدَ پس نیابی لِسُنَّت ِ اللّه ِ مر سنت خدای تعالی را تَبدِیلًا تغییر یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّت ِ اللّه ِ و نیابی مر سنت خدای را تَحوِیلًا گردانیدنی یعنی از مکذبان و ماکران و بدیگری حواله نتوان ساخت.

صفحه : ۹۷۹

أَ وَ لَم یَسِیرُوا آیا سیر نمی کنند اهل مکه فِی الأَرض ِ در زمین فَیَنظُرُوا کَیف َ کان َ تا به بینند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقِبَهُ

الَّذِین َمِن قَبلِهِم عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودنـد یعنی قوم عاد و ثمود وَ کانُوا أَشَدَّ مِنهُم و بودند ایشان سخت تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود آن از عـذاب رهائی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست وَ ما کان َاللّه ُلِیُعجِزَه ُو نیست خدای تعالی که عاجز گرداند او را مِن شَی ءٍ هیچ چیزی فِی السَّماوات ِدر آسمانها وَ لا فِی الأَرض ِو نه در زمین پس هر چه خواهـد کنـد و کسـی بر حکم او پیشی نگیرد إِنَّه ُکـان َبـدرستی که او هست عَلِیماً دانـا باحوال همه اشیا قَدِیراً توانا بتصرف در آنها وَ لَو یُؤاخِذُ اللّه ُو اگر مواخذه کردی خدای تعالی النّاس َبِما کَسَبُوا مردمان را بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت ما تَرَک َنگذاشتی عَلی ظَهرِها بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنـده از آدمیان یا جن و انس و گفته انـد مراد همه حیوانـات انـد که بشامت معاصی بنی آدم هلاک می شونـد چنـانچه در زمان حضرت نوح علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شونـد وَ لکِن یُؤَخِّرُهُم و لیکن بـازپس میـدارد ایشان را إِلی أَجَل ٍمُسَمًّی تا وقت نامبرده که زمان هلاک ایشان است فَإِذا جاءَ أَجَلُهُم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فَإِن َّاللّه َپس بدرستیکه خدای تعالی کان َبِعِبادِه ِهست به بندگان خود بَصِیراً بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او پاداش

دهد نظم آن را بلوامع رضا بنوازد و اینکه را بنوائر غضب بگدازد کس را بقضای قدرتش کاری نیست آنست صلاح خلق کو می سازد.

صفحه : ۹۸۰

سوره یس

مکیه و هی ثلث و ثمانون آیه- بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- یس- در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سرّی است از اسرار خزانه غیب حضرت عز اسمه حبیب خود را صلی اللّه علیه و سلّم بر آن اطلاع داده بعد از ان جبرئیل علیه السلام بدان نازل شده و جز خدا و رسول کسی بر ان وقوف ندارد و بعضی از علماء در یس گفته اند که اسم قرآن است و در حقائق سلمی آورده که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم سورت است و حدیث ان اللّه قراطه و یس قبل ان خلق السموات و الارض بالف عام تائید اینکه قول میکند و در تفسیر ماوردی آورده که هفت نام حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در قرآن مذکور شده یکی یاسین است و آنکه اهل بیت را آل یاسین میگویند تائید اینکه سخن میکنند مصرع للّه درکم یا آل یاسینا امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارت ست بیوم میثاق و سین عبارتست از سر او یا احباب از اهل اشواق در بحر الحقایق آورده که قسم است بیمن نبوت حبیب ع و سر مطهر او و بعضی بر انند که معنی او یا انسان است بلغت طی و در اصل یا انسیین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری ازو اختصار نموده اند چنانچه در ایمن اللّه من اللّه

گویند و حقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه در قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت یس میشاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن کلمه بقولی که گذشت انسانست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت ص را ثابت است و میشاید که اینکه کلمه سیّد باشد یعنی یا سیّد البشر و حدیث انا سیّد ولد آدم تفسیر اینکه حرف بود و دیگر بباید دانست که از میان حروف سین را سویت اعتد الیه است که میان زبر و بینات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لا جرم مخصوص بحضرت ختمیه است علیه الصلوه و السلام که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد نظم ترا است مرتبه اعتدال در همه حال که در خصائص توحید اعدلی ز همه تمکن است ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص افضلی ز همه و از فحوای کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یاسین استشمام میتوان نمود فرد دایت لشکری داده ز قرآن پس آنگه قلب آن لشکر ز یاسین و جوامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالك رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که لکل شی ء قلب و قلب القرآن یاسین و هر کس که یاسین بخواند یا بنویسد ثواب دوازده باره قراءت قرآن یابد و اینکه سوره را متمم گویند که تمام میگرداند بر خواننده خود نیکوئی هر دو سرای

و دافعه گوینـد که دفع کند ازو همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای او را آورده اند که کفّار مکّه گفتند که ای محمّد ص تو فرستاده خدا نیستی حق سبحانه فرمود که یاسین ای سید وَ القُرآنِ الحَکِیمِ بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یـا خداونـد حکمـت إِنَّکَ بـدرستی کـه تـو بیشـک و بی شـبه لَمِنَ المُرسَلِینَ از فرسـتادگانی کـه بودنـد بسـوی خلـق از ان فرسـتادگان که بودنـد عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ براه راست که توحیـد است یا تو فرسـتاده شده بر طریقه اسـتقامت که راهی اسـت موصل بمقصود تَنزِیلَ العَزِیزِ قرآن فرو فرسـتاده خـدای غالب است و حفص بنصب لام خواند یعنی فرسـتاد قرآن را فرسـتادنی خداونـد قوی در ملک خود الرَّحِیمِ مهربان بر خلق و تو از فرسـتاده شدگانی لِتُنذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربّانی- قَوماً گروهی را که ما أُنـذِرَ بیم کرده نشدند آباؤُهُم پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فَهُم غافِلُونَ پس ایشان بیخبرانند.

صفحه : ۹۸۱

لَقَد حَقَّ القَولُ بـدرستی که درست شـد قول بعـذاب عَلی أَکثَرِهِم بر بیشتر کافران یعنی کلمه لا ملان جهنّم من الجنه و النّاس اجمعین فَهُم لا یُؤمِنُونَ پس ایشان نمی گرونـد مراد آناننـد که خدای در ازل می دانسـته که ایشان بر کفر میرند و یا بر شـرک کشته شوند چون ابو جهل و امثال او إِنّا جَعَلنا بدرستی که ما کرده ایم فِی أَعناقِهِم أَغلالًا در گردنهای ایشان غلها فَهِیَ پس آن

غلها پیوسته شده إِلَى الأَذقانِ بزنخهای ایشان و نمی گذارد که سرها بجنبانند فَهُم مُقمَحُونَ پس ایشان سر در هوا ماندگان اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل کرد مشرکان را بجمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر ص را در نماز بیند سر او را بشکند روزی دید که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نماز میگذارد سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بر وی زند دست او در گردن چمبر شد و سنگ در دست وی چسپیده در گردنش بماند و اینکه آیت آمد که ما ایشان را بازداشتیم چنانچه مغلولان از کارها بازداشته شوند گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او جدا کردند مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمّد ص را بکشم چون بنزدیک آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم آمد نابینا شد و اینکه آیت آمد که وَ جَعَلنا و گردانیدیم ما مِن بَینِ أَیدِیهِم در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری و حجابی وَ مِن خَلفِهِم و از پس ایشان سَدًّا پرده و مانعی فَأَغشَیناهُم پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فَهُم لا یُبصِرُونَ پس ایشان نمی بینند که محققان گفتند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هرکرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آئینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلائل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت را وَ سَواءٌ عَلَیهِم و یکسان ست بر ایشان أَ أَنذَرتَهُم که بیم کنی ایشانرا أَم لَم تُنذِرهُم یا بیم نه کنی ایشانرا

لا يُؤمِنُون َ نميگرونـد ايشان كه علم قديم و تقدير ازلى حكيم بقتل و موت ايشان بر كفر حكم كرده إِنَّما تُنذِرُ جز اينكه نيست كه تو بياگاهانى كه فائـده بر آن مترتب باشـد مَن ِ اتَّبَع َ الـذِّكرَ كسـى را كه پيروى قرآن كند و مواعظ او بسـمع قبول بشـنود وَ خَشِي َ الرَّحمن َ و بترسد از خداى بخشنده بِالغَيب ِ بپوشيدگى يعنى در نهان ازو ترسد نه در نظر خلقان يا از حق ترسد در آنچه غـائب سـت ازو يعنى امـور اخروى فَبَشِّره ُ پس مژده ده آن ترسـنده را بِمَغفِرَةٍ بـآمرزش گناهـان گذشـته وَ أَجرٍ كَرِيـم ٍ و مزدى بزرگ در زمان آينده يعنى بهشت، در اسـباب نزول آمده كه بنو سـلمه گفتند يا رسول اللّه ص خانهاى ما از مسـجد دور است اگر نزديك مسجد خانه گيريم چگونه باشد آيت آمده.

صفحه : ۹۸۲

إِنّا نَحن ُ بدرستى كه ما نُحيِ ِ المَوتى زنده گردانيم مردگانرا ببعث يا دلهاى مرده را بهدايت وَ نَكتُب ُ و بنويسـيم ما قَدَّمُوا آنچه از پيش فرسـتاده انـد از اعمال صالحه و طالحه وَ آثارَهُم و بنويسـيم پايهاى يعنى نشانهاى اقدام ايشانرا كه بمسـجدى روند مراد آنست كه خطوات ايشان بكفر خطيات ايشان خواهد بود و بهر قدمى رقمى از عنايت بر صفحه اعمال ايشان كشيده خواهد شد وَ كُل َّ شَي ءٍ و همه چيزهـا را أَحصَينـاه ُ نگاهداشـته ايم يا بيان كرده ايم فِي إِمام ٍ مُبِين ٍ در دفترى كه پيشواى روشـنست يعنى لوح محفوظ بعد از نزول اينكه آيت حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم فرمود كه اى بنو سلمى در منازل خود باشيد كه ثواب آثار قدم شما در لوح

مینویسـند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در زمره اهل صلاه کسی ست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علم که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسـجد یا سیه چون اشاعت باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید ما همه را می نویسیم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهیم داد نظم از مکافات عمل غافل مشو گنـدم از گنـدم بروید جو ز جو اینچنین گفته است پیر معنوی کای برادر آنچه کاری بدروی وَ اضرِب لَهُم و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصحاب ِالقَريَهِ مثل اهل انطاکیه إِذ جاءَهَا المُرسَلُون َوقتی که آمدند بدان دیه فرسـتادگان آورده اند که حضـرت عیسـی علیه السـلام قبل از رفع بآسمان با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعـد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومـان گفتنـدی یـا تـاروس و مـاروس و ثعلبی گفته که صـادق و صـدوق یا انطاکیه فرسـتاد تا خلق را بعبادت بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شـهر رسـیده پیری دیدند که گوسـفند میچرانید برو سلام کردند پیر پرسید که شما کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی ایم ع خلق را از بادیه ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صـدق دعوی خود هیـچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شـفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صـحت باز آریم پیر گفت سالها است که فرزند من بیمار است و و اطباء از علاج او عاجزاند اگر شما

درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمدند دعا کردند او صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی بیک نفس دل بیمار را دوا کردی پیر ایمان آورده او حبیب نجارست که او را صاحب یاسین گویند و بست و ششصد سال قبل از زمان پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بدو گرویده و یکی از سبّاق اسلام است القصه خبر اینکه دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او انطینحش رومی بوده بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بواحدانیت الهی بوده مطلع شده ایشانرا بزندان کرد و شمعون از پی ایشان درآمده با خواص ملک آشنائی آغاز نهاده بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصّه خبر میدهد إِذ أَرسَلنا یاد کن چون فرستادیم إِلَیهِمُ اثنَین ِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی ع علیه السلام و شمعون علیه السلام فرستاده بامر ما فَکَذَّبُوهُما پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا و بزندان بازداشتند فَعَزَّزنا پس ما غالب گردانیدیم ایشانرا و حفص به تشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثالِث ٍ بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فَقالُوا پس گفتند آن فرستادگان ما با اهل انطاکیه إِنّا إِلَیکُم مُرسَلُون َ بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شدگانیم از نزد عیسی ع یا از پیش خلیفه وی قالُوا گفتند مردم آن

شهر که ما أَنتُم نیستید شـما إِلّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثلُنا مانند ما در اکثر صفات بشریّه پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده انـد وَ ما أَنزَل َالرَّحمن ُو نه فرسـتاده است خدای تعالی مِن شَی ءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِن أَنتُم نیستید شـما إِلّا تَکذِبُون َ مگر که دروغ گوئید در دعوی رسالت.

صفحه : ۹۸۳

قالُوا رَبُّنا گفتند پیغمبران که پروردگار ما یَعلَم ُمیداند إِنّا بدرستی که ما إِلَیکُم لَمُرسَلُون َبسوی شـما فرسـتادگانیم وَ ما عَلَینا و نیست بر ما إِلَّا البَلاغ ُالمُبِین ُمگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شـما قبول دعوت نکنید عذاب بشـما فرود آید قالُوا إِنّا تَطَیَّرنا بِکُم گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شـما که تا بدین بلده آمده اید باران نبارید و همه مزروعات ما خشک شـده لَئِن لَم تَنتَهُوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لَنَرجُمَنَّکُم هر آئینه شـما را بسـنگ بکشیـم وَ لَیَمَسَّنَّکُم و هر آئینه برسد شـما را مِنّا از ما عَذاب ٌأَلِیم ٌعذابی دردناک قالُوا طائِرُکُم گفتند پیغمبران که فال بد شـما مَعَکُم با شـما است یعنی سبب شامت شـما عقائد فاسده و اعمال باطله شما است أَ إِن ذُکِّرتُم آیا اگر پند داده می شوید، فال بد میگیرید بقتل تهدید می کنید بَل أَنتُم بلکه شـما قَوم ٌمُسرِفُون َگروهی گزاف کـاران و از حـد درگذشـتگانید آورده انـد که شـمعون بـا ملک به بت خانه درآمـدی و خـدای تعـالی را سـجده کردی و مردم پنداشـتندی کـه او پرسـتش بـت میکنـد ملـک بر وی اعتمـاد تمـام کرد بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام ننمودی روزی شمعون ع پرسید که ای ملک شنیده ام که دو کس

غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی می کنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود بگو که تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون ع را دیدند خوش دل و دلیر شدند شمعون ع پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون ع گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید تا اینکه نابینایان دیده ور میشوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون ع گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود در خواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون ع گفت اگر خدای شما اینکه کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم خود فی الحال ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفّار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل خود متوجه آنصوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَ جاءَ مِن أَقصَا المَدِینَهِ و آمد از پایان مدینه یعنی دورتر جای از ان شهر رَجُلٌ مردی یَسعی که میشتافت جهت اعلام

رسل تا برسد قال- یا قَوم ِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا المُرسَلِین- پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَن لا یَسئَلُکَم پیروی کنید کسانی را که نمی خواهند از شما أَجراً مزدی بر تبلیغ رسالت وَ هُم مُهتَدُون- و ایشان راه یافتگانند بخیر در هر دو سرای-
صفحه : ۹۸۴

وَ ما لِی- و چیست مرا که از روی صدق لا أَعبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی نپرستم آن کسی را که بیافرید مر او از عدم بوجود آورد وَ إِلَیه ِ و بسوی حکم و جزای او تُرجَعُون- بازگردانیده خواهید شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث بکافران مبالغه در تهدید روز جزاء أَ أَتَّخِذُ آیا فرامیگیرم مِن دُونِه ِ بجز خدای آلِهَهً خدایان دیگر یعنی بتان إِن یُرِدن ِ الرَّحمن ُ اگر خواهد خدا مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لا تُغن ِ عَنِّی کفایت نمی کند از من شَفاعَتُهُم شَیئاً درخواست بتان چیزیرا از ان ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمی کنند وَ لا یُنقِذُون ِ و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستم و از عبادت آنکه قادر است برسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم إِنِّی إِذاً بدرستی که من آنهنگام باشم لَفِی ضَلال ٍ مُبِین ٍ در گمراهی آشکارا و هویدا چون قوم اینکه سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبر آورده گفت إِنِّی آمَنت ُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّکُم به پروردگار شما فَاسمَعُون ِ پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند اینکه خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ

میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن رض بصری بر آنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد از روی کرامت قِیل َادخُل ِ الجَنَّهَ گفتند مر او را که ای حبیب درآی ببهشت چون در بهشت درآمد قال َ یا لَیت َقَومِی یَعلَمُون َ گفت کاشکی قوم من دانا شدندی بِما غَفَرَ لِی بآنکه بیامرزید مرا رَبِّی پروردگار من وَ جَعَلَنِی مِن َ المُکرَمِین َو گردانید مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا بآسمان رفت وَ ما أَنزَلنا و نفرستادیم ما عَلی قَومِه ِ بر قوم حبیب مِن بَعدِه ِ از پس قتل یا دفع او مِن جُندٍ هیچ لشکری مِن َ السَّماءِ از آسمان وَ ما کُنّا و نبودیم ما مُنزِلِین َفرو فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار از ان خوارتر و بیمقدارتراند که اهلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملائکه روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلی اللّه علیه و سلّم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشد.

صفحه : ۹۸۵

إِن کانَت نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلّا صَیحَهً واحِدَهً مگر یک فریادی که جبرئیل علیه السلام هر دو بازو بر شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذا هُم پس ناگاه ایشان خامِدُون َفرومردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل علیه السلام فرو مردند چون آتش بیکبار منطفی گردد یا حَسرَهً عَلَی

العِبادِ ای دریغا بر بندگان کافر ما یَأتِیهِم مِن رَسُول ٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلّا کانُوا بِه ِ مگر بودند با او یَستَهزِؤُن َ استهزا میکردند أَ لَم یَرَوا آیا ندیدند و ندانستند که ما کَم أَهلَکنا چند هلاک کردیم قَبلَهُم پیش از ایشان مِن َ القُرُون ِ از اهل روزگارها أَنَّهُم إِلَیهِم مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لا یَرجِعُون َ بازنمی گردند یعنی بدنیا معاودت نمی کنند وَ إِن کُل ٌّ و نیستند همه ایشان لَمّا جَمِیع ٌ مگر بهم جمع شده لَدَینا مُحضَرُون َ نزدیک ما حاضرشدگان در روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک کرده ایم از پیشینیان یا اینکه مخالفان واپس مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند و مهجور سرمدی خواهند شد بیت وز نعمت جنان همه محروم جاودان محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا وَ آیَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَهُم ُ الأَرض ُ المَیتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران أَحیَیناها زنده کردیم آن را وَ أَخرَجنا مِنها و بیرون آوردیم ازو حَبًّا دانه درو دنی مراد حبوب غاذیه است فَمِنه ُ یَأکُلُون َ پس از ان دانه میخورند وَ جَعَلنا فِیها و آفریده ایم در زمین جَنّات ٍ بوستانها مِن نَخِیل ٍ از انواع خرمانیان وَ أَعناب ٍ و اصناف تاک بنان وَ فَجَّرنا و روان کردیم فِیها مِن َ العُیُون ِ در زمین از چشمها.

صفحه : ۹۸۶

لِیَأکُلُوا تا بخورند مِن ثَمَرِه ِ از میوه آنچه مذکور شد وَ ما عَمِلَته ُ أَیدِیهِم و آنچه کرده

است دستهاى ايشان مثل دوشاب و غيره و حفص رح عملته ميخواند و ما را نافيه ميداند يعنى ميخورند از ميوهائى كه دستهاى شما آن عمل نكرده است بلكه بمحض قدرت آفريده شده أَ فَلا يَشكُرُون َ آيا شكر نمى كنند بازاى اينكه نعمتها و منعم را پرستش نمى نمايند صاحب بحر الحقايق فرموده كه معنى آيت بزبان اهل اشارت آن است كه زمين دل را زنده كرديم بباران عنايت و بيرون آورديم از ان حب ّ طاعت تا ارواح از ان غذا مى يابند و ساختيم بوستانها از نخيل اذكار و اعناب اشواق و عيون و حكمت در وى روان كرديم تا از اثمار مكاشفات و مشاهدات تمتع مى گيرند و از نتائج اعمالى كه كرده اند از صدقات و خيرات بهره ور گردند آيا سپاسدارى نمى كنند يعنى سپاس بايد كرد برين نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزيد آن شود كه لئن شكرتم لأزيدنكم رباعى اگر شكر كنى زياده گردد نعمت وز دل ببرد دغدغه بيش كمت پس زود بسرمنزل مقصود رسى از منهج شكر گر نلغزد قدمت سُبحان َ الَّذِى خَلَق َ الأَزواج َ كُلَّها پاك است آن كسى كه بقدرت كامله بيافريد همه صنفاها و نوعها را مِمّا تُنبِت ُ الأَرض ُ از آنچه ميرويا‌ند زمين چون نبات و اشجار وَ مِن أَنفُسِهِم و از نفسهاى ايشان يعنى از بشر چون ذكر و انثى وَ مِمّا لا يَعلَمُون َ و از آنچه نمى دانند از اقسام خلايق وَ آيَةٌ لَهُم ُ اللَّيل ُ و علامتى ديگر ايشان را بر قدرت ما شب است كه از روى حكمت نَسلَخ ُ درميكشيم و دور ميكنيم مِنه ُ النَّهارَ از ان روشنائى روز فَإِذا هُم پس ايشان مُظلِمُون َ درآيندگانند بتاريكى وَ الشَّمس ُ تَجرِى

و آیتی دیگر آفتـاب است که میرود لِمُستَقَرٍّ لَهـا بقرارگـاهی که اوراست در صـحیح مسـلم وارد است که مسـتقر آفتاب تحت العرش باشـد گوینـد مراد از مسـتقر حـد معین است که دور او بـدو منتهی شود ذلِكَ ـ آن رفتن او بمسـتقر تَقـدِيرُ العَزِيزِ العَلِيمِ ـ تقـدیر خداوندی است غالب بقدرت خود بر هر مقدوری دانا بهر معلومی وَ القَمَرَ قَدَّرناه ُو ماه را مقرّر کردیم یعنی مسـیر او را مَنازِلَ ـ در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشـر که حصّه هر برجی دو منزل و ثلثی باشـد و هر روز قریب منزلی قطع میکنـد و در منازل اجتماعیه نور او می افزایـد و در منازل اسـتقبالیه میکاهـد و میل بانحنا و تقویس میکند حَتّی عادَ تا آن وقتی که گردد در آخر منـازل از بـاریکی و زردی و کجی كَالعُرجُونِ القَـدِيمِ ـماننـد چوب شاخ یک ساله که از خرمابنان خشـک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی- صفحه : ۹۸۷

لَا الشَّمس ُنه آفتـاب یَنبَغِی لَهـا شایـد مر او را أَن تُـدرِكَ ـ القَمَرَ آنکه دریابـد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اوّل است و یکی بر سـپهر چهارم یا نشایـد که آفتاب دریابـد قمر را در سـرعت سـیر او چه قمر تمام بروج را در حـدود ماهی قطع میکند و آفتـاب در سـالی پس اگر آفتـاب بسـرعت چون مـاه باشـد فصول اربع سـنه از وضع خود بیفتـد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَ لَا اللَّيل ُسابِقُ ـالنَّهارِ و نه شب پیشـی گیرنده است بروز بآن معنی که غلبه کند روشـنی او را و همه اوقات شب گردد بلکه متعاقب

اوست گفته اند مراد به شب و روز آيتين ايشانند يعنى ماه و آفتاب مراد آنست كه چون شمس از روى سرعت قمر را در نمى يابد قمر نيز از جهت ضيا بر آفتاب سبقت نميگيرد وَ كُلٌّ و همه كواكب از نيرين و جز آن فِي فَلَكٍ يَسبَحُونَ در فلك بگشاده ميروند چنانچه ماهى در آب وَ آيَةٌ لَهُم و نشانه ديگر مر ايشانرا أَنّا حَمَلنا آنكه برداشتيم ذُرِّيَّتَهُم پدران ايشانرا يعنى نشانيديم فِي الفُلكِ المَشحُونِ در كشتى پر از مردم و ساير حيوانات يعنى در كشتى نوح عليه السلام و گفته اند مراد از ذريت اولادند كه در اصلاب پدران ايشان بودند يا مراد مطلق كشتى است و ذريّت اولاد است كه بتجارت ميفرستند يا كودكان و زنان كه چون بسفر مى برند يعنى چون فرزندان خورد ايشانرا قوت سفر نيست بر خشكى براى آنها كشتى مقرر كرديم وَ خَلَقنا لَهُم و بيافريديم براى مردمان مِن مِثلِهِ از مانند كشتى ما يَركَبُونَ آنچه سوارى ميكنند بر آن چون زورق و ناو و امثال آن و گفته اند مراد شترانند كه كشتى بيابانند وَ إِن نَشَأ و اگر خواهيم نُغرِقهُم غرق سازيم اهل كشتى را فَلا صَرِيخَ لَهُم پس هيچ فريادرسى نيست مر ايشانرا كه از غرق شدن نگاهدارد وَ لا هُم يُنقَذُونَ و نه ايشان رها كرده شوند إِلّا رَحمَةً مگر آنكه به بخشيم مِنّا بخشيدنى از نزديك ما وَ مَتاعاً و برخوردارى دهيم ايشانرا برخوردارى دادنى إِلى حِينٍ تا زمانى كه اجل ايشان برسد وَ إِذا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر كافران را كه بترسيد ما بَينَ أَيدِيكُم از عذابى كه

پیش از شما بامم مکذّبه رسید وَ ما خَلفَکَم از عذابی که در عقب شما است یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید لَعَلَّکَم تُرحَمُون َشاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض نموده در مکابره و عناد افزایند وَ ما تَأتِیهِم و نیابد بدیشان مِن آیَهٍ هیچ آیتی مِن آیات ِرَبِّهِم از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلّا کانُوا مگر آنکه باشند عَنها مُعرِضِین َاز ان روی گردانندگان.

صفحه : ۹۸۸

وَ إِذا قِیل َلَهُم و چون گفته شود مر ایشانرا که بدرویشان و محتاجان أَنفِقُوا نفقه کنید مِمّا رَزَقَکُم ُاللّه ُاز آنچه روزی داده است خدای تعالی شما را قال َالَّذِین َکَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب لِلَّذِین َآمَنُوا أَ نُطعِم ُمر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با مومنان گویند آیا طعام دهیم یعنی ندهیم مَن لَو یَشاءُ اللّه ُآنرا که اگر خواستی خدای تعالی أَطعَمَه ُطعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دادی چون او طعام نداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مومنان را إِن أَنتُم نیستید شما ای مومنان إِلّا فِی ضَلال ٍمُبِین ٍمگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت امر می فرمائید و اینکه سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بجهت ابتلاء حکم فرموده که اغنیاء از مال خدا که مقرر کرده است محتاجان را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و عین

جفـا است- قطعه درویش را خـدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و فارغ کنـد دلش از روی بخل گر نشود ملتفت بـدو فردا بود نـدامت و انـدوه حاصـلش وَ یَقُولُون َ-و میگوینـد کافران مَتی کجا است هـذَا الوَعـدُ اینکه موعود شـما یعنی قیامت و هنگام رسـتخیز إِن کُنتُم صادِقِین َ-اگر هستید راست گویان ما یَنظُرُون َ-انتظار نمی برند ایشان إِلّا صَیحَهً واحِدَهً تَأخُذُهُم مگر یک فریاد که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صاعقه که بعـد از نفخه فزع است دریابد ایشانرا وَ هُم یَخِصِّمُون َ-و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجـدال و خصومت مشـغول باشـند و مهم دنیا می سازنـد که بیک بار اسـرافیل ع صور دردمـد و همه خلق را برجای بمیرنـد الا ما شاء اللّه فَلا یَستَطِیعُون َ- پس نمی توانند تَوصِیَهً وصـیت کردن با حاضـران خود وَ لا إِلی أَهلِهِم و نه بسوی اهل ایشان که غائب باشـند یَرجِعُون َ-باز گردنـد یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشـته باشـند وَ نُفِخ َ-فِی الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذا هُم پس ناگاه ایشان مِن َ-الأَجداث ِ از گورها بیرون آمده إِلی رَبِّهِم بسوی پروردگار خویش یَنسِلُون َ-می شتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند.

قالُوا یا وَیلَنا گوینـد ای وای بر ما مَن بَعَثَنا که برانگیخت ما را مِن مَرقَدِنا از گورهای ما ملائکه جواب دهنـد هذا اینکه است ما وَعَدَ الرَّحمن ُ آنچه وعده داده بود خدای از بعث و نشور و شـما می گفتید متی هذا الوعد وَ صَدَق َ-المُرسَلُون َ-و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما

باور نکردید إن كانَت نبود اینکه واقعه إلّا صَيحَةً واحِدَةً مگر یک نعره که آن نفخه اخیر است یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فَإِذا هُم پس آنگاه ایشان جَمِيع ٌلَدَينا مُحضَرُون َهمه ایشان نزدیک ما حاضرشدگانند فَاليَوم َپس امروز که روز جزاست لا تُظلَم ُنَفس ٌستم کرده نشود هیچ نفسی شَيئاً چیزیرا از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان از آنچه مستحق درمانند وَ لا تُجزَون َو پاداش داده نشوید ای اهل محشر إلّا ما كُنتُم تَعمَلُون َمگر آن چیزیرا که بودید که میکردید از خیر و شر إن َأَصحاب َالجَنَّةِ بدرستیکه اصحاب بهشت اليَوم َآن روز فِي شُغُل ٍدر کاری باشند فاكِهُون َشادان و نازان و میوه خوران و لذّت گیرندگان و آن کار افتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان به تنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان را بچیزی که فراموش کنند آن کسانیکه ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش است در بحر الحقائق گوید که مر او از اصحاب جنّت طالبان بهشت اند که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشان را به تنعم مشغول گرداند و اینکه حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلائل نعم است اما نسبت با طالبان حق بغایت فرود می نماید و ازینجا بسرّ اکثر اهل الجنه البله پی می توان برد و گویند اینکه آیت نزد شبلی قدس سره، خواندند شهقه زد و بیهوش

شـد و چون با خود آمـد گفت بیچارگان اگر داننـد که بچه از که مشـغول مانـده انـد فی الحال در ورطه هلاکت می افتنـد در کشف الاسـرار شـیخ الاسـلام انصاری نقل میکنند که مشـغولی به نعمت بهشت از آن عامه مومنان است آقا مقربان حضرت از مطـالعه شـهود و ملاـحظه نور وجود یـک لحظه به نعیم بهشت نپردازنـد ربـاعی روزی که مرا وصـل تو در چنگ آیـد از حال بهشتیـان مرا ننـگ آیـد در بی تو بصـحرای بهشـتم خواننـد صـحرای بهشت بر دلم تنگ آیـد هُم ایشان یعنی اصـحاب جنّت وَ أَزواجُهُم و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور عینان فِی ظِلالٍ در سایه قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور عَلَی الْأَرائِک بر تختهای آراسته مُتَّکِؤُن َ تکیه زدگان باشند و اتکاء بر تخت دلیل تنعم است.

صفحه : ۹۹۰ لَهُم فِیهـا مر ایشانراست در بهشت فاکِهَهٌ میوه یعنی از انواع ثمره وَ لَهُم مر ایشانراست ما یَدَّعُون َ آنچه خواهنـد و آرزو برند در احقاف از إبن عباس رض نقل میکند که هر چه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آوردند در پیش خود حاضـر بینـد و مر ایشانرا باشـد سَلامٌ یعنی تحیّتی قَولًا خطابی بی واسـطه مِن رَبٍّ رَحِیمٍ از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد اللّه رض نقل میکند که پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مسـتغرق باشـند که ناگاه روزی نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سـر بالا کنند حضـرت عزّت گوید سـلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنه بیت سلام دوست شنیدن سعادت است و

سلامت بوصل یار رسیدن فضیلت ست و کرامت وَ امتازُوا الیَوم َ-و جدا شوید امروز أَیُّهَا المُجرمُون َ-ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشانرا ببوستان دوستان می خوانند أَ لَم أَعهَد آیا عهد نکردم إِلَیکُم با شما و نفرمودم شما را یا بَنِی آدَمَ -ای فرزندان آدم أَن لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ- آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان إِنَّه ُلَکُم بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِین ٌدشمنی است آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه ظاهرست وَ أَن ِ اعبُدُونِی و نه عهد کرده ام که مرا بپرستید که دوست نیک خواه شماام هذا اینکه پرستش من صِراطٌ مُستَقِیم ٌراه راست به بهشت وَ لَقَد و هر آئینه بدرستی که أَضَل َّ گمراه کرد شیطان مِنکُم از شما ای آدمیان جِبِلًّا کَثِیراً خلق بسیار را پیش از شما أَ فَلَم تَکُونُوا تَعقِلُون َ- آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او بازرهانید و در فریب او نیفگنید هذِه ِ جَهَنَّم ُاینکه دوزخی است الَّتِی کُنتُم تُوعَدُون َ- آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده می شدید آنرا اصلَوهَا الیَوم َ-درآیید بدو امروز بِما کُنتُم تَکفُرُون َ-بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیاء ع نمی کردید الیَوم َ-نَختِم ُامروز مهر می نهیم عَلی أَفواهِهِم بر دهنهای ایشان چون انکار می کنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل ع نکرده ایم و شیطان را نه پرستیده ایم وَ تُکَلِّمُنا أَیدِیهِم و سخن گویند با ما دستهای ایشان وَ تَشهَدُ أَرجُلُهُم و گواهی میدهند پایهای ایشان بِما کانُوا بآنچه بودند که در دنیا یَکسِبُون َ- کسب میکردند در

کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعداء بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضای اولیاء بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار واردست که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند چه آورده شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود را برشمارد حق سبحانه اعضای ویرا بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را بازگویند حتّی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات صفحه : ۹۹۱

وَ لَو نَشاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسنا هر آئینه ناپیدا کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلی أَعیُنِهِم بر چشمهای ایشان فَاستَبَقُوا الصِّراطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتادند فَأَنّی یُبصِرُونَ پس چگونه بینند آنرا وَ لَو نَشاءُ لَمَسَخناهُم و اگر خواهیم هر آئینه مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره عَلی مَکانَتِهِم بر جایهای ایشان تا همه آنجا افسرده شوند فَمَا استَطاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِیًّا بر رفتن از پیش وَ لا یَرجِعُونَ و بازنگردند و نتوانند بازگشتن از عقب تا بصورت اول بازروند وَ مَن نُعَمِّرهُ نُنَکِّسهُ فِی الخَلقِ و هرکرا زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری أَ فَلا یَعقِلُونَ آیا پس در نمی یابند که هر که بر تعمیر و تنکیس خلق قادرست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود بیت نزد قدرت کار رها دشوار نیست کار او را حاجت سرکار نیست آورده اند که کفار مکه می گفتند که محمّد ص شاعر است حق سبحانه ردّ قول ایشان می فرماید وَ ما

عَلَّمناه ُالشِّعرَ و نیاموختیم ما محمّد ص را شعر وَ ما یَنبَغِی لَه ُو نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم درآمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبه طاری نشود که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت و زن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام و الشیب للمرء ناهیا ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه گفت یا رسول اللّه قائل گفته است کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان و تیره که در نوبت اوّل خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابو بکر رض فرمود که اشهد انّک لرسول اللّه و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات حضرت علیه الصلوه و السلام آنچه موزون وارد شد مانند انا النبی لا کذب انا إبن عبد المطلب بی تکلّف و بی قصد بوده إِن هُوَ نیست آنچه ما باو آموختیم إِلَّا ذِکرٌ مگر پندی و ارشادی وَ قُرآن ٌمُبِین ٌو کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لِیُنذِرَ مَن کانَ حَیًّا تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمّد ص هرکرا باشد زنده یعنی عاقل و با فهم چه غافل و جاهل بمشابه مرده است یا آنرا که مومن است فی علم اللّه چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمان است و تخصیص انذار

بمومن جهت انتفاع اوست بآن وَ يَحِقَ ّالقَول ُو واجب میشود کلمه عذاب عَلَى الكافِرِين َبر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمی کنند أَ وَ لَم يَرَوا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان أَنّا خَلَقنا لَهُم بدرستی که آفریدیم ما برای ایشان مِمّا عَمِلَت أَيدِينا از آنچه کردیم و ساختیم بیواسطه شرکت و وکالت یعنی منفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر که کاری تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی بی مشارکت غیری أَنعاماً چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند فَهُم لَها پس ایشان مر آنرا مالِكُون َضبط کنندگانند و بتصرف درآرندگان.

صفحه : ۹۹۲

وَ ذَلَّلناها و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُم برای ایشان فَمِنها رَكُوبُهُم پس بعضی از ان مرکوب ایشان است که بر آن سواری میکنند چون شتر وَ مِنها يَأكُلُون َو از انها بعضی آن است که میخورند چون گوسفند وَ لَهُم فِيها و مر ایشانرا در ان چهارپایان مَنافِع ُسودهاست از پشم و موی و پوست وَ مَشارِب ُو آشامیدنها از شیر و دیگر سودها أَ فَلا يَشكُرُون َآیا پس شکر نمی گویند نعمت خدای را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از ممر ایشان بدیشان رسانید وَ اتَّخَذُوا و فراگرفتند مشرکان مِن دُون ِ اللّه ِبجز خدای تعالی سزای پرستش آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُم تا شاید که ایشان يُنصَرُون َیاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان لا يَستَطِيعُون َنمیتوانند نَصرَهُم یاری دادن ایشانرا زیرا که جماداند و ایشانرا شعور و قدرت

نیست وَ هُم و بت پرستان لَهُم برای بتان جُندٌ مُحضَرُون- سپاهی اند حاضر کرده شده یا امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا که لشکر ایشان اند با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلا یَحزُنک- پس باید که ترا اندوهناك نه گرداند قَولُهُم قول ایشان که نسبت با حق سبحانه می گویند از اتخاذ اولاد و شرکاء یا طعن در باره رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و سحر میدهند إِنّا نَعلَمُ بدرستی که ما میدانیم ما یُسِرُّون- آنچه پنهان میدارند از حقه و بغض وَ ما یُعلِنُون-و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بیت بآشکار و نهان هر چه کردی و گفتی جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان. آورده اند که عاص بن وائل یا ابو جهل و اشهر آن است که ابیّ بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالید و بمجلس حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم- آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه اینکه اجزاء متفرق یا اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که آفریدگار اینکه اینکه را بقیامت برانگیزاند و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد و اینکه آیت نازل شد که أَ وَ لَم یَرَ الإِنسانُ آیا ندید و ندانست انسان مراد ابیّ بن خلف أَنّا خَلَقناهُ بدرستی که آفریدیم ما او را مِن نُطفَةٍ از آب منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه و بمرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی

رسیده و سخن گوئی و دلیر گشته فَإِذا هُوَ پس ناگاه او خَصِیم ٌمُبِین ٌجدال کننده ایست هویدا یعنی بمقام جدال در آینده وَ ضَرَب َلَنا مَثَلًا و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد استخوان کهنه را بر دست مالیده خاک ساخته بر باد داده وَ نَسِیَ خَلقَه ُو فراموش کرده آفریدن ما مر او را قال َمَن یُحی ِالعِظام َگفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را وَ هِی َرَمِیم ٌ حال آنکه او بوسیده و تباه گشته باشد بی پوست و عروق و اعصاب.

صفحه : ۹۹۳

قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم یُحیِیهَا الَّذِی زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامله أَنشَأَها بیافرید او را أَوَّل َمَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود آورد وَ هُوَ بِکُل ِّخَلق ٍو او بهمه آفریدها عَلِیم ٌداناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد و بر جمع و انضمام آن قادرست الَّذِی جَعَل َآن خدای که آفرید و پیدا کرد لَکُم برای شما مِن َالشَّجَرِ الأَخضَرِ از درخت سبز ناراً آتشی فَإِذا أَنتُم پس ناگاه شما مِنه ُاز ان درخت تُوقِدُون َمی افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت است مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار می مالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که درو ماهیت متضاده با جوهر نارست هر آئینه قادرست بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده أَ وَ لَیس َآیا نیست الَّذِی خَلَق َالسَّماوات ِوَ الأَرض َآن کسیکه بیافرید آسمانها و زمینها را

با بزرگی اجرام ایشان بِقادِرٍ توانا عَلی أَن یَخلُق َ بر آنکه بیافرینند مِثلَهُم مانند ایشانرا باجسام صغیره و اجرام حقیر بَلی آری هست قادر بر آن وَ هُوَ الخَلّاق ُالعَلِیم ُو او است آفریننده بسیار خلق و دانا بکنه احوال مخلوقات إِنَّما أَمرُه ُجز اینکه نیست که شان او إِذا أَرادَ چون خواهد شَیئاً آفریدن چیزی را أَن یَقُول َلَه ُآن است که گوید مر او را بحکم من کُن بباش فَیَکُون ُپس بباشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را در مراد اللّه و بعضی گویند تاثیر مر مراد اللّه بامر مطاع هر مطیعی را در حصول مأمور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین اشیاء بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند اینکه کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود بیت حرفیست کاف و نون ز طوامیر ضلع او ز قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال فَسُبحان َالَّذِی پس پاکی و بی عیبی آن کسی راست که بی شبه بِیَدِه ِبدست اقتدار اوست مَلَکُوت ُکُل ِّشَی ءٍ پادشاهی همه چیز وَ إِلَیه ِتُرجَعُون َو بسوی او بازگردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستان است و وعید دشمنان که اینان را شدید العقاب است و آنان را طوبی لهم و حسن مآب.

صفحه : ۹۹۴

سوره الصّافات

مکیه و هی مائه و اثنتان و ثمانون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- وَ الصَّافّات ِبحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف کشیدنی فَالزّاجِرات ِپس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجراً راندنی

فَالتّالِیات ِ پس خوانندگان ذِکراً وحی خدائرا بر انبیاء ع حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلماء که در صف افاده بصفت افاضه قائم و مستقر باشند یا به مرغانی که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیانند که پیوسته به تسبیح و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاتند زجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان و تالیات ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر مومنانند بانوار خدمت ز اجر دیوانند یا زاجرانند نفس خود را از معاصی و در اثنای نماز تالی قرآنند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و تالیانند که بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر موقف مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجراند عوام را از مناهی و خواص را از رویت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا

اکثر ذکره همواره با یاد حق سبحانه گذرانند رباعی ای یاد توام مونس جان در همه حال بی ذکر تو آرام دلم هست محال جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمّد همه خدایان را با یک خدا درآورده است چون چنین تواند بود که باین خدایان که ما داریم کار ما راست نمی آید بیک خدای چون میسّر شود اللّه تعالی درین آیت قسم یاد کرد که إِنَّ إِلَهَكُم بدرستی که خدای شما در ذات خود لَواحِدٌ هر آئینه یکی است و یگانه و یکتا رَبُّ السَّماوات ِوَ الأَرض ِ آفریدگار آسمانهاست و زمینها وَ ما بَینَهُما و پروردگار آنچه میان ایشان است از همه اشیاء وَ رَبُّ المَشارِق ِو آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور مینمایند و مغارب او نیز مختلف است که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین که سرابیل تقیکم الحر مراد حر و برد است إِنّا زَيَّنّا السَّماءَ الدُّنیا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیک تر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب ست بِزِينَةٍ الكَواكِب ِبآراستن ستارگان را و حفص رح باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان است چون و هیات ثریا و بنات النعش و غیر آن از اشکال چهل و هشت گانه و منازل بیست و هشت گانه قمر

که بر نفس منطقه و شمال و جنوب است.

صفحه : ۹۹۵

وَ حِفظاً و نگاه داشتیم آسمانرا نگاهداشتنی مِن کُلِ شَیطانٍ از برآمدن هر دیوی مارِدٍ سرکش و نافرمان لا یَسَّمَّعُون َنمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرانهادن ندارند إِلَی المَلَإِ الأَعلی بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَ یُقذَفُون َو انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افگنند شهب را یا رانده میشوند مِن کُلِ جانِبٍ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُوراً راندنی با خواری وَ لَهُم و مر دیوان راست عَذاب ٌواصِب ٌعذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست إِلّا مَن خَطِف َالخَطفَهَ مگر کسیکه در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَأَتبَعَه ُپس از پی درآید او را شِهاب ٌثاقِب ٌکوکبی روشن با آتشی سوزنده و مرجوم را متأذی سازد یا بسوزد و ایشان بر جوم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانه بن زید و ابو الاشدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلّف و تصنف علم مباهات می افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که فَاستَفتِهِم پس بپرس ازین مشرکان مکه که از آفریدگان أَ هُم أَشَدُّ آیا ایشان سخت تر هستند خَلقاً از روی آفرینش أَم مَن خَلَقنا یا آنکه آفریده ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب را إِنّا خَلَقناهُم بدرستی که ما آفریده ایم پدران ایشانرا مِن

طِينٍ لازِبٍ از گل چسبنده پس ماده اصلی ایشان گلست و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی باجزای ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحاله ایشان مر آنرا- چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است پس ماده باقیست قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است کسیکه بر خلق اینکه اشیاء که مذکور شد قادر باشد بر ضم اینکه اجزا و اعاده حیات در ان قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتی است هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوائی ابداع و فضای اختراع بجلوه درآیند مصرع کانیک ز عدم سوی وجود آمده ایم در معالم آورده که گمان پیغمبر ص چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود مشرکان که شنیدند و نگرویدند و بدان استهزاء کردند پیغمبر علیه السلام از ان حال متعجب شد آیت آمد که بَل برای قطع کلام اوّل است در زاد المسیر بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست از ان بدار عَجِبتَ- شگفت داشتی تو بر ناگرویدن ایشان بقرآن وَ یَسخَرُونَ- و ایشان سخریه میکنند بآن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان فسوس میدارند از تعجب تو وَ إِذا ذُکِّرُوا و داب ایشان آن ست که چون پند داده شوند بچیزی لا یَذکُرُونَ- یاد نکنند آنرا و بدان پندپذیر نشوند.

وَ إِذا رَأَوا و چون به بینند آیَةً معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر یَستَسخِرُونَ- یکدیگر را بسخریه

میخوانند وَ قالُوا و گویند إِن هذا نیست اینکه که ما دیده ایم إِلّا سِحرٌ مُبِین مگر جادوی روشن و هویدا أَ إِذا مِتنا آیا چون بمیریم ما وَ کُنّا تُراباً و باشیم ما خاک وَ عِظاماً و استخوان بی گوشت و پوست أَ إِنّا لَمَبعُوثُون آیا ما برانگیختگان باشیم أَ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُون و یا پدران نخستین ما قُل بگو ای محمّد ص نَعَم آری برانگیخته شوید با پدران وَ أَنتُم داخِرُون و حال آنکه شما خوار و بی مقدار باشید هرگاه که قیامت درآید فَإِنَّما هِیَ زَجرَةٌ واحِدَةٌ پس جز اینکه نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که دردمند فَإِذا هُم یَنظُرُون پس ناگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون آمده می نگرند وَ قالُوا و میگویند یا وَیلَنا ای وای بر ما هذا یَوم الدِّین اینست روز پاداش که ما را وعده میدادند گویند ملائکه آری هذا یَوم الفَصل اینکه است روز حکم یا روز جداکردن نیکان از بدان الَّذِی کُنتُم بِه آن روز که بودید شما بآن تُکَذِّبُون تکذیب میکردید و باور نمی داشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که احشُرُوا الَّذِین جمع کنید و بهم درآرید آنانرا که ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرک وَ أَزواجَهُم و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرنیان ایشان را از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره بوده اند و گویند که مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آن است که ایشانرا در موقف بدارند یا

امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی و خمار را با خمار یا با عوان ایشان از ملازمان و مددگاران ایشان در ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد اللّه بن مبارک قدس سرّه پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم آنگاه از اعوان ایشان نباشم عبد اللّه بن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنهااند که سوزن و رشته بتو میفروشند نظم یار ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شماره ایشان گر تظلم پسند میداری باشی که از جملگی یکی ایشان و اصح آن ست که اینکه ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنید ایشانرا وَ ما کانُوا یَعبُدُون َو آن چیزیرا که بودند که پرستش میکردند مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او را اینکه آیت عام است که اختصاص یافته بآیت ان الّذین سبقت الخ فَاهدُوهُم پس بخوانید ظلمه را و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید ایشانرا إِلی صِراطِ الجَحِیم ِ براه دوزخ.

صفحه : ۹۹۷

وَ قِفُوهُم و چون روی بدوزخ آرند گفته شود بازدارید ایشانرا بر موقف یا بر پل صراط إِنَّهُم مَسؤُلُون َبدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقائد و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند ما لَکُم لا تَناصَرُون َچیست مر شما را که یاری نمیدهید بیک دیگر را و از جنس موقف خلاص نمی کنید ایشان جواب نمی دهند حق سبحانه با ملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَل هُم ُالیَوم َ

بلكه ايشان امروز مُستَسلِمُون َ گردن نهادگانند از روى عجز و منقادشدگانند وَ أَقبَل َ بَعضُهُم و در موقف روى آر ز بعضى از ايشان عَلى بَعض ٍ بر برخى ديگر يعنى رؤساى قوم و ضعفه ايشان يَتَساءَلُون َ از يكديگر مى پرسند كه اينكه چه حال است كه ما را پيش آمده يا سرزنش ميكنند يكديگر را قالُوا گويند اتباع مر رؤساى قوم را كه إِنَّكُم بدرستى كه شما كُنتُم تَأتُونَنا بوديد كه درمى آمديد بما عَن ِ اليَمِين ِ از روى نصيحت و نيك خواهى و يمن بزعم شما يا از قوت و قهر يا از طريق سوگند يعنى قسم ياد ميكرديد كه اينكه دين حق است كه ما شما را بدان ميخوانيم قالُوا گويند روسا در جواب ايشان كه نه چنين است بَل لَم تَكُونُوا بلكه نبوديد شما مُؤمِنِين َ گرويدگان يعنى شما براه راست نبوديد كه مر شما را گمراه كرده باشيم وَ ما كان َ و نبود لَنا ما را عَلَيكُم مِن سُلطان ٍ بر شما هيچ حجّتى و قدرتى كه باكراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ايم بَل كُنتُم بلكه بوديد شما بنفس خود قَوماً طاغِين َ گروهى از اندازه گذشتگان فَحَق َ عَلَينا پس واجب شد بر ما همه قَول ُ رَبِّنا سخن پروردگار ما كه كلمه العذاب است إِنّا لَذائِقُون َ بدرستيكه ما چشندگانيم عذاب را درين روز فَأَغوَيناكُم پس ما شما را دعوت كرديم بگمراهى بجهت آنكه إِنّا كُنّا غاوِين َ بدرستى كه ما بوديم گمراهان خواستيم كه شما نيز مثل ما باشيد و در مثل است كه خرمن سوخته هم خرمن سوخته مى طلبد بيت من مستم و خواهم كه تو هم مست شوى تا همچو من سوخته از

دست شوی حق سبحانه فرمود که فَإِنَّهُم پس به تحقیق که تابعان و متبوعان یَومَئِذٍ آن روز فِی العَذاب ِ مُشتَرِکُون َ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنّا کَذلِک َ بدرستی که ما همچنین نَفعَل ُ بِالمُجرِمِین َ می کنیم با مشرکان.

صفحه : ۹۹۸

إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان هستند إِذا قِیل َ لَهُم که چون گفته می شد یعنی گویند مر ایشانرا که بگوئید لا إِله َ إِلَّا اللّه ُ یعنی کلمه توحید بر زبان رانید یَستَکبِرُون َ سرکشی می نمایند از گفتار آن یا تکبر می ورزند بر داعی خود وَ یَقُولُون َ و میگویند اینان أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا آیا ما هر آئینه ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لِشاعِرٍ مَجنُون ٍ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار مکه حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم را بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَل جاءَ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمّد ص بدیشان بِالحَق ِّ براستی و درستی وَ صَدَّق َ المُرسَلِین َ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش ازو بودند إِنَّکُم بدرستی که شما کافران لَذائِقُوا العَذاب ِ الأَلِیم ِ هر آئینه چشندگانید عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَ ما تُجزَون َ و پاداش داده نخواهید شد إِلّا ما کُنتُم تَعمَلُون َ مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل میکنید إِلّا عِبادَ اللّه ِ لیکن بندگان خدای تعالی المُخلَصِین َ که پاک کرده شدگانند از الواث شرک و شک جزای آن مضاعف خواهند یافت أُولئِک َ آن گروه یعنی بندگان مخلص لَهُم مر ایشانراست رِزق ٌ مَعلُوم ٌ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نپوشید یا معلوم است خصائص او از

دوام و بقـا و لـذّت محص فَواكِه ٌ آن رزق ميوهـا است از هر گونه تر و خشـك وَ هُم مُكرَمُون َو ايشان نواختگاننـد فِى جَنّات ِ النَّعِيمِ ِ در بهشـتهاى با نعمت و ناز عَلى سُرُرٍ بر تختهاى آراسته مُتَقابِلِين َ روى در روى يكديگر تا بديدار هم شاد و خرم باشند يُطـاف ُ گردانيـده ميشود عَلَيهِم بر ايشـان يعنى ساقيان بهشت بر سـر ايشان ميگرداننـد بِكَأس ٍ بجامى پر مِن مَعِين ٍ از خمر ظاهر شده بر چشـمها يا جارى شده از چشمها بَيضاءَ خمرى فيد كه بياض او از شير بيش تر باشد لَذَّةٍ با لذّت و خوش خوار لِلشّارِبِين َ مر آشامندگانرا.

صفحه : ٩٩٩

لا فِيها نيست در ان شـراب غَول ٌ آفتى و علتى كه بر خمر دنيا مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن وَ لا هُم عَنها و نه از بهشتيان كه از ان شـراب يُنزَفُون َ مست شونـد و خرد و فهم از ايشان زايل شود وَ عِنـدَهُم و نزديك ايشان يعنى در منازل ايشان قاصِرات ُ الطَّرف ِ كنيزكان فرو داشته چشم باشند يعنى در غير شوهران ننگرند عِين ٌ فراخ چشمان كَأَنَّهُن َ گويا ايشان بَيض ٌ مَكنُون ٌ بيضـهاى پوشـيده اند تشبيه ميكند حوران را در ملامسه و پاكى و خوشـرنگى به بيضه نعامه چه مقرر است كه شترمرغ بيضه خود را به پر خويش بپوشد تا غبار بر آن نه نشـيند و بيضه ايشان سـفيد باشد مختلط باندك صـفرتى و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فَأَقبَل َ بَعضُهُم پس روى آوردند برخى بهشتيان عَلى بَعض ٍ بر بعضى ديگر يَتَساءَلُون َ مى پرسند از احوال دنيا و ماجراى ايشان با دوست و دشمن قال َ قائِل ٌ گويد گوينده

مِنهُم از اهل بهشت مر یاران خود را که إِنِّی بدرستیکه من وقتی که در دنیا بودم کان َلِی بود مرا قَرِین ٌیاری همنشین که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند در سوره الکهف ذکر ایشان است یهودا مومن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان یَقُول ُمی گفت أَ إِنَّکَ َآیا تو لَمِن َالمُصَدِّقِین َاز باوردارندگانی حشر را أَ إِذا مِتنا آیا چون بمیریم وَ کُنّا تُراباً و گردیم خاك وَ عِظاماً و استخوانهای کهنه أَ إِنّا لَمَدِینُون َآیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قال َگوید یهود امر اهل بهشت را که هَل أَنتُم مُطَّلِعُون َآیا شما دیده ورانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکوئی شناسی تو فرونگر بدوزخ فَاطَّلَع َپس فرو نگرد یهودا فَرَآه ُپس به بیند قطروس را فِی سَواءِ الجَحِیم ِدر میان دوزخ قال َتَاللّه ِإِن کِدت َگوید یهودا باو که ای قطروس بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه اضلال لَتُردِین ِهر آئینه هلاك گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری وَ لَو لا نِعمَةُ رَبِّی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاهداشت لَکُنت ُهر آئینه بودمی مِن َالمُحضَرِین َاز حاضرگشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود أَ فَما نَحن ُبِمَیِّتِین َآیا ما نیستیم مردگان در بهشت

یعنی که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد.

صفحه : ۱۰۰۰ إِلّا مَوتَتَنَا الأُولی مگر مردن نخستین در دنیا وَ ما نَحن ُبِمُعَذَّبِین َو نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید یهودا إِن َهذا بدرستیکه اینکه نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الفَوزُ العَظِیم ُهر آئینه اوست رستگاری بزرگ لِمِثل ِهذا از برای مثل اینکه نعمتها فَلیَعمَل ِالعامِلُون َپس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بشرف زوال است و در صدد انتقال رباعی گر بار کشی بار نگاری باری ور کار کنی برای یاری باری ور روی بخاک راه خواهی مالید بر خاک راه طرفه سواری باری آنکه حق سبحانه و تعالی میگوید أَ ذلِک َآیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَیرٌ بهتر است نُزُلًا از روی نزل و پیشکش و ما حضر أَم شَجَرَةُ الزَّقُّوم ِیا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او منتن و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد و باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کرد و فرمود که إِنّا جَعَلناها بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتنَةً محنت و عذاب لِلظّالِمِین َمر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشانرا در دنیا چه ایشان بعد از انکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند اینکه چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و نرم میسازد و ندانستند که آنکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی

چون سـمندر توانـا است بر آفريـدن شـجر در آتش و حفـظ آن از احراق و در معـالم آورده كه إبن الزبعرى صـناديد قريش را گفت محمّد صـلى اللّه عليه و سلّم مى ترساند ما را بزقوم و آن بلغت بربر و افريقيه مسكه و خرما را گويند ابو جهل برخاست و اكـابر عرب را بخانه آورد و كنيزك خود را گفت زقينا يعنى زقوم ده ما را كنيزك زبـده و خرما آورد أبو جهل گفت بخوريد كه اينكه زقومى است كه محمّد ص ما را بدان وعيد ميكند حق سبحانه آيت فرستاد كه زقوم آن نيست كه ايشان گمان ميبرند إِنَّها شَجَرَةٌ تَخرُجُ فِي أَصلِ الجَحِيمِ بـدرستى كه آن درختى است كه بيرون مى آيـد در قعر دوزخ و شاخهاى آن بلنـد شـده بسائر دركات ميرسد طَلعُها خوشه آن درخت كَأَنَّهُ گويا كه او رُؤُسُ الشَّياطِينِ سـرهاى ديوان است يعنى در زشتى و هولناكى و گويند شـياطين مارهاى قبيح پرهول است و گويند سنگهاى سياه بوده در حوالى مكه كه رءوس الشياطين ميگفتند فَإِنَّهُم پس بتحقيق كه دوزخيان لَآكِلُونَ مِنها هر آئينه ميخورنـد از آن درخت زقوم فَمالِؤُنَ مِنهَا البُطُونَ پس پركننده اند از ان شـكمها از غايت جوع يا بخورانند ايشانرا باكراه ثُمَّ إِنَّ لَهُم پس بدرستيكه مر دوزخيان را عَلَيها بر خوردن آن لَشَوباً مِن حَمِيمٍ آميختنى است از آب گرم چنان آبى كه امعا را پاره پاره كنـد يعنى چون زقوم را بخورنـد آب گرم بر بالاى آن بديشان دهند تا با زقوم آميخته گردد.

صفحه : ۱۰۰۱

ثُمَّ إِنَّ مَرجِعَهُم لَإِلَى الجَحِيمِ پس بدرستى كه بازگشت ايشان بعد از اكل زقوم و

شرب حمیم هر آئینه بسوی دوزخ است و آنها پیشکش و ماحضر بود إِنَّهُم بدرستی که ایشان أَلفَوا آباءَهُم یافتند پدران خود را ضالِّین َ گمراهان فَهُم عَلی آثارِهِم پس ایشان بر پیهای ایشان یُهرَعُون َمی شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَ لَقَد ضَل َّو بدرستی که گمراه شدند قَبلَهُم پیش از قوم تو أَکثَرُ الأَوَّلِین َبیشتر از پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَ لَقَد أَرسَلنا و بتحقیق فرستادیم فِیهِم در میان ایشان مُنذِرِین َبیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول نکردند فَانظُر کَیف َکان َپس در نگر که چگونه بود عاقِبَةُ المُنذَرِین َآخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد إِلّا عِبادَ اللّه ِالمُخلَصِین َمگر بندگان خدای پاک کرده شدگان که بانذار منتفع گشتند وَ لَقَد نادانا نُوح ٌو بتحقیق که بخواند ما را نوح ع و هلاک قوم را درخواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعم َالمُجِیبُون َپس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفّار قوم او را بطوفان وَ نَجَّیناه ُوَ أَهلَه ُو نجات دادیم او را و کسان او را مِن َالکَرب ِالعَظِیم ِاز اندوه بزرگ که غرق است یا آزار قوم وَ جَعَلنا ذُرِّیَّتَه ُو ساختیم فرزندان سه گانه او را هُم ُالباقِین َایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبر است که از اهل او جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافتید پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش

و زنگ و بربر وَ تَرَکنا و باقی گذاشتیم عَلَیه ِ بر نوح ثنای نیکو فِی الآخِرین َ در میان پیشینیان یعنی امت محمّد ص مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم یا آنانرا بگذاشتیم امتان آخرین میگویند سَلام ٌعَلی نُوح ٍ سلام بر نوح علیه السلام فِی العالَمین َ در میان عالمیان قولی است که اینکه ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میگوید بر نوح علیه السلام و می فرماید إِنّا کَذلِکَ بدرستی که ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجزِی المُحسِنِین َ پاداش میدهیم نیکوکاران را.

صفحه : ۱۰۰۲

إِنَّه ُ بدرستیکه نوح علیه السلام مِن عِبادِنَا المُؤمِنِین َ از بندگان گرویدگان ما است ثُم َّ پس از دعای نوح علیه السلام أَغرَقنَا الآخَرِین َ غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را وَ إِن َّ مِن شِیعَتِه ِ و بدرستی که از پیروان نوح علیه السلام لَإِبراهِیم َ هر آئینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود در لباب از فرارح رح نقل میکند که در شیعته ضمیر عاید است بحضرت رسالت پناه ص کنایت غیر مذکور است و ابراهیم علیه السلام اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع او است زیرا که همچون پیروان بفضل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا و ابعث فیهم رسولا الآیه قطعه پیش از تو آمدند بسی انبیاء و تو گر آخر آمدی همه را پیشوا توئی خوان خلیل است نمکدان خوان تو بر خوان اصطفی نمک انبیاء ع توئی إِذ جاءَ رَبَّه ُ یاد کن آنرا چونکه آمد ابراهیم علیه السلام پروردگار خود را بِقَلب ٍ سَلِیم ٍ بدلی پاک از علائق یا

خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزّت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع پرداخته إِذ قال َلِأَبِیه ِوَ قَومِه ِیاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام مر پدر خود آزر و گروه خود را ما ذا تَعبُدُون َاینکه چه چیز است که میپرستید أَ إِفکاً آیا آرزوی دروغ آلِهَهً خدایان را دُون َاللّه ِجز خدای تُرِیدُون َمیخواهید فَما ظَنُّکُم پس چیست گمان شما بِرَب ِّالعالَمِین َبپروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم علیه الصّلوه و السلام را اینکه جواب دادند که فردا عید ما است و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامهائی پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا بازگردیم به بتخانه درآمده برسم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت گوئی که چرا ز عاشقی رنجوری تو روی بتم ندیده معذوری ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب نداد روز دیگر پدر و مادر و یاران وی گفتند ای ابراهیم ع بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظرَهً نگریستنی فِی النُّجُوم ِدر ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد تا در کتابی که

علم نجوم درو بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از علم ایشان بایشان سخن فرمود فَقالَ- پس گفت ابراهیم علیه السلام إِنِّی سَقِیمٌ- بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردندی فَتَوَلَّوْا عَنهُ مُدبِرِینَ- بس برگشتند از وی روی گردانندگان از خوف آنکه طاعون از امراض متعدیه است ناگاه بدیشان سرایت کند چون قوم ابراهیم علیه السلام را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت علیه السلام رو به بتخانه نهاد فَراغَ- پس پنهان بازگشت ابراهیم إِلی آلِهَتِهِم بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فَقالَ- پس گفت از روی استهزاء أَ لا تَأْکُلُونَ- آیا نمی خورید اینکه طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر بار گفت ما لَکُم لا تَنطِقُونَ- چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمی دهید.

صفحه : ۱۰۰۳

فَراغَ- پس پنهان درآمد عَلَیهِم بر ایشان و بزد بتان را ضَرباً بِالیَمِینِ- زدنی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تاللّه لا کیدن اصنامکم القصه ابراهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیاء ع گذشت نمرودیان از عیدگاه به بتخانه آمدند صورت حال مشاهده کردند دانستند که کار ابراهیم ع است فَأَقبَلُوا إِلَیهِ- پس روی آوردند بسوی ابراهیم علیه السلام یَزِفُّونَ- شتاب می کردند در گرفتن او و او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه بسیار که شمه از ان ذکر بافته قالَ- گفت ابراهیم علیه السلام أَ تَعبُدُونَ- آیا می پرستید ما تَنحِتُونَ-

آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود وَ اللّه ُ خَلَقَكَم وَ ما تَعمَلُون َ و خدای تعالی آفریده است شما را و آنچه شما میکنید بدستهای خود درین آیت دلیل است بر آنکه بندگان و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم علیه السلام ایشانرا الزام داد قالُوا ابنُوا گفتند نمرودیان و خواص او كه بنا كنید لَه ُ برای سوختن ابراهیم بُنیاناً بنائی و از هیزم پرساخته آتش در ان زنید فَأَلقُوه ُ پس درافکنید او را فِي الجَحِيم ِ در آتش سوزان فَأَرادُوا پس خواستند نمرودیان بِه ِ بابراهیم علیه السلام کَیداً و ستانی و فتنه که او را بسوزانند فَجَعَلناهُم ُ الأَسفَلِين َ پس گردانیدیم ایشان را زیرتر و خوارتر چه آتش ایشان بر وی گلستانی ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیت او و بطلان ایشان وَ قال َ و گفت ابراهیم علیه السلام چون از آتش بسلامت بیرون آمد إِنِّي بدرستیکه من ذاهِب ٌ رونده ام إِلى رَبِّي بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام سَيَهدِين ِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم علیه السلام روی بشام نهاد و در ان راه ها جر بدست ساره خاتون رض افتاده و او آن را بابراهیم علیه السلام بخشید و چون هاجر ملك یمین او شد دعا کرد که رَب ِّ هَب لِي ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی مِن َ الصّالِحِين َ از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فَبَشَّرناه ُ پس مژده دادیم او را بِغُلام ٍ حَلِيم ٍ بفرزندی بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدا اسمعیل علیه السلام

را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل علیه السلام آنجا نشو و نما یافت وقتی که ابراهیم علیه السلام از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم علیه السلام اسمعیل را همراه داشته روی بمنی نهاد.

صفحه : ۱۰۰۴

فَلَمّا بَلَغَ- پس چون برسد ابراهیم ع مَعَهُ با پسر خود السَّعیَ- بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است بکوه قالَ- گفت ابراهیم ع یا بُنَیَّ ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت است إِنِّی أَری بدرستی که من می بینم پیوسته فِی المَنامِ در خواب أَنِّی أَذبَحُکَ- آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن فَانظُر ما ذا تَری پس در نگر که درین کار چه چیز می بینی و رأی تو چه تقاضا میکند قالَ- گفت اسمعیل علیه السلام یا أَبَتِ افعَل ای پدر من بکن ما تُؤمَرُ آنچه فرموده شده بدان چه خواب انبیاء ع وحی است سَتَجِدُنِی زود باشد که بیابی مرا إِن شاءَ اللّهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّابِرِینَ- از صبرکنندگان بذبح یا بر حکم قضا فَلَمّا أَسلَما پس آنهنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم علیه السلام بفدای پسر خود و اسمعیل علیه السلام رضا داد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد وَ تَلَّهُ و بیفگند ابراهیم ع مر پسر را لِلجَبِینِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او

در معالم آورده که چون ابراهیم علیه السلام قصد ذبح اسمعیل علیه السلام فرمود اسمعیل ع سه وصیّت کرد اوّل گفت ای پدر دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامه مبارك تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی عاصی و بدنام شوم و مرا در ان حضرت خسارت باشد بیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده دیگر چون بخانه باز روی سلام من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بدو ده تا او را بآن تسلّی باشد سوم روی مرا بخاك نه تا بوقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم علیه السلام بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحه از مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل ع پدید آورد تا کارد را از بریدن بازداشت و گفته اند حلق او می برید و باز درست میشد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل ابراهیم ع را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد وَ نادَیناه ُو ندا کردیم ما او را أَن یا إِبراهِیم ُ آنکه ای ابراهیم ع قَد صَدَّقت َالرُّؤیا بدرستی که راست کردی خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را می کشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت إِنّا بدرستی که ما کَذلِك َهمچنین تفرج بعد از شدّت نَجزِی المُحسِنِین َجزا میدهیم نیکوکاران را إِن َهذا بدرستیکه

اینکه کار لَهُوَ البَلاءُ المُبِین ُهر آئینه آزمایشی است روشن که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد وَ فَدَیناه ُو فدا دادیم اسمعیل را بِذِبح ٍعَظِیم ٍبکبشنی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بوده که چهل سال در مراقع بهشت چرا نموده و گویند اینکه آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بود و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گوسپندی بود که از جبل شیر فرود آمده بود پس نزد ابراهیم بایستاد و اشهر آن است که جبرئیل ع از آسمان فرود آورد و قصّه قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی لائق بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکورست وَ تَرَکنا و باقی گذاشتیم عَلَیه ِبر ابراهیم ع ثنای نیکو فِی الآخِرِین َدر میان پسینیان یعنی امت محمّد ص یا آن را باقی گردانیدیم که مردمان میگویند.

صفحه : ۱۰۰۵

سَلام ٌعَلی إِبراهِیم َسلام باد بر ابراهیم ع یا ما سلام میگوئیم بر او کَذلِك َهمچنین نَجزِی المُحسِنِین َپاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّه ُبدرستی که ابراهیم ع مِن عِبادِنَا المُؤمِنِین َاز بندگان گرویدگان ماست وَ بَشَّرناه ُبِإِسحاق َو مژده دادیم او را یعنی ابراهیم علیه السلام را بعد از اسمعیل بفرزندی اسحق نام نَبِیًّا مِن َالصّالِحِین َپیغمبری از ستودگان وَ بارَکنا عَلَیه ِو برکت دادیم بر ابراهیم ع وَ عَلی إِسحاق َو بر پسر او اسحق ع که از صلب او انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام و غیر ایشان چون ایوب ع بیرون آوردیم وَ مِن ذُرِّیَّتِهِما و از فرزندان ایشان هر دو مُحسِن ٌنیکوکارست در عمل خود بایمان و طاعت وَ ظالِم ٌلِنَفسِه ِو

ستمکـار اسـت بر نفس خـود بکفر و معصـیت مُبِین ٌ آشـکارا سـتم او یعنی از نسـل او هـم گرویـدگان نیکوکـار باشـند و هم ناگرویدگان ستمکار وَ لَقَد مَنَنّا و هر آئینه ما منت نهادیم عَلی مُوسی وَ هارُون َبر موسی و هارون علیه السلام بر نعمت نبوّت وَ نَجَّیناهُمـا و برهانیـدیم ایشـانرا وَ قَومَهُما و گروه ایشانرا یعنی بنی اسـرائیل را مِن َالکَرب ِالعَظِیم ِاز انـدوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان و ایذا و آزار ایشان وَ نَصَرناهُم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَکانُوا هُم ُپس بودند ایشان الغالِبِین َغلبه کنندگان بر اعادی وَ آتَیناهُمَا و دادیم موسـی و هارون علیهما السـلام را الکِتاب َالمُستَبِین َکتابی پیدا و هویدا وَ هَدَیناهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّراطَ المُستَقِیم َراهی راست رساننـده بمقصود وَ تَرَکنا عَلَیهِما فِی الآخِرِین َو باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان امتان بازپسین یا آنچه باقی گذاشتیم اینکه است که گویند سَلام ٌعَلی مُوسی وَ هارُون َسلام باد بر موسی و هارون علیهما السلام یا ما می گوئیم سلام هر دو را إِنّا کَذلِک َبدرستی که ما همچنین نَجزِی المُحسِنِین َپاداش میدهیم نیکوکاران را.

صفحه : ۱۰۰۶

إِنَّهُمـا بـدرستی که موسی ع و هارون ع مِن عِبادِنَا المُؤمِنِین َاز بنـدگان گرویـدگان ماانـد وَ إِن َّإِلیاس َبـدرستی که الیاس بن یاسـین بن بشیر بن الفنحاص بن الغیرار بن هارون ع لَمِن َالمُرسَلِین َاز جمله فرستادگان است بدعوت خلق إِذ قال َیاد کن آنرا که گفت لِقَومِه ِمر گروه خود را أَ لا تَتَّقُون َآیا نمی ترسید از عذاب الهی أَ تَدعُون َآیا می پرستید بَعلًا بعل را

بخدای و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و بک نام زمینی است از شام و چون بعل درو بود آن جا را بعلبک گوینـد و بـدین اسـم مشـهور شـده القصـه الیـاس ع گفت میخوانیـد بعـل را وَ تَـذَرُون َ و میگذاریـد أَحسَن َ الخـالِقِین َ عبـادت نیکوترین آفریـدگاران را مراد از خالقین مصوراننـد اللّه َ رَبَّکُم خدای پروردگار شـما است وَ رَب َّ آبائِکُم ُ الأَوَّلِین َ و پروردگار پدران پیشـین شـما است پس او را پرستید و باو شـرک میارید حق سـبحانه و تعالی الیاس علیه السـلام را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشـتند احب نام در اول مسـلمان بوده و در آخر باغوای زن خود از اهل بت پرسـتان شد و الیاس علیه السـلام دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدنـد و بالیاس علیه السـلام رجوع نموده عـذر تدارک خلل خود درخواسـتند الیاس علیه السـلام فرمود که ایمان باید آورد و یگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متأمل شدند الیاس علیه السـلام گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیت دین من و شـما هویـدا گردد بیائیـد تا من خـدای خود را بخوانم و شـما بتان خود را بخوانیـد هر کـدام که دعای ایشان اجابت نمایـد سـزاوار پرستیـدن باشـد ایشان بـدین رضا داده بت خود را بیاراسـتند و سـتایش بسـیار کرده ازو باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس علیه السلام دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او در انکار افزودند فَکَذَّبُوه ُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُم لَمُحضَرُون َ پس بـدرستی که ایشان هر آئینه حاضـر کرده شدگاننـد در دوزخ إِلّا عِبادَ اللّه ِ المُخلَصِین َ مگر بنـدگان خدای تعالی پاک کرده شدگان

از شائبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس ع ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رود و هر چه بدو ظاهر گردد برو سوار شود الیاس علیه السلام در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شیری یا اسپی از آتش پیش وی آمد بر ان سوار شد و الیسع ع را خلیفه خود ساخت حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع ازو سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمد هم انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل ست بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات می فرمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار می کنند و جمعی از صلحای امت ایشانرا می بینند وَ تَرَکنا و بگذاشتیم عَلَیه ِ بر الیاس علیه السلام فِی الآخِرِین َ در میان پسینیان ثنا و درود فراوان یا آن گذاشتیم که گویند سَلام ٌعَلی إِل یاسِین َ سلام بر الیاس و گفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین إِنّا کَذلِکَ َ بدرستی که ما همچنین نَجزِی المُحسِنِین َ جزا میدهیم نیکوکاران را- صفحه : ۱۰۰۷

إِنَّه ُ بدرستی که الیاس علیه السلام مِن عِبادِنَا المُؤمِنِین َ از بندگان گرویدگان ما است ایمان اسمی است جامع مر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی است خاص برای اهل اختصاص نظم اگر بنده خویش خوانی مرا به از مملکت جاودانی مرا شهانی که با تخت فرخنده اند

همه بندگان ترا بنده اند وَ إِن َّلُوطاً لَمِن َالمُرسَلِين َو بدرستيكه لوط بن هاران از پيغمبران فرستاده شده است إِذ نَجَّيناه ُياد كن چون نجات داديم او را وَ أَهلَه ُأَجمَعِين َو اهل بيت او را همه إِلّا عَجُوزاً مگر پيره زنى كه زن او بوده چه او قرار گرفت فِي الغابِرِين َدر بازماندگان بعذاب زيرا كه او كافره بود و با لوط عليه السلام همراهى نكرد ثُم َّدَمَّرنَا الآخَرِين َپس هلاك كرديم ديگران را از قوم وى و ديار ايشان را زير و زبر ساختيم وَ إِنَّكُم لَتَمُرُّون َو بدرستى كه شما اى گروه قريش ميگذريد عَلَيهِم بر منازل ايشان وقتى كه بتجارت شام ميرويد مُصبِحِين َدر حالتى كه داخليد در صباح وَ بِاللَّيل ِو بشب يعنى بر منازل ايشان گذر داريد روز و شب أَ فَلا تَعقِلُون َآيا تعقل نميكنيد و انديشه نمى نمائيد كه عاقبت مكذبان جز بهلاكت نميكشد وَ إِن َّيُونُس َو بدرستى كه يونس بن متى لَمِن َالمُرسَلِين َاز جمله فرستادگان است حق سبحانه او را با اهل نينوى از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سوره يونس گذشت قوم تكذيب وى كردند و او عذاب طلبيد و از ميان قوم بيرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم يونس عليه السلام ايمان آوردند و عذاب مرتفع شد و يونس عليه السلام ازين حال خبر يافت و او قوم را وعده عذاب داده بود كه عذاب بشما فرود آيد پس از انديشه آنكه مردم او را بكذب نسبت دهند روى بجانب دريا نهاد إِذ أَبَق َياد كن آنرا كه گريخت يونس عليه السلام از قوم خود إِلَى الفُلك ِالمَشحُون ِبسوى كشتى

که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افگنده در دریا سوار میشدند یونس علیه السـلام بایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسـید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشـتی هست که کشتی نمی رود یونس علیه السـلام فرموده که بنـده گریخته منم اهـل کشتی گفتنـد حاشـا که تو بنـده باشـی سیمای آزاد مردی و صـلاحیت جوانمردی از بشـره تو لایح است یونس علیه السلام مبالغه کرد که گریخته منم و داب آن قوم چنان بود که بنـده گریخته را در دریا می انداختنـد تا کشتی روان می شـد چون یونس علیه السـلام در ان باب سـخن بسـر حد اطنـاب رسانیـد و آن قوم نمی شـنیدند فرمود که قرعه زنیم عن به فَساهَم َ پس قرعه زدنـد با اهل کشتی سه نوبت عن به فَکان َ مِن َالمُدحَضِین َ پس گشت یونس ع از مـدحضان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمـد اهل کشتی او را برداشـته قصد کردند که او را بـدریا افگنند حق سبحانه وحی فرسـتاد بماهی که در آخر دریاها بودی تا پیش کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس علیه السلام گلیم در سر کشیده خود را در بحر افگند.

صفحه : ۱۰۰۸

فَالتَقَمَه ُالحُوت ُ پس فرود برد او را مـاهی بیـک بـار وَ هُوَ مُلِیم ٌو او ملامـت کننـده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که من او را طعمه تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردم باید که ترکیب او از هم نریزد و ماهی

چنان که مادر را با فرزندان باشد وز نگاهداشت او رعایت مینمود و سر از آب برآورده می رفت و یونس علیه السلام در درون او نفس میزد تا سه روز یا هفت روز آنجا بود و اشهر آن است که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس ع غرائب و عجائب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَو لا أَنَّه ُ پس اگر نه آنست که یونس علیه السلام کان َ مِن َ الْمُسَبِّحِين َ بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که میگفت لا إِله َ إِلّا أَنت َ سُبحانَک َ إِنِّی کُنت ُ مِن َ الظّالِمِين َ یا اگر نه آنست که او پیش از ان که در شکم ماهی رود از ذاکران و نمازگذارندگان بودی لَلَبِث َ هر آئینه درنگ کردی فِی بَطنِه ِ در شکم حوت إِلی یَوم ِ یُبعَثُون َ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار زودش خلاصی داد فَنَبَذناه ُ پس بیفگندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون برآورد و بیفگند بِالعَراءِ بر زمین مأمون یعنی صحرائی که در ان درخت و گیاه و نبات و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفگند وَ هُوَ سَقِیم ٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَ أَنبَتنا عَلَیه ِ و برویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِن یَقطِین ٍ درختی از کدو تا ببرگهای خود او را سایه کرد و در زاد المسیر آورده که خاصیت ورق

یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه ویرا بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد بز کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس علیه السلام می نهاد و او می مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی باقرار اصلی رفت وَ أَرسَلناه‌ُو فرستادیم او را دیگر باره إِلی مِائَهِ أَلف ٍبسوی صدهزار مرد أَو یَزِیدُون َیا زیاده ببست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس علیه السلام باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمد فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعناهُم پس برخورداری دادیم ایشان را إِلی حِین ٍتا آنهنگام که اجل ایشان رسد و بعد از انکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه بمرافعت ابطال منع او میسّر است و نه ببذل اموال دفع او متصور رباعی روز که اجل دست کشاید بستیز وز بهر هلاک برکشد خنجر تیز وقت جدل بود نه هنگام حیل نه روی مقامت و نه یاری گریز فَاستَفتِهِم پس بپرس از بنو خزاع و بنو ملیح و جهنیه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سؤال کن أَ لِرَبِّک َالبَنات‌ُآیا پروردگار ترا دخترانند وَ لَهُم‌ُالبَنُون َو مر ایشان را پسران.

صفحه : ۱۰۰۹

أَم خَلَقنَا المَلائِکَهَ إِناثاً یا ما آفریدیم مر فرشتگان را زنان وَ هُم شاهِدُون َو ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشانرا أَلا إِنَّهُم آگاه باش و بدانکه ایشان مِن إِفکِهِم از دروغ و افترای خود

لَيَقُولُون َوَلَدَ اللّه ُهر آئينه ميگويند بزاد خداى تعالى يعنى براى او بزاند فرزندان الا إِنَّهُم لَكاذِبُون َو بدرستى كه ايشان در انتساب والديت بخداى هر آئينه دروغ گويانند أَصطَفَى البَنات ِ آيا برگزيد خدا دختران را كه مكروه طبع شمااند عَلَى البَنِين َبر پسران كه ماده افتخار و استظهار شما ايشانند ما لَكُم چيست شما را درين قسمت كَيف َتَحكُمُون َچگونه حكم مى كنيد و نسبت ميدهيد بخداى آن را كه براى خود نمى پسنديد أَ فَلاـ تَذَكَّرُون َ آيا انديشه نمى كنيد كه حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه والد از جنس مولود مى بايد و از مثل او مى شايد و حضرت رب العزّت از مثل و شبه مقدّس است أَم لَكُم آيا مر شماراست درين سخن كه ملائكه را بنات اللّه ميگوئيد سُلطان ٌمُبِين ٌحجتى روشن بكتابى فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأتُوا بِكِتابِكُم پس بياريد آن كتاب منزل را إِن كُنتُم صادِقِين َاگر هستيد راست گويان در دعوى خود- آورده اند كه بعضى از بنى خزاعه گفتند كه حق سبحانه با جن مصاهره كرده و برخى از سرورات ايشان اختيار فرموده ملائكه از انها متولد شده اند يا مجوس بر آن بودند كه خداى تعالى و شيطان برادرانند حق سبحانه ميفرمايد كه وَ جَعَلُوا بَينَه ُو ساخته اند ميان خدا وَ بَين َالجِنَّهِ و ميان پرى كه ديو از ايشان ست نَسَباً خويشى و نسبتى وَ لَقَد عَلِمَت ِ الجِنَّهُ و بدرستى كه ميدانند ديوان و پريان كه روز قيامت إِنَّهُم بدرستى كه ايشان يعنى قائلان اينكه سخن يا همه ايشان لَمُحضَرُون َهر آئينه حاضرشدگان باشند براى عذاب جمعى برانند كه مراد از جن

ملائکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند بعضی گفته اند دختران وی اند و ملائکه می دانند که ایشانرا برای سؤال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفّار مر ایشانرا خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا مذکور شد سُبحانَ اللّه ِ پاک است خدای تعالی عَمّا یَصِفُون َاز آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزاری است او را از مقاله کفّار اشرار و همه ایشان بدین نوع خدایرا وصف میکنند إلّا عِبادَ اللّه ِ المُخلَصِین َمگر بندگان خدای پاک شدگان از الواث شکوک و شبهات که ایشان بسزای ستایش او می نمایند.

صفحه : ۱۰۱۰ فَإِنَّکُم پس تحقیق شما ای کافران وَ ما تَعبُدُون َو آنچه می پرستید از بتان ما أَنتُم نیستید شما همه عَلَیه ِ بر آنچه می پرستید بِفاتِنِین َ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إلّا مَن هُوَ مگر آن کسی را که او صال ِ الجَحِیم ِ در آینده بدوزخ است یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت حق سبحانه می کند که ایشان میگویند وَ ما مِنّا و نیست از ما هیچکس إلّا لَه ُمگر آنکه مر او را مَقام ٌ مَعلُوم ٌمقامی است در خدمت و عبادت معین داشته شده و مقرر گشته که از ان تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو بکر ورّاق قدس سره فرموده که مراد مقام سینه است چون خوف و رجا و محبّت و رضا که هر یک از مقربان خطائر

ملکوت و مقدمان صوامع جبروت در مقامی از ان متمکن اند وَ إِنّا لَنَحن ُالصَّافُّون َو بدرستی که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف و ملازمت وَ إِنّا لَنَحن ُالمُسَبِّحُون َو بـدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خدای عز و جل را و تنزیه کننده از هر چه لائق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که اینکه کلام پیغمبر علیه السلام و مومنان است رحمهم اللّه تعالی که میگویند هر یک از ما فردا مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف ایستادگانیم بنماز و بپاکی یادکنندگان مر خدای عز و جل را و تاکیدات اینکه هر دو جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شائبه قصور و فتور خواه به نسبت ملائکه کرام و خواه به نسبت سیّد انام ص و سائر اهل ایمان از اصحاب رض عظام علیهم رضوان اللّه العلام وَ إِن کانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعث لَیَقُولُون َهر آئینه میگفتند لَو أَن َّعِندَنا اگر بودی نزدیک ما ذِکراً ذکری یعنی کتابیکه سبب پند و نصیحت ما بودی مِن َالأَوَّلِین َاز کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی لَکُنّا هر آئینه می بودیم ما عِبادَ اللّه ِالمُخلَصِین َبندگان خدای تعالی پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابیکه اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن فَکَفَرُوا بِه ِپس کافر شدند بوی فَسَوف َیَعلَمُون َپس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است وَ لَقَد سَبَقَت و هر آئینه

پیشی گرفته است کَلِمَتُنا سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده ایم برای پیغمبران و حکم اینکه وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال اللّه تعالی کتب اللّه لاغلبن انا و رسلی یعنی وعده نصرت که کردیم ما لِعِبادِنَا المُرسَلِینَ برای بندگان فرستاده شده إِنَّهُم بدرستی که پیغمبران لَهُمُ المَنصُورُونَ هر آئینه ایشانند یاری کرده شدگان.

صفحه : ۱۰۱۱

وَ إِنَّ جُندَنا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیاء ع لَهُمُ الغالِبُونَ هر آئینه ایشان غلبه کنندگان اند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفّار بر ایشان بسبیل ندرت است فَتَوَلَّ عَنهُم پس روی بگردان ای محمّد ص از ایشان حَتّی حِینٍ تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت که روز بدرست یا روز فتح مکه وَ أَبصِرهُم و به بین حال ایشان در ان روز فَسَوفَ یُبصِرُونَ پس زود باشد که به بینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبه ترا آورده اند که چون کفّار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که اینکه کی خواهد بود آیت آمد که أَ فَبِعَذابِنا آیا بعذاب ما یَستَعجِلُونَ شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فَإِذا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِساحَتِهِم به پیشگاه منزل ایشان فَساءَ صَباحُ المُنذَرِینَ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان قبائل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکریکه قصد قبیله داشتندی همه شب راه پیموده و وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی ایشان درآمدندی و دست بغارت و اسر و تاراج برکشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب اغلب غارت در صباح واقع

میشد غارت را صباح نام نهادندی و هر چند که غارت در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مردی است که در ان صباح که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که اللّه اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحه قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه و تعالی دیگر بار بجهت تاکید میفرماید وَ تَوَل َّعَنهُم و روی بگردان ای محمّد ص و اعراض کن از ایشان حَتّی حِین ٍ تا وقتی که آیت السیف نازل شود وَ أَبصِر و ببین که عذاب بر ایشان فرود آید فَسَوف َیُبصِرُون َ پس زود بود که بینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سُبحان َرَبِّک َ پاک است پروردگار تو رَب ِّالعِزَّهِ خداوند عزّت و قوّت و غلبه عَمّا یَصِفُون َاز آنچه وصف میکنند مشرکان او را وَ سَلام ٌعَلَی المُرسَلِین َ و سلام بر فرستاده شدگان وَ الحَمدُ لِلّه ِ و همه ستایشها رَب ِّالعالَمِین َمر خدای را عز و جل که پروردگار عالمیان است درین آیت بندگانرا تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید میکند و امام محی السنته رح در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم اللّه وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که برو پیمایند مزد و ثواب را به پیمانه بزرگ تر باید که آخر کلام او از مجلس اینکه آیت باشد سبحان ربک الآیه تا ثواب بیابد.

صفحه : ۱۰۱۲

سوره ص

مکیه و هی

ثمـان و ثمـانون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- ص ابو بکر وراق و قطرب رح براننـد که حروف مقطعه جهت تسـکیت کفـار است که هر وقت که حضـرت رسـالت پنـاه صـلی اللّه علیه و سـلّم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صـفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضـرت صلی اللّه علیه و سلّم بر غلط افتد حق سبحانه و تعالی اینکه حروف را فرسـتاد تـا ایشـان بعـد از اسـتماع آن متأمـل و متفکر شـده از تغلیـط باز مینماننـد و درین حروف بخصوصه گفته انـد که نام خـدایست عز و جل یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صـمد و صانع و صادق الوعـد یا اشارت ست بصـدق اللّه یا بصـدق محمّد صـلوات اللّه علیه و سـلامه و در احقاف آورده است که اسم محمدست ص و مرتضی علی کرم اللّه وجهه فرمود که نام بحری ست در آسـمان صاحب لباب گفته علیه الرحمه که آن بحریست که عرش خـدای عز و جل برو است یا دریائی ست که حق تعالی بـدان مردگانرا زنده گرداند امام قشـیری رح فرموده که حق سـبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصـفای محبت دوسـتان سلمی رح گفته که قسم است بصـفای دل عارفـان در تاویلات آورده که قسم است بصورت محمـدیه علی صاحبهـا الصـلوه و السلام و در بحر الحقایق گوید که قسم ست بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او ما بینهما وَ القُرآن ِو بحق قرآن ذِی الذِّکرِ خداوند عظمت و شرف و

شهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم اینکه که کار نه آنست کفار پندارند بَل ِ الَّذِین َ کَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند از رؤسای قریش فِی عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول حق وَ شِقاقٍ و در مخالفت خدای عز و جل و عداوت رسول ص کَم أَهلَکنا چندین هلاک کردیم مِن قَبلِهِم پیش از کفّار مکّه مِن قَرن ٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فَنادَوا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشانرا بفریاد رسد وَ لات َو نیست آنهنگام حِین َمَناص ٍ هنگام رجوع بگریزگاه در معالم التنزیل فرموده که عادت کفّار مکّه آن بود که چون کارزار بر ایشان دراز شدی میگفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهید که بهنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود وَ عَجِبُوا و شگفت دارند کافران أَن جاءَهُم آنکه آمد بدیشان مُنذِرٌ مِنهُم پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَ قال َالکافِرُون َو گفتند ناگرویدگان هذا اینکه منذر ساحِرٌ جادو است در آنچه از خوارق عادت بما می نماید کَذّاب ٌدروغگوی ست در دعوی نبوّت یا اسناد قرآن بخدای عز و جل چه تیره رأی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد قطعه گشت طالع آفتابی اینکه چنین عالم فروز دیده خفاش را یکذره در وی نور نی از شعاع روز روشن روی گیتی مستیز تیرگی شب هنوز از دیده وی دور

نی آورده اند که بعد از اسلام حمزه رض و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده و گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را میفریبد و دین محدّث و آئین مجدّد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در میان جمع ما می افگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای اینکه نائره عاجز آید ابو طالب آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را طلبیده گفت ای محمّد ص قوم تو آمدند و ایشانرا از تو مدعا اینست که یک بارگی طریق انحراف مورز در متمنای ایشان تامل نمای حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفت آنکه دست از نقص دین بداری و سب الهه ما فروگذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه علیه صلوات اللّه فرمود که من هم از شما می طلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمانبرداری شما بربندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که لا ـ اله الا ـ اللّه یکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند.

صفحه : ۱۰۱۳

أَ جَعَلَ ٱلْآلِهَةَ آیا گردانید محمّد ص خدایان را إِلٰهاً واحِداً خدای یگانه و یکتا إِنَّ هٰذا بدرستی که یگانگی خدای لَشَیْءٌ عُجابٌ چیزیست نیک شگفت که سه صد و شصت بت

که ما داریم کار یک شهر مکّه راست نمی توانند کرد یک خدای که محمّد ص میگوید کار تمام عالم چون تمام سازد وَ انطَلَقَ ٱلمَلَأُ و بشتاب رفتند بزرگان قوم از خانه ابو طالب مِنهُم از جماعت قریش یکدیگر را میگفتند أَنِ امشُوا آنکه بروید وَ اصبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلی آلِهَتِکُم بر پرستش خدایان خود إِنَّ هذا بدرستی که اینکه مخالفت محمّد ص با ما لَشَیءٌ یُرادُ چیزیست که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلائیکه مدعای محمّد ص است چیزی است که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلی باشند ما سَمِعنا بِهذا نه شنوده ایم اینکه که او میگوید از وحدانیت خدای عز و جل فِی المِلَّهِ الآخِرَهِ در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را بر آن یا در ملّت عیسی علیه السلام که آخرین ملّت ست چه ایشان بتثلیث قائل اند نه بتوحید إِن هذا نیست اینکه توحید که او میگوید إِلَّا اختِلاقٌ مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود می بافد أَ أُنزِلَ عَلَیهِ الذِّکرُ آیا فرو فرستاده اند بر وی قرآن را مِن بَینِنا از میان ما یعنی چرا از جماعت و مأوی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان اینکه سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است بَل هُم بلکه ایشان فِی شَکٍّ در گمانند مِن ذِکرِی از وحی من بَل لَمّا یَذُوقُوا عَذابِ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زائل گردد و همه دانند که هر چه پیغمبر من بطریق

وحی ادا میکرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان دم تصدیق خواهند زد و فائده نخواهد داد أَم عِندَهُم آیا نزدیک ایشان ست خَزائِن ُرَحمَهِ رَبِّکَ َخزانهای رحمت پروردگار تو العَزِیزِ پروردگار غالب که مغلوب نگردد الوَهّابِ ِ بخشنده که هر چه بخشد به مستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و تصرف ایشان نیست تا ببعضی از صنادید خود دهند بلکه عطیه است از حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد نظم چون ز حال مستحقان آگهی هر چه خواهی هرکرا خواهی دهی دیگران را اینکه تصرف کی رواست اختیار اینکه تصرفها تراست.

صفحه : ۱۰۱۴

أَم لَهُم آیا مر ایشان راست مُلکُ ُالسَّماواتِ ِوَ الأَرضِ ِبادشاهی آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است و اگرچه ایشان مالک اند اینکه ملک را فَلیَرتَقُوا پس باید که بالا روند فِی الأَسبابِ ِدر سببها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بر آن اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفّار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و اینکه سخن از غایت تهکم است جُندٌ ما ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنالِکَ َآنجا- اشارت است بمصارع ایشان در بدر مَهزُومٌ ٌلشکری شکسته شده مِنَ َالأَحزابِ ِاز گروهها که لشکر کشیده با رسول جنگ می کرده اند یکی از دلائل اعجاز قرآن اینست

که خدا خبر داد پیغمبر خود را در مکّه که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد و چنان شد کَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَومُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام مر وی را وَ عادٌ و قوم عاد هود علیه السلام را وَ فِرعَونُ و فرعون موسی علیه السلام ذُو الأَوتادِ خداوند میخها صفت فرعون است و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیمه که اطنبه آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مومنان را بدان تعذیب می نمود وَ ثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح علیه السلام را در نکت و عیون آورده اند که تکذیب قوم صالح ع مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اوّل که صالح علیه السلام قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده گردانیده بر ایشان فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَ قَومُ لُوطٍ و گروه لوط علیه السلام مر او را وَ أَصحابُ الأَيكَةِ و اهل بیشه شعیب علیه السلام را أُولئِكَ الأَحزابُ آن گروهند حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد إِن كُلٌّ نبودند هیچ یک از ایشان إِلّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقابِ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَ ما يَنظُرُ و نمی نگرند و انتظار نمی برند هؤُلاءِ اینکه

گروه از قوم تو إِلّا صَيحَةً واحِدَةً مگر يک صيحه را که نفخه اولى است و همه بدان بميرند ما لَها نيست آن صيحه را مِن فَواقٍ هيچ رجوعى يعنى کس نتواند که آنرا رد کند و بازگرداند وَ قالُوا رَبَّنا و گفتند معاندان قريش نضر بن حارث و احزاب او که اى پروردگار ما عَجِّل لَنا قِطَّنا بشتاب بده بهره ما را از عذابى که محمّد ص ما را بدان وعيد ميکند يا از روى تعجيل ده ما را صحيفه اعمال ما تا در ان نگريم قَبلَ يَومِ الحِسابِ پيش از روزشمار اينکه استعجال از روى استهزاء ميکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم ملول مى شد حضرت عزت جل و علا فرمود که.

صفحه : ۱۰۱۵

اصبِر شکيبائى کن عَلى ما يَقُولُونَ بر آنچه ايشان ميگويند اينکه حکم بآيت السيف منسوخ است وَ اذکُر عَبدَنا داوُدَ و ياد کن بنده ما داود عليه السلام را ذَا الأَيدِ خداوند قوت در دين يا در حرب يا در مملکت دارى و گفته اند در عبادت چه همه شبها بطاعت ميگذرانيد و روزى روزه ميداشت و روزى افطار ميکرد إِنَّهُ أَوّابٌ بدرستى که او بازگردانيده بود بما إِنّا سَخَّرنَا الجِبالَ بدرستى که ما رام گردانيديم کوهها را با داود عليه السلام تا هر جا که ميخواست ميرفتند مَعَهُ يُسَبِّحنَ با او تسبيح ميکردند بِالعَشِيِّ شبانگاه وَ الإِشراقِ و بوقت برآمدن آفتاب، صاحب کشف الاسرار رح فرمود که تسبيح کوهها و سنگ ها اگرچه بر عقلا پوشيده است از قدرت حق سبحانه بديع و بعيد نيست و تسبيح حصا در دست مصطفى

صلی اللّه علیه و سلّم از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب ازو میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در ان نگریست سنگ با وی بسخن درآمد که ای ولی خدا چندین سال است که خدای تعالی مرا آفریده و از هیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا اینکه سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی همانجا رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اوّل قطره ها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی اینکه گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اوّل قطرها که میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود بیت سر گریه داریم دور و دراز ندانم ز حسرت بود یا ز ناز از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است وز کوه ناله دان و مپندار کان صدست وَ الطَّیرَ و مسخر کردیم مر او را مرغان مَحشُورَةً جمع کرده شده نزد وی وصف زده و بالای سر او کُلٌّ لَه ُهر یک از کوهها و مرغان مر داود علیه السلام را أَوّابٌ مطیع بودند یا بازگرداننده آواز خود را با وی به تسبیح وَ شَدَدنا و محکم کردیم ما مُلکَه ُبادشاهی ویرا بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کنندگان یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در

دل اعادی یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رح فرمود که استحکام ملك بدان بود و حق سبحانه و تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد و از خصمین هر کدام بر حق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر بر اخذ آن قادر نبودی وَ آتَیناه ُالحِکمَهَ و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَ فَصل َالخِطاب ِ و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبه از ان دریافتی یا سخن میانه جامع مقصود خالی از اکثار بی اشباع ممل و اختصار مخل مرتضی علی کرم اللّه وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و بباید دانست که در قصّه داود علی نبینا و علیه السّلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیارست و بعضی از مفسران اینکه قصّه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکند و آنچه بصحت اقرب می نماید آن است که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد کند اولیای زن را با وی خرخشه افتاده بوی ندادند و داود علیه السلام جهت خود خطبه فرمود او را نود و نه زن بود او را نیز بخواست در زاد المسیر آورده است که عتاب الهی با وی

آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن بر اینکه وجه است که.

صفحه : ۱۰۱۶

وَ هَل أَتاكَ َو آیا آمد بتو نَبَأُ الخَصمِ ِخبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل ع و میکائیل ع در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال فرمودی روز عبادت ببالا خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را از درآمدن بر وی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان بخانه داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید إِذ تَسَوَّرُوا المِحرابَ َیاد کن چون بالا رفتند بسوی غرفه وی إِذ دَخَلُوا چون درآمدند عَلی داوُدَ بر داود علیه السلام و ایشان را دید فَفَزِعَ َبس بترسید مِنهُم از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه درآمدند قالُوا لا تَخَف گفتند مترس ای داود خَصمانِ ِما دو گروهیم خصم یکدیگر بَغی بَعضُنا ستم کردند برخی از ما عَلی بَعضٍ ٍبر برخی دیگر فَاحکُم بَینَنا پس حکم کن میان ما بِالحَقِ ِبراستی وَ لا تُشطِط و جور مکن در حکم خود وَ اهدِنا و راه نمای ما را إِلی سَواءِ الصِّراطِ براه میانه که آن عدل است و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده بداود گفت إِنَّ َهذا أَخِی بدرستی که اینکه برادر من است در دین و

صحبت لَه ُ تِسع ٌ وَ تِسعُون َ نَعجَةً مر او را نود و نه میش است وَ لِی َ نَعجَةٌ واحِدَةٌ و مرا یک میش و بس فَقال َ پس گفت أَکفِلنِیها آنرا نصیب من گردان و تملیك من كن وَ عَزَّنِی و غلبه كرد بر من فِی الخِطاب ِ در سخن گفتن و نگذاشت كه تعلل كنم در ان قال َ گفت داود كه اگر حال برین منوال است لَقَد ظَلَمَك َ بخدای عز و جل كه ستم كرده است بر تو بِسُؤال ِ نَعجَتِك َ بخواستن میش تو و جمع كردن آن إِلی نِعاجِه ِ با میشهای خود وَ إِن َّ كَثِیراً و بدرستی كه بسیاری مِن َ الخُلَطاءِ از شركای كه مال بهم خلط میكنند لَیَبغِی هر آئینه ستم میكنند بَعضُهُم عَلی بَعض ٍ برخی از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود می طلبند إِلَّا الَّذِین َ آمَنُوا مگر آنانكه گرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و كردند عملهای ستوده وَ قَلِیل ٌ ما هُم و اندكی اند ایشان در میان شركا و چون داود علیه السلام اینكه سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غائب شدند داود ع در تامل افتاد وَ ظَن َّ داوُدُ و گمان برد داود أَنَّما فَتَنّاه ُ آنكه ما او را امتحان كردیم بدین حكومت تا متنبه گردد. فَاستَغفَرَ پس طلب آمرزش كرد رَبَّه ُ پروردگار خود را وَ خَرَّ راكِعاً و بیفتاد بر روی در حالتی كه سجده كننده بود وَ أَناب َ و بازگشت بخدای عز و جل اینكه سجده نزد امام اعظم رض سجده عزیمت است و میگوید بتلاوت وی سجده باید كرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزائم نیست و ازو امام احمد حنبل رض درین سجده

دو روایت ست- و اینکه سجده دهم است بقول امام اعظم رض و در فتوحات مکیه اینکه را سجده انابت گفته و فرمود که یقال لها سجده الشکر فی حضره نور الانوار لان داود ع سجدها شکرا- صفحه : ۱۰۱۷

فَغَفَرنا لَه ُ پس بیامرزیدیم مر داود ع را ذلِكَ ـ آنچه ازو استغفار کرده بود وَ إِن َّلَه ُو بدرستی که مر او را عِندَنا لَزُلفی نزدیک ما قربت ست بعد از مغفرت وَ حُسن َمَآب ٍ و نیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را یا داوُدُ إِنّا جَعَلناكَ ـای داود بدرستی که گردانیدیم ترا خَلِیفَةً فِی الأَرض ِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیاء ع که پیش از تو بودند ساختیم فَاحکُم پس حکم کن بَین َالنّاس ِ میان مردمان بِالحَق ِّ براستی وَ لا تَتَّبِع ِ الهَوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَیُضِلَّكَ ـ پس گمراه گرداند هوا ترا عَن سَبِیل ِ اللّه ِ از راه خدای تعالی إِن َّالَّذِین َیَضِلُّون َـ بدرستی که آنانکه گمراه میشوند عَن سَبِیل ِ اللّه ِ از راه خدای عز و جل یعنی دلائل که برای حق نصب کرده است لَهُم مر ایشانراست عَذاب ٌ شَدِیدٌ عذابی سخت بِما نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند یَوم َالحِساب ِ روز شمار را برای آن روز کاری نساخته اند در فوائد السلوك آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاری و شهریاری چه گران باری که حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوه و السّلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بحمل اعبای چنین امری مأمور گردد و بخطب اثقال چنین خطابی مخاطب می شود فاحکم بین النّاس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق

معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جاده حق نه نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر مشایعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسله الذهب می فرماید نظم نص قرآن شنو که حق فرمود در مقام خطاب با داود که ترا زان خلیفگی دادیم سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی ملک را ز عدل اساس حکم رانی بعدل بین النّاس هر که دانی ز عدل مستورست از مقام خلیفگی دورست آنکه گیرد ستم ز دیو سبق عقل چون خواندنش خلیفه حق وَ ما خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ارض و سما است باطِلًا آفریدنی بباطل یعنی اینها را بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذلِکَ آنکه آفریدن اشیاء بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا گمان آنانست که کافر شدند و بسرّ آفرینش پی نبردند فَوَیلٌ پس وای لِلَّذِینَ کَفَرُوا مر آنانرا که نگرویدند بدین حق و بدین نوع گمان بردند مِنَ النّارِ از آتش دوزخ آورده اند که کفّار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد اینکه آیت آمد که أَم نه چنان است آیا نَجعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا میگردانیم آنانرا که گرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا کَالمُفسِدِینَ مانند تباه کاران فِی الأَرضِ در زمین یعنی کافران أَم نَجعَلُ المُتَّقِینَ میگردانیم پرهیزگاران را کَالفُجّارِ مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمی گردانیم.

صفحه : ۱۰۱۸

کِتابٌ اینکه

کتابی است یعنی قرآن أَنزَلناه ُفرو فرستادیم آنرا إِلَیک َمُبارَک ٌبسوی تو برکت داده شده و بسیار خیر لِیَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آیاتِه ِدر آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقائق آن وَ لِیَتَذَکَّرَ و تا پندپذیر شوند أُولُوا الأَلباب ِخداوندان عقول صافیه وَ وَهَبنا لِداوُدَ و بخشیدیم ما مر داود علیه السلام را سُلَیمان َیعنی فرزندی که آن سلیمان ع است نِعم َالعَبدُ نیکو بنده بود سلیمان ع إِنَّه ُأَوّاب ٌبدرستیکه او رجوع کننده بود با خدای عز و جل در همه احوال آورده اند که سلیمان علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسپ از ایشان گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته و بمیراث بسلیمان علیه السلام رسید و در معالم میگوید که اسپان دریائی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان علیه السلام آوردند و بهر تقدیر سلیمان علیه السلام خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند بسبب آن از درد که در آخر روز داشت بازمانده همه را قربان کرده چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذ عُرِض َعَلَیه ِو یاد کن چون عرضه کرده شد بر سلیمان ع بِالعَشِی ِّبآخر روز الصّافِنات ُاسپان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از قائمه چهارم و اینکه صفت پسندیده است در اسپ الجِیادُ اسپان تیزرو و او بنظاره ایشان مشغول بود تا ورد او فوت گشت فَقال َپس گفت سلیمان ع إِنِّی أَحبَبت ُبدرستی که من برگزیده ام حُب َّالخَیرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بحری که بازماندم عَن ذِکرِ رَبِّی

از یـاد پروردگـار خود یعنی وردی که داشـتم در آخر روز حَتّی تَوارَت تا وقتی که پوشـیده شـد آفتاب بِالحِجاب ِ بپرده شب و گفته انـد حجـاب کوهی سبز است محیـط بکره زمین رُدُّوها بازگردانیـد اسـپانرا عَلَی َ بر من چون بازگردانیدنـد فَطَفِق َ پس در ایسـتاد و میسود شمشـیر مَسـحاً سودنی بِالسُّوق ِ بساقهای اسپان یعنی پی میکرد ایشانرا وَ الأَعناق ِ و بر گردنهای ایشان یعنی می برید سـرهای ایشان را و در آنزمان گوشت اسپ حلال بود و آنرا در راه خدای تعالی برای قربان ذبح میکردند و بعضـی علماء برانند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان ع بسبب مطالعه اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان ع باذن خدای تعـالی ملائکه را که موکـل بودنـد بر آفتـاب فرمود که رُدُّوها عَلَی َ بازگردانیـد آفتاب را برای من حق سـبحانه تعالی فرمود تا آفتاب را بازگردانیدند تا بموضع وقت عصـر آمد تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضـرت پیغمبر ما در صـهبای خیبر بعـد از غروب بازگشت و بجای عصـر باز آمد تا مرتضـی علی کرم اللّٰه وجهه نماز عصـر بگذارد نزد محدثان مشـهورست امام طحاوی رح در شـرح آثار خویش آورده که روات اینکه حـدیث ثقات انـد و از احمـد بن صالح رح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافـل کننـد از حفـظ اینکه حـدیث زیرا که علامـت نبوت است قطعه گه دعوتش گرفته گریبـان آفتـاب بالا کشـید از چه مغرب بر آسـمان گه قرص بـدر را بسـر گرد خوان چرخ دسـتش دو نیم کرده بیـک ضـربت بنـان آورده انـد که حضرت واهب العطیات سلیمان علیه السلام را پسری ارزانی فرمود

جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بحوزه تسخیر درآرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت او را بسحاب سپرد تا برضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افگندند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که.

صفحه : ۱۰۱۹

وَ لَقَد فَتَنّا سُلَیمان َو بدرستیکه ما آزمودیم و در فتنه افگندیم سلیمان ع را وَ أَلقَینا و برانداختیم عَلی کُرسِیِّه ِ بر تخت او پسر او را جَسَداً جسد بی روح سلیمان علیه السلام از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را به ابر سپرد و توکّل بخدا نکرد پشیمان شد ثُم َّ أَناب َ پس بازگشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکّل بر خدای عز و جل بباید کرد و در لباب آورده که سلیمان ع بیمار شده بمرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح مینمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات مملکت خلل نپذیرد پس بازگشت بصحت- و مشهور آنست که بواسطه ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخره جنی افتاده و چهل روز بتخت سلیمان ع نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمده بمملکت بازگشت و از روی نیاز دعا اشتغال باز نمود قال َ گفت سلیمان ع رَب ِّاغفِر لِی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده وَ هَب لِی و ببخش مرا مُلکاً لا یَنبَغِی پادشاهی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مِن بَعدِی مر یکی را پس از من تا چنین ملک

معجزه من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخره جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده تا دیگری طلب هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملك بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتواند بود إِنَّكَ أَنتَ الوَهّابُ بدرستی که تو بخشنده و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح فرمود که سلیمان علیه السلام ع بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم را بملك دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جراءت نمود که در جنب همّت او دنیا و ما فیها پر پشه نمی ارزد و نمی سنجد بیت عارفان هر چه ثباتی و بقائی نکند گر همه ملك جهان است بهیچش نخرند و ازین است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان ع آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت پناه علیه صلوات اللّه و سلامه را آن ملك حاصل ود چنانچه در صحیحین مذکورست که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن درآمد تا نماز بر من قطع کند خدایت تعالی مرا قوّت داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بندم تا شما درو نگرید پس یاد کردم و دعای سلیمان علیه السلام را رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و ناامید بازگشت فَسَخَّرنا پس رام گردانیدیم لَهُ الرِّیحَ مر سلیمان ع را باد تا فرمان

وی برد تَجرِی برود بِأَمرِه ِ بفرمان او رُخاءً نرم و خوش حَیثُ أَصاب َهر جا که قصد کرده باشد وَ الشَّیاطِین َو مسخر کردیم مر او را دیوان کُل َّبَنّاءٍ هر یکی بناکننده تا برای وی عمارتها بسازند وَ غَوّاص ٍو غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَ آخَرِین َو دیگر رام ساختیم مر او را دیوان دیگر مُقَرَّنِین َبا هم بسته فِی الأَصفادِ در بندهائی یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند بصناع برای وی کار کردندی و جمعی دیگر که متمرد بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم او را هذا اینکه چنین ملکی که بتو دادیم عَطاؤُنا بخشش ماست بتو فَامنُن پس منت نه بر هر که خواهی و او را از ان محظوظ گردان أَو أَمسِک یا بازدار عطای خود را از هر که خواهی بِغَیرِ حِساب ٍبی حساب در من ّو امساک یعنی تصرف در ان مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود.

صفحه : ۱۰۲۰ وَ إِن َّلَه ُو بدرستی که سلیمان ع را است عِندَنا نزدیک ما لَزُلفی قربت بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملکی عظیم که در دنیا داشت وَ حُسن َمَآب ٍو مر اوراست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات وَ اذکُر عَبدَنا أَیُّوب َو یاد کن بنده ما ایوب ع را إِذ نادی چون بخواند رَبَّه ُآفریدگار خود را أَنِّی بآنکه مرا مَسَّنِی َالشَّیطان ُبِنُصب ٍمس میکند شیطان و میرساند بمن رنج وَ عَذاب ٍو الم و آنچنان بود که ابلیس شماتت میکرد مر

ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواضل نعم از تو بازگرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را، تا حدیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سوره انبیاء مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل علیه السلام را نزد وی فرستاد و جبرئیل ع بیاید و مر او را گفت ارکُض بِرِجلِكَ ۖ بزن پای خود را بر زمین ایوب ع بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از تخت قدم از جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل فرمود که هذا مُغتَسَلٌ اینکه چشمه آب گرم جای غسل کردن ست یا آبی است که بدان غسل کنند و اینکه چشمه دیگر بارِدٌ/ آبی سردست وَ شَرابٌ و آشامیدنی پس ایوب ع در ان چشمه حارّه غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از ان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زائل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد می بود و بوقت غسل کردن گرم وَ وَهَبنا لَهُ و بخشیدم مر او را یعنی بوی عطا کردیم أَهلَهُ کسان ویرا یعنی فرزندان او را زنده کردیم وَ مِثلَهُم مَعَهُم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رَحمَةً مِنّا از برای بخششی که فائض شد از ما وَ ذِکری و برای پند گرفتن لِأُولِی الأَلبابِ

مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار کشند بفرح و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر بازبسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج نظم کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آئینه در گنج مراد بگشاید بشام تیره محنت بساز و صبر نمای که دم بدم سحر از پرده روی بنماید آورده اند که در زمان مرض ایوب ع علی نبینا و علیه السلام زوجه او رحیمه نام بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب علیه السلام سوگند خورد که او را صد چوب زند تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید وَ خُذ بِیَدِکَ-و بگیر بدست خود ضِغثاً دسته چوب از خرما یا از خشایش خشک شده که بعدد صد باشد فَاضرِب بِهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَ لا تَحنَث و حانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن إِنّا وَجَدناهُ بدرستیکه ما یافتیم ایوب ع را صابِراً شکیبا در آنچه در نفس و مال و ولد وی رسید نِعمَ-العَبدُ نیکو بنده است ایوب ع إِنَّهُ أَوّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود.

صفحه : ۱۰۲۱

وَ اذکُر عِبادَنا و یاد کن بندگان ما را إِبراهِیمَ-ابراهیم را وَ إِسحاقَ-و پسر او اسحق ع را وَ یَعقُوبَ-و نبیره وی یعقوب ع را أُولِی الأَیدِی خداوندان دستها وَ الأَبصارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن

بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوای مبادی آن ابصارست یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت در دین إِنّا أَخلَصناهُم بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشانرا بِخالِصَهٍ بخصلتی پاك از شوائب معائب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذِکرَی الدّارِ یاد کردن سرای آخرت است چه مطمح نظر انبیاء علیهم السلام جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر میشود وَ إِنَّهُم و بدرستی که اینکه پیغمبران ع عِندَنا نزدیك ما لَمِنَ المُصطَفَینَ الأَخیارِ از جمله برگزیدگان و نیکانند وَ اذکُر إِسماعِیلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح ع را وَ الیَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس علیه السلام بود و بآخر خلعت پیغمبری یافت وَ ذَا الکِفلِ و خداوند پایندانی را که بشر بن العیف بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او پسر ایوب ع است و بعد از پدر مبعوث شده بقومی از شام و خدا او را ذو الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس ع متکفل شد که بامر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَ کُلٌّ و همه اینکه نام بردگان بودند مِنَ الأَخیارِ از برگزیدگان خلق هذا اینکه خبر انبیاء ع ذِکرٌ یاد کردنیست ترا که محمدی ص و قوم ترا وَ إِنَّ لِلمُتَّقِینَ و بدرستی که مر پرهیزگاران را لَحُسنَ مَآبٍ نیکوئی بازگشتنی است و آن بازگشتنی جَنّاتِ عَدنٍ بوستانهای اقامت است

مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده باشد لَهُم ُالأبواب ُبرای ایشان درهای آن بوستان مُتَّکِئِین َایشان تکیه زدگان باشند بر آن تختها فِیها در ان باغها چنانچه متنعمان برای راحت یَدعُون َمیخواهند و میخوانند فِیها در ان بوستانها بِفاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ میوه بسیار را چه تفکر برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وَ شَراب ٍو دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَ عِندَهُم و نزدیک ایشان باشند قاصِرات ُالطَّرف ِکوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند أَتراب ٌهمزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی برانند که مراد از اتراب آن است که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در ان تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد.

صفحه : ۱۰۲۲

هذا گویند ملائکه بهشتیان را که اینکه است ما تُوعَدُون َآنچه وعده داده شده بودید بآن لِیَوم ِالحِساب ِدر روزشمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند إِن َّهذا بدرستی که آنچه ما بینیم از نعمت لَرِزقُنا هر آئینه روزی ما است که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته ما لَه ُنیست مر اینکه را مِن نَفادٍ هیچ کمی و انقطاع هذا اینست آنچه بهشتیان را باشد وَ إِن َّ لِلطّاغِین َو بدرستی که مر نافرمان برادران را یعنی کافران را لَشَرَّ مَآب ٍهر آئینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّم َدوزخ است یَصلَونَها درآیند در ان دوزخ فَبِئس َالمِهادُ پس بد آرام گاه است

دوزخ هـذا اینست عـذاب فَلیَذُوقُوه ُ پس بایـد که بچشـند آنرا حَمِیم ٌ آن آب گرم است در نهـایت حرارت که چون پیش لب رسـد ویرا بسوزد و چون بخورنـد رودها پاره شونـد وَ غَسّاق ٌ و زمهریر که دوزخیان را به برودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزانـد و گوینـد غساق چیزی گنـده را گویند بلغت ترک و مراد اینجاریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیـان سـیلان میکنـد آنرا جمع کرده میخورانـند ایشان را وَ آخَرُ و ایشانرا عـذابی دیگر است مِن شَـکلِه ِ مثل اینکه عـذاب که مـذکور شـد أَزواج ٌ نوعها یعنی اینکه عـذاب گوناگون است اما همه مشابه یکدیگرانـد در تعـذیب و آلام آورده اند که چون رؤسـای کفار بـدوزخ درآینـد متابعان ایشانرا نیز بایشان درآرنـد و ملائکه رؤسا را گوینـد هـذا فَوج ٌ اینکه گروه است مُقتَحِم ٌ مَعَکُم در آینده در دوزخ برنج و سـختی با شما ایشان گویند لا مَرحَباً بِهِم هیچ مرحبا مباد ایشانرا إِنَّهُم بدرستی که ایشان صالُوا النّارِ درآیندگاننـد بـآتش بشومی عملهـای خود چنـانچه مـا درآمـدیم مرحبا کلمه است که برای اکرام مهمان گوینـد رؤسا مر تابعان خود را نفرین کنند به لامر حبابهم و چون تابعان از متبوعان اینکه سـخن بشـنوند قالُوا گویند بَل أَنتُم بلکه شـما لا مَرحَباً بِکُم مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین بد ای رؤسای کفار سزاوارترايد أَنتُم قَدَّمتُمُوه ُ لَنا شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردیـد تا بسـبب اضـلال شـما بـدوزخ درآمدیم فَبِئس َ القَرارُ پس بد قرارگاهی است دوزخ آنگاه تابعان دیگر باره قالُوا رَبَّنا گویند ای پروردگار ما مَن قَدَّم َ لَنا هر که فرا

پیش داشت برای ما هـذا اینکه کفر و ضـلال را و ما را از راه حق بلغزاینـد فَزِده ُ پس زیاده کن او را عَذاباً ضِعفاً عذابی دوباره فِی النّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان کن و گویند حیّات و عقارب دوزخ بر ایشان گمار.

صفحه : ۱۰۲۳

وَ قـالُوا و گوینـد صـنادید قریش مـا لَنا چیست ما را که امروز لا نَری نمی بینیم رِجالًا کُنّا نَعُدُّهُم مردانی را که بودیم ما که می شمردیـم ایشـانرا در دنیـا مِنَ الأَشـرارِ از بـدان و مردودان در موضـح آورده کـه چـون کفـار قریش در دوزخ نگرنـد و فقرای مسـلمانان چون عمار و صـهیب و خبّاب و بلال رض را نه بینند گویند أَتَّخَذناهُم اسـتفهام برای تقریر است یعنی آیا ما ایشان را فرا گرفتیم سِخرِیًّا مهزوبهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ درنیاورده اند أَم زاغَت یا در آورده اند و میل کرده است عَنهُم الأَبصـارُ از ایشـان چشـمهای مـا یعنی نمی بینیم ایشانرا در آثار آمـده که حق سـبحانه و تعالی آن گروه فقراء را بر غرفات بهشت جلوه دهـد تا کفار به بیننـد و حسـرت ایشان بیفزایـد إِنَّ ذلِکَ بدرستی آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آئینه راست و درست است و آنست تَخـاصُم أَهـلِ النّارِ جنـگ و جـدال اهـل نـار و ماجرای ایشان قُل بگو ای محمّـد ص مشـرکان مکه را إِنَّما أَنَا جز اینکه نیست که من مُنـذِرٌ بیم کننـده و ترساننده ام از عذاب خدای عز و جل وَ ما مِن إِله ٍ و نیسـت هیچ خدای برای پرستش إِلَّا اللّه الواحِدُ مگر خدای عزّ و جل یگانه که ذات او

شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد القَهّارُ قهرکننده که بنای آمال را بقواصف آجال درهم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نظم غیرتش غیر در جهان نگذاشت وحدتش رسم اینکه و آن برداشت گم شود جمله ظلمت پندار نزد انوار واحد قهار رَب ُّالسَّماوات ِوَ الأَرض ِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَ ما بَینَهُمَ‍ا و آنچه میان ایشان است العَزِیزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الغَفّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُل هُوَ بگو ای محمّ‍د ص آنچه گفتم مر شما را و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِیم ٌخبری بزرگ است أَنتُم عَنه ُمُعرِضُون َشما از ان روی گردانیدگانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از ان اعراض می نمائید آخر در نگرید اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی ما کان َلِی نبودی مرا مِن عِلم ٍهیچ دانشی بِالمَلَإِ الأَعلی بگروهی برتر یعنی ملائکه إِذ یَختَصِمُون َآنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم علیه السلام أَ تَجعَل ُفِیها مَن یُفسِدُ فِیها وَ یَسفِک ُالدِّماءَ وَ نَحن ُنُسَبِّح ُبِحَمدِک َوَ نُقَدِّس ُلَک َقال َإِنِّی أَعلَم ُما لا تَعلَمُون َپس بر نبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصّه آدم و ملائکه علیهم السلام بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی إِن یُوحی وحی کرده نمی شود إِلَی َّبسوی من إِلّا أَنَّما أَنَا مگر آنکه جز اینکه نیست که من نَذِیرٌ مُبِین ٌبیم کننده ام آشکارا

یا هویداکننده موجبات عذاب را.

إِذ قالَ رَبُّکَ یاد کن ای محمّد ص چون گفت پروردگار تو لِلمَلائِکَهِ مر فرشتگان را إِنِّی خالِقٌ که من آفریننده ام بَشَراً آدمی را مِن طِینٍ از گل مراد آدم علی نبینا و علیه السلام است فَإِذا سَوَّیتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم وَ نَفَختُ فِیهِ و بدمم درو مِن رُوحِی از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرّم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آن است که روح چون بقالب وی درآرم و زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بر روی درافتید برای وی ساجِدِینَ سجده کنندگان از جهت تفضیل و تکریم او فَسَجَدَ المَلائِکَهُ پس سجده کردند فرشتگان کُلُّهُم أَجمَعُونَ همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح درو إِلّا إِبلِیسَ مگر ابلیس که سجده نکرد استَکبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَ کانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الکافِرِینَ از ناگرویدگان قالَ یا إِبلِیسُ گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس ما مَنَعَکَ چه چیز بازداشت ترا أَن تَسجُدَ از انکه سجده کنی لِما خَلَقتُ مر آن چیزیرا که بیافریدم بِیَدَیَّ بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم ع است بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر و مادر در انوار آورده که ذکر بِیَدَیَّ تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم ع در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت است و در فتوحات فرموده که ید قدرت

و نعمت شامل است همه موجودات را پس بـدین تاویل آدم ع را هیچ شـرف ثابت نشود پس لابد است از انکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم ع پس حمل بر نسـبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صـفت است مناسب می نماید و در بحر الحقـائق میگویـد که مراد صـفتین لطف و قهرست چه اینکه دو صـفت بر جمیع صـفات الهی مشـتمل انـد زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و قهر خـالی باشـد بعضـی جلالـیه انـد و بخری جمالیه تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانکه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین ست او بـدین جامعیت قابل مسـجودیت داشـته انـد و درین معنی گفته اند نظم آمد آئینه جمله کون ولی همچون او آئینه نکرد جلی گشت آدم جلای اینکه مرآت شـد عیـان ذات او بجمله صـفات مظهری گشت کلی و جامع سرّ ذات و صـفات ازو لامع القصـه حضـرت حق سـبحانه و تعـالی بـا ابلیس گفـت چرا سـجده نکردی مخلـوق بیـدین مرا أَستَکبَرت َ آیـا تکـبر کردی بی اسـتحقاق آن أَم کُنت َمِن َالعـالِین َ یـا هستی تو از برتران که اسـتحقاق تفوق دارنـد ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قال َ گفت شیطان در جواب أَنَا خَیرٌ مِنه ُمن بهترم از ان مخلوق پس خیریت خود را بیان می کنـد که خَلَقتَنِی مِن نارٍ بیافریدی مرا از آتش و او را لطافت و نورانیت است وَ خَلَقتَه ُو بیافریدی تو او را مِن طِین ٍاز گل که درو کثافت و ظلمانیت است و

درین قیاس خطا کرد و شمه از ان در سوره اعراف مذکورست در کشف الاسرار آورده که آتش سبب فرقت است و خاکی وسیله وصلت از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم علیه السلام از خاک بود به پیوست تا خلعت ثم اجتباه بیافت ابلیس از آتش بود بگسست تا بفرمان فاهبط منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر اینکه خاک بیباک نبودی ابو یزید بانگ برو زد که اگر اینکه خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی که اگر خاک. نبودی بوی مهر ازل که شمیدی! و آشنای قرب لم یزل که بودی! رباعی از خاک چه خوش طینت قابل داری گلهای لطیف است که در گل داری در مخزن کنت کنزا هر گنج که بود تسلیم تو کردند که در دلداری.

صفحه : ۱۰۲۵

قال- گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخرُج مِنها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فَإِنَّک-رَجِیم-ٌ پس بدرستیکه تو رانده شده از رحمت من و دور شده از رتبت کرامت وَ إِن-َّ عَلَیک-َ و بدرستی که بر تو است لَعنَتِی راندن و خشم من إِلی یَوم ِ الدِّین ِ تا روز جزا قال-َ رَب-ِّ گفت ابلیس ای آفریدگار من فَأَنظِرنِی پس مرا مهلت ده چون براندی إِلی یَوم ِ یُبعَثُون-َ تا روز که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قال-َ فَإِنَّک-َ گفت خدای عز و جل پس بدرستی که تو مِن-َ المُنظَرِین-َ از مهلت داده شدگانی إِلی یَوم ِ

الـوَقت ِ المَعلُوم ِ تـا روز که وقت معلوم است یعنی زمـانه نفخه اولی که همه کس بمیرنـد قـال َ فَبِعِزَّتِـكَ َ گفت ابلیس که پس بغـالبیت و قهریت تـو سوگنـد که بهر وجه که تـوانم لَـأُغوِيَنَّهُم هر آئینه گمراه گردانم اولاـد آدم ع را أَجمَعِين َ همه ایشـانرا إِلّا عِبادَكَ َ مگر بندگان تو مِنهُم ُ المُخلَصِين َ از ایشان پاك كرده شدگان از لوث شرك و عصيان قال َ گفت خدای تعالی فَالحَقّ ُ پس راستی و درستی از من است وَ الحَقّ َ أَقُول ُ و درست و راست میگویم لَأَملَـأَن َّ جَهَنَّم َ هر آئینه پر سـازم دوزخ را مِنـكَ َ از تو وَ مِمَّن تَبِعَـكَ َ و از انهـا که پیروی تو کننـد مِنهُم از آدمیـان و دیوان أَجمَعِين َ همه ایشان قُل بگو ای محمّـد ص ما أَسـئَلُكُم نمیخواهم شـما را عَلَيه ِ بر تبلیغ وحی و ادای رسالت مِن أَجرٍ هیچ مزدی وَ ما أَنَا و نیستم من مِن َ المُتَكَلِّفِين َ از تکلّف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنّع از خود ظاهر کننـد که ندانند صاحب کشاف فرموده که متکلف را سه علامت است یکی آنکه نزاع کنـد با کسـی که برتر ازو است و دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یافتن آن نه مقدور است سوم گوید چیزیکه نداند إِن هُوَ نیست قرآن إِلّـا ذِكرٌ مگر پنـدی لِلعالَمِين َ مر عالمیان را از جن و انس وَ لَتَعلَمُن َّ نَبَأَه ُ و زود باشـد که بدانیـد خبر قرآن را یعنی آنچه درو است از وعـده و وعیـد یا بدانیـد خبر محمّد ص را و صدق سـخن او معلوم کنید بَعدَ حِين ٍ بعد هنگامی که آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام.

صفحه

سوره الزّمر

مکیه و هی خمس و سبعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- تَنزِیل ُالکِتاب ِفرو فرستادن قرآن بر محمّد ص مِن َاللّه ِاز خدای تعالی است العَزِیزِ خداوند غالب در تقدیر الحَکِیم ِداناست در تدبیر إِنّا أَنزَلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَیک َالکِتاب َبسوی تو کتاب را که قرآن است بِالحَق ِّبراستی یا برای بیان و اثبات حق فَاعبُدِ اللّه َپس بپرست خدای را مُخلِصاً در حالتی که پاک کننده باشی لَه ُالدِّین َبرای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه ص است و مراد امت است که مامورانڈ بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند أَلا لِلّه ِبدانید که مر خدای تعالی راست الدِّین ُالخالِص ُپرستیدن پاک از شرک یعنی او سزاوار آن است که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفت الوهیت وَ الَّذِین َاتَّخَذُوا و آنانکه فراگرفتند مِن دُونِه ِبجز خدای عز و جل أَولِیاءَ دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند کافران ایشانرا اعم است از ملائکه و اصنام و غیر آن میگویند ما نَعبُدُهُم نمی پرستیم ایشانرا إِلّا لِیُقَرِّبُونا مگر برای آنکه ما را تا نزدیک گردانند إِلَی اللّه ِبخدای تعالی زُلفی نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم إِن َّاللّه َیَحکُم ُبدرستی که خدای تعالی حکم میکند بَینَهُم میان اینکه مشرکان فِی ما هُم فِیه ِدر ان چیز که ایشان در آن چیز یَختَلِفُون َاختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و همچنین بت و شمس و نجوم و عجل و شمه

و حجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او بحق است و باقی باطل حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند إِن َاللّه ٰلا یَهدِی بتحقیق که خدای عز و جل توفیق هدایت ندهد مَن هُوَ آن کسی را که کاذِب ٌاو دروغگوی است و میگوید که آلهه ما شفاعت خواهد کرد کَفّارٌ ناسپاسی که منعم حقیقی را انکار می نماید لَو أَرادَ اللّه ُاگر خواستی خدای عز و جل أَن یَتَّخِذَ وَلَداً آنکه فراگیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند لَاصطَفی هر آئینه اختیار کردی مِمّا یَخلُق ُاز آنچه می آفریند ما یَشاءُ آنچه خواستی از اعز اشیا نه از اخس و از اکمل که بنون است نه از انقص که بنات است اما هیچ مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سُبحانَه ُپاکی مر اوراست از اتخاذ ولد هُوَ اللّه ُالواحِدُ اوست خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی مماثلت ست بما سوای او القَهّارُ قهرکننده و در هم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک را.

صفحه : ۱۰۲۷

خَلَق َالسَّماوات ِوَ الأَرض َبیافرید آسمانها و زمین را بِالحَق ِّبراستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از ان صدهزار آثار قدرت و اطوار حکمت تعمیه است تا دیده در ان از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلائل مطالعه نمایند بیت نوشته است بر اوراق آسمان و زمین خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یُکَوِّرُ اللَّیل َدرمی آرد شب را عَلَی النَّهارِ بر روز بپرده

ظلمت آن نور اینکه را میپوشد وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ و درمی آرد روز را عَلَی اللَّیل ِ بر شب بشعاع روشنی آن تاریکی اینکه را مخفی سازد یا درمی افزاید از شب بروز و از روز بشب وَ سَخَّرَ الشَّمس َ وَ القَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر می کنند بفرمان او کُل ٌّ یَجرِی هر یک از ایشان میرود لِأَجَل ٍ مُسَمًّی تا زمانی نام برده که منتهی دور است در سیر هر روزه و هر ماه و هر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا قیامت أَلا هُوَ العَزِیزُ بدانید که خدای تعالی غالب است بر همه چیزها مجموعه مکنونات مغلوب و مقهور وی اند الغَفّارُ آمرزنده که سلب اینکه نعمتها نمی کند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان خَلَقَکُم بیافرید مر شما را ای آدمیان مِن نَفس ٍ واحِدَهٍ از ننی تنها که آدم است ثُم َّ پس خبر کرد شما را که جَعَل َ مِنها بیافرید ازو یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ او زَوجَها زن او را یعنی حوّا و گفته اند اوّل اخراج ذریت کرد از ظهر او پس حوّا را آفرید وَ أَنزَل َ لَکُم و ابداع و ایجاد کرد برای شما مِن َ الأَنعام ِ از چهارپایان ثَمانِیَهَ أَزواج ٍ بهشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسپند و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرید بخورش و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین فرستاد یَخلُقُکُم می آفریند شما را فِی بُطُون ِ أُمَّهاتِکُم در شکمهای مادران شما خَلقاً مِن بَعدِ خَلق ٍ آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و آنرا

مضغه آنگه عظم عاری پس استخوانی پوشیده بلحم پس جسد مستوی فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذلِکُم اللّه آنکه اینکه فعلها میکند خدای است عز و جل رَبُّکُم آفریدگار شما لَه المُلک مر اوراست بادشاهی مطلق که زوال و فنا بدو راه نیابد لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَأَنّی تُصرَفُونَ پس کجا گردانیده میشوید از راه حق با وجود اینکه دلیلهای روشن.

صفحه : ۱۰۲۸

إِن تَکفُرُوا اگر کافر شوید ای اهل مکّه فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ پس بدرستی که خدای تعالی بی نیازست عَنکُم از ایمان و پرستش شما وَ لا یَرضی و نمی پسندد و نمی فرماید لِعِبادِهِ الکُفرَ مر بندگان خود را بکفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرری است که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آن را به بندگان وَ إِن تَشکُرُوا و اگر سپاسداری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمّد یَرضَهُ لَکُم پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شما است وَ لا تَزِرُ و برندارد، وازِرَةٌ هیچ نفسی بردارند وِزرَ أُخری بار گناه نفس دیگری را بلکه هر یک بردارنده وزر خود بردارد ثُمَّ إِلی رَبِّکُم پس بسوی پروردگار شما است مَرجِعُکُم بازگشت شما فَیُنَبِّئُکُم پس خبر دهد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُونَ بآنچه بودید که عمل می کردید و اخبار از ان بمحاسبه و مجازات باشد إِنَّهُ بدرستی که او عَلِیمٌ دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم وَ إِذا مَسَّ الإِنسانَ و چون برسد کافران را که عتبه بن ربیعه است

یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر و بلا دَعا رَبَّه ُبخواند پروردگار خود را مُنِیباً إِلَیه ِبازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی- ثُم َإِذا خَوَّلَه ُپس چون بدهد خدای تعالی او را نِعمَةً مِنه ُ نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِی َفراموش کند ما کان َیَدعُوا آن چیزیرا که میخواند خدای را إِلَیه ِبکشف و رفع آن مِن قَبل ُپیش ازین نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد از دعا و زاری خود وَ جَعَل َلِلّه ِو گرداند خدای را أَنداداً یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لِیُضِل َعَن سَبِیلِه ِتا گمراه گرداند مردمانرا از راه خدای که اسلام ست قُل بگو ای محمّد ص مر کافران را که تَمَتَّع برخوردار باش بِکُفرِک َبکفر خود قَلِیلًا اندک زمانی در دنیا امر تهدیدست یعنی از متمتعات هر چه خواهی اشتغال کن إِنَّک َبدرستی که تو مِن أَصحاب ِالنّارِ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدتهای عذاب دوزخ بغایت محقّر است پس میفرماید که آیا اینکه چنین کافر بهترست.

صفحه : ۱۰۲۹

أَمَّن هُوَ یا آنکسی که او قانِت ٌفرمانبردارست چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد اللّه بن مسعود رضی اللّه عنهم و اشهر آنست که ذی النورین رضی اللّه عنه بهر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بوظائف بندگی و مواظب بر مراسم سر افکندگی آناءَ اللَّیل ِدر ساعتهای شب ساجِداً سجده کننده مر

خدای عز و جل را وَ قائِماً و ایستاده در نماز یَحذَرُ الآخِرَهَ میترسد از عذاب آن سرای وَ یَرجُوا و امید میدارد رَحمَهَ رَبِّهِ بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجاء سیر مینماید و مرغ ایمان جز باین و وبال اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود که و لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا نظم گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور گنهکاری ز فیض رحمتش دل برمدار نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش بس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار قُل بگو ای محمّد ص هَل یَستَوِی آیا برابر باشند الَّذِینَ یَعلَمُونَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل وَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل إِنَّما یَتَذَکَّرُ جز اینکه نیست که پندپذیر میشوند بدلائل قدرت من أُولُوا الأَلبابِ خداوندان خردهای خالص از آلودگی و هم قُل یا عِبادِ بگو ای بندگان من الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویده اید اتَّقُوا رَبَّکُم بترسید از پروردگار خود و به پرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت لِلَّذِینَ أَحسَنُوا مر آنانراست که نیکوئی کرده اند بگفتار کلمه شهادت فِی هذِهِ الدُّنیا درین دنیا حَسَنَهٌ مثوبه نیکو در آخرت که بهشت است یا آنانرا است که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت است و عافیت یا آنانرا که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل است و تازگی روی و

ثنای جمیل درین جهان یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه ایست در دنیا که شهودی انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی از علماء اینکه آیت در شان مهاجرین حبشه رض است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او رض پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کرده اند راحت ست از اعداء و نجات از بلای ایشان وَ أَرض ُاللّه ِ و زمین خدای تعالی برای هجرت واسِعَةٌ گشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند إِنَّما یُوَفَّی جز اینکه نیست که تمام داده میشوند الصّابِرُون َ صبرکنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعداء أَجرَهُم مزد خود را بِغَیرِ حِساب ٍ بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید و حساب حسّاب از احاطه بدان عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابران را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشانرا بیحساب و کار بر ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و ستمی نبوده باشند تمنّا برند که کاشکه اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساختندی تا امروز باهل بلا در یک سلک آمدندی نظم تو مبین رنجوری غم دیدگان کاندران رنج اند آن بگزیدگان هرکرا از زخمهای غم بیشتر لطف یارش داده مرهم بیشتر آورده اند که کفّار مکّه حضرت پیغمبر را صلی اللّه علیه و سلّم را گفتند که ترا چه بر ان دارد که احداث کنی دین و آئینی را که مخالف روش

ماست آخر در نگر بملّت پدر و جد و سادات قوم خود که همه عبادت لات و عزّی می کردند تو نیز بهمان کیش درائی و بیاسائی آیت آمد.

صفحه : ۱۰۳۰ قُل إِنِّی أُمِرتُ بگو بدرستی که من مأمور شده ام أَن أَعبُدَ اللّهَ آنکه پرستم خدای تعالی را مُخلِصاً لَهُ الدِّینَ پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَ أُمِرتُ و فرموده شده ام لِأَن أَکُونَ بآنکه باشم أَوَّلَ المُسلِمِینَ اوّل گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیشرو ایشانم در دنیا و آخرت قُل بگو ای محمّد دیگر باره إِنِّی أَخافُ بدرستیکه من میترسم إِن عَصَیتُ رَبِّی اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ عذاب روز که بزرگ است احوال او و بسیار است اهوال او قُلِ اللّهَ أَعبُدُ بگو خدای عز و جل را پرستش میکنم مُخلِصاً لَهُ در حالتی که پاک کننده ام برای او دِینِی کیش خود را از شرک و یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعبُدُوا ما شِئتُم پس بپرستید شما آنچه میخواهید مِن دُونِهِ بجز خدای عز و جل امر تهدیدست و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت السیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از استماع اینکه آیت در جواب گفتند که ای محمّد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود اینکه آیت نازل شد قُل إِنَّ الخاسِرِینَ بگو بدرستی که زیانکاران الَّذِینَ خَسِرُوا آنانند که زیان کرده اند أَنفُسَهُم در نفسهای خود که گمراه شدند وَ أَهلِیهِم و در کسان خود یَومَ القِیامَهِ روز قیامت که از ایشان باز مانند اینکه

عباس رضـی اللّه عنه فرموده که حق سـبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریـده پس هر که فرمان خـدای تعالی و رسول او برد او را به بهشت درآرنـد و منزل و اهل او بـدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و منزل و اهل او بدیگری دهند که مطیع باشـند پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل أَلا ذٰلِکَ ‌ِبدانید که همانست هُوَ الْخُسران ُ الْمُبِین ُ آن زیـان هویـدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشـیده نمانـد که لَهُم مر آن زیانکاران راست مِن فَوقِهِم از ایشان ظُلَل ٌ مِن ‌َالنّارِ سائبانهـا از آتش وَ مِن تَحتِهِم ظُلَل ٌو از زیر ایشـان نیز سائبانهـا است مر جمع دیگر را که در درکه زیرتر ایشاننـد و مقررست که درکه زیرتر از همه منافقانراست و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل فراش و امهاد است و ذکر ظلل بطریق مزاوجه است در کلام ذٰلِکَ ‌َآن عـذاب که مـذکور شـد یُخَوِّف ُاللّه ُبِه ِ می ترسانـد خـدای عز و جل بـدان عِبادَه ُبنـدگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا گرداند چون شـرک و معصـیت یا عِبادِ ای بندگان من فَاتَّقُون ِ پس بترسـید از من یعنی از متعرض مشویـد موجبات خشم مرا آورده انـد که در زمان جاهلیت جمعی بواحـدانیت آفریـدگار اقرار کردنـد چون سـلمان فارسی و أبو ذر غفاری و زید بن عمر بن نوفل رض حق تعالی شانه در شان ایشان میفرماید.

صفحه : ۱۰۳۱

وَ الَّذِین ‌َاجتَنَبُوا و آنانکه پرهیز کردند و یکسو رفتند الطّاغُوت ‌َاز شیطان یا بتان یا

کهنه یعنی از هر چه بـدون خـدای تعـالی پرسـتند، ایشان برطرف شدنـد أَن یَعبُـدُوها از آنکه بپرسـتند آنانرا وَ أَنابُوا إِلَی اللّه ِ و بازگشـتندی بفرمـان خـدای عز و جـل بتمـامی و روی دل خود بحق آوردنـد لَهُم ُالبُشـری مر ایشـان راست مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنّت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضـرت صدیق اکبر رضـی اللّه عنه بخدمت حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم سـر افراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سـعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضـی اللّه تعالی عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سـخنانی که او فرموده رائحه صدق استشـمام نموده مسلمان شدند در باره ایشان اینکه آیت نازل شد که فَبَشِّر عِبادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِین َ آنانکه یَستَمِعُون َالقَول َ میشنوند سخن ابو بکر صدیق رض را فَیَتَّبِعُون َ أَحسَنَه ُ پس پیروی می نماینـد نیکوتر را مراد از احسن نیکو است چه قول او همه احسن بوده و گفته اند اسـتماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد و مراد از قول قرآن است و احسن او محکم باشـد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت در احقاف آورده که در قرآن مقابح اعدا و ممادح اولیا است ایشان متابعت احسن می نمایند که مثلا طریقه موسـی علیه السلام است دون سیرت فرعون و علی هذا و در لباب آورده که مراد اقاویل اهل ملل ست و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان ست که در مجالس

و محافل گذرد و اهل وی متابعت احسن آن اقوال میکنند در امثال آمده که خذ ما صفا و دع ما کدر بیت قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام صاف را بردار دردی را رها کن و السلام و در بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خدای عز و جل و ملك و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی خواند و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملك بطاعت دعوت نماید و حضرت عزّت بخود خواند که تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن افعال را که خطاب رب الارباب است از زبان حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و سلّم استماع نمودند و پیروی کنند أُولئِكَ ۔ آن گروه که متابع سخنان نیکوترانـد الَّذِین ۔ هَـدٰاهُم ۔ اللّه ۔ آنانند که راه نمود خدای عز و جل ایشانرا بمنزل مقصود وَ أُولئِكَ ۔ هُم و آن گروه ایشانند أُولُوا الأَلباب ِ خداوند عقول صافیه از شوائب اوهام و خالیه از عوادی عادات عوام أَ فَمَن حَق َّ عَلَیه ِ آیا آنکسی که واجب شد برو کَلِمَةُ العَذاب ِ کلمه وعید که مشیر است بعذاب چون لأملأن جهنّم و هولاء فی النار و لا ابالی باشد چون کسیکه واجب نشده باشد برو اینکه کلمه أَ فَأَنت َ تُنقِذُ آیا تو ای محمّد ص میرهانی مَن فِی النّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنی ایا میتوانی که او را مومن سازی و از عذاب بازرهانی تاکید است در انکار یعنی اینکه کار بدست تو نیست که دوزخیان را بازرهانی إبن عباس رض فرمود که مراد از دوزخیان

ابو لهب است و پسر او عتبه لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوا ليكن آنانكه بترسيدند رَبَّهُم از عذاب پروردگار خويش و بايمان و طاعت متصف شدند لَهُم غُرَفٌ مر ايشانراست منزلها كه بلنداند در بهشت مِن فَوقِها غُرَفٌ از زبر آن غرفهاى ديگر بلندتراند مَبنِيَّةٌ بنا كرده شده يعنى مستحكم مانند منازلى كه بر زمين بنا كنند تَجرِي ميرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير آن غرفها جويهاى بهشت وَعدَ اللّهِ وعده كرده است خداى تعالى عز و جل وعده كردنى لا يُخلِفُ اللّهُ المِيعادَ خلاف نكند خداى تعالى وعده خود را.

صفحه : ۱۰۳۲

أَ لَم تَرَ آيا نمى بينى أَنَّ اللّهَ آنكه خداى أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ فرو فرستاد از آسمان ماءً آبى يعنى باران فَسَلَكَهُ پس درآورد آن آب را يَنابِيعَ فِي الأَرضِ در چشمها كه در زمين است و در كاريزها ثُمَّ يُخرِجُ بِهِ زَرعاً پس بيرون مى آرد بدان آب كشت زار را مُختَلِفاً أَلوانُهُ در حالتى كه مختلف است رنگهاى او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن يا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و كنجد و امثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشك ميشود آن مزروع بعد از سبزى فَتَراهُ پس بينى آنرا مُصفَرًّا زرد شده بعد از تازگى و سبزى ثُمَّ يَجعَلُهُ پس ميگرداند خداى عز و جل آن را حُطاماً ريزه ريزه و درهم شكسته إِنَّ فِي ذلِكَ بدرستى كه در انزال باران و اخراج گياه لَذِكرى هر آئينه ياد كردنى است لِأُولِي الأَلبابِ مر خداوندان عقلها را يا در ان پندى است مر خردمندان را كه تشبيه نمايند مال دنيا را بدان كشت تر و

تازه و بـدان اعتماد ننماینـد که اندک زمانی را آن طراوت روی بزبول نهد و بدامن حوادث درووده شده عرصه تلف گردد نظم
بود مال دنیا چون آن سبزه زار که بس تازه بینی بفصل بهار چو بروی و زد تنـدبادی خزان یکی برگ سبزی نیابی از ان أَ فَمَن
شَرَحَ ٱللَّهُ آیا کسـیکه گشاده کرده است خدای تعالی صَدرَهُ لِلإِسلامِ سینه او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک غلام و
متابعت سیّد انام علیه الصلوه و السـلام باشد چون کسـی که سـینه او از قبول حق و اسلام تنگ است فَهُوَ پس آن گشاده سینه
عَلی نُورٍ بر روشـنی معرفت است مِن رَبِّهِ از پروردگار خود یا بر یقین و بصـیرت در اسباب نزول آورده که اینکه آیت در شان
مرتضی علی کرم اللّه وجهه و حمزه رض است که سبحانه و تعالی دل ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابو لهب
و فرزند بی ادب او گفت فَوَیلٌ پس شدّت عذاب لِلقاسِیَهِ قُلُوبُهُم مر سـخت دلان را است که دلهای ایشان اعراض کننده است
مِن ذِکرِ اللّهِ از یـاد کردن خـدای عز و جل یا خالی از ان أُولئِکَ آن گروه غافل و سـنگ دلان فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در گمراهی
آشـکارااند یا ضـلالت ایشان بر هر که انـدک فهم دارد ظاهر است از حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سلّم مرویست که
علامت شـرح صدور و نشانه گشادگی دل بازگشت است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی
پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن

و عزیزی درین باب فرموده رباعی نشان آن دلی کز فیض اسلام است نورانی توجه باشد اوّل سوی دار الملک روحانی ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی آورده اند که صحابه کرام رضی اللّه عنهم از حضرت سیّد انام علیه الصلوه و السلام استدعا نمودند لو حدثتنا چه شو که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانی بیت سرمایه حیات ابد اهل ذوق را در یک حکایت از لب شکر فشان تست اینکه آیت آمد- صفحه : ۱۰۳۳

اللّه ُنَزَّل َخدای تعالی فرو فرستاده أَحسَن َالحَدِیث ِنیکوترین سخن را که هست کِتاباً مُتَشابِهاً کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از ان مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از ان مصدق برخی دیگرست و در ان تناقض و اختلاف نیست مَثانِی َدوباره و دو تو کرده یعنی مشتمل است بر زوجات چون امر و نهی و وعده و وعید و ذکر و فکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقشَعِرُّ مِنه ُمیلرزد ازو یعنی از خوف وعیدی که درو است جُلُودُ الَّذِین َپوست بر تنهای آنانکه یَخشَون َرَبَّهُم میترسند از پروردگار خود ثُم َّتَلِین ُپس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُودُهُم وَ قُلُوبُهُم پوستها و دلهای ایشان إِلی ذِکرِ اللّه ِبسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عز و جل امام قشیری رح فرمود میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس بادشاهی گفته اند لرزه و آرام

بآثار قبض و بسط دست دهد یا به سبب استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه راست و تلین جلودهم و قلوبهم سمت نواختگان لطف اللّه ذلِکَ آن کتاب که قرآن است هُدَی اللّهِ راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشادیست مر خلق را از خدای یَهدِی بِهِ راه مینماید بآن مَن یَشاءُ هرکرا خواهد وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ و هرکرا فروگذارد خدای عز و جل هر آئینه در وادی ضلالت افتد فَما لَهُ پس نیست مر او را مِن هادٍ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد أَ فَمَن یَتَّقِی آیا کسی که بپرهیزد بِوَجهِهِ بر روی خود سُوءَ العَذابِ از بدی و شدّت عذاب یعنی از زبانه آتش یَومَ القِیامَهِ روز رستخیز باشد چون کسی است که ایمن بود از عذاب و در راحت گذراند و در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهل است که او را بدوزخ برند دستهای بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وَ قِیلَ لِلظّالِمِینَ و گویند مر ستمکاران را ذُوقُوا بچشید ما کُنتُم تَکسِبُونَ وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر ص کَذَّبَ الَّذِینَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فَأَتاهُمُ العَذابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِن حَیثُ لا یَشعُرُونَ از آنجا که نمی دانستند و توقع نداشتند- صفحه : ۱۰۳۴

فَأَذاقَهُمُ اللّهُ الخِزیَ پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی خواری و رسوائی فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف وَ لَعَذابُ الآخِرَهِ و هر

آئینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده أَكبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دائم است و قطع نخواهد شد لَو كانُوا يَعلَمُون َاگر هستند که بدانند هر آئینه عبرت گیرند و خود را از ان عذاب بازرهانند وَ لَقَد ضَرَبنا و بدرستی که ما بیان کردیم لِلنّاسِ برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فِي هـٰذَا القُرآنِ درین کتاب که قرآن است مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم قُرآناً عَرَبِيًّا قرآنی است بلغت عربی غَيرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض و فقیه ابو اللیث باسناد خود از إبن عباس رض آورده که غیر مخلوق- و بر هر تقدیر منزل گردانیده لَعَلَّهُم يَتَّقُونَ شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللّهُ بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی را برای مشرك و موحد و آن مثل کدام است رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مردی است که درو انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه درو شریک باشند مُتَشاكِسُونَ شریکان بد خوی ناسازگار و هر یک او را کاری فرماید و هیچکس را باتمام نتواند رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشد وَ رَجُلًا سَلَماً و مردی است باز رسته و مسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ از برای مروی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در ان منازعت نکند هر آئینه اینکه بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خوشنود تواند ساخت هَل يَستَوِيانِ آیا

مساوی باشند اینکه دو بنده مَثَلًا از روی مانندگی یعنی بی شک نباشند چه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و همه ازو ناراض و دیگری از خلل تجاذب شرکا سالم بوده و خداوند او ازو خوشنود اوّل مثل شرک است که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی مثل موحد است که نه پرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امیدگاه ندارد بیت یک بار بسنده کن چون یک دل داری ورنه بکشی تو در جهان بس خواری الحَمدُ لِلّه ِ همه ستائشها مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد بَل أَکثَرُهُم بلکه بیشتر مردمان لا یَعلَمُون َ نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق- آورده اند که کفار مکّه میگفتند نَتَرَبَّص ُ بِه ِ رَیب َ المَنُون ِ چشم میداریم که محمّد بمیرد و ازو باز برهیم حق سبحانه فرمود که إِنَّک َ مَیِّت ٌ بدرستی که تو ای محمّد ص مرده خواهی شد وَ إِنَّهُم مَیِّتُون َ بدرستی که مشرکان هم مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آن که از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالت است بیت ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود ثُم َ إِنَّکُم پس بدرستی که شما ای مومنان با کافران یَوم َ القِیامَةِ روز رستخیز عِندَ رَبِّکُم نزدیک آفریدگار خود تَختَصِمُون َ خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هر یک بحق خود برسند.

صفحه : ۱۰۳۵

فَمَن أَظلَم ُ پس کیست ستمکارتر مِمَّن کَذَب َ

عَلَى اللّه ِ از کسیکه دروغ گوید بر خدای تعالی و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وَ كَذَّب َ بِالصِّدق ِ و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن است إِذ جاءَه ُ چون بیاید بوی و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمّد ص صلّی اللّه علیه و سلّم که چون بوی آید تکذیب کند أَ لَيس َ آیا نیست یعنی هست فِی جَهَنَّم َ در دوزخ مَثوى ً لِلكـافِرِين َ منزل و مقـام مر ناگرویدگان را وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدق ِ و آنکه آمد به سخن راست وَ صَدَّق َ بِه ِ و آنکه راست شمرد آنرا أُولئِك َ آن گروه هُم ُ المُتَّقُون َ ایشانند پرهیزگاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیل علیه السلام که قرآن بیاورد و مصدق محمّد صلّی اللّه علیه و سلّم که تصدیق نمود و بقبول تلقی فرمود و گویند که جای پیغمبر است صلّی اللّه علیه و سلّم و مصدق ابو بکر رضی اللّه عنه در تبیان از مجاهد نقل میکند مصدق حضرت علی است کرم اللّه وجهه و گفته اند همه مومنان مصدق اند لَهُم مر ایشان راست ما يَشاؤُن َ آنچه خواهند و تمنّیا کنند از نعمت و کرامت عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان ذلِك َ آن است جَزاءُ المُحسِنِين َ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللّه ُ تا محو کند و بپوشد خدای عَنهُم از ایشان أَسوَأَ الَّذِی عَمِلُوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوء از برای مبالغه است یعنی هرگاه اسواء آن را می پوشد غیر آن بطریق اولی وَ يَجزِيَهُم و پاداش دهد ایشانرا أَجرَهُم مزد ایشان بِأَحسَن ِ الَّذِی كانُوا يَعمَلُون َ به نیکوترین آنچه بودند که عمل میکردند که آن ایمان است و

گفته انـد احسن اعمال ایشانرا جز زیاده دهنـد و مزد باقی عملهای ایشان را بدسـتور عطا فرمایند أَ لَیس َاللّه ُبِکاف ٍ آیا نیسـت خـدای تعالی کفایت کننده عَبدَه ُبنده خود را یعنی محمّد ص را معنی آنست که کفایت خواهد کرد شـر دشـمنان را از وی و نصـرت خواهـد داد ویرا بر مشـرکان و غالب خواهـد ساخت دین وی را بر همه ادیان آورده اند که چون حضـرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و سلّم معائب الهیه باطله کافران بیان می کرد و ایشان گفتنـد یا محمّـد ص چنین مگوی مبادا که خـدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود که وَ یُخَوِّفُونَکَ َو می ترسانند ترا مشـرکان بِالَّذِین َبآنانکه می پرستند مِن دُونِه ِبجز خدای تعالی وَ مَن یُضلِل ِاللّه ُو هرکرا گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بآنچه جمادی است لا یضر و لا ینفع فَما لَه ُپس نیست آن گمراه را مِن هادٍ هیچ راه نماینده که او را راه نماید.

صفحه : ۱۰۳۶

وَ مَن یَهـدِ اللّه ُو هر که را راه نمایـد خـدای تعالی تا جز از وی نترسـد فَما لَه ُپس نیست آن راه یافته را مِن مُضِل ٍهیچ گمراه کننـده که از راه بیفگنـد أَ لَیس َاللّه ُآیا نیست خـدای تعالی یعنی هست بِعَزِیزٍ غلبه کننـده بر دشـمنان ذِی انتِقام ٍ خداوند کینه ستاننده از کافران وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر تو بپرسی از مشرکان مکّه که مَن خَلَقَ َالسَّماواتِ ِوَ الأَرض َکه بیافرید آسمانها و زمینها را لَیَقُولُن َاللّه ُهر آئینه گویند خدای تعالی چه برهانی واضح و دلیلی لایح است بر تفرد او بخالقیت قُل بگو ای محمّد أَ فَرَأَیتُم

ما تَدعُون َ آیا چون می بینید شما آنرا که میخوانید مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی یعنی بتان را که می پرستید إِن أَرادَنِی َ اللّه ُ اگر خواهد خدای تعالی بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی هَل هُن َّ آیا هستند آن بتان کاشِفات ُ ضُرِّه ِ دفع کننده مر آن سختی را که خدای خواسته بمن أَو أَرادَنِی بِرَحمَهٍ یا اگر اراده کند خدای بمن راحتی و منفعتی هَل هُن َّ آیا باشند آنان مُمسِکات ُ رَحمَتِه ِ بازدارنده از من آن رحمت را مقاتل رح گوید پیغمبر ص از ایشان سؤال کرد ساکت شدند حق تعالی فرموده که قُل حَسبِی َ اللّه ُ بگو ای محمّد بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و بازداشتن شر عَلَیه ِ برو نه بغیر او یَتَوَکَّل ُ المُتَوَکِّلُون َ توکل میکنند توکل کنندگان در همه ابواب و کار خود بوی بازمیگذارند بیت تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم گر نکند مدعی خدا بکند قُل یا قَوم ِ اعمَلُوا بگو ای قوم من عمل کنید عَلی مَکانَتِکُم بران حالی که دارید از روی توکل و حفص مکانتکم خواند إِنِّی عامِل ٌ بدرستی که من عمل کننده ام بر حالتی که دارم از روی توکل فَسَوف َ تَعلَمُون َ پس زود باشد که بدانید مَن یَأتِیه ِ آنکس را از ما و شما که بیاید بد و عَذاب ٌ یُخزِیه ِ عذابی که او را رسوا گرداند وَ یَحِل ُّ عَلَیه ِ و فرود آید برو عَذاب ٌ مُقِیم ٌ عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل غلبه دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت صلّی اللّه علیه و سلّم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید مذلت و

سلسله نکبت گرفتار شدند- بیت اینکه سر بباد داده و آن دستها به بند آن گشته خوار و زار و گرفتار و مستمند.

صفحه : ۱۰۳۷

إِنّا أَنزَلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَیکَ َالکِتابَ َبر تو کتاب را که قرآن است لِلنّاسِ ِبرای همه مردمان بِالحَقِ ِبسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است فَمَنِ ِاهتَدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه درو است فَلِنَفسِهِ ِپس مر اوراست فائده آن وَ مَن ضَلَّ َو هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فَإِنَّما یَضِلُّ ُپس جز اینکه نیست که گمراه می شود عَلَیها بر نفس خود چه وبال آن برو است وَ ما أَنتَ َو نیستی تو عَلَیهِم بِوَکِیلٍ ٍبر ایشان نگاه بان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا و کیل ایشان نیستی در اختیار هدایت بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اللّهُ ُیَتَوَفَّی الأَنفُسَ َخدای تعالی قبض میکند نفسها را حِینَ َمَوتِها هنگام موت ایشان وَ الَّتِی لَم تَمُت و فرو میگیرد نفسهای که نمرده است فِی مَنامِها در خواب او امام محی السنه رح در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز نیز زائل گردد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی نماید- و در احقاف از إبن جبیر رح نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند ارواح احیاء و اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فَیُمسِکُ ُالَّتِی پس نگاه

میـدارد در ان عـالم آن نفس را که قبل ازین قَضـی عَلَیهَا المَوت َقضا کرده است برو مرگ را- وَ یُرسِل ُالأخری و می فرسـتد دیگر نفوس را که از ان زنـدگانی است بـا بـدان ایشـان إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی تـا وقت نـامبرده که اجل ایشان برسـد و نزد جمهور مفسـران امساك و ارسال مر نفوسی را است که در خواب قبض کرده باشند إِن َّفِی ذلِكَ بدرستی که در تو فی نفوس و نگاه داشـتن و به ابدان فرسـتادن لَآیات ٍ هر آئینه علامتها است بر کمال قدرت و نشانها است برای حشر و بعث لِقَومٍ یَتَفَکَّرُون َبرای گروهی که تفکّر کنند در امر اماتت که مشابه نوم است و إحیا که مماثل است به یقظه و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم ع چنـانچه در خواب میروی بمیری و چنـانچه بیـدار میگردی برانگیختة شوی و کافران درین تامل نمی نماینـد أَم ِ اتَّخَذُوا بلکه فراگرفته اند مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای تعالی شُفَعاءَ شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قُل أَ وَ لَو کانُوا بگو آیا شفـاعت کننـد و اگرچه باشـند که بهیـچ گونه لا یَملِکُون َ شَیئاً مالك نه شونـد چیزیرا از شـفاعت یعنی نتواننـد وَ لا یَعقِلُون َ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند.

صفحه : ۱۰۳۸

قُل لِلّه ِ الشَّفاعَةُ بگـو مر خـدای را است شـفاعت جَمِیعاً همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دسـتوری او کسـی شـفاعت نخواهـد کرد لَه ُ مُلك ُالسَّماوات ِ وَ الأَرض ِ مر او را است پادشـاهی آسـمانها و زمینهـا ثُم َّ إِلَیه ِ پس بسـوی او تُرجَعُون َ بازگردانیده خواهید شد روز

قیامت وَ إِذا ذُكِرَ اللّه ُو چون یاد كرده شود خـدای تعالی وَحدَه ُیگانه بی ذكر الهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا اللّه اشـمَأَزَّت برمد و نفرت گیرد قُلُوب ُالَّذِین َدلهای آنانكه لا یُؤمِنُون َنمی گروند بِالآخِرَهِ بسـرای دیگر وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِین َو چون یاد كرده شوند آنانكه معبودان ایشانند مِن دُونِه ِبجز خدای إِذا هُم یَستَبشِرُون َناگاه ایشان تازه روی و فرحناك شوند بجهت فراموشـی از حق و مشـغولی بباطل اما كار مؤمن برعكس اینكه است كه از یاد خدای شادمان و بذكر ما سوای غمگین است رباعی نامت شنوم دل از فرخ زنـده شود فال من ز اقبال تو فرخنـده شود وز غیر تو هر جا سـخن آید بمیان خاطر بهزار غم پراگنده شود قُل ِ اللّهُم َبگو ای محمّـد ص بـار خـدایا فـاطِرَ السَّمـاوات ِوَ الأَرض ِای آفریننـده آسـمانها و زمینها عالِم َالغَیب ِوَ الشَّهادَهِ داننـده پوشـیده و آشـكارا أَنت َتَحكُم ُتو حكم كنی بَین َعِبادِك َمیان بنـدگان خود در آخرت فِی ما كانُوا فِیه ِدر آنچه هسـتند كه درو یَختَلِفُون َاختلاـف میكننـد از امر دین وَ لَو أَن َلِلَّذِین َظَلَمُوا و اگر باشـد مر آنـانرا كه كافر شدنـد ما فِی الأَرض ِآنچه در زمین است از مالها جَمِیعاً همه آن وَ مِثلَه ُوماننـد آن همه مالها مَعَه ُبا آن لَافتَـدَوا بِه ِهر آئینه فـدیه دهند بآن یعنی فدا كنند تا بآن خود را بازخرنـد مِن سُوءِ العَـذاب ِاز شدّت عذاب یَوم َالقِیامَهِ روز رسـتخیز وَ بَدا لَهُم و ظاهر شود مر ایشان را مِن َاللّه ِاز خدای تعالی ما لَم یَكُونُوا یَحتَسِبُون َآنچه نبودند كه پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود

که بوسیله شفاعت بتان رتبت قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند- بدیشان رسد یکی از مشائخ بـوقت حلـول اجـل جزع میکرد پرسـیدند کـه سـبب جزع چیست فرمـود که می ترسم که چیزی پیش آیـد که آنرا در حسـاب نمیداشـتم و از سـفیان ثوری رح منقول است که چون اینکه آیت خوانـدی گفتی ویـل لاهـل الریـاء ربـاعی پنـداشت مرای که عملهـاش نکو است مغزی که بود خلاـصه کـار درو است چون پرده ز روی کـار برداشـته گشت بر خلق عیـان شـد که نبود الا پوست.

صفحه : ۱۰۳۹

وَ بَدا لَهُم و ظاهر شود مر ایشان را سَیِّئات ُما کَسَبُوا عذاب بدیها که کرده اند وَ حاق َبِهِم و بگرد در آید ایشان را ما کانُوا بِه ِ جزای آنچه بودند که بدان یَستَهزِؤُن َاستهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و سلّم فَإِذا مَس َّالإِنسان َپس چون برسد کافران را که عتبه و ابو حذیفه است و جمعی عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسـد ضُـرٌّ سـختی و فقری دَعانا بخوانـد ما را و دفع آن از ما درمی خواهد ثُم َّإِذا خَوَّلناه ُپس چون ما عطا دادیم او را نِعمَهً نعمتی یعنی مـال و ثروتی مِنّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باسـتحقاق او قال َمیگویـد آن کافر إِنَّما أُوتِیتُه ُجز اینکه نیست که بمن داده اند مال را عَلی عِلم ٍبر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آن را بدانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدا دانا است که من مستحق اینکه نعمتم بَل نچنین است که او

میگوید بلکه هِی َفِتنَهٌ آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَ لکِن َّ أَکثَرَهُم و لیکن بسیاری از ایشان لا یَعلَمُون َ نمیدانند و در نمی یابند قَد قالَهَا بدرستی که گفتند آن کلمه الَّذِین َ مِن قَبلِهِم آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَما أَغنی پس باز نداشت عَنهُم از ایشان عذاب را ما کانُوا یَکسِبُون َ آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا فَأَصابَهُم پس رسید مر ایشان را سَیِّئات ُ ما کَسَبُوا وبال بدیها که کرده بودند و با مالها بزمین فرو رفتند وَ الَّذِین َ ظَلَمُوا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِن هؤُلاءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سَیُصِیبُهُم زود باشد که برسد بدیشان سَیِّئات ُ ما کَسَبُوا پاداش سیئاتی که کرده اند وَ ما هُم و نیستند ایشان بِمُعجِزِین َ عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما.

صفحه : ۱۰۴۰ أَ وَ لَم یَعلَمُوا آیا ندانستند أَن َّ اللّه َ بدرستی که خدای تعالی یَبسُطُ الرِّزق َ گشاده میگرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدرا و بلکه بمحض مشیت وَ یَقدِرُ و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بی مقداری و مذلّت او بلکه از روی حکمت إِن َّ فِی ذلِک َ بدرستی که در قبض و بسط روزی لَآیات ٍ هر آئینه نشانها است بر کمال قدرت و ارادت لِقَوم ٍ یُؤمِنُون َ برای گروهی که میگروند بخدای روزی دهنده و میدانند که هر چه میدهد و بهر که می دهد مصلحت کلی در

ضمن آن است نظم هر چه باید بهر که می شاید تو دهی آن چنانکه می باید تو شناسی صلاح کار همه که توئی آفریدگار همه در معالم مذکور است که قومی از اهل شرك ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و سلّم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکو است و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می شود یا نی اینکه آیت فرود آمده که قُل بگو ای محمّد ص صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسرَفُوا ای بندگان من آنانکه اسراف کردند عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اید در گناهان و از حد برده اید لا تَقنَطُوا نومید مشوید مِن رَحمَهِ اللّه از بخشش خدای اینکه آیت امیدوارترین آیتها است از قرآن چه در خبر است که گفت دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض اینکه آیت از دنیا و هرچه در دنیا باشد بهتر است و در معالم از إبن مسعود رضی اللّه عنه نقل میکند که بمسجدی درآمدم دیدم که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمودم که ای مذکر چرا ناامید میگردانی مردمانرا مگر نخوانده آنرا که فرمود قل یا عبادی الآیه در فصول آورده که تمام ترجیه در سه چیز است اوّل لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت یا ایها العصاه دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت

اخطاؤا سیوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا و در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی است و هرچه حق سبحانه و تعالی از ان نهی فرموده لازم است از ان باز ایستادن پس قنوط هیچ وجه روا نیست مصرعه نومید مشو که نا امیدی کفر است إِنَ ‌ٱللّٰهَ يَغفِرُ الذُّنُوبَ بدرستی که خدای بیامرزد گناهان را جَمِيعاً همه آنرا و اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علماء گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و اینکه قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت زید رض که گفت شنودم از رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و سلّم که فرمود که ان اللّٰه یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده گناهان است الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان حقایق اینکه آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر به بسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز در اینکه دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را زاد طریق نجات جز بمدد اینکه آیت میسر نگردد نظم ندارم هیچگونه توشه راه بجز لا تقنطوا من رحمت اللّٰه تو فرمودی که نومیدی میارید ز من لطف و عنایت چشم دارید بدین معنی بسی امید داریم ببخشا ز انکه بس امیدواریم امید دردمندان را روا کن دل امیدواران را دوا کن.

صفحه : ۱۰۴۱

وَ أَنِيبُوا و بازگردید بطاعت یا دعا و تضرع إِلى رَبِّكُم بسوی پروردگار خویش وَ أَسلِمُوا و گردن نهید لَهُ امر وی را یا اخلاص ورزید

در توحید مِن قَبل ِ أَن یَأتِیَکَم ُالعَذاب ُ پیش از انکه که بیاید بشـما عذاب ثُم َلا تُنصَرُون َ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَ اتَّبِعُوا و پیروی نمائید أَحسَن َ نیکوترین ما أُنزِل َ آن چیزی را که فرستاده شده است إِلَیکُم مِن رَبِّکُم بسوی شـما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِن قَبل ِ أَن یَأتِیَکُم ُ پیش از انکه بیاید به شما العَذاب ُ بَغتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت و مرگ بطریق فجاءت وَ أَنتُم لا تَشعُرُون َ و شما نمی دانید آمدن او را تا در مقام تدارک درآیید أَن تَقُول َ نَفس ٌ پیش از انکه گوید نفسی یا حَسرَتی ای پشیمانی من عَلی ما فَرَّطت ُ بر ان چیزی که تقصیر کردم فِی جَنب ِ اللّه ِ در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او وَ إِن کُنت ُ و بتحقیق کـار آن است که بودم لَمِن َ السّـاخِرِین َ از فسوس کننـدگان بکتاب خـدای و برسول ص او و بمؤمان و در سلسـله الـذهب در معنی اینکه آیت فرموده نظم روز آخر که گرگ مردم خوار کنـد از خواب غفلتش بیـدار یادش آید که در جوار خدای سالها زد بجرم و عصـیان رای هر چه در شصت سال یا هفتاد کرده از خیر و شر پیش افتاد یک بیک پیش چشم او دارنـد آشـکارا بروی او آرند بگذراند ز گنبد والا بانگ یا حسـرتا و واویلا حسـرت از جان او برآرد دود و ان زمان حسـرتش ندارد سود أَو تَقُول َ

یـا گویـد آن نفس لَـو أَن َاللّه ‌َهَـدانِی اگر آنکه خـدای تعـالی راه نمـودی مـا را لَکُنت ُهر آئینه می بـودم من مِن َالمُتَّقِین َاز پرهیزگاران و بشـرك و معصیت آلوده نمی شدم أَو تَقُول ‌َیا گوید حِین َتَرَی العَذاب َآن هنگام که به بیند عذاب را معائنه لَو أَن َلِی کَرَّهً ای کاش که بودی مرا بازگشتی بدنیا فَأَکُون َتا بروم و باشم آنجا مِن َالمُحسِنِین َاز نیکوکاران و فرمانبرداران پس اینکه گوینده را که گفت مرا راه نه نمودند و گر نه متقی بود می گویند.

صفحه : ۱۰۴۲

بَلی آری یعنی ترا ارشـاد کردنـد قَـد جاءَتـک ‌َبـدرستی که آمـد بتو آیاتِی آیتهای کتاب من که قرآن است فَکَـذَّبت ‌َبِها پس تکـذیب کردی بـآن و آن را دروغ داشـتی وَ اسـتَکبَرت َو تکـبر کردی و سرکشـیدی از ایمـان بر ان وَ کُنت َمِن َالکـافِرِین َو بـودی از ناگرویـدگان وَ یَوم َالقِیـامَهِ و روز رسـتخیز تَرَی الَّذِین َکَـذَبُوا می بینی آنـان را که دروغ گفتنـد عَلَی اللّه ِ بر خـدای تعالی یعنی خـدای را باتخاذ ولـد و شـریك صـفت کردند وُجُوهُهُم مُسوَدَّهٌ روی های ایشان پیش از دخول بدوزخ سـیاه کرده شـده أَ لَیس َفِی جَهَنَّم َآیـا نیست در دوزخ یعنی هست البته مَثوی ًلِلمُتَکَبِّرِین َمقام و جای آرام، متکبران را و گردن کشان را که فرمان خدای و رسول ص نبردند وَ یُنَجِّی اللّه ُو برهاند خدای تعالی از جهنّم الَّذِین َاتَّقَوا آنان را که پرهیز کردند از شرك بِمَفازَتِهِم به رسـتگاری های ایشان یعنی باسـباب خلاص و فلاح که ایمان و احسان است لا یَمَسُّهُم ُالسُّوءُ نرسـد متقیان را هیچ بدی و مکروهی وَ لا هُم یَحزَنُون َو

نه ایشان اندوهگین شوند اللّه ُخالِق ُکُل ِشَی ءٍ خدای آفریننده همه چیزها است وَ هُوَ عَلی کُل ِشَی ءٍ و او بر همه چیز وَکِیل ٌ خداونـد است و متصـرف در ان و قائم بحفظ آن لَه ُمَقالِیـدُ السَّماوات ِوَ الأَرض ِمر اوراست کلیـدهای خزائن آسـمان و زمین یعنی مالـك امـور علـوی و سـفلی اوست و غیر او را تصـرّف در ان ممکن نی همچنـانکه داخـل در خزینهـا متصور نیست مگر کسـی را که مفاتیـح آن بـدست اوست و در خبر است که ذو النورین رضـی اللّه عنه، از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و سـلّم پرسـید که تفسـیر مقالید السـموات و الارض کدام است آنحضـرت ص فرمود که تفسـیر آن اینست که لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر سبحان اللّه و الحمد للّه و بحمده و استغفر اللّه و لا حول و لا قوه الا باللّه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کـل شـی ء قـدیر یعنی اینکه کلمات مفاتیـح خزائن آسـمان و زمین است هر که بـدان تکلّم کنـد بنقود فیوض اینکه خزائن برسـد و گفته اند خزائن آسـمان باران است و خزائن زمین گیاه است و کلید اینکه خزینها بدست تصـرف اوسـت هرگـاه که خواهـد باران فرسـتد و هرچه خواهـد از نباتات برویانـد وَ الَّذِین َکَفَرُوا و آنانکه نگرویدنـد بِآیات ِاللّه ِبه نشانهای خـدای تعالی یعنی بـدلایل قـدرت او و یا به آیات کتاب او أُولئِك َآن گروه هُم ُالخاسِرُون َایشانند زیانکاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم را بدین آبای

او دعوت کردند حق سبحانه فرمود.

صفحه : ۱۰۴۳

قُل بگو ای محمّد ص با ایشان أَ فَغَيرَ اللّه ِ آیا غیر خدا تعالی تَأمُرُونِّی أَعبُدُ میفرمائید مرا که پرستش کنم بعد ازین همه دلائل أَيُّهَا الجاهِلُون َای نادانان وَ لَقَد أُوحِی َو بدرستی که وحی کرده شده است إِلَيك َبسوی تو وَ إِلَی الَّذِين َمِن قَبلِك َو بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یکی گفته شده است که لَئِن أَشرَكت َاگر شرك آری یعنی بفرض محال و اصح آن است که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشانند هر یك را میفرماید که اگر شرك آری لَيَحبَطَن َّهر آئینه تباه شود عَمَلُك َکردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَ لَتَكُونَن َّو هر آئینه باشی تو مِن َالخاسِرِين َاز زیان کاران که بعد از دولت دین بنکبت شرك مبتلا گردی بَل ِ اللّه َفَاعبُد بلکه خدای تعالی را پرستش کن وَ كُن مِن َالشّاكِرِين َو باش از سپاسداران بر نعمت توحید و عبادت إبن عباس رضی اللّه عنه، فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و سلّم آمده گفت یا محمّد دانسته که خدای تعالی روز قیامت آسمان را بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و جمیع خلق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملك و اینکه الملوك آنحضرت صلّی اللّه علیه و سلّم از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیت آمد که وَ ما قَدَرُوا اللّه َوصف نکردند ایشان خدای را و

تعظیم نه نمودند حَق‌َّقَدرِه ِ چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد وَ الأرض ُجَمِیعاً و زمین همه آن قَبضَتُه ُبدست گرفته وی باشد یَوم َالقِیامَهِ روز رستخیز وَ السَّماوات ُمَطوِیّات ٌو آسمانها درپیچیده شده بِیَمِینِه ِبیمین وی در معالم آورده که إبن عمر رضی اللّه عنه، نقل میکند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که حق سبحانه آسمانها را درپیچیده روز قیامت فراگیرد به یمین خود پس گوید انا الملک و اینکه الجبارون و اینکه المتکبرون پس درهم پیچیده زمین را فراگیرد بشمال خود و گوید انا الملک و اینکه الجبارون و المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال اینکه سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق اینکه آیت آن است که باز گذارم آن را بآنچه مراد اللّه است زیرا که امثال اینکه کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد از حقیقت آن سخن نباید گفت سُبحانَه ُپاک است خدای تعالی از وصف جواهر و اعراض وَ تَعالی و برتر است عَمّا یُشرِکُونَ از آنچه شرک می آرند و شریک وی سازند.

صفحه : ۱۰۴۴

وَ نُفِخ َو دمیده شود فِی الصُّورِ در صور نوبت اوّل بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و اینکه را نفخه صعقه گویند که چون دردمند فَصَعِق َپس بیهوش بیفتد و اصح آنست که بمیرد مَن فِی السَّماوات ِهر که در آسمانها است وَ مَن فِی الأَرض ِو هر که در زمین است إِلّا مَن شاءَ اللّه ُمگر آن کسی را که خواهد خدای که حمله عرش اند یا شهداء یا خزینه بهشت و دوزخ

ثُم َّنُفِخَ ‌پس دمیده شود فِیه ِ در صور أَخری نوبتی دیگر اینکه نفخه را نفحه بعث خوانند و به اینکه نفخه جمله مردگان زنده شوند فَإِذا هُم پس ناگاه ایشان قِیام ٌبپاایستادگان باشند بر کنار قبور خود یَنظُرُون َمی نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند وَ أَشرَقَت ِ الأَرض ُو روشن گردد عرصه زمین محشر بِنُورِ رَبِّها بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در ان بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود وَ وُضِع َالکِتاب ُو نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست و چپ وَ جِی ءَ بِالنَّبِیِّین َو آوردند پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بر امت وَ الشُّهَداءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمّد است صلّی اللّه علیه و سلّم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وَ قُضِی َو حکم کرده شود بَینَهُم میان بندگان بِالحَق ِّبراستی و عدل وَ هُم لا یُظلَمُون َو ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَ وُفِّیَت و تمام داده شود کُل ُّنَفس ٍهر نفسی را ما عَمِلَت جزای آنچه کرده است وَ هُوَ أَعلَم ُو خدا داناتر است بِما یَفعَلُون َبه آنچه آفریدگان می کنند و جزا مناسب آن خواهد داد وَ سِیق َالَّذِین َکَفَرُوا آورانده شوند آنانکه نگرویده اند راندنی سخت إِلی جَهَنَّم َبسوی دوزخ زُمَراً گروه گروه بعضی در پی بعضی حَتّی إِذا جاؤُها تا چون بیامد بدوزخ فُتِحَت گشاده شود أَبوابُها درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وَ

قال َلَهُم و گويند مر ايشان را خَزَنَتُها خازنان دوزخ از روى سرزنش أَ لَم يَأتِكُم آيا نيامدند بشما.

صفحه : ۱۰۴۵

رُسُل ٌمِنكُم رسولان از جنس شما كه بحكم حق سبحانه يَتلُون َعَلَيكُم بخوانند بر شما آيات ِرَبِّكُم آيتهاى پروردگار شما كه فرو فرستاده بود وَ يُنذِرُونَكُم و بيم كنند شما را لِقاءَ يَومِكُم هذا از ديدن اينكه روز شما قالُوا بَلى گويند كافران آرى بما آمدند و ما را بيم كردند وَ لكِن حَقَّت و ليكن واجب شد كَلِمَةُ العَذاب ِسخن خدا يعنى حكم او بعذاب عَلَى الكافِرِين َبر ناگرويدگان قِيل َادخُلُوا گفته شود مر ايشانرا كه درآييد أَبواب َجَهَنَّم َبدرهاى جهنّم خالِدِين َفِيها جاويد بودگان در آن فَبِئس َمَثوَى المُتَكَبِّرِين َپس بد آرامگاهى است متكبران را دوزخ وَ سِيق َالَّذِين َاتَّقَوا و برانند آنانرا كه بترسيدند رَبَّهُم از عذاب پروردگار خود راندنى بلطف و بملايمت يعنى ملائكه شتاب كنند ايشان را در رفتن إِلَى الجَنَّةِ زُمَراً بسوى بهشت گروه گروه بر تفاوت مراتب ايشان سوق اهل بهشت بطريق ازدواج است يا مراكب ايشان را برانند چه متقيان را سواره به بهشت خواهند برد حَتّى إِذا جاؤُها تا چون بيايند به بهشت بسعادت تمام و دولت مالا كلام فايز گردند وَ فُتِحَت أَبوابُها و گشاده باشد درهاى آن پيش از رسيدن ايشان تا ايشان انتظار نكشند وَ قال َلَهُم و گويند مر ايشان را خَزَنَتُها خازنان بهشت سَلام ٌعَلَيكُم درود باد بر شما يا سلامتى و ايمنى لازم حال شما طِبتُم پاك بوديد در دنيا از معاصى يا پاكيزه است شما را مقام و از مرتضى على كرم

اللّه وجهه منقول است که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین محل ملائکه گویند که پاک شدید بظاهر و باطن فَادخُلُوها پس درآیید در بهشت خالِدِین َجاوید ماندگان در ان وَ قالُوا و گویند مؤمنان به بهشت درآیند الحَمدُ لِلّه ِ همه ثنا و ستایش مر خدایراست الَّذِی صَدَقَنا آنکه راست کرد با ما وَعدَه ُوعده خود را بثواب وَ أَورَثَنَا الأَرض َو میراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکّن نَتَبَوَّأُ مِن َالجَنَّهِ جای میگیریم از بهشت حَیث ُنَشاءُ هر کجا میخواهیم فَنِعم َ أَجرُ العامِلِین َپس نیکو است مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان.

صفحه : ۱۰۴۶

وَ تَرَی المَلائِکَهَ و می بینی تو ای محمّد ص مر فرشتگان را یعنی در وقتی که در مقعد صدق در رتبه قرب باشی و هر طرف می نگری بینی ملائکه را حَافِّین َفرو گرفتگان مِن حَول ِ العَرش ِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یُسَبِّحُون َ تسبیح می کنند بِحَمدِ رَبِّهِم مقترن به ستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان اللّه و بحمده و به تسبیح نفی ناسزا می کنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند ویرا وَ قُضِی َو حکم کرده شود بَینَهُم میان خلق بِالحَق ِّبه راستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند وَ قِیل َو گفته شود یعنی ملائکه با مؤمنان گویند الحَمدُ لِلّه ِرَب ِّالعالَمِین َسپاس و ستایش مر خدای را که آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین

ستائش خود فرموده که الحمد للّه الذی خلق السموات و الارض الایه همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا او است بیت در خور حمد و ستایش نبود غیر تو کس هر کجا حمد و ثنائی است ترا زیبد و بس

سوره المؤمن

مکیه و هی خمس و ثمانون آیه اینکه سوره اوّل است از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث رح باسناد او مذکور است که حضرت رسالت پناهی صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که بمن داده اند طه و طاسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام در معالم إبن مسعود رض رضی اللّه عنه روایت میکند که چون در آل حوامیم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بزمین نرم واقع شده و متعجب در ان می نگرم و إبن عباس رضی اللّه عنه، فرمود که لکل شی ء لباب و لباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم الحم را عرایس القرآن و دیباج القرآن می گفتند و باللّه التوفیق بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حم حروف مقطعه بقول بعضی از علماء مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه است چنانکه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا جا اشارت بحکم حق است که هرگز خط ردّ و منع بران کشیده نشود و میم ایمائی است بملك او که گرد

زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تَنزِیلُ الکِتابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللّهِ از خدای است العَزِیزِ که غالب و قادر است بر تنزیل آن العَلِیمِ دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غافِرِ الذَّنبِ آمرزنده گناهان مر کسی را که بصدق گوید- لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه وَ قابِلِ التَّوبِ و پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید شَدِیدِ العِقابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِی الطَّولِ خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لا إِلهَ إِلّا هُوَ نیست هیچ خدائی که مستحق پرستش باشد مگر او إِلَیهِ المَصِیرُ- بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان.

صفحه : ۱۰۴۷

ما یُجادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِی آیاتِ اللّهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از انکه تنزیل آن محقق شد إِلَّا الَّذِینَ کَفَرُوا مگر آنانکه پوشیدند حق را فَلا یَغرُرکَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُم فِی البِلادِ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل درمیار که ایشان را مهلتی و فرصتی هست جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از قوم تو قَومُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام وَ الأَحزابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسل مِن بَعدِهِم از پس قوم نوح علیه السلام مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود علیه السلام وَ هَمَّت کُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر یک ازینها بِرَسُولِهِم به پیغمبر ع فرستاده شده بدیشان لِیَأخُذُوهُ تا بگیرند او را

و هر ایذائیکه خواهند بدو رسانند وَ جادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالباطِلِ به سخنان بیهوده خود لِیُدحِضُوا تا زایل گردانند و ناچیز کنند بِهِ الحَقَّ بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذتُهُم پس گرفتم ایشانرا و هلاك کردم بمکافات آن فَکَیفَ کانَ پس چگونه بود عِقابِ عقوبت من ایشانرا وَ کَذلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حَقَّت واجب شده است کَلِمَهُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا بر آنها که کافر شده انداز قوم تو أَنَّهُم به سبب آنکه ایشان أَصحابُ النّارِ ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملك وی نمیرسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیاراند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِینَ یَحمِلُونَ العَرشَ آنانکه برمیدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام می کنند وَ مَن حَولَهُ و آنانکه گرداگرد عرش انداز کروبیان که طواف میکنند و ایشانرا طوّافان میگویند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق یُسَبِّحُونَ تسبیح میگویند تسبیح مقترن بِحَمدِ رَبِّهِم بستایش پروردگار ایشان یعنی خدای را ذاکراند بمجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت اند چهار میگویند سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد علی حلمك بعد علمك و چهار دیگر میگویند سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد

علی عفوک بعد قدرتک و گویا ایشان به نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم اینکه کلمات میگویند وَ یُؤمِنُون َبِهِ و میگروند به پروردگار خود وَ یَستَغفِرُون َو آمرزش میخواهند از خدای لِلَّذِین َآمَنُوا برای آنانکه گرویده اند و میگویند رَبَّنا ای آفریدگار ما.

صفحه : ۱۰۴۸

وَسِعت َفرا رسیده کُلّ َشَی ءٍ بهمه چیزها رَحمَةً وَ عِلماً از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فَاغفِر پس بیامرز لِلَّذِین َتابُوا مر آنانرا که توبه کرده اند و بتو بازگشته وَ اتَّبَعُوا و پیروی نموده اند سَبِیلَک َراه ترا که دین اسلام است وَ قِهِم و نگاهدار ایشان را- عَذاب َالجَحِیم ِاز عذاب آتش دوزخ رَبَّنا ای پروردگار ما لطف کن وَ أَدخِلهُم و درآر تائبان را و پیروان دین را یا همه مومنان را جَنّات ِعَدن ٍدر بوستانهای اقامت الَّتِی آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدتَهُم وعده داده ایشان را وَ مَن صَلَح َو هر که عمل شایسته کرده مِن آبائِهِم از پدران ایشان وَ أَزواجِهِم و زنان ایشان وَ ذُرِّیّاتِهِم و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار اینان تمام گردد و فضل تو بر ایشان إِنَّک َأَنت َالعَزِیزُ بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الحَکِیم ُدانائی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وَ قِهِم ُالسَّیِّئات ِو بازدار از ایشان بدیها یعنی ایشان را از معاصی دوری ده وَ مَن تَق ِالسَّیِّئات ِو هر که بازداری ازو بدیها را یَومَئِذٍ امروز درین جهان فَقَد رَحِمتَه ُپس بدرستیکه تو بخشنده برو در آخرت وَ ذلِک َو آن نگاه داشت تو هُوَ الفَوزُ العَظِیم ُ

آن فیروزی بزرگ است چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود درین باب گفته اند رباعی امروز کسی را که درآری به پناه فردا بمقام قربتش بخشی راه و آنرا که رهش نداده بر درگاه فردا چه کند گر نکند ناله و آه إِنَ ‌ّالَّذِینَ ‌کَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند یُنادَونَ ‌ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درآیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقت ُاللّه ِهر آئینه دشمنی خدا مر شما را بر کفر أَکبَرُ بزرگتر است مِن مَقتِکُم از دشمنی شما أَنفُسَ ِکُم مر نفسهای شما را و خدا شما را دشمن داشت إِذ تُدعَون َچون خوانده شدید- إِلَی الإِیمان ِبسوی گرویدن بخدای و رسول فَتَکفُرُون َپس شما کافر شدید و نگرویدید.

صفحه : ۱۰۴۹

قالُوا رَبَّنا گویند کافران ای آفریدگار ما أَمَتَّنَا اثنَتَین ِبمیرانیدی ما را دوبار وَ أَحیَیتَنَا اثنَتَین ِو زنده گردانیدی ما را دوبار اماتت اولی بوقت انقضای اجل است در دنیا و احیای اوّل در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم ع را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین آن است و بعضی گویند اماتت نخستین آن است که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران باحیا و اماتت اقرار

کننـد و گویند فَاعتَرَفنا پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود- فَهَل إِلی خُرُوج ٍپس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِن سَبِیل ٍهیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا ناامید ساخته گویند ذلِکُم آنچه شما درآیند از حکم ابد بِأَنَّه ُبسبب آن است که در دنیا إِذا دُعِی َاللّه ُچون می خواندند خدای را وَحدَه ُیکتا و یگانه کَفَرتُم کافر می شدند بیگانگی او و می گفتید اجعل الالهه الها واحدا وَ إِن یُشرَک بِه ِو چون شرک می آوردند بدو یعنی شرکاء بوی اضافت می کردند تُؤمِنُوا میگرویدید شرکاء فَالحُکم ُلِلّه ِپس کارگذاری مر خدایراست العَلِی ِخدای برتر از انکه بدو شرک آرند الکَبِیرِ بزرگوارتر از انکه غیری را با او مساوی سازند هُوَ الَّذِی اوست آن خداوندی که بکمال قدرت یُرِیکُم می نماید شما را آیاتِه ِنشانهای را بر وحدت خود وَ یُنَزِّل ُو فرو می فرستد لَکُم برای شما مِن َالسَّماءِ رِزقاً از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را بتدبیر آنچه سبب رزق باشد وَ ما یَتَذَکَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلّا مَن یُنِیب ُمگر کسی که بازگردد بخدای یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد فَادعُوا اللّه َپس بپرستید خدای را مُخلِصِین َلَه ُالدِّین َدر حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او وَ لَو کَرِه َالکافِرُون َو اگرچه کاره اند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافراند و شما بر

ان نعمت شاكريد پس ميان شما و ايشان منافرت است و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ايشان نيست چنانچه كردار و گفتار ايشان نيز نزد شما مكروه و مبغوض است.

صفحه : ۱۰۵۰ رَفِيعُ الدَّرَجاتِ اوست بردارنده درجه هاى بندگان در دنيا بتفاوت طبقات و در عقبى بتفاوت مراتب و مقامات و يا رافع درجات انبياء است درجه آدم عليه السلام را به صفوت برداشته و نوح عليه السلام را بدعوت و ابراهيم عليه السلام را بخلت و موسى عليه السلام را بقربت و عيسى عليه السلام را بزهادت و محمّد صلّى اللّه عليه و سلّم را بشفاعت سلمى رح فرموده كه درجه هر كه خواهد بردارد بمعرفت و شناخت حقائق و در بحر الحقائق آورده كه بردارنده درجات محبان است بفنا از محبت و بقا بمحبوبيت عزيزى فرموده كه لا يوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشى خلعت بقا نپوشى قطعه بنوش درد فنا گر بقا همى خواهى كه زاد راه بقاى دردى خرابات ست ز حال خويش فنا شو درين ره اى عطار كه باقى در ره عشاق فانى الذّات است ذُو العَرشِ خداوند عرش است يعنى خالق و مالك او يا خداوند ملك و سلطان است يُلقِى الرُّوحَ مى افگند- وحى را مِن أَمرِهِ بفرمان خود يا فرستد جبرئيل را عَلى مَن يَشاءُ بر هر كه ميخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود يعنى رتبت نبوت عطا ميكند بهر كه ميخواهد لِيُنذِرَ تا بيم كند آنكه بدو وحى آمده مردمان را يَومَ التَّلاقِ از روز يكديگر را ديدن يعنى روز كه ارواح باجساد ملاقات كنند يا

اهل زمین و آسمان یا اوّلین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع اینکه مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند یَومَ هُم روز که ایشان یعنی عباد بارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها برآمده لا یَخفی پوشیده نشود عَلَی اللّهِ بر خدای تعالی مِنهُم از ایشان یعنی اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَیءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند لِمَنِ المُلکُ الیَومَ مر کراست پادشاهی و کارگذاری امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر جواب دهند که لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ مر خدایرا که یگانه است در حکم شکننده منازعان مدعیان ملك و چون کفّار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جوابات با مومنان موافق باشند الیَومَ تُجزی امروز پاداش داده شود کُلُّ نَفسٍ هر تنی را بِما کَسَبَت جزای آنچه کرده است لا ظُلمَ الیَومَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بری دهند و نه بدی را نیکی إِنَّ اللّهَ بدرستی که خدای تعالی سَرِیعُ الحِسابِ زود شماراست بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شیء عن شیء در وسیط آورده که رسول صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود که خدای تعالی می فرماید من پادشاه جزادهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه

هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص نکنم پس اینکه آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخره رباعی در وعده اهل ظلم حالی عجب است ورزیدن ظلم را وبالی عجب است از ظلم بپرهیز که در روز جزا لا ظلم الیوم گوشمالی عجب است.

صفحه : ۱۰۵۱

وَ أَنذِرهُم و بیم کن کافران را و بترسان یَوم َالآزِفَهِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آئینه بیاید هرچه آینده باشد نزدیک است برسیدن إِذِ القُلُوب ُبترسان ایشانرا چون دلهای ایشان لَدَی الحَناجِرِ نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه برآیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کاظِمِین َغمگینان و از غم بچشم برآمدگان ما لِلظّالِمِین َنیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در ان روز مِن حَمِیم ٍهیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَ لا شَفِیع ٍ یُطاع ُو نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یَعلَم ُمیدانند خدای تعالی خائِنَهَ الأَعیُن ِخیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمزه کردن بمعایب مردم یا کذب در رویت و عدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن است که در اوقات مناجات خواب را به پیراهن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب درآید چشم او بخواب

رود من نام عنی نام عنه وصالی نظم خواب را یا دیده عاشق چه کار چشم و شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یک نفس آن چشمها بی آب نیست وَ ما تُخفِی الصُّدُورُ میداند خدا آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را میداند وَ اللّٰهُ یَقضِی بِالحَقِّ و خدای تعالی حکم می کند براستی در جزای محسن و مسی وَ الَّذِینَ یَدعُونَ و آنان که ایشانرا می پرستند مشرکان مِن دُونِهِ بدون خدای لا یَقضُونَ حکم نمی کنند ایشان بِشَیءٍ بچیزی زیرا که جماداند ایشانرا قدرت بر ان نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوکند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا گفتار بندگان را البَصِیرُ و بینا بکردار ایشان أَ وَ لَم یَسِیرُوا آیا سیر نمی کنند و سفر نمی نمایند مشرکان مکّه فِی الأَرضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ پس تا بنگرند که چگونه بود عاقِبَةُ الَّذِینَ کانُوا سر انجام کار آنها که بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب موتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است کانُوا هُم أَشَدَّ مِنهُم بودند پیشینیان ایشان سخت تر از اینان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی یا قدرت و تمکن وَ آثاراً و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فِی الأَرضِ در زمین یعنی دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِم بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَ ما کانَ لَهُم و نبود

مر ایشان را مِن ‌َاللّه ِ از عذاب خدای تعالی مِن واق ٍ نگاهدارنده که دفع کند آنرا از ایشان.

صفحه : ۱۰۵۲

ذلِکَ آن گرفتن بِأَنَّهُم کانَت تَأتِیهِم به سبب آن بود که آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغامبران ایشان بِالبَیِّنات ِ بدلائل های روشن و معجزهای هویدا فَکَفَرُوا پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آن را فَأَخَذَهُم ُاللّه ُ پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و معاقب گردانید إِنَّه ُقَوِی ٌّ بدرستی که خدای تعالی توانا است و متمکن در هر چه خواهد شَدِیدُ العِقاب ِ سخت عقوبت بر اهل شرک وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی و بدرستی که ما فرستادیم موسی ع را بِآیاتِنا بمعجزات ما که آیات تسع بود وَ سُلطان ٍ مُبِین ٍ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصا است و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت است بحق سبحانه و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را إِلی فِرعَون َ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَ هامان َ و بهامان که وزیر او بود وَ قارُون َ و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فَقالُوا پس گفتند ساحِرٌ جادوگر است که خارق عادت بما می نماید از روی سحر کَذّاب ٌ دروغگوئی است در آنکه میگوید که خدای هست و من رسول اویم فَلَمّا جاءَهُم بِالحَق ِّ چون آمد بدیشان پیغام راست و درست مِن عِندِنا از نزدیک ما قالُوا اقتُلُوا گفتند بکشید أَبناءَ الَّذِین َ آمَنُوا پسران آنانکه گرویده اند مَعَه ُ بموسی یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی ع فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند و

بعد از ولادت او دست بازداشته بودند چون موسی ع بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی ع را یاری ندهند وَ استَحیُوا نِساءَهُم و زنده بگذارید دختران ایشانرا تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان اینکه کید کردند وَ ما کَیدُ الکافِرِینَ و نیست مکر ناگرویدگان به نسبت انبیاء و مؤمنان إِلّا فِی ضَلالٍ مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود وبال آن هم بدیشان بازگردد پس فرعون در باره موسی ع با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند که مبادا او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از ان خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آن است که ساحران را طلبیم تا باو معارض شوند فرعون را اینکه سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است از قتل او می ترسید اما نزد ایشان اظهار تجلّد کرد.

صفحه : ۱۰۵۳

وَ قالَ فِرعَونُ ذَرُونِی و گفت فرعون بگذارید مرا بخواری أَقتُل مُوسی بکشم موسی را وَ لیَدعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای خود را تا قتل او و از من بازدارد إِنِّی أَخافُ بدرستی که من می ترسم أَن یُبَدِّلَ دِینَکُم از انکه متغیّر سازد کیش شما را و از عبادت من بازدارد أَو أَن یُظهِرَ یا آنکه آشکارا گردد بسبب دعوت او فِی الأَرضِ الفَسادَ در زمین مصر تباهی و دو گروهی و حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال

میخواند یعنی موسی ع ظاهر گرداند در بلده شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَ قالَ مُوسى و گفت موسی ع قوم خود را بعد از انکه اینکه خبر بوی رسید إِنِّی عُذتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّی وَ رَبِّکُم به پروردگار من و پروردگار شما مِن کُلِّ مُتَکَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که به سبب تعظم لا یُؤمِنُ نمی گرود بِیَومِ الحِسابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَ قالَ رَجُلٌ مُؤمِنٌ و گفت مردی که گروید مِن آلِ فِرعَونَ از خویشان فرعون یعنی حزقیل یا شمعون که مدتی بود که بطریق حزم یَکتُمُ می پوشید از فرعون و اتباع او إِیمانَهُ گرویدن خود را و گفته اند که چند سال بود که ایمان داشت و می پوشید و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی ع شنید گفت أَ تَقتُلُونَ رَجُلًا آیا می کشید مردی را أَن یَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّیَ اللّهُ آفریدگار من خدا است وَ قَد جاءَکُم بِالبَیِّناتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا مِن رَبِّکُم از پروردگار شما وَ إِن یَکُ کاذِباً و اگر باشد او دروغگوئی فَعَلَیهِ کَذِبُهُ بس برو باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَ إِن یَکُ صادِقاً و اگر باشد راست گوئی یُصِبکُم برسد بشما بَعضُ الَّذِی یَعِدُکُم بعضی از انکه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق

است بعضـی از ان موعود که عذاب دنیا است عاجلا بشما رسد إِن َاللّه ِلا يَهدِی بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید یعنی توفيق راه يافتن نمی دهـد مَن هُوَ مُسـرِف ٌکسـی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه کَذّاب ٌدروغ گوینده است در دعوی خدائی.

صفحه : ۱۰۵۴

يا قَوم ِای گروه من لَكُم ُالمُلك ُاليَوم َمر شـما را است بادشاهی امروز ظاهِرِين َدر حالتی که غالبانيد بر بنی اسرائیل و برتر از ایشـان فِی الأَرض ِدر زمین مصـر فَمَن يَنصُرُنا پس کیست که یاری دهـد ما را و حمایت کنـد مِن بَأس ِاللّه ِاز عـذاب خـدای تعالی إِن جاءَنا اگر بیایـد بما پس قصـد موسـی ع مکنید و دست ازو باز دارید قال َفِرعَون ُگفت فرعون مر آن مومن را که از قتل موسـی علیه السلام نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند ما أُرِيكُم إِلّا ما أَرى ننمودم شما را مگر آنچه من می بینم یعنی بشـما نمودم راه صواب در کشـتن او و دیده بودم صـلاحی در ان وَ ما أَهدِيكُم و راه نمی نمایم شـما را إِلّا سَبِيل َالرَّشادِ مگر راه راستی حزقیل که اینکه سـخن را اسـتماع نمود و دیگر باره عرق محبتش در حرکت آمد و بحر ایمان بجوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشـتغال نمود چنانچه حق سـبحانه می فرماید وَ قال َالَّذِی آمَن َو گفت آن کسی که ایمان آورده بود يا قَوم ِإِنِّی أَخاف ُای گروه من بدرستیکه من می ترسم عَلَيكُم بر شما بجهت تکذیب موسی علیه السلام و تعرض او مِثل َيَوم ِالأَحزاب ِمانند روز لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز

هلاك ايشان است آنكه تفصيل مى كند مِثل َدَأب ِقَوم ِنُوح ٍمانند حال گروه نوح عليه السلام كه بطوفان هلاك شدند وَ عادٍ و گروه عاد كه بباد صرصر مستاصل گشتند وَ ثَمُودَ و قوم ثمود كه بيك صيحه مردند وَ الَّذِين َمِن بَعدِهِم و مانند آنانكه از پس ايشان بودند چون اهل مؤتفكه كه شهر ايشان زير و زبر شد و چون اصحاب ايكه كه بعذاب ظلّه گرفتار شدند وَ مَا اللّه ُ يُرِيدُ و نيست خداى تعالى كه خواهد ظُلماً لِلعِبادِ ستم بر بندگان خود يعنى ايشان را بى گناه عذاب نكرد پس شما هم ظلم نكنيد تا معذب نگرديد وَ يا قَوم ِو اى گروه من إِنِّي أَخاف ُبدرستى كه من مى ترسم عَلَيكُم بر شما يَوم َالتَّنادِ عذاب روز يكديگر را خواندن يعنى روز قيامت كه بعضى مر بعضى را ميخوانند باستغاثت و هيچ كسى بفرياد كس نرسد يا اهل بهشت و دوزخ يكديگر را ندا مى كنند چنانچه در سوره اعراف گذشت يا بعد از ذبح موت كه يا اهل الجنه خلود و لا موت و يا اهل النّار خلود و لا ـ موت و يا در ان روز منادى ندا كند كه فلان نيك بخت شد كه تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت كه هرگز تا ابد نيك بختى نيابد.

صفحه : ۱۰۵۵

يَوم َتُوَلُّون َروز كه برگردانيده شويد از موقف حساب و برويد مُدبِرِين َبازگشتگان از آنجا بسوى دوزخ ما لَكُم نباشد شما را مِن َاللّه ِاز عذاب خداى تعالى مِن عاصِم ٍهيچ نگاهدارنده تواند شما را و پناه خود گرفتن وَ مَن يُضلِل ِ

اللّه ُو هرکرا فروگذارد خدای تعالی در ضلالت فَما لَه ُپس نیست مر او را مِن هادٍ هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند وَ لَقَد جاءَکُم یُوسُف ُبدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیه السلام مِن قَبل ُپیش از موسی علیه السلام بِالبَیِّنات ِبحجتهای هویدا و گفته اند که فرعون موسی علیه السّلام همان فرعون زمان یوسف علیه السّلام بود و یوسف علیه السلام اسپ قیمتی که او را بود بمرد بدعای یوسف علیه السلام خدا زنده گردانید فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف علیه السلام درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی علیه السلام عمر یافت پس مومن گفت که یوسف ع پیش ازین آمد بشما معجزات روشن که احیای فرس بود و شهادت طفل بر براءت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی علیه السلام از اولاد فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و خدا یوسف بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب علیه السلام را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود معجزات بدیشان نمود و بدو نگردیدند پس مومن آل فرعون از ان خبر داد که یوسف علیه السلام بشما آمد فَما زِلتُم پس همواره بودید فِی شَکٍّ ٍدر شک و گمان مِمّا جاءَکُم بِه ِاز آنچه آورده بود بشما از امر دین حَتّی إِذا هَلَکَ َتا آنگاه که او درگذشت قُلتُم لَن یَبعَثَ َاللّه ُگفتید برنخواهد انگیخت هرگز خدای تعالی مِن بَعدِه ِاز پس او رَسُولًا یعنی چون سخن اینکه رسول ص نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم کَذلِکَ َهمچنین یُضِلُّ ُاللّه ُگمراه سازد خدای تعالی در بوادی

طغیان مَن هُوَ مُسرِف ٌهر که او از حد تجاوزکننده است در انکار مُرتاب ٌشک دارنده در آنچه معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف و ارتیاب می فرماید الَّذِین َیُجادِلُون َآنانکه جدال می کنند با انبیاء علیه السلام فِی آیات ِاللّه ِدر ابطال آیتهای خدای تعالی و دفع آن بِغَیرِ سُلطان ٍأَتاهُم بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان کَبُرَ بزرگ است جدال ایشان مَقتاً از جهت بغض عِندَ اللّه ِنزدیک خدای تعالی وَ عِندَ الَّذِین َآمَنُوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا و مؤمنان نیز دشمن آنانند کَذلِک َهمچنین یَطبَع ُاللّه ُمهری نهد خدای عَلی کُل ِقَلب ِمُتَکَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمانبرداری جَبّارٍ خودکامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای مواعظ حزقیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانند.

صفحه : ۱۰۵۶

وَ قال َفِرعَون ُیا هامان ُابن ِلِی صَرحاً و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنای افراشته لَعَلِّی شاید که من أَبلُغ ُالأَسباب َبرسم بدرها یا راهها أَسباب َالسَّماوات ِدرها یا راههای آسمان از آسمانی فَأَطَّلِع َپس دیده ور شوم یعنی بنگرم إِلی إِله ِمُوسی بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او وَ إِنِّی لَأَظُنُّه ُو بدرستی که من گمان برم موسی را کاذِباً دروغ گوئی در دعوی رسالت آنکه او را خدا هست که آفریدگار آسمانها است پس آغاز ساختن بنا کردند موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و

ببین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای ویرا بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وَ كَذلِكَ ـو همچنین زُيِّنَ ـلِفِرعَونَ ـ آرایش داده شد برای فرعون سُوءُ عَمَلِه ـِ بدی کردار او وَ صُدَّ و بازداشته شد عَنِ ـِ السَّبِيلِ ـِ از راه راست و طریق صواب وَ ما كَيدُ فِرعَونَ ـو نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم إلّا فِى تَبابٍ ـٍ مگر در تباهی و نیستی وَ قالَ ـالَّذِى آمَنَ ـو گفت آن کسی که گرویده بود یعنی حزقیل يا قَومِ ـِ اتَّبِعُونِ ـِ ای قوم من پیروی کنید مرا أَهدِكُم راه نمایم شما را سَبِيلَ ـالرَّشادِ راه راستی و هدایت يا قَومِ ـِ ای گروه من إِنَّما هذِهِ ـِ الحَياةُ الدُّنيا جز اینکه نیست که اینکه زندگانی دنیا مَتاعٌ ـٌ برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندك فرصتی در نورند و نامه معاشرتش را رقم ابطال درکشند نظم بباغ دهر که بس تازه روی و خوش بوی هست مباش غره که رنج خزان ز پی دارد زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار چه رنگ و بو که نشانی ز باغ نگذارد وَ إِنَّ ـَ الآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر هِيَ ـ دارُ القَرارِ اوست سرای آرام که او را زوال و آفت متصور نیست مَن عَمِلَ ـ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلا يُجزى پس پاداش داده نمی شود إِلّا مِثلَها مگر مانند آنرا و اینکه محض بحکم عدل الهی است وَ مَن عَمِلَ ـ صالِحاً و هر که بکند کرداری شایسته مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى از مرد و زن وَ هُوَ مُؤمِنٌ ـٌ و حال آنکه او مومن باشد چه اصل

در قبول عمل ایمان است فَأُولئِکَ پس آن گروه یَدخُلُونَ الجَنَّهَ درآورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی به بهشت درآیند یُرزَقُونَ فِیها روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذ و مشارب خوشگوار بِغَیرِ حِسابٍ بی شمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از ان زیاده و اینکه از روی فضل نامتناهی است. آل فرعون از سخنان حزقیل فهم کردند که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری حزقیل ندا کرد از روی تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی نکرت هوشیار شوند پس گفت.

صفحه : ۱۰۵۷

وَ یا قَومِ و ای گروه من ما لِی اینکه چیست که مرا رسد و چون است که من أَدعُوکُم میخوانم شما را إِلَی النَّجاهِ بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وَ تَدعُونَنِی إِلَی النّارِ و شما میخوانید مرا بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تَدعُونَنِی میخوانید مرا لِأَکفُرَ بِاللّهِ تا کافر شوم بخدای تعالی وَ أُشرِکَ بِهِ و برای آنکه شریک گردانم بوی ما لَیسَ لِی بِهِ آن چیزیکه نیست مرا بربوبیت آن عِلمٌ دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی من غیر از وی خدا نمیدانم پس با وی دیگری را چگونه شریک سازم وَ أَنَا أَدعُوکُم و حال آنکه من میخوانم شما را إِلَی العَزِیزِ بخدای که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغَفّارِ آمرزنده و محوکننده گناهان مومنان لا جَرَمَ و هر آئینه أَنَّما تَدعُونَنِی إِلَیهِ آنچه شما

میخوانید مرا بسوی آن یعنی پرستش او لَیس َ لَه ُ دَعوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فِی الدُّنیا درین سرای وَ لا فِی الآخِرَهِ و نه در سرای دیگر وَ أَن َّ مَرَدَّنا و بدرستی که بازگشت ما همه إِلَی اللّه ِ بسوی خدای است و ما را جزا خواهد داد وَ أَن َّ المُسرِفِین َ و بدرستی که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هُم أَصحاب ُ النّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان ویرا آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت فَسَت َذکُرُون َ پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را ما أَقُول ُ لَکُم آنچه میگویم شما را وَ أُفَوِّض ُ أَمرِی و بازمیگذارم کار خود را إِلَی اللّه ِ بخدای و برو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاهدارد إِن َّ اللّه َ بتحقیق خدای تعالی بَصِیرٌ بینا است بِالعِبادِ بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع برانگیخته تا بگرد وی درآمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بزود بوی رسید و از شر اعداء ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نگاهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال بازگفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزقیل خبر میدهد.

صفحه : ۱۰۵۸

فَوَقاه ُ اللّه ُ پس نگاهداشت او را خدای تعالی سَیِّئات ِ ما

مَكَرُوا از بـدیهای آنچه اندیشیدند در باره وی وَ حـاقَ بِآل فِرعَون و فروگرفت بگرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوءُ العَذاب بدی از عذاب بدنیا که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیان اند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی برانند که سوء العذاب آتش است چه بدل از ان آورده النّارُ فراگرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یُعرَضُون عرض کرده میشوند عَلَیها بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَ عَشِیًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان درمی نمایند و إبن مسعود رضی اللّه تعالی فرمود که ارواح فرعونیان درون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض می کنند تا قیامت وَ یَوم تَقُوم السّاعَةُ و روز که قائم شود قیامت و ارواح ایشان بابدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند أَدخِلُوا آل فِرعَون درآیید ای کسان فرعون أَشَدَّ العَذاب در سخت ترین عذابی که عذاب جهنّم است و حفص رح بفتح همزه و کسر خا میخوانند یعنی خدای امر کند ملائکه را که درآرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در ان بودند وَ إِذ یَتَحاجُّون و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان فِی النّارِ در آتش فَیَقُول الضُّعَفاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِین استَکبَرُوا مر آنانرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند إِنّا بدرستی که ما کُنّا لَکُم بودیم مر شما را تَبَعاً پی روان و فرمانبرداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء علیهم السلام یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما

شدید فَهَل أَنتُم پس آیا هستید شـما مُغنُون َ عَنّا دفع کنندگان از ما نَصِیباً مِن َ النّارِ بهره از آتش قال َ الَّذِین َ استَکبَرُوا گویند آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای اینکه سخن است إِنّا کُل ٌّفِیها بـدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عـذاب از شـما بازداریم و اگر ما را قـدرت دفع بودی اوّل از نفس خود بازمیداشتیم إِن َّاللّه َ بدرستی که خدای تعالی قَد حَکَم َ بتحقیق حکم کرده است بَین َ العِبادِ میان بندگان و هر یک را بجای که درخور او است فرستاده.

صفحه : ۱۰۵۹

علیه به وَ قال َ الَّذِین َ و گوینـد آنانکه علیه به فِی النّارِ در آتش انـد بعـد از انکه نومید شوند از یکدیگر علیه به لِخَزَنَهِ جَهَنَّم َ مر خازنان دوزخ را که برای ما علیه به ادعُوا رَبَّکُم بخوانیـد پروردگار خود را علیه به یُخَفِّف عَنّا تا سبک کند و بردارد از ما علیه به یَوماً بمقـدار روزی از روزهای دنیا علیه به مِن َ العَذاب ِ از عذاب چیزیرا تا استراحت کنیم قالُوا گویند خزنه جهنّم ایشانرا که در دنیا أَ وَ لَم تَک ُ تَأتِیکُم آیا نبود که آمدند بشـما رُسُلُکُم پیغمبران فرستاده بشما بِالبَیِّنات ِ بحجتهای روشن و هویدا و شما را بخـدای دعوت کردند قالُوا بَلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالُوا گویند خازنان که چون حال بدین منوال است فَادعُوا پس شـما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دسـتوری نیست برای امثال شـما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد وَ ما دُعاءُ الکافِرِین َ و نیست دعای ناگرویدگان إِلّا فِی ضَلال ٍ مگر در بطلان و ضائع شدن و باجابت نارسیدن إِنّا لَنَنصُرُ بدرستی که ما

یاری میدهیم رُسُلَنا پیغمبران خود را وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای نصرت می کنیم باهلاك دشمنان ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام قتل یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند وَ یَومَ یَقُومُ الأَشهادُ و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قائم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیاء ع باشند و ملائکه و امت مصطفی صلّی اللّه علیه و سلّم یَومَ لا یَنفَعُ الظّالِمِینَ روز که سود نکند ستمکاران را مَعذِرَتُهُم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در ان روز باطل است و محل قبول ندارد وَ لَهُمُ اللَّعنَهُ و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای وَ لَهُم سُوءُ الدّارِ و مر ایشانرا است سرای بد یعنی جهنّم وَ لَقَد آتَینا و بدرستی که ما دادیم مُوسَی الهُدی موسی ع بن عمران را راه نمودن یا آنچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف شرائع وَ أَورَثنا و میراث دادیم بَنِی إِسرائِیلَ الکِتابَ بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را هُدیً ببرکت آن راه یابند یا راه نماینده وَ ذِکری لِأُولِی الأَلبابِ و پنددهنده مر خداوندان عقول سلیمه را.

صفحه : ۱۰۶۰ فَاصبِر پس صبر کن ای محمّد صلّی اللّه علیه و سلّم بر آزار کفار إِنَّ وَعدَ اللّهِ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت انبیاء علیهم السلام و هلاکت اعداء حَقٌّ راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال

موسی ع و فرعون وَ استَغفِر و طلب آمرزش نمای لِذَنبِکَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آن است که تا حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و سلّم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از او مر امت را و حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و سلّم هفتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار می فرمودند که انی لاستغفر اللّه فی کل یوم سبعین مره و در تبیان فرموده که معنی آن است که آمرزش طلب مر گناه امت را که بحضرت تو امیدوارانـد نظم گر لب گشائی از نکوئی حرفی ز برای مـا بگوی یعنی که بعـذرخواهی مـا از حالت پر گناهی ما نزدیک خـدا کنی شفاعت ما را برهانی از شناعت وَ سَبِّح و تسبیح گوئی بِحَمدِ رَبِّکَ پیوسته به ستایش پروردگار خود بِالعَشِیِّ وَ الإِبکارِ شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان اللّه و بحمده آورده انـد که کفّار در باب نزول قرآن و بعث مجادله میکردنـد که قرآن سخن خـدای نیست و بعث محال است حق سبحانه و تعالی اینکه آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ بـدرستی آنانکه جدال میکنند فِی آیاتِ اللّهِ در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند بِغَیرِ سُلطانٍ أَتاهُم بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقلیه إِن فِی صُدُورِهِم نیست در سینهای ایشان إِلّا کِبرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری یا حکومت یا غبطتی موهوم که ما هُم نیستند ایشان

هر گز ببالِغِيه ِ رسنده بدان فَاستَعِذ بِاللّه ِ پس پناه گير بخداى از شر ايشان إِنَّه ُهُوَ السَّمِيع ُبدرستى كه او شنوا است مرا قول ايشان را البَصِ يرُ بينا است بافعال ايشان لَخَلق ُالسَّماوات ِ وَ الأَرض ِ هر آئينه آفريدن آسمان و زمين أَكبَرُ بزرگتر است نزد شما مِن خَلق ِ النّاس ِ از آفريدن آدميان پس آنكه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولا بى اصلى و ماده هر آئينه قادر باشد بر خلق انسان ثانيا از اصلى و ماده وَ لكِن َ أَكثَرَ النّاس ِ و ليكن بيشتر مردمان لا يَعلَمُون َ نميدانند كه اينكه آفريدن آسان تر است بقول بعضى مفسران جدال كنندگان يهود بودند كه حضرت پيغمبر صلّى اللّه عليه و سلّم را گفتند كه تو صاحب ما نيستى بلكه او ابو يوسف بن مسيح است يعنى دجال كه سلطنت او ببر و بحر فرا رسد و جويهاى آب باو روان شوند و بادشاهى بما بازگردد و او آيتى است از آيتهاى خداى تعالى اينكه آيت نازل گردانيد كه إِن َ الَّذِين َ يُجادِلُون َ آنانكه منازعت كنند در دجّال و او را آيت اللّه ميدانند در دلهاى ايشان كبر است يعنى هواى حكومت و سلطنت كه بدان نخواهند رسيد پس تو پناه گير بخداى از شر فتنه دجال و ديگرى گفتند جثه او اعظم است از جثّه آدميان حق سبحانه و تعالى فرمود كه آفريدن ارض و سما از آفريدن او بزرگتر است و بيشتر مردمان نمى دانند كه دجّال يكى است از مخلوقات من ببايد دانست كه او آدمى است از آدميان ديگر بقد بلند و جثه او بزرگتر است و يک چشم است كه ظهور او

یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم امارت ظهور وی بیان کرده است که بمردم بسه سال پیش از ظهور وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اوّل آسمان از آنچه باریدی ثلثی بازگیرد و زمین از آنچه روئیدی ثلثی نگاهدارد سال دوم ثلثین بازگیرند سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روئید پس دجّال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من اعتصم باللّه و با وی بهشتی و دوزخی باشد. و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید که پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را بگویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکّه و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر مؤمنان به تنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه الصلوه و السلام از آسمان فرستد تا دجّال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل گردند و شمه از نزول عیسی علیه السلام در سوره زخرف مذکور خواهد شد انشاء اللّه العزیز الحفیظ.

وَ ما یَستَوِی الأَعمی وَ البَصِیرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَ لَا المُسِیءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد

آن است که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود یکی مقیم درکات قَلِیلًا ما تَتَذَكَّرُون َاندکی پند می پذیرید و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لا بد است از سرای دیگر که در ان پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود إِن َالسّاعَةَ بدرستی که ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هر آئینه آینده است لا رَيب َفِيها شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَ لكِن َأَكثَرَ النّاس ِو لیکن بیشتر آدمیان لا يُؤمِنُون َنمی گروند بقیامت و تصدیق نمی کنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَ قال َرَبُّكُم ُو گفت پروردگار شما ادعُونِي بخوانید مرا أَستَجِب لَكُم تا اجابت کنم از برای شما معنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهم شما را اغلب علماء دعا را فرود آورده اند بر عبادت و مؤید اینکه است که خدای میفرماید إِن َالَّذِين َيَستَكبِرُون َبدرستی آنانکه سرکشی می نمایند عَن عِبادَتِي از پرستش من سَيَدخُلُون َجَهَنَّم َزود باشد که درآورده شوند بدوزخ و حفص رح بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ درآیند داخِرِين َبیچارگان و خوارشدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سؤال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزائن رحمت من مالامال است و کرم من بخشنده آمال، کدام گدائی دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاده که

رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست برویش هزار در نکشاد و گفته اند که دعا بمعنی ثنا است و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا به فضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا به پذیرم بیت گر توبه کنی پذیرم از روی کرم وانگه ز سر جریمه ات درگذرم.

صفحه : ۱۰۶۲

اللّه ُالَّذِی جَعَل َخدای بحق آن است که بیافرید لَکُم ُاللَّیل َبرای شما شب را تیره و بمزاج بارد لِتَسکُنُوا تا ساکن شوید فِیه ِدرو بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَ النَّهارَ و بیافرید روز را مُبصِراً روشن کننده و بمزاج حار تا به بینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود إِن َّاللّه َبدرستی که خدای تعالی لَذُو فَضل ٍهر آئینه خداوند بخشش بزرگ است و بسیار عَلَی النّاس ِبر آدمیان بآفرین لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است وَ لکِن َّأَکثَرَ النّاس ِو لیکن بیشتر مردمان لا یَشکُرُون َسپاسداری نمی کنند ذلِکُم ُاللّه ُآنکه اینکه کارها کند خدای است رَبُّکُم پروردگار شما خالِق ُکُل ِّشَی ءٍ آفریننده همه چیزها لا إِله َإِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزاوار مگر او فَأَنّی تُؤفَکُون َپس چگونه و بچه وجه گردانیده می شوید از عبادت او بعبادت غیر او کَذلِک َهمچنانکه بگردانیده شد اینکه قوم یُؤفَک ُالَّذِین َبگردانیده میشوند آنانکه

کانُوا هستند که از روی عناد بِآیات ِ اللّه ِ یَجحَدُون َ آیتهای خدای تعالی را انکار می کنند و از پذیرفتن آن ابا می نمایند و بازمی ایستند اللّه ُ الَّذِی جَعَل َ خدای تعالی آن کسی است که بساخت لَکُم ُ الأَرض َ برای شما زمین را قَراراً موضع قرار و آرام تا بروی میروید و می نشینید وَ السَّماءَ بِناءً و گردانیده آسمان را بنای برافراشته وَ صَوَّرَکُم و بنگاشت شما را ای آدمیان فَأَحسَن َ صُوَرَکُم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما را راست کرد و رویهای شما را پاکیزه و اعضای شما را متناسب آفرید وَ رَزَقَکُم و روزی داد شما را مِن َ الطَّیِّبات ِ از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و متمیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در ان است که او مرآت جهان نما است همه حقایق علوی و سفلی را و مجموع دقائق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آئینه حقیقت جامعه وی لائح رباعی اینکه صورت تو آئینه سرّ وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعه هر دو کونی کس چون نیست در مملکت صورت و معنی موجود ذلِکُم ُ اللّه ُ آنکه چنین تصویر کرد خدای است رَبُّکُم آفریدگار شما فَتَبارَک َ اللّه ُ پس برتر است خدای و بزرگوارتر رَب ُّ العالَمِین َ پرورنده عالمان از جن و انس و جز آن.

صفحه : ۱۰۶۳

هُوَ الحَی ُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لا إِله َ إِلّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادعُوه ُ پس بخوانید او را مُخلِصِین َ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَه ُ الدِّین َ برای او دین خود

را از شرك يا طاعت خود را از ريا بگوئيد الحَمدُ لِلّه ِ رَب ِّ العالَمِين َ همه سپاسها و ستائشها مر خداى راست كه پروردگار عالميان است قُل بگو اى محمّد ص اينكه مشركانرا كه ميگويند بدين آبا و اجداد خود متديّن شو إِنِّى نُهِيت ُ بدرستى كه من نهى كرده شده ام أَن أَعبُدَ الَّذِين َ تَدعُون َ از انكه بپرستم آنانرا كه پرستيد شما مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خداى تعالى لَمّا جاءَنِى البَيِّنات ُ آن هنگام كه آمده است بمن حجج و آيات مِن رَبِّى از پروردگار من وَ أُمِرت ُ و مأمور شده ام أَن أُسلِم َ بآنكه گردن نهم و انقياد كنم لِرَب ِّ العالَمِين َ مر آفريدگار جهانيان را هُوَ الَّذِى آن كسى هست كه خَلَقَكُم بيافريد پدر شما را آدم عليه السلام مِن تُراب ٍ از خاك ثُم َّ مِن نُطفَةٍ پس شما را اى فرزندان وى بيرون آورد از آب منى ثُم َّ مِن عَلَقَةٍ پس از علقه كه منى بعد از چهل روز بدان شكل برمى آيد ثُم َّ يُخرِجُكُم پس بيرون آورد هر يكى را از شما از رحم مادر طِفلًا كودك ثُم َّ لِتَبلُغُوا پس بازميدارد شما را تا برسيد أَشُدَّكُم بغايت قوّت خود كه منتهاى شباب است ثُم َّ پس ازين درجه بالا مى برد لِتَكُونُوا شُيُوخاً تا گرديد پيران وَ مِنكُم مَن يُتَوَفّى و از شما كس باشد كه بميرانيده مى شود مِن قَبل ُ پيش از بلوغ يا قبل از شيخوخت وَ لِتَبلُغُوا و بقا ميدهد شما را تا برسيد أَجَلًا مُسَمًّى مدتى نام برده شده كه وقت موت است وَ لَعَلَّكُم تَعقِلُون َ و شايد كه شما تعقل كنيد در آفرينش خود انتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِى يُحيِى وَ

یُمِیت ُاوست آنکه زنده میگرداند و بمیراند فَإِذا قَضی أَمراً پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَإِنَّما یَقُول ُلَه ُپس جز اینکه نیست که گوید مر او را کُن فَیَکُون ُبباش پس بباشد بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدّتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او ز انکه عیب و علّت نیست متوقف بهیچ آلت نیست از خم زلف کاف و طره نون هر زمان شکلی آورد و بیرون.

صفحه : ۱۰۶۴

أَ لَم تَرَ آیا نمی نگری و ندیدی إِلَی الَّذِین َبسوی آنانکه یُجادِلُون َجدال و نزاع می کنند فِی آیات ِاللّه ِدر آیتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآن را منکراند أَنّی یُصرَفُون َچگونه و چون برگردانیده می شوند از تصدیق بدان الَّذِین َکَذَّبُوا مجادلان آنان اند که تکذیب کردند و نگرویدند- بِالکِتاب ِبقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَ بِما أَرسَلنا و بآنچه فرستادیم بِه ِرُسُلَنا به آن چیز پیغمبران خود را از حکام و شرایع فَسَوف َیَعلَمُون َپس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت تکذیب و انکار إِذِ الأَغلال ُ آنگاه که غلهای آتشین باشند فِی أَعناقِهِم در گردنهای ایشان وَ السَّلاسِل ُو زنجیرها نیز در ان بود یُسحَبُون َکشیده می شوند بر روی بدان زنجیرها تا افگند ایشانرا فِی الحَمِیم ِدر آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثُم َّفِی النّارِ پس از ان در آتش یُسجَرُون َسوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذّب گردند ثُم َّقِیل َلَهُم پس گویند مر ایشانرا أَین َما کُنتُم تُشرِکُون َکجااند آنانکه بودید شما که انبازان می گرفتید ایشان را مِن دُون ِاللّه ِاز فرود

خدای تعالی قالُوا گویند دوزخیان که آن مشرکان ضَلُّوا عَنّا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و ما بایشان توقع امداد داشتیم اما ایشان ما را در بلا بگذاشتند بَل لَم نَکُن نَدعُوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِن قَبل ُ پیش ازین در دنیا شَیئاً چیزیرا که بدان اعتباری باشد یعنی بر ما روشن شد که پنداشت ما چیزی نبود کَذلِكَ همچنانکه مجادلان را فروگذاشت یُضِل ُاللّه ُالکافِرین َ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی کافران را تا راه نمی برند بچیزیکه ازو منتفع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند ذلِکُم اینکه خذلان شما امروز در عقبی بِما کُنتُم تَفرَحُون َ بسبب آنست که بودید شما که شادی میکرد و فرحان می بودید فِی الأَرض ِ در زمین یعنی در دنیا بِغَیرِ الحَق ِّ بچیزیکه حق نبود یعنی شرك و طغیان وَ بِما کُنتُم تَمرَحُون َ و بجهت آنکه بودید شما که باز می نازیدید بخود و بتکبر می خرامیدید.

صفحه : ۱۰۶۵

ادخُلُوا درآیید أَبواب َ جَهَنَّم َ بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدرکه درآیید خالِدِین َ فِیها جاوید ماندگان در ان فَبِئس َ مَثوَی المُتَکَبِّرِین َ پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ فَاصبِر پس شکیبائی کن ای محمّد بر ایذای قوم إِن َّ وَعدَ اللّه ِ حَق ٌّ بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت اولیا و هلاکت اعداء درست و راست است و بیشک واقع خواهد شد فَإِمّا نُرِیَنَّک َ پس اگر بنمائیم بتو بَعض َ الَّذِی برخی آنچه نَعِدُهُم وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آن است أَو نَتَوَفَّیَنَّک َ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَینا یُرجَعُون َ پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد روز قیامت

و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفّار را بحضرت سیّد ابرار صلی اللّه علیه و سلّم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان را در عقبی خواهد نمود بیت دوستان اندر دو عالم شاد و خرّم می زیند دشمنان در محنت و غم اینکه سرا و آن سرا آورده اند که کفّار مکّه از روی جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهیکه در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَ لَقَد أَرسَلنا رُسُلًا و به تحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را مِن قَبلِكَ پیش از تو مِنهُم بعضی از ایشان مَن قَصَصنا عَلَيكَ آنهاانـد که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بست و نه پیغمبراند وَ مِنهُم مَن لَم نَقصُص و بعضی از ایشان آنانند که قصّه ایشان نخوانده ایم عَلَيكَ بر تو امّا نام ایشان دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصّه ایشان شنیده جمعی بر آن اند که مجموعه انبیاء ع هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بست و چهار هزار و چند بودند و در ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید و عدد و معرفت ایشان بانساب و أسامی شرط نیست وَ ما کانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبری را و نتوانست أَن يَأتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد إِلَّا بِإِذنِ

اللّه ِ مگر بدستوری خدائی و حکم و فرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و من حکمت در عدم وقوع آن می بینم فَإِذا جاءَ أَمرُ اللّه ِ پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قُضِی َ حکم کرده شود بِالحَق ِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وَ خَسِرَ و زیان کنند هُنالِک َ المُبطِلُون َ آنجا ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه می طلبند.

صفحه : ۱۰۶۶

اللّه ُ الَّذِی جَعَل َ خدای تعالی بحق آنست که بیافرید لَکُم ُ الأَنعام َ برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرکَبُوا تا سوار می شوید مِنها بعضی از ان را چون ابل و فرس وَ مِنها تَأکُلُون َ و بعضی را از ان می خورید چون غنم و برخی آن است که قابلیّت رکوب و اکل هر دو دارند چون بقر وَ لَکُم و مر شماراست فِیها مَنافِع ُ در انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَ لِتَبلُغُوا و ایشان را آفرید تا برسید عَلَیها برکوب بر بعضی از ان حاجَةً فِی صُدُورِکُم بحاجتیکه در دلهای شما است از سود او معامله وَ عَلَیها و بر شتران در خشکی وَ عَلَی الفُلک ِ و بر کشتیهای در دریا تُحمَلُون َ برداشته می شوید وَ یُرِیکُم و می نماید خدا شما را آیاتِه ِ نشانهای قدرت خود را فَأَی َّ آیات ِ اللّه ِ تُنکِرُون َ پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار می کنید أَ فَلَم یَسِیرُوا آیا پس

سیر نکردند فِی الأرض ِ در زمین عاد و ثمود فَیَنظُرُوا کَیف َ کان َ تا بنگرند که چگونه بود عاقِبَهُ الَّذِین َ مِن قَبلِهِم سر انجام کار آنـانکه پیش از ایشان بودنـد از امم پیشـین کانُوا أَکثَرَ مِنهُم بودنـد بیشتر از ایشان از روی عـدد وَ أَشَـدَّ قُوَّهً و سـخت تر از روی توانـائی وَ آثـاراً فِی الأَرض ِ و افزون تر از جهت بازمانـدهای ایشان در زمین از کوشـکها و قلعها فَما أَغنی عَنهُم پس دفع نکرد عذاب را از ایشان ما کانُوا یَکسِبُون َ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمّا جاءَتهُم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان بِالبَیِّنات ِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد گشـتند بِما عِندَهُم به آنچه نزد ایشان بود مِن َ العِلم ِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده بودنـد و مراد عقائـد باطله و شـبهات بی اعتبار ایشان است و گفته اند مراد علم مکـاسب و تجـارات است و یا علم طبایع و تبخیم که بآن مباهی و مسـتظهر شـده بانبیاء و آیات ایشان اسـتهزاء میکردنـد لا جرم حق سـبحانه ایشان را هلاک ساخته وَ حاق َ بِهِم ما کانُوا بِه ِ یَستَهزِؤُن َ و فرو گرفت و محیط شد با ایشان جزای آنچه بآن بانبیـاء ع علیه السـلام اسـتهزا و سـخریه می نمودنـد از عـذاب گونـاگون در دنیـا و آنچه موعود است ایشـان را در عقبی و بآن خواهند رسید.

صفحه : ۱۰۶۷

فَلَمّا رَأَوا پس آن هنگام که بدیدند بَأسَنا سختی عذاب ما در دنیا قالُوا گفتند آمَنّا ایمان آوردیم بِاللّه ِ وَحدَه ُ بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریک و انباز وَ کَفَرنا و کافر شدیم بِما کُنّا بِه ِ

مُشرِكِين َبآنچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فَلَم یَکُ یَنفَعُهُم پس نبود که سود کند ایشانرا إِیمانُهُم ایمان ایشان لَمّا رَأَوا بَأسَنا آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معائنه عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت باس سُنَّت َاللّه ِسنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِی قَد خَلَت آن سنتی که گذشته است فِی عِبادِه ِدر بندگان وی از امم ماضیه که ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وَ خَسِرَ و زیانکار شدند هُنالِكَ َالكافِرُون َآن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بآن وقت ظاهر شد و اگرچه در خسران بودند همه عمر

سوره فصلت

مکیه و هی اربع و خمسون آیه- بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِحم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی را بر استخراج آن دسترس نیست و گفته اند حا اشارت است بحکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت است بر مومنان بتنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرمود که حم اشارت است بآن چیزیکه میان حق تعالی و حبیب او است و هیچ ملك مقرب و بنی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمّد ص نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که اینکه قرآن تَنزِیل ٌفرو فرستاده شده است مِن َالرَّحمن ِالرَّحِیم ِاز خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب خواص و اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن

است، و اینکه فرو فرستادن کِتاب ٌفُصِّلَت کتابی است پیدا کرده شده آیاتُه ُ آیتهای وی و مبین گشته بامر و نهی و وعده وعید قُرآناً عَرَبِیًّا در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِقَومٍ یَعلَمُون َ برای گروهی که گردانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند اللّه است- صفحه : ۱۰۶۸

بَشِیراً مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند وَ نَذِیراً و بیم کننده آنها را که بوی نگروند فَأَعرَض َ پس روی برتافتند از قبول آن یعنی نه پذیرفتند أَکثَرُهُم بیشتر ایشان از کافران فَهُم لا یَسمَعُون َ پس ایشان نمی شنوند یعنی برتافتند روی تا نشنوند وَ قالُوا و گفتند اهل شرک که همواره قُلُوبُنا دلهای ما فِی أَکِنَّةٍ در پوششها است مِمّا تَدعُونا از فهم آن چیزیکه میخوانی ما را إِلَیه ِ بسوی او یعنی قرآن را در نمی یابیم وَ فِی آذانِنا و در گوشهای ما وَقرٌ گرانی است آنچه میخوانی نمی شنویم وَ مِن بَینِنا وَ بَینِک َ و میان ما و میان تو حِجاب ٌ پرده است که جمال نبوت ترا در نمی بینیم حاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و میان حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم پرده ساخت و گفت تو از ان جانب و ما ازین جانب فَاعمَل پس عمل کن بر دین خود إِنَّنا عامِلُون َ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه می توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ما وردی فرموده

که تو کـار کن برای آخرت خود که مـا برای دنیـای خود عمـل می کنیم قُـل بگو ای محمّـد ص إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکَم جز اینکه نیست که من آدمی امماننـد شـما یعنی از جنس بشـرم نه از ملك و جن که شـما سـخن ایشان درنیابیـد و فهم نکنید و شـما را بچیزی دعوت نمی کنم که سـمع را ازو کراهیت و طبع را نفرت باشـد بلکه یُوحی إِلَیَّ وحی کرده شود بسوی من أَنَّمـا إِلهُکُم جز اینکه نیست که خـدای شـما إِله ٌواحِدٌ خدای است یگانه فَاستَقِیمُوا إِلَیه ِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر ان مقیم باشـید وَ استَغفِرُوه ُو ازو آمرزش جوئیـد مر گناهان را که بعـد از اسـلام کنیـد و در موضح آورده که اسـتقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان آشـکارا یکی باشد و چون بمرتبه اسـتقامت رسـید استغفار کنید از رویت عمـل که گناهی بزرگ و خطای عظیم است وَ وَیل ٌو سـختی عـذاب لِلمُشـرِکِین َمر شـرك آرنـدگان راست الَّذِین َلا یُؤتُون َالزَّکـاةَ آنانکه نمی دهنـد زکوه را یعنی بکلمه لا اله الا اللّه که زکوه انفس است متکلّم نمی شونـد مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرك پاك نمی سازند یا آنکه زکوه مال نمیدهند وجه تخصیص منع زکوه از سائر اوصاف مشرکان آنست که مـال محبوب ایشان است و بـذل او مر نفس را سـخت باشـد از اعمال دیگر پس در ایراد اینکه صـفت اشارتی است به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند که هر تو نگر

که او را سخا نبود چون تنی است که او را جان نبود یا درختی است که برندارد نظم منعم ممسک شجری بی بر است سر در منجل جهدی بی سر است بخل که سرمایه ناکامی است در دو جهان موجب بدنامی است وَ هُم و مشرکان بِالآخِرَهِ بسرای دیگر هُم کافِرُون -ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن سرای را باور ندارند.

صفحه : ۱۰۶۹ إِن َالَّذِین َ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند کارهای ستوده لَهُم أَجرٌ مر ایشانرا مزدی است غَیرُ مَمنُون ٍ ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که اینکه آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت بازمانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد اللّه بن عمر رضی اللّه عنه نقل میکند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که بنده چون بطریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که برو موکّل است گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشته تا وقتی که او را از بند مرض باز رهانیم یا بحضرت ما واصل شود قُل أَ إِنَّکُم بگو آیا شما لَتَکفُرُون َ هر آئینه کافر میشوید و نمی گروید بِالَّذِی خَلَق َ الأَرض َ بآن کسیکه بیافرید زمین را فِی یَومَین ِ در دو روز امام ابو اللیث رح آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه بگسترانید وَ تَجعَلُون َ لَه ُو می سازید برای او بزبان

خود أَنـداداً همتایان ذٰلِكَ ـ آنخداوندی که بیافرید زمین رَبُّ العالَمِین ـ پروردگار عالمیان است وَ جَعَلَ ـ فِیها و بیافرید در زمین رَواسِیَ ـ کوههای بلند و پایدار مِن فَوقِها از زبر زمین تا ناظران در ان نگریسته بهر اعتبار بردارند وَ بارَكَ ـ فِیها و برکت داد در کوهها تا درو منابع و معادن آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زرع و انعام و انهار وَ قَدَّرَ فِیها و تقدیر کرد در زمین أَقواتَها روزیهای اهل زمین برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک ازینها غالب اقوات هر بلده ایست و تقدیر اینکه روزیها کرده فِی أَربَعَهِ أَیّامٍ در بقیه چهار روز یعنی دو روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَواءً یکسان شده لِلسّائِلِینَ ـ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شده ثُمَّ اسـتَوی پس قصد کرد إِلَی السَّماءِ بآفریدن آسمان وَ هِیَ ـ دُخانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب بهیأت دخان در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید آتش برو گماشت تا او را در شورش آورد و از ان بخاریکه از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی جوهر سبزی بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد از ان کف زمین و از ان بخار

آسـمان آفريد نظم كفى را منبسط سازد كه اينكه فرشـى است بس لايق بخارى را برافرازد كه اينكه سقفى است بس زيبا از ان سقـف معلـق حسن تصـويرش بود ظـاهر و زين فرش مطبّق لطف تـدبيرش بود پيـدا فَقـال َ لَهـا پس گفت خـدا بعـد از آفرينش آسـمان مر او را لِلأَرض ِ و مر زمين را كه هر دو ائتِيا بيائيـد بآنچه بشـما را ميفرمائيم طَوعاً از روى فرمان بردارى أَو كَرهاً يا از سر ناخواهشـى و بى رغبتى يعنى اگر خواهيـد و اگرنه از آمدن چاره نداريد مر او اظهار كمال قدرت است نه اثبات طواعيت و كراهيت ايشـان و گفته انـد آسـمان را گفت آفتـاب و مـاه و سـتارگان خـود را ظـاهر سـازد و زمين را فرمود كه انهـار خود را بشگاف و اشجار خود را بيرون آر قالَتا گفتند آسمان و زمين أَتَينا آمديم ما بهر چه فرمودى طائِعِين َ فرمانبرداران آورده اند كه اوّل موضع كعبه معظمه زادها اللّه شـرفا از اجزاى زمين سـخت گشت پس آنچه در برابر او بود از اجزاى آسـمان و بدين جهت آن محل كعبه اسلام و قبله انام گشت و چون آسمان آفريده شد آنرا بشگافت.

صفحه : ۱۰۷۰ فَقَضاهُن َّ پس پرداخت آنرا سَبع َ سَماوات ٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا فِى يَومَين ِ در روز پنجشنبه و جمعه وَ أَوحى و وحى كرد فِى كُل ِّ سَماءٍ بهر آسـمانى أَمرَهـا فرمـان آنرا يعنى بـا اهل آن اعلام فرمود كه عبادت بر چه وجه كننـد يا مقرر كردشان هر فلكى و آنچه ازو آيد وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنيا و بياراستيم آسـمان نزديک تر را بِمَصابِيح َ بچراغهاى يعنى ستارگان چون

چراغ رخشان و درخشان باشند وَ حِفظاً و نگاه داشتیم آسمان را نگاهداشتی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذلِكَ آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقدِیرُ العَزِیزِ آفریدن و اندازه کردن خدای غالب است که در ملك خود بقدرت خود هر چه خواهد کند العَلِیم ِ دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد فَإِن أَعرَضُوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود اینکه بیان فَقُل أَنذَرتُكُم پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده هلاك کننده مِثل َصاعِقَةِ عادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود- وَ ثَمُودَ و عذاب ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السّلام تخصیص اینکه قوم بجهت آن است که قریش در رحلت الشتاء و الصیف بر مواضع اینکه دو گروه می گذشتند و آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده اند إِذ جاءَتهُم ُالرُّسُل ُوقتی که آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام مِن بَین ِ أَیدِیهِم از پیش روی ایشان وَ مِن خَلفِهِم و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت درآمدند و دعوت کردند أَلّا تَعبُدُوا إِلَّا اللّه َبآنکه مپرستید مگر خدای تعالی را قالُوا گفتند کافران در جواب ایشان که لَو شاءَ رَبُّنا اگر پروردگار ما خواستی که رسول ص فرستادی- لَأَنزَل َمَلائِکَةً هر آئینه فرشتگان فرستادی بجای شما فَإِنّا پس بدرستیکه ما بِما أُرسِلتُم بِه ِبآن چیزیکه فرستاده شده اید شما بزعم خود کافِرُون َ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست

شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیاء علیهم السلام مانده از مشاهده معنی ایشان غافل ماند- مثنوی چند صورت بینی ای صورت پرست هر که معنی دید از صورت برست دیده صورت پرستی را به بند تا شوی از نور معنی بهره مند آنگه تفصیل قصّه ایشان می کند و می فرماید.

فَأَمّا عادٌ پس اما گروه عادیان فَاستَکبَرُوا پس گردن کشی کردند فِی الأَرض ِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَیرِ الحَق ِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علیه السلام ایشان را تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَ قالُوا و گفتند مَن أَشَدُّ مِنّا قُوَّهً کیست سخت تر از ما جهت توانائی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندیدندی أَ وَ لَم یَرَوا آیا ندانستند آن مغرورشدگان بقوّت خود أَن َاللّه َ آن را که خدای تعالی الَّذِی خَلَقَهُم آن خدای که بیافریده است ایشانرا هُوَ أَشَدُّ مِنهُم قُوَّهً او سخت تر و بسیارتر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بر همه چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَ کانُوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِآیاتِنا یَجحَدُون َ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که آن حق است فَأَرسَلنا عَلَیهِم پس فرستادیم بر ایشان رِیحاً صَرصَراً بادی سرد بآواز مهیب فِی أَیّام ٍ نَحِسات ٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِنُذِیقَهُم تا بچشانیم ایشانرا عَذاب َالخِزی ِ عذاب

رسوائی و خواری فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَ لَعَذاب ُالآخِرَهِ و هر آئینه عذاب آن سرای أَخزی سخت تر است از روی رسوائی و خواری وَ هُم لا یُنصَرُون َو ایشان یاری داده نشوند در ان روز بدفع عذاب از ایشان وَ أَمّا ثَمُودُ و امّا گروه ثمود فَهَدَیناهُم پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاستَحَبُّوا العَمی عَلَی الهُدی پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان فَأَخَذَتهُم پس فراگرفت ایشانرا صاعِقَهُ العَذاب ِ الهُون ِ صاعقه عذاب خوارکننده یعنی جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بِما کانُوا یَکسِبُون َ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه.

صفحه : ۱۰۷۲

وَ نَجَّینَا الَّذِین َ آمَنُوا و برهانیدیم از ان صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَ کانُوا یَتَّقُون َو بودند که پرهیز می کردند از شرک وَ یَوم َ یُحشَرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند أَعداءُ اللّه ِ دشمنان خدای تعالی إِلَی النّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُم یُوزَعُون َ پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتّی إِذا ما جاؤُها تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَیهِم گواهی دهند بر ایشان سَمعُهُم گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَ أَبصارُهُم و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وَ جُلُودُهُم و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ

و کف دست راست بود و گفته اند فروج ایشان گواهی دهند بِما کانُوا یَعمَلُون َبآنچه بودند که عمل می کردند وَ قالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِم مر اندامهای خود را لِم َشَهِدتُم چرا گواهی دادید عَلَینا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما میداشتیم قالُوا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنطَقَنَا اللّه ُالَّذِی به سخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله خود أَنطَق َکُل َّشَی ءٍ به سخن آورده است هر چیزیرا که سخن گوید وَ هُوَ و حال آنکه او خَلَقَکُم بیافرید شما را أَوَّل َمَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَ إِلَیه ِتُرجَعُون َو بسوی او بازگردانیده خواهید شد شما برای جزا وَ ما کُنتُم تَستَتِرُون َو نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید أَن یَشهَدَ از انکه گواهی دهد عَلَیکُم سَمعُکُم بر شما گوشهای شما وَ لا أَبصارُکُم و نه دیدهای شما وَ لا جُلُودُکُم و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید نتوانستید و گمان نبردید که اعضای شما بر شما گواهی دهند وَ لکِن ظَنَنتُم و لیکن گمان داشتید أَن َّاللّه َلا یَعلَم ُآن را که خدای تعالی نداند کَثِیراً مِمّا تَعمَلُون َبسیاری که از آنچه می کنید در زاد المسیر فرموده که کفّار میگفتند که هر چه آشکارا میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود- صفحه : ۱۰۷۳

وَ ذلِکُم و اینکه ظن شما ظَنُّکُم ُالَّذِی ظنی که در دنیا ظَنَنتُم گمان می برید بِرَبِّکُم بخدای شما

که اعمال نهان ما را نمیدانند أَرداكُم هلاك كرد شما را در آخرت فَأَصبَحتُم مِنَ الخاسِرِينَ پس گشتید از زیان زدگان فَإِن یَصبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنّارُ پس آتش دوزخ مَثوى لَهُم قرارگاه است مر ایشان را وَ إِن یَستَعتِبُوا و اگر خوشنودی حق سبحانه میجویند فَما هُم پس نیستند ایشان مِنَ المُعتَبِينَ از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی وَ قَيَّضنا و برانگیختیم لَهُم برای مشرکان قُرَناءَ همنشینان از شیاطین و بدیشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُم پس بیاراستند دیوان برای ایشان ما بَينَ أَيدِيهِم آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وَ ما خَلفَهُم و آنچه از پس ایشان است از امور اخروی و وعد و وعید تا آنرا منکر شدند وَ حَقَّ عَلَيهِمُ القَولُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَد خَلَت با امتان دیگر که گذشته اند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان مِنَ الجِنِّ وَ الإِنسِ از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب بود اینکه گروه نیز سزاوار عذاب اند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و هم نشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را برفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق او را تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُم بدرستی که کافران كانُوا خاسِرِينَ هستند زیان زدگان در هر دو سرا بیت

ز نقـد معرفت امروز مفلس ز سـود آخرت فردا تهی دست آورده انـد که کفـار قریش یکـدیگر را وصـیت میکردنـد که چـون محمّـد ص را بینیـد که قرآن میخوانـد او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضـرت رسالت پناه صـلّی اللّه علیه و سلّم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها برداشـته سـخنان بیهوده گفتندی و صـفیر زنان دست بر هم کوفتندی و شعرهـای ناخوش خواندنـدی اینکه آیت نازل شـد که وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتنـد آنانکه نگرویدنـد یعنی مشـرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لا تَسمَعُوا مشنوید و گوش مدارید لِهذَا القُرآنِ مر شنیدن اینکه قرآن را که محمّد ص میخواند وَ الغَوا فِیهِ و سخنان لغو و حشو را فگنیـد در ان یا فریاد کنیـد در پیش روی او لَعَلَّکُم تَغلِبُونَ شایـد که شـما غلبه کنیـد بر تلاوت او و او از خواندن بازایستد.

صفحه : ۱۰۷۴

فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا پس بتحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدنـد مراد اینکه گروه قائلاننـد یا عامه کافران عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت یعنی بسیار و دائم وَ لَنَجزِیَنَّهُم و هر آئینه پاداش دهیم ایشانرا أَسوَأَ الَّذِی کانُوا یَعمَلُونَ پاداش بدترین کاری که بودند از روی جهل و غضب عمل میکردنـد ذلِکَ آن عقوبت بدتر جَزاءُ أَعداءِ اللّهِ پاداش دشـمنان خدای است النّارُ یعنی آتش عطف بیـان است از جزا لَهُم مر کـافران را است فِیهـا در آتش دارُ الخُلـدِ سـرای جاویـد یعنی مقیم مقام ایشان باشـد جَزاءُ پاداش داده شوند پاداش دادنی بِما کانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآیاتِنا بآیات کلام ما یَجحَدُونَ انکار میکردند وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا

و گوینـد آنـانکه کـافر شدنـد وقتی که در آتش باشـند رَبَّنـا أَرِنَـا الَّذَین ِ ای پروردگـار ما بنمای بما آن دو کس را که در دنیا أَضَـلّانا گمراه کردنـد مـا را مِن َالجِن ِوَ الإِنس ِ از دیوان و آدمیـان یعنی ابلیس که اوّل نافرمـانی او کرد و قابیل که اوّل خون نـاحق او ریخت اینکه دو کس را بمـا بنمـای نَجعَلهُما تا درآریم ایشانرا تَحت َأَقـدامِنا در زیر پای خود و از ایشان انتقام کشیم لِیَکُونا مِن َالأَسفَلِین َتا گردنـد از فروتران یعنی در درکه زیرتر شونـد از دوزخ یا از همه فرودان فرودتر شوند إِن َالَّذِین َقالُوا بـدرستی آنانکه گفتنـد رَبُّنَا اللّه ُکه پروردگار ما اللّه است ثُم َاستَقامُوا پس بر آن ایسـتادند صـدیق اکبر رضـی اللّه عنه گفت شرك نیاورنـد و حضـرت فاروق رضـی اللّه عنه فرمود بر امر و نهی بایسـتادند و روباه بازی نکردند ذی النورین رضـی اللّه عنه تفسیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختنـد مرتضـی علی کرم اللّه وجهه توجیه فرمود که فرائض ادا نمودنـد قول حسن بصـری رحمه اللّه آن است که ارتکاب طاعات کردنـد و از معاصـی اجتناب ورزیدنـد و گفته انـد از دنیای فانی اعراض کردنـد و بسـرای بـاقی راغب گشـتند صـاحب کشف الاسـرار فرموده ربنا اللّه عبارت از توحیـد اقرار است ثم اسـتقاموا اشارت بتوحیـد معرفت و توحید اقرار آنست که اللّه را یکتاگوئی توحید معرفت آنکه او را یکتاشناسـی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحـدت جهت نیست نظم نی جهت میگنجد اینجا نی صـفت نی تفکر نی بیان نی معرفت آتشـی از سر وحدت

برفروخت غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّل ُفرود آیند عَلَیهِم ُالمَلائِکَهُ بر ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مستقیم فرستیم فرشتگان را نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد یا در همه اینکه وقتها که مذکور شد بآنکه ایشانرا گویند أَلّا تَخافُوا مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت. وَ لا تَحزَنُوا و اندوهناک و غمگین مشوید بدانچه گذاشتید از اهل و ولد که کار ایشان حق تعالی بخوبی خواهد ساخت وَ أَبشِرُوا بِالجَنَّهِ و شادمان شوید بآن بهشتی که در دنیا الَّتِی کُنتُم تُوعَدُون َبودید که بآن وعده داده می شدید بزبان پیغمبران.

صفحه : ۱۰۷۵

نَحن ُأَولِیاؤُکُم ما دوستان شما بودیم فِی الحَیاهِ الدُّنیا در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و معاونت می کردیم وَ فِی الآخِرَهِ و دوستان شمائیم در آن سرای به تعظیم و تکریم و درخواست یعنی شفاعت هرکرا خواهد خدای وَ لَکُم و مر شما را است- فِیها در آخرت ما تَشتَهِی أَنفُسُکُم آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذایذ یا از کرامات وَ لَکُم فِیها و مر شماراست در عقبی ما تَدَّعُون َآنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِن غَفُورٍ رَحِیمٍ از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاری است بآنکه متمنای اهل استقامت است نسبت بآنچه ایشان را عطا خواهند کرد چون ما حضری است نسبت بموابد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و ازینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه

در روش طریقت درجه از ان عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است از ما سوی اللّه یعنی بایـد که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم منزل دل نگذارد بیت امروز مرا در دل جز یار نمی گنجـد کانـدر حرم سلطان اغیـار نمی گنجـد وَ مَن أَحسَن ُو کیست نیکوتر قَولًا از جهت سـخن مِمَّن دَعا از ان کس که بخوانـد خلق را إِلَی اللّه ِ بپرسـتش خـدای وَ عَمِل َ صالِحاً و بکند کارهای شایسـته وَ قال َ إِنَّنِی و بگوید که بدرستی که من مِن َ المُسلِمِین َ از گردن نهادگانم حکم خدای را اینکه آیت در شان حضـرت پیغمبر است صلّی اللّه علیه و سلّم که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرمود که مراد علماانـد که معالم دین بمردم می آموزاننـد و عمل صالـح ایشان آنست که هر چه دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بـدیشان رسـد از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشائخ درین آیت داخلند و عایشه صدیقه رضـی اللّه عنها فرموده که نمی بینم اینکه آیت را الاـ در شـان موذنـان صـاحب عین المعـانی آورده که چون بلال رضـی اللّه عنه بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتنـدی که کلاغ نـدا می کنـد و بنماز می خواند و سـخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی اینکه آیه نازل شد و بر تقدیری که در شان موذنان باشد عمل صالح ایشان آن است که میان اذان و اقامت دو رکعت

نماز بگذارند وَ لا تَستَوِی الحَسَ‍نَهُ وَ لَا السَّیِّئَهُ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و تشریک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات است و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند که حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی آورده که حسنه دوستی آل رسول صلّی اللّه علیه و سلّم است و سیئه دشمنی ایشان ادفَع دفع کن سیّئه را بِالَّتِی بآنچیزی که در نفس الامر هِیَ أَحسَنُ آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَإِذَا الَّذِی پس چون چنین کنی بآن کسی که باشد بَینَکَ وَ بَینَه عَداوَهٌ میان تو و او دشمنی هر آئینه او دوست گردد کَأَنَّهُ گویا که او وَلِیٌّ حَمِیمٌ دوستی که کارساز بود و خویشی مهربان- و در احقاف از امام اعظم رحمه اللّه نقل میکند که چون از کسی بمن میرسانند که مرا بد میگوید من در شان او سخن نیکو میگویم تا وقتی که خبر میابم از آنکه او هم نیکی بمن میگوید.

صفحه : ۱۰۷۶

وَ ما یُلَقّاها و نه دهند اینکه خصلت که مقابله بدی است به نیکی إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام بازدارند وَ ما یُلَقّاها و عطا نکنند اینکه عادت و صفت إِلّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانرا که نصیبی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر

یـا از اخلاق حسـنه و گوینـد حظ عظیم بهشت است وَ إِمّا یَنزَغَنَّکَ ـو اگر برسـد بتو مِن ـالشَّیطان ِاز دیو نَزغ ٌوسوسه به تباهی یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنای اینکه صفت که مذکور شد بکند و درهم شکند فَاستَعِذ بِاللّه ِپناه جوی بخدای از شر او إِنَّه ُبدرستی که خدای هُوَ السَّمِیع ُاوست شنوا مر استعاذه ترا العَلِیم ُدانا است به نیت تو وَ مِن آیاتِه ِو از نشانهای قدرت الهی اللَّیـل ُوَ النَّهـارُ شـب است و روز که متعـاقب یکدیگرانـد روز بجهت آرائش و شب برای آسـایش- وَ الشَّمس ُوَ القَمَرُ و دیگر آفتاب و مهتاب که بسیری مقـدّر و انـدازه مقرر میرونـد و می آینـد لا تَسـجُدُوا سـجده مکنید لِلشَّمس ِمر آفتاب را وَ لا لِلقَمَرِ و ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما وَ اسجُدُوا لِلّه ِو سجده کنید مر خدای را الَّذِی خَلَقَهُن َآن خدای که بیافرید شب و روز و مهر و مـاه را إِن کُنتُم اگر هستیـد شـما که از روی یگـانگی إِیّاه ُتَعبُدُون َمر او را می پرستیـد چه سـجود اخص عبادت است و آن خالق را بایـد نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده می کنـد تا سـجده مقترن بامر باشـد و اینکه روایت مروی است از عبد اللّه بن مسعود رض رضی اللّه عنه فَإِن ِاستَکبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای را از ان چه زیان فَالَّذِین َعِندَ رَبِّکَ ـپس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان یُسَبِّحُون َلَه ُنماز میگذارند برای او یا تسبیح میگویند مر او را و می ستایند بِاللَّیل ِوَ النَّهارِ بشب و روز

یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند وَ هُم لا یَسأَمُون َ و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم رحمه اللّه اینجا سجده میکند چه سخن سجده به اینکه جا تمام شد و اینکه روایت إبن عباس رض و إبن عمر رض است اینکه سجده یازدهم است باتفاق علماء از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات اینکه را سجده اختیار گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقارن است بقوله تعالی انکنتم ایّاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم بسجود روند سجده نشاط و محبت بود چه مقرون است بدین کلمات که و هم لا یسأمون.

صفحه : ۱۰۷۷

وَ مِن آیاتِه ِ و از نشانهای قدرت الهی أَنَّک َ تَرَی الأَرض َ آنست که تو بینی زمین را خاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذا أَنزَلنا پس چون فرستیم عَلَیهَا الماءَ بر آن زمین آب باران را اهتَزَّت بجنبش درآید بجهت رستن نبات ازو وَ رَبَت و بروید و افزون گردد بگیاه إِن َّالَّذِی أَحیاها بدرستی آنکه زمین مرده را زنده کرد لَمُحی ِ المَوتی هر آئینه زنده کننده مردگان است إِنَّه ُعَلی کُل ِّشَی ءٍ قَدِیرٌ بدرستی که او بهمه چیزها از احیاء و اماتت توانا است و قدرت او نسبت با همه مقدورات یکسان است إِن َّالَّذِین َ بدرستی آنانکه یُلحِدُون َ میل می کنند و از نهج استقامت منحرف می شوند فِی آیاتِنا در آیتهای ما که قرآن است یعنی طعن می نمایند یا تاویل باطل میکنند و از طریق صواب بازمی گردند یا در نشانهای قدرت که دال است بر وجود قادر یکتا

لا يَخفَون َ پوشيده نمى شوند عَلَينا بر ما يعنى همه را ميدانيم و جزاى طعن و الحاد بايشان ميرسانيم أَ فَمَن يُلقى فِى النّارِ آيا پس كسى كه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابو جهل است يعنى آن كه قابل سوختن باشد خَيرٌ بهتر است أَم مَن يَأتِى يا كسيكه بيايد آمِناً ايمن از دوزخ يَوم َالقِيامَهِ روز رستخيز كه آن حضرت رسالت پناه ص است صلى اللّه عليه و سلّم و گفته اند حمزه يا عمار يا عمر يا عثمان رضى اللّه عنهم اعمَلُوا ما شِئتُم امر تهديد است كفار را ميگويد عمل بكنيد هر چه خواهيد إِنَّه ُ بدرستى كه خداى بِما تَعمَلُون َ بآنچه شما مى كنيد بَصِيرٌ بينا است و بدان جزا خواهد داد بيت حيله و مكر رها كن كه خدا ميداند نقد مغشوش مياور كه معامل بينا است إِن َّالَّذِين َ كَفَرُوا بتحقيق آنانكه كافر شدند بِالذِّكرِ به قرآن كه بهترين ياد كردنى است لَمّا جاءَهُم آن هنگام كه آمد بديشان و ايشان معاندان و ستيزندگانند وَ إِنَّه ُو بدرستى كه قرآن لَكِتاب ٌعَزِيزٌ هر آئينه كتابى است ارجمند و گرامى نزديك خداى يا بسيار نفع يا عديم النظير امام قشيرى قدس سره فرموده كه قرآن عزيز است زيرا چه كلام رب عزيز است كه ملك عزيز بر رسول عزيز آورده براى امت عزيز يا آنكه نامه دوست است بنزديك دوست و نامه دوست نزد دوستان عزيز باشد بيت ز نام و نامه تو يافتيم عز و كرامت هزار جان گرامى فداى نامه و نامت لا يَأتِيه البّاطِل ُنيايد بدان

کتاب هیچ باطلی مِن بَین ِ یَدَیه ِ از پیش وی وَ لا مِن خَلفِه ِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بوی مستطرق نشود یا زیادت و نقصان بوی راه نیابد یا در اخبار او از آینده و گذشته دروغی یافته نشود تَنزِیل ٌفرو فرستاده شده است مِن حَکِیم ٍ از خداوند دانا حَمِیدٍ ستوده.

صفحه : ۱۰۷۸

ما یُقال ُلَک َنمی گویند ترا ای محمّد ص صلی اللّه علیه و آله و سلّم کفار قوم تو إِلّا مگر ما قَد قِیل َآنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفتند لِلرُّسُل ِمر فرستادگان را مِن قَبلِک َپیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را صلی اللّه علیه و سلّم که از سخنان کفّار اندوهناک مباش که پیش ازین هر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که با تو میگویند إِن َّ رَبَّک َبدرستی که آفریدگار تو لَذُو مَغفِرَةٍ هر آئینه خداوند آمرزش است مر انبیاء ع و متابعان ایشانرا وَ ذُو عِقاب ٍ أَلِیم ٍ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را، آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیاید و چرا بعضی ازو عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم ازو بهره برند آیت آمد که وَ لَو جَعَلناه ُو اگر ما می فرستادیم اینکه کتاب را قُرآناً أَعجَمِیًّا قرآنی بلغت غیر عرب لَقالُوا هر آئینه می گفتند کافران عرب لَو لا فُصِّلَت چرا پیدا و هویدا نکردند آیاتُه ُ آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءَ أَعجَمِی ٌّآیا کلام عجمی وَ عَرَبِی ٌّو مخاطب عربی قُل بگو ای محمّد ص صلی

اللّه علیه و سلّم هُوَ اینکه کتاب لِلَّذِین َ آمَنُوا مر آنان را که گرویدند هُدی ً راه نماینده است بحق وَ شِفاءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبه وَ الَّذِین َ لا یُؤمِنُون َ و آنانکه نمی گرویدند بآن فِی آذانِهِم وَقرٌ در گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم می کنند و بگوش هوش نمی شنوند وَ هُوَ عَلَیهِم عَمًی و آن قرآن بر ایشان کوری است و پوشیدگی تا جلوه جمال و کمال آنرا نبینند أُولئِک َ آن گروه که از شنیدن قرآن کر و دیدن آن کورانند یُنادَون َ ندا کرده می شوند مِن مَکان ٍ بَعِیدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند نه خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را از ان ندا چه نفع رسد بیت نادی اقبال میگوید که ای ناقابلان ما بسی نزدیک نزدیک و شما بس دور دور وَ لَقَد آتَینا و هر آئینه ما دادیم مُوسَی الکِتاب َ مر موسی را توریت فَاختُلِف َ فِیه ِ پس اختلاف کردند در ان بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت و اگرنه کلمه بودی که پیشی گرفته است- مِن رَبِّک َ از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِی َ هر آئینه حکم کرده شدی بَینَهُم میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وَ إِنَّهُم و بدرستی که مشرکان عرب با یهود لَفِی شَک ٍّ هر آئینه در گمان اند مِنه ُ از قرآن یا توریت مُرِیب ٍ گمانی باضطراب آورنده مَن عَمِل َ هر که بکند صالِحاً کاری ستوده فَلِنَفسِه ِ پس از برای

نفس اوست یعنی نفع او بوی رسد قرء حفص بتسهیل العمره الثانیه ۱۲

وَ مَن أَساءَ و هر که بکند فعل بد فَعَلَیها پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو بازگردد وَ ما رَبُّک ‌بِظَلّام ٍو نیست آفریدگار تو ستم کننده لِلعَبِیدِ مر بندگان خود را که فراخور عمل مکافات نفرماید.

صفحه : ۱۰۷۹

إِلَیه ِیُرَدُّ بسوی خدای بازگردانیده شود عِلم ُالسّاعَهِ دانستن قیامت یعنی چون از ان سؤال کنند علم آن حواله بحضرت الهی می باید کرد که کسی جز او نداند وَ ما تَخرُج ُمِن ثَمَرات ٍو بیرون نیابد هیچ میوه مِن أَکمامِها از غلافهای خود وَ ما تَحمِل ُو بار نگیرد مِن أُنثی هیچ ماده از انسان و سائر حیوانات وَ لا تَضَع ُو ننهد بار خود را إِلّا بِعِلمِه ِمگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتاج نیز خاصه او است وَ یَوم َیُنادِیهِم و روز که بخواند خدای تعالی مشرکانرا و از روی توبیخ گوید أَین َشُرَکائِی کجااند انبازان من بزعم شما قالُوا آذَنّاک َگویند خداوندا ندای ترا شنودیم و گفتیم ما مِنّا نیست از ما مِن شَهِیدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم وَ ضَل َّعَنهُم و گم شود از مشرکان ما کانُوا یَدعُون َآنچه بودند که می پرستیدند مِن قَبل ُپیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می پرستیدند در ان روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وَ ظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لَهُم نیست مر ایشان را- مِن مَحِیص ٍهیچ گریزگاهی لا یَسأَم ُالإِنسان ُملول نمی شود کافر مِن دُعاءِ الخَیرِ

از خواهش نیکی درین جهان چون نعمت و امثال آن وَ إِن مَسَّه ُالشَّرُّ و اگر برسد او را بدی چون تنگدستی و بیماری فَیَؤُس ٌ پس نا‌امید است از راحت قَنُوطٌ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است وَ لَئِن أَذَقناه ُو اگر بچشانیم ما آن کافران را رَحمَةً مِنّا بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِن بَعدِ ضَرّاءَ مَسَّته ُاز پس سختی که باو رسیده باشد- لَیَقُولَن َّهر آئینه گوید هذا اینکه خیر و عافیت لِی برای من است و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَ ما أَظُن ُّالسّاعَةَ قائِمَةً و گمان نمی برم قیامت را برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است وَ لَئِن رُجِعت ُو اگر بازگردانند مرا إِلی رَبِّی بسوی پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قائم شود و مرا برانگیزند إِن َّلِی عِندَه ُلَلحُسنی بدرستی که مراست نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در عقبی مصرعه زهی تصور باطل زهی خیال محال امام ثعلبی رح از حسن بن محمّد بن علی إبن ابی طالب رضی اللّه عنه نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترا باو هیچ کدام ازین دو تمنا وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَن َّالَّذِین َپس خبر کنیم آنانرا که نه گرویدند کَفَرُوا بِما عَمِلُوا به

آنچه کردنـد از کفر و تکـذیب و اینکه اخبـار بتعـذیب خواهـد بود وَ لَنُـذِیقَنَّهُم و هر آئینه بچشانیم ایشانرا مِن عَـذاب ٍ غَلِیظٍ از عذاب درشت و بزرگ و بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت.

صفحه : ۱۰۸۰ وَ إِذا أَنعَمنـا و چون انعام کنیم و در عافیت بگشائیم عَلَی الإِنسان ِ بر کافر أَعرَض َ روی بگردانـد از شـکر وَ نَأی بِجانِبِه ِ و دور شود از راه حق یا خود را بر یک طرف کشد از سـپاس داری وَ إِذا مَسَّه ُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو دُعاءٍ عَرِیض ٍ پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرد دعای بزرگ را بچیزیکه پهنا دارد از جهت کثرت وسعت آن قُـل بگو ای محمّـد ص أَ رَأَیتُم خبر دهیـد مرا که فی نفس الامر إِن کـان َ اگر باشـد قرآن مِن عِنـدِ اللّه ِ از نزدیک خـدای ثُم َّ کَفَرتُم بِه ِ پس شـما کافر شده اید بدان بی تامل در ان مَن أَضَل ُّ کیست گمراه تر مِمَّن هُوَ از ان کس که او فِی شِقاق ٍ بَعِیدٍ در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما کج راه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افسادایدو وضع موصول بجای صـله شـرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان است و در تفسیر امام ابو اللیث رح مذکور است که ابو جهل مر حضرت ص را (صـلی اللّه علیه و سـلّم) گفت آیتی بما بنمای آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمّد ص شما را سحر کرد شما باطراف و جوانب

مکه کس فرستید تا از مردم سؤال کنند که اینکه صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق دیده اند آیت احدی است و اگرنه سحر محمدی ص است پس رسل بهر طرف فرستادند همه از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر مستمر اینکه جادوی است بهمه آفاق فرارسیده حضرت عزت آیت فرستاد که سَنُرِيهِم زود باشد که بنمائم ایشانرا یعنی کفار قریش را آياتِنا نشانهای قدرت خود که یکی از ان شق قمر است فِي الآفاقِ در کنارهای جهان وَ فِي أَنفُسِهِم و در نفسهای ایشان یعنی در مکه حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُم تا روشن شود مر ایشانرا أَنَّهُ الحَقُّ آنکه رسول ما حق است أَ وَ لَم يَكفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ آنکه او عَلى كُلِّ شَيءٍ بر همه چیز شَهِيدٌ گواه است یعنی اگر کفّار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس است بعضی برآنند که دلائل آفاقی اخبار آنحضرت ص بود از حوادث آتیه و وقائع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیات انفسی آنچه میان اهل مکّه واقع شده از قتل و قحط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که هم آفاقی وقائع امم ماضیه است که ایشانرا از ان خبر دادند و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمّد بن کعب رح نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر ص بود از فتح مکه دو رود وفود اعراب و جمعی ضمیر را عاید بآدمیان دارند یعنی بنمائیم مردمانرا دلائل آفاقی که هدم بنیان است و

آیات انفسی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در نفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجائب مصنوعات است از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدیع حکمت و غرائب صنع که در نفوس انسان مودع است و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هرچه از دلائل قدرت در عالم کبیر است نمودار آن در عالم صغیر است شعر و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشاه انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصلا اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر رباعی ای آنکه تراست ملك اسکندر و جم از حرص مباش در پی نیم درم عالم همه در تست و لیکن از جهل پنداشته تو خویش را در عالم و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب اینکه مختصر نیست شمه از حقایق اینکه آیت بعون الملك القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت.

صفحه : ۱۰۸۱

أَلا إِنَّهُم بدانید که کافران فِی مِریَةٍ در شک اند مِن لِقاءِ رَبِّهِم از لقای پروردگار خود به بعث و جزا أَلا إِنَّه ُبدانید که او بِکُل ِّشَی ءٍ مُحِیطٌ بهمه چیزها محیط و فرارسنده است بعلم و قدرت و جمله تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست قطعه علم بی جهل و

قدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست آنچه باید در انفس و آفاق کند از حکم بادشاهی راست

سوره الشوری

مکیه و هی ثلث و خمسون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِحم- عسق حروف مقطعه اشارت بکواین و حوادث و فتن و وقائع است امام ثعلبی رح از إبن عباس رضی اللّه عنه، نقل میکند که مرتضی علی کرم اللّه وجهه فتنه ها را می شناخت از حم عسق حا حرق است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع است که بعد از نزول اینکه حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و سلّم ظاهر شده و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام و قولی آنست که اینکه حروف مبادی اسم حکیم و مجید و سمیع و قدیر است یا اشارت است بصفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که اینکه حروف ایمائی است بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را سیراب گرداند و میم ملك ممدود او که از مشرق تا بمغرب بتصرف امت او درآید و عین عز وجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه او بوده و سین بسنائی مشهود که مرتبه هیچکس برفعت رتبه او نرسد و قاف مقام محمود او در

شب معراج که درجه او ادنی اوست و در روز قیامت که شفاعت کبری است بیت مقام تو محمود و نامت محمّد ص بدین سان مقامی و نامی که دارد كَذلِكَ مثل آنچه درین سوره است از معانی یُوحِی إِلَيكَ پیوسته وحی میکند بسوی تو وَ إِلَی الَّذِينَ مِن قَبلِكَ و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل اللّه ُالعَزِيزُ خدای غالب که هیچکس او را از انزال وحی باز نتواند داشت الحَكِيمُ دانا بحال کسیکه سزاوار نزول وحی است برو لَهُ ما فِي السَّماواتِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات وَ ما فِي الأَرضِ و آنچه در زمین است از کوائن سفلیات وَ هُوَ العَلِيُّ العَظِيمُ و اوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان اوراست.

صفحه : ۱۰۸۲

تَكادُ السَّماواتُ نزدیک شد آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرنَ بشگافند مِن فَوقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی اوّل آسمان بلندتر بشگافد پس از ان یک یک منشق گردد در کشاف آورده که اینکه حال در ظهور کبریا و جلال، اعظم و اتم است، چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملائک اند پس ابتدائی انفطار از آنجا دلیلی بزرگ است بر آثار عظمت پروردگار وَ المَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بِحَمدِ رَبِّهِم بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی ناسزا است و یکی اثبات سزا وَ يَستَغفِرُونَ و آمرزش طلبند از خدای لِمَن فِي الأَرضِ از برای کسانیکه در زمین اند از مؤمنان أَلا إِنَّ اللّهَ بدانید بدرستی که خدای

هُوَ الغَفُورُ اوست آمرزنـده گناه بنـدگان الرَّحِیم ُمهربان بر ایشان بقبول توبه وَ الَّذِین َاتَّخَذُوا و آنانکه فراگرفتند مِن دُونِه ِبجز خدای أَولِیاءَ دوستان یعنی انداد و شرکاء که بدوستی ایشان را پرستش میکنند اللّه ُحَفِیظٌ خدای نگهبان است عَلَیهِم بر اقوال و احوال ایشـان و منـاسب آنهـا جزا خواهـد داد وَ مـا أَنت َعَلَیهِم و نیسـتی تو ای محمّـد ص بر ایشـان بِوَکِیـل ٍ گماشـته شـده تا محـافظت اعمـال ایشـان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکـام شـریعت وَ کَذلِک َهمچنـانکه وحی کردیم بهر پیغمـبری بلسان قوم او أَوحَینا إِلَیک َوحی کردیم بتو قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب انـد- لِتُنذِرَ تا بیم کنی بدان أُم َّالقُری اهل مادر شـهرها را که مکه است وَ مَن حَولَها و هر که گرداگرد آن باشـد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده انـد پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی انـد وَ تُنـذِرَ و بیم کنی مردمان را یَوم َالجَمع ِبروز جمع یعنی روز قیـامت لا ـرَیب َفِیه ِهیـچ شـکی نیست در وقـوع آن و او را روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشـند یا جمع کننـد ارواح یا اشـباح یا اعمال یا هر کسـی را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فَرِیق ٌفِی الجَنَّهِ گروهی را در بهشت برنـد که مومنان موحدانند- وَ فَرِیق ٌفِی السَّعِیرِ و گروهی را در دوزخ افگنند که منافقان و مشرکانند.

صفحه : ۱۰۸۳

وَ لَو شاءَ

اللّه ُو اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُم هر آئینه گردانیدی همه خلایق را أَمَّةً واحِدَةً گروهی یک براه هدایت یا در طریق ضلالت وَ لکِن یُدخِل ُو لیکن درمی آرد مَن یَشاءُ هرکرا خواهد براه نمودنی و توفیق عبادت فِی رَحمَتِه ِ در بهشت خود وَ الظّالِمُون َو ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق ما لَهُم نیست مر ایشانرا مِن وَلِی ٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که عذاب ایشان بردارد أَم ِ اتَّخَذُوا بلکه فراگرفتند کافران مِن دُونِه ِ بجز خدای أَولِیاءَ دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللّه ُ پس خدای بحق هُوَ الوَلِی ُّ اوست دوستی که دستگیری میکند دوستان را وَ هُوَ یُحی ِ المَوتی و اوست که زنده گرداند مردگان را بقدرت خود نه بتان عاجز ایشان وَ هُوَ عَلی کُل ِّ شَی ءٍ و او خدای بر همه چیز قَدِیرٌ توانا است و اصنام ایشان را توانائی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون غیر او جمله عاجزاند و زبون عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل ازین کارخانه آگه نیست وَ مَا اختَلَفتُم و آنچه اختلاف می کنید ای مؤمنان فِیه ِ در ان با کافران مِن شَی ءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُکمُه ُ پس حکم او مفوض است إِلَی اللّه ِ بخدای و او حکم خواهد کرد در ان روز قیامت- ذلِکُم ُو آنکس که حکم بحق صفت اوست اللّه ِ خدای بحق رَبِّی پروردگار من است عَلَیه ِ برو نه بر غیر او تَوَکَّلت ُاعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وَ إِلَیه ِ أُنِیب ُو بسوی

او بازمی گردم در همه احوال فی الحقیقت بنده را جزا و مرجع و مآب نیست فاطِرُ السَّماوات ِ وَ الأرض ِ آفریننده و پدیدآرنده آسمانها و زمینها جَعَل َ لَکُم بیافرید برای شما مِن أَنفُسِکُم از جنس شما أَزواجاً زنان وَ مِن َ الأَنعام ِ و آفرید از چهارپایان أَزواجاً صنفهای گوناگون یَذرَؤُکُم بسیار میگرداند شمال فِیه ِ در تزاوج و تناسل یا درین وجه از خلقت لَیس َ نیست کَمِثلِه ِ مانند او شَی ءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلك لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه مودی شود به تناقض که اثبات مثل و نفی آن است بیت ذات ترا صورت و پیوند نی تو بکس و کس بتو مانند نی شعر جل المهیمن ان تدری حقیقته من لا له المثل لا تضرب له المثل وَ هُوَ السَّمِیع ُ و او شنوا است مجموع مسموعات را البَصِیرُ بینا است همه مبصرات را صفحه : ۱۰۸۴

لَه ُ مر اوراست مَقالِیدُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ کلیدهای خزائن آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات یَبسُطُ الرِّزق َ گشاده می گرداند روزی را لِمَن یَشاءُ برای هرکه میخواهد بمقتضای ارادت وَ یَقدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت إِنَّه ُ بدرستی که او بِکُل ِ شَی ءٍ بهمه چیزها از دقایق استحقاق قبض و بسط عَلِیم ٌ دانا است شَرَع َ بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای لَکُم برای شما مِن َ الدِّین ِ از طاعت و عبادت و اصل توحید ما

وَصّى بِهِ آنچه فرموده بود بآن چیز نُوحاً نوح بن ملك علیه السلام را وَ الَّذِی أَوحَینا و آن چیزی که وحی کردیم إِلَیكَ بتو یعنی اصل مشترکی از دین که میان تو و نوح بوده وَ ما وَصَّینا بِهِ و آنچه وصیت کرده بودیم بدان إِبراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی اینکه پیغمبران رض را از اصول دین أَن أَقِیمُوا الدِّینَ آنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمانبرداری احکام خدای وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ و متفرق مشوید در ان یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت است چه در فروع شرائع اختلاف باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ و گران و دشوار است عَلَی المُشرِكِینَ بر شرک آرندگان ما تَدعُوهُم آنچه تو میخوانی ایشانرا إِلَیهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اللّهُ یَجتَبِی إِلَیهِ خدای می کشد و جمع می کند بسوی آنچه میخوانی یا بدین درست و راست مَن یَشاءُ هرکرا میخواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَ یَهدِی و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَیهِ بدین حق مَن یُنِیبُ هر که بازگردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید بیت نخست ار طالبی از جمله بگذر رو بدو آورد کزان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک وَ ما تَفَرَّقُوا و پراگنده نشده اند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا

نگشـتند از دین إِلّا مگر مِن بَعـدِ ما جاءَهُم ُالعِلم ُاز پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برنگشـتند یهود و نصـاری مگر بعـد از انکه دانسـتند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعـد از علم بآنکه تفرق ضـلال محض ست بَغیاً و اینکه گشـتن از روی سـتمکاری و جبـاری بود که واقع است بَینَهُم میـان ایشـان یـا برای طلب جـاه و ریاست یا بسـبب حسـدی که بر پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم داشـتند وَ لَو لاـ کَلِمَهٌ سَـبَقَت و اگرنه کلمه بودی که پیشـی گرفته است یعنی وعـده مِن رَبِّک َاز پروردگار تو مهلت دادن ایشان إِلی أَجَل ٍمُسَمًّی تا زمان نام برده آخر عمر است یا روز قیامت.

صفحه : ۱۰۸۵

لَقُضِـ یَ بَینَهُم هر آئینه حکم کرده شـدی میان ایشان بعـذاب مبطل و خلاص وَ إِن َّالَّذِین َو بدرستی آنکه أُورِثُوا الکِتاب َداده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِن بَعدِهِم از پس امتحان گذشـته مراد کافران زمان حضـرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم اند که قرآن بدیشان دادند و ایشان لَفِی شَک ٍمِنه ُهر آئینه در گمانند از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم مُرِیب ٍ شکی در تهمت افگننـده فَلِـذلِک َپس از برای اینکه تفرق که از ایشـان واقع شـده فَادع ُپس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسـلام وَ استَقِم و مسـتقیم باش بر دعوت کَما أُمِرت َهمچنانکه فرموده شـده بآن در تبیان آورده که ولیـد بن مغیره با حضـرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام گفت از دین

و دعوی که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که بدین پدران بازآئی تا دختر خود در عقد تو درآرم اینکه آیت نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین مستقیم باش وَ لا تَتَّبِع و پیروی مکن أَهواءَهُم آرزوهای باطله ایشان را وَ قُل آمَنت ُو بگو بگرویدم بِما أَنزَل َاللّه ُبآنچه فرو فرستاده است خدای مِن کِتاب ٍاز کتاب بر من و بر انبیاء ع پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَ أُمِرت ُو فرموده شدم لِأَعدِل َبآنکه عدل کنم و سویت نگهدارم بَینَکُم ُمیان شما یعنی اشراف و ارذال هر دو را بحق خوانم و در تبلیغ شرائع و حکومت میل نکنم اللّه ُرَبُّنا وَ رَبُّکُم خدای آفریدگار ما و شما است لَنا أَعمالُنا ما راست جزای کردارهای ما وَ لَکُم أَعمالُکُم و مر شماراست پاداش اعمال شما لا حُجَّهَ هیچ خصومتی نیست بَینَنا وَ بَینَکُم ُمیان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود اللّه ُیَجمَع ُخدا جمع کند بَینَنا میان ما بقیامت وَ إِلَیه ِالمَصِیرُ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیت السیف منسوخ است وَ الَّذِین َیُحَاجُّون َو آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فِی اللّه ِدر دین خدای عز و جل مِن بَعدِ ما استُجِیب َلَه ُاز پس آنکه اجابت کرده اند مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار

آورده اند بربوبیت یا مراد یهوداند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریت و بمصطفی ص ایمان آوردند و بآن مجادله می کنند پس از انکه خدا اجابت کرده دعای رسول خود را باظهار معجزات که دلالت کننده اند بر صدق او حُجَّتُهُم داحِضَةٌ حجت ایشان باطل است عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است وَ عَلَیهِم غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین وَ لَهُم و مر ایشانراست جهت کفر ایشان عَذابٌ شَدِیدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد.

صفحه : ۱۰۸۶

اللّه ُخدای بحق الَّذِی أَنزَلَ الکِتابَ آن کسی است که فرو فرستاده است کتاب را بِالحَقِّ براستی و درستی وَ المِیزانَ و منزل گردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجند تا در باره خرنده و فروشنده ستم نرود و محققان برآنند که مراد از میزان عدل است در معاملات و از عدل و راستی کنایت کرد بمیزان که آله عدل ست و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمّد ص است صلی اللّه علیه و سلّم که قانون عدل بوی تمهید می باید و انزال او ارسال اوست وَ ما یُدرِیکَ و چه چیز دانا کرد ترا و تو چه دانی لَعَلَّ السّاعَةَ قَرِیبٌ شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی رح فرمود که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در ان قیامت قائم شود نزدیک ست یَستَعجِلُ شتاب میکنند بِهَا بساعت یعنی بآمدن آن الَّذِینَ آنانکه لا یُؤمِنُونَ بِها نمیگروند بآن یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزاء

میکنند یا میخواهند که پیغمبر علیه الصلوه و السلام وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشانرا برو حجتی باشد وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت مُشفِقُونَ ترسانند مِنها از قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَ یَعلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الحَقُّ آنکه آمدن ساعت راست است أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت و جدال میکنند فِی السّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ هر آئینه در گمراهی اند دور از صواب اللّٰهُ لَطِیفٌ خدای دانا است یا نیکوکار بِعِبادِهِ به بندگان خود یَرزُقُ مَن یَشاءُ روزی دهد بلطف خود هرکرا خواهد وَ هُوَ القَوِیُّ و او تواناست در لطف و رحمت العَزِیزُ غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اوّل مهربان و امام قشیری رح فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان و دوربین که خفیات امور را داند و اسرار صدور برو پوشیده نماند- چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل ندارد قطعه کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد که نقش بند حوادث ورای چون و چرا است چرا مگوی که چرا دست بسته قدرست ز چون ملاف که چون نیز پایمال قضا است در موضح آورده که لطیف

آنست که غوامض امور را بعلم دانـد و جرائم جمهور را بحلم درگذرانـد در ترجمه رشف فرموده لطیف آنست که علم شـامل او محیط بر غوامض مصالـح و حکمت باهره اش مشـتمل بر عوائـد منافع باشد در کشف الاسـرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقـدر خود داد و شـکر بقـدر بنـده خواست درین آیت نکـات بسـیار و فوائـد بی شـمار است و حواله اطلاع بر معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر می رود.

صفحه : ۱۰۸۷

مَن کانَ یُرِیدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود حَرثَ الآخِرَهِ کشت آن سرای یا پاداش آنرا نَزِد لَهُ بیفزائیم مر او را فِی حَرثِهِ در زرع خیر یـا در ثواب آخرت از ثواب آن جهـان بـذکر حرث خبر داد بجهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزایـد تا یکی از ان بسیار میشود همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای تعالی افزون می گردد تا حدیکه یک ذره برابر کوه احد شود وَ مَن کانَ یُرِیدُ و هرکه باشد که خواهد بکردار خود حَرثَ الدُّنیا نیکی دنیا و سـعی کند در حصول متاع آن نُؤتِهِ مِنها بدهیم او را از دنیـا آنچه بقسـمت ازلی نصـیب او باشـد وَ مـا لَهُ و نیست مر او را فِی الآخِرَهِ در ان سـرای مِن نَصِیبٍ هیـچ بهره، مراد کافراننـد که همین دنیـا خواهنـد و بس یـا منافقـانیکه در غزوهـا بـا مومنان اتفاق نمودنـدی و غرض ایشان غنیمت بودی و بس درین آیت فرمود که هر که دنیـا خواهـد آنچه تقـدیر کرده باشـیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره مانـد و هر که آخرت طلبد نصیب خود

از دنيا ببرد و در عقبى زياده از زياده فيض يابد بيت دنيا طلبى بهره دنيات دهند عقبى طلبى هر دو بيكجات دهند نه چنان است كه كافران تصوّر كرده انـد أَم لَهُم شُـرَكاءُ آيا مر ايشانرا انبازانند يعنى مر ايشانرا ديوان هسـتند كه در معصـيت شـريك ايشانند شَرَعُوا لَهُم نهادند براى ايشان يعنى بياراستند در دل ايشان مِنَ ٱلدِّينِ از كيش جاهليت ما لَم يَأذَن آنچه دستورى نداده است و نفرموده بِهِ ٱللّهُ بآن خـداى هيچكس را ماننـد شـرك و انكار بعث و عمل براى دنيا و تحريم بحيره و سائبه و امثال آن وَ لَو لا كَلِمَةُ الفَصلِ و اگرنه كلمه راست بودى يعنى قضاى سابق بتاخير مكافات ايشان لَقُضِىَ بَينَهُم هر آئينه حكم كرده شـده بودى ميان كافر و ميان مومن يا ميان مشـركان و شركاء و هر يك جزا بسزا يافته بودندى اما وعده فصل ميان ايشان در قيامت است وَ إِنَّ الظّالِمِينَ و بدرستى كه سـتمكاران يعنى كافران لَهُم مر ايشانرا است در ان روز عَذابٌ أَلِيمٌ عذابى دردناك كه دائم و بى انقطاع باشد تَرَى الظّالِمِينَ به بينى مشـركان را در روز قيامت مُشـفِقِينَ ترسان و هراسان مِمّا كَسَبُوا از جزاى آنچه ايشان كسب كرده باشـند وَ هُوَ و وبـال اعمـال و افعـال ايشـان واقِعٌ بِهِم رسـنده است بـديشان وَ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه گرويـده انـد وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و عملهـاى سـتوده كرده انـد فِى رَوضـاتِ الجَنّاتِ در مرغزارهاى بهشت انـد يعنى خوش ترين بقعهاى آن لَهُم مر ايشانراست در بهشت ما يَشاؤُنَ آنچه خواهنـد و آرزو برنـد آماده و مقرر شده عِندَ رَبِّهِم نزديك پروردگار ايشان ذٰلِكَ آنچه مذكور شد از كرامت

بهشتیان هُوَ الفَضل ُالکَبِیرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه آن را بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن، نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است.

صفحه : ۱۰۸۸

ذلِکَ ِ آن ثواب که خبر داد الَّذِی یُبَشِّرُ اللّه ُ آنست که مژده میدهد خدا بدان عِبادَه ُبندگان خود را الَّذِین َ آمَنُوا آنان که ایمان آورده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کارهای شایسته کرده اند و تقدیم خبر باین کرامتها جهت ازدیاد سرور مومنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضائع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظائف عبادت بیفزایند قطعه کار نیکو کن اگر مزد نکو می طلبی که جزا هر چه نیکوتر، به نکوکار دهند کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش مزد مزدور باندازه کردار دهند امام ثعلبی از قتاده رض نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یک دیگر گفتند هیچ دریافته اید که محمّد ص بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی میخواهد یا نی اینکه آیت نازل شد که قُل بگو ای محمّد ص لا أَسئَلُکُم نمی خواهم شما را عَلَیه ِ برسانیدن پیغام أَجراً مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از إبن عباس رضی اللّه عنه، نقل فرمود که چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات اللّه و سلامه بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سیّد آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین رهبر مائی و می بینیم که اخراجات تو بسیارست و مداخل تو کم گر فرمائی قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه علیه بسپاریم تا در حوائج

خود صرف کنند و خاطر عاطر را از ان ممر فراغتی دست دهد اینکه آیت نازل شد که بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم که من بر تبلیغ رسالت از کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا المَوَدَّةَ لیکن دوستی می طلبم فِی القُربی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتخار می کنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشته قرابتی هست در ان پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند اینکه معنی به نسبت قول قتاده رض رضی اللّه عنه بسیار واضح است و گفته اند مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزدوری رسالت نمی خواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از إبن عباس رضی اللّه عنه منقول است که صحابه بعد از نزول اینکه آیت گفتند یا رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان حسن و حسین رضوان اللّه علیهم اجمعین و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید آنانکه تقرب کنید بخدای باعمال صالحه وَ مَن یَقتَرِف و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبّت آل پیغمبرست ص صلی اللّه علیه و سلّم که هرکرا آن باشد نَزِد

لَه ٗزیاده کنیم ما مر او را فِیها حُسناً در ان حسنه یعنی مضاعف سازیم نواب آن را إِن َّاللّه َغَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گنهکاران را شَکُورٌ پذیرنده طاعت فرمان برداران را.

صفحه : ۱۰۸۹ أَم یَقُولُون َافتَری بلکه میگویند کافران که برمی بافد محمّد ص و برمی بندد عَلَی اللّه ِ کَذِباً بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فَإِن یَشَإِ اللّه ُپس اگر خواهد خدای یَختِم عَلی قَلبِک َمهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو به صبر و شکیبائی تا از ایذاء و جفای ایشان متضرر نشوی در حقایق سلمی از سهل بن عبد اللّه قدس سره نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزل بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی وَ یَمح ُاللّه ُالباطِل َو محو کند خدا کجی و ناراستی را وَ یُحِق ُّالحَق َّو آشکارا میگرداند حق را بِکَلِماتِه ِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّه ُبدرستی که خدای عَلِیم ٌبِذات ِالصُّدُورِ داناست بهر چه در دلها است یعنی راستی تو و مظنه افترای ایشان بتو، برو مخفی نیست در عین المعانی از إبن عباس رضی اللّه عنه، روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر میفرماید تا بعد ازو فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت صلی

اللّه علیه و سلّم را خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیت و حضرت ع با ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول اللّه ص گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم اینکه آیت نازل شد که وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن کسی که بمحض کرم خود یَقبَلُ التَّوبَةَ قبول میکند توبه را عَن عِبادِهِ از بندگان خود یعنی چون بدو بازگروند و از گناهی که کردند ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد وَ یَعفُوا او فرو گذارد عَنِ السَّیِّئات از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان درگذراند وَ یَعلَمُ و میداند ما تَفعَلُونَ آنچه کنند بعد از ان از نیکی و بدی و حفص بتا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَ یَستَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا و اجابت کند خدای درخواست آنانکه گرویدند وَ عَمِلُوا و کردند الصّالِحاتِ عملهای پسندیده وَ یَزِیدُهُم و زیاده گرداند مسئول ایشانرا مِن فَضلِهِ از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام وَ الکافِرُونَ و ناگرویدگان لَهُم عَذابٌ شَدِیدٌ مر ایشان راست عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عقاب است و هیچ رنج و عقاب بدتر از مذلّت حجاب نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق و لم نتابد روی جز آنکه بند کنی در حجاب حرمانش آورده اند که اصحاب صفه رض که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم و مال خود بفلان و فلان خیر صرف کنیم اینکه آیت آمد که- صفحه :

۱۰۹۰ وَ لَو بَسَطَ اللّه ُالرِّزق َو اگر بگشادی خدای روزی را لِعِبادِهِ مر بندگان خود را و بر ایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوا هر آئینه ستم کردندی فِی الأَرض ِدر زمین و باستیلاء و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و اینکه در غالب است چه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف رضی اللّه عنهما مالدارترین قوم بوده اند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بمشابه باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطره از ان گیاهی روید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مائل ست و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و طاغی شدندی پس آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَ لٰکِن یُنَزِّل ُو لیکن فرو می فرستد روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی ما یَشاءُ آنچه میخواهد برای هر که می خواهد إِنَّه ُبِعِبادِهِ بدرستی که او به بندگان خود خَبِیرٌ داناست و باحوال ایشان بَصِیرٌ بیناست یعنی هم می بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید وَ هُوَ الَّذِی یُنَزِّل ُالغَیث َو اوست آن کس که میفرستد باران را مِن بَعدِ ما قَنَطُوا پس از انکه نومید شدند از آمدن آن وَ یَنشُرُ رَحمَتَه ُو پراگنده کند رحمت خود را یعنی باران را منتشر گرداند در کوهها و بیابانها وَ

هُوَ الوَلِی ُّو اوست دوست مومنان و سازنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الحَمِیدُ ستوده بهمه زبان وَ مِن آیاتِه ِو از دلائل قدرت و نشانهای فطرت او خَلق ُالسَّماوات ِوَ الأَرض ِ آفریدن آسمانها و زمینها است وَ ما بَث َّو آفریدن آنچه پراگنده کرد فِیهِما در آسمان و زمین مِن دابَّهٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه و جن و انس و سائر حیوانات وَ هُوَ و او یعنی خدای عَلی جَمعِهِم بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر إِذا یَشاءُ هرگاه که خواهد قَدِیرٌ توانا است و متمکن در ان و غیر او عاجز در ان وَ ما أَصابَکُم و هرچه بشما میرسد ای مومنان مِن مُصِیبَهٍ از مصیبت و آفتی بمال یا به تن و اهل و عیال فَبِما کَسَبَت أَیدِیکُم پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصی است و هر چند که بقضای من است اما عقوبت گناهان شما است وَ یَعفُوا و عفو میکند و درمیگذرد عَن کَثِیرٍ از بسیاری گناهان و اگر بیگناهی را زیانی رسد موجب زیادتی اجر او خواهد بود و امام ابو اللیث رح در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم اللّه وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود فرستاد اینکه آیت است زیرا که خبر داد که به سبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو می کنم و وی از ان کریم تر است که گناهی را که یک بار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند.

صفحه : ۱۰۹۱

وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِین َو نیستید شما

ای کـافران عاجزکننـدگان خـدای را از نفاذ امر یا از عـذاب کردن مسـتحق فِی الأرض ِ در زمین وَ ما لَکَم و نیست شـما را مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خـدای مِن وَلِی ٍ هیـچ دوستی که کار سازد در دنیا وَ لا نَصِیرٍ و نه یاری که بازدارد عذاب در عقبی وَ مِن آیاتِه ِ الجَوارِ و از نشانهـای توانـائی او کشتیهـای روان است فِی البَحرِ در دریـا کَالأعلام ِماننـد کوهها در عظمت إن یَشَأ اگر خواهد خـدای یُسـکِن ِ الرِّیـح َ سـاکن گردانـد بادراکه سـبب رفتن کشتی است و چون ساکن شود فَیَظلَلن َ پس گردنـد کشتیها رَواکِدَ ایستادگان عَلی ظَهرِه ِ بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند إن َّفِی ذلِكَ َ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای سفاین لَآیات ٍ هر آئینه دلالت ها است لِکُل ِّ صَبّارٍ مر هر صبرکننده را در کشتی شَکُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَو یُوبِقهُن َّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِما کَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَ یَعف ُو درمیگذراند عَن کَثِیرٍ از بسـیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مومنان را و اگر خواهـد هلاک کند کافران را تا انتقام کشـیده باشد از ایشان وَ یَعلَم َ الَّذِین َ یُجادِلُون َ و تا بدانند آنها که خصومت میکنند فِی آیاتِنـا در دلائـل قـدرت ما که در محل نزول بلا ما لَهُم نیست مر ایشانرا مِن مَحِیص ٍ هیـچ گریزگاهی فَما أُوتِیتُم پس آنچه داده شـده ایـد مِن شَی ءٍ از چیزی که تعلـق بـدین جهـان دارنـد چـون مـال و فرزنـد فَمَتـاع ُ الحَیـاهِ الـدُّنیا پس آن برخورداری زندگانی

دنيا هست يعنى تا زنـده ايـد از ان تمتع ميگريد وَ ما عِندَ اللّه ِ و آنچه نزديك خدا است از ثواب آخرت و نعيم بهشت خَيرٌ بهتر است وَ أَبقى و پاينده تر لِلَّذِينَ ءَامَنُوا براى آن كسانيكه گرويدند وَ عَلى رَبِّهِم يَتَوَكَّلُونَ و بر آفريدگار خود توكل مى كنند.

صفحه : ۱۰۹۲

وَ الَّذِينَ و براى آنـانكه يَجتَنِبُونَ پرهيز ميكننـد يـا بيـك سو ميرونـد كَبـائِرَ الإِثمِ از گناهـان بزرگ وَ الفَواحِشَ و از كارهاى زشت وَ إِذا مـا غَضِبُوا و چون خشم گيرنـد بر مردمـان بسـبب رنجى و زيانى و مكروهى كه بايشان رساننـد هُم يَغفِرُونَ ايشان درميگذراننـد آن را و عفـو مى كننـد در لبـاب آورده كه اينكه آيت در شـان فـاروق اعظم رض است كه او را در مكه دشـنام ميدادنـد و چون در خشم ميشد فرو ميخورد تعرض بشاتمان نميكرد و در تبيان آورده كه در باره ابو بكر صديق رض است كه او را بانفاق تمام مال ملامت كردنـد بشـتم رسانيـد و او حلم مى ورزيد و متعرض لائمان نمى شد و ظاهر آن است كه در شان ايشان هر دو و ديگر مسـلمانان است كه بطريق ايشان موافقت نمايند و صـيغه جمع بدين معنى دال است كما ترى و تسمع بيت مسـتغرق كـار خود چنـانم كه دگر پرواى ملامت گرد پيكارم نيست وَ الَّذِينَ اسـتَجابُوا و براى آنانكه اجابت كردنـد لِرَبِّهِم مر پروردگـار خود را مراد انصارانـد رض كه حضـرت پيغمبر ص ايشـان را بايمان خوانـد فى الحال بطوع و رغبت قبول كردنـد وَ أَقامُوا الصَّلاةَ و بپاى داشتند نماز را يعنى ادا كردند بشرائط و اركان در اوقات آن وَ أَمرُهُم و

کـار ایشـان شُوری با مشورتست بَینَهُم میان ایشان یعنی هرگاه که کاری کننـد بصواب دیـد یکـدیگر کننـد وَ مِمّا رَزَقناهُم و از آنچه عطـا کردیم ایشـانرا از اموال یُنفِقُون َ نفقه می کننـد در راه خـدای وَ الَّذِین َ و برای آنانکه إِذا أَصابَهُم ُ البَغی ُ چون برسـد ایشان را سـتمی از کافران هُم ایشان یَنتَصِرُون َ از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفّار فرض است و جهاد کردن بایشان لازم وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَیِّئَةٌ مِثلُها کردار بدی است مانند آن لفظ سیه در ثانی با آنکه نه سـیه است بر سبیـل ازدواج کلاـم است چنـانچه و ان عـاقبتم فعاقبوا فَمَن عَفا پس هر که عفو کنـد از سـتمکار خود که مسـلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی وَ أَصلَح َ و بصـلاح آرد میان خود و ظالم خود فَأَجرُه ُ عَلَی اللّه ِ پس مزد او بر خدائی است وعده مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خـدا مزدی دارد گو برخیزد و بسـتاند برنخیزد مگر کسـی که عفو کرده باشـد از مظلمه قطعه عفو از گنـاه سـیرت اهل فتوّت است بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست بگذر ز جرم خصم و کرم کن که عاقبت در عفو لذّتی است که در انتقام نیست إِنَّه ُ بدرستی که خدای لا یُحِب ُّ الظّالِمِین َ دوست نمیدارد سـتمکاران را یعنی کسانی که ابتداء کنند به سـتم یا در انتقام از حد درگذرند وَ لَمَن ِ انتَصَرَ و هر که کینه کشد

از ظالم بَعدَ ظُلمِه ِ پس از انکه برو ستم کرده باشد فَأُولئِک َ پس آن گروه. کینه کشندگان ما عَلَیهِم نیست بر ایشان مِن سَبِیل ٍ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشانرا گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِیل ُ جز اینکه نیست که معاتبه و معاقبه عَلَی الَّذِین َ یَظلِمُون َ النّاس َ بر کسانی است که ابتداء ستم کنند بر مردمان وَ یَبغُون َ فِی الأَرض ِ و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین بِغَیرِ الحَق ِّ بغیر حجتی و حقی أُولئِک َ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُم مر ایشانراست عَذاب ٌ أَلِیم ٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ.

صفحه : ۱۰۹۳

وَ لَمَن صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان وَ غَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد إِن َّ ذلِک َ بدرستی که اینکه صبر و غفران لَمِن عَزم ِ الأُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهد رح گوید اینکه از کارهای مردان مرد است و هر کس را اینکه قوّت نباشد که جفا کشد و وفا کند بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقه ما کافری است رنجیدن وَ مَن یُضلِل ِ اللّه ُ و هر که را فرو گذارد خدای فَما لَه ُ پس نیست مر او را مِن وَلِی ٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِن بَعدِه ِ از پس فروگذاشتن خدای مر او را وَ تَرَی الظّالِمِین َ و می بینی تو کافران را لَمّا رَأَوُا العَذاب َ آن هنگام که بینند عذاب را یعنی روز قیامت یَقُولُون َ گویند هَل إِلی مَرَدٍّ آیا هست به بازگشتن بدنیا مِن سَبِیل ٍ هیچ راهی و جاده که برویم و تدارک ما فات کنیم وَ تَراهُم و بینی کافران را که در ان

روز يُعرَضُون‌َ عرض كرده مى شوند عَلَيها بر آتش دوزخ كنايه غير مذكور است جهت وضوح چه معلوم است كه عرض كافران بر آتش خواهد بود خاشِعِين‌َ در حالتى كه فروتنان باشند و حقيران مِن‌َ الذُّل‌ِّ از خوارى و رسوائى يَنظُرُون‌َ مى نگرند بسوى آتش مِن طَرف‌ٍ خَفِي‌ٍّ نگريستن پنهان يعنى بكرانه چشم بدوزخ مى نگرند و از هول و هيبت آن زهره سر برآوردن ندارند ضحاك رح فرمود كه وقتى كه ايشان را بدوزخ رانند دزديده مى نگرند گاهى بملائكه و گاهى بعرش و گاهى بدوزخ و جمعى برآنند كه مراد از طرف خفى چشم دل است چه كافران نابينا محشور خواهند شد پس حال دوزخيان بشناسند بدل چنانچه نابينايان دنيا حالات مختلفه مردم فهم مى كنند وَ قال‌َ الَّذِين‌َ آمَنُوا و چون ايشانرا بدين حال بينند گويند آنانكه ايمان آوردند يعنى چون زيان كارى ايشان بينند گويند إِن‌َّ الخاسِرِين‌َ بدرستى كه زيان كاران الَّذِين‌َ خَسِرُوا آنانند كه زيان كردند أَنفُسَهُم در نفسهاى خويش وَ أَهلِيهِم و در كسان خود يَوم‌َ القِيامَهِ روز رستخيز زيان در نفسها آن است كه ايشان را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانيدند و زيان در اهالى اگر دوزخى اند آنكه ايشان را از ايمان بازداشتند و اگر بهشتى اند آنكه از ديدار ايشان محروم ماندند أَلا إِن‌َّ الظّالِمِين‌َ بدانيد بدرستى كه ستمكاران يعنى مشركان فِي عَذاب‌ٍ مُقِيم‌ٍ در عذابى پيوسته اند يعنى باقى و بى انقطاع.

صفحه : ۱۰۹۴

وَ ما كان‌َ لَهُم و نباشد مر اينكه كافران را مِن أَولِياءَ هيچ دوستان و مددهندگان كه بوقت عذاب يَنصُرُونَهُم يارى كنند ايشان را مِن دُون‌ِ اللّه‌ِ بجز خداى يعنى كسى نتواند كه عذاب ايشان بردارد غير از خداى و

خدای از ایشان عذاب بازندارد وَ مَن يُضلِلِ ٱللَّهُ و هرکرا گمراه سازد خدای فَما لَهُ مِن سَبِيلٍ پس نیست او را راهی بنجات و نجاح استَجِيبُوا اجابت کنید لِرَبِّكُم مر پروردگار خود را یعنی درپذیرید که امر کرده از ایمان و توحید مِن قَبلِ أَن يَأتِيَ پیش از انکه بیاید يَومٌ لا مَرَدَّ لَهُ روز که بازگردانیدن نیست مر او را مِنَ ٱللَّهِ از نزد خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمی شود ما لَكُم نیست شما را مِن مَلجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَومَئِذٍ آن روز وَ ما لَكُم و نیست مر شما را مِن نَكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کردید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحائف نوشته باشند و اعضاء و جوارح شما نیز بر آن گواهی دهند فَإِن أَعرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت فَما أَرسَلناكَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَيهِم بر ایشان حَفِيظاً نگاهبانی که از عمل بد ایشان را نگاهداری إِن عَلَيكَ نیست بر تو إِلَّا ٱلبَلاغُ مگر رسانیدن احکام و تو رساننده وَ إِنّا إِذا أَذَقنَا ٱلإِنسانَ و بدرستی که ما چون بچشانیم کافران را یعنی بدهیم مِنّا از نزدیک خود رَحمَةً صحت و تو نگری فَرِحَ بِها خوش شود بدان و شادی کند وَ إِن تُصِبهُم و اگر برسد ایشانرا سَيِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر و محنت بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشائسته فَإِنَّ ٱلإِنسانَ پس بدرستیکه انسان یعنی کافر كَفُورٌ سخت ناسپاس است و ناگرونده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب

ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رح فرموده که کفران مومنان آنست که ترک شکر کنند- لِلّه ِ مر خدای را است مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ پادشاهی آسمانها و زمینها یَخلُقُ ما یَشاءُ می آفریند آنچه میخواهد یَهَبُ بخشد لِمَن یَشاءُ هرکرا خواهد إِناثاً دختران بی پسران چون لوط علیه السلام وَ یَهَبُ لِمَن یَشاءُ و می بخشد هر که را اراده کند الذُّکُورَ پسران بی دختران چون ابراهیم علیه السلام.

صفحه : ۱۰۹۵

أَو یُزَوِّجُهُم یا جفت گرداند ایشانرا ذُکراناً وَ إِناثاً پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم اینجا مشیت باز بسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر دهد شاید که والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشانرا آرزوی دختر باشد پس بمشیت خود بازبست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد وَ یَجعَلُ مَن یَشاءُ و میگرداند هرکرا خواهد عَقِیماً بی فرزند چون یحیی علیه السّلام إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که خدای دانا است بآنچه میدهد قَدِیرٌ توانا است بر آنچه سازد دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه و معرا بیت علم او برطرف از شائبه جهل و فتور قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور آورده اند که یهود سیّد عالم علیه الصلوه و السلام را گفتند که چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید تا درو نگری

چنانچه با موسی علیه السلام سخن می گفت و موسی علیه السلام او را می دید- حضرت ص فرمود که موسی علیه السلام سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیت آمد که وَ ما کانَ-و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را أَن یُکَلِّمَه اللّه آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آنکس او را بیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود إِلّا وَحیاً مگر بوحی و آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا بالقادر منام أَو مِن وَراءِ حِجابٍ یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی و ادریس علیهما السلام سخن گفت و در پس پرده حجاب نور بود در موضح آورده که خدای تعالی با رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السّلام در میان دو حجاب بود که سخن خدای تعالی شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سپید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود أَو یُرسِلَ-رَسُولًا یا خدای می فرستد رسول را بر آنکس از ملائکه فَیُوحِیَ-بِإِذنِهِ پس وحی کند ملك مرسل بمرسل الیه بدستوری خدای تعالی ما یَشاءُ آنچه خواهد خدای تعالی إِنَّه عَلِیٌّ بدرستی که خدای تعالی برتر است از صفات مخلوق و غالب است در ایصال وحی حَکِیمٌ دانا است بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وَ کَذلِكَ-و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو أَوحَینا إِلَیكَ-وحی کردیم

بسوی تو رُوحاً قرآن را مِن أَمرِنا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد ما کُنت َ تَدرِی نبود تو که بدانی قبل از وحی مَا الكِتاب ُ چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود وَ لَا الإِيمان ُو ندانستی که دعوت کردن بایمان یا بشرایع ایمان و بمعالم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمانرا یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد- وَ لكِن جَعَلناه ُو لیکن گردانیدیم ما کتاب ایمان را نُوراً نَهدِی بِه ِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَن نَشاءُ هرکرا خواهیم مِن عِبادِنا از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَ إِنَّكَ َلَتَهدِی و بدرستی که تو بوحی ما می خوانی مردمانرا إِلی صِرَاطٍ مُستَقِیم ٍ براه راست دعوت از تو عام است مر خلق و هدایت از من خاص است هرکرا خواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسرمنزل مقصود رساند.

صفحه : ۱۰۹۶

صِراطِ اللّه ِ آن راه خدای است الَّذِی لَه ُ آن خدای که مر او را آیتها است ما فِی السَّماوات ِ وَ ما فِی الأَرض ِ آنچه در آسمانها و زمین است أَلا- إِلَی اللّه ِ بدانید که بسوی خدای تعالی تَصِیرُ الأُمُورُ بازگردد کارهای خلائق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال به حضرت اوست و بارتفاع حجب و وسائط مشاهده اینکه معانی دست دهد نظم صورت کثرت حجب وحدت است غیبت ما مانع نور

حضور دیده دل بازگشا و ببین سر الی اللّه تصیر الامور

سوره الزخرف

مکیه و هی تسع و ثمانون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- حم حروف مقطّعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قدوه است تائید اینکه سخن میکند آنجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الا- پس اینجا حا و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم است و در کشف الاسرار آورده که حا اشارت است بحیات حق و میم بملک او و قسم یاد می کند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال وَ الکِتاب ِالمُبِین ِو بقرآن روشن و هویدا بدلائل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست إِنّا جَعَلناه ُبدرستی که ما فرستادیم اینکه کتاب را قُرآناً عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّکُم تا شاید شما که تازی زبانید تَعقِلُون َدریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمّد را علیه الصلاه و السلام یا آنچه مشاهده کنید درو از آثار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت و جزالت وَ إِنَّه ُو بتحقیق که قرآن فِی أُم ِّالکِتاب ِدر اصل همه کتاب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لَدَینا نزدیک ما لَعَلِی ٌّهر آئینه بزرگوار است حَکِیم ٌمحکم کرده شده که درو تناقض نیست یا ناسخ است که رقم نسخ برو کشیده نشود أَ فَنَضرِب ُآیا باز زنیم یعنی بازداریم عَنکُم ُالذِّکرَ از شما قرآن را صَفحاً بازداشتنی أَن کُنتُم بآنکه شما هستید قَوماً مُسرِفِین َگروهی شرک آرندگان یعنی بآنکه شما اعراض کنید

از قرآن و تکـذیب او نمائیـد ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرسـتاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را بآسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند.

صفحه : ۱۰۹۷

وَ کَم أَرسَلنا و چه بسیار فرستاده ایم مِن نَبِیٍّ فِی الأَوَّلِینَ از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَ ما یَأتِیهِم مِن نَبِیٍّ إِلّا کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودنـد معانـدان قوم که باو اسـتهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش نسـبت بتو می کنند فَأَهلَکنا پس هلاک کردیم ما بسـبب استهزا أَشَدَّ مِنهُم سخت ترین ایشانرا بَطشاً از جهت قوّت یعنی اقویای ایشانرا هلاک کردیم و شدّت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَ مَضـی و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الأَوَّلِینَ وصف و خبر قصّه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درینجا وعـده پیغمبر ص است بنصـرت و وعید اعادی او بعقوبت وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسـی قوم خود را که مَن خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ که آفریـد آسـمانها و زمین را لَیَقُولُنَّ هر آئینه گوینـد خَلَقَهُنَّ العَزِیزُ بیافرید آنها را خداوند غـالب در حکم و فرمـان العَلِیمُ دانـا بـاحوال بنـدگان چه اینکه آفرینش کار عاجز و جاهل نتوانـد بود در اینکه آیت اخبار می کند از غایت جهل ایشان که مقراند به آفریننده قوی دانا و عبادت غیر او می کنند پس حق سبحانه در صفت خود

می فرماید که الَّذِی جَعَلَ -خداوند آنست که ساخت لَکُمُ الْأَرضَ -برای شما زمین را مَهداً بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وَ جَعَلَ -لَکُم و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِیها سُبُلًا در ان زمین راهها لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ -تا شاید که شما راه یابید بسلوك بر ان طرق بسوی بلاد و دیاری که خواهید وَ الَّذِی نَزَّلَ -و وی آن خدای است که فرو فرستاده مِنَ -السَّماءِ از آسمان ماءً بِقَدَرٍ آبی بقدر حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح ع و نه اندك که مهمات را کفایت نکند فَأَنشَرنا بِهِ -پس زنده گردانیدیم بدان آب بَلدَةً مَیتاً جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات از غیبت بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعلی کَذلِكَ -مانند آن زنده کردن تُخرَجُونَ -بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن.

صفحه : ۱۰۹۸

وَ الَّذِی خَلَقَ -الْأَزواجَ -و آن خداوندی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را کُلَّها همه آن را بی یاری و مددگاری وَ جَعَلَ -لَکُم و ساخت برای شما مِنَ -الفُلكِ -از کشتیها وَ الأَنعامِ -و از چهارپایان ما تَرکَبُونَ -آنچه سوار شوید بر آن در خشکی و تری لِتَستَوُوا تا راست شوید عَلی ظُهُورِهِ -بر پشتهای در سواری ثُمَّ تَذکُرُوا پس یاد کنید نِعمَةَ رَبِّکُم نعمت پروردگار خود را إِذَا استَوَیتُم عَلَیهِ -چون راست شوید بر وی وَ تَقُولُوا و بگوئید سُبحانَ -الَّذِی سَخَّرَ پاك است آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت لَنا هذا برای ما اینکه کشتی و اینکه چهارپایان را تا بمدد رکوب بر

ایشـان قطع بر و بحر می کنیم وَ مـا کُنّا لَه‌ُو نیستیم مـا مر اینکه مرکوب را بقوت خود مُقرِنین َضـبط کننـدگان و فرمان بردار ساختگان وَ إِنّا إِلی رَبِّنا و بـدرستی که ما بسوی پروردگار خود لَمُنقَلِبُون َبازگرداننـدگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که آن را جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا آنست بیت هشدار و عنان کشیده رو کآخر کار بر مرکب چو بین ز جهان خواهی رفت در خبر آمده است که چون حضـرت رسول اللّه علیه الصلوه و السّلام پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم اللّه و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد للّه علی کل حال سـبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنّا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب را باید که کلمه الحمد للّه گوید صاحب کشاف آورده که حسـین بن علی مرتضـی رض کسی را دید که بر مرکب نشسـته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا إبن رسـول اللّه ص مـا را بچه فرمـوده انـد گفت ان تـذکروا نعمه ربّکم بـآنکه یـاد کنیـد نعمت پروردگـار خود را در وقت سواری اشارت است بآنکه سوار را از تحمید غافل نباید شد وَ جَعَلُوا و حکم میکنند کافران و مقرر می سازند لَه‌ُمر خدای را مِن عِبادِه جُزءاً از بندگان او نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند اینکه تعجبی است جهل کفّار که بعد از اقرار بخالقیت و عزّت و علم او برای او اثبات ولد می کنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام

است و او خالق همه جسم هاست إِنَّ الإِنسانَ بدرستی که کافر لَكَفُورٌ مُبِينٌ ناسپاسی است آشکارا کفر او که نسبت ولد می کند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه می فرماید که أَم اتَّخَذَ آیا فراگرفته است خدای برای خود مِمّا يَخلُقُ از آنچه می آفرینند بَناتٍ دختران که اخس و انقص اند وَ أَصفاكُم بِالبَنِينَ و شما را برگزید و خاص گردانید به پسران که اشرف و اکمل اند و اینکه چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده.

صفحه : ۱۰۹۹

وَ إِذا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُم یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای کنند از بنی ملیح بِما ضَرَبَ بآنچیزیکه می سازد لِلرَّحمنِ مَثَلًا برای خدائی بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختران را که آنرا بحق اسناد می کنند و فی الحقیقه آن وصف است مر خدای را بمثل و مانند چه ولد را لا بد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدا ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجهُهُ گردد روی او مُسوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه وَ هُوَ كَظِيمٌ و او پر است از غم و کرب و فزع یعنی آن غم بدل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدا چون روا میدارید أَ وَ مَن يُنَشَّؤُا آیا آنکه ببالد و بزرگ شود و حفص ینشؤا بصیغه مجهول خواند از ینشؤ یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِي الحِليَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و

او را قوّت حرب و میدان داری نباشد وَ هُوَ فِی الخِصام ِو او در وقت مجادله و سخن گزاری غَیرُ مُبِین ٍغیر آشکاراکننده حجّت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان ازین دو حلیه عاطل می باشند حق تعالی فرمود که آیا کسی که اینکه چنین باشد خدا او را بفرزندی میگیرد و دیگر غایت جهل ایشانرا بیان میفرماید وَ جَعَلُوا المَلائِکَةَ و نام نهاده اند فرشتگان را الَّذِین َهُم آنان که ایشانند عِبادُ الرَّحمن ِبندگان خدای إناثاً دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند أَ شَهِدُوا آیا حاضر بوده اند و دیده اند خَلقَهُم آفریدن مر خدای مر ایشان را مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول اللّه علیه الصلوه و السّلام از ایشان بپرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنودیم و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ نمیگویند حق سبحانه تعالی فرمود سَتُکتَب ُزود باشد که نوشته شود- شَهادَتُهُم گواهی ایشان وَ یُسئَلُون َو پرسیده شوند روز قیامت از ان وَ قالُوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لَو شاءَ الرَّحمن ُاگر خواستی خدائی ما عَبَدناهُم نمی پرستیدیم ما ملائکه را اینکه بر سبیل مجادله می گفتند نه از روی اعتقاد غلبه مشیت حق بر مشیت عباد که از ایمان است لا جرم حق سبحانه فرمود که ما لَهُم نیست ایشانرا بِذلِك َبدانچه میگویند مِن عِلم ٍهیچ دانشی یعنی اینکه سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی إِن هُم نیستند ایشان إِلّا یَخرُصُون َمگر آنکه دروغ میگویند

و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما به پرستش ایشان و بدیشان راضی شده پس ما را بـدان عقوبت کرد ایشان دروغ میگفتنـد زیرا که حق سبحانه بکفر هیـچ کافر راضـی نیست أَم آتَیناهُم نه چنین است که ایشان میگوینـد آیا دادیم ایشانرا کِتاباً مِن قَبلِهِ ِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صـحت قول ایشان فَهُم پس ایشان بِهِ ِ بـدان کتاب مُستَمسِکُون ‌َ چنگ ورزندگانند و بدان احتجاج نمایندگان و مقرر است که ما ایشانرا کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند.

صفحه : ۱۱۰۰ بَل قالُوا بلکه میگویند إِنّا وَجَدنا آباءَنا بدرستی که ما یافتیم پدران خود را عَلی أُمَّهٍ بر طریقه و سیرتی وَ إِنّا عَلی آثارِهِم و ما بر پیهای ایشان مُهتَدُون ‌َ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه تقلیـد پـدران نادان است وَ کَذلِکَ ‌َ و همچنین ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ ‌َ نفرستادیم پیش از تـو فِی قَریَهٍ در دیهی و مجمعی مِن نَذِیرٍ هیـچ پیغمبری بیم کننـده که ایشـان را بعـذاب تخویف نموده از شرک بتوحید دعوت فرمود إِلّا قالَ ‌َ مگر که گفتند مُترَفُوها متنعمان و توانگران و سرداران آن دیه إِنّا وَجَدنا بـدرستی کـه مـا یـافته ایـم آباءَنـا پـدران خـود را عَلی أُمَّهٍ بر کیشـی و آئینی وَ إِنّـا عَلی آثـارِهِم و مـا بر عقب ایشـان مُقتَدُون ‌َ اقتداکننـدگانیم بـدیشان قالَ ‌َ بگو ای محمّد ص و حفص قال میخوانـد یعنی گفت پیغمبر که أَ وَ لَو جِئتُکُم آیا متابعت پـدران جاهل میکنید و اگرچه من آورده ام برای شما بِأَهدی راست تر مِمّا وَجَدتُم از آنچه یافته اید عَلَیهِ ِ بر ان

دین آباءَکُم پـدران خود را و ایشان در تقلیـد چنان راسخ بودند که از محض عناد قالُوا گفتند إِنّا بِما أَرسِلتُم بِهِ ما بدان چیزی که شـما فرسـتاده شـده ایـد بـدان کافِرُونَ ناگرویـدگانیم پس از شامت تقلیـد کار ایشان بمکابره و معانـده کشـید نظم خلق را تقلیـدشان بر باد داد که دو صـد لعنت بر ان تقلیـد باد گرچه عقلش سوی بالا می برد مرغ تقلیـدش به پستی میرود فَانتَقَمنا پس انتقام کشیدیم مِنهُم از ایشان یعنی مقلدان معاندان باستیصال ایشان فَانظُر کَیفَ کانَ پس بنگر که چگونه بود عاقِبَةُ المُکَذِّبِینَ سر انجام تکذیب کنندگان درین سـخن تسـلیه آن حضـرت صلی اللّه علیه و سلّم است پس می فرماید که اگر تقلید پدران می کنیـد باری تقلیـد ابراهیم علیه السـلام کنیـد که اشـرف آبای شـماست وَ إِذ قالَ إِبراهِیمُ و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم علیه السـلام بعـد از بیرون آمـدن از غار لِأَبِیهِ وَ قَومِهِ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستیدند إِنَّنِی بَراءٌ بدرستی که من بیزارم مِمّا تَعبُدُونَ از آنچه می پرستید آن را- صفحه : ۱۱۰۱

إِلَّا الَّذِی فَطَرَنِی لیکـن آن کس که بیافریـد مرا فَإِنَّهُ سَیَهدِینِ پس بـدرستیکه او مرا ثـابت دارد بر هـدایت وَ جَعَلَها و سـاخت ابراهیـم ع کلمه توحیـد را کَلِمَةً بـاقِیَةً کلمه پاینـده فِی عَقِبِهِ در ذریت خـود و ازین است که همیشه در میـان اولاـد خلیـل علیه السـلام موحـد بوده و کسـی که خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم علیه السـلام آل محمّد است صـلی اللّه علیه و سلّم یا امت مرحومه و بعضی بر آنند که خدا کلمه توحید

را باقى گذاشت در نسل ابراهيم ع عليه السلام لَعَلَّهُم يَرجِعُون َ تا شايد كه كافران از شرك بازگردند و بدين وى درآيند بَل مَتَّعت ُ بلكه برخوردارى دادم هؤُلاءِ اينكه گروه را از كفّار قريش كه معاصر حضرت پيغمبراند عليه الصلوه و السلام وَ آباءَهُم و پدران ايشان را بعمر دراز و نعمت بى اندازه حَتّى جاءَهُم ُ الحَق ُّ تا وقتى كه آمد بديشان سخن راست يعنى قرآن يا دين اسلام وَ رَسُول ٌ مُبين ٌ و پيغمبرى ص آشكارا بدلائل و معجزات يا بيان كننده توحيد بحجج و آيات وَ لَمّا جاءَهُم ُ الحَق ُّ و آن هنگام كه آمد بديشان سخن راست و درست بايستى كه بشكرگذارى اينكه نعمت فرمانبردارى كردندى ايشان در انكار افزوده قالُوا هذا گفتند اينكه كه آورده يعنى قرآن سِحرٌ جادوى است وَ إِنّا بِه ِ و بدرستى كه ما بدان كافِرُون َ ناگرويدگانيم و باور نداريم كه آن من عند اللّه است وَ قالُوا و گفتند ديگر بار لَو لا نُزِّل َ چرا فرستاده نشد هذَا القُرآن ُ اينكه قرآن اگر از پيش خدا است عَلى رَجُل ٍ بر مردى مِن َ القَريَتَين ِ از يكى ازين دو ديه كه مكّه و طائف اند عَظِيم ٍ مردى بزرگ كه صاحب مال و جاه بود از مكّه وليد بن مغيره يا عتبه بن ربيعه يا اخنس بن شريق و از طائف عروه ثقفى يا حبيب بن عمرو يا از كنانه عبد ياليل مدعاى كفّار آن بود كه رسالت منصبى بزرگ است بايستى كه بمردى بزرگ دادندى و بزرگى نزد ايشان منحصر بود بر جمع زخارف دنيوى و نفاذ امر و كثرت خيل و حشم

و ندانستند که رسالت رتبه عالی است و استحقاق تجلّی آن باشد بفضائل روحانیه و کمالات قدسیه و با اینکه همه اختصاص می باید به فضل خاص از حضرت واهب العطایا مصرعه تا دوست از ان میان کرا میخواهد لا جرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که أَ هُم یَقسِمُونَ آیا ایشان بخش میکنند رَحمَتَ رَبِّکَ رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بر هر که خواهند در رحمت بگشایند نَحنُ قَسَمنا ما بخش کردیم بَینَهُم میان ایشان مَعِیشَتَهُم معیشت ایشان را یعنی آنچه زندگانی بدان کنند فِی الحَیاهِ الدُّنیا در حیاه دنیا و ایشان از تدبیر و تغییران عاجزاند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می نمایند وَ رَفَعنا و برداشتیم ما.

صفحه : ۱۱۰۲

بَعضَهُم برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوقَ بَعضٍ زبر بعضی دَرَجاتٍ درجها در روزی تا یکی توانگر است و دیگر درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و اینکه تفاوت برای آن پیدا کردیم لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم تا فراگیرند بعضی آدمیان بَعضاً بعضی دیگر را سُخرِیًّا کارکننده یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا اینکه صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَ رَحمَتُ رَبِّکَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت

خَيرٌ بهتر است مِمّا يَجمَعُون - از آنچه كافران جمع مى كنند از حطام دنيا و آن را سبب بزرگى ميدانند وَ لَو لا أَن يَكَون - النّاس و اگرنه آنست كه گشتندى آدميان أُمَّةً واحِدَةً يك گروه مجتمع بر حرص يا بر اختيار دنيا بر آخرت لَجَعَلنا هر آئينه ميگردانيديم لِمَن يَكفُرُ بِالرَّحمنِ براى آن كسيكه نميگرود بخداى لِبُيُوتِهِم مر خانهاى ايشانرا سُقُفاً مِن فِضَّةٍ سقفهاى از فضه وَ مَعارِجَ - و نردبانها كه بدان عَلَيها بر بام آن خانها يَظهَرُون - برآيند و خود را بنمايند وَ لِبُيُوتِهِم و ميساختيم مر خانهاى ايشان را أَبواباً درها وَ سُرُراً عَلَيها و تختها كه بر ان يَتَّكِؤُن - تكيه كنند همه از نقره درين آيت اشارت است بحقارت دنيا يعنى دنيا را پيش من قدر و قيمتى نيست و اگرنه آن بودى كه مردم بطلب دنيا و جمع آن مشغول شدندى چه اكثر طباع مجبول است بر محبّت دنيا و بسبب آن از عبادت و فرمانبردارى بازايستاده ميل بطرف كفر و ناسپاسى كردندى و اگر نه من سقف خانها و نردبانها و درهاى خانها و تختهاى كافران را همه از نقره كردمى وَ زُخرُفاً و با وجود اينها ايشان را طلا هم دادمى يا چنان كردمى كه اين ها همه از طلا ساختندى وَ إِن كُلُّ ذلِكَ - و نيست آنچه همه ياد كرده شد لَمّا مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا مگر برخوردارى و زندگانى اينكه سراى يعنى در صدد زوال و انتقال است وَ الآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِندَ رَبِّكَ - نزديك پروردگار تو يعنى در حكم او لِلمُتَّقِين - مر پرهيزگاران را است كه از لوث شرك و

دنس معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات فانی و متنعمات اینکه جهانی اجتناب نموده رباعی هر کس که رخ از متاع فانی برتافت و اندر طلب دولت باقی بشتافت آنجا که کمال همتش بود رسید و آن چیز که مقصود دلش بود بیافت.

وَ مَن یَعش ُو هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَن ذِکرِ الرَّحمن ِ از یاد کردن خدای یعنی از احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد. نُقَیِّض برگماریم لَه ُمر او را شَیطاناً دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَه ُقَرِین ٌمر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید در نفخات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس اللّه سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ اینکه مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بیخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشان است می بینی کفت نی پس چشم مرا بمالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بچشم فروگذاشته و بعضی را گاهی بال بچشم وی فرو میگذارد و گاهی بالای سر گفتیم اینکه چیست گفت نخوانده که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطینند بر سرهای ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته رباعی دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم و زین معامله با دیو همنشین شده ایم ببارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ز

جور نفس جفا پیشه اینکه چنین شده ایم وَ إِنَّهُم و بدرستی که دیوان لَیَصُدُّونَهُم هر آئینه بازمیدارند قرنیان خود را عَنِ السَّبِیلِ از راه حق وَ یَحسَبُونَ و می پندارند کفار بنی آدم أَنَّهُم مُهتَدُونَ آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین پنداشت می باشند حَتّی إِذا جاءَنا تا وقتی که بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخوانند یعنی بیاید بما معرض و قراءت یک (واحد) اظهرست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افگنند در معالم از ابو سعید خدری رضی اللّه عنه، نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند ازو تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قالَ گوید عاشی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ ای کاشکی بودی میان من و تو بُعدَ المَشرِقَینِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضح آورده که مشرق صیف و مغرب شتا است و میان اینکه هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی فَبِئسَ القَرِینُ پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان گوید وَ لَن یَنفَعَکُمُ الیَومَ و سود نمیدارد شما را در آخرت اینکه آرزو و تمنّا إِذ ظَلَمتُم چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا أَنَّکُم برای آنکه شما

هستید فِی العَذاب ِ مُشتَرِکُون َ-در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته اند سود نمی دارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بایمان قوم دلبستگی تمام داشت چنانچه بشرائط دعوت بیشتر اقامت می نمود عناد و انکار ایشان افزون تر می بود و حق سبحانه فرمود که أَ فَأَنت َ-آیا تو ای محمّد ص تُسمِع ُ الصُّم َّ-توانی که بشنوانی کران را یعنی آنانرا که گوش دل او کر است سخن حق توانی شنوانید أَو تَهدِی العُمی َ-یاقوت آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق توانی نمود وَ مَن کان َ-و آنکه هست فِی ضَلال ٍ مُبِین ٍ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه.

صفحه : ۱۱۰۴

فَإِمّا نَذهَبَن َّ بِک َ-پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خود پیش از انکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل خوشدار فَإِنّا مِنهُم پس بدرستی که ما از ایشان مُنتَقِمُون َ-انتقام کشندگانیم بعذاب أَو نُرِیَنَّک َ-یا اگر بنمائیم ترا الَّذِی وَعَدناهُم آنرا که وعده کردیم ایشانرا از عذاب در دنیا فَإِنّا عَلَیهِم پس بدرستی که ما بر ایشان مُقتَدِرُون َ-توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاستَمسِک پس تو چنگ در زن بِالَّذِی أُوحِی َ-بآن چیزیکه وحی کرده شده است إِلَیک َ-بسوی تو از آیات و احکام إِنَّک َ-بدرستی که تو عَلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍ براه راستی که

زود بدو بمنزل توان رسید وَ إِنَّه‌ُو بتحقیق که قرآن لَذِكرٌ لَكَ‌َهر آئینه شرفی است و عزّتی مر ترا وَ لِقَومِكَ‌َو مر گروه ترا از قریش و مجاهد رح گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی در عزّ اخص مر بنی هاشم راست از ایشان و جمعی گفتند مراد از قوم امت است وَ سَوفَ تُسئَلُونَ‌َو زود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت و قیام بسپاسداری آن وَ سئَل و بپرس ای محمّد ص مَن أَرسَلنا مِن قَبلِكَ‌َ کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن مِن رُسُلِنا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سؤال کن که أَ جَعَلنا آیا فرمودیم که مِن دُونِ الرَّحمنِ بجز خدای آلِهَةً یُعبَدُونَ‌َخدایان اند که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان پرستش کسی که بدون خدای باشد مقرر شده مراد باین کلام استشهاد است باجتماع انبیاء علیهم السلام بر توحید در معالم فرمود که در شب اسرای برای حضرت رسالت صلی اللّه علیه و سلّم رسل را جمع کرده گفتند بپرس از ایشان آنحضرت علیه الصلوه و السلام در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که سید عالم علیه الصلوه و السّلام اینکه سؤال کرد از انبیاء ع میکائیل فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او از

ان محکم تر است که اینکه سؤال کند بیت آنکه در کشف دارد استقلال کی توجه کند باستدلال وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی و بدرستی که فرستادیم موسی را علیه السلام بِآیاتِنا بمعجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت او إِلی فِرعَون وَ مَلَائِهِ بسوی فرعون و گروه او فَقال پس گفت موسی ع مر ایشانرا إِنِّی رَسُول رَبِّ العالَمِین بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم.

صفحه : ۱۱۰۵

فَلَمّا جاءَهُم بِآیاتِنا پس آنهنگام که آورد موسی علیه السلام بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذا هُم همانوقت ایشان مِنها یَضحَکُون از ان میخندیدند یعنی فسوس میکردند و استهزاء می نمودند در اوّل مشاهده بی تامل در ان وَ ما نُرِیهِم و نمی نمودیم ما ایشانرا مِن آیَةٍ هیچ نشانرا إِلّا هِیَ مگر آنکه او أَکبَرُ بزرگ تر بود مِن أُختِها از ان پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفصل بود بر دیگر مراد وصف همه است ببزرگی وَ أَخَذناهُم بِالعَذابِ و گرفتیم ایشانرا بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُم یَرجِعُون شاید که برگردند از کیش باطل و بازآیند بدین حق ایشان باز نه گشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَ قالُوا و گفتند با موسی علیه السلام یا أَیُّهَا السّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عامل کامل اینکه ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا

همواره موسى عليه السلام را باين نام ميخواندند- و درين وقت نيز بطريق عادت گفتند اى ساحر ادع لَنا دعا كن از براى ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِما عَهِدَ بآنچه عهد كرده است يعنى بعهديكه او را هست عِندَكَ نزديك تو و آن استجابت دعاى تست يعنى چون خداى تو هر دعا كه ميكنى مستجاب ميكند در كشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنا لَمُهتَدُونَ بدرستى كه ما راه يافتگانيم يعنى اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ايمان آريم و راه يابيم فَلَمّا كَشَفنا پس آنهنگام كه ببرديم عَنهُمُ العَذابَ از ايشان عذاب را بدعاى موسى عليه السلام إِذا هُم يَنكُثُونَ همان زمان ايشان شكستند عهد را و فرعون از جابت دعاى موسى عليه السلام متردد شد كه مبادا كه مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع كرد و بغرفه بلندى برآمد وَ نادى فِرعَونُ و ندا كرد فرعون بنفس خود فِي قَومِهِ در ميان قوم خود بعد از كشف عذاب از ايشان و از روى عظمت قالَ يا قَومِ گفت اى گروه من يعنى قبطيان أَ لَيسَ لِي آيا نيست مرا باستفهام يعنى هست مُلكُ مِصرَ ملك مصر از سكندريه تا سر حد شام وَ هذِهِ الأَنهارُ و اينكه جويهاى آب نيل تَجرِي مِن تَحتِي ميرود از زير قصر من آب نيل بسيصد و شصت جوى منقسم بوده و چهار جوى بزرگ از ان نهر الملك نهر طولون و نهر دمياط و نهر تنيس در باغ او ميرفت و از زير قصرهاى او ميگذشت پس او بدين جوئيها فخر كرده گفت در بوستانهاى من ميرود أَ فَلا تُبصِرُونَ آيا

نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی ع اینها ندارد.

أَم أَنَا خَیرٌ بلکه من بهترم مِن هـذَا الَّذِی ازین کسـی که در ملـك من هُوَ مَهِین ٌاو خوار و بیمقـدارست وَ لا ـ یَکادُ یُبِین ُو نمی تواند که روشن گرداند سـخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای و احلل عقده من لسانی آن گره از زبان او برداشـته بود اما بر قوم پوشـیده بود چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسـته و دیـده بودنـد فَلَو لا أُلقِیَ عَلَیه ِ پس چرا نیفگندنـد برو أَسوره مِن ذَهَب ٍ دسـتوانها از زر و سـیم آن زمان چنان بود که هرکرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی ع راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نام زد شده چرا خدای تعالی او را دستوانه زرین نداده أَو جاءَ یا چرا نیامدند مَعَه ُالمَلائِکَهُ با او فرشـتگان مُقـتَرِنِین َ پیوسـتگان بـدو برای یـاری و هـواداری او چـه هر ملکی کـه ایلچی میفرسـتد جمعی را از خـواص خـود بخدمت او نامزد می کند تا خیل او بسـیار گردد و در همه حال ممد و معاون او باشـند پس اینکه چگونه باشد که خدای تعالی مردی درویش بیکس را از پیش خود برسـالت فرسـتد فَاستَخَف َ پس سـبک عقل یافت فرعون بـدین مکر قَومَه ُ گروه خود را اینکـه فریب در ایشـان اثر کرد فَأَطـاعُوه ُ پس فرمـان او بردنـد و بکلی دل از متـابعت موسـی علیه السـلام برداشـتند إِنَّهُم کـانُوا بدرستی

که فرعونیان بودند قَوماً فاسِقِین َ گروهی بیرون رفته از دائره بندگی خدای و فرمانبرداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسی علیه السلام را بنظر حقارت دیدند و ندانستند که بیت فرعون و عذاب ابد و ریش مرصّع موسی کلیم اللّه چوبی و شبانی فَلَمّا آسَفُونا پس چون در غضب کردند ما را بافراط مکابره و اسراف در کبائر یا بخشم آوردند رسول ما را انتَقَمنا مِنهُم انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغرَقناهُم أَجمَعِین َ پس همه ایشانرا غرق ساختیم در دریا فَجَعَلناهُم سَلَفاً پس گردانیدیم ایشانرا پیش رو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشانرا تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَ مَثَلًا لِلآخِرِین َو گردانیدیم ایشانرا پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبیه ایشان معتبر را در تقلیب احوال کفایت است و از انجمله آنکه چون فرعون به آب نازش کرد او را بهمان آب غرق ساختند و بآنچه می نازید بفریاد او نرسید بیت در سر داری که با شدّت سرداری اندر سر آن روی که در سر داری در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوه و السلام با صنادید قریش گفت که هیچ خبر نیست در آنکه او را بدون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی ع معبود ترسایان است من دون اللّه و تو گمان می بری که او بنده صالح است پس درو هیچ خبر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول اللّه علیه الصلوه و السلام ملزم شد آیت آمد که وَ لَمّا

ضُرِب َابن ُمَريَم َمَثَلًا و چون زده شـد به پسـر مريم مثلى إِذا قَومُكَ َناگاه قوم تو مِنه ُيَصِدُّون َاز ان مثل اعراض كنند و آواز بلند بردارند قولى در سبب نزول اينكه آيت آنست كه گفتند عيسى عليه السلام مخلوق است و معبود نصارى پس روا باشد كه الهه ما نيز مخلوق باشـند يا شـبه كردند كه چون رواست كه عيسـى إبن اللّه باشد چرا نشايد كه ملائكه بنات اللّه باشـند و اصح آنست كه بعـد از نزول آيت إِنَّكُم وَ ما تَعبُدُون َمِن دُون ِ اللّه ِ حَصَب ُجَهَنَّم َإبن زبعرى گفت كه عيسـى را بـدون خداى مى پرستيدند هرگاه كه عيسى عليه السلام در آتش باشد ما و خدايان. ما نيز در آتش باشيم مويد اينكه قول است آنچه فرمايد.

صفحه : ١١٠٧

وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيرٌ و گفتند مشـركان آيا خدايان ما بهتراند أَم هُوَ يا عيسـى هرگاه كه او حصب جهنّم باشد گو ايشان نيز باشند مـا ضَـرَبُوه ُنزدنـد آن مثل را لَكَ َبراى تو إِلّا جَدَلًا مگر براى جـدال و خصومت نه از براى تميز حق از باطل بَل هُم قَوم ٌبلكه ايشان در همه امور گروهى اند خَصِمُون َخصومت گران و لجاج كنندگان إِن هُوَ نيست عيسـى عليه السلام إِلّا عَبدٌ أَنعَمنا مگر بنده كه منت نهاده ايم عَلَيه ِبرو به نبوت و رسالت وَ جَعَلناه ُمَثَلًا و گردانيديم او را آيتى و امرى عجيب لِبَنِي إِسرائِيل َبراى بنى اسـرائيل يعنى ولادت او بى پـدر قصّه ايست در غرائب چون مثـل سـائر قصـها وَ لَو نَشـاءُ و اگر خواهيم مـا لَجَعَلنـا هر آئينه مى سازيم مِنكُم بدل از شما مَلائِكَةً فرشتگاران را يعنى شما

را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان فِی الأرض ِیَخلُفُون َدر زمین از پی درآیند شما را وَ إِنَّه ُو بدرستی که عیسی علیه السلام لَعِلم ٌلِلسّاعَةِ علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانند که نزدیک است قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام که بعد از تسلّط دجّال بر اهل زمین از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطره ها بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بر هر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لدّ که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد آنگه یأجوج و مأجوج بیرون آیند و عیسی علیه السلام بکوه طور برد مومنان را و آنجا متحصن گردد القصه چون معلوم شد که عیسی علیه السلام نشانه قرب قیامت است فَلا تَمتَرُن َّپس شک مکنید و جدال منمائید بِها بآمدن قیامت وَ اتَّبِعُون ِو پیروی کنید شرع مرا یا رسول مرا هذا اینست صِراطٌ مُستَقِیم ٌراه راست که کس بدو گمراه نشود وَ لا یَصُدَّنَّکُم ُالشَّیطان ُو باید که بازندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّه ُلَکُم بدرستیکه

او مر شماراست عَدُوٌّ مُبِین ٌدشمنی آشکارا وَ لَمّا جاءَ عِیسی و آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بِالبَیِّنات ِبحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضح قال َگفت مر بنی اسرائیل را قَد جِئتُکُم بدرستی که آمدم بشما بِالحِکمَهِ بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَ لِأُبَیِّن َلَکُم و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعض َالَّذِی تَختَلِفُون َهمه آنچه اختلاف میکنید فِیه ِدر ان از امور دین یا احکام توریت فَاتَّقُوا اللّه َپس بترسید از عذاب خدای وَ أَطِیعُون ِو فرمان برید مرا هر چه فرمایم.

صفحه : ۱۱۰۸

إِن َّاللّه َبدرستی که خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّی او آفریدگار من است وَ رَبُّکُم و آفریدگار شماست فَاعبُدُوه ُپس او را بپرستید به یگانگی هذا صِراطٌ مُستَقِیم ٌاینست راه راست بی کجی و انحراف فَاختَلَف َالأَحزاب ُپس مختلف شدند گروهها مِن بَینِهِم از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و شمعونیه فَوَیل ٌلِلَّذِین َظَلَمُوا پس وای بر آنانکه ستم کردند ازین احزاب مِن عَذاب ِیَوم ٍأَلِیم ٍاز عذاب روز که دردناک است عذاب او هَل یَنظُرُون َآیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السّاعَهَ مگر قیامت را أَن تَأتِیَهُم بَغتَهً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَ هُم لا یَشعُرُون َو ایشان ندانند او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الأَخِلّاءُ دوستان در کفر یا معصیت یَومَئِذٍ در آنروز بَعضُهُم لِبَعض ٍعَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا المُتَّقِین َمگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی آن روز کافران که دوستی ایشان برای

معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبّت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع می باشد خلت تامه حقیقیه که محبّت روحانیه است و آن مستند بود بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبّت انبیاء علیهم السلام و اولیاء و شهداء و اصفیاء با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد اینکه محبّت متناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء و ارادت مریدان با مشائخ و اینکه دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فوائد و نتائج صوری و معنویست سوم محبّت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبّت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیاء چهارم محبّت نفسانیه است و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب اینکه دو نوع از محبّت فانی و زائل باشد آن محبّت نیز زوال پذیر بلکه چون متمنّی وجود نگیرد و غرض و حاجت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان غرض آمیز شد دوستی و دشمنی انگیز شد مهر که از هر غرض کشت است پاك راست چون خورشید بود تابناك یا عِبادِ منادی در ان روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید ای بندگان من لا خَوف ٌنیست ترسی عَلَیکُم ُالیَوم َبر شما امروز از لقای مکاره وَ لا أَنتُم

تَحزَنُون َو نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الَّذِین َ آمَنُوا بِآیاتِنا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَ کانُوا مُسلِمِین َو بودند گردن نهادگان فرمان خدای را آنکه منادی گوید.

صفحه : ۱۱۰۹

ادخُلُوا الجَنَّةَ درآیید در بهشت أَنتُم وَ أَزواجُكُم شما و زنان مؤمنه شما تُحبَرُون َشاد گردانیده شوید یا گرامی داشته یا آرایش یافته یُطاف ُعَلَیهِم بگردانند بر بندگان در بهشت درآیندگان بِصِحاف ٍبکاسهای پهن مِن ذَهَب ٍاز زر که در ان انواع طعام وَ أَکواب ٍو کوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب وَ فِیها و در بهشت بود ایشانرا ما تَشتَهِیه ِالأَنفُس ُآنچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش برایند و حفص تشتیه الانفس خواند وَ تَلَذُّ الأَعیُن ُو آنچه بنظر خوش آید و چشمها از ان لذّت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین درویشی فرموده که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز توانی بود جمعی را که غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده ماند بایشان بگوی که و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذّت عین جز بمشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش برانداز که مشتاقان را لذّت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست امام قشیری رحمه اللّه علیه فرموده که لذّت دیدار

فراخور اشتیاق است عاشقی را هر چند شوق بیشتر بود لذّت دیدار فزون تر باشد از ذو النون مصری قدس اللّه تعالی اسراره نقل کرده اند که شوق ثمره محبّت است هرکرا دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان است و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از ان محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه مشتاقانم- لا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا رباعی دلم از شوق تو خون است و ندانم چون ست در دلم شوق جمالت ز بیان بیرون ست در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد دل شوریده من بین که چه روز افزون ست آنگه برای تمامی لذّت بهشتیان می فرماید وَ أَنتُم فِیها و شما در بهشت خالِدُون َ جاوید باشندگانید و کمال نعمت در ان است که او را بیم زوال نباشد وَ تِلکَ الجَنَّهُ الَّتِی و آن بهشتی که امروز أُورِثتُمُوها میراث داده شده اید آنرا آن بهشت موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و بشما میراث دادم بِما کُنتُم تَعمَلُون َ بآنچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص ست و باستحقاق بدست آید لَکُم فِیها مر شماراست در جنّت فاکِهَهٌ کَثِیرَهٌ میوه بسیار مِنها تَأکُلُون َ که از انها میخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از همان درخت بروید إِن َّ المُجرِمِین َ بدرستی که کافران فِی

عَذاب ِ جَهَنَّم َ خالِدُون َ در عذاب جهنّم جاوید ماندگانند لا يُفَتَّرُ عَنهُم سست نكنند و سبك نگردانند عذاب را از ایشان وَ هُم فِيه ِ و ایشان در عذاب مُبلِسُون َ ناامیدانند از راحت و نجات و از خفت عقوبات.

صفحه : ۱۱۱۰ وَ ما ظَلَمناهُم و ما ستم نكرديم بر ايشان بدين عذاب كردن وَ لكِن كانُوا و ليكن بودند هُم ُ الظّالِمِين َ ايشان ستمكاران كه شرك آوردند و وضع عبادت كردند در غير موضع آن وَ نادَوا يا مالِك ُ و چون اميد ببرند از خلاصى دا كنند خازنان دوزخ را كه اى مالك درخواه از خداى لِيَقض ِ عَلَينا تا حكم كند بر ما يعنى بميراند ما را رَبُّك َ پروردگار تو تا باز رهيم از كشيدن عذاب قال َ گويد مالك در جواب ايشان بعد از هزار سال و در تبيان آورده كه بعد از چهل روز از روزهاى آن سراى كه روزى هزار سال باشد إِنَّكُم ماكِثُون َ بدرستى كه شما درنگ كنندگانيد در دوزخ كه نخواهيد مردونه تخفيف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه و تعالى بعد از جواب مالك مر ايشانرا گويد لَقَد جِئناكُم بِالحَق ِ بدرستى كه آورديم بشما يعنى فرستاديم بشما سخن درست بر زبان پيغمبران وَ لكِن َ أَكثَرَكُم و ليكن بيشتر شما لِلحَق ِ كارِهُون َ مر سخنان حق را كاره بوديد و پسند نكرديد أَم أَبرَمُوا بلكه محكم گردانيدند كافران و ساختند أَمراً كارى كه در ردّ حق و ابطال آن يا كيدى براى پيغمبران فَإِنّا مُبرِمُون َ پس بدرستى كه ما نيز محكم كنندگانيم كارى را براى مكافات ايشان در ابطال كيد كافران بنصرت انبيا عليهم السلام أَم يَحسَبُون َ آيا مى پندارند ماكران كفّار

أَنّا لا نَسمَع ُ آنکه ما نشنویم سِرَّهُم سخن نهانی ایشان که در دل میگویند وَ نَجواهُم و آنچه به راز با یکدیگر مشورت کنند بَلی آری میشنویم آنرا وَ رُسُلُنا و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَیهِم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان یَکتُبُون َ مینویسند آنرا بفرمان ما و بعد از انکه نهانیهای ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قُل بگو ای محمّد ص إِن کان َ لِلرَّحمن ِ اگر مر خدای را وَلَدٌ فرزندی چنانچه گمان می برید فَأَنَا أَوَّل ُ العابِدِین َ پس من اوّل پرستندگانم خدای را بیگانگی بایستی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا می کنید و صاحب کشف در معنی آیت گفته که اگر خدای را فرزند بودی و ببرهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس اوّل تعظیم کنندگان من بودمی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی اینکه سخن بر سبیل تمثیل ست و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه اللّه علیه در لافگاه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن خود نموده آغاز استهزا کرد ولید مغیره را در ان وقت میلی باسلام بوده و پیوسته ستائش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که نمی گوید محمّد ص الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمّد ص میگوید لا اله الا اللّه من هم میگویم لا اله الا اللّه اما اضافه میکنم الملائکه بنات اللّه اینکه سخن به پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم

رسید و آن حضرت ص اندوهناك شد جبرئیل ع اینکه آیت فرود آورد نضر پیش ولید آمده اینکه آیت برخواند و گفت که خدای محمّد ص مرا درین آیت تصدیق کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اوّل العابدین ولید گفت ای احمق خدای محمّد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید که نیست و نبوده مر خدای را فرزندی آنگه فرمود بگو که من اوّل موحدانم- صفحه : ۱۱۱۱

سُبحانَ پاك است و بی عیب رَبِّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ آفریدگار آسمانها و زمینها رَبِّ العَرشِ خداوند عرش عَمّا یَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی ازو ولد میگویند فَذَرهُم پس بگذار ایشانرا یَخُوضُوا تا شروع میکنند در باطل وَ یَلعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتّی یُلاقُوا تا وقتی که ببینند یَومَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ روز که وعده کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الأَرضِ إِلهٌ و اوست خداوندی که باستحقاق در آسمان معبود ملائکه است و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وَ هُوَ الحَکِیمُ و اوست راست کار در تدبیر خلق العَلِیمُ دانا بمصالح ایشان وَ تَبارَكَ الَّذِی لَهُ و بزرگوارست آنکه مر اوراست مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ بادشاهی آسمان و زمین وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روان است وَ عِندَهُ و نزدیک اوست عِلمُ السّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در ان قائم شود وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ و بسوی او بازگردیده شوند همه خلائق در ان روز وَ لا یَملِكُ الَّذِینَ و مالک در ان روز

نباشند آنانکه یَدعُون َمی پرستند کافران ایشانرا مِن دُونِهِ ِبدون خدای الشَّفاعَهَ درخواست کردن را یعنی معبودان کفّار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدواراند آن روز نتوانند شفاعت کردن إِلّا مَن شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد بِالحَق ِّبراستی چون ملائکه و عیسی ع و عزیر علیه السلام که ایشانرا رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده باشند وَ هُم یَعلَمُون َو ایشان میدانند بدل آنانکه بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نخواهند کرد الا مومنان گناهکاران را وَ لَئِن سَأَلتَهُم و اگر بپرسی تو عابدان یا معبودان را که مَن خَلَقَهُم که بیافرید ایشانرا لَیَقُولُن َّاللّه ُهر آئینه میگویند اللّه چه از فرط ظهور اینکه جواب مکابره نتوانند کرد فَأَنّی یُؤفَکُون َپس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او.

صفحه : ۱۱۱۲

وَ قِیلِه ِو نزدیک خدا است دانستن قول رسول صلی اللّه علیه و سلّم آنجا که گفت یا رَب ِّای پروردگار من إِن َّهؤُلاءِ بدرستی که اینکه گروه یعنی معاندان قریش قَوم ٌگروهی اند که از روی عناد و مکابره لا یُؤمِنُون َنمیگروند فَاصفَح پس اعراض کن عَنهُم از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَ قُل سَلام ٌو بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب من است اینکه حکم بآیت قتال منسوخ است فَسَوف َیَعلَمُون َپس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان فرود آید در دنیا در روز بدر و در عقبی بدخول در نار

سوره الدّخان

مکیّه و هی تسع و خمسون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِ

الرَّحِيم ِ حم امام ابو الليث رح در تفسیر خود از امام محمّد حکیم ترمذی قدس سرهما نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سوره مصدّره بحروف مقطعه مجتمع است در ان حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس مر او را برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه در رحم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوای و گویند معنی او آن است که حم ٓ ای قضی یعنی کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشته وَ الكِتاب ِ المُبِين ِ سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که بمحض کرم إِنّا أَنزَلناه ُ بدرستی که ما فرستادیم او را فِي لَيلَةٍ مُبارَكَةٍ در شبی بزرگ و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در ان شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه مطالب صوری و معنویست از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشته إِنّا كُنّا بدرستی که هستیم ما مُنذِرِين َ بیم کننده بانزال قرآن درین شب و جمعی برانند که لیله مبارکه شب برات ست و آن شب نیمه شعبان است و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم است فِيها درین شب يُفرَق ُ جدا کرده و فصل داده شود كُل ُّ أَمرٍ حَكِيم ٍ هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده اند در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد

هر موی که بر گوسفندان بنی کلب است و درین شب آب زمزم زیاده میشود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که درین شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک ویرا بشارت دهند به بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی دیگر او را بازدارند از آفات دنیا و ده ملک دیگر دفع مکائد شیطان میکنند از وی و درین شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت می نمایند أَمراً فرمودیم فرمودنی بفصل قضایا درین شب مِن عِندِنا از نزدیک ما إِنّا کُنّا بدرستی که هستیم ما مُرسِلِین َفرستنده ترا که محمدی ص- صفحه : ۱۱۱۳

رَحمَةً مِن رَبِّکَ َبخشائش از نزدیک پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرمود و ما ارسلناك الا رحمه للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش است خلق را از بخشش آسایش است خواجه چون در در مدیح خویش سفت انما انا رحمه مهداه گفت یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب ص خود یا ملائکه را درین شب فرستادیم بسلام مومنان إِنَّه ُهُوَ السَّمِیع ُالعَلِیم ُ بدرستی که خدا شنوا است و دانا است جمیع سخنهای بندگان را بهمه نیت های ایشان رَب ِالسَّماوات ِوَ الأَرض ِآفریدگار آسمانها و زمینها است وَ ما بَینَهُما و آنچه میان آسمانها و زمینها است پس بدانید ای آفریدگان إِن کُنتُم مُوقِنِین َاگر هستید شما بی گمانان یعنی طلب کنندگان یقین لا ـ إِله َإِلّا هُوَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یُحیِی زنده میگرداند وَ یُمِیت ُو می میراند یعنی اوست موجودکننده موت

و حیات رَبُّکَم اوست پروردگار شما وَ رَب ُّ آبائِکَم ُالأوَّلِین َو پروردگار پدران نخستین شما بَل هُم کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فِی شَک ٍّیَلعَبُون َدر گمانند بقرآن بازی کنند بآن فَارتَقِب پس تو منتظر باش برای ایشان یَوم َتَأتِی السَّماءُ روزی را که بیاید آسمان بِدُخان ٍمُبِین ٍبدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابی است که نازل گردد بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم شدّت جوع بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان میخوردند و دخان عبارت است از تیرگی چشم از شدت جوع چه مرد گرسنه از ضعف گرسنگی میان خود و آسمان بهیئت دخان چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین برانگیخته می شود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنه الغبراء گویند و وجه تسمیه عام الرّماد همین است و بقول بعضی آنست که اینکه دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعه آمد که فذکر الدخان و الدّجال و آن دودی باشد از مشرق تا بمغرب یَغشَی النّاس َفرو گیرد مردمانرا و بعد از چهل روز بردارند و مومنان را ازو مثل رکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشانرا میگویند هذا عَذاب ٌأَلِیم ٌاینکه است عذابی دردناک که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود و ایشان زاری کنند و گویند رَبَّنَا

اکشِف عَنَّا العَذاب َای پروردگار ما بردار از ما اینکه عذاب را إِنّا مُؤمِنُون َبدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون اینکه بلا منکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه می فرماید که أَنّی چگونه بود لَهُم ُالذِّکری مر ایشانرا پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَ قَد جاءَهُم و حال آنکه آمد بدیشان رَسُول ٌمُبِین ٌفرستاده آشکاراکننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُم َّتَوَلَّوا پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عَنه ُاز ایمان بدو وَ قالُوا مُعَلَّم ٌو گفتند او آموخته شده است یعنی خبر و یسار قرآن بوی می آموزند مَجنُون ٌدیوانه است و دماغ او محبط شده است و با وجود اینکه هم چون وعده ایمان میدهند.

صفحه : ۱۱۱۴

إِنّا کاشِفُوا العَذاب ِبدرستی که ما نیز بردارنده عذابیم از ایشان قَلِیلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر ع بآخر اعمار ایشان اما هیچ فائده ندهد- إِنَّکُم عائِدُون َبدرستی که شما بازگروندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند به پیغمبر علیه الصلوه و السلام دادند و آنحضرت ص دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان بازگردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق یَوم َنَبطِش ُالبَطشَةَ الکُبری یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدرست که حق تعالی وعید میکند

مشرکانرا که در آن روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر إِنّا مُنتَقِمُون َ بدرستی که ما انتقام کننده ایم در آنروز وَ لَقَد فَتَنّا و بـدرستی که مـا امتحـان کردیم قَبلَهُم پیش از کفّـار مکّه قَوم َ فِرعَون َ گروه قبـط را از ملازمـان فرعون وَ جاءَهُم و آمد ایشانرا رَسُول ٌ کَرِیم ٌ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسـی بن عمران علی نبینا و علیه السـلام أَن أَدُّوا إِلَی َ بآنکه ادا کنیـد یعنی دست بازداریـد و بفرستیـد بـا من عِبادَ اللّه ِ بنـدگان خـدا یعنی بنی اسـرائیل را إِنِّی لَکُم بـدرستی که من مر شـما را رَسُول ٌ أَمِین ٌ فرستاده ام امین بوحی و متهم نیستم در نیک خواهی خلق وَ أَن لا تَعلُوا و آمدم بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَی اللّه ِ بر خـدای و اهانت وحی او ننمائیـد إِنِّی آتِیکُم بِسُلطان ٍ بـدرستی که من آرنده ام بشـما حجتی مُبِین ٍ روشن بر صدق مـدعای خود فرعونیان بعـد از اسـتماع اینکه سـخن قصـد آزار موسـی علیه السـلام کردنـد موسـی فرمود آن به وَ إِنِّی عُذت ُ و بدرستی که من پناه بردم آن به بِرَبِّی وَ رَبِّکُم بپروردگار خود و بپروردگار شـما آن به أَن تَرجُمُون ِ از انکه مرا سنگسار کنید یا بکشتیـد یا دشـنام دهیـد که وی نگهـدار من است وَ إِن لَم تُؤمِنُوا لِی و اگر باور نمی دارید مرا و نمیگروید بمن فَاعتَزِلُون ِ پس کرانه کنیـد از من و میازاریـد مرا مصـرعه را بخیر تو امیـد نیست بـد مرسان ایشان سـخن آنحضـرت ص قبول نکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعا رَبَّه ُ پس بخواند موسی علیه السلام پروردگار خود را أَن َ هؤُلاءِ بآنکه اینکه

گروه قبطیان قَوم ٌمُجرِمُون َ گروهی انـد مصـر بکفر و کبر یعنی ایشـانرا هلاک کن که مشـرکانند حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَأَسرِ بِعِبادِی لَیلًا پس ببر بندگان مرا بشب از مصر إِنَّکُم مُتَّبَعُون َبدرستی که شما از پی درآمدشدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما درآیند و بلب دریا رسیده تو عصا بر دریا زن که بشگافد درو راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند.

صفحه : ۱۱۱۵

وَ اترُک ِ البَحرَ و بگـذار دریـا را رَهواً سـاکن و آرمیـده بر همـان وجه که راههـا درو ظاهر بود یعنی دیگر بار برو عصا مزن که بحال اوّل رود و بگـذارش تا قبطیان درو درآینـد و مترس إِنَّهُم بـدرستی که ایشان جُنـدٌ مُغرَقُون َ گروهی غرق شدگاننـد یعنی همه در دریا غرق خواهنـد شـد پس فرعونیان بتمام غرق شدنـد کَم تَرَکُوا چه بسـیار که بگذاشـتند مِن جَنّات ٍ از بوسـتانهای پر درخت وَ عُیُون ٍ و چشـمهای آب روان وَ زُرُوع ٍ و کشـتهای رسـیده وَ مَقام ٍ کَرِیم ٍ و منزلها نیکو آراسـته وَ نَعمَهٍ کانُوا و اسـباب تنعم و برخورداری که بودنـد فِیهـا در ان نعمت فـاکِهِین َمتنعمـان و شـادی کنـان کَذلِک َ کـار ما با مکـذبان همچنین است وَ أَورَثناهـا و میراث دادیـم منـازل و مواضع ایشـانرا قَومـاً آخَرِیـن َبگروه دیگر از مردمـان یعنی بنی اسـرائیل را فَمـا بَکَت پس نگریست عَلَیهِم ُالسَّمـاءُ بر ایشـان آسـمان وَ الأَرض ُو زمین یعنی از هلاک ایشان کس حساب نبرد در معالم آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین برو بگریند و از انس رضی اللّه عنه، منقول است که حضرت رسول علیه الصلوه

و السّلام فرمود كه هيچ بنده نباشد الا كه مر او را در آسمان دو در بود درى كه روزى او از ان فرود آيد و درى كه عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات كند اينكه دو دراز نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و برو بگريند عطار رحمه اللّه ميگويد كه گريه آسمان سرخى اطراف است در معالم آورده كه چون امير المؤمنين حسين بن على مرتضى رضى اللّه عنهما شهيد شد آسمان برو گريست و گريه او آن بود كه اطراف آفاق سرخ شد درين باب گفته اند رباعى اينكه سرخى شفق كه برين چرخ بيوفا است هر شام عكس خون شهيدان كربلا است گر چرخ خون بيارد ازين غصّه درخواست در خاك خون بگريد اينكه ماجرا روا است و گفته اند گريه آسمان و زمين همچون گريه آدميان است و بعضى برانند كه علامتى بر ايشان ظاهر گردد كه دليل بود بر حزن و اسف همچون گريه كه اغلب دال است بر غم و اندوه و بر هر تقدير چون فرعونيان را عملى نبود كه بآسمان رود و بر روى زمين هم كارى نيكو نكردند آسمان و زمين بر ايشان نگريست وَ ما كانُوا و نبودند مُنظَرِينَ مهلت دادگان از وقتى بوقتى ديگر وَ لَقَد نَجَّينا بَنِى إِسرائِيلَ و هر آئينه برهانيديم بنى اسرائيل را مِنَ العَذابِ المُهِينِ از عذاب خوار كننده كه بندگى فرعون بود و قتل ابناء و تعب در عمل عذابى واقع مِن فِرعَونَ از فرعون إِنَّهُ كانَ عالِياً بدرستى كه بود فرعون سركشنده و خود را بلند ساخته مِنَ المُسرِفِينَ از كافران كه متجاوزاند از حدود ايمان

وَ لَقَدِ اختَرناهُم و بدرستی که برگزیدیم موسی علیه السلام و مومنان بنی اسرائیل را عَلی عِلم ٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاواراند بآنکه برگزینیم ایشان را عَلَی العالَمِین َ بر عالمیان زمان ایشان.

وَ آتَیناهُم و دادیم مر ایشانرا مِن َالآیات ِ از نشانهای قدرت ما فِیه ِ بَلؤُا مُبِین ٌ آنچه درو نعمت آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من ّ و سلوی إِن َّ هؤُلاءِ بدرستی که اینکه گروه یعنی کفّار قریش لَیَقُولُون َ هر آئینه میگویند إِن هِی َ نیست عاقبت کار و خاتمه حال إِلّا مَوتَتُنَا الأُولی مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد ازو حیاتی نیست وَ ما نَحن ُ و نیستیم ما بِمُنشَرِین َ زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ فَأتُوا بِآبائِنا پس بیارید پدران ما را إِن کُنتُم صادِقِین َ اگر هستید راست گویان در بعث بعد از موت اینکه سخن از ایشان جهل بوده زیرا که نه هر چه جائز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را برو تحکم نرسد أَ هُم خَیرٌ آیا قوم قریش بهتراند در قوّت و شدّت و مال و شوکت أَم قَوم ُ تُبَّع ٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و ابهّت و در غایت کثرت وَ الَّذِین َ و آنانکه بوده اند مِن قَبلِهِم پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن، چون نگرویدند أَهلَکناهُم هلاک کردیم ایشانرا إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند مُجرِمِین َ گروهی کافران و منکران بعث و حشر از فحاوی اخبار و آثار چنان

مفهوم می گردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابو کرز و نام او اسعد بن ملیکای کرسیا با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرده و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و روایتی از إبن عباس رضی اللّه عنه هست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عایشه صدیقه رضی اللّه عنها منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرمود نه او را در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده و دو جراز بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند اینکه خبر شنیده بنزدیک وی رفتند و گفتند اینکه جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت ص کردند او از سر قتل و اسر اهل مدینه درگذشت و او آتش پرست بود و بر دست آن دو جر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هزیل بسر راه وی آمده گفتند دلالت کنیم ترا خانه که درو گنجی است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجا است گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود تبّع قصّه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار که آن شریف ترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید

رفت و تعظیم بجا باید آورد و قربان باید فرمود تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبّع دلائل خداپرستی بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزوده گفتند ما بآتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی بر یکدیگر، در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود بآتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان بتمامی بسوختند و نزد ارباب شکر اللّه مساعیهم مثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم و بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را!!!!! باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بست و یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری رضی اللّه عنه بود نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رض نقل است که ابو کرب اسعد حمیری از تبابعه ایمان آورد و پیغمبر ما قبل از بعث آنحضرت ص بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرضَ-و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَ ما بَيْنَهُما و آنچه میان ایشان ست لاعِبِينَ-بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را

بحکمت کامله بطهور آفریده ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب.

صفحه : ۱۱۱۷

ما خَلَقناهُما نیافریدیم اهل ارض و سما را إِلّا بِالحَق ِمگر برای حق که آن مثوبت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَ لکِن َّأَکثَرَهُم و لیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یَعلَمُون َنمیدانند که فعل حکیم بحق بود إِن َّیَوم َالفَصل ِبدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی مِیقاتُهُم أَجمَعِین َهنگام جمع شدن همه آدمیان است یَوم َلا یُغنِی روز که دفع نکند مَولًی دوستی و خویشاوندی عَن مَولًی از دوست و خویش خود شَیئاً چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز وَ لا هُم یُنصَرُون َو نباشند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر إِلّا مَن رَحِم َاللّه ُمگر کسی که خوشنود بود خدای تعالی ازو یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را به شفاعت إِنَّه ُهُوَ العَزِیزُ بدرستی که خدای تعالی غالب است کسی را که او عذاب کند کسی یاری نکند او را الرَّحِیم ُمهربان است بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد إِن َّشَجَرَة َالزَّقُّوم ِبدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طَعام ُالأَثِیم ِخوردنی گناهکاران است یعنی ابو جهل و احزاب او زقوم چون بخورند کَالمُهل ِمانند مس و روئین گداخته یَغلِی فِی البُطُون ِبجوشد شکمها جوشیدنی کَغَلی ِالحَمِیم ِمثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشانرا و بگدازد امعا و احشای ایشانرا پس حق

سبحانه زبانیه را گوید خُذُوه ُ بگیرید اینکه گناهکار را فَاعتِلُوه ُ پس بکشیدش بعنف و قهر إِلی سَواءِ الجَحِیم ِ بمیانه دوزخ ثُم َّ صُبُّوا پس آنگاه بریزید فَوق َ رَأسِه ِ بر سر او مِن عَذاب ِ الحَمِیم ِ از عذاب آبی گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذّب شود همچنانچه درون از زقوم معذب است و بگوئید مر او را که ذُق بچش و بکش اینکه عذاب را إِنَّک َ أَنت َ العَزِیزُ بدرستی که تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود الکَرِیم ُ بزرگوار بزعم خود ابو جهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وادیم در بطحا از من عزیزتر نیست در آنروز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی و کریمی میکرد إِن َّ هذا بدرستی که اینکه عذاب ما کُنتُم بِه ِ آنست که شما بودید که بآن تَمتَرُون َ شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید.

صفحه : ۱۱۱۸

إِن َّ المُتَّقِین َ بدرستی که پرهیزگاران فِی مَقام ٍ أَمِین ٍ در جای گاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که درو آفات و مخافات نبود فِی جَنّات ٍ در بوستانها وَ عُیُون ٍ و چشمها یَلبَسُون َ می پوشند مِن سُندُس ٍ وَ إِستَبرَق ٍ از حریرهای نازک و سطبر مُتَقابِلِین َ در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا با هم مستانس باشند و در تفسیر سورآبادی آورده که اینکه تقابلی روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه رویهای یکدیگر می بینند کَذلِک َ همچنین برین حال می باشند بی تغییر و تبدیل وَ زَوَّجناهُم و قرین سازیم متقیان را بِحُورٍ بزنان سفید عِین ٍ گشاده چشم اختلاف است اینان زنان دنیا باشند یا حورای عینای بهشت

يَدعُون َفِيها ميخواهند در بهشت بِكلِ ّ فاكِهَةٍ هر ميوه كه آرزو كنند آمِنِين َ در حالتي كه ايمن اند از ضرر يا انقطاع آن لا يَذُوقُون َ نچشند فِيهَا المَوت َ در آخرت مرگ را إِلَّا المَوتَةَ الأُولي مگر مرگ پيشين كه در دنيا چشيدند و چون معهود نزديك مردمان آنست كه هر زندگي را مرگ در پي باشد حق سبحانه خبر داد كه حيات بهشت را مرگ نيست وَ وَقاهُم و نگاهدارد حق سبحانه بهشتيان را و از ايشان دفع كند عَذاب َ الجَحِيم ِ عذاب دوزخ را فَضلًا مِن رَبِّك َ از روي فضل و كرمي كه واقع است از آفريدگار تو ذلِك َ آن صرف عذاب و حيات ابدي در بهشت هُوَ الفَوزُ العَظِيم ُ آن است رستگاري بزرگ فَإِنَّما يَسَّرناه ُ پس جز اينكه نيست كه ما آسان گردانيديم قرآن را كه فرو فرستاديم بِلِسانِك َ بلغت تو لَعَلَّهُم يَتَذَكَّرُون َ شايد كه قوم تو فهم كنند و پند گيرند و ايشان متذكر نشدند فَارتَقِب پس چشم دار چيزيرا كه بديشان فرود آيد إِنَّهُم مُرتَقِبُون َ بدرستي كه ايشان نيز منتظراند تا چه چيز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهي خواهد بود و از آن ايشان عذاب نامتناهي دوستان را هر دم فتحي تازه و خصمان را هر زمان رنجي بي اندازه بيت تابعان را وعده حسن المآب منكران را وعده ذوقوا العذاب.

صفحه : ۱۱۱۹

سوره الجاثيه

مكيه و هي سبع و ثلثون ايه- بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِيم ِ- حم حروف مقطعه مختصرات اسماي الهي اند چنانچه حا اشارت است بحي و حفيظ و ميم كنايت است از ملك و مجيد و در لطائف آورده كه حا حكم ازلي است و ميم ملك

ابـدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنزِیل ُالکِتاب ِ فرود آمدن کتاب یعنی قرآن مِن َاللّه ِ العَزِیزِ از نزدیک خداایست بر همه غالب الحَکِیم ِ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب إِن َّفِی السَّماوات ِ بدرستی که در آسمانها از نجوم سیّاره و ثابته وَ الأَرض ِ و در زمین از جبال و اشجار و حیوانات لَآیات ٍ لِلمُؤمِنِین َهر آئینه نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَ فِی خَلقِکُم و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی وَ ما یَبُث ُّو آنچه پراگنده سازد در زمین مِن دابَّهٍ از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان آیات ٌعلامتها است برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لِقَوم ٍ یُوقِنُون َمر گروهی را که بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن شوند وَ اختِلاف ِ اللَّیل ِ وَ النَّهارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَ ما أَنزَل َاللّه ُو در آنچه فرو فرستاده خدای مِن َالسَّماءِ از آسمان یا از ابر مِن رِزق ٍ از روزی یعنی باران که سبب روزی است فَأَحیا بِه ِ الأَرض َپس زنده گردانید بآن مطر زمین را بَعدَ مَوتِها بعد از خشکی و پژمردگی آن وَ تَصرِیف الرِّیاح ِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت احوال آیات ٌدلالت ها است روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِقَوم ٍ یَعقِلُون َمر گروهی را که تعقل کنند تِلک َاینکه دلیلها آیات ُاللّه ِ دلائل قدرت خدای است یا اینکه آیت ها آیات قرآن است نَتلُوها عَلَیک َمیخوانیم بر تو آنرا بِالحَق ِّبراستی و درستی فَبِأَی ِّحَدِیث ٍ پس بکدام سخن بَعدَ اللّه ِ

پس از سخن خدای که قرآن است وَ آیاتِهِ و دلائل قدرت او یُؤمِنُون َایمان می آرید و حفص بیا می خواند یعنی بکدام سخن میگرونـد اگر بـدین سـخن نگرونـد وَیل ٌسـختی عـذاب لِکُل ِّأَفّاک ٍمر هر دروغگوئی راست أَثِیم ٍبسیار گناه یعنی نضـر بن حارث که.

صفحه : ۱۱۲۰ یَسـمَع ُمی شـنود آیات ِاللّه ِآیت های خـدای که تُتلی عَلَیه ِخوانـده می شود برو ثُم َّیُصِرُّ پس اصـرار میکند یعنی اقامت می نماید بر کفر خود مُستَکبِراً در حالتی که گردن کش است از ایمان بدان کَأَن لَم یَسمَعها گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فَبَشِّره ُبِعَذاب ٍ أَلِیم ٍپس مژده ده او را بعذابی دردناک در دوزخ بشـارت بر سبیـل تهکم است وَ إِذا عَلِم َو چون بشـنود مِن آیاتِنـا از آیتهـای کتـاب ما شَیئاً چیزی یعنی چون بـدو رسـد سختی و دانـد که از قرآن است اتَّخَذَها هُزُواً فراگیرد آنرا مهزوبه یعنی بـدان فسـوس کنـد و بصـورتی بازنمایـد که از حـق و صواب دور باشـد أُولئِک َآن گروه مسـتهزیان لَهُم مر ایشان را است عَذاب ٌمُهِین ٌعذابی خوارکننده مِن وَرائِهِم از پیش روی ایشان جَهَنَّم ُدوزخ است چه بـدان متوجه انـد یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَ لا یُغنِی عَنهُم و دفع کنـد از ایشان ما کَسَبُوا آنچه کسب کردنـد از اموال و اولاد شَیئاً چیزی از عـذاب خدای وَ لا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فراگرفتند مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای أَولِیاءَ دوستان و معبودان وَ لَهُم و مر ایشان را است عَذاب ٌعَظِیم ٌ

عـذابی بزرگ که شـدّت آن از حد متجاوز است هذا اینکه قرآن هُدیً راه نماینده است وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بِآیاتِ رَبِّهِم بـا آیات پروردگار ایشان که قرآن با دلائل قـدرت است و حکمت لَهُم عَذابٌ مر ایشانراست از عـذاب مِن رِجزٍ أَلِیمٌ از سـخت ترین عذابی الم رساننده اللّهُ خدای الَّذِی سَخَّرَ آنست که رام کرد لَکُمُ البَحرَ مر شـما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانیـد تا چیزها متخلخل ماننـد چوبها بر بالای او بایسـتد و گفته انـد تسـخیر او اینکه است که منع نمی کنـد از غوص درو و سـیر بر او لِتَجرِیَ الفُلکُ تا برود کشتیها فِیهِ در وی بِأَمرِهِ بفرمان خـدای وَ لِتَبتَغُوا و تا طلب میکنید مِن فَضلِهِ از فضـل خدا انواع فائدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ و تا شاید که شکر گوئید خدای را برین نعمتها.

صفحه : ۱۱۲۱

وَ سَخَّرَ لَکُم و فرمان کرد برای شـما منفعت شما ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شـجر و ثمر جَمِیعاً همه اینها مِنهُ ازوست نه از غیر او إِنَّ فِی ذلِکَ بـدرستیکه در تسـخیر اینکه اشـیا لَآیاتٍ هر آئینه نشانها است بر قدرت الهی و علم و حکمت بادشاهی- لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ مر گروهی را که تفکّر کنند در غرائب صنع و عجائب خلق او که در صحائف مبدعات ظاهر است و از صفائح مکونات باهر بیت در جمله جهان ز مغز تا پوست هر ذره گواه قدرت اوست آورده اند که غفاری در شهر

مکه فاروق را رضی اللّه عنه، دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قُل بگو ای محمّد لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آن کسانی را که گرویده اند یَغفِرُوا تا عفو فرمایند لِلَّذِینَ لا یَرجُونَ مر آنانرا که نمی ترسند أَیّامَ اللّه از روزهای هلاک و عذاب خدای عرب از وقائع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اعماس پس معنی آیت آن است که درگذرانید از قومی که تامل نمی کنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از ان لِیَجزِیَ تا پاداش دهد خدای قَوماً بِما کانُوا یَکسِبُونَ گروهی را بآنچه هستند که کسب میکنند از اساءت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه اللّه علیه نقل میکنند که ما در پیش فاروق رضی اللّه نشسته بودیم قاری اینکه آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصّه جهجهاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از ان در سوره منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر اینکه آیت را مدنی باید گفت چه اینکه سوره باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول اینکه آیت من ذا ألذی یقرض اللّه قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طعن میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد اینکه خبر بفاروق رضی اللّه عنه رسیده برجست و شمشیر کشید روی به جستجوی او نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام اینکه آیت بیاورد و رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم کس را بطلب عمر رض فرستاد و

چون حاضر شد گفت ای عمر رض شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود و اینکه آیت بر وی خواند امیر المومنین عمر رض گفت یا رسول اللّه ص بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نه بینند و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهد نکنند نظم چو بد بینی ز خلقی درگذاری ترا زیبد طریق بردباری اگرچه دامت را میدرد خار تو گل باش و دهان پرخنده میدارد و گفته اند اینکه آیت بآیت قتال منسوخ است مَن عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفسِهِ هر که بکند کاری شایسته پس مر نفس او راست ثواب آن عمل وَ مَن أَساءَ و هر که کاری بد کند فَعَلَیها پس بروست و زرد و بال آن ثُمَّ إِلی رَبِّکُم پس بسوی آفریدگار خود تُرجَعُونَ بازگردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَ لَقَد آتَینا و بدرستی که ما دادیم بَنِی إِسرائِیلَ الکِتابَ فرزندان یعقوب ع را توریت وَ الحُکمَ و حکم کردن در دین وَ النُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله اینکه قدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف ع تا زمان عیسی ع وَ رَزَقناهُم و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّیِّباتِ از چیزهائی که پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی است وَ فَضَّلناهُم و تفضیل دادیم ایشانرا عَلَی العالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان.

صفحه : ۱۱۲۲

وَ آتَیناهُم و عطا کردیم ایشانرا بَیِّناتٍ دلیلهای روشن مِنَ الأَمرِ از کار دین و ملت یا معجزه هویدا یا آیتهای

پيدا در كار محمّد صلى اللّه عليه و سلّم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ايشان محقق شد فَمَا اختَلَفُوا پس اختلاف نكردند در كار او إِلّا مگر مِن بَعدِ ما جاءَهُم ُالعِلم ُ پس از انكه آمد بديشان دانشى بحقيقت حال يعنى بتحقيق دانستند كه حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم آن پيغمبر است كه در توريت مذكور شده و امر او را بپوشيدند بَغياً بَينَهُم از روى عداوت و حسد كه در ميان ايشان است إِن َّ رَبَّک َ بدرستى كه آفريدگار تو يَقضِى بَينَهُم حكم ميكند ميان ايشان يَوم َالقِيامَةِ در روز رستخيز فِيما كانُوا فِيه ِ در آنچه كه در ان يَختَلِفُون َ اختلاف كردند يعنى در كلمات مبيّنه در توريت كه مبنى بود از نعت سيّد كائنات عليه افضل الصّلوات و التسليمات ثُم َّ جَعَلناك َ پس بعد از بنى اسرائيل ساختيم ترا يعنى مقرر كرديم سلوك تو عَلى شَرِيعَةٍ بر راهى روشن مِن َالأَمرِ از كار دين فَاتَّبِعها پس متابعت كن آن شريعت را و پيشواى خود سازد بدان عمل نماى وَ لا تَتَّبِع أَهواءَ الَّذِين َ و متابعت مكن آرزوهاى آنانكه لا يَعلَمُون َ نميدانند حقيقت توحيد را يعنى رؤساى قريش كه ترا ميگويند كه بدين پدران خود بازگرد إِنَّهُم لَن يُغنُوا بدرستى كه ايشان دفع نكنند عَنك َ از تو مِن َاللّه ِ شَيئاً از عذاب خدا چيزيرا اگر خواهد بتو وَ إِن َّ الظّالِمِين َ و بدرستى كه ستمكاران بَعضُهُم أَولِياءُ بَعض ٍ برخى از ايشان دوستان برخى ديگراند و دوستى ايشان يكديگر را بحسب مجانست است و چون ترا با ايشان جنسيت نيست از پى آرزوهاى ايشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب كن

وَ اللّه ُو خـداى وَلِي ُّالمُتَّقِين َدوست پرهيزگـاران است تو هم ايشـان را دوست دار هـذا اينكه متـابعت شـريعت بَصـائِرُ لِلنّاس ِ بينائيها است مر مردمان را يعنى چيزهاى روشن كه بـدان بيننـد راه حق را از ضـلالت وَ هُـدى ًوَ رَحمَهٌ و هدايتى و بخششـى از خداى لِقَوم ٍيُوقِنُون َمر گروهى را كه بيگمان شوند يعنى از باديه گمان گذشته طالب سر منزل يقين باشند در معالم آورده كه نفرى از مشـركان مكه مومنان را گفتند كه آنچه شـما در باب بعث و حشـر ميگوئيد اگر راست باشد و ما را بعالمى ديگر برند بدانجا نيز بمال و جاه از شما افزون خواهيم بود چنانچه درين عالم هستيم آيت آمد كه.

صفحه : ۱۱۲۳

أَم حَسِب َآيا نه چنين است كه پنداشـته انـد الَّذِين َاجتَرَحُوا السَّيِّئات ِ آنانكه كسب كرده اند بديها را چون كفر و معصـيت أَن نَجعَلَهُم آنكه گردانيم ايشانرا در آخرت كَالَّذِين َآمَنُوا مانند آنها كه گرويده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِو كردند عملهاى شايسته يعنى مشـركان در كرامت چون مومنان نخواهند بود سَواءً يكسان است مَحياهُم زندگانى ايشان وَ مَماتُهُم و مرگ ايشان در دنيا و آخرت يعنى هر كـه بر ايمـان بميرد بر ايمـان زنــده خواهــد شـد و هر كـه بر كفر بميرد بر كفر مبعـوث خواهـد شـد ساءَ ما يَحكُمُون َبـد حكمى است كه ايشان مى كننـد و نتيجه شـرك و توحيـد را برابر ميدارند مصـرعه يست يكسان لاى زهرآميز با آب حيات وَ خَلَق َاللّه ُالسَّماوات ِوَ الأَرض َو بيافريـد خدا آسـمانها و زمينها را بِالحَق ِّبراستى و عدل و مقتضاى آن است كه ميان محسن و مسى و موحد و مشرك تفاوت

باشـد وَ لِتُجزی و دیگر برای آنکه پـاداش داده شود کُلِ ّ نَفس ٍ هر نفسـی بِمـا کَسَبَت بآنچه کسب کرده از خیر و شـر وَ هُم و ایشان یعنی عمل کنندگان لا یُظلَمُون َ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخـور عمـل او جزا خواهـد داد أَ فَرَأَیت َ آیـا چـون بینی مَن ِ اتَّخَذَ آن را که فراگرفت إِلهَه ُ هَواه ُ خـدای خود هوای خود را یعنی از پی هـوا رود و فرمـان او برد چنـانچه فرمـان خـدای میبائـد برد یـا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی بـتی می پرستد چون بتی نیکوتر ازو می بیند آنرا بگذارد و اینکه را بخدای بردارد وَ أَضَلَّه ُ اللّه ُ و چون می بینی آنرا که گمراه ساخته و فروگذاشته آن را خدای- عَلی عِلم ٍ بر دانشی که حضرت اوراست بعاقبت آنکس وَ خَتَم َ عَلی سَمعِه ِ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشـنود وَ قَلبِه ِ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَ جَعَل َ عَلی بَصَرِه ِ و نهاده بر چشم او غِشاوَهً پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شـرط آنست که چنین کس را چگونه هـدایت باشد فَمَن یَهدِیه ِ پس کیست که راه نماید اینکه کسـی را مِن بَعدِ اللّه ِ از پس فروگذاشتن خدای مر او را أَ فَلا تَذَکَّرُون َ آیا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید.

صفحه : ۱۱۲۴

وَ قالُوا و گفتنـد منکران بعث ما هِی َ نیست زندگانی إِلّا حَیاتُنَا الدُّنیا مگر زندگانی دنیا که ما دروئیم نَمُوت ُ وَ نَحیا می میریم و زنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی زنده میشوند و

احتمال دارد که قائلان اینکه سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که می میرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگر بار بمیرد و بار دیگر با دیگری می آید شامکونی که بزعم ایشان پیغمبر است ازو نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند وَ ما یُهلِکُنا و هلاک نمی کنند ما را إلَّا الدَّهرُ مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وَ ما لَهُم و نیست مر کافران را بِذلِكَ ·بدین که نسبت مرگ بروزگار می کنند مِن عِلمٍ هیچ دانشی که مقلب دهور و مصرف آن حضرت عزّت است تعالی شانه، و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست نظم دهر ترا دهر پناهی ترا حکم ترا زیبد و شاهی ترا دور زمان کار نسازد بخود چرخ فلک سر نفرازد بخود اینکه همه فرمان ترا بنده اند در ره امر تو شتابنده اند إن هُم نیستند ایشان إلّا یَظُنُّون ·مگر که گمان می برند و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن میگویند وَ إذا تُتلی عَلَیهِم و چون خوانده شود بر ایشان آیاتُنا آیتهای کتاب ما بَیِّنات ٍدر حالتی که روشن و واضح الدلاله باشد در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مره و مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان ·حُجَّتَهُم نباشد برهان ایشان إلّا أَن قالُوا ائتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبائِنا پدران ما را إن کُنتُم صادِقِین ·اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و اینکه سخن از جهل و عناد گویند چه احیای موتی

موقت است بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللّه ُیُحیِیکُم بگو ای محمّد ص که خدا زنده گرداند شما را در رحم مادران ثُم َیُمِیتُکُم پس میراند شما را در دنیا ثُم َیَجمَعُکُم پس جمع کند در قبور إِلی یَوم ِالقِیامَهِ تا روز رستخیز لا رَیب َفِیه ِهیچ شکی نیست در آمدن آن وَ لکِن َأَکثَرَ النّاس ِ و لیکن بیشتر مردمان لا یَعلَمُون َنمیدانند از قلت افکار و قصور انظار وَ لِلّه ِو مر خدای راست مُلک ُالسَّماوات ِوَ الأَرض ِ بادشاهی آسمانها و زمینها وَ یَوم َتَقُوم ُالسّاعَهُ و روز که قائم شود قیامت یَومَئِذٍ در ان روز یَخسَرُ المُبطِلُون َزیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ بازگردند- صفحه : ۱۱۲۵

وَ تَری کُل َأُمَّهٍ و به بینی در ان روز هر گروهی را جاثِیَهً بزانو درآمده و گفته اند جثو خاصه کفار است و اصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانوا درافتند کُل َأُمَّهٍ هر گروهی تُدعی خوانده شوند إِلی کِتابِهَا بکتابهای ایشان یعنی بصحائف اعمال ایشان و ایشانرا گویند الیَوم َتُجزَون َامروز جزا داده خواهید شد ما کُنتُم تَعمَلُون َآنچه بودید که عمل می کردید هذا کِتابُنا اینکه است کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم یَنطِق ُسخن گوید یعنی روشن سازد عَلَیکُم بر شما عملهای شما را بِالحَق ِّبراستی بی زیادت و نقصان إِنّا کُنّا نَستَنسِخ ُبدرستیکه ما نسخه گرفتیم ما کُنتُم تَعمَلُون َآنچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان به آسمان برند

حق سبحانه ثابت سازد در ان نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بر ان مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نامه اعمال بنی آدم بملائکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِینَ پس آنانکه آمَنُوا گرویده اند بخدا و رسول ص و آنچه از نزدیك او است وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند عملهای شایسته فَیُدخِلُهُم پس درآرد ایشانرا رَبُّهُم پروردگار ایشان فِی رَحمَتِهِ در رحمت خود که از جمله آن بهشت است ذلِكَ آن ادخال در رحمت خود هُوَ الفَوزُ المُبِینُ آن است رستگاری آشکارا وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند ایشان را گویند أَ فَلَم تَکُن آیاتِی آیا نبود که آیات من تُتلی عَلَیکُم خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتاب ما بر شما می خواندند فَاستَکبَرتُم پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وَ کُنتُم و بودید شما قَوماً مُجرِمِینَ گروهی شرك آرندگان وَ إِذا قِیلَ و چون گفته می شد نزدیك شما که ای قوم إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است وَ السّاعَةُ لا رَیبَ فِیها و قیامت هیچ شکی نیست در ان قُلتُم ما نَدرِی می گفتید ما نمیدانیم که مَا السّاعَةُ چه چیز است قیامت إِن نَظُنُّ گمان نبریم بقیام ساعت إِلّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آن است که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در ان وَ ما نَحنُ بِمُستَیقِنِینَ و نیستم ما بی بی گمانان در ان یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت.

وَ بَدا لَهُم و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت سَیِّئات ُما عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَ حاق َبِهِم و فرود آید بدیشان ما کانُوا بِه ِعذاب آنچه بودند که بدان یَستَهزِؤُن َفسوس میداشتند از عقوبات قیامت وَ قِیل َالیَوم َو گویند مر ایشانرا که امروز نَنساکُم فرو میگزاریم شما را در آتش بنوعی که فرو می گذارند و دست بازمیدارند چیزی فراموش شده را کَما نَسِیتُم همچنانکه شما نیز دست بازداشتید و فروگذاشته اید بغفلت لِقاءَ یَومِکُم هذا دیدن اینکه روز شما را و ساختگی نکردید برای وی وَ مَأواکُم ُالنّارُ و جایگاه شما آتش است وَ ما لَکُم و نیست مر شما را مِن ناصِرِین َاز یاران و مددگاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذلِکُم اینکه فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّکُم ُاتَّخَذتُم به سبب آنست که شما فراگرفتید آیات ِاللّه ِ آیتهای کتاب خدای یا دلائل قدرت او را هُزُواً مهزوبه یعنی فسوس میکردید بدان و تفکّر نمی کردید در ان وَ غَرَّتکُم ُالحَیاةُ الدُّنیا و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شدید و از حیات جاودانی غافل مانده بودید فَالیَوم َپس امروز لا یُخرَجُون َبیرون آورده نشوند مِنها از آتش دوزخ وَ لا ـ هُم یُستَعتَبُون َو نه اند ایشان که طلب خوشنودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا نگویند که عذرخواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بغایت دور است فَلِلّه ِالحَمدُ پس خدای راست همه ثنا و ستائشها رَب ِّالسَّماوات ِ آفریدگار آسمانها وَ رَب ِّالأَرض ِو خداوند زمین رَب ِّالعالَمِین َتربیت کننده عالمیان وَ لَه ُالکِبرِیاءُ و مر اوراست

بزرگواری و عظمت و فرمانگذاری و آثار آن ظاهر است فِی السَّماوات ِ وَ الأرض ِ در آسمانها و زمین وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالب بر همه خلق الحَکِیم ُ دانا در همه کارها.

صفحه : ۱۱۲۷

سوره الاحقاف

مکیه و هی خمس و ثلثون آیه- بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ- حم امام قشیری رحمه اللّه فرمود که حا اشارت است بحکم الهی و میم کنایت است از مجد پادشاهی قسم یاد می کند بحکم کامل و مجد خود که عذاب نکنم هرکرا که بمن ایمان آورد و در لطائف هثیمی مذکور است که حمایت اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارت است از نظر الی وجه اللّه الحمید تَنزِیل ُ الکِتاب ِ فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِن َ اللّه ِ العَزِیزِ الحَکِیم ِ از خداوند قوی غالب است حکم کننده باصواب کار در کردار و گفتار، نه از غیر او ما خَلَقنَا السَّماوات ِ وَ الأَرض َ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَ ما بَینَهُما و آنچه میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلّا بِالحَق ِّ مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت است وَ أَجَل ٍ مُسَمًّی و نیافریدیم آنها را مگر باندازه زمانی نامبرده که هر یک را آخر مدّت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند روز قیامت است وَ الَّذِین َ کَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بآخرت هر آئینه عَمّا أُنذِرُوا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعرِضُون َ روی گردانیده اند نه در ان فکر کنند و نه وقوع آن را مسلّم دارند قُل بگو ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم کافران را أَ

رَأَيتُم ما تَدعُونَ-خبر دهيد مرا از آنچه مى پرستيد مِن دُونِ اللّهِ-بجز خداى تعالى چون ملائكه و اصنام و جن و جز آن أَرُونِي بنمائيد بمن كه ما ذا خَلَقُوا چه چيز آفريده اند مِنَ-الأَرضِ-از زمين و اجزاى آن أَم لَهُم شِرك‌ٌ-يا مر ايشان راست شركتى فِي السَّماوات-در آفريدن آسمانها و چون ظاهر است كه معبودان شما عاجزاند و ايشانرا در زمين و آسمان تصرّفى نيست پس چرا در پرستش با من شريك مى سازيد ائتُونِي بِكِتابٍ-بياريد بمن كتابى كه بشما آمده باشد مِن قَبلِ-هذا پيش از آمدن قرآن كه درو فرموده شده باشد شما را بشرك أَو أَثارَةٍ مِن عِلمٍ-يا بياريد بقيه از دانش پيشينيان يا روايتى از انبياء ع گذشته كه دلالت كند بر استحقاق عبادت ايشان إِن كُنتُم صادِقِينَ-اگر هستيد شما راست گويان در دعوى خود چون مشركان درين حجت فروماندند حق سبحانه در باب گمراهى ايشان فرمود كه- صفحه : ۱۱۲۸

وَ مَن أَضَلُّ-و كيست گمراه تر مِمَّن يَدعُوا از كسى كه بخواند و بپرستد مِن دُونِ اللّهِ-بجز خداى تعالى مَن لا يَستَجِيبُ-لَهُ-آن را كه اجابت نكند دعاى او را إِلى يَومِ القِيامَةِ تا روز رستخيز يعنى اگر مشرك معبود باطل خود را در مدت عمر دنيا بخواند اثر اجابت ازو ظاهر نخواهد شد وَ هُم و بتان عَن دُعائِهِم از خواندن بت پرستان مر ايشانرا غافِلُونَ-بى خبرانند و چون نمى شنوند دعاى ايشانرا پس چگونه اجابت كنند بدبخت كسى كه از عبادت خداوند شنونده و اجابت كننده دست بازدارد و روى توجه بجمادى چند نابينا و ناشنوا آرد بيت

بی بهره کسی که چشمه آب حیات بگذارد درو نهد بسوی ظلمات وَ إِذا حُشِرَ النّاس ُو چون حشر کرده شوند مردمان کانُوا لَهُم باشند معبودان باطل مر عابدان خود را أَعداءً دشمنان بخلاف آنچه گمان می برند از شفاعت و مددگاری وَ کانُوا و باشند معبودان باطل بِعِبادَتِهِم بپرستش عابدان مر ایشانرا کافِرِین َناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش ایشانرا منکر یعنی بتان میگویند که اینان ما را نپرستیده اند کما قال یوم القیمه یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند که ما بتان را پرستش نکردیم کما قال و اللّه ربنا ما کنا مشرکین وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم و چون خوانده شود بر کافران آیاتُنا آیتهای کتاب ما بَیِّنات ٍدر حالتی که ظاهر باشد دلائل اعجاز از ان قال َالَّذِین َکَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده اند لِلحَق ِمر سخن حق را لَمّا جاءَهُم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سِحرٌ مُبِین ٌاینکه است جادوی آشکارا أَم یَقُولُون َبلکه بهمین بسنده نکنند که آنرا سحر خوانند، و میگویند افتَراه ُبربسته است قرآن را محمّد ص بر خدای و از خود گفته قُل إِن ِافتَرَیتُه ُبگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آئینه بر آن عقوبتی بزرگ متفرع شود- فَلا تَملِکُون َپس شما و غیر شما مالك نتوانید بود لِی برای من مِن َاللّه ِشَیئاً از خدا چیزیرا یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و با استظهار کدام مددگاری اینکه کار کنم هُوَ أَعلَم ُخدا داناتر است بِما تُفِیضُون َبآنچه خوض میکنید فِیه ِدر اینکه یعنی طعن میزنید بر قرآن

و سحر و مفتری میگوئید کَفی بِهِ شَهِیداً بسنده است خدا گواه بدان بَینِی وَ بَینَکَم میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و فساد وَ هُوَ الغَفُورُ و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک الرَّحِیمُ مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد.

صفحه : ۱۱۲۹

قُل ما کُنتُ بگو ای محمّد ص که من نیستم بِدعاً مِنَ الرُّسُلِ نو درآمده از پیغمبران یعنی اوّل پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکراید وَ ما أَدرِی ما یُفعَلُ و نمیدانم چه خواهند کرد بِی بمن از محبت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَ لا بِکُم و نمیدانم بشما چه کنند از خسف و قذف در جفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول اینکه آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمّد ص نزدیک خدای یک ست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند اللّه است بایستی که خدا او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد اینکه آیت آمد لِیَغفِرَ لَکَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ در اسباب نزول آورده است که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در ان آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از استماع اینکه رویای خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد

و آزار مشـركان از حد تجاوز كرده بود اصحاب بهجرت استعجال می نمودند اينكه آيت آمد كه بگو نميدانم كه مر او شما را هجرت خواهنـد فرمود يـا نی إِن أَتَّبِع ُ پيروی نمی كنم إِلّا مـا يُوحى مگر آن چيزيكه وحی كرده ميشود إِلَی َ بسوی من و از ان در نمی توانم گذشت وَ ما أَنَا و نيستم من إِلّا نَذِيرٌ مگر بيم كننده از عذاب خدای مُبِين ٌ آشكارا بيم كننده و من از عواقب امور و خواتيم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد و نعم مـا قـال رباعی ای دل تا كی فضولی و بوالعجبی از من چه نشان عاقبت می طلبی سرگشـته بود خواه ولی خواه نبی در وادی ما ادری ما يفعل بی قُل بگو ای محمّـد ص أَ رَأَيتُم خبر دهيد مرا إِن كان ـَ اگر باشـد قرآن مِن عِنـدِ اللّه ِ از نزديك خـدای وَ كَفَرتُم بِه ِ و شـما كافر شـده ايـد بدان وَ شَـهِدَ و گواهی داده است شاهِدٌ مِن بَنِی إِسـرائِيل َ گواهی دهنده از بنی اسـرائيل يعنی احبار ايشان چون عبد اللّه بن سلام و گفته اند يامين بن يامين رضی اللّه عنه، عَلی مِثلِه ِ بر قرآن كه از نزديك خـدای است فَآمَن َ پس ايمان آورده است بآن از مسـروق رحمه اللّه منقول است كه اينكه شاهد نه إبن سـلام است و نه غير او از علمای بنی اسـرائيل زيرا كه اسـلام إبن سـلام در مـدينه بود و اينكه حم در مكه فرود آمده بلكه آيت در محاجه ايست كه ميان رسول اللّه صـلی اللّه عليه و سلّم و قريش واقع شده بود و شاهد موسی ع كليم است و مثل قرآن توريت است و معنی آيت

اینکه اگر قرآن از نزد خدای تعالی بود و شما بدان نگروید و موسی علیه السّلام گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدا است و او به قرآن ایمان آورده وَ استَکبَرتُم و شما سرکشی کرده اید و بدان نگرویده اید شما ستمکاران باشید بر خود درین کار إِنَ‌َاللّهَ‌َبدرستی که خدای لا یَهدِی القَومَ‌َالظّالِمِینَ‌َراه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبائل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان اینکه آیت آمد.

صفحه : ۱۱۳۰ وَ قالَ‌َالَّذِینَ‌َکَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِینَ‌َآمَنُوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان لَو کانَ‌َخَیراً اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی ما سَبَقُونا پیشی نه گرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی إِلَیهِ‌ِبسوی او از اراذل قبائل بلکه مادران سابق می بودیم چه رتبه ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام إبن سلام و اصحاب او رضی اللّه عنهم گفتند که اگر آنچه محمّد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشان است وَ إِذ لَم یَهتَدُوا بِهِ‌ِو چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر آورد فَسَیَقُولُونَ‌َپس میگویند هذا إِفکٌ‌ٌقَدِیمٌ‌ٌاینکه دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل اینکه گفته اند وَ مِن قَبلِهِ‌ِو حال آنکه پیش از قرآن کِتابُ‌ُمُوسی کتاب موسی

یعنی توریت بوده و گردانیدیم ما آنرا إِماماً پیشوای اهل دین وَ رَحمَةً و بسبب رحمت باوردارندگان وَ هذا کِتاب مُصَدِّق و اینکه قرآن کتابی است تصدیق کننده مر توریت یا جمیع کتب منزله را لِساناً عَرَبِیًّا بزبان تازی لِیُنذِرَ الَّذِین ظَلَمُوا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وَ بُشری و مژده دهنده لِلمُحسِنِین مر نیکوکاران را برضوان الهی إِنَ الَّذِین قالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّه پروردگار ما خدای است ثُم اسَتَقامُوا پس بایستادند بر ان و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهای عمل است در بحر الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن بجوارح بر تعهّد و ارکان شریعت و بنفوس بر تادّب بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیه آن از تعلقات و بارواح بر تجلیه آن از انوار صفات و سیر بر محض توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و بباید دانست که بی همراهی استقامت وصول بسرمنزل کمال فکری است بس باطل و خیالی است بغایت محال مصرعه- کرامت نیابی مگر ز استقامت فَلا خَوف عَلَیهِم پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان در ان جهان وَ لا هُم یَحزَنُون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان أُولئِکَ آنگروه یعنی اهل ایمان و استقامت أَصحاب الجَنَّهِ ملازمان بهشت اند خالِدِین فِیها جاوید بودگان در ان و پاداش داده شوند جَزاءً پاداش دادنی بِما کانُوا یَعمَلُون بآنچه بودند که عمل میکردند- صفحه : ۱۱۳۱

وَ وَصَّینَا الإِنسان و فرمودیم آدمی

را بِوالِدَیه ِ إِحساناً با پـدر و مادر خود نیکی کردن حَمَلَته ُ أُمُّه ُ برداشـته است آدمی را مادر او کُرهاً برنـج و سـختی وَ وَضَـعَته ُ کُرهاً و بنهاده است او را بمشـقت و محنت وَ حَملُه ُو مدت حمل او وَ فِصالُه ُو زمان از شـیر بازگرفتن او ثَلاثُون َ شَهراً سی ماه است اگر کسـی خواهـد که مـدّت رضـاع کامـل باشـد و ازینجا معلوم شـد که اقل مـدّت شـش ماه بود چه زمان رضاع حولین کـاملین است حَتّی إِذا بَلَغ َ تا وقتی که برسـد آدمی أَشُـدَّه ُ بکمال قوّت خود که سـی و سه سالگی است و گفته انـد از هژده تا چهل وَ بَلَغ َ أَربَعِین َ سَـنَةً و برسند بچهل سالگی اکثر مفسّران برآنند که اینکه آیت خاص است با امیر المومنین ابی بکر صدیق رضـی اللّه عنه، که شـش ماه در شـکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورده و هژده ساله بخدمت حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سـلّم رسـید و آنحضـرت ص بیست سـاله بود که در سـفر و حضـر رفیق و قرین وی بودی و چون سال مبارک حضـرت رسـالت پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم بچهل رسـید مبعوث شـد و صـدیق رض سـی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهـل سـاله شـد قـال َ رَب ِّ گفت ای پروردگـار من أَوزِعنِی الهـام ده مرا و توفیق بخش أَن أَشـکُرَ تا شـکر گویم نِعمَتَک َ الَّتِی نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود أَنعَمت َ عَلَی َّ انعـام کرده بر من که نعمت اسـلام است وَ عَلی والِدَی َّ و بر نعمتیکه بر پدر و مادر من داده که حیات است و قدرت و نعمت،

اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار رض کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست وَ أَن أَعمَـلِ َـو دیگر الهام ده که عمل کنم صالِحاً عمل ستوده که تَرضاه ُـبه پسندی آنرا و از ان خوشنود باشی حق سبحانه دعای ویرا مستجاب گردانید و توفیق داد تا هر بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال حبشی رض است وَ أَصلِح لِی دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فِی ذُرِّیَّتِی در فرزندان من اینکه دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عائشه صدیقه رضی اللّه عنها بشرف فراش حضرت اشرف رسل علیه الصلوه و السّلام مشرّف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسید و شرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از اصحاب رض چهار مسلمان که جد و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر علیه السلام را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رضی اللّه عنهم و بسی قبائل بزرگ از اولاد صدیق رضی اللّه عنه، در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته إِنِّی بدرستی که من تُبت ُـإِلَیکَ َـباز گشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در ان نیست وَ إِنِّی مِنَ َـالمُسلِمِینَ َـو من از گردن نهادگانم فرمان ترا.

صفحه : ۱۱۳۲

أُولئِکَ َـآن گروه که با پدر و مادر نیکوئی کرده شکر نعمت بجای

آورند الَّذِین َنَتَقَبَّل ُ آنانند که قبول کرده شود عَنهُم از ایشان أَحسَن َما عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد وَ نَتَجاوَزُ و درگذرانیده شود عَن سَیِّئاتِهِم از گناهان ایشان و حفص رح در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فِی أَصحاب ِ الجَنَّهِ در میان اهل بهشت وَعدَ الصِّدق ِ وعده داد خدا وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِی کانُوا آن وعده که بودند در دنیا یُوعَدُون َ وعده داده شده اند بآن و آن وعده درین آیت است که وَعَدَ اللّه ُ الَّذِین َ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ الایه وَ الَّذِی قال َو آنکس که گفت لِوالِدَیه ِ مر پدر و مادر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت میخواندند أُف ٍّ لَکُما کراهت و ننگ مر شما را أَ تَعِدانِنِی آیا وعده میدهید مرا أَن أُخرَج َ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر آرند وَ قَد خَلَت ِ القُرُون ُ و بدرستی که بگذشته قرنها بسیار مِن قَبلِی پیش از من و یکی باز نیامده است وَ هُما یَستَغِیثان ِ اللّه َ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و می گفتند وَیلَک َ آمِن وای بر تو ایمان آر بقیامت إِن َّ وَعدَ اللّه ِ بدرستی که وعده خدای در بعث و حشر حَق ٌّ راست است فَیَقُول ُ پس آنکس میگفت ما هذا نیست اینکه شما می خوانید بدان إِلّا أَساطِیرُ الأَوَّلِین َ مگر افسانه های پیشینیان و اباطیلی و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند اینکه آیت در

شـان عبـد الرحمن بن ابو بكر رض فرود آمـده قبـل از اسـلام او و عائشه رض اینکه قول را منکر است و صـحیح آنست که در بـاب کـافری که در والـدین خود عـاق بوده نازل شـده است أُولئِكَ ـَ آنگروه عاق و منکر الَّذِین ـَ حَق ـَ عَلَیهِم ـُ القَول ـُ آناننـد که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب و باشـند فِی أُمَم ٍ قَد خَلَت با گروهی چند از کفّار که گذشـته اند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان مِن ـَ الجِن ـِ وَ الإِنس ـِ از دیو و آدمی إِنَّهُم بدرستی که ایشان و آنان کانُوا هستند خاسِرِین ـَ زیان زدگان– صفحه : ۱۱۳۳

وَ لِكُل ـٍ و هر یک را ازین دو فریق دَرَجات ـٌ پایها و منزلها است مِمّا عَمِلُوا از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل شـر بجانب سفل وَ لِیُوَفِّیَهُم و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشانرا أَعمالَهُم جزای عملهای ایشان وَ هُم لا یُظلَمُون ـَ و ایشان سـتم دیـده نشونـد در ثواب بنقصان و در عقاب بزیاده وَ یَوم ـَ یُعرَض ـُ الَّذِین ـَ کَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَی النّارِ بر آتش دوزخ در موضـح آورده که عرض کننـد آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسـرت ایشـان بیفزایـد و ایشـان را گوینـد أَذهَبتُم ببردیـد و بخوردیـد طَیِّبـاتِکُم چیزهـای لذیـذ خود را فِی حَیـاتِکُم ـُ الـدُّنیا در زنـدگانی دنیـا که داشتیـد وَ اسـتَمتَعتُم و برخـورداری یافتیـد بِهـا بـآن لذایـذ یعنی استیفـای لـذات کردیـد و هیـچ برای آخرت نگذاشتیـد فَـالیَوم ـَ تُجزَون ـَ پس امروز جزا داده خواهیـد شـد عَـذاب ـَ الهُون ـِ عـذاب خواری و رسوائی را بِمـا کُنتُم تَسـتَکبِرُون ـَ بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید

فِي الأَرضِ ِ در زمین بِغَیرِ الحَقِ ّ ِبی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل و ناوجه وَ بِما کُنتُم تَفسُ ِقُونَ َو بسبب آنچه بودید که فسق می کردید و تفاخر می نمودید و پای از دائره امر بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند نظم پا از حدود شرع برون می نهی منه خود را اسیر نفس و هوا می کنی مکن بی حیله شرع نیست خلاصی ز چاه طبع اینکه رشته از دست رها می کنی مکن وَ اذکُر أَخا عادٍ و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود علیه السّ ِلام است میفرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو إِذ أَنذَرَ قَومَه ُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بِالأَحقافِ ِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمّان و مهره وَ قَد خَلَتِ ِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِن بَینِ ِ یَدَیه ِ پیش از هود علیه السلام وَ مِن خَلفِهِ ِ و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده بخلق پیش ازو و پس ازو نیز انبیاء ع بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشانرا أَلّا تَعبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللّه َ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّی أَخافُ ُ بدرستی که من می ترسم عَلَیکُم بر شما عَذابَ َ یَومٍ ٍ عَظِیمٍ ٍ از عذاب روز بزرگ و پر هول.

صفحه : ۱۱۳۴

قالُوا گفتند عادیان که ای هود ع أَ جِئتَنا آیا آمده تو بما لِتَأفِکَنا تا برگردانی ما را

عَن آلِهَتِنا از پرستش بتان ما به تهدید و وعید فَأتِنا بِما تَعِدُنا پس بیار آنچه بما وعده میکنی از عذاب إِن کُنت اگر هستی تو مِن الصّادِقِین از راست گویان در وعده خود قال گفت هود علیه السلام که شتاب می کنید در طلب عذاب إِنَّمَا العِلم جز اینکه نیست که علم بوقت نزول آن عِندَ اللّه نزدیک خدای است و مرا در آن دخلی نیست وَ أُبَلِّغُکُم و بشما میرسانم ما أُرسِلت بِه آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَ لکِنِّی أَراکُم و لیکن می بینم شما را قَوماً تَجهَلُون گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل می نمائید و در سوره اعراف گذشت که قبیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر برآمد و منادی ندا کرد که یکی از انها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمّا رَأَوه پس آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب عارِضاً ابری پهن شده از عذاب در آسمان مُستَقبِل رو نهاده أَودِیَتِهِم روی نهاده بوادی های ایشان قالُوا گفتند هذا اینکه برای است عارِض مُمطِرُنا باران دهنده ما را هود علیه السلام فرمود که بَل هُوَ اینکه نه باران دهنده است بلکه او مَا استَعجَلتُم بِه آن چیزیست که تعجیل می کردید بدان رِیح اینکه باد و بوری است فِیها عَذاب أَلِیم و عذابی است دردناک و او بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ کُل شَی ءٍ هلاک میکند و نابود میسازد همه چیزها را از نفس اموال و انعام ایشان بِأَمرِ رَبِّها بفرمان پروردگار خویش پس آن باد

بیامد در غایت تندی و سرکشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان می ریخت هفت شب و هفت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهائی ایشانرا بدریا افگند فَأَصبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یُری دیده نشدی إِلّا مَساکِنُهُم مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کَذلِکَ همچنانکه ایشانرا جزا دادیم نَجزِی پاداش میدهیم القَومَ المُجرِمِینَ گروه مکذّبان و کافران را.

صفحه : ۱۱۳۵

وَ لَقَد مَکَّنّاهُم و بدرستیکه ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِیما إِن مَکَّنّاکُم در ان چیزیکه ممکن نساختیم شما را ای کفّار قریش فِیهِ در ان از قوّت و شوکت و بسیاری مال ها و نفاذ تصرف وَ جَعَلنا لَهُم و دادیم مر ایشانرا سَمعاً گوش تا بشنوند وَ أَبصاراً و چشمها تا به بینند وَ أَفئِدَةً و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیده اعتبار دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدا تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فَما أَغنی پس دفع نکرد عَنهُم از ایشان سَمعُهُم گوش ایشان وَ لا أَبصارُهُم و نه دیدهای ایشان وَ لا أَفئِدَتُهُم و نه دلهای ایشان مِن شَیءٍ چیزیرا از عذاب خدای إِذ کانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب یَجحَدُونَ بِآیاتِ اللّهِ انکار میکردند بآیتهای خدای یا معجزات پیغمبر را ص وَ حاقَ بِهِم و بگرد درآمد ایشانرا ما کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ آنچه بودند که بدان استهزاء میکردند یعنی عذاب وَ لَقَد أَهلَکنا و بدرستیکه ما هلاک کردیم ای اهل مکه ما حَولَکُم آن چه گرداگرد شما بوده مِنَ القُری از

دیهها چون حجر و مؤتفکه وَ صَرَّفنَا الآیات ِو تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُم یَرجِعُون َشاید که بازگردند از کفر ایشان باز نه گشتند و هلاك شدند فَلَو لا نَصَرَهُم ُپس چرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِین َاتَّخَذُوا آنانکه گرفته بودند آن هلاك شدگان ایشانرا مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای قُرباناً از برای تقرب بخدای آلِهَهً خدایان یعنی بتان که ایشان را بخدای گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَل ضَلُّوا بلکه غائب شدند عَنهُم از نصرت ایشان گفتند یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وَ ذلِك َو فراگرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی إِفکُهُم دروغ ایشان است وَ ما کانُوا یَفتَرُون َو آنچه هستند که برمی بافند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر برمی تابند مصرعه و هر که از تو تافت دگر آبرو نیافت ارباب سیر و آثار رحمهم اللّه آورده اند که پیغمبر علیه الصلوه و السلام بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و شب برخاست و نماز تهجّد گزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بیمن می رفتند آنجا رسیده آواز قراءه شنیدند خود را بحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نمودند که حق سبحانه از ان قصّه خبر میدهد که- صفحه : ۱۱۳۶

وَ إِذ صَرَفنا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَیك َبسوی تو نَفَراً مِن َالجِن ِّگروهی را از جن و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب

عین المعانی تصحیح کرده است این ست ۱

شاصر ۲

ناصر ۳

وش ۴

مش ۵

ازد ۶

ابیان ۷

اخقم گویند نه عدد بوده اند ۸

ود و ۹

ودیعه از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته انـد و در لبـاب آورده که هفتاد تن بوده انـد از بنی اقلیش و بهر تقـدیر یَستَمِعُون َالقُرآن َمی شـنودند قرآن را و گوش میداشـتند فَلَمّـا حَضَـرُوه ُپس آن هنگـام که حاضـر شدنـد نزدیک رسول صـلی اللّه علیه و سلّم قالُوا گفتند بعضـی مر بعضی را که از روی ادب أَنصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غـایت حرص اسـتماع قرآن بر زبر یکـدیگر می افتادنـد فَلَمّـا قُضِـی َپس چون گـذارده شـد قراءت و اتمـام رسـید ایمان آوردند بآنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم و خبرها پرسیدند و رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوا بازگشـتند إِلی قَومِهِم بسوی قوم خویش مُنـذِرِین َبیم کننـدگان و خوانندگان باسـلام قالُوا یا قَومَنا گفتند ای گروه ما إِنّا سَـمِعنا کِتاباً بدرستی که ما شـنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی أُنزِل َفرو فرسـتاده شده مِن بَعدِ مُوسی بعد از کتاب موسـی مُصَـدِّقاً تصـدیق کننده لِما بَین َیَدَیه ِمر آن چیزی را که پیش ازو بوده از کتب یا موافق آنها گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمی کردند آن را چنانچه معتقد یهود است از ان جهت گفتند انزل من بعد موسی یَهدِی راه می نماید آن کتاب إِلَی الحَق ِّبسوی حق یعنی آنچه درست و راست است از عقائد وَ إِلی طَرِیق ٍ

مُستَقِیم ٍو براهی راست یعنی رساننـده بمنزل مقصود یا قَومَنا أَجِیبُوا ای گروه ما اجابت کنیـد داعِیَ اللّه ِ خواننـده خدای یعنی محمّد مصـطفی صـلی اللّه علیه و سلّم را وَ آمِنُوا بِه ِ و ایمان آرید و بدو تصدیق کنید اخبار او را یَغفِر لَکُم تا بیامرزد خدای مِن ذُنُوبِکُم بعضـی از گناهـان شـما را که مظالم نباشـد و گفته انـد همه گناهان را وَ یُجِرکُم و برهانـد شـما را مِن عَذاب ٍ أَلِیم ٍ از عذابی دردناك.

صفحه : ۱۱۳۷

وَ مَن لا یُجِب و هر که اجابت نکند داعِیَ اللّه ِ خواننده را بخدای یعنی محمّد مصـطفی صـلی اللّه علیه و سلّم را فَلَیس َ بِمُعجِز ٍ پس نیست عاجزکننـده فِی الأَرض ِ در زمین یعنی هر که خواننـده حق را اجابت نکنـد عـذاب بـدو نازل خواهـد شد و او عاجز نتوانـد ساخت خـدای را از تعـذیب خود وَ لَیس َ لَه ُ و نیست مر او را مِن دُونِه ِ أَولِیاءُ بجز خدای دوسـتان و مددگاران أُولئِک َ آن گروه اجـابت نکننـدگان فِی ضَـلال ٍ مُبِین ٍ در گمراهی هویداانـد ضـلالتی که بر همه کس واضـح باشـد علماء را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی برآنند که ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرمود یجرکم من عذاب الیم و از سـفیان ثوری رحمه اللّه منقول است که ثواب جن آن است که از آتش برهنـد پس ایشـان را خاك سازنـد بر منوال بهایم امام اعظم رحمه اللّه علیه برین رفته و امام مالك رحمه اللّه و جمعی برآننـد که ایشانرا بر احسان ثواب هست چنانچه بر اساءت عقاب خواهد بود و از ضحاك رحمه اللّه منقول است که ایشان به بهشت درآیند و از

امـام نقاش رح پرسـیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کننـد جواب فرمود که حق سـبحانه ایشانرا تسبیحی و ذکری الهام دهد که از ان چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضـمره بن حبیب رحمه اللّه پرسیدند که مومن جن را ثواب هست گفت آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان بخواند و گفت ان الانسـیات للانس و الجنیات للجن، و هم در معالم از عمر بن عبـد العزیز نقل میکنـد که مومنان جن گرداگرد بهشت در برجها و ربضـها خواهنـد بود نه در بهشت و قاضـی در انـوار فرمایـد که اظهر آنست که جن در توابع تکلیفماننـد انساننـد و اللّه اعلم بـالصواب أَ وَ لَم یَرَوا آیـا ندیدنـد و ندانستند منکران بعث أَن َاللّه ِالَّذِی آنرا که خدای بقدرت بی عجز خَلَقَ ِالسَّماوات ِوَ الأَرض ِبیافرید آسمانها و زمین را وَ لَم یَعی ِو مانده نشد و رنج نرسـید او را بِخَلقِهِن َبآفریدن آنها بِقادِرٍ توانا است عَلی أَن یُحیِیَ ِالمَوتی بر آنکه زنده کند مردگانرا چه قـدرت او ثابت است و نقص و انقطاع بـدو راه نیابـد محصل معنی آیت آنست که آیا خـدای با قـدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بَلی آری هست إِنَّه ُعَلی کُل ِشَی ءٍ بدرستیکه او بر همه چیز قَدِیرٌ تواناست بی عجز و تعب وَ یَوم َیُعرَض ُو یـاد کن روزی را که عرض کرده شونـد الَّذِین َکَفَرُوا آنانکه نگرویدنـد عَلَی النّارِ بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و اینکه قلب است که بر خلاف مقتضای ظاهر است و از

برای مبالغه و تاکید ایراد میکند پس ایشانرا گویند أَ لَیس َ هذا آیا نیست اینکه عذاب بِالحَق ِّ براستی و شما باور نمی کنید قالُوا بَلی گوینـد آری حق است پس سوگنـد خورنـد که وَ رَبِّنا و به پروردگار ما که اینکه راست بوده قال َ گویـد خـدای یا خازنان دوزخ ایشـانرا گوینـد که فَـذُوقُوا العَـذاب َ پس بچشـید عـذاب را بِمـا کُنتُم تَکفُرُون َ به سـبب آنچه بودیـد که کافر می شـدید بقیامت و سخن پیغامبران باور نمی داشتید.

صفحه : ۱۱۳۸

فَاصبِر پس صبر کن ای محمّـد ص بر جفای قوم کَما صَبَرَ همچنانکه صبر کردند أُولُوا العَزم ِ خداوندان ثبات و جدّ مِن َ الرُّسُل ِ از پیغمبران و ایشـان اصـحاب شـرائع انـد که در تمهیـد قواعـد احکـام مراسم اجتهاد بتقـدیم رسانیدنـد و بر معادات معانـدان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح ع و و ابراهیم ع و موسی ع و عیسی ع علی نبینا و علیهم السّـلام بوده اند امام محی السـنّه رح گفته الوا العزم آنهااند که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الایه دوم در موضع شـرع لکم من الدین ما وصـی به نوحا و همان اصـحاب شرایع اند با پیغمبر ص ما صـلی اللّه علیه و سلّم و قولی آنست که ایشان نجبای رسل اند هژده تن که در سوره الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را امر شـد که فبهـداهم اقتـده در زاد المسـیر آورده که همه پیغمبران اولوالعزم اند الا آدم و یونس و سـلیمان علیه السلام و گفته اند غیر یونس ع علیه السلام

و بس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزّت پیغمبر ما را فرموده و لا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز می فرماید که شکیبائی ورز وَ لاـ تَستَعجِل و طلب شتاب مکن لَهُم برای کفّار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود کَأَنَّهُم یَوم َیَرَون َ گویا ایشان روزی که به بینند ما یُوعَـدُون َ آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشانرا که لَم یَلبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا إِلّا ساعَةً مِن نَهارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بَلاغٌ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایت است فَهَل یُهلَکُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد إِلَّا القَومُ الفاسِقُون َ مگر گروهی بیرون رفتگان از دائره فرمان

سوره محمّد

مدنیه و هی ثمان و ثمانون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- الَّذِین َ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَ صَدُّوا و بازداشتند مردمانرا عَن سَبِیل ِاللّه ِ از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و نضر و عتبه یا مطعمان روز بدر و ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب أَضَل َّ باطل کرد خدای أَعمالَهُم عملهای ایشان که از مکارم می شمردند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت.

صفحه : ۱۱۳۹

وَ الَّذِین َ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِو کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صله ارحام وَ آمَنُوا و گردیدند بِما

نُزِّل ِ بآنچه فرستاده شده است عَلى مُحَمَّدٍ بر پيغمبرى نيک ستوده شده يعنى قرآن وَ هُوَ الحَق ُو قرآن راست است و درست يا محمّد صاحب حق و حقيقت آمده مِن رَبِّهِم از پروردگار ايشان پس آنانكه گرويدند بقرآن يا محمّد صلى اللّه عليه و سلّم كَفَّرَ درگذراند خداى و بپوشد عَنهُم از ايشان سَيِّئاتِهِم گناهان ايشانرا وَ أَصلَح َو بصلاح آرد بالَهُم حال ايشانرا در دين و دنيا يا اصلاح دل ايشانرا تا عاصى نشوند ذلِك َ آن اضلال و اصلاح بِأَن َالَّذين َ كَفَرُوا بآن است كه آنانكه كافر شدند اتَّبَعُوا الباطِل َ پيروى كردند باطل را يعنى شيطان را وَ أَن َالَّذين َ آمَنُوا و آنانكه گرويده اند اتَّبَعُوا الحَق َدر پى رفتند حق را كه قرآن است آمده بر ايشان مِن رَبِّهِم از آفريدگار ايشان كَذلِك َ همچنين يَضرِب ُاللّه ُبيان ميكند خداى لِلنّاس ِ براى مردمان أَمثالَهُم مثلهاى ايشان يعنى احوال فريقين را ظاهر ميگرداند فَإِذا لَقِيتُم ُو پس هرگاه كه به بينيد اى مومنان الَّذين َ كَفَرُوا آنانرا كه كافر شدند بوقت محاربه فَضَرب َالرِّقاب ِ پس بزنيد گردن ايشان را زدنى حَتّى إِذا أَثخَنتُمُوهُم تا چون بسيار بكشتيد ايشانرا فَشُدُّوا الوَثاق َ پس استوار كنيد بند را يعنى بگيريد ايشان را باسيرى و بند كنيد محكم تا نگريزند فَإِمّا مَنًّا بَعدُ پس بعد از اسيرى يا منت تهيد منت نهادنى و آزاد كنيد بى عوض وَ إِمّا فِداءً و يا فديه بگيريد از ايشان فديه گرفتنى حَتّى تَضَع َالحَرب ُتا بنهد اهل حرب أَوزارَها سلاح حرب را يعنى دين اسلام بهمه جا برسد و حكم قتال نماند و آن نزديك

نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امتان من با دجّال است امام شافعی رح و امام محمّد رح برآنند که امام مخیّر است میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رح می فرماید که اینکه حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق ذٰلِكَ اینکه است کار نگاهدارید اینکه کار را وَ لَو یَشاءُ اللّه و اگر خواهد خدای لَانتَصَرَ مِنهُم هر آئینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَ لٰکِن و لیکن امر کرد بجهاد لِیَبلُوَا تا بیازماید.

صفحه : ۱۱۴۰ بَعضَکُم بِبَعض بعضی از شما را به بعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد و کافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یا بدو از کفر باز ایستد وَ الَّذِین قُتِلُوا و آنانکه کارزار کنند فِی سَبِیل اللّه در راه خدای و حفص قتلوا میخوانند یعنی کشته شوند فَلَن یُضِلَّ پس خدای باطل و ضائع نگرداند أَعمالَهُم کردارهای ایشانرا سَیَهدِیهِم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای ثواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَ یُصلِحُ بالَهُم و بصلاح آرد کارهای ایشانرا وَ یُدخِلُهُم الجَنَّةَ و درآرد ایشانرا به بهشت عَرَّفَها لَهُم بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان را قبل از دخول بدیشان نموده یا خوشبوئی ساخته باشند جهت ترویج ایشان

بهشت را یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِن تَنصُرُوا اللّهَ اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را یَنصُرکُم یاری کند خدا شما را تا بر اعداء مظفر گردید وَ یُثَبِّت أَقدامَکُم و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَ الَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند فَتَعساً لَهُم پس خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشانراست وَ أَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعمالَهُم عملهای ایشانرا ذلِکَ اینکه خواری و بطلان عمل ایشانرا بِأَنَّهُم کَرِهُوا بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما أَنزَلَ اللّهُ آن چیزی را که خدای فرو فرستاده بر پیغمبر خود علیه الصلوه و السلام از امر توحید و قیام باحکام شرع فَأَحبَطَ پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی أَعمالَهُم کردارهای ایشانرا که از ان حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام و طواف خانه کعبه و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَ فَلَم یَسِیرُوا آیا سیر نکرده اند کافران استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِی الأَرضِ در زمین مراد بلاد ثمود و عاد است فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عاقِبَهُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم سر انجام کار حال و مآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللّهُ هلاک کرد خدا و عذاب استیصال فرستاد عَلَیهِم بر ایشان وَ لِلکافِرِینَ و مر ناگرویدگان را أَمثالُها مانند آن عقوبات خواهد بود و اینکه سخن تهدید کفار مکّه است.

صفحه : ۱۱۴۱

ذلِکَ آنچه یاد کرده شده از عقوبت دشمنان

و نصرت دوستان بِأَن َاللّه ِ بسبب آن است که خدای مَولَی الَّذِین َ آمَنُوا دوست آنانست که ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکنند وَ أَن َالکافِرِین َو به سبب آنکه ناگرویدگان لا مَولی لَهُم هیچ دوستی نیست مر ایشانرا که عذاب از ایشان دفع کند إِن َاللّه ِ بدرستی که خدای بفضل خود یُدخِل ُالَّذِین َ آمَنُوا درمی آرد آنانرا که گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند کارهای نیکو مبرّا از غرض و ریا جَنّات ٍ تَجرِی در بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان آن جویها وَ الَّذِین َ کَفَرُوا و آنانکه کافر شده اند یَتَمَتَّعُون َ برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَ یَأکُلُون َو میخورند کَما تَأکُل ُالأَنعام ُهمچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همّت ایشان مصروف بر خوردن است و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاقت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بود نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد و در مرعی ذَرهُم یَأکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا مانند چهارپایان جز خورد و خواب مطمح نظر اینان نباشد و نعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است وَ النّارُ و آتش دوزخ مَثوی ً مقام و آرامگاه است لَهُم مر کافران را وَ کَأَیِّن مِن قَریَةٍ و چندی از اهل دیهها که بهر حال هِی َ آن دیهها أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند از روی قوت مِن قَریَتِک َ از اهل دیه تو الَّتِی أَخرَجَتک َ آن دیهی که بیرون کردند اهل دیه ترا یعنی مکه أَهلَکناهُم هلاک

کردیم اهالی آن دیهها را فَلا ناصِرَ لَهُم پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاک بفریاد رسد أَ فَمَن کانَ آیا هر که باشد عَلی بَیِّنَهٍ بر حجتی روشن مِن رَبِّهِ از آفریدگار او چون پیغمبر علیه الصلوه و السّلام و مومنان کَمَن زُیِّنَ باشد مانند کسی که آراسته شده یعنی شیطان با نفس و آرایش داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را از شرک و معصیت وَ اتَّبَعُوا و پیروی کردند أَهواءَهُم آرزوهای خود را چون ابو جهل و مشرکان.

صفحه : ۱۱۴۲

مَثَلُ الجَنَّهِ از جمله آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهیزگاران فِیها در ان بهشت أَنهارٌ جویها است مِن ماءٍ از آبی غَیرِ آسِنٍ غیر متغیّر یعنی بوی و رنگ و طعم او منته نگردد و آن از حال خود نه مانند آبهای دنیا که تغیرپذیر باشد وَ أَنهارٌ مِن لَبَنٍ و جویها است از شیر که هرگز لَم یَتَغَیَّر طَعمُهُ تغیر نگشته طعم او و از صفت عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول مکث- وَ أَنهارٌ مِن خَمرٍ لَذَّهٍ و جویها است از خمر خوش گوار با لذّت لِلشّارِبِینَ مر آشامندگانرا که طرب دارد و خماری نی وَ أَنهارٌ مِن عَسَلٍ مُصَفًّی و جویها است از شهد صافی نه صاف کرده بآتش بلکه مصطفی آفریده شده از موم و فضلات وَ لَهُم و مر متقیان راست فِیها در ان بهشت با وجود اینکه همه اشربه مِن کُلِّ الثَّمَراتِ از همه میوه ها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و بوی

خوش وَ مَغفِرَةٌ و مر ایشانرا است پوشش گناهان مِن رَبِّهِم از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد گناهان ایشانرا نه بر ان معاقبه کند و نه بدان معاتبه نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه چهار انهار در زمین بهشت بزیر شجره طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاری است از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبّت و از محبری روح عسل مودّت و فی المثنوی المعنوی نظم آب صدرت آب جوی خلد بود جوی شیر خلد مهر تست زود ذوق طاعت گشت جوی انگبین مستی و ذوق تو جوی خمر بین و در بحر الحقائق آورده که آب اشارت بحیات دل است و لبن بفطرت اصلی که بحموضت هوا و تفاهت بدعت متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الهی است و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت است از مکاشفات و مغفرت غفران جنب وجود ع وجودك ذنب لا یقاس به ذنب بیت پندار وجود ما گناهی است عظیم لطفی کن و اینکه گناه ز ما درگذران بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم کَمَن هُوَ خالِدٌ مانند کسی است که او جاویدان است فِی النّارِ در آتش دوزخ وَ سُقُوا و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان ماءً حَمِیماً آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره می گرداند أَمعاءَهُم رودهای ایشانرا، آورده اند که چون پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم خطبه خواندی

و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزاء از علماء صحابه رض میپرسیدندی که اینکه مرد حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که وَ مِنهُم یعنی از ایشان یعنی منافقان مَن یَستَمِعُ آنهااند که گوش فرامیدارند إِلَیکَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حَتّی إِذا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِن عِندِکَ از نزدیک تو قالُوا گویند لِلَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ مر آنانرا که دانشی داده اند از صحابه چون عبد اللّه بن مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رضی اللّه عنهم و از إبن عباس رضی اللّه منقول است که من هم از آنهاام که منافقان از ایشان می پرسیدند که ما ذا قالَ آنِفاً چه گفت محمّد ص اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و اینکه بر وجه سخریه می گفتند.

أُولئِکَ الَّذِینَ آنگروه آنانند که بحکم ازلی طَبَعَ اللّهُ مهر نهاده است خدای عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَ اتَّبَعُوا و در پی رفتند أَهواءَهُم هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون می کنند بکلام سیّد انام علیه الصلوه و السلام وَ الَّذِینَ اهتَدَوا و آنانکه راه یافتند یعنی مومنان زادَهُم زیاده میگرداند استماع سخن پیغمبر علیه الصلوه و السّلام ایشان را هُدیً بصیرت و یقین وَ آتاهُم تَقواهُم و میدهد ایشانرا آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بر آن فَهَل یَنظُرُونَ پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السّاعَهَ مگر قیامت را أَن تَأتِیَهُم بَغتَهً که بیاید بدیشان ناگهان فَقَد جاءَ پس بدرستی که آمد و

ظاهر شد أَشراطُها علامتهای آن چون مبعث پیغمبر علیه الصلوه و السلام و انشقاق قمر فَأَنّی لَهُم پس از کجا باشد مر ایشانرا إِذا جاءَتهُم چون بیاید قیامت بدیشان ذِکراهُم پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فائده ندهد فَاعلَم أَنَّه ُلا إِله َإِلَّا اللّه ُیعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بواحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا ـ اله الا اللّه وَ استَغفِر و آمرزش طلب لِذَنبِكَ َبرای ذنب خود و در معالم فرموده که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم مأمور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت درین صورت سنت بوی اقتداء کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن ازو تا ترا از گناه نگاهدارد وَ لِلمُؤمِنِین َوَ المُؤمِنات ِو آمرزش طلب برای مردمان مؤمن و زنان مومنه و اینکه اکرامی است از خدای در باره اینکه امت که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم ایشانرا بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و از امام علام روح اللّه روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر ص خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف امر الهی از آنحضرت ص متصوّر نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده حق تعالی از ان کریم تر است که حبیب ص خود را فرماید که از

من چیزی طلب و چون طلبد و عطا نکند پس معلوم می شود که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هرکرا چون تو پیشوا باشد نا امید از خدا چرا باشد چون نشان شفاعت کبری یافت بر نام نامیت طغری امتان با گناهکاریها بتو دارند امیدواریها وَ اللّه ُ یَعلَم ُو خدای میداند مُتَقَلَّبَکُم جای رفتن و گردیدن شما در دنیا وَ مَثواکُم و آرام گاه و موضع قرار شما در عقبی یا میداند و هر جا که میروید در روز و هر جا که می باشد در شب.

وَ یَقُول ُالَّذِین َ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه می کنند و جهت حرص که در جهاد دارند لَو لا نُزِّلَت سوره چرا فرستاده نمی شود سوره در باب قتال یا کفّار فَإِذا أُنزِلَت پس چون فرستاده شود سوره مُحکَمَهٌ سورتی از قرآن که در ان متشابهی نبود وَ ذُکِرَ و یاد کرده شود فِیهَا القِتال ُدر ان سوره امر بقتال و جهاد رَأَیت َالَّذِین َبینی آنانرا که هست فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَرَض ٌبیماری شک و نفاق یا سستی در دین یَنظُرُون َ إِلَیک َمی نگرند بسوی تو نَظَرَ المَغشِیِّ ِعَلَیه ِ نظر کسی که فرود آمده باشد بر وی بیهوشی مِن َالمَوت ِ از غم و اندوه مرگ یعنی تحیر و غمناک شوند فَأَولی لَهُم پس وای بر ایشان و یا دوزخ مر ایشانراست طاعَهٌ کار ایشان فرمانبرداری است وَ قَول ٌمَعرُوف ٌو سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا فَإِذا عَزَم َالأَمرُ پس چون لازم شد امر بقتال و عزم کردند صحابه رض بر جهاد ایشان خلاف ورزیده با

زنـان در خانهـا نشـينند فَلَو صَـدَقُوا اللّه َ پس اگر راست گفتنـدى بـا خـداى در اظهار حرص بر جهاد لَكان َهر آئينه آن راستى بـودى خَيراً لَهُم بهـتر مر ايشـانرا فَهَـل عَسَـيتُم پس آيـا شايـد و توقع هست از شـما اى منافقـان إِن تَوَلَّيتُم اگر بخود گيريـد امور مردمان را يعنى حاكم شويد أَن تُفسِدُوا آنكه فساد كنيد فِى الأَرض ِ در زمين بسبب جاه و تجبر انواع تباهى از شما واقع گردد وَ تُقَطِّعُوا أَرحامَكُم و ببريد رحمهاى خود را از روى تكبّر و تعظّم يا از شما مى آيد اگر اعراض كنيد از قرآن روى بگردانيد از فرمان او كه باز بسر امور جاهليت رويـد از فساد و قطع رحم و سـفك و ماء و امثال آن، أُولئِك َالَّذِين َآن گروه كه مفسـد و معرض انـد لَعَنَهُم ُاللّه ُ رانـده است خـدا ايشـانرا و دور كرده از رحمت خـود فَأَصَـمَّهُم پس ايشـانرا كر گردانيـد تـا سـخن حق نشـنوند وَ أَعمى أَبصارَهُم و كور ساخت ديـدهاى ايشانرا تا دلائل قـدرت و عبرت نه بينند أَ فَلا يَتَدَبَّرُون َالقُرآن َآيا چرا تفكر نمى كننـد در قرآن و مواعـظ و زواجر آن تـا از نافرمـانى بگذرنـد أَم عَلى قُلُوب ٍ بلكه بر دلهاى ايشان است أَقفالُها قفلهاى آن يعنى چيزى كه دلهـا را بمنزل قفلهـا باشـد مر درهـا را و آن ختم و طبع الهى است بر آن نظم در كه خـدا بست بروى عباد هيچ كليدش نتواند گ شاد كيست كه بردارد و در وا كند فقل كه او بر در دلها كند در تبيان آورده كه يهود نعت حضـرت رسالت پناه عليه الصلوه و السلام در توريت خوانده بودند و صحت نبوت

آنحضـرت صلی اللّه علیه و سلّم معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت ص بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد.

صفحه : ۱۱۴۵

إِنّ َالَّذِین َارتَدُّوا بدرستی که آنانکه برگشـتند عَلی أَدبارِهِم بر ادبار خود یعنی به پس بازشدند و کافر گشـتند بر محمّد صـلی اللّه علیه و سـلّم مِن بَعـدِ مـا تَبَیَّن َاز پس آنکه روشن شـده بود لَهُم ُالهُـدَی مر ایشـانرا بیانی از نبوت آنحضـرت ص و بـدلائل واضـح دانسـته بودنـد الشَّیطان ُدیو لعین سَوَّل َآسان کرد و بیاراست لَهُم ُبرای ایشان انکار و عناد را وَ أَملی لَهُم و خـدا مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزاینـد ذلِک َاینکه امهال بِأَنَّهُم قالُوا بسـبب آنست که گفتند یهودان لِلَّذِین َکَرِهُوا مر آنانرا که کراهت داشـتند ما نَزَّل َاللّه ُاز آنچه خدا فرسـتاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان را مراد آنست که یهود مر اهـل نفـاق را گفتنـد به پنهـانی سَنُطِیعُکُم زود باشـد که فرمـانبریم شـما را فِی بَعض ِالأَمرِ در بعضـی کارها یعنی مـددگاری کنیم اگر با پیغمبرم حرب کنیـد وَ اللّه ُیَعلَم ُو خدای میداند إِسـرارَهُم پنهانی ایشانرا فَکَیف َپس چگونه باشد حال ایشـان إِذا تَوَفَّتهُم ُالمَلائِکَهُ چون قبض کننـد جـان ایشـانرا فرشـتگان یَضـرِبُون َمیزننـد وُجُوهَهُم بر رویهـای ایشـان که از حق بگردانیـده انـد وَ أَدبـارَهُم و بر پشـتهای ایشـان که بر اهـل حق کرده انـد ذلِک َقبض رواح ایشان برینوجه بِأَنَّهُم ُاتَّبَعُوا بسـبب آنست که ایشان متابعت کردند ما أَسخَطَ اللّه َ

آن چیزیرا که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر رسول صلی اللّه علیه و سلّم و معاونت منافقان و کافران و مشرکان وَ کَرِهُوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رِضوانَه ُخوشنودی خدای را یعنی عملی را که بسبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر ص و اقرار بدو و فرمان برداری او فَأَحبَطَ پس باطل کرد خدای أَعمالَهُم عملهای ایشانرا أَم حَسِبَ الَّذِینَ بلکه پنداشتند آنانکه فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَرَض ٌبیماری نفاق است یعنی منافقان تصوّر کردند أَن لَن یُخرِجَ اللّه ُو آنکه ظاهر نگرداند خدای أَضغانَهُم کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر ص و مومنان.

صفحه : ۱۱۴۶

وَ لَو نَشاءُ و اگر ما میخواهیم لَأَرَیناکَهُم هر آئینه بنمائیم بتو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفتَهُم پس هر آئینه تو بشناسی بِسِیماهُم بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَ لَتَعرِفَنَّهُم و هر آئینه تو بشناسی ایشانرا فِی لَحنِ القَولِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توبیخ وَ اللّه ُیَعلَم ُو خدای میداند أَعمالَکُم کردارهای شما و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالك رضی اللّه عنه، می فرماید که بعد از نزول اینکه آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم او را نشناخت بسیما و سخن و در تفسیر مطالع و عین المعانی از انس رضی اللّه عنه، نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَ لَنَبلُوَنَّکُم

و هر آئینه می آزماید شما را بامر جهاد و تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان می کند حَتّى نَعلَم المُجاهِدِين تا بداند مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهادکنندگان کیانند مِنكُم از شما وَ الصّابِرِين و صبرکنندگان بر مشقت حرب وَ نَبلُوَا أَخبارَكُم تا بیازماییم خبرهای شما را که میگوئید در ایمان و اخلاص یعنی تا صدق و کذب همه آشکارا گردد و حفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما را إِنّ الَّذِين كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویده اند یعنی یهود و بنی قریظه و نضیر وَ صَدُّوا و بازداشتند قوم خود را عَن سَبِيلِ اللّه از راه خدا که دین اسلام است وَ شَاقُّوا الرَّسُول و مخالفت کردند با رسول ص مِن بَعدِ ما تَبَيَّن از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته لَهُمُ الهُدى مر ایشانرا راه حق و در توریت خوانده و دانسته بودند لَن يَضُرُّوا اللّه زیان نتوانند رسانید خدای را شَيئاً چیزی یعنی از کفر و ضدّ ایشان اثر ضرری بدین خدای و پیغمبر ص او نرسد بلکه شرر آن شر بدیشان عاید گردد وَ سَيُحبِطُ أَعمالَهُم و زود باشد که خدا حبط سازد ثواب اعمال ایشانرا یعنی عبادتها که می کنند يا أَيُّهَا الَّذِين ای کسانیکه آمَنُوا ایمان آوردید أَطِيعُوا اللّه فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَ أَطِيعُوا الرَّسُول و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه حکم فرماید وَ لا تُبطِلُوا أَعمالَكُم و باطل و بیهوده و ضائع مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا به عجب و تکبر که کردار معجب مردود و مذموم بود نظم در هر

عملی که عجب راه یافت رویش زره قبول برتافت ای گشته بکار خویش مغرور وز درگه قرب مانده مهجور معجب مشو از طریق تلبیس کز عجب بچه فتاده ابلیس تا چند تو عجب خودنمائی از دیده بنه منی و مائی إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش و اتباع وی و منع کردند مردم را عَن سَبِیلِ اللّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ ماتُوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وَ هُم کُفّارٌ و حال آنکه ناگرویدگان بودند فَلَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشانرا نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هرکرا که کافر میرد.

فَلا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وَ تَدعُوا إِلَی السَّلمِ و مخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما شود وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ و حال آنکه شما برترانید یعنی غالبانید وَ اللّهُ مَعَکُم و خدای با شما است بنصرت و عون وَ لَن یَتِرَکُم و ضائع نگرداند خدای و کم نگرداند أَعمالَکُم ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الحَیاةُ الدُّنیا جز اینکه نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازی است ناپائدار وَ لَهوٌ و مشغولی بی اعتبار وَ إِن تُؤمِنُوا و اگر بگروید بخدا و رسول وَ تَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت و فضول یُؤتِکُم أُجُورَکُم بدهد مزدهای شما را در آخرت وَ لا یَسئَلکُم و نمی خواهد خدای بر مزد دادن شما أَموالَکُم مالهای شما را یا حق سبحانه نمی خواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی از ان حکم کرد که عشر

است و نصف عشر و ربع عشر إِن يَسئَلكَمُوها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فَيُحفِكَم پس مبالغه كند در خواستن يعنى گويد همه را نفقه كنيد تَبخَلُوا شما بخيلى كنيد بدان و نمى دهيد بخوشدلى و طيب نفس وَ يُخرِج و ظاهر ميگرداند خدا بدان خواستن از شما به بخل شما أَضغانَكُم كينها و كدورتهاى شما را ها أَنتُم اى شما هؤُلاءِ اى گروه مخاطبان تُدعَون َخوانده شده ايد و فرموده شده لِتُنفِقُوا براى آنكه نفقه كنيد فِي سَبِيلِ اللّه ِ در راه خداى يعنى زكوه مال دهيد يا آنكه باسباب جهاد صرف نمائيد فَمِنكُم پس از شما است مَن يَبخَل ُ كسى كه بخيلى كند به زكوه و بنفقه در غزوه وَ مَن يَبخَل و هر كه بخيلى كند بر آنچه برو واجب است از انفاق فَإِنَّما يَبخَل ُ پس جز اينكه نيست كه بخل ورزد عَن نَفسِه ِ بر نفس خود كه او را از ثواب محروم ميسازد وَ اللّه ُ الغَنِي ُّ و خداى بى نياز است از صدقات و نفقات شما وَ أَنتُم ُ الفُقَراءُ و شما محتاجانيد بدانچه نزديك اوست از موائد نعمت و فوائد كرامت پس امروز يكى فانى بدهيد و فردا در عوض آن ده باقى بستانيد چه از خزانه كرم هيچ كم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فائز گرديد وَ إِن تَتَوَلَّوا و اگر روى بگردانيد از آنچه بر شما فرض كرده اند از اتفاق يا اگر اعراض كنيد از اسلام و قبول احكام يَستَبدِل بدل كند خداى قَوماً غَيرَكُم گروهى ديگر را جز شما يعنى شما را هلاك كند و قومى ديگر بيارد ثُم َّ لا يَكُونُوا پس نباشد آن

قوم أَمثالَکم مانند شما بلکه فرمانبردار باشند و پرهیزگارتر مراد بنی کنده اند و بنی نخع از یمن و اشهر آنست که از حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سؤال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آنحضرت نشسته بود دست مبارك بر ران سلمان رض زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمد که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند آنرا مردمانی از فارسیان در لباب آورده که ابو الدردا رضی اللّه عنه بعد از قراءت اینکه آیت می گفت ابشروا یا بنی فروق مراد پارسایانند.

صفحه : ۱۱۴۸

سوره الفتح

مدنیه و هی تسع و عشرون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِبصحت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم در رؤیاء دید که با بعضی از صحابه رض بزیارت کعبه معظمه زادها اللّه شرفا رفت و عمره گزارد یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سیّد عالم صلی اللّه علیه و سلّم بکارسازی مشغول شده روز دوشنبه غرّه ذو القعده همان سال از مدینه بیرون آمده احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت ص بمشرکان مکه رسید و بمنع آنسرور صلی اللّه علیه و سلّم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکّه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه زد و پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم خبردار شده بحدیبیه فرود آمده و از جانب کفار عروه بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوه و السلام

آمد تا سبب آمدن آنحضرت ص معلوم کند و بعد از ان جلیس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیّت جاهلیت فرو ایستادند و بر هیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و اصحاب او رضوان اللّه علیهم اجمعین بمکه درآیند پیغمبر علیه الصلوه و السلام عثمان رض را نزد ایشان فرستاد ایشان نگاهداشتند و خبر قتل او بدانجا رسید و بدان سبب بیعه الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء اللّه تعالی القصه کفّار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت ص و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفّار قریش حرب نباشد و نهان و آشکارا با یکدیگر و بحلفای یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا گذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از ان صلح ملول شدند و آنحضرت ص همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان را بتراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر فقراء و مساکین آنجا بخش کنند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدی خود را قربان کردند و پیغمبر علیه الصلوه و السّلام بست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها اینکه سوره فرود آمد و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود

که امشب اینکه سوره بر من نازل شده که دوست تر میدارم از آنچه آفتاب بر ان طالع می شود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشانرا تهنیت گفته اصحاب رض او را نیز مبارکباد گفتند إِنّا فَتَحنا بدرستیکه ما حکم کردیم لَکَ از برای تو فَتحاً مُبِیناً حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت ص پرسیدند که افتح هو در جواب فرمود که نعم و نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بوده چه مسلمانان که در مکّه ایمان خود پنهان می داشتند سر گذار شده با کفار مجاهده کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکّه نیز همان بوده است و ازین است که بعضی مفسران برینوجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقیق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدا آمرزش طلب لِیَغفِرَ لَکَ اللّه تا بیامرزد مر ترا خدای ما تَقَدَّمَ آنچه گذشته است از وحی مِن ذَنبِکَ از آنچه موجب عتاب تو نتواند بود وَ ما تَأَخَّرَ و آنچه مانده ست پس از ان یا پیش از فتح و پس از ان یا قبل از نزول اینکه آیت و بعد از ان امام ابو اللیث رحمه اللّه فرموده که گناه گذشته ذنب آدم ع و حواست ع و آینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم ع و حوا ع را ببرکت او و می آمرزد گناه امت او را بشفاعت او سلمی رح فرموده که ذنب آدم ع را بوی اضافت کرد چه

در وقت زلّت در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده چه پیش رود کارساز ایشان ست وَ یُتِم َو دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نِعمَتَه ُ نعمت خود را عَلَیک َ بر توبه فتح بلاد یا باعلای دین یا بانضمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَ یَهدِیَک َ صِراطاً مُستَقِیماً و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد در ان.

صفحه : ۱۱۴۹

وَ یَنصُرَک َ اللّه ُ و یاری کند ترا خدای نَصراً عَزِیزاً یاری کردنی که درو عزّت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهره غالب شوی و چون در صلح حدیبیه خالی از دغدغه و تردّد نبودند حق سبحانه می فرمود که هُوَ الَّذِی اوست آنکه أَنزَل َ السَّکِینَةَ فرو فرستاد آرامش و سکون فِی قُلُوب ِ المُؤمِنِین َ در دلهای گرویدگان لِیَزدادُوا تا زیاده کنند إِیماناً گرویدنی مَع َ إِیمانِهِم با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را با یقین دیگر با ایمانی که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع وَ لِلّه ِ و مر خدای راست- جُنُودُ السَّماوات ِ لشکرهای آسمان از ملائکه وَ الأَرض ِ و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که هرکرا لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه او باشد اولیای خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد بیت نصرت ازو طلب که بمیدان قدرتش هر ذرّه پهلوانی و هر پشه صفدری است وَ کان َ اللّه ُ و هست خدای عَلِیماً دانا بمصالح خلق حَکِیماً صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه

بـدلهای گرویدگان فرستاد لِيُدخِل ‌ِالمُؤمِنِين ‌ِوَ المُؤمِنات ‌ِ تا درآرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جَنّات ٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر منازل آن یا در تحت اشجار آن جویها خالِدِین ‌ِدر حالتی که جاویدانند فِيها در وی وَ یُکَفِّرَ عَنهُم سَيِّئاتِهِم و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاك و پاکیزه در روضه رضوان درآیند وَ کان ‌ِذلِكَ ‌ِو هست اینکه وعده مر ایشانرا عِندَ اللّه ‌ِ نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوزاً عَظِيماً رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فائز گردند.

صفحه : ۱۱۵۰ وَ یُعَذِّب ‌ِالمُنافِقِين ‌ِوَ المُنافِقات ‌ِو دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَ المُشرِكِين ‌ِوَ المُشرِكات ‌ِو مردان مشرك و زنان مشرکه را از اهل مکّه الظّانِّين ‌ِبِاللّه ‌ِ گمان برندگان بخدای ظَن ‌َالسَّوءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرك و بعضی از منافقان گمان می بردند که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بحدیبیه می رود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيهِم برین گمان بد برندگان است دائِرَةُ السَّوءِ گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَ غَضِب ‌َاللّه ‌ُعَلَيهِم و خشم گرفت خدای بر ایشان وَ لَعَنَهُم و براند ایشان را از رحمت خود وَ أَعَدَّ

لَهُم و آماده کرد برای ایشان جَهَنَّمَ دوزخ را وَ ساءَت مَصِيراً و بد بازگشتی است دوزخ وَ لِلّٰه ِ جُنُودُ السَّماوات ِ وَ الأرض ِ و مر خدای را است لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها است همه ملوك و مسخّر اوست چنانکه لشکریان مر سردار خود را تکرار اینکه سخن جهت وعده مومنان است تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خائف گردند وَ کانَ اللّٰه ُو هست خدای عَزِيزاً غالب در فرمان خود حَكِيماً دانا در آنچه فرماید إِنّا أَرسَلناكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا شاهِداً گواه بر اقوال و افعال امت تو وَ مُبَشِّراً و مژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده وَ نَذِيراً و بیم کننده مر آنان را که گمان بد برده اند پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهت بیم و بشارت لِتُؤمِنُوا بِاللّٰه ِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید به یگانگی او وَ رَسُولِه ِ و تصدیق کنید فرستاده او را در دعوی که می کند وَ تُعَزِّرُوه ُو تقویت دهید دین او را وَ تُوَقِّرُوه ُو بزرگ دارید فرمان او را وَ تُسَبِّحُوه ُو بپاکی یاد کنید مر ویرا یا نماز گذارید برای او بُكرَةً وَ أَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقر و عاید بحضرت صلی اللّٰه علیه و سلّم است یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است که إِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللّٰه َفَاتَّبِعُونِی و تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم امر الهی نیز هست و خود که

یا را دارد که شرائط تعظیم او کما ینبغی بجا آرد بیت در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست وز کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست.

إِن َالَّذِین َیُبایِعُونَک َبدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّما یُبایِعُون َاللّه َجز اینکه نیست که بیعت کرده اند با خدا چه مقصود به بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوان است و ذکر آن بیاید انشاء اللّه العزیز سلمی رح فرمود که اینکه سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرد لا- برای آنکه اخص و اشرف موجودات است و از همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع اللّه یَدُ اللّه ِقوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود فَوق َأَیدِیهِم ز بر قوتهای ایشانست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر ص در معالم آورده که در صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم می گرفتند و ید اللّه ز بر دست های ایشان بوده در مبایعت فَمَن نَکَث َپس هر که بشکند عهد را فَإِنَّما یَنکُث ُپس جز اینکه نیست که می شکند عَلی نَفسِه ِبر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس در موضح آورده که سه چیز باهل آن راجع میشود یکی مکر که و لا- یحیق المکر السیئی الا باهله دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب نقض عهد و پیمان گفته اند رباعی پیمان مشکن که

هر که پیمان بشکست از پای درافتاد و برون شد از دست آنرا که درست بود پیمان الست نشکست بهیچ حال هر عهد که بست وَ مَن أَوفی و هر که وفا کند بِما عاهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَیه ُاللّه َبر آن با خدای فَسَیُؤتِیه ِپس زود دهد مر او را خدای أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم چون متوجه مکّه شد به نیت عمره ببعضی از اعراب چون اسلم جهینه و مزینه و غفار و اشجع نامه فرستاد که درین سفر مرا مرافقت و موافقت کنید از محاربه قریش نرسیدند و تعلّل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را صلی اللّه علیه و سلّم که چون بمدینه بازرسی سَیَقُول ُلَکَ َالمُخَلَّفُون َزود باشد که بگویند مر ترا بازپس ماندگان مِنَ َالأَعراب ِاز بادیه نشینان یعنی قبائلی که مذکور شد عذر آرند شَغَلَتنا مشغول کرد ما را أَموالُنا مالهای ما که غمخوارگی نداشت و ضائع میشد وَ أَهلُونا و زنان و فرزندان ما یعنی از بیکسی بی برگ و بینوا می ماندند فَاستَغفِر لَنا پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت ننمودیم یَقُولُون َبِأَلسِنَتِهِم میگویند بزبانهای خود ما لَیس َفِی قُلُوبِهِم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اینکه اعتذار و استغفار بزبان میکنند او دل ایشانرا از ان خبر نیست قُل بگو در جواب ایشان فَمَن یَملِكُ ُلَکُم پس کیست که مالك شود برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ َاللّه ِاز حکم خدای شَیئاً چیزیرا إِن أَرادَ اگر خواهد خدای بِکُم ضَرًّا بشما

قهری و هزیمتی قتلی و خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف أَو أَرادَ بِکَم یا اگر خواهد بشما نَفعاً سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهالی بَل کان َاللّه ُبلکه هست خدای بِما تَعمَلُون َبانچه شما می کنید خَبِیراً دانا میداند که قصد شما از تخلف چه بود شما مشغولی مال و فرزندان نداشتید.

صفحه : ۱۱۵۲

بَل ظَنَنتُم بلکه گمان بردید أَن لَن یَنقَلِب َالرَّسُول ُآنکه بازنگردد پیغمبر ص وَ المُؤمِنُون َو رجعت نکنند مومنان إِلی أَهلِیهِم بسوی اهالی خود بمدینه أَبَداً هرگز بلکه مشرکان ایشانرا بکشند و مستاصل گردانند وَ زُیِّن َذلِک َو آراسته شد اینکه گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر ص و اصحاب او را تا متمکن شد فِی قُلُوبِکُم در دلهای شما وَ ظَنَنتُم و گمان بردید ظَن َّالسَّوءِ گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد وَ کُنتُم و گشتید شما بدین گمان قَوماً بُوراً گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و نیّت وَ مَن لَم یُؤمِن بِاللّه ِو هر که نگرود بخدای وَ رَسُولِه ِو رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند فَإِنّا أَعتَدنا پس بدرستیکه ما آماده کردیم لِلکافِرِین َمر ناگرویدگانرا سَعِیراً آتش افروخته وَ لِلّه ِمُلک ُالسَّماوات ِوَ الأَرض ِو مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست یَغفِرُ می آمرزد گناهان بزرگ لِمَن یَشاءُ هرکرا میخواهد وَ یُعَذِّب ُو عذاب میکند بگناهان خرد مَن یَشاءُ هرکرا اراده میکند وَ کان َاللّه ُو هست خدای غَفُوراً آمرزنده توبه کنندگان رَحِیماً مهربان بر ایشان

سَیَقُول ُالمُخَلَّفُون َزود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایلند یعنی اعراب خواهند گفت إِذَا انطَلَقتُم آنگاه که برویـد إِلی مَغانِم َبسوی غنیمتها مراد غنائم خیبر است لِتَأخُـذُوها تا فراگیرید آنرا ذَرُونا بگذارید ما را نَتَّبِعکُم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در ذی الحجه سنه ست ّاز حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه فرمود و حکم شـد که هر که در حدیبیه حاضـر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شـد مخالفان گفتنـد بگذاریـد تا موافقت کنیم با شـما و بخیبر آییم یُرِیـدُون َمیخواهـد مخالفان أَن یُبَدِّلُوا آنکه تغییر دهنـد کَلام َاللّه ِسخن خـدای را یعنی حکم او را که فرمود که غیر از اهل حـدیبیه بـدین حرب نروند قُل لَن تَتَّبِعُونا بگو پیروی نخواهیـد کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید کَذلِکُم قال َاللّه ُهمچنین گفته است شـما را خدای مِن قَبـل ُپیش ازین قصّه شـما یـا پیش از آمـدن ما بمـدینه فَسَیَقُولُون َپس زود باشـد که گوینـد که اینکه حکم نکرده خـدای بَل تَحسُدُونَنا بلکه شـما حسـد می بریـد بر ما. تا در غنیمت شـریک شـما نشویم و نه چنین است که مخالفان میگوینـد بَل کانُوا لا یَفقَهُون َبلکه هستند که در نمی یابند إِلّا قَلِیلًا مگر اندک چیزیرا.

صفحه : ۱۱۵۳

قُل لِلمُخَلَّفِین َبگو مر اینکه بازمانـدگان را مِن َالأَعراب ِاز اهل بادیه سَتُدعَون َزود باشـد که خوانـده شویـد إِلی قَوم ٍبحرب گروهی أُولِی بَأس ٍشَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان

مسلیمه کذاب یا قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی حنین حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت آنکه شما را بجنگ مردمی محارب مبارز خواهد خواند که شما تُقاتِلُونَهُم کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشانرا أَو یُسلِمُون َیا مسلمان شوند اگر اینکه قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر ان تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فَإِن تُطِیعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شما است بقتال آن گروه یُؤتِکُم ُاللّه ُبدهد شما را خدای تعالی أَجراً حَسَناً مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وَ إِن تَتَوَلَّوا او اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید کَما تَوَلَّیتُم همچنانکه اعراض کردید مِن قَبل ُپیش اینکه از سفر حدیبیه یُعَذِّبکُم عذاب کند خدا شما را عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک در حق متخلفان چو اینکه همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال ما بچه أنجامد آیت امد که لَیس َعَلَی الأَعمی حَرَج ٌنیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود وَ لا عَلَی الأَعرَج ِو نه بر لنگ حَرَج ٌبزه است اگر از جهاد تخلّف کند وَ لا عَلَی المَرِیض ِو نه بر بیمار حَرَج ٌ تنگی دائمی اگر بحرب نرود چه اینها

معذوراند وَ مَن يُطِعِ اللّه َو هر که فرمان برد خدايرا وَ رَسُولَه ُو فرستاده او را در جهاد و غير آن يُدخِله ُجَنّات ٍ درآورد خدا او را در بهشتها و آن چنان بوستانها است که پيوسته تَجرِى ميرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير مساکن بهشتيان جويها وَ مَن يَتَوَل َو هر که اعراض کند از فرمان خداى و رسول او يُعَذِّبه ُعذاب کند خدا او را عَذاباً أَلِيماً عذابى که درد آن منقطع نگردد و الم او منقضى نشود و آن عذاب حرمان است چه بمخالفت امر خداى از دولت لقا مهجور و بنافرمانى رسول ص از سعادت شفاعت محروم خواهند بود نعوذ باللّه من الحرمان بيت مسوز ز آتش حرمانيم که هيچ عذاب ز روى سوز و الم چون عذاب حرمان نيست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم بحديبيه نزول فرمود خراش بن اميه رض را بمکه فرستاد تا ايشانرا اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعيه حرب ندارد و اهل مکّه خراش را از درآمدن و سخن کردن منع کردند آن حضرت صلى اللّه عليه و سلّم ثانيا ذو النورين رض را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او درافتاد پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم اصحاب را طلبيد ايشان بقول صحيح هزار و پانصد و بيست تن بودند و بيعت کردند بر آنکه با قريش قتال کنند و از حرب روى نتابند و در زير درخت سمره نشسته بود در کشاف آورده که چون حضرت در زير درخت سمره قرار گرفت شاخى از ان بر پشت مبارك او فرود آمد عبد اللّه مغفل

رض گويد كه من قائم بودم زير سر آنحضرت صلى اللّه عليه و سلّم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارك وى برداشتم و صحابه بيعت كردند بر مرگ و قتل و آنكه مطلقا نگريزند حضرت ص فرمود كه شما امروز بهترين اهل زمانيد در معالم از جابر رض نقل ميكند كه پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم فرمود كه بدوزخ نرود يك كس از انها كه در تحت الشجره بيعت كردند و اينكه را بيعت الرضوان گويند چه حق سبحانه ازين قوم خوشنود شد چنانچه ميفرمايد.

لَقَد رَضِىَ اللّهُ بتحقيق كه خداى خوشنود گشت عَنِ المُؤمِنِينَ از گرويدگان صحابه رض إِذ يُبايِعُونَكَ وقتى كه بيعت كردند با تو تَحتَ الشَّجَرَةِ در زير درخت سمره فَعَلِمَ پس ميداند خداى ما فِى قُلُوبِهِم آنچه در دلهاى ايشانست از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَيهِم بر ايشان وَ أَثابَهُم و پاداش داد ايشانرا فَتحاً قَرِيباً فتحى قريب كه فتح خيبر است يا مكه وَ مَغانِمَ كَثِيرَةً و غنيمتهاى بسيار از اخوّت و نقود و ضياع و عقار يَأخُذُونَها فرا ميگيرند آنها را از يهود خيبر و غير آن وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً و هست خدا غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حَكِيماً حكم كننده بمغلوبيت دشمنان وَعَدَكُمُ اللّهُ وعده كرده است شما را خدا اى امت مَغانِمَ كَثِيرَةً غنيمتهاى بسيار در بلاد فارس و روم بلكه در اطراف و اكناف عالم تَأخُذُونَها فراميگيريد آنرا تا قيامت فَعَجَّلَ پس تعجيل نقد داد لَكُم مر شما را هذِهِ اينكه غنيمت خيبر وَ كَفَّ و بازداشت و

کوتاه کرد أَیدِیَ النّاسِ دستهای مردمانرا یعنی اهل خیبر و حلفای ایشانرا که بنی اسد و غطفان بودند عَنکَم از شما تا حلفای یهود ترسیده بجنگ درنیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از شما سالم مانند وَ لِتَکُونَ و تا باشد آن غنیمت آیَةً لِلمُؤمِنِینَ نشان مر مومنان را براستی قول پیغمبر ص بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنایم وَ یَهدِیَکُم و برای آنکه نماید شما را صِرٰاطاً مُستَقِیماً راهی راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و بازگذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم اللّه برآنند که چون حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبر فرموده با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرحب روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه میان قلعهای خیبریان درآمدند و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع میلی بحدایق و مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام در نظر ایشان درآمد گفتند و اللّه محمّد ص و الخمیس در وی بحصار خود آوردند و آنحضرت ص فرمود که اللّه اکبر خربت خیبر انا اذ انزلنا بساحته قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال بنهادند و مسلمانان اوّل باهل مطاه حرب کردند و آن قلعه گرفته و بعد از ان حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمّد إبن اسحاق مذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را

فتح کردند پس نطاه شق از بعد از ان یهود بحصن صعب بن معاص متحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد و اقمشه و امتعه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتعال فرمودند و حضرت را صداعی طاری شده بخود سواری نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم اللّه وجهه مفتوح گشت و در ان قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین آن حصار برکنده سپری خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنائم بسیار بدست صحابه رض افتاد و گنج ابو الحقیق بازیافتنده و آنجا آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را زهر دادند بره زهرآلوده با وی بسخن درآمد که یا رسول اللّه ص از من مخور که مرا بزهر آلوده اند بیت ز خوان معجزه او گر نواله طلبی حدیث بره بریان شنو که ما حضر است.

صفحه : ۱۱۵۵

وَ أُخری وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لَم تَقدِرُوا قادر نشده اید عَلَیها بر آن و نمی دانید آنرا قَد أَحاطَ اللّه ُبدرستی که احاطه کرده است علم خدای بِها بآن مراد غنائم هوازن است یا مدائن فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت مر اینکه امت را دست دهد در اینکه داخل است وَ کانَ اللّه ُو هست خدای عَلی کُل ِّشَی ءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطاء غنائم قَدِیراً توانا وَ لَو قاتَلَکُم ُو اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند

از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الأدبارَ هر آئینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَ َلا یَجِدُون َ پس نیافتندی وَلِیًّا کارسازی که ایشانرا نگاهدارد وَ لا نَصِیراً و نه یاری که ایشانرا مددگاری نماید سُنَّةَ اللّه ِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی الَّتِی قَد خَلَت آن سنتی که گذشته است مِن قَبل ُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیاء بر ایشان غلبه کرده اند وَ لَن تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّه ِ مر سنت خدای را تَبدِیلًا تغییری هرچه در ازل مقدّر و مقرر شده لا محاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید قطعه تغییر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بفرمان قضا کار ندارد در دائره امر کم و بیش نگنجد با سرّ قدر چون و چرا کار ندارد آورده اند که وقتی که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاخته شبخون آوردند تا صحابه رض را بقتل رسانند یاران رسول اللّه ص غلبه کرده ایشانرا دستگیر گردند و پیش آنحضرت آوردند و آنحضرت ایشانرا آزاد کرد آیت نازل شد که وَ هُوَ الَّذِی و اوست آن خداوندی که از محض کرم کَف َ أَیدِیَهُم بازداشت دستهای کفار مکه را عَنکُم از شما تا صلح کردند وَ أَیدِیَکُم عَنهُم و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان بِبَطن ِ مَکَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِن بَعدِ أَن أَظفَرَکُم پس از انکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَیهِم بر ایشان مراد آن هشتاد سواراند وَ کان َاللّه ُو هست

خدای بِما تَعمَلُون َ بآنچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانه خدای بَصِیراً بینا و شما را بدان جزا خواهد داد.

صفحه : ۱۱۵۶

هُم ُالَّذِین َایشانند آنانکه کَفَرُوا کافر شدند وَ صَدُّوکُم و بازداشتند شما را عَن ِ المَسجِدِ الحَرام ِاز طواف مسجد حرام وَ الهَدی َ و منع کرد شتران را که از برای قربان آورده بودید مَعکُوفاً در حالتی که بازداشته شده بودند أَن یَبلُغ َاز انکه برسد مَحِلَّه ُ بجای او که مکان نحرست یعنی منی خلاصه معنی آنکه کفار مکّه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال گشتند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که در مکه هستند وَ لَو لا رِجال ٌمُؤمِنُون َو اگر نبودندی مردان گرویده وَ نِساءٌ مُؤمِنات ٌو زنان ایمان آورده در مکّه که شما لَم تَعلَمُوهُم ندانسته اید ایشانرا و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که کتمان ایمان می کردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشانرا نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلطاند أَن تَطَؤُهُم بدل است از رجال یعنی اگرنه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِیبَکُم پس میرسید بشما مِنهُم از جهت هلاک ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مومنان یا تاوانی چون کفارت و دیت بِغَیرِ عِلم ٍ متعلق بان تطؤهم است یعنی می کشتید ایشانرا بی آنکه دانید

هر آئینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان و اینکه از برای آنست لِیُدخِلَ اللّهُ تا داخل گرداند خدای فِی رَحمَتِهِ در بخشش خود مَن یَشاءُ هرکرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و گفته اند که دین اسلام لَو تَزَیَّلُوا اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران و در مک نبودندی لَعَذَّبنَا الَّذِینَ کَفَرُوا هر آئینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنهُم از اهل مکّه عَذاباً أَلِیماً عذابی مولم در عقبی و موجع در دنیا بقتل و سبی إِذ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا و یاد کن ای محمّد ص که چون کردند و درآوردند آنانکه نگرویدند فِی قُلُوبِهِم در دلهای خود الحَمِیَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِیَّةَ الجاهِلِیَّةِ حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری خدای بازدارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمّد ص را با یاران او در مکه نه میگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که بمنازل ما درنیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنزَلَ اللّهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ آرام و وقار خود را عَلی رَسُولِهِ بر فرستاده خود.

صفحه : ۱۱۵۷

وَ عَلَی المُؤمِنِینَ و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم اللّه الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمّد رسول اللّه کتابت کنند حق تعالی میفرماید که وَ أَلزَمَهُم و ثابت داشت خدا مومنان را کَلِمَةَ التَّقوی بر کلمه تقوی که کلمه شهادت است یا

بسم اللّه الرحمن الرحيم كه اهل مكه نه پسنديدند يا محمّد رسول اللّه كه بكتابت آن رضا ندادند وَ كانُوا و هستند مومنان أَحَق ًّ بِها سزاوارتر بدان كلمه از غير ايشان وَ أَهلَها و هستند اهل آن و اولى بدان كلمه وَ كانَ اللّهُ و هست خداى بِكُلِّ شَىءٍ عَلِيماً بهمه چيزها دانا بعد از رجوع از حديبيه بعضى از صحابه رض گفتند تعبير خواب پيغمبر ص راست شد و ما طواف خانه نكرديم و خلق و تقصير بجاى نياورديم آيت آمد كه لَقَد صَدَقَ اللّهُ هر آئينه راست كرد خداى و محقق ساخت رَسُولَهُ براى رسول و فرستاده خود الرُّؤيا آن خوابى كه ديده بود بِالحَقِّ براستى و بنابر حكمتى درين سال تاخير كرد و در سال آينده لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ هر آئينه درآييد شما بمسجد حرام إِن شاءَ اللّهُ آمِنِينَ اگر خواهد خداى تعالى در محلى كه ايمن باشيد از اعادى و گفته اند استثناى حكايت پيغمبر است كه در وقت تقرير رؤيا فرمود كه بمسجد الحرام درآيند ان شاء اللّه آمنين مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُم تراشندگان موى سرهاى خود وَ مُقَصِّرِينَ و چينندگان موى سر از مقراض يعنى بعضى تراشند و بعضى بچينند لا تَخافُونَ نترسيد از هيچكس فَعَلِمَ پس ميداند خداى ما لَم تَعلَمُوا آنچه ندانيد شما از حكمت در تاخير عمره فَجَعَلَ پس ساخت براى شما يعنى مقدر گردانيد مِن دُونِ ذلِكَ پيش ازين يعنى قبل از دخول مسجد الحرام جهت عمره قضا فَتحاً قَرِيباً فتحى نزديک كه فتح خيبر است تا دل مومنان از اندوه تاخير عمره خالى شده بآن فتح شادان گردند هُوَ الَّذِى أَرسَلَ اوست آن خداوندى كه فرستاد

رَسُولَه ُفرستاده خود را که محمّـد ص است بِالهُـدی برای راه نمودن خلق و بیان کردن احکام وَ دِین ِ الحَق ِو دین درست که اسـلام است لِيُظهِرَه ُ تا غالب گردانـد اینکه دین را عَلَی الـدِّین ِ کُلِّه ِ بر همه دین ها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسـلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسـی علی نبینا و علیه السـلام باشد وَ کَفی بِاللّه ِ و بسـنده است خدای شَـهِیداً گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمّد بن عبد اللّه نویسید غم مخورید که ما میگوئیم.

صفحه : ١١٥٨ مُحَمَّدٌ رَسُول ُاللّه ِ محمّد فرستاده خدای است بحق وَ الَّذِین َمَعَه ُو آنانکه با اویند از مومنان أَشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ سخت دل و غلیظانـد بر کفّار رُحَمـاءُ بَینَهُم مهربـان و مشـفقان میـان یکـدیگر تَراهُم می بینی تو ایشانرا رُکَّعاً رکوع آرنـدگان سُجَّداً سجودکنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که اینکه مناقب راجع بهمه صحابه رض است اما درین ایمـائی است باختصـاص هر یـک از خواص اصـحاب بمنقبتی خاص و الّـذین معه مـدح صـدیق است رضـی اللّه عنه که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار و اسفار مخصوص بوده اشداء علی الکفّار صفت فاروق است رضی اللّه عنه چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شـرک و نفاق همه علما را اتفاق است که رحماء بینم بغت ذی النورین است رضـی اللّه عنه و حیا و دلنوازی و وفای او مشهورست و معروف و نزد خالق و خلائق بدان صفات و سمات موسوم و

موصوف ترهم رُكَّعاً سُجَّداً شرح حال مرتضی علی است کرم اللّه وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا حدیکه هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت وی باسماع خادمان عتبه علیه اش میرسید یَبتَغُون َمی طلبند اینکه بزرگان فَضلًا مِن َاللّه ِافزونی از خدای یعنی زیادتی ثواب میجویند وَ رِضواناً و خوشنودی حضرت او می طلبند سِیماهُم علامتهای ایشان فِی وُجُوهِهِم در رویهای ایشان ظاهر بوده مِن أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده چه روی نمازگزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثّر صلاته بالليل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مذکورست که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شود انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد بیت درویش را گواه چه حاجت که عاشق است رنگ رخش ز دور به بین و بدان که هست ذلِكَ َاینکه وصف که مذکور شد مَثَلُهُم صفت ایشان است فِی التَّوراهِ در کتاب موسی علیه السلام یعنی بدین صفت مذکورانـد در توریت ایشان وَ مَثَلُهُم فِی الإِنجِیل ِو صفت ایشان است در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مذکوراند یا صفت ایشان در توریت و انجیل کَزَرع ٍمانند کشتی است که در اوّل أَخرَج َشَطأَه ُبیرون می آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید فَآزَرَه ُپس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاستَغلَظَ پس سطبر شود فَاستَوی عَلی سُوقِهِ ِپس بایستد بر ساقهای خود یعنی اوّل دانه بود پس گیاه ضعیف شود و بآخر درختی گردد یُعجِب ُالزُّرّاع َبشگفت آرد مزارعان

را قوت و سطبری و راستی و خوبی او و اینکه مثل است ممثّل وی حضرت پیغمبر است صلی اللّه علیه و سلّم و یاران وی اند که باول دعوت اسلام ضعیف بود هرچند برآمد قوّت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه اینکه تمثیل فرمود لِیَغِیظَ تا خشم گیرند بِهِم ُالکُفّارَ بیاران پیغمبر کافران امام قشیری رح فرموده که آیت در شان اصحاب رض است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن دارد داخل کفّار خواهد بود نعوذ باللّه منها وَعَدَ اللّه ُالَّذِین َ آمَنُوا وعده کرد خدا آنانرا که گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کردند کردارهای پسندیده و ستوده مِنهُم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده است مَغفِرَهً آمرزش گناهان وَ أَجراً عَظِیماً و مزدی بزرگ و در تف عجائب آورده که مراد از عمل صالح اینجا دوستی صحابه است رضوان اللّه علیهم اجمعین.

صفحه : ۱۱۵۹

سوره الحجرات

مدنیه وّ هی ثمانی عشره آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ- یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید لا تُقَدِّمُوا پیش مبرید اقوال خود را بَین َ یَدَی ِ اللّه ِ وَ رَسُولِه ِ پیش از قول خدا و رسول یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر ص که او بآن داناتر است وَ اتَّقُوا اللّه َ و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا و فعلا إِن َّ اللّه َ سَمِیع ٌ بدرستی که خدای شنوا است مر اقوال

شما را عَلِيم ٌداناست بافعال شما يا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا اى گروه گرويدگان لا تَرفَعُوا بلند مكنيد أَصواتَكَم آوازهاى خود را فَوق َ صَوت ِ النَّبِى ِّبالاى آواز پيغمبر ايشانرا تعليم مراسم ادب ميفرمايد يعنى چون سخن گوئيد آواز خود را بلندتر از آواز وى برمداريد وَ لا تَجهَرُوا و آشكارا مسازيد لَه ُبِالقَول ِ براى او سخن را يعنى آواز بلند مكنيد كَجَهرِ بَعضِكُم همچو آشكارا كردن برخى از شما لِبَعض ٍ مر بعضى را بلكه آواز خود را نرم تر سازيد تا مراعات لوازم ادب كرده باشيد و گفته اند او را بنام و كنيت مخوانيد- چنانچه يكديگر را ميخوانيد بلكه او را يا نبى اللّه ص و يا رسول اللّه و يا حبيب اللّه ص خطاب كنيد أَن تَحبَطَ أَعمالُكُم تا باطل نشود عملهاى شما بسبب اينكه جراءت و بى ادبى وَ أَنتُم لا تَشعُرُون َو شما ندانيد كه عملهاى حبط شده تبرّك ادب بزرگان گفته اند من ترك الادب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابليس بيك بى ادبى ضائع شد بيت نگاهدار ادب در طريق عشق و نياز كه گفته اند طريقت تمام او ادب است آورده اند كه ثابت بن قيس رضى اللّه عنه مردى بلند آواز بوده پيوسته با حضرت مصطفى صلى اللّه عليه و سلّم بلند سخن ميگفتى چون اينكه آيت نازل شد بخانه بنشست و بگريه و زارى مشغول شد خبر بآن حضرت ص رسيده او را طلبيد و گفت چيست حال تو گفت يا رسول اللّه ص در گوش من گرانى است و من در مجلس شما بآواز بلند سخن ميگويم ترسيدم كه عمل من حبط شده

باشـد حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم فرمود که راضـی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شـهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت رض گفت خوشـنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شـما برندارم آیت در شان او آمد که.

صفحه : ۱۱۶۰ إِن َالَّذِین َیَغُضُّون َبـدرستی که آنانکه فرو میدارنـد أَصواتَهُم آوازهای خود را عِندَ رَسُول ِاللّه ِنزدیک رسول خـدای و بـادب و احترام و آواز نرم سـخن میگوینـد أُولئِک َآنگروه الَّذِین َامتَحَن َاللّه ُآناننـد که امتحان کرده است خـدای قُلُوبَهُم لِلتَّقوی دلهـای ایشـانرا برای قبول تقوی در کشف الاسـرار فرموده که پـاکیزه کرده است حق سـبحانه دلهـای ایشان را و آزمودن بمعنی پـاک کردن است همچنـان که زر را در کوره اخلاـص نهنـد تا غشـها بسوزد و طلای خالص بمانـد گوینـد که اینکه زر آزموده است بیت در کوزه امتحـان گرم بگـدازی منّت دارم که بی غشم میسـازی لَهُم مر اینکه گروه پـاکیزه دلان را است مَغفِرَهٌ آمرزش گناهان وَ أَجرٌ و مزدی عَظِیم ٌبزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم سریّه فرستاد بحیّی از احیای بنی النضـیر و آن سریه اسیری چند از ان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقـان بن بـدر و غیر ایشـان از پی اسـیران خود بمـدینه آمدنـد نزدیک نیم روز بود که حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم استراحت فرموده بودنـد ایشان بـدر یک یک حجره از حجرات طاهره میرفتنـد و نعره میزدنـد که ای محمّد ص بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر آنحضرت صلی اللّه علیه

و سلّم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا گیر و نصفی را آزاد کن آنحضرت ص همخیال کرد آیت آمد إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ بدرستی آنانکه ندا می کنند ترا مِن وَراءِ الحُجُرات از بیرون حجرها یا از پیش آن أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند وَ لَو أَنَّهُم و اگر ایشان صَبَرُوا صبر کردندی حَتّی تَخرُجَ تا بیرون آئی تو إِلَیهِم بسوی ایشان لَکانَ هر آئینه بودی خَیراً لَهُم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَ اللّه غَفُورٌ و خدا آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَحِیمٌ مهربانست بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت بیت سرمایه ادب بکف آور که اینکه متاع آنرا که هست ابد آیدش بدست آورده اند که حضرت رسالت پناه ص در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا فراگیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقعه بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه درگذشتند و طرح محبتی مجدّد انداختند مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوه ابا نمودند آنحضرت ص خالد بن ولید رض را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که

احتیاط تمام در کار ایشان بجای آور و تعجیل منمای خالد رض برفت و کسی را بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز با جماعت میگذارند و اشعار اسلام از ایشان ظاهرست باز آمده با خالد رض گفت و خالد رض بعرض حضرت پناه صلی اللّه علیه و سلّم رسانید آیت آمد که.

صفحه : ۱۱۶۱

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِن جاءَکُم اگر بیاید بشما فاسِق دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر باشد و بخلاف واقعه گوید فَتَبَیَّنُوا پس تفحص کنید و نیکو در پی آن روید أَن تُصِیبُوا تا نرسانید مکروهی قَوماً بگروهی بِجَهالَةٍ بنادانی یعنی گمان برید که کافراند و بایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصبِحُوا پس گردید عَلی ما فَعَلتُم بر آنچه کرده باشید نادِمِینَ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد وَ اعلَمُوا أَنَّ فِیکُم رَسُولَ اللّهِ و بدانید آنکه میان شما فرستاده خدای است و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید لَو یُطِیعُکُم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود و برای شما کار کند فِی کَثِیرٍ مِنَ الأَمرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّم هر آئینه در رنج افتید و هلاک شوید وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده است إِلَیکُمُ الإِیمانَ بسوی شما گرویدن و توحید را وَ زَیَّنَهُ و آراسته است ایمان را فِی قُلُوبِکُم در

دلهای شما ای مومنان بنصب ادلّه و توضیح حجج و براهین وَ كَرَّه َ-و مکروه گردانیده است إِلَيكُم ُالكَفرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَ الفُسُوقَ َ-و بیرون رفتن از راه راست وَ العِصيانَ َ-و نافرمانی کردن أُولئِكَ َ-آن گروه که تحقیق اخبار کنند هُمُ ُالرّاشِدُونَ َ-ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تنزیه از کفر فَضلًا برای فضلی است مِنَ َ-اللّه ِ از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته وَ نِعمَةً و نعمتی است از حضرت او وَ اللّه ُعَلِيم ٌو خدای داناتر است بصدق و کذب مخبران حَكِيم ٌحکم کننده و محکم کارست در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنه ها میزاید رباعی هرگز سخنان شبه آمیز مگوی وان راست که هست فتنه انگیز مگوی خامش کن و گر چاره نداری ز سخن شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی آورده اند که در میان عبد اللّه بن رواحه رض و إبن ابی بحضور حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بمدد آمدند و مهم از شتم و سب بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد.

صفحه : ۱۱۶۲

وَ إِن طائِفَتانِ ِو اگر دو گروه مِنَ َ-المُؤمِنِينَ َ-از گرویدگان اقتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصلِحُوا پس صلح کنید بَينَهُما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدا و رسول او فَإِن بَغَت پس اگر ستم کند و افزونی جوید إِحداهُما یکی از ان دو طائفه عَلَى الأُخرى بر آن دیگر و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی

نشود فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبغِی پس قتال کنید بآن گروه که بغی میکنند حَتّی تَفِی ءَ تا بازگردند إِلی أَمرِ اللّه ِ بحکم خدای و گردن نهند بر ان فَإِن فاءَت پس اگر بازگردند آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فَأَصلِحُوا بَینَهُما پس اصلاح کنید میان ایشان بِالعَدل ِ براستی یعنی میل مکنید بیک طائفه و از راه حق تجاوز منمائید وَ أَقسِطُوا و داد کنید در همه کارها إِن َّاللّه َ بدرستی که خدای یُحِب ُّالمُقسِطِین َ دوست دارد عدل کنندگانرا که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت می کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل است رباعی عدل چون لشکری ست جان افزای عدل مشاطه ایست ملک آرای عدل کن زان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل إِنَّمَا المُؤمِنُون َ إِخوَةٌ جز اینکه نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسب اند با اصل واحد که آن ایمان است فَأَصلِحُوا پس صلاح آرید بَین َ أَخَوَیکُم میان برادران شما هرگاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخالف افتد دو کس اند یا مراد انبای اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند وَ اتَّقُوا اللّه َ و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّکُم تُرحَمُون َ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم استهزاء میکردند بر درویشان صحابه چون عمار رض و بلال رض و سلمان رض و خباب رض و صهیب رضی اللّه عنهم اجمعین حق سبحانه آیت فرستاد که یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لا یَسخَر باید

که فسوس نکنند و استخفاف ننمایند قَوم ٌ گروهی از شما مِن قَوم ٍ از گروهی دیگر عَسی أَن یَکَونُوا شاید که باشند آنها خَیراً مِنهُم بهتر از استهزاء کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات رض ام سلمی رضی اللّه عنهن را بقصر قامت یا صفیه رض را به یهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود وَ لا ـ نِساءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِن نِساءٍ از زنان عَسی أَن یَکُن َ خَیراً مِنهُن َ شاید که باشند آنها که استهزاء کرده شدند بهتر از استهزاء کنندگان و ثابت بن قیس عیب یکی از صحابه رض گفت از ان نیز نهی آمد وَ لا تَلمِزُوا و عیب مکنید أَنفُسَ ِکُم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحداند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد مصرعه یب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز ابو مالک انصاری عبد اللّه بن ابی حذید رض را گفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود صفحه : ۱۱۶۳

وَ لا ـ تَنابَزُوا بِالأَلقاب ِ و مخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشانرا بیهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بِئس َ الِاسم ُ الفُسُوق ُ بدنامی است که کسی را یاد کنند بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعدَ الإِیمان ِ بعد از دخول او در ایمان وَ مَن لَم یَتُب و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره فَأُولئِک َ پس آنگروه هُم ُ الظّالِمُون َ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در

معرض سخت و عتاب بادشاهی می آرند یا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا اجتَنِبُوا ای گروه گرویدگان بپرهیزید و بگذارید كَثِيراً مِن َالظَّن ِ بسیاریرا از گمانها إِن َّبَعض َالظَّن ِبدرستی که بعضی از گمان إِثم ٌبزه است و گناه بر آن متفرع میشود و باید دانست که گمان چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدا و بمومنان در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان– دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است سوم مندوب الیه و آن تحرّی باشد در امر قبله و غیره و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح در آن ظن در امور دنیا و مهمات معیشت و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل بیت بد نفس مباش و بدگمان باش وز فتنه و مکر در امان باش آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی اللّه عنهم در بعضی اسفار سلمان رضی اللّه عنه را نزد پیغمبر فرستاد ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت ص باسامه رض حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان رض باز آمده صورت حال بازگفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشك شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد از ان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم آمدند

فرمود که چیست که آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت ص فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و اینکه آیت نازل شد که وَ لا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید وَ لا یَغتَب بَعضُکُم و باید که غیبت نه کنند بعضی از شما بَعضاً بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان رض کردید و غیبت آن است که غائبانه کسی سخنی گوید که اگر بمواجهت با او گویند آنرا کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که أَ یُحِبُّ آیا دوست میدارد أَحَدُکُم یکی از شما أَن یَأکُلَ آنرا که بخورد لَحمَ أَخِیهِ گوشت برادر خود را مَیتاً در حالتی که مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از ان تنفر نماید فَکَرِهتُمُوهُ پس مکروه دارید آنرا که بخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کارهید باید که غیبت را کاره باشید رباعی آنکس که لوای غیبت افراخته است و از تن مردگان غذا ساخته است و آنکس که بعیب خلق پرداخته است زانست که عیب خویش نشناخته است وَ اتَّقُوا اللّهَ و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن إِنَّ اللّهَ تَوّابٌ بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَحِیمٌ مهربانست بر آنانکه باز ایستند از غیبت- گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتی که بلال رض بر بام بیت الحرام زادها اللّه تعالی تعظیما و شرفا باذان مشغول بوده در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمّد

ص هیچکس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز اینکه کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیت آمد که.

صفحه : ۱۱۶۴

یا أَیُّهَا النّاس ‌ٔای مردمان إِنّا خَلَقناکُم بـدرستی که آفریـده ایم ما شـما را مِن ذَکَرٍ وَ أُنثی از مردی و زنی که آدم ع و حواانـد ع چون همه ز یک پدر و مادر باشـید پس بنسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد شـعر النّاس من جهه التمثال اکفاء ابوهم آدم و الام حواء و نعم من قـال قطعه نیست آدمیـانی که تفـاخر درزنـد از راه دانش و انصاف چه دور افتادنـد نرسـد فخر کسـی ز نسب بر دگری چونکه در اصـل ز یـک آدم ع و حوا ع زادنـد و آنکه بقبائـل و عشـائر می نازد بایـد که بدانـد که شـعب و بطون برای تعـارف است نه برای تفـاخر چنـانچه می فرمایـد وَ جَعَلناکُم شُـعُوباً و گردانیـدیم شـما را شـعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَ قَبائِلَ ‌ٔو قبیلهای منتسب بشعوب لِتَعارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی را بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشـید بقبیله متمیز شوید چنانچه زید قریشی از زید تمیمی و بباید دانست شعوب مشتمل بر قبائل چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشـتمل بر چنـد قبیله که یکی از انهـا کنانه است و قبیله بر عمائر اشـتمال دارد چنانچه قریش عمائر است از کنانه و بعـد از عمـائر بطون است چون لوی که بطنی است از قریش و پس از ان افخـاذ است چون هاشم که فخـذی است از لوی پس عشائر است چون عباس از هاشم و بعد از ان فصیله باشد و آن

اهل بیت است چون بنی العباس و گفته انـد شـعوب از قحطان باشد و قبائل از عدنان و قولی آنست که شـعوب از عجم است و قبائل از عرب و بر هر تقدیر إِنَّ أَكرَمَكُم بدرستی که بزرگترین شما عِندَ اللّه ِ نزدیک خدا أَتقاكُم پرهیزگارترین شما است چه بتقوی نفوس را رتبه کمـال حاصـل گردد و هرکرا تقوی بیشـتر قـدم او در مرتبه فضـیلت بیشـتر که الشـرف بـالعلم و الادب لا بالاصـل و النسب بیت بـا ادب بـاش تـا بزرگ شوی که بنـدگی نتیجه ادب است إِنَّ اللّه َ عَلِيمٌ بـدرستی که خـدای دانا اسـت باصل و نسب شـما خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب شـما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتنـد یـا رسول اللّه ص تمام عرب تنها بنزد تو آمـده انـد و ما باهل و عیال آمـده ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده انـد و ما عنان کشـیده داشتیم القصه منتی عظیم داشـتند بر پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قالَتِ الأَعرابُ گفتنـد اهـل بادیه از اسـد و غطفان که آمَنّا ما ایمان آورده ایم و گرویـده ایم قُل لَم تُؤمِنُوا بگو که ایمان نیاورده ایـد چه ایمان اقرار بزبان است با تصدیق دل و شـما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده ایم وَ لكِن قُولُوا أَسـلَمنا و لیکن بگوئید که اسـلام آورده ایم مراد از اسلام اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام، و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی وَ لَمّا يَدخُلِ الإِيمانُ و درنیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُم در دلهای شما

لا جرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَ إِن تُطِيعُوا اللّه َوَ رَسُولَه ُو اگر فرمان برید خدای را و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق درگذرید لا يَلِتكُم كم نگرداند خدا شما را مِن أَعمالِكُم شَيئاً ار مزد كارهای شما چيزيرا بلكه تمام و كمال بشما رساند إِن َّاللّه َغَفُورٌ بدرستی كه خدا آمرزنده است گناهی را كه از مطيعان صادر شده باشد رَحِيم ٌمهربان است بتوفيه اجور ايشان.

صفحه : ۱۱۶۵

إِنَّمَا المُؤمِنُون َجز اينكه نيست كه گرويدگان حقيقی الَّذِين َآمَنُوا آنانند كه ايمان آورده اند بِاللّه ِوَ رَسُولِه ِبخدا و رسول خدا بخلوص نيت و صفائی طويّت ثُم َّلَم يَرتابُوا پس شك نكردند بدل بعد از اقرار بزبان وَ جاهَدُوا و برای تحقيق ايمان خود جهاد كردند بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم بمالهای خود كه بغازيان نفقه كردند يا برای ايشان سلاح خريدند و بنفسهای خود كه مباشر حرب شدند با كفّار فِي سَبِيل ِاللّه ِدر راه رضای خدای أُولئِك َآن گروه مومنان مجاهدان هُم ُالصّادِقُون َايشانند راست گويان در دعوی ايمان بعد از نزول اينكه آيت همان گروه آمده سوگند خوردند كه ما مومن صادقيم آيت آمد كه قُل بگو ای محمّد صلی اللّه عليه و سلّم ايشانرا أَ تُعَلِّمُون َاللّه َآيا خبر ميكنيد شما خدای را بِدِينِكُم بكيش خود و بدروغ سوگند ميخوريد بر ايمان وَ اللّه ُيَعلَم ُو حال آنست كه خدای ميداند ما فِي السَّماوات ِآنچه در آسمانها است از كوائن علوی وَ ما فِي الأَرض ِو آنچه در زمين است از حوادث سفلی وَ اللّه ُبِكُل ِّشَي ءٍ و خدای بهمه چيزها عَلِيم ٌدانا است و هيچ چيز

برو پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست یَمُنُّون َعَلَیک َمنّت می نهند بر تو أَن أَسلَمُوا بآنکه اسلام آورده اند قُل لا تَمُنُّوا بگو منّت منهید عَلَی َّبر من إِسلامَکُم باسلام خود بَل ِاللّه ُبلکه خدا یَمُن ُّمنّت می نهد عَلَیکُم بر شما أَن هَداکُم بآنکه راه نموده است شما را لِلإِیمان ِبسوی ایمان إِن کُنتُم اگر هستید شما صادِقِین َراست گویان در دعوی ایمان إِن َّاللّه َیَعلَم ُبدرستی که خدای میداند غَیب َالسَّماوات ِوَ الأَرض ِآنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَ اللّه ُبَصِیرٌ و بدرستی که خدا بینا است بِما تَعمَلُون َبآنچه شما می کنید از اظهار ایمان و ابطال نفاق.

صفحه : ۱۱۶۶

سوره ق

مکیه وّ هی خمس و اربعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- ق- حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه اللّه فرمود که اینکه حروف مر نثر را بجای تشبیبست مر نظم را چه سامع بمجرد استماع اینکه حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد ازو می آید منثور است نه منظوم پس در ایراد اینکه حروف ردّ قول جماعتی است که قرآن را شعر میگویند و درین حروف ق بعینه گفته اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهّار و قدس و قیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمّد ص بر عمل آنچه مأمور شده امام ابو اللیث رحمه اللّه فرموده که معنی قاف آنست که اللّه قائم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بگرداگرد زمین حق سبحانه او را از

زبرجد سبز آفریده بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و نحن اقرب الیه من حبل الورید درین صورت از ان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوّت قلب حبیب خود وَ القُرآن ِ المَجِیدِ و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث نگرویدند بَل عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَن جاءَهُم از انکه آمد بدیشان مُنذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنهُم از جنس ایشان فَقال َالکافِرُون َ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان است بکفر هذا اینکه برگزیدن محمّد ص برای رسالت شَی ءٌ عَجِیب ٌ چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند أَ إِذا مِتنا آیا چون بمیریم ما وَ کُنّا تُراباً و گردیم خاک ما را بعالم حیات ز خواهند گردانید و روح ما بجسد رجعت خواهد کرد ذلِکَ َاینکه ردّ ما بحیات رَجع ٌبَعِیدٌ بازگشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشانرا گفت قَد عَلِمنا بدرستی که ما می دانیم ما تَنقُص ُالأَرض ُ آنچه کم گرداند زمین مِنهُم از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَ عِندَنا و نزدیک ما کِتاب ٌحَفِیظٌ کتابی است نگاهدارنده مر تفاصیل ایشانرا پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آنرا نیز فراموش نکنیم پس اعاده ایشان از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بَل کَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده بِالحَق ِّبقرآن راست و درست

یا بمحمد ص لَمّا جاءَهُم آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نموده و حجت لازم کرده فَهُم فِی أَمرٍ مَرِیجٍ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و اضطراب آورده در شان قرآن که گاهی او را سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باب پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم که وقتی او را مجنون می خوانند و وقتی کاهن و گاهی مفتری.

صفحه : ۱۱۶۷

أَ فَلَم یَنظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر إِلَی السَّماءِ بسوی آسمان که واقع است فَوقَهُم زبر سر ایشان که بمحض قدرت کَیفَ بَنَیناها چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَ زَیَّنّاها و بیاراستیم آنرا بستارگان وَ ما لَها و نیست آنرا مِن فُرُوجٍ هیچ شکافها و فروجها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی دلیل است بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت وَ الأَرضَ مَدَدناها و زمینها را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب وَ أَلقَینا فِیها و افگنده ایم در وی رَواسِیَ کوههای بلند و استوار پارچای وَ أَنبَتنا فِیها و برویانیدیم در زمین مِن کُلِّ زَوجٍ از گونه نباتی بَهِیجٍ نیکو و آراسته و بهجت و شادی افزاینده و اینکه همه که کردیم تَبصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَ ذِکری و از برای یاد و پند گرفتن لِکُلِّ عَبدٍ مُنِیبٍ مر هر بنده بازگردنده را بخدای وَ نَزَّلنا و فرو فرستادیم مِنَ السَّماءِ از ابر یا از جانب آسمان ماءً مُبارَکاً آبی بسیار منفعت فَأَنبَتنا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنّاتٍ بوستانها مشتمل بر

اشجار و اثمار وَ حَبَ ّالحَصِيدِ و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه را که از شان او آن است که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَ النَّخلَ باسِقاتٍ و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لَها مر آن خرمابنان را طَلعٌ نَضِيدٌ غلاف درهم بسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه درو و اینکه همه برویانیدیم رِزقاً لِلعِبادِ برای روزی مر بندگان را وَ أَحيَينا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان بَلدَةً مَيتاً زمین مرده افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذلِكَ همچنین باشد الخُرُوجُ بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که بشمه ای از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیابد بار چرا بدانه انسانیت اینکه گمان باشد فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلّی خاطر مبارک حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد که میفرماید كَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَومُ نُوحٍ گروه نوح ع که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح علیه السلام را وَ أَصحابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه یمامه یا بیر معطّله یا جبل فتح مر نبی خود حنظل بن صفوان را وَ ثَمُودُ و قوم ثمود صالح را.

صفحه

وَ عادٌ وَ فِرعَون ُو قوم عاد هود عليه السلام را و قوم فرعون موسى عليه السلام را وَ إِخوان ُلُوطٍ وَ أَصحاب ُالأَيكَهِ و برادران لوط عليه السلام يعنى اصهارا و مر او را و اصحاب ايكه شعيب عليه السلام را وَ قَوم ُتُبَّعٍ و قوم تبع مرتبع ع را و در سوره دخان شمه از حكايت وى گذشت و اخبار بواقى انبياى ع مذكوره هر يك در محل خود مسطور شده كُل ٌّهمه ايشان كَذَّب َالرُّسُل َ تكذيب كردند همه پيغمبران عليه السلام را زيرا كه انبياء مصدق يكديگراند پس تكذيب يكى از ايشان تكذيب همه ايشان باشد چون تكذيب كردند فَحَق َّوَعِيدِ پس مسلم شد و فرود آمد بر ايشان وعيد من يعنى آنچه وعده كرده بودم از عذاب أَ فَعَيِينا يا عاجز شده ايم و رنج يافته بِالخَلق ِالأَوَّل ِبآفرينش خلق اوّل تا فرومانيم در آفرينش ثانى! مشركان مكه معترف بودند بآنكه حق تعالى مبدع خلق است در اوّل پس ميفرمايد كه كسى كه قادر بود بر آفرينش جمعى بى ماده و مدد چرا توانا نه بود بر اعاده ايشان بجميع مواد و ردّ حيات بآن و بى شبه ما بر ان قادريم و قوّت داريم بَل هُم بلكه كافران فِى لَبس ٍ در شك و شبه اند بسبب وساوس شيطانى مِن خَلق ٍجَدِيدٍ از آفرينش نو يعنى بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت مى بينند و در خلق جديد محققان را نكتهاى نازك و سخنان لطيف و دقيق است و بر بعضى از ان در تفسير همين آيت از جواهر التفسير اطلاع توان يافت وَ لَقَد خَلَقنَا الإِنسان َو بدرستى كه ما

آفریـدیم آدمی را وَ نَعلَم ُو میدانیم ما تُوَسوِس ُبِه ِ نَفسُه ُ آن چیزی که وسوسه میکند مر او را بدان نفس او از اندیشـهای بد وَ نَحن ُ أَقرَب ُ إِلَیه ِ و مـا نزدیکـتریم بسوی انسـان مِن حَبـل ِ الوَرِیـدِ از رگ جـان وی بوی و اینکه نزدیکی بوی و اینکه نزدیکی بوی بعلم و قـدرت است نه بمکان و مسافت ماوردی رحمه اللّه فرموده که حبل الورید کیست متصل بدل و علم خدای بر بنده نزدیـک تر است از علم دل وی بوی و گفته انـد مـا نزدیـک تریم بحـال وی از کسـیکه نزدیـک تر باشـد از حبـل الوریـد بوی صاحب بحر الحقائق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است بوی پس درین سخن ایما است بآنکه حق سبحانه از ان به بنـده اقرب است پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبـد بیابد حق را نیز هرگاه که جوید یابد و اذا سألک عبادی عنی فـانی قریب در زبور آمـده که الاـ من طلبنی وجـدنی مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الوریـد تو فگنـده تیر فکرت را بعیـد ای کمان و تیرها برساخته صید نزدیک و تو دور انداخته و بباید دانست که قرب حق بیچون و بیچگونه باشد ای عزیز کیفیّت قرب جان را که پیوسـته است بتن در نمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدّس و منزّه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مـذکورست نظم قرب بیچون است جانب بتو قرب حق را بدانی ای عمو قرب نی بالا و پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آن ست

که فرمود و اسجد و اقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و اینکه قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد اللّه کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم و دیگر خواص درگاه را بخصائص برّ و شواهد لطف که و نحن اقرب الیه من حبل الورید اوّل او را قربی دهد غیبی تا از جهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلشن باز برد و از هستی موهوم میکاهد و هستی اصلی ظهور زیاده میکند تا چنانکه در اوّل خود بوده در آخر هم خود باشد اینجا علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بخود باقی ماند نظم موج بحر لمن الملک برآید ناگاه غرق گردند در آن بحر چه درویش و چه شاه خرمن هستی موهوم چنان سوزاند آتش عشق که نی دانه بماندنی کاه .

صفحه : ۱۱۶۹

إِذ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیان ِ یاد کن چون فراگیرند دو فرشته فراگیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند عَن ِ الیَمِین ِ از جانب راست همنشینی وَ عَن ِ الشِّمال ِ قَعِیدٌ و از جانب چپ همنشینی یعنی اینکه دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشنده ما یَلفِظُ بیرون نیفگند از دهن خود مِن قَول ٍ هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی إِلّا لَدَیه ِ مگر نزدیک او رَقِیب ٌ نگهبانی بود عَتِیدٌ آماده که

فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت اولی مذکور است که بر عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک موکل بر دندانهای پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان پس چگونه در مالا یعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و مالا یعنی بسیار میگوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه نظم ابلهی از صرفه زر میکنی صرفه گفتار کن ار میکنی مصلحت آنست زبانت زیر کام تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و بد و نیک او در قید کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد وَ جاءَت سَکرَةُ المَوت ِو بیامد بیهوشی مرگ بِالحَق ِبامر خدای که درست و راست است گویند مر او را ذلِكَ اینکه مرگ است ما کُنت مِنه تَحِیدُ آنچه تو بودی که از ان میگریختی و میترسیدی و او را مکروه داشتی وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شد از قبرها برآیند ملائکه گویند ذلِكَ اینکه روزست یَوم الوَعِیدِ روز که خلقان را بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند وَ جاءَت و می آید در روز محشر بعرصه حشر کُل نَفس ٍهر کس مَعَها سائِق با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَ شَهِیدٌ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه از سایق فرار میسّر نه از پیش شاهد انکار متصوّر و بهر کس از حق تعالی

خطاب میرسد که لَقَد کُنتَ بدرستیکه بودی تو در دنیا فِی غَفلَةٍ در بیخبری مِن هذا ازین روز فَکَشَفنا عَنکَ پس برداشتیم از دیده تو غِطاءَکَ پوشش جهل و غفلت ترا تا هر چه شنیده بودی معاینه بینی فَبَصَرُکَ الیَومَ پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب ازو حَدِیدٌ تیز است، و گفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَ قالَ قَرِینُهُ و گوید همنشین او یعنی ملکی که برو موکل بود هذا اینست ما لَدَیَّ آنچه نزدیک من بود عَتِیدٌ حاضرست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسایق و شهید که- صفحه : ۱۱۷۰ أَلقِیا فِی جَهَنَّمَ بیفگنید در دوزخ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ هر کافری ستیزنده که گردن کش باشد مَنّاعٍ لِلخَیرِ منع کننده مر خیر را یعنی بازدارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود- صفت دیگرش اینکه که مُعتَدٍ درگذرنده بود از حدود الهی مُرِیبٍ شک آرنده در وحدانیت الَّذِی جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللّهِ با خدای با حق إِلهاً آخَرَ خدای دیگر فَأَلقِیاهُ پس درافکنید او را فِی العَذابِ الشَّدِیدِ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افگنند گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلّط بود مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قالَ قَرِینُهُ گوید همنشین او یعنی

آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنا ای پروردگار ما ما أَطغَیتُه من گمراه نکردم او را و در باره او از حد در نگذشتم وَ لکِن کان و لیکن بود فِی ضَلال بَعِید در گمراهی دور و دراز و از ان بازنگشت قال گوید حق سبحانه و تعالی لا تَختَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَیَّ نزدیک من که هیچ فائده بدین خصومت مترتب نیست وَ قَد قَدَّمت و بدرستی که من پیش فرستادم إِلَیکُم بِالوَعِید بشما وعید خود در کتب خود بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست ما یُبَدَّل القَول تغییر داده نشود سخن لَدَیَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وَ ما أَنَا بِظَلّام و نیستم من ستم کننده لِلعَبِید مر بندگان را که بی استحقاق ایشانرا عذاب کنم یَوم نَقُول یاد کن روزی را که گوید خدای و حفص بنون میخواند یعنی گوئیم ما لِجَهَنَّم مر دوزخ را هَل امتَلَأت آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شده یا نی خدا اینکه گوید وَ تَقُول و میگوید دوزخ هَل مِن مَزِید آیا هیچ زیادتی هست اینکه استفهام بمعنی سؤال است یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافران بفرستد بوی تا پر شود و قولی آنست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمیه فیقول قط قط بیت آن قدم حق را بود کو را کشد غیر حق خود کی گمان او کشد امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان برانند که استفهام بمعنی

نفی است یعنی لا مزید یعنی پرشدم و زیادتی را گنجایش نیست وَ أَزلِفَت ِ الجَنَّهُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلمُتَّقِین َغَیرَ بَعِیدٍ مر پرهیزگاران را تاکید است یعنی بهشت ایشانرا نزدیک بود نه دور و اینکه پیش از ان باشد که ایشانرا به بهشت برند اوّل بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی درآرند تا لذتش بیفزاید پس خدای فرماید.

صفحه : ۱۱۷۱

هذا اینست ما تُوعَدُون َ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و اینکه را آماده کرده ایم لِکُل ِّ أَوّاب ٍ برای هر بازگردنده از شرک بتوحید یا از معصیّت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِیظٍ نگاه دارنده حدود شرح یا رعایت کننده امر و نهی و گفته اند نگاهدارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس ترا یک پند بس در هر دو عالم ز جانت برنیاید بی خدا دم مَن خَشِیَ َ الرَّحمن َ هر که ترسد از خدای بِالغَیب ِ به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وَ جاءَ بِقَلب ٍ مُنِیب ٍ و بیارد دلی بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس، پس اینکه کس و امثال او را گویند ادخُلُوها درآیید به بهشت بِسَلام ٍ بایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذلِک َ اینکه روز یَوم ُ الخُلُودِ روز بقای جاودانی است یعنی درین

روز مرگ نباشـد لَهُم مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را ما یَشاؤُن َ آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصـناف لذّتها فِیها در بهشت وَ لَدَینا و نزدیک ما مَزِیـدٌ زیاده هست از آنچه میخواهند و اکثر برآنند که مراد از مزید رویت است وَ کَم أَهلَکنا و بسـا کسان که هلاک کردیم قَبلَهُم پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِن قَرن ٍ از اهل قرن که بحسب واقع هُم أَشَدُّ مِنهُم ایشان سخت تر بودنـد از کفّار مکّه بَطشاً از روی قوّت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدنـد فِی البِلادِ در شـهرها یعنی رفتنـد بتجارت و سفرها کردنـد و مال و متاع بسـیار بـدست آوردنـد هَل مِن مَحِیص ٍ هیـچ بود مر ایشانرا گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خـدا همین که حکم فنـا نـازل شـد هیـچ دسـتگیری ایشـان نکرد إِن َّفِی ذلِک َ بـدرستی که در آنچه مـذکور شـد درین سوره لَذِکری هر آئینه پنـد گرفتن و یاد کردن است لِمَن کان َ لَه ُقَلب ٌمر کسـی را که باشـد مر او را دلی متفکّر در حقایق اخبار یا عقل بیدارکننده از خواب غفلت، سـلمی رح از شـبلی قدس سـره نقل می فرماید که موعظه قرآن را دلی می باید حاضر با خدا که طرفه العینی غافل نشود أَو أَلقَی السَّمع َ یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَ هُوَ شَهِیدٌ و او حاضـر باشـد بوقت استماع تـا فهم معانی آن توانـد کرد در لباب آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شـهید مومن اهل کتاب است که گواهی دارد بر نعت

محمّد صـلى اللّه عليه و سلّم و شيخ ابو سعيد خراز قدس سره فرموده كه القاى سمع بوقت شنيدن قرآن چنان مى بايد كه گويا از پيغمبر ص ميشـنود پس در فهم بالاتر رود و چنان دانـد كه از جبرئيل عليه السـلام اسـتماع مى كنـد پس فهم را بلنـدتر برد و چنان داند كه از خداى ميشـنود شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه اينكه سخن تمام است و بر آن در قرآن گواهى هست و آن لفظ شـهيد است چه شـهيد آنرا گوينـد كه حاضـر باشـد و از گوينـده شـنود نه از خير دهنـده چه غائب خبر از مخبرى شـنود و حاضر از متكلم و از امام جعفر صادق رحم اللّه عليه منقول است كه تكرار ميكردم قرآن را تا وقتى كه از متكلم او شنيدم.

صفحه : ۱۱۷۲

وَ لَقَـد خَلَقنَـا السَّماوات ِ وَ الأَرض َ و بـدرستى كه ما بيافريـديم آسـمانها و زمين را وَ ما بَينَهُما و آنچه ميان ايشان است فِى سِتَّهِ أَيّام ٍ در شـش روز از يكشنبه تا روز شنبه وَ ما مَسَّنا و نرسيد ما را در آفرينش اينها مِن لُغُوب ٍ هيچ رنج و ماندگى ردّ قول يهود است كه گفتند روز شـنبه استراحت كرده آورده اند كه رنگ مبارك حضـرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم بعد از استماع اسـتراحت يـوم السـبت سـرخ شـد از شـدّت غضب آيت آمـد كه فَـاصبِر پس شـكيبائى كن عَلى مـا يَقُولُـون َ بر آنچه ميگويند يهوديان يا بر سخن مشركان در انكار بعث يا هر چه در باره تو از ايشان صادر گردد يا چون نسبت تو بسحر و شعر و جنون

کننـد و آنچه در حق من میگوینـد از اتخـاذ ولـد و شـریک وَ سَـبِّح و نمـاز گـذار بِحَمـدِ رَبِّکَ ـبـامر پروردگـار تو قَبلَ طُلُوعِ الشَّمس ِ پیش از آمـدن آفتاب که نماز بامـداد است وَ قَبلَ الغُرُوب ِ و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پسـین است وَ مِنَ اللَّیـل ِ فَسَـبِّحه ُو در بعضـی از شب پس نمـاز کن برای او که نمـاز شـام و خفتن است وَ أَدبـارَ السُّجُودِ و نمـاز کن پس از سجده ها امام زاهد رح از مرتضی علی کرم اللّه وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته اند و تراست بعـد از نمـاز عشـاء یـا نوافـل بعـد از مکتوب وَ اسـتَمِع و گوش فرا داریـد و بشـنوید یَومَ یُنـادِ المُنادِ روز که نـدا کند نداکننده یعنی اسـرافیل علیه السـلام مِن مَکان ٍ قَرِیب ٍ از جای نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین بهژده میل بآسـمان نزدیک تر است، و گفته انـد مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا رسد و از هیچ موضـعی دور نبود و در خبر است که اسـرافیل علیه السـلام بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شـده خـدای تعالی میفرمایـد که همه جمع شوید برای قضا و جزا یَومَ یَسـمَعُونَ الصَّیحَةَ روز که بشـنود صـیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالحَق ِّبآنچیزی که حق است یعنی بعث، گویند شـنوندگان را ذلِكَ اینکه روز یَوم ُ الخُرُوج ِ روز بیرون آمدن است از قبور إِنّا نَحن ُبدرستی که ما نُحیِی زنده

می کنیم مردگـان را یعنی نطفه مرده را حیات میـدهیم وَ نُمِیت ُو می میرانیم در دنیا وَ إِلَینَا المَصِیرُ و بسوی ما است بازگشـت ایشـان دیگر بـاره که برای حسـاب زنـده سازیم ایشانرا یَوم َتَشَقَّق ُالأَرض ُیاد کن آن روزی را که بشـگافد زمین و دور شود عَنهُم از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِراعاً شتابندگان بسوی نداکننده ذلِکَ اینکه احیای ایشان از قبور حَشرٌ جمع کردنی است و برانگیختنی عَلَینا یَسِیرٌ بر ما آسان.

صفحه : ۱۱۷۳

نَحن ُأَعلَم ُمـا دانـاتریم بِما یَقُولُون َبآنچه میگوینـد کافران از انکار قیامت و افتراء در حق من و سـخنان مکروه در باره تو وَ ما أَنت َعَلَیهِم و نیستی تو بر ایشان بِجَبّارٍ مسلطی که بقهر و جبر ایشانرا بر ایمانداری فَذَکِّر پس پند بگوی بِالقُرآن ِبمواعید قرآن مَن یَخاف ُوَعِیدِ کسی را که ترسد از وعید من چه پند نگیرند بآنها جز ترس گاران

سوره الذّاریات

مکیـه و هی ستّون آیـه بِسـم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- وَ الـذّارِیات ِذَرواً- حـق سـبحانه و تعـالی قسم یـاد میفرمایـد به پراگنـده کننـدگان یعنی بادهـا پراگنـده کننـد خـاک و غیر آن را پراگنـدنی که دانه را از کاه جـدا کننـد یا بملائکه که برانگیزنـدگان بادهاانـد فَالحامِلات ِوِقراً پس بردارنـدگان بـار گران یعنی ابرهـا کـه بـه بـاران گران بارنـد یـا بملائکه کـه ابرهـا را بردارند فَالجارِیـات ِپس برونـدگان یُسـراً رفتن بر آسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جریان دارنـده فَالمُقَسِّمات ِأَمراً پس ببخش کنندگان کار یعنی فرشـتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان است و گفته اند مراد چهار فرشته

مقرب انـد که هر یک بمهمی نامزد شده جبرئیل علیه السـلام بوحی و میکائیل ع برحمت و تقسـیم ارزاق و عزرائیل ع بموت و اسرافیل ع به نفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جوابش اینکه إِنَّما تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصادِقٌ هر آئینه راست و درست است و در ان هیچ خلافی نیست وَ إِنَّ الدِّينَ و بدرستی که روز جزا و حساب لَواقِعٌ هر آئینه بودنی است بی شک و شبه وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ و سوگنـد به آسـمان که خداونـد ثبت و احکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینـده یا خداونـد راهها اسـت یعنی طرق کواکب که میسّر ایشان است و در تبیان آورده که إبن عمر رضـی اللّه عنهما نقل میکند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بـدو سوگند یاد می کند که هو به إِنَّكُم بدرستی که شـما ای اهل مکه هو به لَفِي قَولٍ مُخْتَلِفٍ هر آئینه در گفتار مختلف اید نسبت با پیغمبر ص من یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در شان قرآن مختلف است او را سـحر میخوانیـد و شـعر و کهـانت و مفتری و اسـاطیر الاولین میگوئیـد يُؤفَكُ گردانیـده شود- عنه از ایمان بمحمـد ص یا از قرآن مَن أُفِكَ آنکس که گردانیـده شده است در علم خدا حکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا

است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر ص هر آئینه محروم است بیت دلها همه مجروح و جگرها همه خون است تا حکم ازل در حق هر کس چون است قُتِلَ ۔الخَرّاصُون ۔لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مقسّمانند که در وقت درود قوافل بر عقبات مکه بنشینندی و هر یک مهم حضرت ص بنوعی دیگر بآینده و رونده بازگفتندی و مردمان را از صحبت وی بازداشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود صفحه : ۱۱۷۴

الَّذِین ۔هُم دروغ گویان آنانند که ایشان فِی غَمرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت ساهُون ۔غافلانند از اوامر و نواهی یَسئَلُون ۔أَیّان ۔یَوم ُالدِّین ِمی پرسند از پیغمبر علیه الصلوه و السلام و مومنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد اینکه سخن از روی تکذیب و استهزاء گفتندی حق سبحانه فرمود که جزا واقع است یَوم ۔هُم روز که کافران عَلَی النّارِ بر آتش دوزخ یُفتَنُون ۔سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشان را گویند ذُوقُوا بچشید فِتنَتَکُم عذاب خود را هذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ ِاینکه است آنچه بودید شما که در دنیا بآن یعنی برسیدن آن تَستَعجِلُون ۔شتاب مینمودید و می گفتید متی هذا الوعد إِن َالمُتَّقِین ۔بدرستی که پرهیزگاران از شرک و معصیت در آن روز فِی جَنّات ٍوَ عُیُون ٍ در بوستانها باشند و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِین ۔پذیرندگان و فراگیرندگان ما آتاهُم رَبُّهُم آن چیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند

قَبلَ ذلِكَ پیش از دخول جنّت مُحسِنِین نیکوکاران و فرمانبرداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيلِ بودند که در اندکی از شب ما يَهجَعُون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رضی اللّه عنه فرمود که میان مغرب و عشاء بتطوع نماز گزاردندی و از إبن عباس رضی اللّه عنه منقول است که کم شبی بر ایشان بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گذاردندی در اوّل یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آن است که خواب نکردندی تا نماز خفتن نگزاردندی و وقت آنرا دراز کشیدندی تا وسط شب وَ بِالأَسحارِ و بودندی بسحرها هُم يَستَغفِرُون ایشان استغفار میکردندی یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا بهمه شب بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند و از ان حسابی نداشته بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر مددی علت عصیان نشود وَ فِی أَموالِهِم و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بوده لِلسّائِلِ مر خواهنده را وَ المَحرُومِ و بی بهره را و محروم مستحقی باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع ویرا نقصانی رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَ فِی الأَرضِ و در زمین آياتٌ نشانها است برای استدلال بر قدرت الهی لِلمُوقِنِین مر بی گمانان را و

بعضی از ان آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از ان استخراج می کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات و خواص و منافع وَ فِی أَنفُسِکُم و نشانهاست در نفسهای شما أَ فَلا تُبصِرُون آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه از ان در نهاد شما بوده و با وجود آن متفرد بهیات حسنه و ترکیبات خوش منظرهای دلکش از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکور است که هر که اینکه آیتها در نفس خود نبیند و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید خط خود را ضایع کرده باشد و از زندگی بهره نیابد رباعی نظر بسوی خود کن که تو جان دلربائی مفگن بخاك خود را که تو از بلند جائی تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو در از صدف برون آئی که تو بس گران بهائی .

صفحه : ۱۱۷۵

وَ فِی السَّماءِ و در آسمان است رِزقُکُم روزی شما یعنی یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است در لوح محفوظ و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وَ ما تُوعَدُون و دیگر در آسمان است آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان

هفتم باشد نزدیک سدره المنتهی فَوَ رَب ِالسَّماءِ وَ الأَرض ِ پس بپروردگار آسمان و زمین سوگند است که إِنَّه ُلَحَق ٌّبدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آئینه راست است مِثل َما أَنَّكُم تَنطِقُون َمانند آنکه سخن میگوئید یعنی همچنانکه شك نیست در سخن گفتن شما شك نیست در روزی دادن من هَل أَتاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيث ُضَيف ِ إِبراهِيم َسخن مهمانان ابراهیم علیه السلام و آن یازده فرشته بودند که باهلاك قوم لوط علیه السلام فرود آمده بودند و در تبیان آورده که آن چهار ملك بودند جبرائیل و میکائیل و اسرافیل ع و عزرائیل ع المُكرَمِين َمهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای تعالی یا نزدیک ابراهیم علیه السلام که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان إِذ دَخَلُوا عَلَيه ِياد کن چون درآمدند مهمانان ابراهیم علیه السلام فَقالُوا پس گفتند سَلاماً سلام کردیم بتو سلام کردنی قال َگفت ابراهیم علیه السلام سَلام ٌسلام بر شما و شما قَوم ٌمُنكَرُون َگروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند مهمانانیم فَراغ َپس بازگشت ابراهیم علیه السلام إِلى أَهلِه ِبسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجاءَ بِعِجل ٍسَمِين ٍپس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَه ُپس نزدیک گردانید آنرا إِلَيهِم بدیشان یعنی در پیش نهاد ایشان بدان میل نکردند قال َأَ لا تَأكُلُون َگفت آیا نمی خورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فَأَوجَس َپس در خاطر گرفت مِنهُم از ایشان خِيفَةً ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از انکه مبادا دزدان باشند و قصد

وی کنند چه در ان روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قالُوا لا تَخَف گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم علیه السلام فرمود چرا پیشتر نگفتید تا من اینکه گوساله را نمی کشتم و از مادر جدا نمی کردم جبرئیل علیه السلام پر مبارك خویش بران گوساله بریان مالید و گوساله زنده شد و برجست و فریادکنان روی بجانب مادر نهاد، ساره رضی اللّه عنهما در پس در ایستاده اینکه حال را مشاهده کرد ابراهیم علیه السلام از ان صورت متعجب شد فرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند وَ بَشَّرُوه ُو بشارت دادند مر او را بِغُلام ٍ عَلِیم ٍ به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم شود فَأَقبَلَت ِ امرَأَتُه ُ پس روی نهاد زن او یعنی ساره رض فِی صَرَّةٍ در صیحه و می گفت اللیا اللیا و اینکه کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بزبان رادندی فَصَکَّت پس طپانچه زد وَجهَها روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وَ قالَت و گفت آیا بزاید عَجُوزٌ عَقِیم ٌ پیره زنی نازاینده قالُوا کَذلِكَ گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا قال َ رَبُّك ِ گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم إِنَّه ُ هُوَ الحَکِیم ُ بدرستی که او حکم کننده است بولد مر ترا العَلِیم ُ داناتر است بعقیمی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آئینه قادر باشد بر اصلاح تو نظم کسی کو بکاری تو دانا بود بر اتمام آن هم توانا بود بجز درگهش رو مکن سوی کس مراد دل خویش

ازو خواه بس چون ابراهیم دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود.

صفحه : ۱۱۷۶

قال َفَما خَطبُکُم گفت پس چیست کار بزرگ شما أَیُّهَا المُرسَلُونَ ای فرستاده شدگان قالُوا گفتند إِنّا أُرسِلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلی قَومٍ مُجرِمِینَ بسوی گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده ایم لِنُرسِلَ تا بفرستیم عَلَیهِم بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حِجارَةً مِن طِینٍ سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بپختن مانند آجر مُسَوَّمَةً نشان کرده شده عِندَ رَبِّکَ نزدیک پروردگار تو لِلمُسرِفِینَ برای از حد بیرون روندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بسنگی نوشته بود که بدان هلاک شود و اینکه سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که آن سنگها بر جمعی فرود آمده ازیشان که در ان شهر نبودند و نه بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که بمؤتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام و دل مبارکش بجهت برادرزاده یعنی لوط علیه السلام متألم شد که آیا حال او در ان بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط علیه السلام و دختران او نجات خواهند یافت فَأَخرَجنا پس ما بیرون خواهیم آورد مَن کانَ فِیها هر که باشد در دیههای مؤتفکه مِنَ المُؤمِنِینَ از گرویدگان فَما وَجَدنا پس نخواهیم یافت فِیها دران قری غَیرَ بَیتٍ مِنَ المُسلِمِینَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط علیه السلام

است و دختران او و گفته انـد يک کس از ان قوم بلوط عليه السـلام ايمان آورده بود در مدت بيست سال وَ تَرَكنا و بگذاشتيم فِيها دران ديها آيَةً علامتى از عذاب لِلَّذِين َبراى عبرت آنانكه يَخافُون َالعَذاب َالأَلِيم َبترسند از عذاب دردناك و آن علامت آبهاى سياه و تقليب ديار قوم لوط ع است وَ فِي مُوسى و در قصّه موسى عليه السلام نيز آيتى است مر ترسندگان را إِذ أَرسَلناه ُ چون فرستاديم او را إِلى فِرعَون َبسوى فرعون بِسُلطان ٍ مُبِين ٍ بحجتى روشن چون يـد بيضـا و عصا فَتَوَلّى پس برگشت فرعون بِرُكنِه ِ بقوت خود يعنى بسبب آنچه متقوى بود بـآن از خزانه و لشكر و اعراض كرد از ايمـان وَ قـال َساحِرٌ و گفت موسـى ع جادو است بچشم بنـدى مردم را خوارق عادت مى نمايـد أَو مَجنُون ٌيا ديوانه است كه عاقبت كار خود نه مى انديشد محققان گفته اند طعن وى بر موسى عليه السلام دليل كمال جهل او است چه او را بدو چيز متضاد طعن كرد چه مقرر است كه سحر را عقلى تمـام و ذهنى درّاك و حـذاقتى در ان فن بايـد و ديوانگى دليـل زوال عقـل است و كمـال عقل و زوال آن ضداننـد پس چون فرعون برگشت از موسى عليه السلام و برو طعنه زد و قوم وى بر آن متفق بودند فَأَخَذناه ُپس گرفتيم او را بغضب خود وَ جُنُودَه ُو لشكر او را فَنَبَذناهُم پس بيفگنـديم ايشـان را فِي اليَم ِّدر دريـا يعنى غرق سـاختيم وَ هُوَ و آن فرعون مُلِيم ٌمستحق ملامت بود يا ملامت كننده خود را كه چرا اعراض كردم از موسى

عليه السلام و برو طعنه زدم و بدين سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذى آمنت به بنو اسرائيل.

صفحه : ۱۱۷۷

وَ فِی عادٍ و در هلاك قوم عاد نیز پندی و عبرتی است مر اهل اعتبار را إِذ أَرسَلنا چون فرستادیم عَلَیهِم ُالرِّیح َالعَقِیم َبر ایشان بادی بی نفع و بی خیر را یعنی بادی که آبستن نکنند درخت را و برندارد ابر را ما تَذَرُ نگذاشت آن باد مِن شَی ءٍ أَتَت هیچ چیزی را که بگذشت عَلَیه ِبر آن إِلّا جَعَلَته ُمگر که گردانید آن چیز را کَالرَّمِیم ِمثل گیاه خشك شده یا استخوان کهنه ریزیده وَ فِی ثَمُودَ و در قصّه قوم ثمود نیز آیتی است مر خایفان را إِذ قِیل َلَهُم چون گفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخوريد از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر حَتّی حِین ٍهنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوا پس سرکشیدند عَن أَمرِ رَبِّهِم از فرمان آفریدگار خود و بتدارك حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتهُم ُالصّاعِقَةُ پس بگرفت ایشانرا عذاب هلاك كننده بعد از سه روز وَ هُم یَنظُرُون َو حال آنکه ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه جبرئیل ع است چنانکه غیر از مره گذشت فَمَا استَطاعُوا پس نتوانستند مِن قِیام ٍاز برخاستن کنایت است از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نماینده باصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند وَ ما کانُوا مُنتَصِرِین َو نبودند انتقام کشندگان از ما یا

یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب وَ قَومَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح علیه السلام را مِن قَبلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوماً فاسِقِینَ گروهی بیرون رفتگان از دائره استقامت بسبب کفر و عصیان وَ السَّماءَ بَنَیناها و آسمان را بنا کردیم بِأَیدٍ بقوّت الوهیّت و گفته اند بقوّتی که بر آفرینش آن داشتیم وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را وَ الأَرضَ فَرَشناها و بگستردیم زمین را فَنِعمَ الماهِدُونَ پس نیک گستراننده ایم ما وَ مِن کُلِّ شَیءٍ و از هر جنسی از اجناس موجودات خَلَقنا زَوجَینِ بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگریست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند آنست حق و باطل و حلو و مر و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلّم جرّا لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ باشد که شما پندپذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من است زیرا که تعداد از خواص

ممکنات است و من واجب بالـذات ام و واجب قابل تعداد و انقسام نیست نظم ذاتش از قسـمت و تعدد پاک وحدت او مقدس از اشـراک از عدد دم مزن که او فرد است کی عدد بهر فرد در خور راست احد است و شـما ازو معزول صـمد است و نیاز ازو مخذول.

صفحه : ۱۱۷۸

فَفِرُّوا إِلَی اللّهِ ِ پس بگریزیـد و رجوع کنیـد بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصـیت او بطاعت او و از شـیخ سـهیل تستری قـدس سـرّه منقول است که بگریزید بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانیکه بگریخته اید از خلق بسـبب تعلق، در حق گریزید بقطع تعلق و سـخن امام قشیری رح راجع بآن ست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خـود فرار کنیـد و بـا حق قرار گیریـد بیت هیـچ تن در تو نیـاویخت که از خود نگریخت هیچکس بـا تو نه پیوست که از خود نبریـد إِنِّی لَکُم بـدرستی که من مر شـما را مِنه ُاز عذاب خدای نَذِیرٌ مُبِین ٌبیم کننده ام آشـکارا یا بیان کننده آنچه از ان حذر بایـد کرد وَ لا تَجعَلُوا و مگیریـد و مپرستید مَعَ َاللّهِ ِبا خدای بحق إِلهاً آخَرَ معبودی دیگر إِنِّی لَکُم بدرستی که من شـما را مِنه ُ از خدای در عبادت غیر او نَذِیرٌ ترساننده ام مُبِین ٌهویدا و پیدا کَذلِکَ َهمچنانکه قوم تو ترا بسـحر و جنون نسـبت می کنند ما أَتَی الَّذِین َنیامد بآنانکه بودند مِن قَبلِهِم پیش از کفّار مکه مِن رَسُول ٍهیچ فرسـتاده إِلّا قالُوا مگر آنکه گفتند او ساحِرٌ جادو گر است أَو

مَجنُون ٌیا دیوانه است اگر معجزه با ایشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را به سخن اهل جنون تشبیه کردند أَ تَواصَوا آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر اینکه پسینیان را بِه ِبدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بَل هُم قَوم ٌبلکه ایشان گروهی اند طاغُون َنافرمانان و از حد درگذرندگان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَل َّپس روی بگردان عَنهُم از مکافات ایشان تا وقتی که مأمور شوی بقتال فَما أَنت َپس نیستی تو بِمَلُوم ٍملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون اینکه آیت نازل شد حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم و صحابه رض غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیت آمد که وَ ذَکِّر و پند ده و تذکیر و مواعظه فرو مگذار فَإِن َّالذِّکری پس بدرستی که پند دادن تَنفَع ُالمُؤمِنِین َسود میرساند مؤمنان را یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بی شمار در فصول آورده که کلام مذکّر باید که برده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اوّل نعمت های خدای عز و جل به یاد مردم دهد تا شکرگزاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در ان شکیبائی ورزند سیوم عقوبت گناهان برشمرد تا از ان بازایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطانی بیان فرماید تا از ان حذر

نمایند- پنجم فنا و زوال او بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کند تا دل درو ننهند ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و اهوال آنرا بگوید تا کار آن روز سازند- هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آنرا بیان کند تا از ان بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا برشمارد تا بدان راغب گردند- و هم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریائی عظمت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است سبب منفعت مومنان است.

صفحه : ۱۱۷۹

وَ ما خَلَقت ُالجِن َّوَ الإِنس َو نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلّا لِیَعبُدُون ِ مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشانرا مگر امر کنیم بعبادت و همه را امر کرده ایم و ما امروا الا لیعبدوا اللّه و مجاهد گفت نیافریدیم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک میگیرند و دقایق اینکه آیت و حقایق اشارت حواله بجواهر التفسیر است ما أُرِیدُ مِنهُم نمیخواهم از آفریدگان خود مِن رِزق ٍ هیچ روزی وَ ما أُرِیدُ أَن یُطعِمُون ِ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق دادن و اطعام صفت من است و بس إِن َّاللّه َهُوَ الرَّزّاق ُبدرستی که خدا اوست روزی دهنده بندگان نه غیر او ذُو القُوَّهِ المَتِین ُخداوند توانای استوار در قدرت خود و در ترجمه رشف در معنی قوی و متین

آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوه بالغه گشته و شدّت قوتش حجت متانت قدرت شده و در کارسازی متانتش را فتوری و نه در روزی دهی و بنده نوازی قدرتش را قصوری نظم رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بروزی بی نوایان را نوازد برحمت بی کسان را کار سازد فَإِن َّلِلَّذِین َظَلَمُوا پس بدرستیکه مر آنان راست که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوباً بهره از عذاب- مِثل َذَنُوب ِ أَصحابِهِم مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدان ها رسیده فَلا یَستَعجِلُون ِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَیل ٌلِلَّذِین َکَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند مِن یَومِهِم ُالَّذِی یُوعَدُون َاز عذاب روز ایشان آن روزی که وعده داده شده اند بآن که آن روز قیامت است یا روز بدر و اللّه اعلم بالصواب

سوره الطّور

مکیّه و هی تسع و اربعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- وَ الطُّورِ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی ع بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض اند و منابع منافع وَ کِتاب ٍمَسطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِی رَق ٍّمَنشُورٍ در صحیفه که گشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز است یا مراد الواح موسی ع باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بر آن صریر قلم می شنید یا کتاب توریت که

در آن نعت سید عالم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملایکه نوشته که علم ما کان و ما یکون از ان میخوانند وَ البَیت ِ المَعمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا صرحی که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملایکه است مر آن را.

صفحه : ۱۱۸۰ وَ السَّقف ِ المَرفُوع ِ و سوگند سقفی بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است یا عرش عظیم وَ البَحرِ المَسجُورِ و سوگند بدریای بهم برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از ان دریا چهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از ان قبور برآیند یا بحر مسجور جهنّم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بران با حق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت المعمور سر دل عارفان است که بنظر تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است و بحر مسجور دلی است که بآتش محبّت تافته باشد جواب قسم چیست إِن َّعَذاب َرَبِّک َبدرستی که عذاب پروردگار تو لَواقِع ٌهرآئینه بودنی است و فرود آمدنی ما لَه ُنیست مر آن عذاب را مِن دافِع ٍهیچ دفع کننده بلکه بهمه

حال واقع خواهد بود يَوم َتَمُورُ السَّماءُ روز كه بگردد آسمان مَوراً گرديدنى يعنى در اضطراب آيد آنگاه بشگافد وَ تَسِيرُ الجِبال ُو روان گردد كوهها يعنى بروند در هوا چون صبا سَيراً رفتنى فَوَيل ٌپس سختى عذاب يَومَئِذٍ دران روز لِلمُكَذِّبِين َمر تكذيب كنندگان را بود كه سخن خدا و رسول را بدروغ داشتند الَّذِين َهُم آنانكه ايشان فِى خَوض ٍدر شروع كردن باقوال باطله كه استهزاء بقرآن است و تكذيب نبى و انكار بعث يَلعَبُون َبازى ميكند يعنى ارتكاب آن مى نمايند از روى غفلت و سخنان بيهوده مى گويند يَوم َيُدَعُّون َبترسند از روزى كه مى افگنند كافران را يعنى ميكشند بعنف و قهر إِلى نارِ جَهَنَّم َبسوى آتش دوزخ دَعًّا كشيدنى آورده اند كه دستهاى كفّار برگردن ايشان بندند و پيشانى هاى ايشان را به پشت پاى ايشان چفسانند و بدوزخ افگند و گويند هذِه ِالنّارُ الَّتِى اينكه آتشى است كه در دنيا كُنتُم بِها بوديد كه بآن تُكَذِّبُون َتكذيب مى كرديد و باور نمى داشتيد و وحى پيغمبر ص را سحر ميدانستيد أَ فَسِحرٌ هذا آيا سحر است اينكه مى بينيد أَم أَنتُم يا شما لا تُبصِرُون َنمى بينيد اينجا چنانچه در دنيا مى گفتيد ما را چشم بندى كرده اند اصلَوها درآييد در دوزخ فَاصبِرُوا پس صبر كنيد بر عذاب آن أَو لا تَصبِرُوا يا صبر مكنيد و جزع نمائيد سَواءٌ يكسان است عَلَيكُم بر شما صبر و عدم صبر يعنى قوّت پرهيز و مجال گريز نداريد و ابدا معذّب خواهيد بود إِنَّما تُجزَون َجز اينكه نيست كه پاداش داده مى شويد ما كُنتُم تَعمَلُون َبآنچيزيكه عمل ميكرديد در دنيا.

صفحه : ١١٨١

إِن َالمُتَّقِين َبدرستى كه پرهيزگاران از

کفر و شرک فِی جَنّات ٍ در بوستانهااند و چه بوستانها وَ نَعِیم ٍ و در نعمتهااند و چه نعمتها فاکِهِین َ شادمان و لذّت یابندگان بِما آتاهُم بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُم آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَ وَقاهُم و بآنچه نگاهداشته است ایشان را رَبُّهُم آفریدگار ایشان عَذاب َ الجَحِیم ِ از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشانرا می گویند کُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَ اشرَبُوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِیئاً گوارنده بی تخمه و تنغیص طبع و اینکه پاداش است مر شما را بِما کُنتُم بسبب آنچه بودید که در دنیا تَعمَلُون َ عمل میکردید امام زاهد فرموده که هر چند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل اوست و اگرنه پیدا است که مزد کار ما چه خواهد بود نظم ندارد فعل من آن زور بازو که با فضل تو گردد هم ترازو بفضل خویش و لطفت شو مرا یار بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّکِئِین َ تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند عَلی سُرُرٍ مَصفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا بعضی به بعضی پیوسته وَ زَوَّجناهُم و جفت گردانیدیم ایشانرا بِحُورٍ عِین ٍ بزنان سفید روی گشاده چشم وَ الَّذِین َ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول ص وَ اتَّبَعَتهُم و از پی درآمده اند ایشان را ذُرِّیَّتُهُم فرزندان ایشان بِإِیمان ٍ در ایمان و با ایمان ذریه در روز میثاق أَلحَقنا بِهِم در رسانیم بدیشان ذُرِّیَّتُهُم فرزندان ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذرّیت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد وَ ما

أَلَتناهُم و ما کم نکنیم پدران را بسبب اینکه الحاق مِن عَمَلِهِم از ثواب کردار ایشان مِن شَی ءٍ هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی رح نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت را و درجات بهشت را علّت نیست وعده بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند دل خویش مدام تا فضل نباشد نشود کار تمام کُل ُّامرِئ ٍ هر مردی عاقل و بالغ مکلّف بِما کَسَب َبآنچه کرده باشد رَهِین ٌدر گرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود است و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن مکلّفه نیز همین حکم دارد وَ أَمدَدناهُم بِفاکِهَهٍ و می افزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشانرا میدهیم میوه از هر نوع که خواهند وَ لَحم ٍ مِمّا یَشتَهُون َو گوشت از آنچه آرزو برند.

صفحه : ۱۱۸۲

یَتَنازَعُون َبا یکدیگر داد و ستد کنند فِیها در بهشت یعنی هم بدهند و هم بستانند کَأساً کاسهای مملو از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کاس خمرست تسمیه شی باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لا لَغوٌ فِیها نه هیچ سخنی بیهوده باشد در ان یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان است در دنیا وَ لا تَأثِیم ٌو نه بزه مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر

نشود که موجب اثم باشد وَ يَطُوفُ و طواف کنند عَلَيهِم بر گرد ایشان برای خدمت غِلمانٌ لَهُم خادمانی که ایشانرا هستند بر شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُم گویا که ایشان در صفا و لطافت لُؤلُؤٌ مَكنُونٌ مروارید پوشیده در صدف اند که دست کس بدیشان نرسیده و باد تصرّف هر ناکس بدیشان نوزیده و در معالم از قتاده رح نقل کرده که کسی گفت یا رسول اللّه ص خادم چنین است و مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت ص صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سائر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بهمان هیئات باشند که در دنیا بوده اند و اینکه نقل غریب ست وَ أَقبَلَ و روی می آرند بَعضُهُم بعضی از بهشتیان عَلى بَعضٍ بر بعضی دیگر يَتَساءَلُونَ می پرسند از احوال و اعمال ایشان قالُوا إِنّا كُنّا گویند ایشان بدرستی که ما بودیم قَبلُ پیش ازین فِي أَهلِنا در میان اهل خود مُشفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوء قضایا از شماتت اعداء یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللّهُ پس منت نهاد خدای عَلَينا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَ وَقانا و نگاهداشت ما را عَذابَ السَّمُومِ از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنّم است إِنّا بدرستی که ما كُنّا بوده ایم مِن قَبلُ نَدعُوهُ پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را و میخواندیم او را

و وقـایه از دوزخ می طلبیـدیم پس وی اجابت کرد ما را إِنَّه ُ بـدرستی که هُوَ البَرُّ اوست نیکوکار به بنـدگان الرَّحِیم ُ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعتی مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم را نزد قوافل عرب بکهانت، و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم اندوهگین میشد آیت آمد که فَذَکِّر پس پنـد ده ای محمّـد ص بقرآن اهـل مکّه را و ثابت باش بر آن بسـخنان مشـرکان ملول مشو فَما أَنت َ پس نیستی تو بِنِعمَهِ رَبِّک َ بانعـام پروردگـار خود یعنی بحمـد اللّه و نعمته بِکـاهِن ٍ که خبر میدهـد از غیب بی نزول وحی برو وَ لا- مَجنُون ٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته أَم یَقُولُون َ شاعِرٌ بلکه میگویند او شاعر است نه نبی نَتَرَبَّص ُ بِه ِ انتظار می بریم بوی رَیب َ المَنُون ِ حـادثه روزگـار را یعنی چشم میـداریم مرگ او را چنـانچه شـعرای دیگر مردنـد یا امیـدواریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و به پیری نرسد.

صفحه : ۱۱۸۳

قُل تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّی مَعَکُم پس بدرستیکه من با شـما مِن َ المُتَرَبِّصِین َ از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید أَم تَأمُرُهُم یا میفرماید ایشانرا أَحلامُهُم عقلهای ایشان بِهذا باین سخنان متناقض که ترا کـاهن میگوینـد که کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخواننـد و خرد با جنون جمع نشود و بشـعر نسـبت میدهنـد شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با

جنون هم میسر نمی گردد پس اینکه سخنان نه بر مقتضای عقل است أَم هُم قَوم بلکه ایشان گروهند طاغُون از حد درگذشتگان در مکابره و عناد أَم یَقُولُون بلکه میگویند تَقَوَّلَه بربافته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بَل لا یُؤمِنُون بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فَلیَأتُوا پس بگو بیارید بِحَدِیث مِثلِه به سخنی مانند قرآن إِن کانُوا اگر هستند صادِقِین راست گویان در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن بربافتنی و ساختنی است ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید أَم خُلِقُوا یا آفریده شده اند ایشان مِن غَیرِ شَیء بی چیزی یعنی بی پدری و مادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محال است که محدث بی محدثی باشد أَم هُم الخالِقُون یا آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را و اینکه نیز ظاهر البطلان است که معدومی چگونه وجود تواند داد چیزی را أَم خَلَقُوا السَّماوات وَ الأَرض آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را نه چنین است بَل لا یُوقِنُون بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و گرد گمان میگردند أَم عِندَهُم آیا نزدیک ایشان است خَزائِن رَبِّک خزانهای پروردگار تو یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینه های علم تا دانند که لائق منصب نبوت کیست أَم هُم المُصَیطِرُون یا ایشان سرکشان و غالبان اند و مسلّط شدگان که هرچه خواهند بکنند أَم لَهُم یا

مر ایشان راست سُلَّم ٌنردبانی که بـدان بر آسـمان روند یَستَمِعُون َفِیه ِ میشـنوند درو کلام ملائکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین است فَلیَأت ِ پس باید که بیارد مُستَمِعُهُم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بِسُلطان ٍ مُبِین ٍ بحجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی.

صفحه : ۱۱۸۴

أَم لَه ُالبَنات ُ یا مر خدای را است دختران وَ لَکُم ُالبَنُون َو مر شـماراست پسـران درین سـخن تسـفیه و تجهیل مشـرکان ست و غیر مره گذشـته أَم تَسـئَلُهُم آیـا میخواهی مر ایشـانرا بر تبلیغ رسالت أَجراً مزدی تا تاوان زده شونـد فَهُم پس ایشان مِن مَغرَم ٍ از التزام آن تاوان مُثقَلُون َ گران بار شونـد در وی از تو بتابنـد أَم عِنـدَهُم ُالغَیب ُ یا نزدیک ایشان است آنچه غیب در ان مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُم یَکتُبُون َ پس ایشان می نویسـند از آن که خبر پیغمبر ص در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت کننـد کـه مـوت تـو کی خواهـد بـود و اینکه چنین نیست أَم یُرِیـدُون َ بلکه میخواهنـد کَیـداً مکری و قصـدی در بـاره تـو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسـبت با حضـرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِین َ کَفَرُوا پس آنانکه نگرویدنـد هُم ُالمَکِیـدُون َایشاننـد کید کرده شدگان یعنی سـزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان بازگردد و مقتول شونـد در بـدر أَم لَهُم یا مر ایشانراست إِله ٌغَیرُ اللّه ِ معبودی بجز خـدای بحق که عـذابی که مکافات مکر ایشان است از ایشان بازدارد سُبحان َاللّه ِ پاکی

مر خدای راست عَمّا يُشرِكُون-از آنچه شريك می آورند بوی يا شريك می گيرند برای وی قطعه نزديك عزتش نه نشيند غبار شرك با وحدتش كسی دم شركت چه سان زند هر طرح كه فگنند بوصفش خيال و وهم دست كمال آتش غيرت در ان زند معاندان قريش می گفتند مر حضرت رسول اللّه صلی اللّه عليه و سلّم را فاسقط علينا كسفا من السماء پاره از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گوئی حق سبحانه فرمود كه وَ إِن يَرَوا و اگر به بينند كِسفاً مِنَ-السَّماءِ پاره از آسمان ساقِطاً فرود آينده بر سر ايشان يَقُولُوا گويند از فرط عناد و محض استكبار كه نه قطع آسمان است بلكه اينكه سَحابٌ مَركُومٌ ابريست درهم بسته و بر هم چسبيده يعنی بآنكه آثار عذاب به بينند هم از كفر بار نمی ايستند فَذَرهُم پس دست بدار از ايشان يعنی حرب مكن با ايشان كه هنوز بقتال مأمور نيستی و مكافات ايشانرا بگذار حَتّی يُلاقُوا تا وقتی كه به بينند معاينه يَومَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز را كه خود در ان روز يُصعَقُون-هلاك كرده شوند يا بيهوش گردند از نفخه اولی يَوم-لا يُغنِي روز كه نفع نكند و بازندارد عَنهُم از ايشان كَيدُهُم مكر ايشان شَيئاً چيزيرا از عذاب وَ لا هُم يُنصَرُون-و نه ايشان ياری داده شوند يعنی هيچكس ياری نكند كه بازدارد از ايشان عذاب را مراد از چنين روز روز قيامت است و بعضی گويند روز بدرست.

صفحه : ۱۱۸۵

وَ إِنَّ لِلَّذِين-ظَلَمُوا و بدرستيكه مر آنانراست كه كافر شدند عَذاباً دُون-ذلِك-عذابی غير از عذاب آخرت كه

عـذاب قبر است یـا مواخـذه در دنیـا بقتـل روز بـدر و قحط هفت سال وَ لکِنِ َّ أَکثَرَهُم و لیکن بیشتر کفّار لا یَعلَمُون َ نمیـدانند اینکه را وَ اصبِر و شـکیبائی کن لِحُکم ِ رَبِّک َ مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و بمشـقت کشیدن تو از ایشـان فَإِنَّک َ بـدرستیکه تو بِأَعیُنِنا در نگاهـداشت مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو می کنیم وَ سَـبِّح بِحَمـدِ رَبِّک َ و نماز گذار بفرمان آفریدگار خود حِین َ تَقُوم ُ وقتی که برخیزی از خواب یا بگو سبحانک اللّهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نمـاز یا چون از مجلس برخیزی بگو سـبحانک اللهم و بحمـدک اشـهد ان لا اله الا انت اسـتغفرک و اتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس اینکه کلمات بگویند کفارت باشند هر لغوی و لهوی که دران مجلس واقع شده باشد وَ مِن َ اللَّیـل ِ و در بعضـی از شب فَسَـبِّحه ُ پس نمازگـذار برای او که عبـادت در شب از ریـا دورترست و بر نفس سـخت تر وَ إِدبـارَ النُّجُوم ِ و نمازگذار در عقب برگشـتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بضوء صـبح مراد دو رکعت سـنت است قبل از صلاه فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد نماز صبح است

سوره النجم

مکیه وّ هی اثنتان و سـتون آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ چون حضـرت رسول اللّه صـلی اللّه علیه و سـلّم دعوت آشـکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمّد ص گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود وَ النَّجم ِ بحق

ستاره إِذا هَوى چون طلوع كند يا غروب نمايد مراد همه ستارگانند كه راه نماى مسافرانند در بحر و بر يا كواكبى كه بوقت ولادت آنحضرت صلاه اللّه و سلامه عليه بزمين نزديك آمده يا آنها كه رجم ميكنند شياطين را در زمان استراق سمع نزد بعضى نجم ثريّا است يا زهره يا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآن اند و هوى بمعنى نزل يعنى سوگند بسور و آيات قرآن چون فرود آمد و بقول جمعى نجم گياهى است كه او را ساق نباشد و هوى بمعنى سقط و از امام جعفر صادق رحمه اللّه عليه مرويست كه مراد از ستاره وجود محمدايست صلى اللّه عليه و سلّم كه فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گويد كه مراد همان وجود حضرت ست صلى اللّه عليه و سلّم چون بالا رفت بمعراج چه از هوى هر دو معنى اخذ ميتوان كرد و نزد محققان سوگند ياد كرده بستاره دل محمّد ص كه بر فلك توحيد منقطع شده از ما سوى جواب قسم اينكه ما ضَلَ صاحِبُكُم گمراه نشد صاحب شما يعنى محمّد صلى اللّه عليه و سلّم و تسميه صاحب جهت آنست كه پيغمبر ص مأمور بود بصحبت كافران جهت دعوت ايشان وَ ما غَوى و خطا نكرد و معتقد هيچ باطلى نشد وَ ما يَنطِقُ و سخن نميگويد عَنِ الهَوى از هواى نفس خود يا بآرزوى طبع خود يعنى بباطل تكلم نمى كند و اصل معنى آنست كه نطق او بقرآن از هواى نفس او نيست.

صفحه : ۱۱۸۶

إِن هُوَ نيست آنچه بدان

ناطق میشود إِلّا وَحی ٌیُوحی مگر وحی که فرود آورده میشود بوی عَلَّمَه ُ بیاموزانید ویرا اینکه وحی و آورد بدو فرشته شَدِیدُ القُوی سخت با قوّت یعنی جبرئیل ع و از قوّت او آن بود که شهرستان قوم لوط را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و بآسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و بیک صیحه او قوم ثمود بتمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاستَوی پس راست بایستاد جبرئیل علیه السلام بر آنچه مامورست بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بصورت اصلی خود وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعلی و او بکناره بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر علیه الصلوه و السلام او را دید و هیچکس جبرئیل ع را در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم و او را دو نوبت دید اوّل که او را بر صورت اصلی خود بدید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل ع را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که ثُمَّ دَنا پس نزدیک آمد جبرئیل علیه السلام به پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بعد از انکه او را دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلّی پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَکانَ پس بود مسافت میان جبرئیل ع و محمّد ص قابَ قَوسَینِ میان دو کمان أَو أَدنی فَأَوحی بلکه کمتر از ان پس وحی کرد جبرئیل ع و ظاهر ساخت إِلی عَبدِهِ بسوی بنده خدا که محمّد ص است ما أَوحی آنچه

وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل ع گفت و بقول جمعی بعضی ضمائر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر ص بدین نوع که ثم دنا پس نزدیک شد محمّد ص بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد- یعنی سجده خدمت آورده خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزود و در سجده وعده قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتی است از تاکید قریب و تقریر محبت و بواسطه تقریب بافهام در صورت تمثیل مودّی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر از ان بینداختندی و اینکه صورت از ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از ان رضا و سخط یکی موجب رضا و سخت آن دیگریست پس گویا درین آیت با عنایت آن معنی مودی شده که محبّت و قربت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافته که مقبول رسول ص مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خدای تعالی و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزله دل مطهر او

فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او دادنی بمرتبه سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبّت و روح او در مقام قربت او سر او در مرتبه مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره از معنی اینکه آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل نگنجد نوری کیست که از ان سخن تواند گفت نظم خیمه برون زد ز حدود جهات پرده او شد شق نور ذات تیرگی هستی و ازو دور شد پردگی پرده ازو نور شد کیست کزان پرده نشود کارساز زمزمه گوید از ان پرده باز فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی پس وحی کرد خدا به بنده خود آنچه وحی کرد بعضی علماء گویند که اولی آنست که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم- و جمعی گویند آنچه از ان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در ان باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود اوّل آنکه مضمون وحی اینکه بود اگر آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو و الا بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمّد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یا ربّ انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سوّم آنکه امت تو طاعت من بجا می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای من است و معصیت ایشان بقضاء من پس آنچه برضای من از ایشان صادر

شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا کریم ام و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد درگذرانم زیرا که رحیمم.

ما کَذَبَ الْفُؤادُ دروغ نگفت دل محمّد ص با محمّد ص ما رَأی در آنچه دید اینکه مرئی بقول اوّل جبریل علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه و تعالی و اکثر صحابه برانند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی برآنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی جهت دید در ان دیدن که حیرت حاصلش بود دلش در جسم و چشمش در دلش بود أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری آیا مجادله می کنید با محمّد ص بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند وَ لَقَد رَآهُ و بدرستی که دید جبرئیل ع را بصورت اصلی او نَزلَةً أُخری یکبار دیگر عِندَ سِدرَةِ المُنتَهی نزدیک درخت سدره المنتهی و آن درختی است که علم خلائق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و برنمیگذرد و بتفسیر مشهور معنی آن است که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره المنتهی بود و قول إبن عباس رض موید اینکه است که پیغمبر ص خدا را در شب معراج بدیده دل دو نوبت دید در معالم آورده که آنحضرت ص را در ان شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نماز

و شاید که اینکه رویت ثانیه در بعضی از عروجها بوده باشد عِندَها نزدیک سدره المنتهی است جَنَّهُ المَأوی بهشتی که آرامگاه متقیان یا مأوای ارواح شهیدان است پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم دید جبرئیل ع را یا خدای را إِذ یَغشَی السِّدرَهَ آن هنگام که پوشیده بود سدره را ما یَغشی آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود گویند بر حوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود ما زاغ َالبَصَرُ میل نکرد چشم محمّد ص یعنی بچپ و راست باز ننگریست وَ ما طَغی و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را درین آیت ستائش آنحضرت است صلی اللّه علیه و سلّم بحسن ادب و علو همت که دران شب پرتو التفات بر هیچ ذرّه از ذرّات کائنات نیفگند و دیده دل جز بمشاهده جمال بی زوال الهی نکشود نظم در دیده کشید کحل ما زاغ نی راغ نگاه کردنی باغ میراند براق عرش پرواز تا حجله ناز و پرده راز پس پرده ز پیش دیده برخاست بی پرده بدید آنچه دل خواست لَقَد رَأی بخدا سوگند که دید محمّد ص در شب معراج مِن آیات ِرَبِّه ِالکُبری از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگ تر را دید چون جبرئیل علیه السلام که با شش صد پر هر یکی از شرق تا غرب در فرف اخضر و سدره المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سائر عجائب ملکیه و ملکوتیه أَ فَرَأَیتُم ُاللّات َوَ العُزّی خبر دهید مرا

که لات و عزی وَ مَناةَ الثّالِثَهَ الأخری و منات سیوم دیگری میتوانند که کرد اینها را که خدا کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطائف یا قریش را بنخله عزی درختی است که عطفان آنرا می پرستیده اند و منات بصخره ایست که هزیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بیتی در مشلل که بنو کعب عبادت آن می نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و اینکه جنیان یا ملائکه بنات اللّه اند- حق سبحانه فرمود أَ لَکُم ُالذَّکَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَ لَه ُالأُنثی و مر خدای را ماده تِلکَ ِإِذاً اینکه قسمت آنهنگام که چنین باشد قِسمَهٌ ضِیزی قسمتی بوده نار است و بی اعتبار که چیزی را که از ان ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید.

صفحه : ۱۱۸۸

إِن هِی َنیستند اینکه بتان باعتبار الوهیّت إِلّا أَسماءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّیتُمُوها نام نهاده اید ایشانرا أَنتُم وَ آباؤُکُم شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام الهه بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت مر ایشان را هیچ نیست ما أَنزَل َاللّه ُ نفرستاده است خدای بِها بعبادت ایشان مِن سُلطان ٍهیچ حجتی که چنگ در ان زده بر خصم مسلّط شوید إِن یَتَّبِعُون َپیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّن َّمگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است وَ ما تَهوَی الأَنفُس ُو متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان وَ لَقَد جاءَهُم و هرآئینه آمد

بديشان مِن رَبِّهِم ُالهُدى از پروردگار ايشان كتاب و رسول كه سبب هدايت اند أَم لِلإِنسان ِ آيا هست مر انسان را يعنى كافران را ما تَمَنّى آنچه آرزو برند از شفاعت بتان يا آنكه گويد چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فَلِلّه ِ الآخِرَةُ وَ الأُولى پس مر خداى راست ملك آخرت و مملكت دنيا هر چه خواهد بهر كه خواهد دهد و كس را برو تحكم نرسد وَ كَم مِن مَلَك ٍ و بسيارى از فرشتگان فِى السَّماوات ِ در آسمانها كه اميدواراند كافران بشفاعت ايشان لا تُغنِى شَفاعَتُهُم سود نكند درخواست ايشان شَيئاً چيزى را إِلّا مِن بَعدِ أَن يَأذَن َاللّه ُمگر پس از انكه دستورى دهد خداى تعالى در شفاعت ايشان لِمَن يَشاءُ براى هر كه خواهد از ملائكه كه ايشان شفاعت نمايند يا براى هر كه اراده كند از مردمان كه كسان او را شفاعت كنند وَ يَرضى و پسندد خدا آنكس را براى شفيع شدن يا مشفّع گشتن إِن َّالَّذِين َلا يُؤمِنُون َبدرستى آنانكه نميگردند بِالآخِرَهِ بسراى آخرت لَيُسَمُّون َ المَلائِكَهَ هر آئينه نام نهند فرشتگان را تَسمِيَهَ الأُنثى نام نهادن مادگان يعنى ميگويند بنات اللّه اند.

صفحه : ۱۱۸۹

وَ ما لَهُم و نيست ايشانرا بِه ِبآنچه كه ميگويند ايشانرا اناث مِن عِلم ٍهيچ دانشى إِن يَتَّبِعُون َدر پى نميروند بدين گفتار إِلَّا الظَّن َّ مگر چيزيرا از ظن يعنى حق را جز بعلم ادراك نتوان كرد و ظن را در معرفت حقائق اعتبارى نباشد وَ إِن َّالظَّن َّو بدرستى كه گمان لا يُغنِى سود نمى دارد مِن َالحَق ِّاز سخن حق شَيئاً چيزى را يعنى دفع نكند از عذاب خداى تعالى

چیزی را اگر نـازل شود فَأَعرِض عَن مَن تَوَلّی پس روی بگردان از آنکس که روی می گردانـد عَن ذِکرِنا از ذکر ما که قرآن است وَ لَم یُرِد و نمی خواهـد بعمـل خود إِلَّا الحَیـاةَ الـدُّنیا مگر زنـدگانی دنیـا را ذلِکَ اینکه دوستی دنیـا و اختیـار کردن آن مَبلَغُهُم مِنَ العِلم غایت رسیدگی ایشان است از دانش و از ان تجاوز نتواننـد نمـود بلکه همّت ایشـان بر جمع و در!!! آن مصروف و موقوف است و بعضـی از علماء حکم اعراض را بآیته القتال منسوخ داننـد إِنَّ رَبَّکَ بـدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعلَمُ او دانـاتر است بِمَن ضَلَّ بکسـی که گمراه شود عَن سَبِیلِه از راه او که دین اسـلام است وَ هُوَ أَعلَمُ و او داناترست بِمَنِ اهتَدی بکسـی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهـد داد وَ لِلّه ما فِی السَّماواتِ و خـدای راست آنچه در آسـمانهاست از موجودات علویه وَ مـا فِی الأَرضِ و آنچه در زمینهـاست از مخلوقـات سـفلیه و او مالـک همه است و قـادر بر جزای ایشان پس ایشانرا بقیامت خواهـد آورد لِیَجزِیَ تا جزا دهـد الَّذِینَ أَساؤُا آنانرا که بـد کردند یعنی کافر شدند بِما عَمِلُوا بعقوبت آنچه کردنـد یعنی بآتش دوزخ وَ یَجزِیَ الَّذِینَ أَحسَنُوا و پاداش دهد آنان را که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند بِالحُسنَی بپـاداش نیکو که بهشت است الَّذِینَ محسـنان آناننـد که ایشـان یَجتَنِبُونَ پرهیز کننـد و یکسو شونـد کَبـائِرَ الإِثمِ از کبیرهای گناه یعنی گناه کبیره را که در باب آن وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته وَ الفَواحِشَ و فاحشه های

بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش است إِلَّا اللَّمَم َمگر آنکه از صغائر است که اگر کسی بکند آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از قوه بفعل نیارد او مغفورست إِن َّرَبَّک َبتحقیق که آفریدگار تو واسِع ُالمَغفِرَهِ بسیار آمرزش است چنانکه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را نظم گر بار گناه ما گران است بحر کرم تو بیکران است ما را گنه از حد برون است عفو تو ز جرم ما فزون است هُوَ أَعلَم ُبِکُم او داناتر است باحوال شما إِذ أَنشَأَکُم چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما را- صفحه : ۱۱۹۰ مِن َالأَرض ِاز زمین یعنی چون از خاک پدر شما را آفرید و دانست اقوال و احوال و افعال شما را وَ إِذ أَنتُم و آن وقت که شما أَجِنَّهٌ خردان بودید فِی بُطُون ِ أُمَّهاتِکُم در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلا تُزَکُّوا پس ستائش مکنید أَنفُسَکُم نفسهای خود را به بیگناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است یا سعید و اینکه آیت نازل شد که او داناتر است باحوال شما در مبدأ خلقت و وقتی که کودک خردک بود در شکم مادر بودید پس خود را مستائید و قولی آن است که بعضی مردم گفتندی نماز ما

روزه ما و حج ما آیت آمد که ستائش مکنید خود را هُوَ أَعلَم ُاو داناترست بِمَن ِ اتَّقی بکسیکه تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام میرفت و استماع کلام وی می نمود مشرکان ویرا سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چه کنم از عذاب خدای میترسم یکی از کفّار گفت اینکه مقدار مال بمن بده اگر عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی از ان مال بداد و بباقی بخل کرد و اینکه آیت آمد أَ فَرَأَیت َالَّذِی تَوَلّی آیا دیدی آن کسی را که از پیروی حق روی بگردانید وَ أَعطی قَلِیلًا و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب ازو وَ أَکدی و بازداشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد أَ عِندَه ُآیا نزدیک اوست عِلم ُالغَیب ِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ یَری پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب او برخواهد داشت أَم لَم یُنَبَّأ بِما فِی صُحُف ِ مُوسی آیا خبر کرده نشد بآنچه در صحیفهای موسی است علیه السلام یعنی توریت وَ إِبراهِیم َالَّذِی وَفّی و در صحف ابراهیم علیه السلام آن که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیز هست معنی آیت اینکه است که آیا ولید پلید خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهیم ع و موسی ع است علیهما السلام و آن کدام است أَلّا تَزِرُ آنکه برندارد وازِرَةٌ نفسی

بردارنـده وِزرَ أُخرى بـار گنـاه نفسـی دیگر را پس او چگونه بـار خود با دیگری حواله میکنـد وَ أَن لَیس ‌َو دیگر آنکه نیسـت لِلإِنسانِ مر آدمی را إِلّا ما سَـِعی مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمی گیرند بثواب دیگری مثاب نمی گرداننـد در تبیان گفته که اینکه آیت منسوخ است چه در سوره طور مـذکور شـد که ابنا را بصـلاح آباد رفعت درجه کرامت میکننـد وَ أَن َّسَـِعیَه ُو آنکه سـعی خود را یعنی عملی که در ان سـعی نموده باشـد سَوف َیُری زود باشد که به بینند در میزان عدل در روز قیامت ثُم َّیُجزاه ُپس پاداش دهند مر او را الجَزاءَ الأَوفی پاداش تمام ان خیرا فخیر و ان شرا فشر.

صفحه : ۱۱۹۱

وَ أَن َّإِلی رَبِّک َالمُنتَهی و آنکه بسوی پروردگـار تست نهایت همه خلائق و رجوع ایشان وَ أَنَّه ُهُوَ أَضـحَک ‌َوَ أَبکی و آنکه خـدای او است که میخندانـد و میگریاند یا شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یـا زمین را میخندانـد بنباتـات و میگریانـد ابر را بباران نزد بعضـی خنـده و گریه بوعـده و وعیـد است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض ازو وَ أَنَّه ُهُوَ أَمات ‌َوَ أَحیا و آنکه خدا اوست که می میراند و زنده می سازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و بس یا می میراند بوقت اجل در دنیا و زنده می سازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت و حیات– و

گفته انـد مرده می سازد کافران را بنکرت ورزنـده میگرداند مومنانرا بمعرفت و بقول جمعی اماتت و احیا بجهل و علم است یا ببخـل و جود یـا بعـدل و فضـل و نزد محققـان بهیبت و انس است یـا باسـتتار و تجلی امـام قشـیری فرمود که می میرانـد نفوس زاهـدان را آثار مجاهـدت و زنده میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدات یا هرکرا بمقام فنا فی اللّه رساند جرعه از جام بقاء بـاللّه چشانـد مثنوی هرکرا از بود او فـانی کنی پر ز گوهرهـای روحـانی کنی کشـتگانرا شـربت حیوان دهی بعـد کشـتن جـان جاویـدان دهی وَ أَنَّه ُو آنکـه در صـحف ابراهیم ع و موسـی ع است آن است که خـدای خَلَق َالزَّوجَین ِ بیافریـد انسـان را دو صنـف الـذَّکَرَ وَ الأُنثی نر و مـاده مِن نُطفَةٍ از آب منی إِذا تُمنی وقـتی که ریخته شود در رحم آدم ع و حوا ع و عیسـی ع ازین حکم مستثنی انـد وَ أَن َّعَلَیه ِ و آنکه بر خـدای است النَّشأَةَ الأُخری آفریـدن دیگر که بعث است در قیـامت وَ أَنَّه ُهُوَ أَغنی و آنکه اوست آنکه توانگر گرداند بمال فقیر را وَ أَقنی و سـرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَ أَنَّه ُو آنکه خدای هُوَ رَب ُّالشِّعری اوست آفریدگار شـعری و شـعریان دو کوکب اند یکی را عمیصا گویند و او شـعری شامیه است و دیگری عبور و او یمانیه است و مراد ازین شـعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم است او را می پرستید

و بـا قريش در عبـادت اصـنام مخـالفت ميكرد و قريش آنحضـرت ص را إبن ابى كبشه ميگفتنـد بجهت خلاف با ايشان وَ أَنَّه ُ أَهلَكَ َو آنكه خدا است كه هلاك كرد عاداً الأُولى قوم عاد نخستين را گه امت هود بودند على نبينا و عليه السلام و قومى از ايشان كه بنو لقيم ميگفتنـد در وقت هلاك قوم عاد در مكه مقام داشـتند بعـد از ايشان اظهار كفر كردند و ايشان را عاد اخرى گويند وَ ثَمُودَ و هلاك كرد قبيله ثمود را فَما أَبقى پس باقى نگذاشت از ايشان كسـى را وَ قَوم َنُوح ٍو هلاك كرد قوم نوح ع را مِن قَبل ُپيش از عاد و ثمود إِنَّهُم كانُوا هُم بدرستى كه بودند ايشان أَظلَم َوَ أَطغى سـتمكارتر و از حد برنده تر در شـرك و عدوان چه نوح ع را بسيار برنجانيدند و در نه صد و پنجاه سال كه دعوت فرموده اندكى بوى ايمان آوردند.

صفحه : ۱۱۹۲

وَ المُؤتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط ع را أَهوى بيفگند بعد از انكه جبرئيل عليه السلام برداشته بود يعنى آنرا زير و زبر كرد فَغَشّاها پس بپوشانيد آن شهرسـتان را ما غَشّـى آنچه بپوشانيد يعنى سـنگ هاى نشان دار كه بران ببارانيد فَبِأَى ِّآلاءِ رَبِّكَ َپس بكدام نعمتهـاى پروردگـار تـو تَتَمـارى شـك مى آرى و جـدال ميكنى مخـاطب وليـد بـن مغيره اسـت يـا هر احـدى و نقمـتى كه در معدودات است آنرا نعم گفت بجهت آنكه درو پند است مر اهل اعتبار را و انتقام انبياء از اعادى كه در ضـمن آن هست و آن موجب تسليه خاطر حضرت پيغمبر ص است صلى اللّه عليه و

سلّم و سبب تقویت دل مومنان است هذا نَذِیرٌ اینکه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یعنی محمّد ص پیغمبری است بیم کننده مِن َ النُّذُرِ الأُولی از جنس پیغمبران نخستین همان میفرماید که ایشان فرموده اند أَزِفَت ِ الآزِفَةُ نزدیك شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب و دنو لَیس َ لَها نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را مِن دُون ِ اللّه ِ بجز خدای کاشِفَةٌ نیک ظاهرکننده أَ فَمِن هذَا الحَدِیث ِ آیا ازین سخن که قرآن است تَعجَبُون َ شگفت میدارید وَ تَضحَکُون َ و میخندید باستهزاء وَ لا تَبکُون َ و نمی گرئید از خوف وعیدی که دروست وَ أَنتُم سامِدُون َ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تعنی کنندگان کفار در وقت قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردم را از استماع آن بازدارند فَاسجُدُوا پس سجده کنید لِلّه ِ مر خدای را وَ اعبُدُوا و او را پرستید نه الهه باطله را در معالم آورده که اوّل سوره که فرود آمده که در وی سجده بوده اینکه سوره است و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم بعد از خواندن اینکه آیت سجده کردند و اینکه سجده دوازدهم ست و مومن و مشرك و جن و انس همه سجده کردند از سجدات قرآنی و در فتوحات اینکه را سجده عبادت گفته که امر الهی بذلت و مسکنت مقترن است بوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسرمنزل سرّ اینکه سجده نرسند

سوره القمر

مکیه و هی خمس و خمسون آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ کفار قریش از سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم معجزه طلبیدند آنحضرت برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بر

وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکورست که شق قمر دوبار واقع شد بمکه و اینکه سوره فرود آمد که اقتَرَبَت ِالسّاعَةُ نزدیک شد قیامت وَ انشَق َالقَمَرُ و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است و برین وجه در کتب سابقه مذکور بوده امام زاهد رح آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسیدند ابو جهل گفت ای محمّد ص آیتی بما نمای و الّا سر تو بشمشیر برمیدارم آنحضرت ص فرمود که چه میخواهی ابو جهل بچپ و راست نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشگافد که سحر در زمین متحقّق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست ابو جهل گفت ای محمّد ص ماه را برای ما بشگاف آنحضرت ص انگشت سبّابه مبارک برآورد و اشارت فرمود ماه را که بشگافد فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود اشارت فرمود هر دو نیم بهم پیوستند فرد شق گشت ماه چارده بر لوح سبزه چرخ چون خامه دبیر ز تیغ بنان تو یهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته و قمر را بما منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سؤال کنیم که ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب

دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود اینکه که دید و از همه شنید نگروید و گفت جادوی وی بغایت قوی است چنانچه حق سبحانه فرمود که.

صفحه : ۱۱۹۳

وَ إِن یَرَوا و اگر بینند کافران آیَةً نشانه از آیات قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر ع که دلیل صدق مدعای او باشد یُعرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در ان وَ یَقُولُوا سِحرٌ مُستَمِرٌّ و گویند جادوی ست دائم و رونده از زمین تا آسمان وَ کَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَ اتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهواءَهُم آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَ کُلُّ أَمرٍ مُستَقِرٌّ و هر کار که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَ لَقَد جاءَهُم و بدرستی که آمد بدیشان یعنی باهل مکّه در قرآن مِنَ الأَنباءِ از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی ما فِیهِ مُزدَجَرٌ آنچه در ان بازداشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِکمَةٌ بالِغَةٌ آن حکمت تمام است رسنده بسرحد کمال فَما تُغنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشانرا و سود نرسانند بیم کنندگان یعنی پیغمبران و موعظه قرآن اگر آیند بر ایشان یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنهُم پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشانرا یَومَ یَدعُ الدّاعِ دران روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را إِلی شَیءٍ نُکُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت

است خُشَّعاً أَبصارُهُم فراهم رفته باشد چشمهای ایشان از هول یَخرُجُون َ بیرون آیند مِن َ الأجداث ِ از قبرها کَأَنَّهُم گویا ایشان جَرادٌ مُنتَشِرٌ ملخ های پراگنده اند یعنی در بسیاری و پراگندگی بهم برمی آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند مُهطِعِین َ شتاب کنندگان إِلَی الدّاع ِ بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز می آید می شتابند یَقُول ُ الکافِرُون َ میگویند ناگرویدگان هذا یَوم ٌ عَسِرٌ اینکه روزی دشوارست بر ما کَذَّبَت قَبلَهُم تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوم ُ نُوح ٍ گروه نوح ع بعث و قیامت را فَکَذَّبُوا عَبدَنا پس تکذیب کردند و بدروغ داشتند بنده ما نوح علیه السلام را وَ قالُوا مَجنُون ٌ و گفتند او دیوانه است وَ ازدُجِرَ و بازداشته شد از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشانرا خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ برو زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت بازماندی.

فَدَعا رَبَّه ُ پس نوح علیه السلام بخواند آفریدگار خود را أَنِّی مَغلُوب ٌ بآنکه من مغلوب قوم خود شدم و با ایشان مقاومت نمی توانم کرد فَانتَصِر پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبواب َ السَّماءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِماءٍ مُنهَمِرٍ بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و درین مدّت منقطع نگشت وَ فَجَّرنَا الأَرض َ و بگشادیم در زمین عُیُوناً چشمها تا از وی نیز آبها برآمد فَالتَقَی الماءُ پس لاقی شد آب آسمان بآب زمین عَلی أَمرٍ قَد قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وَ حَمَلناه ُ و برداشتیم نوح علیه السلام را با هر که بدو ایمان داشت

يعنى سوار گردانيديم ايشان را عَلى ذات ِ أَلواح ٍ بر كشتى كه خداوند لوحها بود يعنى تختهاى پهناور وَ دُسُرٍ و خداوند ميخها و مسمارها كه كشتى را بدان بند كنند تَجرِى ميرفت آن كشتى بِأَعيُنِنا بنگاه داشت ما و اينكه طوفان واقع شده جَزاءً لِمَن كانَ براى پاداش كسى كه كُفِرَ نگرويده بودند يا ناسپاسى كرده بودند بر نعمت وجود او يعنى نوح عليه السلام وَ لَقَد تَرَكناها و بدرستى كه ما بگذاشتيم اينكه قصّه را آيَةً نشانه در ميان مردمان يا كشتى نوح عليه السلام را در زمين كوهى از جزائر علامتى و عبرتى و در قصص هست كه اوائل اينكه امت آن كشتى را ديده اند فَهَل مِن مُدَّكِرٍ پس هيچ پند گيرنده هست كه از ان عبرت گيرد فَكَيفَ كانَ عَذابِى پس چگونه بود عقوبت من در دنيا كه همه را بطوفان هلاك كردم وَ نُذُرِ و بيم كردن من آن قوم را به تبليغ نوح عليه السلام وَ لَقَد يَسَّرنَا القُرآنَ و هر آئينه ما آسان گردانيديم قرآن را لِلذِّكرِ از براى ياد كردن احوال امم گذشته فَهَل مِن مُدَّكِرٍ پس هيچ موعظه شنونده هست كه پند گيرد بدان كَذَّبَت عادٌ تكذيب كردند گروه عاد مر هود را عليه السلام فَكَيفَ كانَ پس چگونه بود عَذابِى عذاب كردن من ايشان را بباد صرصر وَ نُذُرِ و ترسانيدن من ايشان را از وعيد قيامت بزبان پيغمبر ايشان إِنّا أَرسَلنا بدرستى كه فرستاديم ما عَلَيهِم بر ايشان رِيحاً صَرصَراً بادى سخت بآواز مهيب و هولناك فِى يَومِ نَحسٍ در روز شوم مُستَمِرٍّ پيوسته و استحكام يافته شامت او و آن روز

چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر.

صفحه : ۱۱۹۵

تَنزِعُ النّاسَ بركند و از جا برد آن باد مردمان را كَأَنَّهُم أَعجازُ نَخلٍ مُنقَعِرٍ گويا كه ايشان تنه هاى درخت خرمااند بركنده شده از بيخ و بر زمين افتاده اينكه خود عذاب دنيا بود فَكَيفَ كانَ پس چگونه باشد عَذابِى عذاب من در آخرت وَ نُذُرِ و وعيديكه ايشان را بدان بيم كرده ام وَ لَقَد يَسَّرنَا القُرآنَ بدرستى كه ما آسان ساخته ايم قرآن را كه بزبان عرب فرستاده ايم لِلذِّكرِ از براى پند گرفتن فَهَل مِن مُدَّكِرٍ پس آيا هيچ پندگيرنده هست كَذَّبَت ثَمُودُ تكذيب كردند قوم ثمود صالح عليه السلام را بِالنُّذُرِ به بيم كردن و پند دادن پيغمبر ايشان مر ايشان را فَقالُوا پس گفتند أَ بَشَراً مِنّا آيا آدمى را از جنس ما واحِداً يگانه و يكتا كه هيچ تيغ و حشم ندارد نَتَّبِعُهُ پيروى كنيم ما! او را هيچ فضلى نيست بر ما إِنّا إِذاً بدرستى كه ما آن هنگام كه متابعت او كنيم باشيم لَفِى ضَلالٍ در گمراهى وَ سُعُرٍ و در جنون أَ أُلقِيَ آيا القا كرده اند الذِّكرُ عَلَيهِ وحى را بر وى مِن بَينِنا از ميان قوم ما يعنى از قوم ثمود او را بنزول وحى اختصاص داده اند بَل هُوَ نه چنين است بلكه او كَذّابٌ دروغگوئى است أَشِرٌ خودپسند و ستيزنده ميخواهد كه بر ما ترفع كند حق سبحانه فرمود كه سَيَعلَمُونَ غَداً زود باشد كه بدانند فردا كه عذاب بديشان فرود آيد يا روز قيامت معلوم كنند كه مَنِ الكَذّابُ الأَشِرُ كيست دروغگوئى يا ستيزنده چون قوم ثمود تكذيب كردند صالح عليه السلام را و معجزه

طلبیدنـد که از سـنگ نـاقه بیرون آر إِنّا مُرسِلُوا النّاقَهِ بـدرستی که ما بیرون آرنـده ناقه بودیم فِتنَهً لَهُم برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بداننـد که سـبب عـذاب ایشان چه بود و صالـح علیه السـلام را گفتیم فَارتَقِبهُم نگاهبان ایشان باش و به بین که با ناقه چه میکنند وَ اصطَبِر و شکیبائی ورز بآزار قوم وَ نَبِّئهُم و آگاه گردان ایشان را أَن َّالماءَ بآنکه آب چاه قِسمَهٌ بَینَهُم بخش کرده شده است میـان ایشـان و نـاقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه کُل ُّشِرب ٍ هر نصـیبی از ان آب مُحتَضَرٌ حاضر گردانیده شد است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره آب بردارد.

فَنادَوا پس بخواندنـد قوم ثمود صاحِبَهُم یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعاطی پس بگرفت شمشـیر خود را و بر سـر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد ناقه را محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقا مـذکور شـده در سوره هود صـدوق إبن عم خود مصـدع بن مهزج را بوصـال خود وعـده داد و عنیزه یکی از دخـتران خود را نـامزد قـدار بن سـالف کرد و هر دو بر راه گـذر نـاقه کمین کردنـد و چون ناقه از آب بازگشت اوّل بمصـدع رسـید و او تیری بیفگنـد که پایهای ناقه را بر هم دوخت قـدار نیز از کمین گاه بیرون آمد و بشمشـیر ناقه را پی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم

ساختند و بچه او بکوه صنوبر برآمده سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شده بعد از سه روز عذاب به قوم ثمود نازل گشت فَکَیفَ کانَ پس چگونه بود عَذابِی عذاب من مر قوم ثمود را وَ نُذُرِ و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام إِنّا أَرسَلنا بدرستی که ما فرستادیم عَلَیهِم بر ایشان صَیحَةً واحِدَةً فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل علیه السلام فَکانُوا پس گشتند از هول آن آواز کَهَشِیمِ المُحتَظِرِ مانند گیا درهم شکسته که سازنده جای گوسفندان آنرا بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّکرِ برای یادگرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هیچ یادکننده هست آنرا کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط ع مر او را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پنددادن وی مر ایشانرا إِنّا أَرسَلنا عَلَیهِم و بدرستیکه فرستادیم ما بر ایشان حاصِباً بادی یا ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم إِلّا آلَ لُوطٍ مگر لوط علیه السلام و دختران وی را نَجَّیناهُم برهانیدیم ایشانرا از عذاب بِسَحَرٍ بسحری که عذاب واقع میشد نِعمَةً مِن عِندِنا بانعامی از نزدیک ما کَذلِکَ همچنین که انعام کردیم بر لوط علیه السلام بنات او نَجزِی پاداش میدهم بنعمت و رحمت مَن شَکَرَ هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد وَ لَقَد أَنذَرَهُم و بدرستیکه ترسانیده بود لوط علیه السلام قوم خود را بَطشَتَنا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فَتَمارَوا پس شک

آوردنـد بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادنـد وَ لَقَد راوَدُوه ُو بدرستیکه طلبیدند لوط ع را عَن ضَـیفِه ِ از مهمانان وی که ملائکه بودنـد یعنی گفتنـد ایشان را بما تسـلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السـلام از ان ابا میکرد و ایشانرا پنـد میداد ایشان در خانه شکسـته درآمدند فَطَمَسـنا پس محو کردیم أَعیُنَهُم چشمهای ایشانرا یا روی ایشان هموار کردیم و در خبرست که جبرئیل علیه السـلام پر خود را بر دیـدهای ایشـان مالیـد همه کور شدنـد و گفتیم مر ایشـانرا بزبان ملائکه فَذُوقُوا پس بچشید عَـذابِی عقوبت مرا وَ نُذُرِ و آنچه بیم میکرد لوط ع مر شما را بآن.

صفحه : ۱۱۹۷

وَ لَقَـد صَـبَّحَهُم و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط ع بُکرَةً در اوّل روز یعنی بوقت صـبح آمد بر ایشان عَذاب ٌمُسـتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی دائم بود و بازنگشت تا ایشانرا هلاک نگردد گفتیم ما ایشانرا که فَذُوقُوا عَذابِی پس بچشـید و بکشـید عقوبت مرا وَ نُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم می کردند شـما را از ان وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآن َو هر آئینه سـهل و آسان گردانیـدیم قرآن را لِلـذِّکرِ مر جمعی عربی زبانان را برای فهم کردن معانی آن و دانسـتن اخبار گذشـتگان فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هیـچ پنـد شـنونده هست که بدان عبرت گیرد وَ لَقَد جاءَ و بدرستی که آمدند آل َفِرعَون َالنُّذُرُ بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسـی و هارون علی نبینا و علیهما السـلام بآیتهائی که موسـی ع قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود کَذَّبُوا تکذیب کردند

بِآياتِنـا كُلِّهـا بهمه آن آيتها و بـدان نگرويدنـد فَأَخَذناهُم پس بگرفتيم ايشانرا بعـذاب غرق أَخـذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبى كه مغلوب نگردد در گرفتن مُقتَدِرٍ توانـا بر هلاک مشـركان أَ كُفّارُكُم آيا كافران شـما اى گروه عرب خَيرٌ قوى تر و سـخت ترانـد- مِن أُولئِكُم ازين گروه مكذبان كه برشـمرده شد يعنى اينان از آنان بقوت و عدت و حشـمت و سطوت بهتر و بيشتر نيستند و آنانرا عذاب ما فرا رسـيد اينان را چرا فرا نرسد أَم لَكُم يا آنكه شماراست اى مشركان بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ براءتى در كتابهاى سماوى يعنى براتى نوشـته شـده بر نـام شـما كه شـما را عـذاب نخواهـد بود أَم يَقُولُونَ نَحنُ آيـا ميگوينـد كفـار عرب كه ما جَمِيعٌ مُنتَصِرٌ گروهى جمع شـده ايم يارى دهنـده يک ديگر را و منع كننـده بلا از يكديگر سَيُهزَمُ الجَمعُ زود باشد كه هزيمت كرده شود جمع ايشان وَ يُوَلُّونَ الـدُّبُرَ برگردانيـده شود پشـتهاى ايشان از حرب يعنى هر يک پشت بگردانـد از معركه قتال و فرار نمايد و اينكـه صـورت واقع شـد در روز بـدر پس اينكـه آيت يكى از دلائـل نبـوّت و اعجـاز قرآن است فـاروق اعظم رضـى اللّه عنه ميفرمايـد كه چـون اينكه آيت فرود آمـد حضـرت رسول اللّه صـلى اللّه عليه و سـلّم فرمود كه معنى اينكه آيت را نميـدانم كه چيست ناگاه در روز بدر ديدم كه آنحضـرت زره پوشـيده ميگويد سيهزم الجمع دانستم كه معنى آيت چه بوده و بهمين قتل و اسـر و هزيمت ايشان بسـنده نيست بَلِ السّاعَةُ بلكه روز قيامت مَوعِدُهُم وعـده گاه عـذاب كلّى ايشان است وَ السّاعَةُ و عـذاب قيامت أَدهى سخت تر و باهول تر وَ أَمَرُّ و

تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا إِنَ ّ َالمُجرِمِینَ َبدرستی که مشرکان فِی ضَلال ٍ در گمراهی انداز راه حق در دنیا وَ سُعُرٍ و در عنا و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت.

صفحه : ۱۱۹۸

یَومَ َیُسحَبُونَ َروز که کشیده شوند فِی النّارِ در آتش دوزخ عَلی وُجُوهِهِم بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می افگنند و میگویند ذُوقُوا بچشید مَس َّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا إِنّا کُل َّ شَی ءٍ خَلَقناه ُ بدرستی که ما همه چیز را آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقرر، مرتب بر مقتضای حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لا جرم از صفت تغییر و سمت تبدیل دورست شعر قضی اللّه امر او جف ّ القلم فما شاء یوجد و مالا فلم بیت سر بر خط لوح ازلی دارد خموش کز هر چه قلم رفت قلم در نکشد وَ ما أَمرُنا و نیست فرمودن ما هر چیزی را که تکوین آن خواهیم إِلّا واحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل کَلَمحٍ بِالبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَ لَقَد أَهلَکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم أَشیاعَکُم اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَل مِن مُدَّکِرٍ پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَ کُل ُّ شَی ءٍ فَعَلُوه ُو هر چیزی که کرده اند کفار گذشته

فِی الزُّبُرِ مکتوب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا همه افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وَ کُلُّ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ و هر خردی و بزرگی از اقوال و افعالی که از اوّلین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُستَطَرٌ نوشته شده است و بر آن پاداش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزگاران و ترسکاران فِی جَنّاتٍ در بوستانهااند روز قیامت وَ نَهَرٍ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذارنده و دیگر متقیان باشند فِی مَقعَدِ صِدقٍ در مکانی پسندیده که درو نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رضی اللّه عنه منقول است که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نه نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رح فرموده که آن مکانی است که حق تعالی راست گرداند در آن وعده خود که با اولیا کرده و دوستان در ان مقام باشند عِندَ مَلِیکٍ نزدیک بادشاهی مُقتَدِرٍ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقائق فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت است که در مرتبه عندیت متحقق شود و کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در آن سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم امروز درین سرای مخصوص بدان

بوده که ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و چون رتبتی که فردا خواص بدان نازند امروز پایه ادنای وی بوده پس از رتبه اعلای فردای او که نشان تواند داد نظم ای محرم سر لا یزالی مرآه جمال ذی الجلالی مهمان ابیت عند ربی صاحب دل لا ینام قلبی از قربت حضرت الهی هستی بمشابه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد گم گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا.

صفحه : ۱۱۹۹

سوره الرّحمن

مدنیه و هی ثمان و سبعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- چون حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم اینکه سوره نازل شده و گفته اند که اهل مکّه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را بمحمد ص می آموزند اینکه سوره آمد که الرَّحمن ُخداوند بسیار بخشائش که رحمت او و همه چیز را فرا رسیده عَلَّم َالقُرآن َبیاموخته است قرآن مر حبیب ص خود را نه جبر و بسیار یعنی آسان گردانید مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَق َالإِنسان َبیافرید خدا جنس آدمیان را عَلَّمَه ُالبَیان َبیاموخت ایشانرا روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم ع را و علم اسماء بدو آموخت یا بوجود آورد محمّد ص را و بیاموزانید ویرا بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاوّلین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد الشَّمس ُآفتاب وَ القَمَرُ و ماه میروند- بِحُسبان ٍبحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده مسیر ایشانرا در بروج

و منـازل و بـدان فصول و اوقات شـناخته میشود وَ النَّجم ُو گیاهی که برویـد و آنرا ساق نباشـد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضـی از بقول وَ الشَّجَرُ و گیاهی که آنرا ساقی باشـد و بر آن قائم بود یعنی درخت یَسـجُدان ِ فرمان می برنـد خـدای را بطبع و طوع چون فرمانبرداری ساجدان از اهل تکلیف یا سـجود ایشان بسا به ایشان است و گفته اند ما را بسـجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیـح ایشان کما قال اللّه تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم وَ السَّماءَ رَفَعَها و برداشت رحمن آسـمان را بالای زمین بپانصد ساله راه وَ وَضَع َالمِیزان َو بیافرید یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن أَلّا تَطغَوا برای آنکه از حد در نگذرید فِی المِیزان ِ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید وَ أَقِیمُوا الوَزن َو بپای داریـد سـنجیدن را بِالقِسطِ بعـدل یعنی زبان ترازو را راست دارید وَ لا تُخسِرُوا المِیزان َو کم مکنید میزان را یعنی کم منمائیـد در وزن وقت داد و سـتد اینکه همه تاکیـد اهل ترازو را بجهت آنست که بوقت وضع میزان روز قیامت شـرمنده نشوند نظم هر جو و هر حبه که بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو هست یکایک همه بر جای خویش روز جزا جمله بیارند پیش با تو نمایند نهانیت را کم دهی و بیش سـتانیت را وَ الأَرض َوَضَعَها و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلأَنام ِ برای آدمیان تا برو

قرار گیرند فِيها در زمين فاكِهَةٌ انواع ميوه است وَ النَّخل ُو خرمابنان ذات ُالأكمام ِ خداوندان غلاف يعنى اوعيه خرما چه خرما مادامیكه منشق نشده در غلاف باشد و تخصيص خرما از فواكه بذكر بجهت تفضيل اوست و مشابهتى كه با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسير مبين شده.

صفحه : ۱۲۰۰ وَ الحَب ُو در زمين دانه است ذُو العَصف ِ خداوند برگ خشك مراد از دانه آن چيزيست كه ازو قوّت ميسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گياهيست كه دانه ازو جدا ميشود وَ الرَّيحان ُو در زمين ريحانى است يعنى سپر غم كه بوى ميكنند مراد آنست كه در زمين شما را نعمتها داده ام بعضى خوردنى و بعضى بوى كردنى- فَبِأَي ِّ آلاءِ رَبِّكُما پس اى آدميان و پريان بكدام از نعمتهاى آفريدگار خود كه مذكور شد تُكَذِّبان ِ تكذيب ميكنيد و انكار مى نمائيد كه ازو نيست بدانكه سى و يكجا درين سوره اينكه كلمات تكرار يافته بجهت آنكه اينكه سوره مشتمل است بر ذكر نعم الهى پس بعد از ذكر هر نعمتى اينكه الفاظ ايراد فرموده تا سامعان و قاريان متنبه شوند بر كثرت نعم و گفته اند تكرار از براى دفع غفلت است و تاكيد حجّت و تذكير نعمت و در صحيح حاكم رح از جابر رضى اللّه عنه نقل كرده كه حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم اينكه سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از ان فرمود كه مرا چيست كه شما را خاموش مى بينم هر آئينه جن نيكوتراند از شما در رد جواب اينكه سؤال و من هيچ بار نخواندم فباى آلا ربكما تكذبان الّا

ایشان گفتند لا بشی من نعماء ربنا نکذب فلك الحمد یعنی ما هیچ چیز را از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمی کنیم پس ترا است ثنا و ستائش خَلَقَ ٱلإِنسانَ بیافرید آدم ع را که پدر انس است مِن صَلصالٍ از گل خشك كَالفَخّارِ مانند سفال پخته که اگر دست برو زنی آواز کند وَ خَلَقَ ٱلجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِن مارِجٍ از زبانه صافی بی دود مِن نارٍ از آتش و گفته اند مارج از آتشی است که زبانه سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم ع آفریده شد از دو عنصر خاك و آب چون خاك و آب بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آنرا مارج خوانند و چنانچه تناسل در بشر بالقای آب است در رحم و تناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم ع مدت شصت هزار ساله بود فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما پس بکدام نعمت از نعمتها پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تُكَذِّبانِ انکار می کنید رَبُّ ٱلمَشرِقَينِ آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی وَ رَبُّ ٱلمَغرِبَينِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوائدست از اختلاف

فصول و حدوث و آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت ست و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تُکَذِّبانِ جحود می ورزید و منکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَینِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا بامر او یَلْتَقِیانِ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند.

صفحه : ۱۲۰۱

بَینَهُما میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لا یَبْغِیانِ افزونی نمی جویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار برین دو بحر متفرع است فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تُکَذِّبانِ انکار میکنید یَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ ازین دو دریا از بحر مالح مروارید کلان وَ الْمَرْجانُ و مروارید ریزه و اینکه جوهرهاست که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فوائد یابید و اینکه نعم ظاهر است فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُکَذِّبانِ تکذیب می نمائید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سالی متلاقی میشوند و ابر حاجزی است که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و

از دریای فلك قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و از ان لالی منعقد میگردد و امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطائف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف و رجا عامه مسلمانان راست و از ان گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنان راست و از ان جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیاء و صدیقان را از ان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی و گر نه غوطه خوری اینکه گهر کجا یابی وَ لَه ُالجَوارِ المُنشَآت ُو مر خدایراست راندن کشتیهای نورونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نوبه رفتن آورده شده فِی البَحرِ در دریا کَالأَعلام ِ مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندك و وقوع تجارات و معاملات و اینکه نعمتها عظیم است فَبِأَی ِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش تُکَذِّبان ِ منکر میشوید کُل ُّمَن عَلَیها هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فان ٍ هالك اند یعنی سر انجام فانی شوند وَ یَبقی و باقی ماند وَجه ُرَبِّک َذات پروردگار تو ذُو الجَلال ِ خداوند بزرگی و عظمت وَ الإِکرام ِ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تا دم هرکرا مستحق آن باشد فَبِأَی ِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از

نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبانِ تكذيب مى كنيد يَسئَلُه ُميخواهند او را يعنى ميطلبند از وى مَن فِي السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ هر كه در آسمانها و زمينهاست حاجتهاى خود را چه همه بد و محتاجند در ذات و صفات خود كُل َّيَوم ٍ هر وقت هُوَ فِي شَأن ٍ او در ساختن و پرداختن كاريست داعى را دعا اجابت كند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگين را شادان گرداند و بيمار را صحيح سازد و قومى را بر توبه دارد و گروهى را بيامرزد.

صفحه : ۱۲۰۲

فَبِأَي ِّ آلاءِ رَبِّكُما پس بكدام از نعمتهاى پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبان ِ انكار ميكنيد إبن عينيه رح فرمود كه سراسر روزگار نزديك خداى دو روزست يكروز مدّت دنيا و شان او درين يك روز امرست و نهى و عطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احياء و اعزاز و اذلال دوم روز مدّت آخرت و شان آنروز حساب است و عقاب و جز او سؤال و معاقبت و مثابات و نزد محققان يوم بمعنى آن است و آن جز وى از اقل زمان است و در بحر الحقائق آورده كه مراد تجلى حق در هر آنى بر حسب متجلى و مناسب استعداد او تجليات را نهايت نيست رباعى كل يوم هو فى شان چه شان است چه شان يعنى اوصاف كمال تو ندارد

پایان جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان سَنَفرُغُ لَکُم زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد اینکه کلام بر سبیل تهدیدست و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد أَیُّهَ الثَّقَلانِ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قیمت بود آنرا ثقل گویند که انی تارك فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گرانبار است و جن و انس تکلیف گران باراند یا ببار گناه گران درمانده اند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بی حد امیدوار باشید تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ استَطَعتُم اگر توانید أَن تَنفُذُوا آنکه بیرون روید مِن أَقطارِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمائید لا تَنفُذُونَ بیرون نمی توانید شد إِلّا بِسُلطانٍ مگر بقهر و تسلّط و غلبه و شما را اینکه قوّت نیست بلکه هر جا که روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان

اینکه عرصه محشرست اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه اینکه است نه آن إلی به فَبِأَیِ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددگار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید إلی به تُکَذِّبانِ جحود میورزید یُرسَلُ فرستاده شود عَلَیکُما بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شُواظٌ زبانه خالص مِن نارٍ از آتش وَ نُحاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زمانه آتش فرستند و یک کرّت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلا تَنتَصِرانِ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر.

صفحه : ۱۲۰۳

فَبِأَیِ آلاءِ رَبِّکُما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و بنحاس تا بازایستید از نافرمانی و به پرستش وی اشتغال نمائید تُکَذِّبانِ تکذیب می نمائید فَإِذَا انشَقَّتِ السَّماءُ پس چون بشگافد آسمان برای نزول ملائکه فَکانَت پس گردد وَردَةً سرخ یعنی برنگ گل سرخ کَالدِّهانِ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِأَیِ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلوّن آن تا از شدّت آن اهوال بوی پناه جوئید تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید فَیَومَئِذٍ پس آن روز لا یُسئَلُ پرسیده نشود عَن ذَنبِهِ از گناه او إِنسٌ وَ لا جَانٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان

سؤال استعلام نکنند که چها کردید بلکه سؤال توبیخ باشد که چرا کردید یا گناهکاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسؤال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی فرمود که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سؤال کنند فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات است تُکَذِّبانِ تکذیب می ورزید یُعرَفُ المُجرِمُونَ شناخته شوند کافران بِسِیماهُم بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فَیُؤخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّواصِی بموهای پیشانی یک بار وَ الأَقدامِ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افگنند فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افگندن کفار تا از کفر بپرهیزید تُکَذِّبانِ انکار می کنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان را گویند هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی اینکه آن دوزخ است که از روی عناد یُکَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا المُجرِمُونَ بآن مشرکان و باور نمی داشتند یَطُوفُونَ طواف میکنند دوزخیان بَینَها میان دوزخ وَ بَینَ و میان حَمِیمٍ آب گرم آنٍ گرمی بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فریادرسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما بس بکدام از

نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بایمان متصف شده از ان نجات یابید تُکَذِّبان ِ تکذیب می نمائید.

صفحه : ۱۲۰۴

وَ لِمَن خاف َو برای کسیکه بترسد مَقام َرَبِّه ِ از ایستادن پیش خدای جَنَّتان ِ دو بهشت است یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیّت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنّت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگر خائف جن را بود در موضح آورده که دو باغ دهند ایشانرا در باره بهشت که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و میوهای دلکش و حوران مهوش بود محمّد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیگر برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خائف است و دیگر برای خدام و متعلقان او فَبِأَی ِ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک معصیّت تُکَذِّبان ِ تکذیب میکنید ذَواتا أَفنان ٍ دو بوستانند خداوندان شاخها یعنی در ان درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار گوناگون فَبِأَی ِ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید تُکَذِّبان ِ انکار میکنید فِیهِما درین دو باغ عَینان ِ دو چشمه تَجرِیان ِ میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل با اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فَبِأَی ِ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از

نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذّت شما روان کرده تُكَذِّبانِ جح ود می ورزید فِيهِما درین دو جنت مِن كُلِ ّفاكِهَةٍ از هر میوه زَوجانِ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نه شنیده باشد فَبِأَيِ ّ آلاءِ رَبِّكُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا می فرماید تُكَذِّبانِ منکر میشوید مُتَّكِئِينَ ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند عَلى فُرُش ٍبَطائِنُها بر فراشها که استر آن مِن إِستَبرَق ٍاز دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن که آن از دیبا است پس ظهائر آن از چه باشد جواب داد که ظهائر آن از نور بسته دیگری گفته که ظهائر آن داخل است درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وَ جَنَى الجَنَّتَينِ و میوه درختان اینکه دو بهشت دانٍ نزدیك است که دست قائم و قائد و مضطجع بدان میرسد و گفته اند کسی که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی درآید فَبِأَيِ ّ آلاءِ رَبِّكُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه بنشاند و میوه های لذیذ و لطیف دهد تُكَذِّبانِ انکار میکنید- صفحه : ۱۲۰۵

فِيهِنَ ّدر قصور و منازل اینکه دو بهشت قاصِراتُ الطَّرفِ کوتاه چشمان اند یعنی حوران که چشم فروخوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لَم يَطمِثهُنَ ّنسوده باشند ایشانرا إِنسٌ آدمیان قَبلَهُم پیش از ازدواج ایشان در بهشت وَ لا جَانٌّ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرراند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده

باشد و آنانكه براى جن مقرر شده باشند جنى نيز در ايشان تصرف نكرده باشد فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَما پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار شما كه حوران بدين لطافت به بندگان ارزانى داشته تُكَذِّبانِ تكذيب ميكنيد و باور نمى داريد كَأَنَّهُنَّ الياقُوتُ وَ المَرجانُ گويا هستند آن حوران مخلوق از ياقوت در سرخى و صفا و از مرواريد پاكيزه در سفيدى و ضيا فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار شما كه حوران بدين صفائى و پاكيزگى براى شما آفريده تُكَذِّبانِ تكذيب ميكنيد و باور نميداريد هَل جَزاءُ الإِحسانِ آيا جزاى نيكى كردن در عمل نه باشد إِلَّا الإِحسانُ مگر نيكوئى كردن در ثواب يا جزاى هر كه گويد لا اله الا اللّه و عمل كند باوامر و نواهى محمّد رسول اللّه نيست او را مگر بهشت و حاصل آيت اينكه است كه جزاى نيكى نيكى است پس جزا دهد طاعت را درجات و مكافات كند شكر را بزيادت نعمت و تقوى را بفرح و توبه را بقبول و دعا را به اجابت و سؤال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنيا را با من آخرت و خدمت را بسلطنت و در بحر الحقائق فرموده كه نيست جزاى فنا فى اللّه الا بقا باللّه مثنوى هر كه در راه محبّت شد فنا يافت از بحر لقا اندر بقاء هركرا شمشير شوقش سر بريد ميوه ذوق از درخت و فصل چيد فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما پس بكدام از نعمتهاى آفريدگار شما كه توفيق احسان داد و جزاى آن مقرر فرمود تُكَذِّبانِ تكذيب ميكنيد و انكار مى نمائيد وَ مِن دُونِهِما و جزين دو بوستان كه مذكور شد

یا فروتر از ایشان جَنَّتان ِ دو بوستان دیگرست گفته اند دو بوستان اوّل از زر است برای سابقان و اینکه دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که اینکه بهشتها نامزد بندگان میکند تُکَذِّبان ِ منکر میشوید مُدهامَّتان ِ آن دو بهشت سبز است از بسیاری سبزی بسیاهی زننده فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنائی چشم است تُکَذِّبان ِ انکار میکنید.

صفحه : ۱۲۰۶

فِیهِما درین دو بهشت عَینان ِ دو چشمه باشد نَضّاخَتان ِ جوشنده بآب یعنی هر چند ازو آب بردارند دیگر بجوشد فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تُکَذِّبان ِ تکذیب میکنید فِیهِما فاکِهَهٌ درین دو بهشت میوه بسیار بود وَ نَخل ٌو خرمابنان وَ رُمّان ٌو اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و هم غذا و انار میوه است و دوا فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوها بر بندگان ارزانی دارد تُکَذِّبان ِ انکار میکنید فِیهِن َدرین چهار جنّت خَیرات ٌحِسان ٌزنان برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشد فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تُکَذِّبان ِ تکذیب مینمائید حُورٌ مَقصُورات ٌحوران پنهان شده فِی الخِیام ِ در خیمها که از در مجوف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد عروس فَبِأَیِ ّ آلاءِ رَبِّکُما

پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیّبه به بهشتیان میدهند تُكَذِّبان ِ انکار میکنید لَم یَطمِثهُن َ نسوده باشند مر ایشانرا إِنس ٌ قَبلَهُم آدمی پیش از شوهران که بدیشان نام زد شده اند وَ لا ـ جَان ٌ و نه جن نیز دست بر ایشان رسانیده اند بلکه همه بکرانند فَبِأَی ِ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نام زد ایشان یعنی اهل ایمان کرده تُكَذِّبان ِ تکذیب میکنید که چنین حوران نگاهداشته عطا کند مُتَّكِئِین َ اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند عَلی رَفرَف ٍ خُضرٍ بر فرشها یا بر بالشهای سبز وَ عَبقَرِی ٍ حِسان ٍ و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی فَبِأَی ِ آلاءِ رَبِّکُما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما اینکه نعمتها که مذکور شد تُكَذِّبان ِ تکذیب میکنید تَبارَک َ اسم ُ رَبِّک َ بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین است که هیچ کس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد بیت بر لب بحر چنین وامانده اند خشك لب هم مبتدی هم منتهی ذِی الجَلال ِ وَ الإِکرام ِ در ترجمه رشف معنی اینکه اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزّت و کبریاست جناب مقدس از ان منزه و معرا است و اکثر محققان برانند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال و الاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته اند و

خبر الظوا بيا ذا الجلال و الاکرام مؤيد اينکه قول است.

صفحه : ۱۲۰۷

سوره الواقعه

مکّيه وّ هی ست ّوّ تسعون آيه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ إِذا وَقَعَتِ الواقِعَهُ ياد کن چون واقع شود يعنی حادث گردد قيامت لَيس َلِوَقعَتِها نيست در واقع شدن در آمدن او کاذِبَهٌ دروغی يا برای وقوع او هيچ دروغی موجود نيست بلکه هر که از ان خبر ميدهد صادق است و آن روز خافِضَهٌ فرو برنده است قومی را باسفل سافلين از روی عدل رافِعَهٌ بردارنده گروهی را با علی عليين از راه فضل يا خافض اعداء و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولياء از ارباب اخلاص و وفاق يا فرود ميدارد آنان را که در دنيا خود را مرتفع ميداشتند و برمی آرد جمعی را که درين عالم فروتنی کردند إِذا رُجَّتِ الأَرض ُياد کن چون جنبانيده شود زمين رَجًّا جنبانيدنی بر آن وجه که هر بنا که برو است منهدم گردد وَ بُسَّتِ الجِبال ُو رانده شود کوهها بَسًّا راندنی تا شکسته و پاره پاره گردد فَکانَت پس برباشد هَباءً غباری که ديده ميشود با شعاع آفتاب وقتی که از روزنه درافتد مُنبَثًّا پراگنده و منتشر گشته وَ کُنتُم و باشيد شما ای مکلفان در ان وقت أَزواجاً ثَلاثَهً اصناف سه گانه يعنی سه گروه باشيد در سه مرتبه فَأَصحاب ُالمَيمَنَهِ پس اصحاب دست راست تعظيم ميکند ايشانرا چنانچه گوی فلان قوم بزرگانند ما أَصحاب ُالمَيمَنَهِ چه اند اصحاب دست راست و چه بزرگان و گفته اند درين استفهام معنی تعجب نيز هست و اصحاب يمين آنهااند که در وقت اخراج ذريت از صلب

آدم ع ایشان براست وی بوده اند یا نامه اعمال در ان روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفته اند میمنه بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون و مبارك قدم اند وَ أَصحاب ُالمَشئَمَهِ و اصحاب دست چپ ما أَصحاب ُالمَشئَمَهِ چه اند یاران دست چپ و ایشان آنهااند که بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشامه از تشاؤم گرفته اند یعنی آنان شوم و نامبارك قدم اند وَ السّابِقُون َو پیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان بهشت السّابِقُون َپیشی گرفتگانند بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و ابو بکر صدیق رض و مرتضی علی رضی اللّه عنهم یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند با پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اوّل أُولئِك َالمُقَرَّبُون َآن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت.

صفحه : ۱۲۰۸

فِی جَنّات ِالنَّعِیم ِدر بوستانهای مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّهٌ مِن َالأَوَّلِین َگروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته وَ قَلِیل ٌو اندکی مِن َالآخِرِین َاز پسینیان یعنی امت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه پیش از سابقان اینکه امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما صلی

اللّه علیه و سلّم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای انا اکثر النّاس تبعا یوم القیمه از ان خبر میدهد و در حدیث بریده رضی اللّه عنه، مذکورست که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت و چهل سائر امم و اینکه سابقان از اوّلین و آخرین در بهشت باشند عَلی سُرُرٍ بر تختها مَوضُونَةٍ بافته بزر و مکلل بدر و یاقوت و زمرد مُتَّکِئِین َ تکیه زدگان عَلَیها بر آن تختها مُتَقابِلِین َ برابر یکدیگر یعنی روی با روی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند یَطُوف ُ عَلَیهِم میگردند بر ایشان برای خدمت وِلدان ٌ مُخَلَّدُون َ کودکان مُخَلَّدُون َ جاوید ماندگان بر هیئات کودکی چه خدمت خردان زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و اینکه کودکان را خدا آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی اللّه عنه منقول است که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند بِأَکواب ٍ بکوزها وَ أَبارِیق َ و ابریقها وَ کَأس ٍ مِن مَعِین ٍ و جامهائی از شرابی روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لا یُصَدَّعُون َ دردسر نکشند عَنها از ان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَ لا یُنزِفُون َ و نه بی عقل و بیهوش شوند از ان وَ فاکِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند بمیوها مِمّا یَتَخَیَّرُون َ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَ لَحم ِ طَیرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مِمّا یَشتَهُون َ از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَ حُورٌ و بر سابقان در جنت طواف مینمایند

از برای خدمت زنان سفید روی عِین ٌ گشاده چشمان در صفا و لطافت کَأَمثال ِ اللُّؤلُؤِ مانند مروارید المَکنُون ِ پوشیده در صدف که غبار برو نه نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزاءً پاداش میدهیم ایشانرا پاداش دادنی بِما کانُوا یَعمَلُون َ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لا یَسمَعُون َ نشنوند فِیها در بهشت لَغواً سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَ لا تَأثِیماً و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام.

إِلّا قِیلًا لیکن می شنوند سخنی که آن سَلاماً سَلاماً است تکرار اینکه لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَ أَصحاب ُ الیَمِین ِ و أصحاب دست راست ما أَصحاب ُ الیَمِین ِ چه اند اصحاب دست راست یعنی بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فِی سِدرٍ در زیر درخت کنار مَخضُودٍ بیخار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروج ّ افگندند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل اینکه بودی اینکه آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَ طَلح ٍ مَنضُودٍ و درخت موز بود که میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَ ظِل ٍّ مَمدُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود و مراد از ظل راحت است وَ ماءٍ مَسکُوب ٍ و آب ریزان یعنی از جنّت عدن فرو میریزد بر بوستانهای دیگر فاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ و بسیار میوه لا مَقطُوعَهٍ و بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد

دون فصلی وَ لا مَمنُوعَهٍ و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع بازندارند نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وَ فُرُش ٍ و گستردنیها مَرفُوعَهٍ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده إِنّا بدرستی که ما أَنشَأناهُن َّ بیافریدیم ابتداء بی سبب ولادت زنان عجائز دنیا را إِنشاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا خلقی دیگر مراد آنست که پیر زنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلناهُن َّ پس گردانیم ایشانرا- أَبکاراً دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عُرُباً دوست داران و عاشقان شوهر خود باشند یا با غنج و ناز یا شیرین سخن أَتراباً همزادان همه سی و سه سال و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیات را که به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن، اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراه فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بدو ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و اینکه زنان را انشا کنیم لِأَصحاب ِ الیَمِین ِ برای اصحاب یمین یاران دست راست و گویا که سائلی می پرسد کیانند أصحاب الیمین می فرماید که ایشان ثُلَّهٌ مِن َ الأَوَّلِین َ گروهی اند از پیشینیان.

صفحه : ۱۲۱۰ وَ ثُلَّهٌ مِن َ الآخِرِین َ

و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت و قلیل من الاخرین فرود آمد فاروق رضی اللّه عنه گریان شد و گفت یا نبی اللّه ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیاید مگر اندکی اینکه آیت آمد و ثله من الاخرین حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم آیت بر وی خواند و عمر رضی اللّه عنه، فرموده که رضینا عن ربنا و پیغمبر ص گفت از آدم تا من یک ثله و از من تا قیامت یک ثله و در حدیث آمده که ار جوان تکونوا نصف اهل الجنته و عنقریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از ان امت من خواهند بود و ازینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در دوزخ جاوید نخواهد ماند نظم نماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سید پیش رو وَ أَصحاب ُالشِّمال ِو اصحاب دست چپ ما أَصحاب ُالشِّمال ِ چه اند أصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقداراند و در ان روز باشند فِی سَمُوم ٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند وَ حَمِیم ٍو در آبی گرم نامتناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند به حمیم چنانچه گرمازدگان در دنیا آب می طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر متأذی گردند پس پناه برند بسایه و از ان

سایه خبر میدهد وَ ظِل ٍّو سایه مِن یَحمُوم ٍاز دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهی است از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه می برند لا بارِدٍ خنک نیست مانند سایه های دیگر وَ لا کَرِیم ٍنه سودرساننده و نه راحت بخشنده و اینکه عذابها ایشان را بچه جهت ست إِنَّهُم کانُوا بدرستی که ایشان بوده اند قَبل َذلِک َپیش ازین در دنیا مُترَفِین َبناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَ کانُوا یُصِرُّون َو بودند که اصرار می نمودند عَلَی الحِنث ِالعَظِیم ِبر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر ان اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَ کانُوا یَقُولُون َو بودند که می گفتند أَ إِذا مِتنا آیا وقتی که بمریم وَ کُنّا تُراباً و گردیم خاک وَ عِظاماً و استخوانهای بی گوشت و پوست أَ إِنّا لَمَبعُوثُون َآیا ما برانگیخته گانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار أَ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُون َآیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُل بگو ای محمّد ص در جواب ایشان که إِن َّالأَوَّلِین َبدرستی که پیشینیان از آباء شما و غیر آن وَ الآخِرِین َو پسینیان از شما و غیر شما.

صفحه : ۱۲۱۱

لَمَجمُوعُون َهر آئینه جمع شدگانند إِلی مِیقات ِیَوم ٍمَعلُوم ٍبرای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است مر خدای را ثُم َّإِنَّکُم پس بدرستی که شما أَیُّهَا الضّالُّون َ

ای گمراهان از راه حق الْمُکَذِّبُون َ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکّه و امثال ایشان است میگوید که شما فردای قیامت لَآکِلُون َ هر آئینه خورندگانید مِن شَجَرٍ از درختی مِن زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از ان درخت بخورانند فَمالِؤُن َ پس پرکنندگان باشید مِنهَا البُطُون َ از میوه آن درخت شکمها را فَشارِبُون َ پس آشامندگان عَلَیه ِ بالای زقوم مِن َ الحَمِیم ِ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا پر سازند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از ان بیاشامند فَشارِبُون َ پس آشامندگانند از حمیم شُرب َ الهِیم ِ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن برد پدید نیاید یعنی دوزخیان چند آنچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا اینکه ماکول و مشروب نُزُلُهُم پیش کش ایشان است یَوم َ الدِّین ِ در روز جزا همچو ما حضریکه برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکل و مشارب خواهد بود ایشانرا که شرح شدّت و عقوبت آن در بیان نیاید نَحن ُ خَلَقناکُم ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَو لا تُصَدِّقُون َ پس چرا باور نمی دارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهرست که هر که بر ابداء توانا است بر اعادت نیز قادر خواهد بود أَ فَرَأَیتُم آیا خبر دهید ما تُمنُون َ از آبی که میریزید در رحم زن أَ أَنتُم تَخلُقُونَه ُ آیا شما می آفرینید کودکان را از ان أَم نَحن ُ

الخالِقُون- یا مائیم آفریدگار آن و شما مقراید بآنکه خالق خلق منم چه شما بر آن وجه و بدان نوع که فرزند می طلبید متولد نمی شود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحن ُقَدَّرنا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَینَکُم ُالمَوت- میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس وَ ما نَحن ُبِمَسبُوقِین- و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما اینکه مرگ را تقدیر کردیم.

صفحه : ۱۲۱۲

عَلی أَن نُبَدِّل- برای آنکه تبدیل کنیم از شما أَمثالَکُم کسان را که مانند شمااند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَ نُنشِئَکُم بیافرینیم دیگر باره شما را فِی ما لا- تَعلَمُون- در صورتی و هیئاتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیئاتی وَ لَقَد عَلِمتُم ُو بدرستی که دانسته اید شما النَّشأَةَ الأُولی آفریدن نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید بآخر و بدان هم اقرار دارید فَلَو لا تَذَکَّرُون- پس چرا یاد نمی کنید توانائی حق را بر نشأه اخری چه هر که بر ان قادرست ازین عاجز نتواند بود نظم آنکه ما را ز خلوت نابود می کشد تا بجلوگاه وجود بار دیگر که از سموم هلاک روی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند بامر کن فیکون کارد از گوشه لحد بیرون أَ فَرَأَیتُم اخبار نمائید ما تَحرُثُون- آنچه کشت می کنید و تخمی در زمین می افگنید أَ أَنتُم تَزرَعُونَه ُآیا شما میرویانید آن تخم را أَم نَحن ُالزّارِعُون- یا

ما رویانیده ایم حرث فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت و لیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بذور درو از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه لَو نَشاءُ اگر خواهیم لَجَعَلناه ُهر آئینه گردانیدیم آن چیزیرا که کشته اید حُطاماً گیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بیدانه فَظَلتُم تَفَکَّهُون َپس همه روز باشید از ان قضیه و بلیّه که شگفت مایند یا بر آفت آن اندوهناک باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید و میگوئید إِنّا لَمُغرَمُون َآیا ما تاوان زدگانیم و حفص انّا خواند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بَل نَحن ُمَحرُومُون َبلکه ما بی بهرگانیم از روزی أَ فَرَأَیتُم ُآیا خبر باز دهید الماءَ الَّذِی تَشرَبُون َاز آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی بازبسته است أَ أَنتُم أَنزَلتُمُوه ُآیا شما فرو فرستاده اید آنرا مِن َالمُزن ِاز ابر سفید أَم نَحن ُالمُنزِلُون َیا ما فرو فرستنده ایم آبی شیرین لطیف را لَو نَشاءُ جَعَلناه ُاگر خواهیم گردانیم آن آب را أُجاجاً تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فَلَو لا تَشکُرُون َپس چرا شکر نمی گوئید خدای را برین نعمت.

صفحه : ۱۲۱۳

أَ فَرَأَیتُم ُآیا اخبار کنید النّارَ الَّتِی تُورُون َآتشی که بیرون می آرید أَ أَنتُم آیا شما أَنشَأتُم بیافریده اید شَجَرَتَها درخت آتش را که مرخ و عفارست أَم نَحن ُالمُنشِؤُن َیا ما آفرینندایم اهل بوادی شاخی از درخت مرخ که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند میسایند

حق سبحانه از میان آن دو شاخ تر که آب از ان میچکد آتشی بیرون می آرد نَحن ُجَعَلناها ما گردانیدیم آن آتش را تَذکِرَةً یادکردنی که چون به بینید آن را آتش دوزخ را یاد کنید یا آنرا تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیستی درو که بکیفیت ضد آتش است هر آئینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن وَ مَتاعاً و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن لِلمُقوِین َمر مسافران را و مقیمان را اکتفا کرد بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فَسَبِّح پس تسبیح گو بِاسم ِرَبِّکَ َالعَظِیم ِبنام پروردگار بزرگ تو و او را بپاکی یاد کن فَلاـ أُقسِم ُپس سوگند یاد میکنم بِمَواقِع ِالنُّجُوم ِبمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا مغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آن است که غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است که مشبه اند به نجوم کما قال اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم یا منازل نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی و السماء ذات البروج یا بآن نجوم که مأمور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بوده و هنگام بعث

او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل مقدس پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی را موقعی و قراءت امام حمزه و امام کسائی رح که موقع خوانده اند موید اینکه قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص ِنزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وَ إِنَّه ُو بدرستیکه آنچه خدا بدو سوگند خورد لَقَسَم ٌسوگندی است لَو تَعلَمُون َاگر دانید عَظِیم ٌبزرگ و معتبر جواب قسم چیست إِنَّه ُبدرستی که آنچه آن حضرت صلی اللّه علیه و سلّم بر شما میخواند لَقُرآن ٌکَرِیم ٌهر آئینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل است بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملائکه و مومنان یا حافظ و قادری او مکرم و معززست اینکه قرآن نوشته است فِی کِتاب ٍمَکنُون ٍدر کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدا در لوح محفوظ.

صفحه : ۱۲۱۴

لا یَمَسُّه ُنسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه درو است إِلَّا المُطَهَّرُون َمگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهراند از کدورات اوصاف رویّه کلبی رحمه اللّه گوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیت نفی است و مراد نهی یعنی جنب و محدث باید که مس نکنند و فقهای مالکی و شافعی رحمهما اللّه محدث و جنب و حائض

را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس آن و حنابله گویند محدث و جنب را رواست حمل مصحف و مسّ آن و حائض را و نزد امام اعظم رحمه اللّه علیه نشاید محدث و جنب و حائض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل ازو و در نوادر مذکور است که جنب و حائض را بقول ابو یوسف رح جائز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بود نه در کنار و نزد امام محمّد رح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءت کرده اند و از إبن عمر رضی اللّه عنه منقول است که دوست تر نزد من آن است که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمّد بن فضل رحمه اللّه فرموده که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و إبن عباس رضی اللّه عنه نهی میکرد از انکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراءت قرآن و محققان گفته اند که مراد از مسّ اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنانند یا عمل بقرآن و نگاهداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آنرا ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سرّ بنفی ما سوای اللّه ست حکیم سنائی رح فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملك معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه

گردد از لوث توهّم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و اینکه معنی میسّر نشود جز بفنای شاهد و شهود در مشهود بیت چون تجلّی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم تَنزِیل ٌقرآن فرو فرستاده شده است مِن رَب ِّالعالَمِین َاز آفریدگار عالمیان أَ فَبِهذَا الحَدِیث ِ پس آیا بدین سخن که قرآن است أَنتُم مُدهِنُون َ شما ای اهل مکه ناگرویدگانید یا مداهنه کنندگان یا منکران اند وَ تَجعَلُون َو میسازید رِزقَکُم روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّکُم تُکَذِّبُون َ آنکه تکذیب کنید مر او را یا میگردانید شکر روزی خود آن را که نسبت باران بآب و هوا کنید و اینکه تکذیب سخن خداست فَلَو لا پس چرا نه إِذا بَلَغَت ِ الحُلقُوم َچون برسد روح بحنجره گلو در وقت مرگ وَ أَنتُم حِینَئِذٍ و شما آن هنگام تَنظُرُون َمی نکرید بمیت وَ نَحن ُأَقرَب ُو ما نزدیک تریم إِلَیه ِ بدان محتضر مِنکُم از شما وَ لکِن لا تُبصِرُون َو لیکن شما نمی بینید و نمی دانید و آن قرب بعلم و قدرت است فَلَو لا إِن کُنتُم پس چرا نه اگر هستید شما غَیرَ مَدِینِین َغیر جزا داده شدگان در قیامت تَرجِعُونَها بازگردانید روح را بجسد إِن کُنتُم صادِقِین َاگر هستید راست گویان ملخّص آیت آن است که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز نمیگردانید روح را به تن وقتی که بحلق رسیده.

صفحه : ۱۲۱۵

فَأَمّا إِن کان َپس اگر باشد متوفی مِن َالمُقَرَّبِین َاز نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربّانی یعنی از سابقان بود فَرَوح ٌپس مر

اوراست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَ رَیحانٌ و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیّت ملائکه یا ریحان مشموم و این ها در بهشت باشد وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ و دیگر اوراست بوستانهای پر نعمت وَ أَمّا إِن کانَ و اگر باشد آن وفات کرده مِن أَصحابِ الیَمِینِ از اصحاب دست راست فَسَلامٌ لَکَ پس سلامت است مر ترا ای کسیکه هستی مِن أَصحابِ الیَمِینِ از اصحاب یمین و اشهر آن است که سلام بر تو ای محمّد ص از اصحاب یمین که برادران تواند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات وَ أَمّا إِن کانَ و اگر باشد مرده مِنَ المُکَذِّبِینَ از تکذیب کنندگان بخدا و رسول الضّالِّینَ گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر اوراست پیش کش در قبر مِن حَمِیمٍ از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وَ تَصلِیَةُ جَحِیمٍ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هذا بدرستی که آنچه گفته شد در شان اینکه سه گروه لَهُوَ حَقُّ الیَقِینِ هر آئینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان فَسَبِّح پس تسبیح گوئی بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریائی او نباشد یا نماز گذارند که پروردگار خود قولی آن ست که

بگو فسبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول اینکه آیت حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سوره الحدید

مدنیّه و هی تسع وّ عشرون آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ- سَبَّح َ لِلّه ِ نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را ما فِی السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ هر که در آسمانها است از ملائکه و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق اللّه اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال اللّه تعالی و ظلالهم بالغدو و الآصال وَ هُوَ العَزِیزُ و خدا غالب است در هر چه خواهد الحَکِیم ُ دانا بهر چه فرماید.

صفحه : ۱۲۱۶

لَه ُ مُلک ُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ مر اوراست بادشاهی آسمان و زمین که موجد آن است و متصرف در ان یُحیِی زنده میگرداند در آخرت وَ یُمِیت ُ و می میراند در دنیا وَ هُوَ عَلی کُل ِّ شَی ءٍ و او بر همه چیز از امات و احیاء قَدِیرٌ تواناست هُوَ الأَوَّل ُ اوست پیش از همه اشیا و پدیدآرنده آنها یعنی قدیم ازلی است که اوّل او را بدایت نیست وَ الآخِرُ پس از فنای همه موجودات اوست یعنی باقی ابدی است که آخر او را نهایت نیست فرد اول او اول بی ابتداء آخر او آخر بی انتها بیت بود و نبود آنچه

بلند است و پست باشد و اینکه نیز نباشد که هست وَ الظّاهِرُ آشکارا وجود او بکثرت دلائل وَ الباطِن ُو نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حدود معتاد تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چار طائفه اند اوّل گروهی که در اوّل حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق پنهان مکن و کارساز خود ایشانرا مپندار که اوّل منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو بوجهی خوبترین بیاراستم باطن منم که سرائر حقایق در دل تو ودیعت نهادم رباعی اوّل و آخر توئی کیست حدوث و قدم ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم اوّل بی انتقال آخر بی ارتحال ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم در بحر الحقایق آورده که اوّل است در عین آخریّت و آخرست در عین اوّلیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریّت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی

گفت بآنكه ميان اضـداد جمع كرده پس اينكه آيت خوانـد و فرمود كه متصور نيست جمع اضداد الا از حيثيت واحده و اعتبار واحـد در واحـد نظم اولى دهم در اوّل آخرى بـاطنى و هم در ان دم ظـاهرى تـو محيطى بر همه انـدر صـفات وز همه پـاكى و مسـتغنى بـذات وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ و او بهمه چيزهـا عَلِيمٌ دانـاست اوّل و آخر نزد علم او مسـاوى است و ظاهر و باطن بنسـبت دانش او يكسـان هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضَ اوست آنكه بيافريـد آسـمان و زمين را بقـدرت كامله فِي سِتَّةِ أَيّامٍ در مدّت شش روز تا ملائكه مشاهده كنند حدوث آنها چيزى پس از چيزى ثُمَّ اسْتَوى پس قصد كرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبير عرش و اجزاى امور و متعلقه بـدو بر وفق ارادت خود يَعْلَمُ ميدانـد ما يَلِجُ آنچه درآيد فِي الْأَرْضِ در زمين چون تخمى كه بكارند و قطرات باران را و گنجها و اموات وَ ما يَخْرُجُ مِنْها و ميدانـد آنچه بيرون آيـد از زمين چون نباتات و معدنيات و برخى از دفائن در دنيا و بعضـى كنوز و تمام موتى در آخرت وَ ما يَنْزِلُ و ميدانـد آنچه فرود آيـد مِنَ السَّماءِ از آسـمان چون باران و برف و تگرگ و ملائكه و احكـام وَ مـا يَعْرُجُ و آنچه بالا برود و درآيـد فِيها در آسـمان چون اعمال و دعوات و ملائكه كه عملهاى بندگان مى نويسند.

صفحه : ۱۲۱۷

وَ هُوَ مَعَكُمْ و خدا با شـما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَيْنَ ما كُنْتُمْ هر جا كه شـما باشيد يعنى معيّت علم و قدرت

بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و اینکه معیت نه بعقل مفهوم میگردد و بلکه ذوق آنرا بکشف دریابد بیت اینکه معیت می نگنجد در بیان نی زمان دارد خبر زدنی مکان وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ و خدا بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و بر ان جزا خواهد داد لَهُ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ مر اوراست حکم گزاری و فرمانروائی در آسمانها و زمینها تکرار اینکه کلام بجهت آنست که اوّل تعلق بابداء دارد و ثانی با عادت چنانچه میفرماید وَ إِلَى اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ و بسوی خدا بازگردیده شود عواقب کارها يُولِجُ اللَّيلَ درآرد شب را فِي النَّهارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ و درآرد روز را در شب یعنی از زمان روز در شب زیاده کند باختلاف فصول اربعه وَ هُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است آمِنُوا بگروید ای کافران بِاللّهِ بخدای و و او را یگانه دانید وَ رَسُولِهِ و بفرستاده او که محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم و تصدیق وی نمائید وَ أَنفِقُوا و بدهید مِمّا جَعَلَكُم از مالها که گردانیده است خدای شما را مُستَخلَفِينَ خلفای گذشتگان بتصرف فِيهِ در ان یعنی از الها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنكُم از شما وَ أَنفِقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوه و جهاد و سائر خیرات لَهُم مر ایشان راست أَجرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم او وَ ما

لَكُم لا تُؤمِنُونَ-و چيست شما را كه نمی گرويد بِاللّهِ بخدا و بواحدانيت او معترف نمی شويد- وَ الرَّسُولُ و حال آنكه پيغمبر كه فرستاده است يَدعُوكُم ميخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤمِنُوا تا ايمان آريد بِرَبِّكُم بآفريدگار خويش وَ قَد أَخَذَ و بدرستی كه فراگرفت خدای مِيثاقَكُم پيمان شما را در روز ميثاق الست بر اقرار ربوبيت و نفی شرك إِن كُنتُم اگر هستيد شما مُؤمِنِينَ باوردارندگان مر آن ميثاق.

صفحه : ۱۲۱۸

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی كه فرو فرستد عَلي عَبدِهِ بر بنده خود كه محمّد است آياتٍ بَيِّناتٍ آيتهای روشن يعنی قرآن يا معجزات هويدا لِيُخرِجَكُم تا بيرون آرد شما را خدا بقرآن يا پيغمبر ص بدعوت مِنَ الظُّلُماتِ از تاريكيهای كفر إِلَي النُّورِ بروشنی ايمان يا از جهل بعلم و از ضلالت بهدايت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده كه از ظلمت حجاب بنور تجلّی وَ إِنَّ اللّهَ-و بدرستی كه خدای بِكُم بشما لَرَؤُفٌ مهربان است كه قرآن می فرستد رَحِيمٌ بخشاينده است كه رسول را بدعوت ميفرمايد وَ ما لَكُم و چيست شما را و چه فائده می بينيد و چه عذر داريد أَلّا تُنفِقُوا در آنكه نفقه نكنيد مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللّهِ در راه خدای وَ لِلّهِ و حال آنكه مر خدائراست مِيراثُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ ميراث آسمانها و زمينها يعنی هرچه در آسمان و زمين است بعد از فنای اهالی آن بوی بازخواهد گشت و امروز نيز مر اوراست و لكن خلق در ان تصرف می كنند و بآخر دست تصرف ديگران كوتاه شده بحق سبحانه بازگردد درين

کلام ترغیب ست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که اینکه اموال در دست شما باقی نخواهد ماند یاری فرمان خدای را در ان نگاهدارید و برای خود از ان ذخیره آخرت بردارید لا یَستَوِی برابر نیست مِنکُم از شما ای مومنان مَن أَنفَقَ ۚ هر که نفقه کند مِن قَبل ِالفَتح ِ پیش از فتح مکّه که اهل اسلام بی برگ و نواانـد وَ قاتَل ۚ و کارزار کند با دشمنانان خدا و رسول با کسیکه انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در ان وقت مال بسیار خواهد بود چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولئِكَ ۚ آنگروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح أَعظَم ُ بزرگ ترانـد دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِن ۚ الَّذِین ۚ أَنفَقُوا از آنکه نفقه کننـد مِن بَعدُ پس از فتح وَ قاتَلُوا و کارزار نماینـد وَ کُلًّا و همه را که نفقه می کنند و قتال می نمایند پیش از فتح و پس از ان وَعَدَ اللّه ُ الحُسنی وعده کرده است خدا به بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد وَ اللّه ُ و خدای بِما تَعمَلُون ۚ بآنچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا خَبِیرٌ دانا است اکثر مفسران برانند که اینکه آیت در شان ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه که اوّل کسیکه ایمان آورده و نفقه کرده و با کفار مخاصمه نموده او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند رباعی صاحب قدم مقام تجرید سردفتر جمله اهل توحید در جمع مقربان است سابق حقا که جزا و نبود صادق مَن ذَا الَّذِی کیست آن کسیکه او یُقرِض ُ اللّه ۚ دام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود

را باميد اجر و ثواب چون طالب عوض بآن ماند كه قرض ميدهد قَرضاً حَسَناً وام دادن نيكو يعنى بطيب نفس و باخلاص فَيُضاعِفَه ُ پس زياده گرداند خدا جزاى قرض او را لَه ُ براى او يعنى اجر او را مضاعف سازد وَ لَه ُ و مر او را بود أَجرٌ كَرِيم ٌ مزدى گرامى كه بهشت است.

صفحه : ۱۲۱۹

يَوم َ تَرَى المُؤمِنِين َ ياد كن روزى را كه بينى مردان گرويده وَ المُؤمِنات ِ و زنان مومنان را بر صراط كه در ان دم يَسعى ميرود شتابان نُورُهُم روشنى توحيد ايشان بَين َ أَيدِيهِم در پيش ايشان تا بآسانى ميگذرند وَ بِأَيمانِهِم و از جانبهاى راست ايشان تا ايشانرا به بهشت رهنمودنى ميكند و از إبن مسعود رضى اللّه عنه، منقول است كه نور هر كس بقدر عمل وى بود نوريكه از صنعا باشد تا عدن و از ان ديگر برابر كوهى و يكى را بمقدار نخلى و ادنى نورى آن بود كه صاحبش موضع قدم خود را بيند بارى هيچ مؤمن بى نور نباشد و گويند فرشتگان مر ايشانرا كه بُشراكُم ُ اليَوم َ مژده شما امروز جَنّات ٌ دخول است در بوستانها كه پيوسته تَجرِى ميرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير منازل و اشجار آن جويها و باشيد شما خالِدِين َ فِيها جاودان در ان ذلِك َ و اينكه بشرى بجنت جاويدان هُوَ الفَوزُ العَظِيم ُ او است رستگارى بزرگ چه از همه اهوال قيامت ايمن شده بدار الجلال ميرسيد و ديدار ملك متعال مى بينيد مصرعه هزار جان مقدس فداى ديدارش ابو امامه رضى اللّه عنه، فرموده كه مومنان را بر صراط نور دهند و كافر و منافق را بى روشنى بگذارند و مومنان هر گاه كه

روی بازپس می کنند همه صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال اللّه تعالی یَوم َیقُول ُالمُنافِقُون َیاد کن آن روزی را که گوینـد مردان منافق وَ المُنافِقات ُو زنان منافقه لِلَّذِین َآمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کننـد که شـما انظُرُونا نظر کنید بما نَقتَبِس تا بگیریم روشـنی مِن نُورِکُم از نور شـما چون بما نگرید قِیـل َارجِعُوا گفته شود یعنی گوینـد مومنـان یـا ملائکه مر منافقـان را که بازگردیـد وَراءَکُم باز پس خویش یعنی بـدنیا روید فَالتَمِسُوا نُوراً پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا با خود باید آورد بیت کار اینجا کن که تشویش است در محشـر بسـی آب ازینجا برکه در دریا بسـی شور و شـر است منافقان فهم اینکه معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشان است روی بازپس کننـد فَضُرِب َپس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بَینَهُم میان منافقان و مومنان بِسُورٍ دیواری بزرگ چون باره شـهری لَه ُباب ٌمر او را دری باشـد که مومنان بـدان در درآیند باطِنُه ُباطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میرونـد فِیه ِالرَّحمَةُ درو رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت است وَ ظاهِرُه ُو ظاهر سور یعنی خارج او مِن قِبَلِه ِالعَذاب ُاز پیش آنکه طرف منافقـان است عـذاب باشـد زیرا که نزدیـک دوزخ است امـا منافقان چون بازپس نگرنـد و نوری نه بیننـد باز متوجه مومنان شونـد دیواری بیننـد میان خود و ایشان حاضـر شـده دری دارد از ان در بنگرنـد و مومنان را مشاهـده نماینـد که خرامان خرامان

متوجه ریاض جنان اند.

صفحه : ۱۲۲۰ یُنادُونَهُم بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مومنان أَ لَم نَکُن آیا نبودیم مَعَکُم با شـما در دنیا بجماعت شما نماز میگزاردیم و بموافقت شـما روزه میـداشتیم- قـالُوا بَلی گوینـد مومنـان که بلی بظـاهر بـا مـا بودیـد وَ لٰکِنَّکُم و لیکن شـما فَتَنتُم أَنفُسَـکُم در فتنه افگندیـد نفسـهای خود را بسـبب نفاق و لـذت معاصـی چشـیدید تا سـزاوار عقوبت گشتید وَ تَرَبَّصـتُم و تاخیر کردیـد در تـوبه وَ ارتَبتُم و شـک آوردیـد در نبوّت حضـرت محمّـد ص مصـطفی صـلی اللّه علیه و سلّم وَ غَرَّتکُم الأَمـانِیُّ و بفریفت شـما را آرزوهای شـما یعنی املهای دور و دراز پیش گرفتیـد حَتّی جاءَ أَمرُ اللّهِ تا وقتی که نیامد فرمان خدای به قبض روح شـما وَ غَرَّکُم بِاللّهِ الغَرُورُ و فریب داد شـما را بخـدا شـیطان فریبنـده یا دنیای ناپاینـده فَالیَومَ پس امروز لا یُؤخَذُ فرا گرفته نشود مِنکُم از شـما ای منافقان فِدیَةٌ چیزی که فـدای خود کنیـد تا از عـذاب برهیـد وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا و نگیرنـد فدا نیز از آنانکه نگرویده اند مَأواکُمُ النّارُ جای شـما و ایشان آتش دوزخ بود هِیَ آتش مَولاکُم سـزاوارتر است بشما وَ بِئسَ المَصِیرُ و بـد بازگشتی است آتش آورده انـد که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه بجـد تمام قواعد طاعت را تمهید می کردند بعد از هجرت که مال بسـیار بـدست آمـد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که أَ لَم یَأنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَن تَخشَعَ قُلُوبُهُم آنکه بترسد و نرم

شود دلهای ایشان لِذِکرِ اللّه ِبرای یاد کردن خدای وَ ما نَزَل َو برای آنچه فرو فرستاد خدای مِن َالحَق ِّاز کلام خود که درست و راست است و قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد و اینکه آیت نازل گشت یا صحابه رض التماس موعظه کردند و اینکه کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است می فرمایند که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از ان خیر ندارد که ترسگار کردند و اخلاص را شعار و دثار خود سازند وَ لا یَکُونُوا و مباشید ای مومنان کَالَّذِین َأُوتُوا الکِتاب َمانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند مِن قَبل ُپیش ازین یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریت و انجیل داده اند فَطال َپس دراز شد عَلَیهِم ُالأَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند فَقَسَت قُلُوبُهُم پس سخت شد دلهای ایشان و در ان خشوع نماند وَ کَثِیرٌ مِنهُم و بسیاری از ایشان فاسِقُون َخارج اند از دین خود و تارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوه و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانه نرمی دل توجه بطاعت مثنوی دلی کز نور معنی نیست روشن مخوانش دل که آن سنگ است و آهن ولی کز گرد غفلت زنگ دارد. از ان دل سنگ و آهن ننگ دارد.

صفحه : ۱۲۲۱

اعلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَن َّاللّه َآنرا شما خدای یُحی ِالأَرض َزنده می گرداند زمین را بَعدَ مَوتِها پس از مردگی و افسردگی او و بهمان منوال زنده خواهد ساخت

اموات را قَد بَيَّنّا بدرستی که روشن کرديم لَکَم ُالآيات ِ برای شما نشانهای قدرت را لَعَلَّکَم تَعقِلُون َ شايد که عقول خود را در استدلال بکار بريد إن َّالمُصَّدِّقِين َ بدرستی که مردان باوردارنده وَ المُصَّدِّقات ِ و زنان تصديق کننده که قول خدا و رسول را راست دانستند و حفص بتشديد ميخوانند يعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَ أَقرَضُوا اللّه َ و حال آنکه وام داده اند خدای را قَرضاً حَسَناً وام دادنی نيکو يعنی از اطيب اموال يُضاعَف ُ زياده گردانيده ميشود لَهُم برای ايشان مزد ايشان را از ده تا هفصد و زياده وَ لَهُم و مر ايشان را است أَجرٌ کَرِيم ٌ مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار يعنی بهشت وَ الَّذِين َ آمَنُوا و آنانکه گرويده اند بِاللّه ِ وَ رُسُلِه ِ بخدا و بفرستادگان او و شک نياورده در اخبار و احکام ايشان أُولئِک َ آن گروه هُم ُ الصِّدِّيقُون َ ايشانند صديقان يعنی بسيار راست گويان وَ الشُّهَداءُ و گواهانند بروز قيامت عِندَ رَبِّهِم نزديک پروردگار خود بر انبياء و امم ايشان و بقول بعضی که و الشهداء را مبتدا دانند معنی آيت آنست که آنها که شهيد شده اند و در راه خدا نزديک وی در درجات قرب لَهُم أَجرُهُم مر ايشانراست مزد ايشان که وعده کرديم وَ نُورُهُم و روشنی که روز حشر با ايشان بود وَ الَّذِين َ کَفَرُوا و آنانکه بپوشيدند حق را و انکار نبوّت پيغمبران ص کردند وَ کَذَّبُوا بِآياتِنا و تکذيب نمودند آيتهای ما را که بر محمّد عليه الصلوه و السلام فرو فرستاده ايم أُولئِک َ آن گروه أَصحاب ُ الجَحِيم ِ ملازمان دوزخ اند اعلَمُوا بدانيد ای طالبان دنيا أَنَّمَا الحَياةُ الدُّنيا اينکه را که زندگانی اينکه سرای لَعِب ٌ بازيچه است وَ لَهوٌ

و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان است در بازیهای بی حاصل بیت بازیچه است طفل فریب اینکه متاع دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وَ زِینَةٌ و دیگر آرائش است در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وَ تَفاخُرٌ بَینَکُم و مفاخرت کردن است میان یکدیگر به نسب عالی یا جاه تمام وَ تَکاثُرٌ فِی الأَموال ِ و مباهات بر بسیاری مالها وَ الأَولادِ و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی برطرف شود و لهو و فرح ایشان بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال.

صفحه : ۱۲۲۲

کَمَثَل ِ غَیث ٍ همچون باران ایست که بر زمین تشنه بارد و تخمها که درو است زود بروید و قائم گردد پس از روی خوبی أَعجَب َالکُفّارَ بشگفت آرد مزارعانرا نَباتُه ُ آنچه رسته باشد از باران ثُم َّ یَهِیج ُو پس خشک گردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَراه ُمُصفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُم َّ یَکُون ُحُطاماً پس گردد بعد از زردی درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَ فِی الآخِرَةِ و در ان سرای عَذاب ٌشَدِیدٌ عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند وَ مَغفِرَةٌ و آمرزش است مِن َاللّه ِ از خدای وَ رِضوان ٌو خوشنودی مر دوستان حق را که در جستجوی مولی ترک هر دو سرای کردند رباعی ای

طالب دنیا تو بسی مغروری وی مائل عقبی تو یکی مزدوری وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری تو طالب نور بلکه عین النوری وَ مَا الحَیاهُ الدُّنیا و نیست زندگانی دنیا إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و اینکه متاع غرور به نسبت کسی است که دنیا را دست افراز حصول نعم اخروی نسازد و از متلذ ذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از رضای ربانی بهره بردارد به نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را اگر بهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سابِقُوا پیشی گیرید و بشتابید إِلی مَغفِرَهٍ بسوی موجبات آمرزشی که واقع است مِن رَبِّکُم از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی رح گفته که سبیل مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت صلی اللّه علیه و سلّم است پس حق سبحانه می فرماید که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش است وَ جَنَّهٍ عَرضُها و پیشی گیرید در رفتن به بهشتی که پهنای آن کَعَرضِ السَّماءِ وَ الأَرضِ مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحائف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند أُعِدَّت آماده کرده شده است اینکه چنین بهشت لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّه برای کسانیکه گرویده اند بخدای وَ

رُسُلِهِ و بفرستادگان او ذلِكَ آن گرويدن يعنى توفيق بر آن فَضلُ اللّهِ فضل خداى است و كرم او يُؤتِيهِ ميدهد بعنايت خود مَن يَشاءُ هركرا ميخواهد وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ و خدا خداوند فضل بزرگ است بر مومنان هم در دنيا بتوفيق ايمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان.

صفحه : ۱۲۲۳

ما أَصابَ نرسد و نخواهد رسيد مِن مُصِيبَةٍ هيچ رسنده از غم و انواع مصائب فِي الأَرضِ در زمين چون قحط و گرانى و نقصان مال و زرع و جز آن وَ لا فِي أَنفُسِكُم و نه در نفسهاى شما چون بيمارى و ضعف و فقر و موت اولاد و غير آن إِلّا فِي كِتابٍ مگر آنكه نوشته شده است در لوح محفوظ مِن قَبلِ أَن نَبرَأَها پيش از انكه بيافرينيم آن مصيبت را يا زمين را يا نفسهاى شما را إِنَّ ذلِكَ بدرستى كه ثبت مقدّرات بر لوح با وجود بسيارى آن عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ بر خدا آسان است در ازل اينكه حكم فرموده و از روى رافت و رحمت جهت آنكه در نفوس قرار گيرد و دانند كه احكام ازلى مندفع نمى گردد ميگويد كه در ازل اينها بر شما نوشته ايم لِكَيلا تَأسَوا تا شما اندوهگين نشويد و غم نخوريد عَلى ما فاتَكُم بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافيّت و صحت وَ لا تَفرَحُوا و شادمان نگرديد بِما آتاكُم بآنچه داد مر شما را از مال و متاع دنيا اخبار است بمعنى نهى يعنى از ادبار دنيا ملول و از اقبال آن مسرور مشويد كه نه آنرا قرارى است

و نه اینکه را اعتباری بیت گر دست دهد گدای شادی نکند در فوت شود نیز نیز رو بغمی و از مرتضی علی رضی اللّه عنه، منقول است که هر که بدین آیت کار کند هر آئینه فراگیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته اند رباعی مال ار بتو روی نهد مشو شاد از ان در فوت شود مشو بفریاد از ان پندیست پسندیده بکن یاد از ان تا دنیا و دینت شود آباد از ان وَ اللّه ُلا ـ یُحِب ُو خدا دوست نمیدارد کُل َمُختال ٍ هر متکبری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیا و فخرکننده بدان بر اکفاء و اقران پس صفت ایشان میکند و می فرماید که الَّذِین َیَبخَلُون َ مختال و فخور آنانند که با وجود دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمایند وَ یَأمُرُون َالنّاس َو با وجود بخل خود امر کنند مردمانرا بِالبُخل ِبه بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مر او ازین آیت یهوداند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم و آنرا پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند وَ مَن یَتَوَل َو هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلی اللّه علیه و سلّم فَإِن َاللّه َپس بدرستیکه خدای هُوَ الغَنِی ُاوست بی نیاز ازو و از انفاق او الحَمِیدُ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَد أَرسَلنا

رُسُلَنا بـدرستی که مـا فرسـتادیم فرسـتادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران- بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن که معجزات است یا بشریعتهای واضحه وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم مَعَهُم‌ُ الکِتاب‌َ با ایشان کتابهائی که متضمن مصالح دینی و دنیوی وَ المِیزان‌َ و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِیَقُوم‌َ النّاس‌ُ تا قائم شوند مردمان.

صفحه : ۱۲۲۴

بِالقِسطِ بعـدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السـلام بوده و گفته انـد مراد اسـباب انزال او است و امر بسـاختن آن وَ أَنزَلنَا الحَدِیـدَ و فرسـتادیم آهن را با آدم علیه السـلام ما وردی فرموده که آدم ع چون از بهشت بـدنیا آمـد سه وصـله از آهن با وی همراه بود تیر و پتک و سـندان و در معالم آورده که خدا چهـار چیز بـا برکت از آسـمان بزمین فرسـتاد آب و آتش و نمـک و آهن فِیه‌ِ در آهن بَأس‌ٌ شَدِیـدٌ کارزار سـخت است یعنی آلتهائی که در کارزار بکار آید ازو سازند خواه برای دفع دشـمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفـظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَ مَنـافِع‌ُ لِلنّاس‌ِ و در آهن است سودهـا مر مردمانرا چه قوام صـناعات و حرف تمام با آهن باز بسـته است و هیچ حرفه نیست که آهن درو دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا

اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود وَ لِیَعلَمَ اللّهُ و تا به بیند خدای، مَن یَنصُرُهُ آنکس را که یاری دین او میکند وَ رُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد با کفار مراد مؤمن است که یاری دهد پیغمبر را- بِالغَیب بپوشیدگی یعنی وقتی که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر علیه الصلوه و السلام مددگاری می نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند- إِنَ اللّهَ قَوِیٌ بدرستی که خدا توانا است بر اهلاک دشمنان عَزِیزٌ غالب است بر همه بحکم و فرمان وَ لَقَد أَرسَلنا و به تحقیق ما فرستادیم نُوحاً نوح نبی را به بنی قابیل وَ إِبراهِیمَ و ابراهیم خلیل ع را به نمرودیان وَ جَعَلنا و ودیعت نهادیم فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَ الکِتابَ و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنهُم پس بعضی از اینها که انبیاء ع بدیشان آمدند مُهتَدٍ راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وَ کَثِیرٌ مِنهُم و بسیاری از ایشان فاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثُمَ قَفَّینا پس از پی درآوردیم عَلی آثارِهِم بر عقب نوح ع و ابراهیم ع و امم ایشان بِرُسُلِنا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح ع هود ع و صالح ع را و پس از ابراهیم ع اسمعیل ع و اسحق ع و یعقوب ع و یوسف علیهم السلام وَ قَفَّینا و از پی درآوردیم اینکه رسل و

تمـام کردیم انبیای بنی اسـرائیل را بِعِیسَـِی ابن ِ مَرَیَم َ بعیسـی پسـر مریم علیه السـلام را وَ آتَیناه ُ الإِنجِیل َ و عطا کردیم مر او را کتـاب انجیل وَ جَعَلنا و افگنـدیم فِی قُلُوب ِ الَّذِین َ اتَّبَعُوه ُ در دلهای آنانکه پیروی کردنـد مر عیسـی را رَأفَهً مهربانی وَ رَحمَهً و بخشایشی بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی ع و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم وَ رَهبانِیَّهً و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را از پیش خود.

صفحه : ۱۲۲۵

ابتَدَعُوها نو درآوردند آن را ما کَتَبناها ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَیهِم بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل بازداشته کافر شدند و جمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوههـا بیرون رفتنـد و مشـقتهای کلی و ریاضـتهای عظیم از ترک مطعم و مشـرب و ملبس و نکـاح اختیار نمودنـد و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابتِغـاءَ رِضوان ِ اللّه ِ لیکن بطلب خوشـنودی خـدا رهبـانیت پیش گرفتنـد فَمـا رَعَوهـا پس رعایت نکردنـد و نگاه نداشـتند آنرا حَق َ رِعایَتِها چنانچه سـزاوار نگاهـداشت آن بود بلکه بتثلیث قائل گشـته قرآن و محمّـد صـلی اللّه علیه و سـلّم را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح ع انحراف نانموده حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سلام دریافتند و بـدولت اسـلام و شـرف متابعت سـید انام ص سـرفراز شدند و حق سـبحانه در باره ایشان می فرماید که فَآتَینَا الَّذِین َ آمَنُوا پس دادیم آنرا که گرویدند مِنهُم از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم أَجرَهُم مزد

ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است وَ كَثِيرٌ مِنهُم و بسیاری از ترسایان فاسِقُون َ بیرون آیندگانند از دائره ایمان پس اهل کتاب را میگویند یا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللّه َ بترسید از عذاب خدای وَ آمِنُوا و بگروید بِرَسُولِه ِ بفرستاده او یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم يُؤتِكُم تا بدهد شما را كِفلَين ِ دو بهره مِن رَحمَتِه ِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد صلی اللّه علیه و سلّم و یکی برای ایمان بسائر انبیاء علیهم السّلام وَ يَجعَل لَكُم و بدهد و منفرد کند برای شما نُوراً تَمشُون َ بِه ِ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَ يَغفِر لَكُم و بیامرزد مر شما را گناهان وَ اللّه ُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است مومنان را رَحِيم ٌ مهربان بر ایشان آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدا ایشان را دو بخشش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود لِئَلّا يَعلَم َ أَهل ُ الكِتاب ِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من علیه الصلوه و السلام نگرویدند أَلّا يَقدِرُون َ بدرستی که قادر نشود و توانائی نیابند عَلى شَى ءٍ بر چیزی مِن فَضل ِ اللّه ِ از فضل خدای یعنی از ان کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند و بایشان نرسد وَ أَن َ الفَضل َ و بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب و جزا بِيَدِ اللّه ِ بدست قدرت خدا است يُؤتِيه ِ عطا کند آنرا مَن يَشاءُ هرکرا خواهد وَ اللّه ُ و خدای ذُو الفَضل ِ العَظِيم ِ – خداوند فضل بزرگ است

یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند. دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف.

سوره المجادله

مدنیّه و هی اثنتان و عشرون آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود بصحبت، خوله از ان استماع امتاع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و اینکه را ظهار میگویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت صلی اللّه علیه و سلّم آمده درین باب استغاثه نمود حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که تو برو حرام شدی گفت یا رسول اللّه وی مرا طلاق نداده گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو برو حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خردیِ ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر بار سخن با پیغمبر علیه الصلوه و السلام بازگردانید همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد قَد سَمِعَ اللّهُ بتحقیق شنود خدای قَولَ الَّتِی تُجادِلُکَ سخن آن زن که جدال میکرد با تو فِی زَوجِها در کار شوهر خود وَ تَشتَکِی و ناله و شکایت خود برداشت إِلَی اللّهِ بخدای وَ اللّهُ یَسمَعُ و خدای می شنود تَحاوُرَکُما پاسخ دادن و سخن بازگردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که برو حرام شدی و او می گفت که مرا طلاق نداده إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان

را بَصِیرٌ بینا است باحوال ایشان الَّذِین َیُظاهِرُون َ آنانکه ظهار می کننـد مِنکُم از شـما مردان مِن نِسائِهِم از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مـادر من ما هُن َّنیسـتند آن زنان ایشان أُمَّهاتِهِم مادران ایشان یعنی بگفتن اینکه کلمه زن کسـی مادر او نمی شود إِن أُمَّهاتُهُم نیسـتند مادران ایشان فی الحقیقت إِلَّا اللّائِی وَلَدنَهُم مگر آنزنان که بزاده انـد ایشانرا و ازواج نبی علیه الصلوه و السّلام و مرضعات حکم مادر دارنـد وَ إِنَّهُم و بدرستی که مردان لَیَقُولُون َمیگویند مُنکَراً مِن َالقَول ِ ناشـناخته سخنی و نادانسـته وَ زُوراً و دروغ که هرگز زوجه مـادر نباشـد وَ إِن َّاللّه َلَعَفُوٌّ و بـدرستی که خـدای تعالی عفوکننـده است مر گناهان توبه کننـدگان را ازین قول غَفُورٌ آمرزنـده مر ایشانرا بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است با آنچه تعبیر کننـد بآن از زوجه یـا تشـبیه جزوی شـائع ازو به عضوی که حرام باشـد نظر مردم بـدان از اعضـای محـارم او خواه نسبی و خواه رضـاعی چنـانچه گویـد پشت تو بر من چون ظهر مـادر من یـا سـر تو یا نصف تو چون ظهر مادر یا بطن یا فخـذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود.

صفحه : ۱۲۲۷

وَ الَّذِین َیُظاهِرُون َو آنـانکه مظاهره کننـد مِن نِسائِهِم از زنان خود ثُم َّیَعُودُون َپس بازگردنـد لِما قالُوا بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رحمه اللّه علیه یا امساک کنند مر زن

خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگرچه لحظه باشد یا امکان طلاق و اینکه قول امام شافعی رح است یا وطی کنند بمذهب امام مالك رح و نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر کفاره باید داد بیان کفاره اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاهدارد بر زوجیت یا وطی کند فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ پس برو است آزاد کردن بنده خواه مومنه خواه ذمیه خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح گوید رقبه مومنه آزاد باید کرد مِن قَبل ِ أَن یَتَمَاسّا پیش از انکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی برانند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذلِکُم اینکه حکم بکفارت که مأمور شدید بآن تُوعَظُون َبِه ِ پند داده شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون َو خدا بدانچه شما میکنید خَبِیرٌ داناست و برو پوشیده نمی ماند فَمَن لَم یَجِد پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و اینکه قول امام شافعی رح است و امام مالک رح الزام اعتاق بنده می کند و نزد امام اعظم رح اگر بنده دارد آزاد می باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فَصِیام ُشَهرَین ِ مُتَتابِعَین ِ پس برو

است روزه دو ماه پی درپی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند باز از سر گیرد و اگر عذر دارد در ان خلاف است و اینکه روزه باید مِن قَبل ِ أَن یَتَمَاسّا پیش از انکه بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَن لَم یَستَطِع پس هر که نتواند روزه داشتن فَإِطعام ُ سِتِّین َ مِسکِیناً پس برو است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سائر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی رح مدی از طعام باید داد ذلِک َ اینکه بیان تمام مظاهر شد با اینکه احکام مقرر گشت لِتُؤمِنُوا بِاللّه تا تصدیق کنید مر خدای را وَ رَسُولِه ِ و پیغمبر وی را بقبول اوامر و نواهی وَ تِلک َ و اینکه حکم با حُدُودُ اللّه ِ حدهای خدا است که از ان در نه توان گشت وَ لِلکافِرِین َ و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند عَذاب ٌ أَلِیم ٌ عذاب دردناک است إِن َّ الَّذِین َ بدرستی آنانکه یُحَادُّون َ اللّه َ وَ رَسُولَه ُ مخالفت و دشمنی می کنند با خدا و رسول او یعنی از حدود امر و نهی تجاوز می نمایند کُبِتُوا خوار و نگونسار کرده شوند کَما کُبِت َ الَّذِین َ همچنانکه ذلیل و رسوا شدند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان بوده اند از کفار گذشته وَ قَد أَنزَلنا و بتحقیق فرستادیم ما آیات ٍ بَیِّنات ٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزهای دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم وَ لِلکافِرِین َ و مر کافران راست بهر وقتی و زمانی عَذاب ٌ مُهِین ٌ عذاب خوارکننده و رسواسازنده و گفته اند مر ایشانرا چنین عذابی در آخرت.

صفحه : ۱۲۲۸

یَوم َ یَبعَثُهُم ُ اللّه ُ یاد کن روزی را که برانگیزد خدای سبحانه ایشانرا از

قبور جَمِيعاً همه ايشـانرا كه يكى غير مبعوث نمانـد فَيُنَبِّئُهُم پس خبر دهـد ايشانرا بِما عَمِلُوا بآنچه كرده باشـند وَ اللّه ُعَلى كُل ِّ شَى ءٍ و خـداى بر همه چيزها از اعمال و اقوال و احوال بنـدگان شَـهِيدٌ گواه است و مناسب آن مكافات خواهد فرمود و كسـى گواهى او را رد نتوانـد كرد بيت حاكم ز حكم دم نزنـد گر گواه نيست حاكم كه خود گواه بود قصّه مشـكل است در كشاف آورده كه روزى ربيعه بن عمرو حبيب برادر او است با صـفوان بن اميه حـديث ميكردنـد يكى گفت آيا خداى ميداند آنچه ما ميگوئيم ديگرى گفت بعضـى را دانـد و بعضـى را ندانـد ثالث گفت اگر بعضـى را مى داند همه را نيز مى داند زيرا كه مانعى ندارد از دانسـتن آيت آمد أَ لَم تَرَ أَن َّاللّه َيَعلَم ُآيا نميدانى آنرا كه خداى ميداند ما فِي السَّماواتِ آنچه در آسـمانها است از ملائكه و نجوم و ارواح وَ مـا فِي الأَرض ِو آنچه در زمين است از معادن و نباتات و حيوانات ما يَكُون ُمِن نَجوى ثَلاثَةٍ نباشـد از سه تن كه رازگوينـده باشـند بـا هم إِلّا هُوَ رابِعُهُم مگر خـدا چهـارم ايشان است بعلم يعنى چهار ميگردانـد ايشانرا از حيثيت آنكه رفيق ايشان است و اطلاع دارد بر سـخن ايشان وَ لا خَمسَةٍ و نه پنج رازگوى باشند إِلّا هُوَ سادِسُهُم مگر كه او ششم ايشان است بـدانش و بينش افعـال و اقوال يعنى ايشـانرا شـش ساخته وَ لا أَدنى و نه كمتر باشـند مِن ذلِكَ َاز سه عـدد وَ لا أَكثَرَ و نه پيش تر از پنج تن إِلّا هُوَ مَعَهُم مگر كه او

با ایشان است بعلم أَین َما کانُوا هر جا که باشند در اقطار سموت یا در زوایای زمین چه علم او را باشیا قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم اینکه معیت در نیابد عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش قرب حق از بنده دورست از قیاس بر قیاس خود منه آنرا اساس ثُم َّ یُنَبِّئُهُم پس خبر دهد ایشانرا بِما عَمِلُوا بآنچه کرداند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یَوم َالقِیامَةِ روز رستخیز إِن َّاللّه َبِکُل ِّشَی ءٍ بدرستی که خدای بر همه چیز از گفتارها و کردارها عَلِیم ٌدانا است و نسبت علم او با همه معلومات یکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بمخفیات امور بر ان وجه احاطه کند که بجلیات آن بیت نهان و آشکارا هر دو یکسان است بر علمت نه اینکه را زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی در تفسیر امام زاهدی رح آورده که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغمبر علیه الصلوه و السلام سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشیندی و با بیکدیگر را نه گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در ان سریه کسی داشتندی نگاه کرده رمزی بغمزه در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اندوهناك شدندی اینکه خبر بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسید و ایشانرا نهی کرد و سه روزی اجابت کردند دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت

آمد.

أَ لَم تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَی الَّذِین َ بسوی آنانکه نُهُوا بازداشته شدند عَن ِ النَّجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثُم َّ یَعُودُون َ پس بازمیگردند لِما نُهُوا عَنه ُ بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از ان وَ یَتَناجَون َ و راز میگویند از روی ستیزه و عداوت بِالإِثم ِ بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مومنان وَ العُدوان ِ و به بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَ مَعصِیَةِ الرَّسُول ِ و بنافرمانی پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بپاس ناداشتنکلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر علیه الصلوه و السلام آمده گفتند السّام علیک حضرت فرمود که و علیکم، عائشه رضی اللّه عنها بشنید و گفت السام علیکم و لعنکم اللّه و غضب اللّه علیکم آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که آهسته باش ای عائشه رض و نرم خوئی کن عائشه رضی اللّه عنهما فرمود که یا رسول اللّه مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت ص فرمود مگر نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم علیکم سخن ایشانرا بر ایشان رد کردم و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه گفته ایشان در باره من پس حق سبحانه آیت فرستاد وَ إِذا جاؤُک َ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَیَّوک َ تحیت گویند ترا بِما لَم یُحَیِّک َ بِه ِ اللّه ُ بآن چیزیکه تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی خدا ترا گفت و سلام علی عباده الّذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگ ست یا قتل بشمشیر وَ یَقُولُون َ و می گویند یهود فِی أَنفُسِهِم در میان

یکدیگر لَو لا یُعَذِّبُنَا اللّه ُچرا عذاب نمی کند خدای تعالی ما را بِما نَقُول ُبا بآنچه میگوئیم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدا ما را عذاب کردی حَسبُهُم جَهَنَّم ُبس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب یَصلَونَها درآیند در ان فَبِئس َالمَصِیرُ پس بد جای گاهی است دوزخ یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای گرویدگان إِذا تَناجَیتُم چون راز گوئید با یکدیگر فَلا تَتَناجَوا پس راز نگوئید بِالإِثم ِبگناه وَ العُدوان ِو بیداد وَ مَعصِیَهِ الرَّسُول ِو بنافرمانی رسول ص چنانچه منافقان و جهودان می کنند وَ تَناجَوا بِالبِرِّ وَ التَّقوی و راز گوئید به نیکوکرداری و پرهیزگاری و ترسکاری وَ اتَّقُوا اللّه َو بترسید از خدای در هر کاری که کنید الَّذِی آن خدائی که شما إِلَیه ِتُحشَرُون َبسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد.

صفحه : ۱۲۳۰ إِنَّمَا النَّجوی جز اینکه نیست که راز گفتن باثم و عدوان مِن َالشَّیطان ِاز وسوسه شیطان است که در چشم شما می آراید و بر آن میدارد لِیَحزُن َالَّذِین َآمَنُوا تا اندوهگین گرداند مومنان را وَ لَیس َو نیست شیطان و با تناجی او بِضارِّهِم شَیئاً ضرر رساننده مومنان بچیزی إِلّا بِإِذن ِاللّه ِمگر بدستوری خدای تعالی یعنی بمشیت و قضای وی وَ عَلَی اللّه ِو بر خدای نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّل ِالمُؤمِنُون َپس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافقان را حسابی برندارند که کردار ایشانرا مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت دگر بما سخن خشم و

تنـدخوئی مگوی که اهـل مجلس مـا را از ان حسابی نیست جمعی از اهل بـدر رض بمجلس رسول اللّه صـلی اللّه علیه و سـلّم آمدند و بعضـی از صـحابه رض گرداگرد پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم فراگرفته بودند بدریان رض سلام کرده در میان مسجد برپا ایسـتادند و کس ایشانرا جای نداد و حضـرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جـای باهل بـدر بگذاشـتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شـکایت کردنـد آیت آمـد که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِذا قِيلَ لَكُم تَفَسَّحُوا چون گفته شود شـما را که جای فراخ کنید فِي المَجالِسِ در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فَافسَحُوا پس جای گشاده کنید بر مردم يَفسَحِ اللّهُ تا گشاده گرداند خدای لَكُم مر شما را در قبرها یا در بهشت یا سعت در منزلها بدهد شما را یا دلهای شما را منشرع گرداند بازاله تضایق و تزاحم وَ إِذا قِيلَ و چون گفته شود انشُزُوا مر شـما را که برخیزید و برتر روید فَانشُزُوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم می نشستند و چون یکی را از ایشـان بمهمی طلبیدنـدی نخواسـتی که برخیزد و اینکه آیت نـازل شـد و در تفسـیر ماوردی مـذکور است که چون گوینـد برخیزیـد شـما بنماز جمعه یعنی نـدا دردهنـد بشـتابید يَرفَعِ اللّهُ تا بردارد خـدای تعالی درجها در بهشت الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُم آنانرا که گرویده اند از شما وَ الَّذِينَ

أَوتُوا العِلمَ-و برميدارد آنانرا که داده شده اند علم با ایمان دَرَجات ٍ درجها بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بیعلم در کشف الاسرار از إبن مسعود رضی اللّه روایت میکند که اوزاعی رح را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علماء ندیدم و از ان گذشته درجه اندوهناکان اینکه خواب موافق اینکه آیت است و علمای دین را درجات بلندتر است هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیاء علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت با اصفیاء از إبن مسعود رضی اللّه منقول است که مومن عالم را درجهای است بالای مؤمن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رح مذکورست که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سائر کواکب بیت مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء باللّه الکرام و نعم ما قاله رباعی رفعت آدمی بعلم بود هرکرا علم بیش رفعت بیش قیمت هر کسی بدانش اوست ساز افزون بعلم قیمت خویش وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون َ-و خدای بآنچه شما میکنید خَبِیرٌ دانا است درین سخن بیم و امید و وعد و وعید همه است آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم دراز می گفتند و خبرها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت به تنگ آمد اینکه آیت نازل شد که.

صفحه :

یـا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا ای گروه مومنـان إِذا ناجَيتُم ُالرَّسُول َ چون خواهیـد که راز گوئیـد با رسول ص فَقَـدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَين َ يَدَی نَجواكُم پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه بمسـتحقان ذٰلِك َ اینکه صدقه دادن قبل از نجوی خَيرٌ لَكُم بهترست مر شـما را زیرا که طاعت بیفزایـد وَ أَطهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فَإِن لَم تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صـدقه دهیـد فَإِن َّاللّه َ غَفُورٌ پس خـدا آمرزنـده است مر کسـی را که اینکه گنـاه کنـد یعنی بی صـدقه راز گویـد رَحِيم ٌ مهربـانست بنـده را تکلیف ما لا یطاق ننمایـد و در خبر است که اینکه منع ده شـبانروز بوده است و مرتضـی علی رضـی اللّه را دیناری از زر بود آنرا با ده درم صـرف کرد و هر روز یک یک درم صدقه دادی و با رسول ص راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از ان اینکه حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضـی علی رضـی اللّه عنه، کسی بدان کار نکرد و اینکـه از جمله منـاقب اوست و گوینـد اینکه حکم یـک سـاعت از روز بیش نبـوده مرتضـی علی کرم اللّه وجهه در ان ساعت اینکه کار کرد پس آیت آمـد که أَ أَشـفَقتُم آیا بترسـید و دشوار آمـد شـما را أَن تُقَدِّمُوا آنکه به پیش بدهید بَين َ يَدَی نَجواكُم صَدَقات ٍ پیش از راز گفتن خود صـدقه فَإِذ لَم تَفعَلُوا پس چون نکردیـد اینکه کار را وَ تاب َ اللّه ُ عَلَيكُم و بازگشـت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ پس بپای دارید نماز فریضه

را وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهید زکوه واجب را وَ أَطِیعُوا اللّه ‌َوَ رَسُولَه ‌ُو فرمان برید خدای و رسول ص او را در همه حال که اینها تدارك و تلافی آن کند وَ اللّه ‌ُخَبِیرٌ و خدا دانا است بِما تَعمَلُون ‌َبآنچه شما میکنید در خبر است که عبد اللّه بن نبتل منافقی بود با رسول خدای صلی اللّه علیه و سلّم نشست و برخاست کردی و سخنان آنحضرت ص با یهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر ص در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا درآید بر شما مردی که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه إبن نبتل درآمد حضرت ص فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان فلان از صحابه تو إبن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز اینکه بی ادبی نکرده ایم اینکه آیت نازل شد.

صفحه : ۱۲۳۲

أَ لَم تَرَ آیا نمی نگری إِلَی الَّذِین ‌َتَوَلَّوا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قَوماً غَضِب ‌َاللّه ‌ُگروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَیهِم بر ایشان یعنی یهودان ما هُم نیستند منافقان مِنکُم از شما که مومنانید وَ لا مِنهُم و نه از ایشان که یهودانند وَ یَحلِفُون ‌َو سوگند میخورند ایشان- عَلَی الکَذِب ‌ِبدروغ بر دعوی اسلام و احترام سیّد انام علیه الصلوه و السلام وَ هُم یَعلَمُون ‌َو ایشان میدانند که دروغ میگویند أَعَدَّ اللّه ‌ُلَهُم آماده کرده است خدای برای ایشان عَذاباً شَدِیداً عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ إِنَّهُم بدرستی که ایشان ساءَ بد

است ما کانُوا یَعمَلُون َ آنچه هستند که میکنند و بر آن اصرار می نمایند اتَّخَذُوا فراگرفتند أَیمانَهُم سوگندانی که میخورند جُنَّهً سپری یعنی پناهی که جان و مال ایشان در امان ماند فَصَدُّوا پس بازداشتند مردمانرا بوقت ایمنی خود عَن سَبِیل ِ اللّه ِ از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشانرا بد دل میسازند تا از جهاد متقاعد گردند فَلَهُم پس مر ایشانراست عَذاب ٌ مُهِین ٌ عذابی خوارکننده لَن تُغنِی َ دفع نکند عَنهُم از ایشان روز قیامت أَموالُهُم خواستهای ایشان وَ لا أَولادُهُم و نه فرزندان ایشان مِن َ اللّه ِ شَیئاً از عذاب خدا چیزیرا أُولئِک َ آن گروه منافقان أَصحاب ُ النّارِ ملازمان دوزخ اند هُم فِیها ایشان در ان خالِدُون َ جاوید ماندگانند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان از مشرکان زیرتر خواهند بود و عذاب از ایشان سخت تر یَوم َ یَبعَثُهُم ُ اللّه ُ جَمِیعاً یاد کن آنروز که برانگیزد خدا همه منافقان را از قبور ایشان فَیَحلِفُون َ لَه ُ پس سوگند خورند برای خدای و اسلام و اخلاص خود کَما یَحلِفُون َ لَکُم همچنانکه سوگند میخورند برای شما وَ یَحسَبُون َ و آنروز می پندارد أَنَّهُم آنکه ایشان عَلی شَی ءٍ بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرمایند أَلا إِنَّهُم بدانید بدرستی که هُم ُ الکاذِبُون َ ایشانند دروغگویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که بدانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند.

صفحه : ۱۲۳۳

استَحوَذَ مستولی شد و غلبه کرد عَلَیهِم ُ الشَّیطان ُ بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فَأَنساهُم پس فراموش گردانید بر ایشان ذِکرَ اللّه ِ یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان أُولئِک َ آنگروه فراموش کاران حِزب ُ الشَّیطان ِ لشکر دیواند

و متابع او أَلا إِن َحِزب َالشَّيطان ِبدانید بدرستی که سپاه دیو هُم ُالخاسِرُون َایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عـذاب مخلـد افتادند إِن َالَّذِين َبدرستی آنانکه يُحَادُّون َاللّه َوَ رَسُولَه ُخلاف کنند خدا و رسول او را أُولئِكَ َآن گروه مخالفان فِي الأَذَلِّين َدر جماعت خوارترانند و از ایشان بعضـی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتاراند و بعضی رسوا و سیاه روی و بی اعتبـار كَتَب َاللّه ُنوشت خـدا در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حـال لَأَغلِبَن َأَنَا هر آئینه غالب شوم من وَ رُسُلِی و فرسـتادگان من و غلبه رسل اگر مأمور بحرب انـد بقهر و زجر اعادی است و اگر مأمور بحرب نیسـتند بـدلیل و حجت إِن َاللّه َقَوِیٌّ بـدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصـرت انبیاء عَزِيزٌ غالب ست در حکمی که خواهد و کسـی بر منع آن قادر نباشـد بیت حکمی که آن ز بارگاه کبریا بود کس را در ان مجال تصـرف کجا بود حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدا صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود لا تَجِدُ قَوماً يُؤمِنُون َنیـابی و نشایـد که بیابی گروهی را که میگرونـد بِاللّه ِوَ اليَوم ِالآخِرِ بخـدای و بروز بازپسـین که ایشان بود يُوادُّون َمودت ورزنـد و دوست دارنـد مَن حَادَّ اللّه َوَ رَسُولَه ُهر که اختلاف کنـد با خـدای و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست ندارند وَ لَو كانُوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول او آباءَهُم پدران ایشان چون ابو عبیده

بن جراح رض که پدر خود عبد اللّه جراح را در روز احد بکشت أَو أَبناءَهُم یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه که روز بـدر پسـر خود عبـد الرحمن را بمبارزت طلبیـد و پیغمبر صـلی اللّه علیه و سـلّم صدیق رض را نگذاشت که بحرب وی رود أَو إِخوانَهُم یـا برادران ایشـان چون مصـعب رض بن عمیر که برادر خود عبیـد را روز احـد بقتـل رسانیـد- أَو عَشِیرَتَهُم یا خویشان ایشان چون فاروق رض که دربدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضـی علی رض و حمزه رض و ابو عبیده رضـی اللّه عنهم که اقربای خود را چون عتبه و شـیبه و ولید در جنگ بدر بکشـتند أُولئِکَ- آن گروه که با دشـمنان خدا دوستی نکننـد کَتَبَ- نوشـته است خدای یعنی ثابت کرده فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمانَ- در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَ أَیَّدَهُم و تقویت کرده است ایشانرا.

صفحه : ۱۲۳۴

بِرُوحٍ برحمتی یا نصـرتی یا نور هـدایتی مِنهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبرئیل علیه السـلام یا بقرآن وَ یُدخِلُهُم و درآرد ایشانرا روز حشر جَنّاتٍ تَجرِی در بهشتی که جریان دارد مِن تَحتِهَا از زیر درختان آن الأَنهارُ جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالِدِینَ- فِیها جاوید بودگانند در ان رَضِیَ- اللّهُ خوشـنود شد خدا عَنهُم از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند وَ رَضُوا و خوشنود شدند ایشان عَنهُ

از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشانرا در عقبی أُولئِكَ حِزبُ اللَّه آن گروه لشکر خدای و ناصران دین وی اند أَلا إِنَّ حِزبَ اللَّه بدانید که سپاه خدای هُمُ المُفلِحُون ایشانند رستگاران امام ثعلبی از جرجانی رح نقل می کند و جرجانی از مشائخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضه ابصارهم و السلیمه اکفّهم و النقیه قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی که هر چشم او از محارم فرو بسته بود و دست از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی اللّه پاکیزه گرداند آن گروه حزب من اند و پیرامون عرش من طواف کنند و درین باب گفته اند قطعه از هر چه ناروا است برو دیدها به بند وز هر چه ناپسند بود دست باز دار لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک تا با شدّت بحلقه اهل قبول بار بشنو نصیحتی ز فقیر خود ای عزیز تا آیدت بدنیا و عقبی ترا بکار

سوره الحشر

مدنیه و هی اربع و عشرون آیه بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ تسبیح گفت و بپاکی ستایش کرد لِلّه مر خدائرا که مستحق ثنا است ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمینها است وَ هُوَ العَزِیزُ و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الحَکِیمُ صواب کار و راست کردارست، آورده اند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم در سال چهارم از هجرت با جمعی از اصحاب خواص رض جهت دیت دو مرد عامری که در

عهد پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بودند و عمرو بن امیه بن ضمری رض ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان بازنهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم افگند فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را خبردار گردانید و آنحضرت ص بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون روید و ده روز ایشانرا مهلت داد ایشان بتهیه سفر اشتغال نمودند و إبن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید بقلاع خود متحصن باشید که من با هزار کس از قوم خود معاون شماام یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت صلی اللّه علیه و سلّم رسید با جمعی بر سر ایشان برفت و پانزده روز ایشانرا محاصره کرد و آن منافق وعده وفا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت ص فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما برتواند گرفت با خود ببرید برین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که صفحه : ۱۲۳۵

هُوَ الَّذِی اوست آن خداوندی که از روی اذلال أَخرَجَ ‌الَّذِین ‌کَفَرُوا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند مِن أَهل ِالکِتاب ِاز اهل توریت یعنی بنی النضیر را مِن دِیارِهِم از سرای ها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّل ِالحَشرِ در اوّل راندن ایشان از جزیره عرب

و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا حشری که مردمانرا بشام است چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و آن حشر دوم است و چون بنی نضیر قبل از سائر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اوّل حشر باشد ما ظَنَنتُم شما گمان نداشتید ای مومنان أَن یَخرُجُوا آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری مدد و عدت و شجاعت و شوکت وَ ظَنُّوا أَنَّهُم و گمان بردند آنکه ایشانرا مانِعَتُهُم حُصُونُهُم منع کننده و بازدارنده است حصارهای استوار ایشان مِن َاللّه ِ از فرود آمدن قضای خدای بر ایشان فَأَتاهُم ُاللّه ُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِن حَیث ُلَم یَحتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند وَ قَذَف َفِی قُلُوبِهِم ُالرُّعب َو بیفگند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد یُخرِبُون َخراب میکنند و بیفگنند بُیُوتَهُم خانهای خود را بِأَیدِیهِم بدستهای خود وَ أَیدِی المُؤمِنِین َو بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس گویا که خانه های خود بدست خود خراب کردند در خبرست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را می کندند و هرچه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده می خواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را برآراستند و اظهار جلادت نموده و فهامی زدند و سرودگویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت

شام رفتند و جمعی به خیبر فَاعتَبِرُوا پس عبرت گیرید یا أَولِی الأبصارِ ای خداوند دیدها یعنی به بینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید وَ لَو لا أَن كَتَبَ اللّه و اگرنه آنست كه خدا نوشته است در لوح و حكم كرده است عَلَيهِم الجَلاءَ بر ايشان بيرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُم هر آئينه عذاب مى كرد ايشانرا فِى الدُّنيا درين سراى بكشتن و برده گرفتن وَ لَهُم فِى الآخِرَهِ و مر ايشانراست با وجود جلا در آن سراى عَذابُ النّارِ عذاب آتش دوزخ.

صفحه : ۱۲۳۶

ذلِكَ اينكه عذابها مر ايشانرا بِأَنَّهُم بسبب آنست كه ايشان شَاقُّوا اللّه وَ رَسُولَه دشمنى كردند با خداى و رسول او صلى اللّه عليه و سلّم و مخالفت ورزيدند وَ مَن يُشَاقِ اللّه و هر كه دشمن دارد خداى را فَإِنَّ اللّه پس بدرستى كه خداى شَدِيدُ العِقاب سخت عقوبت است مر او را و امثال او را آورده اند كه در زمان محاصره حكم شد تا خرمابنان ايشانرا قطع كنند غير از نخل عجوه عبد اللّه رض بن سلام و ابو ليلى مازنى رض بدان مهم مأمور گشتند ابو ليلى اجود انواع تمر را مى بريد و ميگفت كه بدين دل منافقان را مى شكنم عبد اللّه بن سلام بدترين انواع آنرا مى بريد و ميگفت ميدانم كه خداى تعالى اينكه نخيل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهترست براى ايشان ميگذارم حق سبحانه آيت فرستاد كه ما قَطَعتُم آنچه بريديد مِن لِينَهٍ از خرمابنان أَو تَرَكتُمُوها يا بگذاشتيد آنرا قائِمَهً عَلى أُصُولِها ايستاده بر اصلهاى خود- فَبِإِذنِ اللّه پس بامر خداست و به پسند وى

برای آنکه تـا شـما را یاری دهـد وَ لِیُخزِیَ الفاسِقِین و برای آنکه خوار گردانـد جهودان را که بیرون رفتگاننـد از دائره ایمان آورده انـد که چون بنی نضـیر جلا کردنـد پنجاه زره و پنجاه خود و سه صـد و چهل شمشـیر از ایشان بازمانـد و اموال و اعقار ایشان مجموعه فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم بود پس آنحضرت ص هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقـارات را بعضـی بمردم بخشـید و کثر روایـات نـاظر بـآنست که آنرا مخمس بساخت و امام اعظم برین رفته و حق سـبحانه درین باب میفرمایـد که وَ ما أَفاءَ اللّه و آنچه بازگرداننـد خـدای عَلی رَسُولِهِ بر فرسـتاده خود مِنهُم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَما أَوجَفتُم پس نتاختیـد عَلَیهِ بر تحصـیل آن مِن خَیلٍ هیچ اسپی وَ لا رِکابٍ و نه شتری یعنی پیاده بـدین حصار آمدیـد و زیاده جنگی نیز واقع نشـده که شـما را کلفتی رسـیده باشـد و شـما بحرب و کارزار اینکه حصار را فتح نکردید وَ لکِنَّ اللّهَ و لیکن خدای بنصـرت خود یُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسـلط و مستولی می سازد پیغمبران خود را عَلی مَن یَشاءُ بر هر که میخواهد وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشـمنان قَدِیرٌ تواناست گاهی بسـبب ظاهر چون قتال و جدال ایشانرا غلبه می دهد و گاهی بسببی پنهان چون القای ترس و بیم در دل ایشان می افگند.

صفحه : ۱۲۳۷

ما أَفاءَ اللّهُ آنچه بازمیگرداند خدای عَلی رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِن أَهلِ القُری از اموال و املاک اهل دیهها

و شـهرها که بحرب گرفته نشـود فَلِلّه ِ پس مر خـدائراست وَ لِلرَّسُول ِو پیغمـبر او را وَ لِذِی القُربی و مر خداونـدان قرابت را به نسبت پیغمبر ص وَ الیَتامی و مر بی پدران محتاج را وَ المَساکِین ِو درویشان را وَ ابن ِالسَّبِیل ِو راه گذران را که بی مال باشند علما براننـد که فی خاصه پیغمبر ص بوده و قسـمت آن تعلق بوی داشـته و در زمان حیات خود نفقه سـنه اهل و عیال از ان می فرموده انـد و باقی بر وجهی که حق بوده قسـمت می نموده انـد و بعد از وفات آنحضـرت ص بعضـی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بشـش بخش منقسم سازند سـهمی که نامزد حق سـبحانه است بعمارت کعبه و سائر مساجد صـرف کنند و جمعی گویند نـام خـدای جل ذکره برای تعظیم است و آنرا بر پنـج سـهم قسـمت کننـد و در سـهم رسول اللّه ص اختلاف کرده انـد بعضـی گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار بایـد برد و در معـالم آورده که اهـل جـاهلیت چون غنیمت گرفتنـدی مهتر ایشـان ربعی برداشتی و از بـاقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صـفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسـمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنائم بنی النضـیر همین خیال بسـته گفتند یا رسول اللّه ص شما ربع وصفی مغنم را بردارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر ص گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که

مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی پیدا کردیم کَی لا یَکَون َ تا نباشد آن فی دُولَهً گردان دست بدست بَین َ الأغنِیاءِ میان توانگران مِنکُم از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقراء را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بود وَ ما آتاکُم ُ الرَّسُول ُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت فَخُذُوه ُ پس فراگیرید آنرا که حق شما است وَ ما نَهاکُم عَنه ُ و آنچه نهی کند شما را از ان مثل غلول فَانتَهُوا پس باز ایستید از ان و محققان برآنند که حکم اینکه کلمات عام است و معنی وی هرچه امر فرماید پیغمبر ص بدان آنرا فراگیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند از ان بازایستید که امر و نهی او بحق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نه نماید در ورطه هلاک افتد بیت آنکس که شد متابع رای تو قد نجا و آنکه خلاف امر تو ورزید قد هلک وَ اتَّقُوا اللّه َ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِن َّ اللّه َ بدرستی که خدای شَدِیدُ العِقاب ِ سخت عقوبت است بر مخالفان پیغمبر را لِلفُقَراءِ المُهاجِرِین َ و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابنای سبیل درویشان هجرت کننده است الَّذِین َ أُخرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِن دِیارِهِم از سراهای ایشان که در مکه داشتند وَ أَموالِهِم و دور افتادند از مالهای خود یَبتَغُون َ میطلبند.

صفحه : ۱۲۳۸

فَضلًا مِن َ اللّه ِ بخشش و بخشایش از خداوند خود وَ رِضواناً و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و

اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بودند و بدوستی خدا و رسول ص ترک دیار و اموال خود نمودند وَ يَنصُرُونَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال خود وَ رَسُولَهُ و نصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری أُولٰئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَ الَّذِينَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّؤُا الدّارَ جای گرفتند در سرای هجرت وَ الإِيمانَ و در دار ایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم او را اینکه نام نهاده پس معنی اینکه باشد که اقامت نمودند در مدینه مِن قَبلِهِم پیش از هجرت مهاجران مراد انصارانند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام مساجد ساختند يُحِبُّونَ دوست میدارند مَن هاجَرَ هرکرا هجرت کند إِلَيهِم بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَ لا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِم در دلهای خود حاجَةً حسدی و حقدی و دغدغه مِمّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغمبر ص انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طائفه مهاجران برقرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید اینکه مال را خاصه بمهاجران و هم ایشان

از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد رض بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده رضی اللّه عنهم که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول اللّه خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم ایشانرا دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان می فرماید که وَ یُؤثِرُون َ‌و ایثار می کنند و تقدیم می نمایند مهاجران را عَلی أَنفُسِهِم بر نفسهای خویش یعنی از خود بازمیگیرند و بدیشان میدهند وَ لَو کان َ‌بِهِم و اگرچه هست ایشان را خَصاصَةٌ حاجت بآنچه ایثار می نمایند در اسباب نزول از إبن عمر رضی اللّه عنه، نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه رض آوردند او را بدرویشی دیگر که ازو محتاج تر بود فرستاد و او بر دیگری ایثار نموده همچنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند و اینکه آیت در شان آن درویشان توانگردل نازل شد حکما براننـد که از ان شش خصلت که جود مشتمل است بر ان صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود بازگیرد و بوی بخشد قطعه کریم کامل آنرا میشناسم اندرین دوران که گر نانی رسد از آسیائی چرخ گردانش ز استغنائی همت با وجود فقر و بی برگی ز خود واگیرد و سازد نثار بینوایانش وَ مَن یُوق َ‌و هر که نگاهداشته شود شُح َ‌نَفسِه ِ از بخل

نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فَأُولئِکَ پس آنگروه هُمُ الْمُفلِحُون ایشانند رستگاران یا فیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت.

صفحه : ۱۲۳۹

وَ الَّذِین جاؤُ و آنانکه آمدند و می آیند مِن بَعدِهِم پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رضوان اللّه علیهم اجمعین اند تا روز قیامت یَقُولُون میگویند رَبَّنَا اغفِر لَنا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَ لِإِخوانِنَا و برادران ما را که در دین اند الَّذِین سَبَقُونا بِالإِیمان که پیشی گرفتند بر ما بایمان وَ لا تَجعَل و منه فِی قُلُوبِنا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِلَّذِین آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب رض پیغمبر ص رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّکَ رَؤُف بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَحِیم بخشنده ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل گردان علما گفته اند هرکرا کینه یکی از اصحاب رض در دل باشد از اهل اینکه آیت نیست و ازین دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مر مومنان را سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد أَ لَم تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَی الَّذِین نافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی إبن ابی و إبن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما بشما موافقیم و در حرب که با محمّد ص می کنید معاونت تمام خواهیم

کرد و اتفاق ما بشما تا بحدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز مرافقت و موافقت می کنیم اینکه آیت آمد که ای محمّد ص در حال منافقان نگر که ایشان یَقُولُون َ میگویند لِإِخوانِهِم ُمر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که اخوه الکفرانند الَّذِین َ کَفَرُوا آنانکه نگرویدند مِن أَهل ِ الکِتاب ِ از اهل توریت که یهودانند غم مخورید لَئِن أُخرِجتُم اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لَنخرُجَن َّ هر آئینه بیرون آئیم ما مَعَکُم با شما از روی دوستی و مصاحبت وَ لا نُطِیع ُو فرمان نبریم فِیکُم در ایذا و آزار شما أَحَداً یکی را که محمّد ص است یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَداً همیشه وَ إِن قُوتِلتُم و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنصُرَنَّکُم هر آئینه ما یاری کنیم شما را وَ اللّه ُیَشهَدُ و خدا گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان إِنَّهُم لَکاذِبُون َ بدرستی که ایشان دروغ گویانند.

صفحه : ۱۲۴۰ لَئِن أُخرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا یَخرُجُون َ بیرون نمی روند منافقان مَعَهُم بایشان و موافقت نمی کنند وَ لَئِن قُوتِلُوا و اگر کارزار کرده شود بایشان لا یَنصُرُونَهُم منافقان یاری نمی دهند ایشانرا وَ لَئِن نَصَرُوهُم و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان لَیُوَلُّن َّالأَدبارَ هر آئینه پس بازگردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند ثُم َّلا یُنصَرُون َ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه

منصور گردنـد لَأَنتُم هر آئینه شـما که مومنانید أَشَدُّ رَهبَةً سـخت ترید از جهت ترس فِی صُدُورِهِم در دلهای ایشان مِن ـِاللّه ِ از خدای یعنی منافقان از شـما بیشتر می ترسـند که از خدای ذلِكَ ـِآن خوف و خشیه از شما ایشانرا بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان قَوم ٌلا یَفقَهُون َ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای را جل ّسلطانه و اگر نه بایستی که ازو ترسیدندی لا یُقاتِلُونَكُم کارزار نمی کنند با شما جَمِیعاً همه ایشان یعنی جهودان و منافقان إِلّا فِی قُری ً مُحَصَّنَةٍ مگر در دیهها استوار کرده بخندق و برج و باره أَو مِن وَراءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسـنگ و تیر یعنی ایشانرا قوّت آنکه روی بروی با شـما محاربه توانند کرد نیست و اینکه نه از ضـعف و بـد دلی ایشان است بلکه بَأسُـهُم کارزار ایشان بَینَهُم میان یکـدیگر چون حرب میکننـد شَدِیـدٌ سـخت است اما هر شجاع که با خـدا و رسول حرب کنـد بد دل و ترسان گردد پس ایشان بسـبب ترسـی که خدای در دلهای ایشان افگنده طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تَحسَبُهُم جَمِیعاً تو پنداری یهود و منافقان را همه مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَ قُلُوبُهُم شَتّی و حـال آنکه دلهـای ایشـان پراگنـده و پریشان است زیرا که عقایـد و مقاصـد ایشان مختلف افتاده ذلِكَ ـِآن وصـفهای بـد که ایشان را است بِأَنَّهُم بسـبب آنست که ایشان قَوم ٌلا یَعقِلُون َ گروهی انـد که تعقل نمیکنند و در نمی یابند آنچیز را که صـلاح ایشان در ان است پس مثل یهود کَمَثَل ِالَّذِین َهمچون مثل آنان است که بودند مِن قَبلِهِم پیش از ایشان قَرِیباً بزمانی نزدیک

ذاقُوا بچشیدند وَبال َ أَمرِهِم بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت مراد بنی قنیقاع اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضه هلاک. گشتند وَ لَهُم و مر ایشانراست با وجود خواری دنیا عَذاب ٌ أَلِیم ٌ عذابی دردناک که در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن- صفحه : ۱۲۴۱

کَمَثَل ِ الشَّیطان ِ همچون مثل شیطان است إِذ قال َ چون گفت لِلإِنسان ِ اکفُر مر کافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمّا کَفَرَ پس چون ثبات بر کفر ورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قال َ گفت شیطان إِنِّی بَرِی ءٌ مِنک َ من بیزارم از تو إِنِّی بدرستی که من أَخاف ُ اللّه َ رَب َّ العالَمِین َ میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس ست و از انسان ابو جهل و در انوقت که ابو جهل ببدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابو الحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال اینکه قصّه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان ابیض است پسر ابلیس و مراد از انسان بر برصیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد ازو و اینکه حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر

ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده و مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آنکس را بدر صومعه برصیصا آوردند او دمی برو دمید شیطان دست ازو بازگرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمانرا ببلا مبتلا و مختل میساخت و بر برصیصا ارشاد می نمود و بکلمات او میگذاشت صحت می شد تا دختر ملك را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند او دعا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا باو بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادرانش را بر ان مطلع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض همان صورت اول خود را برو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض ازو بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت قطعه غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگ لاخ وسوسه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیك خروش بمنزل رسیده اند فَكانَ عاقِبَتَهُما پس هست آخر کار آن شیطان و انسان أَنَّهُما آنکه ایشان هر دو فِي النّارِ در آتش دوزخ باشند خالِدَين فِيها جاوید ماندگان در آن وَ ذلِكَ و خلود در آتش

جَزاءُ الظّالِمِينَ- پاداش کافران ست یا أَيُّهَا الَّذِينَ- آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند اتَّقُوا اللّهَ- بترسید از عذاب خدای و بدو بازگردید وَ لتَنظُر نَفس ٌو باید که بنگرد هر نفسی و به بیند ما قَدَّمَت آن چیزی را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکرگزاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَ اتَّقُوا اللّهَ- و بترسید و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر برای تاکید است یا اوّل در ادای واجبات ست بقرینه اقتران بعمل و ثانی که در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید إِنَّ اللّهَ- خَبِيرٌ بدرستی که خدا دانا است بِما تَعمَلُونَ- بآنچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اوّل اشارت است باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اوّل تقوی عوام است و آن پرهیز کردن!!!!! دوم تقوی خواص و آن اجتناب از هرچه مادون حق است بیت اصل تقوی که زاد اینکه راه است ترک مجموع ما سوی اللّه است.

صفحه : ۱۲۴۲

وَ لا- تَكُونُوا و مباشید ای مومنان كَالَّذِينَ- مانند آنانکه نَسُوا اللّهَ- بگذاشتند امر خدای را چون یهود و منافقان و اهل شرک فَأَنساهُم پس خدا فراموش گردانید بر ایشان أَنفُسَهُم نفسهای ایشانرا تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند در توفیق بر روی ایشان بست و سهل بن عبد اللّه گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت أُولئِكَ- آن گروه هُمُ الفاسِقُونَ- ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمانبرداری لا يَستَوِي برابر نیستند نزدیک

خدای أَصحاب ُالنّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند وَ أَصحاب ُالجَنَّهِ و یاران اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنّت حاصل کردند أَصحاب ُالجَنَّهِ هُم ُالفائِزُون َ یاران بهشت یعنی ساکنان او ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لَو أَنزَلنا اگر می فرستادیم هذَا القُرآن َ اینکه قرآن را عَلی جَبَل ٍ بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لَرَأَیتَه ُهر آئینه میدیدی او را خاشِعاً ترسنده و فرمان برنده مُتَصَدِّعاً شکافته و از هم ریخته مِن خَشیَهِ اللّه ِاز ترس خدای و از هیبت وعیدیکه در وی هست یعنی کوه بآن بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و اشک از چشم چشمها روان کردی مگر دلهای سنگین کافران از ان متأثر نمی شوند بیت ای دل سنگین تو یک زره سوهان گیر نیست نفس کافر کیش تو از ترک عصیان سیر نیست وَ تِلک َالأَمثال ُو اینکه مثلها نَضرِبُها بیان میکنیم لِلنّاس ِبرای تنبیه مردمان– لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُون َشاید که اندیشه کنند در ان بهره بردارند از ان.

صفحه : ۱۲۴۳

هُوَ اللّه ُآن خدای که فرستاده است قرآن الَّذِی آن خدائی است که لا إِله َنیست معبودی مستحق عبادت إِلّا هُوَ مگر او عالِم ُالغَیب ِوَ الشَّهادَهِ دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم بمعدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود هُوَ الرَّحمن ُاوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده

در دنیا الرَّحِیم ُ بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رویت و رضوان هُوَ اللّه ُالَّذِی اوست آن خدائی که بهیچ وجه لاـ إِله َ نیست خدای سزای پرستش إِلّا هُوَ مگر وی المَلِك ُ بادشاهیکه جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون ست و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القُدُّوس ُ پاك از شوائب مناقض و معائب و منزه از تطرق آفات و نوائب السَّلاـم ُ سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل المُؤمِن ُ ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان المُهَیمِن ُ گواه راست بر هر چه خلق کنند یا نگهبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفا یا حکم کننده بحق- و گفته اند اینکه اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای ندانند العَزِیزُ غالب در حکم یا بخشنده عزّت الجَبّارُ بزرگوار یا شکننده کامها یا بصلاح آرنده کارهای در هم شکسته المُتَکَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت سُبحان َ اللّه ِ پاك است خدای عَمّا یُشرِکُون َ از آنچه شریك می سازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللّه ُ الخالِق ُ اوست خدای آفریننده یعنی تقدیرکننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارِئ ُ آفریدگار یعنی ظاهرکننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المُصَوِّرُ بخشنده صورت مر مخلوقات را لَه ُ الأَسماءُ الحُسنی مر اوراست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یُسَبِّح ُ لَه ُ بپاکی یاد میکنند مر او را ما فِی السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ

آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقائص منزه و مقدس میدانند وَ هُوَ العَزِیزُ و اوست غالب در ملك خود كه مقهور و مغلوب نگردد الحَکِیم ُصواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم از جبرئیل علیه السلام اسم اعظم پرسید جواب داد که علیك بآخر

سوره الحشر

دیگر باره پرسید همین جواب شنید و دقائق و حقایق اینکه اسماء و خط بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و من اللّه الاعانه و التائید.

صفحه : ۱۲۴۴

سوره الممتحنه

مکیه و هی ثلث عشره آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رضی اللّه عنه که از مهاجران بود مکتوبی بقریش نوشته از ان عزم اعلام نمود جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر داد علی و زبیر و مقداد را رضی اللّه عنهم حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولات ابی عمرو بن الضبعی بود بسته بخدمت آوردند حضرت ص مر حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول اللّه بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سائر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت و فاروق رضی اللّه عنه در غضب شده گفت یا رسول اللّه ص مرا امر کن تا گردن اینکه منافق بزنم پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود ای عمر رض او را مرنجان که او از اهل بدرست و حق سبحانه بدریان را مژده داد که اعملوا ما

شئتم فقد غفرت لکم آنگه اینکه آیت نازل شد که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لا تَتَّخِذُوا فرامگیرید عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم دشمنان مرا و اعادی خود را أَولِیاءَ دوستان تُلقُونَ میفرستید و القا می کنید إِلَیهِم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بِالمَوَدَّهِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افگنید وَ قَد کَفَرُوا و حال آنست که آن دشمنان کافر شده اند بِما جاءَکُم بآن چیزی که آمده است بشما مِنَ الحَقِّ از سخن راست که آن قرآن ست یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبرست یُخرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر ص را از مکه وَ إِیّاکُم و شما را نیز اخراج مینمایند أَن تُؤمِنُوا برای آنکه شما می گروید بِاللّهِ رَبِّکُم بخدای که آفریدگار شما است و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید إِن کُنتُم خَرَجتُم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جِهاداً فِی سَبِیلِی از بهر جهاد در راه من وَ ابتِغاءَ مَرضاتِی و برای طلب خوشنودی من تُسِرُّونَ إِلَیهِم راز میگوئید یعنی سخنان سرّی بدیشان می فرستید بِالمَوَدَّهِ بدوستی در لباس نصیحت وَ أَنَا أَعلَمُ و من داناترم از شما.

صفحه : ۱۲۴۵

بِما أَخفَیتُم بآنچه پنهان می کنید از مودت اعدا وَ ما أَعلَنتُم و بآنچه ظاهر می سازید از اعتذار وَ مَن یَفعَلهُ و هر که بکند اینکه کار یعنی فراگیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کنند بدیشان مِنکُم از شما فَقَد ضَلَّ پس بدرستی که گم کرده است سَواءَ السَّبِیلِ راه راست را إِن یَثقَفُوکُم

اگر بیابند شـما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند یَکُونُوا باشند لَکَم أَعداءً مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فائـده ندهد و ایشان دشـمنی آشـکارا کنند وَ یَبسُـطُوا إِلَیکُم و بگشایند بسوی شـما أَیدِیَهُم دسـتهای خود را بزدن و کشتن وَ أَلسِنَتَهُم و بگشایند زبانهای خود را بشما بِالسُّوءِ ببدی یعنی بدشنام و فحش وَ وَدُّوا لَو تَکفُرُون َو دوست دارند که شـما کـافر شویـد چنانچه ایشان هسـتند لَن تَنفَعَکُم سود نخواهنـد داشت شـما را أَرحامُکُم خویشان شـما وَ لا أَولادُکُم و نه فرزندان شـما یعنی امروز موالات با مشـرکان بسـبب مال و فرزند و خویش و پیوند می کنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشـما یَوم َالقِیامَهِ روز رسـتخیز یَفصِل ُجـدا کنـد خـدای در ان روز بَینَکُم میان شـما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بـدوزخ فرسـتد و مومنان را به بهشت برد وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون َو خدای بدانچه شما می کنید از دوستی و دشمنی بَصِیرٌ بینا است و بر ان جزا خواهد داد قَد کانَت بـدرستی که هست لَکُم مر شـما را ای مومنان أُسوَهٌ حَسَنَهٌ سـنتی نیکو که بـدان اقتـدا باید کرد- فِی إِبراهِیم َدر سخنـان ابراهیم علیه السـلام وَ الَّذِین َمَعَه ُو آنـانکه بـا وی بوده انـد از اهـل ایمـان إِذ قـالُوا لِقَومِهِم یاد کنیـد چون ابراهیم ع و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشـرکان که از ما دوستی مجوئید إِنّا بُرَآؤُا بدرستی که ما بیزاریم مِنکُم از شما که بت پرستید وَ مِمّا تَعبُدُون َو دیگر بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید مِن دُون ِاللّه ِبجز خدای کَفَرنا

بِکَم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما.

صفحه : ۱۲۴۶

وَ بَدا و آشکارا شد بَینَنا وَ بَینَکُم ُمیان ما و شما العَداوَهُ دشمنی بدل وَ البَغضاءُ و دشمنی بدست یعنی محاربه أَبَداً همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما و شما بدست و دل حَتّی تُؤمِنُوا تا وقتی که ایمان آرید بِاللّه ِوَحدَه ُبخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پند میدهند مومنان را که در تبرّا از اهل شرک اقتدا بابراهیم علیه السلام کنید إِلّا قَول َإِبراهِیم َمگر در ان سخن ابراهیم علیه السلام که گفت لِأَبِیه ِمر پدر خود را که بوعده استغفار که با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده لَأَستَغفِرَن َّلَک َهر آئینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَ ما أَملِک ُو مالک نیستم ای پدر لَک َبرای تو یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو مِن َاللّه ِاز عذاب خدای مِن شَی ءٍ هیچ چیز اگر بخدا نگروی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل ع و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنا ای پروردگار ما عَلَیک َتَوَکَّلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَ إِلَیک َأَنَبنا و بسوی تو بازگشتیم وَ إِلَیک َالمَصِیرُ و بسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که اینکه دعا تتمه قول ابراهیم علیه السلام نیست بلکه حق سبحانه مومنان را بعد از نهی موالات کفار

امر فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم مثنوی سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم از همه بازآمدیم و با تو نشستیم هر چه نه پیوند یار بود بریدی هر چه ز پیمان دوست بود شکستیم رَبَّنا ای پروردگار ما لا تَجعَلنا مگردان ما را فِتنَةً محل برگماشتن لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشان را بر ما مگمار و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَ اغفِر لَنا و بیامرز ما را رَبَّنا ای پروردگار ما إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الحَکِیمُ دانا در کار خود پس ما را بیامرز لَقَد کانَ بدرستی که هست لَکُم مر شما را فِیهِم در ابراهیم علیه السلام و قوم او أُسوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار برای تاکید است در اقتدا بابراهیم علی نبینا و علیه السّلام یا در اوّل اقتدا است باقوال او و در ثانی بافعال و اینکه اقتدا هست لِمَن کانَ یَرجُوا اللّهَ مر کسی را که امید دارد در رضای خدای وَ الیَومَ الآخِرَ و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین وَ مَن یَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان خدا و رسول و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِیُّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الحَمِیدُ ستوده است بی ستائش خلق آورده اند که بعد از نزول

اینکه آیت مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکّه حق سبحانه وعده فرموده که.

صفحه : ۱۲۴۷

عَسَی اللّه ُأَن یَجعَل َشاید که خدا پیدا کند بَینَکُم میان شما وَ بَین َالَّذِین َو میان آنانکه عادَیتُم دشمن داشتید مِنهُم از کفّار مکه مَوَدَّةً دوستی و یاری و آنچنان بود که ابو سفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَ اللّه ُقَدِیرٌ و خدا توانا است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَ اللّه ُغَفُورٌ و خدا آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَحِیم ٌمهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودّت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان فرمود لا یَنهاکُم ُاللّه ُنهی نمیکند خدا شما را ای مومنان عَن ِالَّذِین َاز آنانکه ایشان لَم یُقاتِلُوکُم کارزار نکرده اند با شما فِی الدِّین ِدر کار دین و ملّت وَ لَم یُخرِجُوکُم و بیرون نکردند شما را مِن دِیارِکُم از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخلی ننموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشانرا در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست می فرماید که خدا باز نمیدارد شما را أَن تَبَرُّوهُم از آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَ تُقسِطُوا إِلَیهِم و از آنک عدل کنید

یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان إِنَ ّاللّه ِ یُحِب ُّالمُقسِطِین ِ بدرستی که خدا دوست دارد عدل کنندگانرا إِنَّما یَنهاکُم ُاللّه ُ جز اینکه نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عَن ِ الَّذِین ِ قاتَلُوکُم از آنانکه کارزار کردند با شما فِی الدِّین ِ در دین خدای وَ أَخرَجُوکُم و بیرون کردند شما را مِن دِیارِکُم از سراهای شما وَ ظاهَرُوا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی عَلی إِخراجِکُم بر بیرون کردن شما از خان و مان شما یعنی مشرکان مکّه بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که سعی اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند بازمیدارد خدا شما را أَن تَوَلَّوهُم از انکه دوستی کنید با ایشان وَ مَن یَتَوَلَّهُم و هر که دوست دارد ایشانرا فَأُولئِک ِ پس آن گروه دوست دارندگان هُم ُالظّالِمُون ِ ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع می کنند چه دوستی با خدای می باید و با دوستان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نکشاید بیت بگسل ز دوستان دغا باز حیله ساز یاری طلب که طالب نقش وفا بود آورده اند که در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکّه بمدینه رود آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم او را بکفّار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش او را بازنگردانند هنوز آنحضرت علیه الصلوه و السّلام در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکّه گریخته بملازمت آمدند از ان جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر مخزومی می رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما

بتو آید بما رد کنی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول اللّه آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مومنات را بمشرکان باز دهید و اینکه آیت نازل شد که- صفحه : ۱۲۴۸

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذا جاءَکُم الْمُؤْمِنات چون بیایند بشما زنان گرویده مُهاجِرات هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامتَحِنُوهُنَ پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری هم سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول ص و تدیّن بدین اسلام آمده اند اللّه أَعلَم خدا داناتر است بِإِیمانِهِنَ بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر امّا چون حکم شرع بر ظاهر است ایشانرا سوگند دهید فَإِن عَلِمتُمُوهُنَ مُؤمِنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه اند فَلا تَرجِعُوهُنَ پس بازمگردانید ایشانرا إِلَی الکُفّارِ بسوی شوهران ناگردیده ایشان لا هُنَ نه ایشان یعنی اینکه زنان حِل لَهُم حلال اند مر آن کافران را وَ لا هُم و نه آن کافران یَحِلُّون لَهُنَ حلال میشوند مر اینکه زنان را چه تباین دارین جدائی افگنده است میان ایشان وَ آتُوهُم و بدهید شوهران ایشان را ما أَنفَقُوا از آنچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود گرفته بازگشت و آیت آمد وَ لا جُناحَ عَلَیکُم و هیچ بزه دائمی نیست بر شما أَن تَنکِحُوهُنَ آنکه بخواهید اینکه زنان مهاجره را إِذا

آتَيتُمُوهُن َ‌چون بدهيد ايشانرا أَجُورَهُن َ‌مزدها يعنى مهرهاى ايشان پس فاروق رضـى اللّه عنه او را بخواست و ديگر آيت آمد كه وَ لا تُمسِ‌كُوا و چنگ درمزنيـد بِعِصَم ِ الكَوافِرِ بعصـمتها يعنى عقـدهاى زنان كافره يعنى نكاح ايشان را باقى مگذاريد بلكه طلاق بدهيد اگر ايمان نيارند پس اصـحاب هر زن كافره كه در نكاح داشتند طلاق دادند و حكم شد كه وَ سئَلُوا و بخواهيد از آنكس كه آن زن را بخواهـد از كافران ما أَنفَقتُم آنچه خرج كرده ايد از مهر برو وَ ليَسئَلُوا بايد كه بخواهند كافران از شـما ما أَنفَقُوا آنچه خرج كرده انـد مهور ازواج مهـاجرات خود يعنى عصـمت زوجيت منقطع شـد ميـان مومن و كـافره و ميـان كافر و مومنه پس هر يك بايد كه رد كنند مهريرا كه بصاحب خود داده اند ذلِكُم آنچه ذكر كرده شد حُكم ُ‌اللّه ِ فرمان خداى اسـت يَحكُم ُ‌حكم مى كند خداى بآن- بَينَكُم ميان شـما وَ اللّه ُ‌عَلِيم ٌ‌و خدا دانا است بمصالح شما حَكِيم ٌ‌حكم كننده بآنچه محض حكمت است بعـد از نزول آيت مومنان اداى مهور مهاجرات كردنـد بازواج ايشان و كفار از اداى مهر مرتدات ابا نمودند آيت آمد.

صفحه : ۱۲۴۹

وَ إِن فاتَكُم و اگر فوت شود اى مؤمنان از شـما شَى ءٌ چيزى مِن أَزواجِكُم يكى از زنان شما إِلَى الكُفّارِ بسوى كفار يعنى بدار الحرب پيوند و مهر او بدست شـما نيابد فَعاقَبتُم پس شـما غنيمت گيريد يعنى غزا كنيد و عاقبت شـما را ظفر بود و مال بدسـت آيـد فَآتُوا الَّذِين َ‌ذَهَبَت پس بدهيـد آنـان را كه رفته انـد أَزواجُهُم زنـان ايشان بـدار الكفر و مهر نيافته انـد از شوهران مِثل َ‌ما أَنفَقُوا

مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زن در معالم از إبن عباس رضـی اللّه عنه نقل میکند که شـش تن از زنان مومن مهاجر مرتده شده بنزد کفار رفتند و حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و سلّم مهور ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد وَ اتَّقُوا اللّه ‌َو بترسید از عـذاب خدای الَّذِی أَنتُم آنخدای که شـما بِه ِ مُؤمِنُون ‌َبدو گرویدگانید حکم اینکه آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهدا مرتفع گشت اینکه احکام منسوخ شـد آورده انـد که روز فتـح مکه چون سیّد عالم صـلی اللّه علیه و سـلّم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میل کردنـد آیت آمـد که یا أَیُّهَا النَّبِی ُّای خبرکننـده پای بلنـد قدر إِذا جاءَک ‌َالمُؤمِنات ُچون بیایند بتو زنان گرویده یُبایِعنَک ‌َبیعت کنند با تو عَلی أَن لا یُشرِکن ‌َبر آنکه شـرک نیارند و شریک نگیرند بِاللّه ِ شَیئاً با خدا چیزی را وَ لا یَسرِقن ‌َو دزدی نکننـد وَ لا یَزنِین ‌َو زنا نکنند وَ لا یَقتُلن ‌َو نه کشـند أَولادَهُن َّفرزندان خود را چنانچه زنده در خاک می کردنـد یا قصـد بچه که در شـکم دارند بکنند و او را بیفگنند وَ لا یَأتِین ‌َو نیایند بِبُهتان ٍ بدروغی که از روی جهل یَفتَرِینَه ُ بربافته اند آنرا بَین َ أَیدِیهِن َّوَ أَرجُلِهِن َّمیان دسـتها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بشوهران نه بندند و در دست و پای خود آورده می پرورند وَ لا یَعصِینَک ‌َو عاصی نشوند در تو فِی مَعرُوف ٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است در وی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط

بیعت کنند فَبایِعهُن َ پس بیعت کن بایشان عائشه رضی اللّه عنها فرمود که بیعت پیغمبر علیه الصلوه و السلام با زنان بسخن بود و دست آنحضرت ص دست هیچ زن نسوده قولی آنست که زنان دست خود در قدح آب فرو بردند و بعد از ان حضرت ص دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امیه خواهر خدیجه رض را فرمود تا بیعت زنان فراگرفت وَ استَغفِر لَهُن َاللّه ِو طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای إن َاللّه ِغَفُورٌ به تحقیق خدا آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِیم ٌمهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تابنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است برحمت یعنی تا حق سبحانه برحمت خود توفیق نه بخشد کسی بدولت ایمان نرسد بیت بی رحمت آن پار ز دوزخ نرهند توفیق عزیز است بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت جز منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان می گفتند آیت آمد که.

صفحه : ۱۲۵۰ یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه مومنان لا تَتَوَلَّوا دوستی مکنید قَوماً غَضِب َاللّه ُعَلَیهِم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَد یَئِسُوا هر آئینه که ناامید شده اند یعنی یهود مِن َالآخِرَهِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول صلی اللّه علیه و سلّم ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لا جرم ناامیداند از ان کَما یَئِس َ الکُفّارُ همچنانکه ناامید شدند کافران مِن أَصحاب ِ القُبُورِ از اهل گورها یعنی

از رجوع ایشان بـدنیا یا یهود ناامیداند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهان بکلی قطع امید کرده

سوره الصف

مـدنیه و هی اربع عشـره آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ سَبَّح َ لِلّه ِ پـاک و بی عیب گفت مر خـدایرا ما فِی السَّماوات ِ آنچه در آسـمانها است از علویات وَ ما فِی الأَرض ِ و آنچه در زمین است از سفلیات وَ هُوَ العَزِیزُ و او غالب است که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الحَکِیم ُ درست کار که خلل بافعال او راه نیابد دمیاطی آورده که اصحاب کرام رضی اللّه عنهم گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفره نیران رهانیده بروضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرسـتاد که یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا هَل أَدُلُّکُم عَلی تِجارَهٍ الآیه حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و سـلّم فرمود که ای قوم آمـد آنچه می جستیـد یعنی عملی که بنـده را از سـجن سـجین رهـائی بخشـد و به اعلی علّتین فرود آرد ایمـان و جهاد است صـحابه رض از موت کراهت داشـتند آیت آمـد که یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لِم َ تَقُولُون َ چرا میگوئید ما لا تَفعَلُون َ آن چیزی را که نمی کنید.

صفحه : ۱۲۵۱

کَبُرَ بزرگ است مَقتاً از روی خشم عِنـدَ اللّه ِ بنزدیـک خـدای أَن تَقُولُوا آنکه بگوئیـد ما لا تَفعَلُون َ آنچه نخواهیـد کرد و نزد بعضی علماء آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل است و بآن علماء نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند

اینکه سیاست خواهد بود ا تامرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم در شب معراج دیده که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین می بریدند قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسّری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری إِنَّ اللّه بدرستی که خدای يُحِبُّ الَّذِين يُقاتِلُون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فِی سَبِیلِهِ در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم كَأَنَّهُم گویا ایشان در استحکام بُنیان مَرصُوص بناها اندریخته ازار زیر کنایت است از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر باز چسپیدن وَ إِذ قال مُوسی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَومِهِ مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قَوم ای قوم من لِم تُؤذُونَنِی چرا میرنجانید مرا بناشنودن فرمان من وَ قَد تَعلَمُون و براستی میدانید أَنِّی رَسُول اللّه آنکه من فرستاده خدایم إِلَیکُم بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم اللّه علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمّا زاغُوا پس آنهنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی ع أَزاغ اللّه بگردانید خدای قُلُوبَهُم دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک ساخت وَ اللّه و خدای لا يَهدِی القَوم الفاسِقِین راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دائره فرمان وَ إِذ قال و

یاد کن آنرا نیز که گفت عِیسَی ابن مَرَیَم عیسی پسر مریم علیه السلام مر قوم خود را که یا بَنِی إِسرائِیل ای فرزندان یعقوب ع إِنِّی رَسُول اللّه بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَیکُم بسوی شما بحجّت و برهان مُصَدِّقاً در حالتی که باوردارنده ام لِما بَین یَدَی مر آن چیزی را که پیش من است مِن التَّوراهِ از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خدا است وَ مُبَشِّراً و مژده دهنده ام بِرَسُول یَأتِی بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل مِن بَعدِی از پس زمان من اسمُه أَحمَدُ نام او احمد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربّی و ربّکم و الفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است در تبیان آورده که اسم آنحضرت ص بسریانی منحمیا است و معنی او آنکه فرستد خدا بشما او را بعد از مسیح ع فَلَمّا جاءَهُم پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالبَیِّنات بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قالُوا گفتند بیشتر بنی اسرائیل هذا اینکه او بما می نماید سِحرٌ مُبِین جادوئی است آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر می کند.

صفحه : ۱۲۵۲

وَ مَن أَظلَم و کیست ستمکارتر مِمَّن افتَری از کسی که بربندد عَلَی اللّه الکَذِب بر خدا دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما برآنند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند

کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود اینکه آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدا بندد بقبول شفاعت بتان در باره کفار وَ هُوَ یُدعی و حال آنکه مفتری خوانده می شود یعنی پیغمبر ص او را میخواند إِلَی الإِسلام ِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی وَ اللّه ُ لا یَهدِی و خدا راه ننماید بر ستمکاری القَوم َ الظّالِمِین َ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم فرود نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمّد ص نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید اینکه سخن بجناب رسالت مآب صلی اللّه علیه و سلّم عرض نمودند و غبار ملال بر آئینه دل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیت آورد که یُرِیدُون َ میخواهند یهود لِیُطفِؤُا تا فرونشانند نُورَ اللّه ِ نور خدای را که دین و کتاب او است یا نور خدا و رسول او- بِأَفواهِهِم بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه وَ اللّه ُ مُتِم ُّ و خدا تمام گرداننده است نُورِه ِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین علیه الصلوه و التسلیم را قبل از قیام قیامت وَ لَو کَرِه َ الکافِرُون َ و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء چراغ صدق و صواب همچون ارادت خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب جهانتاب قطعه شب پرک خواهد که نبود آفتاب تا به بیند دیده او

مرز بوم دست قدرت هر صباحی شمع مهر برفروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِی أَرسَلَ -اوست آن خداوندی که فرستاد- رَسُولَه ُ پیغمبر خود را بِالهُدی بچیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن وَ دِین ِ الحَق ِّو بکیش راست که ملّت حنیفه است لِیُظهِرَه ُ تا غالب گرداند اینکه دین را عَلَی الدِّین ِ کُلِّه ِ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَ لَو کَرِه َالمُشرِکُون َ-و هرچند کاره اند مشرکان اظهار دین محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک.

صفحه : ۱۲۵۳

یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَل أَدُلُّکُم آیا دلالت کنم شما را عَلی تِجارَةٍ تُنجِیکُم بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِن عَذاب ٍ أَلِیم ٍ از عذابی دردناك پس بیان تجارت میکند که تُؤمِنُون َ-خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آن است که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللّه ِ وَ رَسُولِه ِ بخدای و بفرستاده او وَ تُجاهِدُون َ-و جهاد نمائید با کافران فِی سَبِیل ِ اللّه ِ در راه خدای بِأَموالِکُم بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بخرید وَ أَنفُسِکُم و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذلِکُم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَیرٌ لَکُم بهتر است مر شما را از معاملات مربحه إِن کُنتُم تَعلَمُون َ-اگر هستید شما که دانید طریق تجارات حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفخات از ابی عبد اللّه تستری قدس سره نقل می کند که

پسری وی بوی آمد و گفت سبوئی روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضائع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدر تست و اللّه که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از اللّه شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود تمام آن بودی که پدرش هم نبودی اینکه اشارت بمرتبه فنا است و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا رباعی تا چند ببازار خودی هست شوی بشتاب که از جام فنا مست شوی از مایه و سود دو جهان دست بشوی سودی تو همان بس که تهی دست شوی پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغفِر لَكُم بيامرزد خداى مر شما را ذُنُوبَكُم گناهان گذشته شما در دنیا وَ يُدخِلكُم و درآرد شما را در عقبی جَنّات ٍ تَجرِي ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير اشجار آن جويها وَ مَساكِن َطَيِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنّات ِ عَدن ٍ در بوستانهای جاوید که دار اقامت است ذٰلِكَ َ آن مغفرت و ادخال بهشت الفَوزُ العَظِيم ُ رستگاری است بزرگ وَ أُخرى تُحِبُّونَها و مر شما را است نعمتى ديگر در دنیا که آنرا دوست میدارید نَصرٌ مِن َاللّه ِ نصرتی از خدای بر قریش وَ فَتح ٌقَرِيب ٌو فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم إبن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحيد است و فتح نظر بجمال ملك مجيد و نزد محققان فتح قريب فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس و غنائم اينكه فتح معارف يقينيه باشد

و همه مومنـان را درين مرتبه شـركت است كمـا قـال وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِين َو بشـارت ده اى محمّـد ص مومنان را بنصـرت در دنيا و بجنّت در آخرت.

صفحه : ۱۲۵۴

يا أَيُّهَا الَّذِين َ آمَنُوا اى گروه مومنان مخاطب جماعتى اند از انصار كه در ليله عقبه ثانيه بيعت كردند و ايشان هفتاد تن بودند يا خطاب عام است يعنى جميع مومنان را مى فرمايـد كُونُوا باشـيد أَنصارَ اللّه ِ نصـرت كننـدگان دين خداى و رسول ص او تقدير كلام چنين است كه اى محمّـد ص طلب نصـرت كن از قوم خود كَما قال َ همچنانكه طلب نصـرت فرمود و گفت عِيسَـى ابن ُ مَريَم َ لِلحَـوارِيِّين َ عيسـى پسـر مريم مر حواريـان را كه خـواص او بودنـد و در دين او بهمه كس سـبقت داشـتند مَن أَنصـارِي كيسـتند ياران و نصـرت كنندگان من و توجه نمودگان با من إِلَى اللّه ِ بسوى نصرت خداى يا كيانند اعوان من در دعوت خلق بخداى قال َ الحَوارِيُّون َ گفتند حواريان كه درين راه نَحن ُ أَنصارُ اللّه ِ مائيم ناصـران دين خداى و فى الواقع نصرت كردند دين عيسـى را على نبينا و عليه السـلام بعـد از رفع وى و خلق را بخدا دعوت نمودند فَآمَنَت پس ايمان آوردند بسـبب دعوت ايشان طائِفَةٌ مِن بَنِي إِسرائِيل َ گروهى از بنى اسـرائيل بعيسـى عليه السـلام و او را بنده و رسول خداى دانسـتند وَ كَفَرَت طائِفَةٌ و كافر شدند گروهى ديگر و او را پسـر خدا گفتند و چون حضـرت پيغمبر صـلى اللّه عليه و سلّم مبعوث شد موافق همه مومنان گفت عيسى عبد اللّه و رسوله آن گروه معونت يافتند حق سبحانه فرمود فَأَيَّدنَا الَّذِين َ آمَنُوا پس قوّت

داديم و غالب گردانيـديم آنان را كه گرويدنـد بعيسـى ع و رسالت و عبوديت او عَلى عَدُوِّهِم بر دشـمنان ايشان كه قائل بودند بالوهيت او فَأَصبَحُوا پس گشتند مؤمنان ظاهِرِين َ غلبه كنندگان بر كافران

سوره الجمعه

مـدنيه و هى احـدى عشـره آيه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ - يُسَبِّح ُبپـاكى يـاد ميكنـد و تنزيه مى نمايـد لِلّهِ مر خـدايرا مـا فِي السَّماواتِ آنچه در آسـمانها است از بدائع علوى وَ ما فِي الأَرضِ و آنچه در زمينها است از كوائن سفلى المَلِكِ بادشاهى كه ملك اوست دائم و بى زوال القُدُّوسِ پاك از سـمت عيب و صـفت اختلال العَزِيزِ ارجمند كه مثل و نظير ندارد الحَكِيمِ حكم كننده كه راستى بجا آرد.

صفحه : ۱۲۵۵

هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آن كسـى كه برانگيخت فِي الأُمِّيِّين َ در ميان اميان مراد قوم عرب انـد كه اكثر ايشان خواننده و نويسـنده نبودند رَسُولًا مِنهُم فرستاده از جمله ايشان يعنى امّى تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند اميت آنحضرت ص بجهت آن است كه در كتب متقدمه برين وجه مذكور بوده كه خاتم انبياء امّى باشد و از جمله در كتاب شـعيب عليه السلام مذكور است كه انى ابعث اميا فى الاميين و اختم به النبيين و در امّيّت آنحضرت ص نكتها است اينجا بسه بيت اختصار ميرود مثنوى فيض ام الكتاب پروردش لقب امى خداى زان كردش لوح تعليم ناگرفته ببر همه ز اسرار لوح داده خبر بر خط اوست انس و جان را سر گر نخوانـد است خط از ان چه خطر پس صـفت نبى ص امى عليه الصـلوه و السّـلام مى كنـد كه يَتلُوا عَلَيهِم ميخوانـد بر ايشان آياتِهِ آيتهاى كلام خداى را

با آنکه امی است مثل ایشان وَ يُزَكِّيهِم و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق وَ يُعَلِّمُهُم الكِتابَ و می آموزاند ایشان را قرآن وَ الحِكمَةَ و احکام شریعت وَ إِن كانُوا و اگرچه بودند اینکه گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و درآموختگانند مِن قَبلُ پیش از بعث محمّد لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَ آخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنهُم از مومنان که ایشان لَمّا يَلحَقُوا بِهِم نرسیدند به آنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم می شود که اینها عجم اند- و اصح اقوال آنست که هر که باسلام درآمده و درمی آید بعد از وفات حضرت پیغمبر علیه الصلوه و السلام همه درین آخرین داخل اند وَ هُوَ العَزِيزُ و خدای غالب است در امر بعثت هرکرا خواهد برسالت فرستد الحَكِيمُ خداوند حکمت است در اختیار هر پیغمبری ص برای هر امتی ذلِكَ اینکه نبوت یا بعثت فَضلُ اللّهِ افزونی کرم خدای است يُؤتِيهِ میدهد آنرا مَن يَشاءُ هرکرا می خواهد وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ و خدا خداوند فضل بزرگ است که نعیم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوراةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند ثُمَّ لَم يَحمِلُوها پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نموده بر آنچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الحِمارِ يَحمِلُ هم چون مثل درازگوش است که بردارد أَسفاراً

کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از ان نفعی ندارد همچون یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمی شوند نظم گفت ایزد یحمل اسفار بار باشد علم کان نبود ز هو علمهای اهل دل حمال شان علمهای اهل تن احمال شان علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر تن زند باری بود چون بدل خوانی از حق گیری سبق چون بگل خوانی سیه سازی ورق بِئس َ بد مثلی است که زده شد مَثَل ُ القَوم ِ مثل گروه یهود الَّذِین َ کَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآیات ِ اللّه ِ حجتهای خدای را که دلیل بوده بر نبوت محمّد صلی اللّه علیه و سلّم وَ اللّه ُ لا یَهدِی و خدا راه فلاح نمی نماید القَوم َ الظّالِمِین َ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود اینکه که نحن ابناء اللّه و احباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنّه الّا من کان هودا.

صفحه : ۱۲۵۶

قُل بگو ای محمّد ص یا أَیُّهَا الَّذِین َ هادُوا ای گروه که دین یهودیت دارید إِن زَعَمتُم اگر گمان می برید أَنَّکُم أَولِیاءُ لِلّه ِ آنکه شما دوستانید مر خدای را مِن دُون ِ النّاس ِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا المَوت َ پس آرزو ببرید مرگ را إِن کُنتُم صادِقِین َ اگر هستید راست گویان در آنکه شمااید دوستان خدا تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده اینکه به وَ لا یَتَمَنَّونَه ُ أَبَداً و حال آنست که یهود تمنّا نکنند مرگ را هرگز اینکه به بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهائی که کرده اند چون تحریف احکام توریت و

تغییر نعت و صفت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذّب خواهند شد اینکه به وَ اللّه ٌعَلِیم ٌو خدا دانا است اینکه به بِالظّالِمِینَ به ستمکاران بر نفس خود قُل بگو ای محمّد با یهود إِن َّالمَوت َالَّذِی بدرستی که آن مرگی که شما تَفِرُّون َمِنه ُمی گریزید از وی و تمنّا نبرید و از وقوع آن کراهت میدارید فَإِنَّه ُمُلاقِیکُم پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید ثُم َّتُرَدُّون َپس بازگردانیده شوید إِلی عالِم ِالغَیب ِوَ الشَّهادَهِ بسوی دانائی آشکارا و نهان فَیُنَبِّئُکُم پس خبر دهد شما را بِما کُنتُم تَعمَلُون َبه آنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا یابید یا أَیُّهَا الَّذِین َآمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید باحکام شرع إِذا نُودِی َلِلصَّلاهِ چون ندا در داده شود برای نماز مِن یَوم ِالجُمُعَهِ در روز جمعه فَاسعَوا پس بشتابید إِلی ذِکرِ اللّه ِبسوی یاد کردن خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید در ان وَ ذَرُوا البَیع َو بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رح آن است که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اوّل در روز آدینه باشد اگر موذن متعدد باشند ذلِکُم آن سعی و ترک بیع خَیرٌ لَکُم بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی إِن کُنتُم تَعلَمُون َاگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز می کنید میان خیر و شر.

صفحه : ۱۲۵۷

فَإِذا

قُضِيَت ِ الصَّلاةُ پس چون گزارده شد نماز جمعه فَانتَشِرُوا پس پراگنده شوید فِی الأرض ِ در زمین برای تجارت و تصرف در ما یحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَ ابتَغُوا و بجوئید مِن فَضل ِ اللّه ِ از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است و گفته اند انتشارهم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذّکران و بقولی مراد عیادت بیماران ست و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن میامن فضل الهی بدینها تواند بود وَ اذکُرُوا اللّه ِ و یاد کنید خدای را کَثِیراً بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز لَعَلَّکُم تُفلِحُون ِ شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است رباعی از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ذکرست که اهل شوق را در همه وقت آسایش جان باشد و آرامش دل آورده اند که روزی حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی رح از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند رضوان اللّه علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود اگر می رفتید

در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود ازین وادی آتش بسوی شما روان می گشت و مقارن همین حال اینکه آیت نزول اجلال یافت وَ إِذا رَأَوا و چون به بینند تِجارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را أَو لَهواً یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند را انفَضُّوا متفرق گردند از مجلس و بروند إِلَیها بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن وَ تَرَکُوکَ‌ ‌و بگذارند ترا قائِماً ایستاده بر منبر قُل ما عِندَ اللّه ِ بگو آنچه نزدیک خدا است از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر خَیرٌ بهترست و سودمندتر مِنَ ‌اللَّهوِ از استماع لهو وَ مِنَ ‌التِّجارَهِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَ اللّه ُخَیرُ الرّازِقِینَ ‌و خدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنانکه وسائط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که بخیلی کنند و نیز شاید که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اوّل آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کجا باید- سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من است اینکه همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من بازگیری و حق سبحانه بگناه از من روزی بازنمیدارد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست بعصیان در رزق بر

کس نه بست ازو خواه روزی که بخشنده اوست برآرنده کار هر بنده است.

صفحه : ۱۲۵۸

سوره المنافقون

مدنيّه و هى احدى عشره آيه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِيم ِ- در سال پنجم از هجرت كه حضرت رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلّم از غزوه مريسيع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود كه ميان سنان بن وبر جهنى كه حليف بنى عمرو بن عوف بود از خزرج و ميان جهجهاه بن غفارى كه اجير حضرت فاروق رض بود منازعت شد و مهم بدان أنجاميد كه ميان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد إبن ابى منافق در ان محل سخنان ناشائسته گفت از جمله آنكه مهاجران را هيچ مدهيد تا از مدينه بروند و از هم پراگنده شوند و ديگر آنكه چون بمدينه بازگرديم آنكه عزيزتر است بيرون خواهد كرد آنرا كه خوارتر است و زيد بن ارقم بمجلس سامى حضرت ص خير الانامى آمده صلى اللّه عليه و سلّم ازين صورت اخبار نمود و آنحضرت اغماض فرموده جهت تسكين فتنه در گرمگاه روز بكوچ كردن امر فرمودند و اسيد بن حضير سبب پرسيد و مضمون حال معلوم فرموده در تسليه خاطر پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم مساعى جميله بتقديم رسانيد و خبر بابن ابى ّرسيد بخدمت آن حضرت آمد و در نفى آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زيد بن ارقم رض را بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصديق قول او را اينكه سوره نازل گردانيد كه إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُون َچون بيايند بنزديك تو منافقان يعنى إبن ابى و اصحاب او قالُوا نَشهَدُ گويند ما گواهى ميدهيم إِنَّك َلَرَسُول ُاللّه ِبدرستى

که تو فرستاده خدائی یعنی ما منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم وَ اللّه ُیَعلَم ُإِنَّكَ ـِو خدای میداند که تو لَرَسُولُه ُهر آئینه فرستاده اوئی که او ترا فرستاده وَ اللّه ُیَشهَدُ إِن َّالمُنافِقِین َو خدا گواهی میدهد که منافقان لَکاذِبُون َدروغگویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوا أَیمانَهُم فراگرفتند منافقان سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشند فَصَدُّوا پس بازمیدارند مردم را بالغای شهادت عَن سَبِیل ِاللّه ِاز دین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای تعالی إِنَّهُم بدرستی که ایشان ساءَ بد عملی است ما کانُوا یَعمَلُون َآنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلِكَ ـِاینکه حکم حق ببدی اعمال ایشان بِأَنَّهُم آمَنُوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُم َّکَفَرُوا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شمایم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِع َپس مهر نهاده شد عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان فَهُم لا یَفقَهُون َپس ایشان نمی دانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق است بدل آورده اند که إبن ابی مرد جسیم و نیکو هیهات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نیز بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر علیه السلام آمدندی آنحضرت ص

شکفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد.

صفحه : ۱۲۵۹

وَ إِذا رَأَيتَهُم و چون به بینی منافقـان را تُعجِبُكَ بشـگفت آرد ترا أَجسـامُهُم جسـمهای ایشـان از نرمی و تازگی وَ إِن يَقُولُوا و چون سـخن گوینـد تَسـمَع لِقَولِهِم گوش کنی تو مر سـخن ایشانرا و سوگنـد ایشانرا باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تـدبّر كَأَنَّهُم گویا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر يَحسَبُونَ می پندارنـد و گمان می برند كُلَّ صَيحَةٍ هر فریادی را که برآید و هر آوازی را که مدینه برکشـند که آن صـیحه و صدا واقع است عَلَيهِم بر ایشـان یعنی بـددلی و بـدگمانی و ترس ایشـان بمرتبه است که هر آوازی که بشـنوند پندارنـد که نفاق ایشان بر پیغمبر ص و مومنان ظاهر شـده و رسوا خواهنـد شد هُمُ العَدُوُّ ایشانند دشـمنان ترا و همه مومنان را فَاحذَرهُم پس حذر کن از مکر و غائله ایشان و بر ایشان ایمن مباش قاتَلَهُمُ اللّهُ هلاک گرداناد خـدای ایشانرا یا لعنت کناد خدای بر ایشان أَنّى يُؤفَكُونَ چگونه برگردانیـده می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول اینکه آیات قوم إبن ابیّ او را گفتند که اینکه آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن را تاب داد و گفت مرا گفتند ایمان آر آوردم تکلیف کردند که زکوه مال بده دادم همین مانده است که محمّد ص را سـجده باید کرد آیت آمد که وَ إِذا قِيلَ لَهُم

تَعالَوا و چون گوینـد منافقان را که بیائیـد باعتـذار یَستَغفِر لَکَم تا آمرزش طلبـد برای شـما رَسُول ُاللّه ِ فرسـتاده خـدای لَوَّوا به پیچند رُؤُسَ ِهُم سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن به پیچند چنانچه کسی از مکروهی رو بتابد وَ رَأَیتَهُم یَصُدُّون َو تو می بینی ایشانرا که اعراض کننـد از رفتن بخـدمت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم وَ هُم مُستَکبِرُون َو ایشان گردن کشانند سَواءٌ عَلَیهِم یکسان است بر ایشان أَستَغفَرت َلَهُم آمرزش خواهی مر ایشانرا أَم لَم تَستَغفِر لَهُم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَن یَغفِرَ اللّه ُلَهُم هرگز خـدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِن َاللّه َبـدرستی که خدای لا یَهدِی القَوم َالفاسِقِین َراه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان را از دائره صلاح.

صفحه : ۱۲۶۰ هُم ُالَّذِین َیَقُولُون َایشانند آنان که میگویند مر انصار را که شـما لا تُنفِقُوا نفقه مکنید عَلی مَن عِندَ رَسُول ِ اللّه ِ بر کسـانیکه نزدیـک رسول خداانـد از فقرای مهـاجرین حَتّی یَنفَضُّوا تـا متفرق گردنـد، غلامـان نزد خواجگان رونـد و پسـران بپـدران پیوندنـد منافقـان انصـار را از انفـاق بر مهـاجران منع میکننـد وَ لِلّه ِ و حـال آنکه مر خـدای راست خَزائِن ُالسَّماوات ِ وَ الأَرض ِ خزانهای روزی در آسـمان و زمین و مفتاح آن بـدست قـدرت اوست هرکرا خواهـد روزی دهـد وَ لکِن َالمُنافِقِین َلا یَفقَهُون َو لیکن منافقـان نمیداننـد که رزّاق علی الاطلاق حق سـبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پنـدارد که روزی او دهـد لا جرم بر اینکه و آن منّت نهد زان سببها او یکی شد پس اگر کم شود هستند اسباب دگر حکم روزی بر سببها می نهد بی سببها نیز روزی

میدهد يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد إبن ابی است لَئِن رَجَعنا اگر بازگردیم ما ازین سفر إِلَی المَدِينَهِ بسوی مدینه لَيُخرِجَنَّ الأَعَزُّ هر آئینه بیرون کند عزیزتر مِنهَا الأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس اخس او بود و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات و التسلیمات وَ لِلّهِ العِزَّهُ و مر خدای راست عزّت قدرت و ربوبیت وَ لِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوّت و شفاعت وَ لِلمُؤمِنِينَ و مر گرویدگان راست عز ایمان و طاعت وَ لکِنَّ المُنافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقت عزّت را لا یَعلَمُونَ نمیدانند نقل است که چون سپاه نصرت پناه و نبوی علیه الصلوه و السلام بوادی عقیق رسیدند إبن ابی که عبد اللّه نام داشت و مومنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه درآیی تا وقتی که پیغمبر علیه الصلوه و السّلام ترا اذن فرماید و بدانی که اوّل توئی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت پناه علیه السلام رسید بر ان حال اطلاع یافته إبن ابی را اجازت در آمدن داد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لا تُلهِکُم مشغول نگرداند شما را أَموالُکُم خواستهای شما وَ لا أَولادُکُم و نه فرزندان شما عَن ذِکرِ اللّهِ از یادکردن خدای چه مقتضای ایمان آن است که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ

کـدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عـالم به بسـته ایم مقصود مـا ز دنیا و عقبی توئی و بس وَ مَن یَفعَل ذلِكَ ـَو هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزندان از حق بازماند فَأُولئِكَ ـَپس آنگروه هُم ـُالخاسِرُون ـَایشان زیانکارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی.

صفحه : ۱۲۶۱

وَ أَنفِقُوا و نفقه کنیـد یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید مِن ما رَزَقناکُم از آنچه روزی داده ایم شـما را و ذخیره آخرت سازید مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ ـَپیش از انکه بیایـد أَحَدَکُم ـُالمَوت ـُبیکی از شـما اسـباب مرگ فَیَقُول ـَرَب ـِّپس گویـد آنکس کـه ای آفریدگار من لَو لا أَخَّرتَنِی چرا بازپس نیفگنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّق ـَپس تا تصـدق کنم و زکوه ادا نمایم وَ أَکُن مِنَ ـَالصّالِحِینَ ـَو باشم از نیك مردان و شایسـتگان وَ لَن یُؤَخِّرَ اللّه ـُو خدای تعالی بازپس نیفکند نَفساً هیچکس را از مرگ إِذا جاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُها وقت رفتن وی یعنی چون امر بآخر رسد چیزی بر ان بیفزاینـد و از ان کم نکننـد وَ اللّه ـُخَبِیرٌ و خدای تعالی داناست بِما تَعمَلُونَ ـَبآنچه میکنند آدمیان و حفص آنرا بخطاب میخواند یعنی بآنچه شما می کنید از خیر و شر و اللّه اعلم بالصواب

سوره التغابن

مدنیه و هی ثمان عشـره آیه- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ - یُسَبِّح ـُلِلّهِ بپاکی و بپاکیزگی سـتایش می نماید مر خدای عز و جل را ما فِی السَّماواتِ آنچه در آسمانها است از روحانیات وَ ما فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات

لَه ُالمُلكُ مر اوراست بادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان است وَ لَه ُالحَمدُ و مر اوراست ستایش بر نعمت آفرینش وَ هُوَ عَلی کُل ِشَی ءٍ قَدِیرٌ و او بر همه چیزها تواناست هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم و آن کسی است که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنکُم پس بعضی از شما کافِرٌ ناگرویده اند بخالقیت او چون دهریان و طبعیّان وَ مِنکُم مُؤمِن ٌو بعضی از شما باوردارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان وَ اللّه ُبِما تَعمَلُون َبَصِیرٌ و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بینا است و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد- صفحه : ۱۲۶۲

خَلَق َالسَّماوات ِوَ الأَرض َبیافرید آسمانها و زمین را بِالحَق ِبراستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود وَ صَوَّرَکُم و بنگاشت شما را فَأَحسَن َصُوَرَکُم پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رح فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن انسان آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکر ستانش چه غم است گر ز بیرون مدد شکر نداری شده غلام صورت بمثال بت پرستان تو چه یوسفی و لیکن سوی خود نظر نداری بخدا جمال خود را

چو در آئینه به بینی بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری وَ إِلَیهِ المَصِیرُ و بسوی اوست بازگشت همه یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ میداند بعلم کامل آنچه در آسمانها است از اصناف مکونات و مکنونات وَ الأَرضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و مخزونات وَ یَعلَمُ ما تُسِرُّونَ و میداند آنچه می پوشید آن را وَ ما تُعلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنید وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ و خدا دانا است بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار أَ لَم یَأتِکُم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِن قَبلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب أیکه و جز آن فَذاقُوا پس بچشیدند وَبالَ أَمرِهِم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ و مر ایشانراست در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلِکَ اینکه عذاب و عقاب مر ایشان راست بِأَنَّهُ کانَت تَأتِیهِم بسبب آنست که بودند که می آمدند بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالبَیِّناتِ بحجتهای روشن و معجزه های هویدا فَقالُوا پس ایشان گفتند أَ بَشَرٌ یَهدُونَنا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از انکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فَکَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَ تَوَلَّوا و روی بگردانیدند از تدبر در بینائی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد وَ استَغنَی اللّهُ و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَ اللّهُ غَنِیٌّ و خدای تعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگان حَمِیدٌ ستوده بی ستایش حامدان.

صفحه : ۱۲۶۳

زَعَمَ

الَّذِين َ كَفَرُوا گمان بردند آنانکه کافر شدند أَن لَن يُبعَثُوا آنکه برانگيخته نخواهند شد قُل بَلی بگو ای محمّد آری برانگيخته خواهيد شد وَ رَبِّی لَتُبعَثُن َّ سوگند بپروردگار من که هرآئينه شما مبعوث گرديد در قيامت ثُم َّ لَتُنَبَّؤُن َّ پس خبر داده شويد بِما عَمِلتُم و بآنچه کرده ايد در دنيا و اخبار بمحاسبه و بمجازات باشد وَ ذلِك َ و اينکه برانگيختن و جزا دادن عَلَی اللّه ِ بر خدای يَسِيرٌ سهل و آسان است فَآمِنُوا بِاللّه ِ پس ايمان آريد و بگرويد بخدای وَ رَسُولِه ِ و بفرستاده او محمّد ص وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلنا و بآن روشنائی که فرستاديم بر محمّد ص مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و مظهر حقايق احکام حلال و حرام است وَ اللّه ُ بِما تَعمَلُون َ و خدای تعالی بآنچه شما می کنيد از اقرار و انکار خَبِيرٌ داناست يَوم َ يَجمَعُكُم ياد کنيد روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را لِيَوم ِ الجَمع ِ برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قيامت را روز جمع گفت که در ان روز اولين و آخرين از آدميان مجتمع باشند يا انبياء و امم يا ظالم و مظلوم يا اهل هدی و ضلالت يا بهشتی و دوزخی و اشهر آن است که ملائکه و جن و انس ذلِك َ آن روز يَوم ُ التَّغابُن ِ روز زيان شدن است يعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بميراث گيرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن درآرند غبن ظاهر شود کفّار دانند که زيان کارانند و گفته اند کافر غبن خود را بيند

بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن است که هر کس سود خود را طلبد و زیان دیگری وَ مَن یُؤمِن بِاللّه ِو هر که بگرود بخدای تعالی وَ یَعمَل صالِحاً و بکند کارهای شایسته یُکَفِّر بپوشد خدای عَنه ُسَیِّئاتِه ِ از روی بدیهای ویرا یعنی عفو نماید وَ یُدخِله ُو درآورد او را جَنّات ٍ تَجرِی ببوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر قصور یا اشجار آن جویها خالِدِین َفِیها در حالتی که جاوید باشند در ان أَبَداً همیشه تاکید است در خلود ذلِک َالفَوزُ العَظِیم ُآن عفو گناه و درآوردن به بهشت رستگاری بزرگ است.

صفحه : ۱۲۶۴

وَ الَّذِین َکَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن است یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم أُولئِک َأَصحاب ُالنّارِ آن گروه ملازمان دوزخ اند خالِدِین َفِیها باقیماندگان دران یعنی نمیرند وَ بِئس َالمَصِیرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ ما أَصاب َنرسد بهیچ کس مِن مُصِیبَةٍ هیچ مصیبتی از شدّت مرض و مرگ اهل و ولد إِلّا بِإِذن ِاللّه ِمگر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط است و اگر خواهد آفریدگار از ان سالم دارد اما برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند وَ مَن یُؤمِن بِاللّه ِیَهدِ قَلبَه ُو هر که تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بارادت و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که اینکه بلا مراد

اللّه است بجان قبول می کند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مولی است پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم هر چه از دست تو آید خوش بود گر همه دریای پر آتش بود زخم کز دست تو می آید برون گو بریز از سینه من جوی خون وَ اللّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ و خدای بر همه چیزها دانا است صابر و شاکر را میداند وَ أَطِیعُوا اللّهَ و فرمان برید خدای را در فرض وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سنت فَإِن تَوَلَّیتُم پس اگر روی بگردانید شما از اطاعت پیغمبر ص او را چه زیان فَإِنَّما عَلی رَسُولِنَا پس جز اینکه نیست که بر فرستاده ما البَلاغُ المُبِینُ رسانیدنی است هویدا و او تبلیغ رسالت کرد و آشکارا وظیفه ابلاغ بجا آورد اللّهُ خدا او است مستحق عبادت لا إِلهَ هیچ معبودی بسزا نیست إِلّا هُوَ مگر او وَ عَلَی اللّهِ و بر خدا نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن می کند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از إبن عباس رضی اللّه عنه منقول است که بعد از هجرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را نمی گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی در باره ایشان آیت فرستاد که- صفحه : ۱۲۶۵

یا أَیُّهَا

الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِن أَزواجِکَم بدرستی که بعضی از زنان شما وَ أَولادِکُم و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت عَدُوًّا لَکُم دشمنان اند مر شما را فَاحذَرُوهُم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائید اینکه آیت بدیشان رسید هجرت کردند چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه بازگرفتند مراسم مرحمت فروگذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود وَ إِن تَعفُوا و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند وَ تَصفَحُوا و درگذرانید وَ تَغفِرُوا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ رَحِیمٌ آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کند إِنَّما أَموالُکُم جز اینکه نیست که مالهای شما وَ أَولادُکُم و فرزندان شما فِتنَهٌ آزمایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل در مال و ولد بسته از محبّت الهی کرانه میگیرد وَ اللّهُ عِندَهُ و خدای تعالی نزدیک او است أَجرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ مر کسی را که محبّت او مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبّت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن مَا استَطَعتُم آنچه توانید اینکه آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا اللّه حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره می کند بواجب امر

و در دیگری بواجب حق و واجب امر بمانـد و واجب حق را رقم نسـخ برکشـید زیرا که حق، بنده را که مطالبه کند بواجب امر کنـد تا فعل وی در دائره عفو داخل توانـد شـد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله و معصـیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد بیت بی نیازی بین و اسـتغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر وَ اسـمَعُوا و بشـنو سـخن خـدای را وَ أَطِیعُوا و فرمان بریـد او را وَ أَنفِقُوا و نفقه کنیـد خَیراً بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهیـد لِأَنفُسِکُم برای نفسـهای خود چه فوائـد آن بـوی میرسـد یعنی بشـما میرسـد وَ مَن یُوقَ و هر که نگاهداشـته شود شُحَّ نَفسِهِ از بخـل نفس خود یعنی خـدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولئِکَ پس آن گروه منفقان هُمُ المُفلِحُونَ ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِن تُقرِضُوا اللّهَ اگر قرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قَرضاً حَسَناً قرضی مقرون باخلاص یا صـدقه دهیـد از طیب نفس یُضاعِفهُ زیاده گردانـد خـدای تعالی آنرا لَکُم برای شـما یکی را ده تا هفصد یا هزار یا چهارصـد هزار یـا بغیر حسـاب وَ یَغفِر لَکُم و بیـامرزد گناهان شـما را که پیش ازین بوده باشـد از امساک و ترک انفاق وَ اللّهُ شَکُورٌ و خـدا جزا دهنـده سـپاس داران است عطیه جزیـل در برابر صـدقه قلیـل میدهـد حَلِیمٌ بردبـار است بعقوبت ممسـکان و بخیلان تعجیل نمی کند عالِمُ الغَیبِ وَ

الشَّهادَهِ دانای نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص العَزِیزُ غالب است انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الحَکِیم ُحکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نماید.

صفحه : ۱۲۶۶

سوره الطّلاق

مدنیّه وّ هی اثنتا عشره- آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- آورده اند که عبد اللّه بن عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه ص فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیت آمد که یا أَیُّهَا النَّبِی ُّای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما إِذا طَلَّقتُم ُالنِّساءَ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُن َّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِن َّدر عدّت ایشان یعنی در طهری بی جماع که شمار توان کرد آنرا از عدّت و اینکه طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت درمی آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایّام را از عدّت حساب نتوان کرد و زن در ان محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رح اعتبار ندارد و نزد امام اعظم رح و امام مالک رح معتبر است پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت است و بمذهب آن دو ۲

مام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است

وَ أَحصُوا العِدَّةَ و شمار كنيد اى مردان عدّت زنان را كه ايشان از ضبط آن عاجزاند يا از احصاى آن غافل وَ اتَّقُوا اللّه َ رَبَّكَم و بترسيد از خداى تعالى كه پروردگار شما است و طلاق بسنّت دهيد و بعد از طلاق لا تُخرِجُوهُن َ بيرون مكنيد زنان مطلقه را مِن بُيُوتِهِن َ از خانهاى ايشان كه بوقت زنان شوهرى بوده باشند تا وقتى كه عدّت منقضى گردد وَ لا يَخرُجن َ و زنان را نيز بايد كه بيرون نيايند پس ايشانرا اخراج مكنيد إِلّا أَن يَأتِين َ مگر آنكه بيايند بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملى زشت هويدا كرده شده و حفص بكسر يا خواند يعنى كردارى ناخوش كه روشن كننده حال زنان بود در بدكردارى مراد معصيتى است كه درو حدى باشد چون زنا و سرقه كه براى اقامت حد ايشانرا بيرون بايد آورد يا آنكه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ايذا كنند و در ان حال اخراج ايشان حلال است چه آن حكم نشوز دارد در اسقاط حق ايشان وَ تِلكَ َ و اينكه حكمها كه مذكور شد حُدُودُ اللّه ِ اندازهاى خداى است كه مقرر فرموده و از ان بيرون نتوان رفت وَ مَن يَتَعَدَّ و هر كه درگذرد حُدُودُ اللّه ِ از حدهاى خداى فَقَد ظَلَم َ نَفسَه ُ پس بدرستى كه ستم كرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تَدرِى نميدانى تو اى طلاق دهنده يا نمى داند هيچ نفسى لَعَل َ اللّه َ يُحدِث ُ شايد كه خداى تو گرداند بَعدَ ذلِكَ َ پس ازين طلاق أَمراً كاريرا يعنى شايد مر او را پشيمان كند يا دوستى زن در

دل وی پدید آید تا رجوع نماید.

صفحه : ۱۲۶۷

فَإِذا بَلَغنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدّت خود یعنی زمان آخر عدّت فَأَمسِكُوهُنَّ پس نگاهدارید ایشانرا یعنی رجعت کنید با ایشان و امساك نمائید بِمَعرُوفٍ به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت است و دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان أَو فارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعرُوفٍ به نیکی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید وَ أَشهِدُوا و گواه گیرید ذَوَی عَدلٍ مِنکُم دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و اینکه امر مذب است و امام شافعی رح گوید واجب ست وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلّهِ برای طلب ثواب و رضای خدای ذلِکُم اینکه اشهاد و اقامت شهادت یُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَن کانَ یُؤمِنُ هر که هست که میگردد بِاللّهِ بخدا و بآنچه وی فرموده وَ الیَومِ الآخِرِ و بروز رستخیز و هر چه متعلق است بآن روز وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود از ترس خدای تعالی یَجعَل گرداند و پدید آرد خدای لِلّهِ برای او مَخرَجاً بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت و یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَ یَرزُقهُ و روزی دهد ویرا مِن حَیثُ لا یَحتَسِبُ از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد نظم از سببهای بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب

حق ز جای بخشدت رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال سبب نزول آیت آن ست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و پدر وی بنزدیک پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمده گفت یا رسول اللّه پسرم باسیری گرفتار شد و مادر وی جزع بسیار میکند و با اینکه همه فقر و فاقه بنهایت رسیده بر آنچه سدّ رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیرد شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر ص عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفندان ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و اینکه آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَ مَن یَتَوَکَّل و هر که توکل کند عَلَی اللّه ِ بر خدای و کار خود بر او باز گذارد فَهُوَ حَسبُه ُ پس خدا بسنده است او را در کفایت مهم إِن َّاللّه َ بدرستی که خدای بالِغ ُ أَمرِه ِ رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد ازو فوت نشود قَد جَعَل َاللّه ُ بدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده لِکُل ِّ شَی ءٍ برای هر چیزی از فقر و غنا قَدراً اندازه که از ان در نگذرد یا مقداری از زمان که پس نیفتد ابو ذر غفاری رضی اللّه عنه روایت کرده که پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرموده که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا گیرند یعنی بدان

کـار کننـد همه ایشـان را کفـایت باشـد پس آیت و من یتق اللّه یجعل له مخرجا خوانـد و چنـد نوبت اعاده فرمود و بنای اینکه آیت بر تقوی و توکّل است تقوی نفخه بوستان قرب است و از رتبه معیّت خبر دهـد که ان اللّه مع الّذین اتقوا و توکل رائحه گلزار کفایت است و ازو بوی ریحان محبت!!! ان اللّه یحب المتوکلین و بی این دو صـفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد بیت سلوک راه معنی را توکل بایـد و تقوی توکل مرکب راه است و تقوی توشه رهرو در وقتی که حکم عـدت مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثه قرو صحابه رض پرسیدند که عدت زنانی که حائض نشوند چیست آیت آمد.

صفحه : ۱۲۶۸

وَ اللّائِی یَئِسن َو آن زنانی که نومید گشـته باشـند مِن َالمَحِیض ِاز حیض بسبب پیری مِن نِسائِکُم از جمله زنان شما إِن ِارتَبتُم اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُن َپس زمان عدّت ایشان ثَلاثَهُ أَشـهُرٍ سه ماه است وَ اللّائِی لَم یَحِضن َو عـدت آنـانکه حایض نشـده از صـغر سن همچنین بر سه شـهر مقرر است وَ أُولات ُالأَحمال ِو خداونـدان بارهای یعنی زنان حامله أَجَلُهُن َمدتهای زمان عدّت ایشان أَن یَضَعن َآن است که بنهند حَملَهُن َبار خود را خواه مطلقه باشـند خواه متوفی عنها زوجها وَ مَن یَتَّق ِاللّه َو هر که بترسـد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند یَجعَل پدید گرداند خدای لَه ُمر آن متقی را مِن أَمرِه ِیُسراً از کار او آسانی یعنی کار او را برو سهل سازد ذلِک َاینکه گفته شده أَمرُ اللّه ِأَنزَلَه ُحکم

خـدای است که فرسـتاد آنرا از لوح محفوظ إِلَیکَم بسوی شـما وَ مَن یَتَّقِ اللّه َو هر که پرهیزد از عقـاب خـدای و فرمان او برد یُکَفِّر بپوشـد خـدای عَنه ُازو سَیِّئاتِه ِبـدیهای ویرا یعنی عفو کند وَ یُعظِم و بزرگ سازد لَه ُبرای او أَجراً مزد را یعنی او را مزد زیاده بدهد أَسکِنُوهُن َساکن گردانید زنان طلاق داده را مِن حَیث ُسَکَنتُم از آنجا که شـما ساکن شدید مِن وُجدِکُم از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سازید وَ لا تُضآرُّوهُن َو رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَیِّقُوا برای آن که تنگ گردانید عَلَیهِن َبر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشانرا وَ إِن کُن َو اگر باشند طلاق دادگان أُولات ِحَمل ٍخداوند بار یعنی حامله باشند فَأَنفِقُوا عَلَیهِن َپس نفقه کنید بر ایشان حَتّی یَضَعن َحَملَهُن َتا وقتی که بنهند بار خود را فَإِن أَرضَعن َلَکُم پس اگر شیر دهند اینکه زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان شما را فَآتُوهُن َپس بدهیـد ایشانرا أُجُورَهُن َمزدهای ایشان بر شـیر دادن وَ أتَمِرُوا و مشاورت کنیـد بَینَکُم میان یکـدیگر در کار فرزند بِمَعرُوف ٍبه نیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن.

صفحه : ۱۲۶۹

وَ إِن تَعاسَرتُم و اگر دشواری کنید و مضایقه نمائید ای پدر و مادر در ارضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر ندهـد فَستُرضِع ُپس برای شـیر دادن خواهـد لَه ُمر آن فرزند را أُخری زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد او را برای رضـیع خود و مادر را باکراه و

اجبار نفرماید لِيُنفِق باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِن سَعَتِه ِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند وَ مَن قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَیه ِ رِزقُه ُ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگ دست است فَلیُنفِق پس باید که نفقه کند مِمّا آتاه ُ اللّه ُ از آنچه خدا داده است او را لا یُکَلِّف ُ اللّه ُ تکلیف نکند خدا نَفساً هیچ تنی را إِلّا ما آتاها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَیَجعَل ُ اللّه ُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعدَ عُسرٍ پس از دشواری و تنگدستی، یُسراً آسانی و توانگری وَ کَأَیِّن مِن قَریَةٍ و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عَتَت سرباز زدند و اعراض کردند عَن أَمرِ رَبِّها از فرمان پروردگار خویش وَ رُسُلِه ِ و از سخن پیغامبران او فَحاسَبناها پس حساب خواهیم کرد ایشانرا در قیامت حِساباً شَدِیداً حسابی سخت که در ان استقصاء و مناقشه باشد وَ عَذَّبناها و عذاب کردیم ایشانرا در دنیا عَذاباً نُکراً عذابی زشت و باهوال چون قوم لوط علیه السلام یا عذاب کنیم ایشانرا در روز رستخیز بعد از حساب فَذاقَت پس بچشیدند اهل آن دیه وَبال َ أَمرِها عقوبت کار خود را وَ کان َ عاقِبَةُ أَمرِها و بود عاقبت کار ایشان خُسراً زیانکاری و کدام زیان از ان بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم درمانند أَعَدَّ اللّه ُ آماده کرده است خدای لَهُم برای مشرکان عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت در هر دو

سرا فَاتَّقُوا اللّه َ پس بترسيد از عذاب خداى تعالى يا أَولِى الألباب ِ اى خداوندان عقل الَّذِين َ آمَنُوا آنانكه گرويده اند قَد أَنزَل َ اللّه ُ بتحقيق فرستاده است خداى إِلَيكُم ذِكراً بشما پندى يا شرفى كه قرآن است و فرستاد بشما.

صفحه : ۱۲۷۰ رَسُولًا فرستاده كه محمّد است صلى اللّه عليه و سلّم و قرآن را شرف گفت زيرا كه شرف دنيا و كرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل كردن بدو و گفته اند، ذكر قرآن است و فرستاده جبرئيل عليه السلام و بقولى رسول بدل است از ذكر و ذكر همان رسول است يعنى ذاكر و اشهر آن است كه سخن بر ذكر اتمام شده و رسول منصوب بمحذوف است تقديريش اينكه متابعت كنيد رسول را كه پيوسته يَتلُوا ميخواند عَلَيكُم بر شما آيات ِ اللّه ِ آيتهاى قرآن را كه كلام خداى تعالى است مُبَيِّنات ٍ روشن كرده شده و حفص بكسر يا خواند يعنى روشن كننده و حق سبحانه و تعالى ذكر و رسول فرستاد لِيُخرِج َ الَّذِين َ آمَنُوا تا بيرون آرد خداى يا قرآن يا رسول آنانرا كه گرويده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و كرده اند كارهاى شايسته مِن َ الظُّلُمات ِ از تاريكى ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنى هدايت يا از باطل بحق يا از جهل بعلم وَ مَن يُؤمِن بِاللّه ِ و هر كه بگرود بخداى و تصديق كند رسول ويرا وَ يَعمَل صالِحاً و بكند كار ستوده و پاك يعنى خالص از شوب ريا و تصنّع و غرض يُدخِله ُ درآرد او را خداى جَنّات ٍ تَجرِى ببوستان هائى كه جريان دارد مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير مساكن آن جويهائى خالِدِين َ

جاوید باشندگانند فِیها در بهشت أَبَداً همیشه بی زوال و انتقال قَد أَحسَن َاللّه ُبتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت لَه ُبرای آن مومن عامل رِزقاً روزی و چه روزی اللّه ُخدای بحق الَّذِی خَلَق َآن که بیافرید سَبع َسَماوات ٍهفت آسمان بعضی بر بالای بعضی وَ مِن َالأَرض ِو بیافرید از زمین مِثلَهُن َمانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید یَتَنَزَّل ُالأَمرُ فرو می آید فرمان خدای و قضای او بَینَهُن َمیان آسمانها و زمینها یعنی همه نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعلَمُوا أَن َاللّه َتا بدانید آنکه خدای عَلی کُل ِّشَی ءٍ بر آفریدن چیزها قَدِیرٌ توانا است وَ أَن َاللّه َو بدرستی که خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدا تعالی قَد أَحاطَ بدرستی که فرارسیده است بِکُل ِّشَی ءٍ عِلماً بهمه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط است بهمه اشیا و از موجودات عینی و غیبی هیچ چیز از دائره علم و قدرت وی خارج نیست رباعی رمزیست ز سر قدرتش کن فیکون با دانش او یکی است بیرون و درون در غیب و شهادت ذره نتوان یافت از دائره قدرت و علمش بیرون.

صفحه : ۱۲۷۱

سوره التّحریم

مدنیه و هی اثنتا عشره- آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- نقل است که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رض مقداری عسل داشت

و هرگاه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بخانه وی آمدی زینب رض ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت ص را در خانه وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عائشه رض و حفصه رض اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت ص بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که درآید گوئیم از تو بوی مغافیر می آید و مغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند و رائحه کریهه دارد و حضرت ص بوی خوش را دوست میداشت و از روائح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت ص صلی اللّه علیه و سلّم روزی شربت عسل آشامیده نزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول اللّه ص از شما رائحه مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبوران عسل از شکوفه عرفط چریده بودند امام زاهد رح آورده که چون اینکه صورت مکرر وجود گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی فو اللّه لا آکله ابدا و اینکه سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس ویرا از عسل نیارد آیت آمد که یا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی ما أَحَلَّ اللّهُ آنچه حلال کرده است خدا لَكَ مر ترا یعنی عسل و روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه رضی اللّه عنها در خانه وی رفتی روزی وی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه رض قطبیه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت حفصه رض بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد

و حضرت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود ای حفصه رض راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول اللّه ص فرمود که اینکه سخن نزد تو امانت است باید که با کس نگوئی او قبول کرد و چون حضرت ص از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض اینکه سخن را با عائشه رضی اللّه عنها در میان نهاده و مژده داده که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بخانه عائشه رض آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و اینکه سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای تعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند خوردی تَبتَغِی می طلبی بدین تحریم مَرضات َ أَزواجِك َ خوشنودی زنان خود وَ اللّه ُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رَحِیم ٌ مهربان است که کفارت سوگند مقرر کرد قَد فَرَض َ اللّه ُ بدرستی که مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لَکُم برای شما تَحِلَّهَ أَیمانِکُم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند به بندند بکفارت توان گ شاد و بیان آن در سوره مائده است وَ اللّه ُ مَولاکُم و خدا دوست شما است و متولی کار شما میسازد برای شما هر چه صلاح شما در ان است وَ هُوَ العَلِیم ُ و او داناست بمصالح بندگان الحَکِیم ُ صواب کار در هر چه گوید و کند به نسبت ایشان وَ إِذ أَسَرَّ النَّبِی ُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و پنهان ساخت إِلی بَعض ِ أَزواجِه ِ بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه

رض حَدِيثاً سخنى را كه تحريم ماريه است رضى اللّه عنهما يا عسل و يا ذكر خلافت شيخين رضى اللّه عنهما بعد ازو كه با حفصه رض بسر گفته بود و او با عائشه رض آشكارا كرد.

فَلَمّا نَبَّأَت پس آنهنگام كه خبر كرد حفصه رض مر عائشه رض را بِهِ بآن حديث وَ أَظهَرَهُ اللّهُ و آشكارا گردانيد خدا و پيغمبر خود را مطلع ساخت عَلَيهِ بر اظهار آن سخن از حفصه رض عَرَّفَ شناسا گردانيد پيغمبر ص حفصه رض را و خبر داد بَعضَهُ بعضى از ان يعنى فلان سخنان با تو گفتم و تو اينكه قدر از ان ظاهر ساختى يعنى قصّه تحريم ماريه رض وَ أَعرَضَ و اعراض كرد رسول اللّه ص عَن بَعضٍ از بعضى ديگر يعنى خلافه الشيخين رضى اللّه عنهما ما مراد آن است كه حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم استقصا نفرمود از روى كرم و با آنكه حفصه رض همه سخنان سرى آنحضرت ص را اظهار كرده بود تمام با روى وى نياورد فَلَمّا نَبَّأَها پس آنهنگام كه خبر داد پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم حفصه رض را بِهِ بآنچه خدا او را بر ان اطلاع داده بود قالَت گفته حفصه رض مَن أَنبَأَكَ هذا كه خبر داد ترا باين كه من راز تو آشكارا كردم قالَ گفت رسول ص نَبَّأَنِيَ العَلِيمُ خبر داد مرا خداوند دانا بخفيّات ضمائر الخَبِيرُ خبردار از مكنونات سرائر إِن تَتُوبا اگر توبه كنيد اى حفصه رض و عائشه رض و بازگرديد إِلَى اللّهِ بخداى و در آزار دل مبارك آنحضرت صلى

اللّه علیه و سلّم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فَقَد صَغَت قُلُوبُکَما پس بدرستی که گشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر نمی کند وَ إِن تَظاهَرا و اگر هم پشت شوید عَلَیه ِ بر آزردن دل مقدس وی فَإِنَّ اللّه َ سپس بدرستی که خدای هُوَ مَولاهُ او یار و مددگار پیغمبرست ص ویرا نصرت کند وَ جِبرِیلُ و جبرئیل رفیق اوست مددگاری بجای آرد وَ صالِحُ المُؤمِنِین َ و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان اویند مراد همه صحابه اند رض و بقولی صدیق رض و فاروق رضی اللّه عنهما که پدر عائشه رض و حفصه اند رض معاون آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم اند که رعنای او برضای فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی رضی اللّه عنه است وَ المَلائِکَةُ و تمامی فرشتگان آسمان و زمین بَعدَ ذلِکَ َ با وجود اینکه که خدای و جبرئیل و صحابه رض یار اویند ظَهِیرٌ مددگار و معاون و هم پشت اند در یاری وی عَسی رَبُّه ُ شاید که پروردگار او إِن طَلَّقَکُن َّ اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد أَن یُبدِلَه ُ آنکه بدل دهد او را خدای أَزواجاً خَیراً مِنکُن َّ زنانی بهتر از شما اینکه اخبارست از قدرت نه از کون وقوع آن، خدای میدانست که پیغمبر ص طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند مُسلِمات ٍ اقرارکنندگان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر الهی مُؤمِنات ٍ باوردارندگان یا اخلاص آرندگان قانِتات ٍ نمازگذاران یا فرمانبرداران تَیِّبات ٍ بازگشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه اله عابِدات ٍ پرستندگان یا خضوع کنندگان سائِحات ٍ هجرت کنندگان

یا روزه داران ثَیِّبات ٍ شوهر دیدگان وَ أَبکاراً و دختران بکر إبن عباس رض فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی ع که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم درآرد.

صفحه : ۱۲۷۳

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان قُوا أَنفُسَکُم نگاهدارید نفسهای خود را بترک معاصی وَ أَهلِیکُم و اهالی و فرزند خود را بموعظه و نصیحت ناراً وَقُودُهَا النّاس ُاز آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس وَ الحِجارَهُ و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفّار می پرستند یا گنجهای زر و سیم که اصل و منشای آن سنگ است نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید اندرین سنگها بیند امید دلی از سنگ سخت تر باید که ز سنگیش راحت افزاید دل ازین سنگ اگر تو بر نکنی سر حسرت بسی بسنگ زنی عَلَیها بر آن آتش مَلائِکَهٌ فرشتگانند یعنی موکل اند بر وی زبانیه غِلاظٌ درشت سخنان شِدادٌ سخت کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوّت ستیز و از چنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یَعصُونَ اللّه َنافرمانی نکنند خدای را ما أَمَرَهُم در ان چه فرماید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشود تا مخالفت امر باید کرد وَ یَفعَلُونَ و می کنند ما یُؤمَرُونَ آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه اخلاص نمایند

حق سبحانه فرمایـد یا ملائکه گوینـد یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا ای آن کسانیکه کافر شدیـد لا تَعتَذِرُوا الیَومَ عذر مگوئید که امروز عـذر مقبول نیست و فائده نخواهد داد- إِنَّما تُجزَونَ جز اینکه نیست که پاداش داده میشوید ما کُنتُم تَعمَلُونَ آن چیز را که در دنیا بودید که عمل میکردید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنها که گرویده اید تُوبُوا إِلَی اللّهِ بازگردید بخدای تَوبَةً نَصُوحاً بازگشتن خـالص یعنی توبه کنیـد و بـاز بسر گنـاه مرویـد معـاذ بن جبل رضـی اللّه عنه فرمود که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصـیت چنانکه شـیر عود نکند به پسـتان حسن بصری رح گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اوّل ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک گناه در آینـده نظم توبه چون باشـد پشـیمان آمدن بر در حق نو مسـلمان آمدن خدمتی از سـر گرفتن با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز عَسی رَبُّکُم چون تـوبه کنیـد شایـد که پروردگـار شـما أَن یُکَفِّرَ عَنکُم آنکه درگذرانـد از شـما سَیِّئاتِکُم گناهان شما را وَ یُدخِلَکُم جَنّاتٍ و درآرد شما را ببوستانهائی که پیوسته تَجرِی میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد.

صفحه : ۱۲۷۴

یَومَ لا یُخزِی اللّهُ النَّبِیَّ روز که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شـفاعت او را در باره عاصیان مردود سـازد وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا نسـازد آنـان را نیز که ایمان آورده انـد با وی یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نُورُهُم نور ایشان یعنی نوریکه

خـدای بمومنـان عطا کرده يَسعی می شـتابد و میرود بَین َ أَيـدِيهِم در پیش ایشان وَ بِأَيمانِهِم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرنـد و در ان محـل نور منافقـان فرو میرود يَقُولُون َ رَبَّنـا گوینـد مومنان که ای آفریـدگار ما أَتمِم لَنا تمام گردان بما نُورَنـا روشـنی مـا را یعنی نور ما باقی دار تا بسـلامت بر صـراط بگـذریم وَ اغفِر لَنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ َعَلی کُل ِّشَی ءٍ بـدرستی کـه تـو بر همه چیزهـا از اتمـام انـوار و مغفرت او زار قَـدِيرٌ توانـائی یـا أَيُّهَـا النَّبِی ُّای پیغمـبر خبردهنـده یا بلندقـدر جاهِدِ الكُفّارَ جهاد کن با کافران بشمشـیر وَ المُنافِقِین َو با منافقان بوعید وَ اغلُظ و درشتی بکار بر عَلَيهِم بر ایشان یعنی بهر دو گروه وَ مَأواهُم و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارنـد و مخلص نشونـد جَهَنَّم ُدوزخ است وَ بِئس َالمَصِیرُ و بـد جـای بـازگشت است دوزخ ضَـرَب َاللّه ُمَثَلًا بیـان کرد خـدا مثلی لِلَّذِين َ کَفَرُوا برای آنانکه نگرویـده اند امرَأَت َنُـوحٍ و آن مثـل زن نـوح است علیه السّـلام که واعله نـام داشت وَ امرَأَت َلُوطٍ و زن لـوط علیه السـلام که او را واهله گفتنـدی کانَتا بودنـد اینکه دو زن تَحت َعَبـدَین ِ در زیر حکم دو بنـده مِن عِبادِنا از بندگان ما صالِحَین ِ شایسـتگان فَخانَتاهُما پس خیانت کردنـد آن دو زن با آن دو بنـده بنفاق و مخالفت دین زن نوح علی نبینا و علیه السـلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی تا طمع در

ایشان کردندی چنانچه گذشت در قصّه ایشان فَلَم یُغنِیا پس دفع نکردند اینکه دو پیغمبر ص عَنهُما ازین دو زن مِن َاللّه ِ شَیئاً از عذاب خدا چیزیرا زن نوح ع غرق شد از طوفان و بر سر زن لوط ع سنگ بارید وَ قِیل َادخُلَا النّارَ و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را که درآیید بدوزخ مَع َالدّاخِلِین َباورآیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آنست که کفره معاقب می شوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر ص است با وجود کفر ایشان هیچ فائده نمیدهد.

صفحه : ۱۲۷۵

وَ ضَرَب َاللّه ُمَثَلًا و بیان کرد خدا مثلی لِلَّذِین َ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امرَأَت َفِرعَون َو آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم إِذ قالَت چون گفت رَب ِّابن ِلِی ای آفریدگار من بنا کن برای من عِندَک َنزدیک خود بَیتاً خانه فِی الجَنَّهِ در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چار میخ کرده در آفتاب بیفگندند حق سبحانه ملائکه را فرمود تا بگرد وی درآمد، ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنّت وَ نَجِّنِی و برهان مرا مِن فِرعَون َاز نفس خبیث فرعون وَ عَمَلِه ِو از کردار او یعنی از عذاب او که میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو نَجِّنِی مِن َالقَوم ِالظّالِمِین َو نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب

از پيش وى برداشت و خانه وى بوى نمود و روح وى قبض كرد و سنگ بر جسد وى بنهادند كه روح نداشت و در اكثر تفاسير است كه حق سبحانه ويرا بآسمان برد بجسد وى و حالا در بهشت است و حاصل اينكه مثل آن است كه با وجود ايمان اتصال او با اهل كفر او را هيچ ضرر نكرد چنانچه زن لوط و نوح ع را با وجود كفر اتصال ايشان با انبيا هيچ نفع نداد و مثل زد خداى براى ازواج طاهره حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم و سائر مومنات وَ مَريَم ٖابنَت ٖعِمران ٖو مريم دختر عمران را الَّتِى أَحصَنَت آن زنى كه نگاه داشت فَرجَها دامن خود را از حرام و فاحش فَنَفَخنا پس دردميديم فِيه ِ در گريبان جامه او مِن رُوحِنا از روحى كه آفريده بوديم وَ صَدَّقَت و باور داشت مريم و بگرويد بِكَلِمات ِ رَبِّها بسخنان پروردگار خود يعنى بصحف منزله قبل از انجيل يا وعده ها كه جبرئيل عليه السلام از خداى بوى آورد كه لاهب لك غلاما زكيا وَ كُتُبِه ِ و بكتاب خداى يعنى انجيل يا بآنچه خدا نوشته بود در لوح محفوظ از قصّه وى و پسر وى و حفص بجمع ميخواند مراد تمام كتب الهى است وَ كانَت و بود مريم ع مِن ٖالقانِتِين ٖاز فرمان برداران يا از مداومت كنندگان بر وظائف عبادات و تذكير براى تغليب ست و اشعار بآنكه طاعت مريم ع كه از طاعت مردان كامل نبوده و در خبر آمده كه مردان بسيارى بكمال رسيدند و از زنان كامل نشدند مگر مريم بنت عمران و

آسیه زن فرعون.

صفحه : ۱۲۷۶

سوره الملک

مکّیه وّ هی ثلثون آیه وّ فیها رکوعان بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِتَبارَک َبزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الَّذِی بِیَدِه ِالمُلک ُآن کسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرّف در امور ملک یعنی هرچه خواهد بکند وَ هُوَ عَلی کُل ِّشَی ءٍ و او بر همه چیزها که خواهـد قَـدِیرٌ توانا است الَّذِی خَلَق َالمَوت َآنخداونـدیکه بیافریـد مرگ را وَ الحَیاةَ و زندگانی را مراد موت آدمیان است در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته انـد مرگ را آفریـده بر صورت کبشـی املـح و او بر هیـچ چیز نگذرد و بوی او بهیـچ چیز نه رسـد الا که بمیرد و حیاه را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیـچ چیز مرور نکنـد و رائحه او بهیـچ چیز نه رسـد الا که زنـده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِیَبلُوَکُم تا بیازماید شـما را یعنی با شـما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیا است أَیُّکُم کدام از شما أَحسَن ُنیکوتراند عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص کـدام بیشتر است در خبر آمده که کدام نیکوتراند از روی عقل و پرهیزگارتر از محارم و شـتابنده تر در فرمانبرداری و گفته انـد که کـدام یادکننـده ترانـد مرگ را و ترسان تر از او و کارسازنـده تر برای او وَ هُوَ العَزِیزُ و خـدا غالب است در ملک خود ترسـندگان را شـرمنده نمی سازد الغَفُورُ آمرزنـده است خطیئات ایشان را پوشد الَّذِی آن خدائی که خَلَق َبیافرید سَبع َسَماوات ٍهفت آسمان را طِباقاً طبقه طبقه

یکی بالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمری است سفید سیوم آهن است چهارم روئین است و گفته اند مس است پنجم نقره است ششم زر است هفتم یاقوت سرخ است ما تَری نه بینی تو ای بیننده فِی خَلق ِ الرَّحمن ِ در آفریدن خدای مر آسمان را مِن تَفاوُت ٍ هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فَارجِع ِ البَصَرَ پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در ان تفکّر کنی هَل تَری هیچ می بینی مِن فُطُورٍ شکافی و نقصان ثُم َّارجِع ِ البَصَرَ پس دیگر باره بگردان دیده را کَرَّتَین ِ کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نگردد تکرار کن نگریستن را یَنقَلِب بازگردد إِلَیک َالبَصَرُ بسوی تو چشم تو خاسِئاً دور از یافتن عیب وَ هُوَ حَسِیرٌ و او مانده بود از نگریستن به آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می نگرد عیبی در ان نمی یابد.

صفحه : ۱۲۷۷

وَ لَقَد زَیَّنَّا و بدرستی که بیاراستیم ما السَّماءَ الدُّنیا آسمان نزدیک را یعنی آسمان که نزدیک تر است بزمین و آرائش دادیم بِمَصابِیح َبچراغها یعنی بستارگانی که به شبها چون چراغ درخشانند وَ جَعَلناها و گردانیدیم ما ستارگان را رُجُوماً لِلشَّیاطِین ِ رانندگان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند وَ أَعتَدنا و آماده ساختیم لَهُم برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عَذاب َالسَّعِیرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَ لِلَّذِین َکَفَرُوا و مر آنان را است که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِم با آفریدگار ایشان عَذاب ُجَهَنَّم َعذاب دوزخ وَ بِئس َالمَصِیرُ و

بـد جای بازگشت است دوزخ إِذا أُلقُوا چون درافکنـده شونـد کافران فِیها در جهنّم سَمِعُوا لَها بشـنوند از دوزخ شَهِیقاً آوازی ماننـد آواز درازگوش که انکر اصوات است یعنی چون کفّار را بـدوزخ درآرنـد دوزخ بفریاد آید وَ هِیَ تَفُورُ و او میجوشد و ایشـان را برمی آرد و فرو می برد چنـانچه گوشت در دیگ جوشان تَکادُ تَمَیَّزُ نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الغَیظِ از خشم کافران کُلَّما أُلقِیَ هرگاه که درافکنده شوند فِیها در دوزخ فَوجٌ گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم یا از هر چیزیکه سبب دخول دوزخ باشـد سَأَلَهُم سؤال کننـد ایشان را خَزَنَتُها خازنان دوزخ از روی سـرزنش که ای مشـرکان و عاصـیان- أَ لَم یَأتِکُم آیا نیامـد بشـما نَذِیرٌ بیم کننـده یعنی پیغمبر ص بشـما مبعوث نشد که شـما را بخدای خواند و ازین عذاب بترساند و از فضـیحت شما را برهاند قالُوا بَلی گویند آری قَد جاءَنا بدرستی که آمد بما نَذِیرٌ پیغمبری بیم کننده فَکَذَّبنا پس تکذیب کردیم قول ویرا یعنی پیغمبر را افراط کردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال رسل کردیم وَ قُلنا و گفتیم مر فرستادگان را که بهیچ وجه ما نَزَّلَ اللّهُ فرو نفرستاده است خـدای مِن شَیءٍ هیـچ چیز از آنچه شـما می گوئیـد از وعـد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم إِن أَنتُم نیستیـد شـما ای رسولان إِلّا فِی ضَلالٍ کَبِیرٍ مگر در خطای بزرگ که با وجود سـمت بشـریت دعوی نبوت می کنید و گفته اند که اینکه خطاب زبانیه است مر کفّار را یعنی زبانیه در جواب ایشان گویند نبوده اید شما

مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در عقوبت بزرگ.

صفحه : ۱۲۷۸

وَ قـالُوا و گوینـد کافران که در دنیا لَو کُنّا نَسـمَعُ اگر می بودیم ما که بشـنویم سـخن پیغمبران را بی بحث تفتیش معانی چه از معجزات ایشـان علامـات صـدق بر صـفحات احوال ایشـان ظاهر بود أَو نَعقِلُ یا تعقل می کردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه می نمودیم ما کُنّا نمی بودیم امروز فِی أَصـحابِ السَّعِیرِ در عداد اهل دوزخ فَاعتَرَفُوا پس اقرار کننـد و معترف شوند بِذَنبِهِم بگناه خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد فَسُحقاً پس دوری بـاد از رحمـت مـن لِأَصـحابِ السَّعِیرِ مر ملازمـان دوزخ را إِنَّ الَّذِیـنَ یَخشَـونَ بـدرستی کـه آنـانکه بترسـند رَبَّهُـم از عـذاب پروردگـار خود بِالغَیبِ بپوشـیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشـند و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کننـد و در عین المعانی گویـد که مراد از غیب دل است که پوشـیده است از خلق و پیـدا بر خـدای عز و جـل یعنی بـدل ترسـگار باشـند لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشـان را اسـت آمرزش گناهـان وَ أَجرٌ کَبِیرٌ و مزدی بزرگ کـه بهشـت است و گفته انـد ایمنی از شدایـد و مکـاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه می ترسند نظم لا تخافوا مژده ترسنده است بهر که می ترسد مبارک بنده است خوف و خشیه خاص دانایان بود هر که دانا نیست کی ترسان بود ترسـگاری رسـتگاری آورد هر که درد آرد عوض درمان برد آورده اند که کفّار قریش بسهولت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلی اللّه

علیه و سلّم سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که دیگر سخن در باره آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را از ان آگاه نگرداند آیت آمد وَ أَسِرُّوا و پنهان سازید قَولَکُم سخن گفتن خود را در باره پیغمبر ص أَوِ اجهَرُوا بِهِ یا آشکار کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک او یکسان است، إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی سزای پرستش عَلِیمٌ دانا است بِذاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها است قبل از انکه بر زبان گذرد پس کسی که بضمایر واقف است از تعبیر از ان بسر کند یا بجهر برو پوشیده نخواهد بود أَ لا یَعلَمُ آیا نداند آنچه در دلها است مَن خَلَقَ آنکس که بیافرید دلها را وَ هُوَ اللَّطِیفُ و او دانا است بر بواطن اشیاء و حقایق آن الخَبِیرُ آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هُوَ الَّذِی جَعَلَ اوست خداوندی که گردانید لَکُمُ الأَرضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بر ان فَامشُوا پس بروید فِی مَناکِبِها در اطراف و جوانب زمین وَ کُلُوا و بخورید مِن رِزقِهِ از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و مقدور کرده وَ إِلَیهِ النُّشُورُ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگزاری و سپاسداری او بجا آرید.

صفحه : ۱۲۷۹

أَ أَمِنتُم آیا ایمن شدید ای کافران مَن فِی السَّماءِ از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا

از ملك مقرب موكل بر عـذاب كه جبرئيل ع است ملخص سـخن آنكه ايمن شده ايد أَن يَخسِفَ بِكُمُ الأرض از انكه خداى تعـالى يـا جبرئيـل ع بفرمـان عظيم الشان وى فرو برد شـما را به زمين فَإِذا هِيَ پس آن گاه زمين پس از فرو رفتن شـما در وى تَمُورُ ميگردد و اضـطراب كنان شـما را زيرتر مى افگند أَم أَمِنتُم آيا ايمن شديد مَن فِي السَّماءِ از انكه در آسمان است عرش او يعنى خـداى تعـالى يـا مقـام او بزعم ايشان يا ملك مقرب يعنى جبرئيل ع أَن يُرسِلَ از آنكه فرو فرسـتد عَلَيكُم بر شـما حاصِباً سنگريزه چنانچه بر قوم لوط عليه السلام فَسَتَعلَمُونَ پس زود بدانيد بعد از مشاهده عذاب كَيفَ نَذِيرِ چگونه بود بيم كردن من و آن دانسـتن شما را سود نكند وَ لَقَد كَذَّبَ الَّذِينَ و بدرستى كه تكذيب كردند رسل خود را آنانكه بودند مِن قَبلِهِم پيش از كفّار اينكه زمان يعنى مكـذبان امم ماضـيه و بشامت تكذيب هلاك شدند فَكَيفَ كانَ پس چگونه بود بر ايشان نَكِيرِ عقوبت من يـا انكار من بر ايشان يا انزال عـذاب أَ وَ لَم يَرَوا آيا نميداننـد و نمى نگرنـد إِلَى الطَّيرِ بسوى مرغان فَوقَهُم زبر سـر ايشان در هوا صافّاتٍ صـفها بركشـيده مى كشاينـد بالهـاى خود را وَ يَقبِضنَ و فراهم ميگيرنـد بعـد از بسـط اجنحه مـا يُمسِكُهُنَّ نگـاه نميـدارد ايشـان را در هوا بخلاف طبع يـا در حال قبض و بسط اجنحه إِلَّا الرَّحمنُ مگر خـداى بزرگ بخشايش كه هر يک از انواع طيور را شكلى و هيائى و صورتى و طبيعتى

خاص داد و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیّا ساخت إِنَّه ُبِکَل ِشَی ءٍ بدرستیکه خدای بهمه چیزها بَصِیرٌ بینا است أَمَّن آیا کیست که توان گفت که هذَا الَّذِی اینکه آن کس است که از روی حمایت هُوَ جُندٌ او مددگار است و قائد لشکر لَکُم مر شما را یَنصُرُکُم یاری میدهد مِن دُون ِالرَّحمن ِبجز خدای از عذاب و خشم وی إِن ِالکافِرُون َنیستند ناگرویدگان إِلّا فِی غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد.

صفحه : ۱۲۸۰ أَمَّن هذَا الَّذِی آیا آن کیست که اشارت توان کرد بدو که اینکه آن کس است که بمحض عنایت یَرزُقُکُم روزی میدهد شما را إِن أَمسَك َاگر باز گیرد خدای- رِزقَه ُروزی خود از شما بامساك مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول رزق را وسائط و وسائل اند یعنی اگر خدا وظیفه رزق از شما بازدارد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق او است و کفر ایشان نه از جهل است بَل لَجُّوا بلکه ستیزه کردند و درافتادند فِی عُتُوٍّ در عناد و سرکشی از حق وَ نُفُورٍ و رمیدگی از حق و نفرت از راستی أَ فَمَن یَمشِی آیا کسی که میرود مُکِبًّا عَلی وَجهِه ِسر فرو افگنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند أَهدی راه یافته تر است أَمَّن یَمشِی آیا نکس که میرود سَوِیًّا راست ایستاده همه اطراف مشاهده می کند و رفتن او واقع است عَلی صِراطٍ مُستَقِیم ٍبر راهی راست رساننده بمقصد و مقصود اینکه مثل است

برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران و سر گردان میرود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک می کند رباعی فرق است میان آنکه از روی یقین با دیده بینا رود اندر راه دین با آنکه دو چشم بسته بی دست کسی هر گوشه همی رود بظن و تخمین قُل هُوَ الَّذِی بگو ای محمّد ص مر مشرکانرا که آن خدائی که شما را بدو دعوت می کنم او آن کس است که بقدرت کامله أَنشَأَكُم بیافرید شما را وَ جَعَلَ لَكُم السَّمعَ و بداد شما را شنوائی تا سخنان حق شنوید وَ الأَبصارَ و دیدها تا باو دلائل قدرت و بدائع فطرت مشاهده کنید وَ الأَفئِدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائید و شما بسیار می شنوید و می بینید و لیکن قَلِیلًا ما تَشکُرُونَ اندک شکر میگوئید مر اینکه نعمتها را قُل هُوَ الَّذِی ذَرَأَكُم بگو خدا آنخدائی است که بعد از آفریدن شما را پراگنده ساخت فِی الأَرضِ در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمانبرداری نمائید وَ إِلَیهِ تُحشَرُونَ و بسوی او بازگردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود یابید وَ یَقُولُونَ و میگویند آن مشرکان مر پیغمبر ص و یاران ویرا مَتی کی باشد هـذَا الوَعدُ اینکه وعده حشر و یافتن جزا إِن كُنتُم صادِقِینَ اگر هستید شما راست گویان قُل بگو ای محمّد ص در جواب ایشان که إِنَّمَا العِلمُ جز اینکه نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِندَ اللّه نزدیک خدای است و

غیر او بر ان اطلاع ندارد وَ إِنَّما أَنَا و جز اینکه نیست که من نَذِیرٌ بیم کننده ام مُبِینٌ آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم می کنم اما بزبان آمدن او دانا نیستم.

صفحه : ۱۲۸۱

فَلَمّا رَأَوهُ پس آن هنگام که بینند موعود را که قیامت است زُلفَةً نزدیک خود سِیئَت بد گردد و زشت شود وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا رویهای آنها که کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد وَ قِیلَ و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا گویند هذَا الَّذِی کُنتُم اینکه آن است که بودید شما که پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ بدو تمنا می کردید و در طلب او استعجال می نمودید امام زاهد رح فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم میکردند و آرزوی هلاک یاران وی میداشتند حق سبحانه حبیب ع خود را فرمود که قُل أَ رَأَیتُم بگو خبر کنید مرا إِن أَهلَکَنِیَ اللّهُ اگر هلاک گرداند خدا مرا وَ مَن مَعِیَ و آنانرا که با من انداز مومنان أَو رَحِمَنا یا به بخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افگند فَمَن پس کیست آنکه یُجِیرُ الکافِرِینَ زنهار دهد کافران را مِن عَذابٍ أَلِیمٍ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس در انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد قُل بگو ای محمّد ص آنکه ایمان بدو سبب نجات است هُوَ الرَّحمنُ اوست خدای بزرگ بخشایش آمَنّا بِهِ گرویده ایم بوی وَ عَلَیهِ و برو

نه بر غیر او تَوَکَّلنـا توکّل کرده ایم و کـار خود بـدو بازگذاشـته ایم فَسَـتَعلَمُون َ پس زود بود که بدانیـد یعنی بعـد از مشاهـده عـذاب معلوم کنیـد که فی نفس الامر مَن هُوَ کیست از ما و شـما آنکه او فِی ضَـلال ٍ مُبِین ٍ در گمراهی هویدا است قُل أَ رَأَیتُم بگو خبر دهیـد مرا إِن أَصبَح َ اگر گردد مـاؤُکُم آب شـما یعنی آب چـاه زمزم یا آب بیر میمون حضـرمی غَوراً فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بـدان نرسـد فَمَن پس کیست آنکه یَأتِیکُم بِماءٍ بیارد برای شـما آبی مَعِین ٍ جاری یا ظاهر چنانچه همه کس بیننـد در آثـار آمـده که بعـد از تلاوت اینکه آیت بایـد گفت که اللّه ربنا و رب العالمین در تفسـیر زاهـدی مـذکور است که زنـدیقی شـنید که معلمی شـاگرد خود را تلقین می کرد که فمن یـاتیکم بمـاء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول و المعین یعنی به بیل و مـددگاران آب را باز آرنـد شـبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک از آب چشـمه چشم تو غائب شد بگو تا بمعـول و معین بازآرنـد و فی المثنـوی المعنـوی مثنوی- فلسـفی و منطقی مسـتهان میگـذشت از سوی مکتب آن زمـان چونکه بشنید آیتی آن ناپسند گفت آریم آب را ما بر بلند یا بزخم بیل و تیزی ّ بتر آب را آریم از پستی زبر شب بخفت و دید از یک شیر مرد زد طپانچه هر دو چشـمش کور کرد گفت هان زین چشـمه چشم ای شقی با تبر نوری برآر ار صادقی زود برجست و دو چشمش کور دید نور فائض از

دو چشمش ناپدید.

صفحه : ۱۲۸۲

سوره القلم

مکّيه وّ هی اثنتان و خمسون آيه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِيم ِ- ن حروف مقطع دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آن است که غايت ملك اينکه امت از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و يهود بعضی از ان گرفتند و برخی فروگذاشتند و بر ايشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علماء آنرا مفاتيح اسمای الهی دانند چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصرست و در معالم گويد که آخر است از حروف الرحمن و گويند اسم سوره است يا لوح است از نور يا نام نهريست در بهشت يا قسم است بنصرت حق سبحانه مومنانرا و اشهر آنست که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد يا ماهی که زمين بر پشت او است و او را ليوثا گويند يا بهموت و در وسيط باسناد درست خود از ابی هريره رضی اللّه عنه نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول اللّه صلی اللّه عليه و سلّم که اوّل چيزی که خدای بيافريد قلم بود پس نون را بيافريد و آن دوات است و قلم از ان دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد و برين تقدير حق سبحانه سوگند ياد فرمود بدوات وَ القَلَم ِو بقلم اعلی که از نورست و طول او ما بين السماء و الارض و گويند مراد قلمی است که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دين و دنيا بسيارست وَ

ما يَسطُرُون‌َو دیگر سوگند خورد بآنچه مینویسند حفظه از احکام وحی و یا آنچه ایشانرا فرماید در تبیان از إبن هصیم نقل فرموده که نون دهن است و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم اینست که ما أَنت‌َنیستی تو ای محمّد بِنِعمَهِ رَبِّک‌َبه نگاهداشت پروردگار خود بِمَجنُون ٍدیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت ص را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارت است بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم مشیر است بعلم تفصیلی مندرج در وحدانیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرموده در وحدانیت و بآنچه قلم کشیم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجروه علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش اینکه که تو به نعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو نپوشیده اند از اسرار ازل و ابد وَ إِن‌َّلَک‌َو بدرستی که مر ترا لَأَجراً مزدی و ثوابی است بر کشیدن بار نبوّت غَیرَ مَمنُون ٍمنت نانهاده یعنی حق تعالی بیواسطه کسیکه ازو منت باید کشید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد وَ إِنَّک‌َو بدرستی که تو لَعَلی خُلُق ٍعَظِیم ٍبر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوئی بزرگ که آن خوی کس را نبود چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآن است که حق سبحانه

ارزانی داشته بود و از عائشه رضی اللّه عنها سؤال کردند از خلق رسول صلی اللّه علیه و سلّم و چگونگی آن فرموده که خلق آنحضرت ص قرآن بوده فی سلسله الذهب نظم بود هم بحر مکرمت هم کان گوهرش کان خلقه القرآن وصف خلق کسی که قرآن است خلق را نعت او چه امکان است محمّد حکیم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمّد ص نبوده چه او مشیت خود را بازداشته خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رح گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا متصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقائق اخلاق آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطورست فَسَتُبصِرُ پس زود باشد که بینی ای محمّد وَ یُبصِرُونَ و به بینند معاندان تو از اهل مکّه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد بِأَیِّکُم المَفتُونُ که کدام است از شما در فتنه و بلایا کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان.

صفحه : ۱۲۸۳

إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعلَمُ او داناتر است بِمَن ضَلَّ بکسیکه گمراه شد عَن سَبِیلِهِ از راه او که راست و چنان کس فی الحقیقت دیوانه بود وَ هُوَ أَعلَمُ و او داناتر بود بِالمُهتَدِینَ براه یافتگان بکمال عقل که مومنان اند فَلا تُطِعِ المُکَذِّبِینَ پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکّه را که ترا بدین آبا دعوت می نمایند وَدُّوا لَو تُدهِنُ

دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فَیُدهِنُون َپس ایشان نیز چرب زبانی و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند وَ لا تُطِع و فرمانبرداری منمائی کُل َّحَلّاف ٍهر سوگند خورنده را بدروغ که ابو جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مَهِین ٍسست رای یا خوار و بیمقدار هَمّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مَشّاءٍ رونده بِنَمِیم ٍبسخن چینی میان مرد یا غمزه کننده مَنّاع ٍبازدارنده لِلخَیرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُعتَدٍ ستم کننده و از حد درگذرنده أَثِیم ٍبسیار گناه یا زیانکار عُتُل ٍّسخت روی و درشت خوی بَعدَ ذلِک َپس ازین همه عیبها زَنِیم ٍحرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هیچده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکورست چون رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم اینکه آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسیده در خود بازیافت مگر حرامزدگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف است و میدانم که محمّد ص دروغ نگوید در نیم که گفت چگونه اینکه مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جرأتی نداشت که او را برادرزادگان بودند چشم پر میراث وی نهاده

مرا رشـک آمـد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزنـد اوئی و دلیل روشن بر صـدق قول آن زن شـدّت خصومت ولیـد است و ستیزه او بآنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادر است کورا خطائی او را و خاکسار کرد أَن کانَ آیا برای آنکه هست و حفص بر یک همزه خوانـد بطریق خیر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مالٍ خداونـد مال وَ بَنِینَ و خـداوند پسـران چنین کس را فرمـان می بری إِذا تُتلی عَلَیهِ چون خوانـده شود آیاتُنـا آیتهـای کلامـ ما قالَ أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ گویـد اینها افسـانه پیشـینیان است سَنَسِمُهُ زود باشـید که علامـت کنیم بـداغ عَلَی الخُرطُومِ بر بینی او یا سـیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتواند پوشانید در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند.

صفحه : ۱۲۸۴

إِنّا بَلَوناهُم بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا در زوال نعمت کَما بَلَونا أَصـحابَ الجَنَّةِ همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ ضـروان را بزوال میوه آورده انـد که در نواحی صـنعا از ولایت یمن مرد صالحی را باغی بوده در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که داشت و دست بدان نرسـیدی یا باد از درخت بیفگندی تا بر طرف بساط افتادی بـدرویشان دادی و ده یک از حاصل آن نیز بـدرویشان قسـمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسـران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر

ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی می فرماید إِذ أَقسَمُوا لَيَصرِمُنَّها مُصبِحِين - یاد کن چون سوگند خوردند وارثان ضروان که پنهان از فقراء بچینند میوه آن باغ را در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد پگاه پس چنین سوگند خوردند وَ لا يَستَثنُون -و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء اللّه تعالی در شبی که اینکه نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فَطاف - عَلَيها پس بیامد بدان باغ طائِف ٌ بلای طواف کننده مِن رَبِّكَ -از پروردگار تو وَ هُم نائِمُون -و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فَأَصبَحَت پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيم ِ مانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب درآمدند فَتَنادَوا پس ندا کردند یکدیگر را مُصبِحِين - درآمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همه یکدیگر را و گفتند أَن ِ اغدُوا عَلی حَرثِكُم آنکه بامداد بیرون آئید بسوی درودن کشت خود یعنی ثمار کشته خود إِن كُنتُم صارِمِين -اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرمانیان پس دلها برداشته روی بباغ نهادند فَانطَلَقُوا پس رفتند بجانب باغ وَ هُم يَتَخافَتُون -و ایشان سخن آهسته و نرم می گفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن أَن لا يَدخُلَنَّهَا اليَوم - عَلَيكُم مِسكِين ٌ آنکه باید که درنیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا بهره نگیرد و از حصّه ما کم نشود وَ غَدَوا عَلی حَردٍ قادِرِين -و بامدادان برفتند بجانب باغ بر قصد

منع مساکین، توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فَلَمّا رَأَوها پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالُوا گفتند با یکدیگر إِنّا لَضَالُّون َ بدرستی که ما که گم کردگانیم راه باغ خود را چه باغ ما دیروز پر میوه بود و اینکه باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانیهای در و دیوار که آن باغ ایشان ست گفتند.

صفحه : ۱۲۸۵

بَل نَحن ُ مَحرُومُون َ ما راه گم نکرده ایم بلکه ما بی بهرگانیم از محصول و میوه آن باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قال َ أَوسَطُهُم گفت فاضل ترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین بسن یا صائب تر برأی که أَ لَم أَقُل لَکُم آیا نگفتم مر شما را وی روز لَو لا تُسَبِّحُون َ چرا یاد نمی کنید خدای تعالی را به بزرگی و نمی گوئید انشاء اللّه تعالی قالُوا سُبحان َ رَبِّنا گفتند پاک است خدای ما از انکه در فرستادن اینکه بلا بر ما ستم کرده باشد إِنّا کُنّا ظالِمِین َ بدرستیکه ما بودیم ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَأَقبَل َ بَعضُهُم عَلی بَعض ٍ پس روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر یَتَلاوَمُون َ ملامت میکردند اینکه آنرا میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر می آورد که تو هم بدان راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند از روی نیاز قالُوا یا وَیلَنا گفتندی وای بما إِنّا کُنّا طاغِین َ بدرستی که هستیم ما از حد گذرندگان در گناهکاری که استثناء نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عَسی رَبُّنا شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم أَن یُبدِلَنا آنکه بدل دهد ما را خَیراً مِنها

بهتر از ان بـاغ إِنّا إِلى رَبِّنا بـدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغِبُون َرغبت کننـدگانیم بعـد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان بخشـید و باغی پر انگور حیوان نام بر ایشان ارزانی فرمود و دمیاتی گوید که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که دران باغ خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند که هر که ببلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصه تلف افتـد بایـد که او تامل نماید و بداند که بلا باسـتحقاق او برو نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضـرت عزت بـازگشت کنـد حضـرت اللّه جل جلاله بهتر و خوشتر از آنچه ازو تلف شـده باشـد بـدو باز دهـد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ ضروان داد و پیر رومی ازینمعنی خبر میدهـد آنجا که میفرمایـد ابیات– اوّلم خم شـکست و سـرکه بریخت من نگفتم که اینکه زیانم کرد صد خم شهد صافی از پی آن عوضم داد و شادمانم کرد کَذلِكَ َالعَذاب ُهمچنین است عذاب کردن خدای تعالی در دار دنیا وَ لَعَذاب ُالآخِرَةِ أَكبَرُ و هر آئینه عذاب آن سرای بزرگ تر است از ان جهت که اینکه عذاب زود رود و زوال یابد و آن عذاب آن سرای ابد الاباد باقی ماند لَو كانُوا يَعلَمُون َاگر باشند مردمان که بدانند هر آئینه از موجبات عذاب بپرهیزند إِنّ َلِلمُتَّقِين َبدرستی که مر پرهیزگاران راست عِندَ رَبِّهِم نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنّات ِالنَّعِيم ِ بوستانها بنعمت آن کافران می گفتند که اینکه جنّت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا

هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحال ترایم در عقبی نیز بهمین منوال خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشانرا می فرماید.

صفحه : ۱۲۸۶

أَ فَنَجعَلُ المُسلِمِینَ آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را کَالمُجرِمِینَ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات ما لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید به تسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید اینکه التفات از روی تعجب و استبعادست أَم لَکُم کِتابٌ فِیهِ تَدرُسُونَ آیا مر شماراست نوشته نازل شده از آسمان که شما در ان کتاب میخوانید که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَکُم فِیهِ لَما تَخَیَّرُونَ بدرستی که شما را است در ان کتاب آنچه خواهید که برگزینند و آرزو برید أَم لَکُم أَیمانٌ آیا مر شماراست عهدها و پیمانهای موکد بسوگند عَلَینا بالِغَةٌ بر ما که خداوندیم رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده إِلی یَومِ القِیامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَکُم لَما تَحکُمُونَ بتحقیق آنکه مر شماراست در ان عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلهُم أَیُّهُم بِذلِکَ زَعِیمٌ بپرس ای محمّد ص مشرکانرا که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید أَم لَهُم شُرَکاءُ یا ایشانرا انبازانند درین قول یا هستند مر ایشانرا بتان که شریک من میسازند فَلیَأتُوا بِشُرَکائِهِم پس گو بیائید بشریکان خود یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود إِن کانُوا صادِقِینَ اگر هستید راست گویان در آنکه جنّات نعیم بدیشان خواهد رسید یَومَ یُکشَفُ عَن ساقٍ بیارید آن شرکا را

در روز که برداشته شود پرده از کاری پر هول امری صعب و مهمی سخت یا برهنه گردد و نموده شود ساق عرش یا تجلّی کند حق تعالی وَ یُدعَون َ إِلَی السُّجُودِ و خوانده شود مردمانرا بسجده کردن مر خدای تعالی را در لباب از ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که حق تعالی در ان روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده درافتد و در معالم از ابو سعید رض خدری رضی اللّه عنه نقل کرده که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و سجده کند مر او را هر مومنی و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بر یاد سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یک پاره گردد و نتواند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فَلا یَستَطِیعُون َ پس نتوانند سجده کردن.

صفحه : ۱۲۸۷

خاشِعَهً أَبصارُهُم فروتر بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افگنده و شرمنده باشند تَرهَقُهُم فروگیرد ایشانرا ذِلَّهٌ خواری و نگونساری وَ قَد کانُوا و بدرستی که بودند در دنیا یُدعَون َ که خوانده می شوند إِلَی السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را وَ هُم سالِمُون َ و ایشان تندرست بودند و قادر بر ان چون فرصت فوت کردند پس درین روز حشر جز حسرت و ندامت بهره ندارند قطعه مده فرصت از دست گر یابدت که نگوئی سعادت ز میدان بری که فرصت عزیز است اگر فوت

شد بسی دست حسرت بدندان بری فَذَرنِی پس بگذار مرا وَ مَن یُکَذِّب ُو آنرا که تکذیب می کند بِهذَا الحَدِیث ِباین سخن که قرآن است یا بحدیث بعث و حشر، درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرموده است و تهدید مکذبان سَنَستَدرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم پایه پایه مِن حَیث ُلا یَعلَمُون َاز آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشانرا عطائی دهیم و ایشان تفضیل پندارند وَ أُملِی لَهُم و مهلت دهیم ایشانرا در دنیا تا غره شوند آنگاه ایشان را بگیریم إِن َّکَیدِی مَتِین ٌبدرستی که عقوبت من محکم است که بچیزی دفع نشود چه گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد أَم تَسئَلُهُم أَجراً آیا میطلبی ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد فَهُم مِن مَغرَم ٍپس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن مُثقَلُون َگرانباراند و بدان سبب روی از تو میگردانند أَم عِندَهُم ُالغَیب ُیا نزدیک ایشان لوح محفوظ است که مغیبات در ان است فَهُم یَکتُبُون َپس ایشان می نویسند در ان که آنچه حکم میکنند در سویت مومن و کافر فَاصبِر لِحُکم ِرَبِّک َپس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفّار وَ لا تَکُن و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی کَصاحِب ِالحُوت ِمانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت إِذ نادی یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم

حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وَ هُوَ مَکظُوم ٌو او برآمده بود از خشم و اندوه- لَو لا أَن تَدارَکَه ُ اگرنه آن بودی که دریافت نِعمَةٌ مِن رَبِّه ِ نعمتی از پروردگار او بقبول توبه لَنُبِذَ بِالعَراءِ هر آئینه افگنده شدی بصحرائی خالی از گیاه وَ هُوَ مَذمُوم ٌرا و ملامت کرده شده بودی.

صفحه : ۱۲۸۸

فَاجتَباه ُ رَبُّه ُ پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت و رسالت و القای وحی بوی فَجَعَلَه ُ مِن َ الصّالِحِین َ پس گردانید او را از ستودگان یعنی پیغمبران گفته اند که اینکه آیت وقتی نازل شد که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم میخواست که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دل پسند خرّم آن کز صبر باشد بهره مند چون در افتادی بگرداب جرح صبر کن و الصبر مفتاح الفرج صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیای همچو صبر آدم ندید آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا پرتو جمال سید عالم صلی اللّه علیه و سلّم را بآسیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی از برای عصمت وی از چشم بداین آیت فرستاد وَ إِن یَکادُ الَّذِین َ کَفَرُوا لَیُزلِقُونَک َو بدرستی که نزدیک بود که آنانکه کافر شدند هر آئینه بلغزانند و بیفگنند و هلاک کنند ترا بِأَبصارِهِم بچشمهای خویش لَمّا سَمِعُوا الذِّکرَ آن هنگام که شنیدند قرآن را میخواندی وَ یَقُولُون َ إِنَّه ُ لَمَجنُون ٌ

و میگفتند بدرستی که اینکه مرد را دیو گرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَ ما هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِین َمگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمّد ص صلی اللّه علیه و سلّم مگر اشراف عالمیان بیت ای شرف جمله عالم بتو روشنی دیده آدم بتو حسن بصری رحمه اللّه گفته که دوای چشم زخم نیست مگر اینکه آیت شریفه

سوره الحاقّه

مکّیه وّ هی اثنتان و خمسون آیه بِسمِ اللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- الحَاقَّهُ حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوارتر است ترسیدن از ان مَا الحَاقَّهُ چه حالتی است و چه ساعتی وَ ما أَدراک َو چه چیز دانا گردانید ترا که مَا الحَاقَّهُ چه چیز است و چه حالتی است و چه ساعتی که درو واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسمای او است کَذَّبَت تکذیب کردند ثَمُودُ وَ عادٌ قبیله ثمود و عاد بِالقارِعَهِ بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمان است.

صفحه : ۱۲۸۹

فَأَمّا ثَمُودُ پس اما قبیله ثمود فَأُهلِکُوا پس هلاک کرده شدند بِالطّاغِیَهِ بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قذار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام وَ أَمّا عادٌ و امّا قبیله عاد فَأُهلِکُوا پس هلاک گشتند بِرِیح ٍصَرصَرٍ ببادی سخت و سرد عاتِیَهٍ از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان

در خبر است که ذرّه از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح ع و هود ع که آب و باد طغیان کردند حشر را تمکین ننمودند و در تفسیر کبیر هست که ملائکه باد دبور را ضبط نتوانستند کرد و خدای سَخَّرَها مسلط کرد آن باد را عَلَیهِم بر قوم عاد سَبعَ لَیالٍ هفت شب وَ ثَمانِیَهَ أَیّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چارشنبه دیگر حُسُوماً روزها و شبها متوالی شوم بر عادیان فَتَرَی القَومَ پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فِیها دران اوقات صَرعی مردگان افتاده کَأَنَّهُم گویا ایشان از عظم اجسام أَعجازُ نَخلٍ بیخهای درخت خرماآند خاوِیَهٍ بزمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَل تَری لَهُم مِن باقِیَهٍ پس هیچ می بینی مر ایشان را کسی باقیمانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند قطعه مقرر است که بودند در زمانه بسی شهان تخت نشین خسروان شاه نشان چو عاصفات قضا از مهیب قهر وزید شدند خاك و از ان خاك نیز نیست نشان وَ جاءَ فِرعَونُ و آمد فرعون وَ مَن قَبلَهُ و آمدند آنها که پیش ازو بودند وَ المُؤتَفِکاتُ و اهل دیههای موتفکه بِالخاطِئَهِ بگناه یعنی بشرك فَعَصَوا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِم فرستاده پروردگار خود را فَأَخَذَهُم پس بگرفت خدا ایشان را أَخذَهً رابِیَهً گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إِنّا بدرستی که ما لَمّا طَغَی الماءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان

حَمَلناكُم برداشتیم پدران شما را فِی الجارِیَهِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لِنَجعَلَها تا گردانیم آن کشتی را لَکُم برای شما تَذکِرَهً پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وَ تَعِیَها و نگاه دارد اینکه پند را أُذُن ٌواعِیَهٌ گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه می شنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم علی رضی اللّه عنه را گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی رض پس علی رضی اللّه عنه گفت بعد از ان هیچ چیز فراموش نکردم نظم گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را اذنی بباید واعیه گر نبودی گوشهای عیب گیر وحی نادردی ز گردون یک بشیر.

صفحه : ۱۲۹۰ فَإِذا نُفِخَ ِپس چون دمیده شود فِی الصُّورِ در صور نَفخَهٌ واحِدَهٌ یک دمیدن که نفخه صاعقه است وَ حُمِلَتِ الأَرض ُو برداشته شود زمین، وَ الجِبال ُو کوهها از اماکن خود بمجرّد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فَدُکَّتا پس درهم شکسته شوند زمین و کوه دَکَّهً واحِدَهً یک شکستنی و مانند هبا گردند فَیَومَئِذٍ پس آنهنگام وَقَعَتِ الواقِعَهُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد وَ انشَقَّتِ السَّماءُ و بشگافد آسمان از طرف مجرّه فَهِیَ ِپس آسمان یَومَئِذٍ در آنروز واهِیَهٌ سست و ضعیف بود پس از قوّت و استواری وَ المَلَک ُو فرشتگان عَلی أَرجائِها بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَ یَحمِل ُو بردارند عَرش َرَبِّک َعرش پروردگار تو فَوقَهُم بر زبر ملائکه که بر ارجای آسمان اند

یَومَئِذٍ آن روز ثَمانِیَهٌ هشت ملک و امروز حاملان عرش چهارانـد در معالم آورده که در ان روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا بآسمانی و گفته اند هشت صف از ملائکه عرش را بردارند که ایشانرا ندانند الا خدای تعالی یَومَئِذٍ تُعرَضُونَ در آن روز عرض کرده شوید به خدا از برای محاسبه لا تَخفی پنهان نماند بر خدای مِنکُم از کردار و گفتار شما خافِیَهٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرض و حساب نه از برای اطلاع است بر ان بلکه برای عدل است و افشای احوال بر خلایق فَأَمّا مَن أُوتِیَ پس اما آنکه داده شود کِتابَهُ کتاب نوشته عمل او بِیَمِینِهِ بدست راست او فَیَقُولُ پس گوید از روی سرور هاؤُمُ اقرَؤُا بیائید و بخوانید کِتابِیَه کتاب مرا که درینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که اینکه کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که حفظه نوشته اند درو بشارت جنّت است و بس، چه کتاب حفظ، میان بنده خداوند است و کسی آنرا نه بیند و نخواند پس صاحب آن کتاب گوید إِنِّی ظَنَنتُ بدرستی که من بیقین دانستم أَنِّی مُلاقٍ آنکه من بیننده ام حِسابِیَه حساب خود را یعنی می دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِی عِیشَهٍ راضِیَهٍ در زندگانی باشد پسندیده، صافی از کدورت و مقرون بحرمت و حشمت.

فِی جَنَّهٍ عالِیَهٍ در بهشتی بلند قُطُوفُها میوهای آن دانِیَهٌ نزدیک که دست قائم و قاعد

و مضطجع بوى رسد و رضوان ايشانرا گويد كُلُوا بخوريد از ميوه هاى آن درخت وَ اشرَبُوا و بياشاميد از شربتها هَنِيئاً خوردنى و آشاميدنى گوارنده بِما أَسلَفتُم بسبب آنچه عمل كرديد فِى الأَيّام ِ الخالِيَةِ در روزهاى گذشته يعنى در دنيا يا بواسطه آنكه روزه داشتيد در روزهاى گرم وَ أَمّا مَن أُوتِيَ و اما آنكس كه داده شود كِتابَه ُ بِشِمالِهِ ِ نامه او را بدست چپ او و بديهاى خويش بيند فَيَقُول ُ پس گويد از روى ندامت يا لَيتَنِى لَم أُوت َاى كاش كه داده نشدمى يعنى بمن ندادندى كِتابِيَه كتاب مرا و من نديدمى تا بر ملا فضيحت نشدمى وَ لَم أَدرِ ما و كاشكه ندانستمى كه امروز حِسابِيَه چيست حساب من چه حاصلى نيست مرا جز عذاب و شدّت يا لَيتَها كاشكه مرگى كه بدان مردمى در دنيا كانَت ِ القاضِيَةَ بودى مرگى حكم كننده بفناى ابد تا بعد از ان زنده نشدمى ما أَغنى دفع نكرد عَنِّى از من عذاب را مالِيَه آنچه مرا بود از مال و بقع و تبع هَلَكَ َعَنِّى گم گشت از من سُلطانِيَه تسلّط من بر مردم و فرمان گذارى يا حجتيكه در دنيا چنگ در ان زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانيه را كه خُذُوه ُ بگيريد اينكه كس را فَغُلُّوه ُ پس در غل كنيد وى را يعنى دست او بر گردن بنديد ثُم َّالجَحِيم َ پس در آتش بزرگ صَلُّوه ُ درافكنيد او را ثُم َّفِى سِلسِلَةٍ پس آن گاه در زنجيرى از آتش ذَرعُها كه گز آن سَبعُون َذِراعاً هفتاد گز باشد ذراع ملك كه هر ذراعى هفتاد باع است هر باعى از كوفه تا مكّه

فَاسلُکَوه ُ پس درآرید او را در ان یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رضی اللّه عنه گفته که اگر همه آهنی که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه از ان زنجیر نباشد و اگر حلقه از ان بر کوهها عالم نهند چون ارزیز بگذارد إِنَّه ُ بدرستیکه اینکه کس کان َلا یُؤمِن ُ بود که ایمان نمی آورد بِاللّه ِ العَظِیم ِ بخدای بزرگوار وَ لا یَحُض ُّو برنمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمی کرد و حرص نداشت عَلی طَعام ِ المِسکِین ِ بر طعام دادن درویش.

صفحه : ۱۲۹۲

فَلَیس َ پس نیست لَه ُ الیَوم َ مر او را امروز هاهُنا حَمِیم ٌ اینجا خویشی که حمایت کند وَ لا طَعام ٌ و نیست او را خوردنی إِلّا مِن غِسلِین ٍ مگر از غساله دوزخیان یعنی زردابه و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود لا یَأکُلُه ُ نمیخورند غسلین را إِلَّا الخاطِؤُن َ مگر گناهکاران که سر همه گناهان کبائر شرک است فَلا پس نچنان است که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمّد ص است أُقسِم ُ سوگند میخورم بِما تُبصِرُون َ بآنچه می بینید از مشهودات وَ ما لا تُبصِرُون َ و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن و یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و نزول جبرئیل علیه السلام ص یا بآثار رسالت حبیب ص من و انوار ولایت او صلی اللّه علیه و سلّم جواب قسم اینکه که

إِنَّه ُبـدرستی که قرآن لَقَول ُرَسُول ٍهر آئینه خواندن رسولی است کَرِیم ٍبزرگوار نزد خدای که محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم و گفته انـد جبرئیـل علیه السلام وَ مـا هُوَ و نیست قرآن بِقَول ِشاعِرٍ سخن شاعر چنانچه ابو جهل میگویـد قَلِیلًا ما تُؤمِنُون َ اندکی تصـدیق میکنیـد مراد عدم تصدیق است وَ لا بِقَول ِکاهِن ٍو نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان می برده قَلِیلًا مـا تَـذَکَّرُون َانـدکی پنـد میگیریـد یعنی متـذکر نمی شویـد تَنزِیل ٌقرآن فرو فرسـتاده است مِن رَب ِّالعالَمِین َاز پروردگـار عالمیـان وَ لَو تَقَوَّل َو اگر افترا کنـد محمّـد ص چنانچه زعم شـما است و بـدروغ بربنـدد عَلَینا بر ما بَعض َالأَقاوِیل ِ بعضی سخنان را لَأَخَذنا هر آئینه بگیریم ما مِنه ُبِالیَمِین ِازو بقوت و توانائی ثُم َّلَقَطَعنا پس ببریم مِنه ُالوَتِین َازو رگ دل او را یعنی هلاك سازیمش فَما مِنکُم پس نیست از شـما مِن أَحَدٍ هیـچ کس یعنی نیستیـد شـما عَنه ُحاجِزِین َازو دفع کنندگان آن هلاك را وَ إِنَّه ُو بدرستی که قرآن لَتَذکِرَةٌ هر آئینه پندی است لِلمُتَّقِین َمر پرهیزگاران را چه ایشان بدان منتفع شوند صفحه : ۱۲۹۳

وَ إِنّا لَنَعلَم ُو بدرستی که ما میدانیم أَن َّمِنکُم آنکه بعضی از شما مُکَذِّبِین َتکذیب کنندگانند مر قرآن را وَ إِنَّه ُو بدرستی که قرآن لَحَسرَةٌ هر آئینه سبب حسرت است عَلَی الکافِرِین َمر ناگرویـدگانرا روز قیامت که ثواب اینکه قرآن را مشاهده کنند و خـود از ان محروم باشـند وَ إِنَّه ُو بتحقیـق که قرآن لَحَق ُّالیَقِین ِدرست است بیگمـان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّح پس تسبیح گوئی

بِاسم ِرَبِّكَ ٙالعَظِيم ِبنام پروردگار بزرگ خود يعنى تنزيه نماى او را از صفات ناسزا و به ثناى بزرگ ياد كن او را

سوره المعارج

مكّيّه وّ هى اربع وّ اربعون آيه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِيم ِآورده اند كه نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ايستاده گفت خدايا اگر محمّد بر حق است و آنچه او مى گويد از نزديك تست پس تو سنگى بباران بر سر ما يا ما را بعذاب اليم مبتلا كن آيت آمد كه سَأَل ٙسائِل ٌدرخواست كرد خواهنده بِعَذاب ٍواقِع ٍعذابى را كه بودنى است لِلكافِرين ٙبراى كافران كه قتل بدر است در دنيا يا عذاب اليم در آخرت و گويند سائل ابو جهل بوده كه گفت فاسقط علينا كسفا و قولى آنست كه حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و سلّم درخواست و استعجال نموده بعذاب ايشان و بر هر تقدير لَيس ٙلَه ُنيست مر آن عذاب را دافِع ٌدفع كننده كه بازدارد آنرا مِن ٙاللّه ِاز جهت خداى، چه اراده ازليه بدان تعلق گرفته و مراد اللّه مدفوع نگردد پس در صفت اللّه ميگويد كه ذِي المَعارِج ِخداوند درجهاى بلند است يعنى غرفهاى بهشت كه براى دوستان خود مهيّا كرده يا مصاعديكه براى صعود كلمات طيبات مقرر فرموده تَعرُج ُالمَلائِكَةُ بالا ميروند فرشتگان وَ الرُّوح ُو جبرئيل عليه السلام يا قومى كه اعظم اند از ملائكه إِلَيه ِبسوى امر خداى يعنى بموضعى كه خداى فرمايد فِي يَوم ٍكان ٙدر روز كه هست مِقدارُه ُاندازه او خَمسِين ٙأَلف ٙسَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهاى دنيا يعنى اگر يكى از بنى آدم خواهد كه سير كند در

دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان بیکروز میرونـد او بدین مقدار سال تواند رفت و إبن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال بازدارند و بیان مواقف در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسـمی را از اسـمای الهی روزی است خـاص که تعلـق بـدو دارد و در قرآن- دو روز از انهـا مـذکور است یـوم الرب و ان یومـا عنـد ربک کـالف سـنته ممـا تعـدون که هزار سـال است و یوم ذی المعـارج که پنجاه هزار سال است و بیان اسـمای ایّام و سـنین ابـدیه و سرمدیه در مطاوی اینکه اوراق نگنجد مصرعه هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد.

صفحه : ۱۲۹۴

فَاصبِر پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صَبراً جَمِیلًا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت إِنَّهُم بدرستی که کافران یَرَونَه ُمی بینند روز قیامت را بَعِیداً دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلاـن کـار دور است یعنی محـال می نمایـد وَ نَراه ُو ما میـدانیم قیامت را قَرِیباً نزدیک بوقوع یَوم َتَکُون ُالسَّماءُ روز که گردد آسمان کَالمُهل ِمانند قلعی گداخته یا مثل دردی ّزیت یعنی فلك بگذارد وَ تَکُون ُالجِبال ُو گردد کوهها کَالعِهن ِمانند پشم رنگین زده شده یعنی سـست شود و ریزه ریزه وَ لا یَسئَل ُحَمِیم ُو پرسیده نشود هیچ خویشی حَمِیماً از گناه خویش خود یعنی هر کس

را از گناه و کردار او سؤال کنند يُبَصَّرُونَهُم بينا کرده شوند ايشان بخويشان خود يعنى هر کس خويش خود را شناسد و باحوال او بينا گردد و داند که هر يک بعمل خود مواخذه اند يَوَدُّ المُجرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر لَو يَفتَدِى آنکه فدا دهد مِن عَذابِ يَومِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ به پسران خود يعنى فدا کند بعوض خود پسران را که عزيزترين خلقان بودند به نزد وى تا ايشان عذاب کشند و او اخلاص يابد وَ صاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که يار و هوادار او بوده وَ أَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و مددگار اوست وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِى تُؤوِيهِ و خويشان خود را که جا نداده اند او را در دنيا نزد خود يعنى پناه گاه او بوده اند وَ مَن فِى الأَرضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمين است جَمِيعاً همه ايشان را يعنى همه خلايق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ يُنجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن کَلّا حاشا که نميرهد از عذاب إِنَّها بدرستى که آتش دوزخ که مجرم از وى فدا ميدهد لَظى زمانه ايست خالص نَزّاعَةً کشنده است لِلشَّوى مر دست و پاى مشرکان را يا پوست سر ايشان را از صد ساله و دويست ساله راه يعنى زبانه ميزند و کافر را بخود ميکشد چنانچه مقناطيس آهن را جذب کند تَدعُوا ميخواند آتش يعنى مى کشد يا زبانيه او را ميخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصيح بنام و لقب ميخواند مَن أَدبَرَ وَ تَوَلّى کسيرا که پشت بر

حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی.

صفحه : ۱۲۹۵

وَ جَمَعَ -و جمع کرده است مال دنیا را فَأَوعی پس در باردان کرده نگاه داشته و حق خدای تعالی!!! کرده إِنَ َّالإِنسان َ-بدرستی که آدمی خُلِقَ -آفریده شده است هَلُوعاً حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوری است در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی است معده چو پر شد سبب بی غمی است آدمی است آنکه بسیری بود بر سر سیری غم روزی بود خورد همه عمر ز بیش و ز کم روزی هر روزه ز خوان کرم و ز ره حرص و املش همچنان هیچ غمی نیست بجز فکر نان إِذا مَسَّه ُالشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوعاً جزع کننده باشد و فریادزننده وَ إِذا مَسَّه ُالخَیرُ و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعاً منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه کردن در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند إِلَّا المُصَلِّین َ-مگر نمازگذارندگان الَّذِین َ-هُم آنانکه ایشان عَلی صَلاتِهِم بر نماز خود دائِمُون َ-پیوستگانند یعنی بهیچ شغلی از ان باز نمانند و گفته اند در وقت

اداى صلاه ساكن اند و چپ و راست التفات نمى نمايند وَ الَّذِينَ فِي أَموالِهِم و آنانكه در مالهاى ايشان حَقٌّ مَعلُومٌ حقى است دانسته شده مثل زكوه مقدّره و صدقات موظّفه لِلسّائِلِ براى درويش خواهنده وَ المَحرُومِ و براى محتاجى كه نخواهد وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانكه تصديق كرده اند بِيَومِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و نشانه تصديق قيامت اشتغال است بطاعات و عبادت وَ الَّذِينَ هُم و آنانكه ايشان مِن عَذابِ رَبِّهِم از عذاب آفريدگار خويش مُشفِقُونَ ترسانند و علامت ترس الهى اجتناب از مناهى و ملاهى إِنَّ عَذابَ رَبِّهِم بدرستى كه عذاب پروردگار ايشان غَيرُ مَأمُونٍ مأمون نيست يعنى از ان ايمن نتواند بود كه البته بعاصيان خواهد رسيد وَ الَّذِينَ هُم و آنانكه ايشان لِفُرُوجِهِم مر فرجهاى خود را حافِظُونَ نگاهدارندگانند.

صفحه : ۱۲۹۶

إِلّا عَلى أَزواجِهِم مگر بر زنان خود أَو ما مَلَكَت يا بر آنكه مالك شده است أَيمانُهُم دستهاى ايشان آنها را يعنى كنيزكان كه بملك اليمين در ايشان تصرف توان كرد فَإِنَّهُم پس بدرستى كه ايشان غَيرُ مَلُومِينَ ملامت كردگان نيستند بر ترك حفظ فروج نسبت بزنان و كنيزان خود فَمَنِ ابتَغى پس هر كه طلب كند منكحى را وَراءَ ذلِكَ جز اينكه كه گفته شد فَأُولئِكَ پس آن گروه هُمُ العادُونَ ايشان از حد درگذرندگانند از وطى ذكران و بهايم و بقول بعضى استمنا باليد نيز داخل اعتدا است وَ الَّذِينَ هُم و آنانكه ايشان لِأَماناتِهِم مر امانتهاى خود را وَ عَهدِهِم و پيمانهاى خويش را راعُونَ رعايت كنندگان اند خواه امانت و همان آفريدگار خواه آفريدگان كه همه نگاهداشتنى است و ملاحظه امانت گزارى و وفادارى در ان فرونگذاشتنى

نظم اگر می بایـد از آتش امانت فرو مگذار قانون امانت بهر عهدی که می بندی وفا کن رسوم حق گذاری را ادا کن وَ الَّذِین َ هُم و آنانکه ایشان بِشَـهاداتِهِم بگواهی خود قائِمُون َ ایستادگانند یا اقامت شهادت می کنند در آنچه میدانند از حقوق عباد اللّه و حفص شـهادت را بجمع میخوانـد جهت تنوع اقسـام آن وَ الَّذِین َ هُم و آنانکه ایشان عَلی صَ‌ـِلاتِهِم بر نماز خویش یُحافِظُون َ محافظت می کنند یعنی بآداب و شـرائط آن دوام می نمایند و تکرار ذکر صـلاه مفتح و مختم اینکه آیات دلیل فضل و شـرف اینکه عبـادت است بر سـائر عبـادات و گفته انـد دوام تعلق بفرائض دارد و محافظت بنوافل أُولئِک َ آن گروه که بـدین صـفتها موصوف انـد فِی جَنّات ٍ در بوسـتانهااند روز قیامت مُکرَمُون َ گرامی شـدگان بثواب ابـدی و جزای سـرمدی بعد از نزول اینکه آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسول اللّه علیه الصلوه و السّلام حلقه زدند و استهزاءکنان گفتند اگر اصحاب محمّد ص طمع میدارنـد بوسـتانهای عقبی را مـا نیز طمع میـداریم که بیش از ایشـان یابیم آیت آمـد که فَما ل ِ الَّذِین َ کَفَرُوا پس چیست و چه بوده است مر آنان را که نگرویدند و ازین صـفت ها که مذکور شد بی بهره ماندند قِبَلَک َ بسوی تو مُهطِعِین َ شتابندگانند عَن ِ الیَمِین ِ از جـانب راست وَ عَن ِ الشِّمـال ِ و از طرف چپ عِزِین َ گروه گروه حلقه زدگـان أ َ یَطمَع ُ آیـا طمع دارد کُل ُّ امرِئ ٍ هر مردی مِنهُم از ایشان أَن یُـدخَل َ آنکه آورده شود با مؤمنان جَنَّهَ نَعِیم ٍ در بوسـتان با نعمت یعنی مشـرکان را داعیه آن است که بی نقد ایمان ایشانرا در چهار بازار روضات جنات دخل دهند.

صفحه : ۱۲۹۷

کَلّا نه اینکه

چنین است کـافران را در بهشت راه نیست إِنّـا خَلَقناهُم بـدرستی که ما آفریـده ایم ایشان را مِمّا یَعلَمُون َاز آنچه میداننـد یعنی نطفه آلوده که آنرا که بهیچ نوع با عالم قدس مناسـبتی نیست پس اگر کسـی از لوث کدورات صافی نگردد و با اخلاق ملکی متخلق نشود اسـتعداد دخول جنّت نخواهد داشت فَلا پس نچنان است که کفار میگویند أُقسِم ُسوگند میخورم بِرَب ِالمَشارِق ِ بآفریـدگار مشـرقها که آفتاب دارد و در سالی هر روز از نقطه دیگر طلوع می نماید وَ المَغارِب ِو بخداوند مغربها که آفتاب را هست و بهر روز از نقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شـرق و غرب از دائره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سـبحانه قسم یاد میکند إِنّا لَقادِرُون َبدرستی که ما توانائیم عَلی أَن نُبَدِّل َ بر آنکه بدل کنم یعنی اینکه مشـرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی خَیراً مِنهُم بهتر از ایشان و فرمانبردارتر وَ ما نَحن ُبِمَسـبُوقِین َو نیستیم مـا مسـبوق شـدگان یعنی کسـی بر مـا پیشـی نتوانـد گرفت اگر اراده امری کنیم مـا را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرهُم پس دست بـدار از ایشان یَخُوضُوا تا شـروع کنند در باطلها وَ یَلعَبُوا و ببازی مشـغول شوند در دنیا حَتّی یُلاقُوا تا وقتی که ملاقات کننـد یَومَهُم ُروز خود را الَّذِی یُوعَدُون َآن روز که وعده داده شده اند بدان روز که بدرسـت یا قیامت حکم اینکه آیت به آیت قتال رقم نسخ یافته یَوم َیَخرُجُون َروز که بیرون آیند ایشان مِن َالأَجداث ِ از

گورها سِرَاعاً شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل ع کَأَنَّهُم گویا که ایشان إِلی نُصُب ٍبسوی علمی که برپا کرده شده یُوفِضُونَ می شتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قائم بینند و بجانب و شتاب کنان روند خاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبصارُهُم دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افگنده تَرهَقُهُم بپوشند ایشانرا یعنی فرو گیرد آنان را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری ذلِكَ اینکه است الیَوم ُالَّذِی آن روزی که در دنیا کانُوا یُوعَدُونَ بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند.

صفحه : ۱۲۹۸

سوره نوح

مکّیه وّ هی ثمان وّ عشرون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِإِنّا أَرسَلنا نُوحاً بدرستی که ما فرستادیم نوح علیه السّلام را إِلی قَومِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَن أَنذِر بآنکه بیم کن قَومَكَ گروه خود را و بترسان مِن قَبل ِأَن یَأتِیَهُم پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذاب ٌأَلِیم ٌعذابی دردناك که طوفان است یا عذاب آخرت قال َگفت نوح علیه السلام یا قَوم ِای گروه من إِنِّی لَکُم نَذِیرٌ بدرستی که من شما را بیم کننده ام مُبِین ٌآشکارا است بیم کردن من میرسانم بشما أَن ِاعبُدُوا اللّهَ آنکه بپرستید خدای را بیگانگی وَ اتَّقُوه ُو بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَ أَطِیعُون ِو فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم یَغفِر لَکُم تا بیامرزد خدای مر شما را مِن ذُنُوبِکُم بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَ یُؤَخِّرکُم و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلکات یعنی زنده دارد شما را إِلی أَجَل ٍمُسَمًّی تا وقتی نامبرده شده که مدّت زندگانی

است منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللّهِ بدرستی که مدّتی که خدای تعالی تقدیر کرده إِذا جاءَ چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لا یُؤَخَّرُ باز پس افگنـده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود رباعی روز که اجل درآید از پیش و پست شک نیست که مهلت ندهـد یـک نفست یاری نرسـد در آن دم از هیـچ کست بر باد شود جمله هوا و هوست لَو کُنتُم اگر هستیـد شـما که بفکر و نظر تَعلَمُونَ بدانیـد چیزیرا پس اینکه را بدانیـد که در اجـل تـاخیر و اهمـال نیست القصه نوح علیه السـلام بفرمان الهی نهصـد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشـی نموده و عناد ورزیـده در آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و بتقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح به تنگ آمد قالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّی دَعَوتُ قَومِی بدرستی که من خوانـدم قـوم خـود را بطـاعت و عبـادت تو لَیلًا وَ نَهـاراً شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَم یَزِدهُم پس نیفزود ایشـان را دُعائِی خواندن و دعوت کردن من إِلّا فِراراً مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت.

صفحه : ۱۲۹۹

وَ إِنِّی و بدرستی که من کُلَّما دَعَوتُهُم هرگاه که بخواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لِتَغفِرَ لَهُم تا تو بیامرزی مر ایشانرا بسبب قبول آن جَعَلُوا درآوردند أَصابِعَهُم انگشـتهای خود را فِی آذانِهِم در گوشـهای خود و رهگذر مسامع را از اسـتماع دعوت بربستند وَ استَغشَوا و بسر درکشیدند ثِیابَهُم جامهای خود را تا مرا نه بینند وَ أَصَرُّوا و ایستادند بر کفر و معصیت وَ استَکبَرُوا

و سرکشی کردند از متابعت من استِکباراً سرکشی کردنی بزرگ ثُمَّ إنِّی پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دَعَوتُهُم دعوت کردم ایشان را جِهاراً آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إنِّی پس بتحقیق که من أَعلَنتُ لَهُم آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی بآشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را وَ أَسرَرتُ لَهُم و براز نیز گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان إِسراراً راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بسرّ و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان بازگرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلتُ استَغفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّکُم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ کانَ بدرستی که خدا هست غَفّاراً آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یُرسِلِ السَّماءَ بفرستد ابر را عَلَیکُم بر شما مِدراراً بارنده پی درپی بن به وَ یُمدِدکُم و مدد دهد شما را بن به بِأَموالٍ بمالها بن به وَ بَنِینَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را بن به وَ یَجعَل لَکُم و بدهد مر شما را بن به جَنّاتٍ بوستانهائی مشتملبر میوها بن به وَ یَجعَل لَکُم و بدهد و جاری گرداند برای شما بن به أَنهاراً جویهای آب ما لَکُم لا تَرجُونَ چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید لِلّهِ مر خدائرا وَقاراً بعظمت و بزرگواری مراد آن است که اعتقاد نمی کنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت و قهاری او نمی ترسید وَ

قَد خَلَقَکَم و حال آنکه بیافریده است شما را أَطواراً گونه گونه مختلف در خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و اینکه دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل.

صفحه : ۱۳۰۰ أَ لَم تَرَوا کَیف َ آیا نمی بینید که چگونه خَلَقَ َاللّه ُبیافرید خدای سَبع َسَماوات ٍ هفت آسمان را طِباقاً طبقه بالای طبقه وَ جَعَل َالقَمَرَ و گردانید ماه را فِیهِن َدر یکی از ایشان نُوراً روشنی و در بعضی تفاسیر است که جرم قمر در آسمان دنیا است و نور وی میتابد در آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنها را روشن میسازد وَ جَعَل َالشَّمس َو گردانید آفتاب را سِراجاً چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو گرداند و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید قطعه چراغ و چشم دل چشم و چراغ جان رسول اللّه که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان درین ظلمت سرا گر نه چراغ افروختی شرعش کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان وَ اللّه ُأَنبَتَکُم و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم علیه السلام را مِن َالأَرض ِ از زمین پس برست یعنی آدم علیه السلام از خاک نَباتاً رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُم َیُعِیدُکُم پس باز خواهد برد شما را فِیها در زمین یعنی بعد از

موت بقبر درآرد وَ يُخرِجُكَم و بيرون آرد شما را از قبر إِخراجاً بيرون آوردنى از براى حساب و جزا وَ اللّه ُجَعَل َو خداى گردانيد لَكُم ُالأَرض َبراى شما زمين را بِساطاً مانند فرشى گسترده كه آرام گرفتن درو و رفتن برو شايد لِتَسلُكُوا تا ميرويد مِنها از زمين سُبُلًا فِجاجاً براه هاى گشاده بعد ازين مواعظ و نصايح عوام قوم نوح عليه السلام متأمل شدند اما خواص و رؤساى ايشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و جفاكارتر كشته در عصيان و عناد افزودند قال َنُوح ٌگفت نوح بعد از مشاهده اينكه حال رَب ِّإِنَّهُم اى پروردگار من بدرستيكه ايشان يعنى عامه امت من عَصَونِى عاصى شدند در من وَ اتَّبَعُوا و پيروى كردند مَن لَم يَزِده ُآنرا كه زياده نكرد مر او را مالُه ُوَ وَلَدُه ُمال و فرزند او إِلّا خَساراً مگر زيانكارى و گمراهى يعنى فرمان من نبردند و متابعت كردند مهتران خود را كه مغرور بودند بمال و فرزند وَ مَكَرُوا و مكر كردند بزرگان قوم مَكراً كُبّاراً مكرى بزرگ كه بآن سفله و نادانان را بحيله بجانب خود كشيدند و بر ايذاى من تحريض كردند.

صفحه : ۱۳۰۱

وَ قالُوا لا تَذَرُن َّو گفتند دست باز مداريد آلِهَتَكُم از عبادت خدايان خود وَ لا تَذَرُن َّو مگذاريد وَدًّا بت ودّ را و آن صنمى بود بر صورت مردى ساخته وَ لا سُواعاً و نه سواع را و آن بت بصورت زنى بوده وَ لا يَغُوث َو نه يغوث را و آن بتى بصورت شيرى بوده وَ يَعُوق َو نه يعوق را و آن بتى بصورت

اسپی بوده وَ نَسراً و نه نسر را و آن بتی بصورت کرکس بوده و اشهر آنست که آنها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم ع و نوح علیه السلام بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود و قبیله بنی کلب ودّ را داشتند در دومه الجندل و سواع در قبیله هذیل بوده بر ساحل بحر و یغوث را مدحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع بیت- کافران از بت بی جان چه تمتع دارند باری آن بت بپرستید که جانی دارد القصه نوح ع علی نبینا و علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وَ قَد أَضَلُّوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم باین بتان کَثِیراً بسیاری را از ضعفا و ادنی- وَ لا تَزِدِ الظّالِمِینَ و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را إِلّا ضَلالًا مگر هلاکت و عذاب مِمّا خَطِیئاتِهِم از برای گناهان قوم نوح علیه السلام أُغرِقُوا غرق شدند بطوفان فَأُدخِلُوا ناراً پس درآورده شدند بآتشی یعنی در قبر و گفته اند در آخرت فَلَم یَجِدُوا لَهُم پس نیافتند برای خود از انها که بخدای گرفته بودند مِن دُونِ اللّهِ بجز خدای أَنصاراً یاران که عذاب طوفان از

ایشان بازدارد آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح علیه السلام را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ و گفت نوح علیه السلام ای آفریدگار من لا تَذَر عَلَی الأَرضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الکافِرِینَ از ناگرویدگان دَیّاراً دورکننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاك عام است، یعنی هیچ کافر را زنده مگذار إِنَّکَ إِن تَذَرهُم بدرستی که اگر تو بگذاری ایشانرا یُضِلُّوا عِبادَکَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند و گمراه کنند وَ لا یَلِدُوا و نزایند إِلّا فاجِراً مگر فجورکننده کَفّاراً ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غادر باشند.

صفحه : ۱۳۰۲

رَبِّ اغفِر لِی ای پروردگار من بیامرز مرا وَ لِوالِدَیَّ و مر پدر و مادر مرا والد نوح علیه السلام ملك بن متوشلخ بود و مادرش باشهر اقوال شمخا بنت انوش و هر دو مومن بوده اند لا جرم درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد وَ لِمَن دَخَلَ و مر کسی را که درآید بَیتِیَ بخانه و منزل من یا بکشتی بمن یا بمسجد من مُؤمِناً در حالتی که مومن باشد وَ لِلمُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد اینکه امّت مرحومه اند از إبن عباس رضی اللّه عنه منقول است که هم چنانچه دعای نوح علیه السلام در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا

فرمود كه وَ لا تَزِدِ الظّالِمِين َو ميفزاى مر ستمكاران را يعنى كافران را إِلّا تَباراً مگر هلاكى بسختى نعوذ باللّه من ذلك

سوره الجنّ

مكّيه وّ هى ثمان وّ عشرون آيه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِيم ِقبل ازين مذكور شد در سوره احقاف كه گروهى از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم رسيد و استماع قرآن نموده ايمان آوردند ماوردى گويد كه آنحضرت ص سوره اقرأ ميخواند و ايشان نه تن بودند يا هفت تن سه از اهل نجران و چار از نصيبين و صاحب كشاف آورده كه از شيصيان بودند و ايشان اعظم و اكبر قبائل جن اند و عامه لشكر ابليس از ايشان است و آن گروه كه ايمان آورده بودند بميان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درين سوره از ان خبر داد كه قُل بگو اى محمّد ص أُوحِى َإِلَى ّوحى كرده شده بمن أَنَّه ُاستَمَع َآنكه شنيدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ گروهى كه از ده كمتر و از سه بيشتر بودند مِن َالجِن ِّاز گروه جن فَقالُوا پس گفتند چون بميان قوم رفتند كه اى قوم إِنّا سَمِعنا بدرستى كه ما شنوديم قُرآناً عَجَباً قرآنى شگفت يعنى چيزى عجب كه بكلام بشر نماند و كسى بر افشاى مثل آن قدرت ندارد يَهدِى راه مى نمايد إِلَى الرُّشدِ براستى و صواب و صلاح دين و دنيا فَآمَنّا پس گرويديم بِه ِبآن وَ لَن نُشرِك َو هرگز شرك نياريم و انباز نگيريم بِرَبِّنا بپروردگار خود أَحَداً يكى را از اصنام و ابالسه و غير آن چنانكه پيشتر شرك مى آورديم وَ أَنَّه ُتَعالى

و بـدرستی که بزرگ است جَدُّ رَبِّنا ملك آفریدگار ما یا برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صاحِبَةً زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَ لا وَلَداً و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر ع و عیسی اعتقاد کنند.

صفحه : ۱۳۰۳

وَ أَنَّه ُ کان َو بـدرستی که هست یَقُول ُ که میگوید سَفِیهُنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَی اللّه ِ بر خدای شَطَطاً سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وَ أَنّا ظَنَنّا و ما پنداشتیم أَن لَن تَقُول َالإِنس ُ آنکه نگویند آدمیان وَ الجِن ُّو جنیان عَلَی اللّه ِ کَذِباً بر خدای دروغی لا جرم هرچه سفیه ما می گفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم معلوم شد که دروغ بر خدای می بسته وَ أَنَّه ُ کان َو بـدرستیکه بودنـد رِجال ٌمِن َالإِنس ِ مردانی از آدمیان که در بعضی امکنه یَعُوذُون َ پناه گرفتندی بِرِجال ٍ مِن َ الجِن ِّ بمردانی از جنیان و آن چنان بوده که چون کسی به بیابان هولناك رسیدی گفتی پناه می برم بسید اینکه وادی از شر سفهای قوم او و اعتقاد او آن بودی که بدان استعاذه آن شخص سالم و مأمون بماند و اهل مکّه در مواطن هایله گفتندی اعوذ بحذیفه بن بدر من شر جن هذا الوادی فَزادُوهُم پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب اینکه استعاذه رَهَقاً کبر و سرکشی و جهل تا گفتند که بزرگی ما بمرتبه است که آدمیان بما پناه میجویند وَ أَنَّهُم و بدرستی که آدمیان یعنی کفّار ایشان ظَنُّوا گمان بردند کَما ظَنَنتُم همچنانکه شما گمان برده اید ای جن أَن لَن یَبعَث َاللّه ُ

آنکه بر نه انگیزد خدای أَحَداً یکی را از مردگان برای حساب و جزا وَ أَنّا لَمَسنَا السَّماءَ و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را او برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی درآییم فَوَجَدناها پس یافتیم آسمان را مُلِئَت پرکرده شد حَرَساً شَدِیداً از پاسبانان توانائی محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند وَ شُهُباً و از ستارگان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته وَ أَنّا کُنّا نَقعُدُ و بدرستی که ما بودیم که ما نشستیم مِنها از آسمان مَقاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمعِ برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَن یَستَمِعِ الآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون یَجِد می یابد لَهُ برای خود شِهاباً ستاره روشن و آتشبار رَصَداً نگاهدارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وَ أَنّا لا نَدرِی و بدرستیکه ما نمی دانیم أَ شَرٌّ أُرِیدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و بازداشتن ما از ان بِمَن فِی الأَرضِ بکسانیکه در زمین اند از آدمیان أَم أَرادَ بِهِم یا خواسته است بدیشان رَبُّهُم آفریدگار ایشان رَشَداً خیری و صلاحی.

صفحه : ۱۳۰۴

وَ أَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ و بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَ مِنّا دُونَ ذلِکَ و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان در خیر و شر کُنّا طَرائِقَ قِدَداً ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رحمه اللّه نقل کرده که چنانچه

در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجعه و رفضه و غیر ایشان در میان جنی نیز هستند وَ أَنّا ظَنَنّا و بدرستی که ما دانستیم أَن لَن نُعجِزَ اللّه َ آنکه عاجز نمی توانیم ساخت خدائرا هر جا که باشیم فِی الأَرض ِ در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را دران عاجز نمی توانیم کرد بواسطه سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت وَ لَن نُعجِزَه ُو عاجز نمی سازیم وی را هَرَباً از روی گریختن به اطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَ أَنّا و بدرستی که ما لَمّا سَمِعنَا الهُدی آنهنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان است آمَنّا بِه ِ گرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم که انس و جن را دعوت او فرا رسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده نظم داخل اندر دعوت او جن و انس تا قیامت امتش هر نوع و جنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه و خیل او همه فَمَن یُؤمِن پسر هر که بگرود بِرَبِّه ِ به آفریدگار خود فَلا یَخاف ُ بَخساً پس او نترسد بخسا از نقصان در جزای وی وَ لا رَهَقاً و نه از ستم برود نه از رسیدن عیب بدو وَ أَنّا مِنَّا المُسلِمُون َو بدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم و متدین بدین اسلام وَ مِنَّا القاسِطُون َو از

ما بیدادگرانند بر خود که شرک آرند و فرمان حق نبرند فَمَن أَسلَم َ پس هر که گردن نهد امر خدای را همچنانکه ما گردن نهاده ایم فَأُولئِک َ پس آن گروه گردن نهادگان تَحَرَّوا قصد کرده اند رَشَداً راه راست را و از ان راه بمقصد خواهند رسید وَ أَمَّا القاسِطُون َو اما ستمکاران که نگرویدند بحق فَکانُوا پس باشند لِجَهَنَّم َمر آتش دوزخ را حَطَباً هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انس افروخته می شود وَ أَن لَوِ استَقامُوا و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکّه عَلَی الطَّرِیقَهِ بر راه راست یعنی ایمان آرند لَأَسقَیناهُم هر آئینه بدهیم ایشانرا ماءً غَدَقاً آبی بسیار بعد از قحط و تنگ سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم و ازین بزرگ تر و بسیارتر نعمتی نیست و جمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشانرا بسعت معیشت سر افراز گردانیم.

صفحه : ۱۳۰۵

لِنَفتِنَهُم تا بیازمائیم ایشان را فِیه ِ در ان زندگانی که بوظائف شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند وَ مَن یُعرِض و هر که اعراض کند عَن ذِکرِ رَبِّه ِ از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاسداری نکند یَسلُکه ُ درآرد او را خدای عَذاباً صَعَداً در عذابی سخت که فرح و راحت درو نبود وَ أَن َّالمَساجِدَ و دیگر وحی بمن آمده که مسجدها لِلّه ِ مر خدای راست و خاص است بدو فَلا تَدعُوا پس مخوانید در ان مَع َاللّه ِ با خدای أَحَداً یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و

صوامع خود عزیز ع و مسیح علیه السلام را بالوهیت یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لك الا شریکا هو لك و گفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین ص است بقوله جعلت لی الارض مسجدا و طهورا پس در هیچ بقعه و قطع از زمین با یاد خدای دیگری نیکو نباشد رباعی دل را بجز از یاد خدا شاد مکن با یاد وی از کس دگری یاد مکن دل خانه کعبه است ویران مگذار و آنرا بجز از یاد وی آباد مکن وَ أَنَّه لَمّا قام و بدرستیکه آنهنگام که برخاست عَبدُ اللّه بنده خدای یعنی محمّد ص صلی اللّه علیه و سلّم در بطن نخله یَدعُوه میخواند خدای را و نماز میگذارد و جن قراءت او می شنودند کادُوا یَکُونُون نزدیک بود که باشند جن عَلَیه لِبَداً بر وی چسپندگان از غایت شوق و ازدحام دور آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد اللّه گفته نکتهای بسیارست و در آثار آمده است که آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه شرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت ص قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت بر آن نبوده لا جرم در وقت عروج آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بر منازل ملکی با اینکه اسم مذکور شد که سبحان اللّه الذی اسری بعبده و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده نظم ای بنده شعار بندگی دوست کز جمله بندگان گزین اوست دادند

ز بندگیش راهی کان راه ندیده هیچ شاهی کفار مکّه مر آنحضرت را صلی اللّه علیه و سلّم گفتند عجب کاری در پیش گرفته و در بزرگ مهلکه شروع نموده ازین مهم برگردد ازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیت آمد که قُل بگو با مشرکان که بهر حال که هست إِنَّما أَدعُوا جز اینکه نیست که میخوانم یعنی می پرستم رَبِّی پروردگار خود را وَ لا أُشرِکُ بِهِ و انباز نمی گیرم بدو أَحَداً هیچ یکی را قُل إِنِّی لا أَملِکُ بگو بدرستی که من مالك نیستم لَکُم برای شما ضَرًّا دفع ضرری را وَ لا رَشَداً و نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش پروردگارست قُل إِنِّی بگو بدرستی که من لَن یُجِیرَنِی زنهار ندهد مرا و در پناه نگیرد مِنَ اللّهِ از عذاب خدای تعالی أَحَدٌ هیچ یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد وَ لَن أَجِدَ و نیابم هرگز مِن دُونِهِ بجز وی مُلتَحَداً پناهی که روی بدان آرم.

صفحه : ۱۳۰۶

إِلّا بَلاغاً لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت است شما را مِنَ اللّهِ از نزد خدای وَ رِسالاتِهِ میرسانم پیغامهای فرستاده وی وَ مَن یَعصِ اللّهَ و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش وَ رَسُولَهُ و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر اوراست نارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خالِدِینَ فِیها جاویدان باشند دران أَبَداً همیشه بی خلاصی از ان و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حَتّی إِذا رَأَوا تا وقتی که

به بيننـد ما يُوعَـِدُون۔ آنچه وعـده داده شـده انـد در دنيا مثل واقعه بـدر يا در آخرت فَسَـيَعلَمُون۔ پس زود باشد كه بدانند چون عذاب موعود به بينند كه از گروه مومن و كافر مَن أَضـعَف ٗ كيست ضـعيف تر ناصِـراً از جهت يار وَ أَقَل ٗ عَدَداً و كيست كمتر از روى عدد و معلوم ميشود كه ناصر كه قوى تر است و بيشتر و يار كه ضعيف تر است و كمتر كفار بعد از استماع اينكه آيت گفتنـد آيا اينكه موعود كى خواهد بود آيت آمد كه قُل بگو آنچه وعده كرده اند راست و درست است ليكن وقت آن بر من مخفى است إِن أَدرِى نميـدانم أَ قَرِيب ٌ آيا نزديك ست ما تُوعَـِدُون۔ آنچه وعـده داده شـده ايـد از عذاب أَم يَجعَل ٗ لَه ٗ رَبِّى يا مقرر كرده است خـداى من مر او را أَمَـِداً زمانى دور عالِم ٗ الغَيب ِ اوست داننده پوشـيدها فَلا يُظهِرُ پس آشـكارا نسازد و مطلع نگرداند عَلى غَيبِه ِ بر غيبى كه مخصوص است بعلم او أَحَداً يكى را إِلّا مَن ِ ارتَضـى مگر آنرا كه پسـندد مِن رَسُول ٍ از فرستاده خود را بر بعضـى از ان اطلاـع دهـد تـا معجزه وى بود مراد ازين رسول محمّـد است صـلى اللّه عليه و سـلّم فَـإِنَّه ٗ يَسـلُك ٗ پس بدرستى كه در مى آرد خداى يعنى ميسازد مِن بَين ِ يَدَيه ِ از پيش روى آن رسول پسـنديده عليه السلام وَ مِن خَلفِه ِ و از عقب وى رَصَـِداً نگهبانان از ملائكه كه ويرا پاس ميدارنـد لِيَعلَم۔ تا بدانـد نبى ٭ موحى اليه أَن قَد أَبلَغُوا آنكه برسانيدنـد جبرئيل عليه السلام و ملائكه كه بوقت نزول وحى با وى مى باشند رِسالات ِ رَبِّهِم فرستاده هاى پروردگار خود را

بی تغییر و تبدیل وَ أَحاطَ و فراگرفته است علم خدای و شامل شده بِما لَدَیهِم بآنچه نزدیک رسل و ملائکه وَ أَحصی و شمرده است کُل َّشَی ءٍ همه چیزیرا عَدَداً از روی عدد تا آنکه قطره های باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه را میداند مراد کمال علم است بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دائره علم او خارج نیست بیت هر چه دانستنی است در دو جهان نیست از علم شاملش پنهان.

صفحه : ۱۳۰۷

سوره المزّمّل

مکّیه وّ هی عشرون آیه- بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده اند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم در مبدأ بعث نماز گزاردی و بگلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه رضی اللّه عنها منقول است که آن مثل چادری بوده چهارده ذراع نصفی بر بالای ما بودی و نیمی رسول علیه الصلوه و السّلام پوشیدی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا أَیُّهَا المُزَّمِّلُ ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند زمل بمعنی حمل ست یعنی ای بردارنده بار نبوّت قُمِ اللَّیلَ برخیز بشب یعنی بنماز إِلّا قَلِیلًا مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مقادیر ثلثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرمود که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نِصفَهُ نیم شب است أَوِ انقُص یا کم کن مِنهُ از نیمه شب قَلِیلًا اندکی تا بثلث بازآید و ازین کمتر نشاید أَو زِد یا زیاده کن عَلَیهِ بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت اینکه باشد وَ رَتِّلِ القُرآنَ و بتانّی و شمرده بخوان قرآن را

یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرتِیلًا روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رضی اللّه عنه، نقل کرده اند که مراد بترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف إِنّا سَنُلقِی بدرستی که زود باشد که ما وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَیکَ بر تو قَولًا ثَقِیلًا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل در ان بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشدّ صورتهای وحی بود که آن سرور صلی اللّه علیه و سلّم مثل آواز!!! صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فراگرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج می نمود و ازین جهت در انحال ثقلی تمام بسید انام میرسد چنانچه از عائشه رضی اللّه عنها منقول است که در روزی که سر ما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی برو فرود می آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی گل گونش برافروختی مصرعه بسان گل که بصحن چمن برافروزد و در بحر

الحقائق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال اللّه تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمال دارد چه متصدق و مطابق همه است که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارت است بجامعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید نظم حمل چنین بار بمقدار تست کار کسی نیست که اینکه کار تست کس نتواند زدن اینجا نفس قوت اینکه کار تو داری و بس إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیلِ بدرستی که ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا قیام بشب هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد بیت خاموش شده عالم بشب تا چست باشی در طلب زیرا که بانگ عربده تشویش خلوت گاه تست وَ أَقْوَمُ و راست تر است قِیلًا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب صواب تر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشته الیل گفته اند که میان مغرب و عشا است یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عائشه رضی اللّه عنها که ناشته آن باشد. که از خواب برخیزد.

إِنَّ لَکَ بدرستی که مر

ترا فِی النَّهارِ در روز سَبحاً طَوِیلًا آمد و شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه بادای تهجد اولی باشد وَ اذکُرِ اسم َرَبِّکَ و یاد کن نام پروردگار خود را باسمای حسنی او را بخوان وَ تَبَتَّل و بریده شو از خلق و توجه کن إِلَیه ِبسوی او بعبادت تَبتِیلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی اللّه مجرد ساز و بهمگی روی بدو آر فرد دل درو بند بغیرش بگسل هر چه جز اوست برون کن از دل رَب ُّالمَشرِق ِوَ المَغرِب ِبدل است از رَبِّکَ یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است لا إِله َهیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذه ُ پس فراگیر او را وَکِیلًا کارساز خود و مهمات با او گذارد وَ اصبِر و صبر کن عَلی ما یَقُولُون َبر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات وَ اهجُرهُم و ببر از ایشان هَجراً جَمِیلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر اینکه حکم بآیت قتال منسوخ است وَ ذَرنِی وَ المُکَذِّبِین َو بگذار مرا با مکذبان أُولِی النَّعمَهِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَ مَهِّلهُم و مهلت ده ایشانرا قَلِیلًا مهلتی اندک یعنی در اندک زمانی مکافات و هم ایشانرا بر تکذیب امام زاهد رح آورده اند که میان نزول اینکه آیت و حرب بدر و هلاکت سرداران عرب نبوده مگر اندک وقتی إِن َّلَدَینا بدرستی که نزدیک ما است در آخرت برای دشمنان دین أَنکالًا بندهای

گران که بـدان مقیـد شونـد وَ جَحِیمـاً و آتشـی بزرگ افروخته که در ان بسوزنـد وَ طَعاماً ذا غُصَّهٍ و خوردنی با صـفت در گلو گرفتنی یعنی در حلق گیرد چون ضریع و زقوم وَ عَذاباً أَلِیماً و عذابی دردناك غیر ازینها که کنه آنرا نشناسد مگر خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول اینکه آیت حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم بیهوش شده بیفتاد و گفت که اینکه وعده ها راست شود یَوم َ تَرجُف ُالأَرض ُروز که بلرزه درآیـد زمین وَ الجِبال ُو بجنبد کوهها وَ کانَت ِ الجِبال ُو گردند کوههای با عظمت کَثِیباً تلهای ریگ مَهِیلًا پراگنـده یعنی کوههای سـخت چون ریگ روان شونـد از هیبت آنروز إِنّا أَرسَـلنا بـدرستی که فرستادیم ما إِلَیکُم بسوی شما ای اهل مکّه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم شاهِداً عَلَیکُم گواه بر اقوال و افعال شمـا یعنی در قیـامت گواهی دهـد بر اجابت دعوت او و امتناع از ان کَما أَرسَـلنا همچنانکه فرسـتادیم إِلی فِرعَون َ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام را.

صفحه : ۱۳۰۹

فَعَصـی پس عاصـی شـد فِرعَون ُالرَّسُول َ فرعون در ان پیغمـبر و اجـابت دعوت او نکرد فَأَخَذناه ُپس گرفتیم او را أَخـذاً وَبِیلًا گرفتنی سـخت یعنی بـآبش غرق کردیم و از راه آب بآتش بردیم تهدیـد کفار قریش درین آیت منـدرج است فَکَیف َ تَتَّقُون َ پس چگونه نگهداریـد ای مشـرکان نفسـهای خود را إِن کَفَرتُم اگر بمانیـد بکفر خود یَوماً از عذاب روزی که هول آن یَجعَل ُ الوِلدان َ گرداند کودکان را شِیباً پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه

بسیاری انـدوه آدمی را زود پیر گردانـد و میشایـد که مبـالغه باشـد در درازی آن روز السَّمـاءُ آسـمان مُنفَطِرٌ بِه ِ شـکافته شـود بسختی و هیبت آن روز کان َوَعدُه ُهست وعده خدای تعالی بحدوث اینکه وقائع و وقوع اینکه حوادث مَفعُولًا بودنی إِن َهذِه بـدرستی که اینکه آیتها تَـذکِرَةٌ پندی و عبرتی است فَمَن شاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ فراگیرد إِلی رَبِّه ِ بقرب آفریدگار خود سَبِیلًا راهی بـدین موعظه آورده اند که بعد از نزول آیت قم الیل الا قلیلا حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و سلّم و صـحابه رض شبها برخاسـتندی و چون مقادیر نصف و کمتر از ان و بیشتر از ان مشتبه بودی از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نبوده باشـد تا روز نماز گزاردنـدی تا بحـدیکه قـدم مبارک آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سلّم ورم کرد و نحافت بر جسد همایونش غالب شـد و منکران خـدای امّا هـذا فقـد شـقی فی ربه درافکندنـد حق سـبحانه تعالی بعـد از یک سال آن بار گران از مومنان برداشـته آیت فرسـتاد که إِن َرَبَّک َبدرستی که پروردگار تو یَعلَم ُمیداند أَنَّک َتَقُوم ُآنکه تو برمی خیزی در شب برای نماز أَدنی کمتر مِن ثُلُثَی ِاللَّیل ِاز چار دانگ شب وَ نِصفَه ُو نماز میگذاری نیمه شب وَ ثُلُثَه ُو سه یکی از وی وَ طائِفَةٌ و برمیخیزند بهمین منوال گروهی مِن َالَّذِین َمَعَک َاز آنانکه با تواند از اصحاب تو وَ اللّه ُو خدای تعالی یُقَدِّرُ اللَّیل َوَ النَّهارَ اندازه میکند شب و روز را او میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِم َداند خدای

أَن لَن تُحصُوه ُ آنكه طاقت نداريد تقدير اوقات را و نگاه نميتوانيد داشت- فَتاب َ عَلَيكَم پس باز گشت بشما بعفو و تخفيف در رخصت فرمود در ترک قيام مقدر فَاقرَؤُا پس بخوانيد ما تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِن َ القُرآن ِ از قرآن مراد آنست که بگذاريد آنچه ميسر شود شما را از نماز شب عَلِم َ أَن سَيَكُون ُ داند خداى تعالى آنكه باشند مِنكُم از شما.

صفحه : ۱۳۱۰ مَرضى بيماران وَ آخَرُون َ يَضرِبُون َ و ديگران که سفر کنند فِي الأَرض ِ در زمين يَبتَغُون َ مى طلبند مِن فَضل ِ اللّه ِ از فضل و کرم خداى تعالى يعنى تجارت مى نمايند و از وجوه حلال کسب ميکنند وَ آخَرُون َ يُقاتِلُون َ و ديگران که کارزار مى کنند فِي سَبِيل ِ اللّه ِ در راه خداى و بيماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادير آن لا جرم از شما تخفيف فرمود فَاقرَؤُا ما تَيَسَّرَ پس بخوانيد آنچه ميسّر شود مِنه ُ از قرآن در نماز و اينکه امر بر سبيل فريضه است و گفته اند قرآن بخوانيد در غير نماز و اينکه امر بطريق مندوب و استحباب است و در مقدارى که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده و آن سه آيت ست يا دو صد يا دويست يا ختم در هر ماهى و در حديث عبد اللّه بن عمر رضى اللّه عنه هست که حضرت رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلّم ويرا فرمود که ختم قرآن بخوان در هر ماهى گفت يا رسول اللّه در خود قوتى مى يابم يعنى زودتر ميتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در

بیست شب و باز گفت مرا قوّت زیاده هست فرمود که در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رح باسناد خود از انس رضی اللّه عنه نقل میکند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمانبرداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقراءت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ و بپای دارید نماز مفروضه را وَ آتُوا الزَّکاهَ و بدهید زکوه واجبه را وَ أَقرِضُوا اللّه َو قرض دهید خدای را قَرضاً حَسَناً قرض نیکو اشارت است بانفاقات مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن وَ ما تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنفُسِکُم برای نفسهای خود مِن خَیرٍ از نیکی تَجِدُوه ُبیابید آنرا عِندَ اللّه ِنزدیک خدای بیت برگ عیش بگور خویش فرست- کس نیارد ز پس تو پیش فرست هُوَ خَیراً او بهتر است وَ أَعظَم َو بزرگتر أَجراً از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفصد و از ان نیز بیشتر یا بغیر حساب وَ استَغفِرُوا اللّه َطلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال إِن َاللّه َغَفُورٌ بدرستی که خدا آمرزگار است بندگان را- رَحِیم ٌمهربان بر ایشان که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشترست.

صفحه : ۱۳۱۱

سوره المدّثر

مکّیه وّ هی ست ّوّ خمسون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِجابر بن عبد

اللّه رضی اللّه عنه، نقل میکند از حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملك که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه بازگشتم و گفتم مرا پوشانید جامها بر من بپوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه درپوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت ست یعنی ای لباس رسالت در برافکنده قُم برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای بادای مراسم نبوت فَأَنذِر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وَ رَبَّكَ فَكَبِّر و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّر و جامهای خود را پاك ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترك عادات ایشان و مرتضی علی رضی اللّه عنه، فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند پاك کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابك عن الدنس تخط بمدد اللّه فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرك تا بهره مند گردی بمدد و تائید خدای

در هر نفسی گفتم یا رسول اللّه ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبّت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را شناسد در نظری همه چیز خرد نماید و هر که خدای را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید ازینجا دانستم معنی قول خدای را و ثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی وارش از لوح خشم و شهوت دور تا بپاکیزگی شوی مشهور وَ الرُّجزَ فَاهجُر و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش وَ لا تَمنُن تَستَکثِرُ و عطا مده تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل خود تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَ لِرَبِّکَ فَاصبِر و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در جنب موارد قضا برای خدا صابر باش فَإِذا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِی النّاقُورِ در صور یعنی نفخه ثانیه که اثرش بعث است فَذلِکَ پس آن دمیدن یَومَئِذٍ در آن روز یَومٌ عَسِیرٌ نشانه روز دشوارست.

صفحه : ۱۳۱۲

عَلَی

الکـافِرِین َ بر ناگرویـدگان غَیرُ یَسِیرٍ نه آسـان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شـدت در آن روز عام بود اما حق سـبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مومنان بردارد و با کافران بمانـد و در حساب با ایشان مناقشه کنـد در وی ایشان سـیاه گردد و نامهای اعمال بـدست چپ ایشان دهـد آورده انـد که ولیـد مغیره لعنه اللّه از حضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم فواتـح سوره حم و مـومن شـنیده بمیـان قوم بازآمـده و گفت بخـدای که حالاـ از محمّـد ص کلاـمی شـنیدم که سـخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی و عـذوبتی هست که هیـچ سـخن را نباشـد و بر وی طراوت و تازگی است که هیـچ حـدیثی را نبود اعلای اینکه نهال اقبـال مثمر ثمرات سـعادات کلّیه و اسـفل اینکه شـجره طیبه بعروف فضائل و حکم علیّه سـمت اسـتحکام تمام پـذیرفته و اینکه کلاـم غالب آیـد و مغلوب نگردد و از بلنـدی به پستی نگرایـد قریش بعـد از اسـتماع اینکه سـخن گمان بردنـد که ولیـد ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سـخنان در حمیت جاهلیه آورد تا قرآن را سـحر گفت و آن سـخن بحضـرت پیغمبر صـلی اللّه علیه و سلّم رسـیده بغـایت ملـول گشت و حق سـبحانه آیت فرسـتاد که ذَرنِی بگـذار مرا وَ مَن خَلَقت ُو آنکه آفریـده ام او را وَحِیـداً تنها بی مال و ولـد و بی انصار و اعوان قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وَ جَعَلت ُلَه ُو دادم مر او را مالًا مَمدُوداً مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار

دینار بود و میان مکّه و طائف اشتر و اسپ و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و امای او در شمار نمی آمد وَ بَنِین َشُهُوداً و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب وجه معاش محتاج سفر نبودند و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان خالد و عمار و هشام رض ایمان آوردند وَ مَهَّدت ُلَه ُ و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست تَمهِیداً گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُم َ یَطمَع ُو پس طمع میدارد أَن أَزِیدَ آنکه زیاده میکنم عطیات خود را در باره وی کَلّا نکنم چنین و نعم خود را بر وی افزون نسازم إِنَّه ُکان َبدرستی که او هست لِآیاتِنا مر آیتهای کلام ما را عَنِیداً منکر و در ان ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول اینکه آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاده فرزندانش ازو برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا و هلاک شد سَأُرهِقُه ُزود باشد که در رسانم او را صَعُوداً بصعود و آن کوهی است از آتش بهفتاد سال بر بالای آن رسند و فی الحال که بذروه آن رسند باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن صخره ایست ملساء در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا

بر آنجا رود اینکه وعید عظیم برای ولید جز او سزاست إِنَّه ُفَكَّرَ بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وَ قَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چه گوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمّد ص را مجنون میگوئید و بیقین میدانید که عقل او کامل است و دیوان را برو دست نیست و خیال می بندید که او کاهن است و امارت کهانت ازو ظاهر نمی شود و گمان می برید که کذاب ست و هرگز بکذب متهم نبوده و می پندارید که شاعر است و سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحرست آیت آمد فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد صفحه : ۱۳۱۳

ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيفَ قَدَّرَ چگونه اندزه گرفته ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرّتی دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در ان یا در حضرت پیغمبر نگریست و روی ترش کرد وَ بَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق کراهیت یا بخندید ثُمَّ أَدبَرَ پس روی گردانید از حق یا از پیغمبر بر حق وَ استَكبَرَ و گردنکشی کرد از متابعت او فَقالَ پس گفت إِن هذا نیست اینکه که محمّد میگوید إِلّا سِحرٌ يُؤثَرُ مگر جادوی که تعلیم گرفته شود از سحره إِن هذا نیست اینکه إِلّا قَولُ البَشَرِ

مگر سخن آدمی ابا فکیهه و حبر و یسار سَأَصلِیهِ زود باشد که درافکنم ولید را سَقَرَ در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقرست وَ ما أَدراکَ ما سَقَرُ و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لا تُبقِی آتشیکه باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اجزای او را وَ لا تَذَرُ دوست بازندارد دیگر باره تا نسوزد لَوّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلبَشَرِ مر پوست کافران را که عَلَیها بر ان آتش تِسعَةَ عَشَرَ نوزده ملك یا نوزده صف از ایشان موکل باشند در تبیان از بن عازب رضی اللّه عنه، روایت کرد که گروهی از یهود سؤال کردند حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را از خزنه دوزخ آن حضرت دوبار باصابع یدین اشارت فرمود و در کرّت دویم ابهام یمنی را امساك کرد و اینکه آیت در تصدیق آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم نازل شد و یهود مسلم داشتند که اینکه سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص اینکه عدد مفسّران و مذکّران تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعه اکثر آحاد است و عشر اقل عشرات پس اینکه عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده است که بعد از نزول اینکه آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه از نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما آنها را دفع نتواند کرد ابو الاسد

بن کلـده بن خلف الجمحی گفت من هفـده را کفـایت کنم ده را به پشت و هفت را بشـکم و شـما دو باقی را کفایت کنیـد و روایتی آنست که گفت من در پیش شـما بر صراط بروم و ده را بر دست راست و نه را بچپ دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت درآییم آیت آمـد که وَ مـا جَعَلنـا و ما نگردانیـده ایم أَصحاب َالنّارِ خازنان دوزخ را إِلّا مَلائِکَةً مگر فرشـتگان که قوی ترین خلق اند و در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالك است و با او هژده تن اند و چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانه های آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشـان مسـافت سـیر یـک ساله باشـد یکی از ایشان بیکـدفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهـد بیفگنـد و ذکر ملائکه برای دفع سـخن کلـده است تـا بدانـد که ایشـان ملائکه انـد نه بشـر یعنی او میگویـد که من همه را کفایت می کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَ ما جَعَلنا و نساخته ایم عِدَّتَهُم شـمارههای ایشان که نوزده اند إِلّا فِتنَةً مگر عددی اندک که سـبب فتنه باشد لِلَّذِین َکَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی اسـتهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِیَستَیقِن َالَّذِین َ و تا بیگمان شوند آنانکه أُوتُوا الکِتاب َداده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریت است وَ یَزدادَ الَّذِین َآمَنُوا و

تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند إِيماناً گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب.

صفحه : ۱۳۱۴

وَ لا یَرتاب ٔالَّذِین ٔو تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الکِتاب ٔعطا کرده شده اند بتوریت وَ المُؤمِنُون ٔو گرویدگان از اهل اسلام در ان عدد وَ لِيَقُول ٔالَّذِين ٔو تا بگویند آنانکه فِی قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَرَض ٌبیماری شک و نفاق است وَ الکافِرُون ٔو بگویند ناگرویدگان که ما ذا أَرادَ اللّه ُچه چیز خواسته است خدای بِهذا مَثَلًا بدین عدد که غریب ست از روی مثال کَذلِک ٔهمچنین یُضِل ُّاللّه ُدر ضلالت فرو میگذارد خدای مَن یَشاءُ هرکرا خواهد وَ یَهدِی و راه می نماید مَن یَشاءُ هرکرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمّد از نوزده یار و مددگار بیش ندارد و حق سبحانه فرمود وَ ما یَعلَم ُو نمیداند جُنُودَ رَبِّک ٔلشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که ممد و معاون پیغمبر ص اویند إِلّا هُوَ مگر او که عالم است بهمه معلومات وَ ما هِی ٔو نیست اینکه سقر یا عده خزنه یا اینکه سوره إِلّا ذِکری مگر پندی لِلبَشَرِ برای مردمان کَلّا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد وَ القَمَرِ و سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته است وَ اللَّیل ِو بحرمت شب إِذ أَدبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص إذ بی الف خواند ادبر بصیغه ماضی از إدبار یعنی بشب که چون برود از پس روز وَ الصُّبح ِإِذا أَسفَرَ و سوگند بصبح چون روشن گرداند عالم را إِنَّها بدرستی که درکه سفر لَإِحدَی الکُبَرِ یکی

از درکات بزرگ دوزخ است نَذِیراً گردانیده ایم او را چیزیکه بدان بیم کنند آدمی را در لباب آورده که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را می فرماید قم نذیرا برخیز بیم کننده لِلبَشَرِ مر آدمیان را تا بتو پند گرفته از گناه بپرهیزند لِمَن شاءَ بدل است از بشر یعنی تو نذیری و بقول اوّل دوزخ نذیر است مر آنکس را که خواهد مِنکُم از شما أَن یَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر و طاعت أَو یَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از شرک و معصیت یعنی همه طوائف را پنددهنده است کُلُّ نَفسٍ هر نفسی بِما کَسَبَت رَهِینَهٌ بآنچه کرده است از کردار خود در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بر ان إِلّا أَصحابَ الیَمِینِ مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه.

صفحه : ۱۳۱۵

فِی جَنّاتٍ در بوستانهائی یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ یَتَساءَلُونَ می پرسند عَنِ المُجرِمِینَ از احوال مشرکان و میگویند ما سَلَکَکُم چه چیز آورد شما را فِی سَقَرَ در دوزخ قالُوا مجرمان گویند در جواب لَم نَکُ نبودیم ما در دنیا مِنَ المُصَلِّینَ از نمازگذارندگان یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم وَ لَم نَکُ و نبودیم که بمال زکوه نُطعِمُ المِسکِینَ طعام دهیم درویشان را وَ کُنّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و بغیبت وی مشغول شدیم مَعَ الخائِضِینَ با شروع کنندگان در ان وَ کُنّا نُکَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم بِیَومِ الدِّینِ بروز

جزا و بـاور نمی داشتیم حَتّی تـا وقتی که أَتانَـا الیَقِین ُ آمـد بمـا مرگ و مقـدمات او و بهمان حال بمردیم فَما تَنفَعُهُم پس سود نکنـد ایشـانرا شَـفاعَةُ الشّـافِعِین َ شـفاعت همه شافعان بتقـدیری که ایشانرا شـفاعت کننـد و اینکه خود محال است فَما لَهُم پس چیست مر ایشانرا که پیوسـته عَن ِ التَّذکِرَهِ مُعرِضِین َ از قرآن یا مواعظ آن در حالتی که اعراض کنندگان اند کَأَنَّهُم گویا ایشان حُمُرٌ خران وحشـی انـد مُستَنفِرَةٌ فَرَّت رمنـدگان که گریخته باشـند مِن قَسوره از شـیر یـا از صـیّاد یـا از ریسـمان دام یا از مردم تیرانـداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران ازینها میگریزنـد ایشان از اسـتماع قرآن میگریزند زیرا که گوش سـخن شنوا و دل پندپـذیر ندارنـد کمـا اشـار الیه فی المثنوی مثنوی از کجا اینکه قوم و پیغام از کجا از جماد ای جان کجا باشـد رجا فهمهـای کهنه و کوته نظر صـد خیـال بـد درآرد در فکر راز جز بـا رازدان انباز نیست راز انـدر گوش منکر راز نیست از کلبی منقول است که مشـرکان گفتنـد یـا محمّـد؟ بما رسـیده است که در بنی اسـرائیل هر که گناهی کردی بشب بامـدادان صـحیفه یـافتی گنـاه او و کفـارت آن در وی نوشـته برای مـا مثل آن چیزی بیار یا گفتنـد ما بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسـمان و در وی مکتوب باشـد که اینکه نامه است از خدای بفلان کس باید که متابعت بکند محمّد را آیت آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا

نمی گروند بدان بَل یُرِیدُ بلکه میخواهد کُلِّ امرِئٍ هر مردی مِنهُم از ایشان أَن یُؤتی آنکه داده شود صُحُفاً نامها مُنَشَّرَةً سرگشاده و بی مهر و در ان نوشته که ای فلان پیروی کن محمّد ص را کَلّا ندهند ایشانرا اینکه صحیفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع از ایتای صحیفه است بَل لا یَخافُونَ الآخِرَةَ بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت کَلّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذکِرَةٌ پندست و یادکردن.

صفحه : ۱۳۱۶

فَمَن شاءَ ذَکَرَهُ پس هر که خواهد که پند گیرد بدو پند گیرد بآن وَ ما یَذکُرُونَ و یاد نکنند او را إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند هُوَ أَهلُ التَّقوی اوست سزاوار از انکه ازو ترسند وَ أَهلُ المَغفِرَةِ و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سوره القيمه

مکّیه وّ هی اربعون آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ - لا أُقسِمُ لای نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی این ست که هر آئینه سوگند میخورم بِیَومِ القِیامَةِ بروز رستخیز وَ لا أُقسِمُ و البته سوگند یاد میکنم بِالنَّفسِ اللَّوّامَةِ بنفس ملامت کننده و مراد نفس متّقیه است که نفس مقصّره را ملامت میکند بتقصیر طاعت در قیامت یا نفسی که خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات خود و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم ست مر نفس امّاره را جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم را از

احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت ص را گفت که اگر آن روز را معاینه بینم باور نکنم آیا اینکه استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شود آیه آمد أَ یَحسَب ُالإِنسان ُآیا می پندارد آدمی یعنی عدی بن ربیعه أَلَّن نَجمَع َآنکه جمع نخواهیم کرد عِظامَه ُاستخوانهای پراگنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب آنست بَلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را که قادِرِین َتوانائیم عَلی أَن نُسَوِّی َبر آنکه راست کنیم بَنانَه ُسرهای انگشتان او را یعنی سلامیّات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بَل یُرِیدُ الإِنسان ُبلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِیَفجُرَ آنکه دروغ گوید أَمامَه ُبآنچه او را در پیش است از بعث و حساب یَسئَل ُمی پرسد باستهزا که أَیّان َکی خواهد بود یَوم ُالقِیامَهِ روز رستخیز فَإِذا بَرِق َالبَصَرُ پس چون خیره شود چشم وَ خَسَف َالقَمَرُ و تیره گردد ماه وَ جُمِع َالشَّمس ُوَ القَمَرُ و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افگند.

صفحه : ۱۳۱۷

یَقُول ُالإِنسان ُمیگوید آدمی یعنی کافر مکذّب یَومَئِذٍ در ان روز أَین َالمَفَرُّ کجا است جای گریختن کَلّا نیست مفرّی لا وَزَرَ پناه گاهی نباشد کافرانرا إِلی رَبِّک َبسوی پروردگار تست یَومَئِذٍ المُستَقَرُّ در آنروز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقر هر کس از اهل بهشت و دوزخ مقرر کند یُنَبَّؤُا الإِنسان ُخبر کرده شود آدمی یَومَئِذٍ در ان روز بِما قَدَّم َبآنچه پیش فرستاده است از اعمال وَ أَخَّرَ و آنچه باز پس داشته است از اموال شیخ

الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی به جرأت و مال از پس بگذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند که ما عندکم ینفد و ما عند اللّه باق رباعی گر همه مال صرف راه کنی گنج داری و گر نه آه کنی گر فرستی ز پیش به باشد که بحسرت ز بس نگاه کنی بَل ِ الإنسانُ بلکه آدمی عَلی نَفسِه ِ بر نفس خود بَصِیرَةٌ خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و گواه ست بر افعال و اقوال خود وَ لَو أَلقی و اگرچه القا کند مَعاذِیرَه ُ عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد بدانچه مقدورست در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغین و حیلهای باطل خود را خواهد دانست- بیت چه چندین عذرانگیزی و چندین حیله سازی چو میدانم که میدانی و میدانی که میدانم إبن عباس رضی اللّه عنه، فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی بر سیّد انام علیه الصلوه و السلام خواندی آنحضرت بزبان خود با وی میخواند تا فراموش نکند آیه آمد که لا تُحَرِّك مجنبان بِه ِ بقرآن لِسانَک َ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعجَل َ تا تعجیل کنی بِه ِ بحفظ یا اخذ وی إِن َّ عَلَینا بدرستی که بر ما است جَمعَه ُ گردآوردن او در دل تو تا تو یاد گیری وَ قُرآنَه ُ و بر ما است اثبات قراءت آن بر زبان تو فَإِذا قَرَأناه ُ پس چون بخوانیم آن را بزبان جبرئیل بر تو فَاتَّبع پس پیروی کن قُرآنَه ُ خواندن او را و تامل فرما

در ان ثُم َّ إِن َّ عَلَینا پس بـدرستی که بر ما است بَیانَه ُ روشن کردن آنچه مشـکل باشـد از ان بر تو کَلّا نه چنان است ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بَل تُحِبُّون َ العاجِلَهَ بلکه دوست میدارید شـما دنیای شـتاب کننده را وَ تَذَرُون َ الآخِرَهَ و دوسـت بازمی داریـد آخرت پاینـده را و کار برعکس می باید وُجُوه ٌ رویها یَومَئِذٍ در ان روز که قیامت است ناضِرَهٌ تازه و تابان باشـد یعنی وجوه انبیاء علیهم السلام و مومنان.

صفحه : ۱۳۱۸

إِلی رَبِّها بخداوند خود ناظِرَهٌ نگرنده باشـند از روی عیان بیحجاب إبن عمر رضـی اللّه عنه، گفت که حضـرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که فروترین اهـل بهشت آنکس است که نظر کنـد بباغها و نعمتها و زنان و خـدمتگاران خود و تا هزار ساله راه آنانرا به بینـد و گرامی ترین نزدیک خـدا آن کسـی است که نظر کنـد بوجه الهی بامـداد و شـبانگاه یعنی بمقـدار آن پس اینکه آیت برخواند که وُجُوه ٌ یَومَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ آورده اند که اوراد هر یک از اوتادان اینکه کلمات است اللهم انی اسئلك النظر الی وجهك الكريم بيت هر کس به بهشت آرزوی دارد عاشق جز آرزوی دیـدار نـدارد وَ وُجُوه ٌ یَومَئِذٍ و رویها در آنروز باسِرَهٌ ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تَظُن ُّ گمان بری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی بیقین دانـد أَن یُفعَل َ آنکه رسـیده خواهـد شـد بِها بـدو فاقِرَهٌ بلائی و رنجی که مهرهای پشـتش بشـکند کنایت است از نزول عذاب عظیم برو و بقول اصح آن بلای حجاب است از رویت رب

الاربـاب مصـرع که از فراق بتر در جهـان بلای نیست كَلّا نه چنان است که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شـد إِذا بَلَغَت ِ چون برسـد روح التَّراقِی َ باسـتخوانهای سـینه و گردن وَ قِیل َ و گفته شود یعنی کسان محتضـر یا ملائکه گویند مَن راق ٍ کیست افسون کننـده و شـفادهنده وَ ظَن َ أَنَّه ُ و یقین کند محتضـر الفِراق ُ که آنچه بدو نازل شده بسـبب جدائی است از دنیا و ملاذ آن وَ التَفَّت ِ السّاق ُ آخرت و پیچـد ساق محتضـر بِالسّاق ِ بساق او یعنی پاهای او از هول مرگ در هم پیچد و حرکت در ان نمانـد یا جمع شود شـدت موت بشدّت آخرت إِلی رَبِّک َ بسوی جزای پروردگار تو یَومَئِذٍ المَساق ُ آن روز بازگشت باشـد همه کس را اغلب مفسران برانند که ابو جهل لعین را شدّت معادات با سید المرسلین علیه افضل الصلوه و التسلیم واقع بود و در شـان او نازل شـد که فَلا صَدَّق َ پس تصـدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صـدقه نـداد از آنچه واجب بمال وی بود وَ لا صَلّی و پیروی ننموده پیغمبر ص را یا نماز نگذارد برای خدای وَ لکِن كَذَّب َ و لیکن تکذیب کرد نبی را صـلی اللّه علیه و سلّم وَ تَوَلّی و برگشت از راه حق ثُم َ ذَهَب َ پس بازگشت إِلی أَهلِه ِ بسوی کسان خود یَتَمَطّی میخرامیـد روی از افتخار که من چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی أَولی لَک َ سـزاوارست مر ترا ای ابو جهل مرگی سخت فَأَولی پس سزاوارست ترا عذاب الیم در قبر ثُم َ أَولی لَک َ پس نیک

سزاوارست مر ترا اهوال قیامت فَأَولی پس بغایت سزاست ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول اینکه آیت حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم ابو جهل را در بطحی دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت مرا میترسانی ای محمّد ص و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویل ست حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابو جهل را گفت که وای بر تو.

صفحه : ۱۳۱۹

أَ یَحسَبُ الإِنسانُ آیا می پندارد انسان أَن یُترَکَ آنکه فروگذاشته شود سُدیً مهمل و معطل و ضائع که بدنیا مکلّف و بعقبی مبعوث و معذّب نگردد أَ لَم یَکُ نُطفَةً آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِن مَنِیٍّ یُمنی از منی ریخته شده در رحم ثُمَّ کانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس خدای بیافرید اجزای و اعضای او را فَسَوّی پس راست کرد صورت او را و روح درو در دمید فَجَعَلَ مِنهُ پس گردانید از منی الزَّوجَینِ دو صنف الذَّکَرَ وَ الأُنثی نر و ماده أَ لَیسَ ذلِکَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقادِرٍ توانا عَلی أَن یُحیِیَ المَوتی هر آنکه زنده گرداند مردگانرا در خبر آمده است که در آخر قراءه اینکه سوره باید گفت بلی انه علی کل شی ء قدیر و بر روایت دیگر سبحانك اللّهم بلی شیخ ما قدس سره می گفت بلی سبحان ربّی الاعلی

سوره الدّهر

مکّیه وّ هی احدی و ثلاثون آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ هَل أَتی آیا آمده است استفهام تقریرست یعنی بدرستی که آمده عَلَی الإِنسانِ بر ادم علیه السلام حِینٌ هنگامی مِنَ الدَّهرِ از زمان که

در ان لَم يَكَن نبود شَيئاً مَذكُوراً چیزیکه یاد کرده شود یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح درو و کسی بانسانیت او را یاد نمی کرد چون نطفه و عناصر و نمیدانست که نام او چیست و فائده و حکمت خلقت او چه خواهد بود و اینکه معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آئینه میسازد که مظهر اشعه و مفاتیح الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت کبریائی را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه نهایتها بوجود با جود او آشکارا شود نظم شد ظهور او بکلّی نور نور گنج مخفی از وی آمد در ظهور گنج مخفی بود زیر خاک گرد خاک را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی بد ز پرّی جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد إِنّا خَلَقنَا الإِنسان بدرستی که ما آفریده ایم آدمیانرا که اولاد آدم اند مِن نُطفَةٍ از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزا است در رقت و قوام و خاصیّت لا جرم نطفه را بآنکه مفردست بجمع صفت کرد و فرمود أَمشاجٍ آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از ان زن زردست و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم تا بامر و نهی نَبتَلِيهِ می آزمائیم او را فَجَعَلناه پس گردانیدیم او را سَمِيعاً شنوا بَصِيراً بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلائل و استماع

آیات.

صفحه : ۱۳۲۰ إِنّا بـدرستی که ما هَدَینٰاه ُالسَّبِیل َراه نمودیم او را راه راست بنصب اوله قدرت و انزال آیات تا باشد إِمّا شاکِراً یا سپاسدارنده یعنی مومن سعید وَ إِمّا کَفُوراً یا ناسپاس یعنی کافر شقی إِنّا أَعتَدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلکافِرِین َبرای ناگرویدگان سَلاسِل َزنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَ أَغلالًا و غلها که بر گردن ایشان نهند وَ سَعِیراً و آتشی افروخته که پیوسته در ان بسوزنـد إِن َّالأَبرارَ بـدرستی که نیکوکاران یعنی مومنان صادق فرمان بردار یَشرَبُون َبیاشامند در آخرت مِن کَأس ٍکان َاز جام خمری که باشـد مِزاجُها کافُوراً آمیختگی آن کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزنـد تا خنك و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند آبی است در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور بجهت مشابهت او در لون به کافور آنرا بدین نام خواننـد و مؤیـد اینکه قول است آن که بـدل از کـافور آورده عَیناً کافور چشـمه ایست یَشرَب ُبِها می آشامنـد از ان عِبادُ اللّه ِ بنـدگان خـدای یُفَجِّرُونَها میراننـد آن چشـمه را هر جا که میخواهنـد تَفجِیراً راندنی آسان جمهور مفسـران برآنند که حضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم بخانه علی مرتضی کرم اللّه وجهه آمدند و حسن و حسین رض را رضی اللّه عنهما بیمار دید علی و فاطمه را رضی اللّه عنهما گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را رضی اللّه عنهما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا بمزد کاری شده و آرد کرده

نان پختند و نماز شام را خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد و آواز داد یا اهل بیت نبوت مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض بدهد امير المؤمنين على كرم الله وجهه نصيب خود را بدان مسكين دادند و سائر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سؤال کرد و تمام طعام که بود ایثار فرمودند و شب سوم اسیری بسر وقت ایشان رسد خوردنیها بوی دادند حق سبحانه اینکه آیت فرستاد که يُوفُونَ وفا می نمایند ابرار نیکو بِالنَّذرِ بنذری که در طاعت کنند وَ يَخافُونَ و می ترسند يَوماً كانَ از روز که هست شَرُّهُ بدی آنروز یعنی محنت و شدت او مُستَطِيراً فاش و آشکارا و رسیده بهمه وَ يُطعِمُونَ الطَّعامَ و میدهند طعام را عَلى حُبِّهِ بر دوستی خدایا بر حب طعام یعنی با وجودیکه محتاج اند بدان طعام و آنرا دوست میدارند ایثار می نمایند و میخورانند و خود نمیخورند و طعام فانی را صرف طعام باقی کنند مِسكِيناً درویشی بی مایه را وَ يَتِيماً و خردسالی بی پدر را وَ أَسِيراً و اسیر را که از کفّار مکّه گرفته اند و در خبرست که چون اسیری را بحضرت رسالت پناه صلى الله عليه و سلّم آوردندی او را به بعضی از مسلمانان سپردی تا رای مبارك بر امری در شان او قرار یابد و گفتی احسن اليه و بعضی از علماء برانند که مسبحون از اهل کفر که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوك از

عبیـد و امـا و مراءه نیز حکم اسـاری دارنـد یعنی بایشـان احسـان بایـد نمود و اینکه مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال که معتقد ایشان است میگویند.

صفحه : ۱۳۲۱

إِنَّمـا نُطعِمُکُم جز اینکه نیست که میخورانیم شـما را اینکه طعامهـا لِوَجه ِ اللّه ِ برای طلب رضـا و لقـای خـدا لا نُرِیـدُ نمیخواهیم مِنکُم جَزاءً از شـما پاداشـی و مکافاتی وَ لا شُـکُوراً و نه سپاسی و نه دفع آزاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهاند قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِین َ آمَنُوا لا تُبطِلُوا صَدَقاتِکُم بِالمَن ِّوَ الأَذی نظم هر چه دهی میده و منت منه و آنچه بمنت دهی آن خود مـده منت و مزدیکه در احسـان بود وقت جزا موجب نقصان بود إِنّا نَخاف ُبـدرستی که ما می ترسـیم مِن رَبِّنا از آفریـدگار ما یَوماً عَبُوساً از عـذاب روز ترش یعنی روز که رویهای ترش گردد از شدت اهوال قَمطَرِیراً روزی سـخت و گرم از امام حسن بصـری رح پرسـیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان اللّه چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود فَوَقاهُم ُاللّه ُپس نگاهـدارد خـدای تعالی ایشانرا شَـرَّ ذلِک َالیَوم ِاز بدی و رنج و هول آن روز وَ لَقّاهُم و پیش آرد ایشـانرا نَضـرَةً تـازگی و خوبی رو وَ سُرُوراً و شـادی و فرح در دل وَ جَزاهُم و پـاداش دهـد ایشانرا بِما صَبَرُوا بسـبب آنکه صبر کردنـد بر طـاعت از معصـیت یـا بر ایثار طعام جَنَّةً بوسـتانی که از میوه آن برخورنـد وَ حَرِیراً و جامه ابریشم بهشت که بپوشـند مُتَّکِئِین َدر حالتی

که تکیه زدگـان باشـند فِیهـا در بهشت عَلَی الأرائِکِ بر تختهای آراسـته لا یَرَون فِیها نه بیننـد در بهشت شَمساً آفتاب را وَ لا زَمهَرِیراً و نه سـرما را مراد آن است که هـوای بهشت معتـدل بـود و درو زمسـتان و تابسـتان نبود تـا از شـدّت حر و صولت برد متأذی نگردنـد وَ دانِیَهً و پاداش دهـد ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَیهِم بدیشان ظِلالُها سایه های درخت آن وَ ذُلِّلَت و رام کرده شـده باشـد قُطُوفُها میوه آن تَـذلِیلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیـدن میوها و کسـی چیننـده را منع نکنـد از چیـدن وَ یُطـاف عَلَیهِم و گردانیـده شود بر ایشـان بِآنِیَهٍ مِن فِضَّهٍ جامهـای خورد از سـیم وَ أَکواب کـانَت و کوزهـای بزرگ که باشـد قَوارِیرَاماننـد آبگینهـا قَوارِیرَا مِن فِضَّهٍ آبگینهـای سـیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشـد در صـفائی آبگینه که از خارج داخل آنرا توان دیـد قَدَّرُوها انـدازه کرده باشـند ساقیان آن ظروفها را فراخور سـیرابی بهشتیان تَقدِیراً اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب شود و در ان ظرف زیاده و نقصان نبود.

صفحه : ۱۳۲۲

وَ یُسقَون و آشامیده شوند فِیها در بهشت کَأساً کان خمری که باشد مِزاجُها زَنجَبِیلًا آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرند و لذّت بخشنده است عَیناً فِیها و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمّی سَلسَبِیلًا نام نهاده شـده بسلسبیل و آن منقاد بود و روان هر جا که بهشتی خواهـد توانند برد و گفته اند آسان در حلق رود و زود بگوارد وَ یَطُوف عَلَیهِم و طواف کنند بر آن ابرار

و نیکوکاران وِلدان ٌمُخَلَّدُون َ پسران گوشواروران یا جاوید مانده بر حال طفولیت إِذا رَأَیتَهُم چون بینی ایشان را ای بیننده حَسِبتَهُم پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشانرا لُؤلُؤاً مَنثُوراً مروارید افشانده شده از صدف بمعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده وَ إِذا رَأَیت َو چون بنگری و نظر کنی ثَم َ آنجا یعنی در بهشت رَأَیت َنَعِیماً به بینی نعمتها که در وصف نگنجد وَ مُلکاً کَبِیراً و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملك خود هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه می نماید و بقولی ملك کبیر نفاذ مشیّت ست که هر چه خواهد میسر گردد یا ایستادن ملائکه بوقت درآمدن بدیشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملك کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملك کبیر مشاهده دیدار و دار بیدار هیچ کار نیاید الجارتم الدار بیت- ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگار زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار یار عالِیَهُم زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِیاب ُسُندُس ٍ جامهای دیبا نازك خُضرٌ سبز است وَ إِستَبرَق ٌو دیبای محکم سفته وَ حُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَساوِرَ مِن فِضَّةٍ بدستوانها از نقره و اینکه مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن است وَ سَقاهُم و بیاشامانند ایشانرا رَبُّهُم پروردگار ایشان شَراباً طَهُوراً شرابی پاك از ادناس و ارجاس

یا پاک کننـده از غل و غش و مقاتل رح گویـد که طهور چشـمه ایست بر در بهشت که هر که از ان بیاشامـد در دل او حقد و حسـد بلکه هیـچ صـفتی بـد نماند و گفته اند پاک کننده دل از میل بما سوای اللّه تا التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند ببقای او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضـرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشاء اللّه تعالی و چهار جوی دیگر از ان متقیان است آب و شـیر و خمر و عسل و شمه از ان در سوره محمّـد مرقوم شده است و دو چشـمه از ان اهل خشـیت است فیهما عینان تجریان و دو چشـمه از ان اصـحاب یمین سـت فیهما عینان نضاختان و اینکه چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره آمده و دیگر شراب رحیق از ان ابرارست و چشمه تسنیم ازان مقربان و اینکه هر دو در سوره المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه ازان اهل بیتست کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شـراب طهور نیز از ان ایشان ست و محققان آنرا شـراب شـهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن سـاخته پـذیرائی عکوس نقوش ازل و ابـد گردانـد و وقت و حـال او را چنـان صـافی سازد که که مطلق اقـذار اثنینیت و شوائب غیریت در مشارع وحـدت نمانـد و رنگ دوگانگی بیگانگی مبـدل گردانیـده جام و مدام را یک رنگ سازد بیت همه جام است و نیست گوئی می یا مدام

است و نیست گوئی جام و عارفی گفته است که فردا بزم نشینان دار القرار ابرار را یک حبور و سرور خواهند نوشایند و شراب ظهور خواهند چشایند امروز باده نوشان خمخانه افضال را اینقدر از ان نصیبی تمام داده اند نظم از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست در جمالی لا یزالی هفت و پنج و چار مست تن چو سایه بر زمین جان پاک عاشقان در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست خود چه جای عاشقان کز جام توحید خدا کوه و صحرا و جبال و جمله اشجار مست پس ابرار را گویند.

إِن َّهذا بدرستی که اینکه کرامتها کان َهست لَکُم مر شما را جَزاءً مر شما را پاداش کردار شما وَ کان َسَعیُکُم و هست شتافتن شما در خیر مَشکُوراً پسندیده و لائق مکافات إِنّا نَحن ُبدرستی که ما نَزَّلنا فرو فرستادیم عَلَیک َالقُرآن َبر تو قرآن را تَنزِیلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس آیتی بر مقتضای حکمت فَاصبِر پس صبر کن لِحُکم ِرَبِّک َبحکم پروردگار خود در آنچه فرموده شده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو وَ لا تُطِع و فرمان مبر مِنهُم از ایشان آثِماً گناهکاری را ترا باثم خواند چون عتبه که گفت از دعوت خود بازایست تا دختر خود را بتو دهم أَو کَفُوراً یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آباء رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَ اذکُرِ اسم َرَبِّک َو یاد کن پروردگار خود را بُکرَةً بامداد وَ أَصِیلًا و شبانگاه

یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَ مِن َاللَّیلِ و در بعضی از شب فَاسجُد لَه ُسجود کن مر او را یعنی نمازگزار بعضی گفته اند بُکرَةً وقت نماز بامدادست و اصیل متناول باشد وقت ظهر و عصر را و ببعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای وَ سَبِّحه ُو نمازگذار برای خدای لَیلًا طَوِیلًا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای إِن َّ هؤُلاءِ بدرستی که اینکه گروه یعنی کفّار یُحِبُّون َالعاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را وَ یَذَرُون َوَراءَهُم و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت خود یَوماً ثَقِیلًا روز گران را که قیامت است که بدو نمیگروند و برای او عمل نمی کنند نَحن ُخَلَقناهُم ما بیافریدیم ایشان را از آبی سست که آن نطفه است وَ شَدَدنا و محکم کردیم أَسرَهُم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا باعصاب بر هم بسته ایم وَ إِذا شِئنا و چون خواهیم بَدَّلنا بدل کنیم ایشانرا أَمثالَهُم بامثال ایشان در خلقت تَبدِیلًا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاءه ثانیه بمانند همین صورت و هیئات بازآریم یا ایشانرا ببریم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار إِن َّ هذِه ِبدرستی که اینکه سوره تَذکِرَةٌ پندی و موعظه است یا معامله اهل بیت رض در بذل و ایثار پند و عبرت است مؤمنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل اینکه چیزها بهره یابند فَمَن شاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلی رَبِّه ِبقرب آفریدگار خود سَبِیلًا راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد.

صفحه : ۱۳۲۴

وَ ما تَشاؤُن َو

نخواهید شما هیچ راهی إِلّا أَن یَشاءَ اللّه مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را إِن َّاللّه َکان َعَلِیماً بدرستی که خدا هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حَکِیماً صواب کار نخواهد هیچ چیزیرا مگر باقتضای حکمت خود یُدخِل ُدرآرد مَن یَشاءُ هرکرا خواهد فِی رَحمَتِه ِدر بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود وَ الظّالِمِین َو ستم کاران یعنی مشرکان أَعَدَّ لَهُم آماده کرده است برای ایشان عَذاباً أَلِیماً عذابی دردناک دایم

سوره المرسلات

مکّیّه وّ هی خمسون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- وَ المُرسَلات ِسوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرفاً به نیکوئی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن که فرستاده شده بمحمد ص صلی اللّه علیه و سلّم به نیکوئی یا ببادهای وزیده شده پی درپی فَالعاصِفات ِعَصفاً پس سوگند بملائکه که سخت و زود روند سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام کلام که برندگان و محوکنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرائع و ادیان متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قومی- وَ النّاشِرات ِو سوگند بفرشتگان که نشرکنندگانند شرائع و کتب یعنی ظاهر کنند نَشراً ظاهرکردنی یا آیتهای قرآن که اثار هدایت منتشر سازند برای خواص و عوام یا بادهای نرم جهنده جهت راحت جمعی فَالفارِقات ِپس سوگند بملائکه که جداکنندگانند مر حق و باطل را از یکدیگر فَرقاً جداکردنی یا آیات قرآن که جدا گردانند خیر را از شر یا ریاح که پراگنده سازند ابرها را فَالمُلقِیات ِپس بفرشتگان که افگندگانند به پیغمبران ذِکراً وحی را یا

آیات کلام که القای ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر می شوند چه مشاهده هبوب ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی و القای ذکر عُذراً برای عذر محقان است أَو نُذراً یا بجهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم اینکه باشد که إِنَّما تُوعَدُون َجز اینکه نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت و متعلقات آن لَواقِع ٌهر آئینه بودنی است فَإِذَا النُّجُوم ُپس آنگاه که ستارگان طُمِسَت محو کرده شوند یعنی نور ایشان را ببرند وَ إِذَا السَّماءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَت شکافته گردد وَ إِذَا الجِبال ُو آنگاه که کوهها نُسِفَت پراگنده گردد از اماکن خود.

صفحه : ۱۳۲۵

وَ إِذَا الرُّسُل ُو آنگاه که پیغمبران أُقِّتَت جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده شده در ان بگواهی دادن بر امتان خود پس گویند لِأَی ِّیَوم ٍبرای کدام روز أُجِّلَت واپس داشته شد اینکه چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لِیَوم ِالفَصل ِبرای روزی جدا کردن که امروزست و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وَ ما أَدراک َو چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی که ما یَوم ُالفَصل ِچیست روز فصل چه کنه آنرا نتوان دانست وَیل ٌیَومَئِذٍ وای آن روز لِلمُکَذِّبِین َمر آنان را که تکذیب آن روز کنند أَ لَم نُهلِک ِالأَوَّلِین َآیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح علیه السلام و عاد و ثمود ثُم َّنُتبِعُهُم ُ

پس از پی درآریم بهلاکت الآخِرِین َ پسینیان را که مانند ایشانند چون کفّار مکه کَذلِكَ نَفعَلُ مثل اینکه کار می کنیم بِالمُجرِمِین َ بهمه گناهکاران وَیلٌ یَومَئِذٍ و مشقتی بسیار در ان روز لِلمُکَذِّبِین َ دروغ زنان را است که صفت دوزخ و شراره آن را باور ندارند أَ لَم نَخلُقکُم آیا نیافریدیم شما را مِن ماءٍ مَهِینٍ از آبی خوار بی مقدار یعنی منی فَجَعَلناه ُ پس نگاه داشتیم آن آب را فِی قَرارٍ مَکِینٍ در قرارگاه استوار که رحم است إِلی قَدَرٍ تا مقداری مَعلُومٍ دانسته شده که زمان دلالت است فَقَدَرنا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعم َ القادِرُون َ پس نیکو توانائیم ما وَیلٌ یَومَئِذٍ بزرگتر بلای آنروز لِلمُکَذِّبِین َ مر باورندارندگان اینکه قدرت راست أَ لَم نَجعَل ِ الأَرض َ آیا نگردانیدیم ما زمین را کِفاتاً پوشنده و جمع کننده أَحیاءً وَ أَمواتاً مر زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی خود وارد و اموات را بدرون خود دارد وَ جَعَلنا و بیافریدیم فِیها در زمین رَواسِی َ کوههای استوار پای بر جا شامِخات ٍ بلند و سر افراز وَ أَسقَیناکُم و بیاشامانیدیم شما را ماءً فُراتاً آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع آن در زمین.

صفحه : ۱۳۲۶

وَیلٌ یَومَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز لِلمُکَذِّبِین َ مر تکذیب کنندگان راست که به امثال اینکه نعمت اعتراف نکنند او مکذبان را در ان روز گویند انطَلِقُوا بروید إِلی ما کُنتُم بِه ِ تُکَذِّبُون َ بسوی آن چه بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی آتش دوزخ و عذاب آن را انطَلِقُوا بروید إِلی ظِلٍّ بسوی سایه ذِی ثَلاث ِ شُعَب ٍ خداوند سه شاخ لا ظَلِیل ٍ نه سایه خنك دادیم که درو راحت باشد وَ لا یُغنِی

و دفع نکنـد از دوزخی مِن ِاللَّهَب ِ از حرارت زبـانه آتش چیزی را مراد سـایه دود دوزخ است که از بزرگی و بسـیاری متفرق می شود بشـبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و ازو سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سـر مومنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شـعب دخـان جهنّم باشـد یکی بر فرق کـافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و مؤدی بـدین عـذاب قوت واهمه است در دمـاغ و غضبیه است بر یمین قلب شـهویه بر یسـار وی و هر که خواهـد که فردا از ان آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بـدان است ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شـده از تیرگی صـفت بهیمی و سـبعی بایـد گذشت نظم- ز تاریکی خشم و شـهوت حذر کن که از دود آن چشم دل تیره گردد غضب چون درآید رود عقل بیرون هوا چون شود چیره جان خیره گردد إِنَّها بدرستی که دوزخ تَرمِی بِشَـرَرٍ می افگند در ان روز شـراره ها که هر شـراره کَالقَصـرِ مانند کوشـکی عظیم کَأَنَّه ُ گویا که آن شـرر جِمالَت ٌصُـفرٌ شتران زرداند برنگ آتش دوزخ و بعضی گویند صفر بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و بشتران زرد یا سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت

وَیل ٌیَومَئِذٍ مشقت بسیار آن روز لِلمُکَذِّبِین َمر دروغ گویان راست که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند هذا اینکه روز یَوم ُلا یَنطِقُون َروزی است که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجّت بر خدای وَ لا یُؤذَن ُلَهُم و دستوری ندهند مر ایشان را فَیَعتَذِرُون َتا عذرخواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَیل ٌیَومَئِذٍ کرب و اندوه آن روز لِلمُکَذِّبِین َمر آنانراست که تکذیب کنند مر اینکه خبرها را هذا یَوم ُالفَصل ِاینکه روز جدا کردن است میان محق و مبطل جَمَعناکُم جمع کردیم شما را ای مکذبان اینکه امت وَ الأَوَّلِین َو پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند.

صفحه : ۱۳۲۷

فَإِن کان َپس اگر هست لَکُم کَیدٌ مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیاست با مومنان بکار می بردید فَکِیدُون ِپس پیش ببرید با من تقریع است مر ایشانرا و اظهار عجز ایشان یعنی حیله بخدای تعالی پیش نرود بمکر دوستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد نظم بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود نیاز باید و اخلاص و ناله سحری توان خرید بیک آه ملك هر دو جهان ازین معامله غافل مشو که حیف خوری وَیل ٌیَومَئِذٍ غم و غصّه آن روز لِلمُکَذِّبِین َمر مکذبان را است که بحیله از عذاب نرهند إِن َّالمُتَّقِین َبدرستی که پرهیزگاران از شرك و عصیان فِی ظِلال ٍدر سایه های درختان بهشت باشند وَ عُیُون ٍو بر کنار چشمهای آب آب روان وَ فَواکِه َو در میان میوها مِمّا یَشتَهُون َاز آنچه آرزوکننده و ملائکه ایشان را گویند کُلُوا بخورید اینکه ثمرات وَ اشرَبُوا و بیاشامید

ازین آبها هَنِيئاً خوردن و آشامیدن گوارنده بِما كُنتُم تَعمَلُون َ بسبب آنچه بودید که عمل کردید در دنیا إِنّا كَذلِكَ َ بدرستی که ما اینکه چنین نَجزِی المُحسِنِين َ جزا میدهیم نیکوکاران را وَيل ٌ جهل و قبح و ذم يَومَئِذٍ آن روز لِلمُكَذِّبِين َ مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمیگروند كُلُوا بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا را وَ تَمَتَّعُوا و برخوردار شوید قَلِيلًا زمانی اندک إِنَّكُم مُجرِمُون َ بدرستی که شما مشرکانید و عاقبت شما را عذاب دائم ست وَيل ٌ يَومَئِذٍ وای آن روز لِلمُكَذِّبِين َ مر مکذبان را عذاب الیم است وَ إِذا قِيل َ لَهُم ُ اركَعُوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گذارید لا يَركَعُون َ نگذارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوه عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قائم است وَيل ٌ نفرین يَومَئِذٍ آن روز لِلمُكَذِّبِين َ مر دروغ گویان را که بشرف اسلام نمیرسند فَبِأَي ِّ حَدِيث ٍ پس بکدام سخن بَعدَه ُ پس از قرآن يُؤمِنُون َ می گروند اگر بقرآن نگرویدند که معجزه ایست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لائحه و در خبر آمده که بعد از خواندن اینکه آیات باید گفت امنّا باللّه– صفحه : ۱۳۲۸

سوره النّبا

مکّیه وّ هی اربعون آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِيم ِ آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ص دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند از یکدیگر می پرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود عَم َّ يَتَساءَلُون َ

از چه چیز می پرسند کافران عَن ِ النَّبَإِ العَظِیم ِ از خبر بزرگ یعنی قرآن الَّذِی هُم آن خبری که ایشان فِیه ِ مُختَلِفُون َ در ان خبر اختلاف کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند و بقول بعضی نبأ عظیم نبوت آنحضرت است صلی اللّه علیه و سلّم که میگویند آیا او پیغمبر است یا نی و ساحرست یا شاعر یا مجنون و بعضی براانند که آن خبر بعث است و در ان مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هولاء شفاءنا عند اللّه و برخی آن را منکر مطلق بودند ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع آن بل هم فی شک منها کَلّا سَیَعلَمُون َ حقا که زود بدانند نزدیک روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه در ان اختلاف میکردند حق است ثُم َّ کَلّا سَیَعلَمُون َ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت یا بوقت مرگ بطلان قول و خبث عقیده خود را أَ لَم نَجعَل ِ الأَرض َ مِهاداً آیا ما نساخته ایم زمین را فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَ الجِبال َ أَوتاداً و نگردانیده ایم کوهها را میخهای زمین را تا بدانها استوار باشد تعالی به وَ خَلَقناکُم أَزواجاً و بیافریده ایم شما را از هرگونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وَ جَعَلنا نَومَکُم سُباتاً و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما

یعنی خواب قطع حس و حرکت کنـد تا قوای حیوانیه برآسایند و مانـدگی از ایشان زایل شود وَ جَعَلْنَا اللَّیل ِلِباساً و ساخته ایم شب را پوششی تا بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس «اصحاب اللیل» است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لـذّت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است بیت اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاتها تدوم چون در دل شب خیال او یار من است من بنده شبم که روز بازار من است وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً و گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جستجوی کنند.

صفحه : ۱۳۲۹

وَ بَنَینا فَوقَکُم و بنا کرده ایم زبر سر شما سَبعاً شِداداً هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که درو فرجه و شکافی که نشانه خلل و زال باشد نیست وَ جَعَلنا سِراجاً وَهّاجاً و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وَ أَنزَلنا و فرو فرستادیم مِن َالمُعصِرات ِ از ابرهای فشارنده باران ماءً ثَجّاجاً آبی ریزان لِنُخرِج َبِه ِ تا بیرون آریم بدان حَبًّا آب دانه را که قوت را شاید چون گندم و جو وَ نَباتاً و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریا دانه در را و از زمین گیاه وَ جَنّات ٍ أَلفافاً و درختان بوستانهای در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک إِن َّیَوم َالفَصل ِ بدرستی

که روز حکم گزاری یعنی روز رستخیز کانَ مِیقاتاً هست در حکم خدا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات اعمال ایشان یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ روز که دمیده شود در صور نفخه ثانیه فَتَأتُونَ أَفواجاً پس بیائید گروه گروه از قیرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رح آورده که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم را از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اوّل بر صفت بوزنگان و دوم بر هیأت خوکان و سوم نگونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و چهارم نابینایان و پنجم کران و گنگان و ششم می خایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از ان کراهیت باشد و هفتم دست و پای بریده باشند و هشتم از دارهای آتشین آویخته و نهم را نتنی تمام باشد بدتر از مردار و دهم را جبّهای آتشین پوشانیده باشند و از قطران چفیده و بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان حرامخوران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جورکنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند- و زبان خائیدگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پابریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از وار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان لباس قطران اهل تکبر و نازش باشند وَ فُتِحَتِ السَّماءُ و شکافته شود آسمان در ان روز فَکانَت أَبواباً پس باشند از بسیاری شکافها

درها یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجها گوئی که تمام او درست وَ سُیِّرَت ِ الجِبال ُو رانده شود کوهها در هوا فَکانَت سَراباً پس باشند مثل سراب یعنی نمائش کوه داشته باشد اما بسبب نفخه و تشتّت جزا بر حقیقت جبلیه باقی نمانند إِن َّ جَهَنَّم َ کانَت مِرصاداً بدرستی که دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه را برو گذر باید کرد یا در کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران و از ایشان نتوانند گریخت یا موضعی رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا بوقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و اینکه جهنّم باشد.

صفحه : ۱۳۳۰ لِلطّاغِین َ مر کافران را که از حد گذشتگانند مَآباً بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه لابِثِین َ فِیها أَحقاباً درنگ کنندگان در ان روزگارهای دراز در معالم از مجاهد رح نقل میکنند که اینکه احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه است هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفصد سال و هر سالی سه صد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در موضح آورده است که مراد اینکه نیست که برای عذاب کافران تعیّن مدّت کرده باشند بلکه معنی آن است که هر حقبی که میگذرد عقب آن دیگر پی درپی می آید تا ابد الآباد لا یَذُوقُون َ فِیها نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند بَرداً خنکی هوا که بدان راحت یابند حرارت هوای دوزخ آن را از ایشان بازدارد و گفته اند برد خواب است یعنی ایشان را در جهنّم خواب نیست تا آسایش یابند وَ

لاـ شَراباً و نمی آشامند شرابی إِلّا حَمِيماً مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در ان ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وَ غَسّاقاً و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهائی که از سر حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذّب گردند جَزاءً پاداش داده میشوند پاداشی وِفاقاً موافق کردارهای خود إِنَّهُم كانُوا بدرستی که ایشان بودند لا يَرجُونَ که نمی ترسیدند حِساباً از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَ كَذَّبُوا و تکذیب می کردند بِآياتِنا بآیتهای ما که انبیاء بر ایشان نمودند كِذّاباً تکذیب کردنی وَ كُلَّ شَيءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن أَحصَيناهُ شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم كِتاباً نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَن نَزِيدَكُم پس نمی افزائیم شما را همیشه إِلّا عَذاباً مگر عذابی بالای عذابی در خبر آمده که اینکه آیت سخت ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را از روی وعید إِنَّ لِلمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزگاران راست مَفازاً رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حَدائِقَ وَ أَعناباً باغهائی است که درختان میوه دارد درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است وَ كَواعِبَ أَتراباً و ایشانراست دختران نار پستان همه همزاد در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب تفاسیر است که همه از اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وَ كَأساً دِهاقاً و

مر ایشانرا است جامهای پر از شراب یا کاسهای پی درپی لا یَسمَعُون َفِیها لَغواً نمی شنوند متقیان در بهشت سخنان بیهوده و باطل وَ لا ـ کِذّاباً و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود.

صفحه : ۱۳۳۱

جَزاءً جزا داده شود ایشان را جزا دادنی مِن رَبِّکَ َاز پروردگار تو بمقتضای وعده خود عَطاءً حِساباً عطا کرد ایشان را از فضل خویش عطای دانی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رَب ِّالسَّماواتِ وَ الأَرض ِ آفریدگار آسمان و زمین وَ ما بَینَهُمَـا و آنچه میان ایشان است الرَّحمن ِ بزرگ بخشائش لا یَملِکُون َ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنه ُخِطاباً از خدای سخن گفتن یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند مالک نتوانند بود یَوم َیَقُوم ُالرُّوح ُروز که بایستد روح وَ المَلائِکَةُ صَـفًّا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است موکل بر ارواح در معالم گفته که مخلوقی ازو بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند و و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از إبن مسعود رضی اللّه عنه، روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و

گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که با فرشتگان صف برکشند لا یَتَکَلَّمُون َسخن نگویند در باب شفاعت إِلّا مَن أَذِن َمگر کسیکه دستوری دهد لَه ُالرَّحمن ُمر او را خدای تعالی که شفاعت کند مگر کسی را خدا اذن کند در شفاعت که او وَ قال َصَواباً و گفته باشد در دنیا کلمه توحید یعنی جز مومنان را شفاعت نکنند ذلِک َالیَوم ُالحَق ُّآن روز روزی است بودنی که البته خواهد بود- فَمَن شاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا گیرد إِلی رَبِّه ِمَآباً بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتنی بایمان و طاعت إِنّا أَنذَرناکُم بدرستیکه ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم عَذاباً قَرِیباً از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و قرب او بجهت تحقّق اوست یَوم َیَنظُرُ المَرءُ روز که بنگرد آدمی ما قَدَّمَت یَداه ُدر آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی بازیابد کردارهای خود را از خیر و شر وَ یَقُول ُالکافِرُ و گوید ناگرویده در ان روز یا لَیتَنِی ای کاش که من کُنت ُتُراباً بودمی خاک یعنی هرگز من باین صورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر و حوش که ایشان را خاک سازند کافر اینکه تمنّا کند و قولی آنست که مراد ازین کافر ابلیس ست و او آدم ع را عیب می کرد که از خاک آفریده شده خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در ان روز کرامت آدم ع و فرزندان مومن او مشاهده کند و

عذاب و شدّت خود را بیند آرزو برد که کاش که من از خاك بودمی و نسبت بآدم ع داشتمی ای درویش؟ اینکه همه دبدبه و طنطنه خاکیان را هست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست مثنوی خاك را خوار و تیره دید ابلیس کرد انکارش آن حسود خسیس ماند غافل ز نور باطن او نشد آگاه از سر کامن او بهر گنجی که هست در دل خاك اینکه صدا داده اند در افلاك که بجز خاك نیست مظهر کل خاك شو خاك تا بروید گل.

صفحه : ۱۳۳۲

سوره النّازعات

مکّیه وّ هی ست ّوّ اربعون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- وَ النّازِعات ِغَرقاً- سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَ النّاشِطات ِنَشطاً و بفرشتگان بیرون برندگان ارواح مومنان بیرون بردنی بنرمی وَ السّابِحات ِسَبحاً و بملائکه شناکننده شنا کردنی یعنی آمد و شد نمائنده در رفتن و شتافتن در ان چنانچه اهل سباحت فَالسّابِقات ِسَبقاً پس بفرشتگان پیش گیرنده بر همه پیشی گرفتنی در فرمان برداری- فَالمُدَبِّرات ِأَمراً پس سوگند بملائکه که تدبیرکننده اند کار دنیا را یعنی جبرئیل ع که موکل است برياح و جنود و اسرافیل که نازل است بامور اقضیه و اقدار و میکائیل ع که قسمت باران و گیاه متعلق بدوست از عزرائیل ع که قابض ارواح شان اوست علیهم السلام و گفته اند منقسم نجوم اند که شتابان میروند از مشرق بمغرب و رونده از برجی ببرجی و سباحت میکند در فلك و بر همدیگر پیشی میگیرند در سیر و مدبرانند امریرا که بدیشان بازبسته است باذن اللّه چون اختلاف فصلو یا اسپان غزات اند که عنان

کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر بر دشمنان خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاطکنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آن ست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یَوم َ تَرجُف ُالرّاجِفَهُ یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز قال اللّه تعالی یوم ترجف الارض و الجبال و اینکه بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند تَتبَعُهَا الرّادِفَهُ از پی درآید او را از پس درآینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوب ٌیَومَئِذٍ واجِفَهٌ دلهای آن روز ترسان و لرزان بود أَبصارُها خاشِعَهٌ دیدهای خداوند دلها فرو خوابانیده باشند یَقُولُون َمیگویند منکران بعث امروز در دنیا که أَ إِنّا لَمَردُودُون َ آیا ما بازگردانیده شدگانیم فِی الحافِرَهِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان هیات که داشتیم رد خواهند کرد أَ إِذا کُنّا آیا چون گردیم ما عِظاماً نَخِرَهً استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شده ما را مبعوث گردانند.

صفحه : ۱۳۳۳

قالُوا پس گفتند از روی استهزاء که اگر چنین باشد تِلک َإِذاً کَرَّهٌ خاسِرَهٌ آن بازگشتن آنگاه بازگشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس با زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را

فَإِنَّما هِيَ پس جزين نيست كه آن زَجرَةٌ واحِدَةٌ يک فرياد است يعنى يک دميدن اسرافيل عليه السلام كه همه خلائق بدان زنده شوند فَإِذا هُم بِالسّاهِرَةِ پس انگاه ايشان در زبر زمين بوده باشند و گفته اند كه ساهره نام زمين است نزديک بيت المقدس در حوالى جبل اريحا كه محشر آنجا بود و خداى تعالى آنرا گشاده گرداند چندانكه خواهد و گويند زمين ساهره را خدا بيافريند از نقره خام و طول و عرض آن جبل برابر زمين دنيا باشد هَل أَتاكَ حَدِيثُ مُوسى آيا نيامد بتو يعنى آمد سخن موسى كليم اللّه تا تسلّى دهى دل خود را بر تكذيب قوم و خبر فرمائى از وعده مومنان و وعيد كافران إِذ ناداهُ ياد كن چون بخواند موسى ع را پروردگار او رَبُّهُ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُوىً بوادى پاكيزه يعنى طوى و آن نام واديست يا بمعنى مرتين است يعنى دو بار پاكيزه شد يا دو بار ندا كرده شده كه اذهَب برو برسالت إِلى فِرعَونَ بسوى فرعون إِنَّهُ طَغى بدرستى كه او از حد درگذشته است در تكبّر فَقُل هَل لَكَ پس بگو مر او را كه اى طاغى هيچ است مر ترا ميلى و رغبتى إِلى أَن تَزَكّى بسوى آنكه پاک شوى از كفر و عصيان وَ أَهدِيَكَ و هيچ ميخواهى كه راه نمايم ترا إِلى رَبِّكَ بشناخت آفريدگار تو فَتَخشى پس بترسى از عذاب او و حذر نمائى از سركشى و نافرمانى موسى عليه السلام بحكم خدا نزد فرعون رفت و تبليغ رسالت كرد و او معجزه طلبيد فَأَراهُ الآيَةَ الكُبرى پس بنمود او را موسى عليه السلام

معجزه بزرگتر كه قلب عصا بود بحيّه فَكَذَّب َ وَ عَصى پس تكذيب كرد فرعون موسى عليه السلام را و عاصى شد در فرمان خداى يعنى چون ديد كه عصا اژدها شد گفت اينكه از نزديك خدا نيست بلكه سحر موسى ع است ثُم َّ أَدبَرَ يَسعى پس پشت بر موسى ع كرد يعنى روى ازو بگردانيد مى شتافت بابطال امر او و گفته اند بترسيد از اژدها و پشت گردانيده ميشتافت در گريختن فَحَشَرَ فَنادى پس جمع كرد قوم خود را پس ندا كرد مر ايشان را بنفس خود فَقال َ أَنَا رَبُّكُم ُ الأَعلى پس گفت منم پروردگار بزرگ تر شما يعنى اصنام كه بر صورت من اند همه خدايانند و من از همه بزرگترام امام قشيرى قدس سره در لطائف آورده كه ابليس اينكه سخن مى شنيد گفت مرا طاقت اينكه كلام نيست من دعوى انا خير منه كردم بر آدم اينكه بلا بمن رسيد او كه چنين لافى ميزند تا كار او بكجا رسد.

صفحه : ۱۳۳۴

فَأَخَذَه ُ اللّه ُ پس فراگرفت او را خداى نَكال َ الآخِرَهِ بعقوبت آخرت كه سوختن است وَ الأُولى و بعذاب دنيا كه غرق شدن است يا بنكال دو كلمه او را مواخذه ساخت كلمه اوّل اينكه سخن است كه انا ربكم الاعلى و كلمه آخرى آنكه گفت ما علمت لكم من اله غيرى و ميان اينكه دو كلمه چهل سال بوده شيخ ركن الدين علاء الدوله قدس سره فرمود كه وقتى كه مرا حال گرم شد بزيارت حسين منصور حلّاج رفتم چون مراقبه كردم روح او را در مقام اعالى يافتم از عليين مناجات كردم كه خدايا اينكه چه حال است كه فرعون

انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین ست و روان فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخود بینی درافتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را دید و خود را گم کرد پس در میان دعوی شان فرق بسیارست نظم گفت فرعونی انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق پس برست اینکه انا را رحمت اللّه ای محب و ان انا را لعنت اللّه در عقب زان که آن سنگ سیاه بدوین عقیق آن عدوّ نور بود و اینکه عشیق آن انا هو بود از سرای فضول نه ز روی اتحاد از حلول إِن َّفِي ذلِكَ َلَعِبرَةً لِمَن يَخشى بدرستی که در گرفتن فرعون هر آئینه پندی است و اعتباری مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد أَ أَنتُم أَشَدُّ خَلقاً آیا شما ای منکران بعث سخت تر و دشوارترید از روی آفرینش أَم ِالسَّماءُ بَناها یا آسمان بآن عظمت بنا کرد آنرا بر زبر سر شما رَفَع َسَمكَها برداشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوّاها پس آنرا راست کرد بی فتوری و بی قصوری وَ أَغطَش َلَيلَها و تاریک گردانید شب آنرا وَ أَخرَج َضُحاها و بیرون آورد روز آنرا اضافه شب و روز بآسمان جهت آنست که حدوث آنرا سبب گردش اوست امام زاهد رحمه اللّه فرمود که روز و شب دنیا بآسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه برو وَ الأَرض َبَعدَ ذلِكَ َو

زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحاها بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علماء برانند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانهاست و گستردن او بعد از ان أَخرَج ـ مِنها بیرون آورد از زمین گسترده ماءَها آب او را بتفجیر ینابیع و عیون وَ مَرعاها و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاههای او را وَ الجِبال ـ أَرساها و کوهها را محکم و پایدار ساخت و دحو زمین و اثبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چراگاهها مَتاعاً لَکُم از برای برخورداری است مر شما را وَ لِأَنعامِکُم و مر چهارپایان شما را فَإِذا جاءَت ِ الطَّامَّةُ الکُبری پس چون بیاید بلیه بزرگتر باهول تر که از همه بلاهای رستخیز سخت تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش آنکه واقع شود- آنچه واقع شود- صفحه : ۱۳۳۵

یَوم ـ یَتَذَکَّرُ الإِنسان ُ روز که یاد آرد انسان ما سَعی آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وَ بُرِّزَت ِ الجَحِیم ُو ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَن یَری مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود وجهی که هر که اهل رویت باشد بیند فَأَمّا مَن طَغی پس هر که از حد برده باشد و نگرویده وَ آثَرَ الحَیاةَ الدُّنیا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی سلوك سبیل آخرت فراموش کرده و کار او نساخته فَإِن َ الجَحِیم َ هِی َ المَأوی پس بدرستیکه دوزخ همین جای آرام او است وَ أَمّا مَن خاف َ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقام َ رَبِّه ِ از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب

و عرض وَ نَهَى النَّفس َعَنِ الهَوى و بازداشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از متمنای حرام و ناشائسته فَإِن َّالجَنَّةَ هِیَ المَأوی پس بدرستی که بهشت همان آرام جای اوست در فصول آورده که اینکه آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بر ان قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد و از ان عمل دست بازدارد نظم گر نفسی نفس بفرمان تست در کفش آور که بهشت آن تست نفس کشد هر نفسی سوی پست هر که خلافش نفسی زد برست یَسئَلُونَکَ می پرسند ترا ای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم عَنِ السّاعَهِ از روز رستخیز و میگویند أَیّان َمُرساها کی باشد اقامت آن روز و در چه زمان بیاید فِیم َأَنت َمِن ذِکراها در چه چیزی تو از یاد کردن آن عائشه رضی اللّه عنها فرمود که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی إِلی رَبِّکَ مُنتَهاها بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کس را خبر ندهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت او است– إِنَّما أَنت َمُنذِرُ مَن یَخشاها جز اینکه نیست که تو بیم کننده هرکرا بترسد از قیامت کَأَنَّهُم گویا که کفّار مکّه یَوم َیَرَونَها روز که به بینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَم یَلبَثُوا إِلّا عَشِیَّهً درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاه روزی أَو ضُحاها یا چاشت آن روز که عشیه آن مذکور شد

یعنی از هول آنروز مدّت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشت گاهی یا شبانگاهی.

سوره عبس

مکّیِه وّ هی اثنتان و اربعون آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ – آورده اند که عبد اللّه بن ام مکتوم رضی اللّه عنه، به مجلس پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود إبن ام مکتوم بجهت عمی که داشت آن حال را ندانست که نزد حضرت صلی اللّه علیه و سلّم کسی نشسته است و با وی سخن میگوید قطع سخن کرده آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و ازو اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عَبَسَ وَ تَوَلّی ترش کرد روی خود را و روی بگردانید أَن جاءَهُ الأَعمی بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد اللّه ذکر اعمی اشعار است بعذر او در قطع کلام برسید انام علیه الصلوه و السلام وَ ما یُدرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّی و چه چیز ترا دانا کرد شاید که إبن ام مکتوم پاک شود از آثام أَو یَذَّکَّرُ یا پند گیرد فَتَنفَعَهُ الذِّکری یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو أَمّا مَنِ استَغنی اما آنکس که توانگری دارد یعنی بی نیازی می کند از ایمان فَأَنتَ لَهُ تَصَدّی پس تو برای او رو می آری یعنی برو اقبال می کنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او وَ ما عَلَیکَ أَلّا یَزَّکّی و نیست بر تو وزر و وبال بر آن که آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَ أَمّا

مَن جاءَكَ يَسعی و اما آنكه می آيد بسوی تو می شتابد در طلب تعليم يعنی إبن ام مكتوم وَ هُوَ يَخشی و او می ترسد از خدای يا از آزار كفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنتَ عَنهُ تَلَهّی پس تو ازو رو گردانيده بديگران مشغول می شوی منقول است كه چون جبرئيل عليه السلام اينكه آيت ميخواند بشره مبارك آنحضرت صلی اللّه عليه و سلّم متغيّر می شد در لباب آورده كه يك ساعت نرگس ديده آن سرو جويبار رسالت صلی اللّه عليه و سلّم بی آب و تاب شد بمثابه كه ميرفت و راه نمی ديد و نزديك بود كه رنگ روی مباركش ديوارهای مكّه را مشرق سازد امام زاهد رح فرمود كه سيّد عالم صلی اللّه عليه و سلّم از عقب عبد اللّه رفت و او را بازگردانيد و بمسجد بازآورد و ردای مبارك خود بگسترانيد و ويرا بر ان نشاند و بعد از ان هرگاه كه ويرا ديدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبتی فيه ربی و دو بار او را در مدينه خليفه ساخت وقتی كه بغزوه ميرفت و بيايد دانست كه اينكه صورت از حضرت رسالت پناه صلی اللّه عليه و سلّم خطا نبود چه بحكم اجتهاد اينكه عمل بجای آورد و كراهت او از سوی ادب إبن ام مكتوم بود كه سخن بر وی قطع كرد و ليكن معذور بود بسبب عمی كَلّا إِنَّها تَذكِرَةٌ حقا كه اينكه آيات قرآنی پند است مر خلق را.

صفحه : ۱۳۳۷

فَمَن شاءَ ذَكَرَهُ پس هر كه خواهد ياد كند آنرا و بدان متعظ گردد و اينكه آيتها ثبت كرده شده است فِی صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ در صحيفه های

گرامى كرده شده نزد خداى مَرفُوعَةٍ برداشته شده و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاكيزه از همه عيبها بِأَيدِى سَفَرَةٍ در دست نويسندگان يعنى فرشتگان كه از لوح محفوظ انتساخ كنند كِرامٍ بزرگان نزديک خدايا كريمان و مهربانان كه بر مومنان استغفار ميكنند مر ايشان را بَرَرَةٍ نيكان قُتِلَ الإِنسانُ لعنت كرده باد انسان يعنى كافر و قول بعض آنست كه مراد عتبه بن ابى لهب است كه اوّل داماد پيغمبر بود و بآخر دختر آنحضرت ص را طلاق داد و گفت كفرت برب النجم اذ هوى و حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و سلّم او را نفرين كرد كه اللّهم سلّط عليه كلبا من كلابك و اندك وقتى نگذشت كه شير سر او را بركند درين باب حسّان بن ثابت رض قصيده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت كرده مى فرمايد ما أَكفَرَهُ چه كافرترين خلق است هيچ نمى انديشد كه خداى تعالى مِن أَيِّ شَيءٍ خَلَقَهُ از چه چيز بيافريد او را- مِن نُطفَةٍ از مقدار آب منى خَلَقَهُ بيافريد او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پديد كرد از اعضا و اشكال و هيات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بيرون آمدن آسان كرد او را تا متولد شد و نشو و نما يافت تا برسيد باجل ثُمَّ أَماتَهُ پس بميرانيد او را بوقت انتهاى عمر او فَأَقبَرَهُ پس بخاك درآورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نيفگنند ثُمَّ إِذا شاءَ أَنشَرَهُ پس چون خواهد خداى زنده گرداند او را در وقت نشور همه بازبسته بمشيّت اوست كَلّا لَمّا يَقضِ ما أَمَرَهُ حقا كه نگزارد انسان و ادا نكرد آنچه خداى فرمود

او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند چه هرگز هیچ آدمی از ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی برون نیامده و نتواند قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد فَلیَنظُرِ الإِنسانُ إِلی طَعامِهِ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت بیند که بچه وجه احداث کرده می شود أَنّا صَبَبنَا الماءَ صَبًّا بدرستی که ما ریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا پس بشگافتیم زمین را شکافتنی فَأَنبَتنا فِیها حَبًّا پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن.

صفحه : ۱۳۳۸

وَ عِنَباً وَ قَضباً و تاک انگور و سیب وَ زَیتُوناً وَ نَخلًا و درخت زیتون و خرمانیان وَ حَدائِقَ غُلباً و باغهای دیواربسته بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا و میوهای تر و میوهای خشک یا چراگاه اینکه همه کردیم مَتاعاً لَکُم برای برخورداری شما وَ لِأَنعامِکُم و برای تمتع چهارپایان شما فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب اذا آنکه به بیند اهوال و شداید بسیار یَومَ یَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِیهِ روز که بگریزد و مرد از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَ أُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که اوراست وَ أَبِیهِ و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که ازو دیده وَ

صاحِبَتِه ِ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَ بَنِيه ِ و از فرزندان خود با خيال استظهار بديشان لِكُل ِّامرِئ ٍ مِنهُم مر هر مردى را از اهل قيامت يَومَئِذٍ شَأن ٌيُغنِيه ِ آن روزگارى است كه مشغول ميدارد او را از مهم ديگران و در باب مشغولى قيامت شيخ فريد الدين عطار قدس سره حكايتى منظوم دارد- نظم كشتى آورد در دريا شكست تخته زان جمله بر بالا نشست گربه و مواشى بر ان تخته بماند كارشان با يكديگر پخته بماند نى ز گربه موش را روى گريز نى ز موش آن گربه را چنگال تيز هر دو شان از هول درياى عجب در تحيّر بازمانده خشك لب در قيامت نيز اينكه غوغا بود يعنى آنجا نى تو و نى ما بود وُجُوه ٌيَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ رويها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ايمان ضاحِكَةٌ مُستَبشِرَةٌ خندان و فرحناك و شادمان بسبب نجات از نيران و وصول بروضه جنان وَ وُجُوه ٌيَومَئِذٍ عَلَيها غَبَرَةٌ و رويها باشد آن روز پر از غبار و تيرگى از كفر و عناد و خيرگى تَرهَقُها قَتَرَةٌ فرو گيرد آنرا تاريكى و سياهى از انكار و عصيان أُولئِكَ َ آن گروه كه روى سياه گرفته و گردآلود دارند هُم ُالكَفَرَةُ الفَجَرَةُ ايشانند ناگرويدگان و دروغگويان و نابكاران و تبه كاران.

صفحه : ١٣٣٩

سوره التّكوير

مكّيه وّ هى تسع وّ عشرون- آيه- بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِيم ِ- عبد اللّه بن عمر رضى اللّه عنه، از رسول خدا صلى اللّه عليه و سلّم نقل كرده كه هر كه دوست دار آنكه بنگرد روز قيامت يعنى معاينه بيند احوال آن روز را پس بايد

که بخوانـد إِذَا الشَّمس ُ کُوِّرَت- چون آفتاب در هم پیچیـده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد مراد آن اسـت که بی نور شود وَ إِذَا النُّجُوم ُانکَدَرَت و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَ إِذَا الجِبال ُسُیِّرَت و آنگاه که کوهها از اماکن منقلع شده و رونده شوند در هوا چون هبا وَ إِذَا العِشارُ عُطِّلَت و چون ناقهای ده ماه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است فروگذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات او نماند وَ إِذَا الوُحُوش ُحُشِرَت- و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شونـد و بیکـدیگر مختلط شـده مستعادیان را مجال اضـرار یکـدیگر نباشد وَ إِذَا البِحارُ سُجِّرَت و آنگاه که دریاها را آمیخته گرداننـد تلـخ با شـیرین تا همه یک دریا شونـد یا همه را خشک سازند یا گرم کننده بیفشانند و در فتوحات مذکور است که هرگاه عبد اللّه بن عمر رضی اللّه عنه، چون دریا را بدیدی گفتی یا بحرمتی تعود نارا وَ إِذَا و آن گاه که النُّفُوس ُزُوِّجَت و آنگاه که نفسـها را جفت گردانند یعنی هر کسـی را بامثال او رفیق سازند چون صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با بدان وَ إِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت و آنگاه که دختران زنده در خاک کرده شده پرسیده شوند یعنی از کار وی قتله را سؤال کنند که بِأَیِ ِذَنب ٍقُتِلَت بکدام گناه کشته شده است عادت

اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سؤال کنند قولی آنکه ازو پرسند که چرا کشته شدی و فائده اینکه سؤال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد- وَ إِذَا الصُّحُف ُنُشِرَت و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند بازگشاده شوند وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَت و آنگاه که آسمان برکنده شود و در هم پیچیده وَ إِذَا الجَحِیم ُسُعِّرَت و آنگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی بغضب خدا تافته شود بیشتر از پیشتر وَ إِذَا الجَنَّهُ أُزلِفَت و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای.

صفحه : ۱۳۴۰ عَلِمَت نَفس ٌما أَحضَرَت بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیا و شش بزمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنگاه که بداند به بیند که با هر خیری کرامتی و عطائی است و با هر شری ملامتی و عتابی است بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فائده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نیاید بکار بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری فَلا أُقسِم ُبِالخُنَّس ِ پس سوگند میخورم بستارگان پنهان شونده در روز الجَوارِ الکُنَّس ِ روندگان در مغارب خویش که نهان

شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیّره اند یعنی ۱

زحل و ۲

مشتری و ۳

مریخ و ۴

زهره و ۵

عطارد و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو- وَ اللَّیل ِ إِذا عَسعَس َ سوگند بشب آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت زایل شود و اینکه کلمه از اضداد است وَ الصُّبح ِ إِذا تَنَفَّس َو سوگند بشب آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبدأ طلوع اوست جواب قسم چیست إِنَّه ُلَقَول ُ رَسُول ٍ بدرستی که قرآن هر آئینه خواندن فرستاده اوست کَرِیم ٍ بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام در تبیان آورده که مراد محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم بقول اوّل ذِی قُوَّة ٍ صفت جبرئیل ع باشد یعنی او خداوند قوت بود در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود عِندَ ذِی العَرش ِ مَکِین ٍ نزدیک خداوند عرش با جاه و منزلت مُطاع ٍ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند ثَم َّ أَمِین ٍ در آسمانها با امانت در وحی گزاری و اگر از رسول کریم مراد محمّد باشد صلی اللّه علیه و سلّم پس او صاحب قوت بود در طاعت و نزدیک خدا خداوند قدر و مکانت است و مطاع یعنی مستجاب الدعوات است و امین بر اسرار غیب وَ ما صاحِبُکُم بِمَجنُون ٍ و نیست صاحب شما یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم دیوانه چنانچه شما گمان می برید وَ لَقَد رَآه ُبِالأُفُق ِ المُبِین ِ و بدرستی که دید پیغمبر ص جبرئیل را بصورت اصلی او بافق

روشن یعنی مطلع آفتاب وَ ما هُوَ عَلَی الغَیب ِ بِضَنِین ٍ و نیست پیغمبر بر چیزهائی پوشیده و آنچه وحی بدو رسد بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَ ما هُوَ بِقَول ِ شَیطان ٍ رَجِیم ٍ و نیست قرآن سخن دیو رانده بشهب فَأَین َ تَذهَبُون َ پس کجا میروید و از سخنی که بدان راستی و درستی است چرا ازو اعراض میکنید إِن هُوَ نیست قرآن إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِین َ مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمّد ص صلی اللّه علیه و سلّم مگر شرف اهل عالم را.

لِمَن شاءَ بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد مِنکُم از شما أَن یَستَقِیم َ آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل علیه السلام اینکه آیت آورده ابو جهل بشنید و گفت چون اینکه کار ما راست و وابسته بخواهش ما است اگر بخواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که وَ ما تَشاؤُن َ و نخواهید شما استقامت و هدایت إِلّا أَن یَشاءَ اللّه ُ مگر آنکه خواهد خدای رَب ُّ العالَمِین َ پروردگار عالمیان و مشیّت شما را هیچ اثر نه شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوّت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست شعر ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ چه باشد سر بسر پیچیم در پیچ

سوره الانفطار

مکیّه و هی تسع عشره آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ - إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت آنگاه که آسمان شکافته شود وَ إِذَا الکَواکِبُ انتَثَرَت و آنگاه که کواکب فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلك بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چو اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَ إِذَا البِحارُ فُجِّرَت و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی از بعضی راه در بعضی کشاینده و همه یک دریا گردد وَ إِذَا القُبُورُ بُعثِرَت و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد مردگان زنده شوند عَلِمَت نَفسٌ بدانند هر نفس ما قَدَّمَت آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَ أَخَّرَت و آنچه بازپس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند دانند هر تنی که چه کرده است با دل عمر و آخر عمر آنکه خطاب رسد بکافران که یا أَيُّهَا الإِنسانُ ما غَرَّكَ ای آدمی چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الکَرِیمِ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمنی مسلّط بود باو یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابو الاشدین است که حضرت رسول اللّه را صلی اللّه علیه و سلّم بیازرد و و عقوبتی بدو نرسید اینجا او را می گوید چه چیز ترا غرّه گردانید تا از عذاب خدا ایمن شدی و او بامهال الهی

مغرور شده بود جمعی از علماء برانند که اینکه خطاب عام است همه آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدا و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده که اگر خدای از من اینکه سؤال کند گویم غرّنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسماء گوئیا بجهت تلقین است بنده را تا گوید بنده که فریفته شدم بکریمی تو نظم چون تو دادی مژده لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصیان و عتوا چون تو هر بشکسته را سازی درست پس خطاها بر امید عفو تست.

صفحه : ۱۳۴۲

الَّذِی خَلَقَکَ- آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوّاکَ- پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَکَ- پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشان است فِی أَیِّ صُورَهٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ- در هر صورتی که خواست ترکیب کرد ترا و در هم پیوست کَلّا نیست چنانچه گمان می برید که قیامت نباشد بَل تُکَذِّبُونَ- بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّینِ روز جزا را از روی عناد وَ إِنَّ عَلَیکُم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحافِظِینَ- هر آئینه نگاهبانانند از ملائکه کِراماً کاتِبِینَ- بزرگان نزد خدا نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما را یَعلَمُونَ- ما تَفعَلُونَ- میدانند آنچه می کنید از نیک و بد و از روی دانش می نویسند إِنَّ الأَبرارَ لَفِی نَعِیمٍ بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران هر آئینه در بهشت اند وَ إِنَّ الفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ و بدرستی که

دروغ گویان و منکران حشر هر آئینه در دوزخ انـد یَصلَونَها یَوم َالـدِّین ِ درآیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت وَ ما هُم عَنها بِغائِبین َو نیستند فجار از دوزخ گمشـدگان یعنی جاویـد باشـند و بیرون نیاینـد وَ ما أَدراکَ ما یَوم ُالدِّین ِ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا ثُم َّما أَدراکَ مـا یَوم ُالـدِّین ِ پس تو چه دانی که چیست روز شـمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کهنه آنرا هر کسـی درنیابـد یَوم َلا تَملِکُ روز که مالک نشود نَفس ٌهیچ نفسـی لِنَفس ٍ شَیئاً برای هیـچ تنی چیزی را از منفعت یعنی هیچکس نتوانـد که بقوّت و قـدرت خود نفعی یا ضـرری بکسـی رساند وَ الأَمرُ یَومَئِذٍ لِلّه ِ و حکم و فرمان آن روز مر خدای را است شفاعت دهد آنرا خواهد در حق آن که خواهد به بهشت فرستد آنرا که خواهد و بدوزخ فرستد آنرا که خواهد.

صفحه : ۱۳۴۳

سوره المطفّفین

مکّیه وّ هی ست ّوّ ثلاثون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ آورده انـد که اهـل مـدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشـتندی و چون حضـرت رسالت پناه علیه صلوات اللّه و سـلامه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در اثنای طریق اینکه سوره نازل گشت که وَیل ٌلِلمُطَفِّفِین َوای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت بیکی که بزرگ تر بودی بخریدی و بیکی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان او آیت بفرستاد و الَّذِین َإِذَا اکتالُوا آنانکه چون می ستانند به پیمانه عَلَی

النّاس ِ از مردمان برای خود يَستَوفُون َ تمام می ستانند وَ إِذا كالُوهُم و چون می پيمايند برای ايشان أَو وَزَنُوهُم يُخسِرُون َ يا می سنجده حقوق ايشان را می كاهند و زيان بديشان ميرسانند در فصول سبعين آورده كه هر كه در كيل و وزن خيانت كند فردا او را بقعر دوزخ درآورده ميان دو كوه آتش بنشانند و گويند كلهما و زنهما و آنرا می سنجد و می سوزد بيت تو كم دهی و بيش ستانی به كيل و وزن روزی بود كه از كم و بيشت خبر كنند أَ لا يَظُن ُّ أُولئِك َ آيا نميدانند و يقين ندارند آن گروه كه بيش ستان و كم فروش اند أَنَّهُم مَبعُوثُون َ آنكه ايشان برانگيختگانند لِيَوم ٍ عَظِيم ٍ مر روز بزرگ را يَوم َ يَقُوم ُ النّاس ُ روزی كه بپا ايستند مردمان لِرَب ِّ العالَمِين َ مر حكم آفريدگار عالميان را يعنی از پای نه نشينند تا فرمان نرسد و آن در مقام هيبت باشد كه اهل عرصات سه صد سال ايستاده باشند و كسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه عليه الصلوه و السلام شفاعت كنند و خلق را از مقام هيبت بموقف محاسبه آرند و اينكه شفاعت كبری باشد كَلّا إِن َّ كِتاب َ الفُجّارِ حقا كه نامه اعمال كافران لَفِی سِجِّين ٍ در سجين بود و آن صخره ايست مجوف زير دوزخ پوشيده كه جان كافران و نامه اعمال ايشان در ان بود از كعب الاحبار رضی اللّه عنه و مروی است كه كتاب فاجران را بآسمان برند از قبول آن ابا كند بزمين باز آرند قبول ننمايد بزير هفتم زمين برند و در سجين كه موضع ابليس و لشكر او است بنهند وَ ما أَدراك َ ما سِجِّين ٌ و

چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای باهول و هیبت است و کتاب فجار کِتاب ٌمَرقُوم ٌکتابی است نوشته و علامت کرده بعلامتیکه هر که بیند داند که در ان خبر نیست وَیل ٌکلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدّت و محنت یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبِینَ- آن روز مر مکذبان را است الَّذِینَ- یُکَذِّبُونَ- آنانکه تکذیب کرده اند بِیَوم ِالدِّین ِمر روز جزا را و باور نداشته اند.

صفحه : ۱۳۴۴

وَ ما یُکَذِّب ُبِه ِو تکذیب نکند آن روز جزا را إِلّا کُل ُّمُعتَدٍ مگر هر ستمکاری از حد درگذشته أَثِیم ٍبزه کاری بیباک إِذا تُتلی چون خوانده شود عَلَیه ِ آیاتُنا بر وی آیتهای کلام ما قال- أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ- گوید از فرط جهل و اعراض از حق که اینکه افسانه های پیشینیان است کَلّا نه چنان است که میگوید بَل رانَ- بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است عَلی قُلُوبِهِم بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بر ان نهاده ما کانُوا یَکسِبُونَ- آنچه بودند که می کردند از آثام و معاصی یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بی حاصل شده و در خبر آمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه گردد کَلّا إِنَّهُم عَن رَبِّهِم حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اصح آنست که از دیدار آفریدگار خود یَومَئِذٍ آن روز لَمَحجُوبُونَ- در پرده شدگان باشند یعنی از ان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رحمه اللّه معنی اینکه آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار وی

نه بینند و تجلی کند بر اولیای خود بلقای وی برسند امام شافعی رحمه اللّه فرمود که لمحجوبون در شان کفار وارد شده دلالت می کند بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند قطعه گوئی به بهشت میهمانی است بی دیـدن میزبان چه باشـد چون دشـمن و دوست را حجاب است پس فرق در ان میان چه باشـد ثُم َ إِنَّهُم پس بـدرستی که تکـذیب کننـدگان لَصالُوا الجَحِیم ِ در آیندگانند بدوزخ ثُم َ یُقال ُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گوینـد هـذَا الَّذِی کُنتُم بِه ِ اینکه عـذاب آن عـذابی است که بودیـد شـما که بدان تُکَذِّبُون َ تکذیب میکردید کَلّا إِن َ کِتاب َ الأَبرارِ حقا بـدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِی عِلِّیِّین َ در علیین باشـد بر آسـمان هفتم در زیر عرش و گوینـد آن قـائمه یمنی بـود از عرش و گفته انـد سـدره المنتهی است وَ مـا أَدراک َ و چه چیز دانـا سـاخت ترا تـا بـدانی که مـا عِلِّیُّون َ چه چیزیست علیون یعنی محلی است بلنـد و مکـانت و کتـاب ابرار کِتاب ٌ مَرقُوم ٌ کتابی است مسـطور و موسوم بعلامتی که هر که مشاهـده کنـد داند که درو همه خیر است یَشـهَدُه ُ المُقَرَّبُون َ حاضـر می شوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علّیین اند یعنی باسـتقبال آن می رونـد و نگاه میدارنـد و روز قیامت بـدان گواهی خواهنـد داد إِن َ الأَبرارَ لَفِی نَعِیم ٍ بدرستی که نیکان و پاکان در بهشت اند.

صفحه : ۱۳۴۵

عَلَی الأَرائِک ِ یَنظُرُون َ بر تختهائی آراسـته می نگرنـد بانبیا بچیزیکه از ان شادمان و فرحناک میگردنـد یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تَعرِف ُ فِی

وُجُوهِهِم بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان نَضرَةَ النَّعِیم ِ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن یُسقَون َ آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند مِن رَحِیق ٍ از شراب خالص سفید خوشبوی مَختُوم ٍ مهر کرده آنیه او خِتامُه ُ مِسک ٌ مهر او بجای گل مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او برائحه مشک است و مهر بجهت آن کننده تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وَ فِی ذلِک َ و درین شراب فَلیَتَنافَس ِ المُتَنافِسُون َ باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد وَ مِزاجُه ُ و آمیختگی رحیق مِن تَسنِیم ٍ از آب چشمه که تسنیم است در تبیان از إبن عباس رضی اللّه عنه نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش به بهشت میریزد و آن اشرف اشربه بهشت است عَیناً یَشرَب ُ چشمه که می آشامند بِهَا المُقَرَّبُون َ از ان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی به محبّت غیر محبّت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبّت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد بیت:- ما شراب عیش میخواهیم بی دردی غم صاف نوشان دیگراند- و دردنوشان دیگراند در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورت خمار کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیااند که ختام او مسک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبّت است یعنی محبّت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی اللّه و بقا باللّه اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس

انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب بچشد بوی از سرّ اینکه سخنان بمشام جان وی نرسد بیت:-
سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است آنها که ازین می نچشیدند چه دانند آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقرای صحابه رض را چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان رضی اللّه عنهم بدیدندی بایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که إِنَ َالَّذِین َ أَجرَمُوا بدرستی که آنانکه شرك آورده اند کانُوا مِن َالَّذِین َ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده اند یَضحَکُون َ می خندند وَ إِذا مَرُّوا بِهِم و چون بگذرند بمومنان یَتَغامَزُون َغمزه می کنند بچشمها یعنی اشارتهای نمایند بجهت استهزاء و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم اللّه وجهه با نفری از مسلمانان می گذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزاء پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند رأس رئیس ما امروز اصلع بود یعنی علی رضی اللّه عنه، بدین سخن بسیار می خندیدند هنوز علی رض به مسجد پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم نرسیده بود که اینکه آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مؤمنان میخندند و بچشم و ابرو و غمزه می کنند.

صفحه : ۱۳۴۶

وَ إِذَا انقَلَبُوا و چون بازمی گردند إِلی أَهلِهِم ُبسوی کسان خود انقَلَبُوا فَکِهِین َ بازمیگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند وَ إِذا رَأَوهُم و چون به بینند کافران و منافقان مر مومنان را قالُوا إِن َهؤُلاءِ میگویند با یکدیگر بدرستی که اینکه گروه که متابع محمداند لَضالُّون َهر آئینه گمراهانند وَ ما أُرسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَیهِم حافِظِین َ بر مومنان نگهبانان

تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فَالیَوم َالَّذِین َ آمَنُوا پس امروز روز قیامت آنانکه گرویده مِن َالکَفّارِ یَضحَکُون َاز حال کافران میخندند عَلَی الأَرائِک ِیَنظُرُون َبر تختهای آراسته بجواهری نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقیداند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بیائید به بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بر روی ایشان بربندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ بازگردند و مومنان ازین حال خندان شوند هَل ثُوِّب َالکُفّارُ آیا جزا داده شدند کافران ما کانُوا یَفعَلُون َ آن عملها که بودند که در دنیا میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلّی دل مومنان دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز می خندند بر حال پریشان ایشان

سوره الانشقاق

مکّیه وّ هی خمس وّ عشرون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ– إِذَا السَّماءُ انشَقَّت آن گاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت و بشنود و فرمان برد پروردگار خود را و سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای وَ إِذَا الأَرض ُ مُدَّت و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بردارند و آن را پهن باز کشند وَ أَلقَت ما فِیها وَ تَخَلَّت و بیرون افگند آنچه در درون وی است از گنجها و اموات و خالی شود از همه– صفحه : ۱۳۴۷

وَ أَذِنَت لِرَبِّها وَ حُقَّت و فرمان برد مر حکم آفریدگار خود را و او سزاوار باشد باستماع حکم ربانی جواب اذا آن است

که به بینـد انسـان ثواب و عقاب را- یا أَیُّهَا الإِنسان ُ إِنَّکَ َ کادِح ٌ ای آدمی بـدرستی که تو رنـج کشـنده و سـعی نماینـده إِلی رَبِّکَ َ کَدحاً برای جزای پروردگار خود کار کردنی بجد و جهد فَمُلاقِیه ِ پس ملاقات کننده عمل خودی یعنی پاداش آنرا فَأَمّا مَن أُوتِیَ َ پس آنکه داده شود کِتـابَه ُ بِیَمِینِه ِ نوشـته اعمـال او بـدست راست او فَسَوف َ یُحاسَب ُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسابـاً یَسِیراً حسـابی آسـان بی منـاقشه و مضـایقه وَ یَنقَلِب ُ إِلی أَهلِه ِ و بازگردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسـلام یا بزنان خود از حور العین مَسرُوراً شادمان بسـبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَ أَمّا مَن أُوتِیَ َ و امـا آنـانکه داده شود کِتـابَه ُ وَراءَ ظَهرِه ِ نـامه کردار او از پس پشت او بـدست چپ او و آن چنان بود که دست راست او را بر گردن ببندنـد و دست چپ او را بر پشت او و از ان نـامه کردار او را در دست وی نهنـد و چنین کس فَسَوف َ یَدعُوا ثُبُوراً زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را گوید وا ثبوراه و اینکه کلمه هم طلب هلاکت است وَ یَصـلی سَعِیراً و درآید بآتشی افروخته إِنَّه ُ کـان َ فِی أَهلِه ِ مَسرُوراً بـدرستی که اینکه کس بوده است در میان کسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای فانی و جاه ناپائدار إِنَّه ُ ظَن َّ بدرستی که او گمان برده است أَن لَن یَحُورَ آنکه بازنگردد و بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلی آری او را بازگشت خواهد بود إِن َّ رَبَّه ُ کان َ بدرستی که خدای

اوست به ِبَصِيراً باحوال و اعمال او بينا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلكه بمحشر خواهد آورد و جزا بسزا او برو خواهد رسانيد فَلا أُقسِم ُبِالشَّفَق ِپس سوگند ميخورم بشفق و آن حمرتى است كه بعد از غروب آفتاب در افق مغرب ديده شود و غيبوبت آن علامت وقت عشا است بقول امام مالك و امام شافعى و امام احمد و صاحبين رح و بقول امام اعظم رح آن بياضى است كه بر عقب آن حمرت بنمايد و جمعى برانند كه آن بياض اصلا غائب نمى شود بلكه متردد است از افقى بافقى وَ اللَّيل ِ وَ ما وَسَق َو سوگند بشب و آنچه جمع كند و بپوشد يعنى قسم بهر چه تاريكى شب آنرا فرو پوشد وَ القَمَرِ إِذَا اتَّسَق َو سوگند بماه آنگاه كه كامل گردد و بمرتبه بدريت رسد.

صفحه : ۱۳۴۸

لَترَكَبُن َطَبَقاً عَن طَبَق ٍ كه هر آئينه شما برسيد و ملاقى شويد حالى را بعد از حالى كه مطابق وى باشد در شدّت مراد مرگ است و شدائد روز قيامت و مواطن اهوال آن كه يكى بعد از ديگرى ديده شود در تفسير زاهدى آورده است كه مراد تحويل آدمى است از حالى بحالى يعنى از نطفه بعلقه و از ان بمضغه و عظم و خلق آخر و جنين و وليد و رضيع و صبى و غلام و شاب و كهل و شيخ تا آخر احوال فَما لَهُم لا يُؤمِنُون َپس چيست كه آدميانرا كه با وجود اينكه حال نمى گروند بخداى و برسول ص و بروز جزا وَ إِذا قُرِئ َعَلَيهِم ُالقُرآن ُو چون خوانده ميشود بر ايشان قرآن لا يَسجُدُون َ

سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده اند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره رضی اللّه عنه اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلی اللّه علیه و سلّم اینجا سجده کرده ام اینکه سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات اینکه سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَل ِ الَّذِین َ کَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویده اند یُکَذِّبُون َ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمی نمایند در آیات آن وَ اللّه ُ أَعلَم ُ بِما یُوعُون َ و خدا داناتر است بآنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و بپوشند از کینه مؤمنان فَبَشِّرهُم بِعَذاب ٍ أَلِیم ٍ پس خبر کن ایشانرا بعذاب الیم یعنی عذاب دردناك و ایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِین َ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کرده اند کارهای ستوده لَهُم أَجرٌ مر ایشانرا است مزدی غَیرُ مَمنُون ٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

سوره البروج

مکّیه وّ هی اثنتان و عشرون آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ وَ السَّماءِ ذات ِ البُرُوج ِ سوگند بآسمان که خداوند برجهاست مراد برج اثنا عشرست یا منازل قمر یا درهای سماوات وَ الیَوم ِ المَوعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَ شاهِدٍ و سوگند بگواه که اللّه است همه را می بیند و میداند وَ مَشهُودٍ و سوگند بگواهی داده برو که بنده است و بقول شاهد پیغمبر ماست صلی اللّه علیه و سلّم و مشهود امت وی اند یا

شاهد امت اوست و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضاانـد و مشـهود آدمی و شاهد و مشـهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج و یا عرفه و حضار آن مقام و یا روز نحر و ذبح کنندگان یا روز جمعه و نمازگذارندگان درو یا آدم ع و ذریت او یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بهر تقدیر جواب قسم اینست.

صفحه : ۱۳۴۹

قُتِلَ هلاك شدند و ملعون گشتند أَصحابُ الْأُخدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس یمنی و در زمان او ساحری بوده کاهن و مشعبه که مدار ملك ملك برو بودی چون بس شیخوخت رسید بعرض ملك رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظم دیده از هر شعاع تیره شود گوش وقت سماع خیره شود نه زبان را مجال گویائی نه تن خسته را توانائی صلاح در ان است که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملك بوی منتظم تواند بود ملك را پسندیده افتاد و بر ان منوال که مدعا داشت پسری سپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی که آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندیده و بدین راهب متدین شده خداپرست گشت و روزها ببهانه آنکه از ساحر تعلیم

میکرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل کامل مستجاب الدعوات گشت روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت قضا را اژدهائی بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمده اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر اینکه جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعاء او مرادات همه حاصل میشد که تا حاجب ملك که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعاء دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم تو روشن سازم حاجب عهد کرد جوان او را کلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملك آمد ذو نواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدا مرا صحت بخشید ملك گفت خدای تو کیست حاجب گفت اللّه الذی لا اله الا هو ملك بطریق حیله گفت اینکه تلقین از که داری تا من هم بدو بگروم حاجب شغفی که بر اسلام ملك داشت قصّه جوان در میان آورد ملك او را طلبیده بر عقیده او اطلاع یافت و چندانکه جد و جهد نمود جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدریا غرقه سازند جمعی ویرا بلب بحر بردند او

دعا کرد همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی بلند برند و به پایان بیندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد و موکلان را از کوه درافکند و وی سالم بماند ملک حکم فرمود تا او را در آتش افگنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسید پس او را از دار درآویختند و تیرباران کرد هیچ تیر بر وی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بگروید خدای را که اینکه همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت مبدع هر چیز که بودیش هست مخترع هر چه وجودیش هست ملک عناد ورزیده گفت نمیخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست تیری بر کمان نه بگو بنام خدای اینکه غلام و بیفگن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و حضار آن مجلس جمیع یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک در غضب شده فرمود تا چند جا زمین را کوک ها کردند و در هر کوکی آتش افروختند و بر کناره کوکها نشسته هرکرا می آوردندی می پرسیدندی اگر بخدا گرویده بودندی میسوختندی حق سبحانه ایشانرا گوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و کوکهای در زمین النّارِ ذاتِ الوَقُودِ خداوندان آتش با همه یعنی افروخته بهیزم إِذ هُم عَلَیها قُعُودٌ چون ایشان بودند بر کناره آتش نشستگان وَ هُم عَلی ما یَفعَلُون ِو ملک و اصحاب او بر آنچه می کردند بِالمُؤمِنِین ِشُهُودٌ بگرویدگان حاضران و مشاهده کنندگان بودند وَ ما نَقَمُوا مِنهُم و انکار نکردند اصحاب اخدود از مومنان چیزیرا إِلّا

أَن يُؤمِنُوا مگر آنكه ميگرويدند بِاللّه ِ العَزِيزِ بخداى غلبه كننده كه از عذاب او بايد ترسيد الحَمِيدِ ستوده كه برحمت او اميدوار بايد بود.

صفحه : ١٣٥٠ الَّذِي لَه ُ آنخداوندى كه مر اوراست مُلك ُ السَّماوات ِ وَ الأَرض ِ بادشاهى آسمانها و زمينها وَ اللّه ُ عَلى كُل ِّ شَي ءٍ شَهِيدٌ و خداى بر همه چيزها از افعال و اقوال مومن و كافر گواه است إِن َ الَّذِين َ بدرستى كه آنانكه فَتَنُوا المُؤمِنِين َ وَ المُؤمِنات ِ در فتنه افگندند مردان و زنان گرويده را يعنى ايشانرا عذاب كردند بآتش ثُم َ لَم يَتُوبُوا پس بازنگشتند بخدايتعالى و از كفر توبه نكردند فَلَهُم عَذاب ُ جَهَنَّم َ پس مر ايشانراست عذاب دوزخ وَ لَهُم عَذاب ُ الحَرِيق ِ و مر ايشانرا است عذاب آتش سوزان آورده اند كه همان آتش سوزان كه از اخدود يعنى از كوك ها كه فرو برده بودند ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه كرد بديشان و همه را بسوخت إِن َ الَّذِين َ آمَنُوا بدرستى آنانكه گرويده اند وَ عَمِلُوا و كردند الصّالِحات ِ كارهاى شايسته لَهُم جَنّات ٌ تَجرِي مر ايشانراست بوستانها كه ميروند مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زير اشجار آن يا مساكن ايشان جويها ذلِك َ الفَوزُ الكَبِيرُ آن است رستگارى بزرگ كه دنيا و ما فيها در جنب آن خرد و مختصر است إِن َ بَطش َ رَبِّك َ بدرستى كه گرفتن پروردگار تو لَشَدِيدٌ هر آئينه سخت است آنرا كه بعذاب كفر گرفت هرگز ويرا نجات نيست إِنَّه ُ هُوَ يُبدِئ ُ بدرستى كه خدا او آشكار كند بطش خود را بر كافران در دنيا وَ يُعِيدُ و بازگرداند همان را بر ايشان در آخرت و اينكه نشانه عدل است وَ هُوَ الغَفُورُ الوَدُودُ و اوست آمرزنده آنرا كه

توبه کند و دوست دار مر آنرا که فرمان برد و اینکه علامت فضل است بعدل بگذارد و نابود سازد و بفضل بنوازد و افرازد بیت فضل او دل نواز غمخواران عدل او سینه سوز جباران ذُو العَرش ِ خداوند عرش یا مالک ملک المَجِیدُ بزرگوار در ذات و صفات فَعّال ٌلِما یُرِیدُ کننده آنچه خواهد هَل أَتاکَ حَدِیث ُالجُنُودِ آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلّی تو فرستادیم حدیث جنود کفر که بر انبیاء علیه السلام بیرون آمدند.

صفحه : ۱۳۵۱

فِرعَون َوَ ثَمُودَ فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آری اینکه سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند بَل ِالَّذِین َکَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند فِی تَکذِیب ٍ در باور ناداشتن آن اند إن به وَ اللّه ُمِن وَرائِهِم مُحِیطٌ و خدای از ورای ایشان عالم است بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و ازو فوت نتوانند شد و چنان نیست که ایشان گمان بردند در حق قرآن که سحر و شعر و کهانت است بَل هُوَ قُرآن ٌمَجِیدٌ بلکه او قرآن شریف و بزرگ است نوشته شد فِی لَوح ٍ مَحفُوظٍ در لوح که محفوظ است از تغیر و تحریف در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت است و او در کنار فرشته است بر یمین عرش و آن فرشته واقف آن نیست سبحان ذی العرش العظیم

سوره الطّارق

مکّیه وّ هی سبع عشره آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم نشسته بودند

با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت اینکه چه چیز است حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که اینکه ستاره است که دیوان را از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرائیل علیه السلام نازل شد بدین سوره وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب وَ ما أَدراکَ مَا الطّارِقُ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست طارق النَّجمُ الثّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست إِن کُلُّ نَفسٍ نیست هیچ نفسی لَمّا عَلَیها حافِظٌ الا که برو رقیب است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا می نماید فَلیَنظُرِ الإِنسانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسیکه منکر بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِن ماءٍ دافِقٍ مخلوق گشته از آبی ریخته شده در رحم یَخرُجُ آبیکه بیرون می آید مِن بَینِ الصُّلبِ از میان پشت مردان وَ التَّرائِبِ و استخوانهای سینه زنان إِنَّهُ عَلی رَجعِهِ بدرستی که خدای بباز گردانیدن آن آب بصلبی که از ان بیرون می آید- لَقادِرٌ هر آئینه توانا است یا بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت قادرست.

صفحه : ۱۳۵۲

یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ روز که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیّات ضمائر را تا طیّب از خبیث متمیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر

ان اطلاع ندارد آدمی بعمل او قادر بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهای پنهان و رسوائی بر ان مترتب گردد بیت گر پرده ز روی کارها بردارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود ، و در ان وقت که پوشیدها پیدا شود فَما لَه ُمِن قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ پس نیست انسان را هیچ توانائی در نفس او تا از عذاب خود را بازدارد و نه یاری که بمددکاری او بلا مندفع و مر نفع گردد وَ السَّماءِ ذات ِالرَّجع ِو سوگند بآسمان با رجعت یا باران با رجعت یعنی رجعت میکند از هر ذروه و بلندی بآن موضع که از آنجا حرکت کرده وَ الأَرض ِذات ِالصَّدع ِو بزمین با شکاف که از ان نبات و آب بیرون آید إِنَّه ُلَقَول ٌفَصل ٌبدرستی که قرآن هر آئینه سخنی است درست و راست یا جداکننده میان حق و باطل وَ ما هُوَ بِالهَزل ِو نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه إِنَّهُم یَکِیدُون َکَیداً بدرستی که معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر من صلی اللّه علیه و سلّم اینکه خبر سبق نزول است بر فعلی یعنی حق سبحانه خبر داده که کفّار اینکه مکر خواهند کرد وَ أَکِیدُ کَیداً و جزا میدهم مکر ایشان را باستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّل ِالکافِرِین َپس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمهِلهُم رُوَیداً فرو گذار ایشانرا اندک زمان یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیت قتال-

سوره الاعلى

مکّیه وّ هی تسع عشره آیه

بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- سَبِّح ِاسم َرَبِّک َالأَعلَی تنزیه کن نـام پروردگـار خود را که برترست از اتخـاذ شـریک در ان و اطلاق آن بر غیر حق سـبحانه و گفته اند اسم صـله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوئی سبحان ربی الاعلی در خبرست که چون آیت نازل شد حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم فرمود اجعلوها فی سـجودکم الَّذِی خَلَق َفَسَوّی آن خـدای که بیافرید همه چیزها را پس راست کرد خلق هر یک را بآنکه عطا فرمود آنچه آنرا در کار بود یا آدمی را بیافرید و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی و آن خدای که تقـدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقـدر ساخت منافع را و هـدایت بـدان فرمود باسـتخراج آنها یا مقدّر کرد مـدّت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمـدن وَ الَّذِی أَخرَج َالمَرعی و آن خـدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزیرا که چهارپایان بچرند.

صفحه : ۱۳۵۳

فَجَعَلَه ُغُثاءً أَحوی پس ساخت آن گیاه رسـته را بعد از سبزی او خشک پژمرده سیاه و تیره محققان از مضمون اینکه آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیا است گرچه اوّل تازه و سیراب و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هیوب باد خزان حوادث تیره و بیطراوت خواهد بود قطعه اگرچه خرّم و تازه است گلشن دنیا ولی به نکبت

بـاد خزان نمی ارزد بگرده خور و قرص قمر ز جای مرو که خوان چرخ بیکتای نان نمی ارزد آورده انـد که چون جبرائیل علیه السـلام بآیتی یا سوره از قرآن نازل شدی و بخواندی حضـرت رسالت پناه علیه الصلوه و السلام همانرا خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل علیه السـلام بآخر نرسیده که آنحضـرت ص از اوّل تلاوت کردی به سـبب آنکه مبادا فراموش کنـد حق سـبحانه آیت فرسـتاد که سَنُقرِئُکَ زود باشـد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیـل ع بـامر ما بر تو خوانـد فَلا تَنسـی پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بر تو ارزانی داشـته ایم با آنکه تو امّی تا حفظ اینکه همه سور و آیات بمثابه نشانه دیگر را باشـد برسـالت تـو درین آیت بشـارت است مر آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد که جبرئیل بفرمان ما در درس تو خواهـد بود چنانکه در اخبار آمـده که بماه رمضان مبارک در هر سالی نازل شـدی و قرآن را با پیغمبر تلاوت نمودی و در سال آخر که آنحضـرت صـلی اللّه علیه و سـلّم از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کردند آنحضـرت ص با صحابه رض و اهل خود فرمود که اجلم نزدیک است که درین ماه رمضان جبرئیل ع دو نوبت آمده و قرآن را ختم کردیم و هر سـال یـک نوبت نـازل می شـد همچنان بود که آنحضـرت ص فرمود إِلّا ما شاءَ اللّه مگر آنچه خـدا خواهد که فراموش کنی بر ان وجه که تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانه از

صحف و صدور محو کند إِنَّه ُ یَعلَم ُالجَهرَ بدرستی که خدای داند آشکارا از احوال خلق وَ ما یَخفی و آنچه پنهان است از اطوار ایشان وَ نُیَسِّرُك َلِلیُسری و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوك طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَکِّر إِن نَفَعَت ِالذِّکری پس پند ده بقرآن بدرستیکه سود دارد پند دادن مومنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی تو پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سَیَذَّکَّرُ مَن یَخشی زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای وَ یَتَجَنَّبُهَا الأَشقَی و پهلو تهی کند از مواعظ بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق شقی تر است الَّذِی یَصلَی النّارَ الکُبری آنکه درآید بآتش بزرگتر یعنی در آتش درکه جهنّم که آتش آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که اینکه آتش شما یعنی آتش دنیا جزوی است از هفتاد جزو آتش جهنّم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی ست که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنهکاران امّت مصطفی صلی اللّه علیه و سلّم است ثُم َّ لا یَمُوت ُفِیها وَ لا یَحیی پس آن بدبخت ترین نمیرد در آن نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که از ان راحت یابد- قَد أَفلَح َمَن تَزَکّی بدرستی که رستگاری یافت آنکه پاك شد از کفر و معصیت.

وَ ذَكَرَ اسمَ رَبِّه فَصَلّى و ياد كرد نام پروردگار خود را بدل و زبان خويش پس نماز گزارد كه نشانه اسلام است يا رستگار شد كسيكه طهارت كرد و تكبير احرام گفت و نماز پنجگانه ادا كرد يا زكوه فطر داد و تكبير عيد گفت و نماز عيد گزارد بَل تُؤثِرُون الحَياةَ الدُّنيا بلكه شما گزينيد زندگانى دنيا را خطاب با اهل شقاوت است كه بدنيا مشغول شده كار آخرت نمى سازند وَ الآخِرَةُ خَيرٌ وَ أَبقى و آخرت بهتر است از دنيا و پاينده تر إِنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الأُولى بدرستى كه اينكه در صحيفهاى پيشينيان است يعنى كتب نخستين كه قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبراهِيمَ وَ مُوسى در صحيفهاى ابراهيم عليه السلام كه بيست است و در صحف موسى عليه السلام يعنى الواح توريت

سوره الغاشيه

مكّيه وّ هى ست وّ عشرون آيه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ هَل أَتاكَ حَدِيثُ الغاشِيَةِ بدرستى كه آمد بتو خبر پوشنده كه قيامت است و او بپوشد خلائق را باهوال يعنى هيبت او همه كس را فرو گيرد وُجُوهٌ يَومَئِذٍ خاشِعَةٌ رويهاى آن روز ترسناك بوند و خوار يعنى اهل آن رويهاى ذليل باشند و بيمقدار عامِلَةٌ ناصِبَةٌ عمل كننده رنج كشنده در عمل يعنى دوزخيان عملى كنند كه از ان رنج بديشان رسد مثل كشيدن سلسلهاى آتشين و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصلى ناراً حامِيَةً درآورده شوند در آتش بنهايت گرمى رسيده و حفص بفتح تا خواند يعنى درآيند بدان آتش تُسقى مِن عَينٍ آنِيَةٍ آشاميده شوند يعنى بوقت غلبه عطش بياشاماند ايشانرا از

چشمه آبی بغایت گرم و گفته اند از ان روز که آتش آفریده شده اینکه آب را میجوشانند لَیس َلَهُم طَعام ٌنیست مر دوزخیان را خوردنی إِلّا مِن ضَرِیعٍ مگر از ضریح و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند و شتران و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابو جهل چون اینکه آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیت آمد لا یُسمِن ُوَ لا یُغنِی مِن جُوعٍ فربه نمی کند ضریع دوزخ کسی را و دفع نمی کند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امرست و هیچکدام دست نمی دهد وُجُوه ٌیَومَئِذٍ ناعِمَةٌ رویها در ان روز تازه باشند اثر نعمت برو پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند.

صفحه : ۱۳۵۵

لِسَعیِها راضِیَةٌ مر عمل خود را پسندکننده یعنی پسندند کاریرا که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آنرا بینند فِی جَنَّةٍ عالِیَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لا تَسمَع ُنشنوند خداوند وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِیها لاغِیَةً در ان بهشت عالی سخن بیهوده کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِیها عَین ٌجارِیَةٌ در ان بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِیها سُرُرٌ مَرفُوعَةٌ در آن بهشت تختهای بلند برداشته بود اصل آن از زر مکلل بزبرجد و درو یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا چون صاحبش خواهد که بر وی نشیند بر زمین فرود آید و چون

بر ان قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود وَ أَكواب ٌمَوضُوعَةٌ و در ان جنّت کوزها بود بی دسته ولوله نهاده پیش بهشتیان وَ نَمارِق ُمَصفُوفَةٌ و بالشها نهاده بر همدیگر وَ زَرابِی ُّمَبثُوثَةٌ و فرشهای گسترده امام زاهد رح آورده که چون کفّار لفظ سرر مرفوعه شنیدند یا یکدیگر گفتند اینکه خود نشاید و اگر واقع است پس بلال و خباب و امثال ایشانرا کار افتاده بسی وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی فرصت باید تا از ان بلندی فرود آیند آیت آمد أَ فَلا يَنظُرُون َإِلَى الإِبِل ِكَيف َخُلِقَت آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی بآن همه بلندی و بزرگی برشته مسخر کودکی میشود تا برو برآید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت شتران دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم و حکمت خالق جل جلاله، چه بزرگ است بار گران برتابد و منقاد است همه را فرمان برد و قانع است از همه گیاهها بچرد و متحمل است در تشنگی شکیبائی ورزد بدین جهت است که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوب است از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه ازو حاصل است پیر رومی قدس فرموده رباعی برخوان ا فلا ینظر تا قدرت ما بینی یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی در خارخوری قانع در بارکشی راضی اینکه وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی در تبیان آورده که مخاطب عرب اند

اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لا جرم بعد از ذکر شتر میفرمائد وَ إِلَی السَّماءِ کَیفَ رُفِعَت و آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت ما چگونه برداشته شده است بی ستونی وَ إِلَی الجِبالِ کَیفَ نُصِبَت و آیا نظر نمی کنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم گشته وَ إِلَی الأَرضِ کَیفَ سُطِحَت و آیا نمی نگروند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَکِّر إِنَّما أَنتَ مُذَکِّرٌ پس پندگو ایشانرا بعد از نظر در دلائل قدرت جز اینکه نیست که تو پنددهنده هر کس را لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال اینکه آیت را نسخ کرده.

صفحه : ۱۳۵۶

إِلّا مَن تَوَلّی وَ کَفَرَ لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر و نگرود و حق را بپوشد فَیُعَذِّبُهُ اللّهُ العَذابَ الأَکبَرَ بس عذاب کند او را خدای بعذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و اسر و قتل معذّب بودند إِنَّ إِلَینا إِیابَهُم بدرستی که بسوی ما است یعنی بجزای ما بازگشت ایشان ست ثُمَّ إِنَّ عَلَینا حِسابَهُم پس بتحقیق بر ما است حساب ایشان در محشر

سوره الفجر

مکّیه وّ هی ثلثون آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ - وَ الفَجرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستان است یا بنماز صبح که آرام جان بیدلان بآن ست و بقولی مراد از صبح روز اوّل محرم است که سال ازو منفجر شود یا اوّل ذیحجه که لیالی عشر مقترن بدو است

یا بامداد آدینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظائف دعا و نیاز حاجیان در انست یا سفیده دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح قیامت که روز دیوان دیّانست و در تبیان گوید که اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علیه السلام یا انفجار آب از حجر موسی علیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَ لَیال ٍ عَشرٍ و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در ان است یا دهه اوّل محرم که عاشورا از ان است یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه درو است یا دهه میانه شعبان که شب برات ازوست وَ الشَّفع ِوَ الوَترِ و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوّت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الهی چون عزّ بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که من کل شی خلقنا زوجین و فرد خالق قل هو اللّه احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصراند و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شام

یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما اللّه شرفا و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَ اللَّیل ِ إِذا یَسرِ و سوگند بشبانگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هَل فِی ذلِک َ آیا هست درین سوگند که یاد کردم قَسَم ٌلِذِی حِجرٍ سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندی است محقق و مؤکد و جوابش اینکه عذاب خواهیم کرد مکذبان را أَ لَم تَرَ کَیف َفَعَل َ رَبُّک َ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو بِعادٍ بقوم عاد إِرَم َ یعنی ارم بن سام عاد اولی را و اینکه را عاد بن ارم می گفته اند و ارم نام جد ایشان است چه عاد پسر عوض بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح و گفته اند ارم نام بلده ایشان است و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عادیان را صفت میکند که ذات ِ العِمادِ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها.

صفحه : ۱۳۵۷

الَّتِی لَم یُخلَق آن قبیله که آفریده نشد مِثلُها مانند ایشان در درازی قدر و بزرگی جسد فِی البِلادِ در شهرها و اشهر انست که ارم نام بلده عادیان است و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بنائی بزرگ است چنان بنای که مثل او در همه بلاد نبوده و قصّه آن بر سبیل اجمال آنست که عبد اللّه بن قلابه بطلب شتر گم

شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود عبد اللّه بامید آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود را پرسد بدر حصار آمد دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و فرشها بر همین و طیره بجای سنگ ریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهائی روان بروی آن لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار تنه های آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفه ها از سیم با خود گفت هذه الجنه التی وعد بها المتقون مصرعه اینکه چه منزل چه بهشت اینکه چه مقام است اینجا پس قدری از ان جواهر برداشت و بر پشت بسته بیمن بازآمد مردمان آن گوهر را در دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کرده اینکه قصّه در زبانهای مردم افتاد تا حدیکه حال او بمعاویه رضی اللّه عنه که در ان وقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه رض ویرا طلبید و تمام حکایت از اوّل تا آخر استماع فرمود پس او را بر مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد بیت شهری چو بهشت از نیکوئی چون قصر فلک بتازه روئی و آنرا

شـداد بن عـاد ساخته و او پادشاه عظیم قـدر بوده و نهصـد سال عمر داشـته هر جا که در عالم زری و جوهری بود همه را جمع کرده و صـد قهرمـان هر یکی با هزار نوکر فرسـتاد تا شـهر ارم را ساختنـد و بسه صـد سال باتمام رسـید ده سال دیگر بتهیه راه اشـتغال نمود امر او ملوك عـالم را جمع کرد و از دار السـلطنت خود بتماشای آن شـهر متوجه شـد یکشب راه میان روی و آن بنای مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام در کتب سابق که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سـرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بـدانجا رسـد و آنرا بینـد پس بـازنگریست و إبن قلابه را دیـد و گفت هو اللّه ذلـك الرجـل وَ ثَمُودَ الَّذِین َجابُوا الصَّخرَ بِالوادِ و دیگر چه کرد خـدای تـو بقـوم ثمود آنـانکه می بریدنـد کوهها را برای مـأوای خود بوادی قری وَ فِرعَون َذِی الأَوتادِ و چه کرد بفرعون خداوند ملك قوی و لشـکرهای بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان بازمی کردند یا مردم را بطریق چهـار میـخ تعـذیب می نمودنـد الَّذِین َطَغَوا فِی البِلادِ آنان ازین سه گروه که بجهل و غوایت از حـد بنـدگی در گذشـتند در شهرها که حاکم بودند فَأَکثَرُوا فِیهَا الفَسادَ پس بسـیار گردانیدند در ان شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق فَصَب َّعَلَیهِم رَبُّک َسَوطَ عَذاب ٍ

پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون عرب صرب تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعارست بآنکه عذاب دنیا ایشان را به نسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود.

صفحه : ۱۳۵۸

إِن َّ رَبَّکَ لَبِالمِرصادِ بدرستی که پروردگار تو هر آئینه خداوند گذرگاه است چنانچه فوت نشود چیزی از ان کس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگان است همچنان هیچ چیز فوت نمی شود از حق سبحانه چه همان را می بیند و می شنود و هیچ برو پوشیده نیست بیت هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد. یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست فَأَمَّا الإِنسان ُ إِذا مَا ابتَلاه ُ رَبُّه ُ پس اما آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند مر او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی فَأَکرَمَه ُ وَ نَعَّمَه ُ پس گرامی کندش بجاه اقتدار و نعمت دهدش و معیشت برو فراخ گرداند و بآسانی کار وی بسازد فَیَقُول ُ رَبِّی أَکرَمَن ِ پس گوید پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من کرامتها فرمود وَ أَمّا إِذا مَا ابتَلاه ُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَیه ِ رِزقَه ُ پس تنگ سازد برو روزی او را فَیَقُول ُ رَبِّی أَهانَن ِ پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و اینکه از قصور نظر و قلّت فهم است چه آسایش درویشی بیحد و آرام درویشان فزون از

عـدست بیت ای دل اگر بدیـده تحقیق بنگری درویشـی اختیـار کنی بر توانگری کَلّا نه آن چنانست که گمان برده انـد کافران بلکه کرامت بطـاعت است و ذلّت به معصـیت ان اکرمکم عنـد اللّه اتقیکم و بدانیـد که من نه شـما را بفقر و تنگـدستی اهـانت میکنم بَل لاـ تُکرِمُون َالیَتِیم َبل اهانت شـما بـدان است که گرامی نمی داریـد یتیم را و نفقه نمی دهیـد ایشانرا وَ لا تَحاضُّون َعَلی طَعام ِالمِسکِین ِو تحریض نمی کنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویشی وَ تَأکُلُون َالتُّراث َو میخورید مال میراث را أَکلًا لَمًّا و میخوریـد مـال میراث را خوردن سـخت و بسـیار یعنی جمع میکنیـد میـان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمی دهیـد و بهرهای ایشان را خود میخوریـد وَ تُحِبُّون َالمال َحُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شـراه کَلّا إِذا دُکَّت ِالأَرض ُدَکًّا دَکًّا حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد وَ جاءَ رَبُّک َو بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَ المَلَک ُصَفًّا صَفًّا و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفی صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه اللّه مذکورست که اهل هر آسمان علی حده صفی باشند.

صفحه : ۱۳۵۹

وَ جِی ءَ یَومَئِذٍ بِجَهَنَّم َو آورده شود آن روز جهنّم را در خبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشـته بر هر زمامی جمع شـده می کشـند و دوزخ از خشم کافران میجوشـد و می خروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و در ان محل هیچ

ملك مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو درآید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت ما علیه الصلوه و السّلام میفرماید که یا رب امتی امتی و جهنّم می گوید ما لی و ما لك یا محمّد ص ترا با من و مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است- یَومَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الإِنسانُ آن روز یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَ أَنّی لَهُ الذِّکری و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بنده بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت یَقُولُ یا لَیتَنِی گوید ای کاش که قَدَّمتُ لِحَیاتِی پیش می فرستادم عمل خیری را برای زندگی من درین عالم فَیَومَئِذٍ لا یُعَذِّبُ پس آنروز عذاب نکند کسی عَذابَهُ أَحَدٌ مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان وَ لا یُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس مانند بند کردن خدای یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در ان روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ با مومن یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارجِعِی إِلی رَبِّكِ بازگرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود را راضِیَةً مَرضِیَّةً در حالتی که پسندکننده آنچه بتو داده اند پسندیده نزدیک خدای و چون

روز قیامت شود گوید فَادخُلِی فِی عِبادِی پس درآیی در زمره بندگان شایسته من وَ ادخُلِی جَنَّتِی و درآیی به بهشت من مقصود ازو جنتها است با زمره مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من

سوره البلد

مکّیه وّ هی عشرون آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- لا أُقسِم ُبِهـذَا البَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکّه معظمه وَ أَنت َحِل ٌّبِهذَا البَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر با آنکه مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم درو تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است قطعه ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف وی مرده را از مقدّم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب ز خاکپای تو با رونق و بها و گفته اند تو حلالی شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یک ساعت بر تو حلال خواهد بود و اینکه وعده است بفتح مکّه و قتل بعضی در اینکه از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل.

صفحه : ۱۳۶۰ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ و سوگند بپدر یعنی بآدم یا ابراهیم علیهما السلام و آنچه زاده امت یعنی ذریت یعنی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و گفته اند والد محمدست ص و ما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامّت او جواب قسم اینکه که لَقَد خَلَقنَا الإِنسان َفِی کَبَدٍ بدرستی که آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج

یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و مودت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوّت و قوّت او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تناور او را بکشیدندی اویم پاره پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و دعوی کردی که کسی را بر من دست رس نیست و پیوسته پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را جفا کردی حق سبحانه تعالی فرمود که أَ یَحسَبُ أَن لَن یَقدِرَ عَلَیهِ أَحَدٌ آیا می پندارد ابو الاشدین آنکه قادر نشود برو کسیکه ازو انتقام پیغمبر من بکشد یَقُولُ أَهلَکتُ مالًا لُبَداً میگوید که ضائع کردم در عداوت پیغمبر ص مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم را بیازارند أَ یَحسَبُ أَن لَم یَرَهُ أَحَدٌ آیا می پندارد آنکه ندیده است او را یکی در وقت نفقه کردن او تا ازو سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدا ویرا دیده و بر ان نفقه مجازات خواهد فرمود أَ لَم نَجعَل لَهُ عَینَینِ آیا ندادیم ویرا دو چشم که بدان بیند وَ لِساناً وَ شَفَتَینِ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب که دهن او را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت آدمی نماید وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ و نمودیم ویرا راه پستان تا بعد از ولادت در ان چفیده بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل با نزول کتاب و ارسال رسل فَلَا اقتَحَمَ العَقَبَةَ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس

هوا عقبه مثلی است تشبیه کرد مجاهد را با نفس و شیطان برفتن کسیکه بتعجب و تکلیف بر عقبه بالا رود ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد بآنکه صرف کرد در راه حق وَ ما أَدراكَ مَا العَقَبَهُ و چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر ان فَكُّ رَقَبهٍ رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب أَو إِطعامٌ یا خورانیدن طعام فِی یَومٍ ذِی مَسغَبَهٍ در روز که با گرسنگی بود یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند او بخوراند یَتِیماً ذا مَقرَبَهٍ یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد أَو مِسكِيناً ذا مَترَبَهٍ یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و اینکه کنایت است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و اینکه چنین کس عیال مند است یا وام دار یا بیماری بی خواستیار یا غریبی دور از دیار.

صفحه : ۱۳۶۱

ثُمَّ كانَ پس باشد اینکه آزادکننده یا طعام دهنده مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و یا از معصیّت و یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وَ تَواصَوا بِالمَرحَمَهِ و وصیت نموده اند ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدای أُولئِكَ أَصحابُ المَیمَنَهِ آنگروه مومنان صابر مهربان اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش به

بهشت رونـد یا خداوند یمن و برکت اند وَ الَّذِین َ کَفَرُوا بِآیاتِنا و آنانکه نگرویدند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت هُم أَصحاب ُالمَشأَمَهِ ایشان اصحاب دست چپ انـد که ایشان را از جانب چپ عرش بـدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند عَلَیهِم نارٌ مُؤصَدَهٌ بر ایشان است در دوزخ آتش پوشیده یعنی سر آن درکه که در آنجا معذب باشند بطبق بپوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان درآید و نه دودی از آن بیرون آید

سوره الشّمس

مکّیّه وّ هی خمس عشره آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ وَ الشَّمس ِ وَ ضُحاها سوگنـد بآفتـاب و تابش وی چون بلنـد گردد و بموضع چاشت رسـد وَ القَمَرِ إِذا تَلاهـا و بمـاه چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از ان غروب کنـد در لیله الهلال یا طلوع او تالی غروب شـمس باشد در لیله البدر وَ النَّهارِ إِذا جَلّاها و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا بزداید زنگ و تیرگی شب را وَ اللَّیل ِ إِذا یَغشاها و بشب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید را یعنی ضوء او را وَ السَّماءِ وَ ما بَناها و سوگند بآسمان و بکسی که او را بنا کرده است وَ الأَرض ِ وَ ما طَحاها و بزمین و بکسـی که او را گسترده است وَ نَفس ٍ وَ ما سَوّاها و سوگند بنفس آدم علیه السـلام و کسـیکه تسـویه اعضـای او فرمـوده است فَأَلهَمَهـا پس الهـام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فُجُورَهـا دروغ و ناپاکی و بی باکی او وَ

تَقواها و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمانبرداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده جواب قسم چیست قَد أَفلَحَ مَن زَکّاها بدرستی که رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذائل و یا نشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضائل.

صفحه : ۱۳۶۲

وَ قَد خابَ مَن دَسّاها و بدرستی که بی بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و إبن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم نزدیک تلاوت اینکه آیت فرمودی که اللّهم ات نفسی تقویها و زکیها انت خیر من زکها و انت ولیها و مولها و محققان برانند که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هرگاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرّا از مناهی نشود دل آئینه نور الهی نشود کَذَّبَت ثَمُودُ بِطَغواها تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خود مر صالح علیه السلام را إِذِ انبَعَثَ أَشقاها وقتی که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قذار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقالَ لَهُم رَسُولُ اللّهِ پس گفت مر ایشانرا فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام ناقَةَ اللّهِ وَ سُقیاها دست بدارید ناقه خدای را و گرد مگردید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها پس تکذیب کردند صالح علیه السلام را

در نزول عـذاب پس پی کردنـد نـاقه را فَدَمـدَم َ عَلَیهِم رَبُّهُم پس هلاـکت بیکبارگی فرسـتاد بر ایشان پروردگار ایشان بِذَنبِهِم فَسَوّاهـا بسـبب گنـاه ایشـان پس یکسـان کرد آن دمـدمه را بر همه تا صـغار و کبار ایشان بمردنـد وَ لا یَخاف ُ عُقباها و نترسـد خدای تعالی عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاك کرد و نترسید از تبعه آن چه کس برو دست نیست و تبعات را برو راه نی

سوره الّیل

مکّیه وّ هی احـدی و عشـرون آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ- وَ اللَّیـل ِ إِذا یَغشـی سوگنـد بشب چـون بپوشـد عـالم را بظلمت خویش وَ النَّهـارِ إِذا تَجَلّی و سوگنـد بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زائـل گردانـد وَ ما خَلَق َ الـذَّکَرَ وَ الأُنثی و سوگند بکسـیکه بیافریـد نر و مـاده را یعنی آدم ع و حـوا علیه السـلام را یـا مـذکّر و مؤنث از جمیع حیوانـات جواب قسم این ست إِن َّ سَعیَکُم لَشَتّی بدرستی که جزا سـعی شـما در کردارها هر آئینه پراگنده ست یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضـی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکنـد و میفرمایـد فَأَمّا مَن أَعطی پس اما هر که بـداد مال خود را در راه خدای وَ اتَّقی و پرهیز کرد از شرك و کبائر.

صفحه : ۱۳۶۳

وَ صَدَّق َ بِالحُسـنی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه است یا وعده عوض را که و ما انفقتم من شی ء فهو یخلفه اغلب مفسران برانند که اینکه سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر رض نازل

شد و برخی گفته اند صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمد در کشف الاسرار آورده که در باره دو کس است یکی اتقی که پیش رو صدیقان است ازین امت یعنی ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه و یکی اشقی که پیشوای زندیقان است از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که به شب و روز قسم یاد میکند اشارت است بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابو جهل شقی را در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر صدیق را رضی اللّه عنه مثنوی سر روشن دلان صدیق اعظم که شد اقلیم تصدیقش مسلم ز مهرش روز دین را روشنائی بدو اهل یقین را آشنائی سیه دل کی کند اینکه قول باور تفاوتهای دوران بین زواور آورده اند که امیه بن خلف بلال رض را که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش ربّانی در باطن او افروخته تر بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادت است هر چغد جور بیش محبّت زیادت است روزی صدیق رضی اللّه عنه دید که امیه او را بر خاک گرم افگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او درین حال احد احد میگفت ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه دل برو سوخت و گفت ای امیه وای بر تو اینکه دوست خدای را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابا بکر اگر دلت برو میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض

میکنم او را بنسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق رضی اللّه عنه و ده هزار دینار از روی قیمت استعداد داشت و صدیق رضی اللّه عنه او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری و در ان تجارت میکنی بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد و دل صدیق رضی اللّه عنه ازو ملول بود چون اینکه کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او را بداد و بلال رض را بستد و فی الحال بامید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی اینکه سوره فرستاد و از سیرت صدیق رض خبر داد و فرمود که هر که مال را نفقه کرد و پاداش آن را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُه لِليُسری پس زود باشد که آسانی دهیم ویرا برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که یسرد روح درو است وَ أَمّا مَن بَخِل وَ استَغنی و اما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت ننمود وَ كَذَّب بِالحُسنی و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدین است بدین اسلام یا وعده حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُه لِلعُسری پس مهیّا گردانیم مر او را برای صفتی که مؤدی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وَ ما يُغنِی عَنه مالُه إِذا تَرَدّی و دفع نمی کند ازو عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر درآید

یعنی بیفتـد در قبر یا در قعر دوزخ إِن َّعَلَینا لَلهُدی بدرستی که بر ماست بیان کردن حق و باطل و وعد وعید وَ إِن َّلَنا لَلآخِرَهَ وَ الأُولی و بدرستی که ما راست آنسرای عقبه و اینکه سرای پیشین که دنیا است چون مالك هر دو ملك مائیم هر چه خواهیم عطا فرمائیم فَأَنـذَرتُکُم ناراً تَلَظّی بس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه بآتشی که زبانه زنـد لا یَصلاها إِلَّا الأَشقَی نیایـد درو و بطریق لزوم و دوام مگر بـدبخت ترا یعنی امیه یـا ابو جهل الَّذِی کَذَّب َوَ تَوَلّی آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را در وی بگردانید از ایمان و طاعت.

صفحه : ۱۳۶۴

وَ سَیُجَنَّبُهَا الأَتقَی و زود باشد که دور کرده شود از ان آتش پرهیزگارتر یعنی ابو بکر صدیق رضی اللّه عنه الَّذِی یُؤتِی مالَه ُ آنکه میدهد مال خود را یَتَزَکّی میجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمه ابو بکر رض که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه تعالی ردّ سخن ایشان را فرمود وَ ما لِأَحَدٍ و نبود هیچکس را عِندَه ُنزد ابو بکر رض مِن نِعمَهٍ تُجزی از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابتِغاءَ وَجه ِرَبِّه ِالأَعلی لیکن اینکه کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگترست وَ لَسَوف َیَرضی و زود باشد که خوشنود گردد و برسد بثوابی که موعود اوست

سوره الضّحی

مکّیه وّ هی احدی عشره آیه بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِآورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم

نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمّد ص او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان را فرستاده وَ الضُّحی سوگند بچاشت گاه که آفتاب در ان وقت ارتفاع یافته و نور وی متزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای در ان وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در ان وقت خدای را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلاه ضحی وَ اللَّیل ِ إِذا سَجی و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشیاء را بظلمت بپوشد امام قشیری فرمود که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد از روز و شب کشف و حجاب است که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارت است بروشنی روی محمّد صلی اللّه علیه و سلّم و کنایت است از سیاهی موی وی بیت و الضحی رمزی ز روی هم چو ماه مصطفی است معنی و اللّیل گیسوئی سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که ما وَدَّعَکَ َرَبُّکَ َوَ ما قَلی فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته إبن عباس رضی اللّه عنه فرمود که حضرت رسول صلی اللّه علیه و سلّم را بشارت داد که بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد بحوزه تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بدان مژده مسرور گشت آیت آمد که وَ لَلآخِرَةُ و سرای دیگر

یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک از فرو در هر کوشکی از خدم و حور و نعم و امتعه آنچه لائق آن بود خَیرٌ لَک َمِن َالأُولی بهتر است مر ترا از کرامت نخستین که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقی است وَ لَسَوف َیُعطِیک َرَبُّک َو زود باشد که عطا دهد آفریدگار تو یعنی مرتبه شفاعت در باره گنهکاران امت فَتَرضی پس تو خوشنود شوی یعنی چه زان عطا ارزانی دارد که گوئی بس ست و من راضی شدم امام محمّد باقر رض میفرماید که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیت قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمه اللّه و ما اهلبیت برانیم که امید بآیت و لسوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چنین سید پیش رو عطای شفاعت چنانش دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند - در معالم از إبن عباس رضی اللّه عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم فرموده که بپرسیدم پروردگار خود را بپرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسید می گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان فلان را اینکه و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمّد ص.

صفحه : ۱۳۶۵

أَ لَم یَجِدک َیَتِیماً فَآوی

آیـا نیـافت پروردگـار تو ترا کودک بی پـدر پس جای داد ترا در کنف کفالت جـد و عم تو در بحر الحقائق آورده که ترا درّ یتیم یافت در صـدف ختم نبوت جای داد بیت بس که غواص کرم در تگ دریای قدیم غوطه زد تا بکف آور چنین درّ یتیم یا دیـد ترا گوهر یگـانه که بکمـال قابلیت از همه کائنات متفرد بودی و بقطع علاقه از ما سوی اللّه متوحـد ترا متمکن ساخت در حضـرت احـدیت جمع که مقام خاص تست وَ وَجَدَكَ ضَالًّا و یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجـد و مادر تو سـپارد فَهَدى پس راه نمود ترا بآنکه جدّت را بر سـر وقت رسانیده یا در راه شام وقتی که با میسـره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شـد جبرائیل علیه السـلام را فرسـتادم تا زمام شتر تو گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی رح مذکورست که ترا یافت در دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبّت بر تو منّت نهـاد و بمقـام قرب رسانیـد وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغنى و یـافت ترا درویش عیالـدار پس توانگر سـاخت ترا بمـال خـدیجه رض یـا بـآنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهـده خلق ترا غنی گردانیدیم بمکاشفه انوار جمال خود فَأَمَّا اليَتِيمَ فَلا تَقهَر پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت

یتیمی چشیده وَ أَمَّا السّائِلَ ۡفَلا تَنهَر و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که درو بی نوائی و تنگدستی کشیده وَ أَمّا بِنِعمَهِ رَبِّکَ ۡفَحَدِّث و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت ست حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان که تحدّث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزیست محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که از نعمت من سخن گوئی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدّث بنعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشانرا دوست میدارم

سوره الانشراح

مکیّه و هی ثمان آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ أَ لَم نَشرَح لَکَ صَدرَکَ آیا ما گشاده نه کرده ایم برای تو سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یا معنی آنکه آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارت است بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت ص متعدد بار بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت ع بوده ویرا برده بود یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعث نوبتی دیگر اینکه صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که

در شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشگافت و میکائیل ع طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل ع دل مرا بیرون آورده بشگافت و بشست و در آخر طشتی طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از ان پر ساختند و باز بجای آن بنهادند و نقلی هست که به خاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذّت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم بیت دلم خزینه اسرار بود دست قضا درش ببست و کلیدش بدلستانی داد وَ وَضَعنا عَنکَ وِزرَکَ و فرو نهادیم از تو بار گران ترا.

صفحه : ۱۳۶۶

الَّذِی أَنقَضَ ظَهرَکَ آن باریکه گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت ص و گفته اند مراد غم گناه امت است که بدان گران بار بودی آن را برگرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم وَ رَفَعنا لَکَ ذِکرَکَ و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا هم یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن بر تو ذو النون مصری قدس سره فرمود که رفعت ذکر اشارت بآن است که همه انبیاء ع بر حوالی عرش جولان می نمودند و طائر همت آنحضرت ص بالای عرش پرواز

میکرد قطعه سیمرغ فهم هیچکس از انبیاء نرفت آنجا که تو ببال کرامت پریده هر یک بقدر خویش بجائی رسیده اند آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده ای محمّد ص صبر کن فَإِن َّمَع َالعُسرِ یُسراً پس بدرستی که با دشواری در دنیا آسانی است در آخرت إِن َّمَع َالعُسرِ یُسراً بدرستی که با دشواری که در مکه ترا هست آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسری است در بهشت فَإِذا فَرَغت َفَانصَب پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی به استغفار اوزار امت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می آورد که شیخ ما ابو مدین قدس سره در تاویل اینکه آیت فرمود که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن وَ إِلی رَبِّک َفَارغَب و بدعای پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت و هر چه خواهی ازو بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه قرب مقبول است و دعوات طیبات تو در محل قبول بیت چو مقصود کون و مکان بود تست خدا می دهد آنچه مقصود تست

سوره التّین

مکّیه وّ هی ثمان آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِوَ التِّین ِوَ الزَّیتُون ِسوگند بانجیر و بزیتون در انوار آورده که تخصیص اینکه دو میوه جهت آن ست که انجیر میوه پاک است و بی فضله و غذای لطیف سریع

الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتّح سده جگر و سپرز و مسمّن بدن و در خبر آمده که بواسیر را قطع کند و نقرس را فائده دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون مثبت ایشان است و آن دو کوه است در ارض مقدس یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که یکی معبد یکی از انبیاء ع بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس است و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند وَ طُورِ سِینِینَ و سوگند بطور سینا یعنی زمینی که محل مناجات حضرت کلیم علیه و علی نبینا صلوات اللّه و سلامه وَ هذَا البَلَدِ الأَمِینِ و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سیّد عالم است صلی اللّه علیه و سلّم و در بحر الحقایق آورده که قسم است بزبان اهل بشارت بشجره تینیه قلبیه که مثمر ثمره علوم دینیّه است و شجره زیتونه مبارکه سرّیه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین روح معلّی است که بتجلی الهی مجلاـ است و بلد امین خفی که محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم اینکه است که- صفحه : ۱۳۶۷

لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ بدرستی که آفریدیم آدمی را در نیکوکار نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان

حیوانات بانتساب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکوّنات یا مخلوق ساختیم او را مظهراتم و اکمل و محل اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُم َرَدَدناه ُ أَسفَل َ سافِلِین َ پس بازگردانیدیم او را بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت زنده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اطوار شعور و اشعار را و چون دقایق اینکه آیت در جواهر التفسیر به بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حواله مطالعه آنست گفته اند معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بسن خرافت که ارذل عمر است و اسفل السافلین اشارت بر ان است و در ان سن هیچ کار نتوان کرد و کسی را در ان سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِین َ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند دیده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحات ِ و کرده اند عملهای ستوده بایسته فَلَهُم أَجرٌ غَیرُ مَمنُون ٍ پس مر ایشان را است مزدی نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز بآنکه عمل نمی کنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت است فَما یُکَذِّبُک َ بَعدُ بِالدِّین ِ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلائل تا مقر نمی شوی بروز جزا و حساب أَ لَیس َ اللّه ُ بِأَحکَم ِ الحاکِمِین َ آیا نیست خدا حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید الیس اللّه بأحکم الحاکمین باید که بگوید بلی دانا علی ذالک من الشاهدین

سوره العلق

مکّیه وّ هی تسع عشره آیه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ- جمهور علما برآنند که اوّل چیزیکه

از قرآن نازل شد پنج آیت است از اوّل اینکه سوره و بیان اینکه حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم در غار حرا تکیه داشت یا بر بالای کوه ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بر وی ظاهر شد و گفت ای محمّد ص مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدائی بدین امت آنگاه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری جبرئیل ع ویرا بگرفت و بیفشرد چنانکه بی طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقراء باسم ربک الذی خلق و قولی آن است که جبرئیل ع از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوخ بود بیرون آورده نزد آن سرور ص انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل ع او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانکه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت اینکه صورت واقع شد آنگه ویرا بگذاشت و اینکه آیات قرآن بخواند اقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کننده باشی بنام پروردگار خود آن خدای که بیافرید همه چیزیرا یا خلق کرد آدم ع را از خاک خَلَقَ الإِنسانَ مِن عَلَقٍ بیافرید آدمیان را از خونهای بسته.

صفحه : ۱۳۶۸

اقرَأ وَ رَبُّکَ الأَکرَمُ بخوان تکرار از برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الَّذِی عَلَّمَ بِالقَلَمِ آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را

بخط قید کنند و دوران را بنامه آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد و اشهر آن است اوّل کسی که خط نوشت ادریس علیه السلام بوده عَلَّم ٱلإِنسان مَا لَم یَعلَم بیاموخت خدا آدمی را آنچه نمی دانست یا محمّد ص را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کَلّا إِنّ ٱلإِنسان لَیَطغی حقا که بدرستی آدمی یعنی ابو جهل هر آئینه از حد میرود و گردن کشی می کند أَن رَآه ٱستَغنی بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فروگذارد إِنّ إِلی رَبِّك ٱلرُّجعی بدرستی که بسوی آفریدگار تست بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال بیت توانگری نه بمال است نزد اهل کمال که مال تا لب گور است بعد از ان اعمال آورده اند که ابو جهل گفت که اگر به بینم محمّد ص را در سجده هر آئینه پس بزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت ص نماز می گذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم روان شد و بدو نارسیده بازگشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمّد ص خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده مرغان پر در پر بافته اینکه خبر بحضرت ص رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملایکه ازو عضو عضو او را بربودندی و اینکه آیت آمد أَ رَأَیت ٱلَّذِی یَنهی آیا می بینی تو آن را که باز میدارد عَبداً

إِذا صَلّی بنده کامل را که محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم بوقتی که نماز می گزارد أَ رَأَیت ۔إِن کان ۔عَلَی الهُدی آیا می بینی تو اگر باشد بنده منهی از نماز براه راست أَو أَمَرَ بِالتَّقوی یا میفرماید خلق را بپرهیزکاری او را باز توان داشت از انحال أَ رَأَیت ۔إِن کَذَّب ۔وَ تَوَلّی تکرار جهت تاکید است آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابو جهل ترا با سخن حق را مطلقا و روی بگردانند از ایمان و برگردد از طریق فرمانبرداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَ لَم یَعلَم بِأَن ۔اللّه ۔یَری آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست بآنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را مر حبیب خدای را بزرگان گفته اند که در کلمه ان اللّه یری هم وعید مندرج است و هم وعده یعنی ای زاهد پرستش نمائی که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرای اخلاص ورز که ترا می بیند وای زاهد در خلوت مکن قصد گناهی که که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می گریست گفتند چه می گیری که خدا عفوّ است گفت آری هر چند عفو کند اما خجلت آن را که او می داند و می بیند چگونه از خود دفع کنم فرد گیرم که تو از سر گنهم درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم شعر سر خجالت درویش از ان بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم نماز می گزارد ابو جهل لعین برسید و گفت

ای محمّـد ص نـه ترا نهی کرده ام از نمـاز و آنحضـرت ص او را تهدیـد بسـیار کرد و وعیـدها فرمـود ابـو جهـل گفت مرا می ترسانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتراند آیت نازل شد.

کَلّا لَئِن لَم یَنتَه ِ حقا که ابو جهل اگر باز نایستد از ایذای محمّد صلی اللّه علیه و سلّم لَنَسفَعاً بِالنّاصِیَهِ بگیریم او را بموی پیشانی و بـدوزخ کشـیمش ناصِیَهٍ کـاذِبَهٍ خـاطِئَهٍ دروغ گوئی خطاکار وصف ناصـیه بکـذب و خطا بطریق اسـناد مجازی است و مراد صـاحب ناصـیه است فَلیَدع ُنـادِیَه ُپس گوی بخوان ابو جهل اهل مجلس خود را سَنَدع ُالزَّبانِیَهَ زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنّم کَلّا لا ـ تُطِعه ُنه آنست سـخن که او گویـد فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَ اسـجُد وَ اقتَرِب و سـجده کن بر دوام خـدای را و نزدیک شو بحضـرت احدیت در حدیث آمده وقتی بنده به پروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود اینکه سجده چهاردهم است در فتوحات اینکه را سجده طلب قربت گفته

سوره القدر

مکّیّه وّ هی خمس آیـات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِحضـرت رسالت پناه صـلی اللّه علیه و سـلّم مر صـحابه رض را رضـی اللّه عنهم خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد روزها با کافران جهاد کردی و شبها نماز گذاردی اصـحاب متعجب شده گفتند ما باین عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسـید حق سبحانه اینکه سوره فرستاد که إِنّا أَنزَلناه ُبدرستی که ما

فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه فرموده فِی لَیلَهِ القَدرِ در شب قدر یعنی ابتدائی نزول او در ان شب بود یا نزول تمام قرآن در ان شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و در بیت العزت بسفره سپرده اند و روح الامین در مدت بست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده وَ ما أَدراکَ ما لَیلَهُ القَدرِ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب با عزّت و شرف که هر که درو طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک خدا با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی درو تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقض را در ان راه نیابد یا بمعنی تنگی است که زمین در ان شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَیلَهُ القَدرِ شب قدر خَیرٌ مِن أَلف ِشَهرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در ان جهاد کرده مر کسی را که دریابد و بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم رح دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علماء برآنند که در ماه رمضان است در دهه

اخیره در شبهای وتر امیدوارتر است اصحاب امام شافعی رح بیست و یکم و بیست سیوم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را و عدد حروف لیله القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات اینکه سوره است بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تائید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شب هاست و احیای آن بعبادت است به بیداری بیت ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی.

صفحه : ۱۳۷۰ تَنَزَّل ُالمَلا ئِکَهُ وَ الرُّوح ُفِیها فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا و جبرئیل با ایشان درین شب مبارک و قولی آنست که با ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام بموافقت ملائکه در تفسیر حضرت خواجه محمّد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما صلی اللّه علیه و سلّم فرود آید و در بصایر فرموده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگانی که ایشان را با زمینیان علاقه و آشنائی هست فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل علیه السلام مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل علیه السلام اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف اینکه شب است که ملائکه و روح بزمین آیند بِإِذن ِ رَبِّهِم مِن کُل ِ أَمرٍ بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر

کاری از خیر و برکت- سَلامٌ هِيَ حَتّی مَطلَعِ الفَجرِ سلامت است از همه آفات شب قدر تا دمیدن سفیده صبح اسرار علماء و عرفا درین سوره بسیار است و در جواهر التفسیر شمه از ان مذکور است و الی اللّه ترجع الامور

سوره البیّنه

مدنیّه وّ قیل مکّیه وّ هی ثمانی آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ لَم يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِن أَهلِ الكِتابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَ المُشرِكِينَ مُنفَكِّينَ و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر حَتّی تَأتِيَهُمُ البَيِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمده حجتی روشن رَسُولٌ مِنَ اللّهِ فرستاده از خدای که محمّد است يَتلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً میخواند بر امت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ در ان صحیفها نوشتهای راست است و درست یعنی احکام و مواعظ- مقصود ازین آیت آن است که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند.

صفحه : ۱۳۷۱

وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمّد صلی اللّه علیه و سلّم آنانکه داده شده اند کتاب را إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَيِّنَةُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از ان که مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شد- وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِيَعبُدُوا اللّهَ

و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ پاک کنندگان برای خدا کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفاءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَ یُقِیمُوا الصَّلاةَ و دیگر مامورانند بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَ یُؤتُوا الزَّکاةَ و بدهند زکوه واجب را بمحل آن وَ ذٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ و آنچه مأمور شده اند بدان همان دین و ملّت راست است إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند مِن أَهلِ الکِتابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَ المُشرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالِدِینَ فِیها جاویدان در ان أُولٰئِکَ ایشانند هُم شَرُّ البَرِیَّهِ آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کرده اند عملهای پاک و ستوده أُولٰئِکَ هُم خَیرُ البَرِیَّهِ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزاؤُهُم عِندَ رَبِّهِم پاداش اینان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جَنّاتُ عَدنٍ تَجرِی بوستانهای اقامت است که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهارُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خالِدِینَ فِیها أَبَداً پایندگانند ایشان در آن بهشتها همیشه تاکید خلود است رَضِیَ اللّٰهُ عَنهُم خوشنود باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان وَ رَضُوا عَنهُ و خوشنود باشند ایشان از خدائی بدادن ثواب بی حساب بدیشان و ایشان را بمنتهای مرادات و غایت انعامات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برسانند بیت دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصد ما ز دنیا و عقبی لقای تست ذٰلِکَ لِمَن خَشِیَ رَبَّهُ

آنچه مذکور شد از جنّت و رضوان برای آن کس است که بترسد از عقوبت پروردگار خود بموجبات شوبات اشتغال نماید.

سوره الزّلزال

مدنیّه وّ قیل مکّیه وّ هی ثمان آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- إِذا زُلزِلَتِ الأَرضُ زِلزالَها چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقرر است نزدیک نفحه اولی یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود وَ أَخرَجَتِ الأَرضُ أَثقالَها و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی برانـدازد از درون خود و بیرون افگنـد وَ قالَ الإِنسانُ ما لَها و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده اینکه حال گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا میکند یَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای تعالی وی را به سخن آرد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهایی که بر وی صادر شده بِأَنَّ رَبَّکَ أَوحی لَها بسبب آنکه پروردگـار تو امر کنـد مر او را و دسـتوری دهـد که خبر ده از عملهـای مردمـان که بر تو واقع بوده یَومَئِذٍ یَصـدُرُ النّاسُ أَشـتاتاً آن روز بازگردنـد و بیرون آینـد مردمان از موقف حساب پراگنـدگان یعنی گروه گروه بعضـی بدست راست و جمعی بـدست چپ لِیُرَوا أَعمـالَهُم تـا نمـوده شونـد جزای کردارهـای خـود را در اسـباب نزول آورده که دو تن بودنـد یکی سائـل را بکسوت و لقمه نمی نواخت و می گفت اینکه اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد

دهنـد و دیگر گناه خود را خوار میداشت و می گفت ما را به نظر و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبائر عذاب خواهند کرد حق سـبحانه و تعالی در شان اینکه دو کس فرسـتاد که فَمَن یَعمَل مِثقال َذَرَّةٍ خَیراً یَرَه ُپس هر که عمل کند بهم سنگ مورچه خرد نیکی به بینـد پـاداش آنرا وَ مَن یَعمَـل مِثقال َذَرَّةٍ شَـرًّا یَرَه ُو هر که بکنـد بوزن نمله صـغیره بـدی بیابـد مکافات آنرا إبن عباس رضـی اللّه عنه فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شـری مگر که خدا بنماید عمل ویرا بوی در قیامت اما سـیئات مومن را بیامرزد و حسـنات او را مزد دهد و حسـنات کافر را رد کند و بسـیئات معذب سازد و إبن مسعود فرمود رضـی اللّه عنه که محکم ترین آیـتی در قرآن اینست و پیغمـبر صـلی اللّه علیه و سـلّم آنرا جـامعه فـاذه گفـتی و در عین المعانی آورده که صعصـعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضـرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم آمد و گفت آنچه بر تو فرود آید بر من بخوان آنحضرت ص اینکه آیت بر وی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در ان عرصه کبری از ذرّه و حبّه و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچگونه فروگذاشتی نخواهد بود هر آئینه امروز بحساب خود خواهـد پرداخت و نکته حاسـبوا قبل ان تحاسـبوا نصب العین خاطر خود خواهـد ساخت قطعه حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ز خیر و شر بنگر تا چهاست حاصل تو اگر بنقد

نکوئی تو نگری خوش باش ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو.

صفحه : ۱۳۷۳

سوره العادیات

مکّیه وّ قیل مدنیّه وّ هی احدی عشره آیه بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ- حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم منذر بن عمرو انصاری رض را با خیلی از اصحاب رض بقبیله بنی!!! فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز بازآئید ایشان چنان کردند و در بازآمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریّه در بادیه بلیّه هلاک شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده اینکه سخن بمومنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن اینکه سوره خبر داد که وَ العادِیاتِ ضَبحاً سوگند باسبان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی بآوازیکه صهیل بود فَالمُورِیاتِ قَدحاً پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعّل و سنگ زیر سم آتش زنند آتش زدنی فَالمُغِیراتِ صُبحاً پس قسم بغارت کنندگان و وقت صبح مراد راکبان ایشانند فَأَثَرنَ بِهِ نَقعاً پس برانگیختند آن اسپان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطنَ بِهِ جَمعاً پس بمیان درآمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین إِنَّ الإِنسانَ بدرستی که انسان مراد إبن ابیّ منافق است با جمع خود اراجیفها در میان مردم می افگندند یا مراد مطلق انسان است لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ مر پروردگار خود را ناسپاس است و گویند آیت در شان ابو حاجب ست امام ابو اللیث آورده است که سه نفر از عرب در

یک عصـر یگانه بودند هر یکی در صـفتی اشعث در طمع و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حاجب بخیل است و انـدک خیر و گفته انـد کنود آن باشـد که محنت برشـمارد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث ابو امامه رضـی اللّه عنه هست که کنود آن است که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند وَ إِنَّه ُعَلی ذٰلِک َلَشَهِیدٌ و بدرستی که خدای بر بخـل و کفران او هر آئینه گواه است یـا انسـان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن ازو وَ إِنَّه ُلِحُب ِّالخَیرِ لَشَدِیـدٌ و بدرستی که انسان برای دوستی مال هر آئینه سـخت است یعنی بخل وی بغایت رسـیده شـیخ الاسـلام قدس سره فرمود که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسـرت بر دل تو نهند نظم مال همان به که بیاران دهی گر نـدهی به که بخاکش نهی زر ز پی منفعت است ای حکیم بهر نهادن چه سـفال و چه سـیم زر از بهر خوردن بود ای پسـر برای نهادن چه سـنگ و چه زر أَ فَلا یَعلَم ُإِذا بُعثِرَ آیا نمیدانـد انسان که چون ظاهر گردد و بیرون آورده شود ما فِی القُبُورِ آنچه در گورهـاست یعنی اموات وَ حُصِّل َما فِی الصُّدُورِ و حاضـر کرده شود در سـینها یعنی بمیان آرنـد و خیر و شـر آنرا متمیّز سازند جواب اذا این ست که خدای تعالی پاداش خواهد داد إِن َّرَبَّهُم بِهِم بدرستی که آفریدگار ایشان باقوال و افعال ایشان

يَومَئِذٍ لَخَبِيرٌ آن روز رستخيز هر آئينه دانا است و بر جزا دادن توانا است.

صفحه : ۱۳۷۴

سوره القارعه

مکّيه وّ هی احدی عشره آيه بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِيم ِ- القارِعَهُ روز کوبنده مَا القارِعَهُ چيست کوبنده وَ ما أَدراک َ مَا القارِعَهُ و چه چيز ترا دانا کرد تا بدانی که چيست کوبنده مراد روز قيامت است که بکوبد جهان را بهول و هيبت يَوم َ يَکُون ُ النّاس ُ روز که باشند مردمان از شدّت رستخيز کَالفَراش ِ المَبثُوث ِ مانند پروانه پراگنده يا چون غوغای ملخ که بهم برمی آيند و پايمال و پريشان حال می شوند وَ تَکُون ُ الجِبال ُ و گردد کوهها از هول اينکه روز کَالعِهن ِ المَنفُوش ِ مانند پشم رنگين زده شد بکمان ندّانی يعنی کوهها از هول آنروز در تفرق اجزا و تطاير آن در هوا بمثابه پشم رنگين شده باشند چه رنگ مر پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فَأَمّا مَن ثَقُلَت مَوازِينُه ُ پس اما در ان روز هرکرا گران باشد ترازوهای عمل او يعنی مقادير انواع حسنات راجح بود فَهُوَ فِی عِيشَهٍ راضِيَهٍ پس او در زندگانی باشد پسنديده وَ أَمّا مَن خَفَّت مَوازِينُه ُ و اما آنانکه سبک بود ترازوهای کردار او حسنه ندارد يا راجح آيد سيئات او بر حسنات فَأُمُّه ُ هاوِيَهٌ پس جای او هاويه است و آن درکه باشد زيرترين همه درکها وَ ما أَدراک َ ما هِيَه و چه چيز دانا کرد ترا که چيست هاويه نارٌ حامِيَهٌ آتشی بغايت رسيده در سوزش

سوره التّکاثر

مکّيه وّ هی ثمان آيات ذلک به بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِيم ِ آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر يکديگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبيله چون هر يک شمار قبيله خويش کردند مردم بنی عبد مناف بيشتر آمدند

بنی سـهم گفتند بسـیار مردم ما در جاهلیت کشـته شده اند مرده و زنده را شـمار میکنم چون بدین نوع شـمردند قوم بنی سـهم بیشتر آمدند بسه خانواده حق سبحانه اینکه سوره فرستاد ذلک به أَلهاکُم ُالتَّکاثُرُ مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حَتّی زُرتُم ُالمَقابِرَ تا حـدیکه آمدیـد بگورسـتانها و مردگان را شـمار کردیـد و گفته انـد معنی آیت آنست که مشـغول شدید بتکـاثر اموال و اولاـد و مسـتغرق بـامور معیشتی گشتیـد تـا انگـاه که بمردیـد و آمدیـد بمقابر کَلّا نه چنین بایـد که همّت عاقل مصـروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد قطعه روز که اجل کند شبیخون البته بباید از جهان رفت گر دل نبود اسـیر دنیا آسان راه آنجهان توان رفت سَوف َ تَعلَمُون َ زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ.

صفحه : ۱۳۷۵

ثُم َ کَلّا سَوف َ تَعلَمُون َ پس حقـا که زود بدانیـد جهت خطـای خود را بوقت نشور کَلّا نه چنان بایـد که بزنـده و مرده مباهات کنیـد لَو تَعلَمُون َ اگر بدانیـد کـه چه احـوال در پیش داریـد عِلم َ الیَقِین ِ دانسـتن درست بیگمـان هر آئینه شـما را بـازدارد از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُن َ الجَحِیم َ بخـدا که بخواهید دید دوزخ را اوّل از دور وقتی که بعرصات می آرند شـما را ثُم َ لَتَرَوُنَّها پس هر آئینه بخواهیـد دیـد آنرا عَین َ الیَقِین ِ دیـدنی بچشم بیشـک وقـتی که درآییـد ثُم َ لَتُسـئَلُن َ پس هر آئینه پرسـیده شوید یَومَئِذٍ عَن ِ النَّعِیم ِ آنروز بوقت محاسـبه از نعمتها که بـدان مشـغول شدیـد از عبادتها باز ماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین

بازداشته و گفته اند مخاطب کفّاراند و اصح آنست که اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنکك یا لذّت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن و اشهر آن است که صحت و فراغ است بیت فراغ دلت هست نیروی تن چو میدان فراخ است گوئی بزن چه در حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان در ان مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت در عین المعانی آورده که نعیم محمّد است صلی اللّه علیه و سلّم و همه را از دعوت و ملّت و اتباع سنت او خواهند پرسید بیت چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین سپاسداری اینکه نعمت است فرض العین

سوره العصر مکّیه وّ قیل

مدنیّه وّ هی ثلاث آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق رضی اللّه عنه را گفت زیان کردی ای ابا بکر رض که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار آن است که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت سخن صدیق را اینکه

سوره فرستاد که وَ العَصرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل ست بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو

ای محمّد علیه الصلوه و السّلام که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم آنکه إِنَّ الإِنسانَ بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان لَفِی خُسرٍ هر آئینه در زیانند بسبب صرف عمار در مطالب ناپایدار بیت مده بیهوده نقد عمر عزیز ز دست که بس زیان کنی و مر ترا ندارد سود پس اینکه همه مشرکان ضائع کنندگان عمر در زیانکاری اند إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده اند کردارهای پسندیده وَ تَواصَوا بِالحَقِّ و وصیت کرده اند یکدیگر را بعملی راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند خسر کنایت است از حال ابو جهل و آمنوا ایمائی میکنند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارت است بکردار فاروق رض و تواصوا بالحق مخبرست از گفتار ذی النورین رض و تواصوا بالصبر حاکی است از سیرت مرتضی علی رضوان اللّه علیهم اجمعین.

صفحه : ۱۳۷۶

سوره الهمزه

مکّیه وّ هی تسع آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم میگفت در حضور ولید مغیره غیبت آنحضرت ص میکرد حق سبحانه در باره ایشان آیت فرستاد که وَیلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ وای مر هر عیب کننده لُمَزَهٍ غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده الَّذِی جَمَعَ مالًا وَ عَدَّدَهُ آن کسی که گرد کرد مالی و شمرد آنرا یا

شماره آنرا نگاهداشت يَحسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخلَدَهُ مى پندارد آنكه مال جمع كرده او جاويد خواهد ساخت او را در دنيا كَلّا لَيُنبَذَنَّ فِى الحُطَمَهِ نه چنانست كه آدمى پندارد هر آئينه انداخته شود در حطمه و آن نام دركه است از دوزخ كه هر چه در وى افتد فى الحال شكسته و سوخته گردد وَ ما أَدراكَ مَا الحُطَمَهُ و چه چيز دانا كرد ترا تا دانى كه چيست حطمه نارُ اللّهِ المُوقَدَهُ آتش خداى برافروخته شده يعنى خداى تعالى آنرا برافروخته بقدرت خود و هرچه حق تعالى برافروزد ديگرى نتواند كه فرو نشاند بيت چراغى را كه ايزد برفروزد هر آنكس تف زند ريشش بسوزد الَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَهِ آن آتشى كه برآيد و غالب شود بر دلها و بميان آن درآيد و تخصيص اينكه آتش بدل كافران جهت آنست كه دل ايشان محل عقائد ناشايسته و منشاء اخلاق نابايسته است إِنَّها عَلَيهِم مُؤصَدَهٌ بدرستى كه آن آتش يعنى مكان آن بر كافران فرو بسته شده است فِى عَمَدٍ مُمَدَّدَهٍ بستونهاى دراز يعنى در آن دركه بربسته اند و ستونها بر آن زده و محكم ساخته كه هركس نتواند گُ شاد و اينكه اشارت ببقا و خلود ايشان ست در آتش صاحب كشف الاسرار فرموده كه آتشى كه بدل راه يابد آتشى عجيب ست حسين منصور قدس سرّه فرموده كه هفتاد سال آتش نار اللّه الموقده در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شررى از مقدحه انا الحق بيرون جست و در ان آتش سوخته افتاد اكنون سوخته بايد كه از سوزش ما خبر دهد بيت اى شمع بيا تا من و تو راز بگوئيم كاحوال

دل سوخته هم سوخته داند.

صفحه : ۱۳۷۷

سوره الفیل

مکّیّه وّ هی خمس آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِدر کتب سیر به نقلهای معتبر مذکور است که ابرهه صباح که از قبل نجاشی والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسائی ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و اینکه صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آنخانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود اینکه خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکر جمع کرد و با پیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکّه معظمه شد و پیل محمود را که بعظمت جثّه بمشابه کوه پاره بود بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف چو شیر غرین چابک اندر مصاف با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند ابرهه از اوّل روز لشکری مهیا کرده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید متوجه لشکر گاه شد و

هر چنـد پیلبانان کوشـیدند که روی او بجانب شـهر کنند میسـر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از آنجا از پیش نمی رفتند ابرهه ازین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر برگماشتند که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سـیاه با گردنهای سبز پدید آمدند و حمله آورده بر آن لشـکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه از اقوام ابرهه مسـتاصل شدنـد کما قال اللّه تعالی أَ لَم تَرَ کَیف َفَعَل َرَبُّک َ آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو بِأَصـحاب ِ الفِیل ِ بخداونـدان پیل یعنی ابرهه و لشـکر او أَ لَم یَجعَل کَیـدَهُم آیا نساخت و نیفگنیـد مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشـتند فِی تَضـلِیل ٍ در تبـاهی و بطلان وَ أَرسَـل َ عَلَیهِم و فرسـتاد بر ایشـان از طرف ساحـل دریـای هنـد طَیراً أَبابِیل َ مرغان گروه گروه و منقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان چون پنجه سگ و سـرهای ایشان چون سـر سـبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهـای زرد تَرمِیهِـم بِحِجـارَه ٍ مِن سِجِّیل ٍ می افگندنـد آن لشـکر را بسـنگی از سـنگ گـل یعنی گلی سـنگ شـده فَجَعَلَهُم کَعَصف ٍ مَأکُول ٍ پس سـاخت خـدا ایشـانرا بـدان سـنگها چون برگ کـاه خورده شـده یعنی خورده در وی افتـاده نابود کرده کنایت است از استیصال ایشان آورده انـد که هر مرغی سه سـنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضوی که از بدن کافر زدندی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سـنگی نام یکی از ان سـنگدلان که نیت خرابی خانه داشـتندی نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته

خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاك او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاك ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاده گفت ای ملك یکی از ان مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاك شد و ازین صورت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت بیت نوشت خامه تقدیر بر جریده دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار.

صفحه : ۱۳۷۸

سوره قریش

مکّیه وّ هی اربع آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِامام زاهد رح آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسب او بنضر منتهی می شود قریشی است و بعضی از علماء انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالك است که نبیره نضر باشد حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان اینکه سوره فرستاد و گفت شگفت نمائید و متعجب شوید لِإِیلاف ِقُرَیش ٍإِیلافِهِم برای پیوستن قریش بیکدیگر پیوستن ایشان رِحلَهَ الشِّتاءِ وَ الصَّیف ِدر سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را اینکه نعمت و حرمت داده ام

و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند فَلیَعبُدُوا رَبَّ هذَا البَیتِ پس باید که بپرستند خداوند اینکه خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِی أَطعَمَهُم آن خداوند که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد مِن جُوعٍ از گرسنگی وَ آمَنَهُم مِن خَوفٍ و ایمن گردانید ایشانرا بجهت اینکه حرم محترم از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند

سوره الماعون

مکّیه وّ قیل مدنیّه وّ هی سبع آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ، مفسران برانند که نیمه اوّل اینکه سوره در شان کافران است و نصف اخیر در باره منافقان آورده اند که ابو جهل لعین تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود منع کردی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود که أَ رَأَیتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ آیا دیدی تو و دانستی آن کسی را که تکذیب میکند بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابو جهل فَذلِكَ الَّذِی یَدُعُّ الیَتِیمَ پس او آن کس ست که بعنف و ستم دفع میکند یتیم را و میراند گفته اند ابو سفیان یا ولید شتری کشته بود و پخش میکرد یتیمی ازو نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه ندمت او میکند که میزند یتیم را وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ المِسکِینِ و تحریص نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید که بدهد بلکه از احسان منع میکند بیت چون ز کرم

سفله بود بر کران منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد دگری را بکام خس نه گذارد و مگسی را بجام پس در شان منافقان میگوید فَوَیل ٌلِلمُصَلِّین َ پس سختی عذاب برای نمازگذارندگان ریائی یعنی إبن ابی و اصحاب او.

صفحه : ۱۳۷۹

الَّذِین َ هُم عَن صَلاتِهِم ساهُون َ آنانکه ایشان از نماز خود بیخبرانند و غفلت ورزندگان یعنی از ان حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نگزارند مرا و آن است که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرائط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز الَّذِین َ هُم یُراؤُن َ آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود بامید ستایش مردم وَ یَمنَعُون َ الماعُون َو باز میدارند مال زکوه را یعنی بمستحقان نمی دهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سوره الکوثر

مکّیه وّ هی ثلث آیات بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه علیه صلوات اللّه و سلامه بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با اینکه ابتر و عادت عرب آن بودی که هرکرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی ازو عقب نخواهد ماند و در ان

ایّام پسر آن حضرت ص طاهر نام که از خدیجه داشت درگذشته بود چون اینکه خبر بحضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت ص و تسلّی خاطر مبارکش اینکه سوره فرستاد که إِنّا أَعطَیناکَ الکَوثَرَ عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و اینکه لفظ بر وزن فوعل است و کنایت است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عملی بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوئی ست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفت جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمهائی بوده از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینکه جوی چیست فرمود که اینکه جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرمود و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم نقل کرده که گفت کوثر جوئی است در بهشت کنارهای او از زر است و مجرای او بدر و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی کوثر مسیرت او مدت یک ماهه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از ان حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات

فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و اینکه نهریست در بوستان معرفت که هر که از ان سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و اینکه معنی خاصه حضرت نبی علیه الصلوه و السلام و اکمل اولیای امت اوست فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انحَر پس بگذار نماز برای پروردگار خود خالص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می کنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن بعد از ان إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الأَبتَرُ بدرستی که دشمن تو عاص إبن وائل اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذرّیت اما ترا ذریت بسیار است و آبار فضل بی شمار و حسن صیت و اشتهار تا قیامت باقی خواهد بود بیت آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل.

صفحه : ۱۳۸۰

سوره الکافرون

مکّیه وّ هی ستّ آیات بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس رض پیغام فرستادند به پیغمبر علیه الصلوه و السلام که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغامبر بر آنحضرت ص رسید مقارن حال جبرئیل ع نازل شد و اینکه سوره فرود آورد که قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ بگو ای محمّد ص در جواب ایشان که

ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند و خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند لا جرم گفت که با ایشان بگوی لا أَعبُدُ ما تَعبُدُون ۔نخواهیم پرستید آنچه شما می پرستید آنرا یعنی بتان جماد وَ لا أَنتُم عابِدُون ۔ما أَعبُدُ و نیستند شما پرستندگان در حال آنرا که من می پرستم که خالق عبادت است وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدتُّم و نیستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش میکنید آنرا وَ لا أَنتُم عابِدُون ۔ما أَعبُدُ و نباشید شما پرستندگان در استقبال آنرا که من پرستش می کنم لَکُم دِینُکُم وَ لِی ۔دِین ِمر شما راست کیش شما که بدان معتقدانید و دست باز نخواهید داشت و مرا است دین و آئینی که برانم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مرا است پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می آید و اینکه آیت بآیت سیف منسوخ شده إبن عباس رضی اللّه عنهما فرمود که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءت ربعی از قرآن باشد

سوره النّصر

مدنیّه و هی ثلاث آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ- إِذا جاءَ نَصرُ اللّه ِچون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش وَ الفَتح ُو فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان امت ترا وَ رَأَیت ۔النّاس ۔یَدخُلُون ۔و بینی تو مردمان را که درمی آیند- فِی دِین ِ اللّه ِ أَفواجاً در دین خدا که اسلام است گروه گروه در سال نزول اینکه

سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد و بنی قریظه

و بنی مره و بنی البکا و بنی کنانه و بنی هلال و بلخای و نجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم آمده بشرف اسلام مشرف شدند.

صفحه : ۱۳۸۱

فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ ‌ٔ پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان اللّه و بحمده از حضرت عایشه رض منقول است که بعد از نزول اینکه سوره ندیدم که پیغمبر ص نماز گزاردی الاـ که گفتی سبحانك اللّهم ٔو بحمدك اللّهم ٔاغفر لی و گفته که نماز کن بامر خدای وَ استَغفِره ٔو آمرزش طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استقصاء عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت إِنَّه ٔکان ٔ تَوّاباً بدرستی که خدا هست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برآنند که نزول اینکه سوره قبل از فتح مکه بود و درین سوره خبر وفات رسول است صلی اللّه علیه و سلّم است در وقتی که نازل شده پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بر خواند عباس رضی اللّه عنه، بگریست چون آنحضرت ص پرسید که چرا می گریی عباس رض جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت ص فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم بعد از نزول اینکه سوره دو سال بزیست و آخر سوره که تمام فرود آمده سوره نصر است و صحابه رض اینکه سوره را سوره توديع می گفتند و در کشاف آورده که چون اینکه سوره فرود آمد رسول خدا ص فاطمه رضی اللّه عنها را طلبید و گفت ای

فاطمه خبر وفات من دادند بیت نامه رسید از ان جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع می کنم رخت بعرش می برم فاطمه رضی اللّه عنها بگریست آنحضرت ص فرمود مگریی که تو اول کسی باشی از اهل بهشت که بمن رسی پس حضرت فاطمه رض باز خندید

سوره اللّهب

مکّیه وّ هی خمس آیات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِ آورده اند چون آیت و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و سلّم بکوه صفا برآمده ندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم بآنکه در پای اینکه کوه جمعی آمدند بداعیه آنکه بر شما شبخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا در ان تصدیق می کنید یا نی گفتند که چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت رسالت صلی اللّه علیه و سلّم فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای اینکه خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت ص افگند در همان حال حق سبحانه اینکه آیت فرستاد تَبَّت یَدا أَبِی لَهَب ٍ هلاك و نابود باد هر دو دست ابو لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و بدو هلاک کند ابی لهب عم رسول ص بود و عبد الغری نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با رسول صلی اللّه علیه و سلّم برو نفرین و لعن واقع شد و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وَ تَب َّو هلاک

شد و ناچیز گشت خبر است بعد از دعا آورده اند که ابو لهب اینکه سخن بشنیده و گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم ردّ قول او را اینکه آیت آمد که ما أَغنی عَنه ُمالُه ُوَ ما کَسَب َدفع نکند ازو خاصیت اینکه نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آنچه کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارت و منافع معاملات سَیَصلی ناراً ذات َلَهَب ٍزود باشد که درآید بآتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَ امرَأَتُه ُو زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز با او درآید حَمّالَهَ الحَطَب ِبردارنده، هیمه و کشنده هیزم و آنچنان بود که ام جمیل در همسایگی رسول خدا صلی اللّه علیه و سلّم خانه داشت و روزها پشتارهای خار و دستهای خسک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر صلی اللّه علیه و سلّم بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آنحضرت صلی اللّه علیه و سلّم بنماز برون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی چه نوع همسایگی است که با من کنید بیت میریختند در ره تو خار و با همه چون گل شگفته بود رخ دلستان تو و گفته اند هیزم کشی عبارت است از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس برمیفروزد مثنوی میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است کنند اینکه و آن خوش دگر باره

دل وی انـدر میـان خاکسـار و خجـل میـان دو کس آتش افروختن نه عقلست خود در میـان سوختن و ام جمیل اینکه خصـلت داشت یـا حامل حطب جهنّم بود که جهت معادات رسول اللّه صـلی اللّه علیه و سـلّم بار گناه مردم برداشتی و گوینـد فی نفس الامر هیزم میکشـید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردن او بود آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی را امر شد و بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد و به دوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد.

صفحه : ۱۳۸۲

فِی جِیدِها حَبلٌ مِن مَسَدٍ در گردن او رسن از لیف خرما که هیزم بدان بربسـته بود و گویند مراد سلسـله حدید دوزخ است که در روز قیامت در گردن وی بسته به دوزخ کشند

سوره الاخلاص

مکّیّه وّ هی اربع آیـات بِسـم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ جمـاعتی از قریش گفتنـد ای محمّـد صـفت کن از برای مـا آن خـدا که بپرسـتش او دعوت می کنی و در معالم آورده گروهی از یهود گفتنـد که یا ابو القاسم وصف کن خـدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریت صفت او را دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهـد گرفت اینکه سوره نازل شـد که قُل بگو ای محمّد ص آن کسـی که از وی می پرسـید هُوَ اللّهُ اوست خدای تعالی أَحَدٌ یگانه متوحد

بذات و متفرد بصفات اللّه ٔالصَّمَدُ خدای بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که هرگز فانی و نیست نشود ماوردی رح آورده که صمد آنست که هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی إبن موسی رض نقل کرده اند که صمد آنست که عقلها از اطلاع کیفیت او ناامید باشند بیت کمالش روی هر اندیشه بر بست خرد را پشت ازین اندیشه بشکست لَم یَلِد نزاد کس را ردّ یهود است که گفتند عزیر پسر اوست وَ لَم یُولَد و زاده نشد از کسی ردّ نصاری است که گویند که عیسی ع پسر مریم خدا است- وَ لَم یَکُن لَه ٗو نیست و نبوده و نخواهد بود مر او را کُفُواً أَحَدٌ همتائی هیچ یکی ردّ مجوس است و مشرکان عرب که گفتند که او را کفو هست یعنی اهرمن و بتان حاشا که نیست شیخ ابو علی رودباری رح گفته که شرکت دایر است بر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود به هو اللّه و نفی تقلب و تنقیص فرمود به اللّه الصّمد و علّت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به و لم یکن له کفوا احد و ازین جهت است که اینکه سوره را سوره اخلاص گویند محققان گفته اند که توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت بر متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوّت یا

متاخر باشد در رتبت بمثابه معلول باشد مثل ولد یا متقدم در ان بمنزله علت مثل والد یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که به قُل هُوَ اللّه ُ تقویم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اول است وَ لَم یُولَد که اقتضای نفی صنف دوم می کند وَ لَم یَکُن لَه ُ کُفُواً أَحَدٌ که مقتضی نفی صنف سوم است تمام شد و شیخ جمال الدین بن ساوجی رح گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برآنند که هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبّه را اعتقاد آنست که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند هست و معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت اللّه از گفتار فلاسفه مبرا گشت و چون گفت احد از روش ثنویه براءت نمود و چون بزیان راند که اللّه ُ الصَّمَدُ از مذهب مشبّه دور شد و چون لَم یَلِد وَ لَم یُولَد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون وَ لَم یَکُن لَه ُ کُفُواً أَحَدٌ گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر اللّه ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر اللّه ُ الصَّمَدُ نصیب یابد و نفس از تعقل لَم یَلِد وَ لَم یُولَد منتفع گردد و شخص از معنی وَ لَم یَکُن لَه ُ کُفُواً أَحَدٌ بمراد رسد و گفته اند

کلمه هو قسم و الهـان است و لفظ اللّه بهره دانشوران است نام احـد حظ محبّان ست گفتار اللّه ُالصَّمَـدُ نصـیب عارفان است و کلمات لَم یَلِد وَ لَم یُولَد پخش عاقلان است و الفاظ وَ لَم یَکُن لَه ُکُفُواً أَحَدٌ از ان عامه مومنان است هر که بسـر هو رسد و اله است و هر که اللّه را دانـد عالم و عارف است و هر که احـد را دریابد محب است و هر که صـمد را شـناسد عارف است و هر که لم یولـد و لم یولـد را اعتقاد کنـد عاقل است و هر که وَ لَم یَکُن لَه ُکُفُواً أَحَـدٌ را تصـدیق نمایـد مومن است و هر که همه اینکه معنی را جمع کند موحد خالص است و شـمه از حقایق اینکه سوره در تفسـیر جواهر باز توان یافت و اللّه الهادی صفحه : ۱۳۸۳

سوره الفلق

مـدنیّه و هی خمس آیـات بِسم ِاللّه ِالرَّحمن ِالرَّحِیم ِآورده انـد که کـودکی از یهـود بخـدمت رسـول صـلی اللّه علیه و سـلّم مشـغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی ازو بمبالغه بسـیار از مشاطه راس آنحضرت و دندانه چند از مشط آنحضرت بستند و بنام آنحضـرت ص برسنی سحر کرده در چاه زروان زیر سنگی نهادند جبرئیل علیه السلام سیدا نام علیه الصلوه و السلام را خبر کرد پیغمبر علیه السلام علی مرتضی ع را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازده گره بران زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یـازده آیت جبرئیل علیه السـلام که قراءت کرد بهر آیتی عقـده از ان رسن می کشود عقبه بن عامر رضـی اللّه عنه، از حضـرت رسالت پناه علیه الصلوه

و السلام روایت کرده است که فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین بِسمِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ قُل أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَب ِّالفَلَق ِ بآفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزی ست که شکافته شود چون حب یعنی دانه و نوا جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب از ان یا زندانی است در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت مِن شَرِّ ما خَلَق َ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهائم و هوام وَ مِن شَرِّ غاسِق ٍ إِذا وَقَب َو از شر شب تاریک چون درآید ظلمت او بر همه چیزها و یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون در کسوف آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَ مِن شَرِّ النَّفّاثات ِ و از شرمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و می دمند فِی العُقَدِ در گرهها مرا و دختران لبید بن اعصم یهودی اند وَ مِن شَرِّ حاسِدٍ و از بدی حاسدی إِذا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهودانند که بر حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم حسد داشتند و ختم کرد شرور اینکه سوره را بر حسد که بدترین صفتی هست إبن عباس رضی اللّه عنه، فرمود که اگر در عالم از شر حسد بدتر چیزی بودی ختم اینکه سوره بآن شدی اوّل خطیئه که در آسمان واقع

شده حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و اوّل گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان که چون برفروخت حسود لعین را همان لحظه سوخت گرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی گذارد که حق بین شدی.

صفحه : ۱۳۸۴

سوره النّاس

مدنیّه وّ هی ست ٍ آیات بِسم ِ اللّه ِ الرَّحمن ِ الرَّحِیم ِ قُل أَعُوذُ بِرَب ِّالنّاس ِ بگو پناه می گیرم به پروردگار آدمیان مَلِك ِ النّاس ِ پادشاه مردمان إِله ِ النّاس ِ معبود بنی آدم مِن شَرِّ الوَسواس ِ الخَنّاس ِ از شر وسوسه کننده نهان شونده وقتی که یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان آن است که چون بنده خدای تعالی را یاد کند او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه درآید الَّذِی یُوَسوِس ُفِی صُدُورِ النّاس ِ آنکس که وسوسه میکند در سینهای مردمان مِن َالجِنَّهِ وَ النّاس ِ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دال است بران و بثانی جوانان و لفظ ملك که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است بران و بثالث پیران و اسم آله که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بران و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر معوّذ منه دلالت می کند بر آن و محققان برانند که عدد پنج مراتب کلیّه که آن را حضرات خمس خوانند منحصر دروست دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بدین جهت او را دائر گویند و در ان اشارت بآن است

که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را درو باز ضرب نمایند الی غیر النهایه همه پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات که انسان است حدود پیکر بدیع منظرش بر پنج عضوی منتهی شود رأس و یدین و رجلین و اطراف هر یک ازینها باز به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در رأس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید اینکه قول است آنکه در معوذه ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی می شود پنج بار لفظ النّاس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان شطری از ان در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته و اللّه علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف باو در اختتامش بحرف سین سرّی عزیز است چه اینکه هر دو حرف بس باشد عرب گوید که بسک ای حسبک پس معنی چنین شد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرمین و از نوادر اتفاقات آن است که اینکه دو حرف در لغت پارسی هم بمعنی حسب آید یعنی بسنده حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده بیت اوّل و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا اللّه و کفی سمع اللّه لمن دعی لیس وراء اللّه منتهی فله الحمد فی الاخره و الاولی و الصلوه و

السّلام علی محمّد ص حبیبه و آله رض ائمه الهدی و اصحابه رض مصابیح انوار التقی و السلام علی من اتبع الهدی- تمت

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹